

## بانک جامع عزاداری ویژه ماه محرم

### مشخصات کتاب

سرشناسه: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۲  
عنوان و نام پدیدآور: بانک جامع عزاداری ویژه ماه محرم / واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان.  
ناشر چاپی :

مشخصات نشر دیجیتال: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۲،  
محرم الحرام ۱۴۳۵  
مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه ، رایانه و کتاب  
موضوع: عزاداری

### ۱. چهل حدیث عزاداری

#### مشخصات کتاب

سرشناسه : محدثی، جواد، ۱۳۳۱ -

Javad, Mohadesi

عنوان و نام پدیدآور : چهل حدیث عزاداری / تهیه و تنظیم جواد محدثی.  
مشخصات نشر : قم: نشر معروف، ۱۳۸۰.  
مشخصات ظاهری : ۶۴ص.؛ ۱۰/۵×۱۳/۵ س.م.  
شابک : ۱۰۰۰ریال: ۹۶۴-۶۷۳۹-۷-۱۷؛ ۶۰۰ریال (چاپ دوم)  
وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری  
یادداشت : فارسی - عربی.

یادداشت : چاپ دوم: پاییز ۱۳۷۵.

یادداشت : چاپ پنجم: ۱۳۸۴.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : اربعینات -- قرن ۱۴

موضوع : احادیث شیعه -- قرن ۱۴

موضوع : سوگواریها -- احادیث.

رده بندی کنگره : BP/۱۴۳/۹/۲۶۵ چ ۹۴ ۱۳۷۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۲۱۸

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۹-۱۲۷۱۷

## مقدمه

عزاداری، احیاء خط خون و شهادت

زندانی کردن (نور) در حصار شب، شیوه کهن ستمگران حاکم، در برخورد و مقابله با

(حق) بوده است. خط فکری و سیاسی امامان شیعه، از همین رو همواره از سوی

قدرتها، مورد تضییق و محدودیت و انزوای تحمیلی قرار گرفته بود.

طبیعی است که در چنان شرایط، نوشتن و گفتن و سرودن و نشر تفکر و راه و خط

آنان، از اسلوبهای مؤثر شیعه به حساب می آمد و پیروان حق، با زبان و قلم و شعر و

مرثیه و اشک و عزاداری، در (احیاء امراءمه) و زنده نگهداشتن حماسه ها و بیان

فضایلشان تلاش می کردند.

در آن عصر خفقان، طرح (خط امامان)، نوعی مبارزه سیاسی - اجتماعی بود و

خطرها در پی داشت.

ذکرها و یادها، جهاد بود.

جلسات انس و دیدار شیعیان ، وسیله ای برای الهام گیری و یافتن محورهای (وحدت مکتبی) به حساب می آمد و شعر و مرثیه و نوحه و گریستن و عزاداری بر شهیدان کربلا و سیدالشهدا و مظلومیّت اهل بیت علیهم السّلام در آن عصر (نتوانستن) ها ، ابعادی از مسأله زنده نگهداشتن مشعل حق و دعوت به (نور) و (ایمان) بود .  
سروده های موضعدار شاعران شیعی ، آنچه که به اهل بیت مربوط می شد ، بطور عمده دو محور اساسی داشت :

۱- مدایح

۲- مرثی

استفاده از مدح و مرثیه ، همواره بعنوان اهرمی در دفاع از حق و مبارزه با حکومت‌های جور، مورد استفاده قرار می گرفت .

برپایی مراسم سوگواری برای ائمه و احیای خاطره شکوهمند و الهام بخش حیات و جهاد و شهادتشان ، همواره در تاریخ ، حرکت آفرین و بیدارگر بوده است .  
سنت شعر گفتن و مرثیه خواندن و گریستن و گریاندن در مجالس سوگ اهل بیت نیز ، مورد تشویق و دستور امامان بود ، چرا که عزاداری ، رساندن صدای مظلومیّت آل علی به گوش مسلمانان بود و رسالتی عظیم داشت . اقامه مجالس به یاد آنان ، بیان رنجهای جانکاه پیشوایان حق و خون دل‌های ائمه عدل ، فاش ساختن و آشکار کردن ناله مظلومانه آنان در هیاهوی پرفریب اغواگران بود و عزاداری برای شهید ، انتقال فرهنگ شهادت به نسل‌های آینده تلقی می شد . . . و این خط همچنان ادامه یافت ، تا اکنون (۱)  
در اینگونه مجالس ، احساس و عاطفه ، به کمک شعور می آید و مکتب عاشورا زنده

می ماند و اشک ، زبان گویای احساسهای عمیق یک انسان متعهد و پای بند به خطّ حسینی و کربلایی است .

اشک ، دلیل عشق است و نشانه پیوند .

اشک ، زبان دل است و شاهد شوق .

دلی که به حسین علیه السّلام و اهل بیت پیامبر صلّی الله علیه و آله عشق دارد ، بی شک در سوگ آنان می گرید و با این گریه ، مهر و علاقه درونی خود را نشان می دهد و گریه بر حسین علیه السّلام تجدید بیعت با (کربلا) و فرهنگ شهادت است و امضای راه خونین شهیدان .

اشک ، خون می سازد و مجاهد و شهید می پرورد .

جبهه های گرم ایران اسلامی در سالهای (دفاع مقدس) ، گویاترین و زنده ترین سندی است که نشان می دهد چگونه عشق عاشورایی و مراسم نوحه خوانی و اشک ریختن بر سالار شهیدان ، محرّم را ماه (پیروزی خون بر شمشیر) می سازد و اشک را به سلاحی کاری و مؤثر تبدیل می کند .

سابقه عزاداری و سوگواری بر مظلومیت خاندان پیامبر علیهم السّلام بسیار دیرینه است و خود پیامبر و علی و فاطمه و ... علیهم السّلام و فرشتگان و کروبیان و جنّ و انس بر مظلومیت (آل الله) گریسته و مجالس عزا و گریه برپا کرده اند . حتی انبیای گذشته هم اشکی ریزان و دلی سوزان و توسّل و توجّهی به خاندان عصمت و اسوه های شهادت داشته اند (۲) .



شبهه آفرینیهای کج فهمان یا مغرضان نسبت به مسأله گریستن و عزاداری و توسل و اقامه مراسم و شعائر دینی در سوگ امامان مظلوم و شهید، جز از بی خبری آنان از تعالیم اسلام و دستورها و سنتهای پیامبر اسلام، نشاءت نمی گیرد (۳).  
این مجموعه چهل حدیث که پیش رو دارید، برخی از احادیث مربوط به این سنت ارزشمند و سازنده را در بردارد. امید است که آشنایی با فرهنگ دینی و عمل به آن، وسیله نجات ما و سبب شفاعت (اهل بیت) از ما در روز قیامت گردد.  
قم - جواد محدثی

فروردین ۱۳۷۵

### آتش عشقِ حسینی

قال رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ :

إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرَدُ أَبَدًا .  
ترجمه :

پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود :

برای شهادت حسین علیه السلام، حرارت و گرمایی در دلهای مؤمنان است که هرگز سرد و خاموش نمی شود.

جامع احادیث الشیعه، ج ۱۲، ص ۵۵۶

### عاشورا، روز غم

قال الرضا عليه السلام :

مَنْ كَانَ يَوْمَ عَاشُورَا يَوْمَ مُصِيبَتِهِ وَ حُزْنِهِ وَ بُكَائِهِ جَعَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَوْمَ فَرَحِهِ وَ سُرُورِهِ .

ترجمه :

امام رضا علیه السلام فرمود :

هر کس که عاشورا ، روز مصیبت و اندوه و گریه اش باشد ، خداوند روز قیامت را برای او روز شادی و سرور قرار می دهد .

بحار الانوار ، ج ۴۴ ، ص ۲۸۴

### محرم ، ماه سوگواری

قال الرضا عليه السلام :

ان اَبِي اِذَا دَخَلَ شَهْرَ الْمُحَرَّمِ لَا يُرَى ضَاحِكًا وَ كَانَتْ الْكَاِبَةُ تَغْلِبُ عَلَيْهِ حَتَّى يَمْضِيَ مِنْهُ عَشْرَةُ أَيَّامٍ ، فَإِذَا كَانَ الْيَوْمَ الْعَاشِرُ كَانَ ذَلِكَ الْيَوْمَ يَوْمَ مُصِيبَتِهِ وَ حُزْنِهِ وَ بُكَائِهِ . . . .

ترجمه :

امام رضا علیه السلام فرمود :

هر گاه ماه محرم فرا می رسد ، پدرم (موسی بن جعفر علیه السلام) دیگر خندان دیده نمی شد و غم و افسردگی بر او غلبه می یافت تا آن که ده روز از محرم می گذشت ، روز دهم محرم که می شد ، آن روز ، روز مصیبت و اندوه و گریه پدرم بود .

امالی صدوق ، ص ۱۱۱

## دیده های خندان

قال رسولُ الله صَلَّى اللهُ عليه و آله :

يا فاطمةُ! كُلُّ عَيْنٍ باكِيهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا عَيْنٌ بَكَتْ عَلَى مُصَابِ الْحُسَيْنِ فَإِنَّهَا ضاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ بِنَعِيمِ الْجَنَّةِ .

ترجمه :

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عليه و آله فرمود :

فاطمه جان! روز قیامت هر چشمی گریان است؛ مگر چشمی که در مصیبت و عزای حسین گریسته باشد، که آن چشم در قیامت خندان است و به نعمتهای بهشتی مژده داده می شود .

بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۹۳

## سالگرد سوگ حسین علیه السلام

عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

نِيحَ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ سَنَةٌ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ وَثَلَاثَ سِنِينَ مِنَ الْيَوْمِ الَّذِي أُصِيبَ فِيهِ .

ترجمه :

حضرت صادق علیه السلام فرمود :

یک سال تمام، هر شب و روز بر حسین بن علی علیه السلام نوحه خوانی شد و سه سال، در روز شهادتش سوگواری برپا گشت .

بحار الانوار ، ج ۷۹ ، ص ۱۰۲

### بودجه عزاداری

قال الصادق علیه السلام :

قال لی اَبی : یا جَعْفَرُ ! اَوْقِفْ لی مِنْ مَالی کَذَا وَ کَذَا النَّوَادِبِ تَنْدُبُنِی عَشْرَ سِنینَ بِمَنی اَیَّامَ مَنی .

ترجمه :

امام صادق علیه السلام می فرماید :

پدرم امام باقر علیه السلام به من فرمود :

ای جعفر ! از مال خودم فلان مقدار وقف نوحه خوانان کن که به مدت ده سال در (منا) در ایام حج ، بر من نوحه خوانی و سوگواری کنند .

بحار الانوار ، ج ۴۶ ، ص ۲۲۰

### نوحه خوانی سنتی

عَنْ اَبی هَارونَ المَكفوفِ قال :

ترجمه :

دَخَلْتُ عَلی اَبی عَبْدِاللهِ عَلیهِ السَّلَامِ فَقَالَ لی : اَنْشِدْنِی ، فَاَنْشَدْتُهُ فَقَالَ : لا ، کَمَا تُنْشِدُونَ وَ کَمَا تَرْتِیهِ عِنْدَ قَبْرِه ...

ابو هارون مکفوف می گوید :

خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم . امام به من فرمود : (برایم شعر بخوان) .

پس برایش اشعاری خواندم . فرمود : اینطور نه ، همان طور که (برای خودتان)

شعر خوانی می کنید و همانگونه که نزد قبر حضرت سیدالشهدا مرثیه می خوانی .

بحار الانوار ، ج ۴۴ ، ص ۲۸۷

**پاداش شعر گفتن برای حسین علیه السلام**

قال الصادق علیه السلام :

مَا مِنْ أَحَدٍ قَالَ فِي الْحُسَيْنِ شِعْرًا فَبَكَى وَابْكَى بِهِ إِلَّا أَوْجَبَ اللَّهُ لَهُ الْجَنَّةَ وَغَفَرَ لَهُ .

ترجمه :

امام صادق علیه السلام به جعفر بن عفان فرمود :

هیچ کس نیست که درباره حسین علیه السلام شعری بسراید و بگرید و با آن بگریاند

مگر آن که خداوند ، بهشت را بر او واجب می کند و او را می آمرزد .

رجال شیخ طوسی ، ص ۲۸۹

**سرودن برای اهل بیت علیهم السلام**

قال الصادق علیه السلام :

مَنْ قَالَ فِينَا بَيْتَ شِعْرِ بَنِي اللَّهِ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ .

ترجمه :

امام صادق علیه السلام فرمود :

هر کس در راه ما و برای ما یک بیت شعر بسراید ، خداوند برای او خانه ای در بهشت ،

بنا می کند .

وسائل الشیعه ، ج ۱۰ ، ص ۴۶۷

**اصحاب مدح و مرثیه**

قال الصادق علیه السلام :

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ فِي النَّاسِ مَنْ يَفِدُ الْإِنَّا وَيَمْدَحُنَا وَيَرْتِي لَنَا .

ترجمه :

امام صادق علیه السلام فرمود :

خدا را سپاس که در میان مردم ، کسانی را قرار داد که به سوی ما می آیند و بر ما وارد می شوند و ما را مدح و مرثیه می گویند .

وسائل الشیعه ، ج ۱۰ ، ص ۴۶۹

### شعر خوانی در ایام عزا

قال الرضا عليه السلام :

يا دَعْبِلُ! أَحَبُّ أَنْ تُشَدِّنِي شِعْرًا فَانْ هَذِهِ الْإَيَّامُ أَيَّامُ حُزْنٍ كَانَتْ عَلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ .

ترجمه :

امام رضا علیه السلام به دعبل (شاعر اهل بیت ) فرمود .

ای دعبل ! دوست دارم که برایم شعری بسرایی و بخوانی ، چرا که این روزها (ایام عاشورا) روز اندوه و غمی است که بر ما خاندان رفته است .

جامع احادیث الشیعه ، ج ۱۲ ، ص ۵۶۷

### مرثیه ، نصرت اهل بیت علیهم السلام

عَنْ الرضا عليه السلام :

يا دَعْبِلُ! ارْثِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَانْتَ ناصِرُنَا وَمادِحُنَا ما دُمْتَ حَيًّا فَلَا تُقْصِرْ عَنْ نَصْرِنَا مَا اسْتَطَعْتَ .

ترجمه :

امام رضا علیه السلام فرمود :

ای دعبل ! برای حسین بن علی علیه السلام مرثیه بگو ، تو تا زنده ای ، یاور و ستایشگر مایی ، پی تا می توانی ، از یاری ما کوتاهی مکن .

جامع احادیث الشیعه ، ج ۱۲ ، ص ۵۶۷

قال علیُّ علیه السَّلامُ :

إِنَّ اللَّهَ... اخْتَارَ لَنَا شِيعَةً يَنْصُرُونَنَا وَيَفْرَحُونَ بِفَرَحِنَا وَيَحْزَنُونَ لِحُزْنِنَا .

ترجمه :

علی علیه السَّلام فرمود :

خداوند برای ما ، شیعیان و پیروانی برگزیده است که ما را یاری می کنند ، با

خوشحالی ما خوشحال می شوند و در اندوه و غم ما ، محزون می گردند .

غررالحکم ، ج ۱ ، ص ۲۳۵

### کشته اشک

قال الحسینُ علیه السَّلامُ :

أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ

لَا يَذُكُرُنِي مَوْءٍ مِّنَ الْأَبْكَى .

ترجمه :

حسین بن علی علیه السَّلام فرمود :

من کشته اشکم . هیچ مؤ منی مرا یاد نمی کند مگر آنکه (بخاطر مصیبت‌هایم ) گریه می

کند .

بحار الانوار ، ج ۴۴ ، ص ۲۷۹

### یک قطره اشک

قال الحسینُ علیه السَّلامُ :

مَنْ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ فِينَا قَطْرَةً بَوَّأَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْجَنَّةَ .

ترجمه :

حسین بن علی علیه السَّلام فرمود :

چشمان هر کس که در مصیبت‌های ما قطره ای اشک بریزد ، خداوند او را در بهشت جای می دهد .

احقاق الحق ، ج ۵ ، ص ۵۲۳

### بهشت ، پاداش عزاداری

قال علی بن الحسین السجّاد علیه السّلام :

أَيُّمَا مَوْءٍ مِنْ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ وَمَنْ مَعَهُ حَتَّى يَسِيلَ عَلَى خَدَيْهِ بَوَاءَهُ اللَّهُ فِي الْجَنَّةِ غُرَفًا .

ترجمه :

امام سجّاد علیه السّلام فرمود :

هر مؤ منی که چشمانش برای کشته شدن حسین بن علی علیه السّلام و همراهانش اشکبار شود و اشک بر صورتش جاری گردد ، خداوند او را در غرفه های بهشتی جای می دهد .

ینابیع الموده ، ص ۴۲۹

### به یاد فرزندان فاطمه علیها السّلام

قال السجّادُ علیه السّلام :

أَنْي لَمْ أَذْكَرْ مَصْرَعِ بَنِي فَاطِمَةَ إِلَّا خَنَقْتَنِي لِذَلِكَ عَبْرَةً .

ترجمه :

امام سجّاد علیه السّلام فرمود :

من هرگز شهادت فرزندان فاطمه علیها السّلام را به یاد نیاوردم ، مگر آنکه بخاطر آن ، چشمانم اشکبار گشت .

بحار الانوار ، ج ۴۶ ، ص ۱۰۹



## سوگواری در خانه ها

قال الباقر علیه السلام :

بَكَى وَ يَأْمُرُ مَنْ فِي دَارِهِ بِالْبُكَاءِ عَلَيْهِ وَ يُقِيمُ فِي دَارِهِ مُصِيبَتَهُ بِأَظْهَارِ الْجَزَعِ عَلَيْهِ وَ  
يَتَلَقُونَ بِالْبُكَاءِ بَعْضُهُمْ بَعْضاً فِي الْبُيُوتِ وَ لِيَعَزَّ بَعْضُهُمْ بَعْضاً بِمُصَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ

ترجمه :

امام باقر علیه السلام نسبت به کسانی که در روز عاشورا نمی توانند به زیارت آن حضرت بروند ، اینگونه دستور عزاداری دادند و فرمودند :  
علیه السلام ندبه و عزاداری و گریه کند و به اهل خانه خود دستور دهد که بر او بگریند  
و در خانه اش با اظهار گریه و ناله بر حسین علیه السلام ، مراسم عزاداری برپا کند و  
یکدیگر را با گریه و تعزیت و تسلیت گویی در سوگ حسین علیه السلام در خانه  
هایشان ملاقات کنند .

کامل الزیارات ، ص ۱۷۵

## اشک علی علیه السلام در سوگ شهدای کربلا

قال الباقر علیه السلام :

بَلَآ فِي اثْنَيْنِ مِنْ أَصْحَابِهِ قَالَ : فَلَمَّا مَرَّ بِهَا تَرَقَّرَتْ عَيْنَاهُ لِلْبُكَاءِ ثُمَّ قَالَ : هَذَا مَنَاخُ رِكَابِهِمْ وَ  
هَذَا مُلْتَقَى رِحَالِهِمْ وَ هِيَهْنَا تُهْرَاقُ دِمَاؤُهُمْ ، طُوبَى لَكَ مِنْ تُرْبَةٍ عَلَيْكَ تُهْرَاقُ دِمَاءُ الْإِخْوَةِ

ترجمه :

امام باقر علیه السلام فرمود :

امیرالمؤمنین علیه السلام با دو تن از یارانش از (کربلا) گذر کردند ، حضرت ، هنگام

عبور از آنجا ، چشمهایش اشک آلود شد ، سپس فرمود :  
اینجا مرکبهایشان بر زمین می خوابد ، اینجا محلّ بارافکندنشان است و اینجا خونهایشان ریخته می شود ، خوشا به حال تو ای خاکی که خون دوستان بر روی تو ریخته می شود !

بحار الانوار ، ج ۴۴ ، ص ۲۵۸

### اشک ، حجاب دوزخ

قال الباقر علیه السلام :

مَا مِنْ رَجُلٍ ذَكَرْنَا أَوْ ذُكِرْنَا عِنْدَهُ يَخْرُجُ مِنْ عَيْنَيْهِ مَاءٌ وَلَوْ مِثْلَ جَنَاحِ الْبَعُوضَةِ إِلَّا بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَجَعَلَ ذَلِكَ الدَّمْعَ حِجَابًا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّارِ .

ترجمه :

امام باقر علیه السلام پس از شنیدن سروده های (کمیت) درباره اهل بیت ، گریست و

سپس فرمود :

هیچ کس نیست که ما را یاد کند ، یا نزد او از ما یاد شود و از چشمانش هر چند به اندازه بال پشه ای اشک آید ، مگر آنکه خداوند برایش در بهشت ، خانه ای بنا کند و آن اشک را حجاب میان او و آتش دوزخ قرار دهد .

الغدیر ، ج ۲ ، ص ۲۰۲

### بیست سال گریه

قال الصادق علیه السلام :

بَكَى عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِشْرِينَ سَنَةً وَ مَا وَضَعَ بَيْنَ يَدَيْهِ طَعَامٌ إِلَّا بَكَى .

ترجمه :

امام صادق علیه السلام فرمود :

امام زین العابدین علیه السلام بیست ساله (به یاد عاشورا) گریست و هرگز طعامی پیش روی او نمی گذاشتند مگر اینکه گریه می کرد .

بحار الانوار ، ج ۴۶ ، ص ۱۰۸

### ادب سوگواری

قال الصادق علیه السلام :

لَمَّا مَاتَ اِبْرَاهِيمُ بْنُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَمَلَتْ عَيْنُ رَسُولِ اللَّهِ بِالْدمُوعِ ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ :

تَدْمَعُ الْعَيْنُ وَ يَحْزَنُ الْقَلْبُ وَ لَا نَقُولُ مَا يُسْخِطُ الرَّبَّ وَ أَنَا بِكَ يَا اِبْرَاهِيمَ لَمَحْزُونُونَ .  
ترجمه :

امام صادق علیه السلام فرمود :

چون ابراهیم - پسر رسول خدا - از دنیا رفت ، چشم پیامبر پر از اشک شد . سپس پیامبر فرمود :

چشم ، اشکبار می شود و دل غمگین می گردد ، ولی چیزی نمی گوئیم که خدا را به خشم آورد ، و ما در سوگ تو - ای ابراهیم - اندوهناکیم .

بحار الانوار ، ج ۲۲ ، ص ۱۵۷

### چشمهای اشکبار

قال الصادق علیه السلام :

مَنْ ذُكِرْنَا عِنْدَهُ فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ حَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ عَلَى النَّارِ .

ترجمه :

امام صادق علیه السلام فرمود :

نزد هر کس که از ما (و مظلومیت ما) یاد شود و چشمانش پر از اشک گردد ، خداوند

چهره اش را بر آتش دوزخ حرام می کند .

بحار الانوار ، ج ۴۴ ، ص ۲۸۵

### احیاء خط اهل بیت علیهم السلام

قال الصادق علیه السلام :

تَزَاوَرُوا وَ تَلَاقُوا وَ تَذَاكَرُوا وَ أَحْيُوا أَمْرَنَا .

ترجمه :

امام صادق علیه السلام فرمود :

به زیارت و دیدار یکدیگر بروید ، با هم به سخن و مذاکره بنشینید و امر ما را ( : کنایه

از حکومت و رهبری ) زنده کنید .

بحار الانوار ، ج ۷۱ ، ص ۳۵۲

### مجالس حسینی

قال الصادق علیه السلام للفضیل :

تَجْلِسُونَ وَ تُحَدِّثُونَ ؟ فَقَالَ : نَعَمْ ، قَالَ : إِنَّ تِلْكَ الْمَجَالِسَ أَحْبَبْتُهَا فَأَيُّ حَيُّوا أَمْرَنَا ، فَرَحِمَ اللَّهُ مَنْ أَحْيَى أَمْرَنَا .

ترجمه :

امام صادق علیه السلام از (فضیل) پرسید :

آیا (دور هم) می نشینید و حدیث و سخن می گوئید ؟

گفت : آری

فرمود : اینگونه مجالس را دوست دارم ، پس امر (امامت) ما را زنده بدارید . خدای

رحمت کند کسی را که امر و راه ما را احیا کند .

وسائل الشیعه ، ج ۱۰ ، ص ۳۹۲

## اشکهای ارزشمند

قال الصادق علیه السلام :

... رَحِمَ اللَّهُ دَمْعَتَكَ ، أَمَا إِنَّكَ مِنَ الَّذِينَ يُعَدُّونَ مِنْ أَهْلِ الْجَزَعِ لَنَا وَالَّذِينَ يَفْرَحُونَ  
لِفِرْحَانَا وَيَحْزِنُونَ لِحُزْنِنَا ، أَمَا إِنَّكَ سَتَرِي عِنْدَ مَوْتِكَ حُضُورَ آبَائِي لَكَ . . . .  
ترجمه :

امام صادق علیه السلام ، به (مسمع) که از سوگواران و گریه کنندگان بر عزای حسینی  
بود ، فرمود :

خدای ، اشک تو را مورد رحمت قرار دهد . آگاه باش ، تو از آنانی که از دلسوختگان  
ما به شمار می آیند ، و از آنانی که با شادی ما شاد می شوند و با اندوه ما غمگین می  
گردند .

آگاه باش ! تو هنگام مرگ ، شاهد حضور پدرانم بر بالین خویش خواهی بود .  
وسائل الشیعه ، ج ۱۰ ، ص ۳۹۷

## دلهای سوخته

قال الصادق علیه السلام :

اللَّهُمَّ ... وَارْحَمْ تِلْكَ الْأَعْيُنَ الَّتِي جَرَتْ دُمُوعُهَا رَحْمَةً لَنَا وَارْحَمْ تِلْكَ الْقُلُوبَ الَّتِي  
جَزَعَتْ وَاحْتَرَقَتْ لَنَا وَارْحَمْ الصَّرْحَةَ الَّتِي كَانَتْ لَنَا .  
ترجمه :

امام صادق علیه السلام بر سجاده خود نشسته و بر زائران و سوگواران اهل بیت ، چنین  
دعا می کرد و می فرمود :

خدایا ... آن دیدگان را که اشکهایش در راه ترحم و عاطفه بر ما جاری شده و دلهایی  
را که بخاطر ما نالان گشته و سوخته و آن فریادها و ناله هایی را که در راه ما بوده است

، مورد رحمت قرار بده .

بحار الانوار ، ج ۹۸ ، ص ۸

### گریه بر مظلومیت شیعه

قال الصادق علیه السلام :

مَنْ دَمَعَتْ عَيْنُهُ فِينَا دَمْعَةً لَدِمَ سَفِكٌ لَنَا أَوْ حَقٌّ لَنَا نُقِصْنَاهُ أَوْ عَرِضٌ أَنْتَهَكَ لَنَا أَوْ لَاحِدٌ  
مِنْ شِيعَتِنَا بَوَّأَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِهَا فِي الْجَنَّةِ حُقْبًا .

ترجمه :

امام صادق علیه السلام فرمود :

هر کس که چشمش در راه ما گریان شود ، بخاطر خونی که از ما ریخته شده است ، یا  
حقّی که از ما گرفته اند ، یا آبرویی که از ما یا یکی از شیعیان ما برده و هتک حرمت  
کرده اند ، خدای متعال به همین سبب ، او را در بهشت جاودان ، برای ابد جای می  
دهد .

امالی شیخ مفید ، ص ۱۷۵

### ثواب بی حساب

قال الصادق علیه السلام :

لِكُلِّ شَيْءٍ ثَوَابٌ إِلَّا الدَّمْعَةَ فِينَا .

ترجمه :

امام صادق علیه السلام فرمود :

هر چیزی پاداش و مزدی دارد ، مگر اشکی که برای ما ریخته شود (که چیزی با آن  
برابری نمی کند و مزد بی اندازه دارد) .

جامع احادیث الشیعه ، ج ۱۲ ، ص ۵۴۸

**کوثر و اشک**

قال الصادق عليه السلام :

ما من عينٍ بكت لنا إلا نعت بالنظرِ إلى الكوثرِ و سقيت منه .

ترجمه :

امام صادق عليه السلام فرمود :

هیچ چشمی نیست که برای ما بگرید ، مگر اینکه برخوردار از نعمت نگاه به (کوثر) می

شود و از آن سیرابش می کنند .

جامع احادیث الشیعه ، ج ۱۲ ، ص ۵۵۴

**گریه آسمان**

عن الصادق عليه السلام :

يا زُرارة! ان السماءَ بكت على الحسينِ اربعينَ صباحاً .

ترجمه :

امام صادق عليه السلام فرمود :

ای زراره ! آسمان چهل روز ، در سوگ حسین بن علی علیه السلام گریه کرد .

جامع احادیث الشیعه ، ج ۱۲ ، ص ۵۵۲

**گریه و اندوه مطلوب**

قال الصادق عليه السلام :

ترجمه :

كُلُّ الْجَزَعِ وَالْبُكَاءِ مَكْرُوهٌ سِوَى الْجَزَعِ وَالْبُكَاءِ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ

امام صادق عليه السلام فرمود :

هر نالیدن و گریه ای مکروه است ، مگر ناله و گریه بر حسین علیه السلام .  
بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۳۱۳

### پیامبر صلی الله علیه و آله و گریه بر شهید

قال الصادق علیه السلام :

ان النبی لما جائته وفاه جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه کان اذا دخل بیته کثر بکائه علیهما جداً و یقول : کانا یحدثنی و یؤانسانی فذهبا جمیعاً .  
ترجمه :

امام صادق علیه السلام فرمود :

وقتی خبر شهادت جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه به پیامبر خدا رسید ، از آن پس هر گاه وارد خانه می شد ، بر آن دو شهید بشدت می گریست و می فرمود :  
آن دو شهید ، با من هم سخن و همدم و انیس بودند ، و هر دو رفتند ! ...  
من لایحضره الفقیه ، ج ۱ ، ص ۱۷۷

### نفسهای تسبیح

قال الصادق علیه السلام :

نفس المَهموم لظلمنا تسبیح  
و هممه لنا عبادۀ و کتمان سرنا جهاد فی سبیل الله . ثم قال ابو عبد الله علیه السلام :  
یجب ان یکتب هذا الحدیث بالذهب .  
ترجمه :

امام صادق علیه السلام فرمود :

نفس کسی که بخاطر مظلومیت ما اندوهگین شود ، تسبیح است و اندوهش برای ما ،  
عبادت است و پوشاندن راز ما جهاد در راه خداست .



سپس امام صادق علیه السلام افزود :

این حدیث را باید با طلا نوشت !

امالی شیخ مفید ، ص ۳۳۸

### فرشتگان سوگوار

قال الصادق علیه السلام :

أَرْبَعَةٌ إِلَّا فِي مَلِكٍ عِنْدَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ شُعْتُ غُبْرِيَّ كُونَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ .

ترجمه :

امام صادق علیه السلام فرمود :

چهار هزار فرشته نزد قبر سیدالشهدا علیه السلام ژولیده و غبارآلود ، تا روز قیامت بر آن

حضرت می گریند .

کامل الزیارات ، ص ۱۱۹

### گریه بر حسین علیه السلام

قال الرضا علیه السلام :

يَا ابْنَ شَيْبٍ ! إِنْ كُنْتَ بَاكِياً لَشَيْءٍ فَأَبْكِ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّهُ ذُبِحَ كَمَا يُذْبَحُ الْكَبْشُ .

ترجمه :

امام رضا علیه السلام به (ریان بن شیب) فرمود :

ای پسر شیب! اگر بر چیزی گریه می کنی ، بر حسین بن علی بن ابی طالب علیه

السلام گریه کن ، چرا که او را مانند گوسفند سر بریدند .

بحار الانوار ، ج ۴۴ ، ص ۲۸۶

### مجالسی به یاد آنمه علیهم السلام

قال الرضا عليه السلام :  
 مَنْ جَلَسَ مَجْلِسًا يُحْيِي فِيهِ أَمْرُنَا  
 لَمْ يَمُتْ قَلْبُهُ يَوْمَ تَمُوتُ الْقُلُوبُ .  
 ترجمه :

امام رضا عليه السلام فرمود :  
 هر کس در مجلسی بنشیند که در آن ، امر (و خط و مرام ما) احیا می شود ، دلش در  
 روزی که دلها می میرند ، نمی میرد .  
 بحار الانوار ، ج ۴۴ ، ص ۲۷۸

### آثار گریستن بر حسین علیه السلام

قال الرضا عليه السلام :  
 فَعَلَى مِثْلِ الْحُسَيْنِ فَلْيَبْكُ الْبَاكُونَ  
 فَإِنَّ الْبُكَاءَ عَلَيْهِ يَحُطُّ الذُّنُوبَ الْعِظَامَ .  
 ترجمه :

امام رضا عليه السلام فرمود :  
 گریه کنندگان باید بر کسی همچون حسین علیه السلام گریه کنند ، چرا که گریستن  
 برای او ، گناهان بزرگ را فرو می ریزد .  
 بحار الانوار ، ج ۴۴ ، ص ۲۸۴

### اشک و آموزش گناه

قال الرضا عليه السلام :  
 يَا بَنَ شَيْبٍ ! إِنَّ بَكَيْتَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى تَصِيرَ دُمُوعُكَ عَلَى خَدَيْكَ غَفَرَ  
 اللَّهُ لَكَ كُلَّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتَهُ صَغِيرًا كَانَ أَوْ كَبِيرًا قَلِيلًا كَانَ أَوْ كَثِيرًا .

ترجمه :

امام رضا علیه السلام فرمود :

ای پسر شیب! اگر بر حسین علیه السلام آن قدر گریه کنی که اشکهایت بر چهره ات جاری شود ، خداوند همه گناهانت را که مرتکب شده ای می آمرزد؛ کوچک باشد یا بزرگ ، کم باشد یا زیاد .

امالی صدوق ، ص ۱۱۲

### همدلی با عترت

قال الرضا عليه السلام :

ان سرک ان تگون معنا في الدرجات العلی من الجنان فاحزن لحزننا و افرح لفرحنا .

ترجمه :

امام رضا علیه السلام به ریان بن شیب فرمود :

اگر تو را خوشحال می کند که در درجات والای بهشت با ما باشی ، پس در اندوه ما غمگین باش و در شادی ما خوشحال باش .

جامع احادیث الشیعه ، ج ۱۲ ، ص ۵۴۹

### پی نوشتها

۱- در این زمینه ها ر. ک . (فرهنگ عاشورا) از نویسنده .

۲- به کتاب (تاریخ النیاحه علی الامام الشهید) یا ترجمه فارسی آن به نام (تاریخچه عزاداری حسینی) مراجعه کنید.

۳- کتاب (سیرتنا و سنتنا) از مرحوم علامه امینی ، مباحث گسترده و مستندی در این باره دارد.

### ۲. فلسفه عزاداری

## مشخصات کتاب

سرشناسه: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۱  
 عنوان و نام پدید آور: فلسفه عزاداری / مهدی آقابابایی.  
 مشخصات نشر دیجیتالی: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۱.  
 مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه و رایانه  
 موضوع: امام حسین (ع) - عزاداری

## مقدمه

(الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ عَلَيَّ أَشْرَفَ الْمُرْسَلِينَ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ).

در حدیث شریف نبوی که شیعه و سنی آن را روایت نموده‌اند پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد بن عبدالله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرمودند:  
 «حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ». (۱)

یعنی:

(حسین از من و من از حسینم).

این حدیث دارای دو بند است:

بند اول:

«حُسَيْنٌ مِنِّي» این قسمت واضح و روشن است.

زیرا امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام فرزند دختر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ و نوهی آن حضرت است.

بند دوم:

«و أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ» علماء این بند را چنین معنی کرده‌اند که: بقاء رسول خدا صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به بقاء دین او «اسلام» است و بقاء اسلام مرهون جهاد امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام و فداکاری او در راه خداست.

اگر جریان عاشوراء و فداکاری امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام و یاران و اهل بیتش در راه اسلام نبود، بنی امیه قرن‌ها پیش، اسلام را از بین برده بودند!

روی این حساب است که بقاء پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نیز از حسین عَلَیْهِ السَّلَام است.

بنا بر این حسین عَلَیْهِ السَّلَام از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است که فرزند اوست. و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از حسین عَلَیْهِ السَّلَام است که بقاء حضرتش از اوست.

همان گونه که دانشمندی بزرگ در این باره گفته است:

«الْإِسْلَامُ مُحَمَّدِيُّ الْوُجُودِ وَحُسَيْنِيُّ الْبَقَاءِ».

یعنی:

«پیدایش اسلام از محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و بقاء آن از حسین عَلَیْهِ السَّلَام است.»

از این رو ما درک می‌کنیم که بقاء اسلام در عصر حاضر نیز بستگی به حمایت از نهضت امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام و زنده نگاه داشتن انقلاب آن حضرت، هر چه با شکوه‌تر برگزار کردن مجالس سوگواری و عزاداری حضرتش دارد و زنده نگاه داشتن نهضت آن حضرت جز با پاسداری از شعائر حسینی که برنامه‌ی شیعیان در هر کجا از جهان پهناور در ایام عاشورا و دیگر ایام است، امکان پذیر نیست.

زیرا شعائر حسینی یک نوع ممارست عملی و همه جانبه از داستان عاشوراء و فاجعه‌ی کربلا و فداکاری حضرت امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام در راه دین است و این شعائر است که در وجود انسان‌ها روح حسینی و اسلامی را زنده می‌سازد.

اگر این شعائر متروک شود انقلاب حضرت به دست فراموشی سپرده خواهد شد و به

دنبال آن اسلام از بین خواهد رفت.

با این بررسی مختصر به این نتیجه می‌رسیم که برگزاری مجالس عزاء حسین علیه السلام همه ساله و در هر منطقه یک نوع واجب کفایست و در گذشته بعضی از بزرگان فقهاء و مجتهدین به وجوب آن فتوی داده‌اند و علت وجوب آن هم روشن شد که بقاء اسلام مرهون نهضت امام حسین علیه السلام و بقاء نهضت آن حضرت تنها با شعائر حسینی است، بنا بر این با بر پا داشتن شعائر حسینی سبب بقاء اسلام است و شاید معنی واقعی فرموده‌ی رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که فرمودند:

«حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ» همین باشد که اشاره شد.

سوگواری سیدالشهداء علیه السلام از شعائر الهیست

خداوند متعال در قرآن مجید می‌فرماید:

«وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ». (۲)

یعنی:

هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد آن نشانه‌ی روح تقویست.

«شعائر جمع شعیره به معنی علامت است».

یعنی:

هر کس نشانه‌های الهی را بزرگ دارد نشان از تقوای روح است و نشانه‌های خدا: هر

چیزیست که انسان را به سوی خدا راهنمایی کند.

پس نماز جزء نشانه‌های خداست، نماز جماعت از نشانه‌های خداست، حج از نشانه‌های

خداست.

پیامبر و امام از نشانه‌های خدایند، بزرگداشت آنان، بزرگداشت نشانه‌های خدا و زنده

نگاه داشتن یاد و راه و روش آنان، همه از نشانه‌های خداوند است.

بنا بر این، ذکر مصیبت‌های حضرت سیدالشهداء علیه السلام و برگزاری هر گونه

عزاداری آن حضرت جزء شعائر الهی و نشانه‌ی خداوند است، زیرا این مجالس و

یادبودهاست که مردم را به سوی امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام و در واقع به سوی اسلام فرا می خواند و این مجالس تعظیم شعائر و نشانه‌ی تقوای روح است و از این روست که تمامی مراجع تقلید و فقهاء در طول تاریخ شیعه به رجحان اقامه‌ی شعائر حسینی و استحباب برگزاری آن فتوی داده و همواره بر هر چه با شکوه‌تر شدن آن تاکید داشتند.

### چکیده

جزوه‌ای که پیش رو دارید پیرامون ماهیت عزاداری و فلسفه‌ی عزاداری که چرا اصلاً انسان باید عزاداری نمود، ثمرات عزاداری که چه ثمره‌هایی دارد که شیعه و محب در هر کجای ایران و اقصی نقاط دنیا می‌باشد به عزاداری بپردازد و در پایان هم روایاتی که از لسان مطهر و نورانی اهل بیت عصمت و طهارت عَلَیْهِمُ السَّلَام درباره‌ی عزاداری آمده است را بیان نموده‌ام. انشاء الله مورد رضایت حق تعالی باشد و از شعائر الله و شعائر امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام و چراغ راه همگان قرار گیرد.

### واژگان کلیدی:

عزاداری: شکیبایی کردن، شکیبایی در مصیبت  
شعائر: جمع شعیره به معنای علامت.

### فصل اول؛ تعریف ماهیت عزاداری

#### تعریف عزاداری

عزاء در لغت به معنای شکیبایی کردن، شکیبایی در مصیبت، سوگواری، تعزیت سوگ و ماتم می‌باشد.

(۲)

و هم چنین به معنای سنگینی، وقار، متانت، تسلی، غمگساری، دلداری و مراسم

عزاداری می باشد.

(۳)

و در لغت نامه دهخدا آمده است که: عزا گرفتن به معنای زاری و شیون کردن و به حالت ماتم زدگان در آمدن و برای سوگ و مصیبت، لباس در بر کردن و به معنای اقامه سوگواری به سبب مرگ کسیست.

(۴)

### ماهیت عزاداری

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: أَطَّلَعَ إِلَى الْأَرْضِ فَاخْتَارَنَا وَاخْتَارَ لَنَا شِيعَةً يَنْصُرُونَنَا يَفْرَحُونَ لِفِرْحَانَا وَيَحْزَنُونَ لِحُزْنِنَا وَيَبْذُلُونَ أَمْوَالَهُمْ وَأَنْفُسَهُمْ فِينَا أَوْلَيْكَ مِنَّا وَإِلَيْنَا».

خداوند روی کره زمین، ما را انتخاب کرد و برای ما شیعه را انتخاب کرد. شیعیان ما علامتشان اینست که ما را نصرت و یاری می دهند، برای شادی ما جشن می گیرند، برای غم ما غمناکند. روز عاشوراء خرج (می کنند)، عید غدیر خرج (می کنند)، اینهایی که به عشق اهل بیت علیهم السلام شادند و به عزای اهل بیت علیهم السلام غمناکند و ... اینها از ما هستند و به سوی ما می آیند. (۵)

عزاداری نوعی مودت است مثل این که کسی گلی به ما بدهد و ما باید از او تشکر کنیم، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ما را از بت پرستی و آتش پرستی و خرافه پرستی، نجات داد و مسلمان شدیم، مزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چیست؟ که من هیچ مزدی نمی خواهم، تنها مزدی که من می خواهم الموده فی القربی (۶) است، مزد من فقط اینست که اهل بیت علیهم السلام من را دوست داشته باشید و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در جای دیگر می فرماید: مزدی که من می خواهم اینست که در راه خدا بروید:



«إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا سَبِيلًا» (۷) حال با توجه به دو آیه‌ی فوق که حضرت در یک جا می‌فرمایند:

مزد من فقط راه خداست و در جای دیگر می‌فرمایند که: مزد من فقط مودت اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام است از این رو باید گفت:  
راه خدا جز راه اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام و مودت آنها نیست.

### ریشه‌های عزاداری در قرآن

از نظر قرآن، عزاداری ریشه‌هایی دارد. اولین روضه‌خوان، خود خداوند است.

خداوند در سوره بروج آیات ۴ تا ۸ می‌فرماید:

«قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ، النَّارِ ذَاتِ الْوُقُودِ، إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ».

مرگ بر اصحاب اخدود، اصحاب اخدود کیانند؟ (کسانی هستند که) گودالی کردند و مؤمنین را (داخل گودال) ریختند و سوزاندند و (خودشان) بالای گودال تماشا می‌کردند.

قرآن می‌فرماید:

(که این مؤمنین) فقط به جرم این که مؤمن بودند سوخته شدند. قرآن (در اینجا)

روضه‌ی سوخته شدن این مظلومین مؤمن را می‌خواند. پس اولین روضه خود قرآن (خوانده) است.

(اولین روضه‌خوان سیدالشهداء هم جبرئیل می‌باشد آن موقعی که حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام خدا را به اسمای پنج تن قسم داد).

قرآن می‌فرماید:

«وَكَأَيُّنَ مِنْ نَبِيٍِّّ قَاتَلَ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرًا» چه پیغمبرانی بودند و چه یاران مخلصی داشتند

این یاران مخلص، تلاش و جهاد می‌کردند، خسته نمی‌شدند، سست نمی‌شدند و تا

آخرین نفس و تا آخرین تیر خود قیام کردند یعنی قرآن دارد از ایثار آنها تعریف می کند.

(۸)

قرآن می فرماید:

«و اذْکُرْ فِی الْکِتَابِ اِبْرَاهِیْمَ» ابراهیم فداکاری کرد و تو ای پیغمبر مأموری یاد ابراهیم علیه السلام را گرامی بداری. (۹)  
و اذْکُرْ فِی الْکِتَابِ مَرِیْمَ

ای پیغمبر! تو مأموری که نام مریم و سخنهایی که به او چسبیده شده بیان کنی. (۱۰)  
قرآن روضه می خواند و می گوید:

اِذَا الشَّمْسُ کُوِّرَتْ و اِذَا النُّجُومُ اِنْکَدَرَتْ و اِذَا الْبِحَارُ سَجَّرتْ و اِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ و اِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ (۱۱)

روز قیامت که نور خورشید گرفته می شود دریاها به جوش می آید و مردم پا به فرار می گذارند، آن روز «اِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ» (۱۲) سؤال می شود که به چه گناهی این مظلوم را کشتید؟ پس در سوره شمس هم روضه خوانده شده است.

## فصل دوم فلسفه عزاداری (چرا باید عزاداری کرد)؟

### ۱- زنده نگه داشتن مکتب اسلام

ائمه طاهرين عليهم السلام نور واحد هستند و هدف آنها یکی است؛ که عبارت است از تلاش و کوشش، نثار و ایثار، برای احیای دین و روشن نگه داشتن چراغ مکتب. از این رو نگه داشتن نام و یاد هر کدامشان، باعث زنده ماندن اصل مکتب الهیست. لیکن سالار شهیدان علیه السلام خصوصیتی دارد که زنده نگه داشتن نام و یاد او، تاثیر بسزایی در زنده نگه داشتن مکتب اسلام دارد. (۱۳)

روضه‌ی سیدالشهداء عَلَیْهِ السَّلَام برای حفظ مکتب سیدالشهداء عَلَیْهِ السَّلَام است. آن کسانی که می‌گویند روضه‌ی سیدالشهداء عَلَیْهِ السَّلَام را نخوانید، اصلاً نمی‌فهمند مکتب سیدالشهداء عَلَیْهِ السَّلَام چه بوده و نمی‌دانند این گریه‌ها و این روضه‌ها این مکتب را حفظ کرده (است). الآن هزار و چهارصد سال است که با این منبرها، این روضه‌ها، این مصیبت‌ها و این سینه زنی‌ها، ما را حفظ کرده‌اند.

(۱۴) آنها توصیه کردند که عزای حسین بن علی علیهما السلام باید زنده بماند، برای این بود که هدف حسین بن علی علیهما السلام مقدس بود.

حسین بن علی علیهما السلام یک مکتب را به وجود آورد، می‌خواستند مکتبش زنده بماند. (۱۵) اصلاً حضرت سیدالشهداء عَلَیْهِ السَّلَام چه احتیاجی به گریه (ما) دارد (این که) ائمه عَلَیْهِمُ السَّلَام این قدر اصرار کردند به این که مجمع داشته باشید، گریه بکنید، چه بکنید، برای اینست که این مذهب، ما را حفظ می‌کند.

(۱۶)

## ۲ - دعوت به دین

سوگواری برای اهل بیت عَلَیْهِمُ السَّلَام دعوت گاهیست به سوی دین، به نیکوترین وجه و بهترین برنامه و سلاحی برای اسلام است که خواب آلودگان را بیدار می‌کند و نادانان را از مستی به هوش می‌آورد و جان‌های تشنه را سیراب می‌کند و در دل‌ها اثر می‌گذارد و نشانه‌های رسالت آیات اسلام، دلایل دین، حجت‌های مسلمانان، روش پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، خصلت‌های علی عَلَیْهِ السَّلَام و مصیبت‌های اهل بیت عَلَیْهِمُ السَّلَام، شکیبایی آنان بر آزارها و کلمه‌ی اعلا‌ی خداوند را به مردم نشان می‌دهد و می‌آموزد. (۱۷)

## ۳ - اجر رسالت پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

مجالس عزاداری اهل بیت عَلَیْهِمُ السَّلَام، یک مجمع عظیم اسلامی و سمینار عالی شیعه است که به نام پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و دودمانش تشکیل می‌شود و در آن به ریسمان خداوند و کتاب و سنت، دو اصل باقی مانده گران بهای پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ چنگ زده می‌شود و در این مجامع شیعیان جمع می‌شوند تا اجر رسالت را به دوستی دودمان پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پردازند و اهداف عالی اهل بیت عَلَیْهِمُ السَّلَام را زنده سازند. (۱۸)

#### ۴ - آشنایی و پیوند دل‌ها با ائمه عَلَیْهِمُ السَّلَام و فراگیری راه آنها

مجالس عزاداری برای اینست که دل‌های ما را با حسین بن علی علیهما السلام و هدف آن بزرگوار نزدیک و آشنا می‌کند.

در مجالس عزاداری نشستن، روضه خواندن، گریه کردن، به سر و سینه زدن و مواکب عزا و دسته‌های عزاداری به راه انداختن از اموریست که عواطف عمومی را نسبت به خاندان پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پر جوش می‌کند و بسیار خوب است. (۱۹) (از این رو) ملت عزیز ما در ایام محرم و صفر باید روح حماسه، روح عاشورایی، روح نترسیدن از دشمن، روح توکل به خدا و روح مجاهدت فداکارانه در راه خدا را در خودشان تقویت بکنند.

از امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام مدد بگیرند. این مجالس عزاداری برای اینست که دل‌های ما را با حسین بن علی علیهما السلام و اهداف آن بزرگوار نزدیک و آشنا بکند، راه آنها را فرا بگیریم. یک عده کج فهم نگویند که امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام شکست خورد، نگویند امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام معنایش اینست که همه‌ی ملت ایران کشته بشوند. کدام انسان نادانی ممکن است چنین حرفی را بزند. یک ملت باید از حسین بن علی علیهما السلام درس بگیرد، یعنی از دشمن نترسد، به خود متکی باشد، به خدای خود توکل کند بداند که اگر دشمن با شوکت است، این شوکت ناپایدار است، بداند اگر جبهی

دشمن به ظاهر گسترده و قویست امام توان واقعی اش کم است.

(۲۰)

### ۵ - منفور شدن فکر و راه یزید و یزیدیان عصر

سر این که سفارش کرده‌اند هر روز زیارت عاشورا بخوانید و نسبت به اهل بیت علیهم السلام تولی داشته و بر آنان صلوات و درود بفرستید و از دشمنان تبری بجوئید، برای آن است که طرز فکر معاندان ایشان، منفور شود و گر نه هم اکنون سخن از معاویه و یزید نیست تا آنان را لعنت کنیم. نام و یاد آنها رخت بر بسته و قبرشان زباله دانی ای بیش نیست، الآن سخن از فکر و راه یزید و یزیدیان عصر است.

(۲۱) لعن و نفرین از بی داد بنی امیه (لعنت الله علیهم)، با آن که آنان منقرض و به جهنم رهسپار شده‌اند، فریاد بر ستمگران جهان و زنده نگه داشتن این فریاد ستم شکن است.

(۲۲)

زن فرعون وقتی که به درگاه الهی دعا کرد نگفت:

خدایا مرا فقط از فرعونیان نجات بده بلکه گفت:

«رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِي مِنَ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ».

(۲۳)

یعنی مرا از فرعون و فرعونیان که طرفداران سنت سیئه و رفتار ناپسند او هستند نجات

بده. (۲۴)

آنچه مورد اعتقاد سالار شهیدان علیه السلام بود و بر همان مبنا، مبارزه خود را بنا کردند

و قیام کردند این بود که در نظام هستی حق پیروز است، خواه از قدرت مادی

بر خوردار باشند یا نه و نیز باطل محکوم به شکست است.

آنچه مبنای امویان بود و بر همان مبنا حکومتشان را بنا کردند، این بود که هر که قدرت

مادی دارد پیروز است، خواه با حق همراه باشد یا نه و گر نه محکوم به شکست است؛

هر چند حق باشد.

این دو طرز فکر که همراه بوده و هست، از دو نوع جهان بینی نشأت می گیرد، کسی که جهان را در ماده خلاصه می کند و اصالت را به ماده می دهد، هر جا جریان طبیعت، بیشتر حضور داشت آنجا محو قدرت تلقی می شود و در آن محور قیام و قعود و عزل و نصب و عزت و ذلت دور می زند ولی کسی که جهان بینی را بر اساس حقیقت هستی تنظیم کرده است، اصالت را به معنا می دهد و در محور حق حرکت می کند، این گروه حق محورند در قبال دیگران که ماده محورند.

خلاصه آنکه در جهان هستی، باطل نه اثری دارد و نه دوامی، سراسر جهان بر اساس حکومت حق تنظیم شده است و نیز در جریان حکومت ها، حق باطل را سرکوب می کند و سخن مؤمنان جنگجو نیز همین است، «كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ». (۲۵) بر این مبنا اگر حق با کسی بود، وی از تنهایی یا کمی یاری کننده وحشتی ندارد، بلکه همه ی تلاش او در این خلاصه می شود که حق را بشناسد و نیز در شناخت حق محقق باشد، نه مقلد و پس از شناخت حق به خود حق، متصف و متحقق شود اگر متحقق به حق شد، یقیناً ثابت و پیروز است و هرگز شکست نمی خورد و باید از باطل پرهیزد و پس از شناخت باطل، قهراً آن را سرکوب خواهد کرد.

تفکر مردان حق اینست که جهان در محور طبیعت خلاصه نمی شود و نیز اگر بطلانی است فقط در قلمرو حرکت و ماده است اما کسانی که می گویند «ما هی إِلَّا حَیَاتُنَا الدُّنْیَا نَمُوتُ وَنَحْیَا وَ مَا یُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ» (۲۶) محصول معرفت شناسی حسی و تجربی آنها اینست که جهان آفرینش جز ماده و طبیعت چیز دیگری نیست. (۲۷)

## ۶ - حسینی منش شدن، ظلم نکردن و نپذیرفتن ظلم

مجالس عزا از آن وقت به امر حضرت صادق علیه السلام و به سفارش ائمه هدی علیهم السلام (بر پا شده است) ما که این مجالس عزا را بر پا می کنیم، داریم همان مسأله را

می‌گوییم، ایستادگی در مقابل ظلم. ما (قضیه کربلا را) زنده نگه داشتیم، خطبای ما قضیه کربلا را زنده نگه داشتند، قضیه مقابله یک دسته کوچک - با ایمان بزرگ - در مقابل یک رژیم طاغوتی بزرگ.

این که سفارش فراوان به اشک ریختن و عزاداری کردن نموده‌اند برای آن است که اشک بر شهید، اشتیاق به شهادت را همراه دارد، خوی حماسه را در انسان زنده و طعم شهادت را در جان او گوارا می‌گرداند. چون اشک، رنگ کسی را می‌گیرد که برای او ریخته می‌شود و همین رنگ را به صاحب اشک نیز می‌دهد. از این رو انسان حسینی منش، نه ستم می‌کند و نه ستم می‌پذیرد.

این که عده‌ای به فکر ظلم کردن یا ظلم پذیری هستند برای آن است که خوی حسینی در آنها نیست و گر نه شیعه خاص حسین بن علی علیهما السلام نه ظلم می‌کند و نه ظلم می‌پذیرد. آن کسی که ظلم پذیر است اموی مسلک است، چنانکه ظالم هم اموی صفت است هر چند که زمزمه، «یا حسین علیه السلام» بر لب داشته باشد.

(۲۸)

## ۷ - فراموش نکردن ارزش‌ها

اگر از ما پرسند شما در روز عاشورا که حسین حسین می‌کنید و به سرتان می‌زنید چه می‌خواهید بگویید؟ باید بگوییم ما می‌خواهیم حرف آقایمان را بگوییم. ما هر سال می‌خواهیم تجدید حیات بکنیم:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» (۲۹)

باید بگوییم عاشورا روز تجدید ماست.

در این روز می‌خواهیم در کوثر حسینی شنا کرده، پاک و بی‌آلایش شویم، تجدید حیات کنیم، روح خودمان را شستشو دهیم، خودمان را از نو زنده کنیم، مبادی و مبانی اسلام را بیاموزیم روح اسلام را از نو به خودمان تزریق کنیم. ما نمی‌خواهیم حس امر

به معروف و نهی از منکر، احساس شهادت، احساس جهاد، احساس فداکاری در راه حق در ما فراموش بشود، نمی‌خواهیم روح فداکاری در راه حق، در ما بمیرد. این فلسفه عاشورا است، نه گناه کردن و بعد به نام حسین بن علی علیهما السلام بخشیده شدن! گناه بکنیم بعد در مجلسی شرکت بکنیم و بگوییم گناهانمان بخشیده شد.

گناه آن وقتی بخشیده می‌شود که روح ما پیوندی بخورد با روح حسین بن علی علیهما السلام، اگر پیوند بخورد، گناهان ما قطعاً بخشیده می‌شود. ولی علامت بخشیده شدنش اینست که دیگر دنبال آن گناه نمی‌رویم. اما (این که وقتی) از مجلس حسین بن علی علیهما السلام بیرون (می) رویم و دوباره دنبال آن گناهان برویم، نشانه اینست که روح ما با روح حسین بن علی علیهما السلام پیوند نخورده است.

(۳۰)

## فصل سوم ثمرات عزاداری

### اشاره

شرکت در مراسم مذهبی و عزاداری‌ها، ثمرات بسیاری دارد از جمله:

### ۱ - حفظ مکتب اسلام

گریه کردن بر شهید، زنده نگه داشتن نهضت است. لذا در روایت هست: کسی که (خودش) گریه بکند یا (دیگری را) بگریاند یا خودش را به صورت گریه دار (در آورد) جزایش بهشت است، برای آن است که حتی آن (کسی) که به صورتش، یک حال حزن می‌دهد و صورت گریه دار به خودش می‌دهد این (فرد) دارد نهضت را حفظ می‌کند، نهضت امام حسین علیه السلام را حفظ می‌کند بیخود نبود که مأمورین ساواک رضاخان، تمام مجالس عزاداری را قدغن کردند رضا خان همچون نبود که (در) اصل و اساس مخالف با این مسائل بشود، رضا خان مأمور



بود، مأمور بود برای آنهایی که کارشناس بودند آنهایی که ملتفت بودند مسائل را، دشمن‌های ما که حال ملت‌ها را مطالعه کرده بودند، می‌دیدند که تا این مجالس هست و تا این نوحه سراییها برای مظلوم هست و تا آن افشاگری ظالم هست، نمی‌توانند به مقاصد خودشان برسند. (۳۱)

## ۲ - تطهیر جان و تهذیب نفس:

(از فوائد دیگر) حضور در مراکز مذهبی، اثر شگرف آن در تطهیر جان و تهذیب نفس است.

قرآن کریم در مورد این مراکز می‌فرماید:

که در آنجا مردمانی هستند که تطهیر ضمیر و صفای دل را دوست می‌دارند. «فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ». (۳۲) (۳۳)

## ۳ - آشنایی با جهان‌بینی و معارف توحیدی و نشر معارف اهل بیت علیهم السلام در بین

### مردم

اگر به هیچ یک از اینها دست نیافت، دست کم از همنشینی با عالمان بر خوردار می‌شود و مشکلاتش را در حضور آنان رفع می‌کند یا گرفتار مشکلات تازه نمی‌شود. (۳۴)

(از جمله دیگر فوائد) شرکت در مراسم مذهبی و عزاداری سالار شهیدان علیه السلام می‌توان به این فرمایش حضرت امام حسین علیه السلام (اشاره کرد که) فرمودند: «من اتانا لم يعدم خصله من اربع: آيَةُ مُحَكَّمَةٍ وَقَضِيَّةٌ عَادِلَةٌ وَأَخَا مُسْتَفَادًا وَمُجَالَسَةُ الْعُلَمَاءِ». (۳۵)

کسی که به سوی ما بیاید - یعنی در مجالس مذهبی حضور یابد - کتاب‌های مربوط به

ما را بخواند و سنت و سیرت ما را بیاموزد، از (چند) فائده بهره‌مند می‌شود (یکی از آنها این که) با آیات محکم الهی و جهان‌بینی و معارف توحیدی آشنا می‌شود. (۳۶)

#### ۴ – آموختن داستان‌های عدالت آموز و تعدیل امور و قوا. (۳۷)

#### ۵ – فراگیری آداب دوستی و برادری

«وَ أَخَا مُسْتَفَادًا» اگر ادراک او در مرحله‌ی پایین‌تری بود، هماهنگی اجتماعی و آداب برادری و دوستی و آیین داد و ستد را فرا می‌گیرد.  
(۳۸)

#### ۶ – مجالست با علماء

«و مُجَالَسَةُ الْعُلَمَاءِ»

اگر به هیچ‌یک از اینها دست نیافت، دست کم از همنشینی با عالمان بر خوردار می‌شود و مشکلاتش را در حضور آنان رفع می‌کند یا گرفتار مشکلات تازه نمی‌شود.  
(۳۹)

#### ۷ – نشر معارف اهل بیت عَلَیْهِمُ السَّلَامُ در بین مردم

مجالس عزاداری اهل بیت عَلَیْهِمُ السَّلَامُ، روح معارف را در دل‌های مسلمانان بر می‌انگیزد و علوم و دانش‌ها به برکت این مجالس، نشر می‌گردد و در صورتی که از روی اصول صحیح اجرا شود، می‌توان گفت بهترین مدرسه برای مردم عوام است که در آن به انوار حکمت‌ها به واسطه گفتار عالی پیشوایان آشنا می‌شوند و از این مجالس صدف‌های روشن پیشوایان را دریافت می‌دارند و به عبرت‌های گوناگون واقف می‌گردند و به احادیث و تفسیر و فقه آشنا می‌شوند و آنچه را لازم دارند و ناچارند بیاموزند، فرا می‌گیرند؛ بلکه این مجالس تنها مدرسه‌ای برای عوام مردم در تمام

شهرهای اسلامیست.

(۴۰)

## ۸ - بی‌اهمیت جلوه گر شدن مصائب و دردهای خود

اگر انسان به یاد مصیبت اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بیفتد، در مقابل مصائب دیگر، تسکین پیدا می‌کند و در برابر اندوه‌های دیگر تسلی داده می‌شود زیرا مصائب دیگر در مقابل مصائب اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بی‌اهمیت جلوه می‌کند و اگر انسان به یاد مصائب آنها باشد، دردها و رنج‌های خود را فراموش می‌نماید، چنان که در رثای ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ به این موضوع اشاره شده است:

«انست رزیتکم رزایانا التی سلفت و هونت رزایانا الآتیه»

یعنی ای دودمان پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ، مصائب شما دردهای گذشته ما را فراموش ساخت و مصائب آینده‌ی ما را آسان گردانید. (۴۱)

(البته باید توجه داشت که) هر حادثه تلخ و ناگواری را باید بهانه کرد و برای سالار شهیدان عَلَيْهِ السَّلَامُ اشک ریخت، نه آن که افراد داغ دیده، برای تسکین عواطف و احساسات خود آن حضرت را بهانه کنند و برای التیام زخم خویش، اشک بریزند و ندبه نمایند (چه این که) بین این دو گونه عزاداری فرق وافر است! زیرا محصول یکی، تعزیت برای حضرت امام حسین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ است و نتیجه دیگری تسلیت برای خود هر چند ممکن است بهانه قرار دادن واقعه جانسوز کربلا هم بی‌اثر نباشد.

(۴۲)

## فصل چهارم عزاداری از دیدگاه روایات

اشاره

احادیث ائمه معصومین علیهم السلام در مورد عزاداری ائمه اطهار علیهم السلام طبق احادیثی که در کتب معتبر شیعه موجود است سفارش زیادی روی بر پایی این جلسات عزا و زیارت قبور منورشان داشته‌اند. شیعیان هم که همه دستورات اسلام اعم از اصول و فروع و اخلاق را از ائمه علیهم السلام می‌گیرند به پیروی از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام این مجالس و روضه و مصیبت را از صدر اسلام تا به امروز برپا نموده‌اند و در آینده هم برپا خواهند نمود، که به تعدادی از این احادیث در این جا می‌پردازیم:

### ۱ - حضرت علی علیه السلام فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى اطَّلَعَ إِلَى الْأَرْضِ وَفَاخْتَارَنَا وَفَاخْتَارَنَا وَفَاخْتَارَنَا شِيعَةً يَنْصُرُونَنَا وَيَفْرَحُونَ لِفَرَحِنَا وَيَحْزَنُونَ لِحُزْنِنَا وَيَبْذُلُونَ أَمْوَالَهُمْ وَأَنْفُسَهُمْ فِينَا، أَوْلَيْكَ مِنَّا وَإِلَيْنَا».

خداوند بزرگ وقتی که عنایت و توجه به زمین نمود ما را به عنوان اولیاء خود برگزید و برای ما هم پیروانی (شیعیانی) جهت یاری ما انتخاب کرد که آنان در شادی ما شاد و در غم ما محزون می‌باشند و اموال و جان خویش را در راه ما می‌بخشند اینان از ما هستند و به سوی ما باز خواهند گشت. (۴۳)

### ۲ - امام حسین علیه السلام فرمود:

«قولوا لاوليائنا يهتمون في اقامه مصائبنا».

به دوستان و شیعیان ما بگویید:

در اقامه و بر پایی (مجالس) عزا و مصیبت‌های ما همت و کوشش نمائید. (۴۴)

### ۳ - امام جعفر صادق علیه السلام به فضیل فرمود:

«عن ابی عبدالله عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ:  
قَالَ لِفُضَیْلِ: تَجْلِسُونَ وَ تُحَدِّثُونَ؟»

قال:

نَعَمْ جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنْ تَلَكَ الْمَجَالِسَ أَحْبَبَهَا فَأَحْيُوا أَمْرَنَا يَا فَضِيلُ! فَرَحِمَ اللَّهُ مَنْ أَحْيَا  
أَمْرَنَا يَا فَضِيلُ مَنْ ذَكَرْنَا أَوْ ذُكِرْنَا عِنْدَهُ فَخَرَجَ مِنْ عَيْنِهِ مِثْلُ جَنَاحِ الذُّبَابِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ  
ذُنُوبَهُ وَ لَوْ كَانَتْ أَكْثَرَ مِنْ زَبَدِ الْبَحْرِ»

آیا مجالس حدیث دارید؟ فضیل گفت:

بله، فدای شما شوم. امام عَلَیْهِ السَّلَامُ فرمود:

این مجالس را دوست دارم، پس دستورات ما را (با این مجالس) زنده کنید. ای فضیل،  
خدا رحمت کند کسی که سخن ما را زنده کند، ای فضیل کسی که مصائب ما را  
بگوید یا برایش بگویند سپس از چشمش به اندازه بال پشه اشکی خارج شود، خداوند  
گناهان او را می‌بخشد اگر چه از کف دریا بیشتر باشد.

(۴۵)

#### ۴ - امام رضا عَلَیْهِ السَّلَامُ فرمود:

«من یدکر مصائبنا و بکی لما ارتکب منا کان معنا فی درجاتنا یوم القیامه و من ذکر

بمصائبنا فبکی و ابکی لم تبک عینه یوم تبکی العیون و من جلس مجلسا یحیی فیهِ امرنا  
لم یمت قلبه یوم تموت القلوب».

کسی که مصائب ما را بیان کند و بر آن بگرید، روز قیامت با ما می‌باشد و کسی که  
مصیبت‌های ما برایش بیان شود و بگرید یا بگریاند روز قیامت که همه‌ی چشم‌ها گریان  
است، چشم او گریان نخواهد بود و کسی که در مجلسی که احادیث و سخنان ما بیان  
می‌شود بنشیند روز قیامت که همه دل‌ها مرده خواهد بود دل او زنده است.

(۴۶)

**۵ - امام محمد باقر علیه السلام فرمود:**

«مَنْ دَمَعَتْ عَيْنُهُ فِينَا دَمْعَةً لَدِمِ سُنْفَكَ لَنَا أَوْ حَقَّ لَنَا نُقْصَانَهُ أَوْ عَرَضَ انْتِهَكَ لَنَا أَوْ لِأَحَدٍ مِنْ شِيعَتِنَا بَوَّأَهُ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْجَنَّةِ حُقْبًا».

هر کس در راه ما به خاطر خونی که از ما ریخته شده است، یا حقی که از ما به تاراج رفته، یا پرده آبروی و حیثیتی که از ما و یا یکی از شیعیان ما دریده گشته، قطره اشکی بریزد خداوند سبحان پاداش او را سال‌های زیاد در بهشت قرار خواهد داد. (۴۷)

**۶ - امام جعفر صادق علیه السلام فرمود:**

ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ يَجِبُ أَنْ يُكْتَبَ هَذَا الْحَدِيثُ بِالذَّهَبِ  
«نَفْسُ الْمَهْمُومِ لَظْلَمِنَا تَسِيحٌ وَ هَمُّهُ لَنَا عِبَادَةٌ وَ كِتْمَانٌ سِرَّنَا جِهَادٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

يَجِبُ أَنْ يُكْتَبَ هَذَا الْحَدِيثُ بِالذَّهَبِ».

نفس شخص اندوهگین به خاطر ظلمی که بر ما شده است تسبیح (سبحان الله گفتن) و ذکر است و اندوه او به خاطر ما عبادت است و پوشاندن اسرار ما جهاد در راه خداست، سپس فرمود:

لازم و زیننده است که این حدیث با طلا نوشته شود. (۴۸)

**۷ - امام جعفر صادق علیه السلام فرمود:**

«عن ابی عبد الله قال:

قال لی: یا ابا عماره انشدنی فی الحسین بن علی. قال فانشدته فبکی ثم انشدته فبکی قال: فوالله ما زلت انشده و بیکی حتی سمعت البكاء من الدار. قال: فقال:

یا ابا عماره من انشدنی الحسین بن علی علیهما السلام شعراً فابکی خمسين، فله الجنة و

من انشد فی الحسین شعراً فابکی ثلاثین، فله الجنة و من انشد فی الحسین شعراً فابکی  
عشرین، فله الجنة و من انشد فی الحسین شعراً فابکی عشره، فله الجنة و من انشد فی  
الحسین شعراً فابکی واحداً، فله الجنة و من انشد فی الحسین شعراً، فله الجنة و من انشد  
فی الحسین شعراً فتباکی، فله الجنة.

ابوعماره گفت:

امام صادق علیه السلام به من فرمود:

درباره‌ی امام حسین علیه السلام برای من شعر بخوان. من هم شعر خواندم، امام صادق  
علیه السلام گریه نمود. دوباره شعر خواندم امام علیه السلام مجدداً گریه نمود. بعد  
ابوعماره گفت:

هر وقت برای امام علیه السلام شعر می‌خواندم آن حضرت چنان گریه می‌نمود که  
صدای گریه اهل بیت امام علیه السلام را هم از درون منزل می‌شنیدم.  
بعد امام صادق علیه السلام فرمود:

ای ابو عماره هر کس درباره‌ی امام حسین علیه السلام شعر بگوید و ۵۰ نفر را بگریاند،  
پاداش او بهشت است و هر کس درباره‌ی امام حسین علیه السلام شعر بگوید و ۳۰ نفر  
را بگریاند، پاداش او بهشت است.

حسین علیه السلام شعر بگوید و ۲۰ نفر یا ۱۰ نفر و یا یک نفر را بگریاند، پاداش او  
بهشت خواهد بود و هر کس درباره‌ی امام حسین علیه السلام شعر بگوید و خود بگرید  
و یا حالت عزا به خود بگیرد، مزد او بهشت می‌باشد.

(۴۹)

## ۸ - حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«لما اخبر النبي صلی الله علیه و آله و سلم ابنته فاطمه بقتل ولدها الحسين و ما یجری  
علیه من المحن بکت فاطمه بکاء شديداً و قالت یا ابت متى یكون ذلك؟ قال فی زمان

خال منی و منک و من علی، فاشتد بکاءها و قالت: یا ابت فمن یبکی علیہ؟ و من یلتزم به اقامه العزاء له؟

فقال النبی: یا فاطمه، ان نساء امتی یبکون علی نساء اهل بیتی و رجالهم یبکون علی دجال اهل بیتی و یجددون العزاء جیلاً بعد جیل، فی کل سنه. فاذا کان القیامه تشفعین انت للنساء و انا اشفع للرجال و کل من بکی منهم علی مصاب الحسین اخذنا بیده و او خلناه الجنة.

یا فاطمه کل عین باکیه یوم القیامه الا عین بکت علی مصاب الحسین فانها ضاحکه مستبشره بنعیم الجنة». (۵۰)

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خبر شهادت امام حسین علیه السلام و مصائبی که بر آن حضرت وارد می شود برای حضرت فاطمه سلام الله علیها بیان کرد، حضرت فاطمه سلام الله علیها گریه شدیدی نمود بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سؤال نمود، پدرم این واقعه در چه زمانی است؟

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

در زمانی این حادثه واقع می شود که من و تو و علی علیه السلام نیستیم، گریه حضرت فاطمه سلام الله علیها بیشتر شد و فرمود:

پدرم پس چه کسی بر حسینم گریه خواهد کرد؟ و چه کسی مجالس عزا برای پسر من بر پا می کند؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

ای فاطمه زنان امت من بر زنان اهل بیتم گریه می کنند و مردان امت من بر مردان اهل بیتم گریه می کنند و این عزاداری را هر سال بر پا می کنند.

(و پاداش این عزاداری ها اینست که) روز قیامت تو برای زنان امت شفاعت می کنی و من هم برای مردان و هر کس از امت من بر مصیبت حسین علیه السلام گریه کرده باشد، این چشم روز قیامت خندان است و بشارت بر او به نعمت های بهشتی باد.



۹ - امام جعفر صادق علیه السلام فرمود:

راوی می گوید:

ما گروهی از مردم کوفه در حضور امام صادق علیه السلام بودیم، جعفر بن عfan که شاعر بود به محضر امام علیه السلام او را نزدیک خود قرار داد. بعد امام علیه السلام فرمود:

ای جعفر، شاعر گفت:

بله خداوند مرا فدای شما کند.

امام علیه السلام فرمود:

اطلاع به من رسیده که شما شعر خوب درباره‌ی (جدم) امام حسین علیه السلام می گویی؟ جعفر گفت:

بله.

امام علیه السلام فرمود:

برایم شعر بخوان.

شاعر گفت:

من شعر خواندم، امام علیه السلام و اطرافیان شروع به گریه نمودند، بعد امام صادق علیه السلام فرمود:

«یا جعفر و الله لقد شهدت ملائکه الله المقربون ههنا یسمعون قولک فی الحسین علیه السلام و لقد بکوا کما بکینا و اکثر و لقد اوجب الله تعالی لک یا جعفر فی ساعته الجنة باسرها و غفر الله لک.

فقال علیه السلام:

یا جعفر ألا أزدک؟ قال:

نعم یا سیدی. قال علیه السلام:

مَا مِنْ أَحَدٍ قَالَ فِي الْحُسَيْنِ شِعْرًا فَبَكَى وَ أَبْكَى بِهِ إِلَّا أَوْجَبَ اللَّهُ لَهُ الْجَنَّةَ وَ غَفَرَ لَهُ». (۵۱)

ای جعفر به خدا قسم، فرشتگان مقرب خداوند اینجا شاهد بودند و شعر تو را درباره‌ی امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام شنیدند، همان طوری که ما گریه کردیم، فرشتگان هم گریستند بلکه آنها بیشتر از ما گریه کردند و خداوند پاداش تو را بهشت کامل قرار داد و گناهانت را بخشید.

بعد امام عَلَیْهِ السَّلَام به جعفر فرمود:

می خواهی ثواب بیشتر برایت بیان کنم؟  
جعفر گفت:

بله.

امام عَلَیْهِ السَّلَام فرمود:

هر کس درباره‌ی امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام شعر بگوید و بگرید و بگریاند خداوند بهشت را بر او واجب خواهد نمود و گناهانش را می بخشاید.

### منابع و مأخذ

- فرهنگ فارسی / دکتر محمد معین / انتشارات امیر کبیر / چاپ هجدهم / سال ۱۳۸۰.  
کتاب و فرهنگ معاصر عربی به فارسی  
بحار الانوار / علامه محمد باقر مجلسی / انتشارات دارالکتب الاسلامیه / ۱۱۰ جلدی.  
لغت نامه دهخدا / علی اکبر دهخدا / تهران ۱۳۷۷ / دانشگاه تهران.  
حماسه و عرفان / آیت الله جوادی آملی / مرکز نشر اسراء / چاپ ششم / اسفند ۱۳۸۴.  
صحیفه نور / امام خمینی / موسسه تنظیم نشر و آثار امام خمینی / چاپ چهارم / ۱۳۸۵.  
فلسفه‌ی شهادت و عزاداری امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام  
حماسه حسینی / استاد شهید مرتضی مطهری / انتشارات صدرا / چاپ سی ام / دی ماه ۱۳۸۰.  
شکوفایی عقل در پرتو نهضت حسینی / جوادی آملی / مرکز نشر اسراء / چاپ سوم /

آذرماه ۱۳۸۴.

منتهی الآمال / شیخ عباس قمی / انتشارات هجرت / چاپ یازدهم.  
 أمالی شیخ مفید / محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی / بنیاد پژوهشهای اسلامی /  
 آستان قدس رضوی / ۱۳۶۴.

### پی‌نوشت

(۱) - صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۳۰۷، کَنْزُ الْعَمَالِ، ج ۶، ص ۲۲۱، فضائل الخمسه، ج ۳، ص ۲۶۲، مُسْتَدْرَكُ الصَّحِيحَيْنِ، ج ۳، ص ۱۷۷ و أُسْدُ الْغَابَةِ، ج ۲، ص ۱۹ و ص ۱۳۰.

(۲) - فرهنگ فارسی محمد معین، ج ۲ ص ۲۲۹۸

(۳) - کتاب و فرهنگ معاصر عربی به فارسی، آذرتاش آذر نوش، ص ۴۷۳

(۴) - لغت نامه دهخدا ج ۱۰ ص ۱۵۸۵۷

(۵) - بحار الأنوار ج ۱۰ ص ۱۱۴

(۶) - الشوری / ۲۳.

(۷) - فرقان / ۵۷.

(۸) - آل عمران / ۱۴۶.

(۹) - مریم / ۴۱.

(۱۰) - مریم / ۱۶.

(۱۱) - التکویر / ۱ تا ۵.

(۱۲) - التکویر / ۸ و ۹.

(۱۳) - حماسه و عرفان، آیت الله جوادی آملی، ص ۳۱۰

(۱۴) - صحیفه نور، ج ۸، ص ۶۹.

(۱۵) - حماسه حسینی، مرتضی مطهری، ج ۱، ص ۸۱.

- (۱۶) - صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۲۱۷.
- (۱۷) - فلسفه‌ی شهادت و عزاداری امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام، ص ۱۱۲.
- (۱۸) - همان صص ۱۱۰ - ۱۱۱.
- (۱۹) - فرازهایی از بیانات مقام معظم رهبری در تاریخ ۱۷ / ۳ / ۱۳۷۳
- (۲۰) - همان، تاریخ ۱۰ / ۴ / ۱۳۷۱
- (۲۱) - حماسه و عرفان، صص ۳۱۰ - ۳۱۱.
- (۲۲) - صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۱۷۳.
- (۲۳) - تحریم / ۱۱.
- (۲۴) - حماسه و عرفان، ص ۳۱۱.
- (۲۵) - بقره / ۲۴۹.
- (۲۶) - جاثیه / ۲۴.
- (۲۷) - شکوفایی عقل در پرتو نهضت حسینی، جوادی آملی، صص ۵۵ - ۶۰.
- (۲۸) - حماسه و عرفان، صص ۳۱۱ - ۳۱۲.
- (۲۹) - انفال / ۲۴.
- (۳۰) - حماسه حسینی، ج ۱، صص ۱۸۷ - ۱۸۹، آیین عزاداری، صص ۳۵ - ۴۳.
- (۳۱) - صحیفه‌ی نور، ج ۱۰، ص ۳۱.
- (۳۲) - توبه / ۸.
- (۳۳) - شکوفایی عقل در پرتو نهضت حسینی، ص ۲۴۹.
- (۳۴) - همان، ص ۲۴۷.
- (۳۵) - بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۹۵ و شکوفایی عقل در پرتو نهضت حسینی، ص ۲۴۷.
- (۳۶) - همان، ص ۲۴۷.
- (۳۷) - همان، ص ۲۴۷.
- (۳۸) - همان، ص ۲۴۷.

- (۳۹) - همان، ص ۲۴۷.
- (۴۰) - فلسفه شهادت و عزاداری، صص ۱۱۳ - ۱۱۴.
- (۴۱) - همان، ص ۱۱۵.
- (۴۲) - شکوفایی عقل در پرتو نهضت حسینی، ص ۲۳۴ و آیین عزاداری، صص ۴۳ - ۴۷.
- (۴۳) - بحارالأنوار ج ۴۴ ص ۲۸۷
- (۴۴) - منتهی الآمال وداع حضرت عَلِيهِ السَّلَام با اهل بیت خویش
- (۴۵) - بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۲.
- (۴۶) - بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۷۸.
- (۴۷) - أمالی، شیخ مفید، مجلس ۲۲، ح ۵،
- (۴۸) - أمالی، شیخ مفید، مجلس ۴۰، ح ۳،
- (۴۹) - بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۲،
- (۵۰) - بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۹۳،
- (۵۱) - بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۳،

### ۳. فلسفه عزاداری یا اهمیت سوگواری

#### مشخصات کتاب

عنوان : فلسفه عزاداری یا اهمیت سوگواری  
 پدید آورندگان : امام سوم حسین بن علی (ع) (توصیف گر)  
 حکیمه قاسمی (پدید آور)  
 ناشر : حکیمه قاسمی  
 نوع : متن

جنس: مقاله

الکترونیکی

زبان: فارسی

توصیفگر: سوگواری ها [۱]

ارزش های فرهنگی

**مقدمه**

در مقطعی از تاریخ زندگانی بشر، حادثه‌ای بزرگ و حماسه‌ای شورانگیز اتفاق افتاد، که سبب تأثیرهای فراوانی در زمان خود، همین طور تا عصر حاضر گردید. امام حسین (ع) با هدف اصلاح، دگرگونی و نوسازی در تمام ابعاد شخصی و اجتماعی گام برداشت؛ راه و روش و منش آن حضرت نیز تفسیر کننده اهتمام و تلاش ایشان برای ماندگاری دین ناب، در طول تاریخ است، حماسه بزرگ کربلا تبلور یک حرکت اصلاحی است که امام آن را برای یک دگرگونی عظیم آفرید، حرکتی که سبب تداوم آیین پیامبر (ص) در طول تاریخ بشر گشت. اما قبل از تحقق حماسه عاشورا، پیامبران، به ویژه خاتم آنان (ص) و امام علی (ع) و سپس وقوع آن، همه امامان: و تمامی بازماندگان حادثه عاشورا، بر آن امام همام گریه کردند و پیوسته به یادش مجالس عزا و سوگواری برپا نمودند. اکنون این مقاله در صدد پاسخ به این پرسش است که فلسفه عزاداری و اشک ریختن چیست؟ چرا رسول خدا (ص) و امامان معصوم در سوگ شهادت امام حسین (ع) و یارانش می‌گریستند؟ و چرا مسلمانان، به ویژه شیعیان در ماه‌های محرم و صفر بلکه در ایام سال مراسم عزاداری برپا می‌کنند؟ نکته دیگری که در این پژوهش مورد تحقیق و بررسی قرار خواهد گرفت این است که چگونه محرم و صفر سبب احیای توحید و دین خدا می‌گردد؟ و این مراسم عزاداری برای سالار شهیدان، در سایه چه اندیشه‌ای سبب استحکام دینداران در عمل به موازین شرعی و ره

یافتی به حکمت و اهداف قیام عاشورایی حسین بن علی و همه یارانش می شود؟ پس از بیان شواهد تاریخی و روایی و بررسی تأثیرات اجتماعی عزاداری به این نکته خواهیم رسید که همان گونه که حادثه عاشورا نقش تعیین کننده‌ای در روشن شدن راه هدایت مردم داشته است، بزرگداشت و یادآوری آن خاطره جاوید موجب می گردد که جامعه بشری به ویژه اسلامی در الگو پذیری از آن راهیان نور بکوشند و جامعه از برکات و ثمرات فردی و اجتماعی آن بهره‌مند گردند.

### چرا باید حادثه عاشورا را گرامی بداریم؟

چرا باید بعد از گذشت نزدیک به چهارده قرن، یاد آن حماسه غم‌انگیز را زنده نگه‌داریم و مراسمی برای آن برپا کنیم؟ هر انسانی به سادگی در می‌یابد که حوادث گذشته هر جامعه و آیینی می‌تواند در سرنوشت و آینده آن آثار عظیمی داشته باشد. بسیاری از حوادث که در جای خود دارای آثار و برکاتی غیر قابل انکار بوده‌اند، می‌توانند با بازنگری و بازسازی مراتب و اهداف آن را دوباره در جامعه بیابند. در همه جوامع بشری مرسوم است که از حوادث گذشته خود یاد می‌کنند؛ و به آن‌ها احترام می‌گذارند، بلکه عقلای عالم برای بزرگداشت دانشمندان و مخترعان و قهرمانان ملی و دینی خود آیین‌های بزرگداشتی منظور می‌نمایند، این کار بر اساس یکی از مقدس‌ترین خواسته‌های فطری که از آن به حس حق‌شناسی تعبیر می‌شود، رخ می‌دهد. افزون بر این، گاهی یاد آن خاطره‌ها، همانند تجدید واقعی آن‌ها سبب تأثیری همانند وقوع آن، می‌شود، بنابراین هدف از عزاداری‌ها و مراسم حماسه عاشورا، احیای فلسفه عاشورا و استمرار بخشیدن به قیام خونین امام حسین (ع) است. در نتیجه گرامی داشتن عاشورا و عزاداری در طول تاریخ دارای اثرهای مفید و ارزشمندی بوده است از جمله: ۱- احیا و زنده داشتن نهضت عاشورا موجب زنده نگه داشتن و ترویج دائمی مکتب قیام و انقلاب در برابر طاغوت هاست و تربیت کننده و پرورش دهنده

روح حماسه و ایثار است. ۲ - عزاداری نوعی پیوند محکم عاطفی با مظلوم انقلاب‌گر و اعتراض به ستمگراست و به تعبیر استاد شهید مطهری: «گریه بر شهید شرکت در حماسه اوست.» ۳ - زنده نگه داشتن عاشورا سبب می‌شود گذشت قرون نتواند میان پیوند روحی جامعه و مکتب، جدایی ایجاد نماید، و سبب می‌شود، امت اسلام از تأثیرات و انحرافات دشمنان در امان باشند و مکتب را در پیچ و خم روزگار از تصرف‌ها و بدعت‌ها محافظت نماید و از همین رو است که استعمارگران برای نابودی ملت‌های اسلامی می‌کوشند تا رابطه آنان را با تاریخ پر افتخار صدر اسلام قطع نمایند تا با ایجاد خلا، زمینه القای فرهنگ خود را فراهم آورند. آنچه تاکنون به قلم آمد، گوشه‌ای از آثار اجتماعی عزاداری بر امامان: به ویژه سیدالشهدا است، فلسفه‌های سازنده و تربیتی بسیاری دارد که برخی از آن‌ها عبارتند از: ۱ - الهام روح انقلاب، آزادگی، شهادت‌طلبی، ایثار و حقیقت‌جویی؛ ۲ - پیوند عمیق عاطفی بین امت و الگوهای راستین؛ ۳ - آشنایی توده‌های مردم با معارف دینی؛ ۴ - پالایش روح و تزکیه نفس.

## ضرورت برگزاری مجالس حسینی

### اشاره

در سخنان نورانی امامان معصوم: تأکید زیادی برای تشکیل مجالس دینی شده است، پیامبر (ص) می‌فرماید: «علیکم بمجالس الذکر.» بر شما لازم است که مجالس دینی را تشکیل دهید و در آن‌ها شرکت کنید و در جای دیگر می‌فرماید: «ارتعوا ریاض الجنّة قالوا: یا رسول الله ما ریاض الجنّة قال: مجالس الذکر.» هرگاه به باغ‌های بهشت برخورد کردید، در آن حاضر شوید. سؤال کردند که باغ‌های بهشت چیست؟ فرمود: مجالس ذکر و اجتماعاتی که در آن‌ها یاد خدا و اهل بیت و امام حسین زنده شود. امام رضا (ع)



نیز فرمودند: «من جلس مجلسا یحیی فیہ امرنا لم یمت قلبه یوم یموت القلوب.» هر کسی که در مجلسی شرکت کند که امر ما در آن زنده می‌شود، دلش در آن روزی که دل‌ها مرده است، نمی‌میرد. حضرت امام خمینی ۱ در این باره می‌فرماید: «الآن هزار و چهارصد سال است که این منبرها، با این روضه‌ها و با این مصیبت‌ها و با این سینه زنی‌ها ما را حفظ کرده‌اند.» با توجه به آنچه بیان شد، ضرورت برگزاری مجالس سوگواری روشن است. دلالت آمیزتر از آنچه بیان شد، فواید این مجالس است:

### هدایت مردم

رسالت تمامی پیامبران الهی هدایت مردم است. هدایت با حرکت دادن انسان از ظلمات به سوی نور و از جهل به علم انجام می‌پذیرد. از سوی دیگر عقل انسان به تنهایی نمی‌تواند هدایتگر او باشد. عقل می‌تواند نگرش انسان را قوی سازد، اما جهت و سوی نگرش و بسیاری از مسائل دینی و حقیقی جهان اگر چه مخالف عقل نیست، در حیطه و حوزه ادراک عقلی نیز نیست. این سوی و جهت نگرش و همچنین تأکید بر ادراکات عقلی توسط پیامبران الهی صورت می‌پذیرد. قیام امام حسین (ع) به منظور جهت دادن به مردم صورت گرفت، زیرا وقتی مشاهده کرد که مردم در هیاهوی تبلیغاتی دشمنان و حاکمان فاسق دچار سرگردانی شده‌اند، حاضر شد خون خود را در راه خدا بدهد تا مردم از حیرت ضلالت و گمراهی به سوی حقیقت نور هدایت شوند. مجالس عزاداری امام حسین (ع) نیز همین رسالت را، دارا هستند که در جهانی که نظام‌های سرمایه داری، با ترویج فرهنگ خویش دست و پای انسان‌ها را با غل و زنجیر شهوت و هواهای نفسانی بسته است، و سبب خلا معنویت در زندگی امروز انسان شده مجالس حسینی باعث بیداری و رهایی انسان از قید شهوت‌ها گردد. آنچه در این مجالس رخ می‌دهد، چیزی جز معنویت و جلا دادن به روح‌های خسته نیست.

## شناساندن انسان کامل

آنچه بیشتر در مجالس حسینی یاد می‌شود اوصاف و صفات و اهداف قیام آن حضرت است. از این رو مخاطب این مجالس در می‌یابد که حسین انسان کامل و وارسته‌ای است که نه به سبب هوای نفس و یا از روی لهو و لعب، بلکه برای اصلاح امت و انسانیت جان خود را در طبق اخلاص گذاشت. بدین سان یادآوری آن حضرت و یارانش سبب الگوسازی برای انسان‌هایی می‌شود که سرگذشت او را می‌شنوند. اگر مجالس عزاداری به صورت صحیح برگزار شود، سبب می‌گردد که الگوهای ناب از الگوهای بی‌ارزش شناخته شود و به گونه‌ای موجب استحکام ارزش‌های الهی در جامعه گردد، بنابراین خاطره امام و یاوران باوفایش تکرار تاریخ را متذکر می‌شود و وفاداری و شناخت و الگو قرار دادن انسان کامل، پیامد این مجالس است.

## ایجاد معنویت در جامعه

مهمترین اثری که بر برگزاری مجالس عزاداری مترتب است، این است که جامعه انسانی که در پی مشکلات خویش از معنویت و صفای باطن دور گشته است، لااقل برای مدتی حال و هوای دیگری بیابد و شیعیان در مدتی از زمان در جوی از معنویت و صفا قرار می‌گیرند و سبب زنده سازی و احیای دل و تقویت ترس و امید به رحمت الهی می‌گردد تا در پی آن جامعه به سوی اصلاح و سازندگی معنوی و مادی ناب به پیش رود. بنابراین آنان که به درستی و با خلوص نیت به عزاداری می‌پردازند، پس از گذشت و تکرار این معنویات، شخصیتی خدایی پیدا می‌کنند و بینش و معنویت آنان رشدی غیر قابل انکار، پیدا خواهد کرد. کنجکاوی جوانان و نوجوانان درباره برگزاری این مراسم، و دریافتن آنان، دلیل برگزاری مراسم سوگواری و در نتیجه رسیدن به اهداف امام حسین (ع) و شناخت شخصیت آن حضرت، بدون اراده، تأثیری عمیق در

دل خواهد گذاشت. اگر نظر روان شناختی به انسان بیفکنیم، خواهیم دید دو عامل عمده در رفتار آگاهانه ما مؤثرند: ۱ - عامل شناخت و معرفت: وقتی انسان مطلبی را بفهمد و بپذیرد، قطعاً شناخت در رفتار او تأثیر بسزایی خواهد گذاشت و عملی ماندگار خواهد بود که مبتنی بر شناخت حقیقی باشد. ۲ - عامل احساسات و تمایلات: شاید عامل دیگری که در رفتار ما بیشتر از شناخت تأثیر دارد، عامل انگیزه و به تعبیر دیگر احساسات، تمایلات، گرایش‌ها و میل‌ها باشد. هرگاه رفتار انسان‌ها را تحلیل می‌کنیم در می‌یابیم که عامل اصلی در برانگیختن انسان نقش اساسی داشته است که عامل انگیزه و تمایل و احساسات است. بعد از شناخت حرکت سید الشهداء (ع) و نقش مهم آن در سعادت انسان‌ها، متوجه می‌شویم که تنها شناخت، حرکت آفرین نیست، اما به یاد آوردن آن خاطره در مراسم سوگواری ما را به پیمودن راه آنان و الگو قرار دادن آنان وا می‌دارد. برای روشن شدن اثر تجسم در عمل به این نکته دقت کنیم: وقتی خداوند به موسی فرمان داد: (و واعدنا موسی ثلاثین ليله) اراده و وعده خدا این بود که موسی سی شب در کوه طور با خدا مناجات کند ولی دوباره با جمله (و اتمنناها بعشر)، ده روز دیگر به آن افزوده شد. مردم از این ده روز خبر نداشتند و سامری از این فرصت استفاده کرد و آن گوساله را ساخت و مردم را به پرستش آن دعوت کرد و گفت: (هذا الهکم و اله موسی) این خدای شما و موسی است، بسیاری از بنی اسرائیل به حرف‌های هارون گوش نکرده و در مقابل گوساله سجده نمودند. خداوند به موسی وحی کرد که در میان قومت چنین واقعه‌ای رخ داده است. بعد از گذشت ده روز موسی برگشت و تا دید مردم گوساله می‌پرستند، عصبانی شد. به گونه‌ای که الواح را به کناری پرتاب کرد: (و القی الالواح و اخذ برأس اخیه یجره الیه) الواح را به کناری انداخت و سر برادرش - هارون - را گرفت و با عصبانیت به سوی خود کشید و او را بازخواست کرد: چرا اجازه دادی مردم گمراه شوند؟ منظور توجه به این نکته است، وقتی وحی آمد که ای موسی قومت گوساله پرست شده‌اند، آثار غضب در او ظاهر نشد، اما زمانی

که بازگشت و دید که آنان گوساله می پرستند، بر آشفت و نتوانست تحمل نماید. مراسم سوگواری سبب گریستن و باعث تحریک احساسات می شود، به گونه ای که دانستن و خواندن چنان اثری ندارد. بنابراین تنها بحث و بررسی عالمانه واقعه عاشورا نمی تواند، نقش عزاداری را ایفا کند، بلکه باید در اجتماع صحنه هایی به وجود آید که احساسات مردم را تحریک نماید.

### ایجاد وحدت

اگر مراسم پر شکوه حج، گردآورنده مسلمانان از فرقه ها و ملل مختلف جهان است، مراسم عزاداری سبب می شود که پیروان امام که از نژادهای مختلف و با بینش های متفاوت هستند، یک دل شوند.

### عبرت گیری

وقتی در یادآوری واقعه کربلا، ظلم ها، انحرافات و منکرات آن روزگار تبیین می شود، ذهن شنوندگان به جامعه خویش معطوف می گردد و آن را مورد توجه قرار می دهد، و با مقایسه عصر خود با آن روزگار در صدد برمی آید که اگر حکومتی حسینی دارد، در حفظ آن بکوشد و اگر حاکمی ظالم بر مسند نشسته، در برابر آن بایستد. مردم عزادار عبرت می گیرند که اگر یار پیشوای خویش و تابع امر ولایت نباشند، چه بر سر جامعه و مبانی دینی خواهد آمد و درس آموزنده دیگر این که چگونه در مقابل باطل و فساد بایستند و از مبارزه با طاغوت نهراسند و بدانند آنچه باقی می ماند، حماسه ای در پرتو رنگ الهی است.

### جایگاه عزاداری در فطرت و دین

#### هماهنگی با فطرت

اگر چه ریشه‌های شادی و گریه در انسان روشن نباشد، اما به طور طبیعی، غمگین شدن و افسردگی در درجه‌ای متفاوت به نسبت انسان‌ها سبب روان شدن اشک می‌شود، بنابراین آنچه تجربه نشان می‌دهد این است که ابراز تأثر به وسیله گریه یا ابراز شادی به وسیله خنده، از نشانه‌های تعادل روحی انسان است. به گونه‌ای که اگر فردی نگرید و نخندد، می‌توان روان او را نا متعادل توصیف کرد. انسان‌هایی که با گریه و خنده، غم‌ها و شادی‌های خود را بروز می‌دهند، از سلامت جسمی و روحی بیشتری و از نشاط و تحرک بهتری، در صحنه زندگی برخوردارند. در منابع دینی به این نکته فطری انسان توجه شده است: «بكاء العیون، و خشیة القلوب من رحمۃ اللہ تعالیٰ؛ گریه چشم‌ها و ترس قلب‌ها از نشانه‌های رحمت خداوندی است و در مقابل گریه نکردن و قلبی بی‌رحم داشتن، نشانه بدبختی انسان معرفی شده است. پیامبر (ص) می‌فرماید: «من علامات الشقاء: جمود العین قسوة القلب؛ از نشانه‌های بدبختی و شقاوت، جمود چشم و قساوت دل است.» بنابراین تجسم مظلومیت کسانی که مورد علاقه انسان هستند، بلکه به یاد آوردن خاطره حماسه عاشورا، عواطف انسانهایی را که فطرتی پاک داشته باشند، تحت تأثیر قرار می‌دهد، زیرا دریافت بدی ظلم و خوبی عدالت امر عقلی و فطری است. در نتیجه تشکیل مجالس عزاداری ریشه در فطرت انسان دارد.

## دین و عزاداری

به طور کلی گریه‌ها دارای سرچشمه‌های گوناگونی هستند که ما برای رسیدن به بحث گریه و عزاداری برای سیدالشهداء به عنوان مقدمه این تقسیم بندی را یاد آور می‌شویم: ۱- گریه بر خطا و اشتباه وقتی انسان در مقابل خداوند قرار می‌گیرد و اشتباهات خویش را به یاد می‌آورد، برای بخشش و آمرزش آن‌ها به بالاترین مرحله توبه، یعنی گریه و انابه می‌پردازد. امام علی (ع) می‌فرماید: «من بکی من ذنب غفرله؛ هر کس به خاطر گناهی که انجام داده، گریه کند، مشمول آمرزش قرار می‌گیرد.» و

امام صادق (ع) با سندی از پدران خود از حضرت عیسی (ع) نقل می‌فرماید: «طوبی لمن... بکی علی خطیخته؛ خوشا به حال کسی که برای گناهی که مرتکب شده گریه نماید.» ۲ - گریه تزویر و دروغ‌وقتی برادران یوسف (ع) او را به بهانه گردش به صحرا بردند و به سبب حسادت او را به چاه انداختند، سوی پدر که برگشتند، پیراهن خونین او را به پدر نشان داده و در مقابل او گریستند. قرآن در این زمینه می‌فرماید: (و جاؤوا اباہم عشاءً بیکون) و در برگشت نزد پدر به گریه پرداختند. اما گریه آنان حقیقی و دلسوزانه نبود، بلکه گریه‌ای دروغین بود تا متهم نشوند.. ۳ - گریه شوق شادی و شوق گاه در قالب خنده و تبسم و گاه در قالب اشک جلوه‌گر می‌شود. گریه شوق یکی از جلوه‌های زیبایی احساس و دلدادگی روحی انسان است. مادری که پس از سال‌ها فراق، فرزند خویش را به آغوش می‌کشد و عاشقی که پس از فراق به وصال معشوق دست می‌یابد، شادی و شوق خویش را بدون اراده با گریه ظاهر می‌سازند. وقتی جعفر بن ابی طالب از «حبشه» به مدینه برگشت، پیامبر (ص) به استقبال او رفت، «و بکی فرحاً برؤیتہ؛ و از شوق دیدارش گریست.» قرآن درباره برخورد روحی مؤمنان هنگامی که وحی را می‌شنوند، می‌فرماید: (واذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینہم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق)؛ چون آنچه به پیامبر (ص) نازل شده بشنوند، می‌بینی بر اثر آن حقیقتی که شناخته‌اند، اشک از چشم‌هایشان سرازیر می‌شود. و امام علی (ع) درباره شوق به بهشت می‌فرماید: «من بکی شوقاً الی الجنۃ اسکنہ اللہ فیہا و کتب لہ امانا من الفزع الاکبر؛ کسی که برای اشتیاق بهشت گریه کند، خداوند متعال او را در آن جا اسکان می‌دهد و سند امان و مصونیت او از وحشت و اضطراب بزرگ قیامت، مقدر می‌کند.» سپس امام به اشک شوق مؤمنانی که درباره آن‌ها و حقانیت آنان آیه نازل شده است، توجه می‌دهد و آن را می‌ستاید. ۴ - گریه رحم، دلسوزی و غم و اندوه در سال هشتم هجرت، ابراهیم فرزند رسول خدا (ص) از دنیا رفت. پیامبر (ص) گریست. به حضرت گفتند: یا رسول اللہ (ص) آیا شما هم برای فرزند خود گریه می‌کنید؟

حضرت در جواب فرمودند: «لیس هذا بکاء، انما هذا رحمۃ، ومن لا یرحم لا یرحم، این گریه نیست بلکه رحمت است و هر کس رحم نکند، مورد رحم نیز واقع نمی‌شود.» و نیز در همین باره آمده است که آن کودک در آغوش پیامبر (ص) بود که جان می‌داد، حضرت خطاب به او فرمود: «انا بک لمحزونون، تبکی العین، و یدمع القلب، ولانتول ما یسخط الرب؛ فرزندم! ما برای تو غمگین هستیم، دل می‌سوزد و چشم اشک می‌ریزد، ولی ما چیزی را که سبب نارضایتی خدا شود به زبان نمی‌آوریم.» این سخنان شاهدهی محکم بر این نکته است که هنگام غم، به طور طبیعی قلب می‌سوزد و اشک از دیدگان جاری می‌شود. بنابراین سوختن در فراغ دوستان و یا خویشان امری فطری است که درجات آن متفاوت است. قرآن وقتی داستان مؤمنان مجاهدی را بازگو می‌کند که رسول خدا (ص) به سبب عدم توانایی مالی از اعزام آنان به جبهه جنگ خودداری کرده بود، می‌فرماید: (تولوا و اعینهم تفیض من الدمع حزنا الا یجدوا ما ینفقون)؛ آنان در حالی که بر می‌گشتند، اشک از چشمانشان جاری بود که چرا چیزی برای انفاق در راه خدا نیافته‌اند. بنابراین گریه امری فطری و طبیعی است که نمی‌توان کسی را به سبب آن سرزنش نمود، مگر اینکه گریه در جایگاه خودشان نباشد. افزون بر این‌ها کسی نمی‌تواند شیعیان را به دلیل سوگواری بر امامان خویش سرزنش نماید، زیرا گریه سابقه‌ای دیرینه دارد.

### سابقه گریه

می‌توان گفت پیشینه گریه، به سابقه وجود بشر است. زیرا هنگامی که آدم، به زمین آورده شد، به دلیل دوری از بهشت و ترک فرمان (اولی) چندین سال گریست تا اینکه با راهنمایی خداوند توبه‌اش پذیرفته شد: «فتلقى آدم من ربه کلمات فتاب علیه انه هو التواب الرحیم.» آدم پس از دریافت کلماتی از سوی خداوند توبه کرد و خداوند توبه او را پذیرفت. زیرا او توبه پذیر و بخشنده است. حضرت ابراهیم هنگامی که همسر

و فرزندش اسماعیل را در سرزمینی چون مکه بی آب و علف تنها گذاشت، وقت خدا حافظی بسیار گریست. و قرآن می فرماید که حضرت یعقوب در فراق فرزندش شب و روز آرام نداشت، آنقدر به یاد یوسفش گریست تا نابینا گشت و چشمانش سفید شد: (و تولى عنهم و قال يا اسفى على يوسف و ابیضت عیناه من الحزن فهو کظیم)؛ و از آنها رو برگرداند و گفت: «افسوس بر یوسف» و چشمان او از اندازه سفید شد، اما خشم خود را فرو می برد. (قالوا تالله تفتوا تذکر یوسف حتی تکون حرصاً او تکون من الهالکین)؛ گفتند: به خدا قسم تو آن قدر از یوسف یاد می کنی تا در آستانه مرگ قرار می گیری و هلاک می شوی. در مقابل یوسف پیامبر نیز وقتی با توطئه همسر عزیز مصر بر سر دو راهی آلوده دامنی و به زندان افتادن، اسارت را پذیرفت، در زندان به سبب دوری از پدر، به قدری گریه کرد که به فرموده امام صادق (ع) سایر زندانیان ناراحت شدند و از او خواستند که یا شب گریه کند یا روز، تا آنان در یکی از این دو زمان به آسایش و استراحت پردازند. این شواهد نشانگر این نکته است که گریه و عزاداری به دلیل دوری و از دست دادن عزیزی محبوب، سابقه ای دیرین دارد و مورد نهی و نکوهش نیست، بلکه پیامبران الهی نیز به گونه ای آن را ابراز کرده اند.

### لیاقت گریه و سوگواری

این مطلب روشن است که مردم برای هر کسی گریه نمی کنند. در حقیقت مردمان بر اساس صفات انسان ها برای آنان ارزش گزاری می نمایند. از این رو امروز کسی برای تباهکاران نمی گرید و از آنان به نیکی یاد نمی کند. قرآن کریم این نکته را به روشنی تبیین می کند و درباره قومی از بنی اسرائیل می گوید: (فما بکت علیهم السماء والارض و ما کانوا منظرین)؛ نه آسمان بر آنها گریست و نه زمین و نه به آنان مهلت و فرصت داده شد. این جمعیت ارزش و پایگاه اجتماعی خویش را از دست داده بودند، و ممکن است بر اساس تفاسیر، منظور اهل آسمان و زمین هستند و این آیه نشان می دهد که



مردم برای کسی اشک می‌ریزند که خویش را ساخته و بر پایه مبانی انسانی زندگی کرده باشند. این دستاورد در سخنان و وصیت‌های حضرت علی (ع) یافت می‌شود: «یا بنی عاشر و الناس عشرة ان غبتم حنوا الیکم و ان فقدتم بکوا علیکم...» حضرت می‌فرماید: «ای فرزندانم با مردم به گونه‌ای رفتار کنید که اگر از میان آنان غایب شدید، خواهان و مشتاق ملاقات شما باشند و اگر از میانشان رفتی برای شما گریه کنند.» این سخن به خوبی روشن می‌کند که زندگی انسان‌ها دو گونه است، برخی طوری زندگی می‌کنند که مردم به طور طبیعی از آنان می‌گویند و حسرت ملاقاتشان را به دوش می‌کشند. ولی برخی با عصیان‌گری و تباهی سبب می‌شوند که مردم یادی به نیکی از آن‌ها ننمایند. اکنون کسی چون امام حسین (ع) که دارای بزرگ‌ترین و با فضیلت‌ترین صفات انسانی و الهی است، در مقطعی از زمان به گونه‌ای منحصر به فرد به شهادت می‌رسند و این جان‌نثاری نیز برای خویشان نبوده، بلکه برای رساندن رسالت خویش و محفوظ ماندن دین خدا بوده است. آیا کسی که فطرتی پاک دارد، می‌تواند در مقابل این حماسه بزرگ ساکت بنشیند و این خواسته درونی خویش را ظاهر نسازد؟

### گریه بر امام حسین و عاشوراییان

افزون بر موارد گذشته، با تحقیق در سیر سوگواری بر امام حسین (ع) در خواهیم یافت که با صرف نظر از تأثیرات فردی و اجتماعی عزاداری، ریشه آن را در خلقت انسان و معنویت و رسالت الهی است. از این رو سوگواری و گریه بر سید الشهداء را در سه مرحله بررسی می‌کنیم: الف) گریه بر امام حسین (ع) قبل از تولد. ب) گریه بر امام بعد از تولد و قبل از قیام. ج) گریه بر امام بعد از رویداد عاشورا.

### گریه بر امام حسین قبل از تولد

خداوند متعال آنچه را که در کربلا رخ داده است، قبل از رویداد آن به برخی از پیامبران (ع) وحی نموده است و آنان بر آن امام همام (ع) گریه کرده‌اند.

### گریه آدم

روایت شده است حضرت آدم بر ساق عمرش، نام مقدس خاندان رسالت را نوشته دید، جبرئیل به او تلقین کرد که در هنگام مناجات بگوید: «یا حمید بحق محمد، یا عالی بحق علی، یا فاطر بحق فاطمه، یا محسن بحق الحسن و الحسین و منک الاحسان.» هنگامی که آدم (ع) نام حسین را شنید، دلش شکست. از جبرئیل پرسید: چرا با ذکر نام حسین دلم شکست؟ جبرئیل از مصیبت امام حسین گفت. سپس هر دو برای مصائب سید الشهداء و فرزندانش به مانند مادری که فرزندش مرده باشد، گریه کردند. در کتاب تاریخی ناسخ التواریخ آمده است که در کتب روایی چنین نقل شده است: روزی موسی بن عمران به مناجات می‌رفت، در بین راه مردی از بنی اسرائیل موسی را ملاقات کرد و عرض کرد: ای نبی خدا از خدا بخواه مرا ببخشد زیرا گناه بسیار کرده‌ام. موسی پذیرفت و چون در کوه طور مشغول مناجات گردید، عرض کرد: پروردگارا از تو سؤال می‌کنم و تو می‌دانی که این مرد چه گفت، اکنون او را ببخش. خطاب رسید: یا موسی از گناه این بنده گذشتم و هر کس از ما طلب مغفرت نماید، او را می‌پذیرم مگر کشنده حسین بن علی (ع). موسی عرض کرد: پروردگار من! حسین بن علی و قاتل او کیست؟ خطاب آمد: قاتل او از امت جد اوست و از گمراهان و طاغوتیان. او را در کربلا می‌کشند و جسد حسین را بی کفن و عریان روی زمین می‌اندازند و اموال او را به غارت می‌برند و زنان و فرزندانش را اسیر می‌کنند و در شهرها می‌گردانند. سرهای آنان را روی نیزه‌ها نصب می‌نمایند و بر سر بازارها طواف می‌دهند. کودکان ایشان را تشنگی هلاک می‌کند و بزرگانشان را پوست بدن ایشان در هم می‌خشکد. اگر استغاثه بنماید کسی به داد ایشان نرسد و هیچ کس آن‌ها را پناه

نمی‌دهد. چون این سخنان را شنید، حضرت موسی به شدت گریست. بنابراین گریه برای امام حسین (ع) از ابتدای عالم وجود داشته و انبیاء الهی نیز برای آن حضرت گریسته‌اند.

### گریه و سوگواری قبل از شهادت

بر اساس روایت‌های بسیاری، هنگام ولادت امام حسین (ع) جبرئیل به رسول خدا نازل شد و خبر شهادت آن امام را به او و پدر و مادر نوزاد داد و آنان از همان روزهای اول برای سیدالشهداء گریستند.

### گریه پیامبر

عایشه روایت می‌کند: وقتی رسول خدا در خانه‌ای بود که وحی بر ایشان نازل می‌شد، به من سفارش کردند کسی وارد نشود. در همین حال حسین (ع) که کودک بود، وارد شد و نزد حضرت رفت. جبرئیل به پیامبر (ص) گفت: زمانی نمی‌گذرد که این کودک را افرادی از امت تو در سرزمین طف از خاک عراق به قتل می‌رسانند. پیامبر (ص) گریست. جبرئیل گفت: «لا تبک، فسوف ینتقم الله منکم، بقائمکم اهل البیت (ع)؛ گریه نکن، دیری نمی‌پاید که خداوند بوسیله قائم اهل البیت تو از آنان انتقام می‌گیرد.» و امام باقر (ع) نقل می‌فرمایند: «کان رسول الله (ص) اذا دخل الحسین (ع) جذ به الیه... فیقبله و یبکی... فیقول یابنی اقبل موضع السیوف منک...، پیامبر پیوسته اینگونه بود. هرگاه حسین نزد او می‌آمد، او را در بغل می‌گرفت و می‌بوسید و گریه می‌کرد و می‌فرمود: ای فرزندم من جای شمشیرها را می‌بوسم.

### گریه امام علی

ابن عباس می‌گوید: هنگام رفتن به صفین، همراه علی (ع) بودم. وقتی از نینوا عبور می‌کردیم، حضرت گریه بسیاری کردند. به گونه‌ای که اشک‌های ایشان بر چهره‌شان

ظاهر و جاری شد. ما هم هم صدا با امام گریه کردیم. حضرت فرمود: «وای، وای مگر من با آل ابی سفیان چه کرده‌ام؟ در این سرزمین هفده نفر از فرزندان من و فاطمه (ع) به شهادت می‌رسند و به آغوش خاک می‌روند.»

## گریه و سوگواری بعد از شهادت

### اولین سوگواری

پس از شهادت آن حضرت و یاران و فرزندان خاندان رسالت، مراسم عزاداری آغاز شد. می‌توان گفت اولین مراسم سوگواری زمانی بود که اهل بیت امام حسین با شنیدن صدای اسب آن حضرت از خیمه‌ها بیرون آمدند و اسب بدون صاحب بابا را دیدند. آنان اطراف اسب را گرفته و شروع به گریه و زاری نمودند و اولین مراسم سوگواری بعد از شهادت شکل گرفت.

### گریه امام سجاد

شاهدان باقی مانده از خاندان رسالت، پس از واقعه عاشورا، در بقیه عمر خویش، هیچگاه خاطره آن حماسه بزرگ و غم‌انگیز را از یاد نبردند و پیوسته مجالس عزا و گریه برپا می‌نمودند. یکی از کسانی که شاهد آن واقعه جانسوز بود، حضرت زین العابدین است. ابن شهر آشوب می‌نویسد: «آن حضرت هر وقت ظرف آب را بر می‌داشت که بنوشد، به گونه‌ای گریه می‌کرد که آب اشک آلود می‌شد و وقتی برخی ایشان را دلداری می‌دادند، می‌فرمود: «و کیف لا ابکی؟ و قد منع ابی من الماء الذی کان مطلقاً للیباع و الوحوش؟ و چگونه گریه نکنم؟ آبی که برای درندگان و حیوانات وحشی آزاد بود، برای پدرم ممنوع گشت.»

### گریه امام باقر

علقمه بن محمد حضر می، روایت می کند: «امام باقر (ع) برای سیدالشهداء گریه و ناله می کرد و با رعایت تقیه به اهل خانه خود دستور می داد، گریه کنند. در آن خانه مجلس عزا و سوگواری تشکیل می گردید و آنان مصیبت حضرت حسین (ع) را به یکدیگر تسلیت می گفتند.»

### گریه امام صادق

ابی عماره شاعر می گوید: «قال لی یا ابا عماره انشدنی فی الحسین قال فانشدته فبکی قال انشدته فبکی قال واللّه ما زلت انشده و یبکی حتی سمعت البکاء من الدار، امام صادق به من فرمودند: ای ابا عماره درباره حسین (ع) برای ما مرثیه بخوان. حضرت باشنیدن مرثیه گریست و پیوسته گریه می کردند تا آن جا که صدای زنان پشت پرده هم به گریه بلند شد، سپس امام فرمودند: «من انشد فی الحسین (ع) شعرا تبکی و ابکی عشرا کتب له الجنّه... کسی که درباره حسین (ع) شعری بگوید و گریه کند و ده نفر را بگریاند، بهشت بر او واجب می شود.» و عبدالله بن سنان می گوید: روز عاشورایی به خدمت امام صادق (ع) رسیدم، حضرت را با رنگی پریده و گریان و بسیار غمناک دیدم. از علت آن سؤال کردم فرمودند: مگر نمی دانی در چنین روزی جد ما حسین بن علی (ع) شهید شده است.

### گریه موسی بن جعفر

امام رضا (ع) می فرماید: هرگاه ماه محرم فرا می رسد، پدرم امام موسی بن جعفر (ع) پیوسته اندوهناک بود و نمی خندید، تا دهه عاشورا سپری شود. در روز عاشورا همیشه گریه و سوگواری می کرد و می فرمود: «هو الیوم الذی قتل فیہ الحسین (ع)؛ این روز، روزی است که حسین (ع) در آن کشته شده است.»

### عزاداری امام رضا

امام رضا (ع) می‌فرماید: هر کس کار و تلاش برای به دست آوردن خواسته‌های دنیوی را در روز عاشورا ترک کند، خداوند حاجت‌های دنیا و آخرت او را برآورده می‌کند، و هر کس روز عاشورا، روز مصیبت و غم و گریه او باشد؛ خداوند روز قیامت را روز شادی و سرور او قرار می‌دهد. و چشمش به دیدار ما در بهشت روشن می‌شود و هر آن که روز عاشورا را روز برکت بداند و چیزی ذخیره کند، هیچ برکتی در آن چه ذخیره کرده است، نمی‌یابد. و در بیان دیگر می‌فرماید: محرم ماهی است که در روزگار جاهلیت احترام داشت و مردم در آن ماه از جنگ و خون‌ریزی پرهیز داشتند، اما دشمنان در آن ماه خون ما را ریختند، حرمت ما را شکستند، زنان و عزیزان ما را به اسارت گرفتند، آتش به خیمه‌ها زدند، اموال ما را به غارت بردند و سفارش پیامبر (ص) را در مورد ما پاس نداشتند: «ان یوم الحسین (ع) اقرح جفوننا واسیل دموعنا... فعلی مثل الحسین فلیبک الباکون، فان البکاء علیه یحط الذنوب العظام؛ روز عاشورای حسینی پلک‌های ما را مجروح و اشک‌های ما را روان ساخته... بر همانند حسین (ع) باید گریه کنند. چرا که گریه بر او گناهان بزرگ را از بین می‌برد.»

### گریه‌های امام زمان

در زیارت ناحیه مقدسه امام زمان (عج) آن حضرت در خطاب به سیدالشهدا (ع) چنین آمده است: ای جد بزرگوار، اگر روزگاران مرا به تأخیر انداخت و نتوانستم به یاری تو بشتابم و با دشمنان تو جنگ بنمایم، اما هر صبح و شام برای تو گریه می‌کنم و اگر از شدت گریه چشمم خشک شود، به جای اشک خون گریه می‌کنم. «افزون بر گریه انبیاء الهی و اوصیاء و امامان شیعه در احادیث فراوانی به این نکته تأکید شده است که فرشتگان، خورشید، بلکه همه ذرات عالم و جن و انس بر آن امام بزرگوار (ع) گریه کرده و می‌کنند. بنابراین همان گونه که در برخی احادیث یاد شده نیز گذشت، خداوند متعال برای عزاداران عاشورا ثواب بسیاری همانند بخشش گناهان قرار داده است و این

خود می‌تواند سبب عزاداری و واسطه قرار دادن آن حضرت برای توبه کردن و پذیرش در درگاه الهی گردد.

### نتیجه گیری

با توجه به آنچه گذشت، فلسفه و حکمت عزاداری در فطرت و نهاد انسان‌هاست که به اسطوره‌های خود احترام گذاشته و یاد آن‌ها را گرامی می‌دارند. افزون بر این، عزاداری بر سیدالشهدا می‌تواند ثمره‌های فراوانی داشته باشد و سبب زنده ماندن همیشگی دین اسلام گردد، زیرا امام تنها دین را در مقطع خاصی زنده نکرد بلکه راهی که او پیمود برای همیشه تاریخ سبب تداوم دین خدا شد. از سوی دیگر گریه بر امام حسین (ع) ریشه در تاریخ دارد؛ به گونه‌ای که پیامبران الهی و امامان همه برای آن حضرت گریه کرده‌اند که این علاوه بر پاداش، سبب مشروعیت بخشی قیام عاشورا و بیان حقانیت امام حسین می‌گردد تا در طول تاریخ دشمنان حقانیت این قیام را نپوشانند. از آنجایی که همه اولیای الهی بر آن امام همام اشک ریخته‌اند، دیگر کسی پیروان ایشان را نمی‌تواند برای گریه و ناله بر آن حضرت سرزنش کند و یا عزاداری بر اهل بیت را بدعت و شرک بداند. چرا که آیات الهی نیز گریه بر عزیزان در تصویر تاریخ، نقل نموده است.

### ۴. فلسفه عزاداری

#### مشخصات کتاب

سرشناسه: رضوانی علی اصغر، ۱۳۴۱ -

عنوان و نام پدیدآور: فلسفه عزاداری / تالیف علی اصغر رضوانی.

مشخصات نشر: قم: مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری: ۲۲۸ ص.

شابک : ۲۰۰۰۰ ریال : ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۱۹۳-۳

وضعیت فهرست نویسی : فاپا (برون سپاری)

یادداشت : چاپ دوم: ۱۳۹۰ (فپا).

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ق -- سوگواری ها

موضوع : سوگواری های اسلامی

موضوع : گریه -- جنبه های مذهبی -- اسلام

موضوع : واقعه کربلا، ۶۱ق -- نظر اهل سنت

موضوع : واقعه کربلا، ۶۱ق -- نظر خاورشناسان

شناسه افزوده : مسجد جمکران (قم)

رده بندی کنگره : BP/۲۶۰/۶ف ۱۳۸۷۸

رده بندی دیویی : ۷۴/۲۹۷

شماره کتابشناسی ملی : ۱۷۱۲۴۹۶

### پیشگفتار

یکی از سؤال ها یا اعتراضاتی که بعضی اوقات توسط برخی افراد مطرح می شود این است که چرا در سوگ اولیای الهی عزاداری می کنیم؟ و چرا در سوگ آنها می گرییم و مراسم برپا می کنیم؟ چرا به سینه می زنیم و مرثیه می خوانیم؟ و چرا در مورد گذشته ها تجدید خاطره می کنیم؟ آیا آنها به عزاداری ما احتیاج دارند یا ما به عزاداری برای آنها محتاجیم؟

آنان این عمل را بدعت می دانند و می گویند: هیچ دلیل و مدرکی برای آنها وجود ندارد و لذا جزء سنت به حساب نمی آید و باید ترک شود.

ابن تیمیه می گوید: «و من حماقاتهم اقامة المآتم و النياحة علی من قد قتل من سنين



عديده. و من المعلوم انّ المقتول و غيره من الموتى اذا فعل مثل ذلك بهم عقب موتهم كان ذلك ممّا حرّمه الله و رسوله... و هؤلاء يأتون من لطم الخدود و شق الجيوب...»؛ (۱) «از جمله حماقت‌های آنان برپایی مراسم عزاداری و نوحه‌خوانی بر کسی است که سال‌های پیش کشته شده است. و معلوم است که مقتول و غیر او از مردگان اگر بعد از مرگشان این کارها برایشان انجام شود این‌ها از جمله چیزهایی است که خدا و رسولش حرام کرده است... ولی آن‌ها این گونه کارها از قبیل به صورت زدن و گریبان چاک دادن را انجام می‌دهند...».

او نیز می‌گوید: «و كذلك حديث عاشوراء... و اقبح من ذلك و اعظم ما تفعله الرفضه من اتخاذه مأتماً يقرأ فيه المصراع و ينشد فيه قصائد النياحة...»؛ (۲) «و نیز از حدیث عاشورا... و قبیح‌تر و بزرگ‌تر از آن کاری است که رافضه انجام می‌دهند و آن روز را ماتم گرفته و مقتل خوانده و قصیده‌هایی برای نوحه انشاء می‌کنند...».

ما در این کتاب به بررسی و پاسخ به این موضوع از نظر عقل و دیدگاه عقلا و قرآن و روایات و سیره صحابه و بزرگان می‌پردازیم.

علی اصغر رضوانی

## برپایی شعائر دینی

### اشاره

از دستورات اکید شرع مقدس اسلام، برپایی شعائر دینی است. امری که تعظیم آن از تقوای قلب شمرده شده است. در اصل این حکم هیچ اختلافی وجود ندارد، ولی اختلاف در آن است که آیا تطبیق این حکم بر مصادیق آن به شرع واگذار شده است یا آن که این تطبیق می‌تواند به واسطه عرف متشرعه و عقلا باشد. در این مبحث به این موضوع می‌پردازیم.

## مفهوم شعائر

- ۱ - خلیل بن احمد فراهیدی می گوید: «شَعْرَتُهُ، یعنی تعقل کردم و آن را فهمیدم...» (۳)
- ۲ - جوهری می گوید: «شعائر، اعمال حجّ است، و هر چه که علم برای اطاعت خداوند متعال باشد جزء شعائر است... و شعار قوم در جنگ: علامت آنان است تا برخی، برخی دیگر را بشناسند... وَأَشْعَرْتُهُ فَشَعَر، یعنی فهماندم او را، او نیز فهمید» (۴)
- ۳ - فیروزآبادی می گوید: «أَشْعَرَهُ الْأَمْر، یعنی امر را به او اعلام کرد... و شعار حجّ عبارت است از مناسک و علامات حجّ...» (۵)
- ۴ - ابن فارس می گوید: «اشعار به معنای اعلام از طریق حسّ است. و مشاعر به معنای معالم و مفرد آن مشعر است، به معنای مواضعی که به توسط علاماتی معلوم شده است» (۶)
- ۵ - قرطبی می گوید: «هر چیزی که برای خداوند متعال است و در آن امری است که نشانگر اعلام و اشعار می باشد، به آن شعار یا شعائر می گویند. و شعار یعنی علامت و اشعرت یعنی اعلام کردم، و شعیره به معنای علامت، و شعائر خدا به معنای علم های دین خداست» (۷)
- از مجموع این کلمات استفاده می شود که لفظ «شعائر» هم در موارد اعلام حسّی به کار می رود که در آن جنبه اعلامی دارد، و هم مطابق استعمال قرآنی در جنبه اعلام دینی و نشر دین و گسترش نور خداوند به کار می رود.
- در این کلمه جنبه دیگری نیز وجود دارد که همان بُعد إعلا و سرافرازی است. این بُعد گرچه در ماهیت کلمه «شعائر» یافت نمی شود، ولی در ماهیت متعلّق شعائر وجود دارد. نتیجه این که: شعائر همان نُسک و اعمال حجّ من حیث هو نیست، آری نُسک و اعمال حجّ را مشاعر گویند؛ زیرا در آن ها جنبه اعلامی وجود دارد. و به تعبیر دیگر شعائر، دین خدا نیستند، بلکه شعائر اشاره به جنبه اعلاّی دین خدا دارد.

## تنوع شعائر

شعائر دینی که مورد اعتراض برخی از فرقه‌های اسلامی قرار گرفته است، دارای انواع گوناگون و مختلفی است:

- ۱ - برپایی یادبود و جشن‌های بزرگ میلاد بزرگان دین؛ همانند پیامبر صلی الله علیه وآله و امامان از اهل بیت علیهم السلام امری که وهابیان آن را از امور مستحده بر شمرده و حکم به بدعت و ضلالت آن نموده‌اند.
- ۲ - اهتمام به روزهایی که در اسلام به یادماندنی بوده، در آن حوادث مهمی اتفاق افتاده است؛ مثل: روز مبعث، روز جنگ بدر، خندق، روز فتح مکه، شب معراج، شب هجرت، روز مباحله و روز غدیر و...
- ۳ - درجه‌ای بالاتر از این موارد، به این که قبور اولیای دین را آباد کرده و بر روی آن‌ها گنبد و مناره بنا کنیم، تا در حقیقت اعلان و اشعاری بر وجود امام و رهبری الهی و دعوت به اقتدا به کیش و آیین او باشد.
- ۴ - اهتمام به مکان‌های جغرافیایی، مکان‌هایی که در آنجا وقایع مهمی اتفاق افتاده است؛ مثل محل غدیر خم، غار حرا، موضع غزوه بدر و مساجدی که پیامبر صلی الله علیه وآله در آن‌ها نماز به جا آورده است. به این که در آن مکان‌ها حاضر شده و از آن‌ها تبرک جوییم.
- ۵ - برپایی شعائر حسینی علیه السلام و اقامه مجالس عزا و روضه خوانی در یادبود اولیای الهی و ذکر مصایب آنان.
- ۶ - خواندن دعاها و ذکرهای دسته جمعی و به صورت مشترک، به نیت برپایی شعائر دینی.

## بررسی ادله رجحان

کسانی که قائل به جواز و رجحان برپایی شعائر دینی هستند، به انواعی از ادله تمسک کرده‌اند که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

#### الف) آیات شعائر

در آیات بسیاری سخن از شعائر الهی به میان آمده است؛ از قبیل:

۱- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْلُوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ وَلَا آمِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ»؛ (۸) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! شعائر و حدود الهی [و مراسم حج را محترم شمرد و مخالفت با آنها] را حلال ندانید؛ و نه ماه حرام، و نه قربانی‌های بی نشان و نشاندار را، و نه آنها را که به قصد خانه خدا برای به دست آوردن فضل پروردگار و خشنودی او می‌آیند.»

در این آیه دو احتمال داده شده است: یکی آن که حکم ایجابی باشد و در حقیقت خداوند مؤمنین را امر به تعظیم شعائر الهی نموده است. و دیگر اینکه حکم تحریمی باشد و در صدد نهی از سستی کردن در برپایی شعائر الهی و مصادیقی که در این آیه ذکر شده است.

۲- «ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظِمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ»؛ (۹) «این است [مناسک حج؛ و هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد، این کار نشانه تقوای دل‌هاست.»

این آیه از واضح‌ترین آیات برای اثبات رجحان برپایی مراسم است؛ زیرا به طور صریح دلالت بر محبوبیت و رجحان تعظیم شعائر الهی به طور عموم دارد.

۳- «وَالْبَدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ»؛ (۱۰) «و شترهای چاق و فربه را [در مراسم حج برای شما از شعائر الهی قرار دادیم؛ در آنها برای شما خیر و برکت است.»

در این آیه «من» تبعیضیه به کار رفته است که دلالت دارد بر این که شترهای قربانی در ایام حج نیز از جمله شعائر الهی به حساب می‌آید.

۴- «إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ

بِهِمَا»؛ (۱۱) «صفا و مروه از شعائر [و نشانه‌های] خداست؛ بنابراین، کسانی که حج خانه خدا و یا عمره انجام می‌دهند، مانعی نیست که بر آن دو طواف کنند؛ [و سعی صفا و مروه انجام دهند. و هرگز اعمال بی رویه مشرکان، که بت‌هایی بر این دو کوه نصب کرده بودند، از موقعیت این دو مکان مقدس نمی‌کاهد].»

۵ - «فَإِذَا أَفْضَيْتُمْ مِنْ عَرَافَاتٍ فَأذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ»؛ (۱۲) «و هنگامی که از عرفات کوچ کردید خدا را نزد مشعر الحرام یاد کنید.»

این آیه نیز درصدد بیان شعائر دینی با لفظ مشعر شده است.

ب) آیات مشابه

نوعی دیگر از آیات است که اشاره به شعائر دینی کرده، ولی لفظی غیر از لفظ «شعائر» در آن به کار رفته است.

۱ - «وَ أَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ \* لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعُمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ \* ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلِيَطُوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ \* ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ»؛ (۱۳) «و مردم را دعوت

عمومی به حج کن، تا پیاده و سواره بر مرکب‌های لاغر از هر راه دوری به سوی تو بیایند. تا شاهد منافع گوناگون خویش [در این برنامه حیات بخش باشند]؛ و در ایام معینی نام خدا را، بر چارپایانی که به آنان داده است، [به هنگام قربانی کردن ببرند؛ پس از گوشت آن‌ها بخورید و بینوای فقیر را اطعام نمایید. سپس باید آلودگی‌هایش را برطرف سازند؛ و به نذرهای خود وفا کنند، و بر گرد خانه گرامی کعبه طواف کنند. [مناسک حج این است؛ و هر کس برنامه‌های الهی را بزرگ دارد، نزد پروردگارش برای او بهتر است.]]»

علما و مفسرین ذیل آیه فوق را که اشاره به تعظیم حرمت‌های الهی شده، داخل در برپایی شعائر الهی کرده‌اند؛ زیرا مطابق قاعده همان گونه که می‌توان استدلال به ادله‌ای

کرد که عنوان خاصی در آن وارد شده، همچنین می‌توان به عناوینی استدلال کرد که مشابه و مشترک با آن عنوان خاص می‌باشد، و این در صورتی است که حکم بر یک عنوان نوعی یا جنسی کلی وارد شده که دارای افراد گوناگون است، و گرنه منجر به قیاس باطل خواهد شد.

۲- «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»؛ (۱۴) «آنها می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند، ولی خدا جز این نمی‌خواهد که نور خود را کامل کند، هر چند کافران ناخشنود باشند.»

از آن جا که این آیه در سیاق آیات جهاد و دعوت به توحید و نشر و تبلیغ دین آمده، لذا مقصود از دین خدا که دشمنان اسلام در صدد خاموش کردن آن برآمدند همان «شعائر» الهی است، که در آیه دیگر «وَمَنْ يُعْظِمِ شَعَائِرَ اللَّهِ» به آن اشاره شده است.

۳- «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ»؛ (۱۵)

«[این چراغ پرفروغ در خانه‌هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده دیوارهای آن بالا رود] تا از دستبرد شیاطین و هوسبازان در امان باشد» به خانه‌هایی که نام خدا در آن‌ها برده می‌شود، و صبح و شام در آن‌ها تسبیح او می‌گویند...».

این آیه با ملاحظه آیات قبل آن، از جمله آیه «نور» دلالت دارد که مقصود از «فِي بُيُوتٍ...» خانه‌هایی است که در آن‌ها نور خداست، و مراکزی است که مصدر و منبع پرتوافکنی نور دین و محل هدایت و شریعت است.

خداوند متعال اراده کرده این خانه‌های نوری ترفیع و تکریم شود. و نیز سزاوار است که به طور مداوم محل ذکر خدا و عبادت و طاعت حضرت حق باشد.

از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که خداوند اراده کرده تا هر محلی که متکفل بیان احکام دین اسلام و تعالیم آسمانی است که از آن به نور خدا تعبیر شده، تعظیم و تکریم شود. و نیز استفاده می‌شود که «شعائر» اختصاص به بابی خاص ندارد؛ یعنی مختص به مناسک حج یا عبادات معهود نیست، بلکه شامل هر چیزی می‌شود که در آن

نشر احکام دین است، و نیز هر موضوعی را که در آن بیان و تبلیغ معارف اسلامی است در بر می‌گیرد.

۴ - «وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»؛ (۱۶) «و خداوند گفتار [و هدف کافران را پایین قرار داد] و آنان را با شکست مواجه ساخت و سخن خدا [و آیین او] بالا [و پیروز] است و خداوند عزیز و حکیم است.»  
توجیه این آیه بدین قرار است که از این آیه استفاده می‌شود، هر چه بازگشتش به اعلاى کلمه الله و نابودى کلمه الكفر است از اغراض شرع و از مقاصد دین به حساب می‌آید.

۵ - «وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»؛ (۱۷) «و خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان تسلطی نداده است.»

در این آیه مبارکه اشاره به بُعد دیگری از حقیقت «شعائر» شده است، و آن جنبه ازدیاد سربلندی و عزت اسلام و مسلمین است. و بُعد دیگر آن که قاعده شعائر دینی بر آن دلالت دارد جنبه اعلاى کلمه الله و اعزاز کلمه مسلمین است.

### واگذاری تطبیق به عرف

شارع مقدس هنگامی که در وجود معنای معینی تصرف نمی‌کند، معنای آن این است که شارع، عرف و عقلا و متشرعه را اجازه داده تا هر مصداق از آن معنا را می‌توانند در خارج پیاده کنند.

در مورد عنوان «شعائر دینی» که شارع مقدس ترغیب به تعظیم آن نموده است، از همین قرار است. برای روشن شدن بیشتر موضوع به سه نکته اشاره می‌کنیم:  
الف) عناوینی که در لسان شرع وارد شده و دلیلی بر نقل آن از معنای لغوی به معنای جدید نیست، باید آن عناوین را بر معنای لغوی اولی خود باقی گذاشت.  
ب) در مورد کیفیت موضوعات در خارج، اگر شارع تصرفی کرده و به کیفیتی خاص

تصریح نموده است، آن را اخذ می‌کنیم و گرنه به همان معنای عرفی آن اخذ می‌نماییم. (ج) وجود اشیا بر دو نحو است: یکی وجود تکوینی و دیگری وجود اعتباری؛ مثلاً عناوین اغلب معاملات؛ از قبیل بیع، اجاره و... وجودشان اعتباری است. در مورد کلمه «شعائر» که به خدا یا دین اسلام اضافه می‌شود نیز مطلب از این قرار است؛ زیرا معنای حقیقی و اصلی که در کلمه «شعائر» اخذ شده همان اعلام و انتشار است. و از آن جا که شارع مصداق خاصی برای آن به طور خصوص تعیین نکرده است لذا آن را در زمینه اول و دوم بر حال خود باقی می‌گذاریم؛ یعنی باقی بر معنای عرفی نموده و درباره کیفیت وجود آن در خارج به عرف متشرعه واگذار می‌کنیم. و از طرفی دیگر، از آن جا که «شعائر دینی» علامت و نشانه‌ای بر امور دیگر است، گرچه فی حدّ نفسه از امور تکوینی به حساب می‌آیند، لذا دلالت آن‌ها بر معانی اعلامی اعتباری است نه تکوینی.

در نتیجه: این امر اعتباری که شارع در بیان مصداق آن در خارج دخالتی نکرده به عرف متشرعه واگذار می‌شود.

نتیجه این که: هر موردی را که شارع مقدّس به عنوان شعائر دینی معین کرده است آن را اخذ کرده و آن را یکی از مصادیق شعائر دینی می‌پنداریم. ولی به مرور زمان مصادیقی پیدا می‌شود که عرف متشرعه و عقلا آن را از مصادیق حتمی شعائر دینی به حساب می‌آورند، و در عمل به آن هیچ محذوری نمی‌بینند، آن‌ها نیز به طور قطع داخل در عموم ادله تعظیم شعائر الهی خواهد بود.

### پاسخ به شبهات

در رابطه با برپایی مراسم عزاداری امام حسین علیه السلام از ناحیه مخالفین؛ همانند وهابیان شبهات و اشکالاتی وارد شده است که در این مبحث به آنها می‌پردازیم:

۱- ضرورت جعل از جانب شارع!!



می‌گویند: هر شعاری که قرار است از جانب دین برپا شود باید از جانب شارع، جعل و تشریح شده باشد و گرنه بدعت و ضلالت و افتراء بر خداوند است.

پاسخ

با بیاناتی که قبلاً به آن‌ها اشاره شد، دیگر جایی برای این اشکال باقی نمی‌ماند، زیرا: اولاً: جعل و تشریح شارع بر دو نوع است: جعل خاص و جعل عام، به جعل خاص تمسک کرده و در موارد جعل عام و کلی هر مصداقی را که شارع مشخص کرده، به آن اخذ می‌کنیم و در مواردی که شارع از آن‌ها اسمی نبرده، ولی عرف متشرعه آن را پذیرفته است به آنها نیز عمل می‌نماییم.

ثانیاً: در بحث اصول اشاره شده که شارع اگر امر به فعل کلی کند؛ مثل امر به نماز، و در به جا آوردن آن قیدی نیاورد، انسان مخیر است که مصداق آن را به هر نحوی که مانع شرعی ندارد انجام دهد. مثلاً نماز را در هر زمان و مکانی که محذور شرعی ندارد انجام دهد. در مورد تعظیم شعائر دینی نیز حکم از این قرار است.

۲- لزوم تفویض شریعت

می‌گویند: اگر شارع مقدس امر شعائر را به عرف متشرعه واگذار کند در نتیجه لازم می‌آید که امر شریعت به آنان تفویض شده باشد، و این نوع تفویض باطل است.

پاسخ

تطبیق کلی بر مصداق جدید، تفویض در دین به حساب نمی‌آید. آن وقتی تفویض است که اصل حکم کلی نیز از ناحیه عرف به دست آمده و به او تفویض شده باشد. به بیانی دیگر، عناوین ثانوی بر دو قسم اند:

الف) عناوین ثانوی در ناحیه حکم؛ که ملاکشان ثانوی است و لذا حکمشان نیز ثانوی است؛ از قبیل عنوان ضرر، حرج، نسیان، اکراه، اضطرار و...

ب) عناوین ثانوی در ناحیه موضوع؛ که عبارت است از حالاتی که بر موضوع عارض می‌شود نه حکم. این حالات عارضی ملاکشان ثانوی نیست بلکه ملاک و حکم آنها

اولی است، و تنها موضوعش ثانوی است؛ از قبیل: مصادیق احترام به پدر و مادر و میهمان که ملاک و حکم آنها اولی است، ولی موضوع آنها ثانوی است یعنی بر موضوع حکم حالت‌های گوناگون عارض می‌شود. در این مورد خاص می‌گوییم: احترام، حکم اولی است که عقل و شرع بر آن حاکم است، ولی مصادیق جدید و حادث از احترام که در بین مردم مرسوم است، حالات جدیدی است که در موضوع حکم پدید می‌آید که امر آن به عرف واگذار شده مادامی که منع شرعی خاص بر آن مترتب نشود.

### ۳- لزوم تحلیل حرام و تحریم حلال!!

می‌گویند: اگر شارع مقدس امر شعائر و رسوم دینی را به عرف واگذار کند، منجر به تحلیل حرام و تحریم حلال خواهد شد؛ زیرا عرف به جهت آن که معصوم نیست گاهی چیزی را که حرام است حلال دانسته و گاهی بالعکس کاری را که حلال است حرام می‌پندارد.

پاسخ

تحلیل حرام و تحریم حلال اگر به این معنا است که مکلف و متشرعه فعل مصادیقی خارجی را بدون هیچ دلیل و مدرکی حلال و مصادیقی را نیز حرام کند، این کار منجر به تحریم حلال و تحلیل حرام می‌شود، و در این صورت اعتراض فوق وارد است، ولی اگر این عمل با استناد به دلیل شرعی ولو عام باشد هیچ اشکالی بر آن مترتب نیست؛ زیرا محلل و محرم، مدرک و دلیل شرعی است، و کار انسان مکلف تطبیق بر مصادیق است.

### ۴- بازی با ثواب شریعت!!

و نیز می‌گویند: اگر جعل شعائر و برپایی آنها به عرف واگذار شود منجر به عبث کاری و بازی با ثواب شریعت می‌شود، زیرا موقعیت‌ها مختلف است.

پاسخ

در مورد این اشکال می‌گوییم: محذوری را که اشکال‌کننده از آن خوف دارد توسعه شریعت و گسترش آن است، این امری است که خود آیات قرآن به آن اشاره دارد. خداوند متعال می‌فرماید: «... وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ»؛ «خداوند اراده کرده که نور خود و دین و شریعتش را گسترش داده و منتشر سازد.» و نیز می‌فرماید: «... وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا»؛ «خداوند اراده سرفرازی دین و آیین خود را نموده است.»، و برپایی مصادیق الهی از قبیل توسعه در اعلاى كلمه الله و تتميم نور الهی است که خداوند به نحو کلی آن را اراده کرده است. و اگر مقصود از توسعه دین و شریعت، تغییر و تحوّل حتی در ثوابت آن دو است، این امر شکی در بطلانش نیست، و می‌دانیم که تطبیق عنوان کلی شعائر دینی بر موضوعات جدید و مصادیق مختلف از قسم توسعه دین در ثوابت آن نیست.

۵ - تعمیم به تمام موارد

می‌گویند: اگر قرار باشد که برپایی شعائر به مردم واگذار شود چه فرقی بین ابواب و موارد مختلف است؟ چرا در ابواب دیگر؛ مثل نماز، روزه، حج، زکات، خمس و ابواب دیگر، عرف و متشرعه حقّ دخالت نداشته باشند و هر کس یا گروهی برای خود شرط و قیدی در آنها نگذارند و آن حقیقت را باقیود و شرایط خاص به خود به عنوان شعار دینی معرفی کنند؟

پاسخ

فرقی است بین قاعده توقیفی بودن امور و بین بحث اصولی از حقیقت شرعی و حقیقت لغوی؛ در موردی که عنوان حقیقت شرعی است قاعده توقیفی بودن امور به تمام معنا جاری می‌شود، به خلاف مواردی که شارع در عناوین و معانی آنها تصرّفی نداشته و معنای لفظ را بر حقیقت لغوی آن باقی گذاشته است، که در این موارد شارع مقدس هنگام تشریح و تقنین حکم، عنوان و معنا را بر اطلاق و کلیت خود باقی گذاشته است؛ مثلاً در مورد امر شارع به نیکی به پدر و مادر، حقیقت شرعی از خود به جای نگذاشته است، و برای این تکلیف خصوصیات و جزئیات معین نکرده است، لذا آنچه بر انسان

واجب است انجام هر کاری است که آن عنوان نیکی به پدر و مادر تحقق پیدا کند، زیرا شارع این عنوان را تحدید نکرده و بر معنای لغوی آن باقی گذارده است. بر خلاف آن مواردی که شارع از خود حقیقت شرعی به جای گذارده است؛ مانند نماز، حج، اعتکاف، روزه و دیگر موضوعات عبادی، که در این موارد ما نمی‌توانیم از خود قیود و شرایطی اضافه کنیم، بلکه در اجزا و شرایط تا روز قیامت باید تابع شرع باشیم، گرچه در خصوصیات که از ماهیت عمل خارج است، خود را مختار می‌بینیم، مثل آن که نماز را در کدام مکان بخوانیم، مگر آن که منع شرعی خاص رسیده باشد که در اصول از آن به تخییر عقلی تعبیر می‌شود.

۶ - هتک حرمت مبانی اسلام و ارکان شریعت!!

می‌گویند: در صورتی که امر شرایع دین به مردم واگذار شود، باعث هتک حرمت و اسائه ادب به مبانی اسلام و ارکان شریعت خواهد شد و نیز با مضامین شامخ و تعالیم عالی اسلام سازگاری ندارد.

پاسخ

هتک در لغت به معنای پاره کردن ستر و امر پوشیده را گویند. (۱۸) و در مورد دین مقصود به آن کشف نقاط ضعف مسلمین است.

در مورد اشکال فوق می‌گوییم: واگذاری شریعت در امور و تکالیف توقیفی به مردم موجب هتک حرمت دین و شریعت و استهزا و اسائه ادب به مبانی اسلام و ارکان شریعت خواهد بود، ولی در عناوینی که حقیقت شرعی از ناحیه شارع ندارد، امر مصداق و تطبیق کلی آن بر افراد خارجی به دست متشرعه و عرف مردم واگذار شده است.

۷ - ضرری بودن برخی از شعائر!!

می‌گویند: اقامه برخی از شعائر منجر به ضرر بر اسلام یا مسلمین خواهد شد، خصوصاً شعائر حسینی علیه السلام که برپایی آن همراه با تحمل ضررهای فراوانی است. و مطابق

دستورات شرع مقدس دفع ضرر به هر درجه‌ای که باشد واجب است.

پاسخ

در مورد شعائر دینی که عنوان کلی آن از عناوین توقیفی نیست بلکه از قبیل احترام به پدر و مادر غیر توقیفی است تا حدی بر مصادیق خارجی آن تطبیق می‌کنیم که منجر به حرمت نشود، زیرا ما به طور کلی ادعا نمی‌کنیم که هر عنوان غیر توقیفی را می‌توان در هر مصداقی پیاده کرد، بلکه تنها بر مصداقی می‌توان پیاده کرد که محقق عنوان کلی باشد. و به تعبیر دیگر شارع آن مصداق را به خصوصه تحریم نکرده باشد، بلکه تصریح به حلّیت آن داشته یا داخل در اصالة الحلیة باشد.

۸- به استهزا کشانده شدن شریعت!!

برخی می‌گویند: تفویض مصادیق شریعت به دست عرف منجر می‌شود که مردم عناوین کلی را بر مصادیقی پیاده کنند که شریعت به استهزا کشیده شود. و از آن جا که حفظ کیان و آبروی شریعت واجب است، در نتیجه امر تطبیق شریعت را باید به دست خود شارع در تمام موارد واگذار کرد.

پاسخ

استهزا؛ چه از ناحیه فرقه‌های دیگر اسلامی یا از ملت‌ها و ادیان دیگر بر چند قسم است: الف) استهزای باطل و غیر حق:

این نوع استهزا هیچ گونه تأثیری نداشته و مانعی ندارد؛ مثل این که مردم مذاهب یا ادیان دیگر اعمال عبادی ما را به استهزا بگیرند. این نوع استهزا کاشف از نقص و عیبی در مؤمنین یا در خود دین نیست.

ب) استهزای عرفی:

این نوع استهزا نتیجه اختلاف عرف‌ها و محیطهاست. شعارهای هر قومی به جهت دلالت بر معنای بلندی وضع شده است، ولی ممکن است قومی دیگر از آن‌ها معنای دیگری را برداشت کنند، ولی این اختلاف برداشت باعث نمی‌شود که آن معانی را در

قومی که اختراع کرده منع نماییم.

ج) استهزای به جهات واقعی:

برخی از استهزاهای جهات واقعی دارند، و لذا موجب هتک حرمت و استهزای واقعی شریعت و دین است. و از آن جا که این دو عنوان از مصادیق و اصناف حسن و قبح عقلی است و عقل آن را درک می کند، لذا اگر در موردی تطبیق عنوان کلی بر مصداق منجر به استهزای واقعی شد آن را تحریم می کنیم.

## عزاداری

### عزاداری از دیدگاه عقل

با مراجعه به عقل و دیدگاه عقلا پی می بریم که عزاداری در سوگ اولیا خصوصاً سرور و سالار شهیدان مورد تأیید عقل و نظر عقلا است. اینک این موضوع را از این زاویه مورد بررسی قرار می دهیم.

### ۱ - عزاداری و احیای فرهنگ عاشورا

با مراجعه به عقل سلیم پی می بریم که برپایی مراسم عزای اولیای الهی، خصوصاً سرور و سالار شهیدان امام حسین علیه السلام موافق با عقل می باشد، زیرا احیا و تکریم آنان در حقیقت تکریم شخصیت عظیم و شعارهای آنان است و هر امتی که بزرگان خود را تکریم نکند محکوم به شکست و نابودی است. بزرگانند که تاریخ امت ها را ترسیم کرده و آن را می سازند.

شیخ عبداللّه علائلی که از علمای اهل سنت لبنان است درباره امام حسین علیه السلام می نویسد: «شیعه هر سال خاطره عاشورا را به جهات تربیتی و دینی تجدید می کند، و این زنده یادی است بسیار مهم و سازنده که با نمایش جانبازی دلاوران کربلا، روح شهادت و فداکاری به انسان ها می دهد و آن ها را ضد قدرت های ستمگر بسیج می کند.

از این رو ما معتقدیم که تنها با آموزش و پیگیری نهضت حسین علیه السلام است که می توانیم در راه مبارزه با استعمارگران غرب و شرق و حکومت های دست نشانده آنان موفق گردیم». (۱۹)

نویسنده انگلیسی «توماس کارلایل» بعد از آنکه شاهد یکی از عزاداری های عاشورا بود درباره آن می گوید: «لم یکن هناک ای نوع من الوحشیة او الهمجیة و لم یعدم الضبط بین الناس، فشعرت فی تلك اللحظة و خلال تلك الشعائر و ما زلت اشعر بانّی توصلت الی جمیع ما هو حسن و ممتلیء بالحبویة فی الاسلام، و ایقنت بانّ الورع الکامن فی اولئک الناس و الحماسة المتدفقة منهم بوسعهما هزّ العالم هزاً فیما لو وُجّهت توجیهاً صالحاً و انتهجا السبل القویمة. و لاغرو فلهؤلاء الناس واقعیة فطریة فی شؤون الدین»؛ (۲۰) «در آن جا هیچ گونه وحشی گری یا تهاجم نبود و یک لحظه انضباط مردم بر هم نمی خورد. من در آن لحظه و در بین شعارها فهمیدم و تا کنون هم می فهمم که به تمام آنچه زیبا و نیکوست و پر از زندگی است در اسلام رسیدم و یقین پیدا کردم که تقوا و ورعی که در نهان مردم نهفته و حماسه ای که از آنان جوشش دارد در صورتی که درست توجیه شود و راه محکم و صحیح خود را بیامید می تواند عالم را تکان داده و در جهان تأثیرگذار باشد.»

او نیز می گوید: «بهترین درسی که از تراژدی کربلا می گیریم این است که حسین علیه السلام و یارانش با همه وجودشان ایمانی استوار به خداوند بزرگ داشتند. اینان با عمل خود به جهانیان ثابت کردند آنجا که حق با باطل روبه رو می شود جمعیت زیاد مهم نیست؛ زیرا پیروزی حسین علیه السلام با وجود اقلیتی که داشت باعث شکفتی همه دانایان جهان شد؛ چون نتیجه کار، پیروزی حسین علیه السلام بود». (۲۱)

خانم ماربین فیلسوف معروف آلمانی می گوید: «مجالس حسینی که در استانبول تشکیل می شود را مشاهده کرده ام که مردم در آن جلسات به یکدیگر می گویند: همانا حسینی که امام و هدایت گر ماست، همان کسی که پیروی و اطاعت از او بر ما واجب است،

نخواست که پیرو یزید شود و لذا جان و مال و اولاد و عیال خود را به جهت حفظ شرف و حسب و عظمت مقامش تقدیم نمود و در عوض از خود یاد نیکی در دنیا و شفاعت و قرب و منزلت از خدای متعال را در آخرت به جای گذاشت و این در حالی است که دشمنان او خسران را در دنیا و آخرت بر جای گذاردند... آنگاه دیدم و فهمیدم که آنان به حقیقت می دانند و به یکدیگر اعلام می دارند و می گویند: اگر پیرو حسین علیه السلام هستید و اهل شرف می باشید و دارای روحیه بزرگ منشی هستید و افتخار را طالب می باشید، پس شما نیز باید پیرو افرادی همچون یزید نباشید، و بر شما سزا است که مرگ با عزت را بر زندگی همراه با خواری ترجیح دهید تا جاودانه شده و به سعادت آخرت نایل آید...

آری شیعه تمام انواع سعادت و شرف را درک می کند. و هر کدام از آنان به دنبال عزت و افتخار هم نوعان و هم کیشان خوداند و این همان حقیقت پیشرفت در بین ملت های ترقی خواه می باشد و این همان تعلیمات حقوقی است... و این حقیقت مفاهیم دیپلماسی ماست. ما مردم اروپا به مجرد این که وضعیت و حرکات مذاهب دیگر را با اصول خود در تنافی و تضاد می بینیم آن ها را به جنون و وحشی گری نسبت می دهیم، غافل از آنکه اگر مقصود و اهداف آن ها را دنبال کنیم پی به سیاستی عقلایی می بریم (...). (۲۲)

«فردریک جمس» که یک شرق شناس است درباره درسی که از قیام امام حسین علیه السلام گرفته می گوید: «درس امام حسین علیه السلام و هر قهرمان شهید دیگری این است که در دنیا اصول ابدی عدالت و ترحم و محبت وجود دارد که تغییر ناپذیرند و همچنین هر گاه کسی برای این صفات ابدی مقاومت کند و بشر در راه آن استوار نماید، آن اصول همیشه در دنیا باقی و پایدار خواهد ماند». (۲۳)

برخی از شعارهای حسینی

ما در اینجا به برخی از شعارهای ماندگار حسینی اشاره می کنیم؛



- ۱ - «أني لا أرى الموت إلا سعادة، و الحياة مع الظالمين إلا برماً»؛ (۲۴) «من در چنین شرایطی مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمگران را جز رنج و نکبت نمی دانم.»
- ۲ - «ليس الموت في سبيل العز إلا حياة خالدة، و ليست الحياة مع الذل إلا الموت الذي لا حياة معه»؛ «مرگ در راه عزت جز زندگانی جاویدان نیست. و زندگانی با ذلت جز مرگ نیست.»
- ۳ - «ألا و إنّ الدعي ابن الدعي قد ركز بين اثنتين، بين السلّة و الذلّة و هيهات منّا الذلّة...»؛ «آگاه باشید که زنازاده، پسر زنازاده [ابن زیاد] مرا بین دو چیز مخیر ساخته است. یا با شمشیر کشیده آماده جنگ شوم و یا لباس ذلت بپوشم و با یزید بیعت کنم، ولی ذلت از ما بسیار دور است.»
- ۴ - «إِنَّا لِلّهِ و إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ» و على الاسلام السلام إذ قد بليت الأمة براع مثل یزید؛ (۲۵) «ما برای خدا و به سوی او رجوع خواهیم کرد. هنگامی که امت به رهبری مانند یزید مبتلا است باید با اسلام وداع کرد.»
- ۵ - «... إني لم أخرج أشراً و لا بطراً و لا مفسداً و لا ظالماً، و إنما خرجت لطلب الاصلاح في أمة جدّي صلى الله عليه و آله، أريد أن آمر بالمعروف و أنهي عن المنكر و أسير بسيرة جدّي و ابي علي بن ابي طالب عليه السلام...»؛ (۲۶) «من به جهت طغیان گری و ایجاد تفرقه بین مسلمین و فساد و ظلم قیام نکردم، بلکه برای اصلاح در امت جدّ خود خروج نمودم، می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کرده و به سیره جد و پدرم علی بن ابي طالب عمل کنم.»

## ۲ - ارتباط عاطفی امت با اولیای الهی

یکی از راه‌های اساسی و مهم در توجیه مسائل عقیدتی و سیاسی و اجتماعی برای عموم مردم، راه تحریک عاطفه در وجود انسان است. انسان از این جهت، بیشتر تأثیرپذیر است تا جنبه عقلی و جوانب دیگر. به تعبیری دیگر، این روش مؤثرتر از دیگر روش‌ها

است. گرچه راه عقل و تعقل را نیز نباید فراموش کرد و همراه احساس عقل‌گرایی را نیز باید در مردم زنده نمود؛ زیرا تنها مکتب و مذهبی دوام دارد که برگرفته از عقل و احساس باشد. حال با توجه به قضیه شهادت اولیای الهی خصوصاً سرور و سالار شهیدان، تذکر و توجه دادن مردم به آن واقعه سبب تحریک احساسات مردم خواهد شد و از این طریق می‌توانیم آن بزرگواران را به عنوان الگو معرفی کرده، شعارها و دستورهایشان را - که همان شعارها و دستوره‌های خداوند است - به مردم برسانیم. این مطلب با در نظر گرفتن مدح پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در مورد آن حضرت بیشتر مشخص می‌شود؛ آنجا که فرمود: «حسین منی و أنا من حسین، أحبّ الله من أحبّ حسیناً»؛ (۲۷) «حسین از من و من از حسینم، خداوند دوست می‌دارد هر کس که حسین را دوست بدارد.»

هم چنین پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الحسن و الحسين سیدا شباب أهل الجنة»؛ (۲۸) حسن و حسین سرور و سید جوانان اهل بهشتند.» نویسنده مسیحی «انطوان بارا» در این باره می‌گوید: «لم تحظ ملحمة انسانیة فی التاريخین القديم و الحديث بمثل ما حظیت به ملحمة الاستشهاد فی کربلاء من اعجاب و درس و تعاطف»؛ (۲۹) «هیچ حماسه انسانی در تاریخ قدیم و جدید به مقداری که حماسه شهادت حسین علیه السلام در کربلا بهره‌مند شد از اعجاب و درس و عاطفه بهره‌مند نشده است.»

او نیز در ادامه واقعه کربلا را این گونه توصیف می‌کند: «الأولی و الرائدة و الوحيدة و الخالدة فی تاریخ الانسانیة مذ و جدت و حتی تنقضی الدهور؛ اذ هی خالدة خلود الانسان الذی قامت من اجله»؛ (۳۰) «این حماسه برترین و پیشتازترین و یگانه و ماندگار در تاریخ انسانیت است از روزی که تحقق یافت و تا نهایت روزگار؛ زیرا این حماسه تا انسانی وجود دارد، زنده است، انسانی که آن حماسه به جهت او پدید آمد.» او نیز می‌گوید: «و احتل قبر الحسين الشهيد کعالم لا یندرس، اثره فی الضمائر قبل

الأرض و لم يزد كروز الليالى و الأيام الأ رسوخ رسمه، و ما زادته اجتهادات ائمة الكفر و اشيع الضلال الأ بروزاً و ثباتاً، فازداد اثره علواً.

و لنجل عيوننا الآن اذا كنا فى شك من تمام هذه المعجزات التى اجترحها شهادة سيد الشهداء... لنجعلها فى كل البقاع و الأصقاع باحثين عن اى اثر ليزيد او معاوية او شمر، فلا يمكن ان نعر على اى اثر لهؤلاء، فقد اندرست آثارهم و انمحي ذكرهم، و اذا ذكروا فلاجل لعنهم و الدعاء لهم بنار حامية لا تنطفى...

الحسين منارة هدى و فوق كل يم... الحسين طوق نجاه و فى كل مظلمة... الحسين قبس من نور و حق و امام كل طاغية... الحسين ثورة لا تبقى و لا تدر، هو عليه السلام ملء الأبصار و الأسماع، أمل للحائرين و المظلومين، و يلسم للمجروحين المحزونين و شفاء لكل علة اجتماعية و اخلاقية.

و لنر الآن أين اولئك الظالمون و أين قبورهم و كيف يذكرون... و لنر الآن كيف يكرم المؤمنون على اختلاف أديانهم الحسين عليه السلام و كيف يستلهمون ثورته فى قيامهم و قعودهم، فى صغائر امورهم الدنيوية و كبائرهما، فتمجد الله الذى كان رفوقا بعباده؛ اذ أعد لهم طوق خلاصهم و رفع أمام بصائرهم الكليئة منارة الفضيلة و الحق بشخص الحسين الشهيد.

و أنها لعبرة و درس علوى لبنى البشر كى لا يعموا بصائرهم و يصموا آذانهم عن دعوات الحق التى يرسل لها تعالى اربابها لحكمة فوق مستوى إدراكهم.

و نهضة الحسين عليه السلام هى السفينة التى عناها الرسول الكريم؛ فمن يركبها ينجو و من يتخلف عن ركوبها يغرق.

فما اجدر بالبشرية و هى تجتاز فى هذا العصر المظلم اخلاقياً و اجتماعياً و سلطوياً، درب آلامها، لأن تتوجه نحو منارة الحسين كيلا تضل و تتمسك بأطواق مبادئه كيلا تغرق، و تسترشد بصرخته كى تبعد عنها و حوش الضلالة و ثعابين الظلم و الإذلال.

و ما أحرانا الآن اكثر من اى وقت مضى، لأن نستدفى بحرارة قتل الحسين المنبعثة من

قلوبنا حاره لاتبرد ابدأ، و هی حاره تستوطن قلوبنا و لاداعی للبحث عنها بعيداً عن صدورنا، فهی جزء من حراره قلوبنا اذ کنا مؤمنین. و لنا فی قوله الرسول الکریم: "ان لقتل الحسین حراره فی قلوب المؤمنین لاتبرد ابدأ" دافعاً لإدراک حقیقه جوهریه لطالما تغافلنا عنها، و هی ان حراره قتل الحسین قد احتلت قلوبنا و امتزجت فی دموعنا...؛ (۳۱)

«قبر حسین شهید به مانند علمی که از بین نمی رود اثر خود را در نهانها قبل از موجودیت کره زمین گذاشته و در گذر شبانه روز نه تنها چیزی از آن کم نشده بلکه حقیقت آن در مردم رسوخ پیدا کرده است. و کوششهای رؤسای کفر و پیروان ضلالت راه به جایی نبرده و تنها بر ظهور و ثبات قبر حسین علیه السلام افزوده و روز به روز بلندمرتبه تر شده است.

چه خوب است که امروز چشمهای خود را باز کنیم اگر در تمام این معجزاتی که شهادت سید الشهداء از خود به یادگار گذاشته شک داریم، آری چشمهای خود را باز کنیم و در هر کوی و نقطه ای جستجو نماییم که آیا اثری از یزید و یا معاویه و یا شمر وجود دارد، هر چه تفحص کنیم هیچ گونه اثری از آنان نمی یابیم، آری، آثار آنان مندرس شده و یاد آنان محو گشته است، و اگر هم یادی از آنها می شود به جهت لعن و نفرین بر آنها با آتش افروخته ای است که هرگز خاموش نمی شود...

حسین علیه السلام مناره هدایت و بالاتر از هر اقیانوسی است... حسین علیه السلام حلقه نجات و در برابر هر ظلمی وجود دارد... حسین علیه السلام مشعلی از نور و حق و مقابل هر طاغوتی است... حسین علیه السلام نهضتی است که نه چیزی را باقی می گذارد و نه چیزی را رها می کند. او چشمها و گوشها را پر کرده و امید کسانی است که متحیر شده و مظلومند، و کمک کار مجروحین محزون و شفای هر درد اجتماعی و اخلاقی است.

خوب است که الآن مشاهده کنیم، کجایند آن کسانی که ظلم کردند و قبرهایشان کجاست و چگونه یاد می شوند؟...

و نیز چه خوب است الآن ببینیم که چگونه مؤمنان با اختلاف در ادیان، حسین علیه السلام را تکریم می کنند، و چگونه از نهضت او در قیام و صلحشان و در کوچک ترین و بزرگ ترین امور دنیوی خود از او الهام می گیرند. و ما خدا را به جهت مهربانی که به بندگانش دارد تمجید می کنیم؛ چرا که برای مردم راه خلاصی را آماده کرده و در مقابل چشم های تارشان نور فضیلت و حق را در شخصیت حسین شهید علیه السلام بلند نموده است.

آری، نهضت حسین علیه السلام منشأ عبرت و درس علوی برای نوع بشر است تا چشم های خود را نبسته و در گوش های خود را از دعوت های حق که خداوند افرادی را برای آن به جهت بالا بردن سطح درک بشر فرستاده، نگیرند... نهضت حسین علیه السلام همان کشتی است که رسول کریم آن را قصد کرده است؛ پس هر کس آن را سوار شود نجات یافته و هر کس از سوار شدن بر آن کوتاهی کند غرق خواهد شد.

چه بسیار سزاوار است برای بشریتی که در این عصر تاریکی در مورد مسایل اخلاقی و اجتماعی و حکومتی مصیبت ها کشیده، به نورانیت حسین علیه السلام رو کند تا گمراه نگردد و به حلقه های مبادی او تمسک کند تا غرق نگردد و از شعارهای او بهره مند شود تا درندگان ضلالت و ظالمان و گمراهان از او دور گردند. و چه قدر الآن برای ما بیش از هر وقت دیگر لازم و سزاوار است تا حرارت شهادت حسین علیه السلام که در قلب هایمان برافروخته را شعله ور کنیم، حرارتی که هرگز سرد و خاموش نخواهد شد، حرارتی که بسیار گرم بوده و در قلب های ما سکنی خواهد گزید و جهتی ندارد که دور از سینه های خود آن را جستجو کنیم، چرا که ما مؤمنیم. و گفتار رسول کریم "همانا شهادت حسین علیه السلام حرارتی در قلوب مؤمنین قرار می دهد که هرگز خاموش نمی شود" برای ما انگیزه ای است برای درک حقیقتی اساسی که مدت ها از آن غافل بوده ایم و آن این که حرارت شهادت حسین قلب ما را فتح کرده و در اشک های

ما ممزوج شده است...».

دکتر «ژوزف» فرانسوی در تحقیقی تحت عنوان «شیعه و ترقیّات محیرالعقول» می‌نویسد: «... و از جمله امور طبیعی که مؤید فرقه شیعه شده و توانسته است در قلب دیگر فرقه‌ها تأثیر گذارد، مسأله اظهار مظلومیت بزرگان دینشان است. و این مسأله از امور طبیعی به شمار می‌آید، زیرا طبع هر کس به نصرت و یاری مظلوم کشش دارد و دوست دارد ضعیف بر قوی غلبه یابد و طبیعت‌های بشری متمایل به ضعیف است... این مصنفان اروپایی که تفصیل مقاتله حسین علیه السلام و اصحابش و کشته شدن او را می‌نویسند با وجود آن که به آنان اعتقاد ندارند، ولی به ظلم و تعدی و بی‌رحمی قاتلین آن حضرت و یارانش اذعان دارند و نام قاتلین آن حضرت را به بدی یاد می‌کنند. این امور طبیعی در مقابلش هیچ چیز نمی‌تواند بایستد. و این نکته از مؤیدات برای فرقه شیعه به شمار می‌آید...» (۳۲)

خانم «ماربین» فیلسوف آلمانی می‌گوید: «برخی از نویسندگان ما به جهت بی‌اطلاعی از کمیّت و کیفیت این شعار مترقیانه یعنی عزاداری حسینی... بدون هیچ اطلاعی قلم‌فرسایی کرده و این عزاداری حسینی را از جنون شیعه می‌دانند، ولی در این مسأله دقت نکرده که چگونه این عزاداری شئون اسلام را تغییر داده است... صد سال پیش شیعیان علی و حسین علیهما السلام در هند انگشت‌شمار بودند در حالی که امروزه سومین جمعیت بزرگ هند به شمار می‌روند و این نسبت در سایر کشورها هم وجود دارد...»

و چون این تبلیغات را با تبلیغات مسیحیان مقایسه کنیم با آن همه اموال و کوشش فراوانی که در این راه دارند یک‌دهم از پیشرفت شیعه را ندارند، با آنکه مبشران مسیحی مصیبت‌های مسیح را ذکر می‌کنند که تأثیر بسزایی در بین مردم دارد ولی نمی‌توانند به مانند روش شیعیان حسین علیه السلام ترویج نمایند. و شاید به این جهت باشد که مصیبت‌های مسیح به درجه مصیبت‌های حسین علیه السلام در قلب‌های مردم

تأثیرگذار نباشد و اگر تاریخ‌نگاران ما پی به حقیقت شعار و عادات این اقوام بیگانه ببرند آنان را به جنون نسبت نمی‌دهند...

من به چشم خود پی به صیانت و حفظ قانون محمدی و پیشرفت مسلمین و رونق اسلام به سبب کشته شدن حسین علیه السلام و پدید آمدن این وقایع به واسطه عزاداری حسینی می‌برم، که چگونه در بین این قوم حقیقت سیاست تجلی پیدا کرده است که عبارت باشد از دوری و تنفر از ظلم و جور، و این صفت نزد حکمای سیاسی شریف‌ترین شعار و بهترین سعادت و زیباترین بهره پسندیده در انسان است، و مادامی که این ملکه برای آنان وجود دارد هرگز زیر بار خواری و ذلت نمی‌روند... سزاوار است با دقت نظر کنیم که چه نکات دقیقی به روح زندگی می‌وزد که آنان در مجالس عزای حسینی به زبان جاری می‌سازند و چه معانی را فرامی‌گیرند». (۳۳)

«بولس سلامه» شاعر مسیحی می‌گوید: «اذا كان التشيع حبا لعلی و اهل البيت الطيبين الاكرميين و ثورة على الظلم و توجعا لما حلّ بالحسين و ما نزل باولاده من النكبات في مطاوي التاريخ، فأننى شيعى»؛ (۳۴) «اگر تشیع به معنای محبت علی و اهل بیت پاک و کریم و انقلاب بر ضد ظلم و اظهار همدردی با مصایب حسین و آنچه بر اولاد او از گرفتاری‌هاست که در طول تاریخ بر آنان وارد شده، پس به طور حتم من شیعه هستم.» او نیز می‌گوید: «حقاً ان البيان ليسفّ و ان شعری لحصاء في ساحلك يا امير الكلام، ولكنها حصاء مخضوبه بدم الحسين الغالى، فتقبل هذه الملحمة، و انظر من رفارف الخلد الى عاجز شرف قلمه بذكرك»؛ (۳۵) «به حق می‌گویم که بیان نارساست و همانا شعر من همانند هسته‌ای است در کنار ساحل تو ای امیر کلام، ولكن این هسته با خون ارزشمند حسین ارزشمند علیه السلام خضاب شده است، پس این اشعار را از من بپذیر و از طبقات بهشت خلد به عاجزی نگاه کن که قلمش به یاد تو شرف پیدا کرده است.» «ادوارد براون گرانویل» که خاورشناسی انگلیسی است درباره واقعه عاشورا می‌گوید: «آیا اقلیتی پیدا می‌شود که وقتی درباره کربلا سخن می‌شنود آغشته با حزن و درد

نگردد؟ حتی غیر مسلمانان نیز نمی‌توانند پاکی روحی را که این جنگ اسلامی تحت لوای آن انجام گرفت انکار کنند». (۳۶)

### ۳ - بهره‌برداری از جوّ معنوی مجالس

از آن جا که روح ملکوتی امام حسین علیه السلام و سایر اولیای الهی در این جلسات حاضرند لذا انسان و حتی اطفال نیز با شرکت در این مجالس می‌توانند از فیوضات آن بهره‌مند شوند.

از یکی از بزرگان نقل شده که می‌فرمود: «... قنداقه نوزادان را تا چند ماهگی در مجالس علم و محافل ذکر و حسینیّه و محلّهای عزاداری که اسم سیدالشهدا در آن برده می‌شود ببرید، چرا که نفس طفل همچون مغناطیس است و علوم و اوراد و اذکار و قدّوسیت روح امام حسین علیه السلام را جذب می‌کند. طفل گر چه زبان ندارد، ولی ادراک می‌کند، و روحش در دوران کودکی اگر در محلّ یا محالّ معصیت برده شود آن جرم و گناه او را آلوده می‌کند، و اگر در محلّهای ذکر و عبادت و علم برده شود آن پاکی و صفا را به خود می‌گیرد. شما اطفال خود را در کنار اطاق روضه‌خوانی یا اتاق ذکری که دارید قرار بدهید، علمای سابق این طور عمل می‌نمودند؛ زیرا آثاری را که طفل در این زمان اخذ می‌نماید تا آخر عمر در او ثابت می‌ماند و جزء غرایز و صفات فطری او می‌گردد، زیرا که نفس بچه در این زمان قابلیت محضه است، گر چه این معنای مهم و این سرّ خطیر را عامّه مردم ادراک نمی‌کنند».

### ۴ - اصلاح و ارشاد جامعه

گرچه مردم در جلساتی که به نام سیدالشهدا علیه السلام بر پا می‌شود به عشق حضرت شرکت می‌کنند، ولی در ضمن با گوش دادن و فراگیری معارف اسلامی و مسائل دینی خود؛ اعم از اعتقادات و احکام و اخلاقیات، به فیض عظمای دیگر نایل شده و از این



طریق به کمال و سعادت خواهند رسید. همان هدفی که امام حسین علیه السلام به خاطر آن به شهادت رسید.

یکی از کشیشان مسیحی می گوید: «لو كان الحسين لنا لرفعنا له في كل بلد بيقاً و لنصنبا له في كل قرية منبراً و لدعونا الناس الى المسيحية باسم الحسين»؛ (۳۷) «اگر حسین برای ما بود برای او در هر شهری بیرقی نصب می کردیم و در هر قریه ای منبر می گذاشتیم و مردم را به اسم او به مسیحیت دعوت می نمودیم.»

«شیخ زهیر الحسنون» می گوید: «من از کتابخانه واتیکان در رم دیدن کردم. در بخش اختصاصی کتاب های اسلامی، بیش از هزار کتاب چاپ شده و خطی درباره امام حسین علیه السلام یافتیم. از مدیر کتابخانه در این باره سؤال کردم، او در جواب من گفت: «بزرگان واتیکان در این مدت اخیر مشاهده کرده اند که تشیع در سطح عالم انتشار پیدا کرده و افراد بسیاری در عالم، مذهب اهل بیت علیهم السلام را در آغوش گرفته اند. آنان پس از بررسی در عظمت این حادثه پی برده اند که سبب آن، انتشار مظلومیت امام حسین علیه السلام در مجالس حسینی و برپایی دسته های عزاداری از جانب شیعیان است. لذا آنان به نمایندگان واتیکان در سرتاسر عالم دستور دادند تا هر چه کتاب چاپ شده یا خطی را که درباره امام حسین علیه السلام تألیف شده جمع آوری کنند، تا از آن ها در نشر و گسترش مسیحیت از طریق نشر مظلومیت مسیح استفاده نمایند؛ زیرا مسیحیان معتقدند که مسیح همانند حسین علیه السلام به دار آویخته شده و مظلومانه کشته شده است.» (۳۸)

## ۵ - مطلوبیت ذاتی گریه در سوگ اولیا

گریه در سوگ اولیا خصوصاً امام حسین علیه السلام گرچه آثار جانبی بسیاری دارد ولی نباید از آثار ذاتی آن نیز غافل بود زیرا گریه در سوگ اولیا همانند آب پاک و مطهری است که می تواند دل های آلوده ما را پاک کرده و انسان را به تکامل برساند و

باصفا و نورانی گرداند. گریه بر اولیا گریه عشق است و عشق کشش داشته و انسان را به معشوق می‌رساند همان گونه که بسیاری از افراد از این راه به کمال و سعادت رسیدند.

## عزاداری از مظاهر حبّ و بغض

### توضیح

حبّ و بغض دو امر متناقض است که بر خاطر انسان عارض شده و از آن دو به میل و بی میلی نفس به چیزی تعبیر می‌شود.

### کسانی که محبت آنها واجب است

از ادله عقلی و نقلی استفاده می‌شود که محبت برخی افراد بر انسان واجب است:

۱ - خداوند

خداوند متعال در رأس کسانی است که محبت او اصالتاً به جهت دارا بودن همه صفات کمال و جمال، و این که همه موجودات به او وابسته‌اند، واجب است.

خداوند متعال می‌فرماید: «قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ»؛ (۳۹) [ای رسول بگو امت را که ای مردم! اگر شما پدران و پسران و برادران

و زنان و خویشاوندان خود را و اموالی که جمع آورده‌اید و مال التجاره‌ای که از کسادی آن بیمناکید و منازلی که به آن دل خوش داشته‌اید بیش از خدا و رسول و جهاد در راه او دوست می‌دارید، پس منتظر باشید تا امر نافذ خدا جاری گردد و خدا فاسقان و بدکاران را هدایت نخواهد کرد.]

۲ - رسول خداصلی الله علیه وآله

از جمله کسانی را که به خاطر خدا باید دوست بداریم رسول گرامی اسلام صلی الله

علیه و آله است، زیرا او واسطه فیض تشریح و تکوین است. از همین رو در آیه فوق در کنار نام خداوند از حضرت یاد شده و امر به محبت او شده است.

از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «أَحْبُوا اللَّهَ لَمَا يَغْذُوكُمْ وَ أَحْبُونِي بِحَبِّ اللَّهِ...»؛ (۴۰) «خداوند را از آن جهت دوست بدارید که شما را روزی می‌دهد و مرا به خاطر خدا دوست بدارید.»

از طرف دیگر، مناقب و فضایل و کمالات آن حضرت از جمله عواملی است که انسان را جذب آن حضرت کرده و محبتش را در دل می‌آورد.

### ۳ - آل بیت پیامبر علیهم السلام

در قرآن و روایات اسلامی - اعم از شیعی و سنی - بر مودت و محبت اهل بیت پیامبر علیهم السلام تأکید فراوان شده است؛ و این تنها بدان جهت نیست که آنان ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله و از نسل اویند، بلکه از آن جهت است که آنان دارای فضایل و کمالات، و به عبارت دیگر جامع همه صفات کمال و جمالند؛ به تعبیر دقیق‌تر، مظهر صفات جمال و جلال الهی اند. لذا در حقیقت، دوست داشتن آنان با آن جامعیت، محبت به خوبی‌هایی است که در آنان به نحو کامل تجلی نموده، و منبع همه این خوبی‌ها خداوند متعال است. پس در حقیقت محبت و اظهار عشق و ارادات قلبی به اهل بیت علیهم السلام، محبت و اظهار ارادت به خداوند متعال است و از آن جا که محبت، نیرویی است که انسان را به سوی محبوب سوق می‌دهد، پس از جنبه تربیتی، محبت به خوبان، انسان را به خوبی‌ها سوق می‌دهد.

### اهل بیت کیانند؟

با مراجعه به کتاب‌های لغت و اصطلاح‌علماء، و نیز کتاب‌های حدیثی پی می‌بریم که مراد از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله افراد خاصی هستند و اهل بیت، شامل تمام وابستگان نسبی و سببی ایشان نمی‌شود؛

ابن منظور افریقی در لسان العرب می گوید: «اهل انسان نزدیک ترین مردم است به

انسان، و کسانی که آنان را به نسب یا دین جمع می کند». (۴۱)

در قرآن و روایات، اهل بیت در مورد افراد خاصی به کار رفته که همان رسول خدا صلی الله علیه و آله و امام علی و فاطمه زهرا و حسن و حسین علیهم السلام است. و بقیه ذریه پاک و معصوم پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به آنان ملحقند، که همان نه امام معصوم از فرزندان امام حسین علیهم السلام هستند.

ام سلمه می گوید: هنگامی که آیه «أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد، حضرت، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را احضار کرده و فرمود: «اینان اهل بیت منند». (۴۲)

و امام حسین علیه السلام فرمود: «أنا اهل بيت النبوة»؛ (۴۳) «ما اهل بيت نبوتیم».

مسلم به سند خود از عایشه نقل می کند: «خرج النبي صلی الله علیه و آله غداً و علیه مرط مرجل من شعر اسود، فجاء الحسن بن علی فادخله ثم جاء الحسين فدخل معه، ثم جاءت فاطمة فادخلها، ثم جاء علی فادخله ثم قال: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»؛ (۴۴) «هنگام صبح پیامبر صلی الله علیه و آله از منزل خارج شد، در حالی که بر دوش او پارچه ای بافته شده از موی سیاه به نام "کسا" بود، حسن بن علی بر او وارد شد او را داخل آن کسا نمود. آن گاه حسین علیه السلام وارد شد او را نیز داخل آن کرد. سپس فاطمه علیها السلام آمد او را نیز داخل کسا کرد، بعد علی علیه السلام وارد شد او را نیز داخل نمود. آن گاه این آیه را قرائت نمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً».

احمد بن حنبل می گوید: «لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ «نَدَعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ»، دَعَا رَسُولَ

اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا رَضَوَانَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ فَقَالَ:

اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي»؛ (۴۵) «هنگامی که آیه مباحله بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد،

حضرت؛ علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را خواست، آن گاه عرض کرد:  
بار خدایا! اینان اهل بیت من هستند.»

### دوستی اهل بیت در قرآن کریم

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ»؛ (۴۶) «[ای رسول ما به امت بگو من از شما هیچ اجری برای رسالت نمی خواهم جز این که مودت و محبت مرا در حق خویشاوندانم منظور دارید.»  
این آیه معروف به آیه مودت است که در اغلب کتاب های تفسیر و حدیث و تاریخ، نزول آن را در حق اهل بیت علیهم السلام می دانند.

سیوطی در تفسیر این آیه به اسناد خود از ابن عباس نقل می کند: هنگامی که این آیه: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ» بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد، صحابه عرض کردند: ای رسول خدا! خویشاوندان تو کیانند که مودت آنان بر ما واجب است؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «علی و فاطمه و دو فرزندان آنها». (۴۷)  
در خطبه ای که امام حسن علیه السلام بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام ایراد کردند، بعد از حمد و ثنای الهی فرمود: «... و أنا من أهل البيت الذي افترض الله مودتهم على كل مسلم، فقال تبارك و تعالی: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا» فاقتراف الحسنه مودتنا أهل البيت؛ «... و من از اهل بیتی هستم که خداوند مودت آنان را بر هر مسلمانی واجب نموده است، پس خداوند تبارک و تعالی فرمود: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ...»، پس انجام کار نیک مودت ما اهل بیت است.»

امام صادق علیه السلام به ابو جعفر احوال فرمود: «ما يقول أهل البصرة في هذه الآية: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ؟ قلت: جعلت فداك إنهم يقولون: إنها لا قارب رسول الله صلى الله عليه وآله، فقال: كذبوا إنما نزلت فينا خاصة في أهل البيت

فی علی و فاطمه و الحسن و الحسين أصحاب الكساء علیهم السلام؛ (۴۸) «چه می گویند اهل بصره در این آیه: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ؟» عرض کردم: فدایت کردم، آنان می گویند: این آیه در شأن خویشاوندان رسول خدا صلی الله علیه و آله است. حضرت فرمود: دروغ می گویند، تنها در حق ما اهل بیت، علی و فاطمه و حسن و حسین، اصحاب کسا نازل شده است.»

می دانیم که حصر در این روایات، اضافی است نه حقیقی، و لذا شامل بقیه امامان نیز می شود.

### دوستی اهل بیت علیهم السلام در روایات

در روایات فریقین همانند قرآن کریم به طور صریح بر محبت اهل بیت علیهم السلام تأکید شده است که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱ - وادار نمودن بر دوستی اهل بیت علیهم السلام؛

رسول الله صلی الله علیه و آله می فرماید: «ادبوا أولادکم علی ثلاث خصال: حبّ نبیکم، وحبّ أهل بیته، و قراءه القرآن»؛ (۴۹) «اولاد خود را بر سه خصلت تربیت کنید: دوستی پیامبران، دوستی اهل بیتش، و قرائت قرآن.»

۲ - دوستی اهل بیت دوستی رسول خداست؛

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «أحبوا الله لما یغذوکم من نعمه، وأحبّونی لحبّ الله، و أحبّوا أهل بیتی لحبی»؛ (۵۰) «خدا را دوست بدارید به جهت آن که از نعمت هایش به شما روزی می دهد. و مرا به جهت دوستی خدا دوست بدارید، و اهل بیتم را نیز به جهت دوستی من دوست بدارید.»

زید بن ارقم می گوید: در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم که دیدم فاطمه زهرا علیها السلام داخل حجره پیامبر صلی الله علیه و آله شد، در حالی که دو فرزندش حسن و حسین با او بودند، و علی علیه السلام نیز پشت سر آنان وارد شد، پیامبر صلی الله

علیه و آله به آنان نظر کرده، فرمود: «من أحبّ هؤلاء فقد أحبّني، و من ابغضهم فقد أبغضني»؛ (۵۱) «هر کس اینان را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر کس که اینان را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است.»

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «من عرف حقنا و أحبنا فقد أحب الله تبارک و تعالی»؛ (۵۲) «هر کس حق ما را شناخته و ما را دوست بدارد در حقیقت خداوند تبارک و تعالی را دوست داشته است.»

۳ - حبّ اهل بیت اساس ایمان است؛

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «أساس الإسلام حبّی و حبّ أهل بیتی»؛ (۵۳) «اساس اسلام، دوستی من و اهل بیت من است.»

همچنین فرمود: «لکلّ شیء أساس، و أساس الإسلام حبنا أهل البيت»؛ (۵۴) «برای هر چیزی اساسی است و پایه اسلام حبّ ما اهل بیت است.»

۴ - حبّ اهل بیت علیهم السلام عبادت است؛

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «حبّ آل محمد يوماً خیر من عبادة سنة، و من مات علیه دخل الجنة»؛ (۵۵) «یک روز دوستی آل محمد، بهتر از یک سال عبادت است، و کسی که بر آن دوستی بمیرد داخل بهشت می شود.»

۵ - دوستی اهل بیت علیهم السلام نشانه ایمان است؛

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «لا یؤمن عبد حتّی اکون أحبّ إلیه من نفسه، و أهلی أحبّ إلیه من أهله، و عترتی أحبّ إلیه من عترته، و ذاتی أحبّ إلیه من ذاته»؛ (۵۶) «هیچ بنده ای ایمان کامل پیدا نمی کند، مگر در صورتی که من دوست داشتنی تر نزد او از خودش باشم، و نیز اهل بیتم از اهلش محبوب تر، و عترتم از عترتش دوست داشتنی تر و ذاتم از ذاتش محبوب تر باشد.»

۶ - دوستی اهل بیت نشانه پاکی ولادت؛

پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره به علی علیه السلام کرد و فرمود: «أیها الناس! امتحنوا

أولادکم بحبّه، فإنّ علیاً لا یدعو إلی ضلاله، و لا یبعد عن هدی، فمن أحبّه فهو منکم، و من أبغضه فلیس منکم»؛ (۵۷) «ای مردم! اولاد خود را به دوستی علی امتحان نمایید، زیرا او شما را به گمراهی دعوت نمی کند و از هدایت دور نمی سازد. پس هر یک از اولاد شما که علی را دوست بدارد از شماست، و هر کدام که او را دشمن بدارد از شما نیست.»

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: در وصیّتی که پیامبر صلی الله علیه و آله به اباذر کرده آمده است: «یا اباذر! من أحبنا أهل البیت فلیحمد الله علی أول النعم. قال: یا رسول الله! و ما أول النعم؟ قال: طیب الولاده، انه لا یحبنا إلا من طاب مولده»؛ (۵۸) «ای اباذر! هر کس ما اهل بیت را دوست دارد باید بر اولین نعمت، خداوند را ستایش نماید. ابوذر عرض کرد: ای رسول خدا! اولین نعمت چیست؟ فرمود: نیکی ولادت، زیرا دوست ندارد ما را مگر کسی که ولادتش پاک است.»

۷ - سؤال از دوستی اهل بیت در روز قیامت؛

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: أول ما یسأل عنه العبد حبنا أهل البیت»؛ (۵۹) «اولین چیزی که در روز قیامت از بنده سؤال می شود، دوستی ما اهل بیت است.» و نیز فرمود: «لا تزول قدما عبد یوم القیمه حتی یسأل عن أربع: عن عمره فیما أفناه، و عن جسده فیما أبلاه، و عن ماله فیما أنفقه و من این کسبه، و عن حبنا أهل البیت»؛ (۶۰) «روز قیامت بنده قدم از قدم بر نمی دارد تا آن که از چهار چیز سؤال شود: از عمرش که در چه راهی صرف کرده، و از بدنش که در چه راهی به کار گرفته، و از مالش که در چه راهی خرج کرده و از کجا به دست آورده است، و از دوستی ما اهل بیت.»

### تأکید بر دوستی افرادی بر دوستی خدا

روایاتی که تاکنون ذکر شد، اشاره به دوستی مجموعه اهل بیت علیهم السلام داشت؛ دسته‌ای دیگر از روایات، اشاره و تأکید به دوستی و محبت برخی از اهل بیت دارد که



به تعدادی از آنها نیز اشاره می‌کنیم:

۱ - دوستی امام علی علیه السلام؛

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «برائۀ من النار حبّ علیّ»؛ (۶۱) «تنها راه دوری از آتش جهنم، دوستی علی علیه السلام است.»

و نیز فرمود: «یا علی! طوبی لمن احبک و صدق فیک، و ویل لمن أبغضک و کذب فیک»؛ (۶۲) «ای علی! خوشا به حال کسی که تو را دوست داشته و در حق تو صادق باشد، و وای بر کسی که تو را دشمن داشته و در حق تو دروغگو باشد.»

ام سلمه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «لا یحبّ علیاً منافق، و لا یبغضه مؤمن»؛ (۶۳) «منافق، علی علیه السلام را دوست ندارد و مؤمن او را دشمن ندارد.» از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود: «والذی فلق الحبه و برأ النسمة، إنّه لعهد النبّی الأمّی الّیّ انّه لا یحبّنی إلّا مؤمن، و لا یبغضنی إلّا منافق»؛ (۶۴) «قسم به کسی که دانه را شکافت، و انسان را آفرید، هر آینه عهدی است از پیامبر امّی به من که دوست ندارد مرا مگر مؤمن، و دشمن ندارد مرا مگر منافق.»

۲ - دوستی فاطمه زهرا علیها السلام؛

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «فاطمه بضعة منّی، من أغضبها فقد أغضبنی»؛ (۶۵) «فاطمه پاره تن من است، هر کس او را به غضب آورد، مرا خشمگین کرده است.»

جمیع بن عمیر تیمی می‌گوید: «دخلت مع عمتی علی عائشة فسئلت: ای الناس کان أحبّ الی رسول الله صلی الله علیه و آله؟ قالت: فاطمة، فقیل: من الرجال، قالت: زوجها»؛ (۶۶) «با عمه‌ام بر عایشه وارد شدیم، او سؤال کرد: کدامین شخص از زنان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله محبوب تر بوده است؟ عایشه گفت: فاطمه. سؤال شد: از مردان؟ گفت: همسرش.»

۳ - دوستی امام حسن و امام حسین علیهما السلام؛

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هذان ابنای الحسن و الحسین، اللّٰهم انّی أحبّهما، اللّٰهم فأحبّهما و أحبّ من یحبّهما»؛ (۶۷) «اینان دو فرزندان من هستند، بار خدایا! من آنان را دوست می دارم. بار خدایا! تو نیز آنان و هر کس که آنان را دوست دارد، دوست بدار.» و نیز فرمود: «الحسن و الحسین ریحانتای»؛ (۶۸) «حسن و حسین دو دسته گل من هستند.»

### جلوه‌های محبت در زندگی انسان

انسان کسی را که دوست دارد این دوستی تنها حالتی نیست که در نفس باقی بماند بلکه همان گونه که اشاره شد، اقبال نفس را در پی دارد و این اقبال نفس منشأ ظهور و بروز در زندگی انسان است. و اگر محبت در موردی رجحان پیدا کرد به تبع آن مظاهر و بروزات آن نیز راجح می گردد و ادله استحباب شامل آن‌ها نیز می شود، مگر در مواردی که اظهار ارادتی مورد نهی قرار گیرد؛ مثل به هلاکت انداختن خود به جهت محبوب که این مورد از دلیل استحباب خارج می شود. اینک به برخی مظاهر حب اشاره می کنیم:

- ۱ - اطاعت و انقیاد.
- ۲ - زیارت محبوب.
- ۳ - تکریم و تعظیم محبوب.
- ۴ - برآورده کردن حاجت‌های محبوب.
- ۵ - دفاع از محبوب به انحای مختلف.
- ۶ - حزن و اندوه در فراق محبوب.
- ۷ - حفظ آثار محبوب.
- ۸ - احترام به فرزندان و نسل محبوب.
- ۹ - بوسیدن آن چه به او مرتبط است.

۱۰ - برپایی مراسم جشن و مولودی خوانی در میلاد محبوب. نتیجه این که اقامه عزاداری از لوازم و مظاهر حبّ اهل بیت علیهم السلام است.

### حکم حضور در عزای اولیای الهی

بخاری به سند خود از عایشه نقل می کند: «لَمَّا جَاءَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَبْرُ قَتْلِ بْنِ حَارِثَةَ وَجَعْفَرَ وَابْنَ رَوَاحَةَ جَلَسَ يَعْرِفُ فِيهِ الْحُزْنَ...»؛ (۶۹) «هنگامی که خبر شهادت زید بن حارثه و جعفر و عبدالله بن رواحه به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، حضرت در حالی که آثار حزن در صورتش نمایان بود وارد مسجد شد و در آنجا نشست.»

ابن هشام نقل می کند: «لَمَّا رَجَعَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ سَمِعَ الْبُكَاءَ وَالنَّوْحَ عَلَى الْقَتْلِيِّ، فَذَرَفَتْ عَيْنَاهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبَكَى، ثُمَّ قَالَ: لَكُنْ حَمْرَةً لَابْوَاكِي لَهُ، فَجَاءَ نِسَاءُ قَالِ بَنِي عَبْدِالْأَشْهَلِ لَمَّا سَمِعُوا ذَلِكَ، فَبَكِينَ عَلَى عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَنَحْنُ عَلَى بَابِ الْمَسْجِدِ...»؛ (۷۰) «هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه بازگشت صدای گریه و نوحه را بر کشته شدگان شنید. آن گاه چشمان پیامبر صلی الله علیه و آله پر از اشک شد و فرمود: ولی حمزه گریه کننده ای ندارد. با شنیدن این سخن، زنان بنی اشهل آمدند و بر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله گریستند.»

### برپایی عزاداری در راستای وحدت

گاهی گفته می شود که برپایی مراسم عزا با وحدت مسلمانان سازگاری ندارد؛ زیرا این مراسم در برگیرنده اعتراض و لعن بر برخی از خلفای مسلمانان است، و لذا به جهت ایجاد وحدت در بین مسلمین ترک آن لازم و ضروری است.

پاسخ

اولاً: قضیه امام حسین علیه السلام نه تنها به مصلحت شیعه است بلکه به مصلحت مسلمانان و عموم آزادی خواهان عالم می باشد، لذا با برپایی مراسم یادبود حضرت

اباعبدالله الحسین علیه السلام و با ایجاد روحیه شهادت طلبی در راه تثبیت آزادی و ایمان می توان جوامع بشری را از یوغ اسارت و بردگی دیگران رهایی بخشید.

ثانیاً: در ذکر مصیبت امام حسین علیه السلام چندان سخنی از صحابه به میان نمی آید. مگر نه این است که عموم صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله، حضرت امام حسین علیه السلام را دوست می داشتند و او را احترام می نمودند؟ و حتی برخی از آنان در کربلا در رکاب امامشان به شهادت رسیدند که از میان آنها می توان به حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه، بریر بن خضیر همدانی، عروه غفاری و دیگران اشاره کرد.

یادبود عاشورای حسینی هرگز بین مسلمانان ایجاد اختلاف نکرده و نخواهد کرد. آری، یادبود حسینی می تواند بین مسلمانان و منافقان دغل کاری امثال یزید و ابن زیاد و عمر بن سعد و طرفداران آنان تفرقه بیندازد.

### سینه زنی در سوگ امام حسین علیه السلام

از برخی روایات شیعه و سنی استفاده می شود که سینه زدن در سوگ امام حسین علیه السلام گرچه موجب قرمز شدن سینه شود، اشکالی نداشته، بلکه امری راجح است.

الف) روایات شیعه

با مراجعه و تأمل در روایات شیعه استفاده می شود که اهل بیت علیهم السلام انواع عزاداری مشروع از قبیل سینه زنی را اجازه داده اند. اینک به برخی از این روایات اشاره می کنیم:

۱ - شیخ طوسی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: «لاشی فی اللطم علی الخدود سوی الاستغفار و التوبه، و قد شقن الجيوب و لطن الخدود الفاطمیات علی الحسین بن علی علیهما السلام و علی مثله تلطم الخدود و تشق الجيوب»؛ (۷۱) «چیزی در زدن بر صورت به جز استغفار و توبه نیست، زیرا زنان فاطمی در سوگ حسین بن علی علیهما السلام گریبان چاک داده و لطمه به صورت زدند. و بر مثل حسین باید لطمه

به صورت زده و گریبان چاک داد.»

۲ - در زیارت ناحیه مقدسه آمده است: «فلماً رأین النساء جوادک مخزياً... برزن من الخدور ناشرات الشعور، علی الخدود لاطمات و بالعویل ناحیات»؛ (۷۲)  
«زنان چون اسب زخم خورده تو را دیدند... از پشت پرده‌ها بیرون آمدند در حالی که موهای خود را پریشان کرده و لطمه بر صورت می‌زدند و با صدای بلند نوحه می‌کردند.»

۳ - و نیز در آن زیارت می‌خوانیم که امام زمان علیه السلام خطاب به امام حسین علیه السلام عرض می‌کند: «و لأندبنک صباحاً و مساءً، و لأبکینّ علیک بدل الدموع دماً»؛ (۷۳) «من صبح و عصر بر تو ندبه می‌کنم و به جای اشک‌ها بر تو خون می‌گیریم.»  
موضوع خون گریستن بالاتر از سینه زدن است و لذا به طریق اولی حکم رجحان سینه‌زنی از آن استفاده می‌شود.

۴ - از امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمود: «انّ یوم الحسین اقرح جفوننا و اسبل دموعنا و اذلّ عزیزنا بأرض کرب و بلا، و اورثنا الکرب و البلاء الی یوم الانقضاء...»؛ (۷۴) «همانا روز حسین علیه السلام پلک‌های ما را زخم کرده و اشکان ما را ریزان نموده و عزیز ما را در سرزمین کرب و بلا ذلیل کرده است. و غصه و بلا را تا روز قیامت برای ما به ارث گذارده است.»

۵ - شیخ مفید رحمه الله نقل می‌کند: چون زینب علیها السلام اشعار برادرش حسین علیه السلام را شنید که می‌گوید: «یا دهر افّ لک من خلیل...» سیلی به صورت زد و دست برد و گریبان چاک داد و بیهوش شد. (۷۵)

۶ - سید بن طاووس نقل کرده: «چون اسیران در بازگشتشان به مدینه به کربلا رسیدند، جابر بن عبدالله انصاری را همراه جماعتی از بنی هاشم و مردانی از آل رسول مشاهده کردند که برای زیارت قبر حسین علیه السلام آمده‌اند. همگی در یک وقت به هم رسیدند و شروع به گریه و حزن کرده و بر خود می‌زدند و چنان عزاداری بر پا کردند

که جگرها را می سوزاند. زنان آن سرزمین نیز با آنان همنا شده و چند روز عزاداری بر پا کردند. (۷۶)

۷- ابن قولویه نقل کرده که حورالعین در اعلیٰ علین بر حسین به سینه و صورت زد. (۷۷)

ب) روایات اهل سنت

اهل سنت نیز روایاتی را نقل کرده اند که دلالت بر رجحان سینه زنی در سوگ اولیای الهی خصوصاً سالار شهیدان امام حسین علیه السلام دارد. اینک به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱- ابن کثیر نقل کرده که چون اسیران را بر بدن امام حسین علیه السلام و اصحابش مرور دادند زنان شیون کشیده، به صورت خود زدند، و زینب صدا بلند کرد: «یا محمداه...». (۷۸)

این در حالی است که هرگز امام سجاد علیه السلام که همراهشان بود به عمل آنان اعتراض نکرد.

۲- زمانی که امام حسین علیه السلام در کربلا چنین رجز خواند:

یا دهر اف لک من خلیل

کم لک بالاشراق و الاصل

صدا به گوش زینب علیها السلام رسید. در این هنگام پیراهن خود را چاک داد، بر

صورت خود زد و سربرهنه از خیمه بیرون آمد و فریاد برآورد: واثکلاه، و احزنانه. (۷۹)

۳- از جمله ادله عدم حرمت بر سینه و صورت زدن در سوگ انبیا و اوصیا و فرزندان

انبیا، خصوصاً کسانی که بر روی زمین هیچ کس مثل آنان نبوده است، روایتی است که

احمد و دیگران به سند صحیح از عایشه نقل کرده اند که گفت: «... رسول خدا صلی الله

علیه و آله قبض روح شد [در حالی که سر او در دامن من قرار داشت (۸۰)]، آنگاه سر او

را بر بالشتی قرار دادم. در این هنگام من با زنان برخواسته و به خود زده و من به صورت

خود می زدم...» (۸۱)

محمد سلیم اسد درباره سند این حدیث می گوید: «این سند صحیح است» (۸۲)

۴ - سبط بن جوزی می گوید: «و لما قتل الحسین علیه السلام لم یزل ابن عباس یبکی علیه حتی ذهب بصره»؛ (۸۳) «چون حسین علیه السلام کشته شد، ابن عباس مرتب بر او می گریست تا این که چشمانش کور شد.»

۵ - جرجی زیدان می گوید: «لا شک ان ابن زیاد ارتکب بقتل الحسین جریمه کبری لم یحدث أفظع منها فی تاریخ العالم، و لاغرو اذا تظلم الشیعہ لقتل الحسین و بکوه فی کل عام، و مزقوا جیوبهم و قرعوا صدورهم اسفاً علیه؛ لانه قتل مظلوماً»؛ (۸۴) «شکی نیست که ابن زیاد با کشتن حسین علیه السلام جرم بزرگی را مرتکب شد که فجیع تر از آن در تاریخ عالم واقع نشده است. و لذا باکی نیست بر شیعه که به جهت کشته شدن حسین علیه السلام اظهار تظلم کرده، بر او در هر سال بگرید، و گریبان چاک دهد، و با اظهار تأسف بر او به سینه های خود زند؛ زیرا او مظلومانه کشته شد.»

۶ - مجرد زدن انسان به خودش در مصیبتی که به او وارد شده، دلیلی بر حرمت آن نیست؛ زیرا احمد بن حنبل به سند خود از ابو هریره نقل کرده که شخصی اعرابی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و شروع به زدن به صورت خود کرد و موی خود را می کند و می گفت: من خودم را هلاک شده می بینم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: چه چیز تو را هلاک نموده است؟! او گفت من در ماه رمضان با همسر خود جماع کردم! حضرت به او فرمود: آیا می توانی یک بنده آزاد کنی؟ (۸۵)

در این حدیث مشاهده می کنیم که پیامبر صلی الله علیه و آله بر این کار او اعتراض نکرد و او را از زدن به صورت و کندن مو نهی نمود.

۷ - ابن عباس قضیه طلاق پیامبر صلی الله علیه و آله و همسران خود را نقل می کند که در آن آمده است: عمر گفت: من بر حفصه وارد شدم در حالی که ایستاده بود و به خود می زد، و همچنین همسران پیامبر نیز ایستاده و به خود می زدند. من به حفصه گفتم:

آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را طلاق داده است؟... (۸۶)

بررسی ادله مخالفین

مخالفان سینه‌زنی به ادله‌ای چند از روایات فریقین تمسک کرده‌اند:

الف) روایات اهل سنت

بخاری به سند خود از عبدالله نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لیس منا

من لطم الخدود و شق الجيوب و دعا بدعوی الجاهلیة»؛ (۸۷) «از ما نیست کسی که به

صورت سیلی زده، یقه‌ها چاک دهد و مدعی دعوی جاهلیت باشد.»

برخی به این حدیث تمسک کرده و از سینه‌زنی و نوحه‌سرایی در سوگ اولیای الهی

حتی سالار شهیدان اباعبدالله الحسین علیه السلام منع کرده‌اند.

پاسخ

این حدیث ناظر به موردی است که کسی این افعال را به عنوان اعتراض به قضای الهی

در مقابل مرگ عزیزش انجام دهد. و این نکته‌ای است که بسیاری از شارحان صحیح

بخاری؛ از قبیل: عسقلانی، ملا علی قاری، کرمانی، قسطلانی به آن اشاره کرده‌اند. (۸۸)

کرمانی می‌نویسد: «فان قلت: اللطم و الشق لا یندرج فاعلهما من هذه الامة فما معنی

النفی؟ قلت: هو للتغلیظ، اللهم الا ان یفسر دعوی الجاهلیة بما یوجب الکفر نحو تحلیل

الحرام او عدم التسلیم لقضاء الله، فحینئذ یكون النفی حقیقه»؛ (۸۹) «اگر کسی بگوید:

گریبان چاک کردن و به صورت زدن باعث نمی‌شود که فاعل این دو کار از این امت

خارج گردد، پس این نفی چه معنایی دارد؟ در جواب می‌گوییم: این به جهت شدت و

تغلیظ است، مگر آن که ادعای مطالب جاهلیت را به گونه‌ای تفسیر کنیم که موجب

کفر شود، مانند تحلیل حرام یا عدم تسلیم در برابر قضای الهی، که در این صورت نفی،

حقیقی است.»

مناوی در ذیل این حدیث می‌نویسد: «این تعبیر دلالت بر عدم رضایت دارد، و سبب آن

چیزی است که این اعمال متضمن آن است که از آن جمله راضی نبودن به قضای الهی



است». (۹۰)

نتیجه این که: این حدیث هرگز ناظر بر سینه‌زنی در روز عاشورا و در عزای امام حسین علیه السلام و دیگر اولیای الهی نیست، عملی که به جهت تعظیم دین و شعائر آن و اظهار محبت نسبت به اهل بیت پیامبر علیهم السلام انجام می‌گیرد.

ب) روایات اهل بیت علیهم السلام

در منابع شیعی روایاتی وجود دارد که به ظاهر از نوحه‌سرایی و سینه‌زنی نهی کرده است؛

۱ - جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: از امام باقر علیه السلام درباره (جزع) سؤال کردم؟ حضرت فرمود: «اشدّ الجزع، الصراخ بالویل و لطم الوجه و الصدر و جزّ الشعر من النواصی. و من اقام النواحه فقد ترك الصبر و اخذ فی غیر طریقه»؛ (۹۱) «شدیدترین مرتبه جزع عبارت است از فریاد همراه وای گفتن، زدن به صورت و سینه و کندن مو از جلوی سر، و هر کس نوحه‌گری بر پا کند به طور حتم صبر را رها کرده و در راه غیر صبر قرار گرفته است.»

۲ - از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عن الرنة عند المصيبة و نهی عن النياحة و الاستماع اليها»؛ (۹۲) «رسول خدا صلی الله علیه و آله از فریاد برآوردن هنگام مصیبت نهی کرده است. و نیز از نوحه‌سرایی و گوش دادن به آن نیز نهی نموده است.»

۳ - عمرو بن ابی مقدم می‌گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که درباره آیه «و لا یعصینک فی معروف» (۹۳) فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به دخترش فاطمه علیها السلام فرمود: «اذا أنا متّ فلا تخمشی علیّ وجهاً و لا تُرخی علیّ شعراً و لا تنادی بالویل و لا تقیمنّ علیّ نائحه»؛ (۹۴) «هر گاه من از دنیا رفتم صورت خود را خراش مده، و موی خود را پریشان مساز و برای من نوحه‌گری نکن.»

پاسخ

اولاً: این دسته از روایات، اصل برپایی مجالس عزا را نهی نمی‌کند، بلکه از هر عملی که با قضا و قدر الهی منافات داشته باشد جلوگیری می‌کند است؛ زیرا برخی در فراق از دست رفته خود شکوه و اعتراض نموده، مقدرات الهی را زیر سؤال می‌برند، ولی اگر در نوحه سرایی و مرثیه خوانی برای میت تنها ذکر فضایل و خوبی‌های او گفته شود اشکالی ندارد.

ثانیاً: این روایات مربوط به مواردی است که بر نوحه‌گری و مرثیه‌سرایی اثری عقلایی مترتب نگردد، در حالی که عزاداری برای اولیای الهی دارای آثاری عقلایی است. و ما به اثبات رساندیم که می‌توانیم موضوع عزاداری را داخل در ادله عام کنیم. خصوصاً آن که ثابت شد که سیره رسول خداصلی الله علیه و آله و اهل بیت عصمت و طهارت و صحابه و تابعین و مسلمانان در طول تاریخ بر برپایی مراسم عزا و مرثیه‌سرایی و نوحه‌گری در سوگ اولیای الهی، خصوصاً امام حسین علیه السلام بوده است. ثالثاً: در برخی از روایات تصریح به جواز بلکه رجحان نوحه‌گری و جزع در سوگ امام حسین علیه السلام شده است:

۱ - در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود: «کلّ الجزع و البكاء مکروه سوی الجزع و البكاء علی الحسین علیه السلام»؛ (۹۵) «هر جزع و گریه‌ای مکروه است به جز جزع و گریه بر امام حسین علیه السلام.»

۲ - امام رضا علیه السلام به پسر شیب فرمود: «... انّ یوم الحسین علیه السلام اقرح جفوننا و اسبل دموعنا و اذلّ عزیزنا بأرض کرب و بلا و اورثنا الکرب و البلاء الی یوم الانقضاء...»؛ (۹۶) «همانا روز حسین علیه السلام پلک‌های ما را زخم کرده و اشک‌های ما را جاری ساخته و عزیز ما را در زمین کرب و بلا ذلیل کرده است. و تا روز انقضاء [دنیا] غصه و بلا را برای ما به ارث گذارده است.»

۳ - امام صادق علیه السلام به عبدالله بن حماد فرمود: «بلغنی انّ قوماً یأتونه من نواحی الکوفه و ناساً من غیرهم و نساء یندبنه، و ذلک فی النصف من شعبان، فمن بین قاری

یقرأ و قاصّ یقصّ و نادب یندب، و قائل یقول المرأی. فقلت له: نعم جعلت فداک، قد شهدت بعض ما تصف. فقال: الحمد لله الذی جعل فی الناس من یفد الینا و یمدحنا و یرثی لنا و جعل عدونا من یطعن علیهم من قرابتنا و غیرهم یهدرونهم و یقبحون ما یصنعون»؛ (۹۷) «به من خبر رسیده که گروه‌هایی از اطراف کوفه و نقاط دیگر و نیز گروهی از خانم‌ها در نیمه شعبان، کنار تربت پاک حسین بن علی علیه السلام اجتماع نموده، بر او نوحه‌سرایی کرده و قرآن تلاوت می‌کنند و گروهی به نقل تاریخ و برخی دیگر به مرثیه‌سرایی می‌پردازند.

حماد عرض کرد: من خود شاهد چنین مراسمی بوده‌ام. امام فرمود: خدا را سپاس که برخی از مردم را علاقه‌مند ما قرار داده تا به مدح و ستایش ما پرداخته و برای ما سوگواری کنند، دشمنان ما را مورد سرزنش قرار داده، کارهای زشت و ناپسند آنان را آشکار نمایند.»

۴ - ابن قولویه از مسمع کردین روایت کرده که امام صادق علیه السلام به من فرمود: «... أفما تذکر ما صنع به؟ قلت: بلی، قال: فتجزع؟ قلت: ای و الله، و استعبر لذلك حتی یری اهلی اثر ذلک علیّ، فامتنع من الطعام حتی یستین ذلک فی وجهی. قال: رحم الله دمعک، اما انک من الذین یعدون من اهل الجزع لنا و الذین یفرحون لفرحنا و یحزنون لحزننا...»؛ (۹۸) «... آیا مصایب کربلا را به یاد می‌آوری؟ عرض کردم: آری. فرمود: آیا جزع و اظهار ناراحتی می‌کنی؟ گفتم: آری، سوگند به خدا! که گریه می‌کنم. حضرت فرمود: خدا گریه‌ات را بپذیرد. آگاه باش! که تو از کسانی هستی که برای مصایب ما اظهار ناراحتی و جزع می‌کنند. تو از کسانی هستی که در خوشحالی ما خوشحال و در اندوه و حزن ما اندوهناکند...».

شکی نیست که پوشیدن لباس مشکی خصوصاً در حال نماز نزد مشهور امامیه کراهت دارد، بلکه ادعای اجماع بر آن نیز شده است. ولی بحث این است که آیا این کراهت ذاتی است، یعنی به لحاظ این که لباس مشکی است مکروه است یا به جهت اینکه شعار بنی عباس بوده (۹۹) یا چون لباس اهل جهنم است، (۱۰۰) مکروه می باشد؟

از ظاهر برخی ادله استفاده می شود که کراهت آن ذاتی نیست و لذا در صورتی که عنوان دیگری به خود گیرد؛ مثل این که شعار حزن بر اولیای الهی شود نه تنها کراهت سابق را از دست می دهد بلکه داخل در عنوان احیای شعائر الهی شده، مستحب نیز می گردد. خصوصاً آن که با مراجعه اخبار و تواریخ پی می بریم که اهل بیت علیهم السلام هنگام عزا در مصیبت فقدان یکی از بزرگان، لباس مشکی را می پوشیده، یا پوشیدن آن را امضا کرده اند. اینک به نمونه هایی که در کتب شیعه و سنی آمده اشاره می کنیم:

الف) روایات شیعه

۱ - برقی به سندش از فرزند امام زین العابدین علیه السلام نقل می کند که فرمود: «لَمَّا قتل جدی الحسین علیه السلام لبسن نساء بنی هاشم فی مآتمه ثياب السواد و لم یغیرنَّها فی حرّ و لا برد، و کان ابی علی بن الحسین علیهما السلام یعمل لهم الطعام فی المآتم»؛ (۱۰۱) «چون جدم حسین علیه السلام کشته شد، زنان بنی هاشم در ماتم او لباس سیاه پوشیدند و آن را در گرما و سرما تغییر ندادند. و پدرم علی بن الحسین علیهما السلام برای آنان در هنگام عزاداری غذا آماده می کرد.»

۲ - ابن قولویه به سندش نقل کرده که: «انّ ملکاً من ملائکة الفردوس نزل علی البحر و نشر اجنحته علیها ثم صاح صیحه و قال: یا اهل البحار! البسوا اثواب الحزن؛ فان فرخ الرسول مذبوح، ثم حمل من تربته فی اجنحته الی السموات فلم یلق ملکاً فیها الا شمها و صار عنده لها اثر...»؛ (۱۰۲) «فرشته ای از فرشته های فردوس بر دریا فرود آمد و بال های خود را بر آن گستراند. آن گاه صیحه ای زد و گفت: ای اهل دریاها! لباس های حزن به

تن کنید؛ زیرا فرزند رسول خدا ذبح شده است. آن گاه قدری از تربت او را بر بال‌های خود گذارده و به سوی آسمان‌ها برد. و هیچ فرشته‌ای را ملاقات نکرد جز آن که آن را استشمام نمود و اثری از آن نزد او ماند.»

(ب) روایات عامه

۱- ابن ابی الحدید از مدائنی نقل می‌کند: «انّ امیرالمؤمنین علیه السلام توفی و قد ترک خلفاً، فان احببتم خرج الیکم و ان کرهتم فلا احد علی احد. فبکی الناس و قالوا: بل یخرج الینا. فخرج الحسن علیه السلام فخطبهم فقال:... و کان خرج الیهم و علیه ثیاب سود...»؛ (۱۰۳) «چون علی علیه السلام وفات یافت، عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب نزد مردم آمد و گفت: همانا امیرالمؤمنین علیه السلام وفات یافت، او کسی را به عنوان جانشین خود قرار داده است، اگر دوست دارید نزد شما می‌آید و اگر کراهت دارید کسی بر دیگری اصراری ندارد؟ مردم گریستند و گفتند: بلکه به سوی ما بیاید. حسن علیه السلام در حالی که لباس مشکی به تن داشت نزد آنان آمد و خطبه‌ای ایراد فرمود...».

۲- ابی مخنف روایت کرده که نعمان بن بشیر خبر شهادت امام حسین علیه السلام را به اهل مدینه ابلاغ نمود... در مدینه زنی نبود جز آن که از پشت پرده بیرون آمد و لباس مشکی پوشیده، مشغول عزاداری شد. (۱۰۴)

۳- عمادالدین ادریس قرشی از ابی نعیم اصفهانی به سندش از امّ سلمه نقل کرده که: «انّها لما بلغها مقتل الامام الحسین بن علیّ علیهما السلام اضربت قبة سواد فی مسجد رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله و لبست السواد»؛ (۱۰۵) «چون خبر کشته شدن امام حسین علیه السلام به او رسید خیمه‌ای سیاه در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله زد و لباس مشکی به تن نمود.»

بررسی روایات نهی از لباس مشکی پوشیدن

در برخی از روایات از پوشیدن لباس مشکی نهی شده است. (۱۰۶)

پاسخ

این روایات بر فرض تمام بودن سند آنها ناظر به پوشیدن لباس مشکی در عزای امام حسین علیه السلام نیست و به تعبیری دیگر این مورد از ادله نهی مستثنی است؛ زیرا این ادله ناظر به تشبه افراد به جباران و حاکمان بنی عباس است که لباس مشکی را لباس رسمی خود کرده و مردم را بر پوشیدن آن مجبور می ساختند. و در تاریخ ثبت شده که عباسیان شعار خود را در حرکت های سیاسی، با پرچم های سیاه همراه ساختند؛ تا بر احادیثی تطبیق کنند که از پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده و در آنها سخن از ظهور این پرچم ها از ناحیه مشرق شده است. آنان لباس های سیاه می پوشیدند تا به مردم نشان دهند که ما عزادار شهدای کربلا و دیگر شهدای اهل بیت هستیم. و لذا روایاتی که از پوشیدن لباس سیاه نهی کرده ناظر به تشبه به عباسیان است و شامل پوشیدن آن در عزای امام حسین علیه السلام بعد از انقراض دولت بنی عباس، خصوصاً در این عصر و زمان نمی شود.

## مرثیه سرایی

### مرثیه سرایی به نثر

### توضیح

برخی سؤال می کنند: چرا در سوگ اولیای الهی سوگواری و مرثیه سرایی می کنیم؟ آیا در میان امت های پیشین این چنین اعمالی بوده است؟ آیا پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیتش چنین کاری را در سوگ بزرگان انجام می دادند؟ آیا صحابه و تابعین و به تعبیر دیگر سلف صالح، چنین عملی انجام می دادند؟

با مراجعه به تاریخ پی می بریم که مرثیه سرایی به نثر، در سوگ اولیای الهی سنتی متداول از صدر اسلام تا کنون بوده است. اینک به نمونه هایی از آن اشاره می کنیم:

## مرثیه سرایی در سوگ اولیای الهی

با مراجعه به تاریخ پی می بریم که پیامبر صلی الله علیه و آله و صحابه در سوگ اموات خصوصاً اولیای الهی مرثیه سرایی می کردند. اینک به نمونه هایی از آن اشاره می کنیم:

۱ - مرثیه سرایی رسول خدا صلی الله علیه و آله

حلبی از ابن مسعود نقل می کند: «ما رسول خدا صلی الله علیه و آله را گریان بر کسی همانند حمزه ندیدیم. جنازه او را به طرف قبله نمود. آن گاه بر بالین جنازه او ایستاد. سپس صیحه ای زد که نزدیک بود بیهوش شود. در این هنگام فرمود: ای عموی رسول خدا! و ای شیر خدا و شیر رسول او، ای حمزه، ای انجام دهنده خیرات، ای حمزه، ای برطرف کننده غصه ها، ای مدافع، ای محافظ رسول خدا!» (۱۰۷)

۲ - مرثیه سرایی فاطمه زهرا علیها السلام

انس بن مالک می گوید: «چون از دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله فارغ شدیم، فاطمه علیها السلام رو به من کرده، فرمود: ای انس! چگونه توانستید خاک بر صورت رسول خدا بریزید؟ آنگاه شروع به گریه کرده، ندا سر داد: ای پدرم که دعوت پروردگارت را اجابت نمودی؟! ای پدرم که به قرب پروردگارت رفتی؟! ای پدرم که ندای پروردگارت را پاسخ دادی?!...» (۱۰۸)

۳ - مرثیه سرایی عایشه

ابن عبدربه می گوید: عایشه بر سر قبر ابوبکر ایستاد و گفت: «... بزرگ ترین حوادث بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله مصیبت فقدان تو است.» (۱۰۹)

۴ - مرثیه سرایی امام حسن علیه السلام

طبری به سند خود از خالد بن جابر نقل می کند که از امام حسن علیه السلام شنیدم که بعد از کشته شدن امام علی علیه السلام در ضمن خطبه ای فرمود: «لقد قتلتم اللیلة رجلاً فی لیلة فیها نزل القران، و فیها رفع عیسی بن مریم علیه السلام و فیها قتل یوشع بن نون

فتی موسیٰ علیهما السلام، واللّٰه ما سبقه احد کان قبله، ولا یدرکه احد یكون بعده. واللّٰه ان کان رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیہ وآلہ لیبعثه فی السریّۃ، و جبرئیل عن یمینہ و میکائیل عن یسارہ، واللّٰه ما ترک صفراء ولا بیضاء الا ثمانمائه او سبعمائه ارسدها لخادمه»؛ (۱۱۰)

«شما امشب مردی را کشتید که در آن شب قرآن نازل شد. و در آن شب عیسی بن مریم علیه السلام به آسمان رفته و یوشع بن نون جوانمرد موسیٰ علیهما السلام کشته شد. به خدا سوگند! قبل از او کسی بر او سبقت نگرفته و بعد از او هیچ کس او را درک نخواهد کرد. به خدا سوگند! رسول خدا صلی اللّٰه علیہ وآلہ او را در سریه [جنگی می فرستاد، در حالی که جبرئیل در طرف راست او و میکائیل در طرف چپ او بود. به خدا سوگند! هیچ زردی و سفیدی [طلا و نقره‌ای باقی نگذاشت به جز هشتصد و یا هفتصد درهم که برای خادمش کنار گذارده بود.»

۵ - مرثیه سرایی زنان بنی هاشم

حاکم نیشابوری به سندش از ام‌بکر بن مسور نقل می کند که گفت: چون حسن بن علی از دنیا رحلت نمود. زنان بنی هاشم برای او یک ماه نوحه سرایی کردند. (۱۱۱)

### مرثیه سرایی در سوگ امام حسین علیه السلام

#### اشاره

با مراجعه به مصادر حدیثی و تاریخی پی می بریم که پیامبر صلی اللّٰه علیہ وآلہ و اهل بیت علیهم السلام و صحابه و تابعین در زمان حیات خود اقامه عزا برای امام حسین علیه السلام داشته و در سوگ او مرثیه سرایی کرده‌اند. اینک به مواردی در این باره اشاره می کنیم:

#### ۱ - مرثیه سرایی پیامبر صلی اللّٰه علیہ وآلہ قبل از ولادت امام حسین علیه السلام



حاکم نیشابوری به سند صحیح از ام‌الفضل نقل می‌کند که: «انها دخلت علی رسول الله صلی الله علیه و آله فقالت: یا رسول الله! انی رأیت حلماً منکراً اللیلة، قال: و ما هو؟ قالت: انه شدید، قال: و ما هو؟ قالت: رأیت كأن قطعاً من جسدک قطعت و وضعت فی حجری. فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: رأیت خیراً، تلد فاطمة - ان شاء الله - غلاماً فیکون فی حجرک، فولدت فاطمة الحسین، فکان فی حجره، ثم حانت منی التفاتة فاذا عینا رسول الله صلی الله علیه و آله تهریقان من الدموع. قالت: فقلت: یا نبی الله! بابی انت و امی مالک؟ قال: اتانی جبرئیل علیه السلام فاخبرنی ان امّی سیقتل ابنی هذا. فقلت: هذا؟ فقال: نعم، و اتانی بتربة من تربته حمراء؛» «روزی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد و عرض کرد: ای رسول خدا! شب گذشته خواب بدی دیدم. حضرت فرمود: آن خواب چیست؟ عرض کردم، خواب بدی است. حضرت فرمود: چیست؟ عرض کردم: در عالم رؤیا دیدم گویا قسمتی از بدن شما جدا شده و در دامان من قرار گرفت. پیامبر فرمود: خواب خوبی دیده‌ای. فاطمه (دخترم) اگر خدا بخواهد پسری به دنیا خواهد آورد که در دامان تو بزرگ خواهد شد.

ام‌الفضل می‌گوید: فاطمه علیها السلام حسین علیه السلام را به دنیا آورد و او در دامان من بود، همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود، تا آن که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدم و حسین علیه السلام را در دامنش گذاردم. به حضرت توجه کردم، ناگهان دیدم که اشک از چشمانش سرازیر شد. عرض کردم: ای پیامبر خدا! پدر و مادرم به فدایت، چه شده که شما را گریان می‌بینم؟ حضرت فرمود: جبرئیل بر من نازل شد و خبر داد که امتم به زودیا او را به شهادت می‌رسانند. عرض کردم: این فرزند را؟ حضرت فرمود: آری. آن گاه قسمتی از تربت خونین آن حضرت را به من داد.»

این حدیث را عده‌ای از علمای اهل سنت نقل کرده‌اند، از قبیل:

- حاکم نیشابوری. (۱۱۲)

- خطیب خوارزمی. (۱۱۳)
- ابن صباغ مالکی. (۱۱۴)
- ابن حجر مکی. (۱۱۵)
- بیهقی. (۱۱۶)
- متقی هندی. (۱۱۷)

## ۲ - مرثیه سرایی پیامبر صلی الله علیه وآله بعد از ولادت امام حسین علیه السلام

خوارزمی حنفی می گوید: «و لما اتی علی الحسین من ولادته سنه کامله هبط علی رسول الله صلی الله علیه وآله، اثنا عشر ملکاً محمراً و جوههم قد نشروا اجنحتهم و هم یقولون: یا محمد! سینزل بولدک الحسین ما نزل بهابیل من قایل و سيعطی مثل اجر هابیل و یحمل علی قاتله مثل وزر قایل. قال: لم یبق فی السماء ملک الا و نزل علی النبی یرزیه بالحسین و یخبره بثواب ما یعطی و یرض علیه تربته، و النبی یرض: اللهم اخذل من خذله و اقل من قتله و لاتمتع بما طلبه.

و لما اتت علی الحسین من مولوده سنتان کاملتان خرج النبی فی سفر، فلما کان فی بعض الطریق وقف فاسترجع و دمعت عیناه، فسئل عن ذلك فقال: هذا جبرئیل یخبرنی عن ارض بشاطئ الفرات یقال لها: کربلاء، یقتل فیها ولدی الحسین بن فاطمه. فقیل: من یقتله یا رسول الله صلی الله علیه وآله؟ فقال: رجل یقال له یزید، لا یرک الله فی نفسه. و کانی انظر الی منصرفه و مدفنه بها و قد اهدی رأسه... ثم رجع النبی من سفره ذلك مغموماً، فصعد المنبر فخطب و وعظ... اللهم و قد اخبرنی جبرئیل بان ولدی هذا مقتول مخذول...» (۱۱۸) «چون از ولادت امام حسین علیه السلام یک سال کامل گذشت دوازده ملک در حالی که صورت هایشان قرمز بود و بالهای خود را گسترده بودند بر رسول خدا صلی الله علیه وآله فرود آمده، گفتند: ای محمد! زود است که بر فرزندان حسین آنچه از طرف قایل بر هابیل وارد شد، بیاید و زود است که همانند اجر هابیل به

او داده شود، و بر قاتل او همانند عذاب قاییل داده خواهد شد. آن روز در آسمان ملکی نبود جز آن که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده و به او در مصیبت حسین علیه السلام تسلیت گفت، و از ثوابی که به او داده می شود خبر داد، و نیز تربت امام حسین علیه السلام را بر پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بار خدایا! هر کس او را خوار کند او را خوار گردان، و هر کس او را می کشد به قتل رسان، و به آنچه را دنبال می کند او را بهره مند مساز.

هنگامی که دو سال کامل از ولادت امام حسین علیه السلام گذشت پیامبر صلی الله علیه و آله به سفر رفت. در بین راه توقف نمود و کلمه استرجاع «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» را بر زبان جاری ساخت و چشمانش پر از اشک شد. از علت آن سؤال شد؟ حضرت فرمود: این جبرئیل است که مرا از سرزمینی در شطّ فرات به نام کربلا خبر می دهد که فرزندم حسین پسر فاطمه در آن جا به قتل خواهد رسید. عرض شد: چه کسی او را به قتل می رساند؟ فرمود: مردی به نام یزید، خداوند او را مبارک نگرداند. و گویا نظر می کنم به بازگشت و مدفنش در کربلا در حالی که سرش را هدیه می برند ...

پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که محزون بود از سفر خود بازگشت. بر بالای منبر رفت و خطبه خواند و مردم را موعظه نمود ... آن گاه عرض کرد: بار خدایا! مرا جبرئیل خبر داده که این فرزندم کشته و خوار خواهد شد ...».

### ۳ - مرثیه سرایی پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه ام سلمه

احمد بن حنبل به سند صحیح از انس بن مالک نقل کرده که گفت: «انّ ملک المطر استأذن ربّه ان یأتی النبی صلی الله علیه و آله فاذن له فقال له یا ام سلمه: املکی علینا الباب لایدخل علینا احد. قالت: و جاء الحسین لیدخل فمنعته فوثب فدخل فجعل یقعد علی ظهر النبی صلی الله علیه و آله و علی منکبه و علی عاتقه. قال: فقال الملك للنبی صلی الله علیه و آله: اتحبّه؟ قال: نعم. قال: اما انّ امّتک ستقتله، و ان شئت اریتک المکان الذی

یقتل فيه. فضرِب بیده فجاء بطینة حمراء، فاخذتها ام سلمة فصرّتها فی خمارها. قال: قالت ثابت: بلغنا أنّها كربلاء؛ (۱۱۹) «فرشته باران از پروردگارش اذن گرفت تا خدمت رسول خداصلی الله علیه و آله وارد شود، خداوند به او اجازه داد. حضرت به ام سلمه فرمود: مواظب باش تا کسی بر من وارد نشود. ام سلمه می گوید: حسین علیه السلام آمد که داخل شود من او را مانع شدم. حضرت فرار کرد و داخل اتاق رسول خدا شد و از شانه و گردن پیامبر خداصلی الله علیه و آله بالا رفت. آن فرشته به پیامبرصلی الله علیه و آله عرض کرد: آیا او را دوست داری؟ حضرت فرمود: آری. فرشته عرض کرد: آگاه باش! همانا امت تو او را به زودی خواهند کشت. و اگر می خواهی مکانی را که در آن جا به قتل می رسد به تو نشان دهم. فرشته دستی زد و از خاک قرمز آن مکان آورد. ام سلمه آن را برداشته و در مقنعه اش گذارد. ثابت گفت که به ما خبر رسیده که این خاک کربلاست.»

#### ۴ - مرثیه سرایی پیامبرصلی الله علیه و آله در خانه عایشه

ابن عساکر به سند صحیح از عایشه نقل کرده که گفت: «بينا رسول الله صلى الله عليه وآله راقداً جاء الحسين يحبوا اليه فحيتته عنه ثم قمت لبعض امري فدنا منه، فاستيقظ بيكي. فقلت: ما يبكيك؟ قال: ان جبرئيل ارانى التربة التى يقتل عليها الحسين. فاشتد غضب الله على من يسفك دمه، و بسط يده فاذا فيها قبضة من بطحاء. فقال: يا عائشة! والذى نفسى بیده انه ليحزننى، فمن هذا من امتى يقتل حسينا بعدى؟»؛ (۱۲۰) «در آن هنگام که رسول خداصلی الله علیه و آله در خواب بود ناگهان حسین علیه السلام وارد شد و به طرف حضرت حرکت کرد. من او را از حضرت دور کردم. سپس به دنبال برخی از کارهایم رفتم. حسین علیه السلام نزدیک پیامبرصلی الله علیه و آله آمد. حضرت در حالی که گریان بود از خواب بیدار شد. به او عرض کردم: چه چیز شما را به گریه درآورده است؟ حضرت فرمود: جبرئیل تربتی را که حسین در آن کشته

می شود به من نشان داد. غضب خدا بر کسی که خون او را بر زمین ریزد شدید خواهد شد. آنگاه دست خود را گسترده و ناگاه قبضه‌ای از بطحاء آورد و فرمود: ای عایشه! قسم به کسی که جانم به دست اوست این امر مرا محزون می کند. این چه کسی است از امتم که بعد از من حسین را به قتل می رساند؟!».

### ۵ - مرثیه سرایی رسول خدا صلی الله علیه و آله در عالم برزخ

احمد بن حنبل به سند صحیح از ابن عباس نقل کرده که گفت: «رأیت النبی صلی الله علیه و آله فیما یری النائم بنصف النهار و هو قائم اشعث اغبر، بیده قاروره فیها دم. فقلت: بابی انت و امی یا رسول الله! ما هذا؟ قال: هذا دم الحسین و اصحابه، لم ازل التقطه منذ الیوم، فاحصینا ذلک الیوم فوجدوه قتل فی ذلک الیوم»؛ (۱۲۱) «پیامبر صلی الله علیه و آله را در نیمه روز در عالم رؤیا در حالی که ایستاده و پریشان حال و غبارآلود و در دستانش شیشه‌ای پر از خون بود دیدم. عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت! این چیست؟ حضرت فرمود: این خون حسین و اصحاب اوست، امروز آن را برداشتم. ابن عباس می گوید: ما آن روز را حساب کردیم همان روزی بود که حسین علیه السلام به شهادت رسید.»

ترمذی و حاکم به سند صحیح از سلمی نقل کرده که گفت: «دخلت علی ام سلمه و هی تبکی فقلت: ما بیکیک؟ قالت: رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله - تعنی فی المنام - و علی رأسه و لحيته التراب. فقلت: مالک یا رسول الله! قال: شهدت قتل الحسین آنفأ»؛ (۱۲۲) «بر ام سلمه وارد شدم در حالی که گریان بود. عرض کردم: چه چیز تو را به گریه در آورده است؟ گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله را در عالم خواب مشاهده کردم در حالی که بر سر و محاسنش خاک نشسته بود. عرض کردم: شما را چه شده ای رسول خدا صلی الله علیه و آله؟ حضرت فرمود: لحظه‌ای قبل شاهد کشته شدن حسینم بودم.»

**۶ - مرثیه سرایی امام علی علیه السلام**

الف) احمد بن حنبل به سند صحیح از نجی نقل کرده که او با علی علیه السلام حرکت نمود. چون به نینوا - که راهشان به صفین بود - رسیدند، حضرت علی علیه السلام در کنار شط فرات ندا داد: صبر کن ای ابا عبدالله! عرض کردم: جریان چیست؟ حضرت فرمود: روزی بر رسول خدا وارد شدم در حالی که دو چشمش اشک ریزان بود، عرض کردم: ای پیامبر خدا! آیا شما را کسی به غضب در آورده است؟ چه شده که چشمانتان گریان است؟ حضرت فرمود: آری، مدتی پیش از این جبرئیل از نزد من خارج شد و مرا خبر داد که حسین در کنار شط فرات کشته خواهد شد. آن گاه فرمود: آیا می خواهی از تربت او به تونشان دهم؟ حضرت فرمود: من گفتم: آری. آن گاه دست خود را دراز کرد و قبضه ای از خاک برداشت و به من عطا نمود، من نتوانستم اشک چشمان خود را نگه دارم لذا اشکانم جاری شد. (۱۲۳)

ب) نصر بن مزاحم به سندش نقل کرده که علی علیه السلام به سرزمین کربلا وارد شد و در آنجا توقفی نمود. به او عرض شد: ای امیر المؤمنین! اینجا کربلا است. حضرت فرمود: دارای گرفتاری و بلا است آن گاه با دستش اشاره به مکانی کرد و فرمود: آن جا محل ریختن خون های آنان است. (۱۲۴)

ج) حافظ طبرانی به سند صحیح از شیخان که عثمانی بود نقل کرده که گفت: علی علیه السلام هنگامی که به کربلا رسید برافروخته شد و فرمود: «در این مکان شهدایی هستند که برای آنان همانندی نیست به جز شهدای بدر». (۱۲۵)

**۷ - مرثیه سرایی امام صادق علیه السلام**

ابن عبدربه نقل می کند: امام صادق علیه السلام بر کنار قبر جدش حسین علیه السلام ایستاد و گفت: «اشهد أنّك قد اقامت الصلاة و آتيت الزكاة و امرت بالمعروف و نهيت

عن المنکر و اطعت اللّٰه و رسوله، و عبدته مخلصاً و جاهدت فی سبيله صابراً محتسباً حتى اتاک الیقین، فلعن اللّٰه امه قتلک و لعن اللّٰه امه ظلمتک، و لعن اللّٰه امه سمعت بذلك فرضیت به؛ (۱۲۶) «گواهی می‌دهم که همانا تو نماز را به پا داشته و زکات را پرداختی و به معروف امر کرده و از منکر نهی کردی و خدا و رسولش را اطاعت کرده و او را با اخلاص عبادت نمودی. و در راه او جهاد کرده در حالی که صبور بوده و همه را به حساب خدا گذاردی تا آن که تو را یقین (شهادت) فرا رسید. پس خدا لعنت کند امتی که تو را به قتل رساند. و خدا لعنت کند امتی را که به تو ظلم کرد. و خدا لعنت کند امتی را که کشته شدنت را شنید و به آن رضایت داد.»

### ۸ - مرثیه سرایی ام البنین

ابوالفرج اصفهانی درباره ام البنین می‌گوید: «کانت ام البنین ام هؤلاء الاربعه الاخوه القتلی، تخرج الی البقیع فتندب بنیها اشجی ندبه و احرقها، فیجتمع الناس الیها یسمعون منها. فکان مروان یجیی فیمن یجیی لذلک، فلا یزال یسمع ندبتها و یبکی؛ (۱۲۷) «ام البنین مادر چهار برادر بود که همگی به قتل رسیده بودند. او به قبرستان بقیع می‌آمد و بر فرزنداناش دلخراش‌ترین و جانسوزترین ندبه‌ها را می‌خواند. مردم به دور او جمع شده، به ندبه‌های او گوش فرا می‌نمودند. از جمله کسانی که به بقیع می‌آمد مروان بود، او همیشه به ندبه‌های ام البنین گوش فرا می‌داد و گریه می‌کرد.»

### ۹ - مرثیه سرایی حضرت زینب علیها السلام

ابوالفرج اصفهانی و دیگران از حمید نقل کرده‌اند که هنگام خروج علی بن الحسین اکبر برای جنگ به میدان، گفت: «و کائی انظر الی امرأه خرجت مسرعه کأنها الشمس الطالعه، تنادی: یا حبیباه، یا ابن اخاه. فسألت عنها فقالوا: هذه زینب بنت علی بن ابی طالب، ثم جاءت حتّی انکبت علیه، فجاءها الحسین فاخذ بیدها الی الفسطاط...؛ (۱۲۸)

«نظر کردم به زنی که با سرعت از خیمه بیرون آمد گویا خورشید طلوع کرده است، او صدا می‌زد: ای دوست من! ای فرزند برادر من! درباره او سؤال کردم، گفتند: او زینب دختر علی بن ابی طالب است. آن گاه آمد و خود را بر روی جنازه علی اکبر علیه السلام انداخت. حسین علیه السلام آمد و دست او را گرفت و به خیمه برد.»

طبری و دیگران نقل کرده‌اند: «چون روز یازدهم محرم فرا رسید ابن سعد دستور داد تا قافله را از کربلا حرکت دهند. همسران امام حسین علیه السلام و فرزندان و خواهران و دختران حضرت با زینب در آن قافله بودند. آنان را همانند اسیران ترک و روم حرکت دادند. زنان گفتند: شما را به حق خدا ما را بر قتلگاه حسین علیه السلام عبور دهید. اسیران را بر بدن حسین و اصحابش در حالی که بر روی زمین افتاده بودند عبور دادند. چون نگاه زنان به کشته‌ها افتاد صیحه و شیون کرده و بر صورت خود زدند.

راوی می‌گوید: به خدا سوگند! زینب را فراموش نمی‌کنم که برای حسین علیه السلام ندبه می‌کرد و با صوت حزین و دل شکسته ندا می‌داد: «یا محمداه، صلی علیک ملیک السماء، هذا حسینک مرمل بالدماء، مقطّع الاعضاء، و بناتک سبایا، الی الله المشتکی، و الی محمد المصطفی و الی علی المرتضی و الی فاطمه الزهراء، و الی حمزه سیدالشهداء. یا محمداه، هذا حسین بالعری، تسفی علیه ریح الصبا، قتیل اولاد البغایا، و احزنانه، و اکرباه علیک یا ابا عبد الله، الیوم مات جدی رسول الله، یا اصحاب محمد! هولاء ذریه المصطفی یساقون سوق السبایا؛» «ای محمد! که فرشتگان آسمان بر تو درود فرستاده‌اند، این حسین توست که در خون غوطه‌ور است. اعضایش قطع شده و دخترانش به اسارت رفته‌اند. به سوی خدا و محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حمزه سیدالشهدا شکایت می‌کنم. ای محمد! این حسین است در این بیابان که باد صبا بر او می‌وزد. او کشته شده به دست اولاد زنا است. امان از حزن تو و مصیبت بر تو ای ابا عبد الله! امروز جدم رسول خدا رحلت نمود. ای اصحاب محمد! اینان ذریه مصطفی می‌باشند که همانند اسیران می‌برند.»



راوی می گوید: به خدا سوگند! در آن هنگام زینب هر دشمن و دوستی را به گریه درآورد. (۱۲۹)

### ۱۰ - مرثیه سرایی ابن عباس

ابن عباس خطاب به یزید می گوید: «انک تسألنی نصرتک و تحثنی علی ودک و قد قتلت حسیناً و فتیان عبدالمطلب مصابیح الهدی و نجوم الاعلام، غادرتهم خیولک بأمرک فی صعید واحد، مرمّین بالدماء، مسلوبین بالعرء، مقتولین بالظماء...»؛ (۱۳۰) «تو از من می خواهی که یاری ات کنم و مرا بر دوستی با خود وادار می کنی در حالی که تو بودی که حسین و جوانان عبدالمطلب که چراغ های هدایت و ستارگان راهنما بودند به قتل رساندی، و لشکریان به دستور و فرمان تو در یک سرزمین آن ها را غارت کرده، خون هایشان را بر زمین ریختند، و لباس های آنان را ربودند و لب تشنه سرهایشان را از بدن جدا ساختند...».

### ۱۱ - مرثیه سرایی زید بن ارقم

ابن حجر و دیگران نقل کرده اند: هنگامی که سر امام حسین علیه السلام را نزد ابن زیاد در کوفه گذاردند، او شروع به زدن با چوب دستی بر دندان های امام حسین علیه السلام نمود. زید بن ارقم در آنجا حاضر بود، به ابن زیاد گفت: «ارفع قضیبک، فوالله! لظالما رأیت رسول الله صلی الله علیه وآله یقبل ما بین هاتین الشفتین، ثم جعل زید یبکی»؛ (۱۳۱) «چوب دستی خود را بردار، به خدا سوگند! مدت زیادی رسول خدا صلی الله علیه وآله را مشاهده کردم که ما بین این دو لب ها را می بوسید. آن گاه شروع به گریه کرد.»

### ۱۲ - مرثیه سرایی حسن بصری

سبط بن جوزی از زهری نقل می کند: «لَمَّا بَلَغَ الْحَسَنُ الْبَصْرِيَّ قَتَلَ الْحُسَيْنَ بِكَيْ حَتَّى اخْتَلَجَ صَدْغَاهُ، ثُمَّ قَالَ: اذَلَّ امَّةٌ قَتَلَتْ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّهَا، وَاللَّهِ لَيُرْدُنَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ إِلَى جَسَدِهِ، ثُمَّ لَيَنْتَقِمَنَّ لَهُ جَدَّهُ وَابُوهُ مِنْ ابْنِ مَرْجَانَةَ»؛ (۱۳۲) «چون خبر کشته شدن حسین به حسن بصری رسید چندان گریست که هر دو گونه اش مرطوب شد. آن گاه گفت: خوار باد امتی که فرزند دختر پیامبرش را به قتل رسانده است. به خدا سوگند! سر حسین به جسدش بازمی گردد، آن گاه جد و پدرش از پسر مرجانه انتقام او را خواهند گرفت.»

### مرثیه سرایی به شعر

#### توضیح

شکی نیست که شعر تأثیر بسزایی بر روح و روان و عواطف انسان دارد، و لذا اگر ما مطالب را در قالب شعر قرار دهیم اثر بیشتری در قلوب و نفوس مردم خواهد داشت. واقعه کربلا که به خودی خود محرک احساسات و عواطف مسلمانان است اگر در قالب شعر درآید می تواند تأثیر بسزایی در تحریک عواطف و احساسات مردم داشته باشد تا از این راه مردم به امام حسین علیه السلام و اهداف او نزدیک تر شوند. اینک این مسأله را به لحاظ حکم شرعی مورد بررسی قرار می دهیم:

### ادله جواز و رجحان مرثیه سرایی به شعر

#### اشاره

برای اثبات این مطلب می توان به ادله ای چند تمسک نمود:

#### ۱ - اصل اباحه

اصل اولی در تمام اشیاء اباحه است، این امر در مورد مرثیه‌سرایی نیز جاری است، مادامی که دلیلی بر خلاف آن نباشد. و از آن جا که این امر مورد نهی واقع نشده بلکه دلیل بر رجحان آن وجود دارد لذا داخل در اصل اولی اباحه و جواز است.

## ۲ - تعظیم شعائر دینی

کسی که قرار است برای او مرثیه خوانده شود در صورتی که از اولیای الهی بوده و از رهبران جامعه به حساب می‌آید، می‌توانیم با مرثیه‌سرایی احساسات مردم را به او جذب کرده در نتیجه مردم را به طرف او سوق می‌دهیم که این عمل به نوبه خود تشویق مردم به متابعت و پیروی از آن شخص خواهد بود، لذا می‌توان گفت که مرثیه‌سرایی از مصادیق بارز تعظیم شعائر الهی است. خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَنْ يُعْظِمِ شَعْرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ»؛ (۱۳۳) «و هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد، این کار نشانه تقوای دل‌هاست.»

## ۳ - مرثیه‌سرایی حضرت آدم علیه السلام

طبری به سندش از حضرت علی علیه السلام نقل کرده که فرمود: «چون فرزند آدم برادرش را به قتل رسانید حضرت برای او گریست و چنین مرثیه‌سرایی کرد:

تَغَيَّرَتِ الْبِلَادُ وَ مِنْ عَلَيْهَا

فَلَوْنَ الْأَرْضِ مَغْبَرٌ قَبِيحٌ

تَغَيَّرَ كُلُّ ذِي طَعْمٍ وَ لَوْنَ

وَ قَلَّ بِشَاشَةِ الْوَجْهِ الْمَلِيحِ (۱۳۴)

## ۴ - مرثیه‌سرایی به شعر برای پیامبر صلی الله علیه و آله

جماعت بسیاری از صحابه و دیگران در سوگ رسول خدا صلی الله علیه و آله با شعر مرثیه سرایی کردند:

الف) مرثیه سرایی حضرت زهرا علیها السلام؛

ابن عبدربه نقل می کند: فاطمه بر بالای قبر پدرش ایستاد و عرض کرد:

فقدناك فقد الارض وابلها

و غاب مذ غبت عنا الوحي و الکتب

فلیت قبلك كان الموت صادفنا

لما نعت و حالت دونك الکتب (۱۳۵)

ب) مرثیه دختر عبدالمطلب:

ألا يا رسول الله كنت رجاءنا

و كنت بنا برأ و لم تك جافياً

و كنت رحيماً هادياً و معلماً

ليبك عليك اليوم من كان باكياً (۱۳۶)

ج) مرثیه حسان بن ثابت:

و مالك لا تبكين ذا النعمة التي

على الناس منها سائغ يتعمد

فجودی علیه بالمدموع و أعولی

لفقد الذي لامثله الدهر يوجد

و ما فقد الماضون مثل محمد

و لا مثله حتى القيمة يفقد

د) مرثیه ابوسفیان بن حارث؛

ابن اسحاق می گوید: ابوسفیان بن حارث در سوگ پیامبر صلی الله علیه و آله بسیار

گریست و در رثای او چنین گفت:

أرقت فبات ليلي لا يزول  
 و ليل اخي المصيبة فيه طويل  
 فاسعدني البكاء و ذاك فيما  
 اصيب المسلمون به قليل  
 لقد عظمت مصيبتنا و جلت  
 عشية قيل: قد قبض الرسول (١٣٧)  
 ه) مرثيه ابو ذؤيب هذلي:  
 كسفت لمصرعه النجوم و بدرها  
 و تزعزعت آطام بطن الأبطح  
 و تزعزعت اجبال يثرب كلها  
 و نخيلها لحلول خطب مفدح (١٣٨)  
 و) مرثيه ابى الهيثم بن تيهان:  
 لقد جدعت آذاننا و انوفنا  
 غداه فجننا بالنبي محمد (١٣٩)  
 ز) مرثيه امرعله قشيريه:  
 يا دار فاطمة المعمور ساحتها  
 هيجت لى حزناً حيت من دار (١٤٠)  
 ح) مرثيه عامر بن طفيل:  
 بكت الارض و السماء على النو  
 ر الذى كان للعباد سراجاً  
 من هدينا به الى سبل الح  
 ق و كنا لانعرف المنهاجا (١٤١)  
 ط) مرثيه سواد بن قارب:

بکت علیه ارضنا و سماؤنا  
و تصدعت و جدأ به الاکباد  
لو قیل: تفدون النبی محمداً  
بذلت له الاموال و الاولاد

### ۵ - تقریر مرثی صحابه از ناحیه پیامبر صلی الله علیه و آله

صحابه در سوگ بسیاری از افراد در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله مرثیه سرایی کردند و حضرت نه تنها آنان را از این کار نهی نفرمود بلکه آنان را نیز بر این کار تشویق کرد.

الف) مرثیه برای حمزه بن عبدالمطلب؛

صفیه دختر عبدالمطلب می گوید:

أسائله اصحاب أحد مخافه

بنات ابی من اعجم و خبیر

فقال الخبیر ان حمزه قد ثوی

وزیر رسول الله خیر وزیر

دعاه الی الحق ذوالعرش دعوه

الی جنه یحیا بها و سرور (۱۴۲)

کعب بن مالک در سوگ حمزه می گوید:

صفیه قومی و لاتعجزی

و بکی النساء علی حمزه

و لاتسامی ان تطیلی البکا

علی اسد الله فی الهزه

فقد کان عزاً لأیتامنا

و لیث الملاحم فی البزه

یرید بذاک الرضا احمد

و رضوان ذی العرش و العزّة (۱۴۳)

ب) مرثیه برای عبیده بن حارث بن عبدالمطلب؛

چون عبیده در بدر به شهادت رسید، کعب بن مالک انصاری گریه کنان در سوگ او گفت:

ایا عین جودی و لا تبخلی

بدمعک حقاً و لا تنزری

علی سید هدنا هلله

کریم المشاهد و العنصر (۱۴۴)

ج) مرثیه برای جعفر بن ابی طالب و شهدای موته؛

حسان بن ثابت می گوید:

فلا یبعدن الله قتلی تتابعوا

بمؤتة منهم ذوالجناحین جعفر

و زید و عبدالله فیمن تتابعوا

جمیعاً و اصحاب المنیة تخطر (۱۴۵)

کعب بن مالک انصاری می گوید:

نام العیون و دمع عینک یهمل

سحاً کما و کف الطباب المخضّل

فی لیلۃ وردت علی همومها

طوراً أحن و تارة أتململ

صبروا بمؤتة للاله نفوسهم

حذر الردی و مخافة ان ینکلوا

اذ یهتدون بجعفر و لوائه

قَدَامَ أَوْلَهُمْ فَنَعْمَ الْاَوَّلَ (۱۴۶)

(د) مرثیه کشته شدگان روز رجیع؛

جماعتی نزد رسول خداصلی الله علیه و آله آمده و از ایشان خواستند تا گروهی را برای تعلیم احکام اسلام به منطقه آنها بفرستند. پیامبرصلی الله علیه و آله شش نفر از اصحاب خود را به سوی آنها فرستاد.

هنگامی که به چشمه رجیع که آبی برای قبیله هذیل بود رسیدند. با کمک گرفتن از قبیله هذیل بر این شش نفر حمله کردند. آنان در ابتدا گفتند: ما نمی خواهیم شما را بکشیم بلکه می خواهیم شما را به اهل مکه تسلیم کنیم تا جایزه بگیریم. برخی از آن شش نفر با آنها جنگیدند تا کشته شدند ولی خیب و همراه او خود را تسلیم کردند. در بین راه همراه او خواست که بر آنان شمشیر بکشد که او را نیز با سنگ به شهادت رساندند. و در آخر هم خیب را به اهل مکه تسلیم نمودند و اهل مکه او را به دار آویختند. حسان درباره آنان می گوید:

صَلَّى الْاِلهَ عَلَى الَّذِيْنَ تَتَابَعُوا

يَوْمَ الرَّجِيْعِ فَاکْرَمُوا وَ اَثَبُوا

رَأْسَ السَّرِيَّةِ مَرْتَدًا وَ امِيْرَهُمْ

وَ ابْنِ الْبَكِيْرِ اِمَامَهُمْ وَ خُبَيْبَ (۱۴۷)

و نیز در سوگ آنان گریه کنان می گوید:

مَا بَالُ عَيْنِكَ لَا تَرْقَأُ مَدَامَعَهَا

سَحًّا عَلَى الصَّدْرِ مِثْلَ الْوَلْوِ الْقَلْقِ

عَلَى خُبَيْبِ فَتَى الْفَتِيَانِ قَدْ عَلِمُوا

لَا فِشْلَ حَتَّى تَلْقَاهُ وَ لَا نَزَقَ (۱۴۸)

(ه) مرثیه نعم در سوگ همسرش؛

او که از شهیدان احد بود همسرش در سوگ او می گوید:



یا عین جودی بفیض غیر ابساس

علی کریم من الفتیان لباس (۱۴۹)

(و) مرثیه برای سعد بن معاذ؛

مردی از انصار در مورد سعد که از مجروحان جنگ خندق بود می گوید:

و ما اهتزّ عرش اللّٰه من موت هلک

سمعنا به الاّ لسعد ابی عمرو (۱۵۰)

حسان بن ثابت گریان در مصیبت سعد می گوید:

لقد سجت من دمع عینی عبرة

و حقّ لعینی ان تفیض علی سعد

قتیل ثوی فی معرک فجعت به

عیون ذواری الدمع دائمة الوجد (۱۵۱)

(ز) مرثیه برای شهدای چاه معونه؛

ابو براء به رسول خداصلی الله علیه وآله عرض کرد: اگر کسانی از اصحابت را به اهل

نجد بفرستی، امید می رود که آنان دعوت تو را بپذیرند. پیامبرصلی الله علیه وآله

جماعتی را به نجد فرستاد، آنان حرکت کرده و در کنار چاه «معونه» فرود آمدند. نامه

رسول خداصلی الله علیه وآله را به عامر بن طفیل دادند ولی او در آن نظر نکرد، و هم

فرستاده را به قتل رسانید و هم با کمک قبایل دیگر، آن عده از مسلمانان که به نجد

فرستاده شده بودند را کشتند.

عبدالله بن رواحه بر نافع بن بدیل بن ورقاء خزاعی از شهدای این واقعه گریسته،

می گوید:

رحم اللّٰه نافع بن بدیل

رحمة المبتغی ثواب الجهاد

صابر صادق وفی اذا ما

اکثر القوم قال قول السداد (۱۵۲)

حسان بن ثابت گریه کنان درباره آنان می گوید:

علی قتلی معونۃ فاستهلی

بدمع العین سحاً غیر نزر (۱۵۳)

ح) مرثیه برای عثمان بن مظعون؛

چون عثمان بن مظعون از دنیا رحلت کرد، همسرش درباره او چنین گفت:

یا عین جودی بدمع غیر ممنون

علی رزیۃ عثمان بن مظعون

علی امرئ کان فی رضوان خالقه

طوبی له من فقید الشخص مدفون (۱۵۴)

ط) مرثیه برای ولید بن ولید بن مغیره؛

ام سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله گریه کنان برای ولید می گوید:

یا عین فابکی للولید بن الولید بن مغیره

قد کان غیثاً فی السنین و رحمۃ فینا و میره (۱۵۵)

ی) مرثیه برای زید بن عمر بن خطاب؛

ایاس بن بکیر در مرثیه او که در جنگ بنی عدی کشته شد، می گوید؛

ألا یا لیت امی لم تلدنی

و لم اک فی الغزاه لدی البقیع

و لم أر مصرع بن الخیر زید

و هدته هنا لک من صریع (۱۵۶)

ک) مرثیه حضرت علی علیه السلام در سوگ فاطمه علیها السلام؛

امیر المؤمنین علیه السلام بر بالای قبر فاطمه علیها السلام ایستاده و در حالی که غصه ها و

بغض ها گلوگیرش شده بود نتوانست جلوی اشک ناشی از قلب سوزان خود را بگیرد،

در این هنگام است که می گوید:  
 لكل اجتماع من خلیلین فرقة  
 و كلّ الذی دون الممات قلیل  
 و انّ افتقادی واحداً بعد واحد  
 دلیل علی أن لا یدوم خلیل (۱۵۷)

### مرثیه سرایی به شعر در سوگ امام حسین علیه السلام

ابوالفرج اصفهانی می گوید: «کانت الشعراء لا تقدم علی رثاء الحسين علیه السلام مخافة من بنی امیه و خشية منهم»؛ (۱۵۸) «شعرا به جهت ترس بنی امیه و هراس از آنان اقدام به مرثیه سرایی برای امام حسین علیه السلام نمی کردند.»

ولی در عین حال گروهی در سوگ امام حسین علیه السلام شعر سرودند: سبط بن جوزی از سدّی نقل می کند که گفت: «انّ اولّ من رثی الحسين علیه السلام عقبه بن عمرو العبسی»؛ (۱۵۹) «اول کسی که در سوگ حسین مرثیه سرایی کرد عقبه بن عمرو عبسی بود.»

با مرور کتب تاریخی پی می بریم که شعرایی بوده اند که درباره مصیبت امام حسین علیه السلام شعر سروده اند اینک به برخی از آنان اشاره می کنیم:

۱ - سلیمان بن قتّه

او که یکی از مردان قبیله بنی تمیم بن مرّه بن کعب بن لؤی و از طرفداران بنی هاشم بوده و از تابعین به حساب می آمد در مرثیه امام حسین علیه السلام شعری دارد که اوّل آن چنین است:

مررت علی ابیات آل محمّد

فلم أرها کعهدها یوم حلت (۱۶۰)

۲ - ابوالرجح خزاعی

مرزبانی می گوید: ابوالرجح خزاعی بر فاطمه دختر حسین بن علی علیه السلام وارد شد و برای او مرثیه‌ای درباره حسین علیه السلام قرائت کرد که مطلع آن چنین است:

أجالت علی عینی سجناب عبرة  
فلم تصحّ بعد الدمع حتیّ ارمعلت  
تبکی علی آل النبیّ محمّد  
ما اکثرت فی الدمع لا بل اقلت (۱۶۱)

۳ - زینب دختر امیرالمؤمنین علیهما السلام

چون سر مبارک امام حسین علیه السلام و اسرا به مدینه رسید، همه اهل مدینه ضجّه زنان و گریه کنان از خانه‌ها بیرون ریختند. در این هنگام زینب دختر علی بن ابی طالب علیهم السلام صیحه کنان فریاد می زد: وا حسیناه، وا اخوتاه، وا أهلاه، وا محمّدها. آن گاه فرمود:

ماذا تقولون اذ قال النبیّ لکم  
ماذا فعلتم و انتم آخر الأمم  
بأهل بیتی و اولادی أما لکم  
عهد أما أنتم توفون بالذمم  
ذریّتی و بنو عمی بمضیعه  
منهم أساری و منهم ضرّجوا بدم  
ما کان هذا جزائی اذ نصحت لکم  
ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی (۱۶۲)

۴ - جعفر بن عفان

او که از اصحاب امام صادق علیه السلام است، در مرثیه امام حسین علیه السلام چنین می گوید:

لیبک علی الاسلام من کان باکیاً

فقد ضیعت احکامه و استحلّت  
 غداه حسین للرماح ذریه  
 و قد نهلت منه السیوف و علّت  
 و غودر فی الصحراء لحماً مبدّداً  
 علیه عناق الطیر باقت و ظلت  
 فما نصرته امه السوء اذ دعا  
 لقد طاشت الاحلام منها و ضلّت (۱۶۳)

۵ - محمد بن ادريس شافعی

محمد بن عزالدین یوسف بن حسن زرنندی - شیخ حدیث در مسجد پیامبر اکرم صلی  
 الله علیه و آله - از ابوالقاسم فضل بن محمد مستملی و او از قاضی ابوبکر سهل بن محمد  
 و او از ابوالقاسم بکران بن طیب نقل کرده که به او خبر رسیده که شافعی این اشعار را  
 می خوانده است:

تأوب همی و الفؤاد کئیب  
 و أرق عینی و الرقاد غریب  
 و ممّا نفی نومی و شیب لمتی  
 تصاریف ایام لهنّ خطوب  
 تزلزلت الدنیا لآل محمد  
 و کادت لهم صمّ الجبال تذوب  
 و غارت نجوم و اقشعرت ذوائب  
 و هتک استار و شقّ جیوب  
 فللنصل إعوال و للرمح رنه  
 و للخیل من بعد الصّهیل نحیب  
 فمن مبلغ عنی الحسین رساله

و ان کرهتها انفس و قلوب  
 قتیل بلاجرم کأن قصیصه  
 صبیغ بماء الأرجوان خضیب  
 یُصلی علی المختار من آل هاشم  
 و یغزی بنوه ان ذا لعجیب  
 لئن کان ذنبی حب آل محمد  
 فذلک ذنب لست عنه اتوب  
 هم شفعاى یوم حشرى و موقفى  
 و حبهم للشافعى ذنوب (۱۶۴)  
 ۶ - امیر عضدالدین

زرنندی از امیر عضدالدین محمد بن علی بن احمد بن علی بن عبداللّه وزیر نقل کرده  
 که در مرثیه حسین بن علی علیه السلام و اهل بیتش علیهم السلام ابیاتی همانند آب زلال  
 بلکه رقیق تر از آن سروده است که بخشی از آن چنین است:

بدت کربلا ملأى من الکرب و البلا  
 فقوما معى فى ارضها و قفا نبكى  
 بها قتلوا سبط النبى محمد  
 و باعوا هذاک الرشد بالمال و المُلک  
 و ضاعت دماء بالعراق عزیزه  
 مکرمه اذ کان راماً من المسک  
 فیاویل اقوام طغاه تعرضوا  
 لتلك الدماء الفاطمیات بالسفک (۱۶۵)  
 ۷ - جد سبط بن جوزی

سبط بن جوزی از جدش اشعاری را در مصیبت امام حسین علیه السلام نقل کرده که

بخشی از آن چنین است:

و لَمَّا رَأَوْا بَعْضَ الْحَيَاءِ مَذَلَّةً  
عَلَيْهِمْ وَ عَزَّ الْمَوْتُ غَيْرَ مُحَرَّمٍ  
أَبَوْا أَنْ يَذُوقُوا الْعَيْشَ وَ الذَّلَّ وَاقِعٍ  
عَلَيْهِ وَ مَاتُوا مَيْتَةً لَمْ تَذُمَّ (۱۶۶)

۸ - رباب همسر امام حسین علیه السلام

ابوالفرج اصفهانی از هشام کلبی نقل کرده که گفت: از رباب بعد از شهادت امام حسین علیه السلام خواستگاری شد ولی او امتناع نمود و فرمود: من بعد از فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله با کسی ازدواج نخواهم کرد. آن گاه این ابیات را در سوگ امام حسین علیه السلام سرود:

أَنَّ الذِّي كَانَ يَسْتَضَاءُ بِهِ  
بِكَرْبَلَاءٍ قَتِيلٍ غَيْرِ مَدْفُونٍ  
سَبَطَ النَّبِيُّ جَزَاكَ اللَّهُ صَالِحَةً  
عَنَّا وَ جَنَّبْتَ خَسْرَانَ الْمَوَازِينِ  
قَدْ كُنْتُ لِي جَبَلًا صَعْبًا أَلُوذُ بِهِ  
وَ كُنْتُ تَصْحَبْنَا بِالرَّحْمِ وَ الدِّينِ  
مَنْ لِلْيَتَامَى وَ مَنْ لِلسَّائِلِينَ وَ مَنْ  
يَغْنَى وَ يُؤْوَى إِلَيْهِ كُلُّ مُسْكِينٍ  
وَ اللَّهُ لَا ابْتِغَى صِهْرًا بِصَهْرِكُمْ  
حَتَّى اغْيَبَ بَيْنَ الرَّمْلِ وَ الطِّينِ (۱۶۷)

۹ - عبیدالله بن حرّ جعفی

ابن اثیر می نویسد: «چون معاویه از دنیا رفت و حسین بن علی علیه السلام به قتل رسید، عبیدالله بن حرّ جعفی از جمله کسانی بود که در قتل امام شرکت نکرده و عمداً خود را

مخفی کرده بود. چون حسین علیه السلام کشته شد، ابن زیاد شروع به جست و جوی اشراف از اهل کوفه نمود ولی عبیدالله بن حرّ را ندید، تا این که خود عبیدالله بن حرّ بر ابن زیاد وارد شد. پسر زیاد به او گفت: کجا بودی؟ او گفت: مریض بودم.

ابن زیاد گفت: مرض قلب یا مرض بدن؟ او گفت: قلبم مریض نبوده است، ولی بدنم مریض بود و خداوند بر من منت گذارده و آن را عافیت بخشید. ابن زیاد گفت: دروغ گفتی، ولی تو با دشمنان ما بودی.

او گفت: اگر من با آنها بودم مرا نیز یافته بودی.

ابن زیاد از عبیدالله بن حر غافل شد، و لذا او از دارالاماره بیرون آمده و سوار بر اسب شد و گریخت. ابن زیاد درباره او سؤال کرد، گفتند: او سوار بر اسبش شده است. ابن زیاد گفت: او را نزد من آورید.

مأموران پشت سر او رفتند و گفتند: امر امیر را اطاعت کن. گفت: به او خبر دهید هرگز با میل خود نزد او نخواهم آمد. آن گاه اسبش را به حرکت درآورده و بر منزل احمد بن زیاد طائی وارد شد. اصحابش دور او را گرفتند.

آن گاه از خانه خارج شد و خود را به کربلا رسانید. نظر بر قتلگاه حسین علیه السلام و کشته شدگان همراهش انداخت و بر آنان استغفار نمود. سپس به طرف مداین آمد. وی در سوگ شهیدان به خون خفته، در قصیده‌ای می گوید:

يقول امير غادر و ابن غادر

ألا كنت قلت الحسين بن فاطمه

و نفسی علی خذلانه و اعتزاله

و بیعه هذا الناکث العهد لائمه

فیاندمی ان لا اکون نصرته

ألا کلّ نفس لاتسدّد نادمه

و إنی لآنی ام أکن حماته



لذو حسره ما ان تفارق لازمه  
سقى الله ارواح الذين تآزروا  
على نصره سقياً من الغيث دائمه  
وقفت على اجداثهم و محالهم  
فكاد الحشا ينقض و العين ساجمه (۱۶۸)

### گریستن

### گریستن از دیدگاه قرآن و روایات

با مطالعه آیات قرآن کریم و روایات، حقایق آشکار و نهان فراوانی برای ما درباره گریه و اشک ریختن روشن می شود، اینک به برخی از آیات و روایات در این زمینه اشاره می کنیم:

الف) آیات قرآن

۱ - گریه نشانه درک حقایق

خداوند متعال می فرماید: «وَ إِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ»؛ (۱۶۹) «و هر گاه آیاتی را که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده بشنوند، می بینی که اشک از چشمان آنان جاری می شود، به خاطر حقیقتی که دریافته اند. آنان می گویند: پروردگارا! ایمان آوردیم، پس نام ما را با گواهان بنویس.»

این آیه مربوط به نجاشی زمامدار حبشه است که در آغاز بعثت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و مهاجرت مسلمین از مکه به سوی حبشه پذیرای مسلمانان مهاجر شد.

۲ - گریه مجازات

خداوند متعال می فرماید: «فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»؛ (۱۷۰)  
«پس آنان باید کمتر بخندند و بسیار بگریند، این جزای کارهایی است که انجام می دادند.»

این آیه مربوط به منافقین عصر پیامبر صلی الله علیه و آله است که به بهانه گرما یا سرمای هوا از شرکت در جهاد خودداری می کردند و مردم را نیز از شرکت در جهاد بازمی داشتند.

### ۳ - اشک برای خدا، نشانه خردمندی

خداوند می فرماید: «وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولاً \* وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا»؛ (۱۷۱) «می گویند: منزّه است پروردگار ما که وعده هایش یقیناً انجام شدنی است. آنان به زمین می افتند و گریه می کنند و] تلاوت آیات الهی همواره بر خشوع آنان می افزاید.»

### ۴ - اشک برای خدا، سیره انبیای الهی

خداوند می فرماید: «... إِذَا تَتَلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا»؛ (۱۷۲) «آنان [پیامبران الهی و هدایت یافتگان] کسانی بودند که وقتی آیات خداوند رحمان بر آنان خوانده می شد به خاک می افتادند در حالی که سجده می کردند و گریان بودند.»

### ۵ - اشک ندامت، راه چاره گمراهان

خداوند می فرماید: «أَزَفَتِ الْأَازِفَةُ \* لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ \* أَفَمَنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعَجَّبُونَ \* وَتَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ»؛ (۱۷۳) «آنچه باید نزدیک شود [قیامت، نزدیک شده است و هیچ کس جز خدا نمی تواند سختی های آن را بر طرف سازد. آیا از این سخن تعجب می کنید و می خندید و گریان نمی شوید.»

### (ب) روایات

در روایات اسلامی نیز برای گریه و اشک ارزش خاصی بیان شده است:

### ۱ - اشک، نشانه لطف خداوند

- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «بكاء العیون و خشیة القلوب من رحمة الله»؛ (۱۷۴)  
 «اشک چشم‌ها و ترس دل‌ها [از خدا] از رحمت خداوند به شمار می‌رود.»
- ۲ - اشک، اولین هدیه خدا به انسان  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «انما هی رحمة یجعلها فی قلوب عباده»؛ (۱۷۵)  
 «همانا اشک رحمتی است که خداوند آن را در وجود بندگانش قرار می‌دهد.»
- ۳ - اشک، عامل نورانیت دل  
 امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «البكاء من خشیة الله ینیر القلب و یعصم من معاودة الذنب»؛ (۱۷۶) «گریه کردن از خوف خدا، قلب را نورانی و از بازگشت به ارتکاب گناه بازمی‌دارد.»
- ۴ - نرم شدن دل به واسطه اشک  
 پیامبر صلی الله علیه و آله در وصیت خود به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «یا علی! اربع خصال من الشقاء: جمود العین و قساوة القلب و بعد الامل و حب البقاء»؛ (۱۷۷) «ای علی! چهار ویژگی از بدبختی و شقاوت است: خشکی چشم، سختی دل، آرزوی دراز، دوست داشتن بقا.»
- ۵ - اشک، عامل رهایی از عذاب  
 امام حسین علیه السلام فرمود: «البكاء من خشیة الله نجاه من النار»؛ (۱۷۸) «گریستن از خوف خدا موجب رهایی از دوزخ است.»
- ۶ - اشک، و پاداش عظیم الهی  
 رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ما من عمل الا و له وزن و ثواب الا الدمعة، فانها تطفی غضب الرب»؛ (۱۷۹) «هر کار و عمل نیکی به اندازه معینی دارای پاداش و ثواب است، مگر اشک، پس همانا اشک چشم آتش خشم الهی را فرو می‌نشانند.»
- ۷ - اشک چشم، معادل خون شهید  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «... و ما من قطرة احب الى الله من قطرتین: قطرة»

دم فی سبیل اللّٰه، و قطره دمع فی سواد اللیل من خشیه اللّٰه؛ (۱۸۰) «...هیچ قطره‌ای نزد خدا محبوب‌تر از دو قطره نیست: قطره خونی که در راه خدا ریخته شود، و قطره اشکی که در تاریکی شب از بیم خدا از دیده جاری گردد.»

### آثار گریستن

علما و دانشمندان برای گریستن آثار و تأثیراتی ذکر کرده‌اند که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

#### ۱ - تصفیه باطن

کسانی که در مسیر عبودیت حق از اشک و آه بهره می‌برند به نتایج معنوی فراوانی دسترسی پیدا می‌کنند؛ زیرا اشکی که برای خدا یا در اندوه اولیای الهی از چشمه‌سار دیدگان جاری می‌شود، از آن جهت که حالتی روحانی و الهی در آن حاکم است از نورانیت و معنویت فوق‌العاده‌ای برخوردار می‌باشد. لذا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در دعای کمیل به خداوند متعال عرض می‌کند: «یا الهی و ربی و سیدی و مولای، لأیّ الأمور الیک اشکوا و لما منها اضحّ و أبکی»؛ «ای پروردگار و آقا و مولای من! برای کدامین از امور خود شکوه به سوی تو آورم و برای کدامین از آنها گریه و زاری نمایم.»

و در جایی دیگر عرض می‌کند: «و لأبکینّ علیک بکاء الفاقدين»؛ «و البته من از دوری تو همانند گریه عزیز گم کرده گریه می‌کنم.»

و در فراز آخر دعا می‌گوید: «ارحم من رأس ماله الرجاء و سلاحه البکاء»؛ «رحم کن به کسی که سرمایه‌اش امیدواری و اسلحه‌اش گریه و زاری است.»

#### ۲ - اشک، سلاح خودسازی

اشک و گریه سلاحی است قوی و بُرنده که می‌تواند در راه خودسازی کمک شایانی به ما داشته باشد. لذا حضرت علی علیه السلام در دعای کمیل می‌فرماید: «ارحم من

رأس ماله الرجاء و سلاحه البكاء». در جنگ با دشمن درونی، یعنی جبهه جهاد اکبر، اسلحه انسان آه است نه آهن، گریه است نه شمشیر. کسانی هستند که در مجلس عزای حسین بن علی علیه السلام نشستند، اما آن هنر و درک را ندارند تا اشک بریزند، و بر فرض هم که درک داشته باشند نرمش دل در آنان نیست، چه این که تحصیل نرمش دل، کار هر کسی نیست که نصیب او گردد.

از دیدگاه علمای اخلاق ریشه بسیاری از جنایات‌ها قساوت قلب است. انسان وقتی به قساوت قلب و سخت دلی مبتلا شد، بسیاری از مواهب فطری را از دست می‌دهد، به طوری که نه از آلام دیگران متأثر می‌شود و نه دلش در مهر کسی می‌تپد، و نه رغبتی به راز و نیاز با خدا دارد و نه تمایل به محبت با مردم در خود احساس می‌کند. بدیهی است که بهترین وسیله پیشگیری یا مداوا در این زمینه، اشک و گریه است.

۴ - اشک، راهی برای رسیدن به عشق

عشق در لغت به معنای «دلدادگی» و «خاطرخواهی» است. محدث قمی می‌گوید: «عشق عبارت است از زیاده روی در محبت». (۱۸۱)

به طور قطع در بین ابزار و وسایلی که برای وصول به عشق حقیقی - که همان عشق به محبوب عالم یعنی خدا است - نیاز می‌باشد پس از شناخت و معرفت، اشک و گریه است. بنابراین اگر انسان، مشتاق رسیدن به حقیقت باشد ولی از اشک و گریه مدد نگیرد هرگز تحوّل معنوی وسیع و مؤثر در او پدید نمی‌آید.

زبان مترجمان عقل است ولی ترجمان عشق، چشم است. آنجا که اشکی از روی احساس و درد می‌ریزد عشق حضور دارد، ولی آن جا که زبان با گردش منظم خود جمله‌های منطقی می‌سازد، عقل حاضر است. بنابراین، همان طور که استدلال‌ات منطقی و کوبنده می‌تواند همبستگی گوینده را با اهداف رهبران آن مکتب آشکار سازد، قطره اشک نیز می‌تواند اعلان جنگ عاطفی بر ضد دشمنان مکتب محسوب گردد.

شکسپیر، دانشمند، نویسنده و شاعر انگلیسی می‌گوید: «اندیشه‌ها، رؤیاهای، آه‌ها، آرزوها

- و اشک‌ها از ملازمات جدایی ناپذیر عشق هستند».
- و در جمله‌ای دیگر می‌گوید: «عشقی که با اشک‌های چشم شست و شو داده شود، همیشه پاکیزه و تمیز و زیبا خواهد ماند». (۱۸۲)
- ویکتور هوگو، نویسنده معروف غربی می‌گوید: «خوشبخت کسی است که خدا به او دلی بخشیده که شایسته عشق و سوز و گداز است». (۱۸۳)
- ۵ - تأثیر گریستن در سلامتی انسان
- به عقیده دانشمندان علوم تجربی و محققان علوم پزشکی، برای اشک خواص طبی مختلفی است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:
- ۱ - همراه اشک آنزیمی خارج می‌شود که چشم و اطراف آن را ضد عفونی می‌کند.
  - ۲ - مطابق آزمایشات به عمل آمده، آنان که بیشتر گریه می‌کنند کمتر به زخم‌های معده و اثنی عشر دچار می‌شوند.
  - ۳ - دانشمندان معتقدند که گریستن، در کاهش آلام درونی، و فشارهای روحی و روانی تأثیر بسیار عجیبی دارد.
  - ۴ - با اشک و گریه می‌توان برخی از بیماری‌ها را تشخیص داد، چون اشک چشم مایه صاف شده از خون بدن است و لذا به کمک آن می‌توان گونه‌های مختلفی از سرطان را شناسایی کرد.

### گریه در سوگ اولیای الهی از دیدگاه عقل

- گریه در سوگ اولیای الهی خصوصاً بر سالار شهیدان اباعبدالله الحسین علیه السلام موافق با عقل سلیم بوده و دارای آثار و فواید بسیاری است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:
- ۱ - گریه بر اهل بیت علیهم السلام خصوصاً امام حسین علیه السلام از مظاهر محبت به آنان است که خداوند متعال به آن امر نموده و عقل نیز آن را تأیید می‌کند.

۲ - این اشک از مصادق تعظیم شعائر الهی است، زیرا با این عمل در حقیقت شعارهای آنان را به پا می‌داریم.

۳ - گریه بر امام حسین علیه السلام در حقیقت توبه و انابه به سوی خداوند و رجوع به تمام خوبی‌ها است، زیرا گریه بر امام حسین علیه السلام جهت شخصی ندارد، بلکه به این دلیل است که او فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و دارای تمام خوبی‌هاست که در راه احیای دین الهی مظلومانه به شهادت رسیده است. پس گریه برای چنین افرادی انابه و بازگشت و ارتباط با خوبی‌هاست. در روایات اسلامی آمده است: هر کس بر امام حسین علیه السلام گریه کند یا بگریاند یا خود را گریان نشان دهد (تباکی کند) بهشت بر او واجب می‌گردد، زیرا این گونه گریه با این گرایش در حقیقت توبه و انابه و رجوع به خداوند متعال است.

۴ - انسان تا به باطن خود رجوع نکند و از آن طریق با ولی خدا خصوصاً امام حسین علیه السلام ارتباط پیدا نکند، دلش نمی‌شکند و اشکش جاری نمی‌گردد. پس گریه بر امام حسین علیه السلام در حقیقت ارتباط از راه باطن بین وجودی محدود با وجودی بی‌کران و نامحدود است. پر واضح است که با این ارتباط، انسان محدود نیز نامحدود خواهد شد. همان گونه که اگر آب محدود در برکه‌ای باشد و آن را به دریای بی‌کران متصل و مرتبط نسازیم، در مدت اندکی آب گندیده و یا به دلیل شدت گرمی هوا، نابود خواهد شد، مگر آن که آن را به دریای بی‌کران متصل نماییم که در این صورت به مانند دریا عاصم و مصون از هر نوع میکروب و تعفن و نابودی خواهد شد.

۵ - گریه بر مظلوم، انسان را احساسی کرده، و مدافع مظلوم خواهد نمود، خصوصاً کسی که معصوم بوده و امام و وصی و جانشین صاحب شریعت باشد، که در این هنگام انسان مدافع شریعت خواهد شد. هم چنین با دیدن هر مظلومی به فکر دفاع از او بر خواهد آمد و این مطلبی است که روان‌شناسان نیز به آن اشاره کرده‌اند. از همین رو می‌بینیم که شیعیان به سبب بهره‌برداری از این اکسیر اعظم که همان گریه بر

سیدالشهداء علیه السلام و مظلومیّت اوست همواره در طول تاریخ حامی و پشت و پناه مظلومان بوده‌اند.

۶ - گریه بر ولیّ خدا خصوصاً امام حسین علیه السلام آرام بخش قلب‌های سوخته‌ای است که به جهت مصایبی که بر آن حضرت علیه السلام وارد شده، آتش از آن شعله‌ور شده و قطره‌های اشک، مرحمی بر دل آنان خواهد بود.

۷ - اشک، خصوصاً برای اولیای الهی سبب رقت قلب شده و قساوت را از انسان دور می‌کند و زمینه را برای ورود انوار خداوند در دل انسان فراهم می‌سازد، زیرا اشک توجیه شده صیقلی‌کننده زنگار دل است.

۸ - اشک بر امام حسین علیه السلام در حقیقت مبارزه منفی و عملی با حاکمان جائز است، یعنی با این عمل وانمود می‌کنند که از رفتار آنان بیزارند، همان گونه که حضرت زهرا علیها السلام بعد از وفات پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعد از واقعه «سقیفه» گریه‌های فراوانی کرد، تا به مردم بفهماند که برای چه دختر رسول خدا ناراحت است و می‌گرید؟ با آن که اهل بیت علیهم السلام الگوی صبر و مظهر بردباری و استقامت و شکیبایی‌اند.

۹ - اشک بر اهل بیت علیهم السلام خصوصاً سرور شهیدان اعلام ادامه دادن و زنده نگه داشتن راه آن بزرگواران است؛ هم چنین اعلام این مطلب است که ما در طول تاریخ مخالف یزید و یزیدیان بوده و موافق و پیرو حسین علیه السلام و حسینیان زمان و شعارهایشان هستیم.

**گریه در سوگ اولیا از دیدگاه تاریخ**

**توضیح**



گریستن در سوگ اولیای الهی داخل در اصل اباحه است. و این اصل پابرجاست مادامی که دلیلی بر خلاف آن یعنی حرمت وجود نداشته باشد. و در مباحث آینده به این مطلب اشاره خواهیم کرد که هیچ دلیلی بر حرمت یا کراهت گریستن در سوگ اولیای الهی وجود ندارد، بلکه می توان بر استحباب و رجحان آن اقامه دلیل نمود. اینک به نمونه هایی از گریستن در سوگ اولیای الهی اشاره می کنیم:

### ۱ - گریستن حضرت آدم علیه السلام در سوگ هاییل

طبری به سندش از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده که فرمود: «لَمَّا قَتَلَ ابْنُ آدَمَ إِخَاهُ بَكَاةَ آدَمَ...»؛ (۱۸۴) «چون فرزند آدم را برادرش به قتل رسانید، آدم بر او گریست...».

### ۲ - گریه یعقوب در فراق یوسف

طبری در تفسیر آیه «تَاللَّهِ تَفْتَوًا تَذْكُرُ يَوْسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ»، (۱۸۵) به سندش از حسن بصری نقل کرده که گفت: «کان منذ خرج یوسف من عند یعقوب الی یوم رجع ثمانون سنه، لم یفارق الحزن قلبه، یبکی حتی ذهب بصره، قال الحسن: واللّه ما علی الارض یومئذ خلیفه اکرم علی اللّه من یعقوب علیه السلام»؛ (۱۸۶) «از زمانی که حضرت یوسف از نزد یعقوب خارج شد تا روزی که بازگشت، هشتاد سال طول کشید. در این هنگام حزن از دل یعقوب مفارقت نکرد. آن قدر گریست تا اینکه چشمانش کور شد. حسن بصری می گوید: به خدا سوگند! در آن روز روی زمین مخلوقی کریم تر بر خدا از یعقوب نبود.»

### ۳ - گریه پیامبر صلی الله علیه وآله بر حمزه

ابن هشام می گوید: «لَمَّا رَجَعَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ سَمِعَ الْبُكَاءَ وَالنَّوْحَ عَلَى الْقَتْلِ، فَذَرَفَتْ عَيْنَاهُ وَبَكَى ثُمَّ قَالَ: "لَكِنَّ حَمْزَةَ لَا بَوَاكِيَ لَهَا". فَجَاءَ نِسَاءَ بَنِي عَبْدِالْأَشْهَلِ لَمَّا سَمِعُوا ذَلِكَ، فَبَكَيْنَ عَلَى عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»؛ (۱۸۷) «چون پیامبر صلی الله علیه و آله از احد بازگشت، صدای گریه و ناله بر کشتگان به گوشش رسید، چشمان حضرت پر از اشک شد و گریست. سپس فرمود: "ولی حمزه گریه کننده ای ندارد." زنان بنی عبدالأشهل چون این ندا را شنیدند، شروع به گریه بر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله کردند.»

او نیز از ابن مسعود نقل کرده که گفت: «ما رأينا رسول الله باكياً اشد من بكائه على حمزه، وضعه في القبلة، ثم وقف على جنازته وانتحب اي شهق حتى بلغ به الغشى»؛ (۱۸۸) «ما گریه رسول خدا صلی الله علیه و آله را به مانند گریستن پیامبر صلی الله علیه و آله بر حمزه ندیدیم. حضرت او را به طرف قبله نمود، آن گاه بر بالین جنازه او ایستاد و صیحه ای زد که نزدیک بود بیهوش شود.»

#### ۴ - گریه رسول خدا صلی الله علیه و آله بر عترتش

ابن ابی شیبه به سندش از ابن مسعود نقل کرده که گفت: روزی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم، ناگهان جماعتی از بنی هاشم آمدند، چون حضرت آنان را مشاهده کرد چشمانش گریان شده، رنگش تغییر کرد. به او عرض کردم: ما در صورت شما چیزی مشاهده می کنیم که برای شما ناراحت کننده است؟ حضرت فرمود: «أنا اهل بيت اختار الله لنا الآخرة على الدنيا، وإنَّ اهل بيتي سيلقون بلاء»؛ (۱۸۹) «همانا ما اهل بيتي هستيم که خداوند برای ما آخرت را بر دنیا انتخاب کرده است. و همانا زود است که اهل بيتم را بلا فرا رسد.»

#### ۵ - گریه پیامبر صلی الله علیه و آله بر جدش عبدالمطلب

ام ایمن می گوید: «انا رأیت رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله یمشی تحت سریره - ای عبدالمطلب - و هو یبکی»؛ (۱۹۰) «رسول خدا صلی الله علیه وآله را مشاهده کردم که زیر تابوت عبدالمطلب در حالی که می گریست حرکت می کرد.»

### ۶ - گریه پیامبر صلی الله علیه وآله بر شهدای جنگ موته

بخاری نقل می کند: «انّ النبی صلی الله علیه وآله نعی زیداً و جعفرأ و ابن رواحه للناس قبل ان یأتیهم خبرهم و قال: "اخذ الرایه، ثم اخذ جعفر فاصیب، ثم اخذ ابن رواحه فاصیب"، و عیناه تذرفان»؛ (۱۹۱) «خبر شهادت زید و جعفر و ابن رواحه را قبل از آن که به مردم برسد خود پیامبر صلی الله علیه وآله به آنان داد و فرمود: پرچم را زید گرفت، و بر زمین افتاد، سپس جعفر گرفت او نیز بر زمین افتاد، آن گاه ابن رواحه گرفت و او نیز بر زمین افتاد. این هارامی گفت در حالی که چشمانش گریان بود.»

### ۷ - گریه پیامبر صلی الله علیه وآله بر جعفر

چون جعفر و اصحابش به شهادت رسیدند، رسول خدا صلی الله علیه وآله وارد خانه او شد و فرزندان جعفر را طلبید. آنان را بویید و چشمانش گریان شد. همسرش اسماء به حضرت عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت! چه چیز شما را به گریه درآورده است؟ آیا خبری از جعفر و اصحابش به شما رسیده است؟ حضرت فرمود: آری، امروز آنان به شهادت رسیدند. اسماء می گوید: من بلند شدم و گریستم و زنان را نیز بر دور خود جمع کردم. در این هنگام فاطمه علیها السلام داخل شد در حالی که گریه می کرد و می فرمود: واعمّاه.

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «علی مثل جعفر فلتبکک البواکی»؛ (۱۹۲) «بر مثل جعفر باید گریه کنندگان بگریند.»

### ۸ - گریه پیامبر صلی الله علیه وآله در سوگ مادرش

ابوهریره می گوید: «زار النبی صلی الله علیه وآله قبر امّه فبکی و ابکی من حوله»؛ (۱۹۳)  
 «پیامبر صلی الله علیه وآله به زیارت قبر مادرش رفت و گریست و هر کسی را که در  
 اطراف او بود نیز به گریه درآورد.»

### ۹ - گریه پیامبر صلی الله علیه وآله بر فاطمه بنت اسد

روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وآله بر فاطمه مادر حضرت علی علیه السلام نماز  
 خوانده، او را در قبر گذارد و گریست. و فرمود: «جزاک الله من امّ خیراً، فلقد کنت  
 خیر امّ»؛ (۱۹۴) «خداوند تو را به جهت مادری - که در حق من کردی - جزای خیر  
 دهد. به طور حتم تو خوب مادری بودی.»

### ۱۰ - گریه پیامبر صلی الله علیه وآله بر عبدالله بن مظعون

حاکم به سندش از عایشه نقل می کند که: «انّ النبی صلی الله علیه وآله قبل عثمان بن  
 مظعون و هو میت و هو بیکی»؛ (۱۹۵) «پیامبر صلی الله علیه وآله عثمان بن مظعون را در  
 حالی که مرده بود بوسید و گریه کرد.»

### ۱۱ - رخصت پیامبر صلی الله علیه وآله به گریستن

ابن مسعود و ثابت بن زید و قرظّه بن کعب می گویند: «رخصّ لنا فی البکاء»؛ (۱۹۶)  
 «پیامبر صلی الله علیه وآله ما را به گریه هنگام مصیبت رخصت داد.»  
 حاکم نیشابوری به سندش از ابوهریره نقل می کند که گفت: پیامبر صلی الله علیه وآله  
 به دنبال جنازه‌ای در حال حرکت بود و عمر بن خطاب نیز همراه او حرکت می کرد.  
 عمر صدای گریه زنان را شنید، و آنان را از این کار بازداشت. رسول خدا صلی الله علیه  
 وآله فرمود: «یا عمر! دعهنّ، فانّ العین دامعة، والنفس مصابة و العهد قریب»؛ (۱۹۷) «ای  
 عمر! آنان را رها کن، زیرا چشم اشک بار و نفس مصیبت دیده و عهد نزدیک است.»

**۱۲ - گریه حضرت علی علیه السلام در سوگ حضرت زهرا علیها السلام**

ابن صباغ مالکی از جعفر بن محمد علیهما السلام نقل می کند که فرمود: «چون فاطمه علیها السلام رحلت نمود، علی علیه السلام هر روز به زیارت او می آمد. حضرت صادق علیه السلام فرمود: علی علیه السلام روزی آمد و خود را بر روی قبر حضرت زهرا علیها السلام افکند و گریست و این اشعار را انشاء نمود:

مالی مررت علی القبور مسلماً

قبر الحبيب فلم یردّ جوابی

یا قبر مالک لا تجیب منادياً

أملت بعدی خلّة الأحباب (۱۹۸)

«مرا چه شده که بر قبور گذر می کنم و بر قبر دوست و حبیبم سلام می دهم ولی جوابم را نمی دهد.

ای قبر! تو را چه شده که جواب ندا دهنده را نمی دهی؟ آیا بعد از من از معاشرت با دوستان ملول و خسته شده ای؟».

**۱۳ - گریه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در سوگ عمار**

ابن قتیبیه می گوید: «چون عمار به قتل رسید، حضرت علی علیه السلام به عدی فرمود: «یا عدی! قتل عمار بن یاسر؟»؛ «ای عدی! آیا عمار بن یاسر کشته شد؟» عدی عرض کرد: آری. آن گاه حضرت گریست و فرمود: «رحمک الله یا عمار! استوجب الحیاء و الرزق الکریم...»؛ (۱۹۹) «خدا رحمت کند تو را ای عمار! او مستوجب زندگانی و رزق کریم بود.»

**۱۴ - گریه علی علیه السلام بر هاشم بن عتبّه**

سبط بن جوزی می گوید: «قتل فی ذلک الیوم ایضاً هاشم بن عتبۀ بن ابی وقاص، فبکی علی علیهما و صلی علیهما، و جعل عماراً ممّاً یلیه، و هاشم بن عتبۀ ممّاً یلی القبلۀ و لم یغسلهما»؛ (۲۰۰) «در آن روز یعنی صفین، هاشم بن عتبۀ بن ابی وقاص نیز کشته شد. حضرت بر هر دو گریست و بر آنان نماز گزارد. و عمار را به طرف خود و هاشم بن عتبۀ را به طرف قبله نمود، و آن دو را غسل نداد.»

### ۱۵ - گریه علی علیه السلام بر محمد بن ابوبکر

سبط بن جوزی می گوید: «و بلغ علیاً قتل محمد فبکی و تأسف علیه و لعن قاتله»؛ (۲۰۱) «خبر کشته شدن محمد بن ابوبکر به علی علیه السلام رسید و گریست و بر او اظهار تأسف نمود و بر قاتلش لعنت فرستاد.»

### ۱۶ - گریه حضرت زهرا علیها السلام در سوگ پدرش

سبط بن جوزی می گوید: «ثم أنّها اعتزلت القوم و لم تزل تندب رسول الله صلی الله علیه و آله و تبکی حتی لحقت به»؛ (۲۰۲) «آن گاه فاطمه از مردم کناره گرفت و دائماً بر رسول خدا صلی الله علیه و آله ندبه می کرد و می گریست تا به آن حضرت ملحق شد.»

### ۱۷ - گریه فاطمه علیها السلام بر مادرش

یعقوبی می گوید: «و لما توفیت خدیجۀ جعلت فاطمۀ تتعلق بر رسول الله صلی الله علیه و آله و هی تبکی و تقول: این امّی؟»؛ (۲۰۳) «چون خدیجه رحلت نمود فاطمه در حالی که می گریست خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسانید و گفت: کجاست مادرم؟ کجاست مادرم؟».

### ۱۸ - گریه فاطمه علیها السلام بر رقیه

ابن شَبَّه به سندش از ابن عباس نقل کرده که گفت: «لما ماتت رقیة بنت رسول الله صلی الله علیه وآله قال رسول الله صلی الله علیه وآله: الحقنی بسلفنا الخیر عثمان بن مظعون... فبکت فاطمة علی شفیر القبر، فجعل النبی صلی الله علیه وآله، یمسح الدموع عن عینیها بطرف ثوبه»؛ (۲۰۴) «چون رقیه دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله رحلت کرد، حضرت صلی الله علیه وآله فرمود: "به سلف خیر ما عثمان بن مظعون ملحق باد..." در این هنگام بود که فاطمه کنار قبر گریست و پیامبر صلی الله علیه وآله اشک های او را با گوشه لباسش از چشمانش پاک کرد.»

### ۱۹ - گریه فاطمه علیها السلام در سوگ جعفر

ابن اثیر نقل می کند: رسول خدا صلی الله علیه وآله بر اسماء وارد شد و خبر شهادت جعفر را به او داد و بر او به این مصیبت تسلیت گفت. فاطمه علیها السلام وارد شد و شروع به گریه کرد. (۲۰۵)

### ۲۰ - گریه امام حسن علیه السلام و اهل کوفه در سوگ حضرت علی علیه السلام

ابن ابی الحدید می گوید: «انّ الحسن بن علی علیه السلام خطب فی صبیحة اللیلة التي قبض فیها امیر المؤمنین علی علیه السلام، فحمد الله و اثنی علیه و صلی علی النبی صلی الله علیه وآله ثم قال: لقد قبض فی هذه اللیلة رجل لم یسبقه الا ولون و لم یدرکه الاخرون لقد کان یجاهد مع رسول الله فقیه بنفسه، و کان رسول الله صلی الله علیه وآله یوجهه برایتة فیکتفه جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن شماله، فلا یرجع حتی یفتح الله علی یدیه. و لقد توفی اللیلة التي عرج فیها بعیسی بن مریم، و فیها قبض یوشع بن نون، و ما خلف صفراء و لا بیضاء الا سبعمائة درهم فضلت من عطائه، و اراد ان یتاع بها خادماً لاهله، ثم خنقه البکاء فبکی و بکی الناس معه...»؛ (۲۰۶) «حسن بن علی در صبح آن شبی که امیر المؤمنین علیه السلام در آن شب رحلت نمود، خطبه ای ایراد کرد و پس از

حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: در این شب مردی رحلت نمود که پیشینیان بر او سبقت نگرفته و آیندگان نیز او را درک نخواهند کرد. او همیشه همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله جهاد می کرد و با جان خود از او دفاع می نمود. رسول خدا صلی الله علیه و آله او را با پرچمش راهنمایی می کرد. جبرئیل در طرف راست او و میکائیل در طرف چپ او بودند، و از جنگ باز نمی گشت تا خداوند پیروزی را بر دستان او قرار می داد. او در شبی وفات یافت که عیسی بن مریم به آسمان عروج نمود، و یوشع بن نون وفات یافت. و هیچ زردی و سفیدی (طلا و نقره‌ای) را بر جای نگذاشت جز هفتصد درهم از زیادی اموالش که می خواست با آن خادمی برای خانواده اش تهیه کند. آن گاه بغض گلوی او را فشرده و گریست و مردم نیز با او گریستند...».

## ۲۱ – گریه امام حسین علیه السلام در سوگ برادرش عباس علیه السلام

قندوزی حنفی نقل می کند: «فضربه رجل منهم بعمود من حديد على رأسه الشريف ففلق هامته فوق على الارض و هو يقول: يا ابا عبد الله! يا حسين! عليك مني السلام. فقال الامام: واعباساه، وامهجة قلباه و حمل عليهم و كشفهم عنه و نزل اليه و حمله على جواده فادخله الخيمة و بكى بكاء شديداً و قال: جزاك الله عنى خير الجزاء...»؛ (۲۰۷)

«... مردی با عمودی از آهن بر سر شریف عباس علیه السلام کوبید که فرقش را شکافت و بر زمین افتاد و فریاد بر آورد: ای ابا عبد الله! ای حسین! سلام من بر تو باد. امام فرمود: وای بر عباسم، وای بر خون دلم. آن گاه بر لشکر حمله کرده، آنان را کنار زد. از اسب پیاده شد و او را بر آن سوار کرد و داخل خیمه نمود و بسیار گریست و فرمود: خداوند به جهت من تو را بهترین جزا عنایت فرماید...».

## ۲۲ – گریه امام حسین علیه السلام بر مسلم بن عقیل



احمد بن اعثم کوفی می نویسد: «و بلغ الحسین بن علی بان مسلم بن عقیل قد قتل؛ و ذلك انه قدم عليه رجل من اهل الكوفة فقال له الحسین علیه السلام: من این اقبلت؟ قال: من الكوفة، و ما خرجت حتی نظرت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه المذحجی رحمهما الله قتیلین، مصلوبین، منکسین، فی سوق القصابین، و قد وجه برأسیهما الی یزید بن معاویة. قال: فاستعبر الحسین علیه السلام باکیاً ثم قال: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ»؛ (۲۰۸) «به حسین بن علی خبر رسید که مسلم بن عقیل کشته شده است. به این طریق که مردی از اهل کوفه بر امام حسین علیه السلام وارد شد. حضرت به او فرمود: از کجا آمده ای؟ گفت: از کوفه. من از کوفه بیرون نیامدم تا این که بر مسلم بن عقیل و هانی بن عروه مذحجی نظر کردم که هر دو کشته شده و به دار آویخته و در بازار قصابان بر روی زمین کشیده می شدند. و سر آن دو را برای یزید بن معاویه فرستادند. حضرت آهی کشید و گریست. آن گاه فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ».

### ۲۳ - گریه امام حسین علیه السلام بر طفل شیرخوارش

سبط بن جوزی از هشام بن محمد نقل می کند: «چون امام حسین علیه السلام مشاهده کرد که لشکر عمر بن سعد اصرار بر کشتن او دارد، قرآن را برداشت و بر روی سر گذاشت و ندا داد: بین من و بین شما کتاب خدا و جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله حاکم باشد. ای قوم! به چه جرمی خون مرا حلال می شمارید؟ آیا من فرزند دختر پیامبر شما نیستم؟ آیا گفتار جدّم در حقّ من و برادرم که فرمود: «حسن و حسین دو جوانان بزرگوار بهشتند» به شما نرسیده است؟ اگر مرا تصدیق نمی کنید از جابر و زید بن ارقم و ابوسعید خدری سؤال کنید. آیا جعفر طیار عموی من نیست؟ در این هنگام طفلی که به جهت عطش، بی تابی می کرد توجه او را به خود جلب نمود. صدا زد: ای قوم! اگر به من رحم نمی کنید لا اقل به این طفل رحم کنید. مردی از میان قوم تیری بر او زد و او را ذبح نمود. حسین علیه السلام شروع به گریه کرد و گفت:

«اللهم احکم بیننا و بین قوم دعونا لینصرونا فقتلونا. فنودی من الهواء: دعه یا حسین! فانّ له مرضعاً فی الجنّة»؛ (۲۰۹) «بار خدایا! بین ما و بین قومی حکم کن که ما را دعوت کردند تا یاری مان کنند ولی در عوض ما را به قتل رساندند. از آسمان ندایی داده شد: ای حسین! او را رها کن؛ زیرا برای او شیردهنده‌ای در بهشت است.»

#### ۲۴ - گریه امام حسین علیه السلام بر قیس بن مسهر

چون خبر کشته شدن قیس به امام حسین علیه السلام رسید حضرت آهی کشید و گریست. آن گاه فرمود: «اللهم اجعل لنا و لشیعتنا منزلاً کریماً عندک و اجمع بیننا و ایّاهم فی مستقرّ رحمتک، انک علی کلّ شیء قدير»؛ (۲۱۰) «بار خدایا! برای ما و شیعیان ما منزل کریمی نزد خود قرار ده، و بین ما و بین آنان در مستقرّ رحمت جمع کن، زیرا تو بر هر کاری توانایی.»

#### ۲۵ - گریه امام حسین علیه السلام بر حرّ بن یزید ریاحی

قندوزی حنفی نقل می‌کند: «... حرّ بر اهل کوفه حمله‌ور شد و از میان آنان پنجاه نفر را کشت و سپس کشته شد، سرش را از تن جدا کرده، به طرف امام پرتاب نمودند. حضرت سر او را به دامن گذاشت و در حالی که می‌گریست خون را از روی صورتش پاک می‌کرد و می‌فرمود: «والله ما اخطأت أمک اذ سمّتك حرّاً فانک حرّ فی الدنيا و سعید فی الآخرة»؛ (۲۱۱) «به خدا سوگند! مادرت اشتباه نکرد زمانی که تو را حرّ نامید، زیرا تو حرّ در دنیا و با سعادت در آخرتی.»

#### ۲۶ - گریه اهل مدینه در سوگ رسول خدا صلی الله علیه و آله

ابو ذؤیب هذلی می‌گوید: «قدمت المدینه و لاهلها ضجیح بالبکاء کضجیح الحجیح اهلوا بالاحرام. فقلت: مه؟ قالوا: قبض رسول الله صلی الله علیه و آله»؛ (۲۱۲) «وارد مدینه

شدم، صدای ضجّه و گریه بلند بود همان گونه که حاجیان از احرام خارج می شوند. گفتم: چه خبر شده است؟ گفتند: رسول خداصلی الله علیه وآله از دنیا رحلت کرده است.»

### ۲۷ - گریه اهل مدینه در سوگ امام حسن علیه السلام

ابن عساکر به سندش از ابن ابی نجیح از پدرش نقل کرده که گفت: «بکی علی الحسن بن علی بمکه و المدینه سبعاً النساء و الصبیان و الرجال»؛ (۲۱۳) «اهل مکه و مدینه، اعم از زن و مرد و کودک، به مدت هفت روز بر حسن بن علی علیهما السلام گریستند.»

### ۲۸ - گریه ابوهریره بر امام حسن علیه السلام

ابن عساکر به سندش از مساور مولی بنی سعد نقل کرده که گفت: «رأیت اباهریره قائماً علی باب مسجد رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله یوم مات الحسن بن علی و یبکی و ینادی باعلی صوته: یا ایها الناس! مات الیوم حبّ رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله فابکوا»؛ (۲۱۴) «ابوهریره را مشاهده کردم در حالی که بر در مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله روز رحلت حسن بن علی علیهما السلام ایستاده و می گرید و با صدای بلند ندا می دهد: ای مردم! امروز محبوب رسول خداصلی الله علیه وآله رحلت نمود. او با این کلمات همه را به گریه انداخت.»

### ۲۹ - گریه سعید بن عاص در سوگ امام حسن علیه السلام

حاکم به سندش از مسلمة بن محارب نقل می کند: «مات الحسن بن علی سنه خمسین لخمس خلون من ربیع الاول و هو ابن ست و اربعین سنه، و صلّی علیه سعید بن العاص، و کان یبکی علیه»؛ (۲۱۵) «حسن بن علی در حالی که پنجاه و پنج روز از ربیع الاول

گذشته بود و چهل و شش سال داشت رحلت نمود. و سعید بن عاص در حالی که می‌گریست بر او درود فرستاد.»

### ۳۰ - گریه محمد بن حنیفه بر امام حسن علیه السلام

ابن عبدربه و دیگران نقل کرده‌اند: «و لما دفن - الحسن بن علی - قام اخوه محمد بن الحنفیه علی قبره باکیاً و قال: رحمک الله یا ابامحمد»؛ (۲۱۶) «چون حسن بن علی دفن شد برادرش محمد بن حنیفه گریان بر بالای قبر او ایستاد و عرض کرد: خداوند تو را رحمت کند ای ابامحمد!».

### ۳۱ - گریه اهل مدینه هنگام یادآوری رسول خدا صلی الله علیه و آله

جزری نقل می‌کند: بلال در عالم رؤیا پیامبر را خواب دید در حالی که به او فرمود: «ماهذه الجفوة یا بلال؟ اما ان لک ان تزورنا؟»؛ «این چه جفایی است ای بلال! آیا وقت آن نرسیده که به زیارت ما بیایی؟». بلال در حالی که محزون بود بیدار شد و سوار بر مرکب شده، به سوی مدینه آمد و مستقیماً به طرف قبر پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و شروع به گریه کرد و خود را به قبر حضرت مالید. حسن و حسین علیهما السلام آمدند. بلال آن دو را می‌بوسید و به خود می‌چسباند. آن دو به بلال فرمودند: ما می‌خواهیم تو هنگام سحر اذان بگویی. بلال بالای بام مسجد رفت. چون گفت: «الله اکبر، الله اکبر». مدینه از گریه مردم بر خود لرزید. چون گفت: اشهد ان لا اله الا الله، شیون اهل مدینه بیشتر شد. چون گفت: اشهد ان محمداً رسول الله، زنان از خانه‌ها بیرون ریختند، و روزی به مانند آن روز دیده نشد که این گونه مردان و زنان گریسته باشند. (۲۱۷)

### گریستن در سوگ امام حسین علیه السلام

با مراجعه به تاریخ و حدیث پی می‌بریم که پیامبر و اهل بیت ایشان علیهم السلام و صحابه و تابعین و بزرگان امت، در سوگ مصیبت امام حسین علیه السلام گریسته‌اند. اینک به نمونه‌هایی که در کتب اهل سنت به آن تصریح شده، اشاره می‌کنیم:

۱ - گریه رسول خدا صلی الله علیه و آله در سوگ امام حسین علیه السلام عایشه می‌گوید: «دخل الحسين بن علي عليه السلام على رسول الله صلى الله عليه وآله وهو يوحى اليه، فبرك على ظهره وهو منكب، ولعب على ظهره. فقال جبرئيل: يا محمد! ان امتك ستفتن بعدك و يقتل ابنك هذا بعدك. و مد يده فاتاه بتربة بيضاء و قال: في هذه الارض يقتل ابنك اسمها الطف. فلما ذهب جبرئيل خرج رسول الله صلى الله عليه وآله الى اصحابه و التربة في يده، و فيهم ابوبكر و عمر و علي و حذيفة و عمار و ابوذر و هو يبكي فقالوا: ما يبكيك يا رسول الله! فقال: اخبرني جبرئيل ان ابني الحسين يقتل بعدى بارض الطف و جاءني بهذه التربة فاخبرني ان فيها مضجعه»؛ (۲۱۸) حسین بن علی علیه السلام در حالی که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وحی نازل شده بود وارد شد و از کمر او بالا رفت و بر پشت او بازی نمود. جبرئیل به حضرت عرض کرد: ای محمد! همانا زود است که امت بعد از تو فتنه کنند و این فرزندت را به قتل برسانند. آن گاه دست دراز کرد و مشتت از تربت را به او داد و گفت: در این سرزمین است که فرزندت کشته خواهد شد، سرزمینی که اسم آن "طف" است. چون جبرئیل رفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که آن تربت در دستش بود بر اصحابش وارد شد. در میان آنان ابوبکر، عمر، علی، حذیفه، عمار و ابوذر بودند. حضرت شروع به گریه کرد. عرض کردند: چه چیز شما را به گریه درآورده است ای رسول خدا صلی الله علیه و آله؟! حضرت فرمود: جبرئیل مرا خبر داد که همانا فرزندم حسین بعد از من در سرزمین طف کشته خواهد شد. و برای من این تربت را آورد و خبر داد که در آن جا محل دفن او خواهد بود.»

۲ - گریه امام علی علیه السلام در سوگ امام حسین علیه السلام

ابن عساکر از نجی نقل می کند که من با علی علیه السلام حرکت کردیم. چون به نینوا که در راه صفین بود رسید، حضرت ندا داد: «اصبر یا اباعبدالله! اصبر یا اباعبدالله بشطّ الفرات. قلت: و ما ذاک؟ قال: دخلت علی النبی صلی الله علیه وآله ذات یوم و عیناه تفیضان، قلت: یا نبی الله! اغضبک احد، ما شأن عینیک تفیضان؟ قال: بل قام من عندی جبرئیل قبل امد فحدثنی انّ الحسین یقتل بشطّ الفرات. قال: فقال: هل لک الی ان اشمک من تربته؟ قال: فقلت: نعم، فمدّ یده فقبض قبضه منه تراب فاعطانیها فلم املک عینی ان فاضتا»؛ (۲۱۹) «صبر کن ای اباعبدالله! صبر کن ای اباعبدالله در شطّ فرات. راوی می گوید: عرض کردم: برای چه؟ حضرت فرمود: روزی بر پیامبر وارد شدم در حالی که دو چشمش گریان بود. عرض کردم: ای پیامبر خدا صلی الله علیه وآله! آیا کسی تو را به غضب در آورده است؟ چه شده که چشمانتان اشکبار است؟ حضرت فرمود: لحظاتی قبل جبرئیل اینجا بود و مرا خبر داد که حسین علیه السلام در کنار شطّ فرات به قتل خواهد رسید. نجی می گوید: حضرت به من فرمود: آیا می خواهی از تربتش به تو دهم تا استشمام نمایی؟ عرض کردم: آری. آن گاه دست خود را دراز کرده و مشتی از خاک برداشت و به من عطا نمود. من نتوانستم جلوی خود را بگیرم، لذا اشکم جاری شد.»

۳ - گریه امام سجاد علیه السلام در سوگ امام حسین علیه السلام  
ابن عساکر به سندش از جعفر بن محمد نقل کرده که: «سئل علی بن الحسین عن کثرة بکائه فقال: لا تلومونی، فان یعقوب علیه السلام فقد سبطاً من ولده فبکی حتی ابیضت عیناه من الحزن و لم یعلم انه مات، و قد نظرت الی اربعة عشر رجلاً من اهل بیتی یذبحون فی غداة واحدة أفترون حزنهم ینهب من قلبی ابدأ»؛ (۲۲۰) «از علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام در مورد کثرت گریستنش سؤال شد؟ حضرت فرمود: مرا ملامت نکنید؛ زیرا یعقوب یکی از فرزندانش مفقود شد، آن قدر گریست تا این که دو چشمش سفید شد در حالی که می دانست او نمرده است. ولی من به چهارده

نفر از اهل بیتم نظر کردم که در صبح یک روز همگی ذبح شدند، آیا شما می خواهید که حزن آنان از قلبم بیرون رود؟»

۴ - گریه امام صادق علیه السلام در سوگ امام حسین علیه السلام  
ابوالفرج اصفهانی به سندش از اسماعیل تمیمی نقل کرده که گفت: من نزد ابو عبدالله جعفر بن محمد علیهما السلام بودم که خادم برای سید حمیری - شاعر - از حضرت اجازه ورود گرفت. حضرت دستور داد که وارد شود. اهل بیت خود را پشت پرده قرار داد. سید حمیری وارد شد و سلام کرد و در گوشه ای نشست. حضرت از او خواست تا شعر بخواند. حمیری این اشعار را در سوگ امام حسین علیه السلام سرود:

أمرر علی جدث الحسین

فقل لأعظمه الزکیه

آأعظماً لأزلت من

و طفاء ساکبه رویه

و اذا مررت بقبره

فأطل به وقف المطیة

و ابک المطهر للمطهر

و المطهرة النقیة

کبکاء معولة أت

یوماً لواحدھا المنیة

حمیری می گوید: مشاهده کردم که اشک های جعفر بن محمد بر گونه هایش سرازیر بود، و صدای شیون از خانه حضرت بلند شد، به حدی که امام دستور به خودداری دادند. آنان نیز ساکت شدند... (۲۲۱)

۵ - گریه ابن عباس در سوگ امام حسین علیه السلام

سبط بن جوزی نقل کرده است: چون حسین علیه السلام کشته شد، دائماً ابن عباس بر او

می‌گریست تا این که چشمش کور شد. (۲۲۲)

۶ - گریه انس بن مالک در سوگ امام حسین علیه السلام  
قندوزی حنفی می‌گوید: «چون سر مبارک حسین بن علی علیهما السلام را بر ابن زیاد وارد کردند، آن را در تشتی قرار داد و با چوب دستی‌اش شروع به زدن به دندان‌های آن حضرت نمود و می‌گفت: مثل این دندان‌ها را ندیدم. انس نزد او بود، شروع به گریه کرد و گفت: حسین علیه السلام شبیه‌ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله است. (۲۲۳)

۷ - گریه زید بن ارقم در سوگ امام حسین علیه السلام  
ابن ابی الدنیا روایت کرده که زید بن ارقم نزد ابن زیاد بود، به او گفت: چوبت را بردار، به خدا سوگند! به دفعات دیده‌ام که رسول خدا صلی الله علیه و آله ما بین این دو لب را می‌بوسید. آن گاه شروع به گریه کرد. (۲۲۴)

۸ - گریه ام سلمه در سوگ امام حسین علیه السلام  
چون خبر کشته شدن امام حسین علیه السلام به ام سلمه رسید، گفت: «أو قد فعلوها؟ ملأ الله قبورهم ناراً، ثم بکت حتی غشی علیها»؛ (۲۲۵) «آیا این کار را کردند؟! خداوند قبرهایشان را از آتش پر کند. آن گاه آن قدر گریست تا این که غش کرد.»

۹ - گریه حسن بصری در سوگ امام حسین علیه السلام  
زهری می‌گوید: «لما بلغ الحسن البصری قتل الحسین بکی حتی اختلج صدغاه ثم قال: و اذلّ امه قتلت ابن بنت نبیها...»؛ (۲۲۶) «چون خبر قتل حسین علیه السلام به حسن بصری رسید، گریست، به حدی که دو گونه‌هایش پر از اشک شد. آن گاه گفت: ذلیل باد قومی که فرزند دختر پیامبرشان را به قتل رسانده است!...».

۱۰ - گریه ربیع بن خثیم در سوگ امام حسین علیه السلام  
از جمله تابعین که در سوگ مصیبت امام حسین علیه السلام گریست ربیع بن خثیم است. سبط بن جوزی نقل می‌کند: «لما بلغ الربیع بن خثیم قتل الحسین بکی و قال: لقد



قتلوا فتیة لو رآهم رسول الله صلی الله علیه وآله لاحتبهم، اطعمهم بیده، و اجلسهم علی فخذہ»؛ (۲۲۷) «چون خبر کشته شدن حسین علیه السلام به ربیع رسید گریست و گفت: آنان جوانانی را کشتند که هر گاه رسول خدا صلی الله علیه وآله آنان را می دید دوست می داشت و به دستان خود آنان را طعام می داد و بر زانوی خود می نشاند.»

۱۱ - گریه اهل کوفه در سوگ امام حسین علیه السلام  
چون مرکب اُسرا به کوفه رسید، مردم همگی به دیدن زنان خاندان پیامبر صلی الله علیه وآله آمدند. و از هر طرف صدای آه و شیون و سر و صدا و مرثیه سرایی بلند بود. زنان کوفه ندبه کنان در حالی که گریبان چاک می دادند، با همراهی مردان بر اسیران می گریستند... (۲۲۸).

۱۲ - گریه توأبین در سوگ امام حسین علیه السلام  
عایشه بنت الشاطی می گوید: «سال شصت و پنج هجری داخل نشده بود که صیحه توأبین به «یا ثارات الحسین علیه السلام» زمین را زیر پای بنی امیه به لرزه درآورد، و اهل کوفه با اسلحه های خود به طرف قبر حسین علیه السلام به راه افتادند، در حالی که این آیه را تلاوت می کردند: «فَتُوبُوا إِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ» (۲۲۹). چون نزد قبر رسیدند، همگی صیحه ای زدند. و مردم را گریان تر از آن روز ندیدند. آنان یک شبانه روز در آن جا اقامت کرده و تضرع نمودند...» (۲۳۰)

### بررسی ادله مخالفین

کسانی که از اهل سنت منکر جواز و رجحان گریستن بر اموات هستند، به ادله ای چند تمسک کرده اند که آن ها را مورد بحث و بررسی قرار می دهیم:

۱ - روایات و نهی از گریستن بر میت

مسلم و دیگران از عبدالله نقل کرده اند که گفت: حفصه بر عمر گریست. عمر به او گفت: آرام باش، ای دختر کم! آیا نمی دانی که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

«انّ المیت یعذب ببكاء اهله علیه»؛ (۲۳۱) «گریه خانواده میت، او را عذاب می دهد.»  
و نیز از ابن عمر نقل شده که چون عمر نیزه خورد بیهوش شد. بر او صدا به شیون بلند نمودند. چون به هوش آمد، گفت: آیا نمی دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «انّ المیت لیعذب ببكاء الحی»؛ (۲۳۲) «همانا مرده، بر گریه زنده عذاب می شود.»  
پاسخ

اولاً: این احادیث با احادیثی که قبلاً ذکر شد و همه دلالت بر جواز یا رجحان گریه دارد، معارض است.

ثانیاً: از احادیث دیگر استفاده می شود که عمر بن خطاب در تطبیق این حدیث نبوی بر موردش اشتباه کرده است، زیرا صهیب می گوید: «من بعد از شنیدن این حدیث از عمر، نزد عایشه رفتم و آن چه از عمر شنیده بودم برای او بازگو کردم. عایشه گفت: نه به خدا سوگند! رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز فرمود که میت به گریه کسی عذاب می شود، بلکه فرمود: «انّ الکافر یزیده الله ببكاء اهله عذاباً، وانّ الله لهو اضحک و أبکی، و لاتزر وازره و زر اخری»؛ (۲۳۳) «همانا خداوند عذاب کافر را به سبب گریه اهلش زیاد می کند. و همانا خداوند می خنداند و می گریاند، هیچ کسی بار دیگری را حمل نمی کند.»

هشام بن عروه از پدرش نقل می کند که نزد عایشه قول ابن عمر نقل شد که میت به گریه اهلش بر او عذاب می شود، عایشه گفت: خدا رحمت کند اباعبدالرحمن را، او چیزی را شنیده ولی حفظ نکرده است. روزی جنازه مرد یهودی را از کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله عبور دادند در حالی که اهلش بر او می گریستند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «انتم تبکون و انه لیعذب»؛ (۲۳۴) «شما گریه می کنید و او عذاب می شود.»

ثالثاً: قبلاً به روایتی اشاره کردیم که عمر نزد پیامبر صلی الله علیه و آله از گریه زنان بر میت منع کرد، ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: «دعهن یا عمر! فانّ العین

دامعۀ و القلب مصاب و العهد قریب»؛ «ای عمر! آنان را رها کن، زیرا چشم اشک ریزان و قلب مصیبت دیده و عهد قریب است.»

رابعاً: این روایت با ظاهر آیات قرآن سازگاری ندارد؛ زیرا خداوند می فرماید: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى؛ (۲۳۵) «هیچ گناهکاری بار گناه دیگری را بر دوش نمی کشد.»

۲ - نهی عمر از گریه بر میت

گاهی می گویند عمر بن خطاب از گریستن بر اموات نهی می کرده است، لذا نهی او دلیل بر عدم جواز است.

پاسخ

اولاً: نهی او در مقابل نصوصی است که دلالت بر جواز بلکه رجحان دارد. ثانیاً: سنت عمر نزد ما اعتباری ندارد.

ثالثاً: نهی او همان گونه که در روایات به آن اشاره شده، مورد مخالفت پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفته است.

رابعاً: چگونه عمر از گریستن بر اموات نهی کرده در حالی که خودش بر نعمان بن مقرن (۲۳۶)، زید بن خطاب (۲۳۷) و خالد بن ولید (۲۳۸)، گریسته است. و نیز امر به گریه بر خالد بن ولید نموده است. (۲۳۹)

تورات، و نهی گریه بر اموات

با تأملی در کتب یهود پی می بریم که نهی از گریه در سوگ مردگان، ریشه در تورات دارد، و عمر از آن جا که با اهل کتاب خصوصاً یهود ارتباط داشته و کتاب های آنان را قرائت می کرده است لذا این حکم را در اسلام به اجرا گذاشته است.

در کتب یهود می خوانیم: «ای فرزند! از تو شهوت دو چشمانت را با یک ضربت می گیرم، پس نوحه و گریه مکن و اشکانت را جاری مساز. آرام گرفته و ساکت باش، و نوحه بر اموات نخوان.» (۲۴۰)

۳ - اختصاص روایات گریستن به عصر ظالمان

محمد باقر بهبودی در تعلیقه خود بر کتاب «بحار الأنوار» ذیل روایات فضیلت گریه بر امام حسین علیه السلام می گوید: «توهم الجهال ان لهذه الأحادیث اطلاقاً يشمل كل ظرف و زمان، فانكرها بعض اشد الإنكار... و الحق ان هذه الاحادیث - بین صحاح و حسان و ضعاف - مستفیضة بل متواترة لا تتطرق اليها يد الجرح و التأويل، لكنها صدرت حينما كان ذكر الحسين و البكاء عليه و زيارته و رثائه و انشاد الشعر فيه انكاراً للمنكر و مجاهدة في سبيل الله، و محاربة مع اعداء الله: بنى امية الظالمة الغشوم و هدماً لأساسهم و تقبيحاً و تنفيراً من سيرتهم الكافرة بالقرآن و الرسول... و اما في زمان لا محاربة بين اهل البيت و اعدائهم كزماننا هذا فلا يصدق على ذكر الحسين و البكاء عليه عنوان الجهاد... فحيث لا جهاد في البكاء عليه فلا وعد بالجنة، و حيث لا عذاب و لا نكال و لا خوف نفس فلا ثواب كذا و كذا. فليبك الفسقة الفجرة انهم مأخوذون بسية اعمالهم ان الله لا يخدع من جنته...»؛ (۲۴۱) «و حق این است که در این احادیث روایت صحیح و حسن و ضعیف وجود دارد ولی در عین حال مستفیض بلکه متواتر است که دست جرح و تأویل در آنها راه ندارد ولی این روایات هنگامی صادر شده که ذکر حسین و گریه بر او زیارت و مرثیه خوانی و قرائت شعر درباره او انکار منکر و مجاهده در راه خدا و جنگ با دشمنان خدا بنی امیه ظالم و غاصب به حساب می آمده و موجب هدم اساس و بنیان آنها و تقبیح و تنفیر از روش کفرآمیز آنها نسبت به قرآن و رسول به حساب می آمده است... و اما در زمانی که بین اهل بیت و دشمنانشان جنگی نبوده مثل این زمان، دیگر بر ذکر حسین و گریه بر او عنوان جهاد صادق نیست... و چون جهادی بر گریه بر او نیست پس وعده ای به بهشت نمی باشد، و هنگامی که عذاب و گرفتاری و ترس بر جان نیست پس ثواب هایی هم که در روایات آمده، نیست. پس باید افراد فاسق فاجر بگریند، آنان به جهت اعمال بدشان مؤاخذه می شوند زیرا خداوند در بهشتش فریب نمی خورد...».

اولاً: روایاتی که در مورد ثواب گریه بر مصیبت امام حسین علیه السلام وارد شده مطلق است و شامل هر زمان و مکان و هر حالتی است.

امام رضا علیه السلام به ابن شیبب فرمود: «یابن شیبب! ان سرک ان تکون معنا فی الدرجات العلی من الجنان فاحزن لحزننا و افرح لفرحنا و علیک بولایتنا؛ فلو ان رجلاً تولی حجراً لحشره الله معه یوم القیمة»؛ (۲۴۲) «ای پسر شیبب! اگر دوست داری که با ما در درجات عالی بهشت باشی در حزن ما محزون و در شادی ما شاد باش. و بر تو باد به ولایت ما؛ زیرا اگر کسی سنگی را دوست بدارد خداوند او را در روز قیامت با همان سنگ محشور می کند.»

مسمع بن عبدالملک از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: «رحم الله دمعتك، اما انک من الذین یعدون من اهل الجزع لنا، و الذین یفرحون لفرحنا و یحزنون لحزننا»؛ (۲۴۳) «خداوند به جهت اشکانت بر تو رحمت فرستد. آگاه باش! همانا تو جزء کسانی هستی که برای ما جزع می کند و کسانی که در شادی ما شاد و در حزن ما اندوهناکند.»

ثانیاً: اگر این گونه روایات مخصوص زمان بنی امیه است که گریه در حکم جهاد بوده است، الان نیز وارثان بنی امیه از پیروان مدرسه شام در بین وهابیان وجود دارند که با اهل بیت علیهم السلام دشمن اند و لاقبل نمی خواهند که از آن بزرگواران یاد و ذکری برده شود و لذا از این جهت در این زمان گریه در سوگ اهل بیت علیهم السلام جهاد به حساب می آید.

ثالثاً: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در عصر و زمانی برای امام حسین علیه السلام گریه کرده است که هنوز بنی امیه به حکومت نرسیده بود تا گریه در حکم جهاد بر ضد آنان به شمار آید.

حاکم نیشابوری به سندش از ام الفضل دختر حارث نقل کرده که گفت: «انها دخلت علی رسول الله صلی الله علیه و آله فقالت: یا رسول الله! انی رأیت حلماً منکراً اللیلة. قال:

و ما هو؟ قالت: انه شديد. قال: و ماهو؟ قالت: رأيت كأنّ قطعاً من جسدك قطعت و وضعت في حجري. فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: رأيت خيراً؛ تلد فاطمة - ان شاء الله - غلاماً فيكون في حجرک. فولدت فاطمة الحسين، فكان في حجري، كما قال رسول الله صلى الله عليه وآله. فدخلت يوماً الى رسول الله صلى الله عليه وآله، فوضعت في حجره، ثم حانت منى التفاتة فاذا عيناً رسول الله صلى الله عليه وآله تهريقان من الدموع. فقلت: يا نبي الله! بأبي انت و امي، ما لك؟ قال: أتاني جبرئيل عليه الصلاة و السلام، فأخبرني ان أمّتي ستقتل ابني هذا. فقلت: هذا؟ فقال: نعم، و اتاني بتربه من تربته حمراء؛ (٢٤٤) «روزي بر رسول خدا صلى الله عليه وآله وارد شده، عرض کردم: ای رسول خدا! شب گذشته خواب بدی دیدم. حضرت فرمود: آن خواب چیست؟ عرض کردم، خواب بدی است. حضرت فرمود: چیست؟ عرض کردم: در عالم رؤیا دیدم گویا قسمتی از بدن شما جدا شده و در دامان من قرار گرفت. پیامبر فرمود: خواب خوبی دیده‌ای. فاطمه (دخترم) اگر خدا بخواهد پسری به دنیا خواهد آورد که در دامان تو بزرگ خواهد شد.

ام‌الفضل می گوید: فاطمه علیها السلام حسین علیه السلام را به دنیا آورد و او در دامان من بود، همان گونه که رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود، تا آن که بر رسول خدا صلى الله عليه وآله وارد شدم و حسین علیه السلام را در دامنش گذاردم. به حضرت توجه کردم، ناگهان دیدم که اشک از چشمانش سرازیر شد. عرض کردم: ای پیامبر خدا! پدر و مادرم به فدایت، چه شده که شما را گریان می بینم؟ حضرت فرمود: جبرئیل بر من نازل شد و خبر داد که امتم به زودی او را به شهادت می رسانند. عرض کردم: این فرزند را؟ حضرت فرمود: آری. آن گاه قسمتی از تربت خونین آن حضرت را به من داد.»

رابعاً: همچنین مطابق برخی از روایات، بسیاری از صحابه قبل از برپایی دولت بنی امیه در سوگ امام حسین علیه السلام گریستند که به طور حتم نمی توان آن را حمل بر

مسائل سیاسی نمود.

ابن عساکر از نجی نقل می کند که من با علی علیه السلام حرکت کردیم. چون به نینوا که در راه صفین بود رسید، حضرت ندا داد: صبر کن ای اباعبدالله! صبر کن ای اباعبدالله در شطّ فرات. راوی می گوید: عرض کردم: برای چه؟ حضرت فرمود: روزی بر پیامبر وارد شدم در حالی که دو چشمش گریان بود. عرض کردم: ای پیامبر خدا! آیا کسی تو را به غضب در آورده است؟ چه شده که چشمانتان اشکبار است؟ حضرت فرمود: لحظاتی قبل جبرئیل اینجا بود و مرا خبر داد که حسین علیه السلام در کنار شطّ فرات به قتل خواهد رسید.

نجی می گوید: حضرت به من فرمود: آیا می خواهی از تربتش به تو دهم تا استشمام نمایی؟ عرض کردم: آری. آن گاه دست خود را دراز کرده و مشتی از خاک برداشت و به من عطا نمود. من نتوانستم جلوی خود را بگیرم، لذا اشکانم جاری شد. (۲۴۵)

سبط بن جوزی نقل کرده است: چون حسین علیه السلام کشته شد، دائماً ابن عباس بر او می گریست تا این که چشمش کور شد. (۲۴۶)

قندوزی حنفی می گوید: «چون سر مبارک حسین بن علی علیهما السلام را بر ابن زیاد وارد کردند، آن را در تشتی قرار داد و با چوب دستی اش شروع به زدن به دندانهای آن حضرت نمود و می گفت: مثل این دندانها را ندیدم. آنس نزد او بود، شروع به گریه کرد و گفت: حسین علیه السلام شبیه ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله است. (۲۴۷)

ابن ابی الدنیا روایت کرده که زید بن ارقم نزد ابن زیاد بود، به او گفت: چوبت را بردار، به خدا سوگند! به دفعات دیده ام که رسول خدا صلی الله علیه و آله ما بین این دو لب را می بوسید. آن گاه شروع به گریه کرد. (۲۴۸)

چون خبر کشته شدن امام حسین علیه السلام به ام سلمه رسید، گفت: آیا این کار را کردند؟! خداوند قبرهایشان را از آتش پر کند. آن گاه آن قدر گریست تا این که غش

کرد. (۲۴۹)

خامساً: مطابق برخی از روایات امام زمان علیه السلام خبر از گریه خود در مصیبت امام حسین علیه السلام داده است آن جا که می فرماید: «و لأبکینّ علیک بدل الدموع دماً»؛ (۲۵۰) «و به تحقیق که برای تو به جای اشک خون گریه می کنم.»

سادساً: مگر امام رضاعلیه السلام که در عصر خلفای عباسی زندگی می کرده به گریه زیاد خود در مصیبت جدش امام حسین علیه السلام اشاره نکرده است؟ آنجا که می فرماید: «انّ یوم الحسین اقرح جفوننا و اسبل دموعنا و اذلّ عزیزنا بأرض کرب و بلا، و اورثنا الکرب و البلاء الی یوم الانقضاء...»؛ (۲۵۱) «همانا روز حسین علیه السلام پلک های ما را زخم کرده و اشکان ما را ریزان نموده و عزیز ما را در سرزمین کرب و بلا ذلیل کرده است. و غصه و بلا را تا روز قیامت برای ما به ارث گذارده است...».

### جزع در سوگ امام حسین علیه السلام

«جزع» نقیض صبر و به معنای اظهار حزن و درد و مصیبت است.

ابن منظور می گوید: «و الجزع نقیض الصبر»؛ (۲۵۲) «و جزع نقیض صبر است.»

در «اقرّب الموارد» در تفسیر «جزع» آمده است: «لم یصبر فاطهر الحزن»؛ (۲۵۳) «او صبر نکرده و اظهار حزن نموده است.»

در «المنجد» نیز به همین معنا تفسیر شده است.

اظهار حزن دارای انواع و اقسامی است:

- ۱ - بلند کردن صدا به همراه گریه که به آن نوحه سرایی می گویند.
- ۲ - گریه همراه شیون که به آن عویل می گویند.
- ۳ - گریه همراه با شمردن محاسن شخص از دنیا رفته که به آن ندبه می گویند.
- ۴ - گاهی هم با قول است مثل گفتن واویلا و... .
- ۵ - گاهی هم همراه با عمل است به این که دستش را بر پیشانی یا صورت و یا سینه اش



می‌زند و جزع می‌کند.

در هر حال هر کردار و گفتاری که از آثار غلبه حزن و اظهار آن باشد از مصادیق جزع است و این مطلبی است که در روایات نیز به آن اشاره شده است. جابر می‌گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: جزع چیست؟ حضرت فرمود: «اشدّ الجزع الصراخ بالویل و العویل و لطم الوجه و الصدر و جزّ الشعر من النواصی...»؛ (۲۵۴) «شدیدترین جزع فریاد به واویلا و زدن به صورت و سینه و کندن مو از جلوی سر است...».

جزع در سوگ امام حسین علیه السلام از دیدگاه اهل بیت علیهم السلام معاویه بن وهب از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: «کلّ الجزع و البكاء مکروه سوی الجزع و البكاء علی الحسین علیه السلام»؛ (۲۵۵) «تمام انواع جزع و گریه مکروه است به جز جزع و گریه بر حسین علیه السلام». علی بن حمزه از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: «انّ البكاء و الجزع مکروه للعبد فی کل ما جزع ما خلا البكاء و الجزع علی الحسین بن علی علیهما السلام، فانه فیه مأجور»؛ (۲۵۶) «همانا گریه و جزع برای انسان در هر چه جزع می‌شود مکروه است به جز گریه و جزع بر حسین بن علی علیهما السلام که در این مورد ثواب دارد». خالد بن سدید از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: «... و لقد شققن الجیوب و لظمن الخدود الفاطمیات علی الحسین بن علی علیهما السلام، و علی مثله تلطم الخدود و تشقّ الجیوب»؛ (۲۵۷) «... و همانا زنان فاطمی گریبان را برای حسین بن علی علیهما السلام چاک داده و بر صورت زدند، و بر مثل او باید بر صورت‌ها زد و گریبان‌ها چاک داد.»

مسمع بن عبدالله کردین بصری می‌گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «اما تذکر ما صنّع به - الحسین علیه السلام - ؟ قلت: نعم. قال: فتجزع؟ فقلت: ای واللّه، واستعبر لذلك، حتی یری اهلی اثر ذلک علیّ، فامتنع عن الطعام حتی یستبین ذلک فی وجهی.»

قال: رحم الله دمعتك، اما انك من الذين يُعدون من اهل الجزع لنا و الذين يفرحون لفرحنا و يحزنون لحزننا و يخافون لخوفنا و يأمنون اذا أمنا؛ (۲۵۸) «آیا آنچه را که بر حسین علیه السلام وارد شده یاد می‌کنی؟ عرض کردم: آری به خدا سوگند و از آن اندوهناک می‌شوم به حدی که اهل بیتم اثر آن را در من مشاهده می‌کنند و لذا از غذا دست می‌کشم و اثر این کار در صورتم نمایان می‌شود. حضرت فرمود: رحمت خدا بر اشکانت، آگاه باش! تو از کسانی به حساب می‌آیی که برای ما جزع می‌کنند و کسانی که در شادی ما شاد و در حزن ما محزونند و به خوف ما خائف و هنگامی که ما در امن و امانیم در امانند.»

معاویة بن وهب می‌گوید: «استأذنت علی ابی عبداللّٰه علیه السلام فقیل لی: ادخل فدخلت فوجدته فی مصلاه فی بینه، فجلست حتی قضی صلاته، فسمعتہ و هو یناجی ربّه و هو یقول: اللّٰهم یا من خصنا بالکرامه...»؛ (۲۵۹) «از ابو عبداللّٰه اجازه گرفتم تا بر او وارد شوم، اجازه ورود داده شد. من وارد شدم و حضرت را در حجره در محرابش مشاهده کردم. نشستم تا نمازشان تمام شود از او شنیدم که در مناجات با پروردگارش عرضه می‌داشت: بار خدایا! ای کسی که ما را به کرامت اختصاص دادی... بر آن چشم‌هایی که به جهت رحمت بر ما اشکشان جاری شده رحم کن. و نیز بر آن قلب‌هایی که جزع کرده و برای ما سوخته است رحمت فرست و آن فریادها و شیون‌هایی را که برای ما زده شده مشمول رحمت خود فرما.»

امام سجاد علیه السلام به «زائده» می‌فرماید: «... فانه لما اصابنا بالطف ما اصابنا و قتل ابی علیه السلام و قتل من کان معه من ولده و اخوته و سائر اهله و حملت حرمه و نساؤه علی الأقتاب، یراد بنا الکوفه، فجعلت انظر الیهم صرعی و لم یواروا، فعظم ذلک فی صدري و اشتد لما اری منهم قلقی، فکادت نفسی تخرج، و تبینت ذلک منی عمّتی زینب الکبری بنت علی علیها السلام فقالت: مالی اراک تجود بنفسک یا بقیه جدی و ابی و اخوتی؟ فقلت: و کیف لا اجزع و اهلع و قد اری سیدی و اخوتی و عمومّتی و

ولد عمی و اهلی مصرعین بدمائهم، مرملین بالعری، مسلین، لا یکفنون و لایوارون...»؛ (۲۶۰) «... چون آن مصیبت بزرگ بر ما در کربلا وارد شد و پدرم و کسانی که از اولاد و برادران و سایر اهل بیتش به شهادت رسیدند و اهل حرم و زنانش بر شتران به اسارت برده شدند تا آن‌ها را به کوفه وارد کنند، من به جنازه‌ها نظر می‌کردم که بر روی زمین افتاده و دفن نشده بودند. این موضوع بر سینه‌ام سنگینی کرد و چون آنان را این گونه دیدم امر برایم گران آمد و نزدیک بود که جان از تنم خارج شود. عمه‌ام زینب دختر علی علیهما السلام چون این حالت را از من مشاهده کرد عرضه داشت: تو را چه شده که با جان خود بازی می‌کنی ای باقیمانده جد و پدر و برادرانم؟ من گفتم: چگونه جزع و فزع نکنم در حالی که آقا و برادران و عموها و پسرعموها و اهل بیتم را می‌بینم که به خون غلطیده و در سرزمین کربلا به خاک افتاده‌اند و لباس‌های آن‌ها را به غارت برده و کسی نیست که آن‌ها را کفن کند و دفن نماید...».

معنای عدم کراهت جزع در سوگ امام حسین علیه السلام

شیخ یوسف بحرانی در شرح روایت معاویه بن وهب از امام صادق علیه السلام که فرمود: همه انواع جزع و گریه مکروه است مگر جزع و گریه در شهادت امام حسین علیه السلام می‌فرماید: «فالظاهر ان المراد بالکراهه هنا عدم ترتب الصواب و الأجر علیه مجازاً، لا الکراهه الموجبه للذم، و ذلك فانه لیس فی شیء من افراد البكاء ما یوجب الثواب الجزیل و الأجر الجمیل مثل البكاء علیه و البكاء علی آبائه و ابنائه: و قساری البكاء علی غیرهم ان سبيله سبیل المباحات»؛ (۲۶۱) «پس ظاهر آن است که مراد به کراهت در آنجا مجازاً عدم ترتب ثواب و اجر بر گریه باشد، نه کراهتی که موجب مذمت گردد و جهت آن این است که در هیچ نوع گریه چیزی که موجب ثواب ارزشمند و اجر زیبا شود نیست، همانند گریه بر امام حسین علیه السلام و گریه بر پدر و اجداد و فرزندان او علیهم السلام که چنین ثواب و اجری دارد. و نهایت حکمی که مترتب بر گریه بر دیگران می‌شود آن است که مباح باشد.»

## تباکی در سوگ اولیای الهی

برخی به خاطر وضعیّت خاصی که قلبشان دارد کمتر می‌توانند گریه کنند. اینان اگر تباکی هم کنند به ثواب و ارزش گریه خواهند رسید.

در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که آن حضرت آخر سوره زمر «فَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا» را بر جماعتی از انصار تلاوت کرد. همگی به جز جوانی از آنان گریستند. جوان عرض کرد: از چشم من قطره‌ای بیرون نیامد، ولی تباکی کردم. حضرت فرمود: «من تباکی فله الجنة»؛ (۲۶۲) «هر کس تباکی کند برای او بهشت است.»

جریر از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «انّی قارئ علیکم «الْهَکْمُ التَّکَاثُرُ» من بکی فله الجنة و من تباکی فله الجنة»؛ (۲۶۳) «همانا من بر شما سوره «الْهَکْمُ التَّکَاثُرُ» را می‌خوانم، هر کس گریست بهشت بر او واجب می‌شود و هر کس تباکی هم کرد نیز بر او بهشت واجب است.»

شیخ محمد عبده می‌گوید: «تباکی آن است که انسان خود را با زحمت به گریه وادارد، ولی بدون ریا.» (۲۶۴)

میر سید شریف جرجانی می‌گوید: «اصل در تباکی قول پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: «ان لم تبکوا فتباکوا»؛ «اگر گریه نمی‌کنید پس تباکی کنید.» مقصود از این جمله تباکی از کسی است که مستعدّ گریه است، نه تباکی غافل و کسی که از روی لهو این چنین می‌کند.» (۲۶۵)

از روایات اهل بیت علیهم السلام استفاده می‌شود که تباکی با توجه نیز مطلوبیت دارد. امام صادق علیه السلام فرمود: «من تباکی فله الجنة»؛ (۲۶۶) «هر کس تباکی کند برای او بهشت است.»

و نیز فرمود: «... و من أنشد فی الحسین شعراً فتباکی فله الجنة»؛ (۲۶۷) «... و هر کس درباره حسین علیه السلام شعری بخواند و تباکی کند بهشت بر او واجب است.»

## روان‌شناسی گریستن

### توضیح

بیشترین و مهم‌ترین تأثیری که مراسم عزاداری بر شرکت کنندگان دارد تأثیرات روانی است و بیشتر شرکت کنندگان نیز در پی همین نوع تأثیرات هستند. لذا برخی می‌گویند: عزاداری و گسترش این مراسم در طول سال و به مناسبت‌های مختلف باعث می‌شود که جامعه از شادی‌ها دور باشد و بیشتر احساس غمگینی کند و در نتیجه باعث افزایش افسردگی در جامعه شود.

### مراتب گریه

گریه دارای یک ظاهر است و یک باطن. ظاهر آن یک امر فیزیولوژیک است؛ یعنی باید تأثیرات روانی از طریق محرک‌های بیرونی یا درونی مثل تفکر شکل گیرد، سپس این تأثیرات وارد چرخه فیزیولوژی مغز و اعصاب شود. در این هنگام بخش خاصی از مغز فعال شده و غدد اشکی چشم را فرمان فعالیت می‌دهد، و در نهایت قطرات اشک جریان پیدا می‌کند که ما آن را گریه می‌نامیم. باطن گریه همان تأثیرات درونی است. نگاه روان‌شناختی و داوری ما در باب پیامدهای گریه نیز دایرمدار تأثیرات عاطفی است. اگر در روایات آمده است که گریه کردن و گریاندن و حالت گریه به خود گرفتن در مراسم عزای حسینی منشأ اثر دنیوی و اخروی است، به تأثیرات درونی نظر دارد و گرنه به صورت مصنوعی و یا با مواد شیمیایی هم می‌توان، چشمانی گریان داشت. باطن گریه بر چهار نوع تقسیم می‌شود که یک نوع آن معطوف به خود و نیازهای سرکوب شده خود است و می‌تواند با افسردگی هم‌پستگی مثبت داشته باشد کنش و واکنش ورا

اجتماعی فرد را مختل سازد، اما سه نوع دیگر، امیدبخش است و حرکت آفرین و رابطه معکوس با افسردگی دارد؛ نوع اول ناشی از مرگ واقعی است، اما سه نوع دیگر سوگ واقعی نیستند اگر چه در مراسم سوگواری انجام می‌پذیرد. این چهار نوع عبارتند از:

#### ۱ - گریه ناشی از ارتباط و علاقه

این گریه به هنگام غم و مصیبت و داغ دیدگی حاصل می‌شود و اختیاری نیست، و معمولاً بی‌اراده جاری می‌گردد. این گریه به اصطلاح روان‌شناسان و روان‌درمان‌گران، تخلیه روانی - هیجانی است و به خود فرد و نیازهای سرکوفته شده او بازمی‌گردد.

#### ۲ - گریه ناشی از عقیده

این نوع گریه مثل اشکی است که هنگام مناجات از انسان جاری می‌شود. که ناظر به حال و آینده است. این نوع گریه ریشه در اعتقادات دارد و مربوط به ترس‌های دنیوی و زندگی روزمره نیست.

#### ۳ - گریه ناشی از کمال خواهی

برخی از گریه‌ها ناشی از فضیلت‌طلبی و کمال خواهی است، مثل گریه‌ای که در فقدان معلّم و مربی اخلاق و پیامبر و امام و... رخ می‌دهد. این نوع از آن جهت است که ما در عمق وجودمان کمال و رشد را تحسین می‌کنیم و از بودن آن کمالات، ذوق‌زده می‌شویم و از فقدان آن‌ها ناراحت می‌گردیم. گاهی در مراسم عزاداری گریه‌هایی از این نوع وجود دارد.

#### ۴ - گریه بر مظلوم

مثل این که بر رسول خداصلی الله علیه و آله و امامان مخصوصاً سالار شهیدان و مصائبی که بر آنان وارد شده می‌گرییم.

**تحول مذهبی با گریه در سوگ امام حسین علیه السلام**

## اشاره

واقعه کربلا نه تنها منشأ تأثیر در قلوب عموم بشریت شده است، بلکه باعث شده تا کسانی که داخل در آیین آن حضرت نبوده‌اند را به سوی آن رهنمون سازد و از دین و آیین معاویه خارج کرده و به سوی آن حضرت سوق دهد. اینک به برخی از کسانی که با خواندن یا شنیدن واقعه عاشورا تحوّل مذهبی در آنان پیدا شده و موجب استبصارشان شده اشاره می‌کنیم:

## ۱ - استاد مصری، ابوشریف، معروف عبدالمجید

او در نامه‌ای به یکی از خطبای حسینی می‌نویسد: «ذات یوم کنت ابحث عن إذاعة القاهرة و فی یدی مزیاع صغیر و انا جالس و حدی فی غرفتی، کنت أعیش حینها خارج مصر، و کان الشوق الیها یغمز قلبی و یتولی علی مشاعری و لم تکن الفضائیات قد ظهرت بعد.

و فجأة تناهی الی اذنی صوت رخیم عذب، فاوقفت مؤشر المزیاع، کان الأداء مختلفاً تماماً عن کل اداء سمعته من قبل، فازدادت دهشتی. کان الرجل یتحدث عن الامام الحسین علیه السلام و عن الكارثة المریعة التي وقعت فی کربلاء، لا ادری فی ای شهر من الشهور کنا، و ربّما کنا فی شهر محرم.

فی تلك الأيام لم اکن قد عرفت بعد البكاء علی الحسین علیه السلام و معنی هذا البكاء و لکننی وجدت نفسی قد غمرها حزن شدید، فاجهشت بالبكاء، و فاضت الدموع من عیونی بغزارة و حرارة دون ارادة، و رحّت ابکی بمرارة و حرقة لم اعهدھا من قبل، الی ان انتهى الحديث الذي استولی علی جوانحی قادماً عبر الأثیر، و قد تجسدت أمامی مصیبة اهل البيت الأطهار علیهم السلام اعلن المذیع بان الإذاعة هی اذاعة طهران، و لکنه لم یدکر اسم المتحدث، و لعله بالطبع کان قد ذکره فی البداية، فشعرت بالأسف

الشدید؛ لأننی كنت فی شدۀ الشوق لمعرفة صاحب هذا الصوت القادم من خلف الحجب و الأستار...

و كان ان انفتحت امام بصیرتی آفاق جدیدۀ واسعة علی قتیل العبرات الامام الحسین علیه السلام؛ (۲۶۸) «یک روز در حالی که در دستانم رادیوی کوچکی بود به دنبال موج قاهره بودم. تنها در اتاقم نشسته بودم، در همان حال که موج را می چرخاندم ناگهان صدایی گوارا و دل‌انگیز به گوشم خورد، موج رادیو را بر آن نگه داشتم. این صدا با تمام صداهایی که قبلاً شنیده بودم فرق می‌کرد. کم‌کم توجه‌ام را به خودش جلب کرد. دقت کردم، فهمیدم شخصی درباره امام حسین علیه السلام و از حادثه تلخی که در کربلا به وقوع پیوست سخن می‌گوید. نمی‌دانم در چه ماهی از ماه‌های سال بود، گمانم در ماه محرم بود.

آن ایام من هنوز مسأله گریه بر امام حسین علیه السلام را نمی‌دانستم. ولی با شنیدن بخشی از واقعه کربلا از آن خطیب در دلم حزنی شدید احساس نمودم. در آن هنگام زار زار گریستم و اشکانم از دیدگانم بدون اراده و با شدت و حرارت، جوشش داشت. من چنان گریه‌ای تلخ و با سوزش داشتم که هرگز در طول عمرم مثل آن را یاد ندارم، این حالت در وجود من تا آخر کلام خطیب ادامه داشت، حالتی که تمام وجود مرا در بر گرفته و در آن تأثیر گذاشت و مصیبت اهل بیت اطهار علیهم السلام را در جلوی من مجسم ساخت. رادیو اعلام کرد که این صدا صدای تهران است، ولی اسم سخنران را ذکر نکرد و گویا نام او را از ابتدا برده بود. من در خود تأسف شدیدی احساس کردم؛ زیرا اشتیاق زیادی داشتم که صاحب این صدا را از پشت این حجاب‌ها و پرده‌ها بشناسم...

بعد از این زمان بود که افق‌های جدید و گسترده در پیش چشمانم نسبت به کشته شده اشک‌ها، امام حسین علیه السلام باز شد.



او بعد از آن واقعه، تشیع را انتخاب کرده و با سفر به ایران یکی از مجریان تلویزیون می شود.

## ۲ - استاد صائب عبدالحمید

او در کتاب خود «منهج فی الانتماء المذهبی» قصه استبصار خود را چنین بازگو می کند: «نعم، هكذا كانت البداية، مع الحسين مصباح الهدى كانت البداية، و مع الحسين سفينة النجاة كان الشروع. بداية لم اقصدها انا و انما هي التي قصدتني فوقفتني الله لحسن استقبالها و اخذ بيدي الى عباتها...»

ذلك كان يوم ملك عليّ مسامعي صوت شجىّ، ربّما كان قد طرقها من قبل كثيراً فأغضت عنه و مالت بطرفها و اسدلت دونه ستأثرها و أعصت عليه، حتى دعاني هذه المرأة و انا في خلوة او شبهها، فاهتزت له مشاعري و منحته كل احساسى و عواطفى من حيث ادري و لا ادري... فجذبني اليه، تتبادلنى امواجه الهادرة، و السنه لهيبه المتطايرة، حتى ذابت كبريائى بين يديه و انصاع له عتوىّ عليه، فرحت معه اعيش الأحداث و اذوب فيها، اسير مع الراحلين و احطّ اذا حطّوا، و اتابع الخطى حتى النهاية. تلك كانت قصة مقتل الامام الحسين عليه السلام بصوت الشيخ عبدالزهران الكعبي؛ فى العاشر من محرّم الحرام من سنة ١٤٠٢ للهجرة. فاصغيت عنده ايّما اصغاء لنداءات الامام الحسين عليه السلام و ترتعد جوارحى مع الدمعة و العبرة و شىء فى دمي كأنه الثورة، و هتاف فى جوارحى: لبيك يا سيدى يا بن رسول الله! و تنطلق فى ذهنى اسألة لا تكاد تنتهى و كأنه نور كان محبوباً، فانبعث يشقّ الفضاء الرحيب دفعة واحدة. انطلاقة يؤمها الحسين، بقیة المصطفى، و رأس الأمة و علم الدين. انطلاقة الاسلام كلّه تنبعث من جديد و رسول الله يقودها من جديد، بشخص ریحانته و سبطه الحسين عليه السلام. و هذه نداءات الاسلام يبثها اينما حلّ و الجميع يعرفها و لا يعرف للاسلام معنى فى سواها.

و مصارع ابناء الرسول!...»؛ (۲۶۹) «آری این چنین بود شروع آن، با حسین علیه السلام چراغ هدایت، شروع آن بود. و با حسین علیه السلام کشتی نجات شروع شد. شروعی که من آن را قصد نکرده بودم، بلکه او مرا قصد نمود، و خداوند مرا به حسن استقبال از آن موفق گردانید و دست مرا گرفته و به عتبه‌های آن رسانید... و آن، روزی بود که صدایی حزین به گوشم خورد. چه بسا آن صدا قبل از آن نیز بارها به گوشم رسیده بود ولی از آن بی توجه گذر کرده بودم و بر روی آن پرده‌ها انداختم، او نیز به من بی توجهی کرد. ولی این بار مرا به خود دعوت نمود در حالی که من در جای خلوتی یا شبیه آن بودم. به جهت آن صدا تمام مشاعر و حواس من به لرزه درآمد و من نیز تمام احساس و عواطفم را بی اختیار در اختیار او قرار دادم... .

آن صدا مرا به سوی خود جذب کرد... و امواج متلاطم و زبانه‌های شعله پراکنده‌اش هر لحظه بر من اصابت می‌نمود. تا به حدی که کبریای وجودم را نزد خود ذوب نمود و تمام وجودم را سراسر گوش کرده و به خود متوجه ساخت. من با آن صوت به حرکت درآمدم و با وقایعی که نقل می‌کرد زندگی کرده، در آنها ذوب می‌شدم... و با آن قافله سیر می‌نمودم، و هر کجا که فرود می‌آمدند، من نیز فرود می‌آمدم و به دنبال آنان تا به آخر، گام‌های خود را برداشته و راه را پیمودم.

آن واقعه، قصه مقتل امام حسین علیه السلام با صدای شیخ عبدالزهره کعبی؛ در روز دهم از ماه محرم الحرام سال ۱۴۰۲ هجری بود. من به تمام نداهای امام حسین علیه السلام گوش می‌دادم و تمام جوارحم از آن می‌لرزید، و این حالت همراه با اشک و عبرت بود، و چیزی در خونم... گویا انقلاب و ندایی در جوارحم... که لبیک یا سیدی، یابن رسول الله!...

در ذهنم سؤال‌هایی بی‌پایان بود، و گویا نوری که از قبل محجوب و مستور بوده است. این نور برافروخت و یک دفعه تمام فضا را شکافت. فروزشی که پیروی و اقتداء به حسین علیه السلام را در بر داشت، حسینی که یادگار مصطفی و بزرگ امت و از

رهبران دین بود.

فروزشی از اسلام به تمام معنا که از نو برانگیخت و پیامبر خداصلی الله علیه وآله آن را به توسط شخص ریحانه و سبطش حسین علیه السلام از نو رهبری نمود. این ندهای اسلام است که هر کجا فرود آید پراکنده می شود و همه آن ها را می شناسند! و برای اسلام معنایی به جز آن شناخته نمی شود. آری، مکان های بر زمین خوردن فرزندان رسول خدا!...».

### ۳ - استاد ادیس حسینی مغربی

او در کتاب خود «لقد شیعی الحسین علیه السلام» می نویسد: «قال لی احد المقربین یوماً: من الذی شیّعک و ایّ الکتب اعتمدتها؟ قلت له: اماً بالنسبة لمن شیعی، فانه جدی الحسین و مأساته الألیمة. و اماً عن الکتب فقد شیعی صحیح البخاری و الصحاح الأخری.

قال: کیف ذلک؟ قلت له: اقرأها و لا تدع تناقضاً ألاً احصيته و لا رطانة ألاً وقفت عندها ملیاً... اذ ذاک ستجد بُغیتک! انّ الأمة التي قتلت الحسین علیه السلام و سبت اهله الطاهرين لا يمكنی الثقة بها مطلقاً، و لا يمكنی ان أوّل هذه الأحداث لصالح الفكر السائد، مثلما لا استطیع تأویل الدم الطاهر بالماء الطبیعی. هذه الدماء التي سالت لیست مياه نهريّة، انما هی دماء اشرف من اوصی بهم النبی صلی الله علیه وآله فی هذه الأمة، أفقدتني الأمة الثقة فی نفسها، و مهما قالوا فانهم لن یقنعونی بانّ دم الحسین علیه السلام لم یُرق بید مسلمین حکموا الأمة الاسلامیة، و کان تعامل ائمة السنّة و الجماعة معهم تعاملًا حسنًا. الامّة التي لم ترع ابناء الرسول صلی الله علیه وآله بعده لا يمكن ان ترع سنّته بعده، قل ما شئت. قل: انّ المسلمین فی العهد الأول اجتهدوا فی قتل اهل البيت علیهم السلام و قل: انّ هذه الأفكار التي وردت فی کتب الشیعة دخيلة و لا حقيقة لها فی التاريخ الاسلامی، لکن هل یستطیع واحد من المسلمین من المحيط الی المحيط ان

یَدْعَى انَّ الحسین علیہ السلام لم یَمْتَ شهیداً مظلوماً بأمر من امیر المؤمنین یزید بن معاویة و بفتوی رسمیه من شریح القاضی و سیوف الجیش الأموی الحاقده، فی بیعة ترعرع فیها فکر العامة و علی اثر حدث فرید من نوعه فی تاریخ الاسلام هو حدث تحویل الخلفاء الی مُلک عضوض، حیث یُنصب یزید بن معاویة غضباً علی المسلمین... کلاً و الف کلاً، فلا احد یتستیع ذلك؛ لانّ التاریخ أبی الّا ان یتقی امیناً لقضایا المستضعفین و لو کره المفسدون»؛ (۲۷۰) «یک نفر از نزدیکانم به من گفت: چه کسی تو را شیعه نمود، و به چه کتاب‌هایی اعتماد نمودی؟ من در جواب او گفتم: اما نسبت به این سؤال که چه کسی مرا شیعه نمود باید بگویم: آن شخص جدم حسین علیہ السلام و فاجعه ناگواری بود که بر او اتفاق افتاد. و اما نسبت به این سؤال که به چه کتابی در این باره اعتماد کردم، باید بگویم که مرا صحیح بخاری و صحاح دیگر اهل سنت، شیعه نمودند. او سؤال کرد: این چگونه ممکن است؟ به او گفتم: صحاح را مطالعه کن، و از تناقضات آن مگذر جز آن که آن‌ها را شماره نمایی. و نیز از کلامی مگذر جز آن که در آن تأمل نمایی... در این هنگام به آرزوی خود خواهی رسید.

به طور حتم امتی که حسین علیہ السلام را به قتل رساند و اهل بیت طاهرین او را به اسارت برد هرگز قابل اعتماد نیست. و هرگز برای فکر آزاد و بی تعصب امکان ندارد تا این حوادث را توجیه کند، همان گونه که من نمی‌توانم خون پاک را با آب طبیعی تأویل نمایم. این خون‌هایی که جاری شد آب‌های نهر نبود، بلکه خون‌های شریف‌ترین کسانی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله بر آنان در این امت وصیت نموده بود. این امت خود باعث شدند که اعتبارشان را از دست بدهند، و هر چه بگویند نمی‌توانند مراقع کنند که چگونه خون حسین علیہ السلام به دست افرادی بر زمین ریخته شد که بر امت اسلامی حکمرانی می‌کرده‌اند و علمای اهل سنت و جماعت با آنان رفتار خوبی داشتند!

امتی که رعایت حال فرزندان پیامبرش را بعد از او ندارد هرگز نمی‌تواند مراعات

سنتش را بعد از او کند، هر چه می‌خواهی در توجیه این عمل بگو، بگو که مسلمانان در عهد اول در کشتن اهل بیت علیهم السلام اجتهاد کردند! و بگو: این افکار که در کتب شیعه وجود دارد همگی ساختگی است و در تاریخ اسلام حقیقتی ندارد، ولی آیا یک نفر از مسلمانان از این طرف اقیانوس تا آن طرف اقیانوس می‌تواند انکار کند که امام حسین علیه السلام مظلومانه به امر یزید بن معاویه و به فتوای رسمی از شریح قاضی و شمشیرهای لشکر اموی کینه‌توز کشته شد جامعه‌ای که در آن فکر عامه رشد کرده و در پی حادثه‌ای منحصر به فرد از نوع خود در تاریخ اسلام به وقوع پیوست، حادثه‌ای که عبارت از تحویل خلافت به پادشاهی و سلطنت بود. که بعد از آن یزید بن معاویه به طور غاصبانه بر مسلمانان منصوب شد...

هرگز، و هزار هرگز... هیچ کس جرأت و توان ندارد که این موضوع را انکار یا توجیه نماید؛ زیرا سنت تاریخ آن است که نسبت به وقایع و قضایایی که بر مستضعفین وارد شده کوتاهی نکند، گرچه مفسدین کراحت داشته باشند.»

او نیز می‌گوید: «کان الحسین علیه السلام یرید ان ینتشل الأمة من جمودها، و یحرکها للثورة ضدّ الکیان الأموی الجاثم علی السلطه، و لابدّ من توضیح، و لابدّ من دم شریف یراق؛ لیحدث فی نفوس القوم الذین خذلوا قضیته و مازالوا یخذلون»؛ (۲۷۱) «خواست امام حسین علیه السلام این بود تا امت را از جمودی که پیدا کرده برهاند و او را برای انقلابی بر ضدّ کیان اموی که بر سلطه تکیه زده تحریک نماید. و این کار احتیاج به جانفشانی و فداکاری داشت، و احتیاج به خونی بود که ریخته شود، تا انقلابی را در نفوس مردم پدید آورد...».

وی اضافه می‌کند: «کان الامام الحسین علیه السلام یحرص علی کرامه الأمة و مصلحتها، و یحول دون یزید و اذلالها... لقد خذل الحسین علیه السلام و هو فی امس الحاجة الی من ینصره»؛ (۲۷۲) «امام حسین علیه السلام حریص بر کرامت امت و مصلحت آنان بود و در مقابل یزید و گمراهی‌های او می‌ایستاد... آری حسین علیه السلام خوار شد در

حالی که احتیاج شدید به کسانی داشت تا او را یاری کنند».

او بعد از تبیین واقعه عاشورا به صورت اختصار به این نتیجه می‌رسد که «لقد شیعی الحسین علیه السلام» حسین علیه السلام مرا شیعه نمود. و سپس می‌گوید: «... و لعمری، انه المشهد الذی لا یزال صداه یتحرک فی اقدس قدساتی، یمیننی بالأحزان فی کلّ حرکة أتحرکها. ما ان خلصت من قراءة مذبحه كربلاء بتفاصيلها المأساوية حتى قامت كربلاء فی نفسی و فکری، و من هنا بدأت نقطة الثورة، الثورة علی کل مفاهیمی و مسلّماتی الموروثة، ثورة الحسین علیه السلام داخل روحی و عقلی...»

لقد جاء اهل الشام و الكوفة بالسيف، و جاء الحسین علیه السلام بالدم و انتصر الدم علی السيف، بل و انتصر علی التاريخ البلاطوی، فكان الحسین علیه السلام نوراً لم تغطه ظلم التحریف.

و نحن ننعی هذه المأساة و نعلم ان الامام الحسین علیه السلام قد مضى علی حق، و ان قطرة من نعيمه قد أنستهم کلّ معاناته، ألا أننا نبکی اولئك المغفلين الذین اتخذوا من قاتلی الحسین علیه السلام و انصارهم و خاذليه قدوة لهم و اسوة و نماذج من الورع یقتدی بها. و ما اکثر الطبول التي قُرعت و المزامير التي عُزفت مدحاً لشخصیات تاریخیه كانت من بین اولئك الذین اشترکوا فی احتراز رأس الحسین علیه السلام و نهب متاعه بخسة!

الذین قتلوا الحسین علیه السلام و هم یعلمون انه خیر من امیرهم و سید العرب و المسلمین، و ماقتلوه ألا طمعاً فی الحطام الذی أمناهم به یزید، ایسوا قادرین علی تحریف الاسلام و اختلاق الأحادیث بحثاً عن نفس الحطام؟

لقد شیعی الحسین علیه السلام من خلال المأساة التي شاهدها هو و اهل البيت علیهم السلام، شیعی بدمائه العبیطة، و هی تنساب علی الرمل الأصفر بارض الطفوف و بصراخ الأطفال و نواح النساء. یومها نادیت و قد انسکبت من عینی دمعهُ حزینهُ و رقیقه، قلت و القلب تمزقه الأحزان:

و یرثی ربابک دنیا الشجون  
و دمع النواح و فیض الرسا  
و ای شیء صنع الأعداء بموته سوى ان حفروا قبورهم و دقوا نعوشهم بالمسامیر لیدخلوا  
مقبره التاريخ صاغرین، و ما زلت اراه - ابا عبد الله - کبیراً فی عین التاريخ، لقد نور الحیاة  
بدمه الزکی العطر؛  
سطعت بریقاً کومض الشمس  
و شاع سناک کبرق السماء  
و ما ان أقرأ عن تفاصيل كربلاء حتی تأخذنی الجذبة بعيداً، ثم تعود انفاسی الی انفاسی،  
و الحسین علیه السلام الفاه لیدیها قد تربع بدمائه الطاهرة.  
فیالیتنی كنت معه، فأفوز فوزاً عظیماً. و فی تلك هناك من يفهمنی و قد لا يفهمنی من  
لا یری للجريمة التاريخية وقعا فی نفسه و فی مجربات الأحداث التي تلحقها.  
فكربلاء مدخلی الی التاريخ، الی الحقیقة، الی الاسلام، فكیف لا أجدب الیها جذبه  
صوفی رقیق القلب، او جذبه اذیب مرهف الشعور، و تلك هی المحطة التي اردت ان  
أنهی بها كلامی عن مجمل معاناة آل البيت علیهم السلام و ظروف الجريمة التاريخية  
ضد نسل النبی صلی الله علیه وآله؛ (۲۷۳) «... به جان خودم سو گند! این مشهد کسی  
است که همیشه فریاد او در مقدس ترین مقدسات من به صدا در آمده و در حرکت  
است. و در تمام حالات و حرکات مرا محزون نموده است.  
من از قرائت کشتار کربلا با تفصیل جانکاهش خلاصی نیافتم جز آن که کربلا در  
نفس و فکرم قیام نمود. و از این جا نقطه انقلاب شروع شد، انقلابی بر ضد تمام مفاهیم  
و مسلمات به ارث گذاشته برای من از گذشتگان، آری، انقلاب حسین علیه السلام  
داخل روح و عقلم....  
اهل شام و کوفه با شمشیر آمدند، ولی امام حسین علیه السلام با خون خود آمد، و خون  
بر شمشیر پیروز شد، بلکه بر تاریخ انحراف پیروز گشت، لذا حسین علیه السلام نوری

است که تاریکی‌های تحریف، او را نخواهد پوشانید. ما این مصیبت و فاجعه را گرامی می‌داریم و می‌دانیم که امام حسین علیه السلام به حق کشته شد و تنها قطره‌ای از خون او تمام آنان را به بوته فراموشی تاریخ سپرد، ولی ما بر افراد غافل می‌گرییم که قاتلان و خوارکنندگان حسین علیه السلام و انصار او را الگو و رهبر خود قرار داده، و نمونه‌ای از ورع پنداشته‌اند و به آنان اقتدا می‌نمایند... کسانی که حسین علیه السلام را به شهادت رساندند در حالی که می‌دانستند او از امیرشان بهتر است، او سید عرب و مسلمانان است. آنان حسین علیه السلام را نکشتند جز به خاطر هدایایی که یزید بشارتش را به آنان داده بود. آیا آنان قدرت بر تحریف اسلام و جعل احادیث را به جهت رسیدن به هدایای یزید نداشتند؟

آری، این حسین علیه السلام بود که مرا از لابه‌لای این مصیبتی که او و اهل بیتش به آن مبتلا شدند، شیعه نمود. مرا با خون‌های تازه‌اش شیعه نمود. خون‌های تازه‌ای که بر روی سنگ ریزه‌های زرد در سرزمین طف (کربلا) بر زمین ریخت. او مرا با صدای اطفال و نوحه‌های زنان شیعه نمود. من به یاد آن روز فریاد برآوردم در حالی که از دیدگانم اشکی همراه با حزن و رقت قلب جاری بود. و با قلبی که اندوه‌ها آن را پاره می‌نمود گفتم:

و یرثی ربابک دنیا السّجون

و دمع النواح و فیض الدما

«و مرثیه سرایی می‌کند رباب تو از دنیایی که زندان مؤمن است در حالی که اشک نوحه گرانه‌اش ریزان و خونس در جوشش می‌باشد».

با مرگ حسین علیه السلام دشمنان او چه کردند، جز آن که گورهای خود را کنده و نعش‌های خود را با لگد خورد کردند تا با خواری و ذلت در مقبره تاریخ دفن شوند. ای ابا عبدالله! من همیشه تو را در چشم تاریخ بزرگ می‌بینم. حیات زندگی به خون پاک و معطر تو نورانی شد.



سطعتَ بَرِيقاً كَوَمُضِ الشَّمْسِ

و شاعَ سَنَاكَ كَبِرِ السَّمَا

«نور تو ساطع شد در برابر شعاع اندک خورشیدها و شعاع نور تو پهنه گسترده آسمان را فراگرفت».

من هر گاه تفصیل کربلا را قرائت می‌کنم از دور جذبه‌ای مرا به سوی خود می‌برد، آن گاه نفس‌هایم به تپش درمی‌آید و حسین را در کنار خود می‌یابم که به خون پاکش غوطه‌ور است. ای کاش من با او بودم و به فوز عظیم نائل می‌گشتم! و در آن جذبه و کشش محو می‌شدم! آری در آن جا کسی است که آنچه را که من فهمیدم می‌فهمد، و ممکن است کسی باشد که آن چه من فهمیدم نفهمد و آن واقعه عظیم تاریخی در نفس او اثری نگذارد...

آری، کربلا محلّ و زمان ورود من به تاریخ است، ورود به حقیقت و ورود به اسلام است. چگونه همانند جذبه صوفی رقیق القلب به این حقیقت جذب نشوم، یا همانند جذبه ادیبی که شعورش به هیجان آمده است فانی نگردم. آری این واقعه‌ای است که بر آن فرود آمدم و به طور مختصر و اجمال از مصایب آل بیت‌علیهم السلام و جرم تاریخ بر ضدّ نسل پیامبر صلی الله علیه و آله سخن گفتم و الآن می‌خواهم کلامم را به پایان رسانم.»

#### ۴ - دکتر محمد تیجانی تونسی

او در کتاب خود «ثمّ اهدیت» می‌نویسد: «جاء صدیقی منعم و سافرنا الی کربلاء، و هناک عشنا محنة سیدنا الحسین علیه السلام کما یعیشها شیعتہ، و علمت وقتئذ بانّ سیدنا الحسین علیه السلام لم یمت، فالناس یتزاحمون و یتراصّون حول ضریحه کالفراشات و یتکون بحرقه و لهفه لم اشهد مثیلاً، فکانّ الحسین علیه السلام استشهد الآن. و سمعت الخطباء هناک یثیرون شعور الناس بسردهم لحادثه کربلاء فی نواح و نحیب و

لا یکاد السامع لهم ان یمسک نفسه و یتماسک حتی ینهار.  
 فقد بکیت و اطلقت لنفسی عنانها و کأنها کانت مکبوتة و احسست براحةً نفسیة کبيرة ما  
 کنت اعرفها قبل ذلك الیوم، و کأنی کنت فی صفوف اعداء الحسین علیه السلام و  
 انقلبت فجأة الی اصحابه و اتباعه الذین یفدونہ بارواحهم.  
 و کان الخطیب یتعرض قصه الحرّ و هو احد القادة المکلّفين بقتال الحسین علیه السلام  
 و لکنه وقف فی المعركة یرتعش کالسعفة، و لما سألہ بعض اصحابه: اخائف انت من  
 الموت؟ اجابه الحرّ: لا واللّٰه، و لکننی اخیر نفسی بین الجنّة و النار. ثم همز جواده و  
 انطلق الی الحسین علیه السلام قائلاً: هل من توبة یابن رسول اللّٰه؟ صلی الله علیه و آله  
 و لم اتمالك عند سماع هذا ان سقطت علی الأرض باکیاً، و کأنی أمثل دور الحرّ، و  
 اطلب من الحسین علیه السلام: هل من توبة یابن رسول اللّٰه؟ سامحنی یابن رسول اللّٰه.  
 و کان صوت الخطیب مؤثراً، و ارتفعت اصوات الناس بالبکاء و النحیب. عند ذلك سمع  
 صدیقی صیاحی و انکبّ علیّ معانقاً، باکیاً، و ضمّنی الی صدره، کما تضمّ الأم ولدها و  
 هو یردد: یا حسین، یا حسین. کانت دقائق و لحظات عرفت فیها البکاء الحقیقی، و  
 احسست و کأنّ دموعی غسلت قلبی و کلّ جسدی من الداخل؛ (۲۷۴) «... دوستم منعّم  
 آمد و با هم به کربلا مسافرت کردیم و در آن جا به مصیبت سرورمان حسین - مانند  
 شیعیان - پی بردم و تازه فهمیدم که حضرت حسین علیه السلام نمرده است. مردم  
 ازدحام می کردند و گرداگرد آرامگاهش پروانه وار می چرخیدند و با سوز و گدازی که  
 نظیرش هرگز ندیده بودم، گریه می کردند و بیتابی می نمودند که گویی هم اکنون  
 حسین علیه السلام به شهادت رسیده است. و سخنرانان را می شنیدم که با بازگو کردن  
 فاجعه کربلا احساسات مردم را برمی انگیختند و آنان را به ناله و شیون و سوگ و  
 می داشتند و هیچ شنونده ای نمی تواند این داستان را بشنود و تحمل کند، بلکه بی اختیار  
 از حال می رود. من هم گریستم و گریستم و آن قدر گریستم که گویی سالها غصّه در  
 گلویم مانده بود، و اکنون منفجر می شود.

پس از آن شیون، احساس آرامشی کردم که پیش از آن روز چنان چیزی ندیده بودم. تو گویی در صف دشمنان حسین علیه السلام بوده‌ام و اکنون در یک چشم بر هم زدن منقلب شده بودم و در گروه یاران و پیروان آن حضرت که جان خود را نثارش کردند، قرار می‌گرفتم. و چه جالب که در همان لحظات، سخنران، داستان حرّ را بررسی می‌کرد. حرّ یکی از سران سپاه مخالف بود که به جنگ با حسین علیه السلام آمده بود، ولی یکباره در میدان نبرد بر خود لرزید و وقتی اصحابش از او سؤال کردند که تو را چه شده است؟ نکند که از مرگ می‌هراسی؟ او در پاسخ گفت: به خدا سوگند! هرگز از مرگ هراسی ندارم ولی خود را معیّر می‌بینم که بهشت را برگزینم یا دوزخ را. او ناگهان اسب خود را به سوی حسین علیه السلام حرکت داد و به دیدار او شتافت و گریه کنان عرض کرد: «ای فرزند رسول خدا! آیا راه توبه برایم هست؟».

درست در همین لحظه بود که دیگر نتوانستم طاقت بیاورم و شیون کنان خود را بر زمین افکندم، و گویا نقش حر را پیاده می‌کردم و از حسین علیه السلام می‌خواستم که «ای فرزند رسول خدا، آیا توبه‌ای برایم هست؟ یابن رسول الله! از من در گذر و مرا ببخش».

صدای واعظ چنان تأثیری در شنوندگان گذاشته بود که گریه و شیون مردم بلند شد. دوستم که صدای فریادم را شنید، با گریه مرا در بغل گرفت و معانقه کرد. همان گونه که مادری فرزندش را دربر می‌گیرد و تکرار می‌کرد: «یا حسین! یا حسین!». لحظاتی بود که در آنان گریه واقعی را درک کرده بودم، و احساس می‌کردم که اشک‌هایم قلبم را شست و شو می‌دهند و تمام بدنم را از درون تطهیر می‌کنند.»

## ۵ - خانم هاجر حسینی

او که مسیحی و از اهالی ویرجینیای آمریکا بوده درباره علت مسلمان شدنش می‌گوید: «من با عشق به امام حسین علیه السلام جلو رفتم و مسلمان شدم. امام حسین علیه السلام را انتخاب کردم چون تمام حقایق را در ایشان خلاصه می‌دیدم. در حدیث نبوی داریم که

حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمودند: من از حسین هستم و حسین از من است؛ یعنی در واقع تمام دین اسلام در ایشان خلاصه می شود. منظورم این است که تمام مشکلات را می توان با علاقه به امام حسین علیه السلام حل کرد...» (۲۷۵)

## ۶ - احمد حسین یعقوب اردنی

او که در سفری به مناسبت سالگرد وفات امام خمینی رحمه الله به ایران آمده بود می گوید: «از جمله برنامه های من زیارت ضریح امام خمینی به مناسبت سالگرد وفات او بود. صبح آن روز به زیارت ضریح او رفتم و با انبوهی از جمعیت که کمتر از سه میلیون نفر مرد و زن نبود مواجه شدم که ضریح او را همانند حلقه ای در بغل گرفته و دست های خود را به سوی آسمان بلند کرده و با هم شعارهایی به فارسی می دهند. به مترجم خود گفتم: برای من به طور دقیق ترجمه کن که این جمعیت چه می گوید؟ او گفت: آنان می گویند: ما همانند اشخاصی نیستیم که امام خود را تنها گذاردند، ما با تو هستیم ای امام!»

من از گریه منفجر شدم، و فهمیدم امامی که او را تنها گذاشتند تا لشکر خلافت با او مقاتله کند همان امام حسین علیه السلام است!! در آن روز به ذهن و قلبم خطور کرد که به فکر تألیفی در رابطه با واقعه کربلا برآیم. و به این نتیجه رسیدم که مطلع کردن مردم از جزئیات واقعه کربلا ضرورت دارد. و لذا بخشی از وقتم را برای این موضوع نذر کردم و شروع به خواندن و جمع مطالب و بایگانی کردن آنها نمودم تا در نتیجه در این زمینه دست به تألیف بزنم....

هنگامی که مشغول تألیف کتابم در این باره بودم، موقعیت هایی بود که به طور مطلق از همه ایام بیشتر محزون بودم. از اتفاقاتی که افتاده بود متأثر می شدم، و به دفعات زیاد در طول روز می گریستم. و چه انسانی است که بر بخش های مختلف واقعه کربلا نگرید...» (۲۷۶)

او از جمله مستبصرینی است که بعد از انتخاب تشیع کتاب‌هایی در دفاع از این مذهب تألیف کرده است.

### ۷ - علامه دکتر محمد حسن شحاته

او که از اساتید سابق دانشگاه الازهر است نیز پس از مطالعات فراوان در رابطه با شیعه امامیه، پی به حقیقت این فرقه برده و در سفری که به ایران داشت در سخنرانی خود برای مردم اهواز می‌گوید: «عشق من به امام حسین علیه السلام سبب شد که از تمامی موقعیت‌هایی که داشتم دست بردارم».

او همچنین در قسمت دیگری از سخنانش می‌گوید: «اگر از من سؤال کنند: امام حسین علیه السلام را در شرق می‌توان یافت یا غرب؟ من جواب می‌دهم که امام حسین علیه السلام را می‌توان در قلب من دید. و خداوند توفیق تشرّف به ساحت امام حسین علیه السلام را به من داده است» (۲۷۷).

### واقعه عاشورا در اندیشه اهل سنت

#### ۱ - عباس محمود عقاد

او که استاد ادبیات عرب در مصر و از نویسندگان به نام عرب به حساب می‌آید درباره امام حسین علیه السلام می‌گوید: «باور کنید هنوز آدم را فرزندی به هم نرسیده است که بتواند به کاری همانند حسین علیه السلام روی آورد» (۲۷۸).

او نیز می‌گوید: «همه مسلمانان او را یکتا مایه رستگاری و تنها حافظ عواطف انسانی می‌دیده‌اند» (۲۷۹).

او نیز می‌گوید: «سرزمین کربلا حرمی است که مسلمانان برای عبرت و یاد آوری به زیارت آن می‌آیند و غیر مسلمین برای مشاهده و بازدید، ولی اگر بنا باشد که حق این سرزمین ادا شود باید آن را زیارت گاه هر انسانی قرار داد که برای نوع خود نصیبی از

قداست و بهره‌ای از فضیلت قائل است، زیرا ما به یاد نداریم که قطعه‌ای از زمین به مانند کربلا این چنین دارای فضیلت و منقبت باشد. این نیست مگر به جهت آن که این سرزمین با اسم کربلا و منزلگاه حسین علیه السلام مقرون و عجین شده است.» (۲۸۰)

## ۲ - شیخ محمد عبده

او که نویسنده مصری است درباره قیام امام حسین علیه السلام می‌نویسد: «قیام امام حسین علیه السلام بر ضد یزید واجب بود؛ زیرا هنگامی که حکومت عدل برای پیاده کردن دستورات اسلام وجود داشته و حکومت ستم کار آن دستورات را تعطیل کرده باشد بر همه مسلمین واجب است به حکومت عدل کمک کرده و ستم کار را از کار برکنار کنند. از این جهت قیام امام حسین علیه السلام فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ضد پیشوای ظلم و ستم که امور مسلمین را به دست گرفته بود یعنی یزید بن معاویه که خداوند او و کمک کارانش را خوار کند، واجب و از بلند همتی او بود.» (۲۸۱)

## ۳ - شیخ طنطاوی

او که از علمای مصر به حساب می‌آید درباره واقعه عاشورا می‌گوید: «داستان حسینی، عشق آزادگان را به فداکاری در راه خدا برمی‌انگیزد و استقبال مرگ را بهترین آرزوها به شمار می‌آورد، چندانکه برای شتاب به قربانگاه بر یکدیگر پیشی جویند.» (۲۸۲)

## ۴ - عبدالحمید جوده السحار

او که نویسنده مصری است درباره امام حسین علیه السلام می‌نویسد: «حسین علیه السلام نمی‌توانست با یزید بیعت کند و به حکومت او تن دهد؛ زیرا در آن صورت بر فسق و فجور مهر تأیید می‌گذاشت و ارکان ظلم و طغیان را محکم می‌ساخت و بر فرمانروایی

باطل تمکین می نمود. امام حسین علیه السلام به این کارها راضی نمی شد گرچه اهل و عیالش به اسارت روند و خود و یارانش کشته شوند». (۲۸۳)

او نیز می گوید: «علاوه بر این، حسین علیه السلام زندگی را از دریچه چشم حقیقت بین خود بررسی نموده و قضاوت می کرد. افرادی که حبّ ریاست چشم باطنشان را کور و گوششان را کر نموده نمی توانند عقیده و راه حسین علیه السلام را درک نموده و در راه آن قدم بگذارند. در این نبرد آشتی ناپذیر، حتی اهل و عیال امام حسین علیه السلام را به عنوان خارجی به اسیری بردند، اما امروز دنیا به حسین علیه السلام درود می فرستد و نام جاویدان او با احترام ذکر می شود، اما نام یزید و جیره خواران و غلامان حلقه به گوش او با ننگ و انزجار همیشگی قرین شده است». (۲۸۴)

## ۵ - العیدی

او که مفتی شهر موصل بوده درباره فاجعه کربلا می گوید: «فاجعه کربلا در تاریخ بشر نادره ای است، همچنان که مسبب آن نیز نادره روزگارند... حسین بن علی علیه السلام سنت دفاع از حق مظلوم و مصالح عموم را بنابر فرمان خداوند در قرآن و به زبان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و وظیفه خویش دید، و بدین سبب نیز نزد پروردگار سرور شهیدان محسوب شد و در طول تاریخ پیشوای اصلاح طلبان به حساب آمد و در حقیقت به آنچه خواسته بود بلکه بالاتر از آن دست یافت». (۲۸۵)

## ۶ - شیخ عبدالله علانی

او که از علمای اهل سنت لبنان است درباره امام حسین علیه السلام می نویسد: «برای همه متفکران مسلمان آن روزگار ثابت شده بود که یزید با توجه به اخلاق خاص و تربیت مشخص آنچنانی، وسیله ای است و برای هیچ مسلمانی سکوت در آن موقعیت هرگز جایز نبوده و وظیفه آنان مخالفت و اعتراض آشکار بود. در این صورت قیام حسین علیه

السلام در حقیقت اعلام نامزدی خود برای حکومت نبود، بلکه ذاتاً و بیش از هر چیز، اعتراض به ولایت یزید به شمار می‌رفت. گواه این ادعا گفتار حسین علیه السلام به ولید است که چون از او خواست بیعت کند گفت: یزید فاسقی است که فسقش برای خدا آشکار می‌باشد». (۲۸۶)

او نیز می‌گوید: «هر کس در زندگی دو روز دارد؛ روز زنده شدن و روز مردن، ولی تو ای حسین تنها یک روز داشتی؛ روز زنده شدن و حیات؛ زیرا هرگز نمردی و تو جان شیرین خود را بر سر عقیده پاک و هدف بزرگ و آرمان مقدس خویش دادی. به همین دلیل تا حق و حقیقت و اسلام در جهان زنده است تو هم زنده‌ای». (۲۸۷)

#### ۷ - خانم بنت الشاطی

او که از نویسندگان مصری است درباره حضرت زینب علیها السلام می‌گوید: «زینب خواهر حسین بن علی علیه السلام لذت پیروزی را در کام ابن زیاد و بنی امیه تلخ کرد و در جام پیروزی آنان قطرات زهر ریخت، و در همه حوادث سیاسی پس از عاشورا همچون قیام مختار و عبدالله بن زبیر و سقوط دولت امویان و برپایی حکومت عباسیان و محکم شدن مذهب تشیع، زینب علیها السلام قهرمان کربلا نقش بسزایی داشت». (۲۸۸)

#### ۸ - عبدالرحمن شرقاوی

وی که از نویسندگان و ادیبان و شاعران مصری است درباره امام حسین علیه السلام می‌گوید: «حسین علیه السلام شهید راه دین و آزادی است نه تنها شیعه باید به نام حسین علیه السلام ببالد بلکه تمام آزاد مردان دنیا باید به این نام شریف افتخار کنند». (۲۸۹)

#### ۹ - توفیق ابوعلم



او که رئیس اداره مسجد سیده نفیسه در مصر است درباره امام حسین علیه السلام می گوید: «امام حسین علیه السلام قصد کربلا کرد تا از یک سو دست به قیام بزند و از سوی دیگر از بیعت با یزید خودداری نماید، هر چند که برای او روشن بود که این قیام و امتناع به قتل او منجر خواهد شد؛ زیرا اگر او با یزید بیعت می کرد یزید درصدد به وجود آوردن تغییرات اساسی در دین اسلام برمی آمد و بدعت های زیادی را بنا می نهاد. به همین دلیل است که گفته اند: حسین، خود و خانواده و فرزندان را فدای جدش کرد و ارکان حکومت بنی امیه هم جز با قتل او متزلزل نمی شد.» (۲۹۰)

#### ۱۰ - محمد عبدالباقی

او که نویسنده مصری است درباره امام حسین علیه السلام می گوید: «اگر حسین علیه السلام با یزید فاسق بی شخصیت که شارب خمر و نابکار بود و جایگاه خلافت را به مجلس ساز و آواز و حلقه شراب تبدیل کرده و به گردن سگ ها و میمون ها طلا آویزان نموده بود در حالی که صدها هزار مسلمان گرسنه و محروم بودند، به عنوان خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت می کرد، این عمل او مهر تایید و رضایتی بود بر تمام کارهایی که یزید مرتکب می شد و حتی سکوت او به عنوان رضایتش به حساب می آمد؛ زیرا حسین علیه السلام در شبه جزیره العرب شخص منحصر به فرد بود.» (۲۹۱)

#### ۱۱ - خالد محمد خالد

او که نویسنده مصری است درباره امام حسین علیه السلام و واقعه عاشورا می گوید: «چه کسی می توانست بهتر از اباعبدالله الحسین علیه السلام رهبری آزادگان را برعهده گیرد؟... بهترین فرزند از بهترین پدر... برجسته ترین وارث از خانواده فداکاری و قهرمانی و بخشش... بنابراین، روزی باید فرارسد که حسین علیه السلام به وظیفه خود

جامه عمل بپوشاند و این روز جز عاشورا کدامین روز می تواند باشد؟ پس روز عاشورا روز فداکاری است. اگر امروز روز فداکاری نباشد پس چه روز، روز فداکاری است؟!». (۲۹۲)

او نیز می گوید: «حقیقت قضیه برای هر فردی روشن بود که حسین علیه السلام با بصیرت کامل، تنها به جنگ شخصی مانند یزید نمی رفت بلکه هدفش مبارزه با فکر یزید بود، همان گونه که پدر بزرگوارش با فکر معاویه سر جنگ داشت». (۲۹۳)

او نیز درباره امام حسین علیه السلام می گوید: «به عقیده ما، همه عوامل شورش بر ضد گمراهی ها در نهاد او موجود بود... این تصمیم مولود ادراک صحیح او بود... او می دانست که برای نگهداری دین مبین اسلام، احتیاج به فداکاری و شاید قربانی شدن دارد. او این تصمیم را برای این نگرفت که مردم کوفه از او دعوت کرده بودند تا با وی بیعت کنند و حتی نمایندگانی برای این منظور به سوی حضرتش فرستاده بودند... البته مردم کوفه می خواستند بر ضد یزید شورش کنند و تحت رهبری حسین علیه السلام با حکومت وی مبارزه نمایند. آری... حسین علیه السلام نمی توانست اجازه دهد که دین خدا و دنیای مردم بازیچه دست یزید باشد. او خود را برای مقاومت و مبارزه با حکومت پلیدان آماده می کرد تا ضربت قاطع خود را بزند... خواه مردم کوفه او را دعوت کرده یا نکرده باشند، او مسئولیت خود را به خوبی می دانست و به ندای وجدان گوش می داد... و هیچ نیروی خارجی هم نبود که او را تشویق و تحریک کند؛ زیرا احتیاج به تشویق و حتی تایید خارجی هم نداشت...». (۲۹۴)

او نیز می گوید: «درس بزرگ کربلا در واقع "فداکاری" در راه عقیده است که باید برای همیشه سرمشق مسلمانان باشد و مورد ستایش قرار گیرد». (۲۹۵)

او که استاد و رئیس دانشکده شریعت دانشگاه الازهر مصر است می گوید: «حسین علیه السلام شهید نمونه و برجسته مجاهدان راه خدا مشاهده کرد که بال و پر حق شکسته و باطل از هر سو راه را بر آن بسته است. خود را دید که شاخ درخت نبوت پسر آن امام شیر دلی است که هرگز از بیم ذلت سر به زیر نینداخت.

خود را دید که برطرف کردن این حزن و اندوه و از میان بردن این تاریکی ها به او حواله داده شده و از او خواسته شده است. صدایی از اعماق وجودش او را ندا می داد: تو ای پسر پیامبر! برای رفع این شداید هستی.

خداوند به واسطه جدّ تو تاریکی ها را برطرف و حق را ظاهر و باطل را نابود ساخت تا بر او نازل شد «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» و مردم گروه گروه در دین خدا داخل شدند. پدر تو همان شمشیر برنده و قاطعی بود که در نیام نرفت تا گردن های مشرکان را ذلیل تو حید کرد.

برخیز ای اباعبدالله مانند پدر و جدت جهاد کن و از دین خدا حمایت نما و ستمکاران را دفع نما و زمین را از پلیدی ظلم و ستم پاک ساز...

چه کسی برای نجات امت قیام می کند اگر تو قیام نکنی ای پسر علی و فاطمه. گویی حسین علیه السلام این صدا را از اعماق وجودش می شنید که به این ندا صدا می داد و شب و روز بر او اصرار می ورزید. پس حسین علیه السلام چاره ای جز پاسخ به این ندا و اجابت این صدا نداشت، و به کسانی که او را از قیام باز داشته و می ترسانند التفاتی نفرمود و شدت و قساوت دشمن و جسارت و بی اعتنایی او به احترام خاندان نبوت او را از جهاد در راه خدا باز نداشت؛ زیرا او مجاهدی بود که به امر خدا قیام کرد و برای او تفاوتی نداشت که به ظاهر مغلوب باشد یا منصور؛ چون هر دو صورت برایش شرافت بود «هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلاَّ إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ». پس او در راه خدا و حق شهید شد و قاتلانش به لعنت خدا و تمام ملائکه و مردم گرفتار شدند و او به بزرگترین درجات در نزد

خدایش رستگار شد. «مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ» (۲۹۶).

### ۱۳ - محمد زغلول پاشا

او که یکی از شخصیت‌های مصری است در سخنرانی خود در حسینیه ایرانی‌ها می‌گوید: «حسین علیه السلام در این کار به واجب دینی و سیاسی خود قیام کرد و این گونه مجالس عزاداری، روح شهامت را در مردم پرورش می‌دهد و مایه قوت اراده آن‌ها در راه حق و حقیقت می‌گردد» (۲۹۷).

### ۱۴ - دکتر کلیم صدیقی

او که رئیس پارلمان مسلمانان انگلستان است با الهام از قیام حسینی می‌گوید: «نزد اهل تشیع، نخستین گام مؤثر در جهت صحیح، همان اوایل تاریخ آنان برداشته شد و در قالب ردّ و نفی هر گونه سازش با نظام‌های موجود متجلی گردید و ریشه‌های آن به ردّ حاکمیت یزید از سوی امام حسین علیه السلام و متعاقب آن شهادت ایشان در کربلا بازمی‌گردد. و باید اذعان کرد که در میان اهل تسنن این مرحله اصلاحی هنوز آغاز نشده است» (۲۹۸).

### ۱۵ - احمد اسکندر

او که نویسنده‌ای مصری است در مقاله‌ای که در روزنامه «الجمهوریه» مصر به نام «ثار الله» منتشر کرده می‌نویسد: «حسین کشته شد ولی کلام او رسالتی بزرگ گردید. سرش بریده شد ولی برای همیشه رمز شهادت ماند. خونسش به زمین ریخت ولی در عصر خویش و همه عصرها فریادی شد که در گوش مؤمنان و مبارزان فریاد برآورد...»

که چشمان خود را باز کنید و به اشراری که شما را محاصره کرده‌اند بنگرید و عوامل ضعف و تردید و پستی را از درون خویش ریشه کن سازید». (۲۹۹)

### ۱۶ - محمد علی جناح

او که پس از استقلال پاکستان نخستین رئیس حکومت آن کشور گردید درباره امام حسین علیه السلام می گوید: «نظیر حسین علیه السلام در شجاعت و شهامت در سراسر جهان وجود نتوان یافت. به اعتقاد من همه مسلمانان و همه جهانیان باید از این شهید راه خداوند و فدایی بی نظیر حق و حقیقت سرمشق و عبرت بگیرند». (۳۰۰)

### ۱۷ - فاروق احمد خان لغاری

او که رئیس جمهور پاکستان بود درباره امام حسین علیه السلام می گوید: «زندگی مبارک امام حسین علیه السلام برای ما راه هدایت است و با پیروی از این راه می توانیم توطئه‌های دشمنان را خنثی کنیم». (۳۰۱)

### ۱۸ - خانم بی نظیر بوتو

او که زمانی نخست وزیر پاکستان بود می گوید: «مسلمانان فلسطین، کشمیر و بوسنی باید به سیره امام حسین علیه السلام عمل نمایند». (۳۰۲)

## واقعۀ عاشورا در اندیشه مسیحیان

### اشاره

یکی از مهم ترین مسائل عقیدتی که فکر اسلامی و مسیحی با هم به نقطه اشتراک و به یک نتیجه رسیده و بر آن تأکید فراوان دارند، مسأله حق و اجابت دعوت و ندای رسالت و فداکاری در راه آن همراه با ایمان و عقیده است. منبع و مصدر این دو خط

یکی است و سیر تاریخی آن فرقی ندارد؛ زیرا رسالت آسمانی آن از ناحیه خداست که به جهت مکارم اخلاق برای بشر فرستاده شده است تا آنان را از جهالت و ظلم برهاند. و از جمله این رسالت‌ها رسالت حضرت مسیح علیه السلام و رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است که جهان را به حرکت در آورده و تأثیر به‌سزایی گذاشته است. و باید که چنین باشد، چرا که این دو هدیه‌ای آسمانی برای نجات بشر است، جامعه و اجتماع همیشه به چنین منبع صافی و خالص محتاج است تا به تمام انواع اخلاق نیک و فضیلت و کرامت و زندگانی گوارا رسیده و از این راه به اهداف عالی خود نایل گردد، و امام حسین علیه السلام در دین اسلام و رسالت پیامبرش شخصیتی است که ادامه دهنده رسالت جدش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بوده که با نهضت و فداکاری‌اش مسیر امت را که به انحراف کشیده شده بود اصلاح نموده، همان‌گونه که حضرت مسیح علیه السلام با رهبری خود کلمه حق را در جامعه آن روز قوم بنی‌اسرائیل پیاده کرد و با فداکاری و جانفشانی که از خود نشان داد باعث شد تا جهل و ظلم را از آن جامعه بزدايد، و لذا تمام مشکلاتی را که دید به جهت کرامت رسالت آسمانی بود، برخی می‌خواستند تا نور خورشید و حق را با حيله‌های مختلف خاموش کنند که خداوند نخواست و لذا نتوانستند به اهداف شوم خود نایل آیند. و این‌گونه بود وضعیت حضرت مسیح علیه السلام.

امام حسین علیه السلام نیز با راه و مسیر فداکاری که در پیش گرفت با شمشیر مصافحه کرده و با نیزه معانقه نمود و در راه عقیده هر چه را که داشت فدا کرد و از این راه بهره‌ها برد و به اهداف عالی خود که همان اهداف اسلامی است نایل گشت.

## ۱ - انطوان بارا

او می‌گوید: «اذن كان الحسين عليه السلام هو رجل المرحلة الثانية للإسلام بعد المرحلة الأولى التي بدأها جده الرسول، و كانت مهمته كبيرة تتصدى لإعادة مسيرة العقيدة إلى

الصراط المستقیم. و لم لا؟ أليس عليه السلام هو خامس أهل البيت الذين صرح القرآن الكريم بطهارتهم... و من كان اجدر منه لأن يكون رجل الاستمرارية و إعادة التقويم للإسلام الذي قيل فيه: بدؤه محمدی و بقاؤه حسینی؛ (۳۰۳) «در این هنگام حسین علیه السلام همان مرد مرحله دوم برای اسلام بعد از مرحله اول است، مرحله‌ای که جدش رسول آن را شروع کرده است و حسین علیه السلام وظیفه و تکلیف بزرگی را به دوش دارد که همان بازگرداندن عقیده به راه مستقیم است. و چرا چنین نباشد؟ آیا او پنجمین نفر از اهل بیتی نیست که قرآن کریم به طهارت آن‌ها تصریح دارد... و چه کسی از او سزاوارتر برای این که مرد استمرار و ادامه دهنده اهداف محمدی صلی الله علیه و آله و بازگرداننده استحکام به اسلام باشد، اسلامی که درباره آن گفته شده که شروعش محمدی و بقائش حسینی است.»

او نیز می گوید: «... غدا حبّ الحسین الثائر واجبا علينا كبشر... و غدا حبّ الحسین الشهيد جزءاً من نفثات ضمائنا، فقد جاءت صيخته عليه السلام نبراساً لبني الانسان في كلّ عصر و مصر و تحت أية عقيدة انضوى... اذ انّ اهداف الأديان هي المحبّة و التمسك بالفضائل و الدعوة الى التآخي البشري لتعظيم علاقة الفرد برّبه اولاً و بأخيه ثانياً؛ (۳۰۴) «... دوست داشتن این حسین علیه السلام انقلابی برای ما به عنوان یکی از افراد بشر واجب شده... و نیز محبت حسین علیه السلام شهید جزئی از حالات درونی ماست که ظهور و بروز دارد. به طور حتم صدای او حقیقت ارزنده‌ای برای نوع انسان‌ها در هر عصر و مکان و تحت هر عقیده‌ای پیچیده است...؛ زیرا اهداف ادیان همان محبت و تمسک به فضائل و دعوت به برادری در سطح جهان به جهت تعظیم علاقه فرد با پروردگارش در مرتبه اول و به برادران هم‌نوعش در مرتبه بعد می‌باشد.»

او نیز می گوید: «فقد كان الحسین عليه السلام شمعاً الاسلام... اضاءت ممثله ضمير الأديان الى ابد الدهور؛ (۳۰۵) «به طور حتم حسین علیه السلام همانند مشعلی نورانی برای اسلام بود که به عنوان نماینده نهاد همه ادیان تا پایان روزگار است.»

او نیز می گوید: «لقد شكلت الحركة المنعطف الروحي، الخطير الأثر في مسير العقيدة الإسلامية و التي لولاها لكان الإسلام مذهباً باهتاً يركن في ظاهر الرؤوس لاعقيدة راسخة في أعماق الصدور و ايماناً يترع في وجدان كل مسلم»؛ (۳۰۶) «به طور حتم حرکت عاطفی و روحی اثر ارزشمندی را در مسیر عقیده اسلامی ترسیم کرده و از خود به جای گذاشته است، حرکتی که اگر نبود، اسلام مذهبی صرف به حساب می آمد که تنها در ظاهر سرها قرار می گرفت نه عقیده‌ای راسخ در اعماق سینه‌ها و ایمانی که در وجدان هر مسلمانی قرار گیرد».

او نیز می گوید: «فأية ملحمة هي استمدت وقود أحداثها من عتره النبي و آل بيته الأخير... و آية انتفاضة رمت الى حفظ كيان امه محمد و صون عقيدة المسلم و حماية السنة المقدسة و ذب اذى المنتهكين عنها؟ ملحمة ظلت في خاطر المسلم رمز الكرامة الدينية، شاهد من خلالها صفحة جديدة من مسيرة عقيدته، صفحة بيضاء عارية من اشكال العبودية و الرق و الزيغ، مسطرة بأحرف مضيئة تهدي وجدانه الى السبل القويمة التي يتوجب عليه السير في مسالكها ليبلغ نقطة الأمان الجديدة به كانسان»؛ (۳۰۷) «پس کدامین حماسه است که مقدمات و چارچوب حوادثش از عترت پیامبر و اهل بیت برگزیده‌اش نشأت گرفته و استمداد کرده است... و کدامین انقلابی است که هدفش حفظ کيان امت محمدصلی الله عليه و آله و نگهداری عقیده مسلمان و حمایت از سنت مقدس و مقابله آن از آزار کسانی باشد که هتک حرمت می کنند؟ حماسه‌ای که در خاطره مسلمان به عنوان رمز کرامت دینی به حساب می آید و از لابه لای آن صفحه جدیدی از مسیر عقیده‌اش را مشاهده کرده است، صفحه‌ای سفید و خالی از شکل‌های بندگی و بردگی و انحراف، حماسه‌ای که با حروف روشن نوشته شده و هر مسلمانی را به راه‌های محکم هدایت می کند، راه‌هایی که با سیر در آن‌ها به طور حتم او را به نقطه امان و آرامشی که مستحق انسان است می‌رساند».

او نیز درباره نهضت حسینی می گوید: «كانت ثورة ضعيفة بتركيها المادية، ألا ان لها



صلابه الصخر و المبدأ بترکیبتها الروحیه و الرمزیه، و كان عليه السلام يعلم بأنه بالغ بها النصر و الاستمرار للعقیده مالم یکن لیبغیه بایثار السلامه من مذبحه کربلاء. و الحسین علیه السلام عند ما ثار لم یثر لأجل نوال کرسی الحکم؛ اذ لم تکن منطلقاته من قاعده فردیه او زمنیه، بل كانت اهدافها تتعداه الی الأعقاب و الأجيال القادمه؛ (۳۰۸) «نهضت او به لحاظ ترکیب مادی ضعیف به نظر می رسید جز آنکه به لحاظ ترکیب روحی و رمزی دارای صلابتی محکم و ریشه‌ای بود. او می دانست که تنها از این راه است که به نصرت و پیگیری عقیده خواهد رسید، هدفی که هرگز با سالم بیرون آمدن از معرکه کربلا تحقق نخواهد یافت. و حسین علیه السلام هنگامی که نهضت خود را شروع کرد هدفش رسیدن به تاج و تخت خلافت نبود؛ زیرا هدف او فردی یا مربوط به زمان خاص نبود، بلکه اهداف او از شخص خاص و زمان گذشته و برای آیندگان و نسل‌های دیگر بود.»

او نیز در توجیه حرکت امام حسین علیه السلام می گوید: «و حركة الحسين عليه السلام كان لها هدفان لا ثالث لهما؛ الأول: احداث رجّه عنیفه فی کیان الأمة الاسلامیه، و هذا هدف مبدئی و لیس مرحلی او نهایی، و الثاني: وضع الأسس النهائیة و المبادئ الضروریة لحفظ کیان العقیده الی الأبد محاذراً بها ان تزل او تضعف او تضمحلّ علی ید افراد او سلاطین، و هذا هو هدفها الجوهری و الرئیسی و الأساسی»؛ (۳۰۹) «و حرکت حسین علیه السلام دارای دو هدف بود و هدف سومی نداشت؛ هدف اول ایجاد حرکت تندی در میان امت اسلامی بود، و این هدفی ابتدایی و نه مرحله‌ای یا نهایی به حساب می آمد. و دومین هدف او قرار دادن اساس‌های نهایی و مبادی ضروری برای حفظ کیان عقیده به حساب می آمد تا به واسطه آن از لغزش یا ضعف یا اضمحلال کیان عقیده به دست افراد یا سلاطین جلوگیری شود، و این همان هدف ریشه‌ای و رئیسی و اساسی نهضت او بود.»

او نیز می گوید: «و قوله الرسول: حسین منی و أنا من حسین، اللهم احبه فانی احبه، فیها

شهادت و تکلیف؛ شهادت بانّ النبیّ صلی الله علیه وآله قد عهد برایه الاسلام الذی انزل علیه الی سبطه الحسین الذی هو بضعة منه. و تکلیف للابن الذی أحبه و طلب من ربّه ان یحبّه بالاستشهاد صوناً للعقیده و دفاعاً عن روح الدین من العبث و الاستهتار الذین کادا یؤدیان الی اضمحلاله فکانت هذه الشهادة و هذا التکلیف هما العنوان الضخم و الرموز الخالد لنهضة الابن فی سبیل الحفاظ علی عقیده الجدّ، حتی استحق عن جداره مغزی قول "الاسلام بدؤه محمّدی و بقاؤه حسینی"؛ (۳۱۰) «این که رسول فرمود: "حسین از من و من از حسینم، بار خدایا! او را دوست بدار زیرا که من او را دوست دارم" در آن گواهی و تکلیف است؛ گواهی است بر این که پیامبر صلی الله علیه وآله پرچم اسلامی که بر او نازل شده را به دست نوه اش حسین، پاره ای از وجودش سپرده است. و تکلیفی است بر عهده فرزندی که او را دوست دارد و از پروردگارش می خواهد تا او را دوست بدارد با شهادت در راه حفظ عقیده و دفاع از روح دین از بیهودگی و انحراف، دو امری که موجب نابودی آن می شود. لذا این گواهی و این تکلیف دو عنوان مهم و رمز جاویدان در نهضت فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله در راه عقیده جدّش می باشد؛ و به همین جهت است که او مستحق کلامی پرمغز است که: "اسلام شروعش محمّدی و بقائش حسینی است".»

او نیز می گوید: «سید شباب اهل الجنة... اتمّ حجة الله فی خلقه و فی دینه الحنیف و ابرز مظلومیة آل محمّد و اعاد دین النبیّ الذی بشر به الی صراطه المستقیم، فافنی ذاته و اهله فی هذا السبیل»؛ (۳۱۱) «سرور جوانان بهشتی... کسی که در خلق خدا و در دین توحیدی حجت را تمام نموده و مظلومیت آل محمّد را ابراز و دین پیامبر را که به آن بشارت داده شده بود به راه مستقیم بازگرداند، و جان و اهلش را در این راه گذاشت.» او نیز می گوید: «فها هو شهید المسیحیة عیسی علیه السلام یمرّ بأرض کربلا فینبئ عن قتل الحسین و یلعن قاتلیه و یصف أرض الطفّ بالبقعة کثیرة الخیر و یوصی من ادرك ایامه بالقتال معه، فیصبح کالشهید مع الأنبیاء مقبلاً غیر مدبر...»

و نبی کعیسی ایدہ اللہ بمعجزات خارقه... هل يستطيع عليه الوصول الى كربلاء بطرفه عين؟ و ماهو غير المعقول في زيارة شهيد المسيحيه الى مسقط رأس شهادة الحسين عليه السلام الذي سيأتي بعد قرون ليتم شهادة الحق و العدل...»؛ (۳۱۲) «آری او شهيد مسيحيت عيسى عليه السلام است که از سرزمین کربلا گذر می کند و خبر از شهادت حسین علیه السلام می دهد و قاتلانش را لعن می نماید و سرزمین طف (کربلا) را به زمینی که دارای خیر بسیار است توصیف می کند، و به کسانی که روزگار او را درک می کنند سفارش می کند تا به دفاع از او بجنگند و از این طریق به مانند شهید همراه انبیا شوند که حمله می کرده نه آن که فرار می کرده اند...

و پیامبری همچون مسیح که خداوند او را به معجزات خارق العاده تأیید کرده... آیا می توانسته که با یک چشم بر هم زدن خودش را به کربلا برساند؟ آری، امری غیر معقول به نظر نمی رسد که شهید مسیحیت به زیارت محل شهادت حسین علیه السلام رفته باشد، آن شخصیتی که بعد از قرن ها از او خواهد آمد تا شهادت حق و عدالت را تکمیل نماید...».

او نیز درباره علت قیام حسینی می گوید: «و ثورة الحسين عليه السلام ليست وليدة ساعتها بل هي في سفر الوصايا الإلهية نُقشت عليه قبل نزول الرسالة المحمّدية، و علم ذلك عند ربّ الأكوان و باعث الرسالات؛ اذ كان يعلم تعالى بما ستعرض له هذه الرسالة من اهتزاز بعد نزولها على محمد صلي الله عليه وآله، فهياً لها الحسين قبل ان يكون»؛ (۳۱۳) «و نهضت حسين عليه السلام خلق الساعه و مولود همان وقت نبود، بلکه آن نهضت در کتاب وصایای الهی قبل از نزول رسالت محمدی نقش بسته و در علم پروردگار عالم و مبعوث کننده رسالت ها ثابت بود؛ زیرا خداوند متعال می دانست که زود است این رسالت بعد از نزولش بر محمد صلی الله علیه و آله به لرزه در آید، و لذا حسین علیه السلام را قبل از آن که آفریده شود، برای آن آماده کرد.»

او نیز می گوید: «فاذا قيل في الاسلام: بدؤه محمدی و بقاؤه حسینی فالأجدر ان يقال

ایضاً: ثورة الحسين بدؤها حسینی و استمرارها زینبی؛ (۳۱۴) «هر گاه گفته می شود که اسلام شروعش محمدی و بقائش حسینی است پس سزاوار است که گفته شود: نهضت حسین شروعش حسینی و استمرارش زینبی است.»

او نیز می گوید: «فالحسین البضعة الرسولية قام بمهمة لا تقل خطراً و أهمية عن مهمة جده، فأبقى على الاسلام كما بشر به جده الكريم، و اودع في صدور المسلمين وديعة ثمينة تنبهم في نومهم و قعودهم بوجوب الحفاظ عليها كأندر و اغلى ما يملكون»؛ (۳۱۵) «حسین علیه السلام پاره تن رسول صلی الله علیه و آله به کار مهمی قیام کرد که خطر و اهمیت آن، از کار مهم جدش کمتر نبود و مایه بقای اسلام شد همان گونه که جد کریمش به آن بشارت داده بود، و در سینه های مسلمانان و دینچه گران بهایی را گذاشت که آنان را از خواب و بی تحرکی بیدار نمود و به بهترین وجه ممکن آنها را بر وظایفشان آگاه کرد.»

او نیز می گوید: «صارت كربلاء بعد مقتل الحسين و عترة آل البيت و صحبه الأطهار... الأرض ذات الثرى الطاهر و الذریات القدسیة بعد ان كانت صحراء خواء ترتع فی فلاتها العسلان و الذئاب، صارت ملجأ للمعذبين المظلومين بعد ان عذب و ظلم فوق أرضها البررة الأخیار، فسبحان الله كيف يجعل من ارض العذاب و الظلم ملاذاً للمعذبين و المظلومين»؛ (۳۱۶) «کربلا بعد از شهادت حسین و عترت آل بیت و اصحاب پاک او... سرزمینی دارای افرادی پاک و ذریه مقدس شد بعد از آنکه صحرائی خشک بود و درنده ها و گرگ ها در آن می چریدند، ولی بعدها پناه افراد معذب و مظلوم شد بعد از آنکه بر روی زمین آن افرادی نیک و اهل خیر عذاب دیده و مورد ظلم واقع شدند. منزله است آن خدایی که زمین عذاب و ظلم را محل پناه کسانی قرار می دهد که در عذاب واقع شده و به آنها ظلم شده است.»

او نیز می گوید: «فالدعاء الزكية التي أهرقت فوق ثرى كربلاء منذ أربعة عشر قرناً سجلت للبشرية مجدها، و الشهادة التي أقدم عليها الحسين علمت الانسان كيف يكون مظلوماً

حتی ینتصر»؛ (۳۱۷) «خون‌های پاک و پاکیزه‌ای که روی زمین کربلا قبل از چهارده قرن ریخته شد باعث مجد بشریت شد، و شهادتی که حسین علیه السلام بر آن اقدام نمود به انسان آموخت که چگونه مظلوم باشد تا پیروز شود.»

او در آخر کتابش درباره امام حسین علیه السلام این دو بیت شعر را می‌آورد:

و لا تطلبوا رأس الحسین

بشرق ارض او بغرب

و دعوا الجمیع و عرجوا

نحوی فمشهده بقلبی

«سر حسین علیه السلام را در شرق یا غرب عالم جستجو نکنید، همه را رها نمایید و به سوی من روانه شوید؛ زیرا که مشهد حسین علیه السلام در قلب من است.»

## ۲ - کارل بروکلمان

مستشرق آلمانی «کارل بروکلمان» می‌گوید: «الحق ان میتة الشهداء التي ماتها الحسين قد عجلت في التطور الديني لحزب عليّ و جعلت من ضريح الحسين في كربلاء اقدس محجة»؛ (۳۱۸) «حق آن است که مرگ شهدا که با رهبری حسین علیه السلام بود در سرعت بخشیدن به پیشرفت حزب علی علیه السلام تأثیر بسزایی گذاشت و از ضريح حسین علیه السلام در کربلا مقدس‌ترین حجت پدید آمد.»

## ۳ - ولیم لوفتس

نویسنده و مورخ انگلیسی «ولیم لوفتس» می‌گوید: «انّ الحسین بن علیّ قدّم ابلغ شهادة في تاريخ الانسانية و ارتفع بمأساته الى قمة البطولة الفذة»؛ (۳۱۹) «همانا حسین بن علی علیه السلام بهترین شهادت و جانفشانی را در تاریخ انسانیت تقدیم کرد و با مصیبت‌هایی که متحمل شد به قلّه جوانمردی صعود نمود و نمونه شد.»

## ۴ - دکتر، ج، هوکار

مستشرق انگلیسی «دکتر، ج، هوکار» می گوید: «دلت صنوف الزوار التي ترحل الى مشهد الحسين في كربلاء و العواطف التي ماتزال تؤججها في العاشر من محرم في العالم الاسلامي بأسره... كل هذه المظاهر استمرت لتدلّ على انّ الموت ينفع القديسين اكثر من ايام حياتهم مجتمعة»؛ (۳۲۰) «دسته های زائران که به سوی مشهد حسین علیه السلام به کربلا می روند و عواطفی که در طول تاریخ این نهضت در روز عاشورا از محرم در تمام عالم اسلامی بلند است... تمام این مظاهر استمرار پیدا کرده تا این که نشان دهد که مرگ بیش از این زندگی به افراد مقدس نفع می دهد.»

## ۵ - گوستاو گروینام

مستشرق آمریکایی «گوستاو گروینام» درباره واقعه کربلا می گوید: «انّ وقعة كربلاء ذات اهمية كونية، فلقد أثرت الصورة المحزنة لمقتل الحسين؛ ذلك الرجل النبيل الشجاع في المسلمين تأثيراً لم تبلغه أية شخصية مسلمة أخرى»؛ (۳۲۱) «همانا واقعه کربلا دارای اهمیت حیاتی است و به طور حتم آن صورت حزن انگیز مقتل حسین، آن مرد نمونه و شجاع، در بین مسلمانان تأثیری گذاشته که هیچ شخصیت مسلمان دیگر چنین تأثیری را از خود به جای نگذاشته است.»

## ۶ - ماریین

خانم ماریین، فیلسوف آلمانی می گوید: «طلب الحسين عليه السلام من اولاده و اخوته و بنی اخوته و بنی اعمامه و خواص صحبه، الانصراف و ترکه و حیداً الی رغبته فی فضح بنی امیه... و فی هذا دلالة علی حسن سياسته و قوة قلبه و توضیحیه نفسه و اهله فی سبیل الوصول الی المقصد الذی كانت العناية الإلهية تعدّه له»؛ (۳۲۲) «حسین علیه السلام از اولاد و برادران و فرزندان برادر و فرزندان عموها و خواص اصحابش خواست تا

برگردند و او را در راهی که در پیش گرفته که همان مفتضح کردن بنی امیه است تنها گذارند... و این روش دلالت بر حسن سیاست و قوت قلب و جانفشانی او و اهل بیتش در راه رسیدن به مقصد و هدفی دارد که عنایت الهی برای او آماده کرده است.»

او نیز درباره علت آوردن امام حسین علیه السلام حضرت علی اصغر علیه السلام را به میدان نبرد می گوید: «عمل الحسین فی آخر ساعات حیاتہ عملاً حیر عقول الفلاسفة و لم یصرف نظره عن ذلك المقصد العالی مع تلك المصائب المحزنة و الهموم المتراکمة و کثرة العطش و الجراحات، و هو قصة عبدالله الرضيع، فلما كان الحسین یعلم ان بنی امیه لا یرحمون له صغیراً... رفع طفله الصغیر علی یده أمام القوم تعظیماً للمصیبه و طلب الماء له فلم یجیبوه الا بالسهم. و یغلب علی الظن ان غرض الحسین من هذا العمل تفهیم العالم بشده عداوة بنی امیه لبنی هاشم، و لایظن احد ان یزید کان مجبوراً علی تلك الأعمال المفجعه لأجل الدفاع عن نفسه؛ لان قتل الطفل الرضيع فی تلك الحال و بتلك کیفیة... لیس هو الا توحش و عداوة و سبعیة منافیه لقواعد کل دین و شریعه، و هذه كانت کافیه لافتضاحهم و اتهامهم بالسعی بعصبیه جاهلیه الی ابادۀ آل محمد...»؛ (۳۲۳)

«حسین علیه السلام در آخرین لحظات زندگی اش کاری کرد که عقل های فلاسفه را به حیرت واداشت و با آن همه مصیبت های حزن انگیز و گرفتاری های متراکم و عطش فراوان و جراحاتی که داشت، هرگز نظر خود را از آن هدف بلند باز نداشت، و آن قصه عبدالله شیرخوار است. چون حسین علیه السلام می دانست که بنی امیه به هیچ کودکی رحم نمی کنند... لذا طفل کوچک خود را بر دست گرفت و به جهت بزرگ نشان دادن مصیبت جلو قوم دشمن (بنی امیه) آورد و برای او تقاضای آب کرد ولی آن ها جوابش را تنها با تیر دادند. و گمانم این است که غرض حسین علیه السلام از این کار این است که به جهانیان بفهماند بنی امیه تا چه مقدار با بنی هاشم دشمنی دارند. و هیچ کس گمان نمی کند که یزید بر این گونه اعمال دلخراش به جهت دفاع از خود مجبور بوده است؛ زیرا کشتن طفل شیرخوار در آن حال و با آن کیفیت... جز

وحشی گری و دشمنی و درنده خوئی نبوده و با قواعد هر دین و شریعتی منافات دارد و این به تنهایی برای مفتضح کردن و اتهام آنان به کوشش در راه تعصبات جاهلیت با کوچ دادن آل محمد کافی است.»

او نیز می گوید: «اقدام یزید علی قتل الحسین اعظم خطأ سیاسی صدر من بنی امیه، فجعلهم نسیاً منسیاً و لم یبق منهم اثر و لا خیر»؛ (۳۲۴) «اقدام یزید به کشتن حسین بزرگ ترین اشتباه سیاسی بود که از بنی امیه سرزد، و لذا این کار آن ها را به بوته فراموشی سپرد و از آنان اثر و خبری باقی نگذارد.»

او نیز درباره امام حسین علیه السلام و عزاداری برای او می گوید: «پیروان علی علیه السلام یعنی شیعه درباره حسین علیه السلام بیش از آنچه مسیحیان درباره مسیح علیه السلام عقیده دارند، معتقدند؛ زیرا همان گونه که ما می گوئیم مسیح متحمل مشقت های بسیاری شد تا عفو و گذشتی از گناهان باشد، همچنین شیعه این مطلب را درباره حسین علیه السلام می گوید و معتقد است که او در قیامت شافع مطلق می باشد...» (۳۲۵) او نیز می گوید: «تاریخ سراغ ندارد یک روحانی یا صاحب دینی را که به جهت رسیدن به اهداف بلندش در آینده جان خود را از روی علم و عمد بدهد... ولی واقعه حسین از روی علم و حکمت و سیاست بوده و لذا برای آن نظیری در تاریخ جهان نیست. همانا حسین علیه السلام از سال های پیش همیشه آماده کشته شدن بود و تمام توجه او به یک مطلب عالی و جدی بود و تاریخ به یاد ندارد که کسی غیر از حسین علیه السلام جانش را برای تأیید دین از روی علم و عمد بدهد...» (۳۲۶)

او نیز می گوید: «و هجوم این بلاهای پیاپی در تاریخ مختص به حسین علیه السلام است، به جهت بزرگی مصائب حسین و کشته شدن و اتفاقی که حزن انگیز است و اسارت زنان و دختران او بود که یک مرتبه اهداف بنی امیه منکشف شد و کارهای زشت آن ها ظاهر گشت و سیاست و ریشه انقلاب در بین مسلمانان آشکار شد و لذا مخالفت و سرکشی بر ضد یزید و بنی امیه همه جا را فرا گرفت و مردم فهمیدند که آنان در صدد



نابودی اسلام می‌باشند...» (۳۲۷)

او نیز می‌گوید: «همان‌گونه که مصیبت‌های حسین علیه السلام از تمام مصیبت‌های پیشینیان بزرگ‌تر بود همچنین انقلاب‌هایی که بعد از قیام عاشورا به وجود آمد دارای مزیتی بر انقلاب‌های گذشتگان بوده و مدت و آثار آنها بیشتر بوده است، و لذا از این جهت مظلومیت آل محمد علیهم السلام نشانه‌ای در تمام جهان شد.»

## ۷- جرجی زیدان

او می‌گوید: «لا شك ان ابن زیاد ارتكب بقتل الحسين جریمه كبرى لم يحدث أظفر منها فی تاریخ العالم، و لا غرو اذا تظلم الشيعة لقتل الحسين و بكوه فی كل عام، و مزقوا جیوبهم و قرعوا صدورهم اسفاً علیه؛ لأنه قتل مظلوماً»؛ (۳۲۸) «شکی نیست که ابن زیاد با کشتن حسین علیه السلام جرم بزرگی را مرتکب شد که فجیع‌تر از آن در تاریخ عالم واقع نشده است. و لذا باکی نیست بر شیعه که به جهت کشته شدن حسین علیه السلام اظهار ظلم کرده، بر او در هر سال بگرید، و گریبان چاک دهد، و با اظهار تأسف بر او به سینه‌های خود زند؛ زیرا او مظلومانه کشته شد.»

## ۸- پروفیسور واشنگتن ایروینگ

او که دانشمند و خاورشناس آمریکایی است درباره امام حسین علیه السلام می‌گوید: «برای امام حسین علیه السلام ممکن بود خود را با تسلیم شدن در مقابل اراده یزید نجات دهد، اما مسئولیت پیشوایی و ریاست نهضت هرگز اجازه نمی‌داد یزید را به خلافت بشناسد و برای رهایی مسلمانان از چنگال قهار ظلم و ستم امویان در کمال شهامت و آزادگی همه‌گونه مشقت و مصیبت را پذیرفت. آری روان تابناک حسین علیه السلام سرمدی و جاوید است.»

ای قهرمان بزرگ و ای نمونه شهامت و ای شهسوار آزاده، ای حسین! درود بر تو باد،

این روح توست که در زیر آفتاب سوزان خشک و گرم عربستان فنا ناپذیر و تا ابدیت برپاست. ای پهلوان و ای بزرگ قهرمان من حسین، سلام همه جهانیان نثار روان تو باد». (۳۲۹)

او نیز می گوید: «کشته شدن حسین علیه السلام سرگذشتی است که به علت ناگواری و هولناکی آن واقعه، دوست ندارم سخن را در موردش طولانی کنم؛ زیرا در اسلام کاری زشت تر از آن به وقوع نپیوسته است. اگر چه کشته شدن امیرمؤمنان علیه السلام مصیبت بسیار بزرگی به شمار می آمد، لیکن سرگذشت حسین علیه السلام کشتار فجیع و مثله کردن و اسارت را در برداشت که از شنیدن آن بدن انسان به لرزه می افتد... زیرا که از مشهورترین مصیبت ها است...». (۳۳۰)

## ۹ - کورت فریشلر

او درباره قیام امام حسین علیه السلام می گوید: «می دانیم که حسین علیه السلام خود را برای کشته شدن آماده کرده بود و او که عزم داشت خویش را فدا نماید چرا توقف نکرد تا به قتلش برسانند و چرا دائم اسب می تاخت و شمشیر می زد؟ مگر نمی دانست که اگر به جای دو دست ده دست داشته باشد و با هر ده دست شمشیر بزند نخواهد توانست از سپاهی که حداقل شماره سوارانش چهار هزار تن بود جان سالم بدر برد؟ جواب این ایراد این است که حسین علیه السلام دست روی دست گذاشتن و توقف برای کشته شدن را دور از مردانگی و جهاد در راه پر نشیب خود می دانست. در نظر حسین علیه السلام در یک جا توقف کردن و گردن به قضا دادن تا این که دیگران نزدیک شوند و او را به قتل برسانند خودکشی محسوب می شود». (۳۳۱)

## ۱۰ - بولس سلامه

او که شاعری مسیحی و لبنانی است درباره امام علی و امام حسین علیهما السلام می گوید: «... لم یجتمع لواحد منهم ما اجتمع لعلی من البطولة و العلم و الصلاح، و لم یقم فی وجه الظالمین اشجع من الحسین؛ فقد عاش الاب للحق و جرد سيفه للذیاد عنه منذ یوم بدر، و استشهد الابن فی سبیل الحریة یوم کربلاء، و لا غرو فالاول ریب محمّد و الثانی فلذة منه»؛ (۳۳۲) «... برای هیچ یک از جوانمردان تاریخ آنچه از شجاعت و علم و صلاح برای علی علیه السلام جمع شده، فراهم نشده است، و در مقابل ظالمین کسی شجاع تر از حسین علیه السلام نایستاده است؛ آن پدر به جهت حق زندگی کرد و به جهت دفاع از آن از روز بدر شمشیر کشید، و این پسر در راه آزادی روز کربلا به شهادت رسید، و هیچ بعید به نظر نمی رسد؛ چرا که اولی (علی علیه السلام) تربیت شده محمد و دومی (حسین علیه السلام) پاره تن و جگر گوشه اوست.»

## ۱۱ - جورج جرداق

او که نویسنده و روزنامه نگار سرشناس مسیحی است درباره واقعه عاشورا می نویسد: «وقتی یزید مردم را تشویق به قتل حسین و مأمور به خونریزی می کرد آن ها می گفتند: چه مقدار پول می دهی؟ اما انصار حسین به او گفتند: ما با تو هستیم، اگر هفتاد بار کشته شویم باز می خواهیم که در رکابت جنگ کنیم و کشته شویم». (۳۳۳) او نیز می گوید: «حوادثی که حسین علیه السلام به خود دید ثابت می کند که در مقیاس اخلاقی چون آسمان بلند است، همان گونه که حوادثی که یزید به وجود آورد ثابت می کند از نظر و مقیاس اخلاقی بسیار پست است». (۳۳۴)

## ۱۲ - توماس ماساریک

او که یک مستشرق است درباره عظمت مصیبت امام حسین علیه السلام می گوید: «گرچه کشیشان ما هم از ذکر مصائب حضرت مسیح مردم را متاثر می سازند، ولی آن

شور و هیجانی که در پیروان حسین علیه السلام یافت می‌شود در پیروان مسیح یافت نخواهد شد و گویا سبب این باشد که مصائب مسیح در برابر مصائب حسین علیه السلام مانند پر کاهی است در مقابل کوه عظیم پیکر». (۳۳۵)

### ۱۳ - سرپرسی سایکس

او که خاورشناس و ژنرال انگلیسی است درباره امام حسین علیه السلام می‌نویسد: «حقیقتاً آن شجاعت و دلاوری که این عده قلیل از خود بروز دادند به درجه‌ای بوده است که در تمام این قرون متمادی هر کسی که آن را شنید بی‌اختیار زبان به تحسین و آفرین گشود. این عده مردم دلیر غیرتمند مانند مدافعان ترموپیل، نامی بلند و غیر قابل زوال برای خود تا ابد به جای گذاشتند». (۳۳۶)

### ۱۴ - روزولت

مجله «لواء الاسلام» که در قاهره منتشر می‌شود نقل می‌کند: «لقد حدثنا ان كبار الرجال من الاقطار الشقیقه من غیر الشیعین انه التقی بمستر روزفلت الصغیر، فدار الحدیث بینهما علی الحرب و ویلاتها، و اخذ یشرح له ادب الحرب فی الاسلام و یقارنها بوحشیة الحروب بین الدول الغربیة. فقال له روزفلت: مهما بلغ المحاربون من الوحشیة و الاعتداء فاننا لم یسمع عنا اننا قتلنا ابن نبی ننسب الیه و لا جردنا النبى و آله من ثیابهم و اخذناهم سبایا غیر مکرمین. قال محدثنا: فوجمت و لم اتکلم»؛ (۳۳۷) «به ما خبر رسیده که بزرگان غیر شیعی از کشورهای دوست هنگامی با «مستر روزولت کوچک» ملاقات کردند و بین او و آنها درباره جنگ و آثار آن سخن به میان آمد. علمای سنی مذهب شروع به شرح آداب جنگ از دیدگاه اسلام کرده و با وحشی‌گری‌های دولت‌های غربی در جنگ مقایسه می‌نمودند. روزولت به نماینده آنان گفت: وحشی‌گری و تجاوز جنگجویان ما به هر مقداری که برسد ولی از ما شنیده نشده که هرگز فرزندان پیامبری را

به قتل برسانیم که خود را به او منسوب می‌کنیم، و نیز لباس از تن پیامبر و آل او درنیاوردیم و آنان را به زور به اسیری نبردیم. سخنگوی ما می‌گوید: ما ساکت شده و هیچ سخنی نگفتیم.»

### پی‌نوشت‌ها

#### ۱۱۴۱

- ۱) منهاج السنه، ج ۱، ص ۵۲.
- ۲) همان، ج ۸، ص ۱۵۱.
- ۳) کتاب العین ج ۱ ص ۲۵۱
- ۴) صحاح اللغه، ج ۲، ص ۶۹۹.
- ۵) قاموس المحيط، ج ۲، ص ۶۰.
- ۶) معجم مقاییس اللغه، ج ۳، ص ۱۹۳ و ۱۹۴.
- ۷) تفسیر قرطبی، ج ۱۲، ص ۵۶.
- ۸) سوره مائده، آیه ۲.
- ۹) سوره حج، آیه ۳۲.
- ۱۰) همان، آیه ۳۶.
- ۱۱) سوره بقره، آیه ۱۵۸.
- ۱۲) همان، آیه ۱۹۸.
- ۱۳) سوره حج، آیات ۲۷-۳۰.
- ۱۴) سوره توبه، آیه ۳۲.
- ۱۵) سوره نور، آیه ۳۶.
- ۱۶) سوره توبه، آیه ۴۰.

- (۱۷) سوره نساء، آیه ۱۴۱.
- (۱۸) صحاح اللغة، ماده هتک.
- (۱۹) برترین هدف در برترین نهاد، ص ۱۲۱؛ علائلی، ص ۸۸.
- (۲۰) الابطال، ص ۳۸۸، به نقل از او.
- (۲۱) مجموعه گلزار بی پایان، ج ۳، ص ۳۱۶.
- (۲۲) ذخیره الدارین ۱۷۰-۱۸۲.
- (۲۳) درسی که حسین علیه السلام به انسانها آموخت، ص ۴۴۳، به نقل از او.
- (۲۴) تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۲۱۸.
- (۲۵) مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۴.
- (۲۶) بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۸.
- (۲۷) سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۱، فضائل اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله.
- (۲۸) صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۱۷؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۳۶۹.
- (۲۹) الحسین فی الفكر المسيحي، ص ۱۰.
- (۳۰) همان.
- (۳۱) همان، ص ۱۸۶-۱۸۹.
- (۳۲) اقناع اللائم، سید امین، ص ۳۵۶.
- (۳۳) ذخیره الدارین، ص ۱۷۰-۱۸۲.
- (۳۴) عید الغدير، بولس سلامه، ص ۲۲.
- (۳۵) عید الغدير، ص ۲۲.
- (۳۶) فرهنگ عاشورا، ص ۲۸۰.
- (۳۷) الحسین فی الفكر المسيحي، ص ۸۲، به نقل از او.
- (۳۸) ادب الطف، ج ۱، ص ۱۹.
- (۳۹) سوره توبه، آیه ۲۴.

- (۴۰) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۹۴.
- (۴۱) لسان العرب، ج ۱۱، ص ۲۷-۲۸، ماده اهل؛ مفردات راغب، ماده اهل.
- (۴۲) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۸، ح ۴۷۰۵؛ السنن الکبری، ج ۷، ص ۶۳.
- (۴۳) مقتل الامام حسین علیه السلام، خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۴.
- (۴۴) صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۸۳، ح ۲۴۲۴، کتاب فضائل الصحابه.
- (۴۵) مسند احمد، ج ۱، ص ۱۸۵.
- (۴۶) سوره شوری، آیه ۲۳.
- (۴۷) درالمنثور، ج ۶، ص ۷؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۸؛ کشف، ج ۴، ص ۲۱۹.
- (۴۸) کافی، ج ۸، ص ۸۰، ح ۶۶؛ قرب الاسناد، ص ۱۲۸.
- (۴۹) کنز العمال، ج ۱۶، ص ۴۵۶، ح ۴۵۴۰۹؛ فیض القدير، ج ۱، ص ۲۲۵، ح ۳۳۱.
- (۵۰) سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۴، ح ۳۷۸۹؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۰.
- (۵۱) امام حسین علیه السلام از تاریخ دمشق، ج ۹۱، ص ۱۲۶.
- (۵۲) کافی، ج ۸، ص ۱۱۲، ح ۹۸.
- (۵۳) کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۵، ح ۳۴۲۰۶؛ درالمنثور، ج ۶، ص ۷.
- (۵۴) المحاسن، ج ۱، ص ۲۴۷، ح ۴۶۱.
- (۵۵) نورالابصار، ص ۱۲۷؛ کافی، ج ۲، ص ۴۶، ح ۳.
- (۵۶) المعجم الکبیر، ج ۷، ص ۸۶، ح ۶۴۱۶؛ امالی صدوق، ص ۲۷۴، ح ۹.
- (۵۷) ترجمه امام علی علیه السلام از تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۲۲۵، ح ۷۳۰.
- (۵۸) امالی صدوق، ص ۴۵۵.
- (۵۹) عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۶۲، ح ۲۵۸.
- (۶۰) المعجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۱۰۲، ح ۱۱۱۷۷.
- (۶۱) مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۲۴۱.

- (۶۲) همان، ج ۳، ص ۱۳۵.
- (۶۳) سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۵، ح ۳۷۱۷؛ جامع الاصول، ج ۸، ص ۶۵۶، ح ۶۴۹۹.
- (۶۴) صحیح مسلم، ج ۱، ص ۸۶، ح ۱۳۱؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۴۳.
- (۶۵) صحیح بخاری، ج ۵، ص ۹۲؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۰۲.
- (۶۶) سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۶۲، ح ۳۹۶۵.
- (۶۷) صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۰۰-۱۰۱، ح ۲۳۵؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۵۶؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۴۴۶.
- (۶۸) صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۰۲، ح ۲۴۱؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۵۷، ح ۳۷۷۰؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۸۵.
- (۶۹) ارشاد الساری، ج ۲، ص ۳۹۳.
- (۷۰) السیره النبویه، ج ۳، ص ۱۰۵.
- (۷۱) تهذیب الاحکام، ج ۸، ص ۳۲۵.
- (۷۲) کامل الزیارات، ص ۲۶۰ و ۲۶۱.
- (۷۳) همان.
- (۷۴) بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۴.
- (۷۵) الارشاد، شیخ مفید رحمه الله، ص ۲۳۲.
- (۷۶) لهوف، ص ۱۱۲ و ۱۱۳؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۴۶.
- (۷۷) کامل الزیارات، ص ۸۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۲۰۱.
- (۷۸) البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۲۱۰؛ مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی، ج ۲، ص ۳۹.
- (۷۹) تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۹؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۹؛ ارشاد مفید، ج ۲، ص ۹۴.

(۸۰) ما نظر اهل سنت را در خصوص این موضوع که بر دامن عایشه بوده صحیح

نمی دانیم).



- (۸۱) مسند احمد، ج ۶، ص ۲۷۴.
- (۸۲) حاشیه مسند ابی یعلی، ج ۵، ص ۶۳.
- (۸۳) تذکره الخواص، ص ۱۵۲.
- (۸۴) تاریخ النیاحه، ج ۲، ص ۳۰، به نقل از جرجی زیدان.
- (۸۵) مسند احمد، ج ۲، ص ۵۱۶.
- (۸۶) کنز العمال، ج ۲، ص ۵۳۴.
- (۸۷) صحیح بخاری، ح ۱۲۲۰.
- (۸۸) فتح الباری، ج ۳، ص ۱۹۵؛ شرح کرمانی بر صحیح بخاری، ج ۷، ص ۸۸؛ ارشاد الساری، ج ۲، ص ۴۰۶؛ عمده القاری، ج ۸، ص ۸۷.
- (۸۹) شرح کرمانی بر صحیح بخاری، ج ۷، ص ۸۸.
- (۹۰) فیض القدير، ج ۵، ص ۴۹۳.
- (۹۱) وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۹۱۵، باب کراهه الصراخ بالویل و العویل.
- (۹۲) همان.
- (۹۳) سوره ممتحنه، آیه ۱۲.
- (۹۴) وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۹۱۵.
- (۹۵) بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۹.
- (۹۶) همان، ص ۲۸۵.
- (۹۷) کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۵۳۹، باب ۱۰۸.
- (۹۸) بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۹.
- (۹۹) من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۵۲.
- (۱۰۰) وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۸۱، باب ۲۰، ابواب لباس مصلی، ح ۳.
- (۱۰۱) بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۸۸؛ وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۸۹۰.
- (۱۰۲) کامل الزیارات، ص ۶۷ و ۶۸؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۲۲۱ و ۲۲۲.

- (۱۰۳) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۲.
- (۱۰۴) مقتل ابی مخنف، ص ۲۲۲ و ۲۲۳.
- (۱۰۵) عیون الاخبار و فنون الآثار، ص ۱۰۹.
- (۱۰۶) من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۵۱.
- (۱۰۷) السیرة الحلبیة، ج ۱، ص ۴۶۱.
- (۱۰۸) عقد الفرید، ج ۲، ص ۳۱؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۹۷.
- (۱۰۹) عقد الفرید، ج ۲، ص ۳۷.
- (۱۱۰) تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۵۷.
- (۱۱۱) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۳.
- (۱۱۲) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۶.
- (۱۱۳) مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۵۸ و ۱۵۹.
- (۱۱۴) الفصول المهمة، ص ۱۵۴.

## ۱۱۵ تا ۲۲۵

- (۱۱۵) الصواعق المحرقة، ص ۱۱۵.
- (۱۱۶) الخصائص الكبرى، ج ۲، ص ۱۲۵.
- (۱۱۷) كنز العمال، ج ۶، ص ۲۲۳.
- (۱۱۸) مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی، ج ۱، ص ۱۶۳.
- (۱۱۹) مسند احمد، ج ۳، ص ۲۴۲ و ۲۶۵.
- (۱۲۰) ترجمه امام علی علیه السلام از تاریخ ابن عساکر، رقم ۲۲۹.
- (۱۲۱) مسند احمد، ج ۱، ص ۲۸۳؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۳۹۷.
- (۱۲۲) مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۱۹؛ تهذیب تاریخ دمشق، ج ۴، ص ۳۴۰.
- (۱۲۳) مسند احمد، ج ۲، ص ۶۱ و ۶۰.

- (۱۲۴) وقعه صفین، ص ۱۵۸؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۷۸،
- (۱۲۵) مقتل خوارزمی، ص ۱۶۲، به نقل از طبرانی.
- (۱۲۶) العقد الفرید، ج ۲، ص ۸،
- (۱۲۷) مقاتل الطالبیین، ص ۸۵،
- (۱۲۸) مقاتل الطالبیین، ص ۱۱۵؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۳۳؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۵۶،
- (۱۲۹) تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۶۵؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۳۲؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۸۹.
- (۱۳۰) کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۰؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۵؛ انساب الاشراف، ج ۴، ص ۱۸.
- (۱۳۱) صواعق المحرقه، ص ۱۱۸؛ تذکره الخواص، ص ۲۳۱؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۹.
- (۱۳۲) تذکره الخواص، ص ۲۴۰.
- (۱۳۳) سوره حج، آیه ۳۲،
- (۱۳۴) تاریخ طبری، ج ۱، ص ۳۷؛ کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۴۳،
- (۱۳۵) العقد الفرید، ج ۳، ص ۲۱۸،
- (۱۳۶) الاستیعاب در حاشیه الاصابه، ج ۴، ص ۳۱۲،
- (۱۳۷) الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۳۴،
- (۱۳۸) همان، ج ۴، ص ۹۸،
- (۱۳۹) الاصابه، ج ۴، ص ۱۸۶،
- (۱۴۰) همان، ص ۲۷۶،
- (۱۴۱) همان، ج ۳، ص ۵۴،
- (۱۴۲) سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۱۶۷.

- (۱۴۳) همان، ص ۱۵۸.
- (۱۴۴) همان، ص ۲۵.
- (۱۴۵) همان، ج ۴، ص ۳۸۴ و ۳۸۵.
- (۱۴۶) همان، ص ۳۸۶.
- (۱۴۷) همان، ج ۳، ص ۱۸۳.
- (۱۴۸) همان، ص ۱۷۷.
- (۱۴۹) همان، ص ۱۶۸.
- (۱۵۰) همان، ج ۴، ص ۵۴.
- (۱۵۱) همان، ص ۲۹۶.
- (۱۵۲) همان، ج ۳، ص ۱۸۸.
- (۱۵۳) همان، ص ۱۸۹.
- (۱۵۴) الاستيعاب، ج ۳، ص ۶۳۰.
- (۱۵۵) همان.
- (۱۵۶) همان، ج ۱، ص ۱۰۲.
- (۱۵۷) العقد الفريد، ج ۲، ص ۹.
- (۱۵۸) مقاتل الطالبين، ص ۹۰.
- (۱۵۹) تذكرة الخواص، ص ۲۸۶.
- (۱۶۰) كامل ابن اثير، ج ۴، ص ۹۱؛ مقاتل الطالبين، ص ۹۱.
- (۱۶۱) معجم الشعراء، ص ۲۳۲.
- (۱۶۲) تاريخ طبرى، ج ۵، ص ۲۹۳؛ البداية و النهاية، ج ۸، ص ۱۹۸؛ تذكرة الخواص، ص ۲۷۵.
- (۱۶۳) مقتل خوارزمي، ج ۲، ص ۱۴۴.
- (۱۶۴) معارج الوصول، زرندي، ص ۸۰؛ مقتل الحسين، خوارزمي، ج ۲، ص ۱۲۶.

- (١٦٥) همان، ص ٨١
- (١٦٦) تذكرة الخواص، ص ٣٧٣.
- (١٦٧) الأغاني، ج ١٦، ص ١٤١ و ١٤٢.
- (١٦٨) كامل ابن اثير، ج ٤، ص ٢٨٨.
- (١٦٩) سورة مائده، آيه ٨٣.
- (١٧٠) سورة توبه، آيه ٨٢.
- (١٧١) سورة اسراء، آيات ١٠٨ و ١٠٩.
- (١٧٢) سورة مريم، آيه ٥٨.
- (١٧٣) سورة نجم، آيات ٥٧-٦٠.
- (١٧٤) مكارم الأخلاق، طبرسي، ص ٣١٧؛ بحار الأنوار، ج ٩٠، ص ٣٣٦.
- (١٧٥) بحار الأنوار، ج ٧٩، ص ٩١، ح ٤٣.
- (١٧٦) مستدرک الوسائل، ج ١١، ص ٢٤٥، ح ٣٦.
- (١٧٧) من لا يحضره الفقيه، ج ٤، ص ٣٦٠؛ بحار الأنوار، ج ٧٠، ص ١٦٤، ح ٢١.
- (١٧٨) مستدرک الوسائل، ج ١١، ص ٢٤٥، ح ٣٥.
- (١٧٩) همان، ج ١١، ص ٢٤٠.
- (١٨٠) امالي، شيخ مفيد، ص ١١، ح ٨.
- (١٨١) سفينة البحار، ج ١، ص ١٩٧.
- (١٨٢) چكیده اندیشه‌ها، ص ٢٥٠.
- (١٨٣) همان.
- (١٨٤) تاريخ طبري، ج ١، ص ٣٧.
- (١٨٥) سورة يوسف، آيه ٨٥.
- (١٨٦) تفسير طبري، ج ١٣، ص ٣٢.
- (١٨٧) السيرة الحلبية، ج ٣، ص ١٠٥.

- (۱۸۸) همان، ج ۲، ص ۳۲۳.
- (۱۸۹) المصنّف، ج ۸، ص ۶۹۷.
- (۱۹۰) تذكرة الخواص، ص ۷.
- (۱۹۱) صحيح بخارى، ج ۲، ص ۲۴۰، كتاب فضائل الصحابه، باب مناقب خالد.
- (۱۹۲) كامل ابن اثير، ج ۲، ص ۹۰.
- (۱۹۳) صحيح مسلم، ج ۲، ص ۶۷۱، كتاب الجنائز، باب ۳۶، ح ۱۰۸.
- (۱۹۴) ذخائر العقبى، ص ۵۶.
- (۱۹۵) مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۳۶۱.
- (۱۹۶) المصنّف، ج ۳، ص ۲۶۸.
- (۱۹۷) مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۳۸۱؛ سنن نسائي، ج ۴، ص ۱۹۰؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۳۳۳.
- (۱۹۸) الفصول المهمة، ص ۱۳۰.
- (۱۹۹) الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۱۰.
- (۲۰۰) تذكرة الخواص، ص ۹۴.
- (۲۰۱) همان، ص ۱۰۷.
- (۲۰۲) همان، ص ۳۱۸.
- (۲۰۳) تاريخ يعقوبى، ج ۲، ص ۳۵.
- (۲۰۴) تاريخ المدينة المنورة، ج ۱، ص ۱۰۳.
- (۲۰۵) كامل ابن اثير، ج ۲، ص ۹۰.
- (۲۰۶) شرح ابن ابى الحديد، ج ۴، ص ۱۱.
- (۲۰۷) ينابيع المودة، ص ۴۰۹.
- (۲۰۸) الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۰.
- (۲۰۹) تذكرة الخواص، ص ۲۵۲.

- (٢١٠) الفتوح، ج ٥، ص ١٤٥.
- (٢١١) ينابيع المودة، ص ٤١٤.
- (٢١٢) كنز العمال، ج ٧، ص ٢٦٥؛ حياة الصحابة، ج ٢، ص ٣٧١.
- (٢١٣) تاريخ دمشق، ترجمه امام حسن عليه السلام، ص ٢٣٥.
- (٢١٤) سير اعلام النبلاء، ج ٣، ص ٢٧٧؛ تاريخ دمشق، ترجمه امام حسن عليه السلام، ص ٢٢٩.
- (٢١٥) مستدرک حاکم، ج ٣، ص ١٧٣.
- (٢١٦) عقد الفريد، ج ٢، ص ٨؛ تذكرة الخواص، ص ٢١٣.
- (٢١٧) اسد الغابة، ج ١، ص ٢٠٨.
- (٢١٨) تاريخ ابن كثير، ج ١١، صص ٢٩ و ٣٠؛ تذكرة الحفاظ، ج ٢، ص ١٦٤؛ كامل ابن اثير، ج ٥، ص ٣٦٤؛ مستدرک حاکم، ج ٣، ص ١٧٦؛ مسند احمد، ج ٣، ص ٣٤٢.
- (٢١٩) تاريخ دمشق، امام حسين عليه السلام، ص ٢٣٨؛ تهذيب التهذيب، ج ٢، ص ٣٠٠؛ مسند احمد، ج ١، ص ٨٥؛ المعجم الكبير، ج ٢، ص ١٠٥.
- (٢٢٠) تاريخ دمشق، ترجمه زين العابدين عليه السلام، ص ٥٦؛ حلية الاولياء، ج ٣، ص ١٣٨.
- (٢٢١) الاغانى، ج ٧، ص ٢٤٠.
- (٢٢٢) تذكرة الخواص، ص ١٥٢.
- (٢٢٣) ينابيع المودة، ص ٣٨٩، به نقل از ترمذی.
- (٢٢٤) اسد الغابة، ج ٢، ص ٢١؛ سير اعلام النبلاء، ج ٣، ص ٣١٥؛ كامل ابن اثير، ج ٣، ص ٤٣٤.
- (٢٢٥) صواعق المحرقة، ص ١٩٦.

- (۲۲۶) تذکره الخواص، ص ۲۶۵؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۲۷؛ المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۱۲۷.
- (۲۲۷) تذکره الخواص، ص ۲۶۸.
- (۲۲۸) موسوعه آل النبی صلی الله علیه وآله، دکتر عایشه بنت الشاطی، ص ۷۳۴.
- (۲۲۹) سوره بقره، آیه ۵۴، پس توبه کنید؛ و به سوی خالق خود باز گردید و خود را (یکدیگر را) به قتل برسانید، این کار برای شما در پیشگاه پروردگارتان بهتر است.
- (۲۳۰) موسوعه آل النبی صلی الله علیه وآله، ص ۷۶۴؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۵۱.
- (۲۳۱) صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۳۹، کتاب الجنائز، باب المیت یعذب ببكاء اهله علیه.
- (۲۳۲) همان.
- (۲۳۳) صحیح بخاری، کتاب الجنائز، ج ۱، ص ۱۵۵؛ صحیح مسلم، کتاب الجنائز، باب ۹، ح ۲۲ و ۲۳.
- (۲۳۴) صحیح مسلم، کتاب الجنائز، باب ۹، حدیث ۲۵؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۵۶.
- (۲۳۵) سوره فاطر، آیه ۱۸.
- (۲۳۶) المصنّف، ج ۳، ص ۳۴۴.
- (۲۳۷) العقد الفرید، ج ۳، ص ۱۹۱.
- (۲۳۸) کنز العمال، ج ۱۵، ص ۷۳۱.
- (۲۳۹) المصنّف، ج ۷، ص ۱۷۵.
- (۲۴۰) سفر حزقیال، اصحاب ۲۴، فقره ۱۶-۱۸.
- (۲۴۱) بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۹۳-۲۹۶.
- (۲۴۲) وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۹۳، ح ۵، باب ۶۴ از ابواب مزار.
- (۲۴۳) وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۹۳، باب ۶۶ از ابواب المزار، ح ۱۶.
- (۲۴۴) المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۹۴.
- (۲۴۵) تاریخ دمشق، امام حسین علیه السلام، ص ۲۳۸؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۰۰؛



- مسند احمد، ج ۱، ص ۵۸؛ المعجم الكبير، ج ۲، ص ۱۰۵.
- (۲۴۶) تذكرة الخواص، ص ۱۵۲.
- (۲۴۷) ينابيع المودة، ص ۳۸۹، به نقل از ترمذی.
- (۲۴۸) اسد الغابة، ج ۲، ص ۲۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۵؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۳۴.
- (۲۴۹) صواعق المحرقة، ص ۱۹۶.
- (۲۵۰) کامل الزیارات، ص ۲۶۰ و ۲۶۱.
- (۲۵۱) بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۴.
- (۲۵۲) لسان العرب، ج ۱، ص ۱۸۴.
- (۲۵۳) اقرب الموارد، ج ۱، ص ۱۲۰.
- (۲۵۴) وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۹۱۵، ح ۱، باب ۸۳، از ابواب دفن.
- (۲۵۵) امالی طوسی، ص ۱۶۲، ح ۲۰، مجلس ۶.
- (۲۵۶) کامل زیارت، ص ۲۰۱، ح ۲، باب ۳۲.
- (۲۵۷) وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۵۸۳، ح ۱، باب ۳۱، از ابواب کفارات.
- (۲۵۸) کامل زیارات، ص ۲۰۳-۲۰۶، ح ۷، باب ۳۲.
- (۲۵۹) کامل زیارات، ص ۲۲۸، ح ۲، باب ۴۰.
- (۲۶۰) کامل زیارات، ص ۲۶۰-۲۶۶.
- (۲۶۱) الحدائق الناضرة، ج ۴، ص ۱۶۴.
- (۲۶۲) کنز العمال ج ۱ ص ۱۴۷.
- (۲۶۳) همان، ص ۱۴۸.
- (۲۶۴) تفسیر المنار، ج ۸، ص ۳۰۱.
- (۲۶۵) التعریفات، ص ۴۸.
- (۲۶۶) امالی صدوق، ص ۸۶، مجلس ۲۹.

- (۲۶۷) بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۲.
- (۲۶۸) دور المنبر الحسينی فی التوعية الاسلامیة، دکتر مقدسی، ص ۱۱۲ و ۱۱۳.
- (۲۶۹) منهج فی الانتماء المذهبی، صائب عبدالحمید، ص ۳۱ و ۳۲.
- (۲۷۰) لقد شیعی الحسین علیه السلام، ادريس مغربی، ص ۶۳-۶۵.
- (۲۷۱) همان، ص ۲۹۷.
- (۲۷۲) همان، ص ۳۰۳.
- (۲۷۳) لقد شیعی الحسین علیه السلام، ص ۳۱۳-۳۱۵.
- (۲۷۴) آنگاه هدایت شدم، ص ۹۶-۹۸.
- (۲۷۵) روزنامه جمهوری اسلامی، شنبه، ۱۸ فروردین، ۱۳۸۰، ص ۸.
- (۲۷۶) کربلاء، الثورة و المأساة، احمد حس BO یعقوب، ص ۷ و ۸.
- (۲۷۷) به نقل از روزنامه جمهوری اسلامی، شماره ۶۷۷۱.
- (۲۷۸) ابوالشهداء، ص ۱۱۸.
- (۲۷۹) همان، ص ۶۴.
- (۲۸۰) ابوالشهداء، ص ۱۴۵.
- (۲۸۱) المنار، ج ۱، ص ۲۶۷.
- (۲۸۲) فرهنگ عاشورا، ص ۲۸۳، به نقل از او.
- (۲۸۳) همان.
- (۲۸۴) حسین علیه السلام، پیشوای انسان‌ها، ص ۹۹، به نقل از او.
- (۲۸۵) فرهنگ عاشورا، ص ۲۸۲، به نقل از او.
- (۲۸۶) برترین هدف در برترین نهاد، علائلی، ص ۸۸.
- (۲۸۷) همان.
- (۲۸۸) فرهنگ عاشورا، ص ۲۸۱، به نقل از او.
- (۲۸۹) فرهنگ عاشورا، به نقل از او، ص ۲۸۳.

- ۲۹۰) ابوالشهداء، الحسین بن علی علیه السلام، توفیق ابوعلم، ص ۱۱۹.
- ۲۹۱) الثائر الاول فی الاسلام، ص ۷۹،
- ۲۹۲) فرزندان پیامبر صلی الله علیه وآله در کربلا، خالد محمد خالد، ص ۱۰۸-۱۱۰،
- ۲۹۳) همان، ص ۴۱،
- ۲۹۴) همان، ص ۱۰۴،
- ۲۹۵) همان، ص ۳۵،
- ۲۹۶) چهره درخشان حسین بن علی علیه السلام، ص ۱۱۲، به نقل از او.
- ۲۹۷) فرهنگ عاشورا، ص ۲۸۳، به نقل از او.
- ۲۹۸) عاشورا در سرزمین های قاره اروپا، ج ۳، ص ۲۱.
- ۲۹۹) روزنامه جمهوری، تاریخ ۱۸/۱۲/۱۹۷۲.
- ۳۰۰) مجموعه گلزار بی پایان، ج ۳، ص ۳۷۶.
- ۳۰۱) روزنامه جنگ، پاکستان، به نقل از عاشورا در سرزمین های ایران و شبه قاره هند، ص ۲۵.
- ۳۰۲) همان.
- ۳۰۳) الحسین علیه السلام، فی الفكر المسيحي، انطوان بارا، صص ۴۵۳ و ۴۵۴.
- ۳۰۴) الحسین فی الفكر المسيحي، ص ۶۶.
- ۳۰۵) همان، ص ۶۵.
- ۳۰۶) همان، ص ۴۵۲.
- ۳۰۷) الحسین فی الفكر المسيحي، ص ۴۵۲ و ۴۵۳.
- ۳۰۸) همان.
- ۳۰۹) همان، ص ۴۵۴.
- ۳۱۰) همان، ص ۴۵۵.
- ۳۱۱) همان، ص ۴۵۵.

- (۳۱۲) الحسین فی الفکر المسیحی، ص ۹۷.
- (۳۱۳) الحسین فی الفکر المسیحی، ص ۱۰۱ و ۱۰۲.
- (۳۱۴) همان، ص ۱۲۸.
- (۳۱۵) همان، ص ۳۰۳ و ۳۰۴.
- (۳۱۶) همان، ص ۳۱۲.
- (۳۱۷) همان، ص ۳۳۲.
- (۳۱۸) الحسین فی الفکر المسیحی، ص ۷۴، به نقل از او.
- (۳۱۹) همان، ص ۷۵.
- (۳۲۰) الحسین فی الفکر المسیحی، ص ۷۷، به نقل از او.
- (۳۲۱) الحسین فی الفکر المسیحی، ص ۱۷۴، به نقل از او.
- (۳۲۲) الحسین فی الفکر المسیحی، ص ۲۵۰، به نقل از او.
- (۳۲۳) الحسین فی الفکر المسیحی، ص ۲۵۷، به نقل از او.
- (۳۲۴) الحسین فی الفکر المسیحی، ص ۲۷۵ و ۲۷۶، به نقل از او.
- (۳۲۵) سیاست حسینی، ماربین، دکتر ژوزف، ص ۵۸.
- (۳۲۶) همان.
- (۳۲۷) همان.
- (۳۲۸) تاریخ النیاحه، ج ۲، ص ۳۰، به نقل از جرجی زیدان.
- (۳۲۹) مجموعه گلزار بی پایان، ج ۳، ص ۳۷۵.
- (۳۳۰) تاریخ فخری، ص ۵.
- (۳۳۱) امام حسین علیه السلام و اسیران، ص ۴۴۴.
- (۳۳۲) عید الغدیر، بولس سلامه، ص ۱۸.
- (۳۳۳) فرهنگ عاشورا، ص ۲۸۱.
- (۳۳۴) امام علی علیه السلام، صوت عدالت انسانی، ج ۵، ص ۴۹،

(۳۳۵) فرهنگ عاشورا، ص ۲۸۰، به نقل از او.

(۳۳۶) فرهنگ عاشورا، ص ۲۸۲،

(۳۳۷) مجله لواء الاسلام، قاهره، شماره هشتم، ربیع الثانی، ۱۳۶۷ هـ، ص ۶۷،

## ۵. فلسفه عزاداری امام حسین علیه السلام

### مشخصات کتاب

نویسنده: عبدالحکیم سلیمی

ناشر: عبدالحکیم سلیمی

### مقدمه

مبارزه عامل عزت و اقتدار است. تنبلی و تن پروری به ذلت و زبونی می انجامد. از نوع مبارزات مقدس ترین آن، مبارزه برای اعلاى کلمه حق و نابودی باطل است. چنین مبارزه مکتبی نیازمند منبع فیاضی است تا بتواند با سرمشق گرفتن از آن روند تکاملی اش را به خوبی طی کند. قیام عاشورا الگوی حسنه‌ای است که همواره الهام بخش حق خواهان بوده و آنان را در حرکت مبارزاتی‌شان در برابر کفر و ظلم و نفاق رهبری می کند. قیامی که صورت فرا زمانی و فرا مکانی پیدا کرده، همه ساله در ایام محرم در اذهان و اعماق روح حسینیان و آزادگان جهان تجلی می یابد. با توجه به عظمت این قیام الهی و نقش مراسم عزاداری در بازسازی آن، بدخواهان تلاش می کنند با ایجاد بدعت‌ها و القای شبهات از قداست و اسوه بودن آن بکاهند. چرا باید برای حادثه‌ای که قرن‌ها از وقوع آن گذشته، عزاداری کنیم؛ سیاه پوش کردن کوچه و بازار و محافل و بر سر و سینه زدن تاکی؟ تکرار این گونه مراسم چه نفعی به حال اجتماع دارد؟ آیا نمی شود یاد حادثه عاشورا را با شیوه‌های نو همانند برگزاری همایش و کنفرانس مطبوعاتی و... گرامی داشت؟ اصولاً فلسفه عزاداری سیدالشهدا چیست؟ این پرسش‌ها ممکن است در

نزد بیشتر کسانی که با حقیقت عزاداری آشنا نیستند مطرح باشد. هر چند عاشورا خورشیدی است که در آفاق ارزش‌های انسانی تابیده؛ هنوز قیام امام حسین و عزاداری آن‌چنان که باید شناخته نیست. مهم‌ترین رسالت‌خواص تبیین حقیقت عاشورا و فلسفه عزاداری آن است. امام صادق (ع) فرمود: «در هر برهه‌ای از زمان انسان‌های عادل بار مسئولیت این دین را بر دوش می‌کشند، تأویل اهل باطل و تحریف افراط‌گرایان نادان را از آن دفع می‌کنند» در این نوشتار، نقش عزاداری در بازسازی قیام عاشورا و آثار آن در زمینه‌های گوناگون مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

## نقش عزاداری در بازسازی قیام عاشورا و آثار آن در زمینه‌های گوناگون

### افزایش ایمان و معنویت

عبادت در مکتب عاشورا سر لوحه آموزه‌های دینی و معنویت روح جامعه اسلامی است. عزت مسلمانان در گرو ایمان و معنویت آنان است. امام حسین (ع) در کربلا آمد تا اعلام کند، مهم‌ترین خطری که جامعه اسلامی را تهدید می‌کند کم‌رنگ شدن ایمان و معنویت و جابه‌جایی ارزش‌هاست. عاشورا پیامد «قداست زدایی» و «حریم شکنی» است. مسلمانان می‌دانند یزیدیان امام حسین را خارجی خواندند تا یزید را امام مسلمانان معرفی کنند. احکام خدا را منزوی کردند تا اهداف شوم خود را پیاده کنند. این همان شیخون فرهنگی است که به صورت جریان مستمر در فعالیت بوده و هست. امروز نیز ادعا دارند تقدس خلاف علم و عقل است، عقل و علم را آن می‌دانند که خودشان دارند تا عبادت و معنویت را به قربانگاه ببرند. عزاداری را زیر سؤال می‌برند تا پرتو عظمت قیام حسینی را از مسلمانان بگیرند، غافل از آن که عاشورا تجلی عبادت، توحید، معنویت، عزت، عدالت، ایثار و تبلور ایمان و ارزش‌هاست. عزاداری بزرگداشت عاشورا است. در فرهنگ شیعه برپایی مراسم سوگواری پیشوایان دین و به

ویژه امام حسین و یارانش عبادت است. نماز گلاوژه شب عاشورا و سبب افزایش ایمان و معنویت آثار فردای آن است. عزاداری باعث شکوفایی معنویت است، چرا که عزادار امام حسین هم‌نشین با حضرت است. عزاداری راه کربلاست، کربلا کعبه عاشقان و شیفتگان است. عزادار با شرکت در این مراسم با امامت اتصال پیدا می‌کند، این پیوند انسان‌ها را حسینی می‌کند، کسی که با او بیعت کند از صف یزیدیان جدا می‌شود، این کار خود عبادت است، چنان که نماز ارتباط با خدا و بریدن از غیر خداست. امام صادق (ع) فرمود: *نفس المهموم لحزننا اهل البيت تسبیح... یجب أن تکتب هذا الحدیث بماء الذهب؛ «سوگواران بر مظلومیت ما خاندان نفس کشیدنشان عبادت است... شایسته است این حدیث با آب طلا نوشته شود.»* اشکی که برای امام حسین می‌ریزیم اگر در جهت هماهنگی روح ما باشد، پرواز کوچکی است که روح ما با روح حسینی می‌کند. اگر ذره‌ای از همت و غیرت، حریت و ایمان، تقوا و عبادت حسینی در انسان بتابد و اشکی از دیدگانش جاری شود، آن اشک بی نهایت ارزش دارد. اشکی که برای عظمت حسین باشد، اشکی که نشانه‌ای از هماهنگی با اهداف امام حسین باشد عامل نجات است و در مواقع حساس چون هنگامه مرگ و فشار قبر، برزخ و قیامت و در موقع حسابرسی دست انسان را می‌گیرد. عاشورا دست نوازش حق است بر جویندگان آن؛ عزاداری واسطه فیض الهی و عامل کمال انسانی است. عزاداری تبلور عاشورا و یادآور خاطره‌های ماندگار کربلاست، خاطره‌هایی که در اعماق قلب خونسردترین افراد جوش و خروش ایجاد می‌کند، و احساسات را تحریک می‌سازد. عزاداری یاد خداست، بزرگداشت عاشورا انسان را به سوی خدا پرواز می‌دهد. از منظر قرآن کریم، مراسم سوگواری از شعائر الهی است، تعظیم آن نشانه تقواست. (و من یعظم شعائر الله فإنها من تقوی القلوب) و هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد این کار نشانه تقوای دل‌هاست. شرط ورود در صف عزاداران حسینی آمادگی قلبی است، دلی که تقوا دارد در این مصیبت عزادار می‌شود، از طرف دیگر عزاداری باعث افزایش

تقواست، چرا که برپایی این مراسم، نشانه ایمان و عمل صالح است. (کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام می‌دهند، خداوند مهربان آنان را محبوب قرار می‌دهد). بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود این همه قول و غزل تعبیه در منقارش جامعه‌ای که عاشورا دارد عزت دارد، چرا که ایمان و معنویت دارد. در چنین جامعه‌ای دشمنان نمی‌توانند توطئه کنند. شیاطین می‌توانند انسان‌ها را گمراه کنند، اما مخلصان را هرگز. می‌توان گفت عزاداری واقعی بیمه ایمان و معنویت است.

### اقتدا به پیشوایان دین

عزاداری و سوگواری بر کسان از دست رفته امری طبیعی است. انسان با عاطفه زنده است، گاه احساسات جریحه دار می‌شود و دل می‌سوزد، آثار آن به صورت اشک تبلور می‌یابد. پیشوایان دین نیز در مصائب عزیزانشان سوگوار شدند، مراسم عزاداری به پا کردند. در فرهنگ ما عزاداری انبیا و اولیای الهی پسندیده است چنان که عزاداری در مصیبت عزیز از دست رفته بشرطی مشکل ندارد که مخالف دستورات شریعت نباشد. رفتار و کردار پیامبر اسلام (ص) در همه زمینه‌ها الگوی ماست. حضرت در شهادت حمزه سیدالشهدا با تعبیر تحریک آمیزی می‌فرماید: «لکن حمزه لا بواکی له؛ اما حمزه گریه کننده‌ای ندارد». مسلمانان با شنیدن این سخن برای حمزه مراسم عزاداری به پا کردند. ایشان در شهادت جعفر بن ابی طالب فرمود: «علی مثله فلبک البواکی» «گریه کنندگان باید برای امثال جعفر گریه کنند». در سوگ خدیجه‌ام‌المؤمنین و ابوطالب عمومی گرامی‌اش یک سال را در غم و اندوه گذراند (عام الحزن). گریه‌های حضرت فاطمه ۳ در بیت الاحزان یادگار تاریخ اسلام است. امام علی (ع) درباره شهادت مالک اشتر همان تعبیری را به کار برد که پیامبر اسلام درباره جعفر فرمود. ایشان پس از توصیف آن فرمانده دلاور اسلام می‌فرماید: «علی مثل مالک فلبک البواکی؛ گریه کنندگان باید بر امثال مالک گریه کنند». حادثه عاشورا یک اتفاق عادی و زودگذر



نبوده، بلکه طراحی الهی است. حادثه‌ای نیست که فقط ما بر آن گریه و عزاداری کنیم، زمین و آسمان و رسول‌الله و بسیاری از انبیای الهی پیش از وقوع حادثه عزادار شدند و گریستند. به دور از انصاف است در حادثه‌ای که انبیا و اولیای الهی گریه کردند و اشک ریختند عده‌ای در سوگواری بر آن امام همام دچار شک و تردید شوند. پیشوایان دین از زمان پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) توصیه کرده‌اند که مصیبت امام حسین (ع) باید زنده بماند و همه ساله تجدید گردد. چرا ائمه دین به این حادثه اهتمام داشتند، چرا برپایی مراسم عزاداری امام حسین را این همه مورد تأکید قرار داده‌اند. فلسفه این مسئله کاملاً روشن است. هدف این بود که مکتب عاشورا زنده بماند. زنده ماندن عاشورا تجلی حیات مجدد اسلام است. خدا می‌داند اگر نبود این گریه‌ها و عزاداری‌ها چه مصیبت‌هایی بر اسلام وارد می‌آوردند. امویان پس از شهادت امام حسین (ع) تلاش کردند تا خودشان را بر حق، امام حسین و یارانش را مهاجم و طغیانگر معرفی کنند، حتی احادیثی جعل کردند مبنی بر این که عاشورا روز عید و برکت است و توسط علمای درباری فتوای جشن و شادمانی صادر کردند. طبیعی است وقتی روز عاشورا از زبان شخص رسول‌الله (ص) به عنوان روز عید معرفی شود، با گذشت یکی دو نسل، مسلمانان بر اثر غفلت و تقلید از گذشتگان، این روز را جشن می‌گیرند و آن را از اعیاد دینی به حساب می‌آورند. کم‌ترین اثر این تلاش‌ها آن بود که مردم باور کنند امام حسین (ع) از دین بیگانه بوده است. امام حسین (ع) با آینده‌نگری، پدید آمدن چنین فضای آلوده و مسموم را به خوبی پیش‌بینی کرده بود؛ لذا در وصیتنامه سیاسی - الهی‌اش پس از بیان عقیده خویش درباره توحید و نبوت و معاد بر این مسئله تأکید می‌کند: «و انی لم اخرج اشراً و لا بطراً و لا مفسداً و لا ظالماً انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی (ص) ارید ان آمر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیره جدی و ابی علی بن ابی طالب؛ من نه از روی خودخواهی یا برای خوشگذرانی و نه برای فساد و ستمگری از مدینه خارج می‌گردم، بلکه هدف من امر به معروف و نهی از منکر است و

خواسته‌ام از این حرکت، اصلاح مفاسد امت و زنده کردن سنت پیامبر (ص) و راه و رسم پدرم علی بن ابی طالب است». پیشوایان دین بعد از شهادت امام حسین (ع) فعالیت وسیعی به راه انداختند و حکیمانانه‌ترین چاره اندیشی‌ها را به کار بستند تا توطئه خطرناک دشمن را خنثی کنند. این رسالت با سنت روضه خوانی عزاداری و زیارت کربلا دنبال شد. وصیت امام محمد باقر (ع) به اقامه عزاداری در منی در ایام حج و سفارش امامان دین به رفتن زیارت امام حسین (ع) و از نظر پاداش آن را با حج برابر دانستن یا برتر فرض کردن آن بر حج، انشای زیارتنامه‌ها در ماندگاری و اسوه‌سازی قیام عاشورا نقش داشته‌اند. ابوهارون مکفوف می‌گوید: من روزی به محضر امام جعفر صادق (ع) شرفیاب شدم. حضرت به من فرمود: شعری در رثای حسین (ع) بخوانم. من شروع کردم به خواندن. امام فرمود: این طور نه، همان گونه که در بین خود و در کنار قبر امام مرثیه سرایی می‌کنید بخوان، یعنی با سوز و گداز بخوان. من خواندم و امام گریست. در آخر حضرت مطالبی درباره ثواب و پاداش روضه خوانی و سوگواری فرمودند، از جمله این که هر کس در رثای حسین شعری بخواند و ده نفر را بگریاند بهشت جای اوست. در حدیثی از امام رضا (ع) نقل شده که فرمود: همانا روز شهادت امام حسین قلب ما را مجروح و اشک ما را روان ساخت، عزیز ما را در سرزمین «کرب و بلا» خوار کرد و تا قیامت برای ما اندوه و بلا بر جای گذاشت، پس باید گریه کنندگان بر انسان مظلومی چون حسین بگریند... فرمود «چون ماه محرم فرا می‌رسد، دیگر پدرم خندان دیده نمی‌شد و از روز اول محرم تا دهم مرتب غم و اندوهش بیشتر می‌شد. روز عاشورا، روز مصیبت و اندوه و گریه او بود و پیوسته می‌فرمود روزی است که حسین کشته شد...» حضرت فرمود: «گریه کنندگان بر امثال حسین باید گریه کنند و گفت پدرم از زمان حلول محرم مرتب گریه می‌کرد تا روز دهم و این روز اوج مصیبت و غم و اندوه او بود، روزی که حسین (ع) کشته شد». امام زمان (عج) در سوگنامه مفصلی منسوب به حضرت در فرازی از آن می‌فرماید: «جد بزرگوارم، هر چند روزگار مرا از تو

دور کرده و در کربلا نبودم که با دشمنانت نبرد کنم، اما هر صبح و شام در سوگ تو عزادارم و به جای اشک بر مصیبت تو خون می‌گیریم». تمام این مقدمات، زمینه سازی برای جاودانه کردن حادثه کربلا و همراه ساختن شیعه با اهداف قیام عاشورا بوده است. در زیارت عاشورا که بیانگر اهداف امام حسین و بهترین وسیله ارتباط امت به امام‌شان است به خوبی فلسفه سیاسی این قیام را می‌یابیم: «بأبی انت و امی لقد عظم مصابی بک فاسئل الله الذی اکرم مقامک و اکرمنی بک ان یرزقنی طلب ثارک مع امام منصور من اهل بیت محمد؛ «پدر و مادرم فدای تو باد، تحمل حزن و مصیبت تو بر من (و تمام شیعیان) به سبب ظلم و ستمی که بر شما رفت، دشوار است پس از خدایی که مقام تو را گرامی داشت، و مرا هم به سبب تو عزت بخشید درخواست می‌کنم که روزی من گرداند تا با امام منصور از اهل بیت محمد (ص) - امام عصر (عج) - خون خواه تو باشم». در این نگاه، نهضت حسینی به صورت یک ثار دایم مطرح است ثاری که یک شیعه باید در هر زمان و در هر مکان در گرفتن آن اهتمام ورزد یعنی در مبارزه پیگیر حق و باطل، قیام عاشورا یک قیام اسوه است و چنان تصویر شده که گویی همه اهل باطل در این خون ریزی نقش داشته‌اند و باید از آنان انتقام گرفت. پس عزاداری تبعیت از سیره پیشوایان دین است. شیعیان امام حسین و هر کسی که برای انسان شرافتی و عظمتی قایلند همه ساله قیام عاشورا و شهادت سالار شهیدان را با برپایی عزاداری گرامی، و خلوص خویش را با گریه و سوگواری بر مصیبت جانگداز کربلائیان ابراز می‌دارند. امام صادق (ع) این مجالس را دوست می‌دارد، فرمود: «ان تلک المجالس احبها فاحیوا امرنا فرحم الله من احیا امرنا؛ من این مجالس را دوست می‌دارم، پس امر ما رازنده نگه دارید، خداوند رحمت کند کسی را که امر ما را زنده می‌کند». اگر امام (ع) این مجالس را دوست می‌دارد شرکت کنندگان در آن را نیز مورد محبت قرار می‌دهد. محبت امام صادق (ع) اکسیر زندگانی است.

## احیای شخصیت و اهداف امام

امام حسین (ع) در نزد آگاهان از آرمان‌های والای او، نماد هدایت و الگوی انسانیت و سرلوحه شریعت رمز و قهرمانی و اسوه ایثار و فداکاری در راه دین است، چنان که کلمه «یزید» مظهر فساد و تباهی و فسق و فجور و تهاجم فرهنگی و نشر بدی‌هاست. عزاداری و روضه خوانی، بازسازی خاطره فداکاری و جانبازی امام حسین و یارانش در راه پاسداری از حق و عدالت است. عزاداری باعث زنده کردن اهداف امام حسین (ع) است. چرا که «من ورّخ مومناً فقد احیاه؛ بازگو نمودن تاریخ زندگانی مؤمنی در حقیقت زنده کردن اوست» و زندگی مؤمن در گرو زنده ماندن اهداف والای اوست. کسی که فردی را زنده کند گویا همه مردم را زنده کرده است. یاد حسین و اهداف والای او، ملت‌ها را زنده می‌کند، ترویج اندیشه حسینی توسعه حیات و زندگانی است. این نام و این قیام همیشه فریادی پر طنین در برابر هر ستمگری است. توسل به عاشورا طریق هدایت و عامل نجات است. اسلام بیمه عاشورا است، عاشورا بیمه عزاداری‌ها. امام باقر (ع) وصیت می‌کند در «منی» مراسم عزاداری به پاکنند، که چرا. سفارش حضرت، مشتمل بر نکته مهم سیاسی - روانی است. مردم را به مظلومیت اهل بیت متوجه می‌کند. توجه مردم به این امر مهم، زمینه احیای اهداف امام (ع) است. این عزاداری‌هاست که افکار حسینی را در اعماق جان و اندیشه مردم نفوذ می‌دهد، عواطف و احساسات را به شور می‌آورد، و حرکت می‌آفریند. «روضه سیدالشهدا برای حفظ مکتب سیدالشهداست. آن کسانی که می‌گویند روضه سیدالشهدا را نخوانید، اصلاً نمی‌فهمند مکتب سیدالشهدا چه بوده و نمی‌دانند یعنی چه. این گریه‌ها و این روضه‌ها این مکتب را حفظ کرده است... اینها خیال می‌کنند حالا ما باید (به جای روضه) حرف روز بزنیم. حرف سیدالشهدا همیشه حرف روز است، اصلاً حرف روز را سیدالشهدا آورده، دست ما داده... این مجالس و عزاداری اباعبدالله الحسین یک متینگ

و فریادی است برای احیای مکتب سیدالشهدا...». تاریخ بعد از عاشورا را مطالعه کنید. متوکل عباسی و دیگر زمامداران آن روز چه تعداد از شیعیان امام حسین (ع) را به جرم برپا نمودن مواكب و عزاداری و زیارت مرقد مطهر آن حضرت به صورت فجیع و ظالمانه‌ای به شهادت رساندند. دیده‌بان‌هایی را در مسیر کربلا قرار داده بودند تا زواران امام را دستگیر و به قتل برسانند، چرا این گونه عمل می‌کردند. این کارها دلیلی نداشت جز این که آنها از احیای مکتب امام حسین احساس خطر می‌کردند. در برابر حرکت ویرانگر دشمنان اسلام، پیشوایان دین بر عزاداری و روضه خوانی و زنده نگه داشتن عاشورا اهتمام ورزیدند. فلسفه آن روشن است. حسین یک سبیل است باید به صورت الگو زنده بماند. هر سال که محرم طلوع می‌کند، امام حسین (ع) با آن افکار والا و فریادهای شورانگیزش ظهور می‌کند و ندا در می‌دهد: «الا ترون أن الحق لا يعمل به و أن الباطل لا يتناهى عنه ليرغب المؤمن في لقاء الله محققاً» آگاه باشید، ای مردم نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل جلوگیری نمی‌گردد و نتیجه آن این است که مؤمن به شهادت در راه حق تشویق شود و با تمام وجودش به امام حسین اقتدا کند: لاری الموت الا سعادة و الحیاة مع الظالمین الا برما؛ «زندگی [در چنین وضعی] باستمکاران برای من ننگ آور است، مرگ در نظر من جز سعادت چیزی نیست». عزادارن بر بلندای محافل‌شان این شعار را نوشته‌اند: «الموت خیر من رکوب العار؛ مرگ از زندگی ذلت بار بهتر است». آنچه در مراسم عزاداری بازخوانی می‌شود، شعارهای زندگانی است. سوگواری تداوم راه و اهداف عاشورا است. در فرهنگ شیعه، عالم همان گونه که محضر خداست تجلی اندیشه عاشورا و عزت عاشورائیان نیز هست. همه محراب و منبرها از امام حسین (ع) است. پس اگر از ما پرسند چرا در روز عاشورا عزاداری می‌کنید، حسین حسین می‌گویید و بر سر و سینه می‌زنید در پاسخ می‌گوییم می‌خواهیم با امام خود تجدید بیعت کنیم، فریاد او را که در جهان طنین‌انداز است بشنویم، ما هر سال می‌خواهیم تجدید حیات بکنیم. روز عاشورا روز تجدید حیات ماست. عاشورا

روح اسلام است می خواهیم آن را از نو به جامعه تزریق کنیم، عاشورا تجلی احساس جهاد و شهادت و فداکاری در راه حق و امر به معروف و نهی از منکر است، می خواهیم با عزاداری این احساس را در خود زنده نگه داریم. عزاداری لیک به امام حسین (ع) است و این سفارش قرآن کریم است که (یا ایها الذین آمنوا استجبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم) ای کسانی که ایمان آورده اید دعوت خدا و پیغمبر را اجابت کنید، هنگامی که شما را به سوی چیزی می خواند که شما را حیات می بخشد». عاشورا زنده نگه داشتن روحیه فداکاری در اجتماع است. شعار عاشورا، شعار احیای اسلام است گویا ندای امام حسین بلند است: چرا بیت المال مسلمانان حیف و میل می شود، چرا حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام می کنند، چرا در برابر توهین کنندگان به مقدسات سکوت می کنید، چرا فقر و تبعیض در جامعه اسلامی رو به افزایش است، عاشورا و عزاداری از یک سو زنده نگه داشتن روحیه امر به معروف و نهی از منکر و از سوی دیگر پاسخ به این چراهاست. به عقیده امام راحل (ره) این یک دستور است به این که هر روز و در هر جا باید همان نهضت و همان برنامه را ادامه بدهید. امام حسین (ع) با عده کم همه چیزش را فدای اسلام کرد و مقابل یک امپراطوری بزرگ ایستاد و «نه» گفت... و این مجالس به دنبال همین است که این «نه» محفوظ بماند. کسانی که می گویند روضه نخوانید نمی دانند که گریه کردن بر عزای حسین زنده نگه داشتن نهضت است. آنهایی که به شمولیت بیهودگی گریه را می قبولانند. بزرگ هایشان و اربابانشان از این گریه ها می ترسند. در جای دیگر تأکید می کنند که «... آن روضه های سنتی و آن مصیبت ها را زنده نگه دارید که بر کاتی که به ما می رسد از آنهاست، این برکات از کربلاست. کربلا و نام مبارک سیدالشهدا را زنده نگه دارید که با زنده بودن او اسلام زنده نگه داشته می شود». با این تبیین روشن می شود که عاشورا نه پایان است و نه آغاز، واقعه ای است محصول علت های تاریخی خود و حادثه ای است مشحون از عبرت برای بعد از آن.

## نجات اسلام

عاشورا کامل کننده رسالت است. آن گاه که رسول خدا (ص) ندای توحید سر داد و به اذن الهی مردم را به اسلام دعوت کرد، صورت آن در تاریخ اسلام شکل گرفت و در کربلا کامل شد. تعبیر پیامبر اکرم (ص) «حسین از من و من از حسینم» تجلی نقش قیام حسینی در این زمینه است. امام حسین با قیام الهی اش اسلام را از انحصار توطئه های بنی امیه نجات داد. برای پی بردن به عظمت این قیام کافی است به خطراتی که در آن زمان اسلام را تهدید می کرد توجه شود. سرنوشت امت اسلام به گونه ای رقم خورد که یزید فرماندار جهان اسلام شد، یزیدی که فسق و فجورش شهره جهان بود. امام حسین در پاسخ به مروان بن حکم والی مدینه که او را به بیعت با یزید فرا می خواند فرمود «سمعت جدی رسول الله (ص) یقول: الخلافة محرمة علی آل ابی سفیان فاذا رأیتم معاویة علی منبری فابقروا بطنه و لقد راه اهل المدینه علی منبر رسول الله فلم یفعلوا به ما امروا فابتلاهم بانه یزید؛ شنیدم از جدم رسول خدا که فرمود خلافت بر خانواده ابوسفیان حرام است و اگر روزی معاویه را بر بالای منبر من دیدید او را بکشید، ولی مردم مدینه او را در منبر رسول دیدند و نکشتند و اینک خداوند آنان را به فرزندش یزید فاسق مبتلا کرده است». یزید کسی بود که علناً تمامی مقدسات را هتک کرد. به نمونه ای از گفتار کفرآمیز او توجه کنید: «محمد با ملک و حکومت بازی کرد، نه وحی بر او نازل شده بود، نه از آسمان خبری داشت، من از قبیله خود نیستم اگر از فرزندان احمد انتقام نگیرم... اگر پدران من می دیدند آنچه که من با فرزندان احمد در کربلا انجام دادم هر آینه از کثرت شادی و سرور فریاد بر می آوردند و می گفتند دست مریزاد ای یزید». شرایط به گونه ای بود که: «علی الاسلام السلام اذ قد بلیت الأمة براع مثل یزید؛ فاتحه اسلام را باید خواند آن گاه که امت به فرمانروایی چون یزید گرفتار آید». اگر قیام امام حسین نبود «نه از تاک، نشان بود و نه از تاک نشان». این نهضت

الهی اسلام را نجات داد. امام حسین تصمیم گرفت از انحرافات فکری و دینی امت جلوگیری کند و معنای دین و خلافت و حکومت اسلامی و هدف رسالت رسول خدا را به جهانیان معرفی کند، اقبال لاهوری با اشعار زیبای خودش نقش قیام امام حسین (ع) را این گونه به تصویر می کشد: چون خلافت رشته از قرآن گسیخت حریت را زهر اندر کام ریخت خاست آن سر جلوه خیر الامم چون سحاب قبله باران در قدم بر زمین کربلا بارید و رفت لاله در ویرانها کارید و رفت تا قیامت قطع استبداد کرد موج خون او چمن ایجاد کرد بهر حق در خاک و خون گردیده است پس بنای «لا اله» گردیده است امام حسین (ع) چهره یزید و یزیدیان را به مردم شناساند و حساب آنان را از حساب دین و قرآن جدا کرد. امام راحل (ره) در این رابطه می فرماید «یکی از رمزهای بزرگ که بالاترین رمز است قضیه سیدالشهداست. سیدالشهدا (ع) مذهب را بیمه کرد، با عمل خودش اسلام را بیمه کرد و نگه داشت... آن نهضت باید حفظ شود، اگر ما بخواهیم مملکت مان مستقل و آزاد باشد باید این رمز را حفظ کنیم». از دیدگاه شهید مطهری بزرگترین اثر حادثه کربلا این است که پرده نفاق را درید و حساب سلطنت عملاً از حساب دین جدا شد، اگر نهضت عاشورا نبود، امویان به نام دین بر مردم حکومت می کردند، البته چسبیدن آنها به دین در نظر عده‌ای آنها را تبرئه می کرد و در نظر عده‌ای دین را ملوث می کرد. امام حسین (ع) در کربلا آمد تا برای ابد بر پیشانی باطل، اگر چه رنگ حق خورده باشد مهر بطلان بزند و خون خود و یارانش و اسارت اهل بیتش را مایه رسوایی آنان سازد و تصمیم گرفت راه را به حق جویان بنمایاند که مثلی لا یبایع مثله: حسینیان هرگز با یزیدیان بیعت نمی کند. عزاداری امام حسین (ع) یعنی تعقیب گام به گام رفتار آن حضرت در راستای احیای اسلام. عزاداری مقابله با تهاجم فرهنگی دشمنان دین از یک سو و پاسداری از ارزش‌های دینی از سوی دیگر است. آموزه‌های مجالس عزاداری امام حسین (ع) دو سویه است، شرکت کنندگان و شاگردان این مکتب می آموزند که حریم دین را باید پاس دارند و در برابر توطئه‌های



بیگانگان و دیگر اندیشان به مقابله برخیزند تا عزت و سعادتشان که در دین متجلی است حفظ گردد و یاد می‌گیرند که در دنیای غوغاسالار امروز تنها راه موفقیت آن است که به امام حسین اقتدا و روحیه حسینی پیدا کنند. چون «حسین بن علی یک سوژه بزرگ اجتماعی است. حسین بن علی در آن زمان یک سوژه بزرگ بود. هر کس می‌خواست در برابر ظلم قیام بکند شعارش یالثارت الحسین بود، امروز هم حسین بن علی یک سوژه بزرگ است، سوژه‌ای برای امر به معروف و نهی از منکر، برای اقامه نماز، برای زنده کردن اسلام، برای این که احساسات و عواطف اسلامی در وجود ما احیا بشود». خلاصه آن که اگر قیام عاشورا نبود اسلام و امویت آن‌چنان به هم پیوند می‌خورد که تفکیک آنها ناممکن می‌شد و با زوال امویان اسلام نیز سقوط می‌کرد. عزاداری درس «دیانت عین سیاست» است. خوف دشمنان اسلام از مجالس سوگواری دقیقاً به این علت است، که این مراسم ضامن بقای اسلام است. عاشورا تداوم اسلام است و اسلام زنده عاشورا. عزاداری دژ نگهبانی آموزه‌های وحی است در گستره زمان. عزاداری تجسم اعلای اندیشه حسینی و تفکر ناب اسلامی است و این گونه مراسم عزاداری باعث عزت مسلمانان و تجلی اقتدار ایمان است.

### احیای تفکر دینی

پیکار حق و باطل، پیکاری است مستمر. در این میدان کسانی در صف حق پایدارند که بصیرت دینی دارند و بر طریق حق صابرند. رمز بریدن از حق و پیوستن به باطل نداشتن تفکر اسلامی و بی‌صبری است. امام علی (ع) می‌فرماید: «الا و لا یحمل هذا العلم الا اهل البصر و الصبر و العلم بمواضع الحق؛ بدانید که پرچم مبارزه با باطل و کفر را جز آنها که اهل بصیرت و صبر هستند و به جایگاه و موضع حق علم دارند نمی‌توانند بردوش بکشند». بدخواهان نیز با اطلاع از نقش تفکر دینی همواره سعی کرده‌اند جامعه را از شعور دینی تهی کنند و این آفتی است که همیشه جامعه اسلامی را تهدید می‌کند و

همانند بیماری سرطان پیکر اجتماع را فرا می‌گیرد، روحیه ذلت و خواری و انزلام در افراد پیدا می‌آید و آنان را از عکس‌العمل در برابر مظالم باز می‌دارد، سرانجام دشمنان اسلام خواسته‌های خود را بر آنان تحمیل می‌کنند و آنان نیز پذیرا می‌شوند. در صدر اسلام پس از دوران رسالت، تهاجم فرهنگی دشمن به هدف نابود کردن اندیشه دینی آغاز شد. به تدریج صفات ممتاز و برجسته مسلمانان عصر پیامبر از بین رفت. «در آن جامعه کسی هم که برای مردم معارف می‌گوید کعب الاحبار است، یهودی تازه مسلمانی که پیامبر را هم ندیده است... او در مجلس عثمان نشسته بود که جناب ابوذر وارد شد، چیزی گفت که ابوذر عصبانی شد و گفت: تو حالا داری برای ما از اسلام و احکام اسلامی سخن می‌گویی؟ این احکام را خودمان از پیامبر (ص) شنیده‌ایم. وقتی معیارها از دست رفت، وقتی ارزش‌ها ضعیف شد... آن وقت در عالم فرهنگ و معارف هم چنین کسی سر رشته‌دار امور معارف الهی و اسلامی می‌شود. کسی که تازه مسلمان است و هر چه خودش بفهمد می‌گوید - نه آنچه که اسلام گفته است». این روند تهاجم فرهنگی ادامه پیدا کرد. بر اثر تبلیغات امویان و تعطیل اجرای برنامه‌های اسلام، ممنوعیت ترویج ارزش‌های صحیح، انزوای شایستگان و دانش‌وران، شعور دینی مردم ضعیف، و اندیشه به انحطاط گرایید. قیام عاشورا همان گونه که فرسودگی پیکر امت اسلام را از بی‌بصیرتی به نمایش گذاشت فروپاشی نظام آلوده به اسلام ابوسفیانی را فریاد کرد. امام حسین قیام کرد و به مردم عشق و ایدآل داد، رکن اصلی زنده شدن ملتی همین است، مردمی که احساس دینی دارند شخصیت دارند. شخصیت امام حسین (ع) حیات تازه‌ای در عالم اسلامی دمید و به آنها شخصیت داد. شخصیت دادن یک ملت به این است که به آنها عشق و ایده آل داده شود و اگر عشق‌ها و ایدآل‌هایی دارند رویش را غبار گرفته است، آن گرد و غبار را زدود و دو مرتبه آن را زنده کرد». امام حسین (ع) در کربلا آمد تا اعلام کند که اگر کعب الاحبار (یهودی تازه مسلمان) و تمیم الداری (مسیحی تازه مسلمان) و امثال آنان در عرصه فرهنگی جامعه راه

پیدا کنند و معارف اسلامی از زبان شوم آنان تبلیغ شود تفکر اسلام ناب مسخ می‌شود و شعور دینی مردم زائل می‌گردد. امام حسین (ع) خواست عزت فرهنگی و شعور دینی را احیا و رسالت دینی مسلمانان را برای همیشه تاریخ یادآوری کند که: تیغ بهر عزت دین است و بس مقصد او حفظ آئین است و بس ما سوا الله را مسلمان بنده نیست پیش فرعون سرش افکنده نیست خون او تفسیر این اسرار کرد ملت خوابیده را بیدار کرد تیغ لا چون از میان برون کشید از رگ ارباب باطل خون کشیدن نقش الا الله بر صحرا نوشت سطر عنوان نجات ما نوشت رمز قرآن از حسین آموختیم زاتش او شعله‌ها اندوختیم شوکت شام و فرّ بغداد رفت سطوت غرناطه از یاد رفت تار ما از زخمه‌اش لرزان هنوز تازه از تکبیر او ایمان هنوز ای صبا ای پیک دور افتادگان اشک ما بر خاک پاک او رسان پیروان امام حسین در مکتب عاشورا و در مجالس عزاداری، با حقیقت دین آشنا می‌شوند، تفکر دینی شان باز سازی می‌گردد و با اشک دیدگان شان حدیث «حسین منّی و أنا من حسین» را تفسیر می‌کنند. عزاداری تجلی بیعت عاشقانه با تفکر حسینی است؛ سوگواری و توسل مکتب عالی سازندگی اندیشه دینی است. بازگویی تاریخ عاشورا، ایمان را استحکام، اخلاق را نیک و همت را بالا می‌برد. اگر برای ترغیب مردم به فضایل انسانی و زنده کردن تفکر دینی مؤثرترین راه، ارائه الگوهای عملی است، چه کسی سزاوارتر از امام حسین (ع) و یاران حضرت؟ مورس دو کبری در پاسخ به مخالفان عزاداری می‌گوید: اگر آنان حقیقت عاشورا را می‌دانستند این عزاداری‌ها را مجنونانه نمی‌پنداشتند، زیرا پیروان حسین در این مراسم یاد می‌گیرند که پستی و زیر دستی و استعمار و استثمار را نباید قبول کرد، زیرا شعار رهبرشان ندادن تن به زیر بار ظلم و ستم بود... ملتی که از گهواره تا گور تعلیماتش چنین است، همه سربازان حقیقی عزت و شرافتند. امروز اگر استقلالی در مسلمانان مشاهده می‌شود عامل اصلی آن پیروی از دستورات قرآن و اسلام است و خواهیم دید روزی را که مسلمانان عالم در سایه اتحاد واقعی مانند صدر اسلام شرق و غرب و عالم را مطیع اوامر خود

سازند. عزاداری عزت دینی است، چرا که: درس آزادی به دنیا داد رفتار حسین بذر همت در جهان افشاند افکار حسین با قیام خویش بر اهل جهان معلوم کرد تابع اهل ستم گشتن بود عار حسین زندگی پیکار باشد در ره اندیشه‌ها باشد این گفتار شیرین و گهربار حسین

## تولا و تبرا

دو گروه در کربلا در برابر هم ایستادند، یکی در اوج عداوت و دیگری در بلندای محبت نسبت به دین. عاشورا نتیجه این رویارویی است. عاشورا نمایش تولا و تبرا است. در یک طرف حسین و حسینیانند که در رفتار و کردارشان دیانت و حق پرستی موج می‌زند به گونه‌ای که انسان به آن افتخار می‌کند، در طرف دیگر یزید و یزیدیانند که تجسم جنایت و خباثت هستند، بشر از عملکرد آنان سرافکنده است. امام حسین (ع) در کربلا حدیث شریف «هل الدین الا الحب و البغض» را با خون تفسیر کرد و شیوه محبت و عداوت را به جهانیان شناساند. از آن گاه که امام حرکت را آغاز کرد تا روز عاشورا حتی در لحظه‌های شهادت بر این اصل تأکید کرد که «مثلی لا یبایع مثله»؛ «حسینیان با یزیدیان بیعت نمی‌کنند». امر به معروف و نهی از منکر که از اهداف اصلی قیام امام حسین (ع) است بیانگر اهتمام ایشان در امر ولایت و برائت است. در روایات متعددی از پیشوایان دین نقل شده که دین چیزی جز محبت نیست. در جامعه‌ای که دین حاکمیت ندارد، طبیعی است از محبت دینی نیز اثری نخواهد بود. عزاداری ترویج محبت است و گریه در مجالس عزاداری اکسیری است که دل‌ها را حسینی می‌کند، عشق سازی می‌کند، و این عشق است که دل را دل می‌سازد. بر پایی مجالس عزاداری نماد «توگی و تبری» است بی تفاوت ماندن مؤمن در برابر موافقان و مخالفان عقیدتی عیب و گناه است. شیعه عاشق است، مذهب او بر مبنای محبت و عشق استوار است. بذر این کیمیای زندگانی در عصر رسالت کاشته شد. کارآیی ایمان در مرحله عمل و تحرک

هنگامی است که با محبت و عشق و پیوند عاطفی همراه باشد. و در تفکر دینی ما محبت واقعی و عشق و علاقه به اهل بیت (ع) است که اوج آن در عاشورا تجلی می‌یابد. ابن عساکر از جابر بن عبدالله انصاری نقل می‌کند: روزی در محضر پیامبر (ص) بودیم، علی (ع) وارد شد، حضرت فرمود «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ أَنْ هَذَا وَشِيعَتُهُ هُمُ الْفَائِزُونَ؛ سوگند به کسی که جانم در دست اوست این مرد (علی ع) و شیعیانش در روز قیامت از رستگارانند». امام صادق (ع) فرمود «أَنْ شِيعَتَنَا مَنَّا خَلَقُوا مِنْ فَاضِلِ طِينَتِنَا... يَفْرَحُونَ لَفَرْحِنَا وَيَحْزَنُونَ لِحْزَنِنَا؛ شیعیان از هستند از طینت ما آفریده شده‌اند، در شادی ما مسرور و در گرفتاری ما محزون و گرفتارند». در قرآن کریم محبت اهل بیت اجر رسالت است (قُلْ لَا اسْتَلْكُمْ عَلَيْهِ اجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)؛ بگو ای پیامبر، من از شما اجر و مزدی درخواست نمی‌کنم، مگر دوستی خویشاوندانم، بر اساس نقل شیعه و سنی در روایات زیادی پیامبر گرامی اسلام نشان می‌دهد منظور از «قربی» اهل بیت و نزدیکان و خاصان حضرت هستند. آن‌گاه که آیه مودت نازل گشت اصحاب عرض کردند یا رسول الله (ص) خویشاوندان تو که محبت آنان بر ما واجب است کیانند؟ فرمود: علی و فاطمه و فرزندانشان، (این سخن را سه بار تکرار کرد). این حدیث را حدود پنجاه کتاب از اهل سنت نقل کرده‌اند. برپایی مراسم عزاداری مفاد حدیث «اهل الدین الا الحب و البغض» است. به بیان دیگر حب و بغض دینی وجود چنین مجالسی را ایجاب می‌کند تا شرکت کنندگان عملاً تولا و تبرا را به جهانیان نشان دهند. عزاداری از یک طرف ابراز محبت است به پاک‌ترین اهداف انسانی و الهی و عرض ارادت به پیشگاه سالار شهیدان، از طرف دیگر اظهار انزجار و تنفر از همه پلیدی‌ها و زشتی‌ها و اعلام برائت از یزید و یزیدیان در همه زمان‌ها و مکان‌ها. این محبت و برائت اگر اساسی باشد فقط در علاقه خلاصه نمی‌شود، بلکه آثار آن در عمل خود را نشان می‌دهد محب را با محبوب پیوند می‌دهد، به گونه‌ای که در مسیر خواسته و اهداف او گام برمی‌دارد و این گونه اعلام حضور می‌کند: «أَنْیَ سَلِمَ لِمَنْ سَالَمَکُمْ وَ حَرَبَ لِمَنْ

حاربکم و ولی لمن والاکم و عدو لمن عاداکم فاسئل الله الذی اکرمنی بمعرفتکم و معرفه اولیائکم و رزقنی البرائة أن يجعلنی معکم فی الدنیا و الاخرة و ان یثبت لی عندکم قدم صدق فی الدنیا و الاخرة؛ [ای عاشورائیان] من با دوستان شما در صلح و با دشمنان شما در جنگ و ستیزم، دوستان شما را دوست دارم و دشمنان شما را دشمن می‌دانم و از کرم حق درخواست می‌کنم که با معرفت شما و دوستان شما مرا گرامی سازد و به من لطف نماید و همیشه بیزاری از دشمنان شما را روزی من کند و مرا در دنیا و آخرت با شما همنشین قرار دهد و در دو عالم به مقام صدق و صفای شما مرا ثابت قدم نگه دارد». این دعا و زیارت چه می‌خواهد برای ما بیان کند، یک توجه باطنی به آن ما را به نقش عزاداری رهنمون می‌سازد. عزاداری یعنی کمال جویی، عزادار عاشق حسین است چون کمال انسانی را در وجود او می‌یابد و راه رسیدن به کمال نهایی (قرب الی الله) را در کربلا می‌بیند. گریه در مجالس عزاداری گاه از سر شوق است. بسیاری از قضایای کربلا به سبب روح حماسی داشتن آن شوق آفرین است و شورانگیز. داستان شب عاشورا را به یاد آورید، آن گاه که امام بیعت را از یارانش برمی‌دارد، می‌فرماید: ای یاران من از تاریکی شب استفاده کنید بروید، زیرا اینان به جز من به کسی کار ندارند... سکوت عجیبی بر مجلس حاکم بود یاران با وفا، یکی پس از دیگری و به نوبت با تعبیرات زیبایی اعلام حضور کردند: «و کم نفعل ذلک؟ لنبقی بعد ذلک، لا ارانا الله ذلک ابدأ؛ برای چه تو را بگذاریم و برویم، آیا برای این که بعد از تو زنده بمانیم، خدا هرگز چنین روزی را نیاورد»، این سخن عزت آفرین را نخست حضرت عباس (ع) گفت، دیگران نیز او را متابعت کردند. مسلم بن عوسجه می‌گوید: ای پسر پیغمبر خداوند زندگی بعد از تو را نصیب من نگرداند، می‌جنگم تا نیزه و شمشیرم را در سینه دشمنانت فرود آورم، اگر وسیله‌ای نداشته باشم با سنگ مبارزه می‌کنم و از تو دور نمی‌شوم تا با تو بمیرم. سعید بن عبدالله عرض می‌کند. ای فرزند پیامبر، اگر بدانم در راه تو کشته می‌شوم و سپس زنده می‌گردم و زنده زنده می‌سوزم و

بدانم که هفتاد بار با من چنین می شود از تو جدا نمی شوم تا قبل از تو مرگ خویش را ببینم. پس از آن زهیر بن قین برخواست و گفت: ای پسر پیامبر، دوست دارم هزار بار کشته و باز زنده شوم و خداوند تو را و اهل بیت تو را زنده بدارد. هر یک از یاران و اصحاب امام حسین (ع) در آن شب عشق و عزت با بهترین تعبیرات ممکن اعلام وفاداری کردند. چرا چنین نباشد، کسانی که می دانند مرگ یک مرتبه بیش نیست، اما فداکاری و جانبازی در راه امام حسین عزت و سعادت جاودانی را در پی دارد.

عزاداری یادآوری چنین صحنه های عزت آفرین و شورانگیزی است که تأثیر آن را در وجدان های پاک فقط در قطره های اشک می توان دید و تفسیر کرد. گریه و عزاداری گاه جنبه عاطفی دارد. انسان با عاطفه زنده است، آنچه در درون قفسه سینه او قرار دارد، قلب است نه سنگ. اگر قلبی با شنیدن مناظر تکان دهنده کربلا به درد آید، احساسش جریحه دار گردد و شراره های آتشین خود را به صورت قطره های اشک به خارج پرتاب کند این نشانه قوت و سلامت دل است، نه علامت ضعف. در مجالس عزاداری، صحرای رنگین کربلا، بدن های قطعه قطعه شده شهیدان، سرهای عزیزان پیامبر خدا بر نیزه ها و خیمه های سوخته، گوش های پاره، بدن های تازیانه خورده، خرابه شام، تازیانه و لب های مبارک امام حسین (ع) هلله و شادمانی مردم کوفه و شام، جسارت به خاندان عصمت و طهارت، موهای سفید شده و قد خمیده زینب، و مصایب امام سجاد (ع)...

باز سازی و یادآوری می گردد. امکان ندارد انسانی از شنیدن این مصائب به شور و هیجان نیاید و بر یزیدیان نفرین نکند عملکرد آنان را مورد اعتراض قرار ندهد. به این ترتیب، گریه بر امام حسین (ع) و یارانش در نهایت تبدیل به گریه و اعتراض و پرخاش می گردد. گریه ای که تجسم اهداف کربلا بر گونه هاست تأثیر این گریه ها به مراتب بیشتر از حرف و ساز و کارهای امروزی است. این اشک ها اساس دشمنان را می لرزاند. گریه حضرت فاطمه زهرا (س) در بیت الاحزان پیام داشت برای آیندگان، برای همین بدخواهان سعی می کردند او را از این عمل باز دارند. امام راحل (ره) با

درک تأثیر این گریه‌ها توصیه می‌کنند «در سرتاسر کشور مجلس روضه باشد، همه روضه بخوانند و همه گریه کنند». پیروان مکتب عاشورا می‌توانند از طریق شعار دادن، سرود خواندن، برگزاری همایش‌ها و... پیوندشان را با اهداف عاشورا ابراز نمایند، اما عزاداری و سوگواری صادقانه‌تر می‌تواند بیانگر این پیوند باشد، چرا که به قول معروف شنیدن کی بود مانند دیدن. مجالس عزاداری بازسازی مصائب کربلا و تجسم افتخارات عاشورائیان است. فرض کنیم که همه مردم می‌دانند در کربلا چه گذشت، این دانستن تأثیر دارد، اما اگر صحنه‌های عاشورا بازسازی شود، شهر سیاه‌پوش گردد، دسته‌های عزاداری راه بیفتند، به مراتب تأثیر بیشتری دارد. این اقدامات اعلام وفاداری به اهداف والای امام حسین است. حال می‌دانیم چرا امام حسین از حلقوم بریده فریاد کرد «او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی؛ اگر خبر غریب یا شهیدی را شنیدید بر من گریه کنید» چون گریه بر شهید هماهنگی با روح او، شرکت در حماسه، و حرکت در موج اوست. عزاداری بازسازی صحرای خاطره‌آلود کربلاست. یادآوری آن در اعماق قلب خونسردترین افراد جوش و خروش برمی‌انگیزد، حزن و اندوه و هیجان شدید پدید می‌آورد و روح را در معارج کمال چنان پرواز می‌دهد که همه دنیا در برابر آن ناچیز جلوه می‌کند. ادوارد برون خاورشناس انگلیسی می‌گوید «کیست که عزاداری شیعیان را ببیند، ولو این که پیرو مذهب دیگری باشد و حقیقت آن مراسم را که از مظاهر عالی احساسات مذهبی آنان است و اهمیتی را که این سوگواری نزد شیعیان دارد تا حدی در ضمیر خود احساس نکند؟» آری، عزاداری رمز محبت است، هیچ قدرتی نمی‌تواند این محبت خالص و ارادات بی‌شائبه را که شیعیان به ساحت پیشوای امام شهیدان تاریخ ابراز می‌دارند از دل آنان بیرون کند. این محبت ما را زنده می‌دارد و امید می‌دهد، زیرا این نماد (الگو) راه را به‌محبانش نشان می‌دهد و وجود آنان را از آرمان‌های والا سرشار می‌سازد. عزاداری عرض تسلیت به محضر پیامبر گرامی اسلام است چون به گفته سید رضی (ره) «لو رسول الله یحیی بعده قعد الیوم علیه للعزا» اگر پیامبر خدا پس از روز



عاشورا زنده بود همواره در این روز به عنوان صاحب عزا می‌نشست تا همه بیایند و به او تسلیت بگویند.

### گسترش آگاهی و اندیشه ناب

نقش عزاداری در بالا بردن سطح فکری مسلمانان در ابعاد گوناگون فرهنگی و اجتماعی سیاسی و اخلاقی بر کسی پوشیده نیست. به جرأت می‌توان گفت مجالس عزاداری یک دانشگاه است. اگر اموال و پول‌های هنگفت را مخصوص ترویج تعلیمات اخلاقی و اجتماعی قرار دهند و مکتب‌هایی در طول سال فعال باشد به اندازه عزاداری از ثبات برخوردار نبوده و مورد حسن استقبال قرار نمی‌گیرد. امام حسین با سرمایه اخلاص و ایثار معنویت، مدرسه‌ای بنیان گذاشت که حدود چهارده قرن فعال بوده و رو به گسترش است و در جهان اسلام به ویژه در جامعه شیعی توسعه روزافزون این مراسم در خور توجه می‌باشد و این توسعه فکری و رشد دینی مسلمانان در عمل موجب گسترش اسلام است. در این زمینه، بهتر است نقش عزاداری را در توسعه اسلام ناب از زبان دیگران بشنویم. ناپلئون می‌گوید: ما اگر یک امر اجتماعی یا سیاسی داشته باشیم. باید ده‌ها هزار کارت چاپ کرده و با زحمات زیادی آنها را به دیگران می‌رسانیم تازه از آن تعداد، حدود هزار نفرشان حاضر می‌شوند لیکن این مسلمانان و شیعیان با نصب یک پرچم سیاه بر سر در خانه‌ای اعلام می‌کنند خواهیم برای حسین عزیزمان عزاداری کنیم، ده‌ها هزار نفرشان در ظرف دو ساعت در مجلس جمع می‌شوند و تمام مسایل سیاسی و اجتماعی و مذهبی خود را در آن مجلس حل و فصل می‌کنند؛ این یکی از آثار قیام امام حسین (ع) است. مسیو ماریین فیلسوف و خاورشناس آلمانی در کتاب سیاست اسلامی می‌نویسد: «بی اطلاعی بعضی از تاریخ نویسان ما موجب شده که عزاداری شیعه را به جنون و دیوانگی نسبت دهند ولی اینان گزاره گفته و به شیعه تهمت زده‌اند. ما در میان اقوام و ملت‌ها مردمی مانند شیعه پرشور و زنده

ندیده ایم، زیرا شیعیان به واسطه برپا کردن عزاداری حسین سیاست‌های عاقلانه‌ای را انجام داده و نهضت‌های مذهبی ثمربخشی را به وجود می‌آورند. کسی که سیر تکاملی شیعه را بررسی کند و زندگی آنانی را که عزای حسین را به پا می‌کنند در مدت صد سال آخر مورد مطالعه قرار دهد می‌فهمد که شیعه به آخرین مرحله تکامل خود رسیده است. صد سال پیش شیعیان و پیروان علی و حسین در هند انگشت شمار و کم بودند، ولی امروز شیعیان هند در مرتبه سوم از نظر مذهبی قرار گرفته‌اند و هم چنین است در سائر نقاط جهان. بر تاریخ نویسان ما لازم است که درباره شیعه تحقیق بیشتری کنند و کار آنان را به دیوانگی و جنون نسبت ندهند. من معتقدم که رمز بقا و پیشرفت اسلام و تکامل مسلمانان به خاطر شهادت حسین بن علی و آن رویدادهای غم‌انگیز می‌باشد و یقین دارم که سیاست عاقلانه مسلمانان و اجرای برنامه زندگی ساز آنان به واسطه عزاداری حسین بوده است. مادامی که این روش و خصلت در میان مسلمانان وجود دارد هرگز آنان تن به خواری نمی‌دهند و تحت اسارت کسی نمی‌روند... من خودم چند بار در استامبول در مجالس عزاداری حسین شرکت کردم و به واسطه مترجم شنیدم که می‌گویند: حسینی که بر ما طاعتش واجب است، هرگز زیر بار ظلم و ستم نرفت و با یزید جنایتکار سازش نکرد. از خود، خاندان و اموالش گذشت تا شرافت و بلندی حسب و مقام خود را حفظ کند و به این واسطه بود که به نام نیکی رسید و شهرت بسزایی در دنیا پیدا کرد، به مقام قرب الهی رسید. و حایز مقام شفاعت در قیامت گشت، ولی دشمنان او در دنیا و آخرت به بدبختی و زیانکاری دچار شدند. من از آن پس فهمیدم که شیعیان در حقیقت از این راه به همدیگر درس جوانمردی و شجاعت می‌آموزند و به همدیگر می‌گویند: اگر شما شیعه هستید و اصحاب شرف می‌باشید و خواهان سیادت و بزرگی هستید، پس به زیر بار یزید و یزیدیان نروید، ذلت و خواری قبول نکنید، بلکه مرگ با عزت را بر زندگی ذلت‌بار برگزینید. تا در دنیا و آخرت رستگار باشید. پر روشن است امتی که از گهواره تا گور چنین تعالیم عالیه رامی‌آموزد

به چه درجه‌ای از افکار نغز و سجایای عالی خواهند رسید، آری چنین ملتی سزاوار است که به عالی‌ترین درجه سعادت و شرافت برسند و آنان هستند که از حریم شرافت و حماسه‌های خود به خوبی پاسداری می‌کنند و از این راه به تمدن عالی روز می‌رسند و این مکتب است که حقوق انسانی را آموزش داده و اصول سیاست را یاد می‌دهد. گاندی رهبر فقید هند می‌گوید «من برای مردم هند چیزی تازه‌ای نیاورده‌ام فقط نتیجه‌ای را که از مطالعات و تحقیقاتم درباره تاریخ زندگانی قهرمان کربلا به دست آورده بودم ارمغان ملت هند کردم، ما اگر بخواهیم هند را نجات بدهیم، باید همان راهی را بپیماییم که حسین بن علی پیمود». ژوزف، خاورشناس فرانسوی در کتابش به نام «اسلام و مسلمانان» تحت عنوان «شیعه و پیشرفت‌های خیره‌کننده آن» می‌نویسد: «آماره‌ای که اخیراً - در زمان حیات مؤلف - دولت فرانسه ارائه داد، نشان می‌دهد یک ششم مسلمانان جهان را شیعیان تشکیل می‌دهند... می‌توان گفت پس از یک یا دو قرن دیگر بر سایر فرقه‌های اسلامی پیشی خواهد گرفت. بزرگترین علتی که در این پیشرفت مؤثر است به پاکردن عزاداری حسین است که دیگران را به سوی مذهب شیعه دعوت می‌کند. امروز همه شیعیان عزای حسین را به پامی‌کنند... اگر می‌بینیم در هند شیعیان بسیاری وجود دارد، بر اثر اقامه ماتم و عزاداری است. آری شیعه مذهب خود را به واسطه زور شمشیر به پیش نبرده است... بلکه شیعه به وسیله نیروی سخن و تبلیغ که اثرش از شمشیر بالاتر است به این درجه و مقام رسیده است. شیعیان در اثر اهمیت دادن به انجام مراسم مذهبی به جایی رسیده‌اند که دو سوم مسلمانان از روش آنان پیروی کرده، بلکه شریک آنها شده‌اند. به زودی شیعه از نظر عدد و عظمت بر فرقه‌های دیگر اسلامی برتری پیدا خواهد کرد. این مراسم باعث شده که شیعیان به درخواست‌های زمان و تمدن آشنا گردند. زندگی مسالمت‌آمیز آنان سبب شده که دیگران با شرکت در محافل‌شان با آموزه‌های شیعه آشنا گردند و در نهایت به مذهب آنان بگروند. سیاستمداران غربی از روش شیعیان در ترویج و تبلیغ دین پیروی کرده و برای پیشرفت

آئین کلیسا مخارج زیادی را به مصرف می‌رسانند». یکی دیگر از مورخان غربی در زمینه تأثیر نقش قیام عاشورا و عزاداری در مقدرات جهان اسلام چنین می‌نویسد: «فاجعه کربلا نه تنها مقدرات خلافت، بلکه مقدرات ممالک پادشاهی اسلامی را مدتی بعد از انقراض خلافت تعیین کرد. کیست که آن عزاداری پرشور و پرهیجان را ببیند و بداند که هر سال مسلمانان جهان چگونه از شام تا بام سینه می‌کوبند و با آهنگ موزون و محزون خود بی‌آن که خسته شوند دیوانه‌وار فریاد می‌زنند: حسین، حسین، حسین! و حربه کشنده و شمشیر برنده و دودمی را که امویان به دشمنان خود داده‌اند تشخیص ندهد؟» آری، امام حسین در کربلا آمد تا راه را برای قیام‌های بعد از خودش نشان دهد. او قیام کرد تا اصل «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا» را در آفاق ارزش‌های انسانی با خون حک کند. زینب و اهل بیت به اسارت رفتند تا آن را تفسیر و جاودانه سازند.

### نتیجه

قیام عاشورا یک قیام اسوه و عزاداری تجلی آن در همه زمان‌ها و مکان‌هاست. عزاداری اقتدا به پیشوایان دین، تجدید بیعت با امام حسین و برائت از یزید و یزیدیان، عامل افزایش ایمان و معنویت، در نهایت باعث نجات و پیشرفت اسلام و توسعه فکری مسلمانان است. عزاداری مصاف پایداران در ایمان است با مذبذبین که همواره سرگردانند. عزاداری در ایام محرم ظهور دوباره امام حسین (ع) با آن فریاد شورانگیز و امیدبخش حضرت است. عزاداری نسخه شفابخشی است در دست عاشورائیان، وسیله‌ای است بین امت و امام قطره‌های زلال اشک دیدگان عزادار فرشته نجات است. عزاداران سربازان حقیقی عزت و شرافتند. کسانی که در این عرصه ایجاد شبهه می‌کنند یا از فلسفه واقعی عزاداری و نقش آن در بازسازی صحنه‌های عاشورا بی‌اطلاع‌اند یا مغرضانه در صدد حریم شکنی هستند، ارزش‌ها و مقدسات مردم را زیر سؤال می‌برند تا

به اهداف شوم خودشان برسند. در هر حال، برخواص امت است که در راه تبلیغ فلسفه قیام حسینی و عزاداری آن همت کنند. اللهم ارزقنا شفاعة الحسين يوم الورد و ثبت لنا قدم صدق عندك مع الحسين و اصحاب الحسين الذين بذلوا مهجهم دون الحسين (ع).

## ۶. عزاداری؛ بدعت یا سنت؟

### مشخصات کتاب

رضا بابایی

شماره کتابشناسی ملی : ایران ۸۲-۵۲۷۳۵

سرشناسه : حاجی بابایی، رضا

عنوان و نام پدیدآور : عزاداری، بدعت یا سنت؟ / حاجی بابایی، رضا

منشأ مقاله : ، خردنامه همشهری، ش ۱۵، (۶ اسفند ۱۳۸۲): ص ۱۱ - ۱۳.

توصیفگر : سوگواریها

توصیفگر : حسین بن علی (ع)، امام سوم

توصیفگر : قیام عاشورا

توصیفگر : ماه محرم

### چکیده

عزاداری از مصادیق بارز شعائر است که به تعظیم آن در روایات بسیاری سفارش شده است. و علی رغم دیدگاه مخالفان عقاید شیعی مبنی بر نامشروع بودن و مکروه بودن گریه بر درگذشتگان، گریه بر امام حسین علیه السلام امری پسندیده دانسته شده است. با این که مخالفان، گاه از موضع شرعی و گاه از موضع سیاسی و گاه عرفانی به تقبیح عمل شیعه پرداخته، آن را بدعت شمرده‌اند؛ اما نصوص معتبری از سنت و سیره نبوی در دست است که نشان می‌دهد ماجرای گریه و عزاداری شیعه برای امام حسین علیه

السلام علاوه بر آن که ثبوتاً، حق و مطابق با سمت و سوی اسلام است، اثباتاً نیز فواید بسیاری را نصیب دین و دینداری کرده است. کلیدواژه‌ها: عزاداری، بدعت، گریه، شعائر الهی، وهابیت، عرفا. گریه و عزاداری برای سید و سالار شهیدان، حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام ریشه در همه ابعاد اسلام دارد. این سنت شگفت و روحمند، اگر چه در میان شیعیان، رواج و اعتبار بیشتری دارد، اختصاص به مذهب خاص و نصوص ویژه‌ای ندارد؛ زیرا از لابه‌لای متون کهن و نصوص اولیه و فتاوی عالمان مذاهب مختلف، می‌توان برای آن حجّت آورد. در این جا به احادیث و اخباری که در کتب شیعی آمده است، نمی‌پردازیم؛ زیرا برای اثبات موضوعی مربوط به مذهبی خاص، نمی‌توان و نباید به منابع آن مذهب اکتفا کرد. گذشته از این، روایات مربوط به صحّت و صواب گریه بر سیدالشهدا از طریق مذهب امامیه، در مجموعه‌های مختلفی گرد آمده است و نیازی به تکرار آنها در این مختصر نیست. آنچه در این مختصر، وجهه اهتمام نویسنده است، ردّ «بدعت‌انگاری عزاداری برای امام حسین علیه السلام» است. در این باره می‌توان از نقطه‌های دور آغاز کرد و مثلاً از «فواید گریه» و «آثار عزاداری» نیز سخن گفت؛ اما می‌کوشیم از نزدیک‌ترین منزل، به سوی مقصد ره بسپاریم و پاره‌ای از مقدمات را، که در جای خود ضروری نیز هست، رها می‌کنیم.

### عزاداری از مصداق‌های شعائر

عزاداری و گریه بر مصائب اولیای خدا، اگر چه نه از اصول و نه از فروع دین است، اما بی ارتباط و التزام با برخی از اصول و فروع دین نیست. نخستین گام، نشان دادن جایگاه این سنت دیرینه را در مجموعه دین و روشن کردن این مطلب است که عزاداری برای اولیای خدا، عموماً، و برای سیدالشهدا، خصوصاً، چه جایگاهی در اسلام دارد. پاسخ به این سؤال، نزد شیعه، سهل است و آنان نیاز چندانی به کاوش در این باره ندارند. زیرا اصل امامت، توابع و لوازمی دارد که احیای نام و یاد امامان، از آن جمله است، و احیای

مرام و منش ائمه علیهم السلام جز از رهگذر توّلّا و تبرّاً ممکن نیست. نیاز به یادآوری نیست که عزاداری برای امام حسین علیه السلام بارزترین تجسّم عینی توّلّا و تبرّاً است. بنابراین، عزاداری و گریه، نقطه آغازی است که به احیای اصل امامت می‌انجامد و از آنجا اساس دین را استحکام می‌بخشد. جز آنچه گفته شد، شایسته‌ترین عنوانی که می‌توان از قرآن برای عزاداری برای امام حسین علیه السلام، نشان داد، «تعظیم شعائر الهی» است. «وَمَنْ يُعْظِمُ شَعْلَ رِ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ». [۱] «شعائر»، جمع شعیره، به معنای علامت و نشانه است. قرآن کریم، خود برخی از مصادیق این نشانه‌ها را بر شمرده است که: «صفا» و «مروه» [۲]، و «شتری که برای ذبح در منی می‌برند» [۳] از آن جمله است. وقتی ذبیحه حج در منطقه مقدّس (صفا و مروه)، به دلیل ارتباط و انتساب آنها به خدا، از نشانه‌های او محسوب می‌شوند، به تنقیح مناط و به طریق اولویت، اولیای خدا، به دلیل ارتباط و انتساب بیشتر، مصادق‌های روشن‌تری برای شعائر الهی‌اند. از سوی دیگر تعظیم شعائر، طرّقی دارد که شادمانی در ایام سرور اولیا، و حزن و عزاداری در سال روز مصائب آنان، از آن جمله است. اگر کعبه و صفا و مروه و منی و عرفات، که جملگی از جمادات‌اند، به حرمت ارتباط با آیین خدا و انتساب به او، احترام می‌یابند، آیا بزرگداشت دوستان و اولیای او، تعظیم شعائر الهی نیست؟ غیر از سفارش به تعظیم شعائر الهی، توصیه پیامبر صلی الله علیه و آله در قرآن به دوستی با خویشاوندان او، ریشه‌ای دیگر برای عزاداری است. خداوند در قرآن مجید از زبان پیامبرش و خطاب به مؤمنان می‌گوید: «قُلْ لَّا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى». [۴] بدین ترتیب اجر رسالت، دوستی با خویشان پیامبر است و اقتضای این دوستی، گریستن در مصیبت آنان و شادمانی در سرور آنان است.

**حکم کلی گریه و عزاداری**

حزن و گریه، از امور اختیاری نیستند تا مورد امر و نهی قرار گیرند. همان گونه که انسان‌ها - نوعاً - نمی‌توانند به اختیار و از سر عزم و تعهد، بگریند، وقتی مقدمات گریه در آنان حاصل شد، گریزی از گریستن ندارند. نهی از گریه، از جمله نهی‌های عبث و بی‌وجه است؛ مانند نهی از گذشت زمان. مقدمات گریستن و در وضع و مکان گریه قرار گرفتن، در اختیار انسان است و بدین رو، می‌تواند مورد امر و نهی باشد؛ بنابراین در این جا مراد از نهی از گریستن، نهی از مقدمات آن است. اصل گریه و عزاداری برای مردگان، مشمول اصل اباحه است و موضوع هیچ یک از نهی‌های شریعت نیست. غیر از آنچه در سیره نبوی آمده است، شواهد و دلایل روشنی بر تأیید این نوع از گریستن، در تاریخ اسلام دریافت می‌شود. در کتاب صحیح بخاری، روایاتی نقل شده است که بر اساس آنها، مردگان به جرم گریستن خویشانشان بر آنان، معذب می‌شوند: «إِنَّ الْمَيِّتَ لَيُعَذَّبُ بِكُأَاهِلِهِ عَلَيْهِ». [۵] این روایت را خلیفه دوم از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است. او با نقل این حدیث، عایشه را از گریستن در عزای پیامبر صلی الله علیه و آله پرهیز می‌داد. روایت دیگری نیز به پیامبر نسبت داده‌اند که در آن نیز مرده، به جرم نوحه بازماندگان عذاب می‌شود: «يُعَذَّبُ فِي قَبْرِهِ بِالنِّيَاحِ عَلَيْهِ». [۶] این روایت را نیز عبدالله بن عمر، خطاب به عایشه در عزای شویش، نقل می‌کند. در کتب روایی، پاسخ عایشه به خلیفه دوم و فرزندش نقل شده است. عایشه، در پاسخ به آن دو، آیه ۱۶۴ سوره انعام را می‌خواند: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى». بدین ترتیب، عایشه به آنان می‌گوید: اگر عمل عزادار خطاست، نباید میت را عذاب کنند، و چون این سخن با نخستین قواعد عقلی و عدل الهی سازگار نیست، پس به حتم، سخن رسول الله نیست. فاضل نووی، از عالمان برجسته شافعی، در این باره می‌نویسد: «تمام این روایات از عمر بن خطاب و فرزندش عبدالله نقل شده است. عایشه سخن آن دو را انکار می‌کرد و آنان را به فراموشی و خطا [در نقل روایت نبوی] منسوب می‌کرد و در این باره به این آیه استناد می‌کرد: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى»». [۷]. مرحوم سید عبدالحسین شرف



الدین پس از نقل سخن فاضل نووی، می‌افزاید: «ابن عباس نیز این روایات را انکار کرده و بر خطای راویانش حجّت آورده است. تفصیل این مطلب در صحیح بخاری و صحیح مسلم و شروح آن دو آمده است. عمر و عایشه در این موضوع، پیوسته، مخالف یکدیگر بودند. طبری در نقل حوادث مربوط به سال ۱۳ هجری در جلد چهارم تاریخ خود، به نقل از سعید بن مسیب چنین آورده است: چون ابوبکر وفات یافت، عایشه برای او مجلس سوگواری و گریه ترتیب داد. عمر بر در خانه او ایستاد و آنان را از گریه و عزاداری برای ابوبکر نهی کرد. زنان سوگوار از این نهی سرپیچیدند. عمر به هشام بن ولید گفت: وارد خانه شو و دختر ابوبکر را به نزد من بیاور. عایشه، چون این سخن عمر را شنید، گفت: اجازه ورود به خانه‌ام را به تو نمی‌دهم. عمر به هشام گفت: وارد شو، من به تو اذن می‌دهم. هشام وارد خانه شد و امّ فروه، دختر ابوبکر، را به نزد عمر آورد. عمر او را به ضرباتی فرو کوفت و عزاداران چون چنین دیدند، پراکنده شدند». [۸]. نویسنده المجالس الفاخره، پس از نقل حوادث پیش گفته، چنین قضاوت می‌کند: «گویا عمر نمی‌دانست که پیامبر در ماجرای جنگ احد، گریه زنان انصار را شنید و مخالفتی نکرد و حتّی گفت که حمزه، عمویم امروز گریه کننده‌ای ندارد. گویا عمر این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را نشنیده بود که فرمود: برای کسی مانند جعفر باید گریست و گویا عمر فراموش کرده بود که پیامبر صلی الله علیه و آله او را از زدن زنان گریان در عزای رقیه، دخترش منع فرمود». [۹]. غیر از همه اینها، کتب تاریخی و منابع روایی، مشحون است از فعل و قول و تقریر نبی که در آنها وجهی برای جواز گریه در عزای مؤمنان در گذشته هست. از جمله، گریه آن حضرت در روز مرگ عمّ بزرگوارش، ابو طالب [۱۰]، و در روز شهادت حمزه سیدالشهدا [۱۱]، و جعفر [۱۲] و زید بن حارثه [۱۳] و عبدالله بن رواحه. [۱۴] در بسیاری از منابع، درباره شدت گریه پیامبر صلی الله علیه و آله در عزای حمزه، آمده است که آن بزرگوار چنان گریست که حالت غشی در او پیدا شد. [۱۵]. همچنین در روز مرگ فرزندش، ابراهیم، بر جنازه او

گریست. در آن حال، عبد الرحمن بن عوف گفت: «آیا شما نیز گریه می کنید؟» پاسخ پیامبر به او، پاسخ به همه آنانی است که گریه و عزاداری را ناپسند و بدعت می شمارند؛ فرمود: «قلب، اندوهگین می شود و چشم گریان و ما [در هنگام عزاداری] سخنی نمی گوئیم که خدا را ناخشنود کند». بنابراین، گریه چشم، تابعی از حزن قلب است. نمی توان قلبی محزون داشت، اما نگریست. [۱۶] روایاتی نیز درباره گریه پیامبر صلی الله علیه و آله بر قبر مادرش، آمنه، وارد شده است. [۱۷] حاکم در مستدرک از گریه هر جمعه فاطمه علیها السلام بر قبر حمزه خبر می دهد و می نویسد: «فاطمه - رضی الله عنها - در هر روز جمعه به زیارت مزار عمویش حمزه می رفت، نماز می گزارد و می گریست». [۱۸]. این سنت انسانی و دینی در زمان زندگانی پیامبر صلی الله علیه و آله چنان مرسوم و رایج بود که کسی در جواز و استحباب آن شک نمی کرد؛ چنان که نوشته اند پس از ارتحال پیامبر صلی الله علیه و آله، مردم می آمدند و بر سر قبر آن بزرگوار سخت می گریستند و کسی از یاران و پیروان آن حضرت، مردم را نهی نمی کرد. این روایات فراوان و سیره منقول، دست محدث و محقق را برای توجیه یا تضعیف روایاتی که بر کراهت گریه و عزاداری بر مردگان و شهیدان دلالت می کنند، باز می گذارد. [۱۹].

## ادله و انواع مخالفان

### اشاره

مخالفانی که برای گریه بر امام حسین علیه السلام وجهی شرعی نمی شناسند و به همین جهت، گریه و عزاداری برای آن سرور جوانان اهل بهشت را مکروه و مخالف با روح دین می دانند، همه در یک موضع نیستند. در این جا، گروه های مخالف با عزاداری را در سه دسته قرار می دهیم و درباره هر گروه، جداگانه، سخن می گوئیم. گروه نخست،

کسانی هستند که از موضع سلفی گری سخن می گویند و برای مخالفت خود با عزاداری، وجوه شرعی، تاریخی و روایی می تراشند. گروهی نیز برای گریه و عزاداری در مصائب امام حسین علیه السلام توابع و پیامدهای سوء سیاسی می بینند. مخالفت گروه سوم از مواضع تفسیرهای عرفانی و صوفیانه است. شرح و تفصیل عقاید گروه‌های پیش گفته، بدین قرار است:

### مخالفت از موضع شرعی

پیروان مذهب وهابیت و شاگردان ابن تیمیه بر آنند که گریه و عزاداری برای امام حسین علیه السلام یا هر متوفای دیگر، بدعت در دین و انحراف از سنت نبوی و سیره سلف است. ابو العباس احمد بن عبد الحلیم، معروف به «ابن تیمیه»، از عالمان حنبلی، با استناد به برخی آیات و گوشه‌هایی از سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحاب نامدار او، به مخالفت با بسیاری از عقاید شیعی برخاست. پس از او شاگردش، «ابن القیم»، عقاید وی را رواج داد و در کتاب زاد المعاد فی هدی خیر العباد بر حجم و نفوذ اندیشه‌های استاد افزود. از همان زمان، کتاب‌های بسیاری در نقد و رد افکار ابن تیمیه، از سوی عالمان شیعه و سنی نوشته شد. از آثار عالمان شیعی می توان از إحقاق الحق قاضی نور الله شوشتری، عبقات الأنوار میر حامد حسین، الغدیر علامه امینی و المراجعات سید عبد الحسین شرف الدین یاد کرد. دانشمندان اهل سنت نیز کتاب‌های بسیاری در نشان دادن انحرافات فکری ابن تیمیه نگاشتند که یاد کرد آنها در این مختصر نمی گنجد. به هر روی ابن تیمیه و پیروان او، (معروف‌ترین آنها محمد بن عبد الوهاب (۱۱۱۵ - ۱۲۰۶ ق)) از سر سخت‌ترین مخالفان گریه و عزاداری برای شهیدان، بویژه حضرت سیدالشهدا هستند. آنچه پیش از این گفته آمد و پاره‌های روشنی از سنت نبوی و پاسخ‌های متین مؤلفان شیعی و سنی به عقاید سلفی‌ها، این قلم را از شرح و بسط بیشتر معاف می کند. همین قدر می افزاییم که مخالفت با گریه، عزاداری، توسل،

زیارت و شفاعت خواهی، در واقع منازعه با بخش‌های مهم و محکمی از شریعت است که ریشه در قرآن و سنت دارند. ابن تیمیه و شاگردان او در توجیه افکار خود، به بخش‌های ضعیفی از سنت و سیره سلف تمسک می‌کنند؛ اما آنان اگر بخواهند بر عقاید خود باقی بمانند، باید بخش‌های بیشتر، مهم‌تر و مستندتری از سیره و سنت نبوی را انکار کنند. مهم‌ترین و اساسی‌ترین سخن این گروه، آن است که گریه و نوحه برای کسی از مردگان یا شهیدان، بدعت است و هیچ سابقه و سائقه دینی - نه در نصوص و نه در سیره سلف - وجود ندارد. روشن است که حتی اگر یک سخن مستند و یا یک واقعه تاریخی، نقل و اثبات شود که در آن بر تعزیت و نوحه‌گری بر شهیدی از شهیدان یا مرده‌ای از مردگان، صحه گذاشته شده باشد، فرضیه بدعت‌انگاری آنان مخدوش و سست خواهد شد. حال آن که همه تاریخ اسلام، بنابر کهن‌ترین منابع و واثق‌ترین راویان، شاهد وقوع چنین نوحه‌گری‌ها و عزاداری‌ها از سوی اولیا و حتی پیامبر خدا بوده است. باید در نظر داشت که این گروه قائل به حرمت‌اند و قائلان به حرمت باید دلایل بسیاری اقامه کنند. در مقابل، کسانی قرار دارند که می‌توانند ضمن تمسک به اصل «اباحه»، به یک دلیل نقلی نیز بسنده کنند. حال آن که صدها و هزاران دلیل و برهان بر این قضیه دارند. از آن‌جا که درباره این‌گونه مخالفت‌ها و این دسته از مخالفان، آثار و تصنیفات فراوانی به قلم عالمان برجسته اسلامی نوشته شده است، نقد و بررسی آرای گروه نخست را همین‌جا وا می‌نهمیم و خوانندگان را به مطالعه آثاری همچون إحقاق الحق، المراجعات و المجالس الفاخره ارجاع می‌دهیم.

### مخالفان سیاسی

گروهی از مخالفان گریه و عزاداری برای امام حسین علیه السلام، مخالفت خود را بر اقتضائات و احکام و عقاید شرعی بنا نمی‌کنند؛ بلکه برای ذکر مصائب آن حضرت علیه السلام، پیامدهای سوئی بر می‌شمارند (!) که احتراز از آن را برای حفظ وحدت

کیان اسلامی واجب می‌دانند. این گروه معتقدند برگزاری مجالس عزا، به ایراد سخنرانی می‌انجامد که در آنها طعن و لعن برخی اصحاب وجود دارد و همین مایه اختلاف و نزاع بین مسلمین می‌شود. ابن حجر در الصواعق المحرقة از غزالی نقل می‌کند که گفته است: «بر واعظ، و غیر واعظ، نقل کشته شدن حسین و حکایات مربوط به آن و نیز نقل مشاجرات و مخاصمات میان صحابه پیامبر، حرام است؛ چرا که این کار موجب گستاخ شدن بر برخی صحابه و طعن بر ایشان می‌شود، در حالی که آنان از بزرگان دین اند...» [۲۰]. بدین ترتیب نباید از مصائب اهل بیت علیهم السلام و قصه پر آب چشم عاشورا سخن گفت؛ چرا که در این سخن، قدح اصحاب هست و ذم بسیاری از راویان و مشاهیر صدر اسلام! در روزگار ما نیز این سخن به گونه‌هایی گفته می‌شود. کسانی از سر دلسوزی یا غفلت، بر این باورند که برای حفظ وحدت مسلمین و یکپارچگی جهان اسلام، باید از ذکر و نقل پاره‌ای از حوادث صدر اسلام، چشم پوشید و اصل «تبراً» را یکسره به کناری نهاد. این سخن، اگر چه یکسره باطل نیست و گاه باید به اقتضای زمان و مکان، شیعیان به عزاداری‌های خود، شکل معتدل‌تری دهند؛ اما نمی‌توان آن را تا آن جا پذیرفت که حقایق تاریخی و گوهر دین و مسلمات شرعی را از یاد برد. امامان علیهم السلام و بزرگان شیعه، در حساس‌ترین سال‌ها و قرون تاریخ، ذکر مصائب ابا عبدالله علیه السلام را متوقف نکردند و همواره به تناسب و اقتضای زمانه و زمینه، به وظیفه عزاداری خود برای امام حسین علیه السلام عمل کردند. البته باید پذیرفت که شکل‌هایی از عزاداری و تعزیه‌خوانی برای حضرت سیدالشهدا نه منفعت، که زیان‌های بسیاری در پی داشته است؛ اما همه این زیان‌ها، ناشی از شکل خاص عزاداری بوده است، نه اصل آن. اما درباره سخن غزالی، که روایت مقتل حسین علیه السلام را بر اهل خطابه تحریم کرده و فتوای خود را به حفظ حرمت صحابه و قوام دین مستند نموده است، سخن بسیار می‌توان گفت؛ از جمله این که اگر این استدلال را بپذیریم، آن گاه باید در هر مسئله‌ای که میان مسلمین پدیدار می‌گردد و نزاعی بر

می‌انگیزد، سکوت کرد و از بیم اختلاف و منازعه، حق را تنها گذاشت. قصه دردناک کربلا، ثمره همین سکوت‌ها و مجامله‌هاست. اگر مسلمانان می‌ایستادند و جبهه حق را از حضور و سلحشوری خود می‌آکنند، هرگز کار به عاشورا نمی‌کشید و اگر شیعه نیز از عاشورا به بعد، همان‌گونه رفتار می‌کرد که مسلمانان نخستین در سقیفه و جمل صفین عمل کردند، تاریخ پر از جنایات و خبثات باطل گرایان می‌شد. دیگر آن که شیعیان به اختیار و اجتهاد خود به این موضع و عملکرد نیفتادند که به اختیار و اجتهاد خود از آن دست کشند. بلکه روایت‌ها و اخبار بسیار در تأکید و توصیه به ذکر مصائب امام حسین علیه السلام مستند آنان بوده است. از همه اینها گذشته، مجالس عزای حسینی، در طول تاریخ، به مثابه کلاس‌های درس برای توده‌های مردم بوده و آنان را با احکام و عقاید دینی، تاریخ، رجال، سیاست و صدها موضوع دینی و غیر دینی دیگر آشنا می‌کرده است. این مجالس، مهد پرورش انسان‌های تقوا پیشه، خداترس و حق طلب است و تعطیل کردن آنها، به معنای حذف بخش مهمی از دستگاه آموزش دینی است. در عین حال نباید به گونه‌ای عمل کرد که دشمنان اسلام و انسانیت، سوء استفاده کنند و همین مقدار همدلی و وحدتی که میان مسلمانان است، منهدم گردد. باید پذیرفت که برخی انواع عزاداری، در نهایت به سود دشمنان اسلام تمام می‌شود و آب در جوی کسانی می‌ریزد که نه به ادامه حیات شیعه راضی‌اند و نه از وجود دیگر شاخه‌های مسلمین، دل خوش دارند. از سویی، کسانی مانند غزالی، که چنین نصیحت‌های عامه پسندی را در آثار خود بسیار دارند، آن‌جا که به نزاع با فرقه‌های مخالف خود بر می‌خیزد، هیچ یک از این دست ملاحظات و آسان‌گیری‌ها را روانی ندارند. آگاهان به مباحث کلامی و آشنایان با تاریخ تمدن اسلامی، نیک می‌دانند که غزالی و هم فکرائش، در مبارزه با عقاید شیعی - بویژه فرقه اسماعیلیه - از هیچ تلاش و ترفندی دریغ نکردند. اگر نسخه تسامح و مداهنه سود بخش است، او نباید این همه در ردّ روافض و قائلان به امامت، کتاب می‌نوشت و آنها را به خلیفه عباسی یا سلطان سلجوقی تقدیم می‌کرد. به هر روی،

نگارنده نیز بر این عقیده است که در حال حاضر هیچ اصل و فرعی، به اندازه حفظ وحدت مسلمین، اهمیت و رواج ندارد؛ اما بر این گمان نیست که ذکر مصائب امام حسین علیه السلام و برپایی مجالس عزاداری در برخی از شکل‌های آن، موجب هدم وحدت و از هم گسیختگی شیرازه امت اسلام است.

### مخالفت از موضع عرفان

گروهی گریه و اقامه مجلس عزا را برای مرده - هر قدر که بزرگ باشد - انحراف در عقیده می‌دانند و استدلال می‌کنند که چنانچه انسانی از بند تن رست و به جوار حق پیوست، جا دارد که برای او شادمانی برپا کرد و وصال او را جشن گرفت؛ زیرا مرگ یا شهادت، او را به آرزوی دیرینه‌اش، که همانا اتصال به عالم معنا و آرمیدن در جوار حق است، رسانده است؛ چنان که مسیحیان روز شهادت عیسی علیه السلام را جشن می‌گیرند و شادمانی می‌کنند. این عمل مسیحیان، نشان می‌دهد که شهادت را برای عیسی علیه السلام خیر و موفقیت می‌دانند، نه شکست و نافرجامی. سخنگوی این دیدگاه، در میان علمای اسلامی، مولوی است. وی در دفتر ششم مثنوی، حکایت شاعری را نقل می‌کند که روز عاشورا وارد شهر حلب شد و چون از آداب و رسوم مردم آن شهر بی‌خبر بود، از نوحه و عزای آنان در ماتم امام حسین علیه السلام در شکفت ماند. تا این که از مردم پرسید و خواست که این بزرگی را که برای او چنین ماتم گرفته‌اند، به او بشناسانند. قصد شاعر، آن بود که برای آن عزیز از دست رفته، مرثیه‌ای بسازد. مردم به شاعر غریب گفتند که امروز، سال روز شهادت حسین بن علی علیهما السلام است. مرد شاعر گفت: او که قرن‌ها است مرده است؛ گذشته از آن، اگر ماتم می‌گیرید و عزاداری می‌کنید، برای خود کنید که او در چنین روزی، شادمانه‌ترین واقعه زندگی خود را تجربه کرده است: پس عزا بر خود کنید ای خفتگان ز آن که بد مرگی است این خواب گرانروح سلطانی ز زندانی بجست جامه چه درانیم و چون

خاییم دستچون که ایشان خسرو دین بوده‌اند وقت شادی شد چو بشکستند بندسوی شادروان دولت تاختند گنده و زنجیر را انداختند [۲۱]. به اقتضای این عقیده شگفت و شاذ، باید برای همه کسانی که دنیا را پشت سر گذاشته‌اند، شادمانی کرد. در برابر این عقیده باید گفت که اولاً «دنیای مسیحی که این شهادت را جشن می‌گیرد، روی همان اعتقاد خرافی است که می‌گوید عیسی کشته شد تا بار گناه ما را بر دوش کشد؛ بنابراین، مرگ او موجب سعادت و متضمن خوشبختی ما در آخرت است؛ ثانیاً این همان فرق اسلام و مسیحیت تحریف شده است. اسلام دین اجتماعی است و مسیحیت، دینی است که همه آن چیزی که دارد، اندرز اخلاقی است. از طرف دیگر، گاه به یک حادثه‌ای از نظر فردی نگاه می‌کنیم و گاه از نظر اجتماعی. از نظر اسلام، شهادت حسین بن علی علیه السلام از دیدگاه فردی، برای شخص امام علیه السلام یک موفقیت بود و خود حضرت می‌فرمود: "خُطَّ الموت علی وُلدِ آدم، مخطَّ القلاده علی جید الفتاه و ما اولهنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف". [۲۲] از نظر شهید، شهادت، موفقیت است. امام علی علیه السلام آن گاه که تیغ خوارج بر فرق مبارکش فرود آمد، فرمود: "والله ما فجأنی من الموت وارد کرهته أو طالع أنکرته و ما کنت إلا کقارب ورد و طالب وجد". [۲۳] اما اسلام، طرف دیگر را هم لحاظ می‌کند و قضایا را همیشه از منظر شخصی نمی‌نگرد. آیا جنبه اجتماعی عاشورا از جنبه شخصی آن تفاوت نمی‌کند؟ حادثه عاشورا از جنبه اجتماعی و نسبت به کسانی که مرتکب آن شدند، مظهر یک انحطاط در جامعه اسلامی بود. لذا همواره باید زنده بماند و یادآوری شود تا دیگر تکرار نگردد». [۲۴]. افزون بر همه اینها، مسلمانان چگونه و به چه بهانه‌ای می‌توانند در شهادت فرزند پیامبرشان به عزاننشینند و آن را زنده نگه ندارند، در حالی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله حتی هنگام ولادت حسین علیه السلام و سال‌ها پیش از وقوع حادثه عاشورا، بر او گریست و بنا بر اخبار بسیاری که در کتب فریقین جمع است، بارها حالت حزن و اندوه از خود نشان داده است: ابن سعد از شعبی چنین روایت



کرده است: علی در راه صفین از کربلا می‌گذشت و چنان گریست که خاک از اشکش نمناک شد. فرمود: به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم در حالی که می‌گریست. گفتم: پدر و مادرم قربانت ای رسول خدا، چرا می‌گریی؟ پیامبر فرمود: جبرئیل هم اینک نزد من بود و مرا خبر داد که فرزندم حسین بر کناره فرات و در سرزمینی به نام "کربلا" کشته می‌شود. آن‌گاه جبرئیل، مشتی از خاک کربلا را فرا آورد و به من بویاند». [۲۵]. بنابراین این، شیعه برای گریه بر حسین و عزاداری و اقامه مجالس نوحه برای آن سید و سالار شهیدان، نه تنها مستظهر به روح و اندیشه‌های دینی است، بلکه برای توجیه و تصحیح عمل خود، نصوص بسیاری را می‌تواند از سنت و سیره نبوی نشان دهد. سخن آخر در این باره آن است که ماجرای گریه و عزاداری شیعه برای امام حسین علیه السلام، علاوه بر آن که ثبوتاً، حق و مطابق با سمت و سوی اسلام است، اثباتاً نیز فواید بسیاری را نصیب دین و دینداری کرده است. این موضوع، یعنی فلسفه و فواید عزاداری برای امام حسین علیه السلام، خود مقوله دیگری است که نیاز به فحوص و مجال فراخ‌تری دارد. آنچه تاکنون گفته آمد، نشان دادن ریشه‌های این مسئله در متون روایی و نصوص دینی و پاسخ به انواع مخالفان آن بود.

### پاورقی

- [۱] سوره حج، آیه ۳۲.
- [۲] سوره بقره، آیه ۱۵۸.
- [۳] سوره حج، آیه ۳۶.
- [۴] سوره شوری، آیه ۲۳.
- [۵] صحیح بخاری، ج ۲، ص ۸۰.
- [۶] سنن نسایی، ج ۴، ص ۱۶.
- [۷] شرح صحیح مسلم المطبوع فی هامش شرحی القسطانی وزکریا الانصاری، مجلد

الخامس، ص ۳۱۸، به نقل از عبد الحسين شرف الدين، المجالس الفاخره، ص ۱۷؛ و منتهی الآمال، تاریخ حضرت سیدالشهدا، خاتمه.

[۸] المجالس الفاخره، ص ۱۷.

[۹] همان. ]

[۱۰] ر. ک: سیره حلبی، باب ابی طالب و خدیجه، ص ۴۶۲، به نقل از المجالس الفاخره، ص ۱۳. مؤلف المحاسن، منابع بسیاری برای این خبر و خبرهای پس از آن نقل می کند.

[۱۱] سیره حلبی، جزء ۲، ص ۳۲۳، به نقل از همان.

[۱۲] همان.

[۱۳] همان.

[۱۴] همان.

[۱۵] همان.

[۱۶] صحیح بخاری، الجزء الاول، ابواب الجنائز، ص ۱۵۵. تشبیه گریه چشم به حزن قلب، برای آن است که معلوم شود آن دو در حکم (جواز) یکسانند و چنان که بر یکی (حزن قلب) حرجی نیست، دیگری نیز همین حکم را دارد.

[۱۷] حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۳۷۷؛ سمهودی، وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۱۱۲.

[۱۸] وفاء الوفاء، تج ۴، ص ۱۳۶۱.

[۱۹] مرحوم علامه امینی در الغدیر، سید شرف الدین در المجالس الفاخره و آیت الله سید جعفر سبحانی در آیین و هابیت، به پاره‌ای از این روایات اشاره کرده و پاسخ گفته‌اند.

[۲۰] الصواعق المحرقة، ص ۲۲۳.

[۲۱] مثنوی معنوی، نسخه نیکلسون، دفتر ششم، ابیات ۷۹۶ - ۷۹۹.

- [۲۲] بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶؛ اللهوف، ص ۲۵؛ مقتل الحسين الخوارزمی، ج ۲۲، ص ۵؛ كشف الغمه، ج ۲، ص ۲۹،
- [۲۳] بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۵۴؛ فیض الاسلام، نهج البلاغه، ص ۸۷۵،
- [۲۴] شهید مطهری، حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۲۸، با تلخیص و تصرف.
- [۲۵] قندوزی، ینایع المودّه، باب ۶۰، احادیث وارده در شهادت امام حسین علیه السلام.

## ۷. شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟

### مشخصات کتاب

- سرشناسه: کاشانی، حسن، ۱۳۶۲ -
- عنوان و نام پدیدآور: شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟: یادداشتهایی از سلسله مباحث آیت الله محمد سند / حسن کاشانی.
- مشخصات نشر: قم: دلیل ما، ۱۳۸۸.
- مشخصات ظاهری: [۱۳۱] ص.
- فروست: مجموعه عاشورا پژوهی؛ ۱.
- شابک: ۱۴۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۳۹۷-۴۶۰-۲؛ ۱۴۰۰۰ ریال (چاپ دوم)
- وضعیت فهرست نویسی: فاپا
- یادداشت: چاپ دوم: پاییز ۱۳۸۸.
- یادداشت: کتابنامه: ص. [۱۱۵] - ۱۱۸؛ همچنین به صورت زیرنویس.
- یادداشت: نمایه.
- موضوع: حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ق -- سوگواری‌ها
- موضوع: سوگواری‌ها -- نقد و تفسیر
- شناسه افزوده: سند، محمد، ۱۳۴۰ -

رده بندی کنگره : BP/۲۶۰/ک ۲ ش ۹ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی : ۷۴/۲۹۷

شماره کتابشناسی ملی : ۱۶۸۵۱۲۷

### کلمة الاستاذ

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلاة والسلام على أفضل المرسلين

و خاتم النبيين محمد وعلى آله الائمة الميامين.

و بعد، فقد قال تعالى: «وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ» (۱)

، فأمر بتعظيم وهو إحياء و تقديس للشعائر الدينية وعلى رأسها الشعائر الحسينية التي أبقت و حافظت على حياة الدين، حيث أشار النبي صلى الله عليه وآله الى ذلك بقوله: «حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ» (۲).

ولذلك انطمس دين الإسلام الذي أبلغه آدم و نوح و ابراهيم و موسى و عيسى و سائر الأنبياء عليهم السلام إلى ديانات أخرى قام بتحريفه أتباعهم بعدهم، إذ «انَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (۳)

وإن اختلفت شرايع الأنبياء

شيوه های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۲

«لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَا جَا» (۱)

، ولكن لم يحدث ذلك بعد خاتم النبيين، كل ذلك بفضل إستشهاد سيد شباب أهل الجنة الحسين عليه السلام.

فالغزاة الذي يقام على مصابه ليس حفظ لجهود خاتم النبيين و بعثته، بل لجهود كافة الأنبياء عليهم السلام، وبعثاتهم مديون لنهضة كربلاء. و من ذلك يعلم عظم خطورة الغزاة الحسيني في إبقاء خط رسالات الأنبياء والأوصياء.

كما أن ما قام به سيد الشهداء إبطال لمرجعية ما وراء الكتاب والعترة من الأمور التي أريد اصطناعها سنن مصدر ومنبع للتشريع الديني، ولولا الشعيرة الحسينية لكانت سنة معاوية ويزيد من مصادر التشريع عند المسلمين.

ولا يخفى أن البحث في قاعدة الشعائر من أعقد البحوث في القواعد الفقهية وأصعبها، مع ندرة بحوث المطولات الفقهية فيها فضلاً عن غيرها. ومن ثم يتطلب البحث فيها إلى المزيد من الدقة والعمق والصناعة والتتبع في مواد الاستدلال من الآيات والروايات والجهات الموضوعية البيئية الاجتماعية.

وفي الختام أجزل من الشكر الوافر لسماحة الفاضل اللوذعي الشيخ حسن كاشاني على ما رقمته يراعتة من نبذ في هذه البحث، وأرجو له المزيد من التوفيق.

محمد سند

۱۸ محرم الحرام ۱۴۳۰

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۳

### سخن استاد

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين و الصلاة والسلام على أفضل المرسلين  
 و خاتم النبيين محمد وعلى آله الائمه الميامين.

خداوند متعال فرموده: «هر که شعائر خدا را تعظیم کند این کار نشانه تقوای قلبهاست»  
 «۱»، در این آیه خداوند امر کرده که شعائر دینی را بزرگ شمرد، تعظیم کنیم که این به معنای زنده نگه داشتن و مقدس دانستن آنهاست. در رأس آن شعائر شعائر حسینی قرار دارد، همان چیزی که دین را زنده و پایدار نگه داشته است، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز به همین مطلب اشاره کرده آنجا که می‌فرماید: «حسین از من و من از حسینم». «۲»

دقیقاً به همین علت آن دین اسلامی که آدم و نوح و ابراهیم و موسی

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۴

و عیسی و سایر انبیا علیهم السلام آن را ابلاغ نمودند از بین رفت و به دینهای دیگر تبدیل شد، و پس از رفتن این پیامبران امتشان دین اسلام را تحریف کردند، زیرا «دین در نزد خدا فقط اسلام است» (۱) هر چند شرایع انبیاء متعدد است، «و برای هر کدام از شما شریعت و راهی قرار دادیم» (۲). ولی این تحریف و تبدیل بعد از پیامبر خاتم اتفاق نیفتاد، این به برکت شهادت سرور جوانان بهشتی امام حسین علیه السلام است. از این رو عزایی که بر مصیبت‌های او برگزار می‌شود تنها حافظ زحمات و بعثت خاتم النبیین نیست، بلکه حافظ و نگهدارنده زحمات تمامی پیامبران بوده، و بعثت‌های آنان همگی مدیون نهضت کربلاست. از اینجا میتوان پی به اهمیت فوق العاده عزای حسینی برد، چه اینکه این عزاداری‌ها رشته رسالت‌های پیامبران الهی را نگه داشته و حفظ می‌کند.

یکی دیگر از برکات قیام سیدالشهدا علیه السلام این است که آن حضرت با نهضت خود بر مرجعیت هر چه غیر از قرآن و عترت است خط بطلان کشید، چیزهایی که برخی می‌خواستند آنها را به عنوان سنت و مصدر و منبع برای دین و قوانین دینی قرار دهند. اگر شعائر حسینی نبود اکنون راه و روش معاویه و یزید از جمله مصادر و منابع تشریح دینی نزد مسلمانان قرار می‌گرفت.

باید بدانیم که قاعده شعائر یکی از پیچیده‌ترین و دشوارترین مباحث در میان قواعد فقهی است، و از طرفی در کتابهای مفصل فقهی بسیار

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۵

اندک در مورد آن بحث شده، چه برسد به کتابهای دیگر. از این رو این بحث نیازمند دقت و تعمق و نیز به کار بردن صناعت علمی بیشتری می‌باشد، و همچنین نیازمند تتبع فراوان در آیات و روایات است که مواد استدلال را تشکیل میدهند، همینطور تأمل در

زمینه‌های بستر اجتماع که مربوط به جهات موضوع می‌باشد.  
در پایان از جناب مستطاب فاضل گرامی شیخ حسن کاشانی بسیار سپاسگذارم که  
مقداری از این مباحث را با انگشتانش به رشته تحریر در آورده، و برای او توفیقات  
بیشتر را آرزومندم.

محمد سند

۱۸ محرم الحرام ۱۴۳۰

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۷

### سر آغاز

از آنجا که عزاداری سید و سالار شهیدان عالم حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین علیه السلام  
رکن رکن دین و سبب بقاء اسلام و حافظ مذهب است، و در طول تاریخ علت اصلی  
بقاء هویت دینی شیعیان بوده، و از طرفی با گذر زمان شیوه‌های جدیدی برای عزاداری  
از سوی مردم اختراع میشود، و در هر برهه‌ای از زمان در هر منطقه و اقلیمی گونه  
تازه‌ای به عنوان عزاداری و یا وسیله جدیدی برای اقامه عزا مرسوم می‌شود، بر آن  
شدیم تا حقیقت این عزاداری‌های نوظهور را بررسی کرده و نظر شرع را در مورد آن  
جويا شویم؛ که آیا مومنین اجازه چنین کاری دارند یا خیر، اگر دارند شرایط و حدود  
آن چیست، و آیا اساساً چنین کاری بدعت گذاری در دین محسوب می‌شود یا خیر.  
می‌دانیم که عزاداری سالار شهیدان یکی از اقسام شعائر الهی است، از این رو برای  
بررسی این موضوع حساس باید به بررسی حکم شعائر

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۸

در دین اسلام پردازیم، و پس از بیان ماهیت و حقیقت شعائر نظر شارع را در مورد آن  
جويا شویم که آیا دست مردم را در ایجاد شیوه‌های جدید شعائر باز گذاشته یا نه.  
پس از بیان این مطلب نیم‌نگاهی خواهیم انداخت به برخی از اعتراضاتی که در این

رابطه مطرح شده، اعتراضاتی از قبیل: بدعت گذاری در دین، لزوم تغییر دین، خرافه گرایی در عزاداری، وهن مذهب، و اضرار به نفس. لازم به ذکر است در این نوشتار بهره‌های فراوانی از استاد بزرگوارم آیة الله شیخ محمد سند برده‌ام، و راهنمایی‌ها و اشارات و محبت‌های ایشان منجر به ایجاد این مکتوب شد. از خداوند بزرگ می‌خواهم استاد ارجمند را در خدمت به مکتب اهل بیت علیهم السلام بیش از پیش موفق گرداند، به این امید که این نوشتار مورد قبول سالار شهیدان واقع شده و خدمتی ناچیز در راه احیای شعائر حسینی به حساب آید.

حسن کاشانی

قم - محرم ۱۴۳۰

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۲۱

## فصل اول: ماهیت شعائر / ۱۹

### ۱- سخن لغت شناسان ... ص: ۲۱

خلیل بن احمد فراهیدی در کتاب العین می‌گوید:  
 «الشعار: يُقال للرجل: أنت الشُّعار دون الدُّثار، تصفه بالْقُرب والمودة، وأشعرَ فلانٌ قلبی همًّا، ألبسه بالهمّ حتى جعله شعاراً.. ويقال: لیت شعری، آی علمى.. ويقال: ما يُشعِرُك: وما یدریک.. وشعرتُه: عقلتُه وفهمتُه.. والمشعر: موضع المنسك من مشاعر الحجّ. وكذلك: الشعار من شعائر الحجّ.. والشعيرة من شعائر الحجّ». (۱)

در این عبارت خلیل به دو چیز شعیره می‌گوید: یکی آنچه جنبه ابراز و اظهار داشته باشد همان گونه که به لباس رو در مقابل لباس زیر شعار می‌گویند، و دیگر آنچه جنبه اعلام و افهام داشته باشد، البته این دو امر با یکدیگر متلازمند. سپس می‌گوید:



«والشعيرةُ البدن، وأشعرتُ هذه البدن.. نُسكاً.. أی

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۲۲

جعلتها شعيرة تُهدى، وإشعارها أن يُوجأ سنامها بسكين فيسيل الدم على جانبها فتُعرف أنها بدنة هدى.. وسبب تسمية البدن بالشعيرة أو بالشعار أنها تُشعر - أی تُعلم - حتى يُعلم أنها بدن للهدى». (۱)

خلیل می گوید: به قربانی در حج قران شعیره گفته می شود، زیرا بر این قربانی علامتی نهاده شده که به سبب آن شناخته می شود. او علت این نام گذاری را در علامت دار کردن این حیوان می داند و می گوید: اشعار یعنی علامت گذاری، تا از هر جا گذر کند همه بفهمند که این برای حج است. (۲)

جوهری در صحاح گوید:

«والشعائر أعمال الحج، وكل ما جعل علماً طاعة الله تعالى، والمشاعر: مواضع المناسك، والمشاعر الحواس؛ والشعار ما ولي الجسد من الثياب، وشعار القوم في الحرب: علامتهم ليعرف بعضهم بعضاً، وأشعر الرجل هماً، إذا لزق بمكان الشعار من الثياب في الجسد.. وأشعرته فشعر، أی أدريته فدری». (۳)

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۲۳

جوهری در این عبارت شعیره و شعائر را به معنی چیزی می داند که علم و علامت بوده و همانند لباس رو معرف انسان باشد، و سبب حصول معرفت گردد. او هر چیزی را که مایه شناخت و بر افراشتن پرچم خدا پرستی باشد را شعار دین میدانند همانند اعمال حج که جنبه بروز و ظهور و اعلام برای مسلمانان دارد.

فیروزآبادی در قاموس گوید:

«أشعره الأمر أی أعلمه، وأشعرها: جعل لها شعيرة، وشعار الحج مناسكه وعلاماته، والشعيرة والشعارة والمشعر موضعها.. أو شعائره: معالمه التي ندب الله إليها وأمر بالقيام بها». (۱)

فیروز آبادی نیز در عبارت خود همانند جوهری قوام شعائر را به علامت بودن و اعلام و ابراز آن می‌داند.

ابن فارس در مقایس اللغة گوید:

«والإشعار: الإعلام من طريق الحس.. ومنه المشاعر:

المعالم، واحدها مشعر، وهي المواضع التي قد أشعرت بعلامات». (۲)

او نیز اشعار را اعلام و اظهار حسی میدانند و می‌گویند: مشاعر مکانهای است که با علائمی مشخص شده‌اند تا از سایر مواضع ممتاز شوند.

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۲۴

خلاصه کلمات اهل لغت این است که: شعیره به معنی علامت و نماد و چیزی است که جنبه اعلام حسی برای مکتب یا مذهب یا هر چیز دیگر را داشته باشد. قوام شعیره به جنبه اعلام و اظهار و ابراز آن است.

چیزی که یک عده، یا یک مکان، یا یک زمان و یا یک مکتب و مذهب را به وسیله علامتی محسوس از غیر آن متمایز می‌سازد، و سبب اعلاء و عظمت و بزرگی آن در نظرها می‌شود. این اعلام حسی در مقابل اعلام فکری قرار دارد.

از این کلمات و غیر آن به خوبی به دست می‌آید که رکن رکن در شعیره و شعائر جنبه اعلام و اظهار و اعلاء است. همیشه عقلاء با قرار دادن یک شعار برای مکتب و مذهب و مرام و منش خود، سایرین را از مضمون مکتب و مذهب و مرامشان مطلع می‌نمایند، و آن شعار را نمادی برای خود به حساب می‌آورند، و از این رهگذر سعی در تعالی منویات و مکتب خود دارند. حتی گروهها و موسسات و شرکتهای تجاری و غیر تجاری نیز برای خود شعار و آرم و علامتی را قرار می‌دهند، تا معرف آنها بوده و آنها را از دیگران متمایز سازد. فرقی نمی‌کند که آن شعار از سنخ کلمات باشد یا نقوش یا اعمال خاصی که انجام آن به معنی اظهار وجود و اعلام حیات برای آن مکتب یا شرکت یا موسسه و طیف خاص به حساب آید.

بنابراین شعائر همانند کلمات و نقوش و رسوم از سنخ دوال است یعنی چیزهایی که بازگو کننده معنایی دیگر میباشند، از این رو هر چیزی که در آن مبارزه مذهبی بوده و جنبه تبلیغی و اعلامی برای دین

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۲۵  
داشته باشد و یکی از معانی دین را به دیگران منتقل کند شعائر دین به حساب می‌آید.

## ۲- فرق شعائر با مناسک ... ص: ۲۵

مناسک به اعمال و تکالیف شرعیه گفته می‌شود، این اعمال تکالیف به دو دسته تقسیم می‌شوند: یکی آنکه علاوه بر اینکه واجب یا مستحب است جنبه شعاریت نیز دارد یعنی بازگو کننده و دال بر یکی دیگر از معانی دینی می‌باشد. دسته دوم آنکه این جنبه را نداشته باشد.

بنابراین هر مناسک و اعمال دینی لازم نیست شعار دین هم باشد، بلکه برخی از مناسک هستند که این جنبه در آنها وجود دارد که حیثیتی عارضی و اضافه بر اصل و خوب آنهاست. همانطور که شعار یک دولت غیر از خود آن دولت و شعار یک موسسه غیر از خود آن موسسه است.

همینطور که انذار و ابلاغ احکام دین غیر از خود احکام است، شعار و علامت یک مطلب دینی نیز غیر از خود آن مطلب است. شعائر به آن چیزی می‌گویند که جنبه اعلام و تبلیغ دین را داشته باشد، چنین چیزی ممکن است به غیر از جهت تبلیغ مصلحت دیگری نیز در خود داشته باشد.

مثلاً فرق نماز جماعت با نماز فرادی در این است که نماز جماعت علاوه بر آنکه جنبه فردی داشته و مسقط تکلیف است، مایه ابهت و عظمت مسلمین و شکوه نماز و نشانه رعایت کردن حق نماز است. مناسک حج از آن دسته اعمالی است که جنبه شعار و اعلام و اظهار دارد و مایه

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۲۶  
شکوه و ابهت مسلمین و نشانه جدایی آنها از سایر انسانها است، از این رو به مناسک حج شعائر اطلاق می‌شود، ولی باید توجه داشت شعار بودن مناسک حج حیثیتی اضافه بر اصل مناسک بودن آن است.

### ۳- وجود تکوینی و وجود اعتباری ... ص: ۲۶

وجودات اشیاء به دو گونه است:

نوع اول: وجود تکوینی مانند وجود سنگ یا درخت یا آسمان و زمین.  
نوع دوم: وجود اعتباری مانند وجود اکثر معاملات عقلاییه مانند بیع و اجاره و صلح و هبه و نکاح و طلاق، که اینها وجودی تکوینی ندارند بلکه تنها عقلا در افق اعتبار و فرض آن را اعتبار میکنند.

فرق این دو گونه در این است که در نوع اول وجود آن چیز متوقف بر اعتبار عقلاء نیست، چه عاقلی در دنیا باشد و چه نباشد، و چه اعتبار و قراری بگذارد یا نه آن چیز وجود دارد، اما در نوع دوم تا کسی نباشد که آن چیز را اعتبار کند آن چیز وجود نخواهد داشت.

هر گاه یکی از چیزهایی که نزد عقلا اعتبار دارد و آنها در زندگی روزمره خود به آن عمل می‌کنند مورد امضای شارع قرار گرفت، و شارع هیچ تصرفی در آن نکرد همان چه که نزد عقلا بوده اعتبار پیدا خواهد کرد. مثلاً وقتی شارع می‌گوید: «احل الله البيع» (۱)

یعنی همان بیع و معامله‌ای که نزد عقلا معتبر بوده حلال و صحیح است، نه اینکه

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۲۷

حکم به حلیت بیع و معامله‌ای کند که نزد شارع است. زیرا معامله شرعی که از اساس حلال بوده و نیاز به جعل حلیت مجدد ندارد، بلکه حکم به حلیت آن تحصیل حاصل

است.

اکنون در مورد شعائر می‌گوییم: ماهیت شعائر و شعار و شعیره به علامت بودن آن بستگی دارد؛ یعنی علامتی حسی برای ابراز و اعلام یک امری. این ارتباطی که بین این علامت و آن امر وجود دارد ارتباطی اعتباری است. یعنی چنین ارتباطی میان آن دو ذاتی و تکوینی نیست، بلکه به خاطر وضع و جعل و یا کثرت اقتران آن دو چنین ارتباطی در ذهن عقلا ایجاد شده که از دیدن این علامت پی به آن می‌برند. بنابر این شعائر و شعیره و علامت از نوع دوم است، یعنی ماهیت شعائر و شعار و شعیره امری اعتباری است. نمی‌گوییم خود ذات شعیره اعتباری است، بلکه وصف شعیره بودن و علامت بودن آن اعتباری و وابسته به جعل است، یعنی تا اعتبار نشود هر چند وجود داشته باشد اما شعار نخواهد بود. مثلاً تا پرچم کشوری به عنوان علامت آن کشور اعتبار نشود باز گو کننده آن کشور نخواهد بود، هر چند تکویناً وجود داشته باشد.

#### ۴- شعیره شدن یک چیز در غالب معلول وضع و جعل است ... ص: ۲۷

#### اشاره

پس از آنکه معلوم شد شعیره از سنخ دوال است، یعنی چیزهایی که از خود معنایی نداند و تنها باز گو کننده مدلول خود هستند، و نکته حساس در آنها دلالت آنهاست؛ می‌گوییم:

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۲۸

هر دالی ممکن است به یکی از این سه گونه بر مدلول خود دلالت کند: یا دلالت عقلی است یا طبعی و یا وضعی.

دلالت عقلی یعنی عقل انسان با دیدن دال به مدلول منتقل می‌شود به جهت ملازمه ذاتی

میان آن دو، مانند اینکه از دیدن سنگی که به هوا پرتاب میشود پی به وجود پرتاب کننده آن می‌برد.

دلالت طبعی یعنی طبع انسان از دیدن چیزی پی به وجود چیز دیگر می‌برد، مانند اینکه از دیدن انسانی که خمیازه می‌کشد پی به خستگی او می‌برد، یا از سرخ شدن رنگ چهره به شرمندگی، هر چند عقلاً میان این دو امر تلازمی نباشد. دلالت وضعی یعنی ارتباط بین دال و مدلول وابسته به جعل و قرار داد و وضع است، و عقل و طبع به خودی خود به این ارتباط پی نمی‌برد. مانند دلالت حروف و کلمات بر معانی خود یا برخی از علائم راهنمایی و رانندگی، در این قسم تا وضع و جعلی نباشد و تا انسان عالم به آن قرارداد نباشد این دلالت صورت نمی‌گیرد.

شعائر غالباً از نوع دلالت‌های وضعی است، یعنی این ارتباطی که بین این شعیره و مدلول آن وجود دارد در غالب معلول وضع و جعل و قرارداد است، تا جعل نباشد انسان از طریق عقل و یا طبع پی به دلالت آن نمی‌برد. مثلاً مسلمانها در جنگ بدر «یا منصور امت» را شعار خود قرار داده بودند، این جمله که به معنی طلب یاری از خدا برای هلاک کفار است آن زمانی شعار مسلمانان شد که چنین قراری بین آنها گذاشته شد و قبل از آن دلالتی بر جبهه مسلمانان نداشت.

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۲۹

همینطور است اکثر نمادها و شعارها و علامتهایی که برای امری وضع می‌شود، یا اعمال و رفتار و آیینهای خاصی که هر ملتی برای خود دارند. هیچ گاه شعار یک دولت یا یک موسسه و یا آیینها و رسوم یک ملت قبل از قرار دادن و وضع، به خودی خود شعار و علامت نیستند و دلالتی بر آن ملت یا موسسه ندارند، و اگر این وضع و قرار داد و اعتبار نباشد هیچ گاه انسان به عقل خودش یا به طبع نمی‌فهمد که این شعار چه چیزی است، زیرا دلالت آن عقلی و طبعی نیست بلکه دلالت آن وابسته به وضع و قرارداد است.

پس ماهیت شعائر دین علامتی حسی برای یکی از معانی دین است ولی این علامت نه تکوینی است و نه طبعی بلکه دلالتی است وضعی و قرار دادی. بنابراین هر چیزی را که عقلا در طول زمان جعل کنند که دلالتی بر یکی از معانی دینی داشته باشد، یا به هر نحو دیگری چنین دلالتی پیدا شود آن چیز شعیره دینی خواهد بود. و پس از آنکه شعیره دینی شد امر به تعظیم شعائر شامل آن خواهد شد. زیرا همانطور که گفتیم در اموری اعتباری شارع تنها آن چیزی که نزد عقلا موجود است را امضا میکند، نه اینکه خود وجودی برای آن درست کند.

قابل توجه این است که: عقلا با وضع و جعل چیزهای به عنوان شعار و علامت تنها برای حکم شرعی موضوع درست می کنند، نه اینکه جعل حکم به دست آنها باشد. وقتی عقلا برای یکی از معانی دینی علامتی را وضع کردند آن چیز شعیره و شعار و علامت دین خواهد شد، و علامت بودن و شعیره بودن آن نیازی به امضای شارع ندارد، شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۳۰

زیرا گفتیم وجود شعیره اعتباری و قرار دادی است. همانطور که وقتی عقلا اسمی را برای چیزی وضع کردند یا علامتی را برای امری قرار دادند، آن اسم، اسم آن چیز، و آن علامت، علامت آن امر خواهد شد، اسم شدن و علامت شدن آن نیازی به امضای شارع ندارد. بلکه پس از اینکه امری با وضع و اعتبار عقلاء نماد و علامت دین و شعیره دینی شد باید دید نظر شارع راجع به شعیره دینی چیست، و همانطور که خواهد آمد شارع امر کرده که آن شعیره را تعظیم نموده و به آن اهانت نکنیم.

البته ممکن است که برخی از شعارها علامتها طبعی یا مخلوطی از طبعی و وضعی باشند؛ مانند اینکه عقلا برای بازگو کردن معانی بلند شهادت و ایثار از رنگ سرخ و خون و یا گل لاله استفاده می کنند و آن را علامت و شعار خود قرار می دهند، چه آنکه دلالت خون بر شهادت و ایثار طبعی است نه وضعی.

برخی از شعائر را خود شارع وضع میکند، و این به معنی ... ص: ۳۰

### انحصار واضع در شارع نیست ... ص: ۳۰

لازم به ذکر است که: در برخی از موارد خود شارع چیزی را به عنوان شعیره دین قرار می‌دهد، و پس از این جعل و وضع شرعی آن چیز علامت و نماد و رمز دین شده و یکی از شعائر الله به حساب می‌آید، مانند مناسک حج. اما این به معنی آن نیست که تنها شارع می‌تواند چنین وضعی انجام دهد. زیرا همانطور که گفتیم ماهیت شعیره وابسته به آن ارتباط و علقه ایست که میان دال و مدلول وجود دارد. هر گاه

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۳۱

چنین ارتباطی در ذهن ایجاد شد آن چیز خود به خود علامت خواهد بود. تنها کاری که شارع در این موارد انجام داده این است که میان علامت و صاحب علامت ارتباط ایجاد کرده، اما در سایر موارد این ارتباط را عقلا ایجاد میکنند. تمام ماهیت شعیره به جنبه علامت بودن آن است نه اینکه چه کسی این علامت را علامت کرده است. به عبارت دیگر: ایجاد کننده ارتباط میان دال و مدلول دخلی در ماهیت دلالت و دال ندارد، هر گاه به هر دلیل میان دو امر ارتباط ایجاد شد که از یکی به دیگری پی برده می‌شد، آن چیز دال و علامت خواهد بود و شخصیت ایجاد کننده این علامت دخلی در خود علامت ندارد.

### ۵- شعائر خاکی و شعائر آسمانی ... ص: ۳۱

هر گاه علامت یا شعاری شعار یک ملت باشد به آن شعار ملی گفته می‌شود، و هر گاه شعار یک موسسه یا جریان فکری باشد شعار و علامت آن موسسه یا جریان فکری نامیده می‌شود، و همینطور شعار دولت یا یک گروه ورزشی و یا هر چیز دیگر. اختلاف شعائر در اختلاف آن چیزی است که این شعار شعار آن شده است.



اگر آن معنی و مفهومی که این شعیره بر او دلالت می کند امری بالا، آسمانی، عرشی، و ملکوتی باشد آن شعار هم شعاری بالا آسمانی عرشی و ملکوتی خواهد شد. اما اگر آنچه که این نماد و شعار و آیین بازگو کننده آن است امری زمینی، پست و بی ارزش باشد به همان نسبت آن شعار نیز بی ارزش خواهد شد.

شیوه های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۳۲

خلاصه آنکه: این شعار به خودی خود معنی و مفهومی ندارد و از مدلول خود کسب معنی و مفهوم می کند، و به عبارت دیگر فانی در معنی و مفهوم خود می شود، همانند الفاظ که از معنی خود کسب شرافت یا دنائت می کند.

بنا بر این اگر شعار و یا علامتی بازگو کننده یکی از معانی دینی و مایه اظهار و تبلیغ دین باشد به آن شعائر دینی گفته می شود، و به همان نسبت کسب ارزش و اعتبار می کند. این شعائر ممکن است نشانه هایی جغرافیایی مانند مکان بدر یا غدیر خم، یا نشانه های زمانی مانند زمان تولد پیامبر اکرم و هجرت او و زمان وقوع وقایع مهم، و یا نشانه هایی دیگر مانند یک سری آیینها و رسوم و تقالیدی که ریشه در فرهنگ دینی و اسلامی دارد. هر کدام از این شعائر به نسبت ارتباطی که با آن معنی دینی دارند کسب ارزش و اعتبار میکنند و اهانت به این شعیره اهانت به آن معنی دینی محسوب می شود. ممکن است خود این نماد و یا آیین و یا اثر ارزشی نداشته باشد اما چون به عنوان رمز و نشانه ارتباط با امری والا و بالا و خدائی قرار گرفته است اهانت به آن اهانت به معنی و مفهومی است که در بر دارد.

همانطور که در آثار ملی و باستانی یک کشور و ملت به ارزش خود آن اثر نگاه نمی کنند، بلکه به آن چیزی می نگرند که آن اثر معرف اوست.

از این رو برخی اشیائی که از نظر ظاهر هیچ قیمتی ندارند به جهت اینکه شعار ملیت و رمز هویت شده اند از ارزش بسیار بالایی برخوردار می شود.

هر چه این ارتباط قویتر و بیشتر باشد ارزش و اعتبار شعیره بالاتر

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۳۳

می‌رود. همینطور هر چه آن مطلب دینی مهم‌تر و اساسی‌تر باشد شعار آن نیز مهم‌تر خواهد بود. مثلاً شعار نماز بسیار مهم‌تر از شعار و علامت یکی از مستحبات فرعی است. از این رو شعائر حسینی که علامت عزای ابی عبد الله الحسین علیه السلام است، بسیار مهم‌تر و بالاتر و با ارزش‌تر از علامت و شعار سایر مطالب فرعی دین خواهد بود، به همان نسبت که امامت و ولایت و سید الشهداء اساس سایر مطالب دینی محسوب می‌شود. در حدیث آمده که اسلام بر پیچ پایه استوار است: نماز، روزه، حج، جهاد و ولایت و سپس فرموده‌اند:

«لَمْ يَنْدِ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ» (۱)

هیچ چیزی به مانند ولایت مورد اهمیت قرار نگرفته است.

### ۶- شعائر یا پل ارتباطی ... ص: ۳۳

هر ملت و قومی برای خود چیزهایی دارند که نشان دهنده هویت و ملیت آنهاست و به عنوان رمز و نماد آن ملت به حساب می‌آید. این امور ممکن است علائم یا آداب و رسوم و آیینهای خاص و یا حتی برخی آثار باستانی آنها باشد که نشان از تمدن آنها در گذشته تاریخ دارد. از بین بردن این نشانه‌ها به معنی جدا کردن آن ملت از هویت ملی آنها و فاصله انداختن بین آنها و تمدن آنهاست. و از طرفی این آیین‌ها

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۳۴

و شعائر ملی غالباً یک دفعه به وجود نمی‌آید بلکه معلول تجارب انسانها در چندین قرن متمادی است، و از بین بردن آنها از بین بردن تلاشهای انسانها در مرور قرنهای متمادی است. از این رو ملتها به این نمادها و نشانه‌های ملی خود بسیار اهمیت داده و اهانت به آن را اهانت به خود و ملیت و اصل و نسب و خاک و وطن خود می‌دانند. یک سلسله آداب و رسوم آیینها و شعائری نیز هست که باز گو کننده هویت آسمانی

انسانهاست و به عنوان رمز و علامت و نماد آسمانیت آنها به حساب می آید، اینها ممکن است آثاری تاریخی باشد که از آسمانیان باقی مانده، و یا نشانه‌ها و نمادهای مخصوص، و یا آیین‌های خاصی که این اعمال و رسوم نشانگر ارتباط آنها با عرش و ملکوت است. سعی در از بین بردن این آداب و تقالید و نشانه‌ها و رسوم و آثار، به معنی سعی در قطع ارتباط انسانها با آسمان و از بین بردن هویت عرشی و ملکوتی آنهاست، و این جنایتی نابخشودنی است.

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۳۷

## فصل دوم: مشروعیت شعائر نو ظهور

### ۱- امر به تعظیم شعائر الهی و نهی از سبک شماردن آن ... ص: ۳۷

در هر حکمی سه چیز وجود دارد: حکم، متعلق، موضوع. مثلاً در نماز ظهر حکم وجوب است و متعلق این حکم اقامه نماز و موضوع آن مکلفی که در هنگام ظهر دارای همه شرائط تکلیف باشد. با توجه به این مطلب می‌گوییم:

در مورد شعائر ادله فراوانی وجود دارد، مفاد برخی از این ادله حکم لزومی یا استحبابی و برخی دیگر حکم تحریمی یا تنزیهی است. در ادله زیادی تعظیم و تکریم و حفظ و احترام آن شعائر واجب شده و آن را نشان ایمان، تقوی و رضایت پرودگار می‌داند. و نیز در ادله فراوانی از هتک و بی‌احترامی و سبک شمردن این شعائر نهی شده است. در دسته اول:

حکم: وجوب یا استحباب

متعلق: تعظیم و تکریم

موضوع: هر چیزی است که شعار و علامت یکی از معانی دینی شده، و از این رهگذر منسوب به خدا باشد.

در دسته دوم:

حکم: تحریم

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۳۸

متعلق: اهانت و هتک

موضوع: هر چیزی که شعار و علامت دین باشد.

اینک به چند نمونه از آن اشاره می‌شود:

«ذَلِكَ وَ مَنْ يُعْظِمُ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ» «۱»

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْلُوا شَعَائِرَ اللَّهِ» «۲»

«إِنَّ الصِّفَا وَالْمَرَوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ» «۳»

«وَالْبَدَنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ» «۴»

«فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيَذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ» «۵»

در آیه اول محبوبیت تعظیم شعائر به بهترین وجه بیان شده است، چه آنکه به اقامه

شعائر امر نشده، بلکه تعظیم شعائر متعلق امر قرار گرفته است.

در سایر واجبات چنین بیانی وارد نشده نیامده. مثلاً در مورد نماز مأمور به اقامه آن، و در

روزه مأمور به امساک هستیم. اما تعظیم مطلب دیگری است؛ یعنی آن را بزرگ و مهم

بدانید و بر چیزهای دیگر آن را مقدم کنید.

در آیه دوم خداوند به صراحت از بی‌احترامی و حرمت شکنی و سبک شماری شعائر

نهی کرده است، نباید به دید حفت به آن نگاه کرد، نباید آن را به دست کم گرفت و به

آن توهین نمود.

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۳۹

بنابراین هم امر به تعظیم شعائر شده و هم نهی از توهین به آن، چنین بیانی اهمیت

فراوان این شعائر نزد شارع را به خوبی می‌رساند.

در آیه سوم و چهارم به دو مصداق از مصادیق شعائر اشاره کرده، و با آوردن لفظ «مِنْ»

بیان کرده که شعائر الهی منحصر به این دو نیست بلکه اینها برخی از شعائر هستند. باید توجه داشت که شعیره بودن صفا و مروه و یا قربانی در حج وصفی عارضی بر آنها است به این معنی که حکم شعیره بودن آن جدای از حکم خود آنهاست.

در آیه چهارم هر چند لفظ شعیره نیامده اما بیانگر این است که بیوت و خانه‌هایی که در آیه مطرح است، که آنها خانه‌های کسانی است که در آیه قبل و بعد اوصاف آنها را بیان کرده، باید بزرگ شمرده شده و تعظیم شوند، همانطور که خداوند آنها را تعظیم نموده است. این خانه‌ها به عنوان نماد توحید و ذکر خدا باید تکریم و تعظیم شود همان مطلبی که از آیه اول استفاده می‌شود.

آیات دیگری نیز موجود است که در آنها لفظ شعائر نیامده اما بیانگر حکم آن شده است، ما به همین مقدار اکتفا می‌کنیم.

روایات بسیاری نیز به بینهای گوناگون رسیده که از مجموع آنها همین حکم استفاده میشود. مانند کلام امام صادق علیه السلام:

«رَحِمَ اللَّهُ مَنْ أَحْيَا أَمْرَنَا» «۱»

«خدا رحمت کند کسی که امر ما را احیاء بنماید».

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۴۰

و یا حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود:

«يَا عَلِيُّ مَنْ عَمَرَ قُبُورَكُمْ وَ تَعَاهَدَهَا فَكَأَنَّمَا أَعَانَ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَلَى بِنَاءِ بَيْتِ الْمُقَدَّسِ»

«علی جان؛ هر که قبرهای شما را بسازد و آنها را نگهداری کند همانند کسی است که به سلیمان در ساخت بیت المقدس کمک کرده است» «۱».

نظایر این تعبیرات در روایات ما فراوان به چشم می‌خورد که ما به جهت رعایت اختصار، و اینکه خلافتی در حکم شعائر و لزوم تعظیم و تکریم و حرمت اهانت به آن نیست و همه در آن متفقند از ذکر تفصیلی آنها صرف نظر می‌کنیم.

## ۲- اصل بقاء عناوین شرعی بر معانی لغوی ... ص: ۴۰

هر گاه شارع عنوانی را موضوع حکم خود قرار داد آن موضوع به به معنی لغوی خود باقی خواهد ماند، و همان معنایی که به ذهن عرف عارف به لغت می‌رسد موضوع حکم شرع خواهد بود. بلکه اگر شارع در موضوع تصرف کند و حدود و قیودی برای آن در نظر بگیرد باید از همان حدود و قیود تبعیت کرد؛ اما تا مادامی که به چنین مطلبی تصریح نکرده همان معنای لغوی باقی خواهد ماند و همان موضوع حکم شرعی خواهد بود.

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۴۱

از باب نمونه: نکاح و یا طلاق نزد عقلا معنای خاصی دارد، و شارع نیز همان معنی را موضوع حکم خود قرار داده، اما قیود و شروطی را در آن لحاظ کرده که عقلا آن را در عرفهای خود ملاحظه نمی‌کنند. در این صورت نکاح و یا طلاق فاقد این شرائط هر چند در نظر عرف و لغت نکاح و طلاق هست، اما از نظر شارع نکاح و طلاق به حساب نمی‌آید و موضوع حکم شرعی نیست.

اما هر جا شارع در موضوعی از موضوعات تصرفی نکرد و آن را به حال خود باقی گذاشت آن موضوع با همان وسعتی که در لغت و عرف دارد موضوع حکم شرعی خواهد بود. مثلاً یکی از قیود موضوع حکم و جوب نماز ظهر زوال خورشید است، و چون شارع در معنی زوال تصرفی نکرده به همان معنی لغوی خود باقی خواهد ماند. شعائر - همانطور که مفصلاً بیان شد - معنی لغوی خاصی دارد، و همین شعائر موضوع احکامی در شرع قرار گرفته است، طبیعی است که این موضوع با همان معنای لغوی و همان وسعتی که در عرف برای آن هست موضوع این احکام قرار خواهد گرفت. زیرا شارع وضع جدیدی برای شعائر نکرده و معنای خاصی برای آن در نظر نگرفته و آن را به همان معنای لغوی خود باقی گذاشته است.

از این رو هرگاه متشرعه علامتی جدید برای یکی از معالم دینی، و از همه مهم تر برای عزای سید مظلومان عالم قرار بدهند، به طوری که آن علامت و رمز و نماد و شعار دین محسوب شود، و نزد عرف میان آن علامت با آن معنای دینی ارتباط برقرار شود، چنین چیزی از حیث

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۴۲

لغت و عرف شعیره دین خواهد بود و موضوع احکام و جوبی و تحریمی فوق خواهد شد.

به بیان دیگر: شارع نفرموده تنها شعائری که فلان قید را داشته باشند باید تعظیم شوند، بلکه تنها چیزی که موضوع حکم شرعی قرار گرفته عنوان شعار دین است، یعنی هر چه که عرفاً علامت برای یکی از معانی دینی باشد.

از باب نمونه خداوند متعال نیکی کردن به والدین را لازم دانسته، اما قیدی برای آن نگذاشته است، هر چیزی که عرفاً نیکی کردن به والدین باشد مشمول امر خدا خواهد بود. البته ممکن است شارع برخی از انواع نیکی‌ها را به خصوص واجب کرده باشد، مانند نفقه دادن به والدین در صورت فقر آنها، اما این به معنی مقید کردن عنوان بر نیکی و احسان در همان مورد نیست، بلکه هر چیزی که بر او احسان و نیکی صدق کند - به حسب درجاتش - مطلوب شارع و مورد امر خواهد بود.

همینطور ممکن است شارع برخی از افراد شعائر را به خصوص واجب کند، مانند مناسک حج، اما این به معنی مقید کردن عنوان شعائر در آن فرد نیست، بلکه هر فردی که عرفاً و لغتاً شعار دین باشد حتی اگر بعد از عصر معصوم نیز پدید آید مشمول امر شارع خواهد بود.

### ۳- وجود اعتباری شعیره و دلالت وضعی آن ... ص: ۴۲

گفتیم که شعائر و شعیره نزد عقلا و جودی اعتباری دارد که در غالب معلول وضع و قرارداد آنها می باشد. از آن طرف اختلاف شعائر به اختلاف شیوه های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۴۳

متعلق آن است، اگر چیزی علامت یک ملت باشد شعار ملی و اگر علامت دین باشد شعار دینی محسوب خواهد شد. از این رو هر گاه آئین یا کار یا نماد و یا علامت و هر چیز دیگری باز گو کننده و دال بر یکی از معانی دینی باشد، آن چیز شعیره دینی خواهد بود. هر چه آن معنی دینی مهم تر باشد علامتی که برای آن قرار گرفته نیز مهم تر خواهد بود.

گفتیم که شخصیت واضح در حقیقت شعیره دخالتی ندارد. مهم نیست چه کسی واضح باشد، مهم این است که وقتی وضع شد و این ارتباط اعتباری میان این شعیره و معنی و مفهوم آن که یکی از ثوابت دین حنیف است برقرار شد، چنین چیزی شعیره خواهد بود و مشمول ادله شعائر می شود.

از این رو دست عرف برای وضع شعائر جدید باز است، زیرا آنها با وضع علامت و شعیره نو تنها موضوع برای حکم شرعی ایجاد می کنند و بعد از تحقق موضوع قهرا حکم بر آن مترتب خواهد شد.

#### ۴- تعلق حکم به مطلق شعائر ... ص: ۴۳

هر گاه شارع به طور مطلق عنوانی را موضوع حکم خود قرار دهد و آن را مقید به فردی نکند، تمامی افراد آن عنوان متعلق امر شارع خواهد شد. مثلاً وقتی مولی به عبدش بگوید: «اکرم العلماء» «به دانشمندان احترام گذار» و این موضوع را مقید به فردی ننماید تمامی افراد عالم و دانشمند باید اکرام شوند. در مورد شعائر نیز شارع تعظیم تمامی شعائر الهی را به طور مطلق لازم و هتک آن را حرام کرده، و قیدی در آن لحاظ



شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۴۴  
 نکرده است. از این رو هر فردی که عنوان شعیره دینی بر او صدق کند - که صدق این عنوان را عرف تشخیص می‌دهد - جزو افراد شعائر الله خواهد بود و احکام شعیره شامل آن می‌شود.

#### ۵- محال است حکم از موضوع خود تخلف کند... ص: ۴۴

هر گاه یک فرد از افراد شعیره ایجاد شد و بر یکی از معانی دینی دلالت کرد، آن فرد مشمول ادله شعائر خواهد شد، و حکم لزوم تعظیم و حرمت اهانت به آن تعلق می‌گیرد. پس از تحقق موضوع محال است که حکم روی آن نرود، و یا بعد از تعلق حکم از او سلب شود. زیرا موضوع و حکم همانند علت و معلول می‌باشند؛ هر گاه موضوع آمد حکم هم قهرا خواهد آمد، و هر گاه موضوع باقی بود حکم هم باقی خواهد بود، و هر گاه موضوع منتفی شد حکم هم منتفی خواهد شد.  
 محال است با وجود موضوع حکم بر آن مترتب نشود و یا با زوال موضوع حکم باقی بماند.

مثلاً وقتی شارع مطلق مسکر را موضوع حرمت قرار داد، محال است مسکری وجود داشته باشد اما حرام نباشد، تخلف حکم از موضوع محال، و مخالف فرض موضوعیت موضوع است.

با توجه به آنچه تا کنون گفته شد از این اوامر و احکامی که نسبت به لزوم تعظیم و تکریم، و حرمت اهانت به شعائر وارد شده استفاده می‌شود که:

دست عرف برای تطبیق این حکم بر هر مصداقی از مصداقی شعیره

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۴۵

باز است، و از آنجا که از اطلاق لفظ شعیره دینی و شعائر دین معنی خاصی به ذهن عارف به لغت تبادر می‌کند - یعنی علامتی حسی برای رساندن یکی از معانی دینی - و

حکم نیز روی تمام افراد طبیعت رفته نه روی حصه خاصی از آن، هر کار یا عملی که عرفاً شعیره دین به حساب بیاید یعنی بازگو کننده یکی از معانی والای دین باشد - به درجه اهمیتش - مصداق احکام و جوبی و تحریمی فوق خواهد بود؛ و جوب تعظیم آن و حرمت اهانت به آن.

### ۶- فرق بین تطبیق و تشریح ... ص: ۴۵

در حقیقت گونه‌های مختلف شعیره و کیفیت‌های جدید آن همگی مصادیقی برای آن عنوان کلی به حساب می‌آیند. مکلف تنها با انتخاب نوع شعیره آن حکم کلی را منطبق بر مصادیقش می‌کند، به چنین کاری تطبیق می‌گویند نه تشریح. یعنی مکلف حکم جدیدی اختراع نکرده، بلکه آن حکم موجود را بر مصادیقش تطبیق داده است. مانند اینکه وقتی شارع امر به نیکی به والدین کرد، گونه‌ها و کیفیت‌های مختلف نیکی کردن هر چند در گذشته زمان معمول نبوده مصداق آن حکم کلی خواهند بود، و اینکه دست فرزند برای اختیار کردن نوع نیکی باز است به هیچ وجه تشریح و بدعت محسوب نمی‌شود، بلکه تطبیق آن حکم کلی بر مصادیق به حساب می‌آید. حتی اگر کاری در گذشته نیکی و احسان محسوب نمی‌شده اما امروزه احسان محسوب شود نیز شامل دلیل نیکی و احسان به والدین خواهد بود. هرگز فقیهی به خود

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۴۶

اجازه نمیدهد که بگوید تنها شیوه‌هایی از نیکی مطلوب شارع است که در زمان ائمه علیهم السلام متداول بوده و حکم به وجوب یا استحباب شیوه‌های نوین آن بدعت و حرام است.

مثال دیگر: احترام کردن به کسی که از راه می‌رسد حکمی است که همه عقلا در جوامع خود به آن عمل می‌کنند، این کار در شرع ما نیز پسندیده است. اما در هر اجتماعی احترام به او شیوه خاصی دارد، گاه به بلند شدن در مقابل اوست، و گاهی به

خم شدن در مقابل او، یا دست دادن یا دست را به سینه نهادن، و در بعضی از جوامع به برداشتن کلاه خود. اینها در حقیقت عناوین ثانویه ایست که بر موضوع عارض می شود و همگی از مصادیق احترام به کسی که وارد می شود هستند، و تمامی آنها در ذیل همان حکم کلی عام قرار دارند. «۱»

#### ۷- طبیعت قانون عمومی منوط به سریان اوست ... ص: ۴۶

قانون آنگاه قانون می شود که قابل انطباق بر افراد بیشماری باشد، به این معنی که افراد آن منحصر در چند فرد معدودی که در خارج موجود هستند نباشد، بلکه تا هر زمانی هر فرد تازه ای که به وجود آید قانون آن فرد را نیز شامل می شود.

به تعبیر اصولی قوانین و احکام شرعی به شکل قضایای حقیقیه هستند، یعنی هیچگاه قانون عمومی برای یک مورد خاص وضع نمی شود

شیوه های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۴۷

به گونه ای که در موارد مشابه قابل انطباق نباشد. زیرا ماهیت حکم و تشریحی که به صورت قانون در می آید سریان و جریان آن بر تمام افرادی است که ممکن است به وجود بیایند. به تعبیر دیگر: حکم برای افراد مفروض الوجود جعل شده نه افراد محقق الوجود، یعنی این حکم جعل می شود برای هر فردی که فرض وجودش شود، و اگر بی نهایت فرد هم برای او فرض شود این حکم تمامی آن افراد را میگیرد.

مثلاً اگر بی نهایت خمر فرض شود تمامی آنها حرام خواهد بود.

حرمت خمر و مسکرات وقتی به صورت یک قانون عمومی در می آید که این حرمت منحصر به یک خمر یا یک مسکر معین و مشخص که در خارج وجود دارد نباشد، بلکه این حرمت عمومی و فراگیر بوده و هر چیزی که فرض اسکار در آن شود را در بر گیرد. حتی اگر بعد از گذشت زمان جعل این قانون نیز مست کننده ای ایجاد شود که سابقه نداشته باز حرام خواهد بود، و حرمت مسکرات شامل آن نیز می شود.

به چنین چیزی قانون عمومی گفته می‌شود، و این مطلب بین قوانین بشری و الهی مشترک است. جمود قانون بر یک فرد خاص یا افرادی که تنها در زمان وضع قانون وجود دارند با هدف از وضع قانون منافات دارد. هدف قانون گذار این نیست که قانون به صورت جامد در یک مصداق باقی بماند، بلکه هدف آن است که این قانون و حکم در هر جا که موردی پیدا کرد جاری شده، وملاکات و اهدافی که قانون گذار اراده کرده در آن رعایت شود.

بنابراین وقتی شارع مقدس امر به تعظیم و اقامه شعائر دینی کرد

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۴۸

و نهی از اهانت و بی‌توجهی به آن نمود، این قانون الهی طبیعی ساری و جاری دارد و بر هر شعیره و شعاری که فرض وجودش شود، و نیز هر فردی که پس از گذشت عصر تقنین شعیره محسوب شود منطبق خواهد بود، هر چند آن شعیره در عصر معصوم به عنوان شعیره دین مطرح نبوده است.

#### ۸- مصداق شعائر فقط نباید حرام باشد ... ص: ۴۸

وقتی شارع امر به یک طبیعت کلی نمود و آن طبیعت افراد متعددی داشت و بعضی از این افراد حرام بود، طبیعی است که فرد حرام نمی‌تواند به عنوان مصداق آن طبیعت کلی قرار گیرد. زیرا این فرد مفسده ذاتی دارد، و از طرفی افراد آن طبیعی منحصر در این فرد نیست بلکه افراد مباح دیگری نیز دارد. خود به خود افراد آن طبیعت کلی مقید به غیر از این فرد حرام میشود.

به این جهت فقها نماز در مکان غضبی را باطل دانسته‌اند، زیرا طبیعی نماز از حیث مکان افراد گوناگونی دارد که در برخی از آنها هیچ حرمت و مفسده‌ای نیست، مانند نماز در مسجد یا خانه و یا نماز در راه و زمینهایی که مالک شخصی ندارند. از این رو مکلف مضطر به نماز خواندن در مکان غضبی نیست، فلذا این فرد از نماز از تحت

عموم ادله صلاه خارج می شود. اما اگر مضطر به توقف در مکان غضبی بود و فرد دیگری از نماز برایش امکان نداشت نماز او در آن مکان مانعی ندارد.

از مرز حرام که بگذریم تمامی افراد دیگر می توانند فردی از افراد

شیوه های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۴۹

آن طبیعت کلی شوند و متعلق امر قرار گیرند، چه آن فرد فی نفسه واجب و یا مستحب و یا مباح و یا حتی مکروه باشد. به همین جهت نماز در بعضی از مواضع با اینکه مکروه است - مانند نماز در حمام و یا مقابل انسان و محل رفت و آمد - اما صحیح بوده و امر به طبیعت صلاه آن را شامل میشود، چه امر وجوبی و چه امر استحبابی. کراهت موجود در آن سبب از بین بردن رجحان شرعی آن نمی شود بلکه تنها اثری که دارد ثواب آن را نسبت به نماز در غیر این مکان کمتر می کند، نه اینکه به طور کلی ثواب و رجحان را از بین ببرد.

در شعائر نیز قضیه از همین قرار است، تنها باید مصداق شعیره حرام نباشد، اما از حرام که بگذریم چه واجب، چه مستحب، چه مباح و چه مکروه همگی می توانند مصداق شعائر قرار گیرند، و بعد از آنکه شعیره شدند حکم به لزوم تعظیم و حرمت اهانت آن مصداق پیدا می کند.

از این رو فقها فرموده اند: حتی اگر در مورد برخی از شعائر که فی نفسه مکروه هستند - مانند پوشیدن لباس مشکی در عزای اهل بیت علیهم السلام - دلیلی بر استثناء پیدا نشود، باز حکم به استحباب آن خواهد شد، زیرا پس از آنکه به عنوان شعار و رمز عزای اهل بیت قرار گرفت، و شعار چنین مطلبی از مطالب والای دینی شد، تعظیم آن لازم و هتک آن حرام خواهد بود.

**۹- ایجاد شعائر جدید پایه گذاری سنت حسنه است ... ص: ۴۹**

بنابر آنچه گفته شد ایجاد شعائر نوین که سابقه نداشته است مانند ارائه گونه‌های

جدیدی برای عزاداری سالار شهیدان، و یا شیوه‌های

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۵۰

نوین برای ابراز و اعلان معانی والای نهضت حسینی پایه گذاری یک سنت حسنه و

نیکویی است که اجر عاملان به این سنت برای پایه گذار آن نیز خواهد بود.

زیرا گفتیم: شعیره یعنی یک سلسله آیین‌ها و یا نشانه‌ها و علامت‌هایی که نشانگر یکی

از معانی والای دین باشد و آن را ابراز و اظهار کند. و هر گاه شعیره‌ای به عنوان شعیره

دین و شعار دین و علامتی که از آن طریق یکی از معانی والای دینی منتشر می‌شود

قرار گرفت،- حتی بعد از زمان معصومین علیهم السلام ایجاد شده باشد-، احکام شعیره

و شعائر شامل آن می‌شود. و این شیوه نو ظهور مورد امر و نهی قرار می‌گیرد؛ امر به

تعظیم و تکریم و تقدیس آن و نهی از اهانت و سبک شمرده آن، و وقتی مصداق

شعیره شد عمل به آن مصداق تعظیم شعائر الله است، و هتک آن هتک شعائر الله

خواهد بود.

گذشت که دلالت غالب شعائرها از نوع دلالت‌های وضعی است و تا وقتی که عرف یک

چیزی را به عنوان شعیره قرار ندهد ادله شعائر شامل آن نمی‌شود، همانطور که تا اسمی

را برای کسی یا منطقه‌ای قرار ندهند این اسم بر آن شخص یا منطقه دلالت نمی‌کند. و

بعد از وضع چنین دلالتی ایجاد شده و تکریم و اهانت به آن اسم تکریم و اهانت به

صاحب آن محسوب می‌شود. همینطور است پرچم و علامت یک کشور که تا به عنوان

پرچم آن کشور قرار نگیرد اعتباری ندارد اما بعد از آن معتبر می‌شود. در هر جنگی

مسلمانان برای خود شعار و رمزی قرار می‌دادند، و تا وقتی این شعار از طرف مسلمانان

وضع نمی‌شد هیچ

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۵۱

دلالت و اعتباری نداشت اما بعد از وضع دلالت و اعتبار پیدا می‌کرد.

همینطور است در هر جنگی که مسلمانان بعد از زمان معصوم انجام می دهند و برای آن شعار و رمزی وضع می کنند.

### ۱۰- نتیجه بحث ... ص: ۵۱

نتیجه این مبحث این شد که: شیوه‌های نوین عزاداری در صورت دارا بودن دو شرط مشروع بوده و تعظیم آنها لازم و هتک آنها حرام است: یکی اینکه عرفاً علامت عزای سید الشهداء باشند، یعنی دلالت بر یکی از شؤون عزای آن مظلوم نمایند و وقتی عرف عارف به عزاداری آن را ببینند به یاد آن امام و عزای او بیفتند، هر چند چنین شیوه‌ای نو بنیاد بوده و سابقه نداشته باشد. شرط دوم آن است که این کار فی نفسه حرام نباشد. شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۵۳

### فصل سوم: پاسخ به اعتراضات

#### اشاره

- ۱- تغییر و تبدیل دین ۲- توقیفیت شعائر
  - ۳- بدعت گذاری در دین ۴- خرافه پرستی
  - ۵- وهن و استهزاء ۶- اضرار به نفس
- شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۵۵

### ۱- تغییر و تبدیل دین ... ص: ۵۵

گاه گفته می شود: اگر تعیین و تشخیص مصادیق شعائر به دست عرف باشد لازمه اش تغییر و تبدیل و تحریف دین است، زیرا ممکن است متشرعه در هر زمانی شیوه جدیدی اختراع کنند و اگر ما بخواهیم آن شیوه را به حساب دین بگذاریم، و عنوان

دینی به آن بدهیم رفته رفته دین خدا دستخوش تغییر و تحریف می شود. در پاسخ می گوئیم: این تغییر و تبدیل و وسعت دادن در چه چیزی صورت می گیرد؟ آیا در ثوابت دین تغییر و تبدیل صورت گرفته یا در وسیله ابراز و اظهار آن ثوابت؟ اگر در ثوابت و معانی دینی تغییر صورت گیرد و آنها وسعت پیدا کند دین تحریف شده است، اما اگر ثابتات دینی حفظ شود ولی همان ثابتات با شیوه‌هایی نوین عرضه گردد دین تحریف نشده، بلکه بیش از پیش منتشر شده است. همانطور که در تحلیل ماهیت شعائر گفته شد شعائر از نوع دوم است؛

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۵۶

یعنی ابزارهای اعلامی و اعلانی دین، و آنچه که به عنوان شعار و علامت و نماد برای یکی از معانی والای دینی قرار می گیرد، بنابراین هر چه در این ابزارهای اعلامی و تبلیغی بیشتر پیشرفت کنیم ثوابت دینی را بهتر و بیشتر می توانیم به دیگران برسانیم.

## ۲- توقیفیت شعائر ... ص: ۵۶

گفته شده: شعائر توقیفی است، یعنی باید خود شارع چیزی را به عنوان شعار دین قرار دهد تا آن چیز شعار دین بشود، متشرعه حق ندارند از پیش خود چیزی را به عنوان شعار و علامت و نماد دین قرار دهند.

پاسخ این است که: شعائر از سنخ دوال است، یعنی چیزی که بر چیز دیگر دلالت می کند و از خود هیچ معنی مستقلی ندارد، بلکه تنها معنای حرفی و ربطی دارند که بین مخاطب و آن معنی ارتباط ایجاد می کنند. اگر منظور مستشکل این است که آن معانی و مدلولها توقیفی است و متشرعه حق ایجاد یک معنی جدید دینی و شرعی ندارند کاملاً سخن متینی است، و ما نیز آن را قبول داریم و اصرار می کنیم که نباید ثابتات دین تغییر کند.

اما اگر منظور او این است که دوال بر آن معانی نیز توقیفی است و تا شارع چیزی را



دالّ بر یکی از معانی دینی قرار ندهد آن چیز دلالتی بر آن مطلب دینی نخواهد داشت، چنین سخنی بسیار دور از تحقیق است. زیرا؛ در مبحث دلالتها در علم اصول به طور کامل منقّح شده که دلالتها یا عقلی است یا طبعی و یا وضعی، و هیچ کدام از اینها متوقف بر امر شرعی نیست:

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۵۷

اما دلالت عقلی که واضح است زیرا ارتباط بین آن دال و مدلول ذاتی و تکوینی است نه جعلی و شرعی.

دلالت طبعی نیز بستگی به طبع مردم دارد نه جعل و وضع.

در دلالت وضعی نیز دلالت مرهون وضع واضح است، وقتی وضع صورت گرفت خود به خود برای کسی که عالم به وضع باشد چنین دلالتی حاصل میشود، چه شارع امر بکند یا نه.

گفتیم که دلالت شعائر در در غالب وضعی یا مخلوطی از طبعی و وضعی است، و گفتیم که شخصیت واضح دخلی در حقیقت وضع و دلالت شعیره برمدلولش ندارد. گذشته از آنکه در حقیقت وضع مبانی متعددی است، و بر طبق هیچ یک از آن مبانی توفیقیت در حقیقت وضع دخلی ندارد. معمولاً وضع از کثرت اقتران دو امر با یکدیگر حاصل می‌شود، و وقتی چنین اقترانی بین آن دو امر واقع شد، خود به خود از دیدن دال پی به مدلول برده می‌شود.

همانطور که اگر چندین بار بعد از بردن لفظ آب همان مایع مخصوص را به طفل نشان دهیم او پس از شنیدن آن لفظ منتقل به حقیقت آب می‌شود، بدون آنکه از شارع و شرع و تشریح خبری داشته باشد.

بنابراین وقتی یک کار، یا آیین، یا لباس، یا نماد یا علم و علامتی از هر جنس که باشد - آهنی باشد یا چوبی یا پارچه‌ای یا هر چیز دیگر، و به هر شکلی که باشد - هرگاه برای رساندن یکی از معانی دینی وضع شد، یعنی ذهن مخاطب را منتقل به آن معنی دینی

کرد، آن چیز علامت دین بوده و شعیره دین محسوب می‌شود، و هتک آن حرام خواهد بود.

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۵۸

این وضع به هر گونه که باشد ربطی به جعل شرعی ندارد، و هرگز توقیفی نیست. البته ممکن است خود شارع برخی از چیزها را به عنوان شعائر قرار دهد، اما این به معنای حصر شعائر در آن نیست، بلکه یکی از مصادیق آن محسوب خواهد شد. همانطور که فرموده: «وَالْبَدَنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ» (۱).

### ۳- بدعت گذاری در دین ... ص: ۵۸

گفته شده: ایجاد شیوه‌های جدید عزاداری و داخل کردن آن در دین بدعت گذاری در دین است و حرام خواهد بود، و ما حق نداریم شیوه نوینی از عزاداری که در زمان ائمه علیهم السلام مرسوم نبوده را انجام دهیم، زیرا چنین کاری «ادخال مالیس فی الدین، فی الدین» است.

گاه این اشکال به صورت دیگری مطرح میشود: ائمه ما صلوات الله علیهم اجمعین در طول زندگی خود بارها برای سید مظلومان ابی عبد الله الحسین علیه السلام عزاداری کرده و مجالس عزا بر پا کرده‌اند، و ما باید تنها گونه‌هایی از عزاداری را انجام داد دهیم که در سیره اهل بیت علیهم السلام مشاهده شده، و اگر در سیره اهل بیت علیهم السلام گونه‌ای از عزاداری دیده نشد یا دلیل محکمی نبود که ائمه اینطور عزاداری میکردند نباید به آن شیوه عزاداری کرد. این اشکال نیز به بدعت گذاری در دین باز می‌گردد.

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۵۹

در پاسخ به این اشکال می‌گوییم: لازم است ابتدا معنی بدعت روشن شود. بدعت یعنی: «داخل کردن در دین آنچه را که از دین نیست» و یا «نسبت دادن به خدا آنچه را تشریح

نکرده».

بنابراین نمی‌توان حکم به بدعت بودن مطلبی کرد مگر بعد از احاطه و اطلاع به مجموعه قوانین و مقررات دین و موازین و اساس تشریح، در این صورت است که می‌توانیم بگوییم این مطلب از دین نیست. زیرا تا از همه زوایای دین مطلع نباشیم چگونه می‌توانیم بگوییم این مطلب از دین نیست؟ و از آنجا که دین مشتمل بر قوانین کلیه و احکام و عناوین حقیقه می‌باشد، اگر این شیوه نوین عزاداری داخل در یکی از آن عناوین کلیه باشد جزو دین خواهد بود نه خارج از دین.

پس از آنکه ثابت شد ادله شعائر به نحو قضیه حقیقه است و حکم آن متعلق به مطلق شعیره است که ساری و جاری در هر فردی می‌باشد- به غیر از افراد حرام-، دیگر جایی برای این اعتراض باقی نمی‌ماند؛ زیرا سریان حکم مطلق به افرادش قهری است، و تطبیق حکم کلی بر مصادیق و تخییر عقلی در تعیین افراد طبیعی هیچ ربطی به بدعت ندارد.

همانطور که مکلف به طبیعی نماز مختار است این طبیعی را در ضمن هر فردی از افراد محله ایجاد کند، و یا حکم احسان به والدین و صله رحم می‌تواند به هر صورتی که عنوان احسان و صله صدق کند انجام شود هر چند در زمان معصومین معمول نبوده است.

اینکه مکلف آزاد باشد و بتواند هر فردی را که می‌خواهد مصداق واجب قرار بدهد تشریح و بدعت نیست، بلکه تطبیق کلی است بر افرادش.

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۶۰

مثلاً اگر مکلف نماز ظهر را در این مسجد بخواند نه در آن مسجد، یا نماز را با لباس و بدن معطر، یا در اول وقت یا وسط وقت بخواند، همان فردی که او اختیار کرد مسقط تکلیف خواهد بود، زیرا شارع محدوده تکلیف و طبیعی را برای مکلف معین کرده، و در حدود مشخص شده آن طبیعت دست او را باز گذاشته که هر کدام از افراد آن را

که می خواهد بیاورد، و به محض اینکه مکلف یکی از آن افراد را ایجاد کرد حکم شارع آن را شامل می شود.

به این آزادی در تطبیق و تخییر مکلف در تعیین مصداق تشریح و بدعت گذاری گفته نمی شود، زیرا فرض این است که خود شارع دست او را باز گذاشته و تنها طبیعی را از او خواسته و امر خود را مقید به فرد خاصی نکرده است.

اتهام بدعت گذاری در دین حربه پوسیده ایست که گاه برخی از گروهها تندروی وهابی برای نابود کردن دیگران به کار می برند، و به مجردی که کاری در زمان پیامبر مرسوم نبوده آن را بدعت در دین می دانند، هر چند داخل در یکی از عناوین وجوبی یا استحبابی دین باشد.

به عبارت دیگر آنها می گویند: وقتی شارع حکمی را جعل کرد باید موارد و مصداق انطباق آن حکم را نیز خود تعیین کند و ما نمی توانیم از پیش خود برای آن قانون کلی جعل مصداق کنیم. بازگشت این سخن به محو کردن ماهیت قانون و حکم، و لازمه آن از بین بردن شریعت ختمیه است، زیرا اگر تنها مواردی شامل ادله و احکام شرعیه باشند که در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده اند به مرور زمان که آن افراد و موارد جای

شیوه های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۶۱

خود را به افراد دیگر میدهند، دیگر احکام شرع مصداقی پیدا نخواهد کرد و به مرور زمان منقرض شده و از بین می رود. به همین جهت آنها حکم به حرمت دوچرخه سواری، استفاده از تلفن، تلویزیون و ...

کرده اند، و این گویای نهایت بی فکری و جهالت آنهاست.

از اینجا می توان پی به سر خلود دین اسلام و ختمیت شریعت سید المرسلین برد، که هر چه دانش بشر پیشرفت کند و هر چه ابزار و وسائل جدید پیدا شود تمامی آنها مشمول همان قوانین و احکام کلیه اسلام خواهد بود، و نبودن این فرد در زمان معصوم دلیل بر

شامل نشدن حکم شرعی نمی شود.

وقتی شارع مقدس امر به انذار مردم و تبلیغ دین نمود، هر وسیله و ابزار جدیدی که با استفاده از آن بتوان این انذار و تبلیغ را انجام داد، مورد امر شارع قرار خواهد گرفت، هر چند این شیوه تبلیغی در زمان اهل بیت علیهم السلام نبوده است. مانند استفاده از اینترنت، ماهواره و سایر وسائل ارتباط جمعی، و یا استفاده از فیلم، انیمیشن و سایر کارهای هنری. تمامی اینها مادامی که حرام نباشد مصداق انذار و تبلیغ دین محسوب می شوند. شعائر نیز از سنخ همین کارهاست که باز گو کننده معنی دین و رمز و شعار و علامت برای معانی عالیّه مذهب است.

نکته دیگری که نباید از آن غفلت کرد این است که ائمه ما علیهم السلام در زمان و شرائط تقیه می زیسته اند، و امکان انجام دادن برخی از شیوه های عزاداری برای آنها نبوده است. بنابراین بودن یک شیوه عزاداری در زمان ائمه دلیل بر حرمت آن نخواهد بود.

شیوه های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۶۲

#### ۴- خرافه پرستی ... ص: ۶۲

##### اشاره

گفته شده: لازمه این حرف دعوت به خرافه پرستی و اعتقاد به چیزهای بی اساس است، هر روز کسی چیزی را به عنوان دین می تراشد و به خورد مردم می دهد و مردم را از واقعیات دور می کند.

#### فرق خرافه با تخیل و توهم ... ص: ۶۲

در پاسخ لازم است ابتدا معنی خرافه روشن شود؛ خرافه به هر چیز وهمی و تخیلی گفته می شود که واقعیت نداشته باشد.

یکی از قدرتهای روح انسان قدرت تخیل و توهم است، او می تواند هر چیزی را چه حق و چه باطل، چه صحیح و چه ناصحیح تخیل کند، و پس از آن بر طبقش عمل نماید. یعنی آن چیزی را که تصور کرد مبنای تصمیم گیری هایش قرار دهد، و به آن اذعان کرده و آن را بپذیرد. هر گاه این توهم در اختیار عقل باشد یعنی عقل انسان از آن قدرت روح استفاده کرده و آن را هدایت نماید، آن تخیل و توهم در مسیر حقیقت و واقعیت قرار می گیرد. اما اگر از پیش خود و بدون راهنمایی عقل دست به تخیل و توهم زده و بر طبقش عمل کند تبدیل به خرافه و خرافه پرستی می شود. بنابراین هر امر تخیلی و توهمی خرافه نیست، بلکه گاه قدرت تخیل و توهم آن چنان در خدمت عقل قرار میگیرد و منشأ رسیدن به حقائق و پیشرفتهای علمی می شود، به طوری که اگر آن قدرت در روح

شیوه های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۶۳

انسان نبود هیچگاه نمی توانست به چنین حقایقی دسترسی پیدا کند. هر مکتشف و مخترع نظریه پرداز در علوم بشری ابتدا قبل از آنکه نظریه خود را ابراز کرده و به دنبال دلیل برای آن بگردد، و قبل از مشاهده آثار و نتایج اختراع خود، ابتدا آنها را تصور و توهم می کند.

یعنی ابتدا می اندیشد که اگر این نظریه صحیح باشد چه آثاری خواهد داشت و چه اتفاقاتی خواهد افتاد، و با بررسی آن آثار قبل از تحقق آنها به تکاپوی علمی خود ادامه می دهد. تمامی این کارها توسط قدرت تخیل و توهم صورت می گیرد.

آیا می توان گفت تمامی این دانشمندان و دانشهایشان خرافه و خرافه پرستی است؟ اگر انسان معانی غیر محسوس را به صورت معانی محسوس تصور کند و در قالب شعر و یا غیر آن ابراز نماید هیچگاه خرافه نخواهد بود، مادامی که آن معانی غیر محسوس معانی واقعی و صحیحی باشند. گاه شاعر برای رساندن مراد خود هیچ چاره ای جز تخیل و توهم ندارد خصوصاً در غزلیات. اگر نیم نگاهی به غزلیات حافظ یا دیگران

بیندازید خواهید فهمید که چه قدرت زیادی در به تصویر کشیدن حقایق نامحسوس داشته‌اند و با استخدام چنین قدرتی معانی مورد نظر خود را به دیگران منتقل کرده‌اند. اگر آن معانی واقعی و صحیح باشد استفاده از تخیل در مسیر هدایت و صادق خواهد بود، اما اگر آن معانی باطل و خلاف واقع باشد استفاده از تخیل در راه گمراهی و کاذب خواهد بود.

بنابراین خرافه از یک تصوّر و تخیل اشتباه و بدون هدایت عقل

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۶۴

نشأت می‌گیرد، که در پی آن نفس انسان به آن اذعان کرده و آثاری بر آن مترتب کند و آن را مبنای کارهایش قرار دهد.

### خرافه و شعائر در دو جهت متقابل ... ص: ۶۴

اکنون که معنای خرافه روشن شد می‌گوییم: شعائر دینی و خرافه در دو نقطه کاملاً متضاد قرار دارند و به هیچ وجه امکان ندارد شعائر دین خرافه باشد، همانطور که هیچ خرافه‌ای ممکن نیست شعیره دین محسوب شود، و موردی نیست که عنوان شعائر با خرافه جمع شود.

زیرا: شعائر - همانطور که سابقاً توضیح دادیم - عبارت است از علامت و علم و نشانه برای یکی از معانی دینی، و به خصوص علامتی برای ابراز یکی از شوون عزای سالار شهیدان علیه السلام. بطلان و خرافه و غیر واقعیت آیا در خود این علامت و شعیره است، یا در آن معنی و مفهومی که این شعیره ما را به آن منتقل می‌کند؟ بطلان و خرافه در علامت به معنی علامت نبودن و دلالت نداشتن آن چیزی است که به عنوان علامت شناخته شده، و چنین فرضی با حقیقت شعائر منافات دارد، یعنی اگر دلالتی نداشته باشد، شعیره و علامت نخواهد بود و سالبه منتفی به انتفاء موضوع است. پس نمی‌شود که چیزی هم شعیره باشد و هم خرافه.

مگر اینکه آن معنی و مدلولی که این شعیره ما را به آن منتقل می‌کند باطل و غیر واقعی فرض شود. ولی ما گفتیم که آن معنی یکی از معانی ثابت و حقیقی دین حنیف و یا یکی از شئون عزای سرور بهشتیان شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۶۵ است که از ثابتات و واقعیات دین می‌باشد، و به هیچ عنوان بطلان در آن راه ندارد.

### عَلَم و پرچم و کتیبه و ... ص: ۶۵

بنابراین اگر یک امر خیالی و وهمی شعار دین شد به هیچ عنوان خرافه نمی‌تواند باشد، زیرا توضیح دادیم که خرافه به تخیل غیر واقعی می‌گویند و این شعار دینی واقعیت دار و اصیل است.

گاه در برخی از شیوه‌های عزاداری از وسائل استفاده می‌شود که مخاطب را وادار به تخیل صحنه کربلا می‌کند و جو روحی افراد را دگرگون ساخته و آماده ابراز عواطف و گریه می‌نماید. مانند عَلَم که در هیئتها به دست کسی بر افراشته شده و از این رهگذر ابهت و شکوه لشکریان که همگی با ساز و برگ جنگی و نیزه‌ها و شمشیرهای افراشته از دور در چشم مینماید را به مخاطبان منتقل سازد، تا آنها را وادار به تخیل و تصور صحنه عاشورا بنماید. چنین کاری ممکن نیست خرافه و یا غیر واقعی باشد زیرا شعار و رمز و علامت عزای حسینی قرار گرفته است. هر کس اندک آگاهی از عزاداری داشته باشد از دیدن آن به یاد هیئت و روضه و عزا می‌افتد، بنا براین دلالت و ارتباط میان آن دو قهری است و نمی‌توان آن را انکار کرد.

در برخی از شیوه‌ها نمایی از خیمه‌های مطهر ابی عبد الله علیه السلام را نشان می‌دهند که در شعله‌های آتش می‌سوزد، چنین کاری برای تخیل و تصور کردن صحنه عصر عاشورا بسیار موثر است.

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۶۶



گاهی نمایشنامه‌ای از جریان‌های عاشورا انجام می‌دهند که تعزیه خوانی و یا شبیه خوانی نام دارد.

هنگامی که از آیه الله العظمی بروجردی سوال شد که در منطقه ایی روز عاشورا چهار پایه‌ای چوبی و بزرگ که اطراف آن با پارچه پوشیده شده را به عنوان نخل و یا ضریح بیرون می‌آورند، ایشان فرمود: در هر منطقه‌ای هر رسمی برای عزای سیدالشهدا هست باید همانطور انجام شود.

تمامی اینها استفاده منطقی و عقلانی از قوه تخیل و توهم برای باز گو کردن مهمترین حقیقت عالم یعنی عزای فرزند پیغمبر خداست، که در عزای او پایه‌های عرش - که از مهم ترین حقائق است - به لرزه در آمده «۱» و ملائکه در ملا اعلی - که محیط به واقعیات هستند - برایش گریسته‌اند. «۲»

### تخیل در نقل مصیبت ... ص: ۶۶

یکی دیگر از جاهایی که استفاده منطقی و صحیح از قوه واهمه و مخیله در عزای سالار شهیدان بسیار موثر است؛ نقل مصیبت‌های آن امام مظلوم است. وقتی ناقل مصیبت مصیبت‌های بزرگ و عظیم سیدالشهدا علیه السلام را که قابل درک نیستند در قالب محسوسی بیان کند، و با استفاده از تخیل و توهم آن معانی حقیقی و ثابت را به صورت خیالی بکشد اثر مضاعفی در افراد خواهد داشت.

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۶۷  
مثلاً وقتی محتشم می‌گوید:

این ماهی فتاده به دریای خون که هست زخم از ستاره بر تنش افزون حسین توست  
و یا دعبل در محضر امام رضا علیه السلام می‌سراید:

أفطم لو خلت الحسین مجدلاً و قد مات عطشانا بشط فرات

إذا للطمت الخد فاطم عنده واجریت دمع العین فی الوجنات «۱»

بسیار بهتر و رسا تر عمق مصیبت را به مخاطبانش منتقل می کند، هر چند چنین واقعه‌ای بعینه اصلاً رخ نداده باشد.

بسیار غلط و ناروا است که بگوییم حتما باید تمامی الفاظ ناقل مصیبت به سند معتبر به او رسیده باشد، زیرا شیوه بیان یک معنی و مفهوم گونه‌های مختلفی دارد.

آیا رساندن معنای عشق و محبت با تصاویر خیالی خرافه پرستی است؟

آیا بیان شوق و علاقه زیاد در ظاهر قالبی توهمی خرافه است؟

آیا بیان شدت مصیبت و حزن با به تصویر کشیدن صورتی خیالی باطل و باطل پرستی است؟

در این صورت باید یکی از عوامل بسیار موثر و سازنده که حیات

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۶۸

علمی و انسانی جوامع بشری مبتنی بر آن است را کنار بگذاریم؛ روشهایی مانند ساختن رمان فیلم نمایش شعر و ...، که تمامی آنها مبتنی بر تخیل و توهم است. اگر این روشها برای رساندن معنای زشت و باطلی استفاده شود باطل و غلط خواهد بود، اما اگر برای رساندن معنای حق و صحیح و ارزشی استفاده شود بسیار صحیح و حق خواهد بود.

خلاصه آنکه: در این اسلوب از نقل ماجرا و بیان مطلب لازم نیست عین الفاظ داستان و یا عین نمایش و فیلم مطابق با آن چیزی باشد که واقع شده، بلکه تنها باید آن معنی و

مفهومی که از این اسلوب تخیلی استفاده میشود حق و حقیقت باشد. ملاک و معیار

صدق و کذب در این نوع از نقل متفاوت از سایر انواع است. هیچگاه به فیلم یا رمانی

که ساخته شده و باز گو کننده یک حقیقت مهم است نسبت کذب و خلاف واقع

نمی دهند به این بهانه که عین جریانات مذکوره در خارج رخ نداده و این گزارشی

خیالی و ناصحیح است، بلکه چون معنی و مفهوم آن حق است این فیلم یا رمان صادق

خواهد بود.

زبان حال از این سنخ است که راوی جریان با ملاحظه شرایط و حالات مختلف چیزی

را استنباط کرده و ابراز می‌کند. البته چون فهم شرائط حال و مقتضیات واقعه نیاز به فهم و خبرویت کامل دارد، و کاری استنباطی و اجتهادی است از عهده هر کسی بر نمی‌آید. چه بسیار کسانی که به گمان ناقص خود زبان حالی برای امام علیه السلام نقل می‌کنند که شان والای امام از آن منزّه است، و ناقل در اثر ضعف معرفت خود به مقام شامخ امام، آن حضرت را در حد یک انسان معمولی تنزل

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۶۹

داده و حکایت از حال او می‌کند. در حقیقت این زبان حال امام نیست چون او چنین حالی ندارد.

از این رهگذر نادرست بودن بسیاری از اعتراضات بر شعائر حسینی روشن می‌شود، اعتراضاتی که مبتنی بر عدم درک صحیح از زبان شعر و حماسه و احساسات است. گاهی مطلبی به زبان شعر بیان می‌شود که اصلاً در خارج رخ نداده است، اما بیانگر یکی از معانی واقعی می‌باشد که شاعر با استفاده از قدرت تخیل آن را به تصویر کشیده، و از این رهگذر اثر مضاعفی بر شنونده می‌گذارد.

از باب نمونه وقتی حافظ می‌گوید:

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را  
او واقعاً نمی‌خواهد سمرقند و بخارا را پیشکش یک خال هندو کند، او که گاهی  
محتاج نان شب بوده چگونه می‌خواهد این دو منطقه ثروتمند را یکجا به کسی  
ببخشد؟! قصد واقعی او بیان شدت علاقه و اشتیاق به معشوق و وصال اوست که در این  
قالب بیان شده است.

شاعر دیگری از همین شیوه استفاده کرده و اشتیاق فراوان جناب لایلا به فرزندش  
حضرت علی اکبر علیه السلام را- بر فرض بودن آن جناب در کربلا- این چنین به  
تصویر کشیده است:

نذر علیّ لاین عادوا وإن رجعوا لأزرعن طریق الطفّ ریحانا

یعنی: من نذر می‌کنم که اگر علی اکبر و امام حسین سالم از معرکه برگردند راه کربلا را گل بکارم.

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۷۰

واضح است شاعر نمی‌خواهد بگوید که او واقعاً نذر کرده و یا قصد انجام چنین کاری را دارد، بلکه مقصود بیان شدت اشتیاق مادر به دیدار فرزند است، که این خود سبب بیدار کردن عواطف مردم در طول نسلهای متمادی است. بنابراین آنچه گاه گفته می‌شود که این شعر دروغ و یکی از تحریفات عاشورا است، زیرا گل کاشتن در سیصد فرسخ راه از مدینه تا کربلا بی عقلی و بی شعوری است، خالی از اشکال نیست. «۱» البته همانطور که گفته شد این بدان معنی نیست که هر کسی هر آن چه در ذهنش آمد پرداخته و به بهانه زبان حال به اهل بیت عصمت علیهم السلام نسبت دهد. چه بسا چنین زبان حالی مقام شامخ اهل بیت علیهم السلام را در دیدگان پایین آورد. فهم مقتضیات حال نیازمند خبر ویت کامل بوده و کاری کاملاً تخصصی است.

اسلوب شعر بر تخیل و حماسه و تحریک عواطف استوار است، اساس بلاغت در اینجا بر تصویر کشیدن غیر متصورها و محسوس کردن چیزهای نامحسوس است، در اینجا به مدلول مطابقی لفظ نگاه نمی‌کنند بلکه تمام نظر به آن معنی و مفهومی است که در ورای این الفاظ گنجانده شده است. چنین شیوه بیان مصیبت استفاده منطقی و عقلانی از قدرت تخیل و توهم می‌باشد، و در حقیقت این قدرت روح در اختیار عقل قرار گرفته است.

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۷۱

۵- وهن و استهزاء ... ص: ۷۱

اشاره

یکی دیگر از اعتراضاتی که بر برخی از گونه‌های عزاداری وارد می‌شود این است که: این شیوه‌های عزاداری سبب وهن مذهب و استهزاء دیگران به مذهب حقّه می‌شود. وقتی غیر مسلمانان و یا حتی برخی از مسلمانان چنین شیوه عزاداری را مشاهده می‌کنند از آن متنفر شده و به مذهب بدبین می‌شود. بداندیشان نیز از این فرصت استفاده کرده و انتشار تصاویر و گزارشهای آن را - که امروزه بسیار آسان و سریع انجام می‌شود - دست‌مایه تبلیغ علیه مذهب قرار می‌دهند، در نتیجه شعائر که بنا بود سبب تبلیغ و ترویج دین شود مانع از تبلیغ و ترویج و موجب وهن آن خواهد شد. بنابراین این نوع از عزاداری به عنوان ثانوی حرام و مایه ضرر رساندن به اصل مذهب و دین است و چنین ضراری - بر خلاف ضرار جزئی انسان به بدن خودش - قابل بخشیدن و اغماض نیست، زیرا این ضرار به پیکره مسلمانان و از بین بردن اصل مذهب است.

### اقسام استهزاء ... ص: ۷۱

برای بررسی موضوع می‌گوییم:

استهزاء همیشه ملازم با هتک و وهن نیست، یعنی اینطور نیست که هر تمسخر و ریشخندی سبب سستی مذهب و نشانگر ضعف آن باشد.

همیشه استهزاء کننده ابتداء از آن کاری که آن رامسخره می‌کند متنفر شده

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۷۲

و بدش می‌آید و به اصطلاح آن کار را تقبیح کرده و زشت می‌داند، سپس شروع به استهزاء و تمسخر می‌نماید. تقبیح و تحسین یکی از کارهای است که نفس انسان انجام می‌دهد، وقتی چیزی به نظر انسان بد آمد و زشت جلوه کرد آن را تقبیح کرده و در پی آن تمسخر می‌کند.

چنین کاری ممکن است به یکی از این سه جهت زیر انجام شود:

۱- استهزاء باطل و نادرست که انسانهای دور از ادب و اخلاق و فرهنگ انجام میدهند، همانند مشرکین که در طول تاریخ مسلمانها را به خاطر انجام فرائض دینی مسخره میکردند، خداوند در وصف حالشان چنین فرموده:

«وَيَصْنَعُ الْفُلُكَ وَ كَلَّمَ مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ» (۱)

«الَّذِينَ يَلْمُزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (۲)

«زَيْنٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (۳)

بدیهی است که تمسخر چنین کسانی کاشف از کجی و کاستی نیست و مستلزم هتک و وهن نخواهد بود. چنین استهزائی نباید کوچکترین

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۷۳

تاثیری در انسان داشته باشد، بلکه باید با عزمی راسختر و همتی جدیتر به آن راهی که پسندیده است ادامه داد. سرزنش سرزنش کنندگان نباید انسان را از ادامه مسیر سست نماید، که این خود علامت قوت ایمان است. همان طور که مومنین در طول تاریخ هیچ اعتنایی به تمسخر و استهزاء این انسانهای دور از فرهنگ نمی کردند و بسان کوهی استوار مسیر خود را ادامه می دادند.

یکی از اوصاف امیرالمومنین علیه السلام این است که: «لَا تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ» (۱) یعنی سرزنش سرزنش کنندگان او را از راه خدا باز نمی داشت.

۲- گاهی استهزاء و تقبیح از اختلاف دو عرف و دو دیدگاه ناشی می شود، کاری که در یک عرف و از یک منظر زیبا و پسندیده است اما در عرف دیگر زشت و ناپسند جلوه می نماید. در هر منطقه و جامعه‌ای یک امری به عنوان شعار و علامت یک معنای والای قرار گرفته، ولی ممکن است کسانی که با آن جامعه و آداب و رسوم آنها

آشنایی ندارند، از آن علامت معانی اشتباه دیگری به ذهنشان برسد. چنین تقبیح و استهزائی نیز مستلزم وهن و هتک مذهب نیست و مانع از انجام دادن آن شعیره و آیین خاص نمی‌باشد. چه آنکه اگر بنا باشد جامعه‌ای از خود هیچ صلابتی نداشته و هر چه را جوامع دیگر خوششان می‌آید انجام دهند، دیگر برای آنها هویت و ملیتی باقی نخواهد ماند، بلکه هویت آنها در هویت دیگران ذوب شده و از بین می‌رود، و هویت اجنبی جای اصالت آنها را خواهد گرفت.

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۷۴

حال اگر بنا باشد شعائر الهی که نگهدارنده هویت آسمانی انسانهاست، و رمز ارتباط آنها با ملکوت و عرش است، دستخوش خوش آمد و نیامد عرفهای بیگانه با فرهنگ اسلامی شود، و به خاطر استهزاء آنها که آگاهی از واقعیت این کار ندارند کنار گذاشته شود، در این صورت ارتباط مردم با آسمان بریده خواهد شد و هویت دینی آنها از بین می‌رود.

۳- گاهی استهزاء و تقبیح ناشی از جهات واقعی است، یعنی این کار واقعا زشت و قبیح است و به این خاطر تقبیح می‌شود. چنین تقبیحی مانع از شعائر بوده و مستلزم هتک و وهن مذهب می‌باشد.

در نتیجه: تنها یک قسم از تمسخر و استهزاء مانع قاعده شعائر است و دو قسم دیگر - که غالب تمسخرها نیز از آن دو قسم است - هیچ ممانعتی از این قاعده نخواهد داشت و مستلزم وهن مذهب و هتک آن نیست.

بلکه تمسخر و تقبیح به معنی سوم نیز ماهیت شعائر را از بین می‌برد و سالبه منتفی به انتفاء موضوع خواهد شد، نه اینکه شعیره‌ای باشد ولی عمل به آن جایز نباشد؛ زیرا چنانکه گفتیم شعیره به معنی علامت و نشانه ایست که دلالت بر یکی از معانی عالیه دین می‌کند، و با تحفظ بر این موضوع هرگز جهت قبح و زشتی در آن نمی‌تواند باشد.

**خطر تاثیر اهانت و استهزاء بر عقل اجتماعی ... ص: ۷۴**

انسان به برکت بهرمندی از نور مقدس عقل حسن و قبح ذاتی اشیاء را درک می کند، و پس از درک آن کار حسن را تحسین و کار قبیح را تقبیح مینماید. تحسین و تقبیح اگر ناشی از حسن و قبح واقعی باشد

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۷۵

صادق و باعث رشد و تعالی انسان خواهد بود، ولی اگر ناشی از جهات غیر واقعی باشد مانع از رشد و موجب سقوط خواهد بود.

به بیان دیگر: تا کاری واقعا حسن و نیکو، و یا قبیح و زشت نباشد تحسین و تقبیح آن صادق و مستند به عقل نخواهد بود، بلکه چنین تحسین و تقبیحی کاذب و سبب وقوع در کارهای زشت و ترک کارهای نیکو می شود.

بنابراین اگر استهزاء و مسخره کردن دیگران نسبت به گونه‌های مختلف عزاداری که جزو شعائر و سبب بقاء دین است از قسم اول و دوم باشد، خصوصا اگر وسائل ارتباط رسانی جهانی و رسانه‌های گوناگون بین المللی در خدمت چنین رفتار دور از عقل و خرد باشد، و تبلیغات گسترده‌ای در این زمینه صورت گیرد، کم کم مسلمانها و مومنان را گرفتار یک جو اشتباه کرده، و سبب میشود چیزی را که در واقع نیکو است زشت پندارند و چیزی که در واقع زشت است نیکو بدانند. چنین حالتی بدترین حالتی است که ممکن است یک جامعه گرفتار آن شود، این همان است که در روایات متعددی نسبت به وقوع آن هشدار داده‌اند یعنی اینکه معروف منکر و منکر معروف شود. وقتی افراد جامعه‌ای کار خوب و معروف و حسن را، منکر و زشت و بد بدانند، و کار زشت و منکر را، معروف و نیکو دیگر فاصله‌ای با سقوط در هلاکت ابدی ندارند و برای از بین بردن آنها نیاز به هیچ چیزی نیست، بلکه آنها شتابان به سوی زشتی‌ها به نام خوبی‌ها می‌دوند.



شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۷۶

چنین حالتی حالت اسارت عقل است که امیرالمومنین فرمود:

«كَمْ مِنْ عَقْلٍ أُسِيرٍ تَحْتَ هَوَىٰ أَمِيرٍ». (۱)

«چه بسیار عقلهایی که زیر یوق هوای نفس اسیر شده‌اند»

مصیبت شدیدتر آن است که در چنین حالتی این عقل فردی نیست که گرفتار اسارت شده و زشت را زیبا، و زیبا را زشت می‌بیند، بلکه این عقل جمعی و عقل اجتماعی و عقل جامعه انسانی است که در چنگال چنین اوهامی اسیر می‌باشد. وقتی عقل جوامع بشری، و عقل مجموعی بشر در چنین وضعیتی قرار گرفت، بشریت به سوی زشتی‌ها به اسم نیکی‌ها شتابان شده، و از نیکی‌ها به اسم بدی‌ها گریزان می‌شوند، دقیقاً همان حالتی اتفاق می‌افتد که از نشانه‌های آخر الزمان شمرده شده است.

امام صادق علیه السلام از پیامبر اکرم نقل کردند که آن حضرت فرمودند:

«كَيْفَ بَكُمُ إِذَا فَسَدَتْ نَسَاؤُكُمْ وَ فَسَقَ شَبَابُكُمْ وَ لَمْ تَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ لَمْ تَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ؟ فَقِيلَ لَهُ: وَ يَكُونُ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، وَ شَرٌّ مِنْ ذَلِكَ. كَيْفَ بَكُمُ إِذَا أَمَرْتُمْ بِالْمُنْكَرِ وَ نَهَيْتُمْ عَنِ الْمَعْرُوفِ؟ فَقِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ يَكُونُ ذَلِكَ؟ قَالَ: نَعَمْ، وَ شَرٌّ مِنْ ذَلِكَ. كَيْفَ بَكُمُ إِذَا رَأَيْتُمُ الْمَعْرُوفَ مُنْكَرًا وَ الْمُنْكَرَ مَعْرُوفًا؟» (۲)

«چگونه خواهد بود حال شما در روزگاری که زندهای شما

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۷۷

فاسد شده و جوانانتان گناهکار شوند و شما امر به معروف و نهی از منکر را ترک کنید؟ گفته شد: ای رسول خدا آیا چنین وضعیتی پیش خواهد آمد؟ فرمود: بله، بدتر از این خواهد شد. چگونه است حال شما زمانی که امر به منکر و نهی از معروف کنید؟ گفته شد: آیا چنین خواهد شد؟ فرمود: آری، بدتر از این نیز می‌شود. چگونه خواهید بود زمانی که خوب را بد، و بد را خوب ببینید؟»

نمونه‌های از این پیشگویی را امروزه در جوامع بشری خصوصاً در جوامع اسلامی

مشاهده میکنیم، بسیاری از کارهای خوب و پسندیده که عقل هر انسانی پی به نیکی و خوبی آن می‌برد، در جامعه اسلامی به صورت کارهایی زشت و تنفر آمیز در آمده است، و بسیار از کارهای زشت و ناپسند در جامعه اسلامی به صورت کارهایی زیبا و پسندیده.

### دایره‌های مختلف شاعر... ص: ۷۷

یکی از جهات بسیار مهمی که باید در قاعده شعائر مورد توجه قرار داد این است که هر شعیره و شعاری یک سری مخاطبان خاصی دارد که آگاه از وضع آن و معنایی که می‌رساند هستند، و در اثر چنین علم و آگاهی آثار خوب و نیکوی خود را بر آنها خواهد گذاشت. آثاری از قبیل اصلاح جامعه، ثبات هویت دینی، جلوگیری از انحراف عقل جمعی.

اما اگر همین شعیره از دایره خود فراتر رود و برای دیگران که مخاطب واقعی آن نیستند انجام شود چه بسا اثرات معکوسی خواهد داشت.

برخی از شعائر دینی جنبه عمومی دارد و مخاطب آنها یک طیف

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۷۸

خاصی نیستند، بلکه برای تبلیغ و نشر دین و دعوت تمامی ملت‌ها و ادیان وضع شده است.

برخی دیگر از شعائر برای حفظ هویت و فرهنگ اسلامی در داخل مسلمانها جعل شده و فایده آن تنها به مسلمانها- اعم از شیعه و سنی- می‌رسد.

نوع سوم شعائر تنها برای جامعه شیعی و ایمانی وضع شده است تا سبب حفظ هویت ولائی و شیعی آنها شده و مانع رسوب افکار منحرف در بین آنها شود.

نکته مهم این است که: باید بین این اقسام فرق گذاشت و برای هر مخاطبی شعیره مناسب با او را ارائه کرد، باید دید آیا این شعیره برای محیط‌های غیر اسلامی وضع شده

یا برای محیطهای اسلامی و یا محیطهای ایمانی. «۱» جابجایی این شعائر نقض غرض از تشریح شعائر و مانع از نشر دین می شود. این مطلب یکی از موارد حکم کلی است که در روایات مستفیض بلکه متواتر وارد شده که ائمه ما فرموده‌اند: به اندازه درجه ایمانی هر کسی از او توقع پذیرفتن داشته باشید و فوق طاقت کسی بر او تحمیل نکنید، که در چنین صورتی آنها تکذیب و انکار خواهند کرد و شما مسئول این تکذیب آنها هستید. «۲»

از باب نمونه شعیره لعن دشمنان خدا برای محیطهای شیعی وضع شده که تاثیرات بسیار مهمی بر این محیط می گذارد و بسیار مطلوب

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۷۹

است. اما استفاده از همین شعیره در محیطهای غیر شیعی سبب تنفر خواهد شد. دعوت غیر مسلمانان به راه خدا و نشر دین اسلام در محیطهای غیر اسلامی باید با استفاده از شیوه‌ها و روشهایی باشد که مورد پسند آنهاست و برایشان جذابیت دارد. اما این دلیل نمی شود که برای نشر دین در محیطهای اسلامی و برای حفظ هویت و کیان آسمانی مسلمانان نیز فقط باید از همان شیوه‌ها استفاده کرد.

بی شک مناسک حج یکی از شعارهای دین مقدس اسلام است که در ضمن آن معانی بسیار بالای دینی نهفته است، و سبب حفظ هویت ملکوتی مسلمانان و راز ارتباط با معبود و سر تسلیم در مقابل محبوب نهادن است. آثار و برکات این شعیره الهی برای مسلمانان قابل انکار نیست.

اما همین شعیره الهی برای برخی از محیطهای غیر اسلامی زشت و بیهوده و تنفر آمیز است؛ برای آنها معنی ندارد جمعیتی با مشقتهای فراوان از اطراف کره خاکی جمع شوند، تمامی لباسهایشان را در آورند و تنها با دو پارچه سفید بر گرد یک خانه سنگی بگردند، پس از آن بین دو کوه هفت بار رفت و آمد کنند و در مکان خاصی هروله نمایند، آن هم در آن سیل جمعیت که تحمل فشار آنها بسی دشوار می نماید. سپس در

زمان خاصی همگی در بیابانی جمع شوند، بعد از این بیابان به بیابان دیگر بروند و همینطور، به ستون سنگی هفت بار سنگ بزنند و در این راستا سر و جان عده‌ای را فدای باران سنگ کنند، و این کار را چند روز و در چند مرحله تکرار نمایند، سر بتراشند و میلیونها گاو و گوسفند و شتر سر ببرند بی آنکه نیازی به گوشتشان داشته باشند و آن را نشانه قبولی

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۸۰

حجشان بدانند. تمامی این کارها برای غیر مسلمانی که از رمز و راز این مناسک بزرگ الهی آگاه نیست بیهوده و زشت و تفرّ زاست. اما آیا به خاطر اینکه آنها اسرار این مناسک عظیم الهی را نمی‌دانند باید دست از آن شست، و به بهانه وهن مذهب آن را کنار گذاشت؟

تمام نکته این است که دایره این شعائر مربوط به محیط داخلی مسلمانان است نه محیط بیرونی، به همین جهت خداوند میفرماید:

«وَالْبَدَنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ» «۱»

. یعنی ما قربانی را برای شما از شعائر خدا قرار دادیم نه برای دیگران؛ محدوده این شعیره محدود به داخل مسلمانان است نه بیرون آنها. هیچگاه برای دعوت غیر مسلمانان به اسلام از شعیره حج استفاده نمی‌شود بلکه باید از شیوه‌هایی بهره جست که در سطح عقل و خرد آنها بوده و مقبولیت داشته باشد. «۲»

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۸۲

وقتی روشن شد که دایره بسیاری از شعائر دینی محدود به داخل مسلمانان و مومنان است و در همان محیط نیز اثر بسیار خوب خود را می‌گذارد، نباید به خاطر استهزاء دیگران که ناشی از عدم درک صحیح این شعائر است از آن دست شست، زیرا اصلا آنها مخاطب نیستند و این شعائر برای آنها وضع نشده است. همانطور که آنها دست از آیینهای داخلی خود- که برای ما بسیار پوچ و بیهوده به نظر می‌رسد- بر نمی‌دارند.

آری برای دعوت آنها به ایمان باید از شیوه‌های دیگری بهره جست، شیوه‌هایی که در حد فهم و درک آنها بوده و آنها را فریفته این آیین الهی نماید؛ مانند ترکیز بر اخلاق حسنه و مبادی عالیه اسلامی که دلها را مجذوب خود میکند مانند وفای به عهد، اداء امانت، خوشروئی و راستگویی، همانطور که امامان ما دستور داده‌اند. امام صادق علیه السلام فرمودند:

«كُونُوا دُعَاءَ النَّاسِ بِغَيْرِ اَلْسَتِكُمْ لِيَرَوْا مِنْكُمْ اَلْاِجْتِهَادَ وَالصِّدْقَ وَالْوَرَعَ». (۱)

«مردمان را با غیر زبانتان دعوت کنید تا ببینند که شما اهل تلاش جدی در راه خدا و دوری از گناهان و راستگو هستید»

در جای دیگر امام ششم علیه السلام به یکی از اصحابشان به نام زید شحام

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۸۳

چنین سفارش می‌کنند:

«اقْرَأْ عَلَيَّ مَنْ تَرَى أَنَّهُ يُطِيعُنِي مِنْهُمْ وَيَأْخُذُ بِقَوْلِي السَّلَامَ وَأَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالْوَرَعَ فِي دِينِكُمْ وَالْاِجْتِهَادَ لِلَّهِ وَصِدْقَ الْحَدِيثِ وَأَدَاءَ الْأَمَانَةِ وَطُولَ السُّجُودِ وَحُسْنَ الْجَوَارِ فَبِهَذَا جَاءَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَدُّوا الْأَمَانَةَ إِلَيَّ مِنْ ائْتَمَنَكُمْ عَلَيْهَا بَرًّا أَوْ فَاجِرًا فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ يَأْمُرُ بِأَدَاءِ الْخَيْطِ وَالْمَخِيْطِ صَلُّوا عَشَائِرَكُمْ وَاشْهَدُوا جَنَائِزَهُمْ وَعُودُوا مَرْضَاهُمْ وَأَدُّوا حُقُوقَهُمْ فَإِنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ إِذَا وَرَعَ فِي دِينِهِ وَصَدَقَ الْحَدِيثَ وَأَدَّى الْأَمَانَةَ وَحَسَنَ خَلْقَهُ مَعَ النَّاسِ قِيلَ هَذَا جَعْفَرِيٌّ فَيَسُرُّنِي ذَلِكَ وَيَدْخُلُ عَلَيَّ مِنْهُ السُّرُورُ وَقِيلَ هَذَا أَدَبُ جَعْفَرٍ وَإِذَا كَانَ عَلَيَّ غَيْرَ ذَلِكَ دَخَلَ عَلَيَّ بِلَاؤُهُ وَعَارُهُ وَقِيلَ هَذَا أَدَبُ جَعْفَرٍ فَوَاللَّهِ لِحَدِيثِي أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ الرَّجُلَ كَانَ يَكُونُ فِي الْقَبِيلَةِ مِنْ شِيعَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَكُونُ زَيْنَهَا آدَاهُمْ لِلْأَمَانَةِ وَأَقْضَاهُمْ لِلْحُقُوقِ وَأَصْدَقَهُمْ لِلْحَدِيثِ إِلَيْهِ وَصَايَاهُمْ وَوَدَائِعُهُمْ تُسْأَلُ الْعَشِيرَةُ عَنْهُ فَتَقُولُ مِنْ مِثْلِ فُلَانٍ إِنَّهُ لَأَدَانَا لِلْأَمَانَةِ وَأَصْدَقُنَا لِلْحَدِيثِ». (۱)

«به هر کسی که گمان می‌کنی گوش به حرف من می‌دهد و از سخنان من پیروی

می کند سلام مرا برسان، من شما را به

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۸۴

رعایت تقوی خدا و دوری از گناهان در دینتان، و تلاش جدی برای خدا و راستگویی و اداء امانت و سجده‌های طولانی و خوش همسایگی سفارش می کنم، که پیامبر چنین آیینی را آورده است. هر که به شما اعتماد کرد و امانتی نزد شما گذاشت امانتش را به او برگردانید چه او انسان خوب یا انسان بدی باشد، هر آینه رسول خدا می فرمود نخ و سوزنی را اگر کسی به امانت نزد شما گذاشت به او برگردانید. به قومتان نیکی کرده و به داد آنها برسید، به تشییع جنازه آنها بروید و از مریضه‌هایشان عیادت کنید و حقوقشان را به آنها پردازید. اگر یکی از شما در دینش پرهیز کار بوده، راستگو و امانتدار باشد، اخلاقش با مردم خوب باشد می گویند این جعفری است و من به خاطر او خوشنود می شوم، گفته می شود این تربیت جعفر است. ولی اگر این طور نباشد بلا و عارش بر من خواهد بود و می گویند این تربیت جعفر است. به خدا قسم پدرم برایم نقل کرد: که شیعیان علی علیه السلام در قبیله‌ای که بودند مایه زینت آن قبیله بوده، از همه امانتدارتر و از همه بیشتر مراعات حقوق مردم را می کردند و از همه راستگوتر بودند، همه او را وصی خود قرار می دادند و سفارش‌های خود را به او می کردند، و امانت‌های خود را به او می سپردند. وقتی از اهل قبیله سوال می کردی می گفتند: چه کسی مانند فلانی است به راستی که او از همه ما امانتدارتر و راستگوتر است».

کوتاه سخن آنکه: بسیاری از مشکلاتی که برای شعائر پیش می آید و سبب استهزاء دیگران میشود ناشی از خلط دایره‌های شعائر است، باید

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۸۵

متخصصان و کارشناسان در علوم و فنون مختلف مانند شاعران، ادیبان، گویندگان، مداحان، و کسانی که در امور فرهنگی و مجالس مذهبی دست اندر کارند با دقت بررسی کنند که مخاطب هر نوع شعیره ای چه کسانی هستند و از چه ابزاری برای

جذب آنها میتوان بهره جست. به شرط اینکه آن ابزار تنها بازگو کننده معالم دین باشد نه اینکه بازگو کننده چیزهایی خارج از دین، که رکن شعیره نیز همین است؛ یعنی علامت حسی که بازگو کننده و دال بر یکی از معانی ثابت و واقعی دین است.

### حفظ هویت داخلی مومنان در گرو تعظیم شعائر ایمانی ... ص: ۸۵

اکثر شعائر دینی برای محیطهای داخلی مسلمانان یا مومنان جعل شده است، و هدف از آن تقویت و حفظ هویت الهی و ملکوتی آنهاست، تا در دیگران ذوب نشوند و اصالت ایمانی و اسلامی آنها محفوظ بماند.

به همین جهت می بینیم کسانی که مدتی از این شعائر فاصله گرفته اند مانند کسانی که در محیطهای غیر اسلامی و غیر ایمانی زندگی میکنند؛ که نه صدای اذان می شنوند و نه نماز جماعت می بینند، نه اسمی از خدا به گوششان میخورد و نه مسجد و محراب و مظهري از مظاهر اسلامی را می بینند، نه مجلس روضه میروند و نه علم و پرچم و مشعل و خیمه عزای سید مظلومان را می بینند و نه صدای روضه را می شنوند، نه ماه رمضان می بینند و نه صدای دعا و مناجات سحر و افطار را می شنود، نه صوت کمیل و نه نوای ندبه به گوششان می رسد؛ آرام آرام روح ایمانی و اسلامی آنها میمیرد و هویت دینی و ملکوتی و آسمانیشان از بین رفته و در دیگر هویتها ذوب شده و اصالت دینی خود را از دست میدهند.

شیوه های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۸۶

از این رو دین اسلام برای شعائر اهمیت ویژه ای قائل شده و تنها به اقامه آن اکتفا ننموده بلکه امر به تعظیم آن کرده و اهانت به آن را گناه نابخشودنی شمرده است، چون تمام دین مبتنی بر شعائر است و اگر نباشد روحیه ایمانی باقی نمی ماند تا سایر تعالیم دینی کاربرد داشته باشد.

## وهن مذهب یا نابودی مذهب؟ ... ص: ۸۶

معلوم شد تاثیر پذیری جوامع شیعی از فرهنگها، و خوش آمد و نیامدهای غیر مسلمانان و یا غیر شیعیان چقدر خطرناک و فاجعه بار است، زیرا این به معنای از دست دادن هویت ایمانی و قطع ارتباط با ملکوت و ذوب شدن فرهنگ عرشی آنها در سایر فرهنگهای فرشی است. و از طرفی وقتی - در اثر تبلیغات گسترده دیگران - عقل جمعی و اجتماعی دست خوش چنین بینش نادرستی شد که خوب را بد، و بد را خوب دانست بدترین حالت برای یک جامعه پیش خواهد آمد؛ یعنی هنجار به ناهنجار و ناهنجار به هنجار تبدیل می شود.

از بین رفتن شعائر الهی به معنی از بین رفتن روحیه ایمانی مردم جامعه است، و وقتی این روحیه از بین رفت و ارتباط آنها با آسمان بریده شد دیگر هیچ یک از تعالیم دینی برای آنها مفید و موثر نخواهد بود؛ نه توحید و نه عدل و نه نبوت و نه امامت و نه معاد، نه احکام و نه اخلاق و نه مکارم و مناقب، و نه هیچ چیز دیگر. چنین جامعه‌ای حالت زمان جاهلیت را به خود خواهد گرفت یعنی بریده شدن دست مردم از تعالیم پیامبران و فرو رفتن در توحش حیوانی و بلکه پست تر از آن.

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۸۷

چنین جامعه‌ای گرفتار دام خرافات کاهنان و مرتاضان و توهّمات و جادوگران و شعبده بازان و حيله فروشان - که گاه در شیطان پرستی جمع می شوند و گاه در لباس دیگر جلوه می کنند - خواهد شد. هجوم بشریت به سمت وسوی خرافات شیطانی و اسارت آنها در دام توهّمات جاهلی در عصر حاضر - خصوصاً در فرهنگ غربی -، معلول تهی بودن روح آنها از سرچشمه جوشان و زلال معارف الهی است که در اثر قطع ارتباط با ملکوت و ملکوتیان، عرش و عرشیان، آسمان و آسمانیان به وجود آمده است، این ارتباط توسط همین شعائر و مظاهر دینی که در رأس آنها شعائر حسینی است انجام می شود. از



این رو کم رنگ کردن برخی از شعائر به بهانه وهن مذهب در حقیقت نابود کردن اصل مذهب است.

گرفتار شدن غیر شیعیان - اعم از سایر مذاهب اسلامی و غیر مسلمانان - در دام خرافات و توهمات ضد عقل که مهم ترین کتابهای دینشیان پر از آنهاست، به جهت نبودن همین شعائر حسینی در میان آنهاست، این شعائر حلقه ارتباط میان مردم و امام زمان که حافظ دین است می باشد، وقتی این ارتباط بریده شد و با اهل بیت علیهم السلام فاصله گرفتند قهراً شیطان و شیطانیان با آنها مرتبط خواهند شد و تاریکی هایشان را به نام نور به خورد آنها می دهند.

چه توهمات و چه خرافاتی!

خدای حی قادر را بسان عاجزی پست و بی مقدار و جاهل و نادان نموده اند که قدش

کوتاه تر از درخت بوده و انسان پشت درخت را

شیوه های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۸۸

نمی بیند، «۱» آدرس خانه ها را اشتباه می کند! «۲» گاه با پیغمبرش کشتی می گیرد، «۳» بر عرشش نشسته و از سنگینیش عرش می نالد! «۴» گاه سوار بر قاطرش شده و بر بام کعبه فرود می آید! پایش را در جهنم فرو می برد و مردم ساق پای او را می یینند! «۵» از کردار خود پشیمان می شود! «۶» می زاید و زاده میشود!

پیام آورش نیز گاهی کفر می گوید، «۷» بت می پرستد و بتخانه می سازد، «۸» و گاه با نیرنگ و فریب نبوت را از خدا می دزدد! «۹» آنقدر جاهل است که نمی داند آیا جبرئیل بر او نازل شده یا شیطان او را به بازی گرفته! «۱۰» آنقدر از آداب انسانی به دور است که جلوی دیگران

شیوه های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۸۹

کارهایی می کند که هر انسانی از انجام آن شرم دارد! «۱»

احکام و آدابشان هم پوچتر و بیهوده تر؛ باید نان آغشته به خون یا ماده قرمز رنگ

دیگری را بخورند تا خدا با گوشت و پوستشان مخلوط شود و از این راه فرزند خدا شوند! «۲» و یا اینکه بی چون و چرا از هر حاکم زورگو و ستمگری فرمان ببرند که اگر چنین نکنند از دین بیرون رفته‌اند! «۳» در نماز باید آب دهانشان را به زیر پایشان بیندازند نه به سمت قبله، مبادا به صورت خدایشان بریزد! «۴» کسی حق ندارد هنگام نماز از جلوی آنها رد شود، اگر رد شد حق دارند او را بکشند زیرا این کار ارتباط آنها را با خدایشان - همان بتی است که در مقابلشان نشسته - قطع می‌کند! «۵»

این خرافات و صدها مانند اینها که در افکار و اندیشه‌های دیگران رسوخ کرده، و به عنوان مطالب علمی استوار و محکم در ذهنشان جا شیه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۹۰

گرفته، و به آن معتقد شده‌اند، همگی معلول جدا شدن آنها از رشته امامت الهی و خلافت ربانی است که رمز این اتصال در شعائر حسینی نهفته است.

به همین خاطر شعائر رکن رکن دین و سبب بقاء تمامی مجموعه دین است، و از بین بردن شعائر سبب تضعیف دین شده و آن را در خطر زوال و نابودی قرار می‌دهد، و در عوض راههای بیهودگی و مادی و دنیا پرستی و شیطان پرستی را تقویت می‌کند. اگر در محیطی تمامی مظاهر محسوس اسلامی و ایمانی از بین برود اعم از مظاهر سمعی یا بصری و غیر آن، دیگر برای اهالی آن منطقه دینی باقی نخواهد ماند و ارتباط آنها با آسمان به کلی قطع خواهد شد.

به همین خاطر از شیخ بهائی نقل شده که اگر در شهری صدای اذان از مآذنه‌ها بلند نشود باید حاکم مسلمین به آنها اعلان جنگ کند، زیرا این رمز ارتباط مردم این شهر با دین و مذهب است.

۶- اضرار به نفس ... ص: ۹۰

اشاره

یکی دیگر از اشکالاتی که گاه به برخی از گونه‌های عزاداری وارد می‌کنند این است که: این شیوه‌ها مستلزم ضرر رساندن به نفس است و اضرار به نفس - اگر ضرر مهم و معتنی به باشد - حرام بوده، بنابراین هر چند اینها به عنوان اولی حلال باشد اما به عنوان ثانوی حرام خواهد بود.

در پاسخ به این اشکال می‌گوییم: ادله حرمت اضرار به نفس نمی‌تواند شامل ضرری که انسان در راه فضیلتی تحمل می‌کند بشود. توضیح این مطلب نیازمند بحث مبسوط فقهی و اصولی است ولی برای

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۹۱  
تکمیل بحث به سه مطلب اشاره می‌کنیم.

### مطلب نخست: تحمل ضرر در مسیر کسب فضائل ... ص: ۹۱

ادله حرمت اضرار به نفس، مانند حرمت قتل نفس و یا حرمت القاء در هلاکت از شمول چنین ضرری انصراف دارد و به هیچ عنوان شامل آن نمی‌شود. هرگاه برای رسیدن به چیزی که شرعا راجح و پسندیده است انسان متحمل ضرری بشود چنین ضرری مورد ادله حرمت اضرار نیست.

این ضرر حتی اگر منجر به نقص عضو و یا از دست دادن جان نیز بشود مادامی که در راه کسب فضیلت، و اثبات فضیلت در جامعه، و جلوگیری از رسیدن مفسده‌ای به آنها باشد مشمول ادله حرمت اضرار نخواهد شد، بلکه مورد آنها منحصر اضراری است که در راه تحصیل فضائل نباشد. شواهد زیادی بر این مطلب وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- آنچه در لزوم و یا جواز و رجحان دفاع از مال و عرض و جان وارد شده است، تا آنجا که نبی مکرم اسلام فرموده است:

«مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ بِمَنْزِلَةِ الشَّهِيدِ». (۱)

«هر کس در راه دفاع از مالش کشته شود همانند شهید است».

همگی فقها در جواز یا وجوب چنین دفاعی که در آن احتمال از بین رفتن جان و یا عضو وجود داشته باشد تردیدی ندارند. «۲»

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۹۲

بنابراین در راه حفظ مال دنیا و یا عرض و جان شخصی تحمل ضرر ممنوع نبوده بلکه راجح و یا واجب است. شاید به این جهت باشد که در این موارد امر دائر بین حفظ

جان و حفظ فضیلت است؛ فضیلت عزت و زیر بار ذلت نرفتن و در مقابل ظالم تسلیم نشدن هر چند منجر به قتل شود، که این یک نوع نهی از منکر است. اگر چنین است پس چگونه در مورد شعائر حسینی که سبب بقاء اسلام و قوام تمامی دین است ضرر شخصی مانع حکم اولی آن شده و رحجان اولیه را تبدیل به حرمت ثانویه می‌کند؟

۲- در قرآن کریم وارد شده که حضرت یعقوب آنقدر در فراق یوسف گریست تا

اینکه چشمش - که اشرف اعضای بدن است - را از دست داد، و جالب اینکه او

می‌دانست چنین گریه‌ای منجر به از دست دادن چشم می‌شود، اما با این وجود دست از

این کار بر نداشت و اشرف اعضای بدنش را در این راه از دست داد. حتی گریه او

جانش را در خطر قرار داده بود که پسرانش او را از چنین خطری بر حذر داشتند. «۱»

کار آن پیغمبر معصوم را قرآن به عنوان عبرت و موعظه برای ما نقل میکند. «۲» و امام

سجاد علیه السلام نیز به کار او استشهاد میکند. «۳» این گریه و حزن به

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۹۳

خاطر از دست دادن یوسف که جامع فضائل و دارای مقام نبوت است هیچ منقصتی را

برای یعقوب ثابت نکرده بلکه قرآن از او یاد کرده و از این کارش تمجید می‌کند.

۳- امام چهارم آنقدر در عزای پدر مظلومش می‌گریست که ممکن بود در اثر این

گریه جانش را از دست بدهد، یعنی او در معرض وقوع در تلف نفس بود، همانطور که

در برخی از روایات آمده که به آن حضرت می‌گفتند:

«أَنْى أَخَافُ عَلَيْكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ».

یعنی خوف آن می‌رود که در اثر شدن گریه جان خود را از دست بدهید.

آن حضرت در پاسخ می‌فرمود:

«إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» إِنِّي لَمْ أَذْكَرْ مَصْرَعَ بَنِي فَاطِمَةَ إِلَّا خَنَقْتَنِي لِذَلِكَ عَبْرَةً» (۱)

«من از اندوه و ناراحتیم را فقط به خدا شکوه می‌کنم و از خدا چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید، من هیچ گاه به یاد شهادت اولاد فاطمه نمی‌افتم مگر آنکه گریه راه گلویم را می‌بندد».

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۹۴

با این وجود حضرت دست از گریه در راه این فضیلت بر نمی‌داشتند و ضرر شخصی را

بر آن مقدم نمی‌کردند. نمونه این رفتار در زندگانی ائمه علیهم السلام به وفور یافت

می‌شود، مثل اینکه گاه در هنگام ذکر مصیبت بی‌تاب شده و بیهوش می‌شده‌اند، با اینکه

بیهوشی انسان را در معرض فوت قرار میدهد و چنین گریه‌ای نیز غیر اختیاری نیست.»

۴- اغماء امیرالمومنین و سایر ائمه علیهم السلام در دعا و مناجات با خدا که عامه و

خاصه به وفور نقل کرده‌اند، با اینکه گفتیم در اغماء معرضیت فوت وجود دارد. حتی

در برخی از موارد کسانی که نظاره‌گر بودند یقین میکردند که آن حضرات از دنیا

رفته‌اند. مانند جریان معروف ابوالدرداء که امیرالمومنین علیه السلام را در نخلستان در

حال مناجات مشاهده کرد، و پس از آنکه حضرت بیهوش شده و مانند چوب خشک

روی زمین افتاد و هر چه آن حضرت را تکان داد از خود حرکتی نشان نمی‌داد،

سراسیمه به خانه آن حضرت مراجعه کرده تا همسرش حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

را از فوت امیرالمؤمنین علیه السلام با خبر کند. (۲)

۵- آنچه امیرالمومنین در آخر خطبه همّام فرمودند، پس از آنکه همّام در اثر شنیدن

اوصاف متقین شهقه‌ای زد و از دنیا رفت آن جناب فرمود:

«هَكَذَا تَصْنَعُ الْمَوَاعِظُ الْبَالِغَةَ بِأَهْلِهَا» (۳)

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۹۵

یعنی موعظه‌های رسا چنین اثری را در اهلش می‌گذارد، با آنکه حضرت می‌دانستند او در معرض وقوع در چنین هلاکتی است، و به همین جهت ابتدا از بیان اوصاف متقین طفره می‌رفتند و پاسخ او را نمی‌دادند، و وقتی او اصرار کرد حضرت چنین بیان شیوایی فرمود که جان او را گرفت.

۶- وقتی لشکریان معاویه به انبار حمله کردند و به غارت آن مناطق پرداختند

امیرالمومنین علیه السلام خطبه‌ای خواندند و در ضمن آن فرمودند:

وارد خانه زن مسلمان و زن کافری، ۲۴ «خبر به من رسیده که یکی از سربازان معاویه وارد خانه زن مسلمان و زن کافری که در پناه اسلام است شده، و خلخال و دستبند و گردن بند و گوشواره‌های آنها را به غارت برده است، در حالی که هیچ وسیله‌ای برای دفاع جز گریه و التماس کردن نداشته‌اند. لشکریان شام با غنیمت فراوان رفتند بدون اینکه حتی یک نفر از آنها زخمی بردارد و یا قطره خونی از ایشان ریخته شود. اگر برای این حادثه مسلمانی از روی تأسف بمیرد ملامت نخواهد شد و از نظر من سزاوار است.» (۱)

باید بدانیم که امیرالمومنین علیه السلام میزان حق است و اهل مبالغه گویی نیست، تا همانند سیاستمداران چپاول‌گر با بزرگ کردن چیزی که بزرگ نیست مردم را ترغیب به جنگ کند. سخن او عین حق و حقیقت است. او می‌فرماید هتک حرمت حکومت اسلامی و شکستن حد و مرز

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۹۶

حکومت علوی حتی به اندازه اهانت به زن کافری که پناهنده به این حکومت شده، آن قدر مهم است که جان دادن یک مسلمان کامل الایمان برای آن مصیبت سزاوار است. آیا در این جریان بیشتر حرمت اسلام و قرآن و ولایت هتک شده یا در آنچه در کربلا

اتفاق افتاد؟

آیا جان دادن برای کندن خلخال از پای یهودیه در پناه اسلام سزااست ولی جان دادن برای کندن خلخال از پای نوامیس وحی ناسزا؟  
در اینجا شواهد بسیار زیاد دیگری وجود دارد که به جهت رعایت اختصار از ذکر آنها صرف نظر می‌کنیم. تمامی آنها گواه بر این مطلب است که ادله حرمت اضرار به نفس به طور کلی منصرف از مواردی است که معرضیت وقوع در ضرر در مسیر فضیلتی از فضائل باشد.

### مطلب دوم: شاعر حسینی مهم‌تر از ضرر شخصی ... ص: ۹۶

تقدم ادله حرمت اضرار به نفس و القاء نفس در هلاکت بر احکام اولیه - لباً - بازگشت به تراحم دارد؛ یعنی باید ملاحظه کرد که آیا آن ضرری که متوجه انسان است مهم‌تر است، یا آن چیزی که در آن معرضیت ضرر وجود دارد، هر کدام مهم‌تر بود مقدم خواهد شد.

مثلاً حکم به وجوب وضو و غسل با خوف ضرر اندکی همچون تب مختصر و یا سرماخوردگی برداشته می‌شود، اما حرمت اکل میت و گوشت خوک تنها در صورتی برداشته می‌شود که ضرر به حدی برسد که خوف از دست دادن جان برود. بنابراین ممکن است یک مقدار از ضرر بتواند

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۹۷

یکی از احکام فرعی دین را بردارد، اما همان مقدار از ضرر بعینه نمی‌تواند یکی از احکام رکنی اصلی دین را رفع کند.

به همین جهت حکم جهاد در راه خدا با اینکه در آن خوف کشته شدن است به خاطر ضرر برداشته نمی‌شود چون ملاک جهاد به مراتب اقوی از ملاک حفظ جان یک و بلکه چندین نفر است. گر چه با توجه به مطلب قبل و نیز آنچه می‌آید اصلاً ادله ضرر

شامل ابوابی مانند جهاد نمی‌شود تا نوبت به تراحم و حکومت برسد. اکنون که این مطلب روشن شد می‌گوییم: ملاک اقامه شعائر سیدالشهدا علیه السلام آنقدر مهم است که ضرر شخصی هیچ‌گاه مانع از آن نخواهد شد. شواهد زیادی در روایات بر این اهمیت فوق‌العاده شعائر حسینی در دست می‌باشد. این شعائر علت اصلی بقاء اسلام و دین و توحید و نبوت و امامت و معاد و همه شریعت بلکه تمامی شرایع، و سبب بقاء تمامی فضائل در جهان، و مانع رشد رذائل و سقوط جامه انسانی در گرداب جاهلیت است. طوائف مختلفی از روایات چنین اهمیت فوق‌العاده‌ای را در شعائر حسینی بازگو می‌کند. ما تنها به دو دسته از آنها که هر کدام بالغ بر چند صد حدیث دارد اشاره می‌کنیم:

دسته اول: روایات زیادی که در تشویق و ترغیب به زیارت قبر امام حسین علیه السلام وارد شده. در این روایات حضرات معصومین علیهم السلام با لحنهای بسیار تند شیعیان را وادار به زیارت آن جناب می‌نمودند، با اینکه می‌دانیم در آن دوران زیارت سیدالشهدا مساوی بود با قتل و غارت و قطع عضو و ... همچنانکه متوکل و غیر او بارها کمر بر هدم قبر مطهر

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۹۸

آن حضرت بستند. جالب اینکه در زمان همین متوکل امام هادی علیه السلام کسی را می‌فرستند تا در حائر حسینی برای آن حضرت دعا کند. «۱»

معرضیت وقوع در خطر هنگام رفتن به زیارت در آن دوران قابل انکار نیست، و همینطور تحریش و تشویق شدید ائمه بر رفتن به زیارت در همان شرائط. حتی در برخی از آنها تصریح شده که با وجود ترس از قتل و حبس نباید این زیارت ترک شود. اگر این دسته از روایات نیز نبود خود امر به زیارت رفتن با آن مضامین بالا آن هم در آن شرائط به وضوح گویاست که حفظ شعائر حسینی - که زیارت یکی از آنهاست - به مراتب مهم تر از حفظ جان و سلامت انسان است.



از این قبیل روایات در مجامع حدیثی ما بسیار زیاد موجود است (۲).

برای نمونه به برخی از این مضامین اشاره می‌کنیم:

۱- زراره گوید: از امام باقر پرسیدم: چه می‌فرمایید در مورد کسی

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۹۹

که با ترس و وحشت به زیارت پدرتان برود. آن حضرت فرمود:

«يُؤْمِنُهُ اللَّهُ يَوْمَ الْفَرَجِ الْأَكْبَرِ وَ تَلَقَّاهُ الْمَلَائِكَةُ بِالْبِشَارَةِ وَيُقَالُ لَهُ لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ هَذَا يَوْمُكَ الَّذِي فِيهِ فَوْزُكَ». (۱)

«خداوند او را روز وحشت و وا همه بزرگتر (قیامت) در امان قرار می‌دهد، وملائکه با

بشارت به استقبال او می‌روند و می‌گویند:

ترس و محزون مباش که امروز روز رستگاری توست».

۲- ابن بکیر گوید: به امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: من در ارّجان منزل دارم و

دلم بسیار می‌خواهد که به زیارت قبر پدرتان بروم، اما از وقتی که به قصد زیارت

بیرون روم تا وقتی بر می‌گردم دائما دلم در اضطراب و ترس و وحشت است، از پادشاه

و جاسوسان او و سربازان مسلحی (که در را وجود دارند). حضرت فرمودند:

«يَا ابْنَ بُكَيْرٍ أَمَا تُحِبُّ أَنْ يَرَاكَ اللَّهُ فِينَا خَائِفًا؟ أَمَا تَعْلَمُ أَنَّهُ مَنْ خَافَ لَخَوْفِنَا أَظَلَّهُ اللَّهُ فِي ظِلِّ عَرْشِهِ وَ كَانَ مُحَدِّثُهُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَحْتَ الْعَرْشِ وَ آمَنَهُ اللَّهُ مِنْ أَفْزَاعِ الْقِيَامَةِ يَفْزَعُ النَّاسُ وَ لَا يَفْزَعُ، فَإِنْ فَرِعَ وَقَرَّتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَ سَكَّنَتْ قَلْبَهُ بِالْبِشَارَةِ». (۲)

«ای فرزند بکیر آیا دوست نداری که خدا تو را در زمره کسانی ببیند که برای ما ترسان

شده‌اند؟ آیا نمی‌دانی کسی که به خاطر ترس ما ترسان شود خداوند او را در سایه

عرشش (۲)

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۰۰

جای خواهد داد، و در زیر عرش حسین علیه السلام هم دم و هم صحبت او خواهد بود.

و خداوند او را از اضطراب و وحشتهای روز قیامت در امان قرار می‌دهد، همه مردم در

اضطراب و وحشتند اما او هیچ اضطرابی ندارد، اگر هراسان شود ملائکه او را آرام کرده و قلبش را با بشارت راحت می کنند».

۳- سلیمان بن خالد گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود:  
 «عَجَبًا لِقَوْمٍ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ شِيعَةٌ لَنَا يُقَالُ إِنَّ أَحَدَهُمْ يَمُرُّ بِهِ دَهْرُهُ لَأَيُّ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ  
 السَّلَامِ جَفَاءَ مِنْهُ وَ تَهَاوُنًا وَ عَجْزًا وَ كَسَلًا! أَمَا وَاللَّهِ لَوْ يَعْلَمُ مَا فِيهِ مِنَ الْفَضْلِ مَا تَهَاوَنَ وَ لَأَ  
 كَسَلَ...» (۱)

«تعجب است از گروهی که گمان می کنند شیعه ما هستند، می گویند عمر یکی از آنها می گذرد و به زیارت قبر حسین نمی رود! این کار به خاطر جفا و بی اهمیت دانستن وسستی و تنبلی اوست. به خدا قسم اگر می دانست چه فضیلتی در زیارت اوست نه آن را بی ارزش می پنداشت و نه سستی می کرد».

۴- ابن خارجه گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم از کسی که بدون علت زیارت قبر امام حسین علیه السلام را ترک کرده است. فرمود:  
 «هَذَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ النَّارِ». (۲)  
 «این مردی از اهل آتش است».

شیوه های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۰۱

۵- امام صادق علیه السلام فرمود:  
 «لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ حَجَّ دَهْرَهُ ثُمَّ لَمْ يَزِرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَكَانَ تَارِكًا حَقًّا مِنْ  
 حُقُوقِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لِأَنَّ حَقَّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ وَاجِبَةٌ  
 عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ». (۱)

«اگر یکی از شما همه عمرش را به حج برود و حسین بن علی علیه السلام را زیارت نکند یکی از حقوق رسول خدا صلی الله علیه و آله را ترک کرده است، زیرا حق حسین علیه السلام فریضه ای واجب از طرف خدا بر گردن هر مسلمانی است».

۶- امام رضا علیه السلام فرمودند:

«مَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِشَطِّ فُرَاتٍ كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فَوْقَ عَرْشِهِ». (۲)

«هر کس قبر حسین علیه السلام را در کنار شط فرات زیارت کند همانند کسی است که خدا را بالای عرشش زیارت کرده»

دسته دوم: روایات متعددی است که شیوه‌های مختلف عزاداری را بیان می‌کند. بیش از پانصد حدیث در این زمینه موجود است، و حدود پنجاه عنوان در مورد عزای آن امام مظلوم وارد شده است، که بسیاری از این عناوین مستلزم اضرار به نفس و معرضیت وقوع در هلاکت است.

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۰۲

برخی از این عناوین به قرار زیر است:

لطم، لدم، قلق، هلع، جزع، بکاء، نوح، ندبه، صیحه، صرخه، حزن، تفجع، تألم، مجروح شدن پلک چشم، هیجان، چاک دادن گریبان و غیر آن.

جزع به معنی بی‌تابی است، یعنی انسان در اثر مصیبت کنترل خود را از دست بدهد و تاب نیاورد و کارهایی انجام دهد که اگر تاب می‌آورد آن کارها را انجام نمی‌داد. لطم یعنی به صورت سیلی زدن. لدم یعنی بر صورت و سینه کوفتن تا خون جاری شود. قلق یعنی مضطرب شدن و در کنترل نبودن که در چنین حالتی هر اتفاقی ممکن است برای انسان بیفتد. هلع به معنی جزع و بی‌تحملی است. صیحه یعنی شیون بلند. صرخه یعنی صیحه بلند.

همانطور که مشاهده می‌کنید این عناوین با حفظ نفس و جان سازش ندارد. اگر اضرار به نفس در عزای مظلوم حرام باشد هیچ‌گاه نباید در این مصیبت بی‌تاب شد به حدی که انسان به اضطراب افتاده و هیجان زده شده و افعالش از تحت کنترل او خارج شود. البته این بدان معنی نیست که هر کسی به هر گونه که مضطرب شد و خونی از خود جاری کرد واقعا عزاداری کرده باشد و کار او از شعائر حسینی محسوب شود، بلکه باید شرایطی که تاکنون مطرح شد در آن رعایت شود که از آن جمله دلالت عرفی این

عمل بر عزای سالار شهیدان و عدم انطباق عنوان حرام بر آن است.

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۰۳

اکنون به برخی از این مضامین نیز اشاره می‌کنیم:

۱- امام صادق علیه السلام فرمودند:

«كُلُّ الْجَزَعِ وَالْبُكَاءِ مَكْرُوهٌ مَا خَلَا الْجَزَعُ وَالْبُكَاءَ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ». (۱)

«هر بی‌تابی و گریه‌ای مکروه است مگر بی‌تابی و گریه برای شهادت حسین علیه السلام»

۲- امام صادق علیه السلام از مسمع کردین پرسیدند: آیا تو به یاد مصیبت‌های امام حسین

می‌افتی و برای آن جزع و بی‌تابی می‌کنی؟ گفتم: آری به خدا آنقدر می‌گیرم که اهلم

اثر آن را در چهره‌ام می‌بینند و دیگر نمی‌توانم غذا بخورم و آب بیاشامم، به حدی که از

فرط گرسنگی و تشنگی وضع چهره‌ام تغییر می‌کند. حضرت فرمود:

«رَحِمَ اللَّهُ دَمْعَتَكَ أَمَا إِنَّكَ مِنَ الَّذِينَ يَعْدُونَ مِنْ أَهْلِ الْجَزَعِ لَنَا» ... (۲)

«خدا به اشک چشمت رحم نماید، هرآینه تو از کسانی هستی که از اهل جزع و بی‌تابی

بر ما محسوب می‌شوند».

۳- امام باقر علیه السلام روز عاشورا به تمامی اهل خانه که از آنها تقیه نمی‌کرد

می‌فرمود بر آن حضرت گریه کنند و در خانه‌اش مجلس عزای بر پا کرده و اظهار جزع

کنند، یعنی بی‌تابی خود را آشکار کرده و نشان دهند. (۳)

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۰۴

۴- امام رضا علیه السلام فرمودند:

«إِنَّ يَوْمَ الْحُسَيْنِ أَقْرَحَ جُفُونَنَا وَ أَسْبَلَ دُمُوعَنَا». (۱)

«روز حسین پلک‌های چشم ما را زخم کرده و اشک‌های ما را ریزان نموده است».

۶- در زیارت ناحیه وارد شده است که:

«وَأُقِيمَتْ لَكَ الْمَاتَمُ فِي أَعْلَى عَلِيِّنَ وَ لَطَمَتْ عَلَيْكَ الْحُورُ الْعَيْنِ». (۲)

«برای تو در اعلی‌علیین مجالس عزای و ماتمکده‌ها بنا شده و حور العین به خاطر تو به

صورت خود لطمه زده است».

اینها قطره‌ای از دریای روایات فراوانی است که در این باب وارد شده و تمامی آنها گویای یک مطلب است، و آن این که ملاک شعائر حسینی و عزای بر مظلوم بسیار مهم‌تر و قوی‌تر از بسیاری از احکام دیگر است. بنا بر این اگر تراحمی میان این دو رخ داد شعائر حسینی بی‌چون و چرا مقدم خواهد بود.

وجه اهمیت این است که این شعائر مرتبط با ولایت است که «لَمْ يُنَادِ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوِلَايَةِ» (۳)

، و مرتبط با سیدالشهداست که او نفس رسول خدا و چراغ هدایت و کشتی نجات است، اگر شعائر از بین

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۰۵

برود بشریت تا ابد هلاک شده و نجات نخواهند یافت و چراغی برای هدایت نخواهند داشت. از این رو از دست دادن جان یک یا چند نفر در مقابل حیات معنوی همه بشریت ارزشی ندارد.

### مطلب سوم: کدامین ضرر؟ ... ص: ۱۰۵

ضرر و هلاکت و از دست دادن، به چیزی می‌گویند که گتره و بیهوده از دست انسان برود. وقتی انسان چیز با ارزشی را بیهوده از دست بدهد و در مقابلش هیچ بهره و نتیجه‌ای وجود نداشته باشد او ضرر کرده است. اما اگر انسان چیزی را از دست داد ولی در مقابل چیز بهتری به دست آورد، در هیچ منطقی او را متضرر حساب نمی‌کنند. مثلاً اگر پول شما بیهوده از دست شما برود و در مقابلش چیزی عائدتان نشود ضرر کرده‌اید، اما اگر در ازای از دست دادن پول به چیز ارزشمند دیگری برسیده‌اید هیچ ضرری نکرده‌اید.

همینطور از دست دادن یکی از اعضای بدن برای محافظت از سایر اعضا ضرر نبوده

بلکه جلوگیری از ضرر است، و یا حجامت و گرفتن مقداری از خون سر یا کمر برای حفظ سلامت بدن. از این رو از دست دادن هر چیزی ضرر نیست بلکه باید دید در مقابل از دست دادن آن چیز چه چیزی به دست آمده است.

### ضرر دنیوی و نفع اخروی ... ص: ۱۰۵

وقتی در مقابل از دست دادن یکی از امور دنیوی نفع آخرتی نصیب انسان بشود موضوع ضرر منتفی خواهد شد. مرحوم محقق نراقی در شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۰۶ عوائد الایام نیز به این مطلب اشاره کرده «۱»، و در مستند الشیعه فروع زیادی را بر آن مترتب نموده است.

به همین جهت جهاد در راه خدا با اینکه در آن تلف نفس و عضو هست اما ضرر نیست، چون در ازای از دست دادن آن بهره‌های فراوانی عائد خود مجاهد و جامعه اسلامی میشود، و جان شهید بیهوده تلف نشده تا هلاکت باشد. همچنین است از دست دادن هر امر دنیوی برای به دست آوردن امر اخروی.

وقتی امام امیر المومنین علیه السلام می‌فرماید جان دادن مسلمان در مصیبت اهانت به مرز و بوم اسلامی - حتی به اندازه کندن خلخال از پای یهودیه در پناه اسلام - کاری به جا و سزااست به آن معنی است که جان آن شخص بیهوده تلف نشده بلکه در راه فضیلت بوده و هیچ ملامتی متوجه او نیست.

در حقیقت این اشکال ناشی از دید کوتاه دنیا پرستان و مادیین است که تمام خیر و شر را در این دنیا می‌بینند و اصلاً اعتقادی به فضائل و کمالات و مقامات اخروی ندارند، قرآن حال آنان را اینگونه حکایت می‌کند:

«وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ». «۲»

اما اگر اعتقادی به جهان آخرت باشد و انسان یقین داشته باشد که در مقابل از دست دادن این چیز به چیزهای زیادی دست پیدا میکند هیچ وقت آن را ضرر به حساب نمی آورد.

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۰۷

بله البته ممکن است شارع مقدس به لحاظ اینکه گاه تحمل یک ضرر دنیوی در راه رسیدن به یک کمال و فضیلت، انسان را از تحصیل کمالات فراوان دیگری باز می‌دارد، و دیگر نمی‌تواند در این راه ادامه مسیر دهد، به خاطر وجود ضرر در یکی از تکالیفش دست از وجوب آن تکلیف و یا حتی از جواز آن بردارد، و بر مکلف لازم کند که مراعات ضرر را نموده و متحمل ضرر نشود هر چند این فضیلت از او فوت شود. همانند اینکه با وجود ضرر حکم وجوب روزه و وضو و غسل برداشته می‌شود، چه رفع حکم رخصت باشد یا عزیمت. ولی تمام نکته در این است که در چنین موردی لزوم تحمل ضرر نه به خاطر اقوی بودن ملاک آن ضرر شخصی دنیوی از ملاک حکم شرعی است، بلکه به خاطر محروم شدن مکلف از ادامه مسیر و درک سایر کمالاتی است که در نظر شارع اهم از فوت ملاک این حکم فرعی است.

### **منافع دنیوی و اخروی بیشمار شعائر حسینی مانع از تحقق ضرر در آن است ... ص: ۱۰۷**

اکنون می‌گوییم: عزاداری بر سالار شهیدان عالم که سبب برکات فراوان دنیوی و اخروی، در شخص و جامعه، در اخلاق و عقائد، در تربیت اجتماعی و ... دارد، در مقابل این همه نفع تلف عضو و یا تلف نفس ضرر محسوب نمی‌شود و ضرر در اینجا تخصصاً و موضوعاً منتفی است.

چگونه ضرر باشد در حالی که علت بقاء اسلام و مانع تحریف این آیین آسمانی - همانند سایر ادیان - شده است؟

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۰۸

چگونه ضرر باشد در حالی که از توحید تا معاد، از طهارت تا دیات، از اخلاق و آداب همگی وابسته به اوست؟ و اگر این شعائر از بین برود تمامی دین از بین خواهد رفت و چیزی از آن نخواهد ماند، مگر مشتی خرافات و ظلمات، همان چیزی که در سایر ادیان تحریف شده مشاهده می کنیم.

چگونه ضرر باشد و حال آنکه این شعائر حیات طاغوت‌های روزگار را به چالش کشیده، و آنها را همیشه هراسان از این عزاداریها نگه داشته است، و به همین سبب از گذشته زمان تا به امروز با تمام قوا سعی در کمرنگ کردن این شعائر و عزاداری‌ها و زیارت رفتن‌ها هستند؟

چگونه ضرر باشد و حال آنکه چنین شعائری سبب تقویت روحیه سربلندی و عزت و زیر بار ظلم نرفتن در جوامع ایمانی است که داد مستکبران عالم را در آورده است؟ چگونه ضرر باشد و حال آنکه سبب تقویت روحیه ایمانی جوامع بوده و سد محکمی در برابر تهاجمات روز افزون فرهنگی دشمنان است؟

چگونه ضرر در این شعائر صدق کند و حال آنکه قوام دین به این شعائر است، و تمام دین را همین شعائر حفظ میکند؟

این شعائر علاوه بر منافع لایتناهی اخروی منافع بیشمار دنیوی نیز دارد. از این رو حتی اگر قاعده فوق را نسبت به منافع اخروی نپذیریم و ملاک نفع و ضرر را تنها منافع دنیوی بدانیم، به هیچ وجه نمی توان از منافع بیشمار دنیوی این شعائر چشم پوشی کرد. پس در این شعائر- با تحفظ بر عنوان شعیره بودن- ضرر موضوعاً منتفی است چه به لحاظ

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۰۹  
نفع اخروی و چه به لحاظ منافع بیشمار دنیوی.

**شعائر حسینی برای از خود گذشتن است نه خود را حفظ کردن ... ص: ۱۰۹**



اساس شعائر حسینی بر ایجاد روحیه حماسی و فداکاری و ایثار و از خود گذشتگی است، نه مراعات جان و حفظ خود و خود خواهی، اساس بر جهاد و جانفشانی است نه نگه داشتن جان، اساس بر جانبازی است نه تن پرستی.

اصلا حسین علیه السلام یعنی فداکاری، یعنی از خود گذشتن، یعنی به فکر خود نبودن، یعنی جانفشانی در راه محبوت را شیرین تر از غسل دانستن، یعنی ندیدن خود و دیدن او. کربلا یعنی تیر را به چشم و جان خریدن تا خاری به پای حجه الله نخلد، کربلا یعنی قطعه قطعه شدن در راه امام زمان تا تنی از او نرجند، کربلا یعنی مادر، سر بریده فرزند را به طرف دشمن پرتاب کند تا از این رهگذر یک خار از هزاران خار از سر راه فرزند زهرا کنده شود. کربلا یعنی اینکه منتها آرزوی انسان این باشد که خون آلوده اش با خون امامش مخلوط شود تا از این راه کسب آبرو کند. اینها معانی نهضت عاشورا است نه آنکه تمام فکر و ذکر انسان این باشد که خاری در پایش نخلد تا مبادا خونی از او جاری شود و لطمه ای ببیند. به همین جهت میرزای قمی شعائر حسینی را در باب جهاد مندرج کرده است. «۱»

شیوه های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۱۰

آیا تحمل ضررهای فراوان برای تمرین و آمادگی سربازان فداکاری که حاضرند سر خود را در راه هدف ببازند ضرر محسوب میشود؟

همیشه در هر لشکری یک عده سرباز فداکار هستند که حاضرند در راه هدفشان هر زحمتی را به جان بخرند، چنین کسانی را به تمرینهای سخت و دشواری و می دارند که دیگران از تحمل آن عاجزند، زیرا اینها قرار است جان بدهند پس نباید از ریختن مقداری از خونشان در هنگام رزمایش و آمادگی نظامی واهمه ای داشته باشند. اینها برای اینکه خود را نگه دارند نیامده اند، بلکه آمده اند تا خود را نگه ندارند و هدفشان را نگه دارند، جانشان را فدا کنند تا هدفشان فدا نشود. گاه در برخی رزمایشهای نظامی جان برخی از این تکاوران نیز از بین می رود، اما چه باک از رفتن جان چند نفر در

مقابل آمادگی نظامی و تربیت سربازانی که در راه هدفشان سر می‌بازند. معمولاً برای بیان چنین معانی والای ایثار و شهادت از رنگ قرمز و یا گل لاله استفاده می‌کنند، زیرا دلالت خون و رنگ سرخ بر شهادت و رشادت دلالتی طبیعی است و چنین دلالتی برتر از دلالت‌های وضعی موجود در سایر اقسام شعائر است.

می‌دانیم عزیزترین چیز برای انسان جان اوست، برخی در راه محبوبشان از بذل مال دریغ ندارند اما صحبت جان که برسد عقب نشینی می‌کنند. اما عده‌ایی هستند که حاضرند با صد شور و شغف در راه محبوبشان جان خود را نیز ببازند، همان جان عزیزی که همه با دوصد حرص و آرز آن را حفظ می‌کنند. اینها همان کسانی هستند که شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۱۱

خواب راحت را از چشم بدخواهان محبوبشان ربوده‌اند، و آنها را در دریای گیجی و گنگی و ترس و اضطراب و واهمه فرو برده‌اند. دست دیگران دیگران را می‌شود با پول بست، یا صدایشان را با تهدید خفه کرد، اما اینها نه چشمی به دنیا دوخته‌اند و نه دلی بر جان.

صد البته که رزمایش این گروه فداکار بسیار دیدنی خواهد بود، که چگونه با عشق و شور از خون دل خود- که عزیزترین چیزها نزد بعضی می‌باشد- به چه راحتی می‌گذرند و اصلاً ناراحت نیستند! و صد البته که چنین رزمایشی برای گروه دیگر بسیار تلخ و نامبارک بوده و مو را بر تنشان راست می‌کند، اینها که با نام محبوبشان چنین سر می‌بازند اگر او را ببینند و قرار باشد به فرمان او بجنگند چه خواهند کرد؟ در حقیقت این یک تمرین و آمادگی نظامی است برای یاری آن یار سفر کرده که صد قافله دل هم‌راه اوست، چه پس از ظهورش و چه قبل از آن.

**همانند نیکان باش ... ص: ۱۱۱**

البته نمی خواهیم بگوییم هر که در این رزمایش شرکت می کند از چنین شناخت بالایی برخوردار است، و این کار او نشانه شدت رشادت و فداکاری و علاقه او در راه محبوبش می باشد. اما یکی از اصول مسلم در علم اخلاق و تربیت و یکی از بهترین شیوه های کنترل نفس و به دست آوردن عنان این اسب چموش، همانندی با نیکان است. یعنی کسی که یکی از فضائل روحی برایش بسیار دشوار می نماید، اگر بخواهد نفسش رام شده و بر انجام این فضیلت عادت کند، باید خود را شبیه

شیوه های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۱۲

کسانی که دارای این فضیلت هستند بنماید، و به اصطلاح عامیانه ادای او و کاریهایش را در بیاورد که همانندی با نیکان خود یک فضیلت است. در چنین حالتی کم کم انسان رنگ او را به خود می گیرد و مانند او خواهد شد. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«إِنَّ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ فَإِنَّهُ قَلَّ مَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ». (۱)

«اگر بردبار نیستی خود را به شکل بردباران در آور، که بسیار اندکند کسانی که خود را شبیه گروهی نمایند مگر آنکه بالأخره از آنها خواهند شد».

بنابراین یکی از راههای ایجاد روحیه حماسی و جانبازی و فداکاری و ایثار و از خود گذشتگی - که تمامی اینها معانی بلند نهضت عاشورا و کربلاست - همانندی با دارندگان این فضائل است، تا به این واسطه چنین روحیه ای در آنها هم ایجاد شود.

شیوه های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۱۵

فهرستها / ۱۱۳

کتابنامه ... ص: ۱۱۵

منابع حدیثی شیعه

۱. اصول و فروع کافی، محمد بن یعقوب کلینی ثقة الاسلام، متوفی ۳۲۹ قمری. چاپ دارالکتب اسلامیة تهران.

۲. المناقب یا مناقب ابن شهر آشوب، محمد بن شهر آشوب مازندرانی، متوفی ۵۸۸ قمری. چاپ موسسه انتشارات علامه قم.

۳. امالی شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه قمی، متوفی ۳۸۱ قمری. چاپ کتابخانه اسلامیة.

۴. بحار الانوار، محمد باقر مجلسی علامه، متوفی ۱۱۱۱ قمری. چاپ موسسه الوفاء بیروت.

۵. تهذیب الأحکام، محمد بن حسن طوسی شیخ الطائفة، متوفی ۴۶۰ قمری. چاپ دارالکتب اسلامیة تهران.

۶. عیون اخبار الرضا، محمد بن علی بن بابویه قمی، متوفی ۳۸۱ قمری. چاپ انتشارات جهان.

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۱۶

۷. غرر الحکم و درر الکلم، عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، متوفی ۵۵۰ قمری. چاپ انتشارات دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم.

۸. کامل الزیارات، ابن قولویه قمی، متوفی ۳۶۷. چاپ انتشارات مرتضویه.

۹. مصباح المتهجد، محمد بن حسن طوسی شیخ الطائفة، متوفی ۴۶۰ قمری. چاپ موسسه فقه الشیعة بیروت.

۱۰. نهج البلاغه، سید رضی، متوفی ۴۰۶ قمری.

۱۱. وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، شیخ حر عاملی، متوفی ۱۱۰۴ قمری. چاپ موسسه آل البيت لاحیاء التراث.

منابع فقهی شیعه

۱۲. المبسوط، محمد بن حسن طوسی شیخ الطائفة، متوفى ۴۶۰ قمری. چاپ المكتبة المرتضوية.
۱۳. تذكرة الفقهاء، حسن بن يوسف بن مطهر علامه حلی، متوفى ۷۲۶ قمری. چاپ موسسه آل البيت لاحیاء التراث.
۱۴. جامع الشتات، ابوالقاسم بن محمد حسن، میرزای قمی، متوفى ۱۲۳۱ قمری. چاپ موسسه کیهان.
۱۵. جامع المقاصد فی شرح القواعد، علی بن حسین کرکی محقق ثانی متوفى ۹۴۰ قمری. چاپ موسسه آل البيت لاحیاء التراث.
۱۶. جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، محمد حسن النجفی، متوفى ۱۲۶۶ قمری. چاپ دار الکتب اسلامیه تهران.
۱۷. ذکرى الشيعة فى احكام الشريعة، محمد بن جمال الدين مكى عاملی شهيد اول، متوفى ۷۸۶ قمری. چاپ موسسه آل البيت لاحیاء التراث.
- شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۱۷
۱۸. ریاض المسائل، سید علی طباطبائی، متوفى ۱۲۳۱ قمری. چاپ موسسه النشر الاسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۹. عوائد الأيام، احمد بن محمد مهدی نراقی، متوفى ۱۲۴۵ قمری. چاپ مرکز النشر التابع لمكتب الاعلام الاسلامی
۲۰. كشف اللثام عن قواعد الاحكام، بهاء الدين محمد بن حسن اصفهانی فاضل هندی، متوفى ۱۱۳۷ قمری. چاپ موسسه النشر الاسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۱. مجمع الفائده والبرهان فی شرح ارشاد الاذهان، مولى احمد اردبیلی، متوفى ۹۹۳ قمری. چاپ موسسه النشر الاسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۲. مسالك الافهام الى تنقيح شرايع الاسلام، زين الدين بن علي عاملی شهيد ثانی،

- متوفی ۹۶۵ قمری. چاپ مؤسسه المعارف الاسلامیه.
۲۳. مستند الشیعہ فی احکام الشریعہ، احمد بن محمد مهدی نراقی، متوفی ۱۲۴۵ قمری. چاپ مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث.
- منابع حدیثی سنی
۲۴. الدر المنثور، جلال الدین سیوطی، چاپ دار الفکر لبنان.
۲۵. سنن ابی داوود، سلیمان بن اشعث سجستانی، متوفی ۲۷۵. چاپ دارالفکر بیروت.
۲۶. سنن ترمذی، محمد بن عیسی بن سورہ، متوفی ۲۷۹. چاپ دارالفکر بیروت.
۲۷. سنن کبری، ابوبکر بیہقی، متوفی ۴۵۸. چاپ دارالفکر بیروت.
۲۸. صحیح بخاری، محمد بن اسماعیل. چاپ دار الطباعة العامرة استانبول.
- شیوہ‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۱۸
۲۹. صحیح مسلم، مسلم بن حجاج، چاپ دار الفکر بیروت.
۳۰. کنز العمال فی سنن الاقوال والافعال، علی المتقی بن حسام الدین الہندی، متوفی ۹۷۵. چاپ مؤسسه الرسالہ بیروت.
۳۱. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، علی بن ابی بکر الہیثمی، متوفی ۸۰۷. چاپ دار الکتب العلمیہ بیروت.
۳۲. ینابیع المودہ لذوی القربی، سلیمان بن ابراہیم قندوزی حنفی، ۱۲۹۴ قمری. چاپ دار الاسوۃ للطباعة و النشر.
- کتب لغت
۳۳. العین، خلیل بن احمد فراہیدی، متوفی ۱۷۵.
۳۴. القاموس المحيط، فیروزآبادی.
۳۵. صحاح اللغۃ، جوہری.
۳۶. مقایس اللغۃ، ابن فارس.
- سایر کتابها

۳۷. حماسه حسینی، مرتضی مطهری شهید. چاپ انتشارات صدرا تابستان ۱۳۶۸.

۳۸. فرهنگ نامه مرثیه سرایی و عزاداری سید الشهداء، محمد محمدی ری شهری. نشر مشعر.

۳۹. کتاب مقدس شامل عهد عتیق و عهد جدید.

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۱۹

### فهرست آیات ... ص: ۱۱۹

«احل الله البيع» ۲۶

«الَّذِينَ يَلْمُزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ ...» ۷۲

«انَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» ۱۱

«إِنَّ الصِّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ» ۳۸

«إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» ۹۳

«ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظِمِ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ» ۳۸

«زَيْنٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا» ۷۲

«فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ» ۳۸

«لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شُرْعَةً وَمِنْهَا جَا» ۱۲

«وَالْبَدَنَ جَعَلْنَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ» ۳۸، ۵۸، ۸۰

«وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا» ۱۰۶

«وَمَنْ يُعْظِمِ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ» ۱۱

«وَيَصْنَعُ الْفُلُوكَ وَكَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ» ۷۲

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْلُوا شَعَائِرَ اللَّهِ» ۳۸

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۲۱

## فهرست احادیث ... ص: ۱۲۱

- أَبْعَثُوا إِلَى الْحَيْرِ أْبْعَثُوا إِلَى الْحَيْرِ ... ۹۸  
 أَقْرَأَ عَلِيٌّ مَنْ تَرَى أَنَّهُ يُطِيعُنِي مِنْهُمْ وَيَأْخُذُ بِقَوْلِي السَّلَامَ ۸۳  
 أَقِيمَتْ لَكَ الْمَاتَمُ فِي أَعْلَى عَلِيِّينَ وَ لَطَمْتَ عَلَيْكَ الْحُورُ الْعَيْنِ ۱۰۴  
 إِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ ۱۱۲  
 أَنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ ۹۳  
 إِنِّي لَمْ أَذْكَرْ مَصْرِعَ بَنِي فَاطِمَةَ إِلَّا خَنَقْتَنِي لِذَلِكَ عَبْرَهُ ۹۳  
 إِنَّ يَوْمَ الْحُسَيْنِ أَقْرَحَ جُفُونَنَا وَ أَسْبَلَ دُمُوعَنَا ۱۰۴  
 حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ ۱۱  
 رَحِمَ اللَّهُ دَمْعَتَكَ أَمَا إِنَّكَ مِنَ الَّذِينَ يُعَدُّونَ مِنْ أَهْلِ الْجَزَعِ لَنَا ۱۰۳  
 رَحِمَ اللَّهُ مَنْ أَحْيَا أَمْرَنَا ۳۹  
 عَجَبًا لَأَقْوَامٍ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ شِيعَةٌ ۱۰۰  
 كُلُّ الْجَزَعِ وَ الْبُكَاءِ مَكْرُوهٌ مَا خَلَا الْجَزَعُ ۱۰۳  
 كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوَى أَمِيرٍ ۷۶  
 كُونُوا دُعَاءَ النَّاسِ بِغَيْرِ أَلْسِنَتِكُمْ لِيَرَوْا مِنْكُمْ الْجِتْهَادَ ۸۲  
 شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۲۲  
 كَيْفَ بَكُمُ إِذَا فَسَدَتْ نِسَاؤُكُمْ وَ فَسَقَ شَبَابُكُمْ ۷۶  
 لَا تَأْخُذْهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ ۷۳  
 لَمْ يَنَادِ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ ۳۳، ۱۰۴  
 لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ حَجَّ دَهْرَهُ ثُمَّ لَمْ يَزِرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ۱۰۱  
 مَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِشَطِّ فُرَاتٍ كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فَوْقَ عَرْشِهِ ۱۰۱  
 مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ بِمَنْزِلَةِ الشَّهِيدِ ۹۱



هَذَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ النَّارِ ۱۰۰  
 هَكَذَا تَصْنَعُ الْمَوَاعِظُ الْبَالِغَةَ بِأَهْلِهَا ۹۴  
 يَا ابْنَ بَكِيرٍ أَمَا تُحِبُّ أَنْ يَرَاكَ اللَّهُ فِينَا خَائِفًا ۹۹  
 يَا عَلِيَّ مِنْ عَمْرِ قُبُورِكُمْ وَتَعَاهِدَهَا فَكَأَنَّمَا ۴۰  
 يُؤْمِنُهُ اللَّهُ يَوْمَ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ ۹۹  
 شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۲۳

### فهرست اعلام ... ص: ۱۲۳

آدم، ۱۱، ۱۳  
 آمدی، ۷۶  
 ائمه، ۴۶، ۵۸، ۶۱، ۷۸، ۹۴، ۹۸  
 ابراهیم، ۱۱، ۱۳  
 ابن بکیر، ۹۹  
 ابن خارجه، ۱۰۰  
 ابن شهر آشوب، ۹۳  
 ابن فارس، ۲۳  
 ابن قولویه، ۹۲، ۹۳  
 ابن قولویه قمی، ۹۸  
 ابوالدرداء، ۹۴  
 ابوالقاسم بن محمد حسن، میرزای قمی، ۱۰۹  
 ابی داوود، ۸۹  
 ابی عبد الله الحسین، ۳۳، ۵۸، ۶۵  
 ابی هاشم الجعفری، ۹۸

- احمد اردبیلی، مقدس، ۹۱
- احمد بن محمد مهدی نراقی، ۱۰۵، ۱۰۶
- ادیان، ۸۵
- الائمه الميامین، ۱۱، ۱۳
- امام، ۶۸، ۶۹
- امامان، ۸۲
- امام باقر، ۸۳، ۸۴، ۹۸، ۱۰۳
- امام حسین، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۷، ۶۷، ۶۹، ۹۳، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۹
- امام رضا، ۶۷، ۱۰۱، ۱۰۴
- امام زمان، ۸۷، ۱۰۹
- امام سجاد، ۹۲
- امام صادق، ۳۹، ۷۶، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳
- امام مظلوم، ۶۶، ۱۰۱
- شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۲۴
- امام هادی، ۹۸
- امیرالمومنین، ۴۰، ۷۳، ۷۶، ۸۳، ۸۴، ۹۴، ۹۵، ۱۱۲
- انبیاء، ۱۱، ۱۲، ۱۴
- اوصیاء، ۱۲
- اولاد فاطمه، ۹۳
- اهل بیت، ۱۸، ۴۹، ۵۸، ۶۱، ۷۰، ۸۷
- اهل لغت، ۲۴
- أفضل المرسلین، ۱۱، ۱۳
- بخاری، ۸۸، ۸۹

- بروجردی، ۶۶  
بنی فاطمه، ۹۳  
بهائی، ۹۰  
بیهقی، ۸۹  
پادشاه، ۹۹  
پسران یعقوب، ۹۲  
پیامبر اکرم، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۳۲، ۴۰، ۶۰، ۷۶، ۸۳، ۸۴  
پیامبران، ۱۴، ۸۶  
ترک شیرازی، ۶۹  
ترمذی، ۸۸  
جاسوسان، ۹۹  
جبرئیل، ۸۸  
جعفری، ۸۳  
جوهری، ۲۲، ۲۳  
حافظ، ۶۳، ۶۹  
حجّه الله، ۱۰۹  
حر عاملی، ۹۳، ۹۸، ۱۰۰  
حسن بن یوسف بن مطهر، علامه حلی، ۹۱  
حسن کاشانی، ۱۲، ۱۵، ۱۸  
حسینی، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۸، ۳۳، ۵۰، ۶۵، ۶۹، ۸۷، ۹۰، ۹۲، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۴، ۱۰۷،  
۱۰۹  
حضرت فاطمه، ۶۷، ۹۴  
حور العین، ۱۰۴

- خاتم النبیین، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴
- خلیل بن احمد فراهیدی، ۲۱، ۲۲
- دانشمندان، ۶۳
- دشمنان، ۷۸، ۱۰۸
- دعبل، ۶۷
- رسول اللہ، ۷۶، ۱۰۱
- رسول خدا، ۷۷، ۸۴، ۱۰۱، ۱۰۴
- رضی، سید، ۷۶، ۹۴، ۹۵
- زراره، ۹۸
- زن کافر، ۹۵، ۹۶
- زن مسلمان، ۹۵
- زید شحام، ۸۲
- زین الدین بن علی عاملی، شهید ثانی، ۹۱
- شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۲۵
- سالار شهیدان، ۱۷، ۱۸، ۴۹، ۶۴، ۶۶، ۸۰، ۱۰۲، ۱۰۷
- سربازان، ۹۵، ۹۹، ۱۱۰
- سرباز فداکار، ۱۱۰
- سرور بهشتیان، ۱۴، ۶۴
- سلیمان بن خالد، ۱۰۰
- سلیمان بن داود، ۴۰
- سهل بن زیاد، ۹۸
- سیاستمداران چپاول گر، ۹۵
- سیدالشهدا، ۱۲، ۱۴، ۶۶، ۹۷، ۱۰۴

- سید المرسلین، ۶۱  
 سید شباب أهل الجنة، ۱۲  
 سید مظلومان، ۴۱، ۵۸، ۸۵  
 سیوطی، ۸۸  
 شارع، ۱۸، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۸۰، ۱۰۷  
 شاعران، ۸۵  
 شیخ حر عاملی، ۱۰۳  
 شیخ صدوق، ۹۴  
 شیخ طوسی، ۶۶  
 شیعیان، ۱۷، ۹۷  
 طاغوت‌های روزگار، ۱۰۸  
 عترت، ۱۲، ۱۴  
 علامه مجلسی، ۷۳  
 علی اکبر، ۶۹  
 علی بن بلال، ۹۸  
 علی بن حسین کرکی، محقق ثانی، ۹۱  
 علی طباطبائی، سید، ۹۱  
 عیسی مسیح، ۱۱، ۱۴، ۸۹  
 غیر شیعیان، ۸۶  
 غیر مسلمانان، ۷۱، ۷۹، ۸۰، ۸۶  
 فرزند بکیر، ۹۹  
 فرزند پیغمبر خدا، ۶۶

فرزند زهرا، ۱۰۹

فقها، ۴۸، ۴۹، ۹۱

فیروز آبادی، ۲۳

قندوزی، ۹۴

کفار، ۲۸

گویندگان، ۸۵

لشکریان، ۶۵

لشکریان شام، ۹۵

لشکریان معاویه، ۹۵

لغت شناسان، ۲۱

لیلا، ۶۹

مشرعه، ۱۸، ۴۱، ۵۵، ۵۶

متقی هندی، ۸۸

متوکل، ۹۷، ۹۸

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۲۶

محتشم، ۶۷

محمد باقر مجلسی، علامه، ۱۱، ۱۳، ۳۹، ۴۰، ۶۷، ۸۲، ۹۳، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۴

محمد بن جمال الدین مکی، شهید اول، ۹۱

محمد بن حسن اصفهانی، فاضل هندی، ۹۱

محمد بن حسن طوسی، شیخ الطائفة، ۹۱، ۹۸، ۱۰۱

محمد بن حمزه، ۹۸

محمد بن یعقوب کلینی، ۳۳، ۶۶، ۷۶، ۸۳، ۹۱، ۹۴، ۹۸، ۱۰۴

محمد حسن نجفی، صاحب جواهر، ۹۱

محمد سند، ۱۲، ۱۵، ۱۸

محمدی ری شهری، ۷۰

مداحان، ۸۵

مرتضی مطهری، ۷۰

مستکبران عالم، ۱۰۸

مسلم، ۸۸، ۸۹

مسلمانان، ۱۴، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۵۰، ۵۱، ۷۱، ۷۲، ۷۵، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۸۵، ۹۵، ۹۶

مسمع کردین، ۱۰۳

مسیحیان، ۸۹

مشرکین، ۷۲

معاویه، ۱۲، ۱۴

معصوم، ۴۲، ۴۸، ۵۱، ۶۱

معصومین، ۵۰، ۵۹، ۹۷

ملائکه، ۶۶، ۹۹، ۱۰۰

موسی، ۱۱، ۱۳

مومنان، ۱۷، ۸۲، ۸۵

میرزای قمی، ۱۰۹

نوامیس وحی، ۹۶

نوح، ۱۱، ۱۳

همام، ۹۴

هیشمی، ۸۸، ۸۹

یار سفر کرده، ۱۱۱

یزید، ۱۲، ۱۴

یعقوب، ۹۲، ۹۳

یوسف، ۹۲، ۹۳

یهودیه در پناه اسلام، ۹۶

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۲۷

### فهرست مکانها و زمانها ... ص: ۱۲۷

ارّجان، ۹۹

افطار، ۸۵

الحیر، ۹۸

العسکر، ۹۸

انبار، ۹۵

بخارا، ۶۹

بدر، ۲۸، ۳۲

بیابان، ۷۹

بیت المقدس، ۴۰

پایه‌های عرش، ۶۶

حائر حسینی، ۹۸

خانه سنگی، ۷۹

خیمه عزا، ۸۵

خیمه‌های مطهر ابی عبد الله، ۶۵

دو کوه، ۷۹

راه کربلا، ۶۹

روز حسین، ۱۰۴



- روز وحشت و واهمه بزرگتر، ۹۹  
 ستون سنگی، ۷۹  
 سحر، ۸۵  
 سمرقند، ۶۹  
 شط فرات، ۶۷، ۱۰۱  
 صفا، ۳۸، ۳۹  
 طریق الطف، ۶۹  
 عاشورا، ۶۵، ۶۶، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۲  
 عصر عاشورا، ۶۵  
 غدیر خم، ۳۲  
 قبر امام حسین، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱  
 قبرهای اهل بیت، ۴۰  
 قم، ۱۸  
 کربلا، ۱۲، ۱۴، ۶۹، ۹۶، ۱۰۹، ۱۱۲  
 شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۲۸  
 کره خاکی، ۷۹  
 مجلس روضه، ۸۵  
 محراب، ۸۵  
 محرم، ۱۲، ۱۵، ۱۸  
 مروه، ۳۸، ۳۹  
 مسجد، ۴۸، ۶۰، ۸۵  
 مشاعر، ۲۱، ۲۲  
 مشعر، ۲۱، ۲۳

ملا اعلیٰ، ۶۶

هندو، ۶۹

یوم الحسین، ۱۰۴

یوم الفزع الأكبر، ۹۹

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۲۹

### فهرست کتابها ... ص: ۱۲۹

اصول کافی، ۳۳، ۸۳، ۹۴، ۱۰۴

الدر المنثور، ۸۸

العین، ۲۱

القاموس المحيط، ۲۳

المبسوط، ۹۱

المناقب، ۹۳

بحار الأنوار، ۱۱، ۱۳، ۳۹، ۴۰، ۶۷، ۷۳، ۷۸، ۸۲، ۹۳، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۴

تذکره الفقهاء، ۹۱

تهذیب الاحکام، ۶۶

تهذیب الأحکام، ۱۰۱

جامع الشتات، ۱۰۹

جامع المقاصد، ۹۱

جواهر الکلام، ۹۱

حماسه حسینی، ۷۰

ذکرى الشيعة، ۹۱

ریاض المسائل، ۹۱

- سنن ابی داوود، ۸۹  
 سنن ترمذی، ۸۸  
 سنن کبری، ۸۹  
 صحاح، ۲۲  
 صحاح اللغه، ۲۲  
 صحیح بخاری، ۸۸، ۸۹  
 صحیح مسلم، ۸۸، ۸۹  
 عوائد الأيام، ۱۰۶  
 عیون اخبار الرضا، ۹۴  
 غرر الحکم، ۷۶  
 فروع کافی، ۶۶  
 فروع کافی، ۷۶، ۹۱، ۹۸  
 فرهنگ نامه مرثیه سرایی و عزاداری سید الشهداء، ۷۰  
 شیوه های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۳۰  
 قاموس، ۲۳  
 کامل الزیارات، ۹۲، ۹۳، ۹۸  
 کتاب مقدس، ۸۸  
 کشف اللثام، ۹۱  
 کنز العمال، ۸۸  
 مجمع الزوائد، ۸۸  
 مجمع الزوائد، ۸۹  
 مجمع الفائدة، ۹۱  
 محمد بن علی بن بابویه قمی، شیخ صدوق، ۹۴

- مسالك الافهام، ۹۱  
مستند الشيعة، ۱۰۶  
مصباح المتهجد، ۹۸  
معجم مقاييس اللغة، ۲۳  
مقاييس اللغة، ۲۳  
نهج البلاغه، ۱۱۲  
نهج البلاغه، ۷۶، ۹۴، ۹۵  
وسائل الشيعة، ۹۳، ۹۸  
وسائل الشيعة، ۱۰۰، ۱۰۳  
ينابيع المودة، ۹۴  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۳۱

### فهرست اشعار ... ص: ۱۳۱

- اذا للطمت الخد فاطم عنده ۶۷  
أفطم لو خلت الحسين مجدلا ۶۷  
اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را ۶۹  
این ماهی فتاده به دریای خون که هست ۶۷  
نذر علی لان عادوا و ان رجعوا ۶۹

### ۸. برپایی مراسم جشن و عزا

#### مشخصات کتاب

- سرشناسه: رضوانی علی اصغر، ۱۳۴۱  
عنوان و نام پدیدآور: برپایی مراسم جشن و عزا / تالیف علی اصغر رضوانی.

مشخصات نشر: قم: مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری: ۱۰۷ ص.

فروست: سلسله مباحث و هابیت.

شابک: ۴۵۰۰ ریال؛ ۱۰۰۰۰ ریال چاپ سوم ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۰۴۹-۳

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: چاپ سوم: زمستان ۱۳۸۸.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع: وهابیه -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها

موضوع: شیعه -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها

موضوع: سوگواری‌ها

موضوع: شعایر و مراسم مذهبی

موضوع: جشن‌ها

شناسه افزوده: مسجد جمکران (قم)

رده بندی کنگره: BP/۲۱۲/۵/۵۷۷/۴ ۱۳۸۵

رده بندی دیویی: ۴۱۷/۲۹۷

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۵-۲۵۶۳۳

### مقدمه ناشر

ترویج فرهنگ ناب محمدی و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام در طول تاریخ دچار کج اندیشی‌ها و نابخردی‌هایی بوده است که نمونه بارز آن را در اندیشه وهابیت و سلفی‌گری می‌توان نظر گر بود، تفکری که همه مسلمانان جهان را از دین اسلام خارج و فقط خود را مسلمان می‌دانند. عده‌ای اندک که با کج‌اندیشی، مسلمانان جهان و دیگر ادیان را دچار مشکل کرده و چهره‌ای خشن و کریه از دین رحمت ارائه

نموده‌اند. معمار این اندیشه ابن تیمیه از مخالفان فرزندان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌باشد که تفکر او از قرن هفتم تا قرن سیزدهم به فراموشی سپرده شده و مورد مخالفت اندیشمندان مذاهب اسلامی قرار گرفت ولی کمتر از یک قرن است که این تفکر انحرافی دوباره در جامعه اسلامی توسط افرادی معلوم الحال مطرح می‌گردد. جا دارد متفکرین اسلامی، جریان‌های فکری منحرف را به مسلمانان جهان معرفی کرده و محور وحدت اسلامی که همان اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله است را تبیین نمایند، محوری که براساس محبت و پیروی از اهل بیت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله استوار است و از فحاشی و ضرب و شتم و ترور و بمب‌گذاری به دور است و هیچ سنخیتی با آن ندارد. گفت و گو در محافل علمی و معرفی اندیشه ناب، نیاز به آن حرکات انحرافی ندارد، و چنانچه آنان در گفتار صادقند، میدان علم و اندیشه مهیا است.

تهاجم استکبار جهانی و صهیونیست‌ها به تفکر اصیل اسلامی از زمانی آغاز و سرعت گرفت که انقلاب شکوهمند اسلامی به رهبری امام خمینی رحمه الله در کشور اسلامی ایران به ثمر نشست و توسط رهبر بزرگوار انقلاب اسلامی حضرت آیت الله خامنه‌ای دام ظلّه هدایت گردید.

از کلیه عزیزانی که ما را در نشر معارف اهل بیت علیهم السلام یاری می‌نمایند به ویژه تولیت محترم مسجد مقدّس جمکران حضرت آیت الله وافی و همکاران در مجموعه انتشارات و مؤلف محترم جناب استاد علی اصغر رضوانی کمال تشکر و قدردانی را داریم امید است مورد رضای حضرت حق قرار گیرد. ان شاء الله.

مدیر مسؤول انتشارات مسجد مقدّس جمکران حسین احمدی

**برپای شاعر دینی**

**اشاره**

از دستورات اکید شرع مقدس اسلام برپایی شعائر دینی است. امری که تعظیم آن از تقوای قلب شمرده شده است. در اصل این حکم هیچ اختلافی وجود ندارد، ولی اختلاف در آن است که آیا تطبیق این حکم بر مصادیق آن به شرع واگذار شده است یا آن که این تطبیق می‌تواند به واسطه عرف متشرعه و عقلا باشد. در این مبحث به این موضوع می‌پردازیم.

### مفهوم شعائر

- ۱ - خلیل بن احمد فراهیدی می‌گوید: «شعرته»؛ یعنی تعقل کردم و آن را فهمیدم...» (۱).
  - ۲ - جوهری می‌گوید: «شعائر، اعمال حج است، و هر چه که عَلم برای اطاعت خداوند متعال باشد جزء شعائر است... و شعار قوم در جنگ، علامت آنان است تا برخی، برخی دیگر را بشناسند... «واشعرته فشرع» یعنی فهماندم او را، او نیز فهمید» (۲).
  - ۳ - فیروزآبادی می‌گوید: «اشعره الأمر» یعنی امر را به او اعلام کرد... و شعار حج عبارت است از مناسک و علامات حج...» (۳).
  - ۴ - ابن فارس می‌گوید: «اشعار به معنای اعلام از طریق حس است. و مشاعر به معنای معالم و مفرد آن مشعر است، به معنای مواضعی که توسط علاماتی معلوم شده است» (۴).
  - ۵ - قرطبی می‌گوید: «هر چیزی که برای خداوند متعال است و در آن امری است که نشانگر اعلام و اشعار می‌باشد به آن شعار یا شعائر می‌گویند. و شعار یعنی علامت و «اشعرت» یعنی اعلام کردم، و «شعیره» به معنای علامت و شعائر خدا به معنای عَلم‌های دین خداست» (۵).
- از مجموع این توضیحات استفاده می‌شود که لفظ «شعائر» هم در موارد اعلام حسی به کار می‌رود که در آن جنبه اعلامی است، و هم مطابق استعمال قرآنی در جنبه اعلام

دینی و نشر دین و گسترش نور خداوند به کار می‌رود. در این کلمه جنبه دیگری نیز وجود دارد که همان بُعد إعلاء و سرافرازی است. این بُعد گرچه در ماهیت کلمه (شعائر) یافت نمی‌شود، ولی در ماهیت متعلق شعائر وجود دارد. نتیجه این که: شعائر همان نُسک و اعمال حجّ من حیث هو نیست، آری نُسک و اعمال حجّ را مشاعر گویند زیرا در آن‌ها جنبه اعلامی وجود دارد. و به تعبیر دیگر شعائر، دین خدا نیستند، بلکه شعائر اشاره به جنبه اعلاء دین خدا دارد.

### تنوع شعائر

شعائر دینی که مورد اعتراض برخی از فرقه‌های اسلامی قرار گرفته است، دارای انواع گوناگون و مختلفی است:

- ۱- برپایی یادبود و جشن‌های میلاد بزرگان دین، همانند پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان از اهل بیت علیهم السلام امری که وهابیان آن را از امور مستحذاه برشمرده و حکم به بدعت و ضلالت آن نموده‌اند.
- ۲- اهتمام به روزهایی که در اسلام به یادماندنی بوده و در آن حوادث مهمی اتفاق افتاده است، مثل: روز مبعث، جنگ بدر، جنگ خندق، روز فتح مکه، شب معراج، شب هجرت، روز مباحله و روز غدیر و... .
- ۳- درجه‌ای بالاتر از این موارد، به این که قبور اولیای دین را آباد کرده، بر روی آن‌ها گنبد و مناره بنا کنیم، تا در حقیقت اعلان و اشعاری بر وجود امام و رهبری الهی و دعوت به اقتدا به کیش و آیین ایشان باشد.
- ۴- اهتمام به مکان‌های جغرافیایی، مکان‌هایی که در آنجا وقایع مهمی اتفاق افتاده است؛ مثل محل غدیر خم، غار حراء، موضع غزوه بدر و مساجدی که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن‌ها نماز به جا آورده است. به این که در آن مکان‌ها حاضر شده، از آن‌ها تبرک جوئیم.



۵ - برپایی شعائر حسینی علیه السلام و اقامه مجالس عزا و روضه خوانی در یادبود اولیای الهی و ذکر مصایب آنان.

۶ - خواندن دعاها و وردهای دسته جمعی و به صورت مشترک، به نیت برپایی شعائر دینی.

## بررسی ادله رجحان

### توضیح

کسانی که قائل به جواز و رجحان برپایی شعائر دینی هستند، به انواعی از ادله تمسک کرده‌اند که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

### الف - آیات شعائر

در آیات بسیاری سخن از شعائر الهی به میان آمده است، از قبیل:

۱ - « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْلُوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ وَلَا آمِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ »؛ (۶) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! شعائر و حدود الهی [و مراسم حج را محترم شمرد؛ و مخالفت با آنها] را حلال ندانید؛ و نه ماه حرام، و نه قربانی‌های بی نشان و نشاندار را، و نه آنها را که به قصد خانه خدا برای به دست آوردن فضل پروردگار و خشنودی او می‌آیند.»

در این آیه دو احتمال داده شده است: یکی آن که حکم ایجابی باشد و در حقیقت خداوند مؤمنین را امر به تعظیم شعائر الهی نموده است. و دیگر این که حکم تحریمی باشد؛ یعنی در صدد نهی از سستی کردن در برپایی شعائر الهی و مصادیقی که در این آیه ذکر شده باشد.

۲ - « ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظِمِ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ »؛ (۷) «این است [مناسک حج؛ و هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد، این کار نشانه تقوای دل هاست.»

این آیه از واضح ترین آیات برای اثبات رجحان برپایی مراسم است، زیرا به طور صریح دلالت بر محبوبیت و رجحان تعظیم شعائر الهی به طور عموم دارد.

۳ - «وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ»؛ (۸) «و شترهای چاق و فربه را [در مراسم حج برای شما از شعائر الهی قرار دادیم؛ در آنها برای شما خیر و برکت است.»

در این آیه «من» تبعیضیه به کار رفته است که دلالت دارد بر این که شترهای قربانی در ایام حج نیز از جمله شعائر الهی به حساب می آید.

۴ - «إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتِ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا»؛ (۹) «صفا و مروه از شعائر [و نشانه های] خداست؛ بنابراین، کسانی که حج خانه خدا و یا عمره انجام می دهند، مانعی نیست که بر آن دو طواف کنند؛ [و سعی صفا و مروه انجام دهند. و هرگز اعمال بی رویه مشرکان، که بت هایی بر این دو کوه نصب کرده بودند، از موقعیت این دو مکان مقدس نمی کاهد.]»

۵ - «فَإِذَا أَقَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ»؛ (۱۰) «و هنگامی که از عرفات کوچ کردید خدا را نزد مشعر الحرام یاد کنید.»

این آیه نیز درصدد بیان شعائر دینی با لفظ «مشعر» شده است.

## ب - آیات مشابه

نوعی دیگر از آیات است که اشاره به شعائر دینی کرده ولی لفظی غیر از لفظ «شعائر» در آن به کار رفته است.

۱ - «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ \* لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعَمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ \* ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلِيَطُوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ \* ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظِمِ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ»؛ (۱۱) «و مردم را دعوت

عمومی به حج کن، تا پیاده و سواره بر مرکب‌های لاغر از هر راه دوری به سوی تو بیایند. تا شاهد منافع گوناگون خویش [در این برنامه حیات بخش باشند]؛ و در ایام معینی نام خدا را، بر چارپایانی که به آنان داده است، [به هنگام قربانی کردن ببرند؛ پس از گوشت آن‌ها بخورید و بینوای فقیر را اطعام نمایید. سپس باید آلودگی‌هایشان را برطرف سازند؛ و به نذرهای خود وفا کنند، و بر گرد خانه گرامی کعبه طواف کنند. [مناسک حج این است؛ و هر کس برنامه‌های الهی را بزرگ دارد، نزد پروردگارش برای او بهتر است.]»

علما و مفسرین ذیل آیه فوق را که اشاره به تعظیم حرمت‌های الهی شده، داخل در برپایی شعائر الهی کرده‌اند؛ زیرا مطابق قاعده همان گونه که می‌توان استدلال به ادله‌ای کرد که عنوان خاصی در آن وارد شده، همچنین می‌توان به عناوینی استدلال کرد که مشابه و مشترک با آن عنوان خاص می‌باشد، و این در صورتی است که حکم بر یک عنوان نوعی یا جنسی کلی وارد شده که دارای افراد گوناگون است، و گرنه منجر به قیاس باطل خواهد شد.

۲- «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»؛ (۱۲) «آن‌ها می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند، ولی خدا جز این نمی‌خواهد که نور خود را کامل کند، هر چند کافران ناخشنود باشند.»

از آنجا که این آیه در سیاق آیات جهاد و دعوت به توحید و نشر و تبلیغ دین آمده، لذا مقصود از دین خدا که دشمنان اسلام در صدد خاموش کردن آن برآمده‌اند همان «شعائر» الهی است، که در آیه دیگر «وَمَنْ يُعْظِمِ شَعَائِرَ اللَّهِ» به آن اشاره شده است.

۳- «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ»؛ (۱۳) «[این چراغ پرفروغ در خانه‌هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده دیوارهای آن را بالا رود [تا از دستبرد شیاطین و هوسبازان در امان باشد] به خانه‌هایی که نام خدا در آن‌ها برده می‌شود، و صبح و شام در آن‌ها تسبیح او می‌گویند...».

این آیه با ملاحظه آیات قبل آن که از جمله آیه «نور» است دلالت دارد که مقصود از « فی بیوت... » خانه‌هایی است که در آن‌ها نور خداست، و مراکزی است که مصدر و منبع پر توافکنی نور دین و محلّ هدایت و شریعت است. خداوند متعال اراده کرده که این خانه‌های نوری ترفیع و تکریم شود. و نیز سزاوار است که به طور مداوم محلّ ذکر خدا و عبادت و طاعت حضرت حق باشد. از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که خداوند اراده کرده تا هر محلی که متکفّل بیان احکام دین اسلام و تعالیم آسمانی است - که از آن به نور خدا تعبیر شده تعظیم و تکریم شود. و نیز استفاده می‌شود که «شعائر» اختصاص به بابی خاص ندارد، یعنی مختص به مناسک حجّ یا عبادات مخصوص نیست، بلکه هر چیزی که در آن، نشر احکام دین شامل می‌شود، و نیز هر موضوعی را که در آن بیان و تبلیغ معارف اسلامی است در بر می‌گیرد.

۴ - « وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ »؛ (۱۴) «و خداوند گفتار [و هدف کافران را پایین قرار داد] و آنان را با شکست مواجه ساخت و سخن خدا [و آیین او] بالا [و پیروز] است و خداوند عزیز و حکیم است.» از این آیه استفاده می‌شود. هر چه که بازگشت آن به اعلاء کلمه الله و نابودی کلمه الکفر است از اهداف شرع و از مقاصد دین به حساب می‌آید.

۵ - « وَكُنْ يَجْعَلُ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا »؛ (۱۵) «و خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان تسلطی نداده است.»

در این آیه مبارکه به بُعد دیگری از حقیقت «شعائر» اشاره شده است، و آن جنبه ازدیاد سربلندی و عزّت اسلام و مسلمین است. و بُعد دیگر آن، که قاعده شعائر دینی بر آن دلالت دارد جنبه اعلاّی کلمه الله و اعزاز کلمه مسلمین است.

**واگذاری تطبیق به عرف**

شارع مقدس هنگامی که در وجود معنای معینی تصرف نمی کند، معنای آن این است که شارع، تطبیق موضوعات و مصادیق آن را به عهده عرف و عقلاً و متشرعه سپرده است. عرف و عقلاً و متشرعه را اجازه داده تا هر مصداق از آن معنا را می توانند در خارج پیاده کنند.

عنوان «شعائر دینی» نیز که شارع مقدس ترغیب به تعظیم آن نموده است، از همین قرار است. برای روشن شدن بیشتر موضوع به سه نکته اشاره می کنیم:

الف - عناوینی که در لسان شرع وارد شده و دلیلی بر نقل آن از معنای لغوی به معنای جدید نیست، باید آن عناوین را بر معنای لغوی اولی خود باقی گذاشت.

ب - در مورد کیفیت موضوعات در خارج، اگر شارع تصرفی کرده و به کیفیتی خاص تصریح نموده است آن را اخذ می کنیم و گرنه همان معنای عرفی آن را اخذ می نمایم.

ج - وجود اشیا بر دو نحو است: یکی وجود تکوینی و دیگری وجود اعتباری. مثلاً عناوین اغلب معاملات از قبیل بیع، اجاره و... وجودشان اعتباری است.

در مورد کلمه «شعائر» که به خدا یا دین اسلام اضافه می شود نیز مطلب از این قرار است؛ زیرا معنای حقیقی و اصلی که در کلمه «شعائر» اخذ شده همان اعلام و انتشار است. و از آنجا که شارع مصداق خاصی برای آن به طور خصوص تعیین نکرده است لذا آن را در زمینه اول و دوم به حال خود باقی می گذاریم، یعنی بر معنای عرفی باقی نموده و درباره کیفیت وجود آن در خارج به عرف متشرعه واگذار می کنیم.

از طرفی دیگر، از آنجا که «شعائر دینی» علامت و نشانه‌ای بر امور دیگر است - گرچه فی حدّ نفسه از امور تکوینی به حساب می آیند لذا دلالت آن‌ها بر معانی اعلامی، اعتباری است نه تکوینی.

در نتیجه: این امر اعتباری که شارع در بیان مصداق آن در خارج دخالتی نکرده به عرف متشرعه واگذار شده است.

خلاصه این که: هر موردی را که شارع مقدس به عنوان شعائر دینی معین کرده است

آن را اخذ کرده و آن را یکی از مصادیق شعائر دینی می‌پنداریم. ولی به مرور زمان مصادیقی پیدا می‌شود که عرف متشرعه و عقلا آن را از مصادیق حتمی شعائر دینی به حساب می‌آورند، و در عمل به آن هیچ محذوری نمی‌بینند، آن‌ها نیز به طور قطع داخل در عموم ادله تعظیم شعائر الهی خواهد بود.

### پاسخ به شبهات

#### اشاره

در رابطه با برپایی مراسم عزاداری امام حسین علیه السلام از ناحیه مخالفین؛ همانند وهابیان شبهات و اشکالاتی وارد شده است که در این مبحث به آن‌ها می‌پردازیم:

#### ۱ - ضرورت جعل از جانب شارع!!

می‌گویند: هر شعاری که قرار است از جانب دین برپا شود باید از جانب شارع جعل و تشریح شده باشد و گرنه بدعت و ضلالت و افتراء بر خداوند است.

#### پاسخ

با توضیحاتی که قبلاً به آن‌ها اشاره شد دیگر جایی برای این اشکال باقی نمی‌ماند، زیرا:

اولاً: جعل و تشریح شارع بر دو نوع است: جعل خاص و جعل عام، به جعل خاص تمسک کرده و در موارد جعل عام و کلی هر مصداقی را که شارع مشخص کرده، به آن اخذ می‌کنیم و در مواردی که شارع از آن‌ها اسمی نبرده، ولی عرف متشرعه آن را پذیرفته است به آن‌ها نیز عمل می‌نماییم.

ثانیاً: در علم اصول اشاره شده که شارع اگر امر به فعل کلی کند، مثل امر به نماز، و در به جا آوردن آن قیدی نیاورد، انسان مخیر است که مصداق آن را به هر نحوی که مانع

شرعی ندارد انجام دهد. مثلاً نماز را در هر زمان و مکانی که محظور شرعی ندارد انجام دهد. در مورد تعظیم شعائر دینی نیز حکم از این قرار است.

## ۲ - لزوم تفویض شریعت

می‌گویند: اگر شارع مقدس امر شعائر را به عرف متشرعه واگذار کرده، در نتیجه لازم می‌آید که امر شریعت به آنان تفویض شده باشد، و این نوع تفویض باطل است.

### پاسخ

تطبیق کلی بر مصداق جدید آن، تفویض در دین به حساب نمی‌آید. وقتی تفویض صدق می‌کند که اصل حکم کلی نیز از ناحیه عرف به دست آمده و به او تفویض شده باشد.

به بیانی دیگر: عناوین ثانوی بر دو قسمند:

الف - عناوین ثانوی در ناحیه حکم: که ملاکشان ثانوی است و لذا حکمشان نیز ثانوی است، از قبیل عنوان ضرر، حرج، نسیان، اکراه، اضطرار و... .

ب - عناوین ثانوی در ناحیه موضوع: که عبارت است از حالاتی که بر موضوع عارض می‌شود نه بر حکم. این حالات عارضی ملاکشان ثانوی نیست بلکه ملاک و حکم

آنها اولی است، و تنها موضوعش ثانوی است. از قبیل: مصادیق احترام به پدر و مادر و

میهمان که ملاک و حکم آنها اولی است، ولی موضوع آنها ثانوی است، یعنی بر

موضوع حکم حالت‌های گوناگون عارض می‌شود. در این مورد خاص می‌گوییم:

احترام، حکم اولی است که عقل و شرع بر آن حاکم است، ولی مصادیق جدید و

حادث از احترام که در بین مردم مرسوم است، حالات جدیدی است که در موضوع

حکم پدید می‌آید که امر آن به عرف واگذار شده، مادامی که منع شرعی خاص بر آن

مترتب نشود.

**۳ - لزوم تحلیل حرام و تحریم حلال!!**

می‌گویند: اگر شارع مقدس امر شعائر و رسوم دینی را به عرف واگذار کند منجر به تحلیل حرام و تحریم حلال خواهد شد؛ زیرا عرف به جهت آن که معصوم نیست گاهی چیزی را که حرام است حلال دانسته و گاهی بالعکس کاری را که حلال است حرام می‌پندارد.

**پاسخ**

تحلیل حرام و تحریم حلال اگر به این معنا است که مکلف و متشرعه انجام کاری را بدون هیچ دلیل و مدرکی حلال و مصداقی را نیز حرام کند، این کار منجر به تحریم حلال و تحلیل حرام می‌شود، و در این صورت اعتراض فوق وارد است، ولی اگر این عمل با استناد به دلیل شرعی ولو عام باشد هیچ اشکالی بر آن مترتب نیست، زیرا محلل و محرم مدرک و دلیل شرعی است، و کار انسان مکلف تطبیق بر مصداق است.

**۴ - بازی با مسلمات شریعت!!**

و نیز می‌گویند: اگر جعل شعائر و برپایی آن‌ها به عرف واگذار شود منجر به عبث کاری و بازی با ثوابت شریعت می‌شود، زیرا موقعیت‌ها مختلف است.

**پاسخ**

در مورد این اشکال می‌گوییم: محذوری را که اشکال کننده از آن خوف دارد توسعه شریعت و گسترش آن است، این امری است که خود آیات قرآن به آن اشاره دارد. خداوند متعال می‌فرماید: «... وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ»؛ «خداوند اراده کرده که نور خود و دین و شریعتش را گسترش داده و منتشر سازد.» و نیز می‌فرماید: «... وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا»؛ «خداوند اراده سرفرازی دین و آیین خود را نموده است.»، برپایی مصداق الهی از



قبیل توسعه در اعلاء کلمه الله و تتمیم نور الهی است که خداوند به نحو کلی آن را اراده کرده است. و اگر مقصود از توسعه دین و شریعت تغییر و تحوّل حتی در ثواب آن دو است، این امر شکی در بطلانش نیست، ولی تطبیق عنوان کلی شعائر دینی بر موضوعات جدید و مصادیق مختلف از قسم توسعه دین در ثواب آن نیست.

### ۵ - تعمیم به تمام موارد

می‌گویند: اگر قرار باشد که برپایی شعائر به مردم واگذار شود چه فرقی بین ابواب و موارد مختلف است؟ چرا در ابواب دیگر؛ مثل نماز، روزه، حج، زکات، خمس و ابواب دیگر، عرف و متشرعه حقّ دخالت نداشته باشند و هر کس یا گروهی برای خود شرط و قیدی در آنها نگذارند و آن حقیقت را باقیود و شرایط خاص به خود به عنوان شعار دینی معرفی کنند؟

### پاسخ

فرق آن توقیفی بودن برخی امور است؛ یعنی باید بین حقیقت شرعی و حقیقت لغوی تفکیک کرد: در موردی که عنوان، حقیقت شرعی است قاعده توقیفی بودن امور به تمام معنا جاری می‌شود، به خلاف مواردی که شارع در عناوین و معانی آنها تصرفی نداشته و معنای لفظ را بر حقیقت لغوی آن باقی گذارده است، که در این موارد شارع مقدس هنگام تشریح و تقنین حکم، عنوان و معنا را بر اطلاق و کلیت خود باقی گذارده است. مثلاً در مورد امر شارع به نیکی به پدر و مادر، حقیقت شرعی از خود به جای نگذاشته است، و برای این تکلیف خصوصیات و جزئیات معین نکرده است، لذا آنچه بر انسان واجب است، انجام هر کاری است که عنوان نیکی به پدر و مادر صدق کند، زیرا شارع این عنوان را تحدید نکرده و بر معنای لغوی آن باقی گذارده است. بر خلاف آن مواردی که شارع از خود حقیقت شرعی به جای گذارده است؛ مانند

نماز، حج، اعتکاف، روزه و دیگر موضوعات عبادی، که در این موارد ما نمی‌توانیم از پیش خود قیود و شرایطی را اضافه کنیم، بلکه در اجزا و شرایط تا روز قیامت باید تابع شرع باشیم، گرچه در خصوصیات که از ماهیت عمل خارج است، خود را مختار می‌بینیم، مثل آن که نماز را در کدام مکان بخوانیم، مگر آن که منع شرعی خاص رسیده باشد که در اصول از آن به تخییر عقلی تعبیر می‌شود.

### ۶ - هتک حرمت مبانی اسلام و ارکان شریعت!!

می‌گویند: در صورتی که امر شرایع دین به مردم واگذار شود، باعث هتک حرمت و اسائه ادب به مبانی اسلام و ارکان شریعت خواهد شد که این کار با مضامین شامخ و تعالیم عالی اسلام سازگاری ندارد.

### پاسخ

هتک در لغت به معنای پاره کردن ستر و امر پوشیده را گویند. (۱۶) و در مورد دین مقصود به آن کشف نقاط ضعف مسلمین است. در مورد اشکال فوق می‌گوییم: واگذاری شریعت در امور و تکالیف توقیفی به مردم موجب هتک حرمت دین و شریعت و استهزاء و اسائه ادب به مبانی اسلام و ارکان شریعت خواهد بود، ولی در عناوینی که حقیقت شرعی از ناحیه شارع ندارد، کار پیدا کردن مصداق و تطبیق آن عنوان کلی بر افراد خارجی به متشرعه و عرف مردم واگذار شده است.

### ۷ - ضروری بودن برخی از شعائر!!

می گویند: اقامه برخی از شعائر منجر به ضرر بر اسلام یا مسلمین خواهد شد، خصوصاً شعائر حسینی علیه السلام که برپایی آن همراه با تحمل ضررهای فراوانی است و مطابق دستورات شرع مقدس دفع ضرر به هر درجه‌ای که باشد واجب است.

### پاسخ

در مورد شعائر دینی که عنوان کلی آن از عناوین توقیفی نیست بلکه از قبیل احترام به پدر و مادر غیر توقیفی است تا حدی بر مصادیق خارجی آن تطبیق می کنیم که منجر به حرمت نشود، زیرا ما به طور کلی ادعا نمی کنیم که هر عنوان غیر توقیفی را می توان در هر مصداقی پیاده کرد، بلکه تنها بر مصداقی می توان پیاده کرد که محقق عنوان کلی باشد.

و به تعبیر دیگر شارع، آن مصداق را به خصوصه تحریم نکرده باشد، بلکه تصریح به حلیت آن داشته یا داخل در اصالة الحلیة باشد و الا صرف اقامه عزا و بیان احکام و معارف اسلامی چه ضرری به اسلام می رساند؟

### ۸ - به استهزا کشانده شدن شریعت!!

برخی می گویند: تفویض مصادیق شریعت به دست عرف به این منجر می شود که مردم عناوین کلی را بر مصادیقی پیاده کنند که شریعت به استهزا کشیده شود. و از آنجا که حفظ کیان و آبروی شریعت واجب است، در نتیجه امر تطبیق شریعت را در تمام موارد باید به دست خود شارع واگذار کرد.

### پاسخ

استهزاء - چه از ناحیه فرقه‌های دیگر اسلامی یا از ملت‌ها و ادیان دیگر - بر چند قسم است:

۱ - استهزای باطل و غیر حق:

این نوع استهزا هیچ گونه تأثیری نداشته و مانعی ندارد، مثل این که مردم مذاهب یا ادیان دیگر اعمال عبادی ما را به استهزا بگیرند. این نوع استهزا کاشف از نقص و عیبی در مؤمنین یا در خود دین نیست.

۲ - استهزای عرفی:

این نوع استهزا نتیجه اختلاف عرف‌ها و محیطهاست. شعارهای هر قومی به جهت دلالت بر معنای بلندی وضع شده است، ولی ممکن است قومی دیگر از آن‌ها معنای دیگری را برداشت کنند، لکن این اختلاف برداشت باعث نمی‌شود که آن معانی را در قومی که اختراع کرده منع نماییم.

۳ - استهزای به جهات واقعی:

برخی از استهزاهای جهات واقعی دارند، و لذا موجب هتک حرمت و استهزای واقعی شریعت و دین است. و از آنجا که این دو عنوان از مصادیق و اصناف حسن و قبح عقلی است و عقل آن را درک می‌کند، لذا اگر در موردی تطبیق عنوان کلی بر مصداق خارجی منجر به استهزای واقعی شد ما هم آن را تحریم می‌کنیم.

### برپایی مراسم جشن

### برپایی مراسم جشن

یکی از اعمالی که مسلمین در طول تاریخ در موقعیت‌های خاص انجام می‌دهند برپایی مراسم جشن و شادی در روزها یا شب‌های خاصی است. این کار به دلیل اهمیت و مبارک بودن آن موقعیت انجام می‌شود؛ خواه ولادت امام باشد یا بعثت پیامبر و مانند آن.

مسلمین به جهت استفاده معنوی در آن اوقات مقدس و کسب فیض از معصومین در

چنین مجالسی شرکت کرده و با بزرگداشت آن به برکات عظیمی دست می‌یابند، ولی متأسفانه وهابیان در طول تاریخ علاوه بر این که از چنین برکاتی استفاده نمی‌کنند، دیگران را نیز در برپایی چنین مجالسی منع کرده و از این طریق خواست دشمنان اسلام را جامه عمل می‌پوشانند؛ زیرا دشمن هرگز نمی‌خواهد مسلمانان با مقدساتشان تجدید عهد نمایند. به خاطر اهمیت موضوع، آن را در اینجا بررسی می‌کنیم.

### فتاوی وهابیان

۱- ابن تیمیه می‌گوید: «... نوع دوم از ایام، روزهایی است که در آن اتفاقی افتاده است؛ همانند هجدهم ذی حجه و این که برخی آن روز را عید می‌گیرند اصل و اساسی ندارد؛ زیرا پیشینیان و نیز اهل بیت و دیگران آن روز را عید نگرفتند و اعیاد، شریعتی از شرایع است که در آن باید از دستور متابعت نمود، نه آن که بدعت گذاری کرد، این عمل همانند اعمال نصارا است که حوادث حضرت عیسی علیه السلام را عید می‌گیرند». (۱۷)

۲- شیخ عبدالعزیز بن باز می‌گوید: «جایز نیست برای پیامبر و غیر پیامبر مراسمی برپا شود و این عمل از بدعت‌های در دین است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و خلفای راشدین و دیگران از صحابه و تابعین، این چنین عملی انجام نداده‌اند». (۱۸)

۳- شورای دائمی فتوای وهابیان می‌گویند: «جایز نیست در سوگ انبیا و صالحین و نیز زنده کردن یاد آنان در روز تولدشان و برداشتن عَلم، چراغانی و شمع نصب کردن بر قبورشان مراسمی برگزار شود؛ زیرا تمام این امور از بدعت‌هایی است که در دین وارد شده و از موارد شرک است و پیامبر صلی الله علیه و آله و انبیا و صالحین گذشته این چنین نکرده‌اند. صحابه و هیچ یک از امامان مسلمین هم در طول سه قرن که بهترین قرن‌هاست چنین نکردند». (۱۹)

۴- ابن فوزان می‌گوید: «بدعت‌های این عصر زیاد است؛ از جمله برپایی جشن به

مناسبت ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله در ماه ربیع الاول می باشد». (۲۰)

۵ - ابن عثیمین می گوید: «برپایی مراسم جشن تولد برای فرزند که در آن تشبّه به دشمنان خداست، از عادت مسلمین نبوده؛ بلکه از دیگران به ارث رسیده است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس به قومی شبیه شود از زمره آن قوم به حساب می آید». (۲۱)

### برپایی جشن، مظهر حبّ و بغض

#### اشاره

حبّ و بغض دو امری است که بر نهاد انسان عارض شده و از آن دو به میل و عدم میل نفس انسان تعبیر می کنند.

#### وجوب محبت

#### توضیح

از ادله عقلی و نقلی استفاده می شود که محبت به برخی افراد بر انسان واجب است؛ از جمله:

#### ۱ - خداوند

خداوند متعال در رأس کسانی است که محبت به او اصالتاً واجب است، آن هم به جهت دارا بودن جمیع صفات کمال و جمال و وابستگی همه موجودات به او. لذا خداوند می فرماید: «قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ»؛ (۲۲) [ای رسول بگو ای مردم اگر شما پدران، پسران، برادران، زنان و

خویشاوندان خود و اموالی که جمع کرده و مال التجاره‌ای که از کساد شدن آن بیمناکید و منازلی که به آن دل خوش داشته‌اید را بیش از خدا و رسول و جهاد در راه او دوست می‌دارید، پس منتظر باشید تا امر نافذ خدا جاری گردد و خداوند، فسّاق و بدکاران را هدایت نخواهد کرد.»

## ۲ - رسول خدا صلی الله علیه و آله

از جمله کسانی که باید به خاطر خدا دوست بداریم، رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است؛ زیرا او واسطه فیض تشریح و تکوین است. لذا در آیه فوق در کنار نام خداوند از او هم یاد شده و به محبت او امر شده است. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «أحبوا الله لما يغذوكم وأحبوني بحب الله»؛ (۲۳) «خداوند را از آن جهت دوست بدارید که به شما روزی می‌دهد و مرا به خاطر خدا دوست بدارید.»

مناقب و فضایل و کمالات آن حضرت نیز از جمله عواملی است که انسان را به سوی آن حضرت جذب کرده و محبتش را در دل ایجاد می‌کند.

## ۳ - آل بیت پیامبر علیهم السلام

از جمله کسانی که محبت به آنها واجب است، اهل بیت رسول خدا علیهم السلام است؛ زیرا با قطع نظر از آن که آنان مجمع فضایل و کمالات بوده و واسطه فیض تکوین و تشریح الهی‌اند، پیامبر صلی الله علیه و آله به محبت و رزیدن به آنان امر نموده است؛ مثلاً در همان حدیث فوق پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «وأحبوا أهل بيتي لحبي»؛ «و اهل بیت من دوست بدارید.»

## عوامل لزوم حب آل رسول علیهم السلام

از آنجا که محبت به پیامبر صلی الله علیه وآله واجب است، محبت به آل رسول نیز به جهات زیر واجب و لازم است:

- ۱ - انتساب آنان به صاحب رسالت. لذا پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «کل سبب ونسب منقطع یوم القیامه اِلا سببی ونسبی»؛ (۲۴) «هر سبب و نسبی در روز قیامت منقطع است مگر سبب و نسب من.»
- ۲ - اهل بیت، محبوب خدا و رسولند؛ همان گونه که در حدیث «رایه» و حدیث «طیر» به آن‌ها اشاره شده است.
- ۳ - حبّ اهل بیت علیهم السلام اجر و مزد رسالت محمدی است؛ همان طور که خداوند متعال می‌فرماید: «قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى». (۲۵)
- ۴ - روز قیامت از محبت آل رسول سؤال می‌شود: «وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُؤُونَ». (۲۶) سبط بن الجوزی از مجاهد چنین نقل می‌کند: روز قیامت از محبت علی علیه السلام سؤال می‌شود. (۲۷)
- ۵ - معصومین علیهم السلام عدل کتاب الهی‌اند؛ همان طور که پیامبر صلی الله علیه وآله در حدیث «ثقلین» به آن اشاره فرمود: «إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي».
- ۶ - محبت به اهل بیت علیهم السلام شرط ایمان است؛ زیرا در احادیث صحیح از طریق شیعه و سنی وارد شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله خطاب به علی علیه السلام فرمود: «لَا يَحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يَبْغُضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ»؛ (۲۸) «ای علی! دوست ندارد تو را مگر مؤمن و دشمن ندارد تو را مگر منافق.»
- ۷ - اهل بیت علیهم السلام کشتی نجات امتند؛ چنان که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح من ركبها نجي، ومن تخلف عنها زخ في النار»؛ (۲۹) «مثل اهل بیتم در میان شما همانند کشتی نوح است، هر کس سوار بر آن شد، نجات یافته و هر کس از آن تخلف کرد، غرق شده است.»
- ۸ - حبّ اهل بیت علیهم السلام، شرط قبولی اعمال و عبادات است؛ زیرا پیامبر صلی الله



علیه و آله خطاب به علی علیه السلام فرمود: «اگر امت من آن قدر روزه بدارند که کمرشان مانند کمان خم شده و دلها فرو رود و آن قدر نماز بدارند به حدی که مانند تارها گردند، ولی تو را دشمن بدارند، خداوند آنان را به رو در آتش جهنم می اندازد». (۳۰)

۹ - اهل بیت علیهم السلام امان اهل زمینند؛ همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «النجوم امان لأهل السماء وأهل بیتی امان لأمتی من الأختلاف، فإذا خالفتها قبیلۀ من العرب اختلفوا فصاروا حزب إبلیس»؛ (۳۱) «ستارگان امان برای اهالی آسمانند و اهل بیت من امان برای امت من از اختلاف می باشند. پس هر گاه قبیله ای از عرب با اهل بیت مخالفت کنند بین خودشان اختلاف می افتد و در نتیجه از حزب ابلیس می گردند.»

این نکته قابل توجه است که محبت به مثابه نیرو محرکه ای است که قوای انسان را تحریک کرده تا به سوی محبوب و اقتدای به او پرکشد.

در جمع بندی از این مطالب به این نتیجه می رسیم که برپایی مراسم، جلوه ای از جلوه های محبت نسبت به محبوب است؛ زیرا از طرفی می دانیم که مردم در درجات محبت مختلفند و از طرفی دیگر اثر محبت تنها اقبال نفس و تحریک نفسانی نیست، بلکه ظهور و بروز داشته و در رفتارهای خارجی هم مؤثر است. البته اثر بیرونی آن هم تنها اطاعت و انقیاد از محبوب نیست - همان گونه که برخی می گویند - بلکه آثار و جلوه های دیگری نیز دارد که اطلاق ادله لزوم محبت تمام آنها را شامل می شود، مگر آن که با ادله دیگر معارضه داشته باشد؛ مثل قتل نفس در محبت محبوب.

جلوه های حب در زندگی انسان عبارتند از:

۱ - اطاعت و انقیاد؛

۲ - زیارت محبوب؛

۳ - تکریم و تعظیم محبوب؛

- ۴ - بر آوردن حاجات محبوب؛
- ۵ - دفاع از محبوب؛
- ۶ - حزن و اندوه در فراق محبوب؛ همانند حزن یعقوب در فراق یوسف.
- ۷ - حفظ آثار محبوب؛
- ۸ - احترام به فرزندان و نسل او؛
- ۹ - بوسیدن آنچه به او مرتبط است؛
- ۱۰ - برپایی مراسم جشن و مولودی خوانی در میلاد محبوب.

### برپایی مراسم از دیدگاه قرآن

#### اشاره

با مراجعه به قرآن پی می‌بریم که برپایی مراسم و یادبود، از مسائلی است که اصل آن را قرآن امضا، بلکه بدان ترغیب نموده است؛

۱ - از آیات مربوط به حج پی می‌بریم که بیشتر آن‌ها در حقیقت برپایی یادبود انبیا و اولیای الهی است، که به چند نمونه از آن اشاره می‌کنیم:

#### الف) مقام ابراهیم علیه السلام

خداوند متعال می‌فرماید: « وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّیًّا »؛ (۳۲) «مقام ابراهیم را جایگاه پرستش خداوند قرار دهید.»

خداوند متعال امر می‌کند که مسلمین از جای پای حضرت ابراهیم تبرک جسته و آنجا را به عنوان مصلی انتخاب کنند تا یاد حضرت ابراهیم علیه السلام و بنای کعبه زنده بماند.

بخاری در صحیح خود نقل می‌کند که هنگام ساختن خانه خدا، اسماعیل سنگ می‌آورد و ابراهیم نیز خانه را بنا می‌نمود، تا آن که ساختمان بالا رفت، سنگی را آوردند

و ابراهیم بالای آن رفت و هر دو با این حالت ساختمان خانه خدا را به اتمام رساندند. (۳۳)

### ب) صفا و مروه

خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا»؛ (۳۴) «صفا و مروه از شعائر دین خداست، پس هر کس حج خانه کعبه یا اعمال مخصوص عمره به جای آورد، پس باکی نیست که سعی صفا و مروه نیز به جای آورد.»

خداوند متعال سعی بین صفا و مروه را از مناسک حج قرار داد تا کوشش هاجر بین صفا و مروه در خاطره‌ها زنده بماند.

بخاری نقل می‌کند: ابراهیم هنگامی که هاجر و فرزندش اسماعیل را در سرزمین مکه رها نمود، آب تمام شد و عطش شدیدی بر هر دو غلبه نمود، فرزند از شدت عطش به خود می‌پیچید. هاجر به طرف کوه صفا رفت تا این وضعیت فرزند را نبیند و در ضمن سعی کند تا کسی را پیدا نموده و از او آب طلب نماید، ولی مایوس از کوه پایین آمد و با شتاب به طرف کوه مروه رفت، از کوه بالا رفت تا شاید شخصی را مشاهده نموده و از او آب طلب کند، ولی در این مکان نیز کسی را مشاهده نمود. این عمل هفت بار تکرار شد. ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: به این جهت است که حجاج هفت بار بین صفا و مروه طواف می‌نمایند. (۳۵)

### ج) فدیة

خداوند متعال می‌فرماید: «فَبَشِّرْهُ بِبُحَيْرٍ حَلِيمٍ \* فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ \* فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ \* وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ \* قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا

كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ \* إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ \* وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ؛ (۳۶) «پس مژده پسر بردباری را به او دادیم. آن گاه [که آن پسر رشدی یافت با او به سعی و عمل شتافت. ابراهیم گفت: ای فرزند گرامی من! در عالم خواب چنین دیدم که تو را قربانی می کنم، نظرت در این واقعه چیست؟ گفت: ای پدر! هر چه مأموری انجام ده، که ان شاء الله مرا از صابرين خواهی یافت. پس چون هر دو تسلیم امر حق گشتند، او را برای کشتن به روی افکند، ما در آن حال خطاب کردیم که ای ابراهیم! تو مأموریت عالم رؤیا را انجام دادی، ما نیکو کاران را چنین نیکو پاداش می دهیم، این ابتلا همان امتحانی است که حقیقت حال ایمان را روشن می کند و ما ذبح بزرگی را فدای او ساختیم.» خداوند متعال به پاس این فداکاری، حاجیان را امر نموده تا در منا به حضرت ابراهیم اقتدا کرده و به یادبود آن عمل عظیم و امتحان بزرگ، گوسفندی را در سرزمین منا قربانی نمایند.

### (د) رمی جمرات

احمد بن حنبل و طیالسی در مسندهای خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل می کنند: جبرئیل ابراهیم را به سوی جمره عقبه برد، در آن هنگام شیطان بر او نمایان گشت، ابراهیم هفت سنگ به او پرتاب نمود که صدای شیطان از آن بلند شد. سپس نزد جمره وسطی آمد، باز شیطان بر او ظاهر شد، در آن هنگام نیز هفت سنگ بر او پرتاب نمود که صدای او بلند شد. آن گاه به سوی جمره قصوی آمد، باز هم شیطان بر او ظاهر شد و حضرت ابراهیم او را با هفت سنگ رمی نمود، به حدی که صدایش در آمد. (۳۷)

مشاهده می نماییم که چگونه خداوند متعال به خاطر یادبود این قضیه، آن عمل را برای حجاج واجب کرده تا یاد آن واقعه، زنده بماند.

۲ - خداوند متعال می فرماید: « وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ »؛ (۳۸) «و هر

کس شعائر دین خدا را بزرگ و محترم دارد، این صفت دل‌های با تقواست.»

کیفیت استدلال به این آیه شریفه آن است که شعائر، جمع شعیره به معنای نشانه است و شعائر خداوند به معنای نشانه‌های خداوند و دین اوست. لذا هر عملی که مردم را به سوی خدا و دینش رهنمون و یادآوری کند، جزء شعائر الهی است که یکی از آنها برپایی مراسم جشن مولودی برای انبیا و اوصیا است که در آن وقت مردم با ذکر فضایل و کمالات آن ولی، به خداوند متعال نزدیک می‌شوند.

۳ - خداوند متعال می‌فرماید: « وَذَكَرَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ »؛ (۳۹) «و یادآوری ده آنان را به روزهای خداوند.»

مقصود از ایام خدا، ایام غلبه حق بر باطل و ظهور حق است، که ایام ولادت ولی خدا نیز یکی از مصادیق آن است؛ زیرا در روز ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله، خداوند متعال حق را (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) به دنیا آورد تا با او بر باطل غلبه کند.

۴ - خداوند متعال می‌فرماید: « قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى »؛ (۴۰) «[ای رسول خدا به امت بگو: من از شما اجر رسالت جز این نمی‌خواهم که مودت و محبت مرا در حق خویشاوندانم منظور دارید.»

بنابر این با برپایی مراسم مولودی اهل بیت پیامبر علیهم السلام و ذوی القربی و یادبود آنها مقداری از اجر رسالت نبوی را ادا کرده‌ایم.

۵ - خداوند متعال می‌فرماید: « وَالضُّحَى \* وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى »؛ (۴۱) «قسم به شب تار هنگامی که جهان را در پرده سیاه پوشاند.»

حلبی در «سیره حلبیه» می‌گوید: «خداوند متعال در این آیه به شب میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله قسم یاد کرده است. برخی گفته‌اند که مراد، شب اسراء است و مانعی ندارد که قسم به هر دو باشد.» (۴۲)

واضح است که قسم خوردن به چیزی، حکایت از اهمیت آن دارد. لذا با قسم، یاد آن را در ذهن مردم زنده کرده تا آن را مورد احترام قرار دهند.

۶ - خداوند متعال در تأیید یاری رسانی و تعظیم کنندگان پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: « فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ »؛ (۴۳) «پس آنان که به او گرویدند و حرمت و عزت او را نگاه داشتند و یاری اش کردند و از نوری که به او نازل شده پیروی کردند، آن گروه به حقیقت رستگاران عالمند.»

خداوند متعال در این آیه شریفه، یاری کنندگان و تعظیم کنندگان پیامبر صلی الله علیه و آله را ستوده و به رستگاری بشارت داده است. حال آیا برپایی مراسم در روز میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله یا مبعث او از مصادیق تکریم و تعظیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیست؟

۷ - خداوند متعال در شأن پیامبر می فرماید: « وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ »؛ (۴۴) «نام تو را بلند کردیم.»

بنابر این برپایی مراسم، نوعی بالا بردن سطح فکری مردم نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و شناساندن موقعیت پیامبر صلی الله علیه و آله به مردم است. اگر کسی اشکال کند که طبق مفاد آیه شریفه، نصرت و تکریم و تعظیم پیامبر صلی الله علیه و آله اختصاص به خداوند متعال دارد.

در جواب می گوئیم: خداوند در جایی دیگر می فرماید: « وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا ». (۴۵) آیا کسی در این مورد گمان می کند که نصرت پیامبر صلی الله علیه و آله مخصوص به خداوند است و ما در این باره هیچ تکلیف نداریم؟

۸ - همچنین خداوند می فرماید: « وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ »؛ (۴۶) «و ما این حکایات و اخبار انبیا را بر تو بیان می کنیم تا قلب تو را به آن قوی و استوار گردانیم.»

از این آیه به خوبی استفاده می شود که حکمت بیان سرگذشت انبیا برای پیامبر صلی الله علیه و آله تثبیت قلب ایشان است، تا در مشکلات ثابت قدم باشد. شکی نیست که

مسلمانان در این برهه از زمان احتیاج بیشتری به تثبیت قلوب دارند. لذا جا دارد که به مناسبت‌های خاص؛ همانند روز میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله یا مبعث، مردم را در محلی مقدس جمع کرده و آنان را به فضیلت آن روز یا شب آگاه ساخته و با سیره و فضایل پیامبر صلی الله علیه و آله آشنا سازیم تا قلوب مردم به دین الهی تقویت شود.

استاد عیسی بن عبدالله بن محمد بن مانع الحمیری - مدیر کل اداره اوقاف و شؤون اسلامی دبی - در توضیح آیه فوق می‌گوید: «همان‌گونه که خداوند متعال قصه‌های انبیا را برای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به جهت تثبیت قلب او بیان نمود، ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله نیز مشتمل بر خبرهای پیامبر صلی الله علیه و آله است که با یادآوری آنها، قلوب مؤمنین تثبیت خواهد شد. لذا این آیه دلالت دارد بر مطلوبیت تکرار یادبود مولد پیامبر صلی الله علیه و آله و عنایت داشتن به آن». (۴۷)

۹ - و نیز خداوند در قرآن می‌فرماید: «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا»؛ (۴۸) «بگو ای پیامبر در فضل و رحمت خداوند شادی نمایید.»

در جایی دیگر در شأن پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»؛ (۴۹) «ما تو را رحمتی برای همه عالمیان فرستادیم.»

سیوطی در «در المنثور» از ابن عباس درباره این آیه چنین نقل می‌کند: مقصود از فضل خدا علم، و مراد از رحمتش، وجود پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است. (۵۰)

آلوسی نیز در ذیل آیه شریفه می‌گوید: یکی از صفات مشهور پیامبر صلی الله علیه و آله رحمت است. (۵۱)

با جمع بین این دو آیه به این نتیجه می‌رسیم که باید در روزهایی که متعلق به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است؛ مانند میلاد و مبعث آن حضرت، با برپایی مراسم جشن، شادی نماییم. البته می‌توان با همین ادله و ملاک‌ها حکم برپایی مجالس بزرگداشت را به سایر اولیای الهی نیز تعمیم داد. این نکته قابل تأمل است که شادی نباید از حد مشروع آن تجاوز کند.

## برپایی مراسم از دیدگاه احادیث

با مراجعه به روایات نیز می توان به مشروعیت چنین مجالسی پی برد:

- ۱ - مسلم در صحیحش از ابی قتاده نقل می کند: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَأَلَ عَنْ صَوْمِ يَوْمِ الْإِثْنَيْنِ فَقَالَ: "ذَلِكَ يَوْمٌ وَلِدَتْ فِيهِ وَفِيهِ أَنْزَلَ عَلَيَّ"»؛ (۵۲) «همانا از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد علت استحباب روزه روز دوشنبه سؤال شد؟ فرمود: بدان جهت است که من در آن روز متولد شده و در آن روز بر من قرآن نازل گشت.»
- ۲ - مسلم همچنین از ابن عباس نقل می کند: «لَمَّا قَدِمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْمَدِينَةَ وَجَدَ الْيَهُودَ يَصُومُونَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ، فَسَأَلُوا عَنْ ذَلِكَ، فَقَالُوا: هُوَ الْيَوْمَ الَّذِي أَظْفَرَ اللَّهُ مُوسَى وَبَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى فِرْعَوْنَ، وَنَحْنُ نَصُومُ تَعْظِيمًا لَهُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: "نَحْنُ أَوْلَى بِمُوسَى". وَأَمْرٌ بِصَوْمِهِ»؛ (۵۳) «هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله وارد مدینه شد مشاهده نمود که یهودیان روز عاشورا را روزه می گیرند، از علت آن سؤال نمود؟ گفتند: این روزی است که خداوند موسی و بنی اسرائیل را بر فرعون پیروز گردانید، لذا آن روز را تعظیم می دارند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ما سزاوارتر به این عمل هستیم. لذا دستور داد تا روز عاشورا را روزه بدارند.»
- ابن حجر عسقلانی بنابر نقل سیوطی بدین حدیث بر مشروعیت برپایی مراسم ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله استدلال نموده است. (۵۴)
- ۳ - حافظ بن ناصرالدین دمشقی می گوید: «قَدْ صَحَّ أَنَّ أَبَالَهَبَ يَخْفَفُ عَنْهُ الْعَذَابُ فِي مِثْلِ يَوْمِ الْإِثْنَيْنِ، لِإِعْتَاقِهِ ثَوْبِيَّةً سَرُورًا بِمِيلَادِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ...»؛ (۵۵) «به نقل صحیح وارد شده که در روز دوشنبه به ابولهب تخفیف عذاب داده می شود، به جهت آن که کنیزش ثوبیه را در میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله از روی خوشنودی آزاد کرد.» از این مورد به طریق اولویت استفاده می کنیم که برپایی مراسم در مولد پیامبر صلی الله علیه و آله و یادبود آن حضرت از طرف یک مؤمن ارزش عظیمی دارد.



۴ - بیهقی از انس نقل می کند: «إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَقَّ عَنْ نَفْسِهِ بَعْدَ النَّبُوَّةِ، مَعَ إِنَّهُ قَدْ وَرَدَ إِنْ جَدَّهُ عَبْدِ الْمَطْلَبِ عَقَّ عَنْهُ فِي سَابِعِ وَلاَدَتِهِ»؛ (۵۶) «پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از نبوتش از طرف خود گوسفندی را عقیه نمود، با آن که در روایات وارد شده که ابوطالب برای پیامبر در روز هفتم ولادتش گوسفندی را عقیه کرده بود.»

سیوطی می گوید: «عقیقه هیچ گاه دو بار تکرار نمی شود، لذا باید این عمل پیامبر صلی الله علیه و آله را بر این حمل کنیم که پیامبر به جهت اظهار شکر از این که خداوند او را آفریده و رحمت برای عالمیان قرار داده است، عقیقه نمود؛ همان گونه که آن حضرت بر خود درود می فرستاد و به همین جهت مستحب است که ما هم به جهت شکرگزاری به درگاه الهی، در روز ولادتش اجتماع نموده و با اطعام دادن و امثال این امور که جنبه تقریبی دارد، شکر خدا را اظهار نماییم.» (۵۷)

۵ - ترمذی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که درباره فضیلت روز جمعه فرمود: «وفیه خلق آدم»؛ (۵۸) «در آن روز است که آدم خلق شد.»

از این حدیث استفاده می شود که برخی از ایام به جهت اتفاق خاص و مبارکی که در آن رخ داده، فضیلت دارد؛ چه رسد به روزی که در آن روز، میلاد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله باشد.

۶ - احمد بن حنبل و دیگران از اسود بن سریع نقل کرده اند که گفت: به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردم: «یا رسول الله! مدحت الله بمدحه ومدحتک بمدحه؟ قال رسول الله صلی الله علیه و آله: هات وابدأ بمدحه الله»؛ (۵۹) «ای رسول خدا! من خدا را به گونه ای و شما را نیز به گونه ای دیگر مدح کرده ام. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بیاور و شروع به مدح خدا کن.»

پیامبر صلی الله علیه و آله نفرمود: مرا مدح نکن، ولی فرمود: مدح را از خدا شروع نما.

۷ - احمد و دیگران از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که فرمود: «إِنَّ جَبْرَيْلَ ذَهَبَ بِإِبْرَاهِيمَ إِلَى جَمْرَةِ الْعَقْبَةِ، فَعَرَضَ لَهُ الشَّيْطَانُ فَرَمَاهُ بِسَبْعِ حَصِيَّاتٍ، فَسَاخَ.

ثم أتى الجمره الوسطى، فعرض له الشيطان فرماه بسبع حصيات، فساخ، ثم أتى الجمره القصوى فعرض له الشيطان، فرماه بسبع حصيات، فساخ...»؛ (٦٠) «جبرئيل ابراهيم را نزد جمره عقبه آورد که ناگهان شیطان بر او نمایان شد. حضرت او را هفت سنگ زد که شیطان به صدا درآمد. آن گاه ابراهیم علیه السلام را نزد جمره وسطی آورد، آنجا نیز شیطان خودش را نمایان ساخت. حضرت هفت سنگ به او پرتاب نمود. که شیطان به صدا درآمد. باز او را به نزد جمره قصوی برد که ناگهان شیطان بر او ظاهر گشت. حضرت با هفت سنگ او را نشانه گرفت، که شیطان به صدا درآمد...».

### عید میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله نزد اهل سنت

برخی از علمای اهل سنت برپایی مراسم جشن به مناسبت میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله را ستایش کرده و آن را از اعمال نیک و مستحب برشمرده‌اند که در ذیل به تعدادی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱ - قسطلانی در «المواهب اللدنیة» می‌نویسد: «در طول تاریخ، مسلمانان در ماه میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله جشن برپا کرده و به مردم اطعام داده و به انواع صدقات، مستمندان را یاری می‌دهند و با اظهار سرور و توجه به قرائت مولودی آن حضرت به او اظهار ارادت می‌نمایند... خداوند رحمت کند کسانی را که به این عمل عظیم دست می‌زنند». (٦١)

۲ - ابن عباد می‌گوید: «به نظر من مولود نبوی از اعیاد مسلمین است و هر کس در آن روز شادی و سرور نموده و با پوشیدن لباس فاخر و چراغانی، شادی خود را ابراز نماید، امری مباح انجام داده است». (٦٢)

۳ - سیوطی می‌گوید: «مولودی خوانی در ماه ربیع الاول مورد سؤال واقع شده که آیا از حیث شرع، امری پسندیده است یا مذموم؟ آیا کسی که انجام می‌دهد به او ثواب داده می‌شود یا خیر؟

جواب این است که اصل مولودی خوانی که عبارت است از اجتماع مردم و قرائت مقداری از قرآن و خواندن روایات در شأن پیامبر صلی الله علیه و آله و در پایان نیز ظرف های غذا آورده می شود و بین مردم توزیع می گردد، عملی است نیکو، که بانی و شرکت کننده آن مأجور بوده و به آنان ثواب داده می شود؛ زیرا با این عمل، قدر و منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله تعظیم شده و در ولادت آن حضرت اظهار شادی می شود». (۶۳)

۴ - شیخ عبدالله هروی معروف به «حبشی» می گوید: «برپایی مراسم و یادبود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از کارهای نیکوست، و دلیلی بر انکار آن وجود ندارد، بلکه سزاوار است که آن را سنت حسنه بنامیم». (۶۴)

۵ - دیار بکری می گوید: «همیشه در طول تاریخ، اهل اسلام در ماه ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله جشن برپا می کنند، و ولیمه آماده می سازند و در شب های این ماه به انواع صدقات تصدق می دهند، و اظهار سرور کرده و کارهای خیر را زیاد می کنند، و اعتنا و اهمیت به قرائت مولود شریف حضرت می دهند. و لذا از کرامات حضرت هر فضیلت عظیمی بر آنان ظاهر می گردد». (۶۵)

۶ - ابوشامه مقدسی می گوید: «و از جمله کارهای خوبی که در زمان ما پیدا شده، عملی است که در روز موافق با روز ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله از قبیل صدقات و کارهای خیر به ظاهر کردن زینت و اظهار سرور، انجام می دهند. این کارها علاوه بر این که در آن احسان و نیکی به فقراست، شعار و اعلان محبت به ایشان نیز می باشد». (۶۶)

۷ - رفاعی می گوید: «ادله جواز احتفال و برپایی مراسم در میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله بسیار است؛ مهم ترین آن ها عبارت است از:  
الف) برپایی مراسم در میلاد شریف، تعبیری از شادی و سرور به مصطفی صلی الله علیه و آله است

ب) خود حضرت، روز میلاد خود را بزرگ داشته و خدا را در آن روز بر نعمت بزرگش و تفضلش به جهت به وجود آمدنش شکر کرده است...

ج) شادی در میلاد حضرت به امر قرآن کریم مطلوب است؛ زیرا خداوند می‌فرماید: « قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا ». خداوند ما را امر کرده که در رحمتش شادی کنیم، و پیامبر صلی الله علیه و آله بزرگ‌ترین رحمت خدا است. قرآن می‌فرماید: « وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ».

د) پیامبر صلی الله علیه و آله همیشه به حوادث دینی مهم که وقش گذشته و منقضی شده بود، اهتمام می‌ورزید. و لذا هر گاه وقت آن می‌رسید، مناسب می‌دید تا یادی از آن روز کرده و با انجام طاعتی از طاعات، آن را تعظیم کند...

ه) در وقت ولادت شریف حضرت صلی الله علیه و آله مناسبت و فرصتی است تا انسان درود و سلام بسیاری برای پیامبر صلی الله علیه و آله بفرستد. کاری که مطلوب خدا است؛ آنجا که می‌فرماید: « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ».

و) در وقت ولادت حضرت صلی الله علیه و آله انسان یادی از شمایل و معجزات و سیره ایشان می‌کند، امری که خداوند متعال ما را به شناخت آن سفارش کرده است، آنجا که می‌فرماید: « لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ »؛ (۶۷) «به طور حتم برای شما در رسول خدا الگویی خوبی است، برای کسانی که امید رسیدن به خدا و روز قیامت داشته است.»

ز) برپایی مراسم فرصتی است برای ادای برخی از حقوق بزرگ آن حضرت که بر گردن ما است؛ زیرا خداوند متعال ما را به واسطه او هدایت کرده و از آتش دوزخ نجات داده و از تاریکی‌ها به نور هدایت کرده است...

ح) پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد فضیلت روز جمعه و مزایای آن فرمود: «در آن روز آدم متولد شد». از اینجا استفاده می‌شود، زمانی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله متولد شده به طریق اولی شریف است...

ط) علما و مسلمانان از گذشته و حال در تمام شهرها و مناطق، این عمل را حسن شمرده و آن را انجام داده‌اند؛ و لذا بدین جهت شرعاً مطلوب است؛ زیرا ابن مسعود نقل کرده: «ما رآه المسلمون حسناً فهو عند الله حسن، وما رآه المسلمون قبيحاً فهو عند الله قبيح»؛ «آنچه را مسلمانان حسن شمرده‌اند آن عمل نزد خداوند حسن است و آنچه را که مسلمانان قبیح شمرده‌اند آن عمل نزد خداوند نیز قبیح است.»

ی) مراسم جشن در حقیقت اجتماع به جهت زنده کردن یاد مصطفی صلی الله علیه و آله است، و این امری مشروع در اسلام است، همان گونه که اعمال حج، زنده کردن کارهای پسندیده است... .

ک) خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ». از این آیه استفاده می‌شود که حکمت در قصه‌گویی خبرهای رسولان بر پیامبر صلی الله علیه و آله به جهت تثبیت قلب شریف حضرت رسول صلی الله علیه و آله است. و شکی نیست که ما نیز امروز به این مسأله احتیاج داریم تا با قرائت سیره معطر و جهاد او و... قلوب خود را با ایمان به آن حضرت تثبیت نماییم. و برپایی مراسم نیز در راستای همین هدف است... .

ل) هر کاری را که پیشینیان انجام نداده‌اند و در صدر اول نبوده دلیل بر آن نیست که بدعت منکر و حرام است، بلکه لازم است که هر چه را حادث می‌شود بر ادله شرع عرضه نمود، آنچه را که مشتمل بر مصلحت است واجب می‌باشد... .

م) علما رحمهم الله حدیث «وكل بدعة ضلالة»؛ «و هر بدعتی ضلالت است.» را مقید به بدعت سیئه کرده‌اند. و دلیل بر این تقیید، چیزی است که از بزرگان صحابه و تابعین از امور حادث صادر شده که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله نبوده است... .

ن) و نیز هر نوآوری، بدعت حرام نیست، و اگر چنین بود باید کار ابوبکر و عمر و زید بن ثابت هم حرام باشد که دستور دادند قرآن جمع و تدوین شود تا با مرگ صحابه قاری آیات خدا از بین نرود! و نیز جمع و تدوین حدیث شریف در کتب صحاح و

سنن و دیگر مصادر، صحیح نباشد. و نیز نباید علم فقه و تجوید و توحید و دیگر علوم از علوم شرعی که بعد از عهد نبوی شریف، تصنیف و ابتکار شد تألیف گردد. و در آخر این که: تسامح دینی نشانه دین حنیف ما است که به آن امر شده‌ایم تا در حال صلح و جنگ، و هنگام مجادله و مناقشه و مخاطبه به آن رجوع نماییم». (۶۸)

### فواید برپایی مراسم

برپایی مراسم و یادبود اولیای الهی آثار و برکاتی دارد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

- ۱- هر ساله مسلمانان در آن روز به یاد پیامبر صلی الله علیه و آله و اولیای الهی افتاده و محبتشان نسبت به ایشان زیاده‌تر می‌گردد.
- ۲- برخی از کمالات و فضایل آن حضرات، تشریح و توضیح داده می‌شود و مردم نیز با تأسی به آنان، به خدا نزدیک‌تر می‌شوند.
- ۳- با اظهار فرح و شادی، ایمان و ارادت خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله و اولیای الهی ابراز داشته و آن را مستحکم می‌سازند.
- ۴- در پایان مجلس با اطعام و پخش شیرینی به ثواب اطعام رسیده و گروهی از ضعفا از این مجالس بهره‌مندی نیز می‌برند.
- ۵- در این مجالس یاد خدا زنده شده و مقدار زیادی از آیات قرآن تلاوت می‌شود.
- ۶- فرصت مناسبی است که مردم بیشتر بر پیامبر خود درود بفرستند.
- ۷- همچنین موقعیت مناسبی برای دعوت مردم به خدا و دستورات او فراهم می‌گردد.

### بررسی اشکالات و هائیان

#### اشاره

با وجود ادله فراوان از آیات، روایات و سیره مسلمین بر جواز، بلکه رجحان برپایی مراسم یادبود، باز هم وهابیان در مقابل عمل مسلمین ایستاده و با انواع ایرادات سست، مانع برپایی این عمل مقدس می‌شوند. اینک به ذکر برخی از ایرادات و پاسخ آنها می‌پردازیم:

### اشکال اول

برپایی مراسم و یادبود، نوعی عبادت غیر خدا است. (۶۹)

#### پاسخ

در جای خود اشاره شده است که عنصر مقوم عبادت، اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت کسی است که او را تعظیم می‌نماییم. لذا در صورتی که تکریم و تعظیمی از این عنصر خالی باشد، اصطلاحاً آن را عبادت نمی‌گویند.

### اشکال دوم

برپایی چنین مراسمی، همراه با اموری است که غالباً حرام است؛ همانند اختلاط زنان با مردان، قرائت مدح با موسیقی و غنا. (۷۰)

#### پاسخ

عمل گناه در هر مکان و زمانی حرام است؛ خواه در این مراسم باشد یا غیر آن، ولی ما نمی‌توانیم عملی ممدوح و پسندیده را به جهت امور جانبی که گاهی اتفاق می‌افتد مانع شویم، بلکه باید از اعمال خلاف و حرام جلوگیری نمود. (۷۱)

### اشکال سوم

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خانه‌های خود را قبر و قبر مرا عید قرار ندهید». (۷۲)  
ابن قیم به این حدیث بر حرمت برپایی مراسم استدلال کرده است. (۷۳)

### پاسخ

اولاً: دلیل، اخصّ از مدّعا است؛ زیرا روایت تنها اشاره به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله دارد، نه مطلق مکان‌ها.

ثانیاً: جهت آن شاید این باشد که انسان باید در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله با خضوع و خشوع باشد و این مسئله با اظهار فرح و سرور در کنار قبر سازگاری ندارد، ولی منافاتی ندارد که در جایی دیگر انجام گیرد.  
سبکی می‌گوید: محتمل است که معنای حدیث این باشد: قبر مرا مانند روزهای عید قرار ندهید، بلکه در کنار قبر من زیارت و سلام و دعا بخوانید. (۷۴)

### اشکال چهارم

در برپایی مراسم و مولودی خوانی، تشبّه به نصارا است. (۷۵)

### پاسخ

اولاً: تشبّه از عناوین قصدی است که در ترتّب حکم بر آن، احتیاج به قصد دارد. حال سؤال می‌کنیم که آیا احدی از مسلمین در برپایی مراسم، قصد تشبّه به کفار و نصارا را دارد؟ قطعاً جواب منفی است.

بخاری در کتاب مغازی از صحیح خود در باب غزوه احد نقل می‌کند: ابوسفیان برای تحریک مشرکین صدا داد: «أعل هبل، أعل هبل»؛ «زنده باد بت هبل، زنده باد بت هبل»  
پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شما نیز جواب او را بگویید. عرض کردند: چه بگوییم؟  
فرمود: بگویید: «اللّه أعلى وأجلّ». ابوسفیان بار دیگر شعار دیگری را برای تحریک



مشرکین به حمله سر داد: «نحن لنا العزى ولا عزى لكم»؛ «برای ماست عزى و شما عزى ندارید». پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شما نیز جواب او را بدهید. عرض کردند: چه بگوییم؟ فرمود: بگویید: «اللّٰهُ مولانا ولا مولى لكم»؛ (۷۶) «خدا مولای ماست و شما مولا ندارید».

آیا کسی مثل وهابیان می تواند به پیامبر صلی الله علیه و آله اعتراض نموده و بگوید: ای رسول خدا! این عمل تو تشبّه به کفار است و جایز نیست؟ مگر خداوند متعال در قرآن کریم نفرموده: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ»؛ (۷۷) «بر شما روزه نوشته و حتمی شده؛ همان گونه که بر اقوام قبل از شما نیز نوشته شده بود.» پس مجرد تشابه یک عمل با کردار پیشینیان، دلیلی بر بطلان آن نیست.

شیخ شلتوت در کتاب «الفتاوی» در جواب سؤال کسی که از او درباره کلاه‌هایی که از غرب وارد می شود سؤال نمود، می گوید: «صحیح نیست که بگوییم این کلاه‌ها زیّ خاص غیر مسلمین و شعار غیر اسلامی است، بلکه مسلمان و غیر مسلمان در آن مساوی است و آنچه که مسلمانان به سر می گذارند به قصد تشبه به غیر مسلمین در خصوصیات دینشان نیست، بلکه به جهت جلوگیری از حرارت خورشید یا سرمای زمستان از آن استفاده می کنند. لذا مشکلی ندارد.» (۷۸)

ثانیاً: اساس جواز یک عمل، انطباق آن با کتاب و سنت است؛ خواه شبیه به عمل دیگران باشد یا نه. و ما مشروعیت آن را با ادله عام و خاص ثابت کردیم. ثالثاً: همان گونه که از کلام شیخ شلتوت استفاده شد، مقصود از تشبّه به نصارا، تشبّه در اختصاصیات آنان؛ از قبیل صلیب و زدن ناقوس است، نه در هر عملی.

### اشکال پنجم

سلف صالح این عمل را انجام ندادند.

## پاسخ

اولاً: در اصول به اثبات رسیده که عدم فعل معصوم دلالت بر حرمت، و فعل معصوم دلالت بر وجوب ندارد، بلکه تنها عدم فعل، دلالت بر عدم وجوب و فعل دلالت بر عدم حرمت دارد. پس مجرد انجام ندادن، دلیل بر حرمت و عدم جواز نیست. ثانیاً: سیره و عمل مسلمین تا عصر ابن تیمیه، برپایی مراسم بوده و اهل سنت تصریح دارند که اجماع حجّت است. ثالثاً: این که در کلام ابن تیمیه آمده: محبت سلف صالح نسبت به رسول خدا بیشتر بوده و اگر جایز می بود حتماً این عمل را انجام می دادند، این حرف، خلاف احادیث نبوی است؛ زیرا در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به صحابه آمده: «همانا زود است که اقوامی بیایند که از شما محبتشان نسبت به من بیشتر باشد». (۷۹)

## اشکال ششم

اختصاص دادن روزی خاص برای اظهار فرح و شادی بدعت است.

## پاسخ

اولاً: همان گونه که به اثبات رسیده، گاهی مکانی به جهت مظروفش شرف پیدا می کند، زمان نیز این چنین است؛ برخی از زمان ها به جهت عمل خاصی که در آن انجام گرفته ارزشمند است؛ همانند شب قدر که قرآن می فرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ»؛ «ما قرآن را در شب مبارکی نازل کردیم». پس اگر مراسمی را در وقت خاصی مثل میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله یا غدیر انجام می دهیم به جهت مبارکی آن زمان خاص است.

ثانیاً: اوامر شارع گاهی به شیئی به عنوان عام آن تعلق می گیرد، که تطبیقش بر مصادیق بر عهده مکلف است؛ همانند کمک به فقرا، که حکم بر موضوعی کلی است (کمک

به فقرا)، ولی تطبیق آن بر مصادیق خاص، به عهده مکلف واگذار شده تا هر نوع کمکی که فقیر لازم دارد و مقدور اوست انجام دهد. در اینجا نیز تطبیق آن بر وقتش به مکلف واگذار شده تا در هر وقتی که مناسب می‌بیند پیاده نماید.

### تألیفات درباره برپایی مراسم

علمای اهل سنت درباره جواز بلکه استحباب و رجحان برپایی مراسم جشن ولادت، کتاب‌های مستقلی تألیف کرده‌اند. اینک به اسامی برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱ - «حسن المقصد فی عمل المولد»، حافظ جلال‌الدین سیوطی.

۲ - «الحاوی للفتاوی»، سیوطی.

او در یکی از فصول این کتاب بحثی را تحت عنوان «حکم الاحتفال بالمولد النبوی» مطرح کرده است.

۳ - «جامع الآثار فی مولد النبی المختار»، در سه جلد، از ابن کثیر دمشقی.

۴ - «اللفظ الرائق فی مولد خیر الخلائق»، از ابن کثیر.

۵ - «مورد الصادی فی مولد الهادی»، از ابن کثیر. (۸۰)

۶ - «المورد الهنی فی المولد السنّی»، از حافظ عراقی.

۷ - «التبر المسبوک فی ذیل السلوک»، از حافظ سخاوی.

۸ - «المولد الروی فی المولد النبوی»، ملا علی قاری.

### عزاداری از دیدگاه عقل

#### توضیح

یکی از سؤال‌ها یا اعتراضاتی که برخی اوقات توسط برخی افراد و یا وهابیان مطرح می‌شود این است که چرا در سوگ اولیای الهی عزاداری می‌کنیم؟ و چرا در سوگ آنها می‌گرییم و مراسم برپا می‌کنیم؟ چرا به سینه می‌زنیم و مرثیه می‌خوانیم؟ و چرا

در مورد گذشته‌ها تجدید خاطره می‌کنیم؟ آیا آن‌ها به عزاداری ما احتیاج دارند یا ما به عزاداری برای آن‌ها محتاجیم؟

وهابیان این عمل را بدعت می‌دانند و می‌گویند: هیچ دلیل و مدرکی برای آن‌ها وجود ندارد و لذا جزء سنت به حساب نمی‌آید و باید ترک شود. اینک به بررسی این موضوع در سطوح مختلف می‌پردازیم:

### ۱ - عزاداری و احیای فرهنگ عاشورا

با مراجعه به عقل سلیم پی می‌بریم که برپایی مراسم عزای اولیای الهی، خصوصاً سرور و سالار شهیدان امام حسین علیه السلام موافق با عقل است، زیرا احیا و تکریم آنان در حقیقت تکریم شخصیت عظیم و شعارهای آنان است و هر امتی که بزرگان خود را تکریم نکند محکوم به شکست و نابودی است. بزرگانند که تاریخ امت‌ها را ترسیم کرده و آن را می‌سازند.

### برخی از شعارهای حسینی

- ۱ - «انّی لا أرى الموت إلا سعادة، و الحیاء مع الظالمین إلا برماً»؛ (۸۱) «من در چنین شرایطی مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمگران را جز رنج و نکبت نمی‌دانم.»
- ۲ - «لیس الموت فی سبیل العزّ إلا حیاة خالدة، و لیست الحیاء مع الذلّ إلا الموت الذی لا حیاة معه»؛ «مرگ در راه عزت جز زندگانی جاویدان نیست. و زندگانی با ذلت جز مرگ نیست.»
- ۳ - «ألا و إنّ الدعی ابن الدعی قد رکز بین اثنتین، بین السلّة و الذلّة و هیهات منّا الذلّة...»؛ «آگاه باشید که زنازاده، پسر زنازاده [ابن زیاد] مرا بین دو چیز مخیر ساخته است. یا با شمشیر کشیده آماده جنگ شوم و یا لباس ذلت بپوشم و با یزید بیعت کنم، ولی ذلت از ما بسیار دور است.»

۴ - «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» و علی الاسلام السلام إذ قد بليت الأمة براع مثل یزید؛ (۸۲) «ما برای خدا و به سوی او رجوع خواهیم کرد. هنگامی که امت به رهبری مانند یزید مبتلا است باید با اسلام وداع کرد.»

۵ - «... إِنِّي لَمْ أَخْرَجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مَفْسَدًا وَلَا ظَالِمًا، وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لَطَلِبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَابِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ...»؛ (۸۳) «من به جهت طغیان گری و ایجاد تفرقه بین مسلمین و فساد و ظلم قیام نکردم، بلکه برای اصلاح در امت جد خود خروج نمودم، می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کرده و به سیره جد و پدرم علی بن ابی طالب عمل کنم.»

## ۲ - ارتباط عاطفی امت با اولیای الهی

یکی از راه‌های اساسی و مهم در توجیه مسائل عقیدتی و سیاسی و اجتماعی مردم، راه تحریک عاطفه در وجود انسان است. انسان از این سو، بیشتر تأثیرپذیر است تا جنبه عقلی و جوانب دیگر. به تعبیری دیگر، این روش مؤثرتر از دیگر جوانب است. حال با توجه به قضیه شهادت اولیای الهی خصوصاً سرور و سالار شهیدان، تذکر و توجه دادن مردم به آن واقعه سبب تحریک احساس‌های مردم خواهد شد و از این طریق می‌توانیم آن بزرگواران را به عنوان الگو معرفی کرده، شعارها و دستورهایشان را - که همان شعارها و دستورهای خداوند است - به مردم برسانیم. بدین دلیل است که امام زین العابدین علیه السلام بعد از واقعه عاشورا تا بیست سال برای شهدای کربلا، خصوصاً پدرش امام حسین علیه السلام گریه می‌کرد.

این مطلب با در نظر گرفتن مدح پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در مورد آن حضرت بیشتر مشخص می‌شود:

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «حسین منی و أنا من حسین، أحب الله من أحب»

حسیناً؛ (۸۴) «حسین از من است و من نیز از حسینم، خداوند دوست می‌دارد هر کس که حسین را دوست دارد.»

هم چنین پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الحسن و الحسین سیدا شباب أهل الجنة»؛ (۸۵) حسن و حسین سرور و سید جوانان اهل بهشتند.»

### ۳ - بهره‌برداری از جوّ معنوی مجالس

از آنجا که روح ملکوتی امام حسین علیه السلام و سایر اولیای الهی در این جلسات حاضرند لذا انسان و حتی اطفال نیز با شرکت در این مجالس می‌توانند از فیوضات آن بهره‌مند شوند.

از یکی از بزرگان نقل شده که می‌فرمود: «... قنداقه نوزادان را تا چند ماهگی در مجالس علم و محافل ذکر و حسینیه و محلّهای عزاداری که اسم سیدالشهدا در آن برده می‌شود ببرید، چرا که نفس طفل همچون مغناطیس است و علوم و اوراد و اذکار و قدوسیت روح امام حسین علیه السلام را جذب می‌کند. طفل گر چه زبان ندارد، ولی ادراک می‌کند، و روحش در دوران کودکی اگر در محلّ یا محالّ معصیت برده شود آن جرم و گناه او را آلوده می‌کند، و اگر در محلّهای ذکر و عبادت و علم برده شود آن پاکی و صفا را به خود می‌گیرد.

او می‌فرمود: شما اطفال خود را در کنار اطاق روضه‌خوانی یا اتاق ذکری که دارید قرار بدهید، علمای سابق این طور عمل می‌نمودند؛ زیرا آثاری را که طفل در این زمان اخذ می‌نماید تا آخر عمر در او ثابت می‌ماند و جزء غرایز و صفات فطری او می‌گردد، زیرا که نفس بچه در این زمان قابلیت محضه است، گر چه این معنای مهم و این سرّ خطیر را عامّه مردم ادراک نمی‌کنند.»

### ۴ - اصلاح و ارشاد جامعه

**اشاره**

گر چه مردم در جلساتی که به نام سیدالشهدا علیه السلام بر پا می شود به عشق حضرت شرکت می کنند، ولی در ضمن با گوش دادن و فراگیری معارف اسلامی و مسائل دینی خود؛ اعم از اعتقادات و احکام و اخلاقیات، به فیض عظمای دیگر نایل شده و از این طریق به کمال و سعادت خواهند رسید. همان هدفی که امام حسین علیه السلام به خاطر آن به شهادت رسید.

**عزاداری از مظاهر حب و بغض**

حب و بغض دو امر متناقض است که بر خاطر انسان عارض شده و از آن دو به میل و بی میلی نفس به چیزی تعبیر می شود.

**کسانی که محبت آنها واجب است****توضیح**

از ادله عقلی و نقلی استفاده می شود که محبت برخی افراد بر انسان واجب است:

**۱ - خداوند**

خداوند متعال در رأس کسانی است که محبت او اصالتاً به جهت دارا بودن همه صفات کمال و جمال، و این که همه موجودات به او وابسته اند، واجب است.

خداوند متعال می فرماید: «قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ»؛ (۸۶) «[ای رسول بگو امت را که ای مردم! اگر شما پدران و پسران و برادران و زنان و خویشاوندان خود را و اموالی که جمع آورده اید و مال التجاره ای که از

کسادى آن بیمناکيد و منازلی که به آن دل خوش داشته‌اید بیش از خدا و رسول و جهاد در راه او دوست می‌دارید، پس منتظر باشید تا امر نافذ خدا جاری گردد و خدا فاسقان و بدکاران را هدایت نخواهد کرد.»

## ۲ - رسول خدا صلی الله علیه و آله

از جمله کسانی که به خاطر خدا باید دوست بداریم رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است، زیرا او واسطه فیض تشریح و تکوین است. از همین رو در آیه فوق در کنار نام خداوند از حضرت یاد شده و امر به محبت او شده است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «أحبوا الله لما يغذوكم و أحبوني بحب الله...»؛ (۸۷) خداوند را از آن جهت دوست بدارید که شما را روزی می‌دهد و مرا به خاطر خدا دوست بدارید.»

از طرف دیگر، مناقب و فضایل و کمالات آن حضرت از جمله عواملی است که انسان را جذب آن حضرت کرده و محبتش را در دل می‌آورد.

## ۳ - آل بیت پیامبر علیهم السلام

در قرآن و روایات اسلامی - اعم از شیعی و سنی - بر مودت و محبت اهل بیت پیامبر علیهم السلام تأکید فراوان شده است؛ و این تنها بدان جهت نیست که آنان ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله و از نسل اویند، بلکه از آن جهت است که آنان دارای فضایل و کمالات، و به عبارت دیگر جامع همه صفات کمال و جمالند؛ به تعبیر دقیق‌تر، مظهر صفات جمال و جلال الهی اند. لذا در حقیقت، دوست داشتن آنان با آن جامعیت، محبت به خوبی‌هایی است که در آنان به نحو کامل تجلی نموده، و منبع همه این خوبی‌ها خداوند متعال است. پس در حقیقت محبت و اظهار عشق و ارادات قلبی به اهل بیت علیهم السلام، محبت و اظهار ارادت به خداوند متعال است و از آنجا که



محبت، نیرویی است که انسان را به سوی محبوب سوق می‌دهد، پس از جنبه تربیتی، محبت به خوبان، انسان را به خوبی‌ها سوق می‌دهد.

### اهل بیت کیانند؟

با مراجعه به کتاب‌های لغت و اصطلاح‌علماء، و نیز کتاب‌های حدیث پی می‌بریم که مراد از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله افراد خاصی هستند و اهل بیت، شامل تمام وابستگان نسبی و سببی ایشان نمی‌شود:

الف - اهل بیت در لغت و عرف:

ابن منظور افریقی در لسان‌العرب می‌گوید: «اهل انسان نزدیک‌ترین مردم است به انسان، و کسانی که آنان را به نسب یا دین جمع می‌کند». (۸۸)

ب - اهل بیت در قرآن و سنت:

در قرآن و روایات، اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد افراد خاصی به کار رفته که همان رسول خدا صلی الله علیه و آله و امام علی و فاطمه زهرا و حسن و حسین علیهم السلام است. و بقیه ذریه پاک نیز به آنان ملحقند، که همان نه امام معصوم از فرزندان امام حسین علیهم السلام هستند.

ام سلمه می‌گوید: هنگامی که آیه «انَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد، حضرت، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را احضار کرده و فرمود: «اینان اهل بیت منند». (۸۹)

و امام حسین علیه السلام فرمود: «أنا اهل بيت النبوة»؛ (۹۰) «ما اهل بيت نبوتیم.»

مسلم به سند خود از عایشه نقل می‌کند: هنگام صبح پیامبر صلی الله علیه و آله از منزل خارج شد، در حالی که بر دوش او پارچه‌ای بافته شده از موی سیاه به نام «کسا» بود، حسن بن علی بر او وارد شد او را داخل آن کسا نمود. آن‌گاه حسین علیه السلام وارد شد او را نیز داخل آن کرد. سپس فاطمه علیها السلام آمد او را نیز داخل کسا کرد، بعد

علی علیه السلام وارد شد او را نیز داخل نمود. پس این آیه را قرائت نمود: «انَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً». (۹۱)

أحمد بن حنبل می گوید: هنگامی که آیه «مباهله» بر پیامبر صلی الله علیه وآله نازل شد، حضرت؛ علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را خواست، آن گاه عرض کرد: «بار خدایا! اینان اهل بیت من هستند». (۹۲)

### دوستی اهل بیت در قرآن کریم

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ»؛ (۹۳) «[ای رسول ما به امت [بگو من از شما هیچ اجری برای رسالت نمی خواهم جز این که مودت و محبت مرا در حق خویشاوندانم منظور دارید].»

این آیه معروف به آیه مودت است که در اغلب کتاب های تفسیر و حدیث و تاریخ، نزول آن را در حق اهل بیت علیهم السلام می دانند.

سیوطی در تفسیر این آیه به اسناد خود از ابن عباس نقل می کند: هنگامی که این آیه: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ» بر پیامبر صلی الله علیه وآله نازل شد، صحابه عرض کردند: ای رسول خدا! خویشاوندان تو کیانند که مودت آنان بر ما واجب است؟ حضرت صلی الله علیه وآله فرمود: «علی و فاطمه و دو فرزندان آن ها». (۹۴)

در خطبه ای که امام حسن علیه السلام بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام ایراد کردند، بعد از حمد و ثنای الهی فرمود: «... و أنا من أهل البيت الذي افترض الله مودتهم على كل مسلم، فقال تبارك و تعالی: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا» فاقتراف الحسنه مودتنا أهل البيت؛ «... و من از اهل بیتی هستم که خداوند مودت آنان را بر هر مسلمانی واجب نموده است، پس خداوند تبارک و تعالی فرمود: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ...»، پس انجام کار نیک مودت ما

اهل بیت است.»

امام صادق علیه السلام به ابی جعفر احوال فرمود: «چه می گویند اهل بصره در این آیه: « قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ؟ » عرض کرد: فدایت گردم، آنان می گویند: این آیه در شأن خویشاوندان رسول خداصلی الله علیه وآله است. حضرت فرمود: «دروغ می گویند، تنها در حق ما اهل بیت، علی و فاطمه و حسن و حسین اصحاب کسا نازل شده است.» (۹۵)

می دانیم که حصر در این روایات، اضافی است نه حقیقی، و لذا شامل بقیه امامان نیز می شود.

### دوستی اهل بیت علیهم السلام در روایات

در روایات فریقین همانند قرآن کریم به طور صریح بر محبت اهل بیت علیهم السلام تأکید شده است که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - وادار نمودن بر دوستی اهل بیت علیهم السلام؛

رسول الله صلی الله علیه وآله می فرماید: «ادبوا اولادکم علی ثلاث خصال: حبّ نبیکم، وحبّ اهل بیته، و قراءه القرآن»؛ (۹۶) اولاد خود را بر سه خصلت تربیت کنید: دوستی پیامبرتان، دوستی اهل بیتش، و قرائت قرآن.»

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «أحسن الحسنات حبنا، و أسوأ السيئات بغضنا»؛ (۹۷) بهترین نیکی ها حب ما، و بدترین بدی ها بغض ما اهل بیت علیهم السلام است.»

۲ - دوستی اهل بیت دوستی رسول خداست؛

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «أحبوا الله لما يغذوكم من نعمه، وأحبوني لحبّ الله، و أحبوا اهل بيتي لحبي»؛ (۹۸) «خدا را دوست بدارید به جهت آن که از نعمت هایش به شما روزی می دهد. و مرا به جهت دوستی خدا دوست بدارید، و اهل بیتم را نیز به جهت دوستی من دوست بدارید.»

زید بن ارقم می گوید: در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم که دیدم فاطمه زهرا علیها السلام داخل حجره پیامبر صلی الله علیه و آله شد، در حالی که دو فرزندش حسن و حسین با او بودند، و علی علیه السلام نیز پشت سر آنان وارد شد، پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان نظر کرده، فرمود: «من أحبّ هؤلاء فقد أحبّنی، و من ابغضهم فقد أبغضنی»؛ (۹۹) هر کس اینان را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر کس که اینان را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است.»

امام صادق علیه السلام فرمود: «من عرف حقنا و أحبنا فقد أحبّ الله تبارک و تعالی»؛ (۱۰۰) هر کس حق ما را شناخته، ما را دوست بدارد در حقیقت خداوند تبارک و تعالی را دوست داشته است.»

۳ - حبّ اهل بیت اساس ایمان است؛

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «أساس الإسلام حبّی و حبّ أهل بیتی»؛ (۱۰۱) «اساس اسلام، دوستی من و اهل بیت من است.»

همچنین فرمود: «لکلّ شیء أساس، و أساس الإسلام حبنا أهل البيت»؛ (۱۰۲) «برای هر چیزی اساسی است و پایه اسلام حبّ ما اهل بیت است.»

۴ - حبّ اهل بیت علیهم السلام عبادت است؛

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «حبّ آل محمد يوماً خیر من عبادة سنه، و من مات علیه دخل الجنّة»؛ (۱۰۳) «یک روز دوستی آل محمد، بهتر از یک سال عبادت است، و کسی که بر آن دوستی بمیرد داخل بهشت می شود.»

۵ - دوستی اهل بیت علیهم السلام نشانه ایمان است؛

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «لا یؤمن عبد حتّی أكون أحبّ إلیه من نفسه، و أهلی أحبّ إلیه من أهله، و عترتی أحبّ إلیه من عترته، و ذاتی أحبّ إلیه من ذاته»؛ (۱۰۴) «هیچ بنده ای ایمان کامل پیدا نمی کند، مگر در صورتی که من

دوست داشتنی تر نزد او از خودش باشم، و نیز اهل بیتم از اهلش محبوب تر، و عترتم از

عترتش دوست داشتنی تر و ذاتم از ذاتش محبوب تر باشد.»

۶ - دوستی اهل بیت نشانه پاکی ولادت؛

پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره به علی علیه السلام کرد و فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ! اِمْتَحِنُوا أَوْلَادَكُمْ بِحَبِّهِ، فَإِنَّ عَلِيًّا لَا يَدْعُو إِلَى ضَلَالَةٍ، وَلَا يَبْعَدُ عَنْ هَدْيٍ، فَمَنْ أَحَبَّهُ فَهُوَ مِنْكُمْ، وَمَنْ أَبْغَضَهُ فَلَيْسَ مِنْكُمْ»؛ (۱۰۵) «ای مردم! اولاد خود را به دوستی علی امتحان نمایید، زیرا او شما را به گمراهی دعوت نمی کند و از هدایت دور نمی سازد. پس هر یک از اولاد شما که علی را دوست بدارد از شماست، و هر کدام که او را دشمن بدارد از شما نیست.»

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: در وصیّتی که پیامبر صلی الله علیه و آله به اباذر کرده آمده است: «یا اباذر! مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَلِيَحْمَدَ اللَّهَ عَلَيَّ أَوَّلَ النِّعَمِ. قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَا أَوَّلُ النِّعَمِ؟ قَالَ: طَيِّبُ الْوَلَادَةِ، أَنَّهُ لَا يَحِبُّنَا إِلَّا مَنْ طَابَ مَوْلَدُهُ»؛ (۱۰۶) «ای اباذر! هر کس ما اهل بیت را دوست دارد باید بر اولین نعمت، خداوند را ستایش نماید. ابوذر عرض کرد: ای رسول خدا! اولین نعمت چیست؟ فرمود: نیکی ولادت، زیرا دوست ندارد ما را مگر کسی که ولادتش پاک است.»

۷ - سؤال از دوستی اهل بیت در روز قیامت؛

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «أَوَّلُ مَا يُسْأَلُ عَنْهُ الْعَبْدُ حَبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»؛ (۱۰۷) «اولین چیزی که در روز قیامت از بنده سؤال می شود، دوستی ما اهل بیت است.» و نیز فرمود: «لَا تَزُولُ قَدَمًا عَبْدٌ يَوْمَ الْقِيَمَةِ حَتَّى يُسْأَلَ عَنْ أَرْبَعٍ: عَنْ عَمْرِهِ فِيمَا أَفْنَاهُ، وَعَنْ جَسَدِهِ فِيمَا أَبْلَاهُ، وَعَنْ مَالِهِ فِيمَا أَنْفَقَهُ وَمَنْ أَيْنَ كَسَبَهُ، وَعَنْ حَبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»؛ (۱۰۸) «روز قیامت بنده قدم از قدم بر نمی دارد تا آن که از چهار چیز سؤال شود: از عمرش که در چه راهی صرف کرده، و از بدنش که در چه راهی به کار گرفته، و از مالش که در چه راهی خرج کرده و از کجا به دست آورده است، و از دوستی ما اهل بیت.»

## ادله خاص

روایاتی که تاکنون ذکر شد، اشاره به دوستی مجموعه اهل بیت علیهم السلام داشت؛ دسته‌ای دیگر از روایات، اشاره به دوستی و محبت برخی از اهل بیت دارد که به تعدادی از آنها نیز اشاره می‌کنیم:

## ۱ - دوستی امام علی علیه السلام؛

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «برائۀ من النار حبّ علیّ»؛ (۱۰۹) «تنها راه دوری از آتش جهنم، دوستی علی علیه السلام است.»

و نیز فرمود: «یا علی! طوبی لمن احبک و صدق فیک، و ویل لمن أبغضک و کذب فیک»؛ (۱۱۰) «ای علی! خوشا به حال کسی که تو را دوست داشته و در حق تو صادق باشد، و وای بر کسی که تو را دشمن داشته و در حق تو کاذب باشد.»

أم سلمه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «لا یحبّ علیاً منافق، و لا یبغضه مؤمن»؛ (۱۱۱) «منافق، علی علیه السلام را دوست ندارد و مؤمن او را دشمن ندارد.»

امام علی علیه السلام فرمود: «والذی فلق الحبه و برأ النسمه، إنه لعهد النبى الأمی الیّ أنه لا یحبّنی إلّا مؤمن، و لا یبغضنی إلّا منافق»؛ (۱۱۲) «قسم به کسی که دانه را شکافت، و انسان را آفرید، هر آینه عهده‌ی است از پیامبر امّی به من که دوست ندارد مرا مگر مؤمن، و دشمن ندارد مرا مگر منافق.»

## ۲ - دوستی فاطمه زهرا علیها السلام؛

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «فاطمه بضعة منی، من أغضبها فقد أغضبنی»؛ (۱۱۳) «فاطمه پاره تن من است، هر کس او را به غضب آورد، مرا خشمگین کرده است.»

از عایشه سؤال شد: کدامین شخص از زنان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله محبوب‌تر

بوده است؟ گفت: فاطمه. سؤال شد: از مردان؟ گفت: همسرش. (۱۱۴)

۳ - دوستی امام حسن و حسین علیهما السلام؛

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هذان ابنای الحسن و الحسین، اللَّهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُمَا، اللَّهُمَّ فَأُحِبُّهُمَا وَ أَحَبُّ مَنْ يُحِبُّهُمَا»؛ (۱۱۵) «اینان دو فرزندان من هستند، بار خدایا! من آنان را دوست می دارم. بار خدایا! تو نیز آنان و هر کس که آنان را دوست دارد، دوست بدار.» و نیز فرمود: «الحسن و الحسین ریحانای»؛ (۱۱۶) «حسن و حسین دو دسته گل من هستند.»

### جلوه های حبّ در زندگی انسان

انسان که کسی را دوست دارد این دوستی تنها حالتی نیست که در نفس باقی بماند بلکه همان گونه که اشاره شد، اقبال دارد و این اقبال منشأ ظهور و بروز در زندگی انسان است. و اگر محبت در موردی رجحان پیدا کرد به تبع آن مظاهر و بروزات آن نیز راجح می گردد و ادله استحباب شامل آن ها نیز می شود، مگر در مواردی که مظهر مورد نهی قرار گیرد؛ مثل القاء به هلاکت انداختن خود به جهت محبوب که این مورد از دلیل استحباب خارج می شود. اینک به برخی مظاهر حب اشاره می کنیم:

- ۱ - اطاعت و انقیاد.
- ۲ - زیارت محبوب.
- ۳ - تکریم و تعظیم محبوب.
- ۴ - برآورده کردن حاجت های محبوب.
- ۵ - دفاع از محبوب به انحاء مختلف.
- ۶ - حزن و اندوه در فراق محبوب.
- ۷ - حفظ آثار محبوب.
- ۸ - احترام به فرزندان و نسل محبوب.

۹ - بوسیدن آن چه به او مرتبط است.

۱۰ - برپایی مراسم جشن و مولودی خوانی در میلاد محبوب.

نتیجه این که اقامه عزاداری نیز لوازم و مظاهر حبّ اهل بیت علیهم السلام است.

## روان شناسی عزاداری

### اشاره

بیشترین و مهم‌ترین تأثیری که مراسم عزاداری بر شرکت کنندگان دارد تأثیرات روانی است و بیشتر شرکت کنندگان نیز در پی همین نوع تأثیرات هستند. لذا برخی می‌گویند: عزاداری و ازدیاد این مراسم در طول سال و به مناسبت‌های مختلف باعث می‌شود که جامعه از شادی‌ها دور باشد و بیشتر احساس غمگینی کند و در نتیجه باعث افزایش افسردگی در جامعه شود. اینک به بررسی این سؤال و پاسخ به آن می‌پردازیم.

### مراتب گریه

### توضیح

گریه دارای یک ظاهر است و یک باطن. ظاهر آن یک امر فیزیولوژیک است؛ یعنی باید تأثیرات روانی از طریق محرک‌های بیرونی یا درونی مثل تفکر شکل گیرد، سپس این تأثیرات وارد چرخه فیزیولوژی مغز و اعصاب شود. در این هنگام بخش خاصی از مغز فعال شده و غدد اشکی چشم را فرمان فعالیت می‌دهد، و در نهایت قطرات اشک جریان پیدا می‌کند که ما آن را گریه می‌نامیم. باطن گریه همان تأثیرات درونی است. نگاه روان‌شناختی و داوری ما در باب پیامدهای گریه نیز دایرمدار تأثیرات عاطفی است. اگر در روایات آمده است که گریه کردن و گریاندن و حالت گریه به خود گرفتن در مراسم عزای حسینی منشأ اثر دنیوی و اخروی است، به تأثیرات درونی نظر دارد و گرنه



به صورت مصنوعی و یا با مواد شیمیایی هم می‌توان، چشمانی گریان داشت. باطن گریه بر چهار نوع تقسیم می‌شود که یک نوع آن معطوف به خود و نیازهای سرکوب شده خود است و می‌تواند با افسردگی هم‌بستگی مثبت داشته باشد و {۰۰۰} اجتماعی فرد را مختل سازد، اما سه نوع دیگر، امیدبخش است و حرکت آفرین و رابطه معکوس با افسردگی دارد؛ نوع اول ناشی از مرگ واقعی است، اما سه نوع دیگر سوگ واقعی نیستند اگر چه در مراسم سوگواری انجام می‌پذیرد. این چهار نوع عبارتند از:

### ۱ - گریه ناشی از ارتباط و علاقه

این گریه به هنگام غم و مصیبت و داغ دیدگی حاصل می‌شود و اختیاری نیست، و معمولاً بی‌اراده جاری می‌گردد. این گریه به اصطلاح روان‌شناسان و روان‌درمان‌گران، تخلیه روانی - هیجانی است و به خود فرد و نیازهای سرکوفته شده او بازمی‌گردد.

### ۲ - گریه ناشی از عقیده

این نوع گریه مثل اشکی است که هنگام مناجات از انسان جاری می‌شود. که ناظر به حال و آینده است. این نوع گریه ریشه در اعتقادات دارد و مربوط به ترس‌های دنیوی و زندگی روزمره نیست.

### ۳ - گریه ناشی از کمال خواهی

برخی از گریه‌ها ناشی از فضیلت‌طلبی و کمال خواهی است، مثل گریه‌ای که در فقدان معلّم و مربی اخلاق و پیامبر و امام و... رخ می‌دهد. این نوع از آن جهت است که ما در عمق وجودمان کمال و رشد را تحسین می‌کنیم و از بودن آن کمالات، ذوق‌زده می‌شویم و از فقدان آن‌ها ناراحت می‌گردیم. گاهی در مراسم عزاداری گریه‌هایی از این نوع وجود دارد.

## ۴ - گریه بر مظلوم

مثل این که بر رسول خداصلی الله علیه وآله و امامان مخصوصاً سالار شهیدان و مصایبی که بر آنان وارد شده می‌گرییم.

## مراسم عزاداری و افسردگی

اختلالات افسردگی به سه قسم کلی تقسیم می‌شود:

۱ - اختلال افسردگی عمده.

۲ - اختلال افسردگی خویی.

۳ - اختلال افسردگی موردی که در آن دو نوع جای نگرفته‌اند. (۱۱۷)

اختلال افسردگی عمده، شدیدترین نوع افسردگی است و برخی از نشانه‌های آن عبارت است از:

الف - احساس غمگینی یا پوچی در بیشتر یا تمام روز.

ب - کاهش چشم‌گیر علاقه یا لذت نسبت به همه فعالیت‌ها در بخش عمده روز.

ج - کاهش چشم‌گیر وزن بدن، بدون پرهیز یا وزن غذایی، یا افزایش قابل ملاحظه وزن در عرض یک ماه.

د - بی‌خوابی یا خواب‌زدگی تقریباً در همه روز.

ه - خستگی یا از دست دادن انرژی تقریباً در همه روز.

و - احساس بی‌ارزشی یا احساس گناه مفرط.

ز - کاهش توانایی فکری یا تمرکزیابی تصمیمی همه روزه.

ط - افکار مکرر و عود کننده راجع به مرگ.

از بین این سه نوع افسردگی، نوع اول و سوم مورد نظر کسانی که م G گویند مراسم عزاداری باعث افسردگی جامعه شده است نیست، چون مورد اول بسیار شدید و واضح

البطلان است، نه جامعه ایران مبتلا به افسردگی عمده است و نه مراسم عزاداری با ویژگی‌هایی که می‌دانیم می‌تواند باعث افسردگی عمده جامعه شود.

نوع سوّم هم مراد نیست چرا که مربوط به مواردی خاص از قبیل: اختلال ملال پیش از قائدگی، اختلال افسردگی جزئی، اختلال افسردگی پس از روان‌پریشی ناشی از اسکیزوفرنی و غیره است. پس افسردگی خوبی مورد نظر است. اختلال افسردگی خوبی نسبتاً خفیف است و دارای نشانه‌های تشخیصی زیر است:

- ۱ - کم‌اشتهایی یا پراشتهایی.
- ۲ - بی‌خوابی یا خواب‌زدگی.
- ۳ - کمبود انرژی یا احساس خستگی.
- ۴ - اشکال در تصمیم‌گیری و احساس درماندگی.
- ۵ - ظهور این نشانه‌ها در بخش عمده روز و در بیشتر روزها به مدت حداقل دو سال.
- ۶ - این نشانه‌ها ناشی از آثار فیزیولوژیک مثل مصرف ناصحیح دارو و... نباشد.
- ۷ - این نشانه‌ها موجب اختلال در کارکرد اجتماعی و شغلی او شود.

اکنون بینیم آیا مراسم عزاداری نشانه‌های افسرده‌خویی را در انسان فراهم می‌کند، و باعث افسردگی در جامعه می‌شود یا نه؟

برای روشن شدن این مطلب لازم است به عوامل افسرده‌خویی از دیدگاه روان‌شناسی توجهی کنیم. برای افسرده‌خویی سه عامل عمده را شمارش کرده‌اند: زیستی، ارثی و هیجانی - محیطی. (۱۱۸) تنها عامل افسردگی، عامل محیطی نیست. و از طرفی عامل محیطی تنها در کسانی مؤثر است که زمینه‌های ارثی و زیستی در وضعیت مغز و کارکرد قسمت‌های مختلف آن دارند. و در بین عوامل محیطی که استرس‌زایی شدید دارد جایی برای مراسم عزاداری وجود ندارد. سوگ و داغ واقعی می‌تواند یکی از آن عوامل باشد اما مراسم عزاداری هیچ سهمی در استرس‌زایی ندارد، بلکه برعکس با توجه به مباحثی که در روان‌شناسی اجتماعی و کارکرد گروه‌ها و ویژگی‌های

گروه‌های مذهبی گفته می‌شود، می‌توان گفت که مراسم عزاداری کاملاً نقش استرس‌زدایی را دارد و در صورتی که از مراتب ناشی از عقیده یا کمال‌خواهی یا گریه بر مظلوم باشد می‌تواند ایجاد آرامش در وجود انسان کرده و اضطراب‌زدایی نماید. برای اثبات این مطلب به نمونه‌ای در این باره اشاره می‌کنیم:

دکتر تیجانی تونسسی می‌گوید: «... دوستم منعم آمد و با هم به کربلا مسافرت کردیم و در آنجا به مصیبت سرورمان حسین - مانند شیعیان - پی بردم و تازه فهمیدم که حضرت حسین علیه السلام نمرده است و این مردم بودند که ازدحام می‌کردند و گرداگرد آرامگاهش پروانه‌وار می‌چرخیدند و با سوز و گدازی که نظیرش هرگز ندیده بودم گریه می‌کردند و بیتابی می‌نمودند که گویی هم‌اکنون حسین علیه السلام به شهادت رسیده است. و سخنرانان را می‌شنیدم که با بازگو کردن فاجعه کربلا، احساسات مردم را برمی‌انگیختند و آنان را به ناله و شیون و سوگ و می‌دارند و هیچ شنونده‌ای نمی‌تواند این داستان را بشنود و تحمل کند، بلکه بی‌اختیار از حال می‌رود. من هم گریستم و گریستم و آن قدر گریستم که گویی سال‌ها غصه در گلویم مانده بود، و اکنون منفجر می‌شود.

پس از آن شیون، احساس آرامشی کردم که پیش از آن روز چنان چیزی ندیده بودم. تو گویی در صف دشمنان حسین علیه السلام بوده‌ام و اکنون در یک چشم بر هم زدن منقلب شده بودم و در گروه یاران و پیروان آن حضرت که جان خود را نثارش کردند، قرار می‌گرفتم. و چه جالب که در همان لحظات، سخنران، داستان حرّ را بررسی می‌کرد. حرّ یکی از سران سپاه مخالف بود که به جنگ با حسین علیه السلام آمده بود، ولی یک‌باره در میدان نبرد بر خود لرزید و وقتی اصحابش از او سؤال کردند که تو را چه شده است؟ نکند که از مرگ می‌هراسی؟ او در پاسخ گفت: به خدا سوگند! هرگز از مرگ هراسی ندارم ولی خود را مخیر می‌بینم که بهشت را برگزینم یا دوزخ را. او ناگهان اسب خود را به سوی حسین علیه السلام حرکت داد و به دیدار او شتافت و

گریه کنان عرض کرد: «ای فرزند رسول خدا! آیا توبه برایم هست؟».

درست در همین لحظه بود که دیگر نتوانستم طاقت بیاورم و شیون کنان خود را بر زمین افکندم، و گویا نقش حر را پیاده می کردم و از حسین علیه السلام می خواستم که «ای فرزند رسول خدا! آیا توبه ای برایم هست؟ یابن رسول الله! از من در گذر و مرا ببخش».

صدای واعظ چنان تأثیری در شنوندگان گذاشته بود که گریه و شیون مردم بلند شد. دوستم که صدای فریادم را شنید، با گریه مرا در بغل گرفت و معانقه کرد. همان گونه که مادری فرزندش را دربر می گیرد و تکرار می کرد: «یا حسین! یا حسین!».

لحظاتی بود که در آنان گریه واقعی را درک کرده بودم، و احساس می کردم اشک هایم قلبم را شست و شو می دهند و تمام بدنم را از درون تطهیر می کنند. آنجا بود که معنای روایت پیامبر صلی الله علیه و آله را فهمیدم که می فرمود: «اگر آنچه من می دانستم شما هم می دانستید هر آینه کمتر می خندیدید و بیشتر می گریستید». تمام آن روز را با اندوه گذراندم. دوستم می خواست مرا تسلی دهد و دلداری نماید و لذا برایم مقداری شربت و شیرینی آورد، ولی به کلی اشتهایم کور شده بود. از دوستم درخواست کردم که داستان شهادت امام حسین علیه السلام را برایم تکرار کند؛ زیرا چیزی از آن - نه کم و نه زیاد - نمی دانستم...» (۱۱۹)

## حکم حضور در عزای اولیای الهی

### اشاره

بخاری به سند خود از عایشه نقل می کند: «هنگامی که خبر شهادت زید بن حارثه و جعفر و عبدالله بن رواحه به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، حضرت در حالی که آثار حزن در صورتش نمایان بود وارد مسجد شد و در آنجا نشست» (۱۲۰).

ابن هشام نقل می کند: «هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه بازگشت صدای

گریه و نوحه را بر کشته شدگان شنید. آن گاه چشمان پیامبر صلی الله علیه و آله پر از اشک شد و فرمود: ولی حمزه گریه کننده‌ای ندارد. با شنیدن این سخن، زنان بنی اشهل آمدند و بر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله گریستند». (۱۲۱)

### برپایی عزاداری در راستای وحدت

گاهی گفته می‌شود که برپایی مراسم عزا با وحدت مسلمانان سازگاری ندارد؛ زیرا این مراسم در برگیرنده اعتراض و لعن بر برخی از خلفای مسلمانان است، و لذا به جهت ایجاد وحدت در بین مسلمین ترک آن لازم و ضروری است.

پاسخ: اولاً: قضیه امام حسین علیه السلام نه تنها به مصلحت شیعه است بلکه به مصلحت مسلمانان و عموم آزادی خواهان عالم است، لذا با برپایی مراسم یادبود حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام و با ایجاد روحیه شهادت طلبی در راه تثبیت آزادی و ایمان می‌توان جوامع بشری را از یوغ اسارت و بردگی دیگران رهایی بخشید.

ثانیاً: در ذکر مصیبت امام حسین علیه السلام چندان سخنی از صحابه به میان نمی‌آید. مگر نه این است که عموم صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله، حضرت امام حسین علیه السلام را دوست می‌داشتند و او را احترام می‌نمودند؟ و حتی برخی از آنان در کربلا در رکاب امامشان به شهادت رسیدند که از آنها می‌توان به حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه، بریر بن خضیر همدانی، عروه غفاری و دیگران اشاره کرد.

یادبود عاشورای حسینی هرگز بین مسلمانان ایجاد اختلاف نکرده و نخواهد کرد. آری، یادبود حسینی می‌تواند بین مسلمانان و منافقان دغل کاری امثال یزید و ابن زیاد و عمر بن سعد و اتباع آنان تفرقه بیندازد.

### سینه زنی در سوگ امام حسین علیه السلام

توضیح

از برخی روایات شیعه و سنی استفاده می‌شود که سینه زدن در سوگ امام حسین علیه السلام گرچه موجب قرمز شدن سینه شود، اشکالی نداشته، بلکه امری راجح است.

### الف - روایات شیعه

با مراجعه و تأمل در روایات اهل بیت علیهم السلام استفاده می‌شود که ایشان انواع عزاداری مشروع از قبیل سینه‌زنی را اجازه داده‌اند. اینک به برخی از این روایات اشاره می‌کنیم:

۱ - شیخ طوسی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: «لاشی فی اللطم علی الخدود سوی الاستغفار و التوبه، و قد شقن الجيوب و لطن الخدود الفاطمیات علی الحسین بن علی علیهما السلام و علی مثله تلطم الخدود و تشق الجيوب»؛ (۱۲۲) «چیزی در زدن بر صورت به جز استغفار و توبه نیست، زیرا زنان فاطمی در سوگ حسین بن علی علیهما السلام گریبان چاک داده و به صورت زدند. و بر مثل حسین باید به صورت زده و گریبان چاک داد.»

۲ - در زیارت ناحیه مقدسه آمده است: «فلما رأین النساء جوادک مخزياً... برزن من الخدور ناشرات الشعور، علی الخدود لاطمات و بالعویل ناحیات»؛ (۱۲۳) «زنان چون اسب زخم خورده تو را دیدند... از پشت پرده‌ها بیرون آمدند در حالی که موهای خود را پریشان کرده و بر صورت می‌زدند و با صدای بلند نوحه می‌کردند.»

۳ - و نیز در آن زیارت می‌خوانیم که امام زمان علیه السلام خطاب به امام حسین علیه السلام عرض می‌کند: «و لأندبنک صباحاً و مساءً، و لأبکین علیک بدل الدموع دماً»؛ (۱۲۴) «من صبح و عصر بر تو ندبه می‌کنم و به جای اشک‌ها بر تو خون می‌گیریم.»

۴ - از امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمود: «انّ یوم الحسین اقرح جفوننا و اسبل دموعنا و اذلّ عزیزنا بأرض کرب و بلا، و اورثنا الکرب و البلاء الی یوم

الانقضاء...»؛ (۱۲۵) «همانا روز حسین علیه السلام پلک‌های ما را زخم کرده و اشکان ما را ریزان نموده و عزیز ما را در سرزمین کرب و بلا ذلیل کرده است. و غصه و بلا را تا روز قیامت برای ما به ارث گذارده است.»

۵ - شیخ مفید رحمه الله نقل می‌کند: چون زینب علیهم السلام اشعار برادرش حسین علیه السلام را شنید که می‌گوید: «یا دهر اف لک من خلیل...» سیلی به صورت زد و دست برد و گریبان چاک داد و بیهوش شد. (۱۲۶)

۶ - سید بن طاووس نقل کرده: «چون اسیران در بازگشتشان به مدینه به کربلا رسیدند، جابر بن عبدالله انصاری را همراه جماعتی از بنی هاشم و مردانی از آل رسول مشاهده کردند که برای زیارت قبر حسین علیه السلام آمده‌اند. همگی در یک وقت به هم رسیدند و شروع به گریه و حزن کرده و بر خود می‌زدند و چنان عزاداری به پا کردند که جگرها را می‌سوزاند. زنان آن سرزمین نیز با آنان هم‌نوا شده و چند روز عزاداری بر پا کردند. (۱۲۷)

۷ - ابن قولویه نقل کرده که حورالعین در اعلیٰ علین بر حسین به سینه و صورت زدند. (۱۲۸)

۸ - کلینی به سند خود از جابر نقل می‌کند که به امام باقر علیه السلام عرض کرد: جزع چیست؟ حضرت فرمود: «اشدّ الجزع الصراخ بالویل والعیل و لطم الوجه و الصدر...»؛ (۱۲۹) «شدیدترین جزع، فریاد و واویلا و صیحه و زدن به صورت و سینه است...».

### ب - روایات اهل سنت

اهل سنت نیز روایاتی را نقل کرده‌اند که دلالت بر رجحان سینه‌زنی در سوگ اولیای الهی خصوصاً سالار شهیدان امام حسین علیه السلام دارد. اینک به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:



۱ - ابن کثیر نقل کرده که چون اسیران را بر امام حسین علیه السلام و اصحابش مرور دادند زنان شیون کشیده، به صورت خود زدند، و زینب صدا بلند کرد: «یا محمداه...» (۱۳۰)

این در حالی است که هرگز امام سجاد علیه السلام که همراهشان بود به عمل آنان اعتراض نکرد.

۲ - زمانی که امام حسین علیه السلام در کربلا چنین رجز خواند:

یا دهر افّ لک من خلیل

کم لک فی الاشراق و الاصلیل

صدا به گوش زینب علیها السلام رسید. در این هنگام پیراهن خود را چاک داده، بر صورت خود زد و سربرهنه از خیمه بیرون آمد و فریاد برآورد: واثکلاه، و احزنانه. (۱۳۱)

۳ - از جمله ادله عدم حرمت بر سینه و صورت زدن در سوگ انبیا و اوصیا و فرزندان انبیا، خصوصاً کسانی که بر روی زمین هیچ کس مثل آنان نبوده است، روایتی است که احمد و دیگران به سند صحیح از عایشه نقل کرده‌اند که گفت: «... رسول خدا صلی الله علیه و آله قبض روح شد [۱۳۲]، آنگاه سر او را بر بالشتی قرار دادم. در این هنگام من با زنان برخواسته و به خود زده و من به صورت خود می‌زدم...» (۱۳۳)

محمد سلیم اسد درباره سند این حدیث می‌گوید: «این سند صحیح است». (۱۳۴)

۴ - مجرد زدن انسان به خودش در مصیبتی که به او وارد شده، دلیلی بر حرمت آن نیست؛ زیرا احمد بن حنبل به سند خود از ابو هریره نقل کرده که شخصی اعرابی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و شروع به زدن به صورت خود کرد و موی خود را می‌کند و می‌گفت: من خودم را هلاک شده می‌بینم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: چه چیز تو را هلاک نموده است؟! او گفت من در ماه رمضان با همسر خود جماع کردم! حضرت به او فرمود: آیا می‌توانی یک بنده آزاد کنی؟ (۱۳۵)

در این حدیث مشاهده می‌کنیم که پیامبر صلی الله علیه و آله بر این کار او اعتراض نکرد

و او را از زدن به صورت و کندن مو نهی نمود.

۵ - ابن عباس قضیه طلاق پیامبر صلی الله علیه و آله و همسران خود را نقل می کند که در آن آمده است: عمر گفت: من بر حفصه وارد شدم در حالی که ایستاده بود و به خود می زد، و همچنین همسران پیامبر نیز ایستاده و به خود می زدند. من به حفصه گفتم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را طلاق داده است؟... (۱۳۶)

۶ - سبط بن جوزی می گوید: «چون حسین علیه السلام کشته شد، ابن عباس مرتب بر او می گریست تا این که چشمانش کور شد». (۱۳۷)

۷ - جرجی زیدان می گوید: «شکی نیست که ابن زیاد با کشتن حسین علیه السلام جرم بزرگی را مرتکب شد که فجیع تر از آن در تاریخ عالم واقع نشده است. و لذا باکی نیست بر شیعه که به جهت کشته شدن حسین علیه السلام اظهار ظلم کرده، بر او در هر سال بگرید، و گریبان چاک دهد، و با اظهار تأسف بر او به سینه های خود زند؛ زیرا او مظلومانه کشته شد». (۱۳۸)

## بررسی ادله مخالفین

### اشاره

مخالفین سینه زنی به ادله ای چند از روایات فریقین تمسک کرده اند:

### الف - روایات عامه

بخاری به سند خود از عبدالله نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لیس منّا من لطم الخدود و شقّ الجيوب و دعا بدعوی الجاهلیة»؛ (۱۳۹) «از ما نیست کسی که به صورت سیلی زده، یقه ها چاک دهد و مدعی دعوی جاهلیت باشد.»  
برخی به این حدیث تمسک کرده و از سینه زنی و نوحه سرایی در سوگ اولیای الهی خصوصاً سالار شهیدان اباعبدالله الحسین علیه السلام منع کرده اند.

## پاسخ

این حدیث ناظر به موردی است که کسی این افعال را به عنوان اعتراض به قضای الهی در مقابل مرگ عزیزش انجام دهد. و این نکته‌ای است که بسیاری از شارحان صحیح بخاری؛ از قبیل: عسقلانی، ملا علی قاری، کرمانی، قسطلانی به آن اشاره کرده‌اند. (۱۴۰)

کرمانی می‌نویسد: «اگر کسی بگوید: گریبان چاک کردن و به صورت زدن باعث نمی‌شود که فاعل این دو کار از این امت خارج گردد، پس این نفی چه معنایی دارد؟ در جواب می‌گوییم: این به جهت شدت و تغلیظ است، مگر آن که ادعای مطالب جاهلیت را به گونه‌ای تفسیر کنیم که موجب کفر شود، مانند تحلیل حرام یا عدم تسلیم در برابر قضای الهی، که در این صورت نفی حقیقی است». (۱۴۱)

مناوی در ذیل این حدیث می‌نویسد: «این تعبیر دلالت بر عدم رضایت دارد، و سبب آن چیزی است که این اعمال متضمن آن است که از آن جمله راضی نبودن به قضای الهی است». (۱۴۲)

نتیجه این که: این حدیث هرگز ناظر بر سینه‌زنی در روز عاشورا و در عزای امام حسین علیه السلام و دیگر اولیای الهی نیست، عملی که به جهت تعظیم دین و شعائر آن و اظهار محبت نسبت به اهل بیت پیامبر علیهم السلام انجام می‌گیرد.

## ب - روایات اهل بیت علیهم السلام

در منابع شیعی روایاتی وجود دارد که به ظاهر از نوحه‌سرایی و سینه‌زنی نهی کرده است؛

۱ - جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: از امام باقر علیه السلام درباره (جزع) سؤال کردم؟ حضرت فرمود: «اشدّ الجزع الصراخ بالویل و لطم الوجه و الصدر و جزّ الشعر

من النواصی و من اقام النواحه فقد ترك الصبر و اخذ فی غیر طریقه»؛ (۱۴۳)  
 «شدیدترین مرتبه جزع عبارت است از فریاد همراه وای گفتن، زدن به صورت و سینه و  
 کندن مو از جلوی سر، و هر کس نوحه گری بر پا کند به طور حتم صبر را رها کرده و  
 در راه غیر صبر قرار گرفته است.»

۲ - از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عن  
 الرنة عند المصيبة و نهی عن النياحة و الاستماع اليها»؛ (۱۴۴) «رسول خدا صلی الله علیه  
 و آله از فریاد بر آوردن هنگام مصیبت نهی کرده است. و نیز از نوحه سرایی و گوش  
 دادن به آن نیز نهی نموده است.»

۳ - عمرو بن ابی مقدم می گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که درباره آیه «  
 وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ» (۱۴۵) فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به دخترش  
 فاطمه علیها السلام فرمود: «اذا أنا متّ فلاتخمشی علیّ وجهاً و لا تُرخی علیّ شعراً  
 و لاتنادی بالویل و لاتقیمنّ علیّ نائحة»؛ (۱۴۶) «هر گاه من از دنیا رفتم صورت خود را  
 خراش مده، و موی خود را پریشان مساز و برای من نوحه گری نکن.»

### پاسخ

اولاً: این دسته از روایات اصل برپایی مجالس عزا را نهی نمی کند، بلکه از هر عملی که  
 با قضا و قدر الهی منافات داشته باشد جلوگیری کرده است؛ زیرا برخی در فراغ از  
 دست رفته خود شکوه و اعتراض نموده، مقدرات الهی را زیر سؤال می برند، ولی اگر  
 در نوحه سرایی و مرثیه خوانی برای میت تنها ذکر فضایل و خوبی های او گفته شود  
 اشکالی ندارد.

ثانیاً: روایات ناهیه مربوط به موردی است که بر نوحه گری و مرثیه خوانی اثری عقلایی  
 مترتب نگردد، در حالی که عزاداری برای اولیای الهی دارای آثاری عقلایی است. و  
 نیز به اثبات رساندیم که می توانیم آن را داخل در ادله عام کنیم. خصوصاً آن که ثابت

شد که سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت عصمت و طهارت و صحابه و تابعین و مسلمانان در طول تاریخ بر برپایی مراسم عزاء و مرثیه خوانی و نوحه گری در سوگ اولیای الهی، خصوصاً امام حسین علیه السلام بوده است.

ثالثاً: در برخی از روایات تصریح به جواز بلکه رجحان نوحه گری و جزع در سوگ امام حسین علیه السلام شده است:

۱ - در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود: «کلّ الجزع و البكاء مکروه سوی الجزع و البكاء علی الحسین علیه السلام»؛ (۱۴۷) «هر جزع و گریه ای مکروه است به جز جزع و گریه بر امام حسین علیه السلام.»

۲ - امام رضا علیه السلام به پسر شیب فرمود: «... انّ یوم الحسین علیه السلام اقرح جفوننا و اسبل دموعنا و اذلّ عزیزنا بأرض کرب و بلا و اورثنا الکرب و البلاء الی یوم الانقضاء...»؛ (۱۴۸) «همانا روز حسین علیه السلام پلک های ما را زخم کرده و اشک های ما را جاری ساخته و عزیز ما را در زمین کرب و بلا ذلیل کرده است. و تا روز انقضاء [دنیا] غصه و بلا را برای ما به ارث گذارده است.»

۳ - امام صادق علیه السلام به عبدالله بن حماد فرمود: «به من خبر رسیده که گروه هایی از اطراف کوفه و نقاط دیگر و نیز گروهی از خانم ها در نیمه شعبان، کنار تربت پاک حسین بن علی علیه السلام اجتماع نموده، بر حسین علیه السلام نوحه سرایی کرده و قرآن تلاوت می کنند و گروهی به نقل تاریخ و برخی دیگر به مرثیه سرایی می پردازند. حماد عرض کرد: من خود شاهد چنین مراسمی بوده ام. امام فرمود: خدا را سپاس که برخی از مردم را علاقه مند ما قرار داده تا به مدح و ستایش ما پرداخته و برای ما سوگواری کنند، دشمنان ما را مورد سرزنش قرار داده، کارهای زشت و ناپسند آنان را آشکار نمایند.» (۱۴۹)

۴ - ابن قولویه از مسمع کردین روایت کرده که امام صادق علیه السلام به من فرمود: «... آیا مصایب کربلا را به یاد می آوری؟» عرض کردم: آری. فرمود: «... آیا جزع و اظهار

ناراحتی می کنی؟» گفتم: آری، سوگند به خدا! که گریه می کنم. حضرت فرمود: «خدا گریه ات را بپذیرد. آگاه باش! که تو از کسانی هستی که برای مصایب ما اظهار ناراحتی و جزع می کنند. تو از کسانی هستی که در خوشحالی ما خوشحال و در اندوه و حزن ما اندوهناکند...» (۱۵۰)

## لباس مشکی پوشیدن

### اشاره

شکی نیست که پوشیدن لباس مشکی خصوصاً در حال نماز نزد مشهور امامیه کراهت دارد، بلکه ادعای اجماع بر آن نیز شده است. ولی بحث این است که آیا این کراهت ذاتی است، یعنی به لحاظ این که لباس مشکی است مکروه است یا به جهت این که شعار بنی عباس بوده (۱۵۱) یا چون لباس اهل جهنم است (۱۵۲)، مکروه می باشد؟ از ظاهر برخی ادله استفاده می شود که کراهت آن ذاتی نیست و لذا در صورتی که عنوان دیگری به خود گیرد؛ مثل این که شعار حزن بر اولیای الهی شود نه تنها کراهت سابق را از دست می دهد بلکه داخل در عنوان احیای شعائر الهی شده، مستحب نیز می گردد. خصوصاً آن که با مراجعه اخبار و تواریخ پی می بریم که اهل بیت علیهم السلام هنگام عزا در مصیبت فقدان یکی از بزرگان، لباس مشکی را می پوشیده، یا پوشیدن آن را امضا کرده اند. اینک به نمونه هایی که در کتب شیعه و سنی آمده اشاره می کنیم:

### الف - روایات شیعه

۱ - برقی به سندش از امام زین العابدین علیه السلام نقل می کند که فرمود: «چون جدم حسین علیه السلام کشته شد، زنان بنی هاشم در ماتم او لباس سیاه پوشیدند و آن را در گرما و سرما تغییر ندادند. و پدرم علی بن الحسین علیهما السلام برای آنان در هنگام

عزاداری غذا آماده می کرد. (۱۵۳)

۲ - ابن قولویه به سندش نقل کرده که فرشته‌ای از فرشته‌های فردوس بر دریا فرود آمد و بال‌های خود را بر آن گسترد. آن گاه صیحه‌ای زد و گفت: «ای اهل دریاها! لباس‌های حزن به تن کنید؛ زیرا فرزند رسول خدا ذبح شده است. آن گاه قدری از تربت او را بر بال‌های خود گذارده و به سوی آسمان‌ها برد. و هیچ فرشته‌ای را ملاقات نکرد جز آن که آن را استشمام نمود و اثری از آن نزد او ماند. (۱۵۴)

### ب - روایات عامه

۱ - ابن ابی الحدید از مدائنی نقل می کند: چون علی علیه السلام وفات یافت، عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب نزد مردم آمد و گفت: همانا امیرالمؤمنین علیه السلام وفات یافت، او کسی را به عنوان جانشین خود قرار داده است، اگر او را اجابت می کنید نزد شما می آید و اگر کراهت دارید کسی بر دیگری اصراری ندارد؟ مردم گریستند و گفتند: بلکه به سوی ما بیاید. حسن علیه السلام در حالی که لباس مشکی به تن داشت نزد آنان آمد و خطبه‌ای ایراد فرمود. (۱۵۵)

۲ - ابی مخنف روایت کرده که نعمان بن بشیر خبر شهادت امام حسین علیه السلام را به اهل مدینه ابلاغ نمود... در مدینه زنی نبود جز آن که از پشت پرده بیرون آمد و لباس مشکی پوشیده، مشغول عزاداری شد. (۱۵۶)

۳ - عمادالدین ادریس قرشی از ابی نعیم اصفهانی به سندش از ام سلمه نقل کرده که چون خبر کشته شدن امام حسین علیه السلام به او رسید خیمه‌ای سیاه در مسجد رسول خداصلی الله علیه و آله زد و لباس مشکی به تن نمود. (۱۵۷)

۴ - و نیز ابن ابی الحدید از اصبع بن نباته نقل می کند که گفت: «بعد از کشته شدن امیرالمؤمنین علیه السلام وارد مسجد کوفه شدم، حسن و حسین را مشاهده کردم که لباس مشکی به تن داشتند. (۱۵۸)

## فهرست منشورات مسجد مقدس جمکران

- ۱ قرآن کریم / چهار رنگ - گلاسه رحلی خط نیریزی / الهی قمشه‌ای
- ۲ قرآن کریم / (وزیری، جیبی، نیم جیبی) خط نیریزی / الهی قمشه‌ای
- ۳ قرآن کریم / نیم جیبی (کیفی) خط عثمان طه / الهی قمشه‌ای
- ۴ قرآن کریم / وزیری (ترجمه زیر، ترجمه مقابل) خط عثمان طه / الهی قمشه‌ای
- ۵ قرآن کریم / وزیری (بدون ترجمه) خط عثمان طه
- ۶ صحیفه سجاده ویرایش حسین وزیری / الهی قمشه‌ای
- ۷ کلیات مفاتیح الجنان / عربی انتشارات مسجد مقدس جمکران
- ۸ کلیات مفاتیح الجنان / (وزیری، جیبی، نیم جیبی) خط افشاری / الهی قمشه‌ای
- ۹ منتخب مفاتیح الجنان / (جیبی، نیم جیبی) خط افشاری / الهی قمشه‌ای
- ۱۰ منتخب مفاتیح الجنان / جیبی، نیم جیبی) خط خاتمی / الهی قمشه‌ای
- ۱۱ ارتباط با خدا واحد تحقیقات
- ۱۲ آشنایی با چهارده معصوم (۱ و ۲) / شعر و رنگ آمیزی سید حمید رضا موسوی
- ۱۳ آئینه اسرار حسین کریمی قمی
- ۱۴ آخرین پناه محمود ترجمی
- ۱۵ آخرین خورشید پیدا واحد تحقیقات
- ۱۶ آقا شیخ مرتضی زاهد محمد حسن سیف الهی
- ۱۷ آیین انتظار (مختصر مکیال المکارم) واحد پژوهش
- ۱۸ از زلال ولایت واحد تحقیقات
- ۱۹ اسلام شناسی و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی
- ۲۰ امامت، غیبت، ظهور واحد پژوهش
- ۲۱ امامت و غیبت از دیدگاه علم کلام علم الهدی / واحد تحقیقات



- ۲۲ امام رضا علیه السلام در رزمگاه ادیان سهراب علوی
- ۲۳ امام شناسی و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی
- ۲۴ انتظار بهار و باران واحد تحقیقات
- ۲۵ انتظار و انسان معاصر عزیز الله حیدری
- ۲۶ اهمیت اذان و اقامه محمد محمدی اشتهاردی
- ۲۷ با اولین امام در آخرین پیام حسین ایرانی
- ۲۸ بامداد بشریت محمد جواد مروّجی طبسی
- ۲۹ بهتر از بهار / کودک شمسی (فاطمه) وفائی
- ۳۰ پرچمدار نینوا محمد محمدی اشتهاردی
- ۳۱ پرچم هدایت محمد رضا اکبری
- ۳۲ تاریخ امیر المؤمنین علیه السلام / دو جلد شیخ عباس صفایی حائری
- ۳۳ تاریخ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله / دو جلد شیخ عباس صفایی حائری
- ۳۴ تاریخچه مسجد مقدس جمکران / (فارسی، عربی، اردو، انگلیسی) واحد تحقیقات
- ۳۵ تاریخ سید الشهداء علیه السلام شیخ عباس صفایی حائری
- ۳۶ تجلیگاه صاحب الزمان علیه السلام سید جعفر میرعظیمی
- ۳۷ جلوه‌های پنهانی امام عصر علیه السلام حسین علی‌پور
- ۳۸ چهارده گفتار ارتباط معنوی با حضرت مهدی علیه السلام حسین گنجی
- ۳۹ چهل حدیث / امام مهدی علیه السلام در کلام امام علی علیه السلام سید صادق سیدنژاد
- ۴۰ حضرت مهدی علیه السلام فروغ تابان ولایت محمد محمدی اشتهاردی
- ۴۱ حکمت‌های جاوید محمد حسین فهیم‌نیا
- ۴۲ ختم سوره‌های یس و واقعه واحد پژوهش
- ۴۳ خزائن الاشعار (مجموعه اشعار) عباس حسینی جوهری

- ۴۴ خورشید غایب (مختصر نجم الثاقب) رضا استادی
- ۴۵ خوشه‌های طلایی (مجموعه اشعار) محمد علی مجاهدی (پروانه)
- ۴۶ دار السلام شیخ محمود عراقی میثمی
- ۴۷ داستان‌هایی از امام زمان علیه السلام حسن ارشاد
- ۴۸ داغ شقایق (مجموعه اشعار) علی مهدوی
- ۴۹ در جستجوی نور صافی، سبحانی، کورانی
- ۵۰ در کربلا چه گذشت؟ (ترجمه نفس المهموم) شیخ عباس قمی / کمره‌ای
- ۵۱ دلشده در حسرت دیدار دوست زهرا قزلقاشی
- ۵۲ دین و آزادی محمد حسین فهیم‌نیا
- ۵۳ رجعت احمد علی طاهری ورسی
- ۵۴ رسول ترک محمد حسن سیف‌اللهی
- ۵۵ روزنه‌هایی از عالم غیب سید محسن خرازی
- ۵۶ زیارت ناحیه مقدسه واحد تحقیقات
- ۵۷ سحاب رحمت عباس اسماعیلی یزدی
- ۵۸ سرود سرخ انار الهه بهشتی
- ۵۹ سقا خود تشنه دیدار طهورا حیدری
- ۶۰ سلفی‌گری (وهابیت) و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی
- ۶۱ سیاحت غرب آقا نجفی قوچانی
- ۶۲ سیمای امام مهدی علیه السلام در شعر عربی دکتر عبد‌اللهی
- ۶۳ سیمای مهدی موعود علیه السلام در آئینه شعر فارسی محمد علی مجاهدی (پروانه)
- ۶۴ شرح زیارت جامعه کبیره (ترجمه الشمس الطالعه) محمد حسین نائیجی
- ۶۵ شمس وراء السحاب / عربی السید جمال محمد صالح
- ۶۶ ظهور حضرت مهدی علیه السلام سید اسد الله هاشمی شهیدی

- ۶۷ عاشورا تجلی دوستی و دشمنی سید خلیل حسینی
- ۶۸ عریضه نویسی سید صادق سیدنژاد
- ۶۹ عطر سیب حامد حجّتی
- ۷۰ عقد الدرر فی أخبار المنتظر علیه السلام / عربی المقدس الشافعی
- ۷۱ علی علیه السلام مروارید ولایت واحد تحقیقات
- ۷۲ علی علیه السلام و پایان تاریخ سید مجید فلسفیان
- ۷۳ غدیر شناسی و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی
- ۷۴ غدیر خم (روسی، آذری لاتین) علی اصغر رضوانی
- ۷۵ فتنه و هابیت علی اصغر رضوانی
- ۷۶ فدک ذوالفقار فاطمه علیها السلام سید محمد واحدی
- ۷۷ فروغ تابان ولایت علی اصغر رضوانی
- ۷۸ فرهنگ اخلاق عباس اسماعیلی یزدی
- ۷۹ فرهنگ تربیت عباس اسماعیلی یزدی
- ۸۰ فرهنگ درمان طبیعی بیماری‌ها (پبخش) حسن صدری
- ۸۱ فوز اکبر محمد باقر فقیه ایمانی
- ۸۲ کرامات المهدی علیه السلام واحد تحقیقات
- ۸۳ کرامت‌های حضرت مهدی علیه السلام واحد تحقیقات
- ۸۴ کمال الدین و تمام النعمه (دو جلد) شیخ صدوق رحمه الله / منصور پهلوان
- ۸۵ کهکشان راه نیلی (مجموعه اشعار) حسن بیاتانی
- ۸۶ گردی از رهگذر دوست (مجموعه اشعار) علی اصغر یونسیان (ملتجی)
- ۸۷ گفتمان مهدویت آیت الله صافی گلپایگانی
- ۸۸ گنجینه نور و برکت، ختم صلوات مرحوم حسینی اردکانی
- ۸۹ مشکاة الانوار علامه مجلسی رحمه الله

- ۹۰ مفرد مذکر غائب علی مؤذنی
- ۹۱ مکیال المکارم (دو جلد) موسوی اصفهانی / حائری قزوینی
- ۹۲ منازل الآخرة، زندگی پس از مرگ شیخ عباس قمی رحمه الله
- ۹۳ منجی موعود از منظر نهج البلاغه حسین ایرانی
- ۹۴ منشور نینوا مجید حیدری فر
- ۹۵ موعودشناسی و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی
- ۹۶ مهدی علیه السلام تجسم امید و نجات عزیز الله حیدری
- ۹۷ مهدی منتظر علیه السلام در اندیشه اسلامی العمیدی / محبوب القلوب
- ۹۸ مهدی موعود علیه السلام، ترجمه جلد ۱۳ بحار - دو جلد علامه مجلسی رحمه الله / ارومیه‌ای
- ۹۹ مهر بیکران محمد حسن شاه آبادی
- ۱۰۰ مهربان تر از مادر / نوجوان حسن محمودی
- ۱۰۱ میثاق منتظران (شرح زیارت آل یس) سید مهدی حائری قزوینی
- ۱۰۲ ناپیدا ولی با ما / (فارسی، ترکی استانبولی، انگلیسی، بنگالا) واحد تحقیقات
- ۱۰۳ نجم الثاقب میرزا حسین نوری رحمه الله
- ۱۰۴ نجم الثاقب (دو جلدی) میرزا حسین نوری رحمه الله
- ۱۰۵ نشانه‌های ظهور او محمد خادمی شیرازی
- ۱۰۶ نشانه‌های یار و چکامه انتظار مهدی علیزاده
- ۱۰۷ ندای ولایت بنیاد غدیر
- ۱۰۸ نماز شب واحد پژوهش مسجد مقدس جمکران
- ۱۰۹ نهج البلاغه / (وزیری، جیبی) سید رضی رحمه الله / محمد دشتی
- ۱۱۰ نهج الکرامه گفته‌ها و نوشته‌های امام حسین علیه السلام محمد رضا اکبری
- ۱۱۱ و آن که دیرتر آمد الهه بهشتی

- ۱۱۲ واقعه عاشورا و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی
- ۱۱۳ وظایف منتظران واحد تحقیقات
- ۱۱۴ ویژگی های حضرت زینب علیها السلام سید نور الدین جزائری
- ۱۱۵ هدیه احمدیه / (جیبی، نیم جیبی) میرزا احمد آشتیانی رحمه الله
- ۱۱۶ همراه با مهدی منتظر مهدی فتلاوی/بیژن کرمی
- ۱۱۷ یاد مهدی علیه السلام محمد خادمی شیرازی
- ۱۱۸ یار غائب از نظر (مجموعه اشعار) محمد حجّتی
- ۱۱۹ ینابیع الحکمۀ / عربی - پنج جلد عباس اسماعیلی یزدی
- جهت تهیه و خرید کتاب های فوق، می توانید با نشانی:
- قم - صندوق پستی ۶۱۷، انتشارات مسجد مقدّس جمکران مکاتبه و یا با شماره تلفن
- های ۷۲۵۳۷۰۰، ۷۲۵۳۳۴۰ - ۰۲۵۱ تماس حاصل نمایید.
- کتاب های درخواستی بدون هزینه پستی برای شما ارسال می گردد.
- سایر نمایندگی های فروش:

تهران: ۶۶۹۳۹۰۸۳، ۶۶۹۲۸۶۸۷ - ۰۲۱

یزد: ۶۲۴۶۴۸۹، ۲-۶۲۸۰۶۷۱ - ۰۳۵۱

فریدونکار: ۱۴ - ۵۶۶۴۲۱۲ - ۰۱۲۲

### سلسله کتاب های پیرامون وهابیت

- ۱ - شناخت سلفی ها (وهابیان)
- ۲ - ابن تیمیه، مؤسس افکار وهابیت
- ۳ - خدا از دیدگاه وهابیان
- ۴ - مبانی اعتقادی وهابیت
- ۵ - موارد شرک نزد وهابیان

۶ - توسل

۷ - زیارت قبور

۸ - برپایی مراسم جشن و عزا

### پی نوشت ها

- (۱) کتاب العین ج ۱ ص ۲۵۱
- (۲) صحاح اللغة، ج ۲، ص ۶۹۹،
- (۳) قاموس المحيط، ج ۲، ص ۶۰.
- (۴) معجم مقاییس اللغة، ج ۳، ص ۱۹۳ و ۱۹۴.
- (۵) تفسیر قرطبی، ج ۱۲، ص ۵۶.
- (۶) سوره مائده، آیه ۲.
- (۷) سوره حج، آیه ۳۲.
- (۸) همان، آیه ۳۶.
- (۹) سوره بقره، آیه ۱۵۸.
- (۱۰) همان، آیه ۱۹۸.
- (۱۱) سوره حج، آیات ۲۷-۳۰.
- (۱۲) سوره توبه، آیه ۳۲.
- (۱۳) سوره نور، آیه ۳۶.
- (۱۴) سوره توبه، آیه ۴۰.
- (۱۵) سوره نساء، آیه ۱۴۱.
- (۱۶) صحاح اللغة.
- (۱۷) اقتضاء الصراط المستقیم، ص ۲۹۳ - ۲۹۵.
- (۱۸) مجموع فتاوی و مقالات متنوعه، ج ۱، ص ۱۸۳.

- (۱۹) اللجنة الدائمة من الفتوى، رقم ۱۷۷۴.
- (۲۰) البدعة، ابن فوزان، ص ۲۵ و ۲۷.
- (۲۱) فتاوى منار الاسلام، ج ۱، ص ۴۳.
- (۲۲) سورة توبه، آیه ۲۴.
- (۲۳) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۹.
- (۲۴) المعجم الكبير، ج ۳، ص ۱۲۹.
- (۲۵) سورة شوری، آیه ۲۳.
- (۲۶) سورة صافات، آیه ۲۴.
- (۲۷) تذکره الخواص، ص ۱۰.
- (۲۸) صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۲۰ ح ۱۳۱، کتاب الایمان، صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۰۱ ح ۳۷۳۶، مسند احمد ج ۱، ص ۱۳۵ ح ۶۴۳، سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۲ ح ۱۱۴.
- (۲۹) نهاییه ابن اثیر، ماده زخ.
- (۳۰) تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۲، ص ۱۴۳.
- (۳۱) مستدرک حاکم.
- (۳۲) سورة بقره، آیه ۱۲۵.
- (۳۳) صحیح بخاری، کتاب الانبیاء، ج ۲، ص ۱۵۸.
- (۳۴) سورة بقره، آیه ۱۵۸.
- (۳۵) صحیح بخاری، کتاب الانبیاء، ج ۲، ص ۱۵۸.
- (۳۶) سورة صافات، آیات ۱۰۱ - ۱۰۷.
- (۳۷) مسند احمد، ج ۱، ص ۳۰۶؛ مسند طرابلسی، ح ۲۶۹۷.
- (۳۸) سورة حج، آیه ۳۲.
- (۳۹) سورة ابراهیم، آیه ۵.

- (٤٠) سورة شوري، آيه ٢٣.
- (٤١) سورة ضحى، آيات ٢٠١.
- (٤٢) السيرة الحلبية، ج ١، ص ٥٨.
- (٤٣) سورة اعراف، آيه ١٥٧.
- (٤٤) سورة انشراح، آيه ٧.
- (٤٥) سورة فتح، آيه ٣.
- (٤٦) سورة هود، آيه ١٢٠.
- (٤٧) بلوغ المأمول فى الاحتفاء و الاحتفال بمولد الرسول صلى الله عليه وآله.
- (٤٨) سورة يونس، آيه ٥٨.
- (٤٩) سورة انبياء، آيه ١٠٧.
- (٥٠) درّ المنثور، ج ٤، ص ٣٦٧.
- (٥١) روح المعانى، ج ١٠، ص ١٤١.
- (٥٢) صحيح مسلم، ج ٢، ص ٨١٩.
- (٥٣) صحيح مسلم، ح ١١٣٠؛ صحيح بخارى، ج ٧، ص ٢١٥.
- (٥٤) الحاوى للفتاوى، ج ١، ص ١٩٦.
- (٥٥) مورد الصادى فى مولد الهادى.
- (٥٦) الحاوى، ج ١، ص ١٩٦.
- (٥٧) همان.
- (٥٨) صحيح ترمذى، ح ٤٩١.
- (٥٩) مسند احمد، ج ٤، ص ٢٤؛ المصنّف، ابن ابى شيبه، ج ٦، ص ١٨٠؛ المعجم الكبير، ج ١، ص ٨٤٢.
- (٦٠) مسند احمد، ج ١، ص ٣٠٦؛ مسند طيالسى، ح ٢٦٩٧.
- (٦١) المواهب اللدنيّة، ج ١، ص ١٤٨.



- (٦٢) القول الفصل فى حكم الاحتفال بمولد خير الرسل، ص ١٧٥.
- (٦٣) الحاوى للفتاوى، ج ١، ص ١٨٩ و ١٩٧.
- (٦٤) الروائح الزكية، ص ٣٣.
- (٦٥) تاريخ الخميس، ج ١، ص ٣٢٣.
- (٦٦) السيرة الحلبية، ج ١، ص ٨٣ و ٨٤.
- (٦٧) سورة احزاب، آيه ٢١.
- (٦٨) مجله السياسة الكويتية، ٢٣ ربيع الاول، سال ١٤٠٢ هـ. ق، شماره ٤٨٧٠.
- (٦٩) فتح المجيد بشرح عقيدة التوحيد، ص ١٥٤ و ١٥٥، در حاشيه.
- (٧٠) المدخل، ابن الحاج، ج ٢، ص ٢.
- (٧١) الحاوى للفتاوى، سيوطى، ج ١، ص ١٩.
- (٧٢) مسند احمد، ج ٢، ص ٢٤٦.
- (٧٣) حاشيه عون المعبود، ج ٦، ص ٣٢.
- (٧٤) كشف الارتباب، ص ٤٤٩.
- (٧٥) اقتضاء الصراط المستقيم، ص ٢٩٤.
- (٧٦) صحيح بخارى، ح ٤٠٤٣؛ البداية و النهاية، ج ٤، ص ٢٨.
- (٧٧) سورة بقره، آيه ١٨٣.
- (٧٨) الفتاوى، شلتوت، ص ٨٨.
- (٧٩) مجمع الزوائد، ج ١٠، ص ٦٦؛ كنز العمال، ج ٢، ص ٣٧٤.
- (٨٠) ر.ك: كشف الظنون.
- (٨١) تاريخ دمشق، ج ١٤، ص ٢١٨.
- (٨٢) مقتل خوارزمى، ج ١، ص ١٨٤.
- (٨٣) بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ٣٢٨.
- (٨٤) سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٥١، فضائل اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله.

- (۸۵) صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۱۷؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۳۶۹.
- (۸۶) سوره توبه، آیه ۲۴.
- (۸۷) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۹۴.
- (۸۸) لسان العرب، ج ۱۱، ص ۲۷ - ۲۸، ماده اهل؛ مفردات راغب، ماده اهل.
- (۸۹) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۸، ح ۴۷۰۵؛ السنن الکبری، ج ۷، ص ۶۳.
- (۹۰) مقتل الامام حسین علیه السلام، خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۴.
- (۹۱) صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۸۳، ح ۲۴۲۴، کتاب فضائل الصحابه.
- (۹۲) مسند احمد، ج ۱، ص ۱۸۵.
- (۹۳) سوره شوری، آیه ۲۳.
- (۹۴) در المنثور، ج ۶، ص ۷؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۸؛ کشف، ج ۴، ص ۲۱۹.
- (۹۵) کافی، ج ۸، ص ۷۹، ح ۶۶؛ قرب الاسناد، ص ۱۲۸.
- (۹۶) کنز العمال، ج ۱۶، ص ۴۵۶، ح ۴۵۴۰۹؛ فیض القدير، ج ۱، ص ۲۲۵، ح ۳۳۱.
- (۹۷) غرر الحکم، ج ۱، ص ۲۱۱، ح ۳۳۶۳.
- (۹۸) سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۴، ح ۳۷۸۹؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۰.
- (۹۹) امام حسین علیه السلام از تاریخ دمشق، ج ۹۱، ص ۱۲۶.
- (۱۰۰) کافی، ج ۸، ص ۱۱۲، ح ۹۸.
- (۱۰۱) کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۵، ح ۳۴۲۰۶؛ در المنثور، ج ۶، ص ۷.
- (۱۰۲) المحاسن، ج ۱، ص ۲۴۷، ح ۴۶۱.
- (۱۰۳) نور الابصار، ص ۱۲۷؛ کافی، ج ۲، ص ۴۶، ح ۳.
- (۱۰۴) المعجم الکبیر، ج ۷، ص ۸۶، ح ۶۴۱۶؛ امالی صدوق، ص ۲۷۴، ح ۹.
- (۱۰۵) ترجمه امام علی علیه السلام از تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۲۲۵، ح ۷۳۰.
- (۱۰۶) امالی صدوق، ص ۴۵۵.

- (۱۰۷) عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۶۲، ح ۲۵۸.
- (۱۰۸) المعجم الكبير، ج ۱۱، ص ۱۰۲، ح ۱۱۱۷۷.
- (۱۰۹) مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۲۴۱.
- (۱۱۰) همان، ج ۳، ص ۱۳۵.
- (۱۱۱) سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۵، ح ۳۷۱۷؛ جامع الصول، ج ۸، ص ۶۵۶، ح ۶۴۹۹.
- (۱۱۲) صحیح مسلم، ج ۱، ص ۸۶، ح ۱۳۱؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۴۳.
- (۱۱۳) صحیح بخاری، ج ۵، ص ۹۲؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۰۲.
- (۱۱۴) سنن ترمذی، ج ۵، ص ۷۰۱، ح ۳۸۷۴.
- (۱۱۵) صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۰۰-۱۰۱، ح ۲۳۵؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۵۶؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۴۴۶.
- (۱۱۶) صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۰۲، ح ۲۴۱؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۵۷، ح ۳۷۷۰؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۸۵.
- (۱۱۷) انجمن روانشناسی آمریکا، ص ۶۰۲.
- (۱۱۸) انجمن پزشکی آمریکا، ترجمه مهدی گنجی، ص ۶۷-۸۸.
- (۱۱۹) آنگاه هدایت شدم، ص ۹۶-۹۸.
- (۱۲۰) ارشاد الساری، ج ۲، ص ۳۹۳.
- (۱۲۱) السیره النبویه، ج ۳، ص ۱۰۵.
- (۱۲۲) تهذیب الاحکام، ج ۸، ص ۳۲۵.
- (۱۲۳) کامل الزیارات، ص ۲۶۰ و ۲۶۱.
- (۱۲۴) همان.
- (۱۲۵) بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۴.
- (۱۲۶) الارشاد، شیخ مفید رحمه الله، ص ۲۳۲.
- (۱۲۷) لهوف، ص ۱۱۲ و ۱۱۳؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۴۶.

- (۱۲۸) کامل الزیارات، ص ۸۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۲۰۱،
- (۱۲۹) وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۹۱۵،
- (۱۳۰) البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۲۱۰؛ مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی، ج ۲، ص ۳۹،
- (۱۳۱) تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۹؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۹؛ ارشاد مفید، ج ۲، ص ۹۴.
- (۱۳۲) در حالی که در دامن من قرار داشت، (ما نظر اهل سنت را در خصوص این موضوع که بر دامن عایشه بوده صحیح نمی دانیم).
- (۱۳۳) مسند احمد، ج ۶، ص ۲۷۴.
- (۱۳۴) حاشیه مسند ابی یعلی، ج ۵، ص ۶۳.
- (۱۳۵) مسند احمد، ج ۲، ص ۵۱۶.
- (۱۳۶) کنز العمال، ج ۲، ص ۵۳۴.
- (۱۳۷) تذکره الخواص، ص ۱۵۲.
- (۱۳۸) تاریخ النیاحه، ج ۲، ص ۳۰، به نقل از جرجی زیدان.
- (۱۳۹) صحیح بخاری، ح ۱۲۲۰.
- (۱۴۰) فتح الباری، ج ۳، ص ۱۹۵؛ شرح الکرمانی علی البخاری، ج ۷، ص ۸۸؛ ارشاد الساری، ج ۲، ص ۴۰۶؛ عمده القاری، ج ۸، ص ۸۷.
- (۱۴۱) شرح کرمانی بر بخاری، ج ۷، ص ۸۸.
- (۱۴۲) فیض القدیر، ج ۵، ص ۴۹۳.
- (۱۴۳) وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۹۱۵، باب کراهه الصراخ بالویل و العویل.
- (۱۴۴) همان.
- (۱۴۵) سوره ممتحنه، آیه ۱۲.
- (۱۴۶) وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۹۱۵.

- (۱۴۷) بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۹.
- (۱۴۸) همان، ص ۲۸۵.
- (۱۴۹) کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۵۳۹، باب ۱۰۸.
- (۱۵۰) بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۹.
- (۱۵۱) من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۵۲.
- (۱۵۲) وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۸۱، باب ۲۰ از ابواب لباس مصلی، ح ۳.
- (۱۵۳) بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۸۸؛ وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۸۹۰.
- (۱۵۴) کامل الزیارات، ص ۶۸ و ۶۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۲۲۱ و ۲۲۲.
- (۱۵۵) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۲.
- (۱۵۶) مقتل ابی مخنف، ص ۲۲۲ و ۲۲۳.
- (۱۵۷) عیون الاخبار و فنون الآثار، ص ۱۰۹.
- (۱۵۸) شرح ابن ابی الحدید.

## ۹. نگاهی روان شناختی - دینی به مراسم عزاداری حسینی

### مشخصات کتاب

نگاهی روان شناختی - دینی به مراسم عزاداری حسینی

محمد کاویانی

### پیشگفتار

تحولات پرشتاب فرهنگ، ارتباطات و اطلاعات، در دهه‌های اخیر، هر روز، پرسش‌های تازه‌ای را فراروی جوامع قرار داده است. برخی از این پرسش‌ها از روی کنجکاوی و بعضی نیز با اهداف و انگیزه‌های تغییر در باورهای اعتقادی، مطرح می‌شود که بی‌تردید، پاسخ به آنها ضرورتی است که امروزه اهمیت آن بیش از پیش

آشکار شده است. از جمله‌ی این پرسش‌ها، شبهه‌هایی است که درباره‌ی سنت و مراسم پسندیده‌ی عزاداری، در جامعه‌ی ما مطرح می‌شود. برخی با تمسک به آیات قرآنی (از جمله، آیه‌ی ۱۵۶ سوره‌ی بقره) مدعی شده‌اند که نه تنها دلیلی از متن دین، برای عزاداری وجود ندارد، بلکه برگزاری این مراسم، مخالف قضا و قدر الهی بوده، جامعه را از شادی و نشاط دور می‌سازد و موجب گسترش افسردگی در آن می‌شود. نوشته‌ی حاضر، با بهره‌گیری از دانش روان‌شناسی، به تجزیه و تحلیل واقع‌گرایانه از عزاداری می‌پردازد تا شبهه‌ی یاد شده را از دیدگاه این دانش، ارزیابی کند؛ هم‌چنین درصدد اثبات این فرضیه است که نه تنها عزاداری، مخالف با قرآن و تعالیم دینی نیست، بلکه مطابق سنت و سیره‌ی معصومان علیهم‌السلام است و از دیدگاه روان‌شناسانه، یکی از هنجارهای بسیار مناسب یک جامعه‌ی مطلوب انسانی است. در پایان، توضیح این نکته ضروری است که با توجه به فرصت کم و بی‌سابقه بودن این موضوع، در پژوهش‌های قرآنی و نیز تأکید بر شناخت دقیق و بهتر چگونگی تأثیر مثبت عزاداری دینی، بر جوامع انسانی، ناچار محقق محترم، پژوهش را از مقدمات بعید آغاز کرده، در موارد مناسب، از استناد به آیات قرآنی غافل نمانده است که می‌توان آن را آغاز خوبی برای ورود به مباحث قرآنی تلقی کرد، اگرچه لازم است متخصصان فن، به مطالعات گسترده‌تری در این‌باره بپردازند. به هر حال، با توجه به اهمیت مسئله و نیز ضرورت گشودن فصل‌های نو و تازه در پژوهش‌های قرآنی، به این اندازه از طرح بحث اکتفا می‌شود تا در آینده‌ای نزدیک، بستر گسترش تحقیقات دامنه‌دار، به وسیله‌ی محققان و قرآن پژوهان کشور فراهم شود. مرکز فرهنگ و معارف قرآن

## مقدمه

مدت‌ها است در نظر داشته‌ام که تحلیلی روان‌شناختی [۱] از مراسم مذهبی [۲] شیعه بنویسم؛ اما اکنون از یک سو، مناسبت نام‌گذاری سال جاری، به نام مبارک امام حسین

علیه السلام و از سوی دیگر، فرصت ناکافی برای آن تفصیل، تشویقی شد تا در حد یک مقاله، درباره‌ی عزاداری و عزت و افتخار حسینی، مطالبی را بنویسم. تحلیل روان‌شناختی، مشتمل است بر توصیف [۳]، تبیین [۴]، پیش‌بینی [۵] و تغییر و اصلاح [۶]؛ آن هم در سه بعد شناختی [۷]، عاطفی [۸]، و رفتاری [۹]. اگر بررسی‌های چهارگانه در ابعاد سه‌گانه ضرب شود، گستره‌ی کار معلوم می‌شود و اگر این بررسی‌ها، بخواهد درباره‌ی همه‌ی مراسم مذهبی شیعه (اعم از فردی یا جمعی مقطعی یا همیشگی، شادی یا سوگواری و...)، انجام شود، معلوم است که چه اندازه فرصت و تلاش می‌طلبد. بر این اساس، تحلیل روان‌شناختی را به «نگاهی روان‌شناختی» و مراسم مذهبی شیعه را به «مراسم عزاداری حسینی علیه السلام»، تغییر دادم تا عذر تقصیری باشد نزد آنان که بیش از این را می‌طلبند. در این مختصر، نخست، توضیحی درباره‌ی «عزاداری و سوگ [۱۰] واقعی» و «مراسم عزاداری» [۱۱]، و تفاوت آن دو با هم ارائه شود. پس از آن از دیدگاه یک روان‌شناس اجتماعی [۱۲]، آن مراسم را یک گروه اجتماعی [۱۳]، تلقی کرده، به آثار و پیامدهای آن می‌نگریم و سپس به هیجان‌های روانی ناشی از عزاداری، مانند غم و اندوه [۱۴]، افسردگی [۱۵]، شادی [۱۶]، عزت نفس [۱۷] و... خواهیم پرداخت. سرانجام، از دیدگاه متون دینی، به بررسی این مراسم خواهیم پرداخت (البته مناسب‌تر این است که از باب تیمن و تبرک و اولویت تشریفی، بحث را با متون دینی، به ویژه قرآن آغاز کنیم؛ اما از آن جا که اولاً، مفاهیم عزاداری و سوگ، مفاهیم شرعی و قرآنی نیستند، بلکه بیش‌تر، فرهنگی و اجتماعی‌اند و ثانیاً، شبهه‌ها و اشکالهایی که متوجه آنها شده است، با زبان علمی و اجتماعی است، نه قرآنی، از این رو، ترجیح داده شد که با آن مباحث، آغاز شود). پس از مباحث دینی، نگاهی بسیار مختصر نیز به آسیب‌شناسی مراسم عزاداری خواهیم کرد.

عزاداری در عرف عام، به دو معنا به کار می‌رود: الف) داغ‌دیدگی و عزاداری شخصی و بالفعل (مراسم عزاداری که به صورت سنتی، برای بزرگان دینی و دیگران برگزار می‌شود. این دو معنا، از دیدگاه روان‌شناسی، کاملاً متفاوتند. داغ‌دیدگی واقعی، امری است غیر اختیاری. افراد داغدار از مدار زندگی عادی خارج می‌شوند و باید به تدریج به زندگی عادی برگردند؛ امام مراسم عزاداری، کاملاً اختیاری و برنامه‌ریزی شده است و بخشی از برنامه‌های زندگی عادی افراد محسوب می‌شود. داغ‌داری حالتی روانی و درونی است؛ ولی مراسم عزاداری، معمولاً به صورت اجتماعی صورت می‌گیرد. برای عادی شدن زندگی فرد داغ‌دار، عواملی به کمک می‌آیند، که از جمله‌ی آنها مراسم عزاداری است. داغ‌دیدگی ممکن است به صورت ناگهانی و بدون آمادگی باشد؛ مانند این که عزیزی را در تصادف اتومبیل از دست بدهند و ممکن است با پیش‌بینی و آمادگی قبلی باشد؛ مانند این که عزیزی پس از یک دوره‌ی سخت بیماری، از دنیا برود. در هر دو صورت، داغ‌دیدگی صدق می‌کند؛ اما آن که ناگهانی است، سخت‌تر است. داغ‌دیدگی: [۱۸] فقدان‌های مختلف، بارهای داغ‌دیدگی‌های متفاوتی دارند. [۱۹] مرگ همسر، از پر فشارترین وقایع زندگی است، هم برای زنان و هم برای مردان. برنل [۲۰] و برنل (۱۹۸۹)، بر اساس مصاحبه‌هایشان با بیش از صد خانواده‌ی داغ‌دیده، راهنمایی‌های زیر را به فرد داغ‌دیده ارائه کردند. ۱. حداقل تا شش ماه از گرفتن تصمیمات ناگهانی، پس از فقدان، خودداری کنند. (مانند خرید و فروش خانه و وسایل آن، تغییر شغل و ازدواج مجدد). ۲. فرد داغ‌دیده باید اطمینان داشته باشد که تجربه‌ی فقدان، مراحلی دارد و طی خواهد شد. ۳. در حالت‌های خیلی شدید روحی، در روزهای نخستین، استفاده از آرام‌بخش‌های ضعیف، هنگام خواب اشکال ندارد. ۴. توسط یک مشاور، در یک فضای هم‌دلانه، فرایند مرگ، برای داغ‌دیده، بیان شود. ۵. در مواردی که لازم است، از مددکار اجتماعی استفاده شود؛ مانند مردی که همسر خود را از دست داده است و فرزند خردسال دارد. فقدان والدین و فرزندان: این نیز از



سوگ‌های شدید است، به ویژه برای مادران. پدر زودتر به زندگی عادی برمی‌گردد؛ اما مادر چه بسا از پدر متعجب می‌شود که چه زود، رفتار او عادی شده است. در این موقعیت، پدر باید بسیار به وضعیت مادر توجه و او را حمایت کند. در سوگ فرزندان، نکته‌ی مهم این است که روابط والدین، خدشه‌دار و ناسالم نشود. والدین سعی کنند یک‌دیگر را درک و حمایت کنند، فهم و تبیین خوبی از مرگ داشته باشند، فلسفه‌ی منسجمی از زندگی داشته باشند و از اعتقادات ایمانی خود بهره بگیرند. متخصصان داغ‌دیدگی می‌گویند: فرد، با فقدان والدین، گذشته را، و با فقدان همسر، حال را و با فقدان فرزندان، آینده را از دست می‌دهند (برنل و برنل، ۱۹۸۹). در هر صورت، فرد داغ‌دیده، فشارهای بسیاری را تحمل می‌کند. لایندمن [۲۱] (۱۹۴۴) در مطالعات روان‌پزشکی خود، ۱۰۱ فرد داغ‌دیده را مورد مطالعه قرار داد. او واکنش‌هایی، مانند گریستن [۲۲]، اضطراب [۲۳]، بی‌قراری [۲۴]، بی‌خوابی [۲۵] و بی‌اشتهایی [۲۶] را گزارش کرد. کوبلر راس (۱۹۸۱) [۲۷] می‌گوید: همه به عزا و فقدان، واکنش نشان می‌دهند؛ اما هر کس به شیوه‌ی خاص خود. در مجموع، آثار داغ‌دیدگی را در سه بعد فیزیکی [۲۸]، روان‌شناختی [۲۹] و جامعه‌شناختی [۳۰] می‌توان بررسی کرد. در بعد فیزیکی، اثراتی مانند بیماری‌های جسمانی، تشدید علائم بیماری‌های قبلی، ایجاد شکایات جدید و افزایش مراجعه به پزشک، در خور توجه است. در مطالعه‌ای که هلسینگ (۱۹۸۲) و برنل و برنل (۱۹۸۹)، در دو گروه مردان همسر از دست داده، انجام دادند، نتیجه گرفتند که مرگ و میر در والدین داغ‌دار، ۳/۳۴ درصد بیش‌تر از والدین دیگر بود. برنل و برنل (۱۹۸۹)، اثراتی مانند احساس گرفتگی شانه‌ها، ضعف ماهیچه‌ها، گرفتگی گلو (بغض)، خشکی دهان، فقدان انرژی، تنگی نفس و آه کشیدن را مشاهده کردند. آثار روان‌شناختی، به متغیرهای بسیاری ارتباط دارد؛ مانند سن، جنس، سلامت جسمانی قبلی، سازگاری قبلی، متغیرهای شخصیتی فرد، عوامل اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، نوع رابطه‌ی داغ‌دیده و متوفا، چگونگی فوت، سابقه‌ی متوفا و سابقه‌ی داغ‌دار

در اموری مانند مواد مخدر، مشروبات الکلی، سیگار و... پاکز (۱۹۸۳) در مطالعه‌ای به دست آورد که اگر افراد داغ‌دیده، گرفتار مشکلات شدید روان‌پزشکی شوند، در سال اول خواهند شد، نه بعد از آن؛ اما در هر صورت، افراد، کم و بیش گرفتار ناباوری، گیجی، دل‌مشغولی با افکاری درباره‌ی متوفا، توهمات بینایی، شنوایی و...، انکار، غم، افسردگی، احساس گناه، خشم و اضطراب می‌شوند. آثار اجتماعی داغ‌دیدگی، بویژه در بین زنان بیوه، بسیار است. رفت و آمدها تغییر می‌کند، نگاه‌ها عوض می‌شود، اموری مانند فقدان شغل، تعارضات خانوادگی و بازنشستگی نیز، در این جهت ایفای نقش می‌کنند. فرد داغ‌دیده، در یک مرگ طبیعی، چهار مرحله را طی می‌کند: ۱. پذیرش واقعیت فقدان: [۳۱] گاهی فرد داغ‌دیده، آن‌چنان ضربه‌ی روحی می‌بیند که فقدان را انکار می‌کند و می‌گوید او نمرده است. گاهی افراد گرفتار فراموشی می‌شوند. وردن (۱۹۸۲) نقل می‌کند که فردی در دوازده سالگی، پدرش را از دست داد و برای سالیان متمادی، همه چیز را درباره‌ی پدرش فراموش کرد، حتی صورت پدرش را نیز به خاطر نمی‌آورد. ۲. تجربه‌ی دردناکی فقدان: [۳۲] این تجربه، جزئی از فرایند عزا است و بدون آن، فرایند عزا، به گونه‌ی سالم طی نمی‌شود. در این مرحله، جامعه نقش مهمی بر عهده دارد. بالبی (۱۹۸۰) [۳۳] می‌گوید: اگر کسی از این مرحله امتناع کند، دیری نمی‌پاید که غالباً به درجاتی از افسردگی دچار می‌شود. ۳. سازگاری با شرایط جدید: این مرحله هم، به ویژه برای زنان بیوه مشکل است. مدت‌ها طول می‌کشد که دریابند چگونه زندگی کنند و چگونه جای خالی نقش‌های متوفا را پر کنند. ۴. سرمایه‌گذاری در ارتباطات جدید: باید انرژی عاطفی فرد داغ‌دیده، بر ارتباطات جدید متمرکز شود. به اصطلاح عامیانه، باید از فرد متوفا دل بکند و به زنده‌ها دل بسپارد. برای عده‌ای، این امر، بسیار سخت است. گروهی می‌پندارند که این، بی‌اعتنایی به متوفا است. بعضی از افراد می‌پندارند که اگر مثلاً دوباره ازدواج کنند، فرزندانشان دچار تعارض خواهند شد. برای ایجاد رابطه‌ی جدید، در سطح ازدواج مجدد، حدود یک تا

دو سال وقت لازم است. مراسم عزاداری: عزاداری در متون اسلامی، یک اصطلاح شرعی نیست، بلکه مسلمانان آن را به کار برده‌اند. لذا از این رو، باید در فرهنگ لغات، به دنبال کاربردهای آن گشت. عزا به معنای شکیبایی در ماتم و به معنای سوگ و مصیبت آمده است. [۳۴] «عزی» از باب تفعیل به کار رفته است. «تعزیه الرجل» یعنی تسلی دادن و توصیه به صبر کردن. «عزی بعضهم بعضا»، یعنی یکدیگر را توصیه به صبر کردند. «احسن الله عزاک»، یعنی خداوند به تو صبر و نیکی عطا کند. [۳۵]. همان گونه که از معنای لغوی به دست می‌آید، عزاداری، در اصل برای تسلی دادن به داغ‌دیده است. برای آرامش بخشی به داغ‌دیده از عوامل متعددی می‌توان سود جست؛ از جمله: ۱. هنجارهای اجتماعی و هم‌دردی‌ها. ۲. هم‌سان‌سازی با بزرگان دینی و تاریخی مورد علاقه‌ی مردم. ۳. تفکر منطقی بر این نکته که لاجرم باید به زندگی عادی باز گردیم و نمی‌توان زندگی را تعطیل کرد. ۴. گریه کردن و برون‌ریزی عاطفی. ۵. ذکر کردن غم و غصه‌ها با دیگران (راه دیگری از برون‌ریزی). ۶. خواندن اشعار غمناک و معنادار. ۷. اعتقاد به معاد و یادآوری آن. نکته‌ی در خور توجه، این است که همه‌ی عوامل هفت‌گانه، در ضمن مراسم عزاداری و با کمک دیگران، برای فرد داغ‌دیده حاصل می‌شود. در قالب دید و بازدیدها، اظهار هم‌دردی‌ها، شرکت در مراسم و ادای احترام به متوفا و بازماندگان، مداحی کردن از بزرگان دینی و ذکر مصایب آنان، خواندن قرآن و آیات مناسب و تسلی بخش، ایراد سخنرانی‌های مناسب با موقعیت و شرایط و ارائه‌ی شناخت لازم برای داغ‌دیده و دیگر مخاطبان، همه و همه، در ضمن مراسم عزاداری به دست می‌آید. جالب‌تر این که بسیاری از اینها، اختصاص به مراسم جمعی دارد و در تنهایی و نشست‌های خانوادگی حاصل نمی‌شود. در جوامع مختلف، شیوه‌های نسبتاً مشابهی برای این مراسم وجود داشته و دارد. مراسم عزاداری و ختم در سه روز اول، هفتم، چهلم و گاه سالگرد (در جامعه‌ی ما)، به سازگاری داغ‌دیده با شرایط جدید کمک می‌کند. با گرفتن مراسم سالگرد، به بازماندگان کمک می‌شود

که ضمن گرامی داشت یاد متوفا، که آن را به خاطرات عزیز و تکرارنشدنی تبدیل کنند. به طور کلی، دو عامل «فراموشی» و «گذشت زمان»، از جمله‌ی عوامل سازگاری هستند. در دیگر ادیان نیز چنین هنجارها و مراسمی وجود دارد؛ مانند مراسم یادآوری از مصلوب شدن حضرت عیسی، در دین مسیحیت. در فرهنگ ایرانی پیش از اسلام نیز «خون سیاوش» و «مرگ سهراب»، اگرچه به نوعی افسانه می‌ماند، ولی در کاهش غم و غصه‌های داغ‌داران، ایفای نقش می‌کرده است. تیشه بر سر زدن فرهاد، بیابان گردی مجنون، ناکامی ذلیخا، صبر یعقوب در غم فرزندش یوسف، بردار رفتن حلاج و... همه و همه، عناصری نمادین از غم و اندوه برای درک این معنا و کنار آمدن با غم است.

### مراسم عزاداری یک گروه اجتماعی

انسان موجودی است اجتماعی و بخش بزرگی از زندگی خود را در گروه‌ها می‌گذارند. گروه‌های خانواده، مدرسه، هم‌بازی‌ها، هم‌سالان، هم‌کاران، گروه‌های مذهبی، سیاسی، اجتماعی و... از گروه‌هایی هستند که ما معمولاً بخش درخور توجهی از زندگی خود را با آنها می‌گذرانیم. گروه‌های مذهبی نیز در همین ردیفند و می‌توان آنها را به عنوان یک گروه، بررسی کرد. گروه، متشکل از دو یا چند نفر است که با هم تعامل دارند، در اهدافی مشترکند، روابط پایداری با هم دارند، به گونه‌ای به هم وابسته‌اند و خود را عضوی از گروه تلقی می‌کنند (بارون [۳۶] و بایرون (۱۹۹۷) [۳۷]). گروه، با این تعریف و ویژگی‌هایی که بیان شد، کارکردهای روان‌شناختی [۳۸] متعددی دارد. بعضی از آن کارکردها عبارتند از: ۱. بخشی از نیاز روانی ما به تعلق داشتن [۳۹] را برآورده می‌سازد. ۲. با راحتی بیش‌تری به اهداف مشترک می‌رسیم. ۳. دانش و اطلاعاتی به دست می‌آوریم که در بیرون گروه، برایمان ممکن نیست. ۴. در برابر دشمن مشترک، احساس امنیت [۴۰] بیشتری ایجاد می‌شود. ۵. باعث استحکام و تثبیت هویت اجتماعی [۴۱] ما می‌شود. ۶. در ایجاد و تغییر احساسات و عواطف، باعث

تسهیل اجتماعی [۴۲] ما می شود. ۷. ویژگی جمعی بودن بعضی برنامه‌ها، باعث استمرار آنها می شود. ۸. به اعتماد نفس [۴۳] بیشتر فرد کمک می کند. ۹. به افراد، به ویژه کودکان، در فرایند اجتماعی شدن [۴۴] کمک می کند. ۱۰. فواید جانبی اش آن، مانند مشاوره، دوست‌یابی، شغل‌یابی، قرض‌الحسنه و دید و بازدیدها به هنگام بیماری و مشکلات، نیز از طریق گروه‌های مذهبی حاصل می شود. ۱۱. هنجارهای گروه [۴۵] (خوب یا بد)، معمولاً مورد پذیرش همه‌ی اعضا قرار می گیرد (افراد به علت اهمیتی که برای گروه قائلند، از اختلاف‌های کوچک می گذرند و گاهی در واقع، تغییر نگرش [۴۶] می دهند. ۱۲. این گروه‌ها می توانند آغاز و مبانی باشند برای شروع و شکل‌دهی کارهای تشکیلاتی آشکار و مخفی و انجام دادن کارهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و گاهی نظامی. انواع مختلفی از شبکه‌های ارتباطی [۴۷]، خطی [۴۸]، حلقوی [۴۹]، چرخشی [۵۰] و... ممکن است از طریق گروه‌های اجتماعی شکل بگیرد. [۵۱] یکی از نمونه‌های این حرکت، اقدامات سید جمال‌الدین اسدآبادی بود. او از مراسم ساده‌ی مذهبی شروع کرد و سرانجام، تشکیلاتی را شکل داد که حکومت مصر ناچار به اخراج ایشان از آن کشور شد. همه‌ی کارکردهایی که ای گروه‌های اجتماعی بیان شد، در گروه‌های مذهبی نیز وجود دارد. مراسم عزاداری، یک گروه به تمام معنا است و بر روان‌شناسان اجتماعی است که به تفصیل، آن را بررسی کنند. بسیاری از هدایت‌های فرزندان خردسال و نوجوان، در قالب همین گروه‌ها شکل می گیرد. کسی که عضو این هیأت‌ها می شود، تا آخر عمر، خاطرات هیأت و بچه‌های هیأت را با خود دارد، نگرش‌هایش تحت تأثیر آن روابط است، احساسات و عواطف او جهت می گیرد و همان‌گونه باقی می ماند. درباره‌ی گروه‌های مذهبی و مراسم عزاداری، سخن بسیار است؛ ولی برای اجتناب از تفصیل، به توضیح آن نمی پردازیم. اما بسیاری از آن کارکردها را در قالب یک حدیث، در سخنان امام علی علیه‌السلام می خوانیم: [۵۲] آن حضرت می فرماید: هرگاه کسی به مسجد رفت و آمد کند، یکی از بهره‌های هشت‌گانه

را نصیب خود خواهد کرد. ۱. یافتن برادر دینی و دوستی که در مسیر الهی با او همراه باشد. ۲. علمی جدید بر علوم او اضافه خواهد شد. ۳. نشانه‌ای از نشانه‌ها و آیات محکم الهی بر او روشن خواهد شد. ۴. رحمت مورد انتظارش را از خدا دریافت خواهد کرد. ۵. سخنی را می‌شنود که موجب هدایت او به راه راست خواهد شد. ۷. گناهی را از خوف الهی ترک می‌کند. ۸. حجب و حیای او پیش دیگران، او را از گناه باز خواهد داشت.

### هیجان‌های روانی ناشی از عزاداری

بیش‌ترین و مهم‌ترین تأثیری که مراسم عزاداری بر شرکت‌کنندگان دارد، تأثیرات روانی [۵۳] است و بیش‌تر شرکت‌کنندگان نیز در پی همین نوع تأثیرات هستند. احساس لذتی خاص به آنان دست می‌دهد، آرامشی می‌یابند که در کم‌تر مجلسی و گروهی از نوع دیگر، حاصل می‌شود. چهره‌ی افراد عزادار، در مجالس عزاداری، غم‌بار می‌شود، گریه می‌کنند یا حالت گریه به خود می‌گیرند، اما این غم، از نوعی دیگر و متفاوت با غم و غصه‌های زندگی روزمره است. غم معنویت است، غم آخرت است، غم مظلومیت مظلومان است، غمی است که منشأ حرکت است و کنش‌وری اجتماعی [۵۴] افراد را افزایش می‌دهد، نه کاهش، عاملی نابه‌هنجار [۵۵] در زندگی افراد نمی‌شود، بلکه در مواردی نقش درمانی [۵۶] ایفا می‌کند و برای زندگی نشاط می‌آفریند. بدیهی است کسانی که خود به صورت مستمر یا مقطعی، در زمان‌های خاصی از سال، در این گروه‌ها و مراسم شرکت می‌کنند و بیش‌تر مردم مذهبی (شیعه)، با این مراسم موافق هستند و آن را می‌پسندند و از آن استقبال می‌کنند. افرادی نیز هستند که با عزاداری مخالفند و برای این مخالفت، استدلال‌هایی نیز دارند. در این جا بعضی از دلیل‌های آن را می‌آوریم: ۱. ما دلیلی از متن دین، برای عزاداری نداریم و این، نوعی بدعت محسوب می‌شود. ۲. بر فرض این که دلایلی کلی و عام بر جواز عزاداری داشته باشیم، اما چه لزومی دارد که برای کسانی عزاداری کنیم که قرن‌ها پیش شهید شده، به مقام

والایی رسیده‌اند؟۳. عزاداری کردن، مخالفت با قضا و قدر الهی است. ما باید بپذیریم و تسلیم باشیم. [۵۷]. ۴. گاهی در عزاداری‌ها، کارهای خلاف شرع و غیر اخلاقی رخ می‌دهد؛ مانند اضرار به نفس، یقه پاره کردن، صورت‌ها را خونی کردن، پریشان کردن مو و بلند گریه کردن، که در برخی از روایات، از آنها منع شده است. ۵. عزاداری و ازدیاد این مراسم در طول سال، به مناسبت‌های مختلف، باعث شده است که جامعه از شادی‌ها به دور باشد و بیش‌تر احساس غمگینی کند و در نتیجه، باعث افزایش افسردگی در جامعه بشود. این اشکال، گاهی از زبان و قلم بعضی از صاحب‌نظران روان‌شناسی، در کلاس‌های درس و در مقالات نیز مطرح شده است. ما با بررسی مختصری که درباره‌ی بعضی هیجان‌های روانی، مانند اندوه و گریه، شادی و خنده، افسردگی و عزت نفس و تأثیر مراسم عزاداری بر روی آنها، انجام می‌دهیم، در باب اشکالات روان‌شناختی مطرح شده است، اظهار نظر خواهیم کرد درباره‌ی مورد اشکال‌های دینی مطرح شده، موضع می‌گیریم. مراسم عزاداری و گریه: گریه یک ظاهر دارد و یک باطن: ظاهر آن، امری فیزیولوژیک [۵۸] است، باید تأثیرات روانی [۵۹]، از طریق محرک‌های بیرونی [۶۰] یا درونی [۶۱] مانند تفکر، شکل بگیرد. سپس این تأثیرات، وارد چرخه فیزیولوژی مغز و اعصاب بشود، بخش خاصی از مغز فعال شده، غدد اشکی چشم را فرمان فعالیت بدهد و در نهایت، قطرات اشک جریان یابند، که ما آن را گریه می‌نامیم. این مطلب که بعضی اشک فراوان دارند و بعضی غدد اشکی کم‌اشک و خشک دارند، گویای مطلبی قطعی درباره‌ی باطن گریه نیست؛ یعنی ممکن است دو نفر از نظر تأثیرات روانی، به شدت متأثر شوند، اما یک نفر، اشک فراوان بریزد و دیگری اشک کم‌تر. البته اگر در موردی، از سلامت فیزیولوژیک و پراشک بودن چشم کسی، اطمینان داشته باشیم و او در موقعیتی خاص، گریه نکند، می‌توان نتیجه گرفت که او تأثیر روانی پیدا نکرده است. خلاصه، در شرایط به‌هنگام و سلامت فرد، گریه سوپاپ تأثیرات درونی است و به حسب تنوع تأثیرات درونی، گریه هم

متنوع می‌شود. از دیدگاه عرفا، زیباترین جلوه تزلزل، گریه است. علامه جعفری رحمه‌الله انواعی از گریه را بیان می‌کند. [۶۲]. باطن گریه، همان تأثیرات درونی است. نگاه روان‌شناختی و داوری ما درباره‌ی پیامدهای گریه نیز دایره مدار همان تأثیرات عاطفی است. اگر در روایات آمده است که گریه کردن و گریاندن و حالت گریه به خود گرفتن، در مراسم عزای حسینی، منشأ اثر دنیوی و اخروی است، به تأثیرات درونی نظر داد و الا می‌شود به صورت مصنوعی و یا با مواد شیمیایی، چشمانی گریان داشت. ما در این جستار، باطن گریه را به چهار نوع تقسیم می‌کنیم، [۶۳] که فقط یک نوع آن، معطوف به خود و نیازهای سرکوب شده خود است و می‌توان با افسردگی، هم‌بستگی مثبت داشته باشد و کنش‌وری اجتماعی فرد را مختل کند؛ اما سه نوع دیگر، امیدبخش است و حرکت‌آفرین و رابطه‌ی معکوس با افسردگی دارد. نوع اول، ناشی از مرگ واقعی است؛ اما سه نوع دیگر، سوگ واقعی نیستند، اگر چه در مراسم سوگواری حاصل می‌شوند. الف) گریه‌ی ناشی از علاقه‌ی طبیعی انسان به خود و متعلقات خود: این گریه، به هنگام غم و مصیبت و داغ‌دیدگی حاصل می‌شود، اختیاری نیست و معمولاً بی‌اراده، اشک جاری می‌شود. تأثیرات فرد، ناظر به گذشته است، مصیبتی رخ داده و اثراتی گذاشته است و اکنون به اصطلاح عامیانه، عقده‌ها گشوده می‌شود و اشک می‌ریزد. این گریه، به اصطلاح نظریه عمومی سیستم‌ها [۶۴]، مربوط به اکولوژی حفظ و نگهداری [۶۵] است و به اصطلاح روان‌شناسان و روان‌درمان‌گران [۶۶]، تخلیه‌ی روانی - هیجانی [۶۷] است. این گریه، به خود فرد و نیازهای سرکوفته [۶۸] شده او بر می‌گردد. اگر چه سه نوع دیگر گریه هم، در واقع، تخلیه هیجانی است، ولی به اکولوژی متعالی [۶۹] فرد مربوط است. انسان می‌خواهد در اوج کمال باشد، اما نیست. این را درک می‌کند و هیجانی می‌شود. می‌خواهد ستمی در بین نباشد، اما هست. آن را می‌بیند و متأثر می‌شود. این تأثر، مربوط به خودش ظلم نشده است، بلکه بر دیگران شده است. یا در نوع دیگری از گریه، انسان باید با یادآوری رحمت‌های



الهی و برکات و نعماتی که در اختیار بشر قرار داده است، هیجانی می‌شود. این هیجان، از جنس غم و اندوه نیست، بلکه از جنس شوق و شادی است؛ اما گروهی باعث جریان اشک می‌شود. ب) گریه‌ای که ریشه در اعتقادات دارد: مانند آن‌چه در حال مناجات حاصل می‌شود. انسان خود را در محضر خدا می‌یابد و رفتار و کردار خود را ضبط شده می‌داند و خود را گناه‌کار و...؛ مثلاً دعای امام سجاد علیه‌السلام در وداع با ماه رمضان و یادآوری رحمت‌های خداوندی، از این نوع است. این نوع گریه، ناظر به آینده و حال است و آن‌چه روی خواهد داد. این که امام سجاد علیه‌السلام می‌فرماید: «محبوب‌ترین قطره نزد خداوند متعال، قطره‌ی اشکی است که مخلصانه، در تاریکی شب و از ترس خدا ریخته شود»، [۷۰] ریشه در اعتقادات دارد و مربوط به ترس‌های دنیایی و زندگی روزمره نیست. بیش‌تر گریه‌ها در مناجات‌های امامان معصوم علیهم‌السلام از این نوع است. ج) گریه‌ای که از فضیلت‌طلبی و کمال‌خواهی ناشی می‌شود: مانند گریه‌ای که در فقدان معلم و مربی اخلاق و پیامبر و امام و... رخ می‌دهد. این گریه، از این روی است که ما در عمق وجودمان، کمال و رشد را تحسین می‌کنیم و از بودن آن کمالات، ذوق زده می‌شویم و از فقدان آنها ناراحت. گاهی در مراسم عزاداری، گریه‌هایی از این نوع نیز وجود دارد؛ مثلاً درباره‌ی شجاعت و وفاداری حضرت عباس علیه‌السلام به امام حسین علیه‌السلام، سخن گفته می‌شود و ما با شنیدن آن، اشک می‌ریزیم. پس از وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله، ام‌ایمن گریه می‌کرد، خلیفه دوم از او پرسید: چرا گریه می‌کنی، مگر نه اینکه رسول خدا در پیشگاه خداوند است؟ ام‌ایمن پاسخ داد: گریه من به خاطر آن است که دست ما از اخبار آسمان و وحی کوتاه شده است. [۷۱]. د) گریه بر مظلوم: مانند گریه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر امام علی علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام، پیش از شهادت آنان و مانند گریه و عزاداری مسلمانان، در شهادت‌های ائمه دین، که به صورت مظلومانه شهید شدند و مانند گریه به هنگام روضه‌خوانی حضرت رقیه، و حضرت علی اکبر،

حضرت فاطمه و دیگر مصایب اهل بیت و. گاهی نوعی دیگر از گریه را نیز تحت عنوان «گریه‌ی سیاسی» نام می‌برند. امام خمینی رحمه‌الله می‌فرماید: زنده نگه داشتن عاشورا، یک مسئله بسیار مهم سیاسی - عبادی است. عزاداری کردن برای شهیدی که همه چیز را در راه اسلام داده است، یک مسئله سیاسی است؛ [۷۲] امام در واقع، از دیدگاه روان‌شناسی، این گریه، نوعی مستقل نیست، بلکه به یکی از انواع مذکور بر می‌گردد و در اهداف سیاسی، جهت‌دهی می‌شود. این یکی از کاربردهای انواع گریه است. گریه در مراسم عزاداری، از هر کدام از انواع چهارگانه که باشد، کارکردهایی دارد: الف) در هر صورت، نوعی تخلیه‌ی هیجانی است و آرامشی را به دنبال دارد و باعث جلای قلب می‌شود. این نکته، بسیار مهم و ارزشمند است. ب) هیجان‌ها و تأثیرات روانی، در بعد شناختی [۷۳] اثر گذاشته، کنجکاوی و در نهایت، شناخت فرد، درباره‌ی موضوع مورد نظر را تقویت می‌کند. ج) با تقویت عواطف و شناخت‌ها، آمادگی رفتاری [۷۴] فرد، به تناسب آن شناخت‌ها و عواطف، بیش‌تر می‌شود و نگرش [۷۵] فرد به آن موضوع، تقویت می‌شود. د) باعث همانندسازی با افراد و موضوعات مورد علاقه می‌شود؛ مثلاً کسی که در شنیدن شجاعت حضرت عباس، اشکی می‌ریزد، ناخودآگاه، در شجاعت، در حد توان خود، با آن حضرت همانندسازی می‌کند و. ه) همه‌ی انواع گریه‌ها می‌تواند جهت‌گیری‌های سیاسی، فرهنگی، دینی و... داشته باشند و از آنها حسن استفاده یا سوء استفاده بشود (توسط خود فرد یا اداره‌کنندگان مجالس عزاداری). و) علاقه و محبت فرد به موضوع مورد نظر، افزایش می‌یابد. مراسم عزاداری و شادی [۷۶] جامعه: شادی چیست؟ چه عواملی باعث شادی جامعه می‌شوند؟ مراسم عزاداری مذهبی، چه رابطه‌ای با شادی افراد و جامعه دارد؟ برای شادی، تعاریف مختلفی ارائه شده است. ارسطو معتقد است که دست کم سه نوع شادی وجود دارد: الف) حالتی که همراه با لذت حاصل می‌شود. ب) حالتی که به دنبال عملکرد خوب، برای فرد حاصل می‌شود. ج) حالتی که بر اثر زندگی متفکرانه حاصل می‌شود. از

دیدگاه ارسطو، نوع اول، سطح نازل و زودگذر شادی است. نوع دوم، سطح متوسط و میان مدت شادی و نوع سوم، سطح عالی و دراز مدت شادی است. فیلسوفانی مانند جان لاک [۷۷] و جرمی بنتام، [۷۸] گفته‌اند که شادی به تعداد لذات زندگی بستگی دارد. این تعاریف، منطبق با تعریف توده مردم از شادی نیست. از دیدگاه مردم، شادی یعنی انبساط خاطر. یک فرد ممکن است یک روز صبح شاد باشد و بعد از ظهر غمگین، با شنیدن یک خبر، شاد شود و با خبری دیگر، غمگین. در بعضی از کتاب‌ها، انگیزش [۷۹] و هیجان [۸۰] نیز همین گونه تعریف شده است. [۸۱] بر این اساس، حتی اگر با مصرف دارو و هم، انبساط خاطری حاصل شود، نام آن شادی است. وقتی ما از شادی اجتماعی سخن می‌گوییم، نه آن شادی سطح اعلا ی ارسطویی را در نظر داریم و نه شادی زودگذر و مبتدلی که حتی با مصرف دارو ممکن است حاصل شود. پس شادی مورد نظر چیست؟ امروزه از دیدگاه روان‌شناسی اجتماعی، شادی برابر است با حاصل جمع رضایت و سطح لذت. [۸۲]. این تعریف، با تصور توده‌ی مردم از شادی نیز منطبق است. بر اساس این تعریف، شادی هم با فعالیت یا موضوع لذت آفرین بالفعل مرتبط است، که با مؤلفه‌ی سطح لذت، آن را بیان کردیم و هم با وضعیت روانی فرد، که ناشی از تجربه‌ها، [۸۳] انتظارات [۸۴] و آرزوها [۸۵] و... است، ارتباط مستقیم دارد، که آن را با مؤلفه‌ی رضایت بیان کردیم و هر دو مؤلفه، اموری غیر ثابت و غیر مطلق هستند. بدین ترتیب، دانسته می‌شود که برای بالا بردن سطح شادی در فرد و جامعه، باید به آن دو مؤلفه (سطح لذت و رضایت) توجه کرده، و آنها را تقویت کنیم و این دو مؤلفه، از مراسم عزاداری، اثر منفی نمی‌پذیرند. این گونه نیست که مراسم عزاداری، با سطح لذت و سطح رضایت افراد، هم بستگی منفی داشته باشند، بلکه شواهدی بر هم‌بستگی مثبت وجود دارد. قطعاً کسانی که با علاقه و انتخاب خود، به مراسم عزاداری می‌روند، از آن لذت می‌برند و احساس رضایت می‌کنند. کسانی که نگران آمار بالای افسردگان در جامعه هستند و جامعه را غمگین می‌یابند، از دیدگاه روان‌شناسی باید به

دنبال فریضه‌های دیگری باشند، فرضیه‌هایی مانند پیامدهای جنگ تحمیلی، محاصره اقتصادی، عدم توسعه‌ی علمی و فرهنگی و سیاسی و اخلاقی و... اگر جامعه غمگین است، باید به صورت علمی تلاش کرد و نتیجه گرفت و سخن گفت نه این که از روی حدس و گمان، فرضیه اثبات نشده‌ای را مطلبی علمی معرفی و با عناوین روان‌شناسی، در مطبوعات مطرح کرد، به ویژه آن گاه که به مقدسات مردم نیز مرتبط باشد. عده‌ای از روان‌شناسان، از جمله، روان‌شناس آمریکایی، مایکل فوردیس، [۸۶]، برنامه‌ای برای افزایش شادی تهیه کردند. به نظر فوردیس، بهترین راه این است که افراد، خود برای شاد بودن اقدام کنند. او یک برنامه چهارده عنصری تهیه و ارائه کرد که به اختصار در زیر می‌آید. ۱. خود را مشغول نگه دارید و فعال‌تر باشید. ۲. وقت بیش‌تری را به روابط اجتماعی اختصاص دهید. ۳. در کارهای با معنا شرکت کنید. ۴. امور زندگی را به بهترین روش، طرح‌ریزی و سازمان‌دهی کنید. ۵. حتی المقدور از نگرانی دست بردارید. ۶. سطح انتظارات و آرزوهایتان را پایین بیاورید. ۷. تفکر مثبت و خوش‌بینانه را در خود پرورانید. ۸. در زمان حال زندگی کنید. ۹. سعی کنید شخصیتی سالم داشته باشید. ۱۰. برون‌گرا و اجتماعی باشید. ۱۱. خودتان باشید. ۱۲. احساسات منفی و مسائل منفی را بیرون ببرید. ۱۳. با داشتن روابط نزدیک، خود را شاد کنید. ۱۴. شادی را در درجه‌ی نخست اولویت قرار دهید. در یک بررسی، ۸۹٪ از شرکت‌کنندگان گفتند که این برنامه، به آنان کمک کرده است تا خلق غمگین خود را متوقف و با آن مقابله کنند یا آن را تأخیر اندازند. ۸۰٪ نشان دادند که این برنامه، سطح شادی‌شان را افزایش داده است، ۳۶٪ مدعی بودند که افزایش شادی آنها خیلی زیاد بوده است. [۸۷]. با توجه به این برنامه و دقت در کارکرد تک‌تک توصیه‌های آن، نیز می‌توان رابطه‌ی مراسم عزاداری و شادی را تشخیص داد. آیا در مراسم عزاداری، تعداد درخور توجهی از این توصیه‌ها اجرا نمی‌شود؟ افراد فعال‌تر نیستند؟ روابط اجتماعی‌شان بیش‌تر نمی‌شود؟ عزاداری کار با معنایی نیست؟ سطح انتظارات و آرزوها را تعدیل نمی‌کند؟ تفکر

خوش بینانه القا نمی کند؟ برون گرایی را رشد نمی دهد؟ با اطلاعات دینی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی که به افراد می دهد، آنان را در زمان حال قرار نمی دهد. پاسخ همه این پرسش ها مثبت است و عزاداری در واقع، برای جامعه و افراد، شادی حقیقی می آفریند، نشاط و تحرک می آورد و... البته آسیب هایی نیز مراسم عزاداری را تهدید می کند که به آنها اشاره خواهیم کرد؛ اما آن آسیب ها از لوازم این مراسم نیست، بلکه اموری عارضی که باید زدوده شود. گفتنی است که بروز و ظهور شادی، فقط در قالب کلمات نیست، بلکه رفتارهای غیر کلامی [۸۸]، مانند ابراز چهره ای [۸۹]، ژست، وضعیت بدنی [۹۰]، حرکات چشم و تن [۹۱]، صدا [۹۲]، نیز علایم بسیار خوبی برای شاد بودن یا نبودن هستند. گاهی امکان خلاف گویی از طریق زبان وجود دارد؛ اما رفتارهای غیر کلامی، معمولاً این گونه نیستند. زیگموند فروید [۹۳] شخص نیرنگ باز را این گونه توصیف می کند: «اگر لب هایش خاموش باشد، با انگشتانش حرف می زند، همه اعضای بدنش او را لو می دهند.» [۹۴]. مراسم عزاداری و افسردگی: تعریف مراسم عزاداری را دانستیم. اکنون بینیم افسردگی چیست و چه رابطه ای بین این دو برقرار است؟ آیا این سخن که مراسم عزاداری، باعث افزایش افسردگی در جامعه شده است، وزنی علمی دارد یا نه؟ اختلالات افسردگی به سه دسته کلی تقسیم می شود. ۱. اختلال افسردگی عمده. [۹۵]. ۲. اختلال افسرده خویی. [۹۶]. ۳. اختلال های افسردگی موردی، که در آن دو نوع جای نگرفته اند. [۹۷]. اختلال افسردگی عمده، شدیدترین نوع افسردگی است. بعضی از نشانه های آن عبارتند از: الف) احساس غمگینی یا پوچی، در بیش تر یا تقریباً تمام روز. ب) کاهش قابل ملاحظه علاقه یا لذت از تقریباً همه فعالیت ها در بیش تر روز. ج) کاهش قابل ملاحظه وزن بدن، بدون پرهیز یا رژیم غذایی (یا افزایش قابل ملاحظه وزن در عرض یک ماه). د) بی خوابی یا خواب زدگی، تقریباً در همه ی روز. ه) بی قراری یا کندی روانی - حرکتی، تقریباً در همه ی روز. و) خستگی یا از دست دادن انرژی، تقریباً در همه ی روز. ز) احساس بی ارزشی یا احساس گناه

مفراط.ح) کاهش توانایی فکری یا تمرکزیابی یا بی‌تصمیمی همه روزه.ط) افکار مکرر و عودکننده درباره‌ی مرگ.اختلال افسرده‌خویی، نسبتاً خفیف است و دارای نشانه‌های تشخیصی زیر است:الف) دو یا چند مورد نشانه‌های کم‌اشتهایی یا پراشتهایی، بی‌خوابی یا خواب‌زدگی، کمبود انرژی یا احساس خستگی، عزت نفس پایین، تمرکز ضعیف یا اشکال در تصمیم‌گیری و احساس درماندگی در فرد وجود داشته باشد.ب) این نشانه‌ها بیش‌تر روزها، به مدت دست‌کم دو سال گزارش شوند.ج) طی یک دوره دو ساله، شخص هرگز به مدت بیش از دو ماه، خالی از نشانه‌های بالا نباشد.د) در طی این دو سال، افسردگی عمده وجود نداشته باشد.ه) هرگز ملاک‌های اختلال ادواری خوئی وجود نداشته باشد.و) این نشانه‌ها ناشی از اثرات فیزیولوژیک (مانند مصرف نا صحیح دارو و...) نباشد.ز) این نشانه‌ها موجب اختلال در کارکرد اجتماعی، شغلی و... شوند.افسردگی نوع سوم، مربوط به مواردی خاص است؛ مانند:الف) اختلال ملال پیش از قاعدگی.ب) اختلال افسردگی جزئی.ج) اختلال افسردگی، پس از روان‌پریشی ناشی از اسکیزوفرنی و...از بین این سه نوع افسردگی، نوع اول و سوم، مورد نظر کسانی که می‌گویند:مراسم عزاداری باعث افسردگی جامعه شده است، نیست؛ زیرا نوع اول، بسیار شدید و واضح البطلان است. نه جامعه‌ی ایران، دچار افسردگی عمده است و نه مراسم عزاداری، با ویژگی‌هایی که شناختیم، می‌تواند باعث افسردگی عمده جامعه شود. نوع سوم هم مراد نیست؛ زیرا که مربوط به مواردی خاص است که بعضی را نام بردیم. پس افسرده‌خویی مورد نظر است. اکنون ببینیم آیا مراسم عزاداری، نشانه‌های افسرده‌خویی را ایجاد می‌کند و باعث افزایش افسردگی در جامعه می‌شود؟ برای روشن شدن این مطلب، لازم است به عوامل افسرده‌خویی، از دیدگاه روان‌شناسی، توجه کنیم. برای افسرده‌خویی، سه عامل مهم را بر شمرده‌اند: [۹۸] زیستی، [۹۹]، ارثی [۱۰۰] و هیجانی و محیطی. [۱۰۱] عوامل زیستی، به وضعیت مغز و کارکرد قسمت‌های مختلف آن، ناقل‌های عصبی [۱۰۲] انتقال عصبی، [۱۰۳] سیناپس‌ها [۱۰۴] و... اشاره

دارد. بسیاری از نشانه‌های افسردگی، جایگاه خاصی را در مغز به خود اختصاص داده‌اند. تا کنون بیش از سی ناقل عصبی شناخته شده است؛ اما سه ناقل نوراپی نفرین، [۱۰۵] سروتونین [۱۰۶] و دوپامین، [۱۰۷] باعث بعضی از نشانه‌های افسردگی می‌شوند. عامل ارثی، سال‌ها است که مورد توجه قرار گرفته است و افسردگی را یک بیماری خانوادگی دانسته‌اند. و امروزه ژن و توارث را عامل مهمی برای افسردگی می‌دانند و به دنبال شناسایی ژن آن نیز هستند. بعضی از مطالعات آماری، خانوادگی و ارثی بودن افسردگی را تقویت کرده است. عوامل محیطی و هیجانی، همواره و پیش از عوامل زیستی و ارثی، مورد توجه روان‌شناسان و پزشکان بوده است. آنان می‌دانستند که رویدادهای محیطی می‌توانند ذهن و احساسات ناشی از آن را تحت تأثیر قرار دهند. روابط با دیگران، تربیت خانوادگی، فقدان‌ها و بحران‌ها، همه می‌توانند بر ذهن مؤثر باشند. به این ترتیب، افسردگی نیز می‌توانست تحت تأثیر عوامل محیطی قرار بگیرد؛ اما این دیدگاه، به تدریج دقیق‌تر شد. اکنون پژوهش‌گران معتقدند: ۱. بعضی افراد، پس از رویدادهای استرس‌زای شدید، دچار افسردگی می‌شوند. ۲. نمونه‌های فراوانی نیز بوده است که بدون هیچ‌گونه استرس، دچار افسردگی شده‌اند. از این رو، بعضی پژوهش‌گران بر این باورند که تجربه‌های استرس‌زای محیطی، فقط غیر مستقیم و فقط در کسانی که آمادگی زیستی و وراثتی دارند، باعث افسردگی می‌شود و کسانی که آن زمینه‌ها را ندارند، استرس‌ها باعث افسردگی نمی‌شود [۱۰۸]. بعضی از عوامل استرس‌زا، که زمینه‌های زیستی و ارثی را فعال می‌کنند، عبارتند از: از دست دادن شغل، قطع یک رابطه، مرگ یکی از بستگان، طلاق، ازدواج ناموفق و مشکل اقتصادی جدی. اکنون با آنچه گذشت، معلوم است که: الف) تنها عامل افسردگی، عوامل محیطی نیست. ب) عامل محیطی فقط در کسانی موثر است که زمینه‌های ارثی و زیستی دارند. ج) در بین عوامل محیطی، که استرس‌زایی شدید دارند، جایی برای مناسک و مراسم اسمی عزاداری پیدا نمی‌کنیم. آن عوامل، متعددند. سوگ و داغ واقعی می‌تواند



یکی از عوامل باشد؛ اما مراسم عزاداری، هیچ سهمی در استرس زایی ندارد.د) با توجه به مباحثی که در روان‌شناسی اجتماعی و کارکرد گروه‌ها و ویژگی‌های گروه‌های مذهبی گفته می‌شود، می‌توان گفت که مراسم عزاداری کاملاً نقش استرس زایی دارد. مراسم عزاداری و عزت نفس: موضوع عزت نفس، هم از دیدگاه دینی، یک مفهوم محوری و مهم است و هم از دیدگاه روان‌شناسی، در گرایش‌هایی مانند رشد، بالینی، شخصیت و اجتماعی، به آن توجه فراوان شده است. عزت نفس یکی از مؤلفه‌های بهنجاری محسوب می‌شود (اتکینسون و هم‌کاران ۱۹۸۳). مراسم عزاداری را از هر دیدگاهی (دینی یا روان‌شناسی) که مطالعه کنیم، رابطه‌ی منفی با عزت نفس ندارد، بلکه زمینه‌های عزت نفس بیش‌تر را در افراد فراهم می‌آورد. ارزیابی ما از خود پنداری خویش، بر حسب ارزش کلی آن، عزت نفس نامیده می‌شود. به بیان دیگر می‌توان عزت نفس را میزان ارزشی که ما برای خود قائل هستیم، در نظر گرفت. مطالعات، حاکی از این است که آگاهی یا برداشت ما از خود، بیش‌تر ناشی از تجربه‌های اجتماعی ما است. ما خود را آن‌گونه می‌بینیم که فکر می‌کنیم دیگران ما را می‌بینند. [۱۰۹] ایلین شیهان (۱۹۹۸) [۱۱۰] [۱۱۱]، می‌گوید: طی ملاقات‌هایی که در طول سالیان، با مراجعان مختلف داشته‌ام، افرادی را دیده‌ام که عزم خود را جزم کرده بودند که عزت نفس خود را بالا ببرند و از این رهگذر، آثار مثبت متعددی را نصیب خود کردند. بعضی از آن آثار، به ترتیب زیر است: ۱. پذیرش هرچه بیش‌تر خود و دیگران. ۲. آگاهی بیش‌تر از آنچه در زندگی می‌خواهیم. ۳. آرامش و آمادگی بیش‌تر برای مهار استرس. ۴. مثبت بودن و احساس شاد بودن. ۵. اشتیاق به داشتن مسئولیت بیش‌تر. ۶. توجه بهتر به دیگران. ۷. احساس راحتی در موقعیت‌های اجتماعی. ۸. احساس متعادل بودن. ۹. اتکا به خود و خلاقیت بیش‌تر. ۱۰. بهبود ظاهر و احساس سرزندگی. ۱۱. آمادگی بیشتر برای دریافت محبت و محبت کردن به دیگران. ۱۲. ملایم‌تر بودن با خود و توانایی دست زدن به خطرهای بیش‌تر. ۱۳. توانایی تبریک‌گویی به دیگران، بدون



حسادت. ۱۴. اطمینان داشتن به خود، در همه‌ی فعالیت‌ها. ۱۵. تبدیل کردن مشکلات، به مبارزه‌جویی‌ها. ۱۶. تمایل بیش‌تر برای در میان گذاشتن احساسات با دیگران. ۱۷. توانایی بیان صادقانه نارسایی‌ها در کارهای خود. ۱۸. اشتیاق، انگیزه و علاقه‌مندی بیشتر به زندگی. [۱۱۲]. کمبود عزت نفس در رفتار اجتماعی فرد نیز اثر منفی می‌گذارد..

گرنی [۱۱۳] (۱۹۸۸)، مطالعات بسیاری را در مدارس انجام داد. او فهرستی از رفتارهای اجتماعی متأثر از عزت نفس پایین را برشمرده است: ۱. کوچک‌تران را آزار می‌دهد. ۲. با هم‌سالانش پرخاش‌گر است. ۳. به غریبه‌ها اعتماد نمی‌کند. ۴. دیدگاه دیگران را درک نمی‌کند. ۵. به نظرات مراجع قدرت بسیار وابسته است. ۶. اطلاعات کمی از خود بروز می‌دهد. ۷. از نقش‌های رهبری اجتناب می‌کند. ۸. به ندرت داوطلب می‌شود. ۹. به ندرت توسط هم‌سالانش انتخاب می‌شود. ۱۰. بیش‌تر کناره‌گیر و منزوی می‌شود. ۱۱. رفتارهای متناقض دارد. ۱۲. مطیع است و ابراز وجود نمی‌کند. ۱۳. به ندرت می‌خندد. ۱۴. توجهش به خودش است. ۱۵. هم‌سالانش را بی‌ارزش تلقی می‌کند. ۱۶. فعالیت‌هایش توسط دیگران تعیین می‌شود [۱۱۴]. در متون دینی، از این موضوع، با عناوین متعددی، مانند عزت نفس، [۱۱۵] کرامت نفس، [۱۱۶] مردانگی [۱۱۷] و آزادگی [۱۱۸] یاد شده است. از دیدگاه دین، مؤمن، عزت و احترام خاصی دارد؛ [۱۱۹] یعنی افزون بر عزت نفس، باید مؤمنان دیگر را نیز عزیز بداریم؛ مثلاً قرآن می‌فرماید: «اگر به نیازمند مؤمنی کمک مالی کردید، آن را با اذیت کردن و منت گذاشتن همراه نکنید و گرنه، اصلاً صدقه ندهید و اگر کلماتی خوب بر زبان جاری کنید، بهتر است...» و «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدقات خود را با منت گذاشتن و اذیت کردن، باطل نکنید». [۱۲۰] در روایات متعددی نیز آمده است که حرمت نفس مؤمن، از حرمت مقدساتی چون کعبه نیز بیش‌تر است و تحقیر وی هرگز بخشودنی نیست. [۱۲۱]. درباره‌ی عزت نفس نیز در متون دینی، در دو سطح نگاه می‌شود: عزت نفس شخص و عزت نفس انسانی. در روان‌شناسی اگر از عزت نفس سخن به میان

می آید، فقط به خود شخصی نظر دارد؛ یعنی توجه کردن و مهم شمردن استعدادهای نهفته در وجود فرد؛ اما در دین، باید افزون بر احیا کردن استعدادهای درونی، نفس انسانی را نیز عزیز داشت و در مقابل نفس حیوانی، آن را پرورش داد. [۱۲۲] باید حتی المقدور دست نیاز پیش دیگران دراز نکرد. [۱۲۳] بر اساس بسیاری از روایات، خداوند کارهای مؤمن را به خود وی واگذار کرده است، ولی اجازه ذلت پذیری به او نداده است. [۱۲۴] این امر آن قدر مهم است که حتی انجام دادن واجبات الهی نیز عذری برای پذیرش منت و ذلت دیگران نیست. برای انجام دادن یک واجب الهی می توان از مال و حتی جان، مایه گذاشت؛ اما از آبروی مؤمن نمی شود. اگر کسی مؤمنی را دعوت کند که با هزینه او به حج برود و شائبه‌ای از منت گذاری در بین باشد، لازم نیست بپذیرد. حتی مبارزه با نفس، که به معنای صحیح خود، بسیار ضروری و لازم است، نباید موجب نادیده گرفتن عزت نفس شود. ممکن است کسی گمان کند که با تحقیر خود نزد دیگران، بهتر می تواند با نفس خویش مبارزه کند؛ اما اسلام این را اجازه نمی دهد. برخی از اهل تصوف، که کم تر با منابع غنی اسلام آشنایی داشته اند، گرفتار چنین خطایی شده اند. [۱۲۵] مؤمن نباید کاری کند که پس از آن، مجبور به معذرت خواهی بشود؛ چون این، نوعی ذلت پذیری است. [۱۲۶] نباید در مسافرت، با کسانی که فاصله‌ی اقتصادی بسیاری با او دارند، هم سفر شود؛ چون اگر ضعیف تر باشد، خودش اذیت می شود و اگر غنی تر باشد، موجب اذیت هم سفر خود می شود. [۱۲۷] بین عزت نفس و رفتار اخلاقی مثبت، رابطه‌ی مستقیم وجود دارد. کسی که عزت نفس داشته باشد، کم تر گرفتار خطاهای اخلاقی می شود، بیش تر می توان از او انتظار داشت. [۱۲۸] بر عکس، کسی، که نفس خود را سبک بشمارد، نباید از او انتظاری داشت [۱۲۹] و نباید خود را از شر او ایمن بدانیم. [۱۳۰] هیچ کس برای دیگران تکبر نمی کند، مگر این که ذلتی را در خود احساس کرده است. [۱۳۱] کسی که نفاق می ورزد، ناشی از ذلت درونی اش است [۱۳۲] و کسی که غیبت می کند، به

علت عجز او است. [۱۳۳]. هم‌بستگی بین عزت نفس بالا و فضایل اخلاقی را از راه یک قانون مسلم روان‌شناختی نیز می‌توان نتیجه گرفت و آن عبارت است از نظریه «هماهنگی شناختی» [۱۳۴] فستینگر. [۱۳۵] چکیده‌ی این نظریه، این است که اگر متوجه شویم که دو شناخت ما با یکدیگر یا شناخت و رفتار ما با یکدیگر، ناهماهنگ است، دچار ناراحتی می‌شویم و تلاش می‌کنیم که حتی‌المقدور، آن ناهماهنگی را بر طرف سازیم. طبیعی و آشکار است که در مراسم عزاداری حسینی علیه‌السلام اولاً، در محتوای آن، تبلیغ و ترویج دینی می‌شود که حسین علیه‌السلام پیرو آن بوده است و به جایگاه عزت نفس در این دین پی می‌بریم. ثانیاً، حرکت، سخنان و پیام‌های ایشان که در مراسم عزاداری از آنها یاد می‌شود، از ابتدا تا انتها، پر است از عزت نفس و تأکید بر آن. پیام «هیئات منا الذله» [۱۳۶] امام حسین علیه‌السلام و حرکت ایشان ضرب‌المثل شده است. در سراسر دنیا هر کس که نام حسین را بشنود یا بخواند، فوراً همراه آن، نام عاشورا و نهضت حسینی و ظلم‌ستیزی ایشان مطرح می‌شود. ثالثاً، روان‌شناسان برای رشد عزت نفس، عواملی را بر می‌شمرند. کوپر اسمیت (۱۹۶۷) [۱۳۷] تحقیقات انجام شده درباره‌ی عزت نفس را بازخوانی کرد و به این نتیجه رسید که چهار عامل، اهمیت ویژه‌ای در رشد عزت نفس دارند: ۱. میزان پذیرشی که دیگران برای او قائلند. ۲. موفقیت‌های فرد و موقعیتی که برای او در جامعه قائلند. ۳. تفسیری که فرد از ارزش و آرزوهای خود داشته و دارد. ۴. روش یا روش‌هایی که فرد، تفسیر خود را به اجرا درمی‌آورد. [۱۳۸]. با اندکی تأمل در این چهار عامل، متوجه می‌شویم که مراسم عزاداری، باعث رشد این عوامل و در نتیجه، رشد عزت نفس می‌شود. افراد، در مراسم عزاداری، به درستی و کامل، یکدیگر را می‌پذیرند. در این مراسم، عزاداران و برگزارکنندگان، به احترام حسین علیه‌السلام هر کس را که در این مراسم وارد شود (حتی اگر اشتها به بزه کاری هم داشته باشد) عزیز می‌شمارند و آن را مهمان امام علیه‌السلام می‌دانند. کسانی که اهل مراسم عزاداری حسینی هستند، در جامعه‌ی اسلامی، جایگاه

خاصی دارند. مردم هیأتی‌ها و مسجدی‌ها را دوست دارند و آن را به صورت خودآگاه و ناخودآگاه، یکی از معیارهای گزینش خود در امور مهم زندگی، مانند ازدواج و مشارکت مالی می‌دانند. تفسیری که فرد از ارزش‌ها و آرزوهای خود دارد، هم چنین شیوه‌ای که فرد، آن آرزوها و ارزش‌ها را عملی می‌کند، تحت تأثیر مستقیم شناخت‌ها و عواطف ناشی از مراسم عزاداری است.

### مراسم عزاداری از دیدگاه متون دینی

در قرآن، آیاتی که به طور صریح و مستقیم، بیان‌گر حکم عزاداری باشد، وجود ندارد؛ اما آنچه اکنون تحت عنوان مراسم عزاداری انجام می‌شود، دست‌تأیید چند گروه از آیات را بالای سر خود دارد: الف) آیاتی که به فریاد کردن علیه ظلم، امر می‌کنند یا مجوز می‌دهند. [۱۳۹]. ب) آیاتی که تحکیم ولایت را هدف خود قرار داده‌اند. [۱۴۰]. ج) آیاتی بر مودت اهل بیت تأکید کرده‌اند. [۱۴۱]. د) آیاتی که دلالت بر سوگواری بعضی از انبیا یا دیگر اولیای الهی داشته‌اند؛ مانند سوگواری حضرت یعقوب در فراق حضرت یوسف. [۱۴۲]. ه) آیاتی که بزرگ‌داشت شعائر الهی را تأکید می‌کنند. [۱۴۳]. آیات بسیاری نیز هستند که از طریق روایات معصومین علیهم السلام، به نوعی، با امام حسین علیه السلام مرتبط شده‌اند؛ اما از آن‌جا که در این باب نیستند، به آنها نمی‌پردازیم؛ مانند آیه‌ی مباحله، [۱۴۴] که آن حضرت علیه السلام یکی از مصادیق آن است، یا آیه‌ی نفس مطمئنه، [۱۴۵] که به امام حسین علیه السلام تفسیر شده است؛ یا آیه‌ای که خداوند از بندگانش، درباره‌ی خون‌ریزی و... پیمان می‌گیرد. [۱۴۶] در تفسیر برهان، ذیل این آیه‌ی آمده است: وقتی این آیه نازل شد، پیامبر فرمود: «یهود، عهد خدا را نقض و رسولان او را تکذیب کردند و اولیای الهی را کشتند. آیا به شما خبر بدهم به مشابه آنان از یهود این امت؟» گفتند: بله یا رسول الله! حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «قومی از امت من، که خود را از اهل ملت من می‌دانند، افاضل

ذریه مرا می کشند، شریعت و سنت مرا عوض می کنند، فرزندانم حسن و حسین را می کشند، همان گونه که یهود، زکریا و یحیی را کشتند». [۱۴۷]. روایات بسیاری نیز داریم که دلالت بر جواز گریه و عزاداری می کنند. امام صادق علیه السلام می فرماید: بانوان در مصیبت ها، نیاز به نوحه سرایی و شیون و زاری دارند و باید اشک هایشان جاری شود؛ اما نباید سخنان باطل و بیهوده بگویند... [۱۴۸]. آن حضرت در جای دیگر می فرماید: گریه کنندگان پنج نفر بودند: آدم و یعقوب و یوسف و فاطمه، بنت محمد و علی بن الحسین. گریه ی آدم به علت خطا و اخراج از بهشت، یعقوب در فراق یوسف و یوسف در دوری پدر و حضرت زهرا برای پدرش و امام سجاد علیه السلام نیز برای شهادت پدرش گریه می کردند. [۱۴۹]. امام صادق علیه السلام به فرزندش سفارش می کند که برایش مجالس عزاداری برگزار کند. [۱۵۰] روایاتی از این نوع، بسیارند و مهم ترین اهدافشان، مبارزه با ستم بنی امیه و بنی عباس بوده است. [۱۵۱]. البته بعضی از روایات اهل سنت، با عزاداری مخالفت کرده اند؛ اما از روایات خود اهل سنت نیز پاسخ آنها داده شده است. پاسخ این است که این روایات، قابل جمع هستند و وجه جمع آنها این است که روایات مخالف، برای نفی بعضی از کارهای نادرست، که در عزاداری ها انجام داده می شود، آمده است؛ مانند داد و فریاد کردن، گریبان دریدن و سخن باطل گفتن؛ اما آنها که موافق هستند، نظر به اصل عزاداری دارند. [۱۵۲]. در سیره معصومین علیهم السلام و سیره ی مسلمانان نیز عزاداری، دارای سابقه بوده است. مسلمانان در جنگ احد، هفتاد شهید دادند. در مدینه، هر کس برای بستگان شهید خود گریه می کرد. چشمان پیامبر صلی الله علیه و آله با دیدن این صحنه، پر از اشک شد و فرمود: «عمویم، حمزه گریه کننده ندارد». [۱۵۳] ابن مسعود می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله در سوگ حمزه بسیار گریه کرد. جنازه حمزه را رو به قبله نهاد و ایستاد و با صدای بلند گریه کرد و صفات خوب حمزه را بر شمرد. [۱۵۴] اسماء، همسر جعفر بن ابی طالب، که از زنان باایمان و فداکار صدر اسلام بود، می گوید:

جعفر در جنگ موته به شهادت رسید. بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدم، ایشان فرمود: «ای اسماء! فرزندان جعفر کجایند؟». آنان را پیش آن حضرت آوردم. آنان را در آغوش کشید و گریه کرد و گفت: «جعفر امروز به شهادت رسید». [۱۵۵]

پیامبر بارها و بارها در سوگ یارانش، از جمله، در عیادت آخر و بیماری احتضار سعد بن عباد، رئیس قبیله خزرج، در کنار مزار دختر خود، در مدینه، در سوگ فرزندش، ابراهیم (با بیان این که قلب از شدت اندوه می سوزد؛ اما سخنی بر خلاف رضای حق نمی گویم)، در سوگ عثمان بن مظعون، در مدینه، در کنار مزار مادرشان، در ابواء (پس از گذشت سالیان دراز و مبعوث شدن آن حضرت به نبوت)، به هنگام یادآوری شهادت امام علی علیه السلام و امام حسین علیه السلام، حتی در هنگام ولادت امام حسین علیه السلام و در مکان‌های مختلف، مانند منزل‌های ام‌المومنین ام سلمه، ام‌المومنین زینب، ام‌المومنین عایشه و در خانه امام علی علیه السلام، گریه کردند. پس از پیامبر نیز، صحابه عزاداری می کردند. غیر از گریه مستمر حضرت زهراء علیهم السلام کسان دیگری، مانند بلال، قیس، ام‌ایمن، خلیفه اول و دوم نیز در سوگ پیامبر گریه کردند. [۱۵۶]. زنان بنی‌هاشم در شهادت امام حسن و امام حسین، عزاداری و گریه کردند. ام سلمه، در رؤیا، از شهادت امام حسین باخبر شد و پس از بیداری، به عزاداری پرداخت. زنان هاشمی را نیز به عزاداری برای امام حسین دعوت کرد. جابر بن عبدالله انصاری، پس از غسل در فرات و پوشیدن لباس تمیز، پابرهنه و اندوهگین، به سوی مزار امام حسین رفت و گریه فراوان کرد، انس بن مالک و زید بن ارقم، از یاران پیامبر، در سوگ امام حسین گریه کردند. مختار ثقفی در عزای امام حسین گریه کرد و قسم خورد که انتقام بگیرد. توابین با شعار «یا لثارات الحسین»، به رهبری سلیمان بن صرد خزاعی، برای انتقام جمع شدند و بر مزار امام حسین رفته، گریه و ناله کردند. مردم کوفه و شام و مدینه، پس از شهادت امام حسین عزاداری کردند. شعرا و سرایندگان عرب، اشعار فراوانی را در سوگ آن حضرت سروده‌اند. گفتنی است که بعضی از

مواردی که از سیره‌ی معصومین و مسلمانان ذکر شد، ناظر به مراسم عزاداری نبوده است، بلکه سوگ و داغ‌دیدگی واقعی بوده است؛ اما موارد متعددی هم بوده است که در سوگ واقعی نبوده است، بلکه مراسم عزاداری بوده، با هدف تبلیغی و سیاسی انجام می‌شده است. همه‌ی ائمه پس امام حسین علیه‌السلام، برای آن حضرت عزاداری کرده‌اند و مصیبت را تازه نگه داشته‌اند، به ویژه امام صادق مجلس بر پا می‌کرد و افراد جمع می‌شدند و ذکر مصیبت می‌شد و گریه می‌کردند. [۱۵۷]. پس از زمان ائمه علیهم‌السلام نیز شیعیان عزاداری امام حسین را بر پا می‌کردند؛ اما تا پیش از قرن چهارم، به صورت پنهان بود، همان‌گونه که جشن و سرور، در روز عید غدیر (هجدهم ذیحجه) نیز پنهان بود و از آن پس آشکار شد. معز الدوله دیلمی، از سلاطین بزرگ و مقتدر آل بویه بود که در آشکار ساختن شعائر شیعه، نقش اساسی داشت و مردم بغداد را به عزاداری برای امام حسین تشویق می‌کرد. در سال‌های بین ۳۵۲ تا اواسط قرن پنجم، مراسم عاشورا، مهم تلقی و اجرا می‌شد. در همین سال‌ها، فاطمیه و اسماعیلیه، مصر را به تصرف در آوردند و شهر قاهره را بنا نهادند و مراسم عاشورا در مصر نیز برگزار می‌شد. مراسم عزاداری، به دیگر کشورهای اسلامی، شمال آفریقا، ایران و برخی کشورهای عربی رسوخ کرد. در ایران، از قرن اول و دوم، تعزیه رایج بود؛ ولی بعدها گسترش بیش‌تر یافت. اکنون نیز نه تنها شیعیان، بلکه حتی بسیاری از غیر شیعیان و غیر مسلمانان، امام حسین و مراسم عزاداری حسینی را به خوبی می‌شناسند و برای آن احترام قائلند. امروزه به برکت جمهوری اسلامی ایران، مراسم عزاداری، به همان شیوه‌های مرسوم در ایران (سخنرانی، روضه‌خوانی، مداحی، سینه‌زنی، تشکیل دادن دسته‌های عزاداری و...) به زبان‌های مختلف دیگری، مانند انگلیسی، آلمانی، چینی، و ژاپنی نیز رواج یافته است. ملت‌های دیگر، حضور و اثر گذاری این مراسم، در پدیده‌های اجتماعی و سیاسی شیعیان را دیده‌اند. هر کس اندک تأملی کرده باشد، نقش امام حسین و عزاداری حسینی را در دفاع مقدس، به خوبی می‌شناسد. امام حسین

در انحصار شیعیان نیست. گاندی، رهبر فقید هند، نهضت‌های بوسنی و هرزگوین، لبنان، فلسطین و... از امام حسین علیه‌السلام بهره گرفته‌اند. کسانی می‌توانند به خوبی مراسم عزاداری را درک کنند که اولاً، شناخت‌های لازم درباره‌ی آن داشته باشند و ثانیاً، در آن شرکت، آثار عاطفی آن را تجربه درونی کرده باشند برای شناخت این پدیده، علم حصولی و تحصیلی عقلی، لازم اما ناکافی است.

### آسیب‌شناسی مراسم عزاداری

اگر مراسم عزاداری، این اندازه اهمیت دارد، باید همانند یک گوهر گران‌بها از آن محافظت شود. فریادهای بعضی از علمای دینی، مانند شهید مطهری، که در سه جلد کتاب حماسی حسینی و تحریف‌های عاشورا گرد آمده است، ناظر به همین امر است. برای آسیب‌شناسی این مراسم، لازم است مطالعاتی مستقل و مفصل، با شیوه‌های مختلف پژوهشی، انجام شود؛ اما در این مختصر، فقط با یک نگاه نظری به این مراسم، بعضی از نکات آسیب‌شناسی را بیان می‌کنیم و از خداوند متعال می‌خواهیم که این آسیب‌ها، در مراسم عزاداری امام حسین علیه‌السلام به حداقل برسد: الف) رقابت‌های شدیدی که گاهی بین گروه‌ها و هیأت‌های مذهبی ایجاد می‌شود. [۱۵۸]. ب) همراه شدن مراسم عزاداری، با خرافات و امور نادرستی از فرهنگ عمومی مردم. ج) اصالت یافتن بعضی از فواید جانبی و فرعی، که از طریق هر گروه اجتماعی، ممکن است حاصل شود؛ مانند دید و بازدید. د) فراهم آوردن آزار و اذیت‌هایی برای دیگران، مانند صدای بلندگو و بسته شدن خیابان‌ها، که اگر تکرار شود، ممکن است افرادی را منزجر کند. ه) استفاده از اشعار و موسیقی‌هایی که در شأن عزاداری حسینی نیست و گاهی ممکن است خلاف شرع باشد. (البته گفتنی است که مراسم آهنگین عزاداری و مولودی‌ها، که در جامعه‌ی ما رواج دارد، سهم به‌سزایی در ارضای نیاز به موسیقی، به ویژه در کودکان و نوجوانان دارد و چه بسا آنان را از جذب شدن به موسیقی‌های



مبتذل باز می‌دارد.) و غلبه کردن بعد عاطفی و غفلت از بعد شناخت دینی، در این مراسم. این آسیب بسیار جدی است و در درازمدت می‌تواند تخریب‌گر باشد. ز) ایجاد رابطه‌های مرید و مرادی [۱۵۹] بین افراد معمولی. گاهی ممکن است افرادی در لفافه و ناآشکار، به جای دعوت به دین، دعوت به خود کنند. ط) تکراری بودن محتوا و شیوه‌های جاری، مانند سخنرانی‌ها و اشعار. [۱۶۰]. ی) ساختن یا استفاده کردن از روضه و مطالبی که مستند نیست، اما تأثیر عاطفی ایجاد می‌کند. ک) انجام دادن بعضی رفتارها، مانند نواختن شیپور و اجرای آهنگ‌های مبتذل. [۱۶۱]. ل) آسیب رساندن به بدن، مانند قمه‌زنی، که مبنای دینی ندارد. [۱۶۲]. م) قرار گرفتن مجالس عزاداری در اختیار افراد کم‌سواد. [۱۶۳]. ن) خواندن بعضی از اشعار غلوآمیز، که خلاف اعتقادات دینی است. [۱۶۴].

## پاورقی

۱] Psychological Analysis

۲] Religious Ceremonies

۳] Description

۴] Explanation

۵] Prediction

۶] Modification

۷] Cognitive

۸] Affective

۹] Behavioral

۱۰] Mourning

۱۱] Mourning Ceremonies

- .Social Psychologist [۱۲]  
.Social Group [۱۳]  
.Grief [۱۴]  
.Depression [۱۵]  
.Happiness [۱۶]  
.Self - esteem [۱۷]  
.Beravement [۱۸]  
[۱۹] زهره خسروی، روان‌درمانی داغ‌دیدگی.  
.Bernel [۲۰]  
.Lindman [۲۱]  
.Te weep [۲۲]  
.Anxiety [۲۳]  
.Agitation [۲۴]  
.Aleeplessness [۲۵]  
.Loos Of Appetitc [۲۶]  
.Ros [۲۷]  
.Physical [۲۸]  
.Psychological [۲۹]  
.Socialogoical [۳۰]  
.Accepting The Reality Of Loss [۳۱]  
.Affliction Of Loss [۳۲]  
.Boulby [۳۳]  
[۳۴] فرهنگ عمید، واژه‌ی «عزا».

[۳۵] مصباح المنير، ص ۵۰۴.

[۳۶] Baron.

[۳۷] Byrne.

[۳۸] Psychological Function.

[۳۹] Belonging.

[۴۰] Security.

[۴۱] Social Identity.

[۴۲] Social Facilitation.

[۴۳] Self Confidence.

[۴۴] Socialization.

[۴۵] Group Norms.

[۴۶] Attitude Change.

[۴۷] Communication Network.

[۴۸] Chain Network.

[۴۹] Circular Network.

[۵۰] Wheel Network.

[۵۱] Byrne , Social Psychology & Baron.

[۵۲] عن امير المؤمنين عليه السلام، انه كان يقول: «من اختلف الى المسجد اصاب احدي اثمان، اخا مستفادا في الله، او علما مستطرفا او آية محكمة او رحمة منتظرة، او كلمة ترده عن الردى او يسمع كلمة تدله على هدى، او يترك ذنبا خشية او حياء». (بحار الانوار، ج ۸۳، ص ۳۵۱، باب ۸، روایت ۴).

[۵۳] Psychological.

[۵۴] Social Function.

- [۵۵] Abnormal
- [۵۶] Therapeutic
- [۵۷] (الذین اذا أصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون...) (بقره (۲) آیه ی ۱۵۶).
- [۵۸] Psychologic
- [۵۹] Psychological
- [۶۰] External Stinulus
- [۶۱] Internal Stinulus
- [۶۲] ر.ک: محمد تقی، جعفری، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج ۲، ص ۲۷۲ - ۲۶۳.
- [۶۳] ر.ک: حسین رجبی، پاسخ به شبهات عزاداری، ص ۲۰.
- [۶۴] General System Theory
- [۶۵] Maintenance Ecology
- [۶۶] Psychotherapist
- [۶۷] Catharsis
- [۶۸] Repressed
- [۶۹] Transcendental Ecology
- [۷۰] بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۳۲۹، باب فضل البكاء.
- [۷۱] دلائل النبوه، ج ۷، ص ۲۶۶.
- [۷۲] صحیفه ی نور، ج ۱۳، ص ۱۵۴.
- [۷۳] Cognetive
- [۷۴] Behavioral
- [۷۵] Attitude
- [۷۶] Happiness
- [۷۷] John Locke

- .Jeremy Bentham [۷۸]
- .Motivation [۷۹]
- .Emotion [۸۰]
- [۸۱] ذبیح‌الله فرجی، انگیزش و هیجان، ص ۱۶۷.
- [۸۲] آیزنک، مایکل، روانشناسی شادی، ترجمه‌ی مهرداد فیروزبخت، ص ۱۶-۱۹.
- .Experiences [۸۳]
- .Expectations [۸۴]
- .Wishes [۸۵]
- .Miclel Fordice [۸۶]
- [۸۷] همان، ص ۱۸۷-۱۸۹.
- .Nonverbal [۸۸]
- .Facial Assertion [۸۹]
- .Posturing [۹۰]
- .Eye - Movements [۹۱]
- .Sonoity [۹۲]
- .Freud [۹۳]
- .Byrne , Social Psychology & Baron [۹۴]
- .Major Depression [۹۵]
- .Dysthymia [۹۶]
- [۹۷] انجمن روان‌شناسی آمریکا، چهارمین بازنگری از راهنمای تشخیصی و آماری اختلال‌های روانی (DSMIV) ص ۶۰۲-۵۶۴.
- [۹۸] انجمن پزشکی آمریکا، ترجمه مهدی گنجی، ص ۸۸ - ۶۷.
- ] .Biological [۹۹]

.Heritable [۱۰۰]

.Emotional [۱۰۱]

.Neurotransmitter [۱۰۲]

.Transmission [۱۰۳]

.Synapse [۱۰۴]

.Norepinephrine [۱۰۵]

.Serotonine [۱۰۶]

.Dopamine [۱۰۷]

[۱۰۸] همان، ص ۹۶ - ۸۸

.Atkinson R.L [۱۰۹]

[۱۱۰] ایلین شیهان، عزت نفس، ترجمه مهدی گنجی، ص ۱۰.

.Sheehen.Elan [۱۱۱]

[۱۱۲] همان ص ۲۰.

.Gurney [۱۱۳]

[۱۱۴] سید جلال صدرالسادات، عزت نفس در افراد با نیازهای ویژه، ص ۶۱.

[۱۱۵] (کزرع أخرج شطاء فأزره فاستغلظ فاستوى على سوقه يعجب الزراع ليغيظ بهم

الكفار...) (فتح (۴۸) آیه ی ۲۹).

[۱۱۶] (ان أكرامكم عند الله أتقاكم) (حجرات (۴۹) آیه ی ۱۲).

[۱۱۷] (انهم فتيه آمنوا بربهم و زدناهم هدى) (كهف (۱۸) آیه ی ۱۳).

[۱۱۸] (الذين يبلغون رسالات الله و يخشونه و لا يخشون أحدا الا الله) (احزاب (۳۳)

آیه ی ۳۹).

[۱۱۹] (... و لله العزة و لرسوله و للمؤمنين) (منافقون (۶۳) آیه ی ۸).

[۱۲۰] (قول معروف و مغفرة خير من صدقة يتبعها اذى.. يا ايها الذين آمنوا لا تبطوا

- صدقاتکم بالمن و الأذى) (بقره (۲) آیهی ۲۶۴-۲۶۲).
- [۱۲۱] بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۷۱؛ ج ۶۸، ص ۱۶.
- [۱۲۲] «أكرم نفسك عن كل دنیة و ان سافتك الى الرغائب...» (نهج البلاغه، نامه‌ی ۳۱).
- [۱۲۳] (یحسبهم الجاهل أغنیاء من التعفف) (بقره (۲) آیهی ۲۷۳).
- [۱۲۴] عن الحسين عليه السلام: «خير الغنی غنی النفس» (وسائل الشیعه، ج ۱۱، کتاب امر به معروف و نهی از منکر).
- [۱۲۵] برای مطالعه بیشتر، ر. ک: مرتضی مطهری، فلسفه‌ی اخلاق و فلسفه‌ی تعلیم و تربیت در اسلام.
- [۱۲۶] وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۲۵، باب ۱۳.
- [۱۲۷] بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۲۶۹، ح ۱۹، ۱۸، ۱۱، ۱۰ و ۲۰.
- [۱۲۸] «من کرمت علیه نفسه، هانت علیه شهوته» (نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۴۴۹).
- [۱۲۹] من هانت علیه نفسه، فلا ترج خیره (شرح غرر و درر، ج ۱، ص ۳۹۴).
- [۱۳۰] من هانت علیه نفسه، فلا تأمن من شره» (تحف العقول، ترجمه‌ی کمره‌ای، ص ۵۱۲).
- [۱۳۱] بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۲۲۵.
- [۱۳۲] نفاق المرء من ذل نفسه» (جمال خوانساری، شرح غرر و درر آمدی، ج ۶، ص ۱۸۱).
- [۱۳۳] «الغیبة جهد العاجز» (نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۴۵۳).
- [۱۳۴] Cognitive Dissonance.
- [۱۳۵] Festinger.
- [۱۳۶] «ألا ان الدعی ابن الدعی قد ركز بین اثنتین، بین السلة و الذله، و هیهات منا الذلة، یابی الله لنا حجور طابت و طهرت...».

[۱۳۷] Cooper smith.

[۱۳۸] عزت نفس در افراد با نیازهای ویژه، ص ۱۵.

[۱۳۹] مثل (لا يحب الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم) (نساء (۴) آیه ۱۴۸) و نیز

شعراء (۲۶) آیه ۲۲۷؛ هود (۱۱) آیه ۱۱۳؛ حج (۲۲) آیه ۳۹.

[۱۴۰] مثل: (انما وليكم الله و رسوله والذين...) (مائده (۵) آیه ۵۵) و نیز نساء (۴)

آیه ۵۹؛ بقره (۲) آیه ۲۵۴.

[۱۴۱] (قل لا أسألكم عليه أجرا الا المودة في القربى...) (شوری (۴۲) آیه ۲۳).

[۱۴۲] مثل (و قال يا أسفى على يوسف و ابیضت عیناه من الحزن فهو کظیم) (یوسف

(۱۲) آیه ۸۵-۸۴).

[۱۴۳] مثل (و من يعظم شعائر الله فانها من تقوى القلوب) (حج (۲۲) آیه ۳۲).

[۱۴۴] (فقل تعالوا ندع أبناءنا و أبناءكم و نساءكم و أنفسنا و أنفسكم) (آل عمران (۳)

آیه ۶۱).

[۱۴۵] (يا أيتها النفس المطمئنة - ارجعى الى ربك راضية مرضية - فادخلى فى عبادى و

ادخلى جنتى) (فجر (۸۹) آیه ۲۷-۳۰).

[۱۴۶] (و اذ أخذنا ميثاقكم لا تسفكون دماءكم و لا تخرجون أنفسكم من دياركم...)

بقره (۲) آیه ۸۴).

[۱۴۷] برای مطالعه‌ی بیش‌تر درباره‌ی این‌گونه آیات، ر.ک: الحسین علیه‌السلام، من

خلال القرآن الکریم.

[۱۴۸] «انما تحتاج المرأة فى الماتم الى النوح لتيل دمعتها و لا ينبغى ان قتول هجرا..»

(وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۹۰، باب جواز الکسب النائمه الحق لا بالباطل).

[۱۴۹] وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۹۲۲.

[۱۵۰] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۹، باب ثواب البكاء على مصیبة الحسین علیه‌السلام.

[۱۵۱] حسین، رجبی، پاسخ به شبهات عزاداری، ص ۸۷.



- [۱۵۲] همان، ص ۹۰، ۱۰۱-۹۰
- [۱۵۳] سیره الحلییه، ج ۲، ص ۲۰۶
- [۱۵۴] همان، ص ۶۰
- [۱۵۵] ابن سعد، طبقات، ج ۸، ص ۲۸۲
- [۱۵۶] پاسخ به شبهات عزاداری، ص ۵۰-۶۱
- [۱۵۷] همان، ص ۱۱۱-۱۲۰
- [۱۵۸] در تعارض با آیاتی مانند: (تعاونوا علی البر و التقوی) (مائده (۵) آیه ۲) و آیات دیگر.
- [۱۵۹] (قل ان کتم تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله) (آل عمران (۳) آیه ۳۱) و آیاتی دیگر مانند: یوسف (۱۲) آیه ۱۰۸.
- [۱۶۰] (لا یسمعون حسیسها و هم فیما اشتت أنفسم خالدون) (انبیاء (۲۱) آیه ۱۰۲).
- [۱۶۱] (و اجتنبوا قول الزور) (حج (۲۲) آیه ۳۰).
- [۱۶۲] (و ما نها کم عنه فانتھوا) (حشر (۵۹) آیه ۷).
- [۱۶۳] (فاسألوا أهل الذکر ان کتم لا تعلمون) (انبیاء (۲۱) آیه ۷).
- [۱۶۴] (و اجتنبوا قول الزور) (حج (۲۲) آیه ۳۰).

## ۱۰. نگاهی به عزاداری‌های حسینی

### مشخصات کتاب

نگاهی به عزاداری‌های حسینی

سید محمد علی ایازی

مقدمه

همه می دانیم که مجالس یادبودی به نام حسین بن علی علیه السلام و نهضت عاشورا زیر نام «سوگواری» و «عزاداری» و «مرثیه سرایی» در طول تاریخ پس از حادثه کربلا برگزار گردیده و می گردد، و این مجالس یکی از مظاهر بزرگ و یکی از سمبل های حیات مذهبی و معنوی علاقه مندان به اهل بیت عصمت علیهم السلام بوده است. و این مجالس و اجتماعات در بیداری و آگاهی و نشر فرهنگ اسلامی و توجه به حقایق دین تأثیر بسزایی داشته و نقش حیاتی و بزرگی را ایفا کرده است. زیرا حادثه کربلا حماسه جاودانه ای است که در اعماق وجود ملت ما اثر گذاشته و با پوست و گوشت مردم ما عجین شده است، به گونه ای که مردم در طول زندگی بارها و بارها آن را می شنوند، تکرار می کنند، مجالس برگزار می کنند، ساعت ها از وقت مردم صرف شنیدن همان حادثه با ذکر خصوصیات آن می شود و دوست دارند برای برپایی چنین امری روزهایی در سال وقت بگذارند و آنان از این کار نه تنها خسته نمی شوند و احساس تکرار نمی کنند؛ بلکه با شنیدن آن قلب ها به تپش می افتد، دل ها به سوز می آید، و چشم ها اشکبار می شود. از طرف دیگر، مردم به عشق حسین، چه مخارجی را هزینه می کنند، ساختمان ها به نام حسین می سازند، مجالس کوچک و بزرگی به پا می کنند، دسته ها و هیئت ها به راه می اندازند، امکانات عظیمی را در یاد این حادثه و تعظیم و تکریم آن به کار می گیرند، حتی کسانی که از امام حسین علیه السلام تجلیل می کنند و ذاکر و مداح و واعظ می شوند به برکت آن حضرت مورد احترام خاصی قرار می گیرند. همه اینها نشان از سترگی کار حسینی و عظمت تأثیر آن در دل ها و قلب ها و عظمت تأثیر اجتماعی آن در طول تاریخ است. بحث و تبیین از همه ابعاد این قضیه در این وجیزه ممکن نیست، آنچه مطرح است و مناسب پیگیری و ارائه بحثی را می طلبد این است که آیا تمام این حرکت ها به خوبی انجام می گیرد و عزاداری و مرثیه سرایی مطابق با روح و فلسفه قیام حسینی است و نیازمند ارزیابی نیست؟ به تعبیر دیگر، آیا نتیجه مطلوب از همه این مجالس گرفته می شود و این امکانات عظیم و وصف ناشدنی همه ساله و همه

ماهه و همه روزه این کشور و آن کشور، این شهر و آن شهر، این حسینیه و آن حسینیه و این خانه و آن خانه، در جهت مطلوب به کار گرفته می‌شود، و اگر به کار گرفته نمی‌شود آیا راه حلی و پیشنهادی موفق برای بهبود کار وجود دارد، و آیا می‌توان این موضوع را به خوبی بررسی و تحلیل کرد و راهکار مناسبی را ارائه داد، یا باید این کار را رها کرد و از اصلاح و بهبود و بازسازی و ارزیابی جدید آن دست کشید و کار را همین‌طور رها کرد، و هر چه پیش آمد خوش آمد! این نوشته کوتاه در پی تبیین این موضوع است، و نویسنده آن درد و داعیه ضرورت ارزیابی نسبت به حرکت را دارد و معتقد به لزوم اصلاح مجالس عزاداری حسینی است. اما این نگرانی را هم دارد که مبادا طرح، ارزیابی و اصلاح آن به کلیت عزاداری و اقامه مجالس آسیب رساند و عظمت حرکت شکوه‌نده و مثبت عزاداری حسینی را زیر سؤال برد، لذا معتقد است که باید گام به گام حرکت کرد و طرح مسائل را به گونه‌ای عنوان کرد که این شبهه پیش نیاید که منظور از این بحثها تردید در برپا کردن مجلس و محافل و دسته‌ها و یا کم‌رنگ کردن آنها است، یا این مشکل همه جایی است و شامل همه محافل می‌شود و یا گریستن و گریاندن کم‌شانی در بزرگداشت حماسه کربلا دارد. در حقیقت این وجیزه تنها در جهت بهبود این روند با زبان ارزیابی و بررسی در ابعاد مسئله، و یافتن راه حلی برای معقول و منطقی کردن این حرکت و اصلاح آن است. طبعاً این حرکت اگر به خوبی انجام گیرد و مقدمات آن مورد توجه قرار گیرد، موجب پیشگیری از سوء استفاده دشمنان و شبهه‌دار نشدن نیروهای جوان و تحصیل کرده خواهد شد، و امکانات به کار رفته در جهت مطلوب صرف خواهد شد، بگذریم از این نکته بسیار مهم که حماسه عاشورا و عزاداری حسینی اختصاصی به شیعه ندارد و نباید آن را منحصر در مذهبی خاص کرد، اما گاه حرکت و رفتار ما به گونه‌ای است که از توجیه منطقی آن عاجزیم و از تطبیق دادن عزاداری با فلسفه حماسه عاشورا غافل، و لذا نمی‌توانیم آن را به همه ملت‌ها گسترش دهیم.

## گفتاری از مصلحان معاصر در باب اصلاح عزاداری‌ها

## اشاره

پیش از ورود در بحث به آهنگ تمهید چند گفتاری از اندیشمندان و مصلحان معاصر نقل خواهیم کرد و نگرانی آنان را نسبت به وضعیت موجود به عنوان مثال می‌آوریم تا روشن شود که این نگرانی همگانی است و مصلحان و بزرگان ما نسبت به این وضعیت خشنود نبوده و نیستند و اگر کمتر سخن گفته‌اند، دلایل دیگری داشته است. پیش از دوران ما مرحوم میرزا حسین نوری - از دانشمندان قرن سیزدهم - از پیشگامان تصحیح مرثیه‌سرایی است. وی کتابی دارد به نام لؤلؤ و مرجان که در این کتاب به لزوم توجه به صحت نقل تاریخ و دقت در استناد صحیح عزاداری‌ها تأکید می‌کند و نگران وضعیت روضه‌خوانی‌هاست. پس از وی مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری بنیانگذار حوزه علمیه قم و مرحوم آیت‌الله بروجردی هستند که در این زمینه تلاش وافر نشان دادند و نسبت به شکل برخی از عزاداری‌ها و اداره مجالس اعتراض داشتند و در این زمینه اقدامات عملی نیز انجام دادند. حضرت امام خمینی رحمه الله در عصر ما از کسانی است که نهضت خود را بسیار متأثر از قیام عاشورا می‌دانست و نسبت به برگزاری مجالس و محافل مرثیه‌خوانی و حرکت هیئت‌ها و تحفظ بر آنها تأکید بسیار می‌کرد و در موارد گوناگون به این موضوع سفارش می‌نمود، تا آنجا که می‌فرمود: مجالس بزرگداشت سید مظلومان و سرور آزادگان که مجالس غلبه سپاه عقل بر جهل و عدل بر ظلم و امانت بر خیانت و حکومت اسلامی بر حکومت طاغوت است هر چه باشکوه‌تر و فشرده‌تر بر پا شود و بیرق خونین عاشورا به علامت حلول روز انتقام مظلوم از ظالم، هر چه بیشتر افراشته شود. [۱]. و نیز تأکید می‌کردند که باید جهت این عزاداری‌ها هم مشخص شود و ابعاد سیاسی نهضت حسینی فراموش نشود: مجلس عزاء، نه برای این است که گریه بکنند برای سید الشهداء و اجر ببرند - البته این هم هست - و دیگران را

اجر اخروی نصیب کنند؛ بلکه مهم آن جنبه سیاسی است که ائمه ما در صدر اسلام نقشه‌اش را کشیده‌اند که تا آخر باشد و آن، این اجتماع تحت یک بیرق، اجتماع تحت یک ایده، و هیچ چیز نمی‌تواند این کار را به مقداری که عزای حضرت سید الشهداء در او تأثیر دارد، تأثیر بکند. [۲]. اما همین امام بارها بر خطبا و وعاظ و ذاکرین سفارش می‌کردند که وضعیت مجالس را دگرگون کنند و مجالس را در جهت هدایت و ذکر احکام و بیان فلسفه قیام تغییر دهند و از کارهای ناروا در هیئت‌ها پرهیز کنند و قضایای خلاف واقع را بازگو نکنند، و دست افراد بی‌اطلاع از مسائل اسلام را از این مجالس کوتاه کنند، و لازم است جهات شرعی در دستجات محفوظ بمانند، به نمونه‌ای از این سخنان توجه شود: اینجا باید یک سخنی هم در خصوص عزاداری و مجالسی که به نام حسین بن علی به پا می‌شود بگوییم: ما و هیچ یک از دینداران نمی‌گوییم که با این اسم هر کس هر کاری می‌کند خوب است. چه بسا علمای بزرگ و دانشمندان، بسیاری از این کارها را ناروا دانسته و به نوبت خود از آن جلوگیری کردند، چنانچه می‌دانیم که در بیست و چند سال پیش از این، عالم عامل بزرگوار مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری که از بزرگ‌ترین روحانیون شیعه بود در قم شبیه‌خوانی را منع کرد و یکی از مجالس بسیار بزرگ را مبدل به روضه‌خوانی کرد، و روحانیون و دانشمندان دیگر هم چیزهایی که برخلاف دستور دین بوده منع کرده و می‌کنند. [۳]. و در جایی دیگر تأکید می‌فرمایند که چیزهای ناروا باید از نهضت حسینی تصفیه شود و دست افراد بی‌اطلاع از اسلام کوتاه شود: باید بدانید که اگر بخواهید نهضت شما محفوظ بماند، باید این سنت‌ها را حفظ کنید، البته اگر چنانچه چیزهای ناروایی بوده است سابق، و دست اشخاص بی‌اطلاع از مسائل اسلام بوده، آنها باید تصفیه بشود. [۴]. مرحوم استاد شهید مرتضی مطهری از کسانی است که چنین احساسی را داشته و از اصلاح و بازسازی مراسم و محافل عزاداری سخن می‌گوید و در سخنرانی‌های خود بارها و بارها نسبت به دگرگونی مجالس و کنترل نقلیات مرثیه‌ها سخن گفته است، و در کتاب

حماسه حسینی این اندیشه کاملاً مشهود است. ایشان در جایی می گویند: از طرف اولیاء دین پیشنهاد شده که اقامه عزای حسین بن علی علیه السلام بشود و قبرش زیارت بشود و او به عنوان یک فداکار بزرگ، همیشه نامش زنده و پاینده باشد. این موضوع تدریجاً سبب شد که بعضی مرثیه خوانان حرفه‌ای پیدا شوند و کم کم مرثیه خوانی به صورت یک فن و هنر از یک طرف، و وسیله زندگی از طرف دیگر درآید. از طرفی فکری پیدا شود که چون گریاندن برای ابوالفضل ثواب جزیل و اجر عظیم دارد، پس به حکم: «الغایات تُبرَّرُ الْمَبَادِی» هدف وسیله را مباح می کند، از هر وسیله‌ای می شود استفاده کرد. اینجاست که جعل و دروغ در نظر عده‌ای مشروع می شود. [۵]. در جایی دیگر ایشان مبارزه با دروغ زنی را وظیفه علمای اسلام می داند و برخورد با شیوه‌های غلط و نامشروع را از نمونه‌های امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با بدعت‌ها می داند. وظیفه علمای امت در این باب به طور عموم و در این حادثه به طور خصوص [این است] که: «إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فَعَلَى الْعَالِمِ أَنْ يُظْهِرَ عِلْمَهُ وَ أَلَّا فَعَلِيهِ لَعْنَةُ اللَّهِ»، [هر آنگاه که بدعت‌ها در میان مردم رواج پیدا کرد، بر علما و دانشمندان است که علم خود را آشکار کنند و حق را بگویند، و گرنه به لعنت خدا گرفتار می شوند]، «وَأَنَّ لَنَا فِي كُلِّ خَلْفٍ عُدُولًا يَنْفُونَ عَنَّا تَحْرِيفَ الْغَالِيْنَ وَ اِتِّحَالَ الْمُبْطِلِيْنَ» [۶] و وظیفه ملت مسلمان در این باب به طور عموم و در این حادثه به طور خصوص از نظر حرمت شرکت در استماع و لزوم مبارزه عملی و نهی از منکر است. [۷]. استاد محمدرضا حکیمی با تأثری شدید این مشکل را مطرح کرده‌اند و از نابسامانی و بی‌محتوا شدن مجالس عزاداری و در دست ناآگاهان افتادن این محافل اظهار تأسف کرده‌اند: با کمال تأسف و تأثر اشعار مرثیه و عزا راه انحطاط عجیبی پیموده است... اکنون کمتر اثری از مفاهیم مقاومت و تعهد و پرخاشگری علیه ستم و ستمگران و درگیری با جباران و طاغوتان روزگار در اشعار و نوحه‌های مذهبی به چشم می خورد، کمتر در آن درس ایمان و اخلاق و روش زندگی دیده می شود. اشعار با تکرار جملات مهمل و

بی خاصیت و بی معنا رونق بخش بسیاری از مجالس عزا و مصیبت شده است. عزاداری و سینه زنی و زنجیرزنی هیئت های مذهبی در خدمت کارهای بی محتوا و در دست افراد ناآگاه و غیر دانا به امور دین و مذهب واقع شده است. در اینجا کسی نیست که بگوید، عزاداری و مرثیه سرایی و ذکر حماسه حسینی برای هدف و فلسفه ای بوده است که اگر آن هدف و فلسفه و محتوا نباشد، فایده و اثری بر آن مترتب نخواهد بود. اگر مجالس در آن تعلیم دین و بیان معارف اسلامی و درس اخلاق و انسانیت نباشد، خاصیت نخواهد داشت. [۸]. استاد شهید هاشمی نژاد نیز تأثر خود را نسبت به تشکیل برخی انجمن ها و محافل مرثیه خوانی با شکل منحرف شده ابراز می دارد و این روند را غم انگیز و مبتذل و ذلت آور یاد می کند، وی در کتاب خود می نویسد: در این انجمن ها که به نام رهبر آزادگان جهان تشکیل می گردد، متأسفانه گاهی نه تنها در راه نشر اصول و معارف اسلام و روشن ساختن هدف اصلی نهضت قدمی برداشته نمی شود، بلکه مطالب و سخنانی ایراد می گردد که با حقایق دین و واقعیات اسلام و مقصد اصلی حسین بن علی علیه السلام فرسنگ ها فاصله دارد و درست نقطه مخالف نهضت حسینی است. آیا این غم انگیز نیست که خاطره های حیات بخش نینوا را که بر کالبدهای اجتماعات مرده و ملت های ستم دیده روح آزادی و زندگی می دهد و حوادثی که در آن سرزمین عدل و آزادی واقع شد که هر یک عالی ترین درس عزت و آزادی و فضیلت را به جهان انسانیت می دهد، به صورت بسیار مبتذل و ذلت آوری یاد کنیم و مثلاً به بهانه زبان حال از قول سالار شهیدان بخوانیم: «شدم راضی که زینب خوار گردد». حسین که خود در روز عاشورا ضمن گفتارهای گرم و آتشین فریاد می زد: هَيْهَاتَ مَنَا الذَّلَّةُ... آیا با این منطق سازش دارد که ما به آن حضرت و یاران عزیزش نسبت خواری و ذلت بدهیم. [۹]. موارد تأثر و برخورد ارشادی نسبت به وضعیت موجود عزاداری از ناحیه اندیشمندان و آگاهان کم نیستند، و نمی توان در این نوشته کوتاه یکایک آنان را نقل نمود و نگرانشان را منعکس کرد، و ما تنها به چند مورد

اشاره کردیم، تا پیش در آمدی باشد برای ورود در بحث و تحلیل و تفسیر از چگونگی برگزاری مجالس و محافل عزاداری و تعظیم حماسه حسینی. پیش از ورود در آن مباحث، در آغاز اشاره‌ای خواهیم داشت به تاریخچه و چگونگی شکل‌گیری مجالس عزاداری و اینکه چگونه شد که عزاداری پس از قضیه عاشورا به تحقق پیوست، و اصولاً فلسفه عزاداری اباعبدالله چه بود و چه شد که ائمه معصومین علیهم السلام دستور به مرثیه‌سرایی دادند، و استوانه‌های تعظیم و تجلیل در این عزاداری‌ها چیست؟ نقش گریه و توجه به احساسات چیست و ابعاد عقلانی و محتوا و هسته اصلی در عزاداری‌ها کدام است؟ آنگاه به بحث خود یعنی چگونگی برگزاری عزاداری حسینی خواهیم پرداخت، زیرا در سایه فهم تاریخچه و فلسفه عزاداری، این چگونگی‌ها روشن می‌گردد و نگرانی‌های موجود واضح می‌شود.

### تاریخچه شکل‌گیری مجالس عزاداری

حکومت بنی‌امیه پس از شهادت امام علیه السلام در تنگنایی دشوار قرار گرفته بود، از طرفی می‌بایست نشان دهد که با هر حرکت انقلابی برخورد می‌کند و آن را سرکوب می‌کند و از طرفی اعتراف به قتل فرزند رسول خداصلی الله علیه و آله دشواری‌هایی را برای او به وجود می‌آورد، بدین جهت سعی نمود تا نشان دهد که آن حضرت یک فرد مهاجم و طغیانگر بوده است و یزید برای حفظ نظم و به هم نخوردن نظم اجتماعی و حفظ کیان اسلام دست به چنین کاری زده است. بدیهی است که این تبلیغات دامنه‌دار و گسترده در کوفه و شام و دیگر بلاد اسلامی به وسیله دستگاه‌های دولتی و با صرف مخارج هنگفت و بی‌حساب مملکت می‌توانست تا حدی کارساز باشد و در آغاز تأثیر چشمگیری در محیط خفقان و ترس آور آن زمان داشته باشد. افزون بر آن، حکومت گروهی از جااعلان اخبار و دنیاپرستان قدرت‌مدار و ظاهر فریب را مأمور جعل حدیث کرده بود تا روز عاشورا را روز عید و برکت و شادی معرفی کنند و از زبان پیامبر چنین



نقل کنند: کسانی که این روز را روز عید و جشن قرار دهند، پاداش نیکو به وی خواهند داد. [۱۰]. هدف از این تبلیغات و جعل حدیث این بود که مردم را از توجه به حادثه غم‌انگیز و حزن‌آور کربلا دور سازند و از آثار تخریبی کار زشت خود جلوگیری کنند. و طبیعی بود که با عید شدن روز عاشورا دیری نمی‌پایید که مسلمانان، ناآگاه از همه جا، روز عاشورا را روز عید مذهبی بشناسند و آن روز را شادی کنند، و حوادث عاشورا را به فراموشی سپارند. در چنین محیط مسموم آکنده از تبلیغات، اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله به روشن کردن افکار پرداختند و تبلیغات و فریب کاری آنها را به شکل‌های گوناگون خنثی ساختند، که یکی از آن روش‌ها دستور برگزاری مجالس ذکر مصیبت اباعبدالله و مرثیه‌خوانی و ذکر اشعار و بیان وقایع روز عاشورا و معرفی کردن روز عاشورا به عنوان روز عزا و مصیبت و فضیلت گریه کردن و گریاندن بود. این روش کار خود را کرد و تأثیر بسزایی در جامعه مسلمین آن زمان بویژه در میان علاقه‌مندان به اهل بیت داشت، به گونه‌ای که تبلیغات یزیدیان را بر باد داد و مجالس و محافل عزا در روز عاشورا بر آن شادی‌های دروغین و ساختگی چیرگی یافت و خود حماسه‌ای دیگر شد، زیرا مجالس عزاداری پایگاه نگهداری از نهضت و قیام حسینی شد و آن نقشه شوم فراموش سپاری نهضت حسینی خنثی شد. این حرکت از دو جهت قابل توجه بود، یکی از آن جهت که می‌توانست این مشعل را همیشه پر فروغ و سوزان نگه دارد، و دوم، از این جهت که حسین علیه السلام الگو و سمبل مبارزه با ستمگران شود و محافل و مجالس حسینی کانون مبارزه و عدالت‌خواهی گردد، و علاقه‌مندان به اهل بیت را به طور طبیعی و هماهنگ دور هم جمع نماید. در توصیف این حرکت گفته شده است: ائمه اطهار از این جهت گفتند عاشورا زنده بماند که این مکتب زنده بماند. برای اینکه اگر چه شخص حسین بن علی علیه السلام نیست، ولی حسین بن علی علیه السلام باید به قول امروز یک سمبل باشد، به صورت یک نیرو زنده باشد. حسین اگر خودش نیست، هر سال محرم که طلوع می‌کند، یک مرتبه مردم از تمام فضا

بشنوند: «أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ»؛ برای اینکه از راستی و حقیقت، شور و حیات، شور امر به معروف، شور نهی از منکر، شور اصلاح مفسد امور مسلمین در میان مردم شیعه پیدا بشود. [۱۱]. حضرت امام خمینی در توصیف این حرکت با نگاهی دیگر ریشه تاریخی عزاداری را تحلیل کرده‌اند: عمق ارزش مجالس‌های عزاداری کم معلوم شده است، و شاید پیش بعضی هیچ معلوم نشده است. اینکه در روایات ما برای یک قطره اشک برای مظلوم کربلا آنقدر ارزش قائلند، حتی برای تباکی (به صورت گریه در آمدن) ارزش قائلند، نه از باب این است که سید مظلومان احتیاج به این کار دارد، به این است که فقط برای ثواب بردن شما و مسلمین باشد - گرچه همه ثواب‌ها هست - لکن چرا این ثواب را برای این مجالس عزا آنقدر عظیم قرار داده شده است... کم کم این مسئله از دید سیاسی‌اش معلوم می‌شود... آن روزی که این روایات صادر شده است، روزی بوده است که این فرقه ناجیه مبتلا بودند به حکومت اموی و بیشتر عباسی و یک جمعیت بسیار کمی، یک اقلیت کمی در مقابل قدرت‌های بزرگ. در آن وقت برای سازمان دادن به فعالیت سیاسی این اقلیت، یک راهی درست کردند که این راه خودش سازمانده است. و آن، نقل از منابع وحی، به اینکه برای این مجالس این قدر عظمت هست، و برای این اشک‌ها آنقدر، در حول و بر این اشک‌ها و عزاداری‌ها: شیعیان با اقلیت آن وقت اجتماع می‌کردند، و شاید بسیاری از آنها نمی‌دانستند مطلب چه هست، ولی مطلب سازماندهی به یک گروه اقلیت در مقابل آن اکثریت‌ها، و در طول تاریخ، این مجالس عزا که یک سازماندهی سرتاسری کشورها هست... در مقابل حکومت‌هایی که پیش می‌آمدند و بنای بر این داشتند که اساس اسلام را از بین ببرند. [۱۲]. آری رفته رفته این محافل تبدیل به کانون هماهنگی شد، پایگاه تبلیغ شد، مجالسی شد که در آن تفسیر قرآن گفته می‌شد، مسائل دین تعلیم داده می‌شد، اصول عقاید بیان می‌گشت، پند و اندرز می‌دادند، سیره علمی بزرگان توصیف می‌شد، روح حمایت از مظلوم و دشمنی با ستمگر در بین مردم زنده

می شد. علو همت، احساس شخصیت، درس غیرت، مساوات و برابری، عدالت خواهی، ظلم ستیزی، روحیه ایثار و از خود گذشتگی، درس اقامه نماز، امر به معروف و نهی از منکر، عفت و عصمت برای زنان، مروت و مردانگی، درس هایی بودند که از نهضت حسینی به جامعه دینی و محافل عزاداری انتقال می یافت. و خلاصه در جهان تشیع اگر احکام اسلام تبلیغ می شود، اگر اخلاق و عقاید دینی تشریح می گردد، و اگر ندای قرآن تا دورترین روستاها و حتی در بین عشایر خانه به دوش طنین می افکند همه اینها به برکت مجالس حسینی است، و زیر لوای آن حضرت و به نام آن حضرت تشکیل می گردد و این جاذبه شخصیت با عظمت حسینی و مکتب انسان ساز اوست که علاقه مندان به اهل بیت را به سوی خود جلب کرده است. و به برکت این دستور، محافل دینی را به صورتی پویا و پرتحرک و بانشاط در آورده است.

## فلسفه عزاداری

### اشاره

منظور از عزاداری و مرثیه سرایی و ایجاد توجه به مصیبت اهل بیت چیست؟ اینکه در روایات آمده است که گریه بر ابا عبدالله ثواب دارد، به چه معناست؟ آیا منظور از آن امر مخفی است و چون در روایات آمده است باید گریه کرد و گریاند بدون چون و چرا و کاری به فایده و حکمت و هدف از عزاداری نداشت و در جستجوی ثواب بود و یا آن دستورات بدین دلیل آمده است که جلب توجه به عزاداری نداشت و در جستجوی ثواب بود و یا آن دستورات بدین دلیل آمده است که جلب توجه به اهداف بلند آن حماسه سازان و راه آنان بشود و ثوابش در سایه چنین توجهی حاصل می گردد؟ به عبارت دیگر، ما در نماز دو مرحله داریم، مرحله «صحت» و مرحله «قبول»، در مرحله صحت اگر کسی ارکان و واجبات نماز را انجام داد نمازش صحیح است،

اگرچه با حضور قلب و توجه به معبود نباشد، اما مرحله قبول و تأثیر و جلوگیری از گناه در آنجایی است که افزون بر رعایت شرایط باید نماز با حضور قلب باشد، تا «تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» باشد. «الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ كُلِّ تَقِيٍّ» در جایی است که مقدمات و مقارنات با صفای دل انجام بگیرد و انسان با توجه به فلسفه نماز در پیشگاه خدا قرار گیرد، در این مرحله است که هم نماز صحیح است و هم مقبول. آیا گریستن و عزاداری بر ابا عبدالله چنین است که هر کسی قطره‌ای اشک ریخت، هر کس که بود و به هر شکل که ریخت ثواب دارد و گناهانش بخشیده می‌شود، یا چنین نیست و عزاداری مشروط به شرایطی است و عزاداری دارای حکمت و علتی است و غرض از این دستور ثواب بردن نیست، گرچه کسی که آگاهانه و با توجه این محافل را ترتیب می‌دهد و در این مجالس شرکت می‌کند و از این مجالس بهره‌گیری می‌کند ثواب دارد و لذا باید برای خدا انجام دهد و قصد قربت شرط است؟ برای پاسخ به این سؤال، لازم است ما کنکاشی در فلسفه عزاداری داشته باشیم و در این جهت به روح تعالیم اسلام توجه کنیم و دستگاه امام حسین را در راستای دستگاه خدا و سنت‌های او بدانیم. در آن صورت است که پاسخ یاد شده روشن می‌گردد. بدون شک، فلسفه عزاداری حسین از فلسفه قیام حسینی جدا نیست، چنان که شناخت سیر تطور و تحول عزاداری و ریشه‌ها و علل عزاداری در دوران ائمه به ما چنین چیزی را می‌آموزد. دقیقاً همان عاملی که باعث شد حسین بن علی قیام کند و شهادت را با افتخار بپذیرد، دلیل و فلسفه‌ای است برای اقامه عزاداری او. اگر حسین به علی علیه السلام برای احیای اسلام و دفاع از قرآن و اقامه امر به معروف و نهی از منکر قیام کرد، عزاداری وی باید وسیله‌ای باشد برای ترویج اسلام و دفاع از قرآن و اقامه عدل و ترویج امر به معروف و نهی از منکر. عزاداری که روح و بطن آن، این اهداف را به دنبال نداشته باشد و از محتوا و جهت‌گیری صحیح خالی باشد، نمی‌تواند با اهداف حسینی منطبق باشد. در جایی که امام صادق علیه السلام در زیارتی که خطاب به آن حضرت است، می‌فرماید: «لَيْسَتْ تَقْدَرُ

عَبَادِكُمْ مِنَ الضَّلَالَةِ وَالْجَهَالَةِ وَالْعَمَى وَالشُّكَّ؛ [۱۳] او کسی است که با قیام خود سنت بندگان خدا را از گمراهی و نادانی و کوری و شک نجات داد. باید عزاداری او هم چنین اثری داشته باشد و مرثیه او ما را از گمراهی و نادانی به هدایت رهنمون کند. امام باقر علیه السلام در بیانی در توصیف این اجتماعات دقیقاً همین مسئله را بیان می‌کند و فلسفه عزاداری را در راستای احیای دین و اهل بیت و دستورات آنان می‌داند: «فَإِنَّ فِي اجْتِمَاعِكُمْ وَمَذَاكِرَتِكُمْ إِحْيَاؤُنَا، وَخَيْرُ النَّاسِ مِنْ بَعْدِنَا مَنْ ذَاكَرَ بِأَمْرِنَا وَعَادَ أَلِيَّ ذِكْرِنَا». [۱۴]. به درستی که در گرد آمدن شما و سخن گفتن شما احیای ما است و بهترین مردم پس از ما کسی است که ما را در یادها قرار دهد و امر ما را در آن محافل مطرح کند و مردم را به سوی اهل بیت بخواند. بنابراین، محافل و مجالس عزاداری حسین احیای اندیشه اهل بیت و یادکرد فرهنگ آنان است. بزرگداشت ارزش‌های آنها و ترویج فکر و راه آنهاست. ثواب مرثیه‌داری و تحقق عزاداری با چنین فلسفه و مقصدی قابل حصول است. در جمله‌ای دیگر امام صادق نیز به فضیل بن یسار می‌فرماید: «أَتَجْلِسُونَ وَتَتَحَدَّثُونَ؟ فَقَالَ: نَعَمْ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَا أَنِّي أُحِبُّ تَلْكَ الْمَجَالِسَ فَأَحْيُوا أَمْرَنَا، فَإِنَّ مَنْ جَلَسَ مَجْلِسًا يُحْيِي فِيهِ أَمْرَنَا لَمْ يَمُتْ قَلْبُهُ يَوْمَ يَمُوتُ الْقُلُوبُ». [۱۵]. آیا شما در این مجالس مرثیه‌سرایی می‌نشینید و حدیث می‌کنید؟ گفتیم: بلی. حضرت فرمود: بدانید که من البته این مجالس را دوست دارم. پس امر ما را زنده کنید، زیرا کسی که در این مجالس می‌نشیند [و فرهنگ و شعار و ارزش‌ها] و امر ما را در آن زنده می‌کند، هرگز قلب او نخواهد مرد در روزی که قلب‌ها می‌میرند. بنابراین، این دو حدیث - و دیگر احادیثی که در بیان ترویج این مجالس و محافل است - به ما یاد می‌دهد که احیای امر اهل بیت و زنده کردن نام آنها که طبعاً ارزش‌ها و دستورات و سیره و روش زندگی آنهاست به عنوان فلسفه برگزاری مجالس خواهد بود. در جمله‌ای دیگر که منسوب به خود سالار شهیدان و مشهور است: «أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ»؛ [۱۶] من کشته عبرت هستم و در دعای حضرت هم از قول معصومین وارد شده است و

جمله در جایی این طور نقل شده است: «أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ لَا يَذْكَرُنِي مُؤْمِنٌ إِلَّا اسْتَعْبَرَ» [۱۷] من کشته عبرت هستم، مؤمنی من را یاد نمی کند مگر آنکه از این حادثه پند می گیرد». از این جمله به خوبی استفاده می شود که ذکر مصیبت و یاد آن حضرت و مرثیه سرایی و گریه کردن و راه انداختن دسته های عزاداری باید با این هدف باشد و چنین ثمره ای داشته باشد، و یاد کرد وی در صورتی ارزشمند و ستودنی است و در شأن مؤمن است که مایه عبرت و درس گرفتن باشد. مرحوم شهید هاشمی نژاد در این باره می نویسد: خون حسین ریخته شد و نهضت مقدس او انجام گردید تا آن عباد گمراه، آن اجتماع سرگردان، آن ملت نادان و بی خبر از آن وضع دردناک خلاصی یابد، تا امت بصیرت پیدا کند و دانا شود، از گمراهی و ضلالت نجات یابد تا بداند چه می کند و به کجا می رود، به چه کسی بار می دهد و نیروی انسانی خود را در اختیار چه قدرتی می گذارد. آری اینهاست آن هدف هایی که امام صادق می گوید خون حسین علیه السلام به خاطر این هدف ها ریخته شد: «لَيْسَتْ نَقْدَ عِبَادِكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ» و باید دوستان آن حضرت به این هدف ها آشنا گردند و برای رسیدن به آنها کوشش کنند. [۱۸]. البته همین شیوه پس از دوران غیبت سیره علما و دانشمندان بوده است و مجالس و محافل را که برگزار می کرده اند با چنین اهدافی دنبال می شده است و عزاداری را برای عزاداری نمی خواسته اند، عزاداری را برای کسب فضیلت، احیای فرهنگ حسینی می خواسته اند، اما در دوران های اخیر اندیشه های انحرافی در میان برخی از عوام و شبه عوام رسوخ کرده و این فکر خواه ناخواه مرتبط به عزاداری و گریستن شده است. این گروه گمان کرده اند که امام حسین علیه السلام قیام کرد و کشته شد تا گناهان ما به وسیله گریه بخشوده شود و یا در مجموع چنین وانمود می کنند که هدف از کشته شدن اباعبدالله شفیع شدن امام علیه السلام برای ما انسان های بیچاره و معصیت کار است و ما با عزاداری زمینه این شفاعت را فراهم می سازیم. و یا گریستن برای خوشحال کردن دل حضرت زهرا علیها السلام است و چیزهایی از این

قبیل که توسط عده‌ای بی‌سواد و کاسب‌کار و برای رونق تصنعی مجالس ترویج می‌شود. در حقیقت این اندیشه، بیراهه بردن فلسفه عزاداری و فلسفه نهضت عاشورا است و چیزی است که نه با عقل جور درمی‌آید و نه با شرع، و نه هیچ یک از علما تفوه به این کلمات کرده‌اند و دقیقاً بر خلاف آن چیزی است که از معصومان رسیده است. مرحوم استاد شهید مرتضی مطهری در این باره می‌نویسد: ما با این سؤال مواجه هستیم که چرا ائمه دین دستور دادند که عزای امام حسین علیه السلام همیشه اقامه شود و در نتیجه ما وقت‌ها و عمرها و پول‌ها و نیروها و انرژی‌ها هر سال در دو ماه محرم و صفر و بلکه در غیر این دو ماه صرف کنیم؟... دوستان نادان گفته‌اند کشته شد که گناهان امت بخشیده شود. جنبه آسمانی و خیالی به قضیه دادند، آن را گفتند که نصاری دربارہ مسیح گفته بودند. حقیقت همان است که خود امام حسین علیه السلام فرمود... باید گفت تکالیف شرعی بدون حکمت نیست. منظور این نبوده که همدردی و تسلیتی باشد برای خاندان پیغمبر، به قول روضه‌خوان‌ها زهرا را خوشحال بکنیم. خیال می‌کنیم هر اندازه ما گریه بکنیم، تسلی خاطر بیشتری برای حضرت رسول و حضرت زهرا هست. چقدر در این صورت ما حضرت رسول و حضرت زهرا و حضرت امیر را که همیشه آرزوی شهادت می‌کشیدند و فخر خود می‌دانستند کوچک کردیم و خیال می‌کنیم هنوز بعد از هزار و سیصد و بیست سال در حال جزع و فزع می‌باشند، بلکه مقصود این است که داستان کربلا به صورت یک مکتب تعلیمی و تربیتی همیشه زنده بماند. [۱۹]. پس این انحراف است که ما هدف حسین را آنچنان کوچک کنیم که او برای شفاعت افراد آلوده و گناهکار در قیامت قیام کرده است. این تحریف نهضت حسینی است که حسین را «فدایی امت گناهکار» معرفی کنیم و مقصد اصلی آن بزرگواری را در این درجه تنزل دهیم که مجالس سوگواری برای بخشیده شدن گناهکاران برگزار شده است. این بیراهه بردن مقصد بزرگ حسین است که جمعی از بوالهوسان و بندگان هوی و شهوت هر کاری خواستند انجام دهند و هر گناهی را که

اراده کردند مرتکب شوند و با این حال آسوده خاطر باشند که با چند قطره اشک تمام گناهان آنان بخشیده شود، و تمام آن اعمال ننگین برطرف می‌گردد. اگر کسانی در صراط حسین قرار گیرند و حسینی شوند، امید است که خداوند گناهان آنها را ببخشد، اما نه اینکه حسین برای این امر به شهادت رسیده است و مجالس عزا برای چنین مقصدی به پا می‌شود، و هدف از اقامه عزا برای چنین چیزهایی است.

## استوانه‌های تعظیم و تجلیل

### اشاره

در پیش گفتیم که چگونه عزاداری‌ها به پا شد و دلیل و فلسفه آن عزاداری‌ها چه بود. در اینجا بحث دیگری را مطرح می‌کنیم که پایه‌ها و ارکان اصلی این مجالس چیستند، و از چه استوانه‌ای تشکیل می‌گردند. اگر این بحث به خوبی تبیین شود، هم تا اندازه‌ای فلسفه عزاداری و گریستن بر ابا عبدالله روشن می‌شود، و هم جهت‌گیری آن مشخص می‌شود، و موضوع بحث ما را که اصلاح وضعیت محافل و مجالس و هیئت‌های مرثیه‌خوانی باشد آشکار می‌کند. واقع آن است که عزاداری حسین علیه السلام بر دو پایه اساسی استوار است. استوانه بعد عاطفی، و استوانه جهت‌گیری عقلانی. آنچه موجب حیات و دوام نهضت می‌گردد و موجب فراموش نشدن عاشورا می‌شود و جنبه حماسه و پیام حسین علیه السلام را تضمین می‌کند، روضه‌خوانی و عزاداری و ذکر مصیبت و بعد عاطفی است و آنچه هویت نهضت را تشکیل می‌دهد و روح و حقیقت قیام حسینی است و در فلسفه قیام ابا عبدالله آمده است و اصل و اساس آن است، حفظ دین و عدالت و آزادی و مبارزه با ستم و تنفر از آشتی‌پذیری و هجوم به دشمن است که در مجموع در بعد عقلی و جهت‌گیری عقلانی عزاداری خلاصه می‌گردد. این دو



مکمل یکدیگرند و هیچ کدام بدون یکدیگر این هدف را به مقصد نمی‌رساند. برای اینکه بتوانیم این موضوع را بهتر بازگو کنیم به توضیح یکایک آنها می‌پردازیم:

## ابعاد عاطفی

### اشاره

از آنجا که دستور رسیده است که اقامه عزا شود، گریه بر مظلومیت حسین بشود، مرثیه‌سرایی و نوحه‌خوانی بشود، حتی اگر کسی نمی‌تواند گریه کند، خود را به گریه درآورد، فهمیده می‌شود که باید نسبت به قضیه کربلا احساسات و عواطف متوجه گردد. برای تعظیم، آگاهی و توجه به حماسه کافی نیست، تأثر و دل سوختن و تصویر کردن آن حوادث در دل لازم است. اکنون این سؤال مطرح است، چرا چنین دستور داده شده است و چرا از عاطفه بهره‌گیری شده است، و لازم شمرده شده و اصولاً چه نقش و اثری در این کار است؟ برای روشن شدن این موضوع ناچاریم با مقدمه‌ای نقش عاطفه در زندگی انسان و اجتماع و رابطه عاطفه و انفعالات انسان از عاطفه را بیان کنیم، و نشان دهیم چگونه عاطفه راه را برای یک حرکت عقلانی هدفمند فراهم می‌سازد، در آن صورت نقش گریه و تأثیر آن روشن می‌گردد. عاطفه از مهم‌ترین عناصر شخصیت آدمی است. عاطفه است که راه و روش و رفتار انسان را تعیین می‌کند، از این رو عواطف دارای نقش اساسی در طرز زندگی است. به عبارت دیگر، عواطف چاشنی زندگی و نیروی محرک فعالیت‌های روانی انسان به شمار می‌رود. اگر فرمان عاطفه و مهر و محبت نبود کمتر مادری شب‌ها را در جوار گاهواره فرزند تا صبح بیدار می‌نشست. کمتر قهرمانی برای سرافرازی و نجات ملت خویش به فداکاری و جانبازی مبادرت می‌ورزید. نیروی شدید و عظیم عواطف است که کاشفین بزرگ را به قعر اقیانوس‌ها و فراز آسمان‌ها می‌کشاند. انسان دوستان بزرگ و منجیان ناستوده

بشریت، همه نیروی استقامت و بردباری و فداکاری خویش را مدیون نیروی شگرف «حیات عاطفی» و احساسات ارجمند خویشتن‌اند. عاطفه طبق تعریف روانشناسی جدید، عبارت از یک استعداد روانی است که از تمرکز یافتن گروهی از انفعالات پیرامون موضوع مشخصی در نتیجه تکرار برخورد و ارتباط فرد با موضوع پدید می‌آید. زیرا در گنجور آگاهی‌های فرد انگیزه‌ای برای تمایلات مختلف وجود دارد و فرد از رهگذر و تکرار این انگیزش برای نشان دادن نوعی از واکنش و انفعال آمادگی می‌یابد، که این واکنش‌ها بر حسب اوضاع و شرایطی که فرد در آن شرایط متولد می‌شود، متفاوت می‌باشد. [۲۰]. عاطفه با چنین برداشتی عبارت است از روی آوردن وجدان به طرف موضوع معینی، که این روی آوردن از طریق آگاهی‌ها و یادگیری صورت می‌گیرد. عاطفه یک توده به هم پیوسته روانی است که انفعالات گوناگونی در آن تجمع می‌یابند. مثلاً علاقه به دین یا کشور و یا قهرمان، یک توده پیوند یافته روانی است که شماری از حالات وجدانی در آن فراهم می‌آیند و پی‌آمد تجمع این حالات که ما به دین و میهن و یا قهرمان دینی و ملی خود مباحی هستیم و به خاطر آن می‌جنگیم و خود را به کشتن می‌دهیم، در خود نسبت به آن احساس دل‌بستگی می‌نماییم و نسبت به آن در نگرانی به سر می‌بریم، و در ایفای وظایف مربوط به آن می‌کوشیم. پس هسته مرکزی عاطفه دین، میهن یا قهرمان و یا هر چیزی که مورد توجه ماست قرار می‌گیرد، و بر اساس آن فعل و انفعالات به وجود می‌آورد. همین‌طور در باب نوع دوستی و انسانیت که عاطفه انسان نسبت به برادر انسانی و یا دینی خود به هم می‌رسد. عاطفه انسانی، نوعی از علاقه انسان نسبت به انسان‌های دیگر است، که در سطح مختلف به ثمر می‌رسد و انسان در سایه آن به مشارکت و همیاری خود نسبت به وی در خوشی و ناخوشی و در مسائل و حوادث آنی و آتی استمرار می‌بخشد. چنین حالتی نسبت به «حب خدا» ایجاد می‌شود و توابعی همچون مطیع و منقاد شدن، تحمل سختی‌ها را کردن، ایثار و فداکاری نمودن و یکسری لوازم را به دنبال خواهد داشت. پس این

تمایلات است که پایه و اساس عاطفه را پی‌ریزی می‌کند، زیرا عواطف آدمی را تحت تأثیر تفکر و دقت و تجربه‌های مختلف انفعالی رو به رشد می‌گذارد. بدین سان علاقه و دلبستگی به افراد جامعه یا عشق به خدا و انس به او به عنوان اساس تمایلات قرار می‌گیرد. از جمله عواملی که به تکوین عاطفه مدد می‌رساند، تکرار و تلقین است، که این خود محرک فعالیت‌های عاطفی انسان می‌گردد. با توجه به این مقدمه، اهمیت عزاداری و فلسفه آن و جایگاهی که می‌تواند در زندگی انسان داشته باشد روشن می‌شود. زیرا برگزاری عزاداری و استماع حوادث غم‌انگیز عاشورا و حماسه فداکاری حسین بن علی علیه السلام و یاران او چنین نقشی ایفا می‌کند، و محرک فعالیت‌های شگرف و احساسات ستایش‌آمیز می‌شود، بویژه اگر این داستان بارها و بارها تکرار و تلقین شود، در آن صورت در عاطفه انسان رسوخ می‌کند و تمایلات و سرافرازی و شادمانی در گرایش به آن ارزش‌ها در او ایجاد می‌گردد و شجاعت‌ها و شهامت‌های بازگو شده در او شهود عینی پیدا می‌کند. البته و صد البته این تأثیرها بسته به این است که در بازگویی آن حوادث چه گفته شود، اگر از حماسه عاشورا و فداکاری و عزت نفس و ایثار و مناعت طبع و عدالت‌خواهی و ظلم‌ستیزی گفته شود، عاطفه شنونده به همان سمت تمایل پیدا خواهد کرد و شنیدن و تصویر کردن آن حوادث، تمایلات آن ارزش‌ها را در دل انسان به بار خواهد آورد، و اگر چیز دیگر گفته شود، مثل آنچه برخی نوحه‌سرایان ما از خود می‌سازند و خواهش و تمنای حسین برای نوشیدن جرعه‌ای آب ذکر می‌کنند و یا ذلت زینب و عجز و لابه‌وی را در برابر لشگریان دشمن ذکر می‌کنند، همان در دل رسوخ می‌کند. اکنون کاری به این بحث نداریم، فقط اشاره کردیم و آنچه مورد نظر ماست، تأثیر شگرف عاطفه و شور و هیجانی است که این شکل از برخورد در زندگی انسان بجای می‌گذارد، چیزی که از درک عقلی بر نمی‌آید و کارسازی ندارد، و امامان معصوم خواسته‌اند با تشکیل مجالس و محافل عزا این حرکت حسینی را بیمه کنند و برای همیشه در خاطر‌ها جاودان سازند. در تأیید

این روش و به همین دلیل علمای اخلاق اهتمام عظیمی دارند که با بهره‌گیری از حیات عاطفی درس اخلاق و تزکیه نفس را در دل‌ها جای دهند و محیطی را فراهم می‌آورند که در آن عواطف عالی و شایسته به وجود آید، و خودسازی به ثمر رسد. در این کانون‌ها و مجالس و عظم، افزون بر ذکر تجربه خودسازی، یاد سالکان و عارفان گرمی‌بخش آن محافل است. سالکان و عارفان بزرگی که در کار خود موفق بوده‌اند و با تصرفات غیر طبیعی و کرامت‌ها قدرت فوق‌العاده خود را به منصفه ظهور رسانده‌اند. بنابراین، هر قدر شناخت و معرفت انسان نسبت به موضوعی افزایش یابد، و ذهن‌ها به آن سمت تمرکز داده شود، عواطف که محور و هسته مرکزی برای آن موضوع است، رو به شدت و فزونی می‌گذارد، و نیرو بخش درک انسان می‌گردد و گرمی و شادابی در کار به وجود می‌آورد که از توان عقل و استدلال چوبین بر نمی‌آید. از نکات قابل توجه در حیات عاطفی، انتقال و جابجایی از یک موضوع به موضوع دیگر و از یک مرحله به مرحله دیگر در زندگی انسان است. مثلاً علاقه به قهرمانی، موجب محبت به متعلقات آن قهرمان می‌گردد و این انتقال و جابجایی را به همه جوانب آن به وجود می‌آورد و عاطفه و دوستی را قوت می‌بخشد و به عشق و دلباختگی مبدل می‌شود. از این رو کسی که خدای متعال را دوست می‌دارد، هر امری را که متعلق به اوست دوست می‌دارد، و کسی که قهرمانی را دوست می‌دارد، تمام متعلقات او را دوست می‌دارد.

### نقش گریه در تحریک احساسات

با توجه به آنچه در باب حیات عاطفی گفته شد، و جایگاه حیات روانی وجدانی و عاطفی بیان شد، تأثیر و نقش گریه در تحریک و زنده ماندن خاطره حماسه‌سازان عاشورا روشن می‌گردد، زیرا تأکید بر گریه (گریستن و گریاندن) و اقامه مجالس و مرثیه‌خوانی چنین نقشی ایفا می‌کند، و حیات عاطفی را در چنین جامعه‌ای نهادینه

می کند و انتقال و جابجایی از موضوع به موضوعات وابسته به قیام ابا عبد الله علیه السلام را فراهم می سازد و علاقه و عشق به حسین، عشق به عزت، فداکاری، ستم ستیزی، احیای دین و همه ارزش های منشور نهضت حسینی را به ارمغان می آورد. در اینجا مناسب است که به اشکالی که در باب گریه شده پرداخته شود: برخی از مخالفان گریه، چنین گفته اند: شیعه شده مذهب گریه، هر جا که می روی و هر محفل که برگزار می گردد، به گریه ختم می شود! اگر حسین پیروز شد و یزید مغلوب، باید شادمانی و خوشحالی کرد، چنانچه مسیحیان پس از مرگ و صلیب کشیدن عیسی (طبق عقیده خود) شادی و خوشحالی می کنند و مرگ او را وسیله سعادت و شفاعت خود می دانند. بنابراین، شهادت حسین وسیله سعادت و موجب خوشحالی ماست نه گریه و عزا. از طرف دیگر می گویند: گریه و زاری ما آرام بخش رنج ها و مصیبت های آنها نخواهد شد، و سودی به آنان و ما نخواهد رسانید و اگر در زمان خود آنان، گریه نوعی همدلی و همراهی با اهل بیت تلقی می شده، در این عصر دیگر این معنا نتیجه ای ندارد و اعتراض بجایی ندارد. در پاسخ باید بگوییم: همان طوری که در آغاز در بحث حیات عاطفی اشاره کردیم، زندگی عقلانی بدون عاطفه انسان را گرفتار جمود می کند و از حالت پویندگی و حیات و نشاط و شادابی تبدیل به جمود و افسردگی می سازد، عاطفه بدون عقل و منطق انسان را دچار تعصب و خودسری و چموشی و عصیان و حرکت های کور و بی هدف و دچار کارهای بی محتوا و بی خاصیت می کند. شیعه اگر بر حسین بن علی علیه السلام می گزید، نشانه تأثر نسبت به مظلومیت حسین و خاندان نبوت و اعتراض به ستمی است که به آنان روا شده است و این اعتراض نه تنها بر یزید است، بلکه بر یزیدیان تاریخ است، و در حقیقت گریه بر حسین، اظهار محبت بر آرمان والا و ایده عالی حسین است، نوعی عشق و علاقه و پیوستگی با راه و هدف مقام ولایت و عصمت است. اما اینکه گفته می شود گریه روح ملت های مسلمان را خمود و شکسته بار می آورد و آنها را افسرده خاطر و سرافکننده می کند و زمینه تحمل ستم را

فراهم می‌سازد، چون اعصاب آنها با گریه و زاری تخدیر شده؛ درست نیست، زیرا همه گریه‌ها برخاسته از عجز و ذلت نیست. اشک‌ها برخی نشانه محبت و جذب و عشق و موالات و برخی نشانه شوق و خوشحالی است و در عزاداری امام حسین علیه السلام، نشانه همدلی و همراهی است نه سرافکنندگی و افسردگی؛ اشک‌ها و ناله‌ها بیانگر محبت قلبی و عشق و جذب و ارتباط قلبی با خاندان پیامبر است. اما اینکه گفته شد زمینه تحمل ستم حکومت‌های ستمگر را فراهم می‌کند، این کلام به شهادت تاریخ خلاف واقعیت است. اگر عزاداری‌ها درسی برای شهادت و فداکاری باشد، اگر دعوت برای رهایی از ستم ستمگران باشد، نه تنها زمینه پذیرش زورگویان را از بین می‌برد، بلکه کانون وحدت و هماهنگی برای مبارزه و قیام و معهد آموزش و هدایت دین است. قبول داریم که همیشه گریه‌ها چنین نیستند و گریه می‌تواند جهت خوب و بد داشته باشد، اما اتفاقاً آنچه در فلسفه قیام حسین و عزاداری حسین آمده است گریه لذت‌بخش و درس آموز و روشنگر دل‌هاست. فرق است بین مکتبی که گمان می‌کند عیسی برای بخشیدن گناهان مسیحیان به دار آویخته شده است، و عقیده بخشایش گناه با آن تراژدی توصیف شده را عنوان می‌کند با مکتبی که اهداف و فلسفه قیام حسینی را درس مبارزه و قیام می‌داند و معتقد است با گریه همیشه شعله نهضت فروزان‌تر می‌شود. در باب گریه و جایگاه آن سخنان و اشعار بسیاری است، حافظ می‌گوید: دل سنگین تو را اشک من آورد به راه سنگ را سیل تواند به لب دریا بردیاری شمع اشک از چشم خونین که شد سوز دلت بر خلق روشنی شاعری دیگر می‌گوید: گریه بر هر درد بی‌درمان دواست چشم گریان چشمه فیض خداست بنابراین، گرچه ما مسائل اصلی محافل عزاداری را گریه نمی‌دانیم و معتقدیم باید این انجمن‌ها کانون فکر و اندیشه و بیان احکام و هدایت جامعه و ذکر فلسفه قیام حسین باشد، اما محفل حسینی هم نمی‌تواند بدون گریه و اشک ریختن بر حسین باشد و گرنه قابل تداوم نخواهد بود، آن اثرات و نتایج هدایتی را به وجود نخواهد آورد. بدون شک، مظاهر و مناسک و

اعمال دینی و روح معنوی در سایه مرثیه‌سرایی و حضور حیات عاطفی تداوم‌بخش است، زیرا اگر علم و عقل نقشه می‌کشند، و راهنمایی می‌کنند، اما حرکت و جوشش و خروش نخواهند داشت و درس ایستادگی و مقاومت نخواهند داد، آنچه حرکت و جنبش می‌دهد، عاطفه و احساس است و گریه انعکاسی از عاطفه انسان و بیانگر علاقه و تماس روحی فرد با حادثه غم‌انگیز و یا شورانگیز است. با نگاهی به این مجامع و محافل و حجم انبوه حرکت‌های انقلابی این نکته کاملاً مشهود و نیازی به پیش از این بیان نیست.

### ابعاد عقلانی

آنچه تاکنون گفته شد در ابعاد عاطفی حماسه عاشورا بود، و گفتیم تعظیم و گرامی‌داشت عاشورا نوعی بهره‌گیری از عاطفه است و عاطفه از مهم‌ترین عناصر شخصیت آدمی است، و عاطفه در طرز رفتار و ادراک و تفکر و یادآوری و تداعی افکار و ایجاد معتقدات و تعدیل آنها ظاهر می‌شود، حتی عواطف اثر خود را روی حکمی که انسان صادر می‌کند و روی داورهای او بجای می‌گذارد، به همین دلیل عاطفه به تنهایی کافی نیست و این عقل و شرع است که همچون چراغ باید راه را برای عاطفه روشن کند و او را با منطق سازگار کند. به عبارت دیگر، سخن از برگزاری مجالس عزاداری حسینی و سخن از تعادل عواطف است. بحث از عقلانی کردن عزاداری‌ها و جهت صحیح دادن و شرع‌پسند کردن نوع عزاداری‌ها است. عواطف با همه فوائد و لزومی که دارند، اگر از قاعده طلایی «حد وسط» خارج شوند و اعتدال خود را از دست بدهند و به سلاح عقل و شرح مسلح نشوند، دچار افراط و تفریط می‌گردند و سخت زیانبخش و خطرناک خواهند شد. یا از آن طرف آنچنان می‌شود که منکر لزوم عزاداری می‌شود، و یا برای تحقق عزاداری دست زدن به هر کاری را جایز می‌شمارد. برای گریاندن خلق الله هر دروغی را جایز می‌شمارد. آسیب رساندن به

خود را نوعی عزاداری و تعظیم شعائر می‌شمارد، پیروی کردن از سنت‌های غلط فرهنگ‌های دیگر برای نمایش عزاداری را نوعی ابراز عواطف می‌داند. در اینجا چه بکنیم که از تسلط و حکومت مطلق عواطف به دور شویم و دچار عقاید و افکار آشفته و توأم با تعصب نشویم، دچار عقاید و رفتاری نشویم که دلیلی منطقی و شرعی بر آن نداریم که هیچ، موجب سخریه و استهزاء دیگران می‌گردد و سلاح برنده‌ای بر علیه شیعه و علاقه‌مندان به اهل بیت پیغمبر می‌شود. آیا واقعاً چه می‌شود که گمان می‌شود قمه زدن و خود را سراپا خون‌آلود کردن جزء عزاداری حسین است و از مظاهر شعائر دینی و اسلامی است. این چه نوع احساساتی است که نه با منطق جور درمی‌آید و نه با شرع. به گمان می‌رسد، مشکل اصلی این انحرافات و بها دادن بیش از اندازه به عواطف به هر قیمتی که شده، تابع عوام شدن است. دور شدن از اهداف نهضت حسینی و ناآگاهی از روح این حرکت و بی‌توجهی به پیام‌های حضرت اباعبدالله علیه السلام و ندانستن فلسفه عزاداری سلحشوران کربلاست. آری بی‌توجهی به ابعاد عقلانی حماسه عاشورا است که موجب دور افتادن از فلسفه قیام می‌گردد و ما را گرفتار عواطف کور و بی‌منطق و کردارهای بی‌محتوا و زیان‌آور می‌سازد. و وسیله‌ای برای تهاجم دشمنان علیه تشیع و عقاید راستین آن می‌گردد. از همین جا روشن می‌شود که گرچه بعد عاطفی در مسئله عزاداری بسیار مهم است، اما استوانه عقلانی کردن جهت عزاداری‌ها اصل و اساس است، و اگر اعمال و کارهای ما در عزاداری مجموعاً منطبق با روح نهضت نباشد و با هدف و مقصد عزاداری سازگار نباشد، بعد عاطفی ارزش و فایده‌ای ندارد، به همین دلیل حضرت امام خمینی رحمه الله با آن همه تأکیداتی که روی عزاداری حسینی دارند و برای گریه نقش فوق‌العاده‌ای قایلند، اما تأکید دارند که ما باید جهت گریه را روشن کنیم و برای عزاداری حسین هدف و مقصدی داشته باشیم، و گریه هدف نیست: شما انگیزه این گریه و این اجتماع در مجالس روضه را خیال نکنید که فقط این است که ما گریه کنیم برای سیدالشهدا، نه سیدالشهدا احتیاج به این گریه‌ها



دارد، و نه این گریه خودش فی نفسه یک کاری از آن برمی آید. لکن این مجلس‌ها مردم را همچون مجتمع می‌کنند و یک وجهه می‌دهند، سی میلیون، سی و پنج میلیون جمعیت در دو ماه محرم و صفر و خصوصاً دهه عاشورا یک وجهه، طرف یک راه می‌روند. بی خود بعضی از ائمه ما نمی‌فرمایند که برای من در منابر روضه بخوانند. بیخود نمی‌گویند ائمه ما به اینکه هر کس که بگرید، بگریاند یا صورت گریه و گریه کردن به خودش بگیرد اجرش فلان و فلان است. مسئله، مسئله گریه نیست، مسئله، مسئله تباهی نیست، مسئله، مسئله سیاسی است که ائمه ما با همان دید الهی که داشتند، می‌خواستند که این ملت‌ها را با هم بسیج کنند و یکپارچه کنند، از راه‌های مختلف، اینها را یکپارچه کنند تا آسیب‌پذیر نباشد. [۲۱]. البته حضرت امام در این سخنرانی به یکی از فواید عزاداری اشاره کرده‌اند و گرنه جنبه‌های دیگر عزاداری مانند بیان احکام، آگاهی سیاسی، کسب فضیلت‌ها و احیای اسلام از اموری هستند که در فلسفه و فواید عزاداری نهفته است. در هر صورت، آنچه مهم است و باید مورد توجه قرار گیرد، این است که گریه هدف نیست، گریه اصل و اساس نیست، اصل و اساس اهدافی است که حسین به خاطر آن قیام کرد و شهید شد و معیار و ملاک برای انطباق دادن عزاداری بر قواعد شرعی و عقلی است و به تعبیر استاد محمدرضا حکیمی: روضه‌خوانی و عزاداری، مظهر بعد سوم عاشورا است، یعنی مصیبت جنبه احساسی و عاطفی دارد، و برای فراموش نشدن عاشورا است، تا جنبه حماسه و پیامش زنده بماند. پس این بعد هنگامی ارزش دارد که با منشأ اصلی آن، از هر حیث مطابق باشد، بنابراین، همان‌گونه که مصیبت عاشورا در خدمت حماسه دین و عدالت بوده است، باید مجالس ذکر مصیبت نیز در خدمت همان حقیقت والا باشد تا معنا دهد، و به مسخ ماهیت عاشورا نینجامد، و مورد رضای خدا و قبول امام باشد. [۲۲]. استاد شهید مطهری نیز به همین معنا اشاره می‌کند و اصل و اساس را در عزاداری بهره‌گیری از حماسه حسینی می‌داند: اینکه من تأکید می‌کنم که حماسه حسینی و حادثه کربلا و

عاشورا باید بیشتر از این جنبه مورد استفاده قرار گیرد، به خاطر درس‌های بزرگی است که این قیام می‌تواند به ما بیاموزد. من مخالف رثا و مرثیه نیستم، ولی می‌گویم این رثا و مرثیه باید به شکلی باشد که در عین حال آن حس قهرمانی حسینی را در وجود ما تحریک و احیا بکند. حسین بن علی یک سوژه بزرگ اجتماعی است. حسین بن علی در آن زمان یک سوژه بزرگ بود. هر کسی که می‌خواست در مقابل ظلم قیام بکند، شعارش «یا لثارات الحسین» بود. امروز هم حسین بن علی علیه السلام یک سوژه بزرگ است، سوژه‌ای برای امر به معروف و نهی از منکر، برای اقامه نماز، برای زنده کردن اسلام، برای اینکه احساسات و عواطف عالی‌ه اسلامی در وجود ما احیا بشود. [۲۳].

### چگونگی برگزاری عزاداری‌ها و مشکلات آنها

منظور در اینجا برگزاری همه نوع محافل و مجالس، دسته‌ها و هیأت و نمایش‌ها و هر کاری است که به نوعی یادآور خاطره غم‌انگیز و حماسه‌آور کربلا باشد. پیش از آنکه معیارهای صحیح و راه حل این چگونگی را بیان کنیم، باید جمع‌بندی نسبت به بحث‌های پیشین داشته باشیم. و نگرانی خود را از به انحراف کشیده شدن و وارونه جلوه گر شدن قضیه عاشورا در ابعاد مختلف را بازگو کنیم. تأکید می‌شود: اگر شهادت حسین بن علی علیه السلام صرفاً یک جریان تاریخی سوگمندانه و حزن‌آور بود، اگر این حادثه، همانند دیگر حوادث تاریخی زندگی انسان بود، این نگرانی نبود و بحث از وارونه شدن آن مطرح نبود، اما چون طبق تعالیم ائمه این حادثه وسیله‌ای برای عبرت و درس‌آموزی است و نهضت حسینی مظهر یک حرکت حماسی در روح انسانی و جولان و هیجان در جهت سلحشوری و مقاومت و ایستادگی و دفاع از عقیده است، نمی‌توان انحراف از آن را نادیده گرفت، گرچه در بخش اندکی از جامعه باشد، گرچه در آغاز کوچک باشد. اما خواه ناخواه تأثیر آن عمومی و ضایعه آن آفت‌خیز است. حال این وارونگی می‌تواند در چند جهت انجام گیرد: ۱. تحریف در شکل بیان

حادثه و دگرگون کردن قضایا و مقدمات حادثه کربلا. یکی از مشکلات عزاداری‌ها، توصیف غلط و ناصحیح از حادثه کربلا و مبتلا شدن به تحریف‌های لفظی و وارونه شدن حوادث است. به این معنا که مرثیه‌خوان برای اینکه مجلس را گرم کند و شور و ویلا در جلسه راه بیندازد و مردم را به گریه درآورد، چیزهای ساختگی را از کتاب‌های ضعیف و غیر قابل اعتماد نقل می‌کند، و یا اشعاری را به زبان حال می‌خواند که هرگز نمی‌تواند با شرایط و موقعیت امام و یارانش و قهرمان کربلا یعنی زینب کبری سازش داشته باشد و گاهی این تراژدی خیلی عجیب می‌شود، گوینده از خواب استفاده می‌کند و خواب‌هایی را نقل می‌کند، که هرگز با فرهنگ عاشورا سازگاری ندارد، در نتیجه حادثه کربلا شکلی مشوش به خود می‌گیرد، حوادث در شکل مبالغه‌آمیز و اسطوره‌ای درمی‌آید و قهراً چهره نورانی و باعظمت حسین و یاران گرانقدرش، تاریک و ظلمانی جلوه‌گر می‌شود و حوادث و قضایا به شکل افسانه‌ای درمی‌آید. نمونه این تحریفات را برخی از محققین و محدثین نقل کرده‌اند و مرحوم استاد شهید مطهری در کتاب حماسه حسینی در بحث مفصل «تحریفات عاشورا» آورده است و برخی از محققان معاصر نیز این حرکت را تکمیل کرده و موارد دیگری را به آن افزوده‌اند، که اینجا جای تفضیل و ذکر موارد آن نیست. [۲۴]. ۲. تحریف در تفسیر این حادثه. از مشکلات دیگر، تحریف در تفسیر این حادثه است، بدین گونه که برخی آنچنان این حادثه را توصیف می‌کنند که حضرت شخصی مظلوم و بی‌جهت کشته شد و برنامه و جهت معینی نداشت، و نفله شد و ضایع گشت و خونس به هدر رفت و یا می‌گویند: از طرف خداوند مأمور بود و دستور خصوصی برای مبارزه داشت و ما چه می‌دانیم برای چه مبارزه کرد، این مربوط به علم امام است و به ما ربطی ندارد، در نتیجه قیام امام حسین جوری تفسیر می‌گردد که از حوزه عمل بشری و قابل اقتدا بودن خارج بشود و گریزگاهی باشد برای فرار از مسؤولیت‌های اجتماعی و تحلیلی غلط از تفاوت صلح امام حسن و قیام امام حسین. و یا در فلسفه قیام حسینی این تحریف در تفسیر را مواجه

هستیم که حرکت آن سلاله نبوت را برای فدایی شدن امت گنهکار معرفی می کنند و مقصد اصلی آن بزرگوار را شفاعت افراد آلوده و گناهکار در قیامت توضیح می دهند. طبعاً این نوع تفسیرها که حرکت قیام ابا عبدالله را مبهم و غیر قابل دسترسی می داند و از آن نوعی اختصاصی بودن و غیر قابل پیروی بودن استشمام می شود و یا حرکت قیام برای شفاعت، کفاره گناهان و یا رفع مشکلات شخصی و برآوردن حاجات مادی و مانند آن معرفی می شود، بدآموزی هایی را به دنبال خواهد داشت و اثرات آن، حرکت بزرگ نهضت را خنثی خواهد کرد. البته این نکته را هم بگوییم که این عقاید در دوران اخیر بسیار کاهش یافته و بر اثر رشد فکری جامعه ما جایگاهی ندارد، و کسانی که ناخودآگاه این تفسیرهای باطل را بیان می کنند اندکند و بیشتر در محیطهای عوام زده و تابع خرافات مطرح می شود، اما در هر صورت رسوبات این افکار هنوز در برخی از مرثیه سرایان ما وجود دارد و ما نباید به دلیل اینکه این انحرافات نادر و ضعیف اند، بی تفاوت باشیم و از مبارزه با کثری ها غفلت کنیم، زیرا باطل، باطل است و باید در هر صورت از آن پیشگیری کرد و نگذاشت در جامعه ما رسوخ کند و یا وسیله ای برای تبلیغات دشمنان اسلام گردد. ۳. یکی دیگر از کثری ها که وارونگی در توصیف این حادثه را نشان می دهد، جهت دادن به قضایای جنبی و کم رنگ نشان دادن فلسفه حماسه کربلا و یا بی توجهی به آموزه های حادثه است. ممکن است برخی از حوادثی که مطرح می شود درست باشد، حقیقت هم داشته باشد، جزو معتقدات هم باشد، اما «وضع الشیء فی موضعه» نباشد. هر چیزی در جایگاه خود نباشد. اینکه حسین علیه السلام و دستگاه عزاداری او وسیله ای برای قضای حوائج و مشکلات ماست، اینکه گریه بر حسین حقاً دارای خواص و آثار گوناگون است، اینکه اطعام و انفاق در راه خدا و در مجالس عزاداری چنین و چنان می کند، منکر ندارد، اما همه مسائل نهضت عاشورا اینها نیست و توصیف کردن نهضت عاشورا و محدود کردن آن به این مسائل و غافل شدن از مسائل اصلی و درس های بزرگ نهضت، نوعی کثری و

بی‌راهه رفتن و کم‌رنگ نشان دادن فلسفه حماسه کربلاست و طرح آن موجبات زدگی و بی‌اعتقادی را به بار آورد. ممکن است محافلی و مجالسی که برگزار می‌شود، در جهت نفی آن حقایق بزرگ نباشد، اما غفلت و اهتمام فوق‌العاده به مسائلی که اشاره شد و از یاد بردن فلسفه عزاداری خود نوعی تحریف باشد، چون در توصیف واقعیت، اگر کسی بخشی از واقعیت را گفت و بقیه را نگفت و یکی را کم‌رنگ و دیگری را پررنگ جلوه داد، خود نوعی تحریف است «حَفِظْتَ شَيْئًا وَ غَابَتْ عَنْكَ أَشْيَاءٌ». شاید - همان طوری که اشاره شد - حجم کثرت‌های دسته اول و دوم در زمان ما کم باشد و اهل اطلاع و فن، بیش از گذشته نسبت به تحریفات لفظی و معنوی حماسه حسینی حساسیت نشان داده باشند، امام سوگمنده این نگرانی سوم بیشتر است، گرچه تحریف در نقل حوادث و تحریف در تفسیرهای تاریخی خود خطرناک است اما کم‌رنگ نشان دادن اصل و اساس فلسفه نهضت و توجه به جهت غمزایی حادثه و تمام داستان عاشورا را در قالب ناله و غم و اندوه و ضجه قرار دادن - به قول استاد شهید مطهری - نگران‌کننده است: اگر شهادت حسین بن علی علیه السلام صرفاً یک جریان حزن‌آور بود، اگر صرفاً یک مصیبت می‌بود، اگر صرفاً این می‌بود که خونی به ناحق ریخته شده است، و به تعبیر دیگر صرفاً نفله شدن یک شخصیت می‌بود ولو شخصیت بسیار بزرگی، هرگز چنین آثاری به دنبال خود نمی‌آورد. شهادت حسین بن علی، از آن جهت این آثار را به دنبال خود می‌آورد... که نهضت او یک حماسه بزرگ اسلامی و الهی بود. از این جهت که این داستان و تاریخچه تنها یک مصیبت و یک جنایت و ستمگری از طرف یک عده‌ای جنایتگر و ستمگر نبود، بلکه یک قهرمانی بسیار بزرگ از طرف همان کسی بود که جنایت‌ها را بر او وارد کردند. شهادت حسین بن علی، حیات تازه‌ای در عالم اسلام دمید. [۲۵]. و در جایی دیگر دقیقاً این نگرانی را نسبت به محافل عزاداری مطرح می‌کند و می‌گوید: شعارهای ما در مجالس، در تکیه‌ها و در دسته‌ها باید محیی باشد نه مخدر، باید زنده‌کننده باشد نه بی‌حس‌کننده، اگر

بی حس کننده باشد نه تنها اجر و پاداشی نخواهیم داشت، بلکه ما را از حسین دور می‌کند. این اشک برای حسین ریختن خیلی اجر دارد، اما به شرط اینکه حسین در دل ما وارد شود، آنچنان که هست در دل ما وارد بشود: «انَّ لِلْحُسَيْنِ مَحَبَّةً مَكْنُونَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ» اگر در دلی ایمان باشد، نمی‌تواند حسین را دوست نداشته باشد، چون حسین مجسمه‌ای است از ایمان. [۲۶]. البته از آن طرف نگرانی هست، نگرانی از تفریط است، یعنی همان طوری که گروهی از سرافراطکاری نسبت به عزاداری حسین به جنبه‌های معنوی و هدایتی توجه نکنند، از آن طرف به مرثیه‌سرایی و گریه بی‌توجه باشند و اهتمام به بیان احکام و ارشادات و مسائل روز آنها را از ذکر مصیبت غافل کند و شور و هیجان و اقامه عزا به دست فراموشی سپرده شود.

### پیشنهادات عملی

با توجه به آنچه در باب نگرانی‌ها گفته شد، ضرورت عنایت خاص به چگونگی برگزاری مجالس و نقش علما و دانشمندان و افراد آگاه در این میان روشن می‌گردد. زیرا این فرزندان هستند که نباید بگذارند عوام هر کاری که می‌خواهند بکنند، به گونه‌ای که در قضیه عزاداری احیاناً خواص تابع عوام گردند، نگذارند که دروغ و داستان‌های ساختگی و بی‌محتوا و مخالف با شأن ائمه در مجالس و اشعار راه یابد و از حرکات مخالف شریعت مانند قمه‌زنی، پریدن از آتش و ریختن و پاشهای اسراف‌گونه، جلوگیری شود. در این راستا چند حرکت لازم است: ۱. معرفی منابع معتبر و قابل استفاده در قیام حسینی. همچنین نقد و بررسی کتاب‌هایی که به نقل جعلیات و خرافات پرداخته‌اند. ۲. توجیه مردم از طریق بیانیه‌ها و دستگاه‌های ارتباط جمعی و ایجاد حساسیت لازم نسبت به وقایع دروغ و ساختگی. تا خود مردم نسبت به حرکت‌های منفی حساسیت نشان دهند و از شرکت در مجالس این چنینی خودداری کنند. ۳. تأکید بر حداکثر استفاده از مجالس عزاداری در جهت ارشاد و هدایت مردم بویژه در

روزهای تاسوعا و عاشورا که اجتماعات بیشتر است و فرصت تبلیغ ممکن و استثنایی است. ۴. رعایت احکام و مقررات اسلام و توجه به اهمیت آن در عزاداری‌ها حتی دستورات مستحبی از قبیل: نماز اول وقت و نماز جماعت و نپوشیدن لباس‌های بدن‌نما در مجامع عمومی، و رعایت حال فقرا و مستمندان در اطعام‌ها. ۵. مبارزه تبلیغاتی نسبت به حرکات مخالف شئون اسلام مانند قمه‌زنی و از آتش پریدن و یا برخی از شبیه‌خوانی‌ها. ۶. برگزاری جلسات و مجامع توجیهی در چند نوبت در سال برای مداحان و ذاکرین و روضه‌خوان‌ها و آشنا ساختن آنان به اهداف و فلسفه حسینی و بازگو کردن خطرات انحراف از فلسفه عزاداری. همچنین دعوت از رؤسای هیئت‌ها و دسته‌های عزاداری در جهت تبیین اهداف و پیشگیری از کارهای دون شأن امام حسین و عزاداری. ۷. برگزاری جلسات توجیهی برای طلاب حوزه‌های علمیه و یادآوری نکات یاد شده. ۸. تشویق شاعران در ارائه اشعار سوزناک با معانی بلند و مطابق با روح نهضت حسینی. بنابراین بهترین پیشنهاد برای اصلاح و بهبود وضعیت عزاداری‌ها، افزون بر بهره گرفتن از صدا و سیما و دستگاه‌های ارتباط جمعی و تأکید بر آشنایی با فلسفه عزاداری، ارائه راه‌حل‌های صحیح به طور مثبت است. یعنی روش صحیح و درست به مردم و مداحان و ذاکرین و وعاظ ارائه شود و به طور هماهنگ در همه مجامع اهداف نهضت حماسه حسینی بازگو شود و این حرکت تدریجی و آرام و ارشادی باشد و به گونه‌ای نباشد که خود این مبارزه عکس‌العمل منفی ایجاد کند و نتیجه زیانبار به بار آورد و یا تردیدهایی نسبت به اصل عزاداری به وجود آورد.

### پاورقی

[۱] صحیفه نور، ج ۳، ص ۲۲۶، پیام امام به ملت شجاع ایران به مناسبت فرا رسیدن ماه محرم.

[۲] همان مدرک، ج ۱۶، ص ۲۱۸، بیانات امام در جمع گروهی از علما، تهران، سازمان

- مدارک علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.
- [۳] صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۲۰۵، بیانات امام در جمع گویندگان، وعاظ و خطبای مذهبی.
- [۴] کشف الاسرار، ص ۱۷۳، تهران، بی تا.
- [۵] حماسه حسینی، ج ۳، ص ۲۸۲، تهران، انتشارات صدرا، چاپ دوم، ۱۳۶۳ش.
- [۶] ما را در هر نسلی عادلانی است که تحریف افراط گران و دروغزنی باطل گرایان را دور می سازند.
- [۷] حماسه حسینی، ج ۳، ص ۲۷۷.
- [۸] تفسیر آفتاب، ص ۲۶۵، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، بی تا.
- [۹] درسی که حسین به انسانها آموخت، ۳۹۲.
- [۱۰] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۷۰.
- [۱۱] حماسه حسینی، ج ۳، ص ۲۷۸.
- [۱۲] صحیفه نور، ج ۱۶، ص ۲۱۸، بیانات امام خمینی در جمع گروهی از علما و ائمه جماعات...
- [۱۳] بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۱۷۷، از چاپ بیروت.
- [۱۴] مقتل الحسین، عبد الرزاق مقرر، ص ۱۰۰، قم، انتشارات بصیرتی، بی تا.
- [۱۵] همان مدرک.
- [۱۶] عَبْرَت: به کسر عین به معنی پند و اندرز، و به فتح عین به معنی اشک و اندوه است، لذا بعضی به گونه اول و بعضی به گونه دوم آن را معنی و توجیه کرده اند.
- [۱۷] همان مدرک، ج ۱۰۳.
- [۱۸] درسی که حسین به انسانها آموخت، ج ۳۹۸.
- [۱۹] حماسه حسینی، ج ۳، ص ۹۰.
- [۲۰] روانشناسی از دیدگاه غزالی، سید محمد باقر حجتی، ج ۲، ص ۱۶۱.



- [۲۱] صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۱۵۳، بیانات امام در جمع و عاظ و خطبای مذهبی.
- [۲۲] تفسیر آفتاب، ۲۶۴.
- [۲۳] حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۷۵.
- [۲۴] نگاهی به حماسه حسینی، صالحی نجف آبادی، این کتاب در ادامه و تکمیل و تحلیل نظرات و در برخی موارد نقد کتاب استاد شهید مرتضی مطهری نگاشته شده است.
- [۲۵] حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۶۲.
- [۲۶] همان مدرک، ج ۲، ص ۲۱۰.

## ۱۱. عزاداری، میتینگ و فریادی برای مکتب سیدالشهدا

### مشخصات کتاب

نویسنده: پروین ترکمنی آذر  
ناشر: پروین ترکمنی آذر

### چکیده

قیام امام حسین (ع) خط بطلانی بر عقیده جدایی دین از سیاست است. امام درس مقاومت در مقابل ظلم و ستم و حکومت جابران را آموختند. حرف امام، در همیشه تاریخ، حرف روز است. ائمه ما در صدر اسلام برای حفظ دین نیاز به سازماندهی امت اندک خود داشتند و عزاداری بهترین وسیله در این راه به شمار می آمد. گریه در عزاداریها مبارزه‌ای سیاسی روانی و انسانی است که ظلم را منهدم و مظلوم را تقویت می کند. نتایج حاصل از عزاداریها، سازندگی فرد و جامعه است. ساختن جوانان و مادران شجاع و با ایمان، سازماندهی امت مسلمان و بالاخره زایش روزهای تاریخی اسلام. تاریخ شروع عزاداریها به زمان معزالدوله دیلمی می رسد. او پس از تسلط بر بغداد

و خلیفه عباسی در سال ۳۵۲ ه. ق دستور بر پایی عزاداری برای سیدالشهدا را داد و دولت صفویه با رسمی کردن مذهب شیعه در گسترش این مراسم نقش مؤثری داشت. اقدامات رضا خان در قبل و بعد از رسیدن به قدرت و واکنش حکومت محمد رضا پهلوی در مقابل عزاداریها بیانگر این مطلب است و بالاخره پیروزی انقلاب، مدیون همین عزاداریهاست. ادبیات فارسی از طریق مقتل نویسی، مرثیه سرایی و تعزیه گردانی در پربارتر کردن این مراسم، خدمات شایانی انجام داده است. عزاداری، میتینگ و فریادی برای احیای مکتب سیدالشهدا (ع) - امام خمینی «ره». یاران عزای کیست که دلها پر از غم است جن و ملک به ماتم او دیده پر غم استنه گنبد سپهر ازین ماجرا خم است باز این چه شورش است که بر خلق عالم استباز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است

### مقدمه

قیام امام حسین (ع) دارای ابعاد مذهبی، سیاسی، اجتماعی، و در حقیقت، عمل امام حسین (ع) خط بطلانی بر عقیده جدایی دین از سیاست است. اگر امام حسین (ع) فقط به بقای نام دین می اندیشید و برپایی و گسترش صحیح آن را جدا از چگونگی اندیشه سیاسی حکومتگران می دید، هیچگاه به نبرد نابرابر در مقابل دشمن اقدام نمی کرد. نبرد با دشمنی که تمام هستی و عزیزان او را نشانه گرفته بود و امام مطمئن بودند که تیر دشمن به هدف اصابت خواهد کرد. اندیشه و هدف امام از چنین جنگی جز با فلسفه وابستگی متقابل دین و سیاست توجیه پذیر نیست. در حقیقت، راه امام حسین (ع) تداوم راه جدش، پیامبر (ص) و پدرش، امام علی (ع) است. آنان نیز برای برپایی حق و استمرار آن، راهی جز سرنگونی حکام ظالم و سدجو نمی دیدند و همینگونه عمل کرد که آنان عمل کردند. پس از عاشورا نیز عمل و نیت امام، راهگشای طالبان حق و اسوه مقاومت در مقابل ظلم حاکمان متکی به زور و زر گردید. حضرت سیدالشهدا به همه

آموخت که در مقابل ظلم، در مقابل حکومت جابران چه باید کرد، چون یزید اسلام را دگرگون و تحریف کرد، سیدالشهدا برای نجات اسلام به پاخواست. حرف امام، در همیشه تاریخ، حرف روز است.

### ابعاد سیاسی عزاداری

ائمه ما در صدر اسلام با برقراری این مراسم خواسته‌اند مبارزه با ظلم را زنده نگاه دارند و اجتماع مسلمانان را تحت پرچم الهی و تفکر توحیدی گرد آورند و حفظ نمایند. در آن روزها حاکمان اموی و عباسی بر مسند قدرت بودند و امتی اندک پیرو ائمه. ائمه برای رویارویی با چنین قدرتهای ستمگر، باید امت اندک را سازماندهی می کردند و بهترین وسیله برای جمع آوری امت و رساندن پیامها و تبلیغ، همین عزاداریها بود. امت شیعه نیز هر ساله با برپایی این مراسم، حضور خود را در صحنه‌های سیاسی، مذهبی اعلام داشته‌اند و می‌دارند. در همه حال، شعار امت مسلمان، فداکاری در میدان و تبلیغ در خارج میدان است. حرکت دسته‌های عزاداری، در حقیقت، راهپیمایی با محتوای سیاسی است و نوحه‌خوانیها و سینه‌زنیها رمز پیروزی ماست. مجالس عزاء، عامل هماهنگی میان امت مسلمان در برابر دشمنان است. نمود ارزشگذاری دیگر مراسم عاشورا، گریه است. گریه در عزاداریها موجب برانگیختن ترس در ظالم است. این گریه‌ها، گریه بر مظلوم است، فریاد در مقابل ظالم است. گریه در این مجالس، مبارزه‌ای سیاسی، روانی و انسانی است. گریه بر شهید حفظ نهضت شیعه است. این گریه‌ها ملت را به مکتب اسلام و انهدام ظلم و تقویت مظلوم نزدیکتر می‌کند. «ما ملت گریه سیاسی هستیم ما ملتی هستیم که با همین اشکها سیل جریان می‌دهیم و خرد می‌کنیم، سدهایی را که در مقابل اسلام ایستاده است.» [۱] امام خمینی «ره».

### نتایج عزاداری

«این خون سیدالشهداست که خون همه ملت‌های اسلامی را به جوش می‌آورد و این دستجات عزیز عاشور است که مردم را به هیجان می‌آورد و برای اسلام و برای حفظ مقاصد اسلامی مهیا می‌کند.» [۲]. نتیجه اصلی مراسم عزاداری، سازندگی و آماده سازی فرد و جامعه برای احیای افکار مذهبی - سیاسی امام حسین (ع) است. این مراسم، سازنده جوانان غیور و شهادت طلب است؛ سازنده مادران شجاع و با شهامتی است که عزیزان خود را قربانی می‌کنند. این مراسم، فعالیت‌های سیاسی امتی مکتبی را سازماندهی می‌کند و سرانجام، این مراسم، سازنده و تداوم دهنده تاریخ اسلام است؛ سازنده ۱۵ خردادها و ۲۲ بهمن هاست.

### تاریخچه عزاداری

این مراسم نابود کننده قدرتهای توطئه گر و مکاری است که از همه سو به ملل اسلامی هجوم آورده‌اند؛ این مراسم بیمه کننده اسلام است. لازم است مروری بسیار مختصر بر تاریخچه مراسم عزاداری بشود: آغاز برگزاری مراسم عزاداری به طور رسمی در زمان معزالدوله دیلمی صورت گرفت. چون معزالدوله بر بغداد و خلیفه عباسی تسلط یافت در ماه محرم سال ۳۵۲ ه. ق دستور داد مردم کسب و کار را تعطیل کنند و جامه سیاه بپوشند و در عزای شهادت امام حسین (ع) شرکت کنند. در دوره آل بویه، شیعیان، در کوچه و بازار به راه می‌افتادند و بر سینه زنان به عزاداری سیدالشهدا می‌پرداختند. [۳]. با روی کار آمدن دولت صفویه (۹۰۷ ه. ق) و رسمیت یافتن مذهب تشیع، مراسم دهه محرم جنبه رسمی یافت. دسته‌های سینه‌زن و زنجیر زن و نوحه‌خوان که در کوچه و بازار به راه می‌افتادند و در سوگ واقعه «کربلا» عزاداری می‌کردند، گسترش یافت. حمل علم و اسب و نعش و طبل برای مملوستر کردن واقعه «کربلا» رایج گردید. نوحه‌خوانی با شعارهایی چون شاه حسین، همراه می‌شد. پیترو دل‌واله سیاحی که در دوره صفویه از ایران دیدن کرده است در مورد مراسم روضه خوانی می‌نویسد:

«مراسم، روزها در مساجد و شبها در جاهای عمومی و بعضی خانه‌ها که با چراغهای فراوان و علامات عزاداری و پرچمهای سیاه مشخص شده‌اند، تکرار می‌شود و روضه خوانی با شدت هر چه تمامتر ادامه دارد و مستمعین با صدای بلند گریه و زاری می‌کنند. بخصوص زنان به سینه خود می‌کوبند و با نهایت حزن و اندوه و همه با هم آخرین بند مرثیه‌ای را که خوانده می‌شود تکرار می‌کنند و می‌گویند: آه حسین... شاه حسین.» [۴]. دسته‌های عزاداری در طول تاریخ با مسائل سیاسی آمیخته بود. رضا خان قبل از تحکیم قدرتش برای فریب مردم و جلب روحانیون گل به سر می‌مالید و در مراسم عزاداری شرکت می‌کرد و خود نیز مجالس عزاداری تشکیل می‌داد ولی پس از رسیدن به قدرت عزاداری سیدالشهدا را ممنوع کرد. اهمیت سیاسی عزاداریها در زمان محمد رضا از برخورد حکومت با این مراسم به خوبی آشکار است. در این دوره سخنرانی خطبا و روحانیون به سه شرط موکول شد: ۱- علیه شخص اول مملکت سخن نگویند. ۲- علیه اسرائیل سخنی به میان نیاورند. ۳- مرتب به گوش مردم نخوانند که اسلام در خطر است. هراس حکومت از اهداف بنیان عزاداری، نقش مؤثر این مراسم را آشکار می‌کند. امام در سال ۴۲، در یکی از سخنرانیهای خود می‌فرماید: «آقایان بدانند که خطر امروز بر اسلام کمتر از خطر بنی‌امیه نیست. دستگاه جبار با تمام قوا با اسرائیل و عمال آنها همراهی می‌کند. خطر اسرائیل و عمال آن را به مردم تذکر دهید. در نوحه‌های سینه‌زنی از مصیبت‌های وارده بر اسلام و مراکز فقه و دیانت و انصار شریعت یاد آور شوید.» [۵]. حبس و تبعید روحانیون و رهبر انقلاب در سال ۴۳-۴۲ برای چند سال آرامش ظاهری حکومت را به همراه داشت. البته، مسلمانان انقلابی هر ساله با برپایی و شرکت در عزاداری امام حسین (ع)، زنجیرهای عقیدتی دین خود را به هم می‌بافتند و پیوند خود را با الهام از انقلاب امام حسین (ع) و بیانات و رهنمودهای رهبرشان محکمتر می‌کردند. در سال ۵۶ و ۵۷ که لشکر ایران اسلامی به سرزمین کربلای حسینی نزدیکتر می‌شد و «کل ارض کربلا و کل یوم عاشورا» به تحقق پیوست

و جوانان شوریده حسینی، پرچم احقاق حق به دست گرفته، پای در قتلگاه حسین (ع) گذاشتند، روح عاشورا و تداوم آن در سرزمینهای اسلامی شیعه ایران متجلی شده بود و این بوی خون حسین بود که همه را مدهوش ساخته بود. تمام مراسم تظاهرات و اعتصابات با نشانی از حسین و به نام او آغاز و انجام می‌یافت. در دهر این مصیبت عظمی جدید نیست صاحب عزا به غیر خدای مجید نیستهرگز تهی زمین وفا از شهید نیست گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیستاین رستخیز عام که نامش محرم است

### عزاداری در ادب فارسی

ادبیات فارسی نیز برای باروری مراسم عزاداری، خدماتی شایان به انقلاب عاشورا کرده است. مقتل نویسی از جمله آنهاست و نمونه آشکار و کهن آن «مقتل الحسین» خوارزمی است و گسترش این هنر را در روضه الشهداء تألیف ملا حسین کمال واعظ کاشفی سبزواری می‌یابیم. با تألیف این کتاب، مجالس روضه خوانی آغاز گردید. در مراسم و مجالس عزاداری مطالبی از روضه الشهداء خوانده می‌شد و خواننده آن را روضه خوان می‌نامیدند و به همین جهت به مراسم عزاداری روضه خوانی نیز می‌گویند. مرثیه سرایی نیز در اوایل عهد صفوی توسط شاعرانی نظیر محتشم کاشانی رونق یافت. منبع الهام در این نوع شعر، واقعه «کرب و بلا» است. تعزیه خوانی نیز نوعی نمایش مذهبی است که جلوه‌های شگفت نهضت کربلا را به نمایش درمی‌آورد و هر یک از آنها غمنامه‌ای در سوگ شهیدان کربلاست. سراینده‌گان مرثیه و تعزیه، بیشتر به برانگیختن احساسات مردم و زنده کردن وقایع «کرب و بلا» علاقمند بوده‌اند و مسلماً زبانی که برای بیان احساسات و بهره‌مندی بیشتر مردم به کار می‌رود، باید زبانی همه‌فهم و ساده و زود فهم باشد و به همین جهت، شعر تعزیه براحتی با مردم رابطه برقرار کرد و در دلها جایگزین شد. در پایان به جمله‌ای از وصیت‌نامه سیاسی - الهی

رهبر کبیر انقلاب اسلامی در مورد قیام امام حسین (ع) اشاره می‌کنم: «حماسه تاریخی اسلام، فریاد قهرمانانه ملت‌هاست بر سردمداران ستم‌پیشه در طول تاریخ، الی‌الابد».

### پاورقی

[۱] صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۱۵۶.

[۲] همان، ج ۱۵، ص ۲۰۴.

[۳] الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۵۴۲.

[۴] سفرنامه پیترودلاواله، ص ۱۲۵ - ۱۲۴.

[۵] صحیفه نور، ج ۱، ص ۵۲.

## ۱۲. دفاع از روایات عزاداری و پاسخ به شبهات

### مشخصات کتاب

پدیدآورندگان: نویسنده مهدی حسینیان قمی

عنوان اصلی دفاع از روایات عزاداری و پاسخ به شبهات

نشریه: فصلنامه فرهنگ اندیشه

صفحه: ۳۹-۹

زبان: فارسی

پیامی: ۱۷

تاریخ: ۱۳۸۵ شمسی

ارتباط محتوایی:

کد پارسا: ۱۲۰۷۳۸۱۳

### چکیده

برخی از افراد شبهاتی را نسبت به روایات مربوط به گریه بر امام حسین علیه السلام مطرح ساخته‌اند و ترتب ثواب بر گریه و نوحه بر سالار شهیدان را مورد تردید قرار داده‌اند. در این مقاله به هفت شبهه پاسخ گفته و از روایات مربوط دفاع شده است. فراوانی ثواب برای گریه، برپایی جشن و سرور برای شهادت، علم امام حسین علیه السلام، ناپسند بودن فراوانی عزا و انتقام به جای گریه موضوع برخی از شبهات مطرح شده است. نویسنده با مطرح ساختن روایات مربوط به این موضوع در صدد رفع ایرادهای مطرح شده برآمده است.... فلئن أخرجتني الدهور، وعاقني عن نصرک المقذور، ولم أکن لمن حاربک محارباً، ولمن نصب لك العداوة مناصباً، فلائذبنک صباحاً ومساءً، ولأبکین لك بدل الدموع دماً، حسرة عليك وتأسفاً علی ما دهاک وتلهفاً، حتی أموت بلوعة المصاب و غصه الاکتیاب...؛ [۱]. اگرچه روزگار، حضورم را به تأخیر انداخت و مقدر الهی [در آفرینش من] مرا از یاری تو بازداشت و نبودم که با آن کس که با تو جنگید، بجنگم و با آن کس که با تو پرچم دشمنی برافراشت، دشمنی کنم؛ ولی در حسرت از دست دادن تو و در سوز و اندوه بر آنچه به تو رسید، صبح و شام بر تو ندبه می‌کنم و به جای اشک، خون بر تو می‌گیرم تا آن که با سوزش اندوه مصیبت و گلوگیر شدن این غم، جان دهم و بمیرم. در روایت‌های بسیاری گریه بر امام حسین علیه السلام و عزاداری برای آن حضرت، مورد تأکید و توصیه پیشوایان دینی قرار گرفته است و این امر یکی از بهترین عبادت‌ها و قربات الهی به شمار می‌رود. به روایت‌های منقول از امام صادق علیه السلام، [۲] امام رضا علیه السلام [۳] و نیز سخنرانی امام سجاد علیه السلام پیش از ورود به مدینه [۴] و زیارت ناحیه مقدسه امام زمان علیه السلام نگاهی بیفکنید. امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید: کلّ الجزع والبكاء مکروه سوی الجزع والبكاء علی الحسین علیه السلام؛ هر نوع بی‌تابی و گریه ناپسند است، جز بی‌تابی و گریه بر امام حسین علیه السلام. امام رضا علیه السلام پس از بر شمردن مصائب شکیب‌بر عاشورا، از کشتن و هتک حرمت کردن و به



اسارت بردن فرزندان و زنان و آتش زدن خیمه‌ها و غارت اموال آل الله و عدم رعایت حرمت و احترام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «إِنَّ يَوْمَ الْحُسَيْنِ أَقْرَحُ جَفُونَنَا وَأَسْبَلُ دُمُوعَنَا وَأَذِلُّ عَزِيزَنَا بِأَرْضِ كَرْبٍ وَبِلَاءٍ؛ رَوْزِ إِمَامِ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامِ بِلَكِّهَايَ عَيْنِنَا مَا رَا مَجْرُوحِ سَاخْتٍ وَاشْكِهَايَ مَا رَا فَرُورِيخْتٍ وَعَزِيزِ مَا رَا دَرِ سِرْزَمِينِ كَرْبَلَا بِه ذَلَّتْ كَشَانِدُ. وَبَا صِرَاخْتِ مِي فَرْمَايِدُ: وَانْدُوه وَبَلَا رَا تَا رَوْزِ قِيَامَتِ ارْتِثِ مَا كَرْدُ. وَ سِپَسِ دَرِ يَكِّ تَوْصِيهِ جَدِّي مِي فَرْمَايِدُ: فَعَلِي مِثْلِ الْحُسَيْنِ فَلْيَبْكِ الْبَاكُونَ؛ بَرِ چُونِ حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ بَايِدِ گَرِيه كَنَنْدِگَانِ بَگَرِينِد. سِپَسِ دَرِ پَايَانِ بَه سِيرِه پَدَرشَانِ إِمَامِ مُوسَى بِنِ جَعْفَرِ عَلَيْهِ السَّلَامِ دَرِ بَارِه عَزَادَارِي بَرِ سَالَارِ شَهِيدَانِ دَرِ دِهَه عَاشُورَا اِشَارِه مِي كَنْدُ وَ مِي فَرْمَايِدُ: پَدَرَمِ چُونِ مَحْرَمِّ مِي رَسِيدُ، دِيگَرِ خَنْدَانِ دِيدِه نَمِي شَدُ وَ انْدُوه وَ غَمِ حَالَتِ عَمُومِي اَوْ بُوَدِ تَا آن كِه اَيْنِ دِهَه رَا پِشْتِ سَرِ بَگَذَارْدُ وَ چُونِ رَوْزِ عَاشُورَا مِي شَدُ، دِيگَرِ رَوْزِ مَصِيبَتِ وَ حَزْنِ وَ گَرِيه‌اشِ بُوَدُ وَ مِي فَرْمُودُ: اَمْرُوزِ رَوْزِي اِسْتِ كِه اِمَامِ حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ دَرِ آن بَه شَهَادَتِ رَسِيدِه وَ كَشْتِه شَدِه اِسْتِ. آري عَزَادَارِي، گَرِيه، نُوْحِه وَ نَدْبِه بَرِ سَالَارِ شَهِيدَانِ، دَرِ حَقِيقَتِ يَكِّ نَوْعِ حُضُورِ مَا بَا زَمَانْدِگَانِ اَزِ حَادِثَه عَاشُورَا اِسْتِ كِه بَا گَرِيه وَ نَدْبِه وَ بَرِپَايِي عَزَا، خُودِ رَا دَرِ مَصِيبَتِ آنَانِ شَرِيكِّ مِي سَازِيمِ وَ بَرِ اَزِ دَسْتِ دَادِنِ آنِ مَظْلُومَانِ حَسْرَتِ مِي خُورِيمِ وَ اَزِ ظَلْمِي كِه بَه آنَانِ رَفْتِه اِسْتِ، اِبْرَازِ اَنْزَجَارِ مِي كَنِيمِ وَ پِيُونْدِ خُوِيشِ رَا بَا اَهْدَافِ وَ آرْمَانِهَايِ آنَانِ وَ پِيرويِ خُودِ اَزِ رَفْتَارِ وَ مَنَشِ آنَانِ رَا اَعْلَامِ مِي دَارِيمِ وَ بَا لَاتَرِ اَيْنِ كِه دَرِ پِيِ آنِ هَسْتِيمِ تَا عَزَا رَا بَه اَنْتِقَامِ وَ گَرِيهِ رَا بَه حَقِّ گِيرِيِ بَرَايِ آنَانِ وَ صِلِ كَنِيمِ. چنان اَيْنِ گَرِيهِ وَ عَزَادَارِيِ وَ اِظْهَارِ هَمْدَرْدِيِ فَطْرِيِ وَ ضَرْوَرِيِ اِسْتِ كِه هِيچِ كَسِّ بَا تَصَوُّرِ وَ تَعَقُّلِ آنِ، نَسَبَتِ بَه آنِ بِي تَفَاوَتِ نَمِي شُودُ. وَ دَرِ بَرَابَرِ اَيْنِ بَدَاهَتِ، شَبَهَاتِ هِيچِ گَاهِ دَوَامِ نَمِي آوَرْدُ. اِگَرِ بَرِ اِمَامِ حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَ مَظْلُومِيَتِ اَوْ وَ يَارَانِ بَا وَفَايِشِ نَگَرِيمِ، بَرِ چِه چيزِيِ بَايِدِ گَرِيَسْتِ. اِگَرِ بَرِ ظَلْمِيِ كِه بَرِ آنِ بَزْرِگُوارِ وَ يَارَانِشِ دَرِ عَاشُورَايِ اِنْهَا رَفْتِه، وَ دَرِ حَقِيقَتِ ظَلْمِ بَه هَمِه بَشْرِيَتِ اِسْتِ كِه مَحْرُومِ اَزِ حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ شَدِه اِسْتِ، نَگَرِيمِ وَ فَرِيَادِ دَاخُوَاهِيِ وَ مَظْلُومِيَتِ سَرِ نَدِهِيمِ، پَسِ بَرِ

چه ظلمی فریاد کنیم. با این همه تأکید و سفارش معصومان علیهم السلام بر گریه و عزاداری برای سیدالشهدا علیه السلام شبهه‌هایی در این باره مطرح شده‌اند که می‌باید مورد بررسی قرار گیرند. ما در این نوشتار به هفت شبهه و پرسش پرداخته و آنها را مورد نقد و تحلیل قرار می‌دهیم. ۱. خدشه در روایات گریه و عزاداری و ثواب فراوانی که بر آن مترتب است. طرفداران این شبهه، در ترتب چنین ثواب ارجمند و اوجمند بر گریه و عزاداری استبعاد می‌کنند و در نتیجه یا این روایات را نمی‌پذیرند و یا به توجیه و تأویل آن می‌پردازند و به گونه‌ای ویژه، آن را تفسیر می‌کنند. در این شبهه، ما به کلام آقای سید هاشم معروف الحسینی در کتاب الموضوعات فی الآثار و الأخبار و نیز به کلام آقای محمد باقر بهبودی در پاورقی جلد ۴۴ بحار الأنوار می‌پردازیم. و متن کلام این دو را آورده، به اختصار به آنها پاسخ می‌دهیم. ۲. برپایی جشن و سرور برای شهادت، به جای گریه و عزا و ماتم. این شبهه، هم در کلام سید هاشم حدّاد، به نقل از آیت الله سید محمد حسین حسینی طهرانی در کتاب روح مجرد آمده است و هم در کلام سید بن طاووس قدس سره در مقدمه کتاب لهوف. البته آنچه در سخن سید هاشم حدّاد است، سخت‌تر و شدیدتر است؛ ولی سید بن طاووس قدس سره لطیف‌تر و نرم‌تر مطرح ساخته است. سید هاشم حدّاد گریه و عزا را کار مردم عوام دانسته و می‌گوید: اگر این عوام می‌دانستند، جشن و سرور و شادمانی می‌کردند نه گریه و ماتم و عزا؛ که این، تعبیر بسیار تندی است. ولی سید بن طاووس می‌نویسد: اگر خداوند، به برپایی سوگواری برای سالار شهیدان امر نکرده بود، در پی شهادت آن حضرت جشن می‌گرفتیم و به ابراز شادمانی و سرور می‌پرداختیم. ما متن سخن هر دو بزرگوار را می‌آوریم و ملاحظات خود را درباره آن مطرح می‌سازیم. ۳. شیعه خودش امام حسین علیه السلام را کشته است و هم اکنون باز خودش بر این کشته، می‌گرید. ۴. ادامه عزا و ماتم و گریه به این اندازه و تا این حد، پسندیده نیست. ۵. چرا دهه عاشورا را عزاداری می‌کنید و پس از کشته شدن و گذشت سوم امام، دیگر این موضوع خاتمه می‌یابد.

این که عزاداری پس از کشته شدن باید ادامه یابد. در این باره متن کلام سید بن طاووس را از اقبال می آوریم که به شبهه و پاسخ آن پرداخته است. ۶. شما باید در فکر انتقام گیری باشید، چرا به جای انتقام گریه می کنید؟ ۷. ایراد به برخی از انواع عزاداری ها. اینها تعدادی از شبهات است که به شبهه اول، دوم و پنجم به تفصیل می پردازیم و پاسخ دیگر شبهات از آنها بدست می آید و تأکید می کنیم که باید در روایات وارده درباره عزاداری بیشتر نگریم، چرا که نگاه روایات به عزای حسینی چنان است که راه را بر هر شبهه ای می بندد.

### شبهه ۱

محققان و کارشناسان روایت و حدیث، به خوبی می دانند که روایات گریه و عزا، چنان فراوان و گسترده است که جای هیچ گونه انکاری ندارد. از گریه انبیا گرفته تا فرشتگان، از آسمانیان که اشکشان خشک نمی گردد تا زمینیان که به جای اشک خون می گریند، از ابتدای آفرینش گرفته تا پایان دنیا و حتی در آن سرای جاوید. روایات فراوانی بر گریه آسمان و زمین، دریا و صحرا، حیوانات و ماهیان دریا دلالت دارد. خورشید بر او گریسته و هر سنگی بر او خون می گرید. روایات گسترده ای، دعوت به برپایی عزا نموده و امامان اهل بیت علیهم السلام ماتم عزا به پا کرده اند و در سوگ از دست دادن سید شهیدان شدیداً گریسته اند. حتی جزع که در مصیبت های بزرگ، مذموم و مکروه است و همیشه در مصیبت ها دعوت به صبر و شکیب می شود و از جزع و بی تابی نکوهش می گردد؛ ولی در مورد تنها این مصیبت بزرگ از ما خواسته اند تا جزع و بی تابی کنیم. در روایت مسمع آمده که امام به مسمع فرمود: آیا هم اکنون که نمی توانی به زیارت حسین علیه السلام بروی، از او و ظلمی که به او رفته، یاد می کنی؟ او می گوید: آری. سپس امام می پرسد: آیا جزع و بی تابی هم داری. مسمع می گوید: آری، به خدا سوگند گریه می کنم تا این که خانواده ام آثارش را بر من می نگرند و از

خوراک امتناع می‌کنم تا این که اثرش بر چهره‌ام آشکار می‌گردد. در این جاست که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: خداوند، اشکت را مورد رحمت خویش قرار دهد. هشدار که تو از کسانی هستی که در زمره اهل جزع بر ما محسوب می‌شوند... بنابراین، پذیرش این روایات و عدم مناقشه سندی در آن، مورد اتفاق همگان است و کسی نمی‌تواند این مجموعه گسترده را نادیده بگیرد. البته در تفسیر و تحلیل این روایات سخن گفته‌اند، گرچه محتوی و مفاد روایات هم روشن و واضح است و جای هیچ‌گونه دغدغه‌ای را ندارد. نه می‌توان از این روایات، به برداشت غلطی دست زد و به تعبیر ما از آن سوء استفاده کرد و نه می‌توان این روایات، را از بازگو کردن ارزش گریه و عزاداری انداخت. درباره روایات گریه و عزاداری - که به تواتر رسیده و حتی نیازی به بحث سندی در این مجموعه از روایات نیست -، سه نظر وجود دارد: ۱. نظری مشابه نظر آقای معروف حسنی، در کتاب الموضوعات فی الآثار والأخبار، ص ۱۷۰ و ص ۱۷۳. وی این روایات را در زمره روایات جعلی معرفی می‌کند و دلیلش بر جعلی بودن، همان ثواب و پاداش بسیاری است که در روایات برای یک قطره گریه و یا تر شدن چشم، بیان گردیده است. استبعاد وی از ترتب این پاداش بزرگ، بر این عمل کوتاه و ناچیز، دلیلی است که در جهت جعلی بودن این روایات ارائه می‌شود. متن کامل عبارات وی، در صفحات بعد خواهد آمد. ۲. نظری مشابه نظر آقای محمد باقر بهبودی در پاورقی بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۹۳. وی با تعبیر تندی، نظر خود را به این مضمون بیان می‌دارد: جاهلان می‌پندارند این روایات، مطلق است و یک قطره گریه در هر زمان و در هر شرایطی، این اندازه ارجمند است و لذا برخی منکر می‌شوند و مدعی وضع و جعل می‌گردند. و برخی با چشم بسته می‌پذیرند و باور می‌کنند. آن‌گاه وی خودش این نظر را می‌پذیرد که اصلاً این روایات، اطلاق ندارد و چنین نیست که گریه به طور مطلق، چنین پاداش بزرگی داشته باشد؛ بلکه گریه در شرایط سخت که عنوان جهاد در راه خدا بر آن مترتب است، چنین پاداشی را دارد ولی در شرایط عادی اصلاً از این

خبرها نیست. متن کامل کلام وی، در صفحات بعدی خواهد آمد. ۳. پذیرش این روایات به طور مطلق و عدم تخصیص آن، به موردی که شرایط سخت باشد. گرچه هر عبادتی با توجه به شرایط، اوج و حسیضی پیدا می کند ولی معنایش این نیست که در شرایط عادی مثلاً نماز از ارزش بیفتد و یا در زمان جوانی و قدرت، روزه بی ارزش گردد و یا با توانایی و مکنت، حج ارجمندی نداشته باشد. نه چنین نیست؛ همه عبادات از ارزش و ارجمندی والایی برخوردارند. البته شرایط ویژه، این ارجمندی را به اوج می رساند. به این شکل گریه و عزای امام حسین علیه السلام همان ارجمندی را دارد. گرچه در شرایط سخت ارجمندی اش مضاعف می گردد و غفلت همیشه از این جهت می شده که ارزش عقیده و اعتقاد نادیده گرفته شود. و یا بعضی گویا نمی توانند بین عقیده درست و عمل نادرست جمع کنند و چنین می پندارند که هر کس عقیده اش درست بود، حتماً همه رفتار و کردارش درست خواهد شد با این که چنین نیست. هر کس که به زندگی شخصی خود بنگرد، خطاها و لغزش های فراوانی را در خود سراغ دارد که همه با عقیده او جمع شده اند. هم به خدا اعتقاد داریم و هم در مواقع بسیاری، لغزش های بزرگ و کوچکی از او سر می زند؛ گویا که خدا را نمی شناسد. بنابر این باید به دو جهت بسیار توجه کرد: الف - ارزش عقیده‌ها عقیده را جزو عمل نمی دانیم با این که عقیده خوب، خود ارزش والایی دارد. کسی که امام حسین علیه السلام را در این میان شناخته و قلباً به او گرایش دارد. این ارزش بزرگی است، گرچه این فرد به دلایلی آلوده به گناهان بسیار می باشد. کسی که پیامبران را دوست دارد و امیر المؤمنین علیه السلام را به عنوان حجت و نماینده خدا در زمین می شناسد و از دشمنان آنان بیزاری می جوید و به دلایلی آلوده به گناهانی گشته است، ارزش این فرد بسیار است و گاه تا جایی است که می توان گفت: عقیده خوبش بر تمام کارهای بدش ترجیح دارد و آنها را تحت الشعاع خود قرار می دهد (دقت شود). ب - بعضی می گویند: کسی که عقیده اش خوب است، گناه نمی کند. آری، عقیده خوب، آن هم در درجات بالا چنین

پیامدی را دارد؛ ولی عقیده‌های خوب در درجات پایینش که بسیاری دارند، چنین پیامد جدی را ندارد؛ بلکه گاه با گناه و گناه بسیار با گناه جمع می‌شود. فردی است امیر المؤمنین علیه السلام را شناخته و حتی انتخاب کرده ولی به دلایل شرایط محیطی و نفسی خود، به گناهای آلوده است. چنین افرادی بسیارند. ما همه می‌خواهیم که حق، حاکم باشد و راه بر گناه بسته شود و در ارتباط با فرهنگ ما و جامعه بیشتر کار شود و زمینه دستیابی به مصونیت برتر برایمان حاصل گردد. ولی از آن جا که حق در جهان حاکم نیست و باطل اکثر میدان‌ها را تسخیر کرده و اهل باطل آنها را زیر پا دارند. و ما در اقلیت هستیم لذا نمی‌توانیم آن گونه که عقیده داریم پاک بمانیم. و آلودگی‌های بسیاری برایمان پدید می‌آید. این آلودگی‌های ما کاملاً متفاوت از آلودگی‌های دشمنان ماست. آنان خواسته و رسیده‌اند، ما ناخواسته مبتلای به آن شده‌ایم. و لذاست که شاید در برخی از روایات، شیعه آلوده به گناه بر دیگرانی که حتی به گناه آلوده نیستند، ترجیح داده شده‌اند و بالاتر حتی گناه اینان را به پای آنان گرفته‌اند. اینها اشاره به همان حقیقتی دارد که ما به اجمال در این جا به آن پرداختیم (دقت کنید). بنابراین دلدادگی و گریه و عزاداری، پذیرش امام حسین علیه السلام و راه او و دفاع از یاد و نام امام حسین کاملاً ارزشمند است در هر شرایطی. البته گناه گریه و عزا کم کم چیزی دروغی می‌شود و فریبکاری محسوب می‌گردد. چنین گریه و عزایی بی‌ارزش است؛ ولی اگر درصد راستی و درستی مطلوب را داشته باشد، گرچه شخصی آلوده است، موجب می‌گردد که پاک گردد و بسیاری از آلودگی‌های کم کم، کم رنگ گردد. آن گونه که مشاهده می‌شود. و کوتاه سخن این که این نقطه سپید و روشن در قلب یک فرد، بسیار ارزشمند است و می‌تواند همه بدی‌ها را محو سازد.

آقای سید محمد حسین حسینی طهرانی قدس سره درباره استادش جناب حاج سید هاشم موسوی حدّاد قدس سره چنین می آورد: در تمام دهه عزاداری، حال حضرت حدّاد بسیار منقلب بود، چهره سرخ می شد و چشمان درخشان و نورانی، ولی حال حزن و اندوه در ایشان دیده نمی شد، سراسر ابتهاج و مسرت بود. می فرمود: چقدر مردم غافلند که برای این شهید جان باخته غصّه می خورند و ماتم و اندوه به پا می دارند؟

صحنه عاشورا، عالی ترین مناظر عشق بازی است و زیباترین مواطن جمال و جلال الهی و نیکوترین مظاهر اسمای رحمت و غضب، و برای اهل بیت علیهم السلام جز عبور از درجات و مراتب و وصول به اعلی ذروه حیات جاویدان، و منسلخ شدن از مظاهر، و تحقّق به اصل ظاهر، و فنای مطلق در ذات احدیت، چیزی نبوده است. تحقیقاً روز شادی و مسرت اهل بیت علیهم السلام است؛ زیرا روز کامیابی و ظفر و قبولی ورود در حریم خدا و حرم امن و امان اوست. روز عبور از جزئیت و دخول در عالم کلیت است. روز پیروزی و نجات است. روز وصول به مطلوب غایی و هدف اصلی است. روزی است که گوشه ای از آن را اگر به سالکان و عاشقان و شوریدگان راه خدا نشان دهند، در تمام عمر از فرط شادی مدهوش می گردند و یکسره تا قیامت برپا شود، به سجده شکر به رو در می افتند. حضرت آقای حدّاد می فرمود: مردم خبر ندارند و چنان محبت دنیا چشم و گوش شان را بسته که بر آن روز تأسف می خورند، و همچون زن فرزند مرده می نالند! مردم نمی دانند که همه آنها فوز و نجات و معامله پربها و ابتیاع اشیای نفیسه و جواهر قیمتی در برابر خزف بوده است. آن کشتن مرگ نبود، عین حیات بود. انقطاع و بریدگی عمر نبود، حیات سرمدی بود. می فرمودند: شاعری وارد بر مردم حلب گفت: گفت: آری، لیک گو دور یزید کی بد است آن غم، چه دیر این جا رسید چشم کوران آن خسارت را بدید گوش کران این حکایت را شنید در دهه عاشورا حضرت آقای حدّاد بسیار گریه می کردند ولی همه اش گریه شوق بود و بعضی اوقات از شدت وجد و سرور چنان اشک هایشان متوالی و متواتر می آمد که گویی ناودانی است که

آب رحمت باران عشق را بر روی محاسن شریفشان می‌ریزد. چند بار از روی کتاب مولانا محمد بلخی رومی، این اشعار را با چه صوت و آهنگ دل‌نوازی می‌خواندند که هنوز که هنوز است، آن صدا و آن آهنگ و آن اشک‌های سیلاب‌وار در خاطره مجسم، و تو گویی اینک حدّاد است که در برابر نشسته و کتاب مثنوی را در دست دارد. آن‌گاه آقای حسینی طهرانی کامل اشعار مثنوی را درباره آن شاعری که بر مردم حلب وارد شد و مردم را در حال عزاداری دید و... آورده است. سید بن طاووس قدس سره در کتاب لهوف پس از مقدمه‌ای کوتاه مبنی بر این که خداوند بر بندگانش تجلّی می‌کند، آنان را از دنیا، پاک می‌سازد و سرورهای معنوی را برایشان فراهم می‌سازد، و این برخورد با جمعی از بندگان، به آن جهت است که اینان پذیرش الطاف الهی را در خود پدید آورده و شایسته این توجّه الهی شده‌اند. در نتیجه خداوند نمی‌خواهد که این انسان‌ها عمرشان را بیهوده سپری کنند؛ بلکه آنان را توفیق دهد تا به بهترین کارها پردازند تا جایی که از غیر خدا دل ببرند و تنها رضای او را طلب کنند. اینان را می‌بینی که چون کسانی که قیامت را پذیرفته‌اند شادند و بیمی در آنان مشاهده می‌کنی که ترس از دیدار برایشان رقم زده است. اینان پیوسته مشتاق چیزی هستند که آنان را به مراد و مقصود خدا نزدیک سازد و بر پایه میل الهی و آن‌گونه که او می‌خواهد ورود و خروج داشته باشند. اینان گوش به شنیدن اسرار حق داده‌اند و دل به شیرینی یاد حق سپرده‌اند و خداوند هم به اندازه پذیرش اینان، به آنان توجّه و محبّت دارد. هر چه آنان را از خدا باز دارد و یا دور سازد، از نظر اینان کوچک و خوار و بی‌مقدار است. و تنها از انس با خدا بهره‌مندند. اینان اگر ببینند که زندگی و ماندنشان، مانع از پیگیری خواسته‌های الهی است، لباس بقا را از تن در آورند و درهای دیدار با خدا را با بذل جسم و جان بکوبند و خود را به شمشیرها و نیزه‌ها بسپارند. و کربلایی‌ها به این مقام بلند رسیدند تا آن‌جا که برای درک شهادت از یکدیگر سبقت می‌گرفتند. آن‌گاه سید بن طاووس نظر خود را بدین شکل بیان می‌دارد: ولولا امثال أمر السنّه والکتاب فی لبس



شعار الجزع والمصاب لأجل ما طمس من أعلام الهداية وأسس من أركان الغواية وتأسفاً على ما فاتنا من تلك السعادة وتلهفاً على أمثال تلك الشهادة وإلا كنا قد لبسنا لتلك النعمة الكبرى أثواب المسرة والبشرى. وحيث فى الجزع رضى لسلطان المعاد و غرضاً لأبرار العباد فما نحن قد لبسنا سربال الجزوع وأنسنا بإرسال الدموع وقلنا للعيون جودى بتواتر البكاء و للقلوب جدى جد ثواكل النساء. فإنّ ودائع الرسول صلى الله عليه وآله الرؤوف أبيحت يوم الطفوف ورسوم وصيته بحرمة وأبنائه طمست بأيدى أمته وأعدائه؛ و اگر نبود امثال دستور قرآن و سنت، درباره پوشیدن شعار بی تابى و مصیبت زدگى چون نشانه‌هاى هدایت محو شده و پایه‌هاى گمراهى استوار شده و به دلیل حسرت بر فوت سعادت، از ما و اندوه و سوز بر چنین شهادتى (ما چنین نمى کردیم) و به پاس این نعمت بزرگ، لباس‌هاى شادى و بشارت بر تن مى نمودیم ولى چون در جزع و بی تابى خشنودى مالک قیامت (خداوند) و منظور پاکان از بندگان است. هم اکنون ما لباس بی تابى‌ها را بر تن مى پوشیم و با فرو ریختن اشک‌هايمان انس مى گیریم و به چشمانمان مى گوئیم که پیوسته گریه کنید و به دل‌هايمان مى گوئیم چون زنان فرزند مرده در ناله و نوحه بکوشید؛ چرا که امانت‌هاى پیامبر رؤوف در روز طفّ مباح شمرده شده و خطوط وصیت او درباره حرم و فرزندان با دست‌هاى امّت و دشمنانش از بین رفت. آن‌گاه سید بن طاووس به مصائب سیدالشهدا اشاره مى کند و از کشته شدن ایشان به آن شکل فجیع یاد مى کند. و مى نویسد: کاش فاطمه علیها السلام و پدرشان بودند و مى دیدند که... سپس مردم روشن ضمیر را مخاطب قرار مى دهد و از آنان مى خواهد که از این کشتگان یاد کنند و بر عزیز پیامبر صلى الله عليه وآله و زهرا علیها السلام ناله و نوحه سر دهند.... وى در ادامه با خطاب به وفاداران نسبت به خاتم پیامبران مى نویسد: چرا با پیامبر در گریه همراهى نمى کنید و مخاطبان را سوگند مى دهد که با حضرت زهرا علیها السلام در گریستن بر فرزندش هم نوحه شوید تا به پاداش کسى که با آنان همراهى کرده است، دست یابید. آن‌گاه به روایتى درباره فضیلت گریستن، گریاندن و

حتی تباهی اشاره می کند. در پاسخ به این شبهه گفتنی است: کشته شدن سالار شهیدان و اهل بیت با وفا و یاران فداکار آن حضرت چون سگه‌ای است که دو رو دارد. برای آنان هم‌اش قرب، وصال، سرور و شادمانی است. آنان با شهادت و شکسته شدن به خواسته‌های الهی خویش رسیده‌اند و مقامی یافته‌اند که جز با شهادت بدان نمی‌رسیده‌اند. ولی برای ما که آنان را از دست داده‌ایم و شاهد آن فاجعه سخت و ناگوار بوده‌ایم، غم و سوگ و عزا و گریه است. این، دو روی سگه است. لذا در زیارت عاشورا می‌خوانیم که بآبی أنت و اُمّی لقد عظم مصابی بک، پدر و مادرم به فدایت که مصیبت شما بر ما بزرگ و سخت است. و به بیان دیگر که صعصعه هم درباره شهادت امیر المؤمنین علیه السلام گفت: دنیا با فقدان شما تاریک می‌گردد؛ ولی آخرت با نور شما روشن می‌شود. و ما زمینیان بر این فقدان می‌گرییم. به علاوه که این فقدان همراه با خشونت دشمن و رفتار وحشیانه‌ای است که قلب انسان را کباب می‌کند. در این جا بد نیست در پاسخ به این شبهه، از سخن حسینی طهرانی مدد بگیریم. وی برای توجیه رفتار و گفتار استادش سید هاشم حدّاد در رابطه با عزای حسینی چنین می‌نویسد: باید دانست که: آنچه را که مرحوم حدّاد فرموده‌اند: حالات شخصی ایشان، در آن اوان بوده است که از عوالم کثرت عبور نموده و به فنای مطلق فی الله رسیده بودند و به عبارت دیگر: سفر الی الله به پایان رسیده؛ اشتغال به سفر دوم که فی الله است، داشته‌اند. همان‌طور که در احوال ملای رومی در وقت سرودن این اشعار و احوال آن مرد شاعر شیعی وارد در شهر حلب نیز بدین گونه بوده است؛ و از درجات نفس عبور کرده در حرم عزّ توحید و حریم وصال حق متمکن گردیده‌اند. اما سایر افراد مردم که در عالم کثرت گرفتارند و از نفس برون نیامده‌اند، حتماً باید گریه و عزاداری و سینه‌زنی و نوحه‌خوانی کنند تا بدین طریق بتوانند راه را طی کنند، و بدان مقصد عالی نائل آیند. این مجاز قنطره‌ای است برای آن حقیقت همچنان که در روایات کثیره مستفیضه، ما را امر به عزاداری نموده‌اند تا بدین وسیله، جان خود را پاک کنیم و با آن

سروران در طی این سیل هم آهنگ گردیم. و تازه وقتی که اسفار اربعه طی شد، از لوازم بقاء باللّه بعد از مقام فناء فی اللّه متشکل شدن به عوالم کثرت و حق هر عالم را کما هو حقّه رعایت نمودن است که با خداوند در عالم خلق بودن و متّصف به صفات خلقی در عین وحدت ربوبی گردیدن که هم عشق است و هم عزا. هم توحید است و هم کثرت. چنان که عین خود این حالات در حضرت آقای حدّاد در اواخر عمر مشاهده می شد که پس از مقام فناء صرف و تمکّن در تجرّد دارای مقام بقا بوده اند. توأم با همان عشق شدید، در مجالس سوگواری، گریه و عزاداری ناشی از سوز دل و رقت قلب از ایشان مشهود بود. خود حضرت سیدالشهدا علیه السلام هم به حضرت سکینه دختر عزیزشان فرمودند: لا تحرقی قلبی بدمعک حسره مادام منی الروح فی جثمانی؛ قلب مرا با سرشکت آتش نزن. این سرشکی که از روی حسرت می ریزد، تا وقتی که جان در بدن دارم. و به عبارت مختصر و کوتاه: داستان کربلا، داستان بسیار غامض و پیچیده ای است عیناً مانند سکه دو رو یک روی آن عشق و شور و نیل و فوز حضرت سیدالشهدا علیه السلام می باشد به آن عوالم و روی دیگر آن غصه و اندوه و عذاب و شکنجه و گریه می باشد. اما کسی می تواند آن روی سکه را تماشا کند که این رو را دیده و تماشا کرده و از آن عبور نموده باشد لمثل هذا فلیعمل العاملون. لفظ فنا بیشترین لفظی بود که بر زبان حدّاد عبور می کرد و هیچ چاره و گریزی را بالاتر از فنا نمی دید و رفقای خود را بدان دعوت می نمود. [۸]. درباره گفته سید هاشم حدّاد و بیان حسینی طهرانی در توجیه سخن حدّاد، ما علاوه بر توصیه به دقت در بیان حسینی طهرانی، تنها به این نکته اشاره می کنیم که گریه بر مظلوم، آن هم مظلومی چون سالار شهیدان و همراهان به خون غلطان وی همیشه تا قیامت و برای همه تا همه مراحل پسندیده و الزامی است. و تنها یک نگاه به گفته حضرت مهدی سلام اللّه علیه در زیارت ناحیه، کافی است که ما را با حقیقت امر آشنا سازد، بنگرید: ... فلا ندبک صباحاً ومساءً ولأبکین علیک بدل الدموع دماً حسره علیک وتأسفاً علی مادهاک وتلهفاً حتی

أموت بلوغة المصاب وغصّة الاکتیاب. و یا جمله حضرت رضا علیه السلام که: إنّ یوم الحسین أقرح جفوننا وأسبل دموعنا وأذلّ عزیزنا بأرض کرب و بلاء أورثتنا الکرب والبلاء إلى یوم الانقضاء فعلى مثل الحسین فلیبک الباکون... و بقیه توجیهها برای بسیاری مفهوم نیست؛ لذا نیازمند آن که به جواب آن پردازیم، نیست. گریه و عزاداری بر سالار شهیدان و توجّه به مصیبت از دست دادن آن سرور و مصائب آن حضرت، چیزی نیست که با این گفتهها مورد خدشه قرار گیرد. در پایان گفتنی است که کلام سید بن طاووس هم گرچه لطیف تر و نرم تر بیان شده است ولی روح همان گفته سید هاشم حدّاد است و ظاهراً باید هر دو روی سکه را حتّی به چند معنی که متصور است، دید و از هیچ سو غفلت نورزید. البته ما گاه می خواهیم شخص را متوجّه یک روی دیگر سکه کنیم می گوئیم اگر درست به آن روی دیگر توجّه شود، این رو مثلاً نادیده گرفته می شود ولی هر دو رو مهم است و باید ملحوظ باشد. در این زمینه بیش از این باید کار کرد.

### شبهه ۰۳ - گفتار سید هاشم معروف الحسینی

وی، نظر خود را چنین اعلام می دارد: وقد أمعن القصّاص والوعاظ فی الکذب علی الرسول فنسبوا إلیه وعوداً وأقوالاً فی الزهد فی الدنیا وفضل البلاء والفقر والمرض والجوع والأیام والساعات والأذکار والأدعیة وأسرفوا فی عرضهم للمکافأة التي یلقاها الإنسان إذا صلّى رکعتین فی بعض اللیالی أو الأیام أو صام يوماً أو أكثر من بعض الشهور أو سعی لزیارة بعض الأولیاء والأتقیاء فأعطوه علی کلّ رکعة مئاة القصور وآلاف الحور والولدان والأثاث المصنوع من الزبرجد والیاقوت والمرجان وعلی کلّ یوم صامه أو خطوة مشاهها إلى زیارة ولیّ أو عیادة مریض آلاف الحسنات وأسقطوا عنه آلاف السيئات وکان له أجر ألف حاج وألف معتمر وثواب من صبر وأحسن عملاً کأیوب وأمثاله من النبیین والصدیقین كما جاء فی بعض المرویات وفرشوا له طریق الجنّة

بالورود والریاحین حتی ولو لم یفعل بعد ذلك من الطاعات شیئاً بل وحتی لو فعل المنکرات كما تصرّح بذلك بعض مرویاتهم. قصه گویان و واعظان، بسیار بر رسول خدا دروغ بسته‌اند و به پیامبر صلی الله علیه وآله وعده‌ها و گفته‌هایی را درباره زهد در دنیا و فضیلت بلا، فقر، مرض، گرسنگی، روزها، ساعت‌ها، ذکرها و دعاها نسبت داده‌اند. و در مورد پاداش و جزایی که انسان به آن می‌رسد، اگر دو رکعت نماز در برخی از شب‌ها یا روزها بخواند، و یا یک روز یا بیشتر را از برخی ماه‌ها روزه بدارد و یا برای زیارت برخی از اولیا و اتقیا برود، اسراف و زیاده روی کرده‌اند. به آن شخص، بر هر رکعتی صدها کاخ و هزارها حوریه و پسران بهشتی و اثاثیه بافته شده از زبرجد و یاقوت و مرجان داده‌اند و بر هر روز و یا هر گامی که تا زیارت ولی خدا یا عبادت کردن یک مریض بر می‌دارد، هزارها حسنه داده و از او هزارها گناه را ساقط نموده‌اند و برای او پاداش هزار حاجی و هزار عمره کن و پاداش کسانی که صبر کرده‌اند و کار نیکو انجام داده‌اند چون ایوب و مانند او از پیامبران و صدیقان داده‌اند. آن گونه که در بعضی از روایات آمده است و راه بهشت را برای او با گل‌ها و ریاحین فرش کرده‌اند، حتی اگر بعد از آن عمل، هیچ طاعتی انجام ندهد و یا حتی اگر کارهای گناه و منکر را مرتکب گردد، آن گونه که برخی از روایاتشان بدان تصریح می‌کند. سپس وی در این باره می‌نویسد: وجاء فی تفسیر علی بن ابراهیم انّ الامام جعفر بن محمد قال: من ذکرنا أو ذکرنا عنده فخرج من عینه دمع مثل جناح البعوضه غفر الله له ذنوبه ولو کانت مثل زبد البحر إلی غیر ذلك من المرویات التي سنعرض بعضها حسب المناسبات فی الفصول الآتیة من هذا الكتاب؛ [۵]. و در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هر کس که ما را یاد کند و یا از ما نزد او یاد شود و از دو چشمش، اشکی چون بال پشه بیرون آید، خداوند گناهانش را می‌آمرزد گرچه چون کف دریا باشد. و دیگر روایاتی که برخی از آنها را در فصول آینده این کتاب [الموضوعات فی الآثار والأخبار]، بر حسب مناسبت‌ها می‌آوریم. وی در چند صفحه

بعد چنین ادامه می دهد:... و فی الوقت ذاته ربماً یحذّر السامع عن العمل و یبعث فی نفسه روح الاتّکال علی الثواب الموعود به عند ما یسمع انّ الدمعة التي لا تزيد عن جناح بعوضة إذا خرجت من عینه حزناً علی ما أصاب أهل البيت علیهم السلام یغفر الله له بسببها جمیع ذنوبه ولو كانت مثل زبد البحر كما جاء فی روایة علی بن ابراهیم عن الإمام جعفر بن محمد علیہ السلام...؛ [۶]... و در عین حال، چه بسا شنونده را نسبت به عمل تحذیر می کند و روح تکیه بر پاداش وعده داده شده را در او بر می انگیزد. آن زمان که می شنود یک قطره اشک که بیش از یک بال پشه نیست اگر از چشمش از روی اندوه بر مصائب اهل بیت علیهم السلام بیرون آید، خداوند به سبب آن یک قطره، همه گناهانش را می آمرزد، گرچه به اندازه کف دریا باشد، آن گونه که در روایت علی بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام آمده است.

#### شبهه ۴ - گفتار بهبودی

او نظر خود را در این باره بدین شکل بیان می دارد: توهم الجهال أنّ لهذه الأحادیث اطلاقاً یشمل کلّ ظرف وزمان فأنکرها بعض أشدّ الإنکار وقال لو صحّ هذه الأحادیث لاتی علی بنیان المذهب وقواعده ولأدّى إلى تعطیل الفرائض والأحكام وترك الصلاة والصیام كما نرى الفساق والفجّار یتکلون فی ارتکاب السيئات والاعتحام فی جرائمهم الشنیعة علی ولاء الحسین ومحبتّه والبكاء علیه من دون أن ینتهوا عن ظلمهم وغيهم واعتسافهم. فلیس هذه الأحادیث إلّا موضوعه من قبل الغلاة دسّم فی أخبار أهل البيت ترویجاً لمراهم الفاسد ومسلکهم فی أنّ ولاء أهل البيت إنّما هو محبتهم لا الدخول تحت سلطانتهم وأمرهم ونهیهم علی ما هو الصحيح من معنی الولاية. وبعضهم الآخر الذین یروون الحدیث ولا یعقلون فیهِ ولا یتدبّرون أخذ بالإطلاق وادّعی أنّ «من بکی علی الحسین أو أبکی أو تباکی فله الجنة» حتّى فی زماننا هذا وعصرنا کائناً من کان ثمّ شد علی المنکرین بأنهم کفروا وخرجوا عن المذهب ولم یعرفوا الأئمة حقّ معرفتهم و...

ثم إذا ألزم بالاشكال أخذ في تأويل الأحاديث وأخرجها عن معانيها ومغزاها او سرد في الجواب بعض الاقاصيص والرؤى. والحق أن هذه الأحاديث بين صحاح وحسان وضعاف مستفيضة بل متواترة لا تتطرق إليها يد الجرح والتأويل لكنّها صدرت حينما كان ذكر الحسين والبكاء عليه وزيارته وراثوه وإنشاد الشعر فيه إنكاراً للمنكر ومجاهدة في ذات الله ومحاربة مع أعداء الله بنى أمية الظالمة الغشوم وهدماً لأساسهم وتقيحاً وتنفيراً من سيرتهم الكافرة بالقرآن والرسول ولذلك كانت الأئمة عليهم السلام يرغبون الشيعة في تلك الجهاد المقدس بإعلاء كلمة الحسين وإحياء أمره بأى نحو كان بالثناء والمديح والزيارة والبكاء عليه وفي مقابلهم بنو أمية تعرج على إمامته ذكر الحسين ويمنع من زيارته وراثته والبكاء عليه فمن وجد ويفعل شيئاً من ذلك أخذوه وشردوه وقتلوه وهدموا داره ولأجل تلك المحاربة القائمة بين الفريقين، انصار الدين وأنصار الكفر أباد المتوكل قبر الحسين وسواه مع الأرض وأجرى الماء عليه ليطفى نور الله والله متم نوره ولو كره الكافرون. فمن كان يبكي على الحسين أو يرثيه أو يزوره في ذاك الظرف لم يكن فعله ذلك حسرة وعزاء وتسليّة فقط بل محاربة لأعداء الدين وجهاداً في سبيل الله مع ما يقاسونه من الجهد والبلاء والتشريد والتنكيل فحقّ على الله أن يثيب المجاهد في سبيله ويرزقه الجنة بغير حساب. ذلك بأنهم لا يصيبهم ظمأ ولا نصب ولا مخمصة في سبيل الله ولا يطاؤون موطئاً يغيظ الكفار ولا ينالون من عدوٍ نيلاً إلا كتب لهم به عمل صالح إن الله لا يضيع أجر المحسنين. ففي مثل ذاك الزمان - كما رأينا قبل عشرين سنة في إيران - لم يكن ليبكي على الحسين وينشد فيه الرثاء إلا كل مؤمن وفي أهل التقوى واليقين لما في ذلك من العذاب والتنكيل لا كل فاسق وشارب حتى يستشكل في الأحاديث. بل كان هؤلاء الفساق - في ذاك الظرف - مستظهرين بسلطان بنى أمية منحازين إلى الفئة الباغية يتجسسون خلال الديار ليأخذوا على أيدي الشيعة ويمنعوه من إحياء ذكر الحسين كما اقتحموا دار أبي عبدالله الصادق بعد ما سمعوا صراخ الويل والبكاء من داره عليه السلام. وأما في زمان لا محاربة بين أهل البيت وأعدائهم كزماننا هذا فلا يصدق على



ذکر الحسین والبكاء علیه عنوان الجهاد كما أنه لا یلقى ذاكر الحسین إلّا الذکر الجمیل والثناء الحسن بل يأخذ بذلك أجره والباکی علی الحسین یشرف ویکرم ویقال له قدمت خیر مقدم ویقدح إليه ما یشرب ویتنفکّه. فحیث لا جهاد فی البكاء علیه فلا وعد بالجنّة وحيث لا عذاب ولا نکال ولا خوف نفس فلا ثواب کذا وکذا فلیبک الفسقة الفجرة أنّهم مأخوذون بسیئی أعمالهم انّ الله لا یخدع عن جنّته ولیمیز الخیث من الطیب ویجعل الخیث بعضه علی بعض فیر کمه جمیعاً فیجعلهُ فی جهنّم اولئک هم الخاسرون؛ [۷] جاهلان می پندارند که این روایات گریه و عزاداری، اطلاق دارد و هر زمان و شرایطی را شامل می شود. در نتیجه، برخی این روایات را با شدیدترین شکل انکار کرده اند و گفته اند: اگر این روایات درست باشد، اساس مذهب و پایه های آن از بین می رود و به تعطیل احکام و واجبات و نیز ترک نماز و روزه می انجامد، آن گونه که می بینیم. و فاسقان و فاجران برای انجام گناهان و فرو رفتن در کارهای زشتشان بر ولای امام حسین، دوستی و گریه بر او تکیه می کنند بی آن که از ستم، گمراهی و انحرافشان دست بکشند. بنابراین، این روایات تنها از سوی غالیان جعل گردیده و آنان این روایات را برای ترویج از مرام فاسد و مسلکی که دارند وضع کرده و در روایات ما داخل کرده اند. مسلکشان همان است که ولای اهل بیت علیهم السلام تنها به معنای دوستی آنان است نه خویش را زیر نفوذ و ولایت آنان قرار داده و خود را تسلیم اوامر و نواهی آنان نمودن که این معنای درست ولایت اهل بیت علیهم السلام است. و برخی دیگر که روایت را نقل می کنند، ولی در آن نمی اندیشند و تدبّر نمی کنند، اینان اطلاق روایات گریه و عزاداری را می گیرند و ادّعا می کنند که هر کس بر امام حسین بگرید یا بگریاند و یا حتی خودش را به گریه بزند، بهشت برای او ثابت است. حتی در زمان ما و هر کس که باشد، اینان بر منکران این روایات سخت حمله می کنند و می گویند که آنان کافرنند، از مذهب بیرون رفته اند و آن گونه که شایسته امامان است، آنان را نمی شناسند و... و هر زمانی که در برابر این اشکال گیر می کنند و می مانند، شروع به



تأویل روایات می‌کنند و آنها را از معانی و محتوا می‌اندازند و یا این که در پاسخ، بعضی از قصه‌ها و خواب‌ها را بازگو می‌کنند. ولی حق آن است که این روایات که هم صحیح و هم حسن و هم ضعیف، در آن است در حد استفاضه و بلکه متواتر هست و دست ردّ و تأویل بدان راه نمی‌یابد. اما صدور این روایات در زمانی است که یاد امام حسین علیه السلام و گریه بر او و زیارت و خواندن شعر برای ایشان، انکار منکر و مجاهده در راه خدا و جنگ با دشمنان خدا یعنی بنی امیه ستمگر بود و این یاد و گریه، پایه‌های حکومت بنی امیه را منهدم می‌ساخت و موجب تقبیح و منفور ساختن روش کفر آمیز آنان به قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله بود. و بر همین اساس بود که امامان علیهم السلام، شیعه را به شرکت در این جهاد مقدّس با بالا بردن نام حسین و احیای امر حسین به هر شکل که بود، چه با مرثیه‌سرایی یا مدیحه‌سرایی و یا زیارت و گریه، ترغیب می‌کردند. و در برابر اهل بیت علیهم السلام، بنو امیه می‌خواستند تا یاد حسین را از بین ببرند و از زیارت، مرثیه‌خوانی و گریه بر حسین باز دارند و لذا هر کس را می‌دیدند که به یکی از این کارها دست می‌زند، او را می‌گرفتند، تبعید می‌کردند، می‌کشتند و خانه‌اش را خراب می‌نمودند. و روی همین جنگ استوار میان دو گروه یاران دین و یاران کفر متوکل قبر امام حسین را از بین برد و آن را با زمین صاف کرد و آب را بر آن روان نمود تا نور خدا را خاموش سازد؛ ولی خداوند نورش را تمام می‌کند، گرچه کافران نخواهند. پس هر کس که بر امام حسین علیه السلام بگرید یا مرثیه بخواند یا او را در آن شرایط زیارت کند، کار وی تنها اظهار حسرت و عزا و تسلیت نیست؛ بلکه جنگ با دشمنان خدا و جهاد در راه خدا محسوب می‌شود، با توجه به رنج و بلا و تبعید و تعدی که می‌بینند. لذا بر خداوند است که به مجاهد در راه خود پاداش دهد و او را بی حساب بهشتی سازد. این به خاطر آن است که هیچ تشنگی، خستگی و گرسنگی در راه خدا به آنان نمی‌رسد و هیچ گامی که موجب خشم کافران می‌شود، بر نمی‌دارند و ضربه‌ای از دشمن نمی‌خورند، مگر این که به خاطر آن، عمل

صالحی برای آنان نوشته می شود؛ زیرا خداوند پاداش نیکوکاران را تباه نمی کند. پس در چنین زمانی - که ما بیست سال پیش در ایران دیدیم - تنها مؤمنان باوفا اهل تقوی و یقین بر حسین می گریند و مرثیه برای او می خوانند چون در مرثیه و گریه بر او شکنجه و تعذیب است نه هر فاسق و شرابخواری تا به روایات اشکال وارد شود. بلکه آن فاسقان - در آن شرایط سخت - از قدرت بنی امیه کمک می گیرند و به آن ستمگران می پیوندند و در شهرها جاسوسی می کنند تا شیعیان را بگیرند و آنان را از احیای یاد حسین باز دارند، آن گونه که در خانه امام صادق علیه السلام پس از آن که صدای گریه و واویلا را شنیدند، ریختند. ولی در زمانی که میان اهل بیت و دشمنانشان جنگی نیست؛ چون این زمان ما، در این مورد عنوان جهاد بر یاد امام حسین علیه السلام و گریه بر امام حسین تطبیق نمی کند. آن گونه که با ذاکر امام حسین علیه السلام جز با یاد نیک و ستایش نیک برخورد نمی شود. بالاتر که برای یاد و گریه مزد هم می گیرد و گریه کننده بر امام حسین علیه السلام مکرم و معزز است و به او می گویند: خوش آمدی و به او نوشیدنی و میوه تعارف می کنند. و چون در گریه بر امام حسین علیه السلام جهاد نیست، دیگر وعده بهشت نخواهد بود و چون شکنجه و رنج و ترس از کشته شدن نیست، دیگر ثواب های چنانی نخواهد بود. بنابر این فاسقان فاجر بگیرند آنان در برابر کارهای بدشان مؤاخذه می شوند؛ چرا که خداوند را درباره بهشتش نمی توان فریب داد و باید که پلید از پاک جدا گردد و خداوند پلیدها را روی هم جمع کند و در جهنم قرار دهد و اینان زینکاران اند. پاسخ های کوتاه به عدم پذیرش روایات گریه و عزاداری و یا پذیرش مشروط آن ۱. در زمان های سخت، گاه بسیاری از اهل تقوی هم جا می زنند و عقب می کشند. آیا این دلیل می شود که گریه آنان هم بی ارزش است؟ ۲. در زمان های سخت، گاه برخی از همان فساق به اصطلاح شما ممکن است پایدار بمانند و دست از عزای امام حسین علیه السلام برندارند و حتی در این راه کشته شوند. شما آیا آن روایات را در حق اینان جاری می دانید یا چون فسق مرتکب شده اند دیگر مشمول

آن روایات نیستند. ۳. گریه دروغین بر سیدالشهدا نتیجه‌ای ندارد؛ ولی اگر کسی به راستی بر سیدالشهدا بگرید چرا که به آن امام خوبان ستم رفته است و مظلومیت او را فریاد کند ولی در کنار گریه آلوده به گناه باشد آن گونه که اکثر ما هستیم، گمان نمی‌کنم که برای گریه‌اش مشکلی پدید آید. ۴. اگر خداوند باب توبه را باز کرد و یا شفاعت دستگیر مؤمنان در قیامت خواهد شد، این موجب جسارت و جرأت گنهکاران می‌شود. پس بهتر است که شما راه بازگشت به سوی خدا را ببندید تا کسی از راه خدا برنگردد. و به تعبیر دیگر، از هر آموزه دینی می‌توان برداشت بدی داشت ولی معنایش این نیست که آن آموزه غلط است. گریه بر امام حسین علیه السلام، توبه، شفاعت، گریه از خوف خدا همه همین طور است، انسان آلوده‌ای که به حق گریه کند و به حق توبه کند، به آثار والای آن دست می‌یابد. درباره استبعاد از پاداشی که برای گریه و عزاداری آمده، گفتنی است: استبعاد دلیلی است که بسیاری به هنگام بحث بدان تمسک می‌جویند و سخن خویش را بر پایه آن استوار می‌سازند ولی: ۱. استبعاد دلیل نیست، در برابر این استبعاد که «آیا مگر می‌شود؟» پاسخ می‌دهیم: «آری. قطعاً می‌شود». پس استبعاد دلیل نیست تا نیازمند جواب باشد. ۲. این استبعاد منحصر به ثواب گریه بر امام حسین علیه السلام و عزاداری بر آن سرور شهیدان نیست. بسیاری از عمل‌های به ظاهر کوچک در دین ثواب‌های بزرگی را به خود اختصاص داده‌اند. شما هر جوابی که در آن موارد دادید، ما هم در مورد ثواب گریه و عزاداری می‌دهیم. ۳. کسی مپندارد که یک قطره چیزی نیست. گاه کاری از نظر حجم فیزیکی کم است ولی ارزش بالایی دارد. همین نماز که در واجبات مهم‌ترین واجب محسوب می‌شود، مگر چند قیام و قعود و چند ذکر و دعا و سوره بیشتر است یا گناه ابلیس مگر تنها یک سجده نکردن بیشتر بود؟ بنابر این حجم فیزیکی عمل تنها مورد نظر نیست. آنچه ملاک ارزش یک عمل است، روح و حقیقتی است که در آن عمل و اثری است که بر آن مترتب می‌گردد. ۴. ثواب‌هایی که خداوند بر عمل‌ها به بندگان می‌دهد، همه از روی تفضّل

است؛ مانند جایزه‌هایی که گاه برای یک عمل مختصر می‌دهند. بنابراین نباید استبعاد کرد که یک عمل ساده، ثواب بزرگی داشته باشد. ۵. اگر کسی درباره همین یک قطره اشک که از سر اخلاص و محبت در سوگ سالار شهیدان ریخته می‌شود، بحث و بررسی کند و آن را موضوع تحقیق خویش سازد و از جهات گوناگون به آن پردازد و در ابعاد و جهات این قطره اشک عمیق شود، خواهد فهمید که این یک قطره چیز کمی نیست. یک دنیا ارادت قلبی پشت این یک قطره خوابیده که یک دنیا سخن گاه در پدید آوردن این یک قطره عاجز می‌ماند. یک دنیا فهم و درک، پشت این یک قطره نهفته است و این یک قطره از آن اقیانوس بر گرفته شده است و گاه همه مردم از پدید آوردن این یک قطره عاجز می‌مانند. یک دنیا اثر و برکت، بر این یک قطره مترتب است که گاه هیچ چیز دیگر جایگزین این یک قطره در پدید آوردن آن آثار و برکات نیست. یک قطره است ولی تو را به انبیا، اولیا، پاکان و نیکان گره و پیوند می‌زند. یک قطره است ولی نتیجه تلاش‌های پیامبران، پاکان و نیکان است. یک قطره است ولی از یک عمق فهم و درک و ارادت و دلدادگی حکایت دارد.

### شبهه ۵ ♦

سید بن طاووس شبهه پنجم را مطرح کرده و خود پاسخ داده است. با ما همراه باشید و متن کلام سید را در اقبال ملاحظه کنید. سید بن طاووس می‌نویسد: أقول: ولعلّ قائلاً يقول هَلَّا كان الحزن الذي يعملونه من أوّل عشر المحرم قبل وقوع القتل يعملونه بعد عاشورا لأجل تجدد القتل فأقول: إنّ أوّل العشر كان الحزن خوفاً ممّا جرت الحال عليه فلما قتل صلوات الله عليه وآله دخل تحت قول الله تعالى: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ - فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ». فلما صاروا فرحين بسعادة وجب المشاركة لهم في السرور بعد القتل لتظفرهم بالسعادة. فإن

قیل فعلام تجدّدون قرائه المقتل والحزن کلّ عام فأقول لأنّ قرائته هو عرض قصّه القتل علی عدل الله جلّ جلاله لیاخذ بثاره كما وعد من العدل. وأمّا تجدّد الحزن کلّ عشر والشهداء صاروا مسرورین فلائنه مواساة لهم فی الاّیام العشر حیث كانوا فیها ممتحنین ففی کلّ سنه ینبغی لأهل الوفاء أن یكونوا وقت الحزن محزونین ووقت السرور مسرورین؛ [۹]. می گویم: شاید کسی بگوید چرا اندوهی را که از روز نخست محرم به کار می گیرند، پس از عاشورا و به دلیل پدید آمدن شهادت انجام نمی دهند. (در پاسخ به این شبهه) می گویم: از روز نخست دهه محرم حزن و اندوه به دلیل بیم از حوادثی است که بر حضرت جاری می گردد ولی چون حضرت کشته می گردد و به شهادت می رسد، دیگر مشمول گفته خداوند متعال است که: «ای پیامبر! هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند! بلکه آنان زنده اند، و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند. آنها به خاطر نعمت های فراوانی که خداوند از فضل خود به ایشان بخشیده است، خوشحالند؛ و به خاطر کسانی که هنوز به آنها ملحق نشده اند [= مجاهدان و شهیدان آینده]، خوشوقتند؛ (زیرا مقامات برجسته آنها را در آن جهان می بینند، و می دانند) که نه ترسی بر آنهاست و نه غمی خواهند داشت. پس چون آنان به سعادت شهادت شادمان می گردند، لازم است که پس از کشته شدن و شهادتشان با آنان در شادمانی همراه شد، چرا که به سعادت رسیده اند. اگر گفته شود: پس چرا شما خواندن مقتل حضرت سیدالشهدا علیه السلام و حزن و اندوه برایشان را در هر سال تکرار می کنید (اگر آنان به شهادت رسیده اند و مسرور گشته اند، تکرار در عزا و ماتم، در سال های بعد وجهی ندارد). می گویم: چون خواندن مقتل، عرضه کردن داستان شهادت حضرت بر عدل الهی است تا خداوند انتقام خون وی را بگیرد، آن گونه که خود وعده عدالت داده است. و امّا تکرار حزن و اندوه در هر دهه محرم با این که شهیدان (پس از شهادت) به سرور شهادت دست یافته اند. این بدان جهت است که با آنان در دهه محرم همراهی کنیم. چون آنان در دهه محرم مبتلای به محنت ها و بلاها

بوده‌اند. بنابر این در هر سال وفاداران باید که در هنگام حزن و اندوه، اندوهگین و به هنگام شادمانی شاد و مسرور باشند. در ادامه مقاله، باز به چند روایت دیگر می‌پردازیم. ما بر این باوریم که با تأمل در مجموعه روایات آمده در این مقاله، دیگر نیازی به پاسخ‌های جداگانه از شبهات نیست. این روایات خود به خوبی از گریه و عزاداری، جزع و بی‌تابی بر سالار شهیدان دفاع می‌کند و تحلیل‌های مناسبی ارائه می‌دهد... عن ابی عماره المنشد قال: ما ذکر الحسین بن علیّ عند ابی عبداللّٰه فی یوم قطّ فرئی أبو عبداللّٰه علیه السلام متبسّمًا فی ذلك الیوم إلی اللّٰیل. [۱۰]. ابو عماره گوید: مرثیه امام حسین علیه السلام هیچ‌گاه نزد امام صادق علیه السلام خوانده نمی‌شد که حضرت در آن روز تا شب با تبسم دیده شود... عن ابی عبداللّٰه علیه السلام قال: سمعته یقول: إنّ البکاء والجزع مکروه للعبد فی کلّ ما جزع، ما خلا البکاء علی الحسین بن علیّ علیهما السلام فإنّه فیہ مأجور. [۱۱]. از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: گریه و بی‌تابی برای بنده درباره هر چه که باشد، ناپسند است جز گریه بر امام حسین علیه السلام که گریه کننده مأجور است... عن معاویه بن وهب، عن ابی عبداللّٰه علیه السلام قال: کلّ الجزع والبکاء مکروه سوی الجزع والبکاء علی الحسین علیه السلام. [۱۲]. امام صادق علیه السلام فرمود: هر بی‌تابی و گریه ناپسند است جز بی‌تابی و گریه بر امام حسین علیه السلام. رأیت فی بعض تألیفات بعض الثقات من المعاصرین: روی أنّه لما أخبر النبی صلی الله علیه وآله ابنته فاطمه بقتل ولدها الحسین وما یجرى علیه من المحن بکت فاطمه بکاءً شدیداً وقالت: یا أبت متى یكون ذلك؟ قال: فی زمان خال منی ومنک ومن علیّ فاشتدّ بکاؤها وقالت: یا أبت فمن یبکی علیه، ومن یلتزم بإقامه العزاء له؟ فقال النبی صلی الله علیه وآله: یا فاطمه! انّ نساء أمّتی یبکون علی نساء أهل بیتی ورجالهم یبکون علی رجال أهل بیتی ویجدّدون العزاء جیلاً بعد جیل فی کلّ سنه فإذا کان القیامه تشفعین أنت للنساء وأنا أشفع للرجال وکلّ من بکی منهم علی مصاب الحسین أخذنا بیده وأدخلناه الجنّه. یا فاطمه! کلّ عین باکیه یوم القیامه إلّا عین بکت علی

مصائب الحسین فإنها ضاحکة مستبشرة بنعیم الجنّة. [۱۳]. روایت شده است که چون پیامبر صلی الله علیه وآله به دخترشان فاطمه علیها السلام شهادت فرزندش حسین و بلاهایی را که بر او می‌رود، خبر داد، حضرت فاطمه علیها السلام به شدت گریست و گفت: پدر جان! کی چنین می‌شود؟ حضرت فرمود: در زمانی که نه من و نه تو و نه علی هیچ کدام نیستیم. گریه فاطمه علیها السلام شدت بیشتر گرفت. گفت: پدر جان! چه کسی بر حسین می‌گرید و چه کسی خود را موظف به اقامه عزا برای امام حسین علیه السلام می‌داند؟ حضرت فرمود: ای فاطمه! زنان امت من بر زنان اهل بیتم و مردانشان بر مردان اهل بیتم می‌گریند و نسل بعد نسل در هر سال، عزای حسین را تجدید می‌کنند و چون قیامت شود، تو برای زنان و من برای مردان شفاعت می‌کنم و هر کدام از آنان که بر مصیبت حسین گریه کنند دستشان را می‌گیرم و به بهشت وارد می‌کنم. روی عن الصادق علیه السلام أنه قال: زین العابدین بکی علی ابیه أربعین سنه صائماً نهاره قائماً ليله فإذا حضر الإفطار جاء غلامه بطعامه و شرابه فیضعه بین یدیه، فیقول: کل یا مولای فیقول: قتل ابن رسول الله جائعاً قتل ابن رسول الله عطشاً فلا یزال یکرر ذلك و بیکی حتی یبیل طعامه من دموعه ثم یرج شرابه بدموعه فلم یزل كذلك حتی لحق بالله عزّ وجلّ. وحدث مولی له علیه السلام أنه برز يوماً إلى الصحراء قال:.... فقلت: یا سیدی! اما آن لحزنک أن ینقضی و لبکائک أن تقلّ؟ فقال لی: و یحک إن یعقوب بن إسحاق ابن ابراهیم علیه السلام کان نبیاً ابن نبی کان له اثنا عشر ابناً فغیب الله سبحانه واحداً منهم فشاب رأسه من الحزن و احدودب ظهره من الغم و ذهب بصره من البكاء و ابنه حیّ فی دار الدنيا و أنا فقدت أبی و أخی و سبعة عشر من أهل بیتی صرعی مقتولین فکیف ینقضی حزنی و یقلّ بکائی؟ [۱۴]. از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: حضرت زین العابدین علیه السلام بر پدرشان چهل سال گریستند. روزها را روزه می‌داشتند و شبها را به عبادت سپری می‌کردند و چون زمان افطار می‌شد، غلامشان غذا و نوشیدنی می‌آورد و در پیش روی حضرت می‌نهاد. حضرت می‌فرمود:



ای غلام بخور. پس از آن می فرمود: فرزند رسول خدا گرسنه کشته شد؛ فرزند رسول خدا تشنه کشته شد؛ پیوسته این سخن را تکرار می نمود تا غذایش از اشک چشمش تر گردد و پس از آن نوشیدنی اش با اشک هایش ممزوج شود و پیوسته چنین بود تا به دیدار خداوند عز و جل نایل آمد. و غلام حضرت گوید که امام سجاد روزی به صحرا رفت.... غلام گوید: به امام عرض کردم: ای سرورم! آیا زمان آن نرسیده که اندوه شما پایان پذیرد و گریه شما کم گردد؟ حضرت به من فرمود: وای بر تو! یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم علیه السلام پیامبر و پسر پیامبر بود. دوازده پسر داشت، خداوند یکی از آنان را از چشم او دور ساخت. موی سرش از اندوه سپید گشت و پشتش از غم خمیده گشت و چشمش از گریه نابینا شد، در حالی که پسرش زنده در دنیا بود. ولی من پدرم، برادرم و هفده نفر از خویشانم را از دست دادم در حالی که همه کشته روی زمین افتاده بودند. چگونه اندوهم پایان گیرد و گریه ام کم گردد؟... **إِنَّ الْحَسِينَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ دَخَلَ يَوْمًا إِلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ بَكَى فَقَالَ لَهُ: مَا يَبْكِيكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: أَبْكِي لَمَّا يَصْنَعُ بَكَ فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الذِّي يوتى الی سمّ يدس الی فاقتل به ولكن لا يوم كيومك يا أبا عبد الله يزدلف إليك ثلاثون ألف رجل يدعون أنهم من أمّة جدنا محمد صلى الله عليه وآله وينتحلون دين الاسلام فيجتمعون على قتلك وسفك دمك وانتهاك حرمتك وسبى ذراريك ونساءك وانتهاك ثقلك. فعندها تحلّ بنى امية اللعنة وتمطر السماء رماداً ودماً ويبكى عليك كل شيء حتى الوحوش فى الفلوات والحيتان فى البحار. [۱۵]....** امام حسين عليه السلام روزی خدمت امام حسن عليه السلام رسیدند. چون به آن حضرت نگریستند، گریستند. امام حسن عليه السلام به ایشان فرمود: ای ابا عبدالله! برای چه می گریی؟ امام حسين عليه السلام گفت: برای آنچه که با شما می شود. امام حسن عليه السلام به ایشان فرمود: آنچه با من می شود، تنها سمی است که با حيله و تزوير به من می دهند و من با آن کشته می شوم ولی روزی چون روز تو نیست ای ابا عبدالله! به تو نزدیک می شوند سی هزار مرد که همه



مدعی اند که از اُمّت جدّ ما حضرت محمّد صلی الله علیه وآله هستند. دین اسلام را به خود می‌بندند و بر کشتن تو و ریختن خونت و هتک حرمت تو و اسارت فرزندان و زنان تو و غارت ااث و اموال تو اجتماع می‌کنند. در آن زمان لعنت خدا بنی امیه را می‌گیرد و آسمان خاکستر و خون می‌بارد و همه چیز حتی حیوانات صحرا و ماهیان دریا بر تو می‌گیرند. عن معاویة بن وهب قال: كنت جالسا عند جعفر بن محمد عليهما السلام إذ جاء شيخ قد انحنى من الكبر فقال: السلام عليك ورحمة الله. فقال له أبو عبد الله: وعليك السلام ورحمة الله يا شيخ ادن مني فدنا منه وقبل يده وبكى فقال له أبو عبد الله عليه السلام: وما يبكيك يا شيخ! قال له: يا بن رسول الله أنا مقيم على رجاء منكم نحو من مائة سنة. أقول: هذه السنة وهذا الشهر وهذا اليوم ولا أراه فيكم فتلومني أن أبكي قال: فبكي أبو عبد الله عليه السلام ثم قال: يا شيخ إن أخرت منيتك كنت معنا وإن عجلت كنت يوم القيامة مع ثقل رسول الله صلي الله عليه وآله. فقال الشيخ: ما أبالي ما فاتني بعد هذا يابن رسول الله. فقال له أبو عبد الله: يا شيخ إن رسول الله قال: إنني تارك فيكم الثقيلين ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا كتاب الله المنزل وعترتي أهل بيتي تجيئني وأنت معنا يوم القيامة. ثم قال: يا شيخ ما أحسبك من أهل الكوفة. قال: لا. قال: فمن أين؟ قال: من سوادها جعلت فداك. قال: أين أنت من قبر جدّي المظلوم الحسين؟ قال: إنني لقريب منه. قال: كيف اتيانك له؟ قال: إنني لآتيه وأكثر. قال: يا شيخ ذاك دم يطلب الله تعالى به ما أصيب ولد فاطمة ولا يصابون بمثل الحسين ولقد قتل عليه السلام في سبعة عشر من أهل بيته نصحو لله وصبروا في جنب الله فجزاهم الله أحسن جزاء الصابرين أنه إذا كان يوم القيامة أقبل رسول الله و معه الحسين ويده على رأسه يقطر دماً فيقول يا رب سل أمّتي فيم قتلوا ابني؟ وقال عليه السلام: كلّ الجزع والبكاء مكروه سوى الجزع والبكاء على الحسين. [١٦]. معاوية بن وهب گوید: خدمت امام جعفر صادق عليه السلام نشسته بودم که پیرمردی که از پیری، قد خمیده شده بود، آمد. او گفت: سلام بر تو باد و رحمت خدا. امام صادق علیه السلام به او فرمود: و بر تو باد سلام و رحمت

خدا ای پیرمرد نزدیک بیا. او به امام نزدیک شد و دست ایشان را بوسید و گریست. امام صادق علیه السلام به او فرمود: ای شیخ چرا می گویی؟ او به امام گفت: ای فرزند رسول خدا من حدود صد سال است که به امید شما هستم. می گویم: امسال، این ماه و امروز ولی آن را در دست شما نمی بینم. حال مرا ملامت می کنید که گریه می کنم. معاویة بن وهب گوید: امام صادق علیه السلام گریست. سپس فرمود: ای پیرمرد اگر مرگت به تأخیر بیفتد (تا زمان حکومت ما برسد)، تو با ما هستی و اگر زودتر فرارسد، در روز قیامت با اهل رسول خدا صلی الله علیه و آله هستی. شیخ گفت: ای فرزند رسول خدا پس از این سخن، دیگر باکی ندارم از آنچه که از دست برود. امام صادق علیه السلام به او فرمود: ای پیرمرد! رسول خدا فرمود: من در میان شما دو چیز سنگین و گران بها می گذارم؛ تا زمانی که به آن دو چنگ بزنید، گمراه نمی شوید: کتاب منزل خدا و عترت من یعنی اهل بیت. ای شیخ! تو می آیی در حالی که با ما هستی در قیامت. سپس حضرت فرمود: ای پیرمرد! گمان نمی کنم که از اهالی کوفه باشی. او گفت: نه. حضرت فرمود: پس از کجایی؟ او گفت: از حوالی کوفه فدایت کردم. حضرت فرمود: تو در رابطه با قبر جدّ مظلوم حسین علیه السلام چگونه ای؟ او گفت: من به قبر ایشان نزدیک هستم. حضرت فرمود: چگونه است به زیارت قبر رفتن تو؟ او گفت: من به دیدار قبر می روم و فراوان هم می روم. حضرت فرمود: ای پیرمرد! آن خونی است که خداوند پیگیری آن را می کند (در پی آن خون است) نه در گذشته و نه در آینده فرزندان فاطمه مصیبتی چون مصیبت حسین را ندیده و نمی بینند و امام حسین علیه السلام همراه با هفده نفر از خانواده اش دوستی شان را برای خدا خالص کردند و در کنار خدا صبر نمودند. خداوند به آنان بهترین پاداش صابران را بدهد. چون روز قیامت شود، پیامبر خدا می آید در حالی که حسین همراه اوست و دست پیامبر بر سر حسین است و از سر امام حسین علیه السلام خون می چکد. حضرت می گوید: پروردگار من! از امّتم پرس برای چه فرزندانم را کشتند. و حضرت فرمود: هر بی تابی و گریه ای ناپسند

است، جز بی‌تابی و گریه بر امام حسین علیه السلام. خدایا ما را از کسانی قرار بده که با معرفت در شهادت سالار شهیدان جزع و بی‌تابی کنیم. پروردگارا! به ما توفیق ده تا در رکاب مولایمان حضرت مهدی ارواحنا فداه انتقام خون سالار شهیدان را بگیریم و در کنار ایشان برای حاکمیت دین و عدل بکوشیم. بأبی أنت و أمی لقد عظم مصابی بک فأسئل الله الذی أکرم مقامک و أکرمنی بک أن یرزقنی طلب ثارک مع إمام منصور من أهل بیت محمد صلی الله علیه و آله.

### پاورقی

- [۱] المزار الکبیر، ص ۵۰۱.
- [۲] ر. ک: روایت مسمع کردین از امام صادق علیه السلام و روایت بکر بن محمد ازدی (بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۳ و ۲۸۹).
- [۳] ر. ک: روایت ابن مسرور از امام رضا علیه السلام (بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۳).
- [۴] بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۴۸.
- [۵] الموضوعات فی الآثار والأخبار، ص ۱۷۰.
- [۶] همان، ص ۱۷۳.
- [۷] بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۹۳، پاورقی.
- [۸] روح مجرد، ص ۹۱.
- [۹] إقبال الأعمال، ص ۵۸۳.]
- [۱۰] بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۰.
- [۱۱] همان، ص ۲۹۱.
- [۱۲] همان، ص ۲۸۰.
- [۱۳] همان، ص ۲۹۲.
- [۱۴] همان، ج ۴۵، ص ۱۴۹.

[۱۵] بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۲۱۸،

[۱۶] همان، ص ۳۱۳، ح ۱۴،

## ۱۳. عزادار حقیقی

### مشخصات کتاب

سرشناسه: شجاعی، محمد، ۱۳۴۳ -

عنوان و نام پدید آور: عزادار حقیقی / محمد شجاعی.

مشخصات نشر: قم: محیی، ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری: [۲۱۲] ص.

شابک: ۱۸۰۰۰ ریال: چاپ چهارم ۹۶۴-۹۲۵۶۹-۸-۹؛ ۱۸۰۰۰ ریال (چاپ ششم)؛

۳۰۰۰۰ ریال (چاپ هشتم)؛ ۳۵۰۰۰ ریال (چاپ نهم)؛ ۳۵۰۰۰ ریال (چاپ دهم)؛

۳۵۰۰۰ ریال (چاپ یازدهم)

یادداشت: چاپ قبلی: محیی، ۱۳۸۳ (۱۸۸ ص).

یادداشت: چاپ چهارم.

یادداشت: چاپ ششم: زمستان ۱۳۸۵.

یادداشت: چاپ نهم: ۱۳۸۸.

یادداشت: چاپ هشتم: ۱۳۸۷.

یادداشت: چاپ دهم: زمستان ۱۳۸۸.

یادداشت: چاپ یازدهم: ۱۳۸۹.

یادداشت: عنوان روی جلد: عزادار حقیقی: مراتب پنج گانه سیر و سلوک عزادار.

یادداشت: کتابنامه: ص. [۲۰۸ - ۲۰۹]؛ همچنین به صورت زیرنویس.

یادداشت: نمایه.

عنوان روی جلد : عزادار حقیقی: مراتب پنج گانه سیر و سلوک عزادار.

موضوع : حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ ق -- سوگواری ها

موضوع : سوگواری ها

رده بندی کنگره : BP ۳/۲۶۰ ۱۳۸۵/ش ۴۳

رده بندی دیویی : ۷۴/۲۹۷

شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۶۴۰۹۷

### پیشگفتار

موضوع زیارت قبور مطهر و مقدس معصومین علیهم السلام و اولیای دین و نیز توسل به آنها و سوگواری در ایام شهادت و نیز بزرگداشت ایام میلادشان، و یا ایامی که به نحوی به آن انوار طیبه مربوط است، و به خصوص در مورد وجود مقدس سیدالشهداء علیه السلام، از مهم ترین موضوعاتی است که در فرهنگ اسلامی، جایگاه بسیار رفیعی دارد. هر چند سایر فرهنگ ها نیز از آن بی بهره نیستند. بررسی آیات و روایات این حقیقت را نشان می دهد که هیچ خلقی نزد خداوند تبارک و تعالی محبوب تر از محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله وجود نداشته و ندارد. همه آنها نور واحد هستند و یک حقیقت بیشتر نیستند. با این وجود، حضرت سیدالشهداء علیه السلام به دلیل شرایط زمانی و مکانی اش و به دلیل مأموریت ویژه ای که از سوی خداوند تبارک و تعالی به عهده داشته است، دارای درخشش و تجلی خاصی است و همین تجلی و درخشش خاص برای او موقعیتی ویژه و جایگاه خاصی در قلوب همه انسان ها و به خصوص مؤمنین ایجاد کرده است. به دلیل جایگاه خاص و نقشی که امام حسین علیه السلام و عزاداری او در هدایت انسان ها به راه مستقیم الهی دارد، خداوند تبارک و تعالی اراده [ صفحه ۲ ] کرده است که نام مقدس او و حماسه او در طول تاریخ مطرح باشد [۱] و نیز در همه اقوام و ملل و نقاط مختلف جهان عزاداری او برپا باشد. این حقیقت که سیدالشهداء

محبوب‌ترین شخصیت انسانی در بین همه اقوام جهان، با همه تنوع و تعدد مذاهبشان است، و نیاز چندانی به اثبات ندارد. برای درک بهتر این حقیقت کافی است در ایام محرم و صفر به گستردگی مجالس عزای حسینی در داخل و خارج کشورمان نظری بیندازیم تا ببینیم در همه جای جهان و نزد پیروان همه مذاهب مختلف، سوگواری برای سالار شهیدان برپاست. هرگز بشریت شخصیتی نظیر امام حسین علیه‌السلام ندیده است که پیروان همه مذاهب اینگونه از او یاد کنند و برای او عزاداری نمایند. اینکه از ناحیه ذات اقدس الهی در احادیث قدسی و نیز از سوی چهارده معصوم علیهم‌السلام سفارش زیادی به عزاداری سیدالشهداء علیه‌السلام شده است، حاکی از نقش عظیم این کار در احیای دین و زنده نگه داشتن آن است. هیچ عملی به اندازه برپایی عزاداری برای امام حسین علیه‌السلام در حفظ دین از انحراف و از هجوم بی‌امان دشمنان اسلام برای نابودی دین و همچنین توسعه فرهنگ دینی مؤثر نبوده و نیست. به عبارت دیگر می‌توان چنین مجالسی را مهمترین «وسیله» برای صیانت از کیان دین و جامعه اسلامی و نیز بسط روح دین و دینداری دانست. چه زیبا فرمود رهبر کبیر انقلاب حضرت امام خمینی قدس سره: «امام حسین علیه‌السلام نجات داد اسلام را، ما برای یک آدمی که نجات داده اسلام را و رفته و [صفحه ۳] کشته شده، هر روز باید گریه کنیم، ما هر روز باید منبر برویم برای حفظ این مکتب. محرم و صفر است که اسلام را زنده نگه داشته است. فداکاری سیدالشهداء است که اسلام را برای ما زنده نگه داشته است. [۲].» هر ساله دهها میلیون نفر از مردم ایران و نیز دهها میلیون نفر از سایر کشورهای جهان - حتی در بین ملل غیر مسلمان - میلیاردها تومان و میلیاردها ساعت وقت خود را به این امر مقدس اختصاص می‌دهند. متأسفانه عزاداری‌ها با همه اهمیت و جایگاه مهمی که در فرهنگ اسلامی دارند، در طول زمان دچار آفات، و خطرات و انحرافات شده است که نقش این «وسیله» مهم را تا حدودی کمرنگ کرده است. این آفات موجب شده تا عزاداری‌ها و اساساً بزرگداشت‌ها، نتوانند همه کار کردها و توانایی‌های خود را بروز و

ظهور دهند. یه عبارت دیگر برگزار کنندگان این مجالس نتوانسته‌اند از همه آثار مقدس و مهمی که مورد توجه و مقصود خداوند و اولیای دین در سفارش حکیمانه و اکیدشان به برپایی چنین مجالسی بوده است، بهره‌برداری لازم و کافی را کنند. قدرت سازندگی و آثار یک عزاداری صحیح و منطبق با هدف اصلی قیام سیدالشهداء علیه‌السلام به قدری زیاد است که عزاداران حسینی از این «وسیله» بسیار قدرتمند استفاده لازم و صحیح می‌کردند و مانع نفوذ این همه آفات در آن می‌شدند، جامعه اسلامی و جهان اسلام وضعیتی کاملاً متفاوت با آنچه امروز دچار آن است، داشت. اگر شیعیان به پیام‌های عاشورا توجه جدی می‌کردند و از آن به خوبی الگو می‌گرفتند، امروز به پیشرفته‌ترین جامعه از لحاظ مادی و [صفحه ۴] معنوی تبدیل شده بودند و این همه مشکلات و معضلات گوناگون، جامعه اسلامی را رنج نمی‌داد. اگر پیام عاشورا جدی گرفته می‌شد و مسیر عزاداری‌ها و سوگواری‌ها به سمتی که معصومین علیهم‌السلام خواسته بودند، هدایت می‌شد، پس از گذشت بیست و پنج سال از انقلاب باشکوه اسلامی، شاهد این همه مظاهر زشت و تأسف برانگیز فساد، فقر، تبعیض و عقب‌ماندگی نبودیم. اگر در سوگواری‌ها به درس‌های کربلا توجه می‌شد، این همه بودجه و امکانات مملکت ما، صرف مبارزه با ناهنجاری‌های گوناگون و آثار طولانی مدت آنها نمی‌شد و دشمنان اسلام در شیخون فرهنگی خود، این همه پیروزی‌های چشمگیر به دست نمی‌آوردند. هیچ دینی و هیچ ملتی در جهان، چنین «وسیله قدرتمندی را برای پیشرفت و سعادت در دست ندارد. افسوس که جامعه اسلامی به خوبی و به درستی از این قدرتمندترین «وسیله» استفاده نکرد. افسوس که تنها بهره کمی از این سرمایه گران‌عظیم نصیب اسلام و مسلمین و نیز هدف اصلی قیام امام حسین علیه‌السلام می‌شود. به عبارت دیگر تنها بخش کوچکی از این میلیاردها ساعت وقت و میلیاردها تومان بودجه با هدف اصلی عزاداری و مقاصد مهمی که اهل بیت علیهم‌السلام از ترغیب و تأکیدشان به اقامه عزا و برپایی مجالس بزرگداشت آنها داشتند، منطبق است. جامعه

اسلامی در هیچ زمانی مانند زمان کنونی نیازمند استفاده از قدرت عظیم و بی مانند مجالس عزا و بزرگداشت معصومین علیهم السلام و استفاده دقیق و درست از درس‌ها و پیام‌های عاشورا نیست. نگارنده که از سال ۱۳۷۰ در جلسات متعدد به بیان فلسفه عزاداری و [صفحه ۵] نیز شرح زیارت عاشورا پرداخته است، از اینکه جامعه اسلامی هنوز نتوانسته است از این «وسیله» باعظمت استفاده کافی و لازم را برای پیشبرد اهداف مقدس دین و مبارزه با دشمنان خونین آن بنماید، در رنج بوده است. همیشه فکر می‌کردم شاید نوشتن یک کتاب مفصل درباره اهمیت و جایگاه عزاداری و آثار گوناگون آن، به خصوص آثار سیاسی و اجتماعی و بالخصوص آثار عرفانی و توحیدی آن مفید باشد، ولی کثرت مشغله مانع از پرداختن به چنین کاری می‌شد. هر چند در سلسله بحث‌های شرح زیارت عاشورا تا حدودی به این ابعاد پرداخته است. [۳] به این فکر افتادم حال که توفیق و لیاقت چنین کار مبسوط و مفصلی را ندارم، بهتر است کتابی کوچک تهیه و در اختیار عموم مردم و محبان خاندان وحی، به ویژه ارادتمندان و عاشقان سیدالشهداء قرار دهم، تا قدمی هر چند کوچک در راه بهره‌وری بهتر و بیشتر از این مجالس نورانی و سازنده برداشته باشم و به این فرمایش نورانی امیرالمؤمنین عمل کرده باشم که: «اذا لم یکن ما ترید فاترد ما یكون [۴] - هر گاه آنچه را می‌خواهی، نیست. پس آنچه را که هست، بخواه». امید است خداوند توفیق تکمیل این را نیز عطا نماید. در این کتاب مراحل پنج‌گانه سیر و سلوک و رشد یک عزادار و کیفیت ارتباط او با «گریه و عزاداری» به عنوان یک «وسیله» و همچنین آفات عزاداری‌ها، خطرات و انحرافات که زمانه حاضر پیدا کرده، به طور مختصر بررسی شده است. همچنین عالی‌ترین نوع بهره‌برداری از [صفحه ۶] مجالس سوگواری سالار شهیدان علیه السلام و مهمترین اهداف از برپایی چنین مجالسی به طور مبسوط، مورد بررسی قرار گرفته است. همچنین به تشریح انواع مصائب اهل بیت علیهم السلام و نیز وظایفی که در قبال هر یک از آنها داریم، پرداخته‌ایم. ان شاء الله مقبول در گاه الهی و خاندان عصمت و



طهارت علیهم السلام قرار گیرد و برای خوانندگان عزیز مفید باشد. در پایان لازم می‌دانم از همسر عزیز و فداکارم که در ویراستاری و تنظیم این اثر همچون آثار دیگر قبول زحمت کردند و نیز از همکاری برادر عزیز آقای رضا قریبی و خواهران گرامی، خانم‌ها: نجمه سادات مشهدی، زهرا براری و مریم جوادیان در آماده‌سازی این اثر کمال تشکر و قدرانی را بنمایم. الحمد لله رب العالمینقم - محمد شجاعیزمستان ۸۳] [صفحه ۹]

## مراتب عزاداری و عزاداران

### اشاره

در این تقسیم‌بندی بیشتر به جنبه‌ی اجتماعی و سیاسی با درون‌مایه‌های عقیدتی توجه شده است. عزاداران، همانند مؤمنان دارای درجات و مراتب مختلفی هستند که هر مرتبه، درجه و جایگاه عزادار را در نظام انسانیت و در نزد خداوند و نیز میزان قرب او را به سیدالشهدا علیه السلام نشان می‌دهد. البته تمامی درجات عزاداری دارای اجر و ثواب الهی است و هر مرتبه خیر و ثوابی را نصیب عزادار می‌کند. به طور کلی عزاداران حسینی را می‌توان به شش دسته تقسیم کرد که پنج دسته را در این کتاب معرفی و بررسی می‌کنیم و دسته ششم را که مربوط به مسائل اخلاقی و عرفانی است، ان شاء الله در فرصتی دیگر بررسی خواهیم کرد.

### مرتبه اول عزاداری

در این مرتبه عزادار در قلب خود از مصیبت وارده به سیدالشهدا علیه السلام، غمگین و ناراضی است؛ بدون اینکه غم و نارضایتی خود را معمولاً بروز دهد. این مرتبه کمترین درجه عزاداری است؛ و پایین‌تر از آن، مرتبه [صفحه ۱۰] دشمنان حضرت است یعنی مرتبه‌ای که شخص به مصائب حسینی آگاه شود و ناراحت نگردد و به آن راضی باشد.

درباره این گروه در زیارت وارث چنین می خوانیم: «لعن الله أمه قتلتك و لعن الله أمه سمعت بذلك فرضیت به [۵] - خداوند لعنت کند امتی را که تو را کشتند و به تو ظلم کردند؛ و خدا لعنت کند امتی را که خبر چنین جنایتی را شنیدند و به آن راضی شدند». کسانی که در مرتبه اول عزاداری هستند، و از هر دین و آیینی که باشند، به خاطر اندوه قلبی شان برای مصیبت امام حسین علیه السلام در نزد خداوند از ثواب و پاداشی به تناسب عقیده شان برخوردار هستند. [۶] در این باره مناسب است که خاطره ای را از حضرت آیت الله بهجت حفظه الله تعالی نقل کنیم: «در نزدیکی نجف اشرف، در محل تلاقی دو رودخانه فرات و دجله، آبادی است به نام «مصیب»، که مردی شیعه هر شب جمعه برای زیارت مولای متقیان امیرالمؤمنین علیه السلام [به آنجا] می رفت. مردی از اهل سنت که در سر راه مرد شیعه خانه داشت، چون می دانست وی به زیارت حضرت علی علیه السلام می رود، همواره هنگام عبور وی، او را مسخره می کرد، حتی یک بار به ساحت مقدس علی علیه السلام جسارت کرد، و مرد شیعه خیلی ناراحت شد. چون خدمت آقا مشرف شد خیلی بی تابی کرد و ناله زد که: تو می دانی این مخالف چه می کند. آن شب آقا را در خواب دید و شکایت کرد. آقا فرمودند: او بر ما حقی دارد که هر چه بکند در دنیا نمی توانیم او را کیفر بدهیم. شیعه می گوید، عرض کردم: آری، لابد به خاطر آن جسارتهایی که او می کند بر شما حق پیدا کرده است؟! حضرت فرمودند: نه، بلکه او روزی در محل تلاقی آب فرات و دجله نشسته بود و به فرات نگاه می کرد، ناگهان جریان کربلا و منع آب از حضرت سیدالشهدا علیه السلام به خاطرش افتاد و پیش خود گفت: «عمر بن سعد کار خوبی نکرد که آنها را تشنه کشت، خوب بود به آنها آب می داد، بعد همه را می کشت!» [ صفحه ۱۱] و ناراحت شد و یک قطره - اشک - از چشم او ریخت، از این جهت بر ما حقی پیدا کرد که نمی توانیم او را جزا بدهیم. آن مرد شیعه می گوید: از خواب بیدار شدم و حرکت کردم، هنگام برگشتن در سر راه، آن سنی با من برخورد کرد و با

تمسخر گفت: آقا را دیدی و از طرف ما پیام رساندی؟! مرد شیعه گفت: آری پیام رساندم و نیز پیامی دارم. او خندید و گفت: بگو چیست؟ مرد شیعه جریان را تا آخر بازگو کرد. وقتی فرمایش امام علیه السلام را که وی به آب نکاهی کرد و به یاد کربلا افتاد و... بازگو کرد، مرد سنی تا شنید سر به زیر افکند و کمی به فکر فرورفت و گفت: خدایا، در آن زمان هیچ کس در آنجا نبود و من این را به کسی نگفتم، آقا از کجا فهمید. بلافاصله گفت: «اشهد ان لا اله الا الله، و ان محمدا رسول الله، و ان علیا امیر المؤمنین ولی الله و وصی رسول الله صلی الله علیه و آله و شیعه شد.» [۷]. عظمت مقام اهل بیت علیهم السلام به قدری است که کوچکترین کاری که برای آنها صورت گیرد، با پاداش‌های بزرگی از ناحیه آنها جبران خواهد شد. حال اگر یک کافر هم خدمتی به آنها کند و یا ادبی را نسبت به آنها رعایت نماید، چون شخص کافر در آخرت اهل نجات نیست، پاداش او را در دنیا به او می‌دهند و اگر شخص کوچکترین سنخیت و آمادگی را داشته باشد، چه بسا پاداش اهل بیت علیهم السلام موجب هدایت او نیز شود. هر چند بعضی از کارهای خیر و یا خدماتی که از سوی کفار نسبت به دین و اهل بیت علیهم السلام صورت می‌گیرد، در صورتی که لیاقت هدایت را نداشته باشند، به صورت کاهش عذاب آخرتی نیز جبران می‌شود.

### مرتبۀ دوم عزاداری

در این مرتبه عزادار غم و نارضایتی خود را به شکل‌های گوناگون از قبیل گرفتگی چهره، گرفتن حالت بغض و گریه (تباکی)، گریه کردن، پوشیدن لباس عزا به سینه و سر زدن و... بروز می‌دهد و در این کار گاهی [صفحه ۱۲] تنها و گاهی به همراه دیگران عزاداری می‌کند. در این مرتبه عزادار در درون خود با حس غریبی روبروست که بین او و امام حسین علیه السلام پیوند و رابطه ویژه‌ای برقرار می‌کند. عزادار در این مرتبه نوعی انس و الفت و نیز نوعی کشش و نیاز به آن حضرت پیدا می‌کند و همین

یافت درونی و نیز نسبت و انس غریب، او را وادار می‌کند که برای آن حضرت گریه کند و نیز در عزاداری ایشان شرکت کند. گرایش عزاداران کلیمی، مسیحی و پیروان سایر مذاهب - که برای امام حسین علیه‌السلام گریه می‌کنند - و نیز احساسی که به آن حضرت دارند، نشان‌دهنده این حقیقت است که حضرت برای آنها یک «غریب آشنا» است. حقیقت این است که همه معصومین علیهم‌السلام به خصوص وجود مقدس سیدالشهداء علیه‌السلام در وجود همه انسان‌ها حضور و پرتویی دارند که ما در این باره در مرتبه چهارم عزاداری توضیح کافی و مبسوط داده‌ایم. معمولاً نفوذ این «غریب آشنا» به درون قلب عزادار و ایجاد محبت و شدت گرفتن آن، رفته رفته او را به سوی مرتبه سوم عزاداری می‌کشاند.

### مرتبه سوم عزاداری

در این مرتبه که شیعیان حضرت بیشترین اعضای آن را تشکیل می‌دهند، عزادار تنفر و اعتراض خود را نسبت به عاملین مصیبت و جنایت کاران در حق سیدالشهداء علیه‌السلام و یارانش و به طور کلی همه اهل بیت علیهم‌السلام اظهار می‌کند و بر آنها لعن و نفرین نثار می‌کند؛ آنچه موجب شده که عزادار از مرتبه دوم به مرتبه سوم ترقی کند، شناخت و معرفتی است که عزادار به وجود مقدس سیدالشهداء علیه‌السلام پیدا کرده و [صفحه ۱۳] اعتقاد بالاتری است که نسبت به آن حضرت و آیین او یافته است. شناخت بیشتر سیدالشهداء علیه‌السلام و اعتقاد بالاتر و بیشتر به مقام آن حضرت و فهم محدود و نسبی درباره قیام ایشان در برابر یزید و یزیدیان، موجب گشته که عزادار از مرتبه دوم به مرتبه سوم ترقی پیدا کند. همچنین علاوه بر عوامل ذکر شده، شدت یافتن انس و محبت به آن حضرت، عواطف و احساسات عزادار را رقیق‌تر و بیشتر نموده است؛ و تا جایی که عزادار در درون خود از یک سو به عنایت حضرت و از سوی دیگر به گریه و آه و سوز و برای ایشان و نیز اعلان برائت و بیزاری از قاتلان او احساس نیاز بیشتری می‌کند.

در این مرتبه عزاداری به نیت کسب ثواب، برآورده شدن حاجت‌ها و عرض ادب صورت می‌گیرد. از بررسی این سه مرتبه به خوبی فهمیده می‌شود که عنصر اصلی این سه مرتبه، عنصر عواطف و احساسات است. بررسی دقیق آثار هنری، نوحه‌ها و اشعار عاشورایی به خوبی نشان می‌دهد که عزاداری در این سه مرحله غالباً در سطح عواطف و احساسات است و عزادار به مراحل مراتب بالاتر راه پیدا نکرده است.

## عزاداری و آفت‌های آن

در اینجا باید اعتراف کنیم که حذف شدن عنصر معرفت از عزاداری‌ها و محوریت مسایل عاطفی و تکیه بر ظواهر و رها کردن فلسفه و حکمت عزاداری‌ها و بزرگداشت‌ها، و نیز تبدیل شدن گریه و سوگواری از یک «وسیله خوب و کارآمد» به یک «هدف اصلی» موجب شده که این گونه مجالس خاصیت و کارکرد اصلی خود را از دست بدهد و به یک سنت تکراری و یک عادت مذهبی تبدیل شود. یک عمل خوب و سازنده مذهبی از قبیل عزاداری، نماز، روزه، قرائت قرآن، حج و... وقتی [صفحه ۱۴] به صورت عادت دربیاید و از کارکرد اصلی آن غفلت شود در این حال برای فرد و اجتماع خطرناک است. شکی نیست که هر دستوری که خداوند و معصومین علیهم السلام به ما داده‌اند به خاطر خود ما بوده است و به این علت بوده که رعایت آن دستور و انجام آن وظیفه نوعی سازندگی و رشد برای ما ایجاد می‌کند. اما نباید غفلت کرد که هر چیز سازنده و خوبی دارای آفت یا آفاتی است که اگر در آن چیز خوب نفوذ کند، نه تنها سازندگی خود را از دست خواهد داد، بلکه به چیزی مخرب و مضر تبدیل خواهد شد. امیرالمؤمنین علی علیه السلام این هشدار مهم و سازنده را به همه داده‌اند که: «لکل شیء آفة [۸] - برای هر چیزی آفتی است.» در اینکه ما باید طالب خوبی‌ها و امور مثبت باشیم شکی نیست. ولی این هشدار مهم نباید فراموش شود و اگر ما به هر چیز خوب و سازنده و ارزشمندی دست یافتیم باید مواظب آفت یا

آفت‌های آن نیز باشیم و الا برای پیروزی و رشد، از هدف خود بازخواهیم ماند و نتیجه عکس و منفی خواهیم گرفت.

### شرایط یک عمل خوب و سازنده از نظر اسلام

۱- هر عمل باید با لوازم و شرایط خاص خودش انجام شود. بدیهی است تنها خداوند عزاداری - به عنوان سازنده و خالق - و معصومین علیهم السلام - به عنوان متخصص و نماینده حقیقی خداوند - می‌توانند به طور کامل شرایط خاص یک عمل سازنده و خوب را بیان کنند. لوازم و شرایط خاص یعنی مجموعه مقررات و آدابی که سازندگی و تأثیرگذاری آن عمل را تضمین می‌کنند. [صفحه ۱۵] ۲- لوازم و شرایط باید به گونه‌ای باشد که امکان نفوذ آفت را قبل و حین عمل از بین ببرد. از نظر اسلام تنها انجام خوب یک عمل کافی نیست. چه بسا یک عمل خوب و سازنده با همه لوازم و شرایطش انجام گیرد و اثر خوب و سازنده‌ای را هم ایجاد کند، آنچه که مهم است این است که این اثر خوب و سازنده پایدار و ثابت باشد. ممکن است ما یک اثر خوب و سازنده را از یک عمل به دست بیاوریم، ولی آفت یا آفت‌هایی پس از مدتی آن اثر خوب و سازنده را از بین ببرند و آن را به یک ضد ارزش و یک چیز مخرب تبدیل کنند. پس صرف داشتن یا تحصیل یک کمال، انجام یک عمل خوب، داشتن یک نعمت یا قدرت روحی و... کافی نیست. مهم این است که بتوانیم آنها را نگه داریم و نگذاریم در اثر آفت‌زدگی به ضد خودشان تبدیل شوند. از آنچه که گفت شد نتیجه می‌گیریم که هر چیز سازنده و خوبی دارای سه نوع آفت است: آفت قبل، آفت همراه و آفت بعد از آن. بحث آفت‌شناسی، بحث مستقل و پردامنه‌ای است که این نوشته مختصر گنجایش آن را ندارد، اما آنچه که ضروری است این است که بدانیم عزاداری هم مانند سایر واجبات و مستحبات دارای آفت‌هایی است که اگر در آن نفوذ کنند، نه تنها به آثار مثبت و سازنده آن نمی‌رسیم، بلکه به نتایجی خلاف آنچه که در عزاداری

دنبال می کردیم، دست خواهیم یافت و دچار آثار مخرب و خطرناک خواهیم شد و یا حداقل به همه آنچه که معصومین علیهم السلام در امر به عزاداری برای فرد و جامعه در نظر داشتند، نخواهیم رسید و عزاداری ما از کیفیت و سازندگی لازم برخوردار نخواهد شد. در اینجا قصد نداریم به یک بررسی جامع درباره آفات عزاداری و یا [ صفحه ۱۶ ] سایر عبادات بپردازیم. اما به یک آفت اساسی که مبدأ و ریشه بسیاری از آفات است، اشاره مختصری خواهیم کرد.

### مادر همه آفات

شرط اصلی برای سازندگی یک عمل آن است که مقرارت و آداب ویژه آن عمل که تضمین کننده سازندگی و تأثیرات مثبت آن است، کاملاً رعایت شود. بنابراین بزرگترین اشتباه و اصلی ترین آفت که مادر همه آفات است، این است که ما بدون شناخت کامل و دقیق آن مقرارت و آداب، شروع به انجام عمل و ادامه آن برای مدت طولانی کنیم. باید توجه داشته باشیم که عزاداری و سایر واجبات و مستجابات هیچ کدام هدف نیستند، بلکه همه آنها وسیله‌ای برای رشد و ترقی انسان هستند. بدیهی است هر وسیله‌ای تنها با شرایط و لوازم خاصی می‌تواند ما را به مقصد برساند و دارای آثار مثبت و سازنده باشد. این طور نیست که هر عمل نیک و پسندیده‌ای اعم از واجب و مستحب در هر شرایطی موجب رشد ما شود. شرع مقدس و هیچ عقل سلیمی چنین حکمی نمی‌کند و چنین ادعایی را نمی‌پذیرد. برای روشن شدن بیشتر مطلب و اینکه هیچ عملی بدون شناخت نسبت به فلسفه و شرایط و لوازم آن، نمی‌تواند مفید باشد، به این روایت توجه فرمایید. امام صادق علیه السلام فرمودند: «لا یقبل الله عملاً الا بمعرفة» [۹] - خداوند هیچ عملی را جز با شناخت نپذیرد». همان طور که گفتیم عدم شناخت نسبت به کارکرد اصلی و یا فلسفه یک عمل و نیز نشناختن شیوه و مقررات صحیح انجام آن عمل، موجب پدید آمدن آفت‌های گوناگونی خواهد شد. [ صفحه ۱۷ ]

**ضعف عوامل اجرایی**

عزاداری به عنوان یکی از قوی‌ترین و بهترین عوامل حیات دین و مکتب اهل بیت علیهم‌السلام، کاری دقیق، ظریف و تخصصی است که فقط زمانی آثار مورد انتظار اهل بیت علیهم‌السلام را بروز خواهد داد که با آگاهی همه جانبه به ابعاد گوناگون آن و مقررات و شرایط خاص خودش انجام گیرد. اگر گردانندگان و عوامل اجرایی عزاداری جاهل به این ابعاد و شرایط خاص باشند، نمی‌توانند آن نتیجه مطلوب را از عزاداری بگیرند و اگر نتیجه نامطلوب و خطرناکی هم نگیرند، حداقل عزاداری را به یک امر ضعیف و کم‌اثر تبدیل می‌کنند. امام علی علیه‌السلام ناتوانی مجریان و عوامل اجرایی یک کار را آفت آن کار می‌دانند و چنین می‌فرمایند: «آفة الاعمال عجز العمال [۱۰] - آفت کارها، ناتوانی مجریان است.»

**تبدیل شدن عمل به عادت**

آفت مهم دیگری که علاوه بر ناتوانی مجریان در اثر جهل و نادانی به وجود می‌آید، و آثار مهم و سازنده یک عمل خوب را از بین می‌برد، تبدیل شدن آن عمل به یک عادت است. وقتی مجریان با شرایط خاص یک عمل و فلسفه و آن خوب آشنا نباشند، ناتوان و عاجز خواهند بود و این ناتوانی و عجز موجب می‌شود که آن عمل بدون توجه به بایدها و نبایدهای ویژه خود انجام گیرد و صرفاً به یک رسم، عادت و سنت کم‌محتوا و یا خدای ناکرده یک عادت خطرناک و مضر تبدیل شود. امیرالمؤمنین علیه‌السلام یکی از مهمترین آفتهای یک کار را که در اثر جهالت انجام می‌شود، غلبه عادت در انجام کار می‌دانند. [۱۱]. عزاداری وقتی که برای مجریان و شرکت‌کنندگان تبدیل به یک عادت [صفحه ۱۸] شود دیگر هیچ کس کاری ندارد که کیفیت و هدف عزاداری چگونه باید باشد و چرا اهل بیت علیهم‌السلام امر به برپایی عزاداری کرده‌اند



و عزاداری چه خواص و آثاری باید ایجاد کند. این حالت موجب می شود تا عزاداری به جای اینکه حرکت آفرین و رشددهنده باشد، غفلت‌زا و کندکننده حرکت شود. به جای اینکه وسیله باشد، به هدف تبدیل شود. وقتی که عزاداری به هدف تبدیل شود، از آثار مورد انتظار معصومین علیه‌السلام دور می شود و خود به یک ارزش مستقل بدون آن خواص و آثار تبدیل خواهد شد. در چنین حالتی مجریان و شرکت‌کنندگان خیال می‌کنند عزاداری به تنهایی در مقابل سایر اعمال، مثل نماز، یک عمل مستقل است و اگر به نماز و یا سایر واجبات لطمه وارد سازد، هیچ اشکالی ندارد و اگر دچار انواع آفت‌ها شد همین که صورت عزاداری برقرار باشد، کافی است. عزاداری در این صورت یک ثواب و عبادت و یک هدف مهم تلقی می‌شود هر چند توأم با انواع دروغ‌ها، تحریف‌ها، گناهان و اختلافات باشد. این نوع عزاداری مجریان و شرکت‌کنندگان را به شدت پرتوقع و طلب‌کار از خدا و اهل بیت علیه‌السلام بار می‌آورد. یعنی به جای اینکه از خدا و اهل بیت علیهم‌السلام سپاسگزار باشند که به آنها توفیق برپایی چنین مجالس و شرکت در این مجالس را داده‌اند، آنها را منت‌گذار و طلب‌کار از خدا و اهل بیت علیهم‌السلام می‌کند. چنین کسانی خیال می‌کنند اگر در سایر وظایف واجب، اعم از حق الله و حق الناس کوتاهی کنند، همین که در دستگاه امام حسین علیه‌السلام مشغول کار هستند، کافی است و کار در دستگاه اهل بیت علیهم‌السلام هر چند با اهداف آنها سازگار نباشد، مجوز هر نوع کم‌کاری در سایر وظایف را به انسان می‌دهد و انسان را از ملامت و توبیخ به خاطر [صفحه ۱۹] تقصیر در سایر واجبات معاف می‌کند. البته خطر تبدیل شدن به یک عادت و خالی شدن از محتوا فقط به عزاداری‌ها اختصاص ندارد بلکه هر عمل واجب و مستحب که بدون توجه به کارکرد اصلی آن و بدون توجه و به شرایط و مقررات ویژه‌اش انجام شود، نه تنها فلسفه وجودیش را از دست خواهد داد و دیگر سازندگی نخواهد داشت، بلکه آثار مخرب و مضر گوناگونی را ایجاد خواهد کرد. چنانکه پیامبر صلی الله علیه و آله

فرمودند: «هر کس که نمازش او را از کار زشت و ناپسند باز ندارد، جز بر دوری او از خدا افزوده نشود». [۱۲].

### وجود آفت موجب ترک عمل نمی‌شود

نباید چنین تصور شود که چون عزاداری و هر عمل دیگری ممکن است دچار آفت شود و یا ما آفات آن را نمی‌دانیم، پس باید تعطیل و یا ترک شود. این نتیجه یک وسوسه شیطانی و یک خطر غیرقابل جبران است. ممکن است شیطان و یا افرادی که با عزاداری و یا عبادت‌های دیگر مخالف هستند این حرف‌ها را بهانه‌ای قرار دهند و بگویند پس عزاداری‌ها بیهوده هستند. اساساً شناخت آفات و موانع و برطرف کردن آنها در حین عمل و به مرور زمان صورت می‌گیرد و همان‌طور که در این کتاب خواهیم گفت سیر رشد و ترقی عزادار و مجلس عزاداری سیر چند مرحله‌ای و تدریجی است. تا یک عمل شروع نشود، آفات آن شناخته و برطرف نخواهد شد. جامعه اسلامی، به همه مراتب عزاداری، از عزاداری کودکان و خردسالان در کوچه‌ها و عزاداری اقلیت‌های مذهبی گرفته تا مرتبه پنجم عزاداری و بالاتر از آن احتیاج دارد. معمولاً مراتب عالی [صفحه ۲۰] عزاداری مثل مراتب عالی هر عمل سازنده و هر عبادت دیگری از دل مراتب پایین آن به وجود می‌آید. به عبارت دیگر معمولاً بدون درک و عبور مراتب پایین، مراتب بالاتر و عالی‌تر حاصل نمی‌شود.

### آفات عزاداری در مرتبه سوم

متأسفانه در مرتبه سوم، تحریف‌ها، روش‌های ناپسند و بدعت‌های خطرناکی که با فلسفه عزاداری و روح حماسه حسینی در تضاد هستند، به وجود آمده است. بیان ماجراهای جعلی و یا تحریف شده، خواندن نوحه‌ها و اشعار کفرآمیز که از سوی مراجع عظام تقلید تحریم شده‌اند؛ نوحه‌ها و اشعار ضعیف، موهن و منافی با شخصیت

امام حسین علیه السلام و حماسه او؛ انجام حرکات سبک و انجام اعمال ضد تبلیغ که موجب سوءاستفاده دشمنان قسم خورده اسلام و تشیع و نیز تبلیغ علیه شیعیان و نظام اسلامی می شود، از این قبیل تحریف ها و روش های خطرناک هستند. آنچه بیشتر مایه تأسف و تأثر است، این است که سنت سازی های غلط و مخالف با روح دین، به اسم امام حسین علیه السلام انجام می شود، آن هم با این توجیه که چون در راه امام حسین علیه السلام و به خاطر او است، دارای اجر و ثواب و موجب خشنودی آن حضرت است. مسئله مهم این است که عامل اصلی حضور این همه باطل در مراسم بزرگداشت شهید راه حق چیست و کیست؟ نگارنده معتقد است یکی از دلایل عمده و اصلی این گونه روش ها، [صفحه ۲۱] بدعت ها و تحریف ها، همان متوقف ماندن این مرتبه از عزاداری در سطح احساسات و اتکای محض به گریه و عواطف است. در این مرتبه گریه کردن و گریاندن - و نه چیز دیگر - نقش اصلی را دارد و انگیزه اصلی عزاداری است و جنبه های حماسی و معرفتی یا اصلا سهمی ندارند و یا سهمی بسیار ناچیز دارند. زیرا در این مرتبه بیشتر تشریح چگونگی حادثه عاشورا اهمیت دارد، نه درسها و پیامهای آن. بدیهی است که وقتی گریه کردن و گریاندن علت و هدف اصلی عزاداری شد، شیطان و نفس و سوسه گر، در دروغ پردازی و تحریف و نیز اختراع حرکات، روش ها و اشعار ناپسند و غیرمنطبق با حقیقت دین و قیام امام حسین علیه السلام تأثیرگذار هستند. وقتی گریه به عنوان یک «وسیله» خوب و کارآمد، به «هدف» تبدیل شد، زمینه انحراف و دور شدن از هدف اصلی عزاداری [۱۳] فراهم می شود. در این مرتبه برای عزاداران و سایر دست اندر کاران مجالس سوگواری، اصلا اهمیت ندارد که چرا معصومین علیهم السلام به عزاداری و بزرگداشت خودشان و نیز سایر مناسبت های مقدس توصیه کرده اند. به عبارت دیگر در این گونه مجالس، هم هدف قیام امام حسین علیه السلام و هم فلسفه عزاداری برای ایشان و سایر اهل بیت علیهم السلام مورد غفلت قرار می گیرد. عزاداران در این مرتبه، با تکیه بر احادیث فراوانی که درباره اهمیت و

ارزش عزاداری و گریه بر امام حسین علیه السلام وارد شد است، سوگواری و گریه را عمل مستقلى مى دانند که به تنهایی و بدون توجه به هدف عزاداری و نیز بدون توجه به ضرورت پرهیز از محرمات و انجام واجبات، نجات بخش انسان است. [ صفحه ۲۲ ] چه بسا برای برگزاری چنین مجالسی، از هر وسیله ای هر چند حرام، استفاده می کنند و اگر لازم باشد، واجبی را ترک می کنند. متفکر شیعه حضرت آیت الله مطهری (رحمة الله علیه) در این باره چنین می گوید: «گریستن بر امام حسین علیه السلام کار خوبی است و باید گریست. به چه وسیله بگریانیم؛ به هر وسیله که شد؟ هدف که مقدس است، وسیله هر چه شد، اگر تعزیه در آوردیم؛ یک تعزیه اهانت آور. همین قدر که اشک جاری شد، اشکال ندارد! شیپور بزنیم. طبل بزنیم. معصیت کاری بکنیم. به بدن مرد لباس زن بپوشانیم. عروسی قاسم درست کنیم. جعل کنیم. تحریف کنیم...! در نتیجه افرادی دست به جعل و تحریف زدند که انسان تعجب می کند...». [ ۱۴ ]. در این مرتبه بعد عاطفی، گریه و سوگواری جای حماسه، عمل و معرفت را گرفته است. لذا هیچ خطری از این مجالس، دشمنان امام حسین و امام زمان علیهما السلام را تهدید نمی کند. به همین علت است که در طول تاریخ طاغوت ها و ستمگران نه تنها از این مجالس ترس نداشتند، بلکه خود نیز به برپایی چنین مجالسی اقدام می کردند تا با عوام فریبی، باطن زشت و ظلم های خود را در پشت صورت مقدس عزاداری برای سالار شهیدان بپوشانند. تاریخ این کشور پر است از مجالس بزرگی که با امکانات و پول های طاغوت ها و دشمنان دین و آیین امام حسین علیه السلام برپا شده است. در حالی که خود را شیعه و دوستدار اهل بیت علیهم السلام معرفی می کردند. به جز این دو گروه یعنی دوستان و شیعیان نادان و حاکمان ظالم و مدعی محبت اهل بیت علیهم السلام، دسته سومی نیز از این گونه مجالس کم خاصیت و تحریف شده سود می برند، و آن گروه کفار و مستکبرین هستند که علاوه بر دشمنی دین حق و تشیع، دشمن این مملکت نیز هستند. [ صفحه ۲۳ ] ساده اندیشی است که اگر گمان کنیم آنها از قدرت

حقیقی مجالس عزاداری و بزرگداشت اهل بیت علیه السلام خبر ندارند. زیرا گاه گاهی در طول تاریخ از مجالس عزاداری حقیقی و عزاداران حقیقی ضربه‌های مهلک و کوبنده‌ای خورده‌اند. از مجالسی که برپاکنندگان آنها از فلسفه قیام سیدالشهداء علیه السلام و فلسفه عزاداری برای آن حضرت به خوبی آگاه بودند و مجالس خود را بر پایه شناخت عمیق و صحیحشان برپا نموده‌اند و از همه قدرت و تأثیر آن مجالس برای مبارزه با کفر و شرک و ظلم استفاده کرده‌اند. آری کفار از برپایی مجالس سوگواری حقیقی تجربه‌های بسیار تلخی دارند. نمونه بسیار شاخص و زیبای این مجالس در تاسوعا و عاشورای سال ۱۳۵۷ (ه. ش) برگزار گردید. که در این دو روز میلیون‌ها عزادار با همان شیوه سنتی به خیابان‌ها ریختند و براثت و بیزاری خود را از یزیدیان زمان و رژیم خون‌ریز پهلوی و نیز حمایت خود را از نائب امام زمان، اعلام نمودند و نقش این عزاداری حقیقی در سقوط طاغوت ایران و سرنگونی رژیم پهلوی بر هیچ کس پوشیده نیست. نمونه زیبا و کامل دیگر این مجالس، مجالس عزاداری دوران دفاع مقدس در کربلای ایران بوده، که از طرفی سوز و گریه و سوگواری و از طرف دیگر حماسه و جهاد علیه دشمنان اسلام و ایران بود. به طوری که گریه‌ها، سوزها و ناله‌ها همه در جهت تقویت روح حماسه و جهاد و نیز ایجاد روح حسینی علیه یزیدیان زمان بود. بدیهی است دشمنی که از مجالس حقیقی امام حسین علیه السلام این چنین سیلی خورده است، هرگز خاموش نمی‌نشیند و سعی در خنثی کردن آثار شکفت‌انگیز و بزرگ آن می‌کند. چنین دشمنی با توطئه و دسیسه‌های [صفحه ۲۴] مختلف و صرف هزینه‌های هنگفت سعی در تغییر مسیر عزاداری‌ها و بزرگ کردن بعد سوگواری و عاطفی آن و از بین بردن بعد معرفتی و حماسی آن کرده و می‌کند.

**اعتراف دشمن به ضدیت با مجالس عزاداری**

دکتر «مایک برانت» - یکی از معاونان سازمان «سیا» در کتابی با عنوان «نقشه‌ای برای جدایی مکتب الهی» پرده از طرح توطئه بزرگ استکبار جهانی علیه تشیع برداشت و نوشت: «در یک گردهمایی که با حضور مقامات سازمان اطلاعات مرکزی (سیا) برگزار شد و در آن نماینده‌ای از سرویس اطلاعات انگلیس به علت تجارب زیاد این کشور در جوامع اسلامی نیز حضور داشت، این نتیجه حاصل شد که شیعیان بیشتر از دیگر مذاهب اسلامی فعال و پویا هستند.» وی در همان کتاب آورده است: «در این گردهمایی تصویب شد که روی این مذهب تحقیقات بیشتری صورت گیرد و طبق این تحقیقات برنامه‌ریزی‌هایی داشته باشند. به همین منظور ۴۰ میلیون دلار برای آن اختصاص داده شد»... وی درباره راه‌حل‌های متکی بر این تحقیق، می‌نگارد: «این تحقیقات ما را به این نتیجه رساند که به طور مستقیم نمی‌توان با مذهب شیعه رودررو شد و امکان پیروزی بر آن بسیار سخت است و باید پشت پرده کار کنیم.» این مقام ارشد سازمان سیا می‌نویسد: «ما برنامه‌ریزی‌های گسترده‌ای را برای سیاست‌های بلند مدت خود طرح کردیم. تبلیغات گسترده علیه مراجع دینی به منظور زوال مقبولیت آنها در میان مردم، حمایت از سخنرانان و مداحان سودجود و شهرت‌طلب و معرفی شعه به عنوان یک مسلک خرافی و در نهایت زدن تیر خلاص به این مذهب از جمله برنامه‌های ما در این عرصه است»... مقام ارشد سازمان سیا در همان کتاب می‌آورد: «یکی از مواردی که باید روی آن کار می‌کردیم، موضوع فرهنگ عاشورا و شهادت‌طلبی بود که هر ساله شیعیان با برگزاری مراسمی این فرهنگ را زنده نگاه می‌دارند. ما تصمیم گرفتیم با حمایت مالی از برخی سخنرانان و مداحان و برگزارکنندگان اصلی این گونه مراسم که افرادی سودجو و شهرت‌طلب هستند، عقاید و بنیان‌های شیعه و فرهنگ شهادت‌طلبی را سست و متزلزل کنیم و مسائل انحرافی در آن بوجود آوریم.» ساموئل هانتینگتون - نظریه‌پرداز آمریکایی - در گفتگو با روزنامه فرانسوی لوپوان گفته [ صفحه ۲۵ ] است: «امروز تمدن اسلام مهم‌ترین بلوک

ایدئولوژیکی است که سر راه تمدن غرب قد علم کرده است و این تمدن را مجبور کرده است از جاه طلبی جهان شمول دست بردارد.» [۱۵]. انگیزه دو گروه اخیر یعنی حاکمان ظالم و به ظاهر مسلمان و نیز دشمنان کافر اسلام، مشخص و بیان شد. اما انگیزه دسته اول یعنی محبین اهل بیت علیهم السلام چیست؟ درباره این گروه باید گفت که همه آنها دارای یک انگیزه واحد نیستند. در یک تقسیم بندی ساده و اولیه می توان آنها را به دو دسته تقسیم کرد. دسته اول، شیعیان و محبین ساده لوح و جاهلی هستند و که از روی اخلاص و دلسوزی و نشناختن بعد دیگری غیر از جنبه عاطفی برای حماسه حسینی، دچار چنین لغزش هایی می شوند. این دسته اطلاع درستی از تاریخ اسلام و تاریخ حماسه حسینی ندارند و با هدف قیام سیدالشهدا علیه السلام و نیز فلسفه عزاداری آشنا نیستند و به عزاداری به عنوان یک رسم و سنت رسیده از پدران خود نگاه می کنند. دسته دوم، کسانی هستند که از سادگی و بی خبری دسته اول سوء استفاده می کنند. اینها کسانی هستند که این مجالس برای آنها تبدیل به محلی برای کسب درآمدهای سرشار شده است. استقبال و جهالت دسته اول و شیطنتهای دسته دوم موجب شده است تا این گروه در بیشتر گریاندن مردم و مشغول کردن آنها به جنبه های مظلومیت و غم انگیز واقعه ی عاشورا و سایر مناسبت های مربوط به اهل بیت علیهم السلام سعی زیادی کنند. بدیهی است که با این کار جنبه اصلی قیام امام حسین علیه السلام و فلسفه عزاداری حقیقی بر مردم عزادار پوشیده می ماند و مورد غفلت همگان قرار خواهد گرفت. [صفحه ۲۶] این دسته به خوبی می دانند که هر چه بیشتر بتوانند از مردم اشک و ناله بگیرند، محبوبیت و پول بیشتری نصیب آنان خواهد شد و بنابراین تضمین بیشتری برای کسب شهرت و پول در آینده به دست خواهند آورد. بعضی از آنها حتی از شهوت پول نیز می گذرند و انگیزه آنان ارضای شهرت طلبی و شهوت محبوبیت است. چه بسا برای اینکه نام آنها بر سر زبان ها بیفتد، پول هایی نیز خرج کنند. در بعضی از شهرها بعضی از مداحان یا بهتر بگوییم کاسبان

حرفه‌ای برای یک مجلس بیش از یک میلیون تومان دریافت می‌کنند. و نیز خود دیده‌ام بعضی از مداحان که اشعار موهن و کفرآمیز زیادی را خوانده‌اند و سنت‌های خطرناکی را در عزاداری‌ها به وجود آورده‌اند، با صرف پول‌های زیادی، نوارهای کاست، ویدئوی و لوح‌های فشرده (سی دی) مجالس خود را به رایگان و در سطح وسیعی در کشور توزیع می‌کنند. به راستی که وجود چنین افرادی، یک مصیبت بزرگ برای مجالس سوگواری حقیقی و یک عامل بزرگ در مظلوم‌تر شدن امام حسین علیه‌السلام و مجالس او است. این مصیبت وقتی بزرگتر و بیشتر می‌شود که چنین افرادی برای کسب پول بیشتر یا شهرت به رقابت با یکدیگر می‌پردازند و هر کدام در ساختن و بافتن مطالب نادرست و تحریف حماسه حسینی بر هم سبقت می‌گیرند. ای کاش مصیبت در همین حد متوقف می‌ماند. مصیبت بالاتر اینکه هر یک برای بیرون کردن حریف از میدان به جوسازی علیه دیگری می‌پردازند و با عقیده مردم ساده‌لوح و پاکدل به راحتی بازی می‌کنند. [صفحه ۲۷] از همه بدتر اینکه این گروه خود را متولی و قیم دین مردم می‌دانند و به راحتی به خود اجازه می‌دهند در عین نادانی، در امور تخصصی دین که به علما و دانشمندان دین مربوط است، دخالت و اظهار نظر کنند و برای مردم و مستمعین خود تکلیف شرعی تعیین کنند. این گروه به علما و دانشمندان راستین اسلام اهمیت نمی‌دهند و نظرات مراجع و علمای دین را تا جایی قبول دارند که با مطامع و سلیقه‌های آنها همخوانی داشته باشد. تاریخ عزاداری از مقاومت چنین افرادی در مقابل مراجع و رهبران دینی نمونه‌های زیادی را به یاد دارد. برای آنها مهم نیست آنچه را می‌خوانند یا ترویج می‌دهند، حقیقت داشته‌است یا نه. بلکه همین که بتوانند اشکی از مردم بگیرند و دل مردم و بانیان مجالس و پرداخت کنندگان پول را به دست آورند، کافی است که هر مطلب دروغ، ضعیف و یا تحریف‌شده‌ای را به زبان بیاورند و به معصومین علیهم‌السلام و یاران آنها نسبت دهند. البته این نسبت دادن‌ها یا به طور مستقیم است و یا به بهانه بیان زبان حال صورت می‌گیرد. چنین اشخاصی نه به



مصالح اسلام و جهان اسلام اهمیت می دهند و نه با نظرات مراجع و رهبران دینی کاری دارند. برای آنها مهم نیست که سخنان و کارهای آنها با مصالح کنونی اسلام و مسلمین سازگار است یا نه. برای آنها اهمیت ندارند که گفته‌ها و کارهای آنها با حقیقت قیام و شخصیت سیدالشهداء علیه السلام سازگاری دارد یا نه. آنها کاری با رسالت اصلی عزاداری‌ها و بزرگداشت‌ها ندارند. آنها کاری با وظیفه و جهت شایسته مجالس اهل بیت علیهم السلام و نوع انتظاری که از این مجالس در دفاع از اسلام و مملکت اسلامی می‌رود، ندارند. آنها برای مجالس اهل بیت علیهم السلام یک رسالت و یک وظیفه بیشتر نمی‌شناسند و نمی‌خواهند که بشناسند و آن [صفحه ۲۸] هم گریاندن مردم و طرح مسائل غمبار حماسه حسینی بدون در نظر گرفتن روح این حماسه و پیام آن برای انسان‌های امروز است. این هم فریادی دیگر از شهید راه مبارزه با تحریف‌ها، استاد شهید مطهری (رضوان الله تعالی علیه): «اگر می‌خواهیم به عزاداری حسین بن علی ارزش بدهیم. باید فکر کنیم که اگر حسین بن علی امروز بود و خودش می‌گفت برای من عزاداری کنید، می‌گفت چه شعاری بدهید؟ آیا می‌گفت بخوانید: نوجوان اکبر من، یا می‌گفت بگویید، زینب مضطرب الوداع الوداع؟! چه چیزهایی که من امام حسین در عمرم، هرگز به این جور شعارهای پست و کثیف ذلت آور تن ندادم و یک کلمه از این حرفها را نگفتم، اگر حسین بن علی بود می‌گفت... شمر هزار و سیصد سال پیش مرد، شمر امروز را بشناس...». در این مرتبه دست‌اندرکاران عزاداری با نقش‌های گوناگون و مسئولیت‌های مختلف سعی در هر چه مظلوم‌تر نشان دادن سیدالشهداء و یاران و خاندان وی دارند، ولی نادانسته بر مظلومیت آنها می‌افزایند. زیرا مسیر اصلی عزاداری‌ها را تغییر می‌دهند و مردم را از هدف اصلی عزاداری دور می‌کند. در این مرحله مداح و سخنرانی موفق‌تر است که بتواند اشک بیشتری از مردم بگیرد و آنها را بیشتر بگریاند. هیئت و حسینیه‌ای موفق‌تر است که در آن اشک بیشتری ریخته شود. تکیه بر جنبه‌های ظاهری از قبیل تعداد عزادار، طول دسته عزاداری، تعداد دیگ‌های غذا، نوع پرچم‌ها و

علامت‌ها و تعداد تیغ‌های علامت‌ها، وسایل صوتی و تصویری، نوع آلات موسیقی، نوع غذا و مقدار ساعت عزاداری، گردش در کوچه‌ها و خیابان‌ها و میزان جمعیت تماشاچی و مشایعت‌کننده‌ی دسته‌جات، از دیگر آفات این مرحله از عزاداری است. این آفات گاهی زمینه آلوده شدن عزاداران و هیئت‌ها را به امور حرام و گناهان کبیره نیز فراهم می‌کند. [صفحه ۲۹]

### اهمیت نماز اول وقت در نظر امام حسین و بی‌توجهی عزاداران به آن

در روز عاشورا وقتی ابو ثمامه صاعدی به حضرت چنین عرض کرد: «دوست دارم پروردگار خود را در حالی دیدار کنم که این نمازی را که وقتش رسیده خوانده باشم.» امام فرمودند: «نماز را یاد آوردی خدا تو را از نماز گزارانی که در یاد اویند قرار دهد. بخواهید از ما دست بردارند تا نماز گزاریم.» وقتی با مقاومت دشمن روبرو شد، فرمودند: «وای بر تو ای عمر سعد! آیا آیین‌های اسلام را از یاد برده‌ای؟! چرا دست از جنگ نمی‌کشی تا نماز گزاریم و به جنگ برگردیم؟!» [۱۶]. آری امام حسین علیه‌السلام جنگ را به خاطر نماز که ستون دین است، متوقف کرد و به نماز اول وقت پرداخت؛ ولی بسیاری از عزاداران در هیئت‌ها و دسته‌های عزاداری حاضر نیستند، عزاداری را برای نماز متوقف کنند و گاهی دیده می‌شود تا ساعت‌ها پس از اذان هم به عزاداری ادامه می‌دهند. از این زشت‌تر و بدتر آنکه به نصیحت و تذکر عزاداران اهل نماز که به هر چیز در جایگاه خودش اهمیت می‌دهند، توجه نمی‌کنند و بلکه از این تذکر هم ناراحت می‌شوند. چون فلان مقدار سینه‌زنی یا گریه را و یا خواندن فلان مقدار شعر و نوحه را و یا فلان مقدار شور گرفتن را واجب!!! می‌دانند. آن هم واجبی که نباید به هیچ وجه به تأخیر بیفتد تا مبادا به حال مجلس لطمه‌ای وارد شود. چشم و گوش خود را به تذکر افراد خیرخواه می‌بندند و این واجب بزرگ الهی را با بهانه‌هایی بی‌اساس سبک می‌شمرند. اگر بخواهیم به میزان زشتی این کار بیشتر پی ببریم، باید به

این دو روایت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله توجه کنیم. ۱ - «اما شفاعتی ففی اصحاب الکبائر ما خلا اهل الشرك و الظلم» [۱۷] - شفاعت من درباره مرتکبان گناهان کبیره است، به جز مشرکان و ستمگران». [ صفحه ۳۰ ] ۲ - «لا ینال شفاعتی من استخف بصلاته و لا یرد علی الحوض لا و الله [۱۸] - کسی که نماز را سبک بشمارد به شفاعت من دست نیابد و به خدا سوگند که در کنار حوض (کوثر) بر من وارد نشود.» از اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را که مرتکب گناه کبیره شده شفاعت می کند ولی سبک شمارنده نماز را شفاعت نمی کند، معلوم می شود که سبک شمردن نماز از سایر گناهان کبیره ای که مورد شفاعت پیامبر و آلش علیهم السلام قرار می گیرند، بزرگ تر و آثار آن برای روح انسان، خطرناک تر است.

### در اسلام هر مستحبی که به واجب ضرر بزند حرام است

به همین دلیل عزاداری تا زمانی پسندیده است که به وقت نماز ضرر نزند. سیدالهداء علیه السلام هرگز راضی نیست که به قیمت سبک شمردن یکی از مهمترین واجبات الهی که ستون دین است، برای او عزاداری شود. عزاداری و مجلسی که به نماز و سایر واجبات الهی لطمه بزند، عبادتی است که تحت ولایت شیطان و به حکم هوای نفس انجام می شود نه حکم خدا. گفتیم که بنابر فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که رحمه للعالمین است، سبک شمردن نماز انسان را از شفاعت ایشان و اهل بیت علیهم السلام محروم می نماید. با اینکه شفاعت ایشان برای صاحبان گناهان کبیره ذخیره شده است. این به معنای آن است که این کار از بزرگترین منکرات است. منکر یعنی زشتی و گناهی که از آن نهی شده ایم. حال می گوئیم تکیه بر جنبه عاطفی و احساسی در عزاداری ها و غفلت از وظایف اصلی مان که فلسفه حقیقی عزاداری هستند، موجب می شود که انسان در منکرات زیادی سقوط کند. یعنی درست همان چیزهایی که [ صفحه ۳۱ ] سیدالشهداء علیه السلام برای نهی از آنها کشته شده است. او خود هدف از

قیامش را امر به معروف و نهی از منکر، احیای احکام دین و نیز عمل به حق و نهی از باطل معرفی می کند. این نوع عزاداری ها یک ظلم آشکار و عمیق در حق محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله است که موجب آزار و اذیت آنها می شود. عامل اصلی قیام سیدالشهداء علیه السلام احیای دین خدا و مبارزه با بدعت ها و انحرافات است که در دین و جامعه اسلامی پدید آمده بود، بزرگترین مصیبت در نزد همه انبیای الهی و چهارده معصوم علیهم السلام ضعیف شدن دین در جامعه و محرومیت مردم از آموزش های دین است. آیا عزاداران امام حسین علیه السلام که برای احیای حق و مبارزه با باطل قیام کرد، این اجازه را دارند که در عزاداری ها، حق و دستورات حق را زیر پا بگذارند و امور باطل را رواج دهند. در مجالس امام حسین علیه السلام که شهید راه حق است، اشعار و نوحه های باطل، ابزار و آلات باطل و، آداب و رسوم باطل، چه می کند؟

### پیام سیدالشهداء به همه پیروان حضرتش

امام علیه السلام پرده از روی آن درد رنج آوری که روح مقدسش را شدیداً می آزرده و همان باعث نهضتش شده است، برداشت و فرمودند: «الا ترون ان الحق لا يعمل به و ان الباطل لا یتناهی عنه - آیا نمی بینید که به حق عمل نمی شود و از باطل خودداری نمی گردد؟!» لیرغب المؤمن فی لقاء الله محقاً - باید در چنین وضعی انسان مؤمن آرزومند مرگ و حقا دوستدار شهادت و لقاء خدا باشد. «فانی لا اری الموت الا سعادة و لا الحیاء مع الظالمین الا برما - من (که در این وضع اسفناک) مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمگران را جز ملال و افسردگی نمی بینیم». اینجا لازم است توجه به این نکته داشته باشیم که: آیا این گفتار امام، مولای عزیزمان حسین علیه السلام تنها مربوط به مردم زمانش بوده و درد رنج آور روحی خود را فقط برای آنها بیان [ صفحه ۳۲ ] کرده و از آنها خواسته که تکان بخورند و در مقام عمل به حق و خودداری از باطل برآیند؟ یا پیامی برای ما نیز هست و گویی هم اکنون مقابل ما ایستاده و با روحی افسرده و ملول

می گوید: شما ای مدعیان محبت من، اگر راست می گوید و جدا دوستدار من هستید؛ درد دلم را بشناسید و به داد دلم برسید. «الا ترون أن الحق لا يعمل به و ان الباطل لا يتناهى عنه - آیا نمی بینید که به حق عمل نمی شود و از باطل خودداری نمی گردد؟!» درد دل من همین است. آیا شما خودتان چگونه اید و با حق و باطل چگونه عمل می کنید؟ نکنند در عین حال که برای من بر سر و سینه ی خود می زنید، در تمام شؤون زندگی خود حق را زیر پا و باطل را روی سر بنشانید و حدود حلال و حرام خدا را رعایت ننمایید؟! به راستی که ما باید شدیداً مراقب رفتار و گفتار خود باشیم و حداقل حسناتمان را تبدیل به سیئات نماییم! ما موظفیم همین عزاداری امام حسین علیه السلام را که عبادت بسیار بزرگ ماست، آلوده به گناه نکنیم. بدانیم که هر عبادتی آفتی دارد و آن را بی اثر می کند. نماز و روزه و حج آفت دارند و اگر با ریا انجام بشود؛ نه تنها باطل و بی اثر بلکه عنوان شرک و معصیت نیز به خود می گیرند. همین سینه زنی ها و تشکیل مجلس دادن ها و منبر رفتن ها، آفات بسیاری دارند. اگر رعایت حدود نکنیم از آثار معنوی آنها بی بهره خواهیم بود و در روز جزا علاوه بر آتش حسرت و ندامت؛ در آتش قهر خدا خواهیم سوخت؛ که خدا فرموده است: (و أنذرهم يوم الحسرة اذ قضی الامر و هم فی غفلة و هم لا یؤمنون [۱۹] - آنها را از روز حسرت - روز رستاخیز عظم قیامت - که همه چیز پایان گرفته - و دیگر راه جبران و بازگشتن نیست - بترسان که عمر خود را در دنیا به غفلت سپری کرده و ایمان به حقیقت نیاورده اند.) بزرگوارانی که در مسیر ارشاد و هدایت مردم شغل مقدس سخنانی دینی یا مداحی اهل بیت علیهم السلام را دارند، چه بسا سزاوارتر است که عظمت کار خود را بشناسند و از آفات این عبادت بزرگ آگاه و سخت مراقب باشند که به حریم اقدس اهل بیت علیهم السلام اسائه ی ادبی نشود و هتک حرمتی نگردد. [۲۰]. [صفحه ۳۳]

**شناخت معصومین و انواع مصائب آنها**

## اشاره

اساساً آنچه عزادار را از مرتبه سوم که مرتبه «مشرک» بین مسلمین و غیر مسلمین است، بالاتر می‌برد و در گروه عزاداران و شیعیان حقیقی معصومین علیهم‌السلام وارد می‌سازد، صفای باطن و بالا رفتن میزان محبت و معرفت او نسبت به حقایق جهان است. عزادار در مرتبه سوم با تجلیات گوناگونی از عظمت امام حسین علیه‌السلام و خاندان و اصحابش آشنا می‌شود. در این حال احساس می‌کند که ماندن در مرتبه سوم او را اشباع و راضی نمی‌کند و به همین خاطر در این مرتبه عطش و ظرفیت بیشتری برای درک عظمت محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و به خصوص سیدالشهداء علیه‌السلام در خود احساس می‌کند، که دیگر توجیه‌ها توضیح‌های مداحان و بعضی گویندگان و نویسندگان که خود نیز در مرحله سوم قرار دارند، روح تشنه او را سیراب و قانع نمی‌کند، چرا که آنها به اندازه فهم خود، از امام حسین و سایر معصومین علیهم‌السلام می‌گویند و می‌خوانند. ولی عزادار به خوبی و به درستی احساس می‌کند که حقیقت، بالاتر از چیزی است که آنها می‌گویند. در این حال تلاش او برای رسیدن معرفت جدید و عمق بیشتر آغاز می‌شود و برای برطرف کردن عطش خود به معرفت جدید و رفع مجهولاتش، حرکت می‌کند. [صفحه ۳۶] او در افکار خود یا به کمک دیگران، به این نتیجه می‌رسد که هر کس هر چه درباره محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و به خصوص سیدالشهداء علیه‌السلام و حماسه حسینی گفته و می‌گوید براساس درک و فهم خود از آنها بوده است و درک و فهم خوانندگان، گویندگان و نویسندگان، محدود است. چگونه می‌توانند درباره وجود باعظمت این انوار طیبه علیهم‌السلام آن طور که شایسته است، بگویند و بنویسند. هیچ کس به جز خداوند عظیم و اعلی نمی‌تواند وجود معصومین علیهم‌السلام را آن طور که شایسته است، معرفی و توصیف نماید. بنابراین عزادار پس از مدتی که از سلوکش در مرتبه سوم

می گذرد و مجهولات و پرسش هایش به اوج می رسد، و او را تحت فشار قرار می دهد، به سراغ خداوند تبارک و تعالی که خالق محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله است و نیز به سراغ خود حضرات معصومین علیهم السلام می رود و از آنها استمداد می کند تا او را به معرفت جدید برسانند و عطش او را برطرف نمایند. او پس از جستجوی صادقانه و با پرهیز از تنبلی و کسالت و تلاش پی گیر و نیز مشورت با اهل علم و دانش، به خصوص روحانیت و علمای دین، که آشنا ترین مردم به خدا و دین خدا و معصومین علیهم السلام هستند - و خود مراتب چهارم و پنجم را طی کرده اند - به منابع معرفتی و اطلاعاتی مهمی دست می یابد.

### مهمترین منابع شناخت معصومین

#### قرآن کریم

قرآن کریم کتاب آسمانی است که از سوی خداوندی نازل شده که آفریننده انوار طیبه معصومین علیهم السلام و آفریننده دنیا و آخرت است. خداوندی که همه آسمانها و زمین را خلق کرد و انسان را با پرتوی ویژه خویش و برای بالاترین هدف زندگی، که مظهریت همه اسماء و صفات [ صفحه ۳۷ ] خداوندی است و با مقام خلافت الهی و ولی الله شدن می باشد، آفرید. آری قرآن کریم، کلام چنین خدایی است و برای هدفی چنین والا نازل شده است. کتابی که هیچ کتاب و اندیشه ای قادر به خودنمایی در مقابل او نیست. رسول اکرم صلی الله علیه و آله یعنی انسانی که قلب مقدس او شایستگی و ظرفیت نزول قرآن و دریافت این کاتب با عظمت الهی را داشته است؛ و بهتر از هر کس دیگری قرآن را می شناسد، درباره آن فرمودند: «فضل القرآن علی سائر الکلام کفضل الله علی خلقه [ ۲۱ ] - برتری قرآن بر دیگر سخنان، همچون برتری خداوند بر خلق او است». در این کتاب آسمانی که براساس نظام خلقت انسان و جهان و سیر

بازگشت انسان به سوی خداوند متعال و مراتب کمالی وی نازل شده، بارها از علم الهی سخن به میان آمده و اینکه هیچ کسی بهتر از خداوند تبارک و تعالی نظام خلقت و انسان را نمی‌شناسد. در سوره اسراء می‌فرماید: (ربکم اعلم بکم [۲۲] - پروردگار شما به شما آگاه‌تر از خود شماست.) و در جای دیگری می‌فرماید: (الله اعلم حیث يجعل رسالته [۲۳] - خدا بهتر می‌داند که در کجا رسالت خود را مقرر دارد.) بنابراین اگر کسی بخواهد معصومین علیهم‌السلام را بشناسد، بی‌شک بدون مراجعه به قرآن کریم و استمداد از خداوند، نمی‌تواند به شناخت صحیحی دست یابد. [۲۴]. [صفحه ۳۸] امام باقر علیه‌السلام در این باره می‌فرماید: «نزل القرآن اربعه ارباع، ربع فینا و ربع فی عدونا و ربع سنن و امثال و ربع فرائض و احکام [۲۵] - قرآن در چهار قسمت نازل شده است، یک چهارم آن درباره ماست و یک چهارم درباره دشمنان ما و یک چهارم درباره سنت و امثال و یک چهارم در واجبات و احکام است.»

### زیارت عاشورا

مشهور بین اولیای خدا و علما این است که زیارت عاشورا حدیث قدسی است [۲۶] و از سوی خداوند تبارک و تعالی به جهت عظمت سیدالشهداء و واقعه عاشورا و نیز ضرورت شناخت ابعاد مختلف این روز عظیم و وظیفه‌ای که بندگانش در قبال امام و عاشورا دارند، توسط فرشته وحی جبرئیل علیه‌السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله اعطا شده است و به وسیله امام باقر علیه‌السلام پس از واقعه کربلا در اختیار مردم قرار گرفته است. زیارت عاشورا منشور و آیین‌نامه‌ی زندگی یک شیعه و عزادار حقیقی و یک مؤمن راستین است. در این زیارت با عالی‌ترین معارف الهی در شناخت معصومین به ویژه امام حسین علیه‌السلام و نیز شناخت رابطه وجودی مردم با معصومین علیهم‌السلام و مباحث انسان‌شناسی و همچنین وظایفی که یک شیعه حقیقی و یک عزادار صادق در قبال سیدالشهداء علیه‌السلام و نهضت او دارد، آشنا می‌شویم. عنایت



ویژه‌ای که به این زیارت شریف شده است، نشانگر اهمیت آن و کلیدی بودن مضامین آن در نوع رابطه‌ای که باید هر انسانی با امام حسین علیه‌السلام و فرزندش حضرت حجت - ارواحنا فداه - و به طور کلی با حماسه حسینی برقرار نماید، می‌باشد. این زیارت از چنان جایگاه [ صفحه ۳۹ ] معرفتی بسیار بلندی برخوردار است که از زمان ائمه اطهار علیهم‌السلام تاکنون نه تنها از برنامه عبادی هیچ یک از ائمه و یاران‌شان و نیز علمای راستین اسلام حذف نشده است؛ بلکه روز به روز به تأکیداتشان به اهمیت آن و مداومت بر خواندن آن بیشتر شده است.

### جامعه کبیره

این زیارت که از معتبرترین زیارات است. عالی‌ترین و کاملترین متن امام‌شناسی است که توسط وجود مقدس امام هادی علیه‌السلام در اختیار شیعیان قرار گرفته است. مرحوم شیخ عباس قمی در کتاب شریف مفاتیح الجنان پس از نقل زیارت جامعه کبیره، داستان جالب و آموزنده‌ای به نام «حکایت سید رشتی» آورده است که از آن اهمیت و جایگاه زیارت عاشورا و نیز زیارت جامعه کبیره در نزد وجود مقدس حضرت بقیه‌الله الاعظم - ارواحنا فداه - به خوبی فهمیده می‌شود.

### زیارت ناحیه مقدسه

این زیارت، سوگنامه‌ی تنها بازمانده آل محمد صلی الله علیه و آله و منتقم اصلی آنها یعنی وجود مقدس امام زمان علیه‌السلام برای جد مظلوم و غریبش و شهدا و بازماندگان کربلاست. در این زیارت با ابعاد گوناگون مصائب اهل بیت علیهم‌السلام آشنا می‌شویم. این زیارت در حقیقت گزارشی مبسوط درباره واقعه کربلاست و به نحوی می‌توان آن را شرح زیارت عاشورا دانست که اطلاعات و روشن‌گری‌های بسیار باارزش و دقیقی از حماسه حسینی در اختیار ما قرار می‌دهد. عزادار با استفاده از منابع

چهار گانه مذکور و نیز با استفاده از سایر [ صفحه ۴۰ ] فرمایشات معصومین علیهم السلام به شناخت جدیدتر و بالاتری از «خود» و «رابطه شایسته» ای که باید با محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله داشته باشد، می رسد و در سایه این شناخت جدید و بالا، به درک جدیدتری از «مصیبت های» محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و «عزاداری شایسته» برای آنها می رسد. «عزادار حقیقی در سایه معرفتی که از منابع اصیل اسلامی و با راهنمایی علمای دین شناس به دست آورده، به درک دو نوع «مصیبت» برای حضرات معصومین علیهم السلام، به خصوص وجود مقدس سیدالشهداء علیه السلام، نایل می شود که هر چند هر دو بزرگ هستند؛ ولی یکی از دیگری بزرگتر است.

## انواع مصائب

### اشاره

یکی مثبت و نزدیک کننده و دیگری منفی و دور کننده است. ما در اینجا این دو مصیبت را با نام های «مصیبت عظیم» و «مصیبت اعظم» شرح خواهیم داد. «عزادار حقیقی» هر دو مصیبت را با تمامی زوایای آنها به خوبی می شناسد و در مقابل هر یک از آنها موضع گیری و عکس العمل مناسب نشان می دهد.

## مصیبت عظیم

### اشاره

یا همان مصیبتی که به وجود مقدس و نورانی آنها رسیده است. یعنی جنایت ها و ظلم هایی که در به شهادت رساندن آنها و خاندان مکریشان بر آنان وارد شده است. جفا و مصایبی که به وجود نازنین و نورانی رسول الله صلی الله علیه و آله در زمان حیات و حین ارتحالشان وارد شد. مصیبت های جانگاهی که به وجود مقدس امیرالمؤمنین

علیه السلام و حضرت زهراء علیها السلام در زمان حیات پیامبر و نیز پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و هنگام شهادتشان بر آن حضرات وارد گردید. [صفحه ۴۱] مصیبت مسمومیت‌های مکرر امام حسن علیه السلام و تیرباران بدن نورانی و مطهرش بعد از شهادت ایشان و هر کدام از حضرات؛ به خصوص مصائب عظیم امام حسین علیه السلام و خانواده و خاندان و یارانش علیهم السلام در ماجرای کربلا و پس از آن و بالاخره مصائب و جنایاتی که در حق ائمه علیهم السلام پس از واقعه کربلا روا داشته شد، همه و همه از نوع مصیبت عظیم هستند. اما «شیعه و عزادار حقیقی» نسبت به این مصیبت‌های عظیم چه نوع عکس‌العملی نشان می‌دهد؟ آیا مانند مرتبه سوم به یک عزاداری منفعلانه و تحت تأثیر عواطف و احساسات محض، آن هم با وجود آن همه آفات، تحریفات و بدعت‌ها روی می‌آورد؟ و یا به گونه دیگری عمل می‌کند؟ بهتر می‌دانیم پاسخ به این پرسش را پس از بحث «مصیبت اعظم» بدهیم.

### مصیبت اعظم

#### اشاره

یا همان مصیبتی که به جامعه انسانی در طول تاریخ به علت محرومیت از حقیقت دین و نیز محرومیت از وجود مقدس رهبران الهی، به خصوص ائمه معصومین علیهم السلام وارد گردیده است. این مصیبت به علت کنار گذاشته شدن معصومین علیهم السلام از مقام و مرتبه‌ای است که خداوند برای آنان در رهبری و هدایت جامعه انسانی در نظر گرفته است. برای توضیح بیشتر این دو مصیبت و روابطی که بین آنها وجود دارد، همچنین وظیفه یک «عزادار و شیعه حقیقی» در قبال هر یک از آنها، ناچار به ذکر چند مقدمه هستیم:

### جایگاه دین در حیات بشری

## اشاره

خداوند که خالق انسان و جهان است و رب العالمین و مالک و [ صفحه ۴۲ ] تدبیرکننده نظام خلقت می باشد، بهتر از هر کس دیگری حتی بهتر از خود انسان ها، آنها را می شناسد. [۲۷] او در قرآن کریم برای انسان ها دو نوع حیات و زندگی معرفی می نماید:

## حیات طبیعی، که شامل مراحل چهارگانه ذیل است

۱- بعضی از انسان ها دارای ارزش حیات جمادی هستند. (ثم قست قلوبکم من بعد ذلک فھی کالحجارة [۲۸] - سپس قلب های شما بعد از این سخت شد، پس مانند سنگ شد.) ۲- بعضی ها از نظر حیات حتی از سنگ (جماد) نیز پایین تر هستند. (او اشد قسوة [۲۹] - قلب های شما از سنگ نیز سخت تر شد.) ۳- حیات بعضی ها فقط در حد حیوانات و چهارپایان است. (اولئک کالانعام [۳۰] - آنان مانند چهارپایان هستند.) ۴- بعضی ها از چهارپایان نیز پست تر هستند. (بل هم اضل [۳۱] - بلکه پست تر از چهارپایان هستند.) در یک تقسیم بندی دیگر مراحل چهارگانه را می توان به حیات پست تر از جمادی، حیات جمادی، حیات گیاهی و حیات حیوانی تقسیم کرد. [۳۲].

## حیات انسانی یا فطری

انسان علاوه بر بعد طبیعی و حیوانی خود دارای بعدی انسانی و روحی الهی است. چنانکه خداوند از این مرحله از حیات او به دمیدن روح خدا در انسان یاد کرده است. آنجا که خطاب به فرشته ها می فرماید: [ صفحه ۴۳ ] (فاذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعو له ساجدین) [۳۳] - هر هنگامی که او را (از نظر بدن) متعادل و استوارش ساختم و از روح خود در او دمیدم، پس شما به او سجده کنید.) در زبان دین از این روح الهی، با عنوان «فطرت» یاد شده است. انسان به واسطه داشتن این بعد است که انسان نامیده

شد، و برتر از ملائکه و لایق سجده آنان شده است. این بعد از وجود انسان نیز تنها با هدایت و تربیت خداوند شکوفا می‌شود و رشد می‌یابد. خداوند نیز دین خود را مطابق با فطرت انسانی و حیات و رشد فطرت او تنظیم کرده است. (فاقم وجهک للدين حنیفا فطرت الله التي فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلك الدين القيم و لكن اکثر الناس لا یعلمون [۳۴] - پس تو ای رسول (با همه پیروانت) مستقیم رو به جانب آئین پاک اسلام بیاور و پیوسته از طریق دین خدا که فطرت خلق را بر آن آفریده است، پیروی کن که هیچ تغییری در خلقت خدا نباید داد و این است آئین استوار حق و لیکن اکثر مردم از حقیقت آن آگاه نیستند.) انبیاء نیز که انسان‌های کامل هستند، مأمور تبلیغ دین خدا و هدایت انسان‌ها به سوی کمال و ویژه انسانی آنها هستند. جز انبیاء و دین خدا هیچ عاملی قادر به تربیت الهی انسان و ایجاد و شکوفایی حیات فطری او نیست. درست به همین دلیل است که خداوند که خالق او است، تحقق حیات انسانی او را فقط و فقط در گرو تسلیم شدن او در مقابل دستورات حیات بخش انبیاء و دین الهی محقق می‌داند. آنجا که فرمود: [ صفحه ۴۴ ] (استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم [۳۵] - اجابت کنید خدا و رسول صلی الله علیه و آله را هنگامی که شما را به چیزی دعوت می‌کنند بر آن چیز که به شما حیات می‌دهد.) به عبارت دیگر آنچه که به انسان حیات می‌دهد، همان چیزی است که خدا و رسولش صلی الله علیه و آله انسان را به آن دعوت می‌کنند یعنی «دین حق». پس با اجابت دستورات حیات بخش آئین خدا است که انسان‌ها به حیات طیبه انسانی می‌رسند و بدون اجابت دین، از آن حیات محروم هستند. امام علی علیه السلام می‌فرماید: (لا حياة الا بالدين [۳۶] برای انسان حیاتی نیست مگر با دین). بدیهی است که منظور از این حیات، همان حیات انسانی است. دین خدا نیز دارای اصول و فروعی است که اعتقاد و باور قلبی نسبت به آن اصول، و عمل برطبق آنها و نیز باور همه دستورات اخلاقی و عملی دین، و عمل برطبق آنها است که حیات طیبه ابدی انسانی را برای او به وجود می‌آورد. بنابراین مهمترین نیاز انسان برای حیات

انسانی، عبارت است از ارتباط با خالق و پروردگار خود و بهره‌مندی از هدایت ویژه او که با اصول و فروع دین تأمین می‌شود. از آنچه تاکنون گفته شد، به این نتیجه می‌رسیم که مصیبت اعظم برای انسان‌ها همان محرومیت از دین خدا است. بدون دین خدا هیچ انسانی از مرحله طبیعی حیات به مرحله فطری و انسانی حیات راه پیدا نمی‌کند. انسان‌ها فقط با تمسک به دین خدا و بهره‌مندی از هدایت الهی به سعادت دنیایی و ابدی نایل می‌شوند. هیچ راه و آیینی جز صراط مستقیم [صفحه ۴۵] و آیین حیات‌بخش الهی، نمی‌تواند انسان را به هدف خلقت و کمال لایق او برساند. لذا هدف از بعثت انبیاء و نزول کتاب‌های آسمانی، هدایت مردم به دین خدا و راه حق و نیز حاکمیت آیین خدا بر همه دین‌ها و راه‌های باطل بوده است. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز چیزی جز هدایت مردم و حاکمیت دین خدا در جامعه انسانی نمی‌خواستند. این هدف که انسان‌ها [۳۷] و نیز همه موجودات عالم و همه آسمان‌ها و زمین، برای آن خلق شده‌اند، آنقدر بزرگ بوده است که هزاران تن از پیامبران الهی و نیز چهارده معصوم علیهم السلام حاضر بوده‌اند به خاطر آن به شهادت برسند. میلیون‌ها انسان صالح و برجسته از زن، مرد، جوان، نوجوان و حتی کودکان، به خاطر حاکمیت دین خدا تن به شهادت‌ها، اسارت‌ها، شکنجه‌ها، تبعیدها، گرسنگی‌ها، فقر و سایر مصائب داده‌اند. بنابراین هدایت انسان‌ها و حاکمیت دین خدا و راه مستقیم او بر جامعه انسانی که موجب پرورش انسان‌های حقیقی می‌شود، از بالاترین اهداف زندگی، تلاش‌ها و مبارزات رهبران الهی و پیروان آنها بوده است و تمامی آن مصیبت‌ها (مصیبت عظیم) مقدمه و لازمه آن می‌باشد. به همین دلیل می‌گوییم مصیبت اعظم، ناکامی رهبران الهی در حاکمیت بر جامعه و یا محرومیت انسان و جامعه جهانی از حاکمیت دین خدا است.

**جایگاه رهبر متخصص و معصوم در حیات بشری**

دینداری بدون ارتباط با راهنمایی متخصص و معصوم و سودای هدایت و نجات، خیالی بیش نیست. دینداری بدون معصوم، مثل آموزش بودن معلم و نیز بهداشت و درمان بدون پزشک است. برای [ صفحه ۴۶ ] اینکه درک بهتری از معنای مصیبت اعظم داشته باشیم، می‌بایست رابطه بین دین با رهبر معصوم و دین‌شناس و نیز رابطه بین رهبر معصوم و سایر انسان‌ها روشن شود.

### اصل اصالت تخصص

از سطر چهاردهم این صفحه تا پایان صفحه ۶۲ از کتاب آشتی با امام زمان علیه‌السلام نقل شده است. این اصل که یک اصل فطری و عقلی است به ما می‌گوید: انسان در برخورد با هر مجموعه یا دستگاه نظام‌مند و در چهار مرحله‌ی تعریف، راه‌اندازی، بهره‌برداری و اصلاح و تعمیر بعد از خرابی، در درجه اول به راهنمایی سازنده و در درجه دوم به متخصص نیازمند است. بدیهی است که هر چه پیچیدگی و حساسیت آن مجموعه یا دستگاه بیشتر باشد، نیاز ما به سازنده و متخصص بیشتر است. اصل اساس و فطری پذیرفته شده در بین همه‌ی انسان‌ها، تبعیت محض و بی‌چون و چرا از متخصص در هر کاری است. همه‌ی انسان‌ها فطرتاً و عقلاً به این قانون الهی مجهز هستند که در هر کاری که خود درباره‌ی آن، آگاهی و تخصص ندارند، به سراغ متخصص آن کار می‌روند، در درمان بیماری‌ها به متخصص بلکه بالاترین متخصص ویژه‌ی آن بیماری می‌روند. در تعمیر دستگاه‌ها و اصلاح خرابی‌ها به سراغ متخصص‌ترین کسی که از آن دستگاه آگاهی دارد؛ یعنی سازنده‌ی آن می‌روند و... انسان حاضر نیست، در هیچ زمینه‌ای به سراغ غیرسازنده و متخصص اصلی در هر کاری و چیزی برود و اگر تحت تأثیر عوامل مختلفی از قبیل تشخیص غلط متخصص یا تبلیغات دروغین یا سهل‌انگاری در شناخت متخصص به سراغ غیرمتخصص رفت و بعد متوجه چنین اشتباهی شد، فوراً او را رها می‌کند و به سراغ متخصص اصلی و حقیقی می‌رود. اگر با وجود چنین اصل

عقلی و نیز امکان شناخت متخصص اصلی در شناخت و یافتن او کوتاهی کند یا پس از شناختنش، از او سرپیچی نماید، این کار نزد همه‌ی انسان‌ها کاری احمقانه و خیانت آشکار و عمدی به خود تلقی می‌شود، زیرا با چنین کاری انسان خود را از راه و روش درست و حق محروم کرده، راه غلط را که هرگز به مقصد نمی‌رسد و نمی‌رساند، [صفحه ۴۷] انتخاب کرده است. چنین کسی حتی نزد خودش نیز محکوم است و اگر از او سؤال شود که چرا متخصص و اهل فن را رها کرده و به سراغ غیر آن رفته، هیچ جوابی برای خودش و سؤال کننده نیز ندارد. لزوم پیروی از متخصصین که اصلی عقلی و ثابت است، در مورد مهم‌ترین حرکت و عمل انسان یعنی حرکت به سوی ابدیت و کمال لایق انسانی و تأمین سعادت دنیایی و ابدی او نیز جریان دارد، مهم‌ترین حرکت انسان تابع همان اصل عقلی است و در قیامت خداوند ما را با همین اصل محاکمه خواهد کرد، به ویژه که این حرکت، یعنی تأمین سعادت دنیا و آخرت نیاز به بیشترین حجم اطلاعات تخصصی یعنی اطلاعات هفت گانه [۳۸] دارد که در دست هیچ یک از افراد انسان - به غیر از کسانی که آن اطلاعات را مستقیماً از خداوند فرا گرفته‌اند و خداوند، شخصا آنها را تأیید و معرفی کرده - نیست. هیچ یک از کارهای انسان از اول خلقت تا روز قیامت به اندازه حرکت او به سوی کمال لایق و تأمین سعادت دنیا و آخرت، این گونه نیاز به اطلاعات تخصصی ندارد. بنابراین کوتاهی در شناخت متخصص و راه حقیقی موجب هلاکت و بدبختی انسان خواهد بود و پیمودن هر راهی غیر از راهی که خداوند، خالق انسان و جهان به دست رهبران معصوم و متخصص نشان می‌دهد، باطل و مبتنی بر جهل و به دور از تخصص‌های هفت گانه‌ی لازم است، لذا راهی پوچ و باطل و آیین جاهلی است. به همین علت است که قرآن کریم هر نوع آیین و روشی را غیر از آیینی که خداوند برای بشر معین کرده است، آیین باطل و جاهلی معرفی می‌کند: (افحکم الجاهلیة بیغون و من احسن من الله حکما [۳۹] - آیا مردم به دنبال آیین جاهلیت هستند و کدام حکم از حکم خدا بهتر است.) «همچنین تنها هدایت



و آیین خدایی را مناسب و لایق مقام انسانیت می‌داند: (قل ان هدی الله هو الهدی [۴۰] -  
 بگو فقط هدایت خدا، هدایت حقیقی است.) بنابراین جز خداوند هیچ کس نمی‌تواند  
 این موجود با عظمت را به راه سعادت هدایت نماید. [ صفحه ۴۸ ]

### متخصص کیست؟

حال باید که خداوند چگونه انسان را هدایت نموده و اطلاعات مربوط به پیمودن مسیر  
 دنیا تا آخرت (ابدیت) را در اختیار وی قرار داده است؟ خداوند بزرگ و مهربان  
 هدایت خود را از طریق انسان‌های برگزیده‌ای که دارای عمل الهی لازم برای هدایت  
 بشر و نیز عصمت هستند، انجام داده است. علم و عصمت همان دو چیزی است که  
 همه‌ی این انسان‌های برگزیده بدان نیازمندند و عقل نیز ضرورت آن دو را حکم  
 می‌کند، زیرا از طرفی وجود انسان بسیار پیچیده، حساس و با عظمت است که نزدیک  
 شدن به آن و دستکاری کردن آن و تعیین بایدها و نبایدها برای آن، نیاز به تخصص و  
 علم الهی دارد و از طرف دیگر در رساندن این علم به سایر انسان‌ها و به دست گرفتن  
 جریان هدایت مردم نباید هیچ گونه خطا و لغزشی صورت گیرد که در صورت وقوع  
 هر گونه خطا و لغزش جریان هدایت مختل می‌شود. پس در حقیقت هدایت انسان فقط  
 و فقط به دست خداوند است و معصومین علیهم السلام مجرای این هدایت می‌باشند. از  
 آنجا که فقط هدایت الهی، هدایت حقیقی است، وقتی این جریان به دست رهبران الهی  
 سپرده می‌شود تا به عنوان مظاهر خداوند با مردم تماس مستقیم داشته باشند، علم و  
 توانایی آنها باید به گونه‌ای باشد که مردم یقین کنند که این هدایت، هدایت خداوند  
 است تا با جان و دل خود را به رهبران الهی بسپارند و بدون هیچ گونه چون و چرایی  
 آنها را اطاعت کنند، لذا رهبران الهی باید به معدن علم خداوند متصل باشند و از مقام  
 عصمت نیز برخوردار باشند تا هیچ گونه اشتباه و خطایی در مسیر هدایت مردم پیش  
 نیاید. همان‌طور که قبلاً گفته شد، با توجه به اینکه انسان دارای اختیار است و راه خود

را با خواست و اختیار خود انتخاب و طی می کند. آنچه بر خداوند است، این است که فقط راه را به انسان ارائه کند و توانایی های لازم برای پیمودن آن را، به انسان عطا کند. خداوند برای این منظور اموری را ترتیب داده است که عبارتند از: ۱. علاوه بر اینکه انسان را حامل روح خود قرار داده که همان روح، انسان را به طرف مبدأ و اصل خود، سوق می دهد، قدرت تشخیص حق و باطل و خوب و بد را نیز به او عطا کرده است تا با این نور الهی آنچه را که در مسیر سعادت برای او مانع و خطر است، بشناسد و از گرفتاری در آن، ایمن باشد. آنچه را که مطابق سعادت او است، بشناسد و به آن، پیوند برقرار کند. قرآن کریم در این باره می فرماید: (و نفس و ما سواها فالهمها فجورها و تقواها) [۴۱] قسم به نفس انسان و آنکه او را به حد کمال بیافرید و به او شر و خیرش را الهام کرد. ۲. فرستادن کتاب آسمانی و آیین حق که منطبق با ساختار وجودی انسان و فطرت او است تا انسان بتواند به راحتی آن را بپذیرد و به سهولت مسیر هدایت را طی کند. [صفحه ۴۹] ۳. تعیین رهبران الهی معصوم که متصل به منبع علم الهی و متخلق به اخلاق الهی و تربیت شده ی خداوند هستند تا به طور مستقیم در بین مردم باشند و آنها را هدایت کنند. با توجه به آنچه که درباره ی عظمت انسان و بزرگی و حساسیت سیر بازگشت او به سوی ابدیت و خداوند و پیچیدگی ابعاد او به عنوان بزرگترین و کامل ترین مخلوق خداوند و نیز ضرورت تخصص های هفت گانه برای هدایت او به سوی سعادت حقیقی و کمال لایقش گفته شد، نتیجه می گیریم که این حق مسلم انسان بر خداوند است که برای او رهبری متخصص و معصوم و آیینی قابل اعتماد تعیین و معرفی کند تا جریان هدایت او تضمین شده باشد و بتواند خود را به اهداف وجودی خود و کمال و سعادت مطلوبش برساند. نبودن رهبران متخصص و معصوم و نبودن دینی قابل اعتماد و شفاف خلاف حکمت خداوند و خلاف هدف خلقت انسان است؛ یعنی بدون وجود رهبر و دین قابل اعتماد، نظام خلقت انسان پوچ و بیهوده است و خداوند از چنن خلقتی و چنن کاری منزّه و مبراست. با توجه به این حق مسلم انسان،

خداوند در تمام تاریخ حیات او بر روی زمین، همیشه رهبرانی معصوم و متخصص در اختیار او قرار داده است تا هیچ کس حجتی بر خدا نداشته باشد. قرآن درباره‌ی این حقیقت که هر انسان و قومی نیاز به راهنمای لایق دارد و این نیاز را فقط و فقط خداوند تأمین کند، چنین می‌فرماید: (انما انت منذر و لكل قوم هاد [۴۲] - همانا تو فقط بیم‌دهنده‌ای و برای هر مردمی رهبری است.) (رسول الله المنذر و لكل زمان منا هاد یهدیهم الی ما جاء به نبی الله ثم الهداه من بعده علی ثم الاوصیاء واحد و بعد واحد [۴۳] - رسول خدا صلی الله علیه و آله بیم‌دهنده است و در هر دورانی از ما رهبری است که مردم را بر آنچه که پیامبر خدا آورده رهبری کند، سپس رهبران پس از وی، علی علیه السلام و اوصیای پس از او هستند یکی پس از دیگری). اما علت اینکه رهبر را با لفظ «منذر» به معنای ترساننده و بیم‌دهنده معرفی می‌کند، این است که مردم را به خطر پیروی نکردن از آیین خدا که مبتنی بر شناخت انسان و جهان است و تنها راه سعادت انسان است و همچنین به خطر پیروی نکردن از رهبر متخصص و معصوم هشدار دهد. [ صفحه ۵۰ ]

### چرا به شناخت اهل بیت نیاز مندیم؟

بدون شناخت اهل بیت علیهم السلام امکان برقراری یک ارتباط صحیح بین ما و آنها وجود ندارد و بدون برقراری یک ارتباط صحیح هرگز نمی‌توان راه راست و طریق خوشبختی را که باید مبتنی بر تخصص‌های هفت‌گانه باشد، پیمود. امکان ندارد که کسی اهل بیت علیهم السلام را به طور صحیح بشناسد و برای خود رهبر و الگوی دیگری انتخاب کند. اگر می‌بینیم انسان‌های زیادی در اطراف ما هنوز موفق به برقراری یک ارتباط زنده با اهل بیت علیهم السلام نشده‌اند، به علت آن است که شناخت صحیحی از اهل بیت علیهم السلام و فرهنگشان ندارند. حضرت رضا علیه السلام می‌فرماید: «ان الناس لو علموا محاسن کلامنا لاتبعونا [۴۴] - اگر مردم حسن کلام ما را

بدانند حتما از ما تبعیت می کنند.» و به همین علت در پیدا کردن الگو و روش زندگی دچار بحران و آشفتگی زیادی هستند و دائما بین شخصیت های مختلف، با عناوین مختلف که همگی آنها نسبت به انسان و ابعاد وجودی اش جاهل هستند، در تردید می باشند. گاهی فلان نویسنده را الگو قرار می دهند و گاهی فلان ورزشکار را و گاهی فلان هنرپیشه را و گاهی فلان شخصیت خارجی را و گاهی فلان فیلسوف را و... و در نهایت وقتی به خود می آیند، می بینند که عمر عزیز و شریف خود را که باید در روز قیامت نسبت به لحظه لحظه اش پاسخگو باشند، در سراب رفت و آمد بین الگوهای قلبی و موقت تلف کرده اند؛ بدون اینکه به چیزی قابل اعتنا و خوشبختی ماندگار و حقیقی رسیده باشند. در این جاست که دچار غم کشنده و جانکاهی می شوند که شاید هیچ گاه تمام نشود، چرا که بزرگترین و باارزش ترین سرمایه ی زندگی یعنی عمر، جوانی و نشاط خود را به پای معشوق ها و الگوهای قلبی ریخته و هدر داده اند. بنابراین، به شناخت معصومین نیاز داریم، چون ذاتا به رهبر و الگوی معصوم نیازمندیم. شأن انسان به قدری بالا و باارزش است که خداوند برای هدایت او به کمتر از معصوم راضی نیست و هر کس خود را به کمتر از معصوم بسپارد، در حق خود جفا و خیانت بزرگی کرده است و هر کس به دیگری رهبر و الگویی غیر معصوم نشان دهد، هم به خود و هم به او جفا و خیانت بزرگی کرده است. پس به شناخت معصوم نیاز داریم، چون کمتر از آن، لایق ما نیست. به شناخت معصوم نیاز داریم، چون نمی خواهیم و نباید عمر خود را تلف کنیم و از [صفحه ۵۱] سردرگمی و بحران بیزاریم. بنابراین مهم ترین وظیفه ما قبل از هر چیز شناخت رهبران الهی و امامان هدایت و به خصوص امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است که بدون پیوند با او وامانده و درمانده از راه و گمشده و حیرانیم و بدون پیوند با او کارها و زحمات ما بی نتیجه و عقیم است. چنانکه در زیارت ایشان به محضرش چنین عرض می کنیم: «السلام علیک یا سبیل الله الذی من سلک غیره هلك [۴۵] - سلام بر تو ای راه خدا که هر کس غیر از آن را پیمود، هلاک

شد. «خداوند تبارک و تعالی برای اینکه انسان‌ها به زحمت و سختی نیفتند و راه سعادت را به راحتی و سلامت طی کنند، آنها را به پیروی از معصومین علیهم‌السلام امر فرموده است، و نیز از اینکه به جای معصومین علیهم‌السلام که تنها رهبران متخصص در امر هدایت تابی نهایت هستند، کسان دیگری را که هیچ‌گونه تخصص و تسلطی نسبت به راه بسیار با عظمت انسانیت ندارند، انتخاب کنند، بر حذر داشته و می‌فرمایند: (اتقوا الله و کونوا مع الصادقین [۴۶] - از خداوند بترسید و با راستگویان باشید.» از حضرت باقر علیه‌السلام درباره‌ی این آیه سؤال کردند، فرمودند: «مقصود ما هستیم». [۴۷]. ذکر عبارت «از خدا بترسید» قبل از دستور به همراهی با راستگویان از معنای خاصی برخوردار است. این عبارت تهدیدی از خداوند است در مورد اینکه اگر مردم از همراهی و سپردن خود به امامان حق و الهی سرباز زنند، از مسیر حقیقی سعادت منحرف و به فساد و تباهی کشیده شده، در نهایت به عذاب دچار می‌شوند. عذابی که خود فراهم کرده‌اند یعنی عذاب نرسیدن به کمالات لایق و جودی و محروم کردن خود از آنچه مورد نیاز است و برای خوشبختی ضروری و لازم است. امام باقر علیه‌السلام می‌فرمایند: «قال الله تبارک و تعالی: لا عذبن کل رعیة فی الاسلام دانت بولایة کل امام جائر لیس من الله و ان کانت الرعیة فی اعمالها برء تقیة و لاعفون عن کل رعیة فی الاسلام دانت بولایة کل امام عادل من الله و ان کانت الرعیة فی انفسها ظالمة [صفحه ۵۲] مسیئة [۴۸] - خدای تبارک و تعالی فرموده است: هر آینه عذاب می‌کنم هر رعیتی را که در اسلام با پیروی از امام ستمگری که از جانب خدا نیست، دینداری کند، اگر چه آن رعیت نسبت به اعمال خود نیکوکار و پرهیزگار باشد و هر آینه درمی‌گذرم از هر رعیتی که در اسلام با پیروی از امام عادل از جانب خدا دینداری کند، اگر چه آن رعیت نسبت به خود ستمگر و بدکردار باشد.» با توضیح امام باقر علیه‌السلام معنای عبارت «بترسید از خدا» قبل از دستور به همراهی با امامان راستگو و کسب دستور از ایشان روشن‌تر شد. با این توضیحات معلوم شد که مهم‌ترین چیز در

تأمین سعادت دنیا و آخرت داشتن یک رهبر الهی متخصص و یک الگوی کامل و معصوم است، به طوری که اگر از این الگو محروم باشیم، هر قدر هم که تلاش کنیم تا کارهای خوب و خیر انجام دهیم، به نتیجه نمی‌رسیم، ولی با وجود الگوی معصوم حتماً به نتیجه می‌رسیم، اگر چه در کارهایمان اشتباهاتی هم وجود داشته باشد. قرآن کریم می‌فرماید: «و من اضل ممن اتبع هواه بغیر هدی من الله [۴۹] - و چه کسی گمراه‌تر از آنکه پیرو امیال نفسانی خود بوده و بدون راهنمایی الهی باشد.» پس انسان‌ها یا تابع تخصص و علم و راهنمایی خداوند هستند که در این صورت هدایت یافته و خوشبخت خواهند بود، یا تابع هوای نفس و بدون بهره‌مندی از راهنمایی الهی هستند که در این صورت گمراه و بدبخت خواهند بود. امام کاظم علیه‌السلام درباره این آیه می‌فرماید: «من اتخذ دینه رأیه بغیر امام من أئمة الهدی [۵۰] گمراه‌تر از همه کسی است که بدون امام از ائمه‌ی راهنما، دین خود را با رأی و نظر خود بگیرد.» امام باقر علیه‌السلام از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر که خواهد مانند پیغمبران زندگی کند و مانند شهیدان بمیرد و در بهشتی که خدای رحمان آفریده، ساکن شود، باید از علی پیروی کند و با دوست او دوستی کند و به امامان پس از وی اقتدا کند، زیرا ایشان عترت من هستند و از طینت من [صفحه ۵۳] آفریده شده‌اند. خدایا فهم و علم مرا به ایشان روزی کن. وای بر کسانی از امت من که مخالف ایشان باشند. خدایا شفاعت مرا به آنها مرسان.» [۵۱]. همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله از قول خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: «حجت من بر اشیای امت تو کامل و تمام است؛ همان‌هایی که ولایت علی را ترک گفته و با دشمنانش دوستی نموده، فضیلت او و اوصیای بعد از او را انکار کردند، زیرا فضیلت تو فضیلت ایشان است و اطاعت تو اطاعت ایشان و حق تو حق ایشان و نافرمانی تو نافرمانی ایشان. آنها امامان راهبر بعد از تو هستند، روح تو در کالبد ایشان است و روح تو همان است که از طرف پرورگارت در تو دمیده شده و ایشان عترت تو می‌باشند و از طینت و گوشت و خون تو سرشته شده‌اند خدای عزوجل

سنت و روش تو و پیغمبران پیش از تو را در ایشان جاری داشته، ایشان پس از تو خزانة دار علم من هستند. اینها حقی است بر من. ایشان را برگزیدم و انتخاب کردم و پاک ساختم و پسندیدم. هر که ایشان را دوست دارد و از آنها پیروی کند و به فضیلت آنها معترف باشد، نجات یافته است. همانا جبرئیل علیه السلام نام ایشان و نام پدرانشان و دوستانشان و معترفین به فضیلت ایشان را برای من آورده است.» [۵۲]. امام باقر علیه السلام از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «همانا نسیم رحمت و آسودگی و پیروزی و کمک و کامیابی و برکت و بزرگواری و آمرزش و ایمنی و توانگری و مژده و روضان و تقرب و یاری و توانایی و امید و دوستی خدای عزوجل، برای کسی است که علی را دوست بدارد و اطاعتش کند و از دشمنش بیزاری جوید و به فضیلت او و جانشینانش معترف باشد، بر من است که ایشان را در شفاعتم درآورم و بر پروردگار من است که شفاعت مرا نسبت به ایشان پذیرد، زیرا آنها پیرو من هستند و هر که از من پیروی کند، از من است.» [۵۳]. (هل یتوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب [۵۴] - آیا [صفحة ۵۴] کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند برابرند. تنها خردمندان متذکر می شوند.) امام باقر علیه السلام درباره این آیه شریفه فرمودند: «انما نحن الذین یعلمون و الذین لا یعلمون عدونا و شیعتنا و اولوا الالباب [۵۵] - تنها ما هستیم کسانی که می دانند و آنها که نمی دانند دشمنان ما و شیعیان ما خردمندانند.» آری خردمند یعنی کسی که در هیچ کاری به غیر متخصص مراجعه نمی کند. شیعیان به این دلیل خردمند هستند که خود را به کمتر از معصوم علیه السلام نمی سپارند و کمتر از معصوم علیه السلام را به رهبری و الگو بودن نمی پذیرند. خردمند یعنی کسی که قدر خود و عمر و جوانی را می داند و حاضر نیست، موش آزمایشگاهی مدعیان علم و هدایت انسان باشد و خود را به کسانی بسپارد که بدون اینکه لیاقت و آگاهی داشته باشند، تحت فشار شهوت و قدرت، ادعای

رهبری جوامع انسانی را دارند. تاریخ خونین شیعه، نشان می‌دهد که در طول تاریخ، شیعیان هرگز ولایت طاغوت‌ها را پذیرا نبوده‌اند.

### معصومین راسخان در علم و عالمان به تأویل کتاب خدا هستند

(... و ما يعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم... [۵۶] - و جز خدا و راسخان در علم، تأویل قرآن را نمی‌دانند.) امام صادق علیه‌السلام درباره‌ی این آیه می‌فرماید: «نحن الراسخون فی العلم و نحن نعلم تأویله [۵۷] - ما یمیم راسخان در علم و ما تأویل قرآن را می‌دانیم».

### سینه معصومین جایگاه حقیقت قرآنی است

(بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم... [۵۸] - بلکه قرآن آیه‌هایی است روشن، در سینه‌ی کسانی که به آنها علم داده‌اند.) [صفحه ۵۵] امام باقر علیه‌السلام این آیه را تلاوت فرموده و با دست به سینه‌ی خود، اشاره فرمودند [۵۹] و امام صادق علیه‌السلام درباره‌ی کسانی که علم به آنها داده شده، در این آیه فرمودند: «هم الأئمة خاصة [۶۰] آنها تنها ائمه هستند». امام باقر علیه‌السلام در عظمت و شأن علمی معصومین علیهم‌السلام چنین فرمودند: «اسم اعظم خدا هفتاد و سه حرف است و تنها یک حرف آن نزد آصف بود، آصف آن یک حرف را گفت و زمین میان او و تخت بلقیس را در هم نوردید تا او تخت را به دست گرفت، سپس زمین به حالت اول بازگشت و این عمل در کمتر از یک چشم به هم زدن انجام شد و ما هفتاد و دو حرف از اسم اعظم را داریم و یک حرف هم نزد خداست که آن را در علم غیب برای خود مخصوص ساخته است». [۶۱].

### معصومین نعمت ظاهر و باطن خداوند هستند



قرآن کریم درباره‌ی نعمت‌های خداوند چنین می‌فرماید: (و اسبغ علیکم نعمه ظاهره و باطنه [۶۲] - خداوند نعمت‌های ظاهر و باطن خود را برای شما فراوان نمود.) «قال سألت سیدی موسی بن جعفر علیهما السلام عن قول الله عزوجل: «و أسبغ علیکم نعمه ظاهره و باطنه» فقال: النعمه الظاهره الامام الظاهر و الباطنه الامام الغائب فقلت له: و يكون فی الائمه من یغیب؟ قال: نعم، یغیب عن أبصار الناس شخصه و لا یغیب عن قلوب المؤمنین ذکره و هو الثانی عشر منا [۶۳] - محمد بن زیاد ازدی می‌گوید: از سید خود امام موسی بن جعفر علیهما السلام درباره‌ی فرمایش خدا (و اسبغ علیکم نعمه ظاهره و باطنه) پرسیدم، امام فرمودند: نعمت ظاهری امام ظاهر و نعمت باطنی امام غایب است و از ایشان پرسیدم: در امامان کسی هست که [صفحه ۵۶] غایب شود؟ فرمودند: بله، از چشم مردم شخص او غایب می‌شود، ولی یاد او از دل‌های مردم غایب نمی‌شود و او دوازدهمین از ما است.» «خدا برای او هر مشکلی را آسان می‌کند و هر سختی را راحت، برای او همه‌ی گنج‌های زمین آشکار و هر امر دوری برای او نزدیک می‌شود. به وسیله‌ی او هر ستمگر با عنادی ذلیل و به دست او هر شیطان متمرّدی هلاک می‌شود... تا وقتی که خدا او را ظاهر کند و زمین را به وسیله‌ی او پر از عدل و داد کند، همان‌طور که پر از ظلم و جور شد» [۶۴]. نعمت‌های خداوند بیکران است و همان‌طور که فرموده است، هیچ کس نمی‌تواند آنها را شمارش کند. اگر به انسان با همه‌ی ابعاد وجودی او نگاه کنیم و او را همان‌طور که خالقش معرفی می‌کند، یک وجود ممتد از دنیا تا آخرت (ابدیت) ببینیم؛ به گونه‌ای که سعادت ابدی او در گرو زندگی انسانی و صحیح او در دنیا است و با این نگاه نعمت‌هایی را که خداوند به او ارزانی داشته، بررسی کنیم، قطعاً بالاترین و مهم‌ترین و بزرگترین نعمت را، داشتن امام و رهبران معصوم علیهم السلام خواهیم یافت. برای چنین موجودی هیچ نعمتی مهم‌تر و بالاتر از داشتن الگو و رهبری معصوم نیست، بلکه اساساً سایر نعمت‌ها در برابر این نعمت قابل مقایسه و ذکر نیستند. اگر انسان از همه‌ی نعمت‌های الهی به جز نعمت

ولایت و امامت برخوردار باشد، هرگز روی خوشبختی را چه در دنیا و چه در آخرت نخواهد دید. افسوس که برخورداران از این نعمت عظیم و بی‌مانند کمتر قدر آن را می‌دانند و کمتر شکر آن را به جای می‌آورند.

### رابطه وجودی ما و اهل بیت

با این توضیحات مختصر درباره‌ی وجود باعظمت معصومین علیهم‌السلام تا حدودی نسبت آنها و به خصوص امام زمان علیه‌السلام با خداوند روشن شد. حال بهتر می‌توانیم نسبت آنها را با خودمان و وظیفه‌ی ما را نسبت به آنها بشناسیم. معلوم شد که بدون شناخت معصومین علیهم‌السلام هرگز نه به سعادت دنیا می‌رسیم و نه به سعادت آخرت. نیز دانستیم که آنها اصل و حقیقت ما هستند. رابطه ما با آنها یک رابطه وجودی است. آنها همان روح خداوند هستند که در همه انسان‌ها پرتو و تجلی دارند و همه [صفحه ۵۷] ما ذاتا سهمی از وجودمان از سنخ وجود آنها و تابش و تجلی آنها است. در زیارت جامعه کبیره می‌خوانیم: «ارواحکم فی الارواح و انفسکم فی النفوس - روح‌های شما در روح‌ها و جان‌های شما در جان‌هاست». درباره‌ی رابطه‌ی وجودی ما با معصومین علیهم‌السلام چند روایت را ذکر می‌کنیم؛ امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «ان الله خلقنا من اعلیٰ علیین و خلق قلوب شیعتنا مما خلقنا و خلق ابدانهم من دون ذلک، قلوبهم تهوی الینا، لانها خلقت مما خلقنا [۶۵] - همانا خدا ما را از اعلیٰ علیین آفرید و دل‌های شیعیان ما را از آنچه ما را آفریده، آفرید و پیکرهایشان را از درجه‌ی پایینش آفرید. از این رو دل‌های شیعیان به ما متوجه است، زیرا از آنچه ما آفریده شده‌ایم، آفریده شده‌اند». امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «نزد ما سری از سر خدا و علمی از علم خدا است که ما را به تبلیغش مأمور فرمود و ما آن را از جانب خدای عزوجل تبلیغ کردیم و برایش محلی و اهلی و پذیرنده‌ای نیافتیم تا آنکه خدا برای پذیرش آن مردمی را از همان طینت و نوری که محمد و آل و ذریه‌ی او را آفریده بود، خلق کرد و آنها را از

فضل و رحمت خود ساخت، چنانکه محمد و ذریه‌ی او را ساخت، پس چون ما آنچه را از جانب خدا به تبلیغش مأمور بودیم، تبلیغ کردیم، آنها پذیرفتند و تحمل کردند و یاد ما به آنها رسید، پس دل‌های ایشان به شناسایی و به حدیث ما متوجه گشت، اگر آنها از آن طینت و نور خلق نمی‌شدند، این چنین نبودند، نه به خدا قسم آن را تحمل نمی‌کردند» [۶۶]. امام زمان علیه‌السلام درباره رابطه وجودی بندگان خدا با اهل بیت علیهم‌السلام و نیز اینکه آنها اصل و ریشه مردم هستند چنین می‌فرمایند: [صفحه ۵۸] «نحن صنائع ربنا و الخلق بعد صنائعنا [۶۷] - ما ساخته شدگان خدا هستیم و خلق ساخته شده‌ی ما هستیم.»

### فطری بودن دین و روح تشیع

نکته‌ی قابل ذکر این است، همان‌طور که در گذشته نیز اشاره شد، همه‌ی مردم دارای نفخه و فطرت الهی‌اند که همان تجلی محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله است؛ یعنی در درونشان چیزی دارند که با دین محمد صلی الله علیه و آله و آموزه‌های آل محمد علیهم‌السلام سنخیت دارد. خداوند دین خود را فطری معرفی می‌کند، یعنی همان چیزی که مردم در ذات و درون خود، حامل آن هستند. (فاقم وجهک للدين حنیفا فطره الله التي فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلك الدين القيم و لكن اکثر الناس لا یعلمون [۶۸] - پس روی خود به سوی دین حنیف کن که مطابق فطرت خدا است، فطرتی که خدا بشر را بر آن فطرت آفریده و در آفرینش خدا دگرگونی نیست. این است دین پابرجا، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.) بنابراین به شهادت و گزارش قرآن کریم، بین ساختار همه‌ی انسان‌ها و دین اسلام که دین اعتدال و دین خدا است و رهبران آن، چهارده معصوم علیهم‌السلام هستند، سنخیت و هماهنگی وجود دارد. هر کس که به دستور این دین عمل کند، آن نفخه‌ی الهی و فطرت دین‌پذیر او فعال‌تر و شکوفاتر می‌شود؛ یعنی همان تجلی پیامبر و آل ایشان صلی الله علیه و آله که در درون

او است، با فعال تر شدن و شکوفاتر شدن تجلی معصومین علیهم السلام در درون، شخص به پیامبر و آل ایشان نزدیک می شود، زیرا با اجابت دستورهای دینی سنخیت بیشتری با آنها برقرار می شود. درست به همین دلیل است که هر کس در هر کجای جهان به شناخت صحیح و دقیقی از اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله می رسد (نه اسلام های آمریکایی و من در آوردی مثل اسلام وهابیت) بسیار سریع محبت پیامبر و آل ایشان در قلب او شکوفا می گردد. نگارنده خود، در برخورد با خارجی های تازه مسلمان - چه در داخل کشور و چه در سفرهای تبلیغی خارجی - این حقیقت و رخداد را بسیار شاهد بوده است. اگر سنخیتی بین انسان ها و پیامبر و آل ایشان صلی الله علیه و آله وجود نداشت، پیدایش چنین محبت و مودتی آن هم با این سرعت محال بود؛ مودت و محبتی که تا سرحد عشق و جانبازی و شهادت طلبی، انسان های تازه مسلمان را به پیش می برد. [صفحه ۵۹] بنابراین اگر در روایت، قشر خاصی، یعنی شیعیان را گروه انتخاب شده، برای پذیرش آیین و دستورهای اهل بیت علیهم السلام معرفی می نماید، به این معناست که هر انسانی که روح حق طلبی را در خود تقویت کرده، تعصب را کنار بگذارد، همان روح حق طلب او را به تشیع و مکتب اهل بیت علیهم السلام می رساند. همه انسان ها اهل بیت علیهم السلام را در وجود خود دارند، فقط باید آن مایه ی فطری و آن نفخه ی الهی را در خود تقویت کنند تا پیامبر و آل ایشان صلی الله علیه و آله در وجود او بیدار و زنده شوند و پرتو آنها در وجودشان تجلی کند و هر کس این کار را کرد، به تشیع یعنی حاکمیت روح الهی و فطرت بر روح حیوانی و طبیعت می رسد؛ یعنی موفق به تحمل آیین اهل بیت علیهم السلام و پذیرش ولایت و رهبری آنها می شوند و الگوهای باطل و غیر متخصص را کنار می گذارند و لیاقت ورود به مکتب تخصصی و داشتن الگوهای حق و متخصص را که مجهز و مسلح به تعلیم مستقیم الهی هستند، پیدا می کنند. پس همه ی انسان ها با داشتن پرتو اهل بیت علیهم السلام نفخه و فطرت الهی راه ورودشان به دین حق باز است و اینکه آیا به دین

حق وارد می‌شوند یا نه، بستگی به این دارد که پس از دریافت اطلاعات لازم از اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله تا چه حد تعصب را کنار بگذارند و حق‌گرایی را پیشه‌ی خود کنند.

### اهل بیت پدران حقیقی ما هستند

نسبت آنها به ما از نسبت پدر و مادر به ما بسیار نزدیک‌تر و شدیدتر و قوی‌تر است. والدین ما اصل و ریشه‌ی جسمانی و بعد حیوانی و مادی و دنیایی ما هستند، در حالی که آنها اصل ما و حقیقت روح و ذات ما و ریشه‌ی بعد انسانی و الهی و ابدی ما هستند و به همین دلیل پس از خداوند از همه کس حتی والدین و تمام عزیزان ما، در دنیا برای ما عزیزتر و مهم‌تر هستند. آنها اصل و والدین قدسی و آسمانی ما هستند که واسطه‌ی عشق ما به خداوند و رساننده‌ی ما به حق تعالی هستند. معصومین علیهم‌السلام کسانی‌اند که بدون پیوند با آنها و بدون شروع از آنها پیوند ما و اتصال حقیقی ما با خداوند محال است. چنانکه در زیارت جامع‌ه‌ی کبیره این حقیقت را این گونه می‌خوانیم: «من اراد الله بدء بکم - هر کسی که اراده‌ی رسیدن به خدا را کرد، از شما شروع می‌کند». آنها صراط مستقیم الهی و باب الله هستند. برای همین است که حاضریم در صورت نیاز همه چیزمان را فدای رسیدن به آنها و پیمودن راهشان کنیم تا جایی که خطاب به آنها می‌گوییم: «بأبی أنتم و أُمی» یعنی حاضریم آنچه مربوط به جنبه‌ی زمینی و طبیعی ما می‌شود، [صفحه ۶۰] فدا کنیم تا به حقیقت قدسی و الهی و آسمانی خود برسیم؛ یعنی دلبستگی و داشتن رابطه‌ی عاطفی با موجودات و قوم و خویش در دنیا هرگز مانع پرواز به سوی اصل ابدی و والدین حقیقی و خویش اصلی و وطن حقیقی ما نمی‌شود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله که رحمهً للعالمین است در این باره چنین می‌فرماید: «لا یؤمن عبد حتی آکون احب الیه من نفسه و یکون عترتی احب الیه من عترته و یکن اهلی احب الیه من اهله و تکون ذاتی احب الیه من ذاته [۶۹] - هیچ بنده‌ای ایمان به خداوند

ندارد، تا اینکه من محبوب تر از خودش در نزد او باشم و عترت مرا بیش از عترت خودش و خانواده‌ام را بیش از خانواده خودش و ذات مرا بیش از ذات خودش دوست داشته باشد.» با توجه به اینکه پیامبر و آل ایشان صلی الله علیه و آله که همان نفخه‌ی الهی هستند، ذات حقیقی ما هستند، معنای این عبارت که «ذات مرا بیش از خودش دوست داشته باشد» چنین می‌شود که ذات اصلی، قدسی، الهی و آسمانی خود را بیش از ذات فرعی، زمینی، طبیعی و حیوانی خود که موقتا با او است و با مرگ از او جدا می‌شود، دوست داشته باشد. و به عبارت دیگر ایمان به خداوند و آخرت و حیات ابدی بدون ترجیح اصل خدایی و ابدی بر اصل زمینی و موقت و طبیعی ممکن نبوده، دروغی بیش نیست. آری آنها اصل و ریشه‌ی ما هستند که بازگشت همه‌ی ما به سوی آنها و حساب همه‌ی ما با آنها است. ما با اتصال به اصلمان و رسیدن به وطنمان است که آرامش داریم و خوشبخت هستیم.

### اهل بیت بزرگترین خویشاوند ما هستند

می‌دانیم که در اسلام صله‌ی ارحام و پیوند با خویشان از واجبات الهی و ترک آن از گناهان کبیره است و خداوند به کسی که پیوند خود را با خویشان قطع کند وعده‌ی عذاب داده و در قرآن کریم نیز آیاتی را به این موضوع اختصاص داده است. در سوره‌ی رعد در توصیف صاحبان خرد چنین می‌فرماید: (و الذین یصلون ما امر الله به ان یوصل... [۷۰] - کسانی که با آنچه که خداوند به پیوستن با آن، امر کرده، پیوند برقرار می‌کنند.) امام صادق علیه السلام درباره‌ی این آیه می‌فرماید: [صفحه ۶۱] «من ذلک صله الرحم و غایه تأویلها صلتک ایانا [۷۱] - یکی از مصادیق پیوند، صله‌ی رحم است و غایت تأویل آیه، پیوند تو با ماست.» یعنی ما اهل بیت بالاترین خویش تو هستیم که بر تو واجب است با ما پیوند داشته باشی. به عبارت دیگر «ما هیچ کسی نزدیک تر، بالاتر و مهربان تر از اهل بیت علیهم السلام در دنیا نداریم.»

**بزرگترین ظلم، بزرگترین خیانت**

از آنچه تاکنون درباره‌ی رابطه‌ی انسان با خداوند و نیز حرکت تکاملی آدمی به سوی خداوند برای اینکه مظهر و خلیفه خداوند شود و با رسیدن به کمال بی‌نهایت و مطلق، خود نیز به سعادت بی‌نهایت و مطلق برسد، همچنین با توجه به نقش معصومین علیهم‌السلام در این زمینه و جایگاه و نسبت آنها با خداوند و ما گفته شد، به چند نتیجه می‌رسیم: ۱. بزرگترین نیاز انسان و اساسی‌ترین عامل خوشبختی او پیوند با اصل و ریشه‌ی حقیقی و خود، یعنی خداوند بزرگ و مهربان است که هم خلقت انسان و جهان به دست او است و هم هدایت انسان و جهان در انحصار او است. درحقیقت و در درجه‌ی اول هیچ‌کسی جز او این توانایی و حق را ندارد. بنابراین قطع پیوند با خداوند عین ساقط شدن و هلاک و انحراف انسان است. لذا، بزرگترین ظلمی که ممکن است، یک انسان در حق خود یا دیگری انجام دهد، قطع کردن یا ضعیف کردن رابطه‌اش با خالق و هادی و نیز مقصود حقیقی است. به همین دلیل در کلام خداوند و فرهنگ قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام به گناه و سرپیچی یا هر پیوند و رابطه‌ای که موجب قطع و یا ضعیف شدن رابطه بین انسان و حقیقت و اصل او شود، لفظ «ظلم» یعنی خارج شدن از راه و شأن حقیقی و لایق، اطلاق شده است. ۲. معصومین علیهم‌السلام تنها رهبران مورد تأیید خداوند و مظاهر تام خدا و جانشینان برحق خدا در بین مردم و تنها متخصصان راه رسیدن به خداوند هستند. خداوند به همه‌ی انسان‌ها دستور داد تا برای رسیدن به او از رهبران، واسطه‌ها و وسیله‌های مطمئن و به خصوصی که معصومین علیهم‌السلام باشند، استفاده شود. همان‌طور که از آیات متعدد قرآن فهمیده می‌شود. به خصوص آیه‌ی: (یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و ابتغوا الیه الوسیله [۷۲] - ای اهل ایمان، از خدا بترسید و در جستجوی وسیله برای نزدیک شدن به او باشید.) [صفحه ۶۲]

همچنین آنچه از فرمایش معصومین علیهم‌السلام نقل شد، مصداق کامل وسیله، تنها و

تنها معصومین علیهم السلام هستند که خداوند ما را پس از خلق آنها و از نور آنها خلق کرده است و تجلی و پرتو آنها را در ما قرار داده تا بدین وسیله امکان برقراری ارتباط با خداوند به وسیله‌ی شناخت و تبعیت از آنها برای همه‌ی انسان‌ها فراهم شود. ۳. با توجه به تعریفی که از «ظلم» شد، می‌توان چنین نتیجه گرفت که قطع یا ضعیف شدن ارتباط انسان با معصومین علیهم السلام - که راه محض و ویژه به سوی خداوند هستند و خداوند به راهی غیر از آنان و به الگو و رهبری کمتر از آنان برای ما راضی نیست - مانند همان ظلمی است که در رابطه‌ی خداوند و انسان تحقق می‌یابد. به عبارت دیگر هر کسی رابطه‌ی خود یا دیگری را عمداً با معصومین علیهم السلام قطع یا تضعیف کند، مرتکب بزرگترین ظلم شده است. چون دست خود و دیگران را از ریسمان و عامل پیوند با خدا قطع کرده است. ۴. نتیجه‌ی مهم دیگری که می‌توان از بندهای قبلی گرفت، این است که بزرگترین خیانت و جنایتی که در تاریخ بشر اتفاق افتاده است دور کردن مردم از رهبران الهی و معصومین علیهم السلام بوده و هست. حذف معصوم یعنی حذف متخصص و عالم حقیقی و افتادن کار هدایت و هبری انسان با همه‌ی پیچیدگی ابعاد وجودی و بزرگی روح و نیز اهمیت و حساسیت و مسیر حرکت و سعادت آدمی، به دست افراد جاهل و غیر متخصص و این کار یعنی ایجاد بزرگترین نوع ظلم و انحراف در زندگی انسان‌ها. هیچ مسأله‌ی در زندگی انسان‌ها به حکم عقل و شرع، اساسی‌تر و ضروری‌تر از مسأله‌ی هدایت و رهبری به راه حق و سعادت، وجود ندارد. آنچه در باره‌ی ضرورت پیوند با معصومین علیهم السلام و به خصوص ضرورت شناخت امام زمان و پیوند با ایشان و نیز مسئولیت آخرتی انسان‌ها در قبال امام زمانشان در دنیا و آخرت و به طور کلی مسأله‌ی ولایت در آموزش‌های قرآنی و نیز کلام رهبران الهی آمده است، همه و همه نشانگر اهمیت غیرقابل انکار و درجه‌ی اول موضوع «هدایت» است. ۵. بزرگترین جنایتی که پس از رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد که هنوز بشریت در حال پرداختن تاوان آن و چشیدن آثار این



جنایت است، حذف خاندان رسالت و اهل بیت علیهم السلام از رهبری و هدایت کامل مردم بود. با حذف آنها بشریت دچار بزرگترین خسران و مصیبت شد؛ چرا که جریان هدایت انسان‌ها به طور کلان و فراگیر از دست رهبران متخصص و معصوم الهی خارج شد و به دست افراد جاهل و جاه طلب افتاد که روند آن، متأسفانه تاکنون ادامه داشته و دارد. هیچ خسارتی و هیچ بدبختی و نکبتی برای حیات بشری بالاتر از محرومیت از جریان هدایت الهی که مبتنی بر شناخت کامل انسان در مراحل سه گانه [صفحه ۶۳] وجودش و نیز شناخت عالم طبیعت هست، وجود نداشته و ندارد. جریانی که فقط و فقط باید به دست امامان برحق و معصوم که به خزانه‌ی علم الهی متصل هستند و هیچ نکته‌ی مجهول و مبهمی برای آنها وجود ندارد، می‌افتاد. با توجه به آنچه گفته شد معنای مصیبت اعظم که حذف معصومین علیهم السلام از جایگاه حاکمیت و رهبری بر جامعه جهانی است، بهتر فهمیده می‌شود.

### کشف وظیفه در قبال هر دو مصیبت

پس از آنکه عزادار با استفاده از منابع اصیل اسلامی به شناخت عمیق‌تر و دقیق‌تری دست یافت و توانست مصیبت عظیم و اعظم را تا حدودی بشناسد، نوبت به کشف وظیفه می‌رسد، برای عزادار واقعی این سؤال مطرح است که در برابر ضایعه و فاجعه فقدان اهل بیت علیهم السلام که اصل و ریشه او هستند، چه وظیفه‌ای دارد؟ در دو فصل بعدی به تبیین وظیفه فردی و اجتماعی‌مان در قبال هر یک از این دو مصیبت می‌پردازیم. [صفحه ۶۷]

### وظیفه شناسی در برابر مصیبت عظیم

#### وظیفه‌ی ما در قبال پدرانمان

رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام چنین می فرماید: «یا علی انا و انت ابوا هذه الأمة و من حقوق الالباء و الامهات ان یترحموا علیهم فی الاوقات لیکون فیهم اداء حقوقهم [۷۳] - ای علی! من و تو پدران این امت هستیم و از حقوق پدران و مادران به فرزندان این است که در اوقات مقتضی بر پدر و مادرشان رحمت آورند تا ادای حقوقشان نموده باشند.» شایسته است که خواننده‌ی عزیز در این فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله بسیار دقت فرماید که چگونه نسبت خود و اهل بیتش علیهم السلام را با افراد این امت بیان می‌دارند و چگونه از امت می‌خواهند که به حقیقت پدری آنها و حقوقی که به عنوان پدر بر امت دارند، توجه داشته باشند. طبق این فرمایش اوقات و زمانی خواهد رسید که بر همه‌ی امت واجب است که همه‌ی رحمت خود را متوجه پدران معنوی خود نمایند و به ادای حقوق و وظیفه‌ای که بر عهده‌شان به عنوان فرزند وجود دارد، پردازند، ولی افسوس که امت اسلامی هیچ‌گاه به آن اوقات توجه نکرد و پس از پیامبر صلی الله علیه و آله اهل بیت عزیز او یکی پس از دیگری در برابر بی‌توجهی و قساوت مردم به شهادت رسیدند و جز عده‌ای اندک، هیچ کس به وظیفه‌ی فرزند‌ی خود عمل نکرد. سؤال و دغدغه‌ی اصلی و مهم این است که در حال حاضر ما با پدر حقیقی و مظلوممان چه می‌کنیم؟ آیا به وظیفه‌ی فرزند‌ی که پیامبر صلی الله علیه و آله از ما می‌طلبد، عمل می‌کنیم؟! امام حسن عسکری علیه السلام می‌فرماید: «افضل والدیکم و احقهما بشکرکم محمد و علی و قال علی بن ابیطالب علیه السلام: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: انا و علی بن ابیطالب ابوا هذه الامه و لحقنا علیهم [صفحه ۶۸] اعظم من حق والدیهم، فانا ننقذهم ان اطاعونا من النار الی دار القرار و نلحقهم من العبودیة بخیار الاحرار [۷۴] - بالاترین پدران شما، و سزاوارترین آنها به سپاس و شکر شما حضرت محمد و علی علیهما السلام می‌باشند و علی بن ابی‌طالب علیهما السلام فرمودند: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمودند: من و علی دو پدر این امتیم و البته که حق ما بر آنها برتر و عظیم‌تر از حق

پدر و مادرشان می‌باشد، زیرا چنانچه از ما فرمان برند؛ آنان را از آتش رهانیده و در خانه‌ی جاویدان بهشت مستقر کرده، آنها را از عبودیت و بردگی به جمع بهترین آزادگان ملحق سازیم.» پدران حقیقی کسانی هستند که انسان را از طبیعت و تاریکی‌های آن نجات دهند و به جایگاه اصلی و وطن حقیقی و ابدی برسانند. بدون چنین پدرانی انسان هرگز رنگ سعادت را نخواهد دید. به همین دلیل پیامبر و آل ایشان صلی الله علیه و آله بالاترین پدران ما هستند که حقشان از حق پدر و مادر و هر کس دیگری بزرگتر است. تا اینجا دانستیم که اهل بیت علیهم السلام با ما رابطه و جودی دارند و آنها پدران و بزرگترین خویشان ما هستند که پس از خداوند تبارک و تعالی، هیچ کس با ما پیوندی عمیق‌تر و نزدیک‌تر از آنها ندارد. و پس از خداوند تبارک و تعالی نیز هیچ کس به اندازه آنها نسبت به ما رئوف و مهربان نیست بلکه اساساً آنها از آن جهت که جانشین خداوند روی زمین هستند، مظهر رحمت و رأفت الهی نسبت به ما و همه انسان‌ها می‌باشند. بنا به فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله ما نیز به عنوان فرزندان آنها وظایفی برعهده داریم که حضرت آن وظایف را در یک جمله کامل و رسا یعنی «رحمت به آنها در اوقات و شرایط مقتضی» بیان فرمودند. «اوقات» جمع «وقت» است یعنی زمان و موقع. همین جمع بودن می‌رساند که شرایط و مواقعی که ما باید با نظر رحمت و قلب پر از مودت به انجام وظایفمان نسبت به آنها اقدام کنیم، متعدد و متفاوت است. حال می‌گوییم اگر بخواهیم همه آن شرایط و مواقع را جمع کنیم می‌توانیم آنها را در دو مورد جمع نماییم: [صفحه ۶۹] ۱ - وظیفه ما در شرایط و مواقعی که با مصیبت عظیم آنها روبرو می‌شویم. ۲ - وظیفه ما در شرایط و مواقعی که با مصیبت اعظم آنها روبرو می‌شویم. برای درک عمیق‌تر نسبت به این دو وظیفه، ابتدا بهتر است رابطه و نسبت بین مصیبت عظیم و مصیبت اعظم را بررسی کنیم.

**رابطه یا نسبت‌های موجود بین مصیبت عظیم و اعظم**

بین مصیبت عظیم و اعظم روابط و تعامل وجود دارد که شناخت آن، کمک بسیار خوبی به ما در موضع گیری و انجام وظایف مان در قبال هر یک از این دو مصیبت می کند. ۱- هر دو مصیبت بزرگ و تلخ هستند، ولی مصیبت ناکامی رهبران الهی در حاکم کردن دین خدا در روی زمین و مصیبت محرومیت مردم جهان از حاکمیت رهبران معصوم و متخصص الهی بزرگتر است. زیرا تن دادن رهبران الهی و پیروان آنها به مصیبت عظیم و تحمل انواع و اشکال گوناگون مصیبت عظیم برای «جلوگیری» از وقوع مصیبت اعظم بوده است. در حالی که تحمیل مصیبت عظیم بر رهبران الهی و سایر فطرت گراها، از سوی طاغوتها و ظالمین به خاطر «ایجاد» مصیبت اعظم بوده است. فطرت گراها، مصیبت عظیم را به جان خریده اند تا «مانع» مصیبت اعظم شوند و با آن مبارزه کنند. ولی طبیعت گراها مصیبت عظیم را ایجاد و تحمیل کرده اند تا راه برای مصیبت اعظم باز شود. مصیبت اعظم یعنی دوری مردم از دین خدا و آلوده شدن به کفر و شرک و نفاق «گسترش» یابد. به عبارت دیگر مصیبت اعظم نتیجه و مولود مصیبت عظیم است. پس مصیبت اعظم منفور خدا و فطرت گراها و محبوب شیطان و طبیعت گراهاست. ۲- مصیبت عظیم دارای دو جهت و دو چهره تلخ و شیرین است. ولی مصیبت اعظم فقط یک چهره و آن هم چهره منفی دارد. [صفحه ۷۰]

### اثر تلخ و گزنده مصیبت عظیم

#### اشاره

اثر تلخ مصیبت عظیم، اثری عاطفی و غم انگیز است که از شهادت مظلومانه و یا رسیدن بلا به خاندان عصمت و طهارت و اصحاب باوفایشان در انسان ایجاد می شود. به طور طبیعی هر انسانی با دیدن و یا شنیدن صحنه های دلخراش و یا انسان مصیبت زده و یا کشته شدن مظلومانه انسان دیگر، دچار اندوه و تأثیر می شود. حال اگر شخص

مصیبت زده نزدیک تر از هر کس دیگر به انسان باشد و برای انسان مقدس ترین و محبوب ترین باشد، میزان تأثیر و غم بیشتر می شود. این حالت اندوه و تأثیر به شکل های مختلفی ظهور می کند. - گاهی صرفاً یک تأثیر و اندوه قلبی به انسان دست می دهد. - گاهی این اندوه در چهره انسان نیز نمایان می شود. - گاهی زبان نیز تحت تأثیر قرار می گیرد و انسان با زبان، اندوه خود را اظهار می کند که این مراتب مختلفی از قبیل صرف اظهار و اعتراض زبانی، بکارگیری کلماتی که شدت اندوه را می رساند؛ سردادن گریه، ناله ضجه، نوحه، حرکات بدنی مثل به سینه و سر زدن و یا شدیدتر از آن دارد. علاوه بر عوامل عاطفی و معرفتی که در بحث از آثار اجتماعی مصیبت عظیم گفته شد، میزان رقت قلب افراد و پاکی و صفای دل آنها و نیز شدت و ضعف این غم و اندوه، مؤثر است. اثر تلخ و گزنده مصیبت عظیم در شدیدترین حالت خود، منجر به حالت «عزاداری» آن هم در شکل های مختلف می گردد؛ که خود سرآغاز ظهور آثار فردی و اجتماعی مصیبت عظیم است. [ صفحه ۷۱ ] یک چهره مصیبت عظیم، مطلوب و سازنده و چهره دیگرش، گزنده و غم انگیز است. چهره شیرین، مطلوب و سازنده مصیبت عظیم به دلیل آثار مثبت فردی و اجتماعی آن است که در ذیل به طور مختصر به بیان آن می پردازیم.

### اثر فردی مصیبت عظیم

#### اشاره

«اثر فردی» مصیبت عظیم، مربوط به شخص مصیبت زده و مظلوم است. جهاد و شهادت؛ زندان و اسارت؛ تحمل شکنجه؛ گرسنگی و تشنگی؛ تحقیر شدن و مورد تهمت قرار گرفتن و در راه خدا برای انسان مقام و شرافت است. به طور کلی تحمل هر نوع سختی و مصیبت در راه خدا سازنده ی روح و عامل تکامل و نیز مایه سعادت دنیا و

آخرت انسان است. فداکاری به خاطر معشوق و معبود حقیقی، و نیز تحمل سختی‌ها برای او، مهمترین راه اثبات و اظهار عشق و ایمان حقیقی است. چون بحث درباره اثر فردی مصیبت عظیم به دلیل اهمیت موضوع و گستردگی آن مجال بیشتر و ویژه‌ای می‌طلبد و نیز با رویکرد این کتاب که تمرکز و تأکید بر جنبه سیاسی و اجتماعی حماسه حسینی می‌باشد، تناسب ندارد. بحث در این باره را به فرصت دیگری موکول می‌کنیم. [۷۵].

### آثار اجتماعی مصیبت عظیم

#### بیدار سازی و الهام بخشی مبارزه با مستکبران

بدون شک «خون» و «مظلومیت» در چهره‌های مختلف، وقتی توأم با «حقانیت» باشد، روح‌های ضعیف را قدرتمند و جان‌های خفته را بیدار [صفحه ۷۲] می‌سازد و آنها را برای مبارزه، با ظالمین و مستکبران به شدت تحریک و تشویق می‌کند و نیز روح آزادی‌خواهی و آزادگی و همچنین روح انتقام از جنایت کاران را به وجود می‌آورد. میزان اثربخشی قدرت‌زایی و تحریک‌کنندگی به عوامل ذیل بستگی دارد:-

ارزش، محبوبیت و آثار وجودی شخص مظلوم و خون ریخته شده؛- میزان تقدس شخص مظلوم و خون ریخته شده؛- شدت و عمق مظلومیت؛- نسبت و رابطه‌ای که مردم با آن شخص مظلوم و خون ریخته شده دارند؛- میزان منفور بودن ظالمین و شناختی که از شخصیت منفی آنها و نیز اهداف و برنامه‌های پلیدشان در تحمیل مصیبت عظیم وجود دارد؛- میزان شناختی که از عوامل پنج‌گانه بالا در بین طرفداران و اولیای دم شخص مظلوم وجود دارد. قدرت و شدت تأثیرگذاری این عوامل گاهی به قدری زیاد است که منجر به یک انقلاب عظیم و سرنگونی حکومت‌های جائر می‌شود. با دقت در این عوامل به این نتیجه می‌رسیم که آنها به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱ - عوامل احساسی و عاطفی، ۲ - عوامل معرفتی و عقلانی توضیح بیشتر درباره این دو دسته و میزان و تأثیر آنها را در مباحث بعدی مطرح خواهیم کرد.

### محدود کردن قدرت طاغوت‌ها و باز کردن فضای آزاد و مناسب...

- محدود کردن قدرت طاغوت‌ها و باز کردن فضای آزاد و مناسب - ولو به طور نسبی - برای فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی، عملی و معنوی فطرت‌گراها و نیز پرورش انسان‌های حقیقی و افراد صالح. این اثر، نتیجه اثر قبلی یعنی قیام و انقلاب علیه طاغوت‌ها و مستکبران می‌باشد. هر قدر عوامل «احساسی و عاطفی» و نیز عوامل «معرفتی [ صفحه ۷۳ ] و عقلانی» قوی‌تر و عمیق‌تر عمل کنند، اثر دوم یعنی محدود شدن قدرت مستکبرین و یا حتی نابود شدن آنها - هر چند در زمان و مکان محدود - بیشتر خواهد بود. به عبارت دیگر، هر چه اثر اول - از آثار اجتماعی مصیبت عظیم - بهتر عمل کند و قوی‌تر باشد، اثر دوم بیشتر ظهور خواهد کرد.

### رشد و کمال

وقتی همه افراد یا جوامع در اثر تأثیر عوامل «احساسی و عاطفی» و نیز «معرفتی و عقلانی» دست به انتقام‌جویی و مبارزه علیه طاغوت‌ها و ظالمین زدند، خود به خود در اثر مقاومت طاغوت‌ها و ظالمین و عکس‌العمل و آنها، به مصایبی از نوع مصیبت عظیم دچار می‌شوند و همین مصائب، موجب رشد و کمال آنها و حرکت در جهت هدف خلقت می‌گردد و به نوبه خود دور جدیدی از آثار فردی و اجتماعی را با قدرت بیشتری ایجاد می‌کند.

### چهره تلخ مصیبت اعظم

چهره تلخ مصیبت اعظم در همه آثاری که از محرومیت جامعه بشری از رهبری و حاکمیت متخصصان معصوم علیهم السلام به وجود آمده، نمایان است. همه جنگ‌ها، ظلم‌ها، فسادها، تباهی‌ها و نکبت‌هایی که دامن جامعه بشری را در طول تاریخ گرفته است، ناشی از مصیبت اعظم بوده و هست. حال پس از آگاهی نسبت به روابط متقابل مصیبت عظیم و اعظم و آثار هر یک از آنها، بهتر می‌توانیم به وظیفه واجب الهی و انسانی خود در قبال هر یک از این دو مصیبت پی ببریم. کشف وظیفه در آن هنگام که با مصیبت عظیم آنها روبرو هستیم خیلی دشوار نیست، بسیار طبیعی و بدیهی است که هر انسانی - نه فقط [ صفحه ۷۴ ] شیعیان - وقتی که نسبت به عزیزترین کسانی که همه جنایت، جسارت و قساوت روا می‌دارند، ابتدایی‌ترین اثری که در وجودش ظاهر می‌شود، سوز دل، تأثر شدید، گریه و ماتم است. به همین دلیل گریه بر سیدالشهداء علیه السلام مخصوص شیعیان آن حضرت نیست و آن حضرت در بین مسیحیان، کلیمیان، پیروان سایر ادیان و مکاتب آسمانی و به طور کلی هر کسی که با حسین علیه السلام و مصائب او آشناست، عزاداران زیادی دارد. این امر شاید در نگاه اول شگفت‌انگیز باشد که برای هیچ کس در جهان به اندازه سیدالشهداء علیه السلام گریه و عزاداری صورت نگرفته است. در هیچ کجای جهان چنین نیست که پیروان مکاتب گوناگون برای رهبر یک مکتب خاص که غیر از مکتب خودشان است، این چنین عزاداری و گریه کنند. ولی اگر کمی در آنچه که تاکنون از جایگاه اهل بیت علیهم السلام و به خصوص سیدالشهداء علیه السلام در نظام وجودی عالم و نیز رابطه وجودی آنها با همه انسان‌ها گفته شده دقت کنیم، به خوبی به علت چنین امر استثنایی و بی‌سابقه‌ای پی خواهیم برد. در وجود همه انسان‌ها پرتویی از نور امام حسین علیه السلام وجود دارد به عبارت دیگر هر کسی با حسین علیه السلام و حماسه او آشنا می‌شود اعم از آنکه مسلمان باشد یا غیر مسلمان، بی‌اختیار محبت او و حزن بر مصیبت او بر وجودش غلبه می‌کند، مگر کسانی که تحت تأثیر محیط آلوده و تبلیغات سوء دشمنان



اهل بیت علیهم السلام قرار گرفته باشند. به دیگر سخن، آنها ناخودآگاه برای حقیقتی که در وجودشان از حسین بن علی علیهما السلام دارند محزون می شوند. آنها همگی برای پدر حقیقی شان عزادار هستند. بنابراین گریه و عزاداری طبیعی ترین عکس العمل در قبال مصیبت عظیم است. اما اینکه چرا عزاداری یک وظیفه شده و به حفظ آن [صفحه ۷۵] سفارش زیادی شده است، سؤالی است که پاسخ آن به طور اجمال در بحث از روابط متقابل مصیبت عظیم و اعظم گفته شده است. از آن جهت که عزاداری در درجه اول به تقویت عوامل «احساسی و عاطفی» و در درجه بعدی به تقویت عوامل «معرفتی و عقلانی» منجر می شود و در نتیجه به ظهور آثار فردی و اجتماعی مصیبت عظیم، و نیز مبارزه با مصیبت اعظم کمک اساسی می کند، بسیار مورد توجه رهبران الهی بوده و هست و جایگاه ویژه و بلندی در دین دارد. به دلیل همین اهمیت به توضیح بیشتری درباره ماهیت عزاداری و کیفیت تأثیرگذاری آن بر عوامل عاطفی و معرفتی می پردازیم.

## عزاداری چیست؟

### اشاره

عزاداری از مقوله یاد و ذکر است. یاد کسی که به مصیبتی دچار شده است و یاد کسی که به علل طبیعی یا غیر طبیعی از قبیل قتل، حادثه و امثال اینها از دنیا رفته است. شکی نیست که انسان موجودی است که طبیعتاً فرمایش کار است و نسبت به چیزهایی که توجه به آنها برایش مفید است، دچار غفلت می شود. در این مواقع یادآوری و تذکر آن چیز انسان را از ابتلا به حوادثی که برایش مضر و هلاک کننده است، نجات می دهد و از آثار خوب توجه به آن چیز مفید، بهره مند می سازد. یک اصل کلی و یکی از قوانین مهم خلقت این است که هر چیزی که برای سعادت دنیا و آخرت انسان مفید،

لازم و ضروری باشد، غفلت از آن انسان را دچار خسران دنیایی و یا آخرتی می کند و به همین دلیل لازم است به هر وسیله‌ی ممکن او را متوجه آن چیز مهم کرد و غفلت او را برطرف ساخت. [ صفحه ۷۶ ]

## دلایل قرآنی لزوم عزاداری

### یاد ایام الله و معنای آن

قرآن کریم موارد متعدد از اموری که توجه به آن برای انسان در مسیر تعالی ضروری و سازنده است، ذکر فرموده است. این امور عبارت است از: خداوند و اسما و صفات او، نعمت‌های الهی، هدف خلقت، آخرت و ابدیت، مرگ، برزخ، قیامت و محاسبه اعمال، بهشت و جهنم، واجبات و محرمات، رهبران الهی و وظایفی که در قبال آنها داریم، شیطان و اعوان و انصار او و خدعه‌ها و فریب‌هایش و امثال این امور. قرآن کریم تصریح کرده است که انسان ممکن است نسبت به این امور دچار غفلت و فراموشی شود و نسبت به ضرورت یادآوری و تذکر به عنوان یک اصل کلی و یک سنت لا یتغیر الهی، تصریح فرموده است. گاهی این یادآوری را خداوند با ایجاد حوادث مختلف در زندگی انسان انجام می دهد. و گاهی از پیامبران الهی خواسته که انسان‌ها را به یاد آن امور مهم و ضروری بیندازند و گاهی از خود انسان‌ها خواسته است که به یاد آن امور مهم بوده و مواظب باشند نسبت به آن امور دچار فراموشی و غفلت نشوند و بلکه بالاتر یکدیگر را به صورت‌های مختلف به یاد آن امور مهم و ضروری بیندازند. به عنوان مثال یکی از چیزهایی که خداوند به انبیاء دستور داده است که مردم را به یاد آن بیندازند «ایام الله» است یعنی روزهای خدا. (و لقد أرسلنا موسیٰ بآیاتنا أن أخرج قومک من الظلمات الی النور و ذکرهم بأیام الله ان فی ذلک لآیات لکل صبار شکور [۷۶] - به راستی که ما موسی را با آیات (معجزه‌های) خویش فرستادیم که (ای موسی) قوم خود

را از تاریکی‌ها [صفحه ۷۷] به سوی نور خارج کن و روزهای خدا را به یاد آنها بیاور که در این کار برای هر صبور و شکرگزاری نشان‌ها (و عبرت) است. بدیهی است که یادآوری ایام الهی خود از مصادیق و روش‌های خارج کردن مردم از ظلمت به سوی نور است. مرحوم علامه طباطبائی درباره «ایام الله» چنین می‌فرماید: «شکی نیست که مراد از «ایام»، ایام مخصوصی است، و نسبت دادن ایام مخصوص به یاد خدا با اینکه همه ایام و همه موجودات از خدا است، حتماً به خاطر حوادثی است که در آن ایام مخصوص به وجود آمده و امر خدای تعالی را ظاهر ساخته است، که در دیگر ایام چنین ظهوری رخ نداده است، پس به طور مسلم مقصود از ایام خدا، آن زمان‌هایی است که امر خدا و آیات وحدانیت و سلطنت او ظاهر شده، و یا ظاهر می‌شود، مانند روز مرگ، که در آن روز سلطنت آخرتی خدا هویدا می‌گردد، و اسباب دنیوی از سببیت و تأثیر می‌افتد، و نیز مانند روز قیامت که هیچ کس برای دیگری مالک چیزی نیست و برای کسی کاری نمی‌تواند بکند، و همه امور، تنها به دست خدا است، و نیز مانند ایامی که قوم نوح و عاد و ثمود در آن ایام به هلاکت رسیده‌اند، چون این گونه ایام؛ ایامی هستند که قهر و غلبه الهی در آن ظاهر گشته، و عزت خدایی، خودنمایی کرده است. ممکن هم هست ایام ظهور رحمت و نعمت الهی، جزء این ایام بوده باشد، البته آن ایامی که نعمتهای الهی آن چنان ظهوری یافته که در دیگر ایام به آن روشنی نبوده است، مانند روزی که حضرت نوح و یارانش از کشتی بیرون آمدند و مشمول سلام و برکات خدا شدند، و روزی که ابراهیم علیه‌السلام از آتش نجات یافت، و امثال اینها؛ زیرا این گونه ایام، مانند ایام مذکور دیگر، در حقیقت نسبتی به غیر خدا نداشته، بلکه ایام خدا و منسوب به اویند، همچنانکه ایام امتهای و اقوام را به آنها نسبت داده، که از آن جمله است ایام عرب، مانند «روزی ذی قار» و «روز فجار» و «روز بغاث» و امثال اینها [۷۷] «سپس حدیثی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کنند که حضرت درباره ایام الله فرمودند: «ایام الله نعمت‌ها و بلاهای خدا است.» [۷۸]. ایام میلاد و یا

شهادت معصومین علیهم السلام قطعا از «ایام الله» است که یادآوری آنها برای سازندگی و خروج انسان از تاریکی به سوی نور لازم و [صفحه ۷۸] سازنده است. عزاداری برای معصومین علیهم السلام نیز از آن جهت که انسان را به یاد آنها و دستورات و خواسته‌هایشان از ما و نیز وظایف ما در قبال آنها و مصایبی که به آنها رسیده، می‌اندازد، از مصادیق «یاد ایام الله» است.

### تعظیم شعائر الهی

نکته دیگر درباره بزرگداشت ایام میلاد و شهادت معصومین علیهم السلام این است که این بزرگداشت‌ها از مصایق تعظیم و بزرگداشت و شعائر الهی است که قرآن کریم ما را امر به آن فرمود و آن را از نتایج تقوای قلب دانسته است. (و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب [۷۹] - کسی که نشانه‌های خدا را بزرگ شمارد، این بزرگداشت نشانه تقوای دل‌هاست.) «شعائر الهی» یعنی هر علامت و هر چیزی که انسان را به یاد خدا می‌اندازد و به سوی او دعوت می‌کند که اهل بیت علیهم السلام از بزرگترین نشانه‌های خداوند هستند و تعظیم آنها، در حقیقت تعظیم خدا است. علامه طباطبایی می‌فرماید: دوستی دوستان خدا و پیروی از آنان، مانند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت او و علما و بزرگان دین و قرآن و اخبار، خلاصه آنچه انسان را به یاد خدا می‌اندازد، در حقیقت دوستی و اخلاص نسبت به خدا است و ابدا شرک نیست. بنابراین تقرب به آنها، تقرب به خدا و تعظیم آنها به تقوا است... زیرا شعائر خدا همان علائمی است که به سوی خدا دعوت می‌کند و در این آیه هیچ گونه قید و شرطی نیست. بلکه مطلق چیزهایی که از آیات و علائم خدا هستند و انسان را به یاد او می‌اندازد، مشمول آن می‌باشد و احترام و تعظیم آنها دلیل بر تقوا است [۸۰]، بنابراین تمام آیاتی که در قرآن مجید مردم را به تقوا دعوت می‌کند، اینا را نیز شامل می‌شود. ولی البته هیچ عاقلی منکر نیست که اعتقاد به استقلال آنها در مقابل خدا و مالک نفع و ضرر و مرگ و

زندگی بودن آنها، موجب می‌شود که از شعائر و آیات الهی بودن، خارج شوند. البته چنین اعتقادی تجاوز به حریم مقدس الوهیت و شرک به خدا است. [۸۱]. [صفحه ۷۹] بنابراین عزاداری برای اهل بیت علیهم‌السلام و اولیای الهی از آن جهت که انسان را به یاد بزرگترین نشانه‌های خداوند [۸۲] می‌اندازد، از مهمترین مصادیق بزرگداشت و تعظیم نشانه‌های خدا و از بزرگترین دلایل تقوای دل است. مجالس عزاداری موجب زنده ماندن یاد اهل بیت علیهم‌السلام و مکتب آنان در دل‌ها است.

### وجوب مودت اهل بیت

تا اینجا دو دلیل قرآنی بر اهمیت و لزوم عزاداری را ذکر کردیم که عبارت بودند از لزوم یاد ایام الله و لزوم تعظیم شعائر الهی، دلیل سومی که بر لزوم عزاداری دلالت می‌کند لزوم مودت نسبت به اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام است. قرآن کریم مودت نسبت به اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام را به عنوان مزد رسالت حضرت از سوی امت بر همه مسلمین واجب ساخته است: (قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربى [۸۳] - بگو من از شما اجر رسالت جز این نخواهم که مودت و محبت مرا در حق خویشاوندان منظور دارید.) بدهی است که عزاداری و اعلام محبت نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام و اعلام انزجار از قاتلین و دشمنان آنان از کمترین مراتب مودت [۸۴] نسبت به آنان است. اما نباید چنین تصور شود که مودت مسلمین نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام و از جمله عزاداری برای آنها چیزی است که آنها به آن احتیاج داشته باشند بلکه این مودت و عزاداری که از کمترین مراتب مودت است، چیزی است که جامعه اسلامی به آن نیاز دارد. خداوند. [صفحه ۸۰] تبارک و تعالی که در قرآن کریم مودت اهل بیت علیهم‌السلام را بر همه مسلمین واجب کرده است، آن را به عنوان یک نیاز حیاتی برای جامعه اسلامی معرفی فرموده است: «قل ما سئلتکم من اجر فهو لکم [۸۵] بگو آنچه که به عنوان اجر از شما خواستم (مودت خاندانم) پس به نفع خودتان است.) مودت اهل

بیت علیهم السلام کلید و عامل سعادت دنیا و آخرت جامعه اسلامی بلکه جامعه جهانی است و مودت آنها یعنی دوستی و پذیرش حاکمیت و سرپرستی متخصصان معصوم که مظاهر و جانشینان خداوند هستند و نیز تلاش برای برقراری مکتب و حاکمیت آنها بر همه مردم جهان. افسوس که اکثر مسلمین در گذشته و حال این آیه شریفه و این دستور خداوند را نادیده گرفتند و اقلیت شیعه نیز بیشتر مودت را در پایین ترین مرتبه اش یعنی محبت معنا کردند و در یاری عملی اهل بیت علیهم السلام کوتاهی کردند و آنها را در برابر دشمنان تنها گذاشته تا یک یک آنها در تنهایی، غربت و مظلومیت به شهادت رسیدند و آخرین آنها بیش از هزار و صد و شصت سال است که به فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام، تنها و آواره و طرد شده است و جامعه اسلامی بلکه جهان بشریت در دوری آنها دچار انواع ظلم، نکبت، مفاسد و غم‌ها شده است. بدیهی است که عزاداری برای اهل بیت علیهم السلام از کمترین وظایفی است که نسبت به دستور صریح قرآن درباره مودت آنها انجام می‌شود. آنچه در اینجا لازم است که بیان شود این است که این سه دلیل قرآنی صرفاً بر لزوم عزاداری دلالت نمی‌کنند بلکه بر لزوم هر نوع بزرگداشتی که به اهل بیت علیهم السلام مربوط شود، از قبیل جشن میلاد یا امامت و ولایت آنها نیز دلالت می‌کند. [ صفحه ۸۱ ]

### معصومین و روشهای مختلف تشویق به عزاداری

#### اشاره

به همین دلیل است که معصومین علیهم السلام به گریه بر خود و اقامه مجالس عزا برای سایر معصومین امر کرده‌اند و خود نیز عملاً با گریه و اقامه مجالس عزا برای یکدیگر اهمیت این امر را نشان می‌دادند و آن را در جامعه اسلامی تثبیت می‌کردند. روش‌هایی

که معصومین علیهم السلام در این کار مهم بکار گرفته‌اند، مختلف بوده است. ما در اینجا به برخی از این روش‌ها اشاره می‌کنیم.

### عزاداری قبل از شهادت

گاهی قبل از آنکه معصومی از دنیا رود و به شهادت برسد، با ذکر زمان، مکان و کیفیت شهادت خویش و یا معصوم دیگر، می‌گریستند و دیگران را نیز به گریه می‌انداختند تا شیعیان را نسبت به اهمیت آن حادثه و وظایفشان در قبال آن آگاه سازند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مناسبت‌های مختلف از قبیل تولد امام حسین علیه السلام و غیره مصائب حضرت را به یاد می‌آورد و برای دیگران نیز نقل می‌کرد. خود می‌گریست و دیگران را نیز می‌گریاند. امیرالمؤمنین و حضرت زهراء علیهما السلام نیز چنین می‌کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به دختر گرامیشان چنین فرمودند: «یا فاطمه! کل عین باکیه یوم القیامه الا عین بکت علی مصاب الحسن فانها ضاحکه مستبشرة بنعیم الجنة [۸۶] - فاطمه جان! روز قیامت هر چشمی گریان است؛ مگر چشمی که در مصیبت و عزای حسین گریسته باشد؛ که آن چشم در قیامت خندان است و به نعمتهای بهشتی مژده داده می‌شود.» [صفحه ۸۲]

### عزاداری پس از شهادت

گاهی با اقامه مجالس عزای عملا به شیعیان درس عزاداری می‌دادند. امام رضا علیه السلام می‌فرمایند: «کان ابی اذا دخل شهر المحرم لا یری ضاحکا و کانت الکتابه تغلب علیه حتی یمضی منه عشره ایام، فاذا کان الیوم العاشر کان ذلک الیوم یوم مصیبه و حزنه و بکائه... [۸۷] - هرگاه ماه محرم فرامی‌رسید، پدرم (موسی بن جعفر علیهما السلام) دیگر خندان دیده نمی‌شد و غم و افسردگی بر او غلبه می‌یافت تا آنکه ده روز از محرم می‌گذشت، روز دهم محرم که می‌شد، آن روز، روز مصیبت و اندوه و گریه پدرم

بود.» و امام صادق علیه السلام می فرمایند: «بکی علی بن الحسین علیهما السلام عشرين سنة و ما وضع بین یدیہ طعام الا بکی [۸۸] - امام زین العابدین علیه السلام بیست سال (به یاد عاشورا) گریست و هرگز طعامی پیش روی او نمی گذاشتند، مگر اینکه گریه می کرد.»

### اختصاص هزینه برای عزاداری

#### اشاره

گاهی با اختصاص بودجه برای عزاداری هم اهمیت آن را می فهمانند و هم به شیعیان برای اختصاص بودجه جهت عزاداری ها و هزینه کردن در این راه بسیار مهم، الگو می دادند. امام صادق علیه السلام می فرمایند: «قال لی ابی: یا جعفر! اوقف لی من مالی کذا و کذا النوادب تندبني عشر سنين بمنی ایام منی [۸۹] - پدرم امام باقر علیه السلام به من فرمودند: ای جعفر! از مال خودم فلان مقدار وقف نوحه خوانان کن که به مدت ده سال در «منا» در ایام حج، بر من نوحه خوانی و سوگواری کنند. [ صفحه ۸۳ ]

### تشویق به عزاداری با ذکر ثواب آن

#### اشاره

گاهی سیاست تشویق را پیش می گرفتند و برای ترغیب مردم ثواب های فراوانی را از طرف خداوند، تضمین می کردند.

### گریستن، گریاندن، حزن و اندوه

امام رضا علیه السلام می فرمایند: «من کان یوم عاشورا یوم مصیبه و حزنه و بکائه جعل الله عزوجل یوم القیامه یوم فرحه و سروره [۹۰] - هر کس که عاشورا، روز مصیبت و اندوه و گریه اش باشد، خداوند روز قیامت را برای او روز شادی و سرور قرار می دهد.» حضرت سجاد علیه السلام می فرمایند: «ایما مؤمن دمعت عیناه لقتل الحسین بن



علی دمعه حتى تسيل على خده و بوأه الله بها في الجنة غرفا [۹۱] - هر مؤمنی که چشمانش برای کشته شدن حسین بن علی علیهما السلام اشکبار شود و اشک بر صورتش جاری گردد، خداوند او را در غرفه‌های بهشتی جای می‌دهد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: من ذکرنا عنده ففاضت عیناه حرم الله وجهه علی النار [۹۲] نزد هر کس که از ما (و مظلومیت ما) یاد شود و چشمانش پر از اشک گردد، خداوند چهره‌اش را بر آتش دوزخ حرام می‌کند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «من دمعت عینه فینا دمعه لدم سفک لنا او حق لنا نقصناه او عرض انتهک لنا او لأحد من شعیتنا بوأه الله تعالی بها فی الجنة حقبا [۹۳] - هر کس که چشمش در راه ما گریان شود، به خاطر خونی که از ما ریخته شده است، یا حقی که از ما [صفحه ۸۴] گرفته‌اند، یا آبرویی که از ما یا یکی از شیعیان ما برده و هتک حرمت کرده‌اند، خدای تعالی به همین سبب، او را در بهشت جاودان، برای ابد جای می‌دهد». و نیز فرمودند: «لکل شیئی ثواب الا الدمعه فینا» [۹۴] هر چیزی پاداش و مزدی دارد، مگر اشکی که برای ما ریخته شود (که چیزی با آن برابری نمی‌کند و مزد بی‌اندازه دارد). و نیز فرمودند: «ما من عین بکت لنا الا نعمت بالنظر الی الکوثر و سقیت منه [۹۵] - هیچ چشمی نیست که برای ما بگرید، مگر اینکه برخوردار از نعمت نگاه به «کوثر» می‌شود و از آن سیراب می‌شود». و نیز فرمودند: «کل الجزع و البكاء مکروه سوی الجزع و البكاء علی الحسین علیه السلام [۹۶] - هر نالیدن و گریه‌ای مکروه است، مگر ناله و گریه بر حسین علیه السلام». و نیز فرمودند: «نفس المهموم لظلمنا تسبیح [۹۷] نفس کسی که به خاطر مظلومیت ما غمگین شود، تسبیح است». امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «فعلی مثل الحسین فلیبک الباکون فان البكاء علیه یحط الذنوب العظام [۹۸] - گریه کنندگان باید بر کسی همچون حسین علیه السلام گریه کنند، چرا که گریستن برای او، گناهان بزرگ را فرومی‌ریزد». و نیز فرمودند: «یابن شیب! ان بکیت علی الحسین علیه السلام حتی تصیر دموعک علی خدیک [صفحه ۸۵] غفر الله لک کل ذنب اذنبته صغیرا کان او کبیرا قلیلا کان او کثیرا

[۹۹] - ای پسر شیب! اگر بر حسین علیه السلام آن قدر گریه کنی که اشکهایت بر چهره ات جاری شود، خداوند همه گناهانت را که مرتکب شده ای می آمرزد؛ کوچک باشد یا بزرگ، کم باشد یا زیاد».

### سرودن شعر در رثاء و مظلومیت و یا فضایل اهل بیت

امام صادق علیه السلام می فرماید: «ما من احد قال فی الحسین شعرا فبکی و ابکی به الا اوجب الله له الجنة و غفر له [۱۰۰] - هیچ کس نیست که درباره حسین علیه السلام شعری بسراید و بگرید و با آن بگریاند مگر آنکه خداوند، بهشت را بر او واجب می کند و او را می آمرزد». و همچنین می فرماید: «من قال فینا بیت شعر بنی الله له بیتا فی الجنة [۱۰۱] - هر کس در راه ما و برای ما یک بیت شعر بسراید، خداوند برای او خانه ای در بهشت، بنا می کند». و همچنین می فرماید: «یا دعبل! احب ان تشدنی شعرا فان هذه الأيام ایام حزن کانت علینا اهل البیت علیهم السلام [۱۰۲] - ای دعبل! دوست دارم که برایم شعری بسرایی و بخوانی، چرا که این روزها (ایام عاشورا) روز اندوه و غمی است که بر ما خاندان رفته است».

### دستور به برپایی مجالس بزرگداشت اهل بیت

امام رضا علیه السلام فرمودند: «من جلس مجلسا یحیی فیہ امرنا لم یمت قلبه یوم تموت القلوب [۱۰۳] - هر کس در مجلسی بنشیند که در آن، امر (و خط و مرام) ما احیاء می شود، دلش در روزی که دلها می میرند، نمی میرد». [صفحه ۸۶] و ابوهارون مکفوف می گوید: «دخلت علی ابی عبدالله علیه السلام فقال لی: انشدنی، فأنشدته فقال: لا، کما تشدون و کما ترثیه عند قبره... [۱۰۴] - خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم. امام به من فرمودند: برایم شعر بخوان پس برایش اشعاری خواندم. فرمودند: اینطور نه، همان طور که (برای خودتان) شعر خوانی می کنید و همان گونه که نزد قبر حضرت

سیدالهداء مرثیه می خوانی». همان طور که ملاحظه می فرمایید امام صادق علیه السلام دوست داشت که برای او به همان شیوه نوحه خوانی سنتی، شعر بخوانند و این چیزی است و که با ذائقه و روح مردم مناسب تر است. امام باقر علیه السلام نسبت به کسانی که در روز عاشورا نمی توانند به زیارت آن حضرت بروند، این گونه دستور عزاداری دادند و فرمودند: «ثم لیندب الحسین و یبکیه و یأمر من فی داره بالبکاء علیه و یقیم فی داره مصیبتیه باظهار الجزع علیه و یتلاقون بالبکاء بعضهم بعضا فی البیوت و لیعز بعضهم بعضا بمصاب الحسین علیه السلام [۱۰۵] - بر حسین علیه السلام ندبه و عزاداری و گریه کند و به اهل خانه خود دستور دهد که بر او بگریند و در خانه اش با اظهار گریه و ناله بر حسین علیه السلام مراسم عزاداری برپا کند و یکدیگر را با گریه و تعزیت و تسلیت گویی در سوگ حسین علیه السلام در خانه هایشان ملاقات کنند». امام صادق علیه السلام فرمودند: «تراوروا و تلاقوا و تذاکروا و احووا امرنا [۱۰۶] به زیارت و دیدار یکدیگر بروید، با هم به سخن و مذاکره بنشینید و امر ما را (کنایه از حکومت و رهبری) زنده کنید». [صفحه ۸۷] امام صادق علیه السلام از فضیل پرسیدند: «تجلسون و تحدثون؟ قلت: نعم، قال: ان تلک المجالس احبها فأحووا امرنا، فرحم الله من احيى امرنا [۱۰۷] - آیا (دور هم) می نشینید و حدیث و سخن می گوید؟ گفتم: آری. فرمودند: اینگونه مجالس را دوست دارم، پس امر (امامت) ما را زنده بدارید. خدای رحمت کند کسی را که امر و راه ما را احیا کند». گفتیم که عزاداری و بزرگداشت اولیای دین از مهمترین و بزرگترین مصادیق تعظیم شعائر الهی (بزرگداشت نشانه های خدا) است که بنابر فرمایش قرآن کریم خود از نشانه های تقوای دل است. (و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب [۱۰۸] هر کس نشانه های خدا را تعظیم کند، اینکار از تقوای دل هاست) مرحوم علامه طباطبایی در ذیل این آیه شریفه در بیان اینکه چرا بزرگداشت نشانه های خدا دلیل تقوای دل ها است، چنین می فرمایند: «اضافه تقوا به قلوب اشاره است به اینکه حقیقت تقوا، و احتراز و اجتناب از غضب خدای تعالی، و پرهیز از

محارم او، امری است معنوی، که قائم است به دل‌ها، و منظور از قلب، و دل، نفوس است. پس تقوا قائم به اعمال که عبارت است از حرکات و سکانات بدنی نیست، چون حرکات و سکانات در اطاعت و معصیت مشترک است، مثلاً دست زدن، و لمس کردن بدن جنس مخالف، در نکاح و زنا؛ و همچنین بی‌جان کردن در جنایت و قصاص؛ و نیز نماز برای خدا و برای ریا؛ و امثال اینها از نظر اسکلت ظاهری یکی است، پس اگر یکی حلال و دیگری حرام، یکی زشت و دیگری معروف است به خاطر همان امر معنوی دورنی و تقوای قلبی است، نه خود عمل و نه عناوینی که از افعال انتزاع می‌شود؛ مانند احسان و اطاعت و نحو آن» [۱۰۹].

### بیان ثواب و فضیلت زیارت قبور اهل بیت و سایر اولیای الهی

امام باقر علیه السلام می‌فرمایند: «لو يعلم الناس ما فی زیارة قبر الحسین من الفضل لماتوا شوقاً» [۱۱۰] - اگر مردم [صفحه ۸۸] می‌دانستند که چه فضیلتی در زیارت قبر حسین است، از شوق زیارت می‌مردند. امام صادق علیه السلام: «ان ایام زائری الحسین بن علی لا تعد من آجالهم» [۱۱۱] - همانا زمانی که زائران صرف زیارت حسین بن علی علیهما السلام می‌کنند از مدت عمرشان محسوب نمی‌شود. از امام صادق علیه السلام درباره کسی که زیارت امام حسین علیه السلام را ترک کند با آنکه توانایی زیارت را داشته باشد، سؤال شد، فرمودند: «انه قد عرق رسول الله صلی الله علیه و آله و عقنا و استخف بأمر هو له» [۱۱۲] همانا چنین شخصی نافرمانی رسول خدا و و ما اهل بیت را کرده است و دستوری را کوچک شمرد که توانایی انجامش را داشته است. امام صادق علیه السلام فرمودند: «ان فاطمة بنت محمد تحضر زوار قبر ابنها الحسین فتستغفر لهم» [۱۱۳] - همانا فاطمه دختر پیامبر بر زیارت کنندگان قبر پسرش حسین عنایت دارد و برای آنها طلب آمرزش می‌کند. و نیز فرمودند: «من اتی الحسین عارفاً بحقه کتبه الله عزوجل و فی اعلی علیین» [۱۱۴] - هر کس که به زیارت حسین رود در حالی که به

حقش شناخت دارد، خداوند نام او را در اعلیٰ علین ثبت می‌کند. امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «من زار قبر ابی عبدالله بشط الفرات کمن زار الله فوق عرشه [۱۱۵] - هر کس قبر امام حسین علیه السلام را در کنار شط فرات زیارت کند، مانند کسی است که خدا را فوق عرش او زیارت کرده است». [صفحه ۸۹] امام صادق علیه السلام فرمودند: «زوروا قبر الحسین و لا تجفوه فانه سید شباب اهل الجنة عن الخلق و سید شباب الشهداء [۱۱۶] - زیارت کنید قبر حسین را و به او جفا نکنید. به درستی که او آقای جوانان اهل بهشت و جوانان شهید است». و نیز فرمودند: «السجود علی تربة الحسین یخرق الحجب السبع [۱۱۷] سجده بر تربت حسین علیه السلام حجاب های هفت گانه را پاره می‌کند». و نیز فرمودند: «من بات عند قبر الحسین ليله عاشورا لقی الله يوم القيامة ملحظا بدمه كأنما قتل معه في عرصة كربلاء [۱۱۸] - هر کس که شب عاشورا در کنار مرقد حسین سحر کند، روز قیامت خداوند را در حالی ملاقات کند که آغشته به خونش باشد، مانند کسی که در میدان کربلا و در کنار حسین کشته شده باشد.» - دعا در حق شیعیانی که به بزرگداشت اهل بیت علیهم السلام و زیارت قبور آنها اهمیت می‌دادند: امام صادق علیه السلام فرمودند: «الحمد لله الذي جعل في الناس من يفد الينا و يمدحنا و يرثي لنا [۱۱۹] - خدا را سپاس که در میان مردم، کسانی را قرار داد که به سوی ما می‌آیند و بر ما وارد می‌شوند و ما را مدح و مرثیه می‌گویند». امام صادق علیه السلام، به «مسمع» که از سوگواران و گریه‌کنندگان بر عزای حسینی بود، فرمودند: «رحم الله دمعتك، أما انك من الذين يعدون من اهل الجزع لنا و الذين يفرحون [صفحه ۹۰] لفرحنا و يحزنون لحزننا، أما انك ستري عند موتك حضور آبائي لك... [۱۲۰] - خدای، اشک تو را مورد رحمت قرار دهد. آگاه باش، تو از آنانی که از دلسوختگان ما به شمار می‌آیند، و از آنانی که با شادی ما شاد می‌شوند و با اندوه ما غمگین می‌گردند. آگاه باش! تو هنگام مرگ، شاهد حضور پدارنم بر بالین خویش خواهی بود...». امام صادق علیه السلام در مناجات خود بعد از نماز چنین می‌فرماید: ای

کسی که ما را به کرامت خود ویژه گردانیدی و به ما وعده شفاعت داده‌ای... من و برادران من و زائران قبر پدرم حسین بن علی علیهما السلام را بیامرز... بار خدایا! دشمنان ما از رفتن اینان به زیارت خرده گرفتند. اما این خرده گیری‌ها، علی‌رغم میل دشمنان، آنان را از برخاستن و آمدن به سوی ما باز نداشت. پس، این چهره‌های آفتاب سوخته را و این گونه‌هایی را که بر قبر پدرم ابی‌عبدالله به خاک مالیده می‌شود و این چشمهایی را که از سر دلسوزی برای ما اشکهایشان سرازیر می‌گردد و این دل‌هایی را که در غم مصیبت ما بی‌تاب و سوزان است و این ناله و شیون‌هایی را که برای ما می‌شود، مشمول رحمت خویش بفرما. بار خدایا! من این جانها و این پیکرها را به تو می‌سپارم تا در آن روز تشنگی از حوض (کوثر) سیرابشان کنی. [۱۲۱]. از مجموع آنچه درباره عزاداری گفته شد، نتایجی به دست می‌آید که آنها را به اختصار شرح خواهیم داد. [صفحه ۹۱] ۱ - هیچ، عاملی به اندازه مجالس عزاداری و بزرگداشت معصومین علیهم السلام، عوامل «عاطفی» و «معرفتی» را که معلول مصیبت عظیم هستند، تقویت نمی‌کند و گسترش نمی‌دهد. عزاداری بهترین، مهمترین و قوی‌ترین وسیله برای زنده نگه داشتن دین حق و برقراری پیوند مردم با رهبران الهی است. به طوری که هیچ جایگزینی که بتواند جای آن را از نظر قدرت و گستردگی شعاع تأثیر بگیرد، وجود ندارد. به همین دلیل رهبران الهی حتی قبل از شهادت خود با ذکر حوادثی که در آینده اتفاق می‌افتد و خبر دادن از مصایبی که بعدها بر آنان وارد می‌شود، اقدام به عزاداری می‌کردند، تا با وقوع حوادث، مردم در عزاداری کوتاهی نکنند و در نتیجه آثار «عاطفی» و «معرفتی» ایجاد و گسترش یابد. ذکر مصائب امام حسین علیه السلام به وسیله معصومین قبل از ایشان، اختصاص هزینه برای عزاداری و گریه بعد از شهادتشان و نیز سفارش امام رضا علیه السلام به گریه بر او هنگام خروج از مدینه و حرکت به سوی ایران، همه به همین قصد انجام شده است. ۲ - عزاداری معصومین علیهم السلام برای شهادت و مظلومیت پدران طاهری نشان علیه السلام آموزش و اقدامی عملی برای زنده

نگه داشتن عزاداری و در نتیجه آثار مهم آن است. ۳- هزینه کردن برای اقامه مجالس عزا و بزرگداشت معصومین علیهم السلام از بهترین و ماندنی‌ترین کارها است. ۴- رمز عظمت عزاداری و قدرت شگرفش که آن را به یک وسیله بی نظیر برای احیای دین تبدیل کرده است، وجود عنصر «عاطفه و احساس» در آن است. وجود کلماتی از قبیل، گریه، مصیبت، حزن، مظلومیت، غم، [صفحه ۹۲] عزا، در کلام معصومین علیهم السلام همه حکایت از جایگاه بلند و قدرتمند عوامل عاطفی و احساسی در سازندگی انسان دارد. اینکه امام صادق علیه السلام به «ابوهارون» می‌فرماید به همان شکل سنتی شعر بخوانید، نشان می‌دهد که صوت حزین، نوا و آهنگ تأثیری دارد که صرف خواندن شعر به طور معمولی ندارد. یعنی محتوا فقط کافی نیست؛ بلکه قالب و ظرف نیز مهم است. به عبارت دیگر قالب و ظرف باید بتواند بار احساسی و عاطفی ایجاد کند تا قلب انسان تأثیر پذیرد. ۵- ابزار شعر آن هم با نوا و آهنگ مخصوص، عنصر انحصاری در عزاداری نیست. بلکه هر وسیله مشروع و معقولی که محتوا را بهتر به دل‌ها برساند و مظلومیت و جایگاه اهل بیت علیهم السلام را بهتر نشان دهد، می‌تواند در عزاداری شرکت کند. عنصر هنر در تمامی صورت‌های مشروع و معقول آن از قبیل نقاشی، موسیقی، نمایش و... نقش اساسی در بقای یک مکتب دارد. ۶- از آنجا که عزاداری به علت آثار بزرگش یک وسیله کلیدی و اصلی و غیرقابل جایگزین در احیای دین و پیشرفت آن می‌باشد، و ارزش آن فوق تصور و محاسبه است، ثواب‌های بسیار زیادی برای آن ذکر شده است. ذکر این همه ثواب و پاداش برای چنین وسیله بی نظیری که «حیات مکتب» وابسته به آن است، عجیب و دور از انتظار نیست بلکه بسیار معقول و منطقی است. توضیح اینکه اعمال یک انسان گاهی از آن جهت که تأثیری مثبت در روح و نظام وجودی خودش دارد، دارای ارزش و ثواب است. بدیهی است میزان ثواب اعمال بستگی به میزان تأثیری دارد که بر روی شخص می‌گذارد و نیز میزان تغییری است که در شخص ایجاد می‌کند و گاهی از [صفحه ۹۳] جهت نوع تأثیری که

در مجموع نظام انسانی و اجتماع دارد، دارای اجر و ثواب می‌باشد. عزاداری، هم از جهت نوع سازندگی فردی دارای ثواب است و هم از جهت تأثیری که در نظام اجتماعی دارد، ارزش مستقل و ویژه‌ای دارد. به همین دلیل حتی اگر یک غیر شیعه و یا یک غیر مسلمان نیز در عزاداری سیدالشهدا علیه‌السلام شرکت کند و یا برای مظلومیت آقا اشکی بریزد، از آن جهت که این اشک و آن شرکت در مجلس، به رونق «عامل حیات دین حق» کمک نموده است. دارای ثواب و ارزش مستقلی است و پاداش آن به صورت رفع حوائج دنیایی و در بسیاری از موارد به صورت هدایت، توبه و ایمان؛ به گریه کننده بازمی‌گردد. زیرا چنین گریه و کششی در واقع حاکی از نوعی سنخیت در عین عدم شناخت علمی (و نه قلبی) نسبت به ساحت مقدس امام حسین علیه‌السلام می‌باشد، که در پاره‌ای از موارد منجر به توبه و نجات از کفر و هدایت به ایمان می‌گردد. نمونه بارز این حالت، هزاران مورد از عزادارهای عزیزان مسیحی، کلیمی و غیره در سراسر جهان می‌باشد که منجر به شفای مریضان لاعلاج، حل معضلات بزرگ زندگی و یا هدایت آنها گردیده است و ما در ایران صدها نمونه از این آثار را در خانواده‌های محترم مسیحی و کلیمی دیده‌ایم. گریه بر امام حسین علیه‌السلام، گریه بر حقیقت انسانیت و گریه بر خلیفه خداوند و مظهر تمامی اسما و صفات حق تعالی است و در حقیقت نوعی بازگشت به اصل خویش و حقیقت الهی خویش است و از این جهت مانند توبه‌ای بزرگ است که یک قطره از آن اشک، دریا‌های عظیمی از جهنم را خاموش می‌کند و موجب نجات و بازگشت انسان می‌شود. [صفحه ۹۴]

### نظر علامه طباطبائی درباره ثواب عزاداری

مرحوم علامه طباطبائی که خود بسیار اهل گریه و عزاداری بودند در پاسخ به این سؤال که چگونه طبق فرمایش امام صادق علیه‌السلام یک قطره از اشک عزادار آتش جهنم را فرومی‌نشانند، [۱۲۲] می‌فرمایند: «چه مانعی دارد که قطره اشکی به اذن و خواست



خدا، آتش جهنم را خاموش گرداند، در واقع قطره اشک نظیر توبه است که باعث آمرزش گناه و محو آثار و از بین بردن عذاب می‌شود، و نیز در نقطه مقابل آن کفر، باعث حبط و نابودی حسنات و نعمت‌های بهشتی و سبب افروختن آتشی می‌گردد». [۱۲۳].

### دفع یک توهم (گریه توجیه کننده گناه نیست)

با توضیحی که داده شد، این توهم که گریه بر امام حسین علیه‌السلام عامل توجیه و تکیه‌گاهی برای گناهان است، نیز بر طرف می‌شود. بعضی گمان کرده‌اند که صرف گریه بر امام حسین علیه‌السلام آنها را از عمل خالصانه و تقوایی نیاز می‌کند و اگر هر عملی انجام دادند، و هر رذیلت اخلاقی داشته باشند، دیگر اهمیتی ندارد و همین که اهل گریه بر امام حسین علیه‌السلام باشند، اهل نجات هستند. در این باره به دلیل اهمیت بیش از اندازه این موضوع به ذکر دو نکته مهم ناگزیریم: الف - آثار گریه: گریه بر سیدالشهدا علیه‌السلام دارای آثاری است که رمز چنین ثواب‌هایی را باید در این آثار جستجو کرد. این آثار عبارت است از: ۱ - گریه بر حضرت از آن جهت که نشانه نوعی محبت به حضرت و تنفر نسبت به ظلمی که بر ایشان شده است و همچنین تنفر از دشمنان حضرت است، موجب می‌شود که در وجود عزادار نوعی پیوند قلبی و [صفحه ۹۵] سنخیت با وجود مقدس آن حضرت ایجاد شود که این پیوند به نوبه خود محبت به ایشان را افزایش می‌دهد. ۲ - گریه بر حضرت در مرحله بعد و بالاتر، روح ظلم‌ستیزی و تنفر از دشمنان حضرت و طاغوت‌ها را افزایش می‌دهد و موجب می‌شود که عزادار از اعمال و اخلاق زشت آنها و پیروانشان و انحرافات که به آن دچار هستند، دوری گزیند. او به طور فطری و از درون خود این حقیقت را درک می‌کند که رفتار و اخلاق منحرفین با آنچه که مورد رضای معصومین علیهم‌السلام است فاصله زیادی دارد و چون می‌داند که آنها برای مبارزه با ظلم و فساد در اخلاق، اعمال و عقاید به شهادت

رسیده‌اند، سعی می‌کند خود را از منحرفین دور و به خلق و خوی اهل بیت علیهم‌السلام نزدیک کند. ۳ - گریه بر سیدالشهدا موجب سنخیت و شباهت با اهل بیت علیهم‌السلام می‌شود و اینکه عزادار مورد پسند و رضای خدا و اهل بیت علیهم‌السلام قرار گیرد، به الگوگیری از زندگی آنها می‌پردازد و در سایه این الگوگیری به خودسازی، و سازندگی‌های زیادی دست می‌زند. بنابراین گریه بر حضرات معصومین علیهم‌السلام صرف یک عمل احساسی و عاطفی نیست. بلکه یک روند عاطفی و معرفتی است که مرحله به مرحله، و قدم به قدم، عزادار را از مرتبه اول به مراتب بالاتر راهنمایی می‌کند. به عبارت دیگر عزاداری یک سیر و سلوک و یک مکتب انسان‌سازی است. ب - تبعیت و تقوا، لازمه محبت: گریه بر اهل بیت علیهم‌السلام زمانی سازندگی و اثر خواهد داشت و انسان را نجات خواهد داد که شخص در درون خویش تصمیم و علاقه به خوب بودن و پاک شدن داشته باشد و از طرف دیگر اصرار بر گناهان و مخالفت و با امر خدا نداشته باشد. ولی اگر [صفحه ۹۶] در درون خود هیچ علاقه و تصمیمی به خوب بودن و پاک شدن و پاک ماندن نداشته باشد، و همچنان بر گناهانش اصرار داشته باشد و مخالفت با امر خدا را همچنان ادامه دهد، نه تنها با این گریه‌ها و سایر عبادات نجات پیدا نمی‌کند، بلکه دچار قساوت قلب بیشتر و دوری از خدا و اهل بیت علیهم‌السلام خواهد شد. چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره نماز که به تعبیر قرآن کریم انسان را از فحشا و منکرات باز می‌دارد، [۱۲۴] چنین فرمودند: «من لم تنهه صلاته عن الفحشاء و المنکر لم یزد من الله الا بعدا» [۱۲۵] - هر کس که نمازش او را از کار زشت و ناپسند باز ندارد، جز بر دوری او از خدا افزوده نشود». قرآن کریم پذیرش توبه از سوی خداوند را تنها شامل کسانی می‌داند که به دلیل جهالت - نه از روی آگاهی و با اصرار - مرتکب گناهی شده‌اند و پس از آگاهی، خیلی زود منصرف شده و توبه کنند: (و لیست التوبه للذین یعملون السيئات حتی اذا حضر احدهم الموت قال انی تبت الآن و للذین یموتون و هم کفار اولئک اعتدنا لم

عذابا الیما [۱۲۶] - کسی که به اعمال زشت تمام عمرش اشتغال ورزد تا آن گاه که به یقین مشاهده مرگ کند در آن ساعت پشیمان شود و گوید: اکنون توبه کردم، توبه چنین کس پذیرفته نخواهد شد چنانکه هر کس به حال کفر بمیرد توبه‌اش قبول نشود، بر این گروه عذابی بس دردناک مهیا ساختیم). قرآن کریم همچنین مغفرت الهی را شامل کسانی می‌داند که هرگاه مرتکب کاری زشت شوند یا به خود ستمی کنند، ضمن یاد خدا و طلب آمرزش، اصرار بر انجام گناه نداشته باشند. [صفحه ۹۷] (والذین اذا فعلوا فاحشۃ او ظلموا انفسهم ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم و من یغفر الذنوب الا الله و لم یصروا علی ما فعلوا و هم یعلمون [۱۲۷] - نیکان آنها هستند که هرگاه کار ناشایسته‌ای از ایشان سرزند یا ظمی به نفس خویش کنند، خدا را به یاد آرند و از گناه خود به درگاه خدا توبه و استغفار کنند. که جز خدا هیچکس نمی‌تواند گناه خلق را بیامرزد و آنها هستند که اصرار در کار زشت نکنند در حالی که به زشتی معصیت آگاهند) امام باقر علیه السلام درباره این فرمایش قرآن کریم و معنی اصرار بر گناه می‌فرماید: «الاصرار ان یذنب العبد و لا یتغفر و لا یحدث نفسه بالتوبه [۱۲۸] - اصرار بر گناه این است که بنده گناه کند و آمرزش نطلبد و در فکر به هم نباشد». امام صادق علیه السلام نیز در این باره می‌فرماید: «الاصرار امن و لا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون [۱۲۹] - اصرار بر گناه - به معنای ایمن - دانستن خود از عذاب خدا است و کسی جز زیانکاران، خود را از مکر خداوند ایمن ندارد.» امام علی علیه السلام چنین می‌فرماید: «اعظم الذنوب عند الله ذنب اصر علیه عامله [۱۳۰] - بزرگترین گناه نزد خدا، گناهی است که مرتکبش بر آن اصرار کند». بنابراین گریه بر اهل بیت علیهم السلام هرگز موجب توجیه گناهان و اصرار بر آنها نیست. چگونه چنین باشد در حالی که سیدالشهدا علیه السلام برای مبارزه با گناهان و منکرات قیام نمودند. گریه بر سیدالشهداء علیه السلام با آن همه ثواب و نیز هر عمل صالح و عبادت [صفحه ۹۸] دیگری، اگر موجب غرور انسان و تکیه گاهی برای گناهان شود، فایده و اثر خود را از دست خواهد

داد. زیرا گریه و عبادت و عمل صالح برای پاک شدن و تقرب به خدا است نه وسیله‌ای برای توجیه معصیت و مخالفت با اوامر او. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «یا بن مسعود، لا تغترن بالله، و لا تغترن بصلاحک و علمک و عملک و برک و عبادتک [۱۳۱] - ای پسر مسعود، به خدا مغرور مشو و به پاکی و علم و عمل و نیکی و عبادت خود، فریفته نشو. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «ان من الغرۃ بالله ان یصر العبد علی المعصیۃ و یتمنی علی الله المغفرۃ [۱۳۲] - پافشاری کردن بنده در معصیت و آرزوی آمرزش داشتن از خدا، مغرور شدن به خدا است». کسی که به صرف شرکت در عزاداری به شفاعت امام حسین علیه السلام مغرور می‌شود و با طمع و تکیه بر محبت و شفاعت آن حضرت نسبت به واجبات الهی و شرعی سستی و بی‌توجهی می‌کند و با تکیه بر همین محبت و شفاعت خیالی، به راحتی مرتکب محرمات شرعی می‌شود، نه امام حسین علیه السلام را شناخته است و نه حقیقت محبت و شفاعت را. زیرا شفاعت در آخرت بی‌ارتباط و گسسته از شفاعت در دنیا نیست. کسی که در دنیا محبت او شفیع او نشود و او را از جهنم گناه و آلودگی نجات ندهد، در حقیقت محبت واقعی نداشته است. محبتی که قدرت دور نگه داشتن انسان را از گناهان در دنیا ندارد، در آخرت نیز قدرت نجات انسان را از جهنم ندارد. محبتی که انسان را در مقابل معشوق قرار دهد و او را وادار به [صفحه ۹۹] معصیت و مخالفت با معشوق کند، خیالی باطل و دروغی بیش نیست. امام حسین علیه السلام همه‌ی ارزش و عظمت و خود را از عبودیت و اجرای فرامین الهی دارد و هدف از قیام خود را امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با باطل معرفی می‌کند. این نوع برداشت‌های غلط و افراطی از عزاداری و ثواب آن و نیز ثواب یک سلسله اعمال و اذکار، ناشی از مطالعات سطحی و نیز آموزش‌های غلط مبلغین کم‌سواد و سطحی‌نگر است که دچار عوام‌زدگی بوده و برای بازار گرمی چنین مطالبی را به اذهان مخاطبین خود القا می‌کنند. چنین مبلغینی مورد مذمت اهل بیت علیهم السلام بوده‌اند و اهل بیت علیهم السلام همیشه آنها را از چند چیز منع کرده‌اند از

جمله: زیاده روی در گفتن ثواب اعمال، کیفیت غلط شفاعت اهل بیت علیهم السلام و مغرور کردن مردم به اهل بیت علیهم السلام و نیز شجاعت دادن به آنها در گناهان با تکیه بر شفاعت و محبت اهل بیت علیهم السلام. امام سجاد علیه السلام در این باره می فرماید: «حدثوا الناس بما يعرفون و لا تحملوهم ما لا یطیقون فتغرونهم بنا [۱۳۳] - با مردم بر اساس - فهم - و شناختشان سخن بگویید و بر آنها آنچه را تحمل - فهم - آن را ندارند، تحمیل نکنید تا بدین وسیله آنها را به ما مغرور کنید». امام باقر علیه السلام می فرماید: «والله، ما معنا من الله براءه، و لا بیننا و بین الله قرابه، و لا لنا علی الله حجه، و لا نتقرب الی الله الا بالطعاعه، فمن كان منكم مطيعا لله تنفعه ولايتنا، و من كان منكم عاصيا لله لم تنفعه ولايتنا. ويحكم لا تغتروا! ويحكم لا تغتروا! [۱۳۴] - به خدا قسم ما از جانب خدا برائتی نداریم و میان ما و خداوند خویشاوندی نیست. ما را بر خداوند حجتی نیست و جز با طاعت به خدا نزدیک نمی شویم. پس هر کس از [صفحه ۱۰۰] شما مطیع خداوند باشد، ولایت ما به سودش خواهد بود و هر کس از شما نافرمانی کند: ولایت ما سودی برایش ندارد. وای بر شما، فریب نخورید! وای بر شما، فریب نخورید!» وجود مقدس امام زمان علیه السلام این گونه شیعیان را از گناه پرهیز می دهند: «فیما ورد عنه الی الشیخ المفید: فلیعمل کل امرء منکم بما یقرب به من محبتنا و لینجنب ما یدنیه من کراهتنا و سخطنا، فان امرنا بغتة فجأة حین لا تنفعه توبه و لا ینجیه من عقابنا ندم علی حوبه [۱۳۵] - هر یک از شما باید کاری کند که وی را به محبت و دوستی ما نزدیک می نماید؛ و از آنچه که خوش آیند ما نبوده و باعث کراهت و خشم ما است، دوری گزیند، زیرا امر ما ناگهان فرامی رسد، در هنگامی که توبه و بازگشت برای او سودی ندارد و پشیمانی او از گناه، از کیفر ما نجاتش نمی بخشد.» وجود مقدس سیدالشهداء علیه السلام محبت بدون تبعیت را قبول ندارد و در یکی از نورانی ترین فرمایشاتشان چنین می فرماید: «هر کس ما را دوست بدارد از ما اهل بیت به شمار می آید» آنها که شنیدند با تعجب پرسیدند: از شما به شمار می آید؟! فرمودند: «آری از

ما اهل بیت به شمار می آید» و سه بار این جمله را تکرار کردند. سپس فرمودند: «مگر این سخن ابراهیم خلیل - در قرآن - را نشنیده اید که فرمودند: «هر کس مرا تبعیت کند پس او از من است [۱۳۶]» [۱۳۷] بنابراین محبت از نظر سیدالشهدا علیه السلام همان تبعیت است. محب حقیقی در دنیا تابع و پیرو اهل بیت علیهم السلام و در آخرت نیز پشت سر اهل بیت علیهم السلام وارد بهشت می شود همان طور که امام متقین چنین می فرمایند: [صفحه ۱۰۱] «اخبرنی رسول الله صلی الله علیه و آله: ان اول من یدخل الجنة انا و فاطمة و الحسن و الحسين. قلت یا رسول الله فمحبونا؟ قال: من وارثکم [۱۳۸] - علی علیه السلام فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من خبر داد که: اولین کسانی که داخل بهشت می شود من و فاطمه و حسن و حسین هستیم. گفتم یا رسول الله پس دوستداران ما چه می شود؟ فرمودند: بعد از شما - وارد بهشت می شوند». و نیز فرمودند: «أنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله و معی عترتی و سبطی علی الحوض، فمن أرادنا فلیأخذ بقولنا، و لیعمل عملنا - من همراه رسول الله هستم و خاندان و نوادگانم همراه من در کنار حوض کوثر هستیم پس هر کس ما را می خواهد باید گفته ی ما را بپذیرد و به کردار ما رفتار کند.» بنابراین ثواب هایی از قبیل آمرزش همه گناهان صغیره و کبیره و نیز خاموش شدن جهنم با قطره ای از اشک و... شامل کسی که اهل گناه است و بر انجام آن اصرار دارد و قصد پاک شدن و توبه هم ندارد، نمی شود. به همین دلیل است که در پاره ای از روایات، این آثار و ثواب ها را برای شخص مؤمن ذکر کرده اند. چنانکه روایت آن از قول امام سجاد علیه السلام گذشت که فرمودند: «ایما مؤمن دمعت عیناه لقتل الحسین بن علی دمعته حتی تسیل علی خده بوأه الله بها فی الجنة غرفا [۱۳۹] - هر مؤمنی که چشمانش برای کشته شدن حسین بن علی علیهما السلام اشکبار و اشک بر صورتش جاری گردد، خداوند او را در غرفه های بهشتی جای می دهد.» ج - ممکن است گاهی اوقات ذکر آثار و ثواب به اعتبار حال شخص در آینده باشد. یعنی همان طور که مرحوم علامه طباطبایی فرمودند: [صفحه ۱۰۲] «در

واقع این قطره اشک، نظیر توبه است که باعث آمرزش گناه و محو آثار و از بین بردن عذاب می‌شود.» به عبارت دیگر ماهیت این گریه، مثل توبه راستین است که منجر به ترک گناه و جبران گذشته و از بین بردن آثار گناهان از نفس انسان خواهد شد. توضیح بیشتر اینکه گاهی اوقات بعضی از اعمال خیر دارای آثاری هستند که اگر یک نفر اهل گناه آنها را انجام دهد، نور هدایتی در دلش روشن می‌شود و موجب می‌شود تا شخص رفته رفته، رشد نماید و بجایی برسد که توبه حقیقی کند و دست از همه گناهان بردارد و گذشته خود را جبران نماید. یکی از این اعمال صالح، نماز است که شخص گناهکار اگر به نماز خواندن ادامه دهد، چه بسا همین نماز خواندن، رفته رفته موجب تأثر قلبی او شود، و زمینه را برای توجه و بیداری و نیز آشتی او با خدا، فراهم سازد. هر یک از ما در عمر خود تعدادی از این افراد را دیده‌ایم. پیامبر صلی الله علیه و آله درباره مردی که با آن حضرت نماز می‌خواند و در عین حال مرتکب کارهای زشت می‌شد، فرمودند: «ان صلاته تنهاه یوما ما [۱۴۰] - نمازش، روزی او را - از کار زشت - باز خواهد داشت». پس دیری نگذشت که آن مرد توبه کرد. و نیز درباره مردی که روز نماز می‌خواند و شب دزدی می‌کرد، فرمودند: «ان صلاته لتردعه [۱۴۱] - نمازش او را از این کار باز خواهد داشت.» گریه بر امام حسین علیه السلام از جمله این کارهای صالح است که اگر گناهکاری با وجود آلودگی، اهل گریه بر آن حضرت بود، بالاخره همین [صفحه ۱۰۳] گریه‌ها او را نجات خواهد داد. تاریخ عزاداری امام حسین علیه السلام مملو از چنین افرادی است. نمونه بارز و بسیار برجسته آن رسول ترک است که مطالعه سرنوشت او را به همه خوانندگان توصیه می‌کنیم. [۱۴۲]. بسیار دیده یا شنیده‌ایم که افرادی از محبین معصومین که اهل گناه بود و به فحشاء و منکرات مشهور بوده‌اند، و در عین حال به شرکت در مجالس امام حسین علیه السلام اهتمام داشته‌اند و چه بسا زحماتی را در اقامه مجالس عزای حسینی تحمل کرده‌اند، پس از مدتی منقلب شده‌اند و توبه حقیقی نموده‌اند. و نیز بسیار شنیده و دیده‌ایم که حتی غیر مسلمانان در داخل و

خارج از کشور، به دلیل گریه و یا توسل و یا نوعی خدمت به مکتب باعظمت و باشکوه سیدالشهداء علیه السلام، هدایت شده‌اند و به مکتب نورانی اهل بیت علیهم السلام مشرف گردیده‌اند. البته توفیق گریه یا عرض ارادت به ساحت مقدس معصومین علیهم السلام خصوصاً سیدالشهدا علیه السلام که به نوبه خود توفیق توبه و هدایت را به دنبال خواهد داشت، شامل هر غیر مسلمانی نمی‌شود. این توفیق شامل حال کسانی است که در همان عالم غیر مسلمانی خود، نوعی پاکی قلبی و سنخیت با راه و هدف سیدالشهدا علیه السلام را دارند. به همین دلیل چنین توفیقی نصیب اکثر غیر مسلمین نخواهد شد. [۱۴۳] کما اینکه نصیب بعضی از مسلمانان نیز نخواهد شد. این عظمت سیدالشهدا علیه السلام را می‌رساند که کمترین خدمت در این دستگاه، بالاترین و بزرگترین پاداش‌ها را دارد. آری اگر خداوند [صفحه ۱۰۴] تبارک و تعالی برای گریه کنندگان بر کسی که خون پاکش ضامن بقای دین اوست، بزرگترین پاداش‌ها را عطا می‌کند، چیز عجیبی نیست. مرحوم عمان سامانی رمز این عظمت را چه زیبا سروده است: جبرئیل آمد که ای سلطان عشق یکه‌تاز عرصه‌ی میدان عشق دارم از حق بر تو ای فرخ امام هم سلام و هم تحیت هم پیام گوید ای جان حضرت جان آفرین مر ترا بر جسم و بر جان، آفرین محکمی‌ها از تو میثاق مراست روسپیدی از تو عشاق مراست این دویی باشد ز تسویلات ظن من توام، ای من تو، در وحدت تو من چون خودی را در رهم کردی رها تو مرا خون، من ترایم خونبهاهر چه بودت داده‌ای اندر رهم در رعت من هر چه دارم می‌دهم [۱۴۴].

### موضع گیری امام زمان در برابر مصیبت عظیم

حال به سراغ تنها بازمانده آل محمد صلی الله علیه و آله یعنی خاتم الوصیین حضرت حجه ابن الحسن العسکری علیه السلام که منتقم حقیقی خون جدش حسین علیه السلام است برویم و بینیم که این وجود نازنین و نورانی چگونه [صفحه ۱۰۵] احساسات و



عواطف پاکش را درباره شهادت جدش و خاندان و یاران او و اسارت خانواده‌اش نشان می‌دهد. بررسی موضع گیریهای امام زمان علیه‌السلام درباره حماسه حسین علیه‌السلام خود کتاب مستقلی را می‌طلبد ما در اینجا فقط به مهمترین موضع گیری ایشان می‌پردازیم. گفتیم که زیارت ناحیه مقدسه را می‌توان به نوعی شرح و تفسیر قسمت‌هایی از زیارت عاشورا که مورد عنایت ویژه و سفارش و تأکید امام زمان علیه‌السلام است [۱۴۵]، دانست با مطالعه این زیارت و دقت در آن به روشنی درمی‌یابیم که هیچ شخص عزاداری برای امام حسین علیه‌السلام بزرگتر از امام زمان علیه‌السلام وجود ندارد و هیچ کسی بیشتر و شدیدتر از ایشان برای آن حضرت عزاداری نکرده و نمی‌کند. او که خود مظهر خدا و حجت الهی و فرزند حسین علیه‌السلام است، بهتر از هر کس دیگر حسین علیه‌السلام و کربلای او را می‌شناسد. هیچ کس چون او برای جدش، مرثیه‌خوانی نکرده است. او معدن علم الهی است و زمان و مکان برایش حجاب نیست. برای او گذشته، و حال و آینده یکی است. علم او به گذشته و آینده همانند علمش به حال است. او به تمامی جزئیات حادثه کربلا احاطه و اشراف وجودی دارد و با دیدن تمامی صحنه‌های آن و سوختن و گریستن در کنار هر صحنه، به مرثیه‌خوانی و عزاداری پرداخته است. او تمامی مظلومیت‌ها و مصیبت‌های وارده بر مادرش و نیز پدران معصومش علیهم‌السلام و خاندان و یاران آنها، به خصوص مصیبت‌های جدش حسین علیه‌السلام را با گوشت و پوست و خونس و ذره و ذره‌ی جسم و جانش چشیده است. مگر نه اینکه [صفحه ۱۰۶] آنها روح واحد و نور خدا هستند. او یک بار با بدن رسول الله صلی الله علیه و آله غریبانه جان داد و یکبار دیگر با مادرش بین در و دیوار ماند و در کوچه تنگ بنی‌هاشم سیلی خورد. و بار دیگر دست بسته و طناب به گردن و برای بیعت به مسجد کشانده شد. پس از آن با مادرش غریبانه و مظلوم به شهادت رسید و با جدش علی دوران بیست و پنج ساله تنهایی و مظلومیت را در حالی که خار در چشم و استخوان در گلو داشت، طی کرد. تا اینکه با

امام مجتبی علیه السلام بارها زهر نوشید و جنازه اش مطهرش تیرباران شد و به همراه حسین و ابوالفضل و زینب علیهما السلام بغضش را برای مصالح اسلام و مسلمین در سینه حبس کرد و با این سه بزرگوار به کربلا آمد. در کربلا با یکایک مجاهدان زخم تیر و نیزه و شمشیر را لمس کرد و تشنگی کشید و با اسرا به اسیری و غربت رفت و تازیانه و کتک خورد و زخم زبانها و سنگهای کوفیان و شامیان و شماتت‌های ابن زیاد و یزید را تحمل کرد. مرثیه‌های امام زمان علیه السلام به گونه‌ای است که هیچ کس جز با حضور و مشاهده جزئیات وقایع، نمی‌تواند این گونه مرثیه‌خوانی کند: ولی با تو به دشمنی و مقابله برخاستند. پس تو نیز پس از ترساندن آنان - از عذابهای الهی - و تأکید بر حجت الهی با ایشان مبارزه کردی. پس پیمانها و بیعت تو را شکستند و پروردگارت را و جدت را به خشم آوردند. جنگ با تو را آغاز کردند. پس تو برای وارد کردن ضربات نیزه و شمشیر بپاخاستی و لشکریان بدکاره را هلاکت کردی و چنان با ذوالفقار به گرد و غبار میدان جنگ فرورفتی که گویی تو همان علی برگزیده حقی. پس چون تو را استوار و قوی دل، بدون هیچ گونه ترس و هراس دیدند، دامهای مکرشان را سر راهت نهادند و با نیرنگ و شرارت به جنگ با تو برخاستند و آن ملعون به لشکریانش فرمان داد تا تو را از آب و ورود بر آب [ صفحه ۱۰۷ ] بازداشتند و به مبارزه با تو شتافتند و در جنگ، از شترها پیاده و بر اسبها سوار شدند و در سینه به سینه جنگیدن با تو شتاب ورزیدند و تیرباران و سنگ‌بارانت کردند و دست‌های بلاخیز بنیاد براندار را به سویت گشودند و در کشتن دوستان و غارت بردنت نه حرمت و حقی را رعایت کردند و نه از هیچ حرام و گناهی نسبت به تو ترسیدند و تو همچنان در گرد و غبار میدان به پیش می‌تاختی و ناملایمات را تحمل می‌کردی. تا آنجا که فرشتگان آسمانها از صبر تو شگفت‌زده شدند پس دشمنان از هر سو گرد تو حلقه زدند و با زخم‌های فراوان تو را از پای انداختند و راه نجات را بر تو بستند و برای تو یاری باقی نمانده بود و تو همه چیز را به حساب خدا گذاشته، صبر می‌کردی و از زنان حرم و

فرزندانت دفاع می نمودی؛ تا اینکه تو را از اسبت سرنگون کردند و با بدنی سرتاسر مجروح بر خاک افتادی در حالی که اسبها تو را لگد کوب می کردند و تجاوزگران تو را با شمشیرها می زدند، عرق مرگ بر پیشانی - مبارکت - نشست و راست و چپ تو به طور متناوب بالا و پایین می رفت و تو آرام با گوشه چشم به سوی خیمه های حرم نگاه می کردی. در حالی که آنچه بر تو می گذشت تو را از فرزندان و اهل بیت بازمی داشت و اسب - جوانمرد - تو، از تو دور شده و شیهه کنان و گریه کنان به قصد خیمه های سرعت گرفت. همین که زنان حرم اسب تو را بلازده و خواری رسیده دیدند و زین تو را بر آن واژگون یافتند از خمیه ها بیرون آمدند در حالیکه گیسوانشان را بر چهره ها پریشان ساخته و نقاب از چهره انداخته و سیلی بر صورت هایشان می زدند و بعد از عمری عزت به ذلت و خواری گرفتار شده؛ به سوی قتلگاه تو می شتافتند و شمر به روی سینه تو نشسته و حریصانه شمشیرش را بر گلوگاه تو گذاشته بود با دست - پلیدش - محاسن تو را گرفته و با شمشیر سر از بدنت جدا می کرد! حواس تو آرام شد و نفس های تو نهان گشت و سرت به بالای نیزه رفت و اهل و عیالت مانند بردگان به اسیری گرفته شدند و در غل و زنجیر بر بالای شتران به بند [صفحه ۱۰۸] کشیده شدند. حرارت آفتاب چهره هایش را می سوزاند؛ در صحراها و بیابانها رانده می شدند؛ دست هایشان با زنجیر به گردن هایشان بسته شده بود؛ در بازاها چرخانده می شدند. آری او شاهد یکایک صحنه های مظلومیت و غربت جد شهیدش و خاندان و یاران او بوده است که این گونه بر آن صحنه ها سلام می دهد: «السلام... - سلام بر آن کسی که حرمت خمیه گاهش شکسته شد!... سلام به غریب غریبان! سلام بر شهید شهیدان! سلام بر کسی که به دست زنازادگان کشته شد!... سلام بر کسی که فرشتگان آسمان بر او گریستند!... سلام بر آن گریبانهای چاک شده! سلام بر آن لب های خشکیده! سلام بر آن جان های بلا رسیده!... سلام بر آن جسدهای برهنه مانده! سلام بر آن پیکرهای تغییر رنگ یافته! سلام بر آن خون های جاری شده! سلام بر آن اعضای قطعه قطعه شده!

سلام بر آن سرهای به نیزه بالا رفته شده!... و سلام بر شیرخوار کوچک! سلام بر بدن‌های غارت شده!... سلام بر به خاک افتادگان در بیابان‌ها! سلام بر دورافتادگان از وطن‌ها! سلام بر دفن‌شدگان بی‌کفن! سلام بر سرهای جداافتاده از بدن!... سلام بر آن ستم‌دیده بی‌یاور!... سلام بر کسی که جبرئیل به او افتخار می‌کرد! سلام بر کسی که میکائیل با او در گهواره سخن می‌گفت! سلام بر کسی که پیمان‌ش شکسته شد! سلام بر کسی که هتک حرمت شد! سلام بر کسی که خورش به ستم ریخته شد! سلام بر کسی که با خون جراحات‌هایش غسل داده شد! سلام بر کسی که جرعه نوش جام نیزه‌ها شد! سلام بر کسی که خورش مباح شد! سلام بر کسی که سرش از قفا بریده شد! سلام بر کسی که روستانشینان بدنش را دفن کردند! سلام بر کسی که شاهرگش بریده شد! سلام بر کسی که در حمایت از دین بی‌یاور ماند! سلام بر کسی که محاسنش به خون خضاب شد! سلام بر گونه‌ی به خاک آلوده! سلام بر بدن به غارت رفته (جامه به غنمیت رفته)! [صفحه ۱۰۹] سلام به دندانی که با چوپ - خیزران - کوبیده شد!... سلام بر پیکرهایی که در بیابان‌ها برهنه ماند که گرگ‌های تجاوزگر تکه و پاره‌شان کردند و درندگان خون‌خوار اطرافشان رفت و آمد کردند!... سلام کسی که قلبش از مصیبت تو جریحه‌دار است و موقع یاد کردن تو، اشکش جاری است! سلام مصیبت‌زده‌ی محزون سرگشته‌ی بیچاره». [۱۴۶]. آری یکایک این صحنه‌های جان‌خراش که امام زمان علیه‌السلام دیده و ترسیم کرده و قلب مبارکش را جریحه‌دار نموده است تا جایی که او خود را «مصیبت‌زده محزون سرگشته بیچاره» می‌خواند، نشان دهنده بزرگی و شدت مصیبت حسین علیه‌السلام است که اگر برای هر یک از آنها یک عمر گریان باشیم و همچون مولایمان مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) مصیبت‌زده‌ی محزون سرگشته‌ی بیچاره باشیم، نه تنها زیاده‌روی نکرده‌ایم، که اگر برای هر یک از آن مصائب، بمیریم نیز، حق داریم. چگونه جان دادن در غم این همه [صفحه ۱۱۰] مصیبت شایسته و حق نباشد، در حالی که امام زمام علیه‌السلام خطاب به جد مظلوم و

غریبش چنین خطاب می کند: «فلا تذبذبنك صباحا و مساء، و لأبکین لك بدل الدموع دما، حسرة عليك، و تأسفا علی مادهاك، و تلهفا حتی أموت بلوعه المصاب، و غصه الاکتیاب [۱۴۷] - پس صبح و شام برایت ناله می کنم و به جای اشک برایت خون می گیریم، به خاطر حسرت بر تو و اندوه و تأسف بر آنچه تو را گرفتار کرد. شعله ور در سوز و گدازم تا اینکه از بیقراری سختی ها و مصیبتها و غصه ی اندوهگینی بمیرم.» پس وظیفه مهم ما در قبال مصیبت عظیم، و نیز هنگام یادآوری جنایاتی که در حق محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله شده، همان است که امام زمان علیه السلام فرمودند. یعنی نشان دادن گریه، مصیبت زدگی، حزن و اندوه و سرگشتگی و بیچارگی و مردن اما چرا با اینکه مردن، در مصیبت جانکاه حسین علیه السلام حق است، زینب کبری که ام المصائب است و حضرت زین العابدین علیه السلام و امام باقر علیه السلام و یکایک خاندان سیدالشهداء علیه السلام که در کربلا بودند و آن صحنه ها را دیدند از غصه نمردند؟ چرا با اینکه امام زمان علیه السلام گریه و ندبه بلکه خون گریه کردن را تا رسیدن به مرگ حق می داند، و نمرده است؟ جواب این سؤال را باید در بحث از مصیبت اعظم جستجو کنیم تا به این راز بزرگ پی ببریم و به سر عزاداری راه یابیم تا اینکه در زمره عزادار حقیقی قرار گیریم. [ صفحه ۱۱۳ ]

### وظیفه شناسی در برابر مصیبت اعظم

### وظیفه ما در قبال مصیبت اعظم

هر چند از آنچه تاکنون درباره جایگاه معصومین علیهم السلام در نظام خلقت، رابطه وجودی ما با آنها و نیز روابط متقابل عظیم و اعظم گفته شد، وظیفه ما در قبال مصیبت اعظم تا حدود زیادی روشن می شود ولی به جهت اهمیت فوق العاده موضوع چند نکته را به طور مختصر بیان می کنیم.

## معنای ثار الله

توجه به آنچه که درباره جایگاه معصومین علیهم السلام و رهبران الهی در نظام خلقت انسان و جهان و نیز رابطه وجودی ما با آنها و همچنین معنای مصیبت اعظم بیان شد به ما کمک می کند تا درک بهتری از عبارت «ثار الله» پیدا کنیم این عبارت در زیارت عاشورا و سایر زیارات سیدالشهدا علیه السلام درباه آن حضرت و نیز امیرالمؤمنین علیه السلام به کار برده شده است: «السلام علیک یا ثار الله و ابن ثاره - سلام بر تو ای خون خدا و پسر خون خدا» خون خدا در کجا جریان دارد؟ خون، عامل حیات است؛ اما عامل حیات چه چیزی؟ در کجا و کدام رگ جریان دارد؟ این خون در رگ همه ما است. همان طور که انسان برای بقای حیات طبیعی و حیوانی خود به خون بدن نیاز دارد برای حیات انسانی و الهی خود نیز به عامل حیات نیازمند است. [صفحه ۱۱۴]

«خون خدا» یک تشبیه بسیار ظریف، دقیق و لطیف است که فهم معنای آن منوط به انسان شناسی دینی و قرآنی است. بدون فهم معنای حیات انسانی و فوق حیوانی، معنای «ثار الله» فهمیده نمی شود. همان طور که گفته شد دین خدا عامل حیات حقیقت انسان و بخش فوق حیوانی وجود او است اما همین دین خود یک عامل حیات و بقا دارد و آن عبارت است از امام معصوم که مظهر خدا است هم عامل حیات انسانی ما و هم عامل حیات دین و حیات حقیقی اجتماع است. به همین دلیل حضرت سیدالشهدا علیه السلام حذف امام از مقام رهبری سیاسی و معنوی جامعه و حاکمیت امثال یزید - نه فقط شخص یزید - را برابر با نابودی دین معرفی می نماید: «علی الاسلام السلام اذ قد بلیت الأمة براع مثل یزید [۱۴۸] باید با اسلام خدا حافظی کرد که امت اسلامی به فرمانروایی چون یزید گرفتار شده است.» رابطه امام حسین علیه السلام و سایر معصومین علیهم السلام با جامعه انسانی مانند رابطه خون با پیکر انسان است. آنان عامل حیات انسانی همه مردم دنیا و عامل بقای دین خدا و تنها ضامن حیات طیبه الهی در جامعه

انسانی هستند. بدون محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله نه خدایی شناخته می شد و نه دین وجود می داشت. بدون محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله عبادت حقیقی خداوند ممکن نبود. آنان همان خلفای الهی و مظاهر کامل خداوند و آئینه‌ی تمام نمای او هستند آنان حجت خدا هستند که بدون آنها خلقت آسمان و زمین و خلقت انسان‌ها پوچ و عبث می باشد. [۱۴۹] بدون آنان زمین اهل خود را فرومی برد. [۱۵۰]. [صفحه ۱۱۵] هیچ کسی جز خداوند و خود آنها نمی تواند آنها را به طور کامل معرفی و توصیف کند و یا بشناسد. امام هادی علیه السلام در زیارت جامعه کبیره که بزرگترین و کامل ترین متن امام شناسی است، انوار طیبه معصومین علیهم السلام را چنین معرفی می فرماید: «... معدن رحمت و خزانه داران دانش،... درهای ایمان،... پناه مردم، وارثان پیامبران... حجت های خدا بر اهل دنیا و آخرت... پایگاه های شناخت خداوند و ساکن برکت خدا و معادن حکمت خدا و حافظان اسرار الهی و حاملان کتاب خدا،... و اعیان به سوی خدا و راهنمایان به رضایت مندی های خدا،... حجت و نور و برهان خدا». دینداری بدون ارتباط با معصوم علیه السلام خیالی خام بیش نیست. وجود مقدس آقا امام زمان علیه السلام در مرثیه جانسوزش برای جد مظلوم و بزرگوارش، سیدالشهدا علیه السلام خطاب به ایشان چنین عرض می کند: «لقد قتلوا بقتلک الاسلام و عطلوا الصلاة و الصیام و نقضوا السنن و الاحکام و هدموا قواعد الایمان و حرفوا آیات القرآن [۱۵۱] - ای حسین! وقتی تو را کشتند، در حقیقت با قتل تو اسلام را کشتند و نماز و روزه - حقیقی - را تعطیل و نابود کردند، سنت های - الهی - و احکام - دین - را از بین بردند و پایه های ایمان را نابود کردند و آیات قرآن را تحریف کردند». این تعبیرات درباره وجود مقدس امام حسین علیه السلام نیز، مانند تعبیر جامعه کبیره از عظمت آن وجود مقدس و اساسا عظمت و جایگاه معصومین علیهم السلام حکایت می کند که هر یک به تنهایی معادل اسلام، نماز، روزه، سنت های الهی، احکام، پایه های ایمان و قرآن هستند. بدیهی است که قطع ارتباط با معصوم علیه السلام، محرومیت حقیقی از حقیقت

همه این امور است. [صفحه ۱۱۶] «چه تعبیر بلند و لطیفی! قرآن کریم حضرت ابراهیم را امت نامیده است و امام زمان علیه السلام، سیدالهدا علیه السلام را فرای امت و به عنوان ارکان دین دانسته است؛ یعنی او را ۱ - اسلام ۲ - قرآن ۳ - نماز ۴ - روزه ۵ - سنت‌های الهی و احکام دین ۶ - پایه‌های ایمان ۷ - آیات قرآن دانسته است. مردم هم وقتی اطلاعات پیدا کرده و قیام امام حسین علیه السلام را روشنفکرانه تحلیل می‌کنند، به استناد بعضی ظواهر می‌گویند: امام حسین علیه السلام برای زنده ماندن اسلام، قیام کرد. ولی در زیارت ناحیه، از افقی بالاتر می‌گوییم: ای حسین! با کشتن تو، اسلام را کشتند و نماز و روزه را ضایع کردند. اینجا هم مثل بقیه جاها و باطن داریم. در عالم ظاهر، اسلام یک چیز است و امام حسین چیز دیگر و در این عالم، امام حسین علیه السلام فرمانده دین است. «السلام علی یعسوب الدین» و حامی دین است «السلام علی المحامی بلا معین». و پشتوانه قرآن است «و للقرآن سندا». در عالم باطن، این دوگانگی‌ها و تفاوت‌ها و افتراق‌ها رخت برمی‌بندد و وحدت جایگزین آن می‌شود. بر همین اساس، در عالم باطن، امام حسین علیه السلام، خود اسلام و احکام و نماز و روزه و... است. از این رو در زیارت ناحیه می‌خوانیم که: ای حسین! با کشتن تو اسلام را کشتند و نمی‌گوییم رهبر دین را کشتند. (دقت کنید) و می‌گوییم و نماز و روزه را ضایع کردند و نمی‌گوییم نمازخوان را کشتند و... بعضی تصور می‌کنند که جمله حرفوا... حکایت از تحریف آیاتی می‌کند که در شأن امام حسین علیه السلام است. ولی براساس توضیحات فوق روشن می‌شود که امام حسین علیه السلام، خودش، آیات قرآن است و منظور از تحریف آیات قرآن، کشتن امام حسین علیه السلام است؛ یعنی چون حسین علیه السلام آیات قرآن است، کشتن او، کشتن و تحریف قرآن است». [۱۵۲].



تعبیر دیگری که در زیارت عاشورا پس از عبارت «ثار الله و ابن ثاره» شده، عبارت «و الوتر الموتور» است که به معنای مصیبت زده و مظلومی است که انتقام او گرفته نشده باشد. ممکن است این سؤال مطرح شود که مگر مختار ثقفی با کشتن قاتلین امام حسین علیه السلام انتقام خون آن حضرت را نگرفت؟ مگر آنها در جهنم به عقوبت الهی و شدیدترین عذاب‌ها که فوق تصور ما است، گرفتار نیستند؟ [صفحه ۱۱۷] آیا اگر دست ما به آنها می‌رسید می‌توانستیم آنها را به عذابی شدیدتر از آنچه که الان گرفتار آن هستند عقوبت کنیم؟ آیا باز هم این تعبیر درباره امام حسین علیه السلام صدق می‌کرد؟ جواب سؤال از آنچه تاکنون درباره جایگاه امام معصوم در نظام خلقت و رابطه وجودی او با سایر انسان‌ها و همچنین معنای «ثار الله» بودن حضرات معصومین علیهم السلام گفته شد به خوبی روشن می‌شود. توضیح مجدد اینکه آنچه در کربلا و نیز در زمان شهادت سایر معصومین علیهم السلام اتفاق افتاده دو چیز است: ۱- مصیبت عظیم یا شهادت مظلومانه ایشان که با ریخته شدن خون مطهر و شریفشان و یا مسموم شدن آنها به دست دشمنان صورت گرفته است در مقابل چنین مصیبتی کشته شدن ابن ملجم و ابن سعد و شمر و... و گرفتار شدن آنها به عذاب الهی به عنوان قصاص خون کافی است. ۲- مصیبت اعظم که همان محرومیت جامعه انسانی از رهبری و حاکمیت خلیفه خدا و امام معصوم و متخصص الهی با کنار زدن آنها از مقامی که خداوند برای آنها تعیین کرده است. شکی نیست نسبت به این ظلم و جنایت بزرگ هرگز انتقام آنها گرفته نشده و جنایت و خسارت عظیمی که بر جامعه انسانی در طول تاریخ شده است، هرگز جبران نشده است. آنچه که مختار انجام داد، انتقام خون بدن امام حسین علیه السلام به عنوان شخص حقیقی - و نه به عنوان امام و خلیفه خدا - بود. به همین دلیل وقتی سر بریده عمر سعد و پسرش را در مقابل مختار قرار دادند، گفت «آن به جای حسین و این به جای علی بن حسین» و بعد گفت: «هرگز مساوی نیستند به خدا قسم اگر سه چهارم قریش را بکشم، به جای یک بند انگشت از انگشتان او نیز

نمی‌شود». [۱۵۳]. [صفحه ۱۱۸] اما انتقام مصیبت اعظم گرفته نشده است. چرا که اثرات و عواقب این مصیبت هنوز در جامعه انسانی وجود دارد و سالیان درازی است که جامعه جهانی از رهبری و حاکمیت سیاسی و معنوی یک امام معصوم و متخصص در امر هدایت انسان به سوی هدف خلقتش محروم بوده و هست.

### پیدایش روح انتقام

عبارت «و الوتر الموتور» نشان می‌دهد که ماجرای عاشورا یک امر شخصی و تاریخی نبوده است که تمام شده باشد بلکه امری مربوط به همه جامعه انسانی و همه زمانها است و انتقام سیدالشهدا علیه‌السلام با کشته شدن قاتلین حضرت گرفته نشده است. سخن از خون بدن حضرت نیست بلکه سخن از «خون خدا» است که در وجود همه انسانها جریان دارد. سخن از حسین علیه‌السلام به عنوان یک شخص حقیقی نیست بلکه سخن از مظهر خدا و خلیفه و نماینده او در روی زمین و یک شخصیت حقوقی است که به مردم روی زمین تعلق دارد. حسین علیه‌السلام و همه اهل بیت علیهم‌السلام همان روح و نفخه خداوند هستند که در وجود همه انسانها دمیده شده است. [۱۵۴] همان طور که قبلا نیز گفته شد همه انسانها در درون خود پرتوی از حسین علیه‌السلام و نیز سایر اهل بیت علیهم‌السلام را دارند. به قول مرحوم میرزا اسماعیل دولابی (رحمة الله علیه): «فرمود: همه زمینها کربلا و همه روزها عاشورا است ولی نفرمود همه شما امام حسینید. گذاشت خودتان درک کنید... پس بگرد و در خودت امام حسین را پیدا کن». [۱۵۵]. به همین علت است که در زیارت عاشورا از خداوند می‌خواهیم که [صفحه ۱۱۹] انتقام خون خودمان را همراه حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه شریف) روزیمان کند و چنین عرض می‌کنیم «فاستل الله الذی اکرم مقامک و اکرمنی بک ان یرزقنی طلب ثاری مع امام هدی ظاهر ناطق بالحق منکم» انتقام حسین علیه‌السلام به کشتن شمر و هم‌دستان شمر نیست بلکه به ریشه کن کردن ظلم از سراسر جهان و نابود

کردن طاغوت‌ها و یزیدیان زمان است. اینکه گفته‌اند کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا یعنی ما همیشه حسین علیه‌السلام داریم. اگر ما خودسازی کرده باشیم مثل حسین علیه‌السلام و با روح حسینی عمل کنیم، ملحق به حسین علیه‌السلام هستیم. اگر سفارش به عزاداری حسین علیه‌السلام شده است، بدین معنا است که امکان ظهور «حسین»‌ها در تمام زمان‌ها وجود دارد. یعنی کسانی که مثل حسین علیه‌السلام عمل کنند و این جز با سنخیت و برخورداری از روح حسینی امکان‌پذیر نیست. انتقام حسین علیه‌السلام یعنی بازگرداندن خون خدا در رگ‌های جامعه، یعنی قرار گرفتن خلیفه خدا در رأس حاکمیت جامعه جهانی. به همین علت هم انتقام باید همراه امام زمان علیه‌السلام و به دست او انجام گیرد. وظیفه ما مقدمه‌سازی ظهور و برداشتن موانع ظهور برای همراهی با حضرت در عملیات انتقام است که جز با داشتن «روح انتقام» انجام این وظیفه ممکن نیست. در فصل سوم، حدیث شریف، مهم و تکان‌دهنده‌ای را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کردیم که خطاب به امیرالمؤمنین علیه‌السلام چنین فرمودند: «ای علی! من و تو پدران این امت هستیم و از حقوق پدران و مادران به فرزندان این است که در اوقات مقتضی بر پدر و مادرشان رحمت آورند تا ادای حقوقشان نموده باشند». طبق این فرمایش رابطه ما با معصومین علیهم‌السلام رابطه حقیقی فرزند با پدران خودش است. یعنی این رابطه یک رابطه دو طرفه است و [صفحه ۱۲۰] هر یک از طرفین نسبت به هم وظایفی دارند از جمله این وظایف مهرورزی و عطوفت نسبت به یکدیگر است. در اینکه آنها به وظایف الهی خود از جمله مهرورزی و عطوفت نسبت به ما عمل کرده و می‌کنند هیچ شک و تردیدی وجود ندارد. طبق فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای ما فرزندان آن حضرات اوقات و شرایطی پیش خواهد آمد که باید در آن اوقات و شرایط برای ادای حقوق واجب نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام که پدران حقیقی و بزرگترین خویشان ما هستند، با رحمت و مهربانی با آنها برخورد کنیم. یعنی بینیم که در آن اوقات و شرایط آنها چه کمکی و چه کاری از ما انتظار دارند به

عبارت دیگر ما به وظیفه الهی مودت، چگونه نسبت به آنها در شرایط گوناگون عمل می‌کنیم. در فصل سوم به این نتیجه رسیدیم که وظیفه الهی و انسانی ما در قبال مصیبت عظیم، عزاداری کردن به خاطر جنایات بزرگی است که در حق آنها روا داشته شد. دعا و شعار ما در این مرحله این است که بگوییم: «اعظم الله اجورنا و اجورکم بمصابنا بالحسین علیه السلام [۱۵۶] - خداوند اجر ما و شما را در مصیبتمان برای حسین علیه السلام عظیم کند». در این فصل به این نتیجه رسیدیم که وظیفه اصلی ما در قبال مصیبت اعظم «انتقام» است انتقام از کسانی که جامعه جهانی را از پدر حقیقی خود و امام معصوم و هادی متخصص محروم کرده‌اند. [۱۵۷]. [صفحه ۱۲۱] دعا و شعار ما در این مرحله این است که بگوییم: «جعلنا و ایاکم من الطالبین بثاره مع ولیه المهدی من آل محمد صلی الله علیه و آله [۱۵۸] - خداوند ما و شما را از انتقام گیرندگان حسین همراه ولی خودش مهدی از آل محمد صلی الله علیه و آله قرار دهد» پس وظیفه اصلی شیعه و شعار اصولی او در برخورد با مصیبت اعظم همراهی با منتقم اصلی در عملیات انتقام است که باید تحقق یابد. حال می‌گوییم اگر به این وظیفه که بسیار مهم‌تر از وظیفه‌ای است که در قبال مصیبت عظیم داریم، عمل نکنیم، نهایت بی‌وفایی و قساوت را در حق آنها روا داشته‌ایم و به وظیفه رحمت نسبت به پدرانمان که پیامبر صلی الله علیه و آله بر ما واجب کرده و نیز نسبت به وظیفه مودتی که قرآن کریم بر ما واجب نموده است، [۱۵۹]، عمل نکرده‌ایم. نمی‌توان به امام زمان علیه السلام گفت که: ما در مصیبت عظیم همراه تو برای جد غربیت گریه می‌کنیم ولی در مصیبت اعظم از همراهی تو برای انتقام و بازگرداندن «خون خدا» به پیکر جامعه معذور و معاف هستیم، آنچه که حضرت در این مرحله از ما می‌خواهد شرکت در عملیات انتقام است نه صرف گریه و عزاداری. عزادار در مرتبه چهارم با دست یافتن به معرفتهای جدیدتر و بالاتر دارای «روح انتقام» از کسانی می‌شود که معصومین را از مقام و جایگاهی که خداوند برای آنها در نظر گرفته است، کنار زدند و همچنین انتقام از کسانی که غاصبین «مقام امامت

و هدایت» جامعه را در تحمیل این بزرگترین جنایت بر مردم جهان یاری کردند. [ صفحه ۱۲۲ ] عزادار در این مرحله، گریه کردن و گریاندن را هر چند وظیفه‌ی مهمی هستند، کافی نمی‌داند. او در سایه مودتی که پیدا کرده است به مقام عضویت در حزب امام حسین علیه‌السلام که همان «حزب الله» است نایل می‌شود. مؤمن در این مرتبه فرمان الهی در قرآن کریم را که همه مؤمنان را به مودت نسبت به اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله می‌خواند، لیبک می‌گوید. به عبارت دیگر او را از مقام «محبت» به مقام «مودت» نایل می‌گردد. «مودت به معنای محبتی است که اثرش در مقام عمل ظاهر باشد» [ ۱۶۰ ] او طبق فرمایش رسول الله صلی الله علیه و آله خود را فرزند و محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله می‌داند. [ ۱۶۱ ]. لذا خود را عضو خانواده آن حضرت علیه‌السلام و «ولی دم» او می‌بیند که انتقام خون همه شهدای آل محمد صلی الله علیه و آله بر او واجب گشته است. عزادار در این مرتبه به «ایمان حقیقی» دست می‌یابد و نوع احساس و نگاه و محبت او به پیامبر و آتش علیهم‌السلام همان گونه می‌شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله خواسته است، آنجا که فرمودند: «لا یؤمن عبد حتی اکون احب الیه من نفسه و یکون عترتی احب الیه من عترته و یکون اهلی احب الیه من اهله و تکون ذاتی احب الیه من ذاته [ ۱۶۲ ] - هیچ بنده‌ای ایمان به خداوند ندارد، تا اینکه من محبوب‌تر از خودش در نزد او باشم و عترت مرا بیش از عترت خودش و خانواده‌ام را بیش از خانواده خودش و ذات مرا بیش از ذات خودش دوست داشته باشد». بنابراین همان طور که اگر کسی به پدر و مادر طبیعی و بدنی عزادار حقیقی و یا سایر اعضای خانواده او ظلم و جنایتی کند، تنها به گریه و [ صفحه ۱۲۳ ] عزاداری بسنده نمی‌کند و تا انتقام نگیرد، آرام نمی‌گیرد، همچنین جان او از ظلم عظیمی که به محمد و آتش به خصوص ظلمی که به امام حسین علیه‌السلام و خاندان و اصحابش شده، پیوسته در آتش غم حضرت می‌سوزد و همواره داغدار و گریان و عزادار است تا اینکه انتقام خون آنها را بگیرد. این روح انتقام علاوه بر اینکه از عمق جان عزادار به خاطر نسبتی

که با محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله دارد، می جوشد، تکلیفی الهی است که در زیارت عاشورا و در سایر زیارات ما را به آن امر کرده اند. روح انتقام همان مقامی است که از آن به «طلب ثار» یا «طلب ثار حسین علیه السلام» یاد شده است. [۱۶۳]. از آنچه که درباره انتقام و روح انتقام گفته شد، به خوبی روشن می شود که رسیدن به روح انتقام و داشتن چنین روحی یک مقام و یک مرتبه بسیار بالا و ارزشمند است. زیرا اگر کسی دارای چنین روحی شود، به معنای آن است که فرزند حقیقی اهل بیت علیهم السلام است و ولی دم آنها است که گرفتن انتقامشان بر او واجب شده است، یقین پیدا کرده است و عضو حقیقی حزب امام حسین علیه السلام و خانواده اهل بیت علیهم السلام شده است به شرط اینکه صرفاً به داشتن روح انتقام اکتفا نکند، بلکه به مقتضای آن عمل کند به عبارت دیگر انتقام خود را عملی کند و وارد مرحله عملیات انتقام یا مرتبه پنجم عزاداری شود.

### مجالس عزاداری در مرتبه چهارم

عزاداری در این مرتبه وسیله ای برای احیا و حفظ ارزش های مقدس است که اهل بیت علیهم السلام به خاطر آنها به شهادت رسیدند. این مراسم از [صفحه ۱۲۴] دروغ، حرام، تحریف و اختلافات به دور است و مردم با شرکت در این مجالس بیش از پیش با دین و وظایف خود آشنا می شوند. مجالس عزاداری و بزرگداشت معصومین علیهم السلام در مرتبه چهارم محل «شناخت و نیز پیدا کردن روح انتقام» است. در این مجالس شخصیت الهی سیدالشهدا علیه السلام و جایگاه او در نظام خلقت مورد توجه و شناخت قرار می گیرد. معنای «ثار الله بودن و عامل حیات بودن» آن حضرت برای اسلام، در کیفیت برگزاری مجالس عزا بسیار مهم و مورد توجه خواهد بود. همان طور که در زیارت سیدالهداء علیه السلام می خوانیم: «بذل مهجته فیک لیستنقذ عبادک من الجهالة و حیره الضلالة» [۱۶۴] - خون جگر خود را در تو راه تو - ای خدا - نثار کرد تا

بندگانت را از جهالت و حیرت گمراهی نجات دهد». مراسم عزاداری در مرتبه چهارم، رنگ و بوی سیدالشهدا علیه السلام دارد. روح و حقیقت سیدالشهدا علیه السلام بر آن حاکم است. این نوع مجالس، از طرفی مردم را با حقیقت و جایگاه سیدالشهدا علیه السلام در نظام خلقت جهان و انسان آشنا می کند و از طرفی همان کاری را می کند که سیدالشهدا علیه السلام در کربلا کرد. یعنی آثار وجودی حضرت را به مردم منتقل می کند و بین مردم و حضرت سنخیت و شباهت به وجود می آورد. به عبارت دیگر همان طور که وجود مقدس سیدالشهدا علیه السلام برای نجات مردم از جهالت و خروج از گمراهی به شهادت رسید، مجالس عزای حضرت نیز همان اثر وجودی حضرت یعنی نجات مردم از جهالت و خروج از گمراهی و تاریکی را دارد و این مهمترین علت توصیه بزرگان دین به برپایی مجالس عزای خودشان و به خصوص برای امام حسین علیه السلام است. [ صفحه ۱۲۵ ] در مرتبه چهارم معیار بهترین مجلس، دیگر میزان گریه و ناله، تعداد جمعیت و شام و نهار آنها، طول دسته عزاداری، ساختمان و محل عزاداری، امکانات و وسایل، شهرت مداح و سخنران و... نیست. بلکه معیار بهترین مجلس، میزان شناخت و سنخیتی است که در مجلس نصیب عزادار می گردد. از نظر عزادار حقیقی در مرتبه چهارم، اصیل ترین و بهترین مجلس عزاداری، مجلسی است که بتواند روح حسینی و سنخیت با وجود مقدس امام حسین علیه السلام را در عزادار به وجود آورد. عزادار در این مرتبه با روح قیام سیدالشهدا علیه السلام و فلسفه ی نهضت او که از زبان خود ایشان بیان شده است [ ۱۶۵ ]، آشنا می شود و خود را برای پیاده کردن اهداف قیام آن حضرت آماده می کند. گریه برای عزادار در این مرتبه صرفاً یک عمل احساسی نیست. او به خوبی دریافته است که دستور اهل بیت علیهم السلام به گریه کردن هدفی بالاتر و مهمتر از یک تخلیه عاطفی و بروز احساسات دارد. در این مرتبه گریه و عزاداری، دیگر هدف نیست، بلکه وسیله ای برای زنده نگه داشتن پیام عاشورا برای نسل امروز است. گریه کردن و ابراز احساسات و عواطف یک «وسیله» بسیار مهم

بلکه مهمترین وسیله است. در این مرتبه مداح و سخنران هر دو به عواطف و احساسات و نیز گریه کردن و گریاندن اهمیت می دهند اما نه به عنوان یک هدف بلکه به عنوان یک وسیله بسیار خوب برای بالا بردن فهم و درک مردم. گریه وسیله خوبی برای بالا بردن سطح معرفت مردم و پیوند آنها با اهل بیت علیهم السلام است. با بالا بردن سطح معرفت و پیوند با رهبران معصوم [صفحه ۱۲۶] الهی، روح تعهد و مسئولیت نسبت به آنها و راه آنها، در عزادار ایجاد می شود. در این مرتبه گریه کردن و گریاندن موجب می شود تا روح حسینی یعنی روح حماسه و فداکاری عاشقانه برای دین خدا در عزادار دمیده شود. به طوری که هر لحظه آروز می کند که ای کاش در کربلا و در کنار یکایک اهل بیت علیهم السلام حضور داشت و همان کاری را می کرد که آنها انجام دادند. شعار و دعا و آرزوی او در این مرتبه این است: «یا لیتنی کنت معکم فافوز فوزا عظیما [۱۶۶] - ای کاش با شما بودم تا به رستگاری عظیم دست می یافتم». به فرموده شهید مطهری که خود بسیار اهل گریه و عزاداری حقیقی بود، «گریه‌ی بر شهید، شرکت در حماسه‌ی او است». گریه‌ی عزادار در این مرتبه به تبعیت از گریه‌های حضرت زهرا علیها السلام گریه‌ای سیاسی و جهت دار است. گریه او غاصبین خلافت و دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام را آزار می داد و تهدید می کرد. به طوری که چنان احساس خطر کردند که به سراغ امیرالمؤمنین علیه السلام رفته، از او خواستند تا گریه‌های آن بانوی مجاهد را محدود کند. وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام خواسته آنها را به اطلاع حضرت رساند، خانم در جواب ایشان فرمودند: «یا اباالحسن! ما اقل مکثی بینهم و ما اقرب مغیبی من بین أظهرهم فوالله لا اسکت لیلا و لا نهارا او الحق بأبی رسول الله صلی الله علیه و آله [۱۶۷] - ای ابوالحسن! چقدر کم است ماندن من در بین آنها و چه نزدیک است پنهان شدن من از جمع آنها. به خدا سوگند هرگز ساکت نخواهم شد نه در شب و نه در روز تا اینکه به پدرم رسول الله صلی الله علیه و آله ملحق شوم.» [صفحه ۱۲۷] امام امت علیه السلام درباره گریه‌های مردم ایران در



عزاداری هایشان چنین فرمودند: «مسئله، مسئله‌ی گریه نیست، مسئله، مسئله، مسئله‌ی تباکی نیست، مسئله، مسئله، مسئله‌ی سیاسی است که ائمه با همان دید الهی که داشتند، می‌خواستند که این ملت‌ها را با هم بسیج کنند و یکپارچه کنند، از راه‌های مختلف اینها را یکپارچه کنند تا آسیب‌پذیر نباشند... [۱۶۸] گریه کردن بر شهید نگه‌داشتن، زنده نگه‌داشتن نهضت است [۱۶۹]» «هر مکتبی هیا هو می‌خواهد، باید پایش سینه بزنند، هر مکتبی تا پایش سینه‌زنی نباشد، حفظ نمی‌شود... این نقش، یک نقشی است که اسلام را همیشه زنده نگه داشته، آن گلی است که هی به آن آب می‌دهند. زنده نگه داشتن این گریه‌ها، زنده نگه داشته مکتب سیدالشهدا را [۱۷۰]». «در مرتبه چهارم شدت گریه و عزاداری و نیز عمق و دوام آن بیشتر از آنکه صرفاً به احساسات و عواطف، تکیه داشته باشد، به معرفت از معصوم و مقام او و نیز مقام یارانش تکیه دارد. به عبارت دیگر هر قدر سطح معرفت عزادار نسبت به معصومین علیهم‌السلام و سایر اولیای الهی بیشتر می‌شود گریه و ناله او برای آنان و مصایبی که به آنان رسیده، بیشتر، عمیق‌تر و جان‌سوزتر است. چنانکه امیرالمؤمنین علیه‌السلام که بیشتر از هر کس دیگری رسول الله صلی الله علیه و آله را می‌شناخت و از ارزش و آثار وجودی او آگاه بود پس از رحلت آن حضرت خطاب به ایشان چنین گفت: «ان الصبر لجمیل الا عنک و ان الجزع لقبیح الا علیک و ان المصاب بک لجلیل، و انه قبلک و بعدک لجلل [۱۷۱] - همانا صبر زیباست، جز در غم از دست دادن تو و بی‌تابی ناپسند است جز در اندوه مرگ تو، مصیبت فقدان تو بزرگ و مصیبت‌های پیش از تو و پس از تو ناچیزند». گریه نقش بسیار بالایی در کم کردن مقاومت‌ها و سرسختی‌ها و ایجاد ظرافتها و لطافتها دارد. [ صفحه ۱۲۸] گریه می‌تواند عواطف، محبت، قدرت و سرعت پرواز عزادار را به سوی هدف خلقت او، و نیز کمالات لایق او، به طرز شگفت‌انگیزی افزایش دهد. هر قدر عزادار با مقام الهی اهل بیت علیهم‌السلام و نیز علم، نورانیت، معنویت، روحانیت، کرامت و بزرگواری، عطوفت و مهربانی با خلق خدا و سایر کمالات وجودی آنان

آشناتر می‌شود، محبت و مودت او نسبت به آنان بیشتر و عمیق‌تر و گریه‌ی او در هنگام یادآوری مصائب آنها جانسوزتر و دردناکتر می‌شود به همین دلیل گریه در این مرتبه عامل مهمی در به وجود آمدن روح جهاد با دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام و نیز روح انتقام از دشمنان آنها می‌باشد. از سوی دیگر گریه برای عزادار در این مرتبه حکم صیقلی را دارد که لحظه به لحظه روح او را پاک‌تر و لطیف‌تر می‌کند و او را برای پذیرش دستورات خدا و اهل بیت علیهم‌السلام آماده‌تر و نرم‌تر می‌کند. در اثر این لطافت و آمادگی، توان عزادار برای انجام دستورات دینی بالاتر و روح او برای اجرای قوانین الهی قوی‌تر می‌شود. به همین دلیل میزان پذیرش او نسبت به اخلاق الهی بالاتر و سرعت او در حرکت به سوی هدف خلقتش بیشتر می‌شود. زیرا هر قدر مقاومت و سرسختی انسان نسبت به اجرای دستورات الهی کمتر شود، قدرت و سرعت او در طی مسیر انسانیت بیشتر خواهد شد. گریه از آن جهت که کار دل است و با حریم دل سروکار دارد، بر روی همه امور قلبی تأثیر گذار است. چه امور قلبی مثبت و چه امور قلبی منفی. عمل گریه، در دل یک عمل دو سویه است. هم بر ارزشها و هنجارها تأثیر می‌گذارد و هم بر ضد ارزشها و ناهنجارهایی که به درون [صفحه ۱۲۹] دل راه پیدا کرده است. گریه هم با تقوا که محلش در قلب است کار دارد و هم با فجور و معصیت، گریه هم بر فطرت اثر می‌گذارد و هم بر طبیعت. گریه‌ی عزادار حقیقی، فطرت او را تقویت؛ و طبیعت و بعد حیوانی او را تضعیف می‌کند. شجاعت او را زیاد و ترس او را کم می‌کند. سخاوت و کرم او را تقویت، و بخل او را تضعیف می‌کند. گریه محبت و مودت نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام را افزایش می‌دهد و احساس مسئولیت نسبت به آنها را ایجاد و تقویت می‌کند. از سوی دیگر تنفر و برائت از دشمنان آنها را بالا می‌برد. انسان را از فرهنگ و منش آنها دور می‌سازد. آری گریه‌ی همراه با معرفت غیرسوز و غیرت‌ساز است.

## محتوای مجالس از نظر امام حسین

وجود مقدس امام حسین علیه السلام، خود بهترین کس برای تعیین کیفیت و محتوای مجالس است. در یکی از فرمایشات نورانی شان چنین می فرمایند: «من اتانا لم یعدم خصله من اربع: آیه محکمه و قضیه عادلّه و اخا مستفادا و مجالسه العلماء [۱۷۲] - هر کس به سوی ما آید - در مجالس ما شرکت کند - حداقل یکی از چهار چیز را از دست نمی دهد: اصول عقاید و جهان بینی اسلامی، قوانین اخلاقی، برادری سودمند و همنشینی با علماء». بنابراین مجالس اهل بیت علیهم السلام جای آشنایی مردم با اصول دین و اعتقادات، اخلاقیات و نیز احکام و فروع دین است. یعنی همان سه علمی که رسول الله صلی الله علیه و آله یادگیری آن را بر هر مسلمانی واجب فرموده است. ایشان در فرمایش نورانی ابتدا طلب علم را بر هر مسلمانی واجب نموده است؛ و چنین فرمودند «طلب العلم فریضه علی کل مسلم [۱۷۳] - طلب علم بر هر مسلمانی واجب است». [صفحه ۱۳۰] بدیهی است علمی که یادگیری آن بر همگان واجب باشد و به عبارت دیگر تحصیل آن واجب عینی است، نمی تواند از نوع علوم روزمره باشد. بلکه علمی است که با ساختار وجودی انسان و هدف خلقت او و نیز سعادت دنیا و آخرت او ارتباط مستقیم دارد. آنگاه حضرت در مرحله بعد، علمی را که، تحصیلش بر هر کس واجب است چنین تشریح می نمایند: «انما العلم ثلاثه آیه محکمه او فریضه عادلّه او سنه قائمه و ما خلاهن فهو فضل [۱۷۴] - علم حقیقی سه چیز است اصول عقاید، اخلاق و احکام و غیر از اینها فضل است». بنابراین نتیجه می گیریم که مجلس مورد رضایت امام حسین علیه السلام مجلسی است که در آن عزاداران با حقیقت دین و معارف الهی و انسانی و نیز وظایفشان به عنوان یک مؤمن و عزادار حقیقی و یک انسان و شیعه راستین آشنا می شوند. وقتی برپاکننده مجلس سیدالشهدا علیه السلام خود به مرحله چهارم نرسیده باشد، در تنظیم برنامه ها اصالت و عمده وقت مجلس را به مداحی و

سینه‌زنی اختصاص می‌دهد و نسبت به سخنرانی و سخنران یا اصلاً توجهی ندارد و یا کم توجه می‌باشد و بیشتر وقتها، اگر سخنرانی دعوت می‌کنند، به جای اینکه مطالب و مواردی را که سیدالهدشدا علیه‌السلام شایسته مجالس خود دانسته، از او بخواهند، بیشتر از او توقع دارند که از جمعیت اشک و ناله بگیرد. اساساً این چنین بانیانی علاقه زیادی به دعوت از سخنرانان عالم و ورزیده ندارند. بلکه بیشتر کسانی را دعوت می‌کنند که بتوانند زمینه مناسب را برای مداحان و شورگرفتن در مجلس فراهم کنند. [صفحه ۱۳۱]

از طرفی دیگر عزادارانی هم که در مرتبه سوم مانده‌اند و به مرتبه چهارم راه پیدا نکرده‌اند، علاقه‌ای به استماع سخنرانی و آشنا شدن با معارف الهی و آیین زندگی دینی و وظایفشان ندارند. آنها بیشتر ترجیح می‌دهند که هنگام سخنرانی وقت خود را در آبدارخانه یا بیرون مجلس با چای خوردن و گپ زدن بگذرانند و اگر ناچار باشند در مجلس بنشینند، با بی‌حوصلگی به سخنرانی گوش می‌دهند و ترجیح می‌دهند زودتر عزاداری و شورگرفتن آغاز شود و چه بسا به صورت‌های مختلف این بی‌حوصلگی را به اطلاع سخنران می‌رساند.

### خطر جهل به دین و آخرت

گفتیم که پیامبر صلی الله علیه و آله دین‌شناسی را بر هر مسلمانی واجب فرموده و بر آن تأکید نموده است. علاوه بر این کسانی را که در این امر واجب کوتاهی کنند، چنین توییح فرموده‌اند: «ان الله تبارک و تعالی یبغض کل عالم بالدنیا جاهل بالآخره [۱۷۵] - به درستی که خداوند تبارک و تعالی هر عالم به دنیایی را که جاهل به آخرت است، دشمن می‌دارد». از نظر حضرت هر کس آخرت را که جایگاه ابدی انسان است، نشناسد، هر چند علوم دنیایی را بداند، مبعوض خدا است. زیرا کسی که آگاهی به آخرت و خانه ابدیت خود نداشته باشد، هرگز نمی‌تواند خود را برای آن آماده کند. بدیهی است آماده شدن برای آخرت به وسیله علوم دنیایی حاصل نمی‌شود. بلکه فقط

به وسیله شناخت دین و معارف دینی است که می‌توان آخرت‌شناس شد و خود را برای آن آماده کرد. به همین دلیل معصومین علیهم‌السلام شیعیانی را که به یادگیری دستورات [صفحه ۱۳۲] دینی و معارف الهی نمی‌پردازند، بشدت مذمت و توبیخ کرده‌اند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می‌فرمایند: «لیس منی الا عالم او متعلم [۱۷۶] - از من نیست مگر عالم یا کسی که در حال یادگیری است. امام صادق علیه‌السلام نیز می‌فرمایند: «لست احب ان اری الشاب منکم الا غادیا فی حالین: اما عالما او متعلما فان لم یفعل فرط، فان فرط ضیع فان ضیع اثم، و ان اثم سکن النار و الذی بعث محمدا بالحق [۱۷۷] - دوست ندارم جوانی از شما را بینم مگر اینکه در یکی از دو حالت صبح کند. یا عالم باشد و یا در حال یادگیری؛ پس اگر چنین نکند کوتاهی کرده است؛ و اگر کوتاهی کند، ضایع کرده است؛ و اگر ضایع کند، گناه کرده است؛ اگر گناه کند، قسم به کسی که محمد صلی الله علیه و آله را به حق مبعوث کرده است، ساکن آتش می‌شود». آری جهل به دین و دستورات آن موجب می‌شود که انسان غافل سر از جهنم درآورد، به همین دلیل است که حضرت در کلام دیگری چنین می‌فرماید: «لو اوتیت بشاب من شباب الشیعة لا یتفقہ، لادبته [۱۷۸] - اگر جوانی از جوانان شیعه را نزد من آورند، که در دین تفقه [۱۷۹] نمی‌کند، او را ادب خواهم کرد». و همچنین آن حضرت آرزو می‌کند که اصحاب و شیعیانش حلال و حرام دین را به دقت بشناسند تا سر از کوتاهی و تقصیر و گناه و عذاب درنیاورند، لذا چنین می‌فرمایند: [صفحه ۱۳۳] «لیت السیاط علی رؤوس اصحابی حتی یتفقہوا فی الحلال و الحرام [۱۸۰] - ای کاش با تازیانه‌ها بر سر اصحابم می‌زدند تا اینکه حلال و حرام دین را خوب بفهمند». بدون فهم حلال و حرام دین، دینداری ممکن نیست و بدون دینداری سعادت دنیا و آخرت محال است به همین دلیل برای شناخت حلال و حرام باید زحمت کشید تا دچار عذاب و نکبت دنیا و آخرت نشویم. حتی اگر این زحمت به قیمت تازیانه خوردن باشد. بینیم که امام سجاد علیه‌السلام چگونه شیعیان را به تحمل سختی

در راه فهم درست و دقیق دین تشویق می‌فرمایند: «لو يعلم الناس ما فی طلب العلم لطلبوه و لو بسفک المہج و خوض اللجج [۱۸۱] - اگر مردم بدانند در طلب علم چه فایده‌ای است آن را می‌طلبند اگر چه با ریختن خون دل و فرورفتن در گرداب‌ها باشد». و برای تأکید بیشتر بینیم که حضرت کاظم علیه‌السلام چگونه خطر دینداری سطحی و ضعیف و محروم بودن از فهم دقیق دین را گوشزد می‌فرمایند: «من لم یتفقہ فی دینہ لم یرض اللہ لہ عملاً [۱۸۲] - هر کس که آگاهی عمیق از دین نداشته باشد خداوند از هیچ عمل او خرسند نمی‌شود». امام علی علیه‌السلام درباره دین بدون فهم عمیق چنین می‌فرمایند: «ایها الناس! لا خیر فی دین لا تفقہ فیما [۱۸۳] - ای مردم! در دینی که فهم عمیق در آن نیست، هیچ خیری وجود ندارد». دینی که نسبت به آن شناخت دقیق و صحیح نداریم نمی‌تواند خوشبختی انسان را در دنیا و آخرت تأمین کند. بسیاری از مشکلات و [صفحه ۱۳۴] رنج‌های زندگی مسلمانان به علت عدم شناخت صحیح آنها از دین و عمل نکردن به دستورات حیات‌بخش آن است. دینداری سطحی و ناآگاهی، هیچ رشد و کمالی را در انسان به وجود نمی‌آورد، هر چند با عمل و عبادت فراوان توأم باشد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام که میزان اعمال ما در قیامت است، چنین می‌فرمایند: «المتعبد علی غیر فقہ کالحمار الطاحونۃ یدور و لا یرح [۱۸۴] - عبادت کننده ناآگاه از دین همچون خر آسیاب است، که دور خود می‌چرخد ولی از جایی که هست پیشتر نمی‌رود». اساساً در اسلام ارزش هر انسانی در درجه اول به میزان شناخت صحیح و عمیقی است که از دین دارد، چنانکه رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله چنین می‌فرمایند: «اکثر الناس قیمۃ اکثرهم علما و اقل الناس قیمۃ اقلهم علما [۱۸۵] - با ارزش‌ترین مردم عالم‌ترین آنها است و کم‌ارزش‌ترین مردم کم‌علم‌ترین آنها است». صرف ادعای شیعه بودن، بدون شناخت صحیح و دقیق دین نه تنها مفید و کافی نیست، بلکه برای شخص و برای اصل دین بسیار خطرناک و خطرناک‌ساز است.

## نقش شیعیان در خانه نشینی و تنهایی اهل بیت

هر ظلم و جنایتی که در حق اهل بیت علیهم السلام شده است، در اثر کوتاهی‌های شیعیان جاهل و احمق بوده است. حضرت علی علیه السلام پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله برای گرفتن حق غصب شده خود یعنی امامت امت، شبها فاطمه زهرا علیها السلام را سوار بر مرکبی می‌کرد و با حسنین علیهما السلام به در خانه انصار می‌رفت و از آنها کمک [صفحه ۱۳۵] می‌خواست، ولی مردم برای حضرت عذرهای بدتر از گناه و دلایل نامربوط می‌آوردند. فاطمه زهرا علیها السلام نیز در یاری همسرش و امامش بیعت آنها با حضرت را در غدیر به یادشان می‌انداخت و می‌فرمودند: «آیا پدرم در روز غدیر عذری برای کسی باقی گذاشت». [۱۸۶]. بعدها معاویه با ذکر همین واقعه در نامه‌ای به حضرت علی علیه السلام به او زخم‌زبان زد و چنین نوشت: «تو همسرت را سوار بر مرکب می‌کردی و دست حسن و حسین را می‌گرفتی و در خانه انصار را می‌زدی و از آنها یاری می‌خواستی ولی جز چهار پنج نفر تو را یاری نکردند. اگر در ادعایت راست گو بودی مردم تو را یاری می‌کردند» بعد از این زخم‌زبان در ادامه این‌گونه نمک به زخم حضرت می‌پاشد: «اگر همه چیز را فراموش کنم، یک چیز را فراموش نمی‌کنم و آن اینکه تو به پدرم گفتی اگر چهل نفر صادقانه مرا یاری کنند، دست به قیام می‌زنم. یک روز هم مسلمانان با تو نبوده‌اند». [۱۸۷]. حضرت علی علیه السلام درباره تنهایی و مظلومیت خود در آن زمان چنین می‌فرماید: «خدایا برای پیروزی بر قریش و یارانشان از تو کمک می‌خواهم، که پیوند خویشاوندی مرا برینند، و کار مرا دگرگون کردند، و همگی برای مبارزه با من در حقی که از همه آنان سزاوترم، متحد گردیدند و گفتند: «حق را اگر می‌توانی بگیر، و یا اگر تو را از حق محروم دارند، یا با غم و اندوه صبر کن، و یا با حسرت بمیر!» به اطرافم نگریستم دیدم که مایل نبودم جانشان به خطر افتد. پس خار در چشم فرورفته، دیده بر هم نهادم، و با

گلوی استخوان در آن گیر کرده، جام تلخ را جرعه جرعه نوشیدم، و در فرو خوردن خشم در امری که تلخ تر از گیاه حنظل، و دردناک تر از فرورفتن تیزی شمشیر در دل بود شکیبایی کردم!» [۱۸۸]. [صفحه ۱۳۶] پس از رسیدن به خلافت نیز مردم که خود به سراغ او رفته بودند و با اصرار فراوان حضرت را به پذیرش حاکمیت و ادار ساخته بودند، در صحنه عمل و هنگامی که حضرت آنها را به یاری و فرمانبرداری فرامی خواند، او را تنها گذاشتند. حضرت در صحنه‌ها و زمانهای مختلف از بی وفایی و پستی یاران خود و تنهایی و مظلومیت خود شکایت‌های جان‌سوزی کرده است.

### شکایت امیرالمؤمنین از شیعیان جاهل و سست عقیده

#### اشاره

در نهج البلاغه بیش از ۲۰ خطبه - غیر از نامه‌ها و حکمت‌ها - وجود دارد که حضرت یاران خود را مورد سرزنش قرار داده که چرا او را تنها می‌گذارند و فرمانش را نمی‌برند. ما در اینجا چند نمونه مختصر را ذکر می‌کنیم: «ای مردم عراق! همانا شما به زن بارداری می‌مانید که در آخرین روزهای بارداری جنین خود را سقط کند، و سرپرستش بمیرد، و زمانی طولانی بی‌شوهر ماند، و میراث او را خویشاوندان دور غارت کنند. آگاه باشید! من با اختیار خود به سوی شما نیامدم بلکه به طرف دیار شما کشانده شدم، به من خبر دادند که می‌گویید علی دورغ می‌گوید! خدا شما را بکشد، بر چه کسی دروغ روا داشته‌اید... [۱۸۹] آگاه باشید! من شب و روز پنهان و آشکار، شما را به مبارزه با شامیان دعوت کردم و گفتم پیش از آنکه آنها با شما بجنگند با آنان نبرد کنید، به خدا سوگند، هر ملتی که درون خانه‌ی خود مورد هجوم قرار گیرد، ذلیل خواهد شد. [صفحه ۱۳۷] اما سستی به خرج دادید، و خواری و ذلت را پذیرفتید، تا آنجا که دشمن پی‌درپی به شما حمله کرد و سرزمین شما را تصرف نمود. شگفتا!



شگفتا! به خدا سوگند این واقعیت قلب انسان را می‌میراند و دچار غم و اندوه می‌کند که شامیان در باطل خود وحدت دارند و شما در حق خود متفرقید. زشت باد روی شما و از اندوه رهایی نیابید که آماج تیر بلا شدید! به شما حمله می‌کنند، شما حمله نمی‌کنید؟! با شما می‌جنگند، شما نمی‌جنگید؟! این گونه معصیت خدا می‌شود و شما رضایت می‌دهید؟ وقتی در تابستان فرمان حرکت به سوی دشمن می‌دهم، می‌گویید هوا گرم است، مهلت ده تا سوز گرما بگذرد، و آنگاه که در زمستان فرمان جنگ می‌دهم، می‌گویید هوا خیلی سرد است بگذار سرما برود. همه‌ی این بهانه‌ها برای فرار از سرما و گرما بود؟ وقتی شما از گرما و سرما فرار می‌کنید، به خدا سوگند که از شمشیر بیشتر گریزانید! ای مردنمایان نامرد! ای کودک‌صفتان بی‌خرد که عقل‌های شما به عروسان پرده‌نشین شباهت دارد! چقدر دوست داشتم که شما را هرگز نمی‌دیدم و هرگز نمی‌شناختم! شناسایی شما - سوگند به خدا - که جز پشیمانی حاصلی نداشت، و اندوهی هم بار سرانجام آن شد. خدا شما را بکشد که دل من از دست شما پر خون، و سینه‌ام از خشم شما مالا مال است! کاسه‌های غم و اندوه را، جرعه جرعه به من نشانید، و با نافرمانی و ذلت‌پذیری، رأی و تدبیر مرا تباه کردید... [۱۹۰] بدن‌های شما در کنار هم، اما افکار و خواسته‌های شما پراکنده است؛ سخنان ادعایی شما، سنگ‌هایی سخت را می‌شکنند، ولی رفتار ست شما دشمنان را امیدوار می‌سازد؛ در خانه‌هایتان که نشسته‌اید، ادعاها و شعارهای تند سر می‌دهید و اما در روز نبرد می‌گویید ای جنگ از ما دور شو، و فرار می‌کنید. آن کسی که از شما یاری خواهد، ذلیل و خوار است، و قلب رهاکننده‌ی شما آسایش ندارد. [صفحه ۱۳۸] بهانه‌های نابخردانه می‌آورید، چون بدهکاران خواهان مهلت، از من مهلت می‌طلبید و برای مبارزه سستی می‌کنید بدانید که افراد ضعیف و ناتوان هرگز نمی‌توانند ظلم و ستم را دور کنند، و حق جز با تلاش و کوشش به دست نمی‌آید، شما که از خانه‌ی خود دفاع نمی‌کنید چگونه از خانه‌ی دیگران دفاع می‌نمایید؟ و با کدام امام پس از من به مبارزه خواهید

رفت؟ به خدا سوگند! فریب خورده، آن کس که به گفتار شما مغرور شود، کسی که به امید شما به سوی پیروزی رود، با کندترین پیکان به میدان آمده است، و کسی که بخواهد دشمن را به وسیله‌ی شما هدف قرار دهد، با تیری شکسته تیراندازی کرده است! به خدا سوگند! صبح کردم در حالی که گفتار شما را باور ندارم، و به یاری شما امیدوار نیستم، و دشمنان را به وسیله شما تهدید نمی‌کنم. راستی شما را چه می‌شود؟ دارویتان چیست؟ و روش درمانتان کدام است؟ مردم شام هم مانند شمایند آیا سزاوارست شعار دهید و عمل نکنید؟... [۱۹۱] - نفرین بر شما کوفیان! که از فراوانی سرزنش شما خسته شدم. آیا به جای زندگی جاویدان و قیامت به زندگی زودگذر دنیا رضایت دادید؟ به جای عزت و سربلندی، بدبختی و ذلت را انتخاب کردید؟ هر گاه شما را به جهاد با دشمنان دعوت می‌کنم، چشمانتان از ترس در کاسه می‌گردد، گویا ترس از مرگ عقل شما را ربوده و چون انسان‌های مست از خود بیگانه شده، حیران و سرگردانید گویا عقل‌های خود را از دست داده و درک نمی‌کنید. من دیگر هیچ گاه به شما اطمینان ندارم، و شما را پشتوانه خود نمی‌پندارم، شما یاران شرافتمندی نیستید که کسی به سوی شما دست دراز کند. به شتران بی‌ساربان می‌مانید که هر گاه از یک طرف جمع‌آوری گردید، از سوی دیگر پراکنده می‌شوید. به خدا سوگند، شما بدوسیله‌هایی برای افروختن آتش جنگ هستید؛ شما را [صفحه ۱۳۹] فریب می‌دهند اما فریب دادن نمی‌دانید، سرزمین شما را پپایی می‌گیرند و شما پروا ندارید، چشم دشمن برای حمله شما خواب ندارد ولی شما در غفلت به سر می‌برید. بخدا سوگند، شکست برای کسانی است که دست از یاری یکدیگر می‌کشند. سوگند بخدا، اگر جنگ سخت درگیر شود و حرارت و سوزش مرگ شما را دربرگیرد، از اطراف فرزند ابوطالب، همانند جدا شدن سر از تن، جدا و پراکنده می‌شوید... [۱۹۲] - گرفتار کسانی شده‌ام که چون امر می‌کنم فرمان نمی‌برند، و چون آنها را فرامی‌خوانم اجابت نمی‌کنند. ای مردم بی‌اصل و ریشه، در یاری پروردگارتان برای چه در انتظارید؟ آیا

دینی ندارید که شما را گرد آورد؟ و یا غیرتی که شما را به خشم وادارد؟ در میان شما به پا خاسته فریاد می کشم، و عاجزانه از شما یاری می خواهم، اما به سخنان من گوش نمی سپارید، و فرمان مرا اطاعت نمی کنید، تا آنکه پیامدهای ناگوار آشکار شد، نه با شما می توان انتقام خونی را گرفت، و نه با کمک شما می توان به هدف رسید. شما را به یاری برادرانتان می خوانم، مانند شتری که از درد بنالد، ناله و فریاد سر می دهید، و یا همانند حیوانی که پشت آن زخم باشد حرکتی نمی کنید. تنها گروه اندکی به سوی من آمدند که آنها نیز ناتوان و مضطرب بودند». [۱۹۳]. دیدیم که شیعیان جاهل و احمق چگونه امام خود را تنها گذاشتند. شیعیان جاهل و احمق است که به فرموده امام زمان علیه السلام بال پشه از ایمان او محکم تر است. اگر شیعیان همگی دین و وظایف دینی خود را به خصوص در قبال امامانشان خوب می شناختند، تاریخ هرگز شاهد این همه مظلومیت و غربت و اهل بیت علیهم السلام و این همه ظلم و جنایت نمی بود. [صفحه ۱۴۰] اگر شیعیان، امامان خود را به خصوص امام زمان علیه السلام را خوب می شناختند و به وظایفی که در قبال او دارند، آگاه بودند، امام زمان علیه السلام بیش از هزار و صد و شصت سال، در تنهایی و مظلومیت، گرفتار غیبت و خون دل و اضطراب نمی شد. بینیم آن وجود نازنین که عزادار حقیقی جد بزرگوارش و منتقم اصلی خون او می باشد، هزار سال پیش چگونه از بی وفایی و عدم همدلی شیعیانش که ناشی از جهالت و بی همتی آنها است، شکایت می کند: «و لو ان أشیاعنا - وفقهم الله لطاعته - علی اجتماع من القلوب فی الوفاء بالعهد علیهم لما تأخر عنهم الیمن بلقائنا، و لتعجلت لهم السعادة بمشاهدتنا علی حق المعرفة و صدقها منهم بنا، فما یحبسنا و عنهم الا ما یتصل بنا مما نکرهه و لا نوتره منهم» [۱۹۴] - اگر شیعیان ما - که خداوند بر انجام طاعت موفقشان بدارد - در وفا کردن به عهد ما همدل بودند، مبارکی ملاقات ما از آنها به تأخیر نمی افتاد و سعادت دیدار همراه با معرفت ما به سوی آنها می شتافت. پس ما را از آنها پوشیده نمی دارد، مگر همان چیزهایی که از آنها به ما می رسد و ما دوست نداریم و از

آنها انتظار نداریم.» شیعیان جاهل و احمق بودند که با وجود علم به حقانیت امام حسن مجتبی علیه السلام، تحت تأثیر تهدیدها و تطمیع‌های معاویه و تبلیغات او علیه امام قرار گرفتند و آن حضرت را تنها گذاشتند و وادار به صلح با معاویه کردند. امام امت علیه السلام که به تصریح خودشان بیشترین خون دل را از احمقان و جاهلان خورده‌اند، درباره مظلومیت امام حسن مجتبی علیه السلام در بین دوستانش چنین می‌فرماید: «امام حسن علیه السلام آن قدر گرفتاری که از این دوستان و اصحابش داشت، از دیگران نداشت. اصحابی که توجه نداشتند که امام زمانشان روی چه نقشه‌ای دارد عمل می‌کند، با خیال‌های کوچکشان با افکار ناقصشان، در مقابلش می‌ایستادند و غارتش کردند، اذیتش [صفحه ۱۴۱] کردند و عرض کنم که شکستش دادند، معاهده با دشمنش کردند و هزار جور بساط درست کردند.» [۱۹۵]. آری خون دلی که اهل بیت علیهم السلام از دست شیعیان و دوستان جاهلشان خوردند هرگز از دشمنان نخوردند و بلکه هر خون دلی که از دست دشمنانشان خوردند و هر اذیت، توهین و ظلمی که دیدند، ناشی از عملکرد بد شیعیان بی‌معرفت آنها بوده است. درست به همین دلیل است که معتقدیم شیعه تا به مرحله چهارم عزاداری نرسیده است، نه تنها عزادار حقیقی نیست بلکه چه بسا در مصیبت‌هایی که به امام زمان علیه السلام می‌رسد، شریک باشد. وقتی شیعه ناآگاه نمی‌تواند عزادار حقیقی باشد، به طریق اولی منتظر حقیقی امام زمان علیه السلام نیز نیست. [۱۹۶]. منتظر حقیقی می‌داند بدون فهم دین و آشنایی با حلال و حرام الهی نه تنها به خداوند و حضرت بقیة الله الاعظم - ارواحنا له الفداء - نمی‌توان نزدیک شد، بلکه ضعف در دین و فهم آن انسان را از آنها دورتر می‌کند و بیشتر به گناه می‌اندازد. کسانی که صرفاً به ظواهر دین می‌پردازند و در تطبیق اعمال و عباداتشان با حکم شرع و دستورهای خداوند بی‌توجهی و بی‌مبالاتی می‌کنند و به میل و سلیقه خود دینداری می‌کنند، به جای کمک به امام زمان علیه السلام، آن حضرت را رنج می‌دهند و دل مبارک حضرت را خون می‌کنند. وای بر کسی که امامش از او

شکایت کند. پناه بر خداوند که انسان ادعای دین و محبت به حضرت کند، ولی دینداری و رفتار او و محبت‌های او حضرت و سایر معصومین علیهم‌السلام را آزار دهد و به جای جلب محبت و نزدیکی به آنها راه خشم و دوری از آنها را طی کند و مورد لعنت و غضب آنها قرار گیرد. دانش اندوز و ادب ورز که در مجلس او هر که را نیست ادب، لایق صحبت نبود [۱۹۷]. [صفحه ۱۴۲] بنابراین منتظر حقیقی کسی است که سعی زیادی در تطبیق همه‌ی رفتارها، اخلاق و عقاید خود با حقیقت دین و آنچه معصومین علیهم‌السلام به او آموخته‌اند می‌کند، او در دینداری سلیقه‌ای عمل نمی‌کند و تابع هوی و هوس خود و دیگران نیست، بلکه در هر کاری به دنبال این است که بدانند دستور دین در آن مورد چیست؟ منتظر حقیقی رفتارش براساس رساله عملیه است و از رفتارهای من‌درآوری و جاهلانه به شدت دوری می‌کند تا دین او و همه‌ی شئون زندگی او مورد رضا و قبول مولایش قرار گیرد و بتواند در ردیف دوستان و یاران حقیقی حضرت قرار گیرد. گر طالب لقای امامی به علم کوش اهل نظر معامله با آشنا کنند [۱۹۸]. منتظر، نهایت بینش و بصیرت خود را به کار می‌گیرد تا آنچه را در دین نیست، به اسم دین نپذیرد و آنچه در دین است، رها و طرد نکند و در این راه از علمای ربانی مدد می‌جوید و هرگز خود را از جمع علما و اهل دین که با بصیرت دین‌داری می‌کنند، جدا نمی‌کند. او تشنه‌ی مطالعه و فهم بیشتر و روزافزون دین است و از جاهلان و بی‌خردان به شدت دوری می‌کند، مگر آنکه بخواهد به آنها چیزی بیاموزد؛ بدون اینکه خود اثر بدی بپذیرد. [۱۹۹].

## عملیات انتقام

### اشاره

عزادار در این مرتبه که مرتبه کامل شده‌ی همان مرتبه چهارم است. از صفای باطن بالاتر و معرفتی عمیق‌تر برخوردار است. در این مرتبه «عزادار حقیقی» که در سایه معرفت بالاتری که تحصیل کرده است، به مودت نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام و نیز به حس انتقام نسبت به دشمنان آنها دست یافته است، بیشتر به «عمل» روی می‌آورد. عملی که زاییده مودت و مبتنی بر عقیده و بینش عمیق و الهی است. عزادار حقیقی کسی است که اگر برای مصیبت عظیمی که بر امام حسین علیه‌السلام وارد شده است، گریه و ناله سر می‌دهد، در برابر مصیبت اعظم بیشتر عزادار است. [صفحه ۱۴۳] رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «ان لقتل الحسین علیه‌السلام حراره فی قلوب المؤمنین لا تبرد ابدا [۲۰۰] - به درستی که برای قتل حسین علیه‌السلام حرارتی در دل‌های مؤمنان است که هرگز سرد نمی‌شود». عزادار حقیقی اگر از کشته شدن حضرت و اصحابش که مصیبت عظیم است، آتش و حرارتی سردنشانی در دل دارد، از کنار گذاشته شدن حضرت از مقامی که خداوند برای او ترتیب داده بود، به مراتب بیشتر می‌سوزد. زیرا در وجود او نفخه و روح حسینی قرار دارد. او فرزند حقیقی سیدالشهدا علیه‌السلام است که خداوند او را ولی دم آن حضرت قرار داده است، در دل او آتش کینه و انتقامی هست که هرگز خاموش نمی‌شود و همین آتش کینه مقدس از دشمنان خدا و انسانیت است که او را به مرتبه پنجم عزاداری یعنی مرتبه عملیاتی شدن و جهاد و مبارزه با دشمنان حسین وارد می‌سازد. دعای او در این مرحله همان طور که در زیارت عاشورا و سایر زیارات به او تعلیم شده است، این است که: «فاسئل الله الذی اکرم مقامک و اکرمنی بک ان یرزقنی طلب ثارک مع امام منصور من اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله [۲۰۱] - از خدایی که تو را گرامی داشت و مرا هم به وسیله تو گرامی داشت، می‌خواهم که خون‌خواهی تو را همراه امام منصور از اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله روزی من گرداند». و در فقره دیگری خطاب به سیدالشهدا علیه‌السلام چنین عرض می‌کند: «فاسئل الله الذی اکرم مقامک و اکرمنی بک ان یرزقنی

طلب ثاری مع امام هدی [۲۰۲] ظاهر ناطق بالحق منکم [۲۰۳] - از خدایی که... می خواهم خون خواهی [صفحه ۱۴۴] خودم را همراه امام هدایت شونده‌ی ناطق به حق که از شماست، نصیب من گرداند». مرتبه پنجم، مرتبه عملیاتی شدن و اقدام علیه دشمنان دین و اهل بیت علیهم السلام و عاملین مصیبت اعظم است. به عبارت دیگر این مرتبه لازمه فهم درست از مصیبت اعظم است. مصیبت اعظم هیچ عکس‌العملی جز جهاد و مبارزه نمی‌طلبد.

### مراحل سه گانه عملیات انتقام

#### اشاره

هر چند از آنچه تاکنون گفته شد می‌توان به طور کلی به وظیفه عزادار در عملیات انتقام دست یافت ولی به علت اهمیت زیاد موضوع این وظیفه را با یک تقسیم‌بندی کلی عرض می‌کنیم. آنچه در عملیات انتقام بر عزادار واجب است همان‌طور که از نام این مرحله پیداست انجام یک سلسله عملیات است. یعنی وظیفه‌ای فراتر از قلب و احساس و عقل و ادراک بر عهده اوست. آنچه از مجموع تعالیم قرآن کریم و معصومین علیهم السلام به دست می‌آید. این است که مؤمن در این مرحله سه وظیفه عملی بر عهده دارد که به ترتیب عبارتند از: لعن و براءت زبانی؛ براءت عملی؛ جهاد با دشمنان.

#### لعن و براءت زبانی

از آنجا که قطع یا ضعیف کردن رابطه‌ی انسان‌ها با خداوند و معصومین علیهم السلام بزرگترین جنایت و خیانت در زندگی آدمیان است، تمامی کسانی که در طول تاریخ بشر تاکنون در این جنایت و ظلم بزرگ دست داشته‌اند، خداوند و پیامبران و فرشته‌های الهی آنها را مورد لعن قرار داده‌اند. لعن به معنای دور بودن از رحمت و

هدایت الهی و جدا بودن از راه خوشبختی است. مسلم است، کسانی که دست خود و دیگران را از دست خداوند و دامان رهبران معصوم علیهم السلام جدا کرده‌اند خود و دیگران را از رحمت و هدایت محروم و از راه خوشبختی دور کرده‌اند، ملعون هستند، شخص ملعون یعنی شخصی که از مسیر هدایت صحیح منحرف شده است و به بیراهه می‌رود. [صفحه ۱۴۵] لعنت کردن انسان‌هایی که عامل دور افتادن خود و دیگران از راه هدایت الهی هستند، در واقع شهادت دادن و گزارشی از یک واقعیت خارجی و بسیار تلخ و وحشتناک است و آن، اینکه افرادی که مورد لعن قرار می‌گیرند، در حقیقت و در عالم خارج، خود و دیگران را از حرکت به طرف کمال لایق انسانی و خوشبختی دنیا و آخرت محروم کرده‌اند و بایستی نتیجه‌ی این محرومیت را که بدبختی و شقاوت و دچار شدن به انواع گرفتاری‌ها و عذاب‌ها در دنیا و آخرت است، بپذیرند، زیرا خود چنین سرنوشتی را برای خود، رقم زده‌اند. معنای دیگر لعن در اصطلاح مردم که به معنای اول بازمی‌گردد، طلب عذاب و نفرین برای عاملین چنین جنایت عظیمی است. دلیل چنین لعن و نفرین نیز بسیار روشن است و آن، تنفر برحق است که هر کس از عامل این خیانت در درونش ایجاد می‌شود. به عبارت دیگر هر کسی که چیزی یا کسی را سد راه سعادت خود و دیگران می‌بیند، از آن متنفر می‌شود و از خداوند دور کردن آن را می‌طلبد. اگر آن عامل یک عامل انسانی و مختار باشد، با توجه به تأثیرات زشت و منفی آن عامل در روند سعادت انسان‌ها و ایجاد انواع مشکلات دنیایی و آخرتی برای دیگران، مستحق نفرین و عذاب و تنبیه الهی و رسیدن به سزای اعمال زشت و جنایتکارانه است و طبیعی است که چنین شخصی نزد همه‌ی طالبان خوشبختی و همه‌ی عاشقان، خوبی‌ها و زیبایی‌ها، مستحق نفرین و تنفر باشد. [۲۰۴]. به همین دلیل در قرآن کریم و زبان اهل بیت علیهم السلام به خصوص در زیارات آن حضرات، اشخاص یا عواملی که مانع خوشبختی و آسایش مردم در دنیا و آخرت شده و می‌شوند، مورد لعن قرار گرفته‌اند. [۲۰۵]. اعلام برائت زبانی کمترین کار در مراحل



عملیات انتقام است که خود بسیار کار بزرگ و مهمی است. این مرحله دارای آثار مهم و متعددی است که در اینجا فرصت پرداختن به آن نیست. شاید نتوان هیچ زیارتی [ صفحه ۱۴۶ ] از زیارت‌های وارده از اهل بیت علیهم‌السلام را یافت که در آن دشمنان مورد لعن و براءت زبانی قرار نگرفته باشند. در قرآن کریم نیز دشمنان دین خدا بارها و بارها مورد لعن و نفرین قرار گرفته‌اند. در زیارت عاشورا و بسیاری از زیارت‌های ائمه علیهم‌السلام هر جا اعلام محبت و ولایت است، اعلام براءت و دشمنی با دشمنان آنان نیز هست. در زیارت عاشورا سه گروه از دشمنان مورد لعن و براءت زبانی قرار گرفته‌اند که عبارتند از: الف) دشمنانی که با تغییر مسیر خلافت و غضب آن، ظلم‌های بعدی از جمله جنایاتی که در عاشورا بر اهل بیت علیهم‌السلام و سایر شیعیان و جامعه اسلامی رفت را پایه‌گذاری کردند. در زیارت عاشورا، مصیبت امام حسین علیه‌السلام را ناشی از انحرافی می‌داند که در صدر اسلام با غضب خلافت و رهبری امیرالمؤمنین علیه‌السلام صورت گرفت. پس از بیان عظمت مصیبت سیدالشهدا علیه‌السلام ابتدا کسانی را لعن می‌کند که در صدر اسلام بلافاصله پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، مسیر حاکمیت و هدایت مردم را منحرف کردند و با این انحراف بذر گمراهی و نفاق سهمگین کاشته شد که نتیجه آن، شجره‌ی ملعونه بنی‌امیه شد. از رشد این شجره ملعونه، فاجعه عاشورا اتفاق افتاد که باز منجر به حذف امام و محرومیت جامعه انسانی از رهبری معصوم شد. ب) دشمنانی که امام حسین علیه‌السلام و اصحابش را به شهادت رساند و یا مقدمه آن جنایت را با سکوت و یا همکاری با لشکر دشمن فراهم کردند. ج) دشمنانی که بعد از روز عاشورا به وجود خواهند آمد تا روز قیامت. در بحث لعن علاوه بر لزوم لعن دسته اول و دوم دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام آنچه که هم اکنون مهم‌تر و لازم‌تر است، لعن و اعلان براءت [ صفحه ۱۴۷ ] در دشمنان کنونی اهل بیت به خصوص دشمنان امام زمان علیه‌السلام که موانع اصلی ظهور هستند، می‌باشند. کسی که اهل لعن دشمنان کنونی امام زمان علیه‌السلام نیست و نمی‌تواند کینه مقدس و

دشمنی خود را با آنها به طور صریح اعلام کند، باید در دوستی و ایمان خود نسبت به آنها شک کند. در این سالها زیاد شاهد آن بودیم که عده‌ای به ظاهر مؤمن و متدین، مردم را به بهانه‌های واهی از اعلان برائت زبانی و لعن نسبت به شیطان بزرگ آمریکا و سایر قدرت‌های جهانی که منشأ همه‌ی جنایت‌ها و نیز دشمن درجه یک اسلام و امام زمان علیه‌السلام هستند، بازداشته و می‌دارند و به خصوص ملت را از شعار مرگ بر آمریکا و مرگ بر اسرائیل منع می‌کنند. همچنین بسیار دیده شده و می‌بینیم که عده‌ای مقدس‌نما با مراسم اعلان برائت در حج مخالفت می‌کنند. امام خمینی قدس سره بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران یعنی کشوری که مردمش به فرموده‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله [۲۰۶] مقدمه‌سازان ظهور امام زمان علیه‌السلام هستند در وصیت‌نامه سیاسی الهی خود رمز لعن‌هایی را که در مجالس اهل بیت علیهم‌السلام نثار دشمنانشان می‌کنیم چنین تشریح می‌کنند: «به ملت عزیز ایران توصیه می‌کنم که از... مراسم عزاداری ائمه اطهار و بویژه سید مظلومان و سرور شهیدان حضرت ابی‌عبدالله الحسین صلوات وافر الهی و انبیاء و ملائکه الله و صلحاء بر روح حماسی او باد هیچگاه غفلت نکنند. و بدانند آنچه دستور ائمه علیهم‌السلام برای بزرگداشت این حماسه تاریخی اسلام است و آنچه لعن و نفرین بر ستمگران آل بیت است تمام فریاد قهرمانانه‌ی ملتهاست بر سردمداران ستم‌پیشه در طول تاریخ الی‌الابد. و می‌دانید که لعن و نفرین و فریاد از بیداد بنی‌امیه لعنه الله علیهم با آنکه آنان منقرض و به جهنم رهسپار شده‌اند فریاد بر سر ستمگران جهان و زنده نگه‌داشتن این فریاد ستم‌شکن است. و لازم است در نوحه‌ها و اشعار ثنای از ائمه حق علیهم‌السلام به طور کوبنده فجایع و ستمگری‌های ستمگران هر عصر و مصر یادآوری شود و در این عصر مظلومیت جهان اسلام [صفحه ۱۴۸] به دست آمریکا و شوروی و سایر وابستگان به آنان و از آن جمله آل سعود این خائنین به حرم بزرگ الهی لعنه الله و ملائکتی و رسله علیهم است به طور کوبنده یادآوری و لعن و نفرین شود». [۲۰۷]. و نیز می‌فرمایند: «اعلان برائت در حج تجدید

میثاق مبارزه و تمرین تشکل مجاهدان برای ادامه نبرد با کفر و شرک و بت پرست‌هاست و به شعار هم خلاصه نمی‌شود که سرآغاز علنی ساختن منشور مبارزه و سازماندهی جنود خدای تعالی در برابر جنود ابلیس و ابلیس صفتان است و از اصول اولیه توحید به شمار می‌رود». [۲۰۸]. همچنین درباره‌ی شعار مرگ بر آمریکای مردم ایران می‌فرمایند: «گفتنی است که شعار مرگ بر آمریکا و آتش زدن پرچم این کشور و امثال آن به هیچ وجه توهین به مقدسات مردم آمریکا (از قبیل عقاید و آموزه‌های مسیحیت، انجیل، کلیساهای کاتولیک، پروتستان، ارتدوکسی، کشیشان و...) نمی‌باشد بلکه انزجار و نفرت از سیاست‌های ظالمانه و سلطه‌طلبانه دولتمردان آمریکا است. مردم ایران، انزجار خود را در قالب شعار مرگ بر آمریکا و آتش زدن پرچم این کشور نمایان می‌سازد».

### برائت عملی

برائت عملی یعنی دوری کردن از فرهنگ و تسلط فرهنگی دشمنان و پرهیز از اخلاق و عقاید آنان. بدیهی است که ابزار محبت نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام با پذیرش فرهنگ و اخلاق دشمنان آنان سازگار نیست. امام صادق علیه‌السلام در این باره می‌فرمایند: «نحن اصل کل خیر و من فروعنا کل بر فمّن البر التوحید و الصلاة و الصیام و کظم الغیظ و... و عدونا اصل کل شر و من فروعهم کل قبیح و فاحشۀ فمنهم الکذب و البخل و النمیمۀ و القطعیۀ و اکل الربا و... فکذب من زعم انه معنا و هو متعلق بفروع غیرنا [۲۰۹] - ما اصل هر خیر - و خوبی - هستیم و هر چه خوبی است از [ صفحه ۱۴۹] فروع ماست. در شمار خوبی‌هاست: توحید و نماز و روزه و فروبردن - غلبه بر - خشم و... و دشمنان ما ریشه هر بدی هستند و چه هر چه پلیدی و زشتی است از فروع آنهاست. پس از آنهاست دروغ و بخل و سخن چینی و قطع رحم و رباخواری و... بنابراین دروغ گفته هر کس که می‌پندارد که با ماست - و از ماست - در حالی که به

فروع غیر ما - و بدی ها - تعلق دارد». آری دروغ می گوید کسی که خود را از اهل بیت علیهم السلام می داند ولی اخلاق دشمنان آنان را دارد و با گرفتن و دادن ربا، بداخلاقی و بددهنی و سخن چینی و نیز با گرانفروشی و بخل و تقلب و فریب با شیعیان آنان رفتار می کند. دروغ می گوید کسی که خود را محب اهل بیت علیهم السلام می داند و اهل برائت از دشمنان دین و فرهنگ فاسد و ضدبشری آنها نیست و با بدحجابی، بی حجابی، بی نمازی و بی غیرتی نسبت به ناموس و نیز تربیت غیر مذهبی و غلط فرزندان و، خون به دل امام زمان علیه السلام و سایر اهل بیت علیهم السلام می کند. دروغ می گوید کسی که خود را دوست دار اهل بیت علیهم السلام می داند و بالای درب منزل خود پرچم «یا حسین» را نصب می کند و برای اقامه عزای اهل بیت علیهم السلام منزل خود را سیاه پوش می کند و خود نیز در ایام عزای اهل بیت علیهم السلام لباس سیاه بر تن می کند، اما در دل محبت به دشمنان امام زمان و شیفتگی نسبت به آنها و فرهنگ کثیفشان را می پروراند و در بالای بام منزلش علم بندگی و اسارت فکری و فرهنگی نسبت به دشمنان یعنی آنتن ماهواره را نصب کرده است. محبت با ضعف برائت و ضعف در دشمنی با فرهنگ دشمنان سازگار نیست. امام صادق علیه السلام در جواب کسی که به ایشان گفت: فلانی شما را دوست دارد. ولی در برائت از دشمنان شما ضعیف است، چنین فرمودند: [صفحه ۱۵۰] «هیئات، کذب من ادعی محبتنا و لم یتبرأ من عدونا» [۲۱۰] - هرگز! دروغ می گوید کسی که ادعای دوستی ما را می کند و از دشمن ما برائت نمی جوید». خلق زبان به دعوی عشق گشوده اند ای من غلام آنکه دلش با زبان یکی است ائمه طاهرین علیهم السلام نور واحد هستند و هدف همه ی آنها یکی است (که عبارت است از تلاش، کوشش، نثار و ایثار برای احیای دین و روشن نگه داشتن چراغ مکتب) از این رو زنده نگه داشتن نام و یاد هر کدامشان باعث زنده ماندن اصل مکتب الهی است. لیکن سالار شهیدان علیه السلام خصوصیتی دارد که زنده نگه داشتن نام و یاد او تأثیر به سزایی در زنده نگه داشتن مکتب اسلام دارد... سر اینکه

سفارش کرده‌اند هر روز زیارت عاشورا بخوانید و نسبت به اهل بیت علیهم السلام تولی داشته و بر آنان صلوات و درود بفرستید و از دشمنانشان تبری بجوید، برای آن است که طرز فکر معاندان ایشان منفور شود و گرنه هم اکنون سخن از معاویه و یزید نیست تا آنها را لعنت کنیم. نام و یاد آنها رخت بر بسته و قبرشان نیز زباله‌دانی بیش نیست، الآن سخن از فکر و راه یزید و یزیدیان عصر است. زن فرعون وقتی که به درگاه الهی دعا کرد، نگفت خدایا مرا فقط از فرعون نجات بده بلکه گفت: (رب ابن لی عندک بیتا فی الجنه و نجنی من فرعون و عمله و نجنی من القوم الظالمین). [۲۱۱] - بارالها! تو خانه‌ای برای من در بهشت بنا کن و مرا از شر فرعون کافر و کردارش و از قوم ستمکار نجات بخش) یعنی مرا از فرعون و فرعونیان، که طرفداران سنت سیئه و رفتار ناپسند او هستند، نجات بده. تفکر برای همیشه باقی می‌ماند هر چند که اسم و عنوانش تغییر پیدا کند. بعد از تار و مار شدن خوارج در نهر اوان و خارج شدنشان از صحنه حیات و زندگی، به علی ابن ابیطالب علیه السلام عرض شد: این مقدس‌های خشک از بین رفتند. فرمودند: «کلا؛ والله انهم نطف فی أصلاب الرجال، و قرارات النساء کلما نجم منهم قرن قطع، حتی یكون آخرهم لصوصا سلابین [۲۱۲] - اینها نطفه‌هایی هستند در پشت مردان و قرارگاه زنان. هر گاه مقداری از اینها از بین بروند، عده‌ای دیگر ظهور [صفحه ۱۵۱] می‌کنند تا اینکه سرانجام کار، سارقان مسلح و رهنان غارتگر خواهند شد». اکنون نیز، هم راه سالار شهیدان زنده است و هم مرام و مسلک اموی و مروانی و عباسی وجود دارد. اینکه سفارش فراوان به اشک ریختن و عزاداری کردن نموده‌اند برای آن است که اشک بر شهید اشتیاق به شهادت را به همراه دارد، خوی حماسه را در انسان زنده و طعم شهادت را در جان او گوارا می‌گرداند. چون اشک رنگ کسی را می‌گیرد که برای او ریخته می‌شود و همین رنگ را به صاحب نیز می‌دهد. از این رو انسان حسینی منش، نه ستم می‌کند و نه ستم می‌پذیرد. اینکه عده‌ای به فکر ظلم کردن یا ظلم‌پذیری هستند برای آن است که خوی حسینی در آنها نیست و گرنه شیعه‌ی خاص

حسین بن علی علیهما السلام نه ظلم می کند و نه ظلم می پذیرد. آن کسی که ظلم پذیر است اموی مسلک است چنانکه ظالم هم اموی صفت است، هر چند که زمزمه‌ی «یا حسین» بر لب داشته باشد. و در قیامت که هر کسی را به نام زمامدارش صدا می‌زنند: (یوم ندعوا کل أناس بامامهم) شخص ستمگر در صف امویان شرکت می‌کند لذا اگر انسان بخواهد بفهمد که راهی راه حضرت حسین بن علی علیهما السلام است یا راهی راه امویان، باید ببیند که در او خوی ستم‌پذیری یا سلطه‌گری وجود دارد یا نه. اگر گرایش به این خصلت‌های زشت را در خود دید باید در اخلاق خود تجدیدنظر کند. [۲۱۳].

### جهاد با دشمنان و ضربه زدن به آنها و محدود کردن قدرت آنها تا نابودی کاملشان

اگر بر اثر تهاجم فرهنگی و تبلیغ سوء، بت‌پرستی و شرک رواج یافت و در نتیجه حق مسلم فطرت، که توحید ناب است، آسیب دید باید برای احقاق این حق قیام و اقدام مسلحانه کرد. لیکن، روح این قیام، دفاع است هر چند که به ظاهر فقه آن را جهاد ابتدایی می‌نامند. سر اینکه «توحید» حق مسلم فطرت بشری شمرده شده، آن است که توحید مایه حیات فرد و جامعه است. همان‌طور که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده: «التوحید حياة النفس» [۲۱۴]. و قرآن کریم نیز کافر را به خاطر محرومیت وی از توحید، مرده می‌داند و او را در مقابل «زنده» ذکر می‌کند: (لینذر من کان حیا و یحق القول علی الکافرین [۲۱۵] - تا هر که زنده «دل» است او را به آیاتش پند دهد - و از خدا و قیامت بترساند - و بر کافران وعده عذاب «بعد از اتمام حجت» حتمی و لازم گردد.) [صفحه ۱۵۲] مجموع آیات و روایات نشان می‌دهد که: اولاً توحید مایه حیات معنوی فرد و جامعه انسانی است، ثانیاً این مایه حیات، حق مسلم همه بشریت است و تمام انسان‌ها حق استفاده از آن را دارند. افزون بر این، حیات چون حقی است که خالق بشریت آن را هبه کرده (نه آنکه بشر با پشتکار و ابتکار خود به آن رسیده باشد) نه تنها

نمی‌توان دیگران را از آن بازداشت، بلکه خود را نیز نمی‌توان با انتحار و خودکشی به خطر انداخت. بنابراین، دفاع از حق فطری انسان‌ها لازم و مبارزه با عامل کفر و شرک ضروری است. یعنی همان‌طور که اگر فرد یا گروهی خواستند به حیات ظاهری فرد یا جامعه‌ای آسیب برسانند و آنها را از بین ببرند دفاع لازم است، به همان صورت اگر فرد یا گروهی در صدد بودند تا حیات معنوی فرد یا جامعه‌ای را مصدوم نموده و آنها را کافر کنند یا جلوی اسلام آنان را بگیرند، دفاع لازم خواهد بود. چنانکه اگر کسی نیز قصد انتحار داشت و خواست خود را از بین ببرد، مقابله با خودکشی او به منظور حفظ حیات وی واجب است؛ جلوگیری از انتحار معنوی و روحی او، که همان شرک ورزیدن و به وادی کفر غلطیدن است، لازم و ضروری است. [۲۱۶]. قرآن کریم این مطلب آموزنده و حیاتی را در سه محور تبیین فرموده است: اول - خصلت و ویژگی تبه‌کاران این است که نه تنها خود از نور الهی بهره نمی‌گیرند و نه تنها نمی‌گذارند دیگران از روشنایی آن بهره‌مند شوند بلکه همواره سعی در خاموش کردن نور دین داشته و تلاش می‌کنند زمینه استفاده از آن را نابود کنند: (یریدون ان یطفؤوا نور الله بافواهم و یأبی الله الا ان یتم نوره و لو کره الکافرون [۲۱۷] - کافران می‌خواهند که نور خدا را به نفس تیره و گفتار جاهلانه خود خاموش کنند و خدا نگذارد و تا آنکه نور خود را در منتهای ظهور و اعلائی کمال برساند هر چند کافران ناراضی و مخالف باشند.) (و هم ینهون عنه و ینأون عنه و ان یهلکون الا انفسهم و ما یشعرون [۲۱۸] - و اینها ایند که هم مردم را از فیض آیات خدا بازمی‌دارند و هم خود را از آن محروم می‌کنند و غافل از آنند که تنها خود را به هلاک می‌افکنند.) از این دو آیه استفاده می‌شود که کافران در صدد خاموش کردن نور الهی هستند ولی ناکام [صفحه ۱۵۳] خواهند ماند. علاوه بر اینکه هم مردم را از دین الهی دور نگه می‌دارند و آنها را از بهره‌وری نهی می‌کنند و هم خود از آن نائی و دورند. کسی که هم ناهی است و نائی، مانند سنگ دهنه نهر آب است که نمی‌گذارد آب حیات معنوی به تشنه کامان برسد و

خود نیز از آن محروم است و بهره‌ای نمی‌برد. دوم - دفع این گونه از خارهای راه را برخاسته از رحمت می‌داند و آن را مطابق با خطوط کلی و ترسیم شده جهان آفرینش معرفی می‌کند: (لولا دفع الله الناس بعضهم و ببعض لفسدت الارض و لكن الله ذو فضل علی العالمین [۲۱۹] - و اگر خداوند بعضی از مردم را در برابر بعضی دیگر بر نمی‌انگیخت فساد روی زمین را فرامی‌گرفت و لیکن خدای متعال خداوند فضل و کرم بر همه عالم است.) (لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد یدکر فیها اسم الله کثیرا [۲۲۰] - و اگر خدا رخصت جنگ ندهد و دفع بعضی از مردم را با بعضی دیگر نکند همانا صومعه‌ها و دیر و کنشتها و مساجدی که در آن نماز و ذکر خدا بسیار می‌شود همه خراب و ویران می‌شد و هر که خدا را یاری کند البته خدا او را یاری خواهد کرد که خدا را منتهای اقتدار و توانایی است.) و چون حفظ زمین از تباهی و صیانت مراکز مذهب از ویرانی، رحمتی است که بدون دفع مهاجم و طرد مزاحم ممکن نخواهد بود، دفع این گونه از موانع و برداشتن این خارهای راه و رجم و رمی رهنها جزو کارهای خیر و از مصادیق بارز رحمت الهی به شمار خواهد آمد. سوم - خداوند به انجام آنچه که به حساب نظام احسن جهان رحمت محسوب می‌شود، ملتزم است و در اعمال آن کوتاهی نخواهد کرد. از این رو در ذیل آیه اول پس از اینکه فرمودند: اگر خداوند دفع طاغیان را به وسیله مردم صالح انجام ندهد فساد زمین را فرامی‌گیرد، فرمودند: (و لكن الله ذو فضل علی العالمین) یعنی فضل و رحمت خدا اجازه نمی‌دهد که طاغوتیان، زمین را به فساد و تباهی بکشند و در ذیل آیه دوم پس از اینکه فرمودند: اگر دفع مزبور حاصل نشود مراکز دینی و مجامع مذهبی ویران می‌گردد، فرمودند: (و لینصرن الله من ینصره ان الله لقوی عزیز) یعنی تفضل الهی و قدرت و عزت خداوندی اقتضا می‌کند که به طرد طاغیان توجه کند و با دفع خارهای راه تکامل، رحمت خود را ارائه نماید. [صفحه ۱۵۴] نیز آیات ۲۰۳ تا ۲۰۷ سوره مبارکه «بقره» دلالت می‌کند بر اینکه: گرچه گروهی جامعه را به سوی فساد سوق



می دهند و برخی نیز به نثار و ایثار می پردازند لیکن اقدام گروه ایثارگر و فداکار همانا در پرتو رأفت خداوند به بندگان خود است. یعنی چون خداوند براساس رحمت رفتار می کند، لذا عده‌ای را می آفریند و آنها را می پروراند تا بذل نفس هر گونه مانع را برطرف کنند: (و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رءوف بالعباد [۲۲۱] - بعضی مردانند (مراد علی علیه السلام) که از جان خود در گذرند (مانند شبی که علی علیه السلام به جای پیغمبر در بستر خوابید) و خداوند دوستان چنین بندگانی است.) و چون هندسه همه امور را رحمت خدای سبحان ترسیم می کند نتیجه آن نیز به او انتساب دارد. بدان جهت در ماجرای داود و جالوت می فرمایند: (فهمزموهم باذن الله و قتل داود جالوت و اتاه الله الملك [۲۲۲] یعنی مجاهدان راه حق به اذن و دستور خداوند، بیگانگان را شکست دادند. چنانکه اصل قتل مهاجمان، که بارزترین مصداق رحمت الهی است، به خداوند منسوب است: فلم تقتلوهم و لكن الله قتلهم [۲۲۳] ) [۲۲۴] .... همان طور که روح در بدن مایه حیات آن و سبب زنده بودن همه اعضا و جوارح می گردد و آنها را از فاسد شدن حفظ می کند، دین نیز در زندگی اجتماعی، عامل حیات معنوی آن بوده و موجب برخورداری همه شئون و جهات و متعلقات آن، از زندگی معنوی می گردد. در نتیجه هر کدام از شئون و جهات آن صبغه دینی یافته و محکوم به حکم الهی خواهند شد. از این رو کشوری که ساکنان آن مؤمن به خدا و معتقد به وحی و رسالت و مقر به قیامت باشند آن سرزمین محکوم به حکم اسلام است و لذا حفظ آن لازم، دفاع از آن واجب و جنگ در راه صیانت آن، جهاد در راه خدا خواهد بود. برخلاف وطن کافران که دفاع از آن جهاد در راه خدا نیست؛ زیرا حفظ سرزمین شرک هرگز صبغه الهی ندارد و دفاع از آن، جهاد دینی محسوب نمی شود. قرآن کریم درباره گروهی از بنی اسرائیل که از پیامبرشان خواستند تا فرمانده لشکر و رهبر نظامی برای آنان تعیین کند تا به رهبری او در راه خدا مبارزه کنند، می فرمایند: پیامبرشان فرمودند: شاید در صورت وجوب جنگ، شما از امتثال آن خودداری کرده و

روی برگردانید. آنان در جواب گفتند: [ صفحه ۱۵۵ ] (و ما لنا ألا نقاتل فی سبیل الله و قد أخرجنا من دیارنا و أبنائنا [۲۲۵] - یعنی چگونه ممکن است که ما در راه خدا مبارزه نکنیم در حالی که از سرزمین خود بیرون رانده و از فرزندانمان دور شده ایم؟) پیام مهم این آیه آن است که دفاع از میهن اسلامی و فرزندان و عائله و تحت تکفل، به منظور وصول به سرزمین و دیدار عائله - در صورتی که از شئون مردم مسلمان محسوب گردد - همانا جهاد در راه خدا خواهد بود. چنانچه امروز نیز جهاد مسلمانان فلسطینی که برای صیانت میهن اسلامی خود با اشغالگران صهیونیست به مبارزه برخاسته‌اند، جهاد در راه خدا است. [۲۲۶].

### حاکمیت روح رحمت بر عملیات انتقام

عزادار در این مرتبه به برکت تقرب به معصومین علیهم السلام که معادن رحمت الهی و کانون مهر و محبت هستند، علاوه بر قوی شدن در عاطفه و مهر حیوانی، در عاطفه و مهر انسانی نیز قدرتمند و بزرگ شده است. توضیح اینکه همان طور که در بحث مراتب حیات انسانی گفته شد، انسان دارای دو مرتبه کلی حیات حیوانی و حیات انسانی است که در هر دو مرتبه دارای خصوصیات و کمالاتی ویژه می‌باشد، در مرتبه حیوانی، انسان یک حیوان است و همان طور که در حیوانات نسبت به یکدیگر محبت و عاطفه وجود دارد و در سایه این عاطفه در مسیر زندگی و در برابر ناملایمات به یکدیگر کمک می‌کند، انسان نیز در سایه مهر و عاطفه حیوانی، به انسان‌ها س دیگر کمک می‌کند و در برابر ناملایمات از آنها دفاع می‌کند. اما این مساعدت و دفاع مربوط به مرتبه طبیعی و حیوانی زندگی است و با روح حیوانی انجام می‌گیرد. مثلاً تحمل مریض شدن، درد کشیدن، مجروح شدن، کشته شدن و غم انسان‌های دیگر را ندارد و با هر چیزی که یکی از این موارد را برای [ صفحه ۱۵۶ ] انسان‌ها به وجود آورد، مبارزه می‌کند و در صورتی که انسان به یکی از این موارد یا سایر موارد مشابه

دچار شود، برای او دلسوزی می‌کند. در صورت توان به او کمک می‌کند و سعی در کاهش مصیبت و غم و اندوه او می‌کند و چه بسا از رفاه و آسایش خود برای کاهش درد و غم دیگران سرمایه می‌گذارد. این نوع مهرورزی و عاطفه در زندگی حیوانات به کرات و به وفور دیده می‌شود. بسیار دیده شده است که یک حیوان تحت تأثیر عاطفه حیوانی‌اش، برای نجات یک انسان و یا حیوانی دیگر اعم از فرزند، جفت و هم‌نوع، خود را به خطر انداخته است. اما همه این مهرورزی‌ها در محدوده حیات طبیعی و حیوانی و برای نجات حیات طبیعی و عمر محدود دنیایی بوده و هست. در مرتبه انسانی، انسان دارای نگاه انسانی و ابدی به خود و دیگران است. عاطفه و محبت او به خود و دیگران تابع نوع نگاهی است که به انسان به عنوان یک انسان و اشرف مخلوقات - و نه به عنوان یک حیوان با عمر و کمالات محدود و دنیایی - دارد. در این نگاه، انسان به واسطه برخورداری از روح و نفخه خدایی، از فرشتگان برتر و اشرف مخلوقات است و برای گذران حیات ابدی و انسانی خود به انبیاء و کتابهای آسمانی و دین نیازمند است. دین یعنی مجموعه‌ای از قوانین و معارف الهی که براساس ساختار وجودی انسان و مراحل حیات سه‌گانه او و نیز با توجه به تخصص‌های هفت‌گانه [۲۲۷] مورد نیاز برای هدایت انسان، از طرف رب العالمین که مالک و مدبر انسان و جهان است به وسیله انبیاء آورده شده است. [صفحه ۱۵۷] در این نگاه حیات انسان محدود به دنیا و عالم طبیعت نیست؛ بلکه شامل سه مرحله می‌باشد که حیات دنیا، مرحله دوم و مرتبه میانی حیات او است. مراحل حیات انسان عبارت است از: ۱- قبل از دنیا ۲- در دنیا ۳- بعد از دنیا (آخرت یا ابدیت) انسان با برخورداری از روح خدایی به این دنیا آمده و مدتی در این دنیا زندگی می‌کند [۲۲۸] و سرانجام به سوی خدا و عالم ابدیت و آخرت می‌رود [۲۲۹] براساس این دیدگاه، نمودار خطی حیات و حرکت انسان چنین است: در مرتبه انسانی مهر و محبت انسان به همه ابعاد وجودی انسان و با توجه به همه مراحل حیات او، به خودش و دیگران تعلق می‌گیرد. او خود و دیگران را دوست دارد اما نه به

اندازه یک دنیا که محدود و کم است، بلکه به اندازه ابدیت و بی‌نهایت. عزادار حقیقی نه تنها در بعد حیوانی و در فضای زندگی دنیا و حیات طبیعی دارای عالی‌ترین و قوی‌ترین محبت‌ها و عاطفه‌ها نسبت به سایر [صفحه ۱۵۸] انسان‌ها و نیز حیوانات، گیاهان و حتی جمادات است و همه چیز برای او محترم و دوست‌داشتنی است بلکه نسبت به حیات انسانی و ابدی دیگران عالی‌ترین و قوی‌ترین محبت و عاطفه را دارا است. در مرحله پنجم، عزادار با نگاه ابدی و صحیحی که به انسان از یک طرف، و به دین و رهبران معصوم علیهم‌السلام از سوی دیگر دارد و در سایه آگاهی دقیق نسبت به زمان خود، دشمنان حیات انسانی و ابدی انسان‌ها و موانع حقیقی رشد و سعادت آنها را می‌شناسد و مبارزه‌ای مبتنی بر محبت ابدی به انسان‌ها را برای نابودی آفات و موانع حیات الهی و انسانی، آغاز می‌نماید. عزادار به علت نگاه ابدی و محبت ابدی به همه موجودات، با هیچ کس خصومت و کینه شخصی و دشمنی ندارد، مبارزه و جنگ او، مبتنی بر دوستی انسان و در اثر محبت سرشار و ابدی به ایشان و تحت نام مقدس «جهاد» و برای خدا و در راه خدا و به فرمان خدا صورت می‌گیرد. جهاد او انگیزه‌های الهی و آسمانی دارد و هرگز تحت تأثیر عواملی چون غیظ و غضب شخصی، خشم حیوانی، شهوت قدرت و حکومت و نیز جاه‌طلبی و برتری‌جویی نیست.

### فلسفه نهضت امام حسین و انگیزه‌های جهاد در کلام و نگاه حضرت

عزادار در این راه پیرو امام و مولای خویش حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام است که ضرورت جهاد و جایگاه آن در اندیشه اسلامی و انگیزه خود از نهضت مقدسش را چنین بیان می‌فرماید: ۱- حضرت در منی در جمع صدها نفر از بزرگان و اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله چنین فرمودند: «شگفتا! و چرا در شگفت نباشم که دیار [صفحه ۱۵۹] اسلامی در اختیار فریبکاری نابکار و مالیات‌گیری ستمگر و فرمانروای بی‌رحم بر مؤمنان است، پس خدا در آنچه ما کشمکش داریم، حاکم است و در آنچه

اختلاف داریم داوری می کند. خدایا! تو می دانی که آنچه از ما سرزد، برای رقابت در فرمانروایی و نیز دسترسی به مال بی ارزش دنیا نبود، بلکه از آن روست که نشانه های آیین تو را بنمایانیم و سروسامان بخشی را در سرزمینهای آشکار سازیم تا بندگان ستم دیده تو آسوده گردند و به فرایض و سنن و احکام تو عمل کنند. و شما (ای مردم!) اگر ما را (در این راه مقدس) یاری نرسانید و در خدمت ما نباشید، ستمگران (بیش از پیش) بر شما نیرو گیرند و در خاموش کردن نور پیامبر شما بکوشند. خدا ما را بس است و بر او توکل داریم و به سوی او باز گردیم و سرانجام به سوی او است»

[۲۳۰]. ۲- در پاسخ به دلسوزی ها و خیرخواهی های بردارش محمد بن حنفیه فرمودند: «برادرم! به خدا سوگند اگر در دنیا هیچ پناهی نداشته باشم باز هرگز با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد. که رسول خدا صلی الله علیه و آله - درباره او - فرمودند: خدایا! یزید را برکت و خیر مده!» [۲۳۱] سپس وصیت نامه ای نوشت و به دست برادرش داد و در آن چنین مرقوم فرمودند: «من از روی هوس و سرکشی و تبهکاری و ستمگری قیام نکردم، تنها به انگیزه سامان بخشی در امت جدم برخاستم، می خواهم به نیکبها فرمان دهم و از بدبها بازدارم و روش جد خود و پدرم علی ابن ابی طالب علیهما السلام را دنبال کنم. [صفحه ۱۶۰] هر کس دعوت مرا از آن رو که حق است، پذیرفت، خدا به حق نزدیکتر است - و پاداشش با او است - و هر کس دعوت مرا نپذیرفت، صبر می کنم تا خدا میان من و این مردم به حق داوری کند که او بهترین داوران است»

[۲۳۲]. ۳- حضرت در چند نوبت خطاب به حر و لشکر او چنین فرمودند: «کار ما به اینجا کشیده است که می بینید. چهره ی دنیا دگرگون و ناسازگار شده، نیکی اش پشت کرده، با شتاب در گذر است و از آن جز اندکی همچون ته مانده ظروف بیش نمانده است که آن نیز زندگی پستی است همچون چراگاهی سخت و پرخطر. آیا نمی بینید که به حق عمل نمی کنند و از باطل باز نمی دارند؟! در چنین شرایطی مؤمنان را بایسته است که خواهان دیدار خدا - و شیفته شهادت - باشند که من چنین مرگی را جز -

سعادت و - شهادت و زندگی در کنار ظالمان را جز ننگ و خواری نمی بینم» [۲۳۳] و «حقا که مردم بندگان دنیاوند و دین ناچیزی بی جان بر زبانشان است که بر گردش تا آنجا حلقه می زنند که دنیایشان در فراخ باشد و هر گاه با بلا آزموده شوند دینداران اندک گردند» [۲۳۴] و نیز چنین فرمودند: «اما بعد. هان ای مردم! اگر از خدا بترسید و حق را از آن صاحبانش بدانید این نزد خدا پسندیده تر است. ما خاندان (پیامبر صلی الله علیه و آله) به امامت جهان اسلام از این مدعیان دروغین که با ستم و تجاوز در میان شما رفتار می کنند سزاوارتریم. اگر از ما ناخرسندید و حق را نمی شناسید و رأی شما جز آن است که در نوشته های خود آورده اید و فرستاده ها می گفتند، برمی گردم».

[۲۳۵]. [صفحه ۱۶۱] و نیز فرمودند: «من آن نیستم که از مرگ بترسم، هر مرگی در راه رسیدن به عزت و احیای حق چه آسان است، مرگ در راه عزت اسلام جز زندگی جاوید نیست و زندگی با ذلت جز مرگی که از زندگی تهی است نخواهد بود. آیا از مرگ بیم می دهی؟! هیئات که نشانت نگرفت و پندارت ناکام ماند. من آن نیستم که از مرگ بهراسم. روحم برتر و همتم والاتر از آن است که از بیم مرگ به زیر بار ستم روم. آیا شما به بیشتر از کشتن من توان دارید؟! خوشا به مرگ در راه خدا، شما نمی توانید مجد و عزت و شرف مرا نابود کنید. پس مرا از کشته شدن چه باک!» [۲۳۶]

و نیز فرمودند: «هر که فرمانروایی ستمگر را ببیند که حرام های خدا را حلال می شمرد، پیمان خدا را می شکند، با سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت کرده در میان بندگان خدا با گناه و تجاوز رفتار می کند و او با کردار و گفتار خود بر او نشورد، بر خدا است که او را در جایگاه (پست و عذاب آور) آن ستمگر در آورد. بدانید اینان به پیروی شیطان چسبیده اطاعت خدای رحمان را ترک گفته، تباهیها را آشکار ساخته، حدود خداوندی را تعطیل کرده، بیت المال را در انحصار خود در آورده، حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام ساخته اند و من از هر کس دیگر سزاوارترم که بر اینان شوریده در برابرشان بایستم. نامه های شما به دستم رسید و فرستاده های شما (پی در پی)

در آمدند که شما با بیعت خود مرا به دشمن نسپرده رهایم نمی کنید. اگر بر بیعت خود بمانید به رشد (و کمال) خود می رسید. اکنون من حسین بن علی فرزند دخت [ صفحه ۱۶۲ ] رسول خدا صلی الله علیه و آله، خودم با شمایم و خاندانم با شماست من الگو برای شما هستم». [۲۳۷]. ۴ - در مناجاتی که در آخرین لحظات حیات مبارکش با حق تعالی داشتند چنین می گوید: «معبودا! سرورا! دوست دارم در راه فرمانبری و محبت تو هفتاد هزار بار کشته و زنده می شدم؛ مخصوصا که در کشته شدنم یاری دین و احیای امر و حفظ ناموس شریعت تو نهفته باشد و (الها!) پس از کشته شدن این دوستان و جوانان آل محمد صلی الله علیه و آله دیگر از زندگی خسته ام». [۲۳۸]. ۵ - امام حسین علیه السلام به مقام و منزلتی که خداوند برای او و خاندانش علیهم السلام در نظر گرفته بود یعنی جانشینی رسول الله صلی الله علیه و آله و حکومت بر مردم توجه بسیار داشت و از میان رفتن این مقام را که برابر با مهجوریت و حذف دستورات اسلام است، بزرگترین مصیبت می دید و به همین دلیل وقتی که معاویه مرد، ولید حاکم مدینه به سراغ امام حسین علیه السلام فرستاد تا از حضرت برای یزید بگیرد، حضرت در جواب سؤال ابن زبیر که گفت: «اگر تو را به بیعت با یزید فراخوانند چه خواهی کرد؟» فرمودند: «من هرگز با او بیعت نخواهم کرد، زیرا پس از برادرم حسن علیه السلام امر (ولایت) با من است، معاویه کار خود را کرد. او برای برادرم سوگند یاد کرد که پس از خود خلافت را در هیچ یک از فرزندان خود قرار ندهد و آن را اگر من زنده بودم به من واگذارد اکنون او [ صفحه ۱۶۳ ] از دنیا رفت و به سوگند خود وفا نکرد، به خدا سوگند برای ما حادثه ای رخ داده که با آن هیچ آرامشی نداریم. ابوبکر! بین، آیا من با یزید بیعت کنم، با اینکه او مردی فاسق است که آشکارا گناه می کند و شراب می خورد و با سگان و یوزپلنگان بازی می کند و بازماندگان آل رسول را دشمن می دارد، نه به خدا سوگند هرگز چنین نخواهد شد» [۲۳۹]. ۶ - حضرت خطاب به حاکم مدینه چنین فرمودند: «جناب امیر! ما خاندان نبوت و معدن رسالت و موضع رفت

و آمد فرشتگان و محل رحمت خداوندیم و خدا به ما آغاز فرمود و به ما نیز ختم کرد، یزید مردی است تبه‌کار، می‌آشام و کشنده انسان‌های محترم (و پاک)، که آشکارا گناه می‌کند، و مثل من با چون او بیعت نخواهد کرد، لکن ما صبح می‌کنیم و شما نیز صبح می‌کنید، ما انتظار می‌کشیم و شما نیز انتظار می‌کشید تا (ببینیم) کدام یک به جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله به بیعت سزاوارتریم؟!» [۲۴۰] و نیز خطاب به او فرمودند: «خلافت بر فرزندان ابوسفیان حرام است. چگونه با خاندانی بیعت کنم که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌ی آنان چنین فرموده است؟!» [۲۴۱]. ۷- حضرت در جواب مروان بن حکم که او را به بیعت با یزید فرامی‌خواند چنین فرمودند: «انا لله و انا الیه راجعون، بنابراین باید با اسلام خداحافظی کرد که امت اسلامی به فرمانروایی چون یزید گرفتار آمده است». [۲۴۲] و [صفحه ۱۶۴] نیز فرمود «از من دور شو ای دشمن خدا! ما خاندان رسول خداییم و حق در ماست و زبان ما به حق گویاست». از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم فرمودند: خلافت بر دودمان ابوسفیان و طلقاء و فرزندان طلقاء حرام است. اگر معاویه را بر منبر من دیدید شکمش را بشکافید. «به خدا سوگند اهل مدینه او را بر منبر جدم دیدند و به فرمانش عمل نکردند، از این رو خدا آنان را به فرزندش یزید گرفتار کرد. خدا عذابش را در آتش بیفزاید». [۲۴۳]. ۸-

ام سلمه همسر گرامی رسول الله صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت چنین عرض کرد: «فرزندم با رفتن به عراق مرا محزون نکن. از جد تو (رسول الله صلی الله علیه و آله) شنیدم فرمودند: فرزندم حسین در دیار عراق در سرزمینی به نام کربلا کشته خواهد شد.» امام علیه السلام فرمودند: «مادر جان! به خدا سوگند من نیز این را می‌دانم من به ناچار کشته خواهم شد گریزی نیست. به خدا سوگند آن روزی را که در آن کشته می‌شوم و نیز کسی که مرا می‌کشد و مکانی که در آن دفن می‌شوم همه را می‌شناسم و نیز کسانی که از خاندان و نزدیکان و پیروانم کشته می‌شوند می‌شناسم. مادر جان! اگر مایل باشی قبر و مرقد خود را به تو بنمایانم» [۲۴۴] و نیز فرمودند: «مادر جان! خواست



خدای عزیز و باجلال است که مرا از ظلم و عدوان ظالمان کشته و سر بریده و نیز خاندان و خویشان و زنان مرا (از دیار خود) رانده و دورافتاده و هم کودکانم را سر بریده و ستم‌دیده و در رنجیر اسارت گرفتار ببیند در حالی که فریادرس می‌خواهند و یار و یآوری نمی‌یابند». [۲۴۵]. [صفحه ۱۶۵] ۹ - هنگام خروج از مکه به سوی کربلا در خطبه‌ای چنین فرمودند: «همه ستایش‌ها از آن خدا است، آنچه او خواهد (پدید آید) و جز به او هیچ توانی نیست. مرگ همچون گردن‌بند دختران، آویزه گلوی بنی‌آدم است و من چونان اشتیاق یعقوب به یوسف، دیدار گذشتگان خود را چه مشتاقم! و شهادتگاهی برایم گزیده‌اند که (ناچار) آن را دیدار کنم. گویا گرگهای حریص دشتهای نوایس و کربلا را می‌بینم که بند بند جسمم را از هم گسسته شکمبه‌های تهی و مشکهای خالی خود را از آن انباشته کنند. از آنچه با قلم تقدیر الهی رقم خورده، گریزی نیست خشنودی خدا خشنودی ما خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است بر بلای او شکیبایم که او پاداش کامل صابران را به ما عطا کند. ذریه رسول خدا صلی الله علیه و آله از او جدا نخواهد شد. آنان در حریم قدس کبریایی نزد او گرد آیند، چشم او به دیدارشان روشن شود و وعده خود را در حقشان وفا کند. هر کس خون خویش را در راه ما (که راه خدا است) می‌بخشد و خود را آماده دیدار خدا کرده است، با ما رهسپار شود که من - به خواست خدا - فردا رهسپارم». [۲۴۶]. ۱۰ - سید بن طاووس از امام جعفر صادق علیه‌السلام نقل کرده که فرمودند: «محمد بن حنفیه در آن شبی که امام حسین علیه‌السلام در فردای آن آهنگ مکه را داشت نزد او آمده عرض کرد: برادر جان! تو از نیرنگ کوفیان در حق پدر و برادر خود آگاهی. نگرانم که سرانجام تو نیز مانند آنان شود. اگر نظرتان باشد در مکه بمان که در اینجا عزیزتر و محفوظتری». فرمودند: «برادر! نگرانم یزید بن معاویه خونم را در حرم بریزد و به این سبب حرمت این خانه بشکند». [صفحه ۱۶۶] عرض کرد: اگر چنین است پس شبانه به یمن یا برخی نواحی (ناشناخته) این دشت کوچ کن که تو در آنجا محفوظتری و کسی

بر تو دست نیاید. فرمودند: «در این باره فکر می‌کنم». هنگام سحر امام علیه‌السلام از مکه کوچ کرد. چون خبر به محمد بن حنفیه رسید، بی‌تابانه آمد و مهار ناقه امام علیه‌السلام را - که بر آن سوار بود - گرفت و عرض کرد: برادر جان! آیا نفرمودی که در این باره فکر کنم؟! فرمودند: «چرا». عرض کرد: پس چرا با این شتاب رهسپاری. فرمودند: «چون از تو جدا شدم رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد آمد، فرمودند: حسین جان! رهسپار شو که خدا خواسته تو را کشته ببیند.» محمد گفت: انا لله و انا الیه راجعون... اگر چنین است پس چرا این بانوان را با خود می‌بری؟! فرمودند: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خدا خواسته آنان را اسیر ببیند» [۲۴۷]. ۱۱- در بین راه هنگامی که خبر شهادت برادر رضاعی حضرت و نیز خبر شهادت مسلم بن عقیل و هانی ابن عروه را به ایشان دادند چنین فرمودند: «هان ای مردم! هر که به تیزی شمشیرها و زخم‌ها و نیزه‌ها بردبار است با ما باشد و گرنه برگردد». [۲۴۸]. ۱۲- در روز عاشورا خطاب به لشکریان دشمن چنین فرمودند: «آگاه باشید! که زنازاده‌ی فرزند زنازاده مرا میان شمشیر کشیدن و خواری دیدن مخیر کرده است! و چه دور است آن از من! چه دور است که ما ذلت را بپذیریم! خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان و دامنهای پاک و نیکان پیراسته ما آن را برای ما نپسندند [صفحه ۱۶۷] (آری) نخواهند پذیرفت که پیروی فرومایگان بر قتلگاه بزرگواران ترجیح داده شود! بدانید! که من با این یاران اندک خود و فراوانی دشمن، با شما پیکار می‌کنم!» [۲۴۹]. آری عزادار حقیقی در جهاد و عمل خود تابع سیدالشهدا علیه‌السلام و انگیزه‌های مقدس او می‌باشد.

### خطر نداشتن روح جهاد

اهل بیت علیهم‌السلام و همه رهبران معصوم الهی در طول تاریخ بشریت، مصائب عظیم را تحمل کردند، تا حیات حقیقی انسان‌ها با دین خدا حفظ شود. هرگاه حیات انسانی یا عامل آن یعنی دین خدا به خطر بیفتد، اهل دین و مؤمنان حقیقی، تمامی تلاش خود را

برای نجات انسان‌ها به کار می‌گیرند. کسانی که به دستور «جهاد» در اسلام انتقاد می‌کنند و آن را خشونت می‌دانند نه خود حیات انسانی دارند و نه از حیات انسانی و ارزش آن خبری دارند. احمقانه‌ترین حرف و عقیده آن است که ما باید برای حیات طبیعی و دنیایی مان ارزش قایل باشیم و اگر چیزی آن را تهدید کرد، باید با آن مبارزه کرد و آن را نابود ساخت ولی اگر چیزی حیات انسانی، انسان‌ها و سعادت ابدی آنها را به خطر انداخت، مبارزه با آن خشونت است! همان طور که به خطر انداختن حیات طبیعی و حیوانی انسان و سایر موجودات، ضربه زدن به زندگی دنیایی مردم خشونت است، به خطر انداختن حیات انسانی و ابدی انسان‌ها و ضربه زدن به آن [صفحه ۱۶۸] خشونت، خیانت و ظلم است. بلکه این ظلم بالاتر و خطرناکتر از تهدید حیات طبیعی مردم است. آری جهاد برای دفاع از دین و حفظ آن نه تنها امری انسانی، معقول و پسندیده است، بلکه امری واجب است که اگر روح آن در کسی وجود نداشته باشد، بدین معنا است که روح او فاقد مرتبه انسانی است و از سعادت ابدی بسیار دور می‌باشد. نداشتن روح جهاد در واقع تأیید و تجویز هر گونه ظلم و جنایت است که با روح انسانی سازگار نیست. به همین دلیل رسول اکرم صلی الله علیه و آله که پیامبر رحمت و به تعبیر قرآن کریم برای همه عالمیان رحمت است، درباره کسی که روح جهاد ندارد، چنین می‌فرمایند: «من مات و لم یعز و لم یحدث نفسه بغزو مات علی شعبه من نفاق [۲۵۰] هر کسی بمیرد و در جنگ شرکت نکند و به فکر جنگ نباشد، بر شاخه‌ای از نفاق مرده است». به عبارت دیگر چنین کسی مؤمن و انسان حقیقی نیست. زیرا جهاد است که سلامت دین و حیات و امنیت مردم را حفظ می‌کند و کسی که به فکر امنیت و سعادت دنیا و آخرت مردم نیست نه انسان حقیقی است و نه مؤمن واقعی. به همین دلیل است که معتقدیم عزاداری که روح انتقام از دشمنان امام حسین و به خصوص حسین زمان یعنی مهدی موعود - عجل الله تعالی فرجه الشریف - را ندارد و

طبق فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نه تنها عزادار حقیقی و راستین نیست، بلکه گرفتار نوعی نفاق است. [ صفحه ۱۶۹ ]

### پیوند عزادار حقیقی با منتقم خون حسین در عملیات انتقام

پس از آنکه عزادار به این حقیقت دست یافت که انتقام حسین علیه السلام جز با آمدن منتقم اصلی و حاکمیت او بر جهان ممکن نیست، این معرفت و سوزدلی که از مصیبت عظیم بر وجودش حاکم شده، او را با تمام وجود به سوی وجود مقدس امام زمان علیه السلام ایجاد می کنند. این کشش مستمر موجب می شود تا عزادار که قبلا در سایه معرفت، نسبت به جایگاه معصومین علیهم السلام در نظام خلقت و رابطه وجودی خود با آنها، به حقایق دست یافته است، معرفت خود را نسبت به امام زمانش و وظیفه ای که در قبال او دارد، بیشتر کند. با تکمیل این معرفت که خود عامل عاطفی و محبت را افزایش می دهد. عزادار به یکی از مهمترین و بالاترین مقاماتی که ممکن است یک انسان به آن برسد، نایل می شود و آن مقام «انتظار» است. [ ۲۵۱ ]. در این مرتبه عشق به مهدی موعود - عجل الله تعالی فرجه الشریف - و روح خدمت به او، چنان وجود عزادار - که حالا دیگر «منتظر» شده است - را فرامی گیرد که دیگر هیچ انگیزه ای برای زنده ماندن و زندگی کردن، جز پیوند با او و کسب رضایت او که رضایت خداوند است، نخواهد داشت. او به این حقیقت دست می یابد که همه سختی ها و نکبت ها، و همه بی عدالتی ها و جنایاتی که جامعه بشری به آنها دچار گشته است، ناشی از غیبت این رهبر الهی و معصوم است. [ صفحه ۱۷۰ ] او با علاقه و محبت ابدی که به خود و مردم جهان دارد و با محبت و عشق روزافزونی که به گل نرگس - عجل الله تعالی فرجه الشریف - پیدا کرده است؛ و همچنین با وجود مسئولیت و رسالت الهی که در قبال امام زمانش دارد، دست بکار شده و وارد مرحله «عمل و جهاد» می گردد. اما عمل و جهاد او جهت دار و هدفمند است، او به این نتیجه درست رسیده است که عبادت و

خدمت بدون جهت برای اسلام کافی نیست، بلکه همه عبادت‌ها و خدمت‌هایی که برای اسلام انجام می‌شود، همگی باید یک جهت داشته باشد و آن حرکت به سوی خلیفه و مظهر خداوند، و نیز پیوند ناگسستنی با او است. او دیگر به یک سلسله اعمال خیر و صالح و نیز خدمت صرف نمی‌پردازد بلکه همه اعمال خیر و صالح وی، و همه خدماتی که به اسلام و مسلمین انجام می‌دهد، با یک روح خالص و یک هدف خاص همراه است و آن «روح انتظار» و «روح خدمت در انتظار» [۲۵۲] است. از این لحظه به بعد هر گونه فعالیت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی، عبادی و عرفانی، فرهنگی و علمی که عزادار حقیقی و منتظر به آنها می‌پردازد، همگی یک سو و یک جهت دارند و آن حرکت به سوی ظهور موعود و منجی جهان و استقرار حکومت جهانی او است. هر فعالیتی که این جهت و این هدف را نداشته باشد، ائتلاف استعدادها فردی و اجتماعی و نیز خیانت به خداوند و معصومین علیهم‌السلام و نیز خیانت به اسلام و مسلمین است. دم از خدا و اسلام زدن، و مشغول کردن خود با یک سلسله کارهای مقدس و مذهبی، بدون در نظر گرفتن روح اسلام و [صفحه ۱۷۱] حرکت در مسیر خلیفه و حجت خدا و ولی الله الاعظم - ارواحنا فداه -، مغرور شدن و فریب خوردن از شیطان با صور مقدس است. اسلامی که در آن حجت خدا و وظایفی که در قبال او به عهده داریم، مورد غفلت و فراموشی قرار گیرد، اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله نیست؛ بلکه اسلام آمریکایی و اسلام تحت ولایت شیطان است. [۲۵۳]. اسلام تحت ولایت طاغوت‌ها و تحت ولایت شیطان است که موجب شده تا مردم قرن‌ها از امام زمانشان غفلت کنند و او را در تنهایی، آوارگی، مظلومیت، غربت، ترس و اضطراب [۲۵۴]، رها و طرد کنند.

**ظهور امام زمان پایان همیشگی و قطعی مصیبت اعظم و آغاز حاکمیت متخصصان معصوم بر جهان**

امام زمان علیه السلام وارث همه مظلومیت‌های سیزده معصوم دیگر بلکه همه رهبران الهی در طول تاریخ است. او پایان‌دهنده به همه ظلم‌هایی است که در حق پدران پاکش علیهم السلام و نیز مادر گرامی‌اش علیها السلام و نیز همه مردم جهان شده است. چنانکه جد بزرگوارش حضرت امام صادق علیه السلام درباره‌اش چنین فرمودند: «لیبعثن الله رجلا من ولدی، فی آخر الزمان یطالب بدمائنا [۲۵۵] - خداوند مردی از فرزندانم را برمی‌انگیزد که خون ما اهل بیت را مطالبه و قصاص می‌کند». با آمدن او همه مظلومیت‌ها، گمراهی‌ها، جهالت‌ها و غم‌ها جای [صفحه ۱۷۲] خود را به عدالت، هدایت و رشد، عقلانیت و شادی و آرامش می‌دهند. با ظهور امام زمان علیه السلام که نابودی دشمنان خدا را در پی خواهد داشت دوران نورانی و همیشگی حاکمیت دین خدا و متخصصان معصوم بر جهان آغاز خواهد شد. مرحوم علامه طباطبائی (رحمه الله علیه) در این باره می‌فرمایند: «در بعضی از اخبار رجعت نیز آمده: عمر عالم صد هزار سال است، هشتاد هزار سال از آن حکومت آل محمد صلی الله علیه و آله و بیست هزار سال حکومت دیگران است» [۲۵۶]. قرآن کریم در این باره چنین بشارت می‌دهد: (و نرید ان نم ن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم و ائمه و نجعلهم الوارثین [۲۵۷] - و ما چنین اراده کرده‌ایم که بر مستضعفان زمین منت نهاده و آنان را پیشوایان و وارثان زمین قرار دهیم). آیا می‌توان ادعا کرد که محب اهل بیت علیهم السلام و عزادار حقیقی آنها هستیم در حالی که هیچ تلاشی برای حکومت آل محمد صلی الله علیه و آله و وراثت مستضعفان بر زمین نکنیم و به مصیبت اعظم راضی باشیم؟

### گناه رضایت به مصیبت اعظم

گفته شد که دین خدا که همان توحید راستین است، تأمین کننده حیات انسانی ما است که بدون آن، مرده‌ای بیش نیستیم. امام و رهبر معصوم نیز که از ناحیه خداوند بعنوان مجری دین برگزیده شده، عامل حیات و بقای دین است. بدون امام، دینی نیست و

بدون دین، حیاتی نیست. در زیارت وارث کسانی که به مصیبت عظیمی که بر امام حسین علیه السلام وارد شده راضی باشند، مورد لعنت قرار گرفته‌اند. [صفحه ۱۷۳] پس رضایت به مصیبت اعظم جرم و جنایت بالاتری محسوب می‌شود و کسانی که به نبودن معصوم در رأس حاکمیت بر جامعه انسانی و محرومیت مردم از نور هدایت آنها راضی باشند و غیر معصوم را تأیید کنند و به دینی غیر از دین خدا رضایت دهند، ملعون‌تر و منفورتر هستند. عزادار حقیقی در سایه معرفتی که کسب کرده به خوبی می‌داند که تا وقتی منتظر حقیقی [۲۵۸]، طالب ظهور امام زمان علیه السلام نباشد، عزادار حقیقی و جزو منتقمان امام حسین علیه السلام نیست بلکه بالاتر به این نتیجه می‌رسد که اگر برای ظهور منتقم اصلی و برطرف شدن موانع ظهور عمل و تلاش نکند، به آن حضرت ظلم کرده است. تنها گذاشتن امام زمان علیه السلام، همان عمل مردم کوفه در تنها گذاشتن سیدالشهدا است. بیقرار نبودن و دل تنگ نشدن برای حضرت، عین قهر و بی‌وفایی نسبت به ایشان است. بی‌وفایی شیعیان و فراموشی حضرت، همان عاملی است که امام زمان علیه السلام از آن شکایت‌ها و ناله‌ها دارد و همان عاملی است که تاکنون حضرت را در پس پرده غیبت نگه داشته است و جریان انتقام الهی از شهادت امام حسین علیه السلام و سایر معصومین علیهم السلام را به تأخیر انداخته است. همان طور که قبلاً گفتیم وجود مقدس حضرت صاحب الامر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - در نامه‌ای که حدود هزار سال پیش برای شیخ مفید (رحمة الله علیه) نوشته است، دو عامل و دو ضعف عمده شیعیان را موجب تأخیر در ظهور معرفی می‌نماید که عبارتند از: بی‌وفایی به حضرت و همدل نبودن برای برطرف کردن موانع ظهور. [صفحه ۱۷۴] چنین شیعیانی از آن جهت که در انجام وظیفه‌ای که نسبت به امام زمانشان دارند، کوتاهی کرده‌اند، جزو آن دسته هستند که ایشان را آزار و اذیت کرده و می‌کنند و حضرت این گونه از دست آزارهای آنان شکایت می‌کند: «قد آذانا جهلاء الشیعة و حمقائهم و من دینه جناح البغوضه ارجح منه - بدون شک، شیعیان جاهل و کم‌خرد آنها و کسانی که

بال پشه از دین آنها محکم تر است، ما را آزار می دهند». [۲۵۹]. عزادار حقیقی هرگز نمی خواهد از کسانی باشد که امام زمانشان را اذیت می کنند و در جرم دشمنان حضرت که برای ظهورش مانع ایجاد نموده اند، شریک باشد. کوتاهی در شناخت حضرت و انجام وظایفی که نسبت به ایشان به عهده ماست، موجب می شود که ما هرگز تمنایی برای آمدن ایشان نداشته باشیم و تلاش و جهادی برای کنار زدن دشمنان و موانع ظهورش نکنیم و عملاً در زمره کسانی قرار گیریم که در کنار گذاردن امام علیه السلام از مرتبه و مقامی که خداوند برای ایشان خواسته است، یعنی حاکمیت بر جهان بشریت، شریک باشیم و خدای ناکرده مشمول لعنت خدا قرار گیریم. آری اگر نخواهیم که امام زمان علیه السلام ظهور کند و برای ظهورش به جهاد و مبارزه نپردازیم، ملعون هستیم. اگر لحظه ای تأخیر در ظهور را بخواهیم و به وضعیتی غیر از حاکمیت امام زمان علیه السلام بر جامعه جهانی حتی برای یک ساعت راضی باشیم و به شرایطی غیر از شرایط حاکمیت ایشان دلخوش باشیم، ملعون خداوند و همه لعنت کنندگانی که زیارت عاشورا می خوانند و ملعون انبیای الهی و همه فرشتگان الهی خواهیم بود. زیرا بزرگترین ظلم را به امام زمان علیه السلام کرده ایم. [صفحه ۱۷۵]

### عزادار حقیقی و عمل به وظیفه اش در قبال امام زمان

عزادار حقیقی به خوبی می داند که سوگواری و برپایی مجالس بزرگداشت برای اهل بیت علیهم السلام فقط قسمت کوچکی از وظیفه الهی او نسبت به آنان است بلکه وظیفه بالاتر توجه به درس ها و عبرت های عاشورا و عمل به آنها است. عمل به تکلیف از جمله درس هایی است که عزادار حقیقی از عاشورایان فرا گرفته است. او خود را نسبت به امام زمانش مکلف و مسئول می داند. همان طور که قرآن کریم هر کس را نسبت به امام زمانش مسئول و مکلف می داند. [۲۶۰] عزادار نیک می داند که باید به تنهایی در دادگاه عدل الهی نسبت به رفتار خود با امام زمانش پاسخگو باشد لذا، برای عمل به



وظیفه اش منتظر هیچ کس نمی ماند، منتظر سازمان ها، نهادها و اشخاص نیست. او خودش به تنهایی برای خارج کردن امام زمان علیه السلام از تنهایی، غیبت، اضطراب و آوارگی تلاش می کند. او مانند شهدای کربلا که هرگز به کمی نفراشان توجه نکردند و هر یک فقط و فقط به فکر انجام وظیفه اش در قبال امام مظلوم و تنهائش بود و کاری به نتیجه و تأیید دیگران نداشت، عمل می کند مانند عبدالله بن حسن علیه السلام که وقتی دید عمویش تنها و مجروح به روی زمین افتاده است و دشمن دور او را گرفته است، خود را به عمویش رساند و هنگامی که ابجر بن کعب شمشیرش را فرود آورد که امام را بکشد، دست خود را در مقابل شمشیر او گرفته تا از امامش دفاع کند و دستش قطع شد و در آغوش عمویش حسین علیه السلام افتاد تا اینکه حمله او را با تیر به شهادت رساند. [۲۶۱]. [صفحه ۱۷۶] عزادار حقیقی یا «منتظر حقیقی» در این مرحله می داند که اگر بخواهد رضایت خدا را جلب کند و به هدف خلقت و کمال نهای و غایی وجودش نایل شود، باید به این «تنها موعظه» خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم عمل کند که فرمود: (قل انما اعظکم بواحدة ان تقوموا لله مثنی و فرادی [۲۶۲] - ای رسول ما، به امت بگو که من به یک سخن شما را موعظه می کنم و آن سخن این است که شما خالص دو نفری و یا به تنهایی برای خدا قیام کنید.) امام امت درباره این موعظه خداوند چنین می فرماید: «خدای تعالی در این کلام شریف، از سر منزل تاریک طبیعت تا منتهای سیر انسانیت را بیان کرده و بهترین موعظه هایی است که خدای عالم از میانه تمام مواضع انتخاب فرموده و این یک کلمه را پیشنهاد بشر فرموده، این کلمه تنها راه اصلاح دو جهان است. قیام برای خدا است که ابراهیم خلیل الرحمن را به منزل خلت رسانده و از جلوه های گوناگون عالم طبیعت رهانده. خلیل آسا در علم الیقین زن ندای لا احب الالفین زن قیام لله است که موسای کلیم را با یک عصا به فرعونیان چیره کرد و تمام تخت و تاج آنها را به باد فنا داد و نیز او را به میقات محبوب رساند و به مقام صعق و صحرا کشاند. قیام برای خدا است که خاتم النبیین صلی الله علیه و آله را

یک تنه بر تمام عادات و عقاید جاهلیت غلبه داد و بت‌ها را از خانه خدا برانداخت و به جای آن توحید و تقوا را گذاشت و نیز آن ذات مقدس را به مقام قاب قوسین او ادنی رساند. خودخواهی و ترک قیام برای خدا ما را به این روزگار سیاه رسانده و همه جهانیان را بر ما چیره کرده و کشورهای اسلامی را زیر نفوذ دیگران در آورده...

موعظت خدای جهان را بخوانید و یگانه راه اصلاحی را که پیشنهاد فرموده پذیرید و ترک نفع‌های شخصی کرده تا به همه‌ی سعادت‌های دو جهان نائل شوید و با زندگانی شرافتمندانه دو عالم دست در آغوش شوید». [۲۶۳]. آری خودخواهی ما و ترک قیام برای خدا است که ما را به روز سیاه [صفحه ۱۷۷] غیبت امام زمان علیه‌السلام و تنهایی و غربت حضرت کشانده و مستکبران را بر کشورهای اسلامی حاکم کرده است. همان طور که خود آن حضرت فرموده: «اگر شیعیان نسبت به ما وفادار و همدل بودند ظهور ما به تأخیر نمی‌افتاد». [۲۶۴] راه چاره همان است که امام امت فرمود یعنی موعظه خدای جهان را بخوانیم و یگانه راه اصلاحی را که پیشنهاد فرموده، بپذیریم و ترک نفع‌های شخصی کنیم و با منتقم اصلی حسین علیه‌السلام آشتی کنیم و با وفاداری نسبت به او، برای رفع موانع ظهورش و نبرد با دشمنانش قیام‌الله کنیم و از این حالت دنیازدگی و انفعالی خارج شویم و با کنار گذاشتن نفع‌های شخصی و جیفه‌ی گندیده‌ی دنیا، برای ظهورش عملیاتی شویم. [۲۶۵] امام خمینی قدس سره در جای دیگر می‌فرماید: «خدا فرموده است: (انما اعظکم بواحدة ان تقوموا لله مثنی و فرادی) نگوید تنها هستیم، تنهایی هم باید قیام بکنیم، اجتماعی هم باید قیام کنیم، با هم باید قیام کنیم. همه موظفیم به اینکه برای خدا قیام کنیم». [۲۶۶]. همچنین می‌فرماید: «موعظه خدا را یادآور می‌شویم: (ان تقوموا لله مثنی و فرادی ثم تفکروا) برای خدا قیام کنید و از تنهایی و غربت نهراسید». [۲۶۷]. در زیارت عاشورا پس از اعلام براءت از بنیانگذاران ظلم به اهل بیت علیهم‌السلام و نیز کسانی که آنها را از مقامشان کنار زدند و همچنین کسانی که مقدمات جنایات ظالمان را فراهم کردند.

نسبت به پیروان و [ صفحه ۱۷۸ ] تابعین و دوستان آنها نیز اعلام برائت می شود یعنی از همه کسانی که در طول تاریخ در مصیبت اعظم به خصوص در غیبت امام زمان علیه السلام نقش داشته و کار آنها به نحوی مانعی بر سر راه ظهور منجی بشریت بوده است. برای همین است که بلافاصله خطاب به سیدالشهدا علیه السلام چنین عرض می کنیم: «یا ابا عبدالله انی سلم لمن سالکم و حرب لمن حاربکم الی یوم القیامه [ ۲۶۸ ] - ای ابا عبدالله من تا قیامت با کسانی که با شما در سلم و صلح هستند در صلح و با کسانی که با شما در جنگ هستند، در جنگم». به این ترتیب نظام دوستی و دشمنی عزادار حقیقی به طور کامل روشن و مشخص است. او با همه کسانی که شیعه و محب اهل بیت علیهم السلام هستند و با آنها دشمنی ندارند، در صلح و دوستی است و با همه کسانی که دشمن اهل بیت علیهم السلام و به خصوص امام زمان علیه السلام هستند در جنگ است. و این دوستی و دشمنی تا قیامت ادامه دارد. اگر دشمنان امام زمان تا قیامت هم با حضرت مخالفت و دشمنی داشته باشند، عزادار حقیقی هرگز از مبارزه و جهاد علیه آنها خسته و ناتوان نمی شود. لذا پس از اعلام جنگ با دشمنان آنها، ابتدا بنیانگذاران ظلم بر آنها را مورد لعن قرار می دهیم و پس از این کار انتقام حسین علیه السلام را به همراه امام زمان علیه السلام آرزو می کنیم. چرا که مبارزه با دشمنان اهل بیت بدون همراهی با امام زمان علیه السلام فایده ندارد و انتقام از آنان بدون آن حضرت ممکن نیست. بنابراین عنصر جهاد و مبارزه هرگز از زندگی عزادار حقیقی حذف نمی شود. او تا وقتی که با مصیبت اعظم غیبت امام زمان علیه السلام آن [ صفحه ۱۷۹ ] هم در اوج غربت و مظلومیت و تنهایی روبه روست، هرگز آرام و قرار ندارد. او تا لحظه باشکوه ظهور و از بین رفتن این مصیبت اعظم به مبارزه با دجالها و موانع ظهور ادامه می دهد. و پس از ظهور نیز به جهاد در راه امامش برای انتقام امام حسین علیه السلام و سایر اهل بیت علیهم السلام ادامه می دهد و رمز اینکه این مبارزه و جهاد همیشگی و طولانی است، این است که قرآن کریم به همه مسلمین دستور داده است

که تا رفع فتنه و مصائب از جهان و حاکمیت دین خدا در سراسر جهان به جهاد مقدس خود ادامه دهند: (و قاتلوهم حتی لا تکنون فتنه و یكون الدین کله لله [۲۶۹] - با کافران جهاد کنید که دیگر فتنه‌ای باقی نماند و آیین همه ما در دین خدا باشد.) کدام فتنه و مصیبت برای جامعه انسانی بالاتر از غیبت امام زمان علیه السلام و محرومیت جامعه جهانی از رهبر معصوم و متخصص الهی و مظهر خدا است. عزادار حقیقی در این مقطع حساس و سرنوشت‌ساز با تشخیص وظیفه الهی جهاد، بدون فوت وقت تا رفع این بزرگترین فتنه، و تا رسیدن به امام خود و جهاد در رکاب او، به مبارزه می‌پردازد. او نیک می‌داند بهترین زمان برای سربازی و خدمت و تقرب نسبت به امام زمان علیه السلام زمان کنونی است. نه زمان ظهور که زمان پیروزی است. چنانکه قرآن کریم می‌فرماید: (لا یستوی منکم من أنفق من قبل الفتح و قاتل اولئک أعظم درجه من الذین أنفقوا من بعد و قاتلوا و کلا وعد الله الحسنی و الله بما تعملون خبیر [۲۷۰] - آن مسلمانانی که پیش از فتح مکه در راه دین انفاق و جهاد کردند با دیگران برابر [صفحه ۱۸۰] نیستند، آنان درجه‌ای عظیم‌تر دارند، تا کسانی که بعد از فتح انفاق و جهاد کردند، البته خدا به هر دو طایفه وعده احسان داد. و خدا به آنچه می‌کنید آگاه است.) قیام و جهاد برای برطرف کردن موانع ظهور ارزش و اهمیت بیشتری نسبت به سربازی و جهاد در رکاب آن حضرت را دارد. زیرا قرآن کریم همراهی با امام را قبل از پیروزی با ارزش‌تر و مهم‌تر می‌داند. بزرگترین گناه برای عزادار در مرتبه پنجم تنها گذاشتن امام زمان علیه السلام است. عزادار که در این مرتبه آگاهی زیادی نسبت به درس‌ها و پیام‌های عاشورا دارد، به وفاداری و همدلی نسبت به امام زمانش بیشترین توجه و اهتمام را دارد. او از اصحاب عاشورا درس بزرگ وفاداری نسبت به امام زمان خویش را به خوبی آموخته است. وفاداری یعنی پای‌بند بودن به عهد و پیمانی که بسته‌ایم. وفای به عهد به خصوص نسبت به امام و رهبر معصوم از بزرگترین واجبات است و پیمان‌شکنی و بی‌وفایی از بزرگترین محرمات می‌باشد. قرآن کریم و روایات

معتبر اسلامی مملو از توصیه اکید به رعایت عهد و وفاداری و پرهیز از عهدشکنی و بی‌وفایی است. سیدالشهدا در روز عاشورا درباره دو گروه دوستان و دشمنان سخن گفت. دوستان خویش را به وفاداری ستود و دشمنانش را به خاطر بی‌وفایی‌شان مورد نکوهش و سرزنش قرار داد. در مورد دوستانش فرمودند: «فانی لا اعلم اصحابا اوفی و لا خیرا من اصحابی [۲۷۱] - من اصحابی باوفاتر و بهتر از اصحابم نمی‌شناسم». در روز عاشورا وقتی بر بالین مسلم بن عوسجه آمد، این آیه شریفه را خواند: [صفحه ۱۸۱ (فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا [۲۷۲] - از مؤمنین مردانی هستند که به عهد خویش با خدا صادق بودند، برخی‌شان به عهد خود وفا کرده و جان باختند، برخی هم منتظرند و عهد و پیمان را هیچ دگرگون نساختند.) درباره دشمنانش نیز چنین فرمودند: «اگر اهل وفا به پیمان نیستید و عهد خویش را شکسته و بیعت مرا از گردن خود کنار نهاده‌اید، به جانم سوگند، با پدرم، با برادرم، و با پسرعمویم مسلم بن عقیل نیز همین کار را کردید». [۲۷۳]. در زیارت اربعین خطاب به خود آن حضرت چنین عرض می‌کنیم: «اشهد انک وفیت بعهد الله و جاهدت فی سبیلہ حتی اتیک الیقین - شهادت می‌دهم که تو به عهد خود وفا کردی و تا رسیدن به یقین (و شهادت) در راه او جهاد کردی».

### بزرگترین آرزوی یک منتظر و عزادار حقیقی

حس و روح انتقامی که در یک عزادار وجود دارد و نیز روح مبارزه و جهادی که بر وی حاکم است ناشی از معرفت صحیح و دقیق و یک محبت عمیق است. معرفت او نسبت به اینکه از کجا آمده و در کجا هست و به کجا می‌رود، معرفت به اینکه رابطه و نسبت او با اهل بیت علیهم السلام چیست؟ معرفت به حقیقت و ارزش انسانیت و حیات انسانی و همچنین مودتی که به اهل بیت علیهم السلام دارد، همه و همه موجب می‌شود تا عزادار از خداوند بخواهد که انتقام از دشمنان امام حسین علیه السلام را همراه با منتقم

حقیقی روزی او گرداند. اما این آرزو تنها و بزرگترین خواسته یک منتظر و عزادار حقیقی نیست. [صفحه ۱۸۲] بزرگترین آرزوی یک منتظر عزادار این است که خداوند او را در دنیا و آخرت همراه محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله قرار دهد و لحظه‌ای بین او و آنها جدایی نیندازد. دعای او در این مرتبه این است که: «فاسئل الله الذی اکرمنی بمعرفتکم و معرفه اولیائکم و رزقنی البرائة من اعدائکم ان يجعلنی معکم فی الدنیا و الآخرة [۲۷۴] - از خدایی که مرا به شناخت شما و دوستانتان گرامی داشت و دوری از دشمنانتان را نصیب من کرد، می‌خواهم که مرا در دنیا و آخرت با شما قرار دهد.» بنابراین آنچه انسان را به اینجا می‌رساند که لیاقت چنین درخواستی و آرزوی چنین مقامی را داشته باشد، عبارت است از معرفت اهل بیت علیهم السلام و دوستان آنها و نیز دوری و دشمنی نسبت به دشمنان آنها.

### چگونه می‌توان محبوب و مقرب امام زمان و همراه او در دنیا و آخرت بود؟

گفتیم که یک منتظر و عزادار حقیقی اگر بخواهد به بزرگترین آرزویش که همراهی با محمد و آلش علیهم السلام در دنیا و آخرت است برسد باید چند چیز را در وجودش ایجاد کند که عبارتند از: - معرفت نسبت به محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و دوستان آنها؛ - مودت و دوستی با آنها و دوستانشان؛ - براءت و دشمنی با دشمنانشان؛ با صرف نظر از عامل اول یعنی معرفت که به فکر و قلب انسان مربوط می‌شود. دو عامل دیگر یعنی مودت و براءت هر چند جایگاهشان در قلب انسان است. اما شرط پذیرفته شدنشان عملی شدن آنها و ظهور [صفحه ۱۸۳] خارجی آنها است. اساساً همان‌طور که قبلاً نیز گفته شد، مودت عبارت از محبتی است که ظهور خارجی دارد و در عمل نشان داده می‌شود. براءت و دشمنی با دشمنان آنها نیز امری است که باید در عمل نشان داده شود و ظهور خارجی داشته باشد. سؤال اساسی و مهم این است که عملی شدن مودت و براءت و میزان ظهور خارجی آنها چیست؟ آیا همین که برای مصائب اهل بیت گریه

کنیم و مجالس بزرگداشت برپا کنیم و یا دشمنان آنها را لعن کنیم کافی است؟ بهتر است جواب را از خود امام زمان علیه السلام بگیریم، ایشان در زیارت آل یاسین فرمودند: هر گاه خواستید به زیارت ما بیایید و به خدا و ما توجه کنید، چنین بگویید: «نصرتی معده لکم و مودتی خالصه لکم - یاری من برای شما مهیا و آماده است و مودتم نسبت به شما خالص است». بنابراین از نظر مبارک و شریف امام زمان علیه السلام آنچه که یک منتظر و شیعه حقیقی در هنگام زیارت و ملاقات با امام زمانش علاوه بر جنبه معرفتی باید داشته باشد، دو چیز است: ۱- آمادگی کامل ۲- مودت خالص آمادگی کامل یعنی تمامی شرایط یک منتظر حقیقی را داشته باشی. باید خود را حقیقتاً «وقف» اهل بیت علیهم السلام کنی. در درجه اول باید همه دل مشغولی ها و دل بستگی ها را که مانع ملحق شدن تو به امام زمان علیه السلام می شوند، از بین ببری. و بعد باید با همه موانعی که مانع ظهور امام زمان علیه السلام می شوند، در حد توان خود بجنگی. سرباز امام زمان علیه السلام به کسی می گویند که معنی یک سرباز را در خود تحقق داده باشد یعنی [ صفحه ۱۸۴ ] گوش به فرمان بودن و آمادگی برای سر دادن در راه فرمان مولا. در دعای روز سه شنبه از خداوند تبارک و تعالی چنین درخواست می کنیم: «اللهم اجعلنی من جندک فان جندک هم الغالبون و اجعلنی من حزبک فان حزبک هم المفلحون و اجعلنی من اولیائک فان اولیائک لا خوف علیهم و لا هم یحزنون». باید دانست که بدون آمادگی و مودت خالص نمی توان سرباز خدا و از دوستان خدا و امام زمان علیه السلام بود. آمادگی کامل یعنی حاضر باشی که همچون حسین بن علی علیه السلام از همه چیز خود برای امام زمانت بگذری. آمادگی کامل یعنی مثل فاطمه زهرا علیها السلام یک تنه به دفاع از امام زمانت قیام کنی. مثل او که نه زن بودن، نه باردار بودن، نه تنها بودن، نه بچه داری و نه هیچ چیز دیگری مانع از تن دادن به مصیبت های عظیم و جهاد با عاملین مصیبت اعظم و دشمنان امام زمانش نشد. فاطمیون حقیقی کسانی هستند که حضرت زهرا علیها السلام را که مادر حقیقی همه

شیعیان است، در زندگی و در ارتباط با امام زمانش و در دفاع از او الگوی خویش قرار دهند و برای دفاع از امام زمان و دل‌بستگی به دنیا و مظاهر آن را در وجودشان از بین ببرند تا به مقام سربازی امام زمان علیه‌السلام برسند. ای کاش در ایام عزاداری حضرت زهرا علیها‌السلام یعنی ایام فاطمیه عزاداران قدری هم به درس‌های حضرت زهرا علیها‌السلام به شیعیانش و انتظار و توقع او از خودشان توجه کنند. مودت خالص یعنی محبتی که در راه خدمت به آنها تو را از همه تعلقات آزاد کند. به طوری که به راستی با کمال صداقت بتوانی به حضرت و اجداد طاهرینش چنین خطاب کنی: [صفحه ۱۸۵] بآبی اُتم و اُمی و اهلی و مالی و اسرتی [۲۷۵] - پدرم و مادرم و اهل و مال و خویشانم فدای شما باد». مودت خالص یعنی حضرت و اهداف مقدسش را بر هر چیز ترجیح دهی و چیزی مانع خدمت صادقانه‌ی تو به او و نیز دشمنی حقیقی، مؤثر و عملی تو با دشمنانش نشود. مودت خالص یعنی برای خدمت به حضرت و مبارزه با موانع ظهورش، منتظر تأیید و تشویق کسی نباشی و حاضر باشی به تنهایی و بدون یاری دیگران و با تحمل غربت و تنهایی و مظلومیت و حتی طرد شدن از سوی کسانی که از آنها انتظار یاری و محبت داری، از جمله کسانی که ادعای ایمان و تقدس و ادعای محبت به حضرت را می‌کنند، به وظیفه الهی خود در قبال حضرت عمل کنی و هر گونه فشار، تهمت و سختی را با شیرینی به جان بخوری و شکایت و گله‌ای نکنی. مودت خالص یعنی خدمت کردن و توقع نداشتن از هیچ کس یعنی سختی‌ها را به جان خریدن و منت نگذاشتن. مودت خالص یعنی هرگز به خاطر خدمات خود و سختی‌هایی که تحمل می‌کنی و ضربه‌هایی که می‌خوری، از هیچ کس حتی از خود حضرت طلب کار نباشی و بر هیچ کس عجب و تکبر نورزی و تواضع و فروتنی را در برابر کمترین بندگان خدا از دست ندهی و خود را از کسانی که در مراتب پایین‌تر عزاداری و ایمانی هستند، برتر نبینی و به آنها به دیده تحقیر نگاه نکنی و آنها را از صمیم قلب دوست داشته باشی. چرا که آنها به اندازه وسع خویش به حضرت محبت دارند و با همان عزاداری و محبت



ناقصشان نام و یاد و معشوق و محبوب تو را زنده نگه می‌دارند. [صفحه ۱۸۶] مودت خالص یعنی در قبال خدمات و تحمل سختی‌ها و محرومیت‌ها، از حضرت جز لبخند شیرین و زیبای رضایتش را نخواهی و جز به همراهی با او در دنیا و آخرت به چیزی نیندیشی. مودت خالص یعنی اینکه بدانی هر خدمتی که می‌کنی و زحمتی که می‌کشی و هر فرصتی که برای صرف عمر و مال و استعدادت در راه حضرت پیدا می‌کنی، همگی از توفیقات الهی و توجهات حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است و اگر لطف و عنایت آنها نباشد، هرگز به این راه کشیده نمی‌شدی و به همین خاطر به جای منت گذاشتن و متوقع بودن، شکر گزار و ممنون باشی و به جای تکبر نسبت به بندگان خدا، با آنها مهربان و نسبت به آنها متواضع باشی و به جای عجب و خودپسندی و غروری که ممکن است از این کارها به سراغت بیاید، از کوتاهی‌ها و غفلت‌ها و کم‌کاری‌ها و راحت‌طلبی‌های خود و نیز تلف کردن فرصت‌ها و نعمت‌ها شرمسار و خجل باشی. بنابراین عزاداری موفق‌تر و به مقام منتظر نزدیک‌تر است که در درجه اول در خودسازی موفق باشد، زیرا کسی که پیام عاشورا را فهمیده باشد، خوب می‌داند که کسی به سیدالشهدا علیه‌السلام نزدیک‌تر است که از شباهت و سنخیت بیشتری نسبت به آن حضرت برخوردار باشد، به علاوه خودسازی نوعی انتقام عملی از دشمنان امام حسین علیه‌السلام است. هر قدر در یک جامعه تعداد انسان‌هایی که بیشترین شباهت را به امام حسین علیه‌السلام داشته باشند و بیشتر پیرو مکتب آن حضرت باشند، بیشتر باشد، دشمنان امام حسین و امام زمان علیهما‌السلام خشمگین‌تر، ضعیف‌تر و منزوی‌تر می‌شوند و زمینه برای ظهور منتقم اصلی مهیاتر می‌شود. در درجه بعدی عزاداری موفق‌تر و به مقام منتظر نزدیک‌تر است که برای اهداف امام زمان علیه‌السلام قوی‌تر و مفیدتر باشد. [صفحه ۱۸۷] عزادار حقیقی کینه مقدس خود را نسبت به دشمنان امام حسین و منتقم خون او در عمل نشان می‌دهد. هر قدر کینه مقدس عزادار نسبت به دشمنان بیشتر باشد او را در خودسازی و اجرای عملیات انتقام قوی‌تر و در

مبارزه با موانع ظهور منتقم اصلی جدی تر و پرتلاش تر می کند و به عبارت دیگر میزان صداقت یک عزادار در عمل ثابت می شود تا در شعار. برائت و کینه مقدس نسبت به دشمنان امام زمان علیه السلام که مانع اصلی ظهور او هستند، همان چیزی است که عزادار حقیقی به آن نیاز دارد. امام خمینی قدس سره که غفلت از امام زمان علیه السلام و تشکیل حکومت جهانی او را خطری بزرگ و خیانتی سهمگین می دانست در این باره می فرماید: «جمهوری اسلامی ایران نباید تحت هیچ شرایطی از اصول و آرمان های مقدس و الهی خود دست بردارد. ان شاء الله مردم سلحشور ایران کینه و خشم انقلابی و مقدس خویش را در سینه ها نگه داشته و شعله های ستم سوز آن را علیه شوروی جنایتکار و آمریکای جهانخوار و اذنب آنان به کار خواهند گرفت تا به لطف خداوند بزرگ پرچم ناب محمدی صلی الله علیه و آله بر بام همه عالم قد برافرازد و مستضعفان و پابرهنگان و صالحان، وارث زمین گردند». [۲۷۶]. هر قدر یک عزادار به وظایفی که نسبت به منتقم اصلی و منجی عالم دارد، بیشتر عمل کند [۲۷۷] به خلوص و صداقت نزدیک تر است زیرا عزاداری و زندگی او از عنصر انتقام بیشتر برخوردار است و در غیر این صورت عزاداری او توأم با ضعف و ذلت است. شکی نیست که سیدالشهدا و امام زمان علیهما السلام از دیدن قدرت و قوت و شجاعت در عمل، [صفحه ۱۸۸] در عزاداران و محبان خود خشنود و خرسند و از دیدن ضعف و ذلت و غفلت و ترس در آنان بیزار هستند. عزادار حقیقی درس شجاعت و قدرت و ضربه زدن به دشمن و خطرناک بودن برای او را خیلی خوب از اصحاب عاشورا یاد گرفته است. عزاداری که وجودش برای استکبار جهانی و دشمنان امام زمان علیه السلام خطرناک نیست، عزاداری که شجاعت مبارزه با موانع ظهور حضرت و ضربه زدن به آنها را ندارد و یا اصلاً چنین دغدغه و هدفی را ندارد باید در صداقت و محبت خود نسبت به آنها شک کند. در این مرتبه، عزادار حقیقی این حقیقت را با عمق وجودش درک کرده است که محبت به اهل بیت علیهم السلام بدون دشمنی با دشمنان آنان و ضربه زدن به

دشمنانشان، دروغی بیش نیست. آری برای همراهی با محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله باید مثل آنها از همه چیز در راه خدا بگذری در این راه جان دادن آسان‌ترین کار است. باید از مال و آبرو، و از شهرت و مقام و از همه اعتباریات فانی دنیا گذشت. درست به همین علت است که عزادار سالک بلافاصله پس از درخواست همراهی با محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله از خداوند، چنین می‌گوید: «و ان یثبت لی عندکم قدم صدق فی الدنیا و الآخرة - و اینکه گامهای صدق و راستی را برایم در نزد شما استوار گرداند». در چنین شرایطی است که به مودت خالص دست یافته‌ایم و لایق محضر آنها و محبوب و مقرب امام زمان علیه السلام خواهیم شد.

### عزادار و مقاومت در عملیات انتقام

عزادار در راه وفاداری و همدلی با امام زمانش چنان قدرتمند و استوار است که خود را برای هر سختی و بلایی آماده کرده است. او [صفحه ۱۸۹] درس استقبال عاشقانه از بلا و شهادت را از امام حسین علیه السلام و اصحاب عاشق و باوفای او به خوبی فرا گرفته است و این سخن سیدالشهدا علیه السلام را با یقین و شیرینی پذیرفته است که خطاب به یکی از یارانش فرمودند: «و الله البلاء و الفقر و القتل اسرع الی من احبنا من رخص البراذین، و من السیل الی صمره، قلت و ما الصمر؟ قال: منتهاه و لولا أن تکونوا کذلک لرأینا أنکم لستم منا. [۲۷۸] - به خدا سوگند، بلا و فقر و قتل به سوی دوستان ما از حرکت اسبان تیزپا و جریان سیل در صمرش سریع‌تر است. عرض کردم صمر چیست؟ فرمودند: منتها الیه سیل (قرارگاه سیل) اگر چنین نبود هر آینه ما شما را از خود نمی‌دانستیم». آری اگر ما مثل حسین علیه السلام اهل جهاد و شهادت و اهل صبر بلاها و دشمنی‌ها و اذیت‌ها در راه دین نباشیم، حضرت ما را از خودشان نمی‌دانند. مگر می‌توان از خدا خواست که در دنیا و آخرت با محمد و آل محمد علیهم السلام باشیم بدون آنکه سنخیت و شباهتی در خود نسبت به آنان ایجاد کرده باشیم. میزان همراهی

ما با آنها در دنیا و آخرت به میزان عشق ما به خداوند و پابندی به دین او و نیز میزان آمادگی ما برای جانفشانی در راه دین و مکتب اهل بیت علیهم السلام بستگی دارد. برای عزادار تحمل هر رنج و سختی برای خدمت به پدر تنها، مظلوم و محبوب تر از جانش، شیرین و آسان است. زیرا بزرگترین رنج و بلا برای او دور بودن از خود حضرت است. نازپرورد تنعم نبرد راه به دوست عاشقی شیوه‌ی رندان بلاکش باشد (حافظ) [صفحه ۱۹۰] ای که از کوچهی معشوقه‌ی ما می‌گذری بر حذر باش که سر می‌شکند دیوارش (حافظ) در زلف چون کمندش ای دل میبچ کاجا سرها بریده بینی بی جرم و بی جنایت (حافظ) راه و منش او از راه مردمی که سیدالشهدا علیه السلام این گونه آنها را مذمت می‌کند، جداست: حقا که مردم بندگان دنیایند و دین ناچیزی بی جان بر زبانشان است که بر گردش تا آنجا حلقه می‌زنند که دنیایشان در فراخ باشد و هر گاه با بلا آزموده شوند دینداران اندک گردند. [۲۷۹].

### عزاداری در مرتبه پنجم

در مرتبه پنجم، عزاداری برای امام حسین علیه السلام، بدون داشتن روح انتقام و بدون پیوند داشتن با منتقم حقیقی خون او، برای یک شیعه جرم کمی نیست. برپایی مجالس عزاداری برای اهل بیت علیهم السلام، بدون حرکت برای ظهور و بدون خدمت و کمک به امام زمان علیه السلام در برداشتن موانع ظهور، فریبی بزرگ و یک غرور بیجا و یک ظلم عظیم در حق همه اهل بیت علیهم السلام و به خصوص منتقم خون آنها، و یک خیانت در حق همه مظلومان عالم است. امام خمینی آن سلاله پاک رسول الله صلی الله علیه و آله و آن فرزند شایسته [صفحه ۱۹۱] حسین بن علی علیهما السلام و آن نائب برحق امام زمان علیه السلام به عنوان معمار و رهبر کبیر انقلاب بزرگ و اسلامی ملت ایران از یک سو ایران را کشور امام زمان علیه السلام معرفی و اعلام می‌کنند و از طرفی غفلت مسئولان از سازماندهی قوای کشور برای حرکت به سوی ظهور امام زمان

علیه السلام و تشکیل حکومت جهانی ایشان را یک خیانت سهمگین و خطری بزرگ می‌دانند [۲۸۰] و چنین می‌فرمایند: «مسئولان ما باید بدانند که انقلاب ما محدود به ایران نیست. انقلاب مردم ایران نقطه‌ی شروع انقلاب بزرگ جهان اسلام به پرچمداری حضرت حجت - ارواحنا فداه - است که خداوند بر همه‌ی مسلمانان و جهانیان منت نهد و ظهور و فرجش را در عصر حاضر قرار دهد. مسایل اقتصادی و مادی اگر لحظه‌ای مسئولین را از وظیفه‌ای که بر عهده دارند، منصرف کند، خطری بزرگ و خیانتی سهمگین را به دنبال دارد. باید دولت جمهوری اسلامی تمامی سعی و توان خود را در اداره‌ی هر چه بهتر مردم بنماید، ولی این بدان معنا نیست که آنها را از اهداف عظیم انقلاب که ایجاد حکومت جهانی اسلام است، منصرف کند». عزاداری برای یک شیعه بدون تمنای منتقم اصلی و بدون جهاد و مبارزه با دشمنان و موانع ظهور ایشان، مسخره کردن خود و یک دروغ بزرگ بلکه یک نفاق عظیم است. امیرالمؤمنین علیه السلام درباره وجود مقدس امام زمان علیه السلام چنین فرمودند: «صاحب هذا الامر، الشرید الطرید الفرید الوحید [۲۸۱] صاحب این امر آوازه‌ی طرد شده‌ی یگانه‌ی تنها است». این حالت همان مصیبت اعظم است که جهان در جهل و گمراهی غرق شده و تشنه دین حق و رهبر الهی باشد، و چنین رهبری آواره و تنها و مظلوم باشد. [صفحه ۱۹۲] برای یک عزادار حقیقی دردمندانه این سؤال بزرگ توأم با تعجب مطرح است که چه کسانی امام زمان علیه السلام را آواره و طرد کرده‌اند؟ و چه کسانی عامل طول کشیدن غیبت هستند؟ شیعیان جاهل و احمق که بال پشه از دین آنها محکم تر است و حضرت از آزار و اذیت آنها شکایت کرده است، چه کسانی هستند؟ آیا فقط اهل کوفه، که علی و حسین علیهما السلام را تنها گذاشتند ملعون و محکوم هستند؟ مگر امام زمان علیه السلام نیز بیش از هزار و صد و شصت سال، به تعبیر پدر بزرگوارشان، تنها و آواره و طرد شده نیست؟ گناه این تنهایی و مظلومیت به گردن کیست؟ امام زمان علیه السلام چه کسانی را عامل این همه مظلومیت و تنهایی می‌داند؟ دشمنان یا دوستان

نادان را؟ اینجاست که عزادار حقیقی به این نتیجه می‌رسد که در بسیاری از مجالس عزاداری مظلوم‌تر از امام زمان علیه‌السلام وجود ندارد. مجالسی که گریه بر حسین و مظلومیت و تنهایی‌اش را بهانه‌ای برای فراموشی مظلومیت و تنهایی امام زمان علیه‌السلام قرار داده‌اند. مجالسی که در آن با گریه بر امام حسین علیه‌السلام سال ۶۱ هجری قمری، غربت و تنهایی حسین زمان و رجزخوانی‌ها و جنایات یزیدیان زمان فراموش می‌شود، مجالسی که اگر کسی بخواهد در آن مجالس مردم را به یاد دشمنان حضرت و استکبار جهانی و لزوم مبارزه با آنها بیندازد، او را به شدت منع می‌کنند که نباید مجلس امام حسین علیه‌السلام را سیاسی کرد و حال و شور مجلس را خراب کرد!!! مجالسی که بانیان و شرکت‌کنندگان در آنها، ترجیح می‌دهند [صفحه ۱۹۳] ساعت‌ها از حسین، زینب و علی‌اکبر، علی‌اصغر و رقیه بگویند و بخوانند، اما چند دقیقه درباره منتقم اصلی خون اینها و یزیدیان که مانع ظهور ایشان هستند، چیزی نگویند و نشوند، زیرا شنیدن در این باره مسئولیت جهاد و مبارزه‌ای سخت و نفس‌گیر را در پی خواهد داشت؛ اما خواندن و شنیدن درباره حسین سال ۶۱ قمری چنین نیست، بانیان بعضی از این مجالس میلیون‌ها تومان صرف تشریفات مجلس می‌کنند، ولی در دلشان برای برقراری رابطه با آمریکا و شیطان بزرگ که دشمن اصلی امام زمان علیه‌السلام و بزرگترین مانع ظهور و نیز دجال زمان است، مشتاقانه روزشماری می‌کنند. اینان به ظاهر دم از حسین و محبت او می‌زنند، ولی در باطن روح یزیدی دارند. متأسفانه در بین عزاداران کم نیستند کسانی که در عین عزاداری و صرف وقت و مال خود برای برگزاری مجالس اهل بیت علیهم‌السلام، به محبت دشمنان امام زمان علیه‌السلام و پذیرش فرهنگ ضد دینی و ضد اسلامی آنها دل سپرده‌اند و مقلد و مروج فرهنگ بیگانگان، به خصوص فرهنگ ضد انسانی و فاسد آمریکا و سایر قدرتهای ضد اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله هستند. امیرالمؤمنین درباره چنین اشخاص می‌فرمایند: «و لن یحبنا من یحب مبغضنا ان ذلک لا یجتمع فی قلب واحد و (ما جعل الله

لرجل من قلبین فی جوفه) [۲۸۲] یحب بهذا قوما و یحب بالآخر عدوهم، والذی یحبنا فهو یخلص حبنا کما یخلص الذهب لا غش فیه [۲۸۳] - کسی که دشمن ما را دوست بدارد، هرگز ما را دوست نداشته است. - محبت ما و دوستی با دشمن ما - در یک قلب جمع نمی شود (خداوند در دورن یک مرد دو قلب قرار نداده است.) که با یک قلب گروهی را دوست داشته باشد و با قلب دیگر دشمنان آنها را دوست داشته باشد. [ صفحه ۱۹۴ ] کسی که ما را دوست داشته باشد، دوستی اش را خالص می کند. همان طور که طلای ناب خالص می شود. «عزاداری برای سیدالشهدا علیه السلام و برگزاری مجالس آن حضرت با پذیرش سلطه فکری، فرهنگی و سیاسی دشمنان امام زمان علیه السلام سازگار نیست. برای عزادار در این مرتبه این سؤال و دغدغه اساسی وجود دارد که چرا پس از شهادت امام حسین علیه السلام، شیعیان درس و عبرت لازم از عاشورا نگرفتند و وفاداری و همدلی لازم برای انتقام از دشمنان حضرت نداشتند. تا جایی که ائمه بعدی نیز در کمال مظلومیت و غربت یکایک به شهادت رسیدند. تا حتی آخرین آنها مجبور به غیبت شد. چرا از زمان غیبت تاکنون این همه عزاداری و سوگواری و بزرگداشت نتوانسته است وفاداری و همدلی لازم را در شیعیان برای فراهم کردن ظهور منجی بشریت و منتقم اصلی امام حسین علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام ایجاد نماید. چرا با وجود این همه عزاداری و خواندن زیارت عاشورا و بزرگداشت، هنوز امام زمان علیه السلام در غیبت و تنهایی و آوارگی به سر می برد و دست ما از دامان او کوتاه است. آیا نباید در نوع عزاداری و کیفیت مجالسمان تجدیدنظر کنیم [۲۸۴] تا به وفاداری و همدلی لازم برای ظهور آن عزیز تنها و غریب دست یابیم؟ تا کی می خواهیم بر غربت و مظلومیت حسین شهید سال ۶۱ هجری سوگواری کنیم و به غربت و تنهایی و مظلومیت حسین زمان بی توجه باشیم تا کی می خواهیم برای ندای «هل من ناصر ینصرنی» امام حسین علیه السلام در سال ۶۱ هجری آه و ناله [ صفحه ۱۹۵ ] سر بدهیم و بگوییم: ای کاش من با شما بودم ولی نسبت به

ندای «هل من ناصر ینصرنی» حسین زمانمان غافل و بی توجه باشیم؟ آیا این یک شعار بی اساس و یک دروغ و نفاق بزرگ نیست که به امام حسین علیه السلام عرض کنیم که ای کاش با شما بودم و به رستگاری عظیم نایل می شدم ولی امام زمان علیه السلام را تنها بگذاریم و به یاریش نرویم و وظیفه ای که در زمان کنونی نسبت به او داریم عمل نکنیم؟ در این مرتبه گریه صرفاً از روی عاطفه نیست بلکه از روی معرفت است و چنین گریه ای در ابتدا محبت را در دل گریه کننده ایجاد و با این گریه توان گریه کننده بالا می رود و بر قوای نفسانی وجودش غلبه می کند و راه تبعیت از امام حسین علیه السلام برای او باز می شود و با این تبعیت به مقام «منا اهل البیت» می رسد. به همین دلیل سیدالشهدا علیه السلام فرمودند: «أنا قتیل العبره [۲۸۵] - من کشته اشک هستم». اگر مصیبت عظیم نباشد گریه ای نیست و اگر گریه ای نباشد، محبت و قدرت و تبعیتی نیست و اگر قدرت و تبعیت نباشد، پیروی از حسین علیه السلام در جهاد با یزیدیان زمان وجود نخواهد داشت و اگر چنین شد، مصیبت اعظم یعنی اسارت امام زمان علیه السلام در زندان غیبت ادامه خواهد داشت و مردم در چنگال فساد و ظلم و تباهی خواهند ماند. در این مرتبه به جای تکیه بر کلماتی چون، تشنگی، اسارت، گریه و غم، بیشتر بر لعن، انتقام، امام زمان علیه السلام، سلم و حرب تکیه می شود و اگر از کلمات دسته اول اسمی آورده می شود، برای رسیدن به کلمات دسته دوم است. به عبارت دیگر جنبه عاطفی و احساسی برای رسیدن به معرفت، حماسه و عمل است و عنصر اصلی عزاداری در این مرتبه حماسه و جهاد است. [صفحه ۱۹۶]

### مبارزه عزادار با آفات و ضعف های عزاداری

عزادار در این مرتبه همان طور که طبق دستور اهل بیت علیهم السلام، موظف به زنده نگه داشتن حماسه حسینی و اقامه عزاداری برای آنان است، همان طور نیز خود را موظف به حفظ این مجالس از دروغ ها و تحریف ها، خرافات و محرمات می بیند و



برای چنین وظیفه مهمی تلاش می‌کند. در رأس این تلاش‌ها، روشن‌گری و آشنا کردن مردم و به خصوص جوانان با فلسفه قیام امام حسین علیه‌السلام و فلسفه عزاداری برای آن حضرت را، مورد عنایت و توجه قرار می‌دهد. در حقیقت قسمت مهم مبارزه‌ی عزادار در مرتبه پنجم، مبارزه فرهنگی است و قسمت مهمی از همین مبارزه فرهنگی، مبارزه با آفات عزاداری و عوامل تضعیف‌کننده آن است. عزادار حقیقی به خوبی با آفات عزاداری و خطراتی که این آفات ایجاد می‌کنند، آشناست. او خوب می‌داند که اگر عزاداری به یک عادت تبدیل شود و صرفاً مبتنی بر عواطف و احساسات باشد و عنصر معرفت در آن غایب باشد نه تنها بیدارکننده و حرکت‌آفرین نیست بلکه می‌تواند غفلت‌زا و خواب‌کننده باشد. او هرگز اجازه نمی‌دهد چنین مراسم مقدس و مهمی با آن همه کارکردها و قدرت‌ها و تأثیرگذاری‌های شگرف به وسیله عده‌ای جاهل و یا مغرض، آلوده‌ی آفت‌های گوناگون شود و در نتیجه از تأثیرگذاری و الهام‌بخشی و قدرت‌آفرینی دور شود. او ضمن احترام به همه عزاداران حسینی، در هر مسجد و حسینیه و در هر تکیه و منزلی که عزای حسینی اقامه می‌شود، و او در آنها حضور می‌یابد، به مبارزه با آفات عزاداری و روشن‌گری نسبت به عزاداری [صفحه ۱۹۷] حقیقی و ترسیم چهره عزاداری حقیقی می‌پردازد، تا به قسمتی از وظایف خود در حراست و صیانت از عامل حیات مکتب امام حسین علیه‌السلام عمل کرده باشد. او که در سایه ارتباط با منابع اصیل و معتبر اسلامی به درجه بالایی از معرفت رسیده است، خود را در قبال این فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله مسؤول می‌داند که فرمودند: «إذا ظهرت البدع فی امتی، فلیظهر العالم عمله و الا فعلیه لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین - هر گاه در بین امت من بدعت‌ها ظهور کرد، پس بر عالم واجب است که علم خود را آشکار کند (با بدعت‌ها مبارزه کند) و گرنه خداوند و فرشتگان و همه مردم او را لعنت می‌کنند». «اگر افراد عادی به حال خود وانهادند، از راه راست منحرف خواهند شد؛ هر چند در صنعت و تکنولوژی به جایی رسیده باشند که زیر

دریایی بسازند و ایستگاه‌های فضایی به آسمان بفرستند. مردم ژاپن و چین با آن همه پیشرفت‌های علمی و صنعتی، زیر خط فقر فرهنگی هستند؛ زیرا همچنان در برابر بت که مصنوع بشر است، کرنش می‌کنند. برخی از غریبان به ظاهر متمدن نیز هنوز به فالگیری و خرافات عقیده دارند. هنگامی که گروه طالبان، مجسمه بودا را نابود کردند، ژاپن و ایران اعتراض کردند. اعتراض ژاپنی‌ها بدین دلیل بود که برای مجسمه و بت، کرامت عبادی قائل هستند و آن را مقدس می‌شمارند؛ ولی اعتراض ایران بدان علت بود که مجسمه مانند سایر میراث‌های فرهنگی مستور در زیر زمین است و باید حفظ شود؛ مانند کوزه‌ها و ظروف کهن و سفال‌های باستانی که به سبب آثار هنری و قدمت تاریخی باید حفظ شود و نباید از بین رود. در گذشته، مردم، بالای در خانه‌ها، مغازه‌ها و گرمابه‌ها نعل اسب می‌آویختند و به این کار اعتقاد داشتند، بی‌آنکه از پیشینه‌ی این باور غلط آگاه باشند، ریشه‌ی منحوس آن این بود که پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام به فرمان عمر بن سعد، گروهی برای تفاخر برسم اسب‌هایشان نعل تازه زدند و با آنها بر روی بدن‌های مطهر شهیدان تاختند و بدین سان سینه و پشت شهیدان زیر سم اسبان نرم شد. هنگام بازگشت اسب‌تازان به کوفه، عده‌ای بر آن نعل‌ها بوسه زدند و آنها را بر دیده نهادند و برای تبرک، بالای در خانه‌هایشان آویختند. بعدها بزرگانی چون «ابوریحان بیرونی» پرده از راز این کار نابخردانه برداشتند و مردم را آگاه کردند.

متأسفانه تا حدود پنجاه سال پیش نیز این کار رایج بود و چیزی که نحس محض و [ صفحه ۱۹۸ ] پلیدی صرف بود، مایه‌ی تیمن و پایه‌ی تبرک تلقی می‌شد تا اینکه با رونق یافتن حسینیه‌ها و مسجدها و تلاش عالمان آگاه، این سنت خرافی از میان برداشته شد. با رونق منبرها و حسینیه‌ها و سخنان عالمانه‌ی دودمان پیامبر صلی الله علیه و آله، راه جهل و خرافه بسته می‌شود؛ و گرنه خرافات و باورهای غلط، به نام سنت‌های باستانی گرامی شمرده خواهد شد؛ باورهایی چون نحس بودن عدد سیزده و گرامیداشت سیزده بدر و چهارشنبه سوری و درنگ کردن پس از تک عطسه که هیچ دلیل و سندی برای اعتقاد

به آنها وجود ندارد. اکنون نیز برخی سنت‌های نادرست، در عزاداری سالار شهیدان راه یافته است و در دسته‌روی‌ها علم سنگین و بی‌خاصیت بر دوش کشیده می‌شود. این کار، نه خردمندانه است و نه در قرآن و روایات به آن توصیه شده است. در ماتم امام حسین علیه‌السلام اشک و آه و ناله و بر سر و سینه زدن آگاهانه، انسان‌ساز است و از آهن سنگین و سرد، کاری بر نمی‌آید. لازم است رهبران فکری حوزه و دانشگاه و متدینان اصناف و حرف، هر چه بهتر و کامل‌تر مراسم سالار شهیدان علیه‌السلام را اقامه نمایند؛ به طوری که مردانه هزینه کنند و زنانه بنالند؛ که هم آن هزینه مقبول است، هم این ناله‌ی جانسوز کارساز». [۲۸۶]. مجالس در این مرتبه وسیله‌ای برای بالا بردن بصیرت عزاداران نسبت به هدف خلقت و وظایفی است که در راه رسیدن به این هدف والا به عهده دارند، که از جمله این وظایف پیوند راستین با منتقم اصلی حسین علیه‌السلام است. در این مرتبه جوهره اصلی عزاداری توجه به تنهایی و مظلومیت امام زمان علیه‌السلام و وظیفه‌ای که هر یک از عزاداران در قبال حضرت دارند، می‌باشد. برای عزادار در این مرتبه، عواطف و احساسات وسیله‌ای برای تحریک غیرت و روح حماسه و جانفشانی برای انتقام، آن هم همراه منتقم حقیقی است. شدت اتصال روح یک شیعه حقیقی با اهل بیت علیهم‌السلام به طوری است که وقتی ابوبصیر از امام صادق علیه‌السلام سؤال می‌کند که چرا گاهی بدون [صفحه ۱۹۹] علت غمگین یاد شاد می‌شود، حضرت در جواب می‌فرماید: «در حقیقت این حزن و شادی از ناحیه‌ی ما به شما می‌رسد. زیرا هر گاه حزن و یا سروری بر ما وارد شود، بر شما نیز وارد می‌شود. زیرا ما و شما از نور خدای عزوجل هستیم». [۲۸۷]. شیعه حقیقی با شادی اهل بیت علیهم‌السلام شاد می‌شود و با غم آنها غمگین می‌شود. آیا در زندگی شیعه غمی بالاتر از غم تنهایی، مظلومیت و طرد شدن امام زمان علیه‌السلام وجود دارد. اگر مصیبت‌های وارده بر اهل بیت علیهم‌السلام عظیم است، آیا مصیبت خانه‌نشینی و غیبت منتقم آنها عظیم‌تر نیست. اگر برای عزای حسین و سایر اهل بیت علیهم‌السلام باید این همه گریه

و ناله و ماتم سر داد، برای مصیبت اعظم غیبت قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) آنها چه وظیفه‌ای به عهده ماست؟ دل یک شیعه با داغ دل اهل بیت علیهم السلام داغدار می‌شود، اما باید ببینیم کدام مصیبت داغ بیشتری بر دل اهل بیت علیهم السلام گذاشته است؟ مصیبت عظیم یا مصیبت اعظم؟ اگر برای مصیبت عظیم این همه همدلی، اجتماع و صرف وقت و هزینه لازم است؟ یا برای دفع مصیبت اعظم نیاز به همدلی، اجتماع و صرف وقت و هزینه و در یک کلام برنامه‌ریزی و اجرای کامل و دقیق آن نیست؟ او نباید تنها به توان خود تکیه کند، بلکه باید با استمداد از حول و قوه الهی و توسل به اهل بیت علیهم السلام نیروهای عظیم مردمی را برای مبارزه با دشمنان حضرت و موانع ظهورش تحریک نماید تا وحدت و همدلی مورد نیاز برای ظهور حضرت که از فقدان آن در شیعیان گله و شکایت داشته و دارد، به وجود آید. [صفحه ۲۰۰]

### کسترش مجالس عزاداری و بزرگداشت اهل بیت

عزادار حقیقی خوب می‌داند که اگر شیعیان از عاشورا درست استفاده می‌کردند و از آن الگو می‌گرفتند، امروز امام زمان علیه‌السلام در تنهایی و مظلومیت و آوارگی نبود. افسوس که شیعه عاشورا را فقط وسیله‌ای برای عزاداری قرار داد و کمتر از آن الگو گرفت. حادثه عاشورا بهترین درس‌ها و بیشترین نیرو و انرژی را برای رفع مصیبت اعظم و حضور و حاکمیت ائمه معصومین علیهم‌السلام در جامعه ایجاد کرد. همین اصالت دادن به سوگواری و مصیبت، و غفلت از حماسه و عمل است که موجب شد امام زمان علیه‌السلام از جامعه اسلامی طرد شود و کنج غربت و تنهایی، منتظر غیرت و همت شیعیان باشد. عزادار که خود بهترین درسها را از دانشگاه عاشورا گرفته و خود را به مرتبه پنجم یعنی مرتبه «منتظر» رسانده است، بهتر از هر کس دیگری از قدرت و آثار شگفت‌انگیز گریه و عزاداری به طور کلی مجالس بزرگداشت اهل بیت علیهم‌السلام آگاه است، در جهاد فرهنگی خود بیشترین تلاش را برای برپایی مجالس بزرگداشت

اهل بیت علیهم السلام، به خصوص مجالس عزاداری پیشرفته و قوی مبتنی بر معرفت و حماسه می کند چنین مجالسی روح حسینی را در عزاداران ایجاد می کند و از عزادار یک سرباز قوی برای امام زمان علیه السلام و یک منتقم قدرتمند می سازد که بیشترین خدمت را به امام زمان علیه السلام کند و بیشترین ضربه را به دشمنان او و موانع اصلی ظهور او بزند. چنین مجالسی بیشترین تأثیر را در سازندگی روحی و معنوی عزادار و ایجاد سنخیت و نزدیکی بین او و اهل بیت علیه السلام دارد، چرا که این مجالس مرکز آشنایی عمیق با اهل بیت علیهم السلام و شناخت معارف بلند دینی از زبان قرآن و عترت علیهم السلام می باشد یعنی همان [صفحه ۲۰۱] مجالسی که سیدالشهدا علیه السلام فرموده [۲۸۸] و انتظار دارد. عزادار در این مرتبه مجالس عزاداری را به مجلسی برای یاری امام زمان علیه السلام تبدیل می کند. مجالس عزاداری در این مرتبه محلی برای اجتماع و همدلی جهت برطرف کردن موانع ظهور و کمک به حسین مضطر و مظلوم زمان است. در این مجالس اگر دستی به سر و سینه می خورد، دست های زیادی به سر و روی دشمن خواهد خورد. اگر ساعتی به گریه و عزاداری می گذرد، ساعت های زیادی به عملیات انتقام و فشردن گلوی دشمنان حسین زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - می گذرد. چنین مجالسی مورد عنایت ویژه ی حضرت بقیه الله - ارواحنا فداه - است زیرا حضرتش در نهایت غربت و تنهایی درباره این گونه مجالس و اینگونه افراد چنین فرموده است: «انی لادعو لكل مؤمن ینذکر مصیبه جدی الشهدید، ثم یدعو لتعجیل الفرج - من برای هر مؤمنی که مصیبت جد شهیدم را یاد کند و سپس برای تعجیل در فرج دعا کند، دعا می کنم». چنین مجالسی که دل مبارک سیدالشهدا و اصحاب عاشورا و منتقم اصلی خون او و نیز دل مبارک حضرت زهرا علیها السلام و همه اهل بیت علیهم السلام را شاد می کند و دعای ویژه آنان را در حق عزاداران حقیقی موجب می شود. در واقع این گونه مجالس آتش غیرت و مودت را چنان در عزادار زنده می کند، که هر گاه نام مبارک سیدالشهدا علیه السلام برده شود، با

دلی سوزان و چشمی گریان و قلبی مملو از غیرت و مودت، به یاد منتقم اصلی او می‌افتد و چنین عرض می‌کند: «از خدایی که تو را گرامی داشت و مرا هم به وسیله تو گرامی داشت، می‌خواهم که خون خواهی تو را همراه امام منصور از اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله روزی من گرداند». [۲۸۹]. [صفحه ۲۰۲] و در فقره دیگری خطاب به سیدالهدایا علیه‌السلام چنین عرض می‌کند: «از خدایی که... می‌خواهم خون خواهی خودم را همراه امام هدایت ظاهر شونده‌ی ناطق به حق که از شماست، نصیب من گرداند». [۲۹۰]. آری گریه حقیقی و از روی معرفت غیرسوز و غیرت‌ساز است؛ طبیعت سوز و فطرت‌ساز است؛ حیوان‌سوز و انسان‌ساز است؛ غافل‌سوز و منتقم‌ساز است؛ منتقم‌ساز و منتظر‌ساز است. زنده باد گریه و زنده باد مجالس گریه حقیقی و سازنده. والحمد لله رب العالمین

### پاورقی

[۱] برای مطالعه درباره آگاهی پیامبران پیشین از ماجرای سیدالشهداء علیه‌السلام از طریق وحی الهی و گریه آنها برای حضرت، به الدر المنضود، ص ۱۵۱ / نفس المهموم، ص ۲۰ و محن الابرار، ص ۴۹ و وسایل المحبین مراجعه شود.

[۲] صحیفه نور، ج ۸ ص ۶۹.

[۳] این مباحث هم اکنون در حرم مقدس حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام برقرار می‌باشد.

[۴] غرر الحکم، ج ۳ ص ۱۳۵.

[۵] مفاتیح الجنان.

[۶] درباره کیفیت ثواب و پاداش عزاداران غیر مسلمان در بحث از چیستی عزاداری توضیح بیشتری خواهد آمد.

[۷] بهجت عارفان ص ۱۷۰.

- [۸] غرر الحکم ج ۵ ص ۱۹،
- [۹] اصول کافی، ج ۱، ص ۴۴،
- [۱۰] غرر الحکم ص ۳۴۵،
- [۱۱] همان، ج ۳، ص ۱۰۴،
- [۱۲] بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۱۹۸،
- [۱۳] درباره هدف اصلی عزاداری در مرتبه چهارم و پنجم توضیح خواهیم داد.
- [۱۴] حماسه حسینی، ج ۱، ص ۴۹،
- [۱۵] روزنامه جمهوری اسلامی، سه‌شنبه ۱۵ دی ۱۳۸۳، شماره ۷۳۸۸، سال بیست و ششم.
- [۱۶] «ویلک یا عمر بن سعد انسیت شرایع الاسلام، الاتقف عن الحرب حتی نصلی و تصلون و نعود الی الحرب» موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۴۴۴.
- [۱۷] مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۶۴.
- [۱۸] اصول کافی، ج ۶، ص ۴۰۰.
- [۱۹] سوره مریم، آیه ۳۹.
- [۲۰] صفیر هدایت شماره ۲۶، صص ۱۶ - ۱۷ (از فرمایشات حضرت آیت الله ضیاء آبادی).
- [۲۱] مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۲۳۷.
- [۲۲] سوره اسراء، آیه ۵۴.
- [۲۳] سوره انعام، آیه ۱۲۴.
- [۲۴] درباره جایگاه معصومین علیهم السلام در قرآن کریم و آیاتی که درباره آنها نازل شده، کتب زیادی تألیف شده که علاقه‌مندان می‌توانند به آنها مراجعه کنند.
- [۲۵] اصول کافی، ج ۲، ص ۶۲۷.
- [۲۶] مصباح المتعجد، ص ۷۸۰.

- [۲۷] (ربکم اعلم بکم - پروردگار شما به شما آگاه‌تر است.) سوره اسراء، آیه، ۵۴.
- [۲۸] سوره بقره، آیه ۷۴.
- [۲۹] همان.
- [۳۰] سوره اعراف، آیه ۱۷۹.
- [۳۱] همان.
- [۳۲] برای توضیح بیشتر در این باره به کتاب «کمالات وجودی انسان» از نگارنده مراجعه فرمایید.
- [۳۳] سوره حجر، آیه ۲۹.
- [۳۴] سوره روم، آیه ۳۰.
- [۳۵] سوره انفال، آیه ۲۴.
- [۳۶] بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۴۲۰.
- [۳۷] از جمله همه انبیاء و امامان علیهم السلام.
- [۳۸] درباره تخصص‌های هفت گانه به بخش اول کتاب آشتی با امام زمان علیه السلام، ص ۱۳ از همین نویسنده مراجعه شود.
- [۳۹] سوره مائده، آیه ۵۰.
- [۴۰] سوره بقره، آیه ۱۲۰.
- [۴۱] سوره شمس، آیات ۷ و ۸.
- [۴۲] سوره رعد، آیه ۷.
- [۴۳] اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹۱.
- [۴۴] وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۹۲.
- [۴۵] مفاتیح الجنان، زیارت حضرت صاحب الامر علیه السلام.
- [۴۶] سوره توبه، آیه ۱۱۹.
- [۴۷] اصول کافی، ج ۱، ص ۲۰۸.



- [۴۸] اصول کافی، ج ۱، ص ۳۷۶.
- [۴۹] سوره قصص، آیه ۵۰.
- [۵۰] اصول کافی، ج ۱، ص ۳۷۴.
- [۵۱] همان ج ۱، ص ۲۰۸.
- [۵۲] همان.
- [۵۳] اصول کافی، ج ۱، ص ۳۰۰.
- [۵۴] سوره زمر، آیه ۹.
- [۵۵] اصول کافی، ج ۱، ص ۲۱۲.
- [۵۶] سوره آل عمران، آیه ۷.
- [۵۷] اصول کافی، ج ۱، ص ۲۱۳.
- [۵۸] سوره عنکبوت، آیه ۴۹.
- [۵۹] اصول کافی، ج ۱، ص ۲۱۳.
- [۶۰] وسایل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۸۰.
- [۶۱] اصول کافی، ج ۱، ص ۲۳۰.
- [۶۲] سوره لقمان، آیه ۲۰.
- [۶۳] بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۵۰.
- [۶۴] همان، ص ۱۰۵.
- [۶۵] اصول کافی، ج ۱، ص ۳۹۰.
- [۶۶] همان، ص ۴۰۲.
- [۶۷] بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۸.
- [۶۸] سوره روم، آیه ۳۰.
- [۶۹] بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۸۶.
- [۷۰] سوره رعد، آیه ۲۱.

- [۷۱] مستدرک الوسایل، ج ۱۵، ص ۲۳۶.
- [۷۲] سوره مائده، آیه ۳۵.
- [۷۳] بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۱۱.
- [۷۴] بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۹.
- [۷۵] به همه خوانندگان عزیز توصیه می‌شود که برای آشنایی بیشتر با جنبه‌های اخلاقی، عقیدتی و عرفانی نهضت حسینی، کتاب ارزشمند و پرمحتوای «پیام‌های عاشورا» نوشته دانشمند محترم، جناب حجة الاسلام و المسلمین آقای جواد محدثی را مطالعه نمایند.
- [۷۶] سوره ابراهیم، آیه ۵.
- [۷۷] تفسیر المیزان، جلد ۱۲، ص ۲۲ و ۲۳.
- [۷۸] همان، جلد ۱۲، ص ۲۴.
- [۷۹] سوره حج، آیه ۳۲.
- [۸۰] درباره علت اینکه تعظیم نشانه‌های خدا دلیل بر تقوا است بعداً توضیح بیشتری خواهیم داد.
- [۸۱] تفسیر المیزان، جلد ۱، صص ۵۸۰ - ۱.
- [۸۲] امیرالمؤمنین علیه السلام در وصف خودشان چنین فرمودند: «انا الحجة العظمی و الآیة الكبرى و المثل الاعلی - من عظیم ترین حجت و بزرگترین نشانه و عالی ترین نمونه (از خدا) هستم». بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۳۳۵.
- [۸۳] سوره شوری، آیه ۲۳.
- [۸۴] توضیح بیشتر درباره مودت را در مرتبه پنجم عزاداری ملاحظه فرمایید.
- [۸۵] سوره ی سبأ، آیه ۴۷.
- [۸۶] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۹۳.
- [۸۷] امالی صدوق، ص ۱۲۸.
- [۸۸] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۸.

- [۸۹] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۲۰.
- [۹۰] همان، ج ۴۴، ص ۲۸۴.
- [۹۱] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۵.
- [۹۲] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۵.
- [۹۳] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۷۹.
- [۹۴] وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۹۷.
- [۹۵] وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۰۷.
- [۹۶] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۱۳.
- [۹۷] امالی شیخ مفید، ص ۳۳۸.
- [۹۸] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۴.
- [۹۹] امالی صدوق، ص ۱۲۹.
- [۱۰۰] رجال شیخ طوسی، ص ۲۸۹.
- [۱۰۱] بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲۳۱.
- [۱۰۲] مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۸۶.
- [۱۰۳] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۷۸.
- [۱۰۴] همان، ج ۴۴، ص ۲۸۷.
- [۱۰۵] کامل الزیارات، ص ۱۷۵.
- [۱۰۶] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۵.
- [۱۰۷] وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۰.
- [۱۰۸] سوره حج، آیه ۳۲.
- [۱۰۹] تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۵۲۸.
- [۱۱۰] کامل الزیارات، ج ۲، ص ۱۴۲.
- [۱۱۱] التهذیب، ج ۶، ص ۳۶.

- [۱۱۲] همان، ج ۲، ص ۳۸، ح ۹۶.
- [۱۱۳] بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۵۵، ح ۱۴.
- [۱۱۴] من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۳۴۲، ح ۱۶.
- [۱۱۵] التهذيب، ج ۶، ص ۳۸، ح ۹۶.
- [۱۱۶] بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۱، ح ۲.
- [۱۱۷] همان، ج ۸۲، ص ۱۵۳، ح ۱۴.
- [۱۱۸] همان، ج ۹۵، ص ۳۴۰، ح ۲.
- [۱۱۹] وسائل الشيعة، ج ۱۴، ص ۵۹۹.
- [۱۲۰] وسائل الشيعة، ج ۱۴، ص ۵۰۷.
- [۱۲۱] يا من خصنا بالكرامة، و وعدنا الشفاعة... اغفرلى و لاخوانى و زوار قبر أبى الحسين بن على صلوات الله عليهما... اللهم، ان أعداءنا عابوا عليهم خروجهم فلم ينههم ذلك عن النهوض و الشخوص الينا خلافا عليهم، فارحم تلك الوجوه التى غيرتها الشمس، و ارحم تلك الخدود التى تقلب على قبر أبى عبدالله عليه السلام، و ارحم تلك الأعين التى جرت دموعها رحمة لنا، و ارحم تلك القلوب التى جزعت و احترقت لنا، و ارحم تلك الصرخة التى كانت لنا، اللهم انى أستودعك تلك الأنفس و تلك الأبدان حتى ترويهم من الحوض يوم العطش. (البحار الانوار: ۱۰۱/۸/۳۰).
- [۱۲۲] «فلو ان قطرة من دموعه سقطت فى جهنم، لاطفأت حرها حتى لا يوجد لها حر»  
وسايل الشيعة، ج ۱۴، ص ۵۰۷.
- [۱۲۳] در محضر علامه طباطبائى، ص ۱۸۲.
- [۱۲۴] سوره عنكبوت، آيه ۴۵.
- [۱۲۵] مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۱۱۴ - بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۱۹۸.
- [۱۲۶] سوره نساء، آيه ۱۸.
- [۱۲۷] سوره آل عمران، آيه ۱۳۵.

- [۱۲۸] مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۶۷.
- [۱۲۹] بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۰۹.
- [۱۳۰] مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۶۸.
- [۱۳۱] مکارم الاخلاق، ج ۲، ص ۴۵۱.
- [۱۳۲] وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۱۳۷.
- [۱۳۳] بحار الانوار، ج ۲، ص ۷۸.
- [۱۳۴] وسائل الشیعه: ج ۱۱، ص ۱۸۵، ح ۴.
- [۱۳۵] احتجاج، ج ۲، ص ۵۹۹.
- [۱۳۶] من اتبعنی فانه منی. سوره ابراهیم، آیه ۳۶.
- [۱۳۷] نزهه الناظر و تنبيه الخاطر، ص ۸۵، ح ۱۹.
- [۱۳۸] بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۱۲۷، ح ۵۶.
- [۱۳۹] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۵.
- [۱۴۰] بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۱۹۸.
- [۱۴۱] همان، ج ۷۹، ص ۱۹۸.
- [۱۴۲] برای مطالعه شرح حال او به کتاب رسول ترک نوشته محمد حسن سیف الهی از انتشارات مسجد جمکران مراجعه شود.
- [۱۴۳] آنهایی هم که هدایت نشده‌اند حداکثر به پاداش‌های دنیایی از قبیل شفای بیماری خود و خویشان، حل مشکلات مالی و غیره رسیده‌اند و اما از آن هدایت حقیقی محروم مانده‌اند.
- [۱۴۴] گنجینه الاسرار، صص - ۱۶۷ - ۱۶۸.
- [۱۴۵] به حکایت سید رشتی در مفاتیح الجنان که پس از زیارت جامعه کبیره آمده است مراجعه کنید و منابع دیگر.
- [۱۴۶] و واجهوک بالظلم و العدوان، فجاهدتم بعد الایعاز لهم (الایعاذ الیهم) و تأکید

الحجبة عليهم، فنكتوا ذمامك و بيعتك و أسخطوا ربك و جدك، و بدءوك بالحرب، فثبت للطن و الضرب، و طحنت جنود الفجار، و اقتحمت قسطل الغبار، مجالدا بذى الفقار، كأنك على المختار، فلما رأوك ثابت الجأش، غير خائف و لا خاش، نصبوا لك غوائل مكرهم و قاتلوك بكيدهم و شرهم، و أمر اللعين جنوده، فمنعوك الماء و وروده، و ناجزوك القتال، و عاجلوك النزال، و رشقوك بالسهام و النبال، و بسطوا اليك أكف الأاصطلام، و لم يرعوا لك ذماما، و لا راقبوا (راغبوا) فيك أثاما، فى قتلهم اوليائك و نهبهم رحالك، و أنت مقدم فى الهبوات، و محتمل للأذيات، قد عجبت من صبرك ملائكة السماوات، فأحدقوا بك من الجهات، و أثخنوك بالجراح، و حالوا بينك و بين الرواح، و لم يبق لك ناصر، و أنت محتسب صابر، تذب عن نسوتك و أولادك حتى نكسوك عن جوادك (جوارك)، فهويت الى الارض جريحا، تطؤك الخيول بحوافرها أو (و) تعلقوك الطغاة ببواترها. قد رشح للموت جبينك، و اختلفت بالانقباض و الانبساط شمالك و يمينك تدير طرفا خفيا الى رحلك و بيتك، و قد شغلت بنفسك عن ولدك و أهاليك و أسرع فرسك شادرا، الى خيامك قاصدا، محمما باكيا. فلما رأين النساء جوادك مخزيا، و نظرن (نظرت) سرجك عليه ملويا، برزن من الخدور، ناشرات الشعور، على الخدود لاطمات للوجوه سافرات، (و) بالعويل داعيات و بعد العزمذلات، و الى مصرعك مبادرات. و الشمر جالس على صدرك، و مولغ (مولغ) سيفه على نحرك، قابض على شيبتك بيده، ذابح لك بمهنده، قد سكنت حواسك، و خفيت أنفاسك، و رفع على القناة (القنا) رأسك، و سبى أهلك كالعبيد، و صغدوا فى الحديد، فوق اقتاب المطيات، تلفح و جوههم حر الهاجرات، يساقون فى البرارى و الفلوات، أيديهم مغلولة الى الأعناق يطاف بهم فى الأسواق. بحار الانوار، ج ٩٨، ص ٣٢١ و ٣٢٢.

[١٤٧] همان، ج ٩٨، ص ٣٢٠.

[١٤٨] بحار الانوار، ج ٤٤، ص ٣٢٦.

- [۱۴۹] لولاک لما خلقت الافلاک همان، ج ۱۶، ص ۴۰۵.
- [۱۵۰] لو بقیة الارض یوما بلا امام منا لساخت بأهلها و لعذبهم الله بأشد عذابه (الباقر علیه السلام) همان، ج ۲۳، ص ۳۷. انی لآمان لأهل الارض کما ان النجوم أمان لاهل السماء (المهدی علیه السلام) همان، ج ۵۲، ص ۹۲.
- [۱۵۱] همان، ج ۹۸، ص ۲۴۱.
- [۱۵۲] سید هدایت الله طالقانی، همره نور، ص ۱۶۵.
- [۱۵۳] و لا سواء والله لو قتلت به ثلاثة ارباع قريش ما وفوا انملة من انامله. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۳۲.
- [۱۵۴] (و نفخت فيه من روحی - از روح خودم در آن دمیدم) سوره حجر، آیه ۲۹ - سوره سجده، آیه ۹ - سوره ص، آیه ۷۲.
- [۱۵۵] مصباح الهدی، ص ۳۰۰.
- [۱۵۶] بلد الامین، ص ۲۶۹.
- [۱۵۷] ممکن است این سؤال پیش آید که اگر مقام امامت و هدایت جامعه جهانی را خدا برای ائمه علیهم السلام در نظر گرفته است، پس چرا آنها نتوانستند این مقام را برای خود حفظ کنند و یا چرا دشمنان آنها نتوانستند این مقام را از آنها بگیرند؛ تا در نتیجه وضعیت مسلمانان و جامعه جهانی به اینجا برسد؟ پاسخ این سؤال به طور مبسوط در بخش دوم کتاب آشتی با امام زمان علیه السلام آمده است.
- [۱۵۸] بلد الامین، ص ۲۶۹.
- [۱۵۹] (قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة فی القربی) سوری شوری، آیه ۲۳.
- [۱۶۰] تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۲۶۳.
- [۱۶۱] ای علی! من و تو پدران این امت هستیم. بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۱۱.
- [۱۶۲] همان، ج ۲۷، ص ۸۶.
- [۱۶۳] «ان یرزقنی طلب تارك مع امام منصور من اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله -

اینکه روزیم کند که انتقام تو را همراه امام منصور از اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله بگیریم».

[۱۶۴] زیارت اربعین.

[۱۶۵] فرمایشات حضرت درباره‌ی علت قیام مقدسش را در مرتبه‌ی پنجم عزاداری ملاحظه فرمایید.

[۱۶۶] مفاتیح الجنان، زیارت مخصوص امام حسین علیه السلام.

[۱۶۷] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۷.

[۱۶۸] صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۱۵۳.

[۱۶۹] همان، ج ۱۰، ص ۳۱.

[۱۷۰] همان، ج ۸، ص ۶۹.

[۱۷۱] نهج البلاغه، حکمت، ص ۲۹۲.

[۱۷۲] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۵.

[۱۷۳] اصول کافی، ج ۱، ص ۳۰.

[۱۷۴] همان، جلد ۱، ص ۳۲.

[۱۷۵] کنز العمال، ح ۲۸۹۸۲.

[۱۷۶] العلم و الحکمه فی الکتاب و السنه، ص ۲۰۹.

[۱۷۷]

[۱۷۸] خصال صدوق، ج ۱، ص ۱۷۳.

[۱۷۹] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۱۹.

[۱۸۰] اللهم انی استعديک علی قریش و من أعانهم؛ فانهم قد قطعوا رحمی و أكفوا

انائی، و أجمعوا علی منازعتی حقا كنت أولى به من غیرى، و قالوا: ألا ان فى الحق أن تأخذه، و فى الحق أن تمنعه، فاصبر مغموما، أو متأسفا. فنظرت فاذا لیس لی رافد، و

لا ذاب و لا مساعد، الا أهل بيتى؛ فضننت بهم عن المنیة فاغضيت علی القدی، و



- جرعت ریقی علی الشجاء، و صبرت من کظم الغیظ علی أمر من العلقم، و آلم للقلب من و خز الشفار، نهج البلاغه؛ محمد دشتی، ص ۴۴۵، خطبه ۲۱۷.
- [۱۸۱] همان، خطبه ۷۱، ص ۱۲۱.
- [۱۸۲] نهج البلاغه، خطبه ۲۷، صص ۷۵ - ۷۷.
- [۱۸۳] نهج البلاغه، خطبه ۲۹، صص ۷۹ - ۸۰.
- [۱۸۴] نهج البلاغه، خطبه ۳۴، ص ۸۷.
- [۱۸۵] همان، خطبه ۳۹، ص ۹۳ و نیز به خطبه‌های ۲۳۸ - ۲۰۸ - ۱۸۲ - ۱۸۰ - ۱۳۱ - ۱۲۹ - ۱۲۱ - ۱۱۹ - ۱۱۶ - ۱۰۸ - ۱۰۶ - ۹۷ - ۷۷ مراجعه نماید.
- [۱۸۶] توفیق شریف حضرت مهدی علیه السلام خطاب به شیخ مفید، بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۶.
- [۱۸۷] صحیفه نور، ج ۸، ص ۸۹.
- [۱۸۸] برای آگاهی از خصوصیات منتظر حقیقی، مقام و وظایف او به بخش چهارم کتاب آشتی با امام زمان علیه السلام مراجعه شود.
- [۱۸۹] شوق مهدی، فیض کاشانی، ص ۱۲۵.
- [۱۹۰] شوق مهدی، فیض کاشانی، ص ۱۲۴.
- [۱۹۱] آشتی با امام زمان علیه السلام، ص ۲۸۷ - ۸.
- [۱۹۲] مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۱۸.
- [۱۹۳] مفاتیح الجنان، زیارت عاشورا.
- [۱۹۴] در نسخه زیارت عاشورای مرحوم میرزا علی آقا قاضی به جای «امام هدی»، «امام مهدی» آمده است.
- [۱۹۵] مفاتیح الجنان، زیارت عاشورا.
- [۱۹۶] «و لعن الله امه دفعتمکم عن مقامکم و ازالتمکم عن مراتبکم التي رتبکم الله فیها - خدا لعنت کند کسانی را که شما را از مقامتان کنار زدند و از مراتبی که خدا برای شما

ترتیب داده بود - مقام حاکمیت و رهبری جامعه - دور ساختند».

[۱۹۷] آشتی با امام زمان علیه السلام ص، ۵۱،

[۱۹۸] کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۷۷.

[۱۹۹] وصیت نامه سیاسی الهی حضرت امام خمینی، مقدمه.

[۲۰۰] صحیفه ی نور، ج ۲۰، ص ۱۱۲.

[۲۰۱] اصول کافی، ج ۸، صص ۲۴۳ - ۲۴۲.

[۲۰۲] بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۵۸.

[۲۰۳] سوره تحریم، آیه ۱۱.

[۲۰۴] نهج البلاغه، خطبه ی ۶۰.

[۲۰۵] حماسه و عرفان، صص ۳۱۰ - ۳۱۲.

[۲۰۶] شرح غرر الحکم، ج ۱، ص ۱۴۵.

[۲۰۷] سوره یس، آیه ۷۰.

[۲۰۸] حماسه و عرفان، ص ۲۴.

[۲۰۹] سوره توبه، آیه ۳۲.

[۲۱۰] سوره انعام، آیه ۲۶.

[۲۱۱] سوره بقره، آیه ۲۵۱.

[۲۱۲] سوره حج، آیه ۴۰.

[۲۱۳] سوره بقره، آیه ۲۰۷.

[۲۱۴] سوره بقره، آیه ۲۵۱.

[۲۱۵] سوره انفال، آیه ۱۷.

[۲۱۶] حماسه و عرفان، ص ۲۸.

[۲۱۷] سوره بقره، آیه ۲۴۶.

[۲۱۸] حماسه و عرفان، ص ۳۲.

[۲۱۹] برای اطلاع از تخصص‌های هفت‌گانه به بخش نخست کتاب آشتی با امام زمان علیه‌السلام، مراجعه کنید.

[۲۲۰] و لكم فی الارض مستقر و متاع الی حین، سوره بقره، آیه ۳۶.

[۲۲۱] انا لله و انا الیه راجعون همان، آیه ۱۵۶.

[۲۲۲] [الا] تنصرونا قوی الظلمة علیکم، و عملوا فی اطفاء نور نبیکم، و حسبنا الله و علیه

توکلنا و الیه انبنا و الیه المصیر. موسوعه کلمات الامام الحسین علیه‌السلام، ص ۲۷۶.

[ تنصرونا قوی الظلمة علیکم، و عملوا فی اطفاء نور نبیکم، و حسبنا الله و علیه توکلنا و الیه انبنا و الیه

[۲۲۳] یا اخی والله لو لم یکن فی الدنیا ملجأ و لا مأوی، لما بایعت یزید بن معاویه ابدًا.

همان، ص ۲۸۹. [۲۲۴] فمن قبلنی بقبول

[۲۲۴] فمن قبلنی بقبول الحق فالله اولی بالحق و من رد علی هذا اصبر حتی یقضی الله

بینی و بین القوم بالحق و هو خیر الحاکمین. [۲۲۵] انه قد نزل من الامر ما قد ترون، و ان

الدنیا قد تغیرت و تنکرت و ادبر معروفها، و استمرت جدا و لم یبق منها الا صبابه

کصبابه الاناء، و خسیس عیش کالمرعی الوبیل، ألا ترون أن الحق لا یعمل به و أن

الباطل

[۲۲۵] انه قد نزل من الامر ما قد ترون، و ان الدنیا قد تغیرت و تنکرت و ادبر معروفها، و

استمرت جدا و لم یبق منها الا صبابه

[۲۲۶] ان الناس عبید الدنیا و الدین لعق علی السنتهم یحوظونه مادرت معائشهم فاذا

محصوا بالبلاء قل الدیانون همان، ص ۳۵۶. [۲۲۷] اما بعد أیها الناس فانکم ان تتقوا و

تعرف الحق لاهله یکن ارضی لله، و نحن اهل بیت اولی بولایه هذا الامر علیکم من

هولاء المدعین ما لیس لهم و السائرین فیکم بالجور و العدو

[۲۲۷] اما بعد أیها الناس فانکم ان تتقوا و تعرف الحق لاهله یکن ارضی لله، و نحن اهل

بیت اولی بولایه هذا الامر علیکم من هولاء المدعین ما لیس لهم و السائرین فیکم

بالجور و العدوان، و ان انتم كرهتمونا و جهلتم حقا، و كان رأيكم الان غير ما اتنى  
 كتبكم و قدمت به على رسلكم انصرفت عنكم. همان، ص ٣٥٦. [٢٢٨] ليس شأنى شأن  
 من يخاف الموت، ما اهون الموت على سبيل نيل العز و احياء الحق، ليس الموت فى  
 سبيل العز الا حياة خالدة و ليست الحياة مع

[٢٢٨] ليس شأنى شأن من يخاف الموت، ما اهون الموت على سبيل نيل العز و احياء  
 الحق، ليس الموت فى سبيل العز الا حياة خالدة و ليست الحياة مع الذل الا الموت الذى  
 لا حياة معه، اقبال الموت تخوفنى، هيهات طاش سهمك و خاب ظنك لست اخاف  
 الموت، ان نفسى لا بكر و همتى لأعلى من أن احمل الضيم خوفا من الموت و هل  
 تقدرين على اكثر من قتلى؟! مرحبا بالقتل فى سبيل الله، و لكنكم لا تقدرين على هدم  
 مجدى و محو عزى و شرفى فاذا لا ابالى بالقتل. همان، ص ٤٦٠. [٢٢٩] من رأى سلطانا  
 جائرا مستحلا لحرم الله، ناكثا لعهد الله، مخالفا لسنة رسول الله يعمل فى عباد الله بالاثم و  
 العدوان فلم يغير عليه بفعل و لا قول، كان حقا

[٢٢٩] من رأى سلطانا جائرا مستحلا لحرم الله، ناكثا لعهد الله، مخالفا لسنة رسول الله  
 يعمل فى عباد الله بالاثم و العدوان فلم يغير عليه بفعل و لا قول، كان حقا على الله ان  
 يدخله مدخله الا و ان هؤلاء قد لزموا طاعة الشيطان، و ترك

[٢٣٠] الهى و سيدى و ددت ان اقتل و احيى سبعين الف مرة فى طاعتك و محبتك،  
 سيما اذا كان فى قتلى نصره دينك و احياء امرك و حفظ ناموس شرعك، ثم انى قد  
 سئمت الحياة بعد قتل الأحبة و قتل هؤلاء الفتية من آل محمد صلى الله عليه و آله. [٢٣١]  
 اصنع انى لا اباع له ابدا، لان الامر انما كان لى من بعد اخى الحسن عليه السلام، فصنع  
 معاوية ما صنع و حلف لاخى الحسن عليه السلام انه لا يجعل الخلافة لاحد من بعده من  
 ولده ان يردها الى ان كنت حيا، فان كان معاوية قد خرج من دنياه و لم يفىء و لى و لا  
 لأخى

[٢٣١] اصنع انى لا اباع له ابدا، لان الامر انما كان لى من بعد اخى الحسن عليه السلام،

فصنع معاوية ما صنع و حلف لاخى الحسن عليه السلام انه لا يجعل الخلافة لاحد من بعده من ولده ان يردھا الى ان كنت حيا، فان كان معاوية قد خرج من دنياه و لم يفىء و لى و لا لأخى الحسن عليه الس

[۲۳۲] ايها الامير! انا اهل بيت النبوة و معدن الرسالة و مختلف الملائكة و محل الرحمة و بنا فتح الله و بنا ختم، و يزيد رجل فاس

[۲۳۳] ان الخلافة محرمة على ولد ابى سفيان و كيف اباع اهل بيت قد قال فيهم رسول الله صلى الله عليه و آ

[۲۳۴] انا لله و انا اليه راجعون و على الاسلام السلام اذ قد بليت الامة براع مثل يزيد. همان، ص ۲۸۴. [۲۳۵] اليك عنى يا عدو الله؟ فانا اهل بيت رسول الله صلى الله عليه و آله و الحق فينا و بالحق تنطق السنننا، و قد سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقول: الخلافة محرمة على آل ابى سفيان و على الطلقاء و ابنا فاذا رأيتم معاوية على منبرى فابتروا بطنه فوالله لقد رآه اهل المدينة عل

[۲۳۵] اليك عنى يا عدو الله؟ فانا اهل بيت رسول الله صلى الله عليه و آله و الحق فينا و بالحق تنطق السنننا، و قد سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقول: الخلافة محرمة على آل ابى سفيان و على الطلقاء و ابنا فاذا رأيتم معاوية على منبرى فابتروا بطنه فوالله لقد رآه اهل الم

[۲۳۶] يا اماه و انا والله اعلم ذلك، و انى مقتول لا محالة، و ليس لى من هذا بد، و انى والله لأعرف اليوم الذى اقتل فيه، و اعرف من يقتلنى، و اعرف البقعة التى ادفن فيها، و انى اعرف من يقتل من اهل بيتى و قرابتى و شيعة

[۲۳۷] يا اماه قد شاء الله عزوجل ان يرانى مقتولا مذبوحا ظلما و عدوانا، و قد شاء ان يرى حرمى و رهطى و نسائى مشردين، و اطفالى مذبحين مظلومين مأسورين مقيدين، و هم يستغيثون فلا يجدون ناصرا و لا معينا. همان، ص ۲۹۲. [۲۳۸] الحمد لله و ما شاء الله، و لا قوة الا بالله، خط الموت على ولد آدم مخط القلادة على جيد الفتاة، و ما اولهنى الى

اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف، و خیر لی مصرع و انا لاقیه کانی اوصالی یتقطعها  
 عسلان الفلوات بین النواویس و کربلاء فیملآن منی اکراشا جوفاً و اجر به سغباً، لا  
 محیص عن یوم خط بالقلم، رضی الله رضانا اهل البیت، نصبر علی بلائه و یوفینا اجور  
 الصابرین لن تشذ

[۲۳۸] الحمد لله و ما شاء الله، و لا قوة الا بالله، خط الموت عل

[۲۳۹] قد قال لی: ان الله قد شاء ان یریهن سبايا. همان، ص ۳۲۹. [۲۴۰] ایها الناس فمن  
 كان منكم یصبر علی حد

[۲۴۰] ایها الناس فمن كان منكم یصبر علی حد السیف و طعن الاسنة فلیقم معنا و الا  
 فلینصرف عنا. همان، ص ۳۹۰. [۲۴۱] ألا و ان الدعی قد ترکنی بین السلة و الذلة، و  
 هیئات له ذلك منی! هیئات منا الذلة!! ابی الله ذلك لنا و رسوله و المؤمنون، و حجور  
 طهرت و جدود طابت، ان یؤثر طاعة اللئام علی مصارع الکرام، ألا و انی زاحف بهذه  
 الأسرة و علی قله العدد، و كثرة العدو. همان، ص ۴۲۵.

[۲۴۲] کنز العمال، ج ۴، ص ۲۹۳، ح ۱۰۵۵۸.

[۲۴۳] درباره انتظار و مقام منتظر و علت عظمت این مقام به بخش چهارم کتاب آشتی  
 با امام زمان علیه السلام مراجعه شود.

[۲۴۴] برای اطلاع بیشتر درباره «روح انتظار» و نیز استراتژی «خدمت در انتظار» که امام  
 خمینی قدس سره آن را مطرح کرده‌اند به بخش چهارم کتاب آشتی با امام زمان  
 علیه السلام مراجعه شود.

[۲۴۵] برای اطلاع بیشتر از انواع غفلت‌ها و خیانت‌هایی که در ابعاد مختلف سیاسی  
 اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و عبادی نسبت به امام زمان علیه السلام صورت گرفته و  
 می‌گیرد به قسمت «غم‌نامه و آشتی» در بخش دوم کتاب آشتی با امام زمان علیه السلام  
 مراجعه شود.

[۲۴۶] همه این تعابیر و تعبیر نظیر اینها از سوی معصومین علیهم السلام درباره وجود

- مقدس امام زمان علیه السلام آمده است.
- [۲۴۷] بحار الانوار ج، ۵۱، ص ۱۱۲.
- [۲۴۸] در محضر علامه، ص ۱۹۲.
- [۲۴۹] سوره قصص، آیه ۵.
- [۲۵۰] درباره خصوصیات منتظر حقیقی و وظایف آن، به خصوص در زمان کنونی به بخش چهارم کتاب آشتی با امام زمان علیه السلام مراجعه شود.
- [۲۵۱] الاحتجاج، ج ۴۷۳، ۲.
- [۲۵۲] (یوم ندعوا کل اناس بامامهم - روزی که ما هر گروهی از مردم را با پیشوایان دعوت می کنیم.) سوره اسراء، آیه ۷۱.
- [۲۵۳] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۳.
- [۲۵۴] سوره سبأ، آیه ۴۶.
- [۲۵۵] صحیفه نور، ج ۱، ص ۳.
- [۲۵۶] بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۷.
- [۲۵۷] برای آشنایی بیشتر با کیفیت عملیاتی شدن به بخش چهارم کتاب آشتی با امام زمان علیه السلام مراجعه شود.
- [۲۵۸] صحیفه نور، ج ۱۶، ص ۲۰۱.
- [۲۵۹] همان، ج ۱۲۷، ۲۰.
- [۲۶۰] زیارت عاشورا.
- [۲۶۱] سوره انفال، آیه ۳۹.
- [۲۶۲] سوره حدید، آیه ۱۰.
- [۲۶۳] موسوعه کلمات الامام الحسین، ص ۳۹۵.
- [۲۶۴] سوره احزاب، آیه ۲۳.
- [۲۶۵] موسوعه کلمات الامام الحسین، ص ۳۶۱.

- [۲۶۶] مفاتیح الجنان، زیارت عاشورا.
- [۲۶۷] زیارت جامعه کبیره.
- [۲۶۸] صحیفه نور، ج ۲۱ - بحث در رابطه انقلاب اسلامی و حکومت جهانی حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و نیز روحیه خدمت در انتظار را در بخش چهارم کتاب آشتی با امام زمان علیه السلام دنبال نمایید.
- [۲۶۹] برای اطلاع بیشتر از وظایفی که نسبت به منتقم اصلی و منجی عالم به عهده داریم، به بخش چهارم کتاب آشتی با امام زمان علیه السلام مراجعه شود.
- [۲۷۰] بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۲۴۹، ح ۸۵
- [۲۷۱] ان الناس عبید الدنیا و الدین لعق علی السنتهم یحوظونه مادرت معائشهم فاذا محصوا بالبلاء، قل الدیانون. موسوعه کلمات الحسین علیه السلام، ص ۳۵۶.
- [۲۷۲] بحث بیشتر درباره خیانت مسئولین و خیانت مردم نسبت به امام زمان علیه السلام را در صفحات ۱۰۸ تا ۱۴۶ و نیز صفحات ۱۹۳ تا ۲۰۸ کتاب آشتی با امام زمان علیه السلام دنبال نمایید.
- [۲۷۳] بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۲۰.
- [۲۷۴] سوره احزاب، آیه ۴.
- [۲۷۵] امالی طوسی، ص ۱۴۸.
- [۲۷۶] البته خواننده عزیز با توجه به مطالب گذشته به خوبی می داند که منظور ما از تجدیدنظر در عزاداری ها حذف ذکر مصائب اهل بیت علیهم السلام و به خصوص سیدالشهدا علیه السلام نیست بلکه استفاده صحیح از این ذکر مصیبت ها و توجه به مصیبت اعظم با ذکر مصیبت عظیم است.
- [۲۷۷] امالی شیخ صدوق، ص ۱۱۸.
- [۲۷۸] شکوفایی عقل در پرتو نهضت حسینی، صص ۲۵۴ - ۲۵۵، آیت الله جوادی آملی.



[۲۷۹] عن ابی بصیر: دخلت علی ابی عبدالله علیه السلام و معی رجل من أصحابنا فقلت له: جعلت فداک یابن رسول الله، انی لا غتم و أحزن من غیر أن أعرف لذلك سبباً، فقال ابو عبدالله علیه السلام ان ذلك الحزن و الفرح یصل الیکم منا: اذا دخل علینا حزن أو سرور کان ذلك داخلا علیکم لانا و ایاکم من نور الله عزوجل. بحار الانوار، ج ۵، ص ۲۴۲،

[۲۸۰] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۵،

[۲۸۱] زیارت عاشورا.

[۲۸۲] زیارت عاشورا.

## ۱۴. عزاداری در چند پرسش و پاسخ

### مشخصات کتاب

نویسنده: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها  
ناشر: قم، دفتر نشر معارف، ۱۳۸۲

### فلسفه عزاداری

این مقاله از پرسش‌ها و پاسخ‌های برگزیده ویژه محرم؛ گروه مؤلفان، تنظیم و نظارت نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها. چاپ اول: قم، دفتر نشر معارف، ۱۳۸۲، گرفته شده است. آیا پرسش از فلسفه عزاداری امر معقولی است یا خیر؟ با توجه به پدیدار شدن رویکردهای نوین نسبت به تحلیل و تبیین مسائل، انسان معاصر در پی کنکاش و کالبدشکافی مسائل، مفاهیم و حقایقی است که با آنها زندگی می‌کرده و نسبت به آنها باورهایی داشته است. در واقع پرداختن به موضوع با نگاهی بیرونی، از ویژگی‌های انسان معاصر است. بر این اساس، آدمی می‌خواهد از بیرون، به مسئله عزاداری بنگرد و آن را مورد بررسی قرار دهد. در حقیقت، عقل وی تا وقتی که

توجهی مقبول از عزاداری به دست نیاورد و یا حداقل آن را خردستیز نداند - هر چند خردپذیر نباشد - نمی‌تواند در درون این پدیده قرار گرفته و آن را باور کند. این نوع نگاه به مسائل، بسیار مبارک است؛ چه اینکه بنیان‌های معرفتی انسان را به مسائل اسلامی و مؤلفه‌های فرهنگ شیعی، تقویت می‌کند و نباید فراموش کرد که در پرتو این پشتوانه نظری، ایمان آدمی نیز تعالی می‌یابد؛ زیرا ایمان بر پایه معرفت و خردورزی شکل می‌گیرد. از این رو اگر توجه و تبیینوجهی از عزاداری ارائه گردد؛ پایه‌های باور جوانان و نسل معاصر، نسبت به این موضوع تقویت خواهد شد. فلسفه عزاداری بر اهل بیت علیهم السلام و فواید آن چیست؟ فلسفه و حکمت عزاداری را می‌توان در امور ذیل، رهیابی کرد: الف. محبت و دوستی: قرآن و روایات، دوستی خاندان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام را بر مسلمانان واجب کرده است. [۱] روشن است که دوستی لوازمی دارد و محب صادق، کسی است که شرط دوستی را - چنان که باید و شاید - بجا آورد. یکی از مهم‌ترین لوازم دوستی، هم‌دردی و هم‌دلی با دوستان در مواقع سوگ یا شادی آنان است؛ [۲] از این رو در احادیث، بر برپایی جشن و سرور در ایام شادی اهل بیت علیهم السلام و ابراز حزن و اندوه در مواقع سوگ آنان، تأکید فراوان شده است. حضرت علی علیه السلام در روایتی می‌فرماید: شیعه و پیروان ما در شادی و حزن ما شریکند؛ یَفْرَحُونَ لَفَرَحِنَا وَ يَحْزَنُونَ لِحُزْنِنَا. [۳]. امام صادق علیه السلام نیز فرمودند: شیعتنا جزء منّا خَلِقُوا مِن فَضْلِ طِينَتِنَا يَسُوءُهُمْ مَا يَسُونَا وَ يَسْرُهُمْ مَا يَسْرُنَا؛ [۴] شیعیان ما پاره‌ای از خود ما بوده و از زیادی گل ما خلق شده‌اند؛ آنچه که ما را بدحال یا خوشحال می‌سازد، آنان را بدحال و خوشحال می‌گرداند. جز این وظیفه عقلانی و شرعی، ایجاب می‌کند که در ایام عزاداری اهل بیت علیهم السلام، حزن و اندوه خود را به «زبان حال»؛ یعنی، با اشک، آه و ناله و زاری، از نظر خوراک، با کم‌خوردن و کم‌آشامیدن مانند افراد غم‌زده [۵] و از نظر پوشاک، با پوشیدن لباسی که از حیث جنس و رنگ و نحوه پوشش در عرف، حکایت‌گر اندوه و ناراحتی است،

آشکار سازیم. ب. انسان‌سازی: از آنجا که در فرهنگ شیعی، عزاداری باید از سر معرفت و شناخت باشد؛ هم‌دردی با آن عزیزان، در واقع یادآوری فضایل، مناقب و آرمان‌های آنان بوده و بدین شکل، آدمی را به سمت الگوگیری و الگوپذیری از آنان سوق می‌دهد. فردی که با معرفت در مجالس عزاداری، شرکت می‌کند؛ شعور و شور، شناخت و عاطفه را درهم می‌آمیزد و در پرتو آن، انگیزه‌ای قوی در او پدیدار گشته و هنگام خروج از مراسم عزاداری، مانند محبی می‌شود که فعال و شتابان، به دنبال پیاده کردن اوصاف محبوب در وجود خویش است. ج. جامعه‌سازی: هنگامی که مجلس عزاداری، موجب انسان‌سازی گشت؛ تغییر درونی انسان به عرصه جامعه نیز کشیده می‌شود و آدمی می‌کوشد تا آرمان‌های اهل بیت علیهم السلام را در جامعه حکم فرما کند. به بیان دیگر، عزاداری بر اهل بیت علیهم السلام؛ در واقع با یک واسطه زمینه را برای حفظ آرمان‌های آنان و پیاده کردن آنها فراهم می‌سازد. به همین دلیل می‌توان گفت: یکی از حکمت‌های عزاداری، ساختن جامعه براساس الگوی ارائه شده از سوی اسلام است. د. انتقال‌دهنده فرهنگ شیعی به نسل بعد: کسی نمی‌تواند منکر این حقیقت شود که نسل جدید در سنین کودکی، در مجالس عزاداری با فرهنگ اهل بیت علیهم السلام آشنا می‌شوند. به راستی عزاداری و مجالس تعزیه، یکی از عناصر و عوامل برجسته‌ای است تا آموزه‌های نظری و عملی امامان راستین، به نسل‌های آینده منتقل شود. مراسم عزاداری، به دلیل قالب و محتوا، بهترین راه برای تعلیم و تربیت نسل جدید و آشنایی آنان با گفتار و کردار اهل بیت علیهم السلام است. فلسفه و حکمت عزاداری بر امام حسین علیه السلام چیست؟ مسئله انسان‌سازی، جامعه‌سازی و انتقال فرهنگ شیعی به نسل بعد در مجالس امام حسین علیه السلام، قوی‌تر نیز می‌باشد؛ زیرا ماهیت قیام امام حسین علیه السلام و نیز آموزه‌های تربیتی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی عاشورا، در تعالی و بالندگی انسان و جامعه چشم‌گیر بوده و عناصر رویداد کربلا، مؤلفه‌های اساسی و اصلی را در ترسیم فرهنگ شیعی رقم زده است که توسط مراسم سوگواری به نسل

بعد منتقل می شود. با توجه به بیانات، سخنان و شعارهای عاشورا، می توان عناصر انسان ساز، جامعه ساز و فرهنگ ساز را ملاحظه کرد؛ مواردی چون: عبادت، ایثار، شجاعت، توکل، صبر، امر به معروف و نهی از منکر، نابودی اسلام در شرایط سلطه یزیدیان، حرمت بیعت با کسی چون یزید، شرافت مرگ سرخ بر زندگی ذلت بار، اندک بودن انسان های راستین در صحنه امتحان، لزوم شهادت طلبی در عصر حاکمیت باطل، زینت بودن شهادت برای انسان، تکلیف مبارزه با سلطه جور و طغیان، اوصاف پیشوای حق، تسلیم و رضا در برابر خواسته خدا، همراهی شهادت طلبان در مبارزات حق جویانه، حرمت ذلت پذیری برای آزادگان و فرزنانگان مؤمن، پل بودن مرگ برای عبور به بهشت برین، آزادی و جوانمردی، یاری خواهی از همه و همیشه در راه احقاق حق. [۶]. درس آزادی به دنیا داد رفتار حسین بذر همت در جان افشاند، افکار حسینگر نداری دین به عالم، لااقل آزاده باش این کلام نغمه می باشد ز گفتار حسینمرگ با عزت ز عیش در مذلت بهتر است نغمه ای می باشد از لعل دربار حسیندر عین حال موارد ذیل علاوه بر موارد پیش گفته، می توانند حکمت عزاداری بر امام حسین علیه السلام را تبیین کنند: ۱. نوعی اعتراض به ظالمان زمان و حمایت از مظلومان جهان؛ ۲. عامل تقویت حس عدالت خواهی و انتقام جویی از ستمگران؛ ۳. زمینه ساز اجتماع شیعیان جهت پیروی و دفاع از حق؛

### عزاداری در روایات

آیا در مورد برپایی مراسم عزاداری برای اهل بیت علیهم السلام روایتی وجود دارد؟ روایات فراوانی در این زمینه وجود دارد؛ به سه روایت در خصوص توصیه ائمه علیهم السلام به برپایی مراسم عزاداری برای اهل بیت علیهم السلام بسنده می کنیم: ۱. امام صادق علیه السلام فرمودند: رَحِمَ اللَّهُ شِيعَتَنَا، شِيعَتَنَا وَ اللَّهُ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ فَقَدْ وَ اللَّهُ شَرَكُونَا فِي الْمُصِيبَةِ بِطُولِ الْحُزْنِ وَ الْحَسْرَةِ؛ [۷]. خداوند شیعیان ما را مشمول

رحمت خویش سازد. به خدا قسم، شیعیان ما همان مؤمنین اند، آنان به خدا قسم! با حزن و حسرت طولانی خویش [در عزای ما] شریک و هم‌درد مصیبت‌های ما خاندانند. ۲.

امام رضا علیه السلام می‌فرماید: مَنْ تَذَكَّرَ مُصَابِنَا وَ بَكَى لِمَا ارْتَكَبَ مِنَّا كَانَ مَعَنَا فِي دَرَجَتِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ مَنْ ذَكَرَ بِمُصَابِنَا فَبَكَى وَ أَبَكَى لَمْ تَبْكْ عَيْنُهُ يَوْمَ تَبْكِي الْعَيُونَ وَ مَنْ جَلَسَ مَجْلِسًا يُحْيِي فِيهِ أَمْرَنَا لَمْ يَمُتْ قَلْبُهُ يَوْمَ تَمُوتُ الْقُلُوبُ؛ [۸]. کسی که متذکر مصایب ما شود و به جهت ستم‌هایی که بر ما وارد شده، گریه کند، در روز قیامت با ما خواهد بود و مقام و درجه ما را خواهد داشت و کسی که مصیبت‌های ما را بیان کند و خود بگیرد و دیگران را بگیراند؛ در روزی که همه چشم‌ها گریان است، چشم او نگیرد و هر کسی در مجلسی بنشیند که در آن مجلس، امر ما را زنده می‌کنند؛ روزی که قلب‌ها می‌میرند، قلب او نخواهد مرد. ۳. امام صادق علیه السلام به فضیل فرمود: تَجَلْسُونَ وَ تُحَدِّثُونَ؟ قَالَ: نَعَمْ جُعِلْتُ فِدَاكَ، قَالَ: إِنْ تَلَكَ الْمَجَالِسَ أَحْبَبَهَا فَأَحْيُوا أَمْرَنَا يَا فَضِيلُ، فَرَحِمَ اللَّهُ مَنْ أَحْيَى أَمْرَنَا يَا فَضِيلُ مَنْ ذَكَرْنَا أَوْ ذُكِرْنَا عِنْدَهُ فَخَرَجَ مِنْ عَيْنِهِ مِثْلُ جَنَاحِ الذُّبَابِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ وَ لَوْ كَانَتْ أَكْثَرَ مِنْ زَبَدِ الْبَحْرِ؛ [۹]. آیا مجالس عزا برپا می‌کنید و از اهل بیت و آنچه بر آنان گذشته است، صحبت می‌کنید؟ فضیل گفت: آری قربانت گردم، امام فرمود: این گونه مجالس را دوست دارم. پس امر ما را زنده گردانید که هر کس امر ما را زنده کند، مورد لطف و مرحمت خدا قرار می‌گیرد. [ای] فضیل: هر کس از ما یاد کند یا نزد او از ما یاد کنند و به اندازه بال مگسی اشک بریزد، خدا گناهانش را می‌آمرزد، اگرچه بیش از کف دریا باشد.

### پیشینه عزاداری

آیا عزاداری برای امام حسین علیه السلام، در زمان امامان علیهم السلام سابقه دارد؟ بلی، در اینجا تنها به ذکر نمونه‌های اندکی از آنچه که در تاریخ نقل شده، بسنده می‌کنیم: ۱. عزاداری بنی‌هاشم در ماتم سید الشهداء؛ از امام صادق علیه السلام روایت شده است: پس

از حادثه عاشورا هیچ بانویی از بانوان بنی هاشم، سرمه نکشید و خضاب ننمود و از خانه هیچ یک از بنی هاشم دودی که نشانه پختن غذا باشد، بلند نشد تا آنکه ابن زیاد به هلاکت رسید. ما پس از فاجعه خونین عاشورا پیوسته اشک بر چشم داشته‌ایم. [۱۰]. ۲.

عزاداری امام سجاد علیه السلام؛ حزن امام سجاد علیه السلام بر آن حضرت به صورتی بود که دوران زندگی او، همراه با اشک بود. عمده اشک آن حضرت بر مصائب سید الشهداء علیه السلام بود و آنچه بر عموها، برادران، عموزاده‌ها، عمه‌ها و خواهرانش گذشته بود تا آنجا که وقتی آب می‌آوردند تا حضرت میل کند، اشک مبارک‌شان جاری می‌شد و می‌فرمود: چگونه بیاشامم در حالی که پسر پیامبر را تشنه کشتند؟ [۱۱]

و می‌فرمود: «هرگاه شهادت اولاد فاطمه زهرا علیها السلام را به یاد می‌آورم، گریه‌ام می‌گیرد». [۱۲]. امام صادق علیه السلام به زراره فرمود: جدم علی بن الحسین علیه السلام هرگاه حسین بن علی علیه السلام را به یاد می‌آورد، آن قدر اشک می‌ریخت که محاسن شریفش پر از اشک می‌شد و بر گریه او حاضران گریه می‌کردند. [۱۳]. ۳.

عزاداری امام محمد باقر علیه السلام؛ امام باقر علیه السلام در روز عاشورا برای امام حسین علیه السلام مجلس عزا برپا می‌کرد و بر مصائب آن حضرت گریه می‌کردند. در یکی از مجالس عزا، با حضور امام باقر علیه السلام کمیت شعر می‌خواند، وقتی به اینجا رسید که: «قَتِيلٌ بِالطَّفِّ...»، امام باقر علیه السلام گریه زیاد کرده، فرمودند: ای کمیت! اگر سرمایه‌ای داشتیم، در پاداش این شعرت به تو می‌بخشیدیم؛ اما پاداش تو همان دعایی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره حسان بن ثابت فرمودند که همواره به جهت دفاع از ما اهل بیت علیهم السلام، مورد تأیید روح القدس خواهی بود.

[۱۴]. ۴. عزاداری امام صادق علیه السلام؛ امام موسی کاظم علیه السلام می‌فرماید: چون ماه محرم فرا می‌رسید، دیگر پدرم خندان نبود؛ بلکه اندوه از چهره‌اش نمایان می‌شد و اشک بر گونه‌اش جاری بود، تا آنکه روز دهم محرم فرا می‌رسید. در این روز مصیبت و اندوه امام به نهایت می‌رسید. پیوسته می‌گریست و می‌فرمود: امروز، روزی است که

جدم حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسید. [۱۵]. ۵. عزاداری امام موسی کاظم علیه السلام؛ از امام رضا علیه السلام نقل شده است که فرمود: چون ماه محرم فرا می‌رسید، کسی پدرم را خندان نمی‌دید و این وضع ادامه داشت تا روز عاشورا، در این روز پدرم را اندوه و حزن و مصیبت فرا می‌گرفت و می‌گریست و می‌گفت: در چنین روزی حسین را که درود خدا بر او باد، کشتند. [۱۶]. ۶. عزاداری امام رضا علیه السلام؛ گریه امام رضا علیه السلام در حدی بود که فرمودند: همانا روز مصیبت امام حسین علیه السلام پلک چشمان ما را مجروح نموده و اشک ما را جاری ساخته است. [۱۷]. دعبل خدمت حضرت رضا علیه السلام آمد. آن حضرت درباره شعر و گریه بر سید الشهداء علیه السلام کلماتی چند فرمودند؛ از جمله اینکه: ای دعبل! کسی که بر مصایب جدم حسین علیه السلام گریه کند، خداوند گناهان او را می‌آمرزد. آنگاه حضرت بین حاضران و خانواده خود پرده‌ای زدند تا بر مصایب امام حسین علیه السلام اشک بریزند. سپس به دعبل فرمودند: برای امام حسین علیه السلام مرثیه بخوان، که تا زنده‌ای تو ناصر و مداح ما هستی، تا قدرت داری از نصرت ما کوتاهی مکن. دعبل در حالتی که اشک از چشمانش می‌ریخت، قرائت کرد: *أَفَاطِمُ لَوْ خَلَّتِ الْحُسَيْنَ مُجَدَّلاً وَقَدْ مَاتَ عَطْشَانًا بِشَطِّ فُرَاتٍ* [ای فاطمه! آیا گمان می‌کردی حسین را افتاده بر خاک؟ در حالی که شهید شد با لب تشنه در کنار رود فرات]. صدای گریه امام رضا علیه السلام و اهل بیت آن حضرت بلند شد. [۱۸]. ۷. عزاداری امام زمان (عج)؛ بنابر روایات، امام زمان (عج) در زمان غیبت و ظهور بر شهادت جدشان گریه می‌کنند. آن حضرت خطاب به جد بزرگوارشان سید الشهداء علیه السلام می‌فرمایند: *فَلَيْتَنِي أَخَّرْتَنِي الدُّهُورُ وَعَاقَنِي عَنْ نُصْرَتِكَ الْمَقْدُورُ، وَلَمْ أَكُنْ لِمَنْ حَارَبَكَ مُحَارِبًا، وَلِمَنْ نَصَبَ لَكَ الْعِدَاوَةَ مُنَاصِبًا. فَلَا تَنْدُبَنَّكَ صَبَاحًا وَمَسَاءً وَلَا بَكِينَ لَكَ بَدَلَ الدَّمِوعِ دَمًا، حَسْرَةً عَلَيْكَ وَتَأْسُفًا عَلَيَّ مَا دَهَاكَ*؛ [۱۹]. اگر روزگار مرا به تأخیر انداخت و دور ماندم از یاری تو و نبودم تا با دشمنان تو جنگ کنم و با بدخواهان تو پیکار نمایم؛ هم‌اکنون هر صبح و شام بر شما

اشک می‌ریزم و بجای اشک در مصیبت شما خون از دیده می‌بارم و آه حسرت از دل پر درد بر این ماجرا می‌کشم. در سوگ تو با سوز درون می‌گیرم از نیل و فرات و شط، فزون می‌گیرمگر چشمه چشم من، بخشکد تا حشر از دیده بجای اشک، خون می‌گیرم [۲۰]. آیا مراسم عزاداری از دوران صفویه رواج یافت؟ عزاداری بر امام حسین علیه السلام از زمان شهادت او بوده است؛ ولی تا زمان آل بویه (در سال ۳۵۲ ق) این عزاداری مخفی بود. قبل از قرن چهارم، عزاداری برای امام حسین علیه السلام، علنی نبود و نهانی در خانه‌ها انجام می‌گرفت؛ اما در نیمه دوم قرن چهارم، سوگواری در روز عاشورا آشکار و در کوچه و بازار انجام می‌یافت. عموم مورخان اسلامی - مخصوصاً مورخانی که وقایع را به ترتیب سنواتی نوشته‌اند؛ از قبیل ابن الجوزی در کتاب منتظم و ابن اثیر در کتاب الکامل و ابن کثیر در کتاب البدایه والنهایه و یافعی در مرآت الجنان و ذهبی و دیگران - در ضمن ذکر وقایع سال ۳۵۲ و سال‌های بعد از آن، کیفیت عزاداری شیعه را در روز عاشورا نوشته‌اند. از جمله ابن الجوزی گفته است: در سال ۳۵۲ معز الدوله دیلمی، دستور داد مردم در روز عاشورا جمع شوند و اظهار حزن کنند. در این روز بازارها بسته شد، خرید و فروش موقوف گردید، قصابان گوسفند ذبح نکردند، هریسه‌پزها، هریسه (هلیم) نپختند، مردم آب ننوشیدند، در بازارها خیمه به پا کردند و به رسم عزاداری بر آنها پلاس آویختند، زنان به سر و روی خود می‌زدند و بر حسین علیه السلام ندبه می‌کردند. [۲۱]. به قول همدانی: در این روز، زنان موی پریشان در حالی که [به رسم عزاداری] صورت‌های خود را سیاه کرده بودند، در کوچه‌ها به راه افتادند و برای عزای امام حسین علیه السلام سیلی به صورت خود می‌زدند. [۲۲]. بنابراین گفته یافعی: این نخستین روزی بود که برای شهیدان کربلا سوگواری می‌شد. [۲۳] ابن کثیر در ضمن وقایع سال ۳۵۲ گفته است: که اهل تسنن قدرت منع شیعه را از این اعمال نداشتند؛ زیرا شماره شیعه بسیار و نیروی حکومت نیز با ایشان بود. از سال ۳۵۲ تا اواسط قرن پنجم - که آل بویه از میان رفتند - در بیشتر سال‌ها مراسم عاشورا به ترتیب مزبور،



کم و بیش انجام می گرفت و اگر عاشورا با عید نوروز یا مهرگان مصادف می گردید، انجام مراسم عید را به تأخیر می انداختند. [۲۴]. در همین سال‌ها که فاطمیه و اسماعیلیه، تازه مصر را به تصرف آورده و شهر قاهره را بنا نهاده بودند، مراسم عاشورا در مصر انجام می یافت. بنا بر نوشته مقریزی: در روز عاشورای ۳۶۳، جمعی از شیعه مطابق معمول خود (از این جمله معلوم می شد که مراسم مزبور در سال‌های قبل نیز معمول بوده است)، به مشهد کلثوم، و نفیسه (از فرزندان امام حسن علیه السلام) رفتند و در آن دو مکان، شروع به نوحه گری و گریه بر امام حسین علیه السلام کردند. مراسم عاشورا در زمان فاطمیان هر سال برپا می شد: بازارها را می بستند و مردم دسته جمعی در حالی که با هم ابیاتی در مصیبت کربلا می خواندند و نوحه گری می کردند؛ به مسجد جامع قاهره می رفتند. [۲۵]. بعد از آن به دلیل در انزوا قرار گرفتن تشیع، مراسم عزاداری خیلی علنی نبود، هرچند وضعیت بهتر از قبل زمان آل بویه بود. آنچه از بعضی منابع به دست می آید - خصوصاً کتاب روضه الشهداء کاشفی - قبل از زمان صفویه نیز مجالس سوگواری برای ابا عبد الله علیه السلام برپا می شده است. [۲۶] پس از صفویه به دلیل ترویج تشیع، عزاداری شکل عام و علنی تری به خود گرفت. منشأ زنجیرزنی، سینه زنی، تعزیه و علامت از کدام فرهنگ و ملل است؟ «زنجیرزنی»، از هندوستان و پاکستان به ایران آمده است. از آنجا که برخی به وضع نامناسبی با زنجیر عزاداری کرده و موجب زخمی شدن بدن و خون آمدن آن می گشت، برخی از علما به حرمت آن فتوا دادند؛ ولی اگر این عمل به شیوه‌ای انجام شود که موجب صدمه به بدن و تقبیح عاقلان نگشته و زمینه را برای وهن آموزه‌های عاشورا فراهم نسازد، اشکالی ندارد؛ چنان که در عموم عزاداری‌های ایران در خصوص زنجیرزنی، به دلیل رعایت شؤون عزاداری این نوع سوگواری رایج است. [۲۷]. اصل سنت «سینه زنی» در میان عرب‌ها رایج بوده و بعدها به صورت موجود درآمده است که با انتخاب نوحه‌های سنگین، حرکات دست بر سینه می خورد. این گونه عزاداری ابتدا به صورت فردی بوده و زمانی که سوگواری

علنی و گسترده شد - خصوصاً در زمان صفویه - به شکل گروهی درآمده است. [۲۸]

«تعزیه»، عبارت است از مجسم کردن و نمایش دادن واقعه جانسوز عاشورا، ظاهراً این نوع عزاداری در دوره کریم خان زند در ایران معمول و در زمان صفویه رایج شد و در زمان ناصرالدین شاه گسترش یافت. منشأ آن هم مشاهدات شاه در سفرهای خود از تئاترهای اروپا بوده که این امر، نمایش‌دهی را در واقعه عاشورا عینی ساخته است. باید توجه داشت که اجرای تعزیه، مخصوص ایران نبوده و در کشورهای اسلامی و شیعی دیگری نیز این سنت مورد توجه بوده است و با سبک‌های گوناگون و اعتقادات و مراسم مختلف و ابزار و ادوات دیگری اجرا می‌شود؛ از جمله در هند و پاکستان که رواج بیشتری دارد. [۲۹]. «علامت»، از ابزار و وسایل عزاداری امام حسین علیه السلام است که در هیئت‌ها و دسته‌های مذهبی به کار گرفته می‌شود. این ابزار پس از ارتباط ایران با اروپایی‌ها در عصر قاجار، از آیین‌های مذهبی مسیحیت اقتباس شده است. این ابزار، نماد و مظهري است که گاهی عزاداران را از محتوا و اصل عزاداری و اقامه شعائر دینی بازمی‌دارد. [۳۰]. آیا شیوه‌های عزاداری که در زمان صدر اسلام وجود نداشته است، یک نوع بدعتگذاری در دین نیست؟ یکم. باید توجه کرد که شیوه‌های عزاداری، غیر از ماهیت عزاداری است. در واقع عزاداری یک اصلی است که به گونه‌های متفاوت و در شکل‌های مختلف، ظهور می‌کند؛ بنابراین آنها صرفاً یک ابزارند نه بیشتر. دوم. ابزار و اظهار ماهیت باید با محتوای عزاداری و مغز پیام متناسب باشد؛ به صورتی که بتواند با بهترین، شیواترین، نافذترین و نافع‌ترین وجهی، پیام و درس و آموزه را به دیگران منتقل کند. به بیان دیگر، باید لباسی باشد که به قامت آن راست آید؛ نه کوچک‌تر و نه بزرگ‌تر. اگر کوچک باشد، که همه پیام را پوشش نمی‌دهد و اگر بزرگ‌تر باشد، ذهن مخاطب را منحرف می‌کند و او را از اصل فهم حقیقت بازمی‌دارد. سوم. می‌توان برای ابلاغ محتوای پیام، از ابزارهایی که در فرهنگ و تمدن ملل گوناگون وجود دارد سود جست و آنها را به خدمت گرفت؛ چنان که اسلام

زبان اردو را در هند به خدمت گرفت و آن را ابزاری برای صدور اسلام به شبه قاره قرار داد. یا فلسفه را از یونان گرفت و آن را در خدمت آموزه‌های وحیانی گذاشت و.... چهارم. اسلام به آداب و رسوم ملل تا زمانی که با آموزه‌های اصلی و گوهر اسلام در تضاد و تهافت نباشد، احترام گذاشته و هیچ منعی نسبت به آنها روا نمی‌دارد؛ مثلاً اسلام هیچ گاه برای زبان و رنگ لباس و کیفیت غذای ملل مختلف، فنون، صنایع و علوم - مادامی که با روح اسلام منافات نداشته باشد - محدودیتی قائل نیست. با توجه به آنچه گفته شد، از دیدگاه اسلام «عزاداری و سوگواری» اهل بیت علیهم السلام، می‌تواند در قالب‌ها، فرم‌ها و ابزاری که در میان ملل و اقوام مختلف مرسوم بوده، محقق می‌شود و به شیوه‌های گوناگون تجلی یابد. این تا زمانی است که قالب‌ها؛ شکل‌ها، شیوه‌ها و گونه‌ها، به اصل پیام و محتوا لطمه وارد نسازد؛ بلکه به بهترین نحو پیام را در ذهن و جان مخاطب جای دهد. از این رو استفاده از شیوه‌های عزاداری که در زمان صدر اسلام نبوده (مانند زنجیرزنی، سینه‌زنی، تعزیه و...) نه تنها بدعت در دین نیست؛ بلکه مددکار اسلام بوده و می‌تواند در حد خود، شعارهای عاشورا و اهل بیت علیهم السلام را به گوش انسان معاصر رسانده و قلب او را به سمت باور بدان‌ها سوق دهد. در هر حال تأکید می‌کنیم که اینها تنها ابزارند نه بیشتر و باید همواره جنبه ابزاری آنها حفظ شود؛ نه آنکه خدای ناکرده ابزار بر جان مسئله فائق آید! ابزار تنها پلی برای گذشتن و رسیدن به بن و مایه مطلب است و هیچ گاه هدف اولی نمی‌باشد. آنچه گاهی مشاهده می‌شود، متأسفانه همین قصه تلخ است که عده‌ای از روی نادانی، به ظاهر بیش از باطن اهمیت می‌دهند و اصل موضوع را مغفول می‌گذارند. چرا عزاداری سایر امامان علیهم السلام، مانند عزاداری امام حسین علیه السلام نیست؟ این به دلیل گستره کمی و کیفی واقعه عاشورا است. وضعیت خاص جهان اسلام و مسلمانان، حالات حاکمان مسلمان و ظلم‌های فراوان آنان، دربند کشیده شدن انسانیت و آزادی، تحقیر امت اسلامی، سلب امنیت، تشدید ظلم علیه شیعیان، فراموشی آموزه‌هایی چون امر به

معروف و نهی از منکر، شیوع بدعت‌ها و ورود آنها به دین، اخلال در وحدت مسلمانان، فراموشی اخلاق اسلامی و انسانی و... از یک سو و موقعیت ویژه اباعبدالله علیه السلام از جهت مظلومیت و تنهایی، کیفیت برخورد مسلمانان به ظاهر دوست با حضرت، نوع جنگ و برخورد فیزیکی با آن حضرت و اصحاب و اهل و عیالش، آموزه‌ها و درس‌های تربیتی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و دینی به خصوص امام حسین علیه السلام از سوی دیگر؛ [۳۱] همه و همه شکل خاصی به این حادثه داده است که ابعاد گوناگون، پیچیده و ژرف آن، موضوعات و مسائل فراوانی را برای تحقیق و پژوهش فراروی محققان قرار داده است و این با توجه به وجود هزاران کتابی است که تاکنون در زمینه این رویداد، به نگارش درآمده است. حضرت رسول صلی الله علیه و آله امام علی علیه السلام، حضرت زهرا علیها السلام، امام حسن مجتبی علیه السلام و معصومان پس از اباعبدالله علیه السلام؛ به دلیل همین ویژگی‌های خاص و منحصر به فرد قصه کربلا، این همه بر احیای یادکرد آن در قالب عزاداری تأکید فرموده‌اند. [۳۲]

به هر روی نفس حوادث عاشورا و ابعاد گوناگون آن، آن را واقعه‌ای بی‌نظیر در تاریخ ساخته است؛ چنان که امام صادق علیه السلام فرمود: «لَا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ» [۳۳] و روشن است که نکوداشت هر واقعه‌ای، به گستردگی آن بستگی دارد و چون حادثه عاشورا چنین است، عزاداری آن نیز کم‌و کیفاً با عزاداری برای واقعه‌های دیگر قابل مقایسه نیست.

## روش عزاداری

عزاداری برای امام حسین تا چه اندازه مجاز است؟ با توجه به حکمت عزاداری بر اهل بیت علیهم السلام - به خصوص امام حسین علیه السلام - حد عزاداری را شرع و عقل تعیین می‌کنند. اگر عزاداری در شیوه‌هایی اجرا شود که شور را بر شعور غالب سازد و به نوعی موجب انحراف از فلسفه عزاداری گردد؛ خارج از حدود عزاداری مشروع،

مقبول، موجه و معقول است. اگر قالب‌های عزاداری به گونه‌ای باشد که عقلای جامعه، آن را تقبیح کرده، آن را موجب وهن مذهب و آموزه‌های اصلی عاشورا می‌دانند، قطعاً حد غیر مجاز عزاداری خواهد بود. گفتنی اینکه شکل و صورت عزاداری، باید به گونه‌ای باشد که بتواند هسته و محتوای اصلی پیام عاشورا را به مردم ابلاغ کند و باور انسان‌ها را نسبت به آنها تقویت نماید، ولی اگر این ظاهر به صورتی درآید که نه تنها باطن و مغز را نشان ندهد، بلکه باعث گردد اصل مسئله و موضوع خدشه‌دار شود، شکل و صورت مناسبی نخواهد بود و این لباس بر قامت این تن رعنا، راست نخواهد آمد. [۳۴]. با توجه به ابهت و شوکتی که حضرت امام حسین علیه السلام داشتند، چرا در برخی مراسم و مجالس، چهره مظلوم و خوار، از ایشان ترسیم می‌کنند چگونه توجیه می‌شود؟ عزت - به معنای سخت، محکم و استوار بودن - صفت پسندیده‌ای است که در برخی آیات قرآنی بر آن پافشاری شده و آن را زینده خداوند، و رسولش و مؤمنان دانسته است. [۳۵]. امام حسین علیه السلام و اصحاب ایشان، با تاسی به این آموزه قرآنی در گفتار و عمل همواره پیش قدم بودند و هیچ گونه زبونی و ذلت را تاب نیاوردند تا آنجا که «هَيْهَاتَ مَنَّا الذُّلَّةُ» به یکی از شعارهای اصیل نهضت عاشورایی تبدیل شد. اما متأسفانه در بعضی از منابع و نوشته‌ها - که دستمایه برخی از مجالس عزاداری نیز هست - عنصر عزت در سیره نهضت سید الشهداء علیه السلام مفقود و مغفول است. ریشه و عامل روانی این شیوه، در این نکته نهفته است که برخی از مبلغان نهضت حسینی، بجای آنکه سعی و تلاش خود را در افزایش شناخت مردم با ابعاد گوناگون این واقعه عظیم قرار دهند؛ تنها به تحریک احساسات و عواطف آنان پرداخته و برای این منظور به نقل مطالب از هر منبع غیر موثق و غیر مستند روی می‌آورند و چهره‌ای ذلیلانه از نهضت اباعبدالله علیه السلام برای مردم ترسیم می‌کنند! به هر روی، بیان پاره‌ای از مطالب - که صورتی رقت‌بار و به دور از عزت برای امام حسین علیه السلام و اصحاب و همراهان وی مطرح می‌سازد - با اصل غیرتمندی دین اسلام و سیره نبوی و علوی و

اهل بیت علیهم السلام ناسازگار و کاری غیر موجه است. البته روایت «مظلومیت اباعبدالله علیه السلام»؛ به معنای تحلیل ظلم‌های مستندی که بر حضرت و صحابه او رفت، هیچ منافاتی با عزتمندی آن شخصیت عظیم ندارد؛ بلکه عزت سید الشهداء و همراهانش را بیشتر روشن می‌سازد؛ زیرا با تبیین ظلم دشمنان آن حضرت و چگونگی برخورد اباعبدالله علیه السلام با آن و تشریح ابعاد ظلم‌ستیزی ایشان، مشخص می‌گردد که روحیه عزیزانه چگونه و در چه قالبی می‌تواند در برابر ظلم ایستادگی کند. چرا برای بزرگداشت عاشورا به روش بحث و گفت‌وگو اکتفا نمی‌شود؟ آیا زنده نگه داشتن یاد عاشورا فقط منحصر به این است که انسان سینه‌زنی و گریه کند، شهر را سیاه‌پوش کند، مردم تا نیمه‌های شب به عزاداری پردازند و حتی گاهی روزها کار و زندگی خود را تعطیل کنند؛ مخصوصاً با توجه به اینکه این امور ضررهای اقتصادی به دنبال دارد. آیا ممکن نیست این خاطره‌ها به گونه‌ای تجدید شود که ضررهای اقتصادی و اجتماعی کمتری داشته باشد، مثلاً جلسات بحث، میزگرد یا سمینارهایی ترتیب داده شود، و با تماشای بحث و گفت‌وگو خاطره این حادثه برای مردم تجدید شود؟ بحث درباره شخصیت سید الشهداء علیه السلام در قالب تشکیل میزگردها، کنفرانس‌ها، سخنرانی‌ها، نوشتن مقالات و امثال این قبیل کارهای فرهنگی، علمی و تحقیقات، بسیار مفید و لازم است و البته در جامعه ما نیز انجام می‌شود و به برکت نام سیدالشهداء علیه السلام و عزاداری آن حضرت، بحث، گفت‌وگو و تحقیقات زیادی درباره این امور صورت می‌گیرد و مردم نیز معارف را فرا می‌گیرند. این فعالیت‌ها بجای خود لازم است، اما آیا برای اینکه ما از حادثه عاشورا بهره‌برداری کامل کنیم، این اقدامات کافی است؟ یا اینکه امور دیگری نیز مثل همین عزاداری‌ها بجای خود لازم است؟ جواب دادن به این سؤال متوقف بر این است که ما نظری روان‌شناسانه به انسان بیندازیم و ببینیم عواملی که در رفتار آگاهانه ما مؤثر است، فقط عامل شناختی و معرفت است یا عوامل دیگری هم در شکل دادن رفتارهای اجتماعی ما مؤثر است. هنگامی که در رفتارهای خود دقت

کنیم، درمی یابیم که در رفتارهای ما دست کم دو دسته از عوامل نقش اساسی ایفا می کنند. یک دسته عوامل شناختی که موجب می شود انسان مطلبی را بفهمد و بپذیرد. طبعاً مطلب مورد نظر از هر مقوله ای که باشد، متناسب با آن از استدلال عقلی، تجربی و یا راه های دیگر استفاده می شود. قطعاً شناخت در رفتار ما تأثیر زیادی دارد، اما یگانه عامل مؤثر نیست. عوامل دیگری هم هستند که شاید تأثیر آنها در رفتار ما بیشتر از شناخت باشد. این عوامل را به طور کلی احساسات و عواطف، تمایلات، گرایش ها می نامند. اینها سلسله ای از عوامل درونی و روانی است که در رفتار ما مؤثر است. هرگاه شما رفتار خود را تحلیل کنید، - خواه رفتار مربوط به زندگی فردی و خانوادگی، خواه رفتار اجتماعی و یا سیاسی شما باشد - خواهید دید، عامل اصلی که شما را به انجام آن رفتار واداشته، چه بسا عوامل تحریک کننده و برانگیزاننده باشد. مرحوم شهید استاد مطهری در این باره می فرماید: عاملی باید در درون ما باشد تا ما را برانگیزاند. باید برای هر کاری میلی داشته باشیم تا آن کار را انجام دهیم. باید شور و شوقی نسبت به انجام آن کار پیدا کنیم، علاقه ای نسبت به آن کار داشته باشیم تا بر انجام آن اقدام کنیم. فقط شناخت کافی نیست تا ما را به حرکت درآورد. عامل روانی دیگری نیاز داریم تا ما را به سوی کار برانگیزاند و به طرف انجام کار سوق دهد. این گونه عوامل را انگیزه های روانی، احساسات و عواطف و مانند آنها می نامند. این عوامل در مجموع، میل به حرکت را در انسان به وجود می آورد، عشق به انجام کار را ایجاد می کند و شور و هیجان به وجود می آورد. تا این عوامل نباشد کار انجام نمی گیرد. حتی اگر انسان به یقین بداند که فلان ماده غذایی برای بدن او مفید است، اما تا اشتها نداشته باشد و یا تا اشتهای او تحریک نشود، به سراغ خوردن آن غذا نمی رود. اگر فرضاً اشتهای کسی کور شود و یا به بیماری مبتلا شود که اشتها پیدا نکند، هر چه به او بگویند که این ماده غذایی برای بدن او خیلی مفید است، تمایلی به خوردن آن پیدا نمی کند؛ پس غیر از آن دانستن، باید این میل و انگیزه نیز در درون انسان باشد. مسائل اجتماعی و سیاسی

هم همین حکم را دارد. هر چه شخص بداند فلان حرکت اجتماعی خوب و مفید است، تا انگیزه‌ای برای انجام آن حرکت نداشته باشد، حرکتی انجام نمی‌دهد. حال، بعد از اینکه پذیرفتیم برای حرکت‌های آگاهانه و رفتارهای انسانی، دو دسته عوامل شناختی و انگیزشی یا عواطف و احساسات لازم است و بعد از اینکه دانستیم حرکت سید الشهدا علیه السلام چه نقش مهمی در سعادت انسان‌ها داشته است، متوجه خواهیم شد این شناخت خود به خود برای ما حرکت آفرین نمی‌شود. هنگامی دانستن و به یاد آوردن آن خاطره‌ها ما را به کاری مشابه کار امام و به پیمودن راه او وامی‌دارد که در ما نیز انگیزه‌ای به وجود آید و براساس آن، ما هم دوست داشته باشیم آن کار را انجام دهیم. خود شناخت، این میل را ایجاد نمی‌کند؛ بلکه باید عواطف ما تحریک شود و احساسات ما برانگیخته شود تا اینکه ما هم بخواهیم کاری مشابه کار او انجام دهیم. جلسات بحث و گفت‌وگو و سخنرانی‌ها می‌تواند آن بخش اول را تأمین کند؛ یعنی، شناخت لازم را به ما بدهد، اما عامل دیگری هم برای تقویت احساسات و عواطف لازم داریم، البته خود شناخت، یادآوری و مطالعه یک رویداد می‌تواند نقشی داشته باشد، اما نقش اساسی را چیزهایی ایفا می‌کند که تأثیر مستقیمی بر احساسات و عواطف ما داشته باشد. هنگامی که صحنه‌ای بازسازی می‌شود و انسان از نزدیک به آن صحنه می‌نگرد، این مشاهده با هنگامی که انسان بشنود چنین جریانی واقع شده، یا اینکه فقط بداند چنین حادثه‌ای اتفاق افتاده است، بسیار تفاوت دارد. نمونه این مسئله را شما خود بارها تجربه کرده‌اید. مکرراً حوادث عاشورا را شنیده‌اید و در ذهن شما جای گرفته است. می‌دانید امام حسین علیه السلام روز عاشورا چگونه به شهادت رسید، اما آیا دانسته‌های شما اشک شما را جاری می‌کند؟ وقتی در مجالس شرکت می‌کنید و مرثیه‌خوان مرثیه می‌خواند، مخصوصاً اگر لحن خوبی هم داشته باشد و به صورت جذابی داستان کربلا را برای شما بیان کند، آنگاه می‌بینید که بی‌اختیار اشک شما جاری می‌شود. این شیوه می‌تواند در تحریک احساسات شما تأثیر داشته باشد که



خواندن و دانستن، چنان اثری را ندارد. به همین نسبت آنچه دیده می‌شود، به مراتب مؤثرتر از شنیدنی‌هاست. منظور از این توضیحات آن بود که ما علاوه بر اینکه باید بدانیم چرا ابا عبد الله علیه السلام قیام کرد، بدانیم که چرا مظلومانه شهید شد، باید این مطلب به گونه‌ای برای ما بازسازی شود تا عواطف و احساسات ما برانگیخته تر شود. هر اندازه اینها در برانگیخته تر شدن عواطف و احساسات ما مؤثرتر باشد، حادثه عاشورا در زندگی ما مؤثرتر خواهد بود. بنابراین صرف بحث و بررسی عالمانه واقعه عاشورا، نمی‌تواند نقش عزاداری را ایفا کند. باید صحنه‌هایی در اجتماع به وجود آید که احساسات مردم را تحریک کند. همین که صبح از خانه بیرون می‌آیند، می‌بینند شهر سیاه پوش شده است، پرچم‌های سیاه نصب شده است... خود این تغییر حالت، دل‌ها را تکان می‌دهد. گرچه مردم می‌دانند فردا محرم است، اما دیدن پرچم سیاه، اثری را در دل آنان می‌گذارد که دانستن اینکه فردا اول محرم است، آن اثر را نمی‌گذارد. راه انداختن دسته‌های سینه‌زنی با آن شور و هیجان خاص خود می‌تواند، آثاری را به دنبال داشته باشد که هیچ کار دیگر آن آثار را ندارد. اینجاست که متوجه می‌شویم چرا حضرت امام رحمه الله بارها می‌فرمود آنچه داریم از محرم و صفر داریم. چرا این همه اصرار داشت که عزاداری به همان صورت سنتی برگزار شود؟ چون در طول سیزده قرن تجربه شده بود که این امور نقش عظیمی در برانگیختن احساسات و عواطف دینی مردم ایفا می‌کند و معجزه می‌آفریند. تجربه نشان داده که بیشتر پیروزی‌هایی که در دوران انقلاب و یا در دوران جنگ در جبهه‌ها حاصل شد، در اثر شور و نشاطی بود که مردم در ایام عاشورا و به برکت نام سیدالشهدا علیه السلام حاصل می‌کردند. این تأثیر کمی نیست. با چه قیمتی می‌شود چنین عاملی را در اجتماع آفرید که این همه شور و حرکت در مردم ایجاد کند؟ این همه عشق مقدس بیافریند، تا جایی که افراد را برای شهادت آماده کند؟ اگر بگوییم در هیچ مکتبی و یا در هیچ جامعه‌ای چنین عاملی وجود ندارد، سخن گزافی نگفته‌ایم.

## پاورقی

- [۱] ر. ک: سوره شوری، آیه ۲۳؛ سوره هود، آیه ۲۹؛ میزان الحکمه، ج ۲، ص ۲۳۶.
- [۲] ر. ک: المحبۃ فی الكتاب و السنۃ، ص ۱۷۰ - ۱۶۹ و ۱۸۲ - ۱۸۱.
- [۳] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۷.
- [۴] امالی، ص ۳۰۵.
- [۵].
- [۶] در این خصوص ر. ک: فرهنگ عاشورا، ص ۲۷۱ - ۲۶۸؛ حسین، عقل سرخ، ص ۱۱۹ - ۷۷؛ امام حسن و امام حسین علیه السلام، ص ۱۲۱ - ۱۱۶.
- [۷] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۲۲.
- [۸] همان، ص ۲۷۸.
- [۹] همان، ص ۲۸۲ و ۲۸۹.
- [۱۰] ر. ک: امام حسن و امام حسین علیه السلام، ص ۱۴۵.
- [۱۱] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۴۵.
- [۱۲] خصال، ج ۱، ص ۱۳۱.
- [۱۳] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۰۷.
- [۱۴] مصباح المتہجد، ص ۷۱۳.
- [۱۵] امام حسن و امام حسین علیه السلام، ص ۱۴۳.
- [۱۶] حسین، نفس مطمئنہ، ص ۵۶.
- [۱۷] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۴.
- [۱۸] همان، ج ۴۵، ص ۲۵۷ «مُجَدَّلٌ» یعنی بر خاک افتاده شدہ.
- [۱۹] بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۳۲۰.
- [۲۰] مصطفی آرننگ به نقل از اشک حسینی، سرمایہ شیعه، ص ۶۶.

- [۲۱] المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم، ج ۷، ص ۱۵.
- [۲۲] تکملة تاریخ الطبی، ص ۱۸۳.
- [۲۳] مرآت الجنان، ج ۳، ص ۲۴۷. مقصود عزاداری به طور علنی است.
- [۲۴] النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و قاهره، ج ۴، ص ۲۱۸.
- [۲۵] الخطط، مقریزی، ج ۲، ص ۲۸۹. و نیز ر. ک: النجوم الزاهرة، ج ۴، ص ۱۲۶، (بخش وقایع سال ۳۶۶)؛ اتعاض الحنفاء، مقریزی، ج ۲، ص ۶۷ به نقل از: سیاهپوشی در سوگ ائمه نور، ص ۱۶۲ - ۱۶۱.
- [۲۶] در این خصوص ر. ک: مقالات تاریخی، رسول جعفریان، ج ۱، ص ۲۰۶ - ۱۸۵، ۲۰۱ - ۱۸۳.
- [۲۷] موسوعه العتبات المقدسه، ج ۸، ص ۳۷۸.
- [۲۸] موسیقی مذهبی ایران، ص ۲۶.
- [۲۹] همان، ص ۳۳-۳۵ و در آمدی بر نمایش و نیایش در ایران، ص ۸۶، کیهان فرهنگی، مهر ۶۳، ص ۲۷.
- [۳۰] فرهنگ عاشورا، ص ۳۴۶.
- [۳۱] در این خصوص ر. ک: حسین، نفس مطمئنه، ص ۱۸ - ۵.
- [۳۲] ر. ک: بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۲۳، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۳ و....
- [۳۳] شیخ صدوق، امالی، ص ۷۷.
- [۳۴] در این خصوص ر. ک: پیرامون عزاداری عاشورا، (مجموعه سخنان، استفتائات و جواب‌های مقام معظم رهبری در خصوص عاشورا).
- [۳۵] ر. ک: سوره نساء، آیه ۱۳۹؛ سوره منافقون، آیه ۸. و در روایات نیز بر این مهم تأکید شده است. ر. ک: نهج البلاغه، حکمت ۱۱۳ و ۳۷۱؛ منتخب میزان الحکمه، ص ۳۴۶ و....

## ۱۵. تحلیلی جامعه شناختی از سنت عزاداری امام حسین (ع)

### مشخصات کتاب

شماره کتابشناسی ملی : ایران ۷۶-۱۲۵۷۴

سرشناسه : میرسپاه اکبر، حجت الاسلام

عنوان و نام پدیدآور : تحلیلی جامعه شناختی از سنت عزاداری امام حسین میرسپاه اکبر،

حجت الاسلام

منشأ مقاله : ، معرفت ش ۲۰، (بهار ۱۳۷۶): ص ۸۵ - ۸۷

توصیفگر : سوگواریه‌های ماه محرم

توصیفگر : جامعه‌شناسی

### تحلیلی جامعه شناختی از سنت عزاداری امام حسین

«حرم سیدالشهداء مزار انبیا و ملائکه است» زیارت سیدالشهدا (ع) موجب برآورده شدن حوایج دنیوی و به دست آوردن ثواب‌های اخروی و استکمالات معنوی می‌شود. راه انداختن دسته‌های سینه‌زن و زنجیر زن، پوشیدن لباس سیاه، حمل پرچم‌های رنگارنگ، علم، علامت و مانند اینها، همه برای زنده نگه داشتن فرهنگ عاشورا، امر ضروری است و مبارزه با اینها یا ناشی از اغراض سوء است و یا از کمال بی‌خبری و بی‌سلیقگی. «کنش اجتماعی را می‌توان به عنوان ساده‌ترین عنصر زندگی اجتماعی انسان در نظر گرفت. از «کنش اجتماعی چنین تعبیر کرده‌اند: «حرکت‌بارزی که از یک انسان برای حصول هدفی نسبت به انسان دیگر، صادر می‌شود.» وقتی «کنش اجتماعی استمرار یابد «تحریک متقابل اجتماعی روی می‌دهد و این تحریک به «ارتباط متقابل اجتماعی منجر می‌شود. بر اثر «ارتباط متقابل اجتماعی کنش‌های اجتماعی یک انسان با کنش‌های اجتماعی انسان‌های دیگری که در پیرامون او هستند، می‌آمیزند و از

این آمیزش، «کنش‌های متقابل اجتماعی به وجود می‌آیند. از «کنش‌های متقابل اجتماعی، که یکی از مفاهیم محوری در جامعه‌شناسی است، می‌توان چنین تعبیر کرد: کنش‌هایی هستند که بین دو یا چند انسان واقع می‌شوند و در میان آنان نوعی هماهنگی به وجود می‌آورند. کنش‌های متقابل اجتماعی در تقسیم‌نخستین، بر دو قسم‌اند: پیوسته و گسسته. کنش‌های متقابل اجتماعی پیوسته آنهایی است که در جهت یگانه‌ای صورت می‌گیرند؛ مانند گفتگو برای کشف یک حقیقت و یا تعاون برای تحقق یک امر خیر. کنش‌های متقابل اجتماعی گسسته آنهایی است که جهت یگانه‌ای ندارند؛ مانند رقابت و ستیز. دوام و استحکام زندگی اجتماعی به آمیختن کنش‌های متقابل پیوسته و گسسته بستگی دارد و بدین گونه است که مفهوم «همسازی مطرح می‌شود.» «همسازی کوششی برای رفع اختلاف کنش‌های متقابل پیوسته و گسسته است. صورت کامل همسازی «سازگاری می‌باشد که نه «سازش است و نه «توافق؛ زیرا در این دو، تنزل از مواضع مطرح می‌باشد، در حالی که در سازگاری اصلاً سخن از تنزل نیست، هر چند ممکن است در مواردی هم تنزلی رخ دهد، بلکه سخن در این است که می‌دانند به هم نزدیک می‌شوند و می‌خواهند که به هم نزدیک شوند. بدین دلیل، از «سازگاری به همسازی‌ای که با خواست و آگاهی شخصی صورت می‌گیرد، تعبیر شده است. از همسازی کنش‌های متقابل پیوسته و گسسته، «گروه اجتماعی پدید می‌آید.» گروه اجتماعی نیز یکی دیگر از مفاهیم محوری جامعه‌شناسی است و از آن به دو یا عده بیشتری از انسان‌ها تعبیر می‌شود که کنش‌های متقابلی بین آنان روی می‌دهد و از همسازی برخوردارند. کنش‌های متقابل اعضای گروه و خرده‌گروه‌ها موجب «پویایی گروهی می‌شود و بر اثر آن، اعضای گروه در زندگی یکدیگر رخنه می‌کنند و به یکدیگر وابسته می‌شوند و در نتیجه، به اتحاد بیشتری دست می‌یابند. «نفوذ متقابل گروهی و «اتکای متقابل گروهی از این طریق حاصل می‌شود. از هماهنگی و سنخیتی که بدین منظور در رفتار اعضای گروه پدید می‌آید «رفتار گروهی ظاهر

می‌شود. گونه‌ای از «رفتار گروهی»، که جنبه عاطفی شدید دارد و بر کنش‌ها و واکنش‌های متقابل دورانی استوار است، «رفتار جمعی نامیده می‌شود. کنش‌ها یا واکنش‌های مزبور به «واگیری اجتماعی می‌انجامد؛ یعنی بر اثر آنها، اعضای گروه به سرعت و با شدتی فزاینده، رفتار عاطفی یکدیگر را فرامی‌گیرند و در نتیجه، از نوعی مسانخت عاطفی برخوردار می‌شوند. گروه برخوردار از «رفتار جمعی را «جمع می‌نامند. جامعه‌شناسان معمولاً از مفهوم «جمع»، خود را به مفهوم «جماعت»، که مهم‌ترین نوع جمع است، می‌رسانند و آنگاه تحقیق خود را روی «جماعت متمرکز می‌کنند. «جماعت جمعی است پرمسانخت، مرکب از اشخاصی که معمولاً در یک‌جا گرد نمی‌آیند، با یکدیگر «ربط می‌یابند و به «جنب و جوش می‌افتند. (ربط رابطه عاطفی عمیقی است که دو یا چند تن را به یکدیگر پیوند می‌دهد، به طوری که آنان به راحتی و خودبه‌خود با یکدیگر هماهنگ می‌شوند. «جنب و جوش رفتار عاطفی آشکاری است که بر اثر ربط اشخاص روی می‌دهد؛ مانند کف زدن و یا تکبیر گفتن. یکی از انواع جماعت، که با سایر انواع آن فرق بسیار دارد و از این‌رو، می‌توان آن را جمعی مستقل از جماعت به شمار آورد، «جماعت نامجاور» یا «عامه است. «عامه جمعی است کم‌تشابه و تسانخ، مرکب از افرادی که معمولاً در یک‌جا گرد نمی‌آیند، ولی به سبب مصالح مشترک خود با یکدیگر ارتباط پیدا می‌کنند و موجد «عقیده عمومی و «وفاق عمومی می‌شوند. مقصود از «عقیده عمومی قضاوتی است که مورد قبول عامه باشد؛ مانند قضاوت عامه کتابخوان که «کتاب در وضع فعلی از عرضه و تقاضای متناسبی برخوردار نیست و یا قضاوت عامه ورزشکار که «مسئول امور ورزشی کشور، درایت کافی ندارد.» منظور از «وفاق عمومی نیز عقیده‌ای است سخت‌دامن‌دار و ریشه‌دار مانند عقیده عامه کتابخوان که «کتاب، ناصح مشفق و انیس کنج تنهایی است و یا مانند عقیده عامه ورزشکار که «تواضع و جوانمردی دو ویژگی جدایی‌ناپذیر ورزشکار واقعی است.» اکنون نوبت آن است که بحث را به گونه‌ای هدایت کنیم تا مناسبت طرح

این مفاهیم جامعه‌شناختی را با آنچه قصد ادای آن را داریم، روشن سازد: هر جامعه انسانی [۱] را مورد مذاقه قرار دهیم، متوجه می‌شویم به طور عمده از چندین «عامه تشکیل شده است و هر «عامه ای را مورد بررسی قرار دهیم، متوجه می‌شویم که بر اساس «عقیده عمومی و «وفاق عمومی از خویش، عمل و عکس‌العمل بروز می‌دهد. بنابراین، می‌توانیم بگوییم: هر جامعه‌ای بر اساس عقاید و وفاق‌های عمومی به حیات اجتماعی‌اش ادامه می‌دهد. از سخن فوق، می‌توان چنین استفاده کرد که: نفوذ در عقاید و وفاق‌های عمومی و تغییر آنها مساوی با نفوذ و تغییر حیات اجتماعی است. به همین دلیل، «عقیده عمومی و «وفاق عمومی به شدت مورد توجه جامعه‌شناسان و علمای سیاست قرار دارد. اگر بخواهیم جامعه‌ای را در راستای یک مکتب قرار دهیم باید چاره‌ای بیندیشیم تا عقیده عمومی در این راستا قرار گیرد. برای این کار، به طور کلی، از چهار شیوه بهره گرفته می‌شود: الف - تطمیع؛ ب - تهدید؛ ج - تخریب؛ د - تبلیغ؛ در میان این چهار شیوه، تقریباً همه محققان قبول دارند که چهارمین شیوه از همه کارسازتر و مؤثرتر و بنابراین، مهم‌تر است. [۲] و باز به همین دلیل، جامعه‌شناسان و علمای سیاست، تحقیقات وسیعی در این زمینه انجام داده‌اند که هنوز هم این تحقیقات به گونه‌هایی ادامه دارد. متأسفانه به سبب گستردگی آن تحقیقات و عدم مجال، در اینجا، ذکر گزارشی - هرچند اجمالی - از آنها مقدور نیست. بنابراین، فقط به چند مطلب، که با این بحث تناسب بیشتری دارد، اشاره می‌کنیم: یکی از شیوه‌های بسیار مؤثر تبلیغی، تشکیل جلسات «تذکر» درباره امری است که ترویج آن مورد نظر است. در این جلسات به طور عمده، از مکانیسم «کنش و واکنش متقابل دورانی استفاده می‌شود؛ بدین صورت که افراد گرد آمده، به وسیله «ذاکر» تحریک می‌شوند. این تحریک، واکنشی در افراد به وجود می‌آورد. این واکنش در «ذاکر» مؤثر می‌افتد و واکنش شدیدتری را موجب می‌شود. این واکنش شدیدتر، خود تحریکی مجدد نسبت به آن افراد خواهد بود و باز واکنش و تحریکی دیگر. به این طریق، همواره بر شدت واکنش

متناسخ آن افراد افزوده می‌شود و این همان است که از آن اینچنین تعبیر می‌شود:

کنش‌های متقابل و واکنش‌های درونی اینچنین، به واگیری اجتماعی می‌انجامد. جلسات عزاداری امام حسین علیه‌السلام را در این ارتباط می‌توان مورد مذاقه قرار داد. عزاداری امام حسین علیه‌السلام از ابعاد گوناگون قابل بحث و بررسی است. بحمدالله، بسیاری از این ابعاد، توسط علمای دین تا حدودی مورد بررسی قرار گرفته است، اما در این بحث، بعدی که ذکر شد، مد نظر است. وقتی از این زاویه نیز در توصیه‌های ائمه اطهار علیهم‌السلام به تشکیل جلسات عزاداری امام حسین علیه‌السلام نگاه کنیم این کار را بسیار حکیمانه می‌یابیم، به گونه‌ای که موجب می‌شود بیش از پیش به این انوار طیبه علیهم‌السلام ارادت ورزیم. یکی دیگر از شیوه‌های مؤثر تبلیغی، تعیین «اسوه برای مردم است. لازم است بیندیشیم که در عین اسوه بودن و هادی بودن همه ائمه اطهار علیهم‌السلام چرا امام حسین علیه‌السلام به عنوان مصباح هدایت و کشتی نجات، مطرح می‌شود؟ چرا تربت مرقد او از ویژگی و حرمت برخوردار است؟ آیا غیر از این است که دقیق‌ترین ابعاد یک اسوه، در امام حسین علیه‌السلام تجلی تام یافته است. از دیگر شیوه‌های مؤثر، در مرحله نخست، جعل شعایر و در مرحله بعد، تثبیت و ترویج آن شعایر می‌باشد؛ زیرا در صورت انجام گرفتن این کار، آن ایده مطلوب، تثبیت و ترویج شده است. راه انداختن دسته‌های سینه‌زن و زنجیر زن، پوشیدن لباس سیاه، حمل پرچم‌های رنگارنگ، علم، علامت و مانند اینها، همه برای زنده نگه داشتن فرهنگ عاشورا، امر ضروری است و مبارزه با اینها یا ناشی از اغراض سوء است و یا از کمال بی‌خبری و بی‌سلیقگی. آری، برخورد اصلاحی و تکمیلی و تحسینی از سوی فرزندانگان آشنا با مذاق شرع، نه تنها صحیح است، بلکه لازم هم می‌باشد و اعتراض به مغرضان یا بی‌خبرانی است که با این شعایر برخورد حذفی می‌کنند. از جمله شیوه‌های قابل ملاحظه، تعیین مکان‌هایی برای انجام دادن مناسک ویژه می‌باشد تا افراد با رو آوردن به آن مکان‌ها و انجام آن مناسک، تجدید عهدی با اعتقاد و ایده مطلوب کرده باشند و با



این کار، دل‌ها هرچه بیشتر با آن ایده گره بخورد. در این ارتباط، توجه به روایاتی که حاوی مضامین ذیل است، مفید به نظر می‌رسد: «حرم سیدالشهدا علیه السلام مزار انبیا و ملائکه است. [۳]. «زیارت سیدالشهدا علیه السلام را ترک نکنید». [۴]. «زیارت سیدالشهدا علیه السلام موجب برآورده شدن حوایج دنیوی و به دست آوردن ثواب‌های اخروی و استکمالات معنوی می‌شود». [۵]. برای تکمیل این بحث به نظر می‌رسد تذکر دو مطلب ضروری باشد: ۱- ممکن است تصور شود نفوذ در عقیده عمومی عملی ناپسند است و تغییر آن را باید نوعی خیانت به مردم تلقی کرد؛ اما این تصور هیچ اساسی ندارد و حقیقت، آن است که صرف نفوذ در عقیده عمومی و تغییر آن را نه می‌توان خوب شمرد و نه بد. این بدان بستگی دارد که بینیم نفوذ به چه قصدی و تغییر از چه چیز به چه چیزی است. (دقت شود). ۲- بعضی عقیده دارند که اصلاً برخورد تبلیغاتی امر پسندیده‌ای نیست، بلکه باید فقط با روش‌های برهانی، مردم را به تشخیص حق از باطل موفق ساخت. هرچند بررسی انتقادی این سخن مجال دیگری می‌طلبد، اما اجمالاً در حد اعلان موضع باید یادآور شویم که: اولاً، هرگز روش‌های برهانی در سطح عمومی جامعه، ما را از برخوردهای تبلیغاتی مستغنی نمی‌کند و باید گفت: هریک به جای خویش نیکوست. ثانیاً، حتی فرزندانگان و خواص جامعه نیز نیازمند تبلیغات حساب شده و فنی‌اند تا علاوه بر تشخیص حق، انگیزه کافی برای عمل بر طبق آن داشته باشند این مطلب دقیق و لطیف، مربوط به فلسفه اخلاق و روان‌شناسی تربیتی است و باید همان‌جا مورد بحث قرار گیرد که صرف اقناع عقلی نمی‌تواند محرک انسان به سوی عمل باشد؛ اگرچه ظاهر رای افلاطون مقابل این است. این بحث را با ذکر فرازهایی از بیانات رهبر کبیر انقلاب، حضرت امام خمینی قدس سره به پایان می‌بریم: «در آن وقت، یکی از حرف‌ها که هی رایج بود می‌گفتند: ملت گریه؛ برای اینکه مجالس روضه را از دستشان بگیرند. این که همه مجالس روضه را آن وقت تعطیل کردند، آن هم به دست کسی که خودش در مجالس روضه می‌رفت و آن

بازی‌ها را در می‌آورد، قضیه مجلس روضه بود یا از مجلس روضه آنها یک چیز دیگر می‌فهمیدند و آن را می‌خواستند از بین ببرند؟» [۶]. «امروز ما به مجالس تعزیه و روضه بیشتر از سابق احتیاج داریم.» [۷]. «زنده نگه‌داشتن عاشورا یک مساله بسیار مهم سیاسی - عبادی است. عزاداری کردن برای شهیدی که همه چیز را در راه اسلام داد یک مساله سیاسی است. یک مساله‌ای است که در پیشبرد انقلاب اثر بسزا دارد. ما از این اجتماعات استفاده می‌کنیم.» [۸]. «مجالس عزرا را با همان شکوهی که پیش‌تر انجام می‌گرفت و بیشتر از آن، حفظ کنید و اهل منبر - ایدهم‌الله تعالی - کوشش کنند در این که مردم را سوق بدهند به مسائل اسلامی و مسائل سیاسی اسلامی، مسائل اجتماعی اسلامی و از روضه دست‌برندارید که ما با روضه زنده هستیم.» [۹].

### پاورقی

- [۱] غیر از جوامع ابتدایی؛ زیرا در آنها عامه وجود ندارد.
- [۲] هر چند در بینش اسلامی، تقدیم و تاخیر این شیوه‌ها وابسته به یک سلسله معیارهای ارزشی ویژه این فرهنگ الهی است و از این حیث، باید در فرصت مناسب دیگری به بحث پرداخت، لکن در این مقال، این بررسی از حیث تحلیل جامعه‌شناسانه مدنظر است.
- [۳] ر. ک. به: محمد تقی مجلسی، بحار الانوار، ابواب ما یختص بتاریخ الحسین بن علی علیهما السلام، باب ۳۴، باب ثواب البكاء علی مصیبت و مصائب سائر الائمة علیهم السلام و فیه ادب الماتم یوم عاشوراء، ج ۴۴، ص ۲۷۸-۲۹۶.
- [۴] ر. ک. به: کامل الزیارات، باب ۳۸، روایت ۱ و ۴ و نیز باب ۱۰ روایت ۱.
- [۵] پیشین، باب ۴۱، روایت ۳.
- [۶] پیشین، باب ۴۶، روایت ۱ و ۲؛ باب ۴۹ و روایت ۱، ۲ و ۵، باب ۵۱؛ روایت ۱ باب ۵۶؛ روایت ۳، باب ۵۹؛ روایت ۲، باب ۴۹؛ روایت ۶، باب ۲۲؛ روایت ۱ و ۲، باب

۴۴؛ روایت ۱، باب ۵۰؛ روایت ۱ و ۲، باب ۵۲؛ روایت ۱ و ۲، باب ۵۴؛ روایت ۱۷ و باب‌ها و روایات دیگری در همان کتاب.

[۷] روح الله موسوی (رهبر کبیر انقلاب قدس سره)، صحیفه نور، ج ۸، بیانات در جمع وعاظ و خطبای مذهبی به مناسبت حلول ماه محرم.

[۸] روح الله موسوی (رهبر کبیر انقلاب قدس سره)، صحیفه نور، ج ۸، بیانات در جمع وعاظ و خطبای مذهبی به مناسبت حلول ماه محرم.

[۹] روح الله موسوی (رهبر کبیر انقلاب قدس سره)، صحیفه نور، ج ۸، بیانات در جمع وعاظ و خطبای مذهبی به مناسبت حلول ماه محرم.

## ۱۶. بایدها و نبایدهای عزاداری

### مشخصات کتاب

نویسنده: ناصر باقری بیدهندی

ناشر: ناصر باقری بیدهندی

### سوگواری در اسلام

عزاداری و سوگواری هدفمند بر عزیزان از دست رفته، طبیعی بشر است و از مهر و محبت سرچشمه می‌گیرد و از آغاز آفرینش تا عصر حاضر رواج داشته است، لکن در این نوشته به رویکرد اسلام در این باره پرداخته می‌شود. با مراجعه به منابع معتبر می‌توان دریافت که پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله در مرگ بسیاری از افراد گریست؛ مانند گریستن بر حمزه، جعفر، ابراهیم و عثمان بن مظعون. [۱] سال وفات حضرت خدیجه و جناب ابوطالب را در مکه، عام الحزن، یعنی سال عزا نامید و سفارش به برگزاری مجالس عزا فرمود. [۲] و مسلمانان نیز برای شهدای صدر اسلام سوگواری کرده و مرثیه‌خوانی کردند و پیامبر صلی الله علیه و آله نه تنها آنان را از این کار نهی نفرمود،

بلکه عمل آنان را تأیید فرمود. به دنبال ارتحال حضرت محمد صلی الله علیه و آله، صحابه بزرگوار آن حضرت از دوری او به شدت گریستند، و در رثای حضرت سرودهایی انشاء کردند؛ [۳] چنانکه عایشه در مصیبت وفات پیامبر صلی الله علیه و آله بر صورت خود سیلی زد. [۴] و اما از سال ۶۱ هجری که پیشوای آزادگان حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام با یاران و اهل بیت ایثار گرش، در سرزمین کربلا با لب تشنه در کنار فرات با وضعیتی دلخراش و بی سابقه و به گونه‌ای مظلومانه به شهادت رسید، سوگواری به مدرسه سیار عمومی تبدیل شد تا برای تربیت و احیای امر پیامبر و ائمه علیهم السلام به صورت الهام در آید و وسیله‌ای برای روشن شدن حق از باطل و شناخت حسینیان از یزیدیان باشد.

### حکم عزاداری

در خصوص جواز اشک ریختن در غم از دست رفتگان، همه مذاهب اسلامی اتفاق نظر دارند. اما درباره گریه با صدای بلند، شیعه، شافعیان و حنبلیان حکم به جواز کرده‌اند. [۵] (گرچه در مقام عمل و در مرحله انجام بیشتر اهل سنت به گریه کردن شیعه خرده می‌گیرند.) فقیه ماهر، صاحب جواهر در اثر گرانسنگ خود جواهر الکلام می‌نویسد: بدون شک گریستن بر متوفا به دلیل روایات متعددی که به حد تواتر معنوی رسیده و فتاوی فقها جایز است. و آنگاه به روایات گریستن رسول خدا صلی الله علیه و آله بر حمزه سید الشهداء و فرزندش ابراهیم و جز آنان عثمان بن مظعون [و نیز گریه حضرت فاطمه علیها السلام بر پدر بزرگوار و خواهرش رقیه] و گریه ممتد و طولانی امام زین العابدین بر پدر بزرگوارش، اشاره می‌کند و سپس می‌فرماید: تمام این موارد نشان دهنده این واقعیت است که ندبه و نوحه سرایی برای کسانی که دارای ویژگی‌های برجسته‌اند، مانعی ندارد، بلکه مستحب است تا در پرتو مجالس عزاء، فضایل و مکارم آنان نشر یابد و دیگران سرمشق و الگو بگیرند. صرف نظر از لزوم یاد ایام الله، و لزوم

تعظیم شعائر الهی [۶] و لزوم مودت نسبت به اهل بیت علیهم السلام و مواسات با اهل بیت و اخبار و احادیث متعدد و عمل پیامبر صلی الله علیه و آله و رفتار ائمه معصومین علیهم السلام و سیره مستمر که بر مشروعیت عزاداری در دست است می توان گفت برپایی این گونه مجالس امری عقلایی و در تمام مناطق جهان معمول است که در برابر حوادث شخصی و یا اجتماعی مراسمی تشکیل داده و به سوگ می نشینند. بنابراین عزاداری نه تنها جایز بلکه با توجه به آثار مترتبه و فوائد آن امری است رایج و مورد قبول تمامی خردمندان و اهل دانش می باشد. مؤمنان با شهادت امام حسین علیه السلام عزادار شدند گریستند [۷] مرثیه گفتند و به زیارت مزار شهیدان شتافتند. و تا زمانی که اسلام در صحنه است و پیامبر خاتم پیرو دارد این عزاداری باقی خواهد ماند، زیرا لازمه محبت بر آل پیامبر و ادای حقوق آنان، عزاداری است و مراسم سینه زدن و زنجیر زدن و حرکت دسته های سینه زنی در خیابان ها و بازارها و روشن کردن چراغ ها و بلند کردن علم ها و پرچم ها قرن ها است که جریان داشته است و مورد تأیید علما و مراجع بزرگ در مقام فتوی و عمل بوده است. اگر این مراسم جایز نبود بزرگان دین خاصه آنان که دارای نفوذ و قدرت بودند از آن نهی می کردند. سکوت آن گرامیان و حضورشان در این مراسم، دلیل تأیید آنان است. فقهای اسلام شناس بقای عاشورا را ضامن بقای اسلام و عزت مسلمین می دانستند و لذا توصیه می کردند عاشورا را زنده نگه دارید.

### تاریخچه مجالس عزاداری حسینی

از روزگار نخست خلقت آدم علیه السلام تا زمان وقوع حادثه جانگداز کربلا، جریان شهادت سید و سالار شهیدان امام حسین علیه السلام به طرق مختلف مطرح گردیده است. برای آن امام همام، انبیاء و امامان گریسته و یا متألم شده اند و از ضحیح فرشتگان و بکاء آنان در کتب مشهور، سخن به میان آمده است! صحابه بزرگوار رسول خدا صلی

الله علیه و آله نیز پس از آگاهی از حوادثی که در آینده اتفاق خواهد افتاد برای امام حسین علیه السلام گریه کرده‌اند در حالی که آن بزرگوار هنوز چشم به جهان نگشوده بود. پس از وقوع حادثه کربلا اولین کسانی که این مصیبت عظمی را با چشمانی اشکبار و دلی تافته از غم و حزن گزارش می‌کردند و بر خرمن هستی هر جنبنده‌ای آتش می‌افکندند، حضرت سجاد علیه السلام و عقیله بنی‌هاشم، زینب کبری علیها السلام و دیگر بازماندگان عاشورا بودند. آنان گاهی در کنار اجساد قطعه‌قطعه شده شهیدان، زمانی در بازار و کنار دروازه‌ها، گاهی در مجالس عمومی، زمانی در مسجد و در جمع نمازگزاران و گاهی در حضور حاکمان و فرمانروایان ستمگر و ظالمی همچون عبیدالله بن زیاد به بیان مصائب و ظلمی که بر شهیدان رفته بود مبادرت می‌ورزیدند. امام زین‌العابدین علیه السلام پیوسته سوگوار عاشورا بود و در این مصیبت بزرگ مدت سی و پنج سال گریست و اهتمامش بر این بود که واقعه کربلا را در برابر دیدگان مردم مجسم سازد و آن را زنده نگاه دارد. امام باقر علیه السلام که در واقعه غم‌انگیز کربلا حضور داشت ذکر مصیبت عاشورا را در صحرای عرفات نیز توصیه می‌نمود. و امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم هر گاه از مصیبت سیدالشهداء علیه السلام یاد می‌کرد، اشک از دیدگانش جاری می‌شد. ایشان در بیت شریف خود فضا و مقدمات گریستن را مهیا می‌ساخت. محرم الحرام ماه حزن اهل بیت علیهم السلام بود و در این ایام غم و اندوه بر امام کاظم علیه السلام چیره می‌شد. امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نیز اهمیت فراوانی به عزاداری امام حسین علیه السلام می‌داد. قصیده دعبل که در حضور آن جناب در رثای ابا عبدالله علیه السلام خوانده شده بسیار معروف است. و نیز آن امام همام به بازماندگان در شهر مدینه، ادامه این راه را توصیه می‌نمود. و دیگر امامان معصوم علیهم السلام هر یک در زمان خود در ترویج این سنت سنیّه کوشا بودند و گاه خود از مصائب جدشان یاد کرده، به شدت می‌گریستند و دیگران را می‌گریاندند و ابراز احساسات در رابطه با مصائب جانسوز کربلا را از عالی‌ترین عبادات و ارزش‌ها

می دانستند. اگر حادثه عاشورا یکی از روشن ترین فصول تاریخ شیعه است از این روست که اهل بیت در هر فرصتی به گزارش حادثه پرداخته و جزئیات واقعه را تشریح کرده اند. پس از زمان ائمه علیهم السلام هادیان امت به تأسی از مقامات عصمت و طهارت این راه را با پیگیری و پایداری پیموده اند و عزاداری امام حسین علیه السلام توسط وارثان مکتب اهل بیت، رونق خود را حفظ کرده است. پیروان صادق آن بزرگواران (خواص شیعیان) و عارفان به مقام امامت نیز با تأسی به انبیاء و اولیاء و تبعیت از رویه مراجع بزرگ تقلید شیعه به این سیره حسنه عمل کرده اند و هرگاه شرایط مهیا شده، آشکارا به عزاداری پرداخته اند. بنا بر گزارشهای تاریخی در عصر مأمون و بعضی دیگر از خلیفگان عباسی که شیعیان آزادی عمل مختصری داشتند به طور آشکارا به عزاداری سرور شهیدان می پرداختند. اما بعد از معتصم به دلیل سختگیری حاکمان ستمگر، عزاداری غالباً به صورت مخفی انجام می شد تا در سال ۳۵۲ هجری معزالدوله دیلمی - یکی از سلاطین بزرگ و مقتدر آل بویه - عزاداری روز عاشورا را به طور رسمی در بغداد معمول ساخت. [۸]. و در مصر نیز خلفای فاطمی به عزا و ماتم می پرداختند. [۹] در شهره قاهره که تازه آن را بنا کرده بودند، مانند بغداد، در روز عاشورا دسته عزاداری راه می افتاد. و از آن زمان به بعد مراسم عزاداری با شدت و ضعف ادامه یافت. تا زمان تیموریان که رونقی جدی گرفت و چنین بود که این حرکت به سایر کشورهای آسیایی نظیر ایران، برخی کشورهای عربی و شمال آفریقا رسوخ کرد و در عصر صفویه رونق کامل یافت. توجه مردم ایران به عزای حسینی زبانه زد خاص و عام بوده و هست و ان شاء الله تعالی خواهد بود. از برکت خون امام حسین و یاران جان باخته اش امت مسلمان هر سالی پر شورتر از سال قبل، یاد و خاطره سالار شهیدان و فداکاری هایشان را پاس داشته اند. در بلاد شیعه آن اندازه که مجلس تذکر به یاد اولیای الهی، خصوصاً به یاد فداکاری بی نظیر سید الشهداء علیه السلام تشکیل می شود هیچ مجلسی دینی و سیاسی و ادبی و اجتماعی دیگری منعقد

نمی‌گردد. اهمیت عاشورا به اندازه‌ای است که نه تنها شیعیان، بلکه بسیاری از اهل سنت نیز در آن روز عزاداری می‌کنند [۱۰] زیرا محبت ذوی القربای پیامبر صلی الله علیه و آله تنها اختصاص به شیعیان ندارد. حتی پیروان دیگر ادیان و مذاهب الهی، برای امام حسین علیه السلام و مراسم سوگواری آن حضرت احترام قائلند و وقتی نام مقدسش را می‌شنوند در خود احساس همبستگی و ارتباط و گاه شیدایی می‌کنند و در تشکیل مجالس عزاء، بویژه در عاشورای حسینی، اهتمام می‌ورزند و بخشی از ثروت و ساعت‌ها از وقت خود را به این امر مقدس اختصاص می‌دهند و در ماه حزن و اندوه آل محمد صلی الله علیه و آله محزون‌اند و از مدرسه عشق و ایثار او بهره می‌برند. گمان نمی‌کنم کسی در میان مدافعان حق و حقیقت و شهدای راه فضیلت شخصی نظیر امام حسین علیه السلام دیده باشد که پیروان همه مذاهب این گونه از او یاد کنند. و نیز هیچ حادثه‌ای را در عالم نمی‌توان نشان داد که چنین تأثیری داشته باشد و ملت‌های مختلف را تحت تأثیر قرار داده باشد. حادثه جانگداز طف چنان اثر عمیقی بر ارکان تشیع گذاشت که اقشار مختلف به فراخور حال و درجه کمال، به ایفای رسالت پرداختند: تاریخ‌نگاران و نویسندگان متعهد و آگاه در بعد نظری و عملی و جنبه‌های حماسی قیام عاشورا در حد توان بعدی از ابعاد آن را دیده و کاویده و از آن دریا سبویی به ارمغان آورده و کتاب‌ها و رساله‌های بیشماری نگاشته‌اند. [۱۱]. عاشقان دلباخته نهضت عاشورا مجالس ذکر اهل بیت برپا داشته، شاعران مکتب آل الله با سروده‌های آتشین، ضمن ابراز سوز و گداز درونی خویش، حماسه و خروش دلاورمردان عرصه طف را به بهترین وجه و مهیج‌ترین شکل به تصویر کشیده‌اند. اشعار ارزنده و دلنشین این قشر همواره در خاطرها جاوید و باقی است. واعظان متعظ و ذاکران متعهد با ایراد سخنرانی‌های پرشور و حزن‌انگیز، شراره‌های غم و اندوه به خرمن دل‌های عاشقان حسینی زده، با تواضع و خاکساری تمام به روضه جانکاه شهیدان دشت کربلا دست یازیده، و مرثیه‌سرایی نمودند و با ذکر مصیبت‌های عاشوراییان، و اشک و



آه شیعیان حاضر در مجلس رنگ و بوی خاصی به محافل بخشیدند که هر کدام در حد اخلاص خود، مثاب و مأجور خواهند بود. در یک سخن هیئت‌های مذهبی، چنان عظمت و جاذبه‌ای داشته که قلوب توده‌های وسیعی از علاقه‌مندان به آن پرکشیده و خواهد کشید. آری این گونه بود که یاد محرم ۶۱ ه و حماسه‌سازان قیام خونین عاشورا پا به پای عصرها و نسل‌ها در بستر تلاطم تاریخ شکوفا ماند و فراز و نشیب‌های تاریخی آن را محو نکرده بلکه به عنوان عنصری زنده و پویا و نقطه عطفی درخشان، نقش آفرینی می‌کند.

## اهداف برپایی مراسم

### اشاره

این مراسم بابرکت از دیر باز نقشی فعال در رشد باورهای مذهبی و فضایل و کرامت‌های انسانی و فراموش نشدن خاطره سلحشوران عاشورا و شناساندن مقام پیشوایان بزرگ اسلام و افشاگری جنایت‌های بیدادگران، ایفا کرده است که ما در اینجا به شماری از آثار و فواید آن اشاره می‌کنیم! اقامه عزای حسینی بزرگداشت شعائر الهی و نمایش جلوه تام و تمام توّلی و تبرّی است. هدف امامان اهل بیت علیهم السلام از این همه پافشاری بر زنده نگهداشتن نام و یاد و خاطره مقاومت بزرگ حامی حق، امام حسین علیه السلام احیای اهداف و مقاصد والای آن حضرت و ابلاغ مظلومیت آل علی علیه السلام به گوش تاریخ بوده است. و هر جمعیتی که از فداکاران و شخصیت‌های خدوم خویش تکریم نکند محکوم به زوال و نابودی است. این امر عزاداری و مجالس حسینی به دلیل قالب و محتوای جذابی که دارد، بهترین راه انتقال معارف اسلامی و احکام الهی و صیانت دین از انحراف و از هجوم بی‌امان دشمنان قسم خورده است. که به عنوان یک حرکت تبلیغی در عرصه‌های گوناگون، در برابر

اندیشه‌هایی که از طریق جریان‌های لائیک یا از سوی ابزارهای استکبار جهانی رو در روی اسلام می‌ایستند مقاومت می‌کند. و همین است معنای «إِنَّ الْحُسَيْنَ مِصْبَاحُ الْهُدَى وَ سَفِينَةُ النَّجَاةِ» [۱۲] اگر قیام شکوهمند و خوبنار حسینی نبود، در همان قرن اول خورشید اسلام افول می‌کرد، و از شریعت نبوی اثری بر جای نمی‌ماند. تعبیر بلند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود «حسین از من و من از حسینم» [۱۳] تجلی نقش قیام حسینی در بقای اسلام است و جمله‌ای که می‌فرماید: «إِنَّ الْإِسْلَامَ مُحَمَّدِيُّ الْحُدُوثِ وَ حُسَيْنِيُّ الْبَقَاءِ» [۱۴] در همین راستا قرار می‌گیرد. اگر اسلام در وجود و حدووش مدیون محمد صلی الله علیه و آله بود، در تداوم و پایداریش مرهون سالار مدافعان حریم حقیقت، حسین علیه السلام است. پس نباید فراموش کرد که ما هرچه داریم از حسین علیه السلام داریم، زیرا شهادت اوست که تا دامنه قیامت دستورات اسلام را برای ما زنده نگه می‌دارد. همچنین با تشکیل چنین اجتماعی، روحیه فداکاری و ایثار در اجتماع و حس عدالت خواهی و انتقام جویی از ستمگران زنده نگاه داشته و تقویت می‌شود و صبر و خویشتنداری در مشکلات و ناهنجاری‌ها افزون می‌گردد. و نیز یادآوری نهضت حسینی نیرومندترین انگیزه‌ها را در جهت توسعه امر به معروف و جلوگیری از زشتی‌ها ایجاد می‌کند، و آتش انقلاب‌های خونین بر علیه ستمگران را برافروخته می‌سازد. در این گونه مجالس با امامان تجدید بیعت شده و اجر رسالت طاقت فرسای نبوی تا حدودی ادا می‌گردد، چرا که حضور در این مجالس، تأیید ضمنی افکار و اهداف والای حضرت اباعبدالله علیه السلام که همان منویات پیامبر عظیم‌الشان صلی الله علیه و آله می‌باشد، محسوب می‌گردد. امروزه مجالس امامان اهل بیت علیهم السلام همچون حج ابراهیمی یکی از عوامل مهم اتحاد عاطفی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی مسلمانان است، [۱۵] اتحادی که فراهم ساختن آن با پول و امکانات مادی، دشوار و بلکه نزدیک به محال است. برپایی مجالس عزاداری حسینی به نمایش گذاردن زیباترین تصاویر از کرامت‌های انسانی است که با دست توانای ولایت

ترسیم شده است. در این مجالس روح و روان انسان با یاد شهیدان آزاده و شنیدن شرح از خود گذشتگی آنها به اهتزاز درمی آید و آسمانی می شود. دوستدار ابا عبدالله الحسین علیه السلام اگر از معرفت لازم برخوردار باشد، در صدد برمی آید تا حد امکان صفات و سجایای خویش را مانند محبوبش کند، آینه رخسارش شود و روز به روز به شفافیت خویش بيفزاید، تا جمال دلارای محبوب در آن بهتر نمایان گردد. به قول مقام معظم رهبری: حرکت موكب های حسینی در دهه اول ماه محرم به مانند جاری شدن آب باران است که تمام پلیدی ها و تلقینات فاسد دشمنان را از محیط جامعه می زداید و به آن روح تازه ای از عشق و ایمان الهی می دمد. همین اشک ها در مجالس عزا بوده که در طی چند قرن هزاران نفر را به آغوش اسلام ناب محمدی رهنمون شده است. [۱۶]

در پرتو این مجالس که خود از شعائر اسلامی است، بسیاری از شعائر دین احیا می گردد. مردم شهید پرور ایران شاهد بودند که انقلاب اسلامی ایران از این مجالس و این تاریخ پر عظمت و از عاشوراها و تاسوعاها سرچشمه گرفت. [۱۷] و انقلابیون، از نهضت امام حسین علیه السلام و ماجرای خونین کربلا، الهام گرفته در راه پایداری در برابر کفر و ستم را از آن حضرت آموختند. آری بی جهت نبوده که بزرگ مرجع تقلید شیعه در عصر خود مرحوم آیت الله العظمی حاج آقا حسین طباطبایی بروجردی -

اعلی الله مقامه - ثلث مال خود را وقف اقامه مجالس عزاداری امام حسین علیه السلام نمود تا همه ساله با نظارت اوصیاء ایشان مصرف شود. [۱۸]. حال که سوگ حسینی، تا این درجه برکت و اهمیت دارد، باید آن را مغتنم شمرد و رسم و رسومش را باشکوه تر و سازنده تر برگزار نمود و همچون گوهری گرانبها از آنها محافظت نمود. فریادهای بعضی از عالمان شیعه مانند: محدث والا مقام میرزا حسین نوری در کتاب لؤلؤ و مرجان علامه سید محسن امین در رساله التنزیه لاعمال الشبیه و استاد شهید آیت الله مرتضی مطهری در کتاب حماسه حسینی را نباید فراموش کرد که هر یک در اصل ناظر به همین نکته بنیادین است. اگر بعضی مقلتل نویسان در مورد برخی بدعت ها و

تحریف‌ها پیرامون عزاداری حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام کوتاهی نمی‌کردند و فقیهان و سخنوران برجسته - کثرالله امثالهم - مانند گذشته مجالس حسینی را اداره می‌کردند و روضه‌خوانی و ذکر مصیبت را با مقام علمی خود در تعارض نمی‌دیدند و توصیه‌های راهبردی محدث نوری‌ها، علامه بیرجندی‌ها، محدث قمی‌ها، شهید مطهری‌ها و مراجع عظام تقلید [۱۹] مورد توجه قرار می‌گرفت، و مسیر عزاداری‌ها به سمتی که معصومین علیهم السلام خواسته بودند، هدایت می‌شد و مرثیه‌خوانان به قیمت گرمی یک مجلس، دروغ‌های سرد به کربلا نمی‌بستند، و جامعه محترم مداحان نظارت مستمر بر روند اجرای مداحی‌ها داشتند. و رشد فکری مردم ولایی بدان پایه بود که ضرورت بازنگری در مجالس حسینی را باور می‌کردند، همه آثار مقدس و مهمی که مورد توجه پیشوایان شیعه در ترغیب به تعزیت و تشویق به سوگواری و تحضیض به عزاداری و تحریر به اقامه مراسم تأیین بوده است، بهره‌برداری می‌شد. اکنون نیز می‌توان با زودن آفات و پالایش و پیراستگی آن از سنت‌های غلط از این گوهر گرانبها محافظت نمود و از قدرت سازندگی بسیار بالای آن برخوردار شد. و تحول بزرگی در برابر کفر و استکبار به وجود آورد.

### عوامل مؤثر در جاودانگی، گسترش و تحول مراسم عزاداری

#### تشویق و ترغیب شاعران آیینی به مرثیه سرایی

نک: کامل الزیارات، ص ۱۱۴-۱۱۱. امامان معصوم - که درود خدا بر آنان بود - هنگامی که شاعران متعهد و مرثیه‌سرایان خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به حضورشان شرفیاب می‌شدند آنان را مورد تشویق و دلجویی قرار می‌دادند و از ایشان می‌خواستند سروده‌های خود را در رثای سید الشهداء علیه السلام در حضورشان بخوانند. [۲۰]. زید شحام گوید: با گروهی در حضور امام صادق علیه السلام بودم که جعفر بن عفان طائی

(م: ۱۵ ه. ق) از مرثیه سرایان بنام شیعی وارد شد. حضرت احترام شایانی کرده او را نزد خویش نشانند و فرمود: شنیده‌ام در رثای حضرت حسین علیه السلام اشعار شایسته‌ای سوره‌ای، آیا درست است؟ او گفت: آری. فرمود: بخوان. او اشعار خود را قرائت کرد و امام علیه السلام و حاضران متأثر شده، گریه کردند و قطرات اشک از گونه‌های امام سرازیر شده آنگاه فرمود: ای جعفر، سوگند به خدا، فرشتگان مقرب الهی در این مجلس حاضر شدند و سروده تو را در مورد حسین علیه السلام شنیدند. آنان بیش از ما گریستند. خداوند در این زمان بهشت را بر تو واجب ساخت و تو را آمرزید. و در پایان فرمود: هر که شعری در مرثیه حسین علیه السلام بسراید و گریه کند و بگریاند خداوند بهشت را بر سراینده واجب کرده او را می‌آمرزد. [۲۱]. شایان ذکر آنکه گاهی خود امامان اهل بیت مرثیه‌های بلند و شیوایی انشاء می‌کردند. [۲۲] و گاه علاوه بر بزرگداشت معنوی شاعران، با دادن صله، آنان را تشویق و تکریم می‌کردند. یا عطایای امام باقر علیه السلام به کمیت، و هدایای امام صادق علیه السلام به اشجع سلمی و تشکرش از سید حمیری و همچنین صله دادن امام هشتم علیه السلام به دعبل خزاعی و ابراهیم بن عباس همه و همه حاکی از این حقیقت است و نشان می‌دهد که برپایی مراسم ماتم داری برای شهیدان کربلا در سیره آن بزرگان اهمیت وافری داشته است. این اهتمام‌ها و تشویق‌ها سبب شد که رخداد بی‌بدیل کربلا همواره زنده و پویا بماند و نام نامی سیدالشهداء علیه السلام شعار بنیادین انقلابیون علیه ظلم گردد و به تعداد شاعران متعهد و انقلابی روز به روز اضافه گردد. هدایایی که امام سجاد علیه السلام به فرزدق داد و دعایی که در حق کمیت اسدی کرد.

### گریستن و گریانیدن

اشک و ندبه مثبت در مصیبت سیدالشهداء و [۲۳] برادران و یارانش شیوه دیگری است که کارایی بسزایی در جاودانگی نهضت حسینی داشته و مورد تأکید عترت طاهره بوده

است. آن بزرگواران در سوگ امام شهیدان و اصحابش هم خود اشک ریخته و گریه می کردند [۲۴] و هم دیگران را بر گریه و ندبه و تباکی [۲۵] تشویق می کردند. زیرا در بسیاری از روایات به طرق مختلف به گریستن و گریاندن توصیه شده است. از جمله امام علی بن موسی الرضا - علیه آلاف التحية و الثنا - به ریان بن شیب (دایی معتصم) فرمود: اگر می خواهی بر چیزی بگریی، بر حسین بن علی علیه السلام مویه کن چرا که سر آن بزرگوار از بدن جدا شد. [۲۶]. این گونه احادیث انگیزه ای قوی برای شیفتگان امام حسین علیه السلام ایجاد نمود تا خود را از این بارش مغفرت و ریزش رحمت رحمانی محروم نسازند. اگر این گریه ها و یادها نبود، چه بسا حادثه نینوا از خاطره ها محو می شد و یا از طراوت و نشاط می افتاد. و کسی امروز امام حسین علیه السلام را نمی شناخت و راه حسین گم شده بود.

### توصیه و ترغیب به زیارت سرزمین کربلا و سالار شهیدان

از شیوهایی که مرزبان آیین برای ماندگاری حماسه عاشورا به کار گرفتند، توجه فراوان به زیارت امام حسین علیه السلام بود. به طوری که حجم قابل توجهی از روایات کتاب پیرایه کامل الزیارات، و کتاب های مزار به عبارات های مختلف این مطلب را می رساند. در اعیاد، در ایام عزا، در شب های قدر و ایام و لیالی مخصوص عبادت و شب ها و روزهای جمعه به زیارت سیدالشهداء علیه السلام توصیه شده و برای آن ثواب های بی حدی ذکر نموده اند. در سایه توصیه و ترغیب و تشویق عاشقان برای زیارت، خاطره عاشورا و فداکاری های حسین علیه السلام و یارانش زنده نگاه داشته شده است. [۲۷].

### ارج نهادن به خاک کربلا و سجده نمودن بر تربت آن حضرت

از شیوه‌های دیگر ائمه‌علیهم السلام برای احیای حماسه حسینی، نگاهداری تربت و توصیه به سجده بر خاک آسمانی سید الشهداء علیه السلام است که در آن نشانه‌های توحید و عشق و ایثار در راه معبود وجود دارد و نماز گزار را در حال سجده به یاد ارواح پاک و طیب و طاهری می‌اندازد که جان‌های خود را در راه محبوب نثار کرده‌اند که دل و روح انسان را با فرهنگ عاشورا آشنا و مأنوس می‌کند. این چنین الگوها اثر تربیتی و معنوی عجیبی در جان و روان انسان خواهد گذاشت. [۲۸].

### تشویق به برگزاری مجالس ذکر مصیبت و تبیین اهداف نهضت حسینی

نک: اقناع اللائم علی اقامه المآتم؛ احسن الجزاء فی اقامه العزاء، علی سید الشهداء علیه السلام؛ تاریخ النیاحه علی الامام الشهدید حسین بن علی؛ سیرتنا و سنتنا؛ مجالس الفاخره فی مآتم العتره الطاهره. امامان شیعه علاوه بر آنکه خاطره عاشورا را زنده نگه می‌داشتند [۲۹] همواره پیروان خود را ترغیب به این مهم می‌کردند که هر ساله با سوز و گداز و همراه با گریه و زاری به عزاداری بپردازند. عالمان دین نیز با پیروی از شیوه رفتاری پیشوایان معصوم در گسترش این فرهنگ کوشیدند و همواره شیعیان را بر ادامه این امر مقدس توصیه می‌فرمودند. عوامل یادشده سنتی را پایه‌گذاری کرد که برای همیشه نام و یاد حماسه آفرینان عاشورا در خاطره‌ها زنده ماند و به الگویی جاودانه تبدیل شد و مردم به وظایف خود در برابر طاغوت‌های زمان آشنا شدند و دریافتند که: با شعار «یا مظلوم» می‌توان هر ظالمی را رسوا کرد. و بدین گونه حادثه کربلا با عمق جان و دل با باورهای اعتقادی، اجتماعی انسانی مردم گره خورد و نفرتی عمیق و دائمی از ستمگران در دل‌ها کاشت و دین اسلام را شاداب و خرم نگاه داشت. و مجالس حسینی آثار و برکات فراوانی داشت. بی‌جهت نیست (مارتین) نویسنده آلمانی، منبرهای حسینی را - در صورتی که خوب تنظیم و از آنها استفاده شود - از مهم‌ترین عوامل پیشرفت مسلمین می‌داند. سوگمندان امروز عاشورا با همه اهمیت و جایگاه مهمی که در فرهنگ اسلامی

دارد عمق و محتوایش را از دست داده و پیام اصلی آن (ظلم‌ستیزی و عدالت‌جویی) فراموش گشته است. برای همین «مسائل عاشورا» جای خود را به «مصائب عاشورا» داده و بعد عاطفی غالب و بعد معرفتی آن فراموش شده، و مرثیه‌ها نیز بعضاً بی محتوا و سبک گشته و هماهنگی کامل با فکر و اندیشه امام حسین علیه السلام و قیام او ندارد و پیام عاشورا در آنها کم‌رنگ است و یا اصلاً مشهود نیست. و آنچه در غالب مجالس سوگواری مشاهده می‌شود، اصوات موزون مداحان و لوازمات جانبی آن است که از سوی مستمعان ایجاد می‌گردد. اگر شیعیان به محتوای قیام و پیام‌ها و درس‌های آن نیز توجه می‌کردند و از آن به خوبی الگو می‌گرفتند، جامعه ولایی آنان جزو پیشرفته‌ترین جوامع بود. افسوس که با راه رفتن آفات به عزاداری بهره در خوری از آن نصیب تشیع نمی‌شود. [۳۰] برای اینکه عزاداری‌ها رشد و بالندگی افزون‌تری پیدا کند ضروری است عزاداری‌ها در پرتو رهنمودهای مراجع بزرگوار تقلید و روحانیت متعهد و متخصص و آگاه با آفاتی که رهاورد عاشورا را تهدید می‌کند، مبارزه شود و به آن محتوای سازنده داده شود. و ارکان تشکیل‌دهنده این مجالس با مسؤولیت‌های خویش آشنا شوند و به اندازه توان، نقش خویش را ایفا کنند.

## وظایف شیعیان

امت اسلامی نسبت به عاشورا مدیون است و ادای دین، مسؤولیت‌هایی را ایجاد می‌کند. گذشتگان از شیعیان و علویان در عصر و زمان خود مسؤولیت‌هایی داشتند که آن را انجام دادند و اینک زمان و فرصتی دیگر و مسؤولیتی دیگر برای حاضران است که برای گرامیداشت عاشورا و یاد شهیدان و بیان هدف و معرفی آرمان شهیدان از جان بکوشند. مسؤولیت و تکلیف شیعیان در قبال عاشورای حسینی به قرار زیر است: ۱. شکرگزاری بر نعمت ولایت و تربیت بر طریق مکتب اهل بیت علیهم السلام و بر توفیق شرکت و درک مجالس اهل بیت علیهم السلام و درخواست دوام آن. ۲. قدرشناسی و



دعا به والدین و مربیانی که آنان را با مجالس حسینی مأنوس کردند و یاد کرد کسانی که مجالس حسینی را به یاد داشتند. ۳. قدر مسلم پیروان راستین امام حسین علیه السلام - اگر متعهد باشند - خود را موظف به شناخت کامل از فلسفه قیام حضرت می‌دانند و در رساندن پیام‌های عاشورا سعی و کوشا هستند و در این راستا برای خنثی کردن دسیسه عاشورا ستیزان از هیچ گونه اقدام مالی و جانی دریغ نمی‌ورزند و تا مرز ایثار پیش می‌روند. ۴. هم و حزن قلبی که اولین مرتبه عزاداری است. به این معنا که عزاداران امام حسین علیه السلام مصیبت اهل بیتش را به مراتب بزرگ‌تر از مصائب خود و خانواده‌اش به حساب آورند. ۵. عزاداری و ابراز حزن و اندوه در ایام حزن آل محمد که مرتبه دوم عزاداری است. ریان بن شیب گوید: در نخستین روز ماه محرم به محضر امام هشتم رسیدم به من فرمود: «يَا بَنَ شَيْبِ، اِنْ سَرَّكَ اَنْ تَكُونَ مَعَنَا فِي الدَّرَجَاتِ الْعُلَى مِنَ الْجَنَّاتِ فَاحْزُنْ لِحُزْنِنَا وَ اَفْرَحْ لِفَرَحِنَا وَ عَلَيْكَ بِوَلَايَتِنَا فَلَوْ اَنَّ رَجُلًا تَوَلَّى حَجْرًا لِحَشْرِهِ اللّٰهُ مَعَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. [۳۱] پسر شیب، اگر دوست داری با ما در درجات عالی بهشت باشی، در حزن و اندوه ما اندوهگین و در شادی ما شادمان باش و محبت و دوستی ما پیشه کن که اگر انسان در این جهان سنگی را دوست داشته باشد، خدای متعال او را در روز قیامت با همان محشور می‌کند». ۶. سیاه پوشیدن و سیاه پوش کردن در و دیوار منازل، حسینه‌ها، تکیه‌ها و مجالس عزاداری که نشانه حزن و اندوه و کاشف از جوش عشق و علاقه شیعیان به مقام ولایت است. ۷. تشکیل مجالس عزا و شرکت در محافل سوگواری به منظور رونق بخشیدن به مجلس و آشنایی به وظایف و احکام شرعی و شناخت راه و روش سرور آزادگان. ۸. دیگران را نیز به برگزاری مجالس هفتگی، ماهانه تشویق کند زیرا افراد هر چند متدین نباشند، در جلسات خانوادگی شرکت می‌کنند. در حدیث است که امام صادق علیه السلام با لحنی تشویق‌گونه خطاب به فضیل بن یسار می‌فرماید: آیا مجلس تشکیل می‌دهید و با هم درباره ما سخن می‌گویید؟ فضیل می‌گوید: آری. حضرت می‌فرماید: من مجالسی را که در آن از ما یاد

شود دوست دارم پس یاد ما را زنده بدارید. [۳۲]. ۹. بهره‌برداری بهینه از مجالس با رعایت حریم و حقوق دیگران با خودداری از آزار و در تنگنا قرار دادن دیگران. در قرآن می‌خوانیم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَلِسِ فَافْسَحُوا...» [۳۳]

۱۰. حزن و گریه به هنگام ذکر مصیبت که جزو برترین اعمال در عزاداری و دژ محافظی در برابر سختی‌های روز قیامت است. ۱۱. با کمال ادب و فروتنی در مجالس حاضر شدن و خدای بزرگ را ناظر بر خود دانستن. ۱۲. شرکت در مجالسی که خطبای صالح و مصلحت‌اندیش و محقق دارد تا از وقتی که در اختیار می‌گذارد بهترین استفاده را ببرد. ۱۳. توجه اساسی به عمق مجلس و پرهیز از رغبت به مجالس و مداحی‌های پرهیاهو و بی‌محتوا یا کم‌محتوا. ۱۴. سلام کردن بر سلاله نور و حماسه‌ساز اعصار و قرون مولی‌الکونین، حضرت ابا عبدالله‌الحسین علیه السلام در هر روز که از بزرگ‌ترین توفیق‌ها و ارزشمندترین نعمت‌ها است. ۱۵. اعلام تنفر و دوری از دشمنان و پلیدانی که زمینه قتل ائمه‌علیهم السلام را آماده کردند و کشندگان و ظلم‌کنندگان به اهل بیت عصمت و طهارت که آثار مثبت بسیاری دارد. ۱۶. تسلیت‌گویی به امام عصر علیه السلام و به یکدیگر در ایام عزاداری خصوصاً عزای سیدالشهداء علیه السلام طبق نقلی از امام باقر علیه السلام این گونه بگوید: «خداوند، پاداش ما را در مصیبت ما نسبت به حسین علیه السلام افزون بدارد و ما و شما را از خونخواهان او قرار دهد، در رکاب ولی خود، مهدی آل محمد». [۳۴]. ۱۷. پرهیز از هر رفتاری که خارج از ضوابط اسلامی باشد. ۱۸. بهره‌برداری بهینه از این گونه مجالس در راستای افزایش سطح آگاهی دینی و در میان‌گذاردن مسائل شرعی، سؤالات اعتمادی، اخلاقی و... با سخنرانان مجلس. ۱۹. شناخت و مبارزه فرهنگی با آفات عزاداری با توجه به رهنمودهای مراجع تقلید. ۲۰. اقامه امر به معروف و نهی از منکر. اگر حاضران در مجلس شاهد منکری در عزاداری بودند (مانند غناخوانی مداح، به کار بردن آلات لهو و لعب) نبایستی از وظیفه امر به معروف و نهی از منکر غفلت کنند و اجازه دهند در

چنین مجالس مقدسی کار منکر انجام شود. تا همچون کسانی که پیشتر به خاطر کوتاهی در انجام این مسؤولیت مورد نفرین قرار گرفتند، مورد نفرین واقع نشوند «لَعْنُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكِ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ، كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ». [۳۵]. ۲۱. احترام به خادمان و ذاکران و روحانیون و کلیه کسانی که منتسب به هیئت حسینی هستند و حسین علیه السلام را دوست دارند زیرا محب حسین علیه السلام محبوب خدای بزرگ است. ۲۲. یاری رساندن به گرداننده و یا گردانندگان اصلی آن و بانوان برای پذیرایی از بانوان داوطلب همکاری شوند. ۲۳. قدردانی و تشکر از برپا دارندگان و دست اندرکاران مجلس. ۲۴. در صورتی که هیئت در منزل برگزار می شود پس از صرف غذا زودتر پراکنده شوید و مشکل برای بانیان فراهم نیاورید. ۲۵. دست کشیدن از کار در عاشورا برای برپا داشتن آیین عزاداری، زیرا امام رضا علیه السلام فرمود: آن کس که روز عاشورا کارهای خویش را تعطیل کند، خدا حوائج دنیا و آخرتش را برآورد. [۳۶]. ۲۶. قدردانی محترمانه از ذاکران و روحانیون، دانشمندان و پاسداران فرهنگ عاشورا. ۲۷. مواظبت بیشتر درباره امور شرعی پس از خروج از مجالس حسینی. ۲۸. شرکت فعال در ساختن حسینیه‌ها و تکیه‌های مذهبی که گامی است در جهت گسترش آیین عزاداری.

## وظایف بنیانگذاران و گردانندگان

### اشاره

برگزارکننده مجالس اهل بیت که بخشی از عمر خود را وقف خدمت به اهل بیت نموده و در این راه از استعدادها، توانایی‌ها و امکانات خود حداکثر استفاده را کرده‌اند و در این راه از بذل مال و صرف عمر و تحمل رنج و زحمت دریغ نمی‌ورزند - در صورتی که با رعایت ملاک‌ها و موازین شرعی باشد در زمره رواج دهندگان خیر و

مسببان تبلیغ دین و احیای امر اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله هستند و علاوه بر پاداش عمل خود، در ثواب دیگران نیز شریک‌اند، مشروط بر آنکه مجالس خود را بر پایه شناخت عمیق و صحیح برپا نمایند و با رعایت شرایط و آداب به انجام این کار دقیق و ظریف پردازند. زیرا اگر بانیان و عوامل اجرایی، جاهل به هدف عزاداری و ظرافت‌های مخصوص آن باشند، و رعایت حدود را نکنند نمی‌توانند نتیجه در خوری از مجالس خود بگیرند. و یکی از دلایل مهمی که فرهنگ عاشورا به طور کامل نتوانسته است نقش خود را ایفا کند و آموزه‌های اصلاحی و احیاگرانه قیام عاشورا را بازتاب دهد، همین موضوع است. پس این عزیزان به منظور بالا بردن میزان اثر بخشی مجالس و بهره‌وری بیشتر از نعمت عزاداری بایستی امور زیر را رعایت کنند: ۱. رعایت اخلاص در عمل پرهیز جدی از ریا و خودنمایی - که آفت هر عمل عبادی است زیرا عزاداری از مصادیق عبادت است و قوام عبادت به خلوص نیت است. [۳۷] و بدون نیت خالصانه این فعالیت‌ها ثمر چندانی برای انجام دهندگان آنها نخواهد داشت. ۲. اموالی هزینه کنند که حقوق شرعی آن - مثل خمس و زکات - ادا شده باشد. ۳. اگر از هدایای دیگران استفاده می‌کنند توجه و عنایت به حلیت آن داشته باشند. ۴. تلاش کنند عمل خود را از هر جهت صحیح انجام دهند و بیش از آنکه به زرق و برق و تدارکات مادی مجالس و جنبه‌های ظاهری آن بیندیشند به محتوا و کیفیت آن فکر کنند و معناگرایی را بر شکل‌گرایی برتری دهند و در انتخاب سخنران شایسته و ذاکران نکونام دقت داشته و با عالمان وارسته حوزوی مشورت کنند تا ضایع‌کننده اوقات و نیروهای مالی و انسانی نشوند و به اجرای تشریفات خشک و کم‌اثر و یا مجالس دور از آگاهی دل‌خوش ندارند. و از گویندگانی دعوت کنند که برخوردار از مراتب علم و فضل و پارسایی و پایبند به اصول اخلاقی باشند و بتوانند معارف و احکام اسلام و اهداف والای حسینی را به درستی تبیین کنند. کاملی باید در این راه شگرف تا کند غواصی این بحر ژرفباید به این نکته توجه کرد که هر کس با حفظ چند قطعه شعر و چند حکایت

و برخورداری از صدای خوب و اندکی هم قدرت لفاظی که نام مداح بر خود نهاد، مداح نیست. نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند نه هر که آینه سازد سکندری داند هزار نکته باریک‌تر زمو اینجاست نه هر که سر بتراشد، قلندری داند! پس باید از نوحه خوان‌های امام‌شناس، خوش‌نام، متدین، متعهد، معروف به تقوا و راستگویی و امانتداری - که به فضل خدا بسیار داریم - دعوت کنند تا از مجلس بهترین استفاده به عمل آید. عارف واصل، عالم ربانی آیت‌الله میرزا جواد آقا ملکی تبریزی - که رضوان خدا بر او باد - در این باره می‌فرماید: کسی را برای خواندن مصیبت دعوت کنند که باتقوا و در خواندن مصیبت راستگو باشد. برای اینکه عزاداران محترم با فلسفه قیام و شهادت و اهداف والا و مقدس پیشوای شهیدان بیشتر آشنا شوند بهتر است تمام تلاش و کوشش بر این مطلب استوار باشد که مداحان عزیز مانند گذشته با پیشخانی، مجلس را برای سخنران مجلس آماده کنند و بیشترین وقت در اختیار منبری باشد. بویژه در هنگامه فتنه‌ها و به هنگام مشوش شدن افکار و باورهای مردم، برخورد عاطفی صرف با مقوله عزاداری و خالی از محتوا کردن مجالس مذهبی و مداح سالاری و در حاشیه قرار دادن منبر و وعظ و فرعی شدن مسائل اصلی که امروزه رایج شده است نه تنها مردم را در سطحی نازل از ایمان و آگاهی قرار می‌دهد، و اعتقاد و باور آنها را نیز بسیار شکننده و آسیب‌پذیر می‌سازد، بلکه جدی‌ترین عامل ورود آفت‌های بسیار در بنیاد و بنیان فرهنگ عاشورا و تجلی اسلام منهای روحانیت است که بزرگ‌ترین ضربه را به اسلام وارد می‌نماید. و مسلماً صاحب شریعت و حضرت امام حسین علیه السلام بدان راضی نیستند. زیرا بی‌توجهی به شرح و بسط ماجرای کربلا و اهداف سازنده آن، زمانی پیش می‌آورد که خدای ناخواسته اهداف آن نادیده گرفته شود و حتی اصل حادثه نیز مورد انکار قرار گیرد. و نیز رویکرد به دین بدون تفقه، موجب آسیب‌دیدگی دین و دینداری می‌شود. بنابراین اگر بانی محترم می‌خواهد که مردم «اسلام خواه» ما «اسلام دان» هم بشوند و بذره‌های دین‌گریزی و احیاناً دین‌ستیزی از مغرب زمین در

جوامع ولایی پاشیده نشود باید با هوشیاری از منبر حسینی استقبال بکند. ۵. تأمین و اعطای هدایای سخنرانان و ستایشگران آل محمد به نحو شایسته آن هم به صورت مخفیانه به منظور پاسداشت بیشتر عزت و مقام رفیع آنان. ۶. برخورد یکسان با شرکت کنندگان مگر نسبت به افراد خاصی که از احترام بیشتری برخوردارند، از جمله پیش کسوتان هیئت‌های عزاداری و صاحبان فضل و کمال. ۷. پرهیز از منکرات در عزاداری. فقیه نامی میرزای نایینی (قده) در پاسخ به استفتای اهالی بصره و اطراف آن در خصوص حرکت دسته‌جات عزاداری مرقوم داشته‌اند: راه افتادن دسته‌های عزاداری در دهه عاشورا و روزهای مانند آن در کوچه‌ها و خیابان‌ها، از آشکارترین مصادیق عزاداری و رسانیدن پیام حسینی به دور و نزدیک است و اشکالی ندارد. در عین حال لازم است، این شعار بزرگ را از هر کار ناپسند که شایسته برای چنین عبادتی نیست، پیراست. از خوانندگی حرام و به کارگیری ابزار لهو و رقابت دسته‌جات در جلو و عقب افتادن از یکدیگر باید پرهیز شود. اگر این قبیل اتفاقات و کارهای ناپسند رخ دهد، حرام است، هر چند حرام بودن آن به حرکت دسته برای عزاداری سرایت نمی‌کند [۳۸] همچون نگاه کردن به زن نامحرم در حال نماز است که خود عملی حرام است ولی نماز را باطل نمی‌کند. [۳۹]. ۸. برگزاری مجالس در ساعت مقرر و مناسب و پرهیز از طولانی کردن آنها و سلب آسایش همسایگان. برای توفیق در این امر به سخنران و مداح تأکید نمایند در صورت امکان سر وقت در جلسه حضور یابند. ۹. میانه‌روی و اعتدال. رعایت اصل اعتدال، از جمله مسائلی است که هیئت‌داران باید سرلوحه کار خود قرار دهند. ۱۰. دوری جستن از مزاحمت و ایجاد صداهای گوش‌خراش. ۱۱. رعایت نکات بهداشتی در آشپزخانه، و پاک کردن خون حیواناتی که جلوی دسته‌ها سر می‌برند. ۱۲. چون برپایی عزای حسینی اعلان انتظار ظهور منتقم الهی است از خدای بزرگ بخواد همراهی با امام عصر (عج) در طلب خون سیدالشهداء علیه السلام را روزی او گرداند. اَسْئَلُ اللّٰهَ اَنْ يَّرْزُقِنِي طَلَبَ تَارِكُم مَعَ اِمَامٍ مِّنْصُورٍ ظَاهِرٍ نَاطِقٍ

مَنْكُمُ. [۴۰]. ۱۳. سیاه پوش کردن بخشی از محیط برای نشان دادن شدت مصیبت و غم و اندوه و استفاده از تبلیغات نمادین در بخش های دیگر. و نصب اشعار محتشم کاشانی و اشعار دعبل خزاعی (أَفَاطِمُ قَوْمِي يَا ابْنَةَ الْخَيْرِ فَاَنْدُبِي) ۱۴. بهره گیری از تراکت در مسیر رفت و آمد به مجلس. ۱۵. نصب تراکت [۴۱] سلام بر حسین علیه السلام در آبخوری مجلس و الصاق عکس حرم مطهر امام حسین علیه السلام و پرهیز از الصاق عکس های دروغین که به نام امام حسین علیه السلام و قمر بنی هاشم علیه السلام در بازار عرضه می شود. ۱۶. استفاده از پارچه نوشته هایی با خط زیبا که نام شهدای سرافراز کربلا در آن آمده است. ۱۷. اهداء کتاب های مفید به عزاداران در یکی از شب ها. ۱۸. جدا کردن در ورودی خانم ها و آقایان و محل استقرار آنان. ۱۹. توجه به دیدگاه و نظرات مراجع تقلید. اینها بخشی از انتظاراتی است که هر فرد دلسوخته و علاقه مند به مجالس حسینی در این ایام از اداره کنندگان مجالس مذهبی دارد. از بنیان محترم استدعا دارم که در ضرورت امور فوق حقیقتاً بیندیشند و در جهت تحقق آنها تلاش نمایند.

## وظایف اهل منبر

### اشاره

قیام عاشورا، و مجالس و محافلی که مورد توجه وجود مقدس بقیه الله الاعظم حضرت مهدی (عج) هستند، همچون سلاحی نیرومند و کارآمد در دست عالمان دینی و گویندگان مذهبی و ذاکران حسینی است. نقش اینان که در راه حفظ این گوهر گرانبها و گسترش آن تلاش و ایثار می نمایند، همچون نقش انبیاء [۴۲] در ابلاغ پیام الهی خویش رقم زده شده است. لذا رسالت این فرزندگان در جامعه ولایی بهره برداری مناسب از عاشورا به تناسب زمان و مکان است. بقاء دین در طول تاریخ و درخشان

ماندن چهره آن عمدتاً مدیون روشنگری و تحریف‌زدایی همین گروه است. این همه آثار نیک از بناهای خیر عام‌المنفعه، مانند بیمارستان‌ها، پل‌ها، آب‌انبارها... و موقوفات برای نگهداری ایتام و اطعام بی‌نوایان و بسیاری از کارهای خیر دیگر، نتیجه بهره‌برداری صحیح روحانیون حقیقی از مجالس حسینی است. امروز نیز آن گرامیان باید ضمن معرفی رهبران دین و عرضه معارف اسلام و استفاده شایسته از عواطف پاک مردم و جهت دادن به آنها در مسیر تقوا، به حفظ و انتقال روحیه جهادگری و «فرهنگ شهادت‌طلبی» از طریق یاد شهدای کربلا پردازند و مردم را به طاعت خدای رثوف و مهربان ترغیب و از معصیت دور نمایند. و معلوم است که گذاردن وظیفه‌ای چنین سنگین و خطیر، جز از بزرگمندان دین‌شناس و تقوایپیشه بر نمی‌آید.

### صلاحیت‌های علمی و عملی

تبلیغ دین علاوه بر ایمان و باور درونی دعوتگر، نیازمند تفقه (فهم عمیق) در دین و مجهز شدن به علوم و دانش‌هایی است که به نوعی شناسایی و شناساندن آن به دیگران با بهترین شیوه و نیکوترین روش دخیل است. در واقع بدون تردید علم و دانش مهم‌ترین سرمایه مبلغ و بی‌مایگی در علوم دینی مشکل‌ساز است. و اگر مبلغی استاد ندیده باشد و مطالعه مستمر نداشته باشد نمی‌تواند معارف ژرف و در عین حال بلند قرآن و اهل بیت علیهم السلام را به خوبی درک کند و کسی که خود مطلبی را به خوبی درک نکرده، قادر نیست آن را درست به دیگران تفهیم نماید. به تعبیر شاعر: ذات نیافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش خشک ابری که بود ز آب تهی ناید از وی صفت آب دهینا بر این پیش از کسب مهارت‌های لازم و فراگیری فن خطابه و سخنوری همان به که از قبول سخنرانی خودداری نمایند. به قول مولوی: مدتی می‌باید لب دوختن وز سخندانان سخن آموختن تا نیاموزد نگوید صد یکی ور بگوید، حشو گوید بیشکی



## آگاهی از موضوع

آگاهی و تسلط کافی به موضوع سخنرانی و ابعاد و اطراف آن توان بازپروری داده‌های تاریخی. بنابراین مطلبی را که علم و آگاهی کامل بدان ندارد، نباید تبلیغ کند. چه، اگر مطلبی را ندانسته و درک نکرده بیان کند، کارش جز ضربه زدن به اسلام چیز دیگری نیست، چنان که قرآن می‌فرماید: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ»؛ [۴۳] آنچه را که بدان علم نداری پیروی مکن. تحکیم منطق تبلیغ براساس حکمت و موعظه و گفتگوهای آرام.

## برخورداری از کردار نیک و اخلاق رفیع اسلامی

مبلغ اسلامی باید خود را به ادب نفس بیاراید و در امر تزکیه و تهذیب نفس کوشیده و مراحل مختلف صعود به قله تقوا و خویشنداری را طی کرده باشد تا از کارایی لازم برخوردار بوده و بتواند در زمینه فراخوانی مردم به راه خدا و برخورد با انسان‌هایی که از روحیه‌های متفاوتی برخوردارند، موفقیت و پیروزی به دست آورد. مبلغان بزرگ، به وسیله اخلاق بلند پسندیده و اندرون تهی از رزایل و ملامال از فضائل اخلاقی، توانستند به موفقیت‌های بزرگ نایل شوند. مهم‌ترین اخلاق و صفاتی که یک مبلغ باید به آنها آراسته باشد عبارتند از: خوش‌خویی، مهربانی، فروتنی، نرم‌خویی، بردباری، شهامت حق‌گویی، عفت، عزت نفس و صداقت، روشنی و وسعت اندیشه، قدرت استدلال، رعایت نظم مطالب، گیرایی بیان.

## محبوبیت

مبلغی که در دل‌ها نفوذ کرده و از محبوبیت والا در جامعه برخوردار است حرفش بیشتر موثر واقع می‌شود، پس هر کس می‌خواهد با سخنوری مسؤولیت الهی خود را انجام دهد و می‌خواهد از سخنرانی‌های خود نتایج مثبت و سودمندی بگیرد باید چنان

زندگی کند که در بین مردم محبوب باشد. عوامل محبوبیت به طور فهرست وار عبارتند از: خودشناسی و خودسازی، ساده زیستن، خدمت به مردم، تواضع به جا و نرمخویی، دفاع از ستمدیدگان، عمل به گفته‌ها، و کرامت و عزت نفس، جلب رضایت حق، استقامت، داشتن شرح صدر، برخورداری از حیا و عفت، داشتن مطالعه در زمینه‌های مختلف؛ صراحت لهجه، واقع بینی و حقیقت گرایی، مقدم داشتن منافع ملی و مصالح میهنی بر اغراض و منافع شخصی، بی طمعی.

### تطابق کردار و گفتار

حاملان پرچم رسالت آسمانی باید خود پایبند گفته‌ها و الگویی از موعظه خویش باشند. این حقیقی است که مردم همواره از واعظان انتظار دارند، خود پایبند گفته‌هایشان باشند و آنچه را می‌گویند، به کار بندند و از آنچه باز می‌دارند، باز ایستند [۴۴]. در این صورت است که می‌توانند به ژرفای وجود مخاطبان راه یابند. دل و زبان چو یکی شد سخن بلند شود به هیچ جا نرسد طائری که یک بال استاگر گوینده‌ای بد عمل کند و یا خلاف آنچه به آن دعوت کرده رفتار نماید، سخت‌ترین آسیب‌ها به دین و دینداری وارد می‌شود! و اضافه بر این اگر ناطقی اخلاق و ملکات خویش را اصلاح نکرد و از فضایل اخلاقی برخوردار نبود سخنانش در دیگران اثر قابل توجهی نگذاشته و مجالس او ارزش خود را از دست خواهد داد و بجای هدایت، ضلالت آور خواهد شد. اگر قرار باشد که شخصی چیزی بگوید و خود بدان عمل نکند، علاوه بر تمام آثار سوء این کار، گناه بزرگی مرتکب شده و لااقل اثر آن این است که نوعی بدبینی نسبت به اسلام و تبلیغ کنندگان آن در میان مردم به وجود می‌آورد و مشمول این عتاب الهی خواهد بود که: «اتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ» [۴۵] آیا مردم را به نیکی امر می‌کنید و خویشتن را فراموش می‌کنید؟

## راستی و راستگویی

سفارش امام علی علیه السلام در این باره اساسی و کلیدی است: صدق و راستگویی یکی از فضائل اخلاقی است که برای همه خاصه گویندگان و مداحان، - که مردم آنها را به خیر و صلاح می‌شناسند - واجب و لازم است. زیرا بنیان فرهنگ عاشورایی امام حسین علیه السلام بر صداقت، راستی و درستی استوار است و دروغ و جمل، دقیقاً در مقابل این فرهنگ قرار دارد. قرآن در مقام ستودن اوصاف پیامبران، بر راستگویی آنان تکیه کرده است. [۴۶] و از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى الْكَبِيرِّ وَ الْفَاجِرِ؛ [۴۷] همانا خدای باعزت و جلال هیچ پیغمبری را مبعوث به رسالت نفرمود مگر با دستور به راستگویی و برگرداندن امانت گذاران، چه نیک و چه بد». واعظان و ذاکران باید از خواندن روضه‌ها و اشعار دروغین به انگیزه گریاندن مستمعان پرهیزند. اگر در مجالس ذکر و مرثیه، دروغ رایج گردد، شنوندگان به تدریج ایمان و اعتماد خود را به اشعار و روضه‌ها از دست خواهند داد. از سوی دیگر ناطق و مداحی که هنجارهای شرعی را رعایت نکرده و با رویکردی کاذبانه به گرم کردن مجلس خویش دست می‌زند، هم به رزاقیت خدای فیاض ایمان ندارد و هم با ایمان و عقیده مردم بازی می‌کند. برخلاف تصور آنان که به عامل دروغ به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به متاع دنیوی چنگ می‌زنند، دروغ روزی را کم می‌کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «دروغ روزی انسان را کم می‌کند». [۴۸] و علی علیه السلام فرمود: «اعتیاد به دروغ موجب فقر و بدبختی می‌شود». [۴۹]. گویندگان و مرثیه‌سرایان بر پایه آیه شریفه «مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ» [۵۰] می‌دانند آدمی، در رستاخیز مسؤول گفتار خود است، بنابراین بایستی از ذکر رخدادها و تحلیل‌های غلط که شاهی بر صحت آنها وجود ندارد، خودداری کند، زیرا مطالب بی‌پایه و برداشت نادرست، آثار مخرب از خود بجای می‌گذارد و حداقل

جامعه را برخلاف هدف امام حسین علیه السلام دچار رکود و رخوت می‌نماید. رسول خدا صلی الله علیه و آله به اباذر فرمود: «مَا مِنْ خَطِيبٍ يَخْطُبُ إِلَّا عُرِضَتْ عَلَيْهِ خُطْبَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مَا أَرَادَ بِهَا». [۵۱]. «هیچ سخنگویی نیست که سخنی بگوید مگر آنکه روز قیامت سخنش و مراد و مقصودش را از آن به او عرضه می‌کنند». ۷. حفظ دین و احیای ارزش‌های اصیل اسلام و تشیع در برابر بدعت‌ها، تحریف‌ها، مسخ ارزش‌ها. ۸. سعی و کوشش در توجه دادن مردم به قرآن و بهره‌گیری از آیات و روایات، و تفسیر و تحلیل زمینه‌های پیدایش عاشورا و تشریح اهداف و فلسفه قیام حسینی و پیام‌ها و عبرت‌های عاشورا و پرهیز از افسانه‌پردازی. از حسین، اکتفا به نام حسین نبود در خور مقام حسین‌بلکه باید، که خلق دریابند علت اصلی قیام حسین‌شد مکرر عزای او، که شود هر کسی واقف، از مرام حسین [۵۲]. ۹. الگو ساختن پیشوایان معصوم برای جامعه. ۱۰. چون پیرایش، پالایش و آرایش فرهنگ عمومی مردم، وظیفه گویندگان آگاه است، لذا داشتن شجاعت معنوی برای ابهام‌زدایی و خنثی‌سازی تبلیغات دشمنان و صیانت از عقاید اسلامی و جلوگیری از تحریف اهداف و ابعاد نهضت حسینی و تصحیح انحراف‌های فکری و توجیهی با اتکاء بر منابع موثق و با ارائه طریق، وظیفه سخنران مجلس است. ۱۱. مرزبانی و خرافه‌زدایی و نفی و طرد اهل بدعت و اندیشه‌های باطل و آراء اختراعی و عدم استفاده از کتاب‌های ضعیف و تحریف‌گستر و توصیف‌صحنه کربلا و نقل حوادث عاشورا آن گونه که واقع شده است. زیرا دل‌ها به دست مقلب القلوب است، و اوست که رقت قلب ایجاد کرده و اشک‌ها را روان می‌سازد. ۱۲. از ذکر فضائل و معجزات و مطالبی که اثبات و قبول آن برای عوام مردم دشوار یا غیر ممکن است. گرچه حق باشد - و چیزهایی که اثبات نشده و تنها برای برانگیختن احساسات مطرح گردیده است بایستی پرهیز کرد که خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا تُحَدِّثُوا النَّاسَ بِمَا لَا يَعْرِفُونَ، أَتُحِبُّونَ أَنْ يُكْذَبَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ». [۵۳]. ۱۳. درک شرایط زمانی و در غیر ایام عاشورا ذکر مصیبت‌های سخت نمایند که دل‌ها

رمیده نشود. ۱۴. تقویت اخلاص زیرا اخلاص در واقع عمود خیمه تقرب به خدا و نور کلام واعظان محسوب می گردد. مداحی و سخنرانی وقتی ارزش پیدا می کند و تقدس می یابد که با اخلاص انجام شود. علامه نوری طبرسی ضمن تأکید فراوان بر این مسئله می نویسد: البته (مرثیه خوانان و روضه خوانان) باید بدانند و ملتفت بشوند که این عبادت، مانند سایر عبادات است و این عمل، آنگاه عبادت شود که در هنگام بجای آوردن آن، جز رضای خداوند و خشنودی رسول و ائمه هدی علیهم السلام غرض و مقصدی نداشته باشد و اگر دارد، همان مجرد یافتن ثواب های موعود و پاک شدن از گناهان مهلکه باشد که با اخلاص در عمل منافاتی ندارد. چه عمل باز برای فرمانبرداری (از) فرمان حضرت باری تعالی است که به وسیله آن، ثواب ها برسد و از شر گناهانش ایمن شود. [۵۴]. اگر انگیزه سخنران عشق و ایمان به خدای مهربان باشد بی تردید در نزد پروردگار مأجور خواهد بود و در نزد خلق هم ارج و ارزش زیادی پیدا می کند. اگر زندگی خطیبانی را که خدمتشان چشمگیر و نامشان درخشان مورد بررسی قرار دهیم، متوجه می شویم یکی از عوامل موفقیت و پیشرفت آنها، اخلاص بوده است. سخن کز دل برون آید نشیند لاجرم بر دل ۱۵. من نخواهم مزد پیغام از شما. عدم چشم داشت به اموال مردم و نفروختن این خدمت مقدس به بهای ارزان یکی از پیش شرطهای گام نهادن در میدان تبلیغ است. زیان می کند مرد تفسیردان که علم و ادب می فروشد به نانکجا عقل، یا شرع فتوی دهد که اهل خرد دین به دنیا دهد البته این بدان معنا نیست که اینان از سر عجب و تکبر هدایای مردمی را نپذیرند. مراد این است که وعظ و ارشاد و مداحی به عنوان شغل ارادتمندان اهل بیت علیهم السلام قرار نگیرد. ۱۶. داشتن ظاهری آراسته. می دانیم که آراستگی و خوشبویی موجب رضای خدا و رغبت مردم است و رابطه ها را صمیمی تر می سازد، همان گونه که افراط در رسیدگی به سر و صورت و لباس و غذا، دافعه دارد، بی تناسبی بین موهای سر و ریش نیز دافعه دارد. آراستگی با سادگی نیز جمع می شود. ۱۷. در تنویر عقول و تطهیر نفوس بکوشد و فرهنگ دینی را

قوت و عمق بخشید. و مجلس را در مسیر برپایی نماز و ادای زکات و امر به معروف و نهی از منکر و عبادت خدا برای رسیدن به یقین و معرفت الهی جهت دهد. و رفتار مخاطبان را به وسیله التزام به عدالت و احسان و مکارم اخلاق تعالی بخشید. ۱۸. شناخت مردم و زمان، با رعایت مقتضای حال به تبیین اصول اسلام و تعلیم عوام و بیان حقایق مکتب با بیانی متناسب با فاهمه شنوندگان و ظرفیت مخاطبان پردازد و از بیان سخنان پیچیده و نامأنوس و ارائه مطالب عقل ناپذیر - چه در حوزه روایت واقعه کربلا و چه در ساحت درایت آن - خودداری نماید که علی علیه السلام فرمود: «كَلِّمُوا النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ؛ اَثْرِيْدُونَ اَنْ يُكْذِبَ اللّٰهَ وَ رَسُوْلَهُ». ۱۹. تعمیق محبت عزاداران به امامان اهل بیت علیهم السلام برای مصون ماندن از آفات راه. ۲۰. تکراری نبودن! چون در عصر ارتباطات و انفجار اطلاعات کمتر کسی مایل است به توضیح واضحات و مطالب تکراری گوش فرا دهد لذا یک مبلغ موفق همیشه مطالب نو برای مخاطبان خویش بیان می نماید و آنان را در یک جریان مستمر فرهنگی پیش می برد. سخنور نامدار و شاعر خوش گفتار سعدی چه شیرین سروده است: سخن گر چه دلبنده و شیرین بود سزاوار تصدیق و تحسین بود چو یک بار گفتی، مگو باز پس که حلوا چو یک بار خوردند، بس ۲۱. پرهیز از اطاله کلام و اطناب ملال آور که باعث خسته شدن شنوندگان است. رایموند و نکن گوید: «اگر شما شنوندگان را ترک کنید، بهتر از آن است که شنوندگان شما را ترک کنند». [۵۵]. ۲۲. مبادرت به تصحیح اشتباه بعد از وقوع. ۲۳. توقف کوتاه پس از اتمام سخنرانی برای پاسخگویی به مستمعان. ۲۴. پرهیز از بیان مطالب بی اساس و نوآوری های بی بنیاد نهراسیدن از گفتن «نمی دانم» که این سخن نشانه بزرگواری و پارسایی و نیمی از دانش است. هیچ کس از یک گوینده انتظار ندارد که همه چیز را بداند ولی امید آن را دارد که اگر چیزی را نمی داند، صادقانه بگوید نمی دانم. [۵۶]. ۲۵. اگر مجتهد نیست، در زمینه احکام فتوا ندهد زیرا در آیات فراوان از فتوای بدون علم نکوهش شده است از جمله طبق نقل تحف العقول پیامبر

اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که بر مردم، بدون علم فتوا دهد، فرشتگان آسمان و زمین او را لعنت می کنند» ۲۶. تذکر و نقد کار مداح تازه کار در جلسه خصوصی در صورت نیاز ۲۷. پرهیز از خودستایی و به کار نبردن کلمه «من» ۲۸. احترام به دیگر خطیبان مجلس ۲۹. بدون وضو بر منبر قرار نگیرد. ۳۰. ذکر مصیبت در خاتمه مجلس، ولو از روی مقتل. زیرا خداوند و جبرئیل و فرشتگان و بسیاری از انبیاء روضه خوان و گریه کننده بر امام حسین علیه السلام بوده اند و ترک آن، دوری از راه خدا و فرشتگان و پیشوایان دین است. متأسفانه عدم توجه به این امر مهم که نزد ائمه علیهم السلام اهمیت فراوانی داشته، مقدمه پیدایی بعضی آفات مداحی شده است. ۳۱. صبر در راه تبلیغ دین. ادای وظیفه تبلیغ به دلیل شرایط فرهنگی خاص حاکم بر برخی از محیطها چندان ساده نیست و قطعاً مسائل و مشکلاتی را به همراه خواهد داشت. لازمه اش تحمل سختی ها و بر خویشتن هموار کردن رنج است. آنچه را آدمی در دوران نوجوانی درباره موضوعی شنیده و به عنوان یک حقیقت و اصل مسلم پذیرفته به آسانی از آن دل نمی کند لذا برای قبولاندن نظریه صحیح به زبان و دقت بیشتر و شرح صدر احتیاج دارد و بدون صرف رقت و بردباری به موفقیت نمی رسد. افزون بر این گاه، مورد بی مهری مخاطبان واقع می شوند. ۳۲. آغاز منبر با نام نامی و یاد گرامی حضرت بقیه الله - ارواحنا فداه - و ختم مجلس با دعا و نیایش برای سلامتی و تعجیل در امر فرج آن حضرت.

### نوی شاعران حسینی

توصیه های امامان اهل بیت علیهم السلام مبنی بر بزرگداشت واقعه دلخراش طف و عمق و شدت تراژدی عاشورا از عواملی است که بسیاری از ادیبان متعهد را از دوره های خفقان بار اموی و عباسی تاکنون تحت تأثیر قرار داد و عواطفشان را شعله ور ساخت و آنان سوگ سروده هایی از خود پیرامون واقعه کربلا بجای گذاشته اند. [۵۷]. شاعران

پرشور آیینی با انشای اشعار نغز و بلند و دلنشین که بیانگر عزت و مظلومیت حسینی است قیام عاشورا و یاد حسین علیه السلام و مظلومیت آل علی و شهیدان راه حق و کشتگان نینوا را ترسیم می نمودند. و حکام و سلاطین اسلامی را به انتقام گرفتن از بنی امیه، که عامل حادثه هولناک طف بودند، سخت تحریک می نمودند. اگر مضمون پردازی متناسب با شأن اهل بیت و اهداف والای امامان به ادبیات عاشورا زیبایی و غنای خاص نمی بخشید، این مجالس کمتر می توانست در جان سوگواران شور و انقلاب بر پا کند و آنان را متأثر سازد و شور درونی آنان را بر آشوبد، و شعور ناب را در آن فعال سازد. نقش شاعران با معرفت آیینی - که خامه خویش را در جوهر، عاشورا فرو برده و مظلومیت و عشق و حماسه را با خوشترین واژگان و شکوهمندترین سوگ سروده‌ها نمایانده‌اند - در زنده نگاه داشتن و پایایی حماسه عاشورا و ترویج فضائل اهل بیت علیهم السلام و تعمیق محبت و معرفت این اسوه‌های زندگی اساسی و تحسین برانگیز است و شاعران اهل بیت منزلت والایی دارند. زیرا الگوهای بی بدیل آسمانی را که خالق هستی ستوده است، مدح می نمایند. آنچه شعرای اهل بیت باید مورد توجه قرار دهند بدین قرار است: ۱. داشتن غیرت دینی و پاسخ به اشعاری که به سفارش دشمن سروده شده است. ۲. مطالعه مقاتل صحیح و تاریخ‌های معتبر تا شعری که انشاء می شود اتکا به متون صحیح داشته باشد. امام حسین علیه السلام را صادقانه و عارفانه توصیف کند و منزله از هون و وهن و مبرای از تحجر باشد و فقط بر غم و اندوه و اشک و آه اقتصار ننموده، تصویری راستین از ستمکاری جاری شده بر علویان ارائه دهد. و از محتوای معتبر و آرمان‌گرا و قالب‌های وزین و سنگین و در عین حال زیبا و جذاب برخوردار باشد. ۳. آگاهی از تحریفات تاریخ عاشورا داشته باشد تا از گزند آفات این مسیر دور بماند. ۴. دور بودن از عقاید و افکار غلوآمیز را وظیفه خود بداند. زیرا ریشه‌های فکری امامیه که از قرآن کریم و سنت صحیح مایه گرفته است با تصورات غالیانه سر ستیز دارد. شاعر مخلص اهل بیت در مدح پیشوایان دین نبایستی راه



افراط و زیاده‌روی را بپیماید و از محدوده‌ای که دین مبین تعیین فرموده، خارج شود. و اگر چه پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام انسان‌هایی نمونه هستند، که باید فضایل و مقامات و درجات بلند آنان را گفت و تصدیق کرد، اما افراط مقوله دیگری است که به شدت مورد نهی و نکوهش قرار گرفته است و پیشوایان با تمام تلاش خود را برای اصلاح این انحرافات و نجات آلوده‌شدگان به کار گرفته‌اند. علی علیه السلام درباره خود فرمود: «هَلَكَكَ فِي رَجُلَانِ: مُحِبُّ غَالٍ وَ مَبْغُضٌ قَالَ؛ [۵۸] دو مرد (دو طرز تفکر) درباره من تباه و نابود شدند، (یکی) دوست افراطگرا و (دیگری) دشمنی که در دشمنی، زیاده‌روی نماید». آن حضرت در سخنی دیگر در پرهیز از غلو درباره اهل بیت علیهم السلام فرمود: «إِيَّاكُمْ وَ الْغُلُوَّ فِينَا؛ [۵۹] از غلو و زیاده‌روی درباره اهل بیت پرهیزید». امام صادق علیه السلام در ضمن روایتی فرمود: «إِنَّ قَوْمًا يَقُولُونَ مَا لَا نَقُولُ فِي أَنْفُسِنَا، نَبْرًا إِلَى اللَّهِ مِنْهُمْ؛ [۶۰] گروهی درباره ما (خاندان نبوت) چیزهایی می‌گویند که ما خود نمی‌گوییم، از اینان بیزاری می‌جوئیم و به خدا پناه می‌بریم». امثال این گونه روایات در کتب شیعه، فراوان یافت می‌شود و بزرگان شیعه نیز همین روش را پی گرفته‌اند؛ لذا پیروان آگاه ابا عبدالله علیه السلام به گوینده‌ای که اشعار غیر صحیح که از آن بوی کفر و شرک استشمام می‌شود، استفاده می‌کند، اجازه نمی‌دهند در مجالس حسینی به اجرای برنامه پردازد. ممکن است برخی با دستاویز قرار دادن برخی از احادیث مثل: «نَزَلْنَا عَنِ الرَّبُّوبِيَّةِ وَ قَوْلُوا فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ» [۶۱] سروده‌های غلوآمیز شاعران را موجه جلوه دهند، اما این پندار بر پایه درستی استوار نیست. زیرا همان‌گونه که یکی از فقهای عالیقدر معاصر مرقوم فرموده‌اند «اعتبار این حدیث محقق نیست و ضعیف است». [۶۲]. ۵. شعرش بدآموزی نداشته باشد. در بعضی یادداشت‌ها آمده است، شاعری زبردست و ولایی که حاجب تخلص داشت، در وصف امیر مؤمنان علیه السلام شعر نامناسب زیر را سرود: حاجب اگر معامله حشر با علی است من ضامنم، تو هر چه بخواهی گناه کنانین محبت کاذب که در این بیت ترویج شده بسیار خطرناک و

چراغ سبزی برای بزهکاران است. شنونده یا خواننده اسیر دام هوس به واسطه اعتماد بر مضمون این بیت، دیگر اهمیتی به سیئات و گناهان نمی‌دهد و عملاً بی‌تقوایی و بی‌پروایی از خدا را پیشه خود می‌سازد در حالی که امام حسین علیه السلام کشته نشد که به دست ما در گناه باز باشد بلکه به شهادت رسید تا ریشه گناه سوزانده شود. جالب توجه آنکه شاعر مزبور شبی در عالم رؤیا علی علیه السلام را دید، امام به او فرمود:

حاجب این چه شعری است که گفته‌ای؟ شاعر گفت: چگونه بسرایم؟ امام علیه السلام پاسخ داد: حاجب اگر معامله حشر با علی است شرم از رخ علی کن و کمتر گناه کن. رعایت ادب و احترام به اهل بیت علیهم السلام. از آنجا که ستایشگران و شاعران آیینی در خدمت ذوات مقدس مثل اعلای انسانیت و تندیس اخلاق هستند، بایستی در نهایت ادب و فروتنی از آنان سخن بگویند. در به کار بردن کلمات احترام‌آمیز نسبت به آن بزرگواران نهایت دقت را داشته و بدین سان حرمت و عصمت آنان را پاس بدارند. و از به کارگیری عبارات خارج از شأن والای ائمه هدی علیهم السلام و مضامین واهی و یا مجعول که نوعی تحقیر و کوچک شمردن ایثارگران کربلا و نشانگر ضعف و ناتوانی و ذلت‌پذیری و خواهش امام حسین علیه السلام و یارانش در مقابل دشمن است و باکیان ذاتی این شخصیت استثنایی در تعارض است، جداً پرهیز کنند. در برخی موارد توجه افراطی مرثیه‌سرایان و نوحه‌خوانان به عناصر عاطفی برای گرفتن اشک از مخاطبان منجر به اشعاری بس منفعلانه از اعمال و رفتار قهرمان عاشورا در برابر دشمنان‌شان شده است. عالم متقی مرحوم محدث قمی نوشته است: مطلبی را که ذلت امام حسین علیه السلام و اهل بیت گران‌مقامش را برساند، نگو زیرا آن جناب آقا و بزرگ سرافرازان و غیرت‌مداران بود. جان دادن زیر شمشیر را بر خواری و ذلت برگزید و با ندای بلند و آتشین روز عاشورا فریاد کرد: «أَلَا وَانَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْرَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ: بَيْنَ السَّلَّةِ وَالدَّلَّةِ وَهَيْهَاتَ مِنَّا الدَّلَّةُ يَا بِي اللَّهُ لَنَا ذَلِكَ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ».[۶۳] ناپاک پسر ناپاک (ابن زیاد) مرا بر سر دو راهی نگه داشته است

مرگ یا ذلت. هرگز تن به ذلت نمی‌دهم. هیئات که زبونی را قبول کنم. خدا آن را برای ما نمی‌پذیرد پیامبر و مردان با ایمان نیز از پذیرش آن ابا دارند. بر ما گمان بردگی زور برده‌اند ای مرگ همتی که نخواهیم این قیوداکنون که دیده هیچ نبیند به غیر ظلم باید ز جان گذشت کزین زندگی چه سوداستاد محدث متبحر حاج میرزا حسین نوری - خدا مرقدش را نور باران کند - در «دارالسلام»، حکایتی دارد که گزیده آن چنین است: یکی از سادات اهل منبر در خواب دید، رستاخیز برپا شده است و مردم وحشت زده‌اند و هر کس به احوال خویش مشغول است. کار گزاران و موکلان حساب، مردم را به پای حساب می‌برند و با هر فردی گواه و مأمور جلبی است، تا اینکه مرا به پای حساب بردند. در آنجا منبری بود بسیار بلند و پرپله. سید المرسلین، صلی الله علیه و آله بر بالای منبر نشسته و علی علیه السلام بر پله اول بود و مردم را حساب می‌رسید. همه در برابر او صف کشیده بودند. نوبت به من رسید با عتاب به من فرمود: چرا فرزند عزیزم حسین را به خواری نام بردی و او را به خواری نسبت دادی؟ من در جواب آن حضرت حیران شدم و چاره‌ای جز انکار ندیدم. ناگاه در بازوی خود دردی احساس کردم، گویا میخی بر آن فرو کردند. چون به پهلوی خود نگاه کردم، دیدم مردی طومار در دست دارد. آن مرد طومار را به من داد. طومار را گشودم، تمام صورت مجلس‌ها و منابر من در آن، به طور مفصل، ثبت شده بود. آنچه از من پرسش شده بود و من منکر گشتم در آن درج شده بود. آن خواب سبب گردید که آن سید منبر و موعظه را رها کند. [۶۴]. سید حمیری که از شاعران متعهد است روزی با جعفر بن عفان برخورد کرد، سید حمیری به وی گفت: وای بر تو آیا درباره آل محمد صلی الله علیه و آله این گونه شعر می‌سرایی؟ ما بال بیتیکم تخرب سقفه و ثیابکم من اذل الاثواب چه شد خانه‌تان که سقفش خراب است چرا جامه‌تان پست‌ترین جامه‌ها شد جعفر در پاسخ گفت: مگر غیر از این بود؟ سید حمیری با ناراحتی گفت: اگر از مدح نیکوی آنها ناتوانی، لب فروبند. آیا آل محمد علیهم السلام، را این گونه وصف می‌کنند؟ من تو را معذور می‌دارم، طبع

تو چنین است و سطح فکرت همین قدر است ولی من مدحی گفته‌ام که ننگ مدح تو را از دامن پاک آنان می‌زداید و آن این است: اُقْسَمُ بِاللَّهِ وَ آيَاتِهِ وَ الْمَرْءُ عَمَّا قَالَ مَسْئُولَانِ عَلِيٌّ بَنُ أَبِي طَالِبٍ عَلِيُّ التُّقِيِّ وَ الْبَرُّ مَجْبُولُوْا ابْنُهُ كَانَ الْإِمَامَ الَّذِي لَهُ عَلِيُّ الْأُمَّةِ تَفْضِيلِيْقُولُ بِالْحَقِّ وَ يَعْنِي بِهِ وَ لَا تُلْهِيه الْأَبَاطِيلِيْمَشِي إِلَى الْقَرْنِ وَ فِي كَفِّهِ أَيْضَ مَاضِي الْحَدِّ مَصْقُولْمَشِي الْعَفْرَنِي [۶۵] بَيْنَ أَشْبَالِهِ أَبْرَزُهُ لِلْقَنْصِ الْغَيْلَذَاكَ الَّذِي سَلَّمَ فِي لَيْلَةٍ عَلَيْهِ مِيكَالٌ وَ جَبْرِيْلُمِيكَالُ فِي أَلْفٍ وَ جَبْرِيْلُ فِي أَلْفٍ وَ يَتْلُوهُمْ سَرَّافِيْلِيْلَةَ بَدْرَ مَدَدًا أَنْزَلُوا كَانَهُمْ طَيْرٌ أَبَابِيْلُفَسَلَّمُوا لَمَّا أَتَوْا حَذْوَهُ وَ ذَاكَ إِعْظَامٌ وَ تَبْجِيْلَارِي، درباره آن بزرگان چنین باید شعر گفت سروده تو لایق تنگدستان و درماندگان است. سوگند به خدا و به نعمت‌هایش همانا آدمی مسؤول چیزی است که می‌گوید. همانا علی بن ابی طالب بر نیکی و پرهیزگاری سرشته شده است. او پیشوای هدایتگری است که بر همه امت برتری دارد. همواره سخن حق می‌گوید و به حق متوجه است و هیچ گاه کارهای باطل او را به خود مشغول نمی‌سازد. آنگاه که میدان جنگ را نیزه‌ها فرو گرفت و پهلوانان از آن می‌گریختند. او به سوی هم‌آورد خود می‌رفت در حالی که شمشیری بران و صیقل خورده در دست او بود. به شیری می‌ماند که در میان بچه شیران به راه افتاده و بیشه‌زارها او را برای شکار تهیج نموده است. او همان بزرگی است که در یک شب میکائیل و جبرئیل و اسرافیل و هزار فرشته بر او درود فرستاده‌اند. در شب بدر مانند طیر ابابیل آن فرشتگان برای یاری او فرود آمدند و چون در برابر علی رسیدند از روی تکریم و بزرگداشت بدرود فرستادند. جعفر، پیشانی او را بوسید و با ادب و احترام گفت: تو ای ابا هاشم به حق سرور شاعران و ما پیروان تویم. [۶۶]. بنابراین شاعران و مداحان باید شیوه شاعران پرشور شیعی چون کمیت‌ها، سید حمیری‌ها، عبد کوفی‌ها سید رضی‌ها و سید حیدر حلی‌ها و... را برگزینند. و شعری را که نماد حقیقت نهضت حسینی و ارزش آن باشد بسرایند و بخوانند و از خواندن اشعار ضعیف، سست و بی‌مدرک در مدح و رثای اهل بیت نبوت پرهیز کنند و از دروغ و جعلیات که موجب

وهن مقام معصومین می شود دوری نمایند. شاعر ستایشگر بنام آیینی و مداح با اخلاص اهل بیت، جناب آقای غلامرضا سازگار (میثم) می گفت: روزی به دیدار مرحوم حجة الاسلام علی اکبر صلح خواه متخلص به «خوشدل تهرانی» که تبیین اهداف مقدس نهضت حسینی را و وجه همت خود قرار داده بود، رفتم، گفت: حضرت امام، فرزند خود جناب حاج احمد آقا را با انعامی نزد من فرستاد و این انعام به خاطر این قطعه بود: بزرگ فلسفه قتل شاه دین این است که مرگ سرخ به از زندگی ننگین استحسین، مظهر آزادی و آزادی است خوشا کسی که چنینش مرام و آئین استنه ظلم کن به کسی، نی به زیر ظلم برو که این مرام حسین است و منطق دین استهمین نه گریه بر آن شاه تشنه لب کافی است اگر چه گریه بر آلام قلب، تسکین استبیین که مقصد عالی وی چه بد ای دوست که درک آن سبب عز و جاه و تمکین استز خاک سرخ شهیدان کربلا خوشدل دهان غنچه و دامان لاله رنگین است [۶۷].

### رسالت مقدس و بایدهای مداحی

از آنجایی که مداحی در ایام سرور و شادی و مرثیه خوانی در عزای معصومان مظلوم - که درود خدا بر آنان باد - هنری مقدس و حرفه ای بس والا و ارزشمند است و در صورتی که توأم با قصد قربت، باشد و همراه با رفتارهای خلاف شرع نباشد جزو کارهای عبادی است و برای تصدی آن شروط و قیودی وجود دارد، بر آنان که قصد پیوستن به جمع خدمتگزاران آستان والای امام حسین علیه السلام و مداحان با اخلاص اهل بیت علیهم السلام را دارند لازم است، اموری را پاس دارند تا در زمره بزرگ شماران شعائر الهی قرار گرفته، و بر ارشاد و هدایت بندگان خدا، و تبلیغ بالاترین رکن دین یعنی «محبت و ولایت» توفیق یابند و به پادشاهای فراوان دست یابند. بر آنان لازم است علاوه بر پیراستگی از بدی ها و تحصیل قداست روح و نزاهت جان و برخورداری از کردار نیک و اخلاق رفیع اسلامی (وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَ

عَمَلِ صَالِحًا). [۶۸] و رعایت تقوا از تمام آلودگی‌ها دوری کنند و به اوامر و نواهی خداوند پایبند باشند و به خاطر سالم ماندن از خطرات به خدا پناه برده و از او کمک بخواهند. و خداوند را شاکر باشند که مهر آل علی و عشق رسول الله صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن حضرت را به عنوان بهترین سرمایه در دلشان قرار داد، آنان را به ولایت چهارده معصوم هدایت کرد و به آنان توفیق داد تا در زی شریف مداحان در آیند و احساس و زبان و هنر خود را در خدمت پیشوایان دین نهاد و عمری را در جهت عشق به اهل بیت علیهم السلام با حضور در جلسات مذهبی به ذکر ائمه اطهار بویژه گلگون کفن صحرای کربلا و یارانش بگذارند و قلب‌ها را عاشق شیدای چهره‌های پاک اهل بیت بسازند. از خدا بخواهند این منصب ارادشان حفظ گردد. نماد خادمان ولایی ۱.

مداح موفق برای ایفای نقش مهم مداحی قبل از اجرای برنامه می‌کوشد با شرکت در کلاس‌های مربوطه بر مجموعه‌ای از معارف علمی و تاریخی آگاهی پیدا کند تا معرفت خود را نسبت به ممدوحان بالا ببرد و با معرفت به منزلت واقعی آنان و توانایی برای مجلس‌داری به ستایشگری روی آورد. و ضمن مطالعه کتاب‌های معتبر در باب زندگی پیشوایان اسلام و خواندن مقاتل معتبر و استفاده از تجربیات اساتید و پیش‌کسوتان از متون ادبی هدفمند، اشعاری را دست‌مایه کار خود قرار دهد که جمال صورت را با کمال مضمون، یکجا داشته باشد و به دیگر عبارت افزون بر خصایص عاطفی و خیال، و به کارگیری صنعت‌های بلاغی، بار اعتقادی و پیام داشته باشد. و معرفت مقام پیامبر صلی الله علیه و آله، اهل بیت علیهم السلام، حقانیت، عزت و کرامت و در عین حال مظلومیت آنان باشد. مداحان جوان می‌توانند نیازهای ضروری کار خود را از مجموعه‌های شعری زیر برآورده سازند که مشتمل است بر مرثیه‌های آگاهی‌دهنده و متین و پر محتوا که سرایندگان آنها ظرافت لفظ را با صلابت و اتقان معنا چون شیر و شکر در هم آمیخته‌اند و فراهم آورندگان در سیاحتی روحانی گوهرهای درخشان از دل دریای ادب عاشورایی به دست آورده و سخاوتمندانه تقدیم خوانندگان خویش

کرده‌اند. مجموعه‌های شعری که توسط آقای احمد احمدی بیرجندی، و مجموعه‌هایی که به انتخاب و اهتمام آقای محمد علی مجاهدی (پروانه)، و مجموعه‌هایی که به کوشش آقای محمد علی مردانی و نیز مجموعه‌ای که توسط آقای حاج علی انسانی و شاعر مجاهد و هدفمند، آقای حاج صادق تائب گزینش شده است. روشن است مداحی که استاد ندیده و در جهت غنای فکری و محتوایی برنامه خویش نمی‌کوشد و با علمای صالح ارتباط ندارد، نمی‌تواند مطالبی را در اختیار مداح گذاشته‌اند گرانبه‌تر باشد. و نمی‌تواند کلمات عربی را که گاه جابجایی یک حرکت اعراب، معنی را خراب می‌کند صحیح تلفظ کند. ۲. اصلاح نیت و جلب رضایت خدای مهربان یکی از مسائل با اهمیتی که برای مدیحه‌سرایان و مداحان توجه به آن ضروری و ارزش‌آفرین است پاکسازی نیت و دوری از ریا و ظاهرسازی است. چون عزاداری برای عزیزان در گاه خدا، امری عبادی (نه توصلی) است [۶۹] و عبادت بدون قصد قربت و خلوص نیت مورد پذیرش واقع نمی‌شود، از این رو بایسته است مداح و ذاکر اهل بیت علیهم السلام اخلاص را که جوهر، خدایی است در خود پدید آورد و فقط برای رضایت خداوند و خشنودی پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان پاک مداحی کند تا عمل بی‌شائبه او نزد خدا و خلق و در پیشگاه ارواح طیبه معصومان مقبول واقع شود. در غیر این صورت هیچ تأثیری در قلوب بر جای نخواهد گذاشت و خواندنش تنها در بستر شنیدن جاری است و بس. علامه نوری طبرسی ضمن تأکید فراوان بر این مسئله می‌نویسد: البته (مرثیه‌خوانان) و روضه‌خوانان باید بدانند و ملتفت شوند که این عبادت، مانند سایر عبادات است و این عمل آنگاه عبادت شود که در هنگام بجای آوردن آن، جز رضای خداوند و خشنودی رسول و ائمه هدی علیهم السلام غرض و مقصدی نداشته باشد و اگر دارد، همان مجرد یافتن ثواب‌های موعوده و پاک شدن از گناهان مهلکه باشد که با اخلاصی در عمل منافاتی ندارد. چه عمل باز برای فرمان‌برداری از فرمان خود حضرت باری تعالی است که به وسیله آن، به آن ثواب‌ها برسد و از شر گناهانش ایمن



شود. [۷۰]. ۳. قبل از اجرای برنامه با دعا و خواندن آیه الکرسی، دادن صدقه و استعاذه واقعی خود را به خدای توانا بسپارد و با استمداد از روح بلند چهارده معصوم پاک، برنامه خود را با نام خدای سبحان آغاز کند و بعد از آن درود و صلوات بر سرور عالمیان و آل پاک او بفرستد. ۴. هدف کلی او احیای امر و اندیشه امامان و ارزش‌های دینی، معنوی و فرهنگی و احیای روحیه جهاد و شهادت‌طلبی و زنده داشتن یاد و تاریخ پرشکوه نهضت حسینی و حماسه‌آفرینان آن باشد. و از عواطف پاک دوستداران اهل بیت و جهت دادن به آنها در مسیر تهذیب نفس و آراستگی اخلاقی نیکو به نحو شایسته استفاده کند. و در بالا بردن سطح مطالبات بانیان و شنوندگان از کیفیت شعرها، شأنیت سبک‌ها و نغمه‌ها، تلاش کند. ۵. نغمه‌ها و سبک‌های زیبای سنتی نبایستی غناآور باشد و هیچ گونه شبهه و شباهتی مستقیم با نعمات لهو و لعب نداشته باشد. مداحان، به لحاظ آنکه کارشان بر دو عنصر «صدا»، «شعر» متکی است، باید مواظب باشند غنا نخوانند زیرا در حرمت غنا میان عالمان شیعه خلاف نیست. [۷۱] و ادله منع، و عدم ثبوت مخصص، غنا کردن در مجالس حسینی نیز حرام است و از قداست و موقعیت آن می‌کاهد. در این بند از کلام سخن یکی از علمای بزرگ را نقل می‌کنیم که فرموده است: اعانت غناء بر بکاء و تفجع ممنوع است، چه دانستی که غنا، صوت لهوی است و لهو را با بکاء و تفجع مناسبتی نیست، بلکه بنابر ظاهر تعریف مشهور که او را ترجیع مطرب دانسته‌اند همچنین است، چه طرب، مطلق اختلاف حالت است و طربی که حاصل می‌شود از او اگر سرور باشد منافی تفجع است نه معین بر او، و اگر حزن باشد به جهت آن است که در نفوس حیوانیه از فقد مشتتهیات نفسانیه مرکوز است نه به جهت آنچه به سادات زمان و عترت خاتم پیغمبران رسیده، بر فرض که اعانت کند توقف مستحبی یا مباحی بر امری دلیل بر اباحه او نیست، بلکه لابد باید ملاحظه دلیل حرمت کرد، اگر بود بسیار خوب و الا به حکم اصل، محکوم به اباحه خواهد شد. به هر صورت جایز نیست تمسک در اباحه به اینکه مقدمه امر غیر حرام است. و آنچه از کلام



او ظاهر می شود که فرموده در مرثی طرب نیست، نظر به مثل مرثی متعارفه نزد اهل دیانت است که مقصود ایشان از مرثیه جز تفجع نیست. و گویا حادث نشده بوده در عصر او مرثی آن چنانی که اکتفا می کنند اهل لهو و خوش گذران ها از مردان و زنان به آن مرثی از حضور مجالس لهو و ضرب اعود و اوتار و تغنی به قصب و مزار، چنانچه شایع است در زمان ما، و چنانچه خبر داده پیغمبر صلی الله علیه و آله به نظیر او در آنجا که فرموده: *يَتَّخِذُونَ الْقُرْآنَ مَزَامِيرًا*. چنانچه زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام سفرش از اسفار لهو و نزهت شده برای کثیری از مترفین. و همانا پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر داده به نظیر او در سفر حج و فرموده: اغنیای امت من برای نزهت حج می کنند، و اوساط برای تجارت، و فقرا برای سمعه و گویا کلام آن حضرت مثل کتاب عزیز است که وارد است در موردی و جاری است در نظیر او. ۶. مداحی را وسیله کسب خویش نسازد. برگزار کنندگان مجالس حسینی ذاکر منیع الطبعی که رعایت انتساب خود را به خاندان وحی می کند و عزت نفس دارد، بسیار دوست داشته و او را بیشتر تحویل می گیرند و به عنوان گوشه‌ای از ارادت و عشق به ائمه هدی علیهم السلام از پرداخت وجه به آنان مضایقه نداشته و ندارند، لیکن تبدیل شدن این فرهنگ به نوعی کسب و کار سود آور و تعیین پیش شرطها و پیش پرداخت های مالی و حرفه‌ای شدن، وجهه مداحان عزیز را ملکوک می سازد. در حدیثی حال این گونه مردم چنین بیان شده، گفته اند: *يَطْلُبُونَ الدُّنْيَا بِأَعْمَالِ الْآخِرَةِ*؛ [۷۲] با کار آخرتی دنیا را می جویند. امام علی علیه السلام در نکوهش افرادی که از راه استفاده بی مورد از علاقه های دینی مردم امرار معاش می کنند فرموده است: «*الْمُسْتَأْكَلُ بِدِينِهِ حَظُّهُ مِنْ دِينِهِ مَا يَأْكُلُهُ*». [۷۳] کسی که نان به دین می خورد، بهره او از دینش همان است که می خورد». تجربه نیز این واقعیت را تأیید می کند. اگر بانیان مجالس و مستمعان ببینند مداحی همواره دم از پول می زند و خدای ناخواسته در رفتارش بی مبالاتی وجود دارد، عزت او از دست رفته و از نفوذ کلامش کاسته می شود و اسباب غیبت و تهمت علیه

خود را نیز فراهم می‌سازد و این به هیچ وجه لایق شأن مداحان مذهبی نیست. چه بسیار افرادی که به واسطه عملکرد ناصحیح برخی از مداحان، از جمع این نوکرهای با اخلاص حسینی دلسرد شده‌اند. مرحوم آیت‌الله بیرجندی می‌نویسد: «احوط بلکه متعین آن است که شرط اجرت ننماید. چه موعظه و ذکر فضائل و مرثیاتی اولیاء الله از عمده مستحبات است. و عمل واجب و مستحب شرعی آن است. که حق خداوند عزوجل است که آن را بجای بیاورد. پس بجای آوردن آن برای اجرت منافی با بودن آن است اداء حق الهی هر چند قصد قربت در آن شرط نباشد». [۷۴]. ۷. پذیرش دعوت بانیان بدون تبعیض. یکی دیگر از بایسته‌های مرثیه‌خوانی و ذکر مصیبت خاندان وحی این است که ذاکران و مداحان بدون تبعیض هر جا که فرا خوانده می‌شوند، حضور یابند و به ارادت خالصانه مردم پاسخ مثبت بدهند و بین ثروتمند و مستمند، مسؤول و غیر مسؤول، شهری یا روستایی فرق نگذارند. بوده‌اند مبلغان و ذاکران بزرگواری که دست رد به سینه هیچ مشتاقی ننهادند. و وقتی امر دایر شده، که در ساعتی معین در منزل کارگر فقیری انجام وظیفه کنند یا فردی ثروتمند، فقیر را ترجیح داده‌اند و معتقد بودند شاید امام زمان (عج) جلسه پر جمعیت فلان هیئت را نادیده بگیرد و در کوچه پس کوچه‌های شهر در جلسه کهنسال مخلصی که با حضور چند نفر محفل کوچک و بی‌ریایی تشکیل داده شرکت نماید. ۸. احیای نام یاران امام. به یاد کرد همه یاران پاکباز و اصحاب فداکار امام حسین علیه السلام و اسیران سرافراز کربلا توجه داشته باشد. تنها به ذکر مصیبت برخی از آنان بسنده نکند، زیرا در نمایش عاشورا همه سرباز - به معنی واقعی کلمه - بودند. نقش قهرمان را تنها بعضی از اصحاب بازی نکرده‌اند، بلکه هر یک در جای خود و بجای خود، سرباز و قهرمان بودند. ۹. یاد کرد از منتقم حقیقی. مجالس خود را با یاد حضرت مهدی (عج) - که منتقم حقیقی واقعه کربلا است - پیوند زنند و توسل به آن حضرت و دعا برای فرج حضرتش را در برنامه خود قرار دهند. ۱۰. رعایت احترام پیش کسوتان. هر قوم و ملت و صنفی پیش کسوتانی دارد که

باید از تجربیات آنها استفاده کرد و به شخصیت آنان احترام گذاشت زیرا ایشان نیز همان رسالتی را به دوش کشیده‌اند که او ادامه‌دهنده آن است مگر نه این است که قرآن می‌فرماید: «وَالسَّبِقُونَ السَّبِقُونَ، أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ». [۷۵]. ۱۱. نیز بایستی به گویندگان، سرایندگان، خدمتگزاران مجالس حسینی احترام بگذارد، چرا که احترام به آنان، به نوعی احترام به امام حسین علیه السلام است. ۱۲. متانت و وقار توأم با تواضع: مداح مخلص ائمه‌علیهم السلام در مجلس حسینی جانب متانت و وقار را نگه می‌دارد و از به کار بردن عبارتهای مستهجن و قبیح در جلسات شادی و سرور می‌پرهیزد و مخاطبان را با تعبیرهای وزین مورد خطاب قرار می‌دهد زیرا می‌داند اگر عفت کلام و ادب را در این گونه مجالس مراعات نکند، مورد احترام مردم قرار نمی‌گیرد و به هدف خود که اقناع و ترغیب مستمعان است نمی‌رسد. ۱۳. مستند گویی. استوار بودن سخن براساس منابع و مآخذ قابل قبول و مورد اطمینان، خاصه در ماه مبارک رمضان. به قول حافظ: در بساط نکته‌دانان خودفروشی شرط نیست یا سخن دانسته گو ای مرد بخرد یا خموشو زدودن مطالب ضعیف و باورهای نادرست مربوط به حادثه عاشورا. ۱۴. اندازه نگهدار که اندازه نکوست. در ذکر مصائب اندازه نگاه دارند و از خواندن روضه‌های دلخراش و مصیبت‌های بسیار فجیع پرهیز کنند. هنرمند کسی است که بتواند از کنار مصیبت رد شود و مردم را به شور آورد. «کنایه» در ذکر مصیبت بهتر از صراحت است. ۱۵. اصلاح خطا. اگر در خواندن مرثیه اشتباهی کرد، در همان جلسه و اگر نتوانست در جلسه بعد، آن اشتباه را تصحیح نماید. ۱۶. مختصر و مفید. با رعایت زمان معین، مداحی را طولانی نکند خاصه در محافل که علاقه و زمینه کمتری نسبت به مداحی در آنها وجود دارد. به تعبیر شاعر: حکیم و عاقل و دانا کسی بود که سخن به فهم گوید و کم گوید و نکو گوید [۷۶]. ۱۷. استیذان. در مجالس خصوصی بدون اذن صاحب مجلس، به مداحی نپردازد. و در مکان‌های وقفی که متولی شرعی دارد، از متولی اجازه بگیرد. ۱۸. دوری از غرور. گاه کثرت مستمعان یا تعریف و تمجیدهای

آنان و گاه عوامل دیگر سبب غرور مداح می‌شود که با دانش اندک ادعای دانایی تا عرش می‌کند! این روحیه اگر با تقوا و تزکیه نفس ریشه کن نشود، آفتی است بزرگ و مانع رشد و تکامل و اصلاح جان او. ۱۹. پرهیز از غلو. یکی از پی‌آمدهای بسیار زیان‌بار غلو در مقوله عزاداری، بالا رفتن ظرفیت سوء استفاده دشمنان از این گونه مراسم است؛ لذا یک مداح خوب از غلو دوری می‌گزیند. یعنی امام حسین علیه السلام را در جایگاه واقعی خودش معرفی کند نه کمتر و نه بیشتر، چون هر چیزی که از حد اعتدال خارج شود، موجب انحراف خواهد شد. محبت به معصومان نیز از این مطلب مستثنا نیست.

همان طور که این انحراف در تاریخ رخ داد و موجب پیدایش غالیان شد. با کمال تأسف شنیده شده بعضی از مداحان به علت محبت خارج از حدی که تابع احساسات و تخیلات است، در حال مداحی از راه اصلی منحرف شده و سخنانی مطرح کرده‌اند که تا سر حد شرک بوده است! در این باب سخن‌ها دارم، ولی ناگفته اولی. برای در امان ماندن از غلو در مداحی، لازم است، همواره دیدگاه‌ها و نظرات مراجع عالی‌قدر تقلید و بزرگان حوزه علمیه را مد نظر داشته باشند و از انجام هر نوع فعالیت مغایر با اندیشه‌ها و دیدگاه‌های ایشان پرهیز کنند. ۲۰. پرهیز از به کار بردن القابی که به شدت از مقام ائمه‌علیهم السلام می‌کاهد. اغلب مشاهده می‌شود مداحان یا مرثیه‌سرایانی که به منظور عظمت دادن به حضرت امام زمان (عج) در مدیحه‌سرایی ایشان را به لقب «اعلی حضرت» می‌خوانند. این دلیل بر این است که فرهنگ و اثرگانی این مدیحه‌سرا آنچنان محدود است که تصور نمی‌تواند بکند که همان لقب «امام» هزارها بار والاتر و بالاتر از این نوع القاب ساخته شده به دست بادمجان دور قاب‌چینان درباری است و هرگز در شئون این حضرات مقدس نیست که حضرت رضا ثامن الائمه علیه السلام را شاهنشاه بخوانند، در حالی که مرتبه شاهی بسی نازل‌تر از مقام امامت و ولایت است. [۷۷] همین جا باید افزود که کاربرد نامناسب اسامی معصومان در مداحی‌های امروزی موجب هتک حرمت امام و وهن عزاداری‌هاست. ۲۱. برپایی مجالس. مدیحت پرداز

اهل بیت علیهم السلام نه تنها در جلساتی که دیگران تشکیل می دهند با اخلاص شرکت می کند و به هنگام استماع روضه حالت بکاء یا تباهی می یابد بلکه خود نیز در صورت توان اقدام به تشکیل جلسات به مناسبت ولادت و شهادت پیشوایان دینی می نماید و از وعاظ فاضل دعوت به عمل می آورد. و نیز در صورتی که مجلس نداشته باشد پای سخنان گوینده مجلس می نشیند. ۲۲. تنفر از تملق گویی. مداح چاپلوس کسی است که به انگیزه طمع برخلاف عقیده باطنی خود، لب به تمجید از صاحب مجلس می گشاید و با ثنا گویی نابجا، شخصیت و ارزش انسانی خود را پایمال می کند. بنابراین یک مداح خوب اگر در مواردی لازم است از صاحب مجلس و دست اندر کاران مجلس روضه خوانی و خدمات مفید و انسانی آنها از باب «مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمَخْلُوقَ لَمْ يَشْكُرِ الْخَالِقَ» [۷۸] تشکر کند، حد اعتدال را مراعات کرده از افراط و گزاف گویی و تعریف های غیر واقعی و توصیف های اغراق آمیز و چاپلوسی های گدامنشانه اجتناب نمایند که از علی علیه السلام روایت کرده اند: «كَثْرَةُ الثَّنَاءِ مَلَقٌ يُحْدِثُ الزَّهْوَ وَيُدْنِي مِنَ الْعِزَّةِ» [۷۹] از زیاده روی در مدح دیگران، چاپلوسی است که تکبر را به دنبال دارد. و شخصیت انسان را پایین می آورد. ۲۳. پرهیز از سوگند. خداوند حمید در قرآن مجید می فرماید: «وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ» [۸۰] خدا را در معرض سوگندهای خود قرار ندهید. امام صادق علیه السلام فرمود: «وَلَا تَحْلِفُوا بِاللَّهِ صَادِقِينَ وَكَاذِبِينَ». [۸۱]. به خدا سوگند مخورید چه راستگو باشید و چه دروغگو. زیرا قسم خوردن به الله جز برای اثبات حق در محکمه قضایی مکروه یا حرام است. ۲۴. دعوت میزبان خوشنام را در روستاها برای میهمانی بپذیرد. ۲۵. با طرح مسائل اختلاف انگیز خود را درگیر اختلافات دیگران نکند. ۲۶. در حرکت های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دقت کند که به دم یا قلم و قدم از سداد و وداد اعراض نکنند و خلاف شأن عمل نکنند و از زی ذاکران اهل بیت خارج نشود. ۲۷. هیئت ظاهری این طایفه جلیل، با مکانات او هماهنگ باشد. ۲۸. مداح باید کوشش کند از مواضع تهمت دوری گزیند، که گفته اند: «اتَّقُوا

مواقف الریب». در صورت عدم اجتناب از زمینه‌سازی اتهام خود و عموم مردم به خاطر سوء تفاهمی که پیدا می‌شود گرفتار سوء ظن و دیگر گناهان خواهند بود. ۲۹. پوشیدن لباس سیاه در دو ماه عزا (محرم، صفر)، دست کم در دهه محرم، بویژه روزهای تاسوعا و عاشورا. ۳۰. مراقب باشند که آلت دست و وسیله اجرای مقاصد پست مغرضان و مفسدان و افراد فرصت طلب واقع نشوند و در حدود وظایف و تکالیف شرعی خود به مداحی پردازند. ۳۱. تکرار و تمرین داشته باشد تا مرثی و اشعار در ذهنش نقش ببندد و بتواند خود را تحت مراقبت‌های لازم قرار دهد. ۳۲. به مناسبت بخواند. ۳۳. خصوصیات منطقه‌ای و جغرافیایی منطقه‌ای که برای مداحی به آنجا می‌رود بشناسند و اهتمام به شکسته نشدن سنت‌های صحیح اجتماعی داشته باشند. ۳۴. مداحان عزیز که در منظر و مرآی مردمان وابسته به مکتب امام حسین علیه السلام شناخته می‌شوند، باید الگو و سبیل همه خوبی‌ها باشند. درست به خاطر همین وابستگی مردم انتظار دینداری تام و تمام از آنها دارند. از این رو آنان بیشتر از دیگران باید پایبند به دستورات و تعالیم اسلام باشند. گناه آنان با دیگران فرق دارد. زیرا هرگاه اینان بد عمل نمایند، خطر سست شدن مردم کم ظرفیت و کاهش پایبندی آنان به عزای امام حسین علیه السلام و حتی رویگردانی از اسلام جدی است. مردم نیز متوجه باشند که نمونه‌های فاسدی که در جمع مداحان وارد شده‌اند به ماهیت حقیقی آنها پی برده و آنها را به حساب دین و امام حسین علیه السلام نگذارد. ۳۵. انتقادپذیری. انتقادناپذیری نشان عجب و خودخواهی و دلیل کم‌دانشی است لذا مداحان مخلص به انتقاد صحیح به شیوه کارش با کمال میل توجه کرده و در صدد رفع نواقص برمی‌آیند و برای نظر، انتقاد و پیشنهاد مردم ارزش و احترام قائل می‌شوند. ۳۶. بی‌تکبر باشد تا مردم جذب او شوند. ۳۷. دارای اخلاق نیکو باشد. اخلاق نیکو از عوامل بسیار مؤثر در اثرگذاری پیام‌های مداحی است.

- [۱] نک: صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۵۸، کتاب الجنائز، باب قول النبی انابک المحزون، و ص ۲۰۴، کتاب اصحاب النبی، باب مناقب خالد بن ولید؛ طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۱۱، مغازی واقدی، ج ۱، ص ۳۱۷ - ۳۱۵؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۱۱، سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۹۹، الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۱۳؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۴۳؛ السیره الحلیه، ج ۱، ص ۴۶۱.
- [۲] مسند احمد حنبل، ج ۲، ص ۴۰؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۱، جواهر الکلام، ج ۴، ص ۳۶۴.
- [۳] انساب الاشراف، بلاذری، ج ۲، ص ۲۷۶، الاستیعاب، ج ۴، ص ۲۳۸، اخبار مکه، فاکهی، ج ۳، ص ۸۰.
- [۴] السیره النبویه، ج ۳، ص ۱۷۱.
- [۵] الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۵۰۲.
- [۶] به آورده فقیه نامی ملا احمد نراقی رحمه الله برخی فقها و مفسران را عقیده بر آنست که آیه ۳۲ مجادله «و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب» عمومیت و شمول دارد. عواید الایام، ص ۳۱.
- [۷] نمونه را نک: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۴۲، الاغانی، ج ۲۴، ص ۱۶۳؛ العقد الفرید، ج ۴، ص ۳۸۳.
- [۸] المنتظم، ج ۷، ص ۱۵، آل بویه از فقیهی، ص ۴۶۶؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ذیل حوادث سال ۳۵۲؛ تاریخ ابن الوردی، ج ۱، ص ۲۸۰، عضدالدوله، ص ۱۱۹.
- [۹] خطط، ج ۱، ص ۴۲۷، چاپ بولاق؛ فاطمیان در مصر، ص ۱۱۶.]
- [۱۰] نک: الفرق بین الفرق، ص ۳۶، ابن تیمیه، القرآن و السیف، المنتخب من مدونات التراث، ص ۳۷۲، بدایع الوقایع، ۱۳۵۶؛ النقض، ص ۳۷۳ - ۳۷۰؛ شیخ محمود شلتوت طلایه دار تقریب، ص ۳۰.
- [۱۱] از باب نمونه تنها در کتاب شناسی امام حسین علیه السلام اثر آقای نجفقلی حبیبی

- ۸۷۸ عنوان کتاب درباره حسین بن علی علیه السلام معرفی شده است و نیز نک:
- کتاب شناسی تاریخی امام حسین علیه السلام از محمد اسفندیاری و کتاب شناسی اختصاصی امام حسین علیه السلام از حشمت الله صفر علی پور.
- [۱۲] عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۶۰؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۰۵، ج ۹۴، ص ۱۸۴.
- [۱۳] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۶۱، صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۳۰۷؛ صحیح ابن ماجه، باب فضائل اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۷۷؛ فضائل الخمسه، ج ۳، ص ۲۶۲.
- [۱۴] آغاز اسلام به وسیله محمد صلی الله علیه و آله، و بقاء آن به همت حسین علیه السلام می باشد.
- [۱۵] نیز نک: صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۱۷۳.
- [۱۶] دور المنبر الحسینی فی التوعیة الاسلامیة، ص ۱۱۳ - ۱۱۲؛ منهج فی الانتماء المذهبی، ص ۳۱ - ۳۲؛ لقد شیعی الحسین علیه السلام، ص ۶۵ - ۶۳ و ۳۱۵ - ۳۱۳؛ آنگاه هدایت شدم، ص ۹۸-۹۶ به نقل از واقعه عاشورا و پاسخ به شبهات.
- [۱۷] نک: صحیفه نور، ج ۲، ص ۱۱ و ج ۱۶، ص ۲۱۹ و ج ۱۷، ص ۲۵۵.
- [۱۸] زندگی آیت الله بروجردی، ص ۱۴۶.
- [۱۹] نک: راه و رسم تبلیغ، کبریت احمر.
- [۲۰] نک: عیون اخبار الرضا علیه السلام، ص ۳۶۸؛ الامالی، ص ۲۱۴؛ معاهد التنصیص، ص ۱۶؛ الغدیر، ج ۲، ص ۱۹۲۰ - ۳۶، ۱۹۳؛ نفس المهموم؛ مثیر الاحزان، ص ۴۴؛ ادب الطف، ص ۵۳ - ۵۲.
- [۲۱] وسائل الشیعه، چ آل بیت، ج ۱۴، ص ۵۹۴-۵۹۲؛ رجال کشی، ج ۳، ص ۱۸۷؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۸۳.
- [۲۲] نمونه هایی از سوگ سروده های معصومان علیهم السلام در این منابع آمده است:



- سفینه البحار، ج ۳، ص ۳۰۴ - ۳۰۲؛ ادب الطف، ج ۳، ص ۳۰۴ - ۳۰۰ و ج ۷، ص ۶۲۱ - ۶۲۰؛ روائع الاشعار من دیوان الائمه الاطهار، ص ۴۱۷ - ۳۹۸، ۴۰۲ - ۳۹۵.
- [۲۳] نک: البكاء للحسین علیه السلام از میر جهانی.
- [۲۴] نک: بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۴۳۴. تباهی یعنی خود را به گریه واداشتن و تعاون و همراهی و همیاری در آن.
- [۲۵] امالی شیخ صدوق، ص ۱۱۲.
- [۲۶] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۶. ج ۱۰۱، ص ۱۰۳ به نقل از عیون الاخبار، ج ۱، ص ۲۹۹ و امالی صدوق، ص ۱۲۹.
- [۲۷] درباره این موضوع در کتاب راهیان کوی یار سخن گفته ایم. نیز نک: نورالعین فی المشی الی زیارة قبر الحسین علیه السلام.
- [۲۸] نک: الارض و التربة الحسینیة، ص ۳۲؛ مقتل الحسین علیه السلام از مقرر، ص ۱۳۱.
- [۲۹] نک، تاریخ النیاحه علی الامام الشہید، ص ۱۲۰؛ المجالس السنیة، ج ۵، ص ۱۲۳.
- [۳۰] درست است که فرهنگ عاشورا که گنجینه عظیمی برای جستجوی اسلام ناب است اما به دست دشمنان دانا و دوستان نادان دچار آفت شده و منبر گرانقدر با همه ظرفیت هایش در اختیار بعضی از مداحان و سخنرانانی قرار گرفته که یا از توان علمی قبل اتکایی برخوردار نیستند یا به هیچ روی، مصالح جهان اسلام و نظام اسلامی را نمی شناسد و پاس نمی دارند! و مدیریت آیین عزاداری گاه در دست کسانی افتاده است که نه با حقایق دینی آشنایی عمیق دارند و نه اوضاع زمانه و مصالح مهم تر را می شناسند. و بهره برداری غلط و بسنده کردن به گریستن و گریاندن آن هم به هر نحوی و با استفاده از هر امکانی ولو غیر شرعی در خور مجالس حسینی نیست، اما باید قبول کرد که این امور دلیل نمی شود که اصل آن و نقش هدایتگرانه و ظرفیت بهره برادری آن را نادیده بگیریم و از مجالسی که می تواند سازنده باشد جلوگیری کنیم. بلکه لازم است زعمای ذاکران، مداحی را تحت تشکیلات مخصوصی در آورند و

آگاهان و آگاهی‌بخشان با آشنایی به وظائف خود محتوای این برنامه‌ها را به نفع مکتب تشیع و آرمان شهیدان تغییر دهند و از این فرصت گرانبها که بیش از هر موقعیت دیگری، شیفتگان اهل بیت را گرد هم می‌آورد، و دل‌های آنان را نرم و پذیرای مواعظ و معارف می‌نماید، در جلوگیری از مفاسد فردی و اجتماعی مسلمانان و تجهیز نیروهای مردمی در راه دفاع از مرزهای جغرافیایی و دین مسلمانان بهره کافی بگیرند و در قبال مواریث عظیم و گرانقدر عاشورا رفتارهای بسامان‌تر و سنجیده‌تری صورت دهند تا دشمنان فرصت طلب شیعه نتوانند از آن استفاده سوئی ببرند و این نور را خاموش کنند. مرجعیت شیعه می‌تواند در نظارت بر این راه مؤثر باشد.

[۳۱] امالی صدوق، مجلس ۲۷؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۵؛ عیون اخبار الرضاعلیه السلام، ج ۱، ص ۳۰۰ - ۲۹۹.

[۳۲] وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۰۱.

[۳۳] سوره مجادله، آیه ۱۱.

[۳۴] وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۰۹.

[۳۵] سوره مائده، آیات ۷۹ - ۷۸.

[۳۶] امالی صدوق، مجلس ۲۷، ح ۴.

[۳۷] بزرگی گفته است: «اخلاص آن است که چون عمل کنی، دوست نداری تو را بدان یاد کنند و... بزرگ دارند. و طلب نکنی ثواب عمل خویش از هیچ کس، مگر از حق تعالی». تذکره الاولیاء، ص ۴۱۲.

[۳۸] نک: الشعائر الحسینیه فی المیزان الفقهی از عبدالحسین حلی، تحقیق نزار حائری، ص ۲۱۱-۲۱۲.

[۳۹] این جوابیه، در تاریخ پنجم ربیع الاول سال ۱۳۴۵ مرقوم شده است. نک: فتاوی علماء الدین حول الشعائر الحسینیه، ص ۲۴ - ۲۱.

[۴۰] زیارت عاشورا، بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۲۹۵.

[۴۱] تراکت عبارت است از کاغذهایی در یک قطع که جملات یا طرح‌هایی بر آن نقش بسته است.

[۴۲] خداوند در قرآن مجید منصب عظیم و عظ را به رسول خدا صلی الله علیه و آله اعطا نموده و فرموده: قل انما اعظکم بواحدة (سوره سبأ، آیه ۴۶)؛ ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنه (سوره نحل، آیه ۱۲۵).

[۴۳] سوره اسراء، آیه ۳۶.

[۴۴] من نصب نفسه للناس اماما فليبدأ بتعليم نفسه قبل تعليم غيره، و لیکن تأدیبه بسیرته قبل تأدیبه بلسانه، و معلم نفسه و مودبها احق بالاجلال من معلم الناس و مودبهم. نهج البلاغه، حکمت، ج ۷۳. سعدی گوید: راستی کردند و فرمودند مردان خدای ای فقیه اول نصیحت گوی نفس خویش را.

[۴۵] سوره بقره، آیه ۴۴.

[۴۶] سوره مریم، آیه ۴۱، سوره تحریم، آیات ۵ و ۵۹ - ۵۶، سوره یوسف، آیه ۴۶.

[۴۷] سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۷۳.

[۴۸] جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۷ - ۳.

[۴۹] سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۷۳.

[۵۰] سوره ق، آیه ۱۸.

[۵۱] مجموعه ورام، ج ۲، ص ۵۵؛ امالی شیخ طوسی، ج ۲، ص ۱۴۳.

[۵۲] صابر همدانی، حسین پیشوای انسان‌ها، ص ۵۳.

[۵۳] غیبت (نعمانی)، ص ۳۴.

[۵۴] لؤلؤ و مرجان، ص ۱۴.

[۵۵] عطر اندیشه‌های بهاری، حسین سیدی، ص ۱۳۵.

[۵۶] وَلَا يَسْتَحِينَنَّ أَحَدٌ مِنْكُمْ إِذَا سُئِلَ عَمَّا لَا يَعْلَمُ أَنْ يَقُولَ لَا أَعْلَمُ، نهج البلاغه صبحی

صالح، حکمت ۸۲؛ غرر الحکم، ص ۸۰۵.

- [۵۷] استاد جواد شبر، بخشی از مرآتی سیدالشهداء را در فرهنگی قطور به نام ادب الطف در زیاده از یازده جلد فراهم آورده است.
- [۵۸] نهج البلاغه، صبحی صالح، حکمت ش ۱۱۷. و چاپ فیض الاسلام، حکمت ش ۱۱۳.
- [۵۹] غرر الحکم و درر الکلم، ص ۳۲۴.
- [۶۰] بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۸۶.
- [۶۱] اللمعة البيضاء فی شرح خطبة الزهراء علیها السلام، ص ۶۴.
- [۶۲] ولایت تکوینی و ولایت تشریحی، از آیت الله صافی گلپایگانی.
- [۶۳] مشیرالاحزان، ص ۵۵؛ تحف العقول، ص ۱۷۱؛ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۷ و ۸.
- [۶۴] دارالسلام، ج ۲، ص ۲۳۴.
- [۶۵] أسدُ عَفَرنی: ای شدید.
- [۶۶] دیوان السید الحمیری؛ چاپ دار صادر بیروت، ص ۱۳۲ - ۱۳۱ و الغدیر، الجزء الثانی (جلد ۳ چاپ جدید)، ص ۳۸۲.
- [۶۷] دیوان خوشدل تهرانی، ۷۴۵؛ اشک خون، ص ۲۲۱.
- [۶۸] سوره فصلت، آیه ۲۳: چه کسی خوش گفتارتر است از آن کسی که به سوی خدا دعوت کند و عمل شایسته انجام دهد.
- [۶۹] نک: اکسیر السعادة فی اسرار الشهادة از فاضل دربندی، ص ۲۲-۱۷.
- [۷۰] لؤلؤ و مرجان، ص ۱۴.
- [۷۱] نک: کافی، ص ۴۳۱، ح ۴ و ۵، ص ۴۳۴، وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۳۰۳ - ۳۰۵، ح ۲۲۵۹۹، ۲۲۵۹۴ و ۲۲۶۰۰؛ تهذیب، ح ۶، ص ۱۰۱۸ - ۳۵۶، ص ۳۵۷، ح ۱۰۱۰۲۰ - ۱۰۱۱۹، استبصار، ج ۳، ص ۶۱، ح ۲۰۳؛ عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۲۸؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۵۸. شیخ طوسی در خلافتی و ابن ادریس در سرائر، ج ۲، ص ۲۲۲، با جمعی دیگر در تحریم مطلق غنا نقل اجماع کرده‌اند و جمعی مانند محقق در

شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۱۰، و علامه درالتحریر، ج ۱، ص ۱۶۱ - ۱۶۰، قواعد الاحکام، ج ۱، ص ۱۲۰ و شهید ثانی در الروضه البهیة، ج ۳، ص ۲۱۳ - ۲۱۲، تصریح به شمول تحریم غنا در قرائت قرآن و مطلق شعر فرموده‌اند و به مقتضای عموم احادیث.

[۷۲] بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۶۳،

[۷۳] همان، ج ۷۸، ص ۶۳،

[۷۴] کبریت احمر، ص ۳۷،

[۷۵] واقعه، ۱۱ - ۱۰،

[۷۶] کلیات سعدی، ص ۱۶۴،

[۷۷] هگمتانه تا همدان، ص ۴۰۰،

[۷۸] آنکه از آفریده تشکر نکند، شکر آفریدگار را هم به جا نیاورده است.

[۷۹] غرر الحکم، ۵۶۳،

[۸۰] سوره بقره، آیه ۲۲۴؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۲۱۸،

[۸۱] وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۳۷،

## ۱۷. روان شناسی عزاداری

### مشخصات کتاب

نوع: مقاله

پدید آور: کاویانی، محمد

عنوان و شرح مسئولیت: روانشناسی عزاداری [منبع الکترونیکی] / محمد کاویانی

ناشر: محمد کاویانی

توصیف ظاهری: ۱ متن الکترونیکی: بایگانی HTML؛ داده های الکترونیکی (۱۰)

بایگانی: ۷، ۸۱ (KB)

موضوع: سوگواریها

روانشناسی دین

### مقدمه

در این مختصر، ابتدا، توضیحی در باب عزاداری از دیدگاه متون دینی خواهیم داد. سپس «عزاداری و سوگ واقعی» و «مراسم عزاداری»، را از دیدگاه روان‌شناسی معرفی می‌کنیم؛ بعد از آن از منظر یک روان‌شناس اجتماعی، آن مراسم را یک گروه اجتماعی، تلقی کرده و به آثار و پیامدهای آن می‌نگریم و در انتها به هیجان‌های روانی ناشی از عزاداری مثل غم و اندوه، افسردگی، شادی، عزت نفس و... پرداخته و از این رهگذر به بعضی اشکالات علمی مطرح شده، در این موضع خواهیم پرداخت. در نهایت به آسیب‌شناسی مراسم عزاداری اشاره‌ای مختصر خواهیم کرد.

### مراسم عزاداری از دیدگاه متون دینی

در قرآن، آیاتی که به طور صریح و مستقیم، بیان‌کننده حکم عزاداری باشد، وجود ندارد، اما آنچه اکنون تحت عنوان مراسم عزاداری انجام می‌شود، دست‌تأیید چند گروه از آیات را بالای سر خود دارد: الف) آیاتی که به فریاد کردن علیه ظلم، امر می‌کند یا مجوز می‌دهد؛ ب) آیاتی که تحکیم ولایت را هدف خود قرار داده‌اند؛ ج) آیاتی که مودت اهل‌بیت را تأکید کرده‌اند؛ د) آیاتی که دلالت بر سوگواری بعضی از انبیا یا دیگر اولیای الهی داشته‌اند، مثل سوگواری حضرت یعقوب در فراق حضرت یوسف؛ ه) آیاتی که بزرگداشت شعائر الهی را تأکید می‌کنند. آیات بسیار زیادی از قرآن نیز هست که از طریق روایات معصومان، به گونه‌ای درباره امام حسین است؛ اما از آن جا که در باب نیست، به آن‌ها نمی‌پردازیم. مثل آیه مباحله، که آن حضرت (ع)

یکی از مصادیق آن هستند، یا آیه نفس مطمئنه که به امام حسین (ع) تفسیر می شود؛ یا آیه ای که خداوند از بندگانش، درباره خون ریزی و... پیمان می گیرد، در تفسیر برهان در ذیل این آیه آمده است که وقتی این آیه نازل شد، پیامبر فرمود: یهود، عهد خدا را نقض و رسولان او را تکذیب کردند و اولیای الهی را کشتند، آیا به شما خبر بدهم به مشابه آنان از یهود این امت؟ گفتند بله یا رسول الله، حضرت رسول (ص) فرمود: قومی از امت من که خود را از اهل ملت من می دانند، افاضل ذریه مرا می کشند، شریعت و سنت مرا عوض می کنند، فرزندانم حسن و حسین را می کشند، همان طور که یهود، زکریا و یحیی را کشتند. روایات زیادی نیز داریم که دلالت بر جواز گریه و عزاداری می کنند؛ امام صادق (ع) می فرماید: بانوان در مصیبت ها، نیاز به نوحه سرایی و شیون و زاری دارند و باید اشک هایشان جاری شود، اما نباید سخنان باطل و بیهوده بگویند... آن حضرت در جای دیگر می فرماید: گریه کنندگان پنج نفر بودند، آدم و یعقوب و یوسف و فاطمه بنت محمد و علی بن الحسین. گریه ی آدم به جهت خطا و اخراج از بهشت، یعقوب در فراق یوسف و یوسف در دوری پدر و حضرت زهرا برای پدرش و امام سجاد (ع) نیز برای شهادت پدرش گریه می کردند؛ امام صادق (ع) به فرزندش سفارش می کند که برایش مجالس عزاداری برگزار نماید. روایاتی از این نوع، بسیار فراوان است و مهم ترین اهدافش، مبارزه با ظلم و ستم بنی امیه و بنی عباس بوده است. البته بعضی از روایات اهل سنت با عزاداری مخالفت کرده اند، اما از خود روایات اهل سنت، پاسخ آن ها نیز داده شده است. پاسخ این است که این روایات جمع شدنی هستند، و وجه جمع آن ها این است که روایات مخالف، برای نفی بعضی از کارهای ناصحیح که در عزاداری انجام می شود، آمده است؛ مثل داد و فریاد کردن، گریبان دریدن، سخن باطل گفتن...، اما آن ها که موافق هستند، نظر به اصل عزاداری دارند. در سیره معصومان (ع) و سیره مسلمانان نیز عزاداری، دارای سابقه بوده است. مسلمانان در جنگ احد ۷۰ شهید دادند؛ در مدینه، هر کسی برای بستگان شهید خود گریه می کرد.

چشمان پیامبر (ص) با دیدن این صحنه، پر از اشک شد و فرمودند: «اما عمویم حمزه گریه کننده ندارد». ابن مسعود می گوید: «پیامبر (ص) در سوگ حمزه بسیار گریه کرد، جنازه حمزه را رو به قبله نهاد و ایستاد و با صدای بلند گریه کرد و صفات خوب حمزه را بر شمرد». اسماء، همسر جعفر بن ابی طالب که از زن های با ایمان و فداکار صدر اسلام بوده است، می گوید: «جعفر در جنگ مویه به شهادت رسید؛ بر رسول خدا (ص) وارد شدم، ایشان فرمودند: ای اسماء فرزندان جعفر کجا هستند؟ آنان را پیش آن حضرت آوردم، آنان را در آغوش کشید و گریه کرد و گفت: جعفر امروز به شهادت رسید». پیامبر به دفعات فراوانی در سوگ یارانش از جمله: در عیادت آخر و بیماری احتضار سعد ابن عباد، رئیس قبیله خزرج، در کنار مزار دختر خود در مدینه، در سوگ فرزندش ابراهیم، (با بیان این که قلب از شدت اندوه می سوزد، اما سخنی بر خلاف رضای حق نمی گویم)، در سوگ عثمان بن مظعون در مدینه، در کنار مزار مادرشان در ابواء، (پس از گذشت سالیان دراز و مبعوث شدن آن حضرت به نبوت)، به هنگام یادآوری شهادت امام علی (ع) و امام حسین (ع)، حتی در هنگام ولادت امام حسین (ع) و در مکان های مختلف؛ مثل منزل های ام المؤمنین ام سلمه، ام المؤمنین زینب، ام المؤمنین عایشه، و در خانه امام علی (ع) و... گریه کرده اند. پس از پیامبر نیز، صحابه عزاداری می کردند، علاوه بر گریه مستمر حضرت زهرا (س)، کسان دیگری؛ مثل بلال، قیس، ام ایمن، خلیفه اول و دوم نیز در سوگ پیامبر گریه کردند. زنان بنی هاشم در شهادت امام حسن و امام حسین، عزاداری و گریه کردند؛ ام سلمه، ام المؤمنین، در رؤیا، از شهادت امام حسین با خبر می شود و پس از بیداری به عزاداری می پردازد و زنان هاشمی را نیز به عزاداری بر حسین دعوت می کند؛ جابر ابن عبد الله انصاری، پس از غسل در فرات و پوشیدن لباس تمیز، به صورت پابرهنه و اندوهگین به سوی مزار امام حسین می رود و گریه فراوان می کند؛ انس ابن مالک و زید ابن ارقم، از یاران پیامبر، در سوگ امام حسین گریه کردند؛ مختار ثقفی در عزای امام حسین گریه



کرد و قسم خورد که انتقام بگیرد؛ تواین با شعار یالثارات الحسین، به رهبری سلیمان ابن صرد خزاعی، برای انتقام جمع می‌شوند و بر مزار امام حسین رفته و گریه و ناله می‌کنند، مردم کوفه و شام و مدینه، پس از شهادت امام حسین عزاداری می‌کنند؛ شعرا و سرایندگان عرب، اشعار فراوانی در سوگواری سروده‌اند. یادآوری می‌شود که بعضی از موارد ذکر شده از سیره معصومان و مسلمانان، ناظر به مراسم عزاداری نبوده است بلکه سوگ و داغ دیدگی واقعی بوده است، اما موارد متعددی هم بوده است که سوگ واقعی نبوده است، بلکه مراسم عزاداری بوده و با هدف تبلیغی و سیاسی نیز انجام می‌شده است. ائمه پس از امام حسین، همه آنان برای آن حضرت عزاداری کرده‌اند و مصیبت آن حضرت را تازه نگه داشته‌اند، به ویژه امام صادق مجلس می‌گرفت و افراد جمع می‌شدند و ذکر مصیبت می‌شد و گریه می‌کردند. پس از زمان ائمه (ع) نیز عزاداری امام حسین توسط شیعیان انجام می‌شد، اما تاپیش از قرن چهارم به صورت پنهان بود، همان طور که جشن و سرور در روز عید غدیر (۱۸ ذیحجه) نیز پنهان بود و از آن پس آشکار شد. معز الدوله دیلمی، از سلاطین بزرگ و مقتدر آل بویه بود که در آشکار ساختن شعائر شیعه، نقش اساسی داشت و مردم بغداد را به عزاداری حسین تشویق می‌کرد. در سال‌های بین ۳۵۲ تا اواسط قرن پنجم، مراسم عاشورا، مهم تلقی می‌شد و اجرا می‌شد. در همین سال‌ها، فاطمیه و اسماعیلیه، مصر را به تصرف درآوردند و شهر قاهره را بنا نهادند و مراسم عاشورا در مصر نیز برگزار می‌شد. مراسم عزاداری، به سایر کشورهای اسلامی، شمال آفریقا، ایران و برخی کشورهای عربی رسوخ کرد. در ایران از قرن اول و دوم، تعزیه رایج بود، ولی گسترش بیشتر یافت. اکنون نیز نه تنها شیعیان، بلکه حتی بسیاری از غیر شیعیان و غیر مسلمانان نیز، امام حسین و مراسم عزاداری حسینی را به خوبی می‌شناسند و برای آن احترام قائلند، امروزه به برکت جمهوری اسلامی ایران، مراسم عزاداری، به همان شیوه‌های مرسوم در ایران (سخنرانی و روضه خوانی و مداحی و سینه زنی و تشکیل دادن دسته‌های عزاداری و...)

به زبان‌های مختلف دیگری؛ مثل انگلیسی، المانی چینی، ژاپنی و... نیز رواج یافته است. ملت‌های دیگر، حضور و اثر گذاری این مراسم، در پدیده‌های اجتماعی و سیاسی شیعیان را مشاهده کرده‌اند. هر کسی اندک تأملی کرده باشد، نقش حسین و عزاداری حسینی را در دفاع مقدس، به خوبی می‌شناسد، حسین در انحصار شیعیان نیست؛ رهبر فقید هند، گاندی، از حسین بهره گرفته؛ نهضت‌های بوسنی و هرزگوین، لبنان، فلسطین، و... از حسین بهره گرفته‌اند. کسانی، می‌توانند به خوبی، مراسم عزاداری را درک کنند که اولاً شناخت‌های لازم درباره آن را داشته باشند، و ثانياً در آن شرکت کرده و آثار عاطفی آن را تجربه درونی کرده باشند. برای شناخت این پدیده، علم حصولی و تحلیل عقلی، لازم است اما بسنده نیست.

## چیستی عزاداری

### اشاره

عزاداری در عرف عام به دو معنا اطلاق می‌شود: الف) داغ دیدگی و عزاداری شخصی و بالفعل؛ ب) مراسم عزاداری که به صورت سنتی برای بزرگان دینی و دیگران برگزار می‌شود. این دو، از دیدگاه روان‌شناسی کاملاً متفاوت هستند. داغ دیدگی واقعی امری است غیر اختیاری و افراد داغ‌دار از مدار زندگی عادی خارج می‌شوند و باید به تدریج به زندگی عادی برگردند. اما مراسم عزاداری، کاملاً اختیاری و برنامه‌ریزی شده است و بخشی از برنامه‌های زندگی عادی افراد محسوب می‌شود. داغ‌داری حالتی روانی و درونی است، ولی مراسم عزاداری معمولاً به صورت اجتماعی صورت می‌گیرد. برای عادی شدن زندگی فرد داغ‌دار، عواملی به کمک می‌آیند، که از جمله آن‌ها مراسم عزاداری است. داغ دیدگی ممکن است به صورت ناگهانی و بدون آمادگی باشد؛ مثل این که عزیزی را در تصادف اتومبیل از دست بدهند و ممکن است

با پیش بینی و آمادگی قبلی باشد، مثل این که عزیزی پس از یک دوره سخت بیماری لاعلاج، از دنیا برود. در هر دو صورت، داغ دیدگی صدق می‌کند، اما ناگهانی بودن سخت‌تر است. داغ دیدگی: فقدان‌های مختلف، بار داغ دیدگی‌های متفاوت دارند. مرگ همسر یکی از پرفشارترین وقایع زندگی است، هم برای زنان و هم برای مردان. بونل و برنل (۱۹۸۹)، بر اساس مصاحبه‌هایشان با بیش از ۱۰۰ خانواده داغ دیده، راهنمایی‌های زیر را به فرد داغ دیده ارائه کردند: (۱) حداقل تا ۶ ماه از تصمیمات ناگهانی پس از فقدان، خودداری کنند؛ (مانند خرید و فروش خانه و وسایل آن، تغییر شغل، ازدواج مجدد و...؛ ۲) فرد داغ دیده باید اطمینان داشته باشد که تجربه فقدان، مراحلی دارد و طی خواهد شد؛ (۳) در حالت‌های خیلی شدید روحی، در روزهای اولیه، استفاده از آرام‌بخش‌های ضعیف در هنگام خواب‌اشکال ندارد؛ (۴) توسط یک مشاور، در یک فضای همدلانه، فرآیند مرگ برای داغ دیده، بیان شود؛ (۵) در مواردی که لازم است از مددکار اجتماعی استفاده شود، مانند مردی که همسر خود را از دست داده و فرزند خردسال دارد.

### فقدان والدین و فرزندان

نیز از سوگ‌های شدید است، به ویژه برای مادران؛ پدر زودتر به زندگی عادی برمی‌گردد، اما مادر چه بسا از پدر متعجب می‌شود که چه زود، عادی شده است. در این موقعیت، پدر باید بسیار به وضعیت مادر توجه کند و او را حمایت کند. در سوگ فرزندان، نکته مهم این است که روابط والدین خدشه دار و ناسالم نشود. والدین سعی کنند یکدیگر را درک و حمایت کنند، فهم و تبیین خوبی از مرگ داشته باشند، فلسفه منسجمی از زندگی داشته باشند، از اعتقادات ایمانی خود بهره بگیرند. متخصصان داغ دیدگی، می‌گویند، فرد، با فقدان والدین، گذشته را، و با فقدان همسر، حال را و با فقدان فرزند، آینده را از دست می‌دهد. (بونل و برنل، ۱۹۸۹). در هر صورت فرد داغ

دیده، فشارهای زیادی را تحمل می‌کند. لایندمن (۱۹۴۴) در مطالعات روان پزشکی خود، ۱۰۱ فرد داغ دیده را مورد مطالعه قرار داد. او واکنش‌هایی مثل گریستن، اضطراب، بی‌قراری، بی‌خوابی، و بی‌اشتهایی، را گزارش کرده است. کوبلر راس (۱۹۸۱) می‌گوید، همه به عزا و فقدان، واکنش نشان می‌دهند، اما هر کسی به شیوه خاص خود. در مجموع، آثار داغ دیدگی در سه بعد فیزیکی، روان‌شناختی، و جامعه‌شناختی بررسی می‌شود. در بعد فیزیکی، آثاری؛ مثل بیماری‌های جسمانی، تشدید علائم بیماری‌های قبلی و ایجاد شکایات جدید و افزایش مراجعه به پزشک، توجه کردنی است. بونل و برنل (۱۹۸۹)، آثاری؛ مثل احساس گرفتگی شانه‌ها، ضعف ماهیچه‌ها، گرفتگی گلو (بغض)، خشکی دهان، فقدان انرژی، تنگی نفس و آه کشیدن را مشاهده کرده‌اند. آثار روان‌شناختی، به متغیرهای بسیاری ارتباط دارد؛ مثل سن، جنس، سلامت جسمانی قبلی، سازگاری قبلی، متغیرهای شخصیتی فرد، عوامل اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، نوع رابطه داغ دیده و متوفی، چگونگی فوت، سابقه متوفی و سابقه داغ دار در امور؛ مثل مواد مخدر، مشروبات الکلی، سیگار و... پاکز (۱۹۸۳) در مطالعه‌ای به دست آورد که اگر افراد داغ دیده گرفتار مشکلات شدید روان پزشکی بشوند، در سال اول خواهند شد، نه بعد از آن. اما در هر صورت افراد کم و بیش گرفتار ناباوری، گیجی، دل‌مشغولی با افکار راجع به متوفی، توهمات بینایی، شنوایی و... انکار غم، افسردگی، احساس گناه، خشم و اضطراب می‌شوند. آثار اجتماعی داغ دیدگی به ویژه در بین زنان بیوه زیاد است. رفت و آمدها تغییر می‌کند، نگاه‌ها عوض می‌شود، امور مثل فقدان شغل، تعارضات خانوادگی، بازنشستگی و... نیز، در این جهت ایفای نقش می‌کنند. فرد داغ دیده، در مرگ طبیعی، چهار مرحله را طی می‌کند: ۱) پذیرش واقعیت فقدان؛ گاهی فرد داغ دیده، آن چنان ضربه روحی می‌بیند که فقدان را انکار می‌کند، می‌گوید او نمرده است. گاهی افراد گرفتار فراموشی می‌شوند. وردن (۱۹۸۲)، نقل می‌کند که فردی در ۱۲ سالگی پدرش را از دست داد و

برای سالیان متمادی، همه چیز را درباره پدرش فراموش کرد، حتی صورت پدرش را نیز به خاطر نمی آورد. (۲) تجربه دردناکی فقدان؛ این تجربه، جزئی از فرایند عزاست، و بدون آن، فرایند عزا، به طور سالم طی نمی شود. در این مرحله، جامعه نقش مهمی به عهده دارد. بالبی (۱۹۸۰) می گوید اگر کسی از این مرحله امتناع کند، دیری نمی پاید که غالباً به درجاتی از افسردگی دچار می شود. (۳) سازگاری با اوضاع جدید؛ این مرحله هم، به ویژه برای زنان بیوه مشکل است. مدت ها طول می کشد که دریابند چگونه زندگی کنند، و چگونه جای خالی نقش های متوفی را پر کنند. (۴) سرمایه گذاری در ارتباطات جدید؛ باید انرژی عاطفی فرد داغ دیده، بر ارتباطات جدید متمرکز شود. به اصطلاح عامیانه، باید از فرد متوفی دل بکند و به زنده ها دل بسپارد. برای عده ای، این خیلی سخت است، گروهی می پندارند این بی اعتنایی به متوفی است. بعضی از افراد می پندارند اگر مثلاً ازدواج مجدد کنند، فرزندانشان دچار تعارض خواهند شد. برای ایجاد رابطه جدید، در سطح ازدواج مجدد، حدود یک تا دو سال وقت لازم است.

### مراسم عزاداری

عزاداری، در متون اسلامی، یک اصطلاح شرعی نیست، بلکه مسلمانان آن را به کار برده اند، لذا باید در فرهنگ لغات، به دنبال کاربردهای آن گشت. عزا به معنای صبر و شکیبایی در ماتم و به معنای سوگ و مصیبت آمده است. «عزّی»؛ از باب تفعیل به کار رفته است، «تعزیه الرجل»؛ یعنی تسلی دادن و توصیه به صبر کردن، «عزّی بعضهم بعضاً»؛ یعنی یکدیگر را توصیه به صبر کردند. «حسن الله عزاک»؛ یعنی خداوند به تو صبر و نیکی عطا کند. همان گونه که از لغت به دست می آید، عزاداری، در اصل برای تسلی دادن به داغ دیده است. برای آرامش بخشی به داغ دیده از عوامل متعددی می توان سود جست، از جمله: (۱) هنجارهای اجتماعی و هم دردی ها. (۲) همسان سازی با بزرگان دینی و تاریخی مورد علاقه مردم. (۳) تفکر منطقی، براین نکته که لاجرم باید به

زندگی عادی برگردیم، نمی‌شود زندگی را تعطیل کرد. ۴) گریه کردن و برون‌ریزی عاطفی. ۵) ذکر کردن غم و غصه‌ها با دیگران (راه دیگری از برون‌ریزی) ۶) خواندن اشعار غم‌ناک و معنا دار. ۷) اعتقاد به معاد و... و یادآوری آن‌ها. نکته جالب توجه این است که همه عوامل هفت‌گانه، در ضمن مراسم عزاداری، و با کمک دیگران، برای فرد داغ‌دیده، حاصل می‌شود. در غالب دید و بازدیدها، اظهار هم‌دردی‌ها، شرکت در مراسم و ادای احترام به متوفی و بازماندگان، مداحی کردن از بزرگان دینی و ذکر مصایب آنان، خواندن قرآن و آیات مناسب تسلی بخش، اجرای سخنرانی‌های مناسب با موقعیت و اوضاع و ارایه کردن شناخت‌های لازم برای داغ‌دیده و دیگر مخاطبان، و... این‌ها همه در ضمن مراسم عزاداری حاصل می‌شود، و جالب توجه‌تر این که بسیاری از این‌ها، اختصاص به مراسم جمعی دارد و در تنهایی و نشست‌های خانوادگی حاصل نمی‌شود. در جوامع مختلف، شیوه‌های نسبتاً مشابهی برای این مراسم وجود داشته و دارد. مراسم عزاداری و ختم در سه روز اول، هفته، چهلم، و گاه سالگرد (در جامعه ما)، به‌سازگاری داغ‌دیده با اوضاع جدید کمک می‌کند. با گرفتن مراسم سالگرد، به بازماندگان کمک می‌شود که ضمن برگزاری گرامی داشت یاد متوفی، آن را به خاطرات عزیز و تکرار نشدنی تبدیل کنند. به طور کلی دو عامل «فراموشی» و «گذشت زمان» از جمله عوامل سازگاری است. در سایر ادیان نیز چنین هنجارها و مراسمی وجود دارد؛ مثل مراسم یادآوری از مصلوب شدن حضرت عیسی در دین مسیحیت. در فرهنگ ایرانی قبل از اسلام نیز «خون سیاوش» و «مرگ سهراب»، اگر چه به نوعی افسانه می‌ماند، ولی در کاهش غم و غصه‌های داران ایفای نقش می‌کرده است. تیشه بر سر زدن فرهاد، بیابان گردی مجنون، ناکامی زلیخا، صبر یعقوب در غم فرزندش یوسف، بردار رفتن حلاج، و... همه و همه، عناصری نمادین از غم و اندوه برای درک این معنی و کنار آمدن با غم است.

## مراسم عزادری یک گروه اجتماعی

### اشاره

انسان موجودی اجتماعی است و بخش بسیاری از زندگی خود را در گروه‌ها می‌گذراند. گروه‌های خانواده، مدرسه، هم‌بازی‌ها، هم‌سالان، هم‌کاران، گروه‌های مذهبی، سیاسی، اجتماعی و... از گروه‌هایی هستند که ما معمولاً بخش جالب توجهی از زندگی خود را با آنها می‌گذرانیم. گروه‌های مذهبی نیز در همین ردیف است و به عنوان یک گروه بررسی می‌شود.

### تعریف گروه

گروه متشکل از دو یا چند نفر است که با هم تعامل دارند، در اهدافی مشترکند، روابط پایداری با هم دارند، به نحوی به هم وابسته‌اند و خود را عضوی از گروه تلقی می‌کنند (بارون و بایرن، ۱۹۷۷)، از این تعریف چند ویژگی برای گروه به دست می‌آید: (۱) تعامل دارند. (۲) وابسته‌اند، به نحوی که آن چه برای یک فرد اتفاق می‌افتد، بر دیگران نیز موثر است. (۳) روابط آنها پایدار است و چه بسا روزها و هفته‌ها و ماه‌ها و سال‌ها ادامه دارد و منشأ آثاری در جنبه‌های دراز مدت زندگی مثل ازدواج هم می‌شود. (۴) اهداف مشترک دارند که برای رسیدن به آن با هم تلاش و همکاری می‌کنند. (۵) این تعامل در قالب گروه، معمولاً به گونه‌ای نظام‌مند است که هر عضو، جایگاهی دارد و خودش و دیگران، او را در آن جایگاه می‌شناسند. (۶) خود را بخشی از گروه می‌دانند. گروه با این تعریف و ویژگی‌هایی که ذکر شد، کارکردهای روانشناختی متعددی دارد. بعضی از آن کارکردها عبارتند از: (۱) بخشی از نیاز روانی ما به تعلق داشتن را برآورده می‌سازد. (۲) با راحتی بیشتری به اهداف مشترک می‌رسیم. (۳) دانش و اطلاعاتی به دست می‌آوریم که در بیرون گروه بر ایمان میسر نیست. (۴) در مقابل

دشمن مشترک احساس امنیت بیشتر بر ایمان حاصل می شود. ۵) باعث استحکام و تثبیت هویت اجتماعی ما می شود. ۶) در ایجاد و تغییر احساسات و عواطف، باعث تسهیل اجتماعی ما می شود. ۷) ویژگی جمعی بودن بعضی برنامه‌ها، باعث استدامه و استمرار برنامه می شود. ۸) به اعتماد نفس بیشتر فرد کمک می کند. ۹) به افراد به ویژه کودکان در فرایند اجتماعی شدن کمک می کند. ۱۰) فواید جانبی اش مثل مشاوره‌ها، دوست یابی‌ها، شغل یابی‌ها، قرض الحسنه‌ها، دید و بازدیدها به هنگام بیماری و مشکلات، نیز از طریق گروه‌های مذهبی، حاصل می شود. ۱۱) هنجارهای گروه (خوب یا بد)، معمولاً مورد پذیرش همه اعضا قرار می گیرد (افراد به جهت اهمیتی که برای گروه قائل هستند، از اختلافات کوچک می گذرند و گاهی به واقع، تغییر نگرش می دهند. ۱۲) این گروه‌ها می تواند شروع و مبنایی باشد برای شروع و شکل دهی کارهای تشکیلاتی آشکار و مخفی و انجام دادن کارهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و گاهی نظامی. یکی از نمونه‌های این حرکت، اقدامات سید جمال الدین اسد آبادی بود، او از مراسم ساده مذهبی شروع کرد و در نهایت تشکیلاتی شکل داد که حکومت مصر ناچار به اخراج ایشان از کشور مصر شد. تمام کارکردهایی که برای گروه‌های اجتماعی ذکر شد، در گروه‌های مذهبی نیز وجود دارد. برای اجتناب از تفصیل، به توضیح آن‌ها نمی پردازیم. اما بسیاری از آن کارکردها را در قالب یک حدیث در سخنان امام علی (ع) می خوانیم: آن حضرت می فرماید هر گاه کسی به مسجد رفت و آمد کند، یکی از بهره‌های هشت گانه را نصیب خود خواهد کرد: ۱) یافتن یک برادر دینی و دوستی که در مسیر الهی با او همراه باشد. ۲) علمی جدید بر علوم او اضافه خواهد شد. ۳) نشانه‌ای از نشانه‌ها و آیات محکم الهی بر او روشن خواهد شد. ۴) رحمت مورد انتظارش را از جانب خدا دریافت خواهد کرد. ۵) سخنی می شنود که باعث دوری و اجتناب او از پستی‌ها می شود. ۶) یا سخنی که موجب هدایت او به راه راست خواهد شد. ۷) یا باعث ترک



گاهی از خوف الهی می‌شود. ۸) یا حجب و حیای او پیش دیگران، او را از گناه باز خواهد داشت.

## هیجان‌های روانی ناشی از عزاداری

### اشاره

بیشترین و مهم‌ترین تأثیری که مراسم عزاداری بر شرکت کنندگان دارد، تأثیرات روانی است و اکثر شرکت کنندگان نیز در پی همین نوع تأثیرات هستند. احساس لذتی خاص به آن‌ها دست می‌دهد، آرامشی می‌یابند که در کمتر مجلسی و گروهی از نوع دیگر، حاصل می‌شود. چهره افراد عزادار، در مجالس عزاداری، غم بار می‌شود، گریه می‌کنند یا حالت گریه به خود می‌گیرند، اما این غم از نوعی دیگر و متفاوت با غم و غصه‌های زندگی روزمره است. غم معنویت است، غم آخرت است. غم مظلومیت مظلومان است. غمی است که منشأ حرکت است و کنش‌وری اجتماعی افراد را افزایش می‌دهد نه کاهش، عامل نابهنجار در زندگی افراد نمی‌شود، بلکه در مواردی نقش درمانی ایفا می‌کند. برای زندگی نشاط می‌آفریند. بدیهی است، کسانی که خود به صورت مستمر و یا به صورت مقطعی، در زمان‌های خاصی از سال در این گروه‌ها و مراسم شرکت می‌کنند و اکثر قریب به اتفاق مردم مذهبی (شیعه)، با این مراسم موافق هستند و آن را می‌پسندند و از آن استقبال می‌کنند. افرادی نیز هستند که با عزاداری مخالفند و بر این مخالفت، استدلال‌هایی نیز دارند؛ به بعضی از دلیل‌های آن‌ها اشاره می‌کنیم: (۱) ما دلیل و برهانی از متن دین، برای عزاداری نداریم و این نوعی بدعت محسوب می‌شود. (۲) بر فرض این که دلایلی کل و عام بر جواز عزاداری نیز داشته باشیم، اما چه لزومی دارد که برای کسانی عزاداری کنیم که قرن‌ها پیش شهید شده و به مقام والایی رسیده‌اند؟ (۳) عزاداری کردن، مخالفت با قضا و قدر الهی است. ما باید

بپذیریم و تسلیم باشیم. ۴) عزاداری و ازدیاد این مراسم در طول سال به مناسبت‌های مختلف، باعث شده است که جامعه از شادی‌ها به دور باشد و بیشتر احساس غمگینی کند و در نتیجه باعث افزایش فراوانی افسردگی در جامعه بشود. این اشکال، گاهی از زبان و قلم بعضی از صاحب نظران روان‌شناسی در کلاس‌های درس و در مقالات نیز مطرح شده است. ما با بررسی مختصری که در باب بعضی هیجان‌های روانی؛ مثل اندوه و گریه، شادی و خنده، افسردگی، عزت نفس و... و تأثیر مراسم عزاداری بر روی آنها، انجام می‌دهیم، در باب اشکالات روان‌شناختی مطرح شده اظهار نظر خواهیم کرد و نیز با بررسی ای که در متون دین انجام خواهیم داد، در مورد اشکالات دینی مطرح شده، اتخاذ موضع می‌کنیم.

### مراسم عزاداری و گریه

گریه دارای یک ظاهر است و یک باطن. ظاهر آن یک امر فیزیولوژیک است، باید تأثیرات روانی، از طریق محرک‌های بیرونی یا درونی مثل تفکر، شکل بگیرد. سپس این تأثیرات، وارد چرخه فیزیولوژی مغز و اعصاب بشود، بخش خاصی از مغز فعال شده و غدد اشکی چشم را فرمان فعالیت بدهد و در نهایت قطرات اشک جریان پیدا کند و ما آن را گریه بنامیم. باطن گریه همان تأثیرات درونی است. نگاه روان‌شناختی ما و داوری ما در باب پیامدهای گریه نیز دایر مدار تأثیرات عاطفی است. اگر در روایات آمده است که گریه کردن و گریاندن و حالت گریه به خود گرفتن، در مراسم عزای حسینی، منشأ اثر دنیوی و اخروی است، به تأثیرات درونی نظر دارد و گرنه می‌شود به صورت مصنوعی و یا با مواد شیمیایی، چشمانی گریان داشت. ما در این جستار، باطن گریه را به چهار نوع تقسیم می‌کنیم. که فقط یک نوع آن، معطوف به خود و نیازهای سرکوب شده خود است و می‌تواند با افسردگی هم بستگی مثبت داشته باشد، و کنش وری اجتماعی فرد را مختل کند، اما سه نوع دیگر، امید بخش است و حرکت آفرین و رابطه

معکوس با افسردگی دارد. نوع اول، ناشی از مرگ واقعی است اما سه نوع دیگر، سوگ واقعی نیستند، اگر چه در مراسم سوگواری حاصل می‌شوند. الف) گریه ناشی از علاقه طبیعی انسان به خود و متعلقات خود: این گریه به هنگام غم و مصیبت و داغ دیدگی حاصل می‌شود و اختیاری نیست، معمولاً بی اراده، اشک جاری می‌شود. تأثرات فرد ناظر به گذشته است، مصیبتی رخ داده و آثاری گذاشته و اکنون به اصطلاح عامیانه، عقده‌ها گشوده می‌شود و اشک می‌ریزد. این گریه به اصطلاح روان‌شناسان و روان در مان گران، تخلیه روانی - هیجانی است و به خود فرد و نیازهای سرکوفته شده او بر می‌گردد. ب) گریه‌ای که ریشه در اعتقادات دارد: مثل آنچه در حال مناجات حاصل می‌شود، فرد خود را در محضر خدا می‌یابد و رفتار و کردار خود را ضبط شده می‌داند و خود را گناه کار و... به عنوان مثال دعای امام سجاد (ع) در وداع با ماه رمضان و یادآوری رحمت‌های خداوندی از این نوع است. این نوع گریه ناظر به آینده و حال است و آنچه روی خواهد داد. این که امام سجاد (ع) می‌فرمایند: «محبوب‌ترین قطره در نزد خداوند متعال، قطره اشکی است که مخلصانه، در تاریکی شب و از ترس خدا ریخته شود»، این ریشه در اعتقادات دارد. مربوط به ترس‌های دنیایی و زندگی روزمره نیست. اکثر گریه‌ها در مناجات‌های امامان معصوم (ع) از این نوع است. ج) گریه‌ای که از فضیلت‌طلبی و کمال‌خواهی ناشی می‌شود: مثل گریه‌ای که در فقدان معلم و مربی اخلاق و پیامبر و امام و... رخ می‌دهد. این گریه از این روی است که مادر عمق وجودمان کمال و رشد را تحسین می‌کنیم و از بودن آن کمالات، ذوق زده می‌شویم و از فقدان آن‌ها ناراحت. گاهی در مراسم عزاداری، گریه‌هایی از این نوع نیز وجود دارد. مثلاً؛ در باب شجاعت و وفاداری حضرت عباس (ع) به امام حسین (ع)، بسط سخن داده می‌شود، و ما با شنیدن آن، اشک می‌ریزیم. پس از وفات حضرت رسول (ص)، ام ایمن گریه می‌کرد، خلیفه دوم از او پرسید، چرا گریه می‌کنی؟ مگر نه این که رسول خدادر پیش گاه خداوند است؟ ام ایمن پاسخ داد: گریه

من برای آن است که دست ما از اخبار آسمان و وحی کوتاه شده است.د) گریه بر مظلوم: مانند گریه رسول خدا (ص) بر علی (ع) و حسین (ع)، پیش از شهادت آنها و مثل گریه و عزاداری مسلمانان در شهادت‌های ائمه دین که به صورت مظلومانه شهید شدند؛ مثل گریه به هنگام روضه خوانی حضرت رقیه، و حضرت علی اکبر و حضرت فاطمه و دیگر مصایب اهل بیت و... - گاهی نوعی دیگر از گریه را نیز تحت عنوان «گریه سیاسی» نام می‌برند. مثلاً امام خمینی می‌فرماید: «زنده نگه داشتن عاشورا، یک مسئله بسیار مهم سیاسی - عبادی است. عزاداری کردن برای شهیدی که همه چیز را در راه اسلام داده است یک مسئله سیاسی است.» اما در واقع از دیدگاه روان‌شناسی، این گریه، نوعی مستقل نیست، بلکه به یکی از انواع مذکور بر می‌گردد. و در اهداف سیاسی، جهت دهی می‌شود. این یکی از کاربردهای انواع گریه است. گریه در مراسم عزاداری، از هر کدام از انواع چهارگانه که باشد، کارکردهایی دارد: الف) در هر صورت نوعی تخلیه هیجانی است و آرامشی را به دنبال دارد و باعث جلای قلب می‌شود و این نکته بسیار مهم و ارزشمند است. ب) هیجان‌ها و تأثرات روانی، در بعد شناختی اثر گذاشته و کنجکاوی و در نهایت شناخت فرد، در موضوع مورد نظر را تقویت می‌کند. ج) با تقویت عواطف و شناخت‌ها، آمادگی رفتاری فرد به تناسب آن شناخت‌ها و عواطف، بیشتر می‌شود و نگرش فرد نسبت به آن موضوع تقویت می‌شود.د) باعث همانند سازی با آن افراد و موضوعات مورد علاقه می‌شود. کسی که در شنیدن شجاعت حضرت عباس، اشکی می‌ریزد، به طور ناخودآگاه، در شجاعت، در حد توان خودش، با آن حضرت همانندسازی می‌کند و...ه) تمام انواع گریه‌ها می‌تواند جهت‌گیری‌های سیاسی، فرهنگی، دینی و... داشته باشد و از آنها حسن استفاده یا سوء استفاده بشود (توسط خود فرد یا توسط اداره کنندگان مجالس عزاداری). و) علاقه و محبت فرد نسبت به موضوع مورد نظر افزایش می‌یابد.

## مراسم عزاداری و شادی جامعه

شادی چیست؟ چه عواملی باعث شادی جامعه می‌شوند؟، مراسم عزاداری مذهبی، چه رابطه‌ای با شادی افراد و جامعه دارد؟ در این موارد به اختصار سخن می‌گوییم. برای شادی تعاریف مختلفی شده است؛ ارسطو معتقد است، حداقل سه نوع شادی وجود دارد: الف) حالتی که همراه با لذت حاصل می‌شود. ب) حالتی که به دنبال عمل کردن خوب برای فرد حاصل می‌شود. ج) حالتی که بر اثر زندگی متفکرانه حاصل می‌شود. از دیدگاه ارسطو، نوع اول سطح نازل و زودگذر شادی است؛ نوع دوم، سطح متوسط و میان مدت شادی و نوع سوم سطح عالی و دراز مدت شادی است. فیلسوفانی مثل جان لاک و جرمی بنتام، گفتند شادی بستگی به تعداد لذات زندگی دارد. این تعاریف، منطبق با تعریف توده مردم از شادی نیست. از دیدگاه مردم، شادی یعنی انبساط خاطر، یک فرد ممکن است یک روز صبح شاد باشد و بعد از ظهر غمگین باشد، با شنیدن یک خبر، شاد و با خبری دیگر غمگین بشود. در بعضی از کتاب‌های انگیزش و هیجان نیز همین گونه تعریف شده است، بر این اساس، حتی اگر با مصرف دارو هم، انبساط خاطری حاصل شود، نام آن شادی است. وقتی ما از شادی اجتماعی سخن می‌گوییم، نه آن شادی سطح اعلاّی ارسطویی را در نظر داریم و نه شادی زودگذر و مبتدلی که حتی با مصرف دارو ممکن است حاصل شود؛ پس شادی مورد نظر چیست، امروزه از دیدگاه روانشناسی اجتماعی، شادی برابر است با حاصل جمع رضایت و سطح لذت: سطح لذت رضایت = شادی این نوع تعریف با تصور توده مردم از شادی، منطبق است و بر این اساس، شادی هم با فعالیت یا موضوع لذت‌افزین بالفعل مرتبط است، که با مؤلفه سطح لذت، آن را بیان کردیم و هم با وضعیت روانی فرد که ناشی از تجربه‌ها، انتظارات و آرزوها، و... است، ارتباط مستقیم دارد که آن را با مؤلفه رضایت بیان کردیم؛ و هر دو مؤلفه، اموری غیر ثابت و غیر مطلق هستند. آنگوس کمپبل، ویلارد

رادجرز، و فیلیپ کانورس، محققان امریکایی، تلاش کردند که رابطه ۱۰ متغیر (سن، نژاد، اشتغال، بیکاری، درآمد خانواده، اشتغال رئیس خانه، تحصیلات، مذهب، جنس، شهرنشینی، مجرد، تأهل بدون فرزند، تأهل با فرزند) را با میزان شادی بسنجند، آنان ۲۱۴۴ آزمودنی را آزمودند، با لحاظ کردن همه این عوامل، توانستند فقط ۱۰ درصد تفاوت شادی‌های بین افراد را به این امور، نسبت بدهند، و در نهایت نتیجه گرفتند که عمدتاً شادی به نوع شخصیت یا منش افراد بستگی دارد. بدین ترتیب معلوم می‌شود که برای بالا بردن سطح شادی در فرد و جامعه، باید به آن دو مؤلفه (سطح لذت و رضایت) توجه کرده و آن‌ها را تقویت کنیم؛ و آن دو مؤلفه از مراسم عزاداری، اثر منفی نمی‌پذیرند. این گونه نیست که مراسم عزاداری، با سطح لذت و سطح رضایت افراد، همبستگی منفی داشته باشند، بلکه شواهدی برای همبستگی مثبت وجود دارد. قطعاً کسانی که با علاقه و انتخاب خود به مراسم عزاداری می‌روند، از آن لذت می‌برند و از آن احساس رضایت می‌کنند. عده‌ای از روان‌شناسان از جمله روان‌شناس آمریکایی مایکل فوردیس، برنامه‌ای برای افزایش شادی تهیه کردند. به نظر او، بهترین راه این است که افراد، خود، برای شاد بودن اقدام کنند. او یک برنامه چهارده عنصری تهیه و ارائه کرد که به اختصار در زیر می‌آید: (۱) خود را مشغول نگه دارید و فعال‌تر باشید. (۲) وقت بیشتری را به روابط اجتماعی اختصاص دهید. (۳) در کارهای با معنی شرکت کنید. (۴) امور زندگی را به بهترین نحو طرح‌ریزی و سازماندهی کنید. (۵) حتی المقدور از نگرانی دست بردارید. (۶) سطح انتظارات و آرزوهایتان را پایین بیاورید. (۷) تفکر مثبت و خوش بینانه را در خود پرورانید. (۸) در زمان حال زندگی کنید. (۹) سعی کنید شخصیتی سالم داشته باشید. (۱۰) برون‌گرا و اجتماعی باشید. (۱۱) خودتان باشید. (۱۲) احساسات منفی و مسایل منفی را بیرون ببرید. (۱۳) با داشتن روابط نزدیک خود را شاد کنید. (۱۴) شادی را در درجه نخست اولویت قرار دهید. در یک بررسی، ۸۹ درصد از شرکت‌کنندگان گفتند که این برنامه به آن‌ها کمک کرده است، تا خلق

غمگین خود را متوقف کنند، با آن مقابله کنند، یا آن را تأخیر اندازند. ۸۰ درصد نشان دادند که این برنامه، سطح شادی شان را افزایش داده است، ۳۶ درصد مدعی بودند که افزایش شادی آن‌ها خیلی زیاد بوده است. با توجه به این برنامه و دقت در کارکرد تک تک توصیه‌های آن، نیز می‌توان رابطه مراسم عزاداری و شادی را تشخیص داد. آیا در مراسم عزاداری تعداد جالب توجهی از این توصیه‌ها، اجرا نمی‌شود؟! افراد فعال‌تر نیستند؟ روابط اجتماعی شان بیشتر نمی‌شود؟ عزاداری کار با معنایی نیست؟ سطح انتظارات و آرزوها را تعدیل نمی‌کند؟ تفکر خوش بینانه القاء نمی‌کند؟ برون‌گرایی را رشد نمی‌دهد؟ با اطلاعات دینی، سیاسی، فرهنگی اجتماعی که افراد می‌دهد، آن‌ها را در زمان حال واقع نمی‌کند؟ و... پاسخ به همه این سؤالات، مثبت است و عزاداری در واقع برای جامعه و افراد، شادی حقیقی می‌آفریند، نشاط و تحرک می‌آورد و... البته آسیب‌هایی نیز مراسم عزاداری را تهدید می‌کند که به آن‌ها اشاره خواهیم کرد، اما آن آسیب‌ها از لوازم لاینفک این مراسم نیست، بلکه اموری عارضی است که باید زدوده شود.

### مراسم عزاداری و افسردگی

اختلالات افسردگی به سه قسم کلی تقسیم می‌شود. (۱) اختلاف افسردگی عمده. (۲) اختلال افسرده خویی. (۳) اختلال‌های افسردگی موردی که در آن دو نوع جای نگرفته‌اند. اختلاف افسردگی عمده، شدیدترین نوع افسردگی است. و بعضی از نشانه‌های آن عبارتند از: الف) احساس غمگینی یا پوچی در بخش عمده یا تقریباً تمام روز. ب) کاهش چشم‌گیر علاقه یا لذت نسبت به تقریباً همه فعالیت در بخش عمده روز. ج) کاهش چشم‌گیر وزن بدن، بدون پرهیز یا رژیم غذایی (یا افزایش قابل ملاحظه وزن در عرض یک ماه). د) بی‌خوابی یا خواب‌زدگی در تقریباً همه روز. ه) بی‌قراری یا کندی روانی - حرکتی تقریباً در همه روز. و) خستگی یا از دست دادن

انرژی تقریباً در همه روزه. ز) احساس بی ارزشی یا احساس گناه مفرط. ح) کاهش توانایی فکری یا تمرکزیابی یا بی تصمیمی همه روزه. ط) افکار مکرر و عود کننده راجع به مرگ. از بین این سه نوع افسردگی، نوع اول و سوم مورد نظر کسانی که می گویند، مراسم عزاداری باعث افسردگی جامعه شده است، نیست؛ چرا که نوع اول بسیار شدید و واضح البطلان است. نه جامعه ایران مبتلا به افسردگی عمده است و نه مراسم عزاداری با ویژگی هایی که شناختیم، می تواند باعث افسردگی عمده جامعه شود. نوع سوم هم مراد نیست. چرا که مربوط به مواردی خاص؛ مثل: الف) اختلال ملال پیش از قاعدگی ب) اختلال افسردگی جزئی. ج) اختلال افسردگی پس از روان پریشی ناشی از اسکیزوفرنی و... است. پس افسرده خوئی مورد نظر است. اختلال افسرده خوئی، نسبتاً خفیف است و دارای نشانه های تشخیصی زیر است: الف) دو یا چند مورد از نشانه های کم اشتها یا پر اشتها، بی خوابی یا خواب زدگی، کمبود انرژی یا احساس خستگی، عزت نفس پایین، تمرکز ضعیف یا اشکال در تصمیم گیری و احساس درماندگی در فرد وجود داشته باشد. ب) این نشانه ها در بخش عمده روز و در بیشتر روزها، به مدت حداقل ۲ سال گزارش شوند. ج) طی یک دوره دو ساله، شخص هرگز به مدت بیش از دو ماه خالی از نشانه های بالا نباشد. د) در طی این دو سال افسردگی عمده وجود نداشته باشد. ه) هرگز ملاک های اختلال ادواری خوئی وجود نداشته باشد. و) این نشانه ها ناشی از آثار فیزیولوژیک (مثل مصرف ناصحیح دارو و... نباشد. ز) این نشانه ها موجب اختلال در کارکرد اجتماعی، شغلی و... بشوند. اکنون ببینیم آیا مراسم عزاداری، نشانه های افسرده خوئی را ایجاد می کند و باعث افزایش افسردگی در جامعه می شود؟ برای روشن شدن این مطلب لازم است به عوامل افسرده خوئی از دیدگاه روانشناسی، توجهی بکنیم. برای افسرده خوئی سه عامل عمده را شمارش کرده اند الف) زیستی؛ ب) ارثی؛ ج) هیجانی و محیطی. عوامل زیستی به وضعیت مغز و کارکرد قسمت های مختلف آن و ناقل های عصبی و انتقال عصبی و



سیناپس ها و... اشاره دارد. بسیاری از نشانه‌های افسردگی، جایگاه خاصی در مغز را به خود اختصاص داده‌اند. تا کنون بیش از ۳۰ ناقل عصبی شناخته شده اما سه ناقل نوراپی نفرین، سروتونین، و دوپامین، باعث بعضی از نشانه‌های افسردگی می‌شوند. عامل ارثی، سالهاست مورد توجه واقع شده است و افسردگی را یک بیماری خانوادگی دانسته‌اند، و امروزه، ژن و توارث را عامل مهمی برای افسردگی می‌دانند و به دنبال شناسایی ژن آن نیز بوده‌اند. بعضی از مطالعات آماری، خانوادگی و ارثی بودن افسردگی را تقویت کرده است. عوامل محیطی و هیجانی، نیز همواره و پیش از عوامل زیستی و ارثی، مورد توجه روان شناسان و پزشکان بوده است. آنان می‌دانستند که رویدادهای محیطی، می‌تواند ذهن و احساسات ناشی از آن را تحت تأثیر قرار دهند. روابط با دیگران، تربیت خانوادگی، فقدان‌ها و بحران‌ها، همه می‌توانند بر ذهن مؤثر باشند. به این ترتیب افسردگی نیز می‌توانست تحت تأثیر عوامل محیطی قرار بگیرد، اما این دیدگاه به تدریج دقیق‌تر شد؛ اکنون پژوهش‌گران معتقدند که: (۱) بعضی افراد، پس از رویدادهای استرس‌زای شدید، مبتلا به افسردگی می‌شوند. (۲) نمونه‌های فراوانی نیز بوده که بی‌هیچ‌گونه استرس شدیدی، مبتلا به افسردگی شده‌اند. لذا بعضی پژوهش‌گران بر این باورند که تجربه‌های استرس‌زای محیطی، فقط به طور غیر مستقیم و فقط در کسانی که آمادگی زیستی و وراثتی را دارند، باعث افسردگی می‌شود. و کسانی که آن زمینه‌ها را ندارند، استرس‌ها باعث افسردگی شان نمی‌شود. بعضی از عوامل استرس‌زا که زمینه‌های زیستی و ارثی را فعال می‌کنند، عبارتند از: از دست دادن شغل، قطع یک رابطه، مرگ یکی از بستگان، طلاق، ازدواج ناموفق، مشکل اقتصادی جدی، و... اکنون با آن چه گذشت، معلوم است که: الف) تنها عامل افسردگی، عامل محیطی نیست. ب) عامل محیطی فقط در کسانی موثر است که زمینه‌های ارثی و زیستی دارند. ج) در بین عوامل محیطی که استرس‌زایی شدید دارند، جایی برای مناسک و مراسم اسمی عزاداری پیدا نمی‌کنیم. آن عوامل متعدد بود، سوگ و داغ واقعی

می تواند یکی از آن عوامل باشد، اما مراسم عزاداری هیچ سهمی در استرس زایی ندارند. د) بلکه برعکس با توجه به مباحثی که در روان شناسی اجتماعی و کارکرد گروه ها و ویژگی های گروه های مذهبی، گفته می شود، می توان گفت که مراسم عزاداری کاملاً نقش استرس زدایی دارد.

### مراسم عزاداری و عزت نفس

موضوع عزت نفس، هم از دیدگاه دینی، یک مفهوم محوری و مهم است و هم از دیدگاه روان شناسی، در گرایش هایی مثل رشد، بالینی، شخصیت و اجتماعی، به آن توجه فراوان شده است، عزت نفس یکی از مؤلفه های بهنجاری محسوب می شود (انکینسون و همکاران ۱۹۸۳). مراسم عزاداری را از هر دیدگاهی (دینی یا روانشناسی) مطالعه کنیم، رابطه منفی با عزت نفس ندارد. بلکه زمینه های عزت نفس بیشتر را در افراد فراهم می آورد. ارزیابی ما از خود پنداره خویش بر حسب ارزش کلی آن، عزت نفس نامیده می شود؛ به عبارت دیگر، می توان عزت نفس را هم چون میزان ارزشی که ما برای خود قائل هستیم، در نظر گرفت. مطالعات، حاکی از این است که آگاهی یا برداشت ما از خود، بیشتر ناشی از تجربه های اجتماعی ماست. ما خود را آن گونه می بینیم که فکر می کنیم دیگران ما را می بینند. ایلین شیهان و می گوید، طی ملاقات هایی که در طول سالیان، با مراجعان مختلف داشته ام، افرادی را دیده ام که عزم خود را جزم کرده بودند که عزت نفس خود را بالا ببرند و از این ره گذر آثار مثبت متعددی را نصیب خود کردند، بعضی از آن آثار به ترتیب زیر است: (۱) پذیرش هر چه بیشتر خود و دیگران (۲) آگاهی بیشتر از آنچه در زندگی می خواهیم. (۳) آرامش بیشتر و آمادگی بیشتر برای کنترل استرس (۴) امنیت بودن و احساس شاد بودن. (۵) اشتیاق به داشت مسئولیت بیشتر. (۶) توجه بهتر به دیگران. (۷) احساس راحتی در موقعیت های اجتماعی. (۸) احساس متعادل بودن. (۹) اتکا به خود و خلاقیت بیشتر. (۱۰) بهبود ظاهر و احساس سر

زندگی. (۱۱) آمادگی بیشتر برای دریافت محبت و محبت کردن به دیگران. (۱۲) ملایم تر بودن با خود، توانایی دست زدن به خطرهای بیشتر. (۱۳) توانایی تبریک گویی به دیگران بدون حسادت. (۱۴) اطمینان داشتن به خود در همه فعالیت‌ها. (۱۵) تبدیل کردن «مشکلات» به مبارزه جویی‌ها. (۱۶) تمایل بیشتر برای در میان گذاشتن احساسات با دیگران. (۱۷) توانایی بیان صادقانه نارسایی‌ها در کارهای خود. (۱۸) اشتیاق، انگیزه و علاقه‌مندی بیشتر به زندگی. از سوی دیگر عزت نفس پایین نیز، مشکلات فراوانی را برای فرد ایجاد می‌کند، بعضی از آن‌ها عبارتند از: (۱) عدم پذیرش خود و دیگران: کارل راجز می‌گوید هر چه افراد خود را بیشتر بپذیرند، احتمال پذیرش دیگران نیز برایشان بیشتر است و بر عکس. (۲) ترس از ترک شدن: بسیاری از افراد، از ترس این که ترک شوند، به روابط مخرب خود و دیگران ادامه می‌دهند، گاهی وابستگی را با محبت و عشق اشتباه می‌گیرند. (۳) کمال گرایی افراطی: اگر در کمال گرایی، همواره خود را با موفق ترها مقایسه کنیم و توقع بالاتر داشته باشیم، از همسر خوب دوست خوب، انجام دادن کارهای خوب و... محروم خواهیم ماند. (۴) استفاده از مکانیزم انکار: مثلاً زنی که عزت نفس پایین دارد، اگر شوهرش از زیبایی اش بگوید، می‌گوید او فقط برای خوشحالی من این طور می‌گوید. (۵) گاهی مکانیزم‌های دیگری مثل سرکوبی، فرافکنی، واکنش وارونه، و... نیز ناشی از کمبود عزت نفس است. (۶) بعضی اعتیادها در زندگی روزمره، مثل پر خوری، کم خوری، سیگار کشیدن، مصرف الکل و مواد مخدر، کار، نظافت، قمار، مسائل جنسی، احساسات عقل گرایانه، سرزنش دیگران، و... نیز گاهی ناشی از عزت نفس پایین هستند. (۷) عزت نفس پایین، با خود انگاره ضعیف و مبهم، و عزت نفس بالا، با شناخت روشن تر از خود، همراه است. (۸) پیش قدم شدن در ارتباط با دیگران، در افراد با عزت نفس پایین کمتر است. کمبود عزت نفس در رفتار اجتماعی فرد نیز اثر منفی می‌گذارد. گرنی (۱۹۸۸)، مطالعات زیادی را در مدارس انجام داد؛ او فهرستی از رفتارهای اجتماعی متأثر از عزت نفس پایین را شمارش کرده است: (۱)

کوچک تران را آزار می دهد. ۲) با همسالانش پر خاش کننده است. ۳) به غریبه ها اعتماد نمی کند. ۴) دیدگاه دیگران را درک نمی کند. ۵) به نظریات مراجع قدرت خیلی وابسته است. ۶) اطلاعات کمی از خودش بروز می دهد. ۷) از نقش های رهبری اجتناب می کند. ۸) به ندرت داوطلب می شود. ۹) به ندرت توسط همسالانش انتخاب می شود. ۱۰) غالباً کناره گیر و منزوی می شود. ۱۱) رفتارهای متناقض دارد. ۱۲) مطیع است و ابراز وجود نمی کند. ۱۳) به ندرت می خندد. ۱۴) توجه اش به خودش است. ۱۵) همسالانش را بی ارزش تلقی می کند. ۱۶) فعالیت هایش توسط دیگران تعیین می شود. در متون دینی، از این موضوع با عنوان های متعددی؛ مثل عزت نفس، کرامت نفس، مردانگی و آزادگی و... یاد شده است. از دیدگاه دین، اصولاً برای مؤمن، عزت و احترام خاصی هست. یعنی علاوه بر عزت نفس، باید مؤمنان دیگر را نیز عزیز بداریم؛ به عنوان مثال قرآن می فرماید؛ «اگر به نیازمند مؤمنی کمک مالی کردید، آن را با اذیت کردن و منت گذاشتن همراه نکنید، و اگر غیر از این است، اصلاً صدقه ندهید و کلماتی خوب بر زبان جاری کنید، بهتر است». «و ای کسانی که ایمان آورده اید، صدقات خود را با منت گذاشتن و اذیت کردن باطل نکنید.» در روایات متعددی نیز آمده است که حرمت نفس مؤمن از حرمت مقدساتی مثل کعبه نیز بیشتر است. و تحقیر وی به هیچ وجه بخشودنی نیست. در باب عزت نفس نیز در متون دینی، در دو سطح نگاه می شود: یکی عزت نفس شخصی و دیگری عزت نفس انسانی. در روان شناسی اگر از عزت نفس سخن به میان می آید، فقط به خود شخصی نظر دارد؛ یعنی توجه کردن و مهم شمردن استعداد های نهفته در وجود فرد. اما در دین، باید علاوه بر احیا کردن استعداد های درونی، نفس انسانی را عزیز داشت و در مقابل نفس حیوانی، آن را پرورش داد. باید حتی المقدور دست نیازپیش دیگران دراز نکرد، بر اساس بسیاری روایات، خداوند کارهای مؤمن را به خود وی واگذار کرده است، ولی اجازه ذلت پذیری به او نداده است. این امر آن قدر مهم است که حتی انجام دادن واجبات الهی نیز، عذری برای

پذیرش منت و ذلت دیگران نیست، برای انجام یک واجب الهی می توان از مال و حتی از جان، مایه گذاشت، اما از آبروی مؤمن نمی شود. اگر کسی مؤمنی را دعوت کند که به هزینه او به حج برود، و شائبه‌ای از منت گذاری در بین باشد، لازم نیست بپذیرد. حتی مبارزه با نفس که به معنای صحیح خود، بسیاری ضروری و لازم است. نباید موجب نادیده گرفتن عزت نفس بشود. کسی ممکن است خیال کند که با تحقیر خود پیش دیگران، بهتر می تواند با نفس خویش مبارزه کند، اما اسلام این را اجازه نمی دهد. برخی از اهل تصوف که کمتر با منابع غنی اسلام آشنایی داشته‌اند، گرفتار چنین خطایی شده‌اند، مؤمن نباید کاری کند که پس از آن مجبور به معذرت خواهی بشود چون این نوعی ذلت پذیری است. نباید در مسافرت، با کسانی که فاصله اقتصادی بسیار با او دارند، همسفر بشود، چون اگر ضعیف تر باشد، خودش اذیت می شود و اگر غنی تر باشد موجب اذیت هم سفر خود می شود. بین عزت نفس و رفتار اخلاقی مثبت، رابطه مستقیم وجود دارد. کسی که عزت نفس داشته باشد، کمتر گرفتار خطاهای اخلاقی می شود، بیشتر می توان از او انتظار داشت و نباید خودمان را از شر او ایمن بدانیم. هیچ کسی برای دیگران تکبر نمی کند، مگر این که ذلتی را در خودش احساس کرده است. کسی که نفاق می ورزد، ناشی از ذلت درونی اش است و کسی که غیبت می کند به خاطر عجز او است. هم بستگی بین عزت نفس بالا و فضایل اخلاقی را از طریق یک قانون مسلم روان شناختی نیز می توان نتیجه گرفت و آن عبارت است از نظریه «هماهنگی شناختی» فستینگر. چکیده این نظریه این است که اگر متوجه بشویم، دو شناخت ما بایکدیگر، یا شناخت و رفتار ما با یکدیگر ناهماهنگ است، دچار ناراحتی می شویم و تلاش می کنیم که حتی المقدور، آن ناهماهنگی را بر طرف سازیم. طبیعی و آشکار است که در مراسم عزاداری حسینی (ع)، اولاً، محتوای آن دین، تبلیغ و ترویج می شود که حسین (ع) پیرو آن بوده است. و جایگاه عزت نفس در این دین را دانستیم؛ ثانیاً، خود امام حسین (ع) و حرکت او و سخنان و پیام‌های او، که در مراسم عزاداری

از آن‌ها یاد می‌شود، از ابتدا تا انتها، پر است از عزت نفس و تأکید بر آن. پیام «هیئات منا الذلة» حسین (ع) و حرکت او ضرب المثل شده است. در سراسر دنیا هر کسی نام حسین را بشنود یا بخواند، فوراً همراه آن، نام عاشورا و نهضت حسین و ظلم‌ستیزی حسین مطرح می‌شود؛ ثالثاً، روانشناسان، برای رشد عزت نفس عواملی را شمارش می‌کنند، کوپر اسمیت (۱۹۶۷) تحقیقات انجام شده بر روی عزت نفس را مرور کرد و به این نتیجه رسید که چهار عامل، اهمیت ویژه‌ای در رشد عزت نفس دارند. ۱) میزان پذیرشی که دیگران برای او قابل هستند. ۲) موفقیت‌های فرد و موقعیتی که برای او در جامعه قائلند. ۳) تفسیری که فرد از ارزش، و آرزوهای خود داشته است و دارد. ۴) روش یا روشهایی که فرد، آن تفسیر خود را به عمل می‌کشد. با اندکی تأمل در این چهار عامل، متوجه می‌شویم که مراسم عزاداری، باعث رشد این عوامل و در نتیجه رشد عزت نفس می‌شود. افراد، در مراسم عزاداری، به طور صحیح و کامل مورد پذیرش یکدیگر قرار می‌گیرند، در این مراسم، عزاداران و برگزارکنندگان، به احترام حسین (ع) هر کسی را که در این مراسم وارد شود (حتی اگر اشتها به بزه کاری هم داشته باشد) عزیز می‌شمارند و آن را مهمان حسین می‌دانند. کسانی که اهل مراسم عزاداری حسینی هستند، در جامعه اسلامی، جایگاه خاص دارند. مردم هیئتی‌ها و مسجدی‌ها را دوست دارند و آن را به صورت خودآگاه و ناخودآگاه، بیک از معیارهای گزینش خود در امور مهم زندگی، مثل ازدواج، مشارکت مالی و... می‌دانند. تفسیری که فرد از ارزشها و آرزوهای خود دارد، و همین طور شیوه‌ای که فرد، آن آرزوها و ارزشها را عملی می‌کند، تحت تأثیر مستقیم شناختها و عواطف ناشی از مراسم عزاداری است.

اگر مراسم عزاداری، این قدر اهمیت دارد، باید همانند یک گوهر گران بها از آن محافظت به عمل آید. فریادهای بعضی از علمای دینی، مثل شهید مطهری، که در سه جلد کتاب «حماسه حسینی و تحریف‌های عاشورا» گرد آمده است ناظر به همین محافظت است. برای آسیب‌شناسی این مراسم، لازم است مطالعاتی مستقل و مفصل با شیوه‌های مختلف پژوهشی، انجام شود، اما در این مختصر فقط با یک نگاه نظری به این مراسم، بعضی از نکات آسیب‌شناسی را ذکر می‌کنیم، و از خداوند متعال می‌خواهیم که این آسیب‌ها، در مراسم عزاداری حسین به حداقل ممکن برسد، به گونه‌ای که چندان قابل ذکر و قابل مشاهده نباشد: الف) رقابت‌های شدیدی که گاهی بین گروه‌ها و هیئت‌های مذهبی ایجاد می‌شود. ب) متداخل شدن مراسم عزاداری، با خرافات و امور ناصحیحی از فرهنگ عمومی مردم (اصالت پیدا کردن بعضی از فواید جانبی و فرعی که از طریق هر گروه اجتماعی ممکن است حاصل شود، مثل دید و بازدید و...د) فراهم آوردن آزار و اذیت‌هایی برای دیگران، به طور مثال از طریق صدای بلندگو، بسته شدن خیابان و... که اگر زیاد تکرار شود، ممکن است افرادی را منجر کند. ه) استفاده از اشعار و موسیقی‌ای که در شأن عزاداری حسینی نیست و گاهی ممکن است خلاف شرع باشد. (البته یادآوری می‌شود که مراسم آهنگین عزاداری و مولودی‌ها که در جامعه‌ی ما رواج دارد، سهم بسزایی دارد در ارضای نیاز به موسیقی، به ویژه در کودکان و نوجوانان، چه بسا آنان را از جذب شدن به موسیقی‌های مبتذل باز می‌دارد. و) غلبه کردن بعد عاطفی، و غفلت از بعد شناخت دینی در این مراسم، این آسیب بسیار جدی است و در دراز مدت می‌تواند تخریب کننده باشد. ز) ایجاد رابطه‌های مرید و مرادی بین افراد معمولی؛ گاهی ممکن است افرادی در لفافه و ناآشکار، به جای دعوت به دین، دعوت به خود کنند. ط) تکراری بودن محتوی و شیوه‌های جاری؛ مثل سخنرانی‌ها، اشعار و... ی) ساختن یا استفاده کردن از روضه و مطالبی که مستند نیست، اما تأثیر عاطفی ایجاد می‌کند. ک) انجام دادن

بعضی رفتارها؛ مثل نواختن شیپور، اجرای آهنگ‌های مبتذل.ل) قرار گرفتن مجالس عزاداری، در اختیار افراد کم سواد.ن) خواندن بعضی از اشعار غلو آمیز که خلاف اعتقادات دینی است.

## ۱۸. عزاداری از نگاهی دیگر

### مشخصات کتاب

عنوان : عزاداری از نگاهی دیگر

پدیدآورندگان : امام سوم حسین بن علی (ع) (توصیف گر)

سبحان عصمتی (پدید آور)

ناشر : سبحان عصمتی

نوع : متن

جنس : مقاله

الکترونیکی

زبان : فارسی

توصیفگر : سوگواری ها [۱]

اصلاحات دینی

اسباب گریه

اصلاحات اجتماعی

### مقدمه

از سنت‌های رایج در میان ما شیعیان، برگزاری مراسم عزاداری در ایام محرم و صفر برای شهدای کربلا - به ویژه امام حسین (ع) - است. بر اساس داده‌های تاریخی، عزاداری برای آن بزرگواران از روز بعد واقعه کربلا آغاز و در طول زمان با



وجود فراز و نشیب‌هایی ادامه یافته تا این که به شکل سنت سالیانه در فرم و شکل خاص همراه با مراسم و آداب در آمده است. از طرفی، بر اثر پیشرفت رسانه‌های گروهی و گسترده شدن روابط اجتماعی، جامعه‌های بشری به صورت جامعه‌ای کوچک در آمده و آداب و رسوم هر قوم و ملتی، خواه ناخواه در معرض دید و داوری دیگر اقوام و ملل قرار گرفته است. لذا رفتار و کردار گروهی هر جامعه و ملتی که در قالب سنت‌ها نمود می‌یابد، برای دیگر جامعه‌ها و ملل پرسش برانگیز می‌نماید، چنان که نه تنها برای اقوام دیگر بلکه برای نسل جدید جامعه شیعی که با گسترش دانش بشری روبه‌رو شده، بی‌دغدغه خاطر و پرسش نخواهد بود. نسل جدید می‌خواهد به فلسفه و پیشینه پیدایی سنت‌ها و هنجارهای ثابت مذهبی، آگاهی یابد تا در پای‌بندی به آن‌ها دچار دغدغه خاطر نشود و سرافرازانه از آن دفاع کند. بر این اساس، بر دانشمندان متعهد جامعه ماست که برای دفاع از سنت دیرینه عزاداری در سالگرد شهدای کربلا، آن را به صورتی بر جامعه جهانی و نسل جدید خود عرضه نمایند که مورد پذیرش فطرت و خرد آنان قرار گیرد. نوشتار حاضر تلاشی است بسیار اندک در این باره، امید آن که دانشمندان متعهد گام‌های بزرگ‌تری در جهت تجزیه و تحلیل انسانی و عقلانی این سنت مهم بردارند، تا جامعه جهانی و نسل جدید ما هر چه بهتر و بیشتر با فرهنگ عاشورا آشنا شود. مطالب خود را در چند بخش به طور خلاصه عرضه می‌نمایم: ۱- ریشه‌های عزاداری؛ ۲- فلسفه عزاداری؛ ۳- ارزش‌های عاشورا؛ ۴- پرسش‌ها و پاسخ‌ها.

## ریشه‌های عزاداری

### تاریخی

همان طور که در مقدمه اشاره شد عزاداری برای شهدای کربلا از روز بعد واقعه کربلا آغاز شده است؛ به چند نمونه از عزاداری برای شهدای کربلا اشاره می‌شود تا نشان

داده شود که عزاداری برای آن بزرگواران ریشه در فطرت انسانی و وجدان دینی مسلمانان داشته و به طور خود جوش و طبیعی انجام گرفته است: ۱- وقتی که اهل بیت امام حسین (ع) را در حال اسارت به کوفه بردند، هنگامی که مردم متوجه شدند آنان از خاندان پیامبرند، ناله شان به گریه و زاری بلند شد، امام سجاد (ع) به آنان فرمود:

«اتَّوْحُونِ وَ تَبْكُونِ مِنْ أَجْلِنَا؟! فَمَنْ ذَا الَّذِي قَتَلَنَا؟ آیا برای مامی گریید و بر ما نوحه می کنید، پس کشنده ما کیست و چه کسی که ما را کشت؟» هنگامی که حضرت زینب (س) با سخنان بیدارگر خود که از عمق جانش برمی خاست مردم کوفه را سرزنش کرد و آنان متوجه شدند که چه کار ناشایسته‌ای انجام داده‌اند و چه فاجعه عظیمی را در تاریخ به وجود آورده‌اند از کرده خود سخت پشیمان شدند و به شیون و زاری پرداختند؛ راوی گوید، به خدا قسم مردم را دیدم که هنگام شنیدن این خطبه، حیران بودند و می گریستند و دست‌ها به دندان می گزیدند. وقتی که ام کلثوم (س) دختر امام علی (ع) در میان مردم کوفه سخن رانی کرد، صدای گریه و ناله از مردم برخاست، زنان گیسو پریشان کردند، خاک بر سر پاشیدند، چهره‌ها خراشیدند، سیلی به صورت زدند و فریاد و ویلا و وا بثورا بلند نمودند و مردها گریستند و موهای محاسن خود را کندند، هیچ موقع دیده نشد که مردم بیش از آن روز گریه کنند. ۲- وقتی که اهل بیت امام حسین (ع) را اسیرانه همراه با سرهای شهدای کربلا به دمشق بردند و با سخن رانی‌هایی که بازماندگان شهدا (به خصوص امام سجاد (ع)) کردند، چهره مزورانه یزید از هم دریده شد و مردم پایتخت تازه پی بردند که چه جنایت عظیمی انجام گرفته است. برای جبران این جنایت و در واکنش به این مصیبت بزرگ به عزاداری برای شهدای کربلا پرداختند: اهل شام که در خواب غفلت بودند، بیدار شدند و بازارها را تعطیل، و سوگواری به پا کردند، گفتند: به خدا قسم ما نمی دانستیم که آن سر، سر حسین (ع) است، چون گفته بودند، آن سر یک نفر خارجی است که در خاک عراق خروج کرده است. یزید که با احساسات مخالف مردم مواجه شده بود، برای فریب افکار عمومی و

تبرئه خود، حرم امام حسین (ع) را طلبید و از آنان عذر خواهی کرد و گفت، شما دوست دارید نزد من بمانید یا به سوی مدینه بروید؟ گفتند: دوست داریم چند روز برای امام حسین (ع) نوحه سرایی کنیم، بعد به مدینه برویم. یزید دستور داد خانه‌ای در اختیار آنان بگذارند و همه وسایل مورد احتیاج را برای آنان آماده کردند و آنان مشغول نوحه سرایی بر حسین (ع) شدند. در دمشق هیچ زن قریشی نماند، مگر این که لباس سیاه پوشید و هفت روز بر حسین (ع) گریست. همین که روز هشتم رسید، یزید آنان را بین ماندن نزد او و رفتن به مدینه مخیر کرد و آنان رفتن را اختیار کردند. ابن قتیبه دینوری می‌نویسد: وقتی که اسرای کربلا را به شام نزد یزید آوردند، یزید رو به مجلسیان کرد و از آنان پرسید، نظرشان درباره این اسرا چیست؟ نعمان بن بشیر (فرماندار سابق کوفه) که در مجلس حاضر بود، گفت: ای امیر مؤمنان! با اینان آن طور رفتار کن که اگر پیامبر (ص) زنده بود و اینان را در این حال می‌دید، رفتار می‌کرد. یکی از دختران امام حسین (ع) گفت: ای یزید! این زنان دختران پیامبرند. با این کلام مردم اهل شام که در مجلس بودند، صدایشان به گریه بلند شد. طبری و بلاذری نیز مطالبی چنین نقل کرده‌اند. ۳- وقتی که اهل بیت امام حسین (ع) و بازماندگان شهدای کربلا به مدینه وارد شدند، مردم مدینه در فقدان امام حسین (ع) و برادران و فرزندان، صدا به گریه و شیون بلند کردند؛ همانند روزی که پیامبر (ص) از دنیا رحلت کرده بود. بشیر بن جذلم گفت: چون نزدیک مدینه رسیدیم، علی بن حسین (ع) پیاده شد و خیمه‌ها بر پا کرد و زنان را پیاده نمود و فرمود: ای بشیر، خدا پدرت را بیامرزد که مردی شاعر بود، آیا تو می‌توانی شعر بگویی؟ بشیر گفت، آری، ای پسر پیامبر (ص)، من هم شاعر هستم، فرمود: برو مدینه و خبر شهادت اباعبدالله را به اطلاع مردم برسان. بشیر گفت: من بر اسبم سوار شدم و باشتاب آمدم تا وارد مدینه شدم، چون به مسجد رسول خدا (ص) رسیدم، صدا به گریه بلند نمودم و این اشعار را انشا کردم (که ترجمه آن چنین است): ای مردم مدینه! دیگر در مدینه نمانید، زیرا حسین (ع) کشته شد و از

شهادت اوست که اشک چشم من چون باران فرو می ریزد، بدن حسین (ع) در زمین کربلا به خون آغشته و سر مقدس او را بالای نیزه در شهرها می گردانند. پس از آن گفتم: ای اهل مدینه، اکنون علی بن حسین (ع) با عمه‌ها و خواهرانش نزدیک شما و پشت دیوار شهر شماست و من فرستاده او هستم که جایگاه او را به شما نشان دهم. از این سخن تمام زنان مدینه که در حجاب مستور بودند، از چادرها بیرون آمدند و فریاد واویلا و ائبورا بلند نمودند، ندیدم روزی را که گریه کنندگان بیش از آن روز باشند. ۴- سال ۶۵ هجری قمری گروهی از مردم کوفه - و جاهای دیگر - که از کوتاهی‌های خود درباره امام حسین (ع) به شدت پشیمان شده بودند و احساس گناه می کردند، به رهبری سلیمان بن صرد خزاعی علیه دستگاه بنی امیه قیام کردند. آنان قبل از آغاز نبرد، کنار قبر امام حسین (ع) آمدند، صدا به گریه و شیون بلند کردند؛ هیچ روزی چنین گریه کنندگان برای امام حسین (ع) دیده نشد. کنار قبر آن حضرت توبه کردند و برای او از درگاه خداوند طلب رحمت نمودند، یک شب و روز در کنار قبرش ماندند و در این مدت کارشان گریه و زاری بود. در کنار قبر امام (ع) می گفتند: خدایا بر حسین شهید فرزند شهید، هدایت یافته فرزند هدایت یافته، راست گو فرزند راست گو، رحمت بفرست. خدایا تو را شاهد می گیرم، بر این که بر دین و راه آنان هستیم و دشمن کشندگان او و دوست دار دوستان اویم. خدایا ما فرزند پیامبرت را یاری نکردیم، اعمال گذشته ما را ببخش و توبه ما را بپذیر. این‌ها نمونه‌هایی از عزاداری خود جوش مردم برای امام حسین (ع) و اهل بیتش و واکنشی طبیعی در برابر فاجعه عظیم کربلا بوده است. این گریه‌ها ریشه انسانی داشته و دست هیچ قدرت و سیاستی، در آن مداخله نداشته و غیر از گریه‌ها و عزاداری‌های فردی بوده که از وجدان پاک انسانی و دین سرچشمه می گیرد و هم‌چنین غیر از گریه‌ها و عزاداری‌های اهل بیت عصمت و طهارت است که همیشه خود را در این مصیبت بزرگ عزادار می دانستند.

## روایی

به جهت اهمیتی که حادثه کربلا در تاریخ اسلام داشته، ائمه اطهار (ع) همیشه در پی احیای آن بودند و تلاش می کردند که یاد و نام این واقعه را در تاریخ نگاه دارند، تا مجاهدان و ستم ستیزان را الهام بخشد و مظلومیت اهل بیت (ع) را در تاریخ بنماید.

این تلاش در مقابل کوشش دستگاه‌های ستم گر حاکم، برای محو نام و یاد این حادثه عظیم بوده است. به چند روایت از ائمه (ع) برای نمونه اشاره می کنیم: ۱- دعبل خزاعی می گوید: در یکی از روزهای (دهه اول محرم) نزد امام رضا (ع) رفتم که آن حضرت محزون و غمگین در میان اصحابش نشسته بود، وقتی که دید من رو به سوی او می روم، فرمود: آفرین بر تو ای دعبل، آفرین بر کسی که با دست و زبانش ما را یاری می کند. پس از آن جایی از برایم در کنارش باز کرد و فرمود: دوست دارم که شعری - درباره مصائب اهل بیت - بخوانی چون این روزها روز حزن و اندوه ما اهل بیت و ایام شادی دشمنان ما به خصوص بنی امیه است. ای دعبل، هر کس بگرید یا بگریاند، اگر چه یک نفر را، اجرش با خدا خواهد بود. ای دعبل، هر کس برای مصیبت‌هایی که دشمنان بر ما وارد ساخته‌اند، اشک بریزد، خداوند او را در قیامت با ما محشور خواهد کرد و در گروه ما خواهد بود. ای دعبل، هر کس بر مصیبت‌های جدّ ما حسین بگرید، بی شک خداوند گناهانش را خواهد بخشید. از روایت استفاده می شود، شیعیانی که طبع شعری داشتند، در رثای امام حسین (ع) شعر می سرودند و این کارشان مورد تأیید و تشویق امام رضا (ع) قرار گرفت. ۲- ریّان بن شیب (دایی معتصم عباسی) نقل می کند که روز اول محرم بر ابوالحسن الرضا (ع) وارد شدم، به من فرمود: ای پسر شیب آیا روزه داری؟ گفتم: نه. فرمود: این همان روزی است که حضرت زکریا (ع) پروردگار خود را خواند و از او درخواست ذریّه‌ای پاک کرد، خداوند دعای او را مستجاب نمود و فرشتگان را امر فرمود، موقعی که او در محراب نماز ایستاد، به او ندا کنند که: (إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ

بِیْحِی) خدا تو را به فرزندی که نام او یحیی است بشارت می دهد. پس هر که امروز را روزه بگیرد و خدا را بخواند خدادعای او را مستجاب می کند، چنان که دعای ایوب (ع) را مستجاب کرد. سپس فرمود: ای پسر شیب، محرم آن ماهی است که اهل جاهلیت در زمان گذشته، به احترام آن جنگ کردن و خونریزی را حرام می شمردند و این امت نه حرمت ماه حرام را شناختند و نه احترام پیامبر خود را نگه داشتند، در این ماه فرزندان او را کشتند و زنان او را اسیر کردند و زندگی او را به غارت بردند، خدا هرگز آنان را نیامرزد. ای پسر شیب، اگر برای چیزی گریه می کنی، برای حسین بن علی (ع) اشک بریز، چه این که او را مانند گوسفند سر بریدند و نیز هیجده نفر از مردان اهل بیتش را که در روی زمین همانندی برایشان نبود، همراه او به شهادت رساندند و آسمان های هفت گانه و زمین ها بر او گریستند... ای پسر شیب پدرم از پدرش و او از جدش روایت کرد که چون جد من حسین (ع) به شهادت رسید، آسمان خون و خاک سرخ بارید. ای پسر شیب، اگر برای امام حسین (ع) گریه کنی، به اندازه ای که اشک بر گونه ات روان گردد، خداوند همه گناهان تو را می بخشد؛ کوچک باشد و یا بزرگ، کم باشد یا زیاد. ای پسر شیب، اگر بخواهی بی گناه بر خداوند وارد شوی، پس حسین (ع) را زیارت کن و اگر بخواهی در کاخ های بلند بهشت با محمد (ص) و آتش جای گیری، پس بر کشندگان حسین (ع) لعنت فرست. ای پسر شیب، اگر خوشحال می شوی که در درجات بلند بهشت با ما باشی، پس برای اندوه ما اندوهناک و برای شادی ما شادباش و دوستی ما را از دست مده... امام رضا (ع) بعد از بیان اهمیت ماه محرم و حرمت آن در دوران جاهلیت به شهادت امام حسین (ع) و یارانش در این ماه اشاره می کند که بر رغم این که مشرکان در دوران جاهلیت برای این ماه حرمت می دانستند، افرادی که خود را مسلمان می شمردند، حرمت این ماه را رعایت نکردند و دست ناپاک خود را به خون امام حسین (ع) و یارانش آغشته کردند. گاه امام (ع) به مقام و منزلت کسانی که برای امام حسین (ع) محزون شوند و اشک بریزند، اشاره

می کند و با بیان ارزش های معنوی، شیعیان را به این کار تشویق می کند. ۳- امام صادق (ع) به عبدالله بن حماد بصری فرمود: به من خبر رسیده که گروهی از مردان و زنان از اطراف کوفه و غیر آن در نیمه شعبان کنار قبر امام حسین (ع) می آیند و برای آن حضرت نوحه سرایی می کنند و بعضی هم در کنار قبرش قرآن می خوانند و بعضی کیفیت شهادت امام حسین (ع) و یارانش را شرح می دهند و عده ای نوحه گری می کنند. گفتم: بله فدایت شوم، چنین است. من در بعضی از این مجالس که فرمودید، حضور یافته ام. امام فرمود: ستایش خدایی را که قرار داد در میان مردم کسانی را که به نزد ما می آیند و ثنای ما را می گویند و برای ما نوحه می خوانند. از روایت استفاده می شود که شیعیان اطراف کوفه، به انگیزه ایمان دینی و برای عشق و محبت به امام حسین (ع) و نفرت از کشندگان، سالیانه برای آن حضرت در نیمه شعبان مراسم عزاداری و مرثیه خوانی به راه می انداختند و به شرح ماجرای کربلا می پرداختند. این خبر به گوش امام صادق (ع) رسید و امام (ع) آنان را تشویق کرد و از این که داری چنین شیعیانی است، خداوند را مورد حمد و ستایش قرار داد. در روایات دیگر، ائمه (ع) شاعران اهل بیت (ع) را که در رثای امام حسین (ع) مرثیه می سرودند، تشویق می کردند. روایات در این باره فراوان است و به جهت رعایت اختصار، به همین اندازه بسنده می کنیم. در کنار عزاداری های خود جوش مردم و تشویق ائمه (ع) بعضی از امامان (ع)، مانند امام سجاد (ع) که خود شاهد صحنه ناگوار و خون بار واقعه کربلا و ماجراهای بعد از آن بود، برای زنده نگه داشتن یاد و نام شهیدان و برای جلوگیری از فراموش شدن آن واقعه سالیان دراز عزادار بود و به اندک مناسبتی اشک از دیدگانش جاری می شد؛ از امام صادق (ع) روایت شده که: امام زین العابدین (ع) چهل سال در مصیبت پدرش گریه کرد، در حالی که روزها روزه دار و شب ها به عبادت بیدار بود و چون افطار می شد و غلام آن حضرت آب و غذا برابر او می نهاد و می گفت میل بفرمایید، آن حضرت می گفت، پسر پیغمبر گرسنه و تشنه کشته شد و پیوسته این سخن

را می گفت و می گریست، تا آب و غذا با اشک چشمش مخلوط می شد، همواره به این حال بود تا از دنیا رفت. غلام آن حضرت نقل می کند که روزی امام سجاد (ع) به صحرا رفت و من از پی او رفتم، دیدم پیشانی خود را روی سنگ ناصاف و خش گذاشته، من ایستادم و گریه و ناله او را می شنیدم و شماره کردم که هزار مرتبه گفت: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا حَقًّا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَعْبُدًا وَرِقًّا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِيْمَانًا وَتَصَدِيقًا وَصِدْقًا.» سپس سر از سجده برداشت، دیدم صورت و محاسنش از اشک چشمش تر شده. گفتم: ای مولای من، آیا اندوه شما پایان ندارد و گریه شما خاتمه پذیر نیست؟ فرمود: وای بر تو، یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم پیامبر و پیامبرزاده بود و دوازده پسر داشت، خداوند یکی از پسران او را از نظر او دور کرد، از فشار اندوه، موهای او سفید و از غم کمرش خمید و از گریه دید گانش نابینا گردید، در صورتی که پسرش زنده بود، ولی من به چشم خود دیدم که پدر و برادر و هفده نفر از اهل بیتم کشته شده و بر روی خاک افتاده اند، پس چگونه غم و اندوه من تمام شود و گریه من کم گردد. امام سجاد (ع) که از نسل اوّل واقعه کربلا بود، آن چنان متأثر از این واقعه بود که نمی توانست آن را فراموش کند و همواره مسئولیت حفظ نام و یاد آن واقعه را بر دوش خود احساس می کرد و همیشه با رفتار و اعمالش سعی در احیای نام و یاد شهیدان کربلا داشت، تا به مرور زمان گرد و غبار فراموشی، بر روی آن ننشیند.

## فلسفه، آثار و فواید عزاداری

### اشاره

عزاداری برای امام حسین (ع) و دیگر شهیدان کربلا، دارای حکمت‌ها و آثار و فوایدی است که به آن معنا و اهمیت می بخشد. بدون در نظر گرفتن آن‌ها عزاداری چون جسم بی روح و قالبی میان تهی و بی معنا خواهد بود. همه تأکید ائمه (ع) بر عزاداری و



مخالفت دشمنان با آن برای همین حکمت‌ها و آثار و فواید است که بعضی از آن‌ها را بر می‌شمریم:

### اعلام طرفداری از ستم‌دیده

یکی از آثار عزاداری، اعلام حمایت و طرف‌داری از ستم‌دیده است. کسی که در عزای مظلومی شرکت می‌کند و بر مظلومیت او اشک می‌ریزد، با این کارش می‌خواهد بگوید، من به هدف و خط مشی مظلوم ایمان دارم و راه و کار او را تأیید می‌کنم. این چیزی است که در همه مکتب‌ها وجود دارد، یعنی، طرف داران هر مکتب برای کسی که در جهت حفظ و احیای آن مکتب جان فشانی کردند، احترام می‌گذارند و کارش را تحسین می‌کنند و مراسمی به یاد بود او برقرار می‌کنند و اگر بتوانند تندیس او را در مراکز مهم شهرها بر پا می‌دارند. این همان توّلّا یا دوست داشتن صاحبان مکتب و فداکاران در راه آن است که در اسلام نیز بر آن تأکید شده و عزاداری برای شهیدان کربلا این نکته را برمی‌تاباند. بر اساس اصل توّلّا، بین طرف داران یک مکتب پیوند ایمانی برقرار می‌گردد، به طوری که اگر یک نفر از آنان دچار مشکل شود، دیگران واکنش کرده و به حمایت از او برمی‌خیزند - و این نشان دهنده جهت مثبت عزاداری است.

### اعلام بیزاری از ستمگر

عزاداری علاوه بر این که دارای بُعد مثبت؛ یعنی، اعلام طرف‌داری از ستم‌دیده است، دارای بُعد نفی و طرد؛ یعنی، نفی ستم‌گر و بیزاری از کارهایش نیز هست. کسی که در عزای شهیدی شرکت می‌کند، با این عملش می‌خواهد اعلام کند که من از ستمگر و کشنده شهید بیزارم و در خط ستم‌گر نیستم. مکتب و اهداف او مورد قبول من نیست. این دو اصل (توّلّا و تبری) نشان دهنده جاذبه و دافعه یک جامعه و حاکی از سر زنده

بودن و حیات آن است. بنابراین، عزاداری برای شهیدان کربلا نشان از حیات انسانی و معنوی جامعه با ایمان دارد.

### یاد حادته در قالب سنت

آثار تأکید بر عزاداری در روایات و برقراری سالیانه آن، یاد حادته در قالب سنت است، زیرا به صورت مراسم و سنت سالیانه در آمدن روح آن واقعه را هم چنان باقی و الهام بخش نگاه می‌دارد. این مسئله چیزی است که در تمام ملت‌ها به انواع گوناگونی وجود دارد. برقراری مراسم سالیانه اعیاد، جشن پیروزی، جنگ‌ها، ولادت شخصیت‌های مهم، برقراری یاد بودها به مناسبت فاجعه‌های دردناک و... همه درباره عمل به این اصل است. اگر یاد بود حادته‌ای به صورت سنت در آید و در خلق و خوی مردم نفوذ نماید و به صورت یک عادت اجتماعی بشود، ضرورتاً خود به خود جامعه به سمت آن می‌رود و هنجارها و رفتارهای اجتماعی بر اساس آن شکل می‌گیرد. روایاتی که درباره عزاداری برای امام حسین (ع) وارد شده را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: یک دسته روایاتی که در پی سنت سازی هستند، یعنی یاد حادته در آغاز کار قرار دارد و هنوز به صورت سنت در نیامده، در این صورت، ائمه (ع) می‌کوشیدند تا آن را به صورت یک سنت اجتماعی در آورند تا در طول قرون و اعصار تداوم یابد؛ دسته‌ای دیگر در تأکید بر این سنت است، یعنی عمل کم و بیش به صورت سنت در آمده و ائمه (ع) در تقویت آن می‌کوشیده‌اند و آن را با رفتار و گفتار خود تأیید می‌نموده‌اند.

### انتقال فرهنگی

از آثار برقراری مراسم عزاداری، انتقال فرهنگی از نسلی به نسلی و از عصری به عصر دیگر است؛ یعنی، برقراری سنت عزاداری، علاوه بر این که باعث حفظ اصل حادته تا زمان حاضر می‌شود، همین طور باعث انتقال پیام‌ها و ارزش‌های آن به نسل‌های آینده

می‌شود. کودکان در مراسم عزاداری شرکت می‌کنند و آن را از پدران خود دریافت می‌کنند و بار انتقال آن را به دوش می‌کشند، و سپس آنان نیز به فرزندانشان، منتقل می‌کنند و همین‌طور ادامه می‌یابد تا به صورت یک ضرورت اجتماعی در آید و نسل‌ها از لحاظ فرهنگی به هم پیوند بخورند و از انقطاع فرهنگی جلوگیری شود.

### تقویت روحیه دینی

برقراری مراسم عزاداری و شرکت در آن باعث تقویت روحیه دینی در جامعه و سبب پیوند و ارتباط دینی افراد با مراکز مذهبی و عالمان دینی می‌شود. به این وسیله، گرد و غبار و ضعف و سستی‌هایی که به جهت اشتغال به کارهای روزمره بر آئینه جان می‌نشیند و ارتباطات معنوی را سست می‌نماید، زدوده می‌شود. شرکت در این گونه مراسم، به تزکیه معنوی و رشد بُعد الهی و انسانی افراد می‌انجامد و چه بسا، افراد فاسد و گناهکار که با شرکت در این مراسم، دچار تحول معنوی می‌شوند و از کارهای ناپسند خود دست بردارند و در مجموع، از جرایم و جنایات در جامعه کاسته شود.

### الگو دهی

از آثار مهم و مثبت برقراری سنت عزاداری، الگو دادن به جامعه است. هر جامعه‌ای نیازمند به الگوست، همان‌طور که هر فردی این نیاز را در خود احساس می‌کند؛ چه، این که هم جامعه و هم فرد به کمال میل دارند و خود را در حال دگرگونی شدن می‌یابند و هر دگرگونی و ساخته شدن، نیاز به الگو دارد تا بر اساس آن جهت‌گیری شود و خود را بسازد. از آثار برقراری مراسم عزاداری، ارائه الگوی صحیح به جامعه و فرد است، زیرا در این گونه مراسم‌ها از فداکاری، جانبازی و خصلت‌های نیکوی قهرمانان کربلا گفته می‌شود و شرکت‌کنندگان هم آگاهانه یا نا آگاهانه از رفتار و

خلق و خوی آنان متأثر می‌شوند و تلاش می‌کنند تا همانند آنان ساخته شوند. البته هر کس به اندازه سعی و تلاش خود در این جهت موفق می‌شود.

### آموزش معارف دینی

از آثار مهم و مثبت مراسم عزاداری، آموزش معارف دینی به مردم توسط واعظان و عالمان دینی است. سخن‌رانان در این مراسم به بیان احکام و معارف دینی می‌پردازند؛ از نماز، روزه، حج، خمس، زکات، مسائل خانوادگی و اخلاق، صلوات، رحمت، ترحم به همدیگر و رسیدگی نسبت به بی‌نویان و معارف اسلام می‌گویند و مردم را با گفتار خویش به سوی آشنایی و عمل به معارف دینی سوق می‌دهند. راستی، اگر این گونه مراسم‌ها، نبود، چگونه ممکن بود که این جمعیت را به مراکز دینی بیاورند و آنان را به معارف دینی آشنا سازند؟

### مانور معنوی – سیاسی

از آثار مهم مراسم عزاداری برای شهیدان کربلا، نمایش قدرت معنوی و سیاسی جامعه پیرو اهل‌بیت: است. پیروان امام حسین (ع) با اجتماع خود طرف‌داری و همبستگی‌شان را با امام (ع) به همگان نشان می‌دهند و به همه می‌فهمانند که ما ادامه دهندگان راه آن حضرتیم و با هم بر محور دوستی و طرف‌داری از امام حسین (ع) متعهد و منسجم هستیم.

### استفاده از اهرم و قدرت مظلومیت

یکی از اهرم‌های قدرت، مظلومیت است. مظلوم و طرف‌دارانش، می‌توانند با استفاده از این قدرت، افکار عمومی را به نفع خود جلب نمایند و علیه ظالم بشورانند و اهداف خود را با تکیه بر آن، به پیش ببرند. برای قدرت نهفته در اهرم مظلومیت، چه بسا افراد

ناباب با صحنه‌سازی سعی می‌کنند که خود را مظلوم نشان بدهند، تا افکار را به سمت خود متمایل سازند. می‌دانیم که امام حسین (ع) و یارانش، مظلومانه در کربلا به شهادت رسیدند، بی آنکه هیچ گناهی جز دفاع از دین، سنت پیامبر (ص)، عزت و شرف مسلمانان داشته باشند. عزاداری برای آن بزرگواران رساندن پیام مظلومیت آنان، به همه کسانی است که از حقیقت ماجرا بی‌خبرند، تا به این وسیله افکار عمومی جامعه علیه دستگاه ظالم جهت‌گیری شود.

### تلطیف روح انسانی

از آثار مثبت عزاداری، تلطیف روح انسانی است، زیرا کسی که در این مراسم شرکت می‌کند و بر مظلومیت شهیدان کربلا اشک می‌ریزد در پایان از کار خود احساس رضایت قلبی می‌کند و حس لطافت و پاکی و زدوده شدن بارغم و اندوه به او دست می‌دهد و نسبت به هم‌نوعان خود حالت صمیمی پیدا می‌کند، حتی از بار عقده‌ها و مشکلات درونی خودش نیز کاسته می‌شود و سختی‌های زندگی که واقعیتی انکار ناپذیرند، برای او بهتر تحمل‌کردنی می‌شود.

### هم‌بستگی دینی و اجتماعی

از آثار مثبت مراسم عزاداری برای شهیدان کربلا این است که افراد معتقد و مؤمن، بر محور امامت، شهادت و دین، دور هم جمع می‌شوند، دسته‌ها و گروه‌هایی را تشکیل می‌دهند و به این وسیله هم‌بستگی دینی بین مردم تقویت می‌شود. تشکیل هیئت‌های مختلف و دسته‌ها در ایام عزاداری موجب مودت و نزدیکی بین افراد جامعه می‌گردد، شور و شوق مذهبی بسیاری به خصوص در میان جوانان، نوجوانان و کودکان به وجود می‌آورد. این هیئت‌ها و دسته‌ها، نقشی همانند احزاب در جامعه‌های مدنی ایفا می‌کند و جانشین شایسته‌ای برای احزاب و بلکه بهتر و بالاتر از آنهاست، زیرا اتحاد در احزاب

عمدتاً بر اساس منافع سیاسی و مادی پدید می‌آید، ولی در هیئت‌ها و دسته‌های عزاداری بر محور دین و معارف دینی شکل می‌گیرد.

### منافع مادی

از آثار مثبت مراسم عزاداری، فواید مادی آن است، چنان که در این گونه مراسم‌ها، معمولاً افراد نیکوکار به اطعام عزاداران می‌پردازند که قهراً چیزی هم نصیب نیازمندان واقعی می‌شود؛ مشکلات نیازمندان مطرح و در رفع آن اقدام می‌گردد و پول‌هایی برای ساختن یا تعمیر مسجد و خرید وسایل لازم مراکز دینی و یا برای رفع نیازمندی‌های مستمندان جمع‌آوری می‌شود. در حقیقت این گونه مراسم‌ها نمودی از مشارکت اجتماعی مردم برای رفع مشکلات اقتصادی و اجتماعی برای اطلاع آنان از اوضاع و شناخت بهتر همدیگر و تألیف و تقریب دل‌ها نسبت به یکدیگر است.

### احیای ارزش‌ها و پیام‌های عاشورا

از آثار مهم عزاداری احیا و ترویج ارزش‌ها و پیام‌هایی است که در نهضت کربلا نهفته است. عزاداران سعی می‌کنند، به اندازه همت خود، آن ارزش‌ها را دارا شوند و از پیام‌ها درس بگیرند و جامعه را نیز به سمت آن ارزش‌ها سوق دهند. تبیین و تحلیل همه ارزش‌ها و پیام‌ها، بحثی مستقل است که نوشتاری جداگانه را می‌طلبد، ولی برای نمونه، به بعضی از آن‌ها تحت عنوان ارزش‌ها و پیام‌های عاشورا اشاره می‌شود.

### ارزش‌ها و پیام‌های عاشورا

#### عزت نفسی

یکی از ارزش‌های قیام عاشورا، عزت نفس و ذلت ناپذیری است؛ وقتی که امام بین دو پیشنهاد بیعت با دستگاه حاکم و یا جنگ و کشته با عزت قرار می‌گیرد، جنگ را

برمی‌گزینند و زیر بار ذلت که همان بیعت با دستگاه حاکم است، نمی‌رود. امام با صدای بلند در روز عاشورا اعلام می‌کند: «ألا و إن الدَّعِي ابْن الدَّعِي قَدْ رَكَزَ بَيْنِ اثْنَيْنِ بَيْنَ السَّلَّةِ وَالذَّلَّةِ وَهَيْهَاتَ مَنَا الذَّلَّةُ؛ آگاه باشید که زنازاده پسر زنازاده (ابن زیاد) مرا بین دو چیز مخیر کرده، یا با شمشیر کشیده آماده جنگ شوم و یا لباس ذلت بپوشم و با یزید بیعت کنم، ولی ذلت از ما بسیار به دور است.»

### غیرت دینی

از ارزش‌ها و پیام‌های عاشورا غیرت دینی است. اگر کسی غیرت ملی داشته باشد، در برابر توهین به ملت خود آرام نمی‌گیرد و از آن دفاع می‌کند، و اگر غیرت نژادی داشته باشد اهانت به نژاد خود را تاب نمی‌آورد و اگر غیرت ناموسی داشته باشد، نمی‌گذارد بیگانه نظر بدی به حریمش بکند، و همین‌طور اگر کسی غیرت دینی داشته باشد، به هیچ وجه نمی‌تواند شاهد هتک حرمت دین و زیر پا گذاشتن مقررات آن و به خطر افتادن هستی آن باشد. او حاضر است که از جان خود برای حفظ دین مایه بگذارد. این غیرت دینی امام حسین (ع) بود که اجازه نمی‌داده تا شاهد به خطر افتادن دین اسلام باشد و این چنین او را ناآرام کرده بود و هیچ توجیهی را که صاحب نظران عصر بر او عرضه می‌کردند، برای خود قانع کننده نمی‌دانست.

### موج شکنی

از ارزش‌ها و پیام‌های عاشورا، موج شکنی و حرکت بر خلاف موج دنیا‌گرایی در جامعه است؛ به این معنا که جامعه آن روز، دست خوش موج دنیا‌گرایی و دور شدن از ارزش‌های اسلامی بر پی خاندان بنی امیه به راه افتاده بود. بزرگان و شخصیت‌های بسیاری بودند که یا از روی ترس و یا به طمع دنیا و یا مصلحت‌گرایی و یا از روی جهالت به توجیه وضع موجود می‌پرداختند و همانند کاهی روی موج آب، هماهنگ با

جریانش حرکت می کردند، ولی امام (ع) و یارانش خود را تسلیم جریان دنیاگرایی نکردند و در برابر آن ایستادند و از این دفاع کردند. این درسی برای همه آزادمردان است تا خود را اسیر امواج انحرافی جامعه نکنند و در برابر آن بایستند و از ارزش های معنوی دفاع کنند.

### ترجیح مکتب بر خود

آن جا که هستی مکتب به خطر می افتد، باید جان را سپر بلای آن کرد، و از دین حمایت کرد، این درس را قیام عاشورا به مسلمانان می دهد. هنگامی که تعارض بین حفظ دین و جان پیش آید، باید دین را ترجیح داد و جان را فدا کرد. بر خلاف آنچه بعضی ها می گویند که بنابر هیچ اصلی شایسته نیست، انسان جان خود را به خطر اندازد، زیرا انسان بر هر اصلی مقدم است، قیام امام حسین (ع) این پیام را دارد که اصل دین همه ارزش های انسانی و الهی را در بر می گیرد و بر انسان مقدم است.

### آزادمردی

از پیام های نهضت عاشورا که جنبه فراملتی هم دارد، آزادمردی است. وقتی که لشکریان عمر بن سعد، بین امام (ع) و خیمه گاهش که محل استقرار زنان و کودکان بود، حایل شدند اهل حرم را مورد تهدید قرار دارند، امام (ع) با همان حال دشواری که داشت، خطاب به لشکریان فرمود «وَيْلَكُمْ يَا شِيعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ إِنَّ لَكُمْ لِكَمٍّ دِينَ وَ كُنْتُمْ لَا تَحْفُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أَحْرَاراً فَيَ دُنْيَاكُمْ»؛ و ای بر شما ای پیروان آل ابوسفیان، اگر دین ندارید و از روز قیامت نمی ترسید دست کم در دنیای خود آزاد مرد باشید.» در همان وضع در برابر دشمن بی اینکه بیمی از دشمن به خود راه بدهد، به نماز می ایستد. در این سخت امام (ع) می خواهد بفرماید که جنگ هم برای خود قانونی دارد. بی گناهان و آنانی که در جنگ شرکت ندارند، به خصوص زنان و کودکان، نباید



آزار و اذیت بشوند. حمله به آنان خلاف جوان مردی و انسانیت است. حتی اگر کسی دین هم نداشت و آخرت را باور نمی‌کنید، این نکته را دریابید و به این اصل انسانی و آزاد مردی پای‌بند باشید.

### اهمیت دادن به نماز

از ارزش‌ها و پیام‌های عاشورا، اهمیت دادن به نماز، آن هم در اول وقت است. هنگامی که یکی یاران امام (ع) به نام ابو ثمامه صیداوی - روز عاشورا در بحبوحه جنگ - امام (ع) را به یاد نماز می‌اندازد، امام (ع) برای او دعا می‌کند و می‌فرماید: «خدا تو را رحمت کند» در همان وضع در برابر دشمن بی‌این که بیمی از دشمن به خود راه بدهد، به نماز می‌ایستد.

### شجاعت

شجاعت در نبرد با دشمن و در میدان جنگ، از پیام‌های عاشورا است. علاوه بر اینکه خود امام (ع) فردی شجاع بود و با همه زخم‌هایی که بر او وارد شده بود، چون شیر غران به صفوف دشمن حمله می‌کرد و افراد دشمن چون ملخ از جلوی او فرار می‌کردند، یاران او نیز افرادی شجاع بودند؛ درباره عابس نقل می‌کنند که وقتی به میدان نبرد آمد و مبارزه می‌طلبید، کسی جرئت مبارزه با او را نکرده و او که دشمنان را این قدر زبون و ترسو یافته بود، از روی شجاعت زره و کلاه خود، را از تن در آورد و بی لباس جنگی، به صف دشمن حمله کرد.

### وفاداری به امام

از ارزش‌ها و پیام‌های عاشورا، وفاداری به امام و رهبر و حمایت از او تا آخرین نفس و آخرین قطره خون است: شب عاشورا امام حسین (ع) طی خطبه‌ای از همراهان خواست

او را تنها بگذارند، چون دشمن فقط با او کار دارد، ولی هیچ یک از همراهان آن شب امام را ترک نکردند، بلکه هر کدام در برابر امام، اظهار وفاداری و آمادگی برای کشته شدن در رکاب آن حضرت را کردند؛ یکی از یاران آن حضرت به نام زهیر بن قین اظهار داشت: به خدا قسم پسر پیغمبر، دوست داشتم هزار بار کشته و باز زنده شوم تا خداوند تو و برادران و فرزندان و اهل بیت تو را زنده بدارد.

### نظم و انضباط

از پیام‌های عاشورا، رعایت نظم و انضباط است حتی در آن جایی که امیدی به مؤثر بودن آن نیست. روز عاشورا امام حسین (ع) یاران اندک خود را مرتب و منظم کرد و به آنان آرایش جنگی داد. زهیر بن قین را در میمنه سپاه قرار داد و حبیب بن مظاهر را در میسره سپاه گماشت و پرچم جنگ را به دست برادرش عباس (ع) داد و خود در قلب لشکر قرار گرفت. خندق پشت خیمه‌ها حفر کرد و آتش در آن بر افروخت، تا دشمن از آن سمت به خیمه حمله نکند.

### رعایت اصول انسانی حتی نسبت به دشمن

از ارزش‌های عاشورا، رعایت اصول انسانی درباره دشمن است. هنگامی که امام حسین (ع) به سمت کوفه در حرکت بود در نزدیکی‌های کوفه - در منزل اشراف - با لشکر هزار نفری دشمن، به سرکردگی حرّ مواجه شد. برای رفع تشنگی آنان، امام حسین (ع) به همراهانش دستور داد تا آبی که به همراه دارند، به سپاهیان حرّ بدهند تا تشنگی‌شان برطرف شود.

### توبه پذیری و گذشت

از پیام‌های عاشورا توبه‌پذیری و قبول عذر از توبه‌کننده است. وقتی که دشمن به اشتباه خود پی برد و در صدد جبران خطاهای خود برآمد، امام حسین (ع) راه بازگشت را به سوی او باز گذاشت و توبه‌اش را پذیرفت. روز عاشورا حرّ به اشتباه خود پی برد، لذا از لشکریان عمر سعد جدا شد و به امام حسین (ع) پیوست. در تاریخ آمده است، وقتی که حرّ نزد امام (ع) رسید: «از اسب پیاده شد. سرش را پایین انداخت و پای امام حسین (ع) را بوسیده گریه سختی کرد. امام حسین (ع) فرمود سرت را بالا بیاور ای شیخ! حرّ سرش را بالا آورد، عرض کرد: ای مولای من، من بودم که تو را از بازگشت منع کردم. ای مولای من، من نمی‌دانستم که این قوم با تو چنین خواهند کرد و حال نزد تو آمده و از آنچه کرده‌ام، توبه می‌کنم و جانم را فدایت می‌کنم. آیا توبه‌ام نزد پروردگار قبول است؟ امام حسین (ع) فرمود: اگر توبه کنی، خداوند توبه‌ات را می‌پذیرد و تو را می‌بخشد. او ارحم الراحمین است.»

### عشق به دعا و مناجات

از پیام‌های عاشورا عشق و علاقه وافر به مناجات و راز و نیاز با خداوند است. عصر روز نهم محرم بر اساس دستوری که از ابن زیاد به عمر سعد رسید، وی مأمور شد که در همان عصر کار را یک سره کند، لذا سپاه عمر سعد، به فرمان وی به سوی قرارگاه امام حسین (ع) به حرکت درآمدند. امام حسین (ع) از برادرش عباس (ع) خواست تا به سوی سپاه دشمن برود و از آنان بپرسد، برای چه به حرکت درآمدند؟ چه مسئله‌ای پیش آمده است؟ عباس (ع) نزد سپاه دشمن رفت و از آنان پرسید، چه مسئله‌ای پیش آمده است. آنان گفتند که فرمان از ابن زیاد رسیده که الان امام حسین (ع) یا باید بعیت کند و یا بجنگد. عباس (ع) پیام را به امام (ع) رساند. امام حسین (ع) فرمود، از آنان بخواه یک‌امشب را به ما مهلت بدهند تا در این شب نماز بخوانیم و دعا کنیم و به درگاه خداوند استغفار نماییم. او می‌داند که من نماز خواندن و تلاوت قرآن و کثرت

دعا و استغفار را دوست دارم. ارزش‌ها و پیام‌های دیگری در نهضت امام حسین (ع) نهفته است، مانند وفا، کرامت، شرافت، ایثار، محبت، استقامت، عشق به شهادت، و... که به شرح آن‌ها پرداخته و به آنچه به برای نمونه ذکر شد، بسنده می‌کنیم. عزاداری برای امام حسین (ع) یعنی احیا و ترویج این ارزش‌های متعالی در جامعه. مجالس عزاداری به انسان‌ها درس شهامت، شهادت، کرامت، محبت، انسانیت، عزت، ایثار، وفا، آزادگی و ستیز با ظلم و ظالم می‌دهد و همین مسائل است که بر پیروان اهل بیت (ع) الزام می‌کند که هر ساله بر رونق و شکوه این مراسم که حقیقتاً دانشگاه انسان‌سازی است، بیفزایند تا جان و روحشان را از ارزش‌های عاشورا سیراب نمایند.

## پرسش‌ها و پاسخ‌ها

### آیا عزاداری ساخته سیاست دیلمیان و صفویان است؟

۱ - بعضی‌ها می‌گویند: «بنای تعزیه را روزگاری دیلمیان و صفویان به اقتضای پولیتیکای خودشان رواج دادند. آن سبب حال رزمیان رفته، اما به هر کجا که می‌روی، تعزیه بر پاست، مگر مصیبت و درد خود آدم کم است که با نقل گزارش هزار ساله، اوقات خود را دائماً تلخ بکند و به جهت عمل بی‌فایده، از کسب و کار باز بماند. از این تعزیه‌داری اصلاً نه برای تو فایده‌ای است و نه به جهت امام (ع)». پاسخ ۱- اگر منظور نویسندگان از تعزیه، شبیه خوانی باشد که این خود نوعی از هنر جذاب است، و اگر آمیخته با دروغ و خرافات نباشد، کاری مفید خواهد بود، زیرا که صحنه کربلا و ماجرای آن را تماشاگران مجسم می‌کند و تأثیر فراوانی بر آنان می‌گذارد. چنان که گویا خود را در صحنه عاشورا حاضر می‌بینند. چنان که گویا خود را در صحنه عاشورا حاضر می‌بینند و روشن است که بسیار از آثار مثبت عزاداری که بر شمردیم، بر این گونه از مراسم نیز بار خواهد بود، اما اگر منظور از تعزیه، عزاداری به معنای ذکر

مصیبت و گریه باشد، تاریخش به شهادت امام حسین (ع) بر می گردد و از فردای شهادت امام حسین (ع) پایه گذاری شده که به چند نمونه از شواهد تاریخی و تأکید روایات بر آن اشاره شده است. البته ممکن است در زمان دیلمیان و یا صفویان این مسئله رواج بیشتری یافته و در نتیجه از نظم و ترتیب و شکوه و جلال خاصی برخوردار شده است. این بدان جهت بوده که تا قبل از آن زمان بر مبنای تشیع حکومتی تأسیس نشده، ولی با به روی کار آمدن حکومت شیعه، انجام این مراسم - که قبل از آن به طور مخفی و غیررسمی برگزار می شد - به صورت علنی رسمیت یافت و چون حکومت از آن پشتیبانی می کرد دارای نظم و آداب خاصی گردید. این هرگز به این معنا نیست که اصل این مراسم ساخته و پرداخته دست سیاست و حکومت هاست. ۲- با توجه به آنچه در مورد آثار عزاداری و حکمت های آن گفته شده و آثار مثبت فراوانی اعم از مادی، معنوی، اجتماعی، فردی، سیاسی، فرهنگی و مذهبی برای آن شمرده اند، روشن می شود که این سخن چقدر بی اساس است، زیرا کسی نمی گوید که این مراسم، فایده ای برای شخص امام حسین (ع) دارد، بلکه تمام آثار مفید آن، در مجموع به خود جامعه بر می گردد که اگر به درستی از آن بهره برداری شود، بی شک مدینه فاضله ای خواهیم داشت. ۳- برقراری مراسم عزاداری با توجه به آثار بیان شده، اوقات تلخ کردن نیست، بلکه درس گرفتن از مکتب عاشورا و ترویج ارزش های آن در جامعه و تجدید روحیه دینی و معنوی و حرکت سیاسی و هم بستگی اجتماعی و آگاهی به معارف دین و... خواهد بود. گرچه به یک معنا اوقات تلخ کردن هم باشد، چه اینکه اوقات ستم گران، دیکتاتوران، استعمار گران، وابستگان به استعمار و روشنفکر نمایان از مشاهده این مراسم انسان ساز تلخ می شود.

**آیا عزاداری ارضای حس خون خواری نیست؟**

بعضی‌ها می‌گویند: «در کشور مسیحی، در هر کوی و برزن، در هر گوشه و کنار، پیکره‌ای از مسیح (ع) را بر صلیب می‌بینید که از بدن او خون روان است. چه تعمدی است که این حادثه را که دو هزار سال پیش روی داده، هر روز و هر لحظه و در هر گذر از نو زنده سازند و در انظار همگان بگذارند. آیا این ارضای حس خون آشامی انسان‌ها نیست؟ بسیاری از مراسم مذهبی دیگران نیز از این قبیل است، مانند کاهنان بودایی که خود را در آتش می‌سوزانند و تیغ‌زنی و سینه‌زنی و نظایر آن.» پاسخ ۱ - دفاع از عمل مسیحیان و مراسم بودائیان را - اگر دفاعی داشته باشند - به خودشان واگذار می‌کنیم و اما مسئله سینه‌زنی ارتباطی به ارضای حس خون آشامی ندارد، بلکه از عواطف و احساسات انسانی سرچشمه می‌گیرد. توضیح این که وقتی مصیبتی سنگین بر انسان وارد می‌شود، به طور طبیعی گریه می‌کند، ناله و شیون سر می‌دهد و به سر و صورت خود می‌زند. این یک واکنش طبیعی و پیش‌بینی شده برای انسان در برابر حوادث ناگوار است که البته برای تخلیه فشارهای روحی و کاسته شدن با رغم و اندوه مفید است. جامعه ما که برای امام حسین (ع) عزاداری می‌کند و در عزای آن حضرت سینه می‌زند، می‌خواهد خود را شبیه به مصیبت دیدگان اصلی درآورد و در غم آنان خود را شریک نماید. روشن است که اظهار هم‌دردی از سوی دیگران، یکی از نیازهای طبیعی و روحی انسان‌های مصیبت دیده است. انسان مصیبت دیده وقتی می‌بیند که دیگران در غم او شریکند و همانند او اشک می‌ریزند و به سر و سینه می‌زنند و یا چهره‌ای حزن‌آلود گرفته و لباس سیاه برای هم‌دردی به تن کرده‌اند، دلش تسلی می‌یابد و از بار غم او کاسته می‌شود، زیرا دیگران هم با اظهار هم‌دردی، سهمی از بار غم او را به دوش می‌کشند. سرچشمه سینه‌زنی چنین است نه آن که ارضای حس خون‌آشامی باشد. ۲ - بر فرض که چنین حسی در انسان وجود داشته باشد و سینه‌زنی هم هیچ‌مبنایی جز ارضای این حس نداشته باشد، خواهیم گفت که بعضی از کارهاست که موجب تخلیه این حس می‌شود. هم‌چنان که روان‌شناسان و علمای

علوم تربیتی معتقدند که از جمله فواید ورزش، تخلیه حس جنگ طلبی و ستیزه جویی است. آنان می گویند که بشر ذاتاً ستیزه جو و جنگ طلب است و از آن جا که ارضای این حس نمی تواند، بی مانع باشد (زیرا موجب اختلال نظام جامعه و جنگ ویرانی می شود) لازم است که از راه های دیگر که ضرری به جامعه نمی رساند، این حس ارضا شود بهترین راه و سالم ترین آن، رقابت های ورزشی است که سبب تخلیه حس ستیزه جویی و تلطیف روانی جامعه می شود. اگر این سخن، صحیح باشد چه اشکالی دارد که یکی از راه های تلطیف روح انسان مراسم عزاداری و سینه زنی باشد. آنچه در این جا می توان اضافه کرد، این است که اگر سینه زنی را گونه ای خود زنی بدانیم، باید پرسید، مگر همه خود زنی ها بد است؟ مثلاً در مراسم جشن و شادی، افراد کف می زنند و معلوم است که کف زدن نوعی خود زنی است. اگر ایراد کننده بگوید که خندیدن و کف زدن، تخلیه هیجان های پدید آمده از شادی است می گوییم که سینه زنی و گریه کردن هم تخلیه هیجان های ناشی از احساس غم و اندوه است. هر توجیه و تفسیری که در مورد شادی ها گفته شود، در مورد غم و اندوه ها هم به گونه ای می توان گفت.

### آیا گریه کردن و اشک ریختن نشانه ضعف نیست؟

جواب: این طور نیست که گریه کردن و اشک ریختن به طور کلی، نشان ضعف و زبونی باشد؛ چه اینکه گریه را به لحاظ سرچشمه هایش انواع و اقسامی است. ۱- گریه مصیبت آن گاه که مصیبتی بر انسان وارد شود و عزیزی را از دست بدهد، در این صورت، قلبش می شکند، حالش منقلب و اشک از چشمانش جاری می شود. این یک واکنش طبیعی است که انسان در مصیبت ها از خود بروز می دهد. ۲- گریه ندامت گاهی گریه انسان برای ندامت و پشیمانی است، زیرا شاید انسان مرتکب اعمالی شود که با کمال و جای گاه انسانی او در تضاد باشد. بعد از ارتکاب عمل بر اثر فشار وجدان دینی و انسانی از کار خود پشیمان می شود و به درگاه خداوند و یا کسی که در حق او ظلم

کرده می آید و ابراز ندامت می کند و گاه اشک می ریزد و تقاضای عفو و بخشش می کند. ۳- گریه شوق گاهی هم گریه و اشک برای این است که نعمتی پیش بینی نشده، به انسان رسیده و یا با عزیزی که مدت بسیاری او را ندیده، دیدار کرده و یا به موفقیتی مهم نایل شده، در چنین مواردی و مانند آن از شدت شوق و خوش حالی، اشک از چشمانش جاری می شود. ۴- گریه نوع دوستانه مثل آن که شخصی با خبر می شود که انسان هایی دست خوش بلاهای طبیعی؛ چون زلزله، سیل، آتش فشان، قحطی و... شده اند. وی با مشاهده صحنه های دل خراش و دیدن چهره مصیبت زده ها، به خصوص کودکان، از نزدیک یا از رسانه های گروهی، ناخود آگاه اشک از چشمانش جاری می شود و عواطف او به جوش می آید. ۵- گریه کمک خواهانه گاهی انسان، به جهت نداشتن ابراز لازم، برای اعلام خواسته خود و دست یابی به آن می گوید، تا وضعیت خود را اعلام کند و نظر حمایت گرانه دیگران را به خود جلب نماید؛ مانند طفل که برای اعلام وضعیت و نیاز به پدر و مادر خود گریه می کند، زیرا او وسیله ای غیر از گریه برای ابراز وضعیت خود و رسیدن به خواسته اش ندارد. بعضی از بزرگسالان نیز، برای جلب توجه و محبت دیگران به خود، گریه می کنند. گاهی هم به جهت کاربرد نداشتن ابراز، می گویند؛ مثلاً، در رابطه انسان با خدا هیچ وسیله ای جز اشک و آه کاربرد ندارد، همان طور که امیر مؤمنان (ع) در دعای کمیل به خدا عرض می کند: «إِرْحَمَ مَنْ رَأَسَ مَالَهُ الرَّجَا وَ سَلَا حُهُ الْبُكَاءُ؛ خدایا! به کسی که سرمایه اش امید و سلاحش گریه است، رحم نما.» با توجه به انواع گریه و علت های آن روشن می شود که اشک ریختن، همیشه نشان از ضعف و ناتوانی نیست، بلکه غالباً واکنش طبیعی انسان در اوضاع خاص است و این اوضاع گاهی شادی بخشند و زمانی حزن آور. گریه ای که عزاداران برای امام حسین (ع) می کنند، هم از حس نوع دوستانه سرچشمه می گیرد که جنبه حمایت عاطفی از مظلوم دارد و هم از مصیبتی است که بر شخص گریه کننده وارد شده است، زیرا انسان عزادار مصیبت هایی را که بر امام حسین



(ع) وارد شده، مصیبت خود می‌داند و همین انسان عزادار که اشک می‌ریزد، چه بسا حاضر است که جان خود را برای امام حسین (ع) فدا کنند و در برابر دشمنان آرمان آن حضرت بایستند. بنابراین، گریه او نشان از ضعف و زبونی نیست. گریه‌ای که تواین در سال ۶۵ هجری برای امام حسین (ع) کردند، هم از حس نوع دوستانه برخوردار بود و هم از حس ندامت، و در عین حال، تا آخرین قطره خون در برابر دستگاه بنی امیه مقاومت کردند.

### آیا هیچ آفتی عزاداری را تهدید می‌کند؟

جواب: مع الاسف، جواب این پرسش مثبت است و این سنت مهم و سازنده را، آفتی تهدید می‌کند که به اهم آنها اشاره می‌شود: ۱- موضوعیت یافتن از آفت‌هایی که سنت عزاداری را تهدید می‌کند، این است که از محتوا خالی شود و جنبه موضوعیت پیدا بکند، به این معنا که برگزارکنندگان، برای نشان دادن چهره مذهبی از خود و یا برای رقابت با مسجد یا هیئت دیگر، اقدام به برقراری مراسم کنند. در این صورت، جنبه آدابی مراسم، بر جنبه واقعی و لازم آن پیشی می‌گیرد و چندان اثر تربیتی، سیاسی و فرهنگی و... بر آن بار نخواهد شد، جز این که باعث سرگرمی و گذراندن عمر شود. بنابراین، برای جلوگیری از این آفت، توجه بیشتر به جنبه ابزاری و کاربردی مراسم که روح آن را تشکیل می‌دهد، لازم می‌نماید تا جنبه سازنده آن حفظ شود و آثار مثبتی بر آن بار گردد و به عنوان یک عادت صرف اجتماعی با آن برخورد نشود، زیرا عملی که به صورت عادت در آید، خالی شدن از محتوا آن را تهدید می‌کند. ۲- برداشت منفی از عزاداری از آفت‌هایی که مراسم عزاداری را تهدید می‌کند، برداشت منفی از مراسم عزاداری است؛ یعنی از مظلومیت و گرفتاری‌هایی که برای امام حسین (ع) و اهل بیتش آمده، چنین نتیجه بگیریم که پس ما که رهرو او هستیم، باید کاری بکنیم که مظلوم واقع شویم. به دنبال گرفتاری بگردیم و از آن خوشمان بیاید و یا اگر ستم‌گری

آن را بر ما تحمیل کرد، با چهره باز آن استقبال کنیم بی آن که با ستم گر مبارزه نماییم. در صورتی که گرفتاری‌ها و مصیبت‌هایی که برای امام حسین (ع) پیش آمده، تحمیلی از سوی دشمن بر آن حضرت بوده است، آن هم به جهت قیام امام (ع) در برابر دستگاه ستم گر، نه از روی ضعف و زبویی. از علت‌های عزاداری، این است که از مبارزه‌های امام (ع) درس بگیریم و با ستم و ستم گر مبارزه نماییم، ولی اگر بخواهیم از این مراسم‌ها نتیجه تیره و تاری از زندگی بگیریم و تن به تاریکی‌ها و تیرگی‌ها بدهیم، خود انحرافی از این واقعه مهم است. باید بدانیم که مظلومیت امام حسین (ع) شجاعانه بوده است، نه زبونانه. به عبارت دیگر، معنای راستین مراسم عزاداری، این است که اگر مانند امام حسین (ع) در برابر ظلم و ظالم ایستادی - که باید بایستی - و تن به ذلت ندادی - که نباید بدهی - و در این راه متحمل مشکلاتی شدی، چون امام حسین (ع) صبور و بردباری باش و برای گریز از مشکلات، هدفت را از دست ندهی، نه این که سختی‌ها را تحمل کنی و هر چه ستمگر گفت، بی آنکه مبارزه‌ای کنی، پذیرا شوی و عزاداری برای امام حسین (ع) را توجیهی برای زبونی‌های خود قرار بدهی. این آفت در واقع مراسم عزاداری را که عاملی بیدارگر و ضد ستم است، به عامل تخدیر کننده تبدیل می‌کند. ۳- افراط و تفریط نهضت امام حسین (ع) دارای ابعاد مختلف عاطفی، سیاسی، اجتماعی و حماسی و... است. برای استفاده شایسته از این نهضت، باید به همه ابعاد آن توجه یکسان شود تا جامعه پیرو امام حسین (ع)، از تعادل و توازن برخوردار باشد. از آفت‌هایی که مراسم عزاداری را تهدید می‌کند، این است که در بعدی از نهضت زیاده روی و در بعد دیگر آن کوتاهی گردد؛ مثلاً به بعد عاطفی آن بیش از حد توجه شود که در این صورت ما ملتی عاطفی، هیجانی و اهل اشک و آه خواهیم بود، امام از داشتن جامعه‌ای با بینش سیاسی و انقلابی و آگاه به زمان و تحلیل کننده اوضاع محروم خواهیم شد، و یا فقط به بعد انقلابی و سیاسی آن بیش از اندازه توجه شود و به بعد عاطفی آن کوتاهی گردد که در این صورت ما ملتی داری بینش سیاسی و تحلیل

کننده اوضاع و اهل مبارزه، اما بی روح لطیف، عاطفی و ایثارگر خواهیم بود. مع الاسف، در طول تاریخ مراسم عزاداری، بین ابعاد گوناگونش در نوسان بوده است در اوضاعی بیش از اندازه به بعد عاطفی آن و در اوضاعی هم بیش از اندازه به بعد انقلابی و سیاسی آن پرداخته شده و درباره بعد عاطفی آن کم توجهی شده است. در صورتی که باید بین همه ابعاد نهضت، توازن و تعادل برقرار کرد. هم اشک ریخت و گریه کرد و مرثیه خواند و هم از سیاست، مبارزه و حماسه گفت. ۴ - خرافات از آفت‌هایی که مراسم عزاداری را تهدید می‌کند و اگر در برابر آن هوشیار نباشند، ممکن است کل هدف را از این مراسم مخدوش کند، ورود خرافات در این مراسم است و این خرافات، گاه با نقل خبرهایی که هیچ سند و مدرک درستی ندارد، انجام می‌گیرد. و گاه با زبان حال‌هایی که نقل می‌شود، خود را نشان می‌دهند. بخشی از مصیبت‌ها و مرثیه‌ها، زبان حال سراینده اشعار و یا ذاکر مصیبت، و برداشت و تفسیر آنان از وقایع تاریخی است که نقل می‌شود. آنچه انکار نکردنی نیست، تأثیر بینش و خصوصیات روحی و مشکلات شخصی و اجتماعی سراینده و یا ذاکر مصیبت، در چگونگی تفسیر ترسیم صحنه‌های تاریخ است، در صورتی که آن، بیش از زبان حال یک تصویر و تفسیر فردی نیست و به مرور زمان به صورت واقعیات پیش آمده و یک حادثه تاریخی در نزد توده مردم تلقی می‌شود. به عنوان مثال، وقتی علی اکبر (ع) به میدان می‌رود، سراینده یا ذاکر چنین تصویر می‌کند که اگر مادرش در آن لحظه حاضر بود چه می‌گفت و چگونه با جوانش برخورد می‌کرد و چه حرف‌هایی به او می‌زد. مسلماً درباره این که اگر مادرش حاضر می‌بود، چه می‌گفت، به فرهنگ و آداب و رسوم محیط اجتماعی و خانوادگی سراینده، مربوط است؛ یعنی، بنابر فرهنگ فردی و اجتماعی سراینده و ذاکر مرثیه، هنگامی که مادری جوانش به میدان جنگ می‌فرستد و یا می‌بیند که جوانش به میدان جنگ و یا به سفر دور و دراز می‌رود، این که با او چه حرف‌هایی را در میان می‌گذارد، او همین برخورد را برای زبان حال به تصویر می‌کشد و به مادر علی اکبر (ع)

نسبت می‌دهد. در صورتی که ممکن است، این تصویر به کلی نادرست باشد؛ چه این که هم فرهنگ و روحیات هر قومی با فرهنگ و روحیات قوم دیگر متفاوت است و هم شخصیت و خصوصیات روحی هر فرد با فرد دیگر. این اختلاف، موجب اختلاف در برخورد با حوادث ناگوار و مشکلات می‌گردد. بعضی از این خرافات، هم عملی است که به رفتار و اعمال مربوط می‌شود و پایه صحیحی برای آن منصور نیست؛ مثل حمل علم عریض و طویل که به شکل صلیب مسیحی هاست. در روی بازوهای این علم کذایی، اشکالی از خورشید، کشکول، تبرزین، کبوتر و اژدها و... نصب شده و بر سر علم هم چند زنگوله آویزان که مفهوم درستی از این اشکال و اشیا فهمیده نمی‌شود. در صورتی که علم به معنای علامت و نشانه (پرچم) و حمل آن در میدان جنگ، مرسوم بوده است. در آن زمان به هنگام جنگ، پارچه‌ای را به رنگ دل‌خواه یا طبق قرارداد، بر چوب بلندی می‌بستند و آن را در دست پرچمدار که از شجاع‌ترین نیروهای رزمی بود، می‌دادند و جنگ جویان با دیدن آن موقعیت دوست و دشمن را تشخیص می‌دادند. اگر بنا بود که علم‌های آن زمان، مثل علم‌هایی باشد که امروزه در بعضی از مراسم عزاداری حمل می‌شود، چندین نفر از نیروی رزمنده را از انجام وظیفه باز می‌دارد. امروزه ما شیعیان، در برابر چشم میلیون‌ها بیننده در سراسر جهان قرار داریم، چه بسا این مراسم به وسیله ماهواره‌ها به سراسر جهان نشان داده می‌شود. انجام این گونه برنامه‌ها برای ناظران جهانی پرسش برانگیز است. ما باید جواب قانع کننده و معقولی برای کارهای خود داشته باشیم، تا باعث جذب آنان به فرهنگ خود بشویم، نه آن که کارهایی انجام بگیرد که موجب توهین به ملت و مکتب ما در انظار جهانی بشود. استدلال‌های ما باید از محدوده درون مکتبی، فراتر برود و برای هر ناظر منصف و بی‌طرف جهانی قانع کننده جذاب باشد.

**نتیجه گیری**

عزاداری برای شهیدان کربلا ریشه در عواطف و احساسات انسانی دارد و دارای پایه‌های تاریخی و روایی است. عزاداری دارای فلسفه‌ها و حکمت‌هایی است که از جمله آنها احیا ارزش‌ها و پیام‌های عاشورا می‌باشد. با توجه به ریشه‌های تاریخی و روایی عزاداری روشن می‌شود که حکومت‌های شیعی در تاریخ، نقشی در پیدایش اصل آن نداشتند اگر چه ممکن است در شکل و فرم آن تأثیر داشته و یا ترویج آن کوشیده، همچنین از مطالب گذشته معلوم شد که همراه با اهمیتی که سنت عزاداری دارد آفاتی نیز آن را تهدید می‌کند. آفاتی چون موضوعیت یافتن و جنبه تشریفاتی پیدا کردن، افراط و تفریط در ابعاد نهضت، برداشت منفی از نهضت ورود خرافات در سنت عزاداری از جمله آفت‌هایی است که به آنها اشاره شد باید به گونه‌ای شایسته با سنت عزاداری برخورد کرد که از گزند آفات مصون بماند تا روشنایی بخش جامعه پیرو راه امام حسین (ع) باشد.

## ۱۹. احکام عزاداری

### احکام عزاداری

امام خمینی رحمه الله:

«عزاداری برای سیدالشهداء از افضل قربات و مایه تقویت روح ایمان و شهادت اسلامی

و ایثار و فداکاری و شجاعت در مسلمین است.» (۱)

سؤال:

آیا بر پا کردن مراسم عزاداری [توسط زن] بدون اذن شوهر جایز می‌باشد؟

آیت الله نوری همدانی:

در صورتی که از اموال شوهر باشد جایز نیست. (۲)

سؤال:

گاهی برخی از دسته‌ها که وارد مسجد می‌شوند، با کفش وارد می‌شوند، که نوعی بی‌احترامی به مسجد محسوب می‌شود، لطفاً بفرمائید که این مسئله چه حکمی دارد؟  
آیت الله نوری همدانی:

اگر موجب هتک شود اشکال دارد. (۳)

سؤال:

در مورد زنجیر زنی که منجر به سیاه شدن یا مجروح شدن بدن می‌شود و همچنین غالباً پشت پیراهن افراد باز است و بیشتر در خیابان و معابر عمومی ظاهر می‌شوند، نظر شما چیست؟

امام خمینی رحمه الله:

مانعی ندارد، مگر اینکه موجب ضرر فاحش بر بدن شود. (۴)

سؤال:

آیا برهنه شدن مردان با حضور زنان برای عزاداری عیب دارد یا خیر؟  
آیت الله فاضل لنکرانی:

مانعی ندارد و زنها نباید به بدن مرد اجنبی نظر کنند. (۵)

سؤال:

در مجالس زنانه، زنان مداحی و سخنرانی می‌کنند و صدای آنها به گوش مردان رهگذر می‌رسد.

آیا این عمل جایز است؟

آیت الله فاضل لنکرانی:

شنیدن صدای ایشان اگر در معرض ریبه و التذاذ نباشد حرام نیست. (۶)

سؤال:

سینه زدن با تیغ و یا زنجیر زدن با زنجیری که دارای چاقو و یا تیغ می‌باشد و منجر به زخمی شدن بدن و جاری شدن خون می‌شود چه حکمی دارد؟

آیت الله مکاری شیرازی:

کیفیت عزاداری باید چنان باشد که بهانه‌ای به دست دشمنان اسلام ندهد و موجب سوء استفاده از آن نشود. (۷)

### احکام علامت

سؤال:

بسیاری از تکایا در ایام عزاداری های مذهبی، اقدام به حمل «علاماتی» می کنند که به قیمت گزافی خریده شده و حمل آن نیز موجب اشکال است. این وسائل از نظر شرعی چه حکمی دارند؟

امام خمینی رحمه الله:

اشکال ندارد. (۸)

سؤال:

حکم علمهایی که در مراسم عزاداری امام حسین علیه السلام از آنها استفاده می شود و بعضی دارای نقش و نگارهایی نیز هستند چیست؟

آیت الله فاضل لنکرانی:

استفاده از آنها در عزاداری جایز است. (۹)

سؤال:

آیا جایز است پارچه و دستمال هایی را که در ایام محرم بر روی علم می بندند بفروش برسانند و در عزاداری و تعمیر حسینیه مصرف کنند؟

آیت الله فاضل لنکرانی:

اگر در مراسم عزاداری محل حاجت نباشد و زاید بر متعارف باشد، می توانند بفروشند و به مصارف عزاداری و احتیاجات حسینیه‌ها برسانند. (۱۰)

**احکام تعزیه و شبیه خوانی**

امام خمینی رحمه الله:

تعزیه و شبیه خوانی اگر مشتمل بر حرام نباشد و موجب وهن مذهب نشود، اشکال ندارد ولی بهتر است به جای آن، مجالس روضه خوانی برپا کنند. (۱۱)

سؤال:

آیا تعزیه و شبیه خوانی در مراسم عزاداری جایز است؟

آیت الله فاضل لنکرانی:

اگر مشتمل بر حرام نباشد و موجب وهن مذهب نشود مانعی ندارد. (۱۲)

آیت الله گلپایگانی رحمه الله:

اگر تعزیه خوانی مشتمل بر استعمال آلات موسیقی نباشد و غنا و دروغ نخوانند و مرد لباس مختص به زن نپوشد، اشکال ندارد. (۱۳)

سؤال:

آیا تشبه به اهل بیت علیهم السلام در نمایش و تعزیه و غیر آن جایز است؟

امام خمینی رحمه الله:

با مراعات احترام آنان جایز است. (۱۴)

آیت الله فاضل لنکرانی و آیت الله صافی گلپایگانی:

در صورتی که مستلزم اهانت نباشد مانعی ندارد. (۱۵)

آیت الله علوی گرگانی:

اگر تعزیه و شبیه خوانی موجب هتک حرمت به ساحت مقدس بزرگان دین شود، باید اجتناب شود. (۱۶)

**احکام استفاده از لباس سیاه**



سؤال:

آیا پوشیدن لباس سیاه در عزاداری امام حسین علیه السلام جایز است و آیا رجحان دارد؟

آیت الله فاضل لنکرانی:

پوشیدن لباس سیاه در عزای امام حسین علیه السلام و دیگر ائمه علیهم السلام چون از مصادیق تعظیم شعائر است، واجد رجحان شرعی می باشد و عملاً بزرگانی چون مرحوم آیت الله بروجردی در روز عاشورا از قبای سیاه استفاده می کردند. (۱۷)

آیت الله صافی گلپایگانی و آیت الله نوری همدانی:

پوشیدن لباس سیاه به عنوان اعلان حزن و اندوه در مصیبت امام حسین علیه السلام و ائمه علیهم السلام رجحان دارد. (۱۸)

سؤال:

آیا نماز خواندن با لباس سیاه بر عزاداران امام حسین علیه السلام مکروه است؟

آیت الله صافی گلپایگانی:

چون لباس سیاه علامت عزاداران سیدالشهداء است و عزاداری آن حضرت کمال رجحان را دارد، لذا نماز خواندن با آن نیز مکروه نمی باشد. (۱۹)

### احکام موسیقی

مرحوم شیخ انصاری در مکاسب محرمة در پاسخ به کسانی که می گویند غنا می تواند زمینه گریه کردن را فراهم نماید، می فرماید:

چنین شیوه‌ای نمی تواند مقدمه مستحب یا مباح قرار گیرد و باید به عموم ادله حرمت غنا تمسک نمود. (۲۸)

مرحوم حاج شیخ عباس قمی رحمه الله در منتهی الآمال می فرماید:

عزاداران امام حسین علیه السلام بر وجهی سلوک کنند که زبان نواصب دراز نشود و از

استعمال محرّمات از قبیل غنا که غالباً نوحه‌ها خالی از آن نیست و حکایات ضعیفه  
مظنونۀ الکذب احتراز نمایند و شیطان را در این عبادت بزرگ راه ندهند. (۲۹)  
سؤال:

در رادیو مدح ائمه طاهرین علیهم السلام با واقعه کربلا را با وزن و ساز و با لحن خوب  
می خوانند.

آیا استماعش جایز است یا خیر؟

امام خمینی رحمه الله:

اگر غنا و موسیقی نباشد مانع ندارد. (۳۰)

سؤال:

هیئت های نوازنده و کسانی که در مراسم تشییع جنازه شهداء موزیک عزا می زنند، از  
لحاظ شرعی چه حکمی دارد؟

و آیا خرید و فروش آن لوازم حرام است یا خیر؟

امام خمینی رحمه الله:

خرید و فروش آلات لهو حرام است و موسیقی مطرب جایز نیست و صداهای

مشکوک مانع ندارد. (۳۱)

سؤال:

آیا زدن طبل و شیپور در تعزیه حضرت سیدالشهداء علیه السلام جایز است یا نه؟

امام خمینی رحمه الله:

اگر از آلات لهو و لعب نباشد و وهن بر مذهب هم نشود مانع ندارد. (۳۲)

سؤال:

آیا در عزاداری سید الشهداء استفاده از طبل و دهل جایز است؟

آیت الله فاضل لنکرانی:

استفاده از آلات لهو و لعب حرام است ولی طبل و دهل و امثال آن جزء این آلات نیست. (۳۳)

## احکام عاشورا

- ۱- روزه روز عاشورا و روزی که انسان شک دارد روز عرفه است یا عید قربان مکروه است. در روایت آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود:  
بنی امیه نذر کردند که اگر موفق به قتل امام حسین علیه السلام شوند، روز شهادت او را جشن بگیرند و مبارک بشمارند و روزه بگیرند و روزه در آن روز سنت آل امیه است، لذا ائمه اطهار علیهم السلام به جهت مخالفت با این طایفه تبهکار و عدم هماهنگی با آنان، روزه عاشورا را نهی کردند. (۳۴)
- ۲- در روز عاشورا مستحب است که انسان تا عصر بدون قصد روزه از خوردن و آشامیدن خودداری کند. (۳۵)
- ۳- بسیار مناسب است که در روز عاشورا کار و کسب تعطیل شود، مگر در حد ضرورت.  
امام رضا علیه السلام فرمود:  
«مَنْ تَرَكَ السَّعْيَ فِي حَوَائِجِهِ يَوْمَ عَاشُورَا قَضَى اللَّهُ لَهُ حَوَائِجَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ (۳۶) کسی که کار و تلاش برای برآوردن حوائج خود را در روز عاشورا ترک کند، خداوند نیازهای دنیا و آخرت او را برطرف می سازد.»  
سؤال:  
در ایام سوگواری امام حسین علیه السلام نماز مقدم است یا عزاداری؟  
آیت الله فاضل لنکرانی:

بهتر آن است که نماز را مقدم دارند، همانطور که امام حسین علیه السلام روز عاشورا هنگام ظهر نماز ظهر اقامه کردند. (۳۷)

### پاورقی ها

- (۱) استفتائات امام خمینی، ج ۲، ص ۲۸ و استفتائات جدید آیت الله مکارم، ج ۱، ص ۱۵۸،
- (۲) هزار و یک مسئله، آیت الله نوری همدانی، ج ۲، ص ۱۸۰،
- (۳) هزار و یک مسئله فقهی، ج ۲، ص ۴۰،
- (۴) استفتائات امام خمینی، ج ۳، ص ۵۸۰،
- (۵) جامع المسائل، ج ۱، ص ۶۱۹، س ۲۱۶۲.
- (۶) همان، ص ۶۲۵، س ۲۱۸۳.
- (۷) استفتائات جدید، ج ۱، ص ۱۵۸، س ۵۷.
- (۸) استفتائات امام خمینی رحمه الله، ج ۲، ص ۲۸، س ۷۲.
- (۹) جامع المسائل، ج ۱، ص ۶۲۳، س ۲۱۷۳.
- (۱۰) همان، س ۲۱۷۹.
- (۱۱) استفتائات امام خمینی رحمه الله، ج ۲، ص ۲۸، س ۷۱ و ج ۳، س ۴۴ و ۴۰ و ۴۷ و ۳۳.
- (۱۲) جامع المسائل، ج ۱، س ۲۱۶۵،
- (۱۳) مجمع المسائل، ج ۱، ص ۵۵۹، س ۷۷،
- (۱۴) احکام خانواده، عبدالرحیم موگهی، طبق فتوای امام خمینی رحمه الله، ص ۳۳۶،
- (۱۵) جامع المسائل، آیت الله فاضل لنکرانی، ج ۱، س ۲۱۶۶ و جامع الاحکام، آیت الله صافی، ج ۲، ص ۱۳۲،
- (۱۶) اجوبه المسائل، ص ۳۶۵،

- (۱۷) جامع المسائل، ج ۱، ص ۶۲۱، س ۲۱۷۰
- (۲۸) مکاسب محرمة، رحلی، ص ۳۹،
- (۲۹) منتهی الامال، ج ۱، ص ۴۶۸، آخر زندگی امام حسین علیه السلام.
- (۳۰) استفتائات امام خمینی رحمه الله، ج ۲، ص ۱۶، س ۳۶،
- (۳۱) همان، ص ۱۸،
- (۳۲) همان، ج ۳، ص ۵۸۳، س ۴۵،
- (۳۳) جامع المسائل، ج ۱، ص ۶۲۳، س ۲۱۷۴.
- (۳۳) تحریر الوسیله، ج ۱؛ جواهر، ج ۷، ص ۱۰۷.
- (۳۵) توضیح المسائل مراجع، ج ۱، ص ۹۰۶.
- (۳۶) عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، ص ۲۶۸.
- (۳۷) جامع المسائل، ج ۱، ص ۶۲۳.

### سیاه پوشی

س:

آیا پوشیدن لباس سیاه در عزای امامان معصوم «علیهم السلام» مکروه است؟  
 (ج) کراهت آن ثابت نیست، بلکه اگر برای تعظیم شعائر باشد دارای اجر و ثواب نیز خواهد بود.

سایت مقام معظم رهبری

### مرثیه خوانی و مداحی زنان

س:

در برخی موارد مرثیه خوانی و مداحی زنان در مجلس خودشان، به گونه ای است که صدای آنان با بلندگو به گوش مردان رهگذر می رسد؛ آیا این عمل جایز است؟

ج:

اگر صدای آنان در معرض ریه، تلذذ و تهیج شهوت باشد، جایز نیست.  
مطابق با نظر مراجع بزرگوار تقلید آیات عظام:

امام (ره) خامنه ای، بهجت، فاضل، صافی، نوری، وحید، تبریزی، سیستانی  
برای مطالعه:

فاضل، جامع المسائل، ج ۱، س ۲۱۸۲؛ صافی، جامع الأحکام، ج ۲، س ۱۶۸۱؛ خامنه ای،  
اجوبه الإستفتائات، س ۱۱۴۵؛ نوری، استفتائات، ج ۲، س ۵۴۵؛ امام (ره)، استفتائات،  
ج ۳، احکام نظر، ۵۷ و ۵۸؛ تبریزی، استفتائات، س ۱۰۵۸؛ وحید، بهجت و یستانی

### مراسم عقد و عروسی در ماه محرم

س:

آیا مراسم عقد و عروسی در ماه محرم اشکال دارد؟

ج:

برگزاری این نوع مراسم، اگر توأم با معصیت و یا هتک حرمت حضرت سیدالشهداء  
علیه السلام نباشد، اشکال ندارد؛ ولی در آن هیچ نوع برکتی نیست و سزاوار است که  
مسلمانان غیرتمند سعی کنند این گونه مراسم را در ماه های دیگر و ایام متناسب با خود  
برگزار کنند.

مطابق با فتاوی مراجع بزرگوار:

امام (ره)، بهجت، خامنه ای، تبریزی، سیستانی، فاضل، مکارم، نوری، وحید و صافی.

مجموعه پرسش های دانشجویی، ج ۱۳، ص ۳۳۶

### نام مبارک امام حسین علیه السلام

س:

بی احترامی به نام مبارک امام حسین علیه السلام چه حکمی دارد؟

ج:

نام مبارک امام حسین علیه السلام چون از نام های بهشتی و نام حجت خدا و ثارالله می باشد، دارای احترام و احکام خاصی است:

۱- حفظ احترام این نام لازم و بی احترامی به آن حرام است.

۲- هرگونه عملی که به نوعی بی احترامی به نام مقدس امام حسین علیه السلام محسوب شود، حرام است، مانند:

أ- سوزاندن ورقه ای که نام ایشان بر آن نوشته شده است.

ب- انداختن در جایی که بی احترامی به آن باشد، مثل محل زباله و خاکروبه.

ت- نوشتن آن با چیزی و بر چیزی که بی احترامی باشد.

ث- گذاشتن چیزی بر آن که بی احترامی به حساب آید.

نکته:

البته موارد بالا در صورتی حرام است که از روی عمد و با توجه باشد.

۴- رساندن جایی از بدن به نام مبارک امام حسین علیه السلام بدون طهارت جایز

نیست؛ بنا براین دست گذاشتن بر نام امام حسین علیه السلام یا آویختن زیور یا پوشیدن

لباسی که نام حسین علیه السلام بر آن نوشته شده در صورتی که تماس با بدن داشته باشد، حرام است.

نکته:

اگر کسی را به نام حسین علیه السلام نام گذاری کنند، نام آن شخص احکام مربوط به

نام امام حسین علیه السلام را ندارد.

با استفاده از:

احکام حسینی، محمد حسین فلاح زاده

## خوردن تربت حسینی علیه السلام

س:

خوردن تربت حسینی علیه السلام (خاک مقدس کربلا) که به قصد شفا گرفتن مستحب است، چه محدوده ای از مرقد شریف امام حسین علیه السلام را شامل می شود؟ آیا خوردن مقداری از مهرهای کربلا نیز همان حکم را دارد؟

ج:

حضرت آیت الله خامنه ای

قدر متیقن، تربت قبر شریف و ملحقات عرفی آن است و مهر اگر از آن دو محل تهیه شده باشد، همان حکم را دارد.

(به نظر مقام معظم رهبری از محدوده ای که عرف مردم ملحق و جزو قبر می دانند می توان برای شفا استفاده کرد).

حضرت آیت الله بهجت

احوط (احتیاط واجب) اقتصار (اکتفا نمودن) بر مأخوذ (گرفته و برداشت شده) از قبر و اطراف مجاور قبر مطهر است و در زائد بر آن در آب مستهلک شود.

(به نظر ایشان نیز بنا بر احتیاط واجب باید به خاک قبر و مقدار عرفی اطراف قبر اکتفا

شود و اگر تربت از خارج از این محدوده تهیه شده بود باید با آب مخلوط کرد، به

گونه ای که عرفاً اثری از خاک در آب دیده نشود و در آب مستهلک گردد).

مراجعه کنید:

مسائل جدید، ج ۴، ص ۲۰۵

پوشیدن لباس سیاه در سوگ ائمه هدی علیهم السلام



س:

پوشیدن لباس سیاه در سوگ ائمه هدی علیهم السلام، خصوصاً در ماه محرم چه حکمی دارد؟

آیا پوشیدن لباس سیاه در این ایام کراهت دارد؟

ج:

پوشیدن لباس سیاه در عزای اهل بیت علیهم السلام برای تعظیم شعائر و به عنوان اظهار تأثر [اندوه و ماتم] مستحسن [نیکو و پسندیده] است و به این عنوان کراهت هم ندارد؛ بلکه به فتوای بسیاری از بزرگان و مراجع تقلید واجد رجحان و مطلوبیت شرعی بوده و ثواب نیز دارد و عملاً بزرگانی چون مرحوم آیت الله العظمی بروجردی (ره) در روز عاشورا از قبای سیاه استفاده می کرده‌اند.

برای مطالعه:

مسائل جدید از دیدگاه علماء و مراجع تقلید، ج ۳، ص ۱۹

### نذر در روز عاشورا

س:

کسی که نذر کرده در روز عاشورا، به مردم حلیم بدهد، آیا می تواند به جای آن خوراکی دیگری بدهد؟

یا حلیم را در روزهای دیگر ماه محرم به مصرف برساند؟

ج:

اگر نذر طبق صیغه معتبر شرعی بوده، باید به همان صورتی که نذر کرده عمل کند و اگر صیغه داشته، اختیار با او است.

مطابق با فتاوی مراجع بزرگوار:

امام (ره)، بهجت، خامنه ای، تبریزی، سیستانی، فاضل، مکارم، نوری، وحید و صافی.  
مجموعه پرسش های دانشجویی، ج ۱۳، ص ۳۳۵

### روضه های دروغ

س:

خواندن روضه های دروغ و غیر معتبر که بعضاً موجب تمسخر و هتک (بی احترامی به اهل بیت علیهم السلام و مجالس عزاداری) می گردد چه حکمی دارد؟

ج:

اگر موجب هتک و تمسخر باشد جایز نیست. همچنین هر عملی که موجب وهن مذهب باشد حرام است.

مطابق با نظر مراجع بزرگوار تقلید آیات عظام:

خامنه ای، بهجت، فاضل، مکارم، تبریزی، سیستانی

برای مطالعه:

مسائل جدید از دیدگاه علماء و مراجع تقلید، ج ۳، ص ۳۱ تا ۳۴ و ....

### دفتر آیت الله العظمی فاضل لنکرانی

سؤال دلیل سینه زدن برای معصومین (علیهم السلام) چه می باشد؟

جواب سینه زنی یکی از مظاهر مهم عزاداری و ابراز تنفر از ظلم ستمگران است و نه

تنها اشتباه نیست بلکه در تداوم هدف آن بزرگواران نقش مهمی دارد.

سؤال آیا سینه و زنجیر زدن در عزاداری که منجر به کبود و حتی جاری شدن خون می

شود جایز است؟

جواب جایز بلکه راجح است مشروط بر آنکه موجب ضرر مهم و اضرار بر نفس نباشد.

سؤال برهنه شدن مردان در حال سینه زدن و زنجیر زدن در منظر زنان چگونه است؟

جواب بر زنان لازم است از نظر خودداری کنند. البته بر مردانی که می دانند زنان به بدن آنها نگاه می کنند جایز نیست لخت شوند.

سؤال آیا سینه زدن و زنجیر زدن ریایی جایز است؟

جواب ان شاء الله از ریا خودداری کنند.

سؤال در عزاداری ها مشاهده می شود عده ای به صورت نیمه عریان در مقابل افراد

نامحرم اقدام به خودزنی های افراطی می کنند، آیا این عمل جایز است؟

جواب سنت سینه زنی که طبق متعارف و به طور معمول انجام می گرفته شایسته هیچ

گونه مخالفت با آن نیست. ولی در مورد مذکور بر زنان لازم است از نظر کردن

خودداری کنند.

سؤال هروله (بالا و پایین پریدن) در مجالس عزاداری اهل بیت عصمت و طهارت

علیهم السلام چه حکمی دارد؟

جواب هروله در اسلام فقط در قسمتی از سعی بین صفا و مروه برای مردان و هنگام

گذر از وادی محسّر بعد از وقوف در مشعر الحرام به عنوان یک عمل مستحب وارد

شده است و در غیر این دو مورد به عنوان یک عمل مستحب مشروع نیست.

سؤال آیا تعزیه و شبیه خوانی در مراسم عزاداری جایز است؟

جواب اگر مشتمل بر حرام نباشد و موجب وهن مذهب نشود مانعی ندارد. ولی بهتر

است به جای آن مجلس روضه خوانی برپا کنند بلکه عزاداری برای معصومین (علیهم

السلام) بویژه سیدالشهداء (علیه السلام) و اصحاب آن بزرگوار از افضل قربات است.

سؤال آیا تشبّه به اهل بیت (علیهم السلام) در نمایش و تعزیه و غیر آن جایز است؟

جواب در صورتی که عرفاً هتک و اهانت به آن بزرگواران محسوب نشود نباشد مانعی

ندارد.

سؤال آیا پوشیدن لباس سیاه در عزای امام حسین و سایر معصومین (علیهم السلام)

رجحان شرعی دارد؟

جواب چون از مصادیق تعظیم شعائر است واجد رجحان شرعی می باشد و عملاً بزرگانی چون مرحوم آیت الله العظمی آقای بروجردی (قدس سره) در روز عاشورا از قبای سیاه استفاده می کردند.

سؤال آیا قمه زنی جایز است؟

چنانچه در این مورد نذری وجود داشته باشد وظیفه چیست؟

جواب با توجه به گرایش که نسبت به اسلام و تشیع بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در اکثر نقاط جهان پیدا شده و ایران اسلامی به عنوان امّ القرای جهان اسلام شناخته می شود و اعمال و رفتار ملت ایران به عنوان الگو و بیانگر اسلام مطرح است لازم است در رابطه با مسائل سوگواری و عزاداری سالار شهیدان حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) به گونه ای عمل شود که موجب گرایش بیشتر و علاقه مندی شدیدتر به آن حضرت و هدف مقدس وی گردد. پیداست در این شرایط قمه زدن چنین نقشی ندارد و دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) از آن سوء استفاده می نمایند و آن را علیه مذهب به کار می برند. لذا مناسب است شیعیان علاقه مند به مکتب امام حسین (علیه السلام) از آن خودداری نمایند و چنانچه در این مورد نذری وجود داشته باشد نذر واجد شرایط صحّت و انعقاد نیست.

سوال:

به نام خدا سوال من از ایشان این است که آیا قمه زدن در خفا و آشکار جایز است یا خیر؟

با تشکر

جواب:

قمه زدن پنهانی اشکال ندارد لکن در ملاّ عام در شرایط فعلی بهتر است از آن اجتناب شود زیرا رسانه های استکباری مترصد فرصت اند تا علیه تشیع تبلیغات سوء کنند و چهره شیعه را در دنیا مُشَوّه جلوه دهند

سؤال حکم عَلم هایی که در مراسم عزاداری معصومین (علیهم السلام) از آنها استفاده می شود و بعضی دارای نقش و نگارهایی نیز هستند چیست؟  
جواب استفاده از آنها در عزاداری جایز است.

سؤال استفاده از ابزار موسیقی به شیوه رقابت که در برخی هیأت های عزاداری مرسوم شده حکمش چیست؟

جواب حکم استفاده از آلات موسیقی در سؤال قبل بیان شد و رقابت حکم آن را عوض نمی کند.

بلی اگر رقابت باعث ریا و عدم قصد قربت شود یا موجب اذیت دیگران شود، جایز نیست.

سؤال در سوگواری معصومین (علیهم السلام) نماز اول وقت مقدم است یا عزاداری؟  
جواب بهتر آن است که نماز را مقدم بدانند همانگونه که امام حسین (علیه السلام) در ظهر روز عاشورا نماز ظهر اقامه کردند.

سؤال طولانی شدن مجالس اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) تا نیمه های شب و تأخیر آن حتی در بعضی از موارد تا بعد از نیمه شب اگر موجب خواب ماندن افراد بویژه جوانان و قضا شدن نماز صبح آنها شود، چه حکمی دارد؟  
جواب در فرض مزبور، مجالس را تا آن هنگام از شب به تأخیر نیندازند. بلکه باید به نحوی برنامه ریزی شود که فریضه نماز صبح در اثر اشتغال به امور مستحب ترک نشود.

زیرا این گونه مجالس باید زمینه ساز عمل به واجبات و ترک محرمات باشد  
سؤال آیا دعوت از مرثیه سرایانی که در لابلای اشعار خود بعضی از مطالب بی مدرک یا ضعیف السند را طرح می کنند یا با غنا می خوانند صحیح است؟

جواب غنا حرام است هر چند همراه خواندن قرآن یا عزاداری ائمه اطهار (علیهم السلام) باشد و دعوت از افرادی که غنا می خوانند و شرکت در مجالس آنها حرام

است و لازم است از مرثیه سرایانی استفاده شود که مطالب صحیح و واقعی را بیان می نمایند

سؤال در مجالس زنانه زنان مداحی و سخنرانی می کنند و صدای آنها مستقیماً یا با بلندگو به گوش مردان رهگذر می رسد، آیا این عمل جایز است؟  
جواب شنیدن صدای ایشان اگر در معرض ربه و التذاذ نباشد حرام نیست اما با توجه به اینکه خداوند متعال می فرماید:

«فاسئَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ»

خوب است که مجالس زنانه بویژه مجالس مذهبی طوری باشد که کاملاً مراعات عفت بشود.

سؤال در مورد تعزیه و روضه هایی که در رابطه با ازدواج حضرت قاسم (علیه السلام) در کربلا خوانده می شود، چه می فرمایید؟

جواب آنچه در مورد عروسی حضرت قاسم مطرح شده یا می شود صحیح نیست. و اثری از این قضیه در کتب معتبره وجود ندارد. مضافاً بر اینکه حضرت قاسم به سن ازدواج نرسیده بود.

بلی، در کتاب «منتخب» مرحوم طریحی چیزهایی که مناسب ازدواج آن حضرت است نقل شده، ولی ظاهراً این مطالب نادرست را بعد از آن مرحوم، افراد مغرض یا نادان به آن کتاب اضافه کرده اند. و مرحوم طریحی برتر از آن است که این مطالب را که مناسبتی با واقعه عاشورا ندارد، در کتاب خود بنویسد. در عین حال آنچه در کتاب طریحی آمده به این نحو که بعضی در مراسم تعزیه داری و به صورت خرافی پیاده می کنند، نمی باشد.

سؤال کف زدن در جشن های مذهبی چه حکمی دارد؟

جواب هر چند کف زدن به خودی خود اشکالی ندارد، ولی بر مؤمنین لازم است در مساجد و حسینیه ها و اماکن مقدسه آن را ترک کنند و نیز در مجالس معصومین (علیهم

السلام) اگر عرفاً هتک حرمت آن بزرگواران محسوب شود لازم است از آن اجتناب شود و بر مؤمنین است که به جای آن از اشعار همیشگی مسلمانان که صلوات است استفاده کنند.

سؤال نظر شریف خود را در نحوه برگزاری مراسم مربوط به معصومین (علیهم السلام) و مجالس مذهبی مرقوم فرمایید؟

جواب بطور کلی در مراسم مربوط به معصومین (علیهم السلام) و مجالس مذهبی امور ذیل باید مراعات شود:

۱ از هر نوع عملی که عرفاً هتک حرمت شمرده می شود مثل کف زدن و سوت زدن و بکار بردن الفاظ و عبارات رکیک و امثال آن باید اجتناب شود.

۲ از هر نوع عملی که جنبه توجیه پذیری ندارد و مورد سوء استفاده مغرضان و موجب وهن مذهب می شود باید اجتناب شود.

۳ از بکار بردن عبارات و جملاتی که بوی شرک و کفر می دهد باید اجتناب شود.

۴ از هر نوع کاری که موجب ضرر شدید به بدن یا ناقص شدن آن می شود باید اجتناب شود.

۵ این گونه مراسم باید بدور از ریا و خودنمایی و هر گونه اغراض دنیوی بطور سنتی و معمول انجام شود تا ان شاء الله مقبول در گاه الهی قرار گیرد.

### دفتر حضرت آیت الله العظمی بهجت

سوال:

با سلام خدمت شما و با تشکر از زحمات شما من یک سوال شرعی از آیت الله العظمی بهجت:

آیا قمه زنی که در ماه محرم است جایز است یا نه؟

جواب:

قمه زنی اگر موجب ضرر نشود جایز است

### استفتائات از آیت الله بهجت

لازم به ذکر است که این نظرات از جلد چهارم کتاب استفتاءات ایشان که در تابستان

سال ۱۳۸۶ منتشر شده است نقل می گردد:

صفحه ۵۴۰ سوال ۶۳۸۶:

برخی از شیعیان در مجالس عزاداری اهل بیت علیهم السلام و خصوصاً مجلس سرور شهیدان اباعبدالله الحسین علیه السلام اقدام به سینه زنی و کندن صورت می نمایند - که باعث کبود شدن و خونریزی می شود - حکم شرعی آن چیست؟

جواب:

در صورتی که مناسب عزاداری باشد و مرض آور نباشد اشکال ندارد.

صفحه ۵۴۰ سوال ۶۳۸۷:

لخت شدن در عزاداری چگونه است؟

و اگر بر اثر سینه زنی بدن سرخ شود چه حکمی دارد؟

جواب:

اشکالی ندارد و لخت شدنی که در معرض نظر حرام نامحرم باشد، جایز نیست.

صفحه ۵۴۰ سوال ۶۳۸۹:

زنجیرزنی چه حکمی دارد؟

جواب:

اشکالی ندارد.

صفحه ۵۴۲ سوال ۶۳۹۸:

گاهی در سینه زنی یا زنجیرزنی، افراد بخشی از بدن را برهنه می کنند، در حالی که



زنان نیز حضور دارند.

آیا اشکال دارد؟

جواب:

تا هنگامی که علم به تعمد نظر یا ریبه از دیگران ندارند اشکال ندارد.

صفحه ۵۴۴ سوال ۶۴۰۴:

آیا خریدن علم که دارای مجسمه حیواناتی مانند کبوتر، طاووس و ... است برای عزای

امام حسین علیه السلام اشکال دارد؟

جواب:

اشکال ندارد.

صفحه ۵۴۴ سوال ۶۴۰۷:

آیا احترام گذاشتن به لباس سیاه، ضریح، علم و پارچه هایی که اختصاص به عزای امام

حسین دارد مشروع است؟

جواب:

بله.

صفحه ۵۴۴ سوال ۶۴۰۸:

استفاده از چهل چراغ در دسته های عزاداری چه حکمی دارد؟

جواب:

اشکال ندارد.

صفحه ۵۳۸ سوال ۶۳۸۰:

تعزیه و شبیه خوانی بخش هایی از تاریخ که سند معتبری ندارد (مثل ازدواج حضرت

قاسم) چه حکمی دارد؟

جواب:

اگر معلوم باشد که نقل از بعض تواریخ و روایت هاست اشکال ندارد.

### آیت الله العظمی میرزا جواد تبریزی

سوال:

در اسلامی که تراشیدن صورت با تیغ را جایز نمیداند قمه زنی برای امام حسین چه حکمی دارد.

جواب:

قمه زنی در حد نفسه مانعی ندارد و لکن سزاوار است برای مؤمنین که در مقام حزن و اندوه بر سیدالشهداء علیه السلام مظهر مناسبتی را اختیار کند و آن مظهر مختلف به اختلاف کشورها و شهرها، والله العالم.

سوال:

سؤال من از ایشان این است که آیا قمه زدن در خفا و آشکار جایز است یا خیر

جواب:

قمه زنی در حد نفسه مانعی ندارد و لکن سزاوار است برای مؤمنین که در مقام حزن و اندوه بر سیدالشهداء علیه السلام مظهر مناسبتی را اختیار کند و آن مظهر مختلف به اختلاف کشورها و شهرها، والله العالم ...

### آیت الله العظمی سید محمد صادق روحانی

سؤال:

آیا جایز است داستان عقد و ازدواج حضرت قاسم بن حسن در واقعه کربلا را نقل کنیم و آیا این جریان صحت دارد؟

جواب:

بسمه تعالی؛ بسیار بعید است و بنده سند معتبری برای آن ندیدم

سؤال:

استعمال طبل و شیپور مخصوصا در عزاداری سیدالشهداء علیه السلام چه صورت دارد؟  
جواب:

بسمه تعالی؛ طبل ساده که از آلات لهو نباشد؛ مانعی ندارد

سؤال:

روز عاشورا برای اظهار همدردی با معصومین علیهم السلام صورت خیمه گاه درست کردن و آتش زدن جایز است و اسراف محسوب نمی شود؟  
جواب:

بسمه تعالی؛ نه تنها اسراف نیست؛ بلکه عملی مستحسن است. البته رعایت شود تا موجب اهانت به خاندان رسالت نباشد

سؤال:

آیا حدیثی که دلالت بر جواز استفاده از طبل و سنج و شیپور در عزای حضرت سیدالشهداء علیه السلام دارید؟  
راهنمایی بفرمایید؟

جواب:

بسمه تعالی؛ روایات زیادی درباره عزاداری آن حضرت وارد شده است و از این امور نهی نشده است و مقتضای اطلاق روایات جواز آنها است

سؤال:

در هیئت های حسینی علیه السلام در اثر شور عزاداری گاهی به سرو صورت خود می زنند و بدن را مجروح می کنند آیا این مورد اشکالی دارد یا نه؟  
جواب:

بسمه تعالی؛ بی اشکال است

سؤال:

در دستجات عزاداری حسینی علیه السلام که به خیابان و بازار می ورنند و باعث بسته

شدن راه عبور می شوند آیا سد معبر حساب می شود؟  
البته کسانی که از آن مسیر عبور می کنند اکثرا برای تماشای عزاداری می آیند.

جواب:

بسمه تعالی؛ اینگونه سدّ معبر جایز و بی اشکال است.

سؤال:

مرثیه خواندن خانم ها با بلندگو و سینه زنی در مجلس زنانه چه صورت دارد؟  
پختن جو پوست کنده به صورت سوپ اشکال دارد؟

جواب:

بسمه تعالی؛ مرثیه خوانی از عبادات بسیار با اهمیت است و باید حتی المقدور از امور غیر شرعیه دور باشد البته خواندن خانم ها بدون شنیدن اجانب هیچ اشکالی ندارد. سینه زدن خانمها نیز در مجلس خانم ها هیچ اشکالی ندارد پختن جو نیز اشکال ندارد.

سؤال:

ذاکران و مداحان که بعضی روضه ها را با آهنگ های موسیقی یا قریب به آن می خوانند وجه شرعی آن چیست

جواب:

بسمه تعالی؛ موسیقی مطلقا حرام است ولو در روضه خوانی باشد

سؤال:

مزد گرفتن بابت مداحی اهل بیت و سخنرانی چه حکمی دارد؟

جواب:

بسمه تعالی؛ جایز است

سؤال:

بعضی از مداحان اهل بیت از عبارت های (من مستم از همه خوشکلتری) استفاده می کنند آیا این الفاظ اهانت به ساحت مقدس ائمه حساب می شود؟

جواب:

بسمه تعالی؛ مداحی شغل بسیار شریفی است و اجر جزیل درد و حیف است که این عمل با اهانت به مقام اهل بیت علیه السلام مبدل به خلاف شرع شود

سؤال:

در عزاداری امام حسین علیه السلام به صورت لطمه زدن و خود را مجروح کردن و قمه زدن احیاناً هلاک می شوند و استفاده از طبل چه صورت دارد؟

جواب:

بسمه تعالی؛ تمام آنچه ذکر کرده‌اید جایز و مستحسن است؛ مگر کاری که موجب هلاکت شود

سؤال:

آیا جایز است پارچه و دستمالهایی را که ایام محرم بر سر علم می بندند بفروش برسانند و در عزاداری و تعمیر حسینیه و یا مسجد مصرف نمایند؟

جواب:

بسمه تعالی؛ چنانچه وقف آن کار به خصوص نشده باشد؛ اشکالی ندارد

سؤال:

در ایام سوگواری ابا عبد الله الحسین علیه السلام نماز مقدم است یا عزاداری؟

جواب:

بسمه تعالی؛ نماز مقدم است

سؤال:

اگر قمه زدن باعث وهن مذهب شیعه شود آیا در این صورت قمه زدن جایز است؟

جواب:

بسمه تعالی؛ اصلاً موجب وهن نمی شود؛ بلکه عکس آن مشهود است

سؤال:

دلیل سینه زدن برای ائمه علیهم السلام چه می باشد؟

جواب:

بسمه تعالی؛ تعظیم شعائر مذهبی

سؤال:

آیا سینه و زنجیر زدن در عزاداری که منجر به کبودی و حتی جاری شدن خون می شود جایز است؟

جواب:

بسمه تعالی؛ بلی جایز است

سؤال:

آیا سینه زدن و زنجیر زدن ریایی جایز است؟

جواب:

بسمه تعالی؛ همانند نماز ریایی است

سؤال:

در عزاداری حضرت سید الشهداء هر گونه عزاداری از قبیل زدن قمه و طبل و سنج چه حکمی دارد؟

جواب:

بسمه تعالی؛ جایز است

سؤال:

آیا بهتر است به جای شبیه خوانی روضه خوانی بر پا کنند؛ روضه خوانی مگر همان تعزیه و شبیه خوانی روی منبر نمی باشد؟

جواب:

بسمه تعالی؛ تمامش خوب است

سؤال:

آیا تعزیه و شبیه خوانی در مراسم عزاداری جایز است؟

جواب:

بسمه تعالی؛ بلی جایز است

### دفتر آیت الله العظمی صانعی

سوال:

گفتن بعضی از کلمات توسط مداحان مانند (من سگ حسینم من دیوانه حسینم و ... ..) از لحاظ شرعی اشکال دارد؟

جواب:

از انجام اعمال و به کار بردن الفاظی که موجب وهن و عزاداری و توهین به مقام والای ائمه (علیهم السلام) می باشد باید پرهیز نمود و عزاداری ها بهتر است به همان شیوه عزاداری سنتی و روضه خوانی انجام شود.

سوال:

هروله کردن (بالا و پایین پریدن و ذکر معصومین را گفتن) در مراسم عزاداری از لحاظ شرعی اشکال دارد یا خیر؟

جواب:

از انجام اعمال و به کار بردن الفاظی که موجب وهن و عزاداری و توهین به مقام والای ائمه (علیهم السلام) می باشد باید پرهیز نمود و عزاداری ها بهتر است به همان شیوه عزاداری سنتی و روضه خوانی انجام شود

سوال:

آیا قرار دادن صدای بلندگو در حالت تکرار به طوری که نام مقدس اباعبدالله الحسین به صورت تلفظ سریع و نا صحیح استماع شود جایز است؟

جواب:

راجع به عزاداری سیدالشهداء حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام و هر نحو عزاداری که افراط و هتک مقام شهادت و امامت نزد شیعه در او نباشد و در مسیر پیدایش راه پیروی از آن وجود مقدس باشد جایز است و حسب فرموده امام امت (سلام الله علیه) عزاداری سنتی مانعی ندارد و نباید راه های جدیدی که منشأ حرف و حدیث است انتخاب نمود.

سوال:

عمل عزاداری که خود را در مقابل مزار مقدس ائمه به خاک می اندازند و سینه و صورت خود را به خاک می مالند و خراشیده می کنند و خون جاری می شود و با همان حال به داخل حرم وارد می شوند چه صورت دارد؟

جواب:

راجع به عزاداری سیدالشهداء حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام و هر نحو عزاداری که افراط و هتک مقام شهادت و امامت نزد شیعه در او نباشد و در مسیر پیدایش راه پیروی از آن وجود مقدس باشد جایز است و حسب فرموده امام امت (سلام الله علیه) عزاداری سنتی مانعی ندارد و نباید راه های جدیدی که منشأ حرف و حدیث است انتخاب نمود.

سوال:

آیا استفاده از سنج و دهل و شیپور در مراسم عزاداری ائمه اطهار جایز است؟

جواب:

نباید از چنین سنت هایی جلوگیری نمود و نمی توان گفت این گونه اعمال که در عزاداری ها به عنوان وسیله بکاء و شور دادن به عزاداری ها استفاده می شود حرام است.

سوال:

آیا زنجیر زدن به پشت، سیلی زدن به صورت و یا سینه زدن که منجر به زخم شدن و



خراشیدن و ..... می شود و برای عزاداری امام حسین علیه السلام است جایز است؟  
جواب:

جایز می باشد و مشمول اطلاقات و عمومات ابکاء و بکاء و تعظیم شعائر می باشد و آن چه در عزاداری و غیر آن حرام است جنایت بر بدن است نه امثال امور که ضرر دار بودنش معلوم نیست بلکه نزد اهلش ضرر محسوب نشده چه رسد به جنایت بر نفس به علاوه که ظاهراً حب و علاقه و عشق به اباعبدالله الحسین علیه السلام اختیار از دست افراد عزادار گرفته و مأجور می باشند  
سوال:

نظر حضرت عالی پیرامون تعزیه (شبه خوانی) چیست؟  
جواب:

راجع به عزاداری سید الشهداء حضرت ابا عبدالله علیه السلام و هر نحو عزاداری که افراط و هتک مقام شهادت و امامت در او نباشد و در مسیر پیدایش راه پیروی از آن وجود مقدس باشد جایز است و حسب فرموده امام امت «قدس سره» عزاداری سنتی مانعی ندارد.  
سوال:

گر قمه زنی و زنجیر زنی اشکال ندارد ولی والدین شخص در مورد قمه زنی نارضایتی کنند آیا عدم رضایت آن ها باعث اشکال داشتن چنین عزاداری می شود؟  
آیا این حکم موقعی که انسان، متأهل و جدا از پدر و مادر زندگی می کند هم صدق می کند؟  
جواب:

اطاعت از پدر و مادر، یک امر اخلاقی است و آن چه که موجب اذیت و آزار آن ها است باید ترک شود بناء علیه، عدم رضایت آن ها نسبت به عزاداری حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام نمی تواند سبب حرمت آن گردد آری اگر عدم رضایت آن ها به

خاطر احتمال خطر و ضرر است اطاعتشان واجب و ترکش حرام است

سوال:

سینه زدن با تیغ و یا زنجیر زدن با زنجیری که دارای تیغ است و منجر به زخمی شدن بدن و جاری شدن خون می شود، اگر چه خطر جانی هم نداشته باشد، چه حکمی دارد؟

جواب:

برپایی مجالس و اقامه عزاداری خامس آل عبا (علیهم السلام) از قبیل روضه خوانی و وعظ و سینه زنی و عزاداری سنتی از افضل اعمال است و موجب اجر و مزد اخروی فراوان است، لیکن باید توجه داشت که دشمن، همه اعمال ما را مستقیماً با مقارن قرار دادن با اعمال دیگران، مورد حمله قرار می دهد و غرضش حمله به مذهب یا اسلام است و با عقبگرد ما از مواضع عملی اسلامی، ما را رها نکرده، بلکه حمله را زیادتر و زیادتر نموده تا آنکه ما را از همه اعمال و فرایض و شعایر و تبلیغاتمان باز دارد. به حول و قوه الهی و با بیداری امثال شما مسلمانان و بهانه به دست دشمن ندادن و حفظ عزت و عظمت اسلامی هر روز بر شکست آنان اضافه خواهد شد و تبلیغات آنها به جایی نخواهد رسید، که:

«الاسلام یعلو و لا یعلی علیه شیء».

سوال:

آیا قمه زدن جایز است یا خیر؟

جواب:

به نظر اینجانب جایز است و مشمول اطلاقات و عمومات ابکاء و بکاء و تعظیم شعائر می باشد البته به شرط آنکه موجب اذیت شدن و جنایت به بدن نباشد که معمولاً در قمه زنی چنین نبوده است.

## دفتر آیت الله العظمی سید صادق شیرازی

سؤال ۱:

در یکی از حسینیه‌ها مسابقه داستانی برگزار شد تحت این عنوان که (اگر ما فرض کنیم:

امام حسین علیه السلام با یزید بیعت می کرد بنظر شما این بیعت چه عواقب وخیمی برای مسلمانان در پی داشت؟

و چه اثری بر زندگی امروز ما می گذاشت؟)

آیا طرح اینچنین فرضیاتی جائز است و تعدی به عصمت امام نیست؟

جواب:

اگر باعث هتک حرمت برای امام حسین (علیه السلام) نشود اشکالی ندارد.

سؤال ۲:

در شبیه خوانی هر ساله واقعه کربلا را به صحنه نمایش میکشیم و آنرا بر روی شخصیت‌های اساسی در کربلا متمرکز می کنیم که از جمله این شخصیتها حضرت امام حسین (علیه السلام) و حضرت عباس و اهل بیت (علیهم السلام) هستند، گاهی ممکن است بازیگر سبزه یا قد کوتاه باشد و با خصوصیات شخصیت اصلی تفاوت داشته باشد آیا این کار جائز است؟

جواب:

از بهترین راههای نزدیک شدن به خدا، استفاده از تمام وسائل مشروع برای نشر آثار اهل بیت (علیهم السلام) مخصوصاً امام حسین (علیه السلام) میباشد اما در این کار باید نهایت دقت و احتیاط بعمل آید که نمایش کامل و از همه لحاظ بدون اشکال باشد به طوری که مستلزم اهانت و هتک حرمت برای اهل بیت (علیهم السلام) نشود.

سؤال ۳:

بعضی افراد در مجالسشان سخنانی را مطرح می کنند که مضمونش این است که چرا به جای قمه زنی در روز عاشوراء خون خود را به نیازمندان هدیه ندهیم چرا که هدیه دادن خون میتواند بهتر و امروزی تر از قمه زنی باشد، قمه زنی به محیط زیست ضرر رسانده و نیز باعث میشود تا بقیه مذاهب اسلامی ما را بدعت گذار و عقب مانده معرفی کنند، رأی شما درباره این موضوع چیست؟

جواب:

هدیه دادن خون چیز خوبی است ولی با برگزاری شعائر حسینی منافاتی ندارد، به اضافه اینکه خارج کردن خون از سر دارای فوائد بهداشتی بسیاری است و از سنت پیامبر گرامی می باشد و پیامبر این کار را مغیثه و منقذه می نامیدند و شیعه و سنی بر این مطلب توافق دارند و بخاری و تعداد دیگری از راویان، آنرا روایت کرده اند و از امام صادق (علیه السلام) آمده است:

(خون گرفتن از سر شفا از دیوانگی و جذام و پیسی و ضعیفی چشم و دندان درد است) و نیز ضرری برای محیط زیست ندارد.

پس بجاست که مؤمنین هدیه دادن خون را در روز دیگری مثل سوم شعبان که روز میلاد امام حسین (علیه السلام) می باشد بجا آورند.

سؤال ۴:

آیا در عزای امام حسین قمه زنی واجب است؟

جواب:

نظر مشهور استحباب آن است.

سؤال ۵:

اگر چیزی مثل قمه زنی منجر به زشت شدن و جهه مذهب حق شود و در نتیجه آن، بعضی از شعائر بزرگ مثل عزای حسینی در قلوب مردم ضعیف شود حکمش چیست؟

جواب:

قمه زنی بنا بر مشهور مستحب است و با دلیل قطعی ثابت نشده که قمه زنی باعث زشت شدن وجهه تشیع است، بلکه برخی از شخصیات معتقدند که قمه زنی از مهمترین وسائل تبلیغ و ترویج برای مذهب است. به اضافه اینکه دلایلی از این قبیل، برای کنار گذاشتن احکام شرعی ثابت شده کافی نیست. و الا می بایست از خیلی احکام الهی در جهاد و حج و نماز و روزه دست کشید. خداوند میفرماید:

(یا حسره علی العباد ما یأتیهم من رسول إلا کانوا به یتهزؤون)

آیا مسخره کردن پیامبران برای عقب نشینی آنها از دعوت به سوی حق کافی است؟  
سؤال ۶:

ضرری که در نتیجه قمه زدن به وجود می آید اگر ضرر قابل توجهی بود مانند شدت خونریزی آیا این ضرر مباح محسوب می شود یا مستحب و یا هیچ کدام؟  
جواب:

ضرر تا وقتی که منجر نشده است به:

۱) قتل نفس ۲ قطع عضوی از اعضاء بدن ۳ از دست دادن نیروئی مثل از دست دادن نیروی بینائی و مانند آن) جائز است و اگر نزد شارع محبوبیت پیدا کرد مستحب خواهد بود، و قمه زدن به نیت همدردی با سید الشهداء (علیه السلام) و اظهار محبت نسبت به امام و دفاع از حق و تربیت نفس برای ایثار و شکیبائی و تقویت روح ایمانی، از جمله مستحبات مؤکد است همانطور که علمای قدیم و حال فتوی داده اند و در زندگی معصومین موارد زیادی ذکر شده است که دلالت میکند تحمل ضررها در راه خدا و مشقت نفس به خاطر تقوی از کارهای مستحب میباشد، و از جمله آن آنچه که در مورد حضرت زهراء روایت شده است که ایشان برای عبادت آنقدر بر روی پاهایشان ایستادند تا پاهای آن حضرت ورم کرد.

و اینکه امام حسن و امام حسین با پای پیاده به حج میرفتند در حالی که شترهایشان مقابل آنها حرکت میکردند.

سؤال ۷:

اگر کسی که به ضروریات دین مثل نماز و روزه ملتزم نیست و از دروغ و تهمت اجتناب نمیکند در عزای امام حسین (علیه السلام) مثل (قمه زنی) شرکت کرد تکلیف چیست؟

جواب:

امر به معروف با حصول شرائط مقرر در شرع واجب است و با فرض صحت آنچه که ذکر کردید شایسته است برای ملتزم شدن او به تمام احکام شرعی او را نصیحت و امر به معروف کرد.

چرا که اگر افرادی بعضی از احکام را اجرا نمودند و بقیه را ترک کردند نباید از آنها بخواهیم که آن قدر احکامی را که انجام میدهند ترک کنند بلکه بر عکس باید آنها را تشویق نمائیم تا واجباتی را که ترک کرده‌اند انجام دهند.

سؤال ۸:

اگر عدم صحت ازدواج حضرت قاسم فرزند امام حسن (علیه السلام) ثابت شد آیا گفتن این جریان بر روی منبر دروغ و افترا بر معصوم (علیه السلام) محسوب نمیشود؟

جواب:

عدم صحت این جریان بطور حتم و یقین ثابت نشده، حتی بعید نیست که صحت هم داشته باشد زیرا در برخی از کتب مانند کتاب (المنتخب طریحی) ذکر شده و ظاهراً نقل این جریان اشکالی نداشته باشد.

سؤال ۹:

آیا کار کردن در روز عاشورا جائز است؟

جواب:

مکروه است و به خاطر مصائب وارده بر امام حسین (علیه السلام) در آن برکتی نیست.

سؤال ۱۰:

رای شما درباره سینه زنی چیست؟

و آیا در زمان ائمه (علیهم السلام) بوده است؟

جواب:

سینه زنی برای مصائب ائمه جائز بلکه مستحب است. و آنرا فاطمیات در محضر امام زین العابدین (علیه السلام) به پا داشتند.

سؤال ۱۱:

کسی که به عزاداری و خدمت در حسینیه‌ها مشغول باشد و قمه زدن را ترک کند آیا گناهکار است و استحقاق تحقیر شدن و اهانت شدن را دارد؟

جواب:

قمه زدن کار مستحبی است و انسان میتواند عمل مستحب را ترک کند. و جائز نیست که مؤمن را اهانت کرد و همینطور بر کسی که قمه نمیزند جائز نیست دیگران را مسخره یا اهانت کند یا آنها را متهم کند.

سؤال ۱۲:

شخصی میگوید اشکهایم برای تعبیر از ناراحتی‌ام بر آنچه که به امام حسین و اهل بیت و اصحابش در روز عاشورا گذشته است کفایت نمیکند، آیا جائز است برای همدردی با اهل بیت علیه السلام قمه بزدم و بدنم را زخمی کنم؟

جواب:

شعائر حسینی از کارهای پسندیده‌ای است که قمه زنی یکی از آنهاست. و آن تا هنگامی که منجر به قتل نفس یا قطع عضو یا از دست دادن نیروی مثل نیروی بینائی و مانند آن نشود مستحب است.

سؤال ۱۳:

نظر شما در مورد زدن شمشیر به سر بدون ضرر و با ضرر در روز عاشورا چیست؟

جواب:

مشهور بین فقهاء اینست تا وقتی که در آن ضرر زیادی نباشد مستحب است.

سؤال ۱۴:

اگر شعائر دینی و خصوصاً شعائر حسینی توسط عده ای به مسخره گرفته شد و بر پا کنندگان این شعائر مورد تمسخر قرار گرفتند آیا باید آنها را ترک کرد؟

جواب:

خیر، زیرا در قرآن کریم آمده است:

(یا حسرة علی العباد ما یأتیهم من رسول إلا کانوا به یتهزؤن):

وای بر حال این بندگان که هیچ رسولی برای هدایت آنها نمی آید جز آنکه او را به تمسخر گرفتند.

پس لازم است که جاهل را ارشاد و غافل را آگاه نمود.

سؤال ۱۵:

امروزه برخی از مسلمانانی که در کشورهای بیگانه زندگی میکنند در فرهنگ آنها ذوب شده و دچار نوعی کم بود شخصیت شده اند، آیا ساختن مؤسسات فرهنگی برای نشر شعائر دینی و شعائر حسینی مانند مساجد و حسینیه ها در این کشورها بهتر است یا در کشورهای اسلامی؟

جواب:

در همه کشورها چه اسلامی و چه غیر اسلامی و طبق امکانات باید به این عمل مبادرت نمود.

سؤال ۱۶:

کوتاهی در حضور مجالس حسینی و شرکت در تعظیم شعائر اگر منجر به ضعف اسلام در فرد و خانواده و سائر مسلمین شود آیا از گناهان به حساب می آید؟

جواب:

بله



سؤال ۱۷:

آیا زنده نگه داشتن عاشوراء واجب است؟

جواب:

بله و از مهمترین شعائر دینی است.

سؤال ۱۸:

می گویند که ما امت گریه هستیم. اما امتی سیاسی در گریه، امتی که با اشکهایش سیلی براه میاندازد که این سیل تمام موانع ایستاده بر راه اسلام را نابود میکند، نظر شما در این مورد چیست؟

جواب:

گریه سلاحی قوی برای تعبیر از مظلومیت است. و آن حالت خیلی از انبیاء و اولیاء بوده است و هیچ شکی نیست که افراد زیادی توسط شعائر حسینی با اسلام آشنا شده و به این دین مشرف شده‌اند.

### دفتر آیت الله العظمی مکارم شیرازی

سوال:

به نام خدا سوال من از ایشان این است که آیا قمه زدن در خفا و آشکار جایز است یا خیر؟

با تشکر

جواب:

در عزاداری سیدالشهداء علیه السلام که از افضل قربات محسوب می شود باید از انجام اعمالی که موجب وهن مذهب و یا آسیب به بدن می شود اجتناب کرد.

سوال:

لخت شدن در مجالس سینه زنی اشکالی دارد؟

جواب:

در صورتی که زنان حضور داشته باشند این کار حرام است و اگر زنان هم نباشند اشکال دارد.

سوال:

بردن الفاظی چون «ما همه سگ حسینیم» در مجالس عزاداری امام حسین علیه السلام اشکالی دارد؟

جواب:

عزاداری خامس آل عبا از مهمترین شعائر دینی است ولی باید از سخنان و اشعاری که متناسب با عزاداران اهل البیت نیست جداً خودداری شود زیرا حضرت سیدالشهدا از این گونه امور بیزار است.

سوال:

در پایان بعضی ها بعد از مجالس تولد ائمه اطهار علیه السلام، به سینه زنی برای امام حسین علیه السلام می پردازند. نظر شما در این باره چیست و آیا این کار درستی هست؟

جواب:

خوب است در مجالس عزا به عزاداری و در مجالس تولد آن بزرگواران به جشن و شادی پرداخته شود.

### دفتر استفتائات مقام رهبری

سوال:

به نام خدا سوال من از ایشان این است که آیا قمه زدن در خفا و آشکار جایز است یا خیر؟

با تشکر

جواب:

بسمه تعالی - جایز نیست مطلقاً - موفق و موید باشید

سؤال:

آیا استفاده از زنجیرهایی که دارای تیغ هستند و در برخی کشورها متداول است، در عزاداری جایز می باشد؟

جواب:

اگر استفاده از زنجیرهای مزبور موجب وهن مذهب در برابر مردم شود و یا باعث ضرر بدنی قابل توجهی گردد، جایز نیست.

سؤال:

مراسم شبیه خوانی که در حال حاضر در خیلی جاها مرسوم است. چه حکمی دارد؟

جواب:

تعزیه و شبیه خوانی اگر مشتمل بر دروغ و باطل نباشد، مفسده‌ای هم نداشته باشد و موجب وهن مذهب هم نشود، اشکالی ندارد، لکن بهتر است بجای آن مجالس وعظ و ارشاد و ذکر مصائب حسینی و مرثیه خوانی برپا شود.

سؤال:

قمه زنی در روز عاشورا چه حکمی دارد؟

جواب:

قمه زنی علاوه بر اینکه عرفاً از مظاهر حزن و اندوه شمرده نمی شود و در زمان ائمه (علیهم السلام) و پس از آن نیز سابقه ندارد و تأییدی از ائمه معصومین (علیهم السلام) نیز در مورد آن - نه به شکل عام و نه به شکل خاص - نشده است، در حال حاضر وهن مذهب شمرده می شود و جایز نیست.

سؤال:

آیا هروله کردن در موقع سینه زنی (بالا و پایین پریدن) صحیح است؟

جواب:

اگر موجب وهن مذهب یا مؤمنین یا مراسم عزاداری معصومین «علیهم السلام» باشد، جایز نیست و در هر حال بهتر است مؤمنین مراعات شئون عزاداری معصومین «علیهم السلام» بویژه سید و سالار شهیدان اباعبدالله الحسین «علیه السلام» را بنمایند.

سؤال:

استفاده از آلات موسیقی (مانند ارگ) و یا استفاده از طبل و سنج در مراسم عزاداری ائمه معصومین «علیهم السلام» چه حکمی دارد؟

جواب:

استفاده از آلات موسیقی، مناسب با عزاداری سالار شهیدان علیه السلام نیست و شایسته است مراسم عزاداری به همان صورت متعارفی که از قدیم متداول بوده برگزار شود. البته استفاده از طبل و سنج به نحو متعارف اشکال ندارد.

سؤال:

آیا پوشیدن لباس سیاه در عزای امامان معصوم «علیهم السلام» مکروه است؟

جواب:

کراهت آن ثابت نیست، بلکه اگر برای تعظیم شعائر باشد دارای اجر و ثواب نیز خواهد بود.

### دفتر آیت الله العظمی سیستانی

سؤال:

پهن کردن سفره هفت سین در ایام ماه محرم چه حکمی دارد؟

جواب:

کارهائی که نوعاً بی مبالاتی به مصائب اهل بیت علیه السلام شمرده شود باید ترک شود.

سؤال:

نظر شریف را در خصوص دست زدن در مراسم مذهبی که به مناسبت تولد اهل بیت علیه السلام برگزار می گردد اعلام فرمائید.

جواب:

کف زدن مانعی ندارد ولی مناسب است که در مجالس ائمه علیه السلام به جای صلوات و ذکر قرار نگیرد.

سؤال:

سینه زنی با زنجیر که در هند و پاکستان معمول است از نظر شرعی چه حکم دارد؟

جواب:

بہتر است به نحو معمول و متعارف عزاداری کنند.

سؤال:

در بعضی از مجالس عزاداری امام حسین علیه السلام بعضی از افراد پیراهن های خود را درمی آورند آیا اشکال دارد و به طوری که افراد نزدیک آنها از بوی عرق در اذیت هستند آیا این پیراهن در آوردن اشکال ندارد؟

جواب:

مانعی ندارد.

سؤال:

نظر آقا در مورد فعل سینه زدن و عریان شدن چیست ؟

جواب:

مانعی ندارد.

سؤال:

میخواستم بدانم که اگر انسانی فقط در مراسم عزاداری و یا به وسیله نوارهای عزاداری گریه اش بگیرد بگیرد اینکه در خلوت و تنهایی خودش نمیتواند گریه کند نشانه کم

بودن درجه اخلاص وی است؟

لطفاً توضیح بفرمایید.

جواب:

خیر چه بسا انسان در جمع و از مستقیم شنیدن واقعه بهتر آن را ترسیم میکند و این موجب تأثر بیشتر میگردد.

سؤال:

آیا زنجیر زنی و سینه زنی و شبیه ذوالجناح و علم و آلات لهو استعمال کردن که توأم با غناست و مؤمنین را به گریه وامی دارند حکمش چیست؟

جواب:

خواندن اشعار و مرثیاتی اگر بنحو غنا باشد بنا بر احتیاط جائز نیست.

سؤال:

استفاده از طبل و سنج در دسته جات سینه زنی سید الشهداء علیه السلام آیا جائز است؟

جواب:

مانعی ندارد.

سؤال:

آیا جائز است در مراسم عزاداری امام حسین علیه السلام به بدن جراحات وارد کرد؟

جواب:

مانعی ندارد.

سؤال:

آیا سینه زن در مراسم عزاداری ائمه اطهار علیهم السلام در شرع مقدس توصیه شده است؟

و آنرا به عنوان یک امر مستحبی میشناسد؟

جواب:

سینه زدن از مصادیق جزع است که بر ائمه علیهم السلام، مستحب است.

سؤال:

امروزه مشاهده می شود که در مجالس سینه زنی بعضی از مردم لباسهای خویش را بیرون آورده و به صورت لخت سینه می زنند.

آیا چنین عملی منافی شان ائمه علیهم السلام نمیباشد؟

و آیا اصلاً چنین عملی جایز است؟

جواب:

اشکال ندارد.

سؤال:

حکم سینه زدن در مصیبت افراد غیر معصومین چگونه است؟

جواب:

می توانند در مصیبت دیگران برای عزاداران سید الشهداء علیه السلام سینه زنی کنند.

سؤال:

لخت شدن در مراسم سینه زنی چه حکمی دارد؟

جواب:

اشکال ندارد.

### آیت الله العظمی صافی گلپایگانی

سؤال نظر مبارک راجع به طبل و سنج جهت هماهنگ نمودن سینه و زنجیر زدن در

عزاداری ماه محرم چیست؟

جواب مراسم عزاداری حضرت سید الشهداء علیه السلام که به صورت مجالس روضه

و سخنرانی و حرکت هیئتهای عزا برگزار می شود از شعائر بزرگ مذهب و موجب

احیاء آثار اهل بیت علیهم السلام و از علائم شعور دینی و تبلور احساسات مذهبی است

باید مظاهر آن مظاهر ایمانی بوده و هر چه از آرایش استعمال این وسائل و آلات منزّه تر باشد و ساده و بی پیرایه تر برگزار شود شکوه معنوی آن برتر و جلوه های آموزنده آن بیشتر می شود این پیرایه ها و آرایش ها خصوصاً استفاده از آلات لهو که شرعاً ممنوع است از حال عزا و سوگواری و توجه به مفاهیم بلند و آموزنده این مراسم مانع می شود امید است در برگزاری این شعائر همگان موفق و مشمول عنایات خاصه حضرت بقیه الله ارواح العالمین له الفدا باشند.

سؤال نظر به اینکه روش جمعی از محبین و شیفته گان عزاداری حضرت ابا عبدالله الحسین ۷ عزاداری بنحو سنتی اعم از سینه زدن و زنجیر زدن بوده و می باشد اخیراً بعضی در زدن زنجیر شبهه کرده اند نظر حضرتعالی در این باره چیست؟

جواب ان للحسین علیه السلام حراره مکنونه فی قلوب المؤمنین لا تبرد أبداً سینه زنی و زنجیر زنی در عزای سید مظلومان حضرت ابي عبدالله الحسین سید الشهداء علیه السلام از شعائر مذهبی است و موجب احیاء حق و زنده نگهداشتن مراسم عاشورا یعنی بهترین و والاترین جلوه جهاد فی سبیل الله و فداکاری و جانبازی بندگان صالح خدا مخصوصاً حضرت امام حسین و اهل بیت بزرگوارش:

و قیام آنان در برابر باطل به گونه ای که ابعاد آن قیام الهی فوق حد تصور است می باشد چنانچه عزاداری به صورت نوحه خوانی و گریه کردن و گریاندن بسیار مطلوب و مرغوب و موجب اجر و مورد تأکید ائمه اهل بیت است.

سؤال اگر فردی طوری سینه یا زنجیر بزند که بدنش کبود یا قرمز بشود آیا باید کفاره بدهد؟

جواب اگر ضرر «مُعتَد به» برای بدن نداشته باشد در عزای حضرت سید الشهداء علیه السلام مانعی ندارد

سؤال به مناسبت ایام محرم و صفر و ایام وفات و شهادت ائمه اطهار علیهم السلام مراسم تعزیه برگزار می شود و این مراسم به نحوی است که بعضی افراد نقش امام



معصوم یا نقش شخصیت‌هایی برجسته مثل حضرت عباس علیه السلام را اجرا می‌کنند و در بعضی تعزیه‌ها کسانی که این نقشها را به عهده می‌گیرند دارای اخلاق و سابقه درخشانی نیستند فقط به جهت اینکه خوب برنامه اجرا می‌کنند آن نقش را به عهده می‌گیرند، نظر مبارک را نسبت به اصل موضوع و اینکه نقش امام معصوم را به نمایش می‌گذارند بیان نمائید؟

جواب بطور کلی تعزیه خوانی چنانچه مشتمل بر محرمات نباشد اشکال ندارد. و درخشان بودن سابقه تعزیه خوان شرط نیست ولی اگر سوء سابقه خصوص سوء حال فعلی عرفاً توهین باشد نباید آن اشخاص مجری باشند و اصولاً مناسب این است که عزاداری حضرات ائمه طاهرین علیهم السلام به صورت مجلس روضه خوانی برگزار شود تا سخنرانان عالم و وعاظ و روضه خوانهای متعهد ضمن ذکر مصائب آن بزرگواران با ذکر فضائل و مناقب و تاریخ زندگی ایشان و بیان احادیث و احکام و تبلیغ معارف اسلام و دفع بدع و شبهات، مردم را آگاه و به مکتب اهل بیت علیهم السلام هدایت و ارشاد نمایند.

سؤال آیا دست زدن در مجالس مولودی ائمه اطهار علیهم السلام جایز است و همچنین اگر در هنگام دست زدن، بدن و شانه‌ها باریتم شعر تکان بخورد، چه حکمی دارد؟  
جواب لهُو است و اشکال دارد و مخصوصاً اشکالش در صورت دوم بیشتر است و مشابه مجالس رقص و سماع بعضی فرق باطله است و علاوه با احترام و قداست این مجالس عزیز مناسب نیست و معلوم نیست این چه گرایشی است که بعضی به امور لهویه و ملامهی پیدا کرده‌اند و چه شیطانی پشت ترویج این حرکات است.  
سؤال چند صباحی است که در ایام موالید ائمه اطهار علیهم السلام مجالس با شکوه و با عظمتی جهت سرور و شادباش می‌گیرند، اما در مجالس زنانه، خانم جلسه زنان حاضر در جلسه مکلف می‌کند که برخیزند و برقصند تا این که حاجت خویش را بگیرند زیرا استدلالشان این است که خود ائمه به ما گفته‌اند در شادی ما شاد و در غم ما غمناک

باشید.

جواب رقص زن فقط برای شوهر به تنهایی جایز است و در سایر موارد حرام می باشد، و خشنودی ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین با عمل حرام انجام نمی گیرد و آنچه فرموده اند یفرحون لفرحنا مقصود این نیست که مجلس معصیت گرفته شود و اعمال خلاف شرع در آن صورت بگیرد کما آن که سیره افراد لاابالی و غیر متشرع در مجالس چنین است خداوند متعال گویندگان و شنوندگان را به آنچه وظیفه شرعی آنهاست هدایت فرماید تا با برداشت غلط از آیات و روایات موجبات اضلال مردم را فراهم ننمایند.

سؤال شرکت در مراسمی که بعنوان جشن ولادت ائمه معصومین:

جهت شادی به کف زدن و دست زنی نسبتاً شدید مشغول میشوند چه حکمی دارد؟  
جواب اگر کف زدن با نحوه خاصی که تناسب با مجالس لهو دارد انجام شود جایز نیست و شرکت در آن مجلس هم جایز نیست به نحو کلی در اینگونه مراسم مناسب است به ذکر مداخله ائمه:

پیردازید که هم موجب سرور است و هم ثواب و نیز یادآوری فضائل آن بزرگواران که موجب تشدید محبت و ولایت و بالنتیجه تکمیل معرفت خواهد شد و دست زدن بر خلاف شأن اینگونه مجالس است علاوه بر اینکه ممکن است تدریجاً امور دیگری هم که قطعاً جایز نیست در این مجالس وارد شود.

سؤال در مراسم تولد یا رحلت ائمه اطهار آیا زدن نی اشکال دارد یا نه؟

جواب در موارد مذکوره و غیر آن مطلقاً حرام است.

سؤال در ایام محرم و صفر که شخصی لباس مشکی پوشیده آیا اگر با همین لباس نماز بخواند و چون به منظور امام حسین علیه السلام پوشیده است باز هم برای نماز کراهت دارد؟

جواب چون بعنوان اظهار حزن پوشیده و از این جهت دارای رجحان است ممکن است

در مورد سؤال کراهت آن مرتفع شود.  
 سؤال برخی از ذاکرین در مدائح اهل بیت:  
 تعبیراتی را بکار می برند که بنظر می رسد با شأن اهل بیت:  
 منافات دارد، آیا بکار بردن اینگونه الفاظ چه صورت دارد؟  
 جواب باید از بهترین مدایح که مشتمل بر مضامین صحیح و اقتباس از آیات و احادیث  
 و نکات شعری ادیبانه و دور از غلو است، استفاده شود.  
 سؤال نظر شرع را در مورد نقالی بیان فرمائید.  
 جواب نقالی اگر نقل صحیح تاریخ زندگی و اخلاق و سیره انبیاء عظام و ائمه طاهرین  
 علیهم السلام باشد اشکالی ندارد بلکه مفید و مستحب است ولی اگر از روی شمایل و  
 نقش باشد همان ذهنیت های غیر واقعی را در اذهان ترسیم می نماید  
 و در بعضی موارد خلاف ادب و احترام می شود.  
 والله العالم

### آیت الله العظمی سید محمد حسینی شاهرودی

سؤال:

نظر حضرت تعالی نسبت به مراسم عاشورا و زنجیر زدن و سینه زدن و حرکت مشعل ها  
 چیست، و اگر انجام این کارها برای انسان ضرر جانی و بدنی داشت چگونه است؟  
 جواب:

زنجیر زدن و سینه زدن و حرکت مشعل جایز است تا جائی که تلف نفس یا ضرر مهم  
 بدنی یا وقوع در حرام نباشد، و انجام مراسم عاشورا مستحب است چون تعظیم شعائر  
 دینی است

سؤال:

آیا تعزیه و شبیه خوانی اشکال دارد؟

جواب:

تعزیه و شبیه خانی چنانچه خالی از محرّمات باشد اشکال ندارد

### آیت الله العظمی نوری همدانی

سؤال - آیا گوش دادن صداهائی که همراه موسیقی اند و در مدح اهل بیت هم هستند

جایز است؟

جواب:

در صورتی که به حدّ غنا برسد اشکال دارد.

سؤال - بعضی از شعراء و مداحان در شعرهایشان جملاتی مانند قسم خوردم که تا ابد

حیدر پرستم و یا زهرا پرستم به کار می برند آیا بکار بردن چنین جملاتی جایز است یا

خیر؟

و اگر جایز است توضیحش چیست؟

جواب:

در صورتی که مورد سوء استفاده مخالفان قرار گیرد از به کار بردن چنین کلماتی

اجتناب شود.

سؤال - آمدن زنان با وضع نامناسب در دنبال هیئتهای عزاداری که موجب بروز گناهان

و آلودگی هائی می شود چه صورت دارد و برای عزاداری بانوان چه روشی را توصیه

می فرمائید؟

جواب:

در صورتی که همراه با حرامی نباشد جایز است. بانوان محترمه باید سعی کنند ضمن

شرکت در عزاداری ها حجاب و عفاف خود را کاملاً رعایت نمایند.

سؤال - فلسفه سینه زنی چیست؟

کسی که لباسش را در می آورد البته به طوری که نامحرم نبیند و سینه بزند تا اینکه از

سینه‌اش خون بیاید حکمش چیست؟

جواب:

سینه زنی یک نوع عزاداری و اظهار ارادت نسبت به خاندان عصمت و طهارت است که از طریق سینه زنی و روضه خوانی و ... خاطره فداکاری و جانبازی امام حسین علیه السلام و سایر ائمه معصومین علیهم السلام برای همیشه در خاطره‌ها زنده می ماند. و سینه زدن بطور متعارف عملی ارزشمند و پسندیده است.

سؤال - دلیل سینه زدن برای ائمه علیهم السلام چه می باشد؟

جواب:

سینه زدن برای ائمه علیهم السلام بعنوان تعظیم شعائر دینی و زنده نگاهداشتن خاطره و مظلومیت آنان در طول تاریخ مورد توجه متشرعه بوده و سبب تقویت و احیاء حق و نشر معارف اهل بیت علیهم السلام است.

سؤال - الف:

برهنه شدن مردان در حال سینه زدن و زنجیر زدن در منظر زنان چگونه می باشد؟

ب:

آیا تعزیه و شبیه خوانی در مراسم عزاداری جایز می باشد؟

ه:

آیا تعزیه خوانی که مشتمل بر تشبیه مرد به زن و کوچک نمودن حضرت زینب (س) و معرفی حضرت سجاد علیه السلام به یک فرد بیمار و پاشیدن نقل و نبات و زدن ساز و

امثال آنها جایز می باشد؟

و شرکت در آن چه حکمی دارد؟

ج:

آیا تشبیه به اهل بیت علیهم السلام در نمایش و تعزیه و غیره جایز می باشد؟

د:

آیا پوشیدن لباس زنان توسط مردان در شبیه خوانی و استفاده از دهل و شیپور جایز می باشد؟

جواب:

در تعزیه خوانی در صورتی که مطالب را صحیح بخوانند و از غنا اجتناب شود و مرد لباس زن نپوشد و از اجتماع مرد و زن مفاصلی به وجود نیاید اشکالی ندارد و نواختن طبل و سنج نیز بطور متعارف مانعی ندارد و تشبّه به اهل بیت علیهم السلام اشکال دارد و همچنین اگر عملی موجب کوچک شمردن اهل بیت علیهم السلام باشد اشکال دارد.

سؤال:

آیا قمه زدن جایز است چنانچه در این مورد نذری وجود داشته باشد وظیفه چیست؟

جواب:

اشکال دارد

سؤال:

حکم علمهائی که در مراسم عزاداری امام حسین علیه السلام از آنها استفاده می شود و بعضی دارای نقش و نگارهائی هستند چیست؟

جواب:

طبق متعارف اشکال ندارد.

سؤال - در ایام عزاداری امام حسین علیه السلام نماز اول وقت مقدم است یا عزاداری؟

جواب:

همانطور که امام حسین علیه السلام و اصحاب و یارانش در وقت نماز، نماز را بر همه چیز مقدم داشتند - نماز اول وقت را مقدم دارند بهتر است.

سؤال - آیا برپا کردن مراسم عزاداری یا جشن ائمه علیهم السلام و یا میهمانی، بدون

اذن شوهر جایز می باشد؟

جواب:

در صورتی که از اموال شوهر باشد جائز نیست

سؤال - لطمه زدنی که در مجالس سینه زنی و زنجیر زنی انسان بخود وارد می کند در مصیبت سید الشهداء علیه السلام چه حکمی دارد؟

جواب:

عزاداری برای امام حسین علیه السلام طبق سنت متعارف و معمول بین شیعیان اشکال ندارد.

سؤال - پوشیدن لباس سیاه بعنوان عزاداری برای معصومین و ائمه هدی علیهم السلام خصوصاً حضرت سید الشهداء علیه السلام چه حکمی دارد؟  
خصوصاً اگر کسی بخواهد در طول سال به این عنوان و یا دو ماه محرم و صفر را لباس سیاه بپوشد.

جواب:

مانعی ندارد بلکه بعنوان اعلان حزن و اندوه در مصیبت امام حسین علیه السلام و سایر ائمه معصومین علیهم السلام رجحان هم دارد

سؤال - آیا نذر در این موارد (پوشیدن لباس سیاه برای عزاداری ...) منعقد می شود یا خیر؟

جواب:

در مواردی که رجحان داشته باشد نذر منعقد می شود.

سؤال - نظر مبارک در مورد اشکال و یا عدم اشکال شرعی استفاده از وسائلی مانند طبل و دهل و چنگ و علامت هایی که مزین به انواع زینتها می شود و در پیشاپیش دسته های عزاداری حرکت می دهند چیست؟

جواب:

استفاده از ابزار فوق در عزاداری در حدی که معمول است اشکال ندارد.

سؤال - نی زدن همراه با نوحه در مساجد که موجب حزن و نوعاً با گریه و زاری

مستضعفین همراه است و موجب هتک حرمت مسجد نیز نمی گردد چه حکمی دارد؟  
جواب:

به احتیاط واجب نوحه خوانی در مساجد، همراه نی زدن نباشد

### استفتائات آیت الله مظاهری

سؤال:

استفاده از آلات موسیقی در مراسم عزاداری چه حکمی دارد؟

پاسخ:

استفاده از آلات موسیقی جایز نیست.

سؤال:

آیا خوانندگی زن در مجلس عزاداری با علم به این که مردان نامحرم صدای او را می شنوند، جایز است؟

پاسخ:

جایز نیست.

سؤال:

وظیفه‌ی بانیان و شرکت کنندگان در مقابل مداحانی که بدون سند معتبر، روضه می خوانند و یا به صورت غنایی می خوانند، چیست؟

پاسخ:

اگر می توانند باید نهی از منکر کنند یا در آن جلسه شرکت نکنند و باید توجه داشت که غالب منکراتی که در مجالس عزاداری پیدا می شود، تقصیر بانیان و بلکه عزاداران نیز می باشد.

سؤال:

گاهی در مجالس عزاداری بانوان، صدای آنان با بلندگو به گوش مردان رهگذر می



رسد، آیا این اعمال اشکال دارد؟

پاسخ:

بلی، اشکال دارد و نباید انجام شود.

و به طور کلی صدای بلند گوه‌های مجالس عزاداری چه در مساجد و تکایا و چه در منازل و مکان‌های دیگر هم نباید از حدّ مجلس فراتر رود به ویژه در اوقات استراحت دیگران.

سؤال:

لطمه زدن به خود به صورت‌های متفاوت چه حکمی دارد؟  
(روی‌کندن و سینه‌زدن به صورتی که زخم یا کبود شود)

پاسخ:

این‌گونه اعمال با تنزه عزاداری‌ها، سازگاری ندارد و امید است با تذکر و تنبه به طور کامل متروک شود.

سؤال:

آیا گفتن داستان‌ها و روضه‌هایی که از امام حسین (علیه السلام) چهره‌ای ناتوان و خار می‌سازد صحیح است؟

و به طور کلی بیان داستان و زبان حال تا چه اندازه جایز است؟

پاسخ:

در فرض مذکور حرام است و باید در جلسات عزاداری و عرض توسط محضر ائمه (علیهم السلام) هیچ‌گونه بدآموزی و وهن تشیع و یا وهن تقدسات، نباشد.

## ۲۰. آثار و برکات عزاداری و گریه بر سیدالشهداء علیه السلام

سخنی پیرامون عزاداری و گریه بر سیدالشهدا علیه السلام

آثار و برکات سید الشهداء علیرضا رجالی تهرانی «گریه» مظهر شدیدترین حالات احساسی انسان است، و علتها و انگیزه‌های مختلفی دارد که هر یک از آنها نشان دهنده حالتی خاص است. در روایات، بعضی از انواع گریه تحسین شده و از صفات پسندیده بندگان پاکدل خداوند به حساب آمده است، و بعضی از انواع گریه مذموم شمرده شده است.

گریه، از حالات و انفعالات انسانی است که با مقدمه‌ای از اندوه و ناراحتی روانی به طور طبیعی به ظهور می‌رسد، و گاه ممکن است انگیزه‌اش هیجانات تند روانی باشد. مثل شوق و ذوقی که از دیدار محبوب پس از زمانی طولانی ناشی می‌شود.

همچنین گاهی هم گریه کردن حاکی از عقاید مذهبی انسان است با این توصیف، از آنجایی که گریه عملی طبیعی و ای بسا غیر ارادی است؛ لذا نمی‌شود مورد امر و نهی و حسن و قبح قرار گیرد، بلکه آنچه که مورد حسن و قبح است، مقدمات و انگیزه‌های گریه می‌باشد.

چنانکه گفته‌اند:

«تو آنی که در بند آنی».

در اینجا برای اینکه بدانیم گریه بر سیدالشهدا علیه السلام چگونه گریه‌ای است و چه تأثیرات و برکاتی می‌تواند داشته باشد، بهتر آن است که اشاره‌ای به انواع گریه کنیم تا بعد از آن، نوع گریه بر آن حضرت برایمان معلوم گردد.

#### ۱- گریه طفولیت:

زندگانی انسان با گریه شروع می‌شود که همان گریه، نشانه سلامت و تندرستی نوزاد است، و در واقع گریه در آن زمان، زبان طفل است.

#### ۲- گریه شوق:

مانند گریه مادری که از دیدن فرزند گمشده خویش پس از چندین سال سر داده می‌شود.

و این گریه‌ای است که از روی هیجان و احياناً جهت سرور و شادی به انسان دست می‌دهد.

۳- گریه عاطفی و محبت:

محبت از عواطف اصیل انسانی است که با گریه انس دیرینه دارد. مثلاً محبت حقیقی به خداوند حسن آفرین است و برای قرب به او باید اشک محبت ریخت.

صنما با غم عشق تو چه تدبیر کنم

تا به کی در غم تو ناله شبگیر کنم

۴- گریه معرفت و خشیت:

انجام عبادات خالصانه و تفکر در عظمت آفرینش و کبریایی خداوند، و همچنین اهمیت تکالیف و مسئولیتهای انسانی باعث می‌گردد که نوع خاصی از خوف، در درون انسان ایجاد شود و این خوف، خوفی است که از روی معرفت به خداوند و تهذیب نفس به دست می‌آید که «خشیت» نامیده می‌شود.

۵- گریه ندامت:

از عوامل اندوه زدایی که منجر به گریه می‌گردد، محاسبه نفس و حسابرسی شخصی است، و همین حسابرسی باعث می‌شود که انسان به گذشته خود فکر کند و با حسابرسی، جبران کوتاهی و خطاها را بکند و اشک حسرت و ندامت از چشمانش جاری نماید، این گریه، نتیجه توبه و بازگشت به خداست.

اشک می‌غلند به مژگانم به جرم رو سیاهی

ای پناه بی پناهان، مو سپید روسیاهم

روز و شب از دیدگان اشک پشیمانی فشانم

تا بشویم شاید از اشک پشیمانی گناهم

۶- گریه پیوند با هدف:

گاهی قطره‌های اشک انسان، پیام آور هدفهاست. گریه بر شهید از این نوع گریه است.

گریه بر شهید خوی حماسه را در انسان زنده می کند و گریستن بر سیدالشهدا علیه السلام خوی حسینی را در انسان احیا می کند، و خوی حسینی چنان است که نه ستم می کند و نه ستم می پذیرد. آن کسی که با شنیدن حادثه کربلا قطره اشکی از درون دل بیرون می فرستد، صادقانه این پیوند با هدف والای سیدالشهدا علیه السلام را بیان می کند.

۷- گریه ذلت و شکست:

گریه افراد ضعیف و ناتوانی که از رسیدن به اهداف خود مانده اند و روح و شهامتی برای پیشرفت در خود نمی بینند.

با ذکر این مطلب، حال باید بررسی کرد که گریه بر حسین علیه السلام از چه نوع گریه است. هر کس با اندک توجهی خواهد دانست که گریه بر حسین علیه السلام گریه محبت است، آن محبتی که در دل‌های عاشقانش به ثبت رسیده است. گریه بر او، گریه شوق است، زیرا قسمت زیادی از حماسه‌های کربلا، شوق آفرین و شورانگیز است و به دنبال آن سیلاب اشک شوق به خاطر آن همه رشادت، فداکاری، شجاعت و سخنرانیهای آتشین مردان و زنان به ظاهر اسیر، از دیدگان شنونده سرازیر می گردد و نیز گریه معرفت و پیوند با هدف متعالی و انسان ساز او است؛ و به تعبیر امام خمینی (ره) گریه سیاسی است که فرمود:

«ما ملت گریه سیاسی هستیم، ما ملتی هستیم که با همین اشکها سیل جریان می دهیم و سدهایی را که در مقابل اسلام ایستاده است خرد می کنیم».

هزار سال فزون شد ز وقعه عاشورا

ولی ز تعزیه هر روز، روز عاشورا است

هیئات که گریه بر حسین علیه السلام گریه ذلت و شکست باشد، بلکه گریه پیوند با سرچشمه عزت است، گریه ... نیست، بلکه گویا است، گریه سرد کننده نیست، بلکه حرارت بخش است، گریه بزدلان نیست، بلکه گریه شجاعان است، گریه یأس و

ناامیدی نیست بلکه گریه امید است، و بالاخره گریه معرفت است و گریه معرفت در عزای حسین علیه السلام از انحراف و تحریف در قیام آن حضرت جلوگیری می کند و شاید به همین جهت باشد که در فضیلت گریه بر سیدالشهدا علیه السلام روایات متعددی وارد شده است. از آن جمله، روایتی است که امام صادق علیه السلام فرمود:

«گریه و بی تابی در هر مصیبت برای بنده مکروه است، مگر گریه بر حسین بن علی علیه السلام که اجر و ثواب نیز دارد». ۸۵

گریه و عزاداری برای سیدالشهدا علیه السلام دارای آثار و برکات مهمی است که به برخی از آنها اشاره می شود:

### ۱- حفظ رمز نهضت حسینی

از ارزنده ترین آثار و برکات مجالس عزاداری و گریه بر ابی عبدالله حسین علیه السلام حفظ رمز نهضت حسینی است.

به راستی؛ چرا در دوران منحوس سلاطین و پادشاهان جور از برپایی مجالس عزای اهل بیت علیه السلام به خصوص سالار شهیدان جلوگیری می شد؟

آیا نه این است که عزای حسینی و امامان شیعه، سبب می شود که سخنوران و دانشمندان متعهد و انقلابی، مردم را از ظلم های حکومتها آگاهی دهند و انگیزه قیام آن حضرت که امر به معروف و نهی از منکر است به اطلاع مردم برسد؟

آری، اینگونه مجالس، آموزشگاهها و دانشگاههایی است که به بهترین روش و زیباترین اسلوب مردم را به سوی دین خوانده و عواطف را آماده می کند و جاهلان و بی خبران را از خواب سنگین غفلت بیدار می سازد و نیز در این مجالس است که مردم، دیانت را همراه با سیاست، از مکتب حسین بن علی علیه السلام می آموزند.

گریه بر سیدالشهدا علیه السلام و تشکیل مجالس عزای حسینی نه تنها اساس مکتب را

حفظ می کند، بلکه باعث می گردد شیعیان با حضور در این مجالس از والاترین تربیت اسلامی برخوردار شده و در جهت حسینی شدن رشد و پرورش یابند.

کدام اجتماعی است که در عالم چنین اثری را از خود بروز داده باشد؟

کدام حادثه‌ای است مانند حادثه جانسوز کربلا که از دوره وقوع تاکنون و بعدها بدینسان اثر خود را در جامعه بشریت گذارده، و روز به روز دامنه آن وسیعتر و پیروی و تبعیت از آن بیشتر گردد؟

از این رو باید گفت که در حقیقت مراسم عزاداری حافظ و زنده نگهدارنده نهضت مقدس امام حسین علیه السلام و در نتیجه حافظ اسلام و ضامن بقای آن است. تشکیل مجالس عزاداری حسین، نه تنها اساس مکتب را حفظ کرده و می کند بلکه به علاوه سبب آن گردید که شیعیان با حضور در این مجالس از والاترین تربیت اسلامی برخوردار شده و در جهت حسینی شدن رشد و پرورش یابند.

«موریس دوک بری» می نویسد:

«اگر مورخین ما، حقیقت این روز را می دانستند و درک می کردند که عاشورا چه روزی است، این عزاداری را مجنونانه نمی پنداشتند. زیرا پیروان حسین به واسطه عزاداری حسین می دانند که پستی و زیر دستی و استعمار را نباید قبول کنند. زیرا شعار پیشرو و آقای آنان تن به زیر بار ظلم و ستم ندادن است.

قدری تعمق و بررسی در مجالس عزاداری حسین نشان می دهد که چه نکات دقیق و حیات بخشی مطرح می شود، در مجالس عزاداری حسین گفته می شود که حسین علیه السلام برای حفظ شرف و ناموس مردم و بزرگی مقام و مرتبه اسلام، از جان و مال و فرزند گذشت و زیر بار استعمار و ماجراجویی یزید نرفت؛ پس بیایید، ما هم شیوه او را سرمشق قرار داده از زیر دستی استعمار گرایان خلاصی یابیم و مرگ با عزت را بر

زندگی با ذلت ترجیح دهیم ...» ۸۶،

## ۲- ازدیاد محبت به امام، و تنفر از دشمنان آن حضرت

سوزی که از دل سوخته عاشقان سیدالشهدا علیه السلام به چشم سرایت کرده و از مجاری دو چشم آنها به صفحه رخسار وارد می شود، مراتب علاقه و اخلاص و دل بستگی به خاندان وحی و رسالت را می رساند و این عمل اثری مخصوص در ابقای مودت و ازدیاد محبت دارد.

گریه بر حضرت سیدالشهدا علیه السلام از مواردی است که هیچ انسانی از فرط دلسوزی و انقلاب، طاقت بردباری و تحمل در برابر استماع مصائب او را ندارد، و این گریه و بیقراری، علاوه بر ازدیاد محبت و مهر و مودت، موجب کثرت تنفر و بی‌زاری از دشمنان و قاتلان آن حضرت شده و موجب برائت دوستداران این خانواده از دشمنان ایشان می گردد.

باری، گریه با آگاهی و معرفت بر امام حسین علیه السلام، در واقع، اعلام انزجار از قاتلان اوست و این تبری از آثار برجسته گریه بر امام حسین علیه السلام است زیرا مردم به ویژه افرادی که دارای شخصیت هستند از گریه کردن در برابر حوادث تا سر حد امکان امتناع می ورزند، و تا شعله درونی آنان به مرتبه انفجار نرسد حاضر به گریه کردن مخصوصاً در برابر چشم دیگران نیستند، این گریه و عزاداری ابراز کمال تنفر در برابر تعدی و تجاوز و ستمگری و پایمال نمودن حقوق جامعه و به ناحق تکیه زدن بر مسند حکومت آنان می باشد.

## ۳- آشنایی با حقیقت دین و نشر آن

یکی دیگر از آثار و برکات مجالس عزاداری سیدالشهدا علیه السلام این است که مردم در سایه مراسم عزاداری به حقیقت اسلام آشنا شده و بر اثر تبلیغات وسیع و گسترده‌ای که همراه با این مراسم انجام می گیرد، آگاهی توده مردم بیشتر شده و ارتباطشان با دین

حنیف محکمتر و قویتر می گردد. چه اینکه قرآن و عترت دو وزنه نفیسی هستند که هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند و این آگاهی در اقامه ماتم و مراسم سوگواری عترت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به خصوص امام حسین علیه السلام به آحاد مردم داده خواهد شد.

#### ۴- آموزش گناهان

ریان بن شیب از امام رضا علیه السلام روایت کرده که:  
فرمود:

«ای پسر شیب، اگر بر حسین علیه السلام گریه کنی تا آنکه اشک چشمت بر صورتت جاری شود، خداوند گناهان کوچک و بزرگ، و کم یا زیاد تو را می آمرزد» ۸۷  
و نیز فرمود:

«گریه کنندگان باید بر کسی همچون حسین علیه السلام گریه کنند، زیرا گریستن برای او گناهان بزرگ را فرو می ریزد» ۸۹،

#### ۵- سکونت در بهشت

امام باقر علیه السلام فرمود:

«هر مؤمنی که در سوگ حسین علیه السلام اشک دیده ریزد، به حدی که بر گونه اش جاری گردد، خداوند او را سالیان سال در غرفه های بهشت مسکن می دهد». ۹۰  
و نیز

امام صادق علیه السلام فرمود:

«هر کس درباره حسین علیه السلام شعری بخواند و گریه نماید و یک نفر را بگریاند، بهشت برای هر دوی آنها نوشته می شود.

کسی که حسین علیه السلام نزد او ذکر شود و از چشمش به مقدار بال مگسی اشک



آید، اجر او نزد خداست و برای او جز به بهشت راضی نخواهد شد». ۹۱  
و نیز فرمود:

«هر کس که در عزای حسین علیه السلام بگرید یا دیگری را بگریاند و یا آنکه خود را به حالت گریه و عزا درآورد، بهشت بر او واجب می شود»، ۹۲

### ۶- شفا یافتن

یکی دیگر از آثار و برکات مجالس عزاداری حضرت سید الشهداء علیه السلام شفا گرفتن است. به طوری که بارها دیده‌ایم و شنیده‌ایم که بعضی از عزاداران و گریه کنندگان بر حسین علیه السلام شفا گرفته‌اند.

نقل است که مرجع بزرگ شیعه مرحوم آیه الله العظمی بروجردی در سن نود سالگی دارای چشمانی سالم بودند که بدون عینک خطوط ریز را هم می خواندند و می فرمودند:

این نعمت را مرهون وجود مبارک حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام هستم:  
و قضیه را چنین نقل می فرمودند:

در یکی از سالها در بروجرد بودم، به چشم درد عجیبی مبتلا شدم که بسیار مرا نگران ساخته بود.

معالجه پزشکان فایده‌ای نکرد و درد چشم هر روز بیشتر و ناراحتی من افزونتر می گردید، تا اینکه ایام محرم شد. در ایام محرم آیه الله فقید، دهه اول را روضه داشتند و دسته‌های مختلف هم در این عزاداری شرکت می کردند.

یکی از دسته‌هایی که روز عاشورا به خانه آقا وارد شده بود، «هیئت گلگیرها» است که نوعاً سادات و اهل علم و محترمین هستند، در حالی که هر یک حوله سفیدی به کمر بسته‌اند، سر و سینه خود را گل آلود کرده و بطور بسیار رقت بار و مهیج و در عین حال با سوز و گداز فراوان و ذکری جانسوز آن روز را تا ظهر عزاداری می کنند. آقا

فرمودند:

«هنگامی که این دسته به خانه من آمدند و وضع مجلس با ورود این هیئت هیجان عجیبی به خود گرفته بود من هم در گوشه‌ای نشسته و آهسته آهسته اشک می ریختم و در این بین هم مقداری گل از روی پای یکی از همین افراد گلگیر برداشته و بر روی چشمهای ملتهب و ناراحتم کشیدم، و به برکت همین توسل، چشمانم خوب شد و امروز علاوه بر اینکه مبتلا به درد چشم نشدم، از نعمت بینایی کامل برخوردارم، و به برکت حضرت امام حسین علیه السلام احتیاج به عینک هم ندارم».

با اینکه همه قوای جسمانی ایشان تحلیل رفته بود با این وجود تا آخرین ساعات زندگانی از بینایی کامل برخوردار بودند.

## ۷- گریه کننده بر حسین، در قیامت گریان نیست

رسول اکرم صلی الله علیه و آله به فاطمه زهرا علیها السلام فرمود:

«هر چشمی در روز قیامت گریان است مگر چشمی که برای مصائب حسین علیه السلام گریه کرده باشد، چنین کسی در قیامت خندان و شادان به نعمت‌های بهشتی است».

۹۳. آن روز دیده‌ها همه گریان شود ز هول  
جز چشم گریه کرده به سوگ و عزای او

## ۸- امان از سكرات موت و آتش دوزخ

مسمع گوید:

حضرت

امام صادق علیه السلام فرمود:

آیا متذکر می شوی با حسین چه کردند؟

عرض کردم:

آری، فرمود:

آیا جزع و گریه می کنی؟

گفتم:

آری، به خدا سوگند گریه می کنم و آثار غم و اندوه در صورتم ظاهر می شود

حضرت فرمود:

«خدا اشک چشمت را رحمت کند.

آگاه باش که تو از آن اشخاصی هستی که از اهل جزع برای ما شمرده می شوند، به شادی ما شاد و به حزن ما محزون و اندوهناک می گردند. آگاه باش که بزودی هنگام مرگ، پدرانم را بر بالین خود حاضر می بینی، در حالی که به تو توجه کرده و ملک الموت را درباره تو بشارت می دهند، و خواهی دید که ملک الموت در آن هنگام از هر مادر مهربان به فرزندش، مهربانتر است» سپس فرمود:

«کسی که بر ما اهل بیت به خاطر رحمت و مصائب وارده بر ما گریه کند، رحمت خدا شامل او می شود قبل از اینکه اشکی از چشمش خارج گردد؛ پس زمانی که اشک چشمش بر صورت جاری شود اگر قطره‌ای از آن در جهنم بریزد، حرارت آن را خاموش کند، و هیچ چشمی نیست که گریه کند بر ما مگر آنکه با نظر کردن به کوثر و سیراب شدن با دوستان، خوشوقت می گردد». ۹۴

با توجه به این روایت شریف باید گفت:

جایی که آتش جهنم که قابل مقایسه با آتش دنیا نیست و به وسیله گریه بر حسین علیه السلام خاموش و برد و سلام گردد، پس اگر در موردی، آتش ضعیف دنیا عزادار حسینی را نسوزاند جای تعجب نیست.

سید جلیل مرحوم دکتر اسماعیل مجاب (داندان ساز) عجایی از ایام مجاورت در

هندوستان که مشاهده کرده بود نقل می کرد، از آن جمله می گفت:

عده‌ای از بازرگانان هندو (بت پرست) به حضرت سیدالشهدا علیه السلام معتقد و علاقه

مندند و برای برکت مالشان با آن حضرت شرکت می کنند، یعنی در سال مقداری از سود خود را در راه آن حضرت صرف می کنند. بعضی از آنها روز عاشورا به وسیله شیعیان، شربت و پالوده و بستنی درست کرده و خود به حال عزا ایستاده و به عزاداران می دهند، و بعضی آن مبلغی که راجع به آن حضرت است را به شیعیان می دهند تا در مراکز عزاداری صرف نمایند.

یکی از آنان را عادت چنین بود که همراه سینه زنها حرکت می کرد و با آنها به سینه زدن مشغول می شد. وقتی از دنیا رفت، بنا به مرسوم مذهبی خودشان، بدنش را با آتش سوزانیدند تا تمام بدنش خاکستر شد جز دست راست و قطعه‌ای از سینه‌اش که آتش، آن دو عضو را نسوزانیده بود.

بستگان آن دو عضو را آوردند نزد قبرستان شیعیان و گفتند:

«این دو عضو راجع به حسین شماس» ۹۵،

## ۹- تأثیر شعر سرودن در عزای حسینی

امام صادق علیه السلام فرمود:

«کسی نیست که برای حسین علیه السلام شعری بسراید و گریه کند یا بگریاند مگر

اینکه خداوند بهشت را بر او واجب کرده و گناهانش را می آمرزد.» ۹۶.

سخنی با حسین علیه السلام

«حسین!

ای پرچم خونین حق بر دوش،

حسین!

ای انقلابی مرد

حسین!

ای رایت آزادگی در دست،

در آن صحرای سرخ و روز آتشگون

قیام قامت در خون نشست، اما

پیام نهضت برخاست

از آن طوفان «طف» در روز عاشورا،

به دشت «نینوا» نای حقیقت از «نوا» افتاد

ولی ...

مرغ شباهنگ حقیقت، از نوای ناله «حق، حق» نمی افتد».

سلام بر تو، ای حسین!

سلام بر خط شفقگون کربلا، که خون تو را، ای خون خدا - همواره بر چهره افق می

پاشد و غروب هنگام، سرخی آسمان مغرب را به شهادت می گیرد، تا آن جنایت

هولناک را هر چه آشکارتر بنمایاند و چشم تاریخ را بر این صحنه همیشه خونین بدو

زد و گوش زمان را از آن فریادها تندر گونه آن عاشورای دوران ساز، پر کند.

ای حسین ... ای عارف مسلح!

کربلای تو، عشق را معنی کرد و انقلاب تو اسلام را زنده ساخت و شهادت تو، حضور

همیشگی در همه زمانها و زمینها بود.

ای حسین ... ای شراره ایمان!

ای حسین ... ای در سکوت سرخ ستم، شهر آشوب!

در بهت خاموشی و ترس، تلخابه فریاد را در حلقوم شب ریختی و با نامردان تبهکار،

مردانه در آویختی.

عاشورای تو، انفجاری از نور و تابشی از حق بود که بر «طور» اندیشهها تجلی کرد و

«موسی خواهان» گرفتار در «تپه» ظلمت ظلم را از سرگردانی نجات بخشید.

چه می گویم؟

... تو تاریخ را به حرکت آوردی و زبان زمان را به سرودن حماسه‌های زیبای ایثار و

جهاد و شهادت گشودى. لحظه لحظه تاریخ را عاشورا ساختی و جای جای سرزمین ها را کربلا ...

خفته بودیم و بی خبر ... اما تو، این «مصباح هدایت» و ای «کشتی نجات» گام خسته ما را به تلاش کشاندی و افسردگی یأسمان را به شور امید مبدل ساختی و از سکوت و درنگ و وحشت، به فریاد و هجوم و شجاعتمان رساندی و پای کوفته و پر آبله ما را، تا بام آگاهی و تا برج بیداری فرا بردی. ۹۷

«ای حسین» ...

تو کلاس فشرده تاریخی.

کربلای تو، مصاف نیست

منظومه بزرگ هستی است،

طواف است.

پایان سخن

پایان من است

تو انتهای نداری ... ۹۸

والسلام

### پی نوشتها:

۸۵ وسائل الشیعه

شیخ حر عاملی ج ۱۰ ص ۳۹۳ ۸۶

بحار الانوار علامه مجلسی ج ۴۴ ص ۲۸۴ ۸۷

منتخب کامل زیارات ابن قولویه ص ۱۶۵ ۸۸

منتخب کامل زیارات ابن قولویه ص ۱۶۸ ۸۹

جلاء العیون علامهء مجلسی ص ۴۶۲ ۹۰

بحار الانوار علامه مجلسی ج ۴۴ ص ۲۹۳ ۹۱  
 وسائل الشیعه شیخ حر عاملی ج ۱۰ ص ۳۹۷ ۹۲  
 داستانهای شگفت آیت الله شهید دستغیب ص ۹۳ ۹  
 اختیار معرفه الرجال شیخ طوسی ۸۹  
 ۹۴ خلاصه ای از مقاله <عاشورا> نوشته جواد محدثی. ۹۵ <خط خون > موسوی  
 گرمارودی.

## ۲۱. امام خمینی و عزاداری امام حسین علیه السلام

### مشخصات کتاب

نویسنده: علی دوانی

ناشر: علی دوانی

### مقدمه

در سال ۱۳۲۸ شمسی که برای ادامه تحصیل به شهر مقدس قم آمدم، و آیت الله العظمی امام خمینی - رضوان الله علیه - را در مجالس عزاداری می دیدم، به تعبیر امروز، «فرهنگ عاشورا» در نظرم مجسم می شد. امام در بعضی از مجالس سوگواری ائمه اطهار - علیهم السلام - که در مسجد بالاسر حضرت معصومه - سلام الله علیها - یا منزل مرحوم آیت الله العظمی بروجردی برگزار می شد، چنان باوقار و آرام می نشستند و گوش به سخنان واعظ یا روضه خوان داشتند که نظر هر بیننده ای را به خود جلب می کرد. امام در آن زمان، استاد سرشناس حوزه و مدرس علوم عقلی بودند. قامت رسا و قیافه جالب و آرامش خاص ایشان طوری بود که چه در راه رفتن و چه در نشستن در مجالس نظر بینندگان را جلب می کرد، و کسی را در میان جمع علمای حوزه مانند ایشان نمی دیدیم. هنگامی که واعظ به «گریز» می رسید، یا روضه خوان شروع به

خواندن روضه می کرد، حاج آقا روح الله خمینی نخستین کسی بود که دستمال سفید و تمیز خود را از جیب در می آورد و به صورت می گرفت و گریه را سر می داد. اگر تکیه بر دیوار داده بودند، بدون حرکت و تکانی می گریستند، و چنانچه خم می شدند، می دیدی که چطور می لرزند و اشک می ریزند، و همین که دستمال از صورت برمی گرفتند، صورتی پراشک و چشمانی اشک ریخته را می دیدی که همان نیز دیگران را به گریستن و اشک ریختن در عزای شهیدان کربلا یا ائمه اطهار (ع) ترغیب می کرد. اصولاً نشستن امام در مجالس عزاداری و گوش دادن به وعظ و اعظ یا روضه روضه خوان حال و هوای خاصی داشت؛ آرام، ساکت، موثر و تمام گوش و چشم بودند؛ گوش به مطلب و چشم به گوینده داشتند. این طرز نشستن در مجالس سوگواری و آمادگی برای گریستن در عزای امام حسین - علیه السلام - و شهیدان کربلا را در کمتر عالمی دیده ام: «و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء». حتی در یک مورد هم دیده نشد که امام در پای منبر و هنگام سخنرانی واعظ - هر که بود - با ذکر مصیبت ذاکر، با اشخاص پهلو دست خودشان صحبت کنند؛ زیرا بی احترامی به منبر و منبری بود، بعکس آنچه میان بسیاری از علما مرسوم است، بخصوص علمای نجف که آن را شأنی برای خود می دانستند. امام به طرز نشستن در مجالس سوگواری اهل بیت و گوش دادن به وعظ و اعظ یا روضه روضه خوان، و گریستن به هنگام شنیدن مصایب شهدای کربلا به همه نشان دادند که «فرهنگ عاشورا» را باید پاس داشت و حریم آن را نگاه داشت.

### نظرات انحرافی نسبت به فرهنگ عاشورا

در ایام انقلاب و پس از واقعه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و بخصوص بعد از تبعید امام خمینی به ترکیه، و سالها پس از آن که در نجف اشرف اقامت اجباری داشتند، گروههای غیر اسلامی در صف انقلابیون مسلمان رخنه کرده بودند، و به عنوان اینکه همگی در مبارزه



و ضدیت با رژیم شاه وحدت نظر داریم و مشترک هستیم، کم کم صحبت از این بود که: باید به فکر «خلق» بود، و نباید خیلی پاییند روضه و گریه و زاری باشیم. گریه چه دردی را درمان می کند، و روضه با نگاهداری خشم نسبت به دستگاه جبار منافات دارد!». گاهی جوانهایی - حتی مذهبی با قیافه های مذهبی - پای منبرها حضور می یافتند و به وعاظ و سخنگویان دینی رهنمود می دادند که باید اینطور صحبت بکنید، تا جوانها پای منبرتان حاضر شوند، کمتر روضه بخوانید و سعی نداشته باشید که مردم را بگریانید، بگذارید عقده شان خالی نشود و دست از مبارزه برند! با کمال تأسف، بسیاری از اهل منبر هم فریب آنها را می خوردند و تصور می کردند روضه و گریستن در سوگ شهدای کربلا با مبارزه منافات دارد، و به طور ناخودآگاه در دام آن ناهلان افتاده بودند، و همانا نیز کار وعاظ و روضه خوانان دلسوز را مشکل می کرد. از یک طرف رسم بود و مردم انتظار داشتند مخصوصا در ماه محرم و صفر و شبها و روزهای وفیات ائمه اطهار (ع) که منبری ها در پایان منبر ذکر مصیبت کنند و روضه بخوانند، و از طرفی جوانان انقلابی سعی داشتند گوش به روضه ندهند و هنگام ذکر مصیبت گریه نکنند. سخنرانان دینی غیر روحانی هم که در گوشه و کنار در مجالس یا مجالس سخنرانی می کردند، این آتش را دامن می زدند، و خود آنها و فریب خوردگان شان روضه خوانی و گریه کردن را استهزا می کردند. مشکل کار بیشتر در این بود که بعضی از منبری های انقلابی یا انقلابی نما طوری وانمود می کردند که گریه کردن و روضه خوانی مورد نظر امام نیست و با هدف ایشان منافات دارد. این مطلب هم طوری جا افتاده بود که هر چه ما می گفتیم، اینطور نیست، امام خمینی را ما دیده ایم، ایشان علاقه خاصی به روضه دارند، و در مجالس بیش از دیگران گریه می کنند، ولی حرف ما خریدار نداشت، و کار امثال ما را حرکت انحرافی در جهت پیش بردن انقلاب می دانستند! در این باره گاهی از امام استفتا می شد، امام هم طوری جواب می دادند که هم جوانان منحرف نشوند، و هم بی احترامی به مجالس عزاداری امام حسین -

علیه السلام - نشود. ولی اشخاص مرموزی تردید در دست خط امام می کردند، و اذهان را مشوب می ساختند. محرم سال ۱۳۵۴ در شهر ایلام دعوت بودم. یکی دو بار جوانان باایمانی از کرمانشاه به آنجا می آمدند و می گفتند یک روحانی سید آمده و در کرمانشاه منبر می رود و سعی می کند که در منبر روضه نخواند. نوار یک سخنرانی او را هم آورده بودند و برای من گذاشتند. او می گفت، از این همه گریه چه نتیجه ای گرفتیم، گریه یعنی چه، و از این قبیل سخنان.

### اوج ضدیت با فرهنگ عاشورا

به طوری که در چاپ دوم «خاطرات من از استاد شهیدی مطهری» در یک خاطره تحت عنوان «برخوردهای تند جوانان» نوشته ام، این جوانان تندرو، به استاد شهید مطهری هم اعتراض داشتند که چرا روضه می خواند و خود هم گریه می کند! چون من به این قبیل جوانهای تندرو گوش نمی دادم، شبی در دهه دوم محرم، متصدی مسجد جامع نارمک - که آنجا منبر می رفتم - گفت: آقای دوانی! با این جوانها مدارا کنید، اینها دارند خطرناک می شوند. چند شب پیش، شب عاشورا، آقای مطهری اینجا منبر بود. روضه حضرت علی اصغر خواند. هم خودش به شدت گریه کرد، و هم اهل مجلس را گریانید. [۱] بعد از منبر، همین جوانها جمع شدند و با تشدد و بی ادبی خاص گفتند: «آقای مطهری! گریه چه بود که کردید، و چه اصراری دارید که ما هم گریه کنیم؟ اگر امام حسین برای مبارزه با ظلم و ظالم قیام کرده و کشته شده که در راه هدف بوده و کشته شدنش گریه ندارد، و اگر گیر افتاد و کشته شده، که معلوم می شود درست نقشه نکشیده بود و ضعیف بوده و باز هم نباید گریه کرد!». آری کار به این جا کشیده بود که جوانها، شخصی مانند استاد شهید مطهری را نصیحت می کردند، یا اعتراض داشتند که چرا وقایع کربلا را با گریه کردن و گریانیدن مردم بیان می کند. حتی این معنی در شهری مانند اصفهان هم اعمال می شد. به یاد دارم مرحوم آیت الله

شمس آبادی به من سفارش می کرد و می گفت: آقای دوانی! سر جدم در منبر روضه بخوان که این روزها اصفهان وضع خاصی پیدا کرده، و اگر روضه نخوانی پیش خدا مسئولی. این عده از جوانان تندرو و کم مایه و پرمدها صغری و کبری می چیدند، و نتیجه می گرفتند که: «ما طرفدار آیت الله خمینی هستیم و با دستگاه جبار شاه سر ستیز داریم، مبارزه با گریه منافات دارد، تاریخ گفتن و گریه کردن حالت انحرافی دارد، و باعث می شود که مبارزه از مسیری که دارد منحرف گردد». بسیاری از علمای واقع بین و دلسوز در فکر چاره اندیشی بودند، ولی از سعی خود نتیجه نمی گرفتند. منبری های معتدل دل خون بودند که عاقبت این کار به کجا می کشد. می شنیدیم که پیوسته اینگونه وقایع در نجف اشرف به اطلاع امام می رسد، و ایشان را در جریان امر قرار می دهند، و اعلان خطر می کنند، و امام هم - چنانکه گفتیم - ناچار بودند تمام جهات را در نظر بگیرند، و از این رو وضع خاصی به وجود آمده بود.

### نمونه اعلامی توجه امام خمینی به فرهنگ عاشورا

آقای حاج سید محمد کوثری ذاکر معروف اهل بیت در قم، از سالها پیش روضه خان مخصوص امام بود؛ هم خودش و هم مرحوم پدرش آقا سید علی اکبر کوثری. پدر و پسر که هر دو از ذاکرین قم بودند، آهنگی پرسوز داشتند و روضه با حالی می خواندند. قبلا پدر روضه خوان خاص امام بود، و بعد هم پسر، یعنی آقای سید محمد کوثری این افتخار را داشت که تا آخر حیات امام، حتی در تهران هم از این توفیق بهره مند بود. هر ساله در ایام عاشورا همه مردم از تلویزیون می دیدند که آقای کوثری در حسینیه جماران در مقابل امام ایستاده و روضه می خواند، و امام چگونه دستمال سفید به دست گریه می کنند. آقای کوثری برای اینجانب نقل می کرد - و لابد برای بسیاری دیگر هم نقل کرده است - می گفت: «وقتی امام در نجف اشرف بودند، من سفری برای زیارت به کربلا رفتم. در کربلا عده ای از فضیلات شاگردان امام در قم با هم آشنایی داشتیم مرا

دیدند و گفتند، آقای کوثری، به داد امام برس! گفتم موضوع چیست؟ گفتند: می‌دانی که آقای حاج آقا مصطفی فرزند دانشمند امام به طرز مرموزی جان داده است. کسی گریه امام را در مرگ او ندیده است. یکی دو بار که طلاب در منزل امام یا در سر تربت حاج آقا مصطفی روضه ایشان را خوانده‌اند، نه تنها امام گریه نکرده، بلکه طلاب را هم منع کرده و گفته‌اند بروید مشغول کارتان شوید. و به خانم، همسرشان نیز فقط گفته‌اند: «مصطفی از الطاف خفیه الهی بود. خدا او را از ما گرفت». می‌گفت: «آنها گفتند، شما زودتر به نجف بروید و خدمت امام برسید و طبق معمول که اجازه می‌گرفتید و در حضورشان روضه می‌خواندید، روضه‌ای بخوانید و اسم حاج آقا مصطفی را ببرید، بلکه بتوانید امام را در مصیبت فرزندشان بگریانید که عقده ایشان خالی شود، و خدای نکرده صدمه‌ای نینند. می‌گفتند، مرگ حاج آقا مصطفی حوزه نجف را عزادار کرده است، لابد ایران و قم نیز همینطور است، ولی خود امام را کسی ندیده که متأثر باشد و گریه کند». آقای کوثری افزود: «وارد نجف شدم و پس از زیارت، خدمت امام رسیدم، و بعد از تسلیت و مختصر احوالپرسی عرض کردم اجازه می‌دهید طبق معمول در حضورتان روضه‌ای بخوانم؟ فرمودند: بفرماید!». پس از مقدمه کوتاهی، هرچه راجع به حاج آقا مصطفی می‌دانستم که چقدر مورد علاقه امام بود و شخصیتی ممتاز داشت، بیان کردم، و با تکیه به صوت گفتم، حضرت آیت الله! آجرک الله در مرگ فرزند عزیزمی همچون حاج آقا مصطفی، چه فرزندی، فرزند دانشمند لایقی... در تمام این مدت، امام بدون تغییر حال گوش می‌دادند و کوچک‌ترین اثری برای گریستن در ایشان پیدا نشد. هر چه به این در و آن در زدم بلکه امام در مرگ فرزند اشکی بریزند نتیجه نداشت. ناچار گریز زدم به کربلا و آمدن امام حسین - علیه السلام - به بالین حضرت علی اکبر. همین که گفتم، قربان غریبت یا ابا عبد الله! وقتی آمدی به بالین فرزند رشیدت علی اکبر، امام دستمال از جیب در آوردند و به قدری گریستند که تا آن موقع کمتر دیده بودم. هنگامه‌ای شد، و از این طرف به فکر

افتادم که نکند حال امام دگرگون شود، و من از کارم پشیمان شوم. ناچار روضه را طول ندادم و ختم کردم. گریه امام را در ذکر مصیبت امام حسین - علیه السلام - و شهدای کربلا دیده بودم، اما نه آن طور که آن روز دیدم.

### نمونه دیگر

یکی از نزدیکان امام خمینی که در پاریس در خدمت امام بوده و تمام لحظه‌های شبانه روز معظم له را زیر نظر داشته، نقل می‌کرد که وقتی در پاریس بودیم من مراقب بودم، هر بار که اخبار تلفنی را به امام می‌دادند، و می‌گفتند در تهران و فلان شهر چه شده، مردم را کشته‌اند، به فلان جا حمله کرده‌اند، کجا را گرفته‌اند، عده‌ای را بازداشت کرده‌اند، مسجد کرمان را سوزانده‌اند به قم حمله کرده‌اند، و طلاب را دستگیر کرده و به زندان انداخته، یا انقلابیون را در زندان به سختی شکنجه داده‌اند، و از این قبیل اخبار وحشتناک، هر بار حاضران به سختی می‌گریستند، ولی امام فقط گوش می‌دادند و چنان که شأن یک رهبر انقلابی است، صبر انقلابی می‌نمودند. اما همین که یکی از حاضران به مناسبت ماه محرم شروع به خواندن روضه می‌کرد، امام آنها چنان منقلب می‌شدند و شروع به گریستن می‌نمودند که می‌دیدیم اشک مهلت نمی‌دهد. از هر دو چشم امام چنان اشک می‌ریخت که پهنای صورتشان را می‌گرفت. و در یک کلام به پهنای صورتشان اشک می‌ریختند. راستی این چه حالتی بود که در امام می‌دیدیم و می‌دیدند؟ این حالت ما را به یاد جد بزرگوارش حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - می‌اندازد که شاعر می‌گوید: هو البكاء فی المحراب لیلا هو الضحاک اذا اشد الطراب یعنی: علی - علیه السلام - دارای دو جنبه متضاد بود: شبانه در محراب صدای گریه‌اش بلند است، ولی در میدان جنگ لبخند بر لب داشت.

**توسل به امام فقید برای احیای فرهنگ عاشورا**

پس از بازگشت امام خمینی به وطن و تعیین دولت موقت، چنانکه همه می دانیم، امام از تهران به قم رفتند و ماندگار شدند، ولی چون دولت موقت نتوانست انجام وظیفه کند، در حوادث کردستان امام خود به تهران بازگشتند و تا پایان عمر هم در تهران بودند. در ایامی که امام در قم اقامت داشتند، دو سه هفته مانده به ماه رمضان ۱۳۹۹ خطیب نامی عصر، جناب آقای فلسفی تلفن کردند و فرمودند، ماه رمضان نزدیک می شود، من و عده ای از وعاظ مشهور تهران عازم قم هستیم که خدمت امام برسیم، و از ایشان رهنمودی برای ماه مبارک رمضان بگیریم، چون کار چنان حاد است که فقط با اعلام رسمی امام می توان منبر را به صورت اول برگردانید. گفتم، من که منبری رسمی نیستم. فرمودند، باید بیایی، چند اتومبیل جلو خانه ما آماده است، فردا فلان ساعت حرکت می کنیم، حتما باید بیایی. به خانه جناب آقای فلسفی رفتیم و عازم قم شدیم. به امام اطلاع دادند که آقای فلسفی با وعاظ مشهور تهران آمده اند که برای ماه رمضان رهنمود بگیرند. امام تشریف آوردند و در جمع ما نشستند. جناب آقای فلسفی در سخنان کوتاهی گفتند: آقا، اطلاع دارید که در سنوات اخیر منبر و مسئله گریستن و عزاداری امام حسین چه وضعی پیدا کرده است. به مردم القا کرده اند که عزاداری یعنی چه، و روضه و گریه کردن چه چیزی را حل می کند، و از این قبیل مطالب. اهل منبر سخت در فشارند، مردم همه کم و بیش بی تفاوت شده اند. آمده ایم از حضرت تعالی رهنمود بگیریم. واقعا تکلیف ما چیست. در منبر بخصوص ماه مبارک رمضان و محرم و صفر اکتفا کنیم به سخنرانی خشک، یا چنان که سابقه داشته، ذکر مصیبت هم نکنیم و روضه بخوانیم؟ (قریب به این مضمون).

### پاسخ قاطع امام خمینی

امام فقید در پاسخ جناب آقای فلسفی مطالب بسیار جالبی بیان داشتند که همان نیز نقطه عطفی در احیای فرهنگ عاشورا بود. اگر آن بیانات قاطع و صریح امام نبود، وضع

حاکم بر افکار جوانان آن روز رفته رفته «فرهنگ عاشورا» را به دست فراموشی می سپرد و معلوم نبود کار به کجا بکشد. درست به یاد ندارم که رادیو و تلویزیون و جراید چه مقدار از بیانات امام را منعکس کردند، ولی هر چه بود، قضیه در اندک زمانی در همه جا انعکاس یافت و به اصطلاح سد شکسته شد و راه را برای اشاعه فرهنگ عاشورا گشود. جالب است که اوج انقلاب اسلامی ملت ایران به رهبری امام خمینی از بیانات آن حضرت در روز عاشورای سال ۱۳۸۳ و ۱۲ محرم آن سال، مطابق ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ آغاز شد و به ثمر رسیدن آن هم با راهپیماییهای میلیونها نفری مردم تهران و شهرستانها در روزهای تاسوعا و عاشورا و اربعین سال ۱۳۹۹ قمری بود، که به دنبال آن شاه از کشور خارج شد و امام فقید در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ پس از چهارده سال دوری از وطن به کشور بازگشتند و انقلاب اسلامی را در ۲۲ بهمن همان سال به ثمر رساندند، و در ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ جمهوری اسلامی ایران را تاسیس نمودند.

### روضه و گریه، اسلام را حفظ کرده است

در آن جلسه امام خمینی - قدس سره - در پاسخ آقای فلسفی سر آمد و عاظ و خطبای ایران، ضمن بیانات مفصلی تصریح کردند که اگر روضه و گریه و نوحه سرایی و عزاداری امام حسین (ع) و شهدای کربلا نبود، اسلام با اعمال بنی امیه از بین رفته بود. کربلا و فرهنگ عاشورا، اسلام را حفظ کرد، و باید این مکتب به همان سبک سنتی آن حفظ شود. سرآغاز و قسمتی از بیانات امام بدین گونه است: بسم الله الرحمن الرحیم من چند جمله راجع به تکالیف کلی روحانیون و اهل محراب و منبر باید عرض بکنم، و بعد از مشکلاتی که هست. آقایان روحانیون و خصوص اهل منبر، خطبا، اینها سخنگوی اسلام هستند. اگر حکومتی سخنگو می خواهد، سخنگوی اسلام، آقایان خطبا هستند... سیدالشهدا به داد اسلام رسید؛ سیدالشهدا اسلام را نجات داد. روضه سیدالشهدا برای حفظ مکتب سیدالشهداست. کسانی که می گویند روضه سیدالشهدا را

نخوانید، اصلاً نمی‌فهمند مکتب سیدالشهدا چه بوده، و نمی‌دانند یعنی چه. نمی‌دانند این گریه‌ها و این روضه‌ها این مکتب را حفظ کرده. الان هزار و چهار صد سال است که با این منبرها، با این روضه‌ها و با این مصیبت‌ها و با این سینه‌زنیها، ما را حفظ کرده‌اند، و تا حالا اسلام را آورده‌اند. این عده از جوانهایی (که این طور نیست که سوء نیت داشته باشند) خیال می‌کنند که ما باید حرف روز بزنیم، حرف سیدالشهدا حرف روز است، همیشه حرف روز است. اصلاً حرف روز را سیدالشهدا آورده است، و به دست ما داده. سیدالشهدا و مکتبش را این گریه‌ها و این مصیبت‌ها و داد و قالها و این دستجات حفظ کرده است. اگر فقط - آدم مقدسی بود و توی اتاق خانه می‌نشست و هی برای خودش زیارت عاشورا می‌خواند و تسبیح می‌گرداند، چیزی باقی نمی‌ماند. هر مکتبی هیاو می‌خواهد. باید پایش سینه بزنند. هر مکتبی تا پایش سینه زن نباشد، تا پایش گریه نباشد، تا پایش توی سر و سینه زدن نباشد، حفظ نمی‌شود. اینها اشتباه می‌کنند. بچه‌اند اینها نمی‌دانند که نقش روحانیت و نقش اهل منبر در اسلام چه هست. این نقش یک نقشی است که اسلام را همیشه نگه داشته، این گریه‌ها زنده نگه داشته مکتب سیدالشهدا را، این ذکر مصیبت‌ها نگه داشته مکتب سیدالشهدا را. ما باید برای یک شهیدی که از دستمان می‌رود، علم به پا کنیم، نوحه خوانی کنیم، گریه کنیم، فریاد کنیم، دیگران می‌کنند، دیگران فریاد می‌زنند. فرض کنید وقتی یکی از آنها کشته شود، فرض کنید از یک حزبی یکی کشته بشود، میتینگ‌ها می‌دهند، فریادها می‌کنند، این عزاداریها یک میتینگ است برای احیای مکتب سیدالشهدا، و اینها ملتفت نیستند، توجه به مسائل ندارند. همین گریه‌ها این مکتب را تا اینجا نگه داشته، همینهاست که این نهضت را پیش برده. اگر سیدالشهدا نبود، نهضت هم پیش نمی‌برد! سیدالشهدا همه جا هست: «کل ارض کربلا». همه جا محضر سیدالشهداست. همه منبرها محضر سیدالشهداست. همه محرابها از سیدالشهداست. اگر سیدالشهدا نبود، یزید و پدرش و اعقابشان اسلام را منسی کرده بودند. اگر نسیان شده بود، یک رژیم طاغوتی در خارج



منعکس شده بود. معاویه و یزید داشتند یک رژیم طاغوتی را معرفی می کردند. اگر سیدالشهدا نبود اینها این رژیم طاغوتی را تقویت می کردند، و به جاهلیت برمی گرداندند. اگر حالا من و تو هم مسلم بودیم، مسلم طاغوتی بودیم، نه مسلم امام حسین! امام حسین اسلام را نجات داد. ما برای آدمی که اسلام را نجات داده و رفته کشته شده، هی سکوت کنیم؟ ما هر روز باید گریه کنیم. ما هر روز باید برای حفظ این مکتب منبر برویم. ممکن است بعضی از آنها سوء نیت داشته باشند. بعضیها هم روی نقشه کار می کنند. همان طوری که زمان رضا خان بود. منتها او قدری نفهمی کرد، و بعدها روی فهمیدگی، جلو همه منبرها را گرفت. نگذاشت کسی منبر برود. محرابها را هم یک جور دیگری گرفت. در همه قم یک مجلس روضه‌ای نداشتند. آن وقتها می گفتند یک مجلس آقای صدوقی [۲] در شب داشت که قبل از اذان یا قبل از آفتاب تمام می شد. نه این است که من باب اتفاق رضا خان آمد منبرها را نگذاشت و محرابها را جلویش (را) گرفت و روحانیون را متحد الشکل کرد. نخیر، این مسئله نقشه بود. نقشه هم این بود که این قوه را بکوبند و این قدرت را از دست ما بگیرند. این قشرهای سیاسی نمی دانند که این منبر و محراب چه خدمتی به این کشور کرده است. اینها اگر ملتی هستند - ما کار نداریم که آیا به خدا هم کار دارند یا نه - اگر ملی هستند، اگر می گویند کشورشان و ملت را می خواهند، باید دامن بزنند به این روضه خوانیها، برای اینکه این روضه خوانیها ای ملت را حفظ کرده، این روضه خوانیها و مصیبت (خوانی) و گریه است که کشور شما را حفظ کرده (است). بله، اگر یک مردمی هستند که روی همان نقشه‌ای که مطرح شده است، باید قدرت اسلام و روحانی و خطیب گرفته بشود تا راه باز بشود برای آنهايي که باید استفاده کنند، و استفاده هم کردند، آنها مردم دیگری هستند که با آنها نمی توانیم حرف بزنیم. اما سایر مردم؛ اینهایی که به مسجد می آیند، منبر را گوش می کنند، مطالب را گوش می کنند، همچو که به روضه می رسند، رد می شوند می روند! این ارزیاب این است که ملتفت نیستند روضه چه

هست. آن روزه است که این محراب، این منبر را حفظ کرده، اگر آن روزه نبود، این منبر هم نبود، این مطالب هم نبود. ما باید برای شهیدمان گریه کنیم، فریاد کنیم، مردم را بیدار کنیم. البته یک مطلبی هم که بین همه ما باید باشد، این است که به مردم بفهمانیم که همه‌اش این نیست که ما می‌خواهیم ثواب ببریم. قضیه این است که ما می‌خواهیم پیشرفت کنیم. سیدالشهدا هم که کشته شد، نه اینکه رفتند یک ثوابی ببرند. ثواب برای او خیلی مطرح نبود، رفت که مکتب را نجات بدهد. اسلام را پیشرفت بدهد. اسلام را زنده کند. شما هم که دارید نوحه خوانی می‌کنید، حرف می‌زنید، خطبه می‌خوانید، نوحه می‌خوانید، مردم را به گریه وادار می‌کنید، مردم هم گریه می‌کنند، همه روی این مقصد باشد که می‌خواهیم اسلام را با همین هیاهو حفظ کنیم. با این هیاهو، با این گریه، با این نوحه خوانی، با این شعر خوانی، با این نثر خوانی می‌خواهیم این مکتب را حفظ کنیم، چنانچه تا حالا هم حفظ شده است. باید این نکته هم به مردم گفته شود و تذکر داده بشود که آقا، قضیه روزه خوانی این نیست که من یک چیزی بگویم و یکی هم گریه کند. قضیه این است - که وقایع کربلا - با گریه حفظ شده است، حتی تباکی [۳] هم ثواب دارد. خوب، تباکی چرا ثواب دارد؟ برای اینکه تباکی کمک می‌کند به این مکتب. سخن اینها اشتباه است. اینها یک طرف قضیه را می‌بینند و یک طرف دیگر را هم نمی‌بینند، و مع الاسف ما همیشه، یعنی اسلام همیشه مبتلا بوده به این یک طرف دیدنها! این که روایت است که اسلام غریب است، از اول غریب بوده، و الآن هم غریب است. [۴] برای اینکه آن را نمی‌شناسند، و هیچوقت هم آنطور که باید شناخته نشده است... [۵].

### تداوم فرهنگ عاشورا توسط امام فقید

در سالهای پس از بازگشت امام به وطن، چه مدتی که در قم بودند، و چه سالهایی که تا پایان زندگانی در تهران و حسینیه جماران به سر می‌بردند، همه در تلویزیون می‌دیدند

که امام فقید پس از شهادت آیت الله شهید مطهری، یا فاجعه حزب جمهوری و شهادت هفتاد و سه چهار تن، آیت الله شهید بهشتی و سایر علما و رجال محبوب و دکتر محمد جواد باهنر نخست‌وزیر روحانی و مورد احترام امام، و هنگامی که رزمندگان به حضورشان می‌رسیدند و مواردی دیگر، هر گاه امام سخن می‌گفت، و از آن حوادث دردناک یاد می‌کرد و صدای ناله و گریه و زاری حاضران بلند می‌شد، حتی یک بار هم دیده نشد که امام خم به ابرو بیاورند، فقط آثار تأسف و تأثر در چهره‌شان پیدا بود، ولی همین که در ایام سوگواری عاشورا آقای کوثری ذاکر اهل بیت از شهدای کربلا نام می‌برد، امام دستمال سفید را از صورت برمی‌داشتند، به خوبی معلوم بود که چقدر گریسته‌اند. هنوز هم وقتی مردم آن صحنه‌ها را در تلویزیون می‌بینند، منقلب می‌شوند و بی‌اختیار می‌گریند، و این حالت خاص امام فقید در شناخت فرهنگ عاشورا بخوبی در نظرها مجسم می‌شود. همانطور که گفتیم، مبدأ انقلاب اسلامی توسط امام خمینی، سخنرانی ایشان در روز عاشورا در مدرسه فیضیه قم، و ملت‌های آن نیز یاد کربلا و فرهنگ عاشورا بود. ملت ایران و جهانیان دیده‌اند، و هم اکنون در فیلم‌های ایام جنگ هشت ساله تحمیلی می‌بینند که مهیج‌ترین پیش‌بند رزمندگان اسلام در جبهه‌های حق بر ضد باطل، «یا حسین شهید» و مشهورترین شعار آنها سخن سیدالشهدا در روز عاشورا بود که می‌گفت: «هیئات منا الذله»، و انقلابی‌ترین نوایی که سر می‌دادند هم، «برای فتح کربلا، پیش به سوی جبهه‌ها» بود. من عقیده دارم و شاید عقیده همه باشد که اگر یاد امام حسین و کربلا و فرهنگ عاشورا نبود که امام فقید در تمام مراحل انقلاب به آن توجه داشتند و همه را به حفظ آن توصیه می‌فرمودند، انقلاب اسلامی ملت ایران به ثمر نمی‌رسید، و جنگ تحمیلی ابر قدرتها به میان‌داری رژیم بعث عراق بر ضد ایران اسلامی، بدان گونه پایان نمی‌یافت که یک وجب از خاک ما به دست دشمن نیفتد، آن هم با فقدان همه گونه امکانات و محاصره همه جانبه ما توسط دول استکباری.

## قبساتی از پیامها و بیانات امام خمینی، احیاگر فرهنگ عاشورا در رابطه با حفظ این فرهنگ که در تداوم نهضت اسلامی ملت ایران نقش اساسی داشته است

برای اینکه بدانیم امام خمینی - قدس سره - در تمام مراحل نهضت، فرهنگ عاشورا را مد نظر داشته و آن را ضامن نهضت اسلامی و تداوم آن می دانسته‌اند، قبساتی از پیامها و بیانات آن حضرت - قدس سره - در مقاطع مختلف زمانی را در این جا می آوریم، و توجه خوانندگان را به آن معطوف می داریم، تا شاهی گویا برای منظور ما در این نوشتار کوتاه باشد، که «امام خمینی احیاگر فرهنگ عاشورا» است. امام خمینی - قدس سره - در پیام رسمی و کتبی خود که از فرانسه در تاریخ ۲ / ۱۱ / ۱۳۵۷ به ملت ایران در رابطه با کشتار وحشیانه رژیم شاه در ماه محرم آن سال داده‌اند، از جمله می نویسند:

### محرم، ماه نهضت بزرگ سید شهیدان و سرور اولیای خدا

«... سلام و درود بر ملت هوشمند ایران که با همه اختناق و فشار، از اسلام عدل پرور و مظلومان و مقتولان در راه دیانت دفاع نمودند. رحمت خدا بر مقتولین پانزده خرداد، دوازدهم محرم، و نوزده دی، بیست و نهم محرم امسال. محرم چه ماه مصیبت‌زا، و چه ماه سازنده و کوبنده‌ای است! محرم ماه نهضت بزرگ سید شهیدان و سرور اولیای خداست که با قیام خود در مقابل طاغوت تعلیم سازندگی و کوبندگی به بشر داد، و راه فنای ظالم و شکستن ستمکار را به فدایی دادن و فدایی شدن دانست، و این خود سرلوحه تعلیمات اسلام است برای ملتها تا آخر دهر. نهضت دوازده محرم و پانزده خرداد در مقابل کاخ ظلم شاه و اجانب به پیروی از نهضت مقدس حسینی چنان سازنده و کوبنده بود که مردانی مجاهد و فداکار به جامعه داد که با تحرک و فداکاری روزگار را بر ستمکاران و خائنان سیاه نمودند...» [۶].

### چرا امام حسین قیام کرد؟

«... حجت ما در نزاع با دستگاه جبار پهلوی، مبارزات حضرت امیر (ع) و حضرت سیدالشهداست. یزید هم یک سلطان و یک قدرتمند بود. یزید هم بساط سلطنت را داشت. بعد از معاویه او بود. حضرت سیدالشهدا به چه جهت با سلطان عصرش طرف شد؟ با «ظل الله» طرف شد، که نباید سلطان را دست زد؟ سلطان عصری که شهادتین را سر می داد و می گفت. من خلیفه پیغمبر هستم، برای این بود که یزید یک آدم قاچاق بود. برای اینکه آدمی بود که می خواست ملت اسلام را استثمار کند، و منافع ملت اسلام را خودش و اتباعش بخورد...» [۷].

### محرم، ماه پیروزی خون بر شمشیر

بسم الله الرحمن الرحیم «با حلول ماه محرم، ماه حماسه و شجاعت و فداکاری آغاز شد؛ ماهی که خون بر شمشیر پیروز شد؛ ماهی که قدرت حق، باطل را تا ابد محکوم و داغ باطله بر جبهه ستمکاران و حکومت‌های شیطانی زده؛ ماهی که به نسلها در طول تاریخ، راه پیروزی بر سر نیزه را آموخت؛ ماهی که شکست ابرقدرتها را در مقابل کلمه حق به ثبت رساند؛ ماهی که امام مسلمین راه مبارزه با ستمکاران تاریخ را به ما آموخت، ماهی که باید مشت گره کرده‌ی آزادیخواهان و استقلال طلبان و حقگویان بر تانکها و مسلسلها و جنود ابلیس غلبه کند و کلمه حق، باطل را محو نماید. امام مسلمین به ما آموخت که در حالی که ستمگر زمان بر مسلمین حکومت جابرانه می کند، در مقابل او - اگر چه قوای شما ناهماهنگ باشد - به پا خیزید و استنکار کنید. اگر کیان اسلام را در خطر دیدید، فداکاری کنید و خون نثار نمایید...» [۸].

### لزوم ایستادن در برابر سلطان جائر

«... بار دیگر دست جنایتکار شاه از آستین خیانتکار دولت یاغی نظامی بیرون آمد و ملت ایران را در آستانه ماه محرم؛ ماه مقابله اسلام و حق و عدالت با جنود شیطان و

طاغوت به خاک و خون کشید... اکنون دشمنان اسلام و ایران و هواداران رژیم یزیدی، در مقابل هواداران قرآن و اسلام و مخالفان سر سخت رژیم طاغوتی ابوسفیانی، صف بندی نموده و می خواهند شعار اسلامی و حسینی را که برای احیای اسلام و به دست آوردن آزادی و استقلال و برقراری حکومت قرآن به جای سلطه شیطان و حکومت قانون عدل در مقابل حکومت جنگل است... این ملت، شیعه‌ی بزرگترین مرد تاریخ است که با تنی چند، نهضت عظیم عاشورا را برپا نمود و سلسله اموی را برای ابد در گورستان تاریخ دفن نمود و به خواست خدای تعالی، ملت عزیز و پیرو خط امام - علیه السلام - با خون خود، سلسله ابلیسی پهلوی را در قبرستان تاریخ دفن می نماید و پرچم اسلام را در پهنه‌ی کشور، بلکه کشورها به اهتزاز در می آورد». [۹].

### در برابر سلطان جائر باید ایستاد

«... از حضرت سید الشهداء - سلام الله علیه - خطبه‌ای نقل شده است که در آن خطبه علت قیام خودشان را بر ضد حکومت وقت (یزید بن معاویه) ذکر فرموده‌اند: و آن این است که فرموده‌اند خطاب به مردم که پیغمبر اکرم فرموده است که: «کسی که ببیند سلطان جائری حلال می‌شمرد حرمت الله را، چیزهایی را که خداوند حرام کرده است، این آزاد می‌گذارد، و مخالف سنت رسول الله عمل می‌کند، و عهد خدا را می‌شکند، اگر کسی دید که یک سلطان جائری این کارها را می‌کند و مع ذلک ساکت شد و با قول خودش، با عمل خودش، این انحرافی را که سلطان جائر پیدا کرده است تغییر نداد، خدای تبارک و تعالی حتم کرده است بر خود که او را هم در آخرت در جای همان سلطان جائر قرار بدهد. ولو این آدم که این چیزها را می‌بیند و ساکت است، همه کارهای واجب و مستحب (را) هم به جا بیاورد، آدمی باشد که سر وقت نماز می‌خواند، به مساجد می‌رود، آدمی باشد که احکام خدا را ترویج می‌کند، موافق رضای خدا عمل می‌کند، همه کارهای خوب را (عمل) می‌کند، از همه کارهای بد هم

اجتناب می کند، لکن ساکت است در مقابل سلطان جائر، بر حسب این روایتی که از حضرت سیدالشهدا - سلام الله علیه - نقل شده است [۱۰] که به منزله علت قیام ایشان است بر ضد حکومت وقت، این است که می خواهند عمل به قول رسول الله بکنند، و کسی که تخلف بکند، جای او جای همان سلطان جائر است. یعنی در طبقه‌ای از جهنم که سلطان جائر قرار دارد، این آدم هم که ساکت است، و می خواهد که سلطان جائر هر کاری می خواهد بکند، جایش در جای همان سلطان است... حلا بینیم یزید چه کرده است که حضرت سیدالشهدا - سلام الله علیه - در مقابلش قیام کرد، و همچو مطلبی را فرموده‌اند، و برنامه داده‌اند. مطلبی که حضرت سیدالشهدا فرموده‌اند مال همه است، مطلبی است عمومی. هر کس بیند یک سلطان جائری اتصاف به این امور دارد و در مقابلش ساکت بنشیند، نه حرف بزند و نه عملی انجام بدهد، این آدم جایش جای همان سلطان جائر است. یزید یک آدمی بود که به حسب ظاهر تشبث به اسلام بود، و خودش را خلیفه حساب می کرد و نماز هم می خواند، همه این کارها را که ما می کنیم او هم می کرد، اما از آن طرف معصیت کار بود، با سنت رسول الله مخالفت می کرد.

سنت رسول الله این بود که باید حفظ دماء مسلمین بشود، او دماء مسلمین را می ریخت. باید مال مسلمین هدر نرود، او مال مسلمین را هدر می داد. همان شیوه‌ای که پدرش معاویه هم داشت، و امیرالمؤمنین در مقابل او قیام کرد منتهی امیرالمؤمنین لشکر هم داشت، ولی سیدالشهدا عدد خیلی کمی در مقابل یک ابرقدرت بود. ما می بینیم که این کارها که او (یزید) کرده است، با این حکام وقت ما، و سلطان وقت ما تطبیق می شود. این مسائلی است که رسول الله فرموده است، اینها تطبیق می شود بر این سلطان (محمد رضا پهلوی)، زیرا سلطان جائر است. این معلوم است که الان سلطه دارد.

«سلطان» یعنی سلطه دارد. الان (محمد رضا) سلطه دارد و جائر هم هست. خودش هم شاید قبول داشته باشد که جائر است. همه کس هم می داند که این آدم جائر است. خوب، مخالفت سنت رسول الله را نکرده؟ هر چه رسول الله فرموده است، ایشان

عمل کرده؟ بله، در ایام عمرش برای اینکه من و شما را بازی بدهد، یک دفعه هم می‌رود به حرم حضرت رضا (ع)، و آن جا یک دو رکعت نماز می‌خواند، و حرفهایی هم آنجا می‌زند. این چیزها برای اغفال من و شماست...» [۱۱].

### فرا رسیدن اربعین حسینی

بسم الله الرحمن الرحيم سيد مظلومان و سرور شهيدان - صلوات الله و سلامه عليه - رسيد، و بر ملت رشيد و آگاه ما اربعين‌های سودمندی گذشت. ما در اين سالها به دنبال پيش از پنجاه سال سلطنت غاصبانه سلسله پهلوی با چه مصیبت‌هایی و بی‌فرهنگی‌های خانمانسوزی مواجه بوده‌ایم... امسال اربعین امام امت در خلال اربعین‌های پیروان و شیعیان آن بزرگمرد اسلام واقع شده، و گویی خون شهیدان ما امتداد خون پاک شهیدان کربلاست، و اربعین اخیر برادران ما، بازتاب اربعین آن دلاوران می‌باشند. خون طاهر آنان به حکومت طاغوتی یزید خاتمه داد، و خون پاک اینان سلطنت طاغوتی را به هم پیچید. اربعین امسال استثنایی و نمونه است. راهپیمایی و تظاهرات پرشور در این اربعین، وظیفه شرعی و ملی است...» [۱۲].

### عشق به شهادت

«... وقتی که ما برای اسلام و برای احیای سنت پیغمبر و اقامه عدل به پا خاستیم، نباید از این ترسیم که اولادمان شهید می‌شوند، خودمان شهید می‌شویم. این یک سیره‌ای بوده است که از اول در اسلام بوده است. از اول اسلام پیغمبر خدا و ائمه ما فداکاری کردند، و شهادت نصیبشان شد. حضرت علی بن الحسین (علی اکبر) به پدر بزرگوارشان عرض می‌کند که (مگر) ما بحق نیستیم؟! می‌فرماید چرا، ما بحقیم. می‌فرماید، پس از مردن نمی‌ترسیم (اذا لا نبالی بالموت). کسی باید از مردن بترسد که خیال کند بعد از مردن خبری نیست، هم‌اش همین زندگانی حیوانی است... زندگی



انسانی در یک عالم دیگری است؛ بالاتر از اینجاست. این دیگر ترسی ندارد، خوفی ندارد. انسان از این محل به محل دیگری منتقل می شود که بهتر از اینجاست. بنابراین، این معنایی که در صدر اسلام هم بوده است که اصحاب پیغمبر از شهادت استقبال می کردند، و برای شهادت از هم پیشی می گرفتند، اصحاب سیدالشهدا برای شهادت استقبال می کردند و از هم پیشی می گرفتند، روی همین ایمان راسخ بوده است. شهادت مطلبی نیست که انسان به کلی از بین برود، تا اینکه (تصور شود) دیگر غیر از این (عالم) خبری نباشد. شهادت از این عالم منتقل شدن به یک عالم بالاتر و نورانی تر است که همه چیزش از اینجا بهتر است...» [۱۳].

### کشته شدن سیدالشهداء لله بود، و قیام لله شکست ندارد

«... حضرت امیر - سلام الله علیه - با معاویه جنگ کردند و شکست خوردند، و لکن شکست نبود. این شکست صوری شکست حقیقی نبود. چون قیام لله بود، قیام لله شکست ندارد، تا امروز هم او غالب است، تا ابد هم او غالب است. سیدالشهدا - سلام الله علیه - با چند نفر از اصحاب، چند نفر از ارحامشان، از مخدراتشان قیام کردند، چون قیام لله بود، اساس سلنت آن خبیث (یزید) را در هم شکستند. در صورت - ظاهر - ایشان کشته شدند، لکن اساس سلنت را شکستند. اساس سلنتی که می خواست اسلام را به صورت سلنت طاغوتی در آورد. خطری که معاویه و یزید برای اسلام داشتند، این نبود که غضب خلافت کردند. این خطر کمتری بود. خطری که اینها داشتند این بود که می خواستند اسلام را به صورت سلنت در آورند. می خواستند معنویت را به صورت طاغوت در آورند. می خواستند به اسم این که ما خلیفه رسول الله هستیم اسلام را منقلب کنند به یک رژیم طاغوتی، این مهم بود. آنقدر که این دو نفر می خواستند ضرر به اسلام بزنند، یا زدند، جلوتری ها نزدند. اینها می خواستند اساس اسلام را وارونه بکنند. سلنت بود، در مجالسشان شرب خمر بود، قمار بود. خلیفه

رسول الله و در مجلس شرب خمر؟ و در مجلس قمار! و باز خلیفه رسول الله، نماز هم با جماعت می خواند. این خطر برای اسلام خطری بزرگ بود. این خطر را سیدالشهدا دفع کرد. قضیه فقط قضیه غصب خلافت نبود. قیام سیدالشهدا - سلام الله علیه - قیام بر ضد سلطنت طاغوتی بود. سلطنت طاغوتی که اگر - یزید - توفیق پیدا می کرد، اسلام یک چیز دیگر می شد. اسلام می شد مثل رژیم ۲۵۰۰ ساله سلطنت... کشته شدن سیدالشهدا - سلام الله علیه - چون قیام لله بود، قیام لله شکست ندارد... خدا می فرماید، من فقط یک موعظه دارم: «قل انما اعظکم بواحدہ، ان تقوموا!... وقتی دیدید دین خدا در خطر است، برای خدا قیام کنید. امیرالمومنین می دید که دین خدا در خطر است، معاویه دارد دین خدا را وارانه جلوه می کند، برای خدا قیام کرد. سیدالشهدا هم همینطور قیام کرد. این یک مطلبی است که برای یک وقت نیست. موعظه خدا همیشگی است. هر وقت دیدید که خواستند بر ضد اسلام، بر ضد رژیم انسانی، اسلامی الهی قیام کنند، خواستند مسائل اسلام را وارونه کنند، به اسم اسلام، اسلام را بکوبند، اینجا باید قیام کرد، و نترسید از اینکه شاید نتوانیم، شاید شکست بخوریم» [۱۴].

### پانزدهم خرداد یکهزار و سیصد و چهل و دو

«...پانزده خرداد از همین مدرسه - فیضیه - شروع شد. عصر عاشورا در همین مدرسه اجتماع عظیم بود، و بعد از این صحبت‌هایی و افشاگری‌هایی شد، دنباله آن منتهی به پانزده خرداد شد...» [۱۵].

### شکست ظاهری و شهادت اهل حق به نفع اسلام است

بسم الله الرحمن الرحيم من باید با آقایان روحانی و پاسدارهای محترم و سایر آقایان محترم که تشریف دارند، خطرهایی که حالا متوجه ماست، و اشکالاتی که در حال حاضر داریم، و موضعی که ما در این وقت داریم فی الجمله عرض کنم. من در مجامع

دیگر هم مطلب را چون اهمیت دارد گفته‌ام، باز هم تکرار می‌کنم... شهادت سیدالشهدا به اسلام هیچ لطمه‌ای وارد نیاورد، اسلام را جلو برد. اگر نبود شهادت ایشان، معاویه و پسرش اسلام را یک جور دیگری در دنیا جلو داده بودند، به اسم خلیفه رسول الله، با رفتن به مسجد، اقامه جمعه و امام جمعه بودن، اقامه جماعت و امام جماعت بودن. اسم، اسم خلافت رسول الله و حکومت، حکومت اسلام بود، لکن محتوا برخلاف. نه حکومت بر حسب محتوا حکومت اسلامی بود و نه حاکم، حاکم اسلامی. سیدالشهدا - سلام الله علیه - نقشی را که اینها داشتند برای برگرداندن اسلام به جاهلیت و نمایش دادن اسلام به اینکه نظیر همان چیزهای سابق است، آن را باطل کرد... سیدالشهدا خودش را برای اسلام به کشتن داد، همان اسلامی که حالا به دست ما افتاده، و مع الاسف بعضی از ما با آن بازی می‌کنند...» [۱۶].

### پاورقی

- [۱] شهید مطهری مقید بود که شب عاشورا روضه حضرت علی اصغر طفل ششماهه امام حسین (ع) را بخواند، و خود هم در اثنای ذکر مصیبت می‌گریست. نوار آن را اغلب سالها در شب یا روز عاشورا، رادیو تهران پخش می‌کند و بسیاری شنیده‌اند.
- [۲] شهید محراب، آیت الله حاج شیخ محمد صدوقی یزدی.
- [۳] حالت گریه داشتن.
- [۴] روایت این است: «بدء الاسلام غریبا و سيعود غریبا کما بدء» یعنی، اسلام با غربت آشنا شد و عنقریب هم غریب خواهد ماند، همانطور که در آغاز بود.
- [۵] بیانات امام خمینی در جمع وعاظ و روحانیون تهران در قم به تاریخ ۱۷ / ۴ / ۱۳۵۸، صحیفه نور، ج ۸، ص ۶۵.
- [۶] از پیام امام فقید به ملت ایران در ۲ / ۱۱ / ۱۳۵۷، صحیفه نور، ج ۲، ص ۱۱.
- [۷] از بیانات امام خمینی در فرانسه در مورد تبلیغات اجانب علیه السلام و روحانیت در

- تاریخ ۱۴ / ۸ / ۱۳۵۷، صحیفه نور، ج ۳، ص ۸.
- [۸] سرآغاز پیام امام فقید از پاریس به ملت شجاع ایران به مناسبت فرارسیدن ماه محرم در تاریخ ۱۱ / ۹ / ۱۳۵۷، صحیفه نور، ج ۳، ص ۲۲۵.
- [۹] از پیام امام خمینی به ملت ایران به مناسبت کشتار وحشیانه‌ی رژیم در آستانه‌ی ماه محرم در تاریخ ۱۱ / ۹ / ۱۳۵۷، صحیفه‌ی نور ج ۱۴، ص ۹.
- [۱۰] من رأی سلطانا جائرا مستحلا لحرم الله، ناکثا لعهد الله، مخالفا لسنة رسول الله صلی الله علیه و آله، کان حقا علی الله ان یدخله مدخله. یعنی هر کس ببیند سلطانی را که محرمات خدا را حلال می‌شمارد، و پیمان خدا را می‌شکند، و برخلاف سنت رسول خدا عمل می‌کند، و در میان بندگان خدا با گناه و ظلم رفتار می‌نماید، و او با گفتار و کردارش باز ندارد، بر خداست که او را هم با آن سلطان جائر وارد جهنم کند.
- [۱۱] از پیام امام فقید از پاریس در مورد تکلیف شرعی مسلمین در برابر سلاطین جائر از دید پیشوایان معصوم در تاریخ ۱۸ / ۹ / ۱۳۵۷، صحیفه‌ی نور، ج ۴، ص ۴۱.
- [۱۲] از پیام امام خمینی از پاریس به ملت مسلمان ایران به مناسبت فرارسیدن اربعین حسینی در تاریخ ۲۶ / ۱۰ / ۱۳۵۷، صحیفه نور، ج ۴، ص ۲۳۵.
- [۱۳] از بیانات امام فقید در جمع پاسداران انقلاب اسلامی قم، در تاریخ ۲۳ / ۲ / ۱۳۵۸، صحیفه نور، ج ۶، ص ۱۵۵.
- [۱۴] از بیانات امام فقید در جمع هیئت قائمیه تهران، در تاریخ ۱۰ / ۳ / ۱۳۵۸، صحیفه نور، ج ۷، ص ۳۶.
- [۱۵] از بیانات امام خمینی در ۱۵ خرداد ۱۳۵۸ در مدرسه فیضیه قم.
- [۱۶] از بیانات امام خمینی در جمع روحانیون و پاسداران انقلاب اسلامی ارومیه، در قم به تاریخ ۱۵ / ۴ / ۱۳۵۸، صحیفه نور، ج ۸، ص ۴۴.

## ۲۲. گریه بر میت از سنت های رسول خداست

## مشخصات کتاب

سرشناسه : عسکری مرتضی - ۱۲۹۳  
 عنوان و نام پدید آور : گریه بر میت از سنت‌های رسول خدا (ص است مرتضی عسکری  
 مترجم محمد جواد کرمی مشخصات نشر : مجمع علمی اسلامی ۱۳۷۶.  
 مشخصات ظاهری : ۳۲ ص ۱۱/۵ ۱۶X م فروست : (بر گستره کتاب و سنت ۱)  
 شابک : ۹۶۴-۵۸۴۱-۳۱-۳۱۰۰۰ ریال ؛ ۹۶۴-۵۸۴۱-۳۱-۳۱۰۰۰ ریال وضعیت فهرست  
 نویسی : فهرست نویسی قبلی یادداشت : کتابنامه به صورت زیر نویس موضوع : گریه --  
 جنبه‌های مذهبی -- اسلام شناسه افزوده : کرمی محمد جواد، مترجم رده بندی کنگره :  
 BP ۲۶۰/۵ع گ ۴

رده بندی دیویی : ۷۴/۲۹۷

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۳-۶۳۶۴

## مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم  
 لقد كان لكم في رسول الله اسوه حسنه لمن كان يرجوا الله و اليوم الاخر و ذكر الله كثيرا  
 براستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای شما اسوه و سرمشق نیکویی است ،  
 برای آنان که به خدا و روز قیامت امید داشته و خدا را بسیار یاد می کنند . احزاب / ۲۱  
 از متن کتاب و سنت از بر گیریم  
 عز و شرف گذشته از سر گیریم

## وحدت بر محور کتاب و سنت

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين ، والصلاه و السلام على محمد و آله الطاهرين و السلام على

اصحابه البرره المیامین .

ما مسلمان یکپارچه ، از درون و از راه مسائل اختلافی با خود نزاع برخاستیم و دشمنان اسلام از برون و از راهی که ندانستیم ، وحدت‌مان را به تفرقه و شوکت‌مان را به ضعف کشاندند تا از دفاع ناتوانمان کردند و بر ما چیرگی یافتند؛ در حالی که خدای سبحان فرموده است :

و اطیعوا الله و رسوله و لاتنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم  
خدا و پیامبرش را به اطاعت کنید و با یکدیگر نزاع نکنید که ناتوان شوید و قدرت و شوکت شما برود ! انفال / ۴۶

آری :

ما اصابتکم من مصیبه فبما کسبت ایدیکم و یعفو عن کثیر  
هر مصیبتی به شما رسد دست آورد خودتان است و خداوند بسیاری را نیز ، می بخشد !  
شوری / ۳۰

پس شایسته آن است که امروز و هر روز ، به کتاب و سنت بازگردیم و وحدت کلمه خود را بر محور کتاب و سنت باز یابیم که خدای متعال می فرماید :

فان تنازعتم فی شی فروده الی الله و الرسول

پس اگر در چیزی نزاع کردید حکم آن را به خدا و رسول باز گردانید . نساء / ۵۹  
ما نیز ، در این سلسله از بحث ها به کتاب و سنت مراجعه کرده و ابزار روشنگر راهمان در مسائل مورد اختلاف را از کتاب و سنت می گیریم تا - به اذن خدای متعال - وسیله وحدت کلمه و یکپارچگی دوباره مان گردد .

امیدوارم دانشمندان و اندیشمندان اسلامی نیز ، در این میدان با ما همراهی نموده و دیدگاههای خود را برای ما ارسال دارند .

سید مرتضی عسکری

**الف - روایاتی که می گوید: پیامبر بر متوفی گریست و بر آن ترغیب فرمود****۱ - گریه پیامبر صلی الله علیه و آله در بیماری سعد بن عباده:**

در صحیح مسلم از عبدالله بن عمر روایت کند که گفت: سعد بن عباده بیمار شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله، برای عیادت، همراه با عبدالرحمان بن عوف و سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن مسعود به دیدار او رفتند. بر بالینش که رسیدند مدهوشش یافتند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا جان سپرده است؟ گفتند: نه، ای رسول خدا! پیامبر صلی الله علیه و آله به گریه افتاد. مردم نیز که گریستن رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدند به گریه افتادند. فرمود: آیا نمی شنوید؟ خداوند بر سر شک دیده عذاب نمی کند، و بر اندوه دل نیز، ولی به خاطر این - با اشاره به زبان خود - عذاب می کند یا می بخشاید. (۱)

**۲ - گریه پیامبر صلی الله علیه و آله بر پسرش ابراهیم:**

در صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ابی داود و سنن ابن ماجه از انس بن مالک روایت کنند که گفت: (۲)

با رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدیم... ابراهیم در حال جان سپردن بود. چشمان پیامبر اشک ریزان شد، عبدالرحمان بن عوف گفت: ای رسول خدا! شما هم؟! فرمود: پسر عوف! این رحمت است سپس بر آن افزود و فرمود: درست می بینی دیده گریان است و دل اندوهبار، ولی هرگز چیزی - جز آنچه که پروردگاران را خشنود کند - بر زبان نیاوریم. ای ابراهیم! براستی که ما از جدایی تو اندوهگینیم. (۳)

این روایت در سنن ابن ماجه چنین است:

انس بن مالک گوید: هنگامی که ابراهیم پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله جان سپرد، پیامبر صلی الله علیه و آله به حاضران فرمود: او را در کفن هایش نپوشانید تا

برای آخرین بار دیارش کنم . سپس بر بالینش آمده بر روی او خم شد و گریست . (۴)  
در سنن ترمذی آمده است :

جابر بن عبدالله گوید : پیامبر صلی الله علیه و آله دست عبدالرحمان بن عوف را گرفت و با وی بر بالین پسرش ابراهیم آمد و او را که در حال جان سپردن بود در بر گرفت و بر دامن نهاد و گریستن آغازید . عبدالرحمان بن عوف گفت : آیا گریه می کنی ؟ مگر شما نبودى که از گریه کردن باز می داشتی ؟ !

فرمود : نه ، من از فغان و فریاد دو گروه احمق و سفیه گناهکار باز داشتم : آنان که هنگام مصیبت چهره می خراشند و گریبان می درند و ناله های شیطانی سر می دهند .  
(۵)

### ۳ - گریه پیامبر صلی الله علیه و آله بر نوه خویش :

در صحیح بخاری ، صحیح مسلم ، سنن ابی داود و سنن نسائی روایت کنند : دختر پیامبر صلی الله علیه و آله برای آن حضرت پیام داد : نزد ما بیا که ، پسری از من جانسپار است . پیامبر برخاست و همراه با سعد بن عباده و مردانی از اصحاب خویش به دیدار آنها آمدند . کودک را که در حال نفس زدن و جان دادن بود نزد آن حضرت آوردند . سرشک دیدگان پیامبر صلی الله علیه و آله به جوشش آمد . سعد گفت : ای رسول خدا ! چه می بینم ؟ ! فرمود : این رحمت و عطوفتی است که خداوند در دلهای بندگانش قرار داده است ، و خداوند تنها بندگان رحیم و مهربان خود را مورد رحمت و بخشایش قرار می دهد . (۶)

### ۴ - گریه پیامبر صلی الله علیه و آله بر عموی خویش حمزه :

در طبقات ابن سعد ، مغازی واقدی ، مسند احمد و دیگر کتب مکتب خلفا روایت کنند :



رسول خدا صلی الله علیه و آله - پس از جنگ احد - هنگامی که صدای گریه از خانه های انصار بر کشته هایشان را شنید ، دید گانش اشکبار شد و گریست و فرمود : ولی حمزه گریه کننده ای ندارد .! سعد بن معاذ که آن را شنید به نزد زنان بنی عبد الاشمل شتافت و آنان را به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و تسلیت بر او و گریستن بر حمزه فرا خواند . پیامبر صلی الله علیه و آله بر ایشان دعا کرد و آنان را بازگردانید . پس از آن واقعه ، هیچ یک از زنان انصار بر مرده ای نگریست مگر آنکه ابتدا بر حمزه کرد و پس از آن بر مرده خویش گریست . (۷)

#### ۵ - گریه پیامبر صلی الله علیه و آله بر شهدای جنگ موته :

در صحیح بخاری روایت کند :  
پیامبر صلی الله علیه و آله چگونه شهید شدن زید و جعفر و ابن رواحه را ، پیش از رسیدن خبر آنان ، برای مردم توصیف کرد و فرمود :  
زید پرچم را بر گرفت و ضربت خورد و شهید شد ! سپس جعفر پرچم را بر گرفت . او نیز شهید شد ! پس از آن ابن رواحه پرچم گرفت و شهید شد . پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی این سخنان را می فرمود که دید گانش سرشک می ریختند ! (۸)

#### ۶ - گریه پیامبر صلی الله علیه و آله بر جعفر بن ابی طالب :

در استیعاب ، اسد الغابه ، اصابه ، تاریخ ابن اثیر و دیگر کتب مکتب خلفا روایتی است که فشرده آن چنین است :  
هنگامی که جعفر و اصحاب او به شهادت رسیدند ، رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه او رفت ، فرزندان او را فرا خواند و آنان را - در حالی که سرشک دید گانش فرو می ریخت - بوئید و نوازش کرد . همسر جعفر ، اسماء گفت :  
پدر و مادرم فدای شما باد ، چه چیز را می گریاند ؟ آیا از جعفر و یاران او چیزی به

شما رسیده؟ فرمود: آری، امروز شهید شدند. اسماء گفت: من برخاستم و صیحه زدم و زنان را گرد آوردم، وارد خانه فاطمه که شدم دیدم او می‌گرید و می‌گوید: وای عمویم! و رسول خدا صلی الله علیه و آله که چنین دید فرمود: براستی که گریه کنندگان، باید بر مثل جعفر بگریند. (۹)

### ۷- گریه پیامبر صلی الله علیه و آله بر مزار مادرش آمنه:

در صحیح مسلم، مسند احمد، سنن ابی داود، نسائی، و ابن ماجه روایت کنند: (۱۰) ابوهریره گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قبر مادرش را زیارت کرد و گریست و همه اطرافیان را گریانید. (۱۱)

### ۸- گریه پیامبر (ص) بر فرزندش حسین در مناسبت‌های گوناگون و تأیید خبر دادن فرشتگان به پیامبر

#### ۱- حدیث ام الفضل:

در مستدرک صحیحین، تاریخ ابن عساکر، مقتل خوارزمی و دیگر کتب مکتب خلفا آمده است: (۱۲)

از ام الفضل دختر حارث روایت کنند که او بر پیامبر خدا وارد شد و گفت: ای رسول خدا! من در شب گذشته خواب ناخوشایندی دیدم! فرمود: چه دیده‌ای؟ گفت: خیلی سخت است، فرمود: چیست؟ گفت: دیدم گویا قطعه‌ای از جسد شما جدا شد و در دامنم قرار گرفت! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چیز خوبی دیده‌ای فاطمه انشاءالله پسری به دنیا می‌آورد و در دامن تو جای می‌گیرد پس گوید: پس از آن، فاطمه - همان گونه که پیامبر فرموده بود - حسین را به دنیا آورد، و او را در دامن من جای گرفت. روزی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم و حسین را در دامن آن حضرت نهادم، اندکی بعد توجهش از من منحرف شد، بناگاه

دیدم دیدگان پیامبر صلی الله علیه و آله سیل آسا اشک می بارد! گوید: گفتم: ای نبی خدا! پدر و مادرم به فدایت، شما را چه می شود؟! فرمود: جبرئیل - علیه الصلاه و السلام - به دیدارم آمد و به من خبر داد که، امتم بزودی این پسر را می کشند. گفتم: این را؟! فرمود: آری، او قدری از تربت سرخش را نیز برای من آورد. حاکم صاحب مستدرک صحیحین گوید: این حدیث با شرائط شیخین = بخاری و مسلم حدیثی صحیح است، ولی آن را نیاورده اند. (۱۳)

## ۲ - روایت زینب بنت جحش:

در تاریخ ابن عساکر، مجمع الزوائد، تاریخ ابن کثیر و دیگر کتب مکتب خلفا روایت کنند: (۱۴)

زینب گوید: در یکی از اوقات که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه من بود و من حسین تازه به راه افتاده را نگه می داشتم، لحظه ای از وی غافل شدم و او نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت.

فرمود: آزادیش بگذار. - تا آنجا که گوید - سپس دستش را بلند کرد. پس از آن که پیامبر صلی الله علیه و آله نمازش را به انجام رسانید گفتم: ای رسول خدا! من امروز کاری را از شما دیدم که تا به حال ندیده بودم؟! فرمود: جبرئیل نزد من آمد و به من خبر داد امت من این فرزندم را می کشند. گفتم: پس تربتش را به من نشان بده و او تربت سرخ رنگی برایم آورد. (۱۵)

## ۳ - روایت عایشه:

در تاریخ ابن عساکر، مقتل خوارزمی، مجمع الزوائد و دیگر کتب پیروان مکتب خلفا از ابی سلمه بن عبدالرحمن روایت کنند: (۱۶)

عایشه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله که حسین را بران خود نشانید، جبرئیل

نزد او آمد و گفت: این پسر توست؟ فرمود: آری، گفت: ولی امت بزودی - پس از تو - او را می کشند. دیدگان پیامبر صلی الله علیه و آله اشکبار شد. جبرئیل گفت: اگر بخواهی سرزمینی را که در آن کشته می شود به تو نشان می دهم. فرمود: آری چنین کن. جبرئیل نیر، حاکی از سرزمین طف = کربلا را به آن حضرت نمایاند. در عبارت دیگری چنین است: جبرئیل به سوی سرزمین طف در عراق اشاره کرد و تربتی سرخ فام بر گرفت و به او نشان داد و گفت: این تربت قتلگاه اوست. (۱۷)

#### ۴ - روایت ام سلمه:

در مستدرک صحیحین، طبقات ابن سعد، تاریخ ابن عساکر و دیگر کتب پیروان مکتب خلفا روایت کنند (۱۸) که راوی گفته است:

ام سلمه - رضی الله عنها - مرا خبر داد که: یک شب رسول خدا صلی الله علیه و آله برای خواب در بستر شد و اندکی بعد با حالتی افسرده بیدار گردید؛ سپس خوابید و آرام گرفت و دوباره با حالتی سبک تر از آنچه در مرحله اول دیده بودم، بیدار شد؛ سپس خوابید و باز هم - در حالتی که تربت سرخ فامی در دست داشت و آن را می بوسید - از خواب بیدار شد. عرض کردیم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! این تربت چیست؟ فرمود: جبرئیل مرا خبر داد که این = حسین علیه السلام در سرزمین عراق کشته می شود. به جبرئیل گفتم: تربت زمینی را که در آن کشته می شود به من نشان بده. و این تربت آن جاست.

حاکم گوید: این حدیث با شرایط شیخین بخاری و مسلم حدیثی صحیح است ولی آن را در کتب خود نیاورده اند. (۱۹)

#### ۵ - حدیث انس بن مالک:

در مسند احمد ، المعجم الکبیر طبرانی ، تاریخ ابن عساکر و دیگر کتب پیروان مکتب خلفا روایت کنند : (۲۰)

انس بن مالک گوید : یکی از فرشتگان به نام قطر از پروردگار خود اجازه خواست تا به دیدار پیامبر صلی الله علیه و آله بیاید؛ خداوند اذنش داد و او در روز نوبت ام سلمه وارد شد . پیامبر صلی الله علیه و آله به ام سلمه فرمود : مواظب باش کسی در مجلس ما وارد نگردد . در همان حال که او بر درب اطاق بود ناگهان حسین بن علی - علیه السلام - سر رسید و در را گشود و وارد شد . رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز ، او را در بر گرفت و بوسه باران کرد . آن فرشته گفت : دوستش داری ؟ فرمود : آری . گفت : امت بزودی او را می کشند ! اگر بخواهی مکانی را که در آن کشته می شود به تو نشان می دهم ؟ فرمود : آری می خواهم . گوید : آن فرشته مشتی از مکان کشته شدن او را برگرفت و به آن حضرت نمایاند ، پس از آن قدری ماسه یا خاک سرخ آورد . ام سلمه آن را گرفت و در جامه خود نهاد . راوی حدیث ، ثابت ، گوید : ما - در آن زمان - می گفتیم : این کربلاست ! (۲۱)

### **ب - روایاتی که می گوید : پیامبر صلی الله علیه و آله از گریه کردن نهی فرمود ، و**

#### **منشا این روایات**

در صحیح مسلم و سنن نسائی از عبدالله روایت کنند :  
حفصه بر حال عمر گریست . عمر گفت : آرام باش دخترم ! آیا نمی دانی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده : میت به خاطر گریه بستگانش بر او عذاب می بیند ؟ ! (۲۲)  
در روایت دیگری آمده است :

عمر گوید : پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : میت در قبر به خاطر نوحه و زاری بر او عذاب می بیند . (۲۳)

و در دیگری :

عبدالله بن عمر گوید: هنگامی که عمر ضربت خورد، مدهوش گردید. بدین خاطر، بر او صیحه و شیون کردند.

چون به هوش آمد گفت: آیا نمی دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: میت به خاطر گریه زنده عذاب می بیند. (۲۴)

استدراک عایشه بر حدیث و رفع اشتباه از عمر و پسرش: در صحیح بخاری، صحیح مسلم و سنن نسائی روایت کنند:

ابن عباس گوید: به مدینه که رسیدیم، امیرالمومنین = عمر هنوز استقرار نیافته بود که ضربت خورد. صهیب با فریاد: وای برادرم! وای یاورم! بر بالین او آمد. عمر گفت: آیا نمی دانی، آیا نشنیده ای که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: میت به خاطر برخی گریه های بستگانش عذاب می بیند؟!!

ابن عباس گوید: من برخاستم و نزد عایشه رفتم و از آن چه گذشته بود آگاهش کردم. عایشه گفت: نه به خدا! رسول خدا هرگز نفرموده: میت به خاطر گریه کسی عذاب می بیند. بلکه فرموده:

ان الکافر یزیده الله بیکاء اهله عذابا و ان الله لهو اضحک و ابکی، و لا تزر وازره و زر  
اخری

خداوند کافر را به خاطر بستگانش بیشتر عذاب می کند، و خداوند است که می خنداند و می گریاند، و هیچ کس بار گناه دیگری را بر ندارد. قاسم بن محمد گوید: هنگامی که سخن عمر و پسرش به عایشه رسید گفت: شما مرا از کسانی خبر می دهید که نه دروغگویند و نه دروغزن، ولی به هر حال گوش آدمی خطا می شنود. (۲۵)

در صحیح مسلم، صحیح بخاری، سنن ترمذی و موطا مالک روایت کنند: هشام بن عروه از پدرش، گوید: در نزد عایشه گفته شد که ابن عمر گفته است: میت به خاطر گریه بستگانش بر او، عذاب می بیند. عایشه گفت: خدای بر ابا عبدالرحمن ببخشد، چیزی را شنیده ولی خوب در نیافته، قضیه چنین بود که: جنازه یهودی را -

در حالی که بر او می گریستند - از کنار پیامبر صلی الله علیه و آله عبور دادند ، آن حضرت فرمود : شما می گریید و او عذاب می شود . (۲۶)

امام نووی متوفای ۶۷۶ ه در شرح صحیح مسلم ، درباره روایات نهی از گریستن که از رسول خدا روایت شده ، گوید : این روایات تنها از روایت عمر و پسرش عبدالله است . عایشه آنها را انکار کرده و آن را از نسیان و فراموشی و اشتباه آن دو دانسته ، و منکر صدور آن از پیامبر صلی الله علیه و آله شده است . (۲۷)

### رسول خدا صلی الله علیه و آله عمر را از نهی ، نهی می کند

در سنن نسائی ، سنن ابن ماجه و مسند احمد روایت کنند که : (۲۸)

سلمه بن ازرق گوید : شنیدم که ابوهریره می گفت : یکی از بستگان رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت ، زنان جمع شده و بر او گریه می کردند ، عمر برخاست و آنان بر او بازداشته و پراکنده می کرد ، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : عمر ! آنان را به حال خود واگذار که چشمها اشکبار و دلها مصیبت دیده داغشان تازه است . (۲۹)

در مسند احمد از وهب بن کیسان از محمد بن عمرو روایت کند که :

سلمه بن ازرق با عبدالله بن عمر در بازار نشسته بودند که عده ای جنازه ای را عبور داده و بر آن می گریستند . عبدالله بن عمر این کار را ناپسند شمرده و آنان را طرد کرد . سلمه بن ازرق به او گفت : چنین مگو ! زیرا من خود شاهد بودم و از ابوهریره شنیدم - زنی از بستگان مروان جان سپرده بود و مروان دستور می داد زنانی را که بر او می گریستند از آنجا برانند - ابوهریره که بر سر جنازه آمده بود گفت : ای اباعبدالملک ! آنان را به حال خود واگذار ، زیرا جنازه ای را از مقابل پیامبر صلی الله علیه و آله عبور دادند . من و عمر بن خطاب نیز ، در کنار آن حضرت بودیم . عمر شروع به راندن زنانی کرد که همراه جنازه می گریستند . رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : پسر

خطاب! آنان را به حال خود واگذار که جانشان مصیبت دیده، چشمشان اشکبار و داغشان تازه است (۳۰)

### مقایسه روایات و نتیجه آن

روایات بخش اول اثبات کرد: گریه کردن بر محضر و کسی که در حال جان دادن است و کسی که جان سپرده و نیز، گریه بر مزار مردگان - شهید باشد یا غیر شهید - از سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می باشد.

روایات بخش دوم اثبات کرد: رسول خدا صلی الله علیه و آله بارها بر فرزندش شهیدش = حسین علیه السلام گریه کردند، و با اثبات آن، گریه آن حضرت بر حسین - علیه السلام - به بخش اول می پیوندد و از سیره و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله بشمار می آید.

روایات بخش سوم اثبات کرد: روایات نهی پیامبر صلی الله علیه و آله از گریه بر میت، تنها از سوی خلیفه دوم و پسرش عبدالله است؛ و از استدراک ام المومنین عایشه بر آنها که گفت: خدای ببخشاید ابا عبدالرحمن را، چیزی را شنیده ولی در نیافته و سخنان دیگر صحابه مانند: ابوهریره و ابن عباس پیرامون این موضوع در می یابیم که: آنچه خلیفه دوم و پسرش عبدالله درباره نهی پیامبر صلی الله علیه و آله از گریستن بر میت روایت کرده اند، خطا و اشتباه است

بنابراین، گریستن بر کسی که در حال مردن است، و گریستن بر میت، و گریستن بر مزار میت، از سیره و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله است. ای این رو، گریه بر حسین - علیه السلام - نیز، پیروی از سیره و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد

پی نوشتها



- ۱- صحیح مسلم ، جلد دوم ، ص ۶۳۶ ، کتاب الجنائز ، باب ۶.
- ۲- عبارت از صحیح بخاری است .
- ۳- صحیح مسلم ، جلد ۴ ، ص ۱۸۰۸ ، کتاب الصبیان ، سنن ابی داود ، جلد ۳ ، ص ۱۹۳ ، باب البكاء علی المیت ، سنن ابن ماجه ، جلد ۱ ، ص ۵۰۷ . صحیح بخاری ، جلد ۱ ، ص ۱۵۸ .
- ۴- سنن ابن ماجه ، جلد ۱ ( ص ۴۷۳ ) ، کتاب الجنائز .
- ۵- سنن ترمذی ، جلد ۴ ص ۲۲۶ ، کتاب الجنائز ، باب الرخصه فی البكاء علی المیت . این حدیث نزد علمای حدیث شناس مکتب خلفا حدیثی حسن است .
- ۶- صحیح بخاری ، کتاب الجنائز ، باب قول النبی صلی الله علیه و آله : یعذب المیت ببعض بکاء اهله علیه . کتاب المرضی ، باب : عباده الصبیان جلد ۴ ، ص ۳ و ۱۹۱ . کتاب التوحید ، باب : ان رحمه الله قریب من المحسنین . صحیح مسلم ، کتاب الجنائز ، باب : البكاء علی المیت جلد ۲ ص ۶۳۶ حدیث ۱۱ . سنن ابی داود ، کتاب الجنائز ، باب : البكاء علی المیت جلد ۳ ص ۱۹۳ حدیث ۳۱۲۵ . سنن النسائی ، جلد ۴ ص ۲۲ ، کتاب الجنائز ، باب الامر بالاحتساب و الصبر . مسند احمد ، جلد ۵ ص ۲۰۴ و ۲۰۶ و ۲۰۷ .
- ۷- ابن روایت را از شرح حال حمزه در طبقات ابن سعد . جلد ۳ ص ۱۱ چاپ دار صادر بیروت . ۱۳۷۷ ه . آوردیم . مشروحتر آن را مغازی واقدی ، جلد ۱ ص ۳۱۵ - ۳۱۷ ، آمده است . و نیز ، امتاع الاسماع ، جلد ۱ ص ۱۶۳ . مسند احمد . جلد ۲ ص ۴۰ . تاریخ طبری ، جلد ۲ ص ۵۳۲ چاپ مصر . سیره ابن هشام جلد ۳ ص ۵۰ . ابن عبد البر در استیعاب ، و ابن اثیر در اسد الغابه نیز ، فشرده آن را در شرح حال حمزه آورده اند .
- ۸- صحیح بخاری ، جلد ۲ ص ۲۰۴ ، کتاب فضائل الصحابه ، باب : مناقب خالد . البدایه و النهایه ، ابن کثیر ، جلد ۴ ص ۲۵۵ . سنن الکبری ، بیهقی ، جلد ۴ ص ۷۰ . انساب الاشراف ، جلد ۲ ص ۴۳ . شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه ، جزء ۱۵ ص ۷۳ .
- ۹- تاریخ ابن اثیر ، جلد ۲ ص ۹۰ و دیگر کتب مورد اشاره در متن در شرح حال جعفر

طیار.

۱۰- عبارت متن از صحیح مسلم است .

۱۱- صحیح مسلم ، جلد ۲ ص ۶۷۱، کتاب الجنائز، باب ۳۶ حدیث ۱۰۸. مسند احمد، جلد ۲ ص ۴۴۱. سنن نسائی ، جلد ۴ ص ۹۰، کتاب الجنائز. سنن ابن ماجه ، جلد ۱ ص ۵۰۱، حدیث ۱۵۷۲.

۱۲- عبارت متن از مستدرک است .

۱۳- مستدرک صحیحین ، جلد ۳ ص ۱۷۶ و فشرده آن در ص ۱۷۹. تاریخ ابن عساکر، حدیث ۶۳۱ و نزدیک به آن در حدیث ۶۳۰ مجمع الزوائد، جلد ۹ ص ۱۷۹. مقتل خوارزمی ، جلد ۱ ص ۱۵۹ و ۱۶۲.

تاریخ ابن اثیر جلد ۶ ص ۲۳۰، در جلد ۸ ص ۱۹۹ نیز به اشاره کرده است . امالی شجری ، ص ۱۸۸. فصول المهمه ابن صباغ مالکی ، ص ۱۴۵. روض النضیر، جلد ۱ ص ۸۹. صواعق ، ص ۱۱۵ و در چاپ دیگر ص ۱۹۰. کنز العمال ، جلد ۶ ص ۲۲۳ چاپ قدیم . الخصائص الکبری ، جلد ۲ ص ۱۲۵. در کتاب های مکتب اهل بیت - علیه السلام - نیز، در مثير الاحزان ، ص ۸ و لهوف ابن طاوس ، ص ۷ و ۶، آمده است

۱۴- عبارت از تاریخ ابن عساکر و فشرده آن است .

۱۵- تاریخ ابن عساکر، شرح حال امام حسین علیه السلام ، حدیث ۶۲۹. مجمع الزوائد، جلد ۹ ص ۱۸۸. کنز العمال ، جلد ۱۳ ص ۱۱۲. ابن کثیر نیز در تاریخ خود، جلد ۸ ص ۱۹۹ به آن اشاره کرده است . در کتابهای پیروان مکتب اهل بیت نیز، در امالی شیخ طوسی ، جلد ۱ ص ۳۲۳. مثير الاحزان ، ص ۷ - ۱۰، که در پایان آن تتمه مهمی است .

و همچنین در لهوف ص ۷ - ۹

ام المومنین زینب بنت جحش زوجه رسول خدا صلی الله علیه و آله است .

۱۶- عبارت خوارزمی را آوردیم .

۱۷- طبقات ابن سعد، حدیث ۲۶۹، تاریخ ابن عساکر، شرح حال امام حسین - علیه

السلام - حدیث ۶۲۷. مقتل خوارزمی ، جلد ۱ ص ۱۵۹. مجمع الزوائد، جلد ۹ ص ۱۸۷ و ۱۸۸. کنز العمال ، جلد ۱۳ ص ۱۰۸ چاپ جدید و جلد ۶ ص ۲۲۳ چاپ قدیم .  
الصواعق المحرقة ابن حجر، ص ۱۱۵. خصائص السيوطي ، جلد ۲ ص ۱۲۵ و ۱۲۶.  
جوهره الكلام للقره غولي ، ص ۱۱۷. و امالی شیخ طوسی از کتب پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام ، جلد ۱ ص ۳۲۵. و امالی شجری ، ص ۱۷۷ مشروح .  
۱۸- عبارت از مستدرک است .

۱۹- مستدرک صحیحین ، جلد ۴ ص ۳۹۸. المعجم الكبير طبرانی ، حدیث ۵۵. تاریخ ابن عساکر، حدیث ۶۱۹. طبقات ابن سعد، تحقیق و نشر، عبدالعزیز طباطبائی ، ص ۴۲ - ۴۴، حدیث ۶۲۸. تاریخ الاسلام ذهبی ، جلد ۳ ص ۱۱. سیر اعلام النبلاء جلد ۳ ص ۱۹۴ و ۱۹۵. مقتل خوارزمی ، جلد ۱ ص ۱۵۸ و ۱۵۹. ذخایر العقبی ، محب الطبری ، ص ۱۴۸ و ۱۴۹. تاریخ ابن کثیر، جلد ۶ ص ۲۳۰. کنز العمال ، متقی ، جلد ۱۶ ص ۲۶۶.

۲۰- عبارت متن از مسند احمد بن حنبل است .

۲۱- مسند احمد، جلد ۳ ص ۲۴۲ و ۲۶۵. تاریخ ابن عساکر، شرح حال امام حسین علیه السلام ، حدیث ۶۱۵ و ۶۱۷ و تهذیب آن تاریخ ، جلد ۴ ص ۳۲۵. معجم الكبير طبرانی ، شرح حال امام حسین علیه السلام ، حدیث ۴۷. مقتل خوارزمی ، جلد ۱ ص ۱۶۰ - ۱۶۲. تاریخ الاسلام ذهبی ، جلد ۳ ص ۱۰. سیر اعلام النبلاء، جلد ۳ ص ۱۹۴. ذخائر العقبی ، ص ۱۴۶ و ۱۴۷. مجمع الزوائد، جلد ۹ ص ۱۸۷ و ص ۱۹۰ به سند دیگر، تاریخ ابن کثیر، باب : الاخبار بمقتل الحسين ، جلد ۶ ص ۲۲۹ که در عبارت آن چنین است : ما می شنیدیم که او در کربلا کشته می شود. و جلد ۸ ص ۱۹۹. کنز العمال ، جلد ۱۶ ص ۲۶۶. الصواعق المحرقة ، ابن حجر، ص ۱۱۵. الدلائل ابی نعیم ، جلد ۳ ص ۲۰۲. الروض النضیر، جلد ۱ ص ۱۹۲. المواهب اللدنیه قسطلانی ، جلد ۲ ص ۱۹۵. خصائص سیوطی ، جلد ۲ ص ۲۵. موارد الضمان بزوائد صحیح ابن حبان ، ابوبکر هیتمی ، ص

۵۵۴

در کتب پیروان مکتب اهل بیت - علیه السلام - نیز، امالی شیخ طوسی ت / ۴۶۰ ه جلد ۱ ص ۲۲۱ که در عبارت آن چنین است: بزرگی از بزرگان ملائکه ...

۲۲- صحیح مسلم، جلد ۲ ص ۶۳۹، کتاب الجنائز، باب: المیت یعذب ببكاء اهله علیه . سنن نسائی، جلد ۴ ص ۱۸، کتاب الجنائز، باب: النهی عن البكاء علی المیت .

۲۳- صحیح مسلم، جلد ۲ ص ۶۳۹. صحیح ترمذی، جلد ۴ ص ۲۲۲، کتاب الجنائز، باب ۲۴. سنن ابن ماجه، جلد ۱ ص ۵۰۸، کتاب الجنائز، باب: المیت یعذب بما نیح علیه .

۲۴- صحیح مسلم، جلد ۲ ص ۶۳۹. سنن نسائی، جلد ۴ ص ۱۸.

۲۵- صحیح مسلم، کتاب الجنائز، باب ۹ حدیث ۲۲ و ۲۳. صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب: یعذب المیت ببكاء اهله علیه، جلد ۱ ص ۱۵۵ و ۱۵۶. سنن نسائی، جلد ۴ ص ۱۸، کتاب الجنائز، باب: النیاحه علی المیت. الاجابه لا یراد ما استدرکته عایشه علی الصحابه، زرکشی، ص ۸۲، باب: استدراکها علی عمر بن الخطاب .

۲۶- صحیح مسلم، کتاب الجنائز، باب ۹، حدیث ۲۵، صحیح بخاری، جلد ۱ ص ۱۵۶، کتاب الجنائز، باب: المیت یعذب ببكاء بعض اهله . صحیح ترمذی، کتاب الجنائز، باب ۲۵، جلد ۴ ص ۲۲۶ و ۲۲۷. موطا مالک، جلد ۱ ص ۲۳۴، کتاب الجنائز، باب: النهی عن البكاء علی المیت .

۲۷- شرح صحیح مسلم، الامام النووی، جلد ۶ ص ۲۲۸، کتاب الجنائز.

۲۸- عبارت نسائی را آوردم .

۲۹- سنن نسائی، جلد ۲ ص ۱۹، باب: الرخصه فی البكاء علی المیت . مسند احمد جلد ۲ ص ۱۱۰، ۲۷۳، ۴۰۸، ۴۴۴. سنن ابن ماجه، جلد ۱ ص ۵۰۵، کتاب الجنائز، باب: ما جاء فی البكاء علی المیت، حدیث ۱۵۸۷،

۳۰- مسند احمد، جلد ۲ ص ۲۷۳ و ۴۰۸ و نزدیک به آن در ص ۳۳۳،

## ۲۳. مستندات روایی فرهنگ گریه بر امام حسین علیه السلام

### مشخصات کتاب

نویسنده: محمد علی سلطانی

ناشر: محمد علی سلطانی

### مستندات روایی فرهنگ گریه بر امام حسین

سوگواری همیشگی در فاجعه غمبار کربلا و اشک افشانی بر مصیبت وارد شده بر اهل بیت علیهم السلام یکی از مشخصه‌های واقعه کربلاست که آن را از دیگر وقایع ممتاز ساخته است. در روایاتی منصوب به ائمه علیهم السلام گریه بر این واقعه توجیه شده و وعده پاداش اخروی داده شده است. این نوشتار به بررسی این روایات اختصاص دارد و مؤلف در پی آن است تا به بررسی سندی و متنی برخی از این روایات بپردازد و به قدر توان خود سره را از ناسره بازشناسد. روایاتی که در این نوشتار به بررسی آنها اقدام شده، روایاتی است که در کامل الزیارات ابن قولویه نقل شده است. کلید واژه‌ها: عزاداری، گریه، احادیث، کامل الزیارات. گریه بر شهادت امام حسین علیه السلام و حادثه کربلا و شهیدان آن واقعه دل‌خراش و آیین‌های سوگواری و عزاداری در ایام عاشورا و دو ماه محرم و صفر، یکی از ویژگی‌های برجسته و بلکه برترین ویژگی تشیع است که از زمان حاکمیت آل بویه و به همت معزالدوله ابو الحسین احمد بن ابی شجاع که برای نخستین بار فرمان عزاداری عمومی و خروج هیئت‌ها و دسته‌جات عزاداری به خیابان‌ها را داد، در شکل یک سنت و آیین پر بار و استوار در میان شیعیان در آمد. [۱]. اگر مهدویت را در جهان اسلام یکی از مهم‌ترین علل و انگیزه در پیدایش و حدوث جریان‌ها و پدیده‌های سیاسی، فرهنگی و حتی نظامی بدانیم، بی‌تردید حادثه کربلا و زنده نگه داشتن یاد و خاطره آن، دومین عامل مهم پیدایش حوادث سیاسی در

جهان اسلام و نخستین عامل آن در جهان تشیع است. در این آیین‌ها و مراسم دو مشخصه مهم، بیش از دیگر مشخصه‌ها نمود دارد: یکی از آنها قیام‌ها و شورش‌ها و حوادث خونینی است که به نام و یاد و به انگیزه خون‌خواهی شهیدان عاشورا در طول تاریخ تشیع به وجود آمده است. در این خون‌خواهی‌ها هر حاکم ستمگر و ناعادلی نمادی از یزید، عبید الله بن زیاد، شمر بن ذی الجوشن و دیگر جنایتکاران حادثه مزبور می‌شد و به واقع، تعبیر: «کلّ یوم عاشورا و کلّ أرض کربلا»، گزیده‌ای از گزارش همه پدیده‌های سیاسی در تشیع است که از حادثه کربلا الهام گرفته است. دومین مشخصه حادثه مزبور، آیین سوگواری و اشک‌ریزی و یادآوری مداوم و همه‌ساله حادثه مزبور است. مشخصه دوم، موضوعی است که این نوشتار در پی بازکاوی مستندات روایی آن است. در راستای تشویق برای گریه کردن بر امام حسین علیه السلام و یاران آن حضرت، روایات و احادیث بسیاری در کتب روایی و تاریخی وجود دارد و اهل منبر، مدّاحان، مرثیه‌سرایان و نیز نویسندگان و شاعران به بسیاری از آنها اشاره کرده، برای مخاطبان یادآور می‌شوند. این احادیث و روایات، همچون همه روایات و احادیث در موضوعات گوناگون، آمیزه‌ای از روایات راست و دروغ است. روایاتی وجود دارد که از سند و متن معتبر و قابل دفاعی برخوردار هستند. نیز روایات و احادیثی وجود دارند که یا به خاطر سند آن و یا به علت محتوای آن، قابل دفاع و پذیرش نیستند. اختلاط این دو گونه احادیث، افزون بر آن که کار را برای مدّاحان و منبریان متدین و با تقوا دشوار می‌کند، گاه به صورت ناخودآگاه موجب تحریف و تخریب جریان سالم و درست حادثه می‌گردد و علاقه‌مندان به آن حضرت را به بیراهه می‌کشاند. از این رو، شایسته و بلکه بایسته است این قبیل احادیث و گزارش‌ها، هم از نظر سند و هم از دید محتوا، مورد بازکاوی قرار گیرد و به قدر امکان و توان و فهم، سره از ناسره جدا گردد تا کار برای بهره‌گیران و کاربران آن گزارش‌ها آسان‌تر گردد. پیش از پرداختن به اصل بحث یادآوری می‌کنم که نقد حدیث و گزارش درباره حادثه کربلا و بلکه هر موضوع و

حادثه‌ای، نه تنها از ارزش آن حادثه و موضوع نمی‌کاهد؛ بلکه آن را استوارتر و پر نفوذتر می‌کند. همچنین نیازمند یادآوری است که نباید شهرت و آوازه یک گزارش و حدیث، ما را از نقد آن باز دارد و اگر پی‌آمد آن، تضعیف سند یا متن حدیث مزبور گشت، هراسان و دلگیر کند؛ زیرا در پدیده‌هایی که در آن احساس و عاطفه، نقش کلیدی دارد، زمینه حضور حدیث‌سازان فزون‌تر و کار برای بهره‌گیران از این عاطفه و احساس، دل‌پذیرتر و سودمندتر است. بدیهی است که چنین گزارش‌هایی از گستره و شیوع فزون‌تری برخوردار است. از سوی دیگر، وجود این قبیل احادیث و گزارش‌ها در کتب روایی مهم و در آثار شخصیت‌های برجسته، نباید ما را به سوی چشم‌پوشی از نقد سوق دهد و این باور بی‌پایه را ایجاد کند که چه‌طور ممکن است چنین اشتباهاتی در آثار چنان شخصیت‌هایی پیدا شود. زیرا اشتباه، همزاد بشر است و شهرت و آوازه شخصیتی الزاماً مصونیت از خطا را موجب نمی‌گردد، بخصوص که دامنه ابزار اطلاعاتی در گذشته‌ها محدود بود و چه بسا دانشوری به خاطر فقدان ابزار دستیابی و عدم وفور کسب اطلاع و آگاهی، از اطلاعاتی محروم می‌ماند که در روزگار ما و فراوانی ابزار اطلاعاتی کاری ساده و قابل دسترس است. از آن گذشته، در چنین موضوعاتی که عاطفه، علاقه‌مندی و احساس بن‌مایه آن را می‌سازد، شخصیت‌هایی پرآوازه هم، همچون بی‌آوازه‌ها تحت تأثیر و عملکرد احساس و عاطفه قرار دارند و ناخودآگاه از بسیاری دقت نظرها و مواظبت‌ها به دور می‌مانند و خیلی از چیزها را ندیده می‌گیرند. بنابراین نباید از نقد هراس داشت و از پیامد آن بیمناک بود؛ زیرا حقیقت و واقعیت از هر چیزی دوست داشتنی‌تر است. درباره گریه بر امام حسین علیه السلام، بیش از چهل حدیث وجود دارد که به طور مستقیم به این موضوع پرداخته است و در بسیاری از احادیث به موضوع اشاره شده و یا محتوای خبر و حدیث به گونه‌ای است که تشویق به گریه برای امام حسین علیه السلام و یارانش از آن فراچنگ می‌آید. بخش عمده‌ای از این روایات در کامل الزیارات ابن قولویه آمده است و

بخشی دیگر نیز، در کتب دیگر بزرگان از قبیل صدوق، شیخ طوسی، برقی و غیر آنان وارد شده است. از این رو، نخست به گزارش احادیث کامل الزیارات در این خصوص می‌پردازیم و سپس به کتب دیگر خواهیم پرداخت. ابن قولویه شماری از احادیث را آورده است که در مقایسه با یکدیگر می‌توان به این نتیجه رسید که احادیث مزبور در واقع تقطیع بعضی احادیث دیگر است که گاه با یک سند و گاه با سندهای گوناگون نقل کرده است و زمانی هم حدیث در پاره‌ای از رجال به همدیگر می‌رسند و تبدیل به یک حدیث می‌شوند. از جمله این احادیث روایتی است از امام صادق علیه السلام به این سند: حدیثی حکیم بن داوود، عن سلمه، عن یعقوب بن یزید، عن محمد بن ابی عمیر، عن بکر بن محمد، عن فضیل بن یسار، عن ابی عبدالله. متن حدیث به این شرح است: قال: من ذُکِرنا عنده ففاضت عیناه ولو مثل جناح الذباب [۲] غُفِر له ذنوبه ولو کان مثل زبد البحر؛ [۳]. هر کس که در پیش او یاد شویم و از دید گانش اشک جاری گردد، گرچه به مقدار پر مگسی باشد، گناهانش بخشیده خواهد شد؛ گرچه به مقدار کف دریاها باشد. در این روایت گرچه حکیم بن داوود مشخص نیست؛ اما عمده ایراد سند آن، به خاطر وجود سلمه بن خطاب است. این شخص از یکی از روستاهای منطقه ری به نام براوستان است و رجالیان از قبیل نجاشی، ابن غضائری و دیگران او را ضعیف شمرده‌اند و درباره او گفته‌اند: وی ابو الفضل براوستانی از دورقانی - قریه‌ای از منطقه ری - در حدیثش ضعیف است. ابن غضائری گفته: او ابو محمد است و ضعیف می‌باشد. [۴]. اما همین روایت را برقی در المحاسن خود از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابی عمیر، از بکر بن محمد، از فضیل بن یسار، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که جای ایراد ندارد. [۵]. در کامل الزیارات نقلی با مضمونی نزدیک‌تر به حدیث یاد شده، از فضیل بن فضاله آورده است که با توجه به دیگر افراد سند پیدا است که فضیل بن فضاله اشتباه است و همان فضیل بن یسار صحیح است. این روایت را حکیم بن داوود از سلمه از علی بن سیف از بکر بن محمد از فضیل نقل کرده است که به



جای محمد بن ابی عمیر، علی بن سیف در سند روایت قرار گرفته است و محتوای حدیث چنین است: هر کس که در نزدش یاد شویم و از دیدگانش اشک جاری شود، خداوند چهره‌اش را بر آتش حرام می‌کند. [۶]. این حدیث گرچه عام است و اختصاص به امام حسین علیه السلام ندارد؛ اما محدثان عموماً آن را در باب مربوط به امام حسین علیه السلام قرار می‌دهند. در قرب الاسناد این روایت به صورت کامل‌تری آمده است که البته این کمال، موجب خروج روایت از تخصیص آن به امام حسین علیه السلام می‌گردد و بلکه مظلومیت همه جریان علوی را شامل می‌گردد. این گزارش از این قرار است: حدیثنا أحمد بن إسحاق، عن بکر بن محمد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال لفضیل: تجلسون وتحديثون؟ قال: نعم، جعلت فداك. قال: إن تلك المجالس أحبها فأحيوا أمرنا. يا فضیل! فرحم الله من أحيأ أمرنا. يا فضیل! من ذكرنا أو ذكرنا عنده، فخرج من عينه مثل جناح الذباب، غفر الله له ذنوبه ولو كانت أكثر من زبد البحر؛ [۷]

.... امام صادق علیه السلام به فضیل فرمود: آیا گرد هم می‌آیید و گفت و گو می‌کنید؟ گفت: آری، فدایت گردم. فرمود: من این نشست‌ها را دوست می‌دارم. ای فضیل! امر ما را زنده کنید. خداوند، رحمت کند کسی را که امر ما را احیا کند. ای فضیل! هر کس ما را یاد کند و یا نزد او یاد شویم و از دیده‌اش به مقدار پر مگسی، اشک جاری شود، خداوند گناهان او را می‌بخشد؛ گرچه بیش از کف دریا باشد. همان‌گونه که ملاحظه می‌کنید، روایت، به جریان امام حسین علیه السلام و عاشورا اختصاص ندارد؛ بلکه عاشورا و حادثه کربلا یکی از مصادیق این جریان است و حدیث، افزون بر تشویق به یاد کرد دیگر شهیدان علوی از قبیل زید، یحیی و غیره و حتی عموم شیعیانی دارد که به گونه‌ای تحت شکنجه، آزار، آوارگی و کشتار قدرت‌های مخالف تشیع و علویان قرار گرفته بودند. همچنین به یاد کرد حقوق از دست رفته امامان علیهم السلام اشاره دارد. البته مصداق برتر برای این حدیث، همان حادثه کربلا و شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش هستند. کامل الزیارات، حدیث دیگری از امام زین العابدین علیه السلام

نقل می کند که به محتوای این حدیث نزدیک تر است و البته با توجه به این که از امام زین العابدین علیه السلام روایت شده است، برای حادثه کربلا متناسب تر است. این حدیث، از نظر سند قابل دفاع نیست و ضعیف می باشد. سند و متن آن به این شرح است: حکیم بن داوود بن حکیم، از سلمه بن خطاب و وی از بگّار بن احمد قسّام و حسن بن عبد الواحد، از مخول بن ابراهیم، از ربیع بن منذر، از پدرش نقل می کند که از علی بن الحسین علیه السلام شنیده است که می فرمود: هر کس که دید گانش قطره ای درباره ما اشک ریزد و سرشکی از دید گانش درباره ما جاری گردد، خداوند در بهشت خانه ای برایش آماده می کند که سالیان سال در آن ساکن خواهد بود. [۸]. در این روایت افزون بر سلمه بن خطاب یاد شده، افرادی چون مخول بن ابراهیم، ربیع بن منذر و پدرش، بگّار بن احمد قسّام و حسن بن عبد الواحد وجود دارند که ناشناخته و دست کم فاقد توثیق هستند. کامل الزیارات محتوای حدیث مزبور را با تفاوتی در سند و متن، از امام باقر علیه السلام نقل می کند که در آن تصریح شده است که اگر گریه برای امام حسین علیه السلام باشد... سند و متن آن به این شرح است: حکیم بن داوود، از سلمه بن خطاب، از حسن بن علی، از علاء بن رزین القلا، از محمد بن مسلم، از ابو جعفر علیه السلام نقل می کند که فرمود: هر مؤمنی که از دید گانش برای کشته شدن امام حسین علیه السلام اشکی بیرون آمده، بر گونه اش جاری گردد، خداوند، در بهشت برای او غرفه ای را تدارک می بیند که سالها در آن سکونت خواهد داشت. [۹]. در این روایت گریه برای امام حسین علیه السلام مطرح است. در این سند هم، سلمه بن خطاب وجود دارد که پیش تر درباره آن سخن گفتیم. در کتاب کامل الزیارات روایت دیگری وجود دارد که از امام حسین علیه السلام نقل شده است. در این روایت امام حسین علیه السلام خودش را کشته اشک شمرده است. این روایت به سه سند نقل شده است. در یکی از سندها آمده است: ابن قولویه از پدرش و او از سعد بن عبدالله، از حسن بن موسی الخشاب، از اسماعیل بن مهران، از علی بن ابی حمزه از ابو بصیر نقل می کند که

آن حضرت فرمود: حسین بن علی علیه السلام می گفت: من کشته اشک هستم؛ هیچ مؤمنی مرا یاد نمی کند، جز آن که اشک می ریزد. [۱۰]. در دو نقل دیگر، قسمت اخیر روایت وجود ندارد. [۱۱] در این سند، دو نفر وجود دارند که سند آن را با مشکل مواجه می کنند: یکی از آن دو، اسماعیل بن مهران است که مورد اختلاف است. درباره وی گفته شده: اسماعیل بن مهران بن محمد بن ابی نصر سکونی - که نام ابو نصر زید بود، مولی و کوفی و کنیه اش ابو یعقوب بود - ثقه و مورد اعتماد است. از گروهی از اصحاب ما از ابو عبدالله علیه السلام نقل روایت می کند. این دیدگاه خلاصه الرجال، رجال النجاشی و الفهرست شیخ طوسی است. در الفهرست آمده است: وی امام رضا علیه السلام را هم ملاقات کرده و از او روایت نقل کرده است. ابو عمرو کشی هم وی را از اصحاب امام رضا علیه السلام آورده است. شیخ ابو الحسین احمد بن حسین بن عبید الله غضائری رحمه الله درباره او می گوید: وی مکنی به ابا محمد بود و حدیث او شسته و رفته نیست. گاهی مضطرب و گاه درست است. بسیار، از افراد ضعیف نقل حدیث می کند. می توان احادیث منقول از طرف وی را به عنوان شاهد آورد. صاحب خلاصه الرجال می گوید: ولی به نظر من می توان بر روایت او اعتماد کرد؛ چون شیخ و نجاشی گواهی به ثقه بودن وی داده اند. کشی گفته است: محمد بن مسعود نقل کرده که از علی بن الحسن، درباره اسماعیل بن مهران پرسیدم. وی گفت: به غلو نسبت داده شده است. اما محمد بن مسعود می گفت: بر او دروغ بسته اند. او فردی متقی، موثق، نیکوکار و فاضل بود. [۱۲]. در پاره ای از این اظهار نظرها، گرچه نوعی تضعیف و نسبت غلو به اسماعیل بن مهران داده شده است؛ اما در مجموع می توان کفه اعتبار را درباره او سنگین تر دید. راوی دیگر این روایت علی بن ابی حمزه است. دیدگاه رجالیان درباره او بسیار تند و سخت است. در رجال النجاشی درباره او آمده است: وی ابو الحسن علی بن ابی حمزه سالم بطائنی، مولای انصار و کوفی بود. وی چراغ کش ابو بصیر یحیی بن قاسم بود. برادری به نام جعفر بن ابی حمزه داشت. از امام صادق و امام موسی

کاظم علیهما السلام روایت نقل کرده است و یکی از پایه‌های اصلی واقفیان است. خلاصه الرجال می‌گوید: علی بن حسن بن فضال گفته: علی بن ابی حمزه دروغگو، متهم و ملعون است. از او روایات بسیاری نقل شده است و یک تفسیر کامل قرآن هم دارد؛ ولی من حتی نقل یک روایت را هم از او روانمی‌شمارم. همچنین در این کتاب آمده که ابن غضایری گفته: علی بن ابی حمزه - که خدا لعنتش کند - ریشه واقفیان و دشمن‌ترین افراد با امامان پس از موسی بن جعفر علیه السلام است. شیخ طوسی، وی را از اصحاب امام صادق علیه السلام ذکر کرده است. کشتی در مذمت او روایات بسیاری نقل کرده است، از جمله آن که می‌گوید: احمد بن محمد گفت: ابو الحسن علیه السلام [علی بن موسی] مرا دید و با صدای بلند گفت: ای احمد! گفتم: بلی. گفت: وقتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در گذشت، مردم در راه خاموش ساختن نور خدا تلاش کردند. اما خداوند خواست نور او به وسیله امیر مؤمنان علیه السلام کامل گردد. و زمانی که ابو الحسن علیه السلام [موسی بن جعفر] در گذشت، علی بن ابی حمزه و یارانش در راه خاموش کردن نور خدا تلاش کردند؛ اما خدا خواست که نورش کامل گردد. [۱۳]. از این دست روایت‌ها، ناشایستگی و بی‌اعتباری علی بن ابی حمزه بطائنی کاملاً پیداست. بنابراین به نقل‌های او نمی‌توان اعتماد کرد. گرچه مضمون این حدیث هیچ ایراد محتوایی ندارد. بویژه که در همین کامل الزیارات از طریق دیگری هم بخش اول روایت نقل شده است. در نقل دوم حسن بن موسی خشاب روایت را از اسماعیل بن مهران نقل نمی‌کند؛ بلکه از محمد بن سنان و وی از اسماعیل بن جابر و او از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند. [۱۴]. درباره محمد بن سنان رجالیان بسیار بحث کرده‌اند که از مجموع آنها عدم اعتماد به وی فهمیده می‌شود و حتی از فضل بن شاذان نقل شده که وی او را یکی از دروغگویان مشهور شمرده است. نیز گفته است که نقل روایت‌های محمد بن سنان را برایتان روانمی‌دانم و گروهی، او را از غالیان شمرده‌اند؛ اما شماری هم او را مورد اعتماد دانسته‌اند. از جمله، شیخ مفید او

را مورد وثوق شمرده است و خود محمد بن سنان روایتی نقل می کند که گویا تأییدش از سوی امام موسی بن جعفر است؛ اما چون راوی آن، خود محمد بن سنان است. چندان قابل اعتماد نیست و در مجموع، رجالیان توقف درباره وی را سفارش کرده اند. [۱۵] در مورد اسماعیل بن جابر، فرد دیگر در این سند گرچه نقل هایی مبنی بر ذم او است، اما موثوق و ممدوح بودن او قابل دفاع تر است. این روایت را کامل الزیارات به سند دیگری هم نقل کرده است که در آن، محمد بن جعفر رزّاز، از محمد بن حسین و وی از حکم بن مسکین و او از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده است. [۱۶] این سند بی اشکال است و رجال آن از شخصیت های برجسته شیعه هستند. جز آن که اگر محمد بن جعفر رزّاز، همان محمد بن جعفر بن محمد بن عون اسدی است که این بعید نیست. در مورد وی شماری از رجالیان از قبیل صاحب خلاصه الرجال اعتقاد به توقّف دارند؛ زیرا وی در عین آن که خودش موثّق و صحیح الحدیث است، از ضعیفان روایت می کند و اعتقاد به جبر و تشبیه داشت. [۱۷] البته با توجه به این که در این روایت، وی از افراد مورد اعتماد و وثوق نقل کرده است، این ایراد جایی ندارد. از این رو می توان این روایت را از جمله روایات صحیح دانست. صاحب کامل الزیارات چهار روایت طولانی، درباره گریه بر امام حسین علیه السلام نقل می کند که مضامین این روایت ها در بین مدّاحان و ذاکران امام حسین علیه السلام و اهل منبر بسیار شیوع دارد. اما با کمال تأسف سند این روایت ها به خاطر وجود یک فرد شاخص در دروغگویی از اعتبار ساقط است. نخست به بررسی سند این روایت ها می پردازیم و آن گاه متن آنها را به طور کامل، نقل و نقد و بررسی خواهیم کرد. سند این روایت ها به این شرح است: محمد بن عبدالله، عن أبیه، عن علی بن محمد بن سالم، عن محمد بن خالد، عن عبدالله بن حماد بصری، عن عبدالله بن عبد الرحمان المأصم، عن عبدالله بن مسکان، عن أبی بصیر. در روایتی عبدالله بن عبد الرحمان اصم روایت را از ابو یعقوب و وی از ابان بن عثمان و او از زراره نقل می کند. و در روایت دیگری از مسمع بن عبد

الملك كردین بصری و در روایت چهارم، سند بدین شرح است: عن حسین بن حسن بن ابان، عن حسین بن سعید، عن عبدالله بن مغیره، عن عبدالله بن عبد الرحمان اصم، عن عبدالله بن بکیر ارجانی. همچنین این روایت، سند دیگری به شرح ذیل دارد: سعد بن عبدالله، عن محمد بن الحسین، عن محمد بن عبدالله بن زراره، عن عبدالله بن عبد الرحمان الأصم، عن عبدالله بن بکیر. در این چند روایت، آن که به طور جدی مشکل آفرین است، عبدالله بن عبد الرحمان اصم مسمعی است. این شخص، اهل بصره بود که به قول صاحب خلاصه الرجال از دروغگویان بصره به شمار می‌رفت و کتابی در خصوص زیارات دارد که دلالت بر خباث بسیار و اعتقاد متهاطف وی می‌کند. صاحب خلاصه الرجال و نجاشی او را فردی ضعیف و غالی می‌شمارند و روایاتش را بی‌ارزش می‌دانند. [۱۸]. به احتمال بسیار، این چند روایت با توجه به موضوع آن از همین کتابی باشد که دلیل بر خبث و باور متهاطف او است. از این رو، این روایت‌ها بی‌ارزش و غیر قابل بهره و نقل است. برای آگاهی خواننده از این روایت‌ها و پرهیز از به کار بردن آنها در سخنرانی‌ها و مجالس ذکر و عزاداری، ترجمه روایت‌ها را با همه طولانی بودن آنها در این جا نقل می‌کنیم. حدیث نخست چنین است: ابو بصیر گفت: پیش امام صادق علیه السلام بودم و با او سخن می‌گفتم که فرزندش وارد شد. امام به او فرمود: آفرین. او را بغل کرد و بوسید و فرمود: خدا کسی را که شما تحقیر کرده، تحقیر کند و از کسی که بر شما ضربه زده، انتقام بگیرد و آن که خوارتان ساخت، خوارش بسازد. خدا قاتلان شما را لعنت کند. خداوند ولی، حافظ و یاور شماست. گریه زنان، گریه پیامبران، صدیقین، شهدا و فرشتگان آسمانی به درازا کشیده است. آن گاه خود گریست و فرمود: ای ابو بصیر! وقتی به فرزندان حسین می‌نگرم به خاطر آنچه که بر پدران آنان و خود آنان آمده، اشک چنان می‌آید که توان کنترل ندارم. ای ابو بصیر! فاطمه علیها السلام برای او می‌گرید و شیون می‌کشد و جهنم چنان نعره می‌کشد که اگر نگهبانان آن، آن گریه‌ها و ناله‌ها را نمی‌شنیدند و برای آن آماده نمی‌شدند، بیم آن است که از

جهنم شعله‌ای زبانه کشد و یا دود آن پخش گردد و همه زمینیان را بسوزاند. نگهبانان، آن را تا زمانی که فاطمه علیها السلام گریه می‌کند، نگه می‌دارند و دور می‌کنند و درهای آن را محکم می‌بندند؛ چون بر اهل زمین می‌ترسند. جهنم آرام نمی‌گیرد تا آن که صدای فاطمه زهرا علیها السلام آرام شود. و دریاها می‌خواهند از یکدیگر بگسلند و به همدیگر پیوندند و هیچ قطره‌ای از دریا نیست جز آن که فرشته‌ای بر آن موکل است. هرگاه فرشته، صدای آن را می‌شنود، با بال‌های خودش آتش خروش آن را خاموش می‌کند و از همدیگر باز می‌دارد؛ چون بر دنیا و آنچه که در آن است و آنچه که بر روی زمین است، می‌ترسد. فرشتگان همواره دلسوزی کرده، به گریه فاطمه بر حسین می‌گریند و به درگاه الهی دعا می‌کنند و تضرع می‌نمایند و نیز عرشیان و کسانی که اطراف او هستند، همگی تضرع می‌کنند و گروهی از فرشتگان با صدای بلند، تقدیس خداوند را می‌نمایند؛ چون بر زمینیان می‌ترسند. اگر صدایی از صداهای آنان بر زمین برسد، همه ساکنان زمین بیهوش می‌گردند، کوه‌ها از هم جدا می‌گردد و زمین به زلزله، ساکنانش را از بین می‌برد. گفتم: فدایت کردم! این اتفاق بزرگ می‌افتد؟ فرمود: چیزهای دیگری است که بزرگ‌تر از این است و تو نشنیده‌ای! آن‌گاه به من فرمود: ای ابو بصیر! آیا دوست نداری از کسانی باشی که فاطمه را کمک کنی؟ وقتی این سخن را فرمود، گریستم و نتوانستم حرفی بزنم و به خاطر گریه زبانم بسته شد. و آن‌گاه برخاست و برای نماز فرا خواند. با همان حال، از نزد او بیرون آمدم. نه از غذا بهره‌ای بردم و نه خواب به چشمانم آمد و روزه دار و در خوف بودم تا آن که نزد او آمدم. وقتی دیدم آرام شده است، من نیز آرام گشتم و سپاس خدا را گفتم که بر من کیفری فرو نفرستاد! [۱۹]. این نخستین روایت از روایت‌های عبدالله بن عبد الرحمن است. با اندک دقتی می‌توان قصه‌سرایی و افسانه‌گویی را در آن دید. خواننده متن بالا احساس می‌کند که در سویی خداوند به همراه فرشتگان، دوزخ و دریاها واقع شده و در سوی دیگر، ساکنان روی زمین و در واقع جنگی دائمی و اعلام نشده‌ای در جریان است و



گویی که آتش دوزخ از فرشتگان موکل بر آن، درد را بیشتر حس می کند. از این رو، خشم می گیرد و فوران می کند و فرشتگان به خاطر مصلحت ساکنان روی زمین، جلو خشم و خروش آن را می گیرند. چنین داستان سرایی ها نه به شأن شنونده آن - که ابو بصیر است -، تناسب دارد و نه با مقام امام صادق علیه السلام همخوانی دارد و ادبیات روایت و مباحثی که در آن مطرح است، خود گویای ساختگی بودن آن است و همان گونه که صاحب خلاصه الرجال یادآور گشته، خود کتاب، گواه بر خبث بزرگ و باور متهاافت است. ترجمه متن روایت دیگر وی - که از طریق زراره از امام صادق علیه السلام نقل می کند -، به این شرح است: امام صادق علیه السلام به زراره فرمود: ای زراره! آسمان، چهل روز بر حسین علیه السلام خون گریست و زمین، چهل روز به تیرگی گریست و خورشید چهل شب با کسوف و سرخی گریست. کوه ها از هم پاره شدند و پخش گشتند، دریاها منفجر شدند و فرشتگان چهل روز بر حسین علیه السلام گریستند. هیچ یک از زنان ما حنا نبست؛ روغن نمالید؛ سرمه نزد و گیسو شانه نکرد تا آن که سر عبید الله بن زیاد را برایمان آوردند. پس از او همواره ما در حال گریه بودیم و پدر بزرگم، هر گاه یاد حسین علیه السلام می کرد، می گریست؛ به گونه ای که اشک دیدگانش، محاسن او را خیس می کرد و هر کس که او را می دید، به خاطر ترحم بر او، به گریه اش می گریست. فرشتگانی که در نزد قبر امام حسین علیه السلام هستند، می گریند و به خاطر گریه آنان، هر فرشته ای که در آسمان و هوا هست، می گرید. وقتی آن حضرت جان داد، جهنم چنان ناله ای کشید که به خاطر ناله آن، زمین می خواست از هم بریده شود. و زمانی که جان عبید الله بن زیاد و یزید بن معاویه از بدن خارج شد، جهنم چنان شیهه ای کشید که اگر خداوند به وسیله نگهبانان جهنم، آن را کنترل نمی کرد، از فوران آن همه آنچه بر روی زمین بود می سوخت و اگر به جهنم رخصت می داد، هیچ چیزی باقی نمی ماند جز آن که آن را می بلعید. ولی دوزخ مأمور بود و در زنجیر، چندین بار دوزخ بر نگهبانان خود نافرمانی کرد تا آن که جبرئیل آمد و



با بال خود بر آن زد و آرام گرفت. دوزخ به خاطر حسین می گریست و نوحه سرایی می کرد و بر قاتلان او زبانه می کشید. اگر بر روی زمین حجت های خدا نبود، زمین می شکست و آنچه بر روی آن بود، در خود می پیچید. و زلزله ها جز به هنگام نزدیک شدن قیامت فراوان نمی گردند. هیچ چشمی نزد خدا محبوب تر نیست و هیچ اشکی از چشمی فرو نمی ریزد و بر آن حضرت نمی گرید و هیچ گریه کننده ای برای او نمی گرید، جز آن که به فاطمه می پیوندد و او را بر این کار یاری می رساند و به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می پیوندد و حق ما را ادا می کند. و هیچ بنده ای محشور نمی گردد، جز آن که دیدگانش گریان است. مگر گریه کنندگان بر جدّم حسین علیه السلام که در حالی محشور می گردند که دیدگانشان روشن و درخشان است و شادمانی در چهره شان است. مردم در بی تابی خواهند بود؛ ولی آنان در آسایش هستند. مردم می گذرند؛ ولی آنان در زیر عرش و در سایه عرش با حسین گفت و گو می کنند و از سختی حساب بیمناک نیستند. به آنان گفته می شود، وارد بهشت شوید؛ ولی آنان سر باز می زنند و مجلس حسین علیه السلام و گفت و گو با او را ترجیح می دهند. حوریان پیام می فرستند که ما به همراه نوباوگان مغلّد شیفته دیدارتان هستیم ولی آنان به خاطر شادمانی و ارجمندی که در مجلس شان می بینند، به سوی آنان نمی نگرند. دشمنان آنان یا جبین در بند به سوی دوزخ کشانده می شوند و یا می گویند که ما هیچ شفیع و دوست جانی نداریم. آنان جایگاه اینان را می بینند؛ ولی نمی توانند به اینان نزدیک تر شوند و به ایشان برسند. فرشتگان از سوی زنان و خدمتکاران آنان نامه ای درباره کرامتی که به آنان عطا شده است، می آورند؛ ولی آنان می گویند: ان شاء الله پیش آنان خواهیم آمد. فرستادگان سخنان آنان را به زنان شان می آورند و زنان شان شیفته تر می گردند؛ زیرا به آنان درباره کرامتی که در آن هستند و با حسین علیه السلام نزدیک می باشند، خبر می دهند. آنان می گویند: سپاس خدایی را که ما را از بیم بزرگ و ترس قیامت کفایت کرد و از آنچه که می ترسیدیم، نجات داد. آن گاه اسبان اصیل

می آورند و آنان بر اسبها سوار می شوند و در حالی که ثنا و حمد خدا را می گویند و بر محمد و آل او درود می فرستند، به سوی جایگاهشان حرکت می کنند. [۲۰]. این روایت هم، از نظر متن بسیار ناهماهنگ و آشفته است و مطالبی در بر دارد که آشکار دروغ و ساختگی است و تنها از ذهن افراد دروغ پردازی چون عبدالله بن عبد الرحمان اصم کوفی می تواند تراوش کند. این شخص فکر نکرده است که گرفتن خورشید در چهل روز پشت سر هم، پس از شهادت امام حسین علیه السلام کاری ناممکن است و در نظام طبیعت امری ناشدنی است و اگر همچنین امر ناممکن به فرض محال تحقق می یافت، چنان صدایی در تاریخ می کرد که هر حادثه ای را تحت الشعاع قرار می داد. و در این عبارت خودش نیندیشیده است که چهل روز خون گریه کردن آسمان برای امام حسین علیه السلام به چه معنایی است؟ اگر فرض کنیم که همه اینها در واقع نوعی مجاز گویی و برای تصویر اوج غم حاکم بر جهان بشری در پی شهادت امام حسین علیه السلام است، از فردی چون امام صادق علیه السلام که در اوج بلاغت و فصاحت است، انتظار بیانی زیباتر و در تصویر غم یاد شده کاراتر می رفت و نه این عبارت هایی که در آن هیچ گونه زیبایی های بلاغی رعایت نشده است، تصویری که از جنگ و جدال دوزخ با نگهبانان آن ارائه می دهد و در نهایت جبرئیل را به یاری نگهبانان می فرستد تا جهنم را آرام سازد، بی شباهت به دعوی دو نفر نیست که فرد سومی از راه می رسد و به نوعی نزاع را فیصله می دهد. داستان نامه نگاری ها و پیک فرستادن های حوریان و مهرویان نوباوه و ناز و کرشمه گریه کنندگان بر امام حسین علیه السلام در قیامت نیز نوعی کپی برداری از ماجراهای عاشقانه دنیوی است که در ذهن عبدالله بن عبد الرحمان نقش بسته و آن را در شکل روایت به امام صادق علیه السلام نسبت داده است و در نهایت صحنه اسب سواری آنان و حرکت به سوی منزل هایشان که خود، فصل دیگری است و خواننده می تواند از آن حدیث مفصل بخواند. در هر حال، این گزارش به هر چیزی شباهت داشته باشد، به حدیث امام صادق علیه السلام شباهت

ندارد و نه تنها فضیلتی برای امام حسین علیه السلام و علاقه‌مندان او ایجاد نمی‌کند که موجب جاری شدن عرق شرم می‌گردد و باید همان سخن صاحب خلاصه الرجال را گفت که نوشته عبدالله بن عبد الرحمان گویای سخافت وی و تهافت اعتقادات او است. ترجمه متن روایت دیگر عبدالله بن عبد الرحمان اصم به این شرح است: عبدالله بن بکیر [ضمن حدیث طولانی] می‌گوید: من با امام صادق علیه السلام حج گذاشتم و به او گفتم: ای فرزند پیامبر خدا! اگر قبر حسین بن علی علیه السلام گشوده شود، در قبر او چیزی یافت خواهد شد؟ امام فرمود: ای ابن بکیر! چه قدر پرسش‌های تو بزرگ است. حسین علیه السلام به همراه پدر، مادر و برادرش در منزل پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هست. به همراه او روزی می‌خورند و شادمانی می‌کنند. او در سمت راست عرش و پیوسته به آن است و می‌گوید: ای پروردگار من! آنچه را که به من وعده داده بودی، برایم برآورده کن. او به زائران خود می‌نگرد. او به آنان، نامشان، نام پدرانشان و آنچه که درباره‌شان دارند، از شما نسبت به فرزندان آگاه‌تر است. او به کسی که برایش می‌گرید، می‌نگرد و برایش استغفار می‌کند و از پدرش می‌خواهد که بر او استغفار کند و می‌گوید: ای گریه‌کننده! اگر می‌دانستی که خدا چه چیزی برای تو آماده کرده است، شادی‌ات فزون‌تر از غمگینی‌ات می‌شد. برای او نسبت به هر گناه و خطایی طلب استغفار می‌کند. [۲۱]. گرچه در این گزارش، مطالب ناموزون موجود در روایت‌های دیگر عبدالله بن عبد الرحمان نیست و یا دست کم به آن غرابت و ناهماهنگی نیست؛ اما پرسش چنان پرسشی از سوی فردی چون عبدالله بن بکیر از حضرت امام صادق علیه السلام چندان شایسته نمی‌نماید و بخصوص تعبیر منسوب به امام صادق علیه السلام درباره نوع پرسش‌های عبدالله بن بکیر با توجه به این پرسش عوامانه، دور از ذهن است. در هر صورت، این روایت را نمی‌توان به امام علیه السلام نسبت داد و تناسب آن، با ذهن فردی چون عبدالله بن عبد الرحمان اصم بیشتر است. ترجمه متن روایت چهارم عبدالله بن عبد الرحمان اصم بدین شرح است: مسمع بن عبد الملک کردین بصری

می گوید که امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای مسمع! تو عراقی هستی. آیا قبر حسین علیه السلام را زیارت می کنی؟ گفتم: نه. من در بین بصری ها فرد مشهوری هستم و در بین ما کسانی هست که علاقه مند به این خلیفه است و دشمنان ما در بین قبایل از ناصبیان و غیر ناصبیان بسیار است. و من از این که اوضاعم را نزد فرزندان سلیمان [خلیفه] مطرح کنند و دشمنی ایجاد نمایند، بیمناک هستم. فرمود: آیا به یاد آنچه که بر سر آن حضرت آمد، نمی افتی؟ گفتم: چرا. فرمود: برای آن زاری هم می کنی؟ گفتم: آری سوگند به خدا! و برای آن اشک می ریزم؛ به گونه ای که خانواده ام اثر آن را در من می بینند. از غذا خوردن باز می مانم؛ به گونه ای که آثار آن در چهره ام آشکار می گردد. امام فرمود: خدا رحمت کند گریستن تو را. تو از کسانی هستی که در شمار اهل جزع و بی تابی برای ما به شمار می آیند. افرادی که به خوشی ما خوش، و به اندوه ما اندوهگین می گردند. به بیم ما بیمناک، و به آسایش ما در آسایش می شوند. تو به هنگام درگذشتت، حضور پدرانم را خواهی دید و سفارش آنان به فرشته مرگ، درباره تو و بشارت برتری که به تو می دهند و فرشته مرگ برای تو دل نازک تر و مهربان تر از مهر مادر مهربان بر فرزندش خواهد بود. آن گاه امام گریست و من نیز گریستم و فرمود: سپاس خدایی را که ما را به رحمت بر دیگر مخلوقاتش برتری داد و ما خاندان را به مرحمت ویژه ساخت. ای مسمع! زمین و آسمان از زمان قتل امیر مؤمنان علیه السلام برای دلسوزی به ما می گریند. بسیاری از فرشتگان برای ما گریستند و اشک فرشتگان از زمانی که کشته شدیم، قطع نشده است و هیچ کس نیست که به خاطر دلسوزی به ما و به آنچه که دیدیم، بگرید؛ جز آن که خداوند، پیش از فرو ریختن اشک از دیدگان، او را رحمت می کند. وقتی که اشکش بر گونه اش جاری شد گرچه یک قطره از اشکش باشد، آن یک قطره بر جهنم می افتد تا آتش آن را خاموش کند تا هیچ حرارتی برای آن وجود نداشته باشد. هر کس دلش برای ما درد گیرد، در هنگام مرگش، روزی که ما را می بیند، چنان شادی خواهد دید که همواره در دلش

باقی بماند تا در حوض بر ما وارد شود. کوثر، وقتی دوستدار ما در آن در آید، شادمان می‌گردد و انواع گوناگون غذاها را به او می‌چشانند که انتظار نمی‌رفت از آن حوض بیرون زند. ای مسمع! هر کس جرعه‌ای از آن بنوشد، هرگز پس از آن تشنه نمی‌شود و هرگز پس از آن، آب نمی‌خواهد و چون سردی کافور، خوشبویی مشک، طعم زنجبیل است. شیرین تر از عسل، نرم تر از کره، زلال تر از اشک و پاک تر از عنبر است. از تسنیم بیرون می‌زند و در جوی‌های بهشت جریان پیدا می‌کند. بر سنگ ریزه‌هایی از در و یاقوت حرکت می‌کند. در آن جام‌هایی فزون تر از شمار ستارگان است. بوی آن، از مسیر هزار ساله به مشام می‌رسد. جام‌های آن از طلا، نقره و جواهرات رنگارنگ است. همه نوع از عطرها بر چهره نوشنده از آن افشانده می‌شود؛ به گونه‌ای که نوشنده از آن می‌گوید: ای کاش در همین جا رها شوم. من چیزی به جای آن نمی‌خواهم و عوضی از آن را انتظار ندارم. اما تو ای فرزند کردین! از کسانی هستی که از آن می‌نوشی. هیچ چشمی نیست که برای ما بگرید، جز آن که نگاه به کوثر به او ارزانی خواهد گشت و دوستداران ما از آن نوشانده خواهند شد. نوشنده از آن، لذت، طعم و دل‌چسبی‌ای فزون تر از آنچه به فردی که کمتر از او ما را دوست دارد، چشانده می‌شود. بر کوثر امیر مؤمنان علیه السلام است و در دستش عصایی از خاربن است که با آن دشمنان ما را دور می‌کند. فردی از آنان می‌گوید: من شهادتین را گفته‌ام. در پاسخ به او می‌گوید: به سوی امامت فلانی برو و از او بخواه که برای تو شفاعت کند. آن شخص می‌گوید: آن امامی که می‌گویی، از من بیزار است. به او می‌گوید که برگردد و به آن که او را دوست می‌داشتی و او را بر مردم مقدم داشته بودی، بگو و از او بخواه؛ زیرا اگر او بهترین افراد در نزد توست، باید از تو شفاعت کند. چون بهترین افراد باید شفاعت کند. آن شخص می‌گوید: من از تشنگی هلاک شدم. امام در پاسخ می‌گوید: خداوند گرسنگی و تشنگی تو را فزون تر کند. به امام عرض کردم: چه طور آن شخص می‌تواند نزدیک آن حوض بیاید ولی دیگران نمی‌توانند؟ فرمود: چون از

کارهای زشت پرهیز کرده و هر گاه نام ما برده می‌شد، از بدگویی ما خودداری می‌کرد و از کارهایی که دیگران بدان جری بودند، دست شسته است. البته اینها برای دوستی با ما و علاقه به ما نبوده است؛ بلکه به خاطر شدت تلاش او در عبادت خدا و تدبیر او است و به خاطر آن که به وسیله این عبادت، خودش را از یادکرد مردم باز داشته است. ولی قلب او منافق، دین او ناصبی و پیروانش اهل نصب هستند و ولایت آن دو گذشته را دارد و آن دو را بر همه مقدم داشته است. [۲۲]. قسمت نخست روایت، خلاف روش امامان علیهم السلام نیست و مطالب یاد شده قابل دفاع است؛ اما در ادامه بحث از روند عادی آن خارج شده، کم کم نشانه‌های وضع خودش را نشان می‌دهد. در قسمت آخر روایت، چنان تناقض گویی آشکار می‌گردد که عبدالله بن عبد الرحمان مجبور می‌گردد آن را در شکل پرسشی از زبان مسمع بن عبد الملک از امام صادق علیه السلام پرسد و جوابی را که عبدالله برای این پرسش مطرح می‌کند، نه تنها اشکال پیشین را مرتفع نمی‌کند؛ بلکه شدیدتر می‌کند. چگونه ممکن است فردی متدبیر باشد، از زشتی‌ها پرهیز کند، به امامان علیهم السلام ناروا نگوید و به عیوب مردم نپردازد و به عبادت پردازد و در این راه تلاش بسیار کند و در عین حال در دل منافق باشد؟ تدبیری که او را تا کنار حوض می‌رساند و با امیر مؤمنان علیه السلام هم سخن می‌سازد، نمی‌تواند از روی نفاق باشد. بگذریم که اگر چنین شخصی ولایت آن دو فرد پیشین را هم داشته باشد، قراین نشان می‌دهد که ناآگاهانه بوده و تقصیری در این کار ندارد. بنا بر این چرا مورد نفرین علی علیه السلام قرار گیرد و آن هم نفرینی که موجب ازدیاد گرسنگی و تشنگی‌اش باشد؟ آری، اگر شخص مزبور فردی منافق بود و با اهل بیت، عناد و دشمنی داشت و آنان را بدگویی می‌کرد، چنین نفرین‌هایی توجیه داشت؛ اما در این مورد، چنین شرایطی وجود ندارد. این روایت هم در حدی نیست که بشود آن را به امام صادق علیه السلام منسوب کرد و به نظر می‌رسد از خیال‌پردازی‌های عبدالله بن عبد الرحمان اصم است. نکته‌ای که حایز اهمیت است، آن است که عبدالله بن عبد

الرحمان روایت‌های ساختگی خودش را به شخصیت‌های معتبر و مورد وثوق چون ابو بصیر، ابن بکیر، مسمع بن کردین، زراره و امثال آنان منسوب می‌کرد تا بهتر بتواند آن را در بین توده‌های ناآگاه شیعه گسترش دهد. در کتاب کامل الزیارات، چند روایت دیگری درباره گریه بر امام حسین علیه السلام آمده است که در سند آنها نیز شخصی غیر قابل اعتماد وجود دارد و از این نظر حدیث را از اعتبار انداخته است. در کتاب مزبور آمده که: پدرم از سعد بن عبدالله، از حسین بن عبیدالله از حسن بن علی بن ابی عثمان، از عبد الجبار نهاوندی، از ابو سعید، از حسین بن ثویر، از یونس و ابی سلمه سراج و مفضل بن عمر نقل کرده که گفتند: از امام صادق علیه السلام شنیدیم که می‌گفت: وقتی حسین بن علی علیه السلام در گذشت، همه آفریده‌های خداوند بر او گریستند؛ جز سه گروه بصریان، دمشقیان و آل عثمان که نگریستند. [۲۳]. در این روایت فردی به نام حسن بن علی بن ابی عثمان وجود دارد که ملقب به سجاده است و از اصحاب امام جواد و امام هادی علیهما السلام به شمار می‌آید. کنیه او ابو محمد است. وی فردی غالی و از گروه قمی‌ها است. خلاصه الرجال از قول مرحوم کشی درباره وی می‌نویسد: نفرین خدا و نفرین نفرین کنندگان، فرشتگان و همه مردم بر سجاده باد. او از گروه علیانیه‌ها بود. کسانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را بد گویی می‌کردند و هیچ بهره‌ای از اسلام ندارند. در رجال النجاشی آمده است: ابو محمد کوفی است. اصحاب ما او را ضعیف شمرده‌اند. [۲۴]. فردی با چنین بی‌اعتباری که از سوی فردی چون کشی، مورد لعن و نفرین قرار می‌گیرد. این روایت را از عبد الجبار نهاوندی نقل می‌کند. حدیث با آن که از نظر محتوایی قابل توجیه و دفاع است؛ اما سند بی‌اعتبار آن، فرصت بررسی متن را نمی‌دهد. کامل الزیارات از طریق همین شخص، روایت دیگری به این سند و مضمون نقل می‌کند: گروهی از اساتید من از محمد بن یحیی عطار، از حسین بن عبدالله، از حسن بن علی بن ابی عثمان، از حسن بن علی بن عبدالله بن مغیره، از ابو عماره منشد نقل می‌کند که وی گفت: هیچ گاه نام امام حسین



علیه السلام پیش امام صادق علیه السلام برده نمی‌شد، جز آن که در آن روز امام صادق علیه السلام را تا شب هیچ گاه شادمان و متبسّم نمی‌دید و آن حضرت می‌فرمود:

حسین علیه السلام اشک و سرشک هر مؤمن است. [۲۵]. چنان که ملاحظه می‌شود، در محتوای این روایت هیچ گونه ایرادی دیده نمی‌شد و کاملاً طبیعی است که امام صادق علیه السلام با شنیدن نام حسین علیه السلام به یاد شهادت جان‌گداز آن حضرت بیفتد و در نتیجه تا شب لبخند بر لبش ننشیند و یا این که فرموده باشد: حسین علیه السلام سرشک هر مؤمن است. اما ایراد در این جا است که ناقل این حدیث، فرد نفرین شده‌ای چون حسن بن علی بن ابی عثمان است. جالب آن است که بخشی از همین روایت، به طریق نزدیک به صحیح از امام صادق علیه السلام نقل شده است و کامل الزیارات مضمون آن را با اندکی اختلاف از چند طریق نقل کرده که پاره‌ای از آن سندها، صحیح و یا قریب به صحیح است. از جمله آن که می‌نویسد: پدرم و علی بن حسین و محمد بن حسن - که رحمت خدا بر آنان باد -، همگی از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از سعید بن جناح، از ابو یحیی حذاء، از پاره‌ای از اصحاب ما نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام نگاهی به حسین علیه السلام کرد و فرمود: ای سرشک هر مؤمن! امام حسین علیه السلام گفت: ای پدرم! من [را می‌گویی]؟ فرمود: آری، فرزندم. [۲۶]. این روایت، گرچه مرفوعه است؛ اما تا ابو یحیی حذاء همگی افرادی جلیل‌القدر هستند. درباره وصف امام حسین علیه السلام به «سرشک مؤمنان» - که مضمون حدیث فوق است -، در همین کتاب روایت صحیحی بود که قبلاً نقل کردیم و روایت صحیح دیگری با این سند وجود دارد: محمد بن حسن، از محمد بن حسن صفّار، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد برقی، از ابان الاحمر، از محمد بن حسین حزار، از هارون بن خارجه، از امام صادق علیه السلام نقل شده که گفت: ما خدمت امام صادق علیه السلام بودیم. یادی از حسین علیه السلام کردیم و بر قاتلان نفرین خدا باد. امام صادق علیه السلام گریست و ما نیز



گریستیم. آن گاه امام سرش را بلند کرد و فرمود: امام حسین علیه السلام فرموده است: من کشته اشک هستم؛ هیچ مؤمنی مرا یاد نمی کند، جز آن که می گرید. [۲۷]. با توجه به این روایت و چند روایت دیگر - که پیش تر نقل کردیم -، تا حدودی با اطمینان می توانیم بگوییم که مضمون این روایت ها دست کم به طور اجمال، از معصوم علیه السلام نقل شده و در زبان آنان، امام حسین علیه السلام به عنوان «کشته اشک» مطرح بوده است. در کامل الزیارات روایت دیگری درباره گریه بر امام حسین علیه السلام نقل شده که سند و متن آن به شرح زیر است: پدرم، از سعد بن عبدالله، از ابو عبدالله جامورانی، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمود: گریه و بی تابی، در هر چیزی برای بنده مکروه است، جز گریه و بی تابی بر حسین بن علی علیه السلام که عبد در آن مأجور است. [۲۸]. متن روایت، مطلبی ناروا و غیر قابل دفاع ندارد؛ اما در سند آن، شخصی به نام حسن بن علی بن ابی حمزه و پدرش علی بن ابی حمزه بطائنی وجود دارد. درباره پدر پیش تر توضیح دادیم و یادآور شدیم که رجالیان او را لعن کرده اند. اما فرزندش حسن نیز دست کمی از او در دروغگویی ندارد. درباره او می نویسند که وی واقفی بوده و در رجال الکشی آمده است که: محمد بن مسعود گفت: از علی بن حسن بن فضال، درباره حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی پرسیدم. گفت: دروغگو و ملعون است. از او احادیث فراوان نقل کرده ام و کتاب تفسیر قرآن کامل را از او آوردم، اما اکنون نقل یک حدیث را هم از وی حلال نمی شمارم. نیز حمدویه از پاره ای از اساتیدش نقل کرده که گفته اند: حسن بن علی بن ابی حمزه آدم بدی بود. ابن غضائری درباره وی می گوید: وی، واقفی فرزند واقفی است. خودش ضعیف است. پدرش از او قابل اعتمادتر بود و علی بن حسن گفته است: من از خدا شرم می کنم که از او نقل حدیث کنم. همچنین حدیث امام رضا علیه السلام درباره او مشهور است. در رجال النجاشی آمده است: اساتید ما می گفتند: وی از شخصیت های واقفه بود و کتابی نیز دارد و پدرش چراغ کش ابو بصیر بود. [۲۹]. بنا بر

این، این روایت از نظر سند، دارای اعتبار نیست. آنچه که نقل شد، بخشی از روایت‌هایی بود که ابن قولویه در کتاب کامل الزیارات درباره گریه بر امام حسین علیه السلام نقل کرده است. بخش دیگری از روایات مربوط به گریه بر امام حسین علیه السلام را که مؤلف کامل الزیارات نقل کرده و یا در کتب احادیثی دیگر آمده است، در مقاله‌ای دیگر مورد گزارش قرار خواهد گرفت.

### جمع‌بندی

از آنچه گذشت می‌توان تلاش معاندان و مخالفان فرهنگ اصیل عاشورا و جریان امامت را در به انحراف کشاندن آن، از راه جعل و تحریف در روایات به خوبی دید. این واقعیت چند نکته را فراروی ما می‌گذارد: ۱. تبدیل شدن جریان حماسی و حرکت آفرین عاشورا به جریان زاری خواری و کالا شدن آن برای خرید بهشت و امثال آن، یکی از اهداف دشمنان عاشورا بود. ۲. در فرهنگ عاشورا حتماً باید به درستی و نادرستی گزارش‌ها توجه داشته باشیم و بدون توجه به آن، مطلبی را نقل نکنیم و بیانگر مظلومیت و تأثیر در اشک‌ریزی تنها ملاک برای نقل حوادث عاشورا نباشد. ۳. در نقل حادثه تاریخی حتی بزرگانی چون ابن قولویه هم به نقل روایات ناصحیح از اشخاص مشهور به دروغگویی و غلو، مبادرت کرده‌اند، بنابراین، این قبیل آثار هم نباید از نقد و بررسی دور بماند. امید آن است که این قبیل نقدها در حوزه فرهنگ عاشورا رواج یافته و سره از ناسره بازشناخته شود.

### پاورقی

[۱] دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱، ص ۶۴۰.

[۲] در برخی نسخه‌ها «بعوضه (پشه)» به جای «الذباب» آمده است.

[۳] کامل الزیارات، ص ۱۱۱، ح ۸.

- [۴] جامع الرواة، ج ۱، ص ۳۷۲.
- [۵] المحاسن ج ۱، ص ۶۳.
- [۶] کامل الزیارات، ص ۲۰۷، ح ۱۲.
- [۷] قرب الأسناد، ص ۳۶، ح ۱۱۷.
- [۸] کامل الزیارات، ص ۱۰۷، ح ۴.
- [۹] همان، ص ۱۱۱، ح ۹.
- [۱۰] همان، ص ۱۱۶، ح ۳.
- [۱۱] همان، ص ۱۱۶، ح ۴ و ص ۱۱۷، ح ۵.
- [۱۲] جامع الرواة، ج ۱، ص ۱۰۳.
- [۱۳] همان، ج ۱، ص ۵۴۷.
- [۱۴] کامل الزیارات، ص ۱۱۶، ح ۴.
- [۱۵] ر. ک: جامع الرواة، ج ۲، ص ۱۲۸ - ۱۲۳.
- [۱۶] کامل الزیارات، ص ۱۱۷، ح ۵. یادآوری می‌شود که در چاپ مکتبه الصدوق، به اشتباه سند حدیث چهارم در حدیث پنجم نیز تکرار شده است.
- [۱۷] ر. ک: جامع الرواة، ج ۲، ص ۸۶.
- [۱۸] همان، ج ۱، ص ۴۹۴.
- [۱۹] کامل الزیارات، ص ۸۵، ح ۷.
- [۲۰] همان، ص ۸۳، ح ۵.
- [۲۱] همان، ص ۱۱۰، ح ۷.
- [۲۲] همان، ص ۱۰۸، ح ۶.
- [۲۳] همان، ص ۸۳، ح ۴.
- [۲۴] ر. ک: جامع الرواة، ج ۱، ص ۲۰۸.
- [۲۵] کامل الزیارات، ص ۱۱۶، ح ۲.

[۲۶] همان، ح ۱.

[۲۷] همان، ص ۱۱۷، ح ۶،

[۲۸] همان، ص ۱۰۷، ح ۲،

[۲۹] ر. ک: جامع الرواه، ج ۱، ص ۲۰۸،

## ۲۴. داستانهای از گریه بر امام حسین علیه السلام

### مشخصات کتاب

سرشناسه: میرخلف زاده علی - ۱۳۴۳

عنوان و نام پدیدآور: داستانهای از گریه بر امام حسین علیه السلام تألیف علی

میرخلف زاده مشخصات نشر: قم مهدی یار، - ۱۳۸۰.

شابک: ۹۶۴-۷۶۴۳-۳۲-۲ (ج ۱)؛ ۹۶۴-۷۶۴۳-۳۲-۲ (ج ۱)

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: کتابنامه موضوع: حسین بن علی

ع، امام سوم ۶۱ - ۴ق -- داستان موضوع: داستانهای مذهبی -- قرن ۱۴

موضوع: شعر مذهبی -- قرن ۱۴

رده بندی کنگره: BP/۴/۴۱/۴م/۲۹۳د

رده بندی دیویی: ۹۵۳۴/۲۹۷

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۱-۲۸۴۶۶

### مقدمه

الحمد لله رب العالمين ، الصلوة و السلام على اشرف الانبياء و المرسلين حبيب الله العالمين ابى القاسم محمد المعصومين الذين اذهب الله عنهم الرجس اهل البيت و طهرهم تطهيرا ، سيما حجة بن الحسن العسكري روحى و ارواح العالمين له الفداء ، قال الله تبارك و تعالى فى محكم كتابه العظيم ((ومن يعظم شعائر الله فانها من تقوى

القلوب)) (۱)

هر کس شعائر و نشانه ها و علامتهای دین خدا را محترم و گرامی بدارد شایسته تکریم و احترام بوده و از کمالات پاکدلی و خداشناسی است .

یکی از اعمالی که شعائر و نشانه ها و زمینه های تقوی و رشد معنوی و روحی را فراهم می کند ، عزاداری و سوگواری و ماتم و نوحه سرایی و مرثیه خوانی و ناله و زاری و بی تابی و شیون و جزع و فزع و گریه کردن برای حضرت امام حسین (ع) است ، چه شعاری از این بالاتر چه یادی از این بهتر چه ذکری از این مهمتر چه علامتی از این واضحتر که انسان یاد حسین (ع) که یاد خداست کند ، چه ذکری از ذکر حسین (ع) مهمتر که خدا از اول ما خلق الله همه اش یاد حسین (ع) بوده و به همه عرشیان و انبیاء و و اوصیاء و اولیاء توصیه و سفارش یاد و ذکر و گریه و عزاداری حسین (ع) را کرده ، خود خدا به حضرت موسی ع خطاب کرد :

ای موسی کسیکه گریه کند و یا بگریاند و یا خود را شبیه به گریه کنندگان در آورد بدنش به آتش جهنم حرام میشود . (۲)

خود پیغمبر خدا(ص) فرمود : هرچشمی در روز قیامت گریان است مگر چشمی که برای حسین (ع) گریه کند که در آن روز خندان و مژده به نعمتهای بهشت به او داده می شود .

خود حضرت امیر المؤمنین علی (ع) وقتی به امام حسین نظر کرد فرمود : ای گریه هر مؤمن .

خود حضرت زهرا(علیهاالسلام) برای امام حسین (ع) اشک ریخت .

خود حضرت امام حسن (ع) فرمود : هیچ روزی مثل روزهای مصیبت تو ای حسین نمی شود .

خود امام حسین (ع) فرمود : من کشته اشکهای شما هستم . هیچ بنده ای نیست که برای ما یک قطره اشک از چشمش بریزد یا گریان شود ، جز اینکه خداوند جای او را

همیشه در بهشت قرار دهد .

خود امام سجاد(ع) وقتی طعام و آب می دید همه اش برای باباش امام حسین (ع) گریه می کرد .

خود امام باقر(ع) فرمود : هر مؤمنی که برای کشته شدن امام حسین (ع) چشمه اش گریان بشود بطوری که اشک بر صورتش جاری بشود خدا او را برای همیشه در غرفهای بهشت جا می دهد .

اگر کسی برای امام حسین (ع) نوحه و ندبه و گریه کند و خانواده و فامیل و دوستان و شیعیان را برای اقامه عزا دعوت کند و بعد به هم تسلی بدهند ، من ضامن هستم که خدا ثواب دو هزار حج و دو هزار عمره و دو هزار جنگ در راه خودش (خدا) را در نامه عملش بنویسد .

هر کس که بیاد مصیبتهای ما و حسین و اهلبیتش بیفتد و دلش برای ما بسوزد ، ملائکه تمام گناهانش را می آمرزند .

خود امام صادق (ع) فرمود : هر کس که مصیبتهای ما را یاد کند یا ما پیش او یاد آور شویم و به اندازه پر مگسی برای ما اشک بریزد خدا تمام گناهان او را اگر چه به اندازه کف دریا هم باشد می بخشد .

هر کس برای مظلومی ما و ظلمی که به ما شده ، مهموم و مغموم و گریان شود و برای ما آه بکشد خدای سبحان ثواب تسبیح به او می دهد . و حزنش برای ما عبادت است . .

هر کس چشمش گریان شود برای خونی که از ما ریخته شده یا حقی که از ما گرفته شده یا حرمت و شخصیت ما را هتک کرده شده ، خداوند همیشه جای او را در بهشت قرار می دهد .

هر جزع و گریه مکروه است ، مگر برای حسین (ع) که ثواب هم دارد . امام حسین (ع) برای زوار و گریه کنندگانش طلب مغفرت می کند . اگر زائر یا گریه کننده بداند چه

مقامی پیش خدا دارد ...

هر کسی که در مرثیه و نوحه سرای حسین (ع) شعر بگوید و پنجاه نفر را بگریاند بهشت برای اوست تا میرسد به ده یا و یک نفر و یا خودش برای ما گریه کند و خود را شبیه گریه کنندگان در آورد جایش در بهشت است ...  
و یا خود حضرت موسی بن جعفر (ع) برای جدش عزاداری و گریه سرایی می کردند .  
...

یا خود امام رضا (ع) میفرماید : هر کس بیاد مصیبت‌های ما و آنچه که به سرما آورده اند گریه کند ، روز قیامت در درجه و مقام ما هست و هر کس بیاد مصیبت‌های ما بگرید و بگریاند ، در روزیکه تمام چشمها گریان است چشم او گریان نمی شود .  
هر کس در مجلسی که امر ما را احیاء و زنده میکنند ، بنشیند ، خدا قلب او را نمی میراند در روزی که همه قلبها مرده است .

اگر گریه بر امام حسین (ع) کنی و اشکت روی صورتت جاری بشود حق تعالی همه گناهان کبیره و صغیر ترا می آمرزد خواه کم باشد یا زیاد ، اگر هنگامی که می خواهی خدا را ملاقات کنی می خواهی هیچ گناهی نداشته باشی ، پس بر امام حسین (ع) زیارت بخوان و گریه کن .

خود امام جواد و امام هادی و امام عسگری و خود امام زمان (ع) بر جد خودشان امام حسین گریه می کردند . اصلاً خود امام زمان فرمودند : اگر اشکهای چشمم تمام شود برایت خون گریه می کنم . که انشاءالله در جایش خواهد آمد .

این اوراق آغشته به تحریر را که در مقابل می خوانید ((ثواب گریه و تاریخچه گریه و روضه بر امام حسین (ع) است)) که برای ما روشن می کند که عزاداری و روضه و گریه برای امام حسین (ع) از زمان حضرت آدم بوده نه از زمان صفویها که یکسری آدمهای کج فکر می گویند : روضه خوانی از زمان صفویها بوده که آنها درست کرده اند .

با تحقیق و بررسی هایی که به عمل آمده از زمان آن حضرت (آدم) بوده و اولین روضه خوان حضرت جبرئیل (ع) و اولین گریه کن حضرت آدم بوده تا الان . انشاءالله خدا همگی ما را جزو گریه کنندگان حضرت اباعبدالله قرار دهد و اگر هم این جزو (داستانهایی از گریه بر امام حسین جلد اول) ثوابی داشته باشد ، آن رابه روح امام راحل ، شهدا ، علما ، بزرگان ذوالحقوق ، همچنین برادر شهیدم آشیخ احمد میرخلف زاده هدیه می نمایم .  
السلام علیکم و رحمه الله .

نوکر و روضه خوان آستان حسین آل محمد(ص)

علی میرخلف زاده

### گریه حضرت آدم

وقتی که حضرت آدم (ع) از بهشت بیرون شد از کاری که کرده بود و از فراق حوا و بهشت ، آنقدر گریه کرد ، که روی صورتش دو شیار مثل جوی درست شد و اشک چشمش از آن جاری می شد که پرنده ها از آن میآشامیدند .  
و تا چهل سال این گریه ادامه داشت ، و از کرده خود پشیمان و تائب بود . و توبه کرد . خداوند متعال توبه او را پذیرفت و حضرت جبرئیل (ع) را فرستاد که کلماتی به حضرت آدم (ع) بیاموزد و آن کلمات همان بود که قبلا در عرش دیده بود .  
حضرت جبرئیل (ع) به او فرمود : بگو : یا حمید بحق محمد ، یا عالی بحق علی ، یا فاطر بحق فاطمه ، یا محسن بحق الحسن و (یا ذا الاحسان بحق) الحسین منک الاحسان .

وقتی حضرت آدم (ع) به اسم امام حسین (ع) رسید ، اشکش جاری شد و قلبش به درد آمد . فرمود :

ای برادر جبرئیل چرا در ذکر پنجمین اسم که حسین است قلبم شکست و اشکم جاری



شد ؟

حضرت جبرئیل فرمود : ای آدم به این فرزندت مصیبتی وارد می شود که تمام دردها و غمها و مصیبتها پیش این ناچیز است ؟ حضرت آدم (ع) فرمود : ای برادر آن مصیبت چیست ؟ حضرت جبرئیل (ع) واقعه کربلا را برای او می گوید ، و میفرماید : او را تشنه و غریب و بیکس و تنها و بی یار و یاور شهید می کنند ، ای آدم ؛ اگر او را در حالی که می فرمود : واعطشاه ، واقله ناصراه می دیدی ... بطوری که تشنگی میان او و آسمان مثل دود حایل شده بود ... هیچکس جواب او را نمی دهد .

مگر با شمشیر و ... او را مانند گوسفند از پشت سر ذبح می کنند و مال و کاروانش را بتاراج و غارت می برند ... سر او و یارانش را شهر به شهر می گردانند ...

حضرت آدم (ع) تا این واقعه را شنید مثل مادری که جوانش را از دست داده بلند بلند گریه کرد . (۳)

ای در عزایت آدم و حوا گریست  
یا که ساکنان عالم بالا گریسته  
پیمبران مرسل و ذرات کائنات ،  
از هفت ارض تا به ثریا گریسته  
این بس برای غریبیت ای باعث نجات  
گبر و یهود و قوم نصاری گریسته  
هم ساکنان معبد و هم واقفان دیر  
هم جاثلیق پیر کلیسا گریسته  
آن ظلمها که شد بتو در دشت کربلا  
هم دوست گریه کرد و هم اعدا گریسته  
حوران باغ خلد برین تو ای شهید  
اندر جنان بهره لعیا گریسته

بر کشته تو ای شه بی غسل و کفن  
 مجنون وار زینب و لیلا گریسته  
 ما دام عمر ، سید سجاد ناتوان  
 اندر عزات ای شه والا گریسته (۴)

### نفرین آدم به یزید

وقتی که حضرت آدم (ع) به زمین آمد ، حضرت حوا(علیهاالسلام) را ندید ، ناراحت شد و به دنبال او رفت و اطراف زمین را گشت که مرورش بکربلا افتاد ، وقتی که به زمین کربلا رسید ، مریض احوال شد و عقب افتاد و سینه اش تنگ و بی جهت به زمین افتاد ، اتفاقا آنجایی که زمین خورد قتگاه حضرت سیدالشهدا(ع) بود و از پای حضرت آدم خون آمد . حضرت ناراحت سرش را با آسمان بلند کرد و عرض کرد : ای خدای من مگر چه گناهی از من سرزده که اینجور بلاء گرفتار شدم ، در حالی که تمام زمین را گشتم اینطور بلایی به من نرسید ولی تا پایم را به این سرزمین گذاشتم ، به این بلاها گرفتار شدم مگر این زمین چه زمینی است ؟!

خطاب رسید : ای آدم هیچ گناهی از تو سر نزده ، لیکن اینجا سرزمین کربلاست سرزمینی است که فرزندان حسین را بدون هیچ گناهی می کشند ، و این خونی که از پای تو جاری شد بخاطر اینست که با خون حسین موافقت کند و با او هم پیمان گردی .

حضرت آدم (ع) عرض کرد : آیا حسین پیغمبر است ؟

خطاب رسید : خیر ، ولیکن نوه پیغمبر اسلام حضرت محمد(ص) است .

عرض کرد : قاتل و کشنده او کیست ؟

فرمود : قاتلش یزید است و او را لعن کن .

حضرت آدم چهار مرتبه او را لعن کرد و چند قدمی که رفت بکوه عرفات رسید و حوا

را پیدا کرد . (۵)

میسوزم و زسوزش جان ناله می کنم  
 در قلبم آتشی است از آن ناله می کنم  
 در ماتم خزان زده گلهای پرپری  
 چون بلبلی زپرده جان ناله می کنم  
 دارم خبر زنای گلوی بریده ای  
 زین رو چونی به آه و فغان ناله می کنم  
 آثار طبع من نبود شعر ساده ای  
 با اشک و خون دیده حسان ناله می کنم (۶)

### گریه و نفرین حضرت نوح

وقتی که حضرت نوح (ع) سوار کشتی شد، همه دنیا را سیر کرد، تا به سرزمین کربلا رسید، همینکه به سرزمین کربلا رسید، زمین کشتی او را گرفت، بطوری که حضرت نوح (ع) ترسید غرق شود، دستها را به دعا و نیایش برداشت، و پروردگارش را خواند و عرض کرد: خدایا، من همه دنیا را گشتم، مشکلی برایم پیدا نشد، ولی تا به این سرزمین رسیدم ترس و وحشت عجیبی برایم ظاهر گشت، و بدنم لرزید و خوف شدیدی تمام وجودم را گرفت، که تا بحال اینجوری نشده بودم، خدایا علتش چیست؟

حضرت جبرئیل (ع) نازل شد و فرمود: ای نوح در این سرزمین سبط خاتم پیغمبران و فرزند خاتم اوصیاء کشته می شود. و روضه کربلا را خواند.

حضرت نوح (ع) منقلب گشته و اشکهایش سرازیر شد و فرمود: ای جبرئیل قاتل او کیست که اینطور ناجوان مردانه حسین (ع) را بشهادت میرساند؟!  
 حضرت جبرئیل (ع) فرمود: او را کسی که نفرین شده اهل هفت آسمان و هفت زمین است می کشد.

حضرت نوح (ع) (در حالیکه ناراحت و گریان بود) قاتلین او را لعنت کرد، و کشتی  
 براه افتاد تا به کوه جودی (حرم شریف حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) است) رسید و  
 در آنجا ایستاد. (۷)

زخم ترا شویم از اشک دودیده

بوسه بگیرم زرگهای بریده

وای حسینم وای حسینم

شکوه برم بر خدا با دل خسته

یک بدن و این همه نیزه شکسته

وای حسینم وای حسینم

بسکه مرا زد عدو از ره کینه

سوخت به حال دلم قلب سکینه

وای حسینم وای حسینم

قاتل تو می برد محمل ما را

گوشه ویران دهد منزل ما را

وای حسینم وای حسینم

خواست به لبهای تو خنده نباشد

بعد تو زینب دگر زنده نباشد

وای حسینم وای حسینم

موسم دوری ما و تو رسیده

همسفرم شو به رگهای بریده

وای حسینم وای حسینم

داغ تو دیشب چراغ دل ما بود

خیمه آتش زده منزل ما بود

وای حسینم وای حسینم (۸)

### حزن حضرت آدم

وقتی که انوار خمسه طاهره در انگشتان او اشراق نمود ، نور جناب امام حسین (ع) در ابهام قرار گرفت ، و هر وقت چشم حضرت آدم (ع) به ابهامش می افتاد مهموم و محزون می شد . و این اثر تا حال باقی است که هر کس ، خنده بر او غالب شود وقتی که به انگشت ابهام نگاه کند حزن بر او غالب می شود . (۹)

ایکاش در عزای تو خون می گریستم

دمساز زخمه های جنون می گریستم

یک سینه داشتم به زلالی آسمان

از ابرهای تیره فزون می گریستم

همنالہ با تمامی یاران تو حسین

ایکاش در تمام قرون می گریستم

سر چشمه های اشکم اگر خشک می شدند

آنگاه می نشستم و خون می گریستم

عشقت مگر نبود که دست مرا گرفت

وقتی زپا فتاده نگون می گریستم

این گریه آبروی من است و دلیل عشق

ای عشق بی نگاه تو ، چون می گریستم

ایکاش در ترنم شعر زلال اشک

از مرزهای واژه برون می گریستم (۱۰)

## حزن نوح

حضرت جبرئیل (ع) بنام آن حضرت (حسین ((ع))) میخی به کشتی حضرت نوح (ع) کوبید .

از موضع میخ نوری درخشید و رطوبتی مانند خون از آن ظاهر شد که موجب حزن و اندوه حضرت (ع) و نوحه او گردید . (۱۱)

قطره ای اشک تو یک دریا عطش

هرم لبهای تو یک صحرا عطش

در نگاه گرم تو حس می شود

یک جهان ایثار ، یک دنیا عطش

تانبینی عاشقان را تشنه کام

آمدی دریای غیرت با عطش

تا کویر خشک لبهای تو دید

سوخت چون خورشید سر تا پا عطش

تشنه بیرون آمدی تا از فرات

بی تو دارد آب هم حتی عطش

بی تو در میخانه خم می شکست

علقمه شد بزم غم ، سقا عطش

بعد تو روح بلند عاطفه

قطره قطره آب میشد با عطش (۱۲)

گذر حضرت ابراهیم بکربلا

حضرت ابراهیم (ع) سوار بر اسب بود که گذرش به سرزمین کربلا افتاد تا به محل شهادت حضرت ابی عبدالله (ع) رسید ، اسب حضرت بزمین خورد و حضرت ابراهیم (ع) از اسب بزمین افتاد و سرش شکست و خونش جاری گشت و اشکش آمد و محزون گردید .

در آن حال شروع باستغفار کرد و فرمود : خدایا مگر چیزی از من سرزده که دچار این بلا شدم ؟

حضرت جبرئیل (ع) نازل شد و فرمود : ای ابراهیم ؛ گناهی از تو سر نزد لیکن در اینجا نوه دختر پیغمبر خاتم انبیاء صلی علیه و پسر خاتم اوصیا کشته می شود و این خونی که از تو جاری شد با خون او موافقت کرد .  
حضرت ابراهیم (ع) با حالت حزن و اندوه فرمود : ای جبرئیل چه کسی او را می کشد ؟

جبرئیل فرمود : آن کسی که اهل آسمان و زمین او را لعنت کرده اند و قلم بدون اذن بر لوح به لعن او جاری شده ، و خداوند وحی فرمود : به قلم که تو مستحق ستایش و مدح و ثنا هستی ، بخاطر اینکه این لعن را نوشتی .  
حضرت ابراهیم (ع) (محزون و گریان) دستهایش را بلند کرد و یزید را زیاد لعن کرد و اسبش بازبان فصیح آمین گفت .

حضرت ابراهیم (ع) به اسبش فرمود : از نفرین من چه چیزی را متوجه شدی که آمین گفتی ؟  
گفت : ابراهیم یکی از افتخارات من اینستکه که تو سوار بر من شوی و وقتی که به زمین خوردم و شما از پشت من افتادی خیلی خجالت کشیدم ، و مسببش هم یزید لعنتی بوده . (۱۳)

دلی خونین چو باغ لاله دارم  
به سینه زخم چندین ساله دارم

به نای دل بیاد نینوایت  
 نوای هفت بند ناله دارم  
 زاشکت ژاله ها را آفریدند  
 زداغت لاها را آفریدند  
 بیادت هر نیستان نینوا شد  
 به سوگت ناله ها را آفریدند (۱۴)

### گریه ابراهیم

وقتی که پرورگار متعال به حضرت ابراهیم (ع) دستور داد که بجای حضرت اسماعیل (ع) این گوسفند را ذبح کند. (خواست او را امتحان کند که آیا بدستور پرورگارش فرزند دلبندهش حضرت اسماعیل را ذبح می کند یا خیر. و راءفت پدر و فرزند او را می گیرد و آن چیزی که در قلب هر پدری نسبت به فرزندش می باشد یا نه.)  
 حضرت ابراهیم (ع) محکم و استوار بر دستور خداوند ایستادگی نمود تا به آن ثواب عالی که به مصیبت دیده ها می دهند او هم استحقاق پیدا کند.  
 که الحمدلله هم خوب امتحان پس داد و به آن ثواب هم رسید و خداوند هم گوسفندی برای او فرستاد و فرمود:

این گوسفند را بجای اسماعیل ذبح کن و جهت ارتقاء درجه به حضرت ابراهیم (ع) وحی فرمود: ای ابراهیم؛ محبوب ترین خلق نزد تو کیست؟

عرض کرد: بار پروردگارا خلقی نیافریدی که پیش من محبوب تر از حبیب تو محمد (ص) باشد.

پروردگار عالم فرمود: آیا او را بیشتر دوست داری یا خودت را؟ عرض کرد: او را بیشتر دوست دارم.

خطاب رسید: آیا فرزندت را بیشتر دوست داری یا فرزند او را؟ عرض کرد: فرزند او



محبوتر است .

خطاب رسید : آیا ذبح فرزند او به ظلم و ستم به دست دشمنان پیش تو درد آورتر است یا ذبح فرزندت به دست خودت به اطاعت من ؟ !  
فرمود : خدایا خب معلوم است کشته شدن ذبح او به دست دشمنان برای قلبم درد آورتر و محزون تر است .

در اینجا خداوند متعال برای حضرت ابراهیم (ع) روضه خوانی کرد و فرمود : ای ابراهیم گروهی که خود را از امت پیغمبر اسلام محمد (ص) می پندارند ، فرزندش حسین (ع) را بعد از او به ظلم و ستم می کشند و بخاطر این کارشان سزاوار خشم و غضب من می گردند ...

حضرت ابراهیم با شنیدن این مصائب ناله ای زد و دلش به درد آمد و صدای خود را به گریه بلند نمود .

خطاب رسید : ای ابراهیم ناله و فریاد و هَمَّت را که برای فرزندت اسماعیل که می خواستی بادست خودت به ناراحتی و ناله ذبح کنی ، بر حسین و کشته شدن حسین فدا کردم و بخاطر این گریه و ناله هایی که برای حسین کردی ، بالاترین درجات اهل ثواب بر مصیبت واجب کردم و فدیناه بذبح عظیم . (۱۵)

ای در غمت همین نه دو عالم گریسته

چندین هزار عالم و آدم گریسته

عالم چگونه بر تو نگرید کز این عزا

جد تو مهتر همه عالم گریسته

تنها نه روح نوح بود بر تو نوحه گر

کاروان انبیاء همه با هم گریسته

ادریس و شیث و یوشع و داود و هود و لوط

الیاس و خضر و صالح و آدم گریسته

در صحن خلد موسی عمران شکسته دل  
 در بام چرخ عیسی مریم گریسته  
 تا تشنه دید لعل تو ای شهریار دین  
 خیف و منا و مشعر و زمزم گریسته (۱۶)

### نفرین حضرت اسماعیل

گوسفندان حضرت اسماعیل (ع) کنار شط و نهر و آب فرات میچریدند که چوپان برای حضرت خبر آورد که چند روز است گوسفندان از این مشرعه آب نمی خورند . حضرت اسماعیل (ع) سبب آن را از خداوند متعال پرسید؟! حضرت جبرئیل (ع) نازل شد و فرمود: ای اسماعیل سبب آن را از گوسفندان سؤال کن آنها به تو میگویند .

حضرت اسماعیل (ع) از گوسفندان سؤال کرد که به چه جهت آب نمی خورید؟ گوسفندان به زبان فصیح گفتند: بما خبر رسیده که فرزند تو حسین (ع) که نوه دختری پیغمبر محمد صلی علیه و آله است در اینجا تشنه کشته می شود . پس ما هم بخاطر این مصیبت محزون و مهموم هستیم و از این شریعه آب نمی خوریم بیاد آن اندوه و غم و غصه ای که برامام حسین (ع) وارد شده . حضرت اسماعیل ناراحت و گریان فرمود: چه کسی او را بقتل می رساند . گوسفندان گفتند: قاتلین آن بزرگوار نفرین شده آسمانها و زمین ها و همه خلایق است . حضرت اسماعیل (ع) نالان و گریان فرمود: بارالها بر قاتلین حضرتش لعنت فرست . (۱۷)

فاش از فلک بر آن تن بی سر گریستی  
 ز آنروز تا به دامن محشر گریستی  
 زاشک ستاره دیده ی گردون تهی شدی

بروی بقدر زخم تنش گر گریستی  
ایکاش چون فلک بدی اعضا تمام چشم  
تا بهر نور چشم پیمبر گریستی  
کشتند و از نشان ز مسلمانی ایدریغ  
آنها که از غمش دل کافر گریستی  
آه از دمی که بادل چاک از پی دفاع  
خواهر بنفش چاک برادر گریستی (۱۸)

### مرور حضرت موسی و نماینده اش

یک روز حضرت موسی (ع) با حضرت یوشع بن نون (ع) در اطراف زمین سیر میکردند که به سرزمین کربلا رسیدند، اتفاقاً کفش حضرت موسی (ع) پاره و کف آن جدا شد و خاری به پای حضرتش اثابت کرد و پایش خونی شد و درد کشید، ناراحت و محزون سر بطرف آسمان بلند کرد و فرمود: خدا چه بدی از من سرزده بود که دچار این بلیه شدم.

خداوند متعال به او وحی، و روضه کربلا را فرمود: اینجا حسینم را شهید می کنند، اینجا خونس را می ریزند، اینجا حسین را محزون و نالان می کنند و من می خواستم خون و حزن تو با او موافق باشد.

حضرت موسی (ع) فرمود: خدایا حسین کیست؟! وحی رسید: او سبط محمد مصطفی (ص) و پسر حضرت علی مرتضی (ع) است.

موسی ناراحت و گریان شد و فرمود: قاتل او کیست؟ خطاب رسید: او نفرین شده ماهی دریا و وحشی های بیابان و پرندگان هواست.

حضرت موسی نالان و گریان دستها را بالا برد و یزید را لعنت و نفرین کرد و حضرت یوشع بن نون (ع) هم گریان به دعای حضرت موسی (ع) آمین گفت و بعد رفتند.

(۱۹)

فغان ز سینه بر آمد ، زماجرای حسین  
بیا قیامت خون بین ، به کربلای حسین  
به نینوای شهادت نگر شهیدان را  
بخاک و خون شده غلطان ، به امرورای حسین  
قلم چگونه نویسد ، حدیث عاشورا  
که دیده خون شود از شرح ماجرای حسین  
دگر به نام جهان مهر و مه نمی تابد  
ستارگان همه یک یک نشسته در عزای حسین  
به روز حادثه ، باران تیغ و نیزه گرفت  
همی به سینه و پشت و به دست و پای حسین  
به بام نیزه بر آمد ، چو آن سر خونین  
شفق به سرزد و آسیمه شد برای حسین  
زسوز سینه زینب خبر نداری تو  
درون خیمه نشسته کند دعای حسین  
خوشا تلاوت قرآن ، به بام نیزه و تیغ  
چه خوش بود ار بشنوی زنای حسین  
کنون که خون خدا در رگ زمان جاری است  
بیا بزن به قلّه خون پرچم و لوای حسین  
خوشا به کرب و بلای وطن شوم کشته  
که جان کوچک خود را کنم فدای حسین  
رضای درگه حقم زحق نخواهم هیچ  
بجز رضای خدا و به دل ولای حسین

## موسی و مناجات

حضرت موسی (ع) در مناجات خود عرض کرد: خدایا به چه جهتی امت پیغمبر آخر الزمان (ص) را بر سائر امتهای فضیلت و شرافت دادی؟! خداوند متعال فرمود: بواسطه ده صفت خوبی که دارند. عرض کرد: آن ده خصلت و خوبی کدامند که بنی اسرائیل را به آن امر کنم که انجام دهند؟!

پروردگار متعال فرمود: نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد و جمعه و جماعت و قرآن و علم و عاشوراء.

حضرت موسی (ع) فرمود: خدایا عاشورا دیگر چیست؟! خطاب رسید: گریه و عزاداری و مرثیه خوانی در مصیبت فرزند مصطفی (ص) است، ای موسی هر کس از بندگانم که در آن زمان گریه و عزاداری کند و بر فرزند مصطفی صلی علیه و آله مغموم و مغموم گردد، بهشت را برای او جاودان قرار دهم و هر بنده ای که مال خود را در محبت فرزند پیغمبر (ص) صرف نماید از هر چه باشد از طعام و ... من به او برکت دهم و در برابر هر دره‌می که خرج کرده هفتاد برابر به او عنایت کنم. و او را عافیت دهم و او را از گناهانش می‌آمرزم تا وارد بهشت شود. قسم به عزت و جلالم هر کس که در روز عاشورا یا در غیر آن یک قطره اشک برای حسینم بریزد، ثواب صد شهید را برای او می‌نویسم. (۲۱)

باشد فزون ز گوهر غلطان بهای اشک

خلد برین نهفته بود لابلای اشک

ای دل بکوش سنگ جهان بشکند ترا

آری دل شکسته بود رهنمای اشک

نشکن بخیره قیمت این پربها گهر

زیرا که فوق عرش برین است جای اشگ  
 یک قطره اش هزار در بسته وا کند  
 غافل مشو ز پنجه مشکل گشای اشگ  
 هرگز کسی بقیمت او پی نمیرد  
 نشناخت قدر اشگ کسی جز خدای اشگ  
 گر گوش دل بزمزمه اشگ وا کنی  
 آید همی نوای انالحق ز نای اشگ  
 اشگ سحر به آینه دل دهد جلا  
 صافی دل است آنکه بداند بهای اشگ  
 اشگ بصر غبار گنه میبرد ز دل  
 گردد سرای دل چمن با صفای اشگ  
 ما و تو قدر اشگ ندانیم ای دریغ  
 جان میدهند اهل دعا از برای اشگ  
 رونق خدا باشگ بصر داده در جهان  
 گر چه ابوالبشر بنهاده بنای اشگ  
 ((ثابت)) اگر سعادت دارین طالبی  
 دامن بریز از سر شفقت پیای اشگ (۲۲)

### حضرت موسی در مناجات

حضرت موسی (ع) در مناجات خود از پروردگار متعال برای یکنفر از بنی اسرائیل در خواست آمرزش نمود .

خداوند تبارک و تعالی فرمود: ای موسی هر کس از من در خواست آمرزش و بخشش کند من او را می بخشم و مورد عفو خود قرار میدهم ، مگر قاتلین حسین (ع) .

حضرت موسی (ع) عرض کرد: پروردگارا این حسین کیست؟! خداوند متعال فرمود:

همان کسی است که در کوه طور ذکری از او شنیدی. عرضکرد: قاتلین او چه کسانی هستند؟!!

خداوند متعال فرمود: گروهی از طاغیان و ظالمان امت جدش در زمین کربلا او را می کشند و اسب او ناله می کند و فریاد می زند الظلیمة الظلیمة من امه قتلت ابن بنت نبیها (فریاد، فریاد، از امتی که پسر دختر پیامبرشان را کشتند.) پس بدن او بدون غسل و کفن بر روی ریگها می گذارند و اموال او را بغارت میبرند و اهل و عیال او را به اسیری می برند و یار و یاورانش را می کشند و سرمقدشش را با سر یاورانش بر روی نیزه می گذارند و می گردانند.

ای موسی؛ اطفال کوچکش از تشنگی میمیرند و پوست بدن بزرگانیشان از تشنه گی جمع می شود، هر چه استغاثه و امان می خواهند کسی آنها را یاری نمی کند و امان نمی دهد.

حضرت موسی (ع) گریه کرد و عرضکرد؛ ای پروردگارا چه عذابی برای قاتلین او هست. خداوند متعال فرمود: عذابی که اهل آتش از شدت آن عذاب بآتش پناه میبرند رحمت من و شفاعت جدش بآنها نخواهد رسید و اگر برای کرامت و بزرگواری آن حضرت نبود من همه آنها را بزمین فرو می بردم.

حضرت موسی (ع) فرمود؛ پروردگارا از آنها و کسانی که راضی بکار آنها باشند بیزارم. خداوند متعال فرمود: من برای تابعین آن حضرت رحمت قرار دادم. و بدان: هر کس که بر او گریه کند و یا دیگری را بگریاند یا خود را مانند گریه کنندگان در آورد، بدن او را بر آتش حرام میگردانم. (۲۳)

حضرت موسی (ع) به حضرت خضر نبی علی نبینا و آله و (ع) رسید و بعد از احوال  
پرسی ، حضرت موسی (ع) برای حضرت خضر (ع) از فضائل و مناقب آل محمد(ص)  
( فرمود و بعد از مصائب و ابتلائات آنها نقل کرد تا به قضیه حسین (ع) رسید صدای  
آنها به ناله و گریه بلند شد . (۲۴)

گریه در ماتمت از شادی دوران خوشتر  
آری از عیش جهان دیده گریان خوشتر  
غمت ای لاله خونین به دل ماست هنوز  
بر دل این مهر غم از مهر سلیمان خوشتر  
خاک کوی توبه هر درد شفابخش بود  
کوی دلجوی تو از روضه رضوان خوشتر  
خاک آن وادیه چون گشت عجین باخونت  
آن تراب آمده از لاله نعمان خوشتر  
تا که شاداب شود مزرعه دین گفتی  
خفتن اندر یم خون با تن عریان خوشتر  
همه جا بود شعار تو حسین جان بر خلق  
مردن از زندگی سر به گریبان خوشتر  
مرگ یکبار بود ناله و شیون یکبار  
گردهم زود بر این مخمسه پایان خوشتر  
بشکستی قفس تن نشکستی پیمان  
گفتی از جان برود بر سر پیمان خوشتر  
ببریدی ز جوانان نبریدی ز خدا  
که تو را لطف حق ار داغ جوانان خوشتر  
اذن میدان به پسر دادی و گفتی بخرام



در برم ای قدت از سرو خرامان خوشتر  
 نشدی تابع زور و سخت بود چنین  
 مرگک باشد به من از بیعت دو نان خوشتر  
 تا رخ خون جبین ریخت تو را بسرودی  
 سرخ رویی ز خجالت بر جانان خوشتر  
 خوش بود از لب لعل تو شنیدن قرآن  
 لیک از عرشه نی خواندن قرآن خوشتر  
 ثابتم مهر تو را از دو جهان دارم وبس  
 این متاعم بود از نعمت امکان خوشتر (۲۵)

### حضرت سلیمان ع

روزی حضرت سلیمان علی نبینا و آله و (ع) روی فرش و بساطش با لشکریان نشسته بود و در هوا سیر می کرد، باد بساط آن حضرت را بسوی مقصد حرکت می داد. در مسیر راه گذرش به سرزمین کربلا افتاد، ناگاه بساط حضرت سه مرتبه دور خودش پیچید بطوری که حضرت و لشکریانش همه ترسیدند که سقوط کنند. بعد باد آرام گرفت و ساکت شد و بساط و فرش را در سرزمین کربلا فرود آورد.

حضرت سلیمان (ع) ناراحت شد و باد را توبیخ کرد و فرمود: چرا اینجوری شدی و چرا اینجا فرود آمدی؟! باد بامر پروردگار متعال شروع به روضه خوانی و مرثیه خوانی و ذکر مصیبت حضرت سیدالشهداء نمود و گفت: ای سلیمان در همینجا حسین (ع) را بقتل رسانیدند. همینجا بود که نوه پیغمبر اسلام محمد مختار (ص) و پسر علی کرار را شهید کردند.

حضرت سلیمان (ع) گریه کرد و بعد فرمود: چه کسی او را شهید می کند؟! گفت: یزید پلید که نفرین شده تمام آسمان و زمین است.

حضرت سلیمان (ع) هر دو دستشان را بالا بردند . و یزید و اتباعش را نفرین کردند و تمام لشکریان از انس و جن ... آمین گفتند . سپس باد وزیدن گرفت و بساط و فرش را بحرکت در آورد . (۲۶)

دلم از واقعه کربلا پر خون است  
 زین الم ز ابر بصر دامن من جیحون است  
 میطپد مرغ دل اندر برم از داغ حسین  
 دیده از اشک بصر تا به ابد گلگون است  
 شد کمان قامت کلثوم ز داغ عباس  
 زینب زار از این واقعه دل پر خون است  
 آه از آندم که زدند آتش کین در حرمش  
 دل بشد خون و روان از بصرم جیحون است  
 یاد سرو قد اکبر چو نماید بجهان  
 ام لیلائی ستم دیده زغم مجنون است  
 هم سکنه شده غمگین زغم داغ پدر  
 عابدین همدم رنج والم آن دلخون است  
 شد رباب از غم مرگ علی اصغر بی تاب  
 ناله او ز زمین تا زبر گردون است  
 هم رقیه زغم مرگ پدر گریه کنان  
 زینبش مویه کنان سر بسوی هامون است  
 خامه منشق شد از این شرح الم (مرتضوی)  
 قلم افتاد زبس شرح غمش افزون است (۲۷)

حضرت عیسی (ع) با حواریون در بیابان سیاحت می کردند ، در اثناء راه مسیرشان به سرزمین کربلا افتاد . دیدند ، شیری دستهای خود را پهن کرده و راه را بر آنها گرفته . حضرت عیسی (ع) جلوی شیر آمد و فرمود : چرا اینجا نشسته ای و ما را رها نمی کنی که برویم ؟ ! شیر با زبان فصیح گفت : من به شما راه نمی دهم ، تا اینکه یزید قاتل امام حسین (ع) را لعن کنید .

حضرت عیسی (ع) فرمود : حسین کیست ؟

شیر گفت : او نوه دختری حضرت محمد (ص) و آله نبی امی و پسر حضرت علی ولی (ع) است .

حضرت عیسی (ع) نالان و گریان فرمود : قاتلش کیست ؟ ! شیر گفت : او یزید است که نفرین شده همه وحشها و درندگان است ، خصوصا در ایام عاشورا . (خلاصه روضه کربلا را خواند که حضرت عیسی و حواریون گریه زیادی نمودند . بعد حضرت عیسی (ع) دستهایش را بالا برد و با حال گریه یزید را لعن کرد و یارانش هم به دعای حضرت آمین گفتند . سپس شیر از آنجا دور شد . (۲۸)

ایدوست در هوای تو می سوزم

می سوزم و برای تو می سوزم

چون ابر از فراق تو می گریم

چون شمع در هوای تو می سوزم

پروانه وار از شرر عشقت

تا جان کنم فدای تو می سوزم

دل با تو آشنا شد و می سوزد

من هم ز آشنای تو می سوزم

دارم به سینه داغ عزیزانت

چون لاله در عزای تو می سوزم

از درد اشتیاق تو می نالم  
 از داغ کربلای تو می سوزم  
 من ذره حقیر و تو خورشیدی  
 در سایه لوای تو می سوزم  
 مهتر بهشت و این عجب ای مولا  
 که امروز با ولای تو می سوزم  
 در حسرت حریم تو روز و شب  
 تا سر نهم پپای تو می سوزم  
 فردا مرا سزد که نسوزانند  
 که امروز از برای تو می سوزم (۲۹)

### غم درد حسین

در تفسیر آیه (واذکر من الکتاب اسماعیل انه کان صادق الوعد و کان رسولا) اسماعیل بن ابراهیم علیهما السلام نبود ، بلکه مقصود از آن پیامبری از پیامبران عظام بوده که حق تعالی وی را به طرف قومش مبعوث فرمود ، متأسفانه قومش او را گرفته و پوست سر و صورتش را کردند .

خداوند متعال فرشته ای را نزدش فرستاد و عرضه داشت : خداوند متعال مرا به سوی تو فرستاده و امر کرده که به تو عرض کنم که هر چه می خواهی از او بخواه تا به تو عنایت شود .

حضرت اسماعیل با حال گریه فرمود : از خدا بخواه که آنچه از بلا و محنت به حسین (ع) می رسد مرا پیرو آن حضرت کن و به من آن توجه را عنایت فرما .

### نوحه سرایی حضرت زکریا

حضرت زکریا (ع) از پروردگار متعال خواست که اسماء خسته پنج تن آل عبا (علیهم السلام) را به او بیاموزد. جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و اسم پنج تن (علیهم السلام) را به او یاد داد.

وقتی که حضرت زکریا (ع) اسم حضرت محمد (ص) و فاطمه (علیها السلام) و حسن (ع) را می فرمود، هم و غم او برداشته می شد و اندوهش بر طرف می گشت، ولی وقتی که اسم حضرت حسین (ع) را فرمود، گریه گلوگیر او می شد و پشت سر هم نفس می زد.

روزی فرمود: خداوندا چرا من وقتی اسم آن چهار حضرت را می برم با نام آنها غم و غصه ام بر طرف می شود ولی تا اسم حسین را می برم اشک از چشمانم سرازیر می شود. و نفسم منقطع و هیجانی می شود؟!

خداوند تبارک و تعالی، حضرت زکریا را از قصه امام حسین (ع) با خبر کرد و روضه کربلا را برای آن حضرت تعریف کرد. و به او فرمود: کهیعص. کاف: اسم کربلاست.

هاء: هلاک عترت طاهره.

یاء: یزید قاتل ظلم کنند بر حسین (ع).

عین: عطش حسین (ع).

صاد: صبر حسین (ع) بر مصائب.

وقتی که حضرت زکریا (ع) این کلمات را شنید، سه روز درب مسجد را بست و از رفت و آمد مردم به مسجد ممانعت نمود و مشغول گریه و زاری و مرثیه خوانی شد.

(۳۰)

ای حسینی که جهان در محنت خون گرید

آسمان بر تو و قبر و وطنت خون گرید

گلشن عشق بود کربلایت اما

عوض خنده گل این چمنت خون گرید  
 بود آخر سخت زمزمه واعطشا  
 دل هر سوخته بر آن سخت خون گرید  
 جامه پوشید ترا زینب و هنگام وداع  
 دید بر پیکر تو پیرهنت خون گرید  
 بسکه با نیزه و شمشیر به جانت زده اند  
 هر سر موی تو بر زخم تنت خون گرید  
 شد کفن کهنه حصیری به تن صد چاکت  
 زخمهای بدنت بر کفنت خون گرید  
 همه از داغ تو گریند ولی باز حسین  
 دیده تو به یتیم حسنت خون گرید  
 در شب یازدهم انجمنی بود ترا  
 دل ما از غم انجمنت خون گرید  
 نیمی از راه بلا را تو بسر پیمودی  
 عالمی بر سر دور از بدنت خون گرید  
 زغمت بسکه دل ما و ((مؤید)) خون است  
 دل آن سوخته چون چشم منت خون گرید (۳۱)

### گریه حوریه

حضرت خاتم انبیاء محمد صلی علیه و آله فرمود: شب معراج حضرت جبرئیل (ع)  
 دست مرا گرفت و داخل بهشت نمود و من مسرور بودم، سپس دیدم درختی از نور در  
 آنجاست که دو ملک زیر آن تا روز قیامت به درست کردن زیور و حله مشغولند.  
 سپس جلو رفتم، دیدم یک سیب بزرگی که به بزرگی آن ندیده بودم آنجاست، پس

یک دانه از آن را گرفتم و شکافتم . ناگهان حوریه ای از آن ظاهر شد که مژگانش  
مانند اطراف سر بال بود .

گفتم : تو مال کیستی ؟

حوریه گریه ای کرد و گفت : من از آن فرزند مظلوم تو حسین بن علی (ع) هستم .  
(۳۲)

ای حسین ، ای که ز داغت در و دیوار گریست  
هر دل زنده و هر دیده بیدار گریست  
انبیاء را همه دل سوخت به مظلومی تو  
اولیاء را همگی دیده و ، دل زار گریست  
در دل نوح غم تشنگیت طوفان کرد  
که به طوفان زد و چون موج گرانبار گریست  
گفت چون واقعه کربلا را جبریل  
فاطمه ناله زد و ، احمد مختار گریست  
دید در خواب ترا چون بدل لُجّه خون  
با دلی غرقه بخون حیدر کرار گریست  
بود ذکر عطشت پیشتر از خلقت آب  
ایکه ابر ، از غم تو بر سر کهسار گریست  
پیش دریا چو نظر کرد بحالت عباس  
خون دل در عوض اشک ، علمدار گریست  
گرچه از تاب تب و سوز عطش اشک نداشت  
از غم بیکسیت نرگس بیمار گریست  
برزمین ماند تنت ثابت و سیار سرت  
هم به سر هم به تنت ثابت و سیار گریست

از همه بیش (( مؤید )) دل زینب می سوخت  
که چو شمعی که بگرید به شب تار گریست (۳۳)

### مجلس گریه

مرحوم آیه الله آشیخ جعفر شوشتری رضوان الله تعالی علیه در کتاب خصائص الحسینه در ارتباط با گریه پیغمبر اکرم (ص) قبل از تولد امام حسین (ع) می فرماید: مسجد پیغمبر و در اینجا مرثیه خوان گاهی جبرئیل (ع) بود، و گاهی پیغمبر (ص) و گاهی ملک قطر زمین، و گاهی دوازده ملک که بصورت مختلف آمدند و مرثیه حضرت را گفتند، و گاهی همه ملائکه چنانکه در خبر است که هیچ ملکی باقی نماند، مگر اینکه آمد و تعزیت آن حضرت را به فرزندش حسین (ع) گفت. و این مجالس در تحت ضبط و حصر نیامده، و هر چه بخواهم به عدد در بیاورم این مجالس نبویه را از حیث احوال، امکان و ازمنه و غیر آن، می بینم ممکن نیست، زیرا که از تتبع اخبار چنین ظاهر می شود که از اول ولادت حسین (ع) بلکه از اول حملش تمام مجالس پیغمبر (ص) به مجلس مرثیه آن سرور بود.

در شب و روز، در مسجد و خانه، و بساتین و کوچه و بازار، و سفر و حضر، در خواب و بیداری، گاهی خود بیان میفرمود از برای اصحاب، و گاهی از ملائکه استماع می نمود، گاهی به خاطر می آورد، پس آه می کشید، گاهی تصور حالات او را می نمود. پس گاهی می فرمود: گویا می بینم او را که استغاثه می کند و کسی یاریش نمی کند، و گاهی می فرمود: گویا می بینم اسیران را که بر شتران سوارند، و گاهی می فرمود: گویا می بینم که سر او را هدیه از برای یزید میبرند، پس هر کس نظر کند به آن سرو فرحناک شود، در میان زبان و قلبش خدا مخالفت اندازد، گاهی می فرمود:

صبر کن ای اباعبدالله. (۳۴)

چشم ما چشمه اشک است و دل ما خون است



ز حدیثی که از آن خاطره دلها خون است  
 چه توان بود به جز واقعه کربلا  
 که زیادش دل هر بنده و مولا خون است  
 تا ابد نهضت مردانه و خونین حسین  
 ثبت بر صفحه تاریخ جهان با خون است  
 هر دلی خون شود از این غم جانسوز ولی  
 بیشتر از همه دلها دل زهرا خون است  
 چه بلا خواست که در ساحل دریای فرات  
 ز کران تا به کران ساحل دریا خون است  
 گوش تا می شنود ، زمزمه واعطشاست  
 چشم تا می نگرد دامن صحرا خون است  
 تشنه گان را ز عطش خون دل از دیده رود  
 آب نایاب و بود آنچه که پیدا خون است  
 ساقی تشنه لبان خفته بر آب ولی  
 عوض آب روان بر لب سقا خون است  
 وه چه زیباست رخ شبه پیمبر اما  
 زچه رو پرده آن صورت زیبا خون است  
 زدم از خون دل این نامه جانسوز رقم  
 که ((مویّد)) دلم از این غم عظمی خون است (۳۵)

### گریه هنگام تولد

حضرت صفیه دختر عبدالمطلب علیهما السلام فرمود : من قابله حضرت امام حسین (ع)  
 بود . وقتی که آن حضرت متولد شد ، حضرت رسول (ص) فرمود : ای عمه فرزندانم را

بیاور بینم .

گفتم : یا رسول الله هنوز آن را پاکیزه نکرده ام .

حضرت فرمود : تو آن را پاکیزه کنی ؟! خدا آن را پاکیزه و مطهر خلق کرده .

وقتی که قنداقه حضرت امام حسین (ع) را خدمت آن حضرت بردم ، قنداقه را در

دامن گذاشت و زبان مبارک خود را در دهان حضرت امام حسین (ع) نهاد ،

آنحضرت چنان می مکید که گویا شیر و عسل از زبان آن حضرت بدهان آقازاده میآید .

بعد پیشانی و میان دو دیده او را بوسیده و قنداقه حضرت را بمن داد ، در این هنگام

صدای گریه حضرت بلند شد و سه مرتبه فرمود : خدالعنت کند گروهی را که تو را

شهید می کنند .

گفتم : پدر و مادرم فدای شما شوند ، چه کسی او را خواهد کشت ؟! فرمود : باقی

مانده جمعی از ظالمان و ستمگران بنی امیه . (۳۶)

ایکه چشم ملک العرش برای تو گریست

در فلک عیسی مریم به عزای تو گریست

چون علی چشم خدا بود برایت گریان

میتوان گفت برای تو خدای تو گریست

آدم بوالبشر از بهر تو شد نوحه سرا

چونکه بشنید ز جبریل رثای تو گریست

بسکه جانسوز بود واقعه کربلات

آب آتش شد و آتش به هوای تو گریست

تا سرت را به بسر نیزه اعداد دیدند

آسمان نعره زد و چرخ به پای تو گریست

چه مگر دید در آن روز امام سجّاد

که چهل سال پس از کربلای تو گریست  
 بیشتر از همه کس ای پسر خون خدا  
 پسرت مهدی موعود برای تو گریست (۳۷)

### فطرس ملک

وقتی که حضرت سیدالشهداء (ع) متولد شد ، خداوند تبارک و تعالی حضرت جبرئیل (ع) را با هزار ملک بر پیغمبر (ص) نازل فرمود که به پیغمبر (ص) تهنیت گوید .  
 همینطوری که حضرت جبرئیل (ع) بر پیغمبر (ص) نازل می شد گذرش به جزیره ای که فطرس یکی از ملک مقرب که از حاملان عرش الهی بود که بر اثر اشتباهی که از او سرزده بود و در آن جزیره زندان شده بود و بالش شکسته بود و به عذاب گرفتار بود و در بعضی روایات بمرّه های چشمش معلق و آویزان بود و از زیر او دود بدبویی می آمد افتاد .

فطرس وقتی که جبرئیل (ع) را با ملائکه ها دید ، گفت : ای جبرئیل با این همه ملک کجا می روی؟! آیا خبری شده؟

حضرت جبرئیل (ع) فرمود : خداوند متعال به حضرت محمد (ص) نعمتی کرامت فرمود . و مرا فرستاده که از جانب خودش به او مبارک باد بگویم .  
 فطرس گفت : ای جبرئیل اگر می شود مرا هم با خود ببرید شاید حضرت محمد (ص) برای من دعا کند و من از این گرفتاری نجات پیدا کنم .

حضرت جبرئیل (بقول ما دلش سوخت و) فطرس را با خودش به محضر مقدس حضرت رسول الله (ص) آورد . وقتی که خدمت حضرت رسید از طرف حق تعالی تهنیت گفت در ضمن سفارش حال فطرس را هم خدمت آن بزرگوار کرد .  
 حضرت فرمود : ای فطرس خودت را به این مولود مبارک بمال که انشاء الله حالت خوب می شود . فطرس ، میگریست و خود را به قنداقه حضرت اباعبدالله (ع) مالید ،

بمحض مالیدن متوجه شد پرشکسته اش خوب شد و خدا بخاطر حضرت امام حسین (ع) توبه اش را قبول کرد .

خلاصه بالا رفت و چون به آسمان رسید گریه می کرد و صدا می زد : ای ملائکه ها من آزاد شده حسینم . کیست کسی مثل من که آزاد کرده حسین باشد ، بعد برگشت ، و گفت : ای رسول خدا به همین نزدیکی های می آید که این مولود را خواهند کشت و روضه کربلا را برای پیغمبر (ص) تعریف کرد ، هم خودش و هم پیغمبر و هم تمام ملائکه ها گریه کردند و بعد گفت : یا رسول الله در مقابل این حقی که این مولود گردن من دارد من ضامن می شوم که هر کس زیارت این شهید غریب برود یا اشکی برای او بریزد چه از راه دور و نزدیک آن سلام و گریه را به حضرتش ابلاغ کنم ...

(۳۸)

اشکم ز هجر روی تو خوناب شد حسین  
 مویم ز غصه رشته مهتاب شد حسین  
 هر جا کنار آب نشستم ز داغ تو  
 از بسکه سوختم جگرم آب شد حسین  
 جانسوزتر ز داغ تو دیگر کسی ندید  
 خورشید هم ز داغ تو در تاب شد حسین  
 یادت که بود مونس جانم به روزها  
 شبها چراغ گوشه محراب شد حسین  
 باز آمدم به شام کنار رقیه ات  
 جایی که نور چشم تو در خواب شد حسین  
 تو غرق خون به خاک فتادی و تشنه کام  
 اما بنای زینت از آب شد حسین (۳۹)

## خبر جبرئیل

حضرت جبرئیل (ع) پیش از ولادت حضرت سیدالشهداء بر حضرت رسول اکرم (ص) نازل شد، و فرمود: خداوند متعال به تو پسری میدهد که امت تو بعد از تو او را شهید خواهند کرد.

حضرت رسول (ص) صدای گریه شان بلند شد و فرمود: ای جبرئیل ما به اینچنین فرزندی احتیاج نداریم. این حرف و بحث سه مرتبه تکرار شد.

حضرت رسول (ص)، حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) را طلبید و موضوع را با حضرتش در میان گذاشت. حضرت علی (ع) هم گریه ای کرده فرمود ما به اینچنین فرزندی احتیاج نداریم. و این بحث سه مرتبه تکرار شد.

حضرت رسول (ص) فرمود: یا علی در عوض از حسین (ع) فرزندانمی خواهند آمد که همه امام و وارث آثار پیغمبران و خازنان علوم اولین و آخرین خواهند بود.

حضرت امیرالمؤمنین (ع) خدمت حضرت بی بی دو عالم فاطمه زهرا (علیها السلام) تشریف آورده و جریان را برای ایشان تعریف کردند، حضرت زهرا (علیها السلام)

خیلی ناراحت شد و گریه نمود و فرمود: ما احتیاجی به اینجور فرزندی نداریم.

این بحث و گفتگو سه مرتبه بین حضرت علی (ع) و بی بی دو عالم رد و بدل شد و حضرت او را بشارت به فرزندان امام او و پیشوایان و وارثان و خازنان علم نبوت...

دادند. تا حضرت زهرا سلام الله علیها راضی شد... (۴۰)

خیمه شد از اشک چشم تشنگان دریا

داده پیغام اصغر از گهواره بر سقا

العطش العطش یا ابوفاضل

جسم اصغر گشته آب از قحط آب امشب

اشک خجلت ریزد از چشم رباب امشب

العطش العطش یا ابوفاضل  
از لب خشک سکینه این ندا آید  
نالہ ہر طفل معصومی جدا آید  
العطش العطش یا ابوفاضل  
با اشارہ مشک خشکیده سخن گوید  
کودکی با نالہ و رنج و محن گوید  
العطش العطش یا ابوفاضل  
خون غیرت در رگ سقا بجوش آید  
از تمام خیمہ ہا او را بگوش آید  
العطش العطش یا ابوفاضل  
نو نہال کوچکی از گلبن زہرا  
زیر خاری جان دہد لب تشنہ در صحرا  
العطش العطش یا ابوفاضل  
تشنگی افکنده آتش در دل دریا  
ماندہ تصویر سکینہ بر دل دریا  
العطش العطش یا ابوفاضل (۴۱)

### گریہ حضرت زہرا علیہا السلام

حضرت رسول اکرم (ص) بہ حضرت زہرا سلام اللہ علیہا ولادت حضرت سیدالشہدا (ع) و بعد قضیہ کربلا را تعریف نمود و شہادت آن حضرت را بازگو کرد چنانچہ خداوند متعال در قرآن بہ آن اشارہ فرمود: ((و وصینا الانسان بوالدیہ حسنا حملتہ امہ کرہا و وضعته کرہا)) یعنی ما بہ انسان وصیت کردیم کہ بہ پدر و مادرش نیکی کند، زیرا مادر، او را با کراہت وضع حمل کرد... در تفسیر دارد کہ او را با کراہت حمل

می نمود ، حضرت زهرا (ع) آن مولود حضرت حسین (ع) بود که وقتی فهمید اینکه حمل می کند به شهادت می رسد .

بی بی دو عالم (ع) خیلی ناراحت و مهموم و مغموم و گریان شدند .. (۴۲)

دوست دارم در غم سالار مظلومان بگریم

بوسه باران سازم آن لعل لب عطشان بگریم

دوست دارم بر تن پاکی که شد بعد از شهادت

استخوانش خرد در زیر سم اسبان بگریم

دوست دارم بر لب خشکیده ای کاند سر نی

پیش دشمن خواند با آوای خوش قرآن بگریم

دوست دارم کربلا بودم در آن روز مصیبت

تا برای غربتش با ناله و افغان بگریم

دوست دارم خیمه ماتم کنم بر پا بهر جا

تا بیاد خیمه سوزان او از جان بگریم

دوست دارم سر بز انوی غم و ماتم گذارم

تا قیامت در عزایت هم چنان یاران بگریم

دوست دارم نوحه خوان محفل انس تو باشم

یا پریشان چون فراز از ماتمت پنهان بگریم \*\*\* (۴۳)

### گریه پیغمبر

چون روز هفتم تولد حضرت سیدالشهداء (ع) شد ، حضرت رسول (ص) تشریف آوردند و فرمودند : فرزندم را نزدم بیاور . قنداقه حضرت را به دست حضرت رسول (ص) دادند و حضرت گوسفند سیاه و سفیدی برای امام عقیقه کرد و یک رانش را بقباله داد و سر مبارک حضرت حسین (ع) را تراشید و بوزن موی حضرتش نقره

تصدق کرده و خلوق بر سر مبارکش مالید سپس او را بر دامن خود گذاشت و گریه زیادی کردند و فرمود: ای اباعبدالله خیلی بر من گرانست کشتن تو.

اسماء می گوید: گفتم پدر و مادرم فدای شما باشد این چه خبری است که شما می فرمائید؟ و عوض شادی گریه می کنید؟!

حضرت رسول (ص) فرمود: گریه ام برای این فرزند دلبندم است که گروهی کافر و ستمکار از بنی امیه او را خواهند کُشت و خدا شفاعت مرا به آنها نمی رساند، و آنها رخنه در دین خواهند کرد، خداوندا از تو مسئلت میکنم آنچه را که حضرت ابراهیم در حق فرزندان و ذریه اش از تو در خواست کرد، خداوندا دوست بدار دوستان او را و لعنت کن دشمنان آنها را لعنتی که آسمان و زمین را پر کند... (۴۴)

چشم گریان چشمه فیض خداست

هم پشیمانی از جرم و گناهست

گریه کن از ترس و از خوف خدا

گریه بر هر درد بی درمان دواست

در قیامت چشمها گریان بود

جز همان چشمی که گریان از خوف خداست

دیگر آن چشمی که شادان باشد او

آن عزادار حسین مصطفی است

دیگر آن چشمی که شاد و خرم است

آن چشمی که از حرام پوشاست

گریه کن بهر حسین شاه شهید

اشک چشم تو شفای دردهاست

هر کسی کوثر ببیند خرم است

کوثر هم شاد از عزادار حسین مرتضی است (۴۵)



## اشک رسول الله ص

ام الفضل دختر حارث گفت: خدمت حضرت رسول الله (ص) بودم، عرض کردم یا رسول الله دیشب خواب بدی دیدم.

حضرت فرمود: چه خوابی دیدی؟ گفتم، خواب خیلی بد و سختی بود. حضرت فرمود: چه دیدی؟ عرض کردم: در خواب دیدم که پاره ای از بدن شما جدا شد و در آغوش من افتاد.

حضرت فرمود: خواب خوبی دیدی، از حضرت فاطمه پسری متولد می شود که در آغوش تو می باشد. بعد امام حسین (ع) متولد شد و همانطور که حضرت فرموده بودند، در آغوش من بود.

یکروز بر پیامبر (ص) وارد شدم و حضرت سیدالشهداء را هم با خود برداشته بودم و در آغوش پیغمبر (ص) گذاشتم، یک وقت دیدم حضرت دارد اشک می ریزد. عرض کردم، پدر و مادرم قربانت گردد یا رسول الله چه شده که شما را در حال گریه می بینم؟!

حضرت فرمود، جبرئیل پیش من بود و به من خبر داد که گروهی از امت این پسر را می کشند.

عرض کردم: این حسین؟! فرمود: بلی، همین حسین را، و مقداری تربت سرخ بود برایم آورد. (۴۶)

غبار غم چرا بگرفته روی گنبد گردون  
چرا از دیدگان جاری شده سیلاب اشک و خون  
چرا از هر طرف برخاسته طوفانی از ماتم  
چرا اوضاع واحوال جهان گردیده دیگرگون

امشب

چرا عیسی پریشان گشته در چارم فلک  
 ملایک از چه ماتم زار و گریانند بر گردون  
 شده برپا عزا در بارگاه کبریا گویی  
 که غوغای عزاداری شد از نه آسمان بیرون  
 مگر پرپر شده گل‌های گلزار نبی کز غم  
 هزاران گلستان راست ناله از هزار افزون (۴۷)

### خاک کربلا

عایشه می گوید : حضرت پیغمبر اکرم (ص) در حال وحی بودند که حضرت حسین (ع) وارد شد . و از پشت پیغمبر بالا رفت نشست و مشغول بازی شد . جبرئیل فرمود : ای محمدامت تو بعد از تو فتنه پیا می کنند و این فرزندات را بعد از تو به قتل می رسانند ، آنگاه حضرت جبرئیل دست دراز کرد مقداری خاک سفید آورد و فرمود :

در این زمین فرزندات را می کشند که اسم آن طف است ، بعد وقتی که حضرت جبرئیل (ع) رفت .

پیغمبر در حالیکه خاک در دست مبارکشان بود با حالت گریه به طرف اصحابش (که ابوبکر و عمر و حضرت امیر المؤمنین و حذیفه و عمار و ابوذر در میان آنها بود) آمد . اصحاب عرض کردند : یا رسول الله چرا گریه می کنید ؟!

حضرت فرمود : حضرت جبرئیل به من خبر داد که فرزندانم حسین بعد از من در زمین طف کشته خواهد شد . و این تربت را برای من آورد و خبر داد که همان جا هم دفن می گردد . (۴۸)

از دیده اهل حرم خون گشته جاری  
 شد وقت میدان رفتن و وقت سواری

بسته صف کودکان مو پریشان زنان

الله الله یا ثارالله

گفتا کمی آهسته تر آیم بسویت

کرده وصیت مادرم بوسم گلویت

من ترا زینبم زغم جان بر لبم

الله الله یا ثارالله

از صدر زین سلطان مظلومان نگون شد

آئینه عرش الهی غرق خون شد

از حرم شد بپا بانگ و اغربتا

الله الله یا ثارالله

گلهای باغ مصطفی گردیده پرپر

صد پاره تن روی زمین عباس و اکبر

شد به دشت بلا حق ز باطل جدا

الله الله یا ثارالله (۴۹)

### صدای ناله جانسوز

امّ سلمه می فرماید: روزی حضرت رسول الله (ص) در خانه من نشسته بود فرمود: هیچکس نزد من نیاید، من منتظر نشسته بودم که حضرت سیدالشهداء (ع) داخل شد، ناگهان صدای ناله جگر سوز پیغمبر اکرم (ص) را شنیدم که گریه میکرد.

وقتی من با خبر شدم، دید حضرت حسین (ع) در آغوش و پهلوی حضرت نشسته و حضرت دست به سر مبارک حسین (ع) می کشد و گریه می کند رفتم جلو و

عرض کردم: آقا جان

بخدا قسم وقتی که وارد شد من متوجه نشدم.

حضرت رسول (ص) فرمود: الآن حضرت جبرئیل (ع) با ما در خانه بود و گفت: آیا حسین را دوست داری؟ گفتم: بله. دوستش دارم نه بخاطر دوستی دنیا. حضرت جبرئیل (ع) فرمود: امت تو در سرزمین کربلا او را می کشند. بعد مقداری از خاک آن زمین را آورد و به پیامبر (ص) نشان داد. (۵۰)

قبیله بنی اسد با اشک دیده

در جستجوی پیکری در خون طپیده

تا نماید کفن بوریا بر بدن

الله الله یا ثارالله

سرتای دشت بلا محراب خونست

پوشیده از گل‌های سرخ و لاله گونست

اکبر و اصغرش جسم آب آورش

الله الله یا ثارالله (۵۱)

### خاک اشک زا

حضرت علی (ع) فرمود: یکروز خدمت حضرت پیغمبر اکرم (ص) وارد شدم، دیدم چشمان مبارک حضرت گریان است، عرض کردم: پدر و مادرم فدای شما ای پیغمبر خدا چه شده؟! آیا کسی شما را ناراحت کرده؟! چرا گریه می کنید؟! حضرت رسول (ص) فرمود: چند لحظه قبل حضرت جبرئیل (ع) نزد من آمده بود و به من فرمود: حسین در (کنار) شط فرات کشته می شود بعد فرمود: آیا می خواهی از تربتش استشامم کنی؟ گفتم: بله دستش را دراز کرد و مشتی از آن خاک برداشت و آن را به من داد مقداری بوئیدم، بی اختیار اشکم جاری شد و اسم آن سرزمین کربلا است.

(۵۲)

هر که شد از سر اخلاص عزادار حسین

نام او ثبت نمایند به طومار حسین  
 ای خوش آن پاک سرشتی که غم خود بنهاد  
 شد در این عمر پریشان‌دل و غمخوار حسین  
 ای خوش آنکس که حسینی شد و از روی خلوص  
 پیروی کرد زان‌دیشه و افکار حسین  
 گر بخوبان جنان فخر فروشند رواست  
 روز محشر همه یاران و فادار حسین  
 یارب این منصب شاهانه زما باز مگیر  
 تا که پیوسته بمانیم عزادار حسین  
 گر چه هستیم گنه کار خدایا مگذار  
 در قیامت دل ما حسرت دیدار حسین (۵۳)

### شهید کربلا

چون دو سال از ولادت حضرت سیدالشهداء (ع) گذشت، حضرت رسول الله (ص) به سفری رفت، پس روزی در اثناء راه ایستاد و فرمود (انالله وانا الیه راجعون) ((ما از خدائیم و بسوی او باز می گردیم)). و گریه زیادی کرد.  
 چون سببش را سؤال کردند: فرمود: جبرئیل مرا از زمینی که نزد شط فراط است خبر داد که آن را کربلا میگویند، فرزندم حسین (ع) را در آنجا شهید می کنند، گویا می بینم محل شهادتش و موضع دفنش را، و گویا اسیران را سوار بر جهاز شتران سوار می بینم و سر فرزندم حسین را به هدیه می برند... (۵۴)  
 چونکه یاد آرم زدشت کربلا با شور و شین  
 مینمایم گریه از بهر علمدار حسین  
 هر کس آرد در نظر لب تشنگان کربلا

میشود آگاه بر اطفال بی یار حسین  
 روز عاشورا سکینه تشنه لب مشکی گرفت  
 نزد عمویش ابوالفضل وفادار حسین  
 گفت عموجان تو سقا باشی و ما تشنه لب  
 فکر آبی کن عموجان ای سپهدار حسین  
 حضرت عباس چون بشنید از وی این سخن  
 مشک بگرفت از سکینه آن علمدار حسین  
 گشت وارد در شریعه ساقی لب تشنگان  
 مشک را از آب پر کرد آن وفادار حسین  
 کف بزیر آب برد و خواست نوشد از فرات  
 یاد آورد آنزمان از دختر زار حسین  
 مشک بر دوش آب ناخورده شدی از شط برون  
 شد سوار آنگاه گفت ای حی دادار حسین  
 من رسانم آب را در خیمه آل رسول  
 بهر آن لب تشنگان اطفال بی یار حسین (۵۵)

### سیدالشهدا

پس از مراجعت از سفری حضرت رسول اکرم (ص) با حزن و اندوه بالای منبر رفت  
 حضرت حسن و حسین (ع) را هم به همراهش بالای منبر برد، پس خطبه ای خواند و  
 موعظه نمود، پس دست راست بر سر حسن (ع) و دست چپ را بر سر حسین گذاشت  
 و فرمود: خدایا، محمد بنده و پیغمبر تو است، و این دو نفر از نیکان عترت منند. و  
 اخیار عشیره من، و بهترین ذریه من و کسانی که بعد از خود در میان امت می گذارم و  
 بدرستی که جبرئیل به من خبر داد که این پسر را به زهر می کشند، و این دیگری را به

شمشیر شهید می کنند . خدایا شهادت را بر او مبارک گردان و او را سید الشهداء قرار ده به قاتل او برکت مده و آنها را به اسفل درک جهیم برسان . راوی گوید : سپس صدای ناله و گریه از اهل مسجد بلند شد ، حضرت فرمود : ایها الناس بر او گریه می کنید و او را یاری نمی کنید ؟ خدایا تو یاور او باش ، ای مردم من دو چیز نفیس یا سنگین در میان شما می گذارم ، یکی کتاب خدا و دیگری عترت خود را که میوه دل و ثمره فواد من هستند و آن دو از هم جدا نمیشوند ، تا بر حوض به من وارد شوند . آگاه باشید که از شما سؤال نمی کنم ، مگر آنچه مرا خدا امر کرده است ، و آن این است که سؤال می کنم از شما مودت و دوستی آنها . پس بترسید از اینکه به نزد من آید و حال اینکه به عترت من اذیتی کرده باشید و به ایشان ظلم تعدی کرده باشید (۵۶)

می روم از سر کوی تو و خون میگیرم

با دل غم زده از سوز درون میگیرم

همه اشیا نگرانند به گرییدن من

تو هم از خاک به بین عمه که چون میگیرم

کاروان عازم راه است و من خسته هنوز

بر سر قبر تو افتاده و خون میگیرم

آمدم با تو در این غمکده شام ولی

میروم بی تو و از سوز درون میگیرم

عمه جان منکه بهر رنج و غمی کردم صبر

دیگر از هجر تو بی صبر و سکون میگیرم

همچو مرغ سحر از داغ غمت مینالم

همچو ابر از ستم چرخ نگون میگیرم

آنچه در سینه غم عقده بهم پیوستم

چون مجال آمده در دست کنون میگیرم

دیگر از گریه و زاری نکند کس منعم  
 فارغ از سرزنش دشمن دون می گریم  
 خود بدست خودم ایدختر ناکام حسین  
 کردم دمت دفن وزین درد فزون می گریم  
 هر زمان سوگ رقیه ز (مؤید) شنوم  
 سخت مینالم و زاندازه برون می گریم (۵۷)

### گل خوشبو

روزی رسول خدا (ص) در منزل حضرت زهرا (ع) تشریف داشتند ، در حالی که حضرت امام حسین (ع) در دامن آن جناب بود ، حضرت گریه زیادی کردند و به سجده رفتند و بعد فرمودند : ای فاطمه ، ای دختر در این ساعت و در همین مکان خداوند علی اعلا به توسط جبرئیل به من فرمود : ای محمد آیا حسین را دوست داری ؟

گفتم : بلی نور دیده و گل خوشبو و میوه دل و پرده ما بین دیدگان من است . جبرئیل در حالی که دست بر سر حسین گذاشته بود فرمود : ای محمد او را در سرزمین کربلا شهید ... (۵۸)

من از بهر غریبان ناله ها اندر جگر دارم  
 بهر صبح و مسا از دل نوای پر شرر دارم  
 دل زارم بسی پر خون برای بیکسان باشد  
 بدامن هر زمان جاری مدام اشک از بصر دارم  
 به بینم گر غریبی را بکنجی واله و محزون  
 بیاد غربت طفل حسین خون جگر دارم  
 فغان زاندم که طفل نارس شاهنشاه خوبان



بگفتا عمه جان من شوق دیدار پدر دارم  
 ز وصل روی بام عمه جان خونشد دل زارم  
 شب و روز از غم هجرش دو چشم پر گهر دارم  
 ندارم آرزوئی غیر وصل باب اندر دل  
 بسی شکوه از این قوم لعین پر شرر دارم  
 مگر ما را نباشد خانه کاندر کنج این ویران  
 که خشت خام جای بستر اندر زیر سر دارم  
 در آندم راءس پر خون پدر شد در برش حاضر  
 بگفتا جان بابا از فراق دیده تر دارم (۵۹)

### گریه پدر و دختر

حضرت زهرا (ع) حضرت سیدالشهدا را بغل کرده بودند ، حضرت رسول الله (ص) حضرت را از بغل دختر گرامشان گرفتند گریه کردند و فرمودند : خدا قاتلین تو را لعنت کند .

خدا کسانی را که لباسهایت را از تنت در آورند لعنت کند .  
 خدا بکشد آن کسانی را که همدیگر را بر علیه تو کمک می کنند . حضرت زهرا (ع) ناراحت و گریان شدند و فرمودند : ای پدر چه می فرمائید ؟ حضرت فرمودند . دخترم مصیبت هائی که بعد از من و تو به او می رسد و اذیتها و ظلم ها و مکرها و تعدی هائی که متوجهش می گردد را به یاد آوردم ، او در آن روز در میان جمعی مردان که جملگی همچون ستارگان درخشانند بوده و همگی به طرف مرگ و کشتن حرکت می کنند ، گویا اکنون لشکر آنها را کاملاً می بینم و به جایگاه و محل دفن ایشان می نگرم .  
 حضرت زهرا (ع) گریان فرمودند : ای پدر جائی را که می فرمائید کجاست ؟ حضرت فرمود : به آنجا کربلا می گویند . و آن زمین برای ما و امت موجب اندوه و بلاست ،

بدترین افراد امت من بر آنها خروج می کنند .

اگر تمام اهل آسمانها و زمین شفیع یک نفر از این گروه شرور باشند ، شفاعتشان پذیرفته نمیشود و بطور قطع تمام آنها در جهنم جاوید خواهند ماند .

حضرت فاطمه (ع) فرمود : پدر این طفل کشته خواهد شد؟! حضرت فرمود : بله دخترم ، قبل از او کسی اینطور کشته نشده که آسمانها و زمین و فرشتگان و حیوانات وحشی و ماهی های دریا کوهها برایش گریه کنند . اگر این موجودات ماءذون بودند پس از شهادت این طفل هیچ نفس کشی روی زمین باقی نمی ماند و گروهی از دوستان خواهند آمد که در روی زمین کسی از آنها اعلم به خدا نبوده و ... و حضرت رسول (ص) و حضرت زهرا (ع) صدای به گریه بلند نمودند ... (۶۰)

کاش بودم تا کنم جانرا فدایت یا حسین  
چون نبودم اشک ریزم در عزایت یا حسین  
کاش اندر کربلا بودم تو را یاری کنم  
گویمت لبیک و در راهت فدا کاری کنم  
در ره عبد سیاهت خون خود جاری کنم  
چون نبودم کربلا شاهها عزاداری کنم  
کاش بودم زائر کربلایت یا حسین  
کاش بودم تا بلاگردن اصغر می شدم  
یا قربان قد رعنا ی اکبر میشدم  
یا فدای دست عباس دلاور میشدم  
یا نثار قاسم و هم عون و جعفر میشدم  
میشدم ملحق بخاک کشته هایت یا حسین  
کاش بودم میخریدم تیر عشقت را بجان  
دست از جان میکشیدم بر حیات جاودان

مینهادم سر بکویت بر طفیل عاشقان  
 مشت خاکی میشدم در سایه این آستان  
 بر امید عزت روز لقایت یا حسین  
 کاش بودم از غلامان سیاه و موکبت  
 کاش بودم جبهه سای خاک سم مرکبت  
 کاش بودم تا رسانم آب سردی بر لب  
 کاش بودم تا رهانم آتش تاب و تبت  
 کاش بودم آشنای آشنایت یا حسین (۶۱)

### ریحانه پیامبر

حدیث مفصلی از ابن عباس نقل کرده اند که :

روزی حسین ۷ گریه کنان خدمت مادرش فاطمه آمد و عرضکرد : جدم پیامبر از من سیر شده از بس که به خدمتش رفته ام ، حضرت فاطمه (علیهاالسلام) فرمود : مادرت فدایت شود مگر چه شده ؟

عرض کرد : امروز صبح برادرم حسن را به زانوی راست خود نشانید و دهان او را بوسید و مرا به زانوی چپ نشانید و از دهان من اعراض کرد زیر گلوی مرا بوسید ، ای مادر بیا دهان مرا بو کن بین بوی بدی می دهد که جدم دهان مرا نبوسیده .  
 حضرت فاطمه (علیهاالسلام) فرمود : نه ای فرزندم جدت از تو ملالت پیدا نمی کند به خدا قسم بسیار شنیده ام که جدت می فرمود : حسین از من است و من از حسین می باشم تو در گهواره گریه می کردی پدرم وارد خانه شد فرمود : ای فاطمه ، حسین را ساکت کن آیا نمی دانی گریه او مرا اذیت می کند مکرر جدت می فرمود : ((اللهم انی احبه و احب من یحبه)) خدایا من حسین را دوست می دارم و دوست می دارم کسیکه حسین را دوست دارد .

حضرت فاطمه (علیها السلام) : دست حسین (ع) را گرفت و حضور پیامبر (ص) آورد و عرض کرد : بابا آیا شما نمی فرمودی حسین ریحانه من است ، آیا نفرمودی حسین زینت زمین و آسمان است ، آیا نفرمودی بوی بهشت را از حسین می شنوم .

فرمود : بلی . عرض کرد : حسین از این رنجیده که چرا دهان او را نبوسیده ای مثل آنکه دهان برادرش را بوسیده ای فرمود در این مطلب سرّی است که می ترسم دلت بشکند و طاقت نیاوری ، عرض کرد شما را به حق خدا سرش را بفرما .

فرمود : اینک جبرئیل به من خبر داد که به حسن ۷ زهر می خوراند و من محل زهر خوردن او را بوسیدم و حسین ۷ را با تیغ جفا نحر می کنند ، پس جای نحر او را بوئیدم . همینکه حضرت فاطمه (علیها السلام) این قضیه را شنید بلند بلند گریه کرد و به صورت خود لطمه زد و خاک به سر کرد ، فاطمه ۳ فرمود : حسین را کجا می کشند ؟ فرمود : در زمینی که آنجا را کربلا می گویند ، عرض کرد : به چه سبب او را شهید می کنند ؟ فرمود : اهل کوفه نامه هایی برای او می نویسند که تو از جانب خدا و پیامبر خلیفه می باشی به سوی ما بیا ، همینکه می رود او را با لب تشنه شهید می کنند .

هر چه صدا می زند آیا کسی هست ما را یاری کند کسی جوابش نمی دهد عاقبت او را مثل گوسفند ذبح می کنند ، برادران و فرزندان او را شهید می کنند ، سرهای آنها را بالای نیزه می کنند ، فاطمه فریاد برآورد پس تمام مردم به گریه درآمدند جبرئیل نازل شد یا محمد خدا به تو سلام می رساند و می فرماید فاطمه را ساکت کن که ملائکه آسمانها را به گریه درآورد و می فرماید و به عزت و جلالم قسم که شیعیانی برای او خلق می کنم که مالها و جانهای خود را در راه عزا و زیارت او انفاق کنند ، آگاه باش که هر کس او را بعد از شهادتش زیارت کند به هر قدمی که برمی دارد ثواب یک حج مقبول برایش نوشته می شود و هر کس برایش گریه کند ملائکه اشکهای او را در شیشه های بلور ضبط می کنند و روز قیامت که می شود و آتش جهنم شعله می کشد به او می گویند : ای دوست خدا بگیر این اشکی است که در مصیبت مولایت حسین

ریخته ای و از آتش آزاد شدی ، پس یک قطره از آن اشکها را به آتش جهنم می زنند آتش جهنم پانصد سال راه از آن بنده دور می شود .

پیامبر خدا(ص) به حضرت فاطمه (علیهاالسلام) این بشارتها را داد فاطمه سجده شکر به جای آورد حسین عرضکرد یا جداه جزای آنها در نزد شما چیست ؟ فرمود : من آنها را در نزد خدا شفاعت می کنم رو به پدر بزرگوارش کرد و فرمود : شما چه می کنی ؟ فرمود : من هم آنها را از آب کوثر سیراب می کنم ، از برادرش امام حسن ۷ پرسید شما چه می کنی ؟ فرمود : من داخل بهشت نمی شوم مگر با آنها داخل شوم . حضرت فاطمه (علیهاالسلام) هم فرمود : به عزت پروردگارم قسم و به حق پدر و شوهرم من جلوی در بهشت با چشم گریان می ایستم تا خداوند مرا شفیع آنها کند . حضرت سیدالشهداء ۷ هم فرمود : به حق جد و پدرم قسم من هم از خدا سؤال می کنم که قصرهای آنها در بهشت مقابل قصر خودم باشد . (۶۲)

### همه را فدای حسین

ابن عباس می گوید : یک روز خدمت پیغمبر (ص) خدا مشرف بودم و آن حضرت ، حسین (ع) را روی زانوی راست خود نشانیده بود و ابراهیم پسر خود را روی زانوی چپ نشانده بود ، گاهی حسین را و گاهی ابراهیم را می بوسید ، ناگاه آثار وحی بر آن حضرت ظاهر شد بعد از آن فرمود : جبرئیل از جانب پروردگار بر من نازل شد که خدا به تو سلام می رساند و می فرماید : ما این دو فرزند را برای تو با هم نمی گذاریم یکی از آنها را فدای دیگری گردان .

حضرت نگاهی به صورت حسین (ع) کرد و گریه کرد و نگاهی به صورت ابراهیم و گریه کرد ، پس فرمود : ابراهیم مادرش کنیز است هرگاه بمیرد کسی غیر از من برای او محزون نمی شود ، اما حسین مادرش فاطمه و پدرش علی است که به منزله گوشت و خون من هستند هرگاه حسین بمیرد دخترم فاطمه محزون و غصه دار می شود پسر

عمم علی هم محزون می شود ، من نیز محزون می شوم و من حزن خود را بر حزن آنها انتخاب می کنم . حضرت فرمود : من به جبرئیل عرض کردم : ای جبرئیل ابراهیم بمیرد من او را فدای حسین کردم ، ابراهیم پس از سه روز از دنیا رفت . بعد از مردن ابراهیم هرگاه پیامبر حسین را می دید او را به سینه خود می چسبانید و می بوسید و می فرمود : من به فدای کسی شوم که پسرم ابراهیم را فدای او گردانیدم . از بس که پیامبر در فوت ابراهیم محزون و غصه دار شد خداوند سوره کوثر را در تسلی قلب آن حضرت نازل کرد . (۶۳)

### جای شمشیر

هر وقت حضرت سیدالشهداء (ع) بر پیامبر اکرم (ص) داخل می شدند حضرت او را به خود می چسبانند و سپس به حضرت امیرالمومنین علی (ع) می فرمودند : او را بگیر و بعد او را می بوسیدند و گریه می کردند . امام حسین (ع) می فرمود : ای پدر چرا گریه می کنی ؟ حضرت رسول (ص) فرمود : فرزندانم جاهای شمشیر را بوسیدم و گریه ام گرفت . حضرت امام حسین (ع) فرمود : ای پدر من کشته خواهم شد ؟ حضرت رسول (ص) فرمود : بلی به خدا قسم تو و پدرت و برادرت همگی کشته خواهید شد . حضرت امام حسین (ع) فرمود : پدر ، قبور ما از هم متفرق و پراکنده می باشد ؟ حضرت رسول (ص) فرمود : بلی پسرم . حضرت امام حسین (ع) فرمود : از امت شما چه کسانی به زیارت ما می آیند ؟ حضرت رسول (ص) فرمود : من و پدرت و برادرت و تو را زیارت نخواهد نمود مگر راست گویان امت من . (۶۴)

آمده ام بقتلگه بابا عزا بپا کنم  
درد دل از برای تو ز جور اشقیا کنم

بابا نگر حزینه ام من دخترت سکینه ام  
 آوردی از مدینه ام بی تو سفر چرا کنم  
 بابا گلی گم کرده ام چون اصغر شیرین زبان  
 میگردم اندر کشتگان شاید گلم پیدا کنم  
 هم سفرم شمروسان گریه کنم بر تو چنان  
 سیلی خورم ز دشمنان چه ناله و نوا کنم  
 خیز و به بین که من شدم عازم کوفه خراب  
 بگو چسان در این سفر بی تو دلم رضا کنم  
 خیز وز خاک و خون شها مرا بدامنت نشان  
 اگر که شب رسد پدر دامن که ماءوی کنم  
 نه طاقتی ترا بود ز زخمهای دشمنان  
 نه مرحمی مرا بود گذارم و دوا کنم

### اسباب حزن

جمیع حالات امام حسین (ع) اسباب حزن و گریه پیغمبر بود .  
 چنانکه هر وقت او را به دوش مبارک بر میداشت و سرش بر دوش او تکیه می کرد  
 بیاد می آورد سر او را بر روی نیزه ها . . . . . ، پس می گریست .  
 و به اصحاب می فرمود : گویا می بینم اسیران را بر شتران و سر فرزندانم را بصورت  
 هدیه برای یزید می برند .  
 چون به دامان می نشاند نظر به صورت او می نمود و می گریست ، و می فرمود : یابن  
 عباس گویا می بینم او را که ریشش را به خونش خضاب نموده اند و هر چند طلب  
 یاری می کند کسی یاریش نمی کند و چون روز عید جامه (لباس) جدید می پوشید  
 میگریست ، گویا به یاد می آورد که او را برهنه بر خاک می اندازند ، و چون بر

سرسفره می نشست با جد و پدر و مادر و برادر ، طعام میخورد ، پیغمبر (ص) اول خوشحال می شد ، بعد به گریه در می آمد ، و گویا به یاد می آورد تشنگی خود و اطفالش را که دنیا جلو چشمشان از شدت عطش سیاه می شود ، و همه متفرق می شوند ، و بعضی را می کشند ، و بعضی را اسیر می نمایند . و چون گلویش را می بوسید می گریست ، و گاهی با امیرالمؤمنین (ع) می فرمود : او را نگاه دار ، آنگاه تمام بدنش را می بوسید و می گریست ، عرض کرد : چرا گریه می کنید ؟ میفرمود : موضع شمشیرها را می بوسم ، و گاهی لب و دندانش را می بوسید ، گویا یاد می آورد چوب خیزران در مجلس یزید و ابن زیاد (لعنة الله علیهما) را ، چنانکه زیدبن ارقم در نزد ابن زیاد حاضر بود ، چون این حرکت شنیع را دید ، فریاد برآورد که چوبت را از این لبهای مبارک بردار که قسم به آن خدائی که غیر او خدائی نیست دیدم دندانهای پیغمبر (ص) را که بر این دندانها گذاشته شده بود و آن را می بوسید . (۶۵)

نام تو هست زنده و جاوید یا حسین  
 عشق تو هست مایه امید یا حسین  
 با مهر تو چو داد مرا شیر مادرم  
 جانم اسیر عشق تو گردید یا حسین  
 در باغ آرزو که بروید گل امید  
 وصل تو هست غایت امید یا حسین  
 از عطر جانفزای تو سرمست می شود  
 هر کس زباغ عشق تو گل چید یا حسین  
 هر کس شنید قصه جانسوز نینوا  
 سیلاب اشک از مژه بارید یا حسین  
 جانم فدای آن که به دنیا هر آن چه داشت  
 در راه دوستی تو بخشید یا حسین



ای جان فدای نام تو کز نام تو به جاست  
 نام بلند مکتب توحید یا حسین  
 با چشم اشکبار به یادت ((نوید)) گفت  
 نام تو هست زنده جاوید یا حسین (۶۶)

### سر روی نیزه

روزی پیغمبر اکرم (ص) در مسجد نشسته بودند ، که جمعی از قریش وارد شدند و با آنها ابن سعد ملعون هم بود .  
 رنگ پیغمبر (ص) متغیر شد و حالش دگرگون گردید ، اصحاب عرض کردند :  
 یارسول الله تو را چه می شود؟! حضرت فرمود: به یاد آوردم آنچه بر اهل بیت من وارد می شود از کشتن و زدن و سب و شتم و پریشان و در بدری و اول سری که بر سر نیزه می شود سر فرزندم حسین خواهد بود . (۶۷)  
 شوری به اشک می دهد آوای یا حسین  
 امشب شب دعا شب پرواز یا حسین  
 امشب که میهمان گل منور می کند  
 لب تشنگان خیمه خورشید را حسین  
 نجوای زینب است در آشوب اشک ها  
 با پاره های آن تن تب دار یا حسین  
 می گفت: نیزه ها مگر از یاد برده اند  
 جاری ست در وجود تو خون خدا حسین  
 این سو کبود می شود از درد گونه ها  
 آن سوی دشت زیر سم اسب ها حسین  
 یک سو کبوتران حرم تشنه و اسیر

یک سو وداع زینب بی یار با حسین  
 فردا خراب خطبه تقدیر کوفه ها  
 فردا شکوه جاری فریادها حسین  
 فردا که روح تازه به پرواز می دهند  
 پروانه های سوخته در کربلا حسین (۶۸)

### حال احتضار

تمام ایام زندگانی در شب و روز در سفر و حضر ، حال پیغمبر (ص) چنین بود ، حتی  
 در حال احتضار امام حسین (ع) را به سینه چسبانید و عرق آن حضرت بر حسین (ع)  
 جاری بود و میفرمود : مرا با یزید چه کار است ، خدا یزید را لعنت کند و به او برکت  
 ندهد . پس غش کرد ، باز بحال آمد ، بعد امام حسین (ع) را بوسید و اشک میریخت  
 و می فرمود : مرا با قاتلین تو نزد خدا موقفی خواهد بود . (۶۹)

ای که چشم ملک العرش برای تو گریست  
 در فلک عیسی مریم به عزای تو گریست  
 آدم بوالبشر از بهر تو شد نوحه سرا  
 چون که بشنید ز جبریل رثای تو گریست  
 چون علی چشم خدا بود برایت گریان  
 می توان گفت که بهر تو خدای تو گریست  
 بس که جانسوز بود واقعه کرب و بلا  
 آب آتش شد و آتش به هوای تو گریست  
 تا سرت را به سر نیزه اعداء دیدند  
 آسمان نعره زد و چرخ به پای تو گریست  
 چه مگر دید در آن روز امام سجّاد

که چهل سال پس از کرب و بلاى تو گریست  
 بیشتر از همه کس ای پسر خون خدا  
 پسر ت مهدى موعود برای تو گریست  
 گر نبودى تو در آن دشت بلا یازهرا  
 دخترت زینب غمدیده به جای تو گریست  
 می رود روز جزا خرم و خندان به بهشت  
 هر که شد پیرو و در زیر لوای تو گریست  
 نه همین دیده ((خسرو)) زغمت گریان است  
 هر کسى داشت به دل مهر و ولای تو گریست (۷۰)

### اشک علی ع

ابن عباس می گوید: در رکاب حضرت امیرالمؤمنین (ع) بودم در زمانی که به صفین تشریف می بردند، وقتی که به نینوا رسیدیم، نزدیک شط فرات بود، با صدای بلند فرمود: یابن عباس آیا این مکان را می شناسی؟ عرض کردم: خیر نمی شناسم! فرمود: اگر می شناختی مثل من، از آن نمی گذشتی مگر مثل من گریه می کردی. پس حضرت علی (ع) گریه شدیدی نمود؟ تا اینکه محاسن شیرینش تر شد و اشکها برسینه اش جاری گردید.

ما هم به تبع آن حضرت گریه کردیم.

سپس حضرت فرمود: اُوّه اُوّه، مرا با آل سفیان چکار است که جنگ کنیم آنها از جنود سپاهیان شیطانند، ای اباعبدالله صبر کن زیرا هر بلایی که بسرت اینها می آورند، سر من آوردند، سپس حضرت آبی جهت وضو گرفت و وضویی ساخت و چند نماز خواند، باز آن حرفها را زد، بعد یک مقدار خواب رفته و بعد بیدار شد، سپس فرمود: یابن عباس آیا از خوابی که دیده ام تو را با خبر کنم؟ عرض کردم: انشاءالله که خیر

است! بفرمایید، حضرت فرمود: دیدم گویا مردانی با علمهای سفید از آسمان به زمین آمدند، شمشیرهای سفید و درخشان بر کمر داشتند، سپس گرد این زمین خطی کشیدند، فرمودند: دیدم گویا شاخه های این نخلها بزمین رسیده و در میان خون شناور شد، و گویا فرزندم حسین (ع) و میوه دلم، و نور بصرم، در آن غرق شده و هر چه استغاثه میکند. کسی به فریادش نمی رسد، و گویا آن مردانی را که از آسمان آمده بودند. ندا می کردند و می گفتند: ای آل رسول صبر کنید. که شما را خواهند کشت. و شما بدست یک مشت مردم شر کشته خواهید شد. و اینک بهشت مشتاق شما است. ای اباعبدالله.

سپس رو به سوی من کردند و مرا تعزیت دادند و فرمودند:

یا ابالحسین به تو بشارت باد و خدا روز قیامت چشمت را روشن کند.

از خواب بیدار شدم. بخدا قسم که قبلا حضرت رسول صادق ابوالقاسم (ص) بمن خبر دادند.

که من به سوی اهل بغی می روم. و به این زمین میرسم...

آه در اینجا فرزندم حسین با هفده نفر از اولاد من و از اولاد فاطمه (ع) دفن می شوند.

و این زمین در آسمان معروف به کربلا است، چنانکه در زمین حرمین و بقعه بیت

المقدس معروف است. سپس فرمود: یابن عباس بین در این نواحی فضولات آهوان

را می بینی؟ به خدا قسم به من دروغ نگفته اند، و آنها زرد شده اند به رنگ زعفران،

ابن عباس گفت: بررسی کردم و پیدا کردم و فریاد زدم: یا امیرالمؤمنین این را پیدا

کردم که فرمودید. حضرت فرمود: صدق الله و رسوله. هر وله کشان به سمت آنها

دوید. و آنها را بوئیده و فرمود: این همان است. آیا میدانی قضیه اینها چیست؟ عرض

کردم: خیر آقا نمی دانم.

حضرت فرمود: این سرزمین، زمینی است که وقتی که حضرت عیسی (ع) با حواریین

به این زمین رسید، دید در اینجا چند تا آهو دور هم جمع شده اند و گریه میکنند،

سپس حضرت عیسی (ع) نشست و حواریین هم نشستند و مشغول گریه شدند .  
 حواریین گفتند : یا روح الله سبب گریه شما چیست ؟ فرمود : این زمین کربلا است که  
 در آن فرزند پیغمبر خدا احمد (ص) و فرزند بتول عذرا (علیها السلام) شبیه مادرم  
 حضرت مریم (علیها السلام) است کشته خواهد شد و در اینجا مدفون میگردد . تربتی  
 است که از مشک معطرتر است ، زیرا که تربت آن جناب است و این آهوان با من  
 سخن گفتند : که مادر اینجا بخاطر شوق به آن جناب مانده ایم و در امان هستیم .  
 حضرت عیسی (ع) مقداری از فضولات را برداشته و بوئید و فرمود : خوشبویی آن  
 بخاطر علفهای این صحرا است . خدایا اینها را باقی بگذار تا اینکه پدرش ببوید و  
 تعزیت او شود . و این است که تا حال مانده است و رنگش از طول مدت زرد شده ، و  
 این زمین کرب و بلا است ، پس با صدای بلند فرمود : ای خدای عیسی بن مریم ،  
 مبارک مکن بر کشندگانش و کسانیکه آنها را یاری می کنند .  
 سپس حضرت مدت مدیدی گریست تا اینکه به رو افتاد و غش کرد ، ماهم گریه  
 کردیم . چون به حال آمد چند بعره برداشت و در گوشه ردا پیچید ، و به من فرمود : تو  
 هم بردار و نگه دار اگر دیدی که از آن خون تازه میجوشد و جاری می شود ، بدانکه  
 حسینم شهید شده .

ابن عباس می گوید : من هم برداشتم و از آن نگه داری کردم تا اینکه یک روز خواب  
 بودم ، وقتی که از خواب بیدار شدم ، دیدم از آن خون تازه ای جاری گردید . و  
 آستینم مملو از خون است پس نشستم و گریه کردم و با خودم گفتم : یقینا حسین را  
 کشتند . البته علی (ع) تا بحال خبری به من نداده بود که واقع نشده باشد .  
 پس بیرون آمدم ، دیدم شهر مدینه گویا ابر نازکی آن را فرا گرفته آفتاب ظاهر شده  
 گویا کسوف گرفته ، گویا از در و دیوار شهر خون تازه میریزد .  
 از زاویه خانه صدایی شنیدم که شخصی مرثیه می خواند و مضمونش این است که ای  
 آل پیغمبر صبر کنید که فرزند زهرای بتول را کشتند . و روح الامین با گریه و افغان

نازل شد و با صدای بلند گریه می کرد. من هم گریه ام گرفت و آن روز را که روز عاشورا بود ضبط کردم و بعد بعضی از افراد و کسانی که همراهم بودند این قضیه را گفتم آنها هم حرف مرا تصدیق کردند. و گفتند ما هم این صدا را شنیدیم. ولی گوینده اش را ندیدیم شاید حضرت خضر بوده. (۷۱)

حیات آب بقا جز غم تو نیست حسین  
 نمیرد آن که دلش با غم تو زیست حسین  
 صفای عمر ابد یافت هر که در غم تو  
 به قدر یک مژه بر هم زدن گریست حسین  
 به روز حشر که محشر کند شفاعت تو  
 کسی که سایه نشین تو نیست کیست حسین  
 جهنم است بهشتی که خالی از تو بود  
 بهشت بی گل رویت بهشت نیست حسین  
 تویی که آیت حریت از رُخت پیدا است  
 خوشا کسی که چو حرّ بر تو بنگریست حسین  
 گدای راه تو هر کس که گشت آقا شد  
 که گرد خاک رهت تاج سروریست حسین  
 نشسته بر سر راه تو ((رستگار)) مدام  
 به دستگیری او لحظه ای بایست حسین (۷۲)

### گریه جبرئیل

یک روز عید حضرت امام حسن (ع) و امام حسین (ع) به حجره جدشان حضرت رسول الله (ص) وارد شدند و فرمودند: یا جدّاه امروز روز عید است و فرزندان عرب

همه با لباسهای رنگارنگ خود را آراسته اند و لباسهای نو پوشیده اند و ما لباس نو نداریم و برای همین کار هم خدمت شما آمده ایم که فکری بحال ما کنید .

حضرت حال آنها را بررسی کرد و گریه ای نمود . . . تا آنجا که دو قطعه لباس از بهشت که به کمک حضرت جبرئیل (ع) یکی برای امام حسن لباس سبز و دیگری برای امام حسین (ع) لباس سرخ آورد و آنها پوشیدند و خوشحال شدند حضرت جبرئیل وقتی این حالات را مشاهده نمود ، گریه نمود .

حضرت رسول (ص) فرمود : ای برادرم ای جبرئیل در یک مثل امروزی که فرزندان من شاد و خرسند هستند ، تو چرا گریه می کنی و مهموم و مغموم و محزون هستی ؟!

ترا بخدا قسمت می دهم که اگر خبری هست به من بگو و مرا از این ناراحتی برهان .

حضرت جبرئیل فرمود : ای رسول خدا بدان اینکه برای دو فرزندت رنگ مختلف اختیار گردید . یکی حضرت حسن ناچار است زهر بنوشد و از شدت زهر رنگش سبز می شود . و حضرت حسین را ذبح می کنند و بدنش را با خونس خضاب می کنند . در اینجا پیامبر (ص) خیلی گریه کرد . (۷۳)

جان جهانیان به فدای تو یا حسین

باید گریست خون به عزای تو یا حسین

باشد حدیث عشق تو بسیار سینه سوز

دنیا به ماتمند برای تو یا حسین

بر ضدّ ظلم پیشه به پا خاستی به جا

صد آفرین به همت و رای تو یا حسین

افتاد دیو ظلم به وحشت چو راست شد

بر ضدّ ظلم قد رسای تو یا حسین

بشکافت گرچه فرق علی اکبرت ز تیغ

نشید کس به شکوه صدای تو یا حسین (۷۴)

## توفیق ندانست

هرثمه ابن ابی مسلم نقل کرده که با حضرت امیرالمؤمنین (ع) از صفین مراجعت می کردیم ، سر زمین کربلا رسیدیم پس حضرت از نماز صبح فراغ شد ، و قدری از خاک آنجا برداشت و گریه کرد و فرمود : عجب خاکی هستی ، که از تو جمعی محشور خواهند شد بدون حساب وارد بهشت می شوند . هرثمه می گوید : ما برگشتیم و این ماجرا را برای همسر شیعه ام بازگو کردم ، همسرم گفت : هر چه امیرالمؤمنین بگوید؛ حق است ، تا اینکه آن روز گذشت و بعدها حضرت سیدالشهدا (ع) وارد سرزمین کربلا شدند هرثمه جزء لشکر عمر سعد بود و حرف حضرت امیر(ع) را یاد آورد بعد سوار شتر شده و محضر مقدش امام حسین (ع) مشرف شد و حدیث حضرت علی (ع) را نقل کرد . حضرت فرمودند : حالا خیال تو چیست ؟ با ما هستی یا بر ما . گفت : نه با شما و نه با آنها .

اولاد کوچکی را در کوفه گذاشته ام و برای آنها می ترسم که این زیاد آنها را اذیت کند حضرت فرمود : پس بیرون برو و بجای برو که مقتل ما را مشاهده نکنی و صدای ما را نشنوی زیرا بخدا قسم اگر کسی امروز صدای استغاثه ما را بشنود ، ما را یاری نکند حتما به رو در آتش جهنم خواهد افتاد . (۷۵)

هوا گرفته و دل بی بهانه می گرید  
 به یاد شام غربیان زمانه می گرید  
 ز حج نیمه تمام توای تمامی حج  
 صفا و مروه غمین است و خانه می گرید  
 دمیده از سر زلف سیاه تو گل سرخ  
 به یاد زلف تو گیسو و شانه می گرید  
 به قامتی که به قد قامتش قیامت کرد



صنیر تیر بلا بی بهانه می گرید  
 شکسته چوبه محمل از آن شکسته دلی  
 که بار غم کشد و فاتحانه می گرید  
 همین نه من زفراق تو سوختم تنها  
 که نینوا ز غمت جاودانه می گرید  
 تو رفتی و حرمت ماند و یاس های کبود  
 به حال اهل حرم تازیانه می گرید  
 مصیبت تو به عالم چنان گذاشت اثر  
 که در عزای تو چشم زمانه می گرید  
 گلوی گلین ششماهه ات چو گلگون شد  
 نهال عاطفه خم شد جوانه می گرید  
 حسین من چه بگویم که چارده قرن است  
 هوا گرفته و دل بی بهانه می گرید (۷۶)

### پی نوشتها

- ۱- حج : ۳۲ .
- ۲- معرفت الحسین : ۲۸ .
- ۳- بحار الانوار، ۴۴، ۲۴۵ .
- ۴- لاله های عشق ، ص ۲۳ .
- ۵- اسرار الشهاده ، ص ۸۰، منتخب طریحی ، ص ۴۸ ناسخ ۱ / ۲۷۰ .
- ۶- لاله های عشق ، ص ۱۸۱ .
- ۷- بحار ۴۴، ۲۳۴ . ناسخ ۱، ۲۷۱ منتخب ۴۸ .
- ۸- گلچین گل نغمه ص ۸۶ .

- ۹- ترجمه خصائص حسینیہ ، ۹۴، نقل از بحار الانوار: ۱۱ / ۱۵۰ و ۱۵۱
- ۱۰- گلچین گل نغمه ص ۱۳،
- ۱۱- همان ۹۵ نقل بحار الانوار، ۴۴، ۲۳۰،
- ۱۲- گلچین گل نغمه ، ص ۲۴،
- ۱۳- منتخب طریحی ، ۴۹،
- ۱۴- گلچین گل نغمه ، ص ۴۱،
- ۱۵- بحار الانوار: ۴۴، ۲۲۵،
- ۱۶- شمیم ولایت ، ص ۱۲۶،
- ۱۷- بحار الانوار: ۴۴، ۲۲۳، ناسخ ۲۷۳ منتخب طریحی ، ۴۹،
- ۱۸- نوحه سینہ زنی و زنجیر زنی ، ص ۴۲،
- ۱۹- بحار الانوار: ۴۴، ۲۴۴ ناسخ ۱، ۲۸۴،
- ۲۰- گلوآزه ، ۴، ص ۴۷۸،
- ۲۱- مجمع البحرین لغت عشر.
- ۲۲- گلزار ثابت ، ص ۱۷،
- ۲۳- بحار الانوار: ج ۴۴، ص ۳۰۸،
- ۲۴- بحار، ج ۷۳، ۳۰۱،
- ۲۵- گلزار ثابت ، ص ۹۴،
- ۲۶- بحار، ۴۴، ۲۴۴ منتخب ۵۰ ناسخ ۱، ۲۷۴،
- ۲۷- مصائب الائمہ ، ۲۱۳.
- ۲۸- منتخب طریحی ۵۰ ناسخ ، ۱، ۲۷۵ بحار، ۴۴، ۲۴۴.
- ۲۹- گلہای اشک ، ص ۲۸.
- ۳۰- بحار الانوار: ۴۴، ۲۲۳.
- ۳۱- گلہای اشک ، ص ۱۱۱.

- ۳۲- بحار الانوار: ۴۴، ۲۴۱. خصائص ۲۱۶.
- ۳۳- گل‌های اشک، ص ۱۰۱.
- ۳۴- ترجمه خصائص الحسینه، ۲۲۴.
- ۳۵- گل‌های اشک، ص ۱۰۵.
- ۳۶- جلاء العیون، ۲، ۴۳۳.
- ۳۷- لاله عشق، ص ۶۵.
- ۳۸- جلاء العیون، ۲، ۴۳۳ ترجمه کامل زیارات، ۲۰۴.
- ۳۹- آینه عزا، ص ۳۷.
- ۴۰- جلاء العیون، ۲، ۴۳۴.
- ۴۱- آینه عزا، ص ۱۰۸.
- ۴۲- جلاء العیون، ۲، ۴۳۵.
- ۴۳- نغمه کربلا، ۲، ص ۹۲.
- ۴۴- جلاء العیون، ۲، ۴۳۶.
- ۴۵- گل‌های باغ محمدی، ج ۲، ص ۱۶۵.
- ۴۶- جلاء العیون، ج ۲، ۴۷۹.
- ۴۷- اهل بیت، ص ۹۵.
- ۴۸- تاریخچه عزاداری، ۲۰ نقل شد اقناع اللائم علی اقامه المات ۳۰.
- ۴۹- اهل بیت، ص ۱۶۴.
- ۵۰- همان ۲۵، همان ۳۱.
- ۵۱- اهل بیت، ص ۱۶۵.
- ۵۲- همان ۲۶ مسند احمد بن حنبل ۱، ۸۵ ترجمه خصائص الحسینه ۲۲۶.
- ۵۳- منتخب المصائب، ۶۴.
- ۵۴- ترجمه خصائص الحسینه، ۲۲۶.

- ۵۵- منتخب المصائب ، ج ۳، ص ۸۴،  
 ۵۶- همان .
- ۵۷- منتخب المصائب ، ج ۳، ص ۱۳۶،  
 ۵۸- ترجمه كامل الزيات ، ۲۰۶،  
 ۵۹- منتخب المصائب ، ج ۳، ص ۱۳۸،  
 ۶۰- كامل الزيارات ، ۲۱۲،  
 ۶۱- منتخب المصائب ، ج ۳، ص ۱۸۱،  
 ۶۲- ثمرات الحيوه : ج ۱، ص ۹۸،  
 ۶۳- ثمرات الحيوه : ج ۱، ص ۱۰۲،  
 ۶۴- ترجمه كامل الزيارات ، ۲۱۵،  
 ۶۵- خصائص حسنيه ، ۲۲۸،  
 ۶۶- رستاخيز لاله ها، ص ۳۲،  
 ۶۷- همان، ۲۲۹،  
 ۶۸- رستاخيز لاله ها، ص ۳۳،  
 ۶۹- همان .
- ۷۰- رستاخيز لاله ها، ص ۵۷،  
 ۷۱- بحار الانوار، ۴۴، ۲۵۲ امالي صدوق مجلس ۸۷، ۴۷۸، ۴۸،  
 ۷۲- رستاخيز لاله ها، ص ۷۴،  
 ۷۳- بحار الانوار: ۴۴، ۲۴۵،  
 ۷۴- رستاخيز لاله ها، ص ۸۸،  
 ۷۵- بحار الانوار: ۴۴، ۲۵۵ اعالي صدوق مجلس : ۲۸، ص ۱۱۷،  
 ۷۶- رستاخيز لاله ها، ص ۱۳۷،

## ۲۵. از مرثیه تا تعزیه: بررسی‌هایی درباره چگونگی شکل‌گیری تعزیه و تجزیه و تحلیل نسخه‌های آن به همراه نمونه‌هایی از اشعار...

### مشخصات کتاب

سرشناسه: گلی زواره غلامرضا، - ۱۳۳۷

عنوان و نام پدیدآور: از مرثیه تا تعزیه بررسی‌هایی درباره چگونگی شکل‌گیری تعزیه و تجزیه و تحلیل نسخه‌های آن به همراه نمونه‌هایی از اشعار... / غلامرضا گلی زواره

مشخصات نشر: قم حسین علیها السلام ۱۳۸۲.

مشخصات ظاهری: ص ۲۴۸

شابک: ۹۶۴-۸۲۶۲-۰۱-۲۱۲۰۰۰ ریال؛ ۹۶۴-۸۲۶۲-۰۱-۲۱۲۰۰۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی: فهرست‌نویسی قبلی

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس

عنوان دیگر: بررسی‌هایی درباره چگونگی شکل‌گیری تعزیه و تجزیه

موضوع: تعزیه -- ایران -- تاریخ

موضوع: تعزیه‌نامه‌ها -- نسخه‌های خطی فارسی

موضوع: نمایش -- ایران -- تاریخ

رده بندی کنگره: BP ۲۶۰/۵/گ ۸ الف ۴۳

رده بندی دیویی: ۷۴۴/۲۹۷

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۲-۳۳۰۷۴

### مشعل عاشورا

با گذشت حدود نیم قرن از زمان رحلت خاتم رسولان الهی، به دلیل استیلای ظالمانه شجره خبیثه بنی‌امیه، ابرهای تیره و تار تحریف، آسمان حقیقت را فرا گرفت. شرایط

آن چنان آشفته و دگرگون گردید که نشانه مسلمانی مخالفت با مظهر اسلام و جانشین راستین پیامبر صلی الله علیه و آله به شمار می آمد. مشتاقان خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام و شیفتگان حقایق ناب و ارزش های اصیل، در محاق اختناقی شدید، رنجی جانکاه و شدیدترین مجازات ها، روزگار نگران کننده و ناگواری را سپری نمودند. در آن یلدای بیداد و اموی، عده ای از خواص با چاپلوسی به نفع نظام حاکم، به جعل احادیث و مدح ستمگران روی آوردند و تمجید و ستایش دشمنان خاندان وحی را همچون مبانی آموزشی و تربیتی، در مکتب خانه ها به کودکان و نوجوانان می آموختند و آنان را برای مقابله با اسوه های پرهیزگاری و پارسایی پرورش می دادند. فضای آلوده و آشفته جهان اسلام، چون توفانی مهیب هر گونه آرامش و امنیت را از حامیان راستین حقیقت گرفته بود. فرهنگ والا و پویای اسلام که منشأ تحرک، سازندگی و تحول بود، به صورت قوانینی خشک و بی مغز و آمیخته به جمود و خمود، تبلیغ و ترویج می گردید و مجال هر گونه تفکر، تعقل و بحث های زاینده و رشد دهنده از فرزنانگان، صاحبان خرد و اهل معرفت گرفته می شد و به موازات این میرایی و خاموشی چراغ اندیشه رو به افول و آداب و رسوم زمان جاهلیت، خرافات و تعصب های قومی و قبیله ای همچون قارچ های مسموم در حال احیا بود. با شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام و فرارسیدن دوران امامت سومین اختر فروزان آسمان ولایت، این آشفستگی ها رو به فزونی گذاشت. قدرت حاکم، به منظور تثبیت پایه های عنکبوتی و پوشالی خود، در صدد ایجاد بدعت و انحراف از موازین قرآنی و روایی و سنت های مسلم دینی و اعتقادی برآمد و اوضاع به گونه ای گردید که فروغ معنویت که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای برپا داشتن آن مراتب های زیادی را تحمل کرده بود، رو به خاموشی نهاد. اوضاع آن چنان نگران کننده شد که حضرت امام حسین علیه السلام در مدت ده سال از دوران امامت خود که با حکمرانی تبهکاری چون معاویه مصادف شد، شرایط را برای ایجاد یک جنبش و قیام در مقابل توفان استبداد و تباهی مناسب ندید و چنین

حرکتی را به صلاح اجتماع اسلامی ندانست. با روی کار آمدن جنایتکاری چون یزید و آشکار شدن فساد و ابتذال و علنی گشتن آلودگی‌های غیرقابل اغماض، تعلیمات و فرهنگ اسلامی در مخاطره‌ای جدی قرار گرفت. از این جهت موضع امام در مقابل چنین شرایطی، که استمرار آن محور دیانت و معنویت را به دنبال داشت، برپا کردن مشعل عاشورا بود تا در آن تاریکی دهشت‌زا، روشنی بیافریند و نیز از لهیب آن آذرخش، کاخ استبداد بسوزد. به همین دلیل حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در روایتی امام حسین علیه السلام را چراغ هدایت و کشتی نجات معرفی کرده‌اند؛ إِنَّ الْحُسَيْنَ مُصْبِحَ الْهُدَى وَ سَفِينَةَ النَّجَاةِ. [۱] امام حسین علیه السلام نیز در این خصوص فرموده‌اند: لَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ. لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحِقًّا فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ لَا الْحَيَوَةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا؛ [۲]. آیا مشاهده نمی‌کنید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل جلوگیری به عمل نمی‌آید. در این صورت به طور مسلم انسان با ایمان جوینده حق، باید طالب دیدار خدا و لقای حق باشد. من مرگ را جز سعادت نمی‌بینم و زندگی با ستمگران را جز ملالت و کسالت نمی‌نگرم. از این جهت آن خورشید فروزان با حماسه‌ای پرشکوه و سرنوشت ساز جامعه اسلامی را متوجه اسلام واقعی نمود و به اتفاق اهل بیت، یاران و اصحاب فداکارش، به داد اسلام رسید و مکتب حیات بخش اسلام را احیا کرد و چشمه ناب حقیقت را از غباری که گرفته بود، رهایی بخشید و در واقع خداوند مکتب وحی را از طریق قیام عاشورا حفظ کرد و تعبیر قرآنی: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ وَ لِحَفِظُون»؛ [۳] ما قرآن را فرو فرستادیم و به تحقیق حافظ آن هستیم. درباره‌اش مصداق پیدا کرد: مصطفی را وعده داد الطاف حق گر بمیری تو، نمیرد این سبقامام خمینی رحمه الله خاطر نشان نموده‌اند: ... امام حسین علیه السلام نجات داد اسلام را، ما برای یک آدمی که نجات داده اسلام را و رفته کشته شده، هر روز باید گریه کنیم، ما هر روز باید منبر برویم برای حفظ این مکتب. محرم و صفر است که اسلام را نگه داشته است. فداکاری

سیدالشهدا علیه السلام است که اسلام را برای ما زنده نگه داشته است ... [۴]. بر این اساس نهضت مقدس کربلا، فرازی درخشان و باشکوه در تاریخ اسلام است و چون خورشید پر فروغ در حال پرتوافشانی است و هرچه از آن می‌گذرد انوارش افزون‌تر و گسترده‌تر می‌شود؛ حماسه‌ای که مبدأ و منشأ و الهام‌بخش قیام‌های گوناگونی در تاریخ اسلام گردید و نهضت‌های سلحشوران علوی را در ستیز با ستمگران تقویت نمود. آن امام بزرگوار با فریاد «مرگ با شرافت بهتر از زندگی ننگین است و اگر دین ندارید، لااقل آزاده باشید» [۵] انسان‌های غافل را از خواب گران بیدار نمود. پدیدآورنده قیام کربلا در این ماجرای جاویدان، حقیقت ایمان و واقعیت بندگی را به نمایش گذاشت و در تمامی لحظات این قیام مقدس، به ارزش‌های معنوی در عرصه اندیشه و عمل نظر داشت و نهایت اخلاص را از خویشتن بروز داد و کوشید تا از سیرت جدش پیروی کند و سنت با برکت امر به معروف و نهی از منکر را احیا نماید: *أُرِيدُ أَنْ أَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ*. [۶] و در سخنی جاویدان، حضرت امام حسین علیه السلام فرمود: *اللَّهُمَّ إِنِّي أَحَبُّ الْمَعْرُوفِ وَ أَنْكَرُ الْمُنْكَرِ*. [۷] به همین دلیل در زیارت عاشورا می‌خوانیم: *أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتَ الزَّكَاةَ وَ أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ*... مناجات آن حضرت نیز چنین است: ای پروردگار بزرگ، همه مردم را جملگی در راه دوستی تو - کسب رضایت تو - رها کردم و خانواده ام را برای دیدارت آوردم. اگر مرا در راه وصال قطع‌ه قطع‌ه کنی، قلبم به غیر تو تمایلی پیدا نخواهد کرد. [۸]. حادثه عاشورا بدان جهت که خود حق است و در جهت حفظ ارزش‌های الهی و زنده نمودن مکتب اسلام صورت گرفته است در اوج قله ایثار و با صلابت و خروشان همچنان باقی مانده و می‌ماند. از این جهت با ارج نهادن به حماسه سازان عاشورا و بزرگداشت این قیام شکوهمند انسان‌ها، با فضایل و کمالات انس یافته و در مکتب حسینی خوب زیستن و نیکو زندگی کردن، روی آوردن به معروف و اعراض از منکرات را فرامی‌گیرند و فرهنگ فضایل و مکارم



در جامعه به صورت سنتی حسنه رواج می‌یابد. از سویی امام حسین علیه السلام با آن شایستگی‌های ذاتی و نسبی، شعله‌های محبت را در قلوب مؤمنین برمی‌افروزد و این نکته در واقع تداعی‌کننده فرمایش رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که فرموده‌اند: **إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا؛** [۹]. کشته شدن امام حسین علیه السلام در دل‌های اهل ایمان حرارتی ایجاد کرد که هیچ گاه به سردی نمی‌گراید.

### سوگواری در سیره اهل بیت

سیره ائمه هدی علیهم السلام در برپا نمودن مجلس سوگواری برای سالار شهیدان، حضرت امام حسین علیه السلام، و تشویق و تحریض شیعیان در احیای این برنامه، بدان جهت است که واقعه کربلا روشنی بخش جان انسان‌های طالب فضایل باشد و گریستن برای امامی که در مقابل باطل مقاومت کرد و از ارزش‌ها صیانت نمود، فریاد قلب و مبارزه عاطفی با ستمگران در همیشه تاریخ است. امام سجاد علیه السلام در فرصت‌های مقتضی و به صور گوناگون خاطره عاشورا را در اذهان مردم زنده نگاه داشت و گریه‌های طولانی آن امام همام بود که خون‌ها را به جوش می‌آورد و سرها را پرشور می‌نمود و این موضوع موجب گردید تا مشعل حماسه جاوید کربلا هیچ گاه خاموش نشود. نخستین کسی که وقایع عاشورا را بیان می‌نمود و با این گزارش سوزناک دل سنگ را می‌گذاخت، امام چهارم و پس از او حضرت زینب کبری علیها السلام بود. روایاتی که از حضرت امام سجاد علیه السلام در این خصوص در مآخذ روایی ضبط گردیده، همه از منابع معتبر و موثق می‌باشد و هر آنچه آن فروغ امامت درباره حوادث نینوا فرمود، از شهودات خودش بود نه از شنیده‌ها و منقولات دیگران. تشکیل مجلس عزاداری برای شهیدان کربلا، از همان زمانی که این رویداد اسفناک به وقوع پیوست با دستور اهل بیت علیهم السلام آغاز گردید و به تدریج با تأثیرپذیری از سنت‌های بومی

و مقتضیات زمان در سیر تاریخ تا امروز استمرار یافت و در شکل‌های گوناگون حضور خود را نشان داد. مشهور است که چون اهل بیت امام حسین علیه السلام از شام به مدینه بازگشتند، در حوالی این شهر مدتی کوتاه اقامت نمودند، ساکنین مدینه با هیجان و التهاب خاصی به استقبال آن عزیزان شهرشان رفتند. امام سجاد علیه السلام بشیر بن جَدَلَم را در میان مستقبلین مشاهده نمود و او را مورد خطاب قرار داد و فرمود: ای بشیر پدرت شاعر بود، آیا تو هم از این توانایی بهره‌ای داری؟ او پاسخ داد: آری خود نیز شاعرم. حضرت فرمودند: در حالی که ابیاتی راسرایی جلوتر از ما به مدینه برو و خبر ورود اهل بیت علیهم السلام و مصیبت جانگداز کربلا را به مردم شهر جدم نبی اکرم صلی الله علیه و آله اعلان کن. بشیر فرمایش امام را اجابت کرد و اشعاری سرود و با گریه و صدای بلند به حالت نوحه و ندبه برای مردم مدینه خواند که دو بیت از آن چنین است: **يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مَقَامَ لَكُمْ بِهَا قَتَلَ الْحُسَيْنَ فَأَدْمَعِي [۱۰] مِدْرَارُ الْجِسْمِ مِنْهُ بِكِرْبَلَاءَ مُضْرَجٌ وَالرَّأْسُ مِنْهُ عَلَى الْقَنَاءِ يُدَارُ [۱۱]**. یعنی: ای اهل مدینه دیگر در این شهر جای ماندن برای شما نیست؛ چون حسین علیه السلام را کشتند. بدین سبب سرشک از دیدگان من روان است، بدنش در زمین کربلا آغشته به خون گردید و سرش را بر روی نیزه‌ها گردانیدند. بنابراین نخستین مرثیه‌سرایی بر مصایب کربلا، مربوط به سال ۶۱ هجری بوده است. در برخی منابع آمده است: وقتی حضرت زینب کبری علیها السلام بر بالین بدن برادرش حضرت امام حسین علیه السلام آمد، جملاتی بر زبان جاری نمود که حالت مرثیه داشت و با شنیدن آن، دوست و دشمن گریست و در واقع در همان صحرای کربلا، نوعی ماتم‌سرایی صورت گرفت که زینب کبری علیها السلام آن را ترتیب داد. او با گفتن عبارت «بَابِي الْمَهْمُومِ حَتَّى قَضَى بِأَبِي الْعَطْشَانَ حَتَّى مَضَى» آن چنان دلسوز نالید که **فَأَبَّكَتُ وَاللَّهِ كُلَّ عَدُوٍّ وَصَدِيقٍ [۱۲]** با این وصف اولین مجلس عزای امام حسین علیه السلام را آن هم بر بالین بدن بی‌سر آن حضرت خواهرش زینب کبری علیها السلام پدید آورد. شیخ مفید در کتاب امالی خود به اسنادی از ابراهیم بن

داحه ذکر نموده که نخستین شعری که در رثای حسین بن علی علیه السلام سروده شد، مرثیه عقیه بن عمرو سهمی است که در بیتی از آن سروده است: *مَرَّتْ عَلَيَّ قَبْرِ الْحُسَيْنِ بِكَرْبَلَا فَفَاضَ عَلَيْهِ مِنْ دُمُوعِي غَدِيرَهَا* [۱۳]. «وقتی بر مرقد امام حسین در کربلا عبور کردم، اشک فراوانی از دیدگانم جاری گشت». ابومخنف ازدی (۱۴۸ - ۸۳ هجری) صاحب مقتل معروف که اصل آن مفقود گردیده و برخی گزارشهایش از کربلا در منابعی چون تاریخ طبری درج گردیده است، از مورخان و اصحاب امام صادق علیه السلام می‌باشد. وی موفق گردید یک جلد کتاب درباره حادثه کربلا بنویسد. ابوالفرج اصفهانی در کتاب الاغانی نوشته است: روزی سید حمیری (متوفی به سال ۱۷۹ هجری) به محضر امام صادق علیه السلام مشرف گردید. حضرت با مشاهده وی به زنان اهل منزل دستور دادند پشت پرده نشسته و آن وقت از سید مذکور خواستند شعری در رثای امام حسین علیه السلام بگویند. او امر امام را تحقق بخشید و اشعاری سوزناک سرود که ترجمه بخشی از آنها چنین است: «... بر مزار حسین علیه السلام بگذر و خطاب به استخوان‌های مطهرش بگو: ای ابرهای پر باران، سیراب شوید. هرگاه بر آرامگاه او گذر کنی لحظه‌ای درنگ نما و آنگاه از چشمان پاک خود بر این انسان پاک‌باخته اشک بریز». سید حمیری خود می‌گوید با شنیدن این اشعار مشاهده کردم که چون ابر بهاری اشک از دیدگان امام بر گونه‌های مبارکشان فرو می‌ریخت و صدای ضجه زنان از اندرون به گوش می‌رسید تا آنکه امام فرمودند کافی است. امام صادق علیه السلام به عبدالله بن حماد بصری فرمود: به من خبر رسیده که در نیمه ماه شعبان گروهی از ساکنین نواحی کوفه و مردمی از دیگر نقاط بر سر مزار امام حسین علیه السلام در کربلا می‌آیند و نیز زنانی برای آن حضرت نوحه‌گری می‌کنند، عده‌ای قرآن می‌خوانند و گروهی دیگر حوادث کربلا را بیان می‌کنند و دسته‌ای نوحه‌گری کرده و پاره‌ای افراد مرثیه می‌خوانند. عبدالله عرض کرد: فدایت شوم. آری من نیز بخشی از آنچه فرموده‌اید دیده‌ام. امام فرمود: سپاس خداوندی را که در میان مردم گروهی را قرار داد

که به نزد ما می آیند و برایمان مرثیه می خوانند و دشمنان ما را کسانی قرار داد که بر آنان گروهی از خویشاوندان ما یا غیر آنها، خرده می گیرند. [۱۴]. همچنین از ششمین فروغ امامت نقل شده که آن حضرت فرموده‌اند: وَمَنْ بَكَى أَوْ أَبَكَى وَاحِداً فَلَهُ الْجَنَّةُ وَمَنْ تَبَاكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ؛ [۱۵] یعنی: کسی که گریه کند یا بگریاند یا خود را گریان بنمایاند، جزایش بهشت است. حضرت امام رضا علیه السلام نیز فرموده‌اند: هر کس مصیبت ما را یاد آور شود و گریه کند بر آنچه بر ما گذشته است، در روز قیامت با ما و در درجه ما خواهد بود و هر که مصیبت ما به او تذکر داده شود و گریه کند و دیگری را به گریه وادار نماید، روزی که دیده‌ها گریان است، چشمانش اشکبار نخواهد بود و هر که در مجلسی که امر ما احیا می‌شود، بنشیند، روزی که قلب‌ها مرده است قلب او نمی‌میرد و زنده دل خواهد بود. [۱۶]. راز این تأکیدها و توصیه‌ها در برپایی مراسم سوگ و ماتم برای شهیدان کربلا در آن است که مردم در چنین مجالسی با فداکاران نینوا پیوندی عاطفی برقرار می‌نمایند که این ارتباط می‌تواند موجب جذب معنویات از اسوه‌های عاشورا گردد. همچنین تشکیل چنین اجتماعاتی جان‌های تشنه حقیقت را سیراب می‌نماید، افراد فرو رفته در انواع غفلت‌ها را هوشیار می‌نماید و باعث رویش و سرسبزی بوستان فضیلت می‌گردد. در مجالس عزاداری اهتمام بر آن است که مردم به ریسمان الهی چنگ زنند و اتحاد خویش را برای محو آثار شرک، ستم و نفاق افزون نموده و اجر رسالت را با دوستی دودمان پیغمبر از این طریق به خاتم رسولان پردازند. هم احساس گردیدن با حماسه حسینی و خود را نزدیک نمودن به تندیس‌های ایثار ضمن پالایش جان‌ها و روان‌ها، اصلاح جامعه را نیز پدید می‌آورد و سوگواری اگر این مزایا و محسنات را دربر نداشته باشد، از اهداف اصلی خود فاصله گرفته و در مسیر دیگری که با مقاصد کربلائیان مغایرت دارد، قرار گرفته است.

**ماتم داری در مقیاسی وسیع**

ابوریحان بیرونی یاد آور می‌شود ملت اسلام همواره عاشورا را بزرگ می‌دانستند و این روز برایشان خجسته بود تا آنکه قتل امام حسین علیه السلام در این زمان روی داد و از این تاریخ مسلمانان، عاشورا را روزی شوم و منفور دانستند، ولی بنی‌امیه در این روز لباس نو بر تن کردند، زیب و زیور نمودند و آن را عید گرفتند. شیعیان در روز عاشورا از راه تأسف و ماتم سرایی نسبت به شهادت سید شهیدان در شهرهای اسلامی گریه و نوحه‌سرایی می‌کنند و تربت مسعود حسینی را در کربلا، در این روز، زیارت می‌نمایند. [۱۷] این گزارش از رسمی شدن مراسم سوگواری در مناطق شیعه‌نشین، حکایت دارد. اما به گفته برخی مورخان، آل بویه نخستین کسانی بودند که دامنه سوگواری بر شهیدان کربلا را گسترش دادند و مجالس عزا برای امام حسین علیه السلام و یارانش را که به صورت خصوصی در خانه‌ها و احیاناً در محافل غیر علنی برگزار می‌گردید، به سوگواری در بازارها و معابر عمومی به طور آشکار و همراه با جوش و خروش مبدل ساختند. موافق نوشته ذهبی و برخی تاریخ‌نگاران دیگر، در سال ۳۵۲ هجری احمد معزالدوله دیلمی، عزاداری رسمی عاشورا را در بغداد متداول ساخت. وی امر نمود در دهه اول ماه محرم باید مردم تمامی بازارها و محل کسب و کار را بسته، لباس عزا بپوشند و به تعزیه سیدالشهدا پردازند. [۱۸] بعد از آن در سال‌های دیگر تا هنگام انقراض دولت دیالمه شیعیان در دهه اول محرم الحرام در شهرهای شیعه‌نشین یا مناطقی که اکثریت با شیعیان بود رسم سوگواری بجای می‌آوردند و در بغداد این سنت تا اوایل حکمرانی سلجوقیان برقرار بود. حاج شیخ عباس قمی ضمن اشاره به این نکته می‌افزاید: علمای اهل سنت با چنین فرمانی مخالفت کردند، ولی چنین تخلفی مؤثر واقع نگردید و معزالدوله دیلمی در عملی ساختن منظور خود مبنی بر رسمی ساختن مراسم عاشورا، پیروز گردید. [۱۹]. ادوارد براون در تاریخ ادبیات خود به نقل از تاریخ ابن کثیر شامی این نکته را مورد تأیید قرار داده و اضافه می‌کند: احمد بن ابوالفتح در کتاب احسن القصص نوشته که عزاداری در سال ۹۶۳ م. در بغداد توسط معزالدوله بویه

اجرا شده است. مقریزی هم در کتاب الخطط خود می‌نویسد: در سال ۳۶۳ هجری المعزالدین لله فاطمی، از حکمرانان فاطمیان در مصر، سوگواری روز عاشورا را در قلمرو دولت خویش که مصر و سودان و توابع آنها بود، مرسوم ساخت. صاحب بن عباد وزیر دانشمند و مرثیه سرای آل بویه که اشتیاق ویژه‌ای در تبلیغ و ترویج سوگواری برای امام حسین علیه السلام داشت، چکامه‌هایی چند در منقبت آن امام تصنیف کرد که در ایام عزاداری عاشورا جهت تشویق سوگواران خوانده شد. در یکی از این مرثیه‌ها آمده است: خون دوستان محمدصلی الله علیه و آله جاری است. اشک‌هایمان آکنده از درد است. لعن و ننگ بر دشمنان گذشته و آینده باد. سینه بسوزانید از آنچه که بر کودکان کربلا گذشته است. فرشتگان آسمان بر شهادت شهیدان کربلا شیون کردند. پس تو باید چندی سرشک را از دیدگان خویش جاری نمایی، زیرا پس از واقعه عاشورا، خنده و شادی حرام است. [۲۰]. بنا به نوشته ابوبکر خوارزمی، در مقتل خود، صاحب بن عباد در عمومیت بخشیدن تعزیه و مرثیه سرایی تلاش زیادی نمود و ارزش سوگواری برای امام حسین علیه السلام را فزونی بخشید. ابن عمید از بزرگان و نامداران قرن چهارم هجری قمری، وزیر رکن الدوله دیلمی، نیز در ترویج و اقامه عزای حسین نقش فعال و تأثیرگذاری را بر عهده داشت. در برخی منابع آمده است که دیلمیان شیعه مذهب، مظالم بنی‌امیه و حوادث جانگداز کربلا را به صورت شبیه‌خوانی مجسم می‌نمودند، اما این نمایش‌ها صامت بود و افراد نمایش با لباس مناسب سوار و پیاده در صحنه حضور می‌یافتند. [۲۱].

### اقتباس و الهام از کتاب روضه الشهداء

یکی از منابعی که به مضامین نوحه‌ها و مرثیه‌ها راه یافت و مأخذی مهم برای تنظیم اشعار شبیه‌نامه‌های عاشورا تلقی گردید، کتاب روضه‌الشهدا تألیف کمال‌الدین حسین بن علی واعظ کاشفی (متوفی به سال ۹۱۰ هجری) می‌باشد. وی این کتاب را به دستور

سید مرشدالدین عبدالله معروف به سید میرزا داماد سلطان حسین پایقرا تألیف نمود. کتاب مورد اشاره شامل یک پیشگفتار و ده باب است که هر باب اختصاص به حالات یکی از انبیا و اولیا و یا افرادی از خاندان عصمت و طهارت اختصاص دارد. باب هفتم تا دهم این کتاب به حوادث و وقایع کربلا اختصاص یافته است. مرحوم خوانساری در کتاب روضات الجنات در معرفی این اثر می نویسد: «... روضه‌الشهدا نخستین کتابی است در مقاتل که به فارسی تصنیف شده. ذاکرین مصائب اهل بیت علیهم السلام آن کتاب را تلقی به قبول نموده و در رؤس منابر آن را قرائت می کردند». [۲۲] در واقع چون افرادی بر سر منابر از روی این کتاب برای مردم مطالبی را در سوگ اهل بیت علیهم السلام می خوانده‌اند از آن زمان سنت روضه‌خوانی - خواندن کتاب روضه‌الشهدا - مرسوم و متداول گردید. سعید نفیسی می نویسد: «... ملا حسین کاشفی یکی از معروف ترین دانشمندان قرن نهم و مؤلفان زبان فارسی است. کاشفی در شعر کاشفی تخلص می کرده است ... روضه‌الشهدا که معروف ترین کتاب فارسی در واقعه کربلاست و چون مدت‌های مدید آن را بر سر منبر می خواندند، اصطلاح روضه‌خوانی از نام همین کتاب آمده [است] ... [۲۳]. این کتاب بعدها به عنوان مهم ترین ماخذ مورد مراجعه تعزیه‌نویسان قرار گرفت و بخش عمده‌ای از نسخه‌های تعزیه، تأثیر پذیرفته از مندرجات آن است و در مواقعی عین مطالب منشور آن توسط شاعران به صورت نظم درآمده و در تعزیه از آنها استفاده شده است. روی آوردن به این اثر در اشعار رثایی و سوگواری‌های نمایشی محتوا و مضامین آنها را مورد تأمل و خدشه قرار داد، چرا که مطالب روضه‌الشهدا وقتی به منابع موثق روایی و مقاتل معتبر عرضه می گردد، کاملاً رنگ می‌بازد و متأسفانه اخبار و قصه‌های جعلی و غیر واقعی به آن راه یافته و این نوشتار را از اعتبار انداخته است. محدث نوری نخستین کسی است که تحریفات این کتاب را مورد انتقاد قرار داد و خاطر نشان ساخت دروغ‌های راه یافته بدان همچون داستان زعفر جنی و عروسی قاسم و ... اولین بار در کتاب این نویسنده آمده است.

[۲۴]. منابع و مدارک تاریخی مشخص نکرده‌اند که مسلک ملاحسین کاشفی چه بوده است. اما از برخی قرائن برمی آید که ملاحسین مذهب شافعی داشته است، زیرا چون از امام حسین علیه السلام نام می‌برد و می‌گوید: امیرالمؤمنین و این رسم متداول در بین سنی‌هاست و شیعیان تنها به حضرت علی علیه السلام امیرالمؤمنین می‌گویند. نکته دیگر اینکه نامبرده تفسیر مواهب علیه را با گرایش به مذهب تسنن تألیف نمود. استاد شهید مرتضی مطهری درباره این مؤلف و کتابش این گونه اظهار نظر کرده است: ... تاریخش را که می‌خوانیم معلوم نیست شیعه بوده یا سنی و اساساً مرد بوقلمون صفتی بوده است، بین شیعه که می‌رفته خودش را شیعه صد در صد و مسلم معرفی می‌کرد و بین سنی‌ها که می‌رفته خودش را حنفی نشان می‌داده است ... وقتی که این کتاب [روضه‌الشهدا] را خواندم دیدم حتی اسم‌ها جعلی است ... از وقتی که این کتاب به دست مردم افتاد کسی تاریخ واقعی امام حسین علیه السلام را مطالعه نکرد ... [۲۵]. مولانا محمد بن سلیمان فضولی (متوفی ۹۶۲ هجری)، شاعری که به زبان‌های ترکی، عربی و فارسی مسلط بود، روضه‌الشهدا را با همان سبک و سیاق و افزودن تعلیقاتی بر آن به زبان ترکی درآورد که به حدیقه السعداء معروف است. ملا آقای دربندی تمام مطالب روضه‌الشهدا را به انضمام مطالبی دیگر تدوین کرد و کتابی به زبان عربی با نام اسرار الشهاده نگاشت. شهید مطهری مطالب این اثر را مخدوش و جعلی می‌داند و می‌گوید: «واقعاً مطالب این کتاب انسان را وادار می‌کند که به [حال] اسلام بگرید ...» [۲۶] به اعتقاد شهید مطهری پدیدآورنده این اثر انسانی خوبی بوده و نسبت به امام حسین علیه السلام اخلاص داشته و هر وقت نام آن امام شهید را می‌شنیده اشکش جاری می‌گردید. اما به کتابش کذب و تحریف راه یافته است. حتی مرحوم محدث نوری در کتاب لؤلؤ و مرجان ضمن انتقاد از مضامین اسرارالشهاده مؤلفش را مورد تأیید قرار داده است. استاد شهید مرتضی مطهری یادآور می‌شود: «با اینکه [مرحوم دربندی] مرد



عالمی است ولی اسرارالشهادۀ را نوشته که به کلی حادثه کربلا را تحریف کرده است. کتابش مملو از دروغ است...» [۲۷].

### عزاداری در عصر صفویه

با روی کار آمدن دولت صفویه و رسمی گردیدن مذهب تشیع توسط حکمرانان این سلسله، برگزاری هرچه باشکوه‌تر مراسم عزاداری در اشکال روضه‌خوانی، نوحه خوانی، واقعه‌خوانی، مرثیه‌سرایی و سینه‌زنی در قالب اجتماعات وسیع شکل فراگیری به خود گرفت. اروپاییان که در قالب فرستادگان سیاسی، نظامی، بازرگان، مبلغ مذهبی، در این دوران به دربار ایران آمده‌اند، در سفرنامه‌ها و گزارشهای خود به چنین اجتماعاتی اشاره دارند. اما گرچه در پاره‌ای از این یادداشت‌ها به صحنه‌های نمایش گونه سوگواری‌ها توجه شده و از اشخاصی سخن گفته‌اند که با لباس‌های رنگارنگ مشغول عزاداری بوده‌اند و نبردهای ساختگی توسط صدها تن عزادار صورت می‌گرفته است، ولی با کاوشی در این منابع، ردپایی از مراسم تعزیه‌خوانی، به شکل تکامل یافته در اعصار بعد، در زمان صفویه مشاهده نمی‌شود. آنتونیودی گووآر (Antoniode Goure) کشیش اسپانیایی که از طرف فیلیپ پادشاه اسپانیا در عهد حکومت شاه عباس اول، چندین بار به دربار ایران مسافرت نموده، در سال ۱۰۱۱ هجری از مشاهدات خود در شیراز چنین گزارش ارائه داده است: ... در پیشاپیش دسته‌های عزادار شترانی دیده می‌شد که بر پشت هر یک پارچه‌ای سبزرنگ افکنده، زنان و کودکان را بر آنها سوار کرده بودند، سر و روی زنان و کودکان گویی توسط نیزه زخمی شده بود و تظاهر به گریه می‌کردند... [۲۸]. پیتر دلاواله مبلغ مسیحی و سیاح ایتالیایی در محرم سال ۱۰۲۶ هجری از طریق قصر شیرین به اصفهان آمد و با مشاهده عزاداری در این شهر به نگارش آنچه دیده بود پرداخت و نوشت: ... از تمام اطراف و محلات اصفهان دسته‌های بزرگی به راه افتادند. بر روی اسبان آنان سلاح‌های

مختلف و عمامه‌های متعدد قرار دارد و به علاوه چندین شتر نیز همراه دسته‌ها هستند که بر روی آنها جعبه‌هایی حمل می‌شود که درون هر یک سه چهار بچه به علامت بچه‌های اسیر حسین شهید علیه السلام قرار دارند... [۲۹]. توماس هربرت سیاح انگلیسی که در عصر شاه عباس اول به ایران آمد، با وجود آنکه مطالب دقیقی را در سفرنامه‌اش مطرح کرده، صحنه‌های عزاداری را از روی سرگرمی مشاهده نموده و نتوانسته است تصویر درستی از این مراسم بر روی کاغذ بیاورد. آدام اولناریوس (Adam Olearius) که در ایام محرم سال ۱۰۴۷ هجری در عصر شاه صفی در اردبیل به سر می‌برده است، نسبت به دیگر سیاحان اروپایی این دوره، گزارش نسبتاً دقیقی از مراسم سوگواری در ایام عاشورای شهر اردبیل دارد: ... روی بعضی از شترها و اسب‌ها کودکان و پسر بچه‌ها را به عنوان بازماندگان شهیدان کربلا نشانده بودند و به زین و روپوش نیلگون این اسب‌ها و شترها تیرهایی فرو رفته بود که به منزله تیرهایی بود که کفار و دشمنان حسین علیه السلام به طرف آنها پرتاب کرده بودند. روی بعضی از اسب‌ها و شترها هم تیر و کمان و شمشیر و کلاه خود و زره و سایر سلاح‌های قدیمی را به عنوان سلاح باقی مانده از شهدا حمل می‌کردند. [۳۰]. سر ژان شاردن که در این عصر به ایران مسافرت کرده و گزارش سفرنامه‌اش به فارسی ترجمه شده، در جلد چهارم این مجموعه اشاراتی به عزاداری عصر صفوی دارد: ... در جلو هر دسته بیست علم، بیرق، هلالی، پنجه‌های فلزی مزین به نقوش رمزی کنده کاری شده از [حضرت] محمد [ص] و [حضرت] علی [ع] سوار بر دسته‌های نیزه مانند حرکت می‌کردند. این وسایل برای مسلمانان نمادی مقدس بود از غزوات صدر اسلام... پتروس دیک، سیاح اروپایی که در عهد شاه صفی به ایران آمده، به اجرای تعزیه‌ای با عنوان آب فرات اشاره می‌کند، ولی گزارشی از چگونگی اجرای این نمایش نیاورده است به نظر می‌رسد او شاهد برگزاری مراسم واقعه‌خوانی و گفتگوهای حزن‌انگیز مرثیه‌سرایان بوده و این حالت را به عنوان یک نمایش تعزیه تلقی کرده است. چون سیاحان دیگر از

تعزیه خوانی در هنگام حکومت شاه صفی گزارش ارائه نداده‌اند. ژان باتیست تاورنیه، جهانگرد فرانسوی که بین سال‌های ۱۰۴۹ تا ۱۱۰۱ هجری به مدت ۶ بار به ایران مسافرت نموده، در بخش هفتم از کتاب چهارم خود به برخی سوگواری‌های نمایش گونه و عملیات شبیه‌سازی اشاره می‌کند: ... هر دسته [عزادار] یک عماری داشت، در بعضی از آن عماری‌ها طفلی شبیه نعش خوابیده بود و آنهایی که دور عماری را احاطه کرده بودند گریه و زاری می‌کردند. آنها که به عدد کثیری برای تماشا در میدان ایستاده بودند، از دیدن این اطفال یک مرتبه به اجماع فریادکنان گریه می‌کردند و عقیده ایشان این است که به واسطه این گریه‌ها همه گناهانشان آمرزیده می‌شود ... [۳۱]. آخرین گزارش مهم از مراسم عزاداری در عهد صفوی به قلم جهانگردی است به نام کورنی یل لابرون که در سال ۱۷۰۴م گواه شکوه رو به افزایش این مراسم در عصر صفوی است. وی از عزادارانی سخن می‌گوید که از طریق حرکات نمایش صامت صحنه‌های حزن‌انگیز کربلا را به تصویر می‌کشیده‌اند و برخی از آنان برای نشان دادن چگونگی و شدت ضربات و جراحات وارده پیکرهای خود را به رنگ سرخ و سیاه می‌کردند. [۳۲]. با بررسی گزارشهای نگارش یافته توسط سیاحانی که در دوران صفویه به ایران آمده‌اند، ما شاهد رشد تقریبی سالانه و شکوه و جلال مراسم عزاداری برای شهیدان کربلا در این دوران می‌باشیم. همچنین این نوشته‌ها بیانگر آن هستند که دسته‌های عزادار در سیر تقویمی دوران اقتدار صفویان متنوع‌تر شده و با اشکال نمایشی می‌کوشیده‌اند وقایع عاشورا را در اذهان زنده نگاه دارند. گرچه تمامی این مراسم سیر تکامل سوگواری را در شکل و محتوا مورد تأیید قرار می‌دهند، ولی توان از این آداب و رسوم به عنوان نمایش تعزیه سخن گفت و تنها باید خاطر نشان ساخت که زمینه‌های اجرای تعزیه از طریق صحنه‌های نمایش مورد اشاره فراهم گردیده است. در این عزاداری‌ها به قول (لابرون) جای متن و اشعار سوزناک کاملاً خالی بوده است؛ همان که در تعزیه رکن اصلی و اساسی را به وجود می‌آورد.

## نشانه‌هایی از مقدمات شبیه خوانی

آیه‌الله سید عبدالحسین شرف‌الدین عاملی عقیده دارد اصل تمثیل و شبیه خوانی در زمان صفویه مرسوم شده است. [۳۳] مرحوم حسن مشحون در مقدمه کتاب خود، موسیقی مذهبی (ج ۱، موسیقی تعزیه) می‌گوید: اولین کسی که تأسیس اساس شبیه و تشبیه واقعه کربلا را نمود، محمدباقر مجلسی (متوفی ۱۱۱۱ هجری) بود. رضا خاکی از پژوهندگان تئاتر مذهبی، متن‌های شناخته شده تعزیه را به حدود اوایل قرن یازدهم هجری برمی‌گرداند. [۳۴] اما ادوارد براون می‌نویسد: نمایش صحنه‌ها و مجالس هیجان‌انگیزی که به تعزیه خوانی موسوم است در اوایل دوره صفویه معمول نبوده و در ازمنه بعد مرسوم شده است. چنانکه یکی از مورخین اروپایی که در زمان سلطنت شاه صفی در اردبیل به سر می‌برده است، شرح مبسوطی از مشهودات خود داده و ترتیب عزاداری، شیون و نوحه‌گری عاشورا یا روز قتل را ذکر نموده است، ولی هیچ اشاره‌ای به نمایش و تعزیه نمی‌کند. [۳۵]. مایل بکتاش در مقاله «تعزیه و فلسفه آن» می‌نویسد: تصویر نمایش واقعه عاشورا از رسم نوحه خوانی‌های سوگواران توأم با وصف آشکار واقعه، به زبان اول شخص و نیز از نخستین مقتل خوانی‌ها پدید آمد. این وضع از اواخر دوره صفویه آغاز و با طی دوره زندیه تا اوایل عهد قاجار... ادامه داشت ... [۳۶]. دکتر محمدجعفر محجوب که در باب تعزیه پژوهش‌هایی انجام داده است، در مقاله تأثیر تئاتر اروپایی و نفوذ روش‌های نمایش آن در تعزیه می‌نویسد: برای اثبات اینکه تعزیه در دوره صفویه وجود داشته، هیچ مدرک مستندی در دست نداریم، در عوض دلایل قوی برای رد وجود آن در آن دوره داریم... وی در ادامه این مقاله می‌افزاید: از یک سو می‌بینیم که تا سده هفدهم میلادی، تعزیه، یعنی بازنمایی نمایش وقایع کربلا، در ایران وجود نداشت، در حالی که از دیگر سو به استناد مدارک در دسترس مشهور است که یک اروپایی صحنه‌های نمایشی از واقعه کربلا را در خلال سال ۱۷۸۰م به

چشم دید. [۳۷] بنابراین چنین دگرگونی بزرگی که در آن مجالس سوگواری و دسته‌های سینه‌زن به صورت نمایش تئاتری درآمدند، باید در سده هیجدهم میلادی رخ نموده باشد. [۳۸]. اما نامبرده در جای دیگر نظر خویش را به صورت ذیل ارائه می‌دهد: تعزیه به احتمال قوی به صورت هیئت فعلی خویش در پایان عصر صفوی پدید آمد و از همه سنت‌های کهن نقالی و روضه‌خوانی و فضایل و مناقب‌خوانی و موسیقی مدد گرفت و تشکیلاتی محکم برای خود ترتیب داد و کارگردانان ورزیده، اداره آن را در دست گرفتند. [۳۹]. دکتر عنایت‌الله شهیدی - از پژوهندگان شبیه‌خوانی - در مقاله «دگرگونی و تحول در ادبیات و موسیقی تعزیه» نوشته است: ... تعزیه پدیده فرهنگی ساده یا مشخصی نیست که در مقطع تاریخی خاصی به ظهور رسیده باشد، بلکه تدریجاً پس از سده‌ها به واسطه عوامل مختلف اجتماعی، مذهبی، فرهنگی، هنری و فلسفی پدید آمد. گفته می‌شود که شکل رایج آن در خلال سال‌های آخر دوران صفوی به وجود آمده است. [۴۰]. جمشید ملک‌پور که در خصوص نمایش‌های مذهبی و شبیه‌خوانی تحقیقاتی دارد و مقالات و آثاری در این مورد انتشار داده است، یادآور می‌شود: با روی کار آمدن دولت صفویه و رسمیت یافتن تشیع و نزدیکی حکومت و دیانت، جریان سرودن اشعار داستانی و به نظم داستانی در آوردن واقعه کربلا، گسترش عظیمی یافت؛ به طوری که در کوچه و برزن دسته‌های سینه‌زن و زنجیرزن و نوحه‌خوان‌ها به راه می‌افتادند و در سوگ واقعه کربلا عزاداری می‌کردند. نطفه نمایش تعزیه در همین آیین‌های عزاداری بسته شد ... [۴۱]. از مواردی که این نکات را تأیید می‌کند نقاشی‌های دیواری امامزاده زید اصفهان می‌باشد که تصویری است از صحنه‌های تعزیه و شبیه‌نامه‌ها و تداعی‌کننده حالات روحی و احساساتی مراسم تعزیه. این نقاشی‌ها که مربوط به سال ۱۰۹۷ هجری هستند، طی آنها صحنه شهادت حضرت علی اکبر علیه السلام، قاسم بن حسن علیه السلام و عبدالله بن حسن به تصویر کشیده

شده و آندره گدار فرانسوی به بحث و بررسی پیرامون این مدرک ارزشمند پرداخته است. [۴۲].

### پیدایش سوگواری‌های نمایشی

دو نفر جهانگرد اروپایی به نام‌های (سالامون انگلیسی) و (وان گوگ هلندی) که در دوران افشاریه و طی سال‌های ۱۷۳۴ - ۱۷۳۶ م در ایران به سر می‌برده‌اند، از اجرای یک نوع تعزیه‌خوانی که روی ارباب‌ها صورت می‌گرفته خبر داده‌اند. نویسندگان ضمن شرح مفصلی از مراسم سوگواری، نوشته‌اند: جالب‌ترین بخش‌های این برنامه‌ها، نمایشی است که در مجالس مجلل عزاداری روی ارباب‌ها به اجرا درمی‌آید و در آن اعمال، رشادت‌ها، جنگ‌ها و زندگی امام حسین علیه السلام به نمایش گذاشته می‌شود. [۴۳]. این نظر را که این دو سیاح، نخستین اروپاییانی بوده‌اند - که تعزیه‌خوانی را به عنوان صحنه‌ای نمایشی ضبط نموده‌اند و یا این وصف این نمایش مذهبی ایرانی در دوران نادرشاه افشار پدید آمده است - دکتر پرویز ممنون مورد تأمل قرار می‌دهد، زیرا قرائن حاکی از آن است که در این عصر، تعزیه به شکل تکامل یافته امروزین اجرا نمی‌شده و مضامین شبیه‌نامه‌ها حالت منظومی را فاقد بوده است، بلکه صحنه‌هایی از حوادث محرم در کوچه و بازار به حالت نمایش نزدیک به زبان حال و نوحه‌گری اجرا می‌شده است. ساموئل هم‌لین که طی سال‌های ۱۷۷۰ - ۱۷۷۲ م از جنوب ایران دیدار کرده و ناظر مراسم محرم بوده است، در اثر خود از نخستین نوع تکیه در شمال ایران (رشت) سخن می‌گوید و می‌افزاید: «هر قصبه‌ای برای خود اماکنی خاص داشت که وقتی دسته روی محرم به پایان می‌رسید، صحنه‌های زنده‌ای از واقعه کربلا در آنجا نمایش داده می‌شد». [۴۴]. ساموئل گوتلیب گملین که به سال ۱۷۴۳ م. به ایران آمده است، در خصوص سوگواری‌های نمایشی مطالبی در سفرنامه خود آورده است. کارستن نیبور سیاح آلمانی که در دوران کریم خان زند به جزیره خارک رسیده است،

در ایران ناظر چندین مجلس تعزیه بوده، ولی در انتقال گزارشهای تعزیه دچار اشتباه شده است... کسانی که نقش سپاه یزید و سردار او - شمر را - بازی می کردند، با شمشیرهای برهنه دور میدان می دویدند و چنین وانمود می کردند که پی کسی می کردند. بعد [حضرت امام] حسین [ع] با چند نفر از دوستانش وارد صحنه شد و بلافاصله مورد حمله شدید دشمن قرار گرفت. از چهره و همچنین رفتار این دسته پیدا بود که به شدت ناامید شده‌اند و تصمیم دارند به هر قیمتی شده جان خود را نجات بدهند و به همین دلیل به شدت از خودشان دفاع می کردند. یکی از مبارزین که قاسم [ع] بود، چند بار از اسب به پایین انداخته شد و وقتی او می خواست دوباره بر اسب خود سوار شود، دخترهایش [!؟] با ناله و زاری از او خواهش کردند که دست از جنگ بردارد. آنها چنان از ته دل گریه می کردند که گویی پدرشان در خطر مرگ قرار دارد ... [۴۵]. از جالب ترین گزارشهای تعزیه در دوران زندیه، مشاهدات ویلیام فرانکلین یکی از افسران ارتش انگلستان است که مأمور خدمت در هندوستان بود و سفری به ایران انجام داد. وی که در شهر شیراز شاهد اجرای کامل مراسم تعزیه عروسی قاسم علیه السلام بوده است، تعزیه را به عنوان زیباترین و والاترین نمونه تئاتر بشری، معرفی می کند و در سفرنامه اش می نویسد: یکی از مؤثرترین صحنه‌هایی که به نمایش گذارده می شود، صحنه عروسی قاسم جوان، پسر امام حسن علیه السلام و برادرزاده حسین علیه السلام با دختر حسین علیه السلام است. این ازدواجی است که هرگز به فرجام نمی رسد، زیرا قاسم علیه السلام در روز هفتم محرم در کنار رود فرات به شهادت می رسد. در این نمایش به پسر بچه‌ای لباس عروسی زنانه می پوشانند و او را به شکل نوعروسی جوان در می آورند. این پسر توسط زنان خانواده که نوحه سرایی می کنند، احاطه شده است. در این نوحه سرایی سرنوشت دلخراش شوهر او را که توسط بی دینان به وجود آمده است، بازگو می کنند. جدایی بین نوعروس و شوهرش نیز نشان داده می شود و به هنگامی که شوهر جوان به صحنه نبرد می رود، زن به مؤثرترین وجه

ناراحتی خود را بروز می‌دهد و وقتی شوهر ترکش می‌کند، زن کفنی به وی هدیه می‌کند و آن را به دور گردنش می‌بندد ... [۴۶]. گزارش دیگر وی از اجرای تعزیه آب فرات در شیراز است که طی آن شخصیت‌ها، بازی‌ها، آوازها و مکالمات غمگین این نمایش را مورد بررسی قرار داده است. کریمسکی و برتلس که آثاری درباره تعزیه دارند، از اجرای این نمایش در دوره زندیه سخن گفته‌اند؛ در این خصوص که چرا تعزیه در این دوران حضور خود را نشان داد؟ حسن مشحون نوشته است: در زمان کریم‌خان زند، سفیری از انگلستان به ایران آمد و در خدمت او شرحی در تعریف تئاترهای حزن‌انگیز بیان کرد. شاه با شنیدن سخنان وی دستور داد که صحنه‌هایی از وقایع کربلا و سرگذشت هفتاد و دو تن از شهیدان عاشورا ساختند و از این حوادث غم‌انگیز مذهبی، نمایش‌هایی ترتیب دادند که به تعزیه معروف گشت. [۴۷]. نصرالله فلسفی ضمن اشاره به نکته مزبور و تأیید آن، به نقل از یک نسخه خطی، اجرای این نمایش مذهبی را مربوط به عصر زندیه دانسته است. مرحوم دکتر محمدحسین محبوب نیز در مقاله‌ای نوشته است: در میان اخبار شفاهی شنیده‌ام که از زمان کریم‌خان زند (۱۷۵۰ - ۱۷۷۹م) چندین تعزیه نامه در فارس وجود داشته‌اند، اما از آنجا که کاغذ آنها پوسیده بود، از متن‌هایشان نسخه‌برداری شد و دست‌نویس‌ها را به دلیل آنکه نام خدا و معصومین دین‌رویشان گذاشته بودند، با آب شستشو دادند. [۴۸]. سعید عطیه ابوالنقد (محقق عرب) می‌گوید: تعزیه در اواخر قرن هیجدهم میلادی در ایران پس از آنکه تشیع را به عنوان مذهب رسمی پذیرفت، نمایش داده شد. [۴۹]. هانس روبرت رویمر پیدایش تعزیه را به ابتدای قرن نوزدهم میلادی برمی‌گرداند: به روزگار صفویه بازگردیم. هنوز می‌توان از آثاری صحبت کرد که وقف تحقیق در اوضاع اجتماعی و اقتصادی ایران آن عهد است. بدو باید از نوشته‌ای درباره تعزیه ذکر کرد؛ یعنی صورت خاصی از نمایش که تا به امروز نیز برای تجدید خاطره کربلا بر صحنه می‌آید. در این اثر، ثابت شد که تعزیه نه آن طور که بعضی از نویسندگان پنداشته‌اند،



به دوره رواج تشیع در ایران [عصر صفویه] راجع است، بلکه باید ابتدای آن را سال ۱۸۰۰ م. دانست ... [۵۰]. هرمان اته هم عقیده دارد، تعزیه در آغاز قرن نوزدهم میلادی حضور خود را در ایران نشان داده است: «درست از آغاز این قرن در ایران مانند یونان و آلمان و اکثر ملل مغرب زمین، به مناسبت بعضی از مراسم مذهبی، نمایش‌های صحنه‌ای پیدا شده و مقدمه اشعار نمایشی فراهم آمده است». [۵۱]. از بررسی نظراتی که بدان‌ها اشاره شد، می‌توان این گونه برداشت نمود و نتیجه گرفت که مراسم شبیه‌خوانی در دوران افشاریه و زندیه نخستین تجربه‌ها را سپری کرد و در اواخر این دوران به نوع تکامل یافته‌ای دست یافت، اما این نمایش‌های عاشورایی با آنچه که بعداً در دوره قاجاریه به شکوه و رواج فزاینده‌ای رسید، از لحاظ شکل ظاهر، امکانات، نوع اجرا، محتوای اشعار، مضامین و جلوه‌های هنری، تفاوت‌های عمده و آشکاری داشته است.

### فراز و نشیب در تعزیه خوانی

در عصر قاجار و به خصوص در زمان حکمرانی فتحعلی شاه و ناصرالدین شاه قاجار، تعزیه رونق فزاینده و گسترده‌ای یافت و اجرای آن در سراسر ایران متداول گردید، اما غالباً مجریان، دست‌اندرکاران و برگزارکنندگان شبیه‌خوانی، وابسته به سلاطین، حکام مناطق و وابستگان دربار قاجاریه بوده‌اند؛ به نحوی که نفوذ فرهنگ شاهان را به خوبی می‌توان در مجالس تعزیه این عصر شاهد و ناظر بود. از شواهد رواج تعزیه در چنین دورانی برپا شدن تکیه و مرسوم شدن تکیه‌سازی می‌باشد؛ اما مشهورترین، مجلل‌ترین و مهم‌ترین این بناها تکیه دولت است. هنگامی که ناصرالدین شاه برای نخستین بار به فرنگ رفت و تئاترهای اروپا را دید، پس از مراجعت به ایران در سال ۱۲۹۰ هجری، این تکیه را تأسیس نمود که رضاقلی خان هدایت در کتاب روضه‌الصفا گزارش مفصّلی از این مکان آورده است. [۵۲] معماری این بنا بیانگر آن است که از مراکز

نمایش اروپاییان و به خصوص از ساختمان دولتی رویال آلبرت هال تأثیر پذیرفته است. تکیه دولت، محوطه وسیع دوطبقه‌ای بود که طبقه بالای آن را به صورت غرفه غرفه ساخته بودند که هر یک از این فضاها به شاه، بانوان حرمسرا و درباریان اختصاص داشت و در صحن آن جایگاهی برای اجرای تعزیه در نظر گرفته بودند و باشکوه‌ترین تعزیه‌ها در آن به اجرا درمی‌آمد و بهترین افراد تعزیه‌خوان را از نقاط گوناگون کشور برای هر چه بهتر برگزار شدن این مراسم به تهران فراخوانده بودند. ناصرالدین شاه این حرکت را وسیله‌ای برای نمایش قدرت دربار به کار گرفت. چنانچه عبدالله مستوفی نوشته است: «... ناصرالدین شاه که از همه چیز وسیله‌ای برای تفریح می‌تراشید، در این کار هم سعی فراوان به خرج داد و شبیه‌خوانی را وسیله اظهار تجمل و نمایش شکوه و جلال سلطنتش کرد». [۵۳] شاهزادگان و درباریان به تقلید از شاه و برخی از تاجران و کسبه نیز به منظور خودنمایی و تثبیت اعتبار خویش و در مواردی هم به قصد ثواب، احداث تکیه و اجرای تعزیه را رونق بخشیدند و در این برنامه از یکدیگر سبقت گرفتند و تنها در شهر تهران متجاوز از سیصد تکیه، در مدتی کوتاه، ساخته شد. [۵۴]. سیاحان متعددی گزارش‌های جالب و نسبتاً دقیقی از صحنه‌های شبیه‌خوانی این عصر ارائه داده‌اند. جیمز موریه که در اوایل قرن نوزدهم از ایران دیدن نمود، مجلس تعزیه شهادت حضرت امام حسین علیه السلام را در تهران ملاحظه کرد و در کتاب خود، سفر از ایران، ارمنستان و آسیای صغیر تا قسطنطنیه، که در سال ۱۸۱۲م. در لندن انتشار یافت، شرحی از آن را آورد. کنت دوسر سی - جهانگرد فرانسوی - که در اواسط قرن نوزدهم میلادی به عنوان سفیر مخصوص به ایران آمد، به دعوت مقامات ایرانی در مراسم تعزیه ایام محرم حضور یافت و آنچه را که مشاهده نمود، در سفرنامه اش آورد که گزارش ارائه شده توسط وی به لحاظ تاریخی آمیخته به مطالب غلط و غیر واقع است: «... ما وارد میدان بزرگی شدیم که در میان آن سکوی بلندی با چوپ برپا کرده بودند و در آنجا نمایشگران و پسر بچه‌گانی که لباس دختران را پوشیده بودند، مرگ

غم‌انگیز داماد حضرت علی [!؟] یعنی حضرت امام حسین علیه السلام را نشان می‌دادند. [۵۵]. اوژن فلاندن جهانگرد فرانسوی که در عصر محمدشاه قاجار از سوی انجمن صنایع مستظرفه فرانسه، مأموریت سفر به ایران را به دست آورد، با وجود آنکه خود تماشاگر تعزیه در محرم سال ۱۲۲۸ هجری در تهران بوده است و حتی بخشی از لباس‌هایش را از او گرفته‌اند تا نقش فرنگی را در تعزیه به خوبی ایفا کنند، در تهیه گزارش از تعزیه دچار اشتباه شده است: «در بین عادات عجیب ایرانی‌ها باید در درجه اول اعیاد مذهبی را مورد توجه قرار داد که در اول هر سال، که روز اول محرم است، ایرانیان این اعیاد را قتل یا تعزیه می‌نامند [!؟]...». و مجلس تعزیه حضرت امام حسین علیه السلام را این گونه معرفی می‌کند: در آخر این نمایش حادثه عاقبت و خیم، لیکن خنده‌داری روی داد؛ یعنی عده‌ای با مشت سخت به سینه کوبیده و در نتیجه سایرین را برانگیخته، شورش در جمعیت و بازیگران برپا نمودند. در اثر این کار عده‌ای ضعف می‌کردند و دیگران عجله نموده به خرابه‌ها می‌رفتند تا ضعف‌کنندگان را شفا دهند. پس از اندکی مریضان بدون هیچ درد و عارضه‌ای شفا می‌یافتند ... [۵۶]. ساموئل گرین ویلر بنجامین نخستین امریکایی بود که به عنوان سفیر امریکا طی سال‌های ۱۸۸۲ - ۱۸۸۵ م. در ایران به سر می‌برد. وی فصل سیزدهم سفرنامه‌اش را به تعزیه اختصاص داده و شرح مبسوطی از تکیه دولت آورده است. [۵۷] معاصر وی، چارلز جیمز ویلز در اثر معروف خود - ایران آن گونه که هست - که به سال ۱۸۸۶ م. در لندن به طبع رسیده است، مطالبی درباره شبیه‌خوانی عصر قاجاریه دارد. خانم لیدی شیل که در نیمه دوم قرن نوزدهم به ایران آمده، در دنباله گزارشی که درباره مراسم سوگواری نوشته، شرح نسبتاً جالبی از مجلس تعزیه حضرت امام حسین علیه السلام ارائه داده است. کارلا سرناهم در سال ۱۸۸۳ م. تماشاگر تعزیه در ایران بود. وی در سفرنامه‌اش نوشته است: ... خیل اسیران مرکب از زنان و کودکان خانواده امام، وارد صحنه می‌شوند. آنان را مدتی در کوچه‌های شام می‌گردانند و مردم بی‌سر و پا به سویشان سنگ می‌پرانند. بالاخره

اسیران از مرکب‌های خود پایین آمده و با غل و زنجیرهایی روی سکو ظاهر می‌شوند. سردار یزید هر چه به دهندش می‌آید، می‌گوید. سربازان او سرهای بریده امام و یارانش را که آنها را در سینی‌های نقره‌ای گذاشته‌اند و بر رویشان تور نازکی کشیده‌اند، حمل می‌کنند... [۵۸]. کلنل چارلز ادوارد پیت - که از سوی انگلستان در عصر ناصرالدین شاه قاجار به سمت کنسول بریتانیا در مشهد منصوب شده بود - درباره تعزیه‌ای که در این شهر دیده، نوشته است: ... بعد از ظهر مردم در مراسم شبیه شرکت جستند. هر روز صحنه‌ای مربوط به همان روز از واقعه کربلا را اجرا می‌کنند و امروز اوج این نمایش، یعنی شهادت حضرت امام حسین علیه السلام بود. می‌گفتند کسی که نقش امام حسین علیه السلام را بر عهده دارد، سرانجام از اسب بر زمین می‌افتد و در حالی که با پارچه‌ای روی او را پوشانند، صحنه‌های مربوط به جدا کردن سر آن حضرت اجرا می‌گردد. در آخر یک سر مجسمه‌ای را به عنوان سمبل بر سر نیزه حمل می‌کنند ...

[۵۹]. سرهنگ گاسپار درویل (که طی سال‌های ۱۹۰۶ - ۱۹۰۷ م. در ایران بوده)، اوژن اوبن (سفیر فرانسه در همین سال‌ها) و فرد ریچاردز (۱۸۷۸ - ۱۹۳۲ م) نیز در این عصر، ناظر تعزیه در ایران بوده‌اند و در سفرنامه‌های خود، گزارش مشاهدات خود را از نمایش مذکور ذکر نموده‌اند. [۶۰]. همین که اشرافیت، فرهنگ رفاه طلبی و شاهی به تعزیه راه یافت، نسخه‌های آن دچار خدشه و تحریف گردید و شاعران و نسخه‌نویسان تعزیه، برای خوش آمد عوامل حکومتی و تأمین مقاصد و اهداف سلاطین، مضامینی را به تعزیه وارد نمودند و صحنه‌هایی را بدان اضافه کردند که ارتباطی به سوگواری‌های محرم و فرهنگ عاشورا نداشت. نمایش‌های مضحکی چون تعزیه دره‌الصدف، امیر تیمور گورکانی، عروسی دختر قریش که صحنه‌های خنده‌آور و افسانه‌ای داشت، تدارک دیده شد. حتی در مجالس تعزیه شهیدان کربلا، برخی مضامین را جای دادند که جنبه‌های کمیک و شادی آور داشت و در آخر این تکه‌های نمایشی تفریحی، یکی از رویدادهای کربلا را ترسیم می‌نمودند تا جنبه عزاداری آن حفظ شود! [۶۱]. مجالس

تعزیه خوانی به اندازه‌ای رسید که بنا به اظهارات بهرام بیضایی، تعداد آنها در تهران به سیصد مجلس می‌رسید. علاقه مندی پادشاهان، رجال و اعیان قاجاریه در گسترش ظاهری این مراسم، بسیار مؤثر بود. اما برخلاف این رونق ظاهری و شکوفایی استعداد تعزیه خوانان در ایفای نقش خویش و بروز ابتکارها و خلاقیت‌های هنری از آنان، مضامین و محتوا و پیام تعزیه‌ها مسیری نزولی را طی کرد؛ به نحوی که برخی سروده‌ها و نیز اجرای پاره‌ای از نمایش‌های تعزیه با فرهنگ قرآن و عترت مغایرت پیدا کرد و این روند مخدوش و پر آفت، علمای شیعه را وادار نمود تا شبیه‌خوانی را مورد انتقاد قرار دهند. استاد سید محمد محیط طباطبایی می‌نویسد: مخالفت برخی از فقها با تشبیه و شبیه‌درآری و برخی از مراسم تعزیه از اهمیت آن در کار عزاداری محرم کاست و به تدریج از حوزه دولتی برکنار رفت و جای آن را حرکت دسته‌هایی گرفت که در ضمن آنها، برخی از مراسم صوری این تعزیه‌خوانی‌ها حفظ شده بود و هنوز هم گوشه‌هایی از آن در برخی نقاط کشور به چشم می‌خورد ... [۶۲]. دلیل مخالفت علما با تعزیه آن بود که در وهله اول مطالب تحریفی گوناگونی به آن راه یافت و از مقصد اصلی آنکه سوگواری برای خامس آل عبا بود، فاصله گرفت و جنبه سرگرم‌کننده و تفریحی آن بر حالت سوگواری و ماتم‌سراییی پیشی گرفت و حتی اجرای تعزیه‌های مضحک و نمایش‌های وهن‌انگیز در برخی تکیه‌ها عمومیت یافت. اعتمادالسلطنه در روزنامه خاطرات خود (جمعه هفتم محرم ۱۳۰۶ هجری) می‌نویسد: شنیدم دیشب در تکیه دولت، تعزیه دیر سلیمان بود و سفرای انگلیس و ایتالیا با اتباعشان آمده بودند تماشا. بعد از ختم تعزیه، اسماعیل بزاز مقلد معروف با قریب بیست هزار مقلدین و عمله طرب بودند که با ریش‌های سفید و عاریه و لباس‌های مختلف از فرنگی و رومی و ایرانی ورود به تکیه کردند و حرکات قبیح از خودشان بیرون آوردند؛ به طوری که مجلس تعزیه از تماشاخانه بدتر شده بود ... [۶۳]. میرزا تقی‌خان امیرکبیر که مشاهده کرد، خرافات و مطالب وهن‌انگیز به مجالس تعزیه و سوگواری راه یافته است، تصمیم

به اصلاح آن گرفت: امیر مثل یک مسلمان روشن و معتقد، با پاره‌ای از خرافات و اباطیل که توسط جهال و مغرضان، به نام دین در میان مسلمانان رواج یافته بود، مخالفت می‌کرد؛ و در عین حال به بسیاری از امور کاملاً تعبدی اسلام که سند محکم دینی دارند ... معتقد بود ... امیر در صدد بوده است که وضع روضه‌خوانی و تعزیه‌داری را به صورت آبرومند و دنیاپسندی در آورد ... به یکی از شعرا به نام شهاب [۶۴] (متوفی به سال ۱۲۹۱ هجری) دستور داد که اشعار شیوا با مضامین عالی و آموزنده‌ای بسراید تا اشعار نارسا و سبک را از مرثی سیدالشهدا حذف کنند ... [۶۵]. در تذکره گنج شایگان آمده است: ... از آنجا که در مجالس تعزیت و محافل شبیه ماتم و مصیبت حضرت خامس آل عبا - علیه آلاف التحیه والثناء - اشعاری که فی مابین اشباه اهل بیت مکالمه می‌شد، غالباً سست و غیر مربوط و مهمل و مغلوط بود، میرزا تقی خان وی [شهاب] را مأمور داشته چنین گفت که دوازده مجلس از آن وقایع را متضمناً بالبدایع والصنایع به اسلوبی که خواص بیسندند و عوام نیز بهره مند شوند، موزون سازد. شهاب نیز آن اشعار را چنان گریه خیز ساخت و بدانگونه غم‌انگیز پرداخت که اگر دل سامع به سختی حجر موسی است، استماعش را اثری است که در همان عصاست ... [۶۶]. دکتر رضا خاکی عقیده دارد مجموعه باارزش نسخه‌های خطی از شبیه نامه‌ها که در کتابخانه ملک نگاهداری می‌شود، همان مجموعه‌ای است که شهاب به تشویق امیر کبیر تدوین و تنظیم کرده است. [۶۷]. به تدریج ایرانیان با تئاتر غربی و نمایش‌های اروپایی‌ها آشنا شدند. ترجمه نمایش‌های غربی نیز وضع جدیدی را پدید آورد. این وضع ادامه یافت تا انقلاب مشروطیت به وقوع پیوست و نوعی تجدد ظهور خود را نشان داد که از رونق تعزیه به شدت کاست. با روی کار آمدن رضاخان، اجرای تعزیه و مراسم سوگواری مشابه آن ممنوع گردید و از سال ۱۳۱۲ ش در اثر جلوگیری از تعزیه‌خوانی، دست‌اندرکاران این نمایش، شهرها را رها کرده، روانه روستاها و نقاط دور افتاده کشور شدند. در وضع جدید، تعزیه‌خوانان و مجریان شبیه‌خوانی برای در اختیار گرفتن

اماکن پر سود، جهت اجرای تعزیه با هم در رقابتی شدید قرار گرفتند که این رقابت‌های شدید و خشن نیز در زوال تعزیه مؤثر واقع گردید؛ چرا که دست بردن در نسخه‌های اصیل، دگرگون نمودن متن‌ها، روی آوردن به آداب و رسوم آمیخته به خرافات و ایجاد تحریف در برخی صحنه‌ها به منظور تأمین اهداف خوانین و حکمرانان محلی، از آفات غیر قابل اغماض آن به شمار می‌رفت. گرچه در این انتقال تعزیه از فرهنگ شاهی و سنت‌های درباریان و امیران مصون ماند، ولی در روستاها گرفتار مطالب موهوم و فرهنگ‌هایی عامیانه گردید که از آسیب اولی کمتر نبود. از تأثیرات منفی این عقب‌نشینی که بگذریم باید به این واقعیت اذعان نمود که همان وضع نامطلوب سبب ماندگاری نمایش تعزیه گشت. پس از سقوط رضاخان و از سال ۱۳۲۰ ش به این طرف، تعزیه با قوت بیشتر و تجدید حیات گذشته و جلوه‌های هنری بازمانده از دهه‌های قبل، حضور خود را در برخی محافل شهری نشان داد؛ ولی به دوران اوج خود یعنی عهد ناصری نرسید و همچنان به صورت موروثی و عاداتی مذهبی با شیوه‌های ابتدایی و امکانات بسیار ساده اجرا می‌شد و اثری از تکامل، تنوع، بازسازی متون و پالایش‌های اساسی در آن مشاهده نمی‌گردید. با به اجرا درآمدن مجلس تعزیه عبدالله عقیف در سال ۱۳۴۴ ش در تهران و نیز به نمایش گذاشتن چند مجلس تعزیه در شیراز، تعزیه در شهرهای بزرگ متداول گردید. اما رونق آن چنانی نداشت. با پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی و بر اثر تأکیدهای مکرر رهبری انقلاب، حضرت امام خمینی، مبنی بر اجرای عزاداری سنتی باشکوه هرچه افزون‌تر، تعزیه‌خوانی رواج فزاینده‌ای یافت و بیانات آن فروغ فروزان از سوی برخی دست‌اندرکاران تعزیه حمل بر تشویق و تکریم تعزیه بر همان نهج و روال آفت زای قبلی گردید و حتی پاره‌ای از مراکز فرهنگی و نهادهای ذی‌ربط، به انتشار متن‌های مخدوش تعزیه روی آوردند و به بهانه نشر میراث ملی و ذخایر هنرهای مردمی و حمایت از سوگواری‌های سنتی و بومی، در این راستا تلاش‌هایی از خود نشان دادند.

## مردم و تعزیه

اگرچه حاکمان ایران در قرون اخیر می‌کوشیده‌اند تعزیه را در اختیار بگیرند و رأساً در اجرای آن نظارت کنند و فرهنگ خویش را به متون تعزیه و ظاهر و محتوای آن راه دهند، اما نمی‌توان از این حقیقت چشم پوشید که مردمانی صادق نیز در تکاپو بوده‌اند که عزاداری سالار شهیدان را با شور و شوق و اشتیاق افزون تری برگزار کنند و از طریق برپایی مجالس روضه‌خوانی، مرثیه سرایی، و به راه انداختن دستجات سینه‌زنی و زنجیرزنی، ارادت خود را به ساحت مقدس خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام به ثبوت رسانند. آنان به تدریج این اندیشه را در ذهن خود پرورش داده‌اند که چه کنند تا بتوانند عزاداران را نسبت به وقایع کربلا بیش از گذشته متأثر کنند و با تداعی صحنه‌هایی رقت‌انگیز و جنایی به تحریک و تحریض احساسات حاضرین پردازند. از این رهگذر تعزیه با اقتباس از نوحه‌های سینه‌زنی، روضه‌ها و الهام از تاریخ پیامبران و حماسه‌های دینی و تأثیرپذیری از اسطوره‌های پهلوانان ایرانی قبل از اسلام، حضور خود را اعلام می‌کند و با استقبال گرم و پر هیجان مردم مواجه می‌گردد. دکتر محمد جعفر محجوب می‌نویسد: آنچه توده‌ها را به پذیرش مشتاقانه همه این موضوعات برمی‌انگیخت، یعنی عاملی که واقعاً بیش از هر عامل دیگر در انتشار تعزیه و پذیرش آن از سوی مردم بزرگ‌ترین تأثیر را داشت، عشق غیرتمندانه و ارادت پایدار عوام به امامان و اعضای خاندان پیامبر و بالخصوص شهیدان کربلا بود. در حقیقت مردم در انتظار اخگری بودند که باروت احساسات و عواطف آنان را منفجر سازد. [۶۸]. نمایش تعزیه نخست، سوگواری ساده و در عین حال سوزناکی بود که به ترسیم وقایع کربلا می‌پرداخت. نقال تعزیه برای جلب نظر عزاداران و برانگیختن عواطف آنان اغلب آه و ناله و اشارات را با واژه‌های بومی و عامیانه درهم می‌آمیخت و موسیقی آن براساس نوعی صدای خوانندگان نواخته می‌شد و روابط منطقی بین حوادث داستان‌های تعزیه



چندان مشهود نبود. در واقع تعزیه ادامه و میوه‌ای پرثمر از نوحه‌هایی است که مردم سوگوار در مراسم عزاداری با نوایی سوزناک می‌خواندند؛ ولی رفته رفته از نوحه‌سرایی و واقعه‌خوانی فاصله گرفت و با استقلال ویژه‌ای حضور خود را اعلام کرد. به نظر «کنت دوگو بینو» تعزیه به صورت فعلی از نوحه‌سرایی یک نفر و مرثیه‌خوانی ساده شروع شد و به مرور ایام، شاخ و برگ‌هایی بر آن افزوده گشت تا صورت امروزی خود را به دست آورد. به نظر وی، تعزیه از ایمان و ایقان مذهبی، تنفر از ظلم و بیزاری از ستمگری حکایت می‌کند و آمیختن تمام این احساسات گوناگون در ضمیر ایرانیان، ایجاد تأثراتی می‌کند که واقعاً اعجاب‌آمیز است. [۶۹] در تعزیه اعتقادات مذهبی و مسائل اجتماعی با یکدیگر درهم می‌آمیزند و آن را تبدیل به نمایش می‌کند که هم تجلی جهان بینی عامه مردم است و هم توقعات اجتماعی و باورهای سنتی را متبلور نموده است. پیترو چلکووسکی می‌نویسد: ... تعزیه ایران، نمایش آیین است که قالب و مضمون آن از سنن مذهبی ریشه‌دار متأثر است. این نمایش، اگرچه در ظاهر اسلامی است اما قویاً ایرانی است که در اصل از میراث خاص سیاسی و فرهنگی خود ملهم است. [۷۰]. آمیختگی سنت‌های بومی و باورهای مذهبی در تعزیه چنان قوی است که از آن به عنوان تنها نمایش بومی جهان اسلام یاد کرده‌اند. سینه‌زنی از سوگواری‌های سنتی است که تأثیرپذیری تعزیه از آن کاملاً مشهود و محسوس است. در تعزیه هم از مضامینی که در دستجات سینه‌زنی خوانده می‌شود، مواردی قابل مشاهده است و هم خود برنامه مذکور در برخی شبیه‌خوانی‌ها دیده می‌شود. معمولاً شهادت خوان با خواندن ابیاتی، حاضران در مجلس را به سینه زدن دعوت می‌کند و این پدیده قرابت تعزیه را با سینه‌زنی کاملاً به اثبات می‌رساند. سید محمدعلی جمال زاده می‌نویسد: کسانی که من در ایران شناخته‌ام و هنوز زیاد پیر و سالخورده نیستند، به خوبی به خاطر دارند که تعزیه در ابتدای کار عبارت بود. از اینکه یک تن از شهدای قدسی مرتبت ظاهر می‌گردید و به زبان مرثیه‌خوانی مطالبی را که بر او وارد آمده بود،

برای شیعیان حکایت می‌کرد؛ کم‌کم عده این مرثیه‌خوان‌ها فزونی می‌گرفت که با هم به مصیبت‌خوانی می‌پرداختند، ولی هنوز بجایی نرسیده بود که به صورت یک مجلس و پرده تام و تمام درمی‌آمد ... [۷۱]. ویلیام.ا. بیمن در این باره نوشته است: شاید بارزترین نمونه برای شناخت ساخت بی‌مانند نمایش تعزیه، علامت نمادین سینه‌زنی باشد. در اکثر تعزیه‌هایی که من شاهد آنها بوده‌ام، تعزیه‌گردان با زدن بر سینه خود، به شبیه‌خوانان علامت سینه‌زنی می‌دهد، سپس سینه‌زنی آغازین تعزیه‌گردان را شبیه‌خوانان پی‌گیرند. پس از آنکه سینه‌زنی از حالت دستور صحنه‌ای به علامت نمایش تبدیل می‌شود، رفته‌رفته سراسر حسینیه را دربرمی‌گیرد تا اینکه به صورت عملی نمادین همه تماشاگران را یکپارچه نموده و آنها را به شرکت کنندگان در تعزیه تبدیل می‌سازد. در این لحظه، نوای سینه‌زنی گسترده حسینیه به صحنه حاکم می‌شود و به عنوان زمینه‌ای قدرتمند منجر به حرکت نمایشی و سوگواری شبیه‌خوانان می‌شود. [۷۲]. سینه‌زنی در تعزیه، نوعی یگانگی بین مردم تماشاگر و شبیه‌خوانان است و این ویژگی هنری یکی از جلوه‌های جالب نمایش مذکور به شمار می‌آید و قدرت معنوی و تأثیر آن را بر اذهان افزایش می‌دهد. تأثیر اشعار سوزناک محتشم کاشانی در متون تعزیه در حدی است که ژان کالمار در این مورد گفته است: «اگر محرکی مانند هفت بند محتشم کاشانی که بسیاری از آن تقلید نموده و در گسترش بعدی ذکر مصائب اهمیت شایانی داشته، نمی‌بود، تعزیه‌خوانی بجای مهمی نمی‌رسید». [۷۳]. اشتیاق مردم برای مشارکت در تعزیه به اندازه‌ای است که از نان و آب خود مایه گذاشته‌اند تا بر رواج و رونق این گونه مجالس بیفزایند و اگر کاستی‌ها و نارسایی‌هایی در آن دیده می‌شود، به خاطر استفاده از منابع و مأخذ مخدوش و یا اجرای آن در حضور پادشاهان، امیران و خوانین بوده است و این گونه کاستی‌ها به هیچ عنوان از میزان اخلاص، صداقت و ارادت مردمان عاشق و عاشورایی، چیزی کم نمی‌کند و اصولاً چنین شیفتگی و هیجان‌های مقدس و معنوی موجب شده که کاستی‌های تعزیه را به دید اغماض بنگرند و چون به

فضیلت و خوبی می‌اندیشند ناخودآگاه موارد ضعف را هم حسن بشمارند. دکتر جابر عناصری پژوهش‌گر برجسته و تنها مدرس درس تعزیه‌شناسی دانشگاه، می‌گوید: تعزیه، همیشه وسیله‌ای بوده است برای تشریف خاطر و برای آسایش مردم کوچه و بازار و حتی اگر یک موقع می‌بینیم به دربار کشیده، مردم اینها را در خلوت سرای خودشان اجرا کرده‌اند و مجریان تعزیه هم خود مردم بوده‌اند و شبیه خوانان هم خودشان بوده‌اند. [۷۴].

### برخی مزایا و محاسن شبیه خوانی

تعزیه صرفاً به تشریح وقایع کربلا نمی‌پردازد و طیف وسیعی از صحنه‌های تاریخی صدر اسلام و حتی حوادث عصر پیامبران و نیز وقایع امامان پس از امام حسین علیه السلام را دربرمی‌گیرد. با این حال، کربلا کانون و مرکز و هسته اصلی این نمایش است و در هر کدام از مجالس تعزیه قبل و بعد از عاشورا به حوادث نینوا گریز زده می‌شود. حتی در تعزیه‌های مضحک و کمدی این حالت دیده می‌شود. در این شیوه هنری، حوادث دیگر نقش فرعی دارند و همچون جویباری از چشمه کربلا منشأ می‌گیرند. از جنبه‌های جالب تعزیه این است که در پاره‌ای از صحنه‌های هیجان‌انگیز آن، تمامی تماشاگران در تعزیه دخالت دارند و با دیدن برخی وقایع از خود عکس‌العمل نشان می‌دهند: بر سر و سینه می‌زنند، اشک می‌ریزند، فریاد می‌کشند، دستخوش هیجان می‌گردند، از جای خود حرکت می‌کنند، فریاد یا حسین علیه السلام آنان صحن حسینیه را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد، بر دشمنان اهل بیت لعن و نفرین می‌فرستند و شدت هیجان و شور و التهاب آنان در حدی است که در مواردی از خود بیخود می‌شوند و گویی احساس می‌کنند، ناظر صحنه‌ای واقعی هستند. آنها می‌دانند که سیر نهایی تعزیه به کشته شدن اولیا، نیکان و پاکان می‌انجامد، ولی این شکست ظاهری را یک پیروزی غرور آفرین می‌دانند و از این لحاظ در تلاشند خود را با شهادت جویان یکی کنند و

چنین حالتی می‌تواند فضیلت را در آنان پدید آورد. از این جهت است که گوینو اعتقاد دارد، تعزیه برای ایرانیان در حکم یک تئاتر و تماشای معمولی و صرف نیست، بلکه در نظر آنها از هر تظاهر دیگری مقدس‌تر و با فخامت‌تر و مهم‌تر است و با اجر جمیل و ثواب و پاداش بسیار توأم است. ایرانیان نمی‌توانند در مقابل تعزیه سرد و بی‌اعتنا باقی بمانند و نزد آنان کسی را که اشک نریزد، نشاید که نامش نهند آدمی، و بر این باورند که هر کس در مقابل ستمگری و قساوت، دستخوش تأثر عمیق نگردد و سر تا پای وجودش جولانگاه تنفر و انزجار و شعله انتقام نگردد، مسلمان واقعی نیست. [۷۵] وی تعزیه را تئاتری پر قدرت می‌داند که صبغه حقیقت دارد. [۷۶]. در تعزیه بازیگر و تماشاگر، حالت نمایشی ماجرا را فراموش می‌نمایند و همه جا را کربلا و همه روزها را عاشورا تصور می‌نمایند و همه خون‌های به ناحق ریخته را گواه ستم اشقیا و استمرار خون سیدالشهدا قلمداد می‌نمایند. ترکیبی از باورهای مذهبی و مقدس با خواست‌های اجتماعی در پدید آمدن این حالت که نوعی هیجان مقدس است، دخالت عمده‌ای دارند. آندره زیچ ویرث در نوشتاری تحت عنوان «جنبه‌های نشانه شناختی تعزیه» می‌نویسد: هیچ زمان نمایشی در تعزیه وجود ندارد. در اجرای تعزیه، گذشته، حال و آینده به طور همزمان جریان می‌یابند. مکان نیز منحصر بجای خاصی نیست؛ بلکه تمامی جاها به طور هم زمان بر صحنه نمایش داده می‌شوند. [۷۷]. وی در ادامه می‌افزاید: شعار دادن و سینه‌زنی ارتباط دوجانبه میان بازیگران و تماشاگران را امکان پذیر می‌سازد. در حقیقت لحظات این ارتباط دوجانبه از نقاط اوج تعزیه به شمار می‌آید و نشان می‌دهند که هدف اصلی تعزیه، تقویت و تحکیم یگانگی میان مؤمنان روی صحنه و حاضران در حسینیه است. این هدف در تعزیه شکل عرفانی به خود می‌گیرد و جزء لاینفک این آیین مذهبی را تشکیل می‌دهد. [۷۸]. برخی ادوات و امکاناتی که در مجلس تعزیه به کار گرفته می‌شود، برای مردم جنبه مقدس دارد؛ حتی به قصد تشفی بدان‌ها می‌نگرند. به عنوان نمونه طشت پایه داری که نمادی از فرات

است، برای تماشاگران متبرک است و افرادی که مشکلی در زندگی دارند، یا دچار بیماری هستند، به قصد حل گره‌های زندگی و بهبودی، از آب این طشت می‌نوشند. پارچه‌ای که شهادت‌خوان به عنوان کفن دربرمی‌کند، برای مردم ارزش ویژه‌ای دارد و با پایان گرفتن تعزیه، آن را پاره‌پاره کرده و هر کدام از افراد، تکه‌ای از آن را به قصد تبرک برمی‌دارند. تعزیه‌خوانان برای ترسیم مصائب کربلا و سایر وقایع صدر اسلام، در دو جبهه کاملاً مشخص، اولیا و اشقیاء، به ایفای نقش خود می‌پردازند. نوع لباس، رنگ جامه، صوت (موسیقی صدا) مضامین مورد استفاده، همراهی گروه موزیک (طبال، شیپورزن و نی‌زن) با بازیگر، موضع او را در این صف حق و باطل روشن می‌کند. شهادت‌خوان به عنوان چهره‌ای برجسته در گروه موافق‌خوان به هنگام روبه‌رو شدن با اشقیاء کاملاً حالت حماسی به خود می‌گیرد؛ از مکارم اهل بیت سخن گوید؛ نفرت خود را از ستم اعلام می‌نماید؛ امام را با احترام و تعظیم مورد خطاب قرار دهد و چون در مقابل اطفال و زنان حرم قرار می‌گیرد با صدایی سوزناک و تأثربرانگیز تکلم می‌نماید. شهادت‌خوان برای آنکه تماشاگران را با خود همگام نماید و مظلومیت خود را به اثبات برساند، گاهی با خویشتن سخن می‌گوید. در مواقعی با ادوات رزم، مناظر طبیعی (چون رودخانه، دشت و صحرا و باغ و بوستان) و مرکب خویش صحبت می‌کند و در این جلوه هنری می‌کوشد، پیامی معنادار را به تماشاگر منتقل کند. روبه‌روی صف اولیا، اشقیاء قرار دارند. اشقیاءخوان (مخالف‌خوان) با صدایی بریده، مطمئن، نعره کشیدن، پای به زمین کوبیدن، حالت جانان را به خود گرفتن و در خیام حرم دویدن، نفرت تماشاگران را نسبت به ستمگران برمی‌انگیزد و ترحم آنان را در خصوص اهل بیت امام حسین علیه السلام تقویت می‌کند. مخالف‌خوان ضمن آنکه به حربگاه و میدان رزم می‌شتابد و (هل من مبارز) می‌طلبد و درنده‌خویی نقش اصلی خویش را بروز می‌دهد، امام را با ستایشی عالی وصف می‌کند و ضمن تأیید عظمت و مقام قدسی اهل بیت پیامبر، به حقارت، دنائت و ستمگری خود و اربابان خویش اعتراف

می‌کند. شبیه اشقیای ضمن آنکه می‌کوشد با جولان دادن اسب در میدان جنگ، کوبیدن بر طبل شقاوت، اشتلم و هیاهوی گستاخانه، مکر و نیرنگ و ستم‌گستری خیانتکاران کربلا را در اذهان تداعی کند، حالت‌هایی را به خود می‌گیرد تا به حاضرین القا کند که او تنها عزادار حسین علیه السلام است و شبیه شمر بر احوال حضرت عباس گرید؛ چرا که او مسلمان است و دوستدار اهل بیت. مخالف خوان بر خود لعنت می‌فرستد و اصولاً اشقیای هم را مذمت و ملامت می‌کند و گاه این شماتت‌ها به حدی می‌رسد که تعزیه شکل کم‌دی و فکاهی به خود می‌گیرد. این گریه‌ها و ناسزاگویی‌های اشقیای برای آن است که از نقش اصلی خود فاصله گیرند، چون از درون نفرتی آشکار از ستمگران کربلا دارند و نیز تماشاگران هم از نقش اصلی او دل خوشی ندارند. در تعزیه، امکانات به سادگی قابل تهیه است و گاهی وسیله‌ای با اندک تغییری چندین کاربرد دارد. به عنوان نمونه یک صندلی چوبی معمولی گاهی به تخت شاهی تبدیل می‌شود و در مواقعی از آن به عنوان منبر و خطبه‌خوانی استفاده می‌کنند. گاهی مؤذن بر روی آن می‌رود و اذان می‌گوید. قاصدی که از شام یا کوفه به کربلا رسد، بجای رفتن بر فراز ساختمانی مرتفع، روی صندلی قرار می‌گیرد و نامه‌ای را برای اهل مجلس قرائت می‌کند. شهادت خوان وقتی می‌خواهد از مظلومیت و تشنگی کودکان کربلا سخن بگوید، طفلی را در آغوش گرفته و بر روی صندلی رفته و از ناگواری‌های آن کودک با حالتی سوزناک و غمگین سخن می‌گوید. مخالف خوان وقتی به جنایتی دست می‌زند و سری را از تن جدا می‌کند، تندیزی از سری بریده را به دست می‌گیرد و روی صندلی قرار می‌گیرد و از جنایت خود و اربابان ستم و نیز اوضاع غمبار شهادت خوان و اهل و عیالش گزارشی ارائه می‌دهد. علائم نمادین در تعزیه از جلوه‌های هنری این نمایش است. لحظه‌ای که شهادت خوان کفن بر تن می‌کند، زمانی است که می‌خواهد به سرای دیگر کوچ کند و کفن نشان از شهادت او دارد. لکه‌های سرخ رنگ روی کفن از شدت جراحات او حکایت می‌کند. گاه و شن بر سر ریختن علامت فرا رسیدن

زمان حزن و اندوه می‌باشد. مشک خشکیده، نشانه تشنگی، بی‌آبی و عطش طفلان است. شاخه‌ای از درخت نمادی از نخلستان یا باغستان است. طشتی آب، یادآور رودخانه فرات است. گاهی علایم نمادین در رفتار و حرکات افراد تعزیه‌خوان تجلی می‌یابد. دست را سایبان چشم قرار دادن، نشان تماشای صحنه‌ای شگفت‌انگیز یا نگریستن بجایی دور است. انگشت بر لب گرفتن، از بهت زدگی حکایت می‌کند. عبدالحسین نوشین - از پژوهشگران تئاتر ایرانی - نوشته است: سبک نمایشی به سبک سمبولیسم بود. بدین معنی که مثلاً رود فرات به وسیله یک طشت پر از آب و یا نخلستان به وسیله یک شاخه که در گلدانی قرار داشت نمایانده می‌شد. تماشاچیان نیز کاملاً با این سبک آشنایی پیدا کرده بودند و از این سمبل‌ها تعجب نداشتند. [۷۹].

### شبیه خوانی و ارزش‌های شیعه

سوگواری‌ها به عنوان شعائر شعورآفرین و رشددهنده، در احیای فضایل و روی آوردن مردم به درستی‌ها و خوبی‌ها مؤثرند و سنت عزاداری می‌تواند از ارزش‌هایی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و جانشینان راستین او برای استواری و گسترش آنها اهتمام ورزیده‌اند، صیانت کنند. در این رسم دینی همچون دیگر آداب مذهبی، باید احکام الهی مراعات شود و مردم با روی آوردن به نمایش‌های مذهبی عاشورا باید دین‌شناس‌تر از گذشته شوند و روح معنویت در آنان احیا گردد و مجالس سوگواری در هر شکل و شیوه‌ای که به اجرا درمی‌آید، تنها موقعی موجب خشنودی خداوند و قبول و سبب ثواب و اجر اخروی است که در حدود بندگی خداوند به انجام برسد و مشتمل بر دروغ و حرامی نباشد و از تحریفات و خرافات و امور موهوم و افسانه‌ای دور گردد. چنین مراسمی با آن جنبه‌های معنوی و مقدسی که دارد، می‌تواند در پرورش‌های اخلاقی مردم مؤثر باشد و بر صلاح و سلامت افراد اجتماع بیفزاید و هرگاه غیر از این باشد، باید آفات و ناگواری‌های آن را شناخت و نسبت به پالایش و پیرایش آنها اقدام

نمود. همان گونه که وظیفه شیعیان زنده نگاه داشتن عاشورا است، بر آنان فرض است که سنت‌های آن را از مجرای صحیح و منطبق بر شئون اسلامی اجرا کنند و نباید اجازه دهند این سنت معطر به عطر عترت و عاشورا از آرمان‌های اصیل حماسه‌آفرینان کربلا فاصله گیرد و با مفاهیم و اعتقادات اسلامی در تباین باشد. تعزیه باید شعله محبت اهل بیت را در دل‌های تماشاگران به گونه‌ای زنده کند که مردم همنوا با زندگی عملی ستارگان درخشان آسمان امامت و ولایت، برنامه زندگی فردی و اجتماعی خود را تنظیم نمایند و به فضایل روی آورده و از رذایل پرهیز کنند. چون تعزیه هنری مذهبی است. باید عنصری سازنده از اندیشه اسلامی در آن نهفته باشد و حقیقتی زنده و پویا را نوید دهد و بر معرفت و بصیرت حاضران در مجلس نسبت به فرهنگ عاشورا بیفزاید. هیجان‌های مردم نیز طی این برنامه‌ها باید به سوی حقایق ناب سوق داده شود و خون آنان برای حفظ مقاصد اسلام و پاسداری از مکتب تشیع به جوش آید. این تصور غلط و دور از منطق است که اگر سنتی قیافه مذهبی دارد، پسندیده بوده و متضمن اجر و ثواب است، اگرچه روح دین و آورنده آیین اسلام از آن نفرت داشته باشد. برخی از دست‌اندرکاران عزاداری‌های محرم ذکر کرده‌اند که وقتی تشریفات نام مقدس امام حسین علیه السلام را داشته باشد، موجب سربلندی دنیا و آخرت است، هرچند آن مراسم آلوده به بدعت، خرافات و تحریفات باشد و خاطر امام را به دلیل کژروی‌هایی که دارد برنجانند و آن روح قدسی را در فشار قرار دهد. استاد شهید مطهری از روند آغشته به تحریف تعزیه‌ها برآشفته و به شدت چنین مراسمی را که از فرهنگ و فضیلت حسینی دور باشد، مورد انتقاد قرار داده است... گریستن بر امام حسین علیه السلام کار خوبی است و باید گریست. به چه وسیله بگریانیم؛ به هر وسیله که شد؟ هدف که مقدس است، وسیله هرچه شد، شد. اگر تعزیه درآوردیم یک تعزیه اهانت آور. همین قدر که اشک جاری شد، اشکال ندارد! شیپور بزنیم. طبل بزنیم. معصیت کاری بکنیم. به بدن مرد لباس زن بپوشانیم. عروسی قاسم درست کنیم. جعل کنیم. تحریف کنیم! ...



در نتیجه افرادی دست به جعل و تحریف زدند که انسان تعجب می کند ... [۸۰]

حضرت امام حسین علیه السلام در واقعه کربلا نیز انسانی است در اوج عظمت و همان شکیبای محتسبی است که حتی کلمه‌ای برخلاف سیر طبیعی هدایت قرآنی از دهان مبارکش خارج نمی‌شود و قول، رفتار و حرکت‌ها و تصمیم‌گیری‌های آن امام برای پیروانش حکم قانون و سنتی مسلم را دارد و امام در تمامی شرایط و لحظه‌ها در نظر و عمل شخصیتی جامع و بی‌بدیل است. در همان لحظات حساس و مصیبت بار کربلا که حوادث ناگوار و نگران‌کننده رخ می‌دهد، شخصیت امام از حقیقت، آرامش و صلابت موج می‌زند و از هرگونه قباحت و گستاخی، پاک و پاکیزه و مبراست. حتی نسبت به دشمنان به دلیل غوطه خوردن آنان در گرداب ضلالت و گمراهی تأسف می‌خورد و می‌کوشد تا آنها را به سوی مسیر هدایت و رستگاری که همان راه فطرت درونی انسان‌هاست، رهنمون سازد. اما در برخی مضامین شبیه‌خوانی امام به گونه‌ای معرفی می‌شود که شایسته شأن و مقام آن وجود ملکوتی نمی‌باشد و متأسفانه صحنه‌های شکوهمند و حماسه‌آفرین کربلا به صورت ذلت آور و تحریف شده به نمایش گذاشته می‌شود و امام به صورت انسانی معرفی می‌گردد که به دلیل برخی رخدادهای ناگوار، شکیبایی خود را از دست داده و از نفله شدن خود و یارانش در رنج و مشقت به سر می‌برد؛ ولی چون فلک غدار و روزگار ناگوار سرنوشتی محتوم را برایش ترسیم کرده است، تن به حوادث می‌دهد تا با کشته شدن و اسارت اهل بیتش، گناهکاران را از عذاب دوزخ نجات دهد و در واقع فدای امت گنه کار شود؟! آیا غم انگیز و تأسف بار نیست که خاطره‌های حیات آفرین دشت نینوا را که بر کالبد‌های اجتماعات فرو رفته در خواب غفلت و ملت‌های ستم‌دیده، روح آزادگی و زندگی می‌دمد و حوادثی که در آن سرزمین عدل و آزادی واقع شد هر یک عالی‌ترین درس عزت و فضیلت به جهان انسانیت می‌دهد، به صورت مبتذل و ذلت‌آوری یاد کنیم و به بهانه زبان حال از قول سالار شهیدان بخوانیم که: شدم راضی که زینب خوار گردد؟! [۸۱]. زبان حال امام باید

منطبق با واقعیت و مطابق با شأن و شوکت آن وجود مقدس باشد. به همین دلیل فقهای شیعه نسبت دادن دروغ به شخص امام را گناه و مبطل روزه دانسته‌اند و از نظر برخی مراجع تقلید، جعل مطالب زائد و افزودن آن بر تاریخ زندگی معصومین و نسبت دادن آن به صاحب حکایت در داستان‌های معصومان، کذب و افترا و حرام است. البته اگر صحنه آرای‌ها و ازدیادها از باب بیان حال و یا به صورت توضیح، شرح و بسط قصه و نمایش در تعزیه باشد، بدون آنکه مطالب زائدی در کنار اصل قصه جعل نمایند، اشکال ندارد. در تعزیه به تماشاگران چنین القا می‌گردد که امامی که شهادتش سبب لرزش کاخ ستمکاران در همیشه تاریخ شد، نفله گردید (از دستمان رفت) و باید برای نفله شدن امام سوگوار باشیم! در حالی که امام حسین علیه السلام آرزوی شهادت می‌کرد و با جان خویش مکتب اسلام را احیا کرد و زنده نمودن نام و یادش در مراسم محرم برای این است که پرتوهایی از آن خورشید فروزان، معنویت بر روح و ذهن و قلب آدمیان بتابد و اشک ریختن برای امامی که حماسه آفرید و موجب اعتلا و عزت اسلام و مسلمین گردید، حاوی مفاهیمی ارزشمند و فضیلت آفرین است و سوگواری برای عظمت قیام حسینی و حماسه پر شکوه کربلا، نشانه‌ای از هماهنگی با برنامه عاشورا و پیروی از پیام رهبر این نهضت است و ارزش والایی دارد. اما گریستن برای کسی که نفله شده و از دستمان رفته و دیگر از فرهنگ و معرفت بصیرت آفرین آن خبری نیست. نه تنها خاصیتی ندارد، بلکه موجب جمود، رکود و سکون اجتماع اسلام می‌گردد و محرومیت از شمس پر تابش عاشورا را به دنبال خواهد آورد. متفکر شهید مطهری در این بار گفته است: (غلطترین غلطها این است که ما امام حسین علیه السلام را نفله شده حساب کنیم. امام حسین علیه السلام به عکس، به هر قطره خون خود یک دنیا ارزش داد. [آیا] کسی که موج ایجاد کرد که قرن‌ها پس از [شهادت] او، پایه‌های کاخ ستمگران را متزلزل کرد و از جا کند و حتی در قرون خود ما غالب حوادث داغ در محرم ایجاد می‌شود، خون او هدر رفته است؟! کسی که میلیون‌ها نفر نمازخوان و

روزه گیر و فداکار ساخت، هدر رفت؟! [۳]. عظمت معنوی و ملکوتی حضرت امام حسین علیه السلام و قرب و منزلتی که آن بزرگوار در پیشگاه آفریدگار جهان دارد و مقام شفاعت عظمایی که خداوند به آن حضرت در قیامت عنایت فرموده، قابل انکار نبوده و حقیقتی مسلم و اجتناب ناپذیر می باشد. تردیدی نیست که آن چشمی که بر اباعبدالله علیه السلام نگرید و آن دلی که برای مصایب شهیدان کربلا نسوزد، چشم و دل بشری نمی باشد. اما این مطلب از آن سخن موهوم و باطل و بیهوده جداست که امام حسین علیه السلام به شهادت رسید تا مردم دور هم جمع شوند و بر مصیبت او گریه کنند و بعد هم آمرزیده شوند! امام حسین علیه السلام کشتی نجات است، اما نه برای انسان هایی که همچون فرزند حضرت نوح علیه السلام عمری را در نافرمانی و عصیان به سر می برده اند. امامی که در آن شرایط بحرانی و ناگوار با آن همه مشکلات جنگ و دفاع، برای چند لحظه نبرد با اشقیاء را قطع می کند تا با خدای خویش راز و نیاز کند و نمازش را اقامه نماید، چگونه راضی می شود که کسی بجای انجام دادن عبادات و بجای آوردن فریضه های الهی و اجتناب از معاصی، برایش عزاداری کند و یا به اطمینان شفاعت و حمایت آن امام، واجب شرعی را انجام ندهد. گناه آن وقت بخشیده می شود که روح آدمی با حماسه حسینی پیوند بخورد و علامت عفو الهی آن است که دیگر دنبال آن گناه نرویم. اصولاً کسی که فضیلت را دوست ندارد و با رفتار و اخلاقش رذایل را ترویج می کند و برای ارزش های مقدس احترامی قائل نمی باشد، نمی تواند ادعا کند که مرید حضرت امام حسین علیه السلام است؛ چرا که چنین انسانی با هدف و مقصدی که سید شهیدان برای آن قیام کرد، خیلی فاصله دارد. این تصور که می توان با یک سلام و تعارف امام معصوم را طرفدار خود نمود و با اعتماد به شفاعتش به امور خلاف روی آورد، به آن جهت است که راهش را نشناخته ایم و در مکتب حسینی پرورش نیافته ایم. عظمت امام حسین علیه السلام بر پایه بندگی خداوند استوار است و پیروان و سوگوارانش هم از راه عبادت، ذکر و تقوا می توانند مرید او شوند؛ چنان که

حضرت امام باقر علیه السلام فرموده اند: ما شیعتنا الا من اتقی الله واطاعه؛ [۴] شیعه و پیروان واقعی ما، کسی است که از مخالفت با خداوند پرهیزد و او را اطاعت کند. به همین دلیل علامه سید محسن امین، تأکید می‌نماید که در عزاداری‌ها باید از سیره ائمه پیروی کرد و اگر آن بزرگواران تصریحی در این مورد نکرده‌اند، باید از شیوه‌ای منطقی و عاقلانه متابعت نمود. [۵] مرحوم آیه‌الله سید عبدالحسین شرف الدین عاملی، خاطر نشان می‌نماید: اگر رویدادهای ملال‌انگیز اهل بیت به صورت نمایش برگزار شود، اثر خوبی بر دل‌ها خواهد گذاشت، ولی این برنامه باید از روی اصول صحیح به اجرا درآید. [۶] آیه‌الله کاشف الغطاء نیز سوگواری به شکل شبیه‌خوانی را در صورتی که درست برپا شود، بدون اشکال می‌دانست، ولی در ادامه افزوده است: سعی کنید عزاداری را از کارهایی که با حزن و عزا جور در نمی‌آید، جدا کنید. زیرا عزاداری برای زنده ساختن فلسفه قیام امام حسین علیه السلام است، نه برای قصه‌گویی، نمایش و وقت‌گذرانی. بکوشید مراسم سوگواری را بدون نقطه ضعف برگزار کنید و مردم را به یاد خدا بیندازید و ایمان آنها را زیاد کنید. [۷]. آیه‌الله میرزا محمدعلی شاه‌آبادی - استاد عرفان امام خمینی - که به خاطر مبارزه با رضاخان در حرم حضرت عبدالعظیم حسنی در شهرستان ری تحصن کرده بود، وقتی مشاهده نمود در صحن مطهر امامزاده حمزه ۷ مراسم تعزیه‌خوانی با تحریفات و مضامین موهن برگزار می‌شود، مانع اجرای آن گردید و مجلس مذکور را به کانون وعظ و خطابه تبدیل نمود. [۸] آیه‌الله بروجردی نیز وقتی ملاحظه نمود شبیه‌خوانی‌های قم وضع نگران‌کننده‌ای دارند و توأم با بدعت و تحریف اجرا شوند، دست‌اندرکاران تعزیه را فراخواند و به آنان تأکید نمود شبیه‌خوانی با این شکل حرام است و باید یا اصلاح گردد و یا از برگزاری آنها با این روند مخرب اجتناب شود و اجازه نمی‌دادند عزاداری‌های آفت‌زده اجرا شود. [۹]

پیدایش برخی تحریفات معنوی و لفظی در عزاداری خصوصاً شبیه‌خوانی، موجب آن گردید که شهید مطهری هشدارهای جدی در خصوص پالایش و پیرایش تعزیه، مطرح

کند و خاطر نشان نماید: علما باید با عوامل پیدایش تحریف مبارزه کنند. جلو تبلیغات دشمنان را بگیرند. با اسطوره سازی‌ها مبارزه کنند. مثلاً کتاب لؤلؤ و مرجان حاجی نوری یک نوع قیام به وظیفه به نحو شایسته است که این مرد بزرگ کرده است و ما امروز از نتیجه کار این مرد بزرگ استفاده می‌کنیم. علما باید فضایح و رسوایی دروغگویان را رسوا کنند. علما باید متن واقعی احادیث معتبر، سیمای واقعی شخصیت‌های بزرگ، متن واقعی حوادث تاریخی را در اختیار مردم بگذارند و به دروغ بودن دروغ‌ها اشاره و تصریح کنند ... [۱۰]. متأسفانه توصیه به حق شهید مطهری کمتر مورد توجه قرار گرفت و تعزیه‌خوانی‌ها به همان شکل قبلی و آمیخته به تحریف و مطالب غیر واقع و صحنه‌های موهن اجرا می‌شوند. از این جهت است که علامه سید مرتضی عسکری خطاب به علما یاد آور شد: «باید قبول کنیم ما اهل علم در مورد برخی بدعت‌ها و تحریف‌ها پیرامون عزاداری اباعبدالله الحسین علیه السلام کوتاهی کرده‌ایم ...» [۱۱]. این نوشتار را با درج بخشی از بیانات امام خمینی رحمه الله در جمع گویندگان، وعاظ و خطبای مذهبی و اعضای انجمن اسلامی شهرداری تهران در تاریخ چهارم آبان ماه ۱۳۶۰ ش به پایان می‌آوریم: اینجا باید سخنی هم در خصوص عزاداری و مجالسی که به نام حسین بن علی علیه السلام به پا می‌شود بگوییم. ما و هیچ یک از دینداران نمی‌گوییم که با این اسم هر کس هر کاری می‌کند خوب است. چه بسا علمای بزرگ و دانشمندان، بسیاری از این کارها را ناروا دانسته و به نوبت خود از آن جلوگیری کردند. چنانچه همه می‌دانیم که در بیست و چند سال پیش از این، عالم بزرگوار مرحوم حاج شیخ عبدالکریم (حائری) [۱۲۷۶ - ۱۳۵۵ هجری]

## پاورقی

[۱] عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۶۰.

[۲] کشف الغمه، علی بن عیسی اربلی، ص ۱۸۵؛ تحف العقول، ابن شعبه حرانی، ص

- ۲۴۵؛ عقد الفرید، ج ۲، ص ۲۱۸؛ بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۱۷ - ۱۱۶؛ احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۶۵؛ مناقب ابن شهر آشوب سروی مازندرانی، ج ۴، ص ۴۸.
- [۳] سوره حجر، آیه ۹.
- [۴] صحیفه نور، ج ۸، ص ۶۹، قیام عاشورا در کلام و بیان امام خمینی، ص ۷۷.
- [۵] نفس المهموم، محدث قمی، ص ۲۹۰.
- [۶] همان، ص ۴۵؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۸؛ ملحقات احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۶۰۲.
- [۷] مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۷.
- [۸] همان، ص ۱۷۷.
- [۹] مستدرک الوسائل، محدث نوری، ج ۲، ص ۲۱۷.
- [۱۰] اذمّع: یعنی اشکها (جمع دمع است).
- [۱۱] بحار الانوار، طبع کمپانی، ج ۱۴، ص ۲۲۹.
- [۱۲] اللهوف فی قتلی الطفوف، سید بن طاووس، ص ۵۶.
- [۱۳] امالی، شیخ مفید، ص ۳۷۰.
- [۱۴] لؤلؤ و مرجان، محدث نوری، ص ۳، به نقل از کامل الزیارات، ابن قولویه.
- [۱۵] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۸.
- [۱۶] امالی شیخ صدوق، مجلس هفدهم.
- [۱۷] آثار الباقیه عن القرون الخالیه، ابوریحان بیرونی، ترجمه اکبر داناسرشت، ص ۵۲۴ - ۵۲۵.
- [۱۸] المنتظم، ج ۷، ص ۱۵؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۴۹؛ حیب السیر، خواندیر، ج ۲، ص ۱۵۴.
- [۱۹] الکنی والالقب، شیخ عباس قمی، ج ۲، ص ۴۳۰.
- [۲۰] ر.ک: مقتل ابوبکر خوارزمی.

- [۲۱] فصلنامه هنر، ش ۲، زمستان ۶۱، بهار ۶۲، ص ۱۵۹.
- [۲۲] مقدمه کتاب روضه الشهداء، به تصحیح و مقابل حاج محمد رضانی، چاپ اسلامیة، تهران، ص ۸.
- [۲۳] تاریخ نظم و نثر در ایران، سعید نفیسی، ج ۱، ص ۲۴۷ - ۲۴۵.
- [۲۴] ر. ک: لؤلؤ و مرجان، محدث نوری.
- [۲۵] حماسه حسینی، شهید مطهری، ج ۱، ص ۵۴ - ۵۳.
- [۲۶] همان، ص ۵۵.
- [۲۷] همان، ص ۱۰۶.
- [۲۸] تعزیه هنر بومی ایران، گردآورنده پیتز چلکووسکی، ترجمه داود حاتمی، ص ۱۵۱ - ۱۵۰.
- [۲۹] سفرنامه پیتز دلواله، ترجمه شجاع الدین شفا، ص ۱۲۳.
- [۳۰] سفرنامه آدام اولئاریوس، ترجمه مهندس حسین کردبچه، ج ۲، ص ۴۸۸.
- [۳۱] سفرنامه تاورینه، ترجمه ابوتراب حیدری، ص ۴۱۴.
- [۳۲] تعزیه، هنر بومی پیشرو ایران، ص ۳۶۸.
- [۳۳] فلسفه شهادت و عزاداری حسین بن علی علیه السلام، شرف الدین عاملی، ترجمه علی صحت، ص ۱۰۲.
- [۳۴] سوره (ویژه تئاتر)، شماره ۳ و ۲، بهار ۷۱، مقاله تعزیه و تعزیه نامه‌ها، ص ۵۸.
- [۳۵] مقاله (پژوهشی در تعزیه و تعزیه خوانی) فصلنامه هنر، ش ۲، زمستان ۶۱ - بهار ۶۲، ص ۱۶۰.
- [۳۶] تعزیه هنر بومی و پیشرو ایران، ص ۱۵۳.
- [۳۷] منظور وی ویلیام فرانکلین می باشد.
- [۳۸] تعزیه هنر بومی ایران، ص ۱۸۸ و ۱۹۲.
- [۳۹] مقاله (پژوهشی در تعزیه و تعزیه خوانی)، همان، ص ۱۶۲.

- [۴۰] تعزیه هنر بومی ایران، ص ۷۱.
- [۴۱] ادبیات نمایش در ایران، جمشید ملک پور، ج ۱، ص ۲۱۳.
- [۴۲] ر. ک: آثار ایران، آندره گدار - ید گدار - ماکسیم سیرو و ...، ترجمه دکتر ابوالحسن سروقد مقدم، ج ۲، ص ۱۷۱ - ۱۶۵.
- [۴۳] مقاله (پژوهشی در تعزیه و تعزیه خوانی)، همان.
- [۴۴] تعزیه هنر بومی پیشرو ایران، ص ۱۸۸.
- [۴۵] ر. ک: سفرنامه کارستن نیور، ترجمه پرویز رجبی.
- [۴۶] مشاهدات سفر از بنگال به ایران، ویلیام فرانکلین، ترجمه محسن جاویدان، ص ۷۲.
- [۴۷] موسیقی مذهبی، ج ۱ موسیقی تعزیه، حسن مشحون، مقدمه مؤلف.
- [۴۸] تعزیه هنر بومی پیشرو ایران، ص ۱۸۸.
- [۴۹] تئاتر شرق، ترجمه جلال ستاری، مقاله میراث نمایشی مصر و عرب.
- [۵۰] تحقیقات مربوط به ایران در فرایبورگ آلمان، هانس روبرت رویمر، ترجمه کیکاووس جهانداری، مجله راهنمای کتاب، بهمن و اسفند ۵۶، سال ۲۰، شماره ۱۱ و ۱۲، ص ۸۱۵.
- [۵۱] تاریخ ادبیات فارسی، هرمان اته، ترجمه دکتر رضازاده شفق، ص ۲۰۴.
- [۵۲] ر. ک: تکیه دولت، دکتر مهدی فروغ، مجله هنر و مردم، شماره ۲۹، اسفند ۴۳.
- [۵۳] شرح زندگانی من، عبدالله مستوفی، ج ۱، ص ۲۸۸.
- [۵۴] تعزیه تراژدی کهن جهان اسلام، بخش ۱، محمد مهدی شهیدی، روزنامه همشهری، شماره ۴۵۸.
- [۵۵] سفرنامه کنت دوسرسی، ترجمه احسان شرقی.
- [۵۶] سفرنامه اوژن فلاندن، ترجمه حسین نورصادقی.
- [۵۷] این سفرنامه با ترجمه مهندس حسین کردبچه در ایران انتشار یافته است.
- [۵۸] آدم‌ها و آیین‌ها در ایران (سفرنامه مادام کارلاسرنا)، ص ۱۶۱ و ۱۷۹.



- [۵۹] سفرنامه خراسان و سیستان، کنل چارلز ادوارد، ترجمه قدرت الله روشنی - مهرداد رهبری، ص ۱۳۵.
- [۶۰] ر. ک: سفر در ایران، گاسپار درویل، ترجمه منوچهر اعتمادی مقدم، ص ۱۴۰ - ۱۳۹؛ ایران امروز (۱۹۰۷ - ۱۹۰۶م) اوژن اوپن، ترجمه علی اصغر سعیدی، ص ۱۹۴ - ۱۸۷؛ سفرنامه فرد ریچاردز، ۱۸۸۳م، ترجمه مهیندخت صبا، ص ۱۷۷ - ۱۷۱، [۶۱] شرح زندگانی من، همان، ص ۳۸۹،
- [۶۲] تعزیه داری و شبیه خوانی از زمان دیلمیان تا امروز، سید محمد محیط طباطبایی، روزنامه اطلاعات، شماره ۱۴۹۰۶،
- [۶۳] روزنامه خاطرات، محمد حسن خان اعتماد السلطنه، ص ۵۹۱.
- [۶۴] از تعزیه نویسان مشهور عصر قاجاریه است که به تاج الشعرا موسوم گشت. شرح حال وی در اغلب تذکره های این عصر دیده می شود. دیوان اشعاری دارد که در سال ۱۳۱۹ هجری به اهتمام فرزند شاعرش میرزا اسماعیل ثابت انتشار یافت.
- [۶۵] امیر کبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار، اکبر هاشمی رفسنجانی، ص ۱۲۷، ۱۲۱، ۱۱۹ و ۱۲۸.
- [۶۶] تذکره گنج شایگان، میرزا طاهر دیباچه نگار اصفهانی (چاپ سنگی) ذیل شرح حال شهاب اصفهانی.
- [۶۷] سوره، ویژه تئاتر، شماره ۲ و ۳، بهار ۷۱، ص ۶۱ - ۶۰.
- [۶۸] تعزیه هنر بومی پیشرو ایران، ص ۱۹۸.
- [۶۹] تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی، ج ۶، ص ۷۰۸.
- [۷۰] تعزیه هنر بومی پیشرو ایران، ص ۷.
- [۷۱] مقاله «تعزیه و تعزیه خوانی»، مجله راهنمای کتاب، سال نوزدهم، شماره ۶ - ۴، تیر و شهریور ۱۳۵۵.
- [۷۲] تعزیه هنر بومی پیشرو ایران، ص ۶۵.

- [۷۳] همان، ص ۱۶۵.
- [۷۴] گفتگو با دکتر جابر عناصری، هفته نامه فرهنگ آفرینش، سال دوم، شماره ۵۷، ص ۵.
- [۷۵] مجله راهنمای کتاب، سال ۱۹، شماره ۶ - ۴، تیر و شهریور ۱۳۵۵، ص ۴۰۹.
- [۷۶] تاریخ اجتماعی ایران، ج ۶، ص ۷۰۸.
- [۷۷] تعزیه هنر بومی پیشرو ایران، ص ۵۹.
- [۷۸] همان، ص ۶۱ - ۶۰.
- [۷۹] ر. ک: نشریه پیام نو، شماره ۹، تهران ۱۳۲۴ ش، مقاله عبدالحسین نوشین.
- [۸۰] حماسه حسینی، ج ۱، ص ۴۹.
- [۸۱] ر. ک: درسی که حسین به انسان‌ها آموخت. شهید سید عبدالکریم هاشمی نژاد، ص ۳۹۲.
- [۸۲] حماسه حسینی، ج ۳، ص ۸۴ - ۸۳.
- [۸۳] تحف العقول، ص ۲۹۵.
- [۸۴] ر. ک: التنزیه لاعمال الشیبه، تألیف شده به سال ۱۳۴۷ هجری (۱۳۰۷ ش) که در سال ۱۳۲۲ ش توسط جلال آل احمد با عنوان عزاداری‌های نامشروع ترجمه و انتشار یافت.
- [۸۵] ر. ک: المجالس الفاخره فی ماتم العتره الطاهره، سید عبدالحسین شرف الدین، مقدمه. ضمناً این مقدمه تحت عنوان فلسفه شهادت و عزاداری حسین بن علی علیه السلام با ترجمه علی صحت نشر یافته است.
- [۸۶] کاشف الغطا سوره خشم، محمد رضا سماک امانی، ص ۷۲.
- [۸۷] روایت فضیلت، مقاله نگارنده، مجله پاسدار اسلام، شماره ۱۶۰، ص ۴۱.
- [۸۸] حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۸۵؛ اظهارات حسین انصاریان، روزنامه رسالت، شماره ۲۱۵۳.

[۸۹] همان، ج ۳، ص ۲۹۳.

[۹۰] روزنامه رسالت، ۲۴ خرداد ۷۳، شماره ۲۴۳۶،

[۹۱] قیام عاشورا در کلام و پیام امام خمینی رحمه الله، ص ۹۲،

## ۲۶. سیر تاریخی عزاداری تا دوره قاجاریه

### مشخصات کتاب

نویسنده: محمد صالح جوینی

ناشر: محمد صالح جوینی

### چکیده

در این نوشتار، تاریخچه عزاداری امام حسین علیه السلام از مرحله پس از شهادت آن حضرت تا پایان دوران صفویه بررسی شده است. اولین کسانی که به اقامه عزا پرداختند، اهل بیت امام حسین علیه السلام بودند و امامان پس از آن حضرت نیز به فراخور اوضاع سیاسی و اجتماعی عصر خود مجالس عزا برپا کرده و شیعیان را بدین امر تشویق می نمودند. شیعیان در دوران غیبت، از هیچ تلاشی در این راه فروگذار ننموده، با شکل گیری دولت شیعی در قرن چهارم عزاداری شکل رسمی به خود گرفت و در سرزمین های تحت حاکمیت آل بویه و فاطمیان عزاداری به اشکال مختلف برگزار می شد. تلاش های گروه های شیعی در دوره های حاکمیت حاکمان غیر شیعی مانع از تعطیلی این مراسم شد و با روی کار آمدن صفویان این عزاداری مجدداً شکل رسمی به خود گرفت. کلیدواژه ها: قیام امام حسین علیه السلام، اهل بیت علیهم السلام، عزاداری، دولت های شیعی، آل بویه، فاطمیان، مغول، صفویه. عزاداری امام حسین علیه السلام، امروزه از باشکوه ترین آیین های مذهبی جهان است که مورد توجه اندیشمندان و روشنفکران، قرار گرفته است و پرسش هایی را در اذهان پدید آورده است؛ مانند

چیستی ماهیت آن، خواستگاه و پیشینه تاریخی آن، ضرورت آن، هدف از برگزاری و آثار آن. ما در این نوشتار برآنیم که به خواستگاه تاریخی آن به طور خلاصه پردازیم. تاریخچه عزاداری امام حسین علیه السلام در چندین مرحله، قابل بررسی است: ۱. مرحله پس از شهادت آن حضرت تا کشته شدن قاتلان ایشان. ۲. مرحله تأسیس عزاداری به صورت آیین مذهبی از سوی ائمه علیهم السلام که خود دارای مراحل بود: الف - زمینه سازی برای پی ریزی سنت و آیین عزاداری از سوی امام زین العابدین علیه السلام. ب - دوران تأسیس و پی ریزی ارکان آن، در زمان امام باقر و امام صادق علیهما السلام. ج - دوران تکمیل و توسعه آن در زمان امام کاظم و امام رضا علیهما السلام. ۳. مرحله پس از تأسیس تا زمان رسمیت یافتن. ۴. مرحله رسمی شدن عزاداری با تشکیل دولت های مقتدر شیعی در سده های چهار و پنج. ۵. مرحله خلأ دولت های مقتدر شیعی، سده های ششم تا دهم. ۶. مرحله صفویه، سده های دهم و یازدهم. ۷. مرحله پس از صفویه تا امروز. در این مقاله، تاریخ عزاداری تا پایان دوره صفویه، مورد بررسی قرار می گیرد. نکته پیش از بررسی این مراحل، یادآور می شویم که جریان شهادت امام حسین علیه السلام و قربانی شدن آن بزرگوار در راه دین، از چنان اهمیّت و ویژگی ای برخوردار بوده که شخصیت های الهی و آسمانی را حتی پیش از شهادتش، گریانده است. روایاتی نقل شده که از گریه ابراهیم خلیل، [۱] عیسی و حواریانش، [۲] محمد مصطفی صلی الله علیه و آله، [۳] علی مرتضی علیه السلام [۴] و فاطمه زهرا علیها السلام، [۵] گزارش داده اند. اما از آن جا که در این بررسی تاریخی، به سیر طبیعی آیین عزاداری به عنوان پدیده ای تاریخی و اجتماعی، نظر داشتیم، به آنچه که پس از شهادت ایشان، به صورت رفتار سوگواران، اتفاق افتاده، پرداخته ایم. اکنون به بررسی این شش مرحله می پردازیم:

### مرحله پس از شهادت تا کشته شدن قاتلان ایشان

بر اساس سنت رایج در بین جوامع بشری، به دنبال از دست دادن یک عزیز، وابستگان او به سوگواری می‌پردازند. خاندان و وابستگان معاصر امام حسین علیه السلام نیز از این پدیده مستثنی نبودند؛ بلکه به دلیل وابستگی آن حضرت به پیامبر صلی الله علیه و آله و جایگاه اجتماعی حضرت، سوگواری برای ایشان از گستره بیشتری برخوردار بود و به میان دیگر مردمان بخصوص صحابه و تابعین نیز کشیده شد؛ به گونه‌ای که حتی سال شهادت امام «سال اندوه (عام الحزن)» نامیده شد. [۶]. این گونه سوگواری‌ها - که تا زمان کشته شدن قاتلان امام حسین علیه السلام ادامه داشت - [۷] به جهت همانند بودن با سایر عزاداری‌ها و نداشتن شکل آیین مذهبی، سوگواری شخصی خاندان امام بوده است و با سوگواری آیینی آن، فرق دارد. لذا آنچه اهمیت دارد، پس از این دوران است که امامان علیهم السلام تلاش کردند تا سوگواری امام حسین علیه السلام به صورت آیین مذهبی درآید و در بین توده مردم راه یابد که در مراحل دوم به بعد، به آنها خواهیم پرداخت. اما گزارش‌های مرحله نخست عبارت‌اند از: ۱. عزاداری خاندان امام حسین علیه السلام در کنار قتلگاه ایشان، هنگام دیدن پیکرهای خونین امام و دیگر شهدا در غروب روز عاشورا. [۸]. ۲. گریه کردن مردم کوفه هنگام دیدن خاندان امام علیه السلام به صورت اسیر و به هنگام شنیدن خطبه‌های این خاندان. [۹]. ۳. اقامه ماتم در شام هنگام حضور اسیران اهل بیت علیهم السلام در مجلس و منزل یزید. [۱۰]. ۴. اقامه ماتم بر سر قبر امام علیه السلام در وقت بازگشت از شام در راه مدینه. [۱۱]. ۵. ماتم مردم مدینه، زمان شنیدن گریه‌های ام سلمه [۱۲] که در عالم رؤیا از شهادت امام علیه السلام باخبر شده بود. [۱۳]. ۶. عزاداری ام سلمه [۱۴] و مردم مدینه، در پی اعلام رسمی خبر شهادت امام علیه السلام از سوی حکومت. [۱۵]. ۷. اقامه ماتم از سوی خاندان بنی هاشم، [۱۶] مانند به سوگ نشستن ابن عباس و محمد بن حنفیه [۱۷] و ماتم برای دختران عقیل [۱۸] و زنان بنی هاشم. [۱۹]. ۸. عزاداری مردم مدینه به هنگام بازگشت اهل بیت علیهم السلام به مدینه. [۲۰]. ۹. مرثیه‌سرایی و سوگواری همسران

امام علیه السلام. [۲۱]. ۱۰. سوگواری امّ البنین همسر امیر المؤمنین برای فرزندان شهیدش در بقیع. [۲۲]. ۱۱. گریه و زاری و ماتم سرایی همه روزه خاندان عبدالمطلب، در سالی که امام علیه السلام به شهادت رسید و در سال روز شهادت امام به مدت سه سال [۲۳]. در مدینه، برای امام [۲۴] و شرکت برخی از صحابه و تابعین در این مجالس. [۲۵]. ۱۲. ماتم نگه داشتن اهل بیت علیهم السلام تا زمان رسیدن خبر مرگ ابن زیاد. [۲۶]. ۱۳. پوشیدن لباس عزا از سوی اهل بیت علیهم السلام. [۲۷]. ۱۴. گریه و اندوه برخی از صحابه و تابعین برای امام حسین علیه السلام. [۲۸]. ۱۵. گریه و زاری توأبین بر سر مزار امام علیه السلام به هنگام حرکت به سوی نبرد با شامیان. [۲۹].

### تأسیس عزاداری به صورت آیینی مذهبی که خود در سه مرحله به وجود آمده است

#### زمینه سازی برای پی ریزی سنت و آیین عزاداری

پس از شهادت امام حسین علیه السلام، امام سجاد علیه السلام در مدینه ساکن شدند و از هر فرصتی برای یادآوری ماجرای کربلا استفاده کردند تا جایی که هرگاه می خواستند آب بیاشامند، گریه می کردند و یاد شهدای کربلا را زنده می داشتند. [۳۰]. گریه های فراوان ایشان، مشهود اطرافیان و مردم مدینه بود و حتی از ایشان خواسته شد به خاطر سلامتی خودشان هم که شده، کمتر گریه کنند. ایشان با اشاره به عمق فاجعه کربلا و جایگاه و موقعیت اشخاص به شهادت رسیده در کربلا، گریه برای آنها را امری منطقی و لازم و شایسته می دانستند و این کار را تا پایان عمر، یعنی سال ها پس از به قتل رسیدن ابن زیاد و قاتلان امام حسین علیه السلام، ادامه دادند. [۳۱] نیز علاوه بر خود، دیگران را نیز برای گریه بر امام علیه السلام ترغیب می کردند و آن را مایه نجات از عذاب الهی و قرار گرفتن در دایره امن الهی و وارد شدن در بهشت می دانستند. [۳۲] با توجه به این که این شیوه امام سجاد علیه السلام تا پایان عمر ادامه یافت و ایشان

دست کم در دهه آخر عمر (شهادت حضرت در سال ۹۴ بوده) خود دارای پایگاه اجتماعی بالایی بودند و حرکات ایشان تأثیرگذار بود، می توان این مقطع از تاریخ زندگی ایشان را، زمان زمینه سازی برای پی ریزی سنت عزاداری امام حسین علیه السلام دانست. [۳۳].

## دوران امام باقر و امام صادق، تأسیس و پی ریزی ارکان عزاداری

### عصر امام باقر

در آغاز دوران امامت امام باقر علیه السلام، حدود سه دهه از واقعه کربلا گذشته بود و نسلی جدید - که از آن دوران، چیزی به یاد نداشت - وارد عرصه اجتماع شده بود. در این سی سال، قیامها و وقایع تلخ دیگری نیز اتفاق افتاد. مثل: قیام توأین، قیام زیبر، قیام مختار، قیام مردم مدینه و واقعه حرّه که همگی آنها در نهایت، با شکست همراه بود و در سرکوب آنها بنی امیه از هر نوع قساوت نسبت به قیام کنندگان و بی حرمتی به دو حرم مقدّس مکه و مدینه، دریغ نورزیدند. گذشت زمان، وقایع تلخ دیگر پس از عاشورا و کشتار قاتلان امام حسین علیه السلام از سوی مختار، مانع از آن نشدند که امام باقر علیه السلام واقعه عاشورا را به فراموشی بسپارند؛ بلکه همچون پدر گرامی خود در صدد بودند از فرصت های به وجود آمده برای احیای نام سیدالشهدا علیه السلام و زنده نگه داشتن فاجعه کربلا و مصیبت امام علیه السلام استفاده کنند و این به معنای تلاش برای آیینی کردن عزاداری امام علیه السلام است. از آن جا که در زمان ایشان، مردم نسبت به خاندان علوی شناخت بیشتری پیدا کرده بودند، ایشان از جایگاه اجتماعی بالایی برخوردار شدند و مرجعیت علمی و دینی برای جویندگان دانش های دینی یافتند. لذا، حوزه نفوذ کلام و گستره تأثیرگذاری ایشان از پدر گرامی شان افزون تر بود. از این رو، شاهد تلاش بیشتری از سوی ایشان در پی ریزی آیین عزاداری

در مذهب تشیع هستیم. در این زمینه، علاوه بر نقل گفتار شاهد ماجرای کربلا یعنی امام سجاد علیه السلام در فضیلت گریه بر امام حسین علیه السلام، [۳۴] در منزل خود نیز مجلس مرثیه خوانی تشکیل می دادند و مرثیه سرایان را تشویق می کردند [۳۵] و شیعیان را نیز به تشکیل مجلس عزا در منازل خود، ترغیب می کردند. البته این کار را با رعایت احتیاط می کردند تا از برخورد حکومت با آنها در امان باشند. [۳۶]. در آن دوران، که بنی امیه بر شیعیان و علویان سخت می گرفتند، اقامه عزا بیش از این مقدار ممکن نبود و امام از شیعیان می خواستند تا آن جا که مقدور آنان است، برای سید الشهداء عزاداری کنند. بنابر این در زمان ایشان، تشکیل مجلس عزاداری در منازل - مقداری که در توان شیعیان بود - بنیان گذاری شد و حتی ادب تعزیت گفتن به یکدیگر در این مجالس بیان شد [۳۷] (روایت مالک جهنی). و شاعران توانا، به مرثیه سرایی برای امام حسین علیه السلام تشویق شدند [۳۸] (روایت کمیت). و برای نخستین بار، تعطیل کردن روز عاشورا و روز عزا دانستن آن درخواست شد. [۳۹] از همه اینها مهم تر توجه دادن شیعیان به این نکته است که عزاداری سیدالشهدا در دنیا به دین آنها یاری می رساند و در آخرت، موجب هم جواری با پیامبر خدا می شود. [۴۰].

### عصر امام صادق

دوران امامت آن حضرت، با گذشت نیم قرن از شهادت سیدالشهدا آغاز شد. در زمان ایشان شمار شیعیان و شخصیت های علمی شیعه، رو به فزونی نهاد و این امر، باعث بالا رفتن آمار مراجعات به امام شد. از طرف دیگر دولت بنی امیه دوران انحطاط و ضعف خود را می گذراند تا آن که سقوط کرد و دولت جدید عباسی شکل گرفت؛ از این رو، ایشان و شیعیان از آزادی های بیشتری برخوردار شدند و فرصتی فراهم شد تا امام، اصول و قالب کلی عزاداری را برای شیعیان تبیین کند. آنچه از گفتار و رفتار حضرت، در این باره به ما رسیده، ترسیم کننده ساختار کلی عزاداری است که می تواند در کنار



تلاش‌های تکمیلی امام کاظم و امام رضا علیهما السلام، معیار سنجش رفتارهای آیینی، در امر عزاداری قرار گیرد. این موارد عبارت‌اند از: - توصیه به اصل گریستن بر امام حسین علیه السلام و گریاندن دیگران. [۴۱]. - تشکیل مجالس عزاداری در فرصت‌ها و زمان‌های مختلف. [۴۲]. - توصیه به یادآوری مصائب امام حسین علیه السلام (حدیث مسموع کردین). [۴۳]. - توصیه به یادآوری مصائب امام علیه السلام به هنگام نوشیدن آب. [۴۴]. - تشویق شاعران به استفاده از هنر شعر خود، در مرثیه‌سرایی برای امام حسین علیه السلام. [۴۵]. - درخواست از مرثیه‌سرا برای خواندن مرثیه در منزل. [۴۶]. - درخواست از مرثیه‌سرا برای خواندن مرثیه به صورت حزین و تأثرانگیز. [۴۷]. - درخواست از خانواده برای نشستن در مجلس مرثیه‌خوانی. [۴۸]. - تشویق به گریه و زاری و مرثیه‌سرایی بر سر مزار آن حضرت، و تأیید و تشویق و دعا در حق کسانی که چنین می‌کنند. [۴۹]. در مورد روز عاشورا نیز حضرت عنایت ویژه‌ای به عزاداری در آن داشته‌اند و موارد ذیل از ایشان به ما رسیده است: - توصیه به حضور بر سر مزار. [۵۰]. - توجه دادن به عظیم بودن مصیبت روز عاشورا و اهمیت این روز و لزوم بزرگداشت آن. [۵۱]. - خودداری از لذایذ در این روز و امساک [پرهیز از خوردن غذا و آب] تا غروب. [۵۲]. - توصیه به داشتن پوشش عزا همانند مصیبت‌دیدگان. [۵۳]. - توصیه به تصور و تجسم حادثه عاشورا در ذهن. [۵۴]. - توصیه به عزاداری در این روز حتی به صورت فردی. [۵۵].

### مرحله تکمیل و توسعه عزاداری در زمان امام کاظم و امام رضا

در این دوران تا حدودی لزوم یادکرد مصیبت حضرت در زمان‌های مختلف و لزوم بزرگداشت و عزاداری روز عاشورا برای شیعیان، مشخص شده بود و زمینه، برای گسترش و تکمیل آن فراهم بود. اینک به بحث درباره این مرحله می‌پردازیم.

### دوران امام کاظم

امام کاظم علیه السلام از طرفی همچون پدر گرامی‌شان مرثیه‌سرایان و مرثیه‌خوانان را تشویق کردند [۵۶] و از سوی دیگر با آشکار کردن حزن خود از اول محرم تا روز عاشورا، عزاداری دهه محرم را پایه‌گذاری نمودند. [۵۷]. ایشان در حقیقت ادب عزاداری روز عاشورا را برای شیعیان ترسیم نمودند، بدین معنا که آنان باید به استقبال روز عاشورا بروند و از نه روز قبل به این مهم توجه داشته باشند تا این که روز عاشورا عزاداری در حدّ عالی و مطلوب و در اوج خود برگزار شود. با این حال، چون این دوران مصادف بود با بازگشت شرایط خفقان برای امام کاظم علیه السلام و شیعیان، که حتی به زندانی شدن حضرت نیز انجامید، روایات رسیده از ایشان، در این زمینه زیاد نیست؛ ولی شرایط با گذشته، تفاوت‌هایی داشت. در این زمان شخصیت‌های علمی شیعی بسیاری تربیت شده بودند که در مناطق مختلف دارای موقعیت و نفوذ بودند و در اداره جامعه شیعی از طریق ساز و کار ارتباطی با وکلای امامان، نقش بسیار مهمی ایفا می‌کردند. طبعاً در امر عزاداری نیز، کارهایی انجام می‌دادند که به دلیل مخفی‌کاری و پراکندگی شیعیان در کتب تاریخی انعکاس نیافته است. بهترین دلیل بر این مطلب، مرثیه‌سرایی کسانی چون دعبل خزاعی در دوران امام رضا علیه السلام و دوران پس از مرگ هارون است و گسترش و شهرت مردمی آن است که نشان از وجود بستر و فضای آماده و مناسب برای این گونه‌مراثی دارد. این شرایط، نتیجه تلاش امامان پیشین و ساز و کار یاد شده در بین شیعیان است.

## دوران امام رضا

## اشاره

تلاش‌های امام رضا علیه السلام را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

## تلاش برای تحکیم آموزه‌های امامان پیشین

اهمیت روز عاشورا و لزوم بزرگداشت آن، تکریم مرثیه‌سرایان و مرثیه‌خوانان، از سوی باقرین علیهما السلام برای شیعیان تبیین شده بود؛ اما ایشان باز هم لازم می‌دیدند برای تحکیم این آموزه‌ها و تبدیل شدن آنها به آیینی استوار، بر آنها تأکید بورزند. در همین جهت است که شاهد توجه و احترام فراوان امام علیه السلام به مرثیه‌سرای معروف آن دوران، جناب دعبل خزاعی هستیم. قصیده طولانی او در رثای اهل بیت پیامبر علیهم السلام خصوصاً امام حسین علیه السلام است. گزارش‌های گوناگونی از این مرثیه‌خوانی به دست ما رسیده که برخی از آنها حاکی است امام پس از شنیدن ابیات مربوط به حادثه کربلا، به گریه افتادند و در پایان از وی تجلیل کردند و هدایایی به وی بخشیدند. گفتنی است خوانده شدن چنین مرثیه‌ای در جلسه‌ای عمومی و نزد مأمون خلیفه عباسی، نشانگر فراهم شدن زمینه گسترش عزاداری (از نوع مرثیه‌خوانی و گریه) است. از سوی دیگر، شاهدیم، امام رضا علیه السلام همانند امامان پیشین، عظمت مصیبت روز عاشورا را یادآور می‌شوند و شیعیان را تشویق می‌کنند که این روز را تعطیل نمایند. [۵۸]. نمونه‌های دیگری از تلاش ایشان برای زنده ماندن یاد امام حسین علیه السلام در روایات آمده است. - نقل گریه حضرت ابراهیم علیه السلام بر سالار شهیدان و این که «ذبح عظیم» در آیه «وَفَدَيْنَهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ»، [۵۹] امام حسین علیه السلام است. [۶۰]. - گریه امام رضا علیه السلام پس از دریافت تربت از هدیه کننده آن. [۶۱]

## تلاش برای گسترش

تشویق و توصیه به یادآوری مصیبت اهل بیت علیهم السلام به گونه‌ای که هم خود بگیرد و هم دیگران را بگیراند. [۶۲]. - توصیه به یاد مصیبت حضرت و گریه بر ایشان در امور (پیش آمده‌های) گریه آور، به خاطر عمق فاجعه کربلا و شایستگی شهدای آن. [۶۳]. این سفارش امام باعث گسترش ذکر مصیبت امام حسین علیه السلام به حوزه اندوه‌ها و سوگ‌های شخصی شد و این می‌تواند خواستگاه سنت رایج بین شیعیان در سوگواری‌ها و مراسم ختم در گذشتگان آنها باشد که معمولاً سخنران یا مداح به سخن می‌پردازد و یادی از مصیبت امام حسین علیه السلام می‌کند. - توجه دادن به اهمیت ماه محرم، که در آن دو گونه حرمت الهی شکسته شد؛ یعنی حرمت ماه حرام و حرمت پیامبر صلی الله علیه و آله. [۶۴]. - تأکید بر سیره عملی پدر بزرگوارشان در سوگواری بودن از اول محرم تا روز عاشورا که خود تلاشی است در جهت گسترش سوگواری از روز عاشورا به ده روز اول محرم. [۶۵]. این دو مورد اخیر، در گسترش حال و هوای سوگواری از روز عاشورا به دهه اول محرم و اهمیت پیدا کردن ماه محرم در نزد شیعیان، تأثیرگذار بوده و فرهنگ سوگ دهه محرم و حرمت گذاری به ماه محرم را، در سده‌های بعد، ایجاد کرده و تا دوران معاصر، تداوم یافته است. پایان دوران امام کاظم و امام رضا علیهما السلام و مشخص شدن ساختار کلی عزاداریگفتار و کردار امامان بعد از امام حسین علیه السلام تا امام رضا علیه السلام، موارد ذیل را برای عزاداری امام حسین علیه السلام ترسیم نمود: - توجه به این که گریه بر امام و ذکر مصیبت ایشان، دین الهی را یاری می‌سازد. [۶۶]. - داشتن برنامه جهت یادکرد مصیبت امام حسین علیه السلام حتی به صورت فردی (حدیث مسموع کردین). [۶۷]. - آداب یاد کردن آن حضرت. [۶۸]. - یاد مصیبت ایشان به هنگام نوشیدن آب. [۶۹]. - گریستن بر مصائب حضرت هر چند به اندازه یک قطره و ارزشمندی آن. [۷۰]. - گریاندن

دیگران در مصیبت حضرت و ارزش اخروی آن. [۷۱]. - ارزشمند بودن «حالت گریه» در هنگام ذکر مصیبت حضرت. [۷۲]. - ارزشمندی متأثر بودن تمام روزی که در آن ذکر مصیبت شده. [۷۳]. - سفارش به استفاده از شعر در بیان مصیبت و گریاندن دیگران. [۷۴]. - تشکیل مجالس خانگی ذکر مصیبت. - حضور بانوان در این گونه مجالس. - ادب مجالس ذکر مصیبت و تعزیت گفتن حاضران به یکدیگر. - مرثیه خوانی برای حضرت به صورت حزین و تأثرانگیز. - جایز بودن جزع بر ایشان و بهره مند شدن از پاداش اخروی. - جواز و شایستگی لطم خدود [گونه خراشیدن] و شقّ جیوب [گریبان چاک کردن] [۱۴] که از انواع جزع است. [۱۵]. - اولویت گریه بر امام حسین علیه السلام در مواردی که برای انسان امر گریه آوری پیش می آید. [۱۶]. - حضور بر سر مزار آن حضرت و مرثیه سرایی در آن جا و گریه برای آن حضرت در زمان های مختلف. [۱۷]. روز عاشورا برای روز عاشورا نیز مواردی از سیره و گفتار ائمه را در دست داریم که چگونگی اقامه عزا در سال روز این حادثه را برای ما تبیین می کند، این موارد عبارت اند از: - اهمیت دادن به ماه محرم. - با آغاز محرم به استقبال روز عاشورا رفتن با حزن و اندوه. - به اوج رسیدن اندوه و سوگواری در روز عاشورا. - اهمیت دادن ویژه، به این روز به جهت آن که عظیم ترین مصیبت اتفاق افتاده است. - روز مصیبت و اندوه دانستن این روز. - حاضر شدن بر سر مزار حضرت در کربلا در صورت امکان. - آغاز این روز با سلام بر امام و لعن قاتلان و نماز برای آن حضرت و سپس گریه و اقامه ماتم در منازل و اظهار جزع و گریه و زاری، به صورت جمعی در صورتی که امکان حضور بر سر مزار نیست. [۱۸]. - تعطیل کردن این روز. [۱۹]. - تشکیل مجلس عزا در منزل و گریه اهل مجلس. - به یاد مصیبت امام بودن حتی به صورت فردی. - تجسم حادثه عاشورا در ذهن. - همانند شدن به صاحبان عزا از جهت پوشش. - خودداری از لذایذ و آشامیدن و خوردن تا به هنگام غروب و سپس تغذیه با غذای اهل مصیبت.

## دوران پس از تأسیس تا زمان رسمی شدن آن در نیمه سده چهارم

امام جواد علیه السلام در کودکی در سال ۲۰۳ قمری به امامت رسید؛ در آن دوران، که دستگاه خلافت با بهره‌گیری از تجربه نظارت دائمی بر ائمه که با دعوت مأمون از امام رضا علیه السلام به مرو آغاز شده بود، سعی داشت ارتباط شیعیان با امام علیه السلام را قطع نماید. از طرف دیگر امام باقر، امام صادق، امام کاظم و امام رضا علیهم السلام از فرصت‌های دوران خود به خوبی استفاده کرده بودند و آنچه در نزد ایشان، اساسی و لازم و قابل انتقال بود، به شیعیان منتقل کرده بودند. شیعیان نیز از نظر جمعیتی و سازماندهی، با گذشته فرق می‌کردند؛ به گونه‌ای که می‌توانستند شرایط جدید را پشت سر بگذارند و با استفاده از محضر عالمانی که ائمه علیهم السلام تربیت کرده بودند، به حیات مذهبی خود ادامه دهند. در چنین شرایطی که، هم ارتباط با امام کمتر شده بود و هم مراجعه شیعیان به علما طبیعی و رایج شده بود، بدیهی است که کلام و سیره این امامان کمتر گزارش شود. خصوصاً در مسائل مربوط به عزاداری که در دوران امثال متوکل، انتظاری دور از واقع می‌نماید. با این حال، به نظر می‌رسد با توجه به شخصیتی که شیعیان در اثر تربیت امامان پیشین یافته بودند، در منازل و محافل خصوصی، عزاداری برپا می‌کردند. دست کم به همان شکلی که در منازل امام باقر و امام صادق علیهما السلام و برخی شیعیان هم عصر آن دو امام انجام می‌گرفت؛ ولی به دلیل مخفی‌کاری و فاصله داشتن از نهادهای رسمی و حکومتی، توسط مورخان گزارش نشده است. نفوذ تشیع از نوع مذهبی با گرایش‌های دوازده امامی، زیدی و اسماعیلی و از نوع گرایش حبی - که صرفاً دوستدار ائمه و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بود - قدرت بالقوه‌ای در متن جامعه اسلامی آن روز، به نفع گرایش شیعی ایجاد کرد. این امر، گروهی را بدین باور رساند که زمینه برای به بار نشستن قیام‌های شیعی فراهم شده، بدین جهت قیام‌هایی صورت گرفت و حتی سادات حسنی - با گرایش تشیع زیدی -

توانستند در محدوده طبرستان، حکومتی تشکیل دهند (سال ۲۵۰ هم‌زمان با امامت امام حسن عسکری علیه السلام). هر چند گزارش‌هایی از عزاداری در حکومت علویان طبرستان نیافتیم، ولی این امر، حاکی از گسترش تشیع و حتی قدرت یافتن آن دارد. از این رو، نمی‌توان این دوران را خالی از عزاداری دانست، بخصوص در برخی مناطق شیعه نشین که از مرکز خلافت نیز دور بودند؛ مثل: قم، ری، یمن و بخش‌هایی از شمال آفریقا که در آنها شیعیان حضور داشتند. گزارش‌هایی که درباره اقدامات منتصر عباسی در سال ۲۴۸ پس از مرگ پدرش متوکل، به دست ما رسیده، حاکی است که وی از مردم خواسته همچون گذشته به زیارت کربلا بروند. [۷۵] وی حتی دستور داد مرقد امام حسین علیه السلام را دوباره بسازند. [۷۶] از سوی دیگر، آزار رساندن به شیعیان را ممنوع کرد. [۷۷] پس از وی نیز هر چند، گاه سخت‌گیری‌هایی بوده (مانند دوران سلطه حنبله بر بغداد، پیش از به قدرت رسیدن آل بویه)؛ [۷۸] اما خلفای دیگر هرگز همانند متوکل نبودند و مزاحمت آن‌گونه برای زائران حسینی ایجاد نکردند و شیعیان به زیارت می‌رفتند؛ خصوصاً در روزهای عاشورا، عرفه و نیمه شعبان. زیارت بر سر مزار نیز معمولاً با گریه و زاری و مرثیه‌خوانی و نوحه‌گری همراه بوده و این محل، مکانی همیشگی برای عزاداری امام حسین علیه السلام به شمار می‌آمده است. در مورد عصر غیبت صغری نیز متونی در دست داریم که به گریه و زاری مردم بر سر قبر امام علیه السلام و عزاداری به صورت مرثیه‌خوانی در این دوران دلالت دارند. ابن اثیر در حوادث سال‌های پایانی قرن سوم (سال ۲۹۶ هجری)، از حضور شیعیان بر سر مزار و گریه و زاری برای امام علیه السلام گزارشی دارد که در آن حال، یک یمنی شیعی را دیده است. [۷۹]. قاضی ابو علی المحسن بن علی تنوخی (م ۳۸۴ق) نیز در نشوار المحاضرة نقل کرده که یک نوحه‌گر به نام «ابن اصدق» در زمان تسلط حنبله بر بغداد، به نوحه‌گری برای امام حسین علیه السلام اشتغال داشته است و راوی ماجرا، برای این که او را جهت سفارش مرثیه‌خوانی ببیند، شب نیمه شعبان - که شیعیان بر سر مزار

حاضر می شدند - به دنبال وی می گردد و او را بر سر مزار می یابد؛ با آن که حاضر شدن بر سر مزار خطرناک بوده، وی آن شب را به نوحه گری گذرانده و حاضران گریسته اند. [۸۰]. گزارش دیگری نیز از اواخر دوره غیبت صغری داریم که «بربهاری» [۸۱] رئیس حنابله بغداد (م ۳۲۹ق) دستور قتل نوحه گری به نام «خلب» را داد که در منازل به طور مخفیانه برای امام حسین علیه السلام نوحه گری می کرد. [۸۲]. ابن حجر در لسان المیزان در بیان زندگی نامه یک شاعر شیعی (الناشئ الصغیر ابو الحسن الحلا علی بن عبد الله متولد ۲۷۱) از مرثیه خوانی با اشعار او در سال ۳۴۶ هجری گزارش کرده که در آن، خود وی و مردم پیرامون او تا ظهر آن روز به گریه و زاری پرداخته اند. [۸۳]. این گزارش ها حکایت از آن دارد که شیعیان، در حدّ توان خود از گریه و زاری و عزاداری امام حسین علیه السلام غافل نمی شدند و از هر فرصتی برای علنی کردن آن، استفاده می کردند. گزارشی دیگر از مصر، مؤید این نظر است و آن، به عزاداری مردم این سامان بر سر قبر امام زادگان (امّ کلثوم و نفیسه) در روز عاشورا، در دوران سلطه حکومت های سنی اخشید و کافور (سال های ۳۵۸ - ۳۲۳ هجری) مربوط است. تا آن جا که کافور، برای جلوگیری از حضور عزاداران حسینی بر سر این دو مزار، در صحرا (مسیر عبور عزاداران) مأمور گذاشته بود. [۸۴]. به نظر می رسد اگر دوران رسمی شدن عزاداری در بغداد و مصر پیش نمی آمد، مورّخان همین گزارش ها را نیز، انعکاس نمی دادند. وقتی دولت های شیعی تشکیل شدند، نهادهای رسمی را در اختیار گرفتند و مورّخان ناچار از گزارش احوال آنان شدند که یکی از موارد عزاداری بود و پیرو آن، عزاداری های پیشین نیز مورد توجه قرار گرفت و گزارش شد.

**دوران رسمی شدن عزاداری با تشکیل دولت های شیعی در سده های چهارم و پنجم**



رسمی شدن عزاداری مربوط به دورانی است که حکومت‌های شیعی در دنیای اسلام شکل گرفتند. با آغاز سده چهارم، دولت آل بویه [۸۵] در ایران و دولت فاطمیان در شمال آفریقا [۸۶] پدید آمدند و به مرور به قلمرو خود افزودند. در نیمه دوم این سده، ایران (بجز مناطق شرقی) و مرکز عراق در اختیار دولت آل بویه و شمال شرق آفریقا، مصر، شام و فلسطین نیز در اختیار دولت فاطمی قرار گرفت. دوران رسمیت، از سال ۳۵۲ق آغاز می‌گردد که در آن معز الدوله دیلمی حاکم بویهی بغداد، طی فرمانی از مردم خواست در روز عاشورا در معابر حاضر شوند و به عزاداری برای امام حسین علیه السلام پردازند. [۸۷] یک دهه بعد، دولت فاطمیان در مصر نیز عزاداری امام حسین علیه السلام را رسمی کرد. [۸۸] بجز این دو دولت - که قلمرو وسیعی از جهان اسلام را در اختیار داشتند، دولت‌های دیگری نیز، دارای گرایش شیعی بودند؛ ولی گزارش‌های عزاداری از سرزمین آنها، به دست ما نرسیده؛ اما کسانی چون ابو ریحان بیرونی (م بعد از ۴۰۳ق) [۸۹] و عبد الجبار معتزلی [۹۰] به طور کلی به وجود عزاداری در شهرهای بزرگ دنیای اسلام؛ در دوران حکومت‌های شیعی در سده چهار و پنج اشاره دارند.

### عزاداری در بغداد

پس از آن که در سال ۳۵۲ هجری فرمان عزاداری علنی از سوی معز الدوله صادر شد، این امر به صورت آیین و سنت سالانه در آمد و هر ساله در روز عاشورا شیعیان به خیابان‌ها و بازار می‌آمدند و به عزاداری می‌پرداختند. [۹۱]. این امر بر جامعه اهل سنت بغداد - که ساکن مرکز خلافت بودند -، گران می‌آمد و گاهی به درگیری آنان با شیعیان منجر می‌شد [۹۲] و به مرور که دولت بویهی رو به ضعف گرایید، مخالفت‌های خود را بیشتر کردند که پیامد آن، درگیری‌های شدید بین سنیان و شیعیان در این روز بود تا آن جا که در بازگرداندن نظم و آرامش، از دولت نیز کاری ساخته نبود. بدین جهت بود که در دهه‌های آخر حکومت آل بویه - که وزیران آنها بر بغداد حکم

می‌رانند -، برخی وزرا به دلیل رعایت نظم و حفظ خون‌ها، از شیعیان می‌خواستند از عزاداری خودداری کنند و حتی در برخی سال‌ها نیز آن را تعطیل کردند. [۹۳]

گزارش‌های مفصل این کشمکش‌ها در کتب تاریخی، مثل المنتظم ابن جوزی (جلد پانزدهم) آمده است. با وجود تمام این مشکلات، عزاداری تا سقوط آل بویه در بغداد، ادامه یافت و با روی کار آمدن دولت متعصب سنی سلجوقی در سال ۴۴۷ هجری ابراز و اظهار تمام شعائر شیعی و از آن جمله عزاداری ممنوع شد. با این حال، گزارشی داریم از یک دهه پس از سقوط آل بویه، که شیعیان بغداد به بهانه روز عاشورای ۴۵۸ هجری به عزاداری پرداخته‌اند و این تأیید کننده همان حرکت کلی شیعیان در طول تاریخ است که هر گاه می‌توانستند، عزاداری خود را علنی می‌کردند و از فرصت‌های پیش آمده استفاده می‌کردند. [۹۴]. شیخ مفید عالم بزرگ شیعی این دوران - که در تدوین و شکل‌گیری باورهای شیعی دوره غیبت، سهم بزرگی بر شیعیان دارد - درباره روز عاشورا می‌نویسد: در این روز، اندوه خاندان پیامبر و شیعیان تازه می‌شود و بر شیعیان است که به پیروی از فرمایش امامان از لذت‌ها دوری کنند؛ آیین سوگواری به‌جای آورند و در خوردن و آشامیدن به مانند مصیبت دیدگان رفتار کنند. [۹۵].

### عزاداری در مصر

همان‌گونه که گفتیم پیش از استیلای فاطمیان بر مصر، گروهی از شیعیان این دیار بر اساس سنت موجود در بین آنها، روز عاشورا بر سر قبر دو امام‌زاده «ام کلثوم» و «نفیسه» حاضر می‌شدند و به عزاداری می‌پرداختند. با تصرف مصر از سوی دولت شیعی فاطمیان، آنان بدین مراسم رسمیت بخشیدند و از آن پس، این مراسم با تشریفات خاص حکومتی اجرا می‌شد [۹۶] که در گزارش‌های مورخان انعکاس پیدا کرده است. [۹۷] در این دولت نیز گاه بنا به دلایلی، عزاداری به تعطیلی کشانده می‌شد؛ ولی به طور کلی تا سقوط فاطمیان در سال ۵۶۷ هجری [۹۸] ادامه یافت. در مصر، با روی کار آمدن

دولت ایوبی به جای فاطمیان، تلاش‌های فراوانی برای از بین بردن فرهنگ تشیع انجام گرفت. [۹۹] بدین جهت انتظار گزارش‌های عزاداری از شیعیان انتظار بجایی نیست؛ اما در مناطق شام و حلب و شمال عراق هنوز شیعیان حضور داشتند و در فرصت‌هایی که پیش می‌آمد، سعی می‌کردند شعائر خود را اظهار کنند. مثلاً وقتی سلطان ایوبی برای سرکوبی حاکم سرکش حلب به آن‌جا لشکر کشید، حاکم از مردم کمک خواست و شیعیان کمک خود را مشروط به اظهار شعائر خود از آن جمله بانگ «حی علی خیر العمل» در مسجد جامع شدند و حاکم نیز پذیرفت. هر چند که پس از روی کار آمدن ایوبیان در مصر، با شعائر شیعی به سختی مبارزه شد و طبیعتاً نباید انتظار ماندگاری عزاداری‌های عاشورای حسینی را در آن دیار داشت. اما از برخی قراین چنین بر می‌آید که علقه مردمی به امام حسین علیه السلام و امامزادگانی چون «نفیسه» در مصر، باقی بوده و شاید سوگواری نیز به شکل مخفی‌تر، در بین علاقه‌مندان امام حسین علیه السلام، رایج بوده است. ابن تیمیه از نویسندگان قرن هشتم، در کتاب رأس الحسین به مباحثات مسلمانان با مسیحیان قاهره اشاره می‌کند و در ضمن کلام ذیل را از آنان نقل می‌کند: «برخی از مسیحیان به مسلمانان می‌گفتند: ما شبیه هم هستیم. ما یک آقا و یک بانو داریم و شما هم یک آقا و یک بانو دارید. ما عیسی و مریم را داریم و شما حسین و نفیسه را دارید». [۱۰۰]. این گفته آنان، دلیل بر این است که در آن دوران، مردم مصر هنوز به امام حسین علیه السلام و امامزاده حسنی «نفیسه» ابراز ارادت می‌کرده‌اند و این امر، پدیده آشکاری بوده به گونه‌ای که مسیحیان نیز از آن آگاهی داشته‌اند و در مباحثات خود با مسلمانان بدان اشاره می‌کردند.

**دوران خلأ دولت‌های مقتدر شیعی، سده‌های ششم تا دهم**

مناطق شیعه‌نشین ایران و عراق، سده ششم را با ادامه سلطه سلجوقی آغاز کردند، در حالی که در مصر هنوز دولت شیعی اسماعیلی فاطمیان بر پا بود. سلجوقیان نیز به مرور از سخت‌گیری‌های خود کاستند و شیعیان به تدریج آزادی‌هایی یافتند و به همان تناسب عزاداری‌های خود را نیز علنی کردند. گزارش‌هایی که از عزاداری‌های این سده به دست ما رسیده، حاکی از آن است که عزاداری امام حسین علیه السلام در بین عقاید و افکار شیعیان جایگاه خود را یافته و به عنوان یک آیین، تثبیت شده است؛ به گونه‌ای که در شرایط سخت و فشارهای حکومتی، آن را پنهانی برگزار می‌کردند و هرگاه فرصتی می‌یافتند، آن را علنی می‌کردند. درباره عزاداری در این سده، به گزارش‌هایی دست یافتیم که برخی از آنها به صراحت از عزاداری در این دوران خبر می‌دهند. برخی نیز به آزادی‌های شیعیان در بروز شعائر خود اشاره دارند و می‌توان از آنها، وجود عزاداری را استنباط کرد. این گزارش‌ها عبارت‌اند از: ۱. گزارش‌های رازی قزوینی در کتاب نقض، از عزاداری شیعیان و پاسخگویی وی به شبهات مطرح شده درباره عزاداری و اشاره به عزاداری سنّیان در مناطق مختلف، از جمله مجالس سوگواری دو واعظ معروف این دوران «علی بن حسین غزنوی» و «قطب الدین مظفر امیر عبادی»، در بغداد. و این که «تعزیت حسین هر موسم عاشورا به بغداد تازه باشد با نوحه و فریاد». گفتنی است نویسنده، این کتاب را برای پاسخ‌گویی به ایرادها و انتقادات یک نویسنده متعصب سنّی هم‌عصر خود نوشته است. از آن‌جا که این گزارش به خوبی گستره عزاداری در این دوره را بازگو می‌کند، مناسب دیدیم متن آن در این جا بیاید: و اما آنچه درین فصل و در دگر مواضع بر طریق تشیع یاد کرده است که:

«این طایفه روز عاشورا اظهار جزع و فرع کنند، و رسم تعزیت را اقامت کنند، و مصیبت شهدای کربلا تازه گردانند بر منبرها، و قصّه گویند و علما سر برهنه کنند، و عوام جامه چاک کنند، و زنان روی خراشند و مویه کنند» و این معنی را به تهمت و بدعت منسوب کرده و نامرضی دانسته از غایت بغض آل رسول، و از فرط عداوت

اولاد بتول، اولاً معلوم همه جهانیان است که بزرگان و معتبران ائمه فریقین از اصحاب امام مقدّم بو حنیفه، و امام مکرم شافعی، و علما و فقهاء طوایف خلفاً عن سلف این سنت را رعایت کرده‌اند. و این طریقت نگاه داشته، اولاً خود شافعی که اصل است و مذهب بدو منسوب است بیرون از مناقب؛ او را در حسین و شهدای کربلا مرثی بسیار است و یکی از آن قصیده‌ای است که می‌گوید: أبکی الحسین وأرثی [منه] ججحا من أهل بیت رسول الله مصباحاتاً آخر قصیده با مبالغتی تمام و کمال، و دیگر قصیده‌ای که می‌گوید: تأوب همی فالفؤاد کئیب وأرق نومی فالرّقاد عجیبتا آخر، همه مرثیه اوست به صفتی که بر چنان معانی دگران قادر نباشند، و مرثی شهدای کربلا که اصحاب بو حنیفه و شافعی را هست بی عدد و بی نهایت است. پس اگر عیب است اول بر بو حنیفه است و بر شافعی و بر اصحاب ایشان؛ آن‌گه بر ما. آن‌گه چون فروتر آیی معلوم است که خواجه بومنصور ماشاده به اصفهان - که در مذهب سنت در عهد خود مقتدا بوده است -، هر سال این روز، این تعزیت به آشوب و نوحه و غریو داشته‌اند و هر که رسیده باشد دیده و دانسته باشد و انکار نکند. و آن‌گه بغداد که مدینه السلام و مقرر دار الخلافه است خواجه علی غزنوی حنیفی دانند که این تعزیت چگونه داشتی! تا به حدی که به روز عاشورا در لعنت سفیانیان مبالغتی می‌کرد. سائلی برخاست و گفت: معاویه را چه گویی؟ به آوازی بلند گفت: ای مسلمانان از علی می‌پرسد که: معاویه را چه گویی؟ آخر دانی که علی معاویه را چه گوید؟ و امیر عبّادی که علامه روزگار و خواجه معنی و سلطان سخن بود، او را در حضرت المقتفی لأمر الله پرسیدند. این روز که فردا عاشورا خواست بودن که: چه گویی در معاویه؟ جواب نداد تا سائل سه بار تکرار کرد. بار سوم گفت: ای خواجه! سؤالی مبهم می‌پرسی؟! نمی‌دانم که کدام معاویه را می‌گویی؟ این معاویه را که پدرش دندان مصطفی بشکست، و مادرش جگر حمزه بخایید، و او بیست و اند بار تیغ در روی علی کشید، و پسرش سر حسین ببرید ای مسلمانان! شما این معاویه را چه گوید؟ مردم در حضرت خلافت حنیفی و سنی و

شافعی زفان به لعنت و نفرین برگشودند، این و مانند این بسیار است و تعزیت حسین هر موسم عاشورا به بغداد تازه باشد با نوحه و فریاد. و اما به همدان اگر چه مشبهه را غلبه باشد، برای حضور رایت سلطان و لشکر ترکان، هر سال مجد الدین مذکر همدانی در موسم عاشورا این تعزیت به صفتی دارد که قُمیان را عجب آید، و خواجه امام نجم بلمعالی بن ابی القاسم بُزاری به نيسابور با آن که حنیفی مذهب بود، این تعزیت به غایت کمال داشتی و دستار بگرفتی و نوحه کردی و خاک پاشیدی و فریاد از حد بیرون کردی، و به ری که از امهات بلاد عالم است، معلوم است که شیخ ابو الفتح نصرآبادی و خواجه محمود حدّادی حنیفی و غیر ایشان در کاروان سرای کوشک و مساجد بزرگ، روز عاشورا چه کرده‌اند؟ از ذکر تعزیت و لعنت ظالمان، و درین روزگار آنچه هر سال خواجه امام شرف الائمّه ابو نصر الهسنجانی کند. در هر عاشورا به حضور امرا و ترکان و خواجهگان و حضور حنیفیان معروف، و همه موافقت نمایند و یاری کنند. در این قصّه، خود به وجهی گوید که دگران خود ندانند و نیارند گفتن، و خواجه امام بومنصور حفده که در اصحاب شافعی معتبر و متقدم است به وقت حضور او به ری دیدند که روز عاشورا این قصّه بر چه طریق گفت و حسین را بر عثمان درجه و تفضیل نهاد، و معاویه را یاغی خواند در جامع سرهنگ، و قاضی عمده ساوی حنیفی که صاحب سخن و معروف است، در جامع طغرل با حضور بیست هزار آدمی این قصّه به نوعی گفت و این تعزیت به صفتی داشت از سربرهنه کردن و جامه دریدن که مانند آن نکرده بودند. و مصنّف کتاب اگر رازی است، دیده باشد و شنوده، و خواجه تاج شعری حنیفی نيسابوری روز عاشورا بعد از نماز در جامع عتیق دیدند که چه مبالغت کرد در سنه خمس و خمسين و خمسمائه [۱۰۱] به اجازت قاضی با حضور کبرا و امرا، پس اگر این بدعت بودی، چنان که خواجه مجبر انتقالی گفته است، چنان مفتی رخصت ندادی و چنین ائمه روا نداشتندی. و اگر خواجه انتقالی به مجلس حنیفیان و شیعیان نرفته باشد، آخر به مجلس شهاب مشاط رفته باشد که او هر سال که ماه محرم

در آید، ابتدا کند به مقتل عثمان و علی، و روز عاشورا به مقتل حسین علی آورد تا سال پیرار به حضور خاتونان امیران و خاتون امیر اجل، این قصه به وجهی گفت که بسی مردم، جامه‌ها چاک کردند و خاک پاشیدند و عالم سر برهنه شد و زاری‌ها کردند که حاضران می‌گفتند: زیادت از آن بود که به زعفران جای کنند شیعت، و گر این علما و قضات این معنی به تقیه و مداهنه می‌کنند از بیم ترکان و خوف سلطان، موافقت رافضیان باشد، و گر به اعتقاد می‌کنند خلاف ایشان را، خواجه را نقصان باشد ایمان را، و الا در بلاد خوارج و مشبهه که روا ندارند کردن، دگر همه حنیفیان و شفعویان و شیعت این سنت را متابعت کنند پس خواجه پنداری ازین هر سه مذهب بیزار است و خارجی است، پس باید که به خوزستان و لرستان شود که خارجیانند تا نبیند و نشود که تعصب که او راست کس را نیست و تعزیت حسین علی داشتن متابعت قول خدا است: «قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» [۱۰۲] و موافقت قول مصطفی است که گفت: «من بکی علی الحسین أو أبکی أو تباکی و جبت له الجنة» تا هم گوینده و هم شنونده در رحمت خدای باشد و منکرش الا منافق و مبتدع و ضال و گمراه نباشد و خارجی و مبغض فاطمه و آلش و علی و اولادش، و الحمد لله بل اکثرهم لا یعقلون. [۱۰۳] وی در جای دیگری از کتاب می‌نویسد: آن‌گه گفته است: «فضیحت چهل و هفتم: رافضی روز عاشورا خاک بر سر کند از دست کرده پدران خود رافضیان سلف در کوفه، چنان که گفتیم حسین را به نامه بخوانند، آن‌گه بکشتند، و علمای بد ایشان بر دیری شوند و مقتل به دروغ و راست لختی می‌گویند و تشنیع بر خود و اسلاف خود می‌زنند و لختی منکرها می‌کنند و زنکان مویه گوی نوحه‌ها می‌کنند و عالمان رافضی مویه باز می‌خوانند و زن و مرد به هم ورشده باشند، عشت می‌کنند، مردان زنان را آراسته می‌کنند و پیر دانشمند رافضی سر برهنه بکند و لختی لعنت بر خویشان می‌کنند... اما جواب این سودای طبع و حشو مذهب که دگر باره این معاند مکابر ناصبی مجبر یاد کرده است، و عداوت علی و حسین ظاهر گردانیده است، اول آن

است که تعزیت حسین علی داشتن متابعت فرمان رسول صلی الله علیه و آله است که گفت: «من بکی علی الحسین أو أبکی وجبت له الجنة». معنی آن است که: هر کس که بر حسین بن علی علیه السلام بگرید یا کسی را بر وی بگریاند، واجب است او را بهشت؛ تا هم علما داخل باشند و هم مستمعان ردّاً علی النواصب و الخوارج. و شیعه بدین جزع و فزع مخصوص نیستند در همه بلاد اصحاب شافعی و بلاد اصحاب بو حنیفه فحول علما چون محمد منصور، و امیر عبّادی، و خواجه علی غزنوی، و صدر خجندی، و ابو منصور ماشاده، و مجدّ همدانی و خواجه بو نصر هسنجانی، و شیخ بو الفضائل مشاط، و ابو منصور حفده، و قاضی ساوه، و سمعانیان، و خواجه ابو المعالی جوینی و نزاری و علما رفته و باقیان از فریقین در موسم عاشورا این تعزیت، با جزع و نوحه و زاری داشته‌اند و بر شهدای کربلا گریسته و این معنی از آفتاب ظاهرترست.

[۱۰۴]. ۲. گزارش ذهبی در سیر اعلام النبلاء، از اقامه ماتم در بغداد در سال (۵۶۱) ۳.

تصریح ذهبی به شیوع تشیع در حدود سال ۵۹۰ و درخواست مردم از رضی الدین طالقانی قزوینی در لعن یزید بر منبر در روز عاشورا. [۱۰۵] در این دوران خلیفه عباسی الناصر لدین الله بود که در ظاهر به تشیع گرایش داشت. وی بر آن بود تا قدرت و عظمت خلافت عباسی را دوباره احیا کند. در این زمینه، به شیعیان که قدرت و توان نهفته در عراق داشتند، توجه نشان می‌داد. ۴. درخواست مردم از سبط ابن جوزی برای مقتل خوانی و اجابت او در مقتل خوانی و گریه زاری سبط ابن جوزی در زمان ملک ناصر. [۱۰۶]. ۵. درخواست شیعیان از حاکم حلب (سال ۵۷۰) در کمک به او برای مقابله با صلاح الدین به شرط علنی شدن شعائر شیعی. [۱۰۷]. ۶. ابن جوزی در المنتظم در حوادث سال ۵۲۹ به حرکت عدّه زیادی برای زیارت مرقد امام علی علیه السلام و کربلا اشاره دارد و با تعبیر «وظهر التشیع» به علنی شدن رفتارهای شیعی اشاره دارد که نشان از وجود آزادی‌های نسبی در این دوران دارد. [۱۰۸]. ۷. در حوادث سال ۵۵۳ نیز به زیارت کربلا رفتن خلیفه عباسی المقتفی لامر الله اشاره دارد و این که به نیازمندان



علوی ساکن در اطراف حرم کمک مالی کرده است. [۱۰۹]. ۸. گزارش ابن حجر از روضه خوانی واعظ بلخی (م ۵۹۶ق) برای حضرت فاطمه علیها السلام در نظامیه بغداد و گریه و زاری شیعیان حاضر در مجلس و عطا او، که می توان نتیجه گرفت به طریق اولی برای امام حسین علیه السلام نیز رایج بوده است. [۱۱۰]. ۹. دولت آل باوند با گرایش شیعی در طبرستان شکل گرفت و تا پایان قرن ادامه یافت. در زمان حکومت سید بهاء الدین الحسن بن مهدی مامطیری، برای حاکم هند «شاه مهراج» رساله ای نوشته شده که میزان نفوذ و گسترش جمعیت تشیع را بیان می کند که شامل مناطق عراق، شام، حجاز، شهرهای مکه، مدینه و شهرهای خراسان، عراق و طبرستان می شود. [۱۱۱]. و معمولاً هر جا شیعه بوده، به عزاداری امام حسین علیه السلام عنایت داشته است و اگر نمی توانستند علنی و رسمی عزاداری کنند، در منازل و محافل خصوصی بدین کار اقدام می کردند خصوصاً روزهای عاشورا.

## سده ۷

قرن هفتم، در شرق با روی کار آمدن دولت خوارزمشاهیان همراه بود و در بغداد با حذف دولت سلجوقی و احیای مجدد خلافت عباسی. از گزارش های رسیده از این سده، چنین بر می آید که آنچه در سده پیشین از عزاداری امام حسین علیه السلام رایج بوده در این سده نیز ادامه یافته؛ بلکه در مواردی توسعه یافته است. از دهه های نیمه اول این سده، که هنوز مغولان بر بغداد استیلا نیافته بودند، گزارشی داریم که نشان از وجود مراسم عزاداری و مقتل خوانی در پایتخت خلافت عباسی حکایت دارد. المستعصم عباسی (آغاز خلافت ۶۴۰) در سال ۶۴۱ از محتسب بغداد - جمال الدین عبدالرحمن بن الجوزی - خواست تا روز عاشورا مردم را از خواندن مقتل باز دارد؛ ولی اجازه داد در کنار مرقد امام موسی بن جعفر علیه السلام مقتل خوانده شود. [۱۱۲] احتمال دارد این مراسم از دوره خلافت الناصر لدین الله - که اظهار تمایل به تشیع می کرد، رایج

شده باشد و المستعصم می خواسته در ابتدای روی کار آمدن خود و برای رضایت متعصبان سنی، آن را محدود کند. گزارش دیگری از ابن عدیم داریم که شیعیان مدینه در روز عاشورا در قبه عباس واقع در بقیع، گرد هم می آمدند و مقتل می خواندند. [۱۱۳]. مولوی شاعر قرن هفتم نیز، در یکی از تمثیل های خود در مثنوی معنوی به وجود عزاداری علنی در شهر «حلب» اشاره می کند. [۱۱۴] و دست آخر آن که سید بن طاووس، عالم مشهور و گران قدر شیعی قرن هفتم در کتاب إقبال الأعمال خود به وجود دهه محرم برای عزاداری اشاره می کند و از آن دفاع می کند. [۱۱۵] وی حتی توصیه می کند که کتاب لهوف وی در روز عاشورا خوانده شود [۱۱۶] که این امر، حکایت از وجود فرهنگ مقتل خوانی و عزاداری دهه محرم در دوره مؤلف یعنی قرن هفتم دارد. بنابر این، عزاداری به روز عاشورا منحصر نگشته؛ بلکه دهه اول محرم نیز، ایام سوگواری به شمار می آمده است. نتیجه آن که عزاداری از جهت کیفیت و کمیت گسترش یافته و در این راه از پشتوانه فرهنگی عزاداری، در سده های گذشته و انگیزه و شور و علاقه شیعه بهره برده است؛ چرا که سلطه حکومت های شیعی در سده پنجم و ششم پایان یافت و این سنت، با نفوذ در بین توده مردم توانست مسیر پر فراز و نشیب خود را در طول سال ها طی کند. نیمه دوم این سده و سلطه مغولان بر ایران و عراق لشکر کشی مغولان به طرف عراق و بغداد، به فرماندهی هولاکو، شماری از شخصیت های شهرهای بزرگ جنوب عراق را بر آن داشت تا با تدبیری از کشت و کشتار و غارت این شهرها توسط مغولان جلوگیری کنند. بدین جهت با ارسال هیئت دیپلماتیک از هلاکو خواستند خون ایشان را حفظ کند و به آنان امان دهد و هلاکو پذیرفت و محافظانی برای ایشان، تعیین کرد و بدین ترتیب، شیعیان جنوب بغداد از فتنه مغولان مصون ماندند. [۱۱۷] از طرف دیگر با سقوط خلافت عباسی، شیعیان آزادی هایی در ابراز عقاید و شعائر خود یافتند. در دهه های پایانی این سده، یکی از جانشینان هلاکو به نام غازان خان شیعه شد و در این راستا چندین بار به زیارت کربلا و

نجف رفت و در عمران و آبادانی حائر حسینی کوشید. این وقایع زمینه آزادی شیعیان در ابراز شعائر خود را فراهم نمود و می‌تواند به معنای علنی شدن شعائر شیعی در شهرهایی مثل حله و کربلا و نجف باشد، هر چند که گزارش تاریخی از آن در دست نداریم.

## سده ۸

آغاز این سده مصادف بود با دوران حکومت غازان خان که گرایش شیعی داشت و اقداماتی نیز برای ترویج آن انجام داد. پس از وی برادرش سلطان محمد خدابنده به قدرت رسید. وی نیز پس از مدتی شیعه شد و در ترویج و رسمی کردن آن تلاش بسیاری نمود. گرایش حکام مغول به تشیع و رسمی شدن این مذهب بدین معنا است که شیعیان می‌توانستند آزادانه شعائر خود را که یکی از آنها عزاداری امام حسین علیه السلام بود، ابراز کنند. پس از وی نیز سلسله جلایری‌ها در عراق به حکومت رسیدند که خواهرزاده‌های همین سلطان بودند و گرایش شیعی داشتند و حکومت اینان تا اوایل قرن نهم (سال ۸۱۴) ادامه یافت. ابن بطوطه (م ۷۷۹ق) در گزارش سفر خود، از شهرهای شیعه نشین حله، بحرین، قم، کاشان، ساوه و طوس نام می‌برد. [۱۱۸]. ابن خلدون نیز درباره مناطقی که ساکنان آنها شیعه اثنی عشری هستند، می‌نویسد: «وهذا المذهب فی المدینة والکرخ والشام والحلة والعراق». [۱۱۹]. نفوذ تشیع در خراسان بخصوص سبزوار و حوالی آن باعث شد که خواجه علی مؤید (م ۷۳۷ق) یکی از امرای سربداران از شهید اول در شام بخواهد که به خراسان سفر کند و نیازهای علمی و فقهی آنان را برآورده کند؛ ولی ایشان کتاب لمعه خود را برای آنان می‌نویسد و می‌فرستد. از کلام ابن تیمیه (م ۷۲۸ق) در ردیه نویسی بر عزاداری امام حسین علیه السلام [۱۲۰] نیز می‌توان فهمید که این کار، نزد شیعیان در آن دوران رایج بوده است؛ به گونه‌ای که ابن کثیر (م ۷۷۴ق) نیز [۱۲۱] با تعبیر «ما یفعله الشیعة من إظهار الجزع والفرع» بدین امر

اشاره کرده است. تشکیل حکومت مرعشیان در طبرستان، با گرایش شیعی نیز می‌تواند به معنای فراهم شدن زمینه‌های عزاداری در این دوران باشد. از اشعار فراوانی که در کتاب روضه الشهداء کاشفی (از واعظان قرن نهم) به چشم می‌خورد، نیز می‌توان فهمید قبل از این دوران، اشعار فراوانی در رثاء و مصیبت امام حسین علیه السلام سروده و خوانده می‌شده است که کاشفی آنها را در کتاب خود آورده و جمع کرده است. سیف فرغانی عارف شیعه مذهب این قرن نیز در قصیده کوتاهی، در این باره سروده است که بیت آغازین آن چنین است: ای قوم در این عزا بگریید بر کشته کربلا، بگریید [۱۲۲].

## سده ۹

این قرن، با ترک تازی‌های تیمور لنگ شروع می‌شود و عراق و شام نیز از حملات او بی‌نصیب نمی‌مانند. با مرگ تیمور و بر تخت نشستن فرزند وی شاهرخ، فضای ترویج فرهنگ و عمران در مناطق تحت سلطه تیموریان آغاز گشت و خود وی، در بازسازی خرابی‌های پدر کوشید و حتی همسر وی اقدام به ساختن مسجد گوهر شاد در کنار حرم رضوی در مشهد نمود. از این گونه حرکات بر می‌آید که در این زمان، آزادی‌های نسبی برای شیعیان وجود داشته تا شعائر خود را بروز دهند؛ چرا که خانواده سلطنتی، با احترام به امام هشتم آنان، در کنار حرمتش مسجد باشکوهی - که هم اکنون نیز پابرجاست - می‌سازد. از دیگر نکاتی که وجود عزاداری را در این قرن تأیید کند، وجود حکومتی شیعی در غرب ایران به نام «آق قویونلو» است. شاهد دیگر، آن که یک ایرانی‌گرد روسی به نام «نی کی تین»، اواخر این قرن (۸۸۰ق) در سفری به شهر ری از حرکت دسته‌جات عزاداری در این شهر گزارش کرده است. [۱۲۳]. نکته دیگر اشارات کاشفی در مقدمه کتاب روضه الشهداء است. [۱۲۴]. وی در بین منابع نقل خود، به کتب مقتلی مثل مصابیح القلوب مولی حسن شیعی سبزواری و مقتل الشهداء ابوالمفاخر رازی - که در بر دارنده اشعار نغز است - اشاره کرده که نشان از وجود

مقتل در عصر او دارد. همچنین از تعبیر: «محبان اهل بیت هر سال که محرم در آید مصیبت شهدا را تازه سازند و به تعزیت اولاد حضرت رسالت پردازند... و اخبار مقتل شهدا که در کتب مسطور است، تکرار نمایند» [۱۲۵] که در مقدمه کتاب او آمده است، چنین بر می آید که عزاداری در این دوران، همانند آنچه که سید بن طاووس در قرن هفتم اشاره کرده، قبل از عاشورا در آغاز محرم شروع می شده است و مقتل خوانی نیز رایج بوده است. [۱۲۶]. آنچه گفته شد، مربوط به شیعیان در شرق است و از آنچه که در عراق مثل حله، کوفه، کربلا و دیگر شهرهای شیعه‌نشین عراق رایج بوده، فعلاً متنی در دست نداریم؛ ولی می توان وجود عزاداری ها را، از حال و هوای این دوران که با گسترش تسنن ملایم و دوازده امامی در مناطق اسلامی همراه بود، استنباط کرد.

### دوران صفویه، سده های دهم و یازدهم

چنان که یادآور شدیم، در سده نهم کتاب روضه الشهداء نگاشته شد و از آن جا که شیوه نگارش آن، روان و زیبا بود، جای دیگر مقتل ها را گرفت. بنابر این عزاداری امام حسین علیه السلام به صورت مقتل خوانی در بسیاری از نقاط شیعه‌نشین رواج داشت؛ اما با تاج گذاری شاه اسماعیل صفوی در سال ۹۰۷ در تبریز، دولتی بر سر کار آمد که به تشیع رسمیت بخشید و برای ترویج شعائر آن، تلاش بسیار نمود. در زمان وی، حسین فدایی نیشابوری، کتاب روضه الشهداء کاشفی را به شعر درآورد و از آن، منظومه حماسی دینی ساخت و به شاه تقدیم کرد. [۱۲۷]. این دوران، از جهت علنی شدن و تظاهرات عمومی عزاداران و شدت آن، به دوران حکومت های شیعی آل بویه و فاطمیان در سده های چهار و پنج شباهت دارد. با این تفاوت که مناطق تحت حکومت این دولت، عمدتاً شیعی بودند. درباره عزاداری های این دوران، گزارش های فراوانی از ایرانگردان اروپایی سده های دهم و یازدهم داریم که به توصیف عزاداری رایج در آن زمان پرداخته اند. از آن جا که ایرانگردان از طرف دولت های خود مأموریت داشتند

اوضاع ایران و دولت صفوی را به دقت زیر نظر بگیرند و حتی گاه از برخی جزئیات، گزارش تهیه کنند. آنان به مسئله عزاداری‌های امام حسین علیه السلام که یکی از مراسم‌های باشکوه آن دوران بود، توجه نموده‌اند و در ترسیم کامل آن کوشیده‌اند. بدین جهت، از منابع بسیار خوب در این زمینه به شمار می‌آیند و ما در گزارش عزاداری‌های عمومی این دوران از آنها بهره خواهیم برد. شاهان صفوی به عزاداری امام حسین علیه السلام اهتمام ویژه داشتند تا آنجا که در لشگرکشی‌ها و جنگ‌ها، چنانچه ایام محرم و روز عاشورا فرا می‌رسید، از این امر غافل نمی‌شدند. در محرم سال ۱۰۱۳ ق که شاه عباس قلعه ایروان را در محاصره داشت، در شب عاشورا، عزاداری امام حسین علیه السلام را بر پا کرد و چنان شیون و فریاد، از لشگر وی برخاست که ساکنان قلعه گمان کردند فرمان حمله شبانه به آنها صادر شده است. لذا آنان پیک فرستادند و آمادگی خود را برای تسلیم اعلام نمودند. [۱۲۸]. وی در سال ۱۰۱۱ نیز که به جنگ سپاهیان «ازبک» رفته بود، روز عاشورا کنار آب خطب توقف نمود و عزاداری امام حسین علیه السلام را بر پا نمود. [۱۲۹]. در مورد قصیده معروف محتشم کاشانی چنین نقل می‌کنند که وقتی وی قصیده‌ای در مدح فرزند شاه طهماسب صفوی سرود، شاه از او خواست به جای این گونه اشعار، در رثا و مدح ائمه شعر بسراید. [۱۳۰] و او نیز ترکیب بندی در مدح امام علی علیه السلام سرود و پس از آن در پی دیدن خوابی، ترکیب بند معروف «باز این چه شورش است...» را سرود. در دربار صفوی نیز ایام محرم و عاشورا، کتاب روضه الشهداء خوانده می‌شد. [۱۳۱] علاوه بر آن، شاهان در مراسم عمومی روز عاشورا در میدان شهر نیز حاضر می‌شدند و دسته‌جات عزاداری از جلوی شاه عبور می‌کردند. از حیث ظاهر نیز در دهه محرم لباس عزا می‌پوشیدند. [۱۳۲]

افندی، نویسنده سال‌های پایانی دوره صفویه نیز درباره عزاداری می‌نویسد: سال‌هاست که در آیین ملوک و سلاطین صفویه در دهه اول محرم بویژه روز عاشورا در همه مناطق ایران برای امام حسین علیه السلام بدین شیوه عزاداری شده [است]. [۱۳۳]. و در

جای دیگر می نویسد: این رویه حسنه و پسندیده در میان امامیه، در عرض این مدت مدید بسیار مشهور، بلکه خود به منزله شعار شیعه نیز شده است. [۱۳۴]. از تعبیر مخالفانی که به عزاداری در این دوران اعتراض کرده اند، شکوه و شور ایرانیان در روز عاشورا، در دوران صفوی هویدا می شود. بر اساس آنچه مرحوم افندی در تحفه فیروزیه آورده و به آن پاسخ گفته است. آنان با تعبیر «شر و شور شیعیان در حکایت تعزیت در ایام عاشورا» از سنت رایج عزاداری در ایام محرم، در این دوران یاد کرده اند. [۱۳۵]. در این جا بهتر دیدیم متن برخی گزارش های ایرانگردان اروپایی را از برپایی این آیین بیاوریم. پیترو دلاواله که در سال ۱۶۱۸م / ۱۲۰۷ هجری به ایران سفر کرده، در سفرنامه خود می نویسد: با این روز (اول محرم) دهه اول محرم که عاشورا نامیده می شود، آغاز می گردد. ایرانیان تمام این مدت را به طور مداوم عزاداری می کنند و ضمن تظاهرات عمومی عظیم، از پایان غم انگیز زندگی حسین فرزند علی و فاطمه یگانه دختر پیغمبر اسلام [صلی الله علیه و آله] که در نظر همه مسلمانان مقدس، ولی در نظر ایرانیان امام بر حق نیز هست و شاه فعلی از اعقاب او است، یاد و به این مناسبت، سوگواری می کنند. تشریفات و مراسم عزاداری به این قرار است که همه غمگین و مغموم به نظر می رسند و لباس عزاداری به رنگ سیاه یعنی رنگی که در مواقع دیگر هیچ وقت مورد استعمال قرار نمی گیرد، بر تن می کنند. هیچ کس سر و ریش خود را نمی تراشد و به حمام نمی رود و به علاوه نه تنها از ارتکاب هرگونه گناه پرهیز می کند؛ بلکه خود را از هرگونه خوشی و تفریح محروم می سازد.... جمعی دیگر در میدان ها و کوچه های مختلف و جلوی خانه های مردم، برهنه و عریان، در حالی که فقط به پارچه سیاه یا کیسه تیره رنگی ستر عورت کرده و سر تا پای خود را با ماده ای سیاه و برآق شبیه آنچه ما برای رنگ زدن جلد شمشیر یا فلزات دیگر استعمال می کنیم، رنگ زده و حرکت می کنند و تمام این تظاهرات برای نشان دادن مراتب سوگواری و غم اندوه آنان در عزای حسین است. به همراه این اشخاص، عده ای برهنه نیز راه می روند که تمام

بدن خود را به رنگ قرمز در آورده‌اند تا نشانی از خون‌هایی که به زمین ریخته و اعمال زشتی که آن روز نسبت به حسین انجام گرفته است، باشد و همه با هم، آهنگ‌های غم‌انگیز در وصف حسین و مصائبی که بر او وارد شد، می‌خوانند و دو قطعه چوب یا استخوانی را که در دست دارند، به یکدیگر می‌کوبند و از آن صدای حزن‌انگیزی به وجود می‌آورند. به علاوه حرکتی به سر و تن خود می‌دهند که علامتی از اندوه بی‌پایان آنهاست و بیشتر به رقص شباهت دارد و در همین حال ظرف‌هایی که در دست دارند، جلو اشخاصی که در میدان حلقه‌دار دور آنها جمع شده‌اند، می‌برند و مردم به عنوان صدقه در آن پول می‌اندازند. هنگام ظهر در وسط میدان، در بین جماعتی که گرد آمده‌اند، یک ملا که غالباً از نسل محمد [صلی الله علیه و آله] است و در ایران به او سید یعنی آقا می‌گویند و علامت ممیزه‌اش عمامه سبز است، بالای منبر می‌رود. در ترکیه به این گونه اشخاص امیر و در مصر به آنان شریف می‌گویند و من بر خلاف ترکیه - که اعقاب محمد [صلی الله علیه و آله] همیشه عمامه سبز بر سر دارند - در ایران ندیدم به غیر از این گونه مواقع، کسی عمامه‌ای با این رنگ بر سر گذارد. منبر، مشرف بر همه زنان و مردانی است که بعضی بر روی زمین و بعضی بر روی چهارپایه کوتاهی نشسته‌اند و ملا بر روی آن، شروع به روضه‌خوانی و توصیف حسین می‌کند و به شرح وقایعی که منجر به قتل او شد، می‌پردازد و گاهی نیز شماییلی چند نشان می‌دهد و روی هم رفته تمام سعی و کوشش خود را به کار می‌بندد تا هر چه ممکن است بیشتر حاضرین را وادار به ریختن اشک کند. همین مراسم، روزها در مساجد و شب‌ها در جاهای عمومی و بعضی خانه‌ها با چراغ‌های فراوان و علامات عزاداری و پرچم‌های سیاه مشخص شده‌اند و تکرار می‌شود و روضه‌خوانی با شدت هر چه تمام‌تر ادامه دارد و مستمعین با صدای بلند گریه و زاری می‌کنند بخصوص زنان به سینه خود می‌کوبند و با نهایت حزن و اندوه و همه با هم آخرین بند مرثیه‌ای را که خوانده می‌شود، تکرار می‌کنند و می‌گویند: آه حسین - شاه حسین پس از این که روز دهم ماه محرم یعنی



روز قتل فرا رسید (این روز، امسال مصادف با هشتم ژانویه شد) از تمام اطراف و محلات اصفهان (به طوری که قبلاً به مناسبت روز قتل علی توصیف کردم) دسته‌های بزرگی به راه می‌افتد که به همان نحو بیرق و علم با خود حمل می‌کنند و بر روی اسب‌های آنان سلاح‌های مختلف و عمامه‌های متعدّد قرار دارد و به علاوه چندین شتر نیز همراه دسته‌ها هستند که بر روی آنها جعبه‌هایی حمل می‌شود که درون هر یک، سه چهار بچه به علامت بچه‌های اسیر حسین شهید قرار دارند. علاوه بر آن دسته‌ها هر یک به حمل تابوت‌هایی می‌پردازند که دور تا دور آنها مخمل سیاه رنگی پیچیده شده و در روی آنها یک عمامه که احیاناً به رنگ سبز است و همچنین یک شمشیر جای داده‌اند و دور تا دور تابوت، سلاح‌های گوناگونی که قبلاً شرح آن را داده‌ام، چیده شده است و تمام این اشیا روی طبق‌های متعدّد بر سر عده‌ای قرار دارد که به آهنگ سنج و نای، جست و خیز می‌کنند و دور خود چرخ می‌زنند. تمام طبق نیز به این نحو می‌چرخد و منظره جالبی پیدا می‌کند. [۱۳۶]. ایرانگرد دیگر تاروینه است و در سال ۱۶۶۷م به ایران سفر کرده وی در سفرنامه خود در این باره می‌نویسد: اکنون از تشریفات بزرگ مذهبی ایرانی‌ها که مربوط به حسن و حسین علیهما السلام پسرهای علی علیه السلام است، گفتگو نمایم: هشت تا ده روز قبل از آن روز مخصوص «عاشورا» متعصّب‌ترین شیعیان تمام صورت و بدن خود را سیاه می‌کنند و برهنه و عریان می‌شوند. فقط با پارچه کوچکی ستر عورت می‌نمایند و سنگ بزرگی به هر دستی گرفته، در کوچه و معبر گردش نموده، آن سنگ‌ها را به یکدیگر زده، انواع تشنّجات به صورت و بدن خود داده، متصل فریاد می‌کنند: حسن حسین، حسن حسین و به قدری این حرکت را تکرار می‌نمایند که دهانشان کف می‌کند و تا غروب مشغول این کار هستند. شب‌ها مردمان مقدّسی هستند که آنها را به خانه‌های خود برده، اطعام شایانی می‌نمایند و در این ایام همین که آفتاب غروب کرد در اغلب گذرها و میدان‌ها منبری نصب شده واعظین مشغول موعظه و حاضر کردن مردم برای روز مخصوص هستند... او درباره عزاداری

روز عاشورا می نویسد:... مدتی است که شاه، ریاست و نظم این کار را به بیکلی بیگی سپرده، که می آید جای هر کس و هر محله را معین می نماید و همچنین ترتیب حرکت دسته محلات شهر را که دوازده دسته هستند و جای هر یک از آنها را تعیین می کند....

بعد از آن [بعد از حمل سرهای کشتگان از بک و عبور پناهنده شدگان عثمانی] بیکلی بیگی شروع به داخل کردن دسته ها نموده، هر دسته یک عماری داشت که هشت تا ده نفر آن را حمل می کردند... و چنانچه سابقاً ذکر شد، جماعتی برهنه و عریان بودند و آن سنگ ها را به یکدیگر زده، به هوا می جستند و فریاد می کردند: حسن حسین، حسن حسین؛ تا به حدی که دهانشان کف می کرد. بعد از آن که این دسته دو سه دور میدان می گردیدند، دسته دیگری به همان ترتیب با سه یدک وارد می شد و این یدک ها نماینده اسب هایی هستند که شهدا سوار شده، به جنگ می رفتند و آنها هم باز همان حرکات دسته اول و جست و خیز را تجدید می نمودند. وقتی که دسته تازه وارد میدان می شد، دسته قبل را در گوشه نگاه می داشتند که راه را برای دسته جدید باز کند. در بعضی از آن عماری ها طفلی شبیه نعش شده، خوابیده بود و آنانی که دور عماری را احاطه کرده بودند، گریه و نوحه و زاری می کردند. و این اطفال شبیه دو طفل امام حسین علیه السلام هستند که بعد از شهادت امام علیه السلام خلیفه بغداد [منظور وی شام است] یزید، آنها را گرفت و به قتل رسانید.... پهلوی تالار شاه، تخت بلندی زده رویش را قالی انداخته بودند؛ به طوری که پنج شش پا از تالار پایین تر واقع شده بود. روی آن تخت، صندلی دسته داری با روپوش سیاه گذارده بودند که ملایی روی آن نشسته و شش نفر ملای دیگر هم پای صندلی روی فرش قرار گرفته بودند. آن ملأ به قدر نیم ساعت حکایت قتل و شهادت حسن و حسین را بیان کرد. همین که نطقش به پایان رسید، شاه به او خلعت داد. همین طور به آن شش نفر دیگر؛ اما خلعت ملای ناطق خیلی فاخرتر از دیگران بود. پس از آن که خلعت های شاهانه را پوشیدند، آن ملأ دوباره روی صندلی نشسته، برای سلامتی و طول عمر و سلطنت شاه دعا خواند. تمام

این تشریفات از پنج ساعت قبل از ظهر تا ظهر طول کشید. پس از آن، شاه به حرم سرای خود مراجعت کرد. مردم و دسته‌ها در میدان نماندند و تمام روز آن معماری‌ها را در شهر گرداندند. [۱۳۷]. ایرانگرد دیگر کاری (جملی کاری) است که در سال ۱۱۰۵ در زمان سلطنت شاه سلیمان صفوی به ایران سفر کرد. وی در مورد عزاداری محرم می‌نویسد: روز دوشنبه ۲۳ ماه اوت با طلوع ماه نو [قمری] برگزاری مراسم بسیار غم‌انگیز آغاز گردید. ایرانیان به یاد درگذشت دو تن از امامان خود حسن و حسین، فرزندان علی، این مراسم را همه ساله برگزار می‌کنند... این مراسم، ده روز طول می‌کشد و تمام این مدت در میدان‌ها و گذرگاه‌ها، صندلی‌هایی گذاشته‌اند که هر چند گاه یک ملا بر روی آن می‌نشیند و سخنانی در منقبت و مصیبت کشته شدگان می‌گوید. همه ساکنان محلات، در حالی که به عنوان سوگواری جامه کبود یا سرخ بر تن کرده‌اند، در پای کرسی و عظم و مرثیه آنان می‌نشینند. [۱۳۸]. علاوه بر ایران، شیعیان در نقاط دیگر بخصوص عراق، شام، حلب و حتی شرق امپراطوری عثمانی حضور داشتند. حتی به گفته مارینو سانوتو وقایع‌نگار ونیزی در آستانه قرن دهم هجری چهار پنجم ساکنان آسیای صغیر شیعه بودند. [۱۳۹] بنابر این، قاعدتاً باید عزاداری در آن جاها نیز رواج داشته باشد، همان گونه که با تمام سخت‌گیری‌های دولت عثمانی، گزارشی از عزاداری امام حسین علیه السلام در روز عاشورا توسط طایفه «بکتاش‌ها» در بین اسناد دولت عثمانی موجود است. [۱۴۰]. و به طور طبیعی عزاداری باید در شهرهای جنوب عراق مثل حله، کربلا و نجف رایج بوده باشد. ابن طولون (وقایع‌نگار قرن دهم) در حوادث سال‌های (۹۰۷) و (۹۲۴) که با دوران سلطنت شاه اسماعیل در ایران هم‌زمان بوده از عزاداری ایرانیان (اعاجم) مقیم شام در روز عاشورا و روز هفتم محرم و برخورد اهل سنت و حکومت با آنان گزارش داده است. هر چند که ممکن است اینان واقعاً عجم نبوده‌اند، ولی به دلیل آن که عزاداری در ایران و دولت تازه تأسیس صفوی رایج بوده، عزاداری شیعیان ساکن دمشق را نیز ایرانی به شمار آورده است. عزاداری در این

دوران که با حمایت حکومت همراه بود، از حیث شیوه‌های سوگواری چنان تنوع و گسترش یافت که برخی گمان کرده‌اند عزاداری در این دوران پدید آمده است و حال آن که وقتی صفویه به قدرت رسیدند، هشت قرن از پیدایش و نفوذ آن در جوامع شیعی می‌گذشت. رسمی شدن تشیع در ایران و گسترش آن در تمام مناطق ایران که منجر به تشکیل جامعه یکپارچه شیعی در اکثر نقاط کشور شد و باعث شد که توده مردم - یعنی همانانی که در گذشته عزاداری امام حسین علیه السلام را در نهان و آشکار به عهده داشتند - فارغ از نقد جوامع غیر شیعی به گسترش شیوه‌های قدیمی عزاداری و پدید آوردن شیوه‌های جدید، روی آورند تا آن جا که، به گفته افندی - نویسنده دوره پایانی صفویه - هر روزه گونه‌ای جدید بر گونه‌های پیشین افزوده می‌شد و چه بسا برخی از آنها چندان مورد پسند شخصیت‌های برجسته و علمی شیعه نیز نبوده، همان گونه که خود وی از آنها با تعبیر «اطوار غریب» یاد می‌کند. ولی در آن حد نبوده که عالمان مردم را از آنها باز دارند. [۱۴۱] این گسترش از جهت کیفیت و کمیت، عزاداری را آرام آرام به میان آیین‌های بومی و ملی کشاند و از آن آیینی مذهبی - ملی ساخت. فرهنگ رایج عزاداری در بین ایرانیان به مناطق دیگر [۱۴۲] و از آن جمله، میان شیعیان هند انتقال یافت و در آن جا با رنگ و بوی محلی رواج پیدا کرد و سپس از آن جا، همپای مهاجران هندی به کشورهایی مثل اندونزی و حتی کشورهای آمریکای مرکزی انتقال یافت. اکنون فهرستی از شیوه‌های رایج عزاداری در این دوران را که در سفرنامه‌ها و تألیفات آن دوران، انعکاس یافته است، در این جا می‌آوریم و تفصیل آن در بخش شیوه‌ها می‌آید. ۱. به حالت عزا در آمدن چهره شهرها. ۲. سیاهپوش کردن مساجد، حسینیه‌ها، تکایا و معابر در آغاز محرم. ۳. پوشش لباس سیاه و نرسیدن به آراستگی ظاهر، مثل نتراشیدن ریش و نچیدن موها و... و برخی پوست بدن خود را سیاه می‌کردند و در معابر به حرکت در می‌آمدند. ۴. روضه‌خوانی در دهه محرم و روز عاشورا در منازل، مساجد و تکایا. ۵. حرکت دسته‌های عزا در معابر، در دهه محرم

شامل دسته‌های سینه‌زن، زنجیرزن، تیغ‌زن و سنگ‌زن. ۶. آویختن پرچم عزرا بر در منازل. ۷. مرثیه‌خوانی و نوحه‌خوانی در مجالس. ۸. اطعام شام عزاداران. ۹. جمع شدن دسته‌ها در مکانی (مثل تکیه) خارج از شهر. ۱۰. حرکت شبیهات شخصیت‌های کربلا مانند امام حسین علیه السلام و فرزندان و خانواده ایشان در معابر، که گاه با ظاهری خونین و ساکت در جمع مردم به حرکت در می‌آمدند و گاه کودکان نیمه لخت و سوار بر شتر به صورت وارونه، اسارت کودکان اهل بیت علیهم السلام را تداعی می‌کردند. ۱۱. حمل تابوت امام حسین علیه السلام در حالی که شمشیر، عمامه و سلاح‌های دیگر روی آن قرار داشت و حرکت دادن چند اسب بی‌سوار به نشان امام و یارانش که بر روی آنها انواع سلاح‌ها و عمامه گذاشته شده بود. ۱۲. حمل عماری (نخل گردانی) که شبیهان طفلان امام حسین علیه السلام درون آن نشسته بودند و حرکت دادن چند شتر که عماری‌ها روی آن قرار گرفته بود. ۱۳. نمایش پوستین گوسفند تازه ذبح شده بر روی شتر، در حالی که تیرهایی بر آن فرود آمده است. ۱۴. نمایش سرهای بریده با استفاده از مجسمه یا با بازی هنرمندان. ۱۵. گریه و زاری زنانی که در طرف معبر به تماشای حرکت دسته‌جات عزاداری، ایستاده بودند. ۱۶. حرکت سنگ‌زنان که با زدن دو قطعه سنگ به یکدیگر صدای حزن‌انگیزی تولید می‌کردند. ۱۷. گاه ریختن بر سر عزاداران. ۱۸. حمل علم، بیرق، توبه در جلو دسته‌ها و گاه حمل مشعل و شمع. ۱۹. حرکت طبقداران کنار تابوت امام حسین علیه السلام در حالی که بر روی طبق‌ها انواع سلاح‌ها گذاشته شده بود و طبقداران با صدای سنج و نای، دور خود می‌چرخیدند. ۲۰. پوشیدن لباس‌های کبود رنگ یا سرخ رنگ در دهه محرم. ۲۱. پوشیدن لباس‌های سبز رنگ فاخر یراق دوزی شده. ۲۲. حرکت یدک‌کشی مجلل با زین و یراق اعلا در جلو دسته‌ها و زینت یدک‌ها با تیر و کمان و شمشیر و ادوات جنگی. ۲۳. پرواز دادن دوازده کبوتر. ۲۴. حرکت ۷۲ زره پوش در صفوف عزاداران. ۲۵. گرداندن آدمک ابن زیاد و ابن ملجم در معابرها و آتش زدن آن در آخر.

## پاورقی

- [۱] الخصال، ص ۵۸، ح ۷۹؛ عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۰۹، ح ۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۲۵، ح ۶.
- [۲] کمال الدین، ص ۵۳۲، ح ۱؛ الأمالی للصدوق، ص ۶۹۴، ح ۹۵۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۵۲، ح ۲.
- [۳] کامل الزیارات، ص ۱۴۶، ح ۱۷۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۶۱، ح ۱۴.
- [۴] خصائص الأئمة، ص ۴۷؛ کامل الزیارات، ص ۴۵۳، ح ۶۸۵؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۱۱۶، ح ۴۴.
- [۵] دلائل الامامة، ص ۱۰۲، ح ۳۰؛ کمال الدین، ص ۲۸۲، ح ۳۶؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۴۹، ح ۲۴؛ کامل الزیارات، ص ۱۴۴، ح ۱۷۰.
- [۶] مقتل الحسين للخوارزمی، ج ۲، ص ۴۰؛ التذکره للقرطبی، ج ۲، ص ۴۵۳.
- [۷] لازم است یادآور شویم که بر اساس سنت رایج در بین عرب‌ها، چنانچه کسی کشته می‌شد، وابستگان وی تا زمان مرگ قاتل و یا انتقام از او، مراسم سوگواری را انجام نمی‌دادند و به تأخیر می‌انداختند تا بدین وسیله روحیه انتقام‌گیری در بین وابستگان، حفظ و منجر به انتقام شود؛ زیرا گمان داشتند که سوگواری و گریه، باعث فروکش کردن احساس انتقام و خشم از قاتلان می‌شود. جواد علی در کتاب المفصل فی تاریخ العرب (ج ۵، ص ۱۵۶) می‌نویسد: «وكانت العرب لا تندب قتلاها ولا تبکی علیها حتی یثار بها، فإذا قتل قاتل القتیل، بکت علیہ و ناحت». می‌توان بر این گفته وی «ممنوعیت گریه بر کشتگان کفار قریش در جنگ بدر» را شاهد آورد، اما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان بنی هاشم، بر خلاف سنت عرب جاهلی، در این دوران، عزاداری کردند؛ ولی از این که، تا کشته شدن قاتلان، از زینت کردن و آراستگی ظاهر خودداری می‌کردند، چنین بر می‌آید که رفتار آنان در این مدت متأثر

از همان سنت عربی بوده که بر زنده نگه داشتن حادثه قتل، اهتمام می‌ورزیدند و البته با نوعی ویرایش در این سنت، یعنی خودداری نکردن از گریه و سوگواری.

[۸] اللهوف، ص ۱۸۰؛ مثير الأحزان، ص ۷۷ و ۸۳ و ۸۷ و ۸۸؛ الأمالی للصدوق، ص ۲۳۶؛ روضة الواعظین، ص ۲۰۹؛ مقتل الحسین، ج ۲، ص ۳۷ و ص ۳۹؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۵۶؛ البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۹۳.

[۹] الأمالی للطوسی، ص ۹۱، ح ۱۴۲؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۰۴ و ۱۰۸ و ۱۰۹ ح ۱۷۰؛ بلاغات النساء، ص ۳۹؛ اللهوف، ص ۱۹۸؛ مطالب السؤل، ص ۷۶.]

[۱۰] الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۲۲؛ اللهوف، ص ۲۱۳؛ مثير الأحزان، ص ۱۰۰؛ أنساب الأشراب، ج ۳، ص ۴۱۷؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۶۲ و ص ۴۶۴؛ الكامل فی التاريخ، ج ۲، ص ۵۷۷؛ الأمالی للصدوق، ص ۲۳۰، ح ۲۴۲؛ روضة الواعظین، ص ۲۱۱؛ سیر أعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۰۳؛ تاریخ دمشق، ج ۶۹، ص ۱۷۷؛ الطبقات الكبرى الطبقة الخامسة، ج ۱، ص ۴۸۹.

[۱۱] اللهوف، ص ۲۲۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۴۶.

[۱۲] در گزارش تاریخ یعقوبی (ج ۲، ص ۲۴۵) سبب گریه وی، خونین شدن تربت موجود در نزد وی، بوده که پیامبر، آن را به عنوان علامت شهادت آن حضرت در آینده به وی سپرده بود.

[۱۳] الأمالی للمفید، ص ۳۱۹، ح ۶؛ الأمالی للطوسی، ص ۹۰، ح ۱۴۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۲۳۰، ح ۱.

[۱۴] الأمالی للشجری، ج ۱، ص ۱۶۴؛ شرح الأخبار، ج ۳، ص ۱۷۱، ح ۱۹۱۹.

[۱۵] اللهوف، ص ۲۰۷؛ الأمالی للمفید، ص ۳۱۹؛ الأمالی للطوسی، ص ۸۹.

[۱۶] الإرشاد، ج ۲، ص ۱۲۳؛ كشف الغمة، ج ۲، ص ۲۸۰؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۶۵؛ الكامل فی التاريخ، ج ۲، ص ۵۷۹.

[۱۷] الطبقات الكبرى، ج ۷، ص ۴۹۳، ح ۴۴۹ و ص ۴۹۵، ح ۴۵۱؛ تاریخ دمشق، ج

- ٣٩، ص ٢١٤، و ج ١٤، ص ٢٣٨.
- [١٨] الإرشاد، ج ٢، ص ١٢٤؛ اللهوف، ص ٢٠٧؛ مثير الأحزان، ص ٩٥؛ تاريخ الطبرى، ج ٥، ص ٤٦٦؛ تهذيب الكمال، ج ٦، ص ٤٢٩؛ تاريخ دمشق، ج ٦٩، ص ١٧٨؛ البداية والنهاية، ج ٦، ص ١٩٧.
- [١٩] المحاسن، ج ٢، ص ١٩٥، ح ١٥٦٤؛ بحار الأنوار، ج ٤٥، ص ١٨٨، ح ٣٣.
- [٢٠] اللهوف، ص ٢٢٦؛ بحار الأنوار، ج ٤٥، ص ١٤٨.
- [٢١] الأغاني، ج ١٦، ص ١٤٩؛ تاريخ دمشق، ج ٦٩، ص ١٢٠؛ البداية والنهاية، ج ٨، ص ٢١٠؛ تذكرة الخواص، ص ٢٦٥؛ الكامل فى التاريخ، ج ٢، ص ٥٧٩؛ الأمالى، للشجرى، ج ١، ص ١٧٥؛ مقاتل الطالبين، ص ٩٠؛ الكافى، ج ١، ص ٤٦٦، ح ٩؛ بحار الأنوار، ج ٤٥، ص ١٧٠، ح ١٨.
- [٢٢] مقاتل الطالبين، ص ٩٠؛ بحار الأنوار، ج ٤٥، ص ٤٠.
- [٢٣] در الأمالى، للشجرى (ج ١، ص ١٧٥) ٥ سال آمده است.
- [٢٤] دعائم الاسلام، ج ١، ص ٢٢٧؛ بحار الأنوار، ج ٨٢، ص ١٠٢، ح ٤٨.
- [٢٥] كتاب المجالس و المسائرات، للقاضى النعمان بن محمد، ص ١٠٣.
- [٢٦] كامل الزيارات، ص ١٦٧، ح ٢١٩؛ رجال الكشى، ج ١، ص ٣٤١، ح ٢٠٢؛ ذوب النصار، ص ١٤٤.
- [٢٧] المحاسن، برقى، ج ٢، ص ١٩٥، ح ١٥٦٤.
- [٢٨] تذكرة الخواص، ص ٢٣٩؛ مقاتل الطالبين، ص ١١٠؛ الفتوح، ج ٥، ص ٢٦؛ الأمالى للصدوق، ص ٢١٧، ح ٢٣٩؛ أنساب الأشراف، ج ٣، ص ٣٧٧ و ٤٢٥؛ الإرشاد، ج ٢، ص ١١٤؛ سير أعلام النبلاء ج ٣، ص ٣١٥؛ لباب الانساب، ج ١، ص ٣٥٠؛ تذكرة الخواص، ص ٢٦٨.
- [٢٩] تاريخ الطبرى، ج ٥، ص ٥٨٩.
- [٣٠] المناقب لابن شهر آشوب، ج ٤، ص ١٦٦.



- [۳۱] الخصال، ص ۵۱۷، ح ۴ و ص ۲۷۲ ح ۱۵؛ الأمالی للصدوق، ص ۲۰۴، ح ۲۲۱؛  
کامل الزیارات، ص ۱۶۸، ح ۲۱۹ و ص ۲۱۳، ح ۳۰۶؛ اللهوف، ص ۲۳۳ و ص ۲۳۴؛  
مسکن الفؤاد، ص ۹۲؛ تهذیب الأحکام، ج ۲۰، ص ۳۹۹؛ تاریخ دمشق، ج ۴۱، ص  
۳۸۶؛ حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۳۸؛ البدایة والنهاية، ج ۹، ص ۱۰۷.
- [۳۲] ثواب الأعمال، ص ۱۰۸، ح ۱؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۹۱؛ کامل الزیارات، ص  
۲۰۱، ح ۲۸۵؛ اللهوف، ص ۸۶.
- [۳۳] واعظی قزوینی (م ۱۰۹۹ق) این رفتار امام سجاد علیه السلام را این گونه به نظم در  
آورده است: چراغ دیده عباد، حضرت سجّاد که آفتاب چو مه نور از او نمای وام ز  
ذکر واقعه کربلا نیاسودی دلش که مقری تسبیح ناله بود مدام دیوان واعظی قزوینی،  
ص ۴۹۹.
- [۳۴] الخصال، ص ۵۱۷، ح ۴.
- [۳۵] مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۴۲؛ کفایة الأثر، ص ۲۴۸؛ بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۳۹۰،  
ح ۲.
- [۳۶] این نکته از تعبیر حضرت «یا امر من فی داره ممّن لا یتقیه، بالبکاء علیه» در متن  
حدیث موجود در مصباح المتهدّج، شیخ طوسی به نقل از پدر صالح بن عقبه بر می آید.  
(مصباح المتهدّج، ص ۷۷۲).
- [۳۷] کامل الزیارات، ص ۳۲۶، ح ۵۵۶؛ مصباح المتهدّج، ص ۷۷۳.
- [۳۸] کفایة الأثر، ص ۲۴۸؛ بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۳۹۱، ح ۲.
- [۳۹] کامل الزیارات، ص ۳۲۶، ح ۵۵۶؛ مصباح المتهدّج، ص ۷۷۳؛ بحار الأنوار، ج  
۱۰۱، ص ۲۹۰، ح ۱.
- [۴۰] فضل زیارة الحسین، ص ۴۸، ح ۲۵.
- [۴۱] ثواب الأعمال، ص ۱۰۹، ص ۱۱۰؛ کامل الزیارات، ص ۲۰۱، ح ۲۸۶ و ص ۲۱۰،  
ح ۳۰۰.

- [٤٢] ثواب الأعمال، ص ١٠٩، ح ٢؛ كامل الزيارات، ص ٢١٠، ح ٣٠١؛ رجال الكشي، ج ٢، ص ٥٧٤، ح ٥٠٨؛ الاغانى، ج ٧، ص ٢٦٠؛ الكافي، ج ٨، ص ٢١٦، ح ٢٦٣.
- [٤٣] كامل الزيارات، ص ٢٠٣، ح ٢٩١.
- [٤٤] الأمالى للصدوق، ص ٢٠٥، ح ٢٢٣؛ الكافي، ج ٦، ص ٣٩١، ح ٦؛ المناقب لابن شهر آشوب، ج ٤، ص ١٦٦؛ المصباح للكفعمى، ص ٩٦٧.
- [٤٥] رجال الكشي، ج ٢، ص ٥٧٤، ح ٥٠٨؛ ثواب الأعمال، ص ١٠٩ و ١١٠.
- [٤٦] ثواب الأعمال، ص ١٠٩.
- [٤٧] همان.
- [٤٨] الأغاني، ج ٧، ص ٢٦٠؛ الكافي، ج ٨، ص ٢١٦، ح ٢٦٣.
- [٤٩] كامل الزيارات، ٥٣٧، ح ٨٢٩.
- [٥٠] مصباح المتهجد، ص ٧٧٢؛ تهذيب الأحكام، ج ٦، ص ٥١، ح ١٢٠؛ المزار للمفيد، ص ٥١، ح ١؛ مصباح المتهجد، ص ٧٧١؛ إقبال الأعمال، ج ٣، ص ٦٤؛ بحار الأنوار، ج ١٠١، ص ١٠٥، ح ١١.
- [٥١] علل الشرائع، ج ١، ص ٢٢٥، ح ١؛ مصباح المتهجد، ص ٧٧٣؛ مصباح الزائر، ص ٢٦٩،
- [٥٢] مسار الشيعه، ص ٤٣،
- [٥٣] مصباح المتهجد، ص ٧٨٢؛ المزار الكبير، ص ٤٧٣، ح ٦؛ الإقبال، ج ٣، ص ٦٥؛ بحار الأنوار، ج ١٠١، ص ٣٠٣، ح ٤،
- [٥٤] همان.
- [٥٥] همان.
- [٥٦] المناقب لابن شهر آشوب، ج ٣، ص ٤٣٣،
- [٥٧] الأمالى للصدوق، ص ١٩٠، ح ١٩٩؛ الإقبال، ج ٣، ص ٢٨،
- [٥٨] علل الشرائع، ص ٢٢٧، ح ٢؛ عيون أخبار الرضا، ج ١، ص ٢٩٨، ح ٥٧؛ الأمالى

- للصدوق، ص ١٩١، ح ٢٠١؛ الإقبال، ج ٣، ص ٨١؛ روضة الواعظين، ص ١٨٧؛ المناقب لابن شهر آشوب، ج ٤، ص ٨٦؛ بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ٢٨٤، ح ١٨، [٥٩] سورة صافات، آيه ١٠٧.
- [٦٠] الخصال، ص ٥٨، ح ٧٩؛ عيون أخبار الرضا، ج ١، ص ٢٠٩، ح ١؛ بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ٢٢٥، ح ٦.
- [٦١] كامل الزيارات، ص ٤٧٤، ح ٧٢٣؛ بحار الأنوار، ج ١٠١، ص ١٣١، ح ٥٦.
- [٦٢] عيون أخبار الرضا، ج ١، ص ٢٩٤، ح ٤٨.
- [٦٣] الأمالي للصدوق، ص ١٩٠، ح ١٩٩؛ الإقبال، ج ٣، ص ٢٨؛ روضة الواعظين، ص ١٨٧؛ المناقب لابن شهر آشوب، ج ٤، ص ٨٦؛ بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ٢٨٣، ح ١٧؛ عيون أخبار الرضا، ج ١، ص ٢٩٩، ح ٥٨؛ الأمالي للصدوق، ص ١٩٢، ح ٢٠٢؛ الإقبال، ج ٣، ص ٢٩؛ بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ٢٨٥، ح ٢٣. و نیز، ر ك: عيون أخبار الرضا عن الريان بن شبيب:، دخلت على الرضا عليه السلام في أول يوم من المحرم فقال:... يا بن شبيب، إن كنت باكياً لشيء فابكك للحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام، فإنه ذبح كما يذبح الكبش، وقتل معه من أهل بيته ثمانية عشر رجلاً ما لهم في الأرض شبيهون، ولقد بكت السماوات السبع والأرضون لقتله، ولقد نزل إلى الأرض من الملائكة أربعة آلاف لنصره فلم يؤذن لهم، فهم عند قبره شعث غير إلى أن يقوم القائم ٧، فيكونون من أنصاره و شعارهم: يا لثارات الحسين عليه السلام.
- [٦٤] عيون أخبار الرضا، ج ١، ص ٢٩٩، ح ٥٨؛ الأمالي للصدوق، ص ١٩٢، ح ٢٠٢؛ الإقبال، ج ٣، ص ٢٩؛ بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ٢٨٥، ح ٢٣.
- [٦٥] الأمالي للصدوق، ص ١٩١، ح ١٩٩؛ الإقبال، ج ٣، ص ٢٨؛ روضة الواعظين، ص ١٨٧؛ بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ٢٨٤، ح ١٧.
- [٦٦] فضل زيارة الحسين، ص ٤٧، ح ٢٥.
- [٦٧] كامل الزيارات، ص ٢٠٣، ح ٢٩١.

- [۶۸] الکافی، ج ۴، ص ۵۷۵، ح ۲.
- [۶۹] الکافی، ج ۶، ص ۳۹۱، ح ۶؛ الأمالی، للصدوق، ص ۲۰۵، ح ۲۲۳؛ کامل الزیارات، ص ۲۱۲، ح ۳۰۴؛ روضه الواعظین، ص ۱۸۹؛ بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۴۶۴، ح ۱۷.
- [۷۰] الأمالی، للمفید، ص ۳۴۱، ح ۶؛ الأمالی، للطوسی، ص ۱۱۷، ح ۱۸۱؛ ثواب الأعمال، ص ۱۰۹، ح ۱؛ کامل الزیارات، ص ۲۰۲، ح ۲۸۷.
- [۷۱] ثواب الأعمال، ص ۱۱۰، ح ۳۰؛ کامل الزیارات، ص ۲۱۰، ح ۳۰۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۹، ح ۲۹.
- [۷۲] ثواب الأعمال، ص ۱۰۹، ح ۲؛ کامل الزیارات، ص ۲۰۹، ح ۲۹۸؛ نحوه، الأمالی، للصدوق، ص ۲۰۵، ح ۲۲۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۲.
- [۷۳] کامل الزیارات، ص ۲۱۴، ح ۳۰۹؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۰، ح ۱۱.
- [۷۴] رجال الکشی، ج ۲، ص ۵۷۴، ح ۵۰۸؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۲، ح ۱۶.
- [۷۵] در سوگواری‌های گذشته و برخی مناطق در دوره معاصر نیز، به صورت زدن و یقه پاره کردن مرسوم بوده است. در روایت مزبور، ضمن اشاره به احکام فقهی این رفتارها، آنها را در خصوص عزاداری امام حسین علیه السلام جایز می‌شمارد؛ بلکه به نوعی شایسته می‌داند.
- [۷۶] تهذیب الأحکام، ج ۸، ص ۳۲۵، ح ۱۲۰۷؛ عوالی اللآلی، ج ۳، ص ۴۰۹، ح ۱۵؛ بحار الأنوار، ج ۸۲، ص ۱۰۶.
- [۷۷] عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۹۹، ح ۵۸؛ الأمالی، للصدوق، ص ۱۹۲، ح ۲۰۲.
- [۷۸] کامل الزیارات، ص ۵۳۷، ح ۸۲۹؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۷۴، ح ۲۱.
- [۷۹] مصباح المتهدّج، ص ۷۸۲؛ المزار الکبیر، ص ۴۷۳، ح ۶؛ الإقبال، ج ۳، ص ۶۵؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۳۰۳، ح ۴.
- [۸۰] چنان که گذشت در سخنان امام باقر و امام رضا علیهما السلام خواسته شده بود.

- [۸۱] الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۳۵۵.
- [۸۲] مروج الذهب، ج ۴، ص ۵۱؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۳۵۵.
- [۸۳] مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۳۵.
- [۸۴] الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۱۱۳.
- [۸۵] الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۱۴.
- [۸۶] نشوار المحاضرة، ج ۲، ص ۲۳۰؛ بغیة الطلب فی تاریخ الحلب، ج ۶، ص ۲۶۵۴.
- [۸۷] تجارب الأمم، ج ۱، ص ۳۲۲؛ الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۳۰۷؛ معجم الأديان، ج ۶، ص ۴۳۶.
- [۸۸] نشوار المحاضرة، ج ۲، ص ۲۳۳.
- [۸۹] لسان المیزان، ج ۴، ص ۲۳۸.
- [۹۰] الخطط المقریزيه، ج ۲، ص ۲۸۹.
- [۹۱] زادگاه دولتمردان آل بویه منطقه دیلم ایران بود. این منطقه و مناطق پیرامونی آن چون طبرستان از گذشته جزو مناطق شیعه نشین به شمار می آمدند. بویژه که مدتی نیز حکومت علویان را تجربه کرده بود. از این روست که آنان به دیلمی نیز مشهورند، همان گونه که به داشتن مذهب تشیع شهره‌اند.
- [۹۲] دولت فاطمیان مصر: تلاش‌های داعیان اسماعیلی در سال ۲۹۶ به ثمر رسید و عبید الله المهدي دولت اسماعیلیان، معروف به فاطمیان را با گرایش شیعه اسماعیلی در مغرب پایه‌ریزی و تأسیس کرد. خلأ دولت مقتدر در مصر، زمینه استیلای فاطمیان بر این دیار را در سال ۳۶۲ فراهم کرد و آنان مرکز خلافت خود را به فسطاط مصر منتقل کردند. این دولت به مرور بر قلمرو خود افزود و شام و حجاز را نیز متصرف شد. دوران حکومت فاطمیان بیش از دو قرن طول کشید و با مرگ العاضد آخرین خلیفه فاطمی در سال ۵۶۸، به پایان رسید.
- [۹۳] الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۳۳۱؛ المنتظم فی تاریخ الامم والملوک، ج ۱۴، ص

- ۱۵۰؛ النجوم الزاهرة، ج ۳، ص ۳۳۴؛ البداية والنهاية، ج ۱۱، ص ۲۷۶.
- [۹۴] الخطط المقریزيه، ج ۲، ص ۲۸۹.
- [۹۵] آثار الباقية، ص ۳۲۹ به نقل از موسوعه الامام الحسين، ج ۴، ص ۶۷۰.
- [۹۶] تثبيت دلائل النبوة، ص ۴۴۳ به نقل از تاريخ تشيع در ايران، ج ۱، ص ۳۱۹. از رواج عزاداری در مناطق یاد شده برای حضرت فاطمه علیها السلام می توان استنباط کرد که به طریق اولی عزاداری به اشکال یاد شده یعنی «نوحه گری و مرثیه سرایی و گریه» برای حادثه جان گداز عاشورا نیز رایج بوده است.
- [۹۷] المنتظم فی تاریخ الأمم والملوک، ج ۱۴، ص ۲۱۰؛ البداية والنهاية، ج ۸، ص ۲۲۰.
- [۹۸] الكامل فی التاريخ، ج ۵، ص ۳۳۶؛ البداية والنهاية، ج ۱۱، ص ۲۸۶.
- [۹۹] المنتظم فی تاریخ الامم والملوک، ج ۱۵، ص ۳۷.]
- [۱۰۰] المنتظم فی تاریخ الامم والملوک، ج ۱۶، ص ۹۴؛ البداية والنهاية، ج ۱۲، ص ۱۱۴.
- [۱۰۱] مسار الشیعة، ص ۴۳.
- [۱۰۲] الخطط المقریزيه، ج ۲، ص ۲۹۱؛ النجوم الزاهرة، ج ۵، ص ۱۵۳.
- [۱۰۳] الخطط المقریزيه، ج ۲، ص ۲۸۴ و ص ۲۹۰ و ۲۹۱.
- [۱۰۴] النجوم الزاهرة، ج ۵، ص ۳۵۶.
- [۱۰۵] الخطط المقریزيه، ج ۲، ص ۳۸۹.
- [۱۰۶] رأس الحسين عليه السلام، ص ۱۹۲.
- [۱۰۷] سوره شوری، آیه ۲۳.
- [۱۰۸] نقض، ص ۳۷۳ - ۳۷۰.
- [۱۰۹] نقض، ص ۵۹۲ - ۵۹۰.
- [۱۱۰] سير أعلام النبلاء، ج ۲۱، ص ۱۹۳ - ۱۹۰؛ البداية والنهاية، ج ۱۳، ص ۱۳.
- [۱۱۱] البداية والنهاية، ج ۱۳، ص ۱۹۴.

- [۱۱۲] همان، ج ۱۲، ص ۳۵۵.
- [۱۱۳] المنتظم، ج ۱۸، ص ۳۰۲.
- [۱۱۴] همان، ج ۱۸، ص ۱۲۵.
- [۱۱۵] لسان المیزان، ج ۵، ص ۲۱۷.
- [۱۱۶] تاریخ تشیع رسول جعفریان، ج ۳، ص ۵۱۹ به نقل از تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار، ص ۱۱۸ - ۱۱۶.
- [۱۱۷] الحوادث الجامعة، ص ۹۳.
- [۱۱۸] بغیة الطلب، ج ۲، ص ۱۰۲۱.
- [۱۱۹] مثنوی معنوی، ص ۹۹۸.
- [۱۲۰] إقبال الأعمال، ج ۳، ص ۹۰.
- [۱۲۱] همان، ۵۶.
- [۱۲۲] الحوادث الجامعة، ص ۱۵۹.
- [۱۲۳] سفرنامه ابن بطوطه، ص ۱۸۷.
- [۱۲۴] تاریخ ابن خلدون، ج ۴، ص ۳۰.
- [۱۲۵] کتاب جامع المسائل لابن تیمیة، المجموعة الثالثة، ص ۹۳.
- [۱۲۶] البداية والنهاية، ج ۸، ص ۲۰۳.
- [۱۲۷] دیوان سیف فرغانی، قصیده ۸۶؛ تاریخ ادبیات ایران، ج ۳، ص ۱۳۸.
- [۱۲۸] تاریخ و جنبه ادبی تعزیه، پیتز چلکوفسکی، ص ۱۶ - ۱۵. این کتاب، متن پایان نامه دکتری وی در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران در سال تحصیلی ۴۷ - ۴۶ است.
- [۱۲۹] مرحوم شعرانی مصحح این کتاب، در ص ۶ می نویسد: «گویند کاشفی، روضه الشهداء را، دو سال پیش از وفات تألیف کرده است». از آن جا که وی متوفی ۹۱۰ است، بنابر تألیف این اثر، در سال ۹۰۸ یعنی در دهه اول قرن دهم بوده است.

[۱۳۰] روضه الشهداء، ص ۱۲.

[۱۳۱] آقای رسول جعفریان در نقد و بررسی کتاب روضه الشهداء می گوید: در آن زمان همه ساله در سالگرد قیام عاشورا در ماوراء النهر مراسمی بر پا می شده و این پیش از تألیف روضه الشهداء بوده است. و در جای دیگر می گوید: روضه الشهداء سند مهمی است بر این که مجالس سالانه سوگواری عاشورا، به شکل بسیار حاد آن، در آن زمان شایع بوده است... ساختار کتاب وی، حکایت از وجود چنین فرهنگی دارد. اشعاری که در این کتاب نقل شده، حکایت از حضور ادب قوی عاشورایی در زبان فارسی دارد. (مجله آئینه پژوهش، مرداد و شهریور سال ۷۴، شماره ۳۳، ص ۳۶ و ۳۷).

[۱۳۲] فهرست نسخه‌های خطی فارسی (منظومه‌ها)، احمد منزوی، ج ۴، ص ۲۹۳۱. آقا بزرگ تهرانی نیز در الذریعه، ج ۹، ص ۱۱۷۹ و ج ۱۹، ص ۲۱۹ به این منظومه فدایی با عنوان سیف النبوة و مشهد الشهداء اشاره کرده است.

[۱۳۳] تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۵۵.

[۱۳۴] همان، ص ۶۲۷.

[۱۳۵] تاریخ ادبیات ایران، ج ۵، بخش دوم، ص ۷۹۳.

[۱۳۶] دستور شهبازان تألیف نصیری ص ۳۳.

[۱۳۷] تاریخ و جنبه ادبی تعزیه، ص ۲۴ به نقل از سفرنامه نیکلاس همیوس (سفر در سال ۱۶۳۳ میلادی).

[۱۳۸] تحفه فیروزیه، ص ۱۶۶ به نقل از صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، ج ۱، ص ۴۶۴.

[۱۳۹] تحفه فیروزیه، ص ۱۶۸.

[۱۴۰] همان، ص ۱۱۲.

[۱۴۱] سفرنامه پیترو دلاواله، مکتوب چهارم، ص ۱۲۲؛ از فرح آباد...، ترجمه شعاع الدین شفا.



- [۱۴۲] سفرنامه تاروین، کتاب چهارم، فصل هفتم، ص ۴۱۲.
- [۱۴۳] سفرنامه جملی کارری، بخش دوم، فصل نخست، ص ۱۲۵، ترجمه عباس نخجوانی.
- [۱۴۴] اسلام در ایران، پطروشفسکی، ص ۳۸۷؛ شاه اسماعیل اول، از منوچهر پارسادوست.
- [۱۴۵] مجله معارف، دوره دهم، شماره ۱، فروردین - تیر ۱۳۷۲، ص ۱۱۶ - ۶۲.
- [۱۴۶] تحفه فیروزیه، ص ۱۶۶، به نقل از صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، ج ۱، ص ۴۶۵.
- [۱۴۷] به تعزیه مشغول گردیدند و این بندگان را هر روز تکلیف کرده به آن مسجد می‌برند و خطیب بر منبر رفته و لعن بر بت پرستان و کافران به آواز بلند می‌کرد و در سنوات سابقه خود در شب‌ها بر روی فیل سواره می‌ایستاد و سیر و تماشا می‌کرد و به نوعی که رسمی است دیرین و قاعده‌های است متین در اول و آخر، فاتحه سلامتی پیشوای دنیا و دین ولی نعمت تحقیقی و استفتاء و استعداد دشمنان اهل بیت را خوانده و بعد از آن فاتحه، در باب استهداء او می‌خوانند. (سفینه سلیمانی، ص ۷۴ و ۷۵، تصحیح دکتر عباس فاروقی).

## ۲۷. مجلس روضه

### یکصد و بیست و هشت نکته درباره‌ی روش مرثیه خوانی

با استفاده از کتاب:

سرشک خون

۱- در مرثیه خوانی به «خدا» توکل کنیم.

۲- در مرثیه خوانی توسل به معصومان و کمک از آنان بویژه حضرت فاطمه‌ی زهرا و

- امام حسین و حضرت مهدی - علیهم السلام - را فراموش نکنیم.
- ۳- در مرثیه خوانی، از خاندان عصمت و طهارت - علیهم السلام - با احترام یاد کنیم، مثلاً برای مرد (علیه السلام) و برای زن (علیها السلام) را به کار بریم.
- ۴- از خدا بخواهیم تا خاندان عصمت و طهارت بویژه حضرت مهدی - علیهم السلام - به جلسات مرثیه خوانی ما عنایت کنند و در این گونه مجالس تشریف بیاورند و چشمان گنجهکار ما را به جمال دل آرای خویش نورانی بفرمایند.
- ۵- اگر به مرثیه خوانی علاقه داریم از خاندان عصمت و طهارت بویژه حضرت فاطمه زهرا و امام حسین و امام زمان - علیهم السلام - بخواهیم تا ما را در زمره مرثیه خوانان واقعی خود قرار دهند.
- ۶- مرثیه خوانی از نعمتهایی است که خداوند و خاندان عصمت و طهارت - علیهم السلام - به دوستان خود عطا می کند، پس آن را دست کم نگیریم و کم ارزش نکنیم.
- ۷- می توانیم ثواب مرثیه خوانی خود را به معصومان - علیهم السلام - یا مراجع تقلید - رضوان الله علیهم - و یا پدر و مادر و فامیل و مانند آن هدیه کنیم.
- ۸- خواندن مرثیه را به عنوان انجام عبادت و وظیفه شرعی بدانیم.
- ۹- در هنگام مرثیه خوانی با طهارت و با نظافت باشیم.
- ۱۰- می توانیم پیش از مرثیه خوانی دو رکعت نماز بخوانیم و از خدا بخواهیم تا ما را در مرثیه خوانی موفق بدارد.
- ۱۱- شایسته است پیش از خواندن مرثیه جمله «یا ابا عبدالله ادرکنا» یا جمله «یا صاحب الزمان ادرکنا» و یا جمله «یا فاطمه الزهراء ادرکینا» را از قلب خود بگذرانیم و یا بر زبانمان جاری نماییم.
- ۱۲- پیش از مرثیه خوانی درباره آن فکر نماییم که چگونه آن را آغاز کنیم، چگونه آن را ادامه دهیم و چگونه آن را به پایان بریم و بطور کلی چگونه آن را بیان نماییم.

۱۳- مرثیه را با نام و حمد خدا و درود و صلوات بر پیامبر گرامی اسلام - صلی الله علیه و آله - و ائمه‌ی معصومین - علیهم السلام - و بیزاری از دشمن آنان آغاز کنیم. مثلاً بگوییم:

«بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمن، ثم الصلوة والسلام على سيدنا و نبينا ابى القاسم محمد و على اهل بيته الطيبين الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين من الآن الى قيام يوم الدين».

۱۴- می توانیم مرثیه را نیز با نام خدا و یاد صفات خدا آغاز کنیم. مثلاً بگوییم:

«بسم الله الرحمن الرحيم، يا رحمان يا رحيم ...».

۱۵- پس از ذکر نام و صفات و حمد خدا و درود بر معصومان می توانیم چند بیت شعر بخوانیم و یا خاطره و داستانی را ذکر کنیم و سپس اصل مرثیه را بازگو نماییم.

۱۶- اگر شعر یا خاطره و یا داستانی پیش از خواندن اصل مرثیه مورد استفاده قرار می گیرد، سعی شود آن قدر طولانی نگردد که از اصل مرثیه بیشتر شود و اصل مرثیه و هدف و محتوای آن را تحت الشعاع خود قرار دهد.

۱۷- چنانچه شعر یا داستان یا خاطره و یا نظایر آن در مرثیه خوانی مورد استفاده قرار گرفتند، باید از نظر محتوا درست و از نظر مدرک صحیح و معتبر باشند.

۱۸- شایسته است از اشعار عرفانی مربوط به مرثیه در همه جا استفاده نشود، زیرا عرفان، زمینه و یا زمینه سازی می خواهد.

۱۹- در آغاز راه و پیش از خواندن مرثیه، آن را در خانه یا مانند آن تمرین و حفظ کنیم، تا در هنگام خواندن مرثیه دچار اشتباه و یا فراموشی نشویم.

۲۰- اگر شنوندگان برای شنیدن مرثیه بطور پراکنده نشسته‌اند، در صورت امکان از آنان بخواهیم به صورت جمعی بنشینند.

۲۱- سعی کنیم تا مرثیه را بدون مقدمه چینی و زمینه سازی شروع نماییم. به قول معروف، فوری به «گودال قتلگاه» نرویم.

۲۲- برای مقدمه چینی و زمینه سازی می توان مرثیه را با عرض سلام بر معصوم یا شهید مورد نظر، و یا همان گونه که گفته شد با خواندن شعر و ذکر داستان و خاطره‌ای مربوط به مرثیه‌ی مورد نظر آغاز کنیم.

۲۳- گاهی برای آغاز یا پایان مرثیه‌ی سرور شهیدان می توانیم این سلامها را بخوانیم: «السلام علیک یا ابا عبدالله و علی الارواح التي حلت بفنائک علیک منی سلام الله ابدما بقیة و بقی اللیل و النهار و لا جعله الله اخر العهد منی لزیارتکم السلام علی الحسین و علی بن الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین [و رحمۃ الله و برکاته]».

۲۴- در آغاز یا پایان مرثیه‌ی هر معصومی - علیه السلام - می توانیم قسمتی از دعای توسل را که مربوط به آن معصوم است بخوانیم، مثلاً برای مرثیه‌ی امام حسین - علیه السلام - عرض کنیم:

«[السلام علیک] یا ابا عبدالله یا حسین بن علی ایها الشهید یا بن رسول الله یا حجة الله علی خلقه یا سیدنا و مولینا انا توجهنا و استشفعنا و توسلنا بک الی الله و قدمناک بین یدی حاجاتنا یا وجیها عند الله اشفع لنا عند الله».

۲۵- معمولاً مرثیه دارای سه مرحله است:

یک: مقدمه،

دو: اوج

و سه: فرود.

بعد از رسیدن مرثیه به مرحله‌ی اوج و سوزناک خود، آن را زیاد طول ندهیم، یعنی مرحله‌ی فرود مرثیه را کوتاه کنیم، که گاهی مرثیه حتی بدون فرود نیز خوانده می شود.

۲۶- مرحله‌ی اوج مرثیه، مرحله‌ای است که گره مرثیه گشوده می شود و سوزناک ترین قسمت مرثیه است. بدین جهت مرحله‌ی اوج مرثیه را زود بیان نمی کنیم.

- ۲۷- وقتی مرثیه به مرحله‌ی اوج خود رسید سوز و گدازی را در شنوندگان برانگیزانیم و «تحولی درونی» در آنها به وجود آوریم به گونه‌ای که حالت توجه به معارف بلند عاشورایی با آن سوز و گداز همراه گردد.
- ۲۸- در اوج مرثیه با کلماتی مانند «یا حسین» و «یا زهرا» توسل را بیشتر و داغتر کنیم.
- ۲۹- اگر مرثیه را همراه با سخنرانی انجام می‌دهیم شایسته است که ارتباط موضوع سخنرانی با موضوع مرثیه را فراموش نکنیم و ارتباط بین آن دو را در نظر داشته باشیم، و به اصطلاح سخنوران مرثیه خوان «گریز» بزنیم.
- ۳۰- شایسته است مرثیه را با خواندن دعا و فاتحه و صلوات و قیام برای حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - به پایان بریم.
- ۳۱- پس از پایان مرثیه می‌توان آیه‌ی «و سيعلم الذين ظلموا ای منقلب ینقلبون: و ستمکاران بزودی خواهند دانست که به چه مکانی باز می‌گردند.» و یا آیه‌ی «الا لعنة الله علی الظالمین: آگاه باشید نفرین خدا بر ستمکاران است»، را خواند.
- ۳۲- بعد از خواندن آیاتی که گفته شد می‌توانیم برای استجاب دعا پنج بار آیه‌ی «امن یجیب المظطر اذا دعاه و یکشف السوء» را بخوانیم.
- ۳۳- می‌توانیم پس از «امن یجیب» این دعا را بخوانیم «اللهم انا نسئلك و ندعوك باسمك العظيم الاعظم الاعز الاجل الاکرم بحق محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسين و التسعة المعصومین من ذریة الحسين» و سپس ده بار «یا الله» بگوییم و آن گاه دعاها را دیگر بخوانیم.
- ۳۴- اگر هنگام مرثیه خوانی، مطلب یا شعر بعدی را فراموش کردیم، مطلب یا شعر قبلی را تکرار می‌کنیم و شرح می‌دهیم و در ضمن این کار به جستجوی مطلب یا شعر بعدی می‌پردازیم تا آن را به یاد آوریم.
- ۳۵- برای مرثیه خوانی اگر می‌توانیم در جایی قرار بگیریم که مشرف بر شنوندگان

باشیم.

۳۶- شایسته است موانع تمرکز حواس را از محل مرثیه خوانی حذف کنیم. گاهی این کار با تذکری از سوی مرثیه خوان می تواند انجام گیرد.

۳۷- در آغاز مرثیه می توانیم از شنوندگان بخواهیم تا سرها را به زیر بیندازند، دلها را روانه‌ی کربلا کنند و زانوی غم در بغل بگیرند.

۳۸- تا می توانیم مدت و مقدار مرثیه را در مدت زمانی که از ما خواسته‌اند انجام دهیم، یعنی مرثیه را بموقع شروع کنیم و بموقع خاتمه دهیم.

۳۹- در ابتدای مرثیه صدای خود را خیلی بالا نبریم و بلند نکنیم، تا برای ادامه‌ی مرثیه نیز نفس داشته باشیم.

۴۰- گاهی گلو و دهان مرثیه خوانهای مبتدی خشک می شود و یا نفس آنان کم می آید، این امری طبیعی است که به مرور زمان از بین می رود. ولی نکات مرثیه خوانی مانند نکته‌ی قبلی را نیز باید رعایت کرد، تا با چنین مشکلی روبرو نشد.

۴۱- اگر صدای شما گرفته یا سرما خورده و یا ناصاف است، چنانچه می توانیم در رفع آن بکوشیم و یا خودمان پیش از خواندن مرثیه به شنوندگان آن را بگوییم.

۴۲- سعی کنیم برای خواندن مرثیه، شروع خوب، گیرا و جذابی داشته باشیم.

۴۳- تلاش کنیم خودمان نیز همراه خواندن مرثیه بسوزیم و اشک بریزیم و گریه کنیم که گفته‌اند:

«آنچه از دل بر آید، لا جرم بر دل نشیند».

۴۴- اگر هنگام خواندن مرثیه، خودمان گریه نمی کنیم (بکاء)، دست کم حالت گریه به خود بگیریم (تباکی).

۴۵- سوز و حال و گریه در مرثیه خوانی را از خود خدا و معصومان - علیهم‌السلام - طلب کنیم.

۴۶- خود را برتر از مرثیه خوانهای دیگر ندانیم و متواضع باشیم. مثلا نگوییم:

«من يك ساعت مرثيه خوانی كردم ولی فلانی كم آورد».

۴۷- علاقه و تمرین و صدق و اخلاص و تقوا از عوامل موثر در مرثیه خوانی است؛ پس به آنها توجه بیشتری کنیم.

۴۸- تعداد كم یا زیاد جمعیت در اخلاص ما برای مرثیه خوانی تأثیر نگذارد. مثلاً نگوئیم:

«دیشب در مجلسی مرثیه خوانی كردم كه غلغله بود و جای سوزن انداختن نبود».

۴۹- اگر از مرثیه خوانی ما انتقاد سودمندی كردند، ناراحت نشویم و آن را بپذیریم.

۵۰- از تحقیر مرثیه خوانهای دیگر به گونه‌های مختلف خودداری کنیم، مثلاً نگوئیم: «روی فلانی را كم كردم».

۵۱- اگر برای مرثیه خوانی به ما هدیه‌ای ندادند ناراحت نشویم، زیرا پاداش اصلی و حقیقی این کار نزد خدا است.

۵۲- به خاطر حضرت فاطمه‌ی زهرا و امام حسین - علیهما السلام - برای مرثیه خوانها احترام ویژه‌ای قائل باشیم.

پس حداقل می‌توانیم به احترامشان از جای خود برخیزیم و یا دست آنان را ببوسیم.

۵۳- هنگام مرثیه خوانی با مدیریت خود، کنترل مجلس را به عهده بگیریم، زیرا ممکن است در بعضی موارد، کنترل مجلس را از دست بدهیم و یا دیگران بخواهند نظم مجلس را به هم بزنند.

۵۴- تجربیات مرثیه خوانی خود را در اختیار دیگران قرار دهیم و در این مورد نیز سخاوتمند باشیم، كه خیر و برکت نزد خداست.

۵۵- حتماً بر موضوع و محتوای مرثیه تسلط كافی داشته باشیم. مثلاً بدانیم در آغاز و مقدمه‌ی مرثیه چه چیزهایی را باید بخوانیم و در اوج و فرود مرثیه چه چیزهایی را باید بگوئیم.

۵۶- در آغاز راه و پیش از خواندن مرثیه، يك بار دیگر مرثیه را مطالعه و مرور کنیم تا

مرتکب اشتباهی نشویم.

۵۷- می‌توانیم در ابتدای مرثیه خوانی موضوع مرثیه را به شنوندگان بگوییم، مثلاً به آنان بگوییم:

«امشب می‌خواهم روضه‌ی حضرت علی اکبر -علیه‌السلام- را برای شما بخوانم».

۵۸- اگر چراغهای مجلس مرثیه خوانی خاموش شوند، شاید حزن و اندوه بیشتری بر آن مجلس حاکم گردد؛ پس در مواردی به این نکته توجه داشته باشیم.

۵۹- در مرثیه خوانی از طرح سئوالات و شبهات بدون پاسخ پرهیز نماییم. مثلاً در مرثیه‌ی حضرت فاطمه‌ی زهرا -علیها‌السلام- این سوال را مطرح نکنیم که چگونه ممکن است حضرت فاطمه‌ی زهرا -علیها‌السلام- بعد از مرگش، دستهای خود را از کفن بیرون آورد و امام حسن و امام حسین -علیها‌السلام- را در آغوش بگیرد و بعد پاسخ آن را هم ندهیم.

۶۰- مطالب احتمالی و مشکوک در مرثیه خوانی مانند حضور حضرت لیلا -

علیها‌السلام- در کربلا را به صورت قطعی و یقینی ذکر نکنیم و یا حتی از ذکر آنها خودداری نماییم.

۶۱- بدون ضرورت، مرثیه را تکرار نکنیم و از دوباره خوانی پرهیزیم.

۶۲- می‌توانیم از آیات، روایات، شعر، داستان و خاطره، مثال و تشبیه، ضرب‌المثل، آمار و اخبار صحیح و دقیق، سخنان عالمان و بزرگان و دانشمندان نظیر حضرت امام خمینی -قدس سره‌ الشریف- و جملات و قطعه‌های ادبی و زیبایی که متناسب با موضوع و محتوای مرثیه باشند استفاده نماییم.

۶۳- اگر در خواندن مرثیه دارای سبک خاصی هستیم، آن قدر تمرین و ممارست داشته باشیم تا آن سبک را از دست ندهیم.

۶۴- در آغاز راه می‌توانیم پیش از مرثیه خوانی چند نفس عمیق بکشیم، تا ترس و دلهره‌ی ما از بین برود و آرامش جای آن را بگیرد.



- ۶۵- بطور طبیعی مرثیه خوانی کنیم و خود را به تکلف و زحمت نیندازیم.
- ۶۶- نزد عموم از به کارگیری کلمات و لهجی خاص و محلی در مرثیه خوانی خودداری کنیم و از داشتن تکیه کلام پرهیز نماییم.
- ۶۷- تا می توانیم از ابتکار و خلاقیت و ذوق و سلیقه‌ی خود و دیگران در انتخاب مرثی و کیفیت بیان و شیوه‌ی آغاز و پایان آنها استفاده کنیم.
- ۶۸- اگر در خواندن مرثیه اشتباهی کردیم، در همان جلسه و اگر نتوانستیم در جلسه‌ی بعد، آن اشتباه را تصحیح نماییم.
- ۶۹- می توانیم هنگام خواندن مرثیه، تحمل در برابر مشکلات و صبر در مقابل مصایب را برای شنوندگان زمینه سازی کنیم، زیرا معصوم - علیه السلام - فرموده است: «صبر نیمی از ایمان است».
- ۷۰- به مرثیه‌ای که می خوانیم، خودمان اعتقاد داشته باشیم، تا این اعتقاد در شنوندگان نیز تأثیر معنوی و عاطفی بگذارد.
- ۷۱- کیفیت بعضی گریه کردنها زننده است، از انجام چنین گریه‌هایی خودداری کنیم.
- ۷۲- از دروغها و تحریفاتی که در مرثیه‌ها صورت گرفته است با اطلاع باشیم تا آنها را نخوانیم.
- ۷۳- مواظب باشیم برای گریاندن مردم، مرثیه‌ها را کم و زیاد و تحریف نکنیم تا مثلا سوزناک شوند و مردم را به گریه اندازند.
- ۷۴- اگر نگاه جمعیت یا افراد خاصی مانع مرثیه خوانی ما می شود، می توانیم گاهی چشمان خود را روی هم بگذاریم.
- ۷۵- توجه داشته باشیم که مرثیه خوانی با زبان محاوره‌ای دلنشین تر از مرثیه خوانی با زبان مکاتبه‌ای است.
- ۷۶- مرثیه خوان با تجربه‌ای می گفت:
- «مرثی و اشعار مربوط به آن را پیش از خواب حفظ کنید تا در ذهن شما کاملا نقش

ببندد».

۷۷- از هر حالت و یا حرکتی که متناسب با مرثیه خوانی و شخصیت مرثیه خوان نباشد خودداری کنیم.

۷۸- برای مرثیه خوانی و جاری ساختن اشکها، سعی کنیم احساسات و عواطف شنوندگان را برانگیزانیم.

۷۹- برای برانگیختن شور و احساس شنوندگان باید خودمان در هنگام مرثیه خوانی شور و سوز و احساس نیز داشته باشیم.

۸۰- بین محتوای مرثیه و شرایط و احساسات شنوندگان ارتباط برقرار کنیم، تا غم و اندوه بیشتری را احساس نمایند و اشک بیشتری را جاری سازند.

۸۱- هنگام مرثیه خوانی به همه‌ی جمعیت نگاه کنیم تا توجه همگان را جلب نماییم. و نیز برای جلب توجه و تأثیر بیشتر می‌توانیم در حد ضرورت و متناسب و هماهنگ با محتوای مرثیه از حرکات سر و صورت و دست استفاده کنیم.

۸۲- برای مرثیه خوانی ترس به خود راه ندهیم، و از جمعیت زیاد شنوندگان و شخصیت آنان هراسان نشویم.

۸۳- در آغاز مرثیه خوانی ترس و لرز و دلهره و ضربان شدید قلب امری طبیعی است، از این رو یاس را به خود راه ندهیم و مرثیه خوانی را در «جاهای مختلف» و در حضور «جمعیت‌های گوناگون» تمرین و دنبال کنیم تا ترس و دلهره‌ی ما از بین برود.

۸۴- آثار و فواید معنوی مرثیه خوانی را به خاطر بیاوریم، تا علاقه‌ی ما به مرثیه خواندن بیشتر شود که نعمتی بزرگ است و متأسفانه برخی از آن غافلند.

۸۵- اگر مرثیه را همراه با سخنرانی می‌خوانیم مواظب باشیم که مرثیه‌ی ما ناقض سخنرانی‌مان نباشد و بعکس، مثلاً - بنا به فرض - اگر در سخنرانی می‌گوییم:

«توبه در آخر عمر پذیرفته نمی‌شود» در این صورت نباید مرثیه‌ی حضرت حر را بخوانیم، زیرا حضرت حر در آخر عمرش توبه کرد و امام حسین - علیه‌السلام - توبه‌ی

او را پذیرفت.

۸۶- هدف نهایی از مرثیه خوانی «گریاندن» نیست، اگر چه مرثیه‌ی همراه با گریه بهتر است.

۸۷- مرثیه خوان باید آن چنان ورزیده باشد که اگر به او گفتند در سه دقیقه مرثیه خوانی کند بتواند، و چنانچه به وی گفتند در سی دقیقه مرثیه خوانی کند باز هم بتواند.

۸۸- اگر در آغاز راه هستیم به خود «تلقین» کنیم که می‌توانیم مرثیه خوانی نماییم، زیرا تلقین یکی از راههای تعلیم و تعلم است.

۸۹- در همه جا نباید مرثیه خواند، بلکه باید یا شرایط مرثیه خوانی موجود باشد و یا شرایط آن را به وجود آورد و سپس مرثیه خواند.

۹۰- مرثیه‌ها را مطابق فهم و موقعیت فردی، سنی، زمانی و مکانی شنوندگان انتخاب

کنیم و بخوانیم. مثلاً برای نوجوانان مرثیه‌ی حضرت قاسم - علیه‌السلام - و برای کودکان مرثیه‌ی حضرت رقیه - علیها‌السلام - و برای بانوان مرثیه‌ی حضرت زینب - علیها‌السلام - را بخوانیم.

۹۱- می‌توانیم از مرثیه‌ها نکات اخلاقی، تربیتی، سیاسی، تاریخی و نظامی را استفاده کنیم و آنها را برای شنوندگان بازگو نماییم. یک فرماندهی نظامی می‌گفت: «گاهی مواقع از مرثی امام حسین - علیه‌السلام - و پیکار او با دشمنانش، نکات نظامی را برداشت می‌کنیم».

۹۲- معمولاً از تعبیری که مخصوص همان زمانها بوده است استفاده کنیم، مثلاً به جای خیمه کلمه‌ی چادر یا سنگر و به جای عمود، کلمه‌ی گرز را به کار نبریم.

۹۳- مجالس دعا، ختم و مانند آن زمینه‌ی خوبی برای یادگیری و شروع مرثیه خوانی است.

۹۴- فقط برای دیگران مرثیه نخوانیم، بلکه در بعضی اوقات و در تنهایی برای خود یا خانواده‌مان نیز مرثیه بخوانیم.

- ۹۵- جلسه‌ی مرثیه می تواند برای مخاطبان، جلسه‌ی توبه و بازگشت به سوی خدا نیز باشد، به آن توجه کنیم و از آن استفاده نماییم.
- ۹۶- مرثیه خوان نباید بر مسموعاتی (شنیده‌ها) که به نظر دروغ و غیر صحیح یا غیر قابل قبول است تکیه کند.
- ۹۷- در مجالس مرثیه خوانهای خبره و مشهور شرکت نماییم، تا از روش و کیفیت مرثیه خوانی آنان نیز بهره‌مند شویم. یکی از مرثیه خوانها می گفت: «برای یادگیری مرثیه خوانی باید در جلسات مرثیه خوانها شرکت کنید تا با چشم خود ببینید که چگونه مرثیه می خوانند».
- ۹۸- مرسوم است که در هر یک از روزها یا شبهای دهه‌ی محرم، مرثیه‌ی یکی از وقایع یا شهدای کربلا را می خوانند، از مرثیه خوانان با تجربه این را سوال کنیم که مثلا در شب تاسوعا یا عاشورا چه مرثیه‌ای باید خوانده شود؛ البته این امر در جاهای مختلف متفاوت است.
- ۹۹- اگر مثلا در دو جا مرثیه خوانی می کنیم بهتر است برای هر کدام مرثیه‌ی جداگانه و یا دو قسمت مختلف از یک مرثیه را بخوانیم، زیرا در بعضی موارد ممکن است برخی از شنوندگان هر دو جا یکی باشند.
- ۱۰۰- مرثیه‌ها را طوری بازگو نکنیم که خواری و ذلت خاندان عصمت و طهارت - علیه‌السلام - از آن برداشت شود.
- ۱۰۱- در مرثیه می توان به جای آمار و اعدادی که از نظر صحت مورد تردید و یا انکار است، به کلماتی از قبیل (جمعیتی بسیار)، (عده‌ای زیاد)، (تعدادی فراوان) اکتفا نمود، مثلا به جای اینکه بگوییم: «امام حسین - علیه‌السلام - چندین هزار نفر از دشمنان را کشت»، بهتر است بگوییم: «امام حسین - علیه‌السلام - تعداد فراوانی از دشمنان را کشت».
- ۱۰۲- شایسته است از ذکر مرثیه‌ی یا آماری که موجب انکار یا عکس العمل منفی

شنوندگان می شود خودداری کنیم. بویژه در مقابل شنوندگانی که کمتر از اعتقاد راسخ و ایمان بالا برخوردار هستند. مثلا در چنین مجالسی شاید لازم نباشد که بگوییم: «نوجوان کربلا حضرت قاسم - علیه السلام - سی و پنج نفر از دشمنان را کشت».

۱۰۳- می توانیم برخی از قسمتهای مرثیه یا اشعار و رجزهای آن را با همان زبان عربی بخوانیم و سپس آنها را ترجمه کنیم، مگر در مواردی که ترجمه آنها لازم نباشد. ۱۰۴- اگر از کلمات و جملات عربی در مرثیه خوانی استفاده می کنیم آنها را بطور صحیح تلفظ کنیم، بویژه در مجالسی که آشنایان به زبان عربی مانند علما و طلاب حضور دارند.

۱۰۵- اگر به زبان عربی آشنایی داریم، مرثی حضرت فاطمه زهرا - علیها السلام - در جلد (۴۳) بحار الانوار و مرثی امام حسین و اصحابش -- علیهم السلام - در جلد های (۴۴) و (۴۵) بحار الانوار گردآوری شده اند.

۱۰۶- اگر بعد از غذا و یا با حالت کسالت، بیماری، خستگی، عصبانیت، ناراحتی، خواب آلودگی و مانند آن مرثیه خوانی نکنیم، بهتر و موثرتر است. از این رو آرامش، سلامت و استراحت کافی پیش از مرثیه خوانی را فراموش ننماییم.

۱۰۷- می توان برای یادگیری مرثیه ها و اشعار زیبا دفتری مانند کلاسور را تهیه کرد و آنها را در آن دفتر نوشت، تا در هنگام مرثیه خوانی به تناسب موضوع از مرثیه ها و اشعار آن استفاده نمود.

۱۰۸- کسب تجربه از خود و دیگران از رموز موفقیت در امر مرثیه خوانی است.

۱۰۹- دقت کنیم محتوای مرثیه را اشتباه نگوییم. مثلا توجه داشته باشیم که حضرت عباس - علیه السلام - مشک آب را اول به دست راستش گرفت و یا به دست چپش؟ یا مثلا امام حسین - علیه السلام - زبانش را در دهان حضرت علی اکبر - علیه السلام - گذاشت و یا بعکس؟

۱۱۰- در مرثیه خوانی از این شاخه به آن شاخه نپریم، بلکه همان موضوع و محتوای

مرثیه را برای شنوندگان بازگو کنیم.

۱۱۱- سعی کنیم مرثیه را برای شنوندگان «مجسم» نماییم.

۱۱۲- در مرثیه خوانی مواظب باشیم به جای تقویت روحیه، تضعیف روحیه نکنیم.

۱۱۳- اگر مرثیه خوانهای دیگری برای خواندن در مجلس حضور دارند، وقت آنان را نیز در نظر داشته باشیم.

۱۱۴- خواندن مرثیه را بیش از حد، طولانی نکنیم، تا موجب ملال و خستگی

شنوندگان نشود و بر آنان اثر منفی نگذارد؛ بویژه در مجالسی که علاقه و زمینه‌ی

کمتری نسبت به مرثیه در آنها وجود دارد، از طولانی کردن مرثیه خودداری نماییم.

۱۱۵- در غیر موارد ضروری، مرثیه را متناسب با زمان خود بخوانیم، مثلاً مرثیه ورود

امام حسین - علیه السلام - به کربلا را در همان اوایل محرم و مرثیه‌ی ورود جابر بن

عبدالله انصاری به کربلا را در روز اربعین بخوانیم.

۱۱۶- سعی کنیم حتما در ایام خاص و ویژه مانند ماههای محرم و صفر و ایام فاطمیه و

شبهای قدر و وفات و شهادت مرثیه بخوانیم. و شایسته است در این ایام از خنده و مزاح

پرهیز کنیم.

۱۱۷- از کتابهای مقتل (مقاتل) و مرثیه‌هایی که دارای مدرک و سند و مأخذ صحیح و

معتبر هستند استفاده کنیم، و از هر مرثیه خوانی، مرثیه‌ها را نقل نماییم و برای دیگران

نخوانیم. کتابهای منتهی الامال، نفس المهموم و بیت الاحزان محدث قمی، لهوف سید

بن طاووس، جلاء العیون مجلسی و ارشاد شیخ مفید در زمینه‌ی مرثیه خوانی کتابهای

خوب، مفید و معتبری هستند.

۱۱۹- اگر مأخذ و مدرک مرثیه را به شنوندگان بگوییم بهتر است، بخصوص در

مجالسی که طلاب، علما و بزرگان حضور دارند.

۱۲۰- آرام و شمرده شمرده مرثیه را بخوانیم و با فریاد و با شتاب و سرعت بیش از حد،

مرثیه خوانی نکنیم.

- ۱۲۱- هنگام خواندن مرثیه فاصله‌ی مناسب دهان خود با میکروفون را رعایت کنیم، تا صدا خوب منتقل شود و بلندگو سوت نکشد. و توجه داشته باشیم که صدای بلندگو بیش از اندازه، کم یا زیاد نباشد.
- ۱۲۲- اگر مرثیه را با صوت زیبا بخوانیم دلنشین تر است. و اگر صوت زیبا نداریم، مرثیه را به صورت عادی و معمولی و بدون صوت بخوانیم، ولی مرثیه خوانی را به خاطر نداشتن صوت زیبا ترک و رها نکنیم.
- ۱۲۳- در جاهایی که مرثیه، سوزناک و حزین می باشد، بهتر است هماهنگ با آن، صدایمان را سوزناک و حزین و چهره‌مان را اندوهناک نماییم.
- ۱۲۴- شایسته است صوت ما هنگام خواندن مرثیه یکنواخت نباشد، بلکه صوت خود را به تناسب محتوای مرثیه و به گونه‌ای که زنده نباشد بالا و پایین ببریم و بلند و آهسته کنیم.
- ۱۲۵- اگر در شیوه و سبک مرثیه خوانی از کسی تقلید می کنیم آن را به مرور زمان ترک نماییم تا خودمان صاحب سبک شویم، البته گفته‌اند در آغاز راه، تقلید از مرثیه خوانهای دیگر اشکالی ندارد.
- ۱۲۶- اگر مرثیه خوانهای دیگری نیز در مجلس حضور دارند از روی احترام، از آنان کسب اجازه کنیم و به آنها تعارف نماییم.
- ۱۲۷- کتابها و اشعار مرثیه و نوحه خوانی را مطالعه کنیم، و به نوارهای مرثیه و نوحه خوانی گوش فرا دهیم.
- ۱۲۸- از بانی و مؤسس و دست اندرکاران مجلس روضه خوانی تشکر و قدردانی نماییم، اما به صورت مبالغه آمیز و خارج از حد و فراتر از واقعیت نباشد.

**چهل نکته برای حضور در مجلس روضه**

شیخ مهدی دانشمند

بسم الله الرحمن الرحيم

آداب شرکت در مجالس اهل بیت علیهم صلوات الله

۱. با نیت پاک و خالص باید شرکت کرد.

مبادا به خاطر آشنایی با صاحب منزل و مجلس و یا رودربایستی با کسی و یا اجبار و اکراه در کار باشد.

۲. با وضو از منزل خارج شویم.

۳. با بهترین و مناسب ترین لباسها در مجلس شرکت کنیم (اگر ایام عزاداریست با لباس مشکی و اگر ایام جشن و سرور و شادی اهل بیت علیهم السلام است با لباسهای روشن و تمیز و معطر)

۴. با زدن عطر دیگران را در مجلس امام حسین علیه السلام آزرده خاطر نکنیم.

۵. ارواح گذشتگانمان را در ثواب حضور در مجلس اهل بیت علیهم السلام شریک کنیم.

۶. تهیه کیسه یا پلاستیک برای کفش های خود. مبادا با کفش به روی فرش مجلس امام حسین علیه السلام پای گذاریم و مطمئن باشیم بر بال ملائک جسارت کرده ایم.

۷. به دلیل ارزش فراوان اشک و گریه بر ابا عبدالله الحسین علیه السلام دستمال اشک و دستمالی دیگر برای آبریزش بینی تهیه کنیم، که مبادا با دستمالی که صورتتان را تمیز می کنید اشکهایتان را نیز با همان دستمال پاک کنید!

۸. داشتن یک مهر و تسبیح که اگر زیارت عاشورا خوانده شد برای سجده زیارت مهر همراه داشته باشید و با تسبیح خود مشغول ذکر گفتن شوید.

۹. یک دفتر کوچک یا داشتن یک سررسید و قلم سعی کنید مطالبی که در مجلس

بیان می شود را یادداشت کرده و با ذکر تاریخ و نام سخنران و مکان سخنرانی یک مجموعه فرهنگی مذهبی برای خود باقی بگذارید.



۱۰. دیگران را نیز برای شرکت در مجالس اهل بیت علیهم السّلام تشویق کنید.
۱۱. اگر وسیله ای دارید و افرادی را می شناسید که به دلیل بعد مسیر قادر به شرکت در مجالس اهل بیت علیهم السّلام نیستند به دنبال آنان رفته تا در ثواب حضور دیگران در مجلس اهل بیت علیهم السّلام نیز شریک باشید.
۱۲. مبادا در پارک کردن ماشین یا وسیله نقلیه خود برای مردم سد معبر و مزاحمت ایجاد کنید.
۱۳. اگر با خانواده و یا دوستان هستید برای زمان برگشت وعده گذاشته و به وعده خود عمل کنید که مبادا با معطل کردن دیگران ثواب مجلستان را از بین نبرید.
۱۴. بدانید هر قدمی که به طرف مجلس اهل بیت علیهم السّلام برمی دارید صدها گناه محو صدها حسنه ضبط و صدها مقام و درجه برای شما نوشته خواهد شد.
۱۵. برای داشتن حضوری بیشتر و خشوعی بهتر و اشکی ریزان می بایست حداقل از ۲۴ ساعت قبل آمادگی روحی و معنوی را در خود ایجاد کنید.
۱۶. نباید فراموش کنیم که حضور در مجلس روضه بهترین عامل پاک کننده قلب و روح آدمیست.
۱۷. به محض ورود به مجلس روضه تلفن همراه خود را خاموش کنید که مبادا باعث به هم خوردگی هواس دیگران باشد.
۱۸. اگر در زمان ورود به مجلس سخنران یا مداح مشغول اجرای برنامه بود با سلام نکردن ادب خویش را نشان دهید که مبادا هواس همه را پرت کرده و تشویش خاطر و ذهن به وجود آورد.
۱۹. هر کجا که جا بود بنشینید نه هر جا که خواستید.
۲۰. مبادا در زمان ورود به مجلس دیگران را اذیت کنید و یا مجلس را به هم بزنید به دلیل اینکه می خواهید در نزدیک ترین جای جایگاه بنشینید.
۲۱. مبادا با سر و صدا کردن توجه دیگران را به خود جلب کنید.

۲۲. مبادا به هنگام برنامه مجلس با کنار دستی خود صحبت کنید که هم خودتان از فیض محروم شده‌اید و هم مزاحم دیگری بوده و به دلیل بی توجهی به مجلس مرتکب گناه و معصیت شوید.

۲۳. مبادا در حال گریه دیگران به مردم نگاه کنید که حالت بکاء و حزن از کسی گرفته شود.

۲۴. مبادا به خصوص در زمان خواندن مرثیه به مزاح و یا خندیدن و یا خنداندن کسی مشغول شوید که عقوبتی سخت در پیش خواهید داشت.

۲۵. به هنگام پذیرایی در مجلس روضه با احترام و دقت و با نیت شفاء پذیرایی شوید.

۲۶. مبادا با کثیف کردن مجلس اهل بیت علیهم السلام مرتکب گناهی بزرگ شوید.

۲۷. اگر فرزند خردسالی به همراه دارید قبلاً از ورود به مجلس برای آرام بودن و ساکت بودن او با فرزند خود صحبت کنید و در مجلس روضه فرزندان خود را کنترل کرده تا مبادا با شیطنت و بازی های خود نظم مجلس اهل بیت علیهم السلام را به هم بریزد.

۲۸. از داشتن گریه صدا دار خود خجالت نکشید که به طور قطع و یقین با حال حزن و اندوه شما دیگران را نیز به اندوه و حزن برای اهل بیت علیهم السلام تشویق خواهید کرد.

(مجلس را با ناله های سوزان خود گرم کنید)

۲۹. به گونه ای در مجلس بنشینید که اگر مجلس به کمبود جا دچار مشکل باشد دیگری را نیز کنار خود جای دهید تا با حضور او در مجلس روضه شما نیز در ثواب او شریک باشید.

۳۰. به هنگام روضه و مقتل خوانی چیزی میل نفرمائید.

۳۱. سعی کنید چنان برنامه ریزی کنید که نخواهید وسط مجلس جلسه را ترک کنید و دیگران را نیز به ترک مجلس تحریک نمائید.

۳۲. فراموش نکنید مهم ترین زمان مجلس روضه دعا می باشد مبادا به هنگام دعا کردن با بی توجهی از مجلس خارج شوید.
۳۳. فراموش نکنید که با حضور خود در مجلس اهل بیت علیهم السّلام ثوابها برای خود جمع کرده‌اید پس مواظب باشید با بی توجهی اجر و ثواب روضه را از بین نبرده و آثار معنوی و روحی جلسه اهل بیت علیهم السّلام را از دست ندهید.
۳۴. بعد از اتمام مجلس سعی کنید کسانی که وسیله ندارند و مسیرشان به شما نزدیک است را برای رساندن آنان کمک کرده و از ثواب این عمل نیز محروم نشوید.
۳۵. توجه داشته باشید فلسفه حضور در مجالس اهل بیت علیهم السّلام بالا بردن سطح معلومات و اطلاعات علمی و دینی می باشد پس با بیان مطالب ذکر شده برای دیگران و غائبان در مجلس زکات علم خود را نیز پرداخت کنید.
۳۶. اگر احياناً نقصی و یا کمبودی در مجلس احساس کردید سعی کنید با هماهنگی با مسئول و بانی مجلس در رفع آن مشکل کوشا و شریک باشید.
۳۷. به گونه ای عمل کنید که در درجه اول خودتان و بعد خانواده شما و سپس دیگران متوجه تأثیر گذاری مجلس اهل بیت علیهم السّلام در رفتار و افکار شما باشند تا اطرافیان به لزوم و حضور در مجالس دینی واقف گشته و تشویق گردند.
۳۸. مبادا با بی توجهی به آداب مجلس و تاثیرات روضه مردم و اطرافیان خود را به مجالس اهل بیت علیهم السّلام بدبین کنیم.
۳۹. فراموش نکنیم که عمل به واجبات و ترک محرمات مقدمه ای برای دعوت مجدد ما به مجالس اهل بیت علیهم السّلام توسط ائمه اطهار علیهم صلوات الله خواهد بود.
۴۰. سعی کنید در مواقع بیکاری و یا استراحت با شنیدن سخنرانی های مفید و عظم و موعظه و خطابه اطلاعات دینی و معنوی و فرهنگی خود را بالاتر برده و با مطالعه کتب تاریخی از سیره اهل بیت علیهم السّلام و یا تاریخچه شهادت آنان به یک آماده سازی فکری برای حضور در مجالس اهل بیت علیهم السّلام نائل آییم.

## ۲۸. اشکهای خونین در سوگ امام حسین (ترجمه ذریعه النجاه) جامع ترین تاریخ کربلا

### مشخصات کتاب

سرشناسه : گرمرودی محمدرفع بن قهرمان - ۱۳۳۰ ق  
 عنوان قراردادی : ذریعه النجاه التاريخ الكامل لواقعه کربلا. فارسی  
 عنوان و نام پدیدآور : اشکهای خونین در سوگ امام حسین علیه السلام (ترجمه ذریعه النجاه) جامع ترین تاریخ کربلا / تالیف محمدرفع گرمرودی تبریزی تحقیق و بازنویسی محمدحسین رحیمیان

مشخصات نشر : قم نشر حاذق ، ۱۳۸۰

مشخصات ظاهری : ۵۲۸ ص.

شابک : ۱۶۰۰۰ ریال ۹۶۴-۵۹۷۰-۶۹-۵ ؛ ۳۵۰۰۰ ریال (چاپ سوم)

یادداشت : ترجمه فارسی این کتاب توسط خود نویسنده صورت گرفته است  
 یادداشت : چاپ سوم : ۱۳۸۵.

یادداشت : کتابنامه ص ۵۲۷ - ۵۲۸ ؛ همچنین به صورت زیرنویس

عنوان دیگر : ذریعه النجاه التاريخ الكامل لواقعه کربلا. فارسی

موضوع : حسین بن علی ع ، امام سوم ۴ - ۶۱ ق.

موضوع : واقعه کربلا ۶۱ ق.

شناسه افزوده : رحیمیان محمدحسین ۱۳۴۵ - مصحح

رده بندی کنگره : BP/۴۱/۵/گک ۴۰۴۱۴ ۱۳۸۰

رده بندی دیویی : ۹۵۳۴/۲۹۷

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۰-۲۲۶۶۸

تقدیم به پیشگاه مقدس

مولای انس و جان، قطب عالم امکان، شریک قرآن، امام عصر و زمان، منتقم خون جد بزگوارش امام حسین علیه السلام کسی که برای روشن کردن جهان ظلمانی ظهور می کند و در آن هنگام میان رکن و مقام ایستاده و فریاد می زند: ألا یا أهل العالم! أنا الامام القائم ألا یا أهل العالم! أنا الصمصام المنتقماً ألا یا أهل العالم! ان جدی الحسین قتلوه عطشاناً ألا یا أهل العالم! ان جدی الحسین طرحوه عریاناً ألا یا أهل العالم! ان جدی الحسین سحقوه عریاناً [۱]. آگاه باشید ای مردم جهان! من امام قائم هستم آگاه باشید ای مردم جهان! من شمشیر انتقام گر هستم آگاه باشید ای مردم جهان! جدم حسین را تشنه شهید کردند آگاه باشید ای مردم جهان! جدم حسین را با بدن عریان رها کردند آگاه باشید ای مردم جهان! از روی دشمنی بدنش را خرد کردند. [صفحه ۲۱]

### پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم... مصیبت بس عظیم است و جانکاه، ناله های دردناک و دلخراش کسی به گوش می رسد که در دست گرگهای بیابان نینوا گرفتار شده، و همینک صدای ناله ای او و خاندان گرامش طنین انداز است، و پرده ی گوش انسانهای بارحمت و رأفت را به حرکت در آورده، و فطرت و احساسات پاک آنها را بارور می نماید، که راستی مهر و محبت، اشک و گریه، و ابراز احساسات و عواطف ورای زمان و مکان است، و زمان و مکان را در این وادی عاشقانه راهی نیست. شخصیتی که قلم از شناسایی او ناتوان، و بشر از درک و معرف مقام او عاجز تا چه رسد که او را توصیف نماید. چنین شخصیت عظیمی را بایستی خالق او؛ خدای متعال، پیامبران الهی و خاتم آنها و اوصیای او معرفی نمایند. آخر او کیست؟ و کدام نور الهی است؟ و کدامین ستاره ی پر فروغ دنیای ظلمانی است؟ و کدامین کشتی نجات است؟ آری؛ او حسین بن علی علیه السلام است، کسی که حضرت باری تعالی در مقام و منزلت او می فرماید: [صفحه ۲۲] یا محمد!... و جعلت حسینا خازن وحیی، و أکرمته بالشهادة، و أعطیته

موراث الأنبياء، فهو سيد الشهداء... [۲]. ای محمد!... حسین را خزانه دار وحی خود قرار دادم، و او را با شهادت گرامی داشتم، و موراث پیامبران را به او عطا نمودم، پس او سید و آقای شهیدان است... کسی که پیامبر عظیم الشان صلی الله علیه و آله و سلم در توصیف او می فرماید: حسین منی و أنا من حسین... اسمه مكتوب عن يمين العرش: ان الحسين مصباح الهدى، و سفينة النجاة... [۳]. حسین از من است و من از حسین، نام او بر سمت راست عرش نوشته شده است: همانا حسین چراغ پر فروغ هدایت و کشتی نجات است... کسی که پدر بزرگوارش امیر مؤمنان علی علیه السلام در موردش می فرماید: بآبی و امی الحسين المقتول بظهر الكوفة [۴]. پدر و مادرم فدای حسینی که در پشت کوفه کشته می شود. کسی که امام حسن علیه السلام مصیبت او را بزرگ شمرده و می فرماید: لا يوم كيومك يا أبا عبد الله! [۵]. ای ابا عبد الله! هیچ روزی به روز تو نمی رسد. کسی که خود در توصیف خویش می فرماید: أنا قتيل العبرة، لا يذكركني مؤمن الا بكى [۶]. من کشته‌ی منسوب به اشک و گریه هستم، هیچ مؤمنی مرا یاد نمی کند جز آن که برای من می گیرد. کسی که امام سجاد علیه السلام درباره‌ی او می فرماید: [صفحه ۲۳] أنا ابن من قتل صبورا، و كفى بذلك فخرا [۷]. من فرزند کسی هستم که با زحمت کشته شد و این افتخار برای من کافی است. شخصیتی که امام صادق علیه السلام در مورد حضرتش می فرماید: الحسين عليه السلام عبرة كل مؤمن [۸]. حسین علیه السلام وسیله‌ی گریه‌ی هر مؤمن است. کسی که امام رضا علیه السلام مصیبت او را چنین تصویر کرده و می فرماید: ان يوم الحسين عليه السلام أقرح جفوننا، و أسبل دموعنا، و أذل عزيزنا بأرض كرب و بلاء، أورثتنا الكرب و البلاء الى يوم الانقضاء، فعلى مثل الحسين عليه السلام فليبك الباكون... [۹]. همانا روز امام حسین علیه السلام پلکهای ما را مجروح، و اشک ما را جاری نمود، و عزیز ما را در سرزمین کرب و بلا ذلیل کرده و تا روز قیامت کرب و بلا را بر ما به ارث گذاشت، پس بر همچو حسین علیه السلام باید گریه کنندگان گریه نمایند. کسی که منتقم خون پاک او یعنی حضرت مهدی

علیه السلام در خطاب به آن حضرت می فرماید: فلئن أخرجتنی الدهور، و عافنی عن نصرک المقذور، و لم أکن لمن حاربک محاربا، و لمن نصب لک العداوة مناصبا، فلا ندبک صباحا و مساء، و لأبکین لک بدل الدموع دما، حسرة علیک، و تأسفا علی ما دهاک و تلهفا، حتی أموت بلوعة المصاب، و غصه الاکتیاب [۱۰]. اگر روزگار مرا به تأخیر انداخت، و دست تقدیر مرا از یاری تو بازداشت، و نشد که با کسانی که با تو پیکار نمودند بستیزم، و با کسانی که با تو دشمنی داشتند به نبرد برخیزم، اکنون هر صبح و شام برای تو ناله می کنم، و به جای اشک برایت خون گریه می کنم، از روی حسرت بر تو و تأسف بر مصیبت هایی که بر تو وارد شد، تا این که در اثر سوز مصیبت ها و غصه ی [صفحه ۲۴] جانکاه و اندوه فراوان بمیرم. شخصیتی که عقول بشریت از کار، حماسه و مظلومیت او متحیر مانده، و در مقابل او جز ابراز عواطف و احساسات، اشک، گریه، ناله، عزاداری و سوگواری برای او چیز دیگری ندارند. آری؛ عزاداری، مقتل خوانی، گریه، سینه زنی و... همه و همه برای عشق و محبت به چنین وجود نازنین است، جایی که خدای متعال قصه ی مصایب او را برای پیامبر خویش حضرت زکریا علیه السلام بازگو می نماید، و او صدا به گریه و ناله بلند می کند و در رثاء او می گوید: الهی! أتفجع خیر جمیع خلقک بولده؟... الهی! أتلبس علیا و فاطمة علیهما السلام ثبات هذه المصیبة؟... [۱۱]. خدایا! آیا دل بهترین مخلوق خود در عزای فرزندش به درد می آید؟ آیا علی علیه السلام و فاطمه علیهما السلام لباس این مصیبت را خواهند پوشید؟ آری! اول عزادار و مقتل خوان او خدای متعال، انبیا و پیامبران الهی و ملائک آسمانها هستند. حسین علیه السلام خون خداست و خدایش به دست خلف صالح و فرزند او مهدی منتظر علیه السلام انتقام خون او را خواهد گرفت، ان شاء الله. و راستی چنان شخصیتی اگر مظلوم واقع شود باید همچنان فرزندی که همه ی پیامبران و اولیا منتظر او هستند منتقم خون او باشد... اینک چهارده قرن از آن مصیبت اندوهناک می گذرد، کاروانهای عزاداری و سوگواری عاشقان و دلدادگان آن حضرت همواره

بهتر از قبل، عاشقانه و مخلصانه به عزاداری و ابراز عواطف و احساسات می‌پردازند، و هر کسی به اندازه‌ی معرفت و شناختش در این وادی گام برمی‌دارد. آنچه در این وادی عاشقانه بیشتر جلب توجه می‌کند و نقش مهمی دارد قلم بدستان و نویسندگانی است که با ترسیم و تصویر لحظه به لحظه‌ی این حادثه و مصیبت عظیم جهان خلقت، این کاروانها را به راه انداخته و به حرکت وامی‌دارند، و این [صفحه ۲۵] فطرت پاک و احساسات آنها را به جوش و خروش می‌آوردند. در این میان، دانشمندان مکتب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام هر کدام به نوبه‌ی خود قلم‌فرسایی کرده‌اند، و کتابهای ارزشمندی مانند: الهوف، الارشاد و... نوشته‌اند. از جمله کسانی که با عشق و علاقه‌ی وافر به مکتب امام حسین علیه‌السلام، قلم‌فرسایی نموده دانشمند محترم خطیب گرانقدر مولا محمد رفیع بن قهرمان گرمرودی تبریزی است، وی دانشمندی سخنور و خطیبی شهیر بود، عشق و علاقه‌ی خاصی نسبت به ساحت اقدس امام حسین علیه‌السلام داشت، و این عشق و علاقه را در مقدمه‌ی همین کتاب ابراز می‌دارد که علاوه بر ارشاد و تبلیغ، بر مکتب امام حسین علیه‌السلام اهتمام داشته، می‌خواسته در این موضوع اثری بیاد ماندنی نیز از خود به یادگار گذاشته و آن را به پیشگاه با عظمت حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام تقدیم نماید. علامه آقا برزگ تهران‌ی در این زمینه می‌نویسد: شیخ محمد رفیع تبریزی، متوفی نزدیک ۱۳۳۰ هجری، او خطیبی کامل و فاضلی ادیب بود، وی از فضلا و خطیبان پارسای عصر خویش بود، از آثار او «ذریعة النجاة» است که بازنویسی از کتاب «دمعة الساکبة» مولی محمد باقر دهدشتی است که وی پس از تنظیم و ترتیب، به زبان فارسی ترجمه کرده است. و این کتاب را در سال ۱۳۰۲ هجری به پایان رسانده است [۱۲]. کتاب حاضر کتابی که پیش رو دارید کتاب ارزشمندی است که از کتاب‌ها و مقاتل مهم جمع‌آوری شده، و مؤلف محترم رحمه الله سعی داشته که از تاریخ‌های معتبر نقل کرده تا به صورت زیبایی در اختیار علاقه‌مندان به خاندان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام قرار گیرد، و می‌توان گفت: در مقوله‌ی خویش



کم نظیر است، و یکی از مصادر و مراجع این عنوان به شمار می رود که مورد توجه علما و دانشمندان بزرگ بوده است. تألیف این کتاب با ارزش، پس از آن که به زبان عربی پایان یافته توسط مؤلف محترم به فارسی برگردان شده و پس از آن به صورت ترجمه‌ی فارسی بین السطور [صفحه ۲۶] چاپ شده است، این اثر نفیس، به صورت چاپ سنگی سه مرتبه در تاریخ ۱۳۰۴ □ ۱۳۰۰ و ۱۳۱۷ چاپ گردیده است [۱۳].

اکنون با توفیقات الهی و عنایت خاص حضرات معصومین علیهم السلام به ویژه سالار شهیدان امام حسین علیه السلام و صاحب عصر و زمان حجت بن الحسن العسکری علیه السلام این کتاب ارزشمند تحقیق شده است. از آنجایی که ترجمه‌ی این کتاب با کیفیت مذکور قابل استفاده‌ی عموم فارسی‌زبانان محترم نبود به همین جهت، با حفظ اسلوب ترجمه‌ی مؤلف محترم بازنویسی و تصحیح شده است و برای این که حجم کتاب بیش از حد معمول نشود بخش عربی و عمده تحقیقات آن را از بخش فارسی جدا نمودیم. و روایات و سخنان حضرات معصومین علیهم السلام و قسمتهای مهم بخش عربی را به بخش فارسی اضافه کردیم که اینک به صورت جداگانه در دو جلد عربی و فارسی در اختیار عاشقان، دوستداران و عزاداران مولی الکونین ابی عبدالله الحسین علیه السلام قرار می گیرد. امید است که همه‌ی عاشقان و دوستداران خاندان عصمت و طهارت، با تنها فرزند غریب و منتقم حضرتش یعنی قطب دایره‌ی امکان امام زمان علیه السلام هم ناله شده و به همراه آن حضرت از منتقمان و خونخواهان خون پاک سلاله‌ی زهرا علیها السلام باشیم. قم المقدسه محرم الحرام ۱۴۲۲ محمد حسین رحیمیان [صفحه ۲۹]

### پیشگفتار مؤلف

بسم الله الرحمن الرحيم محمد و سپاس خدایی سزااست که اشک چشمان گریان را، وسیله‌ی آرزوی باغهای بهشت خویش، و اندوه شایستگان را وسیله‌ی رسیدن به روح و

ریحان قرار داده است، حمد و سپاسی که با گذشت عصرها و روزگاران ادامه یافته و با تکرار تنفس سینه‌ها مکرر شود. و درود و سلام من، بر پیامبر ما، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم، بهترین فردی که در میدان رسالت و هدایت گام برداشت، و ملک نبوت را با هر معجزه و نشانه‌ای نورانی نمود، و سلام و درود بر عترت و فرزندان او، که بهترین فرزندان هستند، کسانی که مترجمان وحی خدا و حجت‌های او بر بندگان او هستند. اما بعد، مدتی بود که آرزو داشتم که فرصتی را از حوادث بدست آورده، و زمانی را از این روزگار خاین بربایم، تا اندک زمانی از عمرم، و اوقاتی از روزگارم را در تحقیق کتب مقاتل و اخبار گذرانده و زمام چشم را در میدان نوشتار علما و دانشمندان اخیار صرف نمایم، تا گوشه‌ای از مصایب خامس آل عبا، حجت مردم از ناحیه‌ی خدا، سید کونین، امام ثقلین، حضرت ابی عبدالله الحسین صلوات الله و سلامه علیه جمع آوری کرده و آن را ذخیره‌ای برای روز رستاخیز قرار داده و برای سرای همیشگی آخرت، بفرستم. [صفحه ۳۰] در این میان، که چنین فکر پاکی ذهن مرا مشغول کرده بود به اثر زیبایی برخوردارم که روایات را همچون در گرانها در احوال امامان پاک - که درود خدا روز و شب بر آنها باد - جمع کرده و مشتمل بر گوشه‌ای از مصایب سومین امام پاک مظلوم و شهید مغموم علیه السلام بود. این اثر گرانقدر، جلد دوم کتاب «دمعة الساکبة» بود. من این کتاب را مصداق آنچه در ذهن من بود، و در همه حال فکر مرا اشغال کرده بود؛ یافتم. ولیکن نظم و ترتیب این کتاب مانند تسبیحی بود که لؤلؤهای آن از هم پاشیده، و پراکنده شده بود، و همچون سفره‌ای که درها بر آن پخش شده بود. به همین جهت، با بهترین نظم و تألیف آنها را منظم کردم، و با زیباترین زینت‌ها زینت دادم، و از دو روایتی که از نظر مفهوم و دلالت متحد بودند یکی را نقل کردم، و مرثی و قصائدی که از سعادت‌مندان ذکر شده بود و حذف آنها اخلاقی بر مقصود نمی‌رساند، حذف نمودم، در عوض روایاتی که هر چند اندک و آنچه به خاطر می‌رسید، در بیان سر شهادت امام حسین علیه السلام به آن اضافه

نمودم. آن گاه به نظرم رسید که کلمات آن را با حرکات و سکنات اعراب گذاری نمایم، و بیاناتی را در حاشیه‌ی صفحات یادآور شوم، و پرده از مشکلات لغاتش بردارم، و آن را به زبان فارسی ترجمه کرده و در میان سطور قرار دهم، تا این که عموم کسانی که می‌خواهند با فوائد آن انس بگیرند بهره‌مند شده و به شرف عایدات آن برسند. سپاس خدای را که با حسن توفیقش، این کتاب، مانند ماه چهارده شبه از زیر ابرها درخشید، و همه فوائد را در خود جمع کرده و باعث شگفتی و تعجب گردید، و من این اثر را «ذریعة النجاة» [۱۴] نامیدم، از خداوند متعال می‌خواهم که این اثر را وسیله‌ای برای رسیدن به درجات عالی قرار بدهد. و این کتاب را با یک مقدمه، و چند فصل و خاتمه مرتب نمودم. [۱۵]. [صفحه ۳۱]

### مقدمه

اگر کسی گوید: حکمت و علت خروج امام حسین علیه‌السلام از مدینه به سوی مکه و از آنجا به طرف کوفه چه بود؟ در حالی که ایشان با علم امامت می‌دانستند، و نیز در موارد زیادی جد بزرگوارش و پدر عزیزش خبر داده بودند که گروهی ظالم و ستمگر او را خواهند کشت، و خود آن حضرت را نیز، از این جریان باخبر کرده بودند، که این علم و آگاهی حضرت، از چیزهایی است که شک و تردید در آن راه ندارد. چگونه می‌شود که آگاه نباشد؟ در حالی که آنان خزانه‌داران علم خدا هستند، و به آنچه که واقع شده و اموری که تا قیامت رخ می‌دهد، اطلاع دارند، و علم به وقت مرگها و اجلها (ی مردم) و بلاهایی که (مبتلا می‌شوند) نزد آنان است، و آنان کلیدهای علم و دانش، و درهای حکمت و کلام الله تعالی - که تمیز دهنده‌ی حق و باطل است - هستند. پس چگونه حضرت خروج به سوی تیغ‌های بران و افتادن در فتنه‌هایی که از سینه‌ی طغیانگران برخاسته بود که آن کینه‌ها و فتنه‌ها را تک تک دشمنان در دل خویش حفظ کرده بودند؛ اختیار فرمودند؟ [صفحه ۳۲] (در جواب این شبهه) می‌گوییم: اول این که:

این مسأله از جمله مسایل مشکله‌ای است که تکلف و زحمت بحث در آن مسایل، از عهده‌ی ما برداشته شده است، بنابراین؛ کسانی که طالب راه راست نجات هستند لازم است حکمت این گونه مسایل را به خود حضرات معصومین علیهم السلام ارجاع دهند. دوم این که: (بنابر اعتقاد ما)، آنان معصوم هستند و هیچ گناهی - چه صغیره و چه کبیره - از آنان صادر نمی‌شود. پس هر گفتاری بفرمایند، و هر عملی انجام دهند، و به طور کلی هر چه از آنان ظاهر می‌شود همان محبوب و مورد رضایت خداوند متعال است. سوم این که: بنی‌امیه - این گروه ملعون - از جهت شدت عداوت و دشمنی، و آن کفر و حسادت زیادی که داشتند، مترصد و منتظر بودند که به هر نحوی و به هر حيله‌ای که می‌شود حضرت را به قتل برسانند. و آن حضرت می‌دانستند که به هیچ عنوان، آن ملاعین مصالحه و مدارا نمی‌کنند، و هرگز دست از این کار (شوم) برنمی‌دارند. چه حضرت در مدینه باشند یا در غیر آن. چنانچه خود حضرت (به این مطلب اشاره کرده و) فرمودند: «اگر من در سوراخ حیوانی از حیوانات زمین باشم (بنی‌امیه) مرا بیرون آورده و می‌کشند.» علاوه بر این؛ اهل کوفه نامه‌ها می‌نویسند و عهد و پیمانها می‌بندند و آن حضرت را به سوی خودشان دعوت می‌کنند. بنابراین؛ تشریف بردن آن حضرت به سوی اهل کوفه اتمام حجتی بر علیه آنان بود. چهارم این که: در برخی از اوقات، امور و معجزه‌هایی از آنان صادر می‌شود که قدرت بشری از آوردن مثل آن عاجز و ناتوان است، و محال است که عقول مردم به کنه ذات آن معجزه‌ها برسد، اما در بعضی مواقع، از طریق عرف و عادت (و علم عادی بشری) عمل می‌کنند، و اگر چنین نبوده هر آینه حکمت فرستادن پیامبران و هدایتگران از نوع انسان، باطل می‌گشت. شاهد و گواه بر این مطلب، روایتی است که مرحوم صدوق در «علل الشرائع» و [صفحه ۳۳] «اکمال الدین» و شیخ طبرسی در «احتجاج» به سندش از محمد بن ابراهیم طالقانی روایت کرده است که گوید: با گروهی از مردم - از جمله علی بن موسی قصری - خدمت شیخ ابوالقاسم حسین بن روح قدس سره بودم، که مردی به پا

خاست و گفت: می‌خواهم در مورد چیزی سؤال کنم؟ شیخ گفت: آنچه به ذهنت رسیده سؤال کن. مرد سائل گفت: بگو به من: آیا امام حسین علیه‌السلام ولی خدا بود؟ گفت: آری. گفت: بگو به من: آیا قاتل آن حضرت، دشمن خدا بود؟ گفت: آری. آن مرد گفت: آیا جایز است خداوند دشمن خود را بر دوست خودش مسلط نماید؟ ابوالقاسم قدس سره گفت: آنچه به تو می‌گویم (خوب گوش کن) تا مطلب را بفهمی؛ بدان که خداوند متعال مردم را به صورت آشکار و عیان مورد خطاب قرار نمی‌دهد، و رو به رو با مردم سخن نمی‌گوید، بلکه پیامبرانی از جنس و نژاد خود بشر، به سوی آنان فرستاده است. اگر پیامبرانی از غیر جنس و نژاد بشری می‌فرستاد، مردم از آنان دوری می‌کردند، و از آنان (اوامر و نواهی خداوند را) قبول نمی‌کردند. با این حال، وقتی پیامبران از جانب خدای متعال آمدند و در حالی که از جنس بشر بودند، غذا می‌خوردند و در بازارها - مثل مردم - رفت و آمد می‌کردند، آنان گفتند: شما مثل خود ما هستید، از شما (نبوت را) نمی‌پذیریم مگر این که معجزه‌ای بیاورید که ما از آوردن آن عاجز هستیم، و بدین وسیله می‌دانیم که شما (از جانب خدا) به این کاری که ما قادر به انجام آن نیستیم مخصوص گشته‌اید. (اینجا بود که) خداوند متعال معجزاتی را بر پیامبران قرار داد که مردم از آوردن آن عاجز بودند. پس بعضی از آنان، (مثل حضرت نوع علیه‌السلام) معجزه‌ی طوفان را آورد، بعد از این که حجت را بر مردم تمام کرد و آنان را ترسانید، پس همه‌ی افرادی که طغیان و گردنکشی می‌کردند، غرق شدند. [صفحه ۳۴] و بعضی از پیامبران (مثل حضرت ابراهیم علیه‌السلام) وقتی به آتش انداخته شد (به معجزه‌ی الهی)، آتش بر او سرد و سالم شد. و بعضی از آنان، مثل حضرت صالح علیه‌السلام از سنگ سخت، شتری بیرون آورد و از پستان آن، شیر جاری ساخت. و بعضی از آنان، مثل حضرت موسی علیه‌السلام که خدا بر او دریا را شکافت و برای او از سنگ، چشمه‌هایی جاری ساخت، و عصای (چوب) خشکیده را بر او اژدها نمود، که به سرعت آنچه ساحران برای فریب مردم درست کرده بودند؛

بلعید. و بعضی از آنان، مثل حضرت عیسی علیه السلام که به اذن خدا، کور را بینا، مرض پسی را شفا و مردگان را زنده می کرد، و مردم را از آنچه می خوردند و از آنچه در خانه هایشان ذخیره می کردند؛ آگاه می ساخت. و برخی از آنان، مثل پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که خداوند ماه را بر او پاره و منشق نمود و حیواناتی - مثل شتر، گرگ و غیره - با او سخن می گفتند. پس چون پیامبران چنین معجزاتی را (از جانب خدا) آوردند که همه ی ملت های بشری از آوردن چنین معجزاتی عاجز و ناتوان هستند، تقدیر و مشیت خداوند متعال و لطف حضرت باری تعالی به بندگان خود و حکمت حضرت حق بر این شد که پیامبرانی را که داری چنین معجزاتی بودند در برخی اوقات غالب و پیروز شوند و در برخی موارد دیگر مغلوب، و در حالی قاهر و در حال دیگر مقهور باشند. اگر پیامبران الهی در همه ی اوقات و احوال، غالب، قاهر و پیروز بودند (خداوند متعال) آنان را بلا، مبتلا نمی فرمود، و آنان را امتحان نمی کرد. در این صورت، مردم آنان را - غیر از خدای متعال - خدای خود می پنداشتند، و هرگز مردم آنان را در مقابل بلاها، محنتها و امتحانات (الهی) صبور و شکیبایی نمی شناختند. اما خداوند متعال، احوال آنان را در مورد رسالت و ابلاغ تکالیف مانند احوال سایر مردمان - که گاهی غالب و قاهر و گاهی صابر و شاکراند - قرار داد؛ تا این که در حالات محنت و بلا صابر بوده و در حال سلامتی، عافیت، و پیروزی بر دشمنان شکرگزار باشند؛ تا این که در همه ی حالاتشان فروتن و متواضع بوده و هرگز متکبر و اظهار منیت و بزرگی نکنند؛ [صفحه ۳۵] و تا این که مردم بدانند که آنها خدایی دارند که او آفریننده و مدبر آنها است. بنابراین، پیامبران دارای معجزه ی الهی بوده و حالاتشان مثل حالات بشری است و بدین جهت مردم، خدای را پرستند و از پیامبران الهی اطاعت کنند تا این که حجت و برهان الهی بر کسانی که از حدود الهی تجاوز و غلو کنند و ادعای ربوبیت بر انبیا می نمایند، یا با عناد، مخالفت و نافرمانی نموده و آنچه پیامبران آورده اند انکار می کنند؛ ثابت شود که در نتیجه، آن که هلاک

می شود با حجت و برهانی روشن هلاک شده و آن که با دعوت پیامبران زندگی معنوی می نماید با دلیل و برهان روشن زندگی کند، یعنی هیچ کدام را عذری نباشد. محمد بن ابراهیم بن اسحاق گوید: فردای آن روز، خدمت شیخ ابوالقاسم حسین بن روح قدس سره برگشتم، و با خودم می گفتم: آیا سخنانی که دیروز برای ما بیان کرد از جانب خودش بود؟ (در این فکر بودم) که پیش از من فرمود: ای محمد بن ابراهیم! اگر مرغی از آسمان فرود آید و مرا برآید، یا طوفانی درنوردد و مرا به مکان دوری پرتاب کند برای من محبوبتر و دوست داشتنی تر از آن است که در دین خدا چیزی را به رأی و عقیده‌ی خود، یا از جانب خودم گفته باشم، بلکه آنچه دیروز بیان کردم همه از اصل و سرچشمه بوده، و همه از ناحیه‌ی حضرت حجت علیه السلام شنیده شده بود [۱۶].

### سخنی از سید مرتضی علم الهدی

سید مرتضی علم الهدی قدس سره در کتاب «تنزیه الانبیاء» (در این مورد تحت عنوان مسأله‌ای) می فرماید: اگر کسی بگوید در خروج امام حسین علیه السلام با خاندانش از مکه به سوی کوفه چه عذری است؟ درحالی که والی کوفه از دشمنان حضرت بوده، حاکم و امیر از طرف یزید ملعون که بر امر و نهی آن سامان تسلط داشت. حضرت شاهد رفتار اهل کوفه با پدر بزرگوارش و برادر گرامش علیهم السلام بودند و می دانستند که آنان حيله گر و خاین هستند. [صفحه ۳۶] با این توصیف، چگونه ظن و گمان حضرت، مخالف ظن و گمان همه‌ی اصحابش در خروج گردید؟ و ابن عباس اشاره می کرد که از خروج صرف نظر کند، و یقین داشت که اگر حضرت خروج کند به قتل می رسد، و پسر عمر لعنه الله به هنگام خداحافظی با حضرت گفت: تو را به خدا می سپارم که کشته می شوی، و افراد دیگر نیز در این مورد سخنانی گفتند. علاوه بر این؛ وقتی حضرت از کشته شدن حضرت مسلم علیه السلام باخبر شد در حالی که او را به

عنوان قاصد و سفیر از جانب خود فرستاده بود، چگونه بازنگشت و متوجه به فریب این گروه نشد و از حيله و كيد آنان مطلع نشد؟ مضافاً بر این؛ چگونه به خودش اجازه داد تا با جمعی اندك به جنگ گروه زیادی برود كه لكشر زیادی آنان را پشتیبانی می کردند؟ همچنین وقتی كه ابن زیاد ملعون اظهار داشت كه اگر با یزید لعین بیعت كند در امان خواهد بود چرا حضرت قبول نكرد تا این كه خون خود و خون اشخاصی كه با او بودند - از خاندان، شیعیان و دوستانشان - ریخته نشده و حفظ شود؟ چرا حضرت خود را به دست خود به هلاكت انداخت، در حالی كه برادرش امام حسن علیه السلام بدون این كه این همه ترس و خوف باشد با معاویة ی ملعون صلح نموده و امر را به او تسلیم نمود؟ پس صحت و درستی عمل این دو امام بزرگوار چگونه توجیه می شود؟ در پاسخ (این شبهات) می گوییم: در واقع می دانیم كه هر گاه امام به ظن قوی بداند كه اگر تلاش كند، می تواند به حق خودش برسد و بر آنچه از جانب خداوند بر او واگذار شده قیام نماید؛ در این صورت، بر امام لازم است كه اقدام نماید، گر چه در این راه مشقاتی را - كه قابل تحمل هستند - متحمل شود. بنابراین؛ سید و آقای ما، حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام به طرف كوفه حركت نفرمود مگر این كه اطمینان به پیمانها، عهدها و عقدهای آنان كرد، و بعد از این كه ابتداء و بدون اكراه، با میل و رغبت خودشان به حضرتش نامه نوشتند. در واقع در دوران معاویة ی لعین و بعد از صلحی كه بین او و امام حسن علیه السلام واقع شد؛ نامه ها و مكاتباتی از سوی اعیان، اشراف و قاریان اهل كوفه به حضرت ارسال شد، كه حضرت دعوت و التماس آنان را رد كرده؛ و آنچه لازم و گفتنی بود، جواب [ صفحه ۳۷ ] فرمودند. اهل كوفه، پس از شهادت امام حسن علیه السلام نیز در حالی كه معاویة ی ملعون زنده بود، نامه نوشتند باز حضرت آنان را وعده داده و امیدوار كرد. چرا كه دوران معاویة ی، دوران سخت و مشكلی بود، و زمینه ی چنین كارهایی در آن زمان ممكن نبود. هنگامی كه معاویة ی در گذشت، باز اهل كوفه با آن حضرت مكاتبه نمودند، و اطاعت از حضرتش را یادآوری كرده، و مكرراً



از حضرت خواهش نمودند و به این عمل، رغبت نشان دادند. حضرت متوجه این بودند که آنان در مقابل حاکمی که از طرف یزید است، قوت و غلبه داشته و بر او تسلط دارند. حاکم وقت، در مقابل آنان ضعیف است، و این مسایل، ظن حضرت را قوی کرده و رفتن به سوی آنان را لازم و واجب دانست، پس به سبب بذل و سع، تحمل مشقت و سبب و علت امر را جویا شدن آنچه که حضرت آن را انجام داد بر حضرت متعین شد. البته حضرت فکر نمی کرد که بعضی از افراد آن گروه، برخی دیگر را فریب داده، و اهل حق را از یاری او تضعیف کنند، تا در نتیجه اتفاقات عجیبی که رخ داد، واقع شود؛ زیرا وقتی مسلم بن عقیل علیه السلام وارد شهر کوفه شد از اکثریت جمعیت آنها بیعت گرفت. هنگامی که ابن زیاد لعین وارد کوفه شد در حالی که خبر ورود مسلم علیه السلام به کوفه و این که ایشان در خانه‌ی هانی بن عروه‌ی مرادی است شنیده بود - چنانچه در تواریخ و کتب سیره آمده - و شریک بن اعور - که مریض بود - در خانه‌ی هانی بود، ابن زیاد به عنوان عیادت به منزل هانی آمد، مسلم با شریک موافقت کردند که وقتی برای عیادت او آمد ابن زیاد را به قتل برسانند. این کار برای مسلم علیه السلام ممکن شد، و اسباب آن نیز فراهم گشت اما او این کار را انجام نداد و بعد از رفتن ابن زیاد به شریک عذر آورد که این کار، کشتن در حال غفلت است و همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ان الایمان قید الفتک»؛ همانا ایمان قید فتک است، یعنی شخص مؤمن، کسی را در حال غفلت [صفحه ۳۸] نمی کشد [۱۷].

اگر جناب مسلم علیه السلام دست به چنین کاری می زد یعنی با توجه به این که شرایط مساعد بود و شریک با او موافقت کرده بود؛ ابن زیاد را می کشت، کار دشمن باطل می گشت، و امام حسین علیه السلام وارد کوفه می شد، و کسی نبود که مانع او شود. و همه‌ی مردم، نقاب خود را در یاری آن حضرت باز نموده، و حضرتش را یاری می کردند، و همه‌ی کسانی که در دل می خواستند او را یاری نمایند ولی در ظاهر با دشمنان بودند، به دور آن حضرت جمع می شدند. وقتی ابن زیاد ملعون، هانی را زندانی

کرد خود مسلم علیه السلام با گروهی از مردم کوفه، برای یاری او رفت، آنها ابن زیاد را در قصر خودش محاصره کردند، و هر لحظه، آنها محاصره را تنگ و شدید نمودند، تا آن که ابن زیاد از ترسش درهای قصر را بست، و به هر نحوی که بود می خواست مردم را پراکنده کرده، و آنها را می ترسانید، و از یاری پسر عقیل رحمه الله

باز می داشت. مردم، متقاعد شده و اکثرشان متفرق شدند. تا این که حضرت مسلم علیه السلام موقع شب؛ با افرادی اندک مراجعت نمود، و واقع شد از امرش آنچه واقع شد. اکنون این سؤال مطرح است؛ چرا ما می خواهیم این قضایا را به صورت اختصار یاد آور شویم؟ برای آن که از اول امر اسباب غلبه و پیروزی بر دشمنان ظاهر و روشن بود، اما سوء اتفاق، کار را بر عکس نموده، و آن را برگرداند تا این که تمام شد در آنچه به آخر رسید. وقتی سید و آقای ما، حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام از جریان قتل مسلم بن عقیل علیه السلام باخبر شدند تصمیم گرفتند که برگردند. در این حال؛ فرزندان حضرت عقیل بپا خاسته و گفتند: قسم به خدا! بر نمی گردیم تا قاتل خود را بکشیم و از او انتقام بگیریم و آنچه پدر ما چشیده به او بچشانیم. حضرت فرمودند: «لا خیر فی العیش بعد هولاء»؛ بعد از کشته شدن اینها، خیری در زندگانی نیست. [ صفحه ۳۹ ] آن گاه حر بن یزید ریاحی با گروهی - که از طرف ابن زیاد بودند - رسید و

حضرت را از مراجعت به سوی مدینه منع کرد، و خواست حضرت را به نزد ابن زیاد ملعون ببرد تا به حکم او گردن نهد، و حضرت امتناع فرمودند. وقتی حضرت دیدند نه راهی برای بازگشت به مدینه است و نه راهی برای ورود به کوفه به حرکت خود ادامه دادند... تا این که عمر سعد ملعون با لشکری عظیم رسید، و کار حضرت به جایی رسید که در کتب (سیره و تاریخ) مذکور و مسطور است. بنابراین؛ چگونه گفته می شود که حضرت، با دست خودش، خود را به هلاکت انداخت؟ در حالی که روایت شده که حضرت به عمر سعد ملعون فرمود: از من بپذیرید: یا به مکانی که از آنجا آمده ام برگردم، یا مرا به سر حدی از سرحدات مسلمانان بفرستید تا این که شخصی از اهالی

آنجا باشم و آنچه نفع و ضرر است بر من باشد. اما عمر سعد لعین، درخواست حضرت را به ابن زیاد ملعون نوشت، و او امتناع کرد، و با تمثل به بیت معروف، دستور قتل حضرت را صادر کرده و نوشت: الان قد علقتم مخالبتنا به یرجو النجاء و لات حین مناص همانا الآن چنگالهای ما به او باز شده است؛ او امید نجات دارد و حال آن که الآن، وقت گریز نیست. وقتی امام حسین علیه السلام متوجه شدند که لشکری بر علیه او آمدند، که آنان دین را به پشت سرشان انداخته‌اند. و از طرفی، دانست که اگر تحت فرمان ابن زیاد ملعون برود ذلت و عار است، بعد از این، امر به کشته شدن برگشت، چاره‌ی کار را در این دیدند که با آنان جنگ نموده و از جان خود، خانواده، و شیعیان خودش - که بر بلاها صبر کرده و از خون خودشان برای حفظ جان حضرتش گذشته بودند - دفاع کنند. حضرت در میان یکی از دو راه خوب، قرار گرفته بودند: یا ظفر و پیروزی بر دشمنان، که بسا گروه ضعیف و اندک بر گروه قوی پیروز می‌شوند؛ یا به شهادت رسیدن و مرگ با تکریم و نیکویی. اما این که ظن و گمان حضرت در مورد عدم خروج از مدینه مخالف ظن و گمان اصحابی نظیر ابن عباس و دیگران واقع شد؛ [صفحه ۴۰] در جواب این (شبهه) باید گفت: گاهی ظن و گمانها به حسب قراین غلبه کرده و قوی می‌شود، و گاهی پیش یکی، ظن قوی می‌شود؛ و نزد دیگری ضعیف. شاهد این مطلب نامه‌هایی است که از کوفه برای حضرت نوشته بودند و عهد و پیمانهای بود که گرفته بودند، و این در حالی بود که اصحاب از این قضایا خبر نداشتند. البته اینها کارهایی هستند که حالات مردم در درک اینها متفاوت است، و جز برخی از آنها نمی‌شود تفصیلا اشاره کرد. و اما این که چرا آن حضرت، بعد از کشته شدن مسلم بن عقیل علیه السلام مراجعت نفرمود؟ در جواب باید بگوییم: - همچنان که قبلا گفتیم - روایتی وارد شده که حضرت تصمیم به مراجعت نمودند اما آنها مانع شدند، و نگذاشتند حضرت مراجعه نمایند. اما این که چگونه حضرت؛ با افراد اندک به جنگ با گروه زیادی، اقدام نمودند؟ در جواب باید بگوییم: ضرورت داعی شد که

حضرت چنین اقدامی بنمایند، بدیهی است که دین و عقل نیز در چنین مواردی همین را اقتضا می‌کند که حضرت انجام دادند. البته ابن زیاد ملعون نیز امان‌نامه‌ای که مورد اطمینان باشد نداد، بلکه هدفش ذلیل کردن حضرت و پایین آوردن قدر و منزلت ایشان بود، به خاطر این که او را تحت فرمان خود درآورد، و بعد از ذلیل نمودن حضرت، کار به قتل امام علیه‌السلام منجر شود. اگر هدف آن ملعون، خیر بود طوری که برای حضرتش از یزید ملعون، ظلم و ضرری نمی‌رسید، امکان حرکت به سوی یزید را می‌داد و بر این کار از اشخاص یاری می‌طلبید. لیکن کینه‌های جنگ بدر و حقد و حسدهایی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داشتند در این اوضاع و احوال ظاهر شد، و محال نبود در این احوال و شرایط مجوزی درست شود تا این که گروهی که با حضرت بیعت کرده بودند و عهد و پیمان بسته بودند و بعد از آن، نشسته بودند؛ به یاری حضرت بشتابند، و انگیزه‌ای شود تا به سبب آنچه از صبر و شکیبایی و صلح نمودن و دست از کار کشیدن او و کمی یاران او را می‌دیدند، به خاطر دینشان یا غیرتشان به طرف حق برگردند. [صفحه ۴۱] این کار را افرادی از آنان انجام دادند تا این که در رکاب حضرتش شهید شدند، که در روزهای شدت و بلا، همچون انتظاراتی متوقع است. و اما این که چگونه کار امام حسین علیه‌السلام با کار برادرش امام حسن علیه‌السلام قابل جمع و توجیه است؟ در جواب باید بگوییم: این مسأله پر واضح است، زیرا امام حسن علیه‌السلام به جهت جلوگیری از فتنه و آشوب، ترس از کشته شدن خود و خاندان و شیعیانش، و احساس حيله از جانب یارانش؛ صلح نمود، اما امام حسین علیه‌السلام وقتی ظن قوی داشت افرادی که برای او نامه نوشتند و عهد و پیمان بستند که او را یاری می‌کنند، و از طرف دیگر، اسباب قوت یاران حق و ضعف یاران باطل را مشاهده کرد بر خود لازم دید که حق را طلب کرده و برای برپایی حکومت الهی خروج نماید. اما وقتی کار به عکس شد، و نشانه‌های حيله‌ی اهل کوفه، و اتفاق بد آشکار گردید، حضرت تصمیم گرفتند که برگردند و از حق خود دست کشیده و

صلح نمایند، چنان که برادرش امام حسن علیه السلام چنین نمودند، ولی آنها مانع شدند و بین او و حق مانع ایجاد کردند. در هر صورت؛ حال دو برادر؛ برابر است، مگر این که صلح کردن و دست از جنگ برداشتن هنگام ظهور اسباب ترس، از او نپذیرفتند و حضرتش را برای صلح دعوت نکردند؛ بلکه شخص حضرت را خواستند تا دلیل و خوار نمایند، و حضرت با تمام وجود و با تمام سعی و کوشش از آن منع نمودند تا این که در حالت عزت و شرف به سوی بهشت خدا و رضوان او تشریف فرما شدند، و این مطلب برای اهل تأمل واضح و آشکار است [۱۸].

### سخنی از علامه‌ی مجلسی

علامه مجلسی رحمه الله در کتاب «بحار الأنوار» گوید: احادیث و اخبار زیادی در کتاب امامت و نیز کتاب فتن گذشت که همگی بیانگر این نکته بودند که هر کدام از اهل بیت علیهم السلام به امور مخصوصی - که در کتابهای آسمانی نوشته شده و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم [صفحه ۴۲] نازل شده بود - مأمور بودند، و آنان به مأموریت خود عمل می کردند، و سزاوار نیست که احکام مربوط به آنها را با احکام و افعال خود مقایسه کرده و بسنجیم. بعد از اطلاع و آگاهی از حالات پیامبران، و این که تعداد زیادی از آنان بر هزاران نفر از کفار مبعوث می شدند، بتها و خدایان کفار را سب می کردند، آنان را بر دین خود دعوت می نمودند، و آنچه را از آنان می رسید - از بدیها، ضرب، حبس، قتل و انداختن در آتش و غیره - باکی نداشتند؛ سزاوار نیست در این امور بر پیشوایان دین اعتراض شود، با این که بعد از ثبوت عصمت آنان با دلایل (عقلی)، و اخبار متواتر، راهی برای ایراد و اعتراض نیست، بلکه تسلیم شدن و گردن نهادن بر همه‌ی اموری که از ناحیه‌ی آنان صادر می شود، واجب و لازم است. علاوه بر این؛ اگر تو به راستی تأمل کنی متوجه می شوی که آن حضرت علیه السلام جان پاک خود را فدای دین جد بزرگوار خود نمود، و ارکان دولت بنی امیه متزلزل نگشت مگر

بعد از شهادت آن بزرگوار، و کفر و گمراهی آنان بر مردم روشن و آشکار نشد مگر بعد از آن که آن حضرت به فوز و سعادت نایل گردید. و اگر با آنان مصالحه می کرد و جنگ را ترک می نمود سلطنت آنان قوت می گرفت، و امر آن ملاعین بر مردم مشتبه می شد (مردم دچار شک و تردید می گردیدند) و پس از اندک زمانی، علایم و نشانه های دین از بین می رفت، و آثار هدایت و راهنمایی مردم کهنه و مندرس می شد. با توجه به این که اخباری نقل شد و این امر بر تو روشن گردید که آن حضرت علیه السلام به خاطر ترس از کشته شدن، از مدینه به سوی مکه خروج فرمودند. همچنین هنگامی که از مکه خارج شدند فهمیدند دشمنان می خواهند با حيله و نیرنگ حضرتش را در مکه به قتل برسانند، تا جایی که آن حضرت - که جان و پدر و مادر فداى او باد - نتوانستند حج خود را تمام کنند، بناچار از احرام خارج شده و در حالی که می ترسیدند و مترقب و منتظر بودند از مکه بیرون رفتند. به راستی که آن ملاعین، عرصه را از همه ی اطراف بر آن حضرت تنگ کرده، و راه فراری بر آن حضرت باقی نگذاشته بودند. علامه ی مجلسی رحمه الله در ادامه ی گفتار خود می گوید: در برخی از کتابهای معتبر نقل شده است: [صفحه ۴۳] یزید ملعون؛ عمرو بن سعد بن عاص را با لشکری عظیم به طرف مکه روانه کرد، و امور موسوم حج را به او سپرد، و او را امیر همه ی حاجیان قرار داد، و به او مأموریت داد که امام حسین علیه السلام را در پنهانی و خفا دستگیر کرده و در صورت امکان، به حيله و نیرنگ آن حضرت را به قتل برساند. عمرو بن سعد نیز در همین سال؛ سی نفر از شیاطین بنی امیه را مخفیانه مأمور کرده بود که در میان حاجیان باشند، و به هر نحوی که هست امام حسین علیه السلام را بکشند. اما وقتی امام حسین علیه السلام جریان را فهمیدند از احرام حج خارج شدند، و حج خود را به عمره ی مفرده تبدیل نمودند [۱۹]. باز علامه ی مجلسی رحمه الله می گوید: روایتی با سندهای گوناگون از حضرت نقل شده که وقتی محمد بن حنفیه، حضرتش را از حرکت به سوی کوفه منع کردند، امام علیه السلام فرمود: «و الله؛ یا اخی! لو كنت فی

جحر هامه من هوام الارض، لاستخرجونی حتی یقتلونی»؛ سوگند به خدا! ای برادر من! اگر در سوراخ حیوانی از حیوانات زمین قرار گیرم هر آینه (بنی امیه) مرا خارج کرده و خواهند کشت. بدیهی است که اگر حضرت با آنان مصالحه و بیعت هم می کردند باز آنان به جهت شدت عداوت، دشمنی و بی حیایی که داشتند دست از حضرت بر نمی داشتند بلکه به هر حلیه‌ای که بود او را می کشتند، و به هر وسیله‌ای که بود دفع می کردند، و قطعاً پیشنهاد بیعت، در وهله‌ی اول فقط به خاطر این بود که آنان می دانستند حضرت با آنها موافقت نمی نمایند و بیعت را قبول نمی فرمایند. آیا نمی بینی قبل از آن که مسأله‌ی بیعت پیشنهاد شود چگونه مروان لعین به والی مدینه اشاره می کند که حضرت را به قتل برساند؟ عبیدالله بن زیاد - که لعنت خدا تا روز قیامت بر او باد - می گوید: بیعت را بر او عرضه کنید تا تحت فرمان ما باشد و ما بعداً رأی خود را درباره‌ی او ملاحظه می کنیم. آیا نمی بینی چگونه آنان، جناب مسلم علیه السلام را امان دادند و بعد شهیدش کردند؟ ولی معاویه‌ی لعین با آن عداوت و دشمنی و بغضی که نسبت به اهل بیت علیهم السلام داشت [صفحه ۴۴] صاحب تدبیر (شیطانی) و محتاط بود، او می دانست که کشتن اهل بیت علیهم السلام به صورت علنی باعث اعتراض مردم و سبب نابودی ملک و سلطنت وی، و نیز باعث قیام و خروج مردم بر علیه اوست، به همین جهت، در صورت ظاهر با آنان در هر حال، مدارا می کرد. به همین جهت بود که امام حسن علیه السلام با آن ملعون مصالحه فرمود، و امام حسین علیه السلام نیز معترض او نشد. و به همین خاطر، معاویه ملعون به فرزند لعین خود سفارش کرد که به امام حسین علیه السلام تعرض نکند، چرا که خوب می دانست این کار، سبب از بین رفتن دولت او می شود. علامه مجلسی رحمه الله در آخر این بحث چنین می گوید: اللهم العن کل من ظلم أهل بیت نبیک و قتلهم، و أعان علیهم و رضی بما جری علیهم من الظلم و الجور لعنا و بیلا، و عذبهم عذاباً ألیماً، و اجعلنا من خیار شیعة آل محمد - صلوات الله علیه و آله - و أنصارهم، و الطالبین بثارهم مع قائمهم صلوات الله تعالی و سلامه علیه و

علیهم أجمعین. خدایا! کسانی که بر اهل بیت پیامبر تو ظلم کردند و آنان را کشتند؛ و دشمنان آنان را کمک کرده و بر ظلمها و ستمهایی که بر آنان وارد شد خشنود گردیدند؛ لعنت کن، لعنتی شدید و آنان را با عذابهای دردناکی معذب نما. خدایا! ما را از جمله‌ی برگزیدگان شیعیان آل محمد علیهم السلام، و از جمله یاری کنندگان و طلب کنندگان خون ایشان با قائم علیه السلام آنان قرار بده، صلوات و سلام خدا بر او بر همه اهل بیت علیهم السلام باد [۲۰]. [صفحه ۴۷]

### حکمت و علت خروج امام حسین

در اموری که در مدینه منوره بر امام حسین واقع گردید و چگونگی خروج آن حضرت از مدینه به سوی مکه

### وصیت معاویہی ملعون به فرزندش یزید لعین

در کتاب «الأمالی» از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده: هنگامی که معاویہی ملعون به بستر مرگ افتاد، پسر خود یزید را صدا زده و در رو به روی خود نشاند و گفت: پسر من! همانا من گردن‌نکشان را برای تو ذلیل کردم، شهرها را برای تو مهیا ساختم، و ملک و سلطنت را با همه‌ی امکاناتش برای تو، طعمه قرار دادم، من از مخالفت سه نفر - عبدالله بن عمر بن الخطاب، عبدالله بن زبیر، و حسین بن علی - که با تمام قوا بر علیه تو بپا می‌خیزند، می‌ترسم. اما عبدالله بن عمر؛ پس او با تو رفیق می‌شود و تو هم با او رفیق باش و او را ترک مکن. اما عبدالله بن زبیر؛ پس اگر بر او دست یافتی او را پاره پاره کن، چرا که او برای هلاکت و نابودی تو زانو می‌زند همچنان که شیر برای خوردن طعمه‌ی خود زانو می‌زند، و تو را فریب می‌دهد همچنان که روباه، سگ را فریب می‌دهد. اما حسین بن علی؛ همانا مقام و منزلت او را در پیشگاه رسول خدا می‌دانی، او از گوشت و خون او به وجود آمده است، و به زودی اهل عراق با او بیعت



می کنند، اما او را یاری نمی نمایند، و حق او را پایمال می نمایند، پس اگر بر او دست یافتی حق او و مقام و منزلت او را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بشناس، و او را به سبب این کار (عدم بیعت) مؤاخذه مکن (!!)) علاوه بر این؛ ما با وی دوستی و قرابت داریم! مبادا به او ضرری برسانی؟ یا این که او، از تو در حق خود عمل مکروه و ناپسندی مشاهده نماید [۲۱] ... تا آخر حدیث. علامه‌ی مجلسی رحمه الله (در توضیح این حدیث) می فرماید: غرض و هدف معاویه لعین از این سخن؛ حفظ و نگهداری حکومت و سلطنت [صفحه ۴۸] برای یزید ملعون بود، زیرا او به خاطر تدبیر (شیطانی) و زیرکی که داشت، می دانست اگر یزید امر بدی را درباره‌ی امام حسین علیه السلام اراده کند پایه‌های حکومت او سست شده، و مردم از دور او پراکنده خواهند شد. بدیهی است که سخن او از باب تقرب به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نبوده، و همچنین سخن او از باب شفقت و مهربانی برای امام حسین - علیه السلام نیز نبوده است، چرا که آن لعین، کافر و زندیقی بود که به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اعتقاد نداشت [۲۲].

### مرگ معاویه‌ی ملعون و بیعت برای یزید لعین

علامه‌ی مجلسی رحمه الله در «بحار الانوار» و شیخ مفید رحمه الله در «الارشاد» و سید بن طاووس رحمه الله در کتاب «لهوف» و دیگران چنین روایت کرده‌اند: هنگامی که معاویه در نیمه‌ی ماه رجب سال شصت هجری از دنیا رفت، حکومت را پسرش یزید به دست گرفت، یزید به ولید بن ابوسفیان - که والی و حاکم مدینه از طرف معاویه بود - نوشت: از همه‌ی مردم مدینه عموماً به ویژه از امام حسین علیه السلام برای من، بیعت بگیر، و در این امر برای او فرصتی برای تأخیر نده، و اگر از بیعت امتناع ورزد گردن او را زده و به من بفرست. پس از آن که نامه به دست ولید رسید، او مروان را احضار نمود، و درباره‌ی امام حسین علیه السلام با او مشورت نمود. مروان ملعون گفت: او هرگز از تو

بیعت را قبول نمی کند، و اگر من به جای تو بودم گردن او را می زدم. ولید گفت: ای کاش! چیز قابل ذکری نبودم، یعنی ای کاش! به دنیا نیامده بودم [۲۳]. شیخ مفید رحمه الله در کتاب «الارشاد» چنین گوید: (پس از وصول نامه ی یزید به ولید و مشورت او با مروان) ولید شبانه مأموری برای احضار امام حسین علیه السلام فرستاد، امام حسین علیه السلام از اراده و ما فی الضمیر ولید خبردار شد. بنابراین؛ گروهی از دوستان خود را خواست و دستور داد تا مسلح شوند، بعد فرمود: ولید در این هنگام از شب، مرا احضار کرده و ایمن نیستم که کاری را بخواهد که [صفحه ۴۹] من آن را نپذیرم، او شخصی نیست که به او اطمینان شود، پس شما به همراه من بیایید، وقتی من وارد مجلس او شدم شما پشت در منتظر باشید، اگر شنیدید (که در موقع مذاکره) صدای من بلند شد، پس داخل شده و از من دفاع نمایید. امام حسین علیه السلام به دارالاماره ی ولید بن عتبه رفت، وارد مجلس او شد، مروان نیز حاضر بود، ولید خبر مرگ معاویه را به استحضار حضرتش رساند، حضرت فرمودند: انا لله و انا الیه راجعون. سپس ولید، نامه یزید را خواند و آنچه در مورد بیعت امام حسین علیه السلام خواسته بود بیان کرد. امام حسین علیه السلام فرمود: تو به بیعت با یزید، در پنهانی و خفا قانع نمی شوی تا این که در آشکار بیعت کنم و مردم این امر را مشاهده نمایند. ولید گفت: آری چنین است. امام حسین علیه السلام فرمود: هنگام صبح رأی و نظر مرا در این مورد می دانی که چه باید کرد. ولید گفت: با نام خدای متعال برگرد تا بیایی و در حضور مردم که شاهد این امر باشند، بیعت نمایی. در این هنگام، مروان لعین به ولید گفت: اگر حسین از پیش تو برود، و همین الان بیعت نکند، هرگز مثل حالا به او دست نخواهی یافت تا این که بین شما، افراد زیادی کشته شود، او را زندانی کن و تا بیعت نکرده نگذار بیرون برود، و اگر امتناع کرد گردن او را بزن. اینجا بود که امام حسین علیه السلام با سرعت پیا خاست و رو به مروان لعین کرد و فرمود: آیا تو دستور قتل مرا صادر می کنی ای پسر زن کبود (کور) چشم! یا او؟ سوگند به خدا! دورغ گفתי و با این سخن، مرتکب گناه شدی

[۲۴]. ابن شهر آشوب گوید: مروان لعین شمشیر خود را کشید و گفت: قبل از این که از خانه خارج شود دستور بده جلاد او را بکشد، و خون او به عهده‌ی من است. در این هنگام، داد و فریاد بلند شد، نوزده نفر از اهل بیت آن حضرت که پشت در منتظر بودند با شمشیرهای خود وارد شدند، و امام حسین علیه السلام با آنان از خانه‌ی ولید [صفحه ۵۰] خارج شدند. این قضیه به گوش یزید پلید رسید، او ولید را از کار برکنار و مروان را فرماندار مدینه نمود [۲۵]. شیخ مفید رحمه الله در ادامه‌ی این قضیه گوید: حضرت با یاران خود از خانه‌ی ولید خارج شده و به منزل خود رفتند، مروان رو به ولید کرد و گفت: به نصیحت من گوش نکردی، قسم به خدا! هرگز مثل این موقع، به او دست نخواهی یافت. ولید گفت: وای بر تو ای مروان! به من پیشنهاد می‌کنی با این کار، دین و دنیای خود را از دست بدهم، به خدا سوگند! دوست ندارم که شرق و غرب عالم و پادشاهی و اموال آن، از آن من باشد و من حسین را بکشم. سبحان الله! حسین را بکشم به خاطر این که می‌گوید: با یزید بیعت نمی‌کنم. به خدا قسم! گمان می‌کنم کسی که خون حسین را به گردن داشته باشد روز قیامت در پیشگاه الهی کفهی حسناش بسیار سبک خواهد شد. مروان گفت: اگر نظر تو چنین است آنچه انجام دادی کار صحیحی بود. مروان این سخن را می‌گفت در حالیکه نظر و عقیده‌ی ولید را نمی‌پسندید [۲۶].

سید بن طاووس رحمه الله در ادامه‌ی این قضیه می‌گوید: آن شب گذشت، اول صبح امام حسین علیه السلام از خانه‌ی خویش خارج شد تا اخبار تازه‌ای بشنود، مروان او را ملاقات کرد و گفت: یا ابا عبدالله! من خیر خواه و ناصح تو هستم، نصیحت مرا بپذیر تا به سعادت و نجات برسی (!) امام حسین علیه السلام فرمود: نصیحت تو چیست، بگو تا بشنوم؟ مروان گفت: من به تو دستور می‌دهم که با یزید، امیر مؤمنان (!! بیعت کنی، زیرا این کار برای دین و دنیای تو بهتر است!! امام حسین علیه السلام فرمود: انا لله و انا الیه راجعون، و علی الاسلام السلام اذ قد بلیت الامه براع مثل یزید، و لقد سمعت جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول: الخلافة محرمة علی آل [صفحه ۵۱]

أبی سفیان؛ انا لله و انا الیه راجعون، و بر اسلام سلام باد (یعنی باید با دین اسلام واع کرد)، زیرا که امت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به خلافت همچو یزیدی مبتلا و گرفتار شده است، همانا از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: «خلافت بر فرزندان ابوسفیان حرام است». سخنان بسیاری بین امام حسین علیه السلام و مروان ملعون رد و بدل شد، تا آن که مروان در حالی که غضبناک بود از امام علیه السلام جدا شد [۲۷].

### امام حسین از دست امت به رسول خدا شکایت می کند

علامه مجلسی رحمه الله در «بحار الانوار» می نویسد: محمد بن ابوطالب موسوی گوید: شبی امام حسین علیه السلام از خانه ی خویش خارج و به زیارت قبر مطهر جد بزرگوار خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشرف شد، و عرض کرد: «السلام علیک یا رسول الله، انا الحسین بن فاطمه فرخک و ابن فرختک، و سبطک الذی خلفت فی امتک، فاشهد علیهم یا نبی الله أنهم قد خذلونی، و ضیعونی و لم یحفظونی، و هذه شکوای الیک حتی ألقاک». السلام علیک یا رسول الله! من حسین فرزند فاطمه هستم. یا رسول الله! من سبط تو می باشم که مرا در میان امت خود گذاشتی، اینک گواه باش که آنان مرا ضایع کردند و تنها گذاشتند، و از من نگهداری نکردند، و این شکایت من به سوی توست تا آن گاه که تو را ملاقات کنم [۲۸]. باز سید بن طاووس رحمه الله گوید: امام حسین علیه السلام همان شب را در کنار قبر مطهر جدش به سر برد و همواره در حال رکوع و سجود بود. سید در ادامه ی سخن خود گوید: ولید، افرادی را به خانه ی امام حسین علیه السلام فرستاد تا ببینند امام علیه السلام از مدینه خارج شده یا نه، فرستادگان ولید حضرت را در مدینه در خانه ی خود نیافتند. ولید گفت: خدای را سپاس می گویم که حسین از مدینه خارج شد و من گرفتار خون او نشدم. [صفحه ۵۲]

## امام حسین جد بزرگوارش رسول خدا را در خواب می بیند

محمد بن ابوطالب گوید: امام حسین علیه السلام از کنار قبر مطهر جدش به خانه مراجعت کرد تا صبح شد، شب دوم نیز حضرتش به زیارت قبر جد بزرگوارش آمد، چند رکعت نماز خواند، وقتی از نماز فارغ شد فرمود: اللهم هذا قبر نبيك محمد صلى الله عليه وآله وسلم، وانا ابن بنت نبيك، و قد حضرنى من الأمر قد علمت. اللهم انى احب المعروف و انكر المنكر، و أنا أسألك يا ذالجلال و الاكرام بحق القبر و من فيه الا اخترت لى ما هو لك رضى، و لرسولك رضى. خداوندا! این قبر پیامبر تو محمد صلی الله علیه و آله و سلم و من پسر دختر پیامبر تو هستم، تو از بلاهایی که به من رسیده آگاه هستی. خداوندا! همانا من معروف را دوست می دارم، از منکر بدم می آید، از تو می خواهم ای صاحب جلال و احسان! به حق این قبر و آن وجودی که در این قبر آرمیده است، آنچه که رضایت و خشنودی تو و رسول تو در آن است برای من اختیار نمایی. محمد بن ابوطالب گوید: حضرت آن شب را کنار قبر جد بزرگوارش بود، دعا می کرد و می گریست، نزدیک صبح، سر مبارک خود را به قبر مطهر گذاشت و خوابش برد، ناگاه در عالم خواب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را می بیند که در میان گروهی از ملائکه است آنها اطراف حضرتش را احاطه کرده اند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جلو آمد، و امام حسین علیه السلام را به آغوشش کشید و میان دو چشمانش را بوسید، و فرمود: حبیبی یا حسین! کأنى أراك عن قريب مر ملا بدمائک، مذبوحا بارض کرب و بلاء، من عصابة من امتی، و أنت مع ذلک عطشان لا تسقى، و ظمان لا تروى، و هم مع ذلک یرجون شفاعتی یوم القيامة، لا أنا لهم الله شفاعتی. حبیبی یا حسین! ان أباک و امک و أخاک قدموا علی و هم مشتاقون الیک، و ان لك فى الجنات لدرجات لن تنالها الا بالشهادة. حبيب من ای حسین! گویا می بینم به زودی به دست گروهی از امت من به خون خود آغشته و سر مطهر تو را در سرزمین

کربلا از تن جدا کرده‌اند، و تو در حالی که عطشانی آب نمی‌دهند، و تشنه‌ای سیراب نمی‌کنند، آن گروه شقی، [ صفحه ۵۳ ] با این کارشان در روز قیامت به شفاعت من امیدوار هستند، خداوند شفاعت مرا به آنان نرساند. حبیب من ای حسین! همانا پدر، مادر و برادر تو نزد من آمده‌اند، آنان مشتاق دیدار تو هستند، همانا برای تو در بهشت درجات و مقاماتی است که به آن، جز با شهادت نایل نمی‌شوی. محمد بن ابوطالب گوید: امام حسین علیه‌السلام در عالم خواب به جد بزرگوارش نگاه کرد و فرمود: یا جداه! لا حاجة لی فی الرجوع الی الدنیا، فخذنی الیک و ادخلنی معک فی قبرک. ای جد بزرگوار! من نمی‌خواهم به دنیا برگردم دست مرا بگیر و همراه خودت ببر. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: لا بد لک من الرجوع الی الدنیا حتی ترزق الشهادة، و ما قد کتب الله لک فیها من الثواب العظیم، فانک و أباک و أخاک و عمک و عم أیبک تحشرون یوم القیامة فی زمرة واحدة، حتی تدخلوا الجنة. تو باید به دنیا برگردی، تا این که شهادت نصیب تو گردد، و آنچه خداوند احدیت برای تو از اجر و پاداش نوشته است نایل شوی، همانا پدر، برادر، عمو و عموی پدر تو روز قیامت در یک گروه محشور می‌شوید تا همگی وارد بهشت شوید. محمد بن ابوطالب گوید: امام حسین علیه‌السلام با ترس و رعب از خواب بیدار شد، و خواب خود را بر اهل بیت خود و پسران عبدالمطلب تعریف کرد، همه‌ی آنها (از این خواب) غمگین شدند. در آن روز، در شرق و غرب جهان خانواده‌ای غمگین تر و گریان تر از خانواده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نبود. -پله=۲

### حرکت امام حسین از مدینه‌ی منوره

راوی گوید: پس از این؛ امام حسین علیه‌السلام آماده‌ی حرکت از مدینه‌ی منوره شد، او شبانه به سوی قبر مادرش فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام شتافت و خداحافظی کرد. بعد به کنار قبر برادرش امام حسن مجتبی علیه‌السلام آمده و وداع نمود، سپس موقع صبح به

منزل برگشت، [ صفحه ۵۴ ] در این هنگام، برادرش محمد بن حنفیه آمد و گفت: ای برادر من! تو محبوب‌ترین خلق نزد من هستی و از همه‌ی افراد به من عزیزتری سوگند به خدا! من کسی نیستم که نصیحت خود را از تو دریغ داشته باشم، و بر پند من کسی سزاوارتر از تو نیست، زیرا که جسم و جان و روح و چشمانم از محبت تو آمیخته، و تو مهتر و بزرگ خاندان ما هستی، پیروی و اطاعت تو بر من لازم و واجب است، زیرا که خداوند تو را بر من شرف داده و تو را از آقایان اهل بهشت قرار داده است. محمد بن حنفیه در ادامه‌ی سخن خود گفت: (حال که عزم سفر داری و می‌خواهی از مدینه حرکت کنی) به مکه برو و در آنجا ساکن شو، و اگر اهل مکه با تو موافق نبودند (و بی‌وفایی کردند) به سوی شهرهای یمن برو، زیرا که اهل آن شهر، از یاران و شیعیان جد و پدر تو هستند، و دل‌های رحیم و رؤوفی دارند. اگر آنها نیز بی‌وفایی کردند، به طرف ریگ‌های بیابانها و دره‌های کوهها پناه ببر، و از شهری به شهر دیگر حرکت کن، تا این که بینی عاقبت کار مردم به کجا منتهی می‌شود، و تا خداوند بین ما و گروه فاسق (و بیرون‌شدگان از راه حق) حکم و داوری کند. راوی گوید: امام حسین علیه‌السلام فرمود: یا اخی! و الله، لو لم یکن فی الدنیا ملجأ و لا مأوی لما بایعت یزید بن معاویه. ای برادر من! سوگند به خدا! اگر در دنیا هیچ پناهگاه و منزلی نداشته باشم هرگز با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد. ناگاه محمد بن حنفیه سخن او را قطع کرد و گریست، امام حسین علیه‌السلام نیز با او ساعتی گریه کرد. سپس امام حسین علیه‌السلام فرمود: یا اخی! جزاک الله خیرا، فقد نصحت و أشرت بالصواب، و أنا عازم علی الخروج الی مکة، و قد تھیأت لذلك أنا و اخوتی و بنو اخی و شیعتی، و أمرهم امری، و رأیهم رأیی، و أما أنت یا اخی! فلا بأس علیک أن تقیم بالمدينة، فتکون لی عینا علیهم لا تخفی شیئا من امورهم. ای برادر من! خداوند تو را جزای خیر دهد (که درباره‌ی من مهربانی کردی)، که [ صفحه ۵۵ ] نصیحت نمودی و نظریه‌ی خود و سخنان صوابی را بیان کردی، اینک من عازم مکه می‌باشم و خود را برای این سفر آمده و مهیا نموده‌ام،

در این سفر، خواهران و فرزندان برادرم و گروهی از شیعیانم مرا همراهی می کنند، (ما همه دارای یک هدف و مقصود هستیم) امر آنها امر من، و رأی آنها رأی من است. اما تو ای برادر من! می توانی در مدینه بمانی و اوضاع و احوال اینجا را تحت نظر گرفته، و مرا از امور باخبر نمایی.

### وصیت امام حسین به برادرش محمد بن حنفیه

آن گاه امام حسین علیه السلام کاغذ و قلمی خواستند و این وصیت را برای برادرش محمد نوشتند. بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما أوصى به الحسين بن علي بن أبي طالب عليهما السلام الى أخيه محمد المعروف بابن الحنفية: ان الحسين يشهد أن لا اله الا الله وحده لا شريك له، و أن محمدا عبده و رسوله، جاء بالحق من عند الحق، و أن الجنة حق، و النار حق، و ان الساعة آتية لا ريب فيها، و أن الله يبعث من في القبور. و اني لم أخرج اشرا و لا بطرا و لا مفسدا و لا ظالما، و انما خرجت لطلب الاصلاح في امة جدي - صلى الله عليه و آله - اريد أن آمر بالمعروف و أنهي عن المنكر، و أسير بسيرة جدي و أبي علي بن أبي طالب - عليهما السلام - . فمن قبلني بقبول الحق فالله أولى بالحق، و من رد علي هذا، اصبر حتى يقضى الله بيني و بين القوم بالحق و هو خير الحاكمين. و هذه وصيتي يا اخي اليك، و ما توفيقى الا بالله عليه توكلت و اليه انيب. بسم الله الرحمن الرحيم اين آن چیزی است که حسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام به برادرش محمد معروف به ابن حنفیه وصیت نمود. [صفحه ۵۶] همانا حسین گواهی می دهد به این که هیچ معبودی جز خدای یگانه نیست که او یکتا و شریکی ندارد، و آن که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و فرستاده ای اوست که دین حق را از جانب حق آورده است، و این که بهشت حق است، دوزخ حق است، و این که (روز) قیامت فرا خواهد رسید و شکی در آن نیست، و خداوند کسانی را که در قبرها هستند؛ برمی انگیزاند. همانا من برای اظهار کبر و طغیان و برای فساد و ظلم (از مدینه) بیرون



نیامدم، بلکه برای اصلاح امت جدم صلی الله علیه و آله و سلم خارج شدم، می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم، و به سیره و روش جدم صلی الله علیه و آله و سلم و پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام رفتار نمایم. پس هر کس مرا با پذیرش حق قبول کند خداوند به حق سزاوارتر است، و هر کس مرا رد کند صبر می کنم، تا خداوند میان من و این قوم به حق داوری کند، و او بهترین حکم کننده گان و داوران است. این وصیت من به سوی توست ای برادر! و توفیقی برای من نیست جز به رحمت خدا، به سوی او توکل کردم و به سوی او مراجعت خواهم کرد. آنگاه نوشته را پیچید و با مهر مبارک خود ممهور کرده و مهرش زد، و به برادرش محمد داد، سپس با او خداحافظی کرد و شبانه از مدینه خارج شد [۲۹].

### ملاقات ام سلمه با امام حسین

علامه‌ی مجلسی رحمه الله در «بحار الانوار» می نویسد: قطب راوندی روایت می کند: هنگامی که امام حسین علیه السلام عازم سفر از مدینه بود ام سلمه (مطلع شد و به محضر آن حضرت) آمد و گفت: ای فرزندم! با عزم سفر به طرف عراق قلب مرا غمگین مکن، من از جد بزرگوار تو شنیدم که می فرمود: یقتل ولدی الحسین بأرض العراق فی أرض یقال لها: «کربلاء». فرزندم حسین در عراق در سرزمینی بنام «کربلا» کشته می شود. حضرت فرمود: یا ام‌ماه! و أنا و الله؛ أعلم ذلک، و انی مقتول لا محاله، و لیس لی من هذا = [صفحه ۵۷] بد، و انی و الله؛ لأعرف الیوم الذی اقتل فیہ، و أعرف من یقتلنی، و أعرف البقعة التي ادفن فیها، و انی أعرف من یقتل معی من أهل بیتی و قرابتی و شیعتی، و ان اردت یا ام‌ماه! اریک حفرتی و مضجعی. ای ماد! سوگند به خدا! من نیز خود می دانم، که قطعا کشته خواهم شد، و برای من چاره‌ای غیر از این نیست. سوگند به خدا! من روزی را که در آن روز کشته می شوم خبر دارم، و قاتل خود را نیز می شناسم، و آن بقعه‌ای که در آن به خاک سپرده می شوم؛ می شناسم، و کسانی را که از اهل بیت

و از خویشان و شیعیان من، به همراه من کشته می‌شوند؛ می‌شناسم. ای مادر! اگر می‌خواهی قبر و مقام خودم را برای تو نشان بدهم. سپس حضرت (با دست مبارک خود) به طرف کربلا اشاره فرمود و زمین هموار گردید، و به ام‌سلمه قبر و مدفن خویش را نشان داد، حتی جای لشکر و محل ایستادن آنها و محل شهادت خود را نیز نشان داد. اینجا بود که ام‌سلمه بسیار گریست، و امر آن حضرت را به خدا سپرد. امام حسین علیه‌السلام به ام‌سلمه فرمود: یا اماه! قد شاء الله تعالی أن یرانی مقتولا مذبوحا ظلما و عدوانا، و قد شاء ان یری حرمی و رهطی و نسائی مشردین، و اطفالی مذبوحین مظلومین، مأسورین مقیدین، و هم یتغیثون فلا یجدون ناصرا و لا معینا. ای مادر! مشیت خدای متعال چنین تعلق گرفته که مرا کشته و ذبح شده به ظلم ظالمان و عداوت دشمنان ببیند، و خواسته که حرم، طایفه و زنان مرا از محل خود رانده شده، و فرزندان مرا کشته و مظلوم و اسیر و به زنجیر ستم بسته شده و در حالی که آنها استغاثه می‌کنند ولی کسی آنان را یاری نمی‌نماید، ببیند [۳۰]. شیخ مفید رحمه الله در کتاب «الارشاد» می‌گوید: شبی که امام حسین علیه‌السلام از مدینه به سوی مکه حرکت کرد، شب یکشنبه دو روز از [صفحه ۵۸] ماه رجب مانده بود. در این سفر؛ پسران، پسران برادر، خواهران، و همه‌ی اهل بیت بجز محمد بن حنفیه، حضرت را همراهی می‌کردند. باز شیخ مفید رحمه الله در همان کتاب روایت می‌کند: زمانی که امام حسین علیه‌السلام از مدینه به سوی مکه خارج شد این آیه را تلاوت فرمود: (فخرج منها خائفا یتربق قال رب نجنی من القوم الظالمین) [۳۱]. «(حضرت موسی) در حالی که می‌ترسید و منتظر بود کسی او را دستگیر کند از آن شهر خارج شد، و گفت: پروردگارا! مرا از گروه ظالم و ستمگر رهایی ده». امام حسین علیه‌السلام (در هنگام حرکت از مدینه) راه اصلی را انتخاب فرمود و حرکت کرد. اهل بیت حضرتش گفتند: کاش از راه اصلی حرکت نمی‌کردی تا دشمنان تعقیب نکنند، چنان که فرزند زبیر چنین کرد. حضرت فرمود: لا،

و الله؛ لا افارقه حتى يقضى الله ما هو قاض. چنین نیست، سوگند به خدا! از این راه کنار نمی‌روم تا آنچه را که خداوند می‌خواهد، حکم کند [۳۲].

### ملاقات گروهی از فرشتگان با امام حسین

علامه‌ی مجلسی رحمه الله در کتاب «بحار الانوار» می‌نویسد: محمد بن ابوطالب، از شیخ مفید رحمه الله با سلسله سند خود از امام صادق علیه السلام چنین نقل می‌کند: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که سیدالشهدا حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه السلام از مدینه‌ی طیبه حرکت کرد و بیرون آمد، فوجهای بسیاری از فرشتگان با علامتهای محاربه و جنگ، در حالی که در دستان آنان، نیزه بود و بر اسبهای بهشتی سوار بودند بر سر راه آن حضرت آمده و سلام کردند، و گفتند: ای حجت خدا بر جمیع خلائق بعد از جد و پدر و برادر خود همانا خدای متعال، جد تو را به وسیله‌ی ما در موارد زیادی یاری کرد، اکنون خداوند ما را به یاری تو فرستاده است. [صفحه ۵۹] حضرت فرمود: الموعده حفرتی و بقعتی التی استشهد فیها و هی کربلاء، فاذا وردتها فأتونی. وعده‌گاه من و شما در آن قبر و بقعه‌ای است که من در آنجا شهید خواهم شد، و آن سرزمین کربلا است، چون به آن بقعه‌ی شریفه برسم نزد من بیایید. فرشتگان گفتند: ای حجت خدا! هر حکمی که می‌خواهی امر بفرما که خداوند ما را به اطاعت تو امر کرده است، اگر از دشمنی که می‌خواهد با تو روبه‌رو شود می‌ترسی ما به همراه تو هستیم و ضرر را دفع می‌نماییم؟ حضرت فرمود: لا سبیل لهم علی و لا یلقونی بکریهه أو أصل الی بقعتی. اینان نمی‌توانند هیچ‌گونه آزاری به من برسانند تا به محل شهادت خود برسم.

### ملاقات مسلمانان جن با امام حسین

پس از این واقعه؛ گروه‌های بی‌شماری از مسلمانان جنیان ظاهر شدند و به محضر آن حضرت آمده و گفتند: ای آقای ما! ما از شیعیان و یاران توئیم، آنچه می‌خواهی برای ما امر کن (و ما در اطاعت تو هستیم)، و اگر اجازه بفرمایی تا شما در همین جا هستید، تمام دشمنان شما را در همین ساعت، هلاک می‌کنیم. حضرت به آنها دعای خیر کرد و فرمود: «أوما قرأتم کتاب الله المنزل علی جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: «أینما تکونوا یدرکم الموت و لو کنتم فی بروج مشیدة» [۳۳]؛ و قال سبحانه تعالی: «لبرز الذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم» [۳۴]؟ و اذا أقمت بمکانی فبماذا یتلی هذا الخلق المتعوس؟ و بماذا یختبرون؟ و من ذا یکون ساکن حفرتی بکربلاء؟ و قد اختارها الله لی یوم دحا الأرض، و جعلها معقلا لشیعتنا [و محبینا، تقبل أعمالهم و صلاتهم، و یجاب دعائهم و یسکن شیعتنا]، فتکون لهم أمانا فی الدنیا و فی الآخرة. ولكن تحضرون یوم السبت، و هو یوم عاشوراء الذی فی آخره اقتل، و لا [صفحه ۶۰] بقی بعدی مطلوب من اهلی و نسبی و اخوانی و اهل بیتی، و یسار برأسی الی یزید بن معاویة لعنه الله. آیا آیه‌ای را که در کتاب خدا به جدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده، نخوانده‌اید (که خداوند می‌فرماید): «هر کجا که باشید مرگ شما را درمی‌یابد، اگر چه در برجهای محکم و استوار ساکن شوید». و در آیه‌ی دیگر می‌فرماید: «هر آینه کسانی که (در لوح محفوظ) کشته شدن بر آنان نوشته شده بود به طرف قتلگاه و محل استراحت خود بیرون آمدند». اگر من در جای خود بمانم پس این مردم هلاک شده (و ننگین) به چه چیزی آزمایش شوند؟ و به چه وسیله‌ای امتحان شوند؟ و چه کسی در قبر من در کربلا ساکن شود؟ خدای متعال در روز دحوالأرض آن سرزمین را برای من برگزیده است، و آنجا را پناهگاه شیعیان [و دوستان من قرار داده تا اعمال و نمازهای آنان پذیرفته، دعای آنان مستجاب شود، و شیعیان در آن ساکن شوند]، تا موجب امان آنان در دنیا و آخرت شود. لیکن روز شنبه که روز عاشورا است و من در آخرین ساعات آن روز، کشته می‌شوم، نزد من آید، و در آن روز کسی بعد از من، از اهل

بیت و منسوبین و برادرانم نمی ماند، و سر مرا برای یزید بن معاویه ی پلید می برند. جنیان گفتند: ای حبیب خدا و فرزند حبیب او! سوگند به خدا! اگر نه آن بود که اطاعت امر تو واجب است و مخالفت تو جایز نیست هر آینه همه ی دشمنان تو را قبل از آن که به تو برسند؛ می کشتیم. حضرت فرمود: و نحن و الله؛ اقدر علیهم منکم، ولکن «لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة». قسم به خدا! قدرت ما بر دشمنان، از قدرت شما بیشتر است (و ما بر این کار تواناتریم)، ولیکن (می خواهیم بر خلق اتمام حجت کنیم) و آن که هلاک می شود با بینة هلاک گردد، و آن که در زندگی موفق می شود با بینة موفق گردد [۳۵]. [صفحه ۶۱]

### ورود امام حسین به مکه ی مکرمه

شیخ مفید رحمه الله در کتاب «الارشاد» گوید: امام حسین علیه السلام شب جمعه، سوم ماه شعبان وارد مکه شده و این آیه شریفه را خواند: (و لما توجه تلقاء مدین قال عسی أن یهدینی ربی سواء السبیل) [۳۶]. «و چون حضرت موسی علیه السلام به طرف شهر مدین رو آورد گفت: امید است پروردگارم مرا به راه راست رهنمون فرماید». سپس حضرت در مکه فرود آمد، آن گاه مردم مکه و آنان که برای عمره به مکه آمده بودند و مردم شهرهای دیگری که در مکه بودند؛ پیوسته نزد آن حضرت می آمدند. ابن زبیر نیز در مکه بود، او ملازم کعبه ایستاده و نماز می خواند، طواف می کرد. او هم در میان جمعیت نزد امام حسین علیه السلام می رفت، گاهی دو روز متوالی و گاهی هر روز یکبار خدمت حضرت می رفت، ولیکن بودن امام حسین علیه السلام در مکه برای ابن زبیر گران تمام می شد، زیرا او می دانست تا آن حضرت در شهر مکه است کسی از اهل حجاز با او بیعت نخواهد کرد. چرا که نفوذ امام حسین علیه السلام در مردم، از او بیشتر و آن حضرت بزرگوارتر بود [۳۷].

## ارسال نامه از طرف کوفیان و پاسخ امام حسین

هنگامی که خبر مرگ معاویه به کوفه رسید، مردم در مورد یزید سخنان بسیاری گفتند، آنها باخبر شدند که امام حسین علیه السلام از بیعت یزید امتناع نموده است، و همچنین خبر ابن زبیر را و این که هر دو به مکه رفته اند، شنیدند. بنابراین؛ شیعیان کوفه در منزل سلیمان بن سرد خزاعی اجتماع نمودند، هلاکت معاویه را یاد کرده و خدای را سپاس گفته و ستایش نمودند. (در این هنگام،) سلیمان (لب به سخن گشود و) گفت: معاویه به هلاکت رسید، امام حسین علیه السلام بیعت او را شکسته (و از بیعت او سرباز زد) و به مکه رفته است، (اینک) شما شیعه‌ی او و شیعه‌ی پدر او هستید اگر واقعا می دانید که او را یاری می کنید و با [صفحه ۶۲] دشمن او جهاد می نمایید، به سوی او (نامه) بنویسید (و به او اطلاع دهید که به سوی شما بیاید)، و اگر می ترسید در کارتان سستی نمایید، او را (برای از بین بردن خودش) فریب ندهید. همه‌ی شیعیان گفتند: نه، (ما او را یاری می کنیم) و با دشمنان او جهاد می نماییم، و در مقابل او، خودمان را فدا می کنیم، پس به سوی او نامه بنویسید. (سپس آنها نامه‌ای بدین مضمون به حضرتش) نوشتند: بسم الله الرحمن الرحیم این نامه‌ای است به سوی حسین بن علی علیهما السلام از سلیمان بن سرد، مسیب بن نجیه، رفاعه بن شداد، حبیب بن مظاهر و شیعیان وی از مؤمنان و مسلمانان اهل کوفه. سلام بر تو، همانا ما با تو، خدای را سپاس می گوئیم که معبودی غیر از او نیست. اما بعد؛ سپاس خدایی را که دشمن گردنکش و ستیزجو را شکست و هلاک ساخت، دشمنی که بر این امت پیشی گرفت و با ظلم و ستم امر آنان را ربود، و حق آنان را غصب کرد، و بر آنان بدون رضایت خودشان، حکومت کرد. سپس بهترین آنان را کشت، و بدترین اشرار را باقی گذاشت، و مال خدای را در اختیار جباران، گردنکشان و ثروتمندان قرار داد. پس، از رحمت خدا دور باد! چنانچه قوم ثمود از رحمت حق دور شدند. او برای ما، امام و پیشوا نبود، پس شما به سوی ما حرکت

فرمایید، امید است خدای متعال، ما را به سبب تو بر حق جمع نماید. نعمان بن بشیر، (والی کوفه) در قصر حکومتی خود، در نهایت ذلت و بدبختی نشسته و خود را امیر مردم می‌داند، ولیکن ما او را امیر نمی‌دانیم، و در نماز جمعه‌ی او شرکت نمی‌کنیم، و نماز عید را با او نمی‌خوانیم، و اگر آگاه شویم که شما به سوی ما عازم هستید او را از کوفه بیرون می‌کنیم تا به اهل شام ملحق گردد، ان شاء الله. سپس نامه را توسط عبدالله بن مسمع همدانی، و عبدالله بن وائل با سرعت تمام به محضر امام حسین علیه‌السلام فرستادند، و آنان با شتاب و عجله به سوی مکه حرکت کرده و در روز دهم ماه رمضان در مکه، خدمت امام حسین علیه‌السلام شرفیاب شدند. اهل کوفه، پس از ارسال نامه، دو روز صبر کردند، و توسط قیس بن مسهر صیداوی، عبدالرحمان بن شداد ارجی، عماره بن عبد سلولی، صد و پنجاه نامه‌ی دیگر نیز که به طور انفرادی یا با امضای دو نفر یا چهار نفر نوشته شده بود، به سوی [صفحه ۶۳] حضرتش ارسال نمودند [۳۸]. سید بن طاووس رحمه الله گوید: با این حال، حضرت از پاسخ به این نامه‌ها امتناع می‌فرمود و پاسخ نمی‌داد، (نامه‌ها زیاد شد) تا این که در یک روز، ششصد نامه به آن حضرت رسید، و پیوسته نامه می‌رسید تا این که در نوبت‌های متفرقه مجموع نامه‌ها به دوازده هزار بالغ گردید. شیخ مفید رحمه الله گوید: اهل کوفه، دو روز دیگر صبر کردند و بعد نامه‌ای توسط هانی بن هانی سیعی و سعید بن عبدالله حنفی برای حضرتش ارسال کردند، در آن نامه نوشتند: بسم الله الرحمن الرحیمه سوی حسین بن علی علیهما السلام از شیعیان وی از مؤمنان و مسلمانان. اما بعد؛ پس به سوی ما بشتاب و عجله کن، زیرا مردم منتظر قدم تو هستند، آنان جز تو، به کس دیگری نظر ندارند، پس شتاب کن، شتاب کن، باز شتاب کن، و شتاب کن، والسلام. سپس نامه‌ی دیگری توسط شبت بن ربیع، حجار بن ابجر، یزید بن حارث بن رویم، عروه بن قیس، عمرو بن حجاج زبیدی و محمد بن عمر تیمی بدین مضمون نوشته شد: اما بعد؛ باغها سبز و خرم، و میوه‌ها رسیده، هرگاه میل داری قدم رنجه فرما و به سوی ما رو آور، که برای تو لشکری که

مظفر و پیروزند، آماده شده است، و السلام. همه قاصدان نزد حضرت جمع شدند، حضرت نامه‌ها را خواند و از قاصدان در مورد احوال اهل کوفه و اوضاع آن، سؤالاتی نمود. سپس نامه‌ای به شرح زیر نوشته و توسط هانی بن هانی و سعید بن عبدالله که آخرین قاصدان بودند به سوی اهل کوفه فرستاد: بسم الله الرحمن الرحيم من الحسين بن علي الى الملاء من المؤمنين و المسلمين. أما بعد؛ فان هانيا و سعيدا قدما الى بكتبكم، و كانا آخر من قدم على من [ صفحه ۶۴ ] رسلکم، و قد فهمت كل الذي قصصتم و ذکرتم، و مقالة جلکم أنه ليس علينا امام، فأقبل لعل الله [ أن ] يجمعنا بك على الحق و الهدى. و انا باعث اليکم اخي و ابن عمي و ثقتي من اهل بيتي مسلم بن عقيل، فان كتب الى أنه قد اجتمع رأي ملائکم، و اولی الحجی و الفضل منکم، على مثل ما قدمت به رسلکم و قرئت فی کتبکم، فانی أقدم اليکم و شيکا، ان شاء الله. فلعمري ما الامام الا الحاكم بالكتاب، القائم بالقسط، الدائن بدين الحق، العابس نفسه على ذلك لله، و السلام. بسم الله الرحمن الرحيم از حسين بن علي عليه السلام به سوی گروه مؤمنان و مسلمانان ما بعد؛ همانا هانی و سعید نامه‌های شما را آوردند، آنها آخرین فرستادگان شما بودند، و همی مطالبی را که بیان کرده بودید، فهمیدم. گفتار همی شما این است که: امام و پیشوایی نداریم، سوی ما بیا، شاید خدا به وسیله‌ی تو ما را به حق و هدایت و راستی جمع کند. من برادر و پسر عمویم مسلم بن عقیل را که در خاندان من ثقة و مورد اطمینان من است به سوی شما فرستادم (و به او امر کردم که حال و رأی شما را برای من بنویسد)، پس اگر برای من بنویسد که رأی گروه شما و خردمندان و اهل فضل و رأی و مشورت شما، متحد و یکی است و چنان است که فرستادگان شما گفته‌اند، و در نامه‌های شما خوانده‌ام، پس من به زودی نزد شما می‌آیم، إن شاء الله، سوگند به جان خودم! امام و پیشوایی نیست مگر کسی که به کتاب خدا حکم کند، عدل و داد را بر پای دارد، به دین حق عمل نماید، و خویشتن را به خاطر خدا و بر رضای او نگه دارد، و السلام [ ۳۹ ]. [ صفحه ۶۷ ]



## در بیان فرستادن امام حسین پسر عموی خود مسلم بن عقیل را به سوی کوفه

### حرکت حضرت مسلم به سوی کوفه

علامه‌ی مجلسی رحمه الله می گوید: چون ارسال قاصدان اهل مکر و حيله به پایان رسید و تعداد نامه‌های آنان از نهایت گذشت، امام حسین علیه السلام پسر عموی خود مسلم بن عقیل علیه السلام را فراخواند، او در میان اقران خود، در شجاعت و سخاوت برتری داشت، او شخصی ممتاز و نمونه بود، حضرت او را به جهت دانش و عقل بیشتر، و حسن تدبیری که داشت برگزید و به سوی اهل کوفه فرستاد، تا از آنان بر حضرتش بیعت بگیرد [۴۰]. شیخ مفید رحمه الله گوید: امام حسین علیه السلام حضرت مسلم را به همراه قیس به مسهر صیداوی، عماره بن عبدالله سلولی و عبدالرحمان بن عبدالله ازدی به سوی کوفه روانه ساخت و به او دستور داد: تقوا و پرهیزکاری را پیشه‌ی خود ساخته و کار خود را پنهان نموده و مهربانی کند، اگر دید که مردم کوفه بر گفته‌های خود اجتماع کرده و آماده هستند سریعاً به حضرت اعلام نماید. مسلم علیه السلام از مکه حرکت کرد تا به شهر مدینه رسید، وارد مسجد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم شد، و نماز خواند، بعد با دوستان خود از خانواده‌اش خداحافظی کرد، او از طایفه‌ی قیس دو نفر راهنما اجیر کرده و به همراه آن دو، به سوی کوفه حرکت کرد، آنها از راه اصلی دور شده، و راه را گم کردند، تشنگی سختی بر آنها روی آورد، طوری که بعد از این که راه را پیدا کردند با اشاره، جهت راه را به مسلم علیه السلام نشان دادند، و خودشان از شدت تشنگی جان باختند. مسلم علیه السلام به طرف راه اصلی حرکت کرد (و از مرگ آن دو راهنما پریشان خاطر شد) و نامه‌ای از محلی که معروف به «مضیق» بود، نوشته و توسط قیس بن مسهر برای امام حسین علیه السلام فرستاد: اما بعد؛ من به مدینه آمدم، و دو نفر راهنما اجیر کرده و حرکت کردم، آنها راه را گم کردند، تشنگی سختی بر ما چیره شد طوری که هر دو راهنما مردند، با آخرین رمقی که مانده بود

خودمان را به آب رساندیم، و این آب در جایی به نام «مضیق»، واقع در [ صفحه ۶۸ ] بیابان «خبت» است، من این پیش آمد را به فال بد گرفتم، اگر صلاح بدانید استغفای مرا بپذیرید و فرد دیگری را بفرستید، والسلام. امام حسین علیه السلام در پاسخ وی نوشت: اما بعد؛ فقد خشیت أن لا یكون حملک علی الکتاب الی فی الاستغفاء من الوجه الذی وجهتک له الا الجبن، فامض لوجهک الذی وجهتک فیہ، والسلام. اما بعد؛ فکر می کنم آنچه باعث شده تا نامه ای فرستاده و استغفای خود را بخواهی، ترس باشد، پس به سوی مأموریتی که تو را به آن فرستادم حرکت کن، والسلام. وقتی مسلم علیه السلام نامه را خواند گفت: من از این مأموریتی که در پیش دارم هراسی بر خود ندارم، (بلکه بر آن امام مظلوم علیه السلام می ترسم). مسلم علیه السلام اطاعت کرده و حرکت نمود تا به چشمه ای - که مال قبیله ی طی بود - رسیده و در آنجا فرود آمد. در این هنگام، صیادی را دید که در حال شکار آهو است، صیاد تیر را رها کرد، تیر به هدف خورد و آهو کشته شد، مسلم علیه السلام این جریان را به فال نیک گرفت، و گفت: ان شاء الله بر دشمنانمان چیره می شویم و آنان را می کشیم.

### ورود حضرت مسلم به کوفه

سپس حضرت مسلم علیه السلام از آنجا حرکت کرد و به مسیر خود ادامه داد تا به کوفه رسید، او در خانه ی مختار بن ابی عبیده اجلال نزول فرمود، همان خانه ای که امروز به خانه ی مسلم بن مسیب معروف است. شیعیان نزد او رفت و آمد می کردند، هر دسته ای که می آمدند، مسلم نامه ی امام حسین علیه السلام را می خواند و آنها می گریستند، و با او بیعت کرده (و وعده ی یاری می دادند) تا آن که هیجده هزار نفر با وی بیعت نمودند. مسلم علیه السلام نامه ای به امام حسین علیه السلام نوشت و خبر بیعت هیجده هزار نفر از اهل کوفه را به حضرت رساند و اعلام کرد که حضرت به کوفه تشریف فرما شوند. شیعیان کوفه، مدام به خانه ی مسلم علیه السلام رفت و آمد می کردند، تا این

که مکان و جای او (برای دشمنان) معلوم شد، این خبر به گوش نعمان بن بشیر - که والی و فرماندار کوفه از طرف معاویه بود و یزید ملعون نیز او را در همین مقام ابقاء کرده بود - رسید، نعمان بالای منبر رفت، حمد و ثنای خدای را به جا آورده سپس گفت: [ صفحه ۶۹ ] اما بعد؛ بندگان خدا! از خدا بترسید، و بر فتنه و تفرقه شتاب نکنید؛ زیرا در فتنه، مردم کشته می‌شوند، خونها ریخته می‌شود، اموال به غارت می‌رود تا فردی با من جنگ نکند، من جنگ نمی‌کنم، و کسی که از راه خصومت و دشمنی با من وارد نشود من نیز وارد نمی‌شوم، خفتگان شما را بیدار نمی‌کنم، شما را به فتنه و آشوب ترغیب نمی‌نمایم، و شما را از روی تهمت، بهتان و بدگمانی مؤاخذه نمی‌کنم. ولیکن اگر از من روگردان شوید، و بیعت خود را بشکنید، و پیشوای خود!! - یزید - را مخالفت نمایید، سوگند به خدایی که غیر از او معبودی نیست؛ شما را از دم تیغ خود می‌گذرانم مادامی که قبضه‌ی شمشیر دستم است، اگر چه کسی یاریم نکند، آگاه باشید! امید دارم افرادی از شما که حق را شناخته‌اند بیشتر از آنان باشند که باطل آنان را هلاک می‌کند. در این هنگام، عبدالله بن مسلم بن ربیعہ حضرمی - هم‌پیمان بنی‌امیه - بپاخواست و گفت: آشوبی که از اهل کوفه می‌بینی، آن را اصلاح نمی‌کند مگر کارزار و ظلم؛ و این نرمی و حالتی که تو بین خود و دشمن خود داری، رأی و نظر شخص عاجز است. نعمان گفت: اگر من در اطاعت خدا از اشخاص ضعیف و عاجز باشم بهتر است برای من که عزیزترین مردم در حالت معصیت خدا باشم، سپس از منبر پایین آمد. عبدالله بن مسلم از مجلس بیرون رفت و نامه‌ای (بدین مضمون) به یزید ملعون نوشت: اما بعد؛ همانا مسلم بن عقیل وارد کوفه شد، شیعیان برای حسین بن علی با او بیعت کردند، اگر کوفه را می‌خواهی، مردی قوی که فرمان تو را پیاده کند و مانند تو با دشمنان رفتار نماید؛ بفرست، زیرا که نعمان بن بشیر، یا مردی ضعیف و ناتوان است، یا خود را به ناتوانی می‌زند. البته پس از او، عماره بن عقبه و بعد از او، عمر بن سعد بن ابی‌وقاص نیز نامه‌هایی بدین مضمون نوشتند.

## ابن زیاد لعین فرماندار کوفه می‌شود

هنگامی که نامه‌ها به دست یزید ملعون رسید، غلام معاویه به نام «سرجون» را صدا زد (و در این مورد با او مشورت کرد) و گفت: همانا حسین، مسلم بن عقیل را برای بیعت به کوفه فرستاده، و خبر رسیده که نعمان فردی عاجز و بدسخن است، به نظر تو چه کسی را به کوفه امیر کنم؟ [صفحه ۷۰] - و این هنگامی بود که یزید ملعون بر عیدالله بن زیاد لعین خشم و غضب کرده بود. - سرجون گفت: اگر معاویه زنده بود رأی او را می‌پذیرفتی؟ گفت: آری قبول می‌کردم. راوی گوید: در این هنگام، سرجون عهدنامه و فرمان امیری ابن‌زیاد را بر حکومت کوفه بیرون آورد، و گفت: این نظر و رأی معاویه است، وی به هنگام مرگ خود، دستور داد که به این عهدنامه عمل شود، و حکومت کوفه و بصره را به عیدالله واگذار کرد. یزید گفت: این کار را انجام می‌دهم، عهدنامه و فرمان را به عیدالله بن زیاد بفرست. سپس مسلم بن عمرو باهلی را صدا زد و نامه‌ای به ابن‌زیاد نوشته و توسط او فرستاد: اما بعد؛ پیروان من از اهل کوفه به من نوشته و خبر داده‌اند که پسر عقیل مردم را در کوفه جمع می‌کند تا عصای مسلمانان را بشکند، (یعنی جماعت آنان را بهم بزند)، هنگامی که نامه را خواندی به سوی کوفه حرکت کن. وقتی به کوفه رسیدی در جستجوی پسر عقیل، مانند جستجو کردن جواهر نفیس باش، بعد او را دستگیر کرده و دست و پایش را ببند، یا او را بکش یا تبعید کن، والسلام. آن‌گاه عهدنامه‌ی معاویه بر حکومت کوفه را به مسلم بن عمرو داد، مسلم بن عمرو حرکت کرده و در بصره نزد عیدالله آمد، عهدنامه معاویه و نامه یزید را به او داد، وقتی عیدالله نامه را دریافت کرد بلافاصله دستور داد تا برای سفر آماده شده و لوازم آن فراهم شود و فردا به طرف کوفه حرکت کنند. او برادر خود، عثمان را جانشین خود در بصره قرار داده و به همراه مسلم بن عمرو باهلی، شریک بن اعور حارثی و غلامان و خانواده‌ی خود به طرف کوفه حرکت کرد، وی در حالی که عمامه

سیاه در سر داشت و به صورت خود نقاب انداخته بود وارد کوفه شد. مردم کوفه خبردار شده بودند که امام حسین علیه السلام به طرف کوفه تشریف فرما هستند. به همین جهت، به استقبال حضرتش آمده بودند، وقتی عبیدالله ملعون را با این قیافه دیدند فکر کردند که امام حسین علیه السلام است. به همین جهت، ابن زیاد به هر گروهی که از مردم می رسید به او سلام می کردند، و می گفتند: مرحبا به تو ای فرزند [صفحه ۷۱] رسول خدا! آمدی، خوش آمدی. ابن زیاد، از خوشحالی و سرور مردم کوفه برای امام حسین علیه السلام ناراحت شد. و چون مردم از هر طرف اظهار شادی و سرور می کردند مسلم بن عمرو گفت: کنار روید! این؛ امیر عبیدالله بن زیاد است. گروهی از مردم دور عبیدالله را احاطه کرده بودند و تردیدی نداشتند که این؛ امام حسین علیه السلام است. عبیدالله با این گروه حرکت می کرد و شب هنگام، به قصر حکومتی کوفه رسید. نعمان بن بشیر، والی کوفه، درب دارالاماره را به روی ابن زیاد و اطرافیان بست، برخی از همراهان ابن زیاد صدا زدند تا درب را باز کنند. نعمان، از بالای قصر نمایان شد و در حالی که خیال می کرد که او، حسین علیه السلام است گفت: تو را قسم می دهم به خدا! از اینجا دور شو، سوگند به خدا! من امانت خود را به تو واگذار نمی کنم، و مرا بر جنگ با تو نیازی نیست. ابن زیاد سخن نمی گفت، سپس نزدیک قصر رفت و نعمان از پنجره قصر نگاه کرد، ابن زیاد حرف زد و گفت: درب را باز کن، خیری به روی خود نگشایی! زیرا که از شب تو بسیار گذشته. مردی که پشت سر ابن زیاد ایستاده بود این گفت و شنود را شنید، رو کرد به طرف مردم کوفه که به پندار خود او را امام حسین علیه السلام می دانستند و گفت: ای مردم! سوگند به خدایی که جز او معبودی نیست! این؛ ابن زیاد پسر مرجانه است. اینجا بود که نعمان درب قصر را باز کرد، و آن ملعون وارد شد، درب را به روی مردم بستند و آنان پراکنده شدند.

**سخنرانی ابن زیاد و تهدید مردم کوفه**

بامدادان منادی، مردم را به نماز جماعت ندا داد، مردم جمع شدند، ابن زیاد بیرون آمد و بالای منبر رفت و خدا را حمد و ثنا گفت، سپس گفت: اما بعد؛ امیر مؤمنان یزید! مرا والی و حاکم شهر، مرز و غنایم شما نمود، و به من امر کرد تا با مظلوم با انصاف رفتار کنم، و از محروم و فقیر دستگیری نمایم، کسی که گوش به فرمان است و از من اطاعت می کند مانند پدر نیکوکار احسان نمایم!! و شمشیر و تازیانه‌ی من بر کسی است که از فرمان من اطاعت نکرده و با پیمان من مخالفت کند. [ صفحه ۷۲ ] بعد به ضرب المثل معروف متمثل شد که: «به راستی هر کسی بر خود بترسد نه این که صرف ترسانیدن است»، یعنی هر چه می گویم راست است نه افسانه و دروغ. آن گاه از منبر فرود آمد، و از بزرگان، برای مردم پیمان محکمی گرفت و گفت: بنویسید: بر بزرگان و کسانی که از هواخواهان یزید هستید، و خوارج شهر - که اهل حروریه معروف بودند - و از اهل شک و تردید - که کارشان ایجاد خلاف و دورویی و دشمنی است - پس هر کس از این گروه به ما بیاورد از عهده‌ی تکلیف ما بری است، و هر کس برای ما اسم یکی از دشمنان ما را ننویسد، باید ضامن شود که در قلمرو او کسی با ما مخالفت نکند، و خائنی بر ما طغیان و خیانت نکند، پس هر کس از رؤسا از فرمان من اطاعت نکرده و چنین نکنند ذمه و دامن ما از او بری و کنار است، و خون و مال او حلال است. و هر رئیسی که در قلمرو او خائنی برای یزید باشد و او را تحویل ندهد، کنار درب خانه‌اش به دار آویخته می شود، و از بذل و بخشش خودم، او را از ریاست عزل می کنم.

### حضرت مسلم در خانه‌ی هانی

چون جناب مسلم بن عقیل علیه السلام از آمدن ابن زیاد ملعون به کوفه خبردار شد و سخنانی که گفته بود شنید، و از پیمانی که از بزرگان و مردم کوفه گرفته بود، مطلع شد؛ از خانه‌ی مختار به خانه‌ی هانی بن عروه نقل مکان کرد، و در خانه‌ی هانی مستقر

شد، و شیعیان به صورت مخفی و پنهانی از ابن زیاد، نزد او رفت و آمد می کردند، و همدیگر را به کتمان این راز، سفارش می نمودند. ابن زیاد، غلام خود را - که معقل نام داشت - طلبد و گفت: این سه هزار درهم را بگیر و مسلم بن عقیل را پیدا کرده و یاران او را شناسایی کن، اگر یکی از آنها یا گروهی از آنها را شناسایی کردی، این سه هزار درهم را به او بده و بگو: با این مبلغ بر علیه دشمنان کمک بجوید، و بر آنان چنان بفهمان که تو از آنان هستی، زیرا اگر این مبلغ را به آنان بدهی مطمئن می شوند که تو از آنها هستی و به تو اعتماد می کنند، و چیزی از کارها و اخبارشان را از تو مخفی نمی نمایند. پس از آن، روز و شب نزد آنان برو تا مکان مسلم بن عقیل را شناخته و نزد او بروی. (غلام ابن زیاد ملعون) این نقشه ی شیطانی را بکار بست، آمد و وارد مسجد جامع کوفه شد، از مردم شنید که می گویند: این شخص - یعنی مسلم بن عوسجه رحمه الله - برای امام حسین علیه السلام بیعت می گیرد. [ صفحه ۷۳ ] مسلم، مشغول نماز بود، معقل در کنار او نشست تا نمازش را تمام کند، مسلم نمازش را تمام کرد معقل گفت: ای بنده ی خدا! من مردی از اهل شام هستم که خداوند متعال محبت اهل بیت و دوستان آنان را برای من ارزانی داشته است!! آن گاه خودش را به گریه زد و گفت: مبلغ سه هزار درهم همراه من است، می خواهم با آن مردی که از اهل بیت است ملاقات کنم، خبردار شدم که او به شهر کوفه آمده و برای پسر دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیعت می گیرد، من هم می خواهم او را ملاقات کنم، اما کسی را پیدا نکردم تا مرا راهنمایی کند، منزل او را هم نمی شناسم، الآن که در مسجد نشسته بودم شنیدم که گروهی از مؤمنان تو را نشان می دادند و می گفتند: این شخص، از فردی که از اهل بیت است و به این شهر آمده، خبر دارد. اینک من خدمت شما آمدم تا مبلغ مرا دریافت نمایی و مرا به حضور صاحب خود ببری، زیرا که من برادری از برادران تو و مورد اطمینان هستم، و اگر می خواهی، قبل از ملاقات با او، از من بیعت بگیر. پسر عوسجه گفت: خدای را سپاس می گویم که با تو ملاقات کردم، من از این جهت،

خوشحال و شاد شدم، تو نیز، کسی را که دوست می داری؛ ملاقات خواهی کرد، خداوند به وجود تو، اهل بیت خود را یاری می کند، اما پیش از آن که ترس و وحشت این طغیانگر و غلبه‌ی او تمام شود، مردم مرا به این جهت شناختند، و این مسأله مرا غمگین نموده است. معقل گفت: جز خیر و نیکی چیز دیگری نخواهد شد، از من بیعت بگیر. (مسلم بن عوسجه) از او بیعت گرفت و عهد و پیمانهای سخت و شدیدی بست که همواره خیر خواهی کند و حتما این مطلب را مخفی و پنهان نگه دارد. معقل آن چنان سوگند خورد و پیمانها بست که او را راضی شده و خاطر جمع باشد. آن گاه پسر عوسجه گفت: چند روزی به خانه‌ی من رفت و آمد کن، تا برای تو اجازه‌ی ملاقات به حضور صاحب تو، جناب مسلم علیه السلام بگیرم. معقل شروع به تردد با شیعیان کرد، پسر عوسجه برای او اجازه گرفت، اجازه داده شد، جناب مسلم بن عقیل علیه السلام از او بیعت گرفت، و به ابو ثمامه‌ی صیداوی دستور داد تا مبلغ او را دریافت کند. -

ابو ثمامه کسی بود که پولهایی را که بعضی از شیعیان کمک می کردند دریافت می کرد و اسلحه می خرید، او شخصی دانا، و از جمله‌ی شجاعان عرب بود، و جزو برزگان شیعه به شمار می آمد. - [ صفحه ۷۴ ] معقل ملعون با شیعیان رفت و آمد می کرد و در جلسات آنان شرکت می نمود و اولین نفری بود که وارد جلسه می شد و آخرین نفری بود که خارج می شد، تا آن که آنچه ابن زیاد از او می خواست فهمید، و گاه گاهی اخبار را به عرض ابن زیاد می رساند [۴۱].

### شریک اعور و نقشه‌ی قتل ابن زیاد

(علامه‌ی مجلسی رحمه الله) در «بحار الأنوار» می نویسد: ابن شهر آشوب گوید: هنگامی که مسلم علیه السلام وارد شهر کوفه شد در خانه‌ی سالم بن مسیب مستقر گردید، و دوازده هزار تن با او بیعت کردند. هنگامی که ابن زیاد ملعون وارد کوفه شد مسلم علیه السلام شبانه از خانه‌ی سالم به خانه‌ی هانی نقل مکان کرده و تحت امنیت او قرار



گرفت، مردم پیوسته با او بیعت می نمودند تا این که تعداد بیعت کنندگان به بیست و پنج هزار تن رسید. در این موقع، جناب مسلم علیه السلام تصمیم بر خروج و قیام گرفت. هانی گفت: عجله نفرمایید. از طرف دیگر؛ شریک بن اعور همدانی - که به همراه ابن زیاد از بصره آمده بود - مریض شده و در خانه‌ی هانی افتاده بود، شریک به مسلم علیه السلام گفت: عییدالله به عیادت من می آید، و من سخن را با او به درازا می کشم. در این هنگام، تو با شمشیر خود بیرون آمده و او را به قتل برسان، و علامت بیرون آمدن تو هم این باشد که من می گویم: به من آب بدهید. ولی هانی از اجرای این نقشه نهی کرد. ابن زیاد به عیادت شریک آمد، و از درد او پرسید، پرسش و پاسخ به درازا کشید، شریک دید کسی نیامد، ترسید که این نقشه فراموش شده و از بین برود و به همین جهت، برای فهماندن مطلب، شروع به خواندن این شعر کرد: ما الانتظار بسلمی أن تجيء بها كأس المنية بالتعجيل اسقوها برای چه سلمی منتظر است از آوردن آن؛ به زودی مرا با کاسه‌ی مرگ سیراب کند [۴۲]. [صفحه ۷۵] ابن زیاد از این جریان واهمه کرد و از منزل هانی خارج شد، وقتی داخل قصر شد مالک بن یربوع با نامه‌ای که از عبدالله بن یقطر گرفته بود؛ آمد، و مضمون نامه چنین بود: به سوی حسین بن علی علیهما السلام ما بعد؛ به اطلاع شما می رسانم که از مردم کوفه فلان تعداد با شما بیعت نموده است، وقتی نامه‌ی من بدست شما رسید، به سوی کوفه شتاب کنید، شتاب کنید؛ زیرا که همه‌ی مردم با شما هستند، و آنان برای یزید میل و رغبتی ندارند. ابن زیاد ملعون، فرمان قتل عبدالله بن یقطر را صادر کرد [۴۳]. ابن نما رحمه الله در کتاب «مشیر الأحران» گوید: چون ابن زیاد از منزل هانی بیرون رفت، مسلم علیه السلام در حالی که شمشیر به دستش بود بیرون آمد، شریک گفت: (چرا سستی کردی) و چه مانع شد که او را نکشتی؟ مسلم علیه السلام گفت: تصمیم گرفتم خارج شوم، ولی زن هانی دست به دامن من زد، و گفت: سوگند می دهم تو را به خدا که ابن زیاد را در خانه‌ی ما به قتل مرسان. او در پیش روی من گریست، من شمشیر را کنار انداخته و نشستم. هانی گفت:

وای بر او! هم خود و هم مرا به هلاکت انداخت، از آنچه فرار می کردم، گرفتار شدم [۴۴]. علامه مجلسی رحمه الله در «بحار الأنوار» می نویسد: ابوالفرج گوید: وقتی مسلم علیه السلام بیرون آمد شریک به او گفت: چه چیزی تو را از کشتن او بازداشت؟ گفت: به دو علت (از قتل او صرف نظر کردم): نخست آن که، هانی دوست نداشت در خانه‌ی او ابن زیاد کشته شود. [صفحه ۷۶] دوم آن که، حدیثی است که از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده‌اند؛ و به من رسیده که حضرتش فرمود: «ان الایمان قید الفتک فلا یفتک مؤمن». «همانا ایمان مانع قتل ناگهانی می شود و مؤمن کسی را غفلتا به قتل نمی رساند» [۴۵]. هانی به او گفت: سوگند به خدا! اگر او را کشته بودی در واقع فاسق، فاجر و کافری را به قتل رسانده بودی [۴۶].

### گفتگوی هانی با ابن زیاد

سید ابن طاووس رحمه الله در کتاب «اللہوف» گوید: چون ابن زیاد فهمید که مسلم بن عقیل علیه السلام در خانه‌ی هانی است، محمد بن اشعث، اسماء بن خارجه و عمرو بن حجاج را خواست و گفت: چرا هانی بن عروه پیش ما نمی آید؟ گفتند: نمی دانیم، ولی می گویند: مریض است. ابن زیاد گفت: خبردار شده‌ام که حالش خوب شده و صحت یافته، و هنگام غروب درب خانه‌اش می نشیند، اگر می دانستم که مریض است او را عیادت می کردم، بروید و به او امر کنید که آنچه از حق ما بر گردن اوست ترک نکند، زیرا من دوست ندارم شخصی همانند او که از بزرگان عرب است حقش ضایع شود. آنان، موقع غروب که هانی درب خانه‌اش نشسته بود نزد او آمده و گفتند: چرا امیر را ملاقات نمی کنی؟ او از تو یاد کرد و گفت: اگر می دانستم هانی مریض است او را عیادت می کردم. هانی گفت: مریضی من، مانع این کار شده است. گفتند: به ابن زیاد خبر رسیده که شما شامگاهان بر درب خانه‌ات می نشینی، و سستی تو باعث تأخیر ملاقات شده است، و سلطان از مثل تو، سستی، تأخیر و جفا را تحمل نمی کند، زیرا که

تو آقای طایفه‌ی خود هستی، و ما سوگند می‌دهیم که همین الآن با ما سوار شوی تا پیش امیر برویم. هانی لباس‌های خود را خواست و پوشید، آن گاه استر خود را طلبید، سوار شد و [صفحه ۷۷] حرکت کرد تا نزدیک قصر رسید. در این هنگام، بعضی از مسایل را فهمید و احساس خطر کرد، و به حسان بن اسماء بن خارجه گفت: پسر برادرم! سوگند به خدا! من از این مرد می‌ترسم، نظر تو در این باره چیست؟ گفت: سوگند به خدا! ای عمو! من از چیزی برای تو نمی‌ترسم، چرا برخی خیالات را بر دل خود راه می‌دهی؟ و این در صورتی بود که حسان نمی‌دانست چرا عبیدالله به احضار عمویش امر کرده است. هانی وارد قصر عبیدالله شد، همان وقت عده‌ای از نزدیکان حضور داشتند چون چشم آن ملعون به هانی افتاد گفت: خائنی به پای خود به خانه‌ی هلاکت وارد شد. هنگامی که هانی نزدیک پسر زیاد رسید رو کرد به شریح قاضی که در نزد او نشسته بود و بیت عمرو بن معدی کرب زبیدی را خواند: ارید حیاته و یرید قتلی عذیرک من خلیلک من مرادمن زندگی او را می‌خواهم و او کشته شدن مرا می‌خواهد؛ اگر این نظر مرا نمی‌پسندی کسی از طایفه‌ی بنی‌مراد بیاور که عذر خطای خود را بخواهد. (منظور ابن‌زیاد از این شعر این بود که می‌گفت: من می‌خواهم هانی زنده بماند ولی او در خانه‌ی خود، بر علیه من توطئه می‌کند). هانی گفت: ای امیر! مقصود تو از این حرفها چیست؟ گفت: آرام باش ای هانی! این چه عملیات و چه فتنه‌هایی است که در خانه‌ی تو بر علیه امیرالمؤمنین! و به ضرر همه‌ی مسلمانان انجام می‌گیرد؟ مسلم بن عقیل را در خانه‌ی خود جای داده و برای او اسلحه و مردان جنگجو فراهم آورده‌ای و آنها را در خانه‌های اطراف خود جا داده‌ای، گمان می‌کنی که این اخبار بر من پوشیده می‌ماند؟ هانی گفت: من چنین کارهایی را انجام نداده‌ام. ابن‌زیاد گفت: آری! تو این کارها را انجام داده‌ای. هانی گفت: خدای امر امیر را اصلاح کند! من انجام نداده‌ام. ابن‌زیاد گفت: بگوئید «معل» غلام من بیاید. - معقل جاسوس ابن‌زیاد بود، او بسیاری از اسرار آنها را کشف کرده بود - معقل آمد و رو به روی ابن‌زیاد

ایستاد، وقتی هانی او را دید، دانست که او جاسوس بوده است. گفت: ای امیر! خدا امر امیر را اصلاح کند، سوگند به خدا! من مسلم را به خانه‌ی خود نیاورده و دعوت نکرده‌ام، ولی او به خانه‌ی من پناه آورد، من حیا کردم او را برگردانم، و [صفحه ۷۸] پناهش دادم. بدین جهت، حفظ او را عهده‌دار شدم و او را مهمان نمودم، اکنون که تو دانستی بگذار بروم پیش او و بگویم که از خانه‌ی من خارج شود و به هر کجا که می‌خواهد برود، تا من از آنچه به ذمه‌ی خود گرفته‌ام و او را پناه داده‌ام؛ بیرون آیم. ابن‌زیاد لعین گفت: به خدا قسم! هرگز از من جدا نمی‌شوی مگر این که مسلم را حاضر کنی. هانی گفت: به خدا قسم! هرگز او را به نزد تو نمی‌آورم، آیا مهمان خود را به دست تو بدهم که او را بکشی؟ گفت: به خدا سوگند! باید او را نزد من بیاوری. هانی گفت: به خدا سوگند! او را نمی‌آورم. چون سخن میان آنها بسیار شد، مسلم بن عمرو باهلی برخاست و گفت: خدا امر امیر را اصلاح کند! اجازه بده من در خلوت با او سخن گویم. پس مسلم بن عمرو، با هانی به گوشه‌ای از دارالاماره رفتند و در گوشه‌ای نشستند طوری که ابن‌زیاد لعین آنها را می‌دید و هنگامی که بلند حرف می‌زدند صدای آنان را می‌شنید. مسلم گفت: ای هانی! تو را به خدا سوگند می‌دهم که باعث قتل خود نشوی، و طایفه‌ی خود را گرفتار بلا نکنی، به خدا سوگند! من تو را از مرگ نجات می‌دهم. مسلم، عموزاده‌ی این قوم است نه او را می‌کشند و نه به او ضرر می‌رسانند، او را تسلیم کن، و این عمل باعث خواری و کسر شأن تو نمی‌شود، زیرا که او را به سلطان تسلیم کرده‌ای (و این عیب نیست). هانی گفت: به خدا سوگند! این کار سبب رسوایی و ننگ است، کسی را که در پناه من و مهمان من، و فرستاده‌ی فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است به دست دشمن بسپارم، در حالی که دست‌های من سالم، و یاوران زیادی دارم، به خدا سوگند! اگر تنها باشم و هیچ یآوری نداشته باشم تا مرا یاری کند او را تسلیم نمی‌کنم تا این که پیش از او بمیرم. مسلم بن عمرو، شروع کرد او را قسم دادن، ولی هانی می‌گفت: به خدا قسم! هرگز وی را به دست او نخواهم

داد. ابن زیاد، سخنان هانی را شنید و گفت: او را نزدیک من بیاورید. هانی را به نزد آن ملعون بردند، ابن زیاد گفت: سوگند به خدا! باید او را نزد من بیاوری و گرنه سر از بدنت جدا می‌کنم. هانی گفت: به خدا سوگند! اگر چنین کنی شمشیرها در اطراف خانه‌ات زیاد [صفحه ۷۹] خواهد شد. ابن زیاد ملعون گفت: آیا مرا با شمشیر می‌ترسانی؟ هانی گمان می‌کرد که طایفه‌ی او صدای او را می‌شنوند.

### مجروح شدن هانی

ابن زیاد گفت: او را نزدیک من بیاورید. پس هانی را نزد آن ملعون بردند، او با چوبی که در دستش داشت بر صورت او زد، و پیوسته با آن، بینی، پیشانی و صورت او را می‌زد تا این که بینی او را بشکست، و خون بر لباسهایش جاری شد، و گوشت صورت و پیشانی او بر محاسنش ریخت تا آن که چوب شکست. هانی دست انداخت و قبضه‌ی شمشیر یکی از پاسبانان او را گرفت، ولی پاسبان تیغ را به طرف دیگر کشید. ابن زیاد فریاد زد: او را بگیرید. پس او را کشان کشان آوردند تا این که در یکی از اتاقهای دارالاماره انداخته و در را به روی او بستند. ابن زیاد گفت: نگهبانی بر او بگذارید، و آنان به دستور او عمل کردند [۴۷]. در کتاب «منتخب» چنین آمده است: (هنگامی که هانی از تسلیم مسلم علیه‌السلام امتناع ورزید) ابن زیاد خشمگین شد، هانی با شمشیری که در نزد خود داشت به ابن زیاد حمله کرد و لباسهای او را پاره نمود و جراحات کاری بر او رسانید. معقل لعین با شمشیر، مقابل هانی ایستاد. پس هانی شروع کرد به شمشیر زدن و آنان را از راست و چپ می‌زد تا این که از آن گروه، مردان زیادی را کشت، و می‌گفت: سوگند به خدا! اگر پای من برای حفظ کودکی از کودکان اهل بیت رسالت علیه‌السلام باشد پایم را کنار نمی‌کشم تا این که قطعه قطعه شود، پس جمعیت زیادی به او حمله نمودند و او را دستگیر کرده و به زنجیر بستند [۴۸]. سپس سید بن طاووس رحمه الله گوید: در این هنگام، اسماء بن خارجه - و به قولی حسان بن

اسماء - از جای برخاست و [ صفحه ۸۰ ] گفت: ای امیر! آیا ما در روزهای دیگر هم فرستادگان مکر و حيله باشیم؟ (یعنی دیگر انتظار نداشته باش که فریفته‌ی تو شویم) به ما دستور دادی تا هانی را به نزد تو آوریم، اکنون او را حاضر ساختیم و تو استخوان صورتش را می‌شکنی و خون او را به محاسنش جاری می‌نمایی و اعتقاد کشتن او را داری؟ ابن‌زیاد حرامزاده از سخن او غضبناک شد و گفت: تو در نزد من جرأت چنین سخنان را داری؟ پس دستور داد آن چنان او را زدند تا این که ساکت شد، سپس (دست‌های) او را بسته و در گوشه‌ای از دارالاماره محبوس کردند. وقتی حسان این حال را دید گفت (انا لله و انا الیه راجعون)، (و به یاد سخنان هانی قبل از ورود به دارالاماره افتاده) و گفت: ای هانی! خبر مرگ تو را به خودم می‌دهم که تو را خواهند کشت. سید رحمه الله گوید: آن گاه به عمرو بن حجاج - که دخترش «رویحه» زن هانی بن عروه بود - خبر رسید که هانی کشته شده است، پس عمرو بن حجاج با همه‌ی افراد طایفه‌ی مذحج آمد و دارالاماره را محاصره کرد و فریاد زد: من عمرو بن حجاج هستم، و این جمعیت سواران و بزرگان قبیله‌ی مذحج هستند، ما از اطاعت امیر سرپیچی نکرده‌ایم و از جماعات مسلمانان جدا نشده‌ایم، ولی شنیده‌ایم که صاحب ما، هانی کشته شده است. ابن‌زیاد ملعون از اجتماع و سخنان آنان باخبر شد، به شریح قاضی دستور داد: برو هانی را ببین و سلامتی و زنده بودن او را به طایفه‌ی او اطلاع بده. شریح همین کار را کرد، و به آنان سلامتی هانی را خبر داد، و آنان (به همین قدر) راضی شده، و برگشتند [۴۹].

### خروج حضرت مسلم و بی وفایی مردم کوفه

سید قدس سره در کتاب «الهُوف» می‌گوید: چون خبر گرفتار شدن هانی و آنچه از صدمات بر او وارد شده بود به مسلم علیه‌السلام رسید، خود با کسانی که با او بیعت کرده بودند برای جنگ با ابن‌زیاد از خانه خارج شد، عبیدالله بن زیاد از ترسش به

دارالاماره پناه برد، و افراد آن ملعون، با یاران [ صفحه ۸۱ ] مسلم علیه السلام به جنگ و قتال مشغول شدند [ ۵۰ ]. در نقل شیخ مفید رحمه الله آمده است: در دارالاماره فقط سی نفر پاسبان، بیست نفر نیز از بزرگان مردم و خانواده‌ی خود و خادمان او بودند، و اینان تا هنگام غروب آفتاب در محاصره بودند. سپس سید بن طاووس رحمه الله گوید: افراد عبیدالله بن زیاد ملعون - که بالای دارالاماره بودند - بر بام قصر رفته، اصحاب مسلم علیه السلام را می ترسانیدند، و آنها را به آمدن لشکر شام تهدید می کردند، به همین منوال بود که تا این که آن روز پایان یافت. هنگامی که شب فرارسید، اصحاب مسلم علیه السلام کم کم پراکنده شده و به یکدیگر می گفتند: چه کار داریم که در فتنه و فساد عجله کنیم، بهتر است در خانه‌های خود بنشینیم، و کاری با این قوم نداشته باشیم تا این که خداوند امر این گروه را اصلاح کند. در روایت شیخ مفید رحمه الله آمده است: کار به جایی رسید که زنان نزد فرزند یا برادر خود می آمدند و می گفتند: باز گرد، دیگران هستند و به تو احتیاجی نیست، و مردان می آمدند و به برادران و فرزندان خود می گفتند: فردا سپاه شام می آید، تو با جنگ و شر چه خواهی کرد؟ برگرد. و آنها برمی گشتند [ ۵۱ ].

### تنها شدن حضرت مسلم

سپس سید بن طاووس رحمه الله گوید: (مردم پیشوایان از دور مسلم علیه السلام پراکنده می شدند) با مسلم علیه السلام، جز ده نفر باقی نماند، هنگامی که مغرب شد و مسلم علیه السلام برای نماز مغرب وارد مسجد شد آن ده نفر نیز پراکنده شدند، مسلم علیه السلام یکه و تنها از مسجد خارج شد و در کوچه‌های کوفه سرگردان می گشت (نمی دانست به کجا رود؟) تا این که بر در خانه‌ی زنی به نام «طوعه» رسید، در آنجا توقف کرد، از او آب خواست، آن زن آب آورد و مسلم علیه السلام نوشید. در روایت شیخ مفید رحمه الله چنین آمده: آن زن، ظرف آب را به خانه برد، بعد بیرون آمد (و او

را در ب خانه‌اش دید) گفت: ای بنده‌ی خدا! مگر آب نیاشامیدی؟ [ صفحه ۸۲ ] فرمود: آری. گفت: پس چرا به نزد خانواده‌ی خود نمی‌روی؟ مسلم علیه‌السلام ساکت شد و چیزی نگفت. باز آن زن تکرار کرد و مسلم علیه‌السلام ساکت شد، دفعه‌ی سوم «طوعه» گفت: سبحان الله! ای بنده‌ی خدا! خداوند تو را از بدیها دور کند، از اینجا برخیز و نزد خانواده‌ی خود برو، زیرا که خوب نیست جلو در خانه‌ی من توقف کنی و من دوست ندارم در این وقت شب، کنار خانه‌ی من باشی. جناب مسلم علیه‌السلام برخاست و گفت: یا أمه الله! مالی فی هذا المصر أهل و لا عشیره، فهل لك فی أجر و معروف، و لعلی مكافئك بعد هذا الیوم؟ ای بنده‌ی خدا! من در این شهر خانه و فامیلی ندارم، آیا می‌توانی در حق من احسان نموده و امشب در منزل خود جای دهی؟ شاید پس از این، پاداش احسان تو را داده و جبران نمایم؟ طوعه گفت: ای بنده‌ی خدا! چگونه خانه نداری؟ جناب مسلم علیه‌السلام گفت: أنا مسلم بن عقیل، كذبنی هؤلاء القوم، و غرونی و أخرجونی. من مسلم پسر عقیل هستم، این مردم به من دروغ گفتند، و مرا فریب داده و سرانجام (یکه و تنها) بیرونم کردند. گفت: به راستی تو مسلم هستی؟ گفت: آری. گفت: بفرمایید. آن گاه حضرت مسلم علیه‌السلام را به یکی از اتاقهایی که خود سکونت نداشت، راهنمایی کرد و لوازم استراحت را فراهم نمود و شام آورد، ولی حضرت مسلم علیه‌السلام شام میل نفرمود. در این هنگام، بلافاصله فرزند آن زن آمد و متوجه شد که مادرش به یکی از اتاقها زیاد رفت و آمد می‌کند [ ۵۲ ]. در کتاب «المنتخب» می‌نویسد: [ صفحه ۸۳ ] (وقتی فرزندش این جریان را مشاهده کرد) به روی خودش نیاورد، و علت این کار را از مادرش پرسید، و اصرار کرد که چرا به آن اتاق رفت و آمد می‌کند. مادرش از او پیمان گرفت که این راز را فاش نکند تا جریان را به او بگوید. فرزند آن زن تا صبح، این راز را پنهان کرد. هنگام صبح، وقتی طوعه برای حضرت مسلم علیه‌السلام آب وضو برد، به او گفت: ای مولای من! چرا دیشت را نخوابیدی؟ فرمود: لختی خوابم برد، و در عالم خواب عموی خود امیر مؤمنان علی



علیه السلام را دیدم که به من می فرمود: ألوحا ألوحا، العجل العجل، و ما أظن الا أنه آخر أيامی من الدنيا. «زود باش، زود باش! شتاب کن شتاب کن!»؛ و گمان می کنم که این روز؛ آخرین روزم از دنیا باشد [۵۳]. شیخ مفید رحمه الله بعد از این می گوید: پس از آن که مردم از دور حضرت مسلم علیه السلام متفرق شدند، مدت زیادی گذشت که سر و صدای اصحاب مسلم علیه السلام به گوش ابن زیاد ملعون نمی رسید، و دیگر صدای یاران آن حضرت را آن طور که قبلا می شنید، نمی شنید، به مأموران خود گفت: از پشت بام قصر نگاه کنید آیا از یاران او کسی را می بینید؟ آنان نگاه کردند و کسی را ندیدند. ابن زیاد گفت: نگاه کنید شاید در مخفی گاه کمین کرده اند؟ آنها تخته های مسجد را کردند و با شعله های آتش که در دست داشتند نگاه می کردند، گاهی روشن می شد و گاهی آن طور که می خواستند روشن نمی شد، پس قندیل ها را افروخته و نی هایی که بر سر آنها نخ می بستند آتش زدند، و نگاه کردند، این کار را در تاریکترین نقاط سایبانها نیز انجام دادند حتی اطراف منبر را بررسی کردند کسی را ندیدند، و به ابن زیاد خبر دادند که همه ی یاران او پراکنده شده اند. ابن زیاد درب پیشگاه دارالاماره را گشود و با یارانش وارد مسجد شد، سپس بر بالای منبر رفت، و دستور داد افرادش گرداگرد منبر او بنشینند، آنان تا قبل از وقت نماز عشا در مسجد نشستند. [صفحه ۸۴] او به عمرو بن نافع دستور داد که میان مردم ندا دهد: آگاه باشید! کسانی از پاسبانان یا بزرگان یا کدخدایان یا از اهل جنگ و لشکریان درامانند که نماز عشا را در مسجد بخوانند. ساعتی نگذشت که مسجد از جمعیت پر شد، سپس منادی او «قد قامت الصلاة» گفت، و ابن زیاد دستور داد نگهبانانش از اطراف، او را محافظت کنند که مبادا کسی غفلتا او را بکشد، نماز را با مردم خواند بعد منبر رفت و حمد و ثنای خدا را بجای آورد سپس گفت: اما بعد؛ دیدید که ابن عقیل سفیه و جاهل!! چه مخالفت و عداوتی به وجود آورد، در امان خدا نخواهد بود کسی که فرزند عقیل در خانه ی او پیدا شود. هر کس او را دستگیر کند به اندازه ی دیه ی او جایزه دارد، ای بندگان خدا!! از خدا بترسید!! و

بر اطاعت و بیعت خود - (برای یزید) - ثابت و استوار باشید، و نگذارید شبهه و فساد بر دل شما راه یابد! ای حصین بن نمیر! مادرت به عزایت بنشیند! اگر دروازه‌ی کوچه‌ای از کوچه‌های کوفه بدون نگهبان بماند، یا این شخص - یعنی جناب مسلم علیه‌السلام - فرار کند و او را به نزد من نیاوری، تو را به خانه‌های اهل کوفه مسلط خواهم کرد، پس پاسبانان را بر کوچه‌ها و خانه‌ها بفرست، و فردا صبح، خانه‌ها را تفتیش کن، و به جستجو پرداز تا آن مرد را دستگیر کرده و بیاوری. - حصین بن نمیر از قبیله‌ی بنی تمیم، رئیس پاسبانان بود - آن گاه ابن زیاد حرامزاده داخل قصر شد و برای عمرو بن حریش؛ علمی داده و او را رئیس شهر کرد، هنگام صبح، ابن زیاد بر تخت نشسته و برای مردم اجازه‌ی ورود داد، مردم وارد قصر شدند. از جمله‌ی واردین محمد بن اشعث ملعون بود، وقتی وارد شد ابن زیاد او را در کنار خود جای داد و گفت: مرحبا به شخصی که خیانت نمی‌کند، و در امری که به او سپرده شده سر به فرمان است. از سوی دیگر، بامدادان پسر آن پیرزن، نزد عبدالرحمان پسر محمد بن اشعث آمده و او را از محل مسلم بن عقیل علیه‌السلام در نزد مادرش، آگاه کرد، عبدالرحمان نزد پدرش که در مجلس ابن زیاد حضور داشت آمد و آهسته خبر را به او رسانید. ابن زیاد حرامزاده از جریان آگاه شد، و با چوب به ران او زده و گفت: برخیز و همین الآن او را نزد من بیاور. [ صفحه ۸۵ ]

### جنگ حضرت مسلم در کوچه‌های کوفه

محمد بن اشعث برخاست و آماده‌ی انجام وظیفه شد. ابن زیاد، افراد طایفه‌ی او را به همراه او فرستاد زیرا که می‌دانست هر قبیله‌ای کراهت دارند که مثل جناب مسلم علیه‌السلام در میان آنها مقهور و مغلوب شود. و عبیدالله بن عباس سلمی را با هفتاد نفر از طایفه‌ی قیس همراه او کرد. آنان آمده تا به درب خانه‌ای که حضرت مسلم علیه‌السلام در آنجا بود رسیدند، چون حضرتش صدای سم اسبان و صدای مردان را

شنید، فهمید که دشمن نزدیک است، شمشیر از نیام کشیده به سوی آنان حمله کرد، آنها با ازدحام به خانه هجوم بردند، حضرت مسلم علیه السلام بر آنان حمله کرد و با شمشیر بر پیکر آنان می زد تا این که از خانه بیرونشان کرد. دوباره به سوی او برگشتند، باز حضرت مسلم علیه السلام به آنان حمله کرد. در این میان، بکر بن حمران احمری رو در روی آن حضرت ایستاد، و دو ضربه‌ی شمشیر میان ایشان رد و بدل شد، بکر ضربه‌ای به دهان مبارک حضرت زد و لب بالایش را قطع نمود و شمشیر با سرعت به لب زیرین حضرت اصابت کرد و دو دندان پیشین حضرتش افتاد. در این هنگام، حضرت مسلم علیه السلام شمشیری بر سر آن ملعون حواله و ضربه‌ای محکم بر او زد، ضربه‌ای دیگر بر کتف آن ملعون فرود آورد که نزدیک بود به شکمش برسد. چون آن ملعون‌ها این شجاعت را از جناب مسلم علیه السلام دیدند، به پشت بام رفته و شروع به پرتاب سنگ کردند، نی‌ها را آتش می زدند و روی سر او می ریختند، مسلم علیه السلام چون این صحنه را دید (و این گونه نامردی را از آنان مشاهده کرد) با شمشیر کشیده، از خانه خارج شده و در کوچه بر آنها حمله کرد.

### شجاعت حضرت مسلم

علامه مجلسی رحمه الله در «بحار الانوار» گوید: در برخی از کتابهای مناقب از علی بن احمد بن اسحاق، از حمیدی، از سفیان بن عینه، از عمرو بن دینار روایت شده که گوید: امام حسین علیه السلام حضرت مسلم را به کوفه فرستاد، او مانند شیر بود. [صفحه ۸۶] عمرو و دیگران گویند: قوت و قدرت آن شیر بیشه‌ی شجاعت به حدی بود که مردی را به دست می گرفت و به بالای بام پرتاب می کرد [۵۴]. همچنین در کتاب «بحار الانوار» از ابن شهر آشوب نقل شده: هنگامی که مسلم علیه السلام بر آن ملاعین حمله کرد این شعر را می خواند: هو الموت فاصنع ویک ما أنت صانع فانت بکأس الموت لا شک جارع فصبر الأمر الله جل جلاله فحکم قضاء الله فی الخلق ذائع آن مرگ

است که در پیشاپیش ایستاده است وای بر تو! هر چه می خواهی انجام بده؛ پس تو بدون تردید از کاسه‌ی مرگ خواهی نوشید. پس به امر و قضای خداوند جلیل صبر کن؛ که حکم قضای خدا در میان خلق شایع است. حضرت مسلم علیه السلام چهل و یک نفر از آن ملاعین را به هلاکت رساند [۵۵]. در کتاب «منتخب» آمده است: گروه زیادی از آنان را به هلاکت رساند، چون ابن اشعث این صحنه را دید قاصدی به ابن زیاد ملعون فرستاد و از وی اسب سوار و نیروی پیاده‌ی کمکی خواست. ابن زیاد در جواب گفت: مادرت به عزایت بنشیند! یک نفر به تنهایی، این همه کشتار به راه انداخته؟ چگونه است که تو را به سوی شخصی که از او قویتر و دلیرتر است - یعنی حضرت سیدالشهداء علیه السلام بفرستم؟ محمد بن اشعث در جواب او گفت: گویا تو مرا به سوی بقالی از بقال‌های کوفه یا جرمقانی از جرامقه‌ی شهر حیره فرستاده‌ای، (نه) بلکه مرا به سوی شمشیری از شمشیرهای محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده‌ای [۵۶]. در «بحار الانوار» از ابن شهر آشوب نقل می‌نماید: ابن اشعث گفت، ای امیر! آیا نمی‌دانی که مرا به سوی شیر شجاع و شمشیر برانی که در دست مرد شجاعی از فرزندان بهترین خلق است؛ فرستاده‌ای؟! باز برمی‌گردیم به روایت «منتخب» (می‌گوید: هنگامی که پاسخ محمد بن اشعث به ابن زیاد ملعون رسید، لشکر بسیاری را به یاری او فرستاد، و چون حضرت مسلم علیه السلام این لشکر را دید به خانه‌ی آن زن برگشت و خود را آماده کرده و به سوی آن ملاعین حمله‌ور شد، حضرت مسلم علیه السلام گروه زیادی [صفحه ۸۷] از آنان را به هلاکت رساند، در اثر حملات آن ملاعین، بدن مبارکش از اصابت تیرهای زیادی مانند بدن خارپشت گردید.

### حمله‌ی کوفیان و دستگیری حضرت مسلم

آنها نتوانستند حضرت مسلم علیه السلام را دستگیر کنند. به همین جهت، دوباره ابن اشعث قاصدی برای کمک به سوی ابن زیاد فرستاد تا افراد سواره و پیاده‌ی زیادی

بفرستد. ابن زیاد لشکر دیگری را فرستاد و گفت: وای بر شما! (از راه حلیه) به او امان دهید؛ و اگر چنین نکنید همه‌ی شما را نابود خواهد کرد. شیخ مفید رحمه الله گوید: در این هنگام، محمد بن اشعث ملعون رو به حضرت مسلم علیه السلام کرد و گفت: خود را به کشتن مده، تو در امان هستی. این در حالی بود که آن حضرت جنگ می کرد و می گفت: أقسمت لا اقتل الا حرا و ان رأیت الموت شیئا نکرا و یخلط البارد سخنا مرارد شعاع الشمس فاستقراکل امرئ یوما ملاق شرا أخاف أن اکذب أو اغراسو گند خورده ام جز به آزادی و مرادنگی (نه به ذلت و خواری) کشته نشوم؛ گرچه مرگ را امری سخت می دانم. و روزگار امر گوارا و پسندیده و تلخی را می آمیزد؛ پرتو آفتاب رد می شود و ظلمت و تاریکی مستقر می گردد. همه‌ی مردم جهان، روزی بدی و سختی را ملاقات خواهند کرد؛ من می ترسم هرگاه به امان شما تن دهم دروغ گفته باشید یا فریب بخورم. محمد بن اشعث گفت: دروغ گفته نمی شوی، فریب نمی خوری، و حلیه و مگری در کار نیست، زیرا که این قوم، پسران عموی تو هستند و قاتل و ضرر رساننده به تو نیستند. حضرت در حالی که از زیادی زخم بدنش سست، و از جنگ ناتوان شده بود و ضربان قلبش به شدت می زد بر دیوار خانه‌ی طوعه تکیه زد. ابن اشعث دوباره سخن خودش را تکرار کرد که: تو در امان هستی. حضرت مسلم علیه السلام گفت: من در امانم؟ گفت: آری. [صفحه ۸۸] حضرت مسلم علیه السلام رو به گروهی که با محمد بن اشعث بودند کرد و فرمود: آیا مرا امان هست؟ همگی گفتند: آری، جز عبیدالله بن عباس سلمی که او بدین مثل تمثل کرد و گفت: در این کار، نه برای من شتر ماده‌ای هست نه شتر نر که سوار شده پی او بروم، یعنی من کاری با امان دادن ندارم، این سخن را گفت و از آنها دور شد. حضرت مسلم علیه السلام گفت: أما لو لم تأمنونی ما وضعت یدی فی أیدیکم. آگاه باشید! اگر به من امان نمی دهید من حاضر نیستم دست خود در دستان شما بگذارم [۵۷]. در کتاب «منتخب» آمده است: حضرت به آن ملاعین فرمود: لا أمان لکم یا أعداء الله و أعداء رسوله! ای دشمنان خدا و دشمنان رسول خدا!

شما را امان نیست و شما امان نخواهید داد. سپس آن ملاعین حلیه کرده و چاله‌ای عمیق بر او کردند، و روی چاه را با شاخه‌های درخت و خاک پوشاندند، آن گاه از روی مکر و حيله، آن گروه شیاطین پا به فرار گذاشتند، آن مظلوم (در تعقیب آنها بود) به آن چاله‌ی عمیق افتاد، آنها دور او را گرفتند، ابن اشعث ملعون ضربه‌ای بر صورت زیبای آن جناب زد، بعد او را دستگیر کردند [۵۸]. شیخ مفید رحمه الله می‌فرماید: اطراف او را احاطه کردند، شمشیرش را گرفتند، و استری آوردند و بر آن سوارش نمودند. در این هنگام، از خویشتن مأیوس شد، اشک از چشمان مبارکش جاری نمود و فرمود: این اولین مکر و حيله است. محمد بن اشعث ملعون گفت: امیدوارم با تو کاری نداشته باشند. فرمود: سخن تو غیر از امید چیز دیگری نیست، پس امان دادن شما کجاست؟ «انا لله و انا الیه راجعون» آن گاه بگریست. عبیدالله بن عباس ملعون گفت: هر کس آن چیزی را که تو می‌خواستی اگر (به مرادش نرسد) و چنین پیش آمدی برای او رخ دهد، نباید گریه کند. [صفحه ۸۹] حضرت مسلم علیه السلام گفت: به خدا قسم! برای خودم گریه نمی‌کنم، و از کشته شدن باکی ندارم، گرچه به اندازه‌ی یک چشم برهم زدن هلاکت را بر خویشتن دوست نمی‌دارم؛ ولی گریه‌ی من برای خاندان خودم است که به سوی من می‌آیند، گریه می‌کنم برای امام حسین علیه السلام و اهل بیت امام حسین علیه السلام. سپس مسلم علیه السلام روی به محمد بن اشعث کرده و فرمود: ای بنده‌ی خدا! قسم به خدا! می‌بینم که تو از زنده نگه داشتن من و امانی که به من داده‌ای عاجز و ناتوانی، آیا می‌توانی کار خیری انجام دهی، و مردی را به سوی حسین علیه السلام بفرستی که از زبان من این پیام را به حضرتش برساند؟ - چون گمان می‌کنم او و اهل بیتش از مکه به سوی شما حرکت کرده یا فردا حرکت خواهد کرد - و به حضرتش بگوید: پسر عقیل هنگامی که به دست کوفیان اسیر شده بود مرا نزد تو فرستاد، یقین نمی‌کرد تا شب زنده بماند، او به شما گفت: فدای تو شوم؛ با اهل بیت خود باز گردید، و اهل کوفه شما را فریب ندهند، اینان همان همراهان پدرت بودند که

آن حضرت جدایی از آنان را با مرگ یا کشته شدن آرزو می کرد، همانا اهل کوفه به تو دروغ گفتند، و شخص دروغگو رأی و تدبیر ندارد - یعنی در یک رأی پایدار نمی ماند - پسر اشعث گفت: سوگند به خدا! این پیام را خواهم رساند، و به ابن زیاد هم خواهم فهماند که من تو را امان داده ام. آن گاه پسر اشعث با جناب مسلم علیه السلام به درب قصر آمدند، خودش اجازه ی ورود خواست، وارد مجلس ابن زیاد ملعون شد، بعد خبر دستگیری و ضربت خوردن حضرت مسلم علیه السلام به دست بکر، و امان دادن او را به ابن زیاد رساند. ابن زیاد حرامزاده گفت: تو کیستی که امان بدهی؟ مگر ما تو را فرستادیم که امان بدهی؟ ما تو را فرستادیم که او را نزد ما بیاوری. ابن اشعث ساکت شد، مسلم بن عقیل علیه السلام را به طرف درب قصر آوردند، تشنگی بر آن حضرت غلبه کرده بود، عده ای کنار درب نشسته و منتظر اجازه ی ورود به قصر بودند. در این حال، کوزه ی آب خنکی کنار درب گذاشته بودند، مسلم بن عمرو ملعون به حضرت گفت: می بینی این آب چقدر سرد و خنک است؟ سوگند به خدا! هرگز قطره ای از این آب را نخواهی چشید تا این که از آب گرم جهنم در میان آتش بپوشی. حضرت مسلم علیه السلام گفت: وای بر تو! تو کیستی؟ گفت: من کسی هستم که حق را شناخت در وقتی که تو آن را انکار کردی، و [صفحه ۹۰] خیرخواهی برای امام خود! - یزید - کرد در حالی که تو به او خیانت کردی، و از او اطاعت نمود در حالی که تو او را عصیان نموده، و مخالفت کردی، من مسلم بن عمرو باهلی هستم. جناب مسلم علیه السلام گفت: مادرت بی فرزند شود! - یعنی خدا تو را بکشد - تو چه اندازه ظالم و سنگ دل هستی! و چه قدر قساوت قلب داری! ای پسر باهله! تو سزاوار آب گرم جهنم هستی که در آتش جهنم همیشگی بمانی. آن گاه حضرت مسلم علیه السلام نشست و بر دیوار تکیه نمود، عمرو غلام خود را فرستاد کوزه ی آبی که دستمالی روی آن بود با کاسه ای آورد، در آن کاسه آب ریخت و آن جناب گفت: بیاشام. جناب مسلم علیه السلام کاسه را گرفت و چون می خواست بخورد ظرف از خون دهانش پر می شد،

و نمی توانست آب بخورد، و این کار دوبار تکرار شد، بار سوم حضرتش خواست آب بخورد دندانهای پیش آن جناب به کاسه افتاد، و فرمود: خدای را سپاس که اگر این آب از جمله روزی من بود و قسمتم می شد هر آینه آن را می خوردم. در این هنگام، مأمور ابن زیاد ملعون آمد و دستور داد او را وارد قصر کنند، وقتی آن حضرت وارد مجلس شد به ابن زیاد به عنوان امیر سلام نداد - یعنی نگفت: السلام علیک ایها الامیر - یکی از پاسبانان گفت: چرا بر امیر سلام نکردی؟ حضرت مسلم علیه السلام فرمود: اگر او می خواهد مرا بکشد چه سلامی به او بکنم، و اگر نمی خواهد مرا بکشد پس بعد از این سلام من بر او بسیار خواهد شد. ابن زیاد ملعون گفت: به جان خودم قسم که تو را خواهم کشت. فرمود: چنین خواهد شد؟ گفت: آری.

### وصیت حضرت مسلم

فرمود: پس بگذار من به برخی از خویشان خود وصیتی بنمایم. گفت: مهلت دادم، وصیت بکن. آن گاه حضرت مسلم علیه السلام به همنشینان عبیدالله بن زیاد نگاه کرد در میان آنان عمر بن سعد بن ابی وقاص - لعنهم الله - بود، فرمود: ای عمر! میان من و تو قرابت و خویشی است، من به تو حاجتی دارم و لازم است که حاجت مرا قبول کنی و برآوری، و آن رازی است که نباید کسی از آن مطلع شود. [صفحه ۹۱] عمر به جهت خوشنودی ابن زیاد به سخن مسلم علیه السلام توجه نکرد. ابن زیاد گفت: چرا از پذیرفتن حاجت پسر عموی خود سرباز می زنی؟ (عمر سعد چون دستور را از ابن زیاد گرفت) برخاست و با جناب مسلم علیه السلام به گوشه ای از قصر رفته و در جایی که ابن زیاد هر دو را می دید؛ نشستند، جناب مسلم علیه السلام بعد از گواهی دادن به وحدانیت خدا و پیامبری محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و ولایت علی مرتضی علیه السلام - چنان که در کتاب «منتخب» ذکر شده - گفت: (من سفارشی چند بر تو دارم) (اول این که) من در این شهر کوفه قرضی دارم، از زمانی که وارد این شهر شدم هفتصد درهم



قرض کردم، پس شمشیر و زره مرا بفروش و قرض مرا ادا کن. (دوم این که) چون کشته شدم، بدن مرا از ابن زیاد بگیر و دفن کن. (سوم این که) شخصی را نزد امام حسین علیه السلام بفرست که او را از آمدن به کوفه بازدارد، زیرا من به او نوشته‌ام که اهل کوفه با او هستند، و گمان می‌کنم که آن حضرت به طرف کوفه می‌آید. عمر سعد نزد ابن زیاد آمد و گفت: ای امیر! آیا می‌دانی چه چیزهایی به من وصیت کرد؟ و آنچه گفته بود به ابن زیاد خبر داد. ابن زیاد گفت: شخص امین خیانت نمی‌کند، ولیکن گاهی شخص خائن امین می‌شود (یعنی تو در افشای اسرار او خیانت کردی). اما در مورد وصیت او: ما با مال او کاری نداریم هر چه گفته است انجام بده. اما بدن او، چون او را کشتیم باکی نداریم که با جسد او چه شود. و اما حسین، اگر او کاری با ما نداشته باشد ما کاری با او نداریم!!

### گفتگوی حضرت مسلم با ابن زیاد ملعون

سپس ابن زیاد رو به مسلم علیه السلام کرد و گفت: ساکت باش ای پسر عقیل! آمدی در حالی که مردم یکدل بودند تفرقه انداختی و وحدت کلمه‌ی آنان را بهم زدی و برخی از آنان را به جان برخی دیگر انداختی؟ جناب مسلم علیه السلام فرمود: چنین نیست، من برای این نیامدم، اهل کوفه گمان می‌کردند که پدر تو، بهترین افراد آنان را کشته، و خونهای آنان را ریخته و در میان آنان مانند پادشاه کسری و قیصر رفتار کرده است، ما آمدیم تا آنان را به عدالت امر نموده و به سوی حکم قرآن دعوت کنیم. [صفحه ۹۲] ابن زیاد حرامزاده گفت: تو کجا و این کار کجا ای فاسق؟! چرا هنگامی که در مدینه شراب می‌خوردی! به عدالت حکم نکردی؟! جناب مسلم علیه السلام فرمود: من شراب می‌خوردم!! آگاه باش سوگند به خدا! همانا خدا می‌داند که تو دروغ می‌گویی، و تو بدون فهم و آگاهی حرف می‌زنی، من چنان نیستم که تو گفتی، و تو به شراب‌خواری از من سزاورتری، و شایسته‌تر به این کار کسی است که خون مسلمانان را جانانه

می‌لیسد، و نفس محترمی که خدای متعال کشتن آن را حرام فرموده؛ می‌کشد، و از روی غضب، دشمنی و بدگمانی خونی را که ریختن آن را خدای حرام فرموده؛ می‌ریزد، و با وجود این؛ مشغول لهو و لعب و بازی می‌شود؛ گویا که کاری نکرده است. ابن‌زیاد ملعون گفت: ای فاسق! نفس تو به آرزویش نرسید، و خدا مانع گشت و نگذاشت به آن برسی، و خدا تو را اهل آن ندانست! مسلم علیه‌السلام فرمود: اگر ما اهلیت و شایستگی آن را نداشته باشیم پس چه کسی اهلیت و شایستگی آن را دارد؟ ابن‌زیاد ملعون گفت: امیرالمؤمنین!! یزید!! جناب مسلم علیه‌السلام فرمود: خدای را در همه حال سپاس می‌گوییم، خوشنود هستیم که خداوند میان ما و شما حاکم باشد. ابن‌زیاد ملعون گفت: خدای مرا بکشد اگر تو را نکشتم، چنان کشتنی که کسی را در اسلام چنان نکشته باشند! جناب مسلم علیه‌السلام فرمود: آگاه باش! تو سزاواری که در دین اسلام چیزی را که هرگز واقع نشده انجام دهی، و همانا تو بدترین کشتن، قبیح‌ترین عقوبت، خبیث‌ترین روش و ناجوانمردانه‌ترین قهر و غلبه را ترک نمی‌کنی که کسی از مردم به این کارها از تو سزاوارتر نیست. آن گاه ابن‌زیاد حرامزاده و ملعون، به او و امام حسین علیه‌السلام و حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام ناسزا می‌گفت: و حضرت مسلم علیه‌السلام جواب نمی‌داد و حرف نمی‌زد.

### شهادت حضرت مسلم

ابن‌زیاد ملعون گفت: او را بالای بام قصر ببرید و گردن او را بزنید، و بدن بی‌سرش را به زیر اندازید! جناب مسلم علیه‌السلام فرمود: سوگند به خدا! اگر میان من و تو پیوند خویشی بود به قتل [صفحه ۹۳] من امر نمی‌کردی؟ ابن‌زیاد ملعون گفت: کجاست کسی که با شمشیر گردن پسر عقیل را بزند؟ بکر بن حمران احمری را طلبید، و گفت: بر بام قصر برو و گردن او را بزن. آن ملعون جناب مسلم علیه‌السلام را به بام قصر برد، در اثنای راه، آن مظلوم خدای را تکبیر می‌گفت و استغفار می‌کرد و بر پیامبر صلی‌الله

علیه و آله و سلم درود می فرستاد و می فرمود: اللهم احکم بیننا و بین قوم غرونا و کذبونا و خذلونا. بار خدایا! تو میان ما و این گروهی که ما را فریب دادند، و دروغ گفتند و دست از یاری ما برداشتند، داوری کن. حمران، آن مظلوم را بر محلی که مشرف بر بازار کفشگران بود برد و سر مبارک آن حضرت را از تن جدا و آن سر نازنین به زمین افتاد. به دنبال آن، بدن شریفش را از بام قصر به زمین انداختند. پایان این روایت [۵۹]

سید بن طاووس رحمه الله بعد از این که برخی از موارد مذکوره را بیان می کند، می گوید: هنگامی که حمران ملعون، سر از تن آن مظلوم جدا کرد، ترسان و لرزان پایین آمد. ابن زیاد حرامزاده گفت: چرا به این حالت هستی؟ گفت: ای امیر! هنگام کشتن مسلم، مرد سیاه مهیبی را دیدم که در برابر من ایستاده و انگشت خویش را به دندان - یالب - خود می گزید، و من چنان از او ترسیدم که تا به حال چنین نترسیده بودم. ابن زیاد ملعون گفت: شاید دهشت و هراسی به تو روی آورده است، (و خیالاتی شده ای) نه این که در واقع چنین باشد. پایان روایت دیگر [۶۰]. در روایت دیگری آمده است: چون آن ملعون قبل از کشتن آن حضرت این قضیه را مشاهده کرد دستش خشک گردید، و چون این خبر به گوش ابن زیاد رسید او را خواست، و این قضیه را از وی پرسید، بعد تبسم کرد و گفت: چون می خواستی کاری را بر خلاف عادت انجام دهی وحشت بر تو مستولی گردیده و خیالی در نظر تو مجسم شده است. پس ابن زیاد لعین، مرد دیگری را به بالای بام قصر فرستاد، و چون او می خواست آن حضرت را بکشد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دید که متصور شده و در آنجا تشریف دارد، پس [صفحه ۹۴] ترسید و در همان ساعت مرد، و به جنهم واصل گردید. بعد از او، ابن زیاد ملعون، ملعونی از اهل شام را فرستاد، و حضرت مسلم علیه السلام به وسیلهی آن ملعون به درجهی شهادت رسید. این روایت را علامه مجلسی رحمه الله در کتاب «جلاء العیون» نقل کرده است [۶۱]. علامه مجلسی رحمه الله در «بحار الانوار» از مسعودی چنین روایت می کند، که مسعودی گوید: ابن زیاد حرامزاده، بکر بن حمران را که قاتل

جناب مسلم علیه السلام بود خواست و پرسید: آیا او را کشتی؟ گفت: آری. گفت: هنگامی که او را برای کشتن بر بالای بام قصر می بردید، چه می گفت؟ گفت: زبان به تکبیر، تسبیح و تهلیل جاری نمود، هنگامی که می خواستیم گردن او را بزنیم گفت: اللهم احکم بیننا و بین قوم غرونا و کذبونا ثم خذلونا فقتلونا. خداوندا! میان ما و میان این گروهی که ما را فریب داده، دروغ گفتند و دست از یاری ما برداشتند و ما را کشتند، داوری کن. گفتم: سپاس خدای را که قصاص مرا از تو گرفت، بعد ضربه ای به او زدم ولی تأثیر نکرد. او گفت: ای بنده! آیا این ضربه که عضوی از مرا خراشید در ازای خون تو کافی نیست؟ ابن زیاد بدبنیاد گفت: آیا هنگام مرگ، افتخار می کرد و اظهار شأن و جلالت می نمود؟ بکر ملعون گفت: ضربه ی دومی را زدم و او را کشتم [۶۲].

### شهادت هانی

شیخ مفید رحمه الله گوید: محمد بن اشعث نزد عبیدالله بن زیاد ملعون رفت و در مورد هانی بن عروه با او [صفحه ۹۵] صحبت کرد و گفت: تو مقام و منزلت هانی را در شهر و خانواده و قبیله ی خود می دانی، قبیله ی او می دانند که من با دو نفر از یارانم او را نزد تو آوردیم، قسم می دهم تو را به خدا که او را به من ببخشی، زیرا من دوست ندارم اهل شهر و خانواده ی او با من دشمن شوند. آن حرامزاده وعده داد که هانی را آزاد کند، سپس بلافاصله رأی و عقیده اش را عوض کرد و گفت: او را به بازار ببرید و گردن او را بزنید. هانی رحمه الله را بیرون آوردند، دست های او را از پشت بسته بودند، او را بردند تا به جایی از بازار رسیدند که گوسفندان را خرید و فروش می کردند، او فریاد می زد: وا مذحجاه! امروز قبیله مذحج مرا یاری نمی کنند، یا مذحجاه! کجا هستند اهل قبیله ی مذحج؟! هنگامی که دید کسی او را یاری نمی کند، دست خود را کشید و از ریسمان بیرون آورد، بعد گفت: آیا عصایی نیست؟ آیا کاردی یا سنگی یا استخوانی

نیست که انسان بتواند از خودش دفاع کند؟ مأموران ابن زیاد ملعون ریختند و دست‌های آن مظلوم را دوباره محکم بستند، بعد به او گفتند: گردنت را دراز کن (تا سرت را بزنیم)؟ گفت: من در دادن گردنم سخاوتمند نیستم، و برای قتل خود شما را یاری نمی‌کنم. در این حال، یکی از غلامان ترک ابن زیاد بنام رشید، شمشیری به او حواله کرد ولی مؤثر واقع نشد. هانی رحمه الله گفت: معاد و بازگشت به سوی خداوند است، خدایا! به سوی رحمت و رضوان تو می‌روم. آن غلام حرامزاده ضربه‌ی دیگری را به او زد و او را به درجه‌ی شهادت رسانید [۶۳]. در کتاب «تظلم الزهراء علیها السلام» از کتاب «مناقب» نقل می‌کند: ابن زیاد ملعون دستور داد هانی را در مکانی که گوسفندان را خرید و فروش می‌کردند بکشند، بعد دستور داد به صورت واژگون به دار بکشند [۶۴]. و در کتاب «منتخب» آمده است: بعد از کشته شدن مسلم علیه السلام و هانی رحمه الله مأموران ابن زیاد ملعون، بدن‌های مبارک آن دو مظلوم را برداشته و در بازارها می‌کشیدند، این خبر به گوش قبیله‌ی مذحج رسید، [صفحه ۹۶] آنها بر اسبان خویش سوار شده و با آن مأموران درگیر شدند، جنازه‌های آن دو مظلوم را از آن شیاطین گرفته، غسل دادند و دفن کردند. خدای هر دو را رحمت فرماید [۶۵].

### فرستادن سر حضرت مسلم و هانی برای یزید ملعون

صاحب «منتخب» گوید: علامه مجلسی رحمه الله می‌نویسد: هنگامی که نامه‌ی ابن زیاد ملعون با سرهای آن دو مظلوم به یزید لعین رسید بسیار شاد و مسرور شد، دستور داد که سرها را در دروازه‌ی شام به دار آویزان کنند، و در جواب نامه، ضمن تشکر و قدردانی از رفتار، قدرت و غلبه‌ی او نوشت: به من خبر رسیده که حسین به طرف عراق حرکت کرده، پس افراد مسلح را در کمینگاهها و حد و مرز ولایات بگمار و مواظبت کن، و به هر کسی که سوءظن داری دستگیر و زندانی کرده و با متهم کردن، او را بکش، و هر خبر و حادثه‌ای از اخبار را برای من بنویس، ان شاء الله!! [۶۶]. ابن نما رحمه

الله در «مثیر الأحران» گوید: یزید ملعون به ابن زیاد حرامزاده چنین نوشت: به من خبر رسیده که حسین به طرف کوفه حرکت کرده، زمان تو در بین زمانها، شهر تو در بین شهرها و شخص تو در بین حاکمان، با این مسأله روبه‌رو شده است، و در این حوادث است که (اگر غالب و پیروز شوی) آزاد و سربلند می‌شوی، و یا (اگر مغلوب شوی) مانند بردگان ذلیل و خوار می‌شوی [۶۷]. شیخ مفید رحمه الله گوید: حضرت مسلم علیه السلام در روز سه‌شنبه، هشتم ذی‌الحجه سال شصت هجری در کوفه خروج کرد، و در روز چهارشنبه نهم همان ماه - یعنی روز عرفه - به شهادت رسید [۶۸] رحمت خدا بر او باد. [ صفحه ۹۹ ]

## در وقایع حرکت حضرت سید الکونین ابی عبدالله الحسین از مکه‌ی معظمه تا تشریف فرمایی آن حضرت به کربلا

### حرکت امام حسین از مکه

شیخ مفید رحمه الله روایت کرده است: امام حسین علیه السلام روز سه‌شنبه، هشتم ماه ذی‌الحجه - یعنی روز ترویبه - بعد از آنی که بقیه‌ی ماه شعبان، رمضان، شوال، ذی‌القعده و هشت روز از ذی‌الحجه را در مکه اقامت فرمودند، مکه‌ی معظمه را به سوی کوفه ترک نمودند. در مدتی که در مکه حضور داشتند افرادی از اهل حجاز، اهل بصره به جمع اهل بیت و دوستان حضرت اضافه شدند. هنگامی که امام حسین علیه السلام خواستند به سوی عراق حرکت کنند خانه‌ی خدا را طواف فرمود، سعی میان دو کوه صفا و مروه را انجام داده و از احرام حج بیرون آمده، و احرام حج را تبدیل به عمره‌ی مفرده کرد، زیرا که اتمام حج بر آن حضرت امکان نداشت، ترس آن بود که او را در مکه دستگیر کرده و به نزد یزید بن معاویه - لعنهما الله - ببرند. بنابراین، حضرت با سرعت مبادرت به خروج نمود، و با اهل بیت و فرزندان و گروه یاران و شیعیان خویش حرکت کرد، و این در حالی بود که هنوز خبر شهادت جناب مسلم علیه السلام

به آن حضرت نرسیده بود [۶۹]. در کتاب «منتخب» می نویسد: علت این که امام حسین علیه السلام با این کیفیت از مکه خارج شد این بود که: یزید ملعون، عمر بن سعد بن العاص را با لشکری عظیم به سوی مکه فرستاد و او را امیر حجاج نموده و تولیت مراسم حج را به او سپرده بود، به او دستو داده بود که حسین علیه السلام را به صورت مخفیانه دستگیر کند، و اگر نتوانست، به صورت ناگهانی او را به قتل برساند. علاوه بر این؛ در همین سال، سی نفر از شیاطین بنی امیه را در میان حاجیان گمارده، و دستور داده بود که در هر حال؛ حسین علیه السلام را بکشند. از طرفی، چون آن حضرت از توطئه‌ی آن ملاعین مطلع شد از احرام حج بیرون [صفحه ۱۰۰] آمده و آن را عمره‌ی مفرده قرار داد [۷۰].

### سخنان امام حسین به هنگام حرکت از مکه

سید بن طاووس رحمه الله در کتاب «لهوف» گوید: روایت شده است: چون امام حسین علیه السلام تصمیم گرفت به سوی عراق حرکت نماید برخاست و خطبه‌ای ایراد کرد و فرمود: الحمد لله، و ما شاء الله، و لا قوة الا بالله، و صلی الله علی رسوله، خط الموت علی ولد آدم مخط القلاء علی جید الفتاة، و ما أولهنی الی أسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف، و خیر لی مصرع أنا الاقیه، کأنی بأوصالی تتقطعها عسلان الفلوات، بین النوایس و کربلا، فیملان منی أکراشا جوفاً، و أجره سغباً لا محیص عن یوم خط بالقلم. رضی الله رضانا أهل البيت، نصبر علی بلائه، و یوفینا أجر الصابرين، لن یشذ عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لحمته، بل هی مجموعه له فی حظیره القدس یقر بهم عینه، و ینجز بهم وعده. من کان باذلاً فینا مهجته و موطننا علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا فانی راحل مصبحاً، ان شاء الله. حمد و سپاس مخصوص خداوند است، و مشیت از آن اوست (یعنی آنچه خدا خواسته واقع می شود) و هیچ قدرتی جز از خدای نیست، و درود خدای بر پیامبر خود. خط مرگ بر فرزندان آدم حتمی و کشیده شده، مانند

گردنبند بر گردن و سینه‌ی دختران و زنان جوان، (یعنی مرگ را مانند گردنبند بر گردن فرزندان آدم انداخته‌اند)، و چه قدر واله و مشتاق نیاکان و پدران گرام خود هستم مانند اشتیاق جناب یعقوب علیه‌السلام به فرزندش جناب یوسف علیه‌السلام. برای من قتلگاهی برگزیده شده که آن را ملاقات خواهم کرد. گویا می‌نگرم به بندهای اعضای خودم که آنها را گرگهای بیابانها (یعنی اشقیای [صفحه ۱۰۱] کوفه) در میان «نواویس» و «کربلا» پاره پاره می‌کنند، تا شکمهای گرسنه و تهی خود را از پاره‌های تن من پر می‌کنند، از روزی که قلم تقدیر و سرنوشت مرگ من، در لوح محفوظ نوشته شده جز این چاره‌ای نیست. خشنودی خداوند خشنودی ما اهل بیت است (از هر چه او راضی است ما هم راضی هستیم)، بر بلاها و امتحانات الهی صبر می‌کنیم، او به ما پاداش کامل صابران را خواهد داد. پاره‌های تن (فرزندان) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از او جدا و دور نخواهند ماند، بلکه آن رشته‌های پراکنده در پیشگاه قدس الهی (بهشت) پیوسته و جمع خواهند شد که چشمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آنها روشن و به وعده‌های او بر آنان وفا خواهد شد. آگاه باشید! هر کس در خصوص ما، خون دل و روح خود را بذل و عطا کند، و خود را مهیای ملاقات خداوند می‌نماید با ما کوچ کند، زیرا که من همین بامداد کوچ خواهم کرد، ان شاء الله [۷۱].

### معجزه‌ای از امام حسین به هنگام حرکت از مکه

باز در «لُهوف» آمده است: ابو جعفر محمد بن جریر طبری در کتاب «دلائل الامامه» روایتی آورده که گوید: ابو محمد سفیان بن وکیع از اعمش نقل کرده که او گوید: ابو محمد واقدی و زراه بن صالح گویند: ما پیش از آن که امام حسین علیه‌السلام به سوی عراق حرکت کند حضرتش را ملاقات کردیم، ما ضعف و سستی اهل کوفه را - در خصوص او - و این که دل‌های آنها با اوست ولی شمشیرهای آنها بر علیه آن حضرت است (یعنی در دل گرچه حضرت را حق می‌دانند و محبت دارند ولی باز بر



حضرت شمشیر خواهند کشید) به حضور حضرتش عرضه داشتیم. حضرت با دستان مبارکشان به طرف آسمان اشاره فرمودند، درهای آسمان باز شد، فرشتگان بسیاری - که جز خدای متعال کسی تعداد آنها را نمی داند - فرود آمدند. [صفحه ۱۰۲] حضرت فرمود: لو لا تقارب الأشياء، و نزول الأجر لقاتلتهم بهؤلاء، ولكن أعلم علما يقينا أن هناك مصرعی، و هناك مصارع أصحابی، لا ینجو فیهم الا ولدی علی. اگر مصیبت هایی که مقدور شده - یا اجلهای حتمی - و فرود آمدن اجر و پاداش از جانب خدا نزدیک نبود هر آینه با این فرشتگان با آنها جنگ می کردم، ولی به یقین می دانم که عراق و سرزمین کربلا قتلگاه من است، آنجا قتلگاه یاران و اصحاب من است، و کسی از یاران من - جز فرزندم علی علیه السلام - سالم نخواهد ماند [۷۲].

### گفتگوی امام حسین با محمد بن حنفیه

سید بن طاووس رحمه الله گوید: این روایت، از کتاب اصل احمد بن داوود قمی با سلسله سند خود از امام صادق علیه السلام، برای من نقل شده است. در کتاب (منتخب) نیز، نظیر همین روایت نقل شده است. خلاصه ی روایت چنین است: چون محمد بن حنفیه شنید که امام حسین علیه السلام در همان بامداد عازم عراق است، تصمیم گرفت که به حضور امام علیه السلام شرفیاب شود، در مقابل او تشت آبی بود، او وضو می گرفت در حالی که سخت گریه می کرد و صدای گریه ی او شنیده می شد، اشک چشمانش مانند باران به درون تشت می چکید، پس از گرفتن وضو نماز مغرب بجای آورد، بعد به حضور برادرش امام حسین علیه السلام شتافت و عرض کرد: ای برادرم! مکر و حيله ی اهل کوفه را نسبت به پدر و برادرت می دانی، می ترسم حال تو نیز مانند حال گذشتگان باشد، اگر صلاح می دانی در مکه اقامت فرما، زیرا که تو، عزیزترین اهل حرم، و محکم ترین آنان هستی. حضرت فرمود: یا اخی! قد خفت ان یغتالنی یزید بن معاویة - لعنه الله - فی الحرم، فأکون الذی یستباح به حرمة هذا البیت. [صفحه ۱۰۳]

ای برادر من! می ترسم یزید بن معاویه لعنهما الله با مکر و حيله و ناگهانی مرا در حرم الهی بکشد، و بدین سبب حرمت خانه‌ی خدا مباح و زایل گردد. ابن حنفیه عرض کرد: اگر از این موضوع می ترسی پس به سوی یمن یا بعضی از نواحی بیابان تشریف ببرید، زیرا که در آنجا تو بهتر می توانی از خود دفاع کنی، و کسی نمی تواند بر تو دست یابد. حضرت فرمود: در این که گفتم تأمل می نمایم. هنگام بامداد، امام حسین علیه السلام حرکت فرمود، این خبر به ابن حنفیه رسید، او با شتاب به حضور حضرتش آمد و افسار شتری را که حضرت سوار آن بود گرفت و گفت: برادر جان! مگر وعده ندادی در آنچه که گفتم فکر کنی؟ حضرت فرمود: آری. عرض کرد: پس برای چه با شتاب کوچ می کنی؟ حضرت فرمود: اتانی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بعد ما فارقتک، فقال صلی الله علیه و آله و سلم: یا حسین! اخرج، فان الله شاء أن یراک قتیلًا. بعد از این که از تو جدا شدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تشریف فرما شد و فرمود: ای حسین! به سوی عراق حرکت کن که مشیت خدا علاقه گرفته است که تو را کشته بیند. محمد بن حنفیه گفت: (انا لله و انا الیه راجعون) اینک که تو بر این سفر عازمی، پس چرا این زنان را با خود میبری؟ راوی گوید: حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: ان الله قد شاء ان یراهن سبا یا. خداوند خواسته است که آنان را اسیر و غارت شده بیند. بعد حضرت به او سلام کرد و حرکت فرمود [۷۳]. سید بن طاووس رحمه الله باز در کتاب (لهوف) با سلسله سند خود حدیثی از حمزه بن حمران نقل کرده، که حمزه گوید: [صفحه ۱۰۴] در حضور امام صادق علیه السلام از خروج امام حسین علیه السلام صحبت کردیم، و این که چرا ابن حنفیه با آن حضرت حرکت نکرد و در مکه باقی ماند؟ امام صادق علیه السلام فرمود: ای حمزه! من به تو حدیثی می گویم که بعد از این مجلس، در آن مورد از من نپرسی، همانا امام حسین علیه السلام وقتی می خواست از آنها جدا شده و به طرف عراق برود، دستور داد تا کاغذی آوردند، و در آن نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم من الحسين بن علی

علیهما السلام الی بنی هاشمأما بعد، فانه من تحول منکم استشهد، و من تخلف لم يبلغ الفتح، والسلام. بسم الله الرحمن الرحيماز حسین بن علی علیهما السلام به سوی فرزندان هاشم. أما بعد؛ هر کس از شما با من حرکت کند و بیاید شهید خواهد شد، و هر کس تخلف نماید و نیاید به فتح و پیروزی و نجات نخواهد رسید، و السلام [۷۴].

### سخنان امام حسین به ابن عباس و غیره

علامه‌ی فاضل، مجلسی رحمه الله گوید: زمانی که امام حسین علیه السلام می‌خواست از مکه حرکت نماید عبدالله بن عباس و عبیدالله بن زبیر آمدند و اشاره کردند که حضرت در مکه بمانند. حضرت فرمود: ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قد امرنی بأمر و أنا ماض فیه. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا به امری مأمور کرده و من در پی آن امر رفتنی هستم. راوی گوید: ابن عباس از حضور حضرت بیرون آمد در حالی که می‌گفت: وا حسیناه! [صفحه ۱۰۵] سپس عبدالله ابن عمر لعنه الله آمد و اشاره کرد که حضرت با مردم گمراه مصالحه و آشتی کند، و حضرت را از جنگ و کشته شدن بر حذر داشت. حضرت فرمود: یا أبا عبد الرحمن! أما علمت أن من هوان الدنيا علی الله تعالی أن رأس یحیی بن زکریا اهدی الی بغی من بغایا بنی اسرائیل؟! أما تعلم أن بنی اسرائیل كانوا یقتلون ما بین طلوع الفجر الی طلوع الشمس سبعین نبیا، ثم یجلسون فی أسواقهم یبیعون و یشترون کأن لم یصنعوا شیئا؟ فلم یعجل الله علیهم، بل أخذهم أخذ عزیز ذی انتقام، اتق الله یا أبا عبد الرحمن! و لا تدع نصرتی. ای ابو عبد الرحمن! آیا می‌دانی که از خواری و بی‌ارزشی دنیا نزد خداوند متعال همین بس که سر مبارک یحیی بن زکریا علیه السلام را به سوی زن زناکاری از بنی اسرائیل هدیه فرستادند؟! آیا می‌دانی که بنی اسرائیل از طلوع فجر تا طلوع آفتاب هفتاد پیامبر را می‌کشتند بعد به بازارها رفته و در بازار می‌نشستند و خرید و فروش می‌کردند مثل این که هیچ کار و عمل قبیحی را انجام نداده‌اند؟! پس خداوند در عقوبت آنان شتاب نفرمود، بلکه آنان را

مؤاخذه نمود مؤاخذه کردن پیروزمندانه و صاحب انتقام. ای ابو عبدالرحمان! از خدا بترس و نصرت و یاری مرا ترک نکن! [۷۵]. شیخ مفید رحمه الله گوید: از فرزدق روایت شده که گوید: سال شصتم هجری با مادرم به خانه‌ی خدا مشرف شدم، در اثنای که شتر مادرم را می‌راندم و وارد حرم می‌شدم، امام حسین علیه السلام را دیدم، یاران و انصار آن حضرت مسلح به شمشیرها و سپرها بودند و آنها از مکه خارج می‌شدند. گفتم: این قطار شتران از آن کیست؟ گفتند: از آن حسین بن علی علیهما السلام است. [صفحه ۱۰۶] خدمت حضرتش آمده، سلام کردم، و گفتم: خداوند حاجت و مرادت را عطا فرماید، و در آنچه دوست داری امیدوارت سازد، پدر و مادرم فدای تو باد ای فرزند رسول خدا! چه چیز باعث عجله و شتاب شما از حج شد؟ فرمود: لو لم اعجل لآخذت؛ اگر شتاب نکنم گرفتار می‌شوم. سپس فرمود: تو کسیتی؟ عرض کردم: مردی از عرب هستم. سوگند به خدا! بیش از این از من نپرسید و تفتیش نکرد. سپس فرمود: مرا از خیال و حال مردمانی که پشت سر گذاشتی، آگاه کن. عرض کردم: این مطلب را از اهل خبره پرسیدی، دل‌های مردم با تو است (یعنی تو را در دل دوست می‌دارند) و شمشیر آنان بر ضرر تو کشیده شده است، و قضای الهی از آسمان نازل می‌شود، و خداوند متعال آنچه را که می‌خواهد انجام می‌دهد. حضرت فرمود: صدقت، لله الأمر من قبل [و من بعد]، و کل یوم هو فی شأن، ان نزل القضاء بما نحب؛ فنحمد الله علی نعمائه و هو المستعان علی أداء الشکر، و ان حال القضاء دون الرجاء؛ فلم یبعد من کان الحق نیته، و التقوی سیره. راست گفتمی، کارها از قبل برای خدا است، و اوست که در هر روز در یک حکم و شأنی است، اگر قضای الهی بر آنچه ما دوست داریم نازل شود پس خدا را در مقابل نعمتهای او سپاس می‌گزاریم، و او بر ادای شکر، یاری کننده است، و اگر قضای الهی مانع از امید و رسیدن به مرام و مقصود شود، پس کسی که نیت و سریره‌ی او حق است و سیرت و روش او پرهیزکاری و تقوا است از خداوند دور نمی‌شود. عرض کردم: آری، چنین است، خداوند تو را به آنچه دوست می‌داری

برساند، و از آنچه می ترسی بر حذر دارد. فرزدق گوید: آن گاه در مورد مسایلی از نذر و اعمال حج از حضرتش پرسیدم، و حضرت جواب آنها را فرمودند، سپس مرکب خود را حرکت داده و فرمود: السلام علیک، آن گاه از همدیگر جدا شدیم. [ صفحه ۱۰۷ ]

### درگیری اصحاب امام حسین با افراد یحیی بن سعید

هنگامی که حضرت حسین بن علی علیهما السلام از مکه حرکت کردند یحیی بن سعید بن عاص ملعون با گروهی که عمرو بن سعید فرستاده بود، مانع از حرکت حضرت شدند و گفتند: برگرد و مراجعت کن، کجا می روی؟ حضرت به آنان اعتنا نکرد و حرکت نمود، دو گروه در مقابل هم ایستاده و از خود دفاع کردند و زد و خوردی با تازیانه آغاز شد. امام حسین علیه السلام و اصحابش با قدرت تمام از خود دفاع نمودند و آنان را عقب رانده و به حرکت خود ادامه داده تا به محلی به نام (تنعیم) رسیدند. در روایت ابن نما در ذیل این خبر اضافه شده: حضرت با تصمیم خود حرکت کردند، آن ملاعین پیش دستی کرده و گفتند: ای حسین! آیا از خدا نمی ترسی و از میان مردم می روی، و بین این امت تفرقه می اندازی؟! حضرت فرمود: لی عملی، و لکم عملکم، أنتم بریئون مما عمل، و أنا بریء مما تعملون. مرا عملی است و شما را عمل دیگر، شما از عملی که من انجام می دهم جدا هستید و من از آنچه شما انجام می دهید، جدا هستم [۷۶].

### ملاقات امام حسین با کاروان یمنی

شیخ مفید رحمه الله گوید: حضرت، با کاروانی که از یمن می آمدند ملاقات فرمود. از اهل کاروان، برای مایحتاج خود و یارانش چند شتر کرایه کرد و به صاحبان شترها فرمود: من أحب أن ينطلق معنا إلى العراق و فیناه کراه و أحسنا صحبتہ، و من أحب أن

یفارقنا فی بعض الطریق أعطیناه کراه علی قدر ما قطع من الطریق. [ صفحه ۱۰۸ ] کسی که دوست دارد با ما به سوی عراق برود همه‌ی کرایه‌ی او را می‌پردازیم و با او مصاحبت نیکویی داریم، و کسی که دوست دارد در قسمتی از راه از ما جدا شود به آن مقداری که راه آمده، کرایه‌ی او را می‌پردازیم. گروهی از اهل کاروان با آن حضرت حرکت کردند و گروه دیگری امتناع ورزیدند.

### نامه‌ی عبدالله بن جعفر به امام حسین توسط دو فرزندش

عبدالله بن جعفر طیار دو فرزند خود عون و محمد را با نامه‌ای به سوی امام حسین علیه‌السلام روانه ساخت، مضمون نامه چنین بود: اما بعد، من از حضور شما درخواست می‌کنم که به خاطر خدا وقتی نامه‌ام به دست مبارکتان رسید و از موضوع آن مطلع شدید، برگردید، زیرا من بر جان شما از مسیری که به طرف آن در حرکت هستید بیمناکم. می‌ترسم شما در آن مسیر کشته شوید، و اهل بیت شما همگی کشته شوند. اگر امروز کشته شوید، نور روی زمین خاموش می‌شود، زیرا که شما علامت و نشانه‌ی هدایت یافتگان و امید مؤمنان هستید، در رفتن شتاب مکن که من به دنبال نامه‌ی خود به حضور شما خواهم رسید، والسلام. عبدالله بن جعفر بعد از آن که نامه را نوشت و توسط پسران خود به سوی حضرت فرستاد، نزد عمرو بن سعید آمده و درخواست نمود که امان‌نامه‌ای برای امام حسین علیه‌السلام بنویسد و او را خاطر جمع سازد تا حضرت برگردد. عمرو بن سعید امان‌نامه‌ای برای حضرت نوشت و وعده‌ی نیکی و احسان به حضرت داد، و او را بر نفس نفیس خود امیدوار و خاطر جمع می‌ساخت، و نامه را توسط برادرش یحیی بن سعید به حضور حضرتش فرستاد. یحیی و عبدالله بن جعفر پس از رسیدن پسران عبدالله، به خدمت حضرت رسیدند، نامه‌ی عمرو را به حضور مبارکش رسانیدند، و سعی کردند که حضرت را برگردانند. حضرت فرمود: انی رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی المنام، و امرنی بما أنا ماض له. من رسول خدا صلی الله

علیه و آله و سلم را در خواب دیدم، ایشان مرا به آنچه من به سوی آن [صفحه ۱۰۹] حرکت می‌کنم امر فرمودند. گفتند: آن خواب چیست؟ فرمود: ما حدث أحدا بها، و لا أنا محدث بها أحدا حتی ألقى ربي عزوجل. من آن را به کسی نگفته‌ام، و به احدی نخواهم گفت تا پروردگار خود را ملاقات نمایم. چون عبدالله بن جعفر از بازگشت حضرت مایوس شد به دو فرزند خود، عون و محمد دستور داد تا در خدمت حضرتش بوده و در حضور ایشان به سوی عراق حرکت کرده و در پیشگاه آن حضرت جهاد نمایند، و خود عبدالله با یحیی بن سعید به سوی مکه بازگشتند.

### ملاقات امام حسین با بشر بن غالب

حضرت با سرعت تمام به سوی عراق حرکت فرمود و منتظر چیزی نبود تا این که در منزل (ذات عرق) فرود آمدند [۷۷]. سید بن طاووس رحمه الله گوید: (در این منزل،) حضرت با بشر بن غالب که از عراق می‌آمد ملاقات نمود، و هنگامی که از وضع اهل عراق از وی سؤال کرد. عرض کرد: افرادی را پشت سر گذاشتم که دل‌های آنان با تو و شمشیرهای آنان با بنی‌امیه است، (یعنی بنی‌امیه را یاری می‌کنند). حضرت فرمود: راست گفתי برادر بنی‌اسد! همانا خدای متعال آنچه را که می‌خواهد انجام می‌دهد، و آنچه را که اراده می‌فرماید، حکم می‌کند.

### منزل ثعلبیه و سخنان امام حسین با فرزندش حضرت علی اکبر

سید بن طاووس رحمه الله (در ادامه‌ی نقل حرکت این کاروان) گوید: آن‌گاه حضرت حرکت کرده و نزدیک ظهر به منزل (ثعلبیه) رسیدند، کاروان در [صفحه ۱۱۰] آنجا فرود آمد، حضرت سر مبارک خود را به بالین نهاد و اندکی به خواب رفت، چون بیدار شد فرمود: قد رأیت هاتفا یقول: أنتم تسرعون، والمنايا تسرع بکم الی الجنة. فقال له ابنة علی: یا أبة! أولسنا علی الحق؟ فقال: بلی یا بنی! والذی الیه مرجع العباد. فقال: یا أبة! اذا لا

ابالی بالموت. هاتفی را دیدم که می گفت: شما با شتاب می روید و مرگ به سرعت شما را به بهشت می برد. فرزندش علی (اکبر) علیه السلام گفت: پدر جان! آیا ما بر حق نیستیم؟ فرمود: آری! ای پسر! سوگند به خدایی که بازگشت بندگان به سوی اوست (ما بر حق هستیم). گفت: پدر جان! در این هنگام از مرگ باکی ندارم. امام حسین علیه السلام فرمود: جزاک الله یا بنی! خیر ما جزى ولدا عن والد. ای پسر! خداوند عالم، بهترین اجر و پاداشی را که از جانب پدر به فرزند می دهد، به تو برساند.

### ملاقات اباهره با امام حسین

امام حسین علیه السلام شب را در این مکان سپری کردند، چون صبح شد ناگاه مردی از اهل کوفه - که به او اباهره می گفتند - به خدمت حضرت رسید و سلام کرد و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! برای چه از حرم خدا و از حرم جد بزرگوارت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بیرون شدی؟ امام حسین علیه السلام فرمود: ویحک یا اباهره! ان بنی امیه أخذوا مالی فصبرت، و شتموا عرضی فصبرت، و طلبوا دمی فهربت، و أیم الله لتقتلنی الفئه الباغیه، و لیلسنهم الله ذلا شاملا، و سیفا قاطعا، و لیسطنهم الله علیهم من ینلهم حتی یکونوا أذل من قوم سبأ، اذ ملکتم امرأه منهم، فحکمت فی أموالهم و دمائمهم. [صفحه ۱۱۱] ای اباهره! رحمت خدا بر تو باد، همانا بنی امیه اموال مرا غصب کردند صبر کردم، دشنام دادند صبر نمودم، خواستند خونم را بریزند (از دست آنان) فرار کردم. سوگند به خدا! مرا ظالمان و ستمگران خواهند کشت، و خداوند عالم لباس ذلت و خواری را بر اندام آنان خواهد پوشانید، و تیغ بران، آنان را احاطه خواهد کرد، خداوند کسی را بر آنان مسلط خواهد کرد که آنان را خوار و ذلیل نماید تا آنها از گروه سبا خوارتر و ذلیل تر شوند، زیرا برای گروه سبازی از خودشان را حکمران قرار داد و او اموال آنان را غصب و خون آنان را مباح ساخت [۷۸].



## ابن عمر و منع از حرکت امام حسین

شیخ صدوق رحمه الله در کتاب (امالی) روایتی از علی بن الحسین علیهما السلام نقل می کند که آن حضرت فرمود: عبدالله بن عمر از خروج امام حسین علیه السلام آگاه شد، مرکب خود را آماده و با شتاب پشت سر آن حضرت بیرون آمد، تا این که در بعضی از منازل به خدمت حضرتش رسیده و عرض کرد: کجا عازم هستید ای فرزند رسول خدا؟! فرمود: به عراق. عرض کرد: آرام باش، به سوی حرم جدت برگرد. حضرت امتناع فرمود، و چون ابن عمر امتناع حضرت را دید، عرض کرد: ای اباعبدالله! عضوی از اعضای بدن شما را که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می بوسید برای من نشان بده. حضرت ناف مبارک خود را نشان داد، ابن عمر سه مرتبه آن را بوسید و گریست!! و عرض کرد: تو را به خدا می سپارم ای اباعبدالله! زیرا که تو در این سفر کشته خواهی شد!! امام حسین علیه السلام به همراه یاران خود حرکت کردند، چون به منزل (تعلیه) رسیدند مردی که او را بشر بن غالب می گفتند به حضور مبارک حضرتش شرفیاب شد و [صفحه ۱۱۲] عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! مرا از معنی فرمایش خدا که می فرماید: (یوم ندعوا کل اناس بامامهم) [۷۹]. (روزی که همه ی انسانها را با امام و پیشوای خودشان می خوانیم)، آگاه فرما. حضرت فرمود: امام دعی الی هدی، فأجابوه الیه، و امام دعی الی ضلاله فأجابوه الیه، فهؤلاء فی الجنة، و هؤلاء فی النار، و هو قول الله عزوجل: (فریق فی الجنة و فریق فی السعیر) [۸۰]. (امام دو نوع است) امامی که مردم را به سوی هدایت می خواند و دعوت می کند و مردم دعوت او را می پذیرند، و امامی که مردم را به سوی گمراهی دعوت می کند و مردم دعوت او را قبول می کنند. پس گروه اولی در بهشت، و گروه دومی در دوزخ جای دارند، و این است معنی فرمایش خدای متعال که می فرماید: (گروهی در بهشت و گروه دیگری در دوزخ هستند).

## منزل عذیب و خواب امام حسین

آن گاه امام حسین علیه السلام حرکت کرد تا در منزل (عذیب) فرود آمد، حضرت در آنجا نزدیک ظهر خوابیدند بعد در حالی که می گریستند بیدار شدند. فرزندش گفت: پدر جان! چرا گریه می کنی؟ فرمود: یا بنی! انها ساعة لا تكذب الرؤيا فيها، و انه عرض فی منامی عارض فقال: تسرعون السير و المنایا تسیر بكم الى الجنة. ای فرزندم! این ساعت، ساعتی است که خواب آن دروغ نمی شود، در خواب فردی بر من ظاهر شد، و گفت: شما در رفتن شتاب می کنید، و مرگ شما را به سوی بهشت می برد. سپس کاروان حضرت حرکت کرد تا به منزل (رهیمه) رسید [۸۱]. [صفحه ۱۱۳] در (بحار الانوار) آمده: ریاشی از ناقل حدیث خود نقل می کند و می گوید: آن سال در موسم حج شرکت کرده بودم، از یاران خود دور شدم تا به طرف منزل (رهیمه) آمدم، وقتی نزدیک این منزل رسیدم (خیمه هایی دیدم)، گفتم: این خیمه ها از آن کیست؟ گفتند: از آن حسین علیه السلام است. گفتم: فرزند علی و فاطمه علیهما السلام؟ گفتند: آری. گفتم: آن حضرت در کدام خیمه تشریف دارند؟ گفتند: در این خیمه ی بزرگ. به طرف آن خیمه رفتم، حسین علیه السلام را در حالی که به درب خیمه تکیه داده بودند؛ دیدم، پیش روی آن حضرت نامه ای بود که قرائت می فرمودند، سلام کردم، جواب سلام عنایت فرمودند. عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! پدر و مادرم فدای شما باد! چه مسأله ای شما را در این سرزمین بی آب و گیاه فرود آورده؟ سرزمینی که نه کشتزاری دارد و نه دارای کوه و حصاری محکم است که دشمن را دفع نماید؟ حضرت فرمودند: ان هؤلاء أخافونی، و هذه كتب أهل الكوفة، و هم قاتلی، فاذا فعلوا ذلك و لم يدعوا الله محرما الا انتھکوه، بعث الله اليهم من يقتلهم حتی یكونوا أذل من قوم الأمة. همانا بنی امیه مرا به قتل تهدید کردند، (و به کشتن، مرا ترسانیدند)، این نامه هایی که پیش روی من است نامه های (دعوت) اهل کوفه می باشد. آنان قاتلان

من هستند، وقتی این کار را انجام می دهند (و مرا می کشند) و کاری را که خداوند حرام کرده است هتک حرمت کرده و پرده‌ی آن را می درند در این هنگام، خدای متعال کسی را به سوی آنان می فرستد که آن چنان آنها را می کشد تا این که از کنیزان ذلیل تر و خوارتر گردند [۸۲]. [صفحه ۱۱۴]

### ملاقات طرماح با امام حسین

ابن نما رحمه الله در کتاب (مثیر الأحزان) گوید: به من روایت شد که طرماح بن حکم گفت: من توشه و آذوقه جمع کرده بودم و برای عیال خود می بردم که امام حسین علیه السلام را ملاقات کردم، گفتم: در مورد خودتان به شما تذکر می دهم، تو را اهل کوفه فریب ندهد، سوگند به خدا! اگر وارد کوفه شوی تو را خواهند کشت، می ترسم به کوفه نرسیده تو را بکشند، پس اگر واقعا تصمیم بر جنگ داری در کنار این کوه فرود آی، زیرا که آن کوه، کوهی است محکم، سوگند به خدا! هرگز در این کوه به ما ذلت و خواری نرسیده، و همه‌ی اهل قبیله‌ی من نظرشان بر یاری تو است و مادامی که در میان آنان باشی از تو دفاع می کنند. حضرت فرمود: ان بینی و بین القوم موعدا أکره أن اخلفهم، فان یدفع الله عنا فقدیم ما أنعم علینا و کفی، و ان یکن ما لابد منه، ففوز و شهادة، ان شاء الله. همانا میان من و اهل کوفه وعده‌گاهی است، دوست نمی دارم که خلف وعده کنم (یعنی باید به کوفه بروم)، پس اگر خداوند از ما دفاع کند این نعمتی است که از قدیم، خدا به ما التفات فرموده، و شر دشمن را از ما کفایت نموده است، و اگر غیر آن باشد که چاره‌ای از آن نیست، آن رستگاری و شهادت است، ان شاء الله. طرماح گوید: سپس آذوقه را به سوی اهل و عیال خود بردم، و کارهایی را به آنان سفارش کردم، و به سوی امام حسین علیه السلام حرکت کردم، در اثنای راه، سماعه بن یزید نبهانی را ملاقات کردم، او خبر شهادت حضرت را به من رساند، و من باز گشتم

[۸۳].

**نامه‌ی ولید به ابن زیاد لعین**

در (بحار الانوار) می‌نویسد: محمد بن ابوطالب موسوی گوید: خبر حرکت امام حسین علیه‌السلام به سوی عراق، به ولید بن عتبہ - امیر مدینه - رسید، ولید نامه‌ای بدین مضمون به ابن زیاد حرامزاده لعنه الله نوشت: [صفحه ۱۱۵] اما بعد، همانا حسین به سوی عراق در حرکت است، او فرزند فاطمه است، و فاطمه، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. ای ابن زیاد! حذر کن و بترس از این که بر او آزاری برسانی، تا بدین وسیله در این دنیا بر خود و قبیله‌ی خود کاری انجام دهی که چیزی نتواند آن را دفع کند، و هرگز تا دنیا هست احدی از عوام و خواص آن را فراموش نکند. راوی گوید: نامه‌ی ولید به دست ابن زیاد لعین رسید، ولی ابن زیاد لعین اعتنایی به آن نامه نکرد [۸۴].

**نزول امام حسین در منزل حاجز**

شیخ مفید رحمه الله در (الارشاد) می‌نویسد: چون عیدالله بن زیاد ملعون از حرکت امام حسین علیه‌السلام از مکه به سوی کوفه خبردار شد، حصین بن نمیر را - که سرکرده‌ی افراد آن ملعون بود - فرستاد تا در منزل (قادسیه) فرودآمده و مابین قادسیه تا خفان و قادسیه تا قططانه را خیمه زنند و به مردم بگوید: این خیمه‌ها، مال امام حسین علیه‌السلام است که به سوی عراق حرکت کرده است.

**منزل حاجز و نامه‌ی امام حسین به اهل کوفه**

هنگامی که امام حسین علیه‌السلام به حاجز - که از اراضی سرزمین رمه بود - رسیدند قیس بن مسهر صیداوی - بعضی گفته‌اند: عبدالله بن یقطر، برادر رضاعی خودش - را به سوی اهل کوفه فرستاد، و هنوز خبر کشته شدن مسلم علیه‌السلام به حضرت نرسیده بود، امام علیه‌السلام نامه‌ای به این مضمون نوشته و به وسیله‌ی او فرستاد: بسم الله الرحمن

الرحیمن الحسین بن علی الی اخوانه المؤمنین و المسلمین. سلام علیکم؛ فانی احمد الله الذی لا اله الا هو. اما بعد، فان کتاب مسلم بن عقیل جاءنی یخبر [نی] فیہ بحسن رأیکم، و اجتماع ملائکم علی نصرنا و الطلب بحقنا، فسألت الله أن یحسن لنا [صفحه ۱۱۶] الصنیع، و أن یشیکم علی ذلک أعظم الأجر، و قد شخصت الیکم من مکة یوم الثلاثاء، لثمان مضمین من ذی الحجة یوم الترویة، فاذا قدم علیکم رسولی فانکمشوا فی أمرکم وجدوا فانی قادم علیکم فی آیامی هذه، و السلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته. بسم الله الرحمن الرحیماز حسین بن علی علیهما السلام به سوی برادران مؤمن و مسلمان خود. سلام علیکم؛ من خدای را که جز او خدایی نیست سپاس می گزارم. اما بعد؛ نامه‌ی مسلم که حاکی از خوبی رأی شما و اجتماع جمعیت شما بر یاری ما، و طلب حق و امامت بود؛ برای من رسید، از خداوند متعال درخواست می‌نمایم که این کار را نیک و مبارک گرداند، و برای شما در مقابل این نیکویی، پاداش بزرگی عطا فرماید. من روز سه‌شنبه، هشتم ذی‌الحجه - یعنی روز ترویة - از مکة به طرف شما حرکت کردم، هنگامی که قاصد و فرستاده‌ی من نزد شما رسید در کار خود بشتابید و سعی و کوشش کنید که من در این روزها به سوی شما می‌آیم، و سلام و رحمت و برکات خدا بر شما باد. این در حالی است که جناب مسلم علیه‌السلام نامه‌ی خود را بیست و هفت روز قبل از کشته شدن خودش به سوی حضرت نوشته و فرستاده بود. در ضمن؛ اهل کوفه نیز نوشته بودند: اینجا هزار شمشیر به دست منتظر نصرت و یاری شما هستند پس تأخیر نکنید.

### دستگیری قیس بن مسهر فرستاده‌ی امام حسین

امام حسین علیه‌السلام نامه را به قیس بن مسهر داد، او به سوی کوفه حرکت کرد وقتی به قادسیه رسید توسط حصین بن نمیر ملعون دستگیر شد، حصین او را نزد ابن‌زیاد حرامزاده فرستاد. ابن‌زیاد ملعون به او گفت: برو بالای منبر و دروغگو - حسین بن علی

علیهما السلام - را [ صفحه ۱۱۷ ] دشنام بده [ ۸۵ ]. سید بن طاووس رحمه الله در این مورد می گوید: چون قیس بن مسهر به نزدیک کوفه رسید حصین بن نمیر جلو آمد و او را تفتیش کرد، او به ناچار نامه را در آورد و پاره کرد (تا دشمنان از مضمون آن آگاه نشوند). حصین ملعون او را دستگیر و به سوی ابن زیاد حرامزاده فرستاد، هنگامی که قیس در برابر ابن زیاد قرار گرفت، گفت: تو کیستی؟ گفت: من مردی از شیعیان امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزند او امام حسین علیه السلام هستم. ابن زیاد گفت: چرا نامه را پاره کردی؟ گفت: برای این که تو از مضمون آن باخبر نشوی. ابن زیاد گفت: نامه از که و برای چه کسی بود؟ گفت: از امام حسین علیه السلام به سوی گروهی از اهل کوفه که نام آنان را نمی شناسم. ابن زیاد عصبانی شده و گفت: به خدا سوگند! دست از تو بر نمی دارم، یا اسامی این گروه را بگویی، یا بالای منبر رفته و حسین بن علی، پدر و برادر او را لعن کنی و گرنه بدن تو را پاره پاره می کنم. قیس گفت: اما اسامی آن گروه را برای تو نمی گویم، و اما لعن امام حسین علیه السلام، برادر و پدر او چرا؟ قیس بالای منبر قرار گرفت، حمد و سپاس خدای را به جای آورد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درود فرستاد، و رحمت بسیاری بر علی علیه السلام و فرزند او فرستاد. آن گاه ابن زیاد و پدر او را لعن کرد، و همه ی ستمگران بنی امیه را مورد لعن و نفرین خود قرار داد، بعد گفت: (ای اهل کوفه!) من فرستاده ی حسین بن علی علیه السلام به سوی شما هستم، در فلان مکان از او جدا شدم، و آن حضرت در آنجا است. پس به او جواب دهید و او را دریابید [ ۸۶ ]. شیخ مفید رحمه الله گوید: (چون قیس شجاعانه دست به چنین کاری زد) ابن زیاد ملعون دستور داد قیس [ صفحه ۱۱۸ ] مظلوم را از بالای بام قصر به پایین اندازند. آن ملاعین، او را از بالای بام قصر به پایین انداختند، بدن او پاره پاره شد، رحمت خدا بر او باد. در نقل دیگری آمده است: قیس را دست بسته از بالای قصر به زمین انداختند و با چنین حالی به زمین رسید و استخوانهای بدن او بشکست، ولی رمقی در جان او باقی مانده بود که ملعونی به نام عبدالملک بن

عمیر لخمی آمد و سر از تن آن بزرگوار جدا کرد. آن ملعون را به خاطر این کار مذمت کردند، او در جواب گفت: خواستم او را راحت نمایم!!

### ملاقات عبدالله بن مطیع با امام حسین

امام حسین علیه السلام از «حاجز» به طرف کوفه حرکت کرد، در بین راه به چشمه‌ای از چشمه‌های عرب رسید. در کنار چشمه، عبدالله بن مطیع عدوی فرودآمده بود، چون امام حسین علیه السلام را دید به سوی حضرت آمده و گفت: پدر و مادرم فدای تو باد ای فرزند رسول خدا! برای چه اینجا تشریف آورده‌ای؟ چرا اینجا فرودآمده‌ای؟ امام حسین علیه السلام به او فرمود: کان من موت معاویه ما قد بلغک، فکتب الی اهل العراق یدعوننی الی أنفسهم. از هنگام مرگ معاویه - که تو نیز خبر داری - اهل عراق به من نامه نوشته و مرا به سوی خودشان دعوت کردند. عبدالله بن مطیع گفت: خدا را به یادت می‌آوردم ای فرزند رسول خدا! و حرمت دین اسلام از این که هتک حرمت شود، سوگند می‌دهم به خدا! در حرمت قریش و عرب، سوگند به خدا! اگر ریاست و امامتی را که در دست بنی‌امیه است بخواهی تو را خواهند کشت، و اگر تو را بکشند بعد از تو، هرگز از کسی نمی‌ترسند، سوگند به خدا! حرمت اسلام، قریش و عرب هتک خواهد شد، پس غفلت نفرماید و به سوی کوفه نروید و نفس مبارک خود را مورد تعرض بنی‌امیه قرار ندهید. حضرت از گفته‌ی او امتناع فرموده، و از آنجا حرکت کرد. ابن‌زیاد ملعون دستور داد: مابین راه «واقصه» تا شام و بصره را بستند و احدی حق [صفحه ۱۱۹] ورود و خروج نداشت. حضرت بدون این که از این قضیه مطلع باشد روی به سوی کوفه در حرکت بودند، تا این که به عده‌ای از اعراب برخوردند، و از آنان پرسیدند. آنان گفتند: سوگند به خدا! از چیزی اطلاع نداریم جز این که حق ورود و خروج نداریم. حضرت در عین حال به طرف مقصود و هدف خویش حرکت فرمودند.

## ملاقات امام حسین با زهیر بن قین

عده‌ای از اهل قبیله‌ی «فزاره» و «بجیله» نقل کردند: ما به همراه زهیر بن قین بجلی در مکه بودیم، ما نیز همچون امام حسین علیه‌السلام از مکه حرکت کردیم. در این سفر، چیزی برای ما ناگوارتر از این نبود که به ناچار در منزلی فرودمی آمدیم که امام حسین علیه‌السلام نیز آنجا فرودمی آمد. امام حسین علیه‌السلام حرکت فرمود و در منزلی فرود آمد، ما نیز رسیدیم و چاره‌ای جز فرود آمدن در آن منزل نداشتیم. به همین جهت در ناحیه‌ای فرود آمدیم. هنگامی که نشسته بودیم و مشغول خوردن غذا بودیم ناگاه فرستاده‌ای از طرف امام حسین علیه‌السلام آمد و بر ما سلام کرد، سپس وارد (خیمه) شد و گفت: ای زهیر بن قین! ابو عبدالله حسین علیه‌السلام مرا فرستاد و تو را به حضورش خواند. در این اثنا، همه‌ی ما آنچه در دست داشتیم انداخته و چنان سکوت بر جمع ما حکم فرما شد گویا این که مرغی بر سر ما نشسته است. زن زهیر رو به او کرد و گفت: سبحان الله! آیا فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای تو قاصد می‌فرستد و تو به حضورش شرفیاب نمی‌شوی؟ دوست دارم نزد او رفته و سخن او را بشنوی، بعد باز گردی. زهیر به خدمت حضرت شرفیاب شد، اندکی نگذشت با خوشحالی، سرور و با بشاشی چهره بازگشت. دستور داد خیمه‌ها را برچیده و بار و بنه‌ی خود را جمع کنند، آنگاه به سوی امام حسین علیه‌السلام حرکت کرد. بعد رو به زن خود کرد و گفت: تو را طلاق دادم، به خانواده‌ی خود ملحق شو، زیرا [صفحه ۱۲۰] من دوست نمی‌دارم بر تو به سبب من ضرری برسد [۸۷]. سید بن طاووس رحمه الله در این مورد اضافه کرده و می‌گوید: زهیر به همسرش گفت: من تصمیم گرفتم که در خدمت امام حسین علیه‌السلام باشم - یعنی از یاران آن حضرت باشم - تا روح و جانم را فدای او کرده و با جسمم او را نگهبان باشم، آن گاه مال و دارایی آن زن را به او داده و او را به پسرعموهایش سپرد تا به عشیره و خویشانش برسانند. در این حال، زن



او برخاست و گریست و با او خدا حافظی کرد، و گفت: خداوند این عزم تو را خیر و مبارک فرماید، از تو درخواست می‌کنم که مرا در روز قیامت نزد جد امام حسین علیه السلام یاد کرده و فراموش ننمایی [۸۸].

### سخنان زهیر با اصحاب خود

شیخ مفید رحمه الله گوید: آن گاه زهیر رو به اصحاب و یاران خود کرد و گفت: هر که از شما می‌خواهد به ما پیوندد چه بهتر، و هر که نمی‌خواهد این آخرین وصیت من با او است که بعدا یکدیگر را نخواهیم دید. اینک حدیثی را برای شما نقل می‌کنم: ما در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در یک منطقه‌ی دریایی جهاد کردیم، خداوند پیروزی را از آن ما قرار داد. در این جنگ، ما غنایم بسیاری را از دشمن بدست آوردیم. سلمان رحمه الله به ما گفت: آیا از این که خداوند شما را پیروز کرد و غنایم بسیاری به دست آوردید شاد و مسرور شدید؟ گفتیم: آری. گفت: هنگامی که آقای جوانان آل محمد علیهم السلام - امام حسین علیه السلام - را درک کنید، و در رکاب و حضور او به جهاد پردازید از این که امروز غنایمی به دست آوردید شادتر و مسرورتر خواهید بود. بعد زهیر گفت: اما من، شما را به خدا می‌سپارم. گویند: بعد از این جریان - سوگند به خدا! زهیر همواره در میان یاران امام [صفحه ۱۲۱] حسین علیه السلام بود تا این که به درجه‌ی شهادت رسید [۸۹].

### نزول امام حسین در منزل خزیمه

در «بحار الانوار» از کتاب «المناقب» نقل می‌کند: هنگامی که امام حسین علیه السلام در منزل خزیمه فرود آمد یک شبانه روز در آنجا اقامت فرمود. بامدادان خواهرش حضرت زینب کبری علیها السلام نزد امام علیه السلام آمد، و عرض کرد: ای برادرم! آیا خبری را که شب گذشته آن را شنیدم برای شما بگویم؟ امام حسین علیه السلام فرمود: آن خبر

چیست؟ عرض کرد: پاسی از شب گذشته بود، برای انجام کاری از خیمه بیرون آمدم، صدای هاتفی را از غیب شنیدم که ندا می داد و می گفت: ألا یا عین فاحتفلی بجهد و من یبکی علی الشهداء بعدی علی قوم تسوقهم المنایا بمقدار الی انجاز وعد آگاه باش ای چشم! پر از اشک باش و با رنج گریه کن؛ و کیست که بعد از من برای شهدا چنین گریه کند؟ گریه کن بر گروهی که آنان را مرگ می راند؛ به آن مقدار از زندگی که به وعده الهی وفا شود (یعنی: این که خدا وعده می مرگ داده است). حضرت فرمود: یا اختاه! کل الذی قضی فهو کائن، و لا حول و لا قوه الا بالله. ای خواهر من! هر چیزی که مقدر شده واقع خواهد شد، و هیچ حول و قوه ای نیست مگر از خدای متعال [۹۰].

### امام حسین و خبر شهادت حضرت مسلم

شیخ مفید رحمه الله در کتاب «الارشاد» گوید: عبدالله بن سلیمان و منذر بن مشمعل - که از قبیله ی اسدی بودند - روایت کرده و [صفحه ۱۲۲] می گویند: پس از آن که اعمال حج را به اتمام رسانیدیم همه ی سعی ما این بود که خود را به امام حسین علیه السلام رسانده و وقایع و حوادث را از نزدیک ببینیم. بنابراین؛ سوار بر شتران خود شده و با سرعت تمام حرکت کردیم تا این که در منطقه ی «زرود» به امام حسین علیه السلام رسیدیم، هنگامی که به حضرت نزدیک شدیم مردی از اهل کوفه را دیدیم که چون امام علیه السلام را دید راه خود را عوض کرد. امام حسین علیه السلام توقف فرمود، گویا می خواست آن مرد کوفی را ملاقات کند، بعد او را وا گذاشت و حرکت کرد، ما نیز به طرف حضرت آمدیم یکی از ما به رفیق خود گفت: بیا به طرف این مرد برویم و از او در مورد اهل کوفه بپرسیم، که او از اخبار کوفه مطلع است. آن گاه به طرف او رفتیم، سلام کردیم، او نیز جواب سلام داد. گفتیم: از کدام طایفه هستی؟ گفت: از طایفه ی بنی اسد. گفتیم: ما نیز از طایفه ی بنی اسد هستیم، تو کیستی؟ گفت: من بکر فرزند فلانی هستم. ما نیز خود را معرفی کردیم، بعد گفتیم: از

حال مردم کوفه - که پشت سرت بودند - ما را باخبر کن. گفت: آری! (خبر می‌دهم)، از کوفه خارج نشدم مگر این که مسلم بن عقیل علیه‌السلام و هانی رحمه الله را کشته بودند، دیدم که به پاهای آن دو ریسمان بسته و در بازار می‌کشیدند. پس از شنیدن این خبر به سوی امام حسین علیه‌السلام رو آوردیم، و به آن حضرت ملحق شدیم و با او به حرکت خود ادامه دادیم، تا این که حضرت، شب هنگام در منزل «ثعلبیه» فرود آمدند، آن گاه به خدمتش رسیده سلام کردیم، حضرت جواب سلام عنایت فرمودند. به حضرتش عرض کردیم خدای تعالی تو را رحمت فرماید! نزد ما خبری است که اگر می‌خواهید به صورت آشکار و یا در پنهانی به خدمت شما برسانیم. حضرت نگاهی به ما و یاران خود کرده و فرمودند: در پیش اصحاب من، سخن سری و پنهانی نیست. [ صفحه ۱۲۳ ] گفتیم: سواری را که دیروز غروب رو به شما آورد، دیدید؟ حضرت فرمودند: آری، دیدم و می‌خواستم از او سؤالاتی بنمایم. گفتیم: سوگند به خدا! خبر او را به دست آوردیم و زحمت سؤال را از شما برداشتیم. او شخصی از طایفه‌ی ما بود، دارای رأی (درست)، راستی و عقل است، او به ما خبر داد که از کوفه خارج نشد مگر این که مسلم علیه‌السلام و هانی رحمه الله کشته و شهید شده بودند، و دیده بود که ریسمان به پاهای آن دو، بسته و در بازار کوفه می‌کشیدند. حضرت فرمودند: انا لله و انا الیه راجعون، رحمه الله علیهما. «انا لله و انا الیه راجعون» رحمت خدای بر آنان باد. آن گاه این فرمایش را چندین مرتبه تکرار فرمودند. عرض کردیم: شما را در مورد خود و اهل بیت خودتان به خدا سوگند می‌دهیم که از این مکان بر گردید، زیرا شما در کوفه یاور و شیعه‌ای ندارید، می‌ترسیم آنها بر علیه شما و بر دشمنی شما باشند. حضرت به فرزندان عقیل نگاه کرده و فرمودند: در این مورد شما چه نظری دارید؟ مسلم علیه‌السلام کشته شده است. گفتند: قسم به خدا! ما باز نمی‌گردیم تا این که انتقام خویش را بگیریم، یا آنچه برادر ما چشیده (شهادت) ما نیز بچشیم. حضرت رو به سوی ما کرده و فرمودند: لا خیر فی العیش بعد هؤلاء. بعد از کشته شدن اینان - پسران عقیل - خیری در زندگی

نیست. در این موقع، ما یقین کردیم که آن حضرت تصمیم گرفته بر مسیر خود ادامه داه و به طرف کوفه حرکت کنند. گفتیم: خدای به شما خیر و نفع برساند. فرمود: خدای تعالی به شما رحمت کند. یاران حضرت گفتند: سوگند به خدا! شما مانند مسلم بن عقیل علیه السلام نیستید اگر وارد [صفحه ۱۲۴] کوفه شوید مردم کوفه با شتاب به سوی شما خواهند آمد [۹۱].

### تمجید امام حسین از مقام حضرت مسلم

در روایت سید بن طاووس رحمه الله آمده است: بعد از این که خبر شهادت حضرت مسلم به امام حسین علیه السلام رسید، فرزدق شاعر، حضرتش را ملاقات نمود، سلام کرد، سپس گفت: ای فرزند رسول خدا! چگونه به اهل کوفه اعتماد می کنی در حالی که آنان پسر عموی تو، مسلم بن عقیل علیه السلام و شیعه‌ی او هانی رحمه الله را کشتند؟ فرزدق گوید: حضرت گریست و اشکی از چشمان مبارکش جاری شد، سپس فرمود: رحم الله مسلما، لقد صار الی روح الله و ریحانه، و تحيته و رضوانه، أما انه قد قضی ما علیه، و بقی ما علینا. خدای متعال، مسلم را رحمت کند، یقینا او به سوی رحمت، ریحان، جنت و رضوان خدا رفت، آگاه باشید! آنچه بر او مقدر شده و بر عهده‌ی او بود - مرگ و شهادت - ادا کرد، و آنچه بر ما مقدر شده و بر عهده‌ی ما است، باقی مانده است. آن گاه حضرت این اشعار را انشاء فرموده و گفت: فان تكن الدنيا تعد نفیسه فدار ثواب الله أعلى و أنبل و ان تكن الأبدان للموت انشأت فقتل امرء بالسيف فی الله أفضل و ان تكن الأرزاق قسما مقدرافقله حرص المرء فی السعی أجمل و ان تكن الأموال للترك جمعها فما بال متروك به المرء يبخل اگر دنیا چیز پسندیده و مرغوب به شمار می آید و به این جهت مردم به آن تمایل می کنند؛ پس بهشت (اجر و پاداش) خدا، از دنیا افضل و عالی تر است و باید به سوی آن حرکت کرد. و اگر بدن‌ها برای مرگ و مردن خلق شده‌اند؛ پس کشته شدن مرد با شمشیر در راه خدا افضل از

مردن در رختخواب است. [ صفحه ۱۲۵ ] و اگر رزق و روزیها از جانب خدا تقسیم و مقدر شده است؛ پس کمی حرص و آز مرد در سعی و کوشش فراوان، برای زندگی، نیکوتر است. و اگر جمع کردن اموال و متاع دنیا برای گذاشتن به دیگران پس از مردن است؛ پس برای چه شأن و عزتی انسان به چیز متروک بخل می‌ورزد؟!

### منزل زباله و خبر شهادت قاصد امام حسین

شیخ مفید رحمه الله گوید: امام حسین علیه السلام منتظر ماند تا وقت سحر فرار سید، هنگامی که می‌خواست حرکت کند به جوانان و غلامان خود فرمود: آب بسیار بردارید. آنان آب زیادی از چاه کشیده و با خود برداشتند، بعد حرکت کردند تا به منزل «زباله» رسیدند. در این منزل، خبر کشته شدن عبدالله بن یقطر به حضرتش رسید. سید بن طاووس رحمه الله گوید: هنگامی که خبر شهادت عبدالله به حضرتش رسید گریست و اشک از چشمان مبارکش جاری شد سپس فرمود: اللهم اجعل لنا و لشیعتنا منزلاً کریماً، واجمع بیننا و بینهم فی مستقر [من] رحمتک، انک علی کلی شی قدیر. خداوند! بر ما و شیعیان ما منزل کریم و گرانمایه در آخرت قرار ده. و ما و آنان را در آرامگاه رحمت خود جمع فرما، زیرا که تو بر هر چیزی قادر و توانا هستی [۹۲]

شیخ مفید رحمه الله گوید: آن گاه حضرت، نامه‌ای را بیرون آورد و برای مردم خواند: بسم الله الرحمن الرحیم! بعد؛ فقد أتانا خبر فظیع: قتل مسلم بن عقیل، و هانیء بن عروه، و عبدالله بن یقطر، و قد خذلنا شیعتنا، فمن أحب منکم الانصراف، فلینصرف فی غیر حرج، لیس علیه ذمام. [ صفحه ۱۲۶ ] بسم الله الرحمن الرحیم! بعد؛ از خبر دلخراش کشته شدن مسلم بن عقیل، هانی بن عروه و عبدالله بن یقطر آگاه شدیم. شیعیان ما، دست از یاری ما برداشتند، پس هر کدام از شما دوست می‌دارد باز گردد، بدون دلتنگی و معصیتی باز گردد که بر ذمه‌ی او حق و حرمتی نیست. در این هنگام، همه‌ی مردم از دور آن امام مظلوم پراکنده شدند، عده‌ای راه راست و عده‌ی دیگر راه

چپ را پیش گرفته و رفتند و حضرت در میان یاران خود که از مدینه با او همراه بودند و تعداد کمی از افرادی که در طول راه به آن حضرت ملحق شده بودند؛ تنها ماند. چرا امام حسین علیه السلام یاران خود را از شهادت آن جوانمردان باخبر ساخت؟ زیرا می دانست این جمعیت به آن جهت با حضرت همراه شده اند که گمان می کنند، حضرت به شهری می رود و مردم آن شهر از حضرت اطاعت می نمایند (و حضرت، امام و پیشوای آن سامان می شود و آنها نیز به نوایی می رسند). به همین جهت، حضرت دوست نداشتند کسانی که با او همراه هستند جز بر آنچه می دانند اقدام نمایند (و بدون اطلاع از چنین اتفاقی با آن حضرت همراه شوند، لذا آنان را از بی وفایی مردم کوفه باخبر نمود تا آگاهانه به مقصد خود روانه شوند).

### امام حسین و نوازش از دختر حضرت مسلم

در کتاب «منتخب» می نویسد: گفته شده: جناب مسلم علیه السلام دختری یازده ساله داشت که به همراه اهل بیت امام حسین علیه السلام بود. چون حضرت از این گفتگو فارغ شد از جا برخاست و به سوی آن دختر آمد، او را به نزد خود خواند و نوازش فرمود، حضرت دست مهر و محبت بر سر و روی او کشید، چنانچه با یتیمان این گونه مهربانی می نمایند. آن دختر مظلومه احساس کرد که اتفاق بدی افتاده به همین جهت، گفت: عمو جان! پیش از این، ندیدم با من چنین رفتار نمایی، گمان می کنم که پدرم شهید شده است. امام حسین علیه السلام نتوانست جلوی گریه خود را بگیرد و فرمود: [ صفحه ۱۲۷ ] یا بنیه! انا ابوک، و بناتی أحواتک. دخترم! من، پدر تو، و دخترانم خواهران تو هستند. آن نازدانه چون این فرمایش حضرت را شنید صدا به گریه بلند کرد و فریاد زد: واویلا! وا هلاکا! فرزندان جناب مسلم علیه السلام صدای واویلا را شنیدند و آه سرد و عمیقی از دل غمگین خود کشیده و گریه شدیدی را آغاز کردند.

## نزول امام حسین در بطن عقبه

شیخ مفید رحمه الله بعد از این مطلب می گوید: چون وقت سحر شد حضرت به اصحاب خود دستور داد که آب زیادی (از چاه) کشیده و با خود بردارند. سپس کاروان حضرتش حرکت کرد تا به «بطن عقبه» رسید و در آنجا فرود آمد. در آنجا پیرمردی از طایفه ی بنی عکرمه به نام، عمر بن لوذان، حضرت را ملاقات کرد و پرسید: به کجا عازم هستید؟ حضرت فرمود: عازم کوفه ام. پیرمرد عرض کرد: شما را به خدا سوگند می دهم که از این تصمیم منصرف شده و برگردید، قسم به خدا! به جانب نیزه های دشمنان و تیزی شمشیرهای آنان عازم هستید، اشخاصی که به شما نامه و قاصد فرستاده اند اگر به راستی در جنگ، شما را یاری کنند و امور را بر شما مهیا و آماده سازند و با این حال، به سوی آنان می رفتی، در این صورت رفتن شما مصلحت بود، اما تشریف بردن شما را با این بی وفایی آنها که فرمودید، من مصلحت نمی دانم و صلاح نمی بینم. حضرت فرمود: یا عبدالله! لیس یخفی علی الرأی، ولکن الله تعالی لا یغلب علی أمره. ای بنده ی خدا! این رأی و مصلحت بر من هم پنهان نیست، ولکن بر امر و قضا و قدر الهی نمی توان غلبه کرد. سپس فرمود: و الله! لا یدعوننی حتی یتخرجوا هذه العلقه من جوفی، فاذا فعلوا سلط [صفحه ۱۲۸] الله علیهم من یدلهم، حتی یکونوا اذل فرق الامم. به خدا سوگند! اهل کوفه مرا دعوت نکردند جز این که خون مرا از اندرونم بیرون آورند، اگر چنین کنند خداوند کسی را بر آنان مسلط می کند که آنان را چنان ذلیل و خوار سازد که از هر امتی ذلیل تر شوند [۹۳]. در کتاب «کامل الزیارات» روایتی از ابن قولویه با سلسله سند خود از امام صادق علیه السلام نقل کرده که حضرتش فرمود: هنگامی که امام حسین علیه السلام به بلندی «عقبه ی بطن» رسیدند رو به اصحاب خود کرده و فرمودند: ما ارانی الا مقتولا. خویشان را جز کشته نمی بینم. عرض کردند: و ما ذاک یا ابا عبدالله! برای چه ای ابا عبدالله! فرمودند: رؤیا رأيتها فی المقام؛ به جهت

خوابی که در این مکان دیدم. عرض کردند: و ما هی؟ آن خواب چیست؟ فرمودند: رأیت کلابا تنهشنی، أشدها علی کلب أبقع. در خواب دیدم سگانی گوشت تن مرا به دندان می گیرند، سخت ترین آنها سگی پیس بود [۹۴].

### منزل شراف و استقبال حر از امام حسین

شیخ مفید رحمه الله گوید: سپس حضرت از «بطن عقبه» حرکت فرموده و در منزل «شراف» فرود آمدند، چون موقع سحر شد به جوانان دستور فرمود که با خود آب بردارند. آنها آب زیادی برداشته و حرکت کردند، تا این که ظهر شد، در اثنایی که کاروان حضرت حرکت می کرد ناگاه یکی از یاران حضرت تکبیر گفت. حضرت رو به او کرد و فرمود: چرا تکبیر گفتی؟ گفت: (از دور) نخلستانی را دیدم (و تعجب کردم). [صفحه ۱۲۹] عده ای از اصحاب گفتند: سوگند به خدا! ما در این مکان حتی یک درخت خرما هم ندیده ایم. حضرت فرمود: پس چه چیزی را می بینید؟ عرض کردند: سوگند به خدا! سرهای نیزه ها و گوشه های اسبان را می بینیم. حضرت فرمود: من هم آنها را می بینم. سپس حضرت به یاران خود فرمود: آیا در این بیابان، برای ما پناهگاهی هست که به آن پناه برده و آن را پشتیبان خود قرار دهیم و از یک جهت با آنان روبه رو شویم؟ گفتیم: آری! این کوه «ذوخشب» است که در سمت چپ شما قرار گرفته، اگر به زودی به طرف آن حرکت و تمایل کنید به مقصود خود خواهیم رسید. حضرت به طرف چپ توجه فرموده و ما نیز به پیروی از آن حضرت به طرف چپ برگشتیم، پس فاصله ای نگذشت که گردنهای اسبان لشکر ابن زیاد هویدا شد، ما مسیر خود را تغییر دادیم، آنان نیز ما را دیدند و مسیر را تغییر دادند، سر نیزه های آنان مانند ملکه ی زنبوران و پرچمهای آنان مانند بالهای مرغان در اهتزاز بود [۹۵]. آن گاه ما به سرعت خود را به «ذوخشب» رسانده و زودتر از آنها به آنجا رسیدیم، امام حسین علیه السلام دستور فرمود خیمه ها را بر پا کردند، آن گروه با هزار سواره به فرماندهی



حر بن یزید تمیمی از راه رسیدند، هنگام ظهر حر با سوارانش رو به روی امام حسین علیه السلام ایستادند، و این در حالی بود که امام حسین علیه السلام و اصحابش عمامه بر سر نهاده و شمشیر بر کمر بسته بودند. امام حسین علیه السلام به جوانان خود فرمود: به اینان آب دهید و آنها را سیراب کنید، و به اسبهای آنان نیز آب بدهید. پس آنان را سیراب نمودند، آن گاه ظرفها را از آب پر می کردند و نزد دهان اسبها می بردند، و چون سه یا چهار یا پنج دفعه می خوردند به سراغ اسب دیگری می رفتند تا این که همه ی اسبها سیراب شدند. علی بن طعان محاربی گوید: من در آن روز جز یاران حر بودم، و آخرین نفری بودم که خودم را به آنجا رساندم، خیلی تشنه بودم، چون امام حسین علیه السلام تشنگی من و [صفحه ۱۳۰] اسبم را مشاهده کرد فرمود: راویه (شتر) را بخوابان. من تا آن روز نمی دانستم که منظور از «راویه» شتر است، به همین جهت متوجه سخن امام علیه السلام نشدم. حضرت فرمود: شترت را بخوابان، شتر را خوابانیدم. فرمود: بیاشام. چون آب می خوردم و نمی توانستم به خوبی دهانه ی مشک را در اختیار بگیرم آب از کنار مشک می ریخت، حضرت فرمود: دهانه ی مشک را برگردان. از شدت تشنگی نمی دانستم چه کنم، حضرت خودش برخاست و با دستان مبارک دهانه ی مشک را برگرداند، و من آب خوردم و اسبم را نیز سیراب کردم. حر بن یزید با سوارانش از ناحیه ی «قادیسیه» آمده بود. ابن زیاد ملعون، حصین بن نمیر را فرستاده و دستور داده بود که در «قادیسیه» فرود آمده، و حر را با هزار سوار به استقبال امام حسین علیه السلام اعزام نماید.

### سخنان امام حسین در جمع یاران حر

حر همواره برابر امام حسین علیه السلام صف آرایی کرده بود تا این که وقت نماز ظهر فرارسید، امام حسین علیه السلام دستور داد حجاج بن مسروق اذان بگوید، چون وقت اقامه ی نماز شد امام حسین علیه السلام در حالی که قبایی را پوشیده و عبایی را از روی

آن انداخته و نعلین به پا کرده بود از خیمه خارج شد و در برابر مردم ایستاد و حمد و ثنای خدای را بجا آورده و فرمود: «ایها الناس! انی لم آتکم حتی اتنی کتبکم، و قدمت علی رسلکم أن: «أقدم علينا، فانه لیس علينا امام، لعل الله أن یجمعنا بک علی الهدی و الحق»، فان کنتم علی ذلک، فقد جئتکم، فأعطونی ما أطمئن الیه من عهدکم و موثیقکم، و ان لم تفعلوا، و کنتم لمقدمی کارهین، انصرفت عنکم، الی المکان الذی جئت منه الیکم. ای مردم! من به سوی شما نیامدم جز این که شما نامه فرستادید و قاصدان شما پیش من آمدند که به سوی شما بیایم، زیرا که نوشتید: «ما امام نداریم، امیدواریم به سبب شما خدای متعال ما را بر هدایت و حق دلالت نماید». [ صفحه ۱۳۱ ] پس اگر بر این گفتارتان ثابت و پا بر جا هستید اینک من به سوی شما آمده‌ام، عهد و پیمانهای خودتان را برای من ثابت کنید تا من مطمئن گردم، و اگر نمی‌توانید بر عهد و پیمان خود وفا کنید و از آمدن من ناراحت هستید و دوست ندارید، من برمی‌گردم به آنجایی که آمده‌ام. مردم سکوت کردند حتی کلمه‌ای هم حرف نزدند، حضرت به مؤذن فرمود: اقامه‌ی نماز را بگو. مؤذن اقامه‌ی نماز را گفت، حضرت رو به حر کرد و فرمود: آیا دوست داری با یاران خودت نماز بخوانی؟ حر گفت: نه، بلکه شما نماز را می‌خوانید و ما به شما اقتدا می‌کنیم. حضرت نماز را با آنها خواند، بعد به خیمه‌ی خود تشریف برد و اصحاب و یارانش دور حضرت جمع شدند، حر نیز به مکان خودش رفته و وارد خیمه‌ای که برای او برپا کرده بودند؛ شد. پانصد نفر از یارانش دورش جمع شدند و بقیه‌ی آنان در قرارگاه خودشان بودند، که هر کدام از آنان افسار مرکب خود را گرفت و در سایه‌ی مرکب خود نشست. چون وقت عصر فرارسید حضرت امر فرمودند که یارانش آماده‌ی حرکت و کوچ باشند. فرمان حضرتش را اجرا کردند. سپس امام علیه‌السلام به منادی خود دستور داد که به نماز عصر ندا دهد، او ندا داده و اقامه‌ی نماز را گفت. امام حسین علیه‌السلام جلو آمده و نماز را با آن گروه اقامه فرمودند، بعد از سلام و فراغ از نماز رو به مردم کرده و حمد و

ثنای الهی را به جای آورده و فرمود: أما بعد؛ أيها الناس! فانکم ان تتقوا الله و تعرفوا الحق لأهله، یکن أرضی الله عنکم، و نحن أهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم أولى بولایة هذا الأمر علیکم من هولاء المدعین ما لیس لهم، و السائرین فیکم بالجور و العدوان، فان أیتیم الا الكراهة لنا و الجهل بحقنا، و كان رأیکم الان غیر ما اتتنی به کتبتکم، و قدمت علی به رسلکم انصرفت عنکم. ای مردم! اگر شما از خدا بترسید و حق را به اهل خود بسپارید خدای متعال از شما خشنود می گردد، و ما اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر ولایت این امر [ صفحه ۱۳۲ ] سزاوارتر از این مدعیان هستیم، مدعیانی که اهلیت این امر را ندارند، و کسانی هستند که با شما با ستم، دشمنی و عداوت رفتار می کنند. اگر ما را دوست ندارید و به حق ما جهل می ورزید و جز این را نمی پذیرید، و رأی شما غیر از آن است که در نامه هایتان نوشته و قاصدانتان آمده اند؛ من از شما روی برمی گردانم. حر گفت: سوگند به خدا! من نمی دانم این نامه ها و قاصدانی که می فرمایید چیست؟ حضرت به یکی از اصحاب خود فرمود: یا عقبه بن سمعان! أخرج الخرجین اللذین فیهما کتبتکم الی. ای عقبه بن سمعان! دو خورجینی که نامه های آنان در آن است؛ بیاور. عقبه دو خورجین پر از نامه آورده، و نامه ها را در برابر حر به زمین ریخت. حر گفت: ما جزو کسانی که این نامه ها را به شما نوشته اند نیستیم، ما مأموریت داریم که هر کجا شما را ملاقات کردیم از شما جدا نشده و دست از شما برنداریم تا شما را نزد عبیدالله بن زیاد ببریم. امام حسین علیه السلام فرمود: الموت أدنی الیک من ذلک. مرگ برای تو، از این هدف نزدیکتر است. آن گاه رو به اصحاب خود کرد و فرمود: برخیزید و بر مرکبهایتان سوار شوید.

### جلوگیری حر از حرکت امام حسین

همه ی اصحاب سوار شدند و منتظر ماندند تا زنان نیز سوار شوند، حضرت به اصحاب خود فرمود: برگردید، چون خواستند برگردند، لشکر حر مانع از بازگشت آنان

شدند. امام حسین علیه السلام رو به حر کرد و فرمود: مادرت به عزایت بنشیند! چه می خواهی؟ حر گفت: اگر غیر از شما از عرب چنین حرفی آن هم در همچون موقعیتی که شما در آن واقع شده‌اید برایم می گفت؛ من مادر او را این گونه خطاب می کردم، می خواست هر کسی که باشد، ولی سوگند به خدا! من چاره‌ای ندارم جز این که به [ صفحه ۱۳۳ ] نیکوترین وجهی که می توانم مادر شما را یاد نمایم. امام حسین علیه السلام فرمود: چه می خواهی؟ حر گفت: من می خواهم شما را نزد امیر عبیدالله بن زیاد ببرم. حضرت فرمود: سوگند به خدا! هرگز تابع تو نمی شوم. حر گفت: سوگند به خدا! تو را ترک نمی کنم، و دست از تو بر نمی دارم. این سخنان سه مرتبه رد و بدل شد. چون سخنان بسیاری میان آن حضرت و حر رد و بدل شد، حر گفت: من مأمور به جنگ با شما نیستم، من مأمورم از شما جدا نشوم تا شما را به کوفه ببرم، حال که شما نمی خواهید نزد عبیدالله بروید کار منصفانه میان من و شما آن است که راهی را انتخاب کنید که نه به کوفه برسد و نه به مدینه برگردد، تا من نامه‌ای به امیر عبیدالله بن زیاد بنویسم، و جریان را گزارش کنم، شاید که خدای تعالی از بلایی که در مورد شما به آن مبتلا شده‌ام عافیت و سلامتی فرماید، پس این راه را بپذیرید و از راه «عذیب» و «قادسیه» عزیمت فرمایید. آن گاه امام حسین علیه السلام از مسیری و حر نیز با یاران خود در همان مسیر حرکت کردند، وی به حضرت می گفت: ای حسین! من شما را دربارهی جان خودتان به خدا سوگند می دهم، من گواهی می دهم اگر با آنان بجنگی قطعاً تو را خواهند کشت. امام حسین علیه السلام فرمود: أباالموت تخوفنی؟ و هل یعدو بکم الخطب أن تقتلونی؟ و سأقول كما قال أخوا الأوس لابن عمه و هو یرید نصره رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فخوفه ابن عمه، و قال: این تذهب فانک مقتول؟ آیا مرا از مرگ می ترسانی؟ آیا اگر مرا بکشید کارهای شما رو به راه می شود؟ سخنی را می گویم که برادر اوس به پسرعموی خود گفت: اوس می خواست رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را یاری کند، پسرعمویش از این کار او را

ترسانند، و گفت: کجا می روی؟ تو کشته خواهی شد. اوس گفت: سأمضی و ما بالموت عار علی الفتی اذا ما نوى حقا و جاهد مسلما و اسی الرجال الصالحین بنفسه و فارق مثورا و ودع مجرمافان عشت لم أندم و ان مت لم ألم کفی بک ذلا أن تعيش و ترغما به سوی جهاد می روم و مرگ بر جوان عار نیست؛ اگر نیت حق و رستگاری داشته باشد [صفحه ۱۳۴] و در حالی که مسلمان است و در راه خدا جهاد نماید. مردان نیکوکار و صالح را با جان خود مواسات نمود؛ و از مردان رانده شده از رحمت خدا، جدا شد، و مردان گنه کار و مجرم را وداع نمود. اگر زندگانی کنم نادم و پشیمان نیستم، و اگر بمیرم مورد ملامت و مذمت قرار نمی گیرم؛ بس است برای تو که در میان مردم با ذلت و خواری زندگی کنی [۹۶]. علامه فاضل مجلسی رحمه الله می گوید: محمد بن ابوطالب در نقل خود، قبل از بیت آخری این بیت را نیز افزوده است: اقدم نفسی لا اريد بقائها لتلقى خميساً في الوغى و عمر ما جان خودم را از پیش می فرستم و بقای آن را نمی خواهم؛ تا این که در جنگ با دشمنان سختی را تحمل کنم (یعنی خودم را در میان این سختی می اندازم). سپس محمد بن ابوطالب گوید: آن گاه امام حسین علیه السلام رو به اصحاب خود کرد و فرمود: هل فيكم أحد يعرف الطريق على غير الجادة؟ آیا در میان شما کسی هست که راهی غیر از جاده می معروف بشناسد؟ طرماع عرض کرد: آری! ای فرزند رسول خدا! من راه را می شناسم. امام حسین علیه السلام فرمود: سر بین آیدینا؛ تو پیشاپیش ما حرکت کن. طرماع حرکت کرد و پشت سر او امام حسین علیه السلام و اصحابش به راه افتادند، طرماع پیشاپیش کاروان حرکت می کرد و رجز می خواند و می گفت: یا ناقتی لا تذعری من زجری و امضی بنا قبل طلوع الفجر بخیر فتيان و خیر سفر آل رسول الله [آل] الفخر السادة البيض الوجوه الزهر الطاعنين بالرماح السمر الضاربين بالسيوف البتر حتى تحلى بكريم الفخر الماجد الجد رحيب الصدر أصابه الله لخير أمر عمره ی الله بقاء الدهر یا مالک النفع معا و الضراید حسينا سیدی بالنصر علی الطغاة من بغايا الكفر علی العینین سلیلی صخر یزید لا زال حلیف الخمر و ابن زیاد العهر بن

العهر [ صفحه ۱۳۵ ] ای مرکب من! از راندن من نترس (یعنی از این که به زحمت می‌افتی نترس)؛ و ما را پیش از طلوع فجر (صبح) از این مکان ببر. به همراه بهترین جوانان و نیکوترین مسافران؛ که آنان اولاد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و صاحب مفاخر هستند. آنان آقا و روسفیدانی هستند که صورتشان (از زیبایی) می‌درخشد؛ با نیزه‌هایی تیره ضربه می‌زنند. با شمشیرهای برنده ضربه می‌زنند؛ تا این که مزین می‌شوی ای شتر! به همراهی کسی که از جهت فخر، شخص کریم و شریف است. از جهت جد خود که بزرگوار و سینه فراخ - داری حلم و علم - است؛ که خدای تعالی او را به بهترین امر برگزیده است. خدای متعال تا پایان روزگار به او عمر کرامت فرماید؛ ای خدایی که صاحب اختیار و مالک نفع و ضرر هستی! آقای من حسین علیه السلام را با یاری خود مؤید فرما؛ بر ظالمان و ستمگران زنازادگانی که از زنان کافر متولد شده‌اند. (او را یاری فرما) بر دو لعینی که پسران صخر هستند؛ یکی یزید لعین است که همواره هم عهد شراب است - یعنی دائم الخمر است - و دیگری ابن زیاد ملعون است که هم خود و هم پدرش زنازاده‌اند.

### ورود امام حسین به قصر بنی مقاتل

شیخ مفید رحمه الله گوید: هنگامی که حر سخنان امام حسین علیه السلام را شنید و از تصمیم آن حضرت باخبر شد، از حضرت کناره‌گیری کرد، و خود با یارانش از یک سو حرکت می‌کردند، و امام حسین علیه السلام از سوی دیگر تشریف می‌بردند، تا این که به منطقه‌ی «عذیب الهجانات» رسیدند. امام علیه السلام از آنجا نیز حرکت فرموده تا به «قصر بنی مقاتل» رسیدند و در آنجا فرود آمدند. امام حسین علیه السلام در آنجا چشمش به خیمه‌ای افتاد، پرسید: این خیمه از آن کیست؟ عرض شد: مال عبیدالله بن حر جعفی است. [ صفحه ۱۳۶ ] حضرت فرمود: از او دعوت کنید که نزد من بیاید. فرستاده‌ی امام علیه السلام آمد و به او گفت: این حسین بن علی علیهما السلام است

که اینک تو را دعوت می کند. عیدالله گفت (انا لله و انا الیه راجعون) سوگند به خدا! از کوفه خارج نشدم جز به جهت این که دوست نداشتم در جایی باشم که امام حسین علیه السلام نیز در آنجا باشد، به خدا سوگند! نه می خواهم او را ببینم و نه او مرا ببیند!! قاصد به نزد حضرت آمد و سخن او را به عرض رساند، امام حسین علیه السلام برخاست و خود تشریف آورد تا داخل خیمه ی عیدالله شده و سلام فرمود، بعد او را دعوت کرد که همراه حضرت خروج کند. عیدالله بن حر، سخن خود را که به قاصد گفته بود تکرار کرد، و از آنچه حضرت دعوت می فرمود عذر خواست و طلب عفو کرد. امام حسین علیه السلام فرمود: فان لم تنصرونا فاتق الله تعالی أن تكون ممن یقاتلنا، فوالله؛ لا یسمع و اعیتنا أحد فلا ینصرونا الا هلك. اگر یاری ما نمی کنی بترس از خدای متعال از این که با ما جنگ کنی، به خدا سوگند! اگر کسی صدای استغاثه و فریاد بی کسی ما را بشنود و ما را یاری نکند هلاک می شود. آن بی سعادت گفت: من هرگز با تو جنگ نخواهم کرد، ان شاء الله تعالی. آن گاه امام حسین علیه السلام برخاست، و به کاروان خود پیوست [۹۷]. در روایت شیخ صدوق رحمه الله چنین آمده است: حضرت به خیمه ای که برپا بود نگاه کرد بعد فرمود: این خیمه از آن کیست؟ عرض شد: از آن عیدالله بن حر حنفی است. حضرت قاصدی به سوی او فرستاد که: ای مرد! تو فرد گنه کار و خطا کار هستی، و خداوند به جهت آن گناهان، تو را مؤاخذه خواهد نمود، اگر همین الآن به سوی خدای متعال توبه کنی و مرا یاری نمایی جد من در پیشگاه خدای متعال تو را شفاعت خواهد نمود. عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! به خدا سوگند! اگر تو را یاری می کردم اولین [صفحه ۱۳۷] قربانی در حضور شما بودم؛ ولی این اسب من است، آن را بگیرید، سوگند به خدا! هیچ وقت سوار آن نشدم که دنبال چیزی بودم جز این که به آن چیز رسیدم، و کسی دنبالم نکرد جز آن که با آن اسب نجات یافتم، و این اسب را به شما می دهم (اما خود عذر می خواهم)!! حضرت روی مبارک را از آن بی سعادت برگرداند، آن گاه فرمود: لا حاجة لنا فیک و لا فی فرسک،

و لا كنت متخذ المضلین عضدا، ولكن فلا لنا و لا علينا، فانه من سمع واعیتنا أهل البيت، ثم لم یجبنا، أکبه الله تعالی علی وجهه فی نار جهنم. ما را نه بر تو، و نه بر اسب تو نیازی نیست. من از کسانی نیستم که از گمراهان یار و یاور بخواهد، ولی (حال که چنین شد) نه به نفع ما و نه به ضرر ما سعی نکن، زیرا کسی که فریاد و استغاثه‌ی ما اهل بیت را بشنود و جواب ندهد و یاری ننماید، خدای تعالی او را با صورت در دوزخ می‌اندازد [۹۸].

شیخ صدوق رحمه الله در «عقاب الاعمال» با سلسله سند خود می‌گوید: عمرو بن قیس مشرفی گوید: در «قصر بنی مقاتل» همراه با پسرعموی خودم خدمت امام حسین علیه السلام شرفیاب شدیم، به حضرتش سلام کردیم. پسرعمویم گفت: ای اباعبدالله! این که در محاسن شریف شما می‌بینم آیا اثر خضاب است یا این که موی شما به همین رنگ است؟ حضرت فرمود: خضاب است، پیری به سوی ما بنی‌هاشم زود می‌رسد. آن گاه رو کرد به ما و فرمود: برای نصرت و یاری من آمده‌اید؟ عرض کردم: من مردی سالمند، دارای قرض زیاد، و عیالوار هستم، سرمایه‌هایی از مردم در اختیار دارم که نمی‌دانم چه خواهد شد، دوست ندارم امانات مردم را که به من سپرده‌اند، ضایع کنم. پسرعموی من نیز چنین سخنانی را گفته (و عذر آورد). حضرت فرمود: فانطلقا فلا تسمعالی و اعیئ و لا تریالی سوادا، فانه من سمع واعیتنا، أو [صفحه ۱۳۸] رأی سوادنا فلم یجبنا و لم یعنا کان حقا علی الله عزوجل أن یکبه علی منخریه فی النار. پس بروید و فریاد و استغاثه‌ی مرا نشنوید، و شخص مرا نبینید، زیرا کسی که فریاد ما را بشنود، یا شخص ما را ببیند و ما را جواب ندهد و به یاری ما نشتابد، بر خدای تعالی لازم است که او را با خوای و ذلت به آتش بیاندازد [۹۹].

شیخ مفید رحمه الله بعد از این، گوید: چون شب به انتها رسید حضرت به جوانان خویش امر فرمودند که آب بردارند، سپس دستور حرکت از «قصر بنی مقاتل» را صادر فرمودند.

**خواب امام حسین و سخن حضرت علی بن الحسین**



عقبه بن سمعان گوید: ساعتی با امام حسین علیه السلام راه پیمودیم، حضرت در حالی که روی اسب بود خوابش برد و اندکی خوابید، بعد بیدار شد و می فرمود: (انا لله و انا الیه راجعون) و الحمد لله رب العالمین. حضرت این سخن را دو یا سه مرتبه تکرار کردند، بعد فرزندش حضرت علی بن الحسین علیهما السلام - که سوار بر اسب بود - رو به حضرتش کرد و گفت: مم حمدت الله و استرجعت؟ برای چه خدای را سپاس گفتمی، و (انا لله و انا الیه راجعون) را بر زبان آوردی؟ حضرت فرمود: یا بنی! انی خفقت خفقه فعلن لی فارس علی فرس و هو یقول: القوم یسیرون، و المنایا تسیر الیهم، فعلمت أنها أنفسنا نعت الینا. فرزندم! اندکی خوابیدم، در خواب اسب سواری را دیدم که بر من نمایان شد و می گفت: این گروه راه می پیمایند در حالی که مرگها به دنبال اینان می رود، دانستم که آن، جانهای ما است که خبر مرگ ما را دهد. عرض کرد: یا اَبْت! لا أراک الله بسوء، ألسنا علی الحق؟ [ صفحه ۱۳۹ ] پدر جان! خدای بدی برای شما نیاورد، آیا ما بر حق نیستیم؟ حضرت فرمود: بلی، و الله الذی مرجع العباد الیه. آری! سوگند به خدایی که بازگشت بندگان به سوی اوست؛ (ما بر حقیم). عرض کرد: فاننا اذا لا نبالی أن نموت محقین. در این هنگام که ما بر حق هستیم از مرگ باکی نداریم. امام حسین علیه السلام فرمود: جزاک الله من ولد خیر ما جزى ولدا عن والده. خدای تو را نیکوترین پاداشی را که از جانب پدر به فرزند می رسد؛ عطا فرماید.

### نامه‌ی ابن زیاد لعین به حر

چون صبح فرارسید امام حسین علیه السلام از اسب فرود آمد و نماز صبح را خواند، بعد با عجله بر مرکب خود سوار شد. حضرت با اصحاب خود به سمت چپ حرکت می کردند و می خواستند از گروه اشقیاء دور شوند، حر می آمد و حضرت و اصحابش را از آن جهت رد می کردند و مانع می شدند. اگر می خواستند به طرف کوفه حرکت کنند به شدت مانع می شدند و برمی گرداندند، و نمی گذاشتند بر آن سمت حرکت کنند.

حضرت و یارانش همواره به سمت چپ حرکت می نمودند تا این که به «نینوا» رسیدند - همان محلی که امام حسین علیه السلام در آنجا فرود آمدند - در این هنگام، شترسواری از دور - که از طرف کوفه می آمد - نمایان شد، وی سلاح جنگی داشت و کمانی به دوش انداخته بود، همگی توقف کردند و منتظر رسیدن او شدند. سواره چون نزدیک آمد به حر و یارانش سلام کرد، اما به امام حسین علیه السلام و اصحاب او سلام نکرد، و نامه ای از جانب عبیدالله بن زیاد ملعون تسلیم حر نمود، در آن نامه نوشته بود: اما بعد؛ همین که قاصد من، نامه را آورد و نامه ی من به دست تو رسید کار را بر حسین سخت بگیر، و او را در صحرائی که خالی از آب و گیاه باشد فرود آر، و من [صفحه ۱۴۰] قاصدم را بر تو مأمور کردم که از تو جدا نشود و چگونگی اجرای دستورات مرا، به من گزارش کند، والسلام. چون حر نامه را خواند رو به امام حسین علیه السلام و اصحابش کرد و گفت: این نامه ی امیر عبیدالله است که به من دستور داده هر موقع نامه اش به دست من رسید شما را محاصره کرده و در فرود آمدن برای شما سخت بگیرم، و این فرستاده و مأمور اوست که مأموریت داده تا از من جدا نشود تا حکم او را نسبت به شما اجرا کنم.

### نزول امام حسین در کربلا

(در این حال،) یزید بن مهاجر که از اصحاب امام حسین علیه السلام بود به فرستاده ی ابن زیاد لعین نگاهی کرد و او را شناخت، به او گفت: مادرت به عزایت بنشیند! این چه بود که آوردی؟ گفت: اطاعت از امام خود!! - یزید - کردم و بر بیعتم وفا نمودم. ابن مهاجر گفت: بلکه به پروردگار خود عصیان نمودی، و امام خودت را در هلاکت و نابودی خودت پیروی نمودی، و ننگ را در دنیا، و آتش دوزخ را در آخرت برای خود کسب کردی، امام و پیشوای تو چه بد امامی است؟! خدای متعال می فرماید: (و جعلناهم أئمةً يدعون الی النار و یوم القیامة لا ینصرون) [۱۰۰]. «و آنان را

امامانی قرار دادیم که آنان را به سوی آتش دعوت می‌کنند، آنان در روز قیامت یاری نمی‌شوند». و امام و پیشوای تو، از آن پیشوایان است. آن گاه حر کار را سخت گرفت و در همین مکانی که نه آب داشت و نه آبادی بود مجبور کرد که فرود آیند. امام حسین علیه السلام فرمود: دعنا و یحکک؛ نزل فی هذه القرية أو هذه - یعنی نینوا و الغاضریة - أو هذه - یعنی شقینة - وای بر تو! بگذار ما در این ده یا در آن - نینوا و غاضریه - یا در این یکی - شقینة - فرود آییم. [صفحه ۱۴۱] حر گفت: به خدا سوگند! نمی‌توانم چنین کنم؛ زیرا این مرد جاسوسی است که برای من فرستاده شده است. زهیر بن قین رو به امام حسین علیه السلام نمود و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! به خدا سوگند! کار از این که اکنون می‌بینید شدیدتر خواهد شد. همانا جنگ با این گروه در همین ساعت آسان‌تر از جنگ با کسانی است که بعد از این می‌آیند، به جان خودم قسم! بعد از این لشکری بر آنها خواهد رسید که ما تاب مقاومت آنان را نخواهیم داشت. امام حسین علیه السلام فرمود: ما کنت لأبدأهم بالقتال. من جنگ را شروع نمی‌کنم. آن گاه در همان مکان فرود آمدند، و در این روز پنجشنبه، دوم محرم سال شصت و یکم هجری بود.

[۱۰۱].

### کربلا و سخنان امام حسین در جمع یاران خود

سید بن طاووس رحمه الله گوید: امام حسین علیه السلام برخاست و در میان اصحاب خود خطبه‌ای ایراد فرمود، حمد و سپاس خدای تعالی را بجای آورد و بر او ثنا گفت، جد بزرگوارش را یاد نمود و بر او درود و صلوات فرستاد، آن گاه فرمود: انه قد نزل بنا من الأمر ما قد ترون، و ان الدنيا قد تغیرت و تنکرت و أدبر معروفها، واستمرت حدا و لم یبق منها الا صبابه کصابه الاناء، و خسیس عیش کالمرعی الوبیل. الا ترون الی الحق لا یعمل به؟ و الی الباطل لا یتناهی عنه؟ لیرغب المؤمن فی لقائه محقا، فانی لا أری الموت الا سعادة، والحیاء مع الظالمین الا برما. همه‌ی شما آنچه را که بر ما نازل شده

می بینید، همانا دنیا تغییر یافته و زشت گردیده، نیکی و معروف آن پشت نموده و ادامه پیدا کرده تا به حدی رسیده [صفحه ۱۴۲] که از آن، حز مانند ته مانده ی ظرفی، و آن، جز زندگانی زبونی مانند چراگاه زبون و بدهوا، چیزی نمانده است. آیا حق را نمی بینید که بدان عمل نمی شود؟ آیا باطل را نمی بینید که از آن نهی و جلوگیری نمی گردد؟! مؤمنی که بر حق است باید در ملاقات با خدا میل و رغبت داشته باشد، همانا من مرگ را جز سعادت، و زندگانی با ستمگران را جز غصه و ملالت نمی بینم. آن گاه زهیر بن قین برخاست و گفت: در هدایت خدا باشید ای فرزند رسول خدا! سخنان شما را شنیدیم، و اگر دنیا برای ما باقی می ماند و ما برای همیشه در آن بودیم، قیام و حرکت با شما را، بر ماندن همیشگی در آن، ترجیح می دادیم. سید بن طاووس رحمه الله گوید: پس از او، هلال بن نافع بجلی از جای برخاست و گفت: به خدا سوگند! ما ملاقات پروردگار خود را مکروه نمی داریم، و ما بر نیت و بصیرتهای خود ثابت و استوار هستیم، کسی که تو را دوست دارد، دوست می داریم، و دشمنان تو را دشمن می داریم. باز سید بن طاووس رحمه الله گوید: پس از او، بریر بن خضیر برخاست و گفت: ای فرزند رسول خدا! به خدا سوگند! خدای متعال بر ما منت گذارده و احسان فرموده که در حضور شما جنگ نماییم، تا به خاطر شما اعضای بدن ما پاره پاره شود، آن گاه در روز قیامت، جد شما، ما را شفاعت نماید [۱۰۲]. علامه مجلسی رحمه الله در «بحار الانوار» از کتاب «مناقب» نقل کرده و می گوید: زهیر بن قین رو به حضرت کرد و گفت: به همراه شما حرکت می کنیم تا در «کربلا» فرود آمده و در آنجا باشیم، زیرا که آنجا در کنار فرات واقع است، و اگر آنان با ما جنگ کردند از خداوند کمک می گیریم و با آنان می جنگیم. صاحب «مناقب» گوید: وقتی امام حسین علیه السلام سخن زهیر را شنید) اشک از چشمان مبارکش جاری شد، آن گاه فرمود: اللهم انی أعوذ بک من الكرب و البلاء. [صفحه ۱۴۳] خدایا! بر تو از اندوه و بلا پناه می برم. حضرت در همین موضع فرود آمد، حر نیز با هزار نفر سوار در رو به روی حضرت فرود آمد. آن گاه

امام حسین علیه السلام قلم و کاغذی خواست، و نامه‌ای را با همان مضمونی که به حر و افراد او فرمودند به اشراف و بزرگان کوفه - که احتمال می‌داد با نظر حضرتش همراهند - نوشت، آن گاه فرمود: اللهم انا عتره نبيك محمد صلى الله عليه وآله وسلم وقد اخرجنا و طردنا و زعجنا عن حرم جدنا، و تعدت بنو امية علينا، اللهم فخذ لنا بحقنا، و انصرنا على القوم الظالمين. خداوندا! ما عترت و فرزندان پیامبر تو هستیم که از حرم جد خویش بیرون و جدایمان کردند، و بنی‌امیه لعنهم الله بر ما تعدی و ستم نمودند. خدایا! حق ما را از آنان بگیر، و ما را بر گروه ستمگران پیروز فرما. صاحب «مناقب» گوید: امام علیه السلام از همین مکان حرکت فرمود، تا این که در روز چهارشنبه - یا روز پنجشنبه - در «کربلا» فرود آمد. و این، در روز دوم محرم سال شصت و یک هجری واقع شد. آن گاه حضرت رو به اصحاب خود کرد و فرمود: الناس عبید الدنیا، و الدین لعق علی ألسنتهم، یحوظونه ما درت معایشهم، فاذا محصوا بالبلاء قل الدیانون. مردم بندگان دنیا هستند، و دین لقلقه‌ای در زبانهای آنان است - یعنی دین آنها فقط در زبان است - آنها دین را مادامی که معیشت و زندگی آنان را وسعت می‌دهد به خودشان نسبت می‌دهند و آن را حفظ می‌کنند، و چون با بلا امتحان می‌گردند دینداران کمتر می‌شوند. آن گاه فرمود: أهذه کربلاء؟ آیا اینجا کربلا است؟ عرض کردند: نعم؛ یابن رسول الله! آری! ای فرزند رسول خدا! حضرت فرمودند: هذا موضع کرب و بلاء، هاهنا مناخ رکابنا، و محط رحالنا، و مقتل رجالنا، و مسفک دمانا. اینجا محل محنت و بلا است، اینجا محل خواباندن شتران ما، محل گشودن [صفحه ۱۴۴] بارهای ما، قتگاه مردان ما، و محل ریختن خونهای ما است [۱۰۳]. ابومخنف در مقتل خود روایتی را با سند خودش از کلبی نقل کرده است که کلبی گوید: امام حسین علیه السلام با یارانش حرکت کردند تا به سرزمین «کربلا» رسیدند. آن روز؛ روز چهارشنبه بود، در آنجا اسب امام حسین علیه السلام از حرکت بازایستاد، حضرت از آن اسب فرود آمد و به اسب دیگری سوار شد، آن نیز قدمی

برنداشت. حضرت همچنین اسب عوض می کردند تا این که به هفت اسب سوار شدند و همه‌ی آنها از حرکت بازایستادند. چون حضرت این امر عجیب و غریب را دید فرمود: ای قوم! نام این سرزمین چیست؟ عرض کردند: سرزمین «غاضریه». فرمود: آیا جز این، اسم دیگری نیز دارد؟ گفتند: «نینوا» نیز نامیده می‌شود. فرمود: آیا جز این، اسم دیگری هم دارد؟ عرض کردند: «شاطیء الفرات» نیز نام دارد. فرمود: آیا جز این، اسم دیگری دارد؟ گفتند «کربلا» نیز نامیده می‌شود. راوی گوید: در این هنگام، امام حسین علیه السلام آه سردی از ته دل خودش کشیده و فرمود: سرزمین غصه و بلا است. آن گاه فرمود: قفوا و لا ترحلوا، فها هنا و الله؛ مناخ رکابنا، و هاهنا و الله؛ سفک دماننا، و هاهنا و الله، هتک حریمنا، و هاهنا و الله؛ قتل رجالنا، و هاهنا و الله؛ ذبح اطفالنا، و هاهنا تزار قبورنا، و بهذه التربة و عدنی جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، و لا خلف لقوله. توقف کنید، و دیگر حرکت ننمایید، سوگند به خدا! اینجا محل خواباندن شترهای ما است. [صفحه ۱۴۵] سوگند به خدا! اینجا محل ریخته شدن خون ما است. سوگند به خدا! این، همان مکانی است که به حریم ما هتک حرمت می‌شود. سوگند به خدا! در اینجا مردان ما کشته می‌شوند. سوگند به خدا! در اینجا گلوی اطفال ما بریده می‌شود، و در این مکان قبور ما زیارت می‌شود، و جد بزرگوارم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به همین خاک و تربت مرا وعده فرموده است، و در گفتار او خلف وعده نیست. آن گاه امام حسین علیه السلام از اسب خود فرود آمدند.

### نامه‌ی ابن زیاد لعین به امام حسین

علامه‌ی مجلسی رحمه الله گوید: بعد از آن که امام حسین علیه السلام از اسب خود فرود آمد، اصحاب و یاران حضرتش نیز از اسبها فرود آمدند. حر نیز با هزار نفر سوار، در برابر حضرت، از اسبهایشان فرود آمدند، بعد نامه‌ای به ابن زیاد ملعون نوشته، و فرود آمدن حضرت را در کربلا به اطلاع آن ملعون رساند. ابن زیاد ملعون نامه‌ای بدین

مضمون به سوی امام حسین علیه السلام نوشت: اما بعد؛ ای حسین! از فرود آمدن تو در کربلا باخبر شدم، امیرالمؤمنین!! یزید به من نوشته: سر به بالش نگذارم و از نان سیر نشوم یا تو را به ملاقات خدای لطیف ملحق کنم و بکشم، و یا به حکم من و حکم یزید بن معاویه تن دهی، والسلام. چون نامه‌ی آن ملعون به دست مبارک امام علیه السلام رسید، حضرت نامه را خوانده و آن را از دست مبارکش انداخت، آن گاه فرمود: لا أفلح قوم اشتروا مرضاء المخلوق بسخط الخالق. گروهی که خشنودی مردم را به غضب الهی خریدند، رستگار نخواهند شد. قاصد نامه گفت: ای اباعبدالله! جواب نامه را بدهید. حضرت فرمود: ما له عندی جواب، لانه قد حقت علیه کلمة العذاب. برای این نامه، نزد من جوابی نیست؛ زیرا بر او - ابن زیاد - کلمه‌ی عذاب، ثابت شده است. قاصد به سوی آن ملعون آمد و جریان را گزارش داد. در این هنگام، دشمن خدا از [صفحه ۱۴۶] این جریان به شدت غضبناک شده، و رو به عمر سعد لعین کرد و به او دستور داد تا به جنگ امام حسین علیه السلام برود. عمر سعد که قبلاً به عنوان والی و امیر ولایت ری، منصوب شده بود، از این مأموریت پوزش طلبیده و عذر خواست. ابن زیاد ملعون گفت: فرمان حکومتی ما را به ما برگردان. عمر سعد ملعون، برای این کار مهلت خواست، بعد از یک روز، از ترس این که از حکومت ری عزل شود این مأموریت را پذیرفت [۱۰۴].

### نامه‌ی امام حسین به بنی هاشم از کربلا

در کتاب «کامل الزیارات» باسلسله سند خود از میسر بن عبدالعزیز، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که حضرتش فرمود: امام حسین علیه السلام نامه‌ای از کربلا به سوی محمد بن علی علیه السلام نوشت: بسم الله الرحمن الرحيمم الحسين بن علی الی محمد بن علی و من قبله من بنی هاشم. أما بعد؛ فكأن الدنيا لم تكن و كأن الاخرة لم تزل، والسلام. بسم الله الرحمن الرحيماز حسین بن علی علیه السلام به سوی محمد بن

علی علیه السلام و اشخاصی که از بنی هاشم در نزد او هستند. اما بعد؛ گویا دنیا نبوده و خلق نشده است، و گویا آخرت همیشه بوده است، والسلام [۱۰۵]. [صفحه ۱۴۹]

## در بیان آنچه بعد از ورود امام حسین به کربلا تا موقع جنگ و جهاد آن حضرت به وقوع پیوست

### ورود عمر سعد ملعون به کربلا

سید بن طاووس رحمه الله گوید: عبیدالله بن زیاد ملعون یاران خود را به جنگ امام حسین علیه السلام دعوت و ترغیب نمود، همه‌ی آنها از فرمان او پیروی کرده و دست از رستگاری برداشته و از او اطاعت کردند. وی آخرت عمر سعد لعین را به دنیای او خرید و او را به سرکردگی و فرماندهی جنگ دعوت کرد، او نیز پذیرفت و برای جنگ با امام حسین علیه السلام خارج شد. شیخ مفید رحمه الله گوید: فردای همان روزی که امام حسین علیه السلام وارد کربلا شده بود؛ عمر سعد لعین نیز با چهار هزار اسب سوار از کوفه حرکت کرده و در نینوا فرود آمد.

### ابلاغ پیام عمر سعد به امام حسین و پاسخ آن حضرت

آن گاه عمر سعد عروه بن قیس احمسی را پیش امام حسین علیه السلام فرستاد و به او گفت: نزد او برو و پرس برای چه آمده؟ و چه می خواهی؟ عروه از جمله کسانی بود که برای امام حسین علیه السلام نامه نوشته بود. به همین جهت از این کار حیا کرد! عمر سعد، این کار را به همه‌ی بزرگانی که نامه نوشته بودند پیشنهاد کرد، همه‌ی آنان امتناع کردند و این کار را دوست نداشتند. در این هنگام، کثیر بن عبدالله شعبی که اسب سوار بنام، شجاع و بی باک بود به پاخواست و گفت: من به سوی او می روم، سوگند به خدا! اگر بخواهی او را غفلتا می کشم. عمر لعین گفت: نمی خواهم او را ناگهانی به قتل برسانی، ولی نزد او برو و پرس برای چه آمده است؟ کثیر به طرف



(خیام) امام حسین علیه السلام به راه افتاد، چون ابو ثمامه ی صیداوی او را دید رو به امام حسین علیه السلام کرد و گفت: خدایتعالی کار تو را به نیکی پایان دهد ای ابا عبدالله! بدترین اهل زمین، جری ترین و خونریزترین آنان به نزد شما می آید. آن گاه ابو ثمامه صیداوی برخاست و رو به روی او ایستاد و گفت: شمشیرت را [صفحه ۱۵۰] کنار بگذار. گفت: نه، به خدا سوگند! و کرامتی در این کار نیست چرا که من قاصدی بیش نیستم، اگر سخن مرا بشنوید آنچه مأموریت دارم می رسانم، و اگر پیام مرا نپذیرید باز می گردم. صیداوی گفت: من قبضه ی شمشیر تو را نگه می دارم بعد تو پیامت را برسان. گفت: نه؛ سوگند به خدا! نمی توانی دست به آن بزنی. صیداوی گفت: پیام خود را به من بگو تا از طرف تو برسانم، هرگز تو را نزد امام علیه السلام راه نمی دهم که تو فاجر و از اطاعت خدا روگردان هستی. پس کار به جدال و ناسزاگویی کشید، و او به سوی عمر سعد لعین برگشت و جریان را بازگو کرد. عمر سعد لعین قره بن قیس حنظلی را طلبید و گفت: وای بر تو ای قره! حسین را ملاقات کن و پرس برای چه آمده است؟ و چه می خواهد؟ قره به راه افتاد، هنگامی که امام حسین علیه السلام دید او از رو به رو می آید فرمود: آیا این مرد را می شناسید؟ حبیب بن مظاهر گفت: آری، او مردی از قبیله ی حنظله از تبار تمیم است. او پسر خواهر ماست [۱۰۶]، من او را مردی خوش عقیده و خوش رأی می شناختم، فکر نمی کردم که در این معرکه حاضر شود. قره آمد و به امام حسین علیه السلام سلام کرد و پیام عمر سعید لعین را به محضر حضرتش رساند، امام حسین علیه السلام رو به او کرد و فرمود: کتب الی اهل مصر کم هذا أن أقدم، فأما اذا کرهتمونی فأنا أنصرف عنکم. مردم شهر شما به من نوشتند که به سوی آنان بیایم، اگر دوست ندارید من باز می گمردم. حبیب بن مظاهر رحمه الله رو به قره کرد و گفت: وای بر تو ای قره! کجا می روی؟ سوی گروه ستمگران؟ (اینجا بمان و) این شخصیتی را که به سبب پدران بزرگوار او خدای تعالی تو را به کرامت و

بزرگواری تأیید کرد؛ یاری کن. [صفحه ۱۵۱] قره گفت: برمی‌گردم تا جواب پیام صاحب خود را بدهم آن گاه بینم رأی و نظرم چیست؟

### نامه‌ی عمر سعد ملعون به ابن زیاد لعین از کربلا

قره نزد عمر سعد علیه اللعنه برگشت و جریان را به او بازگو نمود. عمر سعد لعین گفت: امیدوارم خدای متعال مرا از جنگ و قتال او آسوده کند. آن گاه نامه‌ای به سوی عبیدالله بن زیاد ملعون بدین مضمون نوشت: بسم الله الرحمن الرحیم، اما بعد؛ من از وقتی که در نزد حسین فرود آمدم قاصدانی به سوی او فرستادم که از او پرسند برای چه به این سرزمین آمده؟ و چه می‌خواهد؟ او گفت: مردم این شهرها برای من نامه نوشتند و قاصد فرستادند و از من درخواست کردند که به میان ایشان بروم، و من هم آمدم، اینک اگر از آمدنم ناراحت هستید و دوست نمی‌دارید و رأی و نظرتان غیر از نظر نامه‌ها و قاصدانتان هست، من باز می‌گردم.

### پاسخ ابن زیاد لعین به نامه‌ی عمر سعد ملعون

حسان بن قائد عبسی گوید: هنگامی که نامه‌ی عمر سعد ملعون رسید من نزد عبیدالله بن زیاد لعین بودم، چون نامه را خواند متمثل به این شعر شد و گفت: الان قد علقتم مخالبتنا به یرجو النجاء و لات حین مناص الان او گرفتار چنگالهای ما شده است؛ امید رهایی دارد، ولکن دیگر وقت رهایی نیست. این سخن را گفت و نامه‌ای به عمر سعد لعین نوشت: اما بعد؛ نامه‌ی تو را دریافت کردم و از مضمون آن، آگاه شدم. پس بر حسین، بیعت با یزید را پیشنهاد کن که او با همه‌ی یارانش بیعت نماید، اگر بیعت نمودند درباره‌ی کار او ملاحظه خواهیم کرد، والسلام. چون پاسخ نامه به عمر سعد ملعون رسید گفت: می‌ترسیدم که ابن‌زیاد سرسازش نداشته باشد [۱۰۷]. علامه فاضل مجلسی رحمه الله از محمد بن ابوطالب روایت می‌کند که ابوطالب گوید: [صفحه ۱۵۲] عمر سعد

لعین پیغام ابن زیاد ملعون را به امام حسین علیه السلام پیشنهاد نکرد، چون او می دانست که هرگز امام حسین علیه السلام با یزید بیعت نمی کند.

### ابن زیاد مردم را بر جنگ با امام حسین تحریک می کند

از سوی دیگر؛ ابن زیاد لعین همه ی مردم کوفه را در مسجد جامع آن شهر جمع نمود، و بالای منبر رفت، بعد گفت: ای مردم! شما آل ابی سفیان را امتحان کردید و آنان را چنان که دوست داشتید؛ یافتید، این امیرالمؤمنین!!! یزید است که او را به نیکویی روش و طریقت پسندیده می شناسید، او بر رعیت و مردم نیکی می کند، و بر آنها در حق خود، احسان می نماید، در زمان او راه ها امن شده است، که در عصر پدرش معاویه نیز چنین بود، اینک پسر او یزید، بعد از پدرش بندگان را گرامی می دارد و با مال و ثروت آنان را بی نیاز و گرامی می دارد، و ارزاق شما را صد برابر و صد برابر افزایش داده. و به من دستور داده تا چندین برابر دیگر افزایش داده و شما را به جنگ با دشمن او حسین، سوق دهم، اینک گوش کنید و فرمان مرا اطاعت نمایید. آن گاه از منبر پایین آمد و اموال فراوانی به مردم بخشید، و آنان را بر جنگ با امام حسین علیه السلام فرمان داد تا این که در این جنگ، ابن سعد ملعون را یاری نمایند.

### خروج شمر لعین و اعزام لشکرهاى متعدد به کربلا

اولین گروهی که از کوفه اعزام شدند گروه شمر بن ذی الجوشن ملعون بود که با چهار هزار نفر حرکت کردند، که تعداد لشکر ابن سعد لعین با آنان، به نه هزار نفر می رسید. سپس گروه های دیگری به آنان ملحق شدند از جمله: یزید بن رکاب کلبی با دو هزار نفر، حصین بن نمیر سکونی با چهار هزار نفر، فلان مازنی با سه هزار نفر، و نصر بن فلان با دو هزار نفر که مجموعاً نفرات این لشکر به بیست هزار تن می رسید. آن گاه ابن زیاد ملعون، قاصدی به سوی شمر بن ربیع فرستاد و پیغام داد که به لشکر ما

ملحق شو که ما به جنگ با حسین عازم هستیم. شب خود را به تمارض و بیماری زد و خواست بدین وسیله، ابن زیاد از او دست بردارد. [صفحه ۱۵۳] ابن زیاد دوباره پیغامی بدین مضمون به او فرستاد: اما بعد؛ قاصد من مرا از تمارض و اظهار مرض تو خبردار کرد، می ترسم تو از جمله کسانی باشی که در این آیه می گوید: «هنگامی که مؤمنان را ملاقات می کنند می گویند: ایمان آوردیم، و چون با شیاطین و پیشوایان خود خلوت می کنند می گویند: ما با شما هستیم، و ما مؤمنان را مسخره و استهزا می کنیم»!! اگر در فرمان ما هستی با شتاب خود را به ما برسان. شب، شبانه نزد ابن زیاد آمد تا به صورت او نگاه نکند و اثر مریضی نبیند. چون وارد مجلس آن ملعون شد به او مرحبا گفت و در نزد خود جای داد و گفت: دوست دارم شخصا به جنگ این مرد - یعنی امام علیه السلام - بروی و ابن سعد را یاری نمایی. شب گفت: ای امیر! چنین خواهم کرد. ابن زیاد پیوسته لشکرهای متعددی آماده می کرد و به سوی ابن سعد لعین می فرستاد تا این که نفرات لشکر عمر سعد حرامزاده، به سی هزار تن از سواره و پیاده رسید. بعد ابن زیاد لعین، نامه ای بدین مضمون به عمر سعد نوشت: من برای تو عذری در زیادی لشکر - چه سواره و چه پیاده - باقی نگذاشتم، صبح و شام اخبار تو به من گزارش می شود. و این تحرک و ترغیب ابن زیاد، عمر سعد را بر جنگ امام علیه السلام در روز ششم محرم الحرام بود [۱۰۸]. ابومخنف گوید: اولین پرچمی که بر جنگ با امام حسین علیه السلام بالا رفت پرچم عمر سعد ملعون بود که شش هزار نفر سواره نظام تحت فرماندهی او بودند. پس از او، ابن زیاد، شبث بن ربعی را طلبید و پرچمی با چهار هزار نفر سواره به او داد. بعد عروه بن قیس را طلبید و پرچمی با چهار هزار نفر سواره به او داد. بعد سنان بن انس نخعی حرامزاده را طلبید و پرچمی با چهار هزار نفر سواره به او داد. ابومخنف گوید: ابن زیاد، تنها از شهر کوفه، لشکری با هشتاد هزار سواره نظام ترتیب داد که در میان آنان، کسی از اهل شام و حجاز نبود. و این لشکر، حرکت کرد تا این که در [صفحه ۱۵۴] نزدیکی لشکر امام حسین علیه السلام فرود آمد.

## استمداد حبیب بن مظاهر از قبیله بنی اسد

علامه مجلسی رحمه الله می نویسد: محمد بن ابوطالب گوید: (هنگامی که لشکریان دشمن در کربلا فرود آمدند،) حبیب بن مظاهر خدمت امام حسین علیه السلام شرفیاب شد و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! در نزدیکی ما قبیله‌ای از بنی اسد ساکن هستند، اجازه می‌فرمایید نزد آنها رفته و آنان را به یاری شما دعوت کنم؟ شاید خداوند متعال به سبب یاری آنان، دشمن را از شما دفع نماید. حضرت فرمود: برای تو اجازه دادم. حبیب شبانه و به صورت ناشناس به سوی آنان حرکت کرد، اهل قبیله فهمیدند که او از قبیله‌ی بنی اسد است، گفتند: چه می‌خواهی؟ گفت: من با بهترین چیزی که هر قاصد بر گروهی می‌آید، نزد شما آمده‌ام، نزد شما آمده‌ام تا شما را به یاری فرزند پسر دختر پیامبران دعوت نمایم، او به همراه گروهی از مؤمنان - که یک نفر از آنها بهتر از هزار مرد است که او را تنها و بی‌یاور نمی‌گذارند و هرگز او را به دست دشمن نمی‌سپارند - است، اکنون این عمر سعد ملعون است که او را محاصره کرده است. شما خویشان و عشیره‌ی من هستید، من با این پند و اندرز، به سوی شما آمده‌ام، امروز در یاری او از من اطاعت کنید که به سبب این یاری و نصرت، به عزت و شرف دنیا و آخرت نایل شوید. من به خدا سوگند می‌خورم! کسی از شما در راه خدا و به همراه فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم - در حالی که شکیبیا و خواستار پاداش است - کشته نخواهد شد جز این که در مقام علین با حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم رفیق خواهد شد. محمد بن ابوطالب گوید: مردی از قبیله‌ی بنی اسد به نام عبدالله بن بشر از جای برخاست و گفت: من اولین کسی هستم که این دعوت را می‌پذیرم، آن گاه شروع به خواندن رجز کرد و گفت: قد علم القوم اذا تواكلوا و أحجم الفرسان اذ ثاقلوا انی شجاع بطل مقاتل کأنتی لیث عرین باسل همه‌ی مردم می‌دانند هنگام جنگ که افراد به همدیگر تکیه می‌کنند و کار را به گردن هم [ صفحه ۱۵۵ ]

بیندازند؛ و هنگامی که سواران بنام، از آن، سنگین شده و شانه خالی کنند. من شجاع، پهلوان و جنگ آور هستم؛ گویا این که شیر بیشه و شجاع دلیر هستم. بعد از او، مردان قبیله اعلام آمادگی کردند تا این که، یک گروه نود نفری تشکیل داده، و به سوی امام حسین علیه السلام حرکت کردند. در این موقع، مردی از اهل قبیله خارج شده و خود را به ابن سعد ملعون رساند، و جریان را گزارش داد. ابن سعد لعین، از افراد خود مردی به نام ازرق را طلبید، و او را با چهار صد نفر سواره به طرف قبیله ی بنی اسد فرستاد. افراد قبیله که به همراه حبیب، به هنگام شب به سوی لشکر امام حسین علیه السلام می آمدند، ناگاه در کنار فرات - در حالی که فاصله ی اندکی با لشکر امام حسین علیه السلام داشتند - با لشکر اعزامی ابن سعد حرامزاده رو به رو شدند. درگیری رخ داد و کشتار سختی به راه افتاد، حبیب بن مظاهر به ازرق حرامزاده فریاد زد: وای بر تو! چه شده؟ با ما چه کار داری؟ از سر راه ما برگرد، بگذار فرد دیگری به سبب جنگ با ما، بدبخت شود. ازرق از برگشتن امتناع ورزید، اهل قبیله فهمیدند که توان مقاومت در برابر آنان را ندارند، پس گریختند و به قبیله ی خودشان باز گشتند، سپس شبانه از ترس این که ابن زیاد به آنان شیخون بزند از آن مکان کوچ کردند. حبیب بن مظاهر به سوی امام حسین علیه السلام باز گشت، و جریان را به محضر امام علیه السلام رساند، حضرت فرمود «لا حول و لا قوة الا بالله».

### لشکر ابن سعد لعین و مانع شدن از آب فرات

محمد بن ابوطالب می گوید: لشکر ابن سعد لعین برگشت و در کنار فرات فرود آمد و میان آب و امام حسین علیه السلام و اصحابش، مانع شدند. تشنگی بر امام حسین علیه السلام و یارانش غلبه کرد، امام حسین علیه السلام کلنگی برداشته و به پشت خیمه ی اهل حرم آمد، و نوزده خط به سمت قبله ایجاد کرد، آن گاه آنجا را کند تا گود شد، ناگاه چشمه ای از آب گوارا جوشید. امام حسین علیه السلام و همه ی یارانش

از آن آب نوشیدند، و مشکها را پر کردند، سپس [ صفحه ۱۵۶ ] چشمه فرورفت و اثری از آن باقی نمانده و دیده نشد. این جریان به ابن زیاد ملعون رسید، او نامه‌ای بدین مضمون به سوی عمر سعد ولد الزنا نوشت: خبردار شدم که حسین چاه می کند و آب می جوشد و خود و اصحابش می نوشند، ملاحظه کن! هنگامی که نامه‌ی مرا دریافت کردی با تمام توان او را از این کار منع کن، و دایره‌ی محاصره را بر آنان تنگ بگیر، و نگذار قطره‌ای از آب بپخشند، و با او همان گونه رفتار کن که با عثمان نیکوکار!! - لعنه الله - رفتار کردند. پس از آن که این نامه به عمر سعد ملعون رسید، با تمام توانش عرصه را بر امام حسین علیه السلام تنگ تر کرد. شیخ مفید رحمه الله در کتاب «الارشاد» گوید: عمر سعد لعین، در همان ساعت، عمرو بن حجاج ملعون را با پانصد نفر سواره فرستاد تا در کنار شریعه‌ی فرات فرود آمده و میان آب و امام حسین علیه السلام و اصحابش حایل شوند و نگذارند یک قطره آب از آنجا بردارند. این جریان، سه روز پیش از شهادت امام حسین علیه السلام رخ داد. از طرفی، عبدالله بن حصین از دی ملعون - که از قبیله‌ی «بجیله» به شمار می رفت - با صدای بلندی فریاد زد: ای حسین! آیا آب را نمی بینی که در درخشندگی (یا صافی یا در رنگ) مانند وسط آسمان است؟ سوگند به خدا! از آن آب قطره‌ای نخواهید چشید تا این که از تشنگی بمیرید! امام حسین علیه السلام فرمود: اللهم اقتله عطشا، و لا تغفر له أبدا. خداوند! او را از تشنگی بمیران، و هرگز او را نیامرز. حمید بن مسلم گوید: سوگند به خدا! پس از نفرین حضرت، در همان مکان نزد او رفتم، سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست! او را دیدم در حالی که آب می خورد و شکمش پر می شد ولی سیر نمی شد، بعد قی می کرد و صدا می زد: تشنه‌ام، تشنه‌ام، دوباره آب می خورد و شکمش پر می شد و باز قی می کرد، و از تشنگی می سوخت، پس [ صفحه ۱۵۷ ] بدین حالت بود تا این که هلاک شد، از رحمت خدای تعالی دور باد [ ۱۰۹ ] .

## اعزام حضرت ابوالفضل با افرادی برای طلب آب

بعد از این، علامه‌ی مجلسی رحمه الله می‌نویسد: محمد بن ابوطالب گوید: چون تشنگی طاقت فرسایی بر امام حسین علیه السلام فشار آورد، برادر خود حضرت عباس علیه السلام را طلبید و با سی نفر سواره و بیست نفر پیاده، و با بیست عدد مشک، به طرف فرات فرستاد. آنان در تاریکی شب، خودشان را به نزدیکی فرات رسانیدند. عمرو بن حجاج حرامزاده گفت: شما کیستید؟ شخصی از یاران امام حسین علیه السلام به نام هلال بن نافع بجلی گفت: پسر عموی تو هستم، آمدم از این آب بنوشم. عمرو ملعون گفت: بنوش که گوارا باشد. هلال گفت: وای بر تو! چگونه به من می‌گویی آب بنوشم و حال آن که حسین بن علی علیهما السلام و همراهان او از تشنگی می‌میرند؟ عمرو گفت: راست می‌گویی، ولی ما مأمور شدیم به امری که چاره‌ای نداریم جز آن که آن را به پایان برسانیم. هلال بن نافع با صدای بلند به یاران خود فریاد زد تا وارد فرات شدند، عمرو ملعون نیز افرادش را صدا زد. جنگ شدیدی در گرفت، یاران هلال دو گروه شدند، گروهی جنگ می‌کردند و گروه دیگر مشکها را پر می‌نمودند، و کسی از اصحاب امام حسین علیه السلام کشته نشد. پس از آن، به طرف قرارگاه خودشان بازگشتند، امام حسین علیه السلام و همراهانش آب نوشیدند، و (این عملیات تحت فرماندهی حضرت عباس علیه السلام بود) به همین جهت، حضرت عباس علیه السلام، سقا نامیده شد.

## گفتگوی امام حسین با عمر سعد لعین

آن گاه امام حسین علیه السلام پیامی به عمر سعد ملعون فرستاد که: من می‌خواهم با تو گفتگو کنم، امشب در میان دو لشکر مرا ملاقات کن. [ صفحه ۱۵۸ ] عمر سعد ملعون با بیست نفر از همراهان خود خارج شد، امام حسین علیه السلام نیز با همین تعداد و نفرات



از قرار گاه خود، بیرون آمد. چون به نزدیک هم رسیدند امام حسین علیه السلام به اصحاب خود فرمودند که دور شوند، فقط برادرش حضرت عباس علیه السلام و فرزندش حضرت علی اکبر علیه السلام در خدمت حضرتش ماندند. عمر سعد لعین نیز به افرادش دستور داد که دور شوند و فقط پسرش حفص و غلامش با او بودند. امام حسین علیه السلام رو به عمر سعد ملعون کرد و فرمود: وای بر تو! ای پسر سعد! آیا از خدایی که معاد و بازگشت تو به سوی اوست نمی ترسی؟ آیا با من، جنگ می کنی در حالی که می دانی من پسر چه کسی هستم؟ (یعنی می دانی که فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستم)؟ این گروه را رها کن و با ما باش که بودنت با ما تو را به خدا نزدیک می کند. عمر سعد ملعون گفت: می ترسم خانه‌ی مرا ویران کنند. امام حسین علیه السلام فرمود: من آن را برای تو بنا می کنم و می سازم. گفت: می ترسم مزرعه‌ی مرا بگیرند. امام حسین علیه السلام فرمود: من بهتر از آن را، از اموالی که در حجاز دارم به تو می دهم. گفت: بر عیال خود می ترسم. حضرت سکوت اختیار فرموده و چیز دیگری پاسخ ندادند. پس از آن، امام حسین علیه السلام از آن ملعون رو گردانده در حالی که می فرمودند: تو را چه کار؟ خداوند به زودی تو را در رختخوابت بکشد، و در روز حشر نیامرزد، سوگند به خدا! امیدوارم از گندم عراق، جزاندکی نخوری (یعنی تو را بعد از زمان اندکی خواهند کشت و از گندم عراق - کوفه - جز اندکی نخواهی خورد). ابن سعد ملعون جهت استهزای سخن حضرت، گفت: در جو برای من، کفایت از گندم است (یعنی اگر گندم ملک ری به من نرسد به خوردن جو کفایت می کنم).

[۱۱۰].

### نامه‌ای دیگر از عمر سعد لعین به ابن زیاد ملعون

شیخ مفید رحمه الله می گوید: پس از آن، عمر سعد به جایگاه خود بازگشت و نامه‌ای بدین مضمون به ابن زیاد [صفحه ۱۵۹] ملعون نوشت: اما بعد؛ همانا خدای تعالی آتش

جنگ را خاموش، و وحدت کلمه را برقرار و کار امت را اصلاح نمود، (یعنی عداوت و دشمنی را برداشت)، اینک حسین با من پیمان بست که یا از مکانی که آمده است به آنجا بازگردد، یا این که به سوی سرحدی از سرحدات رفته و مانند یکی از مسلمانان بوده و در سود و زیان آنان شریک باشد، و یا این که نزد امیرالمؤمنین!! یزید - لعنه الله - برود و دست در دست او گذاشته و هر چه آنها صلاح دانند، انجام دهند (یعنی خودشان ملاحظه کنند) [۱۱۱]، که در این پیمان، خشنودی تو و اصلاح کار امت است.

### پاسخ نامه‌ی ابن زیاد لعین به عمر سعد ملعون

چون عبیدالله ملعون، نامه‌ی ابن سعد را خواند، گفت: این نامه‌ی شخصی پنددهنده و ناصح است که بر افراد خودش دلسوز و مهربان است. شمر بن ذی الجوشن ولد الزنا که در مجلس ابن زیاد لعین بود بپا خاست و گفت: آیا این سخن را از حسین می‌پذیری و حال آن که در سرزمین تو فرود آمده و در نزدیکی توست؟ سوگند به خدا! اگر از سرزمین تو برود و دست در دست تو نگذارد او نیرومندتر گشته و تو، ناتوانتر خواهی شد (یعنی او قدرت پیدا می‌کند و تو در دست او ناتوان می‌شوی). پس، این فرصت (و منزلت) را بر او نده که این کار نشانه‌ی ضعف رأی تو، یا سستی سلطنت تو است، باید او و اصحابش بر حکم تو گردن نهند که اگر مؤاخذه کنی، تو به عقوبت کردن سزاوار هستی، و اگر ببخشی آنهم در دست توست. [صفحه ۱۶۰] ابن زیاد لعین گفت: این پیشنهاد خوبی است، و تدبیر نیز همین است که تو گفتی (باید چنین شود)، من نامه‌ای می‌نویسم و تو آن را نزد عمر سعد ببر که او باید بر حسین و اصحابش پیشنهاد کند که بر حکم من گردن نهند، اگر قبول کردند آنان را سالم به سوی من بفرستد، و اگر امتناع ورزیدند با آنان جنگ نماید. و اما تو؛ اگر ابن سعد از امر من اطاعت کرد تو از او فرمان ببر و اطاعت کن، و اگر از جنگ با آنان امتناع نمود تو سردار لشکر هستی، گردن عمر

سعد را بزن و سر او را برای من بفرست. ابن زیاد لعین، نامه‌ای بدین مضمون به عمر سعد حرامزاده نوشت: من تو را به سوی حسین نفرستادم که خود را از جنگ با او بازداری و مسامحه کنی و جنگ با او را به درازا بکشی، و برای او آرزوی سلامتی و زندگی داشته باشی، یا از جانب او عذر بخواهی و از او به من، شفاعت نمایی، بنگر و ملاحظه کن! اگر حسین و اصحابش به حکم من فرود آمدند، گردن نهادند و تسلیم شدند آنان را سالم به سوی من بفرست، و اگر امتناع ورزیدند با لشکر بسیاری بر آنان هجوم آور تا این که آنان را کشته و مثله کنی (یعنی اعضای بدن آنها را ببر)، زیرا آنان سزاوار این کارند. هنگامی که حسین کشته شد اسبان را بر جنازه‌ی او بتازان تا سینه و پشت او زیر سم اسبان لگدمال شود، زیرا او بی فرمان!! و تفرقه افکن و قاطع پیوندها و ستم پیشه است!! و نمی‌پندارم که این لگدمال کردن بعد از کشته شدن، ضرری به حال او داشته و این کار ثمری داشته باشد؛ ولی سخنی است که گفته‌ام که اگر او را بکشم با جنازه‌ی او چنین رفتار خواهم کرد. و اما تو؛ اگر از فرمان ما اطاعت نمایی پاداش فرمانده فرمانبردار و مطیع را به تو خواهم داد، و اگر از فرمان ما سرپیچی کنی از پرچم و لشکر ما دوری گزین و لشکر را به شمر بن ذی الجوشن واگذار، که ما او را بر مأموریتی فرمان داده‌ایم، والسلام. آن گاه شمر بن ذی الجوشن ولد الزنا با نامه‌ی عبیدالله بن زیاد ملعون به سوی عمر سعد لعین حرکت کرد، و چون نزد عمر سعد رسید نامه را به او داد. عمر، نامه را خواند و رو به شمر ملعون کرد و گفت: تو را چه شده؟ وای بر تو! خدا آواره‌ات کند و با این بلایی که بر سر من آوردی روی تو را زشت گرداند. سوگند به خدا! من گمان می‌کنم از آنچه به او نوشته بودم تو بازداشتی، و امری که امید به اصلاح آن داشتم تو آن را به فساد و تباهی کشاندی، سوگند به خدا! هرگز حسین تسلیم [

صفحه ۱۶۱] نخواهد شد، و همانا غیرت و حمیت پدرش در دل او جای گرفته (یعنی غیرت پدرش در جان او است و او مانند پدرش غیور است) شمر ملعون گفت: اکنون بگو تو چه خواهی کرد؟ آیا از دستور امیرت فرمان می‌بری و با دشمن او می‌جنگی؟

وگر نه میان من و حسین و میان لشکر را رها کن و این امر را بر من واگذار. عمر لعین گفت: هرگز، چنین نخواهم کرد و امارت لشکر را به تو واگذار نمی‌کنم، خودم این کار را انجام می‌دهم و تو امیر بر پیادگان لشکر باش [۱۱۲]. در کتاب «تظلم الزهراء علیها السلام» از «مناقب» نقل می‌کند: ابن زیاد ملعون، فرمان حکومت ری را برای ابن سعد لعین نوشته بود، عمر لعین شروع به گفتن این ابیات کرد: فوالله ما أدری وانی لحائر [۱۱۳]. أفکر فی امری علی خطرین ءأترک ملک الری و الری منیتی أم أرجع مذموما بقتل حسین ففی قتله النار التی لیس دونها حجاب و ملک الری قره عینی [۱۱۴]. به خدا سوگند! من نمی‌دانم و حیران هستم؛ در حالی که میان دو خطر، بر کار خود می‌اندیشم. آیا من حکومت ری را رها کنم و حال آن که این آرزوی من است؛ یا به سبب کشتن حسین با مذمت مردم، بازگردم. در کشتن حسین آتشی است که بالاتر از آن؛ حجاب و پرده‌ای نیست که از سوزاندن آن مانع شود، و حکومت ری موجب سرور و چشم‌روشنی من است. در کتاب «مقتل ابی مخنف» همه‌ی ابیات آن لعین را دیدم، که بعد از این ابیات گوید: حسین بن عمی و الحوادث جمه لعمری ولی فی الری قره عین لعل اله العرش یغفر زلتی و لو کنت فیها أظلم الثقلین ألا انما الدنیا بخیر معجل و ما عاقل باع الوجود بدین یقولون: ان الله خالق جنه و نار و تعذیب و غل یدین فان صدقوا فیما یقولون اننی أتوب الی الرحمن من سببین و ان کذبوا فزنا بری عظیمه و ملک عقیم دائم الحجین [صفحه ۱۶۲] و انی سأختار التی لیس دونها حجاب و تعذیب و غل یدین حسین پسر عموی من و حوادث در این امر بسیار است؛ به جان خودم قسم! سرور و شادی قلب من در حکومت ری است. شاید که خدای عرش، خطای مرا بیامرزد؛ گر چه در این خطا؛ از ظالمترین جن و انس باشم. آگاه باش! که دنیا خیر و سود نقدی است؛ و هیچ عاقلی نقد را به نسیه نمی‌فروشد. مردم می‌گویند: خدا بهشت را آفریده است؛ و اوست که آتش و عذاب را آفریده که در آنجا دست‌ها را به زنجیر می‌کشد. اگر در آنچه می‌گویند راستگو باشند همانا من؛ از دو جهت به سوی خدا توبه

می‌کنم (یکی برای کشتن امام حسین علیه‌السلام که سبب محرومی از آخرت است، و دیگری برای حکومتی که سبب رسیدن به لذات دنیا است). و اگر دروغ بگویند، ما به حکومت عظیم ری نائل شدیم؛ حکومتی که عقیم است و بجز صاحبش نفعی نمی‌رساند، و همواره دارای دو حجله است (یعنی همیشه مانند دو حجله‌ی عروس است، یکی برای آسایش زمستان، و دیگری برای آسایش تابستان) و من حکومت ری را برمی‌گزینم که بالای آن؛ حجاب و پرده‌ای نیست که مانع شود، و عذاب و زنجیری نیست که دست‌ها را ببندد.

### عصر تاسوعا و امان نامه‌ی شمر به حضرت ابوالفضل و برادرانش

شیخ مفید رحمه الله گوید: ابن سعد ملعون عصر روز پنجشنبه، نهم ماه محرم الحرام - روز تاسوعا - آماده‌ی جنگ با امام حسین علیه‌السلام شد. در این هنگام، شمر ملعون آمد و در برابر اصحاب امام حسین علیه‌السلام ایستاد و گفت: فرزندان خواهر ما (آنان که مادرشان از قبیله‌ی ما است) کجا هستند؟ حضرت عباس علیه‌السلام، جناب جعفر، جناب عبدالله، و جناب عثمان از فرزندان حضرت علی علیه‌السلام از خمیه بیرون آمده و گفتند: چه می‌خواهی؟ گفت: ای خواهرزادگان من! شما در امان هستید. آن جوانان بزرگوار فرمودند: نفرین و لعنت خدا بر تو و بر امان‌نامه‌ی تو! آیا به ما [صفحه ۱۶۳] امان می‌دهی در حالی که فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در امان نیست؟ [۱۱۵]. در روایت سید بن طاووس رحمه الله چنین آمده است: حضرت عباس علیه‌السلام، پسر امیر مؤمنان علی علیه‌السلام بر شمر لعین فریاد زد: تبت یداک، و لعن ما جئت به من أمانک یا عدو الله! أتا مرنا أن نترک أختنا و سیدنا الحسین بن علی علیه‌السلام و ندخل فی طاعة اللعنة و أولاد اللعنة؟ دستان تو همیشه در زیان و خسران بریده باد! و نفرین و لعنت بر امان‌نامه‌ی که آورده‌ای ای دشمن خدا! آیا می‌خواهی که ما برادر و آقای خودمان، حسین بن علی علیهما‌السلام را رها کنیم و در فرمان لعینان و

دور شدگان از رحمت الهی و فرزندان آنان باشیم؟ شمر ملعون، از این جواب دندان شکن خشمگین شد و به سوی لشکر خود باز گشت.

### عصر تاسوعا و هجوم لشکر و بی تابی حضرت زینب

شیخ مفید رحمه الله می گوید: آنگاه عمر سعد حرامزاده صدا زد: ای لشکر خدا!! سوار شوید، که اینک به شما مژده‌ی بهشت می دهم!! لشکر سوار شده و در هنگام عصر به سوی امام حسین علیه السلام و اصحابش هجوم آوردند. در آن هنگام، امام حسین علیه السلام در جلو خمیه‌ی خویش نشسته و بر شمشیر تکیه داده و سر مبارک بر زانوهای گذاشته و خوابش برده بود، ناگاه خواهرش آواز و خروش لشکر ابن سعد را شنید و خدمت برادرش آمده و گفت: یا اخی! أما تسمع هذه الأصوات؟ قد اقترب العدو. ای برادر! آیا این هیاهو و آواز و خروش را نمی شنوی؟ که اینک دشمن نزدیک می شود. امام حسین علیه السلام سر برداشت و فرمود: انی رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الساعة فی المنام و هو یقول لی: انک تروح الینا. [ صفحه ۱۶۴ ] همانا من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را همین الان در خواب دیدم که به من فرمود: تو به نزد ما می آیی. چون خواهرش این سخن را شنید بر صورت زده و واویلا گفت. امام حسین علیه السلام به او فرمود: لیس لک الویل یا اخیه! اسکتی رحمک الله. خواهرم! ویل و عذاب بر تو نیست، آرام و خاموش باش، خدای تو را رحمت کند [ ۱۱۶ ]. در روایت سید بن طاووس رحمه الله چنین آمده است: امام حسین علیه السلام فرمود: یا أختاه! انی رأیت الساعة جدی محمدا و أبی علیا و أمی فاطمة و أخی الحسن علیهم السلام، و هم یقولون: یا حسین! انک رائح الینا قریب. خواهرم! من همین الان جدم محمد صلی الله علیه و آله و سلم، پدرم علی علیه السلام مادرم فاطمه علیها السلام و بردارم حسین علیه السلام را در خواب دیدم که آنان به من می فرمودند: ای حسین! تو به زودی نزد ما می آیی. و در برخی روایات آمده است: فرمودند: فردا نزد ما می آیی. سید بن طاووس

رحمة الله گوید: در این هنگام، حضرت زینب علیها السلام بر صورت خود زد و فریاد کشید. امام حسین علیه السلام به او فرمود: مهلا لا تشمتی القوم بنا. آرام بگیر شتاب مکن! ما را دشمن شاد نکن [۱۱۷].

### فرستادن حضرت ابوالفضل به سوی لشکر و تقاضای مهلت

شیخ مفید رحمه الله می گوید: در این هنگام، حضرت عباس علیه السلام به نزد امام حسین علیه السلام آمد و عرض کرد: أتاك القوم؛ برادر جان! لشکر دشمن به شما نزدیک شده. حضرت برخاست، و فرمود: [یا عباس!] اربک [بنفسی] أنت یا أخی تلقاهم و تقول لهم: ما [صفحه ۱۶۵] لکم؟ و ما بدالکم؟ و تسألهم عما جاء بهم؟ [یا عباس] برادرم! [جانم به قربانت] سوار بر اسب شو و به نزد آنان برو و به ایشان بگو: چه کار دارید؟ چه می خواهید؟ و پرس از آنها برای چه آمدند؟ حضرت عباس علیه السلام با بیست نفر سواره، از جمله: زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر به سوی دشمن آمدند، حضرت عباس علیه السلام رو به آنان کرد و فرمود: چه کار دارید؟ چه می خواهید؟ گفتند: دستور از امیر - ابن زیاد - رسیده که به شما پیشنهاد کنیم یا بر حکم او گردن نهید یا با شما جنگ می نماییم. حضرت عباس علیه السلام فرمود: شتاب نکنید تا این که نزد اباعبدالله علیه السلام برگردم و پیام شما را به عرض آن حضرت برسانم. آن ملاعین توقف کردند و گفتند: برو و پیام ما را به او برسان، بعد هر پاسخی داد به ما ابلاغ کن. حضرت عباس علیه السلام به تنهایی نزد امام حسین علیه السلام بازگشت تا جریان را به حضرتش برساند. همراهان او، در برابر لشکر ایستادند و آن گروه اشرار را مورد خطاب قرار داده و پند و اندرز می دادند، و آنان را از جنگ با امام حسین علیه السلام باز می داشتند. حضرت عباس علیه السلام محضر امام حسین علیه السلام رسید و پیام لشکر را به حضرتش گفت. امام حسین علیه السلام فرمود: ارجع [الیهم] فان استطعت أن تؤخرهم الی غد، و تدفعهم عنا العشیة، لعلنا نصلی لربنا اللیلة، و ندعوه و نستغفره، فهو

یعلم انی قد كنت أحب الصلاة له، و تلاوة كتابه، و كثرة الدعاء و الاستغفار. به نزد آنان باز گرد، و اگر می توانی تا فردا را از آنها مهلت بگیر و آنها را امشب از ما دفع نما، که ما امشب برای پروردگاران نماز بگزاریم، و او را بخوانیم، و از او طلب آمرزش نماییم، زیرا خدای تعالی می داند که من همیشه نماز، تلاوت قرآن، دعای بسیار و استغفار را دوست می دارم. حضرت عباس علیه السلام به نزد دشمن آمد و پیام حضرتش را رسانید [۱۱۸]. سید بن طاووس رحمه الله اضافه می کند: حضرت عباس علیه السلام این مهلت را از آنها درخواست کرد، عمر سعد لعین ایستادگی [صفحه ۱۶۶] کرد و نپذیرفت. عمرو بن حجاج زبیدی رو به آن ملعون کرد و گفت: سوگند به خدا! اگر آنان را از کفار ترک و دیلم بودند و از ما چنین درخواست می کردند ما می پذیرفتیم و مهلت می دادیم، چگونه درخواست آنان را نپذیریم در حالی که آنان اولاد و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستند؟ [۱۱۹]. شیخ مفید رحمه الله گوید: حضرت عباس علیه السلام به همراه قاصدی از جانب عمر سعد لعین برگشت، قاصد گفت: ما تا فردا صبح به شما مهلت دادیم اگر تسلیم شدید شما را به سوی ابن زیاد می بریم، و گرنه، دست از شما بر نمی داریم. (این پیغام را گفت) و بازگشت [۱۲۰]. در «امالی» صدوق رحمه الله آمده است: ابن سعد لعین به منادی خود دستور داد که ندا کند: ما امروز و امشب را به حسین و اصحاب او مهلت دادیم. و این امر بر امام حسین علیه السلام و اصحابش دشوار و گران آمد [۱۲۱].

### شب عاشورا و سخنان امام حسین

در «الارشاد» شیخ مفید رحمه الله آمده است: امام حسین علیه السلام در اول شب، اصحاب و یاران خود را دور هم فراخواند. علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام می فرماید: من در آن موقع، مریض بودم، نزدیک آمدم تا آنچه پدرم به اصحابش می فرماید بشنوم، شنیدم که پدرم رو به اصحاب خود کرده و چنین می فرماید: اثنی علی



الله أحسن الثناء، و أحمده على السراء و الضراء. اللهم انى أحمدك على أن أكرمتنا بالنبوة، و علمتنا القرآن، و فهمتنا فى الدين، و جعلت لنا أسماعا و أبصارا و أفئدة، فاجعلنا من الشاكرين. أما بعد؛ فانى لا أعلم أصحابا أوفى و لا أبر و لا خيرا من أصحابى. و لا أهل بيت أبر و أوصل من أهل بيتى، فجزاكم الله تعالى عنى خيرا. ألا و انى لا أظن يوما لنا من هؤلاء. [صفحه ۱۶۷] ألا و انى قد أذنت لكم، فانطلقوا عنى جميعا فى حل ليس عليكم حرج منى و لا ذمام، هذا الليل قد غشاكم فاتخذوه جملا. خدای را به نیکوترین سپاسها؛ ثنا می گویم، و او را در نعمت، شدت و بلا سپاسگزارم. بار خدایا! من تو را سپاس می گویم بر این که ما را به نبوت و پیامبری گرامی داشتی، و قرآن را به ما تعلیم فرمودی، و دین خود را به ما فهماندی، و گوشهای شنوا و دیده های بینا و دل های آگاه به ما ارزانی داشتی، پس ما را از جمله ی شکرگزاران قرار ده. اما بعد؛ همانا من، یاران و اصحابی باوفاتر و نیکو کارتر و بهتر از اصحاب خود سراغ ندارم، و همچنین اهل بیت و خاندانی نیکو کارتر و مهربانتر از خاندانم سراغ ندارم، خدای تعالی آنان را از جانب من پاداش نیکو دهد. آگاه باشید! من گمان نمی کنم بیش از یک روز، از این ملاعین مهلت داشته باشم. آگاه باشید! من به همه ی شما رخصت و اجازه رفتن دادم، همه ی شما آزادید و می توانید بروید و من بیعت خود را از گردن همگی شما برداشتم، و از جانب من حرجی بر ذمه و عهده ی شما نیست. اینک سیاهی و تاریکی شب همه جا را فرا گرفته می توانید شتری گرفته و بروید [۱۲۲]. شیخ صدوق رحمه الله اضافه می کند: بعد از این؛ حضرت فرمود: و تفرقوا فی سواده، فان القوم انما یطلبونی، و لو ظفروا بی لذهلوا عن طلب غیرى. در تاریکی شب پراکنده شوید، زیرا که این گروه، فقط مرا می خواهند، و اگر بر من پیروز شده و دست یابند از دیگران دست برمی دارند [۱۲۳].

**شب عاشورا و اعلام وفاداری بنی هاشم برای یاری امام حسین**

شیخ مفید رحمه الله گوید: پس از آن؛ برادران، فرزندان، برادرزادگان و پسران عبدالله بن جعفر رو به امام حسین علیه السلام کرده و گفتند: ما چنین کاری را انجام نمی دهیم تا پس از شما زنده بمانیم، خداوند هرگز آن روز را بر ما پیش نیاورد. [صفحه ۱۶۸]

نخستین کسی که این سخن را گفت حضرت عباس علیه السلام بود، او از همگان پیشی گرفت. پس از او، دیگران نیز از او پیروی کرده و آغاز به سخن کرده و چنین سخنانی را ایراد نمودند. امام حسین علیه السلام رو به فرزندان عقیل کرد و فرمود: ای فرزندان عقیل! برای شما کشته شدن مسلم بن عقیل بس است، به شما اجازه دادم، شما بروید. عرض کردند: سبحان الله! اگر چنین کنیم مردم به ما چه می گویند؟ می گویند: ما بزرگ، آقا و عموزاده‌ی خود که بهترین عموها بود تنها، رها کردیم، و حتی یک تیر با آنان نیانداختیم، و یک نیزه به طرف دشمن پرتاب نکردیم، و شمشیری با آنان نزدیم، اصلاً نمی دانیم دشمنان با او چه کردند؟ نه؛ سوگند به خدا! ما هرگز چنین کاری را انجام نمی دهیم؛ بلکه جان، مال و عیال خود را فدای شما می کنیم، در رکاب شما جنگ می نماییم تا به سرنوشت شما نایل شویم، خداوند زندگانی بعد از شما را زشت گرداند.

### شب عاشورا و اعلام وفاداری اصحاب برای یاری امام حسین

آن گاه مسلم بن عوسجه رحمه الله برخاست و گفت: آیا ما از تو جدا شویم؟ و با کدام عذر در ادای حق تو به سوی خدای تعالی پوزش طلبیم؟ نه؛ سوگند به خدا! (دست از یاری تو بر نمی دارم) تا با نیزه‌ام سینه‌ی دشمنان را هدف قرار دهم، و تا قبضه‌ی شمشیر در دست من است دشمنان را خواهم زد، و اگر سلاحی نداشته باشم با سنگ جنگ خواهم کرد. سوگند به خدا! از تو جدا نخواهیم شد تا خدای تعالی بداند که ما در نبود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تو را حفظ کردیم (و حرمت پیامبرش را دربارهی تو رعایت نمودیم). آگاه باش! سوگند به خدا! اگر یقیناً بدانم که کشته خواهم

شد سپس زنده می شوم سپس زنده مرا بسوزانند، و خاکستر مرا به باد می دهند، و این کار را هفتاد بار تکرار می کنند، از تو جدا نخواهم شد تا در پیشگاه تو بمیرم. چگونه یاری نکنم؟ و حال آن که فقط یکبار کشته شدن است. پس از آن، کرامت و سعادت یاری است که هرگز پایان ندارد. پس از او، زهیر بن قین به پا خاست و عرض کرد: دوست دارم کشته شوم، بعد پاره پاره شوم بعد زنده شوم دوباره به همین کیفیت [صفحه ۱۶۹] کشته شوم، و این کار هزار مرتبه تکرار شود و خداوند به سبب این گونه کشته شدن من، بلا را از جان تو و از جان این جوانان از اهل بیت تو بردارد. پس از آن، بقیه ی اصحاب امام حسین علیه السلام نیز با چنین سخنانی، اظهار وفاداری و جانفشانی نمودند، امام حسین علیه السلام از همه ی آنها سپاسگزاری فرمود و برای آنان دعای خیر نمود [۱۲۴]. سید بن طاووس رحمه الله گوید: هنگامی که اصحاب امام حسین علیه السلام سرگرم اظهار وفاداری به حضرتش بودند به یکی از اصحاب، به نام محمد بن بشر حضرمی گفتند: پسر تو در سرحد ری به اسارت گرفته شده. گفت: برای اسارت او، و (صبر) خودم (بر این مصیبت) در پیشگاه خدا جزای خیر می خواهم، دوست نمی دارم که او اسیر شود و من بعد از او زنده بمانم. امام حسین علیه السلام سخن او را شنید و فرمود: خدای تو رحمت کند! بیعت از تو برداشتم، تو برای آزادی پسرت اقدام کن. گفت: مرا درندگان زنده زنده بخورند اگر از تو جدا شوم. حضرت فرمودند: پس این لباسهای بردی را بگیر، و به فرزند دیگری بده تا به وسیله ی آن برای رهایی برادرش اقدام نماید. سپس حضرت پنج عدد لباس فاخر و قیمتی به او بخشید که قیمت آنها هزار دینار بود [۱۲۵].

### شب عاشورا به روایت حضرت سکینه

مؤلف کتاب «نور العیون» با سلسله سند خودش روایتی از حضرت سکینه علیها السلام دختر امام حسین علیه السلام نقل می کند، در آن نقل آمده است که حضرت سکینه

علیها السلام گوید: شب عاشورا، شب مهتابی بود، من در وسط خیمه نشسته بودم. ناگاه از پشت خیمه صدای گریه و ناله شنیدم، گریه‌ام گرفت، ترسیدم که اهل حرم، به گریه‌ی من، از آن ناله باخبر شوند، در تاریکی شب در حالی که دامن خود را می‌کشیدم از خیمه بیرون آمدم ناگاه پدرم را دیدم که نشسته و اصحابش دور او حلقه زده‌اند و او گریه می‌کرد، [صفحه ۱۷۰] شنیدم که پدرم به اصحابش می‌فرمود: اعلموا انکم خرجتم معی لعلمکم انی أقدم علی قوم بایعونی بألسنتهم و قلوبهم، و قد انعکس الأمر، لأنهم استحوذ علیهم الشیطان، فأنسأهم ذکر الله، و الان لیس لهم مقصد الا قتلی، و قتل من یجاهد بین یدی، و سبی حریمی بعد سلبهم، و أخشی أن تکونوا ما تعلمون، أو تعلمون و تستحون، و الخدع عندنا أهل البیت محرم. فمن کره منکم ذلک فلینصرف، فان اللیل ستیر، و السبیل غیر خطیر، و الوقت لیس بهجیر. و من واسانا بنفسه کان معنا غدا فی الجنان، نجیا من غضب الرحمن. و قد قال جدی صلی الله علیه و آله و سلم: ولدی الحسین علیه السلام یقتل بأرض کربلاء غریبا و حیدا عطشانا فریدا، فمن نصره فقد نصرنی، و نصر ولده القائم علیه السلام، و لو نصرنا بلسانه فهو فی حزبنا یوم القیامه. بدانید! شما با من حرکت کردید در حالی که می‌دانستید من به سوی گروهی می‌روم که با زبان و دلشان با من بیعت کردند، اینک کار بر عکس شد، زیرا شیطان بر آنان غلبه کرد و یاد خدا را از دل‌های آنان فراموش گردانید. اکنون آنان هدفی جز کشتن من و کشتن کسی که در پیشگاه من جهاد کند، و اسارت اهل حرم من، بعد از غارت کردن آنها؛ ندارند. می‌ترسم که شما از این مسأله آگاهی نداشته باشید، یا آگاه باشید ولی از رفتن خجالت بکشید، و فریب دادن در نزد ما اهل بیت حرام است. پس هر کس از شما این امر را دوست نمی‌دارد برگردد، زیرا که در تاریکی شب همه جا را پوشانده است، و راه خطرناک نیست، و هنوز وقت نگذشته است. و کسی که می‌خواهد با جان خود؛ ما را همراهی کند و آن را فدای ما بنماید فردای قیامت در حالی که از خشم خدا نجات یافته است در بهشت با ما خواهد بود. همانا جد بزرگوارم فرمود: فرزندم حسین

علیه السلام در سرزمین کربلا غریب و تنها، تشنه و بی یاور کشته خواهد شد، کسی که او را یاری نماید مرا یاری کرده است، و فرزندش قائم - صلوات الله علیه - را یاری کرده است، و کسی که ما را با زبان خود یاری کند او در روز قیامت در جمله‌ی گروه ما خواهد بود. [صفحه ۱۷۱] حضرت سکینه علیها السلام گوید: سوگند به خدا! هنوز سخن پدرم به پایان نرسیده بود که مردم، به صورت ده نفری و بیست نفری پراکنده شدند، و جز هفتاد و یک مرد، کسی از آنها نماند. در این حال، به پدرم نگاه کردم، او سر مبارک خود را پایین انداخته بود، بغض گلویم را گرفت، ترسیدم صدای گریه‌ی مرا بشنود، با چشمان خود به طرف آسمان نگریستم و گفتم: اللهم انهم خذلونا فاخذلهم، و لا تجعل لهم دعاء مسموعا، و سلط عليهم الفقر، و لا ترزقهم شفاعه جدی یوم القیامه. خدایا! آنان ما را بی یاور گذاشتند و پراکنده شدند آنان را مخذول فرما. دعای آنان را مستجاب نکن، و فقر و مسکنت را بر آنان مسلط فرما، و شفاعت جدم را در روز قیامت بر آنان نصیب مفرما. در حالی که اشک چشمانم بر صورتم جاری بود، برگشتم. عمه ام کلثوم علیها السلام مرا با این حال دید و گفت: دخترم! از چه به وحشت افتاده‌ای؟ قضیه را به او گفتم، پس فریاد زد: وا جداه! وا علیاه! وا حسناه! وا حسیناه! واقله ناصراه! این الخلاص من الأعداء؟ لیتهم یقنعون بالفداء، ترکت جوار جدک و سلکت بنا بعد المدی. وا جداه! وا علیاه! وا حسناه! وا حسیناه! وای از کمی ناصر و یاور! رهایی از دشمنان کجا است؟ کاش دشمنان بر فدیة و عوض قناعت می کردند، جوار جد خود را وا گذاشتی، و با ما مدت طولانی راه آمدی. پس از آن، گریه و صدای ما بلند شد، پدرم ناله‌ها را شنید، در حالی که لباس مبارکش را می کشید، و اشک از چشمانش جاری بود به سوی ما آمد، و فرمود: چرا گریه می کنید؟ حضرت ام کلثوم علیها السلام عرض کرد: یا اخی! ردنا الی حرم جدنا. برادر جان! ما را به سوی حرم جدمان برگردان. فرمود: یا اختاه! لیس لی الی ذلک سبیل. خواهرم! راهی به این کار ندارم. [صفحه ۱۷۲] عرض کرد: أجل؛ ذکرهم محل

جدك و أبيك و أمك و أخيك عليهم السلام. آری! پس مقام و منزلت جد بزرگوار، پدر، مادر و برادرت را بر دشمنان یاد آور شو (شاید تو را نکشند). فرمود: ذکر تهم فلم یذکروا، و وعظتهم فلم یتعظوا، و لم یسمعوا قولي، فما لهم غیر قتلی سبیل، و لا بد أن ترونی علی الثری جدیدلا، ولكن اوصیکن بتقوی الله رب البریة، و الصبر علی البلیة، و کظم نزول الرزیة، و بهذا أوعد جدکم و لا خلف لما أوعد، و دعتمک الهی الفرد الصمد. تذکر دادم ولی متذکر نشدند، آنان را پند و اندرز دادم ولی پند مرا نپذیرفتند، سخن مرا نشنیدند. آنان هدفی جز کشتن من ندارند. چاره‌ای نیست، مرا در حالی که روی خاک افتاده و کشته شده‌ام خواهی دید، ولی شما را به تقوای خدا که آفریننده‌ی خلق است، و بر شکیبایی بر بلا و فرونشاندن مصیبت سفارش می‌نمایم. و این همان است که جد شما وعده فرموده، و آنچه وعده داده خلف وعده نمی‌کند، و شما را به خدای خودم که یکتا و پناه نیازمندان است، می‌سپارم. پس از آن، ساعتی با همدیگر گریستیم، و امام علیه‌السلام این آیه‌ی مبارکه را تلاوت می‌فرمود: (و ما ظلمونا ولكن كانوا انفسهم یظلمون) [۱۲۶]؛ «آنان بر ما ستم نکردند، بلکه بر جانهای خودشان ستم نمودند».

### شب عاشورا به روایت امام سجاد

شیخ صدوق رحمه الله در «الامالی» با سلسله سند خودش از امام علی بن الحسین علیهما السلام نقل می‌کند: امام سجاد علیه‌السلام می‌فرماید: شب دهم محرم؛ شب عاشورا، پدرم امر فرمود تا اطراف خیمه‌ها گودالی مانند خندق، حفر کرده، و آن را با هیزم پر کنند، و به فرزندش حضرت علی اکبر علیه‌السلام امر فرمود که با سی نفر سواره و بیست نفر پیاده حرکت کرده و از فرات آب بیاورند. این [صفحه ۱۷۳] در حالی بود که ترس و وحشت سختی، همه جا را فرا گرفته بود، (آنها حرکت کردند و آب آوردند). پس از آن، حضرت به اصحاب خود فرمود: قوموا فاشربوا من الماء، یکن آخر زادکم، و توضأوا و اغتسلوا، و أغسلوا ثيابکم لتکون أكفانکم [۱۲۷]. برخیزید و از

این آب بنوشید که این آخرین توشه‌ی شما (از این دنیا) است. از آن وضو بگیرید و غسل نمایید، و لباسهایتان را بشویید که آنها کفن‌های شما خواهد بود [۱۲۸].

### شب عاشورا آخرین شب زندگانی امام حسین

شیخ مفید رحمه الله گوید: علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام می فرماید: من در آن شبی که پدرم فردای آن شهید شد، (در خیمه) نشسته بودم. عمه‌ام زینت علیها السلام نزد من بود و از من پرستاری می کرد، در همین موقع، پدرم در خمیه‌ی مخصوص خود بود، و غلام آزاد کرده‌ی ابوذر غفاری نیز در حضور مبارکش بود، او سرگرم اصلاح و تمیز کردن شمشیر آن حضرت بود و پدرم می فرمود: یا دهر اف لک من خلیل کم لک بالاشراق و الأصيل من صاحب أو طالب قتيل و الدهر لا يقنع بالبدیل و انما الأمر الی الجلیل و کل حی سالک سبیل ای روزگار! اف باد بر تو از دوستی، (که تو بد دوستی هستی)؛ چه بسیار هستند که هنگام طلوع و غروب آفتاب از یاران یا خواهان حق را کشته‌ای، (یعنی چه بسیاری از یاران خود را کشته‌ای)؛ و روزگار به عوض و بدل قانع نمی شود. بازگشت همه‌ی کارها به سوی خداوند جلیل است؛ و هر موجود زنده‌ای راه مرگ و آخرت را طی خواهد نمود. حضرت، این اشعار را دو یا سه بار تکرار فرمود تا این که من آن را فهمیدم و از منظور حضرتش آگاه شدم. در این حال، بغض گلویم را گرفت و خواستم گریه کنم [صفحه ۱۷۴] ولی خودداری نموده و سکوت اختیار کردم، و یقین نمودم که بلا نازل شده است. اما عمه‌ام زینت علیها السلام، هنگامی که این سخنان را شنید، چون او زن بود و زنان دل نازک دارند و بی تاب تر می باشند، نتوانست خودداری کند، از جای خود پرید در حالی که لباس خود را بر زمین می کشید و سر مبارکش باز بود، خود را به سوی امام علیه السلام رساند و گفت: وا ثکلاه! لیت الموت أعدمنی الحیاء، الیوم ماتت أمی فاطمه، و أبی علی، و أخی الحسن علیهم السلام، یا خلیفه الماضی، و شمال الباقی. وا ثکلاه (ای عزا و مصیبت من)! ای کاش مرگ من

رسیده بود و زنده نبودم! گویا امروز مادرم فاطمه، پدرم علی و برادرم حسن علیهم السلام از دنیا رفته‌اند، ای یادگار گذشتگان! و فریادرس بازماندگان. امام حسین علیه السلام نگاهی به او کرد و فرمود: یا اخیة! لا یذهبن بحلمک الشیطان. خواهر جانم! صبر و شکیبایی تو را شیطان نرباید. [زینب کبری علیها السلام عرض کرد: بآبی انت و امی یا ابا عبد الله! استقتلت؟ نفسی فداک؛ پدر و مادرم فدایت ای ابا عبد الله! آیا کشته می شوی؟ جانم به قربانت] [۱۲۹]. در این هنگام اشک در چشمان مبارک امام حسین علیه السلام حلقه زد و فرمود: لو ترک القطا [لیلا] لنام. اگر مرغ قطا [۱۳۰] را در آشیانه‌اش به حال خود می گذاشتند هر آینه (آسوده) می خوابید. زینب کبری علیها السلام گفت: یا ویلتاه! أفتغتصب نفسک اغتصابا؟ فذلک أقرح لقلبی، و أشد علی نفسی. [صفحه ۱۷۵] ای وای! آیا به ناچار تن به مرگ داده‌ای؟ این بیشتر قلب مرا مجروح می سازد و تحملش بر من سخت است. آن گاه بر صورت خود زد و دست به گریبان خود برد و چاک زد و بی هوش به زمین افتاد. امام حسین علیه السلام برخاست، آب به صورت مبارکش پاشید و فرمود: یا اختاه! اتقی الله و تعزی بعزاء الله، و اعلمی أن أهل الأرض يموتون، و أهل السماء لا یبقون، و أن کل شیء هالک الا وجه الله تعالی، الذی خلق الخلق بقدرته، و یبعث الخلق و یعودون، و هو فرد و حده. جدی خیر منی، و اَبی خیر منی و امی خیر منی، و اخی خیر منی، و [لی و] لکل مسلم برسول الله صلی الله علیه و آله و سلم أسوة. خواهرم! آرام باش! تقوای خدا را در نظر آور، و با صبری که خدا داده صبر نما (یعنی چنان صبر کن که محبوب خدا است) و بدان که اهل زمین همه می میرند، اهل آسمان باقی نمی مانند، و همه چیز هلاک خواهند شد جز خدای والا مقامی که خلق را با قدرت خویش آفرید، و آنان را بعد از مرگ زنده می کند و برمی گرداند، و اوست خدای فرد و یکتا، جدم از من بهتر بود، پدرم از من بهتر بود، مادرم از من بهتر بود، برادرم از من بهتر بود (همه اینها دنیا را وداع گفتند) و من و هر مسلمانی در رفتن از دنیا باید به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تاسی کند. امام



حسین علیه السلام با این سخنان و مانند آن، خواهر عزیزش را تسلی داد و فرمود: یا اختاه! انی أقسمت علیک، فأبری قسمی، لا تشقی علی جیبا، و لا تخمشی علی وجهها، و لا تدعی بالویل و الثبور اذا أنا أهلکت. خواهرم! من تو را سوگند می‌دهم - که سوگند مرا بپذیر - وقتی من شهید شدم بر من گریبان چاک مکن، و صورت خود را مخراش، و واویلا و وا هلاکاه مگو. امام سجاد علیه السلام می‌فرماید: پس از آن امام حسین علیه السلام خواهرش را آورد و نزد من نشانید [۱۳۱]. سید بن طاووس رحمه الله گوید: [صفحه ۱۷۶] چون حضرت زینب علیها السلام این اشعار را شنید گفت: یا أخی! هذا کلام من أیقن بالقتل. بردار جان! این سخن کسی است که یقین به کشته شدن داشته باشد. حضرت فرمود: نعم یا اختاه! آری! ای خواهرم! زینب علیها السلام گفت: وا شکلاه! هذا الحسین یعنی الی نفسه. وای حبیب من! این حسین علیه السلام است که خبر مرگ خود را به من می‌دهد. سید بن طاووس رحمه الله گوید: در این هنگام، حضرت زینب علیها السلام گریست و همه‌ی زنان اهل حرم گریستند، بر صورت خود زدند، و گریبانهای خود را چاک زدند، حضرت ام کلثوم علیها السلام ناله می‌زد: وا محمداه! وا علیاه! وا اماه! وا أخاه! وا حسیناه! وا ضیعتنا بعدک یا أبا عبدالله! وا محمدا! وا علیا! وا اماه! وا أخاه! وا حسیناه! وای بر ضایع شدن ما بعد از تو ای ابا عبدالله! سید بن طاووس رحمه الله گوید: امام حسین علیه السلام خواهرش حضرت ام کلثوم علیها السلام را تسلی داد و فرمود: یا اختاه! تعزی بعزاء الله، فان سکان السماوات یفنون، و أهل الارض کلهم یموتون، و جمیع البریة یهلکون. خواهرم! در راه خدا صبر را پیشه‌ی خود ساز! زیرا که ساکنین آسمانها، همه نابود شدند، و اهل زمین همه می‌میرند، و همه‌ی مخلوقات هلاک خواهند شد. پس از آن فرمود: یا اختاه! یا ام کلثوم! و أنت یا زینب! و أنت یا فاطمه! و أنت یا رباب! انظرن اذا أنا قتلت فلا تشقن علی جیبا، و لا تخمشن علی وجهها، و لا تقلن هجرا. ای خواهرم! ای ام کلثوم! و تو ای زینب! و تو ای فاطمه! و تو ای رباب!

متوجه باشید؛ وقتی که من کشته شدم گریبان چاک نکنید، صورت خودتان را مخراشید، و سخنی که خدا راضی نیست مگویید. [صفحه ۱۷۷]

### شب عاشورا شب عبادت

شیخ مفید رحمه الله گوید: پس از آن امام حسین علیه السلام به سوی اصحاب خود تشریف آورد و به آنان دستور فرمود که خیمه‌ها را نزدیک یکدیگر قرار دهند، و طنابهایی از داخل خيام به همدیگر متصل نمایند، و خودشان در میان خیمه در جهتی که مقابل دشمن است بایستند، و خيام را از پشت سر و از راست و چپ جز طرفی که مقابل دشمن است؛ احاطه کنند. آن گاه حضرت به خیمه ویژه‌ی خود برگشت، و همه‌ی شب را به نماز، استغفار، دعا و تضرع به پایان برد، اصحاب و یارانش نیز نماز می خواندند، دعا می کردند و استغفار می نمودند [۱۳۲].

### سحر شب عاشورا و رؤیای امام حسین

در کتاب «بحار الانوار» از «مناقب» نقل می کند و می گوید: هنگام سحر لختی امام حسین علیه السلام خوابید، بعد بیدار شد و فرمود: آیا می دانید همین الان چه خوابی دیدم؟ عرض کردند: چه دیدی ای فرزند رسول خدا؟! فرمود: رأیت كأن کلابا قد شدت علی لتنهشني، و فیها کلب أبقع، رأیته أشدها علی، و أظن أن الذی یتولی قتلی رجل أبرص من بین هؤلاء القوم. در خواب دیدم؛ گویا سگانی بر من حمله کردند تا مرا دندان بگیرند، در میان آنها سگ پیسی بود که دیدم از همه‌ی آنها حمله‌اش شدیدتر است، گمان می کنم در میان دشمن، مردی است که مبتلا به بیماری پیس است. آن گاه جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را با جمعی از اصحابش دیدم که می فرمود: یا بنی! أنت شهید آل محمد علیهم السلام، و قد استبشر بک أهل السماوات و أهل الصفیح الأعلى، فلیکن افطارک عندی اللیلة، عجل و لا تأخر، فهذا ملک قد نزل

من السماء لیاخذ دمک فی قاروره خضراء. [ صفحه ۱۷۸ ] ای فرزندم! تو شهید آل محمد علیهم السلام هستی، و حقیقتا به وجودت اهل آسمانها، و اهل آسمان والا، مسرور شدند. امشب افطارت نزد من خواهد بود، بشتاب و تأخیر نکن. این ملکی است که از آسمان فرود آمده تا خون پاک تو را در شیشه‌ی سبزی پر کند. این همان است که در خواب دیدم. بدون تردید، این امر نزدیک شده و به زودی از این دنیا کوچ خواهم کرد [۱۳۳]. شیخ مفید رحمه الله گوید: ضحاک بن عبدالله گوید: (در آن شب)، سوارانی از لشکر ابن سعد لعین که ما را تحت نظر داشتند از کنار ما عبور کردند. در این حال امام حسین علیه السلام این آیات را تلاوت می فرمود: (فلا تحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لأنفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما و لهم عذاب مهین - مان کان الله لیذر المؤمنین علی ما أنتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب) [۱۳۴]. «البته آنان که کافر شدند گمان نکنند که ما به آنها مهلتی می دهیم به حال آنها بهتر خواهد شد، بلکه ما به آنان مهلت می دهیم تا به سرکشی و طغیان خود بیفزایند، و برای آنان عذابی سخت و خوارکننده مهیا شده است - خداوند هرگز مؤمنان را به حال خود نگذاشته است که بدین حال کنونی (که مؤمن و منافق به یکدیگر مشتبهند) تا آن که به آزمایش، خبیث و بدسرشت از پاک گوهر و طیب جدا شود». مردی از سواران، به نام عبدالله بن سمیر - که شخصی مضحک، بی باک، دلیر و سوار بنامی بود - این آیات را شنید، ایستاد و گفت: سوگند به پروردگار کعبه! ما آن پاکها هستیم که از شما جدا شده ایم! بریر بن خضیر رو به او کرد و گفت: ای فاسق! آیا خدا تو را از پاکان قرار داده است؟ او گفت: وای بر تو! تو کیستی؟ گفت: من بریر بن خضیر هستم، پس کارشان به ناسزاگویی منجر شد. [ صفحه ۱۷۹ ]

**شب عاشورا و پیوستن افرادی از دشمن به لشکر امام حسین**

در روایت سید بن طاووس رحمه الله آمده است: شب عاشورا، سی و دو نفر از لشکر ابن سعد به لشکر امام حسین علیه السلام پیوسته و از جمله یاران آن حضرت گشتند. صبح عاشورا، آن حضرت علیه السلام دستور داد خیمه‌ای برپا نمودند، و در ظرفی با مشک زیادی نوره تهیه کردند، و حضرتش وارد آن خیمه شد تا به نظافت پردازد.

### شب عاشورا و مزاح بریر با عبدالرحمان انصاری

روایت شده: بریر بن خضیر همدانی و عبدالرحمان بن عبدربه انصاری پشت خیمه منتظر بودند که بعد از امام حسین علیه السلام اقدام به نظافت کنند. در این هنگام، بریر شروع به مزاح با عبدالرحمان کرد. عبدالرحمان گفت: ای بریر! آیا می‌خندی، اکنون که موقع خنده و جای گفتن سخنان خنده‌آمیز نیست؟! بریر گفت: طایفه‌ی من همه می‌دانند که من چه در پیری و در چه در جوانی بیهوده گویی را دوست نداشتم، ولیکن به جهت خوشحالی که از رسیدن به شهادت دارم، این عمل را انجام می‌دهم. سوگند به خدا! چیزی در پیش نداریم جز این که با این گروه با شمشیر خود رو به رو شویم، و ساعتی با آنها بجنگیم، سپس دست بر گردن حورالعین بیندازیم [۱۳۵].

### صبح عاشورا و آمادگی لشکر امام حسین

شیخ بزرگوار ابن قولویه در «کامل الزیارات» با سلسله سند خودش روایتی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند، امام صادق علیه السلام فرمود: امام حسین علیه السلام در آن روز مصیبت، روز عاشورا را با اصحاب خود نماز خواند و آن گاه فرمود: اَشْهَدُ أَنَّهُ قَدْ أَذِنَ لَكُمْ فِي قَتْلِكُمْ يَا قَوْمَ، فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاصْبِرُوا. گواهی می‌دهم که کشته شدن به شما مباح شده است، پس تقوای خدا را پیشه‌ی [صفحه ۱۸۰] خود سازید، و از خدا بترسید، و صابر باشید [۱۳۶]. صاحب اصل رحمه الله گوید: می‌گویم: چون در صبح روز عاشورا،

آفتات طلوع کرد امام حسین علیه السلام اصحاب و یاران خود را جمع کرد، تعداد یاران حضرت - بنا به روایتی که سید بن طاووس رحمه الله در کتاب «اللّهوف» از امام باقر علیه السلام نقل کرده - عبارت از چهل و پنج نفر سواره و صد نفر پیاده بودند [۱۳۷]. شیخ ابن نما رحمه الله نیز در کتاب «مثیر الاحزان» چنین گفته است [۱۳۸]. و در «بحار الانوار» از محمد بن ابوطالب نقل شده است که: تعداد یاران حضرت سی و دو نفر سواره و چهل نفر پیاده بودند [۱۳۹]. شیخ مفید رحمه الله گوید: بامداد آن روز، امام حسین علیه السلام پس از نماز صبح، اصحاب خود را برای جنگ آماده نمود، تعداد یاران حضرت سی و دو نفر سواره و چهل نفر پیاده بودند. امام علیه السلام زهیر بن قین را فرمانده سمت راست لشکر خود، و حبیب بن مظاهر را فرمانده سمت چپ لشکر قرار داد، پرچم جنگ را به دست برادر خود حضرت عباس علیه السلام سپرد. آنان خیمه‌ها را پشت سر خود قرار دادند. و حضرت دستور داد خندقی که در پشت خیام کنده بودند هیزمهای داخل آن را آتش بزنند تا دشمن نتواند از پشت سر به خیام نفوذ کند.

### صبح عاشورا و آمادگی لشکر دشمن و تعداد نفرات آنها

از طرف دیگر؛ عمر سعد ملعون در روز عاشورا که روز جمعه - و بنا به قولی: روز شنبه - بود لشکریان خود را آماده جنگ کرد، و با لشکر خود به سوی امام حسین علیه السلام یورش برد، و فرماندهی سمت راست لشکر آن ملعون را عمرو بن حجاج لعین و سمت چپ را شمر بن ذی الجوشن ولد الزنا بر عهده داشتند، و فرمانده سواره‌ها عروه بن قیس، و پیاده‌ها شبث بن ربعی ملعون بود، و پرچم را هم به غلام خود «درید» داده بود [۱۴۰]. [صفحه ۱۸۱] در «بحار الانوار» از محمد بن ابوطالب نقل کرده است: تعداد نفرات لشکر آن ملعون، متجاوز از بیست و دو هزار نفر بودند. در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است: تعداد نفرات لشکر آن ملعون، سی هزار نفر بودند [۱۴۱]. نگارنده گوید: ابو مخنف در مقتل خود می‌نویسد: تعداد نفرات آن ملاعین هشتاد هزار

سواره از اهل کوفه بود که کسی از اهل شام و حجاز در میان آنان نبود. پس از آن؛ عمر سعد لعین، لشکر خود را آماده‌ی جنگ نمود، راست و چپ لشکر را آراست و شمر بن ذی‌الجوشن لعین را با بیست هزار سواره در طرف راست، و خولی بن یزید اصبحی لعین را با بیست هزار سواره در چپ لشکر قرار داد، و خود آن ملعون با بقیه‌ی افراد در مرکز لشکر ایستاد. شیخ مفید رحمه الله گوید: از حضرت علی بن الحسین زین‌العابدین علیه‌السلام روایت شده که حضرتش فرمود: هنگامی که لشکریان ستمگران به طرف امام حسین علیه‌السلام حمله کردند، حضرت دستان مبارک خود را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: اللهم أنت ثقتی فی کل کرب، و رجائی فی کل شده، و أنت لی فی کل أمر نزل بی ثقه و عدّه، کم من کرب یضعف فیہ الفؤاد، و تقل فیہ الحیلّه، و یخذل فیہ الصدیق، و یشمت فیہ العدو، أنزلته بک و شکوته الیک رغبه منی الیک عن سواک، ففرجته و کشفته، فانت ولی کل نعمه، و صاحب کل حسنه، و منتهی کل رغبه. خداوند! تو در هر مصیبتی تکیه‌گاه و پشت‌پناه من، و در هر شدت و سختی امید من هستی. تو در هر امری که بر من نازل می‌شود تکیه‌گاه و پناه‌گاه من هستی، چه بسیار مصیبت و اندوهی که دلها در آن ناتوان، و چاره در آن کمتر، و صدیق و دوست در آن بی‌یاور، و دشمن در آن شماتت کرده و شاد می‌گردد از طرف تو نازل شده و به سوی تو شکوه کردم، به جهت میل و رغبتی که به تو دارم، و از غیر تو روگردانم؛ و تو آن را دفع کردی و آن را برداشتی، پس تو صاحب هر نعمت و صاحب هر حسنه؛ و سرانجام هر میل و رغبت هستی. [صفحه ۱۸۲] امام زین‌العابدین علیه‌السلام می‌فرماید: لشکر دشمن هجوم آورده و در اطراف خیمه‌های امام حسین علیه‌السلام جولان می‌کردند. آنان خندقی را که در پشت خیام حفر شده و آتش از آن شعله‌ور بود، دیدند. شمر بن ذی‌الجوشن ملعون با صدای بلند فریاد زد: ای حسین! آیا پیش از روز قیامت به آتش شتاب نمودی؟! امام حسین علیه‌السلام فرمود: این کیست؟ گویا او شمر بن ذی‌الجوشن است. عرض کردند: آری. حضرت به آن ملعون فرمود: ای پسر زن بزچران! تو برای

سوختن در آن آتش سزاوارتری. مسلم بن عوسجه خواست او را با تیری هدف قرار دهد، امام حسین علیه السلام او را از این کار بازداشت. مسلم به حضرت عرض کرد: اجازه بفرمایید آن ملعون را با تیری هدف قرار دهم، زیرا او فاسقی از دشمنان خدا و سرکردگان ستمگران است. اکنون خدا مرا بر کشتن او توانا ساخته است. امام حسین علیه السلام به او فرمود: لا ترمه! فانی أکره أن أبدءهم بقتال. به سوی او تیراندازی مکن! که من دوست ندارم قبل از آنان جنگ را آغاز نمایم [۱۴۲].

### سخنان اصحاب امام حسین با لشکریان

علامه‌ی فاضل مجلسی رحمه الله می‌نویسد: محمد بن ابوطالب گوید: سواره‌های لشکر عمر سعد لعین بر مرکبهای خود سوار شدند. در این حال، اسب امام حسین علیه السلام را آوردند، حضرت بر مرکب خود سوار شده، و با تعدادی از یاران خود در حالی که بریر بن خضیر پیشاپیش آنها حرکت می‌کرد، به طرف جمعیت لشکر حرکت فرمودند، حضرت رو به بریر کرد و فرمود: با این گروه سخن بگوی. بریر جلو آمده و گفت ای مردم! از خدای بترسید، زیرا اکنون فرزندان رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم در میان شما هستند. اینان ذریه، عترت، دختران و حرم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هستند. هدف خودتان را بیان کنید، می‌خواهید با اینان چه بکنید؟ [صفحه ۱۸۳] آن ملاعین گفتند: می‌خواهیم آنان بر فرمان امیر، ابن زیاد گردن نهند، و امیر خود در مورد آنان تصمیم بگیرد. بریر رحمه الله به آن ملاعین گفت: آیا از آنان نمی‌پذیرید که از آن جایی که آمدند بازگردند؟ وای بر شما ای اهل کوفه! آیا نامه‌هایی که نوشتید و عهد و پیمانهای که بستید و خدا را بر آن شاهد گرفتید و با قسمهایی آن را تأکید کردید؛ فراموش نمودید؟ آیا اهل بیت پیامبر خودتان را دعوت کردید و می‌خواستید خودتان را فدای آنان بکنید، اکنون که آمدند می‌خواهید آنان را به ابن زیاد لعین تسلیم کنید و آنان را از آب فرات منع می‌نمایید. در غیاب پیامبرتان با

فرزندان او چه بد رفتاری می کنید؟ شما را چه شده است؟ خداوند در روز قیامت شما را سیراب نکند، که شما چه گروه بد و زشت هستید؟! افرادی از آن ملاعین گفتند: ما نمی فهمیم تو چه می گویی. بریر رحمه الله گفت: سپاس خدای را که بینش و بصیرت مرا در مورد شما فزونی داد، خداوندا! من از کارهای این جمعیت به سوی شما دوری می نمایم. خداوندا! عذاب و ضرر را در بین آنها بینداز تا در حالی که تو بر آنان خشمناک هستی به ملاقات تو آیند. آن ملاعین شروع به تیراندازی به طرف بریر کردند. بریر عقب نشینی نمود و بازگشت. پس از آن؛ امام حسین علیه السلام جلو آمده و در برابر آن لشکر شیاطین ایستاد، حضرت به صفوف آنان که مانند سیل موج می زد نگاه می کرد، چشمش به ابن سعد ملعون که در میان بتان و بزرگان کوفه ایستاده بود؛ افتاد [۱۴۳].

### سخنان امام حسین در برابر لشکر دشمن

شیخ مفید رحمه الله گوید: حضرت با صدای بلندی فریاد زد: ای مردم عراق! و در حالی که همه ی مردم، صدای حضرت را می شنیدند، فرمود: ایها الناس! اسمعوا قولی و لا تعجلوا حتی أعظکم بما یحق لکم علی و حتی أعذر علیکم، فان أعطیتمونی النصف، کنتم بذلک أسعد، و ان لم [صفحه ۱۸۴] تعطونی النصف من أنفسکم، فأجمعوا آرائکم ثم لا یکن أمرکم علیکم غمّه ثم اقصوا الی و لا تنظرون (ان ولیی الله الذی نزل الکتاب و هو یتولی الصالحین). ای مردم! سخن مرا بشنوید، و در کار خود شتاب نکنید، تا این که شما را به آن حقی که بر من دارید؛ پندتان دهم، و عذر شما را تمام کرده و اتمام حجت نمایم، اگر انصاف داشته باشید و با من منصفانه رفتار کنید سعادت مند خواهید بود، و اگر منصفانه رفتار نکنید پس نظر و آرای خودتان روی هم بریزید تا این که کارتتان مبهم و پوشیده نباشد (و بدانید که چه کار می کنید)، پس از آن؛ درباره ی من قضاوت کنید و مرا مهلت ندهید. بعد حضرت این آیه را تلاوت فرمودند: (ان ولیی الله



الذی نزل الكتاب و هو يتولى الصالحين) [۱۴۴]؛ «همانا ولی و مولای من خدایی است که قرآن را نازل فرموده و او نیکوکاران را دوست می‌دارد». پس از آن؛ حضرت، خدای را سپاس گفت و او را ثنا خواند، و چنان که شایسته خداوند است او را یاد کرد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و فرشتگان خدا و پیامبران او درود فرستاد، که هیچ شنونده‌ای نه پیش از آن و نه پس از آن چنین سخنان فصیحی را نشنیده بود که شاعر گوید: له من علی علیه السلام فی الحروب شجاعة و من أحمد صلی الله علیه و آله و سلم عند الخطابة قیل او از علی علیه السلام در جنگها شجاعت؛ و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در موقع سخنرانی فصاحت و بلاغت را به ارث برده بود. شیخ مفید رحمه الله گوید: سپس فرمود: أما بعد؛ فأنسبونی فانظرونی من أنا؟ ثم راجعوا الی أنفسکم و عاتبوها فانظروا هل یصلح لکم قتلی و انتهاک حرمتی؟ ألسنت ابن بنت نبیکم؟ و ابن وصیه؟ و ابن عمه؟ و أول مؤمن مصدق لرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بما جاء به من عند ربه؟ أو لیس حمزة سید الشهداء عمی؟ أو لیس جعفر الطیار فی الجنة بجناحین عمی؟ [صفحه ۱۸۵] أولم یبلغکم ما قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لی و لأخی: هذان سیدا شباب أهل الجنة؟ فان صدقتمونی بما أقول و هو الحق، و الله؛ ما تعمدت کذبا منذ علمت أن الله یمقت علیه أهله، و ان کذبتمونی فان فیکم من ان سألتموه عن ذلك أخبرکم. اسألوا جابر بن عبد الله الأنصاری، و أباسعید الخدری، و سهل بن سعد الساعدی، و زید بن أرقم، و أنس بن مالک یخبروکم أنهم سمعوا هذه المقالة من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لی و لأخی، أما فی هذا حاجز لکم عن سفک دمی؟ اما بعد؛ نسب مرا ملاحظه کنید و بنگرید که من کیستم؟ سپس به وجدان خود مراجعه کنید و خودتان را مورد عتاب و ملامت قرار دهید ببینید آیا قتل من و هتک حرمت من به صلاح شماست؟ آیا من فرزند دختر پیامبر شما نیستم؟ آیا من فرزند وصی و پسر عموی پیامبر و اولین کسی که به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد و آنچه را که از جانب خدا آورده بود؛ تصدیق کرد، نیستم؟ آیا حمزه‌ی

سیدالشهدا، عموی من نیست؟ آیا جعفر طیاری که با دو بال خود در بهشت پرواز می‌کند، عموی من نیست؟ آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد من و برادرم به شما نرسیده است که حضرتش فرمود: این دو فرزند من؛ آقای جوانان اهل بهشت هستند؟ اگر آنچه می‌گویم تصدیق نمایید که همان حق است، به خدا سوگند! از وقتی که دانستم خدای تعالی کسی را که عمدا دروغ بگوید دشمن می‌دارد، دروغ نگفته‌ام، و اگر مرا و کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را تکذیب کنید، در میان شما هستند کسانی که اگر از آن پرسید به شما خبر می‌دهند. از جابر بن عبدالله انصاری، ابوسعید خدری، سهل بن سعد ساعدی، زید بن ارقم و انس بن مالک پرسید تا به شما خبر دهند که آنان این سخن را درباره‌ی من و برادرم از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده‌اند، آیا همین فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شما را از ریختن خون من مانع نمی‌شود؟ شمر بن ذی الجوشن ولد الزنا گفت: او (شمر) خدای را با یک حرف، و شک و [صفحه ۱۸۶] تردید می‌پرستد، اگر بداند که چه می‌گویی [۱۴۵]. حبیب بن مظاهر روی به آن ملعون کرد و گفت: سوگند به خدا! می‌بینم تو را که خدا را با هفتاد حرف و شک و تردید می‌پرستی (یعنی اصلا اعتقادی به خدا نداری)، و من گواهی می‌دهم که در این سختی که: نمی‌دانی ما چه می‌گوییم، راستگو هستی، چرا که حقیقتا خدای متعال، مهر قساوت و سنگدلی را بر دل تو زده است. پس از آن، امام حسین علیه السلام به آن ملاعین فرمود: فان کنتم فی شک من هذا أفتشکون انی ابن بنت نبیکم؟ فوالله؛ ما بین المشرق و المغرب ابن بنت نبی غیر فیکم و لا فی غیرکم. و یحکم! أطلبونی بقتیل منکم فقتلتہ؟ أو مال لکم استهلکتہ؟ أو بقصاص من جراحه؟ اگر در این فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تردید دارید، آیا در مورد این که من فرزند دختر پیامبر شما هستم نیز تردید دارید؟ سوگند به خدا! مابین مشرق و مغرب در میان شما و غیر شما جز من؛ فرزند دختر پیامبر نیست. وای بر شما! آیا من کسی از شما را کشته‌ام که خون او را از من می‌خواهید؟ یا مالی از شما را تلف

کرده‌ام که تاوان آن را می‌خواهید؟ یا کسی از شما را مجروح کرده‌ام که قصاص می‌کنید؟ آن ملاعین هیچ سخنی نگفتند. آن گاه حضرت صدا زد: یا شبت بن ربعی! و یا حجار بن ابجر! و یا قیس بن الأشعث! و یا یزد بن الحارث! ألم تکتبوا الی أن قد أینعت الثمار، و اخضرت الجنات، و انما تقدم علی جند الک مجندة؟ ای شبت بن ربعی! ای حجار بن ابجر! ای قیس بن اشعث! و ای یزید بن حارث! آیا شما نبودید که به من نوشتید: میوه‌های ما رسیده و باغهای ما سبز و خرم گردیده، که به لشکری آماده و مهیا وارد می‌شوی؟ قیس بن اشعث ولد الزنا گفت: ما نمی‌دانیم تو چه می‌گویی، ولی بر حکم پسران عمویت فرود آی، زیرا که آنها، آنچه را که دوست داری بر تو حکم می‌کنند. [صفحه ۱۸۷] امام حسین علیه السلام فرمود: لا و الله؛ لا أعطیکم بیدی اعطاء الذلیل، و لا أفر فرار العبیده. نه هرگز؛ سوگند به خدا! دست خودم را ذلیلانه به شما نمی‌دهم، و هرگز مانند بردگان فرار نمی‌کنم. آن گاه فریاد زد: ای بندگان خدا! و این آیه مبارکه را تلاوت فرمود: (انی عذت بری و ربکم أن ترجمون) [۱۴۶]، (و أعود بری و ربکم من کل متکبر لا یؤمن بیوم الحساب) [۱۴۷]. «من بر پروردگار خودم و شما، پناه می‌برم اگر عزم آزار و سنگسار کردن مرا دارید» «من به پروردگان خود و شما از شر هر کافر متکبری که به روز حساب ایمان نمی‌آورد؛ پناه می‌برم (و از او، در دفع شما یاری می‌طلبم)». پس از آن، حضرت مرکب خود را خوابانید و دستور داد که عقبه بن سمعان پاهای آن را ببندد، و آن ملاعین به طرف حضرت روی آوردند [۱۴۸]. ابوالفرج عبدالرحمان بن جوزی در تاریخ خود می‌نویسد: هشام بن محمد گوید: چون امام حسین علیه السلام دید آن ملاعین بر کشتن او اصرار و پافشاری دارند قران را به دست گرفت و آن را گشود، و بالای سر مبارکش گذاشت، و فریاد زد: بینی و بینکم کتاب الله و جدی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم. یا قوم! بم تستحلون دمی؟ ألسنت بن بنت نبیکم؟ ألم یبلغکم قول جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی و فی أخی: هذان سیدا شباب أهل الجنة؟ فان لم تصدقونی فاسألوا جابر و زید بن أرقم و

أبوسعید الخدری. ألیس جعفر الطیار عمی؟ میان من و شما، کتاب خدا و جدم محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حکم کند. ای مردم! چرا خون مرا حلال می‌دانید؟ آیا من فرزند پیامبر شما نیستم؟ آیا سخن جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را درباره‌ی من [صفحه ۱۸۸] و برادرم نشنیده‌اید که فرمود: این فرزندان، آقای جوانان اهل بهشت هستند؟ اگر سخن مرا باور ندارید از جابر، زید بن ارقم و ابوسعید خدری پرسید. آیا جعفر طیار عموی من نیست؟ شمر حرامزاده صدا زد: همین ساعت وارد جهنم می‌شوی. امام حسین علیه‌السلام فرمود: الله اکبر! آخرین جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال: «رأیت كأن کلبا ولغ فی دماء أهل بیتی» و ما اخالک الا اياه. الله اکبر! جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا خبر داد و فرمود: «گویا می‌بینم که سگی خون اهل بیت مرا می‌لیسد»، گمان می‌کنم که تو همان سگ هستی. شمر ملعون گفت: من خدا را با حرف و شک و تردید می‌پرستم اگر بدانم که چه می‌گویی؟ [۱۴۹]. در «بحار الانوار» از صاحب «مناقب» به اسناد خود از محمد بن سلیمان بن عبدالله بن حسن از پدرش از جدش از عبدالله روایت کرده که عبدالله گوید: چون عمر سعد لعین افراد خود را برای جنگ با امام حسین علیه‌السلام آماده کرد، و آنان را در رتبه‌های خود قرار داد، و پرچمها را در جاهای خود برافراشت، و لشکر سمت راست و چپ را مهیا و مرتب نمود، رو به افرادی که در مرکز لشکر قرار داشتند کرد و گفت: در جای خود استوار بمانید و حسین را از همه‌ی جوانب احاطه کنید. لشکریان دشمن، امام حسین علیه‌السلام را احاطه کرده و مانند حقله دور تا دور حضرت را گرفتند. حضرت از خیمه بیرون آمد تا نزد آن ملاعین رسید، و از آنان خواست تا به سخن او گوش دهند، ولی آنان نپذیرفتند و ساکت نشدند، تا این که حضرت فرمود: ویلکم! ما علیکم أن تنصتوا الی فتسمعوا قولی؟ و انما أدعوکم الی سبیل الرشاد، فمن أطاعنی کان من المرشدین، و من عصانی کان من المهلکین، و کلکم عاص لأمری غیر مستمع قولی، فقد ملأت بطونکم من الحرام، و طبع علی قلوبکم،

ویلکم! ألا تنصتون؟ ألا تسمعون؟ وای بر شما! چرا به سخنان من گوش نمی کنید تا سخن مرا بشنوید، من شما را به راه رستگاری دعوت می کنم، کسی که از من پیروی کند از رستگاران [ صفحه ۱۸۹ ] خواهد شد و کسی که از فرمان من سرپیچی نماید هلاک خواهد شد. همه ی شما از امر من سرپیچی می کنید و سخن مرا گوش نمی دهید، همانا شکمهای شما از حرام پر شده، و بر دلهای شما مهر شقاوت و گمراهی زده شده است، وای بر شما! آیا ساکت نمی شوید؟ آیا گوش فرامی دهید؟ پس لشکریان عمر سعد لعین، همدیگر را ملامت کردند و گفتند: آرام باشید و سخن او را گوش کنید. آن گاه امام حسین علیه السلام برخاست و فرمود: تبا لکم أيتها الجماعة! و ترحا، أفحین استصرختمونا ولهین متحیرین فأصرخناکم مؤدین مستعدین، سللتم علینا سیفا فی رقابنا، و حششتم علینا نار الفتن جناها عدوکم و عدونا. فأصبحتم الباعلی أولیائکم، ویدا علیهم لأعدائکم، بغیر عدل أفشوه فیکم، و لا أمل أصبح لکم فیهم، الا الحرام من الدنیا أنالوکم، و خسیس عیش طعمتم فیہ، من غیر حدث کان منا و لا رأی تفیل لنا. فهلا لکم الویلات! ترکتمونا و السیف مشیم، فهلا لکم الویلات! اذ کرهتتمونا و ترکتمونا تجهزتمونا، و السیف لم یشهر، و الجاش طامن، و الرأی لم یستحصف. ولكن أسرعتم الینا کطیره الذباب، و تداعیتم کتداعی الفراش، فقبحا لکم! فانما أنتم من طواغیت الأمة، و شذاذ الأحزاب، و نبذة الکتاب، و نفثة الشیطان، و عصبه الآثام، و محرفی الکتاب، و مطفیء السنن، و قتله أولاد الأنبیاء، و مبیری عتره الأوصیاء، و ملحقی العهار بالنسب، و مؤذی المؤمنین، و مصرخی أئمة المستهزئین، الذین جعلوا القرآن عضین. و أنتم ابن حرب و أشیاعه تعمدون، و ایانا تخاذلون، أجل، و الله؛ الخذل فیکم معروف، و شجت علیه عروقکم، و توارثته أصولکم و فروعکم، و ثبتت علیه قلوبکم، و غشیت صدورکم، فکنتم أخبث ثمر شجی للناطور و أکله للغاصب. ألا لعنة الله علی الناکثین، الذین ینقضون الأیمان بعد توکیدها، و قد جعلتم الله علیکم کفیلا، فأنتم و الله؛ هم. ألا ان الدعی بن الدعی قد رکز بین اثنین: بین القلعة و الذلعة، و هیهات ما [ صفحه ۱۹۰ ] آخذ الدنیة، أبی

الله ذلك و رسوله و المؤمنون وجدود طابت، و حجور طهت، و أنوف حمیه، و نفوس  
 أبیة، لا تؤثر مصارع اللثام على مصارع الكرام. ألا قد أعذرت و أنذرت، ألا انی زاحف  
 بهذه الأسرء على قلة العتاد، و خذلة الأصحاب. ننگ بر شما باد ای گروه هلاکت! و غم  
 و اندوه بر شما چیره شود! آیا زمانی که سرگردان و حیران بودید از ما فریاد خواستید و  
 ما آماده قیام بر احقاق حق شما بودیم و مهیای اصلاح کار شما شدیم و به فریادتان  
 رسیدیم؛ شما به روی ما شمشیر کشیدید، و آتش فتنه‌ای که دشمن شما و ما آن را تهیه  
 دیده است شما شعله‌ور نمودید؟ و بر دوستان خودتان ستمگر، و بر دشمنان خودتان  
 یاور و معین شدید؟ دشمنانی که نه عدالتی را برای شما برپا نمودند، و نه آرزویی از  
 شما برآورده کردند، جز حرامی که از دنیا به شما داده و زندگی ناچیزی به شما  
 چشانده‌اند، بدون این که حادثه‌ای از ما واقع شود، و نه رأیی که از ما به خطا رود. وای  
 بر شما! چرا دست از یاری ما کشیدید در حالی که شمشیر دشمن در غلاف و نیام  
 بود؟ وای بر شما! چرا هنگامی که ما را نخواستید و رها کردید، (برای یاری ما) آماده  
 نشدید در حالی که هنوز دشمن به شما شمشیر نکشیده بود و دلها آرامش داشت و از  
 ترس دشمن در اضطراب نبودید، و هنوز نظر دشمن بر ضرر شما مستحکم نشده بود؟  
 ولی مانند پریدن مگس با سرعت به جنگ ما شتاب نمودید، و بر جنگ با ما، گردهم  
 آمدید مانند گرد آمدن پروانه‌ها دور چراغ. پس روی شما زشت باد! شما از طاغوتها و  
 شیاطین امت هستید، شما از افراد پست قبیله‌ها هستید، شما از رهاکنندگان قرآن،  
 ساحران شیطان، گروه گنه کاران و تحریف‌کنندگان قرآن، خاموش‌کنندگان سنن و  
 شریعت‌ها، کشندگان فرزندان پیامبران، هلاک‌کنندگان فرزندان جانشینان پیامبران،  
 لاحق‌کنندگان زنا به نسب، آزاردهندگان مؤمنان و یاری رسانندگان پیشوایان،  
 استهزاکنندگان کسانی که قرآن را پاره پاره کردند - یعنی به سحر و کهنات و شعبده  
 نسبت دادند - هستید. [صفحه ۱۹۱] شما کسانی هستید که به پسر حرب و تابعین او  
 اعتماد می‌کنید، و ما را بی‌یاور رها می‌کنید و به عهد خود وفا نمی‌کنید. آری! سوگند به

خدا! بی وفایی شما معروف است و رگهای شما با آن پیوند خورده است، شما و فرزندانتان بی وفایی را از اجدادتان به همدیگر به ارث بردید، و دلهای شما با آن استوار شده، و پرده‌ی قساوت بر سینه‌های شما کشیده شده، شما خبیث‌ترین میوه‌ای هستید که باغبان را غمگین سازد و خوراک غاصبین و متجاوزین می‌گردد. آگاه باشید! لعنت خدا بر پیمان‌شکنان است، کسانی که عهدهای خود را بعد از محکم کردن آن می‌شکنند، و شما خدای را بر علیه خودتان کفیل و ضامن ساختید، سوگند به خدا! شما همان پیمان‌شکنان هستید. آگاه باشید! یزید حرامزاده، فرزند حرامزاده مرا در میان دو رده قرار داده است: یا آن که شمشیر از نیام کشیده شود، و یا تن به خواری و ذلت داده شود. و چه دور است که خود را ذلیل و خوار گردانم! خدا و پیامبرش آن را بر ما نپسندیده، و مردمان با ایمان به آن تن ندهند، و اجداد پاک و دامن‌های پاک مادران و جوانان باغیرت و رادمردان باحمیت، هرگز تا راه مرگ و شهادت کریمانه به روی آنها باز است از راه پستی و ذلت و اطاعت فرومایگان نخواهند رفت (یعنی مانند کریمان با حمیت و غیرت کشته می‌شوند، نه مانند فرومایگان که با ذلت و خواری کشته می‌شوند). آگاه باشید! که آنچه عذر آوردنی بود گفتم، و آنچه لازمه‌ی تکلیف بود انجام دادم، و ترسانیدم و اتمام حجت کردم. آگاه باشید! اکنون من با این عشیره‌ی خویش با وجود یاران کم و پراکنده شدن اصحاب بی‌وفا، برای جنگ آماده‌ام. سپس این اشعار را انشاء فرمود و گفت: فان نهزم فهزامون قدما و ان نهزم فغیر مهزمینا و ما ان طبنا جبن ولکن منایانا و دوله آخرینا پس اگر بر دشمنان غالب و پیروز شدیم از قدیم عادت ما بر غلبه و پیروزی بود؛ و اگر از آنان شکست خوردیم و مغلوب شدیم این شکست بر ما نسبت داده نمی‌شود. که این شکست به خاطر ترس ما نبوده است، بلکه قضای الهی بر این علاقه گرفته که ما از [صفحه ۱۹۲] دنیا برویم و دشمنان به دولت برسند. آن گاه فرمود: ألا! ثم لا یلبثون بعدها الا کریث ما یرکب الفرس، حتی تدور بکم دور الرحی، عهد عهده الی ابی عن جدی، فأجمعوا امرکم و شرکاء کم ثم کیدونی



جميعا فلا تنظرون، انى توكلت على الله ربي و ربكم ما من دابة الا هو آخذ بناصيتها ان ربي على صراط مستقيم. اللهم احبس عنهم قطر السماء، وابعث عليهم سنين كسنى يوسف عليه السلام، و سلط عليهم غلام ثقيف يسقيهم كأسا مصبرة، و لا يدع فيهم أحدا الا قتله، قتله بقتله، و ضربه بضربه، ينتقم لى و لأولياى و أهل بيتى و أشياعى منهم، فانهم غرونا و كذبونا و خذلونا، و أنت ربنا عليك توكلنا و اليك أنبنا و اليك المصير. آگاه باشید! بعد از این قضیه، جز به اندازه‌ی سوار شدن بر اسب، درنگ نخواهید کرد، تا این که روزگار شما را مانند گرداندن آسیاب بگرداند، (یعنی هر لحظه شما را به بلا گرفتار خواهد کرد)، و این - هلاک شدن شما - امری است معهود که پدر آن را از جدم به من خبر داده است، پس در امرتان مصمم باشید و با شریکانتان گردهم آید، سپس همگی یک دل مکر و حيله کنید و مرا مهلت ندهید. من بر خدای توکل نموده‌ام که پروردگار من و شماست، هیچ جنبنده‌ای نیست جز این که خدای من بر او مسلط است، و در قبضه‌ی قدرت اوست، همانا پروردگار من بر طریق عدل است و جزای هر کس را می‌دهد. خداوندا! باران و برکت آسمانی را از آنان حبس کن، بر آنان سالهای قحطی و خشکسالی مانند سالهای قحطی عصر یوسف علیه السلام برانگیز، و غلام ثقیف - مختار - را بر آنان مسلط فرما، تا کاسه‌ی زهر آلود تلخ مرگ را بر آنان بیاشامد، و همه‌ی آنان را بکشد، و با کشتن و زدن آنها انتقام من و دوستانم و اهل بیتم و شیعیانم را از آنان بستاند چرا که آنان ما را فریب دادند، و بر ما دروغ گفتند، و ما را بی‌یاور گذاشتند. تویی پروردگار ما، بر تو توکل کردیم و به سوی تو رو آوردیم که بازگشت هر بنده‌ای به سوی توست. [ صفحه ۱۹۳ ]

### سخنان امام حسین به عمر سعد لعین

آن گاه امام علیه السلام فرمود: عمر سعد کجاست؟ عمر را صدا بزنید. عمر ملعون را صدا زدند، او اکراه داشت و دوست نداشت که نزد حضرت بیاید. حضرت رو به عمر



ملعون کرد و فرمود: یا عمر! أنت تقتلنی و تزعم أن یولیک الدعی ابن الدعی بلاد الری و جرجان؟ و الله؛ لا تتهنأ بذلك أبدا، عهدا معهودا، فاصنع ما أنت صانع، فانک لا تفرح بدنيا و لا آخره، و کأنی برأسک علی قصبه قد نصب بالكوفه، یتراماه الصبیان و یتخذونه غرضا بینهم. ای عمر! تو مرا می کشی و خیال می کنی که آن حرامزاده ی پسر حرامزاده تو را حاکم شهرهای ری و جرجان می کند؟ سوگند به خدا! هرگز این حکومت بر تو گوارا و خوش نخواهد شد، که این عهده ی است معهود که از پدرم به من رسیده است. پس آنچه که می خواهی انجام ده، زیرا که تو بعد از من، نه به دنیا و نه به آخرت شاد نخواهی شد. گویا می بینم سر تو را بالای نیزه ای که در کوفه نصب شده و کودکان آن را هدف قرار می دهند و با آن بازی می کنند. عمر ملعون از کلام حضرت به خشم آمد و صورت نحس خود را برگرداند و افراد خود را صدا زد: منتظر چه هستید؟ همگی حمله کنید که او لقمه ای بیش نیست. پس از آن؛ امام حسین علیه السلام، اسب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را که «مرتجز» نام داشت، طلبید و سوار شد [۱۵۰].

### جسارت عدهای از افراد دشمن و نفرین امام حسین

شیخ صدوق رحمه الله در «الامالی» با سند خود از علی بن الحسین علیهما السلام نقل کرده که حضرت سجاد علیه السلام فرمود: پدرم امام حسین علیه السلام یاران خود را آماده ی جنگ نمود و دستور داد تا در پیرامون لشکر، خندقی حفر شود و داخل آن آتشی بیفروزند که دشمن از یک جهت وارد جنگ شود. [صفحه ۱۹۴] در این هنگام، مردی از لشکر عمر سعد ملعون به نام ابن ابوجویریه ی مزنی به طرف خندق آمد، و چون نگاهش به آتش شلعه ور افتاد، دستان خود را برهم زد و فریاد زد: ای حسین! و ای اصحاب حسین! مژده باد بر شما آتش، شما در دنیا برای آتش شتاب نمودید. امام حسین علیه السلام فرمود: این مرد کیست؟ عرض کردند: ابن جویریه است. امام حسین

علیه السلام فرمود: اللهم أذقه عذاب النار في الدنيا. خداوند! عذاب آتش را در دنیا به او بچشان. در این هنگام، اسب آن ملعون رم کرد و او را در میان آتش خندق انداخت، و آن ملعون سوخت. پس از آن؛ مرد دیگری به نام تمیم بن حصین فزاری از لشکر ابن سعد لعین بیرون آمد و صدا زد: ای حسین! و ای اصحاب حسین! آیا نمی بینید آب فرات مانند شکم مارها می درخشد؟ به خدا سوگند! قطره ای از آن نخواهید چشید تا این که با سختی مرگ را بچشید. امام حسین علیه السلام فرمود: این کیست؟ عرض شد: تمیم بن حصین است. امام حسین علیه السلام فرمود: هذا و أبوه من أهل النار، اللهم اقتل هذا عطشا في هذا اليوم. این مرد و پدرش از اهل آتش و جهنم هستند. خداوند! امروز او را با لب تشنه هلاک کن. امام سجاد علیه السلام می فرماید: تشنگی او را گلوگیر ساخت تا این که از اسب خود به زمین افتاد، و زیر سم اسبان لشکر لگدمال شده و به جهنم واصل گردید. سپس مرد دیگری به نام محمد بن اشعث بن قیس کنندی از لشکر عمر سعد لعین بیرون آمد و گفت: ای حسین بن فاطمه! کدام حرمت برای تو از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که به غیر تو نیست؟ امام حسین علیه السلام این آیه ی شریفه را تلاوت فرمود: (ان الله اصطفى آدم و نوحا و آل ابراهيم و آل عمران علی العالمین - [صفحه ۱۹۵] ذریه بعضها من بعض) [۱۵۱]؛ «همانا خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید، در حالی که برخی از آنان ذریه و فرزند برخی دیگر است». سپس فرمود: و الله؛ ان محمدا صلی الله علیه و آله و سلم لمن آل ابراهیم، و ان العتره الهادیه لمن آل محمد، من الرجل؟ سوگند به خدا! همانا محمد صلی الله علیه و آله و سلم از فرزندان ابراهیم است، همانا عترت هدایتگر از فرزندان محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستند. (بعد فرمود:) این مرد کیست؟ عرض شد: محمد بن اشعث بن قیس کنندی. امام حسین علیه السلام سر مبارک خود را به جانب آسمان برداشت و فرمود: اللهم أذل محمد بن الأشعث في هذا اليوم ذلا لا تعزه بعد هذا اليوم أبدا. خداوند! امروز؛ محمد بن اشعث را ذلیل و خوار فرما، ذلت و خواری که هرگز بعد

از امروز، عزیزش نگردانی. پس عارضه‌ای بر او عارض شد، از میان لشکر بیرون آمد، خداوند بر آن ملعون عقربی مسلط کرد و او را گزید، و در حالی که مکشوف العوره بود به جهنم واصل شد. (امام سجاد علیه السلام می‌فرماید: تشنگی بر امام حسین علیه السلام و اصحابش فشار آورد [۱۵۲]. - در کتاب «منتخب» می‌نوسید -: حضرت، برادر خود عباس علیه السلام را خواست و به او فرمود: اهل بیت خود را جمع کرده و چاهی حفر کن. آنان جمع شده و چاهی حفر کردند، اما آن ملاعین فهمیدند و آن را پر کردند، سپس چاه دیگری حفر کردند، باز آن ملاعین پر کردند، تا این که تشنگی شدیدی بر آنان چیره شد [۱۵۳]. در کتاب «مسند البتول» روایتی از مفضل نقل می‌کند که گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که امام حسین علیه السلام و اصحابش از آب ممنوع شدند حضرت در میان [صفحه ۱۹۶] اصحابش صدا زد: هر که تشنه است بیاید. اصحاب حضرت یکی یکی می‌آمدند و حضرت انگشت مبارک خود را در کف دست آنان می‌گذاشت، و یکی پس از دیگری آب می‌نوشیدند تا این که همگی سیراب شدند. بعضی از اصحاب به برخی دیگر می‌گفت: به خدا سوگند! به راستی از آبی نوشیدیم که تا حال کسی از مردم جهانیان از آن نوشیده‌اند.

### سخنان ابن حصین همدانی با مردم کوفه

شیخ صدوق رحمه الله گوید. شخصی از شیعیان امام حسین علیه السلام به نام یزید بن حصین همدانی - راوی حدیث؛ ابراهیم بن عبدالله گوید: آن شخص دایی ابواسحاق همدانی بود - خدمت حضرتش شرفیاب شد و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! آیا اجازه می‌فرمایید من بروم و با آنان سخن بگویم؟ حضرت به او اجازه دادند، او به سوی لشکر حرکت کرد و گفت: ای مردم! همانا خدای متعال، محمد صلی الله علیه و آله و سلم را در حالی که مژده دهنده و ترساننده است به پیامبری مبعوث نمود، او به سوی خدا دعوت کننده و چراغی روشن است، و این آب فرات است که خوکان و سگان

آبادی از آن سیراب می‌شوند، در حالی که میان آب فرات و فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مانع شده‌اند. آن ملاعین گفتند: ای یزید! بسیار حرف زدی، خاموش باش و بس کن، سوگند به خدا! باید حسین تشنه بماند چنان که کسی که پیش از او بود نیز، تشنه ماند. (منظورشان عثمان لعین بوده). در این هنگام، امام حسین علیه السلام فرمود: بنشین ای یزید!

### سخنان دیگری از امام حسین با لشکریان

آن گاه امام حسین علیه السلام برخاست و در حالی که بر شمشیر خود تکیه کرده بود با صدای بلند فریاد زد و فرمود: انشدکم الله تعالی؛ هل تعرفون أن جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم؟ قالوا: اللهم نعم. [صفحه ۱۹۷] قال: انشدکم الله تعالی؛ هل تعلمون أن أمی فاطمة بنت محمد صلی الله علیه و آله و سلم؟ قالوا: اللهم نعم. قال: انشدکم الله؛ هل تعملون أن أبی علی بن أبی طالب علیه السلام؟ قالوا: اللهم نعم. قال: انشدکم الله؛ هل تعلمون أن جدتی خدیجة بنت خویلد أول نساء هذه الأمة اسلاما؟ قالوا: اللهم نعم. قال: انشدکم الله؛ هل تعلمون أن جعفر الطیار فی الجنة عمی؟ قالوا: اللهم نعم. قال: انشدکم الله؛ هل تعلمون أن هذا سیف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و أنا متقلده؟ قالوا: نعم. قال: انشدکم الله؛ هل تعلمون أن هذه عمامة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم أنا لابسها؟ قالوا: اللهم نعم. قال: انشدکم الله؛ هل تعلمون أن علیا علیه السلام کان أولهم اسلاما، و أكثرهم علما، و أعظمهم حلما، و هو ولی کل مؤمن و مؤمنة؟ قالوا: اللهم نعم. قال: فبم تستحلون دمی و أبی الذائد عن الحوض غدا یذود عنه رجالا کما یذاد البعیر الصادر عن الماء؛ و لواء الحمد فی ید جدی یوم القيامة؟ قالوا: قد علمنا ذلك کله، و نحن غیر تارکیک حتی تذوق الموت عطشا. شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا مرا می‌شناسید؟ گفتند: آری! تو فرزند رسول خدا و نواده‌ی او هستی. فرمود: شما را به خدا

سو گند می دهم! آیا می دانید که جد من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است؟ گفتند: آری. فرمود: شما را به خدا سو گند می دهم! آیا می دانید که مادرم فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. [صفحه ۱۹۸] گفتند: آری. فرمود: شما را به خدا سو گند می دهم! آیا می دانید که پدر من علی بن ابی طالب علیه السلام است؟ گفتند: آری. فرمود: شما را به خدا سو گند می دهم! آیا می دانید که جد هام خدیجه دختر خویلد، اولین بانویی که از این امت اسلام آورده است؟ گفتند: آری. فرمود: شما را به خدا سو گند می دهم! آیا می دانید که جعفر - که در بهشت با دو بال پرواز می کند - عموی من است؟ گفتند: آری. فرمود: شما را به خدا سو گند می دهم! آیا می دانید این شمشیری که من حمایل کرده ام شمشیر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است؟ گفتند: آری. فرمود: شما را به خدا سو گند می دهم! آیا می دانید این عمامه ای که بر سرم بسته ام عمامه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است؟ گفتند: آری. فرمود: شما را به خدا سو گند می دهم! آیا می دانید علی علیه السلام در میان مردم اولین کسی بود که اسلام آورد، و او دانشمندترین و شکیباترین آنان بود، و او مولای هر مرد و زن مؤمن می باشد؟ گفتند: آری. فرمود: پس چرا خون مرا حلال می شمارید؟ فردای قیامت پدرم، منافقان را از حوض کوثر می راند چنان که شتر از آب رانده می شود، و در روز قیامت پرچم حمد در دست جد بزرگوار من خواهد بود. گفتند: ما همه ی اینها را می دانیم، ولی دست از تو بر نمی داریم تا این که با لب تشنه مرگ را دریابی. [صفحه ۱۹۹] در این هنگام، امام حسین علیه السلام محاسن شریف خود را به دست گرفت - در آن روز، آن بزرگوار، در سن پنجاه و هفت سالگی بود - آن گاه فرمود: اشد غضب الله علی اليهود حیث قالوا: عزیز بن الله، و اشد غضب الله علی النصارى حین قالوا: المسيح ابن الله، و اشد غضب الله علی المجوس حین عبدوا النار من دون الله، و اشد غضب الله علی قوم قتلوا نبیهم، و اشد غضب الله علی هذه العصابة الذین یریدون قتل ابن نبیهم. غضب و خشم خدا بر گروه یهودیان موقعی سخت شد که آنان،

برای خدا فرزندی قائل شدند و گفتند: عزیز، پسر خداست. و غضب و خشم خدا بر گروه نصاری زمانی سخت شد که گفتند: مسیح پسر خداست. و غضب و خشم خدا بر طایفه‌ی مجوس هنگامی سخت شد که از عبادت خدا دست برداشته و به عبادت آتش پرداختند. و غضب و خشم خدا بر گروهی که پیامبر خود را شهید کردند سخت است، و غضب خدا بر این گروهی که می‌خواهند فرزند پیامبر خود را بکشند سخت است. [۱۵۴].

### سخنان امام حسین و بی‌تابی اهل حرم

سید بن طاووس رحمه الله گوید: هنگامی که امام حسین علیه السلام این خطبه را ایراد فرمود، و دختران و خواهرش زینب علیها السلام سخنان آن حضرت را شنیدند، گریستند و ندبه کردند و بر صورت خود زدند، و صدای گریه‌ی آنان بلند شد. حضرت، برادر خود عباس علیه السلام و فرزندش علی علیه السلام را به سوی اهل بیت فرستاد و به آنان فرمود: سکتاهن، فلعمری لیکثرن بکائهن. آنان را ساکت و آرام نمایید و نگذارید نوحه و گریه کنند، به جان خودم سوگند! بعد از من زیاد گریه خواهند کرد. سید بن طاووس رحمه الله گوید: سپس حضرت فرمود: أم و الله؛ لا أجیهم الی شیء مما یریدون حتی ألقى الله و أنا مخضب بدمی. [صفحه ۲۰۰] سوگند به خدا! پیشنهاد این قوم را نمی‌پذیرم، (یعنی با یزید بیعت نمی‌کنم) تا با چهره‌ی آغشته به خون، خدا را ملاقات نمایم [۱۵۵]. و از مولای ما، امام صادق علیه السلام روایت شده است که حضرتش فرمود: از پدرم شنیدم که می‌فرمود: هنگامی که امام حسین علیه السلام با عمر سعد ولد الزنا رو به رو شدند و جنگ آغاز شد، خداوند عالم برای یاری و نصرت حضرت، جمعی از فرشتگان را از آسمان فرستاد تا این که بالای سر مبارک پرواز کرده، و امام حسین علیه السلام از جانب خداوند بین دو چیز مخیر گردید: یا او را یاری کنند تا بر دشمنان پیروز شود، یا شهید شود و خداوند را ملاقات کند، بدون این که از پاداش آن

حضرت چیزی کاسته شود، حضرت ملاقات خدای را برگزیدند. سید بن طاووس رحمه الله گوید: این حدیث را ابوطاهر محمد بن حسین نرسی در کتاب «معالم الدین» روایت کرده است. راوی گوید: پس از آن، امام حسین علیه السلام فریاد زد: أما من مغیث یغیثنا لوجه الله؟ أما من ذاب یذب عن حرم رسول الله صلی الله علیه و آله؟ آیا کسی هست برای خدا ما را یاری کند؟ آیا کسی هست که دشمنان را از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دور سازد؟ [۱۵۶]. [صفحه ۲۰۳]

### در مبارزه‌ی اصحاب امام حسین و چگونگی شهادت آنان

#### آغاز جنگ از طرف دشمن

سید بن طاووس رحمه الله گوید: سپس امام حسین علیه السلام اسب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را که - «مرتجز» نام داشت - طلید، سوار شد و یاران خود را برای جنگ آماده کرد. راوی گوید: عمر سعد لعین جلو آمد و تیری به سوی اصحاب امام حسین علیه السلام پرتاب کرد و گفت: ای مردم! نزد امیر گواهی دهید که من اولین کسی بودم که به سوی حسین تیر انداختم. به دنبال آن، تیرها مانند باران از طرف سپاه اشقیاء به سوی اصحاب امام حسین علیه السلام باریدن گرفت. امام حسین علیه السلام به اصحاب خود فرمود: قوموا رحمکم الله! الی الموت الذی لابد منه، فان هذه السهام رسل القوم الیکم. خدای شما را بیامرزد! برخیزید و به سوی مرگ - که چاره‌ای از آن نیست - پیش بروید، زیرا که این تیرها پیام‌آوران این گروه هستند که شما را به جنگ می‌خوانند. پس از آن؛ اصحاب امام حسین علیه السلام حمله نمودند. ساعتی از روز، با حملاتی مکرر جنگیدند، تا این که جمعی از یاران امام حسین علیه السلام کشته شدند. سید بن طاووس رحمه الله گوید: در این هنگام؛ امام حسین علیه السلام دست مبارکش را بر محاسن شریفش زد و فرمود: اشتد غضب الله علی الیهود اذ جعلوا له ولدا،

و اشد غضب الله على النصارى اذ جعلوه ثالث ثلاثة، و اشد غضبه على المجوس اذ عبدوا الشمس و القمر دونه، و اشد غضبه على قوم اتفقت كلمتهم على قتل ابن بنت نبیهم. خشم و غضب خداوند بر جماعت یهودیان موقعی سخت شد که برای خدا فرزندی قائل شدند، و خشم و غضب خداوند بر گروه نصاری وقتی سخت شد [صفحه ۲۰۴] که خدا را سومین سه قرار دادند (یعنی گفتند: خدای ما سه تا است: عیسی، مادرش، خدا)، و خشم و غضب خداوند بر طایفه‌ی مجوس زمانی سخت شد که از عبادت خدا دست برداشته و به پرستش آفتاب و ماه پرداختند، و خشم و غضب خداوند سخت شد بر مردمی که متفق القول دست به دست هم دادند و برای کشتن پسر پیامبر خود آماده شدند [۱۵۷]. علامه‌ی فاضل مجلسی رحمه الله از محمد بن ابوطالب روایت می‌کند: هنگامی که تیرها از طرف سپاه عمر سعد لعین مانند باران باریدن گرفت کسی از اصحاب حضرت نماند مگر این که تیری بر بدنش اصابت کرد. گفته شده: چون اصحاب امام حسین علیه السلام از طرف سپاه عمر لعین تیرباران شدند، اصحاب حضرت کم شدند، و در این حمله، پنجاه نفر از یاران حضرت کشته شدند. [۱۵۸]. سید بن طاووس رحمه الله گوید: پس از آن؛ امام حسین علیه السلام فریاد زد: أما من مغیث یغیثنا لوجه الله؟ أما من ذاب یذب عن حرم الله؟ آیا کسی هست که برای خدا ما را یاری کند؟ آیا کسی هست که دشمنان را از حرم خدا دور سازد؟ [۱۵۹].

### حر و سخنان او با عمر سعد لعین

شیخ مفید رحمه الله گوید: هنگامی که حر بن یزید دید لشکر اشقیاء آماده‌ی جنگ با امام حسین علیه السلام هستند، رو به عمر سعد لعین کرد و گفت: ای عمر! آیا تو با حسین علیه السلام می‌جنگی؟ گفت: آری! سوگند به خدا! جنگی سخت با او می‌کنم، جنگی که آسانترین آن، این که سرها از بدن‌ها جدا شود و دست‌ها از پیکرها قطع گردد. حر گفت: آیا همین که به شما پیشنهاد کرد که بر مکان خودش بازگردد راضی



نیستید؟ عمر لعین گفت: آگاه باش! اگر کار به دست من بود، آن را می پذیرفتم، ولیکن امیر تو ابن زیاد، آن را قبول نکرد. [صفحه ۲۰۵]

### توبه و بازگشت حر

حر، پس از شنیدن این سخنان، از یاران خود جدا شده و به گوشه‌ای رفت. مردی با نام قره بن قیس - که از طایفه اش بود - به همراه او بود، حر به او گفت: ای قره! آیا امروز اسب خود را آب داده‌ای؟ گفت: نه. گفت: آیا نمی خواهی آبش بدهی؟ قره گوید: سوگند به خدا! من گمان کردم او می خواهد از لشکر جدا شود، و نمی خواهد در جنگ شرکت کند، و دوست ندارد من در این حال او را بینم به او گفتم: من اسبم را آب نداده‌ام می روم آب بدهم. حر، از آن جایی که بود، دور شد، به خدا سوگند! اگر می دانستم و از اراده‌ی او خبر داشتم، هر آینه من هم با او به سوی امام حسین علیه السلام می رفتم [۱۶۰]. نگارنده گوید: ابومخنف گوید: (در این هنگام)، حر رو به پسرعموی خود (قره) کرد و گفت: ای پسرعمو! آیا می بینی امام حسین علیه السلام استغاثه می کند و یاری می طلبد و کسی به یاری او نمی رود؟ می خواهی با هم به سوی او برویم و در پیشاپیش او جهاد کنیم؟ زیرا مردم از این دنیا کوچ خواهند کرد، و کرامات و عزتهای این دنیا زایل خواهد شد، شاید ما به درجه‌ی شهادت فائز شده و از جمله‌ی اهل سعادت باشیم. آن فرزند (قره) گفت: آری! دوست دارم و گرمی می دارم (یعنی هر چه می گویی قبول است) [۱۶۱]. شیخ مفید رحمه الله گوید: حر، آرام آرام به امام حسین علیه السلام نزدیک شد. مهاجر بن اوس گفت: ای فرزند ریاحی! چه می خواهی؟ آیا می خواهی حمله کنی؟ حر به او پاسخ نداد. لرزه به اندام حر افتاده بود و بدنش می لرزید. مهاجر گفت: کار تو مرا به شک انداخت، به خدا سوگند! در هیچ معرکه‌ای تو را به این حال ندیده بودم، و اگر از من پرسند شجاع‌ترین مردم کوفه کیست؟ از تو [صفحه ۲۰۶] نمی گذرم و تو را بر همه‌ی شجاعان اهل کوفه ترجیح

می‌دهم، این چه حالتی است که از تو مشاهده می‌کنم؟ (چرا می‌لرزی؟) حر گفت: به خدا قسم! خودم را در میان بهشت و دوزخ متحیر می‌بینم (یعنی در میان بهشت و جهنم قرار گرفته‌ام و الان به یکی از آنها خواهم رسید)، به خدا سوگند! چیزی را بر بهشت ترجیح نمی‌دهم گرچه بدنم پاره پاره شود و مرا بسوزانند. سپس اسب خود را حرکت داد و به لشکر امام حسین علیه‌السلام ملحق شد. سید بن طاووس رحمه الله گوید: پس از آن نهبی بر اسب خود زد و به قصد آمدن به درگاه امام حسین علیه‌السلام حرکت کرد. او در حالی که دو دست خود را بر سرش گذاشته بود می‌گفت: خداوندا! به سوی تو انا به می‌کنم، توبه‌ی مرا بپذیر، زیرا من دوستان تو و فرزندان دختر پیامبر تو را ترسانیدم. شیخ مفید رحمه الله پس از آن گوید: حر، به امام حسین علیه‌السلام عرض کرد: فدای تو کردم ای فرزند رسول خدا! من آن رفیق و مصاحب تو هستم که تو را از بازگشتن بازداشتی و در این راه، دست از تو برنداشتم و جدا نشدم. و در این مکان، تو را محاصره کرده و کار را بر تو دشوار گرفتم. گمان نمی‌کردم آنان پیشنهاد تو را نپذیرند، و کار را به اینجا برسانند، به خدا سوگند! اگر می‌دانستم که کار را به اینجا می‌کشد به چنان عملی مرتکب نمی‌شدم، من از کرده‌ی خود به سوی خدا توبه می‌کنم، آیا توبه‌ی من پذیرفته است؟ امام حسین علیه‌السلام فرمود: آری! خداوند توبه‌ی تو را از فضل خود می‌پذیرد، پیاده شو. حر گفت: اگر سواره در راه تو بجنگم بهتر است که پیاده باشم، ساعتی بالای اسبم با آنان می‌جنگم که سرانجام از اسب فرودخواهم آمد [۱۶۲]. ابن‌نما رحمه الله گوید: با سلسله‌سند خودم چنین روایت شده: حر، به امام حسین علیه‌السلام عرض کرد: ابن‌زیاد لعین مرا از قصر خود به جنگ تو فرستاد، هنگامی که از قصر خارج می‌شدم صدایی از پشت سر خودم شنیدم که می‌گفت: ای حر! مژده باد به تو خیر. پست سرم نگاه کردم و کسی را ندیدم، با خودم گفتم: به خدا سوگند! این چه مژده‌ای است؟ در حالی که من به سوی امام حسین علیه‌السلام می‌روم، و پیش خود فکر [صفحه ۲۰۷] نمی‌کردم که یاور تو خواهم شد. حضرت فرمود: به

راستی که هم به پاداش و هم به خیر رسیدی [۱۶۳]. ابومخنف گوید: پس از آن، حر به فرزند خود گفت: پسر من! تو بر گروه ستمکاران حمله کن. فرزند حر، بر آن گروه حمله کرد و کشتاری به راه انداخت تا این که هفتاد نفر سواره را به هلاکت رساند، پس از آن شهید شد، خدای او را رحمت کند. ابومخنف گوید: هنگامی که پدرش حر، کشته‌ی فرزندش را دید خیلی خوشحال شد، و گفت: سپاس خدایی را که شهادت را در پیشگاه مولامای ما امام حسین علیه‌السلام نصیب تو گردانید. آن گاه حر به خدمت امام حسین علیه‌السلام آمد و گفت: ای مولای من! می‌خواهم اجازه بفرماید تا به سوی میدان بروم، زیرا من اولین کسی بودم که سر راه تو را گرفتم، و دوست دارم در پیشگاه شما کشته شوم. امام حسین علیه‌السلام فرمود: برو به سوی کارزار! خداوند بر تو مبارک گرداند [۱۶۴].

### سخنان حر با مردم کوفه

شیخ مفید رحمه الله گوید: حر از خدمت امام حسین علیه‌السلام حرکت کرد و در مقابل لشکر ایستاد و گفت: ای مردم کوفه! مادران شما به عزای شما بنشینند! آیا این بنده‌ی صالح و شایسته‌ی خدا را دعوت کردید که میان شما آید و او را یاری کنید و خیال کردید که در راه او جانبازی می‌کنید، بعد او را فریب دادید که او را بکشید؟ در مقابل او ایستادید و از گریبانش گرفتید، و از همه‌ی جهات او را محاصره کردید، تا این که نگذارید به شهرهای وسیع خدا برود، اینک مانند اسیر در دستان شما گرفتار است، نه می‌تواند مالک سودی شود، و نه ضرری از خود دفع کند. حرم و دختران و اهل بیتش را از آب فرات منع کردید، آبی که جریان دارد و یهود، نصاری و مجوس از آن می‌نوشند، و خوکان آبادی و سگان آنها از آن می‌خورند. اکنون آگاه باشید که بر اثر تشنگی همه‌ی آنان بی‌حال روی زمین افتاده‌اند. [صفحه ۲۰۸] شما نسبت به پیامبر خدا درباره‌ی اهل بیتش بد رفتاری در پیش گرفتید، و چه بد رفتار کردید، امید دارم خداوند

شما را در روز قیامت از آب رحمتش سیراب ننماید. وقتی سخن حر به اینجا رسید تیراندازان لشکر عمر سعد لعین، بر او حمله کرده و او را مورد هدف تیرباران شدید قرار دادند. او سخن خود را ادامه نداد و خدمت امام حسین علیه السلام بازگشت و در برابر حضرتش ایستاد. شیخ مفید رحمه الله گوید: در این هنگام؛ مبارزان لشکر اشقیا مبارز طلبیدند، و یسار، غلام زیاد بن ابی سفیان وارد میدان شد، عبدالله بن عمیر از لشکر امام حسین علیه السلام برای مبارزه با او به میدان شتافت. یسار گفت: کیستی؟ عبدالله، نسب خود را به آن ملعون بیان کرد. آن ملعون گفت: من تو را نمی شناسم، باید به جنگ من؛ زهیر بن قین یا حبیب بن مظاهر آیند. عبدالله بن عمیر گفت: ای زنازاده! آیا از مبارزه‌ی شخصی اعراض می کنی و دیگری را می خواهی؟ سپس بر او حمله کرد و چنان ضربه‌ای بر او زد که به درک واصل شد. در این هنگام که مشغول جدا کردن سر از تن او بود، سالم، غلام عبدالله بن زیاد ولد الزنا بر او حمله کرد، یارانش فریاد زدند: غلام، به تو حمله کرد. ابن عمیر متوجه نشد، تا این که آن غلام، پیش دستی نمود و شمشیری بر ابن عمیر حواله کرد، او با دست چپ خود، ضربه‌ی شمشیر را دفع کرد، و انگشتانش قطع شد، آن گاه بر او حمله نمود و با ضربه‌ای او را کشته و وارد درک نمود. او در حالی که هر دوی آن ملاعین را کشته بود روی به سوی امام علیه السلام آورد رجز می خواند و می گفت: ان تنکرونی فأنا ابن الکلب انی امرء ذومرءة و عصب و لست بالخوار عند النکب اگر مرا نمی شناسید من پسر کلب هستم؛ من مردی قوی و صاحب ضرب هستم، و در موقع حادثه ناتوان و ضعیف نیستم. در این هنگام؛ عمرو بن حجاج با گروهی از اهل کوفه بر سمت راست لشکر امام حسین علیه السلام حمله کردند، چون نزدیک شدند اصحاب حضرت روی زانوهای خود [صفحه ۲۰۹] نشسته و نیزه‌های خود را به طرف آنان گرفتند. اسبان آنان نتوانستند از نیزه‌ها عبور کنند بناچار عقب نشینی کردند. هنگامی که برمی گشتند اصحاب امام حسین علیه السلام از پشت سر،

آنان را تیرباران کردند، عده‌ی زیادی از آن ملاعین هلاک شده و عده‌ی دیگر زخمی شدند [۱۶۵].

### مبارزه‌ی حر و شهادت آن بزرگوار

در «بحار الانوار» می‌نویسد: محمد بن ابوطالب، صاحب «المناقب»، و نیز ابن اثیر در «الکامل» در یک روایت مشابهی نقل می‌کنند: حر به حضور امام حسین علیه‌السلام آمد و گفت: ای فرزند رسول خدا! من اولین کسی بودم که سر راه تو را گرفتم، اجازه فرما اولین کسی باشم که در راه تو کشته شوم، و فردای قیامت اولین کسی باشم که با جدت محمد صلی الله علیه و آله و سلم مصافحه نمایم. چرا حر گفت: اولین کسی باشم که در راه تو کشته شوم؟ در حالی که تا آن موقع عده‌ای از یاران امام حسین علیه‌السلام شهید شده بودند؟ مقصود حر این بود که: اولین مبارزی باشم که در مبارزه کشته شوم، و گرنه - چنان که گفتیم - گروهی از یاران امام حسین علیه‌السلام در اولین حمله کشته شده بودند. بنابراین؛ حر اولین کسی بود که به میدان آمد و مبارز طلبید، و شروع به خواندن رجز کرد و گفت: انی انا الحر و مأوی الضیف أضرب فی أعناقکم بالسيف عن خیر من حل بأرض الخیف أضربکم و لا أری من حیف من حرم که صاحب کرم و مهمان نواز هستم، که گردن شماها را با شمشیر می‌زنم. از جانب بهترین کسانی که در سرزمین منی وارد شده‌اند؛ من شما را می‌زنم و از چیزی باکی ندارم [۱۶۶].

علامه مجلسی رحمه الله در «بحار الانوار» گوید: روایت شده است: چون حر به یاران امام حسین علیه‌السلام پیوست مردی از قبیله‌ی تمیم به نام یزید بن سفیان گفت: سوگند به خدا! اگر موقعی که حر به سوی یاران امام حسین علیه‌السلام می‌رفت؛ می‌دیدم با نیزه او را از پای درمی‌آوردم. [صفحه ۲۱۰] در این اثنا؛ که حر مشغول جنگ بود و اسب او از ناحیه‌ی گوش و ابروان زخمی شده، و خونس جاری بود، حصین گفت: ای یزید! این همان حری است که آرزوی کشتن او را می‌کردی؟ گفت: آری! پس به سوی حر

حمله کرد، حر او را مهلت نداده و از پای در آورد و به جنگ خود ادامه داد تا این که چهل نفر از شجاعان و دلیران سواره و پیاده‌ی دشمن را کشت. او پیوسته می‌جنگید تا این که اسب او را پی کردند، از اسب پیاده شد و می‌گفت: انی أنا الحر و نجل الحر أشجع من ذی لبد هزبرو لست بالجبان عند الکر لکننی الوقاف عند الفرمنم آزادمرد و فرزند آزادمرد؛ که دلیرتر از شیر یال‌دار هستم. من در هنگام حمله بر دشمنان ترسو نیستم؛ و هنگامی جنگجویان از شدت جنگ می‌گریزند؛ من ثابت و استوار می‌ایستم (و پشت به جنگ نمی‌نمایم). او پیوسته می‌جنگید تا این که شهید شد، خدای او را رحمت کند. یاران امام حسین علیه‌السلام به سوی او شتافته بدن شریف او را برداشتند و در برابر امام حسین علیه‌السلام گذاشتند، هنوز رمقی در بدن داشت، امام حسین علیه‌السلام دست مبارکش را بر صورت او می‌کشید و می‌فرمود: أنت الحر کما سمتک أمک، و أنت الحر فی الدنيا، و أنت الحر فی الآخرة. تو واقعا آزادمرد و حر هستی، چنان که مادرت نامیده، و تو هم در دنیا آزادمرد و حر هستی و هم در آخرت. [۱۶۷]. شیخ صدوق رحمه الله گوید: (حر، جنگ سختی با سپاه عمر سعد لعین نمود، بعد به زمین کربلا افتاد) در این هنگام، امام حسین علیه‌السلام بالای سر او آمد، خون از زخمهای او جاری بود حضرت فرمود: بخ بخ لک یا حر! أنت حر کما سمیت فی الدنيا و الآخرة. مرحبا مرحبا تو ای حر! تو در دنیا و آخرت حر و آزاده هستی چنان که نامیده شده‌ای [۱۶۸]. آن گاه امام حسین علیه‌السلام اشعاری انشا فرمود و گفت: [صفحه ۲۱۱]

لنعم الحر حر بنی ریح صبور عند مختلف الرماح و نعم الحر اذ نادى حسینا فجاد بنفسه عند الصیاح چه بسیار خوب است حر، حر فرزند ریاحی؛ که در هنگام آمدن نیزه‌ها صبور و شکیباست. چه نیکو آزادمرد است حر، هنگامی که حسین صدا زد؛ با فدای جانش ندای او را پاسخ داد [۱۶۹]. شیخ مفید رحمه الله گوید: دو نفر در قتل آن بزرگوار دست داشتند که یکی ایوب بن مسرح بود، و دیگری شجاعی از سواران اهل کوفه بود. خدای آن دو را لعنت کند [۱۷۰]. در «بحار الانوار» می‌نویسد: پس از آن؛

راویان گفته‌اند: هر کدام از اصحاب امام حسین علیه‌السلام به طرف میدان جنگ روانه می‌شد با امام حسین علیه‌السلام خدا حافظی می‌کرد و می‌گفت: سلام بر تو ای فرزند رسول خدا! حضرت نیز به او پاسخ می‌داد: سلام بر تو؛ ما نیز پشت سر تو خواهیم آمد. بعد این آیه‌ی شریفه را تلاوت می‌فرمود: (فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا) [۱۷۱]؛ برخی از آنان به عهد خود وفا کردند و جنگیدند و شهید شدند، و برخی دیگر منتظر شهادت هستند و عهد و پیمان خود را تغییر ندادند.

### مبارزه‌ی بریر همدانی

پس از حر؛ بریر بن خضیر همدانی قدم به میدان کارزار گذاشت، او که خود از بندگان شایسته‌ی خداوند عالمیان بود در حالی که رجز می‌خواند وارد میدان جنگ شد، و می‌گفت: انا بریر و ابي خضیر لیث یروع الاسد عند الزئیر عرف فینا الخیر اهل الخیر اضر بکم و لا اری من ضیر کذاک فعل الخیر من بریر من بریر فرزند خضیر هستم؛ شیری که به هنگام نعره، شیران را می‌ترساند. [صفحه ۲۱۲] اهل خیر در ما، خیر را می‌شناسند؛ من شما را می‌زنم و در این کار ضرری نمی‌بینم. و کار خیر از بریر چنین است. او بر آن جمعیت اشقیا حمله می‌کرد و می‌گفت: جلو آید، ای کشتندگان مؤمنان! جلو آید، ای کشتندگان فرزندان جهادگران بدر! جلو آید، ای کشتندگان فرزندان و ذریه‌ی پیامبر پروردگار جهانیان. بریر از بهترین قاریان قرآن در زمان خودش بود. او پیوسته بر دشمن حمله می‌کرد تا این که سی نفر را به هلاکت رساند. در این حال، مردی به نام یزید بن معقل به میدان آمد و در برابر بریر ایستاد و گفت: گواهی می‌دهم که تو از گمراهان هستی. بریر گفت: بیا مباحله کنیم؛ خدا دروغگو را لعنت کند و آن که به راه حق است اهل باطل را بکشد. پس بر همدیگر حمله کردند، یزید لعین، ضربه‌ای خفیف بر او زد که تأثیری نکرد، ولی بریر چنان ضربه‌ای بر او زد که شمشیر، کلاه او را پاره کرده و به مغزش رسید و به هلاکت رسید و بر زمین افتاد. راوی گوید:

در این حال؛ مردی از یاران ابن زیاد ملعون، بر بریر حمله کرد و او را شهید نمود، رحمت خدای بر او باد. قاتل بریر، بحیر بن اوس نام داشت، او در میدان جنگ جولان می زد و می گفت: سلی تخبری عنی و أنت ذمیمه غداه حسین و الرماح شواعلم آت أقصی ما کرهت و لم یحل غداه الوغی و الروع ما أنا صانع معی مزنی لم تحنه کعوبه و أبيض مشحوذ الغرارین قاطع فجر دته فی عصبه لیس دینهم کدینی و انی بعد ذلک لقانع و قد صبروا للطعن و الضرب حسرا و قد جالدوا لو أن ذلک نافع فأبلغ عبیدالله اذ ما لقیته بأنی مطیع للخلیفه سامع قتلت بریرا ثم جلت بهمه غداه الوغی لما دعی من یقارع ای نفس! پیرس از من تا به تو بگویم که تو روز جنگ حسین را ملامت می کنی (و می گویی خطرناک است) و نیزه ها برافراشته شده. آیا از آنچه که دوست نداری بجا نیاورم و به سوی شجاعان تو گام برندارم؟ در روزی که شجاعان در آن روز می ترسند، ولی من نمی ترسم. [صفحه ۲۱۳] من نیزه ای دارم که از نیزه های شهر مزنی است که مردمان آن خیانت نکرده اند، و با من شمشیری است که دو طرف آن تیز و برنده است. شمشیرم را در میان گروهی از نیام کشیدم که دین آنان مانند دین من نبود؛ و من، بعد از این؛ در اظهار شجاعت قناعت می کنم. آنها به راستی در حالی که لباس رزم به تن نداشتند در مقابل نیزه ها و شمشیرها صبر کردند، و حقیقتا چالاکی و زیرکی از خود نشان دادند، اگر این کار فایده ای داشت. وقتی که با عبیدالله ملاقات کردی به او برسان که من فرمانبر خلیفه و شنوای سخن او هستم. روزی که بریر مبارز می طلبید به مبارزه ای او آمده و او را کشتم بعد اسبم را در میدان جولان دادم. علامه ای مجلسی رحمه الله گوید: پس از کشتن بریر، به آن ملعون گفتند: بریر از جمله ی بندگان شایسته ی خدا بود. پسر عموی او نزدش آمد و گفت: وای بر تو، ای بحیر! بریر بن خضیر را کشتی، فردای قیامت چگونه خدایت را ملاقات خواهی کرد؟ راوی گوید: آن شقی از کرده ی خود پشیمان شده و می گفت: فلو شاء ربی ما شهدت قتالهم و لا جعل النعماء عند ابن جائر لقد کان ذا عارا علی و سبه یعیر بها الأبناء عند المعاشرفیالیت أنى کنت فی



الرحم حیضه و یوم حسین کنت ضمن المقابریا سواتا ماذا أقول لخالقی؟ و ما حجتی یوم الحساب القماطر؟ اگر مشیت خدا علاقه می گرفت در جنگ آنان حاضر نمی شدم؛ و نعمتها را نزد پسر ستمکار - یزید لعین - قرار نمی داد که به آنها فریب بخورم. کشتن برای من ننگ و عار است؛ ننگی که ابنای روزگار در میان قبیله‌ها بازگو خواهند کرد. ای کاش من در رحم مادرم خون حیض بودم؛ و در روز جنگ حسین علیه السلام در قبر جای داشتم. وای از رسوایی و بدنامی من! به پروردگار خودم چه عذری خواهم آورد؟ و حجت و دلیل من در روز حساب - که روز سختی است - چه خواهد بود؟ [۱۷۲]. [صفحه ۲۱۴]

### مبارزه‌ی وهب بن حباب کلبی

علامه‌ی فاضل مجلسی رحمه الله گوید: پس از او؛ وهب بن عبدالله حباب کلبی به میدان شتافت. وی در آن روز، با مادرش در سرزمین کربلا حضور پیدا کرده بود، مادرش گفت: پسر! برخیز! و فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را یاری کن. گفت: مادر جان! حتما او را یاری می کنم، و در این مورد کوتاهی نخواهم کرد. آن گاه رو به سوی میدان جنگ نهاد در حالی که می گفت: ان تنکرونی فأنا ابن الکلب سوف ترونی و ترون ضربی و حملتی و صولتی فی الحرب أدرک ثاری بعد ثار صحبی و أذفع الکرب أمام الکرب لیس جهادی فی الوغی باللعب اگر مرا نمی شناسید من پسر کلب هستم؛ به زودی مرا و ضربت شمشیرم را خواهید دید. شما به زودی با حملات و غلبه‌ی من آشنا خواهید شد؛ من انتقام خون خودم و یارانم را خواهم گرفت پیوسته با کشتن شما غم و غصه را زایل می کنم؛ که جهاد من در میدان جنگ، بازی کودکانه نیست. پس از آن بر دشمن حمله کرده و پیوسته می جنگید تا این که گروهی از آن ملاعین را کشت و به سوی مادر و زن خودش برگشت، در برابر آنان ایستاد و گفت: ای مادر! آیا از من راضی شدی؟ گفت: از تو راضی نمی شوم تا این که در پیشگاه امام

حسین علیه السلام کشته شوی. در این حال؛ زنش گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم! مرا با کشته شدن به غم و اندوه مبتلا نکن. مادرش گفت: ای فرزندم! سخن زنت را می‌پذیر، برگرد و در پیشگاه فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جنگ کن تا فردا در روز قیامت، او در پیشگاه خداوند شفیع تو گردد. وهب در حالی که این اشعار را می‌خواند به میدان نبرد بازگشت: انی زعیم لک أم وهب بالطن منی تاره و الضرب ضرب غلام مؤمن بالرب حتی یذیق القوم مر الحرب انی امرؤ ذو مره و غضب و لست بالخوار عند النکب [ صفحه ۲۱۵ ] حسبی الهی من علیم حسبی ای مادر وهب! من ضامنم که دشمنان را گاهی با نیزه و گاهی با شمشیر بزنم. مانند زدن غلامی که ایمان به خدا دارد؛ تا این که این گروه، تلخی جنگ را بچشند. من مردی قوی و دارای ضرب و طعن هستم؛ که در هنگام حادثه عاجز و ناتوان نیستم. خداوند عالم و دانا، برای من کافی است. علامه مجلسی رحمه الله گوید: او پیوسته جنگ می‌کرد و می‌کشت تا این که از لشکر ابن سعد لعین؛ نوزده نفر سواره و دوازده نفر پیاده را از پای در آورد، سپس دست‌هایش بریده شد. در این هنگام، زن وهب عمودی را برداشته و به کمک او شتافت، در حالی که آن زن می‌گفت: پدر و مادرم فدای تو باد! در پیشگاه پاکیزگان از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جهاد کن. در این حال که وهب می‌خواست او را به طرف زنها برگرداند آن زن نیکوکار گوشه‌ی لباس او را گرفت و گفت: هرگز بر نمی‌گردم تا این که همراه تو کشته شوم. امام حسین علیه السلام به آن زن نیکوکار فرمود: از اهل بیت، پاداش خیر داده شوید! به سوی اهل حرم برگرد، خدای تو را رحمت کند. آن مخدره به سوی خیمه‌ها بازگشت. وهب همچنان مشغول جنگ بود تا این که شهید شد، رضوان و رحمت خدا بر او باد. علامه‌ی مجلسی رحمه الله گوید: در این حال، زن وهب خود را به جنازه‌ی او رساند، و خون صورت او را پاک می‌کرد. شمر ملعون متوجه شد و به غلام خودش دستور داد که او را بزند. آن ملعون، با عمودی او را زد و کشت، و او اولین زنی بود که از لشکر امام حسین علیه السلام کشته

شد. علامه‌ی مجلسی رحمه الله گوید: در حدیث دیگری دیدم: ابن وهب نصرانی بود، او و مادرش به دست امام حسین علیه السلام مسلمان شدند. او در میدان جنگ، بیست و چهار نفر پیاده و دوازده نفر سواره را به هلاکت رسانید. سپس آن بزرگوار توسط دشمن دستگیر شد، او را نزد عمر سعد لعین آوردند، عمر لعین گفت: چه حمله و قهر و غلبه‌ی سخت و شدیدی داری؟ بعد دستور داد سر از تن او جدا کرده سرش را به سوی لشکر امام حسین علیه السلام [صفحه ۲۱۶] انداختند. مادرش، سر فرزندش را برداشت و آن را بوسید، سپس به طرف لشکر ابن سعد ملعون پرتاب کرد و به مردی از لشکر ابن سعد برخورد و او را به قتل رسانید سپس عمود خیمه را برداشت و بر دشمن حمله کرد و دو نفر از اشقیاء را به هلاکت رسانید. در این حال؛ امام حسین علیه السلام به او فرمود: ای مادر وهب! برگرد، تو و فرزندت در بهشت همراه جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواهید بود، زیرا که بر زن جهاد واجب نیست. آن زن سعادتمند، برگشت و می گفت: خدایا! مرا از امیدت ناامید مفرما. امام حسین علیه السلام فرمود: ای مادر وهب! خداوند امیدت را ناامید نفرماید [۱۷۳].

### مبارزه‌ی عمرو بن خالد و فرزندش

علامه فاضل مجلسی رحمه الله گوید: پس از او؛ عمرو بن خالد ازدی به میدان نبرد شتافت و جنگید تا این که به شهادت رسید، رضوان الهی بر او باد. پس از او؛ فرزندش خالد بن عمرو گام در پیش گذاشت و به میدان آمد و پیوسته می جنگید تا این که شهید شد، خدای او را رحمت کند [۱۷۴].

### مبارزه‌ی سعد تمیمی

در «بحار الانوار» می نویسد: محمد بن ابی طالب گوید: پس از او؛ سعد بن حنظله ی تمیمی به میدان نبرد شتافت، او در حالی که رجز می خواند به دشمن حمله کرد و جنگ سختی نمود، سپس شهید شد، رضوان خدا بر او باد.

### مبارزه ی عمیر بن عبدالله مدحجی

پس از او؛ عمیر بن عبدالله مدحجی رجز خوانان روی به سوی میدان کارزار نهاد، و پیوسته می جنگید تا این که به دست مسلم ضیابی و عبدالله بجلی به شهادت رسید. [ صفحه ۲۱۷ ]

### مبارزه ی مسلم بن عوسجه و وصیت او به حبیب

پس از او؛ مسلم بن عوسجه قدم به میدان نبرد گذاشت، او رجز می خواند: ان تسألو عنی فانی ذو لبد من فرع قوم من ذری بنی أسد فمن بغانا حائد عن الرشد و کافر بدین جبار صمداگر کسی از شجاعت من پرسد من چون شیر ژیان هستم؛ و از نسل قومی که آنان از بزرگان قبیله ی بنی اسد هستند. کسی که به ما ستم نماید، از راه رشد و رستگاری به دور است؛ و نسبت و به دین خداوند جبار و بی نیاز نیز کافر است. آن گاه حمله نموده و جنگ سختی کرد تا این که از پشت اسب بر زمین افتاد، هنوز رمقی در جان داشت که امام حسین علیه السلام به همراه حبیب بن مظاهر به بالین او آمد، حضرت فرمود: خدا تو را رحمت کند ای مسلم! و این آیه را تلاوت فرمود: (فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا) [۱۷۵]؛ برخی از آنان به شهادت رسیدند و برخی دیگر منتظر شهادت هستند، و در این راه ثابت و استوارند. آن گاه حبیب به او نزدیک شد و گفت: ای مسلم! کشته شدن تو بر من سخت است، مژده باد تو را بهشت. مسلم با صدای ضعیفی به او گفت: خدای تو را به خیر مژده دهد. حبیب گفت: اگر نمی دانستم که من هم به زودی از پی تو خواهم آمد، دوست داشتم آنچه برای تو مهم است برایم سفارش

کنی. مسلم گفت: من سفارش می‌کنم به این آقا - و اشاره به امام حسین علیه‌السلام کرد - در پیشگاه او جنگ کن تا این که کشته شوی. حبیب گفت: تو را به آنچه دوست داری مسرور ساخته و چشمان تو را روشن می‌نمایم. سپس مسلم جان به جان آفرین تسلیم کرده و شهید شد، رضوان الهی بر او باد. محمد بن ابوطالب گوید: در این هنگام؛ مسلم کنیزی داشت، او فریاد زد: ای آقای [صفحه ۲۱۸] من! ای فرزند عوسجه! لشکر ابن سعد ملعون، صدای او را شنیدند و با خوشحالی فریاد زدند: ما مسلم بن عوسجه را کشتیم. شبت بن ربیع ملعون، رو به بعضی از اطرافیان‌ش کرد و گفت: مادرتان به عزایتان بنشینند! همانا با دستان خودتان، خودتان را می‌کشید، و عزیزانتان را خوار می‌کنید آیا به کشتن مسلم بن عوسجه شادی می‌کنید؟ سوگند به خدایی که تسلیم دین او شده‌ام؛ او در جنگهای مسلمانان کریم و بزرگوار بود. او را در جنگ مشرکان ولایت آذربایجان دیدم که شش نفر از آنان را کشت پیش از آن که صفوف سواران مشرکان آراسته شود [۱۷۶].

### مبارزه‌ی نافع بن هلال بجلی

علامه مجلسی رحمه الله گوید: پس از او، نافع بن هلال بجلی قدم به میدان کارزار نهاد و جنگ سختی نمود، او رجز می‌خواند و می‌گفت: اَبی هلال البجلی انا علی دین علی و دینه دین النبی پدر من، هلال بجلی است؛ من بر دین علی علیه‌السلام هستم. و دین او همان دین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. در این هنگام، مردی از قبیله‌ی بنی‌قطعیه به مبارزه‌ی او آمد - شیخ مفید رحمه الله گوید: آن مرد مزاحم بن حریث بود - و گفت: من بر دین عثمان هستم. نافع به آن ملعون گفت: تو بر دین شیطان هستی، و بر او حمله کرد و او را کشت. در این حال، عمرو بن حجاج به لشکر فریاد زد: ای احمق‌ها! آیا می‌دانید با چه کسی جنگ می‌کنید؟ شما با شجاعان و سواران نامی که دارای بینش و آگاهی هستند می‌جنگید. گروهی که جان برکفند و آرزوی مرگ

می کنند، و کسی به جنگ آنان نمی رود جز آن که آنان، با این که عده ی کمی هستند او را می کشند. سوگند به خدا! اگر آنان را با سنگ ها هدف قرار ندهید کشته خواهید شد. عمر سعد لعین گفت: راست گفتم، پیشنهاد تو خوب است. [صفحه ۲۱۹] پس فردی را فرستاد تا به لشکریان امام حسین علیه السلام اخطار کند که افراد یکی یکی جنگ نکنند بلکه به صورت گروهی جنگ نمایند، چون اگر به صورت انفرادی مبارزه کنند، یاران امام حسین علیه السلام آنان را از پای در خواهند آورد. در این هنگام، عمرو بن حجاج به اصحاب امام حسین علیه السلام نزدیک شد و رو به یاران شیطان صفت خود کرد و گفت: ای مردم کوفه! در اطاعت و جمعیت خود ثابت و استوار باشید، در کشتن کسی که از دین خارج شده و از امام! مخالفت کرده است تردید نکنید. امام حسین علیه السلام در پاسخ آن ملعون فرمود: یا بن الحجاج! أعلی تعرض الناس، أنحن مرقنا من الدین و أنتم ثبتم علیه؟ و الله؛ لتعلمن أینا المارق من الدین؟ و من هو أولى بصلی النار؟ ای پسر حجاج! آیا مردم را به کشتن من تشویق می کنی؟ آیا ما از دین خارج شده ایم و شما در آن ثابت و استوار هستید؟ سوگند به خدا! تو خود می دانی که کدامیک از ما، از دین خارج شده است؟ و چه کسی سزاوار سوختن در آتش جهنم است؟ پس از آن؛ عمرو ملعون به سمت راست لشکر امام حسین علیه السلام از سمت فرات حمله کرد، ساعتی با همدیگر جنگیدند. پس عمرو و یارانش عقب نشینی کردند و گرد و غبار میدان جنگ فرونشست [۱۷۷]. محمد بن ابوطالب گوید: پس از آن؛ شمر بن ذی الجوشن ملعون با یاران خود به سمت چپ لشکر امام حسین علیه السلام حمله کرد. دلاور مردان امام حسین علیه السلام مقاومت نشان داده و دشمن را با نیزه راندند. و چنان که در «الارشاد» آمده است؛ دشمن از هر طرف به امام حسین علیه السلام و یارانش حمله نمود، اصحاب حضرت در مقابل آنان ایستادگی نشان دادند، جنگ سختی در گرفت، اصحاب حضرت که سی و دو نفر سواره بیش نبودند با استواری در مقابل دشمن ایستاده و می جنگیدند، و از هر جانبی به صفوف لشکریان اهل کوفه حمله

می بردند و صفهای آنها را درهم می شکستند. عمر سعد ملعون وقتی چنین مبارزه‌ی بی‌امانی را از اصحاب امام حسین علیه‌السلام دید حصین بن نمیر را با پانصد نفر از تیراندازان به کمک لشکریان خود فرستاد، آنان [صفحه ۲۲۰] جنگیدند تا نزدیک امام حسین علیه‌السلام و اصحابش رسیدند و آنان را تیرباران کردند، و پیوسته جنگیدند تا این که اسبهای اصحاب را پی نمودند. جنگ تا ظهر ادامه پیدا کرد، و هر لحظه سخت‌تر می شد، دشمنان نمی توانستند از هر طرف به اصحاب حمله کنند فقط از روبه‌رو می جنگیدند، چون خیمه‌ها کنار هم و به هم متصل بودند. عمر سعد ملعون لشکر پیاده را مأمور کرد که از طرف راست و چپ حمله کرده و اصحاب حضرت را از پای در آورند با بتوانند آنان را محاصره کنند. اصحاب امام حسین علیه‌السلام در گروه‌های سه نفری و چهار نفری بر آنان حمله می کردند، و کسی که قصد تعرض به خیمه‌ها و غارت آن را داشت فوراً با تیر می زدند و هلاک می ساختند. در این حال، ابن سعد حرامزاده فرمان داد: خیمه‌ها را آتش بزنید. آن ملاعین خیمه‌ها را به آتش کشیدند. امام حسین علیه‌السلام فرمود: بگذارید آتش بزنند، چون دیگر از آن سمت نمی توانند به سوی شما حمله و تجاوز کنند. و همین طور هم شد که حضرت فرموده بود. گویند: در این حال، شبت بن ربیع نزد ابن سعد ملعون آمد و گفت: مادرت به عزایت بنشیند! زنان را ترسانیدیم. آن ملعون حیا کرد و آن گروه شیاطین فقط از یک جهت حمله کردند. در این هنگام، زهیر بن قین با یارانش بر دشمن حمله کرده و یکی از افراد شمر ملعون، به نام ابو عذره ضبابی را کشتند. جنگ شدت گرفت و پیوسته از یاران امام حسین علیه‌السلام یک نفر یا دو نفر کشته می شدند، و چون تعداد یاران آن حضرت کم بود معلوم می شد. اما اگر از افراد عمر ملعون ده نفر کشته می شدند، به خاطر کثرت آنان، مشخص نمی شد.

ابو ثمامه‌ی صیداوی چون این صحنه را دید به امام حسین علیه‌السلام عرض کرد: قربانت گردم! این ملاعین هر لحظه به شما نزدیکتر می‌شوند، به خدا سوگند! تا جان در بدن دارم نمی‌گذارم تو کشته شوی تا در پیشگاه شما کشته شوم، دوست دارم در حالی [صفحه ۲۲۱] خدای خود را ملاقات کنم که نماز ظهر را با شما بخوانم. امام حسین علیه‌السلام سر مبارکش را به طرف آسمان بلند کرد و فرمود: ذکر الصلاة، جعلک الله من المصلین. نعم، هذا اول وقتها. نماز را یادآوری کردی، خداوند تو را از نماز گزاران قرار دهد، آری! این اول وقت نماز است. آن گاه حضرت فرمود: از آنان بخواهید تا دست از جنگ بردارند تا نماز بخوانیم. حصین بن نمیر حرامزاده گفت: این نماز شما در درگاه خدا پذیرفته نیست. حبیب بن مظاهر گفت: گمان می‌کنی که نماز فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در درگاه الهی پذیرفته نیست اما از تو پذیرفته است ای غدار مکار! در این هنگام، حصین بن نمیر ملعون بر حبیب حمله کرد و حبیب نیز بر او حمله نمود، حبیب ضربه‌ای حواله کرد و آن به صورت اسبش خورد، اسب رم کرده و حصین بن نمیر ملعون را از پشت اسب سرنگون شد. افراد آن ملعون دور او را گرفتند و او را از دست حبیب رها کردند. امام حسین علیه‌السلام به زهیر بن قین و سعید بن جبیر فرمود: شما جلو بایستید تا من نماز ظهرم را بخوانم. آنان با جمعی از اصحاب جلو ایستادند و حضرت با بقیه یاران خود نماز را به صورت نماز خوف اقامه کردند. روایت شده است: سعید بن عبدالله حنفی در پیش روی امام حسین علیه‌السلام ایستاد و خود را در تیررس دشمنان قرار داد. هر تیر که از سمت راست و چپ به امام حسین علیه‌السلام پرتاب می‌شد او خود را هدف آن تیر قرار می‌داد و نمی‌گذاشت به امام علیه‌السلام صدمه‌ای برسد، و پیوسته تیرباران می‌شد تا این که زخمی شده، و بر زمین افتاد و می‌گفت: خدایا! آنان را لعن کن مانند لعن عاد و ثمود، خدایا! سلام مرا به پیامبر خودت برسان، و آنچه از دردها و زخمها بر من رسیده است به او ابلاغ کن، که من این کار را برای دفاع و یاری از فرزندان پیامبرت انجام دادم. این کلمات را بگفت و



به درجه‌ی رفیعه‌ی شهادت نایل گردید، خدای او را رحمت کند. علاوه بر زخم شمشیرها و نیزه‌ها، سیزده تیر نیز بر بدن او اصابت کرده بود [۱۷۸]. [صفحه ۲۲۲] شیخ ابن نما رحمه الله گوید: گفته شده است: امام حسین علیه السلام و یارانش به طریق ایما و اشاره و به صورت فرادی نماز خواندند [۱۷۹].

### امام حسین و بشارت بهشت به اصحاب

ابومخنف گوید: چون حضرت از نماز فارغ شد، اصحاب خود را بر جنگ تشویق و ترغیب نمود و فرمود: یا أصحابی! ان هذه الجنة قد فتحت أبوابها، و اتصلت أنهارها، و أينعت ثمارها، و زينت قصورها، و تألفت ولدانها و حورها، و هذا رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و الشهداء الذين قتلوا معه و أبى و أمى يتوقعون قدومكم و يتباشرون بكم، و هم مشتاقون اليكم، فحاموا عن دين الله، و ذبوا عن حرم رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم. این یاران من! این بهشت است که درهای آن گشوده شده، نهرهای آن جاری، میوه‌های آن رسیده، قصرهای آن آراسته و غلمانها و حوریان آن مزین شده‌اند. و این رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم است که به همراه شهدایی که در رکابش شهید شده‌اند، و پدرم و مادرم منتظر قدوم شما هستند و ورود شما را به همدیگر مژده می‌دهند، و آنان مشتاق دیدار شما هستند. پس، از دین خدا حمایت کنید، و از حرم رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم دفاع نمایید. ابومخنف گوید: در این موقع، اهل حرم در حالی که گریبان‌های خودشان را چاک زده بودند بیرون آمده و فریاد می‌زدند: یا معشر المسلمین! و یا عصبه المؤمنین! حاموا عن دين الله، و ذبوا عن حرم رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و عن امامكم ابن بنت نبیکم، فقد امتحنكم الله، فأنتم جيراننا فى جوار جدنا، و الكرام علينا، و أهل مودتنا، فدافعوا برك الله فيكم عنا. ای گروه مسلمانان! و ای جماعت مؤمنان! از دین خدا حمایت کنید، و از حرم رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم و امام خودتان که فرزند دختر پیامبر شماست،

دفاع نمایید. خداوند شما را امتحان فرمود و دل‌های شما را خالص گردانید، شما همسایگان ما در جوار جد ما هستید. شما بر ما عزیز و گرامی و از اهل مودت هستید، [صفحه ۲۲۳] پس دفاع کنید که خداوند از جانب ما برای شما پاداش مبارکی عطا کند. ابومخنف گوید: چون اصحاب و یاران باوفای امام حسین علیه السلام سخنان اهل حرم را شنیدند، با ناله و زاری فریاد زدند و گفتند: جان ما فدای جان شما، خون ما فدای خون شما، و روح ما فدای روح شما باد، سوگند به خدا! تا ما جان در بدن داریم و زنده‌ایم نمی‌گذاریم کسی به شما آسیبی برساند، همانا ما جان خودمان را به شمشیرها و جسم خودمان را به پرندگان بخشیدیم، تا شاید بتوانیم جلو این صفها را بگیریم و شما را حفظ نماییم، و برای جان‌فدایی شما شربت مرگ را بنوشیم، به راستی کسی که امروز خیر و شهادت را کسب نمود و حوادث را از شما دفع کرد؛ رستگار شد.

### مبارزه‌ی عبدالرحمان یزنی

علامه فاضل مجلسی رحمه الله گوید: آن‌گاه عبدالرحمان بن عبدالله یزنی قدم به عرصه‌ی میدان جنگ گذاشت و می‌گفت: أنا ابن عبدالله من آل یزن دینی علی دین حسین و حسن أضربکم ضرب فتی من الیمن أرجو بذاک الفوز عند المؤمن من، پسر عبدالله از خاندان یزن هستم؛ دین من مطابق با دین امام حسین و امام حسن علیهما السلام است. ضرباتی که به شما می‌زنم مانند ضربه‌ی جوانمرد یمنی است؛ که امیدوارم با این نبرد، من در نزد خدای مؤتمن رستگار شوم. آن‌گاه بر دشمن حمله کرد و جنگید تا این‌که به درجه‌ی رفیع شهادت رسید [۱۸۰].

### مبارزه‌ی عمرو انصاری

سید بن طاووس رحمه الله گوید: پس از او؛ عمرو بن قرطه‌ی انصاری از امام حسین علیه السلام اجازه‌ی میدان خواست، حضرت اذن میدان دادند. او با شهامت وارد میدان

شد و مانند کسانی که مشتاق به پاداش خیر هستند؛ جنگید، و در خدمتگزاری به سلطان آسمان، کوشش فراوان نمود تا این که گروه زیادی از نفرات حزب ابن زیاد ملعون را کشته و به جهنم فرستاد. [صفحه ۲۲۴] به راستی که او با این شهامت، میان رستگاری و جهاد را جمع کرد، تیری به طرف امام حسین علیه السلام نمی آمد جز آن که با دستانش جلو آن را می گرفت، و شمشیری به جانب آن حضرت حواله نمی شد جز آن که با جان خود، در مقابل آن می ایستاد. او پیوسته مدافع امام حسین علیه السلام بود و نمی گذاشت کمترین آسیبی به حضرتش برسد، تا این که به شدت زخمی شد، توان و نیرویش کم شد. در این حال، رو به جانب امام حسین علیه السلام کرد و گفت: ای فرزند رسول خدا! آیا به پیمان خودم وفا کردم؟ حضرت فرمود: آری! تو در بهشت نزد من هستی، سلام مرا به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برسان، و بگو که من، پشت سر تو خواهم آمد. آن یار باوفای امام حسین علیه السلام جنگید تا این که شهید شد، رضوان خدا بر او باد.

### مبارزه ی جون غلام ابوذر

پس از او؛ جون، غلام ابوذر رحمه الله که غلامی سیاه بود، اجازه ی میدان طلبید. امام حسین علیه السلام فرمود: من به تو اجازه می دهم که برگردی و جهاد نکنی، تو به جهت عافیت و سلامتی با ما همراه شدی اینک که کار به اینجا کشید خود را به مصیبت ها گرفتار نکن. جون عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! من در روزهای رفاه و نعمت، کاسه لیس شما بودم، آیا در این شدت و محنت؛ شما را بی یاور رها کنم؟ آیا دست از دامن رحمت شما بردارم؟ به خدا سوگند! بوی بدن من بد است، حسب و شأن من تباه، و رنگ من سیاه است، آیا روانمی داری که من به بهشت بروم بوی من، پاکیزه و شأن و حسب من شریف و روی من سفید گردد. نه هرگز؛ به خدا سوگند! از شما دست برنمی دارم و جدا نمی شوم تا این که خون سیاهم را به خون شما مخلوط نمایم [۱۸۱]

علامه مجلسی رحمه الله می نویسد: محمد بن ابوطالب گوید: چون، این سخنان را گفت و قدم به میدان نبرد گذاشت، او رجز می خواند و می گفت: کیف تری الکفار ضرب الأسود بالسيف ضربا عن نبي محمد [ صفحه ۲۲۵ ] أذب عنهم باللسان و اليد أرجو به الجنة يوم المورد كفار، ضربه های غلام سیاه را چگونه می بینند؛ که با شمشیرش از فرزندان محمد صلی الله علیه و آله و سلم دفاع می کند؟ دشمنان را با زبان و دست خود از آنان دور می نمایم؛ به این امید که در روز قیامت بهشت نصیبم گردد. پس از آن؛ جنگید تا این که کشته شد، امام حسین علیه السلام بالای سر او آمد، ایستاد و فرمود: اللهم بیض وجهه، و طیب ریحته، واحشره مع الأبرار، و عرف بینه و بین محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم. خدایا! صورت او را سفید گردان، بوی او را پاکیزه و نیکو فرما، و او را با نیکوکاران محشور فرما، او را با محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم آشنا کن، (یعنی او را از آنان جدا مساز). از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: امام علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: بعد از این که جنگ پایان یافت مردم برای دفن شهدا در میدان و معرکه ی نبرد حاضر شده و شهدا را دفن می نمودند. پس از ده روز جنازه ی جون را پیدا کردند که بوی مشک جنازه ی او، فضا را عطر آگین کرده بود [ ۱۸۲ ] .

### مبارزه ی عمرو صیداوی

سید بن طاووس رحمه الله گوید: پس از او؛ عمرو بن خالد صیدوای آماده ی جهاد شد و به امام حسین علیه السلام عرض کرد: ای ابا عبدالله! جانم فدای شما! تصمیم گرفته ام که به یاران خود ملحق شوم، دوست ندارم پس از شما زنده بمانم و شما را تنها، جدای از اهل خود و کشته بینم. امام حسین علیه السلام فرمود: به سوی میدان نبرد حرکت کن که ما نیز همین ساعت به تو ملحق خواهیم شد. پس عمرو پا به میدان نبرد گذاشت و جنگید تا این که شهید شد، رحمت خدا بر او باد. [ صفحه ۲۲۶ ]

## مبارزه‌ی حنظله‌ی شامی و سخنان او با لشکر

آن گاه حنظله بن سعد شامی جلو آمد و در برابر امام حسین علیه السلام ایستاد و خود را همچون سپر قرار داد تا تیرها، نیزه‌ها و شمشیرها را با صورت و سینه خود دفع کرده و امام علیه السلام را حفظ نماید، او فریاد می‌زد و این آیات را می‌خواند: (یا قوم انی أخاف علیکم مثل یوم الأحزاب - مثل دأب قوم نوح و عاد و ثمود و الذین من بعدهم و ما الله یرید ظلما للعباد - و یا قوم انی أخاف علیکم یوم التناد - یوم تولون مدبرین مالکم من الله من عاصم) [۱۸۳]. ای گروه اشقیاء! من بر شما از همانند روزهای هلاکت امتهای گذشته مانند عذاب قوم نوح، عاد، ثمود و امتهای بعدی؛ بیمناکم، و خداوند بر بندگان خود ستم اراده نفرموده است. ای قوم! من از عذاب روز قیامت بر شما می‌ترسم، روزی که روی گردانید و فرار می‌کنید، و کسی از جانب خدا نیست که شما را از عذاب خدا ننگه دارد. ای قوم! حسین علیه السلام را نکشید، خدا شما را هلاک خواهد نمود، و کسی که بر خدا افترا ببندد، زیانکار است [۱۸۴]. علامه‌ی مجلسی رحمه الله می‌نویسد:

صاحب مناقب گوید: امام حسین علیه السلام رو به حنظله بن سعد کرد و فرمود ای پسر سعد! خدای تو را رحمت کند؛ آنان مستحق عذاب هستند چرا که تو آنان را به سوی حق دعوت کردی و آنان نپذیرفتند، و در مقابل تو ایستادند و تو و یارانت را دشنام دادند. اکنون چگونه سزاوار عذاب الهی نباشند در حالی که برادران نیکوکار تو را کشتند. حنظله گفت: راست فرمودی، فدایت گردم! آیا به سوی پروردگار خود نرویم، و به یاران خود ملحق نشویم؟ حضرت فرمود: برو به سوی آنچه که برای تو از دنیا و آنچه در آن است، بهتر است. و به سوی سلطنت آخرت که هرگز از بین نمی‌رود. عرض کرد: سلام بر تو ای فرزند رسول خدا! سلام و درود خدا بر تو و بر اهل بیت [صفحه ۲۲۷] تو، خداوند ما را در بهشت خود، کنار هم قرار دهد. امام حسین علیه السلام فرمود: آمین، آمین، (خداوند دعای تو را قبول فرماید). آن گاه قدم به

رزمگاه گذاشت، و حمله‌ی سختی را آغاز کرد، دشمنان بر او حمله‌ور شدند و آن بزرگوار را کشتند، رضوان خدا بر او باد [۱۸۵].

### مبارزه‌ی سوید بن عمرو

سید بن طاووس رحمه الله گوید: پس از او؛ سوید بن عمرو بن ابی المطاع به میدان نبرد شتافت. او که شخصی شریف و بزرگوار بود و نماز بسیار می‌خواند، مانند شیر شجاع خشمناک حمله می‌کرد، و در مقابل حملات سخت دشمنان مقاومت نموده و شکیبایی می‌کرد، او در اثر زخمها ناتوان شده و در میان کشته‌شدگان بر زمین افتاد. ضعف و ناتوانی بر او غلبه کرده بود و حرکتی نداشت وقتی از آن ملاعین شنید که می‌گویند: حسین علیه‌السلام کشته شد. با حال ضعف، خود را به زحمت انداخته و کاردی از میان کفشش بیرون آورد و با آن، شروع به جنگ نمود تا این که کشته شد، رضوان خدا بر او باد.

### مسابقه‌ی اصحاب برای جانبازی در پیشگاه امام حسین

سید بن طاووس رحمه الله گوید: اصحاب امام حسین علیه‌السلام برای کشته شدن در پیشگاه امام حسین علیه‌السلام شتاب و عجله می‌کردند، چنان که شاعر در وصف حال ایشان گفته: قوم اذا نودوا لدفع ملمة و الخيل بين مدعس و مکردس لبسوا القلوب علی الدروع و اقبلوا يتهافتون علی ذهاب الأنفس یاران امام حسین علیه‌السلام کسانی بودند که وقتی کسی آنها را برای دفع امر سختی صدا می‌زد؛ در حالی که دشمنان به دو گروه نیزه‌زن و غیره گروه‌بندی شده بودند؛ آنان دل‌های خود را همانند لباس، از روی زرها پوشیده و روی می‌آوردند گویا؛ برای [صفحه ۲۲۸] کشته شدن از همدیگر سبقت می‌گرفتند.

### مبارزه‌ی یحیی مازنی

صاحب مناقب گوید: یحیی بن سلیم مازنی در حالی که رجز می خواند به میدان نبرد شتافت و بر دشمن حمله کرد و جنگید تا این که کشته شد، رحمت خدا بر او باد.

### مبارزه‌ی قره بن ابی قره

پس از او؛ قره بن ابی قره در حالی که رجز می خواند به میدان نبرد حرکت کرد، او نیز حمله کرد و جنگید تا این که به شهادت رسید، رحمت خدا بر او باد.

### مبارزه‌ی مالک بن انس

پس از او؛ مالک بن انس مالکی قدم به عرصه‌ی کارزار گذاشت، بر دشمن حمله کرد و جنگید تا این که شربت شهادت نوشید، رحمت خدا بر او باد. شیخ ابن نما رحمه الله گوید: نام این شخص، انس بن حارث کاهلی بوده است [۱۸۶]. شیخ صدوق رحمه الله گوید: او هیجده نفر از لشکر اشقیا را به هلاکت رساند.

### مبارزه‌ی عمرو بن مطاع جعفی

علامه فاضل مجلسی رحمه الله می نویسد: صاحب «المناقب» گوید: پس از او؛ عمرو بن مطاع جعفی به میدان شتافت، و حمله کرد و جنگید تا این که کشته شد، رحمت خدا بر او باد.

### مبارزه‌ی حجاج بن مسروق مؤذن امام حسین

محمد بن ابوطالب گوید: پس از او؛ حجاج بن مسروق - مؤذن امام حسین علیه السلام - رو به سوی میدان نبرد نهاد، و بر دشمن حمله کرد و جنگید تا این که شهید شد، رضوان خدا بر او باد. [صفحه ۲۲۹]

### مبارزه‌ی زهیر بن قین

پس از او؛ زهیر بن قین قدم به میدان رزمگاه گذاشت، او رجز می خواند و می گفت: انا زهیر و انا ابن القین اذودکم بالسيف عن حسین ان حسینا أحد السبطين من عتره البر التقی الزین ذاک رسول الله غیر مین أضربکم و لا أری من شین یا لیت نفسی قسمت قسمین منم زهیر، که فرزند قین هستم، که با شمشیر، از امام حسین علیه السلام دفاع می نمایم. همانا امام حسین علیه السلام یکی از دو سبط رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است؛ که از عترت، شخص نیکو کار، پرهیز کار و دارای خلق نیکو است. بدون تردید، این صفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است؛ من بر شما حمله می کنم و در این کار عیبی نیست. ای کاش! جان من دو قسمت می شد: یکی همواره در خدمت امام حسین علیه السلام بود و دیگری در راه او به شهادت می رسید. محمد بن ابوطالب گوید: زهیر بر دشمن حمله کرد و جنگید تا این که صد و بیست نفر از سپاه اشقیا را به هلاکت رساند. از افراد دشمن، کثیر بن عبدالله شعبی به همراه مهاجر بن اوس تمیمی بر او حمله کرده، و او را به شهادت رساندند [۱۸۷]. شیخ صدوق رحمه الله گوید: زهیر، نوزده نفر از آن ملاعین را کشت، و نه نفر از دشمنان بر او حمله کردند تا این که او را شهید کردند. علامه فاضل مجلسی رحمه الله می نویسد: محمد بن ابوطالب گوید: هنگامی که زهیر به شهادت رسید امام حسین علیه السلام فرمود: ای زهیر! خداوند تو را از رحمت خود دور نفرماید، و بر قاتل تو لعنت کند، لعنتی که آنان را به صورت میمونها و خوکها مسخ نماید.

### مبارزه ی حبیب بن مظاهر

پس از او؛ حبیب بن مظاهر اسدی قدم به عرصه ی مبارزه گذاشت. او جنگ سختی به راه انداخت، سپس مردی از بنی تمیم با نیزه بر او حمله کرد و او را از پای انداخت، [صفحه ۲۳۰] خواست از جای برخیزد که حصین بن نمیر ملعون، ضربه ی شمشیری بر سر مبارک او حواله کرد و او بر زمین افتاد، ملعون تمیمی خود را بالای سر او رساند و



سر او را از تن جدا کرد. هنگامی که حیب کشته شد، کشته شدن او، شکستی بر امام حسین علیه السلام وارد کرد که حضرت فرمود: در پیشگاه خداوند، بر کشته شدن خودم و اصحاب حمایتگرم اجر و پاداش خواهم. گفته شده است: حیب را شخصی به نام بدیل بن حریم کشت، و سر او را از تنش جدا کرد و آن را بر گردن اسب خود انداخت، چون آن ملعون وارد مکه [۱۸۸] شد، فرزند حیب - که هنوز به سن بلوغ نرسیده بود - او را دید، پس به طرف آن ملعون پرید و او را به هلاکت رساند، و سر را گرفت. محمد بن ابوطالب گوید: حیب رحمه الله، شصت و دو نفر از سپاه عمر سعد لعین را کشت. پس از آن؛ حصین بن نمیر بر او حمله کرده و او را کشت، و سر از تن او جدا کرد، و آن را بر گردن اسب خود آویزان نمود [۱۸۹].

### مبارزه‌ی هلال بن نافع بجلی

ابومخنف گوید: پس از او؛ هلال بن نافع بجلی قدم به میدان مبارزه گذاشت. او پرورش یافته‌ی امیر مؤمنان علی علیه السلام بود، تیرانداز ماهری که اسم خود را بر تیر می‌نوشت و آن را پرتاب می‌کرد. هلال تیری در کمان گذاشت و این اشعار را خواند: اُرمی بها معلمة أفواقها مسمومة تجری علی اخفاقها لأملأن الأرض من اطلاقها فالنفس لا ینفعها اشفاقها إذا المنایا حسرت عن ساقها لم یثنها الا الذی قد ساقها تیری می‌اندازم که علامت دار است؛ سر آن با زهر مسموم شده که در فضا با اضطراب حرکت می‌کند. زمین را از آن تیرها پر می‌کنم؛ پس ای نفس! ترس تو بی‌فایده است. [صفحه ۲۳۱] موقعی که مرگ ساق خود را برای رسیدن به صاحبش برهنه کرده و آماده شده است، جلو این مرگ را کسی نمی‌گیرد جز خدایی که آن را به سوی انسانها می‌راند. ابومخنف گوید: آن گاه با شهادت و شجاعت تمام بر دشمن حمله‌ور شد، مردان جنگی بسیاری را به هلاکت رساند و پهلوانان نامی بسیاری را از اسب سرنگون کرد تا این که هفتاد سواره را از پای درآورد. در «بحار الانوار» می‌نویسد: هلال، پیوسته

دشمنان را به تیر بسته و آنان را تیرباران می کرد تا این که تیرهای او تمام شد، دست به شمشیر برد و آن را از نیام کشید، و می گفت: أنا الغلام الیمنی البجلی دینی علی دین الحسین بن علی ان اقتل الیوم فهذا أملی فذاک رأیی و ألقى عملی من غلام یمنی و از قبیله ی بجلی هستم؛ دین من همان دین حسین بن علی علیه السلام است. اگر امروز به شهادت برسیم این نهایت آرزوی من است؛ و این شهادت هدف من است، و من به پاداش عمل خودم می رسم. پس با دشمنان جنگید و سیزده نفر از آن ملاعین را کشت، دشمنان بازوان او را شکسته و او را دستگیر کردند. شمر حرامزاده پیا خاست و آن مظلوم را گردن زد.

### مبارزه ی جوانی که پدرش در میدان جنگ شهید شده بود

پس از او؛ جوانی که پدرش در معرکه ی جنگ شهید شده بود آماده ی رزم در میدان نبرد شد، او به همراه مادرش در کربلا حضور داشت، مادرش گفت: فرزندم! برو و در پیشگاه فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جنگ کن. هنگامی که از خیمه بیرون آمد، امام حسین علیه السلام فرمود: این جوانی است که پدرش کشته شده، شاید مادرش دوست نداشته باشد که به میدان جنگ برود. جوان فداکار گفت: مادرم مرا به کارزار مأمور کرده است. پس او در حالی که رجز می خواند قدم به میدان نبرد گذاشت، و می گفت: أمیری حسین و نعم الأمیر سرور فؤاد البشیر النذیر علی و فاطمه والده فهل تعلمون له من نظیر؟ له طلعة مثل شمس الضحی له غرة مثل بدر المنیر امیر من حسین علیه السلام است و خوب امیری است؛ او موجب سرور و خوشحالی دل پیامبر [صفحه ۲۳۲] مژده دهنده و ترساننده است. حضرت علی و فاطمه علیهما السلام پدر و مادر او هستند؛ آیا نظیر و مانندی بر او سراغ دارید و می دانید؟ او دارای طلعتی همانند آفتاب روز است؛ و برای او پیشانی سفید و نورانی همانند ماه تمام نورافشان است. وی با شهادت تمام جنگید تا این که کشته شد، رحمت خدا بر او باد. دشمنان زبون سر او را از

تن جدا کرده و به طرف لشکر امام حسین علیه السلام پرتاب کردند. مادر مهربانش سر او را برداشته و می گفت: ای سرور دلم! و ای نور چشمم! بعد از نوازش آن، سر را به طرف دشمن انداخت و به یکی از افراد دشمن اصابت کرده و او را به هلاکت رسانید. آن گاه مادرش عمود خیمه را برداشت و بر لشکر ابن سعد ملعون حمله کرد و می گفت: انا عجوز سیدی ضعیفه خاویه بالیه نحیفه أضربکم بضربه عنیفه دون بنی فاطمه الشریفه ای آقای من! من پیرزنی ناتوان هستم؛ که در اثر پیری افتاده، لاغر و نحیف شده‌ام. اما دشمنان را با ضربه‌ای سخت می‌زنم؛ و این کار را در پیشگاه فرزند حضرت فاطمه‌ی شریفه علیهما السلام انجام می‌دهم. سپس بر دشمن حمله کرد و دو نفر را از پای درآورد. امام حسین علیه السلام دستور داد که او از میدان به خیمه‌ها برگردانند، و در حق او دعا فرمود [۱۹۰].

### مبارزه‌ی جابر بن عروه‌ی غفاری

در کتاب «شرح شافیه» که در مدایح و مناقب آل رسول صلی الله علیه و آله و سلم و معایب بنی‌العباس نوشته شده، و تألیف ابی‌فراس است، مؤلف آن با سند خود از «مقتل خوارزمی» چنین نقل می‌کند: پس از او؛ جابر بن عروه‌ی غفاری عازم میدان نبرد شد. او پیرمردی بزرگوار و از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود، که در رکاب آن حضرت در جنگ بدر و حنین حاضر شده بود. [صفحه ۲۳۳] جابر؛ روز عاشورا خود را آماده‌ی نبرد با لشکر ابن سعد ملعون می‌نمود، او عمامه‌ی خود را به کمر بسته و ابروان خود را با پارچه‌ای بست تا جلو دید او را نگیرند، امام حسین علیه السلام این منظره را تماشا می‌کرد و می‌فرمود: خداوند به سعی تو، پاداش خیر عطا نماید ای پیرمرد! جابر آماده‌ی نبرد شد و بر دشمن حمله نمود و می‌جنگید تا این که شصت نفر از لشکریان را به خاک انداخت و بعد به شهادت رسید، رحمت خدا بر او باد.

### مبارزه‌ی مالک بن داوود

پس از او؛ مالک بن داوود به میدان آمد و بر دشمن حمله کرد و جنگید تا این که پانزده نفر را کشت و بعد شهید شد.

### مبارزه‌ی طرماح بن عدی

طرماح بن عدی شروع به جنگ کرد و گروه زیادی را کشت، او در اثر جنگ زخمی شد و از پشت اسبش بر زمین افتاد، که توان برخاستن از میان کشته‌شدگان را نداشت.

### مبارزه‌ی جناده‌ی انصاری

در «بحار الانوار» از «المناقب» چنین نقل می‌کند: پس از او؛ جناده بن حارث انصاری قدم به عرصه‌ی نبرد گذاشت و بر دشمن حمله کرد و جنگید تا این که کشته شد.

### مبارزه‌ی عمرو بن جناده

صاحب «المناقب» گوید: پس از او؛ عمرو بن جناده به میدان شتافت، و بر دشمن حمله کرد و جنگید تا این که کشته شد.

### مبارزه‌ی عبدالرحمان بن عروه

پس از او؛ عبدالرحمان بن عروه به میدان آمد و بر دشمن حمله کرد جنگید تا این که کشته شد [۱۹۱]. [صفحه ۲۳۴]

### مبارزه‌ی عابس شاکری و غلام او

محمد بن ابوطالب گوید: عابس بن شیب شاکری که به همراه شوذب - غلام آزاد کرده شاکر - در کربلا حاضر شده بود، به شوذب گفت: ای شوذب! می‌خواهی

چه کار کنی؟ گفت: می‌خواهم چه کار کنم؟ می‌خواهم بجنگم تا این که کشته شوم. گفت: نظر من هم این بود که تو همین کار را انجام می‌دهی. پس به خدمت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام برو تا به کشته شدن تو نیز - مانند دیگران - از خداوند متعال، طلب پاداش نماید، زیرا امروز؛ روزی است که سزاوار است آنچه که توان داریم در طبق اخلاص بگذاریم و از خدای پاداش بخواهیم، زیرا که بعد از امروز؛ دیگر عملی نیست، و پس از این، موقع حساب است. او رفت و در پیشگاه امام حسین علیه‌السلام قرار گرفت و بر حضرت سلام نمود و گفت: ای اباعبدالله! سوگند به خدا! در روی زمین فامیل و بیگانه‌ای که بر من عزیزتر و محبوب‌تر از تو باشد؛ نیست. اگر می‌توانستم ستمی را از تو دفع نمایم و جلو کشته شدن تو را بگیرم با چیزی که عزیزتر از جان و خون خودم باشد، انجام می‌دادم. سلام بر تو ای اباعبدالله! شاهد باش که من به طریقه‌ی حق و هدایت تو و پدرت هستم. سپس شمشیر را به دست گرفته و به سوی آن کافران روانه شد. ربیع بن تمیم گوید: چون او را از رو به رو دیدم شناختم، من در جنگها او را دیده بودم، وی از شجاعان لشکر بود، گفتم: ای لشکر! این شخص شیر شیران است، این پسر شیب است، کسی از شما به نبرد او خارج نشود. او شجاعانه در مقابل لشکر ایستاد و فریاد زد: آیا مردی نیست به نبرد من بیاید؟ آیا مردی نیست؟ عمر سعد لعین گفت: او را از هر طرف سنگ‌باران کنید. لشکر از هر جهت، شروع به پرتاب سنگ کردند، چون شیب دید که لشکر سنگ‌باران می‌کنند زره خود را پوشید و کلاه جنگی بر سر گذاشت و بر لشکر حمله نمود. ربیع گوید: سوگند به خدا! با چشمان خود دیدم که در حمله‌ی خود، صفوف لشکر [صفحه ۲۳۵] را درهم می‌شکند، بیش از دویست نفر از لشکر پا به فرار گذاشتند. سپس، لشکر از همه‌ی جهات بر او حمله کردند و دور او را گرفتند تا این که به درجه‌ی شهادت رسید، رضوان خدا بر او باد. راوی گوید: سر او را در دستان مردان جنگی که صاحب سلاح بودند، دیدم که یکی می‌گفت: من او را کشتم و دیگری می‌گفت: من او را کشتم (و بر کشتن چنین

شجاعی افتخار می کردند و با همدیگر مخامصه می نمودند). ابن سعد ملعون گفت: با همدیگر دعوا و بگو مگو نکنید، این کسی نبود که تنها یک نفر او را کشته باشد. و با این حرف، آنان را از همدیگر جدا کرد [۱۹۲].

### مبارزه‌ی عبدالله و عبدالرحمان غفاری

علامه مجلسی رحمه الله می نویسد: محمد بن ابوطالب گوید: پس از او؛ عبدالله و عبدالرحمان غفاری به خدمت با سعادت آن امام مظلوم شرفیاب شدند، و عرض کردند: ای ابا عبدالله! سلام بر تو، ما آمده ایم که در پیشگاه تو بجنگیم و از تو دفاع کنیم. حضرت فرمود: مرحبا بر شما! نزدیک آید. آنان در حالی که گریه می کردند به حضرت نزدیک شدند. حضرت فرمود: ای فرزندان برادرم! چرا گریه می کنید؟ به خدا سوگند! من امیدوارم که پس از ساعتی چشمانتان از شادی روشن خواهد شد. عرض کردند: جان ما فدای شما! ما برای خودمان گریه نمی کنیم، ولی برای تو گریه می کنیم، می بینیم که دشمن تو را از هر طرف محاصره کرده و ما نمی توانیم برای شما کاری انجام داده و دشمنان را از تو دفع نماییم. حضرت فرمود: ای فرزندان برادرم! خداوند به شما بهترین پاداش پرهیزکاران را عطا نماید که به سبب این بلیه اندوهگین هستید، و با جانتان مرا یاری می کنید. آن گاه پیش آمده و عرض کردند: سلام بر تو ای فرزند رسول خدا! حضرت فرمود: سلام بر شما و رحمت و برکات خداوند بر شما باد. پس قدم به میدان نبرد گذاشتند و بر دشمن حمله کردند و جنگیدند تا این که کشته شدند. ]

صفحه ۲۳۶]

### مبارزه‌ی غلام ترک امام حسین

محمد بن ابوطالب گوید: امام حسین علیه السلام غلام ترکی داشت، او از قاریان قرآن بود، پا به عرصه‌ی میدان نبرد گذاشت و بر دشمن حمله کرده، او می جنگید و رجز

می خواند و می گفت: البحر من طعنی و ضربی یصطلی و الجو من سهمی و نبلی یمتلی اذا حسامی فی یمینی ینجلی ینشق قلب الحاسد المبجل از نیزه و ضربه‌ی شمشیر من، دریا گرم و سوزان می شود؛ و هوا از تیرهای من پر می شود. هنگامی که شمشیرم در دست راست من آشکار شود؛ دل هر شخص حسود و متکبر شکافته می شود. او جنگید تا این که گروهی را کشت، سپس به زمین افتاد، امام حسین علیه السلام به بالین او شتافت و گریست، و صورت مبارک خود را بر صورت او گذاشت. آن غلام باوفا، چشمان خود را باز کرد، و جمال دلربای آقای مهربان خود، امام حسین علیه السلام را دید و تبسمی کرد و به سوی رحمت پروردگار خود شتافت.

### مبارزه‌ی یزید بن زیاد

محمد بن ابوطالب گوید: پس از آن؛ یزید بن زیاد بن شعیب شروع به تیراندازی به طرف دشمنان کرد، او هشت تیر به طرف دشمن پرتاب کرد که پنج تای آن به هدف خورد و بر دشمن اصابت نمود. و هر دفعه که تیراندازی می کرد امام حسین علیه السلام می فرمود: خداوندا! تیر او را به هدف برسان و پاداش او را بهشت قرار بده. پس دشمنان بر او حمله کردند و او را شهید نمودند [۱۹۳].

### مبارزه‌ی ابوعمرو نهشلی

شیخ ابن نما رحمه الله گوید: مهران؛ غلام آزاد کرده‌ی بنی کاهل به من خبر داد و گفت: [صفحه ۲۳۷] من به همراه امام حسین علیه السلام در کربلا حضور پیدام کردم، مرد شجاعی را دیدم که سرسختانه می جنگید، و بر هر صفی از صفوف لشکر حمله می نمود آنان را پراکنده می نمود، سپس به پیشگاه امام حسین علیه السلام برمی گشت و رجز می خواند و می گفت: أبشر هدیت الرشد تلقی أحمدا فی جنه الفردوس تعلقو صعدا مسرور باش به رستگاری (خدا تو را رستگار کند) که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را؛

در بهشت ملاقات می کنی و به مراتب عالی‌تری بهشت صعود می‌نمایی. گفتم: این شخص کیست؟ گفته شد: ابوعمر و نهشلی - یا خثعمی - پس شخصی از قبیله‌ی بنی‌اللوات از ثعلبیه‌ی به نام عامر بن نهشل با او درگیر شده و او را کشت، و سر از تنش جدا کرد. ابوعمر و جزو شب زنده‌داران بود و بسیار نماز می‌خواند.

### مبارزه‌ی یزید بن مهاجر

پس از او؛ یزید بن مهاجر به میدان نبرد شتافت و با تیر، پانزده نفر از لشکریان عمر ملعون را کشت، او در پیشگاه امام حسین علیه‌السلام رجز می‌خواند و می‌گفت: انا یزید و ابي مهاجر کأنی لیث بغیل خادریا رب انی للحسین ناصر و لابن سعد تارک و هاجر من یزید و پدرم مهاجر است؛ من مانند شیر می‌هستم که از شدت حمله در منزل خود نیزار، قرار گرفته است. ای پروردگار من! من یار و یاور امام حسین علیه‌السلام هستم؛ و ابن سعد را رها نموده و ترک کرده‌ام. کینه‌ی او ابو شعثاء و از طایفه‌ی بنی‌بهدله - شاخه‌ای از قبیله‌ی کنده - بود [۱۹۴].

### مبارزه‌ی سیف بن حارث و مالک بن سریع جابری

شیخ ابن‌نما رحمه الله پس از آن می‌گوید: سیف بن حارث بن سریع و مالک بن عبدالله بن سریع جابری که از طایفه‌ای از قبیله‌ی همدان، و به نام بنو جابر معروف بودند به پیشگاه امام حسین علیه‌السلام شرفیاب شده و عرض کردند: سلام بر تو ای فرزند رسول خدا! [صفحه ۲۳۸] حضرت فرمود: سلام بر شما. سپس آن دو یار باوفا به میدان نبرد شتافتند و بر دشمن حمله کردند و جنگیدند تا این که کشته شدند [۱۹۵].

### امام حسین و پاسخ به سلامهای اصحاب



علامه‌ی فاضل مجلسی رحمه الله می‌نویسد: محمد بن ابوطالب و دیگران گویند: یاران امام حسین علیه‌السلام یکی پس از دیگری به حضور حضرتش می‌شتافتند، و هر کدام سلام می‌کرد و می‌گفت: سلام بر تو ای فرزند رسول خدا! حضرت به او پاسخ می‌داد و می‌فرمود: و سلام بر تو، و ما پشت سر تو خواهیم آمد، سپس این آیه را تلاوت می‌فرمود: (فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر) [۱۹۶]؛ پس بعضی از آنان به شهادت رسیدند و برخی دیگر منتظر شهادت هستند. این چنین بود تا این که همه‌ی اصحاب و یاران باوفای امام حسین علیه‌السلام همگی کشته شده و جان خودشان را فدای جان اطهر و اقدس آن امام انس و جان کردند - رضوان و رحمت خدا بر آنان باد - و کسی جز اهل بیت علیهم‌السلام با امام حسین علیه‌السلام نماند. آری! مؤمن چنین است که در راه خدا، دین خود را بر دنیای خود، و مرگ خود را بر زندگی خود ایثار می‌کند، و حق را یاری می‌نماید گر چه کشته شود، که خدای متعال در قرآن می‌فرماید: (لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله أمواتا بل أحياء عند ربهم یرزقون) [۱۹۷]؛ آنان که در راه خدا کشته شدند هرگز آنان را مرده مپندارید، بلکه آنان زنده‌اند و در پیشگاه پروردگارشان متنعم هستند [۱۹۸]. [صفحه ۲۴۱]

## در بیان مبارزه‌ی خویشان و اهل بیت امام حسین و چگونگی شهادت آنان

### اهل بیت امام حسین و آمادگی برای مبارزه

علامه‌ی فاضل مجلسی رحمه الله می‌گوید: محمد بن ابوطالب و دیگران چنین روایت کرده‌اند: یاران باوفای امام حسین علیه‌السلام با بدن‌های چاک چاک بر روی خاک افتاده و شهید شدند، و به جز اهل بیتش کسی نمانده بود. اهل بیت حضرت که همان فرزندان امیر مؤمنان علی علیه‌السلام، فرزندان جعفر، فرزندان عقیل، فرزندان امام حسن علیه‌السلام و فرزندان خود حضرت بودند؛ آنان پس از شهادت یاران امام حسین

علیه السلام گردهم آمده و با یکدیگر وداع می کردند، و خود را آماده ی جنگ می نمودند.

### مبارزه ی عبدالله بن مسلم

اولین کسی که از اهل بیت علی علیه السلام به سوی میدان آمد عبدالله بن مسلم بن عقیل بن ابی طالب بود، او رجز می خواند و می گفت: الیوم ألقى مسلما و هو أبی وفیته بادوا علی دین النبی لیسوا بقوم عرفوا بالکذب لکن خیار و کرام النسب من هاشم السادات أهل الحسب امروز پدرم مسلم را با جوانانی که خود را فدای دین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کردند؛ ملاقات می کنم. آنان گروهی معروف به کذب نبودند، بلکه برگزیدگانی از نسل گرامی سادات هاشمی و اهل شرافت بودند. او بر دشمن حمله کرد و جنگید تا این که در سه حمله؛ نود و هشت نفر از سپاه عمر سعد را به هلاکت رساند [۱۹۹]. شیخ مفید رحمه الله گوید: در حین جنگ عبدالله؛ عمرو بن صبیح صیداوی تیری به طرف او نشانه رفت، عبدالله دست به پیشانی گرفت تا از اصابت تیر جلوگیری کند، تیر به دست او اصابت کرد و چنان دست او را بر پیشانیش دوخت که نتوانست دست خود را حرکت دهد. [صفحه ۲۴۲] سپس ملعون دیگری با نیزه بر او حمله کرد و نیزه ای بر دل او زد و او را شهید کرد [۲۰۰]. علامه فاضل مجلسی رحمه الله می نویسد: ابوالفرج گوید: مادر عبدالله بن مسلم؛ رقیه دختر حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام بود.

### مبارزه ی محمد بن مسلم

پس از او؛ برادرش محمد بن مسلم بن عقیل به سوی میدان آمد، چنان که از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده، مادر او کنیز بود. او بر دشمن حمله کرد و جنگید و گروهی را به هلاکت رساند. آن گاه مورد حمله ی ابو جرهم اسدی و لقیط بن ایاس جهنی قرار گرفته و کشته شد [۲۰۱].

**مبارزه‌ی جعفر بن عقیل**

محمد بن ابوطالب و دیگران گویند: پس از او؛ جعفر بن عقیل علیه‌السلام در حالی که رجز می‌خواند قدم به عرصه‌ی نبرد گذاشت، او می‌گفت: أنا الغلام الأبطحی الطالبی من معشر فی هاشم و غالب و نحن حقا سادة الذوائب هذا حسین أطيّب الأطناب من عتره البر التقی العاقب من فرزند مکی و از فرزندان ابوطالب هستیم؛ گروهی که از هاشم و غالب متولد شده‌اند. به راستی ما آقایان، بزرگان و اشراف هستیم؛ این حسین علیه‌السلام است که پاکیزه‌ترین پاکیزگان است. از اولاد پیامبر نیکوکار و خاتم پیامبران است. او بر دشمن حمله کرد و جنگید و پانزده نفر سواره را به خاک انداخت [۲۰۲]

ابن شهر آشوب رحمه الله می‌نویسد: گفته شده: جعفر بن عقیل دو نفر را کشت، سپس بشر بن سوط همدانی ملعون بر او حمله کرد و او را به شهادت رساند [۲۰۳]. [صفحه ۲۴۳] ابوالفرج گوید: مادر او ام‌ثغر، دختر عامر عامری بود. و قاتل او ملعونی به نام عروه الله بن عبدالله خثعمی بوده است [۲۰۴].

**مبارزه‌ی عبدالرحمان بن عقیل**

گفته‌اند: پس از او؛ برادرش عبدالرحمان بن عقیل علیه‌السلام به میدان نبرد شتافت، او می‌گفت: ابي عقیل فأعرفوا مکانی من هاشم و هاشم اخوانی کهول صدق سادة الأقران هذا حسین شامخ البنیان و سید الشیب مع الشبان پدرم عقیل است، مرتبه و منزلت مرا بشناسید؛ که از هاشم هستیم و برادرانم نیز از قبیله‌ی هاشم هستند. پیران آنان به راستی و صدق معروف و آقایان اقران خود هستند؛ این حسین علیه‌السلام است که دارای نسب والا می‌باشد. و آقا و مولای پیران و جوانان است. او بر دشمن حمله می‌کرد و می‌جنگید تا این که هفده نفر از سواران لشکر اشقیاء را کشت، سپس عثمان بن خالد جهنی ملعون بر او حمله کرد و او را شهید کرد.

**مبارزه‌ی عبدالله بن عقیل**

ابوالفرج گوید: پس از او؛ برادرش عبدالله بن عقیل ابن ابی طالب علیه‌السلام - که بزرگترین برادر آنان بود و مادرش کنیز بود - به سوی میدان آمد و بر دشمن حمله کرد و جنگید تا این که به دست عثمان بن خالد بن اشیم جهنی و بشر بن حوط قابضی به شهادت رسید.

**مبارزه‌ی محمد بن ابوسعید بن عقیل**

پس از او؛ محمد بن ابوسعید بن عقیل احوال - که مادرش کنیز بود - مورد هدف تیر لقیط بن یاسر جهنی قرار گرفت و از پای درآمده و شهید شد. سپس ابوالفرج گوید: محمد بن علی بن حمزه گوید: به دنبال محمد بن ابوسعید؛ جعفر بن محمد بن عقیل نیز کشته شد. [صفحه ۲۴۴] ابن حمزه اضافه می‌کند: شنیده شده که جعفر بن محمد در جنگ حره [۲۰۵] کشته شده است. علامه مجلسی رحمه الله می‌نویسد: ابوالفرج گوید: در کتابهای انساب ندیدم که محمد بن عقیل فرزندی به نام جعفر داشته باشد. او اضافه می‌کند: محمد بن علی بن حمزه از عقیل بن عبدالله بن عقیل بن محمد بن عبدالله بن محمد بن محمد بن عقیل بن ابی طالب نقل می‌کند: علی بن عقیل که مادرش کنیز بود در این روز کشته شد [۲۰۶].

**مبارزه‌ی محمد بن عبدالله بن جعفر**

ابوالفرج گوید: گفته‌اند: پس از او؛ محمد بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب به سوی میدان شتافت؛ او می‌گفت: نشکو الی الله من العدوان قتال قوم فی الردی عمیان قد ترکوا معالم القرآن و محکم التنزیل و التبیان و أظهروا الکفر مع الطغیان به سوی خداوند از ستم ستمگران شکایت می‌کنم؛ از جنگ گروهی که در وادی ضلالت کور و سرگردان هستند. به راستی آنان راههای قرآن؛ و محکمتان تنزیل و فرقان را رها

کرده‌اند. و کفر را با طغیان و سرکشی آشکار نموده‌اند. پس از آن، حمله کرد و جنگید تا این که ده نفر از اشرار را به هلاکت رساند، سپس به دست ملعونی به نام عامر بن نهشل تمیمی کشته شد.

### مبارزه‌ی عون بن عبدالله بن جعفر

ابوالفرج گوید: پس از او، عون بن عبدالله بن جعفر به سوی میدان نبرد قدم گذاشت، او می‌گفت: [صفحه ۲۴۵] ان تنکرونی فأنا ابن جعفر شهید صدق فی الجنان أزهریطیر فیها بجناح أخضر کفی بهذا شرفا فی المحشر اگر مرا نمی‌شناسید من فرزند جعفر هستم؛ جعفری که شهید راه صدق و راستی است و در بهشت درخشنده و نورانی؛ با بالهای سبز فام خود پرواز می‌کند؛ و همین مقام برای افتخار در صحرای محشر کافی است. آن گاه بر دشمن حمله کرد و جنگید تا این که سه نفر سواره و هیجده نفر پیاده را کشت. سپس به دست حرامزاده‌ای به نام عبدالله بن بطه‌ی طائی به شهادت رسید. علامه مجلسی رحمه الله می‌نویسد: ابوالفرج بعد از ذکر شهادت محمد و عون می‌گوید: قاتل عون، ملعونی به نام عبدالله قطنه‌ی تیهانی بود. او اضافه می‌کند: عبیدالله بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب نیز در کربلا به همراه امام حسین علیه‌السلام کشته شد [۲۰۷].

### مبارزه‌ی فرزندان امام حسن

در کتاب «منتخب» می‌نویسد: هنگامی که همه‌ی یاران امام حسین علیه‌السلام شهید شدند نوبت جهاد به فرزندان برادر حضرتش رسید. ابو مخنف گوید: امام حسین علیه‌السلام به طرف راست و چپ نگاه کرد و یار و یاورى ندید، آن گاه فریاد زد: وا غربتاه! وا قله ناصراه! اما من معین یعینا! اما من ناصر ینصرنا! اما من خائف من عذاب الله فیذب عنا. وا غربتاه! وا قله ناصراه! آیا کسی نیست که ما را یاری کند؟ آیا یاورى نیست که ما را یاری نماید؟ آیا کسی نیست که از عذاب خدا بترسد و این ستمکاران را

از ما دفع کند؟ در این هنگام؛ دو نوجوان که در زیبایی مانند ماه بودند از خیمه بیرون آمدند، یکی از آنان احمد و دیگری قاسم از فرزندان امام حسن علیه السلام بودند، آنان می گفتند: لیبک لیبک ای آقا و مولای ما! اینک ما در پیشگاه تو هستیم، هر فرمانی داری به ما [صفحه ۲۴۶] امر کن که رحمت و درود خدا بر تو باد! حضرت فرمود: بر عمویتان سخت است که به شما بگوید به سوی میدان بروید و از حرم جدتان حمایت کنید، پس حضرت قاسم علیه السلام به طرف میدان شتافت.

### مبارزه‌ی حضرت قاسم بن حسن

علامه‌ی مجلسی رحمه الله می نویسد: ابوالفرج و محمد بن ابوطالب و دیگران می گویند: پس از او؛ عبدالله بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام عازم میدان شد. در روایات بسیاری آمده است که او قاسم بن حسن علیه السلام بود. او نوجوانی بود که هنوز بالغ نشده بود، هنگامی که امام حسین علیه السلام دید او خود را آماده‌ی نبرد می کند او را در بغل گرفت و شروع به گریه کردند، آن قدر گریستند تا این که بی حال شده و از هوش رفتند. وقتی به هوش آمدند حضرت قاسم علیه السلام از امام حسین علیه السلام اجازه‌ی جنگ خواست، ولی امام حسین علیه السلام امتناع فرمود که اجازه‌ی جنگ دهد. حضرت قاسم علیه السلام التماس کرد و اصرار می نمود و دست و پای امام را می بوسید تا این که حضرت به او اجازه دادند [۲۰۸]. در کتاب «منتخب» آمده است: حضرت به او فرمود: یا ولدی! تمشی برجلک الی الموت؟ فرزندم! آیا با پای خود به سوی مرگ می روی؟ عرض کرد: و کیف لا یا عم! و أنت بین الأعداء وحید فرید، و لن تجد محامیا و لا صدیقا، روحی لروحک الفداء، و نفسی لنفسک الوقاء. عمو جان! چگونه به سوی مرگ نروم در حالی که تو در میان دشمنان تنها و بی یاور هستی، و برای تو حمایتگر و دوستی نیست، روحم فدای روح شما و جانم سپر بلای جان شما باد. امام حسین علیه السلام به او اذن میدان داد، سپس گریبان قاسم علیه السلام را شکافت

و عمامه‌ی او را به دو قسمت کرد و به صورت نقاب، بر چهره‌ی نازنین او انداخت. آن گاه لباس او را به [صفحه ۲۴۷] صورت کفن بر او پوشاند و شمشیر خود را به کمر قاسم علیه‌السلام بست، و او را به سوی معرکه‌ی جنگ روانه کرد [۲۰۹].

### شجاعت حضرت قاسم بن حسن

علامه‌ی فاضل مجلسی رحمه الله گوید: آن شاهزاده از خیمه‌ها بیرون آمد، اشک از چشمانش به صورتش سرازیر بود و می‌گفت: این تنکرونی فأنابن الحسن سبط النبی المصطفی و المؤمن هذا حسین کالأسیر المرتهن بین أناس لاسقوا صوب المزن اگر مرا نمی‌شناسید من فرزند امام حسن علیه‌السلام هستم؛ که نواده‌ی پیامبر برگزیده و امین است. این حسین علیه‌السلام است که مانند اسیر در گرو شما است؛ در میان مردمانی که از نزول باران سیراب نمی‌شوند. حضرت قاسم علیه‌السلام نوجوانی که صورتش مانند پاره‌ی ماه بود، بر دشمن حمله کرد؛ و جنگ سختی به راه انداخت تا این که با کمی سن و سالش، سی و پنج نفر از دشمنان را به هلاکت رساند [۲۱۰]. در کتاب «منتخب» می‌نویسد: آن شاهزاده به نزد عمر سعد رفت و گفت: ای عمر! آیا از خدا نمی‌ترسی؟ آیا از خدا واهمه نداری ای کوردل! آیا احترام پیامبر خود را مراعات نمی‌کنی؟ عمر سعد گفت: آیا سرپیچی از اطاعت امیر برایتان بس نبود؟ آیا از یزید اطاعت نمی‌کنید؟ حضرت قاسم علیه‌السلام فرمود: خدا تو را پاداش خیر ندهد! تو ادعای مسلمانی می‌کنی در حالی که فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تشنه هستند و چنان تشنگی بر آنان غلبه کرده که دنیا در جلو دیدگانشان تاریک شده است؟! راوی می‌گوید: پس از آن؛ قاسم علیه‌السلام مبارز طلبید، شخصی که برابر هزار سواره بود به مبارزه‌ی او آمد، قاسم علیه‌السلام بر او حمله کرد و کشت. آن شخص چهار فرزند داشت آنها یکی پس از دیگری آماده‌ی مبارزه شدند و به دست توانای قاسم علیه‌السلام از پای درآمده و [صفحه ۲۴۸] کشته شدند. قاسم علیه‌السلام نهیبی به

اسب خود زد و مشغول مبارزه با سواران گردید، آن قدر جنگید تا این که خسته شده و ناتوان گردید. خواست به طرف خیمه‌ها برگردد ناگاه ازرق شامی ملعون، راه را بر آن شاهزاده گرفت و با وی درگیر شد، حضرت قاسم علیه‌السلام ضربتی بر مغز او وارد کرد و او را هلاک نمود. قاسم علیه‌السلام به سوی امام حسین علیه‌السلام آمد و عرض کرد: عمو جان! تشنگی! تشنگی! مرا با شربتی از آب دریا ب. امام حسین علیه‌السلام او را تسلی فرموده، و امر به شکیبایی نمود، و انگشتر خود را به او داد و فرمود: آن را در دهانت بگذار و بمک. راوی گوید: قاسم علیه‌السلام گفت: چون آن انگشتر را در دهانم گذاشتم گویا چشمه‌ی آبی بود، سیراب شدم، و به سوی میدان باز گشتم. او دوباره بر آن روبه صفتان حمله کرد و می‌خواست پرچمدار لشکر را هدف قرار داده و بکشد، دشمنان او را با تیر احاطه کرده و تیرباران نمودند [۲۱۱].

### شهادت حضرت قاسم بن حسن

علامه‌ی فاضل و متبحر مجلسی رحمه الله می‌نویسد: حمید بن مسلم گوید: من در سپاه عمر بن سعد لعین بودم و به این نوجوان نگاه می‌کردم، او شلوار و پیراهنی به تن داشت و نعلینی داشت که بند یکی از آنها پاره شده بود، هرگز فراموش نمی‌کنم آن که بندش پاره شده بود پای چپ بود. عمر بن سعد از وی به من گفت: سوگند به خدا! من بر این نوجوان حمله خواهم کرد. گفتم: سبحان الله! از این نوجوان چه می‌خواهی؟ و چرا بر او حمله می‌کنی؟ به خدا سوگند! اگر او بر من حمله کند من دست به سوی او نمی‌گشایم و بر او حمله نمی‌کنم، این گروهی که می‌بینی او را محاصره کرده‌اند برای وی کافی است. گفت: سوگند به خدا! بر او حمله می‌کنم. سپس آن ملعون بر قاسم علیه‌السلام حمله نمود و ضربتی بر سر مبارکش زد و او با [صفحه ۲۴۹] صورت بر زمین افتاد [۲۱۲]. در کتاب «المنتخب» آمده است: شبیه بن سعد شامی لعین، با نیزه‌ی خود ضربه‌ای از پشت، به قاسم علیه‌السلام زد که از سینه‌ی مبارکش خارج شد، او در خون



خود غلطید و بر زمین افتاد و صدا می زد: عمو جان! مرا دریاب. در بعضی روایات آمده است: سی و پنج تیر بر بدن مبارک قاسم علیه السلام اصابت کرده بود. و در روایت دیگری آمده است: سپس سعید بن عمرو ملعون، شکم مبارک او را پاره کرد، و یحیی بن وهب لعین با نیزه او را مجروح نمود. علامه‌ی مجلسی رحمه الله در کتاب شریف «بحار الأنوار» گوید: قاسم علیه السلام صدا زد: عمو جان! مرا دریاب. وقتی امام حسین علیه السلام صدای او را شنید مانند عقابی که از آسمان فرود می آید به سوی او آمد، حضرت بر دشمن حمله نمود و صفوف آنها را شکافت. حضرت مانند شیر غضبناک حمله می نمود، شمشیری به طرف عمر لعین، قاتل آن شاهزاده حواله کرد، آن ملعون، دست خود را سپر قرار داد، شمشیر دست او را از بازو جدا کرد. آن ملعون نعره‌ای زد که همه‌ی لشکر آن را شنیدند، حضرت از او دور شد، سواران اهل کوفه حمله کردند تا عمر را از دست امام حسین علیه السلام برهانند. آن ملعون در زیر سم اسبان قرار گرفت و اسبان با سمهای خود، او را زخمی کرده و لگدمال شد تا به جهنم واصل گردید [۲۱۳]. گرد و غبار میدان جنگ فرونشست که ناگاه دیدند امام حسین علیه السلام بر بالین آن شاهزاده ایستاده، و قاسم علیه السلام پایش را بر زمین می سایید. امام حسین علیه السلام فرمود: یعز و الله؛ علی عمک أن تدعوه فلا یجیبک، أو یجیبک فلا یعینک، أو یعینک فلا یغنی عنک، بعدا لقوم قتلوک. به خدا سوگند! بر عمویت سخت است این که او را به یاری خود بخوانی، او [صفحه ۲۵۰] نتواند تو را جواب دهد، یا جواب دهد اما نتواند تو را یاری نماید، یا تو را یاری کند ولی سودی به حال تو نداشته باشد. از رحمت خدا دور باد گروهی که تو را کشتند. آن گاه امام حسین علیه السلام او را بر سینه گرفت و به طرف خیمه‌ها حمل نمود. حمید بن مسلم گوید: گویا هنوز می بینم که پاهای آن نوجوان از زمین کشیده می شد و زمین را خط می کشید، و در حالی که امام حسین علیه السلام سینه‌ی او را در سینه‌ی مبارک خود نهاده بود، با خودم گفتم: با جنازه‌ی مطهر او چه خواهد کرد؟ حضرت جنازه‌ی او را

آورد و در میان کشتگان و شهدای اهل بیت خود قرار داد. پس از آن؛ امام حسین علیه السلام فرمود: اللهم أحصهم عددا، واقتلهم بددا، و لا تغادر منهم أحدا، و لا تغفر لهم أبدا، صبرا یا بنی عمومتی! صبرا یا اهل بیتی! لا رأیتم هوانا بعد هذا الیوم أبدا. خداوندا! همه‌ی این گروه کفار را هلاک گردان، و یکایک آنان را بکش، و احدی از آنان را باقی مگذار، و هرگز آنان را نیامرزد. ای فرزندان عمویم! صبر کنید، ای اهل بیتم! صبر کنید که پس از این روز، هرگز ذلت و خواری نخواهید دید.

### مبارزه‌ی ابوبکر بن حسن

در «بحار الانوار» می‌نویسد: پس از او؛ ابوبکر بن حسن علیه السلام رو به سوی میدان نهاد و مبارزه آغاز کرد و جنگید تا این که گروهی از آن ملاعین را کشت، مادر او کنیز بود. سپس ملعونی به نام عبدالله بن عقبه‌ی غنوی بر او حمله کرد و او را شهید نمود [۲۱۴].

### مبارزه‌ی احمد بن حسن

ابومخنف گوید: پس از قاسم علیه السلام؛ برادرش احمد بن حسن علیه السلام که شانزده سال سن داشت، قدم به عرصه‌ی کارزار گذاشت، و بر دشمن حمله کرد و پیوسته می‌جنگید تا این که هشتاد سواره را کشت. [صفحه ۲۵۱] او به سوی عموی بزرگوار خود برگشت در حالی که از شدت تشنگی چشمانش در کاسه‌ی سرش فرورفته بود صدا می‌زد: عمو جان! آیا شربتی از آب هست تا با آن توانایی جنگ با دشمنان خدا را داشته باشم؟ حضرت به او فرمود: لختی صبر کن تا این که جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را ملاقات کنی، او تو را با شربتی از آب سیراب کند که هرگز بعد از آن تشنه نخواهی شد. آن امام زاده‌ی عالی مقام، به سوی گروه کافران برگشت و در حالی که رجز می‌خواند بر آنان حمله کرد: اصبر قليلا فالمننا بعد العطش فان روحی فی

الجهاد تنكمش لا أرب الموت اذ الموت وحش و لم أكن عند اللقاء ذا رخش ای نفس!  
 لختی تشنگی را تحمل کن که آرزو بعد از تشنگی است؛ زیرا که روح من، در جهاد  
 زیاد کوشش می کند. موقعی که مرگ خطرناک گردد؛ از مرگ واهمه ندارم و در  
 موقع مبارزه و جنگ با دشمنان ترسان و لرزان نیستم. روای گوید: آن گاه در پی  
 خواندن این اشعار بر دشمنان زبون حمله نمود، و این اشعار را انشا کرده و  
 می خواند: الیکم من بنی المختار ضربا یثیب لهوله رأس الرضیع بید معاشر الکفار جمعا  
 بکل مهند غضب قطع برای شما از فرزندان پیامبر برگزیده ضربتی است؛ که از ترس آن  
 موهای سر طفل شیرخوار سفید می گردد. همه ی گروههای کفار را هلاک می کند؛ با  
 هر شمشیری که از آهن هندی ساخته شده و تیز و بران است. روای گوید: پس از آن؛  
 بر لشکر کفار حمله آورد و شصت نفر از سواران آنان را به هلاکت رساند، آن گاه به  
 درجه ی شهادت رسید. در برخی روایات آمده است: آن شاهزاده را ملعونی به نام هانی  
 بن شیب خضرمی کشت، و روی آن ملعون سیاه گردید [۲۱۵]. [صفحه ۲۵۲]

### مبارزه ی فرزندان امیر مؤمنان علی

علامه فاضل و متبحر مجلسی رحمه الله گوید: از موثقین بسیاری چنین نقل شده  
 است: هنگامی که همه ی اصحاب و یاران امام حسین علیه السلام و همچنین فرزندان  
 عموهای آن حضرت - عقیل و جعفر علیهما السلام - و فرزندان برادرش امام حسن  
 علیه السلام کشته شده و به شهادت رسیدند، برادران حضرت جلو آمده و عازم پیکار و  
 جانبازی در پیشگاه آن حضرت شدند.

### مبارزه ی ابوبکر بن علی

اولین کسی که از آنان قدم به عرصه ی کارزار نهاد ابوبکر، فرزند امیر مؤمنان علی  
 علیه السلام به نام عبدالله، و مادرش لیلی دختر مسعود بن خالد بن ربیع تمیمی بود. او

قدم به میدان نبرد گذاشت و رجز می خواند و می گفت: شیخی علی ذوالفخار الأطول من هاشم الصدق الکریم المفضل هذا حسین بن النبی المفضل عنه نحامی بالحسام المصقل نفدیہ نفسی من أخ مبجل بزرگ و آقای من علی علیه السلام که دارای فخر بیشمار است؛ از نسل پاک هاشم که دارای صدق، راستی، کرم و اهل فضل احسان است. این حسین علیه السلام فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که افضل از همه پیامبران است؛ و ما با شمشیرهای بران از او حمایت می کنیم. و جان خودم را فدای همچو برادر باعزت و محترم می نمایم. او بر دشمن حمله کرد و پیوسته می جنگید تا این که به دست ملعونی به نام زجر بن بدر نخعی به شهادت رسید. بعضی گویند: قاتل او، لعینی به نام عبدالله بن عقبه ی غنوی بود. از امام باقر علیه السلام روایت شده است که حضرتش فرمود: قاتل او؛ مردی از اهل همدان بود. مدائنی می نویسد: جنازه ی شریف آن شاهزاده در کنار نهری پیدا شد، و معلوم نبود [صفحه ۲۵۳] که چه کسی او را کشته است [۲۱۶].

### مبارزه ی عمر بن علی

تاریخ نویسان گفته اند: پس از او؛ برادرش عمر بن علی علیه السلام به سوی میدان شتافت، او در حالی که زجر ملعون - قاتل برادر خود - را هدف قرار داده بود رجز می خواند و می گفت: أضربکم و لا أری فیکم زجر ذاک الشقی بالنبی قد کفریا زجر! یا زجر! تدانی من عمر لعلک الیوم تبوء من سقرشر مکان فی حریق و سعر لأنک الجاحد یا شر البشر! شما را می زنم و در میان شما زجر را نمی بینم؛ زجری که بدبخت است و منکر پیامبر شده است. ای زجر! ای زجر! نزد عمر بیا؛ که شاید امروز در جهنم جای گیری. آن هم در بدترین مکانهای آن، در میان شعله ها و شراره های آن؛ زیرا که تو منکر حقی هستی ای شرورترین بشر! آن گاه بر زجر حمله کرد، و او را به جهنم فرستاد. در این هنگام، لشکریان از روبه رو بر او حمله کردند، او در حالی که سخت

آنان را با شمشیر خودش می زد، می گفت: خلوا عداة الله خلوا عن عمر خلوا عن الليث العبوس المكفهر يضربكم بسيفه و لا يفر و ليس فيها كالجبان المنجحر کنار بروید ای دشمنان خدا! از جلو راه عمر دور شوید؛ از جلو راه شیر غضبناک و خشمگین و عبوس دور شوید. شیری که شما را مورد هدف شمشیر خود قرار داده و هرگز فرار نمی کند؛ و در میدان جنگ با دشمنان؛ ترسویی نیست که در خانه ی خود بخزد. او پیوسته می جنگید تا این که به شهادت رسید. علامه مجلسی رحمه الله گوید: ابوالفرج، نام عمر بن علی علیه السلام را جزو کشتگان کربلا نیاورده است [۲۱۷]. [صفحه ۲۵۴]

### مبارزه ی عثمان بن علی

پس از او؛ برادرش عثمان بن علی علیه السلام که مادرش حضرت ام البنین و دختر حزام بن خالد و از قبیله ی بنی کلاب بود، قدم به میدان نبرد نهاد، او رجز می خواند و می گفت: انی انا عثمان ذوالمفاخر شیخی علی ذوالفخار الظاهر وابن عم للنبی الطاهر أخی حسین خیرة الأخیرو سید الکبار و الأصاغر بعد الرسول و الوصی الناصر من عثمان؛ دارای فضایل هستم؛ بزرگ و آقای من علی علیه السلام که دارای افتخارات آشکاری است. او فرزند عموی پیامبر پاک و طاهر است؛ برادرم امام حسین علیه السلام برگزیده ی نیکو کاران است. او آقا و مولای هر کوچک و بزرگ است؛ و پس از پیامبر، وصی و جانشین یاری کننده اوست. در این هنگام؛ خولی بن یزید اصبحی تیری پرتاب کرد که به پیشانی آن شاهزاده خورد و از اسب افتاد. حرامزاده ای از قبیله ی ابان بن حازم آمد و سر مبارک او را از تن جدا کرد، آن امامزاده ی والاتبار در آن روز؛ بیست و یک سال عمر داشت [۲۱۸].

### مبارزه ی جعفر بن علی

پس از او؛ برادرش جعفر بن علی علیه السلام که مادر او نیز ام البنین علیها السلام بود و نوزده سال داشت قدم به عرصه‌ی جهاد گذاشت، او می‌گفت: انی أنا جعفر ذوالمعالی ابن علی الخیر ذی النوال حسبی بعمی شرفا و خالی أحمی حسینا ذالندی المفضل من جعفر، دارای بزرگواریها و والایها هستم؛ فرزند حضرت علی علیه السلام که دارای بخشش و جود بود. در شرافت و عزت من، عمو و دایی من کفایت می‌کند؛ من از حسین علیه السلام که دارای بخشش و احسان بی‌کران است حمایت می‌کنم. [صفحه ۲۵۵] آن گاه جنگید تا این که خولی اصبحی ملعون تیری به سوی آن شاهزاده انداخت و به شقیقه، یا چشم مبارکش اصابت کرد [۲۱۹].

### مبارزه‌ی عبدالله بن علی

در «بحار الانوار» می‌نویسد: پس از او؛ برادرش عبدالله بن علی علیه السلام قدم به میدان نبرد گذاشت. او بیست و پنج سال داشت و هنوز فرزندی نداشت. حضرت عباس علیه السلام به او فرمود: برادرم! در برابر من جهاد کن تا این که تو را ببینم و در پیشگاه خدا به شهادت تو پاداش طلبم، زیرا که تو فرزندی نداری. او در برابر برادر خود، قدم به میدان جنگ نهاد، و می‌گفت: أنا بن ذی النجدۃ و الافضال ذلک علی الخیر ذوالأفعال سیف رسول الله ذوالنکال فی کل یوم ظاهر الأحوال من فرزند کسی هستم که دارای شجاعت، فضل و احسان است؛ او علی علیه السلام است که نیکو مرد و صاحب کارهای پسندیده است. او شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که دارای عقوبت و عذاب بر دشمنان است؛ که هر روز، رعب و وحشت او بر دشمنان ظاهر می‌شد. عبدالله بر دشمنان حمله کرد و گروهی از آن ملاعین را به هلاکت رساند، آن گاه به دست ملعونی به نام هانی بن شعیب که برادر او را نیز کشته بود؛ به شهادت رسید [۲۲۰].

## مبارزه‌ی محمد بن علی

در «بحار الانوار» می‌نویسد: پس از او؛ برادرش محمد بن علی الاصغر - که مادرش کنیز بود - به میدان آمد و جنگید. مردی از طایفه‌ی تمیم از فرزندان ابان بن دارم بر او حمله کرد و او را به شهادت رساند. ابوالفرج گوید: محمد بن علی بن حمزه گوید: در روز عاشوار، ابراهیم بن علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام که مادرش کنیز بود؛ کشته شد. [ صفحه ۲۵۶ ] و این نقل را جز از محمد بن علی از کسی نشنیده‌ام، و در هیچ کدام از کتابهای انساب یادی از ابراهیم نشده است. و یحیی بن حسن گوید: ابوبکر بن عبیدالله طلحی از پدرش نقل می‌نماید: عبیدالله بن علی علیه‌السلام در کربلا با امام حسین علیه‌السلام شهید شد. این قول صحیح نیست، چون عبدالله در روز جنگ «دار» [۲۲۱] به دست یاران مختار کشته شد و او را در آن روز دیدم [۲۲۲].

## حضرت ابوالفضل عازم میدان می‌شود

در «بحار الانوار» می‌نویسد: چون برادران حضرت عباس علیه‌السلام کشته شدند خود آن حضرت عازم میدان نبرد شد، و از امام حسین علیه‌السلام اذن میدان خواست. حضرت عباس علیه‌السلام را ابوالفضل می‌خواندند، مادر بزرگوارش حضرت ام‌البنین علیها‌السلام بود. او بزرگترین فرزند حضرت ام‌البنین علیها‌السلام به شمار می‌رفت، و آخرین نفری بود که از برادرانش کشته شد. به آن بزرگوار لقب «سقا» داده بودند، او شخصی خوشرو و زیبا بود، سوار بر اسب تنومند بلندی می‌شد در عین حال، پاهای مبارکش از زمین کشیده می‌شد. آن حضرت چهره‌ی دلربا و زیبایی داشت که به او: قمر بنی‌هاشم - یعنی «ماه درخشان بنی‌هاشم» - می‌گفتند، و در اثر کثرت عبادت و سجود در پیشگاه الهی، آثار سجده در پیشانی او نمایان بود، و او پرچمدار امام حسین علیه‌السلام بود. حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام چون تنهایی و بی‌یاوری برادرش را

دید خدمت امام علیه السلام شرفیاب شده و عرض کرد: برادرم! آیا به من اجازه جهاد می‌فرمایید؟ امام حسین علیه السلام گریست و گریه‌ی سختی نمود، سپس فرمود: یا اخی! أنت صاحب لوائی و اذا مضیت تفرق عسکری. برادر جان! تو علمدار و پرچمدار من هستی، اگر تو بروی لشکر من پراکنده می‌شود. [صفحه ۲۵۷] حضرت عباس علیه السلام عرض کرد: قد ضاق صدري و سئمت من الحیاء، و أريد أن أطلب ثاری من هؤلاء المنافقین. راستی دلم تنگ شده و از زندگی خسته و ملول شده‌ام، می‌خواهم انتقامم را از این منافقان بگیرم. امام حسین علیه السلام فرمود: فاطلب لهؤلاء الأطفال قليلا من الماء. حال که عازم میدان هستی، پس قدری آب برای این کودکان بیاور.

### حضرت ابوالفضل و حرکت به سوی لشکر

حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام به سوی گروه کافران حرکت کرد و در برابر آنان ایستاده و آنان را پند و اندرز داد، از عواقب کارشان ترسانید. ولی در دل سنگ آن ملاعین تأثیر نکرد. حضرت به جانب برادرش امام حسین علیه السلام بازگشت و قضیه را بازگو کرد. در این هنگام، صدای کودکانی را شنید که فریاد می‌زدند: العطش! العطش!

### حضرت ابوالفضل و حرکت به سوی فرات

حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام بر اسب خود سوار شد، نیزه‌ای به دست گرفت و مشک آبی برداشت و به سمت فرات به راه افتاد. علامه مجلسی رحمه الله گوید: چهار هزار نفر مأمور فرات بودند، آنها دور حضرتش را گرفته و او را تیرباران کردند. بنابر آنچه روایت شده: آن شیر اسداللهی بر آنان حمله نمود و هشتاد نفر از آن ملاعین را به خاک انداخت، و وارد شریعه‌ی فرات گردید. تشنگی بر حضرتش غلبه کرده بود، خواست جرعه‌ای از آب بیاشامد، ولی تشنگی امام انس و جان و مولای مهربان، حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام و اهل بیت آن حضرت را به یاد آورد و نخورد و



آب روی آب ریخت و مشک را پر کرد و آن را بر دوش راست خود انداخت، و به سمت خیمه‌ها حرکت کرد. هنگامی که آن ملاعین این صحنه را دیدند، راه را بر آن حضرت بستند و او را از هر [ صفحه ۲۵۸ ] سمت محاصره نموده و بر او حمله کردند. آن شیر بیشه‌ی شجاعت بر آن روبه‌صفتان زبون حمله کرد و جنگید، در این حال رجز می‌خواند و می‌گفت: لا أربب الموت اذالموت رقا حتی اوارى فى المصالیة لقی نفسی لنفس المصطفى الطهر وقانی أنا العباس أغدوا بالسقاو لا أخاف الشر یوم الملتقى موقعی که مرگ به سراغم می‌آید من از مرگ هراسی ندارم؛ تا این که خود را داخل صفوف دلیران می‌کنم. جان من؛ سپر بلاى جان ابی عبدالله علیه‌السلام است که جان او جان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم است؛ من عباس هستم که با مشک می‌آیم. و از شر روبه‌رو شدن با دلیران هراسی ندارم. حضرت با شجاعت تمام همه‌ی آن ملاعین را پراکنده کرد و به حرکت خود ادامه داد. زید بن ورقاء ملعون با همکاری حکیم بن طفیل سنسی حرامزاده در پشت درخت خرمايي کمین کرد، و غفلتا ضربه‌ای بر دست راست آن حضرت زد و دست از بدن مبارکش جدا کرد. حضرت شمشیر را به دست چپ گرفت، و حمله کرد و رجز می‌خواند و می‌گفت: و الله ان قطعتم یمینی انی أحامی أبدا عن دینی و عن امام صادق الیقین نجل النبی الطاهر الامین به خدا سوگند! اگر دست راست مرا ببرید؛ من همواره از دین خودم؛ و از امام و پیشوای صدق و یقین؛ که فرزند پیامبر پاک و امین است؛ حمایت می‌کنم. حضرت جنگید تا این که ضعف بر او عارض گردید، ملعونی به نام حکم بن طفیل طائی پشت درخت خرمايي کمین کرده بود، ضربتی بر دست چپ آن حضرت وارد نمود و از تن جدا کرد، حضرت رجز می‌خواند و می‌گفت: یا نفس! لا تخشی من الکفار و أبشری برحمه الجبار مع النبی السید المختار قد قطعوا ببغیهم یساری فأصلهم یا رب حر النار ای نفس! از گروه کفار و اهمله به دل خود راه مده؛ و به رحمت خدای جبار؛ همراه با پیامبر، آقا و برگزیده مسرور باش؛

آنان با ستمگری دست چپ مرا قطع کردند. [ صفحه ۲۵۹ ] پروردگارا! آنان را در شعله‌های آتش جهنم وارد کن [۲۲۳].

### شهادت حضرت ابوالفضل العباس

علامه مجلسی رحمه الله گوید: در این هنگام؛ حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام مشک را به دندانهای مبارک خود گرفت و اسب را می‌دواند تا این که آب را به تشنگان اهل بیت علیه السلام برساند. ناگاه تیری از جانب دشمن پرتاب و به مشک اصابت کرد و آب مشک ریخت، پس از آن تیر دیگری آمد و به سینه‌ی مبارک آن بزرگوار اصابت کرد. حضرت از بالای اسب رو به طرف امام حسین علیه السلام نمود و برادر خود را صدا زد: ادر کنی؛ دریاب مرا. فخر للارض مقطوع الیدین له من کل مجد یمین غیر منخدم آری؛ آن بزرگوار، با دست‌های بریده بر زمین افتاد؛ و دست راست او دستی است که از هر مجد و بزرگواری بریده نشده است. در روایت دیگری آمده است: هنگامی که تیر دیگری بر سینه‌ی مبارک آن حضرت اصابت کرد ملعونی با عمودی آهنین، حضرت را مورد حمله قرار داد و شهیدش کرد. چون امام حسین علیه السلام (صدای برادر را شنید به جانب شریعه‌ی فرات حرکت کرد) و چون دید که برادرش در کنار شریعه‌ی فرات افتاده، سخت گریست و بدن شریف او را به طرف خیمه‌ها حمل نموده، و این اشعار را می‌خواند: تعذیتم یا شر قوم ببغیکم و خالفتم دین النبی محمد! أما کان خیر الرسل أوصاکم بنا؟ أما نحن من نسل النبی المسدد؟ أما کانت الزهراء أمی ویلکم؟ أما کان من خیر البریة أحمد؟ لعنتم و أخزیتم بما قد جنیتم فسوف تلاقوا حر نار توقدای گروه اشرار! با ظلم و ستمگری از حق تجاوز کردید؛ و با دین پیامبر خدا محمد صلی الله علیه و آله و سلم مخالفت نمودید. آیا بهترین پیامبران در مور ما، به شما سفارش نکرده بود؟ آیا ما از نسل پیامبر درستکار [ صفحه ۲۶۰ ] نیستیم؟ وای بر شما! آیا فاطمه‌ی زهرا علیها السلام مادر من نیست؟ آیا پدر من، از بهترین مردمان و

خلایق نیست؟ به سبب جنایاتی که مرتکب شدید مورد نفرین و لعنت خدا قرار گرفتید و رسوا شدید؛ پس به زودی در شراره‌ی شعله‌های آتش جهنم خواهید سوخت. سپس امام حسین علیه‌السلام فرمود: «الآن انکسر ظهري، و قلت حیلصتی. اکنون کمرم شکست و چاره‌ی من گسسته گشت [۲۲۴]. صاحب اصل گوید: در بعضی از کتابهای معتبر آمده است: بدن مبارک حضرت عباس علیه‌السلام به قدری زخمی بود که امام حسین علیه‌السلام نتوانست بدن پاره پاره‌ی برادر خود را به سوی محل شهدا حمل کند، به ناچار بدن شریف او را در کنار فرات گذاشت، و با حال گریه و حزن و اندوه به سوی خیمه‌ها بازگشت.

### حضرت علی اکبر عازم میدان می‌شود

در کتاب «المنتخب» می‌نویسد: روایت شده است: چون حضرت عباس بن علی علیهما‌السلام به شهادت رسید، لشکر کفار بر اصحاب امام حسین علیه‌السلام حمله کردند، چون حضرت این منظره را دید صدا زد: یا قوم! أما من مغيث یغیثنا؟ أما من طالب حق فینصرنا؟ أما من خائف فیذب عنا؟ أما من أحد فیأتینا بشربة من الماء لهذا الطفل فانه لا یطیق الظماء؟ ای قوم! آیا فریادرسی نیست که به فریاد ما برسد؟ آیا خواهان حقی نیست که ما را یاری کند؟ آیا خائفی از غضب خدا نیست که دشمن را از ما دفع کند؟ آیا کسی نیست که جرعه‌ی آبی برای این کودک شیرخوار که تاب و توان تشنگی را ندارد، بیاورد؟ [صفحه ۲۶۱] در این هنگام؛ فرزند بزرگ آن امام مظلوم، حضرت علی اکبر علیه‌السلام که هفده سال داشت به پا خاست، و گفت: ای آقا و مولای من! من برای تو آب می‌آورم. راوی گوید: علی اکبر علیه‌السلام مشک را برداشت و وارد شریعه شد و مشک را پر کرد و رو به طرف پدر بزرگوار، طیب و طاهر خود نمود، و عرض کرد: پدر جان! این آب است که می‌خواستی، برادرم را سیراب کن و اگر باقی ماند بر صورت من بریز که سوگند به خدا! تشنه هستم. امام حسین

علیه السلام گریست و فرزند شیرخوار خود را گرفت و در بغلش نشانید و ظرف را گرفت و نزد دهان کوچک آن شیرخوار آورد، چون آن شیرخوار خواست آبی بنوشد تیر مسمومی از طرف دشمن آمد و پیش از آن که جرعه‌ای از آن بنوشد به گلوی آن طفل مظلوم اصابت کرد. امام حسین علیه السلام گریست و ظرف آب را از دست مبارک خود بینداخت، و صورت مبارک خود را به سوی آسمان گرفت... تتمه‌ی این روایت بعد از این خواهد آمد. و این روایت؛ روایت غریبی است. در «بحار الانوار» می‌نویسد: ابوالفرج گوید: علی بن حسین علیها السلام همان علی اکبر و بزرگترین پسر امام حسین علیه السلام است که فرزندی نداشت و ابوالحسن نامیده می‌شد، مادرش لیلی دختری ابومرّه بن عروه بن مسعود ثقفی است، و او اولین کسی بود (از اهل بیت علیهم السلام) که در کربلا شهید شد [۲۲۵]. صاحب اصل گوید: در برخی از تألیفات اصحاب ما روایت شده است: چون حضرت عباس علیه السلام و حبیب بن مظاهر به شهادت رسیدند آثار شکستگی در چهره‌ی مبارک امام حسین علیه السلام پدیدار شد. حضرت غمگین و اندوهگین نشسته بود و قطرات اشک از دیدگانش به صورت نازنینش جاری بود. در این حال، فرزندش جناب علی اصغر - که معروف به علی اکبر علیه السلام است - نزد حضرت آمد و عرض کرد: یا اَبَتاه! قتل عمی العباس علیه السلام فلا خیر لی فی الحیاء بعده، فقد ضاق صدري لفراقه، فهل من رخصة؟ پدر جان! عموم عباس علیه السلام کشته شد، پس از او خیری در زندگی نیست، از فراق او دلم تنگ شده است، آیا اجازه می‌فرمایید به میدان بروم؟ [صفحه ۲۶۲] امام حسین علیه السلام گریست و فرمود: یا بنی! یعز علی و الله؛ فراقک. فرزند عزیزم! به خدا سوگند! فراق و جدایی تو بر من سخت است؟ عرض کرد: کیف یا اَبَتاه! و أنت وحید بین الأعداء فرید لا ناصر لك و لا معین، روحی لروحک الفداء، و نفسی لنفسک الوقاء. پدر بزرگوارم! چگونه به میدان بروم؟ حال آن که در میان دشمنان تنها مانده‌ای، نه یآوری، نه معینی داری، روح فدای روح شما و جانم سپر بلای جان شما است. در کتاب «مهیج

الاحزان» می نویسد: هنگامی که حضرت علی اکبر علیه السلام می خواست به طرف میدان نبرد برود، اهل حرم و بانوان محترم حلقه وار دور آن شهزاده ی والاتبار را گرفتند و گفتند: به غریبی ما رحم کن و به سوی جنگ شتاب مکن، زیرا که ما تاب و توان جدایی تو را نداریم. صاحب «مهیج الاحزان» گوید: آن شاهزاده پیوسته اصرار می کرد و از پدر بزرگوارش اذن میدان می خواست تا این که حضرت به او اجازه ی میدان دادند. آن گاه پدر بزرگوارش و اهل حرم را وداع گفت، و به سوی میدان روانه شد [۲۲۶].

علامه ی مجلسی رحمه الله در «بحار الانوار» می نویسد: محمد بن ابوطالب گوید: در آن روز، حضرت علی اکبر علیه السلام هیجده سال داشت. علامه ی مجلسی رحمه الله می نویسد: ابن شهر آشوب می نویسد: گفته شده: سن شریف آن حضرت بیست و پنج سال بود. سید بن طاووس رحمه الله گوید: هنگامی که حضرت علی اکبر علیه السلام به طرف میدان به راه افتاد امام حسین علیه السلام از پشت سر او نگاهی مأیوسانه بر اندام آن خورشید فلک امامت انداخت و بی اختیار اشک چشمان حق بین اش بر صورتش جاری شد و گریست. در «بحار الانوار» می نویسد: مورخان گویند: امام حسین علیه السلام محاسن شریف خود را به سوی آسمان گرفت و فرمود: [صفحه ۲۶۳] اللهم اشهد علی هؤلاء القوم، فقد برز الیهم غلام أشبه الناس خلقا و خلقا و منطلقا برسولک، و کنا اذا اشتقنا الی نبیک نظرنا الی وجهه. اللهم امنعهم برکات الأرض، و فرقههم تفریقا، و مزقههم تمزیقا، واجعلهم طرائق قددا، و لا ترض الولاة عنهم أبدا، فانهم دعونا لینصرونا ثم عدوا علینا یقاتلوننا. خداوندا! شاهد باش! جوانی به سوی این سپاه رفت که شبیه ترین مردم از لحاظ صورت، سیرت و گفتار به پیامبر توست، و ما هر گاه مشتاق دیدار پیامبر تو می شدیم به این جوان می نگریم. خداوندا! برکات زمین را از آنان بازدار، و جمعیت آنان را پراکنده ساز، و پرده ی اتفاق آنان را پاره کن، و آنان را در راههای تفرقه و جدایی قرار ده، و هرگز حاکمان را از آنان راضی و خشنود مگردان، زیرا که این گروه از ما دعوت کردند تا یاری کنند چون اجابت کردیم آنان با ما عداوت و دشمنی نموده

و با ما جنگ نمودند. آن گاه امام حسین علیه السلام رو به عمر سعد لعین کرد و فریاد زد: مالک قطع الله رحمک! و لا بارک الله لک فی أمرک! و سلط علیک من یدبحک بعدی علی فراشک! کما قطعت رحمی و لم تحفظ قرابتی من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم. تو را چه شده؟ خداوند رحم (نسل) تو را قطع کند و هیچ امر و آرمانی را بر تو مبارک نفرماید، و بر تو کسی را مسلط کند که تو را در رختخواب بکشد، چنان که تو رحم (نسل) مرا قطع نمودی و قرابت و خویشی مرا با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مراعات نکردی. پس از آن؛ امام حسین علیه السلام با صدای بلند این آیه را تلاوت فرمود: (ان الله اصطفى آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین - ذریه بعضها من بعض و الله سمیع علیم) [۲۲۷]. همانا خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر مردم جهانیان برگزید، فرزندان که برخی از دیگری بودند و خداوند شنوا و دانا است. [ صفحه ۲۶۴ ]

### مبارزه‌ی حضرت علی اکبر

در این هنگام، حضرت علی اکبر علیه السلام در میدان نبرد قرار گرفت و به جنگ پرداخت، او رجز می خواند و می گفت: أنا علی بن الحسین بن علی من عصبه جد أبیهم النبى و الله؛ لا یحکم فینا ابن الدعی أطعنکم بالرمح حتى یتثنى أضربکم بالسيف أحمى عن أبی ضرب غلام هاشمی علوی من علی، فرزند حسین بن علی علیه السلام هستم؛ از گروهی که جد آنان پیامبر است. به خدا سوگند! پسر زنازاده نمی تواند در خصوص ما حکم کند؛ و چنان شما را با نیزه می زنم که نیزه ام بشکند. در حمایت از پدرم شما را با شمشیر می زنم؛ ضرباتی که جوان هاشمی علوی می زند. آن گاه مانند شیر بر دشمن زبون حمله کرد و جنگ سختی نمود و گروه زیادی را به خاک انداخت تا این که از زیادی کشته، ضجه و فریاد لشکریان کافر بلند شد. از کتاب «فوادح القوادح» نقل شده است: چون این شیر بیشه‌ی شجاعت قدم به عرصه‌ی جنگ نهاد مبارز طلبید، ابن سعد

حرامزاده، طارق بن کثیر را صدا زد و گفت: هر چقدر جایزه بخواهی از ابن زیاد خواهی گرفت، به مبارزه‌ی این جوان بشتاب و سر او را برای من بیاور. طارق گفت: تو صاحب حکومت می‌شوی و من به مبارزه‌ی او بروم؟ اگر حکومت موصل را در نزد امیر - ابن زیاد - برای من ضامن می‌شوی با او مبارزه می‌کنم. عمر سعد لعین ضامن شد و او به سوی میدان آمد، آن ملعون شروع به مبارزه کرد. جنگ سختی در گرفت تا این که آن شهزاده‌ی والاتبار ضربه‌ی مهلکی بر او وارد نمود و او را به جهنم فرستاد. پس از او؛ برادر آن ملعون به میدان آمد، حضرت ضربه‌ای به چشم او زد و او را هلاک نمود. پس از او؛ فرزندش به مبارزه برخاست، حضرت او را نیز از پای درآورد، کسی از آن لشکر به میدان نمی‌آمد جز این که شیر شجاع، حضرت علی اکبر علیه السلام او را به خاک و خون می‌کشید و می‌کشت. در این هنگام؛ عمر لعین فریاد زد: آیا مردی نیست به مبارزه‌ی او برود؟ [صفحه ۲۶۵] پس بکر بن غانم را صدا زد تا برای مبارزه‌ی آن حضرت قدم به میدان مبارزه بگذارد. بکر ملعون گفت: این جوانی بیش نیست، من با دو هزار مرد جنگی برابر هستم و مبارزه می‌کنم، ولی چون گفتم: آیا مردی نیست به مبارزه‌ی او برود؟ به مبارزه‌ی او می‌روم. بکر ملعون قدم به میدان نهاد، در این هنگام - چنان که گفته شده - رنگ امام حسین علیه السلام پرید و متغیر گردید، مادرش حضرت لیلایا علیها السلام عرض کرد: نکند صدمه‌ای به فرزندم رسیده که رنگ شما پرید؟ حضرت فرمود: نه، ولی کسی به مبارزه‌ی او آمد که از او بر فرزندم می‌ترسم، تو خدای را بخوان و دعا کن، زیرا که از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌فرمود: دعاء الوالدۃ یتجاب لولدها. دعای مادر؛ در حق فرزندش مستجاب می‌شود. حضرت لیلایا علیها السلام وارد خیمه شد، سر خود را گشود، دست دعا به طرف خدای عالم دراز کرد و گفت: یا من رد یوسف علی یعقوب و رجع الیه بصره اردد علی ولدی واحفظه من بکر بن غانم. ای خدایی که یوسف را بر یعقوب برگرداندی، تا چشمانش روشن گشت، فرزند مرا برگردان و او را از گزند بکر بن غانم حفظ فرما. آن

گاه بر آن ملعون نفرین کرد. آری! حضرت علی اکبر علیه السلام با آن ملعون به مبارزه پرداخت، ضرباتی چند بین آن دو رد و بدل شد، با نیزه بر همدیگر حمله کردند، میان آن دو نبرد سخت و عظیمی در گرفت، تا این که حضرت متوجه زیر بغل او شد، که زره اش پاره شده بود. حضرت زیر بغل او را هدف قرار داده و ضربه‌ی شمشیری حواله کرد، آن ضربه‌ی کاری، آن ملعون را به دو قسمت تقسیم کرد، و فوری روح پلید او را به سوی آتش جهنم روانه ساخت. روایت شده است: آن شاهزاده با تشنگی که داشت صد و بیست نفر از ملاعین را کشت، سپس با شدت عطش و زیادی جراحت به محضر پدر بزرگوار خود آمد و عرض کرد: یا اَبه! العطش قد قتلنی و ثقل الحديد قد أجهدنی، فهل الی شربة ماء من سبیل أتقوی بها علی جهاد الأعداء؟ [صفحه ۲۶۶] ای پدر جان! تشنگی جانم را به لب رسانیده، و سنگینی آلات و سلاح آهنین، مرا به زحمت و مشقت انداخته است، آیه به جرعه‌ی آبی می توان دست یافت که با آن قدرتی به دست آورم و با دشمنان جهاد نمایم؟ در کتاب «مهیج الاحزان» از حمید بن مسلم نقل می کند که حضرت علی اکبر علیه السلام عرض کرد: یا اَبه! أثقلنی الحديد و أخنقنی العطش. ای پدر! سنگینی سلاح آهنین مرا آزرده، و تشنگی مرا خفه می کند. امام حسین علیه السلام گریست و فرمود: وا غوثاه یا بنی! اصبر قليلا يسقيك جدك شربة لا ظمأ بعدها. وا غوثاه! ای فرزندم! بازگرد و لختی صبر کن، که به زودی جدت محمد صلی الله علیه و آله و سلم تو را سیراب خواهد کرد که پس از آن هرگز تشنه نخواهی شد [۲۲۸]. در «بحار الانوار» می نویسد: حضرت فرمود: ای فرزندم! بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی بن ابی طالب علیه السلام و بر من گران و سخت است که تو آن ملاعین را دعوت کنی و پاسخ ندهند، استغاثه کنی و به فریاد تو نرسند. یا بنی! هات لسانک. ای فرزندم! زبانت را نزدیک بیاور. آن گاه امام حسین علیه السلام زبان او را به دهان گرفت و مکید، و انگشتر خود را به او داد، و فرمود: آن را در دهانت بگذار، و به سوی جنگ دشمنت برگرد که من امیدوارم که امروز و تا شب، جد بزرگوارت تو را با جام سرشاری



سیراب خواهد کرد که پس از آن هرگز تشنه نخواهی شد. حضرت علی اکبر علیه السلام به سوی میدان بازگشت، او رجز می خواند و می گفت: الحرب قد بانت لها الحقائق و ظهرت من بعدها مصادق و الله رب العرش، لا نفارق جموعکم أو تغمد البوارق حقایق جنگ آشکار شده است، که پس از آن مصادیق آن - یعنی آراسته شدن صفوف و کشیدن شمشیرها - نیز نمایان می شود. [صفحه ۲۶۷] سوگند به خدایی که مالک عرش است از گروه شما جدا نمی شوم؛ و دست از شما بر نمی دارم تا این که شمشیرها به غلاف گذاشته شود. آن حضرت پیوسته می جنگید تا این که دوستان او از آنان را کشت [۲۲۹].

### شهادت حضرت علی اکبر

شیخ مفید رحمه الله در کتاب «الارشاد» خود می نویسد: اهل کوفه از کشتن او اجتناب می نمودند، ناگاه چشم ابن منقذ عبدی ملعون بر آن شاهزاده افتاد. آن حضرت باشجاعت تمام می جنگید، آن ملعون گفت: گناه همه ی عرب بر گردن من؛ اگر این جوان با این شجاعت ضرب و قتل از کنار من عبور کند، پدر او را به عزا خواهم نشانم. حضرت بر صفوف دشمن حمله می کرد و می جنگید تا این که مره بن منقذ بر او تاخت و نیزه ای بر او زد. در روایت دیگری در کتاب «بحار الانوار» آمده است: حضرت علی اکبر علیه السلام مکرر بر آن بزدلان حمله می کرد تا این که تیری از طرف دشمن آمد و بر گلوی آن حضرت اصابت کرد و گلوی او را پاره کرد [۲۳۰]. باز در «بحار الانوار» می نویسد: موقعی که حضرت علی اکبر علیه السلام بالای اسب با آن ملاعین می جنگید، منقذ بن مره ی عبدی، ضربه ای بر سر مبارک آن حضرت زد که او از شدت ضربه، روی زمین افتاد. مردم بی دین از اطراف با شمشیر او را می زدند تا این که حضرت ناتوان شد و دست به گردن اسب انداخت، اسب در میان سواران او را به سوی لشکر دشمن می برد، پس هر سواری، بر آن حضرت زخمی وارد می کرد تا این که بدن نازنین او را

با تیغ پاره پاره کردند، و چون روح او به گودی گلویش رسید با صدای بلند فریاد زد: یا اَبَتاه! هذا جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قد سقانی بکأسه الأوفی شربة لا أضماً بعدها أبدا! و هو يقول: العجل العجل! فان لك كأساً مذخورة حتى تشربها الساعة. پدر جان! اینک جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا با جام سرشاری با شربتی گوارا [صفحه ۲۶۸] سیراب کرد، شربتی که پس از آن هرگز تشنه نخواهم شد. و او می فرمود: حسین جانم! شتاب کن و زود باش که برای تو نیز جامی ذخیره کرده ام که همین ساعت بنوشی [۲۳۱]. سید بن طاووس رحمه الله گوید: سپس حضرت علی اکبر علیه السلام فریادی کشید و روح پر فتوحش از جسد مبارکش جدا گردید، امام حسین علیه السلام آمد و بر بالین فرزند خود ایستاد، و روی مبارک خود را بر صورت نازنین او نهاد، و فرمود: قتل الله قوما قتلوک یا بنی! ما أجراهم علی الرحمان و علی انتهاک حرمة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم. پسر جانم! خدا بکشد کسانی را که تو را کشتند. چقدر بر خدا و بر هتک حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جری و گستاخند! اشک از دید گانش سرازیر شد و آن گاه فرمود: علی الدنيا بعدک العفاء. پس از تو خاک بر سر دنیا باد [۲۳۲]. ابو مخنف گوید: سپس امام حسین علیه السلام در بالین فرزندش نشست و سر جوانش را بغل گرفت و خون دندانهای او را پاک نمود، او را می بوسید و می فرمود: یا ولدی! أما أنت فقد استرحت من هم الدنيا و غمها و شدائدها و صرت الی روح و ریحان، و قد بقی أبوک و ما أسرع اللحوق بک. پسر جانم! تو از هم و غم دنیا و سختیهای آن راحت شدی و به سوی رحمت و روزی پاکیزه رفتی، ولی پدر تو ماند، به زودی به تو ملحق خواهم شد.

### حضرت زینب بر بالین حضرت علی اکبر

ابو مخنف گوید: عماره بن واقد گوید: گویا می بینم زنی را که از خیمه ی امام حسین علیه السلام بیرون آمد، او در حسن و زیبایی مانند ماه درخشید، او فریاد می زد: [صفحه

[۲۶۹] وا ولداه! وا قتلاه! وا قله ناصراه! وا غریبا! وا مهجة قلباه! لیتنی کنت قبل هذا الیوم عمیا، لیتنی و سدت الثری. وای فرزندم! وای کشته‌ام! وای از کمی یاوران! وای از غریبی! وای از خون دل من! کاش پیش از این روز، نابینا بودم، کاش من مرده بودم. در «بحار الانوار» می‌نویسد: حمید بن مسلم گوید: گویا می‌بینم زنی را که با اضطراب و شتاب از خیمه بیرون دوید، او مانند آفتاب طلوع کرده بود، و فریاد و اوایلا و وا هلاکا می‌نمود، می‌گفت: یا حبیباه! یا ثمره فؤاده! یا نور عیناه! ای حبیب من! ای میوه‌ی دل من! ای نور چشمان من! پرسیدم: این خانم کیست؟ گفتند: این زینب علیها السلام دختر علی علیه السلام است. او آمد و خود را روی نعش مبارک حضرت علی اکبر علیه السلام انداخت. در این هنگام، امام حسین علیه السلام دست او را گرفت و به خیمه بازگردانید، و رو به جوانان خود کرد، و فرمود: برادر خود را بردارید. جوانان بنی هاشم، نعش حضرت علی اکبر علیه السلام را برداشتند و آوردند تا این که در خیمه‌ای که نعش شهدا در آنجا بود، گذاشتند [۲۳۳].

### حضرت سکینه و شهادت حضرت علی اکبر

در برخی از کتابهای معتبر از شیخ مفید رحمه الله نقل شده: شیخ از جابر بن عبدالله نقل می‌کند: جابر گوید: چون حضرت علی اکبر علیه السلام شهید شد امام حسین علیه السلام در حالی که می‌گریست، غمگین بود و از جان خود مأیوس و سیر شده بود، وارد خیمه شد. حضرت سکینه علیها السلام عرض کرد: چه شده که می‌بینم از خود مأیوس شده‌ای و مرگ خود را می‌خواهی و به این طرف و آن طرف نگاه می‌کنی؟ برادرم علی اکبر علیه السلام کجاست؟ حضرت فرمود: پست فطرتان و لئیمان او را کشتند. [صفحه ۲۷۰] چون حضرت سکینه علیها السلام این را شنید فریاد زد: وای بر دار جان! وای جگر گوشه‌ام! می‌خواست از خیمه بیرون رود که امام حسین علیه السلام آمد و مانع شد، به او فرمود: ای سکینه! تقوای خدا را پیشه کن، و شکیبایی نما. عرض کرد: پدر جانم!

چگونه صبر می کند کسی که برادرش کشته، و پدرش از شهر خود رانده شده است؟ امام حسین علیه السلام فرمود: (انا لله و انا الیه راجعون)؛ ما از خدا هستیم و به سوی او باز خواهیم گشت. در «بحار الانوار» می نویسد: در آن هنگام، کودکی از خیمه ها بیرون آمد که دو گوشواره‌ی در در گوش او بود، او مضطرب بود و به چپ و راست نگاه می کرد و از ترس، گوشواره‌هایش می لرزید. پس ملعونی به نام هانی بن بغیث بر او حمله نمود و او را شهید کرد. مادرش شهربانو به او نگاه می کرد و از شدت ناراحتی مانند شخص بی هوش حرفی نمی زد [۲۳۴]. أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. [صفحه ۲۷۳]

## در مصیبت عظمی، واقعه‌ی کبری و جهاد و مبارزه‌ی امام حسین و کیفیت شهادت آن مظلوم

### روز عاشورا و تنهایی امام حسین

در کتاب‌های بسیاری نقل شده است: هنگامی که همه‌ی اصحاب و یاران، برادران و خویشان امام حسین علیه السلام و همچنین فرزندش علی اکبر علیه السلام شهید شدند، حضرت نگاهی به سمت راست و چپ نمود و در اطراف خود کسی از اصحاب و فرزندان برادر و اهل بیتش را ندید سر مبارک خود را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: اللهم انک تری ما یصنع بولد نبیک. خدایا! تو شاهدی که با فرزند پیامبر تو چگونه رفتار می شود؟ آن گاه صدا زد: هل من راحم یرحم آل رسول المختار؟ هل من ناصر ینصر ذریه الأظهار؟ هل من مجیر لأبناء البتول؟ هل من ذاب ینذب عن حرم الرسول؟ هل من موحد ینخاف الله فینا؟ هل من مغیث یرجو الله فی اغاثتنا؟ آیا رحم کننده‌ای هست تا به فرزندان پیامبر برگزیده رحم نماید؟ آیا یآوری هست تا فرزندان پاکیزگان را یاری کند؟ آیا کسی هست تا فرزندان فاطمه زهرا علیها السلام را پناه دهد؟ آیا مدافعی هست تا از حریم پیامبر دفاع نماید؟ آیا خداپرستی هست تا در حق ما از خدا بترسد؟ آیا فریادرسی هست که به پاداش خدا امید داشته و به فریاد ما برسد؟

## امام سجاد و یاری از امام حسین

در این هنگام، صدای پرده‌نشینان و بانوان عصمت و طهارت به گریه بلند شد، حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام از خیمه بیرون آمد، آن حضرت مریض بود و قادر نبود تا این که شمشیری از نیام بکشد. حضرت ام کلثوم علیها السلام چون این منظره را دید فریاد زد: ای فرزندم! برگرد. امام زین العابدین علیه السلام فرمود: عمه جان! بگذار تا در پیشگاه فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جنگ نمایم. امام حسین علیه السلام فرمود: یا ام کلثوم! خذیه لثلاثی تبقی الأرض خالیة من نسل آل محمد علیهم السلام. [صفحه ۲۷۴] ای ام کلثوم! او را بگیر (و نگذار به طرف میدان برود) تا زمین از نسل آل محمد علیهم السلام خالی نماند [۲۳۵].

## شهادت حضرت علی اصغر

سید بن طاووس رحمه الله در کتاب «اللّهوف» می نویسد: امام حسین علیه السلام در بخت خیمه آمد و به حضرت زینت علیها السلام فرمود: ناولینی ولدی الصغیر حتی أودعه. فرزند کوچک مرا بده تا با او وداع نمایم [۲۳۶]. شیخ مفید رحمه الله در «الارشاد» می نویسد: فرزندش عبدالله را که کودکی شیرخوار بود، آوردند و او را در بغل گرفت. در «بحار الانوار» می نویسد: او را می بوسید، و می فرمود: ویل لهؤلاء القوم اذا کان جدک محمد المصطفی خصمهم. وای بر این گروه! در آن هنگامی که جد تو محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم خصم و دشمن آنان باشد. و کودک در بغل حضرتش بود [۲۳۷]. در برخی از کتاب‌ها نقل شده است: حضرت زینت علیها السلام خواهر گرام آن امام مظلوم، کودکی از خیمه آورد و گفت: یا اخی! هذا ولدک له ثلاثه أيام ما ذاق الماء فاطلب له من الناس شربة ماء. ای برادر! این فرزند تو سه روز است که آبی نچشیده است، برای او از این مردم جرعه‌ای آب طلب کن. حضرت

فرزندش را روی دستان مبارک خود گرفت و فرمود: یا قوم! قد قتلتم شیعتی و اهل بیتی، و قد بقی هذا الطفل، ویلکم! أسقوا هذا الرضيع، أما ترونه يتلظى عطشا من غیر ذنب أتاہ الیکم. ای مردم! یاران و اهل بیت مرا کشتید، اینک تنها این کودک برایمانده است، وای بر شما! این طفل شیرخوار را آب دهید، آیا نمی بیند چگونه از تشنگی [صفحه ۲۷۵] می سوزد بدون این که برای شما نافرمانی کرده باشد؟ راوی گوید: در این اثنا که امام حسین علیه السلام آنان را مورد خطاب قرار داده بود ناگاه حرمه بن کاهل اسدی ملعون با تیری گلولی آن طفل را هدف قرار داد و او را در آغوش امام حسین علیه السلام ذبح کرد. امام حسین علیه السلام دست خود را زیر خون پاک گلولی او می گرفت و چون از خون پر می شد به سوی آسمان می پاشید [۲۳۸]. سید بن طاووس رحمه الله گوید: آن گاه می فرمود: و هون علی ما نزل بی أنه بعین الله. این مصایب بر من سهل است چون خدا می بیند [۲۳۹]. در کتاب «تظلم الزهراء علیها السلام» می نویسد: حضرت دست خود را زیر گلولی کودک گرفت تا این که هر دو دستش از خون لبریز شد و فرمود: یا نفس! اصبری و احتسبی فیما أصابک. ای نفس! صبر کن و این مصایب را اجر و پاداش بپندار. پس از آن فرمود: الهی تری ما حل بنا فی العاجل، فاجعل ذلک ذخیره لنا فی الآجل. خدایا! شاهی که این گروه در دنیا با ما چه کردند؟ این مصایب را در آخرت برای ما ذخیره کن. امام باقر علیه السلام می فرماید: از خون گلولی حضرت علی اصغر علیه السلام که امام حسین علیه السلام به سوی آسمان پاشید، قطره ای به زمین بازنگشت [۲۴۰]. در «الارشاد» می نویسد: آن گاه امام حسین علیه السلام فرمود: یا رب! ان تکن حبست عنا النصر من السماء فاجعل ذلک لما هو خیر منه، وانتقم لنا من هؤلاء القوم الظالمین. پروردگارا! اگر یاری و نصرت آسمانی را از ما منع فرموده ای این مصایب را بهتر از آن قرار ده و انتقام ما را از این گروه ستمگر بگیر. آن گاه آن کودک را آورد و در میان کشتگان اهل بیت خود قرار داد. [صفحه ۲۷۶] در «بحار الانوار» می نویسد: سپس حضرت فرمود: لا یکون أهون علیک من فصیل. این

کودک شیرخوار نزد تو از بچه‌ی ناقه‌ی صالح، کمتر نیست [۲۴۱]. در «منتخب» می‌نویسد: حضرت با چشمان حق‌بین خود به سوی آسمان نگاه کرد و فرمود: اللهم أنت الشاهد علی قوم قتلوا أشبه الناس بنبيك و حبيبك و رسولك محمد صلی الله علیه و آله و سلم. خداوندا! تو شاهدی بر گروهی که شبیه‌ترین مردم به پیامبر و حبیب و رسول تو محمد صلی الله علیه و آله و سلم را کشتند. در کتاب «الاحتجاج» گوید: امام حسین علیه السلام از اسب خود پایین آمد و با غلاف شمشیر خود قبری حفر کرد و کودک را که آغشته به خورش بود دفن کرد، آن گاه برخاست و ابیاتی که بعداً می‌آید انشا فرمود [۲۴۲].

### وداع امام حسین با اهل حرم

در «منتخب» می‌نویسد: امام حسین علیه السلام به قتلگاه نگاه کرد و دید هفتاد و دو نفر از یاران و اهل بیتش به خاک افتاده‌اند، آن گاه به سوی خیمه‌ها آمد، و صدا زد: یا سکینه! یا فاطمه! یا زینب! یا ام کلثوم! علیکن منی السلام. ای سکینه! ای فاطمه! ای زینب! ای ام کلثوم! سلام بر شما. سکینه علیها السلام عرض کرد: یا اَبه! استسلمت للموت؟ پدر جان! آیا به مرگ تن داده‌ای؟ حضرت فرمود: کیف لا یستسلم من لا ناصر له و لا معین. چگونه تن به مرگ ندهد کسی که نه یاری دارد و نه یاور. عرض کرد: [صفحه ۲۷۷] یا اَبه! ردنا الی حرم جدنا. پدر جان! ما را به سوی حرم جد ما برگردان. حضرت فرمود: هیهات! لو ترک القطا لنام. اگر دست از مرغ قطا برمی‌داشتند در آشیانه‌ی خود می‌خوابید. در این هنگام، همه‌ی اهل حرم و بانوان ناله و شیون زدند، امام حسین علیه السلام آنان را ساکت نمود [۲۴۳]. باز در همین کتاب می‌نویسد: حضرت به خیمه‌ها آمد و عبای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را خواست، و آن را بر دوش انداخت و زره فاضل او را پوشید، و شمشیر او را حمایل کرده و بر اسب خود سوار شد. حضرت در حالی که در میان زره آهنی و اسلحه بود آماده‌ی رزم شد، آن گاه رو

به ام کلثوم علیها السلام کرد و فرمود: اوصیک یا اخیة! بنفسک خیرا و انی بارز الی هؤلاء القوم. ای خواهر مهربانم! تو را به خیر و نیکی سفارش می‌نمایم، من به سوی این گروه بی‌دین عازم هستم. در این حال، حضرت سکینه علیها السلام رو به سوی امام حسین علیه السلام آمد، وی با صدای بلند ناله می‌زد و گریه می‌کرد. امام حسین علیه السلام او را بسیار دوست می‌داشت، حضرت او را نوازش کرد و بر سینه‌ی خود چسبانید و اشک چشمان او را پاک کرد و فرمود: سیطول بعدی یا سکینه فاعلمی منک البكاء اذا الحمام دهانی لا تحرقی قلبی بدمعک حسرة مادام منی الروح فی جثماني فاذا قتلت فانت أولى بالذی تأتینه یا خیره النسوان سکینه جانم! هنگامی که کشته شدم گریه‌ی تو طولانی خواهد بود. با حسرت اشک خود، قلب مرا مسوزان، مادامی که روح در جسم من است. هنگامی که من کشته شدم تو سزاوارترین کسی هستی که بر من گریه کنی ای بهترین زنان! باز در همین کتاب می‌نویسد: حضرت به خواهر گرامش فرمود: یا أختاه! ایتینی بثوب عتیق لا یرغب فیہ أحد من الناس، أجمعه تحت ثیابی، لأن لا أجرد بعد قتلی. خواهر جانم! لباس کهنه‌ی مرا بیاور تا کسی در آن رغبت نکند، آن را از زیر [صفحه ۲۷۸] لباس‌های خود می‌پوشم تا کسی آن را غارت نکند که بعد از کشته شدنم عاری از لباس نمانم. صاحب «منتخب» گوید: هنگامی که اهل حرم و بانوان محترمه این صحنه را دیدند صدای شیون، ناله و گریه‌ی آنها بلند شد [۲۴۴]. در برخی از کتب آمده است: امام حسین علیه السلام بر آنان فرمود: مهلا؛ فان البكاء أما مکن. آرام باشید! زیرا که گریه‌ی شما بعد از این است [۲۴۵]. در کتاب «منتخب» می‌نویسد: پس از آن؛ لباس کهنه‌ای آوردند، حضرت اطراف آن را پاره کرد و آن را از زیر لباس‌هایش پوشید، و شلوار تازه‌ای نیز داشت آن را هم پاره کرد تا این که غارت نکنند. هنگامی که حضرت شهید شد، مرد ملعونی آن لباسها را غارت کرد و بدن مبارکش را در صحرا بر روی زمین گرم و سوزان کربلا عریان گذاشت. پس دستان آن ملعون شل گردید و عذاب و عقوبت الهی بر آن حرامزاده نازل شد. صاحب «منتخب» گوید: چون



امام حسین علیه السلام این لباس پاره پاره را پوشید، با اهل بیت و فرزندان خود وداع کرد و داعی که بازگشتی در آن نبود [۲۴۶]. علامه مجلسی رحمه الله گوید: پس از آن؛ امام حسین علیه السلام، فرزندش امام سجاد علیه السلام را خواند و اسرار امامت و خلافت را به او سپرد، و بر او سفارش کرد. و چون امام حسین علیه السلام پیش از حرکت به سوی عراق از شهادت خویش آگاه بود به همین جهت، کتابها و سایر ودیعه های انبیا و اوصیا را به ام سلمه، همسر محترمه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سپرد تا این که آنها را بعد از بازگشت امام سجاد علیه السلام از عراق، به سوی حضرتش تحویل دهد. و چون امام سجاد علیه السلام مریض بود به همین جهت، امام حسین علیه السلام وصیت نامه ای نوشت و آن را امانت نزد دختر خود، فاطمه علیها السلام گذاشت تا این که آن را به برادرش امام سجاد علیه السلام تحویل دهد [۲۴۷]. چنان که شیخ کلینی رحمه الله در کتاب شریف «کافی» با سند خود از ابوجارود نقل [صفحه ۲۷۹] می کند: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: هنگامی که امام حسین علیه السلام خواست از مدینه حرکت کند دختر بزرگ خود فاطمه علیها السلام را خواست و نامه ی پیچیده و وصیت آشکاری به او داد، و امام سجاد علیه السلام مریض بود و از شدت مرض به خودش مشغول بود. فاطمه علیها السلام دختر امام حسین علیه السلام آن وصیت نامه را به علی بن حسین زین العابدین علیه السلام داد. پس از آن؛ سوگند به خدا! همان نامه با اضافاتی به ما داده شد. ابوجارود گوید: گفتم: قربانت گردم؛ در آن نامه چه نوشته شده است؟ حضرت فرمود: سوگند به خدا! آنچه فرزندان آدم از روزی که خداوند متعال آنان را آفریده تا روزی که دنیا فانی و نابود می شود به آن نیاز دارند در آن نامه نوشته شده است، تا آخر حدیث.

**امام حسین در برابر دشمن**

در «بحار الانوار» می نویسد: پس از آن، امام حسین علیه السلام برخاست و بر اسب خود سوار شد، و قدم به سوی میدان نبرد گذاشت، و می فرمود: کفر القوم و قدما رغبوا عن ثواب الله رب العالمین قتلوا القوم علیا و ابنه حسن الخیر کریم الأبوین حنقا مهتم و قالو اجمعوا و احشروا الناس الی حرب الحسین یا لقوم من أناس رذل جمعوا الجمع لأهل الحرمین ثم صاروا و تواصوا کلهم باجتیاحی لرضاء الملحدين لم یخافو الله من سفک دمی لعبدالله نسل الکافرین و ابن سعد قد رمانی عنوةً بجنود کو کوف الهاطلین لا لشیء کان منی قبل ذا غیر فخری بضیاء النیرین بعلی الخیر من بعد النبی و النبی القرشی الوالدین خیرة الله من الخلق أبی ثم امی فأنا ابن الخیرتین فضةً قد خلصت من ذهب فأنا الفضة و ابن الذهبین من له جد کجدی فی الوری أو کشیخی فأنا ابن العلمین فاطم الزهراء امی و أبی قاصم الکفر بیدر و حنین عبدالله غلاما یافعا و قریش یعبدون الوثنین [ صفحه ۲۸۰ ] یعبدون اللات و العزی معا و علی کان صلی القبلتین فأبی شمس و امی قمر و أنا الکوکب بین القمرین و له فی یوم احد وقعة شفت الغل بفضل العسکرین ثم فی الأحزاب و الفتح معا کان فیها حتف أهل الفیلقین فی سبیل الله ماذا صنعت أمه السوء معا بالعترتین عتره البر النبی المصطفی و علی الورد یوم الحجفلین [ ۲۴۸ ] این گروه به خدا کافر شدند، و از زمان قدیم نیز از پاداش خداوند، پروردگار جهانیان روی گرداندند. این گروه علی علیه السلام و فرزندش امام حسین علیه السلام را - که مرد نیکوکار بود و پدر و مادرش کریم با شرافت بودند - کشتند. این گروه به خاطر کینه‌ای که در دل داشتند گفتند: آماه شوید و مردم را برای جنگ حسین جمع کنید. ای نفرین بر گروهی رذل و پست که جماعتی را برای جنگ با اهل حرمین - مکه و مدینه - کرده‌ام آوردند. پس از آن، همگی یکدل شده، و به خاطر خشنودی دو ملحد - یزید و ابن زیاد - به همدیگر کشتن مرا سفارش کردند. آنان از ریختن خون من، به خاطر عبیدالله که از نسل کافران است از خدا شرم نکرده و نترسیدند. ابن سعد ملعون، از روی قهر و غلبه تیری به سوی من انداخت و با لشکری که در زیادی مانند قطرات بارانها

است - یا این که آنان مانند بارش باران - مرا تیرباران کردند. و این ستم، در حالی است که پیش از آن کاری از من سر نزده، جز آن که من به روشنایی دو آفتاب عالمتاب افتخار می کنم. یکی علی علیه السلام که بهترین فرد بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است؛ و دیگری پیامبری که پدر و مادرش قرشی هستند. پدرم برگزیده خدا از میان مردمان، پس از او؛ مادرم، پس من فرزند دو شخص برگزیده هستم. من بسان نقره ای هستم که از طلای ناب به دست آمده؛ پس من همانند نقره هستم و [ صفحه ۲۸۱ ] فرزند دو طلا هستم. کیست در روی زمین که جد او مانند جد بزرگوار من باشد؟ کیست که پدرش مانند پدر عالی مقام من باشد؟ من فرزند دو انسان شاخص، برجسته و بزرگوار هستم. فاطمه ی زهرا علیها السلام مادر بزرگوار من، و پدر من شکننده ی کفر در جنگ بدر و حنین است. پدر من کسی است که خدای را در نوجوانی که هنوز به سن بلوغ نرسیده بود؛ پرستید در حالی که قریش بتها را می پرستیدند. آنان بت لات و عزی را می پرستیدند، در حالی که علی علیه السلام به سوی دو قبله نماز می خواند. آری! پدر من همچون آفتاب است و مادر من همچون مهتاب، و من بسان ستاره ای در میان آفتاب و مهتابم. شجاعتی که پدر بزرگوار من در جنگ احد آفرید غصه ای که از ناحیه ی کفار در دل مؤمنان به وجود آمده بود شفا داد و بهبودی بخشید، و سبب درهم شکستن دو لشکر کفار گردید. دلیری و شجاعتی که پدر من در جنگ احزاب و فتح مکه از خود نشان داد باعث نابودی نفرات هر دو لشکر گردید. آری! پدرم همه ی این رنجها، شجاعتها و از خود گذشتگی ها را در راه خدا پذیرفت؛ در مقابل، این امت بد، با دو عترت چگونه رفتار کردند؟ یکی عترت نیکو کار پیامبر مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم، و دیگری عترت علی مرتضی علیه السلام که همواره در مقابل انبوه لشکریان دشمن پیشقدم بود. باز در «بحار الانوار» می نویسد: آن گاه امام حسین علیه السلام در برابر آن لشکر بی حیا در حالی که شمشیر از نیام کشیده بود ایستاد، آن حضرت از زندگی مأیوس شده و مصمم بر مرگ و جان بر کف بود، در همین حال می فرمود: انا ابن علی

الطهر من آل هاشم کفانی بهذا مفخرا حين أفخرو جدی رسول الله أكرم من مشى و نحن سراج الله فى الأرض نزهرو فاطم أمى من سلالة أحمد و عمى يدعى ذوالجناحين جعفر و فىنا كتاب [الله انزل صادقا و فىنا الهدى و الوحى بالخیر یذکر] [و نحن أمان الله] للناس کلهم نسر بهذا فى الأنام و نجهر و نحن و لاء الحوض نسقى و لاتنا بكأس رسول الله ما لیس ینکر [صفحه ۲۸۲] و شیعتنا فى الناس أكرم شیعة و مبغضنا یوم القیامة یخسر [و طوبى لعبد زارنا بعد موتنا بجنة عدن صفوها لا یکدر] من فرزند علی پاک علیه السلام، از فرزندان هاشم هستیم؛ به هنگام افتخار همین فخر مرا بس است. جد بزرگوار من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گرامی ترین افرادی که روی زمین راه می رفت؛ و ما چراغ هدایت خدا در روی زمین هستیم که می درخشیم. فاطمه علیها السلام مادرم من که از سلاله و نسل احمد صلی الله علیه و آله و سلم است؛ و عموی من جعفر که به ذوالجناحین - (دو بال دارد و در بهشت پرواز می کند) - معروف است. آری! کتاب خدا که با صدق و راستی نازل شده نزد ما است؛ و هدایت، وحی با خیر در نزد ما یاد می شود. ما ایمنی و امان خدا بر همه ی مردم هستیم؛ که در میان مردم گاهی پنهان و گاهی آشکار می شویم. ما صاحبان و مالکان حوض هستیم که دوستان خود را با جام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آن سیراب می کنیم، و این غیر قابل انکار است. شیعیان ما در میان مردم، گرامی ترین شیعیان و پیروان هستند، و دشمنان ما در روز قیامت، از زیان کاران و نابودشوندگان هستند. مرحبا بنده ای را که بعد از مرگ ما را زیارت کند، بر او است بهشتی که صفای آن هرگز کدر و تیره نمی گردد [۲۴۹].

### آمدن فرشتگان و جنیان به یاری امام حسین

شیخ صدوق رحمه الله در «الامالی» روایتی را از ابان بن تغلب نقل می کند، ابان گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: روز عاشورا؛ چهار هزار ملک از آسمان برای یاری امام حسین علیه السلام فرود آمدند تا با آن کفار جهاد نمایند، ولی امام علیه السلام به آنان

اجازه‌ی جنگ نداد، آنان باز گشتند تا از خدای تعالی اذن بگیرند، هنگامی فرود آمدند که امام حسین علیه‌السلام شهید شده بود. آنان در کنار قبر مطهر حضرت هستند و با وضع و حال غبار آلود و پریشان، تا روز قیامت گریه می‌کنند، رئیس و بزرگ آنان ملکی به نام «منصور» است. در کتاب «منتخب» می‌نویسد، روایت شده است: [ صفحه ۲۸۳ ] چون امام حسین علیه‌السلام روز عاشورا در عرصه‌ی میدان کربلا قرار گرفت گروه‌هایی از جن به پرواز درآمده و عرض کردند: ای حسین! ما یاوران تو هستیم، آنچه می‌خواهی برای ما دستور بده، اگر به ما امر کنی که همه‌ی دشمنان تو را نابود کنیم، انجام می‌دهیم. حضرت برای آنان پاداش خیر و نیکو خواست، و فرمود: من با جد خودم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مخالفت نمی‌نمایم، ایشان به من امر فرمودند که به زودی حرکت کنم. من همین الان لختی خوابیدم، پس جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم که مرا به سینه‌ی مبارک خود چسبانید و میان دو چشمانم را بوسید و فرمود: یا حسین! ان الله عزوجل قد شاء أن یراک مقتولا ملطخا بدمائک، مذبوحا من قفاک، و قد شاء الله أن یری حرمک سبایا علی أقتاب المطایا. و انی و الله؛ سأصبر حتی یحکم الله بأمره و هو خیر الحاکمین. ای حسین! مشیت خداوند بر این بوده که تو را کشته، در خون خود غلطان و از قفا مذبوح ببیند. مشیت خدا بر این علاقه بسته که حرم تو را بر روی جهاز شتران اسیر ببیند. سوگند به خدا! من صبر می‌کنم تا این که خداوند به امر خود حکم فرماید که او بهترین حاکمان است [۲۵۰]. در روایت ابی مخنف آمده است: راوی گوید: آن گاه امام حسین علیه‌السلام به لشکر نزدیک شد و فرمود: یا ویلکم! علی م تقاتلونی؟ علی حق ترکتہ؟ أم علی سنه غیرتها؟ أم علی شریعه بدلتها؟ وای بر شما! برای چه با من جنگ می‌نمایید؟ آیا حقی را ترک کرده‌ام؟ یا سنتی را تغییر داده‌ام؟ یا شریعتی را تبدیل نموده‌ام؟ آن ملاعین گفتند: بلکه ما به جهت بغض و عنادی که نسبت به پدر تو داریم، و آنچه او در جنگ بدر و حنین نسبت به نیاکان ما انجام داده است با تو می‌جنگیم. چون حضرت سخن آن

ملاعین را شنید سخت گریست و به راست و چپ می‌نگریست و می‌دید که همه‌ی یارانش در خاک و خون غلطیده و پیشانی بر زمین گذاشته‌اند... تا آنجا که راوی گوید: [صفحه ۲۸۴]

### آغاز مبارزه‌ی امام حسین

آن گاه حضرت با جان شریفش - که جان من و جان همه‌ی عالمیان فدای او باد - بر دشمنان حمله نمود، و مانند شیر غضبناک حمله‌ی سختی بر آنان کرد که در این حمله، هزار و پانصد نفر سواره را به خاک انداخت و هلاک نمود [۲۵۱]. در کتاب «المنتخب» می‌نویسد: امام حسین علیه‌السلام رو به عمر سعد ولدالزنا کرد و فرمود: تو را در سه امر اختیار می‌دهم. گفت: آن سه امر چیست؟ حضرت فرمود: از من دست بردار، بگذار به حرم جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برگردم. گفت: راهی بر این کار ندارم. حضرت فرمود: جرعه‌ای آب به من بدهید که جگرم از شدت تشنگی می‌سوزد. آن ملعون گفت: بر این کار هم راهی ندارم. حضرت فرمود: اگر چاره‌ای جز کشتن من ندارید، پس یک نفر یک نفر به مبارزه‌ی من بیایید. گفت: این را می‌پذیرم [۲۵۲]. در «بحار الانوار» می‌نویسد: (در این هنگام) حضرت مبارز طلبید، و هر کس از مردان و جنگجویان بنام، به مبارزه می‌آمدند امام علیه‌السلام او را هلاک می‌نمود و می‌کشت، تا این که کشتار عظیمی از اجساد پلید آنان در میدان جنگ فراهم آمد [۲۵۳]. در کتاب «اللهوف» می‌نویسد: حضرت در این هنگام می‌فرمود: القتل أولى من ركوب العار و العار أولى من دخول النار کشته شدن بهتر از سوار شدن بر ننگ و عار و تحمل آن است؛ و تحمل عار بهتر از داخل شدن به آتش جهنم است. باز در «بحار الانوار» می‌نویسد: آن گاه امام حسین علیه‌السلام به سمت راست لشکر ابن سعد ملعون حمله‌ور شد در حالی که می‌فرمود: [صفحه ۲۸۵] الموت خیر من ركوب العار. مرگ بهتر از سوار شدن بر ننگ و عار و تحمل آن است. سپس به سمت چپ

لشکر حمله می نمود و می فرمود: أنا الحسین بن علی آیت أن لا أثنی أحمی عیالات اَبی أمضی علی دین النبی من حسین فرزند علی علیه السلام هستم؛ سوگند خورده ام که از جنگ روی نگردانم. از اولاد فرزندان پدرم حمایت کنم؛ و بر دین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا می روم [۲۵۴]. سید بن طاووس رحمه الله در کتاب «اللہوف» می نویسد: برخی از راویان اخبار شجاعت آن فرزند حیدر کرار را چنین بیان کرده اند: سوگند به خدا! هرگز ندیده بودم کسی را که در محاصره ی سپاه دشمن باشد و فرزندان و اهل بیت و اصحابش کشته شوند با این حال، قوی دل تر از امام حسین علیه السلام باشد. آری! همین که مردان و جنگجویان لشکر بر آن حضرت حمله می کردند شمشیر می کشید و چنان بر آنان حمله می کرد و صف ها را می شکافت مانند گرگی بی باک که در میان گله ی بزها بیفتد. هنگامی که حضرت بر لشکر سی هزار نفری دشمن حمله می کرد آنان مانند ملخهایی که از دیدن اشخاص فرار می کنند از مقابل حضرت فرار می کردند، سپس حضرت به مرکز خود برمی گشت و می فرمود: لا حول و لا قوۃ الا بالله العلی العظیم؛ هیچ حول و قوه ای نیست جز از خدای علی و عظیم [۲۵۵]. در کتاب «المعدن» می نویسد: حمید بن مسلم گوید: سوگند به خدا! آن حضرت را نظاره گر بودم، محاسن شریفش به خون آغشته شده بود، زره وی آن قدر به خون آغشته بود مثل بنایی که اصل آن نمایان نباشد. در عین حال، وقتی آن حضرت حمله می کرد آن ملاعین از مقابل حضرت مانند گوسفندانی که از مقابل گرگ فرار می کنند؛ فرار می کردند. در «بحار الانوار» می نویسد: حضرت پیوسته با آنها می جنگید تا آن که غیر از مجروحین، هزار و نه صد و پنجاه [صفحه ۲۸۶] نفر را به هلاکت رسانده و به جهنم فرستاد [۲۵۶]. در «المنتخب» می نویسد: حضرت پیوسته بر آن گروه حمله می نمود و با آنها می جنگید تا آن که هزاران نفر از آنها را کشت. هنگامی که شمر ملعون این منظره را دید رو به عمر سعد لعین کرد و گفت: ای امیر! سوگند به خدا! اگر همه ی اهل زمین به مبارزه ی حسین بروند همه ی آنها را نابود خواهد کرد،

مصلحت این است که متفرق شویم و میدان نبرد را از سواران، نیزه داران و تیراندازان پر کنیم و او را از هر سمت محاصره نماییم. آن ملاعین چنین کردند، امام حسین علیه السلام یک دفعه بر سمت راست و دفعه‌ی دیگر بر سمت چپ لشکر حمله می نمود تا آن که - بنابر روایتی - هزار نفر سواره را کشت، و از بس آن لشکر زیاد بودند که کشتن شدن افراد محسوس نبود [۲۵۷]. صاحب اصل گوید: در تأیید این روایت که حاکی از شجاعت امام است نقل شده است: پس از واقعه‌ی کربلا، مردم جنگهای امیر مؤمنان علی علیه السلام را فراموش کردند، و شجاعت و شهامت امام حسین علیه السلام در روز عاشورا را یاد می کردند. باز صاحب اصل گوید: در برخی از کتب معتبر آمده است: هنگامی که گروه کافران، شهامت و شجاعت امام حسین علیه السلام را دیدند ملعونی از آنها - گفته شده: عمر سعد ملعون چنان که در «بحار الانوار» ذکر گردیده - گفت: وای بر شما! آیا می دانید با چه کسی می جنگید؟ این فرزند مردی انزع بطن است [۲۵۸]، این فرزند کشته‌ی عرب است، پس از همه‌ی جهات بر او حمله کنید. در این هنگام، چهار هزار تیرانداز امام علیه السلام را تیرباران کردند، و میان آن حضرت و خیمه‌ها حایل شدند [۲۵۹]. پس از آن؛ در «بحار الانوار» گوید: ابن ابوطالب و صاحب «مناقب» و سید بن طاووس رحمه الله گویند: [صفحه ۲۸۷] امام حسین علیه السلام بر آنها فریاد زد: ویحکم یا شیعه آل ابی سفیان! ان لم یکن دین و کتتم لا تخافون المعاد، فکونوا أحراراً فی دنیاکم هذه، و ارجعوا الی أحسابکم اذ کتتم أعراباً. وای بر شما! ای پیروان آل ابوسفیان! اگر دین ندارید و از روز معاد نمی ترسید در دنیای خود آزادمرد باشید، و به اصل و حسب خود بازگردید؛ اگر شما از اعراب هستید. شمر ولدالزنا گفت: ای فرزند فاطمه! چه می گویی؟ حضرت فاطمه فرمود: می گویم: أنا الذی اقاتلکم، و تقاتلونى، و النساء لیس علیهن جناح، فامنعوا عنانکم عن التعرض لحرمی ما دمت حیا. من با شما می جنگم و شما با من می جنگید، زنها که گناهی ندارند، پس تا من زنده هستم نگذارید این سرکشان و یاغیان بر حرم من متعرض



شوند. شمر ملعون گفت: این مطلب تو رواست، آن گاه شمر لعین فریاد زد: از حرم این مرد دور شوید و خود او را مورد هدف قرار دهید، به جان خودم که او شخص کریم و بزرگوار است. راوی گوید: لشکر بر امام علیه السلام رو آوردند. در این حال حضرت می خواستند جرعه ای از آب فرات بیاشامند، و هر وقت با اسب خود به سوی فرات حمله می نمود آن ملاعین بر حضرتش حمله نموده و او را از فرات دور می کردند [۲۶۰]. در کتاب «معدن» از کتاب «انساب النواصب» از کتاب «فتوحات القدس» روایتی بدین مضمون نقل می کند: هنگامی که تشنگی بر امام حسین علیه السلام غلبه کرد، مرد سیاحی ظرفی چوبین را که پر از آب بود به حضرتش تعارف کرد. حضرت آن را گرفت و به زمین ریخت، و فرمود: ای سیاح! خیال می کنی که ما قادر بر تهیه آب نیستیم؟ نگاه کن. چون سیاح نگریست، دید چشمه های آب جاری است. حضرت ظرف او را با ریگ پر کرد، ناگاه دید که همه جواهر شدند. در «بحار الانوار» می نویسد: ابن شهر آشوب گوید: ابومخنف از جلودی چنین [صفحه ۲۸۸] روایت کرده است: امام حسین علیه السلام بر اعور سلمی و عمرو بن حجاج زبیدی که با چهار هزار مأمور شریعه فرات بودند حمله کرد و با اسب خود وارد شریعه شد، چون اسبش خواست آب بخورد حضرت فرمود: أنت عطشان و أنا عطشان و الله! لا ذقت الماء حتی تشرب. تو تشنه هستی من نیز تشنه ام، به خدا سوگند! آب نمی خورم تا این که تو آب بخوری. چون اسب سخن امام حسین علیه السلام را شنید سر خود را بلند کرد و آب نخورد، گویا سخن امام علیه السلام را فهمیده بود. امام حسین علیه السلام فرمود: بیاشام که من نیز می آشامم. بعد دست مبارک خود را دراز کرد و کفی از آب برداشت. سواری از گروه کفار گفت: ای اباعبدالله! تو از خوردن آب لذت می ببری در حالی که دشمن به اهل حرم تو حمله کرده و غارت می کنند. حضرت آب را از دست خود ریخت و بر دشمن حمله کرد و آنان را پراکنده نمود ناگاه دید که خیمه ها سالم است [۲۶۱]. در نقل دیگری آمده است: چون امام حسین علیه السلام خواست آب بخورد حصین بن نمیر

ملعون تیری به ران مبارک حضرت زد، امام علیه السلام تیر را از ران مبارکش کشید و دستش پر از خون شد، آن را به طرف آسمان انداخت و عرض کرد: یا رب! الیک المشتکی من قوم أراقوا دمی، و منعونی من شرب الماء. پروردگارا! به سوی تو از گروهی که خون مرا می ریزند و از خوردن آب منع می نمایند؛ شکایت می کنم. حضرت خواست دوباره آب بیاشامد، عمر سعد لعین فریاد زد: سوگند به پیمانی که با یزید بن معاویه بسته ام؛ ای حسین! به خیمه ها برگرد که با آتش سوزاندند، و تو آزاد مرد هستی. حضرت آب از دستان مبارک بر زمین ریخت و به خیمه ها بازگشت، دید خیمه ها سالم است، فهمید که مکر و حيله ی آن ملاعین بوده است، خدای آنها را لعنت کند. [ صفحه ۲۸۹ ]

### امام حسین و وداع دیگر

راوی گوید: در این هنگام، بانوان و کودکان رو به سوی حضرت کردند و از آن امام مظلوم آب می خواستند، چون دیدند حضرت زخمی شده و بدن مبارکش آغشته به خون است فریاد زدند و بر صورت خود زدند و ضجه و ناله ی آنها بالا گرفت. امام حسین علیه السلام به آنها فرمود: مهلا فان البكاء أمامکن. آرام باشید! که گریه شما در پیش است. در کتاب «معدن» می نویسد: در این هنگام، حضرت صدا زد: یا زینب! یا ام کلثوم! یا سکینه! یا فاطمه! یا رقیه! یا فاطمه! علیکن منی السلام. یا زینت! یا ام کلثوم! یا سکینه! یا رقیه! یا فاطمه! سلام بر شما. حضرت زینب علیها السلام آمد و عرض کرد: یا اخی! أیقنت بالقتل. برادر جان! آیا بر کشته شدنت یقین کرده ای؟ حضرت فرمود: کیف لا أیقن و لیس لی معین و لا نصیر. چگونه یقین ننمایم که یار و یاورى ندارم. عرض کرد: یا اخی! ردنا الی حرم جدنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم. برادر جان! ما را به سوی حرم جدمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بازگردان. حضرت فرمود: هیهات! لو ترک ما ألقیت نفسی فی المهلکه، و کأنکم غیر بعد کالعبيد يسوقونکم امام الرکاب، و

یسومونکم سوء العذاب. چه بسیار دور است، اگر کاری با من نداشتند خود را به مهلکه نمی انداختم. گویا می بینم که به زودی شما را مانند بردگان در پیش اشتران سواری می برند، و به شما شکنجه و رنج سختی می دهند. چون حضرت زینب علیها السلام این سخن را شنید گریست و اشک از چشمان پاک و انورش سرازیر شد و صدا زد: وا وحدتاه! وا قله ناصراه! وا سوء منقلباه! وا شوم صباحاه! [ صفحه ۲۹۰ ] وای از تنهایی! وای از بی یآوری! وای از بدی روزگار! وای از شومی صباح! پس لباس خود را پاره کرد، موهای خود را پریشان نمود و بر صورت خود زد. حضرت فرمود: مهلا یا بنت المرتضی! ان البكاء طویل. آرام باش! ای دختر مرتضی علیه السلام! همانا گریه ی زیادی در پیش دارید. چون امام علیه السلام می خواست از خیمه بیرون رود، حضرت زینب علیها السلام دامنش را گرفت و گفت: مهلا یا أخی! توقف حتی ازود من نظری، و أودعک وداع مفارق لا تلاقى بعده. مهلت بده برادرم! بایست تا خوب نگاهت کنم، از نگاهم توشه بگیرم، و با تو وداعی کنم، وداعی که دیگر پس از آن ملاقاتی نیست. فمهلا أخی قبل الممات هنیئاً لتبرد منی لوعه و غلیل برادر جان! پیش از مرگ لختی مهلت بده؛ تا این سوزش عشق و تشنگی من سرد و خنک گردد. حضرت زینب علیها السلام دست و پای امام حسین علیه السلام را می بوسید. اهل حرم نیز دور حضرت را گرفتند آنها نیز دست و پایش را می بوسیدند. صاحب اصل گوید: در برخی از نوشتجات علمای ما دیدم که نوشته بود: هنگامی که لشکر کفار کار را بر امام حسین علیه السلام سخت گرفتند، و در کربلا یکه و تنها ماند به خیمه های برادران و (اهل بیت) خود روی آورد و آنها را خالی دید. پس از آن، به خیمه های اصحاب باوفای خود نگریست، کسی را ندید، پس حضرت بسیار می گفت: لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم؛ حول و قوه ای نیست جز از خدای علی و عظیم.

**وداع امام حسین با فرزندش امام سجاد**

آن گاه به سوی خیمه‌های اهل حرم و بانوان محترم رفت، پس به خیمه‌ی فرزندش حضرت علی، زین العابدین علیه‌السلام آمد، دید او روی فرش‌ی پوستین افتاده است. وارد خیمه شد، حضرت زینب علیها‌السلام نزد او بود و از او پرستاری می‌کرد. وقتی امام سجاد علیه‌السلام بابای غریبش را دید خواست بلند شود ولی از شدت بیماری نتوانست بلند شود به عمه‌اش زینب علیها‌السلام فرمود: عمه‌جان! بلندم کن تا بر تو تکیه کنم [صفحه ۲۹۱] که فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تشریف فرما شد. حضرت زینب علیها‌السلام او را بلند کرد و بر او تکیه نمود، امام حسین علیه‌السلام از او و مریضی او می‌پرسید، و او خدا را سپاس می‌گفت. امام سجاد علیه‌السلام عرض کرد: یا اَبَتاه! ما صنعت الیوم مع هؤلاء المنافقین؟ پدر جان! امروز با این مردم منافق چه کار کردی؟ امام حسین علیه‌السلام فرمود: یا ولدی! استحوذ علیهم الشیطان فأنسأهم ذکر الله و قد شب الحرب بیننا و بینهم حتی فاضت الأرض بالدم منا و منهم. فرزندم! شیطان بر آنان غلبه کرد، آنان یاد خدا را فراموش کردند، شعله‌ی جنگ میان ما و آنان برافروخته شد و جنگ شد و خون ما و آنان در روی زمین جاری گشت. امام سجاد علیه‌السلام عرض کرد: یا اَبَتاه! و این عمی العباس علیه‌السلام؟ پدر جان! عمویم عباس علیه‌السلام کجا است؟ چون از عمویش پرسید بغض گلوی حضرت زینب علیها‌السلام را گرفت، خواست گریه کند. او به برادرش امام حسین علیه‌السلام می‌نگریست که چگونه جواب می‌دهد؟ چون خبر شهادت عمویش عباس علیه‌السلام را به او نداده بود برای این که بیماری او شدید نشود. حضرت فرمود: یا بنی! ان عمک قد قتل، قطعوا یدیة علی شاطیء الفرات. فرزندم! عموی تو را کشتند، دستان او را در کنار شط فرات از تنش جدا کردند. امام سجاد علیه‌السلام با شدت گریست تا این که بی‌هوش شد، چون به هوش آمد از یکایک عموهایش می‌پرسید و امام حسین علیه‌السلام می‌فرمود: کشته شد. عرض کرد: و این אחی علی، و حبیب بن مظاهر، و مسلم بن عوسجہ، و زهیر بن قین؟ برادرم علی اکبر علیه‌السلام کجا است؟ حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجہ و زهیر

بن قین کجا هستند؟ حضرت فرمود: یا بنی! اعلم أنه ليس للخيام رجل حى الا أنا و أنت، و أما هؤلاء الذين [ صفحه ۲۹۲ ] تسأل عنهم فكلهم صرعى على وجه الثرى. فرزندم!

همین قدر بدان که در این خیمه‌ها مرد زنده‌ای غیر از من و تو نیست، همه‌ی این افرادی که می‌پرسی کشته شده و بر روی زمین افتاده‌اند. امام سجاد علیه‌السلام سخت گریست، آن گاه به عمه‌اش زینب علیها‌السلام فرمود: عمه جان! برای من شمشیر و عصایی بیاور. پدرش امام حسین علیه‌السلام فرمود: می‌خواهی با آنها چه کنی؟ عرض کرد: به عصا تکیه می‌کنم و به وسیله‌ی شمشیر در پیشگاه فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جنگ می‌نمایم و از او دفاع می‌کنم، زیرا که پس از او خیری در زندگانی نیست. امام حسین علیه‌السلام او را از این کار بازداشت، او را نوازش کرد و به سینه‌ی خود چسبانید و فرمود: یا ولدی! أنت أطيب ذریتی، و أفضل عترتی، و أنت خلیفتی علی هؤلاء العیال و الأطفال، فانهم غرباء مخذولون قد شملتهم الذلّة و الیتیم، و شماتة الأعداء و نوائب الزمان، سکتهم اذا صرخوا، و آنسهم اذا استوحشوا، و سل خواطرهم بلین الکلام، فانه ما بقى من رجالهم مما یستأنسون به غیرک، و لا أحد عندهم یشکون الیه حزنهم سواک، دعهم یشموک و تشمهم، و یبکوا علیک و تبک علیهم. فرزندم! تو پاکیزه‌ترین فرزندان من، و بهترین عترت من هستی، تو جانشین من بر این اهل و عیال و کودکان من هستی، آنان غریب و بی‌یاورانی هستند که ذلت، یتیمی، شماتت دشمنان و مصایب زمان، آنها را فرا گرفته است. هنگامی که ناله می‌کنند آرامشان کن، و چون وحشت کنند با آنان انس و الفت بگیر. با سسخنان نرم از آنان دلجویی کن، زیرا جز تو برای آنان از مردان کسی نمانده تا با او انس بگیرند، و کسی جز تو ندارند که حزن و اندوه خود را به او شکوه کنند. بگذار تو را ببینند و انس بگیرند و تو نیز آنان را ببوی، بگذار آنان بر تو گریه کنند و تو بر آنها گریه کن. سپس دست او را گرفت و با صدای بلند صدا زد: یا زینب! و یا ام کلثوم! و یا سکینه! و یا رقیه! و یا فاطمه! اسمعن کلامی و أعلمن أن ابنی هذا خلیفتی علیکم و هو امام مفترضه الطاعة. [ صفحه ۲۹۳ ] یا زینب! یا

ام کلثوم! و یا سیکنه! و یا رقیه! و یا فاطمه به سخن من گوش فرادهید بدانید که این فرزندم، جانشین من برای شما است، او امام واجب‌الاطاعه است. آن گاه فرمود: یا ولدی! بلغ شیعتی عنی السلام فقل لهم: ان ابي مات غريبا فاندبوه، و مضی شهیدا فابکوه. فرزندم! سلام مرا به شیعیانم برسان، و به آنان بگو: پدرم غریبانه کشته شد پس بر او نوحه کنید، و با شهادت از دنیا رفت پس بر او گریه کنید.

### سخنان امام حسین با اهل حرم

علامه مجلسی رحمه الله در ترجمه «جلاء العیون» می‌نویسد: پس از آن؛ با اهل بیت خود وداع کرد، آنان را به صبر امر نمود، و بر آنان وعده‌ی پاداش و اجر داد، و امر فرمود تا چادرهای خود را سر کنند، و فرمود: استعدوا للبلاء، و اعلموا ان الله تعالی حافظکم و حامیکم و سینجیکم من شر الأعداء، و يجعل عاقبه أمرکم الی خیرکم، و یعذب أعادیکم بأنواع البلاء و یعوضکم الله عن هذه البلیة بأنواع النعم و الکرامه، فلا تشکوا و لا تقولوا بألسنتکم ما ینقص قدرکم. آماده‌ی بلا شوید، و بدانید که خداوند متعال حافظ و حامی شما است، و به زودی شما را از شر دشمنان نجات خواهد داد، و سرانجام کار شما، به خیر خواهد انجامید. او دشمنان شما را به انواع بلاها عذاب خواهد کرد، و به شما در عوض این بلاها، بهترین نعمتها و کرامتها را خواهد فرمود، پس شکوه نکنید و چیزی را که از قدر و منزلت شما بکاهد بر زبان نیاورید [۲۶۲]. امام مظلوم علیه‌السلام این سخنان فرمود و به سوی میدان جنگ حرکت کرد.

### امام حسین و عطش آن حضرت

در «بحار الانوار» می‌نویسد: امام حسین علیه‌السلام (از آن اشقیاء) آب می‌طلبید، شمر ملعون می‌گفت: به خدا سوگند! [صفحه ۲۹۴] آب نمی‌خوری تا این که وارد آتش شوی. مرد کافری گفت: یا حسین! آیا نمی‌بینی که فرات چگونه مانند شکم مار

می درخشد، سوگند به خدا! از آب نمی چشی تا این که تشنه، کشته شوی. امام حسین علیه السلام فرمود: اللهم أمته عطشا. خداوندا! او را تشنه بمیران. راوی گوید: سوگند به خدا! من دیدم که آن مرد ملعون را که می گفت: به من آب دهید، آب می دادند آن قدر می خورد که از دهانش بیرون می ریخت، باز می گفت: آبم دهید که از تشنگی مردم، پیوسته چنین بود تا این که به هلاکت رسید. راویان اخبار گویند: پس از آن؛ مرد پلیدی از کفار به نام ابوحتوف جعفی، تیری به سوی حضرت انداخت که به پیشانی مبارک آن امام بی یاور اصابت کرد، حضرت تیر را از پیشانی خود بیرون آورد، خون پاکش بر صورت و محاسن شریفش جاری شد، فرمود: اللهم انک تری ما أنا فیه من عبادک هؤلاء العصاة. اللهم أحصهم عددا، و اقتلهم بددا، و لا تذر علی وجه الأرض منهم أحدا، و لا تغفر لهم أبدا. خداوندا! تو شاهدی که از این بندگان گنه کارت چه مصایبی بر ما رسید. خداوندا! همه ی آنان را نابود کن، همه ی آنان را به هلاکت برسان، و کسی از آنان را بر روی زمین زنده نگه ندار، و هرگز آنان را نیامرز. آن گاه مانند شیر خشمگین بر آنان حمله کرد، امام علیه السلام، آن فرزند حیدر کرار چنان شمشیر می زد که به هر کسی می خورد او را پاره می کرد و می کشت. دشمنان در مقابل شمشیر حضرتش ناتوان شدند، لذا از اطراف آن حضرت را تیرباران می کردند، و امام علیه السلام سینه و گلوی خود را سپر آن تیرها قرار می داد و می فرمود: یا أمه السوء! بئسما خلفتم محمدا صلی الله علیه و آله و سلم فی عترته، أما انکم لن تقتلوا بعدی عبدا من عباد الله فتهابوا قتله، بل یهون علیکم عند قتلکم ایای، و أیم الله! انی لأرجو أن یکرمنی ربی بالشهادة بهوانکم، ثم ینتقم لی منکم من حیث لا تشعرون. ای امت بدسرشت! در غیاب پیامبر خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم با عترت او بد [ صفحه ۲۹۵ ] رفتار کردید؟ آگاه باشید! شما بعد از کشتن من، از کشتن هیچ بنده ای از بندگان خدا پروا نخواهید کرد، بلکه به آسانی او را خواهید کشت، سوگند به خدا! امیدوارم خداوند مرا با شهادت گرمی بدارد، و شما را خوار و ذلیل کند، و سرانجام،

انتقام مرا بدون این که بفهمید از شما خواهد گرفت. حصین بن مالک سکونی فریاد زد و گفت: ای فرزند فاطمه! چگونه انتقام تو را از ما خواهد گرفت؟ حضرت فرمود: یلقی بأسکم بینکم و یسفک دمائکم ثم یصب علیکم العذاب الالیم. در میان شما سختی و اختلاف می‌اندازد تا این که خون همدیگر را بریزید، آن گاه عذاب سخت و دردناکی بر شما فرومی‌ریزد.

### تعداد زخمهای بدن شریف امام حسین

پس از آن، حضرت پیوسته می‌جنگید تا این که زخمهای کاری بی‌شماری بر بدن حضرتش رسید، که گفته شده: هزار و نهصد زخم بر بدن آن حضرت رسیده بود [۲۶۳]. علامه‌ی مجلسی رحمه الله در کتاب «عین الحیاء» می‌نویسد: در روایتی آمده است: چهار هزار زخم تیر، هشتاد هزار زخم شمشیر و نیزه بر بدن مبارک آن حضرت رسیده بود [۲۶۴]. در «بحار الانوار» می‌نویسد: ابن شهر آشوب گوید: ابومخنف از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که حضرت فرمود: در بدن مطهر امام حسین علیه السلام سی و سه زخم نیزه و سی و چهار زخم شمشیر پیدا کردیم. امام باقر علیه السلام فرمود: روز عاشورا در بدن امام حسین علیه السلام بیش از سیصد و بیست زخم پیدا شد که همه‌ی اینها در اثر نیزه، شمشیر و تیر بود. در روایت دیگری آمده است: سیصد و شصت زخم بر بدن آن حضرت رسیده بود. در نقل دیگری آمده: غیر از زخم تیرها؛ سی و سه زخم شمشیر بر بدن آن امام مظلوم رسیده بود. و گفته شده است: هزار و نهصد زخم بر بدن حضرتش رسیده بود، و تیرها در زره [صفحه ۲۹۶] حضرت، مانند خارهای خارپشت بود. و روایت شده است: همه‌ی زخمها از رو به رو به آن حضرت اصابت کرده بود.

### آخرین لحظات زندگی امام حسین



راویان اخبار گویند: آن مظلوم کربلا، از شدت جنگ و زیادی زخم ایستاد و لحظه‌ای استراحت نمود، ضعف بر حضرت عارض شده بود، در این حال که حضرت ایستاده بود ناگاه از طرف دشمنان سنگی آمد و بر پیشانی آن بزرگوار اصابت کرد. خون به صورتش جاری شد، می‌خواست خون را با لباسش از چهره‌ی خود پاک کند، ناگاه تیری سه شعبه، تیز و زهر آلود از طرف آن ملاعین آمد و به سینه‌ی اطهرش اصابت نمود. - در برخی روایات آمده است: آن تیر، بر قلب حضرت اصابت کدر - در این حال امام علیه‌السلام فرمود: بسم الله و بالله و علی مله رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم. و سر خود را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: الهی! انک تعلم یقتلون رجلا لیس علی وجه الأرض ابن نبی غیره. خداوندا! تو می‌دانی که اینان، کسی را می‌کشند که غیر از او در روی زمین فرزند پیامبری نیست. آن گاه تیر را از پشت سر بیرون آورد، خون مانند ناودان جاری شد، دست خود را زیر همان زخم قرار داد و چون از خون پر شد آن را به سمت آسمان بینداخت، و قطره‌ای از آن خون بر زمین بازنگشت. و تا آن موقعی که امام حسین علیه‌السلام خون خود را به آسمان نیانداخته بود سرخی در آسمان دیده نمی‌شد. حضرت دوباره دست خود را از آن خون پر نمود، سر و محاسن خود را به آن آغشته کرد و فرمود: هکذا اکون حتی ألقى جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، و أنا مخضوب بدمی، و أقول: یا رسول الله! قتلنی فلان و فلان. با همین حال جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را ملاقات خواهم کرد، من در حالی که به خون خود آغشته‌ام می‌گویم: ای رسول خدا! فلانی و فلانی مرا کشت. آن گاه حضرت از ادامه‌ی جنگ ناتوان گردید، ایستاد، هر نامردی به سوی آن مظلوم [صفحه ۲۹۷] می‌آمد و به او می‌رسید منصرف می‌شد و باز می‌گشت [۲۶۵].

**شهادت عبدالله بن حسن**

شیخ مفید رحمه الله در «ارشاد» و سید بن طاووس رحمه الله در «لهوف» می گویند: در این هنگام، یکی از فرزندان امام حسن علیه السلام به نام عبدالله بن حسن بن علی علیهما السلام - نوجوانی که هنوز به سن بلوغ نرسیده بود - از پیش اهل حرم بیرون آمده و به طرف میدان می دوید تا نزد عمویش امام حسین علیه السلام رسید، حضرت زینب علیها السلام دنبال او می آمد تا نگذارد برود. امام حسین علیه السلام فرمود: خواهرم! او را برگردان و نگذار بیاید. آن شاهزاده قبول نکرد و به شدت از برگشتن امتناع نمود، و گفت: سوگند به خدا! از عموی خود جدا نمی شوم. در این هنگام، ابجر بن کعب ملعون - گفته شده: حرمله بن کاهل - بر امام حسین علیه السلام حمله نمود و شمشیری بر آن حضرت حواله کرد. نوجوان گفت: وای بر تو ای زنازاده! آیا عموی مرا می کشی؟ آن ملعون شمشیری بر او زد، او دست خود را سپر قرار داد، شمشیر دست او را تا پوست برید و دست او آویزان ماند، نوجوان امام حسن علیه السلام را صدا زد: عمو جان! امام حسین علیه السلام او را در بغل کشید و فرمود: یابن أخی! اصبر علی ما نزل [بک] و احتسب فی ذلک الجزاء، فان الله تعالی یلحقک بأبائک الصالحین. پسر برادرم! بر مصیبتی که به تو رسید صبر کن، و این مصیبت را به خیر حساب کن - یعنی پاداش تو در این بلا، خیر است - زیرا که خدای متعال تو را به پدران شایسته‌ی تو لاحق خواهد نمود [۲۶۶]. در «منتخب» می نویسد: در این اثنا که امام حسین علیه السلام آن نوجوان را تسلی می داد و حرف می زد ناگاه حرمله بن کاهل تیری به سوی آن نوجوان پرتاب کرد و او را در کنار عمویش امام حسین علیه السلام شهید نمود، حضرت زینب علیها السلام فریاد زد: وای ابن آخاه! لیت الموت أعدمی الحیاء، لیت السماء أطبقت علی [صفحه ۲۹۸] الارض، و لیت الجبال تذکد کت علی السهل. وای فرزند برادرم! ای کاش! مرگ، زندگی مرا نابود می کرد، ای کاش! آسمان به زمین فرودمی آمد، و ای کاش! کوه‌ها تکه تکه می شدند و به صحراها می ریختند [۲۶۷].

## امام حسین و نفرین بر دشمنان

شیخ مفید رحمه الله در «ارشاد» می نویسد: امام حسین علیه السلام دستان خود را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: اللهم فان متعتهم الی حین ففرقهم فرقا، واجعلهم طرائق قددا، ولا ترضی الولاة عنهم أبدا، فانهم دعونا لینصرونا، ثم عدوا علينا فقتلونا. خداوندا! اگر آنان را مدتی مهلت دادی تا زندگی کنند پس میان آنان تفرقه و جدایی بینداز، و آنان را فرقه فرقه کن و رأی و نظر آنها را دگرگون گردان، و هرگز حاکمان را از آنان خشنود و راضی مکن، زیرا آنان ما را دعوت کردند تا ما را یاری کنند، ولی با ما دشمنی کردند و ما را کشتند. اما در «بحار الانوار» می نویسد: حضرت با آن حال ضعف در میدان ایستاده بود، ناگاه ملعونی از قبیله ی کنده - به نام مالک بن نسر - آمد و به امام علیه السلام ناسزا گفت، و شمشیری بر سر مبارکش فرود آورد، کلاه حضرت پر از خون شد. امام علیه السلام به آن ستمکار فرمود: هرگز نتوانی با آن دست بخوری و بیاشامی، خداوند تو را با ستمکاران محشور نماید. آن گاه، کلاه را بینداخت، و عرقچینی بر سر گذاشت و بر روی آن عمامه بست، به راستی که آن امام مظلوم خسته و ناتوان شده بود. کندی ولد الزنا آمد و آن کلاهی که از خز بافته شده بود به غارت برد. بعد از واقعه ی عاشورا کلاه را به خانه ی خود برد، خواست خون آن کلاه را بشوید، زنش گفت: آیا با لباس تاراج رفته ی فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به خانه ی من وارد می شوی؟ برو بیرون! خداوند قبر تو را از آتش پر نماید. آن کافر پلید همواره در فقر و فلاکت بود و در بدترین حال زندگی می کرد، [صفحه ۲۹۹]

دست های او خشک شد، طوری که در زمستان خون از آنها می ریخت و در تابستان مانند دو شاخه ی چوب خشک می شدند [۲۶۸]. در «منتخب» می نویسد: پس از آن که کندی ملعون با آن کلاه به خانه ی خود آمد به زنش گفت: این کلاه حسین است، خونش را بشوی! آن زن گریست و گفت: وای بر تو! امام حسین علیه السلام را کشتی و

کلاه او را ربودی، سوگند به خدا! هرگز با تو زندگی نخواهم کرد. آن ملعون برخاست تا زنش را بزند دستش منحرف شد و به درب خانه خورد، مسماری به دستش فرورفت، و هرچه تلاش کرد نتوانست آن را در بیاورد، در همان لحظه دستش قطع شد، آن ملعون همواره فقیر بود تا این که مرد، خدای از او راضی و خشنود نگردد.

### امام حسین در محاصره دشمن

علامه مجلسی رحمه الله در «بحار الانوار» از صاحب «المناقب» و محمد بن ابوطالب چنین نقل کرده است: چون ضعف و ناتوانی بر امام حسین علیه السلام غلبه کرد، او از جنگ خسته شد. شمر ولد الزنا رو به لشکر کرد و فریاد زد: چرا ایستاده‌اید؟ منتظر چه هستید؟ این مرد از زیادی زخم‌ها و تیرها ضعیف و خسته شده است، مادران شما به عزایتان بنشینند! بر او حمله کنید. لشکر اشقیا از هر جهت بر حجت خدا حمله کردند، حصین بن نمیر ولد الزنا تیری انداخت و به دهان مبارک حضرت اصابت نمود [۲۶۹]. در کتاب «المعدن» به نقل از «المناقب» اضافه می‌کند: ابویوب غنوی نیز تیر مسمومی بر گلوی مبارک آن امام مظلوم علیه السلام زد، حضرت فرمود: بسم الله و بالله، و لا حول و لا قوة الا بالله، و هذا قتيل في رضاء الله. بسم الله و بالله و لا حول و لا قوة الا بالله (و اشاره به وجود خود کرد و فرمود: این کشته‌ی در راه رضا و خشنودی خدا است. زرعۀ بن شریک تمیمی ولد الزنا ضربتی بر کتف چپ حضرت، و عمر بن خلیفه [صفحه ۳۰۰] جعفری حرامزاده ضربتی بر رگ گردن آن حضرت زد، و سنان بن انس نخعی ملعون سینه‌اش را مورد هدف قرار داد [۲۷۰]. در «لهوف» می‌نویسد: راوی گوید: هنگامی که امام حسین علیه السلام از کثرت زخم‌ها ناتوان و ضعیف شد و بدنش از زیادی تیر مانند بدن خارپشت به نظر می‌آمد صالح بن وهب مزنی ملعون، نیزه‌ای بر پشت آن حضرت زد و حجت خدا صلوات الله علیه از اسب خود با روی راست بر زمین کربلا فرود آمد، در این حال می‌فرمود: بسم الله و بالله و علی مله ه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم.

## واپسین لحظات زندگی امام حسین

در «بحار الانوار» می‌نویسد: آن گاه امام حسین علیه‌السلام برخاست و نشست و تیر را از حلق خود بیرون کشید، سپس عمر سعد ولد الزنا به حضرت نزدیک شد. حمید بن مسلم گوید: آن گاه زینب کبری علیها السلام دختر امیر مؤمنان علیه‌السلام در حالی که از کثرت اضطراب گوشواره‌هایش در گوشش تکان می‌خورد، از خمیه بیرون آمد [۲۷۱].

- در «لهوف» می‌نویسد: - در این حال زینب کبری علیها السلام فریاد می‌زد: وا آخاه! وا سیداه! وا اهل بیتاه! لیت السماء أطبقت علی الارض! و لیت الجبال تدکدکت علی السهل. وای برادرم! وای آقای ما! وای اهل بیت ما! ای کاش! آسمان بر زمین می‌افتاد، ای کاش! کوه‌ها تکه تکه شده و بر صحراها می‌ریخت [۲۷۲]. در «بحار الانوار» می‌نویسد: حضرت زینب علیها السلام رو به عمر سعد ملعون کرد و فرمود: یا عمر بن سعد! ایقتل أبو عبدالله و أنت تنظر الیه؟ ای عمر سعد! آیا اباعبدالله کشته می‌شود و تو ایستاده‌ای نگاه می‌کنی؟ اشک چشمان نحس عمر لعین بر صورتش جاری شد، او صورت نحس خود را از آن بانوی عصمت علیها السلام برگرداند. حجت خدا امام حسین علیه‌السلام در حالی که لباس خزی بر تن داشت؛ نشسته بود، و لشکریان از کشتن آن حضرت اجتناب می‌نمودند [۲۷۳]. [صفحه ۳۰۱] شیخ مفید رحمه الله در کتاب «ارشاد» خود می‌گوید: عمر ملعون پاسخی به حضرت زینب علیها السلام نداد. در «اللهوف» می‌نویسد: راوی گوید: شمر ولد الزنا به افراد خود فریاد زد: منتظر چه هستید؟ در این هنگام، لشکریان گمراه از هر طرف بر آن حضرت حمله کردند، و او را محاصره نمودند. زرعه بن شریک ضربتی بر شانه‌ی چپ حضرت زد، آن فرزند حیدر کرار نیز با آن حال خستگی و کثرت زخمها چنان ضربتی بر آن ملعون زد که او را بر خاک انداخت. ملعون دیگری شمشیری بر دوش مقدس آن حضرت زد که در اثر آن، امام علیه‌السلام به صورت بر زمین افتاد. در این حال، بدن مبارکش را ضعف و ناتوانی

فراگرفته بود، رنج و تعب بر او مستولی شده بود که گاهی برمی خاست، و گاهی می افتاد. در این هنگام؛ سنان بن انس نخعی نیزه‌ای بر گلوی حضرت زد و به این اکتفا نکرد بار دیگر آن را بیرون کشید و بر استخوانهای سینه‌ی او فروبرد، سپس سنان، آن مشرک لعین تیری به سوی آن حضرت انداخت و آن تیر بر گلوی آن حضرت اصابت نمود و در اثر آن، حضرتش بر زمین افتاد. امام علیه السلام، آن مظهر غیرت و مردانگی برخاست و بر روی زمین نشست و تیر را از گلوی خود خارج نمود، آن گاه هر دو دست خویش را زیر گلوی مبارک می گرفت و چون از خون پر می شد بر سر و محاسن خود می مالید و می فرمود: هکذا ألقى الله مخضبا [بدمی] مغصوبا علی حقی. با این حال خدا را ملاقات می نمایم که به خون خود آغشته و حق مرا عصب کرده اند [۲۷۴].

در خبر ابی مخنف آمده است: حضرت بی هوش شده و بر زمین افتاد، و چون به هوش آمد برخاست تا جنگ نماید ولی ضعف و ناتوانی بر او چیره شده و نتوانست، پس حضرت با صدای بلند گریه کرد و صدا زد: وا جداه! وا محمداه! وا ابتاه! وا علیاه! با حضرت بی هوش شده و به روی خود بر زمین افتاد، سه ساعت از روز گذشت و هنوز در همین حال بود. دشمن در کشتن آن حضرت متحیر بودند از ترس این که [صفحه ۳۰۲] حضرت زنده است یا شهید شده است [۲۷۵]. در «بحار الانوار» از صاحب «مناقب» و محمد بن ابوطالب چنین نقل می کند: شمر ملعون فریاد زد: وای بر شما! منتظر چه هستید؟ مادرانتان به عزایتان بنشینند! او را بکشید. پس زرعه بن شریک ضربه‌ای بر آن حضرت زد که سمت چپ حضرت را جدا کرد، آن گاه ضربه‌ای بر شانه‌ی مبارکش زد، لشکر عقب نشست. حضرت گاهی بر زمین می افتاد و گاهی برمی خاست. در همین حال، سنان حرامزاده با نیزه‌ای بر حضرت حمله کرد و او را بر زمین انداخت، آن ملعون به خولی بن یزید گفت: سر او را از تن جدا کن. آن ملعون سست و ضعیف شد، و دستش لرزید. سنان به او گفت: خدا بازویت را بشکند و دستت را جدا سازد [۲۷۶].

ابو مخنف گوید: امام حسین علیه السلام بر روی زمین افتاد و با صورت آغشته به خون

سه ساعت از روز به همین حال بود، او به طرف آسمان نگاه می کرد و می فرمود: صبرا علی قضائک یا رب، لا معبود سواک، یا غیاث المستغیثین. پروردگارا! بر قضای تو صبر می نمایم، معبودی جز تو نیست، ای فریادرس فریادخواهان. آن گاه چهل نفر از آن نامردان برای بریدن سر مطهر آن حضرت به سوی او آمدند، عمر سعد ولد الزنا می گفت: وای بر شما! عجله کنید. اولین کسی که بر این کار مبادرت کرد شبت بن ربعی حرامزاده بود، او با شمشیر تیزی نزدیک شد تا سر شریف حضرت را از تنش جدا نماید. حضرت نگاهی بر آن ستمکار نمود. آن ملعون، از رعب و سطوت حجت خدا شمشیر از دست بینداخت و فرار کرد [۲۷۷].

### قاتل امام حسین کیست؟

صاحب اصل گوید: علما و دانشمندان ما رضوان الله علیهم در این که قاتل امام حسین علیه السلام چه کسی بود؟ اختلاف نظر دارند. [صفحه ۳۰۳] مرحوم صدوق در «امالی» با سند خود از امام زین العابدین علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمود: دشمن خدا، سنان بن انس ایادی و شمر بن ذی الجوشن عامری - لعنت خدا بر آنها باد - با چند نفر از اهل شام آمدند و بالای سر امام حسین علیه السلام ایستادند، به همدیگر می گفتند: منتظر چه هستید؟ این مرد را راحت کنید. پس سنان بن انس ایادی از اسب فرود آمد و کنار بدن شریف امام حسین علیه السلام رفت، محاسن مبارکش را گرفت و با شمشیر بر گلوی مبارکش می زد و می گفت: سوگند به خدا! سرت را از تن جدا می کنم، و می دانم که تو فرزند رسول خدا، و بهترین مردم از جانب پدر و مادر هستی. سید بن طاووس رحمه الله گوید: سنان بن انس نخعی حرامزاده از اسب پیاده شد و شمشیر بر گلوی شریف آن حضرت زد، و گفت: به خدا قسم! سرت را جدا می کنم و می دانم که تو پسر پیامبری و از جهت پدر و مادر بهترین مردم هستی. پس از آن؛ سر مقدس آن بزرگوار را که - درود و سلام خدا بر او باد - از بدن جدا کرد. شاعر در این مورد

می گوید: فای رزیه عدلت حسینا غداه تیره کفا سنان کدام مصیبت است که با مصیبت امام حسین علیه السلام برابر باشد؟ در آن روزی که دست های ناپاک سنان بن انس او را به شهادت رسانید. - سید بن طاووس رحمه الله گوید: روایت شده است: مختار، سنان را دستگیر نمود و بند بند انگشتان او را برید، سپس دست ها و پاهای او را برید و دیگی را از روغن زیتون پر کرد و به جوش آورد و او را در آن انداخت. آن ملعون آن قدر دست و پا زد تا هلاک شد. - راوی گوید: در این هنگام؛ غبار سیاه و تاریکی آسمان را فراگرفت، باد سرخی در آن تاریکی و غبار می وزید که هوا تیره و تار شد، چشمها جایی را نمی دید، لشکر گمان کردند که بر آنها عذاب نازل شده. ساعتی بر این حال ماندند تا آن که هوا روشن شد. در «منتخب» می نویسد: امام حسین علیه السلام بی هوش افتاده بود، شمر ملعون آمد و خود را کنار آن عزیز زهرا علیها السلام رساند و با بی حیایی و جسارت تمام بر سینه ی انورش نشست. حضرت این جسارت عظیم را احساس کرد و فرمود: ویلک! من أنت فقد ارتقت مرتقا عظیما؟ [ صفحه ۳۰۴ ] وای بر تو! تو کیستی؟ تو به جای بلند و مرتفعی قدم گذاشته ای؟ آن ولد الزنا گفت: من شمر هستم. حضرت فرمود: وای بر تو! من کیستم؟ آن حرامزاده گفت: تو حسین، فرزند علی، فرزند فاطمه ی زهرا و جدت محمد مصطفی است. امام حسین علیه السلام فرمود: وای بر تو! اگر شان و نسب مرا می شناسی چرا مرا می کشی؟ شمر ولد الزنا گفت: اگر من تو را نکشم پس چه کسی از یزید جایزه بگیرد؟! حضرت فرمود: کدام یک نزد تو محبوب تر است: جایزه ی یزید یا شفاعت جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم؟ آن لعین حرامزاده گفت: دانگی جایزه نزد من محبوب تر از تو و از جد تو است! امام حسین علیه السلام آن مظلوم کربلا - جانم به فدایش - فرمود: اذا کان لابد من قتلی فاسقنی شربه من الماء. اگر حتما مرا خواهی کشت پس با جرعه ای از آب مرا سیراب کن. آن لعین حرامزاده گفت: هیهات! سوگند به خدا! قطره ای از آب نخواهی چشید تا این که مرگ را با اندوهی پس از اندوهی بچشی. امام حسین علیه السلام فرمود: وای بر تو!



صورت و شکم خود را به من نشان بده. آن ملعون نشان داد، ناگاه حضرت دید که آن ولدالزنا ابلق و به مرض پیسی مبتلا است، و صورت او به صورت سگ‌ها و خوک‌ها می‌ماند. امام حسین علیه‌السلام فرمود: آنچه جدم فرموده بود راست بود. آن لعین ولدالزنا گفت: جدت چه گفته بود؟ حضرت فرمود: جدم به پدرم علی علیه‌السلام می‌فرمود: یا علی! یقتل ولدک هذا رجل أبقع أبرص أشبه الخلق بالكلاب و الخنازیر. یا علی! فرزند تو را مردی ابلق و مبتلا به مرض پیسی و شبیه‌ترین مردم به سگ‌ها و خوک‌ها می‌کشد. شمر ولدالزنا از این سخن حضرت به خشم آمد و گفت: مرا به سگ‌ها و خوک‌ها تشبیه می‌نمایی؟ سوگند به خدا! تو را از پشت سر ذبح خواهم کرد. آن گاه آن ملعون ولدالزنا، حضرت را برگرداند، و رگهای مبارک گردنش را [صفحه ۳۰۵] می‌برید. روحی و ارواح‌العامین فداه [۲۷۸]. بآبی أنت و أمی! یا لیتنا کنا معکم فنفوز بالشهادة بین یدیک، یا مولای! یا ابا عبدالله! صلوات الله و سلامه علیک و لعنة الله و عذابه علی قاتلیک و ظالمیک، (و سيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون). ابومخنف گوید: آن ولدالزنا در این حال می‌گفت: أقتلک الیوم و نفسی تعلم علما یقینا لیس فیہ مزعم أن أباک خیر من تکلم بعد النبی المصطفی المعظم أقتلک الیوم و سوف أندم و ان مثنوی غدا جهنم امروز تو را می‌کشم و حال آن که یقینا می‌دانم و تردیدی ندارم؛ که پدر تو بهترین کسی است که بعد از پیامبر مصطفی و بزرگوار سخن گفته است. امروز تو را می‌کشم، و پس از این، از کار خود پیشیمان خواهم شد؛ و جای من فردا جهنم خواهد بود. ابومخنف اضافه می‌کند: هر رگی از رگهای شریف آن امام مظلوم علیه‌السلام را می‌برید حضرت فریاد می‌زد: وا محمداه! وا جداه! وا ابتاه! وا حسناه! وا جعفره! وا عقیلاه! وا عباساه! وا قتیلا! وا قلۀ ناصراه! [۲۷۹]. در «المنتخب» می‌نویسد: حضرت می‌فرمود: أقتل عطشانا و جدی محمد المصطفی، أذبح عطشانا و أبی علی المرتضی، و أمی فاطمة الزهراء. من تشنه کشته می‌شوم و حال آن که جدم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم است، من تشنه ذبح می‌شوم، حال آن که پدرم علی

مرتضی علیه السلام و مادرم فاطمه‌ی زهرا علیهما السلام است. و چون آن ملعون، سر اطهر، اقدس و انور را از بدن مبارکش جدا کرد به نیزه‌ای زد و آن را بلند کرد و تکبیر گفت، و لشکر کفار همگی تکبیر گفتند (!!)[۲۸۰]. در خبر ابی مخنف آمده است: در این هنگام؛ لشکر کفار سه بار تکبیر گفتند، زمین لرزید، شرق و غرب عالم تاریک شد، زلزله و رعد و برق مردم را فراگرفت، و از آسمان خون تازه‌ای بارید، و [صفحه ۳۰۶] منادی از جانب آسمان ندا داد: قتل و الله؛ الامام بن الامام، أخو الامام أبوالائمة الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام. به خدا سوگند! کشته شد امام فرزند امام، برادر امام، پدر امامان حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام [۲۸۱]. در «بحار الانوار» از «تاریخ نبوی» [۲۸۲] نقل می‌کند و می‌گوید: ابوقبیل گوید: هنگامی که امام حسین علیه السلام کشته شد آفتاب گرفت، طوری در وسط روز از تاریکی، ستاره‌ها آشکار شدند که ما گمان کردیم قیامت بر پا شده است [۲۸۳].

### غارت لباسهای امام حسین

سید بن طاووس رحمه الله در «لهوف» می‌نویسد: پس از کشته شدن امام حسین علیه السلام، آن ملاعین اقدام به برهنه کردن آن امام مظلوم علیه السلام نمودند، پیراهن او را ملعونی به نام اسحاق بن حویه حضرمی برداشت و پوشید، او مبتلا به برص شد، و موهای بدنش ریخت. در برخی کتب آمده است: پیراهن او را اشعث بن قیس برداشت. باز در «لهوف» می‌نویسد: روایت شده که در پیراهن آن حضرت نزدیک صد و نوزده جای شمشیر، تیر و نیزه بود. امام صادق علیه السلام فرمود: در بدن امام حسین علیه السلام سی و سه ضربه‌ی نیزه و سی و چهار زخم شمشیر بود. شلوار حضرتش را بحر [۲۸۴] بن کعب تمیمی برداشت. روایت شده: آن ملعون پس از آن که شلوار حضرتش را ربود، زمین گیر شد و از پای افتاد. عمامه‌ی آن حضرت را اخنس بن مرثد بن علقمه‌ی حضرمی - و گفته شده: جابر بن یزید اودی - گرفت، و آن بر سر بست و

دیوانه شد. پایان کلام سید بن طاووس رحمه الله در روایت دیگر آمده است: به مرض جذام مبتلا گردید. زره آن حضرت را مالک بن بشیر کندی گرفت، او نیز دیوانه شد. [صفحه ۳۰۷] سید بن طاووس رحمه الله گوید: کفش های آن حضرت را اسود بن خالد برد. انگشتر مبارکش را بجدل بن سلیم کلبی گرفت. آن ملعون انگشت حضرت را به خاطر انگشتر برید. این ولد الزنا را مختار رحمه الله دستگیر کرد و هر دو دست و پای او را قطع نمود و به همان حال او را رها کرد، او در خون دست و پای خود می غلطید تا این که هلاک گردیده، و به جهنم واصل شد. قطیفه‌ی حضرت را که از خز بود، قیس بن اشعث گرفت. زره خوشرنگ حضرت را عمر سعد لعین گرفت، چون عمر سعد ولد الزنا کشته شد مختار آن زره را به قاتل او ابی عمره بخشید. شمشیر آن حضرت را، جمیع بن خلق ازدی - به قولی: شخصی از قبیله‌ی بنی تمیم به نام اسود بن حنظله - گرفت. در روایت ابن ابی سعد آمده است: شمشیر حضرت را، قلافس نهشلی برد. محمد بن زکریا پس از نقل این روایت اضافه می کند: آن شمشیر بعد از او به دختر حبیب بن بدیل رسید. گفتنی است که این شمشیر غارت شده، ذوالفقار نبوده، زیرا ذوالفقار با سایر ذخایر نبوت و امامت ذخیره و محفوظ است [۲۸۵].

### اسب امام حسین

در برخی از کتاب‌های معتبر آمده است - و ممکن است از مضمون روایت «منتخب» نیز استفاده شود - هنگامی امام حسین علیه السلام کشته شد و به فیض شهادت و ملاقات رب العزة فائز گردید، اسب حضرت شیهه می کشید و همهمه می کرد و صدا می زد. گویا دنبال چیزی بود، آن حیوان قدم در عرصه‌ی قتلگاه و کارزار می گذاشت و کشتگان را یکی یکی جستجو می کرد تا این که بالای سر بدن شریف و مطهر حضرت ایستاد، و چون او را پیکری بدون سر دید، به دور آن بدن شریف می چرخید و یال و پیشانی خود را از خون امام حسین علیه السلام آغشته می کرد و بلند بلند شیهه

می کشید. عمر سعد ملعون شاهد این منظره بود، به افراد خود فریاد زد: وای بر شما! اسب [ صفحه ۳۰۸ ] حسین را بگیرید و آن را پیش من بیاورید. آن اسب، از جمله اسب های نجیب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود، سواران به سوی آن اسب تاختند، چون آن اسب احساس کرد که می خواهند او را بگیرند از خود دفاع کرد، با دهن خود، آنها را دندان می گرفت، و با دست ها و پاهایش به آنها لگد می زد. بر اسب سوار می جست و او را از اسب پایین می انداخت و لگد کوبش می کرد تا این که چهل نفر از پیاده ها و بیست نفر از شجاعان سواره را به قتل رسانید و نتوانستند اسب را بگیرند. ابن سعد ملعون فریاد زد: وای بر شما! از او دور شوید تا بینم چه می کند؟ افراد لشکر از او دور شدند، چون از اطراف آن اسب پراکنده شدند و او از دست لشکر ایمن گردید شروع به حرکت در قتلگاه نمود و امام حسین علیه السلام را جستجو می کرد تا این که جسد مطهر حضرت را پیدا کرد. او را می بویید و پیشانی خود را از خون پاکش خضاب می نمود و با چشمانش او را می بوسید. در این حال، شیعه ی بلندی می کشید و مانند زنان فرزند مرده ناله می کرد. همه ی حاضرین از این منظره تعجب کردند.

### اسب امام حسین و اهل حرم

راوی گوید: چون حضرت زینب علیها السلام شیعه ی اسب را شنید، رو به سکنه علیها السلام نمود و گفت: پدرت آب آورده و می آید. سکنه علیها السلام با یاد پدرش و آب آوردنش خوشحال از خیمه بیرون آمد. ناگاه دید زین اسب و از گون و سوار ندارد، معجز و روسری خود را پاره کرد و ناله های بلندی نمود و فریاد زد: وا قتیلاه! وا اَبَته! وا حسناه! وا حسیناه! وا غربتاه! وا بعد سفراه! وا طول کربتاه! هذا الحسین بالعراء، مسلوب العمامه و الرداء، قد أخذ منه الخاتم و الحذاء. بأبی من رأسه بأرض و جثته بأخری؛ بأبی من رأسه الی الشام یهدی؛ بأبی من أصبحت حریمه مهتوکه بین الأعداء؛ بأبی من عسکره یوم الاثنین مضی. وا قتیلاه! وا ابتاه! وا حسناه! وا حسیناه! وا غربتاه! وا بعد

سفره! و طول [ صفحه ۳۰۹ ] کربتاه! این حسین علیه السلام است که بر روی زمین افتاده، و عمامه و عبایش ربوده شده، و انگشتر و نعلینش به غارت رفته است. پدرم فدای کسی که سر او در جایی و بدن او در جای دیگری است. پدرم فدای کسی که سرش به سوی شام هدیه برده می شود. پدرم فدای کسی که حرم او در میان دشمنان ماندند. پدرم فدای کسی که لشکر او در روز دوشنبه کشته شدند. آن گاه با صدای بلندی گریه کرد و گفت: مات الفخار و مات الجود و الکریم و اغبرت الأرض و الآفاق و الحرم و أغلق الله أبواب السماء فلا ترقی لهم دعوة تجلی بها الهمم یا أخت قومی أنظری هذا الجواد أتى ینبئک أن ابن خیر الخلق مخترم مات الحسین فی الهمفی لمصرعه و صار یعلو ضیاء الأمم الظلم یا موت هل من فدی؟ یا موت هل عوض؟ الله ربی من الفجار ینتقم مفاخر، جود، سخا و بزرگی از دنیا رفت؛ و زمین و همه ی آفاق و حرم غبار آلود شد. خداوند درهای آسمان را بست؛ نه دعایی از آنان بالا می رود و نه غمهای آنان زایل می شود. ای خواهرم! برخیز و به این اسبی که آمده نگاه کن؛ او به تو خبر می دهد که فرزند بهترین مردم کشته شده است. حسین علیه السلام شهید شد ای حزن و اندوه من بر قتلگاه او؛ که پس از این، تاریکی و ظلمت بر روشنایی امت غلبه خواهد کرد. ای مرگ! آیا تو را فدی و عوضی هست؟ خدا، پروردگار من است که از فاجران انتقام خواهد گرفت. راوی گوید: هنگامی که اهل حرم ناله ها و اشعار سکینه علیها السلام را شنیدند و به اسبی که عریان و بدون زین و سوار بود نگاه کردند به صورت خود زدند، و گریبان خود چاک نمودند و صدا زدند: وا محمداه! وا علیاه! وا حسنا! وا حسیناه! الیوم مات محمد المصطفی، الیوم مات علی المرتضی، الیوم ماتت فاطمة الزهراء. وا محمداه! وا علیاه! وا حسنا! وا حسیناه! امروز محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم وفات کرد، امروز علی مرتضی علیه السلام کشته شد، امروز فاطمه زهرا علیها السلام کشته شد. آن گاه ام کلثوم علیها السلام گریست و اشاره به خواهرش حضرت زینب علیها السلام نمود و شروع [ صفحه ۳۱۰ ] به گفتن اشعاری کرد که این اشعار در جای خود خواهد آمد

[۲۸۶]. عبدالله بن قیس گوید: من اسب امام حسین علیه السلام را زیر نظر داشتم، آن اسب از خیمه دور شد و به طرف فرات رفت و خود را به آب انداخت. گفته شده است: آن اسب نزد صاحب الزمان عجل الله فرجه آشکار و ظاهر خواهد شد [۲۸۷]. در «بحار الانوار» از صاحب «مناقب» و محمد بن ابوطالب نقل می کند که آن دو گویند: اسب امام حسین علیه السلام از دست آن ملاعین گریخت و خود را به کنار بدن شریف امام علیه السلام رساند، پیشانی خود را به خون مبارک آن حضرت مالید، سپس روی به خیمه گذاشت، به طرف خمیه می دوید و شیهه می کشید، و آن قدر در کنار خمیه سر خود را بر زمین زد که مرد. هنگامی که خواهران امام حسین علیه السلام و دختران و اهل بیت آن حضرت اسب را با این حال دیدند که کسی بر آن سوار نیست، شروع به گریه و ناله کردند، حضرت ام کلثوم علیها السلام دستان خود را بر سر گذاشت و فریاد زد: وا محمداه! وا جداه! وا نبیاه! وا ابالقاسماه! وا علیاه! وا جعفراه! وا حمزاه! وا حسنا! هذا حسین بالعراء، صریح بکربلا، محزوز الرأس من القفا، مسلوب العمامه و الرداء. وا محمداه! وا جداه! وا نبیاه! وا ابالقاسماه! وا علیاه! وا جعفراه! وا حمزاه! وا حسناه! این حسین علیه السلام است که در صحرا و بر روی زمین کربلا افتاده، و سرش از پشت بریده شده، و عمامه و لباسش به تاراج رفته است. آن گاه آن بانوی مظلومه بی هوش شد [۲۸۸]. [صفحه ۳۱۳]

**در مصایبی که پس از شهادت امام حسین بر اهل بیت آن حضرت وارد شد، مثل سوزاندن خیمه ها، غارت اموال، و غیره**

### غارت خیمه های اهل بیت

سید بن طاووس رحمه الله روایت می کند: هنگامی که امام حسین علیه السلام به شهادت رسید کنیزی از جانب خمیه های امام علیه السلام بیرون آمد، مردی به او گفت: ای بنده ی خدا! آقای تو حسین کشته شد. کنیز گوید: با شنیدن این خبر، با شتاب و

صیحه زنان به سوی زنان اهل حرم رفتیم همه‌ی آنها از صیحه‌ی من از جای برخاستند و صدا به شیون و ناله بلند نمودند. سید بن طاووس رحمه الله گوید: در این هنگام؛ گروه اشقیاء برای غارت اموال آل رسول صلی الله علیه و آله و سلم و نور دیدگان زهرای بتول علیها السلام از همدیگر سبقت می گرفتند طوری که حتی چادر زنهارا نیز از سرشان می ربودند. در این حال؛ دختران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او از خیمه‌ها بیرون آمدند با همدیگر صدا به گریه بلند نموده، و در فراق حامیان و دوستان خود ندبه می کردند. حمید بن مسلم روایت می کند و می گوید: زنی از قبیله‌ی بکر بن وائل با شوهرش در سپاه عمر سعد لعین بود، چون دید لشکر به بانوان و خیمه‌های امام حسین علیه السلام حمله کرده و به غارت و تاراج مشغول هستند، شمشیری به دست گرفته و به سوی خیمه‌ها آمد و گفت: ای فرزندان بکر بن وائل! آیا از غیرت مردانگی است که دختران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را غارت کنند؟! خدای را حکمی نیست جز در مورد قاتلان ذریه و فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم. شوهر آن زن آمد و دست او را گرفته و به خیمه‌ی خود برگردانید [۲۸۹]. در «امالی صدوق» روایتی به سند خود، از فاطمه علیها السلام دختر امام حسین علیه السلام نقل می کند که آن مخدره‌ی عصمت گوید: لشکر اهل خلاف، به خیمه‌ها ریختند، من دختر کوچکی بودم، در پاهایم دو خلخال از طلا بود. یکی از آن نامردان، در حالی که گریه می کرد خلخال‌های پای مرا می شکست، گفتم: ای دشمن خدا! برای چه گریه می کنی؟ [ صفحه ۳۱۴ ] گفت: چگونه گریه نکنم؟ حال آن که من دختر رسول خدا را غارت می نمایم. گفتم: غارت نکن. گفت: می ترسم دیگری بیاید و غارت نماید. فاطمه علیها السلام گوید: آنها هر چه در خیمه‌ها بود به تاراج بردند حتی چادرها را نیز از سر ما می ربودند. در «بحار الانوار» از صاحب «مناقب» و محمد بن ابوطالب نقل می کند: دشمنان آمدند و خیمه‌ها را محاصره کردند، شمر حرامزاده نیز که با آنان بود گفت: وارد خیمه‌ها شوید و هر چه دارند غارت کنید. آن ملاعین به خیمه‌ها ریختند و

آنچه در خیمه بود ربودند تا آن که گوشواهی که در گوش ام کلثوم علیها السلام، خواهر امام حسین علیه السلام بود گرفتند و گوش آن سیده‌ی مظلومه را پاره کردند. آن بی‌شرمان چنان بر غارت مصر بودند که خانمی به خاطر لباس تن خود، با آن ناکسان بی‌حیا مقاومت می‌کرد و مغلوب می‌شد و لباس او را می‌ربودند. آن گاه آن مردم اشقیاء، به غارت زیورآلات و شتران روی آوردند و همه‌ی آنها را غارت کردند [۲۹۰].

### آتش زدن خیمه‌های اهل بیت

ابومخنف گوید: چون شیون و ناله‌ی مخدرات و اهل حرم بلند شد ابن سعد حرامزاده فریاد زد: وای بر شما! همه‌ی آنها را در خیمه‌ای جمع کنید بعد خیمه و هر چه در آن است آتش بزنید. مردی از آن کفار گفت: وای بر تو ای پسر سعد! آیا کشتن حسین و اهل بیت و یارانش تو را کافی نبود که می‌خواهی کودکان و زنان او را آتش بزنی؟ می‌خواهی خداوند ما را بر زمین فرودبرد؟ پس آن لشکر بی‌شرم و بی‌حیا به سوی غارت زنان طاهرات شتافتند. زینب کبری علیها السلام دختر امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: موقعی که لشکر دشمن خیمه‌ها را غارت می‌کردند من در خیمه‌ای ایستاده بودم، ناگاه مردی کبود چشم وارد شد و هر چه در خیمه بود ربود. بعد نگاهی به علی بن [صفحه ۳۱۵] حسین علیه السلام کرد، او مریض بود و بر روی تشکی پوستین افتاده بود. آن ملعون پوستین را از زیر او کشید و او را به زمین انداخت. بعد نگاهی به من کرد و روسری مرا از سر من ربود و نگاهی به گوشواره‌های من کرد و آنها را از گوش من در می‌آورد و گریه می‌کرد. گفتم: مرا غارت می‌کنی و گریه می‌کنی؟! گفت: بر مصایب شما اهل بیت گریه می‌کنم. گفتم: خدا دست‌ها و پاهای تو را قطع نماید، و پیش از آتش آخرت به آتش دنیا بسوزاند [۲۹۱]. در کتاب «معدن» می‌نویسد: در این هنگام؛ شمر ملعون خواست علی بن حسین علیه السلام را که بیمار بود بکشد، زینب کبری علیها السلام دختر علی بن ابی طالب علیه السلام آمد و خود را بر روی او انداخت



و گفت: به خدا قسم! نمی گذارم او را بکشی تا این که خودم کشته شوم. آن حرامزاده از وی دست برداشت. شیخ مفید رحمه الله در «الارشاد» می نویسد: حمید بن مسلم گوید: به خدا سوگند! من در آن روز شاهد غارت و حشیانهای کوفیان بودم. بانوان، اهل بیت و دختران امام علیه السلام به خاطر لباسهای خود، با آنها منازعه می کردند و مغلوب می شدند و آن ملاعین لباسهای آنها را به تاراج می بردند. لشکریان، همه ی خیمه ها را غارت کردند، آن گاه وارد خیمه ی علی بن الحسین علیهما السلام شدند، او سخت بیمار بود و بر بستری افتاده بود. شمر ملعون نیز با پیادگان لشکر به خیام هجوم آورده بود، همراهان وی گفتند: آیا این بیمار را نکشیم؟ من گفتم: سبحان الله! آیا کودکان را هم می کشند؟ او کودک کی بیمار است و همین بیماری او را کفایت می کند، و آن قدر اصرار کردم تا آنها را از کشتن او منصرف نمودم. در این هنگام، عمر سعد ملعون آمد، بانوان مخدرات و مطهرات به روی آن بی شرم فریاد زدند و گریستند، آن ملعون به افراد خود گفت: کسی به خیمه های این زنان وارد نشود، و کسی به این نوجوان بیمار متعرض نشود. پس از آن، بانوان اهل حرم از عمر ملعون خواستند که آنچه به غارت برده اند [صفحه ۳۱۶] برگردانند تا خود را با آن پوشانند. عمر ملعون گفت: هر که چیزی از لباس و متاع آنان را ربوده به خودشان برگرداند. به خدا سوگند! کسی از آنان چیزی برنگرداند. سپس آن ملعون، گروهی از افراد خود را بر خیمه ها و اهل حرم و علی بن الحسین علیه السلام مأمور کرد و گفت: مواظب باشید تا کسی از آنها بیرون نرود، و آنها را آزار ندهید!! [۲۹۲].

### غارت خیمه ها به روایت فاطمه ی صغری

در «المنتخب» می نویسید: فاطمه ی صغری علیها السلام می گوید: من کنار در خمیه ایستاده بودم و متحیرانه به جنازه ی پدرم و یاران او که مانند قربانی بر روی ریگ های داغ کربلا افتاده بودند و اسبها بر اجساد پاک آنها جولان می کردند؛ می نگریستم. در این

فکر بودم که پس از کشته شدن پدرم بنی‌امیه چه بلایی بر سر ما خواهند آورد؟ آیا ما را خواهند کشت؟ یا اسیر خواهند نمود؟ در این هنگام؛ مردی را که سوار بر اسب بود، دیدم. او بانوان مخدرات را با کعب نیزه‌ای می‌راند، و آن بی‌پناهان به همدیگر پناه می‌بردند، تمام زیورآلات آنها مثل دستبند، حتی روسری‌های آنها به تاراج رفته بود، آنها فریاد می‌زدند: وا جداه! وا اَبَته! وا علیاه! وا قلهٔ ناصراه! وا حسناه! اما من مجیر یجیران؟! اما من ذائد یدود عنا؟! وا جداه! وا اَبَته! وا علیاه! وا قلهٔ ناصراه! وا حسناه! آیا پناه‌دهنده‌ای نیست که ما را پناه دهد؟ آیا کسی نیست که این دشمنان را از ما دفع کند؟ فاطمه علیهاالسلام گوید: دلم از جایش کنده شد، اعضای بدنم لرزید، از ترس چشمانم را به چپ و راست، به سوی عمه‌ام ام‌کلثوم علیهاالسلام می‌گرداندم مبادا کسی از آن ملعون‌ها به طرف من آید. در این حال، ناگاه ملعونی به طرف من آمد با خودم گفتم: چاره‌ای جز فرار ندارم. به صحرا فرار کردم، گمان می‌کردم که از دست او رها خواهم شد، ناگاه او پشت سر [صفحه ۳۱۷] من آمد، از ترس ساکت شدم و ایستادم. آن ملعون، کعب نیزه‌ای را میان شانه‌هایم حواله کرد، من با صورت به زمین افتادم. آن ملعون گوش مرا درید و گوشواره‌ام را ربود و روسری از سر من برداشت، خون بر صورتم جاری بود و سرم از شدت حرارت آفتاب می‌سوخت و من بی‌هوش افتادم. در این حال، دیدم آن ملعون عقب عقب به خیمه برگشت که ناگاه عمه‌ام را نزد خود دیدم که می‌گریست و می‌گفت: برخیز برویم، نمی‌دانم بر سر دختران و برادر بیمارت چه آمد؟ گفتم: عمه جانم! آیا جامه‌ای است که با آن خود را از چشم نامحرمان بپوشانم؟ گفت: دخترم! عمه‌ی تو نیز مانند توست. ناگاه دیدم که سر او نیز مکشوف است، و بدنش از ضرب تازیانه‌ی ستمکاران سیاه شده است، به خیمه‌ها برگشتیم دیدیم هر چه بوده غارت شده و برادرم علی بن الحسین علیهماالسلام به روی خود بر زمین افتاده و از شدت گرسنگی و تشنگی توان نشستن ندارد. پس شیون و ناله‌ی ما بلند شد، ما به حال او گریه می‌کردیم و او به حال ما می‌گریست [۲۹۳]. در «بحار الانوار» به سند

خود از جمیل بن مره نقل می کند، جمیل گوید: روز عاشوا، سپاه ابن سعد ملعون، شتری از لشکر امام حسین علیه السلام را ربودند و آن را کشته و گوشت آن را پختند، گوشت آن مانند درخت حنظل تلخ شد حتی نتوانستند چیزی از آن را بو کنند. گفته شده: امام حسین علیه السلام شتری برای خود تهیه کرده بود که خیمه و اساس خود را با آن حمل می کرد. و حضرت بر همان شتر سوار شد و در برابر ابن سعد و سپاه او ایستاد و آنها را پند و اندرز داد. روز عاشورا، آن شتر در نزدیکی خیمه گاه بود، هنگامی که صیحه و فریاد بلند شد و صدای سم اسبها و فریاد نامردان را شنید به طرف میدان حرکت کرد تا به قتلگاه رسید در آنجا ایستاد. آن حیوان، یکبار به شهدا می نگریست و بار دیگر به طرف راست و چپ نگاه می کرد. سه نفر از سواران دشمن به دنبال آن حیوان رفته و آن را حرکت دادند، آن شتر به [صفحه ۳۱۸] طرف خیمه ها به راه افتاد و هر چه خواستند مانع از آمدن به طرف خیمه ها شوند نتوانستند، ناچار به دنبال او به راه افتادند. آن حیوان باوفا، چون به محل خیمه ی اباعبدالله حسین علیه السلام رسید خیمه را ندید، به اطراف نگاه کرد و سپس گوشه ای از زمین را بوسید و با صدای بلند فریاد و صیحه می زد، هر چه آن را با نیزه زدند از جای خود برنخواست و صدای خود را بلندتر کرد آن گاه در همانجا خفت. گویا آن حیوان فهمیده بود که خیمه ی امام حسین علیه السلام غارت شده، به همین جهت، سرش را بر زمین می کوبید و پشت و پهلو ی خود را به دندان می گرفت و خون می آورد، و چون ناتوان و ضعیف شد افراد دشمن در همانجا، آن را کشتند و گوشت آن را تقسیم نمودند. گفته شده: خمیه ی امام علیه السلام را بر پشت شتر گذاشتند و آن حیوان حرکت کرد آن گاه به طرف قتلگاه امام حسین علیه السلام رهایش کردند تا بینند چه می کند. هنگامی که آن شتر امام حسین علیه السلام را دید که بر روی خاک افتاده است به طرف آن حضرت رفت و بالای سرش ایستاد بدن مبارک امام علیه السلام را می بویید و صدا می زد، چون دید حضرت برنخواست و حرکت نکرد در کنار حضرت خوابید تا سایه بر جسم شریف او بیاندازد، آن حیوان ناله و شیون

می کرد، سر خود را بر زمین می کوبید، و به همین جهت ناتوان شد، لشکریان در همانجا آن را کشتند و گوشتش را تقسیم نمودند و پختند، ولی نپخت. گفته شده: گوشت آن حیوان شعله‌ای گردید و دیگ و محتویاتش را سوزاند.

### ملا عینی که بر جسد شریف امام حسین با اسب تاختند

سید بن طاووس رحمه الله گوید: پس از آن که امام حسین علیه السلام کشته شد عمر سعد ولد الزنا در میان سپاهیان خود فریاد زد: چه کسی حاضر است با اسب بر بدن حسین بتازد؟ ده نفر سوار از گروه طاغیان این کار را پذیرفتند، نامهای آن ملاعین چنین است: ۱- اسحاق بن حرب، که پیراهن امام حسین علیه السلام را ربود. ۲- اخنس بن مرثد. ۳- حکیم بن طفیل سنسی. [صفحه ۳۱۹] ۴- عمر بن صبیح صیداوی. ۵- رجاء بن منقذ عبدی. ۶- سالم بن خیثمه جعفی. ۷- صالح بن وهب جعفی. ۸- واعظ بن ناعم. ۹- هانی بن ثابت حضرمی. ۱۰- اسید بن مالک، خدای آنها را لعنت کند. آن ملاعین زیر سم اسبهای خود بدن امام حسین علیه السلام را پایمال کردند و استخوانهای پشت و سینه‌ی حضرت را درهم شکستند. سید بن طاووس رحمه الله گوید: این ده نفر ملاعین به کوفه آمدند و در برابر ابن زیاد ایستادند، اسید بن مالک حرامزاده که یکی از آنها بود این شعر را خواند: نحن رضضنا الصدر بعد الظهر بكل يعبوب شديد الأسرما کسانی هستیم که استخوانهای سینه را بعد از خوردن پشت؛ با اسبانی تندرو و قوی هیکل درهم شکستیم. ابن زیاد ولد الزنا گفت: شما کیستید؟ گفتند: ما کسانی هستیم که با اسب بر بدن حسین تاختیم و او را لگد کوب کردیم و استخوانهای سینه‌ی او را خورد نمودیم. راوی گوید: ابن زیاد لعین اعتنایی به آنها نکرد و جایزه‌ی اندکی به آنها داد. ابو عمرو زاهد گوید: ما سابقه‌ی ده نفر را ملاحظه کردیم و از حال آنها تفحص نمودیم و دیدیم که همه‌ی آنها زنازاده بودند. مختار این ده نفر ملعون را دستگیر کرد و

دست‌ها و پاهای آنها را با میخ‌های آهنین به زمین کوبید، و دستور داد با اسب بر بدن آنها بتازند تا هلاک شدند، خدای آنها را لعنت کند.

### جسم شریف امام حسین و پرندگان

در کتاب «العوالم» و «المنتخب» و «بحار الانوار» می‌نویسد: از طریق اهل بیت علیهم السلام چنین روایت شده است: هنگامی که امام حسین علیه السلام به شهادت رسید و جسم شریف او در سرزمین کربلا بر [صفحه ۳۲۰] زمین افتاد و خونس بر زمین ریخت ناگاه پرنده‌ی سفیدی آمد و خود را به خون حضرت آغشته کرد و پرواز نمود. خون از بالهای آن پرنده می‌چکید، او پرندگانی را دید که در سایه‌ی درختان و بر شاخه‌ها نشسته و هر کدام، از دانه، علف و آب حرف می‌زدند. پرنده‌ای که خود را به خون امام علیه السلام آغشته کرده بود به آنان گفت: وای بر شما! آیا به بازی، یاد دنیا و ملامتی آن مشغولید در حالی که امام حسین علیه السلام در این هوای گرم و سوزان در سرزمین کربلا با لب تشنه و سر بریده که خون مبارکش جاری است بر روی خاک گرم افتاده است؟ پرندگان به طرف کربلا به پرواز درآمدند، وقتی رسیدند دیدند که سید و آقای ما امام حسین علیه السلام را با تن بی‌سر، بدون غسل و کفن بر زمین افتاده است، بدنی که غبار آن را در برگرفته و استخوان‌های آن زیر سم اسب‌ها درهم شکسته است، زائرین او حیوانات وحشی بیابانها و صحراهای بی‌آب و علف، و ندبه‌کنندگان او جنیان دشتهای نرم و سخت است، تربت سرزمین کربلا از انوار او نورانی و فضا از درخشش پرتو او نورافشانی شده است. هنگامی که پرندگان این منظره را دیدند صیحه زدند، فریاد کشیدند و صدای خود را به شیون و ناله بلند کرده، و در خون آن حضرت، غلطیدند وقتی که بالهای خود را به خون آغشته نمودند، هر کدام به ناحیه‌ای پرواز کردند تا اهل آن دیار را از کشته شدن امام حسین علیه السلام، باخبر کنند. از قضای الهی و تقدیر حضرت باری یکی از این پرندگان به طرف مدینه‌ی حضرت پیامبر صلی

الله علیه و آله و سلم پرواز کرد، او به مدینه رسید، در آسمان شهر مدینه بالهای خود را تکان می داد و خون از بالهایش به زمین می چکید و دور قبر مطهر آقای ما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دور می زد و (با زبان خود) صدا می زد: آگاه باشید! که حسین علیه السلام در کربلا کشته شد، آگاه باشید! در کربلا سر از تن او جدا کردند. پرنده گان مدینه وقتی صدای او را شنیدند دور او جمع شده و بر آن امام مظلوم می گریستند و نوحه می کردند. مردم مدینه چون این منظره را دیدند که پرنده گان ناله و شیون می کنند و خون از بال آن پرنده می چکد نفهمیدند که چه شده است، مدتی گذشت و روزهایی سپری شد و خبر شهادت امام حسین علیه السلام رسید آن موقع فهمیدند که آن پرنده گان، خبر کشته شدن [صفحه ۳۲۱] فرزند فاطمه ی بتول علیها السلام و نور دیده ی حضرت رسول را به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم می دادند. در نقل دیگری آمده است: در همان روزی که آن پرنده به مدینه آمده بود، در این شهر، مردی یهودی زندگی می کرد. او دختری داشت که کور، کر و فلج بود، بیماری جذام همه ی بدن او را فرا گرفته بود. به همین جهت، یهودی دختر خود را در باغی که در بیرون مدینه داشت نگه داری می نمود. از سوی دیگر؛ آن پرنده به سوی آن باغ به پرواز در آمد و در شاخه ی درختی نشست و خون از بالهایش می چکید و همه ی شب را ناله می زد و می گریست. از قضا و قدر الهی، در آن شب پیشامدی برای یهودی رخ داد که به خاطر آن به مدینه برگشت و نتوانست همان شب را به باغی که دختر بیمارش در آنجا بود، برگردد. آن شب، دختر بیمار در باغ تنها ماند و از تنهایی نتوانست بخوابد، زیرا شبهای دیگر پدرش به او قصه می گفت و او را تسلی می داد تا خوابش می برد. نزدیک سحر بود، دختر بیمار، صدای ناله و شیون پرنده ای را شنید، خود را به هر نحوی بود روی زمین کشید و به طرف صدا آمد تا به زیر درختی که پرنده در آن بود؛ رساند، و چون خود قلبی حزین داشت به ناله های پرنده گوش می داد و از دلی محزون و سوزان، با آن پرنده هم ناله می شد و شیون می کرد. در این اثنا؛ قطره ای خون،

از بالهای پرنده چکید و بر چشم نابینای دخترک افتاد، قطره‌ای دیگر بر چشم دیگرش افتاد. چشمان او باز و بینا شد، قطره‌ای بر دست‌ها و قطره‌ای دیگر بر پاهای او افتاد و بهبودی یافت، بالاخره هر قطره‌ای از آن خون پاک بر جسم دخترک می‌افتاد از برکات خون امام حسین علیه‌السلام از همه‌ی بیماریها شفا می‌یافت. دختر بیمار از برکت خون سیدالشهدا علیه‌السلام از همه‌ی بیماری‌هایش شفا یافت، آفتاب دمید و صبح شد پدرش از مدینه به سوی باغ آمد، دید دختری در باغ راه می‌رود متوجه نشد که دختر خودش است، از او پرسید: من در این باغ دختری بیمار داشتم که قدرت حرکت نداشت آیا او را ندیدی؟ دخترش گفت: سوگند به خدا! من دختر تو هستم. چون یهودی این سخن را شنید بی‌هوش شد، وقتی حالش خوب شد برخاست. دخترک، بابای یهودی را به کنار درختی که آن پرنده در شاخه‌ی آن لانه کرده بود، برد. دید پرنده‌ای است غمگین، از دل محزون و سوزناک بر مصایب مظلوم کربلا امام [صفحه ۳۲۲] حسین علیه‌السلام ناله می‌زند. یهودی گفت: ای پرنده! قسمت می‌دهم به آن خدایی که تو را آفرید، با قدرت خدا با من حرف بزن. پرنده به قدرت الهی با دیده‌ی گریان سخن گفت، آن گاه قصه‌ی خود را تعریف کرده و گفت: من با عده‌ای از پرندگان در بالای درختی لانه داشتم، هنگام عصر بود که پرنده‌ای در میان ما آمد و گفت: ای پرندگان! شما می‌خورید و از زندگی لذت می‌برید در حالی که امام حسین علیه‌السلام در سرزمین کربلا در این هوای گرم و سوزان، بال‌بالتشنه بر زمین افتاده، خون از گلویش جاری و سر مبارکش از تن جدا و بر بالای نیزه‌ی بلندی قرار دارد، زنان و اهل حرم او با پای برهنه و غریبانه اسیر شده‌اند. هنگامی که پرندگان این سخن را شنیدند همگی به طرف کربلا به پرواز درآمدند وقتی به آنجا رسیدند، دیدند بدن شریفی در آن بیابان افتاده که غسل او از خونس و ریگهایی که بر بدن او ریخته شده کفش بود. همه‌ی ما بر روی آن بدن مبارک افتادیم و نوحه کرده و خود را به خون شریف او آغشته نمودیم، و هر کدام از ما به ناحیه‌ای به پرواز درآمدیم و من به این مکان آمدم. چون یهودی این قضیه

را شنید تعجب کرد گفت: اگر حسین علیه السلام در پیشگاه خدای متعال صاحب قدر و منزلت والایی نبود خون او درمان همه‌ی دردها نمی شد. آن گاه یهودی و دخترش به دین اسلام مشرف شده و آن را پذیرفتند. [در «بحار الانوار» اضافه می کند: همزمان با یهودی و دخترش پانصد نفر از خویشان او نیز به برکت این شفای شگفت انگیز به دین اسلام مشرف شدند] [۲۹۴].

### فرستادن سر اطهر امام حسین به سوی ابن زیاد لعین

سید بن طاووس رحمه الله در «لهوف» و شیخ ابن نما رحمه الله در «مثیر الاحزان» این روایت را نقل کرده اند، البته ما روایت سید رحمه الله را نقل می کنیم که می گوید: عصر روز عاشورا، عمر سعد لعین، سر مقدس امام حسین علیه السلام را توسط خولی بن یزید و حمید بن مسلم ازدی نزد ابن زیاد ملعون فرستاد. آن ملعون، دستور داد سرهای بقیه اصحاب و اهل بیت حضرت را از بدن ها جدا [صفحه ۳۲۳] کرده و بشویند، بعد توسط شمر بن ذی الجوشن، قیس بن اشعث و عمرو بن حجاج به سوی کوفه فرستاد تا آنها را نزد ابن زیاد ملعون ببرند. عمر سعد لعین، روز عاشورا و روز یازدهم را تا ظهر در کربلا ماند، سپس با بازماندگان از اهل بیت امام حسین علیه السلام به سوی کوفه حرکت کرد. آن ملعون، بانوان و اهل حرم امام علیه السلام را در میان دشمنان آنها با صورت های باز بر شتران بی هودج سوار کرد که آنان امانات و ودایع اشرف پیامبران بودند و آنان را چون اسیران ترک و روم در سخت ترین شرایط و با غم و اندوه به اسیری بردند [۲۹۵].

سید بن طاووس رحمه الله گوید: روایت شده است: سرهای مقدس اصحاب و یاران امام حسین علیه السلام هفتاد و هشت سر بودند، قبایلی که در کربلا شرکت کرده بودند برای تقرب به ابن زیاد ولد الزنا و یزید بن معاویه ی حرامزاده، آنها را بین خود تقسیم کردند. قبیله ی کنده به سرکردگی قیس بن اشعث ملعون، سیزده سر؛ قبیله ی هوازن تحت فرماندهی شمر بن ذی الجوشن ولد الزنا، دوازده سر؛ قبیله ی تمیم، هفده سر؛ قبیله



بنی اسد، شانزده سر؛ قبیله‌ی مذحج هفده سر و بقیه کوفیان نیز سیزده سر به کوفه آوردند [۲۹۶].

### سر اطهر امام حسین و تنور خولی

در کتاب «العوالم» از صاحب «المناقب» و شیخ ابن نما رحمه الله و ابی مخنف نقل می‌کند: عمر سعد لعین سر مقدس امام حسین علیه السلام را توسط خولی بن یزید اصبحی به کوفه فرستاد تا نزد ابن زیاد لعین برسد. خولی حرامزاده، موقع شب به کوفه رسید و به در قصر ابن زیاد رفت، دید بسته است. سر مقدس را به خانه‌ی خود آورد. خولی ملعون، دو زن داشت: یکی از طایفه‌ی بنی اسد بود، زن دومش از طایفه‌ی حضریمیه به نام «نوار» بود. آن شب، خولی ملعون نزد نوار رفت، او پرسید: چه خبر است؟ گفت: برای تو طلا آورده‌ام، این سر بریده‌ی حسین است که در خانه‌ی توست. زن گفت: وای بر تو! مردم با طلا و نقره می‌آیند و تو با سر بریده‌ی فرزند رسول [صفحه ۳۲۴] خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده‌ای، به خدا سوگند! دیگر سر من و تو بر روی یک بالش قرار نخواهد گرفت. زن حضریمیه گوید: این سخن را گفتم و از بستر برخاستم و از اتاق خارج شدم. آن لعین، زن اسدی را کنار خود خواند. من به اتاقی که سر اطهر در آن بود؛ رفتم، به آن سر اطهر نگاه می‌کردم، آن را در تشتی گذاشته بود به خدا سوگند! دیدم نوری از ستون از آن تشت به سوی آسمان کشیده شده، پرنده‌گان سفیدی در اطراف سر مقدس پرواز می‌کردند [۲۹۷].

### سر اطهر امام حسین و جد بزرگوارش

در کتاب «التبر المذاب» می‌نویسد: واقدی می‌گوید: شمر ملعون، سر مطهر امام حسین علیه السلام را به کوفه آورد. آن ملعون، سر مقدس را در توبره‌ای گذاشته و به خانه‌ی خود برد و آن را در زیر تشتی بر روی خاک قرار داد. هنگام شب، زن آن ملعون بیرون

آمد نوری از سر مقدس دید که به آسمان می‌تابد. او کنار آن تشت آمد، از زیر آن ناله‌ای شنید، نزد شمر آمد و قضیه را گفت و پرسید چه چیزی زیر تشت است؟ آن ملعون گفت: سر خارجی است که او را کشته‌ام، می‌خواهم او را نزد یزید ببرم تا به من مال فراوانی ببخشد. زن گفت: او کیست؟ گفت: حسین بن علی. آن زن فریاد زد و بی‌هوش افتاد، چون بهوش آمد گفت: ای بدتر از مجوس! آیا از خدای آسمان و زمین نترسیدی و چنین کاری را انجام دادی؟ آن گاه با گریه از نزد آن ملعون خارج شد و خود را کنار آن سر مطهر رساند، او سر مقدس را برداشت و بوسید و در دامن خود قرار داد. آن گاه زنان همسایه را صدا زد و مجلسی بر پا کرده و با هم بر او گریه کردند. آن زن، گریه می‌کرد. می‌گفت: خدا قاتل تو را لعنت کند. شب فرارسید، خوابش برد، در عالم خواب دید؛ گویا دیوار اتاقش دو نصف شده [صفحه ۳۲۵] و نوری اتاق را فرا گرفته، ناگاه ابری از آسمان فرود آمد، در میان ابر، دو بانوی بزرگوار بودند، آن دو بانو سر مطهر را به دامن گرفتند. پرسید: اینان کیا هستند؟ گفتند: خدیجه و فاطمه علیهما السلام. سپس آقایانی را دید، شخصیتی در میان آنها بود که صورتش مانند ماه بود، پرسید: او کیست؟ گفتند: او محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم است. در طرف راست آن حضرت، حمزه، جعفر و اصحابش بودند، آنان سر مطهر را می‌بوسیدند و گریه می‌کردند. آن گاه آن دو بانوی بزرگوار؛ خدیجه و فاطمه علیهما السلام به سوی زن شمر لعین آمدند و فرمودند: هر چه می‌خواهی از ما بخواه، زیرا برای تو در عوض آن کار خوبی که انجام دادی، نزد ما احسان و نیکی است، و اگر می‌خواهی در بهشت از رفیقان ما باشی کار خود را اصلاح کن که منتظر تو هستیم. آن زن، از خواب بیدار شد و سر مقدس امام حسین علیه السلام در دامن داشت. شمر ملعون آمد تا سر مطهر را از او بگیرد، سر را به او نداد و گفت: ای دشمن خدا! مرا طلاق بده، زیرا که تو یهودی هستی، به خدا سوگند! هرگز با تو نخواهم بود. آن ملعون او را طلاق داد، بعد زن گفت: به خدا سوگند! تا جان در بدن دارم این

سر را به تو نمی‌دهم. آن حرامزاده به او حمله کرد و با ضربه‌ای او را کشت و خداوند روح او را به بهشت فرستاد.

### پیامبران بزرگوار و زیارت امام حسین در قتلگاه

در روایت ابی‌مخنف آمده است: طرم‌اح بن عدی گوید: روز عاشورا بود، من نیز همچون یاران دیگر امام حسین علیه‌السلام در قتلگاه افتاده بودم، جراحات زیادی بر بدن من رسیده بود و با ضعف و ناتوانی بر زمین افتاده بودم. اگر قسم یاد کنم سوگند راست یاد کرده‌ام، من بیدار بودم ناگاه بیست نفر سواره با لباس‌های سفید که بوی مشک از آنها شنیده می‌شد وارد قتلگاه شدند. با خودم گفتم: شاید عبیدالله بن زیاد ملعون با افرادش آمده تا جسد مطهر امام حسین علیه‌السلام پیدا کرده و [صفحه ۳۲۶] مثله نماید (یعنی عضوهای او را تکه تکه کند) آنها به جسد شریف حضرت نزدیک شدند، یکی از آنها کنار جسد شریف رفت و او را نشان داد و با دست خود به طرف کوفه اشاره نمود. ناگاه سر مطهر حضرت آمد. سر مطهر را بر جسم مقدس حضرتش قرار داد و از قدرت خدای متعال مانند موقع زنده بودن شد، و او می‌فرمود: یا ولدی! قتلوک [اتراهم ما عرفوک]، و من شرب الماء منعوک، [و] ما اشد جرأتهم علی الله تعالی. فرزندم! تو را کشتند، دیدی نشناختند؟ و از آب مانعت شدند، چه سخت است جرأت آنان بر خدای تعالی؟ آن‌گاه رو به همراهان خود کرد و فرمود: ای پدرم آدم! و ای پدرم ابراهیم! و ای پدرم اسماعیل! و ای برادرم موسی! و ای برادرم عیسی! آیا می‌بینید طاغیان و ستمکاران با فرزندم چه کرده‌اند؟ خداوند روز قیامت، شفاعت مرا به آنها نصیب نکند. (راوی گوید: من با دقت او را نگریستم، ناگاه دیدم او رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد [۲۹۸]. سید جزائری رحمه الله در «انوار نعمانیه» بعد از نقل این روایت، اضافه می‌کند: آن بزرگواران گریه کردند، و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را تسلی داده و تعزیت گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر سر و

محاسن پاک خود خاک عزا می ریخت، و امام حسین علیه السلام مصایبی را که از ظالمین برایش رسیده بود تعریف می نمود و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم گریه می کرد، آن قدر گریه کرد تا بی هوش شد. (راوی گوید: من آنان را می دیدم و صدای آنها را می شنیدم، بعد آنها رفتند، و جسد شریف، مثل اول شد و با حالت اولی خود که شهید شده بود؛ بر زمین افتاد [۲۹۹].

### قتلگاه امام حسین و قضیه ساربان ملعون

در «بحار الانوار» و «المنتخب» از سعید بن مسیب نقل می کند، سعید گوید: پس از شهادت آقا و مولایم، امام حسین علیه السلام بود که مردم آماده ی سفر حج شدند، من [صفحه ۳۲۷] نیز حضور حضرت سجاد علیه السلام شرفیاب شدم و عرض کردم: مولای من! موسم حج نزدیک شده چه امر می فرمایید (آیا به حج مشرف شوم؟) حضرت فرمود: بر نیت خود ثابت باش و حج را انجام بده. پس از کسب اجازه از محضر مقدس امام زمانم، به سوی مکه حرکت کردم، وارد مسجد الحرام شدم در اثنا یی که مشغول طواف کعبه بودم ناگاه مردی را دیدم که دست هایش بریده و صورتش مانند قطعه ای از شب، تاریک بود، او بر پرده ی کعبه آویزان شده و می گفت: خدایی که پرودگار این بیت الحرام هستی! مرا بیامرز، گمان نمی کنم که مرا ببخشی، و اگر همه ی ساکنین آسمانها و زمین تو و همه ی آفریدگان تو در مورد جرم من شفاعت کنند مرا نخواهی بخشید، زیرا که گناه و جرم من خیلی بزرگ است. سعید بن مسیب گوید: من و مردم دست از طواف برداشتیم، مردم دور او را گرفتند و به او گفتیم: وای بر تو! اگر تو شیطان باشی سزاوار نیست که این چنین از رحمت خدا مأیوس و نومید شوی، تو کیستی؟ گناه تو چیست؟ آن مرد گریست و گفت: ای مردم! من به گناه خود دانایم، و خودم بر جنایتی که مرتکب شده ام آگاه تر هستم. به او گفتیم: گناهت را برای ما بیان کن. گفت: هنگامی که ابی عبدالله الحسین علیه السلام از مدینه به سوی عراق حرکت

کرد من ساربان او بودم، حضرت در اوقات نماز لباسهایش را نزد من می گذاشت و وضو می گرفت. من کمر بند او را که نور آن چشم را خیره می کرد می دیدم و آروز می نمودم که آن مال من باشد. با این آرزو بودم و کاروان امام حسین علیه السلام در حرکت بود، تا این که به کربلا رسیدیم، روز عاشورا شد، امام حسین علیه السلام کشته شد. من که در آروزی آن کمر بند بودم، خودم را جایی پنهان کردم، هنگام شب به سوی قتلگاه رفتم، قتلگاه چنان روشن بود که خبری از تاریکی نبود و مانند روز روشن بود و کشتگان بر زمین افتاده بودند. در آن حال، به علت خباثت و بدبختی خودم، به یاد کمر بند افتادم، و گفتم: به خدا سوگند! حسین را پیدا می کنم و کمر بندی را که آرزویش می کردم، می ربایم. همین طور در قتلگاه در میان کشتگان می گشتم تا این که او را پیدا کردم، او به [ صفحه ۳۲۸ ] صورت بر زمین افتاده بود، سر در بدن نداشت، نور از بدنش می درخشید، بر خون خود آغشته بود و باد، خاک ها را بر جسم او ریخته بود. گفتم: به خدا قسم! این حسین است، بر لباس او نگاه کردم همان طور بود که دیده بودم. نزدیک شدم، دست به کمر بند زدم دیدم با بندهای زیادی بسته است. بندها را باز کردم می خواستم بند آخری را باز کنم که دست راست خود را دراز کرد و کمر بند را گرفت و من نتوانستم از دست او بگیرم. نفس ملعونم مرا واداشت تا چیزی پیدا کنم و با آن، دست های او را قطع کنم. شمشیر شکسته ای پیدا کردم آن قدر بر دست او زدم تا از میچ، دستش را بریدم. می خواستم کمر بند را باز کنم دست چپش را دراز کرد و آن را گرفت و نتوانستم بگیرم. باز شمشیر شکسته را برداشتم و آن قدر زدم تا از کمر بند دست برداشت. خواستم کمر بند را باز کنم، ناگاه زمین به حرکت درآمد و آسمان لرزید، غلغله ی عظیمی به وقوع پیوست، گریه و فریادی شنیدم، گوینده ای می گفت: وا ابناه! وا مقتولاه! وا ذبیحاه! وا حسیناه! وا غریبا! یا بنی! قتلوک و ما عرفوک، و من شرب الماء منعوک. وا ابناه! وا مقتولاه! وا ذبیحاه! وا حسیناه! وا غریباه! فرزندم! تو را کشتند ولی نشناختند، و از آشامیدن آب منعت کردند. چون این منظره را دیدم فریاد زدم و

خود را در میان قتلگاه انداختم. در این اثنا، سه نفر آقا و یک خانم ظاهر شدند، که در گرداگرد آنها جمعیت زیادی ایستاده بودند، روی زمین از انسان و بالهای فرشتگان پر شده بود. در این هنگام، یکی از آنها می گفت: یا ابناه! یا حسین! فداک جدک [و ابوک] و امک و اخوک. ای فرزندم! ای حسین! جدت، [پدرت]، مادرت و برادرت فدای تو. ناگاه امام حسین علیه السلام نشست، سرش بر بدنش بود و می فرمود: لبیک یا جداه! یا رسول الله! و یا ابناه یا امیر المؤمنین! و یا امه یا فاطمه الزهراء! و یا آخا المقتول بالسم! علیکم منی السلام. لبیک ای جدم! ای رسول خدا! و ای پدرم! ای امیر مؤمنان! و ای مادرم! ای فاطمه ی زهرا! و ای برادرم! که با سم ستم کشته شده ای! سلام بر شما. پس از آن؛ حضرت گریست و گفت: [صفحه ۳۲۹] ای جد بزرگوار! به خدا سوگند! مردان ما را کشتند. به خدا سوگند! زنان ما را غارت کردند. ای جد بزرگوار! [به خدا سوگند! فرزندان ما را کشتند، ای جد بزرگوار!] برای تو سخت است ما را بر این حال و آنچه کفار بر سر ما آوردند، بینی. در این هنگام، کسانی که در اطراف او ایستاده بودند بر مصایب او گریه کردند و فاطمه ی زهرا علیها السلام می گفت: یا اباه! یا رسول الله! اما تری ما فعلت امتک بولدی؟ أتأذن لی أن آخذ من دم شیهه و أخضب به ناصیتی، و ألقى الله عزوجل و أنا مختضبه بدم ولدی حسین علیه السلام؟ ای پدرم! ای رسول خدا! آیا می بینی امت تو با فرزندم چه کردند؟ آیا اجازه می دهی از خون محاسن او بگیرم و پیشانی خود را آغشته نمایم و در حالی که آغشته به خون فرزندم حسین علیه السلام هستم خدا را ملاقات نمایم؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از خون او بگیر، ما نیز از خون او می گیریم ای فاطمه! دیدم آنها خون محاسن شریف امام علیه السلام را می گرفتند، حضرت فاطمه ی زهرا علیها السلام بر پیشانی خود می مالید، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، امیر مؤمنان علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام آن خون را بر گلو و سینه و دستان خود تا مرفق می مالیدند. و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می شنیدم که می فرمود: یا حسین! فدای تو گردم، به خدا سوگند! بر من

سخت است که تو را با سر بریده، پیشانی به خون آغشته، گلوی خونین و با صورت بر خاک افتاده؛ ببینم، که باد، بدنت را با ریگها پوشانده و بدن بی جان تو با دست‌های بریده بر زمین افتاده است. فرزندم! چه کسی دست راست تو را برید و با دست چپ جفت کرد؟ امام حسین علیه السلام فرمود: ای جد بزرگوار! ساربانان از مدینه با من همراه بود، هنگامی که لباسهایم را می‌دید آرزو می‌کرد که کمربند من از آن او باشد، چیزی مانع از این که آن را به او بدهم نبود مگر این که می‌دانستم او مرتکب چنین کاری می‌شود. چون کشته شدم مرا در قتلگاه جستجو کرد، بدن بی سر مرا پیدا نمود، کمربند مرا دید، من با بندهای زیادی آن را بسته بودم، دست زد و بندی از آن را باز [صفحه ۳۳۰] کرد، دستم را دراز کردم و کمربند را گرفتم، شمشیر شکسته‌ای از میدان جنگ پیدا کرد و دست راست مرا برید. سپس بند دیگری باز کرد با دست چپ کمربند را گرفتم تا نتواند باز کند و من برهنه مانم، دست چپ مرا نیز برید. چون خواست کمربند را باز کند وجود تو را احساس کرد و خود را در میان قتلگاه انداخت. چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم این سخن را شنید سخت گریست و در میان قتلگاه، به طرف من آمد، روی به جانب من ایستاد و فرمود: مالی و مالک یا جمال؟! تقطع یدین طال ما قبلهما جبرئیل و ملائکة الله أجمعون، و تبارکت بهما أهل السماوات والأرضین؟! مرا با تو چه کار ای ساربان! دست‌هایی را بریدی که اکثر اوقات جبرئیل و فرشتگان خدا، آنها را می‌بوسیدند، و اهل آسمان‌ها و زمین‌ها به آن تبرک می‌نمودند. آیا برای تو بس نبود آن گروه ملاحین با او چه رفتار کردند؟ و چه ذلت و خواری به او روا داشتند، و به اهل حرم او بعد از این که در حجاب و پرده‌ی عفت بودند؛ بی حرمتی نمودند؟ خداوند روی تو را در دنیا و آخرت سیاه کند ای ساربان! و دست‌ها و پاهای تو را قطع نماید، و تو را جزو گروهی که خون ما را ریختند و بر خداوند عالم جرأت کردند؛ قرار دهد. هنوز دعای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به پایان نرسیده بود که دو دستم شل شد، حس کردم که صورتم مثل تکه‌ای از

شب تاریک شده، و چنین شد، اینک به سوی خانه‌ی خدا آمدم که طلب شفاعت نمایم، و می‌دانم که هرگز آمرزیده نمی‌شوم. (راوی گوید:) همه‌ی مردم مکه قصه‌ی آن ملعون را شنیدند، و همه با لعن کردن بر او به سوی خدا تقرب می‌جستند و می‌گفتند: جزای جنایتی را که مرتکب شده‌ای همین است ای لعین! و این آیه را تلاوت می‌کردند: (و سيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون) [۳۰۰]؛ و زود باشد کسانی که ستم کرده‌اند به کدام مکانی بازخواهند گشت [۳۰۱]. [صفحه ۳۳۱]

### دفن شهدای کربلای معلی

شیخ مفید رحمه الله گوید: چون ابن سعد ملعون از کربلا کوچ کرد، گروهی از قبیله‌ی بنی‌اسد که ساکن غاضریه - کربلا - بودند به سوی قتلگاه امام حسین علیه‌السلام و اصحاب آن حضرت آمدند، جنازه‌های شریف آنها را پیدا کرده و بر آنها نماز خواندند. آنها امام حسین علیه‌السلام را همان جایی که الآن قبر مقدس اوست، دفن کردند، و فرزندش علی اکبر علیه‌السلام را که کوچکتر از امام سجاد علیه‌السلام است در طرف پایین پا دفن نمودند. شهدای اهل بیت و اصحابی که در کنار امام علیه‌السلام به خاک افتاده بودند، در پایین پای امام حسین علیه‌السلام قبری کنده، و بدن‌های شریف آنها را جمع کرده و با هم دفن نمودند. حضرت ابوالفضل عباس بن علی علیهما‌السلام را در همانجایی که کشته شده بود - در راه غاضریه - که همین الآن قبر مقدس اوست، دفن نمودند [۳۰۲]. در «بحار الانوار» می‌نویسد: ابن شهر آشوب گوید: اهل غاضریه برای اکثر شهدا، قبور آماده پیدا می‌کردند، آنها پرندگان سفیدی نیز می‌دیدند، پایان سخن «بحار الانوار» [۳۰۳]. در برخی از کتاب‌های معتبر از کتاب «اسرار الشهادات» نقل شده است: روایت شده: هنگامی که ابن سعد ملعون از کربلا کوچ کرد، و با اسیران اهل بیت علیهم‌السلام و سرهای مطهر به سوی کوفه حرکت کرد، قبیله‌ی بنی‌اسد به مکان خودشان آمده و خیمه زدند. زنان آنها برای آوردن آب به سوی فرات آمدند، ناگاه



اجسادى را در اطراف شریعى فرات و اجسادى را که دور از فرات بودند، دیدند. در میان اجساد، بدنى بود که انوارش آنها را روشن کرده و عطر و بوى خوشش آنها را معطر ساخته بود. زنان بنى اسد با دیدن این منظره شروع به ناله و شیون کردند، و گفتند: به خدا قسم! این جسد شریف امام حسین علیه السلام و اینها اجساد اهل بیت اوست. آنها با ناله و فریاد به خانه‌های خود برگشتند و می گفتند: ای مردم بنى اسد! شما با آرامش در خانه‌های خود نشسته‌اید در حالی که امام حسین علیه السلام و اهل بیت و اصحاب [ صفحه ۳۳۲ ] او را مانند قربانی‌ها سرهایشان را بریده‌اند و بر روی ریگ‌ها افتاده‌اند، و باد، خاک‌ها را بر بدن‌هایشان می‌ریزد، اگر شما بر آن عهد و پیمانی که در محبت و پیروی اهل بیت علیهم السلام هستید، برخیزید و این بدن‌های پاک را دفن کنید، و اگر دفن نکنید ما خود اقدام به دفن آنها خواهیم کرد. برخی از افراد قبیله گفتند: ما می‌ترسیم سواران ابن زیاد لعین و ابن سعد ملعون بر سر ما بریزند و ما را غارت کنند، و یا یکی از ما را بکشند. رئیس قبیله گفت: رأی و صلاح این است که دیدبانی بر راه کوفه بگماریم و ما مشغول دفن آنها بشویم. گفتند این رأی درستی است. آنها دیدبانی را به سوی راه کوفه گماشتند، بعد به طرف جسد شریف امام حسین علیه السلام آمدند، هنگامی که بدن شریف حجت خدا را با آن همه زخم و با تن بی‌سر دیدند همگی ناله سرزدند و گریه کردند. سپس هر چه خواستند جسد مطهر را از مکانش حرکت داده و برای او قبرى بکنند ولى از کثرت جراحات نتوانستند عضوى از اعضاى مبارک را حرکت دهند. رئیس آنها گفت: نظرتان چیست؟ گفتند: رأی ما این است که اول اهل بیت (و یاران) حضرت را دفن کنیم، بعد در مورد دفن آن حضرت تصمیم بگیریم. رئیس آنها گفت: چگونه می‌توانید آنها را دفن کنید در صورتی که در میان شما کسی نیست که این اجساد شریف را بشناسد و بگوید: این جنازه‌ی کیست؟ و آن جنازه‌ی کیست؟ همان گونه که می‌بینید آنها بدن‌های بی‌سری هستند که حرارت آفتاب آنها را تغییر داده و باد روی آنها را با خاک پوشانده اگر از ما پرسند اینان کیا

هستند؟ چه جواب می‌دهیم؟ آنها مشغول این گفتگو بودند که ناگاه عربی، سوار بر اسب نمایان شد، وقتی او را دیدند با عجله از آن بدن‌های پاک دور شدند. یکی از آنها می‌گوید: آن عرب آمد و از اسب خود پیاده شد، او مانند کسی که رکوع نماید خم شد و با همین حال آمد و خود را روی جسم شریفی انداخت، گاهی می‌بوسید و گاهی می‌بویید، آن قدر گریه کرد که نقابی که بر صورت بسته بود از اشک چشمانش خیس شد. [ صفحه ۳۳۳ ] آن گاه سر خود را بالا گرفت و نگاهی به ما کرد و فرمود: چرا در اطراف این جسدها ایستاده‌اید؟ گفتند: آمده‌ایم تا اینان را تماشا کنیم و بنگریم. فرمود: شما برای این کار نیامده‌اید. گفتند: آری! ای برادر عرب! اکنون از آنچه در دل ما است شما را باخبر می‌کنیم. ما آمدیم تا جسم شریف امام حسین علیه‌السلام را دفن کنیم، ولی نتوانستیم عضوی از اعضای مبارکش را حرکت دهیم. آنگاه خواستیم که اهل بیت (و یاران) او را دفن کنیم، دیدیم در میان ما کسی نیست که این اجساد شریف را بشناسد که این جنازه‌ی کیست؟ و آن جنازه‌ی دیگری از آن کیست؟ همچنان که می‌بینید آنها بدن‌های بی‌سری هستند که آفتاب و خاک آنها را دگرگون ساخته است، در این گفتگو بودیم که شما نمایان شدید و ما ترسیدیم شما از یاران ابن‌زیاد باشید، به همین جهت از این بدن‌ها دور شدیم. راوی گوید: آن عرب بزرگوار برخاست و خطی کشید و فرمود: اینجا را حفر کنید. ما آن مکان را کندیم. او جنازه‌ها را نشان می‌داد و می‌فرمود: این را مقدم بدارید و این را به تأخیر اندازید. ما هفده تن بی‌سر را در قبر نهادیم، سپس خط دیگری برای ما کشید و فرمود اینجا را نیز بکنید. ما آنجا را نیز کندیم و بقیه‌ی بدن‌ها را نیز در همانجا دفن کردیم. از آن بدن‌ها؛ بدن شریفی را کنار گذاشت، و به ما امر فرمود که برای آن، از طرف بالای سر مقدس، ظریحی بکنیم. ما انجام دادیم. سپ دست به کار شدیم تا در دفن جسم شریف امام حسین علیه‌السلام او را یاری کنیم، ناگاه او با خضوع و فروتنی به ما فرمود: من خودم به تنهایی او را دفن می‌کنم. عرض کردیم: ای برادر عرب! چگونه به تنهایی می‌توانی او را دفن کنی؟ ما هر

چه سعی کردیم عضوی از اعضای او را حرکت دهیم، نتوانستیم. او سخت گریست و فرمود: کسی هست که مرا یاری کند؛ آن گاه دست‌های خود زیر کمر شریف حضرت برد و فرمود: بسم الله و بالله و فی سبیل الله و علی مله رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، هذا ما وعدنا [صفحه ۳۳۴] الله و رسوله و صدق الله و رسوله ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم؛ به نام خدا، و در راه خدا، و بر ملت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این است آنچه خدا و رسول او به ما وعده داده بود، و خدای و رسول او راست فرموده، آنچه مشیت خدا است (انجام می‌پذیرد)، حول و قوه‌ای جز از خدای علی و عظیم نیست. پس از آن؛ به تنهایی جسم شریف را به قبر گذاشت، و کسی از ما در این کار شرکت نکردیم. آنگاه صورت خود را به گلوی شریف حضرت نهاد و گریست و می‌شنیدیم که می‌فرمود: طوبی لأرض تضمنت جسدك الشریف، اما الدنيا؛ فبعدك مظلمة، و الآخرة فبنورك مشرقة، اما الحزن فسرمد، و اللیل فمسهد حتی یختار الله لی دارك التی انت مقیم بها، فعلیک منی السلام یابن رسول الله و رحمة الله و برکاته. خوشا به سعادت زمینی که جسد شریف تو را در بر گرفته، دنیا پس از تو تاریک است، آخرت به نور تو روشن. حزن و اندوهم دائمی است و شبم بدون تو بیداری است، تا این که خدای تعالی برای من منزلی در آن جایی که تو مقیم هستی، برگزیند. سلام بر تو ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و رحمت و برکات خدا بر تو باد. پس از آن خشت‌ها را بر روی قبر چید و بر روی آن خاک ریخت، سپس دست خود را بر زمین نهاد و با انگشتان خود نوشت: هذا قبر الحسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام الذی قتلوه عطشاناً غریباً. این قبر حسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام است که او را با لب تشنه و غریبانه کشتند. آنگاه رو به ما کرد و فرمود: بنگرید آیا جسدی مانده که دفن نکرده باشیم. عرض کردند: آری! ای برادر عرب! جسد پهلوان شجاعی در کنار نهر فرات به زمین افتاده و در کنار او، دو جسد دیگر نیز هست. به آن بدن شریف، آن قدر ضربت شمشیر زده شده و تیر خورده که ما نتوانستیم

آن را حرکت دهیم، چون قسمتی از بدن را برمی داشتیم قسمت دیگر بر زمین می افتاد. [ صفحه ۳۳۵ ] فرمود: برویم به کنار آن بدن. پس همگی به سوی آن بدن شریف حرکت کردیم، هنگامی که آن بزرگوار، آن بدن شریف را دید خود را به روی آن انداخت، و می بوسید و می گریست و می فرمود: علی الدنيا بعدك العفا یا قمر بنی هاشم! فعلیک منی السلام من شهید محتسب و رحمه الله و برکاته. پس از تو خاک بر سر دنیا ای قمر بنی هاشم! سلام من بر تو شهیدی که در راه خدا است، و رحمت و برکات خدا بر تو باد. آن گاه امر فرمود تا برای او قبری بکنیم، ما انجام دادیم، سپس خودش به تنهایی بدون این که احدی از ما او را یاری کنیم؛ جنازه ی شریف را وارد قبر کرد، بعد خشت ها را روی قبر چید و خاک بر آن ریخت. سپس امر فرمود آن دو جسدی که در کنار او بودند دفن نماییم، و ما نیز امر ایشان را امثال نمودیم. آنگاه به طرف اسب خود رفت، ما نیز به دنبال او به راه افتادیم، دور او را گرفتیم که از او پرسیم کیست؟ در این هنگام فرمود: اما قبر امام حسین علیه السلام را که شناختید. در گودال اولی؛ اهل بیت حضرت را دفن کردیم، و نزدیک ترین فرد به حضرت، فرزندش علی اکبر علیه السلام است. و در گودال دوم، اصحاب و یاران آن حضرت را دفن کردیم. قبری که تنها بود، قبر پرچمدار حسین علیه السلام حبیب بن مظاهر بود. آن پهلوان شجاعی که در کنار فرات افتاده بود او حضرت عباس فرزند امیر مؤمنان علیهما السلام بود. و دو جسد دیگر؛ نیز از فرزندان امیر مؤمنان علی علیه السلام بودند. پس اگر کسی از شما پرسید چنین پاسخ دهید و قبور را به او نشان دهید. گفتیم: ای برادر عرب! قسمت می دهیم به حق جسد شریفی که خودت به تنهایی آن را دفن کردی و کسی را در این کار شریک ننمودی، تو کیستی؟ او سخت گریست؛ و فرمود: من امام شما، علی بن الحسین علیهما السلام هستم. عرض کردیم: تو علی هستی؟ فرمود: آری، و از چشمان ما غایب شد. [ صفحه ۳۳۶ ]

## عبور اهل بیت از کنار قتلگاه

در کتاب «تظلم الزهراء علیها السلام» از کتاب «المنتخب»؛ و همچنین در کتاب «المعدن» روایت شده: منافقان بنی امیه جسد شریف امام حسین علیه السلام و اصحابش را بر روی خاکها رها کردند، و حاضر نشدند آن بدنهای پاک را دفن نمایند. هنگامی که میخواستند از کربلا کوچ کنند از روی عمد و دشمنی، زنان و اهل حرم را از قتلگاه آل رسول علیهم السلام عبور دادند، چون حضرت ام کلثوم علیها السلام بدن برادر خود را دید که بر روی زمین افتاده، باد خاکها را بر جسم شریفش می ریزد، بدنی که با صورت بر زمین افتاده و لباسهای آن غارت شده؛ خود را از بالای شتر بر زمین انداخت، و با ناله و شیون می گفت: ای رسول خدا! به جسد فرزند خود بنگر که بی غسل بر روی زمین افتاده، کفن او ریگهایی است که بر روی اوست. غسل او خونی است که از رگهای او جاری است، و اینان اهل بیت او هستند که با خواری به اسیری می برند. کسی نیست از آنها حمایت کند و ستم ستمگران را منع نماید، و سرهای فرزندان او با سر شریف خودش مانند ماه بر بالای نیزه هاست.

## نالهای زینب کبری به هنگام عبور از قتلگاه

در «اللهوف» می نویسد: هنگامی که چشمان بانوان و اهل حرم به کشتگان قتلگاه افتاد صیحه کشیدند و سیلی بر صورت خود زدند. راوی گوید: به خدا قسم! ندبه ی زینب کبری علیها السلام دختر علی علیه السلام را در قتلگاه فراموش نمی کنم، او بر برادرش امام حسین علیه السلام ندبه می کرد و با صدای حزین و غمین فریاد می زد: یا محمداه! صلی علیک ملیک السماء، هذا حسین مرمّل بالدماء، مقطّع الأعضاء، و بناتک سبايا، الی الله المشتکی، و الی محمد المصطفی، و الی علی المرتضی، و الی حمزة سید الشهداء. و یا محمداه! هذا حسین بالعراء یسفی علیه الصبا، قتیل أولاد البغایا، یا [ صفحه ۳۳۷ ] حزناه!

یا کرباه! الیوم مات جدی رسول الله صلی الله علیه و آله، یا أصحاب محمداه، هؤلاء ذریه المصطفی یساقون سوق السبایا. ای جد بزرگواری که فرشتگان بر تو درود فرستادند، این حسین توست که در خون خود غلطان است، اعضایش از یکدیگر جدا شده. و اینان دختران تو هستند که اسیر شده‌اند، از این همه ستم به خداوند تعالی و محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و علی مرتضی علیه السلام و فاطمه‌ی الزهرا علیها السلام و حمزه‌ی سیدالشهداء شکایت می‌کنم. ای جد بزرگواری! این حسین توست که در زمین کربلا برهنه و عریان افتاده، باد صبا خاکها را بر بدن او می‌ریزد، (این حسین توست که) از ستم زنازادگان کشته شده است. یا حزناه! یا کرباه! امروز جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت، ای اصحاب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم! اینان فرزندان پیامبر مصطفی هستند که مانند اسیران به اسارت می‌برند. در برخی روایات آمده است: زینب کبری علیها السلام فرمود: یا محمداه! بناتک سبایا، و ذریتک مقتله، تسفی علیهم ریح الصبا، و هذا حسین مجزوز الرأس من القفاء، مسلوب العمامه و الرداء، بابی من عسکره فی یوم الاثنین نهبا؛ بابی من فسطاطه مقطع العری؛ بابی من لا هو غائب فیرتجی، و لا جریح فیداوی؛ بابی من نفسی له الفداء؛ بابی المهموم حتی قضی؛ بابی العطشان حتی مضی؛ بابی من شیبته تقطر بالدماء؛ بابی من جسمه طرح بالعراء؛ بابی من جده رسول اله السماء؛ بابی من هو سبط نبی الهدی؛ بابی محمد المصطفی؛ بابی خدیجه الكبرى؛ [ صفحه ۳۳۸ ] بابی علی المرتضی؛ بابی فاطمه الزهراء سیده نساء؛ بابی من ردت علیه الشمس حتی صلی. یا محمداه! دختران تو اسیر و فرزندان تو کشته شده که باد صبا خاک را بر روی آنها می‌ریزد. این حسین است که سرش را از قفا بریده‌اند، عمامه و ردای او را به غارت بردند. پدرم فدای کسی که ظهر دوشنبه لشکرش را غارت کردند. پدرم فدای کسی که خیمه‌های او را برهم زدند. پدرم فدای کسی که نه غایب است تا امید به آمدن او باشد، و نه زخم بدنش به گونه‌ای است که مرهم بپذیرد. پدرم فدای کسی که جانم فدای او باد. پدرم فدای کسی که با دل پر از غم

و غصه خدا را ملاقات نمود. پدرم فدای کسی که بال لب تشنه شهیدش کردند. پدرم فدای کسی که از محاسنش قطرات خون می چکید. پدرم فدای کسی که جسم او در صحرای بی آب و علف افتاده. پدرم فدای کسی که که جدش، پیامبر خدای آسمانها است. پدرم فدای کسی او فرزند پیامبر هدی است. پدرم فدای فرزند محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم. پدرم فدای فرزند خدیجهی کبری علیها السلام. پدرم فدای فرزند علی مرتضی علیه السلام. پدرم فدای فرزند فاطمه زهرا سیدهی نساء علیها السلام. پدرم فدای فرزند کسی که آفتاب بر او برگردانده شد تا نماز بخواند. راوی گوید: به خدا سوگند! آن خانم غمدیده آن قدر ناله زد و گریست و دوست و دشمن را به گریه انداخت [۳۰۴]. در «المنتخب» می نویسد: زینب کبری علیها السلام دختر علی علیه السلام فریاد زد: [صفحه ۳۳۹] [یا محمداه! صلی علیک ملیک السماء، هذا حسین بالعراء، مرمل بالدماء، معفر بالتراب، مقطع الأعضاء] یا محمداه! بناتک فی العسکر سبايا، و ذریتک مقتولہ، تسفی علیهم الصبا، هذا ابنک مجزوز الرأس من القفا، لا هو غائب فیرجی، و لا جریح فیداوی. یا محمداه! فرشتگان آسمان بر تو درود فرستادند، این حسین تو است که در خون خود غلطان و آغشته به خاک است، و اعضایش از یکدیگر جدا شده است. یا محمداه! اینها دختران تو هستند که در میان لشکر اسیر هستند، فرزندان تو کشته شده اند که باد صبا بر روی آنها خاک می ریزد، این فرزند تو است که سرش را از قفا بریده اند، نه غایبی است که امید بازگشت داشته باشد، و نه زخم بدنش طوری است که مرهم بپذیرد. آن شریک غم امام حسین علیه السلام آن قدر ناله زد و گریست و دوست و دشمن را به گریه انداخت [۳۰۵]. باز در همین «منتخب» می نویسد: از ناله های جانسوز آن بانوی عصمت دیدیم که اشک از چشمهای اسبها سرازیر می شد و به ناخن های آنها می ریخت [۳۰۶].

**حضرت سکینه کنار بدن شریف امام حسین**

سید بن طاووس رحمه الله گوید: پس از آن، سکینه علیها السلام جسد مطهر پدر بزرگوارش امام حسین علیه السلام را به آغوش گرفت، عده‌ای از عرب‌ها جمع شدند تا او را از جنازه‌ی بابا جدا کنند [۳۰۷]. در نقل دیگری آمده است: سکینه علیها السلام کنار جسد شریف پدر بزرگوارش گریست و ناله‌های جان‌سوزی از دل کشید و بی‌هوش افتاد. سکینه علیها السلام، دختر امام حسین علیه السلام می‌گوید: روی جسد مطهر بابایم بی‌هوش افتاده بودم، در این حال، از پدر بزرگوارم شنیدم که می‌فرمود: [صفحه ۳۴۰] شیعتی ما ان شربتم ماء عذب فاذکرونی أو سمعتم بغریب أو شهید فاندبونی و أنا السبط الذی من غیر جرم قتلونی و بجرد الخیل بعد القتل عمداً سحقونی لیتکم فی یوم عاشوراء جمیعا تنظرونی کیف استسقی لطفلی فأبوا أن یرحمونی و سقوه سهم بغی عوض الماء المعین یا لرزء و مصاب هد أركان الحجون ویلهم! قد جرحوا قلب رسول الثقلین فالعنوهم ما استطعتم شیعتی فی کل حین ای شیعیان من! اگر آب شیرین گوارا را نوشیدید مرا یاد کنید؛ یا اگر شنیدید کسی غریب یا شهید شده به من ندبه کنید. من همان سبط و فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستم که بی‌جرم و گناه مرا کشتند؛ و عمداً بدن مرا بعد از کشتن زیر سم اسبها پایمال کردند. کاش همه شما در روز عاشورا بودید و می‌دیدید؛ چگونه برای کودک خودم آب خواستم ولی آنها ندادند و به من رحم نکردند. آنها کودک مرا به جای آب پاک و روان با تیر ستم سیراب کردند؛ وای از این مصیبتی که ارکان کوه حجون را شکست. وای بر آنها! آنها قلب پیامبر انس و جن را مجروح کردند؛ پس ای شیعیان من! هر موقعی، تا می‌توانید آن دشمنان را لعنت کنید. از ابن‌ریاح نقل شده که او می‌گوید: من در واقعه‌ی کربلا حاضر بودم، چون آقا و مولایم امام حسین علیه السلام شهید شد خانمی در حالی که لباسهایش را بر زمین می‌کشید آمد و بر زمین افتاد، آن‌گاه برخاست در حالی که صورتش باز بود و مانند آفتاب می‌درخشید و فریاد می‌زد: حسیناه! و اماماه! و اقتیلاه! و اخاه! آن‌گاه به سوی جسد شریف امام علیه السلام که جسد



بی سری بود، آمد چون او را دید به آغوش کشید، و افتاد و فریاد زد و ناله نمود، آن قدر ناله‌های جان‌سوز زد که حاضران را به گریه انداخت. پرسیدم: این خانم کیست؟ گفتند: این زینب، دختر امیرمؤمنان علی علیه‌السلام است. [ صفحه ۳۴۳ ]

## در بیان آنچه در هنگام ورود اسرای اهل بیت بر کوفه تا خروج آنها به سوی شام واقع شد و...

### ورود اسرای اهل بیت به کوفه

سید بن طاووس رحمه الله در کتاب «اللّهوف علی اهل الطفوف» گوید: ابن سعد لعین با اهل بیت علیهم‌السلام به طرف کوفه حرکت کرد، چون به نزدیک کوفه رسیدند اهل کوفه جمع شده بودند و بر آنها تماشا می کردند. راوی گوید: زنی از زنان کوفه جلو آمد و گفت: شما از کدام اسیران هستید؟ گفتند ما اسیران آل محمد علیهم‌السلام هستیم. آن زن از پشت بام خود پایین آمد و لباس، چادر و مقنعه فراهم کرد و به آنان داد، و آنان پوشیدند. راوی گوید: حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه‌السلام با مخدرات مکرمات و اهل حرم بود. بیماری، آن حضرت را سخت ضعیف و ناتوان کرده بود، و حسن مثنی، فرزند امام حسن علیه‌السلام نیز همراه اهل حرم بود، او نیز در دفاع از عمومی بزرگوارش جراحات سختی برداشته و با بدنی زخمی از میدان نبرد برگشته و ضعیف و ناتوان شده بود، و همچنین زید و عمرو از فرزندان امام حسن مجتبی علیه‌السلام سبط رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز همراه آنان بودند. هنگامی که اهل کوفه این منظره را دیدند شروع به گریه کرده و نوحه می نمودند، حضرت امام علی بن الحسین زین العابدین علیه‌السلام فرمود: آیا شما به خاطر ما نوحه می کنید و گریه می نمایید، پس چه کسی (اهل بیت) ما را کشته است؟

[ ۳۰۸ ] .

## سخنان حضرت زینب کبری در جمع مردم کوفه

در کتاب «الاحتجاج» از جدلم بن بشیر اسدی روایت می کند، جدلم می گوید: هنگامی که امام زین العابدین علیه السلام را همراه بانوان محترمه و اهل حرم از کربلا وارد کوفه نمودند، آن حضرت بیمار بود. در این حال، زنان کوفه گریبان چاک کرده همراه مردان می گریستند. امام زین العابدین علیه السلام - که بیماری او را ناتوان کرده بود - با صدای ضعیفی فرمود: [صفحه ۳۴۴] اینان که بر ما گریه می کنند، پس چه کسی (اهل بیت) ما را جز اینها کشته است؟ در این هنگام حضرت زینب علیها السلام دختر امیر المؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام مردم را اشاره به سکوت و آرامش نمود. جدلم اسدی گوید: به خدا سوگند! هرگز چنان زن سخنور و فصیح و بلیغی ندیده بودم، گویا با زبان امیر المؤمنان علی علیه السلام سخن می گفت و گوش ها را می کوبید. آن بانوی عالی مقام به مردم اشاره فرمود که ساکت باشید و آرام گیرید. نفس ها در سینه حبس شد و جرس ها و آوازه ها ساکن گردید، آن گاه بعد از حمد خدای تعالی و درود و صلوات بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اما بعد؛ یا اهل الکوفه! یا اهل الختر و الغدر و الختل و المکر! ألا فلا رقأت العبره، و لا هدأت الزفره، انما مثلکم کمثل التی نقضت غزلها من بعد قوه أنکاثاً، تتخذون ایمانکم دخلاً بینکم. ألا و هل فیکم الا الصلف و العجب، و الشنف و الکذب، و ملق الاماء و غمز الاعداء، أو کمرعی علی دمنه، أو کفضه علی ملحوده؟ ألا بس ما قدمت لکم أنفسکم أن سخط الله علیکم و فی العذاب أنتم خالدون. أتبکون أخی! أجل و الله؛ فابکوا، فانکم و الله؛ أحریاء بالبکاء، فابکوا کثیراً و اضحکوا قلیلاً، فقد بلیتم بعارها، و منیتم بشنارها، و لن ترخصوها أبداً، و أنى ترخصون قتل سلیل خاتم النبوه، و معدن الرساله، و سید شباب اهل الجنه، و ملاذ حربکم، و معاذ حزبکم، و مقر سلمکم، و آسی کلمکم، و مفرع نازلتمکم، و المرجع الیه عند مقاتلکم، و مدره حججکم، و منار حجتکم؟! ألا ساء ما قدمتم لأنفسکم، و ساء ما

تزرورن لیوم بعثکم، فتعسا تعسا و نکسا نکسا، و لقد خاب السعی، و تبت الأیدی، و خسرت الصفقه، و بؤتم بغضب من الله، و ضربت علیکم الذلّه و المسکنه. أتدرون و یلکم! ای کبد لمحمد صلی الله علیه و آله و سلم فریتم؟ و ای عهد نکشتم؟ و ای کریمه له ابرزتم؟ و ای حرمة له هتکتیم؟ [صفحه ۳۴۵] و ای دم سفکتیم؟ لقد جئتم شیئا ادا، تکاد السماوات یتفطرن منه، و تنشق الأرض، و تخر الجبال هدأ، لقد جئتم بها شوهاء [صلعاء، عنقاء، سوداء، فقماء] خرقاء، طلاع الأرض و [ملء] السماء. أفعجتکم أن قطرت السماء دما؟ و لعذاب الآخرة أخزی، و هم لا ینصرون، فلا یتخفنکم المهل، فانه عزوجل لا ینخفه البدار، و لا یخشی علیه فوت النار، کلا ان ربک لنا و لهم لبالمرصاد. اما بعد؛ ای اهل کوفه! ای اهل مکر و بی وفایی و حيله! آگاه باشید! هنوز اشک چشم های ما و فریاد ناله و شیون ما از ستم شما آرام و ساکن نشده است. مثل شما مثل زنی است که ریسمان خود را محکم بافت و بعد از آن بشکافت، شما پیمان می بندید و سو گوید می خورید و بعد خیانت می کنید. آگاه باشید! در میان شما جز هرزه گویی، خودپسندی، بغض و دشمنی، دروغ گویی، تملق و چاپلوسی کنیزان، و چشمک زدن دشمنان، چیز دیگری نیست. یا مثل شما؛ مثل گیاهی است که در مزبله روئیده باشد، یا مانند نقره ای است که زینت قبر شده باشد. آگاه باشید! بد چیزی جلوتر از خودتان فرستادید، خشم و غضب خدا بر شما است، و شما در عذاب جاودانه خواهید ماند. آیا برای برادر من گریه می کنید؟! آری! به خدا سو گند! گریه بکنید، به خدا سو گند! شما سزاوار گریه هستید، گریه بسیار نمایند و کمتر بخندید، شما گرفتار ننگ و عار شدید و مبتلا به قبیح ترین ننگ شدید که هرگز نمی توانید لوث آن ننگ را بشوید. چگونه می توانید ننگ کشتن فرزند خاتم پیامبران، معدن رسالت، آقای جوانان اهل بهشت، پناهگاه شما در جنگ، پناه شما در حزبتان، محل استقرار در زمان آشتی شما، باعث آرامش شما، طبیب دردهای شما، پناهگاه در بلاهای شما، مرجع در سخنان شما، محل جریان دلیل و برهان های شما، و محل روشنایی حجت های شما را؛ بشوید؟ آگاه باشید! چه بد چیزی

جلوتر از خودتان فرستادید! و چه ورز و وبال بدی برای روز رستاخیز خودتان فراهم کردید! هلاک شوید! هلاک شوید! و [ صفحه ۳۴۶ ] سرنگون شوید! سعی و کوشش شما خسران شود، و دست احسان شما قطع گردد، و سودی از تجارت خودتان نبرید که به غضب الهی برگشتید، و ذلت و خواری، فقر و فلاکت بر شما زده شد. وای بر شما! آیا می دانید کدام جگر گوشه‌ی پیامبر خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را پاره کردید؟ و کدام عهد و پیمان را شکستید؟ و کدام کریمه و مخدره را بی ستر و بی معجز نمودید؟ و کدام حرمت او را هتک نمودید؟ و کدام خون را ریختید؟ شما کاری کردید و مرتکب عمل بسیار زشتی شدید که نزدیک است از قباحت کار شما آسمان و زمین شکافته شود، کوهها منهدم گردد، شما مرتکب چنین جنایتی شدید، و از قبح و گناه آن، زمین و آسمان را پر کردید. آیا تعجب می کنید که از آسمان خون ببارد؟ و عذاب آخرت رسوا کننده و هلاک کننده تر است، که در آن روز آنان را یاری نمی نمایند، این مهلت چند روزه‌ای که خدا به شما داده شما را مغرور نسازد، زیرا که پیشی گرفتن خدای را ناتوان نمی کند، و از فوت و فرار قاتل نمی ترسد، هرگز چنین نیست، پروردگار ما و شما در کمین گاه است. آن گاه این اشعار را انشاء فرمود و گفت: ماذا تقولون اذ قال النبی لکم ماذا صنعتم و انتم آخر الامم؟ بأهل بیتی و اولادی و مکرمتی منهم اساری و منهم ضرجوا بدم؟ ما کان هذا جزائی اذ نصحت لکم أن تخلفونی بسوء فی ذوی رحمانی لأخشی علیکم أن یحل بکم مثل العذاب الذی أودی علی ارم هنگامی که پیامبر شما از شما پرسد؛ شما ای آخرین امت‌ها با اهل بیت و فرزندان و عزیزان من چه کردید؟ چه پاسخ خواهید داد؟ که برخی از آنان را اسیر و برخی دیگر را آغشته به خون کردید. پاداش من این نبود، من شما را نصیحت کردم که بدی‌ها را بعد از من و از اولاد من دور سازید. من می ترسم بلایی بر شما نازل شود؛ مانند بلایی که بر قوم ارم فرود آمد. [ صفحه ۳۴۷ ] آن گاه زینب کبری علیها السلام روی از اهل کوفه برگردانید. جذلم گوید: پس از آن که سخنان آن بانوی بزرگوار تمام شد،

دیدم مردم حیران و سرگشته‌اند، که از سردرگمی دست‌های خود را به دهان خودشان نهاده بودند، متوجه پیرمردی شدم که در کنار من ایستاده بود و می‌نگریست، محاسن او از گریه خیس شده بود، دست‌های خود را به سوی آسمان بلند کرده و می‌گفت: پدر و مادرم فدای شما! پیران شما بهترین پیران، جوانان شما بهترین جوانان، و نسل شما نیکوترین نسلها است، و فضل شما فضل بزرگی است، آنگاه این شعر را انشاء کرد و گفت: کھولکم خیر الکھول و نسلهم اذا عد نسل لا یبور و لا یخزی پیران شما بهترین پیرها، و نسل و ذریه‌ی آنها؛ در موقع شمارش نسلها عیب و نقصانی ندارند. امام زین العابدین علیه السلام رو به عمه‌ی بزرگوارش نمود و فرمود: یا عمه! اسکتی ففی الباقی عن الماضی اعتبار، و أنت بحمد الله عالمه غیر معلمه، فہمه غیر مفہمه، ان البکاء و الحزن لا یردان من قد أباده الدهر. ای عمه جان! آرام باش؛ از گذشته عبرتی برای آینده است، (یعنی از گذشتگانی که مصایب روزگار را کشیده‌اند عبرت و نصیحتی باید گرفت، یا این که: آنهایی که بودند رفتند، چنان که گذشتگانی بر آنها سابق بودند، رفته‌اند)، و تو بحمد الله دانای تعلیم ندیده‌ای هستی، و فهمیده‌ای که تفہیم نداده شده‌ای. همانا گریه و اندوه، کسی را که روزگار او را از بین برده است؛ بر نمی‌گرداند. حضرت زینب علیها السلام ساکت شد، سپس امام زین العابدین علیه السلام از مرکب فرود آمد و خیمه‌ای برپا نمود و اهل بیت خود را نیز فرود آورد، و وارد خیمه شدند [۳۰۹].

### سخنان حضرت فاطمه صغری در جمع مردم کوفه

همچنین در «الاحتجاج» روایتی از زید بن موسی بن جعفر از پدرش از پدران گرامش علیهم السلام نقل می‌کند و گوید: هنگامی که اسرا وارد کوفه شدند فاطمه‌ی صغری علیها السلام این خطبه را خواند: الحمد لله عدد الرمل و الحصى، و زنة العرش الی الثری، أحمده و أومن [صفحه ۳۴۸] به و أتوکل علیہ، و أشهد أن لا اله الا الله وحده لا شریک

له، و أشهد أن محمداً عبده و رسوله صلى الله عليه و آله و سلم، و أن جمع الطغاة ذبحوا أولاده بشط الفرات من غير ذحل و لا تراث. اللهم انى أعوذ بك أن أفترى عليك الكذب، و أن أقول خلاف ما أنزلت عليه من أخذ العهود لو صيه على بن ابى طالب عليه السلام، المسلوب حقه، المقتول من غير ذنب كما قتل ولده بالامس فى بيت من بيوت الله، و بها معشر مسلمة بالسنتهم. تعساً لرؤسهم ما دفعت عنه ضيماً فى حياته، و لا عند مماته حتى قبضته اليك محمود النقيبه، طيب الضريبه، معروف المناقب، مشهور المذاهب لم تأخذه فيك لومة لائم، و لا عدل عاذل، هديته يا رب للاسلام صغيراً، و حمدت مناقبه كبيراً، و لم يزل ناصحاً لك و لرسولك صلواتك عليه و آله حتى قبضته اليك زاهداً لك فى الدنيا غير حريص عليها، راغباً فى الآخرة، مجاهداً لك فى سبيلك، رضيته فاخترته و هديته الى صراط مستقيم. أما بعد؛ يا أهل كوفه! يا أهل المكر و الغدر و الخيلاء! انا أهل بيت ابتلانا الله تعالى بكم، و ابتلاكم بنا، فجعل بلاءنا حسناً، و جعل علمه عندنا و فهمه لدينا، فنحن عيبه علمه، و عاء فهمه، [و نحن تراجمه و حى الله] و حكمته، و حجته فى الارض فى بلاده [لعباده]. أكرمنا الله بكرامته، و فضلنا بنبيه صلى الله عليه و آله و سلم على كثير من خلقه تفضيلاً، فكذبتمونا، و كفرتمونا، و رأيتم قتلنا حلالاً، و اموالنا نهباً، كانا اولاد ترك او كابل. [كما] قتلتم جدنا بالامس، و سيوفكم تقطر من دمائنا اهل البيت لحقد متقدم قرت بذلك عيونكم [و فرحت به قلوبكم] اجترأ منكم على الله، و مكرراً مكرتم، و الله خير الماكرين. و لا تدعونكم انفسكم الى الجدل بما اصبتم من دمائنا، و نالت ايديكم من اموالنا، فان ما اصابنا من المصائب الجليله، و الرزايا العظيمه (فى كتاب الله من قبل ان نبرأها ان ذلك على الله يسير - لكيلا تاسوا على ما فاتكم و لا تفرحوا بما آتاكم و الله لا يحب كل مختال فخور). [صفحه ٣٤٩] تبأ لكم! فانظروا اللعنه و العذاب، فكان قد حلت بكم، و تواترت من السماء نقات فيسحتكم بما كسبتم، و يذيق بعضكم باس بعض، ثم تخلدون فى العذاب الاليم يوم القيامة بما ظلمتمونا، الا لعنه الله على الظالمين. ويلكم! اتدرون أيه يد طاعتنا منكم؟ و أيه نفس

نزعت الی قتالنا؟ ام بایه رجل مشیتم الینا، تبتغون محاربتنا؟ قست قلوبکم، و غلظت اکبادکم، و طبع علی افئدتکم، و ختم علی سمعکم و بصرکم، و سول لکم الشیطان، و املی لکم، و جعل علی بصرکم غشاوه، فانتم لا تهتدون. تبأ لکم یا اهل الکوفه! کم تراث لرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قبلکم؟ و ذحول له لدیکم؟ ثم غدرتم باخیه علی بن ابی طالب علیه السلام جدی و بنیه عتره النبی الطاهرین الاخیار، فافتخر بذلك مفتخر فقال: قد قتلنا علیا و بنی علی بسیوف هندیه و رماح و سینا نساءهم سبی ترک و نطحناهم ای نطاح فقالت: بفیك ایها القائل! الکثکث، و لك الاثلب أفتخرت بقتل قوم زکاهم الله، و طهرهم و اذهب عنهم الرجس، فاکظم و اقع کما اقعى ابوک، و انما لكل امرء ما قدمت یداه، حسدتمونا، ویلاً لکم علی ما فضلنا الله تعالی. فما ذنبنا ان جاش دهرأ بحورنا و بحرک ساج لا یواری الدعا مصا(ذلک فضل الله یوتیه من یشاء)، (و من لم یعجل الله له نوراً فماله من نور). سپاس خدای را به شماره ی ریگها و سنگها، و هموزن آنچه از روی زمین تا عرش است. او را حمد می نمایم، و به او ایمان دارم، و تو کلم به اوست، شهادت می دهم که خداوند یکی است و شریکی ندارد و گواهی می دهم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و پیامبر اوست. آری! گروهی ستمگر و طاغی فرزندان او را در کنار فرات سر بریدند بدون این که خیانتی کرده و یا خونی ریخته باشند (یعنی بی جرم و بی گناه). خداوند! من پناه می برم بر تو از این که به تو دروغ و افترا زنم، و یا بر خلاف [صفحه ۳۵۰] آنچه بر پیامبرت نازل فرمودی که عهد و پیمانها برای وصی خود علی بن ابی طالب علیه السلام گرفت که حقش غصب شده و بی گناه کشته شد چنان که فرزندش دیروز در خانه ای از خانه های خدا کشته شد. حال آن که در آنجا گروهی به زبان مسلمان بودند و ادعای اسلام می کردند. هلاکت بر بزرگان آنها باد! که در زندگانی و وقت جان دادن، ظلمها و ستمها را از او دریغ نکردند، تا آن که او را به سوی خود قبض روح نمودی و در حالی که ستوده منقبت، پاکیزه طبیعت، با معارف معروف و مناقب مشهور بود نزد خویش بردی. ملامت هیچ ملامت کننده ای و سرزنش

هیچ سرزنش کننده‌ای او را از عبودیت تو باز نداشت. پروردگارا! تو او را در کودکی به اسلام راهی کردی، و در بزرگی مناقب او را ستودی، او همواره در راه تو و برای خشنودی پیامبر تو، امت را نصیحت کرد تا آن که او را قبض روح نمودی. او به خاطر تو به دنیا بی‌اعتنا و بی‌علاقه، و به آخرت راغب بود، و در راه تو همواره با دشمنانت مبارزه و جهاد می‌کرد، تو از او خشنود شده او را برگزیدی، و به راه راست هدایت فرمودی. اما بعد؛ ای اهل کوفه! ای اهل مکر، حيله، کبر، و خدعه! ما خاندانی هستیم که خداوند ما را به شما مبتلا ساخت، و شما را به وسیله‌ی ما امتحان نمود، و ما را به این امتحان نعمت داد و ستود، علم و فهم خویش را نزد ما نهاد. پس ماییم گنجینه‌ی علم و مخزن فهم او، و ماییم مفسرین وحی و حکمت او، و ماییم حجت خدا در روی زمین برای همه‌ی شهرها. خداوند ما را به کرامت خود بزرگ داشت، و به واسطه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خود بر بسیاری از خلق خود تفضیل داد، شما ما را تکذیب و تکفیر نمودید، و جنگ با ما را مباح و حلال، و غارت اموال ما را جایز دانستید، و گویا ما از اسیران ترک و یا کابل هستیم. چنانچه شما دیروز جد ما را کشتید، و هنوز خون ما در اثر کینه‌های دیرین شما از شمشیرهایتان می‌چکد، از جرأتی که بر خداوند عالمیان کردید و مکاری که نمودید، ولی خدا بهترین مکرکنندگان می‌باشد. [صفحه ۳۵۱]

اکنون شما از ریختن خون ما و غارت اموال ما خوشنود نباشید، زیرا آنچه به ما رسید، از مصایب بزرگ و محنت‌های عظیم پیش از این که این مصایب به وجود آید در کتاب خدای تعالی نوشته شده است، و این بر خداوند سهل و آسان است: (لکیلا تاسوا علی ما فاتکم...) [۳۱۰]. تا از زیان‌ها ملول و محزون نباشید، و از منافع خشنود نشوید، زیرا که خداوند هر متکبر و فخرفروشی را دوست نمی‌دارد [۳۱۱]. ای اهل کوفه!

هلاکت باد شما را! اکنون منتظر لعنت و عذاب خدا باشید که به همین زودی پی در پی از آسمان بر شما فرود آمده و به سبب آنچه کردید شما را به کیفرهای خود معذب و از بیخ و بن برمی‌کند، و برخی از شما را به دست بعضی دیگر مبتلا نموده که با هم



خصومت کرده و شمشیر بر علیه هم بکشید و انتقام بگیرید، آن گاه به جزای این ظلمهایی که در حق ما نموده‌اید روز قیامت در عذاب دردناک دوزخ مخلد و جاویدان خواهید بود، آگاه باشید! لعنت خدا بر ستمکاران است. وای بر شما! آیا می‌دانید با کدام دست ما را با نیزه زدید؟ و آیا می‌دانید با کدام جان به جنگ ما پرداختید؟ و یا با کدام پا به سوی ما آمدید که جنگ کنید؟ قلب‌های شما را قساوت گرفته، و جگرهای شما سخت و خشن شده، و بر دل‌های شما مهر قساوت زده شده و چشم و گوش شما از کار افتاده است. شیطان شما را فریب داده، و از راه راست منحرف ساخت، و پرده‌ی جهل در مقابل دیدگان شما کشید که دیگر شما هدایت نخواهید شد. ای اهل کوفه! هلاکت بر شما! آیا می‌دانید کدام خون از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به [صفحه ۳۵۲] گردن شماست؟ و چه قدر بر او خیانت کردید؟ آن دشمنی‌هایی که با برادرش علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام جد من، و فرزندان او که عترت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و پاک و برگزیدگانند، کردید، و بعضی از شما به این جنایت‌ها افتخار نموده و می‌گویید: ما علی و فرزندان علی علیه‌السلام را؛ با شمشیرهای هندی و نیزه‌ها کشتیم. و اهل بیتش را مانند اسرای ترک اسیر کردیم، و کوبیدیم آنها را چه کوبیدنی. آن گاه فرمود: سنگ و خاک بر دهان تو ای کسی که افتخار می‌کنی به کشتن مردمانی که خداوند آنان را از هر رجسی پاک و پاکیزه گردانید. ای شخص ناپاک! خشم خود را بخور، و مانند سگ بر جای خود بنشین، چنانچه پدرت نشست. همانا برای هر کسی همان است که به جا آورده و از پیش فرستاده است. وای بر شما! آیا به ما حسد می‌برید؛ به چیزی که خداوند متعال ما را تفضیل داده است؟ فما ذنبنا ان جاش دهرا بحورنا و بحرک ساج لا یواری الدعامصا گناه ما چیست اگر در همه‌ی روزگار، دریا‌های بزرگ علم و دانش ما بجوشد؛ و دریای تو ساکن و کم آب باشد و نتواند جانوری همچون دعووس را بپوشاند؟ (ذکر فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم) [۳۱۲] (و من لم يجعل الله له نوراً له من نور) [۳۱۳]. این فضل خداوند است و او صاحب فضل

بزرگ است و به هر که خواهد عطا می کند. و کسی را که خدا از نور خود بی بهره کند، در ظلمت و تاریکی خواهد بود. راوی گوید: هنگامی که خطبه‌ی فاطمه‌ی صغری علیها السلام به اینجا رسید، مردم با صدای بلند گریستند و گفتند: ای دختر پاکان! بس است، همانا دل‌های ما را آتش زدی، و جگرهای ما را به آتش حزن و اندوه سوزاندی. پس فاطمه صغری علیها السلام ساکت شد، درود بر او و پدر بزرگوار و جد انورش باد [۳۱۴]. [صفحه ۳۵۳]

### سخنان حضرت ام کلثوم در جمع مردم کوفه

در کتاب «لهوف» می نویسد: راوی می گوید: در آن روز، ام کلثوم علیها السلام در حالی که صدایش را به گریه بلند کرده بود، از پشت پرده‌ی هودج این خطبه را قرائت کرد، فرمود: یا اهل الکوفه! سوءة لکم، مالکم خذلتم حسیناً، و قتلتموه، و انتهت ممواله و ورثتموه، و سببتم نساءه و بکیتموه؟ فتبا لکم و سحقاً و یلکم! اندرون ای دواه دعتکم؟ و ای وزر علی ظهورکم حملتم؟ و ای دماء سفکتتموها؟ و ای کریمه اصبتتموها؟ و ای صبیئه سلبتتموها؟ و ای اموال انتهتتموها؟ قتلتم خیر رجالات بعد النبی صلی الله علیه و آله و سلم، و نزعتم الرحمة من قلوبکم، الا ان حزب الله هم الفائزون، و حزب الشیطان هم الخاسرون. ای اهل کوفه! بدا به حال شما! چرا حسین علیه السلام را بی یاور نمودید و او را کشتید، و اموال او را به غارت بردید، و زنان او را اسیر نمودید، و آن گاه بر او گریه می کنید؟ وای بر شما! هلاکت و بدبختی بر شما باد! آیا می دانید چه داهیه و کار بزرگی را مرتکب شدید؟ و چه جنایتی به گردن گرفتید؟ و چه خون‌هایی به ناحق ریختید؟ و چه پرده‌نشینان کریمه‌ای را از پرده بیرون افکندید؟ و لباس چه دختران و خانواده‌ای را به تاراج بردید؟ و چه اموالی را غارت نمودید؟ کسی را کشتید که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هیچ فردی به مقام او نمی رسید. مهر و رحمت از دل‌های شما برداشته شد. آگاه باشید! که حزب خداوند رستگارانند، و گروه شیطان زیانکاران. ]

صفحه ۳۵۴] سپس این اشعار را خواند: قتلتم اخی صبرا فویل لامکم ستجزون ناراً حرها  
 یتوقد سفکتهم دماء حرم الله سفکها و حرما القرآن ثم محمداً لا فابشروا بالنار انکم غداً  
 لفی سقر حقاً یقیناً تخلدوا وانی لابیکی فی حیاتی علی اخی علی خیر من بعد النبی  
 سیولد بدمع غزیر مستهل مکفکف علی الخد منی دائماً [۳۱۵] لیس یجمد برادر مرا با  
 سختی کشتید وای بر مادران شما؛ به زودی پاداش شما که آتشی برافروخته است  
 خواهد رسید. شما خونهایی را به ناحق ریختید که خداوند متعال، قرآن و پیامبر گرامی  
 حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ریختن آن را حرام کرده اند. آگاه باشید! مژده  
 باد بر شما آتش جهنم در روز قیامت، که یقیناً و حقیقتاً در دوزخ جاودانه خواهید  
 ماند. من در تمام زندگی ام بر برادر خودم که از بهترین کسانی بود که پس از پیامبر  
 صلی الله علیه و آله و سلم متولد شده بود، گریه می کنم. گریه ای با اشک بسیار که جلو  
 آن را می گیریم؛ آن دائماً بر صورتم می ریزد و خشک نمی شود. راوی گوید: در این  
 هنگام، مردم از گریه و ناله، ضجه می زدند، زنان گیسوان خود را پریشان کردند، خاک  
 عزا بر سر می پاشیدند، صورت خود را می خراشیدند، سیلی به صورت می زدند، و فریاد  
 و اوایلا و اثبوراً بلند نمودند. مردها نیز می گریستند، موهای محاسن خود را می کنند به  
 قدری گریه و ناله بود که هیچ موقعی دیده نشده بود که مردم بیش از آن روز، گریه  
 کنند [۳۱۶].

### سخنان امام سجاد در جمع مردم کوفه

در کتاب «الاحتجاج» می نویسد: حزام بن بشیر گوید، پس از آن؛ امام زین العابدین  
 علیه السلام به مردم اشاره کرد که خاموش باشید. [صفحه ۳۵۵] مردم ساکت شدند، آن  
 حضرت ایستاد و حمد و ثنای خداوند را به جا آورد، و بر رسول خدا صلی الله علیه و  
 آله و سلم درود فرستاد، سپس فرمود: ایها الناس! من عرفنی فقد عرفنی، و من لم یعرفنی  
 فانا علی بن الحسین [بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم] المذبوح بشط الفرات من

غیر ذحل و لا تراث. انا ابن من انتهک حریمه، و سلب نعیمه، و انتهب ماله، و سبی عیاله. انا ابن من قتل صبراً، فکفی بذلك فخراً. ایها الناس! ناشدتکم بالله هل تعلمون انکم کتبتم الی ابی و خدعتموه، و اعطیتموه من انفسکم العهد و الميثاق و البيعة و قتلتموه؟ فتبا لکم لما قدمتم لانفسکم، و سوءاً لرأیکم، بایه عین تنظرون الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذ یقول لکم: قتلتم عترتی و انتهکتُم حرمتی، فلستم من امتی؟ ای مردم! کسی که مرا می شناسد نیازی به معرفی و شناسایی نیست، و هر کس مرا نمی شناسد خود را به او معرفی می نمایم. من علی، فرزند حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام هستم [که او در کنار شط فرات بدون آن که از او خونی طلب داشته باشند به قتل رساندند]. من فرزند کسی هستم که بر حریم او هتک حرمت نمودند، اموال او را به غارت بردند، و اهل بیتش را اسیر کردند. من فرزند کسی هستم که با زجر و زحمت کشته شد، و همین افتخار برای ما کافی است. ای مردم! شما را به خدا سوگند می دهم! آیا می دانید که شما برای پدر من نامه ها نوشتید، و چون به سوی شما آمد با او خدعه و مکر نمودید، و شما از جان خود بر او عهد و پیمان بستید و بعیت نمودید آنگاه او را کشتید. هلاکت بر شما باد! که این عمل را برای خود به عالم آخرت فرستادید، چه آرای زشت و ناپسندیده ای دارید! شما با کدام چشم در چهره ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نگاه می کنید؟ وقتی که به شما بگوید: فرزندان مرا کشتید و حرمت مرا هتک نمودید، شما از امت من نیستید؟ راوی گوید: در این موقع، از هر طرف صدای گریه بلند شد، و بعضی به برخی [صفحه ۳۵۶] دیگر گفتند: هلاک شدید و نمی دانید. امام سجاد علیه السلام فرمود: رحم الله تعالی امرءا قبل نصیحتی، و حفظ وصیتی فی الله، و فی [رسوله، و فی] اهل بیتی، فان لنا فی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اسوه حسنه. خدا رحمت کند کسی را که نصیحت مرا بپذیرد، و وصیت مرا در راه خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیتش حفظ کند، زیرا که ما را با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اقتدا و تاسی نیکویی هست. مردم یک صدا گفتند: ای

پسر پیامبر! ما همه گوش به فرمان تو هستیم و مطیع تویم، و نگاه دارنده‌ی عهد و پیمان تو هستیم، و هرگز از تو روی باز نمی‌گردانیم، پس به هر چه می‌خواهی امر کن که اطاعت می‌کنیم، خدای تو را رحمت فرماید هر کسی که با تو بجنگد می‌جنگیم، و هر کسی که با تو مسالمت کند مسالمت می‌نماییم، تا از کسانی که به تو و به ما ظلم کردند انتقام خون تو و خون خودمان را بگیریم. امام سجاد علیه‌السلام فرمود: هیئات! هیئات! ایته‌ا الغدره المکره! حیل بینکم و بین شهوات انفسکم، اتریدون ان تأتوا الی کما اتیم الی آبائی من قبل؟ کلا و رب الراقصات الی منی [۳۱۷]، فان الجرح لما یندمل!! قتل ابی بالامس و أهل بینه معه، فلم ینسنی ثکل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، و ثکل ابی و بنی ابی، و وجده بین لهامی و مرارته بین حناجری و حلقی، و غصه تجری علی فراش صدری، و مسالته ان لا تکونوا لنا و لا علینا. هیئات، هیئات ای غدارهای حیله‌گر! که جز خدعه و مکر خصلتی در شما نیست، که در میان شما و شهوات نفس شما حایل شده است. آیا می‌خواهید آنچه را که بیش از این، با پدران من نمودید با من روا دارید؟ به پرورگار آسمان‌ها قسم! چنین امری ممکن نیست که به قول شما اعتماد کنم، زیرا هنوز جراحاتی را که از اهل بیت پدرم بر دل من وارد آمده، بهبودی نیافته، و مصیبت جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، پدرم و برادرانم فراموش نشده، و هنوز تلخی آن در دهان من موجود است، و سینه و گلویم را تنگ [ صفحه ۳۵۷] گرفته، و غصه‌ی آن در سینه‌ی من جریان دارد. من از شما می‌خواهم که نه ما را یاری کنید، و نه ما با ما بجنگید. آن‌گاه امام علیه‌السلام این اشعار را خواند و فرمود: لا غزو ان قتل الحسین و شیخه قد کان خیراً من حسین و اکرمافلا تفرحوا یا آل کوفان بالذی اصیب حسین کان ذلک اعظماقتیل بشط النهر نفسی فداؤه جزاء الذی ارداه نار جهنما اگر حسین علیه‌السلام به وسیله‌ی شما کشته شد جای تعجب نیست؛ زیرا پدرش علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام که از حسین علیه‌السلام بهتر و بزرگوارتر بود، کشته شد. ای اهل کوفه! از مصیب‌هایی که به حسین علیه‌السلام رسید خوشحال نباشید،

که مصیبت او از همه‌ی مصایب بزرگتر بود. آن حسینی که در کنار شط فرات کشته شد، جانم فدای او باد؛ کیفر کشندگان او آتش دوزخ است [۳۱۸].

### اسرای اهل بیت و رفتار مردم کوفه

در بعضی کتابها آمده است: سهل بن سعید شهرزوری از جدیله‌ی اسدی نقل می‌کند و می‌گوید: جدیله به من گفت: ای برادر! من در سال شصت و یکم هجری قمری هنگام بازگشت اسرا از کربلا، در کوفه بودم، زنانی را با گریبان‌های چاک کرده، و صورت‌های سیلی خورده دیدم، به پیرمردی از اهل کوفه گفتم چه شده است؟ گفت آیا سر امام حسین علیه‌السلام را نمی‌بینی؟ در این اثنا که قضیه را بر من نقل می‌کرد ناگاه خانمی را دیدم که (از رنج سفر و حرارت آفتاب صورتش) مانند طلا گداخته بود، او بر کوهان شتری بدون جهاز سوار و بدون پوشش بود، پرسیدم این کیست؟ گفته شد: این ام‌کلثوم علیها‌السلام است. [صفحه ۳۵۸] در این هنگام، پشت سر او فرزندی بود که درد، او را ناتوان کرده بود او را با سر گشاده بر شتری لاغر سوار کرده بودند و خون از پاهای مبارکش می‌ریخت، پرسیدم: این جوان کیست؟ گفت: این علی بن الحسین علیه‌السلام است. بغض و گریه گلوگیرم کرد. در این هنگام، زنان اهل کوفه را دیدم که به کودکانی که در کنار بانوان مطهره بودند چندی خرما و پاره‌های نان می‌دادند. ام‌کلثوم علیها‌السلام رو به آنها کرده و صدا می‌زد: چه کسی بر اهل بیت صدقه می‌دهد؟ صدقه بر ما حرام است. آن بانوی بزرگوار خرما و نان را از دست و دهان کودکان می‌گرفت و به زمین می‌انداخت. مردم این صحنه‌های غم‌انگیز را مشاهده می‌کردند و با گریه و ناله ضجه می‌زدند، شیون می‌کردند، گریبان‌های خود را پاره می‌کردند و فریاد می‌زدند: وا بنت نبیاه! وا حسنا! وا حسیناه! ناگاه بانویی را با سر گشاده و موهای پریشان دیدم، او با آستین‌های خود صورت خود را می‌پوشانید، زیرا که جامه‌ای نداشت که خود را بپوشاند، گفتم: این کیست؟ گفت: سکینه

علیها السلام. ناگاه سه دختر خانمی که مانند ماه بودند با لباس‌های به چپاول رفته، و موهای پریشان که پوشش و چادری نداشتند، سوار بر شتر بودند، دیدم، پرسیدم: این دختران کیستند؟ گفتند: رقیه، صفیه و فاطمه‌ی صغری علیهم السلام. از مشاهده آن صحنه به گریه افتادم، آن قدر گریه کردم که نزدیک بود چشمانم از گریه، کور گردد. در این هنگام، خانمی می‌گریست و فریاد می‌زد: آیا چشم‌هایتان را از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نمی‌پوشانید؟ مردم با شیون و ناله و گریه ضجه زدند، گفتم: این خانم کیست؟ پیرمرد گفت: زینب علیها السلام است. از شدت ناراحتی بر صورت خود زدم و گریستم، پس ام‌کلثوم علیها السلام سر خود را بلند کرد و فرمود: صه؛ یا اهل الکوفه! تفتلنا رجالکم، و تبکینا نساؤکم، ما لنا؟ و ما لکم؟ بیننا و بینکم الله وقت فصل القضاء. [صفحه ۳۵۹] یا اهل الجدل و الصلف! لقد تعدیتم عدونا میناً، اما علمتم ای کبد لرسول الله فریتم؟ ام ای رحم له قطعتم؟ ام ای بناء له هدمتم؟ لقد جئتم و الله؛ شیئاً اداً. خاموش باشید؛ ای اهل کوفه! مردان شما، ما را می‌کشند، و زنانتان بر ما گریه می‌کنند؟ ما را با شما و شما را با ما چه کار است؟ میان ما و شما روز قیامت خداوند حکم خواهد کرد. ای اهل عداوت، مکر و بی‌وفا! شما آشکارا در حق ما ستم کردید، آیا نمی‌دانید چه جگرگوشه‌ای از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را پاره نمودید؟ و کدام رحم او را قطع نمودید؟ و کدام عمارت و بنای او را منهدم و ویران کردید؟ به خدا سوگند! شما گناه بزرگی را مرتکب شدید. در کتاب «المنتخب» از مسلم جصاص روایت کرده است، مسلم گوید: ابن‌زیاد حرامزاده مرا برای تعمیر و گچکاری به دارالاماره خواند، من مشغول گچکاری بودم ناگاه سر و صدا و غوغایی از گوشه و کنار شهر کوفه به گوشم رسید، رو به خادمی که با من کار می‌کرد؛ کردم و گفتم: چرا کوفه یکپارچه غوغا و ضجه شده است؟ گفت: همین الان سر خارجی را که بر یزید بن معاویه علیهما اللعنه خروج کرده بود می‌آوردند. گفتم: این خارجی کیست؟ گفت: حسین بن علی. مسلم گوید: صبر کردم تا خادم بیرون رفت، پس به جهت این خبر غم‌انگیز،

چنان سیلی به صورتم زدم ترسیدم که چشمانم کور شود. دست از کار کشیدم، دست‌هایم را از گچ شستم و از پشت قصر بیرون آمدم و به کناسه - که اسم محلی در کوفه است - آمدم. در این اثنا که من ایستاده بودم و مردم منتظر آمدن اسرا و سرها بودند؛ ناگاه چهل محمل دیدم که بر چهل شتر بار شده بود، که اهل حرم و بانوان عصمت و طهارت و فرزندان فاطمه علیهاالسلام را بر آنها سوار کرده بودند؛ آمدند. ناگاه علی بن الحسین امام سجاد علیه‌السلام را دیدم که بر شتری بی‌جهاز سوار کردند و از رگهای مبارکش خون می‌چکید و او با این حالت گریه می‌کرد و می‌گفت: یا امه‌السوء لا سقیاً لربکم یا امه‌لم تراع جدناً فینا [صفحه ۳۶۰] لو أننا و رسول الله یجمعنا یوم القیامه ما کنتم تقولونا؟ تسیرونا علی الاقتاب عاریه کاننا لم نشید فیکم دینابنی امیه ما هذا الوقوف علی تلک المصائب لا تلبون داعینا تصفقون علینا کفکم فرحاً و انتم فی فجاج الارض تؤذوننا لیس جدی رسول الله ویلکم؟ اهدی البریه من سبل المضلینا یا وقعہ الطف! قد اورثتني کمداً [و] الله یهتک استار المسیئینا ای امت بد! خدا مراعات شما را سیراب نکند (یعنی شما را خیر ندهد)؛ ای امتی که حق جد ما را در مورد ما مراعات نکردید. اگر خداوند در روز قیامت ما و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در یک جا جمع کند شما چه پاسخی برای او دارید؟ ما را بر روی شترهای بی‌جهاز سوار می‌کنید و می‌برید؛ گویا این که به نظر شما، دین نداریم. ای بنی‌امیه! چرا ما را بر این مصایب واداشتید؟ مصایبی که هیچ فریادرسی ما را جواب نمی‌دهد؟ از شادی و سرور بر ما کف می‌زنید؛ و در رهگذرها و راهها ما را آزار می‌دهید. آیا جد من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نبود! وای بر شما! که آن حضرت مردم را از گمراهی‌ها هدایت کرد؟ ای واقع‌ی کربلا! اندوه و غم را بر من به ارث گذاشتی؛ و خداوند قهار پرده‌ی بدکاران را می‌درد. مسلم گوید: اهل کوفه به کودکانی که در محملها بودند خرما، نان و گردو می‌دادند. حضرت ام‌کلثوم علیهاالسلام به آنها صدا می‌زد و می‌گفت: ای اهل کوفه! صدقه بر ما حرام است، و آنها را از دست و دهان آنها



می گرفت و بر زمین می انداخت. مسلم گوید: مردم بر مصایبی که به آنها رسیده بود می گریستند، حضرت ام کلثوم علیها السلام سر از محمل بیرون آورد و فرمود: صه، یا اهل الکوفه! تفتلنا رجالکم، و تبکینا نساؤکم، فالحاکم بیننا و بینکم الله یوم فصل القضاء. ساکت باشید ای اهل کوفه! مردان شما ما را می کشند و شما زنان به ما گریه می کنید، حکم کننده میان ما و شما در روز قیامت خداست. [ صفحه ۳۶۱ ]

### کوفه و گفتگوهای زینب کبری با سر اطهر امام حسین

در این اثنا که آن خاتون مکرمه اهل کوفه را مورد خطاب قرار داده بود ناگاه غوغایی پیا شد که دیدم سرهای مطهر را آوردند، پیشاپیش آنها سر مقدس امام حسین علیه السلام بود، سر مقدس آن حضرت مانند ماه می درخشید. شبیه ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود، رنگ محاسن شریفش مانند سیاهی شب بود که خضاب آن را پوشانده بود، و چهره ی مبارکش مانند ماه نورافشانی می کرد، و باید محاسن شریف را به چپ و راست حرکت می داد. در این هنگام، حضرت زینب علیها السلام متوجه شد و سر مبارک برادرش را دید، پس پیشانی خود را به چوب محمل زد خون جاری شد، حتی دیدیم که خون از زیر مقنعه ی او بیرون ریخت، و پارچه ی پاره ای را روی خون و زخم گذاشت، آن خانم غمدیده رو به سر اطهر عزیزش کرد و گفت: یا هلالا لما استتم کمالا غاله خسفه فابدی غروباما توهمت یا شقیق فؤادی کان هذا مقدرأ مکتوبایا اخی! فاطم الصغیره کلمها فقد کاد قلبها ان یدوبایا اخی! قلبک الشقیق علینا ما له قد قسی و صار صلیبا؟ یا اخی! لو تری علیا لدی الاسر مع الیتم لا یطیق وجوبا کلما أوجعوه بالضرب ناداک بذل یفیض دمعاً سکوبایا اخی! ضمه الیک و قربه و سکن فؤاده المرعوباما اذل الیتیم حین ینادی بابیه و لا یراه مجیبای ماهی که چون به حد کمال رسیدی، خسوف آن را گرفت و غروب کرد. ای پاره ی دل من! هرگز گمان نمی کردم که شاهد چنین صحنه ای باشم؛ این امر مقدری بود که در لوح

تقدیر الهی نوشته شده بود. برادرم! با دختر کوچک فاطمه، تکلم کن؛ که نزدیک است دلش از جدایی تو ذوب شود. برادرم! تو که دلت بر ما مهربان بود؛ چه شده که الان سخت شده و از ما دور شدی. برادرم! ای کاش فرزندت علی را در حال اسیری و یتیمی می دیدی که توان سخن نداشت. و هر موقع او را می زدند و بدنش می آزرندند با خواری تو را صدا می زد و اشک چشمش جاری می شد. [صفحه ۳۶۲] برادرم! او را به خود بچسبان و نزدیک خود قرار ده؛ و دل او را که ترسیده تسکین بده. چه قدر یتیم خوار می شود وقتی که پدرش را صدا می زند، و کسی او را جواب نمی دهد [۳۱۹]. در کتاب دیگری از تالیفات شیخ حسن بن شیخ علی ملقب به ابوقطان - که مرقد او را سیراب کند رحمت و رضوان - می نویسد: یکی از شیعیان روایتی را به صورت مرسل نقل نموده و می گوید: خطا و اشتباهی از من سر زد و جنایتی را مرتکب شدم که اگر آمرزیده نشوم تردیدی ندارم که از اهل دوزخ باشم. گناهم این بود که من در کوفه بودم و از آنچه بر امام حسین علیه السلام و اهل بیت او آمده بود، خبر نداشتم، من در بازار کوفه نشسته بودم و از تغییر و دگرگونی که در شب و روز ایجاد شده بود به وحشت افتاده بودم، می دیدم گویا دیوارهای کوفه با خون تازه ای رنگین شده است. آفاق و نواحی عالم تاریک، و همه ی جهات غبار آلود است، گویا لباسها و صورت مردم به خون آغشته شده بود، مردم در حیرت و سرگردانی شدید بودند، و وجود همه را وحشت بزرگی فرا گرفته بود، و این در حالی بود که من علت این امر را نمی دانستم. در این اثنا که بر این حالت بودم ناگاه صدای تکبیر، تهلیل، هیاهو و فریادها را شنیدم که همه جا را به لرزه درآوردند، برخاستم که بینم چه شده است؟ ناگاه سرهای مبارکی را دیدم که بر بالای نیزه ها زده اند، زنان طاهرات را بر شترهای بی جهاز و بی پرده سوار نموده اند. در میان آن زنان، دختران کوچکی هستند که صورت های آنها مانند قندیلها می درخشد و روشنایی می دهد، و هر کدام از آنها بر بالای شترهای لاغر سوار هستند، موهای آنها پریشان است و از کثرت حیا از مردم، سرهای خود را

پایین انداختند. در میان آنها فرزندی است که سوار بر شتری کرده‌اند، پاهای او را از شکم شتر با زنجیز بسته‌اند، و از رانهای مبارکش خون جاری است، او با سر برهنه و تن بدون لباس است. نامردانی سرهای مطهر را حمل می‌کردند، در میان حاملین، نامردی سری را بر [صفحه ۳۶۳] نیزه‌ی خود حمل می‌کرد که از همه‌ی سرها نورانی‌تر بوده، آثار قتل بر آن دیده می‌شد، آن حرامزاده اظهار شجاعت می‌کرد و می‌گفت: انا صاحب الرمح الطویل انا صاحب السیف الصقیل انا قاتل ذی الدین الاصلیل من صاحب نیزه‌ی بلندی هستم؛ منم صاحب شمشیر تیز و بران. من قاتل صاحب دین اصیل و محکم هستم. آن گاه که آن حرامزاده ساکت شد، خانمی از این بانوان به آن حرامزاده گفت: وای بر تو! بگو: من قاتل کسی هستم که جبرئیل بر او در گهواره لالایی گفت، و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل از خدمتگزاران او بودند، و از آزاد کرده‌های او صلصائیل بود، و من قاتل کسی هستم که به جهت قتل او عرش خداوند جلیل به لرزنده درآمد. وای بر تو! بگو: من قاتل محمد مصطفی، علی مرتضی، فاطمه‌ی زهرا، حسن مجتبی، پیشوایان هدایت؛ ائمه‌ی هدی علیهم السلام ملائکه‌ی آسمان، پیامبران و اوصیا هستم. پس نزدیک آمدم و از یکی از آن زنان طاهرات پرسیدم: این سرها چه کسانی هستند؟ و این اسیران از کدام اسرا هستند؟ آن بانوی عصمت و حیا؛ چنان فریادی بر من کشید که خیال کردم که صاعقه‌ای به قلب من رسید و او می‌فرمود: آیا از خدا حیا نمی‌کنی که به ما نگاه می‌کنی؟ از فریاد و سخن او بی‌هوش شدم و بر زمین افتادم، چون بهوش آمدم و ایستادم دیدم از من دور شده‌اند، سیلی بر صورت خودم زدم و گفتم: به خدای کعبه سوگند که هلاک شدم. برخاستم و با سرعت به طرف آنها دویدم تا خود را به آنها رساندم، مؤدبانه در برابر او ایستادم، از شرمندگی سر خود را پایین انداختم، اشک از چشمانم سرازیر بود، او نیز گریه می‌کرد، و من با او می‌رفتم ولی جرأت پرسیدن نداشتم، عنایتی به من فرمود و گفت: ای مرد! برای چه گریه می‌کنی؟ گفتم برای شما ای بانوی من! و بر مصایبی که به شما رسیده، ولی می‌خواهم، خودتان را

معرفی کنید، شما کیستید؟ و این سرهایی که بالای نیزه‌ها است، سرهای چه کسانی هستند؟ من در شما هیبت و شأن بزرگی می‌بینم، و از دیدن شما دلم پاره پاره می‌شود، و از حزن و اندوه شما، اشک از چشمان من سرازیر می‌گردد. من تا به [ صفحه ۳۶۴ ] حال اسیرانی همانند شما ندیده‌ام، و تشنگانی که چشمه‌های اشک دیدگان آنها جاری شود، ندیده‌ام، و نمی‌دانم شما اهل کجا هستید؟ او به جهت حیا از من خجالت کشید و سر خود را به زیر انداخت و فرمود: انا زینب بنت علی بن ابی طالب علیه السلام، و هذه السبایا بنات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، و بنات علی و فاطمة الزهراء، و ذلك الرأس الازهر المتقدم علی الرؤوس رأس أخی الحسین علیه السلام الذی ذبحوه فی أرض کربلاء، و ذبحوا اولاده و بنی اخیه و اصحابه عن آخرهم، و هذه رؤوسهم، و ذلك الصبی المقید من تحت بطن الناقة علی بن الحسین امام العصر بعد ابیه. من زینب، دختر علی بن ابی طالب علیه السلام هستم، و این اسیران؛ دختران رسول خدا، علی مرتضی و فاطمه‌ی زهرا علیهم السلام هستند. و این سر مطهر و نورانی که پیشاپیش همه‌ی سرها است سر اقدس و اطهر برادرم امام حسین علیه السلام است که او را در سرزمین کربلا ذبح کردند، و همه‌ی فرزندان و برادرزادگان و اصحاب او را سر بریدند، و اینها سرهای آنها است، و این فرزندی که از شکم شتر به زنجیر ستم بسته‌اند علی بن الحسین علیه السلام امام زمان پس از پدر بزرگوارش است. چون سخنان جان‌سوز آن خاتون مکرمه را شنیدم سنگی برداشتم و بر سر خود زدم و سرم را شکستم و لباسهایم را پاره کردم، و سیلی بر صورت خود زدم و گفتم: ای بانوی من! خدا چشمت را که به خیانت به شما نگاه نماید؛ بکند، من از دوستان و پیروان شما هستم، مصایبی که به شما رسیده و آنچه بر شما نازل شده بر من سخت و ناگوار است، ای حزن و ای اندوه من! وای بر من که بر مصایبی که بر شما رسیده است، متأسف هستم. آن خاتون مکرمه فرمود: اگر دوست‌دار ما هستی پس چرا ما را یاری نکردی و از ما حمایت نمودی؟ گفتم ای بانوی من! بدبختی من، مرا از یاری شما به تأخیر انداخت. آری! آن

گاه اهل بیت اطهار علیهم السلام را وارد قصر دارالاماره نمودند، و چنان مصایبی را بر آنها روا داشتند. ابومخنف گوید: شهرزوری گفته: سالی که سرهای اطهر و اسرای آل پیامبر علیهم السلام را وارد کوفه نمودند من از سفر حج می آمدم، وارد شهر کوفه شدم، دیدم بازارها تعطیل و مغازه ها بسته است، بعضی از مردم گریه می کنند و برخی دیگر می خندند. [ صفحه ۳۶۵ ] کنار پیرمردی رفتم و به او گفتم: چه شده که گروهی از مردم گریه می کنند و گروه دیگری می خندند؟ آیا عیدی دارید که من نمی دانم؟ پیرمرد دست مرا گرفت و به جای خلوتی برد، آنگاه بلند بلند گریست و گفت: ای آقای من! ما عید نداریم، ولی به خدا سوگند! گریه ی مردم به خاطر دو لشکر است: یکی از آنها پیروز شده و دیگری شکست خورده و افرادش کشته شده است؟ گفتم این دو لشکر کدامند؟ گفت: لشکر امام حسین علیه السلام کشته شده، و لشکر ابن زیاد لعین پیروز شده است. آنگاه گفت: وای از سوزش قلبم! اینک سر مطهر امام حسین علیه السلام را وارد می کنند. شهرزوری گوید: هنوز سخن پیرمرد تمام نشده بود که صدای بوق و کرنای آنها شنیده شد، لشکریان شیپور می زدند و شیپورها و پرچم ها را می جنبانند، ناگاه لشکری وارد کوفه شد، هیاهوی عظیمی شنیدم. در این هنگام، سر مطهر امام حسین علیه السلام را دیدم که می درخشید و نور از آن می تابد، چون چشمم به سر مقدس افتاد بغض گلویم را گرفت و گریستم. آن گاه اسرا را آوردند که پیشاپیش آنها علی بن الحسین علیه السلام بود، پس از او ام کلثوم علیها السلام بود که مقنعه ای از خز، مایل به رنگ سیاه بر سر داشت و فریاد می زد: یا اهل الکوفه! غصوا ابصارکم عنا، اما تستحون من الله و رسوله ان تنظروا الی حرم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، و هن عرایا؟ ای اهل کوفه! چشمان خود را از ما ببندید، آیا از خدا و رسول او حیا نمی کنید و به حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بی معجزند نگاه می کنید؟ شهرزوری گوید: آنها را کنار درب بنی خزیمه نگه داشتند. سر مطهر حجت خدا علیه السلام بر بالای نیزه ی بلندی بود، او سوره ی کهف را تلاوت می فرمود، تا آن که به این آیه ی

مبارک رسید: (ام حسب ان اصحاب الکهف و الرقیم كانوا من آیاتنا عجباً) [۳۲۰]. آیا چنین می‌پنداری که اصحاب کهف و رقیم (که سی صد و نه سال در غار خوابیدند) از دلایل قدرت ما چیزی شگفت‌انگیز بودند؟ (یعنی قصه‌ی آنها نسبت به سایر آیات و قدرت الهی از آفرینش آسمان و زمین و غیره چندان [صفحه ۳۶۶] غریب نیست). سهل گوید: من گریستم و گفتم: ای فرزند رسول خدا! سر اطهر تو شگفت‌انگیزتر است. آنگاه افتادم و بی‌هوش شدم و بهوش نیامدم تا این که سر اقدس سوره را به آخر رساند.

### مجلس ابن زیاد لعین و اسرای اهل بیت

شیخ مفید رحمه الله گوید: چون سر مطهر امام حسین علیه‌السلام را وارد کوفه نمودند، فردای همان روز؛ ابن سعد حرامزاده به همراه اسرا و دختران امام حسین علیه‌السلام و اهل بیت آن حضرت وارد کوفه شد. ابن زیاد لعین در دارالاماره نشست و به مردم اذن عمومی داد که در مجلس حاضر شوند و دستور داد سر اطهر حضرت را آورده و در پیش روی خود گذاشت. آن ملعون به سر مطهر نگاه می‌کرد و تبسم می‌نمود، و در دست آن ولد الزنا، چوبی بود که به دندان‌های آن حضرت می‌زد [۳۲۱]. این قضیه را شیخ صدوق رحمه الله در «امالی» خود، به سندش از دربان ابن زیاد لعین چنین نقل می‌کند: هنگامی که سر مقدس امام حسین علیه‌السلام را به مجلس ابن زیاد لعین آوردند، آن حرامزاده دستور داد سر مطهر را در تشتی زرین بگذارند، و شروع کرد با چوبی که در دست داشت به دندان‌های آن حضرت می‌زد و می‌گفت: ای اباعبدالله! چه زود پیر شدی! مردی از میان جمعیت گفت: دست نگه‌دار! من دیدم جایی را که تو چوب می‌زنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌بوسید. آن ملعون گفت: امروز، روزی است در عوض جنگ بدر [۳۲۲].

## اعتراض زید بن ارقم به ابن زیاد لعین

شیخ مفید رحمه الله گوید: زید بن ارقم؛ صحابه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که پیرمردی سالمند بود در کنار آن ملعون [صفحه ۳۶۷] نشسته بود، چون دید آن ملعون با چوب به دندانهای مبارک امام حسین علیه السلام می‌زند، گفت: چوب از این لبها بردار، قسم به خدایی که جز او خدایی نیست من بارها دیده بودم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با لبهای مبارک خود، این لبها را می‌بوسید. زید این بگفت و آن گاه بلند بلند گریست. ابن زیاد حرامزاده گفت: خداوند دیدگان تو را بگیراند، آیا برای فتح و پیروزی خدا (که خدا را پیروز کرد!!) گریه می‌کنی؟ به خدا سوگند! اگر پیرمردی سالمند و خرفت نبودی که عقلت پریده، گردن تو را می‌زدم. پس زید بن ارقم برخاست و از مجلس آن ملعون خارج شد و به منزل خود رفت [۳۲۳]. در کتاب «التبر المذاب» می‌نویسد: آنگاه زید برخاست در حالی که می‌گفت: ای مردم! پس از این روز؛ مانند بردگان خواهید بود، شما فرزند حضرت فاطمه علیها السلام را کشتید، و پسر مرجانه را امیر کردید، به خدا سوگند! برگزیدگان شما را می‌کشند، و اشرار شما را به بندگی می‌گیرند، از رحمت خدا دور باد کسی که به ذلت و خواری راضی می‌شود و به ننگ و عار تن می‌دهد. آن گاه رو به ابن زیاد ملعون کرد و گفت ای ابن زیاد! حدیثی بر تو گویم که بر تو از این کار سخت‌تر است: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم که امام حسن علیه السلام را بر ران راست خود نشانده و امام حسین علیه السلام را بر ران چپ، سپس دست خود را بر ایشان گذاشت و فرمود: اللهم استودعک ایاهما و صالح المؤمنین. خداوندا! آنها را به تو و به مؤمنان نیکوکار و شایسته می‌سپارم. ای ابن زیاد! ودیعه و امانت‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد تو چگونه شد؟ [۳۲۴].

## گفتگوی زینب کبری با ابن زیاد لعین

شیخ مفید رحمه الله گوید: آن گاه اهل حرم امام حسین علیه السلام را وارد مجلس ابن زیاد لعین کردند، زینب کبری علیها السلام؛ خواهر امام حسین علیه السلام در میان اهل بیت علیهم السلام به صورت ناشناس و با [ صفحه ۳۶۸ ] لباس های کهنه، وارد شده و در گوشه ای از قصر نشست و کنیزان دور او را گرفتند. ابن زیاد ولد الزنا گفت: این زنی که در گوشه ای نشست و دور او را زنان و کنیزان گرفتند؛ کیست؟ زینب کبری علیها السلام جواب نداد. آن ملعون دوباره سؤال کرد، پاسخ نشنید، بار سوم از او پرسید. یکی از کنیزان زینب کبری علیها السلام گفت: این زینب، دختر فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. ابن زیاد لعین رو به زینب کبری علیها السلام کرد و گفت، حمد و سپاس خدایی را که شما را رسوا کرد و کشت و سخنان شما را تکذیب نمود. زینب کبری علیها السلام فرمود: الحمد لله الذی اکرمنا بنبيه محمد صلی الله علیه و آله و سلم، و طهرنا من الرجس تطهیراً، و انما یقتضی الفاسق و یکذب الفاجر، و هو غیرنا و الحمد لله. حمد و سپاس خدایی را که ما را به برکت پیامبر خود حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم گرامی داشت، و ما را از هر رجس و شک و گناهی پاک گردانید. فقط فاسق رسوا می شود، و فاجر دروغ می گوید، و او هم دیگران هستند، و حمد و سپاس بر خدا است. ابن زیاد ولد الزنا گفت: کار خدا را بر اهل بیت خود، چگونه دیدی؟ زینب کبری علیها السلام فرمود: خداوند کشته شدن در قتلگاه را برای آنها نوشته بود و از مرگ و اجل گریزی نیست (و آنها به قتلگاه های خود رو آوردند) و به زودی خداوند شما و آنها را در یک جا جمع خواهد نمود، و به سوی خدا محاجه خواهند کرد و در پیشگاه او مخاصمه خواهند نمود. ابن زیاد حرامزاده از این سخنان زینب کبری علیها السلام به خشم آمد و آتش خشم از درونش جوشید، عمرو بن حرث به او گفت: ای امیر! او زن است، و زن به خاطر سخن خود مؤاخذه، و به جهت خطایش مذمت نمی شود. ابن زیاد لعین رو به زینب کبری علیها السلام کرد و گفت: خداوند جان مرا از برادر طغیانگر تو و از



عاصیان از اهل بیت تو؛ شفا داد!! زینب کبری علیها السلام دلش شکست و گریست و فرمود: [صفحه ۳۶۹] به جان خودم قسم! تو بزرگ خاندان مرا کشتی، و اهل بیت مرا از بین بردی، و فرع مرا بریدی، و اصل مرا انداختی، اگر این تو را تسلی و شفا دهد، پس شفا گرفتی. ابن زیاد لعین گفت: این زن قافیه ساز و سجع پرداز است، و پدر او نیز قافیه ساز و شاعر بود. زینب کبری علیها السلام فرمود: زن را با قافیه سازی چه کار؟ فکر من از قافیه سازی مشغول است و من برای مصایب خود می اندیشم، ولی آنچه گفتم از سینه ی پر دردم دمیده شد.

### گفتگوی امام سجاد با ابن زیاد لعین

در این هنگام؛ امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام را به آن ملعون نشان دادند، آن ملعون رو به امام سجاد علیه السلام کرد و گفت: تو کیستی؟ فرمود: من علی بن الحسین علیه السلام هستم. گفت: آیا خدا علی بن الحسین را نکشت؟! امام سجاد علیه السلام فرمود: مرا برادری بود به نام علی که مردم او را کشتند. ابن زیاد لعین گفت: بلکه خدا او را کشت! امام سجاد علیه السلام این آیه را خواند: (الله يتوفى الانفس حين موتها) [۳۲۵]. خداوند در هنگام وفات، جانها را قبض می کند. ابن زیاد حرامزاده از این پاسخ به خشم آمد، و گفت: چگونه جرأت می کنی و به من پاسخ می دهی؟ آیا کسی از تو باقی مانده است تا جواب مرا رد کنی؟ ببرید و گردن او را بزنید [۳۲۶]. سید بن طاووس رحمه الله گوید: در این هنگام؛ عمه اش زینب کبری علیها السلام این سخن را شنید و رو به ابن زیاد کرد و فرمود: ای پسر زیاد! تو از ما، جز این نوجوان را باقی نگذاشتی، اگر می خواهی او را بکشی، مرا نیز با او به قتل برسان. [صفحه ۳۷۰] امام سجاد علیه السلام رو به عمه اش فرمود: عمه جان! آرام باش، می خواهم با او حرف بزنم، آنگاه رو به ابن زیاد لعین کرد و فرمود: أبالقتل تهددنی یابن زیاد؟! اما علمت ان القتل لنا عادة، و کرامتنا الشهادة. ای پسر زیاد! آیا مرا با قتل تهدید می کنی؟ آیا نمی دانی که

کشته شدن عادت ما، و کرامت ما، شهادت است؟ [۳۲۷]. شیخ مفید رحمه الله گوید: در این هنگام؛ عمه‌اش زینب علیها السلام خود را بر روی امام سجاد علیه السلام انداخت و فرمود: ای پسر زیاد! آیا آن همه خون از ما ریختی بست نبود؟ آن گاه دست بر گردن مبارک امام سجاد علیه السلام افکند و فرمود: نه؛ به خدا سوگند! هرگز از او جدا نمی‌شوم، اگر می‌خواهی او را بکشی مرا نیز با او به قتل برسان! ابن زیاد لعین لحظاتی به آن دو بزرگوار نگاه کرد و سپس گفت: از رحم و خویشاوندی در شگفتم!! به خدا قسم! گمان می‌کنم که دوست دارد او را با او بکشم، با آن جوان کاری نداشته باشید، زیرا می‌بینم که او به بیماری خود مشغول است. سپس ابن زیاد ملعون برخاست و از قصر بیرون رفت [۳۲۸]. در کتاب «منتخب» می‌نویسد: یکی از حاضران در مجلس می‌گوید: من در مجلس ابن زیاد حضور داشتم، ناگاه دیدم آتشی از قصر شعله کشید که نزدیک بود قصر را بسوزاند. ابن زیاد لعین چون این منظره را دید از تخت خود برخاست و فرار کرد و به یکی از اتاقهای قصر پناه برد همه‌ی مردم این معجزه را دیدند و آن لعین حرامزاده با دیدن این معجزه نیز از گمراهی و شقاوت خود دست برداشت [۳۲۹].

### مجلس ابن زیاد لعین و تکلم سر اطهر امام حسین

در «شرح شافیه» از ابی مخنف نقل می‌کند و می‌گوید: یکی از کسانی که در آن روز در مجلس ابن زیاد لعین حاضر بود به من گفت: [صفحه ۳۷۱] روزی که سر مطهر امام حسین علیه السلام را وارد مجلس ابن زیاد لعین کردند من حاضر بودم، دیدم که از قصر آتشی بیرون شد، عبدالله بن زیاد ولد الزنا از تخت خود برخاست تا به یکی از اتاقهای قصر فرار کند. در این هنگام؛ سر شریف با صدایی فصیح و آشکار - که ابن زیاد لعین و همه آن را شنیدند - فرمود: ای ملعون! از آتش به کجا می‌گریزی و فرار می‌کنی؟ تو که از آن در دنیا عاجز و ناتوانی، همانا آن آتش در آخرت منزل و محل بازگشت

توست. راوی گوید: همه‌ی اهل قصر به سبب اعجاز و کرامتی که از سر مطهر امام حسین علیه‌السلام دیدند به سجده افتادند، و چون آتش بلند شد سر مقدس امام حسین علیه‌السلام سکوت اختیار فرمود.

### سر اطهر امام حسین و خانه‌ی خولی لعین

ابومخنف گوید: ژس از آن؛ ابن زیاد لعین خولی اصبحی حرامزاده را طلبید و گفت: این سر را بگیر تا موقعی که از تو بخواهم. او سر مطهر را گرفت و به خانه‌ی خود برد، آن ملعون دو زن داشت، یکی از قبیله‌ی مضر بود، و دیگری منسوب به قبیله‌ی تغلب بود، چون داخل خانه‌ی مضر می‌شد زنش گفت این سر کیست؟ گفت: این سر حسین است. گفت: او را بازگردان. سپس آن زن، عمودی برداشت و بر آن ملعون حمله کرد و او را مجروح نمود و گفت: به خدا سوگند! دیگر من زن تو نیستم و تو شوهر من نیستی. آن ملعون از نزد مضر برگشت و به خانه‌ی زن تغلبی آمد، به او گفت: این سر را بگیر. گفت: این سر کیست؟ گفت: این سر خارجی است که در سرزمین عراق خروج کرده بود، و عبیدالله بن زیاد او را کشته است. گفت: نامش چیست؟ او از گفتن نامش امتناع ورزید، آنگاه سر مطهر را در زیر تشتی گذاشت و شب را نزد او خوابید. [صفحه ۳۷۲] آن زن می‌گوید: سر مقدس تا صبح قرآن تلاوت می‌کرد و من صدای تلاوت او را می‌شنیدم، آخرین آیه‌ای که تلاوت کرد این آیه‌ی شریفه بود که: (و سيعلم الذين ظلموا ای منقلب ینقلبون) [۳۳۰]. و به زودی آنان که ستم نمودند بدانند که به چه بازگشتگاهی راه خواهند برد. پس از آن در پیرامون او صداهایی مانند صدای رعد و برق می‌شنیدم، و فهمیدم که آن صدا، صدای تسبیح ملائکه بود [۳۳۱]. در روایت شیخ صدوق رحمه الله پس از آن چه نقل کردیم آمده است: سپس ابن زیاد لعین دستور داد امام سجاد علیه‌السلام را به زنجیر بسته و با زنان و مخدرات طاهرات و همه‌ی اسرا به زندان بردند. روای گوید: من با اسیران بودم، از کوچه‌ای عبور نمی‌کردیم جز آن که

مملو از مردان و زنانی بود که بر صورت خود سیلی می‌زدند، و گریه می‌کردند. آنها را از کوچه‌ها عبور دادند و در زندانی محبوس کرده و درب زندان را بستند. پس از آن؛ ابن‌زیاد لعین - بدتر از فرعون و شداد لعین - مجلسی تشکیل داد، و امام سجاد علیه‌السلام و اسرا را فراخوانده و سر مطهر امام حسین علیه‌السلام را حاضر کردند. در این مجلس زینب کبری علیها‌السلام دختر امیرمؤمنان علی علیه‌السلام نیز حاضر بود، ابن‌زیاد لعین گفت: حمد و سپاس خدای را که شما را رسوا کرد و بکشت... تا آنجایی که می‌گوید: ابن‌زیاد لعین دستور داد آنها به زندان برگردانند، تا آخر خبر. سید بن طاووس رحمه الله گوید: سپس؛ ابن‌زیاد لعین دستور داد امام سجاد علی بن‌الحسین علیه‌السلام را با اهل بیت اطهارش به خانه‌ای که در جنب مسجد اعظم بود؛ ببرند، زینب کبری علیها‌السلام، دختر علی مرتضی علیه‌السلام فرمود: زنان عرب نزد ما نیایند، جز کنیزان، زیرا آنها اسیر شده‌اند و ما نیز اسیر شده‌ایم. آن‌گاه ابن‌زیاد حرامزاده دستور داد که سر مقدس امام حسین علیه‌السلام در کوچه‌های کوفه بگردانند [۳۳۲]. [صفحه ۳۷۳] شیخ مفید رحمه الله گوید: چون صبح شد، عبیدالله بن‌زیاد لعین سر مقدس امام حسین علیه‌السلام را فرستاد تا در کوچه‌های کوفه و در میان قبیله‌های کوفه بگردانند.

### سر اطهر امام حسین و قرائت قرآن

از زید بن ارقم روایت شده که گوید: من در اتاق خودم نشسته بودم، سر مقدس حضرت را بالای نیزه‌ای از مقابل اتاق من عبور می‌دادند، چون برابر اتاقم رسید شنیدم که این آیه را تلاوت می‌فرمود: (ام حسب ان اصحاب الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجبا) [۳۳۳]. آیا چنین می‌پنداری که اصحاب کهف و رقیم از آیات عجیب و غریب ما بودند؟ در این هنگام، به خدا سوگند! موهای بدنم راست شد و صدا زدم: ای فرزند رسول خدا! به خدا قسم! سر مطهر تو شگفت‌انگیزتر است [۳۳۴]. در کتاب «تظلم الزهراء علیها‌السلام» از مسند «سیده بتول علیها‌السلام» به سند خود از حارث بن وکیده

نقل می کند، حارث گوید: من در میان کسانی که سر مقدس امام حسین علیه السلام را حمل می کردند؛ بودم. من می شنیدم که سر مقدس، سوره ی کهف را می خواند ولی در دل خودم شک و تردید داشتم، ولی نغمه ی تلاوت حضرت ابی عبدالله حسین علیه السلام را می شنیدم. پس حضرت به من فرمود: ای ابن و کیده! آیا نمی دانی که ما گروه امامان نزد پروردگار خویش زنده هستیم و روزی داده می شویم؟ حارث گوید: وقتی این سخن را شنیدم با خودم گفتم: سر مطهر را می دزدم و می برم. سر مقدس حضرت فرمود: ای ابن و کیده! تو را بر این کار راهی نیست، ریختن خون من نزد خدای متعال بزرگتر از آن است که مرا می گردانند، آنها را به حال خودشان واگذار، به زودی عاقبت گناه خود را خواهند فهمید، موقعی که غل های آتشین و زنجیرها را به گردنشان می اندازند، و آنها را به سوی آب گرم دوزخ می کشند. در کتاب «العوالم» از ابن شهر آشوب از ابی مخنف از شعبی نقل می کند، شعبی [صفحه ۳۷۴] گوید: چون سر مطهر امام حسین علیه السلام در کوچه ی صرافان کوفه، بالای نیزه قرار گرفت، سر مقدس تنحنحی کرد و سوره ی کهف را تا این آیه ی شریفه تلاوت فرمود: (انهم فتیه آمنوا و زدناهم هدی) [۳۳۵]. آنها جوانانی بودند که به پروردگار خود ایمان آوردند و ما هدایت را به آنها افزودیم. پس این اعجاز (به اهل کوفه) جز ضلالت و گمراهی چیز دیگری نیفزود. در روایت دیگری آمده است: چون سر مقدس امام حسین علیه السلام را بر بالای درختی قرار دادند این آیه از آن سر مقدس شنیده شد: (و سيعلم الذين ظلموا ای منقلب ینقلبون) [۳۳۶]. [۳۳۷].

### سخنان ابن زیاد لعین و اعتراض عبدالله بن عقیف

سید بن طاووس رحمه الله گوید: پس از آن؛ ابن زیاد لعین بر بالای منبر رفت و حمد و ثنای خداوند نمود. او در ضمن سخنانش گفت: سپاس خدای را که حق را آشکار و امیر المؤمنین!! یزید و تابعان او را یاری کرد و دروغگو را کشت!! هنوز سخنی بیش از

این نگفته بود که عبدالله عقیف ازدی از جا برخاست - او از نیکان و زاهدین شیعه بود و چشم چپش را در جنگ جمل و چشم دیگرش را در جنگ صفین از دست داده بود، و پیوسته ملازم مسجد اعظم کوفه بود و همه روز تا شب آنجا به نماز می پرداخت - و گفت: ای پسر مرجانه! دروغگو تو و پدر تو، و آن کسی که تو را والی کوفه نموده و پدر اوست. ای دشمن خدا! آیا فرزندان انبیا را می کشید و بر منبر مؤمنان این سخنان را می گوید؟ راوی گوید: ابن زیاد غضبناک شد و گفت: گوینده‌ی این سخن کیست؟ عبدالله فریاد زد: گوینده‌ی این سخن من هستم ای دشمن خدا! آیا ذریه و اولاد [صفحه ۳۷۵] طاهرین را، که خداوند آنان را از هر گونه آلودگی پاک و پاکیزه گردانیده؛ می کشی و گمان می کنی که هنوز مسلمانی؟ واغوثاه! کجا هستند فرزندان مهاجرین و انصار که از این ستمکاری که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را ملعون پسر ملعون خوانده است، انتقام بگیرند؟ [۳۳۸]. راوی گوید: این سخن بر غضب ابن زیاد افزود، رگهای گردن آن حرامزاده از خون پر شد و گفت: عبدالله را نزد من آورید. پاسبان‌ها از هر طرف به سوی او شتافتند تا او را دستگیر کنند. ولی بزرگان قبیله‌ی ازد - که پسرعموهای عبدالله بودند - از جا برخاستند و او را از دست پاسبان‌ها رها کردند و از در مسجد بیرون برده و به خانه‌اش رساندند. ابن زیاد دستور داد: بروید به خانه‌ی این نابینای ازدی - که خدا دلش را کور کند چنان که چشمش را کور نموده!! - و او را نزد من حاضر کنید. افرادی به این منظور به سوی خانه‌ی عبدالله رفتند. چون این خبر به طایفه‌ی ازد رسید همه جمع شدند، و قبایل یمن نیز به آنها ملحق گردیدند تا از عبدالله دفاع کنند.

### مبارزه‌ی عبدالله بن عقیف

راوی گوید: چون خبر اجتماع آنها به ابن زیاد رسید، قبیله‌های مضر را جمع نمود و به سرگردگی محمد بن اشعث به جنگ آنان فرستاد. جنگ سختی بین آنها در گرفت و

گروهی از اعراب کشته شدند. راوی گوید: سپاهیان ابن زیاد به خانه‌ی عبدالله بن عقیف رسیدند و درب خانه را شکستند و به خانه هجوم آوردند. دختر عبدالله فریاد زد: پدر جان! لشکر دشمن وارد خانه شدند. عبدالله گفت: مترس؛ شمشیر مرا بده. راوی گوید: دختر عبدالله شمشیر را به پدرش داد، عبدالله از خود دفاع می نمود و این شعر را می خواند: انا ابن ذی الفضل العقیف الطاهر العقیف شیخی و ابن ام عامر [ صفحه ۳۷۶ ] کم دارع من جمعکم و حاسر و بطل جدلته مغادر منم فرزند صاحب فضل و باعفت و پاک؛ عقیف پدر من و فرزند ام عامر هستم. من افراد زیادی مثل شما که زره پوش، بی زره، دلیر و جنگجو را بر زمین انداخته ام. راوی گوید: دختر عبدالله می گفت: سپاه ابن زیاد، از هر طرف بر عبدالله هجوم می آوردند، و او از خود دفاع می کرد. و از هر جانب که به او نزدیک می شدند دخترش او را آگاه می نمود و می گفت: پدر جان! از فلان طرف آمدند و او از خود دفاع می نمود، تا آن که لشکریان بر فشار حمله‌ی خود افزودند و او را از هر طرف احاطه کردند. دخترش فریاد زد: وای از ذلت و خواری! کار بر پدر من سخت شده و یار و یآوری ندارد. در این حال؛ عبدالله شمشیر خود را به دور سرش می گردانید و می گفت: أقسم لو یفسح لی عن بصری ضاق علیکم موردی و مصدری سوگند به خدا! اگر دیدگان من باز می شد، و بینایی خود را باز می یافت، کار بر شما از ورود و خروج من بسیار سخت می گردید. راوی گوید: لشکر ابن زیاد، پیوسته با او جنگیدند تا دستگیرش نموده و نزد ابن زیاد بردند. چون ابن زیاد او را دید، گفت: سپاس خداوندی را که تو را خوار کرد. عبدالله گفت: ای دشمن خدا! به چه چیز خداوند مرا ذلیل نمود؟ و الله؛ لو یفرج لی عن بصری ضاق علیکم موردی و مصدری به خدا سوگند! اگر چشم من بینا بود؛ جهان را بر تو تاریک می کردم. ابن زیاد لعین گفت: ای دشمن خدا! در حق عثمان بن عفان چه می گویی؟ عبدالله گفت: ای غلام قبیله‌ی بنی علاج! و ای پسر مرجانه! - و او را دشنام داد و گفت - : تو را با عثمان چه کار؟ اگر بد کرد خداوند ولی حق خویش است و بین آنها و عثمان به عدل و حق حکم خواهد

کرد. ولیکن تو از خودت، پدرت و از یزید و پدرش سؤال کن. ابن زیاد حرامزاده گفت: به خدا قسم! از هیچ چیز سؤال نمی‌کنم تا شربت مرگ را بنوشی. [صفحه ۳۷۷]

عبدالله بن عقیف گفت: حمد و سپاس پروردگار جهانیان را. من، پیش از آن که تو متولد شوی، از خداوند درخواست می‌کردم که شهادت را روزی من کند و آن را به دست ملعون‌ترین و دشمن‌ترین خلق خویش اجرا نماید، ولی چون از دو چشم نابینا شدم از درک شهادت ناامید گردیدم، اینک حمد می‌کنم خداوندی را که پس از ناامیدی مرا به آرزویم رسانید، و به من نشان داد که دعای قدیم من به اجابت رسیده است. ابن زیاد لعین گفت: گردن او را بزنید. افراد نابکار او، عبدالله را به قتل رساندند و بدنش را در یکی از کوچه‌های کوفه بنام «سبخه» به دار آویختند، رحمت خدا بر او باد [۳۳۹].

### عمر سعد لعین و محرومیت او از حکومت ری

در کتاب «المنتخب» می‌نویسد: از راویان اخبار نقل شده است: هنگامی که عمر سعد لعین از جنگ با امام حسین علیه‌السلام فارغ شد و سرهای مطهر را به همراه اسرای آل‌محمد صلی الله علیه و آله و سلم نزد عبیدالله بن زیاد ملعون آوردند، عمر سعد لعین پس از این جریانات، نزد ابن‌زیاد ملعون آمد و از او خواست تا حکومت ری را به او واگذارد و او را امیر آن نماید. ابن‌زیاد لعین گفت: فرمانی که در مورد قتل حسین و ملک ری به تو نوشته بودم، بیاور. عمر سعد ملعون گفت: به خدا سوگند! آن فرمان گم شده و نمی‌دانم کجاست؟ ابن‌زیاد لعین گفت: امروز حتماً باید آن را نزد من بیاوری، و اگر نیاوری هرگز برای تو جایزه‌ای پیش من نیست، زیرا من تو را در روزهای جنگ فردی شرمگین و عذرآور از پیرزان قریش می‌دانستم، آیا تو نبودی می‌گفتی: فوالله! ما ادری و انی لصادق افکر فی امری علی خطرین! اترک ملک الری و الری منیتی ام ارجع مأثوماً بقتل حسین به خدا سوگند! نمی‌دانم که من به راه راست هستم؛ فکر



می‌کنم در کارم میان دو خطر (و دو راه) هستم. [صفحه ۳۷۸] آیا حکومت ری را رها کنم که ری آرزوی من است؟ یا با گناه کشتن حسین بازگردم؟ و این سخن کسی است که عذر آورد و شرم داشته و در رأی خود مردد باشد. عمر سعد ملعون گفت: به خدا قسم! ای امیر! من تو را در خصوص کارزار حسین صادقانه نصیحت نمودم، اگر پدرم سعد مرا به سوی این جنگ دعوت می‌کرد هرگز حق را او را ادا نمی‌کردم (و سخن او را گوش نمی‌دادم) چنان که سخن تو را در جنگ با حسین پذیرفتم. عبیدالله بن زیاد ملعون گفت: دروغ می‌گویی ای پست و فرومایه! عثمان بن زیاد، برادر ابن زیاد که در مجلس حضور داشت گفت: به خدا سوگند! ای برادر! عمر سعد در سخن خود راست می‌گوید، من دوست داشتم کاش همه‌ی پسران زیاد تا روز قیامت افساری در بینی داشتند - یعنی کاش همیشه ما ذلیل بودیم - و هرگز حسین کشته نمی‌شد. عمر سعد حرامزاده گفت: به خدا سوگند! ای پسر زیاد! کسی شرورتر و بدتر از من، از قاتلان حسین برنگشته است. ابن زیاد گفت: چطور؟ گفت: چون من خدای را نافرمانی کردم و از عبیدالله اطاعت نمودم، و حسین فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بی‌یاور گذاشتم و دشمنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را یاری نمودم. و پس از ارتکاب چنین عملی، رحم و خویشاوندی را قطع نمودم و به دشمن خود پیوستم و با پروردگار خود، مخالفت نمودم، پس وای از بزرگی گناهم! و وای از طول مصیبت من در دنیا و آخرت. عمر سعد لعین این بگفت و برخاست و از مجلس ابن زیاد با خشم، غم و اندوه بیرون رفت و می‌گفت: این کار؛ زیان آشکار است [۳۴۰]. [صفحه ۳۸۱]

**در کیفیت شهادت دو فرزند و الامقام حضرت مسلم بن عقیل**

**شهادت فرزندان حضرت مسلم**

شیخ صدوق رحمه الله در «امالی» به سند خود از حمران بن اعین، از ابومحمد شیخ بزرگ اهل کوفه نقل کرده است، که ابومحمد گوید: هنگامی که امام حسین بن علی علیهما السلام به فیض ملاقات پروردگار خود فائز آمد و شهید شد از لشکر آن مظلوم، دو فرزند صغیر اسیر شده و به نزد عبیدالله بن زیاد لعین آوردند. آن ملعون زندانبان خود را طلبید و به او گفت: این دو فرزند را بگیر و به آنها غذای لذیذ نده، و از آب خنک آنها را سیراب نکن، و در شرائط سختی آنها را زندانی کن. زندانبان این دو فرزند را تحویل گرفت و به زندان برد. آنها روزها روزه می گرفتند، و چون تاریکی شب همه جا را فرامی گرفت، زندانبان دو گرده نان و کوزه‌ی آب خالصی می آورد و آنها می خوردند. مدتی در زندان ماندند تا این که یک سال بدین منوال گذشت، یکی از برادران به دیگری گفت: ای برادر! مدتی است که در زندان هستیم و نزدیک است که عمر ما فانی شده، و بدن ما بیوسد، هنگامی که زندانبان آمد شأن و منزلت ما را به او بفهمان، و به وسیله‌ی محمد صلی الله علیه و آله و سلم به او تقرب کن، شاید (دلش به حال ما بسوزد) و کمی در غذا به ما توسعه داده، و آب زیادی به ما دهد. تاریکی شب همه جا را فراگرفت، زندانبان پیر، با دو قرص نان جو و کوزه‌ای از آب خالص به نزد آنها آمد، پسر کوچک به او گفت: شیخ! آیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را می شناسی؟ گفت: چگونه محمد صلی الله علیه و آله و سلم را نمی شناسم و حال آن که او پیامبر من است. گفت: آیا جعفر بن ابی طالب را می شناسی؟ گفت: چگونه جعفر را نمی شناسم و حال آن که خداوند (در بهشت) دو بال به او عطا فرموده که با فرشتگان هر کجا که می خواهد پرواز می کند. گفت: آیا علی بن ابی طالب علیه السلام را می شناسی؟ گفت: چگونه علی علیه السلام را نمی شناسم و حال آن که پسر عمو و برادر پیامبر من است. گفت: ای شیخ! ما از فرزندان پیامبر تو، محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستیم، و ما از فرزندان مسلم [صفحه ۳۸۲] بن عقیل بن ابی طالب هستیم که اینک در دست تو اسیریم. از تو غذای لذیذ می خواهیم به ما اطعام نمی کنی، و آب سرد و

خنک می خواهیم ما را سیراب نمی نمایی، در عین حال، زندان را بر ما تنگ گرفته ای؟ هنگامی که پیرمرد زندانبان، این سخنان را از آنها شنید بر قدمهای آنها افتاد و پاهای آنها را می بوسید و می گفت: جانم فدای جان شما، روحم فدای روح شما، ای فرزندان پیامبر برگزیده ی خدا! این درب زندان است که پیش روی شما باز است پس هر راهی که می خواهید انتخاب کنید و بروید. شب فرارسید و تاریکی آن همه جا را فراگرفت، پیرمرد دو قرص نان جو با کوزه ای از آب آورد، و راه را بر آنها نشان داد و گفت: ای حبیبان من! شب ها را حرکت کنید و روزها پنهان شوید تا این که خداوند متعال برای شما فرج و گشایی قرار دهد. آن دو فرزند والامقام چنین کردند، هنگامی که تاریکی شب همه جا را فراگرفت حرکت کردند و به در پیرزنی رسیدند به او گفتند: ای پیرزن! ما دو فرزند صغیر، غریب و خردسال هستیم که راه را بلد نیستیم، اینک تاریکی همه جا را فراگرفته و شب فرارسیده ما را در تاریکی شب مهمان کن، چون صبح شد به راه خود ادامه می دهیم. پیرزن گفت: ای حبیبان من! شما کیستید؟ من همه ی عطرها و بوها را بویدم ولی عطری مانند عطر شما پاکیزه تر نبویدم؟ گفتند: ای پیرزن! ما از ذریه و فرزندان پیامبر تو هستیم، از زندان عبیدالله بن زیاد لعین از ترس کشته شدن فرار کرده ایم. پیرزن گفت: ای حبیبان من! من دامادی فاسق دارم که با عبیدالله بن زیاد لعین در واقعه ی کربلا حضور داشته، می ترسم دستش به شما برسد و شما را بکشد. گفتند: ما در تاریکی شب مهمان تو هستیم چون صبح شد می رویم. پیرزن پذیرفت و آنها را مهمان کرد و گفت: به زودی غذائی برای شما تهیه می کنم، آنگاه رفت و غذا و آبی آورد. آن دو فرزند عزیز خوردند، موقع خواب شده وارد رختخواب شدند، برادر کوچکتر به برادر بزرگتر گفت: ای برادر من! امیدواریم که امشب را با آرامش و امنیت استراحت نمایم، بیا دست به گردن هم بیندازیم و عطر و بوی همدیگر را بوئیم، پیش از آن که مرگ میان ما جدایی بیندازد. آن دو فرزند چنین کردند و با همدیگر معانقه نموده و خوابیدند. چون پاسی از شب گذشت، داماد پیرزن آمد و درب

را به آرامی کوید، پیرزن گفت: کیست؟ [ صفحه ۳۸۳ ] گفت: من فلانی هستم. پیرزن گفت: برای چه در این ساعت آمدی، این موقع، موقع آمدن نیست؟ گفت: وای بر تو! درب را باز کن پیش از آن که عقل و هوشم بپرد، و به جهت مشقت بلایی که بر من نازل شده است از درونم زهره ترک شوم. پیرزن گفت: وای بر تو! چه بلایی بر سرت آمده است؟ گفت: دو غلام صغیری از لشکر عبیدالله بن زیاد گریخته و فرار کرده‌اند، امیر در میان لشکرگاه خود فریاد زد: هر کسی سر یکی از این دو را بیاورد، برای او هزار درهم و کسی که سر هر دو را بیاورد دو هزار درهم برای او جایزه است، من اسب خود را به زحمت انداختم و تاختم و خسته شدم و چیزی به دست من نرسید. پیرزن گفت: بترس ای داماد من! از این که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم روز قیامت خصم و دشمن تو باشد. گفت: وای بر تو! همانا مردم به دنیا حرص و رغبت می‌ورزند. گفت: دنیا را می‌خواهی چه کار در حالی که تو آخرت نداری؟ گفت: می‌بینم که تو از آنها حمایت می‌کنی، گویا از مطلب امیر نزد تو خبری است، برخیز که امیر تو را می‌خواند. پیرزن گفت: امیر با من چه کار دارد؟ من در میان مردم، پیرزنی هستم. گفت: من در جستجوی آنها هستم، و مرا با این حرفها چه کار؟ درب را باز کن تا این که راحت شده و استراحت کنم. بامدادان حرکت می‌کنم، و ببینم در طلب آنها به کدام راهی بروم؟ پیرزن (از ترس آن ملعون) درب را باز کرد و غذا و آبی به آن ملعون آورد. آن ملعون خورد و خوابید چون پاسی از شب گذشت، صدای خورنای آن شاهزاده را شنید، برخاست در حالی که مانند شتر هیجانزده مضطرب بود و مانند نعره‌ی گاو نعره می‌زد و با کف دست‌های خود، دیوار خانه را لمس می‌کرد تا این که دست‌های او به پهلوهای شهزاده‌ی کوچک خورد، به او گفت، تو کیستی؟ گفت: من صاحب این خانه هستم، شما کیستید؟ برادر کوچک رو به برادر بزرگتر کرد و او را حرکت داد و گفت برخیز ای حبیب من! به خدا سوگند! از آن که حذر می‌کردیم گرفتار شدیم. به آن دو گفت: شما کیستید؟ گفتند: ای شیخ! اگر ما راست بگوییم آیا

امانی برای ما هست؟ [ صفحه ۳۸۴ ] گفت: آری گفتند: امان خدا و امان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، و عهد و پیمان خدا و عهد و پیمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم. گفت: آری. گفتند: محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم از شاهدان امان تو است؟ گفت: آری. گفتند: خدا نیز بر آنچه می گوئیم و عهد و پیمانی می بندیم و کیل و شاهد است؟ گفت: آری. گفتند: ای شیخ! ما از فرزندان پیامبر تو، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستیم، از زندان عبیدالله بن زیاد لعین، از ترس کشته شدن گریخته ایم. آن شقی به آنها گفت: از مرگ گریختید و در مرگ افتادید، سپاس خدایی که مرا بر شما غالب و پیروز گردانید. آن گاه برخاست و دستان آن دو فرزند مظلوم را بست و رفت و خوابید، آن دو مظلوم آن شب را تا صبح با دستان بسته سپری کردند. چون صبح شد غلام سیاه خود را به نام «فلیج» صدا زد و گفت: این دو پسر را بگیر و آنها را کنار فرات ببر و گردن آنها را بزن و سرهایشان را برای من بیاور تا این که آنها را به عبیدالله بن زیاد تحویل دهم و دو هزار درهم جایزه بگیرم. غلام شمشیر برداشت و در جلو آن دو پسر مظلوم حرکت کرد، هنوز اندکی راه نرفته بود که یکی از آن دو شاهزاده گفت: ای غلام سیاه! سیاهی تو چقدر شبیه سیاهی بلال، مؤذن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است؟ گفت: آقای من، مرا مأمور کشتن شما کرده، شما کیستید؟ گفتند: ای سیاه! ما از فرزندان پیامبر تو، محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستیم، از زندان عبیدالله بن زیاد از ترس کشته شدن فرار کرده و گریختیم و این پسران شما، ما را مهمان نمود، و آقای تو می خواهد ما را بکشد. غلام سیاه چون این بشنید به قدمهای آنها افتاد و می بوسید و می گفت: جانم فدای جان شما، و صورت من سپر بلای شما است ای ذریه پیامبر برگزیده! به خدا سوگند! حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم روز قیامت دشمن و خصم من نمی شود. آن گاه با سرعت دوید و شمشیر از دستش انداخت و خود را به فرات زد و از جانب دیگر عبور کرد. [ صفحه ۳۸۵ ] مولای شقی او فریاد زد: ای غلام! مرا معصیت نمودی؟ گفت: ای آقای من! تا زمانی تو را اطاعت

می‌کنم که خدای را معصیت نکنی، پس اگر خدا را معصیت نمایی من در دنیا و آخرت از تو بیزارم. آن کافر شقی فرزند خود را صدا زد و گفت: پسر! حلال و حرام دنیا را فقط برای تو جمع می‌کنم، که بر دنیا حرص و رغبت می‌شود، این دو پسر را بگیر و ببر کنار فرات و گردن آنها را بزن و سر آنها را بر من بیاور تا به ابن زیاد تحویل داده و دوهزار درهم جایزه بگیرم. فرزندش شمشیر را گرفت و در پیشاپیش آن دو فرزند و الامقام به راه افتاد. اندکی راه نرفته بودند که یکی از آن شاهزاده‌ها گفت: ای جوان! بر جوانی تو از آتش دوزخ می‌ترسم؟ گفت: ای حبیبان من! شما کیستید؟ گفتند: ما از فرزندان پیامبر تو، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم هستیم، پدر تو می‌خواهد ما را بکشد. آن جوان بر قدمهای آن شهزادگان افتاد و می‌بوسید و مانند غلام سیاه به آنها عرض ادب نمود و شمشیرش را به طرفی انداخت و وارد فرات شد و از آنجا عبور کرد. پدرش صدا زد: پسر! از من نافرمانی کردی و عاق شدی. گفت: اگر خدای تعالی را اطاعت و تو را نافرمانی کنم بهتر از این که خدای تعالی را معصیت و تو را اطاعت کنم. آن شیخ کافر گفت: کسی جز خودم شما را نمی‌کشد، آن گاه شمشیرش را برداشت و جلو آنها به راه افتاد، چون به کنار فرات رسید، شمشیر از غلاف کشید. هنگامی که چشمان آن دو پسر مظلوم به شمشیر کشیده افتاد رقت کرده و اشک در چشانشان حلقه زد، به او فرمودند: ای شیخ! ما را به بازار ببر و به عنوان غلام بفروش و از قیمت ما استفاده کن، کاری مکن که روز قیامت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم دشمن تو باشد. گفت: نه شما را می‌کشم و سرتان را به عبیدالله بن زیاد می‌برم و دوهزار درهم جایزه می‌گیرم. گفتند: ای شیخ! آیا خویشاوندی ما را با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مراعات نمی‌کنی؟ گفت: شما را با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خویشاوندی نیست. گفتند: ای شیخ! ما را زنده به نزد عبیدالله بن زیاد ببر تا خودش در امر ما حکم کند. [صفحه ۳۸۶] گفت: راهی به سوی تقرب به او ندارم جز با خون شما. گفتند: ای شیخ! به کمی سن و سال ما ترحم نمی‌کنی؟ گفت:

نسبت به شما خداوند در دل من چیزی از رحم قرار نداده است! گفتند: ای شیخ! اگر ناگزیر از کشتن ما هستی پس بگذار چند رکعت نماز بخوانیم. گفت: هر چه قدر دلتان می خواهد نماز بخوانید، اگر نماز نفعی به حال شما داشته باشد. آن دو پسر مظلوم، چهار رکعت نماز خواندند، سپس به جانب آسمان نگاه کردند و چنین خواندند: یا حی یا حکیم، یا احکم الحاکمین! احکم بیننا و بینه بالحق. ای خداوند حی و زنده! ای حکیم! ای بهترین حکم کنندگان! میان ما و او به حق حکم بفرما. آن ملعون برخاست و به طرف برادر بزرگ رفت و گردن او را زد، و سرش را برداشت و در توبره گذاشت. برادر کوچک آمد و خود را روی جنازه‌ی برادر بزرگتر انداخت و در حالی که در خون او می غلطید می گفت: می خواهم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در حالی که آغشته به خون برادرم هستم؛ ملاقات نمایم. آن کافر عنود گفت: باکی بر تو نیست به زودی تو را نیز به برادرت ملحق خواهم ساخت. سپس برخاست و گردن برادر کوچک را نیز زد و سرش را برداشت و در توبره گذاشت. بدن‌های مبارک آن شهزادگان را در حالی که خون از آنها می چکید به آب انداخت، سرهای مبارک را برداشت و نزد عبیدالله بن زیاد لعین آمد. عبیدالله کافر در تخت خود نشسته و چوب خیزرانی در دستش بود، سرها را در برابر او گذاشت. چون چشم ابن زیاد بر آن دو سر مبارک افتاد (هیجان زده شد و) برخاست و نشست، باز برخاست و نشست، سه مرتبه این کار را تکرار کرد و گفت: وای بر تو! در کجا بر اینها دست یافتی؟ گفت: پیرزنی از ما، آنها را میهمان کرده بود. گفت: حق مهمانی را بر آنها مراعات نکردی. گفت: نه. گفت: چه پیشنهادی برای تو کردند؟ گفت: گفتند: ای شیخ! ما را به بازار ببر و بفروش و از قیمت ما سود ببر، و کاری [صفحه ۳۸۷] مکن که روز قیامت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم دشمن تو باشد. ابن زیاد گفت: تو در جواب آنها چه گفتی؟ گفت: گفتم: نه؛ من شما را می کشم و سرهای شما را نزد عبیدالله بن زیاد می برم و دوهزار درهم جایزه می گیرم. ابن زیاد گفت: پس از آن، چه پیشنهادی به تو کردند؟ گفت:

گفتند: ما را زنده نزد عبیدالله بن زیاد ببر تا خودش در خصوص ما حکم کند. ابن زیاد گفت: در جواب آنها چه گفتی؟ گفت: گفتم: راهی به سوی تقرب به او ندارم جز با خون شما. ابن زیاد لعین گفت: چرا آنها را زنده نیاوردی؟ اگر زنده می آوردی من دو برابر به تو جایزه می دادم، و جایزه را چهارهزار درهم قرار می دادم. گفت: من راهی به سوی تقرب به تو جز به خون آنها نیافتم. ابن زیاد لعین گفت: باز برای تو چه پیشنهادی کردند؟ گفت: گفتند: ای شیخ! قرابت و خویشاوندی ما را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نگهدار و مراعات کن. ابن زیاد لعین گفت: در جواب آنها چه گفتی؟ گفت: گفتم: شما با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرابت و خویشاوندی ندارید. ابن زیاد گفت: وای بر تو! باز به تو چه پیشنهادی کردند؟ گفت: گفتند: ای شیخ! به خردسالی و کم سنی ما رحم کن. ابن زیاد ملعون گفت: به آنها رحم نکردی؟ گفت: گفتم: خداوند نسبت به شما در دل من چیزی از رحم قرار نداده است! ابن زیاد ملعون گفت: وای بر تو! آخرین پیشنهادشان به تو چه بود؟ گفت: گفتند: بگذار چند رکعت نماز بخوانیم. گفتم: هر چه قدر دلتان می خواهد نماز بخوانید، اگر نماز به حال شما نفعی داشته باشد، پس آن دو پسر، چهار رکعت نماز خواندند. ابن زیاد لعین گفت: پس از نماز چه چیزی گفتند؟ گفت: با چشمهای خود به طرف آسمان نگاه کردند و گفتند: یا حی یا حکیم، یا احکم الحاکمین احکم بیننا و بیننا بالحق. ای خدای حی و زنده! ای حکیم! ای بهترین حکم کنندگان! میان ما و او به حق حکم بفرما. [صفحه ۳۸۸] عبیدالله بن زیاد لعین گفت: آری! احکم الحاکمین در میان شما حکم کرده است، آنگاه رو کرد به افرادی که در مجلس او بودند و گفت: کیست این فاسق را به سزای اعمالش برساند؟ راوی گوید: مردی از اهل شام گفت: من حاضرم او را مجازات کنم. ابن زیاد لعین گفت: او را به همان محلی که آن دو پسر را در آنجا کشته ببر، و گردنش را بزن و نگذار خون این با خون آن دو مخلوط شود و زود سرش را نزد من بیاور. آن مرد شامی او را برد و سر نحس او را برید و آن را آورد و بالای نیزه ای زد، بچه ها با سنگ و تیر آن سر نحس را



مورد هدف قرار می دادند و می گفتند: این قاتل فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است [۳۴۱].

### شهادت فرزندان حضرت مسلم به روایت دیگر

علامه مجلسی رحمه الله در «بحار الانوار» می نویسد: این قصه را با اندک تفاوتی در مناقب قدیمی روایت کرده اند، صاحب مناقب گوید: سعد الائمه؛ سعید بن محمد بن ابی بکر فقیهی، از محمد بن عبدالله برخکی [۳۴۲] از احمد بن یعقوب، از ظاهر بن محمد حدادی، از محمد بن علی بن نعیم، از محمد بن حسین بن علی، از محمد بن یحیی ذهلی روایت می کند؛ محمد بن یحیی گوید: هنگامی که امام حسین علیه السلام در کربلا به درجه ی شهادت رسید و اهل بیت آن حضرت به اسارت لشکر عبیدالله بن زیاد لعین درآمد، دو نوجوان از فرزندان جعفر طیار به نام های ابراهیم و محمد از لشکر فرار کردند. آن ها به سرچشمه ای رسیدند و دیدند زنی آب برمی دارد، آن زن نگاهی به آن شهزادگان و به حسن جمال آنها کرد و گفت: شما کیستید؟ گفتند: ما از فرزندان جعفری که در بهشت پرواز می کند؛ هستیم، از لشکر ابن زیاد لعین گریخته ایم. زن گفت: شوهر من از لشکر عبیدالله بن زیاد است، اگر نمی ترسیدم که شب می آید، شما را مهمان می کردم و خوب از شما پذیرائی می نمودم. گفتند: ای زن! ما را به خانه ی خود ببر، امیدواریم امشب شوهرت به خانه نیاید. [صفحه ۳۸۹] آن زن قبول کرد و با شهزادگان به راه افتاد تا به خانه ی او رسیدند، آنها را به اتاقی برد و غذایی برایشان آورد. گفتند: ما نیازی به غذا نداریم، سجاده ای بیاور تا نمازهای فوت شده ی خود را بخوانیم. آن زن، سجاده ای آورد و آنها به نماز مشغول شدند. و بعد به سوی رختخواب رفتند؛ برادر کوچک به برادر بزرگتر گفت: برادرم! و ای فرزند مادرم! مرا به آغوش بگیرد و عطر مرا ببوی که من گمان می کنم امشب، آخرین شب از عمر ما باشد و پس از این دیگر صبحی نبینیم. صاحب «مناقب» این روایت را مانند روایتی که نقل کردیم

ادامه می دهد تا آنجا که می گوید: آن گاه آن کافر شقی، شمشیر خود را حرکت داد و گردن برادر بزرگتر را زد و بدن مبارکش را به فرات انداخت، برادر کوچکتر گفت: از تو می خواهم به خاطر خدا، بگذار من ساعتی خود را به خون برادرم آغشته نمایم. آن شقی گفت: این کار چه نفعی به تو دارد؟ گفت: چنین دوست می دارم. پس ساعتی به خون برادر خود غلطید و خود را به خون او آغشته نمود. سپس آن کافر گفت: برخیز. آن شاهزاده برنخاست، آن کافر عنود شمشیر بر گردن او گذاشت و از پشت گردن او را زد و بدن مبارکش را به فرات انداخت. بدن شهزاده‌ی بزرگتر در روی آب بود و چون سر شهزاده‌ی کوچکتر را نیز زد و بدن او را نیز به آب انداخت، بدن برادر بزرگتر آب را کنار می زد و به طرف او می آمد تا این که خود را به بدن برادر کوچکتر چسباند و با هم در آب رفتند. این ملعون مطرود از رحمت خدا، در میان آب صدایی از آنها شنید که می گفتند: رب! تعلم و تری ما فعل بنا هذا الملعون، فاستوف لنا حقنا منه یوم القیامه. پروردگارا! تو می دانی و می بینی که این ملعون با ما چه کار کرد؟ حق ما را روز قیامت از او بگیر. آن گاه راوی گوید: چون آن ملعون این قصه را بر عبیدالله بن زیاد ملعون تعریف کرد، او غلام سیاه خود را که به نام نادر بود، طلبید و گفت: ای نادر! بگیر این شیخ [ صفحه ۳۹۰ ] ملعون را و دست‌های او را ببند، و ببر به همان مکانی که او در آنجا، آن دو پسر را کشته است، و گردنش را بزن، و لباس او مال توست، و بر تو، دوهزار درهم جایزه است و تو برای رضای خدا، آزاد هستی. پس آن غلام؛ آن کافر نحس را به همان محلی که گردن آن دو شهزاده را زده بود؛ برد، آن ملعون گفت: ای نادر! آیا ناگزیر از کشتن من هستی؟ گفت: آری. پس گردن او را زد، و جسد نحس او را به آب انداخت، آب جسد او را پذیرفت و به کناری انداخت، ابن زیاد لعین دستور داد که جسدش را با آتش بسوزانند، و چنین کردند و بدین وسیله آن ملعون به عذاب خداوند قهار گرفتار شد [ ۳۴۳ ]. در کتاب «المنتخب» همین روایت را با اندکی تفاوت نقل می کند و اضافه می کند: آن گاه ابن زیاد لعین، نگاهی به ندیمان خود کرد،

در میان آنها شخصی بود که دوستدار اهل بیت علیهم السلام بود، به او گفت: این ملعون را بگیر و ببر به همان مکانی که در آنجا دو پسر را کشته، و گردنش را بزن، و نگذار خونش با خون آن دو پسر مخلوط شود و سر این پسر را هم بگیر و در محلی که بدن‌های آنها انداخته شده است بینداز. راوی گوید: دوستدار اهل بیت علیهم السلام؛ آن کافر لعین را تحویل گرفت و می‌برد و می‌گفت: به خدا سوگند! اگر ابن زیاد همه‌ی سلطنت خود را به من می‌بخشید با این عطیه و احسان عوض نمی‌کردم. او به هر قبیله‌ای می‌رسید سرهای مبارک را نشان می‌داد و قصه را حکایت می‌کرد، و نحوه‌ی مجازات و کشتن آن کافر لعین را نیز تعریف می‌کرد. به همان جایی که آن دو مظلوم را کشته بود؛ رسیدند، آن حرامزاده را با در آوردن چشمهایش و بریدن گوش و دست و پا شکنجه داد، پس از آن به قتل رسانید. آن گاه سرهای مبارک را به فرات انداخت. راوی گوید: بدن‌های مبارک از توی آب بیرون آمده و به قدرت خداوند متعال بر سرها چسبیدند، آن گاه در آب غوطه خورده و در فرات فرورفتند. آن گاه این شخص دوستدار اهل بیت علیهم السلام سر نحس آن کافر لعین را آورد و بر نیزه‌ای نصب کرد، بچه‌ها با سنگ آن را می‌زدند. [صفحه ۳۹۳]

### در قضایای واقعه بر اهل بیت از هنگام خروج از کوفه تا ورود به شام

#### فرستادن سر اطهر امام حسین به نزد یزید لعین

شیخ مفید رحمه الله گوید: ابن زیاد ملعون، سر مقدس امام حسین علیه السلام و سرهای مبارک اصحاب آن حضرت را به زجر بن قیس حرامزاده داد، و او را با ابو بردة بن عوف ازدی و طارق بن ابوظبیان به همراه گروهی از اهل کوفه، راهی شام کرد، تا آنها را به نزد یزید بن معاویه و ولد الزنا ببرند [۳۴۴]. شیخ مفید رحمه الله پس از این می‌گوید: عبیدالله بن زیاد لعین، پس از فرستادن سر مقدس امام حسین علیه السلام و

سرهای مبارک اصحاب دستور داد اهل بیت و اطفال حضرت را آماده‌ی سفر اسارت نمایند، امام سجاد علیه‌السلام را نیز زنجیر ستم به گردنش انداخته و همه‌ی آنها را به دنبال سر مقدس امام حسین علیه‌السلام با مخفر بن ثعلبه عائدی لعین و شمر بن ذی‌الجوشن ملعون به سوی شام، راهی کرد تا خود را به گروهی که سرها را می‌بردند؛ برسانند [۳۴۵]. در «المنتخب» می‌نویسد: ابن‌زیاد لعین، شمر، خولی و شبت بن ربیع را صدازد و هزار سواره را زیر نظر آنها قرار داد، و دستور داد که اسرا و سرهای مطهر را به سوی دمشق برای یزید ولدالزنا ببرند، و دستور داد که به هر شهری که می‌رسند آنها را آشکار و ظاهر سازند [۳۴۶]. در کتاب «تبر المذاب» می‌نویسد: هشام در کتاب «سیر» به سند خود از ابی‌محمد عبدالملک بن هشام نحوی بصری نقل می‌کند که عبدالملک گوید: ابن‌زیاد لعین، سر مبارک امام حسین علیه‌السلام را با اسرای اطهار به سوی یزید بن معاویه علیهما اللعنة فرستاد، آنها اسرا را با ریسمان‌ها بسته بودند، بانوان مکرمه و اطفال از دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بر شترهای برهنه و بی‌جهاز با صورت و سر گشاده، سوار کرده بودند، آنها به هر منزلی که می‌رسیدند سر مطهر را از صندوقی که تهیه کرده بودند؛ درمی‌آوردند، و بر بالای نیزه می‌زدند، و تا موقع کوچ از آن سر مقدس حفظ و [صفحه ۳۹۴] حراست می‌کردند، سپس به صندوق می‌گذاشتند، و کوچ می‌کردند. در کتاب «المنتخب» می‌نویسد: آنها از کنار فرات به راه افتادند و در اولین منزل فرود آمدند، آن منزل خرابه‌ای بود، سر مطهر امام حسین علیه‌السلام را در پیش روی خود گذاشتند، اسیران اهل بیت علیهم‌السلام نیز با سر مقدس بودند، ناگاه دستی را دیدند که از دیوار بیرون آمده و قلمی با خون چنین می‌نویسد: أترجوا امه قتلت حسیناً شفاعه جده یوم الحساب فلا والله؛ لیس لهم شفیع و هم یوم القیامه فی العذاب آیا کسانی که حسین علیه‌السلام را کشتند؛ امید دارند؛ که در روز قیامت به شفاعت جدش نایل شوند؟ نه به خدا سوگند! بر آنها شفیع نیست؛ و آنها در روز قیامت در عذاب خواهند بود. راوی گوید: آن ملاعین، از این امر ترسیدند، و

وحشت کرده و از این منزل کوچ نمودند [۳۴۷]. ابومخنف گوید: هنگامی کاروان در منزل قادسیه فرود آمد حضرت ام کلثوم علیها السلام این اشعار را خواند: ماتت رجالی وأفنى الدهر ساداتی وزادنی حسرات بعد لوعات صال اللئام علینا بعد ما علموا انا بنات رسول بالهدی آت یسیرونا علی الاقتاب عاریة کاننا بینهم بعض الغنیمات یعز علیک رسول الله ما صنعوا باهل بیتک یا خیر البریات کفرتم برسول الله ویلکم هداکم من سلوک فی الضلالات مردان من مردند و روزگار، آقایان و بزرگواران مرا فانی کرد؛ و پس از سوختن بسیار، به آتش شوق آنها حسرت‌ها را افزود. آن گروه و جماعت ناکس، بر ما حمله کردند بعد از این که می دانستند؛ ما دختران پیامبری هستیم که آورنده‌ی هدایت است. ما را بر روی جهازها، بدون معجز می رانند؛ گویا این که ما در میان آنها پاره‌های غنیمت هستیم. ای رسول خدا! بر تو سخت و دشوار است آنچه بر اهل بیت تو وارد کردند، ای بهترین [صفحه ۳۹۵] خلق جهان! وای بر شما! بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کافر و عاق شدید؛ کسی که شما را از گمراهی‌ها هدایت فرمود.

### ورود اسرای اهل بیت به تکریت

پس از آن، ابومخنف گوید: سرهای مطهر را به همراه اسرا به سمت شرقی جصاصه بردند، آن گاه که می خواستند از «تکریت» عبور کنند به حاکم آنجا نوشتند: ما را با توشه و علوفه استقبال کنید، زیرا سر حسین با ماست. حاکم «تکریت» چون نامه را خواند دستور داد علمها را به اهتزاز در آورند، شیپورها دمیده شد، شهر زینب داده شد و مردم از هر سمت و از هر مکان آمدند. حاکم آن شهر بیرون آمد و با آنها ملاقات کرد، و هر کسی از آن کافران در مورد سر مطهر می پرسید می گفتند، این سر خارجی است که بر یزید بن معاویه در سرزمین کربلا خروج کرده، و عبیدالله بن زیاد او را کشته، اینک سر او را به یزید بن معاویه فرستاده است. مردی نصرانی به آنها گفت: ای مردم!

من در کوفه بودم، و این سر مطهر را وارد کردند، این سر خارجی نیست، بلکه سر مطهر حضرت حسین بن علی علیه السلام است جدش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و مادرش فاطمه زهرا علیها السلام است. چون نصارای دیگر این سخن را شنیدند به سوی ناقوس ها رفته و در آنها بدمیدند، و همه ی کشیشان در کلیسای تکریت به احترام سر مطهر جمع شدند، و گفتند: ما از گروهی که فرزند دختر پیامبرشان را کشتند؛ بیزار هستیم. این خبر به گوش آن ملاعین رسید، و آنها از ترس وارد شهر «تکریت» نشدند، و راه بیابان را پیش گرفتند، سپس به منزل «اعمی» پس از آن بر «دیر عروه» رسیدند، آن گاه بر «صلینا» پس از آن، بر «وادی نخله» رسیدند، و در آن فرود آمده و شب را در آنجا خوابیدند.

### عزاداری و ندبه ی جنیان برای امام حسین

ابومخنف گوید: صدای زنان جن را شنیدند که بر امام حسین علیه السلام ندبه می کنند و این اشعار را انشاء کرده و می گویند: [ صفحه ۳۹۶ ] نساء الجن اسعدن نساء الهاشمیات بنات المصطفی احمد یبکین شجیات یولولن و یندبن بدور الفاطمیات و یلبسن ثیات السود من عظم المصیبات ویلطنن خدوداً کالدنانیر نقیات و یندبن حسیناً عظمت تلک الرزیات زنان جن، زنان هاشمی را که دختران پیامبر مصطفی احمد صلی الله علیه و آله و سلم هستند در گریه و ناله یاری می کنند. آنها به فرزندان فاطمه، که مانند ماه های چهارده شبه هستند؛ ولوله، ندبه و نوحه می کنند؛ و به جهت بزرگی مصیبت ها، لباس های سیاه می پوشند. آنها بر صورت های خود که مانند دینارها پاک و نظیف اند؛ سیلی می زنند؛ و بر حسین علیه السلام از این مصیبت های بزرگ؛ ندبه و شیون می کنند.

### ورود اسرای اهل بیت به لینا

ابومخنف گوید: پس از آن از «وادی نخله» کوچ کرده و راه «لینا» را پیش گرفتند شهری که به همت مردم آباد شده بود. زنان، پیران و جوانان آن شهر بیرون آمده و سر مطهر امام حسین علیه السلام را نگاه می کردند، و بر او و جد و پدر بزرگوار او صلوات می فرستادند، و بر قاتلان آن حضرت نفرین و لعنت کرده، و می گفتند: ای کشندگان فرزندان پیامبران! از شهر ما بیرون روید. چون آن ملاعین چنین حرکتی را از مردم آن شهر دیدند، راه «کحیل» را پیش گرفته و به منزل «جهینه» رسیدند، از آنجا نامه‌ای به سوی حاکم «موصل» فرستادند که ما را استقبال کنید چون سر حسین با ما است.

### ورود اسرای اهل بیت به موصل

هنگامی که حاکم موصل نامه را خواند دستور داد پرچمها را به اهتزاز در آورده و شهر را زینت کنند. مردم از هر سو و از هر مکان اجتماع کردند، حاکم شهر بیرون آمد و در شش میلی به استقبال آنها رفت، بعضی از مردم چون این صحنه را دیدند از آنها می پرسیدند: چه خبر است؟ می گفتند: سر خارجی است که در سرزمین عراق خروج کرده، ابن زیاد او را کشته و سر او را به سوی یزید فرستاده است. [صفحه ۳۹۷] یکی از آنها گفت: ای مردم! این سر مقدس حضرت حسین علیه السلام است. چون این مسأله را تحقیق کردند و فهمیدند که چنین است، چهل هزار سوار از طایفه‌ی اوس و خزرج در محلی اجتماع کرده و هم قسم شدند که آن ملاعین را بکشند، و سر مقدس امام علیه السلام را از آنها بگیرند و در شهر خودشان دفن نمایند تا بدین وسیله در روز قیامت، باعث افتخار آنها گردد.

### ورود اسرای اهل بیت به نصیبین

آن اشقیا این خبر را شنیدند به آن شهر وارد نشدند، و راه «تل اعفر» را پیش گرفتند، آن گاه به طرف کوه «سنجار» به راه افتاده و به شهر «نصیبین» رسیده و در آنجا فرود آمدند،

آنها سرهای مطهر و اسرای اهل بیت عصمت علیهم السلام را به مردم آن شهر نشان دادند. ابومخنف گوید: هنگامی که حضرت زینب علیها السلام سر مطهر برادر خود را دید گریست و از جان و دل ناله زد و فرمود: أنشهر ما بین البریة عنوة و والدنا اوحی الیه جلیل کفرتم برب العرش ثم نبیه کان لم یجئکم فی الزمان رسول نحاکم اله العرش یا شر امة! لکم فی لظى يوم المعاد عویل آیا ما میان مردم به زور و جبر و آشکار می شویم؛ و حال آن که جد ما کسی است که خداوند جلیل بر او وحی فرستاده است. شما به پروردگار عرش و پیامبرش کافر شدید؛ گویا این که هیچ زمانی به شما پیامبری فرستاده نشده است. شکایت خود را از شما، به سوی خداوند عرش می بریم ای امت شر! که بر شما است که در میان آتش، در روز قیامت با صدای بلند گریه کنید.

### ورود اسرای اهل بیت به دعوات

ابومخنف گوید: آن گاه به طرف «عین الورد» به راه افتادند، تا این که به نزدیکی «دعوات» رسیدند. به حاکم «دعوات» نوشتند که به استقبال ما بیایید، زیرا سر حسین با ما است. راوی گوید: چون حاکم «دعوات» نامه را خواند دستور داد که در شیورها بدمند، آن گاه خودش بیرون آمده و به استقبال آنها رفت، آن اشقیا سر مطهر را آشکار کرده و [صفحه ۳۹۸] از دروازه‌ی اربعین «دعوات» وارد شهر شدند، و سر را از اول ظهر تا موقع عصر در میدان شهر نصب کردند. اهالی آن شهر دو گروه شدند، یک گروه می گریستند، و گروه دیگر می خندیدند لعنهم الله و فریاد می زدند: این سر خارجی است که بر یزید بن معاویه خروج کرده است. راوی گوید: میدانی که سر مطهر امام مظلوم حضرت حسین علیه السلام را در آن نصب کرده بودند به برکت آن سر مطهر دارای کرامت است و تا روز قیامت، کسی از آنجا عبور نمی کند مگر این که حاجت او بر آورده می شود. آن ملاعین در حالی که از شرب خمر مست شده بودند، شب را در آنجا تا صبح بیتوته کردند و بامدادان از آنجا کوچ نمودند، در این هنگام



بود که امام سجاد علیه السلام از کثرت مصایب گریست و فرمود: لیت شعری هل عاقل فی الدیاجی بات من فجعة الزمان یناجی انا نجل الامام ما بال حقی ضائع بین عصبه الاعلاج ای کاش! می دانستم که آیا عاقلی هست که در میان تاریکی ها، شب را به صبح برساند و از مصیبتی که زمانه بر من وارد کرده، شکایت نماید؟ من فرزند امام هستم، چرا باید حق من در میان گروه کفار ضایع شود؟

### ورود اسرای اهل بیت به قنسرین

راوی گوید: آن گاه آن بی دینان حرکت کرده و تا به «قنسرین» رسیدند، شهری که توسط اهل خودش آباد بود، چون مردم آنجا از آمدن آنها خبردار شدند دروازه های شهر را به روی آنها بستند، آنها را لعنت می کردند و با سنگ می زدند و می گفتند: ای فاجران و گنه کاران! ای کشندگان فرزندان پیامبران! به خدا سوگند! حق ندارید به شهر ما وارد شوید، اگر وارد شوید در برابر شما می ایستیم گر چه همه ی ما کشته شویم. چون آن بی دینان این سخن بشنیدند از ترس وارد شهر نشده و از آنجا کوچ کردند. راوی گوید: آن گاه حضرت ام کلثوم علیها السلام گریست و می فرمود: کم تنصبون لنا الاقناب عاریة کاننا من بنات الروم فی البلد الیس جدی رسول الله؟ ولیکم! هو الذی دلکم قصد الی الرشیدیا امه السوء! لا سقیاً لربکم الا عذاباً کما احنی علی البلد [ صفحه ۳۹۹ ] چه قدر ما را بر شترهای بی جهاز بدون چادر و معجز سوار می کنید؟! گویا ما از دختران روم در شهر هستیم. آیا جد من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیست؟ وای بر شما! او کسی است که شما را به راه رشد و رستگاری راهنمایی کرد. ای امت بد! خداوند چراگاه های شما را جز با عذاب؛ سیراب نکند چنان که سایر شهرها را باز می فرستد [ ۳۴۸ ] .

### سر اظهر امام حسین در دیر نصرانی

در «بحار الانوار» می‌نویسد: نطنزی در کتاب «خصایص» نقل می‌کند: چون سر مقدس امام حسین علیه‌السلام را آوردند و در منزل «ففسرین» فرود آمدند، عابدی از نصاری سر خود را از صومعه‌ی خویش بیرون نموده و به سر مقدس نگاه کرد، او نوری را دید که از دهان مبارک سر مطهر خارج و به طرف آسمان بالا می‌رود. چون عابد این منظره را دید، ده هزار درهم به آن ملاعین داد، و سر مطهر را گرفت و وارد صومعه‌ی خود کرد، ناگاه صدایی را شنید بدون این که کسی را ببیند که می‌گوید: خوشا به حال تو! و خوشا به حال کسی که حرمت و احترام او را بشناسد.

### گفتگوی سر مطهر امام حسین با نصرانی

وی سر خود را بلند کرده و گفت: پروردگارا! تو را سوگند می‌دهم به حق حضرت عیسی علیه‌السلام امر فرما تا این سر با من سخن گوید. پس سر مطهر به سخن درآمد، و فرمود: ای راهب چه می‌خواهی؟ راهب گفت: تو کیستی؟ فرمود: أنا ابن محمد المصطفی، و أنا بن علی المرتضی، و أنا ابن فاطمة الزهراء، و أنا المقتول بکربلاء، أنا المظلوم، أنا العطشان. من، فرزند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم هستم، من فرزند علی مرتضی علیه‌السلام هستم، و من فرزند فاطمه‌ی زهرا علیها‌السلام هستم، و منم کشته شده در کربلا، منم [صفحه ۴۰۰] مظلوم و ستم‌دیده، و منم تشنه و عطشان. آن گاه سر مطهر سکوت اختیار فرمود. راهب نصاری صورت خود را به صورت حضرت نهاد و گفت: صورت از صورت تو بر نمی‌دارم تا بفرمایی که در روز قیامت شفیع تو هستم. سر مطهر به سخن درآمد و فرمود: به دین جدم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم باز آی. راهب گفت: اشهد ان لا اله الا الله، و اشهد ان محمداً رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست، و گواهی می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر خداست. حضرت شفاعت او را پذیرفت. چون صبح شد، آن ملعون‌ها سر مطهر را با درهم‌ها از او گرفته و حرکت

کردند، وقتی در بیابان به درهم‌ها نگاه کردند دیدند که همه‌ی آنها سنگ شده است [۳۴۹].

### ورود اسرای اهل بیت به معره نعمان

ابومخنف گوید: آن گاه به شهر «معره نعمان» درآمدند، اهل آنجا از آن بی‌دینان استقبال کردند، و درهای شهر را به روی آنها گشودند، و غذا و آب برای آنها مهیا کردند. آنها بقیه‌ی روز را در آنجا ماندند. از آنجا کوچ کردند و در شهر «شیرز» فرود آمدند، در آنجا پیرمرد بزرگی بود، او گفت: ای مردم! این سر نورانی امام حسین علیه‌السلام است. مردم آنجا هم قسم شده و پیمان بستند که نگذارند آن کافران از شهر ایشان عبور نمایند. چون آن ملاحظین این وضعیت را دیدند، داخل آن شهر نشدند، و به سوی منزل «کفر طاب» حرکت کردند، آنجا حصار کوچکی بود. اهل حصار درها را به روی آنها بستند. خولی حرامزاده به سوی آنها رفت و گفت: آیا در اطاعت ما نیستید؟ به ما آب بدهید. [صفحه ۴۰۱] گفتند: قطره‌ای آب به شما نمی‌دهیم، شما امام حسین علیه‌السلام و اصحاب او را از آب ممنوع کردید.

### شهر سیبور و اشعار امام سجاد

از آنجا نیز کوچ کرده و به شهر «سیبور» رسیدند، امام سجاد علیه‌السلام شروع کرد به خواندن این اشعار: ساد العلوج فما ترضی بذال العرب و صار یقدم راس الامة الذنب یا للرجال و ما یاتی الزمان به من العجیب الذی ما مثله عجب آل الرسول علی الاقتاب عاریة و آل سفیان تسری تحتهم نجب مردان کافر، بزرگی و آقایی می‌کنند؛ ولی طایفه‌ی عرب به این امر راضی نمی‌شود، و چنین شد که از سر آقای امت، مردم گنه‌کار و ناکس سبقت می‌نماید. شگفتا از مردان و آنچه زمانه بر سر آنها می‌آورد! از چیز عجیب و غریب، که مانند آن چیز عجیبی نیست. فرزندان رسول خدا صلی الله علیه

و آله و سلم بر شترهای بی‌جهاز سوارند - در حالی که بی‌معجزند - و فرزندان سفیان بر شترهای برگزیده سوار هستند. راوی گوید: در آنجا پیرمرد بزرگی بود - که عثمان بن عفان را مشاهده کرده بود - او همه‌ی مردم سیبور را از پیر و جوان جمع نمود و گفت: ای مردم! این سر حسین بن علی علیه‌السلام است که این ملاعین او را کشته‌اند. همگی به اتفاق گفتند: به خدا سوگند! نمی‌گذاریم اینان از شهر ما عبور کنند. بزرگان شهر گفتند: ای مردم! همانا خداوند عالم فتنه را دوست نمی‌دارد، و این سر از همه‌ی شهرها عبور کرده است، پس بگذارید از شهر شما نیز عبور کنند. جوانان گفتند: سوگند به خدا! هرگز اجازه چنین کاری را نمی‌دهیم، آن‌گاه به طرف پل شهر رفتند و آن را منهدم کردند و با سلاح کامل بر ایشان بیرون آمدند. خولی ولدالزنا به آنها گفت: از ما دور شوید. آن جوانان غیور، بر خولی و یاران او حمله کردند و با آنها جنگ نمودند، جنگ سختی در گرفت و از یاران خولی ششصد نفر سواره را کشتند، و از جوانان، پنج سواره کشته شدند. [صفحه ۴۰۲] جناب ام‌کلثوم علیها‌السلام فرمود: نام این شهر چیست؟ عرض کردند: سیبور. فرمود: خداوند، آب آنها را گوارا و شیرین سازد، و نرخ‌های آنها را ارزان فرماید، و دست‌های ستمکاران را از آنها بردارد. ابومخنف گوید: اگر دنیا را ظلم و ستم فراگیرد هر آینه به آنان جز قسط و عدالت نمی‌رسد.

### ورود اسرای اهل بیت به حماه

پس از آن به راه افتادند تا به شهر «حماه» رسیدند. اهل آنجا درهای شهر را بر روی ایشان بستند، و بر بالای حصار شهر آمده و گفتند: به خدا سوگند! نمی‌گذاریم وارد شهر ما شوید گر چه همه‌ی ما کشته شویم.

### ورود اسرای اهل بیت به حمص

چون آن کافران این را شنیدند، کوچ کردند و به سوی «حمص» رفتند، چون به نزدیکی آن شهر رسیدند به والی آنجا نوشتند: سر حسین با ما است. امیر آنجا خالد بن نشیط بود، چون نامه را خواند، امر کرد علم‌ها را گشودند، و شهر زینت داده شد، مردم از هر سوی اجتماع کردند و والی بیرون آمد، و سه میل راه به استقبال آنها رفت. آنها سر مطهر را آشکار نموده و روانه شدند تا به «حمص» رسیدند، وقتی آنها می‌خواستند از دروازه، وارد شهر شوند مردم ازدحام نمودند و آنها را سنگ‌باران کردند تا این که در دروازه‌ی شهر، بیست و شش نفر سواره کشته شدند و در را بر روی آن ملاعین بستند. اهل حمص گفتند: ای مردم! آیا بعد از ایمان آوردن کافر شده‌اید؟ و پس از هدایت گمراه شده‌اید؟ چون آن ملاعین این صحنه را دیدند از دروازه خارج شده و در کنار معبد کشیشی ایستادند. آن معبد، خانه‌ی خالد بن نشیط بود. اهل شهر نیز قسم خوردند که خولی حرامزاده را بکشند و سر مطهر را از او بگیرند و بدین وسیله تا روز قیامت برای این کار افتخار نمایند. [ صفحه ۴۰۳ ]

### ورود اسرای اهل بیت به بعلبک

این خبر به گوش آن کافران رسید، آن‌ها با ترس و وحشت کوچ کردند، و به سوی «بعلبک» به راه افتادند در نزدیکی آنجا به والی شهر نوشتند: همانا سر حسین با ما است. والی ملعون آن شهر، امر کرد تا دختران دفاها را به دست گرفته و به استقبال آیند، علم‌ها را گشودند، در شیپورها دمیده شد، آن ملاعین برای خودشان خلوق - که دارویی خوشبو است - شکر و آرد خواستند، و شب را با مستی و میخوارگی به سر آوردند. جناب ام کلثوم علیها السلام فرمود: نام این شهر چیست؟ گفتند: بعلبک. فرمود: خداوند سبزیجات و زراعت‌های آنها را نابود و فاسد سازد، و خداوند نوشیدنی‌های آنها را شیرین و گوارا نسازد، و دست ستمکاران را از سر آنها کوتاه نماید. ابومخنف گوید: اگر دنیا از عدالت و داد پر شود، هر آینه به آنها جز ظلم و ستم نمی‌رسد.

## صومعهی راهب و اشعار امام سجاد

آن ملاعین شب را در آن شهر به سر بردند، آن گاه از آنجا کوچ کردند. شب هنگام به دیر کشیشی رسیدند، امام سجاد علیه السلام شروع به خواندن این اشعار کرد و فرمود: هو الزمان فما تفنی عجائبه عن الکرام و لا تهدی مصائبه فلیت شعری الی کم ذا تجاذبنا صروفه و الی کم ذا نجادبه؟ یسیرونا علی الاقتاب عاریه و سائق العیس یحمی عنه عازبه کاننا من اساری الروم بینهم او کلما قال المختار کاذبه کفرتم برسول الله ویلکم! یا امه السوء قد ضاقت مذاهبه زمان و روزگار است که امور عجیب آن، از بزرگوارانی فانی نمی شود و مصایب آن هدیه فرستاده نمی شود. کاش می دانستم که روزگار تا کی با ما نزاع خواهد کرد؟ و ما تا کی با حوادث آن خواهیم [صفحه ۴۰۴] بود؟ (یعنی محنت های روزگار تا کی با ما خواهد گشت؟) ما را بر روی شترهای بی جهاز سوار کرده و سیر می دهند؛ و ساربانان از ما حمایت نمی کنند، (یعنی مانع می شوند ما را از سوار شدن بر دوش و کوهان آن، و نمی گذارند که به راحت سوار آن شویم). گویا که ما، در میان آنها از جمله ی اسیران روم هستیم؛ یا این که هر چیزی که آن را رسول برگزیده صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است، دروغ بوده است. وای بر شما! شما بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کفر ورزیدید و عصیان نمودید؛ ای امت بد! شما گمراه شدید و راه های شریعت بر شما تنگ شده است. راوی گوید: هنگامی که شب، پرده ی ظلمت خود را بر آنها کشید، سر مطهر را بر نیزه ی بلندی در کنار دیر بلند کردند، و چون تاریکی شب فرارسید راهب، از سر مطهر آوازی مانند آواز رعد و صدای تسبیح و تقدیس شنید، و دید نورهایی از آن بالا می رود. راهب سر خود را از صومعه بیرون آورد و به سوی سر مطهر نگاه کرد، ناگاه دید که از سر مطهر نوری می درخشد، که به صفحات آسمان رسیده، نگاه کرد دید دری از آسمان باز شده و ملائکه دسته دسته نازل می شوند و می گویند: السلام علیک یا بن رسول الله، السلام

علیک یا اباعبدالله. سلام بر تو ای فرزند رسول خدا! سلام بر تو ای اباعبدالله! راهب سخت ترسید و مضطرب شد. شب به پایان رسید و صبح فرارسید، آن ملاعین قصد کوچ کردند، راهب به سوی آنها آمد و گفت: بزرگ و رئیس قوم کیست؟ گفتند: خولی بن یزید اصبحی. راهب به او گفت: این سر که با شماست سر کیست؟ آن ملاعین گفتند: سر خارجی است که در سرزمین عراق خروج کرد، و عبیدالله بن زیاد او را کشته است. گفت: او چه نام دارد؟ گفتند: نامش حسین بن علی بن ابی طالب، و مادرش فاطمه‌ی زهرا، و جدش محمد مصطفی است. راهب گفت: هلاک و اندوه باد بر شما! و آنچه که در طاعت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انجام دادید، به راستی که احادیث و اخبار در گفته و معنای خویش، درست [صفحه ۴۰۵] در آمدند که وقتی این مرد کشته شود، از آسمان، خون تازه می بارد، و این امر جز در کشتن پیامبر و یا وصی پیامبری نمی شود. سپس راهب گفت: می خواهم این سر مطهر را به مدت یک ساعت به من بدهید، بعد آن را به شما برمی گردانم. خولی ملعون گفت: من آن را نزد یزید بن معاویه می گشایم تا از او جایزه بگیرم. راهب گفت: جایزه‌ی تو چه قدر است؟ آن ملعون گفت: کیسه‌ای که شامل ده هزار درهم است. راهب گفت: من آن کیسه را به تو عطا می کنم. آن ملعون گفت: آنچه را گفתי حاضر کن.

### سر اطهر امام حسین نزد راهب

راهب درهم‌ها را حاضر کرد و به آنها داد، آنها سر مقدس را که بر سر نیزه بود، به راهب دادند. راهب سر مقدس را گرفت و شروع کرد به بوسیدن، می گریست و می گفت: یا اباعبدالله! به خدا! خیلی بر من سخت است که با جانم از تو دفاع مواسات ننمایم، ولکن یا اباعبدالله! وقتی که به حضور جد خودم محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم رسیدی برای من شاهد باش که من شهادت می دهم به این که الهی جز خدا نیست و او تنها است و برای او شریکی نیست، و شهادت می دهم که حضرت محمد صلی الله

علیه و آله و سلم رسول خدا است، و شهادت می‌دهم که علی علیه‌السلام ولی خدا است. این بگفت و سر مطهر را به سوی آن کافران تحویل داد، آن ملاعین درهم‌ها را در میان خود تقسیم کردند، ناگاه دیدند که همه‌ی آنها در دستشان سفال شده، و بر آنها نوشته شده است: (و سيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون) [۳۵۰]. خولی لعنة الله به افراد خود گفت: این قضیه را پنهان دارید، وای بر شما از خواری و ذلت در میان مردم. سهل گوید: آن گاه صدای هاتفی از غیب شنیده شد که این ابیات را می‌خواند: أترجوا أمه قتلت حسیناً شفاعاً جده يوم الحساب [صفحه ۴۰۶] و قد غضبوا الاله و خالفوه و لم یخشوه من يوم الماب الا لعن الاله بنی زیاد و أسکنهم جهنم فی العذاب آیا امتی که حسین علیه‌السلام را کشتند به شفاعت جد او در روز رستاخیز امید دارند؟ در حالی که آنها خدا را به غضب آورده و با خدا مخالفت کردند، و از شدت روز قیامت نترسیدند. آگاه باش! که لعنت خدا بر فرزندان زیاد باد که آنها را در جهنم در عذاب جای خواهد داد. سهل گوید: هنگامی که آن ملاعین این صدای غیبی را شنیدند با وحشت و به سرعت حرکت کردند [۳۵۱]. در «منتخب» آمده است: آنها صدای هاتف غیبی را شنیدند که می‌گوید: و الله؛ ما جئتکم حتی بصرت به بالطف منعفر الخدین منحور او حوله فتیة تدمی نحورهم مثل المصابیح یغشون الدجی نورا کان الحسین سراجاً یستضاء به الله یعلم انی لم أقل زورابه خدا سوگند! به نزد شما نیامدم جز این که حسین علیه‌السلام را دیدم در زمین کربلا، که گونه‌های مبارکش خاک آلود و گلوی مطهرش بریده شده است. در اطراف او جوانانی بودند که خون از گلوی آنها جاری بود و آنها مانند چراغهایی بودند که ظلمت و تاریکی را از نور خویش روشن کرده بودند. حسین علیه‌السلام چراغی بود که همه جا را نورافشانی می‌کرد، خدای تعالی می‌داند که من در این سختم دروغ نمی‌گویم. جناب ام‌کلثوم علیها‌السلام فرمود: خدایت رحمت کند، تو کیستی؟ گفت: من پادشاهی از طایفه‌ی جنیان هستم، من و قومم آمدیم تا امام حسین علیه‌السلام را یاری نمایم ولی وقتی به خاکپای مبارکش



رسیدیم، دیدیم شهید شده است. راوی گوید: وقتی آن کافران این سخن را شنیدند ترس و وحشت در دل‌های آنها افتاد و گفتند: ما می‌دانیم که بدون شک از اهل آتش هستیم [۳۵۲]. در برخی از کتاب‌های قدیمی آمده است: از برخی موثقین به نحو مرسل روایت شده است که ابی سعید شامی گوید: [صفحه ۴۰۷] من در میان کفار و ناکسانی که سرهای مطهر را حمل می‌کردند و اسیران اهل بیت عصمت را به شهر شام می‌بردند؛ بودم، هنگامی که به دیر نصاری رسیدند، در میان آنها این خبر شایع شد که نصر خزاعی لشکری را فراهم کرده و می‌خواهد نصف شب، بر آنها هجوم آورده و شجاعان آنها را بکشد و دلیران را بر زمین زده و سر مطهر و اسیران را بگیرد. رؤسا و بزرگان لشکر کفار، از کثرت اضطراب و خوف گفتند: به سوی صومعه‌ی راهب برویم و آن را پناهگاه قرار دهیم، زیرا که جای محکمی است و امکان ندارد دشمن از آن طریق بر ما تسلط یابد. آنها به طرف صومعه رفتند، شمر ملعون و یاوران او کنار در صومعه ایستاد، [و با صدای بلندی فریاد زد: ای اهل دیر!] راهب بزرگ آمد، چون لشکر را دید، گفت: شما کیستید؟ و چه می‌خواهید؟ شمر ولد الزنا گفت: ما از لشکر عبیدالله بن زیاد هستیم و به سوی شام می‌رویم. راهب گفت: برای چه؟ گفت: شخصی در عراق یاغی شد، و بر یزید بن معاویه خروج کرد، لشکرهای زیادی جمع شدند، و ابن زیاد لشکر عظیمی برای جنگ با او فرستاد، و آنها را کشتند، اینک اینها سرهای آنها و این اسیران اهل حرم او هستند. راوی گوید: راهب، به سر مقدس جناب حجت خدا صلوات الله علیه نگرست، ناگاه دید که نوری از آن به سوی آسمان بلند می‌شود، پس در دلش هیبتی از سر مطهر افتاد. راهب گفت: صومعه‌ی ما گنجایش لشکر شما را ندارد. شما، سرها و اسیران را وارد صومعه نمایید و خودتان از بیرون، صومعه را حفظ کنید. آن ملاعین سخن راهب را پسندیدند و گفتند: نظر شما خوب است. آنگاه سر مطهر امام علیه السلام را در صندوقی گذاشته و در آن را بستند، و آن را به همراه مخدرات طاهره و امام سجاد علیه السلام وارد صومعه کردند و در جای مناسب قرار دادند. راوی

گوید: وقتی آنها از صومعه خارج شدند، راهب می‌خواست سر شریف را ببیند، او به طرف اتاقی که صندوق در آنجا بود؛ رفت. آن اتاق روزنه‌ای داشت، سرش را در روزنه قرار داد، ناگاه متوجه شد که اتاق از نور روشن است، سقف اتاق دو قسمت شد، تخت بزرگی که اطرافش نورانی است از آسمان فرود آمد. ناگاه خانمی را دید که از حوری بهشتی زیباتر است، او بر روی تخت نشست، [صفحه ۴۰۸] شخصی فریاد می‌زند: دیده‌های خود را ببندید و نگاه نکنید! در این اثنا، بانوانی از آن اتاق بیرون آمدند، متوجه شد که آنها جناب حوا؛ صفیه، مادر اسماعیل؛ راجیل، مادر یوسف؛ مادر موسی؛ آسیه؛ مریم و حرمهای حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم هستند. می‌گوید: آن بانوان محترمه سر مطهر را از میان صندوق بیرون آوردند، و هر کدام از این بانوان، یکی پس از دیگری سر مطهر را می‌بوسیدند. نوبت به سیده‌ام جناب فاطمه‌ی زهرا علیها السلام رسید، بوسه بر آن سر مطهر زد و بی‌هوش شد. راهب نیز بی‌هوش گردید، آن گاه به هوش آمد ولی با چشم نمی‌دید، بلکه سخنان آنها را می‌شنید، در این اثنا شنید که حضرت زهرا سلام الله علیها می‌فرمود: السلام علیک یا قتیل الام، السلام علیک یا مظلوم الام، السلام علیک یا شهید الام، لا یتداخلک هم و لا غم، و ان الله سیفرج عنی و عنک [و یاخذلی بئأرک]. یا بنی! من ذا الذی فرق بین رأسک و جسدک؟ یا بنی! من ذا الذی قتلک و ظلمک؟ یا بنی! من ذا الذی سبی حریمک؟ یا بنی! من ذا الذی ایتم أطفالک؟ سلام بر تو ای فرزند کشته‌ی مادر، سلام بر تو ای فرزند مظلوم مادر، سلام بر تو ای فرزند شهید مادر، غم و اندوه در دل تو داخل نمی‌شود، که همانا خدای متعال غم و اندوه را از من و تو خواهد برد [و انتقام تو را خواهد گرفت]. فرزندم! چه کسی سرت را از بدنت جدا کرد؟ فرزندم! چه کسی تو را کشت و ستم کرد؟ فرزندم! چه کسی حرم و اهل بیت تو را اسیر کرد؟ فرزندم! چه کسی فرزندان تو را یتیم نمود؟ آن سیده‌ی مکرمه گفت و ناله زد و سخت گریست. چون راهب این ناله‌ها را شنید عقل از سرش پرید و بی‌هوش افتاد، چون به هوش آمد وارد

اتاق شد و صندوق را شکست و سر شریف را بیرون آورد، غسل داد و با کافور، مشک و زعفران معطر نمود، و آن را در برابر خود گذاشت، او می گریست و می گفت: [ صفحه ۴۰۹ ] ای سر! که از سرهای بنی آدم هستی، و ای کریم و بزرگ همه‌ی کسانی که در عالم اند، گمان می کنم از کسانی باشی که خدا در تورات و انجیل مدح فرموده است، و تویی آن کسی که تو را فضیلت تأویل عطا فرموده است، زیرا که خاتون‌های سیده از فرزندان آدم در دنیا و آخرت بر تو گریه می نمایند، و نوحه می کنند. من!

می خواهم تو را به نام و صفت تو بشناسم. ناگاه سر مطهر به قدرت خداوند اکبر به سخن آمد و فرمود: أنا المظلوم، أنا المهموم، أنا المغموم، أنا الذی بسیف العدوان و الظلم قتلت، أنا الذی بحرب أهل البغی ظلمت، أنا الذی علی غیر جرم نهبت، أنا الذی من الماء منعت، أنا الذی عن الأهل و الاوطان بعدت. منم مظلوم، منم مهموم، منم مغموم، منم آن کسی که به تیغ ستم و ظلم کشته شدم. منم آن کسی که به محاربه و جنگ اهل ستم مظلوم شدم. منم آن کسی که بی جرم و گناه غارت شدم. منم آن کسی که از آب منع شدم. منم آن کسی که از اهل و وطن خویش رانده شدم. راهب گفت: ای سر مطهر! تو را به خدا قسم می دهم که بیشتر خودت را معرفی کن. سر مطهر فرمود: ان كنت تسأل عن حسبی و نسبی، فانا ابن محمد المصطفی، أنا ابن علی المرتضی، أنا ابن فاطمة الزهراء، أنا ابن خدیجة الكبرى، أنا ابن العروة الوثقی. أنا شهید کربلاء، أنا قاتل کربلاء، أنا مظلوم کربلاء، أنا عطشان [ کربلاء ]، أنا ظمئان کربلاء، أنا غریب کربلاء، أنا وحید کربلاء، أنا سلیب کربلاء، أنا الذی خذلونی الکفرة بأرض کربلاء. اگر از شأن و نسب من می پرسی؛ پس منم فرزند محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم، منم فرزند علی مرتضی، منم فرزند فاطمه‌ی زهرا، منم فرزند خدیجه‌ی کبری سلام الله علیهم. منم فرزند کسی که چنگ زدن به دین و مودت او مانند چنگ زدن به [ صفحه ۴۱۰ ] دستگیره‌ی محکم و استوار است که بریده و جدا نمی شود، منم شهید کربلا، منم کشته‌ی کربلا، منم مظلوم کربلا، منم عطشان [ کربلا ]، منم تشنه‌ی کربلا، منم غریب کربلا، منم تنهای

کربلا، منم به تاراج رفته‌ی کربلا، منم آن کسی که طایفه‌ی کفار در سرزمین کربلا بی‌یاور گذاشتند.

### سر اظهر امام حسین و مسلمان شدن نصاری

راوی گوید: هنگامی که راهب بزرگ، از سر مطهر حجت خدا علیه‌السلام این سخنان را شنید، شاگردان خود را جمع کرد و قضیه را برای آنها نقل نمود - آنها هفتاد نفر بودند - همه‌ی آنها ضجه زدند، گریه کردند و عمامه‌ها را از سرهای خویش انداختند و گریبان‌های خودشان را چاک نمودند. آن گاه خدمت آقای ما، امام سجاد علیه‌السلام، شرفیاب شدند، آنها زنارها را - که علامت مسیحیت است - بریدند، و ناقوس را شکستند، و از کارهای یهود و نصاری دست برداشتند و به دست مبارک امام علیه‌السلام مسلمان شده و عرض کردند: ای فرزند رسول خدا! دستور بفرماید بر علیه این کافران قیام کنیم و با آنها بجنگیم و زنگ کدورت دلهای خود را که به سبب آنها عارض شده است، صاف نماییم، و انتقام خون آقا و مولای خود امام حسین علیه‌السلام را بگیریم. امام علیه‌السلام به آنها فرمود: شما این کار را نکنید، زیرا که خدا به زودی از آنها با غلبه و قهر انتقام خواهد گرفت [۳۵۳]. در «منتخب» آمده است: راوی گوید: آن گاه، آن ملاعین حرکت کردند تا این که به شام نزدیک شدند، در این اثنا هاتفی از غیب می‌گفت: رأس ابن بنت محمد و وصیه یا للرجال علی قناه یرفع و المسلمون بمنظر و بمسمع لا جازع منهم و لا متوجع کحلت بمنظرنا الجفون عماءها و أصم رزء ک کل اذن تسمع ما روضه الا تمت أنها لک تربه و لحظ جنبک مضجع منعوا زلال الماء آل محمد و غدت ذئاب البرفیه تکرع عین علاها الکحل فیه تفرقت و ید تصافح فی البریه تقطع ای مردان! سر فرزند دختر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و فرزند وصی او بر سر نیزه می‌شود. [صفحه ۴۱۱] و حال آن که مسلمانان این صحنه را می‌دیدند، و فریاد و ناله‌ی او را می‌شنیدند، نه کسی به فریاد آنها می‌رسید و نه دل کسی از مصایب آنها به

درد می آمد. به پلک های چشمان، با دیدن آن نیزه سرمه ی کوری کشیده شد؛ و مصیبت تو همه ی گوش ها را که می شنوند کر و ناشنوا کرد. هیچ روضه و بقعه ای نبود مگر این که آرزو کرد این که تربت تو باشد و لذت و نصیب گرفتن از پهلوی مبارک محل خوابیدن تو را، درک نماید. آل محمد علیهم السلام را از آب زلال صاف منع کردند؛ در حالی که گرگان بیابان از آن آب می نوشیدند. چشمی که بر آن سرمه کشیده می گشت، در آن صحرا با اشک پر گردید، و دستی که در میان خلق مصافحه می کرد، بریده می شد [۳۵۴].

### اسرای اهل بیت به دمشق نزدیک می شوند

سید بن طاووس رحمه الله گوید: هنگامی که کاروان اسرا نزدیک دمشق رسیدند حضرت ام کلثوم علیها السلام به شمر حرامزاده که از جمله ی آن ملاعین بود، نزدیک شد و به او فرمود: حاجتی نسبت به تو دارم؟ آن ملعون گفت: حاجت تو چیست؟ فرمود: می خواهم وقتی که ما را وارد شهر می نمایید از دروازه ای ببرید که تماشاگران کمتر باشند، و تو به افرادت بگو که این سرها را از میان محمل ها بیرون کنند و بین ما و سرها فاصله باشد، چرا که ما از نگاه کردن زیاد مردم، با این حالی که داریم، احساس ذلت می نمایم. آن ملعون در جواب سؤال آن خاتون مکرمه به خاطر ظلم و کفری که داشت دستور داد، سرها را بر نیزه کرده و در وسط محمل ها قرار دهند، و آن مخدرات را از میان تماشاگران روانه کرد و آنها را با این حال به شهر شام وارد کردند [۳۵۵]. [ صفحه ۴۱۲ ]

### تذیلات

کرامات و معجزاتی که از اهل بیت در میان راه کوفه و شام واقع شد

۱- در «بحار الانوار» آمده است: روایتی را صاحب «مناقب» و سید بن طاووس رحمه الله نقل کرده‌اند - که ما در اینجا روایت صاحب «مناقب» را نقل می‌کنیم - ابن لهیعه و غیر او روایت کرده‌اند - که ما موارد نیاز آن را بیان می‌نماییم - می‌گوید: بیت خدا را طواف می‌کردم ناگاه مردی را دیدم که می‌گوید: خداوندا! مرا ببخش و حال آن که می‌دانم که مرا نمی‌بخشی. به او گفتم: ای بنده‌ی خدا! از خدا بترس و این گونه سخن مگو، زیرا اگر گناهان تو به اندازه‌ی قطره‌های باران‌ها و برگ‌های درختان باشد و از خدای عزوجل طلب مغفرت نمایی آن گناهان را می‌بخشد، چرا که او بخشنده و رحیم است. او گفت: بیا تا قصه‌ی خودم را به تو تعریف کنم. نزد او آمدم آن گاه گفت: ما پنجاه نفر از کسانی بودیم که سر مطهر امام حسین علیه‌السلام را به سوی شهر شام می‌بردیم. در طی راه، هنگام شب سر مطهر را در صندوقی می‌نهادیم، و در اطراف آن شراب می‌خوردیم. شبی همه‌ی یاران من شراب خورده و مست شدند. من شراب نخوردم، چون تاریکی شب همه جا را فراگرفت، صدای رعدی را شنیده و برقی را دیدم. ناگاه درهای آسمان گشوده شد و حضرات آدم، نوح، ابراهیم، اسماعیل و اسحاق علیهم‌السلام به همراه پیامبر ما حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و جناب جبرئیل علیه‌السلام و گروهی از فرشتگان فرود آمدند. جناب جبرئیل علیه‌السلام به صندوق نزدیک شد، سپس سر انور و اطهر را بیرون آورد، و او را به خود چسباند و بوسید. بعد از او، همه‌ی انبیا علیهم‌السلام مانند او نسبت به سر اطهر عرض ارادت کردند، و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر سر مطهر امام حسین علیه‌السلام گریه نمود، و همه‌ی پیامبران او را تسلی داده و به او تسلیت گفتند. آن گاه جبرئیل به ایشان عرض کرد: یا محمد! خداوند در خصوص امت تو مرا امر فرموده است که از تو اطاعت نمایم، پس اگر امر نمایی زمین را به لرزه درآورده [صفحه ۴۱۳] و آن را بر آنها ویران سازم، چنان که در مورد قوم لوط چنین نمودم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نه، یا جبرئیل! زیرا در روز قیامت من و آنها در پیشگاه

خدای تعالی توفقی خواهیم داشت. راوی گوید: آن گاه حضرات بر سر مطهر آن حضرت نماز گزاردند، سپس گروهی از فرشتگان آمدند و عرض کردند: خداوند تبارک و تعالی به ما امر کرده است که این پنجاه نفر را بکشیم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ایشان فرمود: شما وظیفه‌ی خود را انجام دهید. آنها با تازیانه به جان ما افتادند، یکی از آنها مرا قصد کرد تا با تازیانه‌ی خود بزند، گفتم: الامان الامان یا رسول الله! حضرت فرمود: برو، خداوند تو را نبخشد. هنگام صبح شد دیدم، همه‌ی یارانم خاکستر شده و بر زمین افتاده‌اند [۳۵۶]. ۲- صاحب اصل گوید: در یک کتاب قدیمی از شیخ مفید رحمه الله نقل کرده‌اند که فرموده است: هنگامی که اسیران اهل بیت عصمت علیهم السلام و سرهای طاهرین را به سوی دمشق می‌بردند آنها را به طرف قصر بنی مقاتل حرکت دادند. روز بسیار گرمی بود، مشکی که با ایشان بود واژگون شد و آب آن بر زمین ریخت، تشنگی سختی بر آنها غلبه کرد. ابن سعد ملعون به گروهی از افراد خود دستور داد تا در طلب آب باشند، و خیمه‌ای به وسعت چهل ذراع بر پا کردند و خود آن حرامزاده و یارانش در آن نشستند. آنها اسیران آل الله و کودکان اهل بیت علیهم السلام را بر روی خاک سوزان رها کردند، و این در حالی بود که آفتاب سوزان بر بدن آن مظلومان می‌تابید و آن را می‌گذاخت. حضرت زینب کبری علیها السلام در حالی که امام سجاد علیه السلام را در کتاب خود نشانده و از شدت تشنگی مشرف بر هلاک بود به سوی سایه‌ی اشتری که در آنجا بود حرکت کرد، و در دستش بادبزی بود که با آن، حضرت را از شدت گرما باد می‌زد و می‌گفت: یعز علی أن أراک بهذا الحال یا بن أخی! بر من دشوار است که تو را با این حال بینم ای فرزند برادرم. بعد از آن؛ حضرت سکینه علیها السلام به سوی درختی که در آنجا بود رفت و برای خود [صفحه ۴۱۴] بالشی از خاک ترتیب داد و خوابید، اندکی نگذشت ناگاه گروه اشار کوچ کردند. راوی گوید: وی با خواهرش جناب فاطمه‌ی صغری علیها السلام سوار شتر می‌شد، فاطمه‌ی صغری علیها السلام به ساریان شتر فرمود: خواهرم

سکینه علیها السلام کجاست؟ به خدا سوگند! سوار نمی شوم تا این که خواهرم را بیاوری. آن ملعون گفت: او کجاست؟ فرمود: نمی دانم کجا رفته است. ساربان شتر با صدای بلند فریاد زد: ای سکینه! بیا و با زنان سوار شو. حضرت سکینه علیها السلام به جهت مشقت و رنج سفر، از خواب بیدار نشد، آفتاب بالا آمد و گرما آزارش نمود از خواب بیدار شد و به دنبال آنها به راه افتاد، و فریاد می زد: خواهرم ای فاطمه! آیا من، هم سوار تو در محمل نبودم؟ اکنون تو سوار بر اشتری و من پابرهنه مانده ام. دل خواهرش برای او سوخت و به ساربان شتر فرمود: به خدا سوگند! اگر خواهر مرا برایم بیاوری، خود را از بالای این شتر پایین می اندازم، و در روز قیامت خون خود را در پیشگاه جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از تو می خواهم. آن ملعون گفت: خواهر تو کیست؟ فرمود: سکینه، همانی که پدرم او را بسیار دوست می داشت. گفت: سکینه ای که پدرت در مورد او می گفت: خانه ای که در آن سکینه و رباب باشد من آن خانه را دوست می دارم؟ فرمود: آری. پس ساربان شتر به او رقت نمود و او را با خواهرش سوار کرد. رقی لها الشامت مما بها ما حال من رقی لها الشامت شماتت کننده از جهت آن محنتی که در او بود برایش رقت کرده، و دلش سوخت؛ چگونه است حال کسی که شماتت کننده به او رقت نماید؟ ۳- در اصل آمده است: در کتابی که قبلاً نام بردیم نقل شده است: هنگامی که سرهای مبارک و اسیران اهل بیت عصمت علیهم السلام به منزل «عسقلان» رسیدند، رئیس آنجا امر کرد که شهر را زینت کرده و به بازیگران و رقاصان آنجا امر کرد که بازی کرده و طبل و ساز بزنند و مشغول لهنو گردند، آنها در قصرها به زدن سازها مشغول شدند. [صفحه ۴۱۵] در آن شهر، مرد تاجری به نام «زریر خزاعی» بود، او در بازار ایستاده بود، هنگامی که متوجه شادی و خوشحالی مردم شد که هر کدام به دیگری می گفت: این روزها بر تو مبارک باشد. به یکی از مردم گفت: برای چه مردم شاد و مسرور هستند؟ و چرا بازارها را تزئین کرده اند؟ گفتند: گویا که تو در این شهر غریب هستی؟ گفت: بلی. گفتند: ای شخص!



بدان، در عراق، گروهی مخالف یزید بودند، که با او بیعت نکردند. یزید به سوی آنها لشکری فرستاد، آنها را کشتند و اینها سرهای آنها و اینان اسیران آنها هستند. زیری گفت: این گروه کافر بودند یا مسلمان؟ شخصی گفت: آنها بزرگان و آقایان زمان بودند. گفت: پس برای چه بر یزید خروج نمودند؟ گفت: پیشوای آنها می گفت: من فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستم و من به خلافت سزاوارترم. خزاعی گفت: پدر او که بود؟ مادر او که بود؟ و نام او چیست؟ شخصی گفت: ای زیری! نام او حسین علیه السلام بود، و نام برادرش حسن علیه السلام و نام مادرش فاطمه زهرا علیها السلام دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و پدرش علی مرتضی صلوات الله علیه. هنگامی که خزاعی این سخن را شنید، دنیا در برابر چشمان او سیاه و تاریک گردید، و دنیا با همه‌ی وسعتش در برابر او تنگ شد، پس به نزد اسرای اهل بیت عصمت علیهم السلام آمد، چون چشم او بر آقای من امام سجاد علیه السلام افتاد آن حضرت فرمود: فلانی چرا گریه می کنی و حال آن که همه‌ی اهل شهر در شادی و سرور هستند؟ زیری عرض کرد: ای آقای من! من مرد غریبم، و امروز وارد این شهر شوم و نامبارک شدم. من تاجر هستم، و از اهل شهر، از سبب شادی و سرور آنها پرسیدم. جواب دادند: شخص یاغی بر یزید خروج کرد پس یزید او را بکشت و سر او را به شهر شام بفرستاد و زنان او را اسیر نمود. [صفحه ۴۱۶] پس چون از اهل شهر، از نام او و نام پدرش پرسیدم. گفتند: حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام، و جد او حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم است. گفتم: سزاوارتر از او به خلافت کیست؟ خاموش شدند و جواب ندادند. آقایم زین العابدین صلوات الله علیه فرمود: ای تاجر! معرفت حق و بوی محبت را از تو مشاهده می کنم، خدای تعالی تو را خیر دهد. عرض کرد: ای آقای من! امر بفرمایید تا خدمتی برای شما انجام دهم. امام علیه السلام فرمود: به آن کسی که حامل سر مطهر پدر بزرگوار من است بگو: از زنان طاهرات جلوتر رود و از آنها فاصله بگیرد، برای این که حجاب‌های آنها تمام شود؛

(یعنی کسی به آنها نگاه نکند و به نگاه کردن بر سر مقدس مشغول شوند و از نگریستن به سوی زنان اعراض کنند). پس بلافاصله زیر امر امام علیه السلام را اجابت نمود، پنجاه مثقال زر و نقره به حامل سر مطهر عطا کرد و به او گفت: می‌خواهم جلوتر بروی و در میان زنان نباشی. حامل سر مطهر از آنها فاصله گرفت و مخدرات طاهرات از نگاه‌های نامحرمان راحت شدند، و مردمان بی‌دین سر مقدس را تماشا می‌کردند. آن گاه زیر عرض کرد: ای آقای من! آیا حاجت دیگری ندارید؟ امام علیه السلام فرمود: اگر لباس اضافه داری برای من بیاور. پس زیر به محل اقامتش آمد و برای هر کدام از مخدرات طاهرات، لباسی، و برای امام علیه السلام عمامه‌ای آورد. زیر گوید: ما در این حال بودیم، ناگاه فریاد و صیحه‌ای از در بازار بلند شد، دقت کردم دیدم صدای شمر ملعون است. رگ غیرت و حمیت من به جوش آمد، به سوی آن ملعون آمدم و او را لعنت کرده و دشمنام دادم، و افسار اسب او را گرفتم و گفتم: خدا تو را لعنت کند ای شمر! این سر کیست که او را بر نیزه زده‌ای؟ و این خاتون‌هایی که غارت کرده‌ای و اسیر نموده‌ای فرزندان کدام شخص می‌باشند که ایشان را بر شترهای بی‌جهاز سوار کرده‌ای؟ خدا دست‌ها و پاهای تو را قطع کند و قلب و چشمهای تو را کور سازد. شمر ولد الزنا چون این سخنان شنید به لشکر خود فریاد زد که او را بزنید. [صفحه ۴۱۷] پس او را احاطه کردند و با شمشیر و نیزه به جان او افتادند، اهل شهر نیز بر سر آن بیچاره گرد آمده و سنگبارانش کردند تا این که بی‌هوش افتاد. آن قدر زدند گمان کردند که او کشته شده است، پس دست از او برداشته و رفتند. ساعت‌ها سپری شد و او همچنان از شدت ضرب و شتم بی‌هوش بود، شب فرارسید و نیمه‌ی شب شد، زیر به هوش آمد، او از شدت جراحات گاهی مانند کودکان خود را در زمین می‌کشید و راه می‌رفت، و گاهی از شدت زخمها بر پشت و شکم خود می‌غلطید. هر طوری بود خود را به مسجد سلیمان پیامبر علیه السلام رسانید، ناگاه در مسجد، مردمی را دید که با سرهای باز و گریبان‌های چاک چاک و چشمهای گریان و دلهای سوزان مشغول عزاداری

هستند. زریر رو به آنها کرد و گفت: چرا شما گریه می کنید و حال آن که مردم این شهر شاد و مسرور هستند؟ یکی از آنها گفت: نکند که از گروه خوارج باشی، اگر از دوستانان مؤمنان هستی بنشین و با ما در مصیبت شریک باش. زریر گفت: معاذ الله! این که از اهل شقاوت باشم، و الآن به خاطر محبت امام حسین علیه السلام و اهل بیت او، و به خاطر مصایبی که بر آنها و بر زنان مخدرات آنها وارد شده است؛ به قصد کشته شدن مورد ضرب و شتم دشمنان قرار گرفتم، ولیکن خدای نگه دارنده مرا حفظ فرمود. آن گاه زخم هایی که از نیزه در بدنش بود به آنها نشان داد، و همگی مشغول گریه کردن شدند و مجلس عزاداری برپا نمودند. ۴- قطب راوندی در کتاب «خرایج» به اسناد خودش از سلیمان بن مهران اعمش روایت کرده است که سلیمان گفت: من در موسم حج بودم در اثنای مراسم مردی را دیدم که دعا می کرد و می گفت: خدواندا! مرا ببخش و حال آن که می دانم که مرا نمی بخشی. سلیمان گفت: از شنیدن این سخن لرزه بر اندامم افتاد، به او نزدیک شدم و گفتم: تو در حرم خدا و حرم رسول او صلی الله علیه و آله و سلم هستی، و این روزها؛ روزهای محترم - یا احرام - و در ماه بزرگ است، پس چرا از مغفرت خدای تعالی مأیوس هستی؟ [صفحه ۴۱۸] گفت: ای شخص! گناه من بزرگتر است. گفتم: آیا از کوه های تهامه بزرگتر است؟ گفت: آری. گفتم: آیا با کوه های محکم و استوار هم وزن و برابر است. گفت: آری، اگر می خواهی گناه خودم را به تو تعریف نمایم؟ گفتم: مرا از گناهت باخبر کن. گفت: بیا از حرم بیرون رویم. آن گاه از حرم بیرون رفتیم، او قضیه خود را تعریف کرد و گفت: من جزو لشکریان شوم و نامبارک عمر سعد ملعون بودم، وقتی که امام حسین علیه السلام کشته شد من در آن لشکر خدمت می کردم، و از جمله ی چهل نفری بودم که سر مطهر را از کوفه به سوی یزید لعین می بردند. ما با سر مطهر به سوی شام به راه افتادیم. در راه، کنار صومعه ی نصاری فرود آمدیم، و سر مقدس در حالی که بر سر نیزه بود به همراه ما بود، نگهبانان مواظب آن بودند، موقع غذا، طعام را آماده کردیم و

نشستیم که بخوریم، ناگاه دستی را دیدم که در روی دیوار صومعه می نویسد: اترجو أمه قتلت حسیناً شفاعه جده یوم الحساب؟ آیا امتی که حسین علیه السلام را کشتند، امیدوار شفاعت جد او در روز حساب هستند؟ آن ملعون گوید: ما از این امر سخت ترسیدیم و وحشت نمودیم و یکی از ما به سوی آن دست پرید که آن را بگیرد ولی غایب شد. سپس یاران من به سوی طعام آمدند، ناگاه دیدیم باز دست ظاهر شد و مانند دفعه قبل نوشت: فلا والله لیس لهم شفیع و هم یوم القیامه فی العذاب به خدا سوگند! برای آنها در روز قیامت شفاعت کننده ای نیست، و آنها در روز قیامت در عذاب خواهند بود. باز یاران ما به سوی دست پریدند، باز غایب گردید، سپس به سوی طعام برگشتند، باز دست ظاهر شد و نوشت: و قد قتلوا الحسین بحکم جور و خالف حکمهم حکم الکتاب [صفحه ۴۱۹] به تحقیق حسین علیه السلام را به حکم جور و ستم کشتند؛ و حکم آنها با حکم کتاب خدا مخالف شد. من از خوردن غذا دست برداشتم و غذا برای من گوارا نشد. آن گاه راهبی از صومعه ی خود سر بیرون آورد، او نوری را دید که از بالای سر مقدس به سوی آسمان امتداد دارد. راهب از نگهبانان پرسید: از کجا آمده اید؟ گفتند: از عراق، با حسین محاربه و جنگ کردیم. راهب گفت: فرزند فاطمه، دختر پیامبر شما و فرزند پسر عموی پیامبر شما؟ گفتند: آری. گفت: هلاک و خسران بر شما باد! به خدا سوگند! اگر عیسی بن مریم فرزندی داشت ما او را در چشمهای خود جای می دادیم و برمی داشتیم، ولیکن من از شما حاجتی دارم. گفتند: حاجت تو چیست؟ گفت: به رئیس و بزرگ خود بگوئید: من ده هزار درهم که آنها را از پدران خود به ارث برده ام، دارم. آنها را از من بگیرد و این سر مطهر را به من بدهد تا وقت کوچ شما نزد من باشد، هنگام کوچ شما، آن را به شما تحویل می دهم. این پیشنهاد را به عمر سعد لعنه الله [۳۵۷] رساندند، آن ملعون گفت: از راهب پولها را بگیرد و سر را تا وقت کوچ به او بدهید. آن ملاعین به نزد راهب آمدند و گفتند: پولها را بیاور تا سر مقدس را به تو عطا کنیم. راهب از بالای صومعه دو کیسه به آنها داد که در هر کدام از

آنها پنج هزار درهم بود. عمر ملعون صراف را طلبید، او درهم‌ها را صرافی کرد و سنجید و آنها را به خزینه‌دار خود تحویل داد و دستور داد که سر مقدس را به راهب بدهند. راهب سر مقدس را گرفت، آن گاه سر مطهر حجت خدا را از گرد و غبار شستشو [صفحه ۴۲۰] داد و آن را با مشک و کافوری که داشت معطر نمود، و در میان پارچه‌ی حریری گذاشته و در برابر خود قرار داده و پیوسته نوحه می‌کرد و گریه می‌نمود، تا این که آن ملاعین او را صدا زدند و سر مطهر را از او خواستند. راهب عرض کرد: ای سر مطهر! من جز نفس خودم مالک نیستم، پس از تو می‌خواهم در هنگام قیامت در پیشگاه جدت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم برای من گواهی دهی که من شهادت می‌دهم به این که جز از خدا، الهی نیست، و این که محمد صلی الله علیه و آله و سلم عبد و رسول خدا است، من به دست تو مسلمان شدم، و من بنده‌ی تو هستم. آن گاه راهب به آن ملاعین گفت: می‌خواهم کمی با بزرگ شما سخن بگویم و سر مبارک را به او عطا کنم. پس عمر سعد ملعون را طلبید و گفت: تو را به خدا و به حق محمد صلی الله علیه و آله و سلم قسم می‌دهم که بعد از این، با این سر مطهر رفتار سابق را نداشته باشی و این سر مقدس را از این صندوق بیرون نیاوری. عمر ملعون گفت: آنچه را تو می‌گویی انجام می‌دهم. او سر مطهر را به آن ملعون تحویل داد و از صومعه فرود آمد تا به یکی از کوهها برود و خدا را عبادت کند. عمر سعد حرامزاده نیز با افرادش حرکت کرد و در مورد سر مطهر حجت خدا به سخن او گوش نداده و مثل سابق رفتار نمود. چون آن ملعون به شهر شام نزدیک شد، به افراد خود گفت: فرود آید. آن گاه از خادم خود کیسه‌ها را خواست. آنها را حاضر کرده و در برابر او گذاشتند، بعد به مهر آنها نگاه کرد، و دستور داد سر کیسه‌ها گشاده شود. سر کیسه‌ها را باز کردند ناگاه دید که همه‌ی دینارها سفال گشته‌اند. بعد به سکه‌ی آنها نگاه کرد دید که بر یک روی آنها این آیه نوشته شده است: (و لا تحسبن الله غافلاً عما يعمل الظالمون) [۳۵۸]. البته گمان مکن که خدا از آنچه ستمکاران می‌کنند غافل است. و بر

روی دیگر آنها این آیه‌ی شریفه نوشته شده است: [ صفحه ۴۲۱ ] (و سيعلم الذين ظلموا ای منقلب ینقلبون) [ ۳۵۹ ]. آن ملعون گفت: (انا لله و انا اليه راجعون)، زیانکار دنیا و آخرت شدم. سپس به غلامان خود گفت: آنها را به نهر بیندازید غلامانش نیز آنها را به نهر انداختند. آن ملعون، فردای آن روز به شام وارد شد... تا آنجا که راوی حدیث گوید: در شهر شام یزید لعین دستور داد سر مطهر امام علیه‌السلام را به اتاقی که در مقابل مجلس شراب آن ملعون بود و در آنجا شراب می‌خورد، وارد کردند، ما را مأمور حفاظت از سر مطهر نمود، همه‌ی این امور و کرامات در دل من بود، من نتوانستم در این اتاق بخوابم. چون شب فرارسید، باز ما را مأمور حفاظت از سر مقدس نمود، چون پاسی از شب گذشت، صدا و غلغله‌ای از جانب آسمان شنیدم، ناگاه دیدم که منادی ندا می‌کند: یا آدم! فرود آی. پس حضرت آدم علیه‌السلام به همراه عده‌ی بسیاری از فرشتگان فرود آمدند. بعد از آن، شنیدم منادی را که ندا کرد: یا عیسی! فرود آی. پس حضرت عیسی علیه‌السلام نیز به همراه عده‌ی بسیاری از فرشتگان فرود آمدند. بعد از آن، آواز و غلغله‌ی عظیمی شنیدم، که منادی ندا می‌کرد: یا محمد! فرود آی. آن حضرت نیز به همراه جمعیت زیادی اجلال نزول فرمود، فرشتگان زیادی اتاق را احاطه کردند، آن گاه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد اتاق شد و سر مطهر را برداشت. راوی گوید: در روایت دیگری آمده است: حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در زیر سر مطهر نشست، نیزه‌ای که سر مطهر بر بالای آن بود، خم شد و سر مقدس در بغل آن حضرت افتاد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را گرفت و نزد حضرت آدم علیه‌السلام آمد و فرمود: ای پدر من! می‌بینی امتم، پس از من با فرزندم چگونه رفتار کردند؟ از این سخن، بدن من لرزید. بعد از آن، جبرئیل علیه‌السلام گفت: یا محمد! من صاحب زلزله‌ها هستم، به من امر فرمایید که زمین را بر امت تو متزلزل نمایم، و به آنها صیحه‌ای بزنم که از آن هلاک شوند. حضرت فرمود: نه. [ صفحه ۴۲۲ ] عرض کرد: یا محمد! اجازه بفرما این چهل نفر را که مأمور سر مطهر

هستند به سزای اعمالشان برسانم. حضرت فرمود: اجازه دادم. آن گاه جبرئیل علیه السلام با نفس خود به یکایک ما می دمید و آنها هلاک می شدند، پس به من نزدیک شد و فرمود: آیا می شنوی و می بینی؟ حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: او را رها کنید و به حال خود بگذارید، خدای تعالی او را نبخشد. پس مرا رها کردند و سر مبارک را گرفتند و رفتند. از آن شب به بعد، سر مقدس مفقود شد، و از آن خبری نشد. از طرفی، عمر سعد ملعون به دنبال حکومت ری رفت، و به سلطنت موفق نشد و خدا عمر او را گرفت و در راه هلاک شد. سلیمان بن اعمش گوید: پس از شنیدن این قصه به آن مرد ملعون گفتم: دور شو! مرا به آتش جنایتی که مرتکب شده‌ای نسوزان. از او روی گردانیدم و نمی دانم آن ملعون کجا رفت [۳۶۰]. [صفحه ۴۲۵]

### ورود اهل بیت به شهر شام

#### اسرا و سرهای مطهر در بازار شام

ابومخنف در این مورد می گوید: کاروان اسرا را با جدیت تمام حرکت دادند تا این که وارد شهر شام شدند. بازارها تعطیل است و داد و ستد نمی شود، مردم گویا مست هستند، ملعونی به سوی یزید بن معاویه -علیهما اللعنه - آمد و گفت: خدا چشم تو را روشن نماید ای خلیفه! یزید گفت: برای چه؟ آن ملعون گفت: به خاطر سر حسین -صلوات الله علیه - یزید حرامزاده به آن شخص گفت: خدا چشم تو را روشن ننماید. آن گاه دستور داد آن لعین را زندانی کنند. از طرفی، دستور داد صد و بیست علم برافراشته نموده و به استقبال سر اطهر و اقدس حضرت بروند. علم‌ها برافراشته شد، در زیر علم‌ها آن ملاعین، «الله اکبر» و «لا اله الا الله» می گفتند!! ناگاه هاتفی صدا زد و این اشعار را خواند: جاؤوا برأسک یابن بنت محمد! مترماً بدمائه ترمیلاً یوم اعظم حسره من یومه و اراه رهنا للمنون قتیلاً فکأنما بک یابن بنت محمد! قتلوا چهاراً عامدین رسولاً و یکبرون

بأن قتلت و انما فتلوا بك التكبير و التهليلای فرزند دختر رسول خدا! سر تو را در حالی که بخونت آغشته بود آوردند. هیچ روزی بزرگتر و شدیدتر از جهت حسرت و اندوه از روز شهادت آن حضرت نیست؛ و من او را می بینم که در گرو مرگ و کشته شدن است. گویا به سبب کشتن تو ای پسر دختر پیامبر! به آشکار و عمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را کشتند. و به کشته شدن تو تکبیر می گویند؛ و حال آن که جز این نیست که با کشتن تو تکبیر و تهلیل را کشتند. سهل گوید: مردم از دروازه ی خیزران وارد شهر شدند، من هم به همراه آنها وارد شدم، ناگاه دیدم هیجده سر که بر بالای نیزه ها بودند، آوردند، اسرا را بر پشت شترهای بی جهاز سوار کرده بودند، سر اطهر امام حسین علیه السلام در دست شمر لعین بود، آن ولد الزنای ملعون می گفت: [ صفحه ۴۲۶ ]

أنا صاحب الرمح الطویل أنا قاتل الدین الاصلی أنا قتلت ابن سید الوصیین و أتیت برأسه الی یزید امیرالمومنین منم صاحب نیزه ی بلند، منم کشنده ی دین اصیل. فرزند سید الوصیین را من کشتم که اینک سر او را به یزید امیرالمومنین!! آوردم. حضرت ام کلثوم علیها السلام در پاسخ آن فرمود: ای ملعون فرزند ملعون! در نسبت لقب امیرالمومنین به یزید دروغ گفתי - و یا در اظهار شجاعت خود دروغ گفתי - آگاه باش که لعنت خدا بر قوم ستمکاران است. وای بر تو! در نزد یزید ملعون فرزند ملعون؛ بر کشتن کسی افتخار می کنی که جبرئیل و میکائیل علیهما السلام او را در گهواره لالایی می گفتند؛ کسی که نام او بر سرا پرده ی عرش پروردگار عالمیان نوشته شده است، کسی که خداوند عالمیان پیامبران را به جد او ختم کرده است، و کفار را به دست پدر او مقهور و مغلوب کرده است. پس مانند جد من محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم، و مانند پدر من علی مرتضی علیه السلام، و مانند مادر من فاطمه ی زهرا علیها السلام کجا پیدا می شود؟ خولی ملعون متوجه حضرت ام کلثوم علیها السلام شد و عرض کرد:

شجاعت را انکار می کنی و حال آن که تو دختر مرد شجاع هستی. آن گاه سرهای اطهر را یکی پس از دیگری آوردند که سر حر بن یزید ریاحی علیه الرحمه را پس از سر



اطهر امام حسین علیه السلام آوردند. پس از آن، سر مبارک حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام نمایان شد که ملعونی به نام قشعم جعفری برداشته بود. بعد از آن، سر عون بود که سنان بن انس نخعی ولد الزنا برداشته بود، و بقیه‌ی سرهای انور پس از آن‌ها نمایان شدند. سهل گوید: دختری که بر شتری لاغر و بدون جهاز سوار بود روی آورد، آن مخدره، روسری از خز داشت که رنگ خز مایل به سیاه بود، او صدا می‌زد: وا محمداه! وا علیاه! وا حسنا! وا حسیناه! وا عقیلاه! وا عباساه! وا بعد سفراه! وا سوء صباحاه. سهل گوید: به طرف او رفتم، صیحه‌ای بر من زد که بی‌هوش شدم، وقتی که به هوش آمدم نزدیک رفتم و به او عرض کردم: ای سیده‌ی من! چرا بر من صیحه می‌زنی؟ فرمود: آیا از خدا و رسول او حیا نمی‌کنی و به اهل و عیال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نگاه می‌کنی؟ عرض کردم: قسم به خدا! من نظر بدی نسبت به شما نداشتم. [ صفحه ۴۲۷ ] فرمود: تو کیستی؟ گفتم: من سهل بن سعید شهرزوری؛ و از جمله‌ی بندگان و دوستان شما هستم. آن‌گاه متوجه حضرت علی بن الحسین - صلوات الله علیهما - شدم و عرض کردم: ای آقای من! آیا حاجتی دارید؟ فرمود: آیا چیزی از درهم نزد تو هست؟ عرض کردم: آری! هزار دینار و هزار درهم سکه دارم. فرمود: مقداری از آن پولها را به حامل سر مطهر بده و به آن ملعون بگو: سر اطهر را از زنان دور نماید تا مردم مشغول نگاه کردن آن شده و به زنان اهل بیت علیهم السلام نگاه نکنند. سهل گوید: امر امام علیه السلام را اطاعت کرده و انجام دادم، آن‌گاه به سوی حضرت باز گشتم، عرض کردم: ای آقای من! آن کاری را که امر فرمودی انجام دادم. فرمود: خدا تو را در روز قیامت با ما محشور نماید. آن‌گاه امام علیه السلام شروع به خواندن این اشعار کرد: أقاد ذلیلا فی دمشق کانی من الزنج عبد غاب عنه نصیرو جدی رسول الله فی کل مشهد و شیخی امیر المؤمنین امیر فیالیت لم ادخل دمشق و لم یکن یرانی یزید فی البلاد اسیربا دستان بسته و ذلت و خواری در شهر شام اسیرم کردند؛ گویا من، بنده‌ای از طایفه‌ی سودان هستم که یاری کننده‌ی او غایب شده است. در حالی که جد من رسول خدا

صلی الله علیه و آله و سلم (که مردم در جمیع مجالس و محافل او را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می نامند)؛ و بزرگ من امیر مؤمنان علیه السلام که پادشاه امیر است. ای کاش به شهر شام داخل نمی شدم؛ و یزید لعین مرا نمی دید که در شهرها سیر می کنم.

### رفتار شامیان با اسرا و سرهای مطهر

سهل گوید: در این میان؛ پنج نفر زنی را دیدم که از پنجره‌ی بلندی نگاه می کردند که از جمله‌ی آنها پیرزنی ملعونه و پشت خمیده‌ای بود. چون سر اطهر حجت خدا - روحنا و روح العالمین فداه - در برابر آن قرار گرفت پیرزن - لعنها الله - برخاست و سنگی را به دندانهای پیشین امام علیه السلام زد. چون این جسارت را از آن ملعونه‌ی خبیثه دیدم عرض کردم: خدایا! او را و آن زنهایی را که با آن ملعونه هستند هلاک گردان، به حق محمد و اولاد او، صلوات الله علیهم. [صفحه ۴۲۸] سهل گوید: هنوز سخن من تمام نشده بود که پنجره خراب شد و سقوط کرد و آن پیرزن ملعونه با آن زنان ملعون هلاک گردیدند، پایان این روایت [۳۶۱]. در روایت دیگر آمده است: وقتی که اهل بیت علیهم السلام کنار آن پنجره رسیدند، پیرزن ملعونه‌ای به نام ام‌هجام - لعنها الله - به همراه کنیزان و دختران خویش نگاه می کردند، وقتی که آن خبیثه سر مقدس امام حسین علیه السلام را که در بالای نیزه‌ی بلندی بود و محاسن مبارکش به خون آغشته بود؛ دید گفت: این سر که پیشاپیش همه‌ی سرهاست سر چه کسی است؟ و این سرهایی که بعد از او هستند، سرهای چه کسانی هستند؟ گفتند: این سر؛ سر اطهر حسین بن علی ابی طالب علیهم السلام است، و این سرها، سرهای اصحاب (و اهل بیت) او هستند. آن ملعونه، خیلی خوشحال شد و به کنیزان خود گفت: سنگی به من بدهید تا به سر حسین بزنم، چون پدر او، پدر و شوهر مرا کشته است. یکی از کنیزان سنگی به او بداد، او سنگ را به صورت نورانی و مطهر امام علیه السلام زد که در اثر آن، خون به

محاسن شریفش جاری شد. پس از این کار، حضرت ام کلثوم علیها السلام متوجه برادرش شد، دید خون از صورت انور و محاسن شریف آن حضرت جاری است. پس سیلی به صورت خود زد، و گریبانش را چاک نمود و فریاد زد: وا غوثاه، وا مصیبتاه، وا محمداه، وا علیاه، وا حسنا، وا حسیناه! آن گاه بی هوش افتاد، چون به هوش آمد فرمود: چه کسی این جسارت را به برادر و نور چشم من نمود؟ گفته شد: این پیرزن. حضرت ام کلثوم علیها السلام از سوز دل نفرین کرد و فرمود: الله اهجم علیها قصرها، و احرقها بنار الدنیا قبل نار الآخرة. خدایا خانه‌ی او را بر سرش ویران کن، و آن ملعونه را پیش از آتش آخرت با آتش دنیا بسوزان. راوی گوید: به خدا قسم! هنوز کلام آن مخدره علیها السلام تمام نشده بود که ساختمان فروریخت و بر سر عجزه‌ی ملعونه ویران شد و قصرش آتش گرفت و شعله بلند شد و در همین ساعت سوختند و مردند، خدا آنها را رحمت نکند. [صفحه ۴۲۹] در کتاب «اقبال» می‌نویسد: در کتاب «مصابیح» روایتی از حضرت امام صادق علیه السلام نقل شده که: حضرت فرمود: پدرم محمد بن علی - صلوات الله علیها - فرمود: از پدر بزرگوارم حضرت علی بن الحسین علیهما السلام پرسیدم: یزید لعین تو را به چه شتری سوار نمود؟ فرمود: مرا بر شتری که می‌لنگید سوار کرد، و آن شتر برهنه بود و جهاز نداشت، سر مطهر حسین علیه السلام بر بالای نیزه‌ای قرار دادند و زنان و اهل حرم ما پشت سر من، بر استران بی‌زین سوار کرده بودند، و گروه ستمگران - و یا گروه شتاب‌کنندگان - و یا جماعت پیش‌روندگان به سوی تحصیل آب - پشت سر ما بودند، یعنی در رفتن شتاب می‌نمودند، و ما را با این حالت شتاب، راه می‌بردند اطراف ما را با نیزه‌ها احاطه کرده بودند. اگر کسی از ما گریه می‌کرد و اشک می‌ریخت با نیزه بر سر او می‌زدند. و با این حال وارد دمشق شدیم وقتی که وارد دمشق شدیم ملعونی فریاد زد: ای اهل شام! اینها اسیران اهل بیت ملعون!! هستند [۳۶۲]. و در «امالی صدوق» آمده است: هنگامی که وارد شهر شام شدیم، زنان و اسیران را در روز با روی گشاده وارد شهر کردند، و چون چشم ناپاک مردم شام

ستم پیشه به اسرای اهل بیت علیهم السلام افتاد گفتند: ما اسیرانی نیکوتر از اینها ندیده ایم، شما کیستید؟ سکینه دختر حسین علیهما السلام فرمود: نحن سبا یا آل محمد علیهم السلام. ما اسیران آل محمد علیهم السلام هستیم. آن گاه آنها را روی پله های در مسجد در مکانی که اسیران را نگاه می داشتند؛ نگاه داشتند، و در میان ایشان، امام سجاد علیه السلام بود، و آن حضرت در این روز جوان بود [۳۶۳].

### گفتگوی امام سجاد با پیرمرد شامی

سید بن طاووس رحمه الله می گوید: هنگامی که مخدرات طاهرات امام مظلوم کربلا علیه السلام و عیالش در آنجا ایستاده بودند، پیرمردی نزدیک آمد و گفت: [صفحه ۴۳۰] خدا را سپاس که شما را کشت و هلاک ساخت، و شهرها را از مردان شما راحت کرد، و یزید را بر شما قدرت و تسلط داد. امام سجاد علیه السلام به او فرمود: آیا قرآن خوانده ای؟ عرض کرد: آری. فرمود: آیا این آیه را تلاوت کرده ای: (قل لا أسالکم علیہ اجرأ الا المودة فی القربی) [۳۶۴]. بگو یا محمد از شما سؤال نمی کنم و توقع نمی کنم که بر تبلیغ احکام الهی مزدی، مگر دوستی اهل قرابت من، (یعنی توقع من این است که خویشان نزدیک مرا دوست بدارید). پیرمرد گفت: آری! این آیه را خوانده ام. امام سجاد علیه السلام به او فرمود: فنحن القربی یا شیخ! فهل قرأت فی بنی اسرائیل (و آت ذا القربی)؟ مائیم قربی و خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ای شیخ! آیا در سوره ی بنی اسرائیل این آیه را خوانده ای: (و آت ذا القربی) [۳۶۵]. و بده خویشاوندان خویش را آنچه حق اوست؟ پیرمرد گفت: آری این آیه را خوانده ام. حضرت فرمود: مائیم قربی و خویشان ای شیخ! آیا این آیه را خوانده ای: (و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسہ و للرسول و لذی القربی) [۳۶۶]. و بدانید از مؤمنان آنچه غنیمت گرفته اید از کافران از روی قهر از هر چه باشد یک پنجم آن از برای خدا و رسول خدا و خویشان رسول است؟ پیرمرد گفت: بلی. امام علیه السلام به او فرمود: مائیم قربی و خویشان رسول خدا

ای شیخ! ولکن آیا این آیه را خوانده‌ای: (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم [ صفحه ۴۳۱ ] تطهیراً) [۳۶۷]؟ همانا خداوند می‌خواهد که از شما اهل بیت هر پلیدی را بزداید، و شما را چنان که باید و شاید پاکیزه بدارد. پیرمرد گفت: این را خوانده‌ام. حضرت فرمود: فحنن اهل البیت الذین خصنا الله تعالی بایة الطهارة یا شیخ! ای شیخ! مائیم اهل بیتی که خدای عزوجل به آیه‌ی طهارت مخصوص فرموده است. پس پیرمرد از گفته‌های خود پشیمان شد و گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم! آیا واقعاً شما آنهایی هستید که در این آیات ذکر شده است؟ حضرت فرمود: به حق خدا، بدون تردید ما آنهایی هستیم که در این آیات ذکر شده است. پس پیرمرد گریه کرد و عمامه را از سرش انداخت، آن گاه سر خود را به سوی آسمان بلند نمود و عرض کرد: بار الها! من به سوی تو از دشمنان آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم - از جن و انس - بیزاری می‌جویم. سپس رو به امام سجاد علیه‌السلام نمود و عرض کرد: آیا من از این کارم می‌توانم توبه کنم؟ حضرت فرمود: آری! اگر توبه‌نمایی خدا توبه‌ی تو را قبول می‌فرماید، و تو از یاران ما می‌شوی. عرض کرد: من پشیمان هستم. گفتگوی امام سجاد علیه‌السلام با پیرمرد و توبه‌ی او به گوش یزید بن معاویه - علیهما اللعنه - رسید، آن ملعون دستور قتل پیرمرد را صادر کرد و او را کشتند، رحمت خدا بر او باد [۳۶۸].

مرحوم صدوق این روایت را در «امالی» نقل کرده است، ولیکن کشتن شیخ را ذکر ننموده است، وی در ادامه‌ی روایت می‌گوید: آن گاه پیرمرد گفت: خداوندا! همانا من به سوی تو، توبه می‌نمایم. و این جمله را سه مرتبه تکرار کرد، آن گاه گفت: خداوندا! همانا من به سوی تو از دشمنان آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و از کشندگان اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بیزاری می‌جویم، من [ صفحه ۴۳۲ ] قرآن را خوانده بودم ولی تا امروز متوجه این امر نشده بودم [۳۶۹].

**سر اظهر امام حسین و قرائت سوره‌ی کف در شام**

در کتاب «خرایج» روایتی را از منهال بن عمرو نقل کرده است، منهال گوید: سوگند به خدا! من در دمشق بودم، هنگامی که سر مقدس امام حسین علیه السلام را که بالای نیزه حمل می کردند؛ دیدم، شخصی نزد سر مطهر سوره ی کهف را می خواند تا به این آیه مبارکه رسید که: (أم حسبت ان اصحاب الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجبا) [۳۷۰] خداوند عزوجل سر مبارک را به زبانی فصیح و رسا، ناطق و گویا فرمود و سر مطهر فرمود: شگفت انگیزتر از امر اصحاب کهف، کشتن من، و بردن سر من بالای نیزه است [۳۷۱].

### بشارت بنی امیه به قتل امام حسین و اسارت اهل بیت

شیخ فخرالدین طریحی نجفی رحمه الله در کتاب «منتخب» می نویسد: هنگامی که اسرای اهل بیت علیهم السلام را وارد دمشق نمودند، قاصدی وارد قصر یزید لعنه الله شد، آن ملعون دستمالی بر سرش بسته بود، و دست ها و پاها ی او در میان تشتی از آب گرم، که طیبی آن ولد الزنا را مداوا و معالجه می نمود، و در این محفل گروهی از بنی امیه حضور داشتند که با وی سخن می گفتند. در این هنگام، قاصد رو به یزید حرامزاده کرد و گفت: خدا چشمان تو را به سبب ورود سر حسین روشن نماید. آن ملعون با شنیدن این خبر وحشت کرد و با گوشه ی چشم نگاهی غضب آلود به قاصد کرد و گفت: خدا چشمان تو را روشن نماید. آن گاه رو به طیب کرد و گفت: سریعتر مداوای خود را انجام بده. راوی گوید: طیب پس از مداوای آن ملعون، از قصرش بیرون رفت. پس از آن، قاصد نامه ای را که ابن زیاد لعین به او فرستاده بود، داد، آن را خواند، چون نامه را تا آخر خواند و از مطالب آن آگاه شد، انگشتان خود را به دندان گرفت طوری که نزدیک بود که آنها را قطع کند، بعد از آن گفت: انا لله و انا الیه راجعون. [صفحه ۴۳۳] آن گاه نامه را به اطرافیان خود که در مجلس حاضر بودند؛ داد تا آن را بخوانند، وقتی آنها نامه را خواندند برخی به برخی دیگر گفتند: این همان

چیزی است که دست‌های شما کسب کرده است [۳۷۲]. شیخ مفید رحمه الله این روایت را چنین نقل می‌نماید: عبدالله بن ربیعہ حمیری گوید: من در دمشق، نزد یزید بن معاویه - لعنهما الله - بودم، ناگاه زجر بن قیس وارد مجلس او شد، یزید حرامزاده به او گفت: وای بر تو! پشت سر تو چه خبر است؟ و چه خبر آورده‌ای؟ گفت: یا امیرالمؤمنین! تو را به فتح و نصرت خدا مژده می‌دهم، حسین بن علی با هیجده نفر از اهل بیت خود و شصت نفر از شیعیانش بر ما وارد شدند، ما از آنها خواستیم یا بر حکم امیر عبیدالله بن زیاد گردن نهند یا آماده‌ی جنگ و قتال شوند، آنها جنگ را بر گردن نهادن بر حکم ابن زیاد، اختیار کردند. لشکر ما با طلوع آفتاب، بر آنها هجوم آورد و آنها را از هر ناحیه محاصره کردیم، هنگامی که شمشیرها در بالای سر آنها قرار گرفت، آنها شروع به فرار کردند و می‌خواستند به جایی پناه ببرند، و به تل‌ها و گودال‌ها پناه می‌بردند، چنان که کبوتر از دست مرغ شکاری پناه می‌برد. به خدا سوگند! این جنگ به اندازه‌ی کشتن شتر یا حتی به اندازه‌ی خواب طول نکشید تا این که همه‌ی آنها را هلاک کردیم، اینک اجساد آنها عریان، لباسهای آنها آغشته به خون و صورت‌های آنها خاک آلود است که آفتاب بر آنها می‌تابد و حرارتش ابدان آنها را می‌گدازد، و بادها، و ریگها را بر روی آنها می‌ریزد، زوار آنها عقاب‌ها و کلاغ‌ها است. یزید ملعون اندکی سر خود را پایین انداخت، آن گاه سر خود را بلند نمود و گفت: من بدون کشتن حسین نیز از اطاعت شما راضی می‌شدم، اگر من با او رو به رو می‌شدم، او را مورد عفو قرار می‌دادم [۳۷۳]. [صفحه ۴۳۴]

### سر اطهر امام حسین و دروازه‌ی ساعات شام

ابومخنف گوید: سر شریف امام حسین علیه السلام را از دروازه‌ی ساعات وارد شهر شام نمودند، مدت سه ساعت در آنجا نگاه داشتند، آن گاه آن را وارد مجلس یزید لعنه الله نمودند که مروان بن حکم لعین کنار آن ملعون نشسته بود، از آنها پرسید: چگونه با آنها

جنگ نمودید؟ گفتند: او با هیجده نفر از اهل بیت خود و پنجاه و اندی نفر از یارانش به سوی ما آمد، ما با آنها جنگ کردیم و همه‌ی آنها را کشتیم، و اینها سرهای آنهاست، و اسیران بر پشت اشترانند. مروان بن حکم لعین از خوشحالی و سرور - و یا از کبر و غرور - شانه‌های خود را تکان داد و گفت: یا حبذا بردک فی الیدین و لونک الاحمر فی الخدین شفیت نفسی من دم الحسین اخذت ثاری و قضیت دینی ای مرحبا به لباس برد تو در دست‌ها (یعنی لباسی که دست‌ها و بدن تو را می‌پوشانید)؛ و مرحبا به رنگ سرخ تو در دو طرف گونه‌ات. جگرم را از خون حسین شفا دادم؛ و خونبهای خود را گرفته، و قرض خود را ادا نمودم.

### سر مطهر امام حسین در مجالس یزید لعین

سهل گوید: سر مطهر امام حسین علیه‌السلام را وارد مجلس یزید لعین نمودند، من نیز به همراه مردم وارد شدم، تا از نزدیک شاهد کارهای یزید ملعون شوم. آن ملعون دستور داد که سر مطهر را از نیزه پایین آورده، و در میان تشتی از طلا بگزارند و با دستمال مصری روی آن را بپوشانند، آن گاه سر مبارک را به مجلس آن ملعون وارد نمایند. ملاعین دستورات او را اجرا کردند و با همان کیفیت سر مطهر را وارد مجلس نمودند، هنگامی که سر مطهر را در برابر آن ولد الزنا گذاردند متوجه صدای، کلاغی [صفحه ۴۳۵] شد که بانگ می‌زد، یزید در پاسخ صدای کلاغ این اشعار را خواند: یا غراب البین! ما شئت فقل انما تندب امرا قد فعل کل ملک و نعیم زائل و بنات الدهر یلعبن بکل لیت اشیاخی ببذر شهدوا جزع الخزرج من وقع الاسل لأهلوا واستهلوا فرحاً ثم قالوا! یا یزید! لا تشل لست من خندف ان لم انتقم من بنی احمد ما کان فعل لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء و لا وحی نزل قد اخذنا من علی ثارنا و قتلنا الفارس اللیث البطل و قتلنا القرم من ساداتهم وعدلنا هم ببدر فاعتدل ای کلاغ جدایی! هر چه می‌خواهی بگو؛ تو، به امری نوحه می‌کنی که واقع شده است. همه‌ی حکومت‌ها و نعمت‌ها فانی و نابود



خواهند شد؛ و دختران روزگار - یعنی حوادث آن - با همه‌ی آنها بازی خواهند کرد. کاش نیاکان من که در جنگ بدر به دست مسلمانان به هلاکت رسیدند؛ شاهد جزع و ناشکیبایی قبیله‌ی خزرج و زدن نیزه بودند. آنها از شادی و سرور فریاد می‌زدند، سپس می‌گفتند: ای یزید! دست تو شل نشود. من از قبیله‌ی خندف نیستم اگر انتقام نگیرم از فرزندان احمد در مقابل آنچه او کرده. فرزندان هاشم با ملک و حکومت بازی کردند، و گرنه؛ نه خبری حقی از گذشتگان رسیده، و نه وحیی از جانب خدا نازل شده است. ما از علی خونبهای خود را گرفتیم؛ و سوار بنام، شیر درنده‌ی دلیر را کشتیم. ما مهتر و سید بزرگان آنها را کشتیم؛ و در مقابل جنگ بدر با آنها برابر شدیم، پس امر به اعتدال رسید [۳۷۴]. ابن‌نما رحمه الله گوید: از تاریخ دمشق روایتی را از ربیعہ بن عمر جرسی برای من نقل کردند که ربیعہ گوید: من در مجلس، نزد یزید لعین بودم، ناگاه صدای مخفر حرامزاده را شنیدم که می‌گفت: این مخفر بن ثعلبه است که گروه لئیمان فاجران!! را نزد امیرالمؤمنین!! آورده است. یزید ولدالزنا در پاسخ آن ملعون گفت: آنچه مادر مخفر زائیده بدتر و لئیم‌تر و [صفحه ۴۳۶] ناکس‌تر است [۳۷۵]. و در روایت شیخ مفید رحمه الله آمده است: امام سجاد علیه‌السلام در پاسخ مخفر ملعون فرمود: آنچه مادر مخفر زائیده است شرورتر و ناکس‌تر است [۳۷۶]. ابومخنف - پس از نقل سخن کسی که قضایای روز کربلا را به یزید لعین رساند، و پس از نقل سخن یزید لعین که گفت: من بدون کشتن حسین نیز از شما راضی می‌شدم - گوید: سهل این روایت را چنین ادامه داد: آن‌گاه زن یزید که دختر عبدالله بود این خبر را شنید که یزید لعین خیلی به او محبت داشت و مفتون او بود. سهل گوید: زن یزید لعین چادری را خواست و آن را پوشید و در پشت پرده ایستاده و به یزید لعین گفت: آیا نزد تو کسی است؟ گفت: آری، آن‌گاه یزید لعین به کسانی که نزد او بودند امر کرد تا از مجلس بیرون روند. وقتی آنها بیرون رفتند به زنش گفت: وارد شو، پس زن وارد شد. سهل گوید: زن یزید وارد شد چون چشمش به سر مطهر امام علیه‌السلام افتاد فریاد زد و

گفت: این سر کیست؟ آن ملعون گفت: سر حسین بن علی بن ابی طالب است. سهل گوید: زن یزید چون این سخن را شنید گریست و گفت: به خدا سوگند! بر فاطمه علیها السلام سخت است که سر فرزند خود را در برابر تو ببیند، ای یزید! تو مرتکب جنایتی شده‌ای که به سبب آن مستحق لعنت خدا و رسول او هستی، سوگند به خدا! من دیگر زن تو نیستم، و تو نیز شوهر من نیستی. یزید ملعون در پاسخ او گفت: تو با فاطمه چه کار داری؟ گفت: خدا به وسیله‌ی پدر، شوهر و فرزندان او ما را هدایت فرموده و این پیراهن هدایت را بر اندام ما پوشانیده. وای بر تو ای یزید! با چه رویی خدا و رسول او را ملاقات خواهی کرد؟ آن ملعون به او گفت: ای هند! این سخنان را واگذار، زیرا که من کشتن او را اختیار نکردم. آن گاه آن زن گریه کنان از پیش آن ولد الزنا بیرون رفت. [صفحه ۴۳۷] هنگامی که شمر ولد الزنا وارد مجلس آن ملعون شد این اشعار را خواند: املأ رکابی فضةً او ذهباً انی قتلت السید المهد باقتلت خیر الناس أما و ابا و اکرم الناس جميعاً حسباسید اهل الحرمین و الوری و من علی الخلق معا منتصباطعنته بالرمح حتی انقلبا ضربته بالسيف کانت عجباً شتر بار مرا از نقره و یا طلا پر کن، زیرا که من، سید و آقای پاکی را کشته‌ام. من؛ بهترین مردم را از جهت مادر و پدر کشتم؛ کسی که بزرگوارترین همه‌ی مردم از حیث شأن و بزرگی بود. کسی که آقای اهل دو حرم - یعنی مکه و مدینه - و آقای همه‌ی خلق بود؛ و کسی را که بر همه‌ی خلق برتری داشت. من با نیزه او را زدم تا که بر زمین افتاد، و چنان ضربه‌ی شمشیری بر او زدم که ضربت من شکفت آور بود. سهل گوید: چون اشعار شمر ملعون به آخر رسید یزید لعین نگاه غضبناکی به او کرد و گفت: اگر می‌دانستی او بهترین مردم از جهت پدر و مادر است پس چرا او را کشتی؟ خدا بار شتر تو را از آتش و هیزم پر کند؟ شمر گفت: می‌خواستم بدین وسیله از تو جایزه بگیرم. یزید لعین با سر شمشیر خود او را به عقب راند و گفت: من برای تو جایزه‌ای نمی‌دهم. پس شمر پشت کرد و پا به فرار گذاشت. شیخ مفید رحمه الله می‌گوید: هنگامی که سرهای اطهر را با سر امام حسین

علیه السلام در برابر یزید لعین گذاشتند، یزید لعین گفت: نفلق هاما من رجال اعزّه علینا و هم کانوا اعق و اظلماما سرهای مردانی که بر ما غالب آمده بودند؛ می شکافیم، در حالی که آنها نافرمان و ستم گر بودند. یحیی بن حکم؛ برادر مروان بن حکم - لعنتهما الله - که در مجلس یزید لعین حضور داشت در پاسخ یزید گفت: لهام بادنی الطف ادنی قرابه من ابن زیاد العبد ذی الحسب الوغل سمیه امسی نسلها عدد الحصى و بنت رسول الله لیس لها نسل [ صفحه ۴۳۸ ] آنها سرهایی هستند که در جای بلند عرصه ی کربلا که از حیث قرابت و خویشی نزدیکتر هستند، توسط ابن زیاد که بنده ای پست، فرومایه و رذل و زبون؛ بریده شدند. نسل سمیه - مادر زیاد که منسوب به ابی سفیان است - به تعداد سنگریزه ها گردید؛ در حالی که نسلی برای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیست. یزید لعین از این پاسخ یحیی ناراحت شد و با دست خود به سینه ی یحیی بن حکم زد و گفت: ساکت شو [ ۳۷۷ ]. ابومخنف گوید: آن گاه یزید لعین با چوب به دندان های مبارک امام علیه السلام می زد و آن ولد الزنای ملعون این شعار را می خواند: نفلق هاما من رجال اعزّه علینا و هم کانوا اعف و اصبروا و اکرم عندالله منا محله و افضل فی کل الامور و افخراعدونا و ما العدوان الا ضلاله علیهم و من یعدوا علی الحق یخسرافان تعدلوا فالعدل القاه آخراً اذا ضمنا یوم القیامه محشراولکننا فزنا بملک معجل و ان کان فی العقبی نار تشعرا ما سرهای مردانی را که بر ما غالب و پیروز بودند؛ می شکافیم، کسانی که پرهیز کارتر و شکیباتر در مصایب بودند. آنها در نزد خدای تعالی از حیث مکان از ما گرامی تر هستند؛ و در همه ی امور برتر و قابل فخر هستند. ما بر آنها ظلم کردیم و ظلم بر ایشان نیست مگر گمراهی و نارستگی؛ و کسی که بر حق ستم نماید و یا از حق تجاوز نماید زیانکار می شود. اگر با عدل و انصاف رفتار نماید پس در آخر می اندازد، در آن موقعی که ما را در روز قیامت حشر نمایند به عدالت خواهیم رسید. ولی ما به حکومت حاضر رسیدیم، اگر چه این حکومت در آخرت آتشی برافروخته می شود. و در برخی از نسخه های کتاب ابومخنف این شعار

ذکر شده است: یا حسنه یلمع بالیدین یلمع فی طشت من اللجین کانما حف بوردین  
 کیف رایت الضرب یا حسین شفیت قلبی من دم الحسین اخذت ثاری و قضیت دینی [ صفحه ۴۳۹ ]  
 یا لیت من شاهد فی حنین یرون فعلی الیوم بالحسین ای کسی که حسن و  
 زیبایی او در دو دست او می درخشد؛ الان حسن و روشنی او در میان تشتی زرین  
 می درخشد. گویا که گونه‌های او به وسیله‌ی دو تا گل زینت داده شده است، ای حسین!  
 ضربت شمشیر را چگونه دیدی؟ من، دلم را از خون حسین شفا دادم؛ و خونبهای خود  
 را - خونبهای خویشان خود را - از او گرفته و دین خود را ادا کردم. ای کاش! کسانی  
 که در جنگ حنین حاضر بودند؛ امروز کار مرا با حسین می دیدند. آن ملعون شقی با  
 شادی و سرور فخر می کرد و با خوردن شراب می نازید. در «بحار الانوار» از شیخ مفید  
 رحمه الله چنین نقل می نماید: آن گاه یزید لعین رو به اهل مجلس خود کرد و گفت:  
 این شخص بر من فخر می کرد و می گفت: پدر من از پدر یزید بهتر است و مادر من، از  
 مادر او بهتر است و جد من از جد او بهتر است و من از وی بهتر هستم، پس این گفته‌ها  
 است که او را کشت. اما این که او گوید: پدرم از پدر یزید بهتر است، پدرم با پدر او  
 محاجه نمود، پس خدا به نفع پدر من و به ضرر پدر او حکم فرمود. و اما این که او  
 گوید: مادر من بهتر از مادر یزید است، قسم به جان خودم حقیقتاً راست گفته است،  
 زیرا که فاطمه، دختر رسول خدا از مادر من بهتر است. و اما این که او گوید: جد من  
 بهتر از جد او است، پس کسی که ایمان به خدا و روز قیامت آورده است نمی تواند  
 بگوید: او بهتر از محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. و اما این که وی گوید: او بهتر  
 از من است، پس شاید او این آیه را نخوانده که: (قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک  
 من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء). بگو ای پروردگار مالک ملک! ملک را به کسی که  
 می خواهی عطا می فرمایی و از کسی که می خواهی بر می کنی! [۳۷۸]. در کتاب «تبر  
 مذاب» آمده است: عین القضاء ابوالقاسم علی بن محمد سمانی در تاریخ خود  
 می نویسد: [ صفحه ۴۴۰ ] هنگامی که سر مطهر حجت خدا علیه السلام در برابر یزید

لعین نهاده شد، در دست آن ملعون چوبی بود، او لبها و دندان‌های مبارک امام علیه‌السلام را بگشود و آنها را با چوب می‌زد و به این ابیات مشهور تمثل کرد: لیت اشیاخی بیدر شه‌دوا. ناگاه متوجه دگرگونی چهره‌ی اهل شام از عملی که از آن ملعون مشاهده کردند؛ شد و این حوادثی که بر اهل بیت علیهم‌السلام جاری شد بر آنها سنگین آمد. او از عکس‌العمل مردم ترسید، و حيله‌ای به کار بسته و گفت: آیا می‌دانید که ابو عبدالله از کجا گرفتار این امر شد؟ گفتند: خیر. گفت: او فقط از جهت فقه گرفتار این امر شد، گویا من با او بودم که می‌گفت: من از یزید بهتر هستم، و پدرم بهتر از پدر او، و مادرم بهتر از مادر او و جدم بهتر از جد او و عم من بهتر از عم او، و خال من بهتر از خال اوست، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا دید و بغل گرفت و بر پشت خود حمل نمود، و ریحانه‌ی خود گردانید، و برای من گواهی داد که من آقای جوانان اهل بهشت هستم، و برای من و نسل من به برکت دعا نمود، پس من به این امر از یزید سزاوارترم. ولیکن این قول خدا را ملاحظه نکرد که: (قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء) [۳۷۹]. او با این سخنان، دگرگونی و گرفتگی چهره‌ی اهل شام را باز کرد، و آنها چون این سخنان را از آن ملعون شنیدند گمان کردند امر چنان است که آن ملعون می‌گوید. در صورتی که تأویل آیه‌ی شریفه به آن گونه که آن ملعون ذکر کرد؛ نیست و اراده‌ی خداوند عالم غیر آن بود که این جاهل ملعون اراده کرده بود. همانا آنچه را که خدای تعالی اراده فرموده است ملکی است که به خویش اضافه نموده است، یعنی ملک به حق، استحقاق و عدل، و کسی را که می‌خواهد به خاطر طاعتی که خدا به وسیله‌ی آن در دنیا و آخرت اطاعت می‌شود با بهشت و ثواب، عزیز می‌فرماید، و کسی را که بخواهد به وسیله‌ی معصیت، و اجرای حد در دنیا و با عذاب آتش در آخرت ذلیل و خوار می‌گرداند. و اما به دست آوردن و غالب شدن به ملک و حکومت و تصرف آن بدون [صفحه ۴۴۱] استحقاق، این مورد، داخل در آیه‌ی شریفه نمی‌شود. و خدای عزوجل از

همه‌ی کسانی که بر قتل امام حسین علیه‌السلام اعانت کردند و بر علیه آن حضرت خروج نمودند به دست مختار بن ابی عبیده‌ی ثقفی انتقام گرفت، و همه‌ی کسانی را که به قتل حجت خدا علیه‌السلام حاضر شده بودند، به سخت‌ترین و بدترین عقوبت‌ها مؤاخذه کرد. در کتاب «تبر مذاب» در آخر خبر سهل بن ساعدی آمده است: یزید ملعون دستور داد سر مطهر را بر ظرفی زرین بگذارند، سپس شراب خواست و آن را نوشید، آن گاه جرعه‌ای از آن را بر سر مطهر حضرت ریخت!! آن ولدالزنا گفت: یا حسین! چگونه دیدی! آیا گمان می‌کنی که پدر تو ساقی حوض کوثر است، وقتی در آن روز از کنار او عبور کنم مرا از حوض سیراب نماید. تو می‌گویی: جدم ظروف طلا و نقره را بر امت حرام کرده است، آگاه باش! سر تو را در میان ظرفی زرین قرار دادم، و پدر تو افتخار می‌کرد که شجاعان و دلیران را در جنگ بدر کشته، و امروز در عوض آن روز است. آن گاه بالبدیهه و بدون اندیشه‌ی قبلی این اشعار را بخواند: هلال بدا و هلال افل کذلک تجری صروف الدول لئن سائنا ان جیشاً مضی لقد سرنا ان جیشا قتل هلالی ظاهر می‌شود و هلالی غروب می‌نماید؛ حوادث دولت‌ها چنین جاری می‌شود. اگر رفتن لشکری ما را ملول کرد؛ ولی کشته شدن لشکر دیگری ما را شاد و مسرور نمود. صاحب کتاب «تبر مذاب» گوید: علما و دانشمندان می‌گویند: روایتی که می‌گوید: یزید لعین بر سر مطهر امام حسین علیه‌السلام شراب ریخت و آن حضرت را استهزا نمود که علی علیه‌السلام ساقی حوض کوثر است، و این که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ظرف طلا و نقره را حرام کرده است، و در انتقام از فرزندان احمد مختار صلی الله علیه و آله و سلم به طلب خون از جانب بزرگان کافر خود که در روز بدر کشته شده بودند شعر گفت، اگر این روایت صحیح باشد [- که صحیح است -] آن ملعون کافر است و شکی در این نیست، زیرا آن ملعون مرتکب این جنایات نشده مگر این که آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آورده است انکار نموده است، بدیهی است که تصدیق نکردن به شریعت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم موجب کفر

است. در همان کتاب آمده است: ابوالفرج بن جوزی در کتاب «رد علی المتعصب العنید فی تصویب فعل یزید لعنه الله» گوید: [ صفحه ۴۴۲ ] جنگ ابن زیاد لعین با امام حسین علیه السلام، مسلط کردن او عمر سعد لعین را بر کشتن آن حضرت، مسلط کردن شمر لعین، و حمل سرهای مقدس به سوی او؛ همه‌ی این‌ها جای تعجب و شگفتی نیست. تعجب و شگفتی ریختن شراب توسط یزید لعین بر سر مطهر امام حسین علیه السلام و زدن آن ملعون با چوب به دندان‌های مبارک امام علیه السلام و دستور دادن به ابن زیاد لعین به این که آل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اسیر کرده و بر شتران بدون کجاوه حمل کنند، و اراده‌ی یزید ملعون که حضرت فاطمه علیها السلام دختر امام علیه السلام به مردی که آن خاتون مکرمه را از یزید لعنه الله خواست؛ ببخشد و سرودن و خواندن اشعار: لیت اشیاخی بیدر شهدوا؛ توسط آن ملعون. آیا انجام این کارها نسبت به خوارج جایز است؟ مگر اجماع مسلمین بر این نیست که کشتگان مسلمانان کفن شوند و بر آنها نماز خوانده شده و دفن شوند؟ این که یزید ملعون به حضرت فاطمه علیها السلام دختر امام حسین علیه السلام - وقتی که مردی از اهل شام آن خاتون مکرمه را به کنیزی خواست - می گوید: من می توانم شما را اسیر کرده و به کنیزی بدهم؛ و این سخنی است که برای گوینده و عمل کننده‌ی آن به لعنت قناعت نمی شود. اگر در قلب آن ملعون، کینه‌های جاهلیت و کینه‌های جنگ بدر نبود وقتی که سر مطهر حجت خدا را نزد او آوردند احترام می نمود، او را با چوب نمی زد، و شراب بر روی او نمی ریخت، بلکه آن را کفن می نمود و دفن می کرد، و به فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم احسان و نیکویی می نمود. و بهترین دلیل بر صحت این روایات و این که آن ملعون به چنین جنایاتی دست زد آن است که آن ملعون، ابن زیاد لعین را طلبید و به خاطر کارش از او سپاس‌گزاری نمود، اموال زیادی و تحفه‌های بسیاری از بیت‌المال مسلمانان به او بخشید، در مجلس، او را کنار خود نشاند، مقام و منزلت او را بلند نمود، و پیش زنان خود برد، و ندیم و افسانه‌گوی شب خود



نمود، و در آن شب نشینی به خواننده‌ای دستور خواندن داد و بالبداهه خودش این اشعار را خواند: سقنی شربه فرو فزادی ثم ملیء فسق ابن زیاد صاحب السر و الامانة عندی و لتسدید مغنمی و جهادی قاتل الخارجی اعنی حسیناً و مبد الاعداء و الاضداد مرا با شرابی سیراب کرده، و دلم را خنک نما؛ سپس جامی پر کرده ابن زیاد را سیراب کن. [صفحه ۴۴۳] او که صاحب سر و امانت من است؛ و کسی است که غنیمت‌ها و جهاد مرا محکم نموده است. او کشنده‌ی خارجی یعنی، حسین است؛ و هلاک کننده‌ی دشمنان و اضداد است. شیخ صدوق رحمه الله در کتاب «عیون اخبار الرضا علیه السلام» با اسناد خود از فضل بن شاذان چنین روایت می‌کند: فضل گوید: از امام رضا علیه السلام در مورد مجلس یزید شنیدم که می‌فرمود: لما حمل رأس الحسين عليه السلام الى الشام أمر یزید لعنة الله فوضع [و نصبت علیه مائدة، فأقبل هو لعنة الله و اصحابه يأكلون و يشربون الفقاع، فلما فرغوا امر بالراس فوضع] فی طست تحت سریره، و بسط علیه رقعة الشطرنج، و جلس یزید لعنة الله يلعب بالشطرنج، و یدکر الحسين علیه السلام و اباه و جده - صلوات الله علیهم - و یستهزئ بذکرهم، فمتی قمر صاحبه تناول الفقاع، فشربه ثلاث مرات، ثم صب فضله مما یلی الطست من الارض. فمن كان من شیعتنا فلیتورع عن شرب الفقاع، و اللعب بالشطرنج، و من نظر الى الفقاع و الى الشطرنج فلیذکر الحسين علیه السلام و لیلعن یزید و آل زیاد لعنهم الله یمحو الله بذلك ذنوبه و لو كانت کعدد النجوم. هنگامی که سر مطهر امام حسین علیه السلام را وارد شام نمودند، یزید ملعون دستور داد آن را در [کناری نهادند، و سفرهی غذا گسترده، او - که لعنت خدا بر او باد - با یارانش مشغول خوردن غذا و نوشیدن شراب آبجو شدند، چون فارغ شدند امر کرد سر بریده‌ی امام حسین علیه السلام را در] میان تشتی قرار داده و در زیر تختش بگذارند، و بر روی آن میز بساط شطرنج را به راه انداخت، آن گاه یزید لعین نشست و مشغول بازی شطرنج شد، او امام حسین علیه السلام، پدر و جد بزرگوارش را یاد می‌کرد و استهزا می‌نمود، پس هر موقع بر طرف بازی خود غلبه می‌کرد، شراب؛



(آبجو) را سه مرتبه می نوشید - و بقیه ی آن را در کنار تشتی که سر امام علیه السلام در آن بود می ریخت. پس هر کسی از شیعیان ما است باید از خوردن فقاع پرهیز نماید، و از بازی کردن با شطرنج اجتناب کند، و هر کسی به فقاع و شطرنج نگاه کند و حسین علیه السلام را یاد نماید و بر یزید و فرزندان زیاد - لعنهم الله - لعن نماید، خدای تعالی به سبب این عمل، گناهان او را محو می کند گرچه مانند شماره ی [ صفحه ۴۴۴ ] ستارگان باشند [ ۳۸۰ ]. در کتاب «منتخب» از علی بن الحسین صلوات الله علیهما نقل شده است که آن حضرت فرمود: هنگامی که ما را به سوی یزید بن معاویه لعنهما الله حرکت دادند، ریسمان هایی آوردند و ما را مانند گوسفندان بستند، یک طرف ریسمان در گردن من و طرف دیگر آن در گردن حضرت ام کلثوم علیها السلام و در دوش حضرت زینب علیها السلام و جناب سکینه علیها السلام و دختران اهل بیت علیهم السلام قرار داشت. ما را بدین کیفیت راندند، و هر وقت که از رفتن خسته می شدیم ما را می زدند، تا این که ما را وارد مجلس یزید لعین کرده و در برابر او نگاه داشتند، من در حالتی وارد مجلس آن ملعون شدم که او بر تخت سلطنت خود تکیه داده بود [ ۳۸۱ ].

در کتاب «انوار نعمانیه»: روایت شده است: هنگامی که اهل بیت امام علیه السلام در حالت اسیری بر یزید بن معاویه لعنهما الله وارد شدند، آن ملعون از آنها پرس و جو می کرد و از فرد فرد آنها می پرسید و آن مظلومان را به ریسمان درازی بسته بودند، که زجر بن قیس ولد الزنا آنها را می کشید، تا این که نزد خانمی آمد که صورت خود را با زانویش پوشانیده بود، زیرا او تکه پارچه ای نداشت که با آن، صورت خود را بپوشاند. یزید ملعون و حرامزاده گفت: این زن کیست که پوششی ندارد؟ گفتند: سکینه دختر امام حسین علیه السلام است. آن ملعون گفت: تو سکینه هستی؟ در این هنگام، اشک های آن مظلومه جاری شد، بغض گلویش را گرفت، و سکوت نمود، نزدیک بود که روح آن مخدره از شدت گریه از تنش بیرون رود. آن ولد الزنا به او گفت: چرا گریه می کنی؟ فرمود: چگونه گریه نکند کسی که پوششی ندارد که با آن صورت و سر

خود را از تو و همنشینانت بپوشاند. یزید لعین و اهل مجلس او لعنهم الله از این سخن گریه نمودند، آن گاه آن ملعون گفت: خدا پسر مرجانه؛ عبیدالله بن زیاد را لعنت نماید، دل او نسبت به فرزندان [صفحه ۴۴۵] پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چه سخت و باقساوت است؟ [۳۸۲]. در کتاب «منتخب» آمده است: نقل شده: هنگامی که مخدرات مطهره را وارد مجلس یزید بن معاویه لعنهما الله کردند، آن ملعون به نوامیس خدا نگاه می کرد و از فرد فرد آنها می پرسید، و این در حالتی بود که آنها به ریسمان درازی بسته بودند. در پاسخ آن ملعون، بانوی محترمه را معرفی می کردند که: این زن ام کلثوم کبری، این زن ام کلثوم صغری، این زن صفیه، این زن ام هانی، این رقیه که از دختران علی علیه السلام است، این سکینه، و این فاطمه از دختران امام حسین هستند، سلام الله علیهم. پس آن لعین رو به حضرت سکینه علیها السلام کرد و گفت: ای سکینه! پدر تو کسی است که در مورد حق من کفران نمود، و قرابت و خویشی مرا برید، و با من در ملک و حکومت منازعه کرد. حضرت سکینه علیها السلام با شنیدن این سخن گریست و فرمود: به خاطر کشتن پدر من شاد مباش، زیرا او مطیع خدا و رسول او بود، خدای تعالی او را به سوی خود خواند و او اجابت نمود و بدین وسیله به سعادت رسید. تو ای یزید! در پیشگاه خدای تعالی، جایی است که باید پاسخ گوی اعمال خود باشی، پس برای پاسخ به سؤالات مهیا باش، و چگونه می توانی جواب گو باشی؟ آن ملعون به او گفت: ای سکینه! ساکت باش، برای پدر تو نزد من حقی نیست [۳۸۳].

### کفتگوی ام کلثوم با یزید لعین

ابومخنف گوید: در این هنگام یزید لعین نگاهی به ام کلثوم علیها السلام کرد و گفت: ای ام کلثوم! آنچه را که خدا در حق شما روا داشت، چگونه دیدی؟ حضرت ام کلثوم علیها السلام فرمود: ای فرزند طلقاء و آزادشدگان! [۳۸۴] اینها حرم و کنیزان تو هستند که در پس پرده اند، در حالی که دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر

شترهای بی کجاوه سوارند، که خوب و بد به آنها نگاه می‌کند، و یهود و نصاری بر آنها صدقه می‌دهد. [صفحه ۴۴۶] یزید بی‌دین، از این پاسخ با شهادت ناراحت شد و با غضب به آن خاتون نگاه کرد، یکی از اهل مجلس به آن ملعون گفت: او زن است، و مؤاخذه نمی‌شود، پس خشم آن ملعون فرونشست [۳۸۵]. علی بن محمد مالکی در کتاب «فصول المهمه» می‌نویسد: هنگامی که مخدرات طاهرات امام حسین علیه‌السلام را وارد مجلس یزید نمودند، سر مطهر و شریف آن حضرت در برابر یزید لعین بود. وقتی اهل حرم این منظره را دیدند حضرت سکینه و حضرت فاطمه سلام الله علیهما سعی می‌کردند که به سر مقدس و شریف نگاه کنند، ولی یزید ولدالزنا سر را از آنها می‌پوشانید. در این هنگام، سر مطهر را دیدند، صیحه کشیدند و با صدای بلند گریه نمودند، از گریه آنها زنان یزید و دختران معاویه گریه کردند، پس با صدای بلندشان ولوله‌ای برپا کردند. حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اسیر هستند - یعنی آیا روا است که آنها اسیر باشند؟ - حضرت سکینه علیها السلام که دختر جوانی نیکو بود، رو به یزید کرد فرمود: ای یزید! آیا این عمل تو را شاد می‌نماید؟ آن حرامزاده گفت: به خدا سوگند! من از این عمل شاد نشدم، و من این عمل را مکروه می‌دارم، آنچه از مصایب بر شما وارد شده از آنچه از شما گرفته شده، بزرگتر است. سید بن طاووس رحمه الله در توصیف ورود اهل بیت علیهم السلام به مجلس یزید گوید: آن گاه که سر امام حسین علیه‌السلام را با زنان مخدرات و باقی مانده‌ی از اهل بیت امام علیه‌السلام را وارد مجلس یزید لعین نمودند، در حالی که آنها را محکم به ریسمان‌ها بسته بودند، هنگامی که با این حال، در برابر آن ملعون ایستادند، حضرت علی بن الحسین علیهما السلام به یزید ولدالزنا فرمود: ای یزید! تو را به خدا سوگند می‌دهم! گمان تو بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چگونه است اگر ما را با این حال ببیند؟! پس یزید لعین دستور داد ریسمان‌ها را بریدند و آنان را از قید طناب رها ساختند، آن گاه سر مطهر امام علیه‌السلام در برابر آن حرامزاده نهادند، و

مخدرات مطهره را در پشت سر خود نشانند تا مخدرات مطهرات به سر مطهر نگاه نکنند، ولیکن چشم امام [صفحه ۴۴۷] سجاد علیه السلام بر سر مطهر پدرش افتاد، و بعد از آن صحنه‌ی دلخراش هرگز گوشت کله (حلال گوشتی) نخورد [۳۸۶].

### امام سجاد در مجلس یزید لعین

ابن نما رحمه الله گوید: امام سجاد علیه السلام در توصیف مجلس یزید لعین می فرماید: ما دوازده مرد بودیم که به زنجیر ستم بسته بودند و با این حال ما را وارد مجلس یزید لعین نمودند، چون در پیش یزید لعین ایستادیم، رو به یزید کردم و گفتم: ای یزید! تو را به خدای تعالی سوگند می دهیم! چه گمان داری به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اگر ما را با این حال ببیند؟ فاطمه، دختر امام حسین علیه السلام گفت: ای یزید! آیا رواست که دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اسیر باشند؟ با شنیدن این سخن، همه‌ی مردم گریه کردند و اهل خانه‌ی یزید نیز گریستند، تا این که صدا به گریه بلند شد. امام سجاد علیه السلام می فرماید: مرا به زنجیر ستم بسته بودند، به یزید لعین گفتم: آیا اجازه می دهی چند کلمه حرف بزنم؟ گفت: بگو ولی سخن بیهوده مگو!! گفتم: من در موقعیتی هستم که سزاوار نیست سخن بیهوده بگویم، گمان تو به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چگونه است اگر مرا در زنجیر ببیند؟ آن حرامزاده رو به اطرافیان خود کرد و گفت: زنجیر او را بکشاید [۳۸۷]. علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر خود می نویسد: امام جعفر صادق علیه السلام در توصیف مجلس یزید لعین می فرماید: هنگامی که سر مطهر امام حسین علیه السلام را وارد مجلس یزید لعین نمودند، و از طرفی امام سجاد علیه السلام و دختران حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه وارد کردند، امام سجاد علیه السلام را به زنجیر ستم بسته بودند، پس یزید لعین رو به آن حضرت کرد و گفت: یا علی بن الحسین! سپاس خدایی را که پدر تو را کشت. امام سجاد علیه السلام فرمود: خدا لعنت کند کسی را که پدر مرا کشت. یزید

لعین از این پاسخ به خشم آمد و دستور داد که گردن امام علیه السلام را بزنند. [صفحه ۴۴۸] حضرت فرمود: اگر مرا بکشی، پس چه کسی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به سوی منازل و اوطان خود بازمی گرداند؟ آنها که جز من محرمی ندارند. آن ملعون گفت: تو آنها را به وطنشان بازمی گردانی. آن گاه یزید ملعون سوهانی خواست و به وسیلهی آن با دست خود زنجیرها را از گردن امام علیه السلام برید، بعد گفت: یا علی بن الحسین! آیا می دانی این که خودم زنجیر را از گردنت برمی دارم، منظورم چیست؟ حضرت فرمود: آری، می خواهی احدی را جز تو بر ذمه من متی نباشد. یزید لعین گفت: سوگند به خدا! جز این منظوری نداشتم. سپس یزید لعین گفت: یا علی بن الحسین! (ما اصاب من مصیبه فبما کسبت ایدیکم)؛ «مصایبی که به شما رسیده به سبب چیزی است که دست های شما آن را کسب کرده است.» امام علیه السلام فرمود: هرگز چنین نیست، این آیه در شأن ما نازل نشده، بلکه آیه ای که در شأن ما نازل شده این آیه شریفه است: (ما اصاب من مصیبه فی الارض و لا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها) [۳۸۸]؛ هر مصیبتی در زمین یا از نفس خویش به شما رسد همه در کتاب، پیش از آن که همه را در دنیا ایجاد کنیم، ثبت است. پس ما آن کسانی هستیم که بر آنچه از ما فوت شده است اندوهگین نمی شویم، و آنچه از دنیا به ما رسیده است، شاد نمی شویم [۳۸۹]. سید بن طاووس رحمه الله گوید: هنگامی که حضرت زینب کبری علیها السلام سر مبارک امام حسین علیه السلام را در مجلس یزید لعین دید، دست به گریبان خود برد و آن را پاره کرد آن گاه با سوزدل و با صدای حزین و غمین که دلها را می سوزاند فریاد زد: یا حسیناه! یا حبیب رسول الله! یابن مکة و منی! یابن فاطمة الزهراء سیده نساء! یابن بنت المصطفی! ای حسین! ای حبیب رسول خدا! ای فرزند مکه و منی! ای فرزند فاطمه ی زهرا [صفحه ۴۴۹] سیده ی زنان! ای فرزند دختر مصطفی! سید بن طاووس رحمه الله گوید: سوگند به خدا! آن بانوی محترمه با گریه و ناله اش همه ی کسانی را که در مجلس یزید بودند به گریه آورد، و یزید ملعون ساکت

بود. آن گاه خانمی از بنی هاشم که در آن مجلس حضور داشت شروع به ندبه بر امام حسین علیه السلام نمود، و فریاد می زد: یا حبیباه! ای آقای اهل بیت من! ای فرزند پیامبر! ای سرپرست بیوه زنان و یتیمان! ای کشته‌ی فرزندان پیامبران! سید بن طاووس رحمه الله گوید: همه‌ی کسانی که ناله و ندبه‌ی او را شنیدند، گریه نمودند.

### اعتراض ابو برزه‌ی اسلمی بر یزید لعین

آنگاه یزید ولد الزنا چوب خیزرانی خواست، وقتی چوب به دست گرفت شروع کرد با آن به دندان‌های مبارک امام علیه السلام می زد. وقتی ابا برزه‌ی اسلمی این صحنه را دید رو به آن ملعون نموده و گفت: وای بر تو ای یزید! آیا با چوب بر دندان حسین بن فاطمه علیها السلام را می زنی؟ من گواهی می دهم که دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را که دندان‌های او و برادرش امام حسن علیه السلام را می مکید و می فرمود: انما سید شباب اهل الجنة، فقتل الله قاتلکما، و لعنه و اعد له جهنم و ساءت مصیراً. شما آقایان جوانان اهل بهشت هستید، خدا قاتلان شما را بکشد، و آنها را لعنت نماید، و آنها را در روز رستاخیز در جهنم قرار دهد که بد جایگاهی است. داوودی گوید: یزید لعین، از اعتراض آن مرد به خشم آمد و دستور داد او را بیرون کنند، ماموران آن ملعون، کشان کشان او را بیرون کردند.

### سخنان زینب کبری در مجلس یزید لعین

در کتاب «احتجاج» در وصف مجلس یزید لعین می نویسد: آن گاه حضرت زینب علیها السلام دختر علی بن ابی طالب علیه السلام که مادرش فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است برخاست و فرمود: الحمد لله رب العالمین، و الصلاة علی جدی سید المرسلین، صدق الله سبحانه کذلک یقول: (ثم کان عاقبه الذین اساؤا السویء ان کذبوا [صفحه ۴۵۰] بآیات الله و کانوا بها یستهزؤون). اظننت یا یزید!

حيث اخذت علينا اقطار الارض، و ضيقت علينا آفاق السماء، فاصبحنا لك في اسار  
الذل، نساق اليك سوقاً في قطار، و انت علينا ذو اقتدار، ان بنا على الله هواناً، و عليك  
منه كرامة و امتناناً، و ان ذلك لعظم خطر ك و جلاله قدر ك. فشمخت بانفك و نظرت  
الى عطفك تضرب اصدريك فرحاً، و تنفض مذكرويك مرحاً حين رايت الدنيا لك  
مستوسقةً، و الامور لديك متسقةً، و حين صفى لك ملكنا، و خلص لك سلطاناً؟ فمهلاً  
مهلاً! انسيت قول الله عز وجل: (و لا تحسبن الله غافلاً عما يعمل الظالمون انما يؤخرهم  
ليوم تشخص فيه الابصار). و قال عز من قائل: (و لا يحسبن الذين كفروا انما نملى لهم  
خير لانفسهم انما نملى لهم ليزدادوا اثماً و لهم عذاب مهين). امن العدل يا بن الطلقاء!  
تخديرك حرائرك و امائك، و سوقك بنات رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم  
سبايا؟ قد هتكت ستورهن، و ابديت وجوههن، تحدوا بهن الاعداء من بلد الى بلد، و  
يستشرفهن اهل المناقل، و يبرزن لاهل المناهل، و يتصفح وجوههن القريب و البعيد، و  
الغائب و الشهيد، و الشريف و الوضيع، و الدني و الرفيع. ليس معهن من رجالهن، و لا من  
حماتهن حميم، عتوا منك على الله، و جحدوا لرسول الله صلى الله عليه و آله و سلم من  
عند الله. و لا غرو منك، و لا عجب من فعلك، و انى يرتجى [مراقبة] ممن لفظ فوه اكباد  
الشهداء، و نبت لحمه بدماء السعداء، و نصب الحرب لسيد الاوصياء، و جمع الاحزاب،  
و شهر الحراب، و هز السيوف في وجه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم. اشد العرب  
لله جحداً، و انكرهم له رسولاً، و اظهرهم له عدواناً، و اعتاهم على الرب كفرةً و  
طغياناً. الا انها نتيجةً خلال الكفر، و صب يجر جر في الصدر لقتلى يوم بدر، فلا يستبطئ  
في بغضنا اهل البيت، من كان نظره الينا شتاً و شتاً و احناً و اضغاناً يظهر كفره برسوله،  
و يفصح ذلك بلسانه، و هو يقول فرحاً بقتل ولده، و سبى ذريته غير متحور و لا مستعظم  
يهتف باشياخه: [صفحه ٤٥١] لاهلوا، و استحلوا فرحاً و لقالوا: يا يزيد لا تشل منحياً على  
ثنايا ابي عبد الله عليه السلام، و كان مقبل رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ينكتها  
بمخصرته قد التمع السرور بوجهه. لعمرى لقد نكأت القرحة و استأصلت الشافه باراقتك

دم سيد شباب اهل الجنة، و ابن يعسوب الدين و العرب، و شمس آل عبدالمطلب. و هتفت باشياخك، و تقربت بدمه الى الكفرة من اسلافك، ثم صرخت بندائك. [و] لعمرى لقد ناديتهم لو شهدوك، [و] و شيكاً تشهدهم، و لن يشهدوك، و لتودن يمينك كما زعمت شلت منك عن مرفقها و جذت، و احببت امك لم تحملك، و اباك لم يلدك، حين تصير الى سخط الله تعالى، و مخاصمك [و مخاصم ابيك] رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم. اللهم خذ بحقنا، و انتقم لنا ممن ظلمنا، و احلل غضبك على من سفك دماءنا، و نقص ذمارنا و قتل حماتنا، و هتك عنا سدولنا. و فعلت فعلتك [التي فعلت] و ما فريت الا جلدك، و ما جزرت الا لحمك، و سترد على رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم بما تحملت من دم ذريته، و انتهكت من حرمة، و سفكت من دماء عترته و لحمته، حيث يجمع به شملهم، و يلم شعثهم، و ينتقم من ظالمهم، و يأخذ لهم بحقهم من اعدائهم. فلا يستفزك الفرح بقتلهم، (و لا تحسبن الذين قتلوا فى سبيل الله امواتاً بل احياء عند ربهم يرزقون - فرحين بما آتاهم الله من فضله). و حسبك بالله ولياً و حاكماً، و برسول الله صلى الله عليه و آله و سلم خصيماً، و بجبرئيل ظهيراً، و سيعلم من بوأك و مكنك من رقاب المسلمين ان بشس للظالمين بدلاً، و انكم شر مكاناً و اضل سبيلاً. و ما استصغارى قدرك، و لا استعظامى تقريعك، توهما لانتجاع الخطاب فيك بعد ان تركت عيون المسلمين عبرى، و صدورهم عند ذلك حرى، فتلك قلوب قاسية، و نفوس طاغية، و اجسام محشوة بسخط الله و لعنة الرسول قد عشش فيها الشيطان و فرخ، و من هناك مثلك ما درج و نهض. فالعجب كل العجب! لقتل الاتقياء، و اولاد الانبياء [و سليل الاوصياء] بايدى الطلقاء الخبيثة، و نسل العهرة الفجرة، تنطف اكفهم من دمائنا، [صفحة ٤٥٢] و تتحلب افواهم من لحومنا، و للجت الزاكية على الجوب الضاحية، تتابها العواسل، و تعفرها الفراعل. فلئن اتخذتنا مغنماً لتجد بنا [٣٩٠] و شيكاً مغرماً، حين لا تجد الا ما قدمت يداك، و ما الله بظلام للعبيد، فالى الله المشتكى و المعول، و اليه الملجأ و المؤمل. ثم كد كيدك، و اجهد جهدك، فوالذى شرفنا بالوحى



و الكتاب، و النبوة و الانتخاب، لا تدرك امدنا، و لا تبلغ غایتنا، و لا تمحو ذکرننا، و لا ترحض عنک عارنا. و هل رأیک الا فند، و ایامک الا عدد، و جمعک الا بدد، يوم ینادی المنادی: الا لعن الظالم العادی. و الحمد لله الذی ختم لاولیائه بالسعادة، و حکم لاصفیائه ببلوغ الارادة، و نقلهم الی الرحمة و الرافة، و الرضوان و المغفرة، و لم یشق بهم غیرک، و لا ابتلی بهم سواک. و نساله ان یکمل لهم الاجر، و یجزل لهم الثواب و الذخر. و نساله حسن الخلافة، و جمیل الانابة، انه رحیم ودود. حمد و سپاس مر خدا را که پروردگار عالمیان است، و درود بر جدم که آقای پیامبران است، خداوند متعال راست می فرماید: «پس عاقبت کسانی که بد کردند آن است که آیات خدا را تکذیب کرده و آنها را به استهزا می گرفتند». ای یزید! آیا گمان کردی زمانی که اطراف زمین را گرفتی، و اطراف آسمان را بر ما تنگ کردی و ما در دست تو با ذلت و خواری اسیر شدیم، و به سوی تو مانند قطار شتران رانده می شویم، در حالی که تو بر ما مقتدر و توانا هستی، این که برای ما نزد خدا ذلت و خواری و بر تو از جانب خدا کرامت و امتنان است؛ و این که برای بزرگی منزلت تو و جلالت قدر تو است؟ آیا چنین گمان می کنی؟ و با کبر و غرور با بینی پر باد به سر و گردن خود نگاه می کنی و با خوشحالی و سرور کتف های خود را تکان می دهی و با حالت شادی سر خود را می جنبانی، وقتی که می بینی دنیای تو فراهم شده، و کارهای تو منسجم و درست شده، وقتی که می بینی حکومت ما خالص برای تو شده، و [صفحه ۴۵۳] پادشاهی تو بلانزاع شده است؟! پس در این غرور و نخوت و تکبر؛ شتاب مکن، آیا سخن خدای عزوجل را فراموش کردی که می فرماید: «خدا را از آنچه ستمکاران انجام می دهند غافل مپندار، جز این نیست که عذاب آنها را به تأخیر انداخته برای روزی که دیدگان در آن روز خیره می شود». آنجا که خدای عزیز که: «و لا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما و لهم عذاب مهین» [۳۹۱]؛ گمان نکنند آنان که به راه کفر باز گشتند که این چند روزه که مهلتی به آنها داده ایم مقدمه ی سعادت آنهاست! نه، بلکه این مهلت

برای این است که بر گناهان خود بیفزایند. و برای آنها غذایی خوار کننده در پیش است. آیا از دادگری و عدالت است ای پسر آزادشدگان که زنان و کنیزان خویش را در پناه پرده جای دهی و دختران پیامبر را با صورت‌های باز و بی‌چادر و پوشش، به همراه دشمنان، شهر به شهر بگردانی و اهل منزلها آنان را ببینند و دور و نزدیک و پست و شریف بر آنها بنگرند، در صورتی که از مردان و حمایت‌کنندگان آنان کسی باقی نمانده است؟! آری! چگونه امید رحم و مهربانی باشد از کسی که جگر آزادمردان را در دهان بمکد و بیرون اندازد و گوشتش از خون شهیدان بروید؟ و چرا در دشمنی ما کوتاهی کند کسی که پیوسته با دیده‌ی اعتراض و دشمنی و کینه و عداوت به ما می‌نگرد؟! اکنون هم، مست و مغرور بدون آن که پنداری گناهی کرده یا عمل زشت و ناپسندیده‌ای انجام داده‌ای، با چوب به دندانهای ابی‌عبدالله سید جوانان اهل بهشت می‌کوبی و آشکار می‌گویی: لاهلوا و استهلوا فرحاً ثم قالوا یا یزید لا تشل چرا این سخن را نگویی؟ و این شعر را نخوانی؟! در صورتی که دست به خون فرزندان محمد صلی الله علیه و آله و سلم فروبردی و ستارگان درخشان زمین را که دودمان عبدالمطلب بودند، خاموش کردی. ولی با این اقدام موجبات مرگ و بدبختی [صفحه ۴۵۴] خود را فراهم ساختی. اکنون هم پیران طایفه‌ی خود را صدا می‌زنی و گمان می‌کنی که آنان می‌شنوند. ولی به همین زودی تو به آنان ملحق می‌شوی، و در آنجا آرزو می‌کنی ای کاش دست‌هایم شل و زبانم لال می‌بود و نمی‌گفتم آنچه را گفتم، و نمی‌کردم آنچه را که کردم. (اینجا زینب کبری علیها السلام لب به نفرین گشود و فرمود: ای خدای توانا! انتقام ما را از آنهایی که به ما ظلم کردند بگیر و حق ما را از آنان بستان و ایشان را در آتش غضب بسوزان. [دیگر باره یزید را مخاطب ساخته و فرمود: ای یزید! از این کارهای خود نشکافتی مگر پوست خود را، و پاره نکردی جز گوشت خویش را. و طولی نمی‌کشد با این بار سنگینی که از ریختن خون فرزندان پیامبر و هتک حرمت اهل بیتش به گردن گرفته‌ای بر آن حضرت وارد می‌شوی. در آن روزی که خداوند

آنان را جمع فرماید و پراکندگی آنان را تبدیل به اجتماع گرداند و حق آنها را بگیرد. (و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احياء عند ربهم یرزقون) [۳۹۲]؛ و گمان نکن آنان که در راه خدا کشته شدند مرده‌اند، بلکه آنها زنده و نزد پروردگار خود از روزی او کامیابند... کافی است برای تو آن هنگامی که خداوند داور باشد و محمد صلی الله علیه و آله و سلم با تو مخاصمه کند و جبرئیل یآوری نماید. به همین زودی می‌فهمند آن کسانی که تو را بر این مسند نشاندند و بر گردن مسلمان‌ها سوار کردند، چه نکوهیده بدلی از میان ستمکاران اختیار نمودند؟! و می‌دانند که کدام یک از شما بدبخت‌تر و بدفرجام‌تر خواهید بود. اگر چه فشارهای روزگار مرا به سخن گفتن با تو وادار کرده است، ولی من قدر و مقدار تو را کوچک می‌پندارم و سرزنش تو را بزرگ می‌شمارم و توبیخ نمودن تو را ستوده می‌دانم. لیکن چشم‌ها اشک می‌ریزد و سینه‌ها از آتش غم‌ها می‌سوزد. آه! چه امر عجیب و شگفت‌انگیزی است که سپاه خداوند به دست لشکریان شیطان کشته شوند. خون ما از این دست‌ها می‌ریزد و گوشت ما در این [صفحه ۴۵۵] دهان‌ها جویده و مکیده می‌شود! و آن بدن‌های طیب و طاهر، در روز زمین مانده و گرگ‌های بیابان به نوبت آنان را زیارت می‌کنند! و درندگان بر خاک آنها جبین می‌سایند. ای یزید! اگر امروز ما را به قهر و غلبه، غنیمت انگاشتی؛ زود باشد به غرامت، مأخوذ گردی و چیزی نداشته باشی مگر آنچه پیش فرستادی. خداوند به بندگانش ستمکار نیست و ما شکایت خود را نزد او می‌بریم و او پناه ماست. تو ای یزید! به کار خود مشغول باش و کید و مکر خود را به کار بر و کوشش کن، ولی به خدا سوگند! تو نمی‌توانی ما را محو کنی و وحی ما را خاموش گردانی و بمیرانی و به منتهای کار ما برسی و این ننگ و عار را از دامان خود بشویی، زیرا عقل تو علیل است و ایام زندگانی تو اندک و قلیل، و جمع تو پراکنده است روزی که منادی فریاد زند لعنت خدا بر ستمکاران. سپاس خداوندی را که ابتدای کار ما را به سعادت و مغفرت، و پایان آن را به شهادت و رحمت ختم نمود. ما از خداوند

درخواست می کنیم که نعمت خویش را بر شهیدان ما تکمیل فرماید و بر اجر و مزد آنها بیافزاید و ما را به جانشینان نیکو مخلف دارد، زیرا او خدای بخشنده و مهربان است. و حسبنا الله و نعم الوکیل. یزید لعین در جواب آن خاتون مکرمه این شعر را خواند: یا صبیحة تحمد من صوائح ما اهون الموت علی النوائح ای صبیحه و ناله ای که از زنان نوحه گر پسندیده و غیر مکروه است؛ چه آسان است مرگ، بر زنان نوحه گر. سپس آن ملعون دستور داد اهل بیت علیهم السلام را از مجلس خارج نمایند [۳۹۳]. در کتاب «منتخب» می نویسد: نقل شده: هنگامی که یزید لعین اسرای اهل بیت علیهم السلام را خواست، و آنها را به آن ملعون نشان دادند، حضرت زینب علیها السلام دختر امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: ای یزید! آیا از این که امام حسین علیه السلام را کشتی از خدا نمی ترسی؟ [صفحه ۴۵۶] آیا این کار برای تو کافی نبود تا این که اهل و حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از عراق به سوی شام خواستی؟ آیا بی احترامی و هتک حرمت اهل بیت اطهار علیهم السلام برای تو بس نبود که ما را همچون کنیزان بر پشت شتران برهنه سوار کرده و از شهری به شهر دیگر اسیر نمودی؟ یزید لعین به آن مظلومه گفت: همانا برادر تو می گفت: من از یزید بهترم، پدر من بهتر از پدر او، و مادرم بهتر از مادر او، و جدم بهتر از جد او است. او در برخی گفته هایش راست می گفت، ولی در بعضی دیگر خطا رفته است؛ اما جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس او بهتر از همه ی خلق است، و اما این که مادرش بهتر از مادر من و پدرش بهتر از پدر من است چگونه چنین می شود و حال آن که پدر او پدر مرا حاکم نمود؟ آن گاه این آیه را خواند: (قل اللهم مالک الملک) [۳۹۴]. حضرت زینب علیها السلام در پاسخ آن ملعون این آیه شریفه را خواند و فرمود: (و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون - فرحین بما آتاهم الله من فضله) [۳۹۵]. آن گاه فرمود: ای یزید! امام حسین علیه السلام را جز تو کسی دیگر نکشت، و اگر تو نبودی ابن مرجانه لعین کوچک تر و ضعیف تر و ذلیل تر از آن بود که

آن حضرت را بکشد، آیا به کشتن او از خدای تعالی نترسیدی و حال آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خصوص او و برادرش امام حسن علیه السلام فرموده است: الحسن و الحسین علیهما السلام سید الشباب اهل الجنة؟ حسن و حسین علیهما السلام آقایان جوانان اهل بهشت هستند؟ اگر بگویی: نفرموده است، قطعاً دروغ گفته‌ای، و اگر بگویی: آری، پس در واقع با خود، دشمن گشته‌ای. پس یزید لعین این آیه را بخواند: «ذریه‌ای هستند که بعضی از ایشان از بعضی دیگر به وجود آمده‌اند»، آن ملعون از این سخنان خجل و شرم‌منده شد، ولی با این حال، او از گمراهی و ضلالت خود دست برد نداشت و با چوبی که در دست آن ولد الزنا بود بر دندان‌های مبارک امام علیه السلام می‌زد. [ صفحه ۴۵۷ ]

### اعتراض کنیزی از قصر یزید بر آن لعین

ابومخنف گوید: سهل در وصف مجلس یزید لعین گوید: آن گاه که یزید با چوب خیزران بر لب و دندان امام حسین علیه السلام می‌زد کنیزی از قصرش بیرون آمد و آن صحنه را دید، رو به آن ملعون کرد و گفت: خدا دست‌ها و پاهای تو را قطع کند، آیا دندانهایی را که هموارها رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنها را می‌بوسید با چوب می‌زنی؟ یزید ملعون گفت: خدا سر تو را قطع نماید، این چه سخنی است که می‌گویی؟ کنیز گفت: ای یزید! من بین خواب و بیداری بودم، ناگاه دیدم دری از آسمان باز شد و نردبانی دیدم که از نور از آسمان به زمین فرود آمد. در این هنگام، دو نفر جوانی را مشاهده کردم که هنوز موی در صورت آنها نرویده بود، آنها لباسهای سبزی پوشیده بودند. از این نردبان پایین آمدند، در این حال؛ فرشی از زبرجد بهشتی برای آنها گسترده شد، که نور و روشنایی این فرش از مشرق تا مغرب عالم را فراگرفته بود. در این هنگام، مرد بلند قامتی را دیدم با قیافه‌ای زیبا روی آورد و در وسط این فرش نشست، آن گاه صدا زد: ای پدرم آدم! فرود آی. پس مردی سفید پوست با قامتی

بلند فرود آمد. پس از آن صدا زد: ای پدرم سام! فرود آی. پس او نیز فرود آمد. بعد از آن صدا زد: ای پدرم ابراهیم! فرود آی، او نیز فرود آمد. پس از آن صدا زد: ای پدرم اسماعیل! فرود آی، پس فرود آمد. بعد از آن صدا زد: ای برادرم موسی! فرود آی، پس فرود آمد. پس از آن صدا زد: ای برادرم عیسی! فرود آی، پس فرود آمد. آنگاه خانمی را دیدم که با موهای پریشان ایستاده و صدا می‌زند: ای مادرم حوا! فرود آی؛ ای مادرم خدیجه؛ ای مادرم هاجر! فرود آی؛ ای خواهرم ساره! فرود آی؛ ای خواهرم مریم! فرود آی. ناگاه صدای هاتفی را از آسمان شنیدم که می‌گفت: این خانم؛ فاطمه‌ی زهرا علیها السلام دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم همسر علی مرتضی علیه السلام مادر سیدالشهداء علیه السلام، کشته شده‌ی کربلا است. آن گاه حضرت زهرا علیها السلام رو به طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نمود و فرمود: یا ابتاه! اما تری الی ما فعلت امتک بولدی الحسین؟ [صفحه ۴۵۸] ای پدر! آیا می‌بینی امت تو نسبت به فرزندم حسین علیه السلام چه کردند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گریه کرد، و فرمود: یا ابی آدم! الا تری الی ما فعلت الطغاة بولدی؟ ای پدر آدم! آیا می‌بینی که ظالمان و ستمگران با فرزندم چگونه رفتار کردند؟ حضرت آدم علیه السلام سخت گریست، و همه‌ی کسانی که در آنجا بودند گریه کردند تا آنکه فرشتگان از گریه‌ی آنها به گریه افتادند. آن گاه مردان زیادی را در اطراف سر مطهر دیدم که گوینده‌ای می‌گفت: صاحب این خانه را بگیرید و خانه را با آتش بسوزانید. ای یزید! دیدم که تو از خانه بیرون می‌آمدی در حالی که می‌گفتی: آتش! آتش، کجاست گریزگاه از آتش؟ آن ملعون با شنیدن این قصه، دستور داد گردن کنیز را بزنند. کنیز گفت: آگاه باش! لعنت خدا بر ستمکاران است. پس در برخی از نسخه‌های کتاب ابی مخنف آمده است: پس از آن که کنیز این قصه را گفت، یزید لعین به او رو کرد و گفت: وای بر تو! این چه سخنی است؟ می‌خواهی مرا در میان اهل مملکت خودم

شرمنده نمایی؟ آن گاه دستور داد که گردن آن بیچاره - رضی اله عنها - را بزنند [۳۹۶]

### گفتگوی امام سجاد با یزید لعین

آن گاه یزید لعین رو به امام سجاد علیه السلام کرد و گفت: ای جوان! تو کسی هستی که پدر تو خلافت و ملک مرا می خواست، و حمد و سپاس خدای را که خون او را ریخت. امام سجاد علیه السلام در پاسخ او فرمود: ای یزید! چه کسی بر خلافت از پدر من سزاوارتر و مستحق تر بود؟ و حال آن که او فرزند دختر پیامبر شما بود، ولیکن امور به تقدیر خدای عزوجل جاری گردید، آیا سخن خدای تعالی را نشنیده ای که می فرماید: (ما اصاب من مصیبه فی الارض... و الله لا یحب کل مختال فخور) [۳۹۷]. [صفحه ۴۵۹] یزید ملعون کفش زرین می پوشید، و لباس های نفیس به تن می کرد و در راه رفتن کبر می ورزید، بدین جهت امام علیه السلام این آیه را خواند.

### دستور قتل امام سجاد توسط یزید لعین

یزید حرامزاده از این پاسخ امام علیه السلام به خشم آمد و گفت: او را بگیرید و گردنش را بزنید. در این هنگام؛ امام علی بن الحسین علیه السلام گریست، و به سوی آسمان نگاه کرد و این اشعار را خواند: نادیک یا جداه! یا خیر مرسل! حبیبک مقتول و نسلک ضائع اقاد ذلیلاً فی دمشق مکبلاً و مالی من بین الخلائق شافع لقد حکموا فینا اللئام و شتوا لنا شملنا من بعد ما کان جامع ای جد بزرگوار! ای بهترین پیامبر! تو را صدا می زنم؛ حبیب تو کشته شده، و نسل تو ضایع گشته است. من در شهر شام ذلیلانه در حالی که به زنجیر ستم بسته شده ام اسیر می شوم؛ و در میان مردم کسی نیست که برای من شفاعت کند. مردم پست و لئیم بر ما حاکم شده اند؛ و اجتماع ما را بعد از آن که جمع بود؛ پراکنده ساختند. ابو مخنف گوید: در این هنگام که یزید لعین حکم قتل امام

سجاد علیه السلام را صادر کرد عمه‌های آن حضرت دور او را گرفتند. حضرت ام کلثوم علیها السلام رو به یزید کرد و فرمود: وای بر تو ای یزید! آیا جنایاتی که نسبت به ما مرتکب شدی کافی نبود؟ تو زمین را از خون اهل بیت علیهم السلام سیراب نمودی، اینک این جوان برای ما باقی مانده است؟ آیا می‌خواهی نسل حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را قطع نمایی؟ ابومخنف گوید: از این سخن دلسوزانه‌ی حضرت ام کلثوم علیها السلام همه‌ی کسانی که حاضر بودند، گریه کردند. در این هنگام، یکی از اهل مجلس و هم‌نشینان آن ملعون به او گفت: ای یزید به خاطر خدا از تو درخواست می‌کنم که او را ببخشی، زیرا او جوانی بیش نیست، کشتن او لازم نیست. پس یزید لعین دستور داد تا حضرت را رها کنند. [صفحه ۴۶۰] امام سجاد علیه السلام برای این که مطمئن شود یزید لعین کاری با او ندارد رو به او کرد و فرمود: ای یزید! به خاطر خدا از تو درخواست می‌کنم اگر چاره‌ای جز کشتن من نداری پس شخصی را مامور کن تا این زنان را به حرم جدشان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برساند. ابومخنف گوید: در این موقع، مردم گریه و ناله نموده و ضجه زدند، یزید ملعون از فتنه‌ی مردم ترسید و گفت: ای جوان! خاطر جمع باش و دیده‌ات روشن باشد، سوگند به خدا! جز تو کسی اینها را به حرم جدشان نمی‌رساند.

### سخنان یزید لعین و اعتراض حضرت سکینه

آن گاه یزید ملعون رو کرد به مردی از اصحاب خود که در فحاشی و هتاک‌ی زبان گویایی داشته و جسور بود و گفت: به بالای منبر برو و علی، حسن و حسین را ناسزا بگو، و چیزی از بدی‌ها و عیوب را مگذار مگر این که آن را در مورد آنها بیان کنی. آن ملعون اطاعت کرد، در این موقع حضرت سکینه علیها السلام رو به یزید ملعون کرد و فرمود: وای بر تو ای یزید! کدام نقص‌ها و عیب‌ها بر پدر و جد من وارد است؟ آن ملعون گفت: خاموش باش ای دختر خارجی! حضرت سکینه علیها السلام فرمود: ای



یزید! چقدر حیای تو اندک و روی تو سخت است؟! کدامین شخص به خلافت سزاوارتر است؛ تو یا پدرم، کسی که پدرش علی بن ابی طالب و مادرش فاطمه‌ی زهرا و جدش رسول خدا علیهم السلام است؟ یزید ملعون گفت: من به خلافت از پدر تو سزاوارترم، زیرا که خلافت از پدرم به من به ارث رسیده است. شیخ مفید رحمه الله گوید: آن گاه یزید ملعون رو به علی بن الحسین علیه السلام کرد و گفت: پدر تو قطع رحم کرد و حق مرا انکار نمود و با من در سلطنت و خلافت نزاع نمود، پس خدا آنچه را که دیدی نسبت به او انجام داد. امام سجاد علیه السلام در پاسخ او این آیه را قرائت فرمود: (ما اصاب من مصیبه فی الارض و لا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبراها ان ذلک علی الله یسیر) [۳۹۸]. [صفحه ۴۶۱] یزید ملعون به پسرش خالد گفت: جواب او را بده، خالد نتوانست پاسخ بدهد. یزید لعین به خالد گفت: (و ما اصابکم من مصیبه فبما کسبت ایدیکم و یعفوا عن کثیر) [۳۹۹]. آنچه به شما از مصیبت رسیده است به سبب آن است که دست‌های شما آن را کسب کرده است، و خدا بسیاری از گناهان شما را می‌بخشد [۴۰۰]. در «بحار الانوار» می‌نویسد: صاحب «مناقب» بعد از این مکالمه می‌گوید: امام سجاد علیه السلام فرمود: ای فرزند معاویه و هند و صخر! نبوت و امیری همواره مختص آبا و اجداد ما بوده است پیش از این که تو زائیده شوی، همانا در روز بدر، احد و احزاب علم حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در دست جد بزرگوارم علی بن ابی طالب علیه السلام بود. علم‌های کفر در دست پدر و جد تو بود. آن گاه امام علیه السلام این اشعار را خواند: ماذا تفلولون اذ قال النبی لکم ماذا فعلتم و انتم آخر الامم؟ بعترتی و باهلی عند مفتقدی منهم اساری و منهم ضرجوا بدم‌هنگامی که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از شما پرسد ای آخرین امته! رفتار شما با اولاد و اهل من در غیاب من چگونه بود؛ برخی از فرزندان مرا اسیر و برخی دیگر را به خون آغشته نمودید؟ سپس علی بن الحسین علیه السلام فرمود: ویلک یا یزید! لو تدری ماذا صنعت؟ و ما الذی ارتکبت من ابی و اهل بیتی و اخی و عمومته؟ اذا لهربت

فی الجبال، و افترشت الرماد، و دعوت بالویل و الثبور، ان یكون راس ابی الحسین علیه السلام ابن فاطمه و علی علیه السلام منصوباً علی باب مدینتکم، و هو ودیعه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فیکم، فابشروا بالخزی و الندامه غداً اذا اجتمع الناس لیوم القیامه. وای بر تو ای یزید! اگر می دانستی چه کار کرده ای، و نسبت به پدر، اهل بیت و برادر و عموهای من مرتکب چه جنایتی شده ای؟! به کوهها فرار می کردی و خاکستر را فرش خویش قرار می دادی، و واویلا و واثورا سر می دادی. این که سر پدر بزرگوارم حسین علیه السلام فرزند فاطمه و علی علیهما السلام بر دروازه شهر شما نصب شده، و حال آن که او امانت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان شما بود، پس [صفحه ۴۶۲] مژده باد بر شما رسوایی و پشیمانی فردا، در آن هنگام که مردمان در روز قیامت جمع شوند. شیخ مفید رحمه الله گوید: آن گاه یزید لعین مخدرات اهل بیت و کودکان را به مجلس خود فراخواند، و آنها را در نزد آن ملعون نشانده، آن ملعون، از اسرا هیئت و منظره ی ناراحت کننده ای را ملاحظه کرد (و احساس کرد که مردم به جنایات او پی خواهند برد، لذا) گفت: خداوند روی پسر مرجانه را زشت و سیاه گرداند، اگر میان شما و او خویشی و قرابتی بود شما را به این حال در نمی آورد، و با این وضع شما را به نزد من نمی فرستاد.

### مرد شامی دختر امام حسین را به کنیزی می طلبد

فاطمه علیها السلام دختر امام حسین علیه السلام می فرماید: هنگامی که ما را وارد مجلس یزید لعین کردند، و ما در مجلس نشستیم، او با دیده ی رقت بار به ما نگاه کرد، مردی از اهل شام که سرخ رو بود برخاست و گفت: ای امیر المؤمنین!! این دختر را به من ببخش. منظور آن ملعون، من بودم، و من دختر نظیف و زیبایی بودم، وقتی این سخن را شنیدم مضطرب شدم و لرزیدم، گمان کردم که این کار شدنی است. دامن عمه ام حضرت زینب علیها السلام را گرفتم و او می دانست که این کار شدنی نیست. در روایت

سید آمده است: به عمه‌ام گفتم: عمه جان! یتیم شدنم بس نبود حالا به کنیزی می‌خواهند؟! عمه‌ام به مرد شامی گفت: به خدا سوگند! دروغ گفتی! به خدا سوگند! تو لئیم و فرومایه‌ای؛ نه تو می‌توانی این کار را بکنی، نه یزید. یزید حرامزاده از این پاسخ، خشمگین شد و گفت به خدا سوگند! تو دروغ گفتی! این کار من است، و اگر بخواهم می‌توانم انجام دهم. زینب کبری علیها السلام فرمود: به خدا سوگند! هرگز چنین نیست؛ خدا این امر را برای تو قرار نداده است، مگر این که از ملت ما خارج شده و به دین دیگری ایمان بیاوری. یزید ملعون خشم خود را فروخورد و گفت: با من چنین سخن می‌گویی؟ پدر و برادر تو از دین خارج شدند (!! حضرت زینب علیها السلام فرمود: تو و پدر تو به وسیله‌ی دین خدا و دین پدرم و دین برادرم، هدایت یافتید، اگر مسلمان باشی. [صفحه ۴۶۳] آن ملعون گفت: ای دشمن خدا! دروغ گفتی. حضرت زینب علیها السلام به او فرمود: تو امیر هستی، از روی ستم فحش می‌دهی، و به سبب قدرتی که داری غالب می‌شوی. گویا آن ملعون از این سخن حیا کرد و ساکت شد. شامی دوباره گفت: این دختر را به من ببخش. یزید ملعون به او گفت: دور شو! خدا مرگ هلاک کننده و کشنده‌ای برای تو برساند [۴۰۱]. در «منتخب» آمده است: حضرم ام کلثوم علیها السلام به آن مرد شامی فرمود: ساکت شو ای مرد پست و فرومایه! خدا زبانت را قطع کند، و چشمانت را کور گرداند، و دستانت را خشک نماید، و تو را در آتش جای دهد، همانا فرزندان پیامبران خدمتکار فرزندان زنازادگان نمی‌شوند. راوی گوید: سوگند به خدا! هنوز کلام آن خاتون معظمه به پایان نرسیده بود که خداوند عالم دعای او را در مورد آن مرد اجابت نمود. در این هنگام، حضرت ام کلثوم علیها السلام فرمود: الحمد لله الذی عجل لك العقوبة فی الدنيا قبل الاخرة، فهذه جزاء من يتعرض لحرم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم. حمد و سپاس خدای را که پیش از آخرت، در دنیا تو را عقاب نمود و این است جزای کسی که به اهل حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم متعرض شود. در روایت سید رحمه الله آمده است: مرد شامی

گفت: این دختر کیست؟ یزید لعین گفت: این فاطمه؛ دختر حسین است و این زینب دختر علی بن ابی طالب. مرد شامی گفت: حسینی که فرزند فاطمه و علی بن ابی طالب است؟ گفت: آری. مرد شامی گفت: خدا تو را لعنت کند ای یزید! آیا فرزندان پیامبر خود را می کشی، و اهل بیت او را اسیر می نمایی به خدا سوگند! من گمان می کردم که اینها اسیران روم هستند. یزید لعین از این سخن به خشم آمد و گفت: سوگند به خدا! تو را نیز به آنها ملحق [ صفحه ۴۶۴ ] می سازم. آن گاه دستور قتل او را صادر کرد و او را کشتند [ ۴۰۲ ] .

### سخنرانی خطیب یزید لعین و اعتراض امام سجاد

راوی گوید: آن گاه یزید حرامزاده خطیب را خواند و به او امر کرد که بر بالای منبر رفته و امام حسین و پدر بزرگوارش صلوات الله علیهما را بد گوید. خطیب پست بالای منبر رفت و در ذم و بدی حضرت امیرالمؤمنین و امام شهید علیه السلام و مدح معاویة ی لعین و یزید حرامزاده مبالغه و زیاده روی کرد. در این هنگام، علی بن الحسین علیهما السلام بر او فریاد زد: ویلک ایها الخاطب! اشتریت مرضات المخلوق بسخط الخالق، فتبوا مقعدک من النار. وای بر تو ای خطیب! خشنودی مخلوق را در مقابل غضب خدا اختیار کردی، که جایگاه تو آتش است. ابن سنان خفاجی در وصف حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه چه زیبا گفته! آنجا که می گوید: أعلی المنابر تعلنون بسبه و بسيفه نصبت لكم اعداءها آیا در بالای منبرها آشکارا به او ناسزا می گویند؛ و حال آن که پایه ها و چوب های منابر به واسطه ی شمشیر آن حضرت برای شما نصب شده است [ ۴۰۳ ] .

### اسکان اسرای اهل بیت در خرابه ی شام

راوی گوید: یزید لعین در این روز، به امام علی بن الحسین علیه السلام وعده داد که سه حاجت او را بر آورد! آن گاه دستور داد تا اهل بیت علیهم السلام را به منزلی منتقل کنند که نه از گرما حفظ می کرد و نه از سرما. اسرای اهل بیت علیهم السلام مظلومانه در آن منزل ماندند تا این که از شدت حرارت صورتشان پوسته پوسته شد، و در آن مدتی که در آن شهر اقامت داشتند به عزاداری سیدالشهداء علیه السلام مشغول بودند. [ صفحه ۴۶۵ ]

شیخ صدوق رحمه الله در «امالی» خود از جناب فاطمه دختر امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند که گفت: پس از آن که مجلس یزید لعین تمام شد دستور داد تا مخدرات مکرمات جناب سیدالشهدا علیه السلام را با امام سجاد در مکانی که آنها را نه از سرما و نه از گرما نگاه می داشت؛ حبس کردند تا این که صورتشان پوسته پوسته شد... باز در همان کتاب آمده است: آن گاه یزید لعین دستور داد سر اقدس و اطهر امام علیه السلام را بر در مسجد شام نصب کردند. در «بحار الانوار» می نویسد: صاحب «مناقب» گوید: ابومخنف و دیگران نقل کرده اند: یزید لعین دستور داد تا سر مطهر و مقدس امام حسین علیه السلام بر درب خانه اش آویزان کرده و دستور داد تا اهل بیت امام حسین علیه السلام وارد خانه اش شوند، هنگامی که مخدرات مطهرات وارد خانه ی یزید لعین شدند، زنان و فرزندان معاویه و ابی سفیان همگی با گریه و ناله و نوحه به استقبال آنها آمدند، آنها برای امام حسین علیه السلام گریستند و لباس های فاخر و زیورآلات خود را کردند و سه روز بر آن بزرگوار عزا و ماتم گرفتند. هند، دختر عبدالله بن عامر بن کزیر که زن یزید لعین بود - و پیش از این، در تحت نکاح حضرت سیدالشهداء علیه السلام بود - از حرم سرای یزید، پرده را پاره کرد و به طرف یزید لعین که مجلسی عمومی ترتیب داده بود، رفت و به او گفت: ای یزید! آیا سر حسین علیه السلام فرزند فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر آستانه ی خانه ی من به دار کشیده شده؟ یزید حرامزاده برخاست و او را پوشانید و گفت: آری، ای هند! با آواز بلند بر فرزند دختر رسول خدا و نوحه کننده ی قریش؛

گریه کن، ابن زیاد بر کشتن او شتاب کرد، و او را به قتل رساند، خدا او را هلاک سازد. آن گاه یزید لعین آنها را در خانه‌ی مختص خود جای داد، و غذایی نمی‌خورد جز این که امام سجاد علیه‌السلام نزد او حاضر باشد!! [۴۰۴]. در «بحار الانوار» آمده است: مداینی گوید: هنگامی که که امام سجاد علیه‌السلام نسب خود را به جد بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رساند، یزید ملعون به مامور خود گفت: او را وارد این باغ کن و بکش و در آنجا دفن نما. [صفحه ۴۶۶] مامور لعین، او را وارد باغ نمود و مشغول کندن قبر شد امام علیه‌السلام نیز نماز می‌خواند چون خواست امام علیه‌السلام را بکشد دستی از هوا پیدا شد و به آن ملعون زد، پس آن ملعون به رو بر زمین افتاد و نعره زد و بی‌هوش شد و به جهنم واصل گردید. خالد بن یزید لعین، آن ملعون را دید رنگ پریده به سوی پدرش آمد و قصه را تعریف کرد، یزید لعین دستور داد مامور را در همان قبر دفن کنند و امام علیه‌السلام را رها نمایند، امروزه محلی را که امام زین‌العابدین علیه‌السلام را در آن حبس کرده بودند جزو مسجد می‌باشد.

### سخنرانی خطیب یزید لعین و اعتراض امام سجاد به روایت دیگر

در «بحار الانوار» و «عوامل العلوم» آمده است که صاحب «مناقب» و دیگران گفته‌اند: روایت شده: یزید ولد الزنا دستور داد تا منبری آماده کنند و خطیبی بالای منبر رفته مردم را از بدیهای حضرت ابی‌عبدالله و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما (!!)) و آنچه کرده‌اند آگاه نماید. خطیب پست، بالای منبر رفت و خدا را حمد کرد! و بر او ثنا خواند! آن گاه به آن دو بزرگوار سلام الله علیهما ناسزا گفت و در این امر زیاده‌روی کرد، و سخن را در مدح معاویه و یزید لعین به درازا کشاند و کارهای نیکویی به آن دو ملعون نسبت داد. راوی گوید: در این هنگام امام سجاد علیه‌السلام بر آن خطیب فریاد زد: ویلک ایها الخاطب! اشتریت مرضاء المخلوق بسخط الخالق، فتبوء مقعدک من النار. وای بر تو ای

خطیب! خشنودی مخلوق را به غضب پروردگار عالم خریدی، پس جایگاه و منزل تو آتش است. آن گاه امام زین العابدین علیه السلام رو به یزید کرد و فرمود: ای یزید! آیا اجازه می‌دهی بالای این چوبها بروم و سخنانی ایراد کنم، سخنانی که باعث خشنودی و رضایت خدا است و اجر و ثوابی برای حاضران در مجلس داشته باشد؟ روای گوید: یزید ملعون از این کار امتناع نمود. مردم به او گفتند: به او اجازه بده بالای منبر رود، شاید ما از او چیزی بشنویم. [صفحه ۴۶۷] یزید ملعون گفت: اگر او بالای منبر رود، فرود نمی‌آید جز آن که من و فرزندان ابی سفیان را رسوا سازد. به یزید ملعون گفته شد: او که نمی‌تواند سخن نیکو بیان نماید. یزید گفت: همانا که او از خانواده‌ای است که کام آنها با علم باز شده (یعنی در شیرخوارگی به علم آراسته شده‌اند).

### سخنان امام سجاد در مجلس یزید

راوی گوید: مردم اصرار کردند تا این که یزید به حضرت رخصت داد. امام سجاد در بالای منبر قرار گرفت، خدا را حمد نمود و او را ثنا خواند، آن گاه خطبه‌ای را ایراد فرمود که با آن دیدگان حاضران را گریان کرد، و دل‌های آنان را ترساند، حضرت فرمود: **أيها الناس! أعطينا ستا و فضلنا بسبع: أعطينا العلم، و الحلم، و السماحة، و الفصاحة، و الشجاعة، و المحبة في قلوب المؤمنين. و فضلنا بأن منا النبي المختار محمد صلى الله عليه و آله و سلم و منا الصديق، و منا الطيار، و منا اسد الله و اسد رسوله، و منا سبطا هذه الامة، و منا مهدي هذه الامة، من عرفني فقد عرفني، و من لم يعرفني انباته بحسبي و نسبي. أيها الناس! أنا ابن مكة و مني، أنا ابن زمزم و الصفا، أنا ابن من حمل الزكاة بالطراف الرداء، أنا ابن خير من ائترر و ارتدى، أنا ابن خير من انتعل و احتفى، أنا بن خير من طاف و سعى، أنا ابن خير من حج و لبى. أنا بن من حمل على البراق في الهواء، أنا ابن من اسرى به من المسجد الحرام الى المسجد الاقصى، أنا ابن من بلغ به جبرئيل الى سدره المنتهى، أنا ابن من دنى فتدلى فكان قاب قوسين أو ادنى. أنا ابن من**

صلی بملائکة السماء، أنا بن من اوحی الیه الجلیل ما اوحی، أنا ابن محمد المصطفی، أنا ابن علی المرتضی. أنا ابن من ضرب خراطیم الخلق حتی قالوا: لا اله الا الله. أنا ابن من ضرب بین یدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بسیفین، و طعن برمحین، و هاجر الهجرتین، و بایع البیعتین، و قاتل ببدر و حنین، و لم یکفر بالله طرفه عین. أنا ابن صالح المؤمنین، و وارث النبیین، و قاصع الملحدين، و یعسوب [صفحه ۴۶۸] المسلمین، و نور المجاهدین، و زین العابدین، و تاج البکائین، و اصبر الصابریں، و افضل القائمین من آل یاسین رسول رب العالمین. أنا ابن المؤید بجبرئیل، المنصور بمیکائیل، أنا ابن المحامی عن حرم المسلمین، و قاتل المارقین و الناکثین و القاسطین، و المجاهد اعداء الناصبین، و افخر من مشی من قریش اجمعین. و اول من اجاب و استجاب لله و لرسوله من المؤمنین، و اول السابقین، و قاصم المعتدین، و مبد المشرکین، و سهم من مرامی الله علی المنافقین، و لسان حکمه رب العالمین. و ناصر دین الله، و ولی امر الله، و بستان حکمه الله، و عیبه علمه، سمح سخی، [بهی] بهلول، زکی، ابطحی، رضی، مقدم، همام، صابر، [صوام] مهذب، قوام، قاطع الاصلاب، و مفرق الاحزاب. اربطهم عناناً، و اثبتهم جناناً، و امضاهم عزیزه، و اشدهم شکیمه، اسد باسل، یطحنهم فی الحروب، اذا ازدلفت الاسنه، و قربت الاعنه، طحن الرحا، و یذروهم فیها ذرو الريح الهشیم. لیث الحجاز، و کبش العراق، مکى مدنی حنفی [خیفی]، عقبی، بدری، [احدی] شجرى مهاجرى. من العرب سیدها، و من الوغی لیثها، وارث المشعرین، و ابو السبطين الحسن و الحسین، ذاک جدی علی بن ابی طالب. ثم قال: أنا ابن فاطمه الزهراء، أنا ابن سیده النساء. ای مردم! شش خصلت به ما عطا شده و با هفت فضیلت بر سائر مردم ترجیح داده شده ایم: عطا شده ایم به علم، بردباری، جوانمردی، فصاحت، شجاعت، محبت در دلهای مؤمنان؛ و ترجیح و زیادتی داده شده ایم به این که از ما است پیامبر برگزیده حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، و از ما است صدیق امیر المؤمنین علیه السلام، و از ما است جعفر طیار علیه السلام، و از ما است حمزه، شیر خدا و شیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و



سلم، و از ما است حسن و حسین علیهما السلام دو سبط این امت، و از ما است مهدی این امت. هر که مرا می شناسد که می شناسد و هر که مرا نمی شناسد خود را به او معرفی می نمایم و حسب و نسب خود را بیان می کنم. ای مردم! منم فرزند مکه و منی، منم فرزند زمزم و صفا منم فرزند کسی که [ صفحه ۴۶۹ ] زکات را با اطراف عبادش برداشت، منم فرزند بهترین کسی که ازار پوشید، منم فرزند بهترین کسی که نعلین به پا کرد و پای برهنه رفت، منم فرزند بهترین کسی که طواف و سعی نمود، منم فرزند بهترین کسی که حج و تلبیه گفت. منم فرزند آن که بر براق سوار شد و در هوا حرکت داده شد، منم فرزند آن که او از مسجد الحرام به مسجد اقصی برده شد، منم فرزند کسی که جبرئیل علیه السلام او را به سدره المنتهی رسانید، منم فرزند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم که در شب معراج به قرب منزلت، مکانت و مقرب درگاه الوهیت گردید و برای سجده عبودیت سر فرود آورد و در حالی که میان پیامبر و حضرت رب العزه مقدار دو کمان بلکه کمتر از آن بود. منم فرزند کسی که با ملائکه ی آسمان نماز گزارد، منم فرزند کسی که خداوند جلیل به سوی او آنچه می خواست وحی فرمود، منم فرزند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم، منم فرزند کسی که بینی مردم را به خاک مالید تا کلمه ی «لا اله الا الله» را بگویند. منم فرزند کسی که در پیشگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دو شمشیر، شمشیر زد و به دو نیزه زد، و به دو هجرت فرمود، و به دو بیعت بیعت نمود، و در جنگ بدر و حنین مقاتله نمود، و در یک چشم بهم زدن به خدا کافر نگشت. منم فرزند صالح مؤمنان، وارث پیامبران، براندازنده ی ملحدان، پادشاه مسلمانان، نور جهاد کنندگان، زینت عابدان، تاج گریه کنندگان، بهترین صابران، بهترین نماز گزاران از فرزندان حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستم. منم فرزند مؤید به جبرئیل علیه السلام، و منصور به میکائیل علیه السلام، منم فرزند حمایت کننده از حرم مسلمانان، و کشنده ی خارج شدگان از دین - اهل نهر روان - و شکنندگان بیعت - اهل جنگ

جمل - و یاغیان - اهل جنگ صفین - و جهادکننده با دشمنان ناصبی و کینه توز و سرافرازترین فرد قریش. نخستین کسی که دعوت خدا و رسول او را اجابت نمود، و نخستین سبقت کنندگان به سوی ایمان، و شکننده‌ی ظالمان، و هلاک کننده‌ی مشرکان، و تیری از تیرهای خدای تعالی بر جان منافقان، و زبان حکمت پروردگار عالمیان. یاری کننده‌ی دین خدا، و ولی امر خدا، و گلستان حکمت خدا، و صندوق علم خدا. [صفحه ۴۷۰] فرزند کسی که جوانمرد، سخی، گشاده‌رو، آقایی که جامع همه‌ی خیرات است، پاک، ابطحی، رضی، شجاع، پادشاه، صبرکننده، پاکیزه اخلاق، کثیرالقیام، قطع کننده‌ی پشت‌های کافران، و متفرق کننده‌ی گروه‌ها و احزاب منحرفان. ثابت‌ترین مردمان از حیث خودداری بر ترک محارم، حفظ کننده‌ترین کس بر نفس خویش از مردمان، و دلش از همه کس ثابت‌تر، و گدازنده‌تر از همه کس از حیث اراده. شیر شجاعی است که وقتی نیزه‌ها آماده می‌شود و افسارها نزدیک می‌گردد دشمنان را در جنگ‌ها مانند خورد کردن آسیاب خورد می‌کند و آنان را در جنگ‌ها مانند پراکنده کردن باد گیاهیان خشک را پراکنده می‌کند. شیر حجاز و آقای عراق، منسوب به مکه و مدینه، منسوب به راستی در دین، بیعت کننده در عقبه، شهسوار جنگ بدر، احد، منسوب به شجره‌ی طیبه که عبارت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، که از مکه به مدینه هجرت فرمودند. از اعراب، آقای ایشان است، و از جنگ شیر آن، وارث مشعرین و پدر دو سبط رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حسن و حسین علیهما السلام. این است جد من علی بن ابی طالب علیه السلام. آن گاه فرمود: منم فرزند فاطمه‌ی زهرا علیها السلام، منم فرزند سیده‌ی زنان. حضرت پیوسته فرمود: منم، منم تا که این خروش مردم به گریه و فریاد برخاست، و یزید لعین از فتنه و آشوب ترسید، پس مؤذنی را امر داد تا اذان بگوید، و سخن امام علیه السلام قطع نماید. چون مؤذن گفت: «الله اکبر». امام علیه السلام فرمود: لا شیء اکبر من الله تعالی. چیزی بزرگتر از خدای تعالی نیست. مؤذن گفت: «اشهد ان لا اله الا الله». امام

علیه السلام فرمود: شهد بها شعری و بشری و لحمی و دمی. موی و پوست و گوشت و خونم شهادت و گواهی بر یگانگی خدا می دهد. وقتی مؤذن گفت: «اشهد ان محمداً رسول الله». امام علیه السلام از بالای منبر رو به یزید کرد و فرمود: [صفحه ۴۷۱] محمد هذا؛ جدی ام جدك یا یزید؟ فان زعمت انه جدك فقد كذبت و كفرت، و ان زعمت انه جدی فلم قتلت عترته؟ ای یزید! آیا این محمد صلی الله علیه و آله و سلم جد من است یا جد تو؟! اگر بگویی: او جد تو است، دروغ می گویی، و کافر می شوی، و اگر بگویی: او جد من است، پس چرا فرزندان او را کشتی؟ راوی گوید: مؤذن، اذان و اقامه را تمام کرد و یزید لعین در پیش ایستاد و نماز ظهر را خواند [۴۰۵]. در روایت ابی مخنف آمده است: یزید ملعون به مردی دستور داد تا بالای منبر رفته و امام حسین علیه السلام را ناسزا گوید، آن ملعون، این کار را انجام داد، خدا لعنتش کند. آن گاه امام سجاد علیه السلام به آن ملعون فرمود: تو را به خدا سوگند می دهم رخصت بده بالای منبر روم و سخنانی ایراد کنم که خشنودی خدا و رسول او در آن باشد. آن ملعون به امام علیه السلام گفت: ای جوان! بالای منبر رو و هر چه می خواهی بگو، و از حضرت عذر خواست. روای گوید: امام سجاد علیه السلام بر بالای منبر رفت و با زبان شیوا و فصاحت و بلاغت، مانند سخنان پیامبران سخنرانی کرد، مردم از هر سوی به طرف امام علیه السلام روی آوردند امام علیه السلام فرمود: ایها الناس! من عرفنی فقد عرفنی، و من لم یعرفنی فانا اعرفه بنفسی، فانا علی بن الحسین بن علی المرتضی صلوات الله و سلامه علیهما. أنا ابن من حج و لبی، أنا ابن من طاف و سعی، أنا ابن زمزم و الصفا. أنا ابن فاطمه الزهراء، أنا ابن المذبوح من القفا، أنا ابن العطشان حتی قضی، أنا ابن من منعوه من الماء و احلوه علی سائر الوری. أنا ابن محمد المصطفی، أنا ابن صریح کربلا، أنا ابن من راحت انصاره تحت الثری، أنا ابن من غدت حریمه اسری، أنا ابن من ذبحت انصاره من غیر سویء، أنا ابن من اضرم الاعداد فی خیمته لظی، أنا ابن من اضحی صریعاً بالعری. أنا ابن من لا غسل له و لا کفن یری، أنا ابن من رفع رأسه علی القنا، أنا ابن من هتک حریمه

بارض کربلا، أنا ابن من جسمه بارض و رأسه [ صفحه ۴۷۲ ] باخری، أنا ابن من لا یری حوله غیر الاعداء، أنا ابن من سبیت حریمه الی الشام تهدی، أنا ابن من لا له ناصر و لا حمی. ثم انه - صلوات الله علیه - انتحب و بکی، ثم قال: ایها الناس! فضلنا الله تعالی بخمس خصال: فینا و الله؛ مختلف الملائکة، و معدن الرسالة، و فینا نزلت الایات، و نحن قدنا العالمین للمهدی، و فینا الشجاعة فلم نخف بأساً، و البراعة و الفصاحة اذا افتخر الفصحاء. و فینا الهدی الی سواء السبیل، و العلم لمن اراد ان یتفید علماً، و المحبة فی قلوب المؤمنین من الوری، و لنا الشان الاعلی فی الارض و السماء. لولانا ما خلق الدنیا، و کل فخر دون فخرنا یهوی، و محبنا یسقی، و باغضنا یوم القیامة یشقی. ای مردم! هر که مرا می شناسد که می شناسد و هر که مرا نمی شناسد، من خودم را به او معرفی می کنم، منم علی بن الحسین بن علی المرتضی صلوات الله و سلامه علیهم. منم فرزند کسی که حج کرد و لیبیک گفت، منم فرزند آن که طواف کرد و سعی نمود، منم فرزند زمزم و صفا. منم فرزند فاطمه ی زهرا علیها السلام، منم فرزند سربریده از قفا، منم فرزند کسی که تشنه از دنیا رحلت فرمود، منم فرزند آن که او را از آب منع کردند، در حالی که آن را بر سایر خلق مباح نمودند. منم فرزند محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم، منم فرزند بر زمین افتاده ی کربلا، منم فرزند آن که یاران او در زیر خاک مدفون شدند، منم فرزند آن که اهل حرم او اسیر گردید، منم فرزند آن که یاران او بی گناه ذبح شدند، منم فرزند آن که دشمنان به خیمه ی او آتش زدند، منم فرزند آن که او را در روی ریگ انداختند. منم فرزند آن که نه او را غسل دادند و نه کفنی نمودند، منم فرزند آن که سر مطهر او را بالای نیزه زدند، منم فرزند آن که حرمت مخدرات او را در سرزمین کربلا هتک نمودند، منم فرزند آن که بدن مقدس او در جائی است و سر مطهرش در جای دیگر، منم فرزند آن که در اطراف او جز دشمنان دیده نمی شد، منم فرزند آن که اهل بیت او اسیر گردیده و به شام فرستاده شدند، منم فرزند آن که نه او را یآوری و نه حمایت کننده ای بود. [ صفحه ۴۷۳ ] آنگاه امام - صلوات الله علیه - با

صدای بلند گریست و فرمود: ای مردم! خدا ما را به پنج خصلت تفضیل و ترجیح داده است: سوگند به خدا! در ما است رفت و آمد ملائکه، معدن رسالت، و آیات الهی در خصوص ما نازل شده است، و ما عالمیان را به سوی هدایت سوق می‌دهیم، و در ما است شجاعت، از باس و شدت نمی‌ترسیم، و براعت و فصاحت در نزد ماست، آن گاه که فصحا فخر نمایند. هدایت به سوی راه راست در ما است، علم و دانش برای کسی که بخواهد از علم ما استفاده نماید، در ماست، و محبت ما در دل‌های مؤمنان است، و برای ما شأن والاتر در زمین و آسمان است. اگر ما نبودیم دنیا آفریده نمی‌شد، و همه‌ی فخرها در ورای فخر ما نازل و ساقط می‌شود - یعنی فخر ما برتر از همه‌ی فخرهاست - دوست ما سیراب می‌شود، و دشمن ما در روز قیامت به صعوبت و بلا می‌افتد.

### وحشت یزید لعین از سخنان امام سجاد

راوی گوید: هنگامی که مردم سخنان امام علیه‌السلام را شنیدند، با گریه و ناله، ضجه زدند، و صدای ناله از مسجد بلند شد. یزید لعین، از فتنه و آشوب و از این که دل‌های مردم به سوی امام علیه‌السلام میل کند ترسید، به مؤذن دستور داد با گفتن اذان سخنان امام علیه‌السلام را قطع کند. مؤذن بر جای بلندی رفت و گفت: «الله اکبر». امام علیه‌السلام فرمود: کبرت کبیراً، و عظمت عظیماً، و قلت حقاً. خدای بزرگ را بزرگ داشتی و خدای عظیم را تعظیم کردی، و سخن بحق گفتی. مؤذن گفت: «اشهد ان لا اله الا الله». امام علیه‌السلام فرمود: اشهد بها مع کل شاهد، و اتحملها مع کل جاحد. با هر شهادت دهنده‌ای به کلمه‌ی توحید شهادت می‌دهم، و متحمل و مقرر آن می‌شوم با هر انکارکننده‌ای. مؤذن گفت: «اشهد ان محمداً رسول الله». [صفحه ۴۷۴] در این هنگام، امام علیه‌السلام گریه نمود و صدای ناله و شیون او بلند شد، و رو به یزید لعین کرد و فرمود: سالتک بالله یا یزید! یا محمد جدی ام جدک؟ ای یزید! تو را به خدا! از تو سؤال می‌کنم: آیا محمد صلی الله علیه و آله و سلم جد من است یا جد تو؟ یزید لعین گفت:

جد تو امام علیه السلام فرمود: فلم قتل اهل بیه، و قتل ابی، و ایتمنی علی صغر سنی. پس چرا اهل بیت او را کشتی، چرا پدر مرا کشتی، و مرا در کودکی یتیم نمودی. آن ملعون پاسخ امام علیه السلام را نداد و برخاست و وارد خانه‌ی خود شد و گفت: نیازی به نماز ندارم.

### گفتگوی امام سجاد با منهال

راوی گوید: آن گاه منهال به نزد امام سجاد علیه السلام آمد و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! چگونه صبح کردی - یعنی حالت چگونه است -؟ امام علیه السلام به او فرمود: کیف حال من اصبح و قد قتل ابوه، و قل ناصره، و ينظر الی حرم من حوله اساری، قد فقدوا الستر و الغطاء، و قد اعدموا الکافل و الحمی، فهل ترانی الا اسیراً ذلیلاً قد عدت الناصر و الکفیل، قد کسیت أنا و اهل بیتی ثياب الیسی، و قد عدت علینا جدید العری، فان تسال فها أنا کما تری قد شمت فینا الاعداء، و نترقب الموت صباحاً و مساءً. ثم قال: قد اصبحت العرب تفتخر علی العجم، بان محمداً صلی الله علیه و آله و سلم منهم، و اصبحت قریش تفتخر علی سائر الناس، بان محمداً صلی الله علیه و آله و سلم منهم، و نحن اهل بیه اصبحنا مقتولین مظلومین، قد حلت بنا الرزیات، نساق سبایاء، و نجلب هدایاء، کان حسبنا من اسقط الحسب، و منتسبنا من ارذل النسب، کان لم نکن هام المجد [و] رقینا، و علی بساط الجلیل سعینا، و اصبح الملك لیزید لعنه الله و جنوده، و اضحت بنوالمصطفی من ادنی عبیده. [صفحه ۴۷۵] چگونه باشد حال کسی که صبح کند در حالی که پدر او کشته شده، و یاوران او کم شده، و به اهل حرم اسیر خود نگاه می‌کند، اسیرانی که پوشش و حجاب آنها را به غارت برده‌اند، و کفیل و حامی خود را از دست داده‌اند. آیا نمی‌بینی مرا که اسیر ذلیلی شده‌ام که یاور و حامی خود را از دست داده‌ام. من و اهل بیتم لباس اندوه و غم بر تن کرده‌ایم، و لباس‌های نو ما را به تاراج برده‌اند، اگر حال مرا می‌پرسی من چنانم که می‌بینی، دشمنان به ما شماتت می‌کنند، و

صبح و شام در انتظار مرگ هستیم. آنگاه فرمود: عرب در حالتی قرار گرفتند که بر عجم فخر می کنند به این که محمد صلی الله علیه و آله و سلم از آنها است، و قریش بر سایر مردم فخر می نمایند به این که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از آنها است، در حالی که ما اهل بیت او هستیم که اینک کشته و ستم دیده ایم، مصیبتها بر ما نازل شده است، ما را اسیر کرده و سوق می دهند، و ما را به عنوان تحفه می برند، گویا گمان می کنند که شان ما از پایین ترین شانها، و نسب ما از پست ترین نسبهاست. گویا که ما بر مراتب مجد و بزرگواری بلند نشده ایم، و بر روی فرش خدای جلیل - یا بر فرش بزرگ و شان والا - راه نرفته ایم. اینک حکومت از آن یزید لعین و لشکریان او گردیده است، و فرزندان حضرت رسول مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم از کمترین بندگان او گشته اند. راوی گوید: چون مردم، این سخنان امام علیه السلام را شنیدند از هر سو، صدا به گریه بلند شد، چرا که امام علیه السلام سخنان شگفتی ایراد فرمود، و حق و حقیقت را بیان نمود. راوی گوید: یزید لعین، از فتنه و آشوب مردم ترسید، چرا که همه ی مردم به سخنان امام علیه السلام گوش دادند، و نهال محبت آن حضرت در دل های آنها کاشته شد. یزید لعین، رو به آن شخصی که اصرار نمود تا امام علیه السلام بر منبر بالا رود کرد و گفت: چرا اصرار کردی این جوان بالای منبر رود، تو با این کار می خواهی حکومت مرا زایل گردانی؟ وی گفت: به خدا سوگند! نمی دانستم که این جوان، چنین سخنانی خواهد کرد. یزید لعین گفت: آیا نمی دانستی که این؛ از اهل بیت نبوت و معدن رسالت است؟ در این هنگام او به یزید ملعون گفت: پس اگر چنین بود؛ چرا پدر او را کشتی و او را در کودکی یتیم نمودی؟ [ صفحه ۴۷۶ ] راوی گوید: یزید لعین از پاسخ آن مرد ناراحت شد و دستور داد تا گردن او را بزنند [ ۴۰۶ ] .

**اعتراض سفیر روم بر یزید لعین**

از امام زین العابدین علیه السلام روایت شده که حضرتش فرمود: هنگامی که سر مقدس امام حسین علیه السلام را نزد یزید لعین آوردند، آن ملعون مجالس شراب بر پا کرد و سر اطهر امام علیه السلام را می آورد و در پیش روی خود می نهاد و شراب می خورد. روزی سفیر پادشاه روم، در مجلس او حاضر شد، او از بزرگان و اشراف روم بود، رو به یزید لعین کرد و گفت: ای پادشاه عرب! این سر کیست؟ یزید لعین گفت: تو با این سر چه کار داری؟ گفت: وقتی که من به نزد پادشاه خود باز می گردم او از هر چیزی که دیده ام از من سؤال می کند، دوست دارم قصه ای این سر و صاحب آن رانیز به او بگویم تا با تو، در شادی و سرور تو شریک باشد. یزید لعین گفت: این سر حسین فرزند علی بن ابی طالب است. سفیر رومی گفت: مادر او کیست؟ گفت: فاطمه، دختر رسول خدا. سفیر رومی که نصرانی بود گفت: اف بر تو و دین تو! دین من از دین شما بهتر است، پدر من از نبیره های حضرت داوود علیه السلام می باشد، میان من و حضرت داوود علیه السلام پدران و نیاکان زیادی است، در عین حال؛ نصارا مرا تعظیم می کنند، خاک قدم مرا به عنوان تبرک می گیرند، به این سبب که (پدر) من از نبیره های حضرت داوود علیه السلام است، شما فرزند دختر پیامبر خود را می کشید در حالی که میان او و پیامبر شما واسطه ای جز یک مادر نیست، خدا دین شما را زشت و زبون نماید. آن گاه رو به یزید لعین کرد و گفت: آیا حدیث کلیسای حافر را شنیده ای؟ یزید لعین گفت: بگو تا بشنوم. گفت: میان شهر «عمان» و شهر «صین» جزیره ای است که یک سال راه مسافت دارد، در آنجا آبادی نیست مگر یک شهر که در میان آب قرار داد، طول آن شهر [صفحه ۴۷۷] هشتاد فرسخ در هشتاد فرسخ است. در روی زمین، شهری بزرگتر از آن نیست، کافور و یاقوت از آنجا به مناطق دیگر حمل و نقل می شود و درختان آن شهر عود و عنبر است. آن شهر در دست نصاری است، حکومت و پادشاهی آنجا در دست آنها است. آن شهر، کلیساهای بسیاری دارد، که بزرگ ترین آنها کلیسای حافر است. در محراب آن، جعبه ای از طلا آویزان است که در میان آن سم؛ ناخنی است که



می گویند: این سم، سم الاغی است که حضرت عیسی علیه السلام بر آن سوار می شده. اطراف آن جعبه را، با طلا و دیباج زینت داده اند، هر سال بسیاری از مردم نصاری به سوی آن کلیسا حرکت می کنند، و دور آن می گردند، و ستون های آن را می بوسند و در آنجا حاجت های خود را از خدا طلب می کنند. این شان و عادت آنها نسبت به ناخن و سم الاغی است که گمان می کنند ناخن و سم الاغ حضرت عیسی علیه السلام است که بر آن سوار می شده، در حالی که شما فرزند دختر پیامبر خود را می کشید، خدا شما و دین شما را مبارک نگرداند. در این هنگام، یزید لعین گفت: این نصرانی را بکشید تا مرا در شهرهای خود رسوا نکند. وقتی نصرانی این سخن را شنید به یزید گفت: آیا می خواهی مرا بکشی؟ گفت: آری. گفت: بدان که من شب گذشته پیامبر شما را در خواب دیدم، آن حضرت به من فرمود: ای نصرانی! تو از اهل بهشت هستی. من از فرمایش حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تعجب کردم، اینک شهادت می دهم که خدایی جز خداوند عالمیان نیست، و این که محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول و فرستاده ی او است. آنگاه به سوی سر مطهر امام علیه السلام برجست، و او را به سینه ی خود چسبانید و شروع کرد به بوسیدن آن، او آن سر مطهر را می بوسید و می گریست تا این که کشته شد [۴۰۷]. شیخ در «منتخب» به صورت ارسال روایت کرده است: نصرانی به عنوان سفیر پادشاه روم، به سوی یزید لعین آمد و وارد مجلس آن ملعون شد، سر مطهر امام علیه السلام را به آن مجلس آوردند، چون نصرانی سر مقدس امام علیه السلام را دید، گریست و فریاد زد و ناله نمود تا این که ریش او از اشک چشمش تر شد. آن گاه رو به یزید لعین کرد و گفت: ای یزید بدان که من به عنوان تاجر در زمان [صفحه ۴۷۸] حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد شهر مدینه شدم می خواستم هدیه ای به او تقدیم نمایم، از اصحاب او پرسیدم: در میان هدایا، کدام هدیه را بیشتر دوست می دارد؟ گفتند: عطر برای او از هر چیز دیگری محبوبتر است، آن حضرت میل و رغبتی به عطر دارد. سفیر روم گوید: من از مشک دو نافه، و

مقداری عنبر اشهب برداشتم، و به سوی آن حضرت به راه افتادم، آن روز او در خانه‌ی همسر خود، ام سلمه، بود هنگامی که جمال او را مشاهده کردم، از جمال نورانی او، نور درخشنده‌ای دیدم که از آن، شادی و فرح من زیاد گردید و قلب من به محبت او علاقه گرفت، بر او سلام کردم و عطر را در برابر او نهادم. فرمود: این چیست؟ عرض کردم: تحفه‌ی ناقابلی است که به حضور شما آوردم. به من فرمود: نام تو چیست؟ عرض کردم: نام من عبدالشمس است. فرمود: نام خود را تغییر بده، من نام تو را عبدالوهاب نهادم، اگر دین اسلام را از من قبول نمایی، تحفه‌ات را قبول می‌کنم. من به او نگاه کردم و در چهره‌ی مبارک او تأمل نمودم. فهمیدم که او پیامبر است و او همان پیامبری است که حضرت عیسی علیه السلام به ما خبر داده است، آنجا که گفت: «من به شما رسولی را که بعد از من می‌آید بشارت می‌دهم و نام او احمد است». پس به او اعتقاد نمودم و در همان ساعت به دست مبارک او مسلمان شدم. به روم بازگشتم، در حالی که دین اسلام را مخفی می‌داشتم، مدتی است که من به همراه پنج نفر از پسران و چهار نفر از دخترانم مسلمانم، و من امروز وزیر پادشاه روم هستم، و هیچ کس از نصاری از حال ما خبر ندارد. ای یزید! بدان، من روزی در حضور حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودم، و او در خانه‌ی ام سلمه بود، این عزیزی را که سر او در نزد تو قرار داده شده، در آنجا دیدم، او از در حجره خدمت جد بزرگوارش آمد، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آغوش خویش را باز کرده بود تا او را در بغل بگیرد و می‌فرمود: مرحباً بک یا حبیبی! آفرین بر تو ای حبیب من! تا جایی که حضرت او را گرفت و در کنار خود نشاند و شروع کرد به بوسیدن [صفحه ۴۷۹] لبهای او، و دندانهای او را می‌مکید، و می‌فرمود: بعد عن رحمة الله من قتلک، لعن الله من قتلک یا حسین! و اعان علی قتلک. خدای تعالی کسی که تو را می‌کشد از رحمتش دور نماید. ای حسین! خدا کسی را که تو را می‌کشد و بر قتل تو یاری نماید، لعنت کند! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با این حال گریه می‌کرد، روز دوم نیز با پیامبر صلی الله علیه

و آله و سلم در مسجد حضرتش بودم که امام حسین علیه السلام با برادرش امام حسن به نزد آن حضرت آمدند، امام حسین علیه السلام عرض کرد: یا جداه! من با برادرم حسن کشتی گرفتیم و هیچ کدام از ما بر دیگری غلبه نکردیم، می خواهیم بدانیم که کدام یک از ما قوی تر از دیگری است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ایشان فرمود: ای حبیبان من! ای روح و روان من! کشتی شایسته‌ی شما نیست، بروید و خط بنویسید، هر کدام از شما که خطش نیکوتر باشد او قوی تر است. راوی گوید: آن دو بزرگوار رفتند و هر کدام سطری خط نوشتند و به سوی جد خویش آمده و لوح را به آن حضرت دادند تا در میان آنها قضاوت نماید. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مدتی به نوشته‌ی آنها نگاه فرمود، و نخواست دل یکی از آنها را بشکند، پس به آنها فرمود: ای حبیبان من! من پیامبر درس نخوانده‌ام و خط را نمی‌شناسم به سوی پدر خویش بروید تا میان شما قضاوت نماید و ببیند که کدام یک از شما خطش زیباتر است. می گوید: آنها به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سوی علی علیه السلام روانه شدند، و همگی وارد خانه‌ی فاطمه علیها السلام شدند، ساعتی نگذشت که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تشریف آورد که سلمان نیز با او بود، میان من و سلمان رابطه‌ی دوستی و صداقت وجود داشت، از او پرسیدم: چگونه پدرشان میان آنها قضاوت فرمود و خط کدام یک از آنها بهتر بود؟ سلمان گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آنها جوابی نداد، او در امر آنها تامل نمود، و فرمود: اگر بگویم: خط حسن علیه السلام زیباتر است، حسین ناراحت می‌شود، و اگر بگویم: خط حسین علیه السلام بهتر است، حسن علیه السلام غمگین می‌شود، پس آنها را به سوی پدرشان فرستاد. به او گفتم: ای سلمان! تو را به حق صداقت و برادری که میان من و تو وجود دارد و به حق دین اسلام قسمت می‌دهم که به من بگو چگونه پدرشان میان آنها حکم فرمود؟ سلمان گفت: وقتی آنها به سوی پدرشان آمدند، پدرشان در حال آنها تامل نمود، و [صفحه ۴۸۰] دلش به حال آنها سوخت، او نمی‌خواست دل یکی از آنها را بشکند. به همین جهت، به آنها فرمود: به

سوی مادر خود بروید تا میان شما قضاوت کند. آنها به سوی مادر خودشان آمدند، و آنچه را که در لوح نوشته بودند به او نشان دادند و فرمودند: ای مادر! جد بزرگوار ما، به ما امر کرد تا هر کدام خطی بنویسیم، که هر کدام خطش زیباتر باشد او قوی تر است، ما خط نوشتیم و به او نشان دادیم ما را نزد پدرمان فرستاد، پدر نیز ما را به نزد تو روانه کرد. فاطمه ی زهرا علیها السلام کمی به فکر فرورفت و متوجه شد که جد و پدر آنها نخواسته اند دل آنها را بشکنند، من چه کار کنم؟ و چگونه در میان آنها قضاوت نمایم؟ فرمود: ای دو چشمان من! من گردنبد خود را پاره می کنم و آن را بر سر شما می ریزم، هر کدام از شما که لؤلؤهای گردنبد بیشتر بردارد، خط او زیباتر و قدرت او بیشتر است. راوی گوید: در گردنبد فاطمه ی زهرا علیها السلام هفت دانه لؤلؤ بود، حضرت برخاست و گردنبد خویش را پاره کرد و بر سر آنها ریخت. امام حسن علیه السلام سه لؤلؤ و امام حسین نیز سه لؤلؤ برداشتند، یکی از دانه ها باقی ماند که هر کدام می خواستند آن را بردارند. خداوند به جبرئیل امر فرمود که به زمین آید و آن را با بال خویش دو قسمت نماید تا هر کدام از آنها نصفی را بردارند، تا دل هیچ کدام از آن دو بزرگوار غمگین نشود. پس جبرئیل علیه السلام در عرض یک چشم بهم زدن به زمین فرود آمد، و لؤلؤ را دو نصف کرد و هر کدام نصفی را برداشتند. ای یزید! نگاه کن چگونه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم راضی نشد هیچ کدام آنها به خاطر نوشتن خط ناراحت شوند و نخواست دل آنها را بشکند؟ و همچنین امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام و همچنین خداوند رب العزه نخواست قلب یکی از آنها را بشکند، بلکه امر فرمود: لؤلؤ دو قسم شود، تا دل آنها نشکند. ولی تو ای یزید! با فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین رفتار می کنی؟ اف بر تو و دین تو! آن گاه نصرانی برخاست و به سوی سر مقدس امام رفت و آن را در آغوش خویش گرفت، می بوسید و گریه می کرد و می گفت: ای حسین! نزد جد خود

محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و پدرت علی مرتضی، و مادرت فاطمه زهرا صلوات الله علیهم اجمعین برای من شهادت بده. [ صفحه ۴۸۱ ]

### امام سجاد و توصیف مصایب شام بر منهال به روایت دیگر

در کتاب «انوار نعمانیه» از منهال بن عمرو چنین روایت نموده: منهال می گوید: من در بازار دمشق راه می رفتم، ناگاه امام علی بن الحسین علیه السلام را دیدم که بر عصایی تکیه کرده، و پاهای مبارکش مانند دو نی شده و خون از ساقهای مبارکش جاری است و زردی رنگ صورتش افزون گشته، چون این حال را دیدم بغض در گلویم گیر کرد، جلوتر رفتم و گفتم: ای فرزند رسول خدا! چگونه صبح کردی؟ امام علیه السلام گریست و فرمود: کیف حال من اصبح اسیراً لیزید بن معاویه لعنه الله، و نسائی الی الان ما شعبن بطونهن، و لا کسین رؤوسهن، نائحات اللیل و النهار. و نحن یا منهال! کمثل بنی اسرائیل فی آل فرعون، یذبحون ابنائهم، و یتحیون نسائهم امست العرب تفتخر علی العجم بان محمداً صلی الله علیه و آله و سلم نبی عربی، و امست القریش تفتخر علی العرب بان محمداً صلی الله علیه و آله و سلم منهم، و أمسینا معشر اهل البیت مغضوبین مقتولین مشردین ما یدعوننا یرید الی مره الا و نظن القتل، انا لله و انا الیه راجعون. چگونه است حال کسی که اسیر یزید بن معاویه لعین باشد، مخدرات و اهل بیت من، تا حال شکمهای آنها از غذا سیر نشده و هنوز سرهای آنها پوشیده نشده، و شب و روز ناله می کنند و نوحه می خوانند. ای منهال! ما همانند بنی اسرائیل در آل فرعون هستیم، آنها فرزندان بنی اسرائیل را می کشتند، و زنانشان را زنده نگه می داشتند، عرب بر عجم افتخار می کند که محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر عربی است، و قریش بر عرب افتخار می کند که محمد صلی الله علیه و آله و سلم از ایشان است، و این در حالی است که حق ما اهل بیت غصب شده و افراد ما کشته و پراکنده شده ایم. هر مرتبه ای که یزید ما را به سوی خود می خواند گمان می کنیم که می خواهد ما را به قتل برساند، «اِنَّ الله و

إنا اليه راجعون». عرض کردم: مولای من! می خواهید کجا بروید؟ فرمود: المجلس الذي نحن فيه ليس له سقف، و الشمس تصهرنا به و لا نرى الهواء، فافر منه سويعة لضعف بدني، و ارجع خشية على النساء. [ صفحه ۴۸۲ ] منزلی که ما در آنجا هستیم سقف ندارد، گرمای آفتاب ما را می گدازد، و هوای خوبی ندارد، ساعتی به جهت ضعف بدنم از آن بیرون می آیم، ولی به جهت حفاظت از بانوان به سوی ایشان باز می گردم. در این اثنا که امام علیه السلام با من گفتگو می نمود، خانمی او را صدا زد. امام علیه السلام با من خدا حافظی کرده و به سوی او رفت، وقتی با دقت به او نگاه کردم دیدم او زینب علیها السلام دختر علی علیه السلام است که به امام علیه السلام می فرماید: کجا می روی ای سرور دل من؟ آن حضرت به کنار آن بانوی محترمه باز گشت، و از او دور نشد، من پیوسته او را به خاطر می آوردم و بر مصایب آنها گریه می کردم [۴۰۸].

### پایان مجلس یزید لعین و گفتگوی او با امام سجاد

سید بن طاووس رحمه الله می گوید: روزی یزید لعین بن الحسین علیه السلام و عمرو بن حسن علیه السلام را - که پسر بچه ای یازده ساله بود - به نزد خود خواند، و رو به عمرو کرد و گفت: آیا می توانی با پسر من خالد کشتی بگیری؟ عمرو گفت: نه، ولیکن کاردی به من بده و کاردی به او، تا با او مقاتله کنم. یزید لعین مصرعی از یک بیت را بدین مضمون خواند: طبیعتی است که آن را از اخزم می شناسم، و آیا ما جز ما می زاید؟ در آخر روایت «احتجاج» آمده است: هنگامی که یزید لعین به منزل خود باز گشت، علی بن الحسین علیه السلام را خواست و گفت: ای علی! آیا با پسر من خالد کشتی می گیری؟ امام علیه السلام فرمود: منظور تو از کشتی گرفتن ما چیست؟ کاردی به من و کاردی به او بده تا قوی ترین ما ضعیف تر را بکشد. یزید لعین، امام علیه السلام را به سینه ی خود چسباند و گفت: ما جز ما نمی زاید! شهادت می دهم که تو فرزند علی بن ابی طالب هستی. آنگاه علی بن الحسین علیه السلام به او فرمود: ای یزید! به من خبر

رسیده که تو می خواهی مرا بکشی، اگر حتماً چنین تصمیم داری پس شخصی را مامور کن تا این [ صفحه ۴۸۳ ] بانوان را به سوی حرم جدشان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بازگرداند. یزید حرامزاده به امام علیه السلام گفت: آنها را کسی جز تو بر نمی گرداند، خدا پسر مرجانه را لعنت کند، به خدا سوگند! من او را به قتل پدر تو مامور نکردم!!! و اگر من مباشر به قتل او بودم، او را نمی کشتم [ ۴۰۹ ]. در «بحار الانوار» از «مناقب» چنین روایت کرده است: یزید ملعون به حضرت زینب علیها السلام گفت: سخن بگو. حضرت زینب علیها السلام فرمود: اوست سخن گوی - یعنی امام زین العابدین علیه السلام - آن گاه امام سجاد علیه السلام این اشعار را بخواند: لا تطمعوا تهینونا فنکر مکم و ان نکف الاذی عنکم و تودوناو الله يعلم انا لا نحبکم و لا نلومکم ان لا تحبونا طمع مدارید که به ما اهانت نمایند و ما شما را اکرام نماییم؛ و این که اذیت را از شما بازداریم، و شما ما را اذیت کنید. خدا می داند که ما شما را دوست نمی داریم؛ و شما را به این که ما را دوست نمی دارید، ملامت نمی کنیم. یزید ملعون گفت: راست گفתי ای جوان! ولکن پدر و جد تو می خواستند امیر باشند، حمد و سپاس خدای را که آنان را کشت، و خون آنها را ریخت. امام علیه السلام فرمود: همواره پیامبری و امیری از آن پدران و اجداد من بوده است پیش از این که تو به دنیا بیایی. در «بحار الانوار» از «دعوات راوندی» روایت کرده است: هنگامی که امام زین العابدین علیه السلام را به نزد یزید لعین بردند. آن لعین، تصمیم گرفت گردن امام علیه السلام را بزند، به همین جهت آن حضرت را در برابر خویش نگاه داشت و با او سخن گفت تا بلکه از او کلمه ای بشنود و این بهانه ای برای قتل او گردد. امام علیه السلام همان طور که او سخن می گفت به او پاسخ می فرمود، در دست امام علیه السلام تسبیح کوچکی بود و آن را با انگشتان خویش می گردانید، و سخن می گفت. یزید لعین به امام علیه السلام گفت: من با شما سخن می گویم و شما تسبیح را با انگشتانت می گردانی و به من پاسخ می گویی، آیا این کار روا است؟ [ صفحه ۴۸۴ ] امام علیه السلام فرمود: پدرم از جد بزرگوارم نقل

نمود: هنگامی که آن حضرت نماز صبح را می خواند، و تمام می کرد، سخن نمی فرمود تا تسبیحی می گرفت و می فرمود: اللهم انی اصبحت اسبحک، و احمدک و امجدک و أهلک بعدد ما اذیر به سبحتی. خداوند! من صبح آغاز می نمایم در حالی که تو را تسبیح می نمایم، و حمد و سپاس می گویم و تمجید می کنم و تهلیل می نمایم به تعداد آنچه با این تسبیح می گردانم. و تسبیح را می گرفت و می گرداند، و آنچه می خواست سخن می گفت، بدون این که با تسبیح خود ذکری بگوید، و می فرمود: این عمل برای او حساب می شود، و آن حرزی برای او است تا هنگامی که به رختخواب خویش برود. هنگامی که به رختخواب رفت دوباره آن عمل را انجام دهد، و تسبیح خویش را زیر سر بگذارد، باز ثواب آن عمل، از آن هنگام تا اول بامداد برای او محسوب می شود. و من این عمل را به جهت اقتدا و پیروی از جد خویش انجام می دهم. یزید ملعون گفت: من با احدی از شما سخن نمی گویم مگر این که با چیزی که به آن نفع می رساند؛ پاسخ می دهد. آن گاه از کشتن امام علیه السلام منصرف شد و به آن حضرت احسان کرد! و دستور آزادی او را صادر نمود [۴۱۰]. [ صفحه ۴۸۷ ]

**در بیان برخی رؤیاهای گفتگوها و اموری که سبب شد تا یزید لعین اهل بیت را آزاد نماید و در حرکت اهل بیت از شام به سوی مدینه، و بازگشت آنها از راه مدینه به سوی کربلا**

### **اعتراض جاثلیق نصرانی بر یزید لعین و اسلام آوردن او**

در بعضی از نسخه های کتاب ابو مخنف آمده است: سهل گوید: من در مجلس یزید حضور داشتم، آن ملعون در تخت خود نشسته بود و سر مقدس امام علیه السلام در برابر آن ملعون بود، او با چوب به دندانهای مبارک امام مظلوم علیه السلام می زد. جاثلیق نصرانی وارد شد، او لباس سیاهی پوشیده بود، و بر سرش کلاه بلند و در دستش عصایی بود، او پیرمرد بزرگی بود، وقتی چشمش به سر مقدس امام علیه السلام افتاد، گفت: ای یزید! این سر کیست؟ گفت: سر خارجی است که در سرزمین عراق بر علیه



ما خروج کرده بود. گفت: نام وی چیست؟ گفت: حسین بن علی بن ابی طالب. گفت: نام مادرش چیست؟ گفت: فاطمه‌ی زهرا، دختر محمد مصطفی. جاثلیق گفت: برای چه مستحق کشته شدن بوده است؟ گفت: چون اهل عراق او را دعوت نمودند، و برای او نامه نوشتند و می‌خواستند او را خلیفه نمایند. به همین جهت، والی من، عبیدالله بن زیاد او را کشت، و سرش را به سوی من فرستاد. جاثلیق گفت: ای یزید! آن را از پیش روی خود بردار و گرنه به هلاکت می‌رسی. بدان! من خوابیده بودم ناگاه، صدای بلندی را از جانب آسمان شنیدم، مردی را دیدم که از آسمان فرود آمد، او مانند ماه بود، و نور از صورتش می‌درخشید، و مردان زیادی با او بودند، به یکی از آنها گفتم: این شخص کیست؟ گفته شد: محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم، و این فرشتگان از آسمان فرود آمده‌اند که به او در مورد قتل فرزندش تسلیت دهند. خداوند در روز قیامت، شفاعت او را شامل حالشان نکند. یزید لعین گفت: وای بر تو! اینجا آمدی تا ما را از خوابهای دروغ خود آگاه کنی؟ به [صفحه ۴۸۸] خدا سوگند! گردنت را می‌زنم. آن گاه دستور داد با تازیانه او را مورد ضرب و شتم قرار دهند، ماموران ستمگر او، آن قدر او را زدند که تن او را به درد آوردند. در این هنگام، جاثلیق رو به سر امام علیه السلام کرد و گفت: یا اباعبدالله! اشهد لی عند جدک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، انی اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له، و ان محمداً عبده و رسوله. ای اباعبدالله! برای من نزد جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گواهی ده که اینک شهادت می‌دهم که خدایی جز خدای عالمیان نیست، و شریکی ندارد، و این که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و رسول اوست. یزید لعین از اسلام آوردن او خشمگین شد و به ماموران خود گفت: او را بزنید. ماموران ستمگر او، آنقدر زدند تا این که بدنش را خورد کردند. او به یزید ملعون گفت: ای یزید! می‌خواهی بزن و می‌خواهی نزن. این رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که در کنار من ایستاده است، و در دست او پیراهن و تاجی از نور است و می‌فرماید: هنیئاً لک یا هذا بالجنه، و خیر خروجک من

الدنيا نلبسك هذا التاج و القميص، و تكون معنا في الجنة. ای شخص! بهشت گوارایت باد، و با بهترین وضع که از دنیا بیرون شدی، این تاج و پیراهن را به تو می پوشانیم، و با ما در بهشت می باشی. سهل گوید: من از سخنان او تعجب نمودم، هنوز سخنش به پایان نرسیده بود که روحش از بدنش جدا شد. خدایش او را رحمت کند.

### رؤیای حضرت سکینه

در کتاب «انوار نعمانیه» می نویسد: هنگامی که مخدرات مکرمات را وارد مجلس یزید بن معاویه ی لعین کردند، آن پلید بر آن اسرا سرکشی می کرد، و از هر کدام از آنها به صورت معین می پرسید. تا آنجا که صاحب کتاب مذکور می نویسد: یزید لعین به حضرت سکینه علیها السلام گفت: با زنان برگردید تا در مورد شما دستور دهم. [صفحه ۴۸۹] حضرت سکینه علیها السلام فرمود: ای یزید! گریه ی زیاد من به جهت خوابی است که دیشب آن را دیده ام. یزید لعین گفت: آن را برای من نقل کن. و به ساربان دستور توقف داد. حضرت سکینه علیها السلام فرمود: من از روزی که پدرم امام حسین علیه السلام کشته شد نخوابیده بودم، چرا که من نمی توانستم بر شتر لاغر و بدون کجاوه سوار شوم و هر موقع از پشت شتر بر زمین می افتادم ۵ زجر بن قیس خشمگین می شده و مرا با تازیانه می زد، کسی هم نبود مرا از دست او رها سازد. در این هنگام، یزید لعین و همنشینان او ۵ زجر را مورد لعن و نفرین خود قرار دادند. حضرت سکینه علیها السلام فرمود: امشب خوابیدم، ناگاه در عالم خواب قصری از نور دیدم که کنگره های آن یاقوت و رکن های آن از زبرجد، و درهای آن از عود قماری [۴۱۱] است. همان طور که به آن نگاه می کردم، ناگاه در آن باز شد و پنج نفر شخصیت بزرگوار از آن خارج شدند، در پیشاپیش آنها جوان خادمی بود، به سوی او رفتم، گفتم: این قصر از آن کیست؟ گفت: پدر تو حسین علیه السلام. گفتم: این بزرگواران کیانند؟ گفت: این آدم علیه السلام است، و این نوح علیه السلام، و این ابراهیم علیه السلام، و این موسی

علیه السلام، و این عیسی علیه السلام. من مشغول تماشای قصر و شنیدن کلام او بودم که ناگاه مردی که دست بر محاسن خویش داشت، و محزون و اندوهگین بود؛ آمد، گفتم: این شخص کیست؟ گفت: او را نمی شناسی؟ گفتم: نه. گفت: این شخص، جد تو حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم است. نزدیک شدم و عرض کردم یا جداه! اگر می دیدی که ما را برهنه، بی معجر و بی [صفحه ۴۹۰] حجاب بر شترهای بی کجاوه سوار نموده اند، که مردان خوب و بد به ما نگاه می کنند؛ امر عظیم و موضوع بزرگی را می دیدی. آن حضرت به طرف من خم شد، و مرا به سینه ی خویش چسبانید، و سخت گریست، من قضایا و مصایبی که بر ما وارد شده بود، برای او تعریف می کردم. در این هنگام، یحیی علیه السلام گفت: ای دختر برگزیده! بس کن، و صدای خود را پایین آور که دل های ما و دل آقای ما را به درد آورده، و همه ی ما را به گریه آوردی. آن گاه خادم دست مرا گرفت، و داخل قصر نمود، ناگاه پنج نفر خانم را دیدم که در میان آنها خانمی بود که موهای خویش را بر صورت خود پریشان نموده، و لباس های سیاه پوشیده و در دست او، لباسی آغشته به خون بود، وقتی برمی خاست زنان دیگر نیز با او برمی خاستند، موقعی که می نشست آنها نیز می نشستند، او بر صورت خود سیلی می زد، و اشک او جاری بود، او نوحه می خواند و زنان جوابش می دادند. به خادم گفتم: این خانمها، کیا هستند؟ گفت: ای سکینه! این حواست، این مریم، و خانمی که در نزد اوست آسیه، دختر مزاحم است، و این مادر موسی علیه السلام است، و این خدیجه ی کبری علیها السلام است. گفتم: خانمی که در دستش پیراهنی آغشته به خون است، کیست؟ گفت: این جده ی تو حضرت فاطمه ی زهرا علیها السلام است. نزدیک شدم، و گفتم: سلام بر تو ای مادر بزرگوار! آن حضرت سر خود را بلند کرد و فرمود: سکینه؟ عرض کردم: بلی. در حالی که به صورت خود سیلی می زد و ناله می کرد برخاست، بعد فرمود: بیا نزدیک، من نزدیک رفتم و او مرا به سینه ی خود چسبانید. عرض کردم: مادر جان! در سنین کودکی یتیم شدم؟ فرمود: وا و یلتاه! وا مهجۀ

قلباہ! من احنی علیکن بعد القتل؟ من جمعکن عن الشتات بین الرجال؟ بشرینی یا سکینہ! عن حال العلیل. وا ویلتاہ! وای روح قلب من! چه کسی پس از کشتن، بر شما مہربانی کرد؟ چه [صفحه ۴۹۱] کسی پراکندگی شما را جمع کرد؟ مردان شما کجایند؟ ای سکینہ! مرا از حال علیل و بیمار آگاہ کن. گفتم: مادر جان! بارها می خواستند او را بہ قتل برسانند، ولیکن بیماریش مانع از قتل او شد، چرا کہ او بر روی خود افتادہ است، لباس های او را غارت کردند، و توانایی برخاستن را ندارد، کاش می دیدی او را هنگامی کہ بر پشت شتری لاغر و بدون کجاوہ سوار کردند، و زنجیری سنگین بر گردن او انداختند. او از این مصیبت گریہ می کرد. بہ او گفتیم: چرا گریہ می کنی؟ می فرمود: وقتی این زنجیرهایم را می بینم، زنجیرهای اہل جہنم را بہ یاد می آورم. از آن ملاعین خواستیم تا زنجیرش را باز کنند. آنها، پاهای او را نیز از زیر شکم شتر بستند. در این هنگام، خون از ران های او جاری شد، او شب و روز گریہ می کرد؛ چه هنگامی کہ بہ سر مطہر پدر بزرگوار خود و سرهای یاوران او کہ آشکار نمودہ بودند، و چه هنگامی کہ بہ سوی ما کہ بی ستر و حجاب بودیم؛ نگاہ می کرد. ہر گاہ نگاہش بہ این صحنہ ہا می افتاد گریہ اش زیادتر می شد. در این هنگام؛ حضرت فاطمہ علیہا السلام بر صورت خویش سیلی زد و فریاد زد: وا ولداه! وا ہلاکاہ! و فرمود: این بلاہا بعد از ما بر سر شما آمد؟ آن گاہ فرمود: و جسد القتیل من غسلہ؟ من کفنہ؟ من صلی علیہ؟ من دفنہ؟ من زارہ؟ بدن کشتہ شدہ را چه کسی غسل داد؟ چه کسی کفن نمود؟ چه کسی بر او نماز خواند؟ چه کسی او را دفن کرد؟ چه کسی او را زیارت نمود؟ گفتم: غسل او اشکهای ما بود، کفن او ریگھایی است کہ بادھا بر آن می ریخت، ما از نزد او کوچ کردیم در حالی کہ زوار او مرغھا و وحوش بودند. پس ندا سر داد: وا حسیناہ! وا ولداه! وا قلۃ ناصرہ! در این هنگام، بانوان دیگر نیز بہ خاطر گریہ و نالہی حضرت زہرا علیہا السلام گریہ می کردند و نالہ می نمودند. آن گاہ آن بانوان، رو بہ من کردہ و گفتند: بس کن ای دختر برگزیدہ! تو با ذکر این [صفحه ۴۹۲] مصایب

جانسوز سیده‌ی ما را هلاک کردی، و ما را نیز هلاک نمودی. پس از آن؛ از خواب بیدار شدم. این در حالی بود که یزید لعین و همنشینان او و بزرگان بنی امیه لعنهم الله با شنیدن این خواب، گریه می کردند، پس یزید لعین دستور داد آنها را نزد وی بازگردند، و آنها بازگشتند [۴۱۲]. در کتاب «منتخب» آمده است، راوی گوید: هنگامی که یزید لعین آن قصه را شنید، بر صورت خود سیلی زد و گریه نمود، و گفت: مرا با کشتن حسین چه کار بود؟

### رؤیای زن یزید

همچنین در کتاب «منتخب» می نویسد: از هند، زن یزید لعین نقل شده که گوید: به طرف رختخواب خود رفتم، دیدم دری از آسمان گشوده شد، و ملائکه دسته دسته به سوی سر مقدس امام حسین علیه السلام فرود می آیند و می گویند: السلام علیک یا اباعبدالله، السلام علیک یا بن رسول الله. سلام بر تو ای اباعبدالله! سلام بر تو ای فرزند رسول خدا! ناگاه دیدم ابری از آسمان پایین آمد که مردان بزرگوار بسیاری در آن بودند، در میان آنها مردی گندمگون ماه روی بود، او با سرعت در پیشاپیش آنها حرکت می کرد، آمد تا خود را بر سر مبارک امام علیه السلام انداخت و شروع کرد به بوسیدن دندانهای آن حضرت، و می فرمود: یا ولدی! قتلوک، اترهم ما عرفوک، و من شرب الماء منعوک. یا ولدی! انا جدک رسول الله، و هذا ابوک علی المرتضی، و هذا اخوک الحسن، و هذا عمک جعفر، و هذا عقیل، و هذان حمزہ و العباس. فرزندم! تو را کشتند؟ آیا آنها تو را شناختند؟ و از نوشیدن آب تو را بازداشتند. ای فرزندم! من جد تو رسول خدا هستم، و این پدرت علی مرتضی، و این [صفحه ۴۹۳] برادرت حسن، و این عموی تو جعفر، و این عقیل، و اینها حمزه و عباس هستند. آنگاه اهل بیت خود را یکی پس از دیگری می شمرد. هند گوید: هراسان و ترسان از خواب بیدار شدم، ناگاه نوری دیدم که بر سر مطهر امام حسین علیه السلام می درخشد، شروع کردم به

جستجوی یزید، ناگاه دیدم که او به اتاق تاریکی رفته و صورت خود را به دیوار گذاشته و می گوید: مرا با کشتن حسین چه کار بود؟ و این در حالی بود که هم و غم، بر او غلبه کرده بود، پس خواب خویش را برای او بازگو کردم و او سرش را پایین انداخته بود [۴۱۳].

### عزاداری اهل بیت در شام و شهادت حضرت رقیه

راوی گوید: بامدادان یزید لعین، اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را طلبید و به آنها گفت: کدام از این دو امر را بیشتر دوست دارید: اقامت در نزد من، یا بازگشت به مدینه که برای شما جایزه ی نفیسی است. گفتند: اولاً دوست داریم تا بر امام حسین علیه السلام عزاداری نماییم. گفت: آنچه دوست دارید انجام دهید، آن گاه اتاقهایی برای آنها در دمشق تهیه کردند، و همه ی بانوان هاشمی و قریشی برای امام حسین علیه السلام لباس سیاه پوشیدند و ندبه کرده و عزاداری نمودند. و بنابر نقلی: هفت روز بر آن حضرت عزاداری کردند. همچنین در آن کتاب آمده است: روایت شده: هنگامی که آل الله و آل رسول او، در شام بر یزید لعین وارد شدند، خانه ای را مستقل برای آنها در نظر گرفت، که در آن مشغول عزاداری شدند. مولای ما؛ امام حسین علیه السلام دختری سه ساله داشت، او از روزی که امام حسین علیه السلام شهید شده بود آن حضرت را ندیده بود، و این امر بر آن نازدانه گران آمد و در فراق پدر بزرگوارش، وحشت وجود او را فراگرفت. [صفحه ۴۹۴] او هر موقع سراغ پدر خویش را می گرفت به او می گفتند: فردا می آید، و هر چه می خواهی با خود می آورد. تا این که شبی از شبها، پدر خویش را در خواب دید، وقتی از خواب بیدار شد فریاد زد و گریه کرد و آرام نگرفت، آرامش کردند و گفتند: چرا گریه می کنی؟ چرا ناله می زنی؟ گفت: پدر بزرگوارم و نور چشمم را برای من بیاورید. هر چه او را آرام می کردند حزن و گریه اش زیادتر می شد. این امر، بر اهل بیت علیهم السلام گران آمد.

یک مرتبه عقده‌ی دلشان وا شده و همگی ضجه زدند، گریه نمودند، غم و اندوه را تازه کردند، بر صورت خویش سیلی زدند، خاک غم بر سر خود ریختند، موهای خویش را پریشان نمودند، و صدای ناله و گریه بلند کردند. یزید لعین صدای ناله و گریه‌ی آنها را شنید و گفت: چه خبر است؟ گفتند: دختر کوچک حسین، پدرش را در خواب دیده است، اینک از خواب بیدار شده و پدرش را می‌خواهد و گریه می‌نماید و فریاد می‌کشد. وقتی یزید لعین این را شنید، گفت: سر پدرش را بردارید و در پیش روی او قرار دهید تا به آن نگاه کند و تسلی یابد. آنها سر مقدس امام علیه‌السلام را در تشت گذاشته و دستمالی مصری بر آن کشیدند، آوردند و در برابر آن نازدانه نهادند، او پوشش را از روی آن برداشت، و گفت: این سر کیست؟ گفتند: سر مطهر پدر توست. آن نازدانه سر را از تشت برداشت و در آغوش خویش قرار داد، و می‌گفت: یا ابتاه! من ذا الذی خضبک بدمائك؟ یا ابتاه! من ذا الذی قطع وریدک؟ یا ابتاه! من ذا الذی ایتمنی علی صغر سنی؟ یا ابتاه! من بقی بعدک نرجوه؟ یا ابتاه! من للیتیمه حتی تکبر؟ یا ابتاه! من للنساء الحاسرات؟ یا ابتاه! من للارامل المسبیات؟ یا ابتاه! من للعیون الباکیات؟ [ صفحه ۴۹۵ ] یا ابتاه! من للغریبات الضایعات؟ یا ابتاه! من للشعور المنشورات؟ یا ابتاه! من بعدک؟ واخیتاه! یا ابتاه! من بعدک؟ وا غربتاه! یا ابتاه! لیتنی کنت لک الفداء. یا ابتاه! لیتنی کنت قبل هذا الیوم عمیا. یا ابتاه! لیتنی وسدت الثری، و لا اری شبیک مخضباً بالدماء. ای پدر! چه کسی تو را به خونت آغشته نموده است؟ ای پدر! چه کسی رگ حلقوم تو را بریده است؟ ای پدر! چه کسی مرا در کودکی یتیم نموده است؟ ای پدر! پس از تو؛ به چه کسی امید داشته باشیم؟ ای پدر! چه کسی برای یتیم است تا او بزرگ شود؟ ای پدر! چه کسی برای زنان حسرت کش باشد؟ ای پدر! چه کسی برای بیوه‌زنان اسیر سرپرست باشد؟ ای پدر! چه کسی برای چشمان گریان تسلی دهد؟ ای پدر! چه کسی برای زنان غریب و وامانده یاور باشد؟ ای پدر! چه کسی برای موهای پریشان باشد؟ ای پدر! چه کسی پس از توست؟ وای از ناامیدی! ای پدر! چه

کسی پس از توست؟ وای از غریبی! ای پدر! ای کاش من فدای تو می شدم؟ ای پدر! ای کاش من قبل از این روز نابینا بودم! ای پدر! ای کاش من می مردم و محاسن تو را آغشته به خون نمی دیدم. آنگاه آن نازدانه، دهان خود را بر دهان شریف امام علیه السلام نهاد، و گریه‌ی سختی نمود تا این که بی هوش شد، وقتی او را تکان دادند، دیدند که روح پاکش دنیا را وداع گفته است. وقتی اهل بیت علیهم السلام این صحنه را دیدند، گریه‌ی خویش را آشکار کردند، غم خود را تازه کرده و مجدداً عزاداری نمودند، هر کسی از اهل دمشق در آنجا حاضر بود، به [صفحه ۴۹۶] عزاداری مشغول شد در آن روز، هیچ مردی و زنی دیده نشد جز آن که از آن مصیبت، گریه کرد. پیشتر روایتی را از علی بن احمد مالکی نقل کردیم، در آن روایت آمده است: وقتی زنان امام حسین علیه السلام و سر مبارک حضرت را به نزد یزید لعین آوردند، فاطمه و سکینه علیهما السلام سعی می کردند تا به سر مطهر پدر بزرگوارشان نگاه کنند، ولی یزید لعین او را از آنها می پوشاند. تا آنجا که راوی گوید: آن گاه اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در میان اهل و عیال یزید لعین وارد کردند، و همه‌ی اهل و عیال یزید، نزد اهل بیت علیهم السلام آمده و اظهار همدردی کرده و بر مصایب آنها محزون شدند، و چیزهایی که از اهل بیت علیهم السلام از طلا و جواهر و لباس غارت رفته بود، چند برابر آنها را به ایشان عطا کردند.

### کفتگوی ام کلثوم با خواهر یزید لعین

در کتاب «اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات» آمده است: یزید لعین خواهری به نام هند - غیر از همسرش - داشت، هنگامی که وی اهل بیت علیهم السلام را دید برخاست و گفت: کدام یک از شما ام کلثوم خواهر حسین هستید؟ حضرت ام کلثوم علیها السلام فرمود: آگاه باش منم - وای بر تو - منم دختر امام صالح و پادشاه بزرگ همت و پرهیز کار امیر مؤمنان حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام، دختر شخصی هستم که



خداوند اطاعت خود را با اطاعت او، و عذاب خود را به معصیت او، مقرون فرموده. دختر کسی هستم که خداوند ولایت او را بر همه‌ی اهل آبادی و اهل شهر لازم دانسته است، او هلاک کننده‌ی پهلوانان، تاجدار فتح و نصرت، و شکننده‌ی لات و عزی و هبل است. خواهر یزید لعین روی بر آن مخدره مکرمه کرد و گفت: ای ام کلثوم! و به خاطر این کارها، شما مؤاخذه شدید، و به مثل این کار شما خوار و ذلیل شدید، ای فرزندان عبدالمطلب! آیا خون افرادی همانند ربیع، عتبه، ابوجهل، و گروه‌های آنها باید ریخته شود؟ آیا پدر تو را که در روز جنگ بدر مردانی از ما را کشت فراموش می‌کنیم؟ حضرت ام کلثوم علیها السلام فرمود: [صفحه ۴۹۷] ای مادر فرزندان خبیث و ناپاک! و ای دختر زن جگرخوار! ما همانند زنان شما، به زنا مشهور نیستیم. و مردان ما، همانند مردان شما در عبادت بت‌های لات و عزی نیستند. مگر نه این است که جد تو ابوسفیان در دشمنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم احزاب و طوایف را جمع کرد؟ مگر نه این است که مادر تو، خودش را به غلام سیاه و حشی بخشید و به صورت علنی جگر حضرت حمزه علیه السلام را خورد؟ مگر نه این است که پدر تو، رو در روی امام خود امیرالمؤمنین علیه السلام ایستاد و شمشیر کشید؟ مگر نه این است که برادر تو، با ظلم و ستم برادر مرا کشت، در حالی که برادر من، آقای جوانان اهل بهشت و آقای اهل قرآن و شریعت نبوی و پسر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که جبرئیل و میکائیل در خدمت او بودند. آری! بسیاری از چیزهایی که در دنیا مالک شده‌اید در آخرت چیز اندکی است. شعبی گوید: هند نتوانست جوابی به حضرت ام کلثوم علیها السلام بدهد.

### کفتگوی سکینه با دختر یزید لعین

آن گاه عاتکه، دختر یزید لعین برخاست و فریاد زد: کدام یک از شما سکینه، دختر حسین هستید؟ سکینه علیها السلام فرمود: منم که به خاطر خونبهای جنگ بدر و حنین،

مورد ستم واقع شده‌ام. وای بر شما! آیا ما را مورد استهزا قرار می‌دهید؟ و به آنچه خدای تعالی بر ما نازل نموده شماتت می‌نمایید؟ ما از اهل بیت مصیبت‌ها هستیم، و پدر ما علی بن ابی طالب علیه‌السلام است، تو کیستی؟ وای بر تو! گفت: من عاتکه، دختر یزید، که صاحب عزت عالی، نام بلند، و اهل حق و دیانت است؛ هستم!!! حضرت سکینه علیها‌السلام فرمود: وای بر تو! خاموش باش! همانا خداوند متعال، دنیا را محل امتحان قرار داده، و آخرت را برای کسی قرار داده که با دنیا دشمنی کند. [صفحه ۴۹۸] وای بر تو! شما همانند ما نیستید، آیا پدر تو کسی نیست که به خاطر کشتن فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ظلم؛ فخر می‌کند؟ و مادرت اطاعت کننده‌ی به بنده‌ی خود است، خدا بر تو و او لعنت نماید؟! اولی ما از خاندان احقاف هستیم، و مردان بزرگوار ما از اهل اعراف و از فرزندان برگزیده‌ی عبدمناف هستند. عاتکه نتوانست به آن مخدره جوابی بدهد، گویا به دهنش سنگ زده شد.

### گفتگوی شهربانو با زن یزید لعین

شعبی گوید: پس از او؛ ام‌حبیب، زن یزید، فوراً برخاست و گفت: کدام یک از شما شهربانو، دختر کسری انوشیروان است. حضرت شهربانو علیها‌السلام فرمود: منم دختر پادشاه، و منم کسی که برای او فخر دنیا و آخرت جمع شد، در پادشاهی پا گرفته‌ام، و در میان امامت و پیشوایی هدایت یافته‌ام، و من همسر فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که با ظلم و ستم کشته شد، و فرزند وصی مرتضی هستم، تو کیستی؟ وای بر تو! گفت: من ام‌حبیب، زن یزید که صاحب عزت و فخر که به طاعت او اهل شهرها گردن نهاده‌اند؛ هستم. شعبی گوید: در این هنگام، همسر محترم امام علیه‌السلام رو به ام‌حبیب کرد و فرمود: عجب! شتر کجا و اسب کجا؟ پرتو آفتاب کجا و ظلمت و تاریکی کجا؟ ما پادشاهان شهرهاییم، مردان ما؛ آقایان پاک، و شما بنی‌امیه پست‌ترین سگ‌های آتش جهنم هستید. آن گاه این آیه را تلاوت نمود: (و کان الکافر علی ربه

ظہیراً) [۴۱۴]؛ و کافر بر نافرمانی پروردگار خود، هم‌پشت و معاون شیطان است. وای بر تو! آیا به نیاکان دوران جاهلیت و کفر فرزندان خود افتخار می‌نمایید؟ یا به قهر و غلبه خود احسان پیروزی می‌کنید؟! [صفحه ۴۹۹] شعبی گوید: ام‌حبیب ساکت شد و سخنی نگفت.

### رؤیای کنیز زن یزید و اعتراض او

در این هنگام؛ ام‌حبیب کنیزی داشت که خوابیده بود، او از خواب بیدار شد و بر روی خود سیلی زد، و آنچه از لباس‌های نفیس بر تن داشت پاره نمود، و گفت: ای فرزندان شجره‌ی ملعونه در قرآن! و ای فرزندان ناپاک و طغیان! رویتان سیاه، و بخت شما سرنگون شود! ای آل ابی‌سفیان! که در نسب‌های خود متهم، و به شأن‌های قبیح خود معروف هستید، چرا که اسلام شما درست و صحیح نبوده، و ایمان شما در نزد خدای تعالی ثابت نبوده است. وای بر شما! اینان فرزندان پیشوای پاک، نیکوکار، و پرهیزکار حضرت امیر مؤمنان علی علیه‌السلام هستند. آن گاه آن کنیز با معرفت این اشعار را خواند: وجوه نورها یزهو کنور البدر و الشمس رسول الله و الطهر خیار الجن و الانس حسین السبط مقتول بسيف الفاسق الرجس اشخاصی که نور صورت زیبای آنها مانند پرتو ماه و آفتاب می‌درخشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که پاک و برگزیده‌ی جن و انس است. و حسین علیه‌السلام پاره‌ی تن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که به تیغ فاسق پلید کشته شده است. شعبی گوید: آن گاه با موهای پریشان وارد اتاق شد، به سوی یزید لعین رفت رو به لعین کرد و گفت: وای بر تو ای یزید! از فرزندان فاطمه‌ی زهرا علیها‌السلام دست بردار، من همین الآن خوابیده بودم، در خواب دیدم؛ گویا درهای آسمان باز شده و چهار ملک قصر تو را احاطه کرده‌اند، و می‌گویند: این خانه را آتش بزنید، که خداوند جبار بر اهل آن خشم نموده است. سهل گوید: این زن، کنیز یزید ملعون نیز بود، یزید لعین به او گفت: وای بر تو!

برای فرزندان فاطمه‌ی زهرا ترحم می‌کنی و مرثیه می‌خوانی؟ سوگند به خدا! تو را به بدترین شکل به قتل می‌رسانم. [صفحه ۵۰۰] کنیز گفت: چه چیزی مرا از کشتن نجات می‌دهد؟ یزید لعین گفت: بر دو پای خود می‌ایستی و بر علی بن ابی‌طالب و اولادش ناسزا می‌گویی، و بدین وسیله از کشتن نجات می‌یابی. گفت: آری! این کار را انجام می‌دهم؛ به شرطی که مجلسی ترتیب دهی و مردم را احضار کنی که سخن را بشنوند. یزید لعین، دستور داد تا مردم حاضر شوند. هنگامی که مردم جمع شدند، کنیز برخاست و گفت: ای گروه حاضران! این یزید بن معاویه به من امر کرد تا بر علی بن ابی‌طالب و اولاد او علیهم‌السلام ناسزا گویم، آگاه باشید و به آنچه می‌گویم گوش فرادهید: آگاه باشید! لعنت خدا و لعنت همه‌ی لعنت‌کنندگان، فرشتگان و مردم بر یزید و پدر و جدش ابی‌سفیان و تابعان او تا روز جزا باشد. سهل گوید: چون مردم سخن او را شنیدند، یزید ملعون شدیداً به خشم آمد و گفت: چه کسی شر او را از من دور می‌کند؟ ملعونی از اهل شام برخاست، و با ضربتی او را زد و بر زمین انداخت، پس روح او به سوی رحمت خدای تعالی پرواز نمود.

### بیداری اهل شام از خواب غفلت و عزاداری آنها بر امام حسین

در روایت ابی‌مخنف آمده است: وقتی اهل شام این صحنه‌ها را دیدند و سخنان اهل بیت علیهم‌السلام را شنیدند، گویا که از خواب بیدار شدند. بازارها را تعطیل کردند، و به صورت علنی بر مصیبت اهل عبا علیهم‌السلام عزاداری نمودند، و گفتند: به خدا سوگند! ما نمی‌دانستیم که آن سر مطهر حسین علیه‌السلام است، به ما گفتند: سر خارجی است که در سرزمین عراق خروج کرده است. هنگامی که یزید زنازاده و ملعون، از کار مردم خبردار شد، دستور داد قرآن را جزء جزء کرده و آنها را در مسجد پخش نموده و در اختیار مردم بگذارد! وقتی که مردم نماز می‌خوانند و نماز را تمام می‌کردند جزوه‌ها را در برابر آنها می‌نهادند که با خواندن آن از یاد امام حسین

علیه السلام دست بکشند. ولی مردم شام، چنان [ صفحه ۵۰۱ ] منقلب شده بودند که چیزی آنها را از یاد امام حسین علیه السلام باز نمی داشت. به همین جهت برای این که یزید ولد الزنا خود را از این ننگ تبرئه کند دستور داد مردم در مسجد حاضر شوند. وقتی مردم جمع شدند برخاست و گفت: ای مردم شام! شما می گوید که من حسین را کشته ام، یا دستور قتل او را صادر نموده ام، ابن مرجانه او را کشته است. آن گاه کسانی را که در هنگام کشتن امام علیه السلام حاضر بودند به نزد خود احضار کرد و به شبت بن ربیع رو کرد و گفت: وای بر تو! آیا تو حسین را کشتی، یا من تو را به قتل او امر کردم؟ شبت ملعون گفت: سوگند به خدا! من او را نکشتم، و خدا لعنت کند کسی را که او را کشته است. یزید لعین گفت: چه کسی او را کشت؟ گفت: مصابر بن وهبیه او را کشت. پس یزید ملعون رو به او کرد و گفت: آیا تو حسین را کشتی؟ یا من تو را به کشتن او امر نمودم؟ گفت: نه؛ سوگند به خدا! من او را نکشتم، و خدا لعنت نماید کسی را که او را کشته است. یزید لعین گفت: چه کسی او را کشت؟ گفت: شمر بن ذی الجوشن ضبابی او را کشت. آن ملعون متوجه شمر شد و گفت: وای بر تو! آیا تو او را کشتی، یا من تو را به کشتن او امر نمودم؟! آن حرامزاده گفت: نه؛ سوگند به خدا! من او را نکشتم. یزید لعین گفت: پس چه کسی او را کشت؟ گفت: سنان بن انس نخعی او را کشت. یزید لعین رو به سنان کرد و گفت: تو او را کشتی؟ گفت: نه. گفت: چه کسی او را کشت؟ گفت: خولی بن یزید اصبحی. [ صفحه ۵۰۲ ] یزید لعین به خولی گفت: تو او را کشتی؟ گفت: نه، و خدا لعنت نماید کسی را که او را کشته است. یزید ملعون گفت: وای بر شما! می بینم که برخی از شما را که به برخی دیگر حواله نموده و به یکدیگر نگاه می نمایند. گفتند: قیس بن ربیع او را کشت. یزید ملعون به او گفت: آیا تو حسین را کشتی؟ گفت: من او را نکشتم. گفت: آگاه باشید! وای بر شما! پس چه کسی او را کشت؟ قیس ملعون گفت: ای یزید! من می گویم چه کسی او را کشت؛ آیا مرا امان می دهی؟ گفت: بگو، تو در امان هستی. گفت: به خدا قسم! حسین و اهل بیت او

را نکشت جز کسی که علم‌ها را به یکدیگر پیوند داد، و درهم و دینار را بر روی سفره‌های پوست ریخت، و لشکریان را یکی پس از دیگری روانه ساخت. یزید زنزاده‌ی ملعون گفت: این شخص کیست؟ گفت: به خدا سوگند! تویی ای یزید! یزید از سخن او به خشم آمد، و برخاست و وارد خانه‌ی خود شد، و سر مطهر را در تشتی گذاشت و آن را با دستمال مصری پوشانید، و او را در کنار خود نهاد و شروع کرد به روی خود سیلی زدن، در حالی که آن ملعون می‌گفت: مرا با کشتن حسین چه کار؟! [۴۱۵]. با توجه به نقل فوق؛ در حالی که جمعی از ارباب مقاتل از جمله‌ی سید بن طاووس رحمه الله در کتاب «لهوف» و ابن‌نما در «مثیر الاحزان» نقل کرده‌اند: یزید لعین به امام سجاد علیه‌السلام گفت: سه حاجت که به تو وعده داده‌ام، نام ببر. امام علیه‌السلام فرمود: حاجت اولی این که؛ روی انور آقا، مولا و پدر خودم امام حسین علیه‌السلام را به من نشان دهی، تا از وی توشه بگیرم و به سوی او نگاه کنم، و با او وداع نمایم. [صفحه ۵۰۳] حاجت دوم آن که؛ چیزهایی که از ما به تاراج رفته، برگردانی. حاجت سوم آن که؛ اگر می‌خواهی مرا به قتل برسانی، کسی را با این زنان بفرستی تا آنها را به سوی حرم جدشان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بازگرداند. یزید ملعون گفت: اما روی پدرت هرگز نمی‌بینی. و اما کشتن تو، پس از تو گذشتم، و اما اهل حرم را کسی جز تو به مدینه باز نمی‌گرداند، و اما آنچه از شما به تاراج رفته است، پس من در عوض آنها چند برابر قیمت آنها را به شما می‌دهم. امام علیه‌السلام فرمود: اما مالک فلا نریده، و هو موفر علیک، فانما طلبت ما اخذ منا، لان فیه مغزل فاطمه علیها السلام بنت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و مقنعتها و قلاقتها و قمیصها. مال تو را نمی‌خواهیم و آن بر تو زیاد است. من از تو چیزهایی که از ما به تاراج رفته است، خواستم؛ چرا که در میان آنها، لباس‌هایی بود که به دست حضرت فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بافته شده بود و در میان آنها مقنعه، گردنبند و پیراهن شریف حضرت فاطمه سلام الله علیها بود. آن ملعون دستور داد آنها را باز پس دهند. و دویست

دینار نیز از خودش اضافه نمود. امام زین العابدین علیه السلام آن زرها را گرفت و میان فقرا و مساکین تقسیم کرد. پس از آن؛ یزید لعین دستور داد تا اسیران حضرت فاطمه‌ی بتول علیها السلام به سوی وطن خود مدینه الرسول صلی الله علیه و آله و سلم بازگردانند [۴۱۶]. در «شرح شافیه» ابی فراس و کتابهای دیگری آمده است: هنگامی که علی بن الحسین علیه السلام فرمود: ای یزید! می خواهم روی پدر و آقایم امام حسین علیه السلام را به من نشان بدهی و آن ملعون گفت: هرگز او رانخواهی دید، در این هنگام؛ سر مقدس امام علیه السلام که در میان تشتی زرین بود و بر روی آن دستمال مصری کشیده شده بود، ناگاه دستمال بلند شد و به کناری رفت، و سر مطهر به امام سجاد علیه السلام فرمود: السلام علیک یا علی! [صفحه ۵۰۴] امام سجاد علیه السلام فریاد زد: و علیک السلام و رحمه الله و برکاته یا ابتاه! ایتمنی علی صغر سنی، و ذهبت یا ابتاه! عنی، و فرق بینی و بینک، فها انا راجع الی حرم جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اودعتک الله تعالی و استرعیک و اقرء علیک السلام. و علیک السلام و رحمه الله و برکاته. ای پدر! مرا در کودکی یتیم گذاشتی، ای پدر! از برم رفتی، و میان من و تو جدایی انداختند، اینک من به سوی حرم جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باز می گردم، و تو را به خداوند متعال می سپارم، و از وی طلب حفظ تو را می نمایم، و بر تو سلام می خوانم. وقتی اهل مجلس، این صحنه را دیدند فریاد ناله و گریه بلند کردند و شیون نمودند، طوری که از صدای آنها زمین، به لرزه درآمد، یزید لعین از انقلاب و آشوب مردم ترسید، برخاست و وارد خانه‌ی خود شد.

### بازگشت اهل بیت به مدینه

در کتاب «منتخب» آمده است: اهل بیت علیهم السلام هشت روز در شام مشغول عزاداری و نوحه سرایی بر امام شهید مظلوم علیه السلام بودند، روز هشتم یزید لعین آنها را خواست و پیشنهاد اقامت داد. اهل بیت علیهم السلام امتناع نمودند و می خواستند به

مدینه باز گردند. آن ملعون دستور داد تا محمل‌ها و کجاوه‌هایی آماده شود و آنها را مزین نمایند، و دستور داد تا سفره‌های ابریشم حاضر کرده و درهم و دینار بر آنها بریزند، آنگاه گفت: ای ام کلثوم! این مال را در عوض آن مصایبی که به شما رسیده است، بگیر!! حضرت ام کلثوم علیها السلام فرمود: یا یزید! ما اقل حیائک؟! و اصلب وجهک؟! تقتل اخی و اهل بیتی، و تعطینی عوضهم مالاً؟! و الله! لا کان ذلک ابداً. ای یزید! چه قدر حیای تو کم و روی تو سخت است؟! برادر و اهل بیت مرا می‌کشی آن گاه در عوض آنها مال می‌بخشی، به خدا [صفحه ۵۰۵] سوگند! این هرگز شدنی نیست [۴۱۷]. ابومخنف گوید: اموال زیادی را به اهل بیت علیهم السلام، و عوض آنچه از مخدرات طهارت به تراج رفته بود، داد و بر آن، زیورآلات، لباس و اثاث اضافه کرد، آن گاه دستور داد شترها را آورده، و خوابانیدند، بهترین پوششها را بر آنها کشیدند، سپس یکی از ماموران خود را خواست و با پانصد نفر سواره همراه، و به سوی مدینه روانه کرد. در این هنگام که یزید لعین دستور داد وسایل سفر را برای اهل بیت علیهم السلام آماده سازند، امام سجاد علیه السلام را خواست و در مجلس خلوتی، به امام علیه السلام گفت: خدا پسر مرجانه را لعنت کند! به خدا سوگند! اگر من با پدر تو بودم، و از من چیزی می‌خواست به او می‌دادم، و مرگ را با هر چه که در توان داشتم از او دفع می‌کردم، ولی خدا آنچه را که دیدی، جاری ساخت، از مدینه برای من نامه بنویس، و هر آنچه حاجت داری برآورده خواهد شد!! آن گاه کسوه‌ی او و اهل بیت او را پیش آورد، و نعمان بن بشیر را با جماعتی فرستاد و به او دستور داد تا شب حرکت کنند، و اهل بیت علیهم السلام در پیشاپیش حرکت نمایند طوری که از چشم او دور نشوند، وقتی که می‌خواهند جایی فرود آیند، از آنها دور شود و در اطراف اهل بیت علیهم السلام مانند پاسبانان متفرق شوند، و هر کدام از اهل بیت علیهم السلام هر جایی که خواست وضو بگیرد یا قضای حاجتی نماید بدون ناراحتی بایستد. نعمان با گروهی حرکت کرد و پیوسته آنها را می‌برد و با آنها مدارا می‌کرد همان طوری که یزید لعین



او را سفارش کرده بود [۴۱۸]. در کتاب «فصول المهمه» می نویسد: حضرت فاطمه علیها السلام دختر مکرمه ی امام حسین علیه السلام به خواهر خود فرمود: این مرد - یعنی نعمان - در حق ما نیکی کرده است، آیا چیزی داری که به او صلّه و احسان نمایی؟ گفت: سوگند به خدا! چیزی نداریم تا صلّه نمایم جز این زیورآلات. گفت: اشکالی ندارد، آن گاه برای نعمان دو تا دستبند و دو تا بازوبند فرستادند. راوی گوید: نعمان آنها را نپذیرفت و برگرداند و گفت: اگر آن خدمتی که کردم [صفحه ۵۰۶] برای دنیا بود، این قدر هدیه کافی بود و بسیار، ولیکن به خدا سوگند! این کار را جز برای خدا و برای قرابت و خویشی شما از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انجام ندادم [۴۱۹]..

### اربعین امام حسین و ورود اهل بیت به کربلا

در کتاب «منتخب» آمده است: به هنگام حرکت کاروان، در طی راه، مخدرات مطهرات به نعمان گفتند: تو را به حقی که خدا بر ذمه ات دارد، سوگند می دهیم که ما را از راه کربلا عبور دهی. او این کار را کرد، و کاروان را از راه کربلا حرکت داد، و روز بیستم ماه صفر بود که اهل بیت علیهم السلام به قتلگاه شهدا؛ یعنی کربلا رسیدند. جابر بن عبدالله انصاری نیز با عده ای از زنان بنی هاشم در آنجا بودند که در یک وقت با هم ملاقات کردند. آنها شروع به گریه و ناله کردند و تا سه روز به نوحه، گریه و عزاداری مشغول شدند.

### عزاداری اهل بیت در کربلا

صاحب اصل به نقل از برخی کتب قدیمی می گوید: هنگامی که کاروان اهل بیت علیهم السلام به سرزمین کربلا رسیدند، در محل قتلگاه پیاده شدند، عده ای از بنی هاشم و افراد دیگری نیز که برای زیارت امام حسین علیه السلام آمده بودند آنجا بودند، آنها

در یک وقت با هم ملاقات نمودند، و با هم به گریه و نوحه پرداختند و سینه‌زنی کردند، و به مدت سه روز عزاداری نمودند [۴۲۰]. در این هنگام، زنان آبادی نیز به آنها ملحق شدند، حضرت زینب علیها السلام در جمع آنها آمد، و دست به گریبان زد و آن را پاره نمود و با آواز حزین و اندوهگینی که دلها را می‌سوزاند و مجروح می‌کرد فریاد زد: وا اخاه! وا حسینه! وا حبیب رسول الله! و ابن مکة و منی! و ابن فاطمة الزهراء! و ابن علی المرتضی! آه آه. و بی‌هوش افتاد، حضرت ام‌کلثوم علیها السلام نیز در حالی که بر روی خود سیلی می‌زد [صفحه ۵۰۷] بیرون آمد و با آواز بلند فریاد زد: ایوم مات محمد المصطفی، ایوم مات علی المرتضی، ایوم مات فاطمة الزهراء. امروز محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت، امروز علی مرتضی علیه السلام از دنیا رفت، امروز فاطمه‌ی زهرا از دنیا رفت. بانوان اهل بیت علیهم السلام به سر و صورت می‌زدند، عزاداری می‌کردند، و نوحه‌سرایی می‌نمودند و می‌گفتند: وا مصیبتاه! وا حسناه! وا حسینه! هنگامی که سکینه علیها السلام این همه شیون و ناله را از زنان و بانوان دید با صدای بلند فریاد زد: وا محمداه! وا جداه! یعز علیک ما فعلوا باهل بیتک ما بین مسلوب و جریح، و مسحوب و ذبیح، وا حزناه وا اسفاه! وا محمداه! وا جداه! سخت است بر تو مصایبی که بر اهل بیت تو وارد شده، برخی را غارت کردند، و برخی را مجروح، بعضی (بر روی زمین) کشیده شده، و بعضی را سر بریدند، وا حزناه! وا اسفاه!

### وداع اهل بیت از کربلا

آنگاه امام سجاد علیه السلام دستور داد تا بارها را ببندند و آماده‌ی حرکت به سوی مدینه شوند، بارها را بستند، در این هنگام، حضرت سکینه علیها السلام زنان را صدا زد تا با قبر پدر بزرگوارش وداع نمایند، و همه‌ی بانوان دور قبر شریف را گرفتند، سکینه علیها السلام قبر شریف را به آغوش گرفت، و سخت گریه کرد، و ناله زد، و سوگواری نمود و این گونه با قبر پدرش وداع نمود: ألا یا کربلا! نودعک جسما بلا کفن و لا غسل

دیناالا یا کربلا! نودعک روحاً لاحمد و الوصی مع الامینای کربلا! آگاه باش! جسمی را که بی کفن و بی غسل مدفون شده است، به تو می سپاریم. ای کربلا، آگاه باش! روحی را که متعلق به احمد و وصی و جبرئیل امین است به تو می سپاریم. [ صفحه ۵۰۸ ]

### ورود اهل بیت به مدینه منوره

سید بن طاووس گوید: آن گاه از کربلا حرکت کرده و به طرف مدینه به راه افتادند، بشر بن خزام [۴۲۱] گوید: در نزدیکی شهر مدینه امام سجاد علیه السلام توقف کرده و از مرکب فرود آمد، آنگاه دستور داد خیمه‌هایی بر پا نمایند، و همه‌ی مخدرات و بانوان از مرکبها فرود آمدند. در این موقع، رو به من کرد و فرمود: ای بشر! خدا پدرت را رحمت کند، او شاعر بود، آیا تو هم می توانی چیزی از شعر بگویی؟ عرض کردم: آری! ای فرزند رسول خدا! من نیز شعر بلد هستم. فرمود: وارد شهر مدینه شو، و خبر شهادت حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام را اعلام کن.

### خبر شهادت امام حسین در مدینه

بشر گوید: سوار بر اسب خودم شدم، تاختم تا وارد مدینه شدم، هنگامی که به مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم رسیدم، با صدای بلند گریه کردم و این اشعار را گفتم: یا اهل یثرب لا مقام لکم بها قتل الحسین فادمعی مدرارالجسم منه بکربلاء مضرج و الراس منه علی القناه یدارای اهل مدینه؛ شما دیگر در آن اقامت ننمایید؛ چون حسین علیه السلام کشته شده است، و به همین جهت اشک از چشمان من سرازیر است. جسم او در کربلا آغشته به خون است؛ و سر او بالای نیزه در شهرها گردانیده می شود. بشر گوید: آن گاه گفتم: اینک علی بن الحسین علیهما السلام است که به همراه عمه‌ها و خواهران خود در سرزمین شما فرود آمده است، و در نزدیکی شما از مرکبها

پیاده شده‌اند، من فرستاده‌ی او به سوی شما هستم تا شما را از مکان او باخبر سازم. ] صفحه ۵۰۹ [ بشر گوید، وقتی این خبر جانسوز را رساندم، در مدینه هیچ زن پرده‌نشین و محجوبه‌ای نماند جز این که از خانه‌ها با موهای پریشان، صورت‌های خراشیده و سیلی بر صورت زنان بیرون آمدند و صدای واویلا و وامصیبتا بلند کردند. من هیچ روزی را ندیدم که مثل آن روز، گریه کنند، زن و مرد گریه می کردند و هیچ روزی برای مسلمانان تلخ‌تر از آن روز نبود. صدای ناله‌ی دختری را شنیدم که بر امام حسین علیه السلام نوحه می کرد و می گفت: نعۃ سیدی ناع ناع فاجعاً و امرضی ناع ناع فافجعاً فینی جوداً بالدموع و اسکبا و جوداً بدمع بل بدمعکما معاعلی من دهی عرش الجلیل فزعزعا فاصبح انف المجد والدین اجدعاعلی ابن نبی الله و ابن وصیه و ان کان عنا شاحط الدار اشسعابر مرگ آقایی مرا قاصدی آورد، که من از این خبر به درد آمدم و بیمار شدم که قاصد مرگ با این خبر، فاجعه‌ای ببار آورد. ای چشمان من! اشک خود را بذل نمایند و بریزید؛ و اشک بذل نمایند، بلکه هر دو با هم گریه کنید. بر کسی که به سبب مصیبت او، عرش خدا لرزید و به حرکت درآمد؛ و از این مصیبت، بینی بزرگی و مجد و دین بریده و ناقص گردید. بر فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بر فرزند وصی او؛ گرچه منزلش از ما دور بوده است. سپس آن دختر گفت: ای پیام آور مرگ! حزن و اندوه ما را بر مصیبت سرورمان ابی عبدالله علیه السلام تازه کردی، و زخمهای التیام‌ناپذیر ما را خراشیدی، تو کیستی؟ خدای تعالی تو را رحمت کند؟ گفتم: من بشر بن خزام هستم، مولای من علی بن الحسین علیه السلام مرا فرستاد، او با خاندان حضرت ابی عبدالله علیه السلام و مخدرات عصمت او، در فلان موضع اجلال نزول فرموده است. بشر گوید: اهل مدینه از من جدا شدند و با سرعت به طرف بیرون مدینه حرکت نمودند. من اسب خود را نهیب زدم و تاختم و به سوی آنها بازگشتم، دیدم ازدحام جمعیت راه‌ها را بسته و امکان ورود به نزد خیمه‌ی امام سجاد علیه السلام نیست، راه‌ها و مواضع را گرفته بودند. ] صفحه ۵۱۰ [

## سخنان امام سجاد در مدخل شهر مدینه

از اسب فرود آمدم و از سر و گردن مردم عبور کرده و خود را به خیمه‌ی امام علیه‌السلام رساندم، حضرت علیه‌السلام در اندرون خیمه بود، او با چشم‌های گریان در حالتی که با دستمالی اشک‌های دیده‌ی خود را پاک می‌کرد بیرون آمد. پشت سر حضرت خادمی با یک صندلی آمد، آن را زمین گذاشت و امام علیه‌السلام بر روی آن نشست، حضرت گریه می‌کرد و نمی‌توانست خودداری کند. از گریه‌ی امام علیه‌السلام صدای گریه و ناله‌ی مردم بلند شد و ناله‌های زنان، کنیزان و دختران فضا را پر کرد. مردم از هر طرف به امام علیه‌السلام تسلیت می‌گفتند، و آن مکان یک پارچه تبدیل به فریاد و شیون و ضجه شد، امام علیه‌السلام با دست مبارکش به سوی مردم اشاره فرمود این که ساکت شوند، ناله و خروش مردم ساکت گردید، لبان امام علیه‌السلام به حرکت درآمد و فرمود: الحمد لله رب العالمین [الرحمان الرحیم]، مالک یوم الدین، باریء الخلائق اجمعین، الذی بعد فارتفع فی السماوات العلی، و قرب فشهد النجوى، و نحمده علی عظام الامور، فجاء الدهور، و ألم الفجائع، و مضاضة اللواذع، و جلیل الرزء، و عظیم المصائب، القاطعة الكاظمة، الفادحة الجائحة. ایها الناس! ان الله تعالى - و له الحمد - ابتلانا بمصائب جلیلة، و ثلمة فی الاسلام عظیمه، قتل ابو عبدالله علیه‌السلام و عترته، و سبی نساءه و صبیته، و داروا براسه فی البلدان فوق عالی السنان، و هذه الرزية التي لا مثلها رزية. ایها الناس! فای رجالات منکم یسرون بقتله؟ ام أية عين تحبس دمعها و تضن عن انهما لها؟ فلقد بكت السماوات السبع الشداد لقتله، و بكت البحار بامواجها، و السماوات باركانها، و الارض بارجائها، و الاشجار باغصانها، و الحيتان فی لجج البحار، و الملائكة المقربون، و اهل السماوات اجمعون. ایها الناس! ای قلب لا يتصدع لقتله؟ ام ای فؤاد لا یحن الیه؟ ام ای سمع یسمع بهذه الثلمة التي ثلمت فی الاسلام؟ ایها الناس! اصبحنا مطردین مشردین شاسعین عن الامصار، کانا اولاد ]

صفحه ۵۱۱] ترک و کابل، من غیر جرم اجترمناه، و لا مکروه ارتکبناه، و لا ثلمه فی الاسلام ثلمناها، ما سمعنا بهذا فی آبائنا الاولین، ان هذا الا اختلاق. فوالله؛ لو ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم تقدم اليهم [فی قتالنا كما تقدم اليهم] فی الوصایه بنا لمزادادوا علی ما فعلوا بنا، فانا لله و انا الیه راجعون، من مصیبه ما اعظمها، و اوجعها و افجعها، و اکظها، و اقطعها، و امرها و افدحها، فعند الله نحتسبه فیما اصابنا، و ما بلغ بنا انه عزیز ذو انتقام. حمد و سپاس خدای را که پروردگار جهانیان، [بخشنده و مهربان] است، پادشاه روز جزا و آفرینندهی همهی مخلوقات است، خدای والایی که در آسمانهای بلند مقام رفیعی دارد، نزدیک شده و شاهد رازها و نجواها است. او را بر امور بزرگ، محنتهای روزگاران، دردها، فاجعههای دردآورنده، درد مصیبت بزرگ، برنده، حبس کننده، سنگین و براندازنده حمد می گویم. ای مردم! همانا خدای متعال - که حمد و سپاس برای او است - ما را به وسیلهی مصیبتهای بزرگ، و به رخنهی بزرگ در اسلام، امتحان نمود. حضرت ابو عبدالله علیه السلام و عترت او کشته شدند، مخدرات طاهره و دختران مطهره‌ی او اسیر گردیدند، و سر اطهر او را در بالای نیزه‌ی بلند در شهرها گردانیدند، و این مصیبتی است که مانند آن مصیبتی نیست. ای مردم! کدام یک از شما به کشته شدن او مسرور می‌گردد؟ کدام چشمی است که از ریختن اشکش خودداری کرده و بخل می‌ورزد؟ آسمانهای هفتگانه‌ی محکم و استوار برای شهادت او گریستند، دریاها با امواجش، آسمانها با ارکانش، زمین با همه‌ی نواحی خود، درختان با شاخه‌هایش، ماهی‌ها در لجه‌های دریاها، فرشتگان مقرب، و اهل آسمانها همه و همه برای او گریستند. ای مردم! کدام دل است که برای کشته شدن او پاره نشود؟ یا کدام قلب است که بر او رحم نکند و نسوزد؟ یا کدام گوش است که توان شنیدن این رخنه‌ای را که در اسلام به وجود آمد، داشته باشد؟ ای مردم! اینک ما طرد شده و رانده شدیم، ما را دور شهرها گردانیدند، گویا که ما از فرزندان ترک و کابل هستیم؛ و این مصایب را بر ما روا داشتند بدون [صفحه ۵۱۲] آن که جرم و گناهی

مرتکب شویم، نه مکروهی را انجام دادیم، و نه رخنه‌ای در اسلام به وجود آوردیم. ما همانند این مصایب را در آبا و اجداد خود نشنیدیم، این نیست جز این که از نزد خود یافتند - یعنی دروغی که ساخته شده است - به خدا سوگند! اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در [مورد جنگ با ما] به آنها سفارش می نمود - همچنان که در مورد (محبت) ما سفارش نمود - بیش از آن که بر ما ستم کردند؛ انجام نمی دادند. پس «انا لله و انا الیه راجعون» از مصیبتی بزرگ، دردناک، فجیع، با مشقت، برنده و تلخ. پس از مصایبی که به ما رسیده و ما را احاطه کرده در پیشگاه خدا اجر خود را می طلبیم که او غالب و صاحب انتقام است. بشر گوید: در این هنگام، صوحان بن صعصعه بن صوحان - که پاهای او فلج بود - از امام به خاطر یاری نکردن اهل بیت علیهم السلام به جهت فلج بودن پاهایش عذرخواهی کرد، امام علیه السلام عذر او را قبول کرد و به حسن ظن وی جواب داد و تشکر نمود و بر پدرش رحمت فرستاد [۴۲۲]. استقبال محمد بن حنفیه از کاروان امام سجاد علیه السلام در ذیل روایتی که صاحب اصل آن را از برخی کتب قدیمی از بشر بن خزام نقل کرده، گوید: محمد بن حنفیه اطلاعی از این فاجعه‌ی دلخراش نداشت، هنگامی که فریاد و ناله‌های بلند، و حرکت و صیحه‌ی بزرگ مردم را شنید، گفت: به خدا سوگند! من تا به حال چنین تزلزل و داد و فریاد را جز در روزی که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رحلت فرمود، ندیدم، این داد و فریاد برای چیست؟ از طرفی، به سبب بیماری ناتوان شده بود و کسی جرات نداشت که این خبر بد را به او بدهد، چون می ترسیدند بمیرد، و او در سؤال اصرار می نمود. یکی از غلامانش پیش آمد و گفت: فدایت شوم، ای فرزند امیر مؤمنان! برادر تو امام [صفحه ۵۱۳]

حسین صلوات الله علیه را اهل کوفه دعوت کردند و او را فریب دادند و پسر عمویش مسلم بن عقیل را کشتند، اینک آن حضرت با اهل و اصحاب خود، سالم از کوفه بازگشتند. محمد بن حنفیه به غلامش گفت: پس چرا برادرم پیش من نمی آید؟ گفتند: منتظر است تا تو به نزد او بروی. آن گاه محمد بن حنفیه با حالت بیماری برخاست،

گاهی برمی خاست و گاهی می افتاد، سپس می گفت: «لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم»، قلب او چیزی را احساس کرد و گفت: سوگند به خدا! که در این ضجه و شیون، مصیبت های اولاد یعقوب است. آنگاه گفت: برادرم کجاست؟ میوهی دلم کجاست؟ حسین علیه السلام کجاست؟ ولی از شهادت امام علیه السلام خبر نداشت. گفتند: ای آقای ما! برادرت در فلان جا است. آن گاه او را به اسبش سوار کردند، بعد غلامانش پیشاپیش او حرکت کردند تا از مدینه خارج شدند، وقتی که دید همه علم های سیاه را برافراشته اند، پرسید: این علم های سیاه برای چیست؟ سوگند به خدا! بنی امیه لعنهم الله حسین علیه السلام را کشته اند. آنگاه صیحه ای بلند کشید، و بی هوش شد و از اسب خود بر زمین افتاد. غلام به سرعت خود را به امام زین العابدین علیه السلام رساند، و عرض کرد: مولای من! عموی خود را پیش از آن که روح او از دنیا مفارقت نماید؛ دریاب. امام علیه السلام در حالی که در دستش پارچه ی سیاهی بود که با آن اشک خود را پاک می فرمود از خیمه بیرون آمد و بر بالین عموی خود ایستاد، سر او را در دامن گرفت. چون به هوش آمد گفت: یابن اخی! این اخی؟ این قره عینی؟ این نور بصری؟ این ابوک؟ این اخی الحسین؟ ای فرزند برادرم! برادرم کجاست؟ سرور دل من کجاست؟ نور چشم من کجاست؟ پدرت کجاست؟ برادرم حسین علیه السلام کجاست؟ امام زین العابدین علیه السلام فرمود: یا عماه! اتیتک یتیماً لیس معی الا نساء حاسرات فی الذیول، عاثرات [ صفحه ۵۱۴ ] باکیات نادبات، و للمحامی فاقدات. یا عماه! لو تنظر الی اخیک و هو یستغیث، فلا یغاث، و یتجیر، فلا یجار، مات عطشاناً و الماء یشربه کل حیوان. عمو جان! من یتیمانه پیش تو آمدم و با من نیست جز بانوان حسرت کشان، گریه و ندبه کنندگان که حامیان خویش را از دست داده اند. عمو جان! ای کاش برادرت را موقعی که او استغاثه می کرد و کسی به دادش نمی رسید، و امان می خواست و کسی امانش نمی داد، می دیدی. او را بالب تشنه کشتند و حال آن که همه ی حیوانات آب می نوشیدند. محمد بن حنفیه فریادی زد و بی هوش شد، چون



بهوش آمد گفتم: ای فرزند برادرم! مصایبی که به شما رسیده برای من تعریف کن. امام علیه السلام شروع به نقل قصه‌ی کربلا نمود، و اشک از دیدگان مبارک امام علیه السلام مانند ناودان سرازیر بود، در دست حضرت دستمالی بود که با آن اشک را از دیدگان خود پاک می نمود. حضرت پیوسته جریان کربلا را نقل می کرد تا این که دیگر توانی در او نماند. ساعتی نگذشت که زنان مدینه آمدند، و بر سر و صورت زنان از مخدرات مطهرات ابی عبدالله الحسین علیه السلام استقبال نمودند و چنان مصیبتی بر پا شد که نزدیک بود سنگ از این مصیبت پاره شود.

### مرثیه‌های جانسوز ام کلثوم در هنگام ورود به مدینه

در کتاب «منتخب» می نویسد: هنگامی که اهل بیت علیهم السلام می خواستند وارد شهر مدینه شوند حضرت ام کلثوم علیها السلام شروع به گریه کرد و این مرثیه را خواند: مدینه جدنا لا تقبلینا فبالحسرات و الاحزان جئنا الا فاخبر رسول الله عنا بانا قد فجعنا فی اخینا و ان رجالنا بالطف صرعی بلا رؤوس و قد ذبحوا البنینا و اخینا و جدنا انا اسرنا و بعد الاسر یا جدا سینا و رهطک یا رسول الله! اضحوا عرایا بالطفوف مسلینا و قد ذبحوا الحسین و لم یراعوا جنابک یا رسول الله! فینا [ صفحه ۵۱۵ ] فلو نظرت عیونک للاساری علی اقتاب الجمال محملینا رسول الله! بعد الصون صارت عیون الناس ناظره الینا و کنت تحوطنا حتی تولت عیونک ثارت الاعداء علینا فاطم! لو نظرت الی السبایا بناتک فی البلاد مشتتینا فاطم! لو نظرت الی الحساری و لو ابصرت زین العابدینا فاطم! لو رایتینا سهارى و من سهر اللیالی قد عمینا فاطم! ما لقیتم من عداک و لا قیراط مما قد لقینا فلو دامت حیاتک لم تزال الی یوم القیامه تندینا و عرج بالبقیع وقف و ناد ایا ابن حبیب رب العالمینا و قل یا عم! یا الحسن الزکی عیال اخیک اضحوا ضائعینا یا عم! ان ا خاک اضحی بعیداً عنک بالرمضا رهینا بلا راس تنوح علیه جهراً طیور و الوحوش الموحشینا و لو عایت یا مولای! ساقوا حریمنا لا یجدن لهم معینا علی متن النیاق بلا و طاء

و شاهدت العیال مکشفینا مدینه جَدنا لا تقبلینا فبالحسرات و الاحزان جئنا خرجنا منک  
 بالاهلین جمعاً رجعنا لا رجال و لا بنینا و کنا فی الخروج بجمع شمل رجعنا حاسرین  
 مسلینا و کنا فی امان الله جهراً رجعنا بالقطیعة خائفینا و مولانا الحسین لنا انیس رجعنا و  
 الحسین به رهینا فنحن الضائعات بلا کفیل و نحن النائحات علی اخینا و نحن السائرات  
 علی المطایا نشال علی جمال المبغضینا و نحن بنات یس و طه و نحن الباکیات علی ابینا و  
 نحن الطاهرات بلا خفاء و نحن المخلصون المصطفوننا و نحن الصابرات علی البلیا و  
 نحن الصادقون الناصحوننا الا یا جدنا! قتلوا حسینا و لم یرعوا جناب الله فینا[ الا یا جدنا  
 بلغت عدانا منها و اشتفی الاعداء فینا] لقد هتکوا النساء و حملونا علی الاقتاب قهراً  
 اجمعینا [ صفحه ۵۱۶ ] و زینب اخرجوها من خباها و فاطمه و اله تبدی الانینا سکیئه  
 تشتکی من خر و جد تنادی: الغوث رب العالمینا زین العابدین یقید ذل و راموا قتله اهل  
 الخؤوننا فبعدهم علی دنیا تراب فکاس الموت فیها قد سقینا و هدی قصتی مع شرح  
 حالی الا یا سامعون ابکوا علینا ای مدینهی جد ما! ما را قبول نکن؛ زیرا که ما با حسرت  
 و اندوهها آمده ایم. آگاه باش! به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از ما خبر ده؛ به  
 این که ما در خصوص برادر خود مصیبت زده شدیم. مردان ما، در کربلا با پیکرهای  
 بی سر بر زمین افتاده اند، و فرزندان ما را سر بریدند. جد ما را خبر ده که ما اسیر شدیم؛ و  
 ای جد ما! پس از اسارت به غربت رانده شدیم. ای رسول خدا! عترت و ذریه ی تو در  
 کربلا غارت شده و بدون مقنعه گردیدند. همانا حسین علیه السلام را سر بریدند؛ و مقام  
 و منزلت تو را ای رسول خدا! در مورد ما رعایت نکردند. کاش می دیدی اسیران را که  
 بر بالای کوهان شتران حمل می کردند. ای رسول خدا! بعد از حفظ و مستوری، دیدگاه  
 مردم به سوی ما نگاه می کردند. تو از ما نگاهبانی می نمودی؛ ولی تا چشم های تو از ما  
 دور شد، دشمنان بر ما هجوم آوردند. ای فاطمه! کاش می دیدی اسیرانی را که دختران  
 تو هستند که از شهرها پراکنده شده اند. ای فاطمه! کاش آوارگان را می دیدی، و کاش  
 زین العابدین علیه السلام را می دیدی. ای فاطمه کاش می دیدی ما را در حال بیداری؛ که

از شب بیداری دیدگان ما کور می شد. ای فاطمه، تو از دشمنان خود به اندازه‌ی قیراطی از مصیبت‌هایی که ما دیدیم؛ ندیدی. اگر عمر و زندگی ادامه پیدا می کرد؛ پیوسته تا روز قیامت بر ما ندبه می کردی. - ای امام سجاد! - برو در بقیع و بایست و فریاد بزن؛ که کجاست حبیب پروردگار عالمیان؟ و بگو: ای عمو! ای حسن طیب طاهر! خاندان برادر تو ضایع گردیدند. ای عمو! همانا برادر تو، دور از چشمان تو در سرزمین گرم ماندگار شد؛ که با تن بی سر که آشکارا بر او پرندگان، وحشیان و حشت آفرین نوحه می کنند. [ صفحه ۵۱۷ ] ای مولای من! کاش می دیدی اهل حرم که رانده می شدند و یار و یآوری نداشتند. آنها را بر پشت شتران برهنه می راندند، و کاش می دیدی که بی چادر و بی مقنعه بودند. ای مدینه‌ی جد ما! ما را قبول نکن؛ زیرا که با حسرت و اندوه‌ها آمده‌ایم. ما با همه‌ی اهل و عیال از تو خارج شدیم، ولی اینک بدون مردان و فرزندان به سوی تو باز گشتیم. جمیعت ما در هنگام خروج از تو گرد هم بود؛ ولی اینک با حسرت و در حالی که غارت شدیم؛ به سوی تو باز گشتیم. هنگام خروج از تو، ما آشکارا در امان خدا بودیم؛ ولی اینک با ناامیدی و ترس به سوی تو باز گشتیم. آقای ما حسین علیه السلام انیس ما بود؛ اینک در حالی که حسین علیه السلام در آنجا ماندگار شد، باز گشتیم. پس ما ضایع شدگان بی کفیل هستیم؛ و ما نوحه گران بر برادرمان هستیم. ما کسانی هستیم که ما را بر بالای شترها سیر دادند؛ و بر بالای شتران بر ما خشم می نمودند. ما دختران یس و طه - یعنی جناب اشرف کائنات - هستیم؛ و ما گریه کنندگان بر پدر خود هستیم. ما کسانی هستیم که پاکی ما بر کسی مخفی نیست؛ و ما مخلصان موحد و برگزیدگانیم. صبر کنندگان بر بلاها؛ و ما راست گویان نصیحت کنندگانیم. آگاه باش! ای جد بزرگوار ما، حسین علیه السلام را کشتند؛ و خدای عالم را در مورد ما رعایت نکردند. [ آگاه باش! ای جد بزرگوار ما! دشمنان در مورد ما به آرزوهای خود رسیده و تشفی کردند. ] آنها به مخدرات عصمت، هتک احترام نمودند، و همه‌ی ما را با قهر بر کوهان شتران سوار کردند. زینب علیها السلام را از خیمه‌ی خود

بیرون کشیدند؛ و فاطمه واله و حیران ناله می کرد. سکینه از شدت حرارت شکوه می کرد؛ و فریاد می زد: به فریاد برس ای پروردگار عالمیان! امام زین العابدین علیه السلام را به زنجیر ستم و خواری بسته بودند؛ و خیانتکاری می خواستند او را بکشند. [ صفحه ۵۱۸ ] پس از شهادت ذریه ی طاهرین، خاک بر سر دنیا باشد؛ که ما در دنیا از کاسه ی مرگ سیراب شدیم. و این است قصه و حکایت من با شرح و بیان حال خودم؛ آگاه باشید از شنوندگان بر ما گریه کنید [۴۲۳]. ابومخنف گوید: هنگامی که اهل بیت علیهم السلام وارد مدینه شدند و صدای ناله و شیون آنها بلند شد ام لقمان، ناله و شیون حضرت زینب علیها السلام، جناب ام کلثوم علیها السلام، جناب عاتکه علیها السلام، صفیه علیها السلام، و سکینه علیها السلام را شنید، با سر بی مقنعه با اطرافیان خود و ام هانی، رمله و اسماء دختران علی بن ابی طالب علیه السلام به استقبال اهل بیت علیهم السلام بیرون آمد، و شروع به گریه و نوحه بر امام حسین علیه السلام نمودند. راوی گوید: ورود اهل بیت علیهم السلام به مدینه، در روز جمعه بود، خطیب بر مردم خطبه می خواند، پس امام حسین علیه السلام را ذکر نمودند و مصایبی که بر امام شهید علیه السلام وارد آمده بود، تذکر دادند. غمها تازه شد، و مصیبت همه را فراگرفت، گروهی از مردم گریه می کردند و گروهی دیگر فریاد نوحه سر می دادند، همه ی مردم مدینه به عزاداری آن حضرت روی آوردند، و آن روز مانند روز وفات حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شده بود. سپس ابومخنف گوید: ام کلثوم علیها السلام با چشمان گریان و قلبی غمگین به سوی مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روی آورد، عرض کرد: السلام علیک یا جداه؛ همانا من خبر مرگ فرزندان حسین علیه السلام را به تو آورده ام [۴۲۴]. راوی گوید: در این هنگام، قبر مطهر ناله ی بلندی کرد و صدای مردم به گریه و فریاد بلند شد. شیخ راوندی رحمه الله گوید: حضرت زینب علیها السلام؛ چارچوبه ی در مسجد را گرفت و فریاد زد: یا جدا! من خبر مگر برادرم حسین علیه السلام را به تو آورده ام. آن خاتون مکرمه می گریست و اشک دیدگانش قطع نمی شد، و از شدت

گریه و ناله آرام نمی گرفت، و هر وقت به امام علی بن الحسین علیه السلام نگاه می کرد غم و اندوهش تازه می شد و ناله و فریادش زیادتر می گردید [۴۲۵]. [صفحه ۵۱۹] در اصل به نقل از برخی کتب معتبره آمده است، راوی گوید: در این هنگام، خانم ام سلمه از حجره طاهره‌ی خود بیرون آمد، او در یک دستش شیشه‌ای را که خاک درون آن خون شده بود گرفته بود، و با دست دیگرش، دست فاطمه علیها السلام دختر امام حسین علیه السلام را - که مریض بود - گرفته بود. هنگامی که اهل بیت علیهم السلام ام‌المؤمنین را با شیشه‌ای که خاکش مبدل به خون شده بود؛ دیدند، گریه و ناله آنها زیاد شد، و بانوان محترمه با ام‌المؤمنین هم آغوش شدند، و از حال فاطمه علیها السلام که مریض بود، سؤال نمودند، پس ام سلمه آنها را به صبر و شکیبایی امر نمود. ابومخنف گوید: آن گاه امام علی بن الحسین علیه السلام به سوی قبر مطهر جد بزرگوار خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روی آورد و او روی مبارک خود را بر آستان مقدس آن حضرت می گذاشت و می گریست. سپس از کنار قبر مطهر جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آمد، و وارد خانه‌ی عموی خود، محمد بن حنفیه شد، و او را از کشته شدن پدر بزرگوار خود باخبر کرد، محمد بن حنفیه با شنیدن این خبر غمبار چنان گریست که بی‌هوش شد. چون بهوش آمد برخاست و زره خود را پوشیده و شمشیر خود را حمایل کرد و بر اسب خود سوار شد، و از کوهی بالا رفت، و مردم شاهد این صحنه بودند و غایب شد، و آشکار نشد، جز هنگامی که مختار خروج کرد [۴۲۶]. مردان و زنان مدینه، به مدت پانزده روز عزاداری کردند، و بر امام حسین علیه السلام ماتم گرفتند [۴۲۷]. [صفحه ۵۲۰]

## پایان کتاب و بیان چند امر

### تعداد کشته شدگان اهل بیت امام حسین

مجلسی رحمه الله از ابن شهر آشوب و صاحب «مناقب» و محمد بن ابوطالب چنین روایت می کند: علما و روات در تعداد شهدای اهل بیت علیهم السلام اختلاف نظر دارند، عده‌ی زیادی از آنها قائلند که تعداد کشته شدگان اهل بیت علیهم السلام بیست و هفت نفر بودند. هفت نفر از فرزندان عقیل که عبارتند از: حضرت مسلم علیه السلام - که در کوفه شهید شد - جعفر، عبدالرحمان از پسران عقیل، محمد بن مسلم، عبدالله بن مسلم، جعفر بن محمد بن عقیل و محمد بن ابی سعید بن عقیل. و ابن شهر آشوب اضافه می کند: عون و محمد از فرزندان عقیل. و سه نفر از فرزندان جناب جعفر بن ابی طالب که عبارتند از: محمد بن عبدالله بن جعفر، عون اکبر بن عبدالله، و عبیدالله بن عبدالله. و از فرزندان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نه نفر که عبارتند از: امام حسین علیه السلام، حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام، و گفته شده: فرزندش محمد بن العباس علیه السلام نیز در کربلا شهید شده - عمر بن علی علیه السلام، عثمان بن علی علیه السلام، جعفر بن علی علیه السلام، ابراهیم بن علی علیه السلام، عبدالله بن علی الاصغر علیه السلام، محمد بن علی اصغر علیه السلام و ابوبکر، البته در کشته شدن ابوبکر تردید کرده اند. و چهار نفر از فرزندان امام حسن صلوات الله علیه که عبارتند از: ابوبکر، عبدالله و حضرت قاسم علیهم السلام. و گفته شده: بشر و عمر - که صغیر بود - نیز، از فرزندان امام حسن علیه السلام در کربلا به شهادت رسیدند. و شش نفر از فرزندان امام حسین علیه السلام - البته در این مورد اختلاف است - که عبارتند از: حضرت علی اکبر علیه السلام، عبدالله، ابراهیم، محمد، حمزه، علی، جعفر، عمر، [صفحه ۵۲۱] زید علیه السلام و عبدالله علیه السلام که در آغوش امام علیه السلام ذبح گردید [۴۲۸].

علامه‌ی مجلسی رحمه الله گوید: البته صاحب «مناقب» از فرزندان امام حسین علیه السلام جز علی و عبدالله را ذکر نکرده است. و محمد بن ابوطالب نیز، حمزه، ابراهیم، و زید و عمر را تحت عنوان فرزندان امام حسین علیه السلام ذکر ننموده است [۴۲۹]. ابن شهر آشوب گوید: گفته شده: محمد اصغر فرزند حضرت علی علیه السلام

بجهت بیماری که داشت، کشته نشد، و در مقابل این، گفته می‌شود: مردی از بنی دارم با تیری او را هدف قرار داد و کشت. ابن شهر آشوب می‌نویسد: ابوالفرج می‌گوید: همه‌ی کسانی که در روز کربلا از ابوطالب علیه‌السلام شهید شدند - غیر از آنهایی که در امر ایشان اختلاف شده است - بیست و دو نفر بودند [۴۳۰]. ابن‌نما رحمه الله گوید: راویان گفته‌اند: هنگامی که ما در حضور امام محمد باقر علیه‌السلام از شهادت امام حسین علیه‌السلام یاد می‌کردیم، حضرت فرمود: هفده نفر انسان کشته شدند که همه‌ی آنها در رحم حضرت فاطمه علیها‌السلام، دختر اسد، مادر حضرت امیرمؤمنان علی علیه‌السلام پرورش یافته بودند، یعنی از فرزندان او بودند [۴۳۱].

### تعداد فرزندان امام حسین

شیخ مفید رحمه الله در کتاب «ارشاد» خود می‌نویسد: امام حسین علیه‌السلام شش فرزند داشت: حضرت علی اکبر یعنی امام زین‌العابدین علیه‌السلام، که کنیه‌ی او ابومحمد و مادرش شاه زنان دختر کسری یزدگرد است. حضرت علی اصغر علیه‌السلام - یعنی همان که به علی اکبر علیه‌السلام معروف است - که با پدر بزرگوارش در کربلا کشته شد، - و سابقاً در مورد آن مطالبی گذشت - مادر بزرگوارش حضرت لیلی دختر ابی‌مره بن عروه بن مسعود ثقفی است. جعفر بن السحین علیه‌السلام که مادرش قضاعی بوده و فرزندی نداشت و در زمان حیات [صفحه ۵۲۲] امام حسین علیه‌السلام از دنیا رفت. عبدالله بن الحسین علیه‌السلام یعنی حضرت علی اصغر علیه‌السلام که با پدر بزرگوارش در سن کودکی کشته شد، تیری آمد و در حالی که در آغوش پدرش بود، او را سر برید. حضرت سکینه علیها‌السلام، دختر امام حسین علیه‌السلام، که مادرش رباب، دختر امرء‌القیس بن عدی از قبیله‌ی کلب معدی بود. و همو، مادر عبدالله بن الحسین علیه‌السلام نیز بود. حضرت فاطمه علیها‌السلام، دختر امام حسین علیه‌السلام که مادرش ام‌اسحاق، دختر طلحه بن عبدالله از قبیله‌ی تمیم بود [۴۳۲]. در «بحار الانوار» و

«عوالم العلوم» از ابن شهر آشوب در کتاب «مناقب» نقل شده است: فرزندان امام حسین علیه السلام عبارتند از: حضرت علی اکبر علیه السلام که در کربلا شهید شد و مادرش بره، دختر عروه بن مسعود ثقفی است. حضرت علی بن الحسین علیه السلام که همان امام سجاد علیه السلام و او علی اوسط است، و حضرت علی اصغر علیه السلام که مادر هر دو شهربانو علیها السلام است. و محمد و عبدالله که در کربلا شهید شدند و مادرشان از ام الرباب، دختر زن امام حسن علیه السلام است. و جعفر که مادرش قضاعی است. دختران امام حسین علیه السلام عبارتند از: حضرت سکینه علیها السلام که مادرش رباب دختر امرء القیس کندی است. حضرت فاطمه علیها السلام، مادرش ام اسحاق دختر طلحه بن عبدالله. حضرت زینب علیها السلام. نسل و ذریه‌ی امام حسین علیه السلام تنها از یک فرزندش می‌باشد و او امام زین العابدین علیه السلام است و نوادگان دختری آن حضرت از دو دختر می‌باشد. و دربان و واسطه‌ی امور امام حسین علیه السلام رشید هجری رحمه الله بود [۴۳۳]. [صفحه ۵۲۳]

### مدت عمر شریف امام حسین

در کتاب «مطالب السؤل» می‌نویسد: کمال الدین گوید: قبلاً مطالبی در مورد ولادت امام حسین علیه السلام بیان شد که ولادت امام علیه السلام در سال چهارم از هجرت بود، بنابراین؛ مدت عمر شریف امام علیه السلام، پنجاه و شش سال و چند ماه می‌شود. آن حضرت، شش سال و چند ماه با جد بزرگوار خود، حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم زندگی کرد، و پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم مدت سی سال با پدر بزرگوار خود حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام زندگی کرد و پس از شهادت پدر بزرگوارش، مدت ده سال با برادرش امام حسن علیه السلام زندگی کرد، و پس از وفات برادرش تا هنگام شهادتش ده سال زندگی نمود. ابوالفرج عبدالرحمان بن جوزی در تاریخ خود می‌نویسد: در سن شریف امام حسین علیه السلام اختلاف نظر



است و در این مورد چند قول ذکر شده: اول: پنجاه و شش سال، که قوی و اقدی است، زیرا که حضرت در سال چهارم هجری متولد شد. دوم: پنجاه و پنج سال، که این قول را سدی گفته است. سوم: پنجاه و هشت سال. سپس ابوالفرج گوید: امام حسین علیه السلام در روز جمعه، بین ظهر و عصر به شهادت رسید، زیرا که امام علیه السلام نماز خوف را با اصحاب خود خواند. شیخ مفید رحمه الله در کتاب «ارشاد» خود گوید: امام حسین علیه السلام در روز شنبه دهم محرم سال شصت و یک هجری پس از نماز ظهر مظلومانه و با لب تشنه به شهادت رسید و با صبر و شکیبایی و پاداش جویی از خدا، به چنین کاری اقدام کرد، چنان که شرح آن گذشت. عمر شریفش در روز شهادت، پنجاه و هشت سال بود، هفت سال آن را با جد خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گذراند، و سی سال را با پدر بزرگوار خود امیرالمؤمنین علیه السلام و ده سال با برادر بزرگتر خود امام حسین علیه السلام بود. دوران خلافت آن حضرت، بعد از برادر بزرگوار خود، یازده سال بود. [صفحه ۵۲۴] آن حضرت علیه السلام با حنا و رنگ محاسن خود را خضاب می کرد، و روزی که شهید شد، خضاب از دو گونه اش جدا شده بود یعنی به خاطر فاصله‌ی زمانی خضاب، مقداری از موهای محاسن حضرت، سفید بود.

### فضیلت زیارت امام حسین

در کتاب «ارشاد» آمده است: روایات بسیاری در فضیلت زیارت امام حسین علیه السلام بلکه در وجوب آن نقل شده است، از جمله: از امام صادق علیه السلام روایت شده که حضرتش فرمود: زیارة الحسین علیه السلام واجبة علی کل من یقر للحسین علیه السلام بالامامة من الله عزوجل. زیارت امام حسین علیه السلام بر هر کسی که به امامت حسین علیه السلام از جانب خداوند عالم اقرار دارد؛ واجب است. و نیز آن حضرت فرمود: زیارة الحسین علیه السلام تعدل مائة حجة مبرورة، و مائة عمرة متقبلة. زیارت امام حسین

علیه السلام با صد حج مبرور و خالص - که پاکیزه شدن از گناهان است - و صد عمره‌ی پذیرفته شده، برابر است. و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من زار الحسین علیه السلام بعد موته فله الجنة. هر کس امام حسین علیه السلام را بعد از مرگش زیارت کند، بهشت برای اوست. البته اخبار و احادیث در این مورد بسیار است، و ما تعداد زیادی از آنها را در کتاب خودمان که معروف به «مناسک مزار» است نقل کرده‌ایم. پایان کلام شیخ که مقام او در بهشت بلند مرتبه شود [۴۳۴].

### فضیلت گریه بر امام حسین

در کتاب «منتخب» از امام جعفر صادق علیه السلام نقل نموده که حضرتش فرمود: من ذکرنا عنده ففاض من عینیه و لو مثل راس الذبابة غفر الله تعالی [ صفحه ۵۲۵ ] ذنوبه، و لو كانت مثل زبد البحر. کسی که در نزد او از ما یاد شود و از دیدگان وی بر مصایب ما ولو به اندازه‌ی سر پشه‌ای، اشک جاری شود، خدای تعالی گناهان او را گرچه مانند کف دریا باشد؛ می‌بخشد. و در «منتخب» با اسناد خود از زید شحام روایت می‌کند: شحام گوید: ما با عده‌ای از اهل کوفه در حضور امام صادق علیه السلام بودیم، ناگاه جعفر بن عفان حضور امام صادق علیه السلام شرفیاب شد، حضرت او را نزدیک خود جای داد و فرمود: ای جعفر! عرض کرد: بلی، خدا مرا فدای تو گرداند. فرمود: بلغنی انک تقول الشعر فی الحسین علیه السلام و تجید. خبردار شدم که تو در مصیبت امام حسین علیه السلام شعر می‌گویی و نیکو می‌سرایی؟ عرض کرد: بلی، خدا مرا فدای تو گرداند. حضرت فرمود: از اشعارت بخوان. او شروع به خواندن اشعار نمود و امام علیه السلام گریه کرد و همه‌ی کسانی که در خدمت آن حضرت بودند، گریه کردند، حضرت آن قدر گریه کرد که اشک بر روی و محاسن شریفش جاری شد. آن گاه فرمود: یا جعفر! و الله! لقد شهد الملائكة المقربون هاهنا یسمعون قولک فی الحسین علیه السلام، و لقد بکوا کما بکینا او اکثر، و لقد اوجب الله لک یا جعفر! فی ساعته الجنة

باسرها، و غفر لك. ای جعفر! سو گند به خدا! هر آینه، فرشتگان مقرب در اینجا حاضر شدند و به مرثیه‌های تو در خصوص امام حسین علیه‌السلام گوش فرادادند، آنها گریه کردند، چنان که ما گریستیم یا بیشتر از ما. ای جعفر! خدای تعالی برای تو در همین ساعت بهشت را تمام و کمال واجب گردانید و تو را بخشید. و باز حضرت فرمود: ای جعفر! آیا باز هم بگویم؟ فرمود: بلی، آقای من! [ صفحه ۵۲۶ ] فرمود: ما من احد قال فی الحسین علیه‌السلام شعراً فبکی و ابکی به، الا اوجب الله تعالی له الجنة و غفر له و عنه. کسی نیست که در مصیبت امام حسین علیه‌السلام شعری بگوید و به وسیله‌ی این شعر گریه کند و بگریاند جز این که خدای تعالی بهشت را برای او واجب می‌نماید، و او را می‌بخشد و از گناه او می‌گذرد. حضرت فرمود: اذا كان يوم العاشر من المحرم تنزل الملائكة من السماء، و مع كل ملك قارورة من البلور الابيض، و يدورون فی كل بیت و مجلس یكون فیہ علی الحسین علیه‌السلام، فیجمعون دموعهم فی تلك القواریر. فاذا كان يوم القيامة فتلهب نار جهنم فیضربون من تلك الدموع علی النار، فتهرب النار عن الباکی عن الحسین علیه‌السلام مسیره ستین الف فرسخ. به هنگام روز عاشورا، در ماه محرم، فرشتگان از آسمان فرود می‌آیند، و با هر فرشته شیشه‌ای از بلور سفید است، آنها در هر خانه و مجلسی که در آنجا بر امام حسین علیه‌السلام گریه می‌نمایند؛ می‌گردند، و اشک‌های دیدگان عزاداران را در این شیشه‌ها جمع می‌کنند. هنگامی که روز قیامت فرارسد، و آتش جهنم شعله و زبانه می‌کشد، فرشتگان این اشکها را بر آتش می‌ریزند، و آتش از شخصی که بر امام حسین علیه‌السلام گریه کرده به فاصله‌ی شصت هزار فرسنگ فرار کرده و دور می‌شود. نگارنده‌ی این اثر، محمد رفیع بن قهرمان گرمرویی - که متولد گرمرود و ساکن تبریز است و محل دفنش ان شاء الله نجف اشرف است - می‌گوید: خداوند به وسیله‌ی اتمام تألیف و ترجمه‌ی این اثر مرا مسرور نمود، تألیف و ترجمه‌ی این اثر در روز سوم از ماه... سال ۱۳۰۲ پایان پذیرفت، از خداوند متعال می‌خواهم با رضایت خویش آن را بپذیرد، و آن را خالص از غیر خود، قرار دهد، و

گناهان من و پدر و مادرم و همه‌ی کسانی که در شرق و غرب عالم به ولایت امامان حق چنگ زده‌اند، بیا مرزد. اللهم صل و سلم علی اشرف الانبیاء محمد و آل المعصومین الطاهرین، العن علی اعدایهم و ظالمیهم و غاصبی حقوقهم اجمعین.

### پاورقی

- [۱] الزام الناصب: ۲۸۲: ۲.
- [۲] مثیر الأحزان: ۴.
- [۳] بحار الانوار: ۲۰۵: ۳۶ ح ۸.
- [۴] مثیر الأحزان: ۴.
- [۵] بحار الانوار: ۲۱۸: ۴۵.
- [۶] بحار الانوار: ۲۷۹: ۴۴ ح ۵.
- [۷] مثیر الأحزان: ۴.
- [۸] بحار الانوار: ۴۴: ۲۸۰ ح ۱۱.
- [۹] البحار: ۲۸۳: ۴۴ ح ۱۷.]
- [۱۰] الصحیفه المبارکة المهدیة: ۴۳۰.
- [۱۱] بحار الانوار: ۲۲۳: ۴۴ ح ۱.
- [۱۲] نعباء بشر: ۷۸۸: ۲، الذریعة: ۳۲: ۱۰.
- [۱۳] معجم ما کتب عن الرسول و اهل البيت علیهم السلام: ۲۷۲: ۷، فهرست کتابهای چاپی: ۲۴۰۵: ۲.
- [۱۴] نام ترجمه این کتاب را با توسل به ذیل عنایات اهل بیت علیهم السلام «اشکهای خونین در سوگ امام حسین علیه السلام نامیدم، و این اشاره به فقره‌ای از زیارت ناحیه‌ی مقدسه امام زمان علیه السلام است که خطاب به جد بزرگوارش امام حسین علیه السلام می‌فرمایند: «و لابیکن لک بدل الدموع دما»؛ «بجای اشک برای تو خون گریه می‌کنم»

«بازنویس»..

[۱۵] گفتنی است که مقدمه مؤلف رحمه الله به زبان عربی بود که به صورت آزاد

ترجمه شد «بازنویس».

[۱۶] علل الشرائع: ۲۳۰: ۱ ح ۱، کمال الدین: ۱۸۴: ۲، الاحتجاج: ۲۸۵: ۲، بحار الأنوار:

۲۷۳: ۴۴ ح ۱.

[۱۷] مسند احمد بن حنبل: ۲۷۰: ۱ ح ۱۴۲۹، سنن ابی داود: ۸۷: ۳ ح ۲۷۶۹، با اندکی

تفاوت.

[۱۸] تنزیه الأنبياء: ۱۷۸-۱۷۵، بحار الأنوار: ۹۶: ۴۵.

[۱۹] مراجعه شود به المنتخب: ۴۲۴.

[۲۰] بحار الأنوار: ۱۰۰-۹۸: ۴۵.

[۲۱] امالی الصدوق: ۲۱۵ ح ۲۳۹ مجلس ۳۰، بحار الأنوار: ۳۱۰: ۴۴ ح ۱؛ با اندکی

تفاوت.

[۲۲] بحار الأنوار: ۱۰۰: ۴۵، جلاء العيون: ۵۱۰.

[۲۳] بحار الأنوار: ۳۲۴: ۴۴ ضمن ح ۲.

[۲۴] بحار الأنوار: ۳۲۴: ۴۴.

[۲۵] بحار الأنوار: ۳۲۵: ۴۴.

[۲۶] بحار الأنوار: ۳۲۵: ۴۴ و ۳۲۶.

[۲۷] بحار الأنوار: ۳۲۶: ۴۴.

[۲۸] بحار الأنوار: ۳۲۷: ۴۴.

[۲۹] بحار الأنوار: ۳۳۰-۳۲۷: ۴۴.

[۳۰] بحار الأنوار: ۳۳۱: ۴۴.

[۳۱] سوره ی قصص آیه ی ۱۸.

[۳۲] بحار الأنوار: ۳۳۲: ۴۴، با اندکی تفاوت.

- [۳۳] سوره ی نساء آیه ی ۷۸..
- [۳۴] سوره ی آل عمران آیه ی ۱۵۴..
- [۳۵] بحار الأنوار: ۴۴ : ۳۳۰ و ۳۳۱.
- [۳۶] سوره ی قصص، آیه ی ۲۲.
- [۳۷] بحار الأنوار: ۳۳۲ : ۴۴.
- [۳۸] بحار الأنوار: ۳۳۴ - ۳۳۲ : ۴۴.
- [۳۹] بحار الأنوار: ۴۴ : ۳۳۴ و ۳۳۵.
- [۴۰] جلاء العیون: ۵۲۰.
- [۴۱] بحار الأنوار: ۳۴۳ - ۳۴۰ : ۴۴.
- [۴۲] یعنی بعد از این؛ برای من وصال سلمی فایده ندارد. بنابراین؛ قوله «تجیء بها» بدل اشتمال است از سلمی و كأس المنیة مشتمل عنه عامل است، مثل: زیدا مررت به، و تقدیرش چنین است: كأس المنیة اسقونی بها بالتعجیل. و احتمال دارد چنین معنی شود: برای چه منتظرید به رسیدن کاسه ی مرگ به سلمی، زود او را با کاسه ی مرگ سیراب کنید. و این مناسب حال عشاق نیست، چون سابق و لاحق بیت معلوم نیست، و معنی شعر بخوبی روشن نیست. و در بعضی نسخ به جای «أن تجیء»: «أن تحیتها» می باشد، پس معنی مصراع اول چنین می شود: برای چه منتظر هستی به این که به سلام تحیت و سلام کنی، «مؤلف رحمه الله».
- [۴۳] بحار الأنوار: ۳۴۳ : ۴۴.
- [۴۴] مثير الأحزان: ۲۹.
- [۴۵] مسند أحمد بن حنبل: ۲۷۰ : ۱ ح ۱۴۲۹.
- [۴۶] بحار الأنوار: ۳۴۴ : ۴۴.
- [۴۷] اللهوف: ۳۳ - ۳۱.
- [۴۸] المنتخب: ۴۱۵.

- [٤٩] بحار الأنوار: ٣٤٧: ٤٤.
- [٥٠] اللهوف: ٣٣ و ٣٤.
- [٥١] بحار الأنوار: ٣٥٠: ٤٤.
- [٥٢] بحار الأنوار: ٣٥٠: ٤٤.
- [٥٣] المنتخب: ٤١٥.
- [٥٤] بحار الأنوار: ٣٥٤: ٤٤.
- [٥٥] بحار الأنوار: ٣٥٤: ٤٤.
- [٥٦] المنتخب: ٤١٦.
- [٥٧] بحار الأنوار: ٣٥٢: ٤٤.
- [٥٨] المنتخب: ٤١٦.
- [٥٩] بحار الأنوار: ٣٥٧ - ٣٥٠: ٤٤.
- [٦٠] بحار الأنوار: ٣٥٧: ٤٤.
- [٦١] جلاء العيون: ٥٣١.
- [٦٢] بحار الأنوار: ٣٥٨: ٤٤.
- [٦٣] بحار الأنوار: ٣٥٨: ٤٤.
- [٦٤] تظلم الزهرا عليها السلام: ١٤٥.
- [٦٥] بحار الأنوار: ٣٥٨: ٤٤.
- [٦٦] بحار الأنوار: ٣٥٩: ٤٤.
- [٦٧] مشير الأحران: ٤٠ و ٤١.
- [٦٨] بحار الأنوار: ٣٦٣: ٤٤.
- [٦٩] بحار الأنوار: ٣٦٣: ٤٤.
- [٧٠] المنتخب: ٤٢٤.
- [٧١] بحار الأنوار: ٣٦٥ و ٣٦٧: ٤٤.

- [۷۲] بحار الأنوار: ۳۶۴ : ۴۴، با اندکی تفاوت.
- [۷۳] بحار الأنوار: ۳۶۴ : ۴۴، المنتخب: ۴۲۴.
- [۷۴] بحار الأنوار: ۳۳۰ : ۴۴، با اندکی تفاوت.
- [۷۵] بحار الأنوار: ۴۴ : ۳۶۴ و ۳۶۵.
- [۷۶] مثير الأحزان: ۳۹.
- [۷۷] بحار الأنوار: ۴۴ : ۳۶۵ و ۳۶۶.
- [۷۸] بحار الأنوار: ۴۴ : ۳۶۷ و ۳۶۸.
- [۷۹] سورهی اسراء آیہی ۷۱.
- [۸۰] سورهی شوری آیہی ۷.
- [۸۱] امالی الصدوق: ۲۱۷ ضمن ح ۲۳۹ مجلس ۳۰.
- [۸۲] بحار الأنوار: ۳۶۸ : ۴۴.
- [۸۳] مثير الأحزان: ۳۹ و ۴۰، بحار الأنوار: ۳۶۹ : ۴۴.
- [۸۴] بحار الأنوار: ۳۶۸ : ۴۴.
- [۸۵] بحار الأنوار: ۴۴ : ۳۶۹ و ۳۷۰.
- [۸۶] اللهوف: ۶۶ و ۶۷.
- [۸۷] بحار الأنوار: ۳۷۲ - ۳۷۰ : ۴۴.
- [۸۸] بحار الأنوار: ۳۷۲ : ۴۴.
- [۸۹] بحار الأنوار: ۳۷۲ : ۴۴.
- [۹۰] المناقب: ۴ : ۹۵، با اندکی تفاوت، بحار الأنوار: ۳۷۲ : ۴۴.
- [۹۱] بحار الأنوار: ۴۴ : ۳۷۲ و ۳۷۳.
- [۹۲] بحار الأنوار: ۳۷۴ : ۴۴.
- [۹۳] بحار الأنوار: ۳۷۵ : ۴۴.
- [۹۴] کامل الزیارات: ۱۵۶ ح ۱۹۴، بحار الأنوار: ۸۷ : ۴۵ ح ۲۴.



[۹۵] تشبیه سرنیزه‌ها به ملکه‌ی زنبوران شاید به جهت درازی قد و نازکی و تیزی آنها بوده باشد، چنان که ملکه‌ی زنبور در میان زنبوران نازک و بلند است... مؤلف رحمه الله.

[۹۶] بحار الأنوار: ۳۷۸-۳۷۴: ۴۴.

[۹۷] بحار الأنوار: ۳۷۹: ۴۴.

[۹۸] امالی صدوق: ۲۱۹ ح ۲۳۹ مجلس ۳۰.

[۹۹] عقاب الأعمال: ۳۰۸ ح ۱.

[۱۰۰] سوره‌ی قصص آیه‌ی ۴۱.

[۱۰۱] بحار الأنوار: ۳۷۹: ۴۴ و ۳۸۱.

[۱۰۲] بحار الأنوار: ۳۸۱: ۴۴.

[۱۰۳] بحار الأنوار: ۴۴: ۳۸۱ و ۳۸۲.

[۱۰۴] بحار الأنوار: ۴۴: ۳۸۳ و ۳۸۴.

[۱۰۵] کامل الزیارات: ۱۵۷ ح ۱۹۶.

[۱۰۶] شاید مراد این باشد که با او از یک قبیله هستیم. «مؤلف رحمه الله»..

[۱۰۷] بحار الأنوار: ۴۴: ۳۸۴ و ۳۸۵.

[۱۰۸] بحار الأنوار: ۴۴: ۳۸۵ و ۳۸۶.

[۱۰۹] بحار الأنوار: ۳۸۹: ۴۴.

[۱۱۰] بحار الأنوار: ۴۴: ۳۸۸ و ۳۸۹.

[۱۱۱] آنچه از روایات و تاریخ زندگی امام حسین علیه السلام به دست می‌آید این است

که آن حضرت، هرگز حاضر نبود نزد یزید رفته و با آن ملعون بیعت نماید. عقبه بن

سمعان گوید: من از مدینه تا مکه، و از مکه تا عراق، تا موقعی که امام حسین

علیه السلام به شهادت رسید همه جا به همراه آن حضرت بودم، و همه‌ی سخنان او را در

تمام این راه شنیدم، هیچگاه حضرت چنین سخنی نفرمود که: «من حاضر دست خود را

در دست یزید بگذارم». رجوع شود به مقتل الحسین علیه السلام: ۱۰۰. بنابراین؛ عمر سعد این جمله‌ی آخری را از خودش در نامه افزوده، شاید بتواند کار را بدون خونریزی و کشتار به پایان برساند، چنان که از خلال سخنان او نیز معلوم می‌شود که دوست نداشت با آن حضرت جنگ کند. (بازنویس)..

[۱۱۲] بحار الأنوار: ۳۹۱-۳۸۹: ۴۴.

[۱۱۳] در این منبع آمده: «لواقف».

[۱۱۴] تظلم الزهراء علیها السلام.

[۱۱۵] الارشاد: ۲: ۴۳۹ و ۴۴۰.

[۱۱۶] الارشاد: ۴۴۰: ۲.

[۱۱۷] بحار الأنوار: ۳۹۱: ۴۴.

[۱۱۸] الارشاد: ۲: ۴۴۰ و ۴۴۱، بحار الأنوار: ۴۴: ۳۹۱ و ۳۹۲.

[۱۱۹] بحار الأنوار: ۳۹۲: ۴۴.

[۱۲۰] الارشاد: ۲: ۴۴۱.

[۱۲۱] امالی الصدوق: ۲۲۰ مجلس ۳۰.

[۱۲۲] الارشاد: ۴۴۲: ۲، بحار الأنوار: ۴۴: ۳۹۲ و ۳۹۳.

[۱۲۳] امالی الصدوق: ۲۲۰ مجلس ۳۰.

[۱۲۴] الارشاد: ۲: ۴۴۳ و ۴۴۴، بحار الأنوار: ۴۴: ۳۹۳ و ۳۹۴.

[۱۲۵] بحار الأنوار: ۳۹۴: ۴۴.

[۱۲۶] سوره‌ی بقره آیه‌ی ۵۷..

[۱۲۷] امالی الصدوق: ۲۲۱ المجلس ۳۰.

[۱۲۸] امالی الصدوق: ۲۲۱ مجلس ۳۰.

[۱۲۹] مقتل الحسین علیه السلام: ۱۱۱.

[۱۳۰] در برخی از کتب مقاتل آمده است: قطا نام مرغی است که صیادان زیادی در

کمین دارد، به همین جهت از اول شب تا صبح از ترس صیاد نمی خوابد، و قطا قطا می گوید. و منظور حضرت این است که با وجود صیادانی که در کمین من هستند و مرا احاطه کرده اند چگونه می توانم شما را به حرم جدم برگردانم؟ «مؤلف رحمه الله»..

[۱۳۱] بحار الأنوار: ۳ - ۱ : ۴۵,

[۱۳۲] بحار الأنوار: ۳ : ۴۵,

[۱۳۳] بحار الأنوار: ۳ : ۴۵,

[۱۳۴] سوره ی آل عمران آیة های ۱۷۸ و ۱۷۹،

[۱۳۵] بحار الأنوار: ۳۹۴ : ۴۴، و ۱ : ۴۵،

[۱۳۶] کامل الزیارات: ۱۵۲ ح، ۱۷۸،

[۱۳۷] بحار الأنوار: ۴ : ۴۵،

[۱۳۸] مشیر الاحزان: ۵۴،

[۱۳۹] بحار الانوار: ۴:۴۵،

[۱۴۰] بحار الأنوار: ۴ : ۴۵.

[۱۴۱] بحار الأنوار: ۴ : ۴۵.

[۱۴۲] الارشاد: ۴۴۷ : ۲، بحار الأنوار: ۴ : ۵ و ۴۵.

[۱۴۳] بحار الأنوار: ۵ : ۴۵.

[۱۴۴] سوره ی اعراف آیه ی ۱۹۶..

[۱۴۵] این قبیل تعابیر، از نوع التفات و یا حکایات است. «مؤلف رحمه الله».

[۱۴۶] سوره ی دخان آیه ی ۲۰.

[۱۴۷] سوره ی غافر آیه ی ۲۷.

[۱۴۸] بحار الأنوار: ۴۵ : ۷ و ۸.

[۱۴۹] بحار الأنوار: ۴۵ : ۶ و ۷، با اندکی تفاوت.

[۱۵۰] بحار الأنوار: ۱۰ - ۸ : ۴۵.

- [۱۵۱] سورهی آل عمران آیہهای ۳۳ و ۳۴..
- [۱۵۲] امالی الصدوق: ۲۲۱ و ۲۲۲ مجلس ۳۰.
- [۱۵۳] المنتخب: ۴۳۰.
- [۱۵۴] امالی الصدوق: ۲۲۲ مجلس ۳۰.
- [۱۵۵] بحار الأنوار: ۱۲ : ۴۵، با اندکی تفاوت.
- [۱۵۶] اللهوف: ۶۱.
- [۱۵۷] اللهوف: ۶۰، بحار الأنوار: ۴۵ : ۱۰ و ۱۲.
- [۱۵۸] بحار الأنوار: ۱۲ : ۴۵.
- [۱۵۹] بحار الأنوار: ۱۲:۴۵.
- [۱۶۰] بحار الأنوار: ۱۰ : ۴۵.
- [۱۶۱] مقتل الحسين عليه السلام: ۱۲۰.
- [۱۶۲] بحار الأنوار: ۱۱ : ۴۵،
- [۱۶۳] مثير الأحزان: ۵۹ و ۶۰،
- [۱۶۴] مقتل الحسين عليه السلام: ۱۲۰ و ۱۲۱،
- [۱۶۵] بحار الأنوار: ۱۳ - ۱۱ : ۴۵،
- [۱۶۶] بحار الأنوار: ۱۳ : ۱۴ و ۴۵،
- [۱۶۷] بحار الأنوار: ۱۴ : ۴۵،
- [۱۶۸] امالی الصدوق: ۲۲۳ مجلس ۳۰،
- [۱۶۹] بحار الأنوار: ۱۴ : ۴۵،
- [۱۷۰] بحار الأنوار: ۴۵ : ۱۴ و ۱۵.
- [۱۷۱] سورهی احزاب آیہی ۲۳..
- [۱۷۲] بحار الأنوار: ۴۵ : ۱۵ و ۱۶.
- [۱۷۳] بحار الأنوار: ۴۵ : ۱۶ و ۱۷.

- [۱۷۴] بحار الأنوار: ۱۸ : ۴۵.
- [۱۷۵] سوره‌ی احزاب آیة‌ی ۲۳..
- [۱۷۶] بحار الأنوار: ۲۰ - ۱۸ : ۴۵.
- [۱۷۷] بحار الأنوار: ۴۵ : ۱۹ و ۲۰، با اندکی تفاوت.
- [۱۷۸] بحار الأنوار: ۴۵ : ۲۰ و ۲۱،
- [۱۷۹] مشیر الأحزان: ۶۵،
- [۱۸۰] بحار الأنوار: ۲۲ : ۴۵،
- [۱۸۱] بحار الأنوار: ۲۲ : ۴۵،
- [۱۸۲] بحار الأنوار: ۴۵ : ۲۲ و ۲۳،
- [۱۸۳] سوره‌ی غافر آیة‌های ۳۳ - ۳۰،
- [۱۸۴] بحار الأنوار: ۲۳ : ۴۵،
- [۱۸۵] بحار الأنوار: ۴۵ : ۲۳ و ۲۴،
- [۱۸۶] مشیر الأحزان: ۶۳.
- [۱۸۷] بحار الأنوار: ۴۵ : ۲۵ و ۲۶.
- [۱۸۸] ظاهراً اشتباه شده، منظور کوفه است، چنان که در نقل ابومخنف آمده است (بازنویس)..
- [۱۸۹] بحار الأنوار: ۲۷ : ۴۵.
- [۱۹۰] بحار الأنوار: ۴۵ : ۲۷ و ۲۸.
- [۱۹۱] بحار الأنوار: ۲۸ : ۴۵.
- [۱۹۲] بحار الأنوار: ۴۵ : ۲۸ و ۲۹.
- [۱۹۳] بحار الأنوار: ۴۵ : ۲۹ و ۳۰.
- [۱۹۴] مشیر الأحزان: ۵۷ و ۶۱.
- [۱۹۵] مشیر الأحزان: ۶۶.

- [۱۹۶] سوره‌ی احزاب آیه‌ی ۲۳..
- [۱۹۷] سوره‌ی آل عمران آیه‌ی ۱۶۹..
- [۱۹۸] بحار الأنوار: ۳۱ : ۴۵.
- [۱۹۹] بحار الأنوار: ۳۲ : ۴۵.
- [۲۰۰] بحار الأنوار: ۴۴ : ۴۵.
- [۲۰۱] بحار الأنوار: ۳۲ : ۴۵.
- [۲۰۲] بحار الأنوار: ۴۵ : ۳۲ و ۳۳.
- [۲۰۳] بحار الأنوار: ۳۳ : ۴۵.
- [۲۰۴] بحار الأنوار: ۳۳ : ۴۵.
- [۲۰۵] جنگ حره؛ جنگی بود که در آن، لشکریان یزید دو سال بعد از واقعه‌ی کربلا بر اهل مدینه حمله کرده و آنان را کشته و جان، مال و ناموس آنان را مورد هتک قرار داده و به تاراج بردند. «مؤلف رحمه الله»..
- [۲۰۶] بحار الأنوار: ۳۳ : ۴۵.
- [۲۰۷] بحار الأنوار: ۳۴ : ۴۵.
- [۲۰۸] بحار الأنوار: ۳۴ : ۴۵.
- [۲۰۹] المنتخب: ۳۷۴.
- [۲۱۰] بحار الأنوار: ۴۵ : ۳۴ و ۳۵.
- [۲۱۱] المنتخب: ۳۷۴.
- [۲۱۲] بحار الأنوار: ۳۵ : ۴۵.
- [۲۱۳] و شاید منظور حضرت قاسم علیه السلام باشد که در زیر سم اسب‌ها بدن مبارکش پایمان گردید «مؤلف رحمه الله».
- [۲۱۴] بحار الأنوار: ۴۵ : ۳۵ و ۳۶.
- [۲۱۵] بحار الأنوار: ۳۶ : ۴۵.

- [۲۱۶] بحار الأنوار: ۴۵ : ۳۶ و ۳۷.
- [۲۱۷] بحار الأنوار: ۳۶ : ۳۸ و ۴۵.
- [۲۱۸] بحار الأنوار: ۳۷ : ۴۵.
- [۲۱۹] بحار الأنوار: ۳۸ : ۴۵.
- [۲۲۰] بحار الأنوار: ۳۸ : ۴۵، با اندکی تفاوت.
- [۲۲۱] در بحار الأنوار آمده است: جنگ مذار، و آن نام شهری میان واسط و بصره است. (بازنویس)..
- [۲۲۲] بحار الأنوار: ۳۹ : ۴۵.
- [۲۲۳] بحار الأنوار: ۴۱ - ۳۹ : ۴۵.
- [۲۲۴] بحار الأنوار: ۴۵ : ۴۱ و ۴۲، با تفاوت در الفاظ.
- [۲۲۵] بحار الأنوار: ۴۵ : ۴۵.
- [۲۲۶] بحار الأنوار: ۴۲ : ۴۵،
- [۲۲۷] سوره ی آل عمران آیات ۳۳ و ۳۴،
- [۲۲۸] بحار الأنوار: ۴۳ : ۴۵،
- [۲۲۹] بحار الأنوار: ۴۵ : ۴۳ و ۴۴،
- [۲۳۰] بحار الأنوار: ۴۵ : ۴۵،
- [۲۳۱] بحار الأنوار: ۴۴ : ۴۵،
- [۲۳۲] بحار الأنوار: ۴۴ : ۴۵،
- [۲۳۳] بحار الأنوار: ۴۴ : ۴۵،
- [۲۳۴] بحار الأنوار: ۴۵ : ۴۵ و ۴۶.
- [۲۳۵] بحار الأنوار: ۴۵ : ۴۵ و ۴۶.
- [۲۳۶] بحار الأنوار: ۴۶ : ۴۵.
- [۲۳۷] بحار الأنوار: ۴۶ : ۴۵.

- [۲۳۸] بحار الأنوار: ۴۶ : ۴۵، با اندکی تفاوت.
- [۲۳۹] بحار الأنوار: ۴۶ : ۴۵.
- [۲۴۰] تظلم الزهراء عليها السلام: ۲۰۳، بحار الأنوار: ۴۶ : ۴۵.
- [۲۴۱] بحار الأنوار: ۴۷ : ۴۵.
- [۲۴۲] الاحتجاج: ۲۵ : ۲، بحار الأنوار: ۴۹ : ۴۵.
- [۲۴۳] بحار الأنوار: ۴۷ : ۴۵.
- [۲۴۴] المنتخب: ۴۳۸ و ۴۳۹.
- [۲۴۵] المنتخب: ۴۲۳.
- [۲۴۶] المنتخب: ۴۳۹.
- [۲۴۷] جلاء العيون: ۵۷۵.
- [۲۴۸] بحار الأنوار: ۴۵ : ۴۷ و ۴۸.
- [۲۴۹] بحار الأنوار: ۴۹ - ۴۷ : ۴۵.
- [۲۵۰] المنتخب: ۴۵۰.
- [۲۵۱] مقتل الحسين عليه السلام: ۱۳۲ و ۱۳۴.
- [۲۵۲] المنتخب: ۴۳۹.
- [۲۵۳] بحار الأنوار: ۴۹ : ۴۵.
- [۲۵۴] بحار الأنوار: ۴۹ : ۴۵، با اندکی تفاوت.
- [۲۵۵] بحار الأنوار: ۵۰ : ۴۵.
- [۲۵۶] بحار الأنوار: ۵۰ : ۴۵.
- [۲۵۷] المنتخب: ۵۰، با اندکی اختلاف.
- [۲۵۸] انزع: مردی را گویند که موی سر او از دو طرف پیشانی نروئیده باشد، و بطین مرد بزرگ شکم را گویند. «مؤلف رحمه الله» البته در روایات دیگری مراد از انزع بطین این است که: کنده شده از شرک و مملو و پر از علم و ایمان و آن وجود نازنین علی



عليه السلام بود، (مجمع البحرين: مادهى نزع) «بازنويس»..

[۲۵۹] بحار الأنوار: ۴۵ : ۵۰ و ۵۱.

[۲۶۰] بحار الأنوار: ۵۱ : ۴۵.

[۲۶۱] بحار الأنوار: ۵۱ : ۴۵، با اندكى تفاوت.

[۲۶۲] جلاء العيون: ۵۷۶.

[۲۶۳] بحار الأنوار: ۴۵ : ۵۱ و ۵۲.

[۲۶۴] عين الحياة: ۵۲۷.

[۲۶۵] بحار الأنوار: ۴۵ : ۵۲ و ۵۳.

[۲۶۶] بحار الأنوار: ۴۵ : ۵۴.

[۲۶۷] المنتخب: ۴۳۹.

[۲۶۸] بحار الأنوار: ۵۳ : ۴۵.

[۲۶۹] بحار الأنوار: ۵۵ : ۴۵.

[۲۷۰] بحار الأنوار: ۵۵ : ۴۵.

[۲۷۱] بحار الأنوار: ۵۵ : ۴۵.

[۲۷۲] بحار الأنوار: ۴۵ : ۵۴.

[۲۷۳] بحار الأنوار: ۵۵ : ۴۵.

[۲۷۴] بحار الأنوار: ۴۵ : ۵۴ و ۵۵، با تفاوت.

[۲۷۵] مقتل الحسين عليه السلام: ۱۴۱.

[۲۷۶] بحار الأنوار: ۴۵ : ۵۵ و ۵۶.

[۲۷۷] مقتل الحسين عليه السلام: ۱۴۲ و ۱۴۳.

[۲۷۸] المنتخب: ۴۵۱ و ۴۵۲.

[۲۷۹] مقتل الحسين عليه السلام: ۱۴۶ و ۱۴۷، بحار الأنوار: ۵۶ : ۴۵.

[۲۸۰] المنتخب: ۴۵۲.

- [۲۸۱] مقتل الحسین علیه السلام: ۱۴۷.
- [۲۸۲] در بحار الأنوار آمده است: تاریخ نسوی..
- [۲۸۳] بحار الأنوار: ۲۱۶ : ۴۵ ذ ح ۳۹.
- [۲۸۴] در بحار الأنوار «بجر» آمده است..
- [۲۸۵] بحار الأنوار: ۴۵ : ۵۷ و ۵۸، با اندکی تفاوت.
- [۲۸۶] مراجعه شود به: مقتل الحسین علیه السلام: ۱۵۱.
- [۲۸۷] مراجعه شود به: المنتخب ۴۵۲ و ۴۵۳.
- [۲۸۸] بحار الأنوار: ۶۰ : ۴۵.
- [۲۸۹] بحار الأنوار: ۵۸ : ۴۵، با اندکی تفاوت.
- [۲۹۰] بحار الأنوار: ۶۰ : ۴۵.
- [۲۹۱] مقتل الحسین علیه السلام: ۱۵۴ و ۱۵۵.
- [۲۹۲] بحار الأنوار: ۶۱ : ۴۵، با اندکی تفاوت.
- [۲۹۳] بحار الأنوار: ۴۵ : ۶۰ و ۶۱، با تفاوت.
- [۲۹۴] بحار الأنوار: ۱۹۳ - ۱۹۱ : ۴۵ با اندکی تفاوت، عوالم العلوم: ۴۹۳ : ۱۷ ح ۱۰.
- [۲۹۵] بحار الأنوار: ۱۰۷ : ۴۵، مشیر الأحزان: ۸۴.
- [۲۹۶] بحار الأنوار: ۶۲ : ۴۵.
- [۲۹۷] بحار الأنوار: ۱۲۵ : ۴۵، عوالم العلوم: ۳۶۸ : ۱۷، مشیر الأحزان: ۸۵، با اندکی تفاوت.
- [۲۹۸] مقتل الحسین علیه السلام: ۱۵۷.
- [۲۹۹] انوار نعمانیه: ۳ : ۲۵۳ و ۲۵۴.
- [۳۰۰] سوره ی شعراء آیه ی ۲۲۷..
- [۳۰۱] المنتخب: ۹۲ - ۹۰، بحار الأنوار: ۳۱۹ - ۳۱۶ : ۴۵.
- [۳۰۲] الارشاد: ۱۱۴ : ۲.

- [۳۰۳] بحار الأنوار: ۶۲: ۴۵.
- [۳۰۴] بحار الانوار: ۴۵: ۵۸ و ۵۹.
- [۳۰۵] المنتخب: ۴۵۶ و ۴۵۷.
- [۳۰۶] المنتخب: ۴۵۶ و ۴۵۷.
- [۳۰۷] بحار الانوار: ۴۵: ۵۹.
- [۳۰۸] بحار الانوار: ۴۵: ۱۰۸، با اندکی تفاوت.
- [۳۰۹] الاحتجاج: ۳۱-۲۹: ۲، بحار الانوار: ۱۶۴-۱۶۲: ۴۵، با اندکی تفاوت.
- [۳۱۰] سوره ی حدید آیات ۲۲ و ۲۳.
- [۳۱۱] این کلام آن خاتون مکرمه اقتباس و اشاره به آیهی شریفه است، حاصل مضمون آیه شریفه این است که: هیچ مصیبتی در روی زمین - مانند قحطی و تلف اموال و غیره - و در نفس شما - چون امراض و فوت احباب - به شما نمی رسد مگر این که در لوح محفوظ پیش از آفرینش شما - یا ایجاد مصایب - ثبت شده است، برای این که بر آنچه از شما فوت می شود از مال، ارزانی، صحت و سلامت غمگین نباشید، و آنچه به شما از نعمت ها داده می شود شادمان نگردید، چون نه بر این اندوه پایداری است و نه آن شادمانی را اعتباری. در این حال مصیبت آسان می شود، و بر شادی فخر فروشی نمی شود که خداوند هر متکبر فخر فروش را دوست نمی دارد. «مولف رحمه الله».
- [۳۱۲] سوره ی جمعه آیه ی ۴..
- [۳۱۳] سوره ی نور آیه ی ۴.
- [۳۱۴] الاحتجاج: ۲۹-۲۷: ۲، بحار الانوار: ۱۱۲-۱۱۰: ۴۵، با اندکی تفاوت.
- [۳۱۵] در بحار الانوار: «ذائباً» آمده است..
- [۳۱۶] بحار الانوار: ۴۵: ۱۱۲.
- [۳۱۷] عبارت: «الی منی» در بحار الانوار نیامده است..
- [۳۱۸] سید بن طاووس رحمه الله در کتاب «لهوف» اضافه می کند: امام زین العابدین

علیه السلام پس از خواندن اشعار، این شعر را نیز قرائت کرد: ما راضی شدیم از شما سر به سر، که نه با ما باشید و نه بر علیه ما. (یعنی: نه ما را یاری کنید و نه ما را به قتل برسانید) «مؤلف رحمه الله».

[۳۱۹] المنتخب: ۴۶۵-۴۶۳، بحار الانوار: ۱۱۵-۱۱۴: ۴۵ با اندکی تفاوت.

[۳۲۰] سوره ی کھف: آیه ی ۹.

[۳۲۱] الارشاد: ۲: ۱۱۴.

[۳۲۲] بحار الانوار: ۴۵: ۱۵۴.

[۳۲۳] بحار الانوار: ۴۵: ۱۱۶.

[۳۲۴] بحار الانوار: ۴۵: ۱۱۷ و ۱۱۸.

[۳۲۵] سوره ی زمر آیه ی ۴۲.

[۳۲۶] الارشاد: ۲: ۱۱۵ و ۱۱۶.

[۳۲۷] بحار الانوار: ۴۵: ۱۱۷ و ۱۱۸.

[۳۲۸] بحار الانوار: ۴۵: ۱۱۷ و ۱۱۸.

[۳۲۹] المنتخب: ۴۶۶.

[۳۳۰] سوره ی شعرا آیه ی ۲۲۷.

[۳۳۱] مقتل الحسین علیه السلام: ۱۶۸ و ۱۶۹.

[۳۳۲] امالی صدوق، بحار الانوار: ۴۵: ۱۵۴.

[۳۳۳] سوره ی کھف آیه ی ۹.

[۳۳۴] الارشاد: ۲: ۱۱۷، بحار الانوار: ۴۵: ۱۲۱.

[۳۳۵] سوره ی کھف، آیه ی ۱۳.

[۳۳۶] سوره ی شعراء آیه ی ۲۲۷.

[۳۳۷] عوالم العلوم: ۱۷: ۳۸۶.

[۳۳۸] شاید مراد از طاغیه، ابن زیاد لعین باشد، و احتمال دارد یزید ملعون باشد «مؤلف

رحمة الله..

[۳۳۹] بحار الانوار: ۱۲۱-۱۱۹: ۴۵.

[۳۴۰] المنتخب: ۳۲۴ و ۳۲۴.

[۳۴۱] بحار الانوار: ۱۰۵-۱۰۰: ۴۵.

[۳۴۲] در بحار الانوار: «سختکی» آمده است..

[۳۴۳] بحار الانوار: ۱۰۷-۱۰۵: ۴۵ با اندکی تفاوت.

[۳۴۴] الارشاد: ۲: ۱۱۸.

[۳۴۵] الارشاد: ۲: ۱۱۹.

[۳۴۶] المنتخب: ۴۶۶.

[۳۴۷] المنتخب: ۴۶۶ و ۴۶۷.

[۳۴۸] مقتل الحسين عليه السلام: ۱۸۵-۱۸۰ با تفاوت.

[۳۴۹] بحار الانوار: ۳۰۳: ۴۵ و ۳۰۴.

[۳۵۰] سوره ی شعراء آیه ی ۲۲۷.

[۳۵۱] مقتل الحسين عليه السلام: ۱۹۳-۱۸۵، با تفاوت.

[۳۵۲] المنتخب: ۴۶۸، بحار الانوار: ۲۳۹: ۴۵ و ۲۴۰، با اندکی تفاوت.

[۳۵۳] مدینه المعجز: ۴: ۱۲۶ ح ۱۱۳۳.

[۳۵۴] المنتخب: ۴۶۹، بحار الانوار: ۲۵۵: ۴۵ با اندکی تفاوت.

[۳۵۵] بحار الانوار: ۱۲۷: ۴۵.

[۳۵۶] بحار الانوار: ۱۲۵: ۴۵ و ۱۲۶.

[۳۵۷] ظاهراً شباهی رخ داده، چرا که ابن زیاد، سرهای مطهر و اسرای اهل بیت

علیهم السلام را توسط فرد دیگری به یزید لعین فرستاد. (بازنویس)..

[۳۵۸] سوره ی ابراهیم آیه ی ۴۲،

[۳۵۹] سوره ی شعراء آیه: ۲۲۷،

[۳۶۰] الخرائج: ۵۸۲ - ۵۷۸: ۲، بحار الانوار: ۱۸۸-۱۸۴: ۴۵، عوالم العلوم: ۱۷: ۳۹۸ ح ۲.  
 [۳۶۱] مقتل الحسين عليه السلام: ۱۹۷ - ۱۹۳ با اندکی تفاوت، مدینه المعجز: ۱۱۰ -  
 ۱۰۸: ۴.

[۳۶۲] بحار الانوار: ۱۵۴: ۴۵.

[۳۶۳] بحار الانوار: ۱۵۵: ۴۵.

[۳۶۴] سوره شوری آیه ۳۳.

[۳۶۵] سوره اسرا آیه ۲۶.

[۳۶۶] سوره انفال آیه ۴۱.

[۳۶۷] سوره احزاب آیه ۳۳.

[۳۶۸] اللهوف: ۷۳، بحار الانوار: ۱۲۹: ۴۵.

[۳۶۹] بحار الانوار: ۱۵۵: ۴۵.

[۳۷۰] سوره کهف: آیه ۹.

[۳۷۱] خرائج: ۲: ۵۷۷ ح ۱، بحار الانوار: ۱۸۸: ۴۵ ح ۳۲.

[۳۷۲] المنتخب: ۴۶۹.

[۳۷۳] بحار الانوار: ۱۲۹: ۴۵ و ۱۳۰، گفتنی است: توصیفی که در این روایت، از یاران باوفا و شجاع امام حسین علیه السلام شده با روایات دیگر سازگاری ندارد، روایات معتبری که خبر از دلیری و شجاعت آن دلیر مردان می دهد که حتی دشمن با آن همه تجهیزات و انبوه لشکریان در مقابل فرد آنها عاجز و ناتوان بودند تا جایی که می نویسند: هنگامی که امام حسین علیه السلام مبارز طلبید، هر شجاعی قدم به عرصه مبارزه گذاشت به هلاکت رسید، عمر سعد ملعون گفت: وای بر شما به تنهایی به جنگ او نروید او فرزند کشته‌ی عرب است. بنابراین، شکی نیست که زجر بن قیس ملعون برای دلگرمی یزید لعین، لشکریان خودشان را شجاع قلمداد نموده است، برای اطلاع بیشتر در این مورد به فصل‌های مختلف این کتاب ارزشمند که حاکی از شجاعت

اباعبدالله الحسین علیه السلام و جوانان بنی هاشم و یاران باوفای آن حضرت است،  
مراجعه نماید. (بازنویس).

[۳۷۴] مقتل الحسین علیه السلام: ۱۹۹ - ۱۹۷، با تفاوتی در الفاظ.

[۳۷۵] مثیر الاحزان: ۹۸ بحار الانوار: ۴۵: ۱۳۱.

[۳۷۶] بحار الانوار: ۴۵: ۱۳۱.

[۳۷۷] بحار الانوار: ۴۵: ۱۳۰ و ۱۳۱ با تفاوت.

[۳۷۸] بحار الانوار: ۴۵: ۱۳۱.

[۳۷۹] سوره ی آل عمران آیه ی ۲۶.

[۳۸۰] عیون اخبار الرضا علیه السلام: ۱: ۶۹۲، بحار الانوار: ۴۵: ۱۷۶.

[۳۸۱] المنتخب: ۴۷۳.

[۳۸۲] انوار نعمانیه: ۳: ۲۵۱.

[۳۸۳] المنتخب: ۴۷۲ و ۴۷۳، با اندکی تفاوت.

[۳۸۴] طلقا کسانی بودند که در روز فتح مکه به اسارت درآمدند، ولی حضرت رسول

اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آنها را آزاد کرد و معاویه و ابوسفیان لعنهما الله نیز از

جمله ی آنها بودند. به همین جهت، حضرت ام کلثوم علیها السلام به آن واقعه اشاره

کرده و یزید را با این صفت، خطاب می نماید. «مؤلف رحمه الله»..

[۳۸۵] مقتل الحسین علیه السلام: ۲۰۸، با اندکی تفاوت.

[۳۸۶] بحار الانوار: ۴۵: ۱۳۱ و ۱۳۲،

[۳۸۷] مثیر الاحزان: ۹۸ و ۹۹، بحار الانوار: ۴۵: ۱۳۲.

[۳۸۸] سوره ی حدید آیه ی ۲۲..

[۳۸۹] تفسیر القمی، ۲: ۳۶۳ و ۳۶۴، بحار الانوار: ۴۵: ۱۶۸ ح ۱۴.

[۳۹۰] در بحار الانوار: «لتتخذنا» آمده است..

[۳۹۱] سوره ی آل عمران آیه ی ۱۷۸..

- [۳۹۲] سورهی آل عمران آیہی ۱۶۹..
- [۳۹۳] الاحتجاج: ۳۷ - ۳۵: ۲، بحار الانوار: ۱۶۰-۱۵۷: ۴۵ با اندکی تفاوت.
- [۳۹۴] سورهی آل عمران آیہی ۲۶.
- [۳۹۵] سورهی آل عمران آیات ۱۶۹ و ۱۷۰.
- [۳۹۶] مقتل الحسین علیہ السلام: ۲۰۶ و ۲۰۷، با اندکی تفاوت.
- [۳۹۷] سورهی حدید آیات ۲۲ و ۲۳.
- [۳۹۸] سورهی حدید آیہی ۲۲.
- [۳۹۹] سورهی شوری آیہی ۳۰.
- [۴۰۰] بحار الانوار: ۴۵: ۱۳۵.
- [۴۰۱] بحار الانوار: ۴۵: ۱۳۵ و ۱۳۶.
- [۴۰۲] المنتخب: ۴۷۲، بحار الانوار: ۴۵: ۱۳۷.
- [۴۰۳] بحار الانوار: ۴۵: ۱۳۷.
- [۴۰۴] بحار الانوار: ۴۵: ۱۴۲ و ۱۴۳.
- [۴۰۵] بحار الانوار: ۱۳۹-۱۳۷: ۴۵، با اندکی تفاوت.
- [۴۰۶] مقتل الحسین علیہ السلام: ۲۱۸ - ۲۱۳ با اندکی تفاوت در الفاظ.
- [۴۰۷] بحار الانوار: ۴۵: ۱۴۱ و ۱۴۲.
- [۴۰۸] انوار نعمانیہ: ۳: ۲۵۲ و ۲۵۳.
- [۴۰۹] الاحتجاج: ۲: ۳۹ و ۴۰، بحار الانوار: ۴۵: ۱۷۵.
- [۴۱۰] بحار الانوار: ۴۵: ۲۰۰.
- [۴۱۱] قماری: اسم محلی از بلاد هند است. «مؤلف رحمۃ اللہ»..
- [۴۱۲] انوار نعمانیہ: ۳: ۲۵۴ و ۲۵۵، بحار الانوار: ۱۹۶ - ۱۹۴: ۴۵.
- [۴۱۳] بحار: ۴۵: ۱۹۶، با اندکی تفاوت.
- [۴۱۴] سورهی فرقان آیہی ۵۵..



- [۴۱۵] مقتل الحسین علیه السلام: ۲۲۰-۲۱۸، با اندکی تفاوت در الفاظ.
- [۴۱۶] بحار الانوار: ۱۴۴:۴۵،
- [۴۱۷] بحار الانوار: ۱۹۶:۴۵ و ۱۹۷،
- [۴۱۸] مقتل الحسین علیه السلام: ۲۳۱ با تفاوت و اختصار، بحار الانوار: ۱۴۵:۴۵ و ۱۴۶،
- [۴۱۹] بحار الانوار: ۱۴۶:۴۵ با اندکی تفاوت.
- [۴۲۰] بحار الانوار: ۱۴۶:۴۵، با اندکی تفاوت.
- [۴۲۱] در اللهوف و بحار الانوار: «بشر بن حذلم» آمده است، و مؤلف رحمه الله نیز در حاشیه‌ی کتاب اشاره کرده که در این دو لفظ، در منابع اختلاف است..
- [۴۲۲] اللهوف: ۱۷۷، بحار الانوار: ۱۴۹ - ۱۴۷: ۴۵.
- [۴۲۳] بحار الانوار: ۱۹۸-۱۹۷: ۴۵.
- [۴۲۴] مقتل الحسین علیه السلام: ۲۲۴ و ۲۲۶، با تفاوتی در الفاظ.
- [۴۲۵] بحار الانوار: ۱۹۸:۴۵.
- [۴۲۶] لازم به تذکر است که این روایت با روایت سابق، سازگاری ندارد. (بازنویس).
- [۴۲۷] مقتل الحسین علیه السلام: ۲۲۷ با اختصار.
- [۴۲۸] المناقب: ۳: ۳۶۰، بحار الانوار: ۶۲:۴۵ و ۶۳.
- [۴۲۹] بحار الانوار: ۶۲:۴۵.
- [۴۳۰] مقاتل الطالبین: ۶۲، بحار الانوار: ۶۳:۴۵.
- [۴۳۱] بحار الانوار: ۶۳:۴۵.
- [۴۳۲] الارشاد ۲۳۸، بحار الانوار: ۳۲۹:۴۵ ح ۱.
- [۴۳۳] المناقب: ۴: ۴۸، بحار الانوار: ۳۳۰:۴۵ ح ۴،
- [۴۳۴] بحار الانوار: ۲۷۸:۴۵،

## روضه شب اول مصیبت مسلم بن عقیل

جناب «مسلم» فرزند «عقیل بن ابی طالب» از بزرگان بنی هاشم و پسر عموی حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام بود.

امام حسین علیه السلام از مدینه خارج شده و در مکه بود که نامه های مردم کوفه و دعوت از ایشان بسیار زیاد شد. آخرین نامه که به امام رسید و تعداد نامه ها که به هزاران درخواست بالغ شد، امام بین رکن و مقام دو رکعت نماز گزارد و از خداوند متعال طلب خیر کرد.

سپس مسلم را خواست و پاسخ نامه ها را نوشت و در آن آورد:  
«سخن شما این است که:

امامی نداریم، به سوی ما بیا شاید خدا به سبب تو ما را هدایت و متحد کند.  
من، مسلم بن عقیل برادر و پسر عموی خود را که مورد اطمینان من است به سوی شما فرستادم، پس اگر برای من نوشت که رأی خردمندان و اهل فضل و مشورت شما همان است که در نامه هایتان خواندم بزودی نزد شما خواهیم آمد...»  
مسلم در نیمه رمضان از مکه خارج شد و به مدینه آمد. در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله نماز خواند و با خانواده خود وداع کرد و با چند راهنما و همراه به سوی کوفه رفت. شرایط این سفر بسیار سخت بود و مسلم و همراهان راه را گم کردند و دو راهنما از تشنگی جان باختند. تا اینکه مسلم سرانجام در روز پنجم شوال به کوفه رسید. مردم کوفه دسته دسته نزد مسلم جمع شدند و چون نامه حضرت علیه السلام را بر آنان خواند گریستند.

سپس ۱۸۰۰۰ نفر از اهل کوفه با مسلم بیعت کردند.

در نتیجه او نیز نامه ای به امام علیه السلام نوشت و بیعت این تعداد را خبر داد و ایشان را به حرکت به سوی کوفه ترغیب کرد.

هنگامی که خبر این بیعت به یزید بن معاویه رسید، وی عبیدالله بن زیاد را که حاکم بصره بود مأمور کرد تا حکومت کوفه را نیز عهده‌دار گردد. عبیدالله با حيله به شهر وارد شد و حکومت را در دست گرفت و مردم را تهدید کرد. سپس «هانی بن عروه» که از بزرگان کوفه بود و مسلم بن عقیل در منزل او پناه گرفته بود را شکنجه و زندانی کرد.

مسلم هنگامی که خبر شکنجه شدن هانی را شنید از کوفیان خواست که به یاریش بشتابند. مردم به او پیوستند و مسجد و بازار و اطراف قصر پر از جمعیت شد در حالی که یاران عبیدالله بیش از پنجاه نفر نبودند.

عبیدالله چند نفر را بین قبایل مختلف کوفه فرستاد تا آنها را تهدید و تطمیع کنند و عده‌ای از اشراف که در قصر او بودند را مأمور نمود که از بام‌های دار الاماره مردمی که قصر را محاصره کرده بودند بترسانند یا فریب دهند.

اهل کوفه هنگامی که سخن رؤسا و اشراف خود را شنیدند سست شدند.

کم کم نجوای خناسان زیاد شد که به هر یک به دیگری می گفتند:

«برگردیم، دیگران هستند و کفایت می کنند»!!

اندک اندک جمعیت از پیرامون مسلم پراکنده شد و تنها حدود سی نفر در مسجد برای یاری او باقی ماندند. مسلم که با این پیمان شکنی روبرو شد به همراه آن سی نفر به سوی ابواب کنده حرکت کرد.

هنگامی که به آنجا رسید تنها ده نفر همراه وی باقی مانده بودند و چون از آن منطقه عبور کرد هیچکس همراه او نبود.

مسلم غریبانه به این سو و آن سو نگاه کرد ولی حتی کسی نبود که وی را راهنمایی کند و یا در خانه‌اش او را پنهان نماید. سفیر حسین سرگردان در کوچه‌های تاریک کوفه راه می رفت و نمی دانست کجا برود.

تا اینکه به خانه‌ای رسید که پیرزنی بر در آن ایستاده بود.

نام این زن «طوعه» بود و منتظر فرزندش بود که به همراه مردم از خانه بیرون رفته بود. مسلم بر زن سلام کرد و از او آب خواست. طوعه به او آب داد و به داخل خانه رفت. دوباره که بیرون آمد مسلم را دید که بر در منزل نشسته است. گفت:

«ای بنده خدا اگر آب نوشیدی نزد خانواده خود رو». مسلم خاموش ماند. زن، دوباره و سه باره سخن خود را تکرار کرد.

مسلم برخاست و گفت:

«من در این شهر خانه و خانواده‌ای ندارم. من مسلم بن عقیلم. این قوم به من دروغ گفتند و مرا فریب دادند و از ما من خود بیرون آوردند.» پیرزن مسلم را به داخل خانه برد؛ فرشی برایش گسترده و طعامی فراهم نمود. اما مسلم شام نخورد و خوابید و در عالم رؤیا عموی خود امیرالمؤمنین علی علیه السلام را دید که به وی گفت:

«بشتاب که تو فردا نزد ما خواهی بود».

از سوی دیگر، عبیدالله که پراکنده شدن مردم را دید جرأت پیدا کرد از قصر خارج شد و به مسجد آمد و برای پیدا کردن مسلم هزار دینار جایزه تعیین کرد. فرزند طوعه که به خانه برگشت از وجود مسلم در منزل با خبر شد و با طلوع فجر خبر را به دشمنان رساند. عبیدالله گروهی متشکل از ده‌ها سپاهی را برای دستگیری او فرستاد.

مسلم مشغول عبادت بود که لشگریان به منزل طوعه رسیدند. هنگامی که وی صدای شیهه اسبان را شنید دعای خود را به شتاب تمام کرد و زره پوشید و از طوعه تشکر کرد و به مقابله با لشگر شتافت مبادا که خانه پیرزن را بسوزانند.

مسلم که مردی جنگاور بود بیش از ۴۰ نفر از نامردان کوفی را کشت تا اینکه آنان دسته جمعی بر او حمله کردند و از بام‌ها نیز سنگ بر او می زدند تا سرانجام بر اثر شدت جراحات و تشنگی و نیزه‌ای که از پشت بر او فرود آمد بر زمین افتاد و اسیر شد. (برخی از منابع نیز نقل کرده‌اند که وقتی دیدند نمی‌تواند آن جناب را دستگیر کنند با

نیرنگ به وی امان دروغین دادند و از این طریق ایشان را به دارالحکومه بردند.

مسلم بن عقیل هنگامی که دربند شد گفت:

«انا لله و انا الیه راجعون» و شروع به گریه کرد.

یکی از لشگریان از گریستن ایشان با آن همه جنگاوری تعجب کرد و از سبب آن پرسید. مسلم گفت:

«به خدا سوگند که از کشته شدن باک ندارم و برای خود گریه نمی کنم من برای خاندان پیامبر که به اینجا می آیند و برای حسین و آل او گریه می کنم».

نام خوشتر قرار دل بی قرار من

روی تو شمع روشن شب های تار من

بی خانه ام ولی به دلم کرده خانه غم

نبود کسی به جز در و دیوار، یار من

مسلم را به دستور عیدالله بر بام قصر دارالاماره بردند، در حالی که تسبیح خداوند می گفت و استغفار می کرد.

من انتظار می کشم اما نمی کشد

غیر از طناب دار، کسی انتظار من

هم خود به روی بامم و هم آفتاب عمر

ای باغبان!

بیا که خزان شد بهار من

سپس او را گردن زدند و ابتدا سرش و سپس بدنش را از بام به زیر افکندند تا مردم

بیند و سپس بدن مبارکش را در انظار پیمان شکنان کوفه آویزان کردند.

من از فراز بام کنم جان نثار تو

کوفی ز بام، سنگ نماید نثار من

هانی را نیز که پیر مردی ۸۹ ساله بود را به بازار کوفه بردند و با وضعی دلخراش کشتند

و به دار آویختند در حالی که یاران خود را صدا می کرد و هیچکس به یاری او بر نخاست.

آنگاه ابن زیاد سرهای مبارک هانی و مسلم را به شام نزد یزید فرستاد. بدن مسلم بن عقیل اولین بدن از بنی هاشم بود که آویخته گشت و رأس او اولین رأسی بود که به دمشق فرستاده شد.

الا لعنة الله على القوم الظالمين و سيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون.

\*\*\*\*\*

منابع اصلی:

۱. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۴.

۲.

شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی القربی، ۱۳۷۸.

### روضه شب دوم ورود کاروان عشق به کربلا

پس از آنکه بنی امیه، امام حسین علیه السلام را برای گرفتن بیعت تحت فشار قرار دادند، ایشان از مدینه به سمت مکه مکرمه خارج شد و بقیه ماه شعبان و ماه های رمضان، شوال، ذو العقده را در جوار بیت الله سپری کرد و با آمدن ذو الحجّه، احرام حج نیز بست.

از سوی دیگر «عمرو بن سعید بن عاص» از سوی یزید مأمور شد که برای دستگیری یا جنگ با حضرت به مکه برود. وی در روز ترویبه (۸ ذوالحجّه) به مکه رسید.

امام علیه السلام که می دانست این دشمنان، حرمتی برای حرم خداوند قائل نیستند حج تمتع خویش را نیمه تمام گذاشت و آن را به عمره مفرده تبدیل کرد و از مکه خارج شد. انگیزه امام برای این کار، همانگونه که خود فرمود، حفظ حریم بیت الله بود.

ایشان در پاسخ «محمد حنیفه» که او را از ترک مکه برحذر و به اقامت در این شهر ترغیب می کرد فرمود:  
«ای برادر!

می ترسم یزید ناگهان مرا در حرم بکشد و به سبب من حرمت این خانه شکسته شود». همچنین حضرت در پاسخ افراد دیگری مانند «ابن عباس»، «فرزدق» و «عبیدالله بن زبیر» که همین خواسته را تکرار می کردند و می پنداشتند که دشمن، حرمت مکه را نگه می دارد می فرمود:

«یک وجب دورتر از خانه کعبه کشته شوم و حرمت مکه به خاطر من پایمال نگردد بهتر است».

بعدها که در جریان قیام عبدا... بن زبیر، بنی امیه کعبه را با منجیق مورد حمله قرار دادند و عبدالله را در مسجدالحرام کشتند، معلوم شد که ابن عباس با آن فطانت و ابن زبیر با آن زیرکی اشتباه می کردند و امام آینده را به روشنی در خشت خام می دید و دشمنان اسلام را بخوبی می شناخت.

بهر حال، امام هنگامی که حاجیان برای ادای مناسک حج تمتع به سوی منا می رفتند طواف کرد، سعی بین صفا و مروه به جای آورد، موی چید، از احرام عمره بیرون آمد و رو به سوی کوفه گذارد.

ما کاروان کعبه عشقیم، هر کجا

رو آوریم کعبه بود روبروی ما

ماییم کعبه‌ی دلِ عشاقِ باوفا

هر جا رویم کعبه کند جستجوی ما

چون خبر به محمد حنیفه رسید خود را به کاروان رساند و زمام ناقه امام را گرفت و گفت:

«ای برادر!

چه باعث شد که با این شتاب خارج شوی؟»

حضرت فرمود:

«دیشب رسول خدا به خوابم آمد و گفت:

ای حسین!

بیرون رو که خدا خواست تو را کشته ببیند». ابن حنیفه گفت:

«انا لله و انا الیه راجعون.

پس این زنان و کودکان را چرا با خود می بری؟»

امام پاسخ داد:

«جدم فرمود خداوند می خواهد آنها را اسیر ببیند».

احرام ما کفن شود اندر منای عشق

خون گلوی ما شود آنجا وضوی ما

ما تشنه‌ی شهادت عشقیم، می رویم

تا پر شود ز خون دل ما، سبوی ما

اینگونه بود که امام علیه السلام به خاطر حفظ حریم خدا، به دستور رسول خدا و برای زنده کردن امر خدا، به همراه اهل و عیال و تعدادی از موالی و یاران از مکه خارج شد و به سوی عراق عزیمت کرد.

روز خروج را برخی از مورخان روز ترویبه (هشتم ذوالحجه) و «ابن قولویه» به نقل از

امام باقر علیه السلام روز هفتم این ماه نقل کرده‌اند.

ما را منای عشق، صف کربلا بود

رنگین شده فرات ز خون گلوی ما

امام علیه السلام به سوی کوفه حرکت کرد اما در نزدیکی این شهر به وسیله «حر بن

یزید ریاحی» و سپاهیان‌ش که مأمور راه بستن بر کاروان امام بودند متوقف شد (که

حکایت مفصل‌تر آن در روضه فردا ذکر خواهد شد).



پس از مذاکرات طولانی که بین امام علیه السلام و حر صورت گرفت و بعد از آنکه حر گفت اکنون که از کوفه آمدن ابا داری راهی برگزین که نه به کوفه روی و نه به مدینه باز گردی تا من به امیر نامه نویسم، حضرت علیه السلام راه قادسیه را انتخاب فرمود.

لشکر ظلمت و کاروان نور چند روز سایه به سایه یکدیگر حرکت می کردند تا اینکه روز دوم محرم در نزدیکی روستای نینوا، نامه‌ای از عبیدالله به حر رسید که در آن نوشته بود:

«همان هنگام که نامه من به تو رسید حسین را نگاهدار و بر او تنگ بگیر و او را در بیابانی بی پناه و بی آب فرود آور.»

حر بر امام و اصحاب او سخت گرفت تا آنها را مجبور نماید در همان مکان بی آب و آبادی که نامه به دستش رسیده بود اتراق کنند.

امام به او فرمود:

«وای بر تو!»

بگذار در آبادی و روستایی فرود آئیم» حر گفت:

«نه، به خدا قسم نمی توانم. این نامه رسان را بر من جاسوس کرده‌اند و باید در همینجا بمانی.»

«زهیر» که یکی از یاران امام بود گفت:

«ای پسر رسول خدا!»

جنگ با این جماعت آسانتر از نبرد با کسانی است که بعدا به آنها ملحق می شوند. بگذار با آنها بجنگیم.»

امام فرمود:

«من آغاز کننده جنگ نخواهم بود.»

آنگاه نام آن سرزمین را پرسید. گفتند نام اینجا «عقر» است. دوباره پرسید آیا نام

دیگری ندارد. گفتند به اینجا نینوا نیز می گویند. نام دیگری هم دارد که کربلاست. پس حضرت شروع به گریستن کرد و گفت:

«اللهم انی اعوذ بک من الکرب و البلاء. اینجا مکان رنج و اندوه است.» آنگاه یاران را فرمود:

«همینجا فرود آید که جدم رسول خدا به من خبر داد که خون ما بر این زمین ریخته می شود و در اینجا دفن خواهیم شد.»

سپس دستور داد که خیمه‌ها را در همان سرزمین بی آب و علف برپا کردند.

کربلا بر تو مهمان رسیده

وعده‌ی وصل جانان رسیده

کربلا وا کن آغوش خود را

بر پذیرایی آل طاها

در روایت دیگری نیز آمده است هنگامی که به امام علیه السلام گفتند نام اینجا

کربلاست حضرت خاک آنجا را بویید و گریست و گفت:

«ام سلمه مرا خبر داد که روزی جبرئیل نزد رسول خدا بود و من تو را نزد او بردم و تو

گریه می کردی. پیامبر تو را گرفت و در دامن نشانده. جبرئیل گفت:

آیا او را دوست داری؟

پیامبر فرمود:

آری. جبرئیل عرض کرد:

امت تو او را می کشند. و سپس خاک کربلا را به پیامبر نشان داد.

والله این همان خاک است.»

همچنین در حدیث است هنگامی که علی علیه السلام به صفین می رفت به حوالی نینوا

رسید. پرسید این سرزمین را چه می گویند؟

گفتند:

کربلا. امیرالمومنین علیه السلام آنقدر گریست که زمین از اشکش نمناک شد. و اکنون بیا تا ما نیز به همراه محمد و علی بگرییم برای آن کس که آسمانها و زمین در مصیبتش گریانند.

الا لعنة الله على القوم الظالمين و سيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون.

\*\*\*\*\*

منابع اصلی:

۱. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۴.
۲. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی القربی، ۱۳۷۸.
۳. محمد بن جریر طبری؛ تاریخ الامم و الملوک؛ بیروت: دارسویدان، بی تا؛ ج ۵.

### روضه شب سوم حکایت حر؛ حماسه توبه و تصمیم

داستان «حر» یکی از عجیب ترین و عبرت آموزترین وقایع عاشورا است. وی رادمردی پهلوان و سرداری نیرومند بود. برخی او را دلیرترین مرد کوفه می دانستند. اهمیت این لقب آنگاه معلوم می شود که بدانیم کوفه شهری نظامی بود که به عنوان اولین دژ اسلام در برابر ابر قدرت اول آن زمان یعنی امپراتوری ایران بنا شده بود؛ لذا بیشتر ساکنان آن را سپاهیان و سرداران نامی عرب و عجم تشکیل می دادند. هنگامی که به عیدالله خبر دادند که امام حسین علیه السلام به عراق رسیده است وی «حر» را به همراه حدود ۱۰۰۰ سرباز فرستاد تا راه را بر ایشان ببندد و یا او را به دارالاماره ببرد.

هنگامی که حر از قصر عیدالله خارج شد صدایی از پشت سرش شنید که گفت: «حر! شاد باش که به سوی خیر می روی!». حر به سوی صدا برگشت و کسی را ندید. با

تعجب از خود پرسید:

«این چه بشارتی بود؟»

و این چه خیری است که به جنگ حسین بروم؟».

در گرمای نیمروز، سپاه حر به کاروان امام رسید.

امام هنگامی که تشنگی آنان را دید به یاران فرمود:

«به این جماعت و اسبانشان آب دهید» و وقتی مشاهده کرد که یکی از سربازان نمی

تواند آب بخورد و آب از مشک بیرون می ریزد خود برخاست و با دستان مبارکش

وی را سیراب کرد.

این مهر و عطوفت امام علیه السلام را ببینید و با آنچه همین سپاهیان کوفه با وی کردند

مقایسه کنید. حسین اسبان آنان را سیراب کرد اما آنان آب را از فرزندان حسین دریغ

کردند.

تا تمامی لشکریان آب نوشیدند وقت نماز شد.

امام از خیمه بیرون آمد خطبه‌ای کوتاه خواند و گفت:

«ای مردم!

من نزد شما نیامدم تا وقتی که نامه‌های شما رسید و فرستادگان شما آمدند و گفتند نزد

ما بیا که ما امامی نداریم. حال اگر بر همان عهد و پیمان هستید بگویید و اگر بر عهدتان

نیستید و آمدن مرا ناخوش دارید از همینجا باز می گردم»

سپس به حر فرمود:

می‌خواهی با اصحاب خود نماز گزاری؟

گفت:

نه، ما همه با تو نماز می گزاریم.

امام پس از نماز به خیمه خود رفت و حر نیز به جمع سپاهیان خویش برگشت. هنگام

نماز عصر، دوباره امام بیرون آمد و نماز خواند و سپس روی به کوفیان کرد و فرمود:

«ای مردم!

اگر از خدا بترسید و حق را برای اهلش بدانید خدای تعالی بیشتر از شما راضی می گردد. ما اهل بیت محمد علیه السلام به تصدی امر خلافت از مدعیانی که این مقام از آن آنها نیست و با شما به ستم رفتار می کنند شایسته تریم. اما اگر ما را نمی پسندید و حق ما را نمی شناسید و رأی شما غیر از آن چیزی است که در نامه ها فرستادید و نمایندگان شما گفتند، از نزد شما بر می گردم.» حر گفت:

«سوگند به خدا که من از این نامه ها و نمایندگان که می گویی چیزی نمی دانم.» امام به یکی از همراهان گفت تا خورجینی را بیاورد که انباشته از نامه های کوفیان بود. امام نامه ها به حر نشان داد.

حر گفت:

«من از کسانی که این نامه ها را نوشتند نیستم. به من دستور داده اند که وقتی تو را دیدم از تو جدا نشوم تا نزد عبیدالله به کوفه برویم.»

امام به یاران و نیز زنان کاروان دستور داد که سوار شوند و فرمود:

«باز گردید.» اما سپاهیان حر راه برگشت را نیز سد کردند.

گفتگو میان امام و سپاهیان کوفه به نتیجه نرسید و سرانجام کاروان امام مجبور به فرود آمدن در سرزمین کربلا شد ...

اما در روز عاشورا هنگامی که حر، فریاد امام را شنید که می فرمود:

«اما من مغيث یغیثنا لوجه الله؟

اما من ذاب یدب عن حرم رسول الله؟

آیا فریادرسی هست که به خاطر خدا ما را یاری کند؟

آیا مدافعی هست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟»

نزد عمر سعد رفت و گفت:

«آیا واقعا می خواهی با این مرد بجنگی؟»

عمر پاسخ داد:

«آری» حر پرسید:

«چرا پیشنهاد او را که می خواهد باز گردد نمی پذیری؟»

عمر گفت:

«اگر کار به دست من بود می پذیرفتم ولی عبیدالله به این امر راضی نمی شود».

اینجا بود که حر فهمید یزیدیان برای کشتن امام علیه السلام مصمم هستند. از این فکر لرزه بر اندامش افتاد ... در یک سوی میدان، فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان وحی را می دید و در سوی دیگر دشمنان رسول خدا را؛ در یک سوی میدان بنده صالح خداوند را می دید و در سوی دیگر خلیفه غاصبی را که علنا شراب می نوشید و محرمات را حلال و حلال خدا را حرام می کرد؛ در یک سوی میدان عشق و شهادت را می دید و در دیگر سوی آن پلیدی و خیانت؛ در یک سو سعادت می دید و در دیگر سو شقاوت ...

حر تصمیم نهایی خود را گرفت و در حالی که فرمانده هزاران سوار بود دنیا پشت پا زد و به بهانه آب دادن به مرکب خود از لشکر یزید دورتر و دورتر. و به خیمه گاه حق نزدیک تر و نزدیک تر شد.

«مهاجر بن اوس» که همراه حر بود از وی پرسید:

«چه فکری در سر داری؟»

آیا می خواهی به حسین حمله کنی؟»

حر جواب نداد و لرزه تمام اندام او را گرفته بود.

مهاجر گرفت:

«به خدا سوگند که تو را تا به حال در چنین حالتی ندیده‌ام. اگر از من نام دلیرترین اهل

کوفه را می پرسیدند از تو نمی گذشتم» حر پاسخ داد:

«والله خود را میان بهشت و دوزخ مخیر می بینم، و اگر مرا پاره پاره کنند یا بسوزانند

چیزی را بر بهشت نمی گزینم».

آنگاه اسب خویش را تازاند و به سوی کاروان امام علیه السلام شتافت.

حر، وقتی به امام علیه السلام رسید با ندامت دست بر سر گذاشت و گفت:

«اللهم اليك أنبت فتب علي فقد اربعت قلوب اوليائك و اولاد بنت نبيك

خداوندا به سوی تو باز گشتم پس توبه مرا بپذیر زیرا من بودم که هول و هراس در دل

دوستان تو و فرزندان دختر رسول تو افکندم».

سپس شرمگینانه به امام علیه السلام عرض کرد:

«فدای تو شوم ای پسر رسول خدا!»

من بودم که راه بازگشت را بر تو بستم و عرصه را بر تو تنگ کردم چرا که هرگز فکر

نمی کردم این مردم پیشنهاد تو را نپذیرند و کار را به اینجا بکشانند. به خدا سوگند که

اگر می دانستم چنین می شود هرگز راه را بر تو نمی گرفتم. اینک پشیمانم و از کرده

خویش نزد خداوند توبه می کنم.

آیا من امکان توبه دارم؟»

میهمان بودی تو، اول من به رویت راه بستم

چون ندانستم نباید راه بر مهمان بگیرم

آمدم اکنون که قلب زینت را شاد سازم

تا که از زهرا به محشر سر خط غفران بگیرم

آمدم تا اصغرت را عذرخواه خویش سازم

آمدم تا اکبرت را دست بر دامان بگیرم

امام فرمود:

«آری. خداوند توبه تو را بپذیرد!»

از اسب فرود آی.» حر عرض کرد:

«چون من نخستین کسی بودم که به رویارویی تو آمدم می خواهم پیش از همه در

مقابل تو کشته شوم، شاید که در روز حساب دستم در دست جدت قرار گیرد».

دست رد بر سینه‌ام مگذار و بگذر از خطایم

تا به راهت سینه را در معرض پیکان بگیرم

امام علیه السلام به حر اذن جهاد داد.

حر در مقابل حضرت ایستاد و خطاب به لشکر کوفه فریاد زد:

«ای اهل کوفه!

این بنده صالح خدا را دعوت کردید و وقتی آمد او را رها کردید؟!!

به او گفتید ما در راه تو جانبازی می کنیم و وقتی آمد شمشیر بر او کشیدید و نمی

گذارید در زمین پهناور خداوند به سویی رود؟

یهود و نصاری و مجوس از آب فرات می نوشند و شما او را و زنان و دختران و خاندان

او را از آن محروم کرده‌اید؟

خداوند روز تشنگی بزرگ، شما را سیراب نکند چرا که پاس حرمت محمد را

نداشتید». سپاه دشمن که تاب و تحمل سخنان حر را نداشتند. او را تیرباران کردند.

پس حر، رجز خواندن آغاز کرد و همراه با «زهیر» به لشکر دشمن حمله نمود و بسختی

جنگید و عده زیادی از دشمنان را کشت تا اینکه دسته جمعی بر او حمله کردند و وی

را به شهادت رساندند.

امام علیه السلام خود را به پیکر پاک حر رساند و خطاب به او گفت:

«ای حر!

براستی همانگونه که نامت را نهاده‌اند در دنیا و آخرت حر هستی».

آنگاه با دستمالی سر حر را که از آن خون جاری بود بست.

آری؛ امام حسین علیه السلام خود را به هر کدام از یارانش که شهید می شدند می

رساند و پیکر پاکشان را در آغوش می کشید اما دلها بسوزند و چشمان بگیرند برای او

که تنها و بی کس در گودال قتلگاه افتاده و دشمن بر سینه‌اش نشسته بود ...



الا لعنة الله على القوم الظالمين و سيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون.

\*\*\*\*\*

منابع اصلی:

۱. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۴.
۲. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی القربی، ۱۳۷۸.

### روضه شب چهارم مصیبت فرزندان و برادران زینب (س)

روز عاشورا هنگامی که ناگزیر بودن کارزار مسجّل شد، اصحاب نگذاشتند که تا زنده هستند فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله به میدان روند و کشته شوند. اما هنگامی که تمامی یاران امام علی علیه السلام جانفشانی کردند و به شهادت رسیدند، نوبت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله شد که خود را فدای حق و حقیقت نمایند.

در این لحظات سخت فرزندان علی (ع)، جعفر طیار، عقیل، امام حسن علیه السلام و سید الشهداء علیه السلام گردهم آمدند، یکدیگر را در آغوش کشیدند و با هم وداع کردند.

در حدیثی است از رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی به چند تن از جوانان قریش نگریست که صورتهایی زیبا و نورانی داشتند. پیامبر صلی الله علیه و آله با دیدن آنان اندوهگین شد. پرسیدند:

«یا رسول الله!

تو را چه شد؟»

فرمود:

«ما خاندانی هستیم که خداوند، آخرت را برای ما برگزیده است نه دنیا را. یه یاد آوردم

آنچه را که امت من بر سر فرزندانم خواهند آورد و آنان را می کشند یا آواره می

سازند».

از بین افراد خاندان نبوت که در کربلا به دست لشگر یزید به شهادت رسیدند سه نفر فرزندان عبدالله بن جعفر طیار (همسر حضرت زینب) و سه نفر دیگر از آنان برادران تنی حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام (یعنی برادران حضرت زینب) بودند. فرزندان زینب (س)

«عون»، «محمد» و «عبیدالله» سه پسر عبدالله بن جعفر (شوهر حضرت زینب سلام الله علیها) بودند که به همراه مادر خویش در رکاب امام علیه السلام به کربلا آمده بودند. آنان وقتی که تنهایی دایی و امام خویش را دیدند یک به یک به میدان رفتند و جان خود را فدای اسلام کردند.

«عون» در مقابل چشمان نگران مادرش زینب به سوی میدان تاخت در حالی که می خواند:

إن تنکرونی فانا ابن جعفر  
شهید صدق فی الجنان ازهر  
یطیر فیها بجناح اخضر  
کفی بهذا شرفا فی المحشر  
یعنی:

اگر مرا نمی شناسید بدانید که من پسر جعفر طیارم؛ همان که در راه حق و حقیقت به شهادت رسید و در فردوس برین می درخشد؛ و همو که بر فراز بهشت با بالهایی سبز به پرواز در می آید، و همین نسب و شرف برای روز محشر کافی است. عون سه سوار و هجده پیاده از لشگریان دشمن را کشت تا اینکه سر انجام به دست لشگر یزید به شهادت رسید.

پس از وی، دو برادرش محمد و عبیدالله نیز در راه حق جنگیدند و شهید شدند. برادران زینب (س)

«عباس»، «عبدالله»، «جعفر» و «عثمان» چهار برادر ناتنی امام حسین «ع» و زینب کبری (س) از «فاطمه ام البنین» بودند.  
 هنگامی که ابوالفضل العباس مشاهده کرد که بسیاری از اهل بیت به شهادت رسیده‌اند با سه برادر مادری خود گفت:  
 «برادران عزیزم!

دوست دارم که در مقابل من به میدان روید تا اخلاص شما را در راه خدا و رسول بینم».  
 سه برادر یک به یک به میدان رفتند و در رجزهایشان خود را فرزند علی معرفی کردند و پس از کارزاری قهرمانه به شهادت رسیدند.

عثمان بن علی که امیرالمومنین فرمود:  
 «او را به یاد برادر عثمان بن مظعون (صحابی صدیق رسول الله) عثمان نامیدم» جوانی ۲۱ ساله بود.

هنگامی که جنگ قهرمانه او را دیدند برای کشتن او به تیر اندازی متوسل شدند.  
 «خولی» تیری به پهلو او زد و عثمان از اسب به زیر افتاد.  
 سپس یکی از دشمنان بر او تاخت و وی را به شهادت رساند و سرش را از تن جدا نمود.

این ۶ برادر، تنها چند نفر از خویشانی بودند که زینب، شهادت آنان را به چشم دید؛ شیر زنی که در یک نیمروز، پسران و برادران و برادر زادگان و پسر عموهایش را بر خاک و خون مشاهده کرد و سر آنان را بر نیزه دید ... امان از دل زینب ...  
 الا لعنة الله على القوم الظالمين و سيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون.

\*\*\*\*\*

منابع اصلی:

۱. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۴.

۲. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی القربی، ۱۳۷۸.

### روضه شب پنجم مصیبت عبدالله بن حسن علیه السلام

امشب و فرداشب را میهمان سبط اکبر پیامبر صلی الله علیه و آله و یکی از دو سید جوانان اهل بهشت، یعنی امام مجتبی علیه السلام هستیم که دو پسرش قاسم و عبدالله در کربلا در رکاب عمو به شهادت رسیدند.

عبدالله بن حسن فرزند کوچک امام حسن مجتبی علیه السلام یکی از نوجوانان نابالغی بود که به همراه خانواده خود و عمویش حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام به سوی کوفه آمده بود.

از صبح تا عصر عاشورا، ابتدا اصحاب امام حسین علیه السلام و سپس اهل بیت آن حضرت یک به یک و یا دسته جمعی به میدان رفتند و به شهادت رسیدند؛ و سرانجام زمانی رسید که امام علیه السلام یکه و تنها در میان هزاران هزار دشمن مسلح باقی ماند و گهگاه فریاد بر می آورد:

«آیا یاری کننده‌ای هست که به خاطر خدا از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع کند؟».

«شمر بن ذی الجوشن» برای آن که کار را تمام کند به همراه پیاده نظام لشکر، به امام علیه السلام هجوم آوردند، دور آن حضرت را گرفتند و از پس و پیش ایشان را مورد حمله قرار می دادند.

عبدالله که در بین بچه‌ها و زنان، در خیمه گاه حضور داشت تاب و تحمل دیدن غربت عمومی تنهای خویش را نیاورد و ناگهان از خیمه‌ها بیرون آمد. زینب (س) او را گرفت شاید که بتواند مانع رفتن وی شود و نگذارد یادگار برادر طعمه گرگهای گرسنه یزیدی گردد؛ ولی عبدالله گفت:

«نه، به خدا سوگند عمویم را تنها نمی گذارم».

سپس دست خود را از دست عمه رها ساخت، به سوی میدان دوید و خود را به امام علیه السلام رساند تا با بدن کوچک و ظریفش از او دفاع کند.

در غوغایی که دور امام علیه السلام ایجاد شده بود یکی از لشکریان یزید شمشیر خود را به قصد ضربه زدن به آن حضرت فرود آورد. عبدالله دست خود را سپر کرد تا شمشیر به امام اصابت نکند.

شمشیر، بران و ضربه، سنگین بود و دست نوباوه پیامبر صلی الله علیه و آله را از بدن جدا کرد؛ آنگونه که فقط به پوستی آویخته شد. عبدالله یتیم از شدت درد ناله ای برآورد و پدرش را صدا کرد:

«وا ابتاه ...»

اینک، حال امام را تصور کنید که هر دو امانت برادر شهیدش قاسم و عبدالله را نیز پرپر شده می دید ...

اشک و خون از دیده اش بر خاک ریخت

اشک بر آن کودک بی باک ریخت

امام علیه السلام او را در آغوش گرفت، به خود چسباند و در گوشش زمزمه کرد:  
«فرزند برادرم!

صبر داشته باش و خداوند بزرگ را بخوان؛ تا او ترا به پدران صالحت ملحق کند».

بسته شد چشمش، ولی لب باز شد

آخرین نجوای شه آغاز شد

کای خدا گر چه مرادت حاصل است

دیدن مرگ یتیمان مشکل است

در ره تو هستی ام از دست رفت

حیف شد، عبدآلهم از دست رفت

این دو بر من، روح پیکر بوده‌اند

یادگاران برادر بوده‌اند

امام علیه السلام سپس دست به دعا برداشت و گفت:

«خداوندا!

اگر مقدر کرده ای که این قوم را تا مدتی زنده نگهداری در بین آنان تفرقه ای سخت

بیانداز ... که آنان را ما را دعوت کردند و وعده یاری دادند اما به ما حمله کردند و ما

را کشتند».

آن برادرزاده‌ام صد چاک شد

این برادرزاده‌ام بر خاک شد

آن برادرزاده‌ام سرمست رفت

این برادرزاده‌ام بی دست رفت

تا ابد مجروح زخم کاری‌ام

وای من از این امانتداری‌ام

در این هنگام تیرانداز سپاه دشمن «حرمله ابن کاهل» گلوی نازک عبدالله را نشانه

گرفت و او را در دامان عمویش ذبح کرد ...

الا لعنة الله على القوم الظالمين و سيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون.

\*\*\*\*\*

منابع اصلی:

۱. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۴.

۲. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم:

انتشارات ذوی القربی، ۱۳۷۸.

**روضه شب ششم مصیبت قاسم (س)؛ بلای خوش‌تر از غسل**

شب عاشورا، از شگفت‌ترین شب‌های تاریخ انسان است. شبی که بشریت، بر سر دو راهی خیر و شر قرار گرفت؛ و چه بسیار انسانها که تا آن شب در اردوگاه کفر بودند ولی یک شبه ره صد ساله طی نمودند و به حق و حقیقت پیوستند.

شب عاشورا، امام حسین علیه السلام یاران را نزد خود جمع نمود و پس از ستایش خداوند فرمود:

«براستی که من اصحابی از شما باوفاتر و خاندانی از شما فرمانبردارتر نمی‌شناسم. این لشکر، من را می‌خواهند و با من سرستیز دارند و کار من با آنان فردا به جنگ و کارزار خواهد کشید.

پس بیعت خویش را از شما برمی‌دارم و به همه شما اجازه می‌دهم که مرا ترک کنید. از تاریکی شب بهره‌گیرید و بروید...»

پس از سخنان امام، ابتدا حضرت ابوالفضل العباس (س)، سپس دیگر بنی هاشم و بعد از آنها، یاران حضرت لب به سخن گشودند و گفتند:

«زنده ماندن پس از تو را برای چه می‌خواهیم ای فرزند رسول خدا؟

براستی که اگر بارها و بارها کشته شویم و زنده گردیم، باز هم دست از یاری تو بر نخواهیم برداشت.»

شاهان من ار به عرش رسانم سریر فضل

مملوک این جنابم و محتاج این درم

گر بر کنم دل از تو و بردارم از تو مهر

این مهر بر که افکنم، این دل کجا برم؟

امام که این کلمات را از آنها شنید فرمود:

«من فردا کشته خواهم شد و شما نیز همه با من کشته خواهید شد.»

اینجا بود که اوج کرامت انسانی آشکار گردید و اصحاب و خاندان در واکنش به خبر مرگ قطعی خویش گفتند:

«خدای را سپاس که به ما توفیق یاری کردن تو را ارزانی داشت و به شهادت در رکاب تو گرامی نمود».

امام علیه السلام پس از آنکه حجت را بر آنان تمام کرد و بیعت مستحکم آنان را آشکار نمود، در حق آنان دعا کرد و سپس فرمود «سر بلند کنید و جایگاه خویش را در روضه و رضوان الهی ببینید» و اینگونه بود که یکایک یاران با چشم بصیرت، جای و منزل اخروی خویش را مشاهده کردند.

«قاسم بن الحسن» فرزند بزرگ امام حسن مجتبی علیه السلام که نوجوانی تازه بالغ شده بود نیز در آن جمع حضور داشت و این صحنه‌های شور و شیدایی را مشاهده می کرد. وی از عمو پرسید:

«آیا من هم به همراه یارانت کشته خواهم شد؟»

دل امام علیه السلام برای یادگار برادر سوخت و پرسید:

«ای پسرک من!

مرگ، نزد تو چگونه است؟»

قاسم شجاعانه پاسخ داد:

«احلی من العسل ای عمو از عسل شیرین تر است».

دادن جان، گر به رهبر است

از عسل ناب مرا خوش تر است

جام اگر جام شهادت بود

مرگ، به از روز ولادت بود

امام با رقت و شفقت فرمود:

«عمویت فدای تو شود!

آری، تو نیز کشته می شوی پس از آنکه بلایی عظیم بر تو وارد آید» و آنگاه ادامه داد

فرزند کوچکم علی اصغر هم کشته خواهد شد. غیرت و مردانگی قاسم تازه جوان



جوشید و پرسید:

«عمو جان!

مگر دست دشمنان به خیمه گاه زنان هم خواهد رسید که اصغر شیرخواره را هم می

کشند؟!» امام پاسخ داد:

«عمو به فدای تو!

فاسقی از میان دشمنان، تیر به گلوی اصغر خواهد زد و او را در آغوش من به شهادت

خواهد رساند در حالی که او می‌گرید و خونش در دستان من روان است ...» پس آن

دو گریستند و دیگر اصحاب و یاران از گریه آنان گریه کردند و بانگ شیون خاندان

رسول خدا صلی الله علیه و آله از خیمه گاه به آسمان برخاست.

اما آن «بلاى عظیم» که امام وعده آن را به قاسم داد چه بود؟

شاید نحوه شهادت آن حضرت، راز آن بلا را بر ما آشکار سازد ...

برخی از نویسندگان روایت کرده‌اند پس از آنکه علی اکبر علیه السلام به میدان رفت و

به شهادت رسید، قاسم بن الحسن به قصد جنگ از خیمه گاه بیرون شد.

چون امام حسین علیه السلام یادگار برادر را دید که برای جنگ بیرون آمده، او را در

آغوش گرفت و با یکدیگر گریستند آن چنان که از شدت گریه از حال رفتند.

هر دو بریدند دل از بود و هست

هر دو گشودند به یکباره دست

هر دو ربودند ز سر هوش هم

هر دو فتادند در آغوش هم

رفت ز تن، تاب و ز سر، هوششان

سوخت وجود از لب خاموششان

قاسم پس از آنکه آرام شد از عمو اذن جهاد خواست.

ای عمو سینه‌ی من تنگ بود

شیشه‌ام منتظر سنگ بُود

نیزه کو؟

تا که ز من سینه دَرَد

تیر کو؟

تا که به او جم ببرد

اسب‌ها کو؟

که مرا گرم کنند

استخوان‌های مرا نرم کنند؟

آن حضرت اذن نداد.

پس قاسم به دست و پای امام افتاد و وی را می بوسید و التماس می کرد تا بالاخره

اجازه گرفت و به سوی میدان جنگ شتافت.

اسناد تاریخی از قول یکی از سپاهیان دشمن نقل کرده‌اند که پسری از خیمه‌ها به سمت

ما بیرون تاخت که رویش چون پاره ماه زیبا بود.

قاسم در حالی که اشک بر گونه‌هایش روان بود رجز می خواند و می گفت:

ان تنکرونی فانا ابن الحسن

سبط النبی المصطفی المؤمن

هذا حسین کالاسیر المرتهن

بین اناس لاسقوا صوب المزن

پس با وجود کمی سن و کوچکی بدن، جنگی سخت کرد و تعدادی از لشگر یزید را

به خاک و خون کشید. سپاهیان دست جمعی دور او را گرفتند و یکی از آنان بر او

تاخت و ضربتی شدید بر او وارد آورد. قاسم با صورت به روی زمین افتاد و فریاد یاری

کشید که:

«یا عماه!»، پس امام علیه السلام سر برداشت و چون باز شکاری، تیز به میدان نگریست،

آنگاه همچون شیری خشمگین به سرعت به میدان حمله کرد و ضارب قاسم را با شمشیر زد و دست وی را از مرفق جدا ساخت. وی از درد عربده‌ای کشید که سواران دشمن شنیدند و به سوی میدان تاختند تا او را از دست امام علیه السلام برهانند. در این شرایط سخت، جنگی بین امام علیه السلام و کوفیان در گرفت در حالی که قاسم بر زمین افتاده بود ... و شاید این، همان بلای عظیم بود. آنگاه که غبار میدان فرو نشست، امام علیه السلام را دیدند که سینه بر سینه قاسم نهاده و وی را به سوی خیمه‌ها باز می‌گرداند در حالی که دو پای قاسم شاید از شدت شکستگی‌ها بر زمین کشیده می‌شد؛ و امام علیه السلام می‌فرمود:

«این قوم از رحمت خدا دور باشند و جدت پیامبر صلی الله علیه و آله دشمن آنان باشد در روز قیامت»

کاش نمی‌دید عمو پیکرت

تا ببرد هدیه بر مادرت

کاش نمی‌دید تنت کاین چنین

جان دهی و پای زنی بر زمین

دیده به روی عمو انداختی

صورت او دیدی و جان باختی

و سپس زمزمه کرد:

«به خدا سوگند برای عمویت سخت است که تو او را بخوانی ولی نتواند تو را نجات

دهد ...»

الا لعنة الله على القوم الظالمين و سيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون.

\*\*\*\*\*

منابع اصلی:

۱. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۴.

۲. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی القربی، ۱۳۷۸.
۳. محمد بن جریر طبری؛ تاریخ الامم و الملوک؛ بیروت: دارسویدان، بی تا؛ ج ۵.
۴. شیخ صدوق؛ أمالی؛ ترجمه آیه الله کمره‌ای؛ تهران: انتشارات کتابچی، ۱۳۷۰.
۵. شیخ مفید؛ الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد؛ قم: انتشارات کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق..

### روضه شب هفتم علی اصغر (س)؛ داغی بر دل اهل بیت

مرسوم است که شب هفتم محرم، به در خانه «باب الحوائج کوچک کربلا» حضرت علی اصغر (س) می روند و روضه آن طفل شهید را می خوانند. شهیدی که به ظاهر، کودک است؛ ولی به واقع پیر عشق است.

حوریان محور رخ مه پارهات  
 کهبه‌ی خیل ملک گهوارهات  
 گردش چشمان تو عشق آفرین  
 رشته‌ی قنداقات جبل المتین  
 زینت آغوش و دامان رباب  
 آینه گردان رویت آفتاب  
 عالم و آدم همه محتاج تو  
 بر سر دوش پدر معراج تو  
 بسته بر هر تار موی تو نجات  
 تشنه‌ی لب‌های تو آب حیات  
 کودک‌کی، اما به معنا پیر عشق  
 روی دستان پدر، تفسیر عشق

تلخ‌ترین لحظات تاریخ نزدیک می‌شد؛ تمامی یاران و اصحاب امام حسین علیه السلام به میدان رفته و کشته شده بودند. در اردوگاه حق تنها دو مرد باقی مانده بود: اباعبدالله الحسین علیه السلام و امام سجاد علیه السلام که آن روز به اراده الهی بیمار بود تا زنده بماند و رهبری امت را پس از امام حسین علیه السلام به دست بگیرد. امام علیه السلام چون خویشتن را تنها و بی‌یاور دید آخرین حجت را بر مردم تمام کرد و بانگ برآورد:

«هل من ذاب يذب عن حرم رسول الله؟»

هل من موحد يخاف الله فينا؟

هل من مغيث يرجو الله باغاثتنا؟

هل من معين يرجو ما عند الله في اعانتنا؟»

یعنی:

«آیا مدافعی هست که از حریم رسول خدا دفاع کند؟»

آیا یکتاپرستی هست که از خدا بترسد و ما را یاری دهد؟

آیا فریادرسی هست که به خاطر خدا ما را یاری رساند؟

آیا کسی هست که به خاطر روضه و رضوان الهی به نصرت ما بشتابد؟».

صدای این کمک‌خواهی امام که به خیمه‌ها رسید و بانوان دریافتند که حسین دیگر

یاوری ندارد، صدایشان به شیون و گریه بلند شد.

امام روی به خیمه‌ها کرد، شاید که زنان با دیدن او اندکی آرام گیرند؛ که ناگاه صدای

فرزند شش‌ماهه‌اش «عبدالله بن الحسین» که به علی اصغر معروف بود را شنید که از

شدت تشنگی می‌گریست.

علی اصغر طفلی شیرخواره بود؛ که نه آبی در خیمه‌ها بود تا وی را سیراب کنند، و نه

مادرش «رباب» شیری در سینه داشت که به وی دهد.

امام علیه السلام قناده علی اصغر را در دست گرفت و به سوی دشمن رفت؛ در مقابل

لشکر یزید ایستاد و فرمود:

«ای مردم!

اگر به من رحم نمی کنید بر این طفل ترحم نمایید ...»

اما گویی که بذر رحم بر دل سنگ آنان پاشیده نشده بود و تمامی رذالت دنیا در اعماق وجودشان ریشه دوانده بود؛ زیرا به جای آنکه فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را به مشتی آب میهمان کنند، تیراندازی از بنی اسد (که گفته شده است «حرملة بن کاهل» بود) تیری در کمان نهاد و گلوی طفل را نشانه گرفت. ناگاه دستان و سینه امام علیه السلام به خون رنگین شد ... سر کوچک و گردن ظریف طفل شیرخواره را از بدن جدا شده بود ...

آتش عشق تو در من شعله ور بود ای پدر

پیش تیر عشق تو، قلبم سپر بود ای پدر

شد گلویم روی دستت ذبح، می دانی چرا؟

پیش تیر عشق تو، قلبم سپر بود ای پدر

امام علیه السلام دستان خود را از خون علی اصغر پر کرد و به آسمان پاشید و گفت: «هون علی ما نزل بی انه بعین الله تحمل این مصیبت بر من آسان است چرا که خدای آن را می بیند» ... در همین حال، «حصین بن تمیم» تیر دیگری افکند که بر لبان مبارک امام علیه السلام نشست و خون از دهان حضرت جاری شد. امام روی به آسمان کرد و اینگونه نیایش نمود:

«خدایا!

سوی تو شکایت می کنم از آنچه با من و برادران و فرزندان و خویشانم می کنند» ...

اصغر که به چهره ز عطش رنگ نداشت

یارای سخن با من دلتنگ نداشت

یا رب!

تو گواه باش، شش ماهه‌ی من  
 شد کشته‌ی ظلم و با کسی جنگ نداشت  
 آنگاه از سپاه دشمن دور شد؛ با شمشیرش قبر کوچکی کند؛ بدن علی اصغر را به خون  
 او آغشته نمود؛ بر او نماز گزارد و جنازه کوچک را دفن کرد ...  
 به روایت منابع تاریخی، شهادت علی اصغر علیه السلام از سخت‌ترین و جانگدازترین  
 مصیبت‌ها در نزد ائمه بوده است. «عقبه بن بشیر اسدی» می‌گوید امام باقر علیه السلام به  
 من فرمود:

«ما از شما بنی اسد خونی طلب داریم!» و سپس داستان ذبح شدن علی اصغر را بر من  
 خواند.

همچنین آورده‌اند که پس از قیام «مختار بن ابی عبیده ثقفی» هنگامی که خبر انتقام از  
 قاتلان کربلا را به امام سجاد علیه السلام رساندند آن حضرت سوال کرد:  
 «بر سر حرمه چه آمد؟».

این نمونه‌ها، نشان دهنده آن است که این داغ چگونه بر دل اهل بیت علیه السلام مانده  
 است ...

و این داغ بر دل ما نیز هست؛ و بر دل انسانیت نیز؛ تا زمانی که مهدی آل محمد (عج)  
 قیام کند و انتقام از ظالمان بستاند ...

الا لعنة الله على القوم الظالمين و سيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون.

\*\*\*\*

منابع اصلی:

۱. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم:

انتشارات ذوی القربی، ۱۳۷۸.

۲. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۴.

۳. شیخ عباس قمی؛ سفینه البحار؛ مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۱۸ ق؛ ج ۱.

### روژه شب هشتم مصیبت علی اکبر علیه السلام؛ شبیه پیامبر

براستی که زمین و زمان، اصحابی باوفاتر از یاران حسین علیه السلام به خود ندیده‌اند؛ کسانی که تا زنده بودند نگذاشتند که اهل بیت پیامبر علیه السلام پای به میدان گذارند... اما لختی، بعد از آنکه آخرین آنان در خون خویش غلتید، زمان آن رسید که جوانان بنی هاشم نیز به مسلخ عشق روانه شوند.

(علی بن الحسین) فرزند آن حضرت از «لیلا بنت ابی مره بن عروه بن مسعود» معروف به علی اکبر، اولین نفر از خاندان امام علیه السلام بود که اجازه گرفت به میدان برود. علی اکبر علیه السلام چه از طرف پدری و چه از طرف مادری، به شریف‌ترین مردم نسب می‌رساند:

پدر و اجداد پدری وی که نیاز به معرفی ندارد. اما از جانب مادر، پدر بزرگ مادری وی یعنی «عروه بن مسعود ثقفی» کسی بود که در راه تبلیغ دین اسلام به شهادت رسید و پیامبر صلی الله علیه و آله در وصفش فرمود:

«من عیسی بن مریم را مشاهده کردم و عروه بن مسعود از همه کس به او شبیه‌تر است»؛ و نیز او را یکی از چهار مهتر عرب برشمرد.

علی اکبر به غایت نیکو سیرت و بسیار خوش صورت بود و به دلیل شباهت فراوان به پیامبر صلی الله علیه و آله، هر گاه اصحاب دلشان برای پیامبر صلی الله علیه و آله تنگ می‌شد به وی نگاه می‌کردند.

تنها دانستن ماجرای زیر، معرفت امام گونه وی را بر ما معلوم می‌کند:

در یکی از روزهایی که کاروان عشق از مکه به سوی کربلا در حرکت بود، هنگامیکه نزدیکی ظهر در یکی از منازل اتراق کرده بودند، امام علیه السلام به خواب سبکی فرو



رفت و پس از لختی سر بر آورد و فرمود:

«هاتفی دیدم که ندا می داد:

شما می روید و مرگ به دنبال شما در حرکت است». علی اکبر (س) به امام علیه

السلام عرض کرد:

«پدر جان!

آیا ما بر حق نیستیم؟»

امام علیه السلام پاسخ داد:

«چرا پسر، به خدا سوگند که ما بر حقیم». علی اکبر (س) با رشادت گفت:

«پس از مرگ هراسی نداریم» امام علیه السلام را احساسی از تحسین فرا گرفت و

فرمود:

«پسر!

خدا بهترین جزایی که می تواند از پدری به فرزندش بدهد را به تو عطا نماید».

اما روز عاشورا ...

سیره امام حسین علیه السلام آنگونه بود که از روی رحم و شفقت، به کسانی که اذن

میدان رفتن می گرفتند، در ابتدا اذن نمی داد.

اما این بار تفاوت داشت. به محض آنکه علی اکبر اجازه خواست، امام به وی اذن داد

... و این سنت رسول الله صلی الله علیه و آله بود.

ایشان بر خلاف رهبران دیگر که نزدیکان خویش را از معرکه دور می دارند در

غزوات هر کس که به او صلی الله علیه و آله نزدیک تر بود را قبل از دیگران به جنگ

می فرستاد.

حسین علیه السلام سپس نگاهی ناامیدانه بر قد و بالای فرزند رشیدش کرد و آنگاه

چشم به زیر انداخت و گریست ...

گمان مدار که گفتم برو، دل از تو بریدم

نفس شمرده زدم هم‌رهت پیاده دویدم  
 دلم به پیش تو، جان در قفات، دیده به قامت  
 خدای داند و دل شاهد است من چه کشیدم  
 امام علیه السلام پس از آنکه علی اکبر را روانه میدان ساخت، انگشت به آسمان بلند  
 کرد و محاسن مبارک را به دست گرفت و اینگونه با خدای خویش راز و نیاز نمود:  
 «ای خدا!

شاهد باش که جوانی برای جنگ با این قوم به سوی آنان رفت که شبیه ترین مردم در  
 خلقت و خوی و گفتار، به رسول الله صلی الله علیه و آله است که هرگاه مشتاق دیدار  
 رسول صلی الله علیه و آله تو می شدیم به صورت وی نگاه می کردیم».

شه عشاق، خلاق محاسن

به کف بگرفت آن نیکو محاسن

به آه و ناله گفت:

ای داور من

سوی میدان کین شد اکبر من

به خلق و خوی آن رفتار و کردار

بد این نورسته همچون «شاه مختار»

آنگاه این آیه را قرائت کرد:

«ان الله اصطفى آدم و نوحا و آل ابراهيم و آل عمران على العالمين ذرية بعضها من بعض

والله سمیع علیم» یعنی «خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان  
 برتری داد؛ آنها فرزندان (و دودمانی) بودند که (از نظر پاکی و تقوا و فضیلت) بعضی  
 از بعض دیگر گرفته شده بودند و خداوند، شنوا و دانا است».

علی اکبر به سوی سپاه دشمن تاخت و رجز خوانان جنگی سخت کرد و بسیاری از  
 سپاهیان یزید را به خاک انداخت.

کم کم تشنگی و زخم‌های متعدد، می رفت که تاب و توان از کف اکبر برآید که یکی دشمنان ضربه‌ای بر سر آن حضرت وارد آورد. خون صورت وی را پوشاند و او را از پای درآورد. علی اکبر دست دور گردن اسب حلقه کرد تا بر زمین نیفتد و اسب در ازدحام دشمن و دشنه، به جای آنکه وی را به سوی خیمه گاه باز گرداند به قلب دشمن برد. دژخیمان یزیدی دور اسب را گرفتند و از هر سوی بر پیکرش شمشیر وارد آوردند آنگونه که نوشته‌اند بدنش ریز ریز (ارباً ارباً) گردید.

اینجا بود که علی اکبر، پدر را صدا کرد که:

«یا ابتاه علیک منی الاسلام هذا جدی رسول الله ...»

پدر جان، خدا حافظ، این جدم رسول الله صلی الله علیه و آله است که به بالینم آمده و جامی پر از آب به من می نوشاند» ...

امام علیه السلام به سرعت خود را به پیکر اکبر رساند و صورت به صورت وی گذاشت و فرمود:

«علی الدنيا بعدک العفا بعد از تو ای پسر من این دنیا باد» ...

دو چشم خویش بگشا و سؤال کن که بگویم

ز خیمه تا سر نعل تو من چگونه رسیدم

آنگاه مطابق زیارت مروی از امام صادق علیه السلام مثنی از خون وی را به آسمان

پرتاب کرد و شگفت آنکه قطره ای از آن به زمین برنگشت ...

حضرت زینب (س) که این صحنه را دید شتابان از خیمه‌ها بیرون آمد در حالی که فریاد می زد:

«یا اخیاه و یابن اخیاه

وای برادر کم و ای وای بر فرزند برادرم»

و خود را بر پیکر علی اکبر افکند.

امام علیه السلام وی را گرفت و به خیمه‌ها باز گرداند و به جوانان فرمود:

«برادر خویش را بردارید و به خیمه‌ها برسانید» ...

آری!

امام علیه السلام تمامی شهدا و کشتگان را خود به خیمه‌ها می آورد؛ به جز آن دو کشته که با شهادتشان کمر او را شکستند؛ پسرش علی اکبر (س)؛ و برادرش ابوالفضل العباس (س) ...

الا لعنة الله على القوم الظالمين و سيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون.

\*\*\*\*

منابع اصلی:

۱. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۴.

۲.

شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی القربی، ۱۳۷۸.

### روضه شب نهم مصیبت ساقی لب تشنگان

ابوالفضل العباس، جوانی زیبا و رشید بود که از شدت زیبایی، به او قمر بنی هاشم (ماه هاشمیان) می گفتند و از شدت رشادت هنگامی که بر اسب می نشست پایش به زمین می رسید. وی به دلیل شجاعت و جنگاوری بی همتا که داشت، علمدار امام حسین علیه السلام بود و هنگامی که امام علیه السلام لشکر کم تعداد خود را آماده جنگ می کر، پرچم را به او سپرد. شجاعت و دلاوری عباس علیه السلام ریشه در آباء و اجداد او داشت؛ که از پدر به اسد الله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام نسب می رساند و از جانب مادر به بنی کلاب که شجاع ترین عرب بودند.

ای حرمت قبله حاجات ما

یاد تو تسبیح و مناجات ما

تاج شهیدان همه عالمی  
دست علی، ماه بنی هاشمی  
ماه کجا؟

روی دلارام تو؟  
سرو کجا؟

قامت رعنا تو؟

شمع شده، آب شده، سوخته

روح ادب را ادب آموخته

منابع معتبر تاریخی آورده‌اند که حضرت فاطمه (س) اندکی پیش از شهادتش به  
امیرالمؤمنین علی علیه السلام وصیت فرمود که:  
چند روز پس از رحلت وی، ازدواج کند.

پس از آنکه حضرت زهرا (س) به شهادت رسید و اتفاقات تلخ پس از آن سپری  
گشت، حضرت علی علیه السلام از برادر خویش عقیل که مردی نسب شناس بود و  
خصوصیات خانواده های حجاز و نیز اخبار و تاریخ عرب را بخوبی می شناخت،  
خواست زنی برای او انتخاب کند که در خاندانی بزرگ و شجاع متولد شده باشد و  
فرزندی دلیر و جنگجو برای وی به دنیا آورد.

عقیل نیز فاطمه بنت حزام بن خالد از بنی کلاب را برای آن حضرت انتخاب کرد و  
گفت:

«در بین عرب، شجاع تر و جنگاورتر از پدران او وجود ندارد». امیرالمؤمنین علیه  
السلام او را از پدرش خواستگاری و با او ازدواج کرد و فاطمه چهار پسر دلاور به  
نامهای «عباس»، «عبدالله»، «جعفر» و «عثمان» برای آن حضرت به دنیا آورد؛ و از این  
روی به «ام البنین» مشهور گشت.

شاید آن زمان، کسی دلیل این تصمیم و انتخاب حضرت را نمی دانست ولی در آن

هنگام که در کربلا، حسین علیه السلام بی یار و یاور شد و این برادران شجاع و بویژه علمدار کربلا ابوالفضل العباس (ع)، یک به یک در راه او جانبازی کردند، کرامت علوی آشکار گردید.

روز نهم محرم «شمر بن ذی الجوش» از سوی عبیدالله بن زیاد مامور شد که اگر «عمر بن سعد» از دستور سرپیچی کرد، خود فرماندهی را برعهده بگیرد و به امام علیه السلام حمله کند.

وی که از قبيله «فاطمه ام البنین» بود و نسبت دوری با حضرت عباس علیه السلام و برادرانش داشت امان نامه ای از عبیدالله گرفت تا به خیال خود آنان را از حسین علیه السلام جدا کند و هم، باعث ضعف امام علیه السلام گردد و هم جان بستگانش را نجات دهد!

شمر در واپسین ساعات روز نهم محرم به نزدیکی خیمه های امام علیه السلام آمد و فریاد زد «خواهرزادگان من کجا هستند؟»

عباس، عبدالله، جعفر و عثمان بیرون آمدند و گفتند:

«چه می خواهی؟»

شمر گفت:

«برایتان امان نامه آورده ام. شما در امانید!» چهار جوان پاسخ دادند:

«لعنت بر تو و بر امان تو.»

آیا ما را امان می دهی و فرزند پیغمبر در امان نباشد؟!

... و عباس بانگ برآورد:

«دست بریده باد که چه بد امانی آورده ای!، ای دشمن خدا، آیا می گویی برادر و سرور خود حسین پسر فاطمه را رها کنیم و در فرمان لعینان و لعین زادگان در آییم؟». شمر خشمناک به لشکر دشمن بازگشت.

عصر عاشورا، هنگامی رسید که تمامی اصحاب و خاندان امام علیه السلام به شهادت

رسیدند و فقط حسین و عباس -علیهما السلام- باقی مانده بودند. عباس چون تنهایی برادر را دید، نزد امام آمد و گفت:

«ای برادر!

آیا رخصت می دهی به جهاد روم؟»

امام سخت بگریست و گفت:

«برادرم!

تو علمدار منی و اگر بروی کاروان پراکنده می شود». عباس پاسخ داد:

«سینه‌ام تنگ شده و از زندگی بیزارم و می خواهم از این منافقین خونخواهی کنم». عباس از سوی لشکر دشمن رفت و آنان را نصیحت و تحذیر کرد ولی در دل سنگ آنان اثری نگذاشت.

پس به سوی خیمه‌ها آمد و خبر به برادر داد.

در همین حین صدای دلخراش کودکان را شنید که از تشنگی فریاد می زدند: «العطش، العطش».

سپس بر اسب نشست، نیزه و مشک برداشت و رجزخوانان آهنگ فرات کرد در حالی که می خواند:

لا اربھ الموت اذا الموت زقا

حتی اواری فی المصالیت لقا

نفسی ل نفس المصطفی الطهر وقا

انی انا العباس اغدو بالسقا

ولا اخاف الشر یوم الملتقی

یعنی:

از مرگ نمی ترسم هنگامی که بانگ زند

تا وقتی که میان مردان کار آزموده افتاده و به خاک پوشیده شوم

جان من، بلاگردان جان پاک مصطفی است  
 من عباس هستم با مشک می آیم  
 و روز نبرد از شر نمی ترسم  
 چهار هزار نفر دور او را گرفتند و به سوی او تیر می انداختند تا مانع رسیدن وی به آب  
 شوند.

پس از ساعتها تشنگی و جنگ، عطش بر تمام وجودش چنگ انداخته بود.  
 آب از زیر پای اسب روان بود و عباس را به خود می خواند. عباس مشتها را پر از آب  
 کرد و به لب نزدیک نمود تا بیاشامد، اما به یاد تشنگی حسین علیه السلام و اهل بیت او  
 افتاد. آب از کف بریخت، مشک را پر کرد، بر دوش راست انداخت و مرکب را به  
 طرف خیمه‌ها تازاند.

لشگر دشمن برای آنکه همین چند جرعه آب به کام کودکان رسول الله نرسد راه را بر  
 او گرفتند و از هر طرف بر او حمله کردند.  
 عباس با آنها پیکار می کرد تا اینکه یکی از لشگریان با شمشیر دست راست وی را قطع  
 کرد.

عباس قهرمان فریاد برآورد:

والله ان قطعتموا یمینی

انی احامی ابداء عن دینی

و عن امام صادق الیقین

نجل النبی الطاهر الامین

یعنی:

به خدا سوگند حتی اگر دست راستم را قطع کنید

تا ابد از آیینم دفاع خواهم کرد

و از امامی که صادق الیقین است



همان فرزند پیامبر پاک و امین  
 آنگاه مشک را به دوش چپ انداخت و شمشیر به دست چپ گرفت و از بین دشمن به  
 راه خود ادامه داد که ناگهان، تیغی بر دست چپ حضرت وارد شد و آن را نیز قطع  
 کرد.

اما غریو شیر حیدر آسمان را پر کرد که:

یا نفس لا تخشی من الکفار

و ابشری برحمة الجبار

مع النبی السید المختار

قد قطعوا ببغیهم یساری

فاصلهم یا رب حر النار

یعنی:

ای نفس!

از کافران هراس به دل راه مده

و مژده باد بر تو که شایسته رحمت خداوند دستگیر شدی

در سایه پیامبر بزرگ صاحب اختیار

(خداوندا) دشمنان، با شقاوت دست چپم را نیز قطع کردند

پس ای خدا، آنان را به آتش خشمت دچار کن

عباس ناامید نشد و مشک را به دندان گرفت تا به خیمه رساند.

ای مشک!

تو لا اقل وفاداری کن

من دست ندارم، تو مرا یاری کن

من وعده‌ی آبِ تو به اصغر دادم

یک جرعه برای او نگهداری کن

اما تیر بعدی مشک را از هم درید و آبها را بر زمین داغ کربلا ریخت تا عباس علیه السلام دیگر مأیوس شود.

ای مشک!

نگه کن تو به بالای سرم

(زهرا) ست نشسته، آبروداری کن

لختی بعد، تیری به سینه مبارک حضرت علیه السلام نشست و وی را از اسب به زیر انداخت، تا کار تمام شود و لب تشنکان بی ساقی و حسین علیه السلام بی علمدار گردد.

سرانجام یکی از لشکریان دشمن به پیکر نازنین حضرت حمله کرد و با عمود آهنین بر فرق عباس زد که سر او - مانند فرق مبارک پدرش علی (ع) - شکافت و بر زمین افتاد و فریاد زد:

«یا ابا عبدالله علیک منی السلام برادرم خدا حافظ».

امام علیه السلام خود را به پیکر بی دست برادر رساند و چون وی را دید که به شهادت رسیده است، فرمود:

«الان آن کسر ظهري و قلت حیلتی اکنون کمرم شکست و راه چاره بر من بسته شد» ...  
الا لعنة الله على القوم الظالمين و سيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون.

\*\*\*\*\*

منابع اصلی:

۱. سید محسن امین؛ اعیان الشیعه؛ بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ ق..
۲. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۴.
۳. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی القربی، ۱۳۷۸.

## روضه شب عاشورا ذکر مصائب امام حسین (ع)

شب عاشورا بود و خیمه گاه حق در تب و تاب. در عصر روز تاسوعا «شمر بن ذی الجوشن» به همراه هزاران نفر نیروی کمکی به صحرای کربلا رسید و «عمر بن سعد» را برای حمله به امام علیه السلام تحت فشار قرار داد. عمر سعد دستور حمله را صادر کرد.

صدای همهمه لشگر که به گوش امام حسین علیه السلام رسید، برادرش عباس (س) را صدا کرد و به همراه چند تن از بزرگان کوفه که خود را به کاروان حق رسانده بودند به نزد دشمن فرستاد تا از قصد آنان آگاه شود.

حضرت ابوالفضل (س) بازگشت و به برادر عرضه داشت که دشمن آمده است تا یکی از این دو کار را انجام دهد:

یا اخذ بیعت یا آغاز جنگ.

امام فرمود:

«بیعت با یزید که هرگز؛ اما درباره جنگ اگر می توانی برو و امشب را از آنان مهلت بگیر و نبرد را به فردا موکول کن؛ تا نماز و قرآن بخوانیم. به خدا سوگند که من عبادت خدا را بسیار دوست می دارم».

فرماندهان یزیدی، ابتدا پیشنهاد حضرت را قبول نکردند؛ اما یکی از آنان دیگران را ملامت کرد که:

«وای بر شما!

اگر در جنگ با کفار، آنان یک شب از ما مهلت بخواهند درخواستشان را اجابت می کنیم. چگونه است که به پسر پیغمبر شبی را رخصت نمی دهید؟»

...

و اینگونه بود که شب عاشقانِ بی دل آغاز شد ...

روز تاسوعا گذشت و شب رسید  
 تشنه کامان جانشان بر لب رسید  
 بسته بود آب و حرم بی تاب بود  
 دیده‌ی طفلان به راه آب بود  
 سینه‌ها از فرط بی‌آبی کباب  
 بود ذکر تشنه کامان آب، آب  
 گرچه بود از تشنگی لبها کبود  
 مادران را با عطش کاری نبود  
 مادران در ماتم فرزندها  
 دل پریشان در غم دلبندها  
 بهر اسماعیل‌های فاطمه  
 هاجران، بی‌زمزم و بی‌زمزمه  
 بود چشم مادران پر ز درد  
 اشک ریزان، بهر فردای نبرد  
 بود گریان، چشم پر خون رباب  
 بهر آن شش ماهه‌ی بی‌تاب آب  
 وای اگر فردا، گه ماتم شود  
 تار مویی زین عزیزان کم شود  
 وای اگر «اکبر» سرش گردد جدا  
 وای اگر در خون شود خون خدا  
 ای سپیده!  
 جلوه بعد از شب نکن  
 ای فلک!

خون بر دل «زینب» نکن

اما سپیده عاشورا دمید ... و سواران عشق، یک به یک پای به مسلخ نهادند ...

و بالاخره می رفت که تلخ ترین لحظات تاریخ فرا رسد ...

آری!

عصر عاشورا شد؛ و زمین کربلا غرق در نیزه و شمشیر و جنازه. از سپاه کوچک حق

چیزی باقی نمانده بود اما هزاران هزار گرگ گرسنه همچنان در لشکر شیطان منتظر

طعمه بودند.

دیگر کسی برای حسین (ع) باقی نبود.

«حیب»، «زهیر»، «بریر»، «حر» و دیگر اصحاب به شهادت رسیده بودند. «اکبر»، «قاسم»،

«عون»، «جعفر» و بقیه جوانان بنی هاشم و حتی «اصغر شش ماهه» نیز جان خود را فدای

اسلام کرده بودند؛ و «عباس»، بی سر و دست، دور از خیمه‌ها به دیدار خدای خویش

رفته بود.

حسین علیه السلام به این سو و آن سو نظر افکند.

در تمامی دشت پهناور، حتی یک نفر نبود تا از او و حریم رسول خدا صلی الله علیه و

آله دفاع کند.

امام علیه السلام به خیمه گاه آمد تا با بانوان اهل بیت وداع کند.

صحنه ای دلخراش و جانسوز بود.

کودکان و دخترکان دور امام را گرفته بودند و نمی دانستند آخرین کلام را چگونه

بگویند. «سکینه» دختر امام علیه السلام فریاد زد:

«پدر جان!

آیا تن به مرگ دادی و دل بر رحیل نهادی؟»

امام پاسخ داد:

«چگونه تن به مرگ ندهد کسی که یار و یاورى ندارد؟»

پس صدای به گریه بلند شد.

امام آنان را ساکت کرد و به آنها وصیت نمود و سپس ودایع امامت و مواریث پیامبران را به علی بن الحسین السجاد علیه السلام که سخت بیمار بود سپرد و به سوی میدان رهسپار شد.

امام علیه السلام با وجود تنهایی و تشنگی، با هزاران هزار سپاهی دشمن جنگی دلاورانه کرد.

گاه به میمنه لشگر (سمت راست لشگر دشمن) حمله می کرد و می خواند:

الموت خیر من رکوب العار

و العار اولی من دخول النار

یعنی:

مرگ بهتر از پذیرفتن ننگ است

و ننگ سزاوارتر از آتش جهنم است.

سپس به میسره لشگر (جناح چپ لشگر) حمله می کرد و میخواند:

انا الحسین بن علی

آلیت ان لا اثنی

احمی عیالات ابی

امضی علی دین النبی

یعنی:

من حسین پسر علی هستم

که هیچگاه سازش نخواهم کرد

از حریم پدرم دفاع میکنم

و بر طریقت پیامبر ره می سپارم.

یکی از اهل کوفه روایت کرده است:

«من ندیدم کسی را که اینهمه دشمن بسیار بر او بتازد و فرزندان و یارانش کشته شده باشد اما اینگونه شجاع و پر جرأت باشد.

مردان سپاه بر او میتاختند اما او با شمشیر بر آنان حمله میکرد و لشکر را مانند گله بزی که شیری درنده در آن افتاده باشد پراکنده و تار و مار می ساخت، سپس به جای خویش باز می گشت و می گفت:

لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم.

در منابع تاریخی آورده اند که آن حضرت نزدیک به ۲۰۰۰ نفر از سپاه یزید را کشت، تا اینکه عمر سعد بر لشکریانش فریاد کشید:

«وای بر شما!

آیا میدانید با چه کسی کارزار می کنید؟

این فرزند علی و پسر کشته قهرمانان عرب است. دسته جمعی و از تمامی جهات بر او حمله کنید» و به چهار هزار تیر انداز سپاه دستور داد که از هر سوی بر امام علیه السلام تیر ببارند، و عده ای نیز با سنگ به حضرت حمله آوردند.

در برخی روایات آمده است که از شدت اصابت تیر، بدن امام مظلوم، همانند بدن خارپشت شده بود، و پس از شهادت، بیش از ۱۰۰۰ زخم بر تن امام شمردند که ۳۲ ضربه آن، غیر از زخم تیر بود.

امام علیه السلام کشته و مجروح و خسته، اندکی ایستاد تا نفسی تازه کند و دمی از خستگی جنگ بیاساید. در این لحظه یکی از دشمنان سنگی زد که به پیشانی حضرت اصابت کرد و خون بر صورت وی جاری شد.

امام خواست آن خون را پاک کند که تیری سه شاخه و زهر آلود بر سینه و قلب حضرت نشست.

امام گفت:

«بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله»

و سر به سوی آسمان بلند کرد و گفت:

«خدایا تو می دانی این قوم مردی را می کشند که روی زمین پسر پیغمبری غیر از او نیست».

به مرکز باز شد سلطان ابرار

که آساید دمی از رزم و پیکار

فلک، سنگی از دست دشمن

به پیشانی وجه الله احسن

که گلگون گشت روی عشقِ سرمد

چو در روز احد، روی محمد

به دامان کرامت خواست آن شاه

که خون از چهره بزداید، بناگاه

یکی الماس وش تیری ز لشگر

گرفت اندر دل شه جای، تا پر

که از پشت پناه اهل ایمان

عیان گردید زهر آلود پیکان

آنگاه تیر را گرفت و از پشت بیرون کشید خون مانند ناودان بیرون جست، پس امام

دست خود را از آن خون پر کرد و به سوی آسمان پاشید. حاضران می گویند حتی

یک قطره از آن خون به زمین برنگشت و از آن لحظه، آسمان کربلا سرخ شد.

سپس دوباره دست خود را از آن خون پر کرد و صورت و محاسن خویش را با آن

آغشته نمود و فرمود:

«جد خود رسول الله را اینچنین خضاب شده دیدار می کنم و از دست اینان به او

شکایت می کنم».

عده ای از پیاده نظام دشمن، دور امام را گرفتند. یکی از آنان با شمشیر به آن حضرت



زد که بر اثر آن، کلاه امام دریده شد و تیغ به سر مبارک وی رسید و خون روان گشت.

سپس «شمر» با عده ای از سپاهیان دشمن به سوی خیمه گاه حمله کردند. شمر خواست که آن خیمه‌ها را آتش زند، امام (ع) سر برداشت و چون این صحنه دید بانگ برآورد و آن جمله تاریخی خویش را بر زبان آورد که:

«وای بر شما!

اگر دین ندارید و از روز رستاخیز نمی ترسید، لااقل در دنیا آزاده و جوانمرد باشید»

آنگاه خطاب به فرماندهان لشکر یزید نهیب زد:

«اهل و عیال مرا از دست سرکشان و بی خردان خود حفظ کنید».

«شبث» خود را به شمر رساند و با تندی او را از این کار بر حذر داشت. شمر خجالت کشید و به سپاهیانش دستور داد که از حرم دور شوید و به سوی خود حسین بروید که حریفی بزرگ و جوانمرد است.

در همین حین، «عبدالله» فرزند امام مجتبی علیه السلام که نوجوانی نابالغ بود از خیمه‌ها بیرون دوید تا از عمومی خویش دفاع کند؛ اما وی نیز با وضعی دلخراش به شهادت رسید (و مصیبت آن در روضه شب پنجم گذشت).

سپاه دشمن به امام علیه السلام نزدیک شد و دایره محاصره را بر وی که از شدت زخمها و هرم تشنگی، تاب و توان نداشت تنگ تر و تنگ تر کرد.

(زرعه بن شریک) به حضرت نزدیک شد و شمشیری به دست چپ آن حضرت زد. سپس شخصی دیگر، از پشت، تیغ بر شانه امام علیه السلام وارد آورد که حضرت از شدت آن ضربت، با صورت بر خاک افتاد.

این دو ملعون عقب نشستند، در حالی که امام افتان و خیزان بود؛ گاه به مشقت از جای برمی خاست ولی دوباره بر زمین می افتاد ...

«سنان بن انس» بر امام حمله کرد و با نیزه خویش بر پشت امام زد، آنقدر سخت که

نوک نیزه از سینه حضرت بیرون آمد.

امام در گودال قتلگاه افتاد و واپسین راز و نیاز خود با خدای خویش را آغاز کرد.

و هر چه می گذشت زیباتر و برافروخته تر می شد ... یکی از راویان نوشته است:

«به خدا قسم، هیچ کشته به خون آغشته ای را نیکوتر و درخشنده روی تر از حسین

ندیدم. ما برای کشتن وی رفته بودیم ولی رخسار و زیبایی هیئت او، اندیشه قتل وی را

از یاد من برد».

دژخیمان، همچون گرگان گرسنه، دور امام حلقه زدند تا به خیال خود کار را تمام و

حق را برای همیشه ذبح نمایند.

زینب (س) که دیگر صدای تکبیر و لا حول و لا قوهی امام را نمی شنید فهمید که ماه

فاطمه در محاق رفته است؛ پس از خیمه‌ها بیرون دوید در حالی که شیون می کشید:

«وا اخاه، و اسیداه، و اهل بیتاه!

ای کاش آسمان بر زمین می افتاد!

ای کاش کوهها خرد و پراکنده بر دشت می ریخت ...» و خود را به تلی (تپه ای)

مشرف بر گودال رساند و آن صحنه دلخراش را مشاهده کرد.

وی با دیدن گرگانی که برای قتل امام در آنجا جمع شده بودند به «عمر سعد» نهیب زد:

«وای بر تو ای عمر!

آیا ابا عبدالله را می کشند و تو نگاه می کنی؟»

قطرات اشک عمر سعد بر گونه‌اش جاری شد اما پاسخی نداد و روی از زینب

برگرداند. زینب (س) فریاد زد:

«وای بر شما!

آیا مسلمانی میان شما نیست؟»

هیچکس جواب نگفت.

شمر بر سر یارانش فریاد کشید:

«چرا این مرد را منتظر گذاشته اید؟!» و خواست که یکی از آنان کار را تمام کند.  
 «خولی بن یزید» با شتاب از اسب فرود آمد تا سر مبارک آن حضرت را جدا کند، اما  
 تا به امام علیه السلام نزدیک شد بر خود لرزید و نتوانست. شمر گفت:  
 «بازوی تو ناتوان باد!»  
 چرا می لرزی؟»  
 آنگاه خود تیغ به دست گرفت و به همراه سنان برای بریدن رأس مطهر امام علیه السلام  
 رهسپار شد ...

زیر خنجر بود، اما دیده باز  
 اشک او بر گونه، سرگرم نماز  
 اشک او می شست خون گونه را  
 شرمگین می کرد این گردونه را  
 مست بود و اشک دیده، باده اش  
 خاک گرم کربلا سجاده اش  
 در دل گودال کرد از بس سجود  
 شد ز فرط سجده چشمانش کبود  
 یک نفر «پهلوی شکسته» در برش  
 کیست یارب این، به غیر از مادرش؟  
 مادرش آمد و لیکن مضطر است  
 بر گلوی تشنه‌ی او خنجر است  
 خنجر از بس بوسه زد بر حنجرش  
 رفت تا گردون صدای مادرش

الا لعنة الله على القوم الظالمين و سيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون.

\*\*\*\*\*

منابع اصلی:

۱. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۴.
۲. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی القربی، ۱۳۷۸.
۳. اشعار قرمز رنگ، زبان حال هستند و سندیت قطعی ندارند. (و بر گرفته‌اند از جزوه آموزشی آداب مرثیه‌خوانی با عنوان طنین عشق؛ تهیه و تنظیم مرتضی وافی؛ قم: انتشارات شفق، ۱۳۸۰).

### روضه شب یازدهم مصیبت شام غریبان

نمی‌دانم امشب باید از کدام غربت گفت؛ چه روضه‌ای خواند؛ و مصیبت کدامین غریب را بازگو نمود.

آیا از بدن پاره پاره حسین علیه السلام بگوییم که عریان در گودال قتلگاه افتاده است؟

یا از بدن عباس علمدار که نه سر در بدن دارد و نه دست؟

آیا از علی اکبر بگوییم که صورت پیامبر گونش را بر نیزه برافراشته اند؟

یا از علی اصغر شش ماهه که اینک در گهواره خاکی خویش به خواب ابدی رفته؟

آیا از یاران حسین علیه السلام بگوییم که غریبانه در گوشه گوشه میدان جان باخته اند؟

یا از کودکان حسین علیه السلام که غم یتیمی و اسیری، یکجا بر آنان وارد شده است؟

از غریبی بگوییم یا از مظلومیت؟

از وفا بگوییم یا از پیمان شکنی؟

از عطش بگوییم یا از آتش؟

از عشق بگوییم یا از زینب؟

خوب نامی بر قلم گذشت.. زینب ...

آری!

بگذار از زینب بگوئیم؛ که کربلا، از اینجا به بعد، از آن زینب است و پیام کربلا،  
مرهون زینب.

بگذار از زینب بگوئیم و از رنج‌های زینب. از زینب و از غصه‌های زینب. از زینب و از  
قصه‌های زینب. از زینب و از حماسه‌های زینب؛ و از زینب و از دل زینب ... و امان از  
دل زینب ...

اما از کدامین غم زینب بگوئیم؟  
از برادرانی که از دست داد؟

یا از برادر زادگانش که یک به یک به میدان رفتند و باز نگشتند؟

یا از پسرانش که جلوی چشمان گریانش ذبح شدند؟

اگر چه زینب «ام المصائب» است و از کودکی داغ‌های فراوان دیده ابتدا داغ بزرگ  
رحلت جدش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سپس مصیبت شهادت مادر جوان و در  
جوانی فرق شکافته پدرش علی علیه السلام را دیده است و سپس جگر پاره پاره برادر  
معصومش حسن مجتبی را ... اما روزی مانند عاشورا نبود، و داغی مانند کربلا ...

قصه‌ی بی سر و سامانی من گوش کنید

دوستان، غصه‌ی تنهایی من گوش کنید

گر چه این قصه‌ی پر غصه به گفتن نتوان

نه به گفتن نتوان، بلکه شنفتن نتوان

دختر دخت نبی، «ام مصائب» نامم

کرده لبریز ز غم، ساقی گردون جامم

صبر، بی تاب شد از صبر و شکیبایی من

ناتوان شد خرد از درک و توانایی من

باغبانم من و یک سر شده غارت باغم

چرخ بگذاشته بس داغ به روی داغم

نه که چون جد عزیزى چو پیمبر دادم  
 پدر و مادر و فرزند و برادر دادم  
 پیش من، در پس در، مادر من آزدند  
 ریسمان بسته به مسجد، پدرم را بردند  
 من هم استاده و این منظره را می دیدم  
 مات و وحشت زده می دیدم و می لرزیدم  
 بود در سینه هنوز آتش داغ مادر  
 که فلک زهر دگر ریخت مرا سوخت جگر  
 دیدم آن تاج سرم را که دو تا گشته سرش  
 بسته خون سر او هاله به دور قمرش  
 بعد از آن بود دلم خوش که برادر دارم  
 به سرم سایه‌ی دو سرو صنوبر دارم  
 غافل از آنکه غم و درد من آغاز شده  
 به دلم تازه در غصه و غم باز شده  
 رفت از دست حسن گشت دلم خوش به حسین  
 شد مرا روح و روان، قوت دل، نور دو عین  
 بعد از آن واقعه‌ی کرب و بلا پیش آمد  
 راه جانبازی در راه خدا پیش آمد

حضرت زینب (س) از صبح تا عصر عاشورا، داغ پنج برادر، پنج برادرزاده، چهار پسر  
 عمو و سه پسرش را مشاهده کرد و شهادت دهها تن دیگر از بستگان و یاران برادرش  
 را دید؛ و شاید اینها همه در برابر رنج اسیری و در به دری که تازه از امشب آغاز شد  
 بسیار اندک بود ...

روز طی گشت و نگویم که چه بر ما آمد

شب جانکاه و غم افزا و محن زا آمد  
 آن زمان کو که بگویم چه بدیدم آن شب  
 خارها بود که از پای کشیدم آن شب  
 چه بگویم چه شبی را به سحر آوردم  
 کوه غم شد دل و چون کوه به پای استادم  
 چون جنگ به پایان رسید و رأس مطهر حسین علیه السلام را از بدن جدا کردند؛ به  
 لباس های پاره پاره آن حضرت نیز رحم نکردند و عمامه، پیراهن، شلوار و کفشهای  
 امام علیه السلام را ربودند. شخصی به نام «بحدل» نیز هجوم آورد تا انگشتر حضرت را  
 بدزد اما بر اثر شدت جراحات و متورم شده انگشتان، نتوانست آن را بیرون آورد، پس  
 خنجر کشید و انگشت مبارک را برید و انگشتر را درآورد ...  
 اسب امام، با سر و مویی خون آلود به سوی خیمه ها رفت. زنان و دختران اهل بیت علیه  
 السلام با دیدن اسب خونین و بی سوار، فهمیدند که دیگر بی کس و یتیم شده اند و صدا  
 به گریه و شیون بلند کردند.

«ام کلثوم» خواهر امام علیه السلام فریاد کشید:

«یا محمد!

یا علی!

یا جعفر!

یا حسن!

کجا یید که ببینید با حسین چه کردند؟...»

پس لشکر دشمن به سوی حرم پیامبر صلی الله علیه و آله حمله کردند.  
 از یک سو این خیمه ها را آتش می زدند و از سوی دیگر هر آنچه می دیدند غارت می  
 کردند.

آنان حتی به حجاب زنان نیز رحم نمی کردند و لباس های بانوان اهل بیت علیه السلام

را می کشیدند و می بردند. زنان و دخترکان، سربرهنه و هراسان، از خیمه‌ها فرار می کردند در حالی که خار و خس بیابان، پای برهنه آنان را می درید ... بانوان حرم، که از خیمه‌ها به سوی بیابان دویده بودند، ناگاه با گودال قتلگاه و پیکر بی سر حسین علیه السلام روبرو شدند.

راوی می گوید:

به خدا فراموش نمی کنم زینب دختر علی علیه السلام را که زاری می کرد و به آواز سوزناک می گفت:

«یا محمداه!

صلی علیک ملیک السماء، هذا حسین مُرمل بالدماء مقطوع الاعضاء، و بناتک سباتا، و اِلی الله المشتکی ...» یعنی:

«یا محمد!

فرشتگان آسمان بر تو درود فرستند!

بنگر که این حسن توست، به خون آغشته، با اعضای از هم جدا گشته. بنگر که این دختران تو هستند، اسیر شده و در بیابان‌ها رها گشته. به خدا شکایت بریم، و به علی مرتضی و فاطمه زهرا و حمزه سیدالشهداء. یا محمد!

این حسین توست که در این دشت افتاده، به دست زنازادگان کشته شده و باد صبا گرد و غبار بر پیکر او می پراکند.

ای اصحاب محمد!

برخیزید و ببینید که اینها فرزندان مصطفایند که اینگونه اسیر شده‌اند ...» مویه زینب آنقدر دلخراش بود که دشمنان و دژخیمان را نیز گریان کرد.

آنگاه «سکینه» پیکر مبارک پدرش حسین علیه السلام را در آغوش گرفت و شروع به زاری کرد؛ تا اینکه جماعتی از اعراب چادر نشین ریختند او را کشیدند و از بدن پدر جدا کردند.



لشکریان یزید که به غارت خیمه‌ها مشغول شده بودند، به خیمه‌ای رسیدند که علی بن الحسین السجاد علیه السلام در آن بیمار و تب آلود افتاده بود.

«شمر بن ذی الجوشن» شمشیر کشید تا او را بکشد، اما عده‌ای از همراهانش به او نهیب زدند:

«آیا شرم نمی کنی و می خواهی این جوان بیمار را هم بکشی؟»  
شمر گفت:

«فرمان امیر است که همه فرزندان حسین را بکشم». همراهان با شدت مانع وی شدند تا سرانجام دست از این کار برداشت ... و خداوند در زرهی از بیماری، جان ولی خویش را حفظ فرمود.

سپس دشمن دنی، رذالت و پستی خویش به منتها رساند؛ «عمر سعد» در بین لشگریانش فریاد کشید:

«چه کسی حاضر است که بر پیکر حسین، اسب بتازاند؟»

ده نفر که راویان شهادت داده‌اند هر ده، حرامزاده بودند حاضر شدند که این جنایت و وقاحت بزرگ را انجام دهند.

پس اسب‌ها را آماده کردند و آنان را بر پیکر بی‌سر و قطعه قطعه امام علیه السلام تازاندند؛ آنگونه که استخوان‌های سینه امام شکست و نرم شد ...  
(ای قلم!

چگونه این جملات را می نگاری و از شدت مصیبت، خشک نمی شوی؟  
ای دست!

چگونه می نویسی و نمی شکنی؟! ...

اینک، حال زینب را تصور کنید ... از یک سو، شاهد این مصیبت‌های پی در پی و جانسوز است؛ از سوی دیگر باید مراقب فرزند بیمار برادر باشد؛ و از سوی دیگر باید دختران و زنان حرم را از بیابان‌ها جمع نماید و زیر خیمه‌های نیم سوخته گرد آورد ...

صحرای کربلا می رفت که تاریک و تاریک تر شود؛ و گرگان گرسنه، در جای جای آن به دنبال دخترکان و طفلان می دویدند تا شاید گوشواره‌ای از گوش آنان بکشند یا خلخالی از پای آنان برابند ...

زینبا!

چه کشیدی آن شب، در آن شام سیاه غریبان ...

الا لعنة الله على القوم الظالمين و سيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون.

\*\*\*\*\*

منابع اصلی:

۱. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۴.
۲. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی القربی، ۱۳۷۸.
۳. شیخ صدوق؛ آمالی؛ ترجمه آیه الله کمره‌ای؛ تهران: انتشارات کتابچی، ۱۳۷۰.

### روضه شب دوازدهم مصیبت امام زین العابدین (ع)

امام علی بن الحسین علیه السلام ملقب به «سجاد»، «زین العابدین»، و «سید ساجدین»، در کربلا حدود ۲۲ سال سن داشت.

آنچه باید بدان توجه فراوانی داشت اینکه آن حضرت، فقط در سفر همراه با کاروان امام حسین علیه السلام از مکه به کربلا، و در روزهای منتهی به عاشورا بیمار بود. راز این امر هم آن زمان آشکار شد که تمامی فرزندان و اهل بیت امام علیه السلام حتی علی اصغر شش ماهه در روز عاشورا به شهادت رسیدند. در آن هنگام «شمر» با ارادش به خیمه‌ها حمله کرد و می خواست آن حضرت را بکشد که یکی از لشگریان دشمن به نام «حمید بن مسلم» و نیز گفته‌اند خود «عمر بن سعد» بیماری حضرت را به شمر

یاد آور شد و با تلاش بسیار، مانع از شهادت ایشان گردید.

پس بیماری حضرت سجاد علیه السلام تنها منحصر به همان چند روز بود؛ و زشت است برای شیعه اهل بیت علیه السلام که این را نداند و از آن حضرت با القابی همچون «زین العابدین بیمار» یاد کند!

و اما بعد ...

فردای روز عاشورا «عمر بن سعد» جنازه‌های لشکر خویش را جمع کرد و بر آنان نماز خواند و دفن نمود؛ اما بدن امام حسین علیه السلام و اصحاب او را همچنان در بیابان باقی گذاشت.

سپس هر یک از قبایل کوفه و عرب، برای آنکه خود را نزد «ابن زیاد» عزیز کنند، سرهای مطهر شهداء را بین خود تقسیم کردند و آنها را بر نیزه زدند و آماده حرکت شدند.

آنگاه زنان و کودکان اهل بیت علیه السلام را بدون حجاب مناسب بر شتران و چارپایان بدون زین نشانند و همچون اسرای کفار به سوی کوفه بردند.

چون ابن سعد با اسیران نزدیک کوفه رسید، مردم شهر برای تماشا جمع شده بودند.

زنی از اهل کوفه که از بلندی بر اسیران مشرف بود پرسید:

«شما اسیران کدام طایفه‌اید؟»

گفتند:

«اسیران آل محمد!» آن زن فرود آمد و چادر، مقنعه و جامه‌هایی آورد تا زنان اهل بیت

عصمت خود را پوشانند.

اینک خود، حال امام سجاد علیه السلام را تصور کنید؛ از یک سو بیماری بر آن حضرت مستولی است و تب و ضعف بر آن حضرت فشار می‌آورد؛ از سوی دیگر غم از دست دادن پدر و برادران و عموها و عموزادگان قلبش را می‌فشارد؛ از طرف دیگر سر بریده شهداء را در جلوی چشمانش دارد؛ و از همه سخت‌تر و دردناک‌تر اینکه امام

این مظهر غیرت الهی عمه‌ها و خواهران خود را می‌بیند که با آن وضع در معرض دید خائن و دشمنان هستند ...

پیش از ورود اسرا به دارالحکومه، رأس مطهر امام حسین علیه السلام را در مقابل ابن زیاد گذاشتند. وی عصایی از چوب خیزران به دست گرفته بود و با آن بر لب و دندان امام می‌زد.

این جسارت وی، اعتراض بسیاری از حاضران را برانگیخت. «زید بن ارقم» که صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله و از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ صفین بود و در آن هنگام پیرمرد شده بود به عبیدالله نهیب زد:

«چوب خود را بردار!

به خدا سوگند پیغمبر را دیدم که همین جای چوب تو را می‌بوسید» و سپس شروع به گریستن کرد.

ابن زیاد گفت:

«اگر نه این بود که پیرمردی خرف و دیوانه شده‌ای گردن تو را می‌زدم». زید برخاست و در حالی که بیرون می‌رفت گفت:

«ای عرب!

از امروز بنده شدید. پسر فاطمه را کشتید و پسر مرجانه را امارت دادید. به خدا قسم نیکان شما را خواهد کشت و اشرار را به کار خواهد گرفت».

دیگر از کسانی که حضور داشت «انس بن مالک» بود که با دیدن سر مطهر امام علیه السلام و جسارت عبیدالله گریست و گفت:

«شبه ترین مردم است به پیغمبر».

سپس اسرا را بر ابن زیاد وارد کردند.

وی هنگامی که امام سجاد علیه السلام را دید پرسید:

«کیستی؟»

فرمود:

«علی بن الحسین». آن ملعون گفت:

«مگر علی بن الحسین را خدا نکشت؟»

امام فرمود:

«برادری داشتم که علی نام داشت. مردم او را کشتند.»

ابن زیاد گفت:

«خدا کشت» امام فرمود:

«الله یتوفی النفس حین موتها». ابن زیاد خشمگین شد و گفت:

«در پاسخ من دلیری می کنی و هنوز شجاعت داری؟»

او را ببرد و گردن بزیند.»

پس حضرت زینب گفت:

«ای پسر زیاد!

هر چه خون از ما ریختی بس است» و امام را در آغوش گرفت و فرمود:

«والله از او جدا نمی شوم. اگر می خواهی او را بکشی مرا نیز بکش». ابن زیاد کمی به

آن دو نگریست و گفت:

«عجبا که این زن دوست دارد با برادرزاده اش کشته شود!

او را رها کنید که با این بیماری که دارد خواهد مرد» ...

امام سجاد علیه السلام سپس رنج سفر به شام و غم اسیری و عذاب در دربار یزید را

تحمل کرد ... و تا پایان عمر شریفش، همواره در اندوه مصیبت کربلا بود ...

روایت کرده اند که مردی بطال و دلکک در مدینه زندگی می کرد که به هزل و مزاح

خود مردم مدینه را می خندانند. وی روزی گفت:

«علی بن الحسین مرا در مانده و عاجز کرده است؛ چرا که هر چه تلاش کردم هیچ

نتوانستم وی را به خنده افکنم.»

امام سجاد علیه السلام در محرم سال ۹۴ (یا ۹۵) هجری، هنگامی که ۵۷ سال داشت، با زهر یکی از فرزندان «عبدالملک مروان» مسموم شد و در بستر احتضار افتاد. حضرت در این ایام، تمامی فرزندان خود را جمع کرد و فرزند بزرگوارش «محمد بن علی علیه السلام» - که او نیز در مصیبت کربلا حضور داشت و در آن زمان کودکی ۴ ساله بود - را وصی خود قرار داد و وی را «باقر» نامید و امر سایر فرزندان خود را به آن جناب واگذار کرد و به آنان موعظه و وصیت نمود.

سپس امام باقر را به سینه چسباند و فرمود:

«تورا وصیت می کنم به آنچه وصیت کرد مرا پدرم در هنگام شهادت خود و گفت که پدرش او را وصیت کرده بود به این وصیت در هنگام وفات خود که: بر حذر باش از اینکه ستم کنی بر کسی که یآوری بر تو غیر از خداوند ندارد». آورده اند که چون حضرت علیه السلام وفات کرد، تمامی مدینه در ماتمش عزادار گشت و مرد و زن و سیاه و سفید و صغیر و کبیر در مصیبتش نالان شدند و از زمین و آسمان آثار اندوه نمایان بود ...

الا لعنة الله على القوم الظالمين و سيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون.

\*\*\*\*\*

منابع اصلی:

۱. شیخ عباس قمی؛ منتهی الآمال؛ با کوشش و تلخیص آیه الله رضا استادی؛ قم: دفتر نشر مصطفی، ۱۳۸۰
۲. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۴
۳. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی القربی، ۱۳۷۸

۳۰. گریه‌ی اشک (شعر)

مشخصات کتاب

گریه ی اشک

گردآورنده : محمد علی مجاهدی

ناشر : سرور - قم

چاپ اول، ۱۳۷۹ شمسی

نوع جلد : شومیز

قطع : وزیری

تعداد صفحه ۲۴۶

نوع چاپ : چاپی

زبان : فارسی

وزن : ۳۶۰ گرم

شابک : ۹۶۴-۶۳۱۴-۱۰-۴

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم معارف اسلامی از گنجینه های بسیار غنی و ناشناخته ی فرهنگ و تمدن بشری است، و با آنکه تا کنون متون منظوم و منثور گرانسنگی در این زمینه توسط پژوهشگران و سخنوران بنام در دسترس شیفتگان این مکتب قرار گرفته است، ولی هنوز گستره های بسیاری وجود دارد که ناشناخته باقی مانده است. هر چند با تلاش متفکران و اندیشمندان بزرگ اسلامی از دیرباز- در مسیر شناخت و معرفی اندیشه های ناب و اصیل اسلامی- پرده از روی بسیاری از این ناشناخته ها برداشته شده و قلمروهای بسیاری به تسخیر درآمده است، ولی کدام پژوهشگر منصفی است که نداند هنوز قلم بسیار مرتفعی وجود دارد که جای پای اندیشه یی را تجربه نکرده، و در انتظار لحظه ی

شور آفرین تسخیر نباشد؟! بر اساس این دیدگاه است که انتشارات سرور از آغاز کار هم خود را به چاپ و نشر آثار ارزشمندی مصروف داشته است که این آفاق را در زاویه‌ی دید شیفتگان معارف اسلامی قرار دهد و تشنگان وادی معرفت را از زلال جاری معارف اسلامی سیراب سازد. در این راستا، نمی‌توان آثار منظوم سخنوران بنام و متعهد این مرز و بوم را در نمایاندن گوشه‌ی بی‌از این واقعیتها و نشر معارف لایزالی که ریشه در قرآن و مکتب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام دارد، نادیده گرفت. انتشارات سرور با عنایت به این واقعیت عینی و تاریخی و با استفاده از آثار قلمی [صفحه ۱۴] صاحب‌نظران و اساتید شعر و ادب، موجبات تدوین مجموعه‌های منظومی را فراهم آورده است که پاسخگوی نیاز فعلی جامعه‌ی انقلابی ما باشد. «گریه‌ی اشک» از این دست مجموعه‌های شعری است که حاوی تازه‌ترین و پرشورترین اشعار عاشورایی است، این مجموعه به همت شاعر بنام اهل بیت عصمت و طهارت آقای محمد علی مجاهدی (پروانه) تدوین یافته است، و تردیدی نیست که با محتوای والایی که دارد، مورد اقبال شیفتگان مکتب حسینی قرار خواهد گرفت. [صفحه ۱۷]

## دو بیتی‌ها

### صادق رحمانی

#### عالم سینه می‌زد!

نگاه شمع، نم‌نم سینه می‌زد خدا داند، که عالم سینه می‌زدنه تنها خاک آن شب، گریه می‌کرد برایت آسمان هم، گریه می‌کرد

#### نم‌نم سینه می‌زد!



چو حرف از غربت دیرینه می زد نگاهم، شعله در آئینه می زد! غریبانه، دل من نوحه  
می خواند دو دسته اشک، نم نم سینه می زد!

### گلوی زخمی!

ستاره گریه و الماس، با من شبست و، بوی زخم یاس، با متمم حزن زینب را بخوان باز  
گلوی زخمی احساس با من! [ صفحه ۱۸ ]

### صمد پرویس

### وضو در مهتاب!

عطش، خورشید را سیراب می کرد گل شش ماهه را بیتاب می کرد تنی بیدست، با  
مشگی پر از آب وضو در چشمه ی مهتاب می کرد!

### مسلخ عشق

زمرگ سرخ، ایمان سبزپوشست امامت تا قیامت در خروشتبگو با عاشقان: در مسلخ  
عشق به گوش جان طنین نوش، نوشت!

### نماز عشق

نماز عشق، در صحرا به پا بود امام عاشقان، خون خدا بود سری که بر سر نی آیه  
می خواند به هفتاد و دو ملت آشنا بود!

### محمود سنجری

### کو دستهایش!؟

نوی العطش باشد به نایش عمو رفته که آب آرد برایش [ صفحه ۱۹ ] چه کس گوید به  
این طفل عطشناک: عمو آمد، ولی کو دستهایش!؟

### خورشید نیزه!

تو شور عاشقی در سر نداری به دل، غیر از غم دلبر نداریدلا! خورشید را بر نیزه کردند  
تو صبح عشق را باور نداری!؟

### یدالله گودرزی (شهاب)

### رگهای بریده!

هلا! روشتر از متن سپیده صبوری این چنین را کس ندیده چه کرد آن لحظه‌ی لرزیدن  
عرش لبانت روی رگهای بریده!؟

### الا ای تیرها!

الا ای تیرها! از سر بگیریید به سوی خاندانم پر بگیریید اگر با کشتن من، عشق برپاست  
مرا شمشیرها! در بر بگیریید

### چه تنها بود زینب!

مآل اندیش فردا بود، زینب در آن صحرا، چه تنها بود زینب [ صفحه ۲۰ ] به هنگام  
غروب تنگ آن روز تمام غربت ما بود زینب!

### علیرضا صائب فسانی

### دو رکعت گفتگو!

دلی پر های و هو با عشق دارم حضوری در وضو، با عشق دارم بروای غصه خلوت کن!  
که امشب دو رکعت گفتگو با عشق دارم!

**محمد رضا سهرابی نژاد (م- پائیز)**

**بمیرم...!**

خروش و ناله، آوای حرم شد نگاه مهربانان، غرق غم شدز مرگ سرخت ای ماه  
عطشناک بمیرم، قامت خورشید خم شد!

**سید مهدی حسینی**

**عطش!**

عطش از چشم اصغر، خواب می برد غمش، رنگ از رخ مهتاب می بردیبان را، سراسر  
آب می برد علی را تشنگی از تاب می برد! [ صفحه ۲۱ ]

**تیر و چشم!**

گرفته تیر دشمن جا به چشمم و خون جاریست جای آب چشممکنار رود با یاد لبانت  
دو چشمه اشک شد دریا به چشمم

**می سوخت ساقی!**

عطش در چشمهایش موج می زد دل دریا برایش موج می زدز سوز تشنگی می سوخت  
ساقی و دریائی بپایش موج می زد

**سیراب شد، آب!**

ز شرم روی ماهش آب شد، آب ز شوق دیدنش بیتاب شد، آبنه بر لبهای خود آبی  
رسانید نه از لبهای او سیراب شد آب

### نصیب!

کویری بود، سر تا پا عطش بود تمام حرف این صحرا، عطش بود [ صفحه ۲۲ ] فراتی  
داشت چون دریا خروشان نصیب ما از این دریا، عطش بود

### احمد مشجری (محبوب)

#### شفا

مطاف اهل دل، خاک حسینست ملک در عرش: غمناک حسینستشیدم هاتفی در  
گوش جان گفت: شفا در تربت پاک حسینست [ صفحه ۲۵ ]

### رباعی ها

#### احمد رضا زارعی

#### صدای پا!

در کوچهی دل، صدای پا می شنوم آواز نگار آشنا، می شنوماین طرفه صدائی که مرا  
می خواند از نای شهید کربلا می شنوم

#### سید علی میرافضلی

#### روح آب

هنگام سپیده، غرق در نور شدیم آهنگ ترانه های پر شور شدیمدر سایه ی آفتاب  
عاشورایی با روح زلال آب، محشور شدیم

**منطق خون**

از آتش عشق، آب شد این دل تنگ در جوشش می، خراب شد این دل تنگچون تیغ  
برهنه، در تب و تاب جنون با منطق خون مجاب شد این دل تنگ! [ صفحه ۲۶ ]

**سیده راضیه هاشمی****باغ شهادت**

آغوش بهشت، روی گلها وا بود از اشک، زمین کربلا دریا بود وقتی که در باغ شهادت  
وا شد انگار میان لاله ها دعوا بود!

**محمد عباسیه (کهن)****با حسین!**

بیشرمی شمر، اگر چه بدنامی بود همانم یزید بودن، از خامی بودای کاش که «با حسین»  
می نامیدند آن مرد که (بایزید بسطامی) بود!

**نماز!**

شمعیست، که سوز و ساز را ترک نکرد در راه خطر، حجاز را ترک نکرد این عشق چه  
عشقیست که در جنگ، حسین سر داد، ولی نماز را نکرد نکرد؟!

**فواره‌ی خون!**

آن طفل که بوی آب، بیتابش کرد فواره‌ی خون گرم، سیرابش کرد! [ صفحه ۲۷ ] ناگاه  
ز سمت کوفه تیری برخاست لالائی گرم خواند و، در خوابش کرد!

**سلمان هراتی**

## ورد سبز!

بیزارم از آن حنجره، کو زارت خواند چون لاله عزیز بودی و، خارت خواند پیغام تو،  
ورد سبز بیدارانت بیدار نبود، آنکه بیمارت خواند!

## حمایت!

زان دست، که چون پرنده بیتاب افتاد بر سطح کرخت آبها، تاب افتاد دست تو، چو رود  
تا ابد جاری شد زان روی که در حمایت آب افتاد!

## تصویر

بالای تو مثل سرو، آزاد افتاد تصویری از آن حماسه، در یاد افتاد در حنجره‌ی گرفته‌ی  
صبح غریب تا افتادی، هزار فریاد افتاد!

## مشفق کاشانی

## آئینه‌ی حق نما

در خون خدا، شکفته سیمای حسین آئینه‌ی حق نما، سراپای حسین [ صفحه ۲۸ ] بشنو ز  
سراپرده‌ی اعصار و قرون توفنده بسان رعد، آوای حسین

## یا رب!

یا رب برخ نشسته در خون حسین بر زخم تن از ستاره افزون حسیندر جبهه‌ی حق، به  
طاعتی دست بگیر ما را برسان به خاک گلگون حسین

محمد علی مجاهدی (پروانه)

بفریاد آمد!

چون درد تو دید، غم به فریاد آمد وز ماتم تو، الم به فریاد آمد زهرا به وداع تو چنان  
زار گریست کز حالت او، حرم به فریاد آمد!

### غربت معصوم!

روح حرم از حرم چو بیرون می رفت آه، از دل خاکیان به گردون می رفت آن غربت  
معصوم، خدا می داند چون آمده بود و، از حرم چون می رفت!؟

### وداع

با کعبه وداع آخرین بود و، حسین چون اهل حرم، کعبه غمین بود و حسین [ صفحه  
۲۹] بشکوه ترین لحظه، تداعی می شد تکبیر نماز واپسین بود و، حسین!

### قنوت!

صد دجله خروش، در سکوتش جاریست گلنغمه‌ی لا، در ملکوتش جاریست مردی که  
عطش از بلند آوازه ست (صد رشته قنات در قنوتش جاریست!) [۱].

### شیون! نذر حضرت زهرا

او بود و، دو چشم اشکباری که می پرس در بهت سکوت شام تاری، که می رسمی رفت و،  
صدای شیون مادر او می گشت بلند، از مزاری که می پرس!

### ای روح بزرگ!

در صبر تو، روح استقامت دیدند آثار بزرگی و کرامت، دیدند آن دم که بپاخاستی ای  
روح بزرگ! در قامت خطبه‌ات، قیامت دیدند! [ صفحه ۳۰ ]

### فریاد سرخ عاشورا

آن روز که شهر، از تو پر غوغا بود در خشم تو، هیبت علی پیدا بود آن خطبه‌ی پرشور  
تو در کوفه و شام فریاد بلند و سرخ عاشورا بود!

### خطبه‌ی طوفانی!

والائی قدر تو، نهان نتوان کرد خورشید ترا، نمی‌توان پنهان کرد توفندگی خطبه‌ی  
طوفانی تو کاخ ستم یزید را، ویران کرد!

### همه‌ی تو با من!

همراه بود، زمزمه‌ی تو با من با تو همه‌ی من، همه‌ی تو با من! تو دختر خود-رقیه- را  
راضی کن راهی شدن فاطمه‌ی تو، با من!

### شعله‌ی تب!

تو، رهبر هر چه رهنوردی ای دوست تو، کعبه‌ی عشق هر چه مردی ای دوست [ صفحه ۳۱ ]  
چون شمع، برافروختی از شعله‌ی تب با آنکه طیب هر چه دردی، ای  
دوست!

### هرم تب!

در خیمه‌اش، از هرم تب افتاد آتش! زین شعله، به دامان شب افتاد آتش! بنشست چو  
آتش به پرستاری او در خرمن صبر زینب افتاد، آتش!

### سرگرم شد آتش...!

آگه چو شد، از حالت بیماری او دامن به کمر بست، پی یاری او چون دید، کسی بر سر  
بالینس نیست سرگرم شد آتش، به پرستاری او!



## پنجهی آفتاب

آن شب، که فروغ مه بر افلاک دمید با حالتی آشفته و غمناک، دمید هفتاد و دو قرص ماه، در آن شب چون پنجهی آفتاب، از خاک دمید!

## هفتاد و دو خورشید!

چون کرد نظر به قتلگاه آن شب، ماه تا صبح کشید از دل آه، آن شب ماه [ صفحه ۳۲ ] هفتاد و دو خورشید به خون غلطان را حیرت زده می کرد نگاه آن شب ماه!

## شرمندهی تو!

می آمد و، سر به زیر و، شرمندهی تو با گریه اش، آمیخت شکر خندهی تو! حر بود اسیر، تا امیری می کرد! آن لحظه امیر شد، که شد بندهی تو!

## اسباب سرافرازی!

از خویش، تهی شد از تو پر شد، ای دوست یک قطره نبود بیش و، در شد ای دوستان سر که ز شرمندهی تو افکند به زیر اسباب سرافرازی حر شد، ای دوست!

## لبخند!

باید دل خود به عشق، پیوند زدن دم از تو، از تو ای خون خداوند! زدن تو، ره و رسم عشق باید آموخت وز اصغر تو، به مرگ لبخند زدن!

## زال کوثر!

در هیبت تو، سطوت حیدر دیدند در خشم تو، التهاب آذر دیدند [ صفحه ۳۳ ] آن دم که حسین را برادر خواندی در جاری تو، زال کوثر دیدند!

### اگر برخیزد!

از قهر تو، شاهین قدر پر ریزد وز هیبت تو، شیر قضا بگریزد ماند به تو کوه، اگر به رفتار  
آید! دریا به تو می ماند، اگر برخیزد!

### کو شیردلی؟!

کو شیردلی که پنجه با شیر زند بی حمله، ره هزار نخجیر زندماند به تو خورشید، اگر  
بخروشد! ماند به تو شیر، اگر که شمشیر زند!

### مشگ بدوش

آن روز که شط در تب و تاب آمده بود وز سوز عطش در التهاب، آمده بود دیدند که  
آن بحر کرم، مشگ بدوش تا بر لب شط رساند آب، آمده بود!

### دریا نشنیدم که...!

ای کعبه به داغ ماتمت نیلی پوش وز تشنگیت، فرات در جوش و خروش [ صفحه ۳۴ ]  
جز تو که فرات رشحه یی از یم تست دریا نشنیدم که کشد مشگ بدوش!

### حریر نور!

چون دید به نوک نی سرش را، خورشید بر خاک، تن مطهرش را خورشید آرام، حریر  
نور خود را گسترده پوشاند برهنه پیکرش را، خورشید!

### تلاوت!

هرم سخن از داغ حکایت می کرد؟ یا از عطش آب، روایت می کرد؟! گوئی که به  
عرش نیزه از سوره ی عشق هفتاد و دو آیه را تلاوت می کرد!

**فاصله‌ی تو با من!**

می‌گفت دل یکدله‌ی تو با من: هم قافله شد سلسله‌ی تو با من! خورشید من! ار نیست  
قیامت ز چه رو یک نیزه بود فاصله‌ی تو با من!؟

**عرش نی!**

خورشید، بر این تیره مگاک افتاده ست یا بر سر نی، آن سر پاک افتاده ست! [ صفحه  
۳۵] بر عرش نی، از تلاوت او پیداست هفتاد و دو سوره رو خاک افتاده ست!

**عریانی!**

گفتم چو به (طاهر) غم حیرانی او از عابس و، آن مایه پریشانی او برخاست خروش او،  
که هرگز نرسد عریانی من، به گرد عریانی او

**عریانتر ازین!؟**

از شور تو پر، کون و مکان شد عابس! در سوگ تو خون، دل جهان شد عابس! تن از  
تو و، تو برهنه تر از تن خویش عریانتر ازین نمی‌توان شد عابس!

**عباس براتی پور****داغ!**

هر چند قدش خمیده، اما برپاست رنگ از رخ او پریده، اما برپاست این سرو که در میان  
خود می‌بیند هفتاد و دو داغ، دیده اما برپاست! [ صفحه ۳۶]

**تقدیم تو!**

بر کند دل از جهان و، تقدیم تو کرد خون ریخت ز دیدگان و، تقدیم تو کرد چون تیر  
به مشک خورد و، رفت آب از دست بر دست نهاد جان و، تقدیم تو کرد!

### آب آوردند!

او را به شکوه بیحساب، آوردند از پا تا سر به خون خضاب، آوردند تا چهره‌ی نورانی  
او را، شویند از چشمه‌ی آفتاب، آب آوردند!

### قرآن می‌خواند!

آن جان ز جسم رسته، قرآن می‌خواند با نای ز هم گسسته، قرآن می‌خواند در طشت  
طلا، به بزم شب اندیشان خورشید به خون نشسته، قرآن می‌خواند!

### کشتی طوفان زده!

تا ماه، اسیر پنجه‌ی غم شده بود خورشید، سیاهپوش ماتم شده بود [ صفحه ۳۷ ] طوفان  
زده، کشتی نجات امت بشکسته کنار نهر علقم شده بود!

### کنار شط!

آن دم که ز غربت آشکارا دم زد طومار ستمگران دون، بر هم زد لب تشنه، کنار شط  
مواج فرات پا بر سر زندگانی عالم زد

### خنجر بگذاشت!

دشمن که به خنجر تو، خنجر بگذاشت خاموش، طنین نای تو می‌پنداشت غافل! که به هر  
کجا روان بود سرت بند ستم از پای جهان بر می‌پنداشت

### حسین اسرافیلی

**شط عرفان**

ایثارگران شط عرفان بودند بر خیمه‌ی عاشقان، نگهبان بودند هر چند که بی‌شکیب  
و عطشان بودند مانند هزار چشمه، جوشان بودند

**چاووش!**

چاووش قطار خون و دردی، مسلم! خورشید شب سیاه و سردی، مسلم! [صفحه ۳۸]  
در کوفه حضور غیرت و بیعت نیست تنها تو وفا به عهد کردی، مسلم!

**در مسلخ!**

در مسلخ خویش، عشقبازی کردند با خون گلو، حماسه سازی کردند هفتاد و دو  
خیمه‌ی عطشناک، آن روز با حلق بریده، سرفرازی کردند!

**شرمسار!**

زان فاجعه، دیده اشکبارست هنوز دروازه‌ی کوفه، سوگوارست هنوز از سوز لبان  
تشنه‌ی عاشورا دریای فرات، شرمسارست هنوز!

**با پای برهنه!**

زان فتنه‌ی خونین که به بار آمده بود خورشید ولا، بر سر دار آمده بود با پای برهنه،  
دشته‌ها را زینب دنبال حسین، سایه وار آمده بود!

**آزادترین!**

آزادترین غلام، در میدان بود از زمهره‌ی پارساترین یاران، بود [صفحه ۳۹] در صحنه‌ی  
حق و باطل عاشورا حر بود که بازگشته بر ایمان بود

## احد ده بزرگی

### سفیر خورشید

در کشور دل، امیر امید تویی مشغل کش جیش شیر توحید، تویمانند سهیل سرخ در  
باغ فلق بر شب زدگان، سفیر خورشید تویی

### شعله ور!

یکباره چو مهر، شعله ور گشت عباس سوزنده تر از خشم شرر، گشت عباسبا یاد لب  
خشک جگر گوشه‌ی عشق از شط فرات، تشنه بر گشت عباس

### شعر بیداری

افراشت ز مهر، بیرق یاری را خوش برد به سر، طریق دینداری راشد حر و، درید پرده‌ی  
ظلمت را شد مست و، سرود شعر بیداری را [ صفحه ۴۰ ]

### گریست!

بر تشنه لبان، دجله‌ی بیتاب گریست چون چشم فرات، مشک پر آب گریستدر دامن  
کهکشانی دشت عطش خورشید، کنار نعل مهتاب گریست!

### بیدست!

از ساغر ماه، باده نوشید و گذشت بر تن، زره از ستاره پوشید و، گذشتبیدست، کنار  
شط خونین فرات خورشید صفت به شب خروشید و، گذشت

### گل سربدار!

دریا دل تکسوار، تنها شده بود در عرصه‌ی گیر و دار، تنها شده بود بر بام سیاه کوفه،  
چون مهر منیر مسلم - گل سربدار - تنها شده بود

### خندید علی!

چون غنچه‌ی گل، به خویش پیچید، علی دامن ز سرای خاک، برچید علی [ صفحه  
۴۱] آنگه که شفق ز حنجرش سر می زد خورشید صفت به مرگ خندید، علی!

### اما خندید!

گل غنچه رگش گسست، اما خندید آینه صفت شکست، اما خندید بر شانه‌ی سلطان  
ولایت، اصغر تیرش به گلو نشست، اما خندید!

### گلبوسه!

از مشرق سرخ دیده، دل سر می زد خون، خنده به برق برق خنجر می زد گردید فضا  
معطر، آنگاه که تیغ گلبوسه به پیشانی اکبر می زد!

### در قحط وفا!، پیغام بشیر به مردم مدینه

خون، رنگ سیاه دل صحرا را، برد موج عطش، آبروی دریا را بردزد نعره بشیر و،  
گفت: در قحط وفا عشق آمد و، لاله های زهرا را برد! [ صفحه ۴۲]

### دختر عشق!

گل را به چمن، مرغ سحر می بوسید کوب، رخ رخشان قمر می بوسید قربانی راه عشق  
شد، دختر عشق وقتی که لب لعل پدر می بوسید!

### بهار قرآن

در ظلمت شب، شهاب ایمان گل کرد بر نی، سر آفتاب ایمان، گل کرد تا همسفران،  
طریق را گم نکنند بر لعل لبش بهار قرآن، گل کرد

### در خیمه‌ی دل!، برای حضرت سجاد

چون شمع که در شعله‌ی سرکش، می سوخت پروانه‌ی خسته دل، مشوش  
می سوخت سجاده نشین عشق، چون لاله‌ی اشک در خیمه‌ی دل میان آتش می سوخت!

### قرآن گسسته!

آینه‌ی دلشکسته را، می مانی! قرآن ز هم گسسته را، می مانی! [ صفحه ۴۳ ] ای خون  
خدا! در افق دیده‌ی من خورشید به خون نشسته را می مانی!

### رو سپیدم کردی!، برای جناب جون سیاهپوست

ای عشق! چه خوش مست امیدم کردی با خنده‌ی زیر لب شهیدم کردی! با آنکه چو  
شب، سیاهرو بودم من از بوسه‌ی خویش، روسپیدم کردی!

### قنذاقه‌ی خونین

تیر آمد و: غنچه‌ی سحر را بوسید سیاره‌ی خون، قرص قمر را بوسید در خیمه، حسین  
پیش چشم زینب قنذاقه‌ی خونین پسر را، بوسید!

### چرخ در خون!، برای جناب عباس

در حجله‌ی خون، باده‌ی گلگون می زد لبخند جنون، به عقل مجنون می زداز بهر رضای  
عشق و لیلای دلش عریان شده بود و، چرخ در خون می زد! [ صفحه ۴۴ ]

### مرد نبرده، برای جناب بریر ابن خضیر



ای مرد نبرد! جوهر فرد، تویی در عرصه‌ی جنگ تن به تن، مرد تویی آن کس که چهل سال نماز شب را پیوند نماز صبحدم کرد، تویی!

### مجتبی تونه‌ای

#### حضرت غم

پیراهنی از زخم، به تن دوخته است این رسم ز حضرت غم، آموخته استای سرو  
تماشائی ایمان، عباس! دل، شعله به شعله در غمت سوخته است

### در محضر آفتاب!

در محضر آفتاب، جان می دادی در آتش التهاب، جان می دادی آن روز به دست کربلا  
ای عباس! لب تشنه، کنار آب جان می دادی!

### جلال محمدی

#### کوی حسین

یا رب شهیدان ره کوی حسین بر سوختگان جلوه‌ی روی حسین [صفحه ۴۵] ره، دور  
و شب تار و، بیابان در پیش ما را برسان به خاک گلبوی حسین

### پیشقدم!

هنگام سفر، پیشقدم شد، دستم قربانی قامت علم شد، دستم نامه‌ی عشق را به خون  
بنگام در محضر وصل او، قلم شد دستم!

### اکبر بهداروند

#### خطبه‌های سرخ!

مانند ستاره، از سراپرده‌ی شب می‌آمد و، خطبه‌های سرخش، بر لبایش به رکاب  
ذوالجناح، از سر درد می‌گفت پیام عشق و خون با زینب

### هادی وحیدی

#### خون بارید!

آن روز، ز دشت کربلا خون بارید از ابر سیاه نینوا، خون بارید آن لحظه که شد شهید،  
فرزند رسول از زخم دل ستاره‌ها، خون بارید!

### محمد حسن مومنی تنگابنی

#### یک سینه عطش!

در پهنه‌ی دشت عشق، جولان می‌داد یک سینه عطش، ندای ایمان می‌داد [ صفحه ۴۶ ]  
در هلهله‌ی شب‌زدگان، می‌دیدم خورشید به روی خاکها، جان می‌داد!

### در راه سپیده

بر مرگ، نگاه آسمانی کردند یعنی که به عشق، مهربانی کردند آن روز، فرشتگان  
خاکی چه غریب در راه سپیده، جانشفانی کردند!

### در بهت غروب

در بهت غروب، سمت فردا می‌رفت آن رود زلال رو به دریا می‌رفت آنکه حصار  
سنگ رو در رو بود آئینه، صبور تا تماشا می‌رفت!

### کنار دریا جان داد!

آن روز، غریبانه و تنها، جان داد پرورده‌ی آسمان، به صحرا جان داداسرار شگفت  
عشق، معنا می‌شد وقتی که عطش کنار دریا، جان داد! [ صفحه ۴۷ ]

### بهنام پازوکی

### سرشک حسرت!

از پلک سیاه شب، شرر می‌بارید بر دامن دشت، شور و شر می‌بارید از چشمه‌ی مه،  
سرشک حسرت نم نم بر دشت فرات، تا سحر می‌بارید!

### حسن حسینی

### فراوان می‌خورد!

آن نی، که بر آن خشک نیستان می‌خورد آب از لب جوی لب و دندان، می‌خورد لب  
تشنه، ز جویبار قرآن می‌خورد می‌خورد فراوان، و فراوان می‌خورد!

### پرشش سوزان!

لب تشنه‌ام، از سپیده آبم بدهید جامی ز زلال آفتابم، بدهید من پرشش سوزان حسینم،  
یاران! با حنجره‌ی عشق، جوابم بدهید

### در جواب بابا!

آن جمله چو بر زبان مولا جوشید از نای زمانه، نعره‌ی لا جوشید! [ صفحه ۴۸ ] تنها ز  
گلوی اصغر شش ماهه خون بود که در جواب بابا، جوشید!

### تفسیر قرآن!

شورید سری که شرح ایمان می کرد هفتاد و دو فصل سرخ، عنوان می کرد با نای بریده  
نیز، بر منبر نی تفسیر خجسته یی ز قرآن می کرد!

### جعفر رسول زاده (آشفته)

#### در کنارش جان داد!

آئینه ی احمدی، شکست و افتاد! بر دامن لاله آسمان، داغ نهاد آن دم که نهاد چهره بر  
چهره ی او گفتند: حسین در کنارش، جان داد!

#### باور داشت!

می آمد و: آفتاب را باور داشت مفهوم حضور آب را، باور داشت ایمان به شکوه عشق، در  
جانش بود آن خواهش مستجاب را، باور داشت!

#### مانند سپیده

آئینه شدند و، تابناک افتادند مانند سپیده، سینه چاک افتادند [ صفحه ۴۹ ] در پیش نگاه  
مهربان خورشید هفتاد و دو آسمان، به خاک افتادند!

#### شط عطش سوز!

روزی که ز دریای لبش، در می رفت نهر کلماتش، از عطش پر می رفتیک جوی از آن  
شط عطش سوز زلال آهسته به آبیاری حر می رفت

#### ایمان طرفه

#### غبار روبی!

مائیم و جواب خوبیت، می آئیم تا غمکده‌ی جنوبیت، می آئیمای مدفن التهاب ایمان و عطش! روزی به غبار رویت، می آئیم

### یک قافله بغض!

خون نغمه ترین قصیده را خواند، رهید یک قافله، بغض و اشک و غم راند، رهیدیا  
للعجب، این کبوتر زخمی عشق با اینکه تنش درین قفس ماند، رهید! [ صفحه ۵۰ ]

### محمد رضا سهرابی نژاد (م- پائیز)

### قبر شش گوشه!

عمریست که راه سرخ تو می بوئیم با خون حماسه‌های تو، می روئیمگردی که گرفته قبر  
شش گوشه‌ی تو فردا به گلاب دیدگان، می شوئیم

### قداقه!

آن روز، تمام عرشیان آزدند ز آن قوم، که غنچه‌ی ترا پژمردند قداقه‌ی طفل تا نهادی  
بر خاک تا پیش خدا، فرشتگانش بردند!

### آب شد، آب!

بسیار گریست تا که بیتاب شد آب خون ریخت ز دیدگان و، خوناب شد آواز شدت  
تشنه کامیت ای سقا! آن روز ز شرم روی تو، آب شد آب!

### علقمه!

آن نخل به خون طپیده را، می بوسید آن مشک ز هم دریده را، می بوسید [ صفحه ۵۱ ]  
خورشید، کنار علقمه خم شده بود دستان ز تن بریده را، می بوسید!

### ای جاری روسیاه!

در آتش تب، زهای هایت می سوخت هفتاد و دو حنجره، به پایت می سوختای جاری  
رو سیاه! ای شط فرات! لبهای حسین از برایت می سوخت!

### در کنج خرابه!

زهرای حزین به اشک و آه آمده بود جبریل پریشان به نگاه، آمده بود در کنج خرابه،  
در میان طبقی خورشید به مهمانی ماه آمده بود!

### خون زلال!

پیکار علیه ظالمان، پیشه‌ی ماست جان در ره دوست دادن، اندیشه‌ی ماستهر گز ندهیم  
تن به ذلت، هرگز! در خون زلال کربلا ریشه‌ی ماست

### ساعد باقری

### یا رب مددی!

یا رب مددی! که گرم، پابگذارم هر آنچه نبرد نیست، جا بگذارم [صفحه ۵۲] آنگاه  
که وصل خود نصیبم سازی رخساره به خاک کربلا بگذارم

### رسول آه!

آنسو نگران، نگاه پیغمبر بود خورشید، رسول آه پیغمبر بودای تیغ پلید! می شکستی ای  
کاش آن حنجره، بوسه گاه پیغمبر بود!

### عباس کی منش کاشانی (مشفق)

### بارقه

مه، بارقه بیست در شبستان حسین شب، حادثه یی ز درد پنهان حسین صبح، ز دامن  
افق، خون آلود خورشید برآید از گریبان حسین!

**صادق رحمانی**

**ای کعبه‌ی دل!**

ای کعبه‌ی دل! قلب سلیم تو شکست پیشانی تو، دست کریم تو، شکست! زمزم، به  
نشانه‌ی عزا گریان بود آن روز که حرمت حریم تو، شکست

**حسن صفوی پور (قیصر)**

**دشت لاله گون!**

خورشید، به طشت واژگون می‌مانست دامان شفق، به رنگ خون می‌مانست [ صفحه  
۵۳] گر ساحت قتلگاه را می‌دیدى والله! به دشت لاله گون می‌مانست!

**در تنگ غروب**

در تنگ غروب، از شفق خون می‌ریخت از زخم گلوی مرغ حق، خون  
می‌ریختمی خورد کتاب عشق در باد، ورق! از دیده به روی هر ورق، خون می‌ریخت

**محمد جواد غفورزاده (شفق)**

**فریادگر!**

آلاله به چشم، جام خون می‌آید و ز باغ به گوش، نام خون می‌آید گلپوش کنید شهر  
را، چون زینب فریادگر قیام و خون، می‌آید

**در بهت سکوت!**

بر حنجر خون، نوای عشقی زینب! دلداده و، جانفدای عشقی زینب! در بهت سکوت  
کوفه، در ظلمت شام پیغامبر خدای عشقی، زینب!

### ای پرچم کربلا!

ای پرچم کربلا به دوش، زینب! قربان تو و، خشم و خروشت، زینب! [ صفحه ۵۴ ] تا  
موی سرت، سپید شد از غم دوست شد کعبه‌ی دل، سیاهپوش زینب!

### گلوای انقلاب

زینب! تو که در حنجر حق، آوائی تندیس علی، آینه‌ی زهرائیدر مکتب عارفان و، در  
دفتر عشق گلوای انقلاب عاشورائی

### طیب دلها

ای آنکه عزیز خاطر مائی، تو ما خسته‌ی عشقیم و، مسیحائی، توای چشم و چراغ  
عارفان، ای سجادا! بیمار نیی، طیب دلهائی تو

### رساترین فریاد!

آنجا که، سکوت مرگ و استبدادست خون شهدا، رساترین فریادستبا اینهمه، در قیام  
ثاراللهی فریاد حسین، خطبه‌ی سجادست!

### شش ماهه‌ی من!

اصغر، که به چهر از عطش، رنگ نداشت یارای سخن، با من دلتنگ نداشت [ صفحه  
۵۵ ] یارب تو گواه باش! شش ماهه‌ی من شد کشته‌ی ظلم و، با کسی جنگ نداشت!

### ساقی نیست!



مشتاقم و، غیر من کسی ساقی نیست در هیچ دلی اینهمه مشتاقی، نیستدر سینه‌ام آرزوی سقائی، هست افسوس که دست در تنم، باقی نیست!

### علی پور حسن آستانه

#### آیا تو برادر منی؟!

آمد به کنار قتلگاه و، پرسید: آیا تو برادر منی ای خورشید؟! هر لحظه به فکرم، به چه حالی زینب رگهای بریده‌ی ترا می‌بوسید؟!

### به دنبال حسین!

آن روز، که خون عاشقان ریخت به دشت دریای فرات، غرقه در خون می‌گشتیدم که به دنبال حسینش، زینب سرتاسر دشت کربلا را، می‌گشت! [ صفحه ۵۶ ]

### غلامرضا رحمدل

#### در ساکت شب!

ققنوس ستاره، بال و پر می‌خواهد گل، لطف صحاری سحر، می‌خواهد در ساکت شب، رقیه از خواب پرید از زینب خون جگر، پدر می‌خواهد!

### ای وای!

آغشته به خون، سپیده دم شد ای وای! یک لاله ز باغ عشق، کم شد ای وای! بر مصحف خون، رسول تاریخ نوشت: اسطوره‌ی والقلم، قلم شد ای وای!

### محمد فکور

#### او، همه من!

یک بوسه زدم بر رخ او، مست شدم مجذوب رخس گشتم و، از دست شدم من، او همه گشته بودم و، او همه من! در او، همه نیست گشتم و، هشت شدم

### شکرالله شیروانی (خندان)

#### اسطوره‌ی عشق

در روز قیام خون و شمشیر، حسین غران و خروشنده‌تر از شیر، حسین [ صفحه ۵۷ ] در پویش هفتاد و دو اسطوره‌ی عشق بنوشت به خون، حرمت تکبیر، حسین!

#### عبدالرضا رادفر

#### بذر خون!

در دشت بلا، که بذر خون کاشت حسین رسمی ز حماسه جای بگذاشت، حسین‌نگام عروج، بالی شکر گزار هفتاد و دو هدیه با خودش داشت، حسین!

#### بر مخمل خاک خون!

بر مخمل خاک و خون، فتادند همه جان بر سر ایثار، نهادند همه هفتاد و دو افتخار همراه حسین در روز شرف دوباره زادند همه

#### قیصر امین پور

#### در اوج عطش!

خود را چو ز نسل نور می‌نامیدند رفتند و، به کوی دوست آرامیدند سیراب شدند، زانکه در اوج عطش آن حادثه را به شوق، آشامیدند!

#### اسب بی سوار!

این خاک، به خون عاشقان رنگینست اینست درین قبیله آئین، اینست [ صفحه ۵۸ ] زین  
روست که بی سوار برمی گردد اسب تو، که زین و یال او خونینست!

### رحیم زریان

#### سردار قضا!

سردار قضا- میر ادب- آمده بود در عرصه‌ی عشق، تشنه لب آمده بود با خون گلو، تیغ  
ستم را بشکست! خورشید خدا به جنگ شب آمده بود

### حسین یاری

#### بوسه

دستی که بر آن، دست خدا زد بوسه صد حیف که شمشیر جفا زد بوسهدر کرب و بلا،  
حسین از روی زمین برداشت و، با قد دو تا زد بوسه!

### اختر می ریخت!

آن روز، عطش به سینه آذر می ریخت بر دامن دشت، لاله پرپر، می ریختدر ساحل  
عقلمه، همه می دیدند خورشید به روی ماه، اختر می ریخت!

### وحید امیری

#### خنکای آب

او غربت آفتاب را، حس می کرد در حادثه، التهاب را حس می کرد [ صفحه ۵۹ ] بیتابی  
کود کانش آتش می زد وقتی خنکای آب را حس می کرد!

### تقی پورمتقی (م- پاسدار)

## سقا

بر دامن او، گرد مدارا نشست سقا، نفسی ز کار خود و نشستهر چند قلم شد علم  
بازوی او با دست بریده باز از پا نشست!

## گودال!

گودال که تشنه بود، خونس نوشید از رگ رگ سنگ، باز خونس جوشید تا خاطر هاش  
زیادهامان نرود از درد شفق لباسی از خون پوشید

## شهاب یزیدی

## اسباب شفاعت!

عباس! دلی که پایست تو بود مشتاق لقای حق پرست تو بود امروز چه کرده یی که  
فردا زهرا اسباب شفاعتش دو دست بود؟!

## امین شیرازی

## تصویر آفتاب!

در رود زمانه، پیچ و تاب افتاده ست خورشید، به خوف و اضطراب افتاده ست [ صفحه  
۶۰ ] ظهرست و، در آئینه‌ی چشمان فرات تصویر بلند آفتاب افتاده ست!

## عزیز الله خدامی

## دو دست آب آور!

ای خون خدا! خدا بود یاور تو توحید، چه خوش نشسته در باور تو خود، چاره‌ی تشنه  
کامی اصغر کن کافتاده ز پا، دو دست آب آور تو!

### قطعه‌ی سرخ!

آن روز که آهنگ سفر داشت حسین از راز شهادتش، خبر داشت حسیناز بهر سرودن  
یکی قطعه‌ی سرخ هفتاد و دو واژه در نظر داشت حسین!

### جواد محقق همدانی

### هفتاد و دو لاله!

دل، غیر خدا زهر چه برداشت، حسین بر قله‌ی عشق، پرچم افراشت حسینتا حاصل  
انقلاب خود بردارد هفتاد و دو لاله در زمین کاشت حسین

### غلامرضا کافی

### ای وای!

آن زاده‌ی شب، سپیده دارد در دست یا خنجر آبدیده دارد، در دست؟! [ صفحه ۶۱ ] از  
گودی قتلگاه، بیرون آمد ای وای! سر بریده دارد در دست!

### محمود سنجری

### ای تیغ!

مهرست رخس، بر او سحر بوسه زده ست بر هر قدمش، دو صد خطر بوسه زده ستای  
تیغ! ازین خیال بد بیرون شو! بر حنجره‌اش، پیامبر بوسه زده ست

### محمد رضا محمدی نیکو

### پایان سرود!

او، روز شهود خویش را می دانست گودال فرود خویش را، می دانست چون شاعر چیره یی، از آغاز سخن پایان سرود خویش را می دانست! [صفحه ۶۵]

## غزلها

### خسرو احتشامی

#### ظهر عشق

ای بسته بر زیارت قد تو قامت، آب شرمنده ی محبت تو تا قیامت، آبدر ظهر عشق، عکس تو لغزید در فرات شد چشمه ی حماسه ز جوش شهامت، آبدستت به موج، داغ حباب طلب گذاشت اوج گذشت دید و، کمال کرامت، آبر دفتر زلالی شط، خط لا کشید لعلی که خورده بود ز جام امامت، آبلب تر نکردی از ادب، ای روح تشنگی! آموخت درس عاشقی و استقامت، آبرجیع درد را- ز گریزی که از تو داشت- سر می زند هنوز به سنگ ندامت، آبسوگ ترا ز صخره چکد قطره قطره، رود زین بیشتر سزاست به اشک غرامت، آواز ساغر سقاییت فضلت، قلم چشید گسترده تا حریم تغزل، زعامت آبرینب، حسین را به گل سرخ خون شناخت بر تربت تو بود نشان و علامت، آب! [صفحه ۶۶] از جوهر شفاعت تیغت بعید نیست گر بگذرد ز آتش دوزخ، سلامت آب! آمد به آستان تو گریان و عذرخواه با عزم پای بوسی و، قصد اقامت، آبی خوانمت به نام ابوالفضل و، شوق را در دیدگان منتظرم بسته قامت، آب!

### یوسفعلی میر شکاک (بیدل)

#### دور عاشقان آمد

خیز و جامه نیلی کن، روزگار ماتم شد دور عاشقان آمد، نوبت محرم شدنبض جاده بیدار از، بوی خون خورشیدست کوفه رفتن مسلم، گوئیا مسلم شدم ماه خون گواه آمد،

جوش اشک و آه آمد رایت سیاه آمد، کربلا مجسم شد پای خون دل واکن، دست موج پیدا کن رو به سوی دریا کن، ساحلی فراهم شد گریه کن، گلاب افشان، گل به خاک می افتد باد مهرگان آمد، قامت علی خم شد قاسم و طپیدن، لاله و دمیدن مجتبی و چیدن، گل دوباره خرم شد! تشنه، اضطراب آورد، آب می شود عباس گو فرات، خیر شو! مرتضی مصمم شد خادم برادر بود، از ره پرستاری در قدم موخر بود، از وفا مقدم شد [صفحه ۶۷] نوبت حسین آمد، کآورد به میدان رو نه فلک به جوش آمد، منقلب دو عالم شد چرخ در خروش آمد، خاک شعله پوش آمد آسمان به جوش آمد، کشته اسم اعظم شد بر سر از غم زهرا، خاک می کند مریم با مصیبت خاتم، تازه داغ آدم شد دشمن حسین افگند ار به چاه، یوسف را چاه، چشمه ی کوثر، گریه آب زمزم شد گرچه عقده ی دل بود، آبروی (بیدل) بود کز هجوم فرصت ها، این فغان فراهم شد

### مهدی حسینی

### شعله ی آئینه

که بود این موج، این طوفان، که خواب از چشم دریا برد؟ و شب را از سرایش سکون تا اوج فردا، برد؟ کدامین آفتاب از کهکشان خود فرود آمد که اینگونه زمین را تا عمیق آسمانها برد؟ صدای پای رودی بود و، در قعر زمان پیچید و بهت تشنگی را از عطشناک دل ما برد کسی آمد، کسی انسان که دیروز توهم را به سمت مشرق آبی ترین فردای زیبا برد کسی که در نگاهش شعله ی آئینه می روئید و تا آنسوی حیرت، تا خدا، تا عشق، ما را برد [صفحه ۶۸] خود حق بود او آری! که از مرز یقین آمد گمانها را ز شک آگند، آن را تا به حاشا برد به خا افگند ذلت را، شرف را از زمین برداشت و او را تا بلندای شکوه نیزه، بالا برد! دوباره شادیم آشفته با اندوه شیرینش مرا

تا بیکران آرزو، تا مرز رؤیا، بردبگو با من! بگو ای عشق! اگر چه خوب می دانم که بود  
این موج، این طوفان، که خواب از چشم دریا برد؟!!

### سرآب آب

پیچیده در فضای حرم بانگ آب، آب بسته چو خصم بر حرم بو تراب، آبدر وادی  
عطش زده، دریا خروش داشت اما به چشم تشنه لبان شد سرآب، آب آوای العطش به ثریا  
رسیده بود از سوز قصه آمده در پیچ و تاب، آبنریاد استغاثه‌ی طفلان بلند بود از روی  
تشنگان ز خجالت شد آب، آب! عباس، این شرار عطش را کند خموش در خیمه‌ها  
رساند اگر با شتاب، آب آن ماه هاشمی چو به دریا نهاد پای الماس نور سفت از آن  
ماهتاب، آب [ صفحه ۶۹ ] در التهاب داغ عطش بر لب فرات از حنجری فسرده شنید  
این خطاب، آب: ای روسیاه! حنجر خشکیده‌ی حسین می سوزد از برای تو و، شد کباب  
آب! پژمرده نوگلان حسینی ز تشنگی از روی تشنگان حرم رخ متاب، آب! این خیل  
تشنگان همه از آل کوثرند فردا چه می دهی تو به زهرا جواب، آب؟! بیرون شد از  
فرات، ابوالفضل با شتاب رو سوی خیمه‌هاست، بر او هم رکاب، آب آنجا که تیر خصم،  
تن مشگ را درید ساقی فسرده گشت و گرفت اضطراب، آبیا آنهمه امید، دگر ناامید  
شد ساقی چو دید ریخت از آن مشگ آب، آبیا یاد کام تشنه‌ی طفلان در حرم لب  
تشنه داد جان و نخورد آن جناب، آبدر دشت کربلا گذری کن، هنوز هم پیچیده در  
فضای حرم بانگ آب، آب

### غربت ساقی

آسمان، مات و مبهوت مانده ست، در سکوت مه آلود صحرا یک بیابان عطش گشته  
جاری، پای دیوار تردید دریا [ صفحه ۷۰ ] غوطه‌ور مانده در حیرت دشت، پیکر مردی  
از نسل طوفان مردی از دوده‌ی خون و آتش، مردی از تیره‌ی روشنی‌ها کربلا غوطه‌ور



در غم اوست، او که نبض بلوغ زمانه ست غربت ساقی تشنگانست، آنچه در دشت  
 جاریست هر جاهفت پشت عطش سخت لرزید، آسمان ابرها را فروریخت شانه‌های  
 زمین را تکان داد، هق هق گریه‌ی تلخ سقاآه ای غربت بینهایت! آه ای خواهش  
 بی‌اجابت! زخمهای بیابان شکفته ست، دشت در دشت، صحرا به صحرا شرمسار لبانت  
 فراتست، بر دل آب افتاده آتش کرده دریا به روی نگاهت، باز آغوش گرم  
 تمنازخمهایم دوباره شکفتند، آنچه باید بگویند، گفتند زخمهای من، این شعرهایم  
 زخمهایی همیشه شکوفادر دل: اندوه، اندوه، اندوه! درد: انبوه، انبوه، انبوه! عشق:  
 بشکوه، بشکوه، بشکوه! که نبرده ست از یاد، ما را

### باغی از آتش!

عشق، تا گل کرد چون خورشید روی نیزه‌ها شانه‌های آسمان لرزید، روی نیزه‌هابوی  
 خون پیچید در پس کوچه‌های آسمان ابرهای غصه تا بارید، روی نیزه‌هاباغی از آتش  
 فراهم بود و، در آشوب خون شعله‌های داغ می‌رقصید، روی نیزه‌ها [صفحه ۷۱] یک  
 طرف فوج ستاره، خسته در شولای خون یک طرف انبوهی از خورشید، روی  
 نیزه‌ها این کدامین دست گلچین بود آیا کاین چنین دسته گلها را یکایک چید روی  
 نیزه‌ها؟! چشمهایی مضطرب می‌دید در بهت عطش چشمه‌ی خون خدا جوشید، روی  
 نیزه‌ها در میان پرده‌های خون و، در حجم سکوت بانگ سرخ نینوا پیچید، روی  
 نیزه‌ها زخمه زخمه در سکوت و، پرده در پرده غروب آسمان در آسمان خورشید، روی  
 نیزه‌ها در طلوع داغ زینب، چشم مبهوت زمان باغی از گلهای پرپر دید، روی نیزه‌ها در  
 هجوم بادهای فتنه، در طوفان خشم باغ سرخ کربلا روئید، روی نیزه‌ها!

مرتضی عیسانی (آئینه)

خدا جدا نکند...!

خدا جدا نکند، از دلم، ولای ترا ز سینه‌ام نبرد شور نینوای ترافدای مردم چشمی شوم، که می‌ریزد مذاب اشک چو آتشفشان، عزای ترابه دردهای دل من امید درمان نیست خدا نصیبت کند تربت شفای ترا [صفحه ۷۲] هراس روز قیامت کجا به دل دارد؟ به دوش خویش کشد هر کسی لوای ترابه هر دیار که مظلومی از نفس افتاد شنید گوش دلم بانگ آشنای ترانشست بر لب من ذکر یا حسین، حسین! کجا برون کنم از سر دگر هوای تراچه لاله‌ها که نشانیدیم در مسیر رخت ولی نشد که ببوسیم خاک پای ترا اگر چه خانه‌ی دلها مزار تست حسین! کرامتی! که بینیم کربلای ترامگر تو باز کنی عقده‌ی زبان مرا که باز هم بسرایم ز غم رثای تراو گرنه (آینه) را جز زبان حیرت نیست که واژه واژه دهد شرح ماجرای ترا

**محمد رضا محمدی نیکو**

**شمشیر و شهادت**

ای که پیچید شبی در دل این کوچه صدایت یک جهان پنجره بیدار شد از بانگ رهایتا قیامت همه جا محشر کبرای تو بر پاست ای شب تار عدم، شام غریبان عزایتعش آتش و تنهائی و شمشیر و شهادت خبری مختصر از حادثه‌ی کرب و بلایت! [صفحه ۷۳] هم‌رهانت صفی از آینه بودند و، خوش آن روز که درخشید خدا در همه‌ی آینه‌هایتکاش بودیم و سر و دیده و دستی چو ابالفصل می‌فشانیدیم سبکتر ز کفی آب، برایتاز فراسوی ازل تا ابد، ای حلق بریده! می‌رود دایره در دایره پژواک صدایت

**محمد علی مجاهدی (پروانه)**

**قبله‌ی اهل صفا**

بر عهد خود ز روی محبت وفا نکرد تا سینه را نشانه‌ی تیر بلا، نکرد تا دست رد به سینه‌ی بیگانگان نزد خود را مقیم در گه آن آشنا، نکرد تا هر دو دست ر به ره حق ز کف نداد در کوی عشق، خیمه‌ی دولت به پا نکرد تا از صفای دل، نگذشت از صفای آب خود را مدام، قبله‌ی اهل صفا، نکرد شرح غم شهادت او را به نینوا نشنید کس، که چون نی محزون نوا نکرد در کارزار عشق، چو عباس نامدار جان را کسی فدای شه کربلا نکرد تا داشت جان، ز جانت مقصد نتافت رخ تا دست داشت، دامن همت رها نکرد [ صفحه ۷۴ ] در راه دوست از سر کون و مکان گذشت وز بذل جان خویش درین ره، ابا نکرد خالی نگشت کشور الا ز خیل کفر تا دفع خصم دوست به شمشیر لا نکرد از پشت زین به روی زمین تا نیوفتاد از روی غم، برادر خود را صدا نکرد! ره را به خصم، با تن بیدست بست، لیک لب را به آه و ناله و افسوس، وانکرد دل سوخت زین الم، که به میدان کارزار دشمن هر آنچه تیر به او زد، خطا نکرد!

### در سوگ عشق

مردی که اهل هیمة را سیراب می‌خواست خود را ز تاب تشنگی، بیتاب می‌خواست آمد سراغ شط، ولیکن تشنه برگشت مردی که حتی خصم را سیراب می‌خواست با مشگ خالی، امتحان دجله می‌کرد دریا تماشا کن که از شط آب می‌خواست! دشمن ازو می‌خواست تا تسلیم گردد بیعت ز دریای شرف، مرداب می‌خواست! عمری چو او در خدمت خفاش بودن این را، شب از خورشید عالمتاب می‌خواست! [ صفحه ۷۵ ] در قحط آب، از دست خود هم دست می‌شست مردی که باغ عشق را شاداب می‌خواست دیشب که شوری در دلم افکنده بودند طبعم به سوگ عشق، شعری ناب می‌خواست

### رجعت سرخ

کربلا را می‌سرود این بار، روی نیزه‌ها! با دو صد ایهام معنی دار، روی نیزه‌ها! اینوائی شعر او، از نای هفتاد و دو نی مثل یک (ترجیع)، شد تکرار، روی نیزه‌ها! صحنه‌ی اوج و عروجست و طلوع و روشنی سیر کن! سیر تجلی زار، روی نیزه‌ها! زنگیان آئینه می‌بندند بر نی؟ یا خدا پرده برمی‌دارد از رخسار، روی نیزه‌ها؟! چوب خشک نی به هفتاد و دو گل، آذین شده ست لاله‌ها را سر به سر بشمار، روی نیزه‌ها! زخمی داغند این گل‌های پرپر، ای نسیم! گام خود آرامتر بگذار روی نیزه‌ها! یا بر این نیزار خون امشب متاب ای ماهتاب! یا قدم آهسته‌تر بردار، روی نیزه‌ها! قافله، در رجعت سرخست و، جاده فتنه جوش چشم میر کاروان بیدار، روی نیزه‌ها! [صفحه ۷۶] صوت قرآنست این، یا با خدا در گفتگوست روبرو، بی‌پرده، در انظار، روی نیزه‌ها! یاد داری آسمان! با اختران، خورشید گفت: وعده‌ی دیدارمان این بار، روی نیزه‌ها! با بردار گفت زینب راه دین هموار شد گر چه راه تست ناهموار، روی نیزه‌ها! خواهرش بر چوب محمل زد سر خود را، که آه! تیره تر بادا ز شام تار، روی نیزه‌ها! چشم ما آئینه آسا غرق حیرت شد، چو دید آنهمه خورشید اختربار روی نیزه‌ها!

### ای اسب بی صاحب من!

ای اسب بی صاحب من برگرد! کاری ندارم می‌خواهم اینجا نباشی، وقتی که جان می‌سپارم با آنکه زخمی رینی، اما نمی‌خواهی از من بخشم ترا التیامی، یا آنکه مرهم گذارم می‌دانی ای اسب زخمی! هنگام رفتن رسیده ست گاه وداع من و تست، دیگر مجال نداری کاش می‌داد رخصت تا در کنارش بمانم داغم ازین بی‌نصیبی، از روی او شرمسارم می‌شیه‌ی غربت من! رو خیمه‌ها را خبر کن اکنون که گودال خون را در پشت سر می‌گذارم [صفحه ۷۷] تصویری از دود و آتش در چشم من می‌نشیند در خیمه آتش فتاده ست یا من سراپا شرارم؟! منظومه‌ی شمسی انگار، پاشیده از هم درین دشت یا طاق گردون شکسته ست یا من برون از مدارم! از هرم دل واپسی‌ها، بر اینهمه

بیکسی‌ها آیا نباید بسوزم؟ آیا نباید ببارم؟ زینب! خدا حافظ تو، رفتم که از جانب تو بر سینه‌ی زخمی او، آلاله‌ای را بکارمان کشته را می‌شناسم، از عطر یاسی که دارد می‌خواهم آنجا بمیرم، آنجا کنار سوارمداغش برون از شمارست، زخمش فزون از ستاره‌ی آغاز کارست و دارم هفتاد را می‌شمارم! او را به غربت سپردم وقتی که می‌گفت: برگرد! منم درین دشت حسرت خود را به او می‌سپارم

### اسبی که تنهای تنهاست!

می‌آید از سمت غربت، اسبی که تنهای تنهاست تصویری مردی - که رفته‌ست - در چشمهایش هویداستیالش، که همزاد موجست دارد فراز و فرودی اما فرازی که بشکوه، اما فرودی که زیباستدر عمق یادش نهفته‌ست، خشمی که پایان ندارد در زیر خاکستر او، گل‌های آتش شکوفاست [صفحه ۷۸] در جان او ریشه کرده‌ست، عشقی که زخمی‌ترینست زخمی که از جنس گودال، اما به ژرفای دریاستدر چشم او، می‌سراید مردی که شعر رسایش با آنک کوتاه و ژرف‌ست، اما در اوج بلنداستداغی که از جنس لاله‌ست، در چشم اشکش شکفته‌ست یا سرکشی‌های آتش در آب و آینه پیدااست؟! هم زین او واژگونست، هم یال او غرق خون‌ست جایی که باید بیفتد از پای زینب، همین جاستدارد زبان نگاهش، با خود سلام و پیامی گویی سلامش به زینب، اما پیامش به دنیااست: از پا سوار من افتاد، تا آنکه مردی بتازد در صحنه‌هایی که امروز، در عرصه‌هایی که فرداستاین اسب بی‌صاحب انگار، در انتظار سواراست تا کاروان را براند، در امتدادی که پیدااست

### خلیل عمرانی (پژمان)

### سیاوش آفتاب!

ای در دیار حادثه همدوش آفتاب گل غنچه‌ی شکفته در آغوش آفتاب! بر ساحل شریعه، عطشناک و حلق چاک از جنس خون و شعله، کفن پوش آفتاب! جاریست نام پاک تو با نور، تا ابد در هر سپیده بر لب چاووش آفتاب [ صفحه ۷۹ ] آمادگی سرخ تو، در لحظه‌ی نبرد زد در دل سیاهی شب، جوش آفتابلیک تابناک تو، زان لحظه تا خدا دارد طنین عاطفه در گوش آفتابشد لحظه‌ی عروج تو خورشید لحظه‌ها ای پرچم وفای تو بر دوش آفتاب! باور مکن، دمی شود ای طفل شیرخوار! آن لحظه‌ی بزرگ، فراموش آفتاب

### ادیب الممالک فراهانی

#### مسکین، سرم!

در کوفه از وفا و محبت نشانه نیست وز مهر و آشتی سخنی در میانه نیست کردار، جز خلاف و عمل جز نفاق، نی! گفتار، جز دروغ و سخن جز فسانه، نیست! یا کوفیان نیافته‌اند از وفا نشان یا آنکه از وفا اثری در زمانه نیست! ای شه! میا به کوفه که این ورطه‌ی هلاک گرداب حایلی ست که هیچش کرانه نیست این مردم منافق زشت دوروی را خوف از خدای واحد فرد یگانه نیست! دارند تیرها به کمان بر نهاده، لیک جز پیکر تو، ناو کشان را نشانه نیست! [ صفحه ۸۰ ] بهر گلوی اصغر تو، تیر کینه هست! وز بهر کودکان تو، جز تازیانه نیست! هشدار ای کبوتر بام حرم! که بس دامست در طریق و اثر ز آب و دانه نیستبس عذرها به کشتنت آراستند، لیک جز کینه‌ی تو، در دل ایشان بهانه نیستجانم فدای خاک قدوم تو شد، ولی مسکین، سرم! که بر در آن آستانه نیست

### محمد جواد غفورزاده (شفق)

#### آخرین سلام

به زیر تیغم و، این آخرین سلام منست سلام من به حسینی که او امام منست کجائی ای همه را کشتی نجات؟ بیا! که بی حضور تو این زندگی حرام منست لبم به ذکر تو گویا بود، دلم با تست که ذکر خیر تو کار علی الدوام منست به کوی عشق، نخستین فدائی تو منم سفیر خاص توام، وین صلاهی عام منست هلا! که زندگی من عقیده است و جهاد حسینیم من و، این ایده و مرام منست اگر به کوفه گذار تو اوفتد، بینی که برج و باروی آن شاهد قیام منست [صفحه ۸۱] از آ گروه منافق یکی بجا نبود! حصار کوفه کنون شهر بند [۲] و دام منست! مرا به جرم محبت کشیده اند به بند حمایت از تو و عشق تو، اتهام منست! به خاک و خون کشدم گر که دست ظلم، چه باک؟ که در حمایت دین استوار، گام منست ازین سفر که در او خیر نیست، دیده بپوش [۳]. در آخرین نفس، این آخرین پیام منست من این چکامه سرودم که مسلم بن عقیل به روز حشر بگوید: (شفق)، غلام منست

### آفتاب محمل

ما را که غیر داغ غمت بر جبین نبود نگذشت لحظه یی که دل ما غمین نبود [صفحه ۸۲] هر چند آسمان به صبوری چو ما ندید ما را غمی نبود که اندر کمین، نبود راهی اگر نداشت به آزادی و امید رنج و اسارت، اینهمه شور آفرین نبود ای آفتاب محمل زینب! کسی چو من از خرمن زیارت تو خوشه چین نبود تقدیر، با سر تو مرا همسفر نمود در این سفر مقدر من غیر ازین نبود گر از نگاه گرم تو آتش نمی گرفت در شام و کوفه، خطبه‌ی من آتشین نبود در حیرتم که بیتو چرا زنده مانده ام؟! عهدی که با تو بستم از اول، چنین نبود! ده روزه‌ی فراق تو، عمری به ما گذشت یک عمر بود هجر تو، یک اربعین نبود!

### پیراهن آوردم!

مدینه! کاروانی سوی تو با شیون آوردم ره آوردم بود اشکی، که دامن دامن آوردم مدینه! در به رویم وا مکن! چون یک جهان ماتم نیاورد ارمغان با خود کسی، تنها من آوردم! مدینه! یک گلستان گل اگر در کربلا بردم ولی اکنون گلاب حسرت از آن گلشن آوردم [صفحه ۸۳] اگر موی سیاهم شد سپید از غم، ولی شادم که مظلومیت خود را گواهی روشن آوردم! اسیرم کرد اگر دشمن، بجان دوست، خرسندم به پایان خدمت خود را به وجه احسن آوردم مدینه! یوسف آل علی را بردم و، اکنون اگر او را نیاوردم، ازو پیراهن آوردم! مدینه! از بنی هاشم نگردد با خبر یک تن که من از کوفه پیغام سر دور از تن آوردم! مدینه! گر به سویت زنده برگشتم، مکن منعم که من این نیمه جان را هم به صد جان کندن آوردم! مدینه! این اسیری ها نشد سد رهم، بنگر چها با خطبه های خود به روز دشمن آوردم؟

### خرابهی شام

بلبلی بود و آشیانه نداشت به قفس مبتلا و، لانه نداشتا و فتاده به دام عشق حسین احتیاجی به آب و دانه نداشت بود در یتیم، جز زهرا صدق، این گوهر یگانه نداشت خفته در گوشه ی خرابه ی شام میل رفته به سوی خانه نداشت [صفحه ۸۴] درد دل با سر پدر می کرد خون دل از مژه روانه نداشت گفت: بابا! اگر چه سوخت مرا آتش عشق من زبانه نداشت! با من دلشکسته ی غمگین سر سازش چرا زمانه نداشت؟! من یتیم و شکسته دل بودم تن من تاب تازیانه نداشتخواست تا جان دهد کنار حسین بهتر از این دگر بهانه نداشتشمع، خاموش شد (شفق)! زیرا بیش ازین مهلت شبانه نداشت

### جعفر رسول زاده (آشفته)

### طناب و تیغ بیارید، نذر حضرت مسلم



طناب و تیغ بیارید! عید قربانست دلم، هوایی دیدار روی جانانست میان جمعم و، از روشنائی نگهت فضای خلوت چشمان من چراغانستشکسته بالی و، پرواز تا حوالی عشق بریدن از قفس تنگ تن چه آسانست! [ صفحه ۸۵ ] تمام غربتم اینست کز تو بیخبرم هوای ابری چشمم به یاد بارانستاسیر دشمنم اینجا و، سرسپرده‌ی دوست خلیل عشقم و، آتش مرا گلستانستبه جرم عشق تو، در چنگ دشمنم امروز به دست اهرمنان، خاتم سلیمانستفراز بامم و، از دوردست می‌شنوم درای قافله‌ات را که در بیابانست!

### چه آسان می‌رود!

اکبرم یارب! به میدان می‌رود سرو آزادم خرامان می‌رود حنجر سرخ اذان عشق و خون تا مصلا‌ی دل و جان، می‌رود اکبرم، تفسیر آیات خداست از برم سی جزو قرآن می‌رود من به حسرت می‌کنم سویش نگاه او ز دستم، دام افشان می‌رود! رنگ و بوی مصطفی در حسن اوست یک سبد گل از گلستان، می‌رود گرگها اما به خونش تشنه‌اند! یوسف قرآن ز کنعان می‌رود [ صفحه ۸۶ ] زندگی بی او برایم مشکست جانم از دستم چه آسان می‌رود!

### سرود حماسی حبیب بن مظاهر

قد برافرازید! یک عالم شقاوت پیش روست پرده بردارید! صد آئینه حیرت، پیش روستای حسینی مشربان! در معبد آزادگی تا نماز آرید، محراب عبادت پیش روستعقل می‌نالد: حریفان تیغ در خون شسته‌اند عشق می‌غرد: نظرگاه شهادت پیش روستعقل می‌گوید که: بال خسته را، پرواز نیست عشق می‌بالد که: اوجی بینهایت پیش روستدوستی را پاس می‌دارم، که در هرم عطش سایه ساری در گذرگاه محبت، پیش روستسبزی می‌مانم، که در حال و هوای رستم تشنه می‌رویم که باران طراوات، پیش

روستای تمام مهربانی در نگاهت، یا حسین! با تو باید آشنا بودن، که غربت پیش  
روست

### جان سبز! در حال و هوای زهیر بن قین

می توان خورشید شد، با روشنی آغاز کرد می توان با بال خون، تا بیکران پرواز کرد [ صفحه ۸۷ ]  
سینه‌ی من صد نیستان ناله دارد، می شود عشق را با نای عاشورائیان آواز  
کرد این تماشائی ترین فصل شکفتن، فرصت‌یست می توان اینجا به روی دوست، چشمی  
باز کرد از نگاه زندگی روئید و، جانم سبز شد چشمهای مهربانت ای مسیح! اعجاز  
کرد مثل من، تا وسعت آزادگی پر می کشد رشته‌ی دلواپسی را هر که از خود باز  
کرد ای فروغ آفتاب آشنائی، یا حسین! روشنا بختی که خود را با غمت دمساز کرد

### سهم تماشا، در وداع نازدانه‌ی امام حسین

دست مگر به دامن می رسد؟! خوشه، کجا به خرمنت می رسد؟! غبار راهت شده‌ام،  
پای من مگر به گرد تو سنت می رسد؟! دویده‌ام، نفس نفس می زنم کسی به شوق دیدنت  
می رسد؟! دولت وصل تو نصیبم که نیست! سهم تماشا به منت می رسد؟! [ صفحه ۸۸ ]  
چشمه‌ی خورشیدی خون می شوی ز بس که زخم بر تنت می رسد! دامنی از عطر  
شهادت تراست بوی اویس از قرنت می رسد گریه‌ی دلواپسیم می رود تا به نگاه روشنت  
می رسد

### معراج حضور

یک فروغ و آنهمه رخسار، روی نیزه‌ها شد تماشائی خدا انگار روی نیزه‌ها! می طید  
پیش نگاه مرده‌ی نامردمان عشق - صد آئینه در تکرار - روی نیزه‌ها آسمان!، من آنهمه  
خورشید در خون خفته را یافتم با چشم اختربار، روی نیزه‌ها! پیش ازین بر خاک مقتل

بود معراج حضور خوش تجلی کرده‌اند این بار روی نیزه‌ها! آستینم را، کلاف اشک  
گوهر کرده‌ام یوسفند و گرمی بازار، روی نیزه‌ها! کاروان را، منزل غربت جدا افتاده بود  
همرهان را تازه شد دیدار، روی نیزه‌ها! تا بمانی سرخ رو تا صبح محشر، ای شفق! بوسه  
از لبهایشان بردار روی نیزه‌ها [ صفحه ۸۹ ] آسمان! اگر اختران خویش را گم کرده‌ی  
شرح شرحه، عشق را بشمار روی نیزه‌ها! کوفه داس و خنجر بود و، از آل علی  
صد گلستان لاله شد تبار، روی نیزه‌ها

### یک آسمان ستاره

به آستان تو، شایستگان شرفیابند همه، صداقت نور و، لطافت آبنده حسین! ای که  
شهادت نگین خاتم تست مصاحبان تو، این برگزیده اصحابند امیر قافله‌ی آفتابی و، اینان  
سپرده دل به هوای تو همچو مهتابند مگر ز جام نگاهت چه باده نوشیدند که پیش چشم  
تو سرمست از می نابند؟ به لوح خون و شرف از ازل چنین خواندند که پا به پای تو، تا  
وصل دوست بشتابند شکوه سرخ تو نازم، که کربلایت را نظاره گر همه عالم به چشم  
اعجابند پناهمند تو (آشفته) ام، که اهل کرم شکستگان محن را به لطف دریابند [ صفحه  
۹۰ ]

### شرح شرحه درد!

هفت بند عق دارد نینوای زخم تو ای تمام گریه‌هایم، های های زخم تو! در سکوت  
اشک، پژواک دایم گم شده ست شرحه شرحه درد می خوانم برای زخم تو از وداعت  
در دلم صد پاره خون گل کرده است داغ من شد تازه در حال و هوای زخم تو با  
کدامین دیده می یابد تماشایت کنم؟ هستیم ای کاش می شد رونمای زخم تو! بوسه بر  
رگهای خونین تو جانم زنده کرد عمر خود را یافتم در جای جای زخم تو تو شکیبائی به

قلبم می دهی، اما چه سود من صبوری کی توانم در عزای زخم تو؟! کاشکی! در غربت آباد دل من خانه داشت داغ آن خنجر، که می شد آشنای زخم تو!

### به سوی دوست

مهر ز نور شد تهی، روح شد از بدن جدا خانه نهاده پشت سر، صاحب خانه‌ی خدا آنکه بدست او بود، نقشه‌ی حکمت قدر از حرم خدا برون، می شود از بد قضا! [صفحه ۹۱]

شور کجاست در سرش؟ از چه شتاب می کند؟ سوی کدام منزلش قافله میزند  
 در؟ کیست امیر کاروان؟: حافظ عزت حرم جان نماز و صوم و حج، روح عبادت و دعا کجاوه‌ها به ناقه‌ها بسته و در میانشان بردگیان آل حق، عصمت ختم الانبیاقافله رفت ساربان! حدی بخوان، ناقه بران! منزل عشق پیش رو، خانه‌ی دوست در قفا کجا گریزد  
 از اجل هژبر بیشه‌ی ازل؟ تا نرسد به دین خلل، حج ادا کنم قضا آنچه ز بیش و کم  
 رسد، رنج رسد، الم رسد جان مرا چه غم رسد، چون به خداست التجامن ز تبار  
 احمدم، سلاله‌ی هدایتم قبول بیعت ستم، مرا کجا بود روا؟! نهاده‌ایم جان به کف، در  
 پی مردی و شرف گر هم خصم، صف به صف تیغ کشد به روی مای گل باغ عاشقی!  
 چشم و چراغ عاشقی! با دل ما چه کرده یی کز تو نمی شود جدا؟ ای حرم تو کوی دل،  
 مهر تو آبروی دل میزنم از سبوی دل، می به محبت شماسینه‌ی سراچه‌ی غمت، گریه‌ی  
 نثار ماتمت وین دل (آشفته) کند مویه به یاد کربلا [صفحه ۹۲]

### علیرضا قزوه

#### اما حیف

نخستین کس که در مدح تو شعری گفت، آدم بود شروع عشق و آغاز عزل شاید همان  
 دم بودند نخستین اتفاق تلختر از تلخ در تاریخ که پشت عرش را خم کرد، یک ظهر  
 محرم بود مدینه نه، که حتی مکه دیگر جای امنی نیست تمام کربلا و کوفه غرق ابن

ملجم بودفتاد از پا کنار رود، در آن ظهر دردآلود کسی که عطر نامش آبروی آب زمزم بود دلش می خواست می شد آب شد از شرم، اما حیف! دلش می خواست صد جان داشت، اما باز هم کم بود! اگر در کربلا طوفان نمی شد، کس نمی فهمید چرا یک عمر پشت ذوالفقار مرتضی خم بود؟!

### یغمای جندقی (یغما)

#### مسلمان سوخت، کافر هم

درین ماتم، خلیل از دیده خون افشاند، آزر هم به داغ این ذبیح الله، مسلمان سوخت، کافر همشگفتی نایدت، بینی چو در خون دامن گیتی کزین سوک، آسمان افشاند خون از دیده، اختر هممکید آن تاجدار مل دین تا از عطش خاتم ز دست و فرق جسم انشگتری افتاد و افسر هم [ صفحه ۹۳ ] به خونش تا قبا شد لعل گون دستار گلناری به باغ خلد، زهرا جامه نیلی کرد، معجر همز تاب تشنگی تا شد شبه گون لعل سیرابش علی زد جامه را در اشک یاقوتی، پیمبر همچو فرق کوکب برج اسد از کین دو پیکر شد ز سر بشکافت فرق صاحب تیغ دو پیکر همفلک آل علی را جا کجا زبید به ویرانه؟! نه آخر غیر این ویرانه بودی جای دیگر هم! ز ابر دیده (یغما)! برق آه ار بازنشانی زنی تا چشم برهم، خامه خواهد سوخت، دفتر هم!

### اکبر دخیلی (واجد)

#### پاس حریم کعبه

زان ماتمی که کرد سیه پوش، کعبه را جاریست خون ز دیده‌ی پر جوش، کعبه رابا چشم دل به کعبه نظر کن که بنگری با ماتمی بزرگ، همآغوش کعبه راپاس حریم کعبه کشیدش به کربلا آنکس که بود زینت آغوش، کعبه راای خاک کربلا که به

معیار آبرو تنها تراست پاس فرادوش، کعبه را: گر در تو بارور نشدی نهضت حسین می رفت تا کنند فراموش، کعبه را [ صفحه ۹۴ ] هفتاد و دو ذبیح ترا خفته در پرست گر بود یک ذبیح در آغوش، کعبه رازان جلوه یی که در تو جمال ازل نمود کرد از یکی مشاهده، مدهوش کعبه را (واحد) به پاس حرمت آن پاک نهضتست بینی اگر مدام سیه پوش کعبه را

### تقی قریشی (فراز)

#### کربلا بود و حسین

ظهر عاشورا، زمین کربلا بود و حسین پیش خیل دشمنان، تنها خدا بود و حسینهر طرف پرپر گلی از شاخه ی افتاده بود و اندر آن گلشن خزان لاله ها بود و حسینداشت در آغوش گرمش، آخرین سرباز را ز آن همه یاران، علی اصغر بجا بود و حسین! آخرین سرباز هم غلطید در خون گلو بعد از آن گل، خیمه ها ماتمسرا بود و حسینیک طرف جسم علمدار رشید کربلا غرقه در خون، دستش از پیکر جدا بود و حسین! عون و جعفر، اکبر و اصغر به خون خود خضاب کربلا چون لاله زاران با صفا بود و حسینتیرباران شد تن سالار مظلومان (فراز)! هر طرف از شش جهت بلا بود و حسین [ صفحه ۹۵ ]

### غلامرضا محمدی (کویر)

#### شبم خجالت

شبى که از رخ آلاله آب جارى بود ز ماه عارض گل، ماهتاب جارى بودز موج موج خطر التهاب، گل مى کرد به قلب فاجعه، سرب مذاب، جارى بودز نینوای تو ای میر عاشقان شهید! نوای سرخ دم بوتراب، جارى بودز بس که شبم خجالت ز شاخ گل

می ریخت ز لاله زار شهیدان، گلاب جاری بود روند تیره‌ی تاریخ غم، به هم می خورد به کام تشنه لبان، آفتاب جاری بود

### فتح الله فواد کرمانی (فواد)

#### قیامت برخاست!

قامت را چو قضا بهر شهادت آراست با قضا گفت مشیت که: قیامت برخاست! هر طرف می نگریم، روی دلم جانب تست عارفم بیت خدا را، که دلم قبله نماستدشمنت کشت، ولی نور تو خاموش نشد آری آن نور، که فانی نشود نور خداستیدق سلطنت افتاد کیان را، ز کیان سلطنت، سلطنت تب که پاینده لواسته بقا کرد ستمگر، نه بجا ماند ستم ظالم از دست شد و، خانه‌ی مظلوم بجاست [ صفحه ۹۶ ] زنده را، زنده نخوانند که مرگ از پی اوست بلکه زنده ست شهیدی که حیاتش ز قفاستدولت آن یافت که در پای تو سر داد ولی این قبا، راست نه بر قامت هر بیسر و پاسترفت بر عرشه‌ی نی تا سرت ای عرش خدا کرسی و لوح و قلم بهر عزای تو پیاست

#### علی جلوه

#### فصل خون

ابر بخون آلوده گرید در بهاران در شط خون جاریست، روح سرخ باراندر کوچه باغ کربلا بر پای گلها خون می چکد از پنجه‌ی سبز چناراندر فصل خون، داس مه نو در درو بود از اختران، در آسمان سوگوارانباغ و بسیط خاک، می شد پر ستاره از ریزش آواز خون آبشاراندر قتلگه، بوی بنفشه بود و لاله در خیمه بر رخساره‌ی گل، داغ یارانباران بروی برگ برگ نازک گل با خون نویسد، داستان داغداراننطع چمن، صحرا به صحرا، غرق خونست از قتل عام دردناک لاله زاران [ صفحه ۹۷ ]

## قیصر امین پور

## دلم می گیرد

چند وقتست دلم می گیرد دلم از شوق حرم، می گیردمثل یک قرن شب تاریکست  
 دوسه روزی که دلم می گیردمثل اینست که دارد کم کم هستیم رنگ عدم  
 می گیرددسته‌ی سینه زنی در دل من نوحه می خواند و دم می گیرد گریه‌ام، یعنی: باران  
 بهار هم نمی گیرد و هم می گیرد! بسکه دلتنگی من بسیارست دلم از وسعت کم  
 می گیرد لشکر عشق، حرم را بخدا بخود عشق قسم، می گیرد

## ملک الشعراء صبوری خراسانی (صبوری)

## ظلم و ستم اندازه یی دارد!

فلک! با عترت آل علی لختی مدارا کن مدارا کن به آل الله و، شرم از روی زهرا کنره  
 شامست در پیش و، هزاران محنت اندر پی به اهل بیت رحمی ای فلک در کوه و  
 صحرا کن [ صفحه ۹۸ ] شب تاریک و مرکب ناقه‌ی عریان، به آرامی بران اشتر، نگویم  
 مهد زرينشان مهیا کن! شب ار طفلی ز پشت ناقه بر روی زمین افتد به آرامی بگیری  
 دست و، بیورن خارش از پا کنفلک! آن شب که خرگاه ولایت را زدی آتش دو  
 کودک زان میان گم شد، بگرد ای چرخ پیدا کن! شود مهر و مهت گم ای فلک! از  
 مشرق و مغرب بجوی این ماهرویان و، دل زینب تسلا کنبه صحرا ام کلثومست و  
 زینب، هر دو در گردش تو هم با این دو بانو جستجو در خار و خارا کناگر پیدا نگشتند  
 این دو طفل بی پدر امشب مهیای عقوبت خویش را از بهر فردا کنگمانم زیر خاری هر  
 دو جان دادند با خواری به زیر خار، گل‌های نبوت را تماشا کناگر چه هر نفس، دور تو  
 ظلم تازه یی دارد بس ست ای آسمان! ظلم و ستم اندازه یی دارد!



**دستی تهرانی****خرابه نشین**

روزی که شد به شام روان کاروانشان چون صبح، چاک بود گریبان جاننشابی آب  
گشت چشمه‌ی خورشید ز التهاب از تشتنگی به چرخ چو شد الامانشان [ صفحه ۹۹ ]  
طفالن نازنین همه با آه آتشین کردند همچو اشک از آنجا روانشان! در موسم وداع  
شهیدان، ز اشک و آه پیچید در گلوی ز حسرت فغانشان رفتند با هزار غم و محنت و الم  
یک قصه سر نرفته، ز صد داستاننشابی حاجب و حجاب، خرابه نشین شدند جمعی که  
بود خیل ملک پاسبانشان آنان که جا ز رفعتشان بود لا مکان دادند در خرابه‌ی محنت  
مکانشان!

**عباسعلی مهدی****بی قراری آب**

تا حشر از لب تو بود شرمسار آب زین روست همچو عاشق تو، بیقرار، آبر تشنه کامی  
تو نه تنها گریست ابر این ماجرا نمود دل کوهسار، آواز کین، گهی مزار تو بر آب بسته  
شد گه بسته شد بروی تو در کارزار، آسقای با وفای تو لب تشنه شد شهید زین غصه تا  
همیشه بود سوگوار، آبدر قتلگاه بر لب خشک تو قطره‌ای ای کاش می نشست به جای  
غبار، آب [ صفحه ۱۰۰ ] جبران آنکه از تو جدا گشت مدتی همراه نام تست کنون سایه  
وار، آبان ظلمها که بر لب شط بر تو رفته است یک یک کند شماره به روز شمار،  
آب (مهدی) چو یاد از لب خشک تو می کند می بارد از دو دیده چو ابر بهار، آب

**مشکوه کاشمیری****به دندان گرفت مشک**

افتاد تا که از تن آن جان نثار، دست بگشود خصم او ز یمین و یسار، دستناچار، شد  
 دچار اجل، تن به مرگ داد بیدست چون جدال کنند با هزار دست؟ آن میر نامدار، به  
 دندان گرفت مشگ دندان دهد مدد، چو بیفتند ز کار دستچشم شریف او هدف تیر و  
 نیزه شد باد سموم یافت بر آن لاله زار، دستاز ضربت عمود، رخس گشت غرقه خون بر  
 چهر ماه یافت خسوف غبار، دستافتاد روی خاک و ندا زد که یا اخوا! دریاب از وفا، به  
 یاری بر آر دست! جانا بیا! که جان کنم ایثار مقدمت آنسان که در ره تو نمودم نثار،  
 دست [ صفحه ۱۰۱ ]

### حسین صفوی پور (قیصر)

#### گوهر نایاب

ساقی لب تشنگان چون مجمع احباب دید یکی به یک را جمله از سوز عطش بیتاب  
 دیدماه تابان بنی هاشم، ابوالفضل رشید روی زینب را پریده رنگ چون مهتاب دیدبود  
 دست اصغر از غم، گردن آویز رباب دامنش از اشک حسرت پر ز در ناب دید چون که  
 راه دجله را دشمن به رویش بسته بود خویشتن را لاجرم ملزم به فتح باب دید یا لبی  
 عطشان به دریای خروشان پا نهاد موج موج آب را در گردش چرخاب دید دست چون  
 از بهر نوشیدن درون آب برد نقش زیبای رخ اصغر درون آب دید قطره‌ی اشکی فرو  
 غلطید از چشمش بر آب آب شد شرمنده تا آن گوهر نایاب دید مشگ آبی برگرفت و  
 گشت از دریا برون خویش را در منتهای تشنگی سیراب دید در ستیزی نابرابر، قلب  
 لشکر را شکافت خصم شد حیران چو از عباس این اعجاب دید کرد بیحاصل توانش را،  
 عمودی آهنین ای دریغ این نامرادی را مگر در خواب دید! [ صفحه ۱۰۲ ] واپسین دم  
 چشم خود بگشود ماه هاشمی سر به دامان حسین آن مهر عالمتاب دید

### حسین پروین مهر (رودی)

**سقا می سوخت!**

از عطش تا جگر زاده‌ی زهرا می سوخت حرمش لاله صفت تشنه به صحرا  
 می سوخت آب، مهریه‌ی زهرا و در آن دشت بلا از چه رو گلشن او بر لب دریا  
 می سوخت؟! همچو مجنون که شکیا نبود در غم عشق در فراق رخ اکبر، دل لایلا  
 می سوخت اصغر آن غنچه‌ی نشکفته‌ی گلزار رباب بر سر دست نوازشگر بابا  
 می سوخت حرم آل علی سوخت چنان ز آتش کین که ز هر شعله‌ی آن گنبد خضرا  
 می سوخت از غم تشنگی و سوز جگرهای کباب سینه‌ی علقمه چون سینه‌ی سقا  
 می سوخت زاده‌ی ساقی کوثر ز عطش بر لب آب بعد هفناد و دو تن، یکه و تنها  
 می سوخت در کنار بدن بیسر پروانه‌ی عشق زینب غمزده چون شمع، سراپا می سوخت کربلا  
 دشت بلا بود و، چنان وادی طور خیمه‌ها چون شجر سینه‌ی سینا می سوخت چشم خونبار  
 قلم از دل (رودی) می گفت: کاش از آتش این واقعه، دنیا می سوخت [ صفحه ۱۰۳ ]

**صادق رحمانی****یک چمن گل‌های سرخ، نذر حضرت ابوالفضل**

کاش می گشتم فدای دست تو تا نمی دیدم عزای دست تو خیمه‌های ظهر عاشورا، هنوز  
 تکیه دارد بر عصای دست تو از درخت سبز باغ مصطفی تا فتاده شاخه‌های دست  
 تو: اشک می ریزد، ز چشم اهل دل در عزای غم فزای دست تو یک چمن گل‌های سرخ  
 نینوا سبز می گردد به پای دست تو گلشنی از لاله‌های زخم شد ابتدا تا انتهای دست  
 شد در شفگتم از تو ای دست خدا چیست آیا خونبهای دست تو؟!

**مهدی طباطبایی نژاد****کویر غربت**

ای فصل بلند و بینهایت! طوفان غرور و کوه غیرت! دریای به خاک و خون نشسته در گستره‌ی کویر غربت [ صفحه ۱۰۴ ] افسانه‌ترین حکایت عشق آغوش صمیمی صداقت‌سپوره‌ی آسمانی خاک تندیس شکوه و استقامت‌در خاطره‌ی غروب، جاریست پرواز تو در طلوع هجرتیاد آور لحظه‌های تلخیست ای خواهش سرخ بی‌اجابتجا داشت فرات، خشک می‌شد با یاد لب تو از خجالت

### مرتضی جام آبادی

#### پیوند

میان حنجر و لبهای تو چه پیوندست؟ کز آن یک، اشک روان و بر این دو، لبخندست! از سنگ خاطره‌ی چشم مست ای ساقی دو چشم من به دو جام شکسته ماندستقسم به سوره‌ی ولیل و سوره‌ی والشمس که موی و روی تو زیباترین سوگندستبه گیسوئی که زدی شانه دست زهرایش بین که قافله‌ی دل چگونه در بندستسرت چنین که شتابان به روی نی تازد بگو به وصل که در شام، آرزومندست؟ [ صفحه ۱۰۵ ] به بندبند وجودت همیشه در بندم جدا ز هم به تنت گر چه بند از بندستبه مجمعی که ترا مدحت و ثنا گویند چه جای بنده، که مداح تو خداوندست

### شهاب موسوی یزدی

#### دست و مشگ و علم

چشم از اشک پر و، مشگ من از آب تهیست جگرم غرقه بخون و تنم از تاب تهیستگفتم از اشک کنم آتش دل را خاموش پر ز خوناب بود، چشم من از آب، تهیست! به روی اسب، قیامم به روی خاک، سجود این نماز ره عشقست، ز آداب تهیست! جان من می‌برد، آبی که ازین مشگ چکد کشتیم غرق در آبی که ز گرداب،

تهیستهر چه بخت من سرگشته به خوابست حسین! دیده‌ی اصغر لب تشنه‌ات از خواب،  
 تهیستدست و مشک و علمم، لازمه‌ی هر سقااست دست عباس تو از اینهمه اسباب  
 تهیست! مشک هم اشک به بیدستی من می‌ریزد بی سبب نیست اگر مشک من از آب،  
 تهیست!

### اسماعیل پور جهانی

#### یک جهان ایثار

قطره‌ی اشک تو، یک دریا عطش هرم لبهای تو، یک صحرا عطش [ صفحه ۱۰۶ ] در  
 نگاه گرم تو حس می‌شود یک جهان ایثار، یک دنیا عطشتا نیننی عاشقان را تشنه کام  
 آمدی دریای غیرت! با عطشتا کویر خشک لبهای تو دید سوخت چون خورشید، سر تا  
 پا عطش! تشنه بیرون آمدی تا از فرات بی تو دارد آب هم حتی عطش! بی تو در میخانه،  
 خم می شکست علقمه شد: بزم غم، سقا: عطش بعد تو، روح بلند عاطفه قطره قطره آب  
 می شد با عطش

### جواد محقق همدانی

#### عاشقانه قرآن خواند!

اگر چه داد براه خدای خود، سر را ولی شکست به خون، خنجر ستمگر راسرش چو بر  
 سر نی عاشقانه قرآن خواند شکست رونق باراز هر سخنور رانوشته‌اند: سرش در تنور،  
 مهمان بود اگر چه حرف گرانست سخت، باور را ولی شگفت نباشد، که افگند بر  
 خاک کسی که شامه ندارد گل معطر را [ صفحه ۱۰۷ ] دریغ آنکه ندانست قدر او  
 دشمن خزف فروش، چه داند بهای گوهر را؟ به روز حادثه، در گیرودار بود و نبود  
 خجل نمود تنش لاله‌های پرپر رادریغ آنکه بجز خواهرش کسی نشناخت بلند قامت آن

خون گرفته پیکر رانشست بار رسالت به دوش، بر سر خاک نمود گریه، غم نخل سایه  
گستر راسرود: بی تو اگر چه بسیط دل تنگست ولی مباد که خالی کنیم سنگر راپیام  
خون ترا با گلوی زخمی خویش چنان بلند بخوانم که ابر، تندر را

### قادر طهماسبی (فرید)

#### چشمه‌ی فریاد

سر نی در نینوا می ماند، اگر زینب نبود کربلا در کربلا می ماند، اگر زینب نبود چهره‌ی  
سرخ حقیقت بعد از آن طوفان رنگ پشت ابری از ریا، می ماند، اگر زینب نبود چشمه‌ی  
فریاد مظلومیت لب تشنگان در کویر تفته جا می ماند، اگر زینب نبود زخمه‌ی  
زخمی ترین فریاد در چنگ سکوت از طراز نغمه وا می ماند، اگر زینب نبود [ صفحه  
۱۰۸ ] ذوالجناح دادخواهی، بی سوار و بی لگام در بیابانها رها می ماند، اگر زینب نبود در  
عبور از بستر تاریخ، سیل انقلاب پشت کوه فتنه‌ها می ماند، اگر زینب نبود

### محمد وارسته‌ی کاشانی (وارسته)

#### کربلای حسین

آرزومند نینوای حسین سر کند همچو نی، نوای حسینسرمه‌ی چشمه عاشقان جهان نبود  
غیر خاک پای حسینصاحب تاج، پیش او محتاج هر توانگر، بود گدای حسینمطلب  
خود، ز غیر او مطلب تا دهد حاجت خدای حسینزننده، اسلام از شهادت اوست باد جان  
جهان، فدای حسینلرزه افتد به جان دشمن دین تا وزد باد بر لوای حسینکوه، زانو گرفت  
بر دامن چرخ، نیلی شد از عزای حسیناشک ریزد ز دیده همچون شمع بشنود هر که  
ماجرای حسین [ صفحه ۱۰۹ ] هیچ صوتی به گوش دلها نیست خوشتر از نام جانفزای  
حسینگر نسیمی وزد ز باغ بهشت می دهد بوی کربلای حسینجنت و عرش و فرش و

حور و قصور نیست در حد خونبهای حسینکشم تا که زنده‌ام به جهان دست، از دامن  
ولای حسینطبع (وارسته) باد گویاتر تا کند مدحت و ثنای حسین

## حسین اسرافیلی

### فروید آفتاب

فلک به چهره کشد از حیا نقاب مگر و گرنه، دید توان اینهمه عذاب مگر؟ به کام فاجعه  
می‌ریزد آسمان و زمین نشسته جغد بر این خانه‌ی خراب مگر؟ لبان تشنه‌ی دریادلان به  
فریادست خدای را، شده دریاچه‌ها سراب مگر؟ صلاه ظهر و، تو در عرش می‌کنی  
پرواز گرفته‌اند ملایک ترا رکاب مگر؟ امیر قافله را سر به چوب نیزه چراست؟ زمانه  
لال شد از دادن جواب مگر؟ [ صفحه ۱۱۰ ] سرت به نیزه اذان گفت، کاروان لرزید  
نشسته هیبت طوفان درین خطاب مگر؟ نگاهت از سر نی بیمناک طفلانست گشاده بال  
به ره، باز اضطراب مگر؟ دوان به سوی پدر، کودکان آبله پای گرفته‌اند از آنجا سراغ  
آب مگر؟ فراز نیزه چه غوغای عالم افروزیست! فرود آمده تا نیزه، آفتاب مگر؟!

## حسین اخوان کاشانی (تائب)

### کبوتران حرم

به زخمهای تنت چون اشاره می‌کردم به دامن از مژه، جاری ستاره می‌کردم برای رفتن  
تا کوفه، داشتم تردید به مصحف بدنت استخاره می‌کردم! از سیل گریه‌ی لرزان خویش  
در کوفه خراب، پایه‌ی دارالاماره می‌کردم کبوتران حریم ترا به هر منزل به قصد منزل  
دیگر، شماره می‌کردم شبی که یک تن از آنان میان ره گم شد به سینه، پیرهن صبر پاره  
می‌کردم به طشت زر، به لب چوب خیزران می‌زد یزید و، من به تحیر نظاره می‌کردم ]

صفحه ۱۱۱] به سینه چنگ زنان خیره می شدم به رباب چو یاد تشنگی شیرخواره می کردم به قطره قطره اشکم ازین سفر (تائب)! هماره آب دل سنگ خاره می کردم

### عباس براتی پور

### یادگاری، برای حر شهید

من ماندم و، کوه شرمساری من ماندم و، دشت بیقراریمن ماندم و، کوله باری از درد من ماندم و اشک و آه و زاریسر در قدمت نهم که حرم تا بر سر من قدم گذاریشرمنده و زار و ناتوانم آیا ز دلم خبر نداری؟! خشکیده نهال روحم از شرم از مغفرتش کن آبیاریگر توبه‌ی من قبول افتد آسوده شوم ز شرمساریبا سرخی خون خود بشویم رخسار خود از گناهکاریبخشید امام و رخصتش داد شد عازم رزم و جانسپاری [صفحه ۱۱۲] جان داد به راه عشق و بگرفت جا در ملکوت قرب باریچون دید فتاده خودش از سر خون از سر و روی اوست جاریست از ره مرحمت به فرقتش دستار، به رسم یادگاری!

### گل انتظار، در مصائب نازدانه‌ی سیدالشهداء

شهید عشق که پروانه وار آمده بود به غمگساری آن غمگسار، آمده بود حضور صبح تجلی که پشت شب بشکست به دلنوازی، آن دلفگار آمده بود به روی نیزه شکوفاتر از گل خورشید به شام تیره، برون از حصار آمده بودز داغ لاله رخان، چهره‌ی پر از غم داشت عجب مدار اگر داغدار آمده بودبه بزم ماتم و آشفته‌ی خزان زدگان گلی، نشانه ز فصل بهار آمده بوددر انزوای عطشناک سوگ محرومان نسیم عاطفه‌ی سوگووار، آمده بودامیر قافله‌ی مهر، با ترنم لطف به جستجوی گل انتظار آمده بود [صفحه ۱۱۳]

### عباس حداد کاشانی (حداد)

### گل ستاره



گل ستاره‌ی عشقت، خال روی حسین صفای خالق و خلقت، خلق و خوی حسینگل  
 محمدی از رنگ احمرش پیداست که خورده لعل لبش آب، از سبوی حسینشان لاله‌ی  
 باغست، داغ سینه‌ی او سپند آتش دل، خال مشکبوی حسینیا، بگو، بشنو، کاین حدیث  
 شیرینست به کام ما و تو، قندست گفتگوی حسینهمیشه چشم من، آینه دار طلعت  
 اوست همیشه اشک من آید، در آرزوی حسینفرات، ز آب گل آلود هم مضایقه کرد!  
 گلایه‌ها ز فراتست، در گلوی حسیندرست، اول خردی دلم فتاد و، شکست که بست  
 شیشه‌ی خود را به تار موی حسین! به خون چشمه‌ی دل کن وضو، که وقت صلوه ز  
 مهر، مهر نمازست خاک کوی حسینخدا کند که شوی پاک از گنه، (حداد)! بآبروی  
 محمد، بآبروی حسین

**جلال‌الدین همایی (سنا)**

**لاله‌ی سرخ**

خون خورم در غم آن طفل، که جای لبش ریخت دست ستم حرمله خون در دهنش! ]  
 صفحه ۱۱۴] کودکی، کآب ز سرچشمه‌ی وحدت می خورد گشت از سوز عطش آب،  
 روان در بدنشگر تن نوگل لیلا نبود لاله‌ی سرخ از چه آغشته به خون گشت چنین  
 پیرهنش؟ غنچه‌ی بی از چمن زاده‌ی زهرا بشکفت که شد از زخم سنان، چون گل صد  
 برگ، تشنگلشنی ساخته در دشت بلا گشت، که بود غنچه‌اش اصغر و گل، قاسم و  
 اکبر، سمنششنه لب کشته شد آن شاه، که با خنجر و تیر گشت بیریده و شد دوخته بر  
 تن، کفنشانکه باشد نظرش داروی هر درد (سنا)! چشم دارم که فتد گوشه‌ی چشمی به  
 منش

**هلال محرم**

از آسمان، هلال محرم چو شد برون رفت از دل زمین و زمان، طاقت و سکونماه نو آمد  
از شفق سرخ، آشکار چون خنجر برهنه که افتد ز طشت خونبا پیکر خمیده عیان گشت  
در سپهر شکل هلال، چون رقم حرف حا و نونبر لوح چرخ با قلم نور، این دو حرف ما  
را به نام پاک حسینست رهنمون [صفحه ۱۱۵] یعنی که تا قیامت از آن ماجرا که رفت  
رمزی بود نوشته بر این چرخ نیلگوندر کربلا چو شد علم شاه دین بلند گردید رایت  
ستم و کفر، سرنگونفریاد از آن ستم که به آل عبا رسید از شامیان ناکس و از کوفیان  
دون

### محمد حسین شهریار تبریزی

#### بخواب اصغر!

گشودی چشم در چشم من و، رفتی به خواب اصغر! خداحافظ! خداحافظ! بخواب  
اصغر! بخواب اصغر! بدست خود به قاتل دامت، هستم خجل اما ز تاب تشنگی آسودی  
و از التهاب، اصغر! به شب تا مادرت گیرید بیر قنداقه‌ی خالیت بگریند اختران شب به  
لالای رباب، اصغر! تو با رنگ پریده غرق خون، دنیا به من تاریک کجا دیدی شب  
آمیزد شفق با ماهتاب، اصغر؟! برو سیراب شو از جام جدت ساقی کوثر که دنیا و سر  
آبش ندیدی جز سراب، اصغر گلوی تشنه‌ی بشکافته بنمای با زهرا بگو کز زهر پیکانها  
به ما دادند آب! اصغر! الا ای غنچه‌ی نشکفته‌ی پژمرده، بهارت کو؟ که در رفتن به  
تاراج خزان کردی شتاب، اصغر [صفحه ۱۱۶] خراب از قتل ما شد خانه‌ی دین  
مسلمانان که بعد از خانه‌ی دین هم، جهان با دا خراب! اصغربه چشم شیعیانت اشک  
حسرت یادگار تست بلی در شیشه ماند یادگار از گل، گلاب اصغرا لا ای لاله‌ی خونین!  
چه داغی آتشین داری؟ جگرها می کنی تا دامن محشر کباب، اصغر! تو آن ذبح

عظیمستی که قرآن را شدی ناطق الا ای طلعت تأویل آیات کتاب، اصغر! خدا چون پرسد از حق رسول و آل در محشر نمی دانم چه خواهد داد این امت جواب، اصغر؟!!

## شهاب تشکری آرانی

### غنچه‌ی سرخ

چه بود جان پدر! حرف تیر در گوشت که زود از جزع و گریه کرد خاموشته خیمه چشم به راه ست مادر زارت برای دیدن لبخند غنچه‌ی نوشتبجای آنکه در آغوش مادر آسائی گرفت پیک اجل ناگهان در آغوشت! نهال سبز ترا طاقت نوازش نیست چگونه تیر زند بوسه بر بنا گوشت؟! تن لطیف ترا، بوسه رنجه می دارد چگونه خاک فشارد به هم بر و دوشت؟! [ صفحه ۱۱۷ ] همیشه طوطی طبع (شهاب)، نالانست به یاد غنچه‌ی خاموش و، روی گلپوش

## پروانه‌ی نجاتی

### لالایی!

امشب به خواب رفته نگاه ستاره‌ها افتاده از نفس، طپش گاهواره‌ها فردا کنار علقمه تصویر می شود طرح شگفت حادثه‌ی خون نگاره‌ها شبناله یی غریب درین دشت لاله خیز آشفته، خواب سنگی این سنگواره‌ها لالایی لای کودک لب تشنه‌ام، بخواب! ای غنچه! گل شکفته‌ی دشت شراره‌ها! مادر بخواب! تا رود از یاد نازکت آوای جانگداز گلو پاره پاره‌ها مادر بخواب! تا که نبینی نخفته‌ام در حیرت شکستن بغض مناره‌ها دنیا به خواب رفته، تو هم لحظه یی بخواب! بنگر به خواب رفته نگاه ستاره‌ها

## حسین عبدی

### هفتاد و دو ستاره

خونی که روی یال تو پیداست، ذوالجناح! خون همیشه جاری مولاست، ذوالجناح! [ صفحه ۱۱۸ ] یک قطره آفتاب به روی تنت نشست بوی خدا زیال تو برخاست، ذوالجناح! خورشید در میانه‌ی میدان شهید شد خفاش در هیاهو و غوغاست، ذوالجناح! چون گردباد خشم، مپیچ و فرو بمان! اینجا سوار تست که تنهاست، ذوالجناح! هفتاد و دو ستاره و یک آفتاب سرخ منظومه‌ی حماسی فرداست، ذوالجناح!

**محمد موحدیان قمی (امید)**

**تماشایی ترین میعاد!**

کربلا را، کربلا سر داد روی نیزه‌ها نینوا! درنی، نوا افتاد روی نیزه‌ها خشم در خون خفته‌ی مظلوم عاشورائیان بی صدای ناله، شد فریاد روی نیزه‌ها! آسمان، خم شد به پابوس زمین، آنجا که دید چرخ را منظومه‌ی ایجاد، روی نیزه‌ها خصم را، عمق سقوط و، دوست را اوج عروج جلوه گر شد با همه ابعاد، روی نیزه‌ها از صمیمیت، گره می خورد دلها، با نگاه در تماشایی ترین میعاد روی نیزه‌ها حنجر فریاد سرخ از زیر تیغ اختناق رفت، تا حق را شهادت داد روی نیزه‌ها! [ صفحه ۱۱۹ ] بی تعارف داشت هفتاد و دو مهمان عطش: میزبانی کردن جلاد روی نیزه‌ها! صوت قرآن، از گلوی تشنه‌ی بی حنجره غربت اسلام را، سر داد روی نیزه‌ها جلوه‌ی مظلومی، از آنسوی ناپیدای عشق پایداری را جهت میداد، روی نیزه‌ها!

**محمد حسن مؤمنی تنکابنی**

**روی نیزه‌ها!**

نشست بر جبین عشق، غبار روی نیزه‌ها بار آسمان غم، بار! روی نیزه‌ها اگر چه یاسهای عشق، شدند پرپر از خزان بین که سبز می شود، بهار، روی نیزه‌ها غریو دشنه می وزد، ز

بادهای خوفناک درین میانه نغمه یی بر آر، روی نیزه‌ها شکست قامت دلم، ز غربت کبوتران که مانده است روبرو، بهار روی نیزه‌ها سکوت و وحشت و عطش، دگر که مانده است باز گلی ز دامن بهار، بکار روی نیزه‌ها

### علی اکبر خوشدل تهرانی (خوشدل)

#### شیواترین حماسه

نازم حسین را، که چو در خون خود طپید شیواترین حماسه‌ی تاریخ، آفرید [ صفحه ۱۲۰ ] دیدی دقیق باید و، فکری دقیقتر تا پی برد به نهضت آن خسرو شهید قامت چو زیر بار زر و زور خم نکرد در پیش عزم و همت وی آسمان خمیدبرگی بود ز دفتر خونین کربلا هر لاله و گلی که به طرف چمن دمید از دامن سپید شریعت زدود و شست با خون سرخ خویش، سیهکاری یزیدیکسان رخ غلام و پسر بوسه داد و گفت: در دین ما سیه نکند فرق با سپیدبند تشنه‌ی عدالت و آزادی بشر آن العطش که از دل پرسوز می‌شنید چونانکه گفت خواهر خود را: اسیر باش! آزاد تا جهان شود از قید هر پلیدبانوی بانوان جهان، آنکه روزگار بعد از علی، خطابه سرائی چو وی ندید لطف کلامش از امن‌العدل بین، که ساخت رسوا یزید و، پرده‌ی اهل ستم درید خوشبخت ملتی که ازین نهضت بزرگ گردد ز روی معرفت و عقل، و مستفید (خوشدل)! دریغ و درد، که ما بهره کم بریم زین نهضت مقدس و زین مکتب مفید [ صفحه ۱۲۱ ]

#### فلسفه‌ی نهضت حسینی

بزرگ فلسفه‌ی نهضت حسین اینست که مرگ سرخ به از زندگی ننگینست حسین، مظهر آزادی و آزادیست خوشا کسی که چنینش مرام و آئینسته ظلم کن به کسی، نی بریز ظلم برو که این مرام حسینست و منطق دینستهمین نه گریه بر آن شاه تشنه لب کافست اگر چه گریه بر آلام قلب، تسکینستبیین که مقصد عالی نهضت او چیست که درک آن

سبب عز و جاه و تمکینستفرازی نی سر وی گر رود نباشد باک که سرفرازی طاها و آل یاسینستاگر چه داغ جوان تلخکام کردش، گفت که مر در ره حفظ شرف چه شیرینستز خاک مردم آزاده بوی خون آید نشان شیعه و آثار پیروی اینستز خاک سرخ شهیدان کربلا، (خوشدل)! دهان غنچه و دامان لاله، رنگینست

### نیر تبریزی

#### گفت ای گروه....

گفت: ای گروه! هر که ندارد هوای ما سرگیرد و برون رود از کربلای ما [ صفحه ۱۲۲ ]  
 ناداده تن به خواری و ناکرده ترک سر نتوان نهاد پای به خلوتسرای ماتا دست و رو نشست به خون، می نیافت کس راه طواف بر حرم کبریای ما این عرصه نیست جلوه گه روبه و گراز شیرافگنست بادیهی ابتلای مابرگد آنکه با هوس کشور آمده سر ناورد به افسر شاهی، گدای ماما را هوای سلطنت ملک دیگرست کاین عرصه نیست در خور فر همای مایزدان ذوالجلال به خواتسرای قدس آراسته ست بزم ضیافت برای ما

### آیهی نور

ای ز داغ تو روان خون دل از دیدهی حور بیتو عالم همه ماتمکده تا نفخهی صورخاک بیزان بسر اندر سر نعش تو بنات اشک ریزان ببر از سوک تو شعرای عبورز نماشای تجلای تو مدهوش، کلیم ای سرت سر انالله و، سنان نخلهی طور دیدهها گو همه دریا شو و، دریا همه خون که پس از قتل تو منسوخ شد آئین سرور [ صفحه ۱۲۳ ] شمع انجم همه گو اشک عزا باش و بریز بهر ماتمزده، کاشانه چه ظلمات و چه نورپای در سلسله سجاد و بسر تاج، یزید خاک عالم به سر افسر و دیهیم و قصوردیر ترسا و سر سبط رسول مدنی؟! آه اگر طعنه به قرآن زند انجیل و زبورتا جهان باشد و بوده ست، که داده ست نشان میزبان خفته به کاخ اندر و، مهمان به تنور؟! سر بی تن که شنیده ست

به لب آیهی کھف؟! یا که دیده ست به مشکوه تنور آیهی نور؟! جان فدای تو، که از حالت جانبازی تو در طف ماریه از یاد بشد شور نشور قدسیان سر به گریبان به حجاب ملکوت حوریان دست به گیسوی پریشان ز قصور غرق دریای تحیر ز لب خشک تو، نوح دست حسرت به دل، از صبر تو ایوب صبور مرتضی با دل افروخته، لا حول کنان مصطفی با جگر سوخته حیران و حضور کوفیان دست به تراج حرم کرده دراز آهوان حرم از واهمه در شیون و شورانبیا محو تماشا و ملائک، مبهوت شمر، سرشار تمنا و تو سرگرم حضور [ صفحه ۱۲۴ ]

### قدرت قمی

### زوار سیدالشهداء

چه جای خلق؟ که دادار سیدالشهداء به حیرتست خود از کار سیدالشهداء! فلک تبرک جوید، فرشته کحل بصر ز خاک مقدم زوار سیدالشهداء سزد که جوید همچون مسیح روح الله شفای درد ز بیمار سیدالشهداء! کرم بین و فتوت، که کام تر نکند میان بحر، علمدار سیدالشهداء!

### عباس کی منش کاشانی (مشفق)

### شور ساختن

به جولانگاه دشت بی نیازی تاختن باید بیابانیست مالا مال دل، جان باختن باید مشو غافل دمی، تا منزل جانان به رهپوئی نسیم آسا به سر افتان و خیزان تاختن باید گرت زین برق عالم سوز بال سوختن باشد درین پرواز طاقت گیر، شور ساختن باید بت ما و منی آزرده دارد خاطر ما را به روی این حریف فتنه گر تیغ آختن باید اگر همچون شهید نینوا

افروختن خواهی سری در سروری بالای نی افراختن باید [ صفحه ۱۲۵ ] مگر روزی به دامانش توانی دست دل یازی غریب از خویشتن، بر آشنا پرداختن باید

### **غلامرضا قدسی (قدسی)**

#### **ساز مخالف**

چون در عراق، ساز مخالف عدو نواخت شاه حجاز گر چه از این ساز سوخت، ساختآن روز اگر حسین نمی کرد خود قیام امروز کس به دهر خدا را نمی شناختدستش بریده اهرمنی کز ره عناد تیغ ستم به روی سلیمان عشق، آختآتش زدند تیره دلان تا به خرگهش چون شمع انجمن، دل آزادگان گداختن پاكباز عشق شود در قمار عشق در راه دوست از دل و جان هر چه داشت باختسلطان لامکان چون مکان کرد روی خاک خاکم به سر، که بر بدنش خصم، باره تاخت

#### **عارف بجنوردی**

##### **شور حسینی**

مقصود او فشاندن جان عاشقانه بود با دشمنان محاربه کردن بهانه بودهل من مغیث گفتن فرزند بوتراب بالله که آزمایش اهل زمانه بود [ صفحه ۱۲۶ ] حق خواست باب فیض گشاید به روی خلق نای و نوای شور حسینی بهانه بود گردید دشت کرب و بلا، ساحل نجات هر چند بحر عشق، یمی بیکرانه بودشد یکه تاز رزم، شهی کز علو قدر واجب صفت به عرصه ای امکان یگانه بود جز نای نینوای حسینی، به روزگار هر نغمه ای دگر که شنیدم فسانه بود

#### **ابوتراب جلی**

#### **عرفات محبت**



عاشق چو رو به کعبه‌ی عشق و وفا کند احرام خود ز کسوت صبر و رضا کند در پیش،  
 راه بادیه گیرد غریب وار ترک عشیره و بلد و اقربا کند بی‌اعتنا به زحمت و رنج مسافرت  
 در هر قدم تحمل خار جفا کند آنجا که موقف عرفات محبتست در پیشگاه دوست سر  
 و جان فدا کند از صدق چون نهاد قدم در منای عشق نقدینه‌ی حیات خود از کف رها  
 کند در مشعر الحرام وفا چون گشود بار از آه خویش، مشعل سوزان بپا کند [ صفحه  
 ۱۲۷ ] بر گرد خیمه‌گاه بگردد پی وداع یا چشم اشکبار طواف النساء کند از مروه‌ی خیام،  
 شتابان به قتلگاه رو آرد و به هروله قصد صفا کند پس در کنار زمزم اخلاص، تشنه لب  
 بنشیند و به زمزمه یاد خدا کند آنگاه دست و روی بشوید به خون خویش برخیزد و نماز  
 شهادت بپا کند قربان عاشقی که حدیث مصیبتش ایام را هر آینه ماتمرا کند بی‌اختیار  
 خون چکد از دیده‌ی (جلی) هر گه که یاد واقعه‌ی کربلا کند

### محمد عابد تبریزی

#### کشته‌ی محبت

به قتلگه ز سر شوق گفت شاه حجاز: (منم که دیده بدیدار دوست کردم باز) بدین  
 شرف که شدم کشته‌ی محبت تو (چه شکر گویمت ای کارساز بنده نواز) ز شاهراه  
 شهادت چو بگذری ای دوست (بسا که بر رخ دولت کنی کرشمه و ناز) به خون، وضو  
 نکند گر قتیل راه وفا (به قول مفتی عشقش درست نیست نماز) [ صفحه ۱۲۸ ] به آستان  
 جلالت جبین به عجز نهم (که کمیای مرا دست خاک کوی نیاز) سرم به عرش سنان به،  
 تنم به فرش تراب (که مرد راه نیندیشد از نشیب و فراز) ازل به گوش دلم پیر میفروشان  
 گفت: (درین سراچه‌ی بازیچه غیر عشق، ماباز!) بجز خیال تو اسرار دل کرا گویم؟ (چو  
 سرو راست در این باغ نیست محرم راز) بعشق دوست قسم، هر بلا رود به سرم (من آن

نیم که ازین عشقبازی آیم باز) چه جای گفته‌ی ناجور چون توئی (عابد)؟ (در آن مقام که حافظ بر آورد آواز) [۴].

### محمد علی ریاضی یزدی

#### پیغام عطش

نازم آن زنده شهیدی که بر داور خویش سازد از خون گلو تاج و، نهد بر سر خویشتا دهد صبح ازل هدیه به سلطان ابد بر سر دست برد نعش علی اکبر خویشتا شود مهر نماز ملک اندر ملکوت ریخت تا بام فلک خون علی اصغر خویش [صفحه ۱۲۹] می رود راه خدا با سر خود بر سر نی! چون به زیر سم اسبان نگرد پیکر خویشاز پی حفظ حریم حرم حرمت دوست به اسارت، سر بازار برد دختر خویشروی گلگون شفق، سرخ شد از خون حسین تا شود شاهد این خون به بر داور خویشآن کریمی که اگر بدره‌ی زر کرد عطا پوشد از شرم گدا، ماه رخ انور خویشآن سلیمان که اگر خاتم ازو خواهد دیو بند انگشت دهد همره انگشتر خویش! در شگفتم چه جوابی به خدا خواهد داد قاتل او چو در آید به صف محشر خویش؟! در اذان، نام پیمبر برد و، وقت، نماز می کشد زاده‌ی آزاد‌ی پیغمبر خویش! آب، مهریه‌ی زهرا و، جگر گوشه‌ی او باز پیغام عطش می دهد از حنجر خویش! چشمه‌ی چشم (ریاضی)، گهر از خون جگر ساخت، تا هدیه‌ی آن شاه کند گوهر خویش

### عبدالعلی نگارنده خراسانی

#### بابی انت و امی

همه جسمیم و توئی جان، بابی انت و امی همه دردم و تو درمان، بابی انت و امی [ صفحه ۱۳۰] بابی انت و امی که ز پیمان تو با حق همه گریان و تو خندان، بابی انت و

امیز وجودت به وجود آمده شور و هیجانی در همه عالم امکان، بابی انت و امیجان  
 فدایت که شد از روز نخستین ولادت کربلای تو نمایان، بابی انت و امیتو حسینی، تو  
 حسینی، تو سراپا همه حسنی معدن جودی و احسان، بابی انت و امیانکه دیوانه‌ی تو، سر  
 به بیابان بگذارد بگذرد از سر و سامان، بابی انت و امیخرد ای خسرو خوبان که بود  
 شاخص انسان مانده در کار تو حیران، بابی انت و امیسر آن کشته بنازم که دم مرگ  
 ببیند تو گرفتیش بدامان، بابی انت و امیچون (نگارنده) به آن کو شده در ظل لوایت  
 دادن جان بود آسان، بابی انت و امی

**احمد مهران**

**جلوه‌گاه حق**

تا ابد جلوه‌گاه حق و حقیقت سر تست معنی مکتب تفویض، علی اکبر تستای حسینی که  
 توئی مظهر آیات خدای این صفت از پدر و جد تو در جوهر تست [صفحه ۱۳۱] درس  
 آزادگی عباس به عالم آموخت زانکه شد مست از آن باده که در ساغر تستطفل شش  
 ماهه تبسم نکند، پس چه کند؟! آنکه بر مرگ زند خنده علی اصغر تستای که در کرب  
 و بلا بیکس و یاور گشتی چشم بگشا و بین خلق جهان یاور تستخواهر غمزدهات دید  
 سرت بر نی و گفت: آنکه باید به اسیری برود خواهر تستای حسینی که به هر کوی  
 عزای تو پیاست عاشقان را نظری در دم جانپور تستخواست (مهران) بزند بوسه سراپای  
 ترا دید هر جا اثر تیر ز پا تا سر تست

**محمد خلیل جمالی (مذنب)**

**دعوت**

خون در دل خون، زمزمه جوشست، بیائید گوش از همه دل ناله نیوشست، بیائید ساز دل عشاق به آهنگ حسینی در زیر و بم جوش و خروشست، بیائید در خم ولا کوثر ایثار زند جوش فرزند علی باده فروشست، بیائید موج نفس داغ گل باغ رسالت پیچیده به هر لاله‌ی گوشست، بیائید [ صفحه ۱۳۲ ] بی آتش عشقی که شماراست به سینه در محفل ما لاله خموشست، بیائید دنبال سر عشق خدا رفتن و رفتن دیوانه شدن غایت هوشست، بیائید پائی به سر چشم (جمالی) بگذارید گلخانه‌ی ما، آینه پوشست، بیائید

### پارسای توپسرکانی (پارسا)

#### تنور خولی

از تنور خولی امشب می رود تا چرخ، نور آفتاب چرخ، حسرت می برد بر این تنورگر، نه ظاهر شد قیامت، ورنه روز محشرست از چه رو کرد آفتاب از جانب مغرب، ظهور؟! این همان نورست کز وی لمعه‌ی بی در لحظه‌ی بی دی موسای کلیم الله شبی در کوه طور این همان نور خدا باشد که ناگردد خموش این همان مشکوه حق باشد که نایابد فتور مطبخ امشب، مشرقستان تجلی گشته است زین سر بی تن، کزو افلاک باشد پر ز شورا ز لبان خشک و از حلقوم خونین گویدت: قصه کهف و رفیم و رمز انجیل و زبور

### احمد کمالپور خراسانی (کمال)

#### مهمان که بودی!؟

ای شمع فروزان! به شبستان که بودی؟ دیشب به کجا رفتی و مهمان که بودی؟ [ صفحه ۱۳۳ ] از دوری روی تو، من آرام ندارم ای جان من! آرام دل و جان که بودی؟ من، دیده چو یعقوب به ره دوخته بودم ای یوسف گمگشته! به زندان که بودی؟ بردند به

یغما سر و سامان ترا، دوش خود زیور و زیب سر و سامان که بودی؟ بعد از تو برادر!  
 شده ام خوارتر از خار تو ای گل بیخار! به بستان که بودی؟ شب تا به سحر اشک به  
 دامن بفشاندم ای گوهر یکدانه! به دامن که بودی؟

### نظام مولا هویزه

### آرزو

ای کاش در عزای تو خون می گریستم دمساز زخمه های جنون، می گریستمیک سینه  
 داشتم به زلای آسمان از ابرهای تیره، فزون می گریستمهمناله با تمامی یاران تو،  
 حسین! ای کاش در تمام قرون می گریستمسرچشمه های اشکم اگر خشک می شدند  
 آنگاه می نشستم و، خون می گریستمعشقت مگر نبود که دست مرا گرفت وقتی ز پا  
 فتاده، نگون می گریستم؟ [ صفحه ۱۳۴ ] این گریه، آبروی منست و دلیل عشق ای عشق!  
 بی نگاه تو چون می گریستم؟ ای کاش در ترنم شعر زلال اشک از مرزهای واژه برون،  
 می گریستم

### حبیب الله بخشوده

### نذر اباعبدالله

زیر ایوانت اگر روزی کبوتر می شدم آنقدر پر می زدم در خون، که پرپر می شدم! آتشم  
 گل کرد و، بالم سوخت با پروانه ها کاش چون پروانه در آتش شناور می شدمکاش در  
 هنگام طوفان سیاه نیزه ها سرخ تر از شرم بغض الود خنجر می شدمپرچمی بر شانه های  
 چاک چاک نینوا مرهمی بر زخم خونین برادر می شدمای سرانگشت جنون در فصل  
 رقص عاشقان زخمه یی گر می زدی تا شعله ورت می شدم: سوی تو پر می زدم، با بوی  
 تو پر می زدم از شمیم روح انگیزت معطر می شدمبا برادر گفت زینب: کاش بیتو در

جهان مرغ بی پر، باغ بی بر، نخل بی سر می شدمدر حریم تو، کبوترها به باران می رسند  
گر به کویت راه می بردم، کبوتر می شدم! [ صفحه ۱۳۵ ]

### حسین دارند

#### مهر عاشورا، برای کودک شش ماهه‌ی امام حسین

هوای العطش نای گل، اناری شد ترانه، خشک شد و آب، زخم کاری شد! ضریح زخم  
بلندش، در آن تبسم سرخ هوای بال هزار آسمان قناری شدز تشنگی لب چون غنچه‌اش  
چنان پژمرد که از نگاه فرات آب شرم جاری شد گلی که تشنگیش شاخه‌های آتش  
داشت به دست حرمله یکباره آبیاری شد! به استناد گلویش، که مهر عاشورا است حروف  
سرخ لبش، خط یادگاری شده روی دست پدر، یک ستاره جان می داد تمام وسعت  
قنذاقه، لاله کاری شد

#### به پیر میدان عشق، حبیب بن مظاهر

یک علم بی صاحب افتاده ست، چشمش اما رو به صحراهاست گفت: اینک می رسد  
مردی، کاین علم بر دوش او زیباستشانه‌های حیرتش لرزید، اشک خود را در علم  
پیچید گفت با خود: کیست او کاینجا نیست، اما مثل ما با ماست؟ آسمان دستی تکان  
می داد، ماه چیزی را نشان می داد ناگهان فریاد زد: ای عشق! گرد مردی از کران  
پیدا است [ صفحه ۱۳۶ ] گفت: می آید ولی بی سر! بر نشسته، آهنین پیکر گفت: آری  
کار عشقست این، او سرش از پیشتر اینجاست! گفت: در چشمم نه یک مردست،  
آسمان انگار گل کرده ست کهکشان در کهکشان موجست، مثل خورشید آسمان  
پیماستوقتی آمد عطر گندم داشت، کوفه کوفه زخم مردم داشت عشق زیر لب به  
سرخی گفت: آری، آری او حبیب ماستشیه‌ی اسبی ترنم شد، در غباری ناگهان گم  
شد یک صدا از پشت سر می گفت: «گرد او آینه‌ی فرداست»

رضا معتقد

## سرباز کوچک!

پوشید سرباز کوچک، قنداقه، یعنی کفن را پیمود یاس سپیدی، راه شقایق شدن رانالید، یعنی: مرا هم در کاروانت نصیبیست! یعنی که: در پیشگاهت آورده‌ام جان و تن را بگذار تا روی دستت، قدری عطش را بگیریم بگذار تا خون ببارد بر پیکرم، پیرهن را قدری بنوشان مرا از اشک غریبانه‌ی خویش تا حس کنم در نگاهت لب تشنه پرپر زدن را! تا چند اینجا بمانم وقتی درین ظهر غربت می‌بینی افتاده بر خاک، یاران شمشیرزن را؟! یک سینه داری پر از داغ، دست تو بگذارد ای کاش بر شانه‌ی کوچک من، این داغ قامت شکن را [ صفحه ۱۳۷ ] ناگاه در دست مولا یک چشمه جوشید از خون بوسید تیری گلوی آن شاخه‌ی نسترن را گهواره خالی خدایا! تنها دلی ماند و داغی داغی که از من گرفته ست، پروای دل سوختن را

## جلیل دشتی مطلق، نذر حضرت ابوالفضل

## آبروی میدان

این جوان کیست که در قبضه‌ی او طوفانست؟ آسمان زیر سم مرکب او حیرانستپنجه در پنجه‌ی آتش فگند گاه نبرد دشت از هیبت این معرکه، سرگردانستمشک بر دوش گرفته ست، ودل را در مشت کوهمردی که همه آبروی میدانستا که لب تشنه نمانند غریبان امروز می‌رود در دل آتش، به سر پیمانستاین طرف: کوه جوانمردی، ایثار، شرف روبرو: قوم جفایپیشه و سنگستانست! صف به صف می‌شکند پشت سپاه شب کیش آذرخشیت که غرنده‌تر از شیرانستخیره بر خیمه‌ی زینب شده و می‌نگرد کودک را که تمامی عطش و، گریانستسمت خون علقمه در آتش و، در سمت عطش

خیمه‌ها شعله‌ور، و بادیه اشک افشانست [ صفحه ۱۳۸ ] این که بر صفحه‌ی پیشانی او حک شده است آیه‌هاییست که در سوره‌ی (الرحمن) است

### حسن حسینی

### تاریخ ساز کربلا

می‌روم مادر! که اینک کربلا می‌خواندم از دیار دوست، یار آشنا می‌خواندم مهلت چون و چرائی نیست مادر! الوداع زانکه آن جانانه، بی چون و چرا می‌خواندموای من گر در طریق عشق کوتاهی کنم خاصه وقتی یار با بانگ رسا می‌خواندممی‌روم آنجا که مشتاقانه با حلقوم خون جاودان تاریخ ساز کربلا می‌خواندمذوالجناح رزم را گاه سحر زین می‌کنم می‌روم آنجا که نای نینوا می‌خواندم

### محمد شریف سعیدی افغانی، تقدیم به سیدالشهداء

### میدان در باد

می‌دود اسبی، با یال پریشان در باد پشت زین خشم دگر دارد، توفان در بادی‌می‌رود... از جگر معرکه برمی‌گردد بی‌سوار اما، آن سوخته یکران در باداز شرار نفس سوخته‌اش، چون خورشید شعله می‌گیرد گیسوی بیابان در باد [ صفحه ۱۳۹ ] خیمه می‌سوزد و، طفلی که تمامی عطشست می‌دود تلخ و برافروخته دامان، در بادتا نشیند عطش معرکه، اینک زینب کوهه ابريست که می‌بارد باران در بادرودها مرثیه می‌خوانند از دلتنگی آسمان نیز دریده ست گریبان در بادمرقدش مشرق گل‌های فروزان بادا آن که جان داد چو فانوس فروزان، در باد

### یدالله گودرزی

### در مصاف گلوی تو



خورشید، سر برهنه برون آمد چون گوی آتشین و، سراسر سوخت آینه‌های عرش  
 ترک برداشت، قلب هزار پاره‌ی حیدر سوختاز فتنه‌های فرقه‌ی نوبنیاد، آتش به هر چه  
 بود و نبود افتاد تنها نه روح پاک شقایق مرد، تنها نه بالهای کبوتر سوخت! حالت  
 چگونه بود! نمی‌دانم، وقتی میان معرکه می‌دیدم بر ساحل شریعه‌ی خون‌آلود، آن سرو  
 سربلند تناور سوختجنگاوری ز اهل حرم کم شد، از این فراق قامت تو خم شد آری!  
 میان آتش نامردان، فرزند نازنین برادر سوخته‌نگام ظهر، کودک عطشان را، بردی به  
 دست خویش به قربانگاه جبریل پاره کرد گریبان را وقتی که حلق نازک اصغر  
 سوختدر آن کویر تفته‌ی آشناک، آنقدر داغ و غرق عطش بودی تا آنکه در مصاف  
 گلوی تو، حتی گلوی تشنه‌ی خنجر سوخت [صفحه ۱۴۰] چشمان سرخ و ملتهبی آن  
 روز، چشم انتظار آمدنت بودند اما نیامدی و ازین اندوه، آن چشمهای منتظر آخر  
 سوختمی خواستم برای تو ای مولا! شعری به رنگ مرثیه بنویسم اما قلم در اول ره  
 خشکید، اوراق ناگشوده‌ی دفتر سوخت [صفحه ۱۴۳]

## منویها

### نادر بختیاری

### خورشید در تنور

یکبار دیگر، العطش شعله ور شده ست چشمانم از تراوش اندوه، تر شده ستای ذوالفقار  
 در تف خون خفته! ای حسین! ای حیدر دوباره بر آشفته! ای حسین! مظلومی از درون تو  
 می‌خواندم به خویش هل من معین خون تو، می‌خواندم به خویشمن، این من همیشه  
 مسافر به سوی تو من، آنکه مانده بر دل او، آرزوی توالال تحیر، آینه سان شب نداشتم  
 می‌خواستم بتازم و، مرکب نداشتممی خواستم به خلسه‌ی خون آشنا شوم هفتاد و  
 سومین سر از تن جدا، شوموقتی که تاخت، تشنه به سوی معاد خون برخاست از مهابت

او، گردباد خونآنگاه، عرصه بر نفس او سپند شد بانگ فیا سیوف خذینی! بلند شد اسلام کفر، تن به مجوس و مجوسه زد دیدم که تیغ: بر رگ خورشید بوسه زد [صفحه ۱۴۴]

روحی بلند، همچو ملائک، خروج کرد روحی که بال و پر زد و قصد عروج کرد آن روح در طواف به گرد امام شد و آن حج ناتمام بدینسان تمام شد وقتی سر مبارک او را برید، مرگ صدبار مردو زنده شد و، وارheid مرگش بود و من به مطبخ آن خانه آمدم مطبخ نه، سوی راز نهانخانه آمدم دیدم که، نور می زند از دخمه یی برون دل، خسته ام کشاند به دنبال رد خونخون در میان نور چه می کرد؟ یا علی! خورشید، در تنور چه می کرد؟ یا علی! اف بر چنان کسان که نکردند یاریت آنان که بودشان خبر از زخم کاریتابن بصیرهای هراسیده از خدنگ و آن ابن ربعی، آن سیاست - شعار جنگمختار هم اگر چه کشید انتقام تو در ظهر مرگ، تیغ نشد در نیام توای ذوالفقار در تف خون خفته، ای حسین! ای حیدر دوباره برآشفته، ای حسین! بانگ شراره گون تو، پیچیده در جهان تا حشر، بوی خون تو پیچیده در جهان [صفحه ۱۴۵]

### محمد علی مجاهدی (پروانه)

#### محشر آفرین!

چون خدا، آن قد و قامت آفرید نسخه‌ی روز قیامت، آفرید شد قد و بالاش، محشر آفرین قامتش را گفت محشر: آفرین! روی خود می کرد پنهان در نقاب تا خجل از او نگردد آفتاب! شیر حق، چون شد روان سوی فرات چرخ گفت آباء را:

والمهات! هر چه روبه بود، از پیشش گریخت تار و پود دشمنان از هم گسیختند شط بس بیقراری می کند آرزوی جانسپاری می کند با زبان حال می گوید مدام: بیش ازین میسند ما را تشنه کام! پس درون شط ز رحمت پا نهاد پا به روز قطره، آن دریا نهادمشگ را، ز آب یقین پر آب کرد آب را، از آب خود سیراب کرد! پس ز شفقت

کرد با مرکب خطاب: کام خود تر کن ازین دریای آب! مرکب از جانب ساحل دوید  
 شیبه یی از پرده‌ی دل برکشید [ صفحه ۱۴۶ ] کای ترا جا برفراز پشت من پیش دشمن  
 و آنچه خواهی مشت من؟! کام اگر خشکست، گامم سست نیست تا ترا بر دوش دارم،  
 آب چیست؟! تشنه‌ی آبم، ولی دریا دلم جانب دریا مخوان از ساحلمای تو شط و بحر و  
 اقیانوس من جز تو حرفی نیست در قاموس من! بر تنش از بس که تیر آمد فرود  
 بی رکوع آمد تن او در سجود! چون فتاد آن سرو قامت بر زمین شد به پا شور قیامت در  
 زمینبسکه از جام بلا، سرمست شد هم ز پا افتاد و، هم از دست شد! عمر او، در پرده‌ی  
 اسرار بود در عدد با دل به یک معیار بود یعنی آن دم کو به سوی دوست راند قلب عالم  
 از طپیدن بازماند!

### عریانی خوشست!

چون که عابس، گرمی هنگامه دید خون غیرت در رگ جاننش دوید [ صفحه ۱۴۷ ]  
 گفت با خود: با مرد باید بود، مرد! خوش بود از مرد، استقبال درد چون به جاننش،  
 آفتاب عشق تافت در حریم باده خواران، باریافتدست شوقش، دامن ساقی گرفت وز  
 کفش جام هوالباقی، گرفتگفت: خواهم در رهت قربان شدن ترک هستی گفتن و،  
 عریان شدن! ساقی از روی عنایت، خنده کرد کشت عابس را و، از نو زنده کرد! گفت:  
 کای آشفته حال پاکباز زود آوردی به ما، روی نیاز! این چه راه و رسم مستی کردنت  
 کی زمان ترک هستی کردنت؟ گفت: ای جانم فدای جان تو دست کی بردارم از  
 دامان تو؟ کربلا جز سرزمین عشق نیست مذهب من: غیر دین عشق نیست! خواهم اینک  
 در دل آتش شدن چون طلای ناب، پاک از غش شدن دید ساقی مستیش افزون شده  
 ست پاک از عشق خدا معجون شده ست [ صفحه ۱۴۸ ] بهر جانبازی ز جان آماده است  
 خود نخورده باده، مست افتاده است! تا دل او بیش ازین باید به درد رفت و فرمان  
 شهادت مهر کرد رفت عریان سوی میدان بی شکیب کاین منم من: عابس بن بوشیبسکه

کشت و ریخت خون از حد فزون کشتی خود دید در گرداب خونلاجرم رو جانب احباب کرد جمله را از گفته‌اش، بیتاب کرد گفت: ای دردی کشان می‌پرست پای باید زد به فرق هر چه هستراه کوتاه ست و منزل بس قریب یک قدم مانده ست تا کوی حبیبجو علم از شوق دل افراشتم این قدم را، زودتر برداشتم! شوق او از کف عنان من ربود و آن زره انداختن، از من نبود! دست اگر از خویش افشانی، خوشست جامه بیرون کن، که عریانی خوشست! [صفحه ۱۴۹]

### یا حبیب!، نذر حبیب بن مظاهر

چون که او خوان تجلی چیده دید خود بساط عمر را، برچیده دید گفت با آن والی ملک وجود حکمران عالم غیب و شهود: تو حسینی، من حسینی مشربم عشق پرورده ست در این مکتبم تو امیری، من غلام پیر تو خار این گلزار و، دامنگیر تو از خدا در تو مظاهر دیده‌ام من خدا را در تو، ظاهر دیده‌ام مگر حبیبی تو، بگو من کیستم؟! تو حبیب مطلق، من نیستم! عاشقان را، یک حبیب ست و توئی از میان بردار آخر این دوئیر خصم ده تا به میدان رو کنم رو به میدان لقای او کنم رخصتش داد آن حبیب عالمین سرور و سرخیل مظلومان، حسین کرد آن سر حلقه‌ی اهل یقین دست غیرت را برون از آستین [صفحه ۱۵۰] دید محشر را چو در بالای خون زورق خون راند در دریای خوندر تنش گلزخم خون، گل کرده بود در بهار او، جنون گل کرده بودرفت و جان خود فدای دوست کرد آن نکومرد، آنچه را نیکوست کردنخل پیر کربلا، از پا فتاد سروها را، سرفرازی یاد داد زیر لب می‌گفت آن دم با حبیب: یا حبیبی! یا حبیبی! یا حبیب! در غروب آفتاب عمر من یافت فصل خون کتاب عمر من! این کتاب از عشق تو شیرازه یافت اعتباری بیش از اندازه یافتبار عشقت، قامت را راست کرد در حق من، آنچه را می‌خواست کرد! ناله‌ام را، رخصت فریاد داد دیده را، بی‌پرده دیدن یاد داد! پرده بالا رفت و، دیدم هست و نیست! راستی، نادیدنیها دیدنیست!

## الله اکبر!

روز عاشورا، که روز عشق بود جان یاران پر ز سوز عشق بود [صفحه ۱۵۱] بانگ می زد ساقی بزم بلا عاشقان را، آشکارا و برملا کای گروه باده خواران الست! باید از جام بلا گردید، مستاز در و دیوار می بارد بلا تا کند خیل شما را، مبتلا! باده خواران! همدم ساقی شوید سرخوش از جام هوالباقی شوید همتی! هنگام مستی کردنت وقت رو سوی بلا آوردنتیست هشیاری ز سرمستان، روا ترسم از یزدان بدا آید، بدا! باده خواران گرد او گشتند جمع جانشان پروانه شد بر گرد شمعهر کرا در حد خود می ریخت می تا کند این راه را، مستانه طیتا مبادا مستیش افزون شود حالتش از باده، دیگرگون شود مستی اکبر ز یاران، بیش بود جام را، از دست ساقی می ربود! هر چه می در ساغرش می ریخت، او می شنید از او که: ساقی! باده کو؟ [صفحه ۱۵۲] ساغرم پر کن دمام از شراب تا کند هر ذره ام را آفتابکی توان سرمست شد زین یک دو جام؟! باده نوشی خوش بود، اما مدام خوش بود با می، مدام آمیختن باده را دائم به ساغر ریختنی که بی اندازه باشد، خوشترست مرد این میدان، علی اکبرست! ساقی دانا دل صافی ضمیر گفت با او: هر چه خواهی باده گیر! آنقدر می از سبوی هر، کشید تا که رنگ او گرفت و، هو کشید! رو سپس بر جمع میخواران نمود پرده از راز دل خود، برگشود کای گروه باده خواران! الوداع ترسم این مستی، مرا آرد صداع! صحتم، آهنگ بیماری کند مستیم، رو سوی هوشیاری کند ترک جان گفتن، به مستی خوشترست بهر او مردن، ز هستی خوشترست این بگفت و، سوی میدان رو نهاد پا به میدان لقای او، نهاد [صفحه ۱۵۳] هستی موهوم را، معدوم کرد خویش را، قربانی قیوم کرد رفت بیرون از جهات و از قیود طلعت حق گشت در چشم شهود! چون حسین این جلوه را نظاره کرد جامه بر تن از تحیر، پاره کرد کاین چه رسم عشقبازی با خداست؟! اکبرست این در تجلی، یا خداست؟! چون شنید انی انا الله از درون کرد خود نعلین را، از پا برونسبرهنه

جانب یاران دوید پابره‌نه سوی میخواران دوید کاینک اکبر در تجلی گاه اوست دیگر اکبر نیست آنجا، بلکه هوستهر چه می‌بینید، آیات ویست عالم امکان، ظهورات ویستدر فنای ما، بقا دارد حضور لای ما، الا در آرد در ظهوربنگرید ای باده‌خواران آشکار در جمال اکبرم، رخسار یارهر کرامیل تماشای خداست رو کند آنجا، که طور کبریاست! [صفحه ۱۵۴] جمله مست از جام آگاهی شدند باده‌خواران، اکبر الهی شدند! هر که از آن باده، ساغر می‌کشید نعره‌ی الله اکبر می‌کشید! زان سپس در عرصه‌ی غیب و شهود ذکر تسبیح ملک، تکبیر بود!

### خاطر خواه باش!

روز عاشورا به پای خم غنود هر حریف باده‌پیمائی که بود آستین افشان و پاکوبان و مست شسته دست از غیر جانان، هر چه هستجمله از جام بلا، صهبا زده پرده‌های غیب را، بالا زده! غیر ساقی، هیچ هشیاری نبود جام، مالامال و میخواری نبود غیر او بزم بلا، ساقی نداشت در خور جام هوالباقی نداشت آن خم لبریز، شد لبریزتر آتش عشق خدائی، تیزتر و اندر آن خم، باده‌ی ناب بلا همچنان بر ما سوا می‌زد صلا [صفحه ۱۵۵] لیک منظورش بجز ساقی نبود کز حریفان غیر او، باقی نبود ساقی، آن منظور صهبای بلا زد دل خود را به دریای بلا! از خم آن میخواره، صهبانوش شد رشک اقیانوس، دریانوش شد! کرد آن خم را ز می ساقی تهی وجه باقی، آن می باقی، تهیکان خم می، در خور مستی نبود در خور میخواره‌ی هستی نبود! قتلگاه از نور، رشک طور شد مصحف فرش، آیه‌های نور شد! شد حریم کبریائی، قتلگاه آه ازین فر خدائی، آه! آه! جبرئیل آورد پیغامی ز دوست تا بدو گوید که حق مشتاق اوستگفت با خود کاین حریم کبریاست! پس حسینی را که می‌جویم، کجاست؟! پاسخ آمد کاین گرانجانی ز چیست؟! دیده واکن! تا بینی دوست کیستنیست اینجا، فرق بین ما و او نک بیا پیغام ما، با ما بگو! [صفحه ۱۵۶] جبرئیل از این سخن در شرم شد پای تا سر شعله از آزر، شد تا نسوزد،

شهر خود را گشود پرزنان می گفت کای رب ودود! کرده یی مست از می آگاهیم روشن از اشراق ثاراللهی مجلوهات، پروانه می سازد ز شمع! می شود پروانه اینجا، شمع جمع! وارهانیدی مرا از گمرهی الهی و، کسوت ثاراللهی؟! جبرئیل از این نمط گوید سخن بهر من دیگر چه ماند! وای من! بزم حق را نیست ساقی، جز حسین نیست آری وجه باقی، جز حسینهر چه خواهی باش، خاطر خواه باش! بندهی درگاه ثارالله باش

### بهر روز سپیدنامه

#### نینوا

باز، این دل، این دل طوفانیم می برد تا بیسر و سامانیمانتظاری تازه دارد چشم من می شکوفد خوشه های خشم من [ صفحه ۱۵۷ ] در عزای آل شبنم، سوختم آه! ای اندوه مبهم، سوختم! سوختم، آتش گرفتم، وای من می تراود کربلا از نای من آه ای من! ای من گمگشته ام! باز امشب کربلائی گشته امزینب اینجا، بس غریب افتاده است خطبه هایش، بی نصیب افتاده است خطبه یعنی: اعتراض آتشین خطبه یعنی: درد زین العابدین خطبه یعنی: همچو زینب، استوار با تبسم ایستادن پای دار خطبه یعنی: تشنگی آموختن در کنار آب، لب را دوختن خطبه یعنی: زن حریم پاکست جلوه یی از حجب و از بیباکیست آنکه مست از باده ی تلخ شبست آشنا کی با صدای زینب است؟

### حکیم قآنی شیرازی (قآنی)

#### اهل درد

کسی راز این پرده داند درست که بی پرده جان برفشاند درست [ صفحه ۱۵۸ ] تنی گردد آگه ز سر خدای که از جان و دل سر نماید فدایسر را اگر کشته بیند به پیش غم دل نهان دارد از جان خویشوگر خسته بیند برادر به تیغ بندد زبان از فسوس و دریغچنین

درد در خورد هر مرد نیست کسی جز حسین اهل این درد نیستندیدی که در عرصه‌ی کربلا چسان بود صابر به چندین بلا؟! الب تشنه جان داد نزد فرات چو اسکندر از شوق آب حیاتز یکسو تنش گشته آماج تیر ز یکسو شده خواهرانش اسیر زنان سیه‌پوش از خیمه گاه سیه کرده آفاق از دود آهسکینه به زنجیر و زینب به بند رقیه به غل، عابدین در کمند چو برگ گل از غم، خراشیده روی چو اوراق سنبل، پریشیده مویولی اینهمه ز جر، بی اجر نیست که زخمی که جانان زند، زجر نیست [ صفحه ۱۵۹ ]

### محمد علی ریاضی یزدی

#### شور حسینی

برو بو کن زمین کربلا را کز آنجا بنشوی بوی خدا رامگر ای کربلا خاک بهشتی که خامی مشکبو، عنبر سرشتیاگر خاکی، به معجز، کیمیائی بهشتی، کعبه‌یی، عرض خدائیزمین کعبه هم، چون کربلا نیست که او آغشته با خون خدا نیستاگر خاک ترا دستی ببیزد بجای خاک، اشک و خون بریزداگر بستند بر اهل حرم آب ترا اشک یتیمان کرد سیراب! نه از آب فراتست این نم تو که گرید آسمان زین ماتم تو ترا دیگر چه حاجت بر فراتست که پیش اشک ما صد دجله ماتستچه زیورها که زیب سینه‌ی تست چه گوهرها که در گنجیجی تستیکی یاقوت خون حلق اصغر یکی نافه ز مشکین موی اکبر کنار بیدق سبزی نگونسار فتاده دست عباس علمدار [ صفحه ۱۶۰ ] درخشد چون ثریا در دل شب چو مروارید غلطان، اشک زینبتو در گنجینه داری گوشواره بیاد گوشهای پاره پاره از آن روزی که او شد کربلائی نهان شد در تو اوصاف خدائیفلک صد ماه و خورشید ار بر آرد چو تو منظومه‌ی شمسی ندارد بگو ای خاک با خورشید گردون میا از حجله گاه شرق بیرونکه اینجا روی نی خواهد درخشید سری روشنتر از صد ماه و خورشید که یک نی آفتاب روز محشر بلندست از زمین، الله اکبر! کنار آفتاب



و قله‌ی نور سر ماه بنی‌هاشم دهد نوره گرد نیزه‌ی این ماهپاره کند گردش سر دهها ستاره‌مگر لیلا به زلف او زده دست که ماه روی اکبر در خسوف‌ست؟ [صفحه ۱۶۱] خداوندا! باین انوار رحمت باین شیران میدان شهامت‌باین خورشید و این ماه و ستاره باین تنهای پاک پاره‌پارهدود خیمه‌های نیم‌سوزش بخون جبهه‌ی عالم‌فروزشکه: این شور حسینی جاودان باد جهان از یمن خونس در امان باد

### مکتب عشق

ای حرمت قبله‌ی حاجات ما یاد تو، تسبیح و مناجات ماتاج شهیدان همه عالمی دست علی، ماه بنی‌هاشمیمه کجا، روی دلارای تو؟! سرو کجا، قامت رعنا ی تو؟! ماه درخشنده تر از آفتاب مطلع تو، جان و تن بو ترابه‌مقدم قافله سالار عشق ساقی عشاق و، علمدار عشق‌سرور و سالار سپاه حسین داده سر و دست به راه حسین [صفحه ۱۶۲] عم امام و اخ و ابن امام حضرت عباس، علیه السلامی علم کفر نگون ساخته! پرچم اسلام، برافراخته! مکتب تو، مکتب عشق و وفاست درس الفبای تو، صدق و صفاست مکتب جانباری و سربازیت بیسری، آنگاه سرافرازیت شمع شده، آب شده، سوخته روح ادب را، ادب آموختها آب فرات از ادب تست، مات موج زند اشک به چشم فراتیاد حسین و لب عطشان او و آن لب خشکیده‌ی طفلان او تشنه برون آمدی از موج آب ای جگر آب برایت کباب! ساقی کوثر، پدرت مرتضیست کار تو، سقائی کرب و بلاستمشک پر از آب حیات به دوش طفل حقیقت ز کفت آب نوشدرگه والای تو، در نشأتین هست در رحمت و باب حسین [صفحه ۱۶۳] هر که به دردی، به غمی شد دچار گوید اگر یکصد و سی و سه بارای علم افراخته در عالمین اکشف یا کاشف کرب الحسیناز کرم و لطف، جوابش دهی تشنه اگر آمده، آبش دهیچون نهم ماه محرم رسید کار بدانجا که نباید، کشید! از عقب خیمه‌ی صدر جهان شاه فلک جاه ملک پاسبانشمر، به آواز ترازد صدا گفت: کجائید بنو اختنا؟! تا برهاند ز هنگامه‌ات داد نشان، خط امان نامه‌اترننگ

پرید از رخ زیبای تو لرزه بیفتاد بر اعضای تو من به امان باشم و، جان جهان از دم شمشیر و سنان، بی امان؟! دست تو نگرفت امان نامه را تا که شد از پیکر پاکت جدامزد تو، زین سوختن و ساختن دست سپر کردن و سر باختن: [صفحه ۱۶۴] دست تو شد، دست شه لافتی خط تو شد، خط امان خداپنج امامی که ترا دیده اند دست علم گیر تو، بوسیده اند چشم خداوند چو دست تو دید بوسه زد و، اشک ز چشمش چکید با لب آغشته به زهر جفا بوسه به دست تو بزد مجتبیید چو در کرب و بلا شاه دین دست تو افتاده به روی زمینخم شد و بگذاشت سر دیده اش بوسه بزد با لب خشکیده اش حضرت سجاد هم، آن دست پاک بوسه زد و، کرد نهان زیر خاک حضرت باقر، به صف کربلا بوسه به دست تو بزد بارها مطلع شعبان همایون اثر بر ادب تست دلیلی دگر سوم این ماه، چو نور امید شمشعه‌ی صبح حسینی دمید چارم این مه که پر از عطر و بوست نوبت میلاد علمدار اوست [صفحه ۱۶۵] شد به هم آمیخته از مشرقین نور ابوالفضل و، شعاع حسین وقت ولادت، قدمی پشت سر وقت شهادت، قدمی پیشترای به فدای سر و جان و تنت وین ادب آمدن و رفتن تمدح تو این بس که شه ملک جان شاه شهیدان و، امام زمان گفت به تو گوهر والانژاد: جان برادر به فدای تو باد! شه چو به قربان برادر رود کیست (ریاضی) که فدایت شود

**محمد خلیلی جمالی (مذنب)**

**شبی برای روز**

نینوا با عشق عهدی تازه بست دفتر عشاق را شیرازه بست عشق، دلها را بهم پیوند زد دست رد بر عقل پا در بند، زد عاشقان، شب محفلی آراستند از خدا، تنها خدا را خواستند غیرت عشق خدا، عشق غیور آفتاب شرق ایمان، کان نور [صفحه ۱۶۶] خواند خونین خطبه‌ای داغ و بلیغ داد آبی از زبان خود به تیغ گفت با یاران حدیث کار خویش

کرد روشن نقشه‌ی پیکار خویشگفت: فردا روز در خون خفتنست هر تن اینجا، بیسر و سر، بی تنستدشمنان: غدار و بی دین و دلند جاهل و بی هوش و از حق غافلندخواهم اینک از شما بی قید و بند بگذرید از این بیابان، بی گزندقتل من، تنها مراد دشمنست دشمن دون تشنه‌ی خون منستهر که دارد پای دل دربند خویش خوش رود نزد زن و فرزند خویشچهره‌ی ماه بنی هاشم شکفت سرخ شد از غیرت و جوشید و گفت: بی تو ما را در جهان هستی مباد! اینهمه بالائی و پستی مباد! من ترا همخوی و خونم، خون تست عقل من دیوانه و مجنون تستاذن ده تا بر صف دشمن زخم کافران را تیغ بر گردن زخم [صفحه ۱۶۷] در سیاهی بر کشم تیغ هلاک زین خبیثان پاک سازم روی خاکهر یک از یاران در آن بزم حضور گفت ازین مضمون سخن با شوق و شورصاحب خون خدا چون گل شکفت صحبت اصحاب خود را چون شنفترده بالا زد ز روی سرنوشت داد بر هر یک نشان باغ بهشتشب، شبی پرماجرا و جوش بود مست از جام شهادت، هوش بودبود دور از خیمه‌ی شب، همچو روز خیمه‌ی خورشیدیان کفرسوزخیمه پشت خیمه بسته بندبند بود از هر خیمه آوائی بلندخیمه‌ی زین العباد و زینین بود جفت خیمه‌ی سبز حسینعشق در دل نقشه‌ی خون می کشید دل در درون سینه در خون می طپیدزینب آنجا پای تا سر گوش بود هوش سر پوشیده‌ی مدهوش بودناگهان از سینه آهی بر کشید قصه‌ی فردای عاشورا شنید [صفحه ۱۶۸] زد به سر، دور آمد از صبری که داشت از حصار خیمه پا بیرون گذاشتواخا گفت و چو دریا زد خروش دیده، پر خونابه و دل، پر ز جوشرفت و دامان برادر تاب داد شرح احوال دل بیتاب دادجیب طاقت چاک خورد از دست داغ هوش رفت از هوش و دل شد بی دماغاشک در چشم خداین حسین رخ نهفت از شرم شیرین حسینآسمان بر چهر زینب آب زد شبنمی بر گونه‌ی مهتاب زدهوش از خود رفته باز آمد به هوش داشت شور ناله، اما شد خموشدید چون بیتابی خواهر، حسین داد او را دل، دلی دیگر حسینگفت هر کس عشقبازی می کند عشق، او را چاره سازی می کنداز تو خواهم در بلا باشی صبور کوه باشی پیش سیل

ظلم و زور کشته گشتن از بلا آسودنست هر بلائی در نظام بودنست [ صفحه ۱۶۹ ]  
 خویش را کوچک بر دشمن مکن لطمه بر صورت مزن، شیون مکنراه ما، از راه تو  
 هموارتر کار تو، از کار ما دشوارتر داغها را با تحمل چاره کن دشمنان را زین روش،  
 بیچاره کنپرچم خون، بعد ما بر دوش تست جای امن کودکان آغوش تستزینب آن دم  
 جسم و جانی تازه یافت ناتوان بود و، توانی تازه یافترفت تا فردا شود گیتی فروز شام را  
 رسوا کند در پیش روز

### شهاب موسوی آرانی

#### این عاشق شیدا که بود

باز امشب مسب مست افتادهام بیخبر از هر چه هست افتادهامیاد جانان، غافلیم از خویش  
 کرد فارغم، از عقل دوراندیش کرد آشنا، جانم چو با جانانه شد در جهان با غیر او،  
 بیگانه شدهوشیارا! منعم از مستی مکن پیش مستان، صحبت هستی مکن [ صفحه ۱۷۰ ]  
 هیچ دانی عشق و مستی ساده نیست؟ مستی عاشق ز سکر باده نیست؟ خواب عاشق پیشه،  
 بیداری بود مستی او، عین هوشیاری بود کیست جز عاشق ز سامان بگذرد؟ در ره جانانه  
 از جان، بگذرد؟ سر فرود آرد به پیش رای دوست افسر و سر، افگند در پای دوستدمبدم  
 خواهد فنای خویش را در فنا جوید، بقای خویش راجز حسین، این عاشق شیدا که  
 بود؟ غیر او، بر این سر و سودا، که بود؟ با سر خونین و جسم چاک چاک سر نهاد آن  
 عاشق شیدا، به خاکبا تبسم گفت: جانا! این سرم این سر و، این پاره پاره پیکر ماین علی  
 اکبر و، این اصغرم این علمدار سپاه، این لشکر مهر چه بودم در رهت بی واهمه دیده  
 پوشیدم خدایا! از همهعاشقان، اینگونه سودا می کنند تا به جانان، راه پیدا می کنند ]  
 [ صفحه ۱۷۱ ]

محمد کاظم کاظمی (شاعر افغانی)

## هفتاد و دو تیغ!

ای دوزخ سفران! گاه دریغ آمده است سر بدزدید، که هفتاد و دو تیغ آمده استطعمه‌ی تلخ جحیمید، گلوگیر شده! چرک زخمید- که کوفه ست- سرازیر شده! فوج فرعونید؟ یا قافله‌ی قابیلید؟! ننگ محضید، ندانم ز کدامین ایلید؟! اره مبندید! که ما کهنه سواریم ای قوم! سر برگشت نداریم، نداریم ای قوم! حلق بر نیزه اگر دوخته شد، باکی نیست خیمه تشنه ست، غمی نیست، گلاب آلوده استخیمه تشنه ست، نه بیمار! شراب آلوده است! سجده بیمار، نه بیمار! شراب آلوده ست! آب این بادیه، خونست که وانوشد کس زهر باد آن آب کز دست شما نوشد کسراه، سختست اگر سر برود نیست شگفت کاروان با سر رهبر برود نیست شگفتتن به صحرای عطش سوخته، سر بر نیزه بر نمی‌گردیم زین دشت، مگر بر نیزه! تشنه می‌سوزیم با مشک درین خونین دشت دست می‌کاریم تا مرد بروید زین دشت [ صفحه ۱۷۲ ] آی دوزخ سفران! گاه سفر آمده است سر بدزدید که هفتاد و دو سر آمده است

## پرویز بیگی

## پیشگامان رهایی

می‌نویسم نامه‌ی بی با اشک و خون از زبان داغداران قرونکاروان اشک و محملهای آه در میان لاله‌ها می‌جست راهلاله‌ها از سینه‌های چاک‌چاک می‌دمید از سینه‌ی گلگون خاکبالیهای سوگ در پرواز بود پرده‌های آه در آواز بود کاروان را طاق این راه نیست از دل زینب کسی آگاه نیستدستها در آرزوی پیکرند مرغکان عشق، بی‌بال و پرنده‌دشت می‌گرید در آغوش غروب وای از سیمای مدهوش غروبساقه‌های نیزه، گل داده ست آه! دستها، هر سوی افتاده ست، آه! می‌دود در لاله‌ها خون حسین وای از رخسار گلگون حسین [ صفحه ۱۷۳ ] زینب و بدرود مهمانان خاک زینب و گلزخمهای

چاک چاک جامه‌های زخم بر اندامشان پیشگامان رهائی، نامشانهر طرف سروی به خاک  
افتاده است وین طلوع سرخ هر آزاده استپیشگامان، ارغوانی گشته‌اند لاله‌رویان،  
جاودانی گشته‌اند

## علی موسوی گرمارودی

### چشمان علیست در نگاهش!

مستوره‌ی پاک پرده‌ی شب! ای پرده‌ی کائنات، زینب! ای جوهر مردی زنانه مردی ز تو  
یافت پشتوانهای چادر عفت تو لولاک از شرم تو شرم را جگر، چاک! یک دشت  
شقایق بهشتی بر سینه ز داغ و درد، کشتیای بذر غم و، شکوفه‌ی درد بر دشت عقیق  
خون، گل زرد! افراشته باد قامت غم! تا قامت زینب‌ست پرچم [ صفحه ۱۷۴ ] از پشت  
علی، حسین دیگر؟ یا آنکه علیست زیر معجز؟! چشمان علیست در نگاهش توفان  
خداست، ابر آهشدر بیشه‌ی سرخ، غم‌نوردی سرمشق کمال، شیرمردیان لحظه‌ی داغ پر  
فروزش آن لحظه‌ی درد و عشق و سوزشان لحظه‌ی رفتن برادر آن دم که طپید عرش  
اکبر آن لحظه‌ی واپسین رفتن در سینه‌ی دشت تفته، خفتن آن لحظه‌ی دوری و جدائی آن  
آن اراده‌ی خدائیچشمان علی ز پشت معجز افتاده به دیدگان حیدر! خورشید ستاده بود  
بیتاب و آن دیده‌ی ماه، غرقه‌ی آبیک بیشه نگاه شیر ماده افتاده به قامت اراده [ صفحه  
۱۷۵ ] این سوی، غم ایستاد والا آن سوی، شرف بلندبالادریای غم ایستاد، بی‌موج در  
پیش ستیغ رفعت و اوجاین، دشت شکیب و غمگساری آن، قله‌ی اوج استواریاین،  
فاطمه در علی ستاده وان، حیدر فاطمی نژادهشمشیر فراق را زمانه افگند، که بگسلد  
میانه! خورشید شد و، شفق بجا ماند اندوه، سرود هجر برخوانداین ماند، که با غمان  
بسازد وان رفت، که نرد عشق بازد

از قامت او دو نیزه کم شد!

ای تشنه‌ی عشق روی دل‌بند! برخیز و به عاشقان پیوندد در جاری مهر، شستشو کن وانگاه  
 ز خون خود وضو کنزان پا که درین سفر در آئی گردست دهی سبکتر آئی [ صفحه  
 ۱۷۶] رو جانب قبله‌ی وفا کن با دل سفری به کربلا کنبنگر به نگاه دیده‌ی پاک  
 خورشید به خون طپیده‌ی خاکعباس علی، ابوالفضائل در خانه‌ی عشق کرده منزلای  
 سرو بلند باغ ایمان! وی قمری شاخسار احساندستی که ز خویش وانهادی جانی که به  
 راه دوست دادی! آن، شاخ درخت با وفائیت وین، میوه‌ی باغ کبریائیسترفتی که به  
 تشنگان دهی آب خود گشتی از آب عشق، سیرابابی ز فرات تالب آورد آه از دل  
 آتشین بر آورد آن آب ز کف: غمین فرو ریخت و آن آب دو دیده با وی  
 آمیختبرخاست ز بار غم خمیده جان بر لبش از عطش رسیده‌ی اسب نشست و، بود  
 بیتاب دل در گرو رساندن آب [ صفحه ۱۷۷] ناگاه یکی دو روبه خرد دیدند که شیر  
 آب می‌برد آن آتش حق خمید بر آب وز دغدغه و تلاش، بیتابدستان خدا ز تن جدا  
 شد و آن قامت حیدری دو تا شد بگرفت بناگزیر، چون جان آن مشکگ ز دوش خود به  
 دندانو آنگاه به روی مشکگ، خم شد وز قامت او دو نیزه کم شد! جان در بدنش نبود و  
 می‌تاخت با زخم هزار نیزه می‌ساختاز خون، تن او به گل نشسته صد خار بر آن ز تیر،  
 بستهدلشاد، که گر ز دست شد دست آیش برای کودکان هستچون عمر گل، این  
 نشاط، کوتاه تیر آمد و مشکگ بردرید، آه! این لحظه چه گویم او چها کرد تنها، نگهی  
 به خیمه‌ها کرد! [ صفحه ۱۷۸] ای مرگ! کنون مرا ببر گیر از دست شدم کنون، ز سر  
 گیر می‌گفت و بر آب و خون، نگاهش وز سینه‌ی تفته بر لب آهشخونابه و آب  
 بر می‌آمیخت وز مشکگ و بدن به خاک می‌ریختچون سوی زمین خمید آن ماه عرش و  
 ملکوت بود همراهتنها نفتاد بوفضائل شد کفه‌ی کائنات، مایلحق، ساقی خویش را  
 فراخواند بر کام زمانه تشنگی مانددر حسرت آن کفی که برداشت از آب و، فرو فگند  
 و، بگذاشتهر موج به یاد آن کف و چنگک کوبد سر خویش را به هر سنگکف بر لب  
 رود و، در تکاپوست هر آب رونده در پی اوستچون مه، شب چارده بر آید دریا به

گمان، فراتر آید [ صفحه ۱۷۹ ] ای بحر! بهل خیال باطل این ماه کجا و بوفضائل؟ گیرم  
دو سه گام، برتر آئی کو حد حریم کبریائی؟

### حبیب بیگی

### داغ، سنگین بود

غروب بود، و افق حرفهای گلگون داشت ز تیر فاجعه، زینب دلی پر از خون  
داشتغروب بود و غریبانه خیمه‌ها می سوخت کرانه، چشم بدان حزن بیکران  
می دوختنسیم، گیسوی خون را دمی تکان می داد به این بهانه، گل زخم را نشان  
می داد دل شکسته‌ی زینب، شکسته‌تر می گشت چو چشم طفل به سودای آب، تر  
می گشتفتاده بود زواج فلک، ستاره‌ی عشق شکسته بود به یک گوشه، گاهواره‌ی  
عشقستاده اسب و، شکوه سوار را کم داشت افق به سوگ شقایق لباس ماتم داشتدر آن  
غروب که آیات عشق شد تفسیر در آن دیار که رؤیای اشک شد تعبیر: [ صفحه ۱۸۰ ]  
حماسه بود که از بطن خاک و خون می رست سرشک بود که زخم ستاره را می شستبه  
روی دست و سر و پای، باره می راندند هزار باره به نعش ستاره می راندندنبود دست، که  
گیرد ستاره در آغوش میان تیر، تن پاره پاره در آغوشنبود دست که بیرون ز زخم آرد  
تیر به خیمه آب رساند، اگر گذارد تیر! سوار آب چو پرواز را تجسم کرد چه صادقانه  
بدان زخمها تبسم کرد ز خون لاله تمام کرانه رنگین بود خمیده بود افق بسکه داغ،  
سنگین بود هزار زخم به عبرت چو چشم، وامانده ست که عشق، بیسر و دست و کفن  
رها مانده ستفراز با همه قامت، فرود آمده بود قیام، حمد کنان در سجود آمده  
بودصدای سوگ ز محمل به آسمان می رفت درای، مرثیه‌خوان بود و کاروان، می رفت!

### حسین صفوی پور (قیصر)

### نماز آخر



هلاکه از طپش سینه‌ی زمان پیداست که نبض فاجعه، هنگام ظهر عاشوراست [ صفحه ۱۸۱] به دشت کرب و بلا حرف، حرف خنجر بود تمام دشت پر از لاله های پرپر بودسوار عشق، تکاور به دشت خون می راند نماز آخر خود را به پشت زین می خواندنگاه تا که به گل میخ خیمه‌ها می دوخت ز تاب درد، گل زخم سینه‌اش می سوختدرون خیمه حکایت ز سوگواری بود سرشک دیده سوی گاهواره جاری بودتب کشنده ز سوز عطش نشان می داد که داشت تشنه در آن گاهواره، جان می داد«به گرد چهره‌ی خورشید، هاله‌ی غم بود» فضال چرخ پر از درد و داغ و ماتم بودزنان ز خیمه به رفتن شتاب می کردند از آن سوار تقاضای آب می کردندزمین نشسته به خون در عزای این منظر زمان ستاده واین صحنه را تماشاگر که پای ساقی لب تشنه در رکاب نهاد روند حادثه را در مسیر آب نهادنگاه زینب غمگین به گرد راهش بود امید، شعله‌ی برقی که در نگاهی بود کنار علقمه آن گل شکوفه‌ی امید صدای فاطمه را با دو دیده‌ی تر دید [ صفحه ۱۸۲] حضور آب، عطش از درون او سر کرد نگاه ژرف به دریای سینه گستر کردچو پای بر سر دریای بیکرانه گذاشت هلال خشک لبش داغی عطش برداشته آب چون نظر افکند روی اصغر دید به پیش منظر چشمش جهان سیه گردیدوفای عهد و لب تشنه‌ی علی اصغر بیاد آمدش آن ماه هاشمی منظرچکید قطره‌ی اشکش ز چشم او بر آب که آب در بر آن قطره شد ز خجالت آبشد از شریعه برون، مشک آب بر دوشش نوای ضجه‌ی اطفال مانده در گوششکه راه از همه سو بر جناب او بستند به تیغ و تیر و سنان و جان او خستندسوار عشق چو بیدست و سر به خون غلطید ز هم گسست بیکباره رشته‌ی امیدچو شب به پهنه‌ی آفاق سایه گستر شد به باغ دیده، گل انتظار پرپر شده رهروان که غریبانه راه می جستند نشان کشته‌ی خود را ز ماه می جستندستاره‌ها به سر انگشت اشاره می کردند نظاره بر بدنی پاره پاره می کردند! [ صفحه ۱۸۳] روایت (قیصر) ازین سوگ، وای وای کنیم ز داغ تشنه لبان گریه، های های کنیم

## حسین فرید زاده

## دست داد!

چشمه‌ی چشمم دگر خشکیده است این چه قحطابست کاندرد دیده است؟! هر چه این دل ناشکیبی می‌کند اشک هم با من غریبی می‌کند مویه‌ها ناخن به جانم می‌کشند آتش اندر استخوانم می‌کشند یک بغل حسرت در آغوش منست کوله‌بار درد بر دوش منست حسرت آن جان جان افزاست، این درد عشق آن خدا سیماست، اینآنکه مهر از چهر او افروخته ست چهره‌ها از مهر او افروخته ستدر سخاوت، هیچ همتائی نداشت جز وفاداری، تمنائی نداشت چون که خالی بود دستش، دست داد جرعه‌ی بر عاشقان مست داد

## عبدالجبار کاکائی

## موج نام کیست این؟

باز هم پژواک گام کیست این؟ بر علمها موج نام کیست این؟ [صفحه ۱۸۴] عقلها، مست جنون کیستند؟ عشقها گریان خون کیستند؟ بر علمها پاره‌های دل چراست؟ موج نام یا ابافاضل چراست؟ کوچه‌ها از دسته‌ها یکدست شد باد از بوی علمها مست شد (اندک اندک بوی مستان می‌رسند) (اندک اندک بت پرستان می‌رسند) کوچه‌ی بی از سینه‌ها تان واکنید (نک بتان با آبدستان می‌رسند) دف‌زنان، رقصان و واویلا کنان! نرم نرمک، بند گیسو واکنان! بیخبر از بندها، پیوندها درو اندازند، گیسوبندها! بیخبر از عقلهای خانگی عشق می‌ورزند با دیوانگیتکیه در بوی شهادت، بوی خون موج گیسو، موج رگ، موج جنون! یک طرف، بوی علمها می‌وزد یک طرف، طوفان غمها می‌وزد باز هم پژواک گام کیست این؟ بر علمها موج نام کیست این؟ [صفحه ۱۸۵]

## غلامرضا سازگار (میثم)

## یا حبیب!

باز سینای دلم را طورهاست باز در نای وجودم شورهاست کیست کامشب در تکلم با منست؟ با منست این یار شیرین، یا منست؟ کیست کامشب شور و حال می دهد؟ وعده ی صبح وصال می دهد چند کوشی بر مداوا ای طیب؟ درد من باشد غم روی حبیبوده هر شب ورد و ذکرم با حبیب (یا حبیبی! یا حبیبی! یا حبیب!) سینه ام، مشتاق پیکان بلاست پیر عشق من، حبیب کربلاستان جوانمردی که آمد پیر عشق عاشق، اما عاشق شمشیر عشقتشنه، اما از همه سیراب تر پیر، اما از همه شاداب تر آن چنان گردیده محور روی دوست که ز شوق او نمی گنجد به پوستساخته از آتش و خون، ساز و برگ جنگ را کرده بهانه، بهر مرگ [ صفحه ۱۸۶ ] دست از جان شسته، قید تن زده دوست گشته، بر صف دشمن زده پیش تیر و نیزه و شمشیر و سنگ بر لبش بانگ رجز در حال جنگ: کای گروه از محبت بی نصیب من حبیبم، من حبیبم، من حبیبخشم حق گردید ظاهر، بنگرید جنگ فرزند مظاهر بنگریدهان مخوانیدم نزار و پیرمرد شیرمردم، شیرمردم، شیر مرد! شرط ما در وصف جانان خواستن بود زاول، رخ به خون پیراستنکیست تا در ساغر من خون کند؟ چهره از خون سرم گلگون کند؟ آنکه سوزاند مرا حاصل، کجاست؟ منت قاتل کشم، قاتل کجاست؟ تشنه و مظلوم و تنها و غریب شد حبیبی، کشته ی راه حبیبتا ابد از خلق و خلاق و دود بر حسین و بر حبیب او درود! ]

[ صفحه ۱۸۷ ]

## جلال الدین همایی (سنا)

## ورق در ورق!

الا ای فروزنده دل آفتاب! به جسم شهیدان سبکتر بتابشهدان قربانگه راستین فشانده به حق بر دو کون آستینجگر گوشگان پیمبر همه گل باغ زهرای اطهر، همهجگر گوشه‌های رسول خدا زده تشنه در موج خون، دست و پا ز خون شهیدان، زمین سرخ‌پوش ز آه یتیمان، فلک در خروشازین سرزمین تا به روز شمار نروید، مگر لاله‌ی داغدار تنوریست از کینه، افروخته سر و دست پاکان در آن سوختهرین شعله‌ور آتش خانه سوز مزین دامن ای مهر گیتی فروز! تو افزون مکن تاب این گرمگاه به نرمی بیفزا، ز گرمی بگاه! از تو رحمت و مهربانی سزاست ترا مهر خوانند، مهتر کجاست؟! [صفحه ۱۸۸] نینی تن نو گلان، چاک چاک برهنه فتاده ست در خون و خاک؟! دوم مصحف کارفرمای حق پریشان به هر سو، ورق در ورق! قلم رفته از خنجر آبدار چه بر شیرمردان، چه بر شیرخوار! نداری اگر پاس تیمارشان مکن گرم، بازار آزارشان! گزندش مده! زاده‌ی مصطفیست ستم بر پیمبر، ستم بر خداستو روشن کن بزم آب و گلی زدوده روانی و، روشندلیبه خیره سران باز نه خیرگی نزیب ز روشندان، تیرگیبر افتادگان، سرگرانی مکن تو روشندلی، تیره جانی مکن تجلی گه عاشقان خداست قدم سست کن، عرصه‌ی کربلاستسر بی تن و جسم بی سر شده به دریای خون در، شناور شدهز طوفان این لجه‌ی سهمگین سبک بگذر ای کشتی آتشین! [صفحه ۱۸۹] نترسی که آه دل دردمند بسوزد ترا چون بر آتش، سپند؟! از طوفان آه دل سوخته مشو ایمن ای شمع افروخته! نماند نشانی ازین دستگاه نه گردون بماند، نه خورشید و ماه (سنا)! زین مصیبت فروبند لب برین در نگهدار، شرط ادب

مخبر فرمند

بزم الست

متاب امشب ای مه! که این بزمگاه ندارد دگر احتیاجی به ماهزهر سوی مهپاره یی  
 تابناک درخشد چو خورشید بر روی خاکبه هر گوشه، شمعی برافروخته ز هر شعله،  
 پروانه‌ها سوخته‌همه جرعه نوشان بزم الست تهی کرده پیمان، افتاده مستبه پایان رسانیده  
 پیمان خویش همه چشم پوشیده از جان خویشنه تنها ز جان، بلکه از هر چه هست بجز  
 دوست، یکباره شستند دست [ صفحه ۱۹۰ ] دگر تا جهانست بزمی چنین نبیند به خود  
 آسمان و زمین‌متاب امشب این گونه ای نور ماه! براین جسم مجروح و عریان شاهفلک!  
 شمع خود را تو خاموش کن جهان را در این غم سیه‌پوش کنپوشان تو امشب رخ ماه  
 را مگر ساربان گم کند راه را! مبادا که از بهر انگشتی به غمها فزاید غم دیگری!

### حسین مسرور

### موج خون

نکو تر بتاب امشب ای روی ماه که روشن کنی روی این بزمگاهبسا شمع رخشنده‌ی  
 تابناک زباد حوادث فرو مرده پاکحریفان به یکدیگر آمیخته صراحی شکسته، قدح  
 ریخته‌به یک سوی، ساقی برفته ز دست ز سوی دگر مطرب افتاده مستبتاب امشب ای  
 مه! که افلاکیان ببینند جانبازی خاکیان [ صفحه ۱۹۱ ] مگر نوح ببند کزین موج خون  
 چسان کشتی آورد باید برون؟! ببیند خلیل خداوند گار ز قربانی خود شود شرمسار! کند  
 جامه موسی به تن، چاک چاک عصا بشکند بر سر آب و خاکمسیحا ببیند گر این  
 رستخیر صلیب و سلب را کند ریز ریز محمد سر از غرغه آرد برون ببیند جگر گوشه‌اش  
 غرق خون

### علی معلم

### گل کرد خورشید

روزی که در جام شفق، مل کرد خورشید بر خشک چوب نیزه‌ها، گل کرد خورشیدشید و شفق را چون صدف در آب دیدم خورشید را بر نیزه، گوئی خواب دیدم! خورشید را بر نیزه، آری این چنینست خورشید را بر نیزه دیدن سهمگینستن زخم خوردم، صبر کردم، دیر کردم من با حسین از کربلا شبگیر کردم آن روز در جام شفق، مل کرد خورشید بر خشک چوب نیزه‌ها گل کرد خورشید [صفحه ۱۹۲]

فریادهای خسته سر بر اوج میزد وادی به وادی خون پاگان موج میزدیدرد مردم ما، خدا! بیدرد مردم نامرد مردم ما، خدا! نامرد مردماز پا حسین افتاد و، ما بر پای بودیم! زینب اسیری رفت و، ما بر جای بودیم! از دست ما بر ریگ صحرا نطع کردند دست علمدار خدا را قطع کردند نوباوگان مصطفی را سر بریدند! مرغان بستان خدا را پر بریدند! در بر گریز باغ زهرا، برگ کردیم! زنجیر خائیدیم و صبر مرگ کردیم! چون بیوگان، ننگ سلامت ماند بر ما تاوان این خون تا قیامت ماند بر ما! روزی که در جام شفق مل کرد خورشید بر خشک چوب نیزه‌ها گل کرد خورشید

**محمد علی صفیر (صفیر)**

**کو خداوند حرم؟**

از خروش اسب شاهنشاه عشق زلزله افتاد در خرگاه عشقبنوان از خیمه بیرون ریختند در زمان، شور نشور انگیختند [صفحه ۱۹۳] ریختند اختر به روی آفتاب یا که افشانند بر گلها، گلابدیده‌ها از اشک خونین، پر همه گنج دامن پیر ز لعل و در، هممهسیل اشک و، تیر آه تیزپیر این گذشت از چرخ و، آن یک از کمر گلرخان بر برگ گل، شبنم زدند گرد اسبش حلقه‌ی ماتم زدند دختران یک سوی و دیگر سو، زنان بر سرو بر پیکرش، بوسه زنان پیکرش در زیر بوسه گشت گم پایمال بوسه، از سر تا به دم دخت حیدر زان

میان کردش خطاب کا آسمانا! گو کجا شد آفتاب؟! راست بر گو، کو خداوند حرم؟! گو کجا شد آن امام محترم؟! ماتم شه آتشی افروخته کز فروغش خرمن مه، سوخته

## ابوالحسن ورزی

### عمر سردی

ای حسین! ای سرور آزادگان ای پناه جمله‌ی افتادگان [صفحه ۱۹۴] ای شده سرمشق جانبازان همه مایه‌ی فخر سرافرازان همهدل ز جان برداشتن آسان نبود کس بجز تو مرد این میدان نبود چو جهان، آشفته از بیداد شد ناله‌ی آزرده‌گان، فریاد شد خرمن آزادی بر باد رفت مردمان را مردمی از یاد رفت روزگار حق پرستان تیره شد حق‌کشی بر حق پرستی چیره شد چون به سر شور شهادت داشتی مرگ را عمر ابد انگاشتی جنگ تو، پیکار نیکی با بدیست مرگ در این جنگ، عمر سردیستهر که در این عرصه جانبازی کند گر ز پا افتد، سرافرازی کند زنده ماندن گر به شرط بندگیست مردن آزاد مردان، زندگیست بردگی را، نیستی از هست تست پرچم آزادی در دست تست گرچه در ظاهر شکست داده‌اند جام پیروزی بدست داده‌اند [صفحه ۱۹۵] گر جهان چندی به کام ظالمست کفر، محکومست و ایمان، حاکمست پیش چشمت، پاره‌های جان تو جان فدا کردند با فرمان تو اشتیاق مرگ چون بیشی گرفت هر یکی بر دیگری پیشی گرفتند بنوشد زودتر این نوش را می‌گشود از بهر مرگ آغوش رادیدی از بس یکه تازی می‌کنند گوئیا با مرگ، بازی می‌کنند چون حیات جاودان می‌خواستند مرگ خونین را به جان می‌خواستند گرچه بیمی در تو از ماتم نبود مرگ فرزند و برادر، کم نبود چون به قدرت خم نمی‌شد پشت تو لاجرم کوبنده تر شد مشت تو عشق تو، یک عشق پنهانی نبود جز درخشان مهر یزدانی نبود خویشتن را شعله آسا سوختی تا چراغ عشق را افروختی تا دلی در ماتم تو سوخته ست این چراغ ایزدی، افروخته ست [صفحه ۱۹۶]

## حسین اسرافیلی

## سردار خیمه‌ها

اگر چه ماه بنی‌هاشم همه خوانند غلام اکبرم، این را قبیله می‌دانند اگر امیر سپاهم، ترا غلامم من مطیع امرم و، شیدای آن امامم مناجازه خواهم، ازین کفر تا سراندازم میان معرکه، تکبیر حیدراندازمرکاب باره به پیکار این خطر بندم دوباره تیغ، چنان شیوه‌ی پدر، بندماگر چه لایق جانبازی رکاب، نیم به جلوه‌گاه تو، همدوش آفتاب نیمپدر به‌گاه سفر، صحبت تمامت کرد ترا سپرد و، مرا کمترین غلامت کرد سفارش پدرست این، نه جای چون و چراست خیام، تشنه و سردار خیمه‌ها، تنهاسترسیده وقت بلی، فرصت سرافرازیست وصیت پدرم، منتهای جانبازیستمخواه تشنه درین بحر موج‌دار، مرا چو ماهی از دل این آبها، کنار مرا کشیده‌ام به خطر، شوق ماجرای شما دوانده عشق، مرا تشنه پابه‌پای شما [صفحه ۱۹۷] تو نوح مذهبی، ای کشتی نجات! امام! بمان تو، تا که بماند شرافت اسلام

## جلیل واقع طلب

## یک نم غیرت!

داغبارانست اینجا، باغ نیست! هیچ کس در فصل ما، بیداغ نیستریگها از مخمل خون، سرخپوش سینه سرخان، بال بالان در خروشیک نفر خورشید ما را سر برید تشنه‌لب، خون خدا را سر برید کاش دریا از غمت گر می‌گرفت ابر، یک نم غیرت از حر می‌گرفتکاش اقیانوسها خون می‌شدند آبها، همچون تو گلگون می‌شدند کاش باران یک نیستان ناله بود تعزیت پرداز زخم لاله بود آفتاب ای کاش در خون می‌طپید از نگاه سبز گل خون می‌چکید کاش ذهن آب، آتش می‌گرفت برکه‌ی مهتاب، آتش می‌گرفتما هنوز آشفته‌ی زخم توایم خشم در خون خفته‌ی زخم توایم [صفحه ۱۹۸]



شعله در شعله، تب و تابیم ما سوختن در سوختن آیم ما بیرقت بر دوش زخم لاله‌هاست  
 زخم تو آغوش زخم لاله‌هاست آتش آن زخم بر پیشانیت رشک آبست آنهمه  
 عطشانیتباز هم، از سینه‌ها خون می‌چکد از دل آئینه‌ها خون می‌چکد [ صفحه ۲۰۱ ]

### قصیده‌ها

#### محمد علی ریاضی یزیدی

#### روح بزرگ

سلام ایزد منان، سلام جبرائیل سلام شاه شهیدان به مسلم بن عقیله آن نیابت عظمای  
 سیدالشهدا به آن جلال خدائی، به آن جمال جمیلشهد عشق که سر در منای دوست  
 نهاد به پیش پای خلیل خدا چو اسماعیلبر آستان درش آفتاب، سایه‌نشین به بام بقعه‌ی او  
 ماه آسمان، قندیلزهی مقام که فرش حریم حرمت او شکنج طره حورست و بال  
 میکائیلسلام بر تو! که دارد زیارت حرمت ثواب گفتن تسبیح و خواندن تهلیلهوای  
 گلشن مهرت، نسیم پاک بهشت شرار آتش قهرت، حجاره‌ی سجیل [ صفحه ۲۰۲ ] تو  
 بر حقی و مرام تو حق، امام تو حق بآیه [۵] آیه‌ی قرآن و مصحف و انجیلبین دنائت  
 دنیا، که از تو بیعت خواست کسی که پیش جلال تو بنده بیست ذلیل! محیط کوفه، ترا  
 کوچکست و روح، بزرگ از آن به بام شدی کشته‌ای سلیل خلیل! فراز بام، سلام امام  
 دادی و، داد میان لجه‌ی از خون جواب، شاه قتیلبه پای دوست فگندی سر از بلندی بام  
 که نقد جان بر جانان بود متاع قلیلشروع نهضت خونین، کربلا ز تو شد به نطق زینب  
 کبری به شام، شد تکمیل

#### محمد موحدیان (امید)

#### پیمان عشق

مسلم، طلایه‌دار قیام محرم نایب مناب سبط رسول مکرممتنها سفیر رهبر آزادگان، حسین بنیانگذار نهضت سرخ محرممدر کاروان کرب و بلا، اولین شهید از دوده‌ی رسول گراندرد خاتمرفتم به کوفه از پی پی ریزی قیام آنجا که خاست شور محرم ز مقدمم [ صفحه ۲۰۳ ] در جای جای کوفه بجا مانده جاودان داغ هزار خاطره از شرح ماتمبا آنهمه حمایت و اکرام، ای دریغ یک تن نبود تا به حقیقت خورد غمم! چندین هزار کوفی پیمان شکن، شکست پیمان و، هیچ کس نشد از صدق، همدمغمها همه به یک طرف، اما غم حسین بود آن زمان سرآمد غمهای عالمداغ و فراق و غربت خویشم زیاد رفت تا سوی کوفه آمدنش شد مسلممافسوس! بهر بردن پیغام سوی او یک تن نماند معتمد و یار و محرممجان باختم به راه وی و، دارم افتخار اول شهید خون خدا، فخر آدممدر جنگ خصم و یاری رهبر، (امید) گفت: دارد خدا به قدرت خود سخت محکم

**محمود شاهرخی (جذبه)**

**دیباچه‌ی نیکویی**

ای روی دل افروزت، آئینه‌ی زیبایی وی عشق جهانسوزت، سرمایه‌ی شیداایر خسار بدیع تو، دیباچه‌ی نیکویی اخلاق شریف تو، مجموعه‌ی زیباایدم دل مشتاقان، زلفت به دلاویزی سرو چمن گیتی، قدت به دلارایی [ صفحه ۲۰۴ ] گر سرو ترا گویم، زین گفته خجل کردم کی سرو کسی دیده ست با اینهمه رعنائی؟! گر ماه ترا خوانم، از عجز فرومانم زیرا که ندارد ماه، این جلوه ورخشاییای مهر سپهر حسن، ای ماه بنی هاشم! کی ماه کند هرگز با روی تو همتایی؟ در سوگ تو می‌گیریم، وز درد تو می‌نالم داغ تو، بدل دارم چون لاله‌ی صحراایدر عقل نمی‌گنجد این نکته که در عالم لب تشنه کسی ماند با منصب سقایی! در وهم نمی‌آید کز بهر خدا، مردی از خصم نجوید کین در عین

توانایی! تا گشت جدا دستت، در راه رضای دوست چون دست خدائی یافت والایی  
 وبالا میشد چشم فلک خیره، شد عقل ملک حیران تا در تو پدید آمد، آن صبر و  
 شکیبایی! بیرون شدی از دریا، با کام و دهان خشک آتش به دل دریاست از آن دل  
 دریایتا گشت دو تا از درد، آن قامت دلجویت نام تو علم گردید، در عالم یکتایدر  
 پیش امام خود، بودی چو کمین بنده با حشمت سلطانی، با شوکت مولایی! [ صفحه  
 ۲۰۵] از حسرت داغ تو، در دامن خود هر شب ریزد چو سرشک، انجم این گنبد  
 مینایگر (جذبه‌ی) مسکین را، در حشر نگیری دست سر بر نکند انجا، از غایت رسوایی

### سروش اصفهانی

#### هدیه‌ی زینب

زینب گرفت دست دو فرزند نازنین می سود روی خویش به پای امام دینگفت: ای  
 فدای اکبر تو، جان صد چو آن گفت: ای نثار اصغر تو، جان صد چو اینعون و محمد  
 آمده از بهر عون تو فرمای تا روند به میدان اهل کینفرمود: کود کند و ندارند حرب را  
 طاقت، علی‌الخصوص که با لشکری چنین! طفلان ز بیم جان نسپردن براه شاه گه سر بر  
 آسمان و، گهی چشم بر زمین! گشت التماس مادرشان عاقبت قبول پوشیدشان سلاح و  
 نشانیدشان به زیناین یک، پی قتال دوانید از یسار و آن یک، پی جدال برانگیخت از  
 یمینبر این یکی، ز حیدر کرار، مرحبا! بر آن دگر ز جعفر طیار، آفرین! [ صفحه ۲۰۶]  
 گشتند کشته هر دو برادر به زیر تیغ شه را نماند جز علی اکبر، کسی معین

### حسین ثابت محمودی (سهیل)

#### آفرین باد! آفرین بر چشم!

با صدف تا بود برابر، چشم ریزد از ماتم تو، گوهر چشمک‌ور باد ز چشم زخم زمان گر  
 نگرید به سوگ تو، هر چشمدر رثای تو گردد خون، دل در عزای تو گردد دم تر،  
 چشمهر دم از غمت مکدر، روی هر دم از غم تو احمر، چشمخون بگرید به سوگ  
 تو خورشید تا گشاید ز بام خاور، چشمگشت خورشید عشق همچو هلال تا که مه بست  
 از جهان بر، چشمبا تو گفتا امام: تا از رزم که بیوش اینک ای دلاور! چشمادبت را فلک  
 سراپا گوش شد، چو گفתי تو با برادر: چشم! تا خرامان شدی به سوی فرات نخلها  
 ساختند از سر، چشم [صفحه ۲۰۷] عرش تیغ آن چنان بر گوش جا گرفت و فروغ  
 آن بر چشم: کز خجالت شدند هر دو خموش تا گشودند برق و تندر، چشمگفتی:  
 اردست نیست در دستم هست ما را به چشم، ایدر چشمآب را بر دهان گرفتی و بود  
 آتش اشتیاق اندر چشمتا که بر مشگ، ناجوانمردی دوخت آندم ز خیل لشکر،  
 چشمآب تا ریخت، گفתי: آبرویم ریخت، یا رب مدار دیگر چشم: که: گشاید ز شرم  
 بر طفلان دیگر این ناامید مضطر چشمتیر دیگر گذاشت اندر زه دوخت بر چشم خصم  
 کافر، چشمناگه آغوش خویش را وا کرد تیر را بر گرفت در بر، چشم! خون به رویت  
 روانه شد، چون کرد چشمه‌ی خون خویش، بستر چشمچشم نگذاشت شرمگین باشی  
 آفرین باد! آفرین بر چشم! [صفحه ۲۰۸]

## جواد جهان آرائی (جهان آرا)

### برادر، آب!

آنکه را بود مهر مادر، آب دیده می دوخت تشنه لب، بر آبکربلا بود و جنگ و هرم  
 عطش داشت آنجا بهای گوهر، آب! چنگ می زد رباب بر دل ریش: که خدا! کی رسد  
 به اصغر، آب؟! مانده حیران درین میان چکنند؟ از کجا می شود میسر، آب؟! برد او را  
 پدر به عرصه‌ی رزم تا دهد جای شیر مادر، آبوه! که سیراب شد ز جرعه‌ی تیر نرسید

آه! بر لبش گر آب! دید تا کودکان تشنه، حسین گفت از سوز جان: برادر! آبای بهین  
 آبیار گلشن عشق! بهر این غنچه‌ها بیاور آبرفت آن میر عشق سوی فرات تا که بنهاد پای  
 جان، بر آبکفی از آب بر گرفت و، شگفت دید تصویر کودکان در آب! [صفحه ۲۰۹]  
 تشنه لب بود و، لب بر آب نزد تا بنوشد ز حوض کوثر، آبخواست تا نوشد از فرات، اما  
 بر دلش زد شرر چو آذر، آب! مشگ را پر ز آب کرد و شتافت تا دهد باغ را سراسر،  
 آبتیرها سوی او روانه شدند گاه در چشم رفت و گه، در آب! تا تهی مشگ شد از آب،  
 افسوس گشت از شرم پورحیدر، آب!

**محمد جواد غفورزاده (شفق)**

### عطر عترت

سحر چون پیک غم از در درآید شرار از سینه، آه از دل برآید مرا از دیدگان یک  
 کاروان اشک به شوق پای بوس رهبر آید جدا زین کاروان اشک و حسرت درای  
 کاروانی دیگر آید گمانم کاروان اهل بیت است ک سوی کعبه‌ی دل با سر آید گلاب  
 از دیده افشان همچو جابر که عطر عترت پیغمبر آید [صفحه ۲۱۰] به رسم دیده بوسی  
 با عزیزان به حسرت از مدینه مادر آید پس از یک اربعین هجران و دوری به دیدار  
 برادر، خواهر آید همان خواهر، که کس شناسد او را به باغ لاله‌های پرپر آید همان  
 خواهر، که با سحر بیانش به هر جا آفریده محشر، آید همان خواهر، که غوغا کرده در  
 شام همان آئینه‌ی پیغمبر آید همان ویرانگر بنیان تزویر همان رسواگر زور و زر آید همان  
 خواهر، ولی گیسو پریشان سیه جامه، بنفشه پیکر آید نوای وای از قلب زهرا صدای  
 های‌های حیدر آید ازین دیدار طاقتسوز، ما را همه خون دل از چشم تر آید میان جبهه با  
 یاد شهیدان نوائی خوش ز یک همسنگر آید سرودش، حسب حال آن کبوتر که خونین  
 بال و بشکسته پر آید [صفحه ۲۱۱] سرودش را بیا با هم بخوانیم به امیدی که شام غم

سر آید: (شمیم جانفزای کوی بام) (مرا اندر مشام جان بر آید) [۶]. (گمانم کربلا شد عمه! نزدیک) (که بوی مشک ناب و عنبر آید) (به گوشم عمه! از گهواره‌ی گور) (درین صحرا، صدای اصغر آید) (مهار ناقه را یک دم نگه دار!) (به استقبال لیلا، اکبر آید!)

### افتخار آفریده، آمده‌ام

از سفر، داغ‌دیده آمده‌ام دل ز هستی بریده، آمده‌امزینبم من، که از دیار عراق رنج و حسرت کشیده، آمده‌اماینک از شام با لباس سیاه چون شب بی‌سپیده آمده‌امشادی دهر را ز کف داده غم عالم خریده، آمده‌ام [صفحه ۲۱۲] گر چه با قامتی رسا، رفتم نک به قدی خمیده آمده‌امپیکر پاک سروقدان را به روی خاک دیده آمده‌امدسته گل‌های نازنینم را دست بیداد چیده، آمده‌امدیده‌ام یک چمن گل پرپر خار در دل خلیده، آمده‌امپای هر گل، گلاب دیده‌ی من با تأثر چکیده، آمده‌امسر بلندم که با اسارت خویش افتخار آفریده، آمده‌امتار و پود ستم به تیغ سخن با شهادت دریده آمده‌امپی محو ستم، اگر رفتم با همان عزم و ایده آمده‌اماز کنار مجاهدان شهید وز جهاد عقیده آمده‌امبارها از سر حسین عزیز صوت قرآن شنیده، آمده‌امگر رود خون ز دیده‌ام، نه عجب من که بی‌نور دیده آمده‌ام [صفحه ۲۱۳] هدفم اعتلای قرآن بود به مرادم رسیده، آمده‌امشاهد صبح و شام من (شفق) ست کز سفر، داغ‌دیده آمده‌ام

### قاسم رسا (رسا)

### کودکی شوریده‌حالم

من، رقیه دختر ناکام شاه کربلایم بلبل شیرین زبان گلشن آل عبایمیه‌ی باغ رسولم، پاره‌ی قلب بتولم دست پرورد حسینم، نور چشم مصطفایمکعبه‌ی صاحب‌دلانم، قبله‌ی اهل نیازم مستمندان را پناهم، دردمندان را دوایممن یتیمم، من اسیرم، کودکی

شوریده حالم طایری بشکسته بالم، رهروی آزرده پایمزه‌ره‌ی ایوان عصمت، میوه‌ی  
 بستان رحمت منبع فیض و عنایت، مطلع نور خدایم‌گلبنی از شاخسار قدس و تقوی و  
 فضیلت کوکبی از آسمان عفت و شرم و حیایمشعله بر دامن خاک افکنده، آه آتشینم  
 لرزه بر ارکان عرش افتاده از شور و نوایم‌گرچه در این شام ویران گشته‌ام چون گنج،  
 پنهان دستگیر مردم افتاده‌پا و بینوایم [صفحه ۲۱۴] من گلابم، بوی گل جوئید از من،  
 زانکه آید بوی دلجوی حسین از خاک پاک باصفایمای (رسا)! از آستانش هر چه  
 خواهی آرزو کن عاجز از اوصاف این گل، مانده طبع نارسایم

### ناصر فیض

### زیارت

دلم آکنده از محبت تست هر چه دارم ز یمن دولت تستکینه در سینه‌ام نمی‌گنجد دلم  
 آکنده از محبت تستای حسین! ای هماره شاهد عشق! عشق، پاینده از شهادت تستلوح  
 آئین سرخ تست، فلق شفق، آئینه‌ی جراحی تستموی صبح از غم تو گشته سپید شب،  
 سیه پوش از مصیبت تستلاله، دلخون ولی به سوز و گداز نوحه‌پرداز داغ غربت تستای  
 ابرمرد! دست‌ابر کریم برگی از دفتر سخاوت تستدل اهل یقین به سایه‌ی عشق روشن از  
 پرتو هدایت تست [صفحه ۲۱۵] هر سحرگه که میدمد خورشید همه در سایه‌ی عنایت  
 تستاز تو سبزست نخل غیرت و عشق کربلا، شعر سرخ همت تستگرچه در چرخ  
 چارمست مسیح یکی از خادمان حضرت تستکربلا، این قیامت خونین واژه‌ی بی از  
 حدیث قامت تستقامتی در منای خون بستی که قیامت از آن قیامت تستنای قرآن کجا  
 شود خاموش؟ اوج نی، منبر تلاوت تستیتو، هستی گل خزان زده است که بهار از تو و  
 طراوت تستاینکه از دوزخم امان دارد دیدن روی رشگ جنت تستچه کنم؟ راه کربلا  
 بسته ست آرزوی دلم زیارت تستمهر پاکت چه کرده با دل خلق؟! هر کجا می‌رویم

صحبت تستشعرم، آهنگ نینوا دارد گرچه این روزها، ولادت تست [ صفحه ۲۱۶ ] روز عیدست و روز شادی و شور شعر من در غم شهادت تستروز محشر به (فیض) عشق، حسین! چشم من بر تو و شفاعت تست [ صفحه ۲۱۹ ]

### قطعه‌ها

#### ناصر فیض محمد علی مجاهدی (پروانه)

#### زبان علی!

زینب! ای خطبه‌ی حماسی عشق ای به کام علی، زبان علی! باش کز خطبه‌ات زبانه کشد  
آتش خفته در بیان علی

#### رحمت عام

نامی که در شمار شهیدان کربلا بعد از حسین آمده، نام رقیه استبعد از قیام سرخ حسینی به کربلا برحق‌ترین قیام، قیام رقیه استجانسوز و، کفرسوز و، روانسوز و، ظلم‌سوز در گوشه‌ی خرابه، کلام رقیه استچو او کسی به عهد محبت وفا نکرد این سکه تا به محشر به نام رقیه استبا دستهای کوچک خود، بیخ ظلم کند عالی‌ترین مرام، مرام رقیه استیک جمله گفت و، کاخ ستم را به باد داد خونین‌ترین پیام، پیام رقیه است [ صفحه ۲۲۰ ] آن قصه‌ی که خاطره‌انگیز کربلاست افسانه‌ی خرابه‌ی شام رقیه است (هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق) [۷]. عشق حسین، رمز دوام رقیه استفیضش رسد به خلق خداوند، بیدریغ عالم، رهین رحمت عام رقیه است

#### احمد مشجری کاشانی (محبوب)

#### غربت!



در غم لاله‌های پرپر عشق قلم، اشک الم به دفتر ریختاز سموم خزان به گلشن دین بلبل  
افغان کشید و، گل پر ریختاشک ماتم، ز دیده‌ی خونبار زینب از داغ شش برادر  
ریختخون پاک حسین و یارانش از دم تیر و تیغ و خنجر ریختاصغرش همچو غنچه،  
پرپر شد اشک حسرت ز چشم، مادر ریختشاه دین، سوی آسمان پاشید آنچه خون از  
گلوی اصغر ریختاز غم نوجوان خود، لیلا گشت نالان و خاک بر سر ریخت [ صفحه  
۲۲۱] دید منشق چو فرق اکبر را مهر بر روی ماه، اختر ریخت!مشگ چون دید غربت  
عباس اشک از بهر آن دلاور ریخت!

### م- آزمون مهدی

#### سراپرده‌ی عباس

تا ابد برخی آن تشنه شهیدم که فرات شاهد همت سیراب و لب تشنه‌ی اوستآن  
جوانمرد که لب تشنه ز دریا بگذشت زانکه دریا به بر همت او کم از جوستغرق آتش  
که مگر آب رساند به حرم خونفشان از سر و از بازوی آویزه به پوستدل دشمن، شده از  
این رجز او در بیم گوش طفلان خرسند از بانگ عموستبخدا، دست ز دامان امامم  
نکشم گرچه‌ام دست بیرند و بر آرندم پوستبه مثل، دوست بود به ز برادر، اما جان به  
قربان برادر که چنین باشد دوستهر خروشی که به گوش آید از امواج فرات عقده‌ی  
ماتم عباسش گوئی به گلوستای صبا! هر سحر از جانب من بوسه بزن بر زمینی که ز  
خون شهدا غالیه‌بوست [ صفحه ۲۲۲] هر کجا پرچم افراشته‌ی دیدی سرخ به یقین دان  
که سراپرده‌ی عباس، هموست

### ایرج میرزا

#### در سوگ حضرت علی اکبر

رسم است هر که داغ جوان دید، دوستان رأفت برند حالت آن داغدیده رایک دوست، زیر بازوی او گیرد از وفا و آن یک، ز چهره پاک کند اشک دیده را القصه هر کسی به طریقی ز روی مهر تسکین دهد مصیبت بر وی رسیده را آیا که داد تسلیت خاطر حسین؟ چون دید نعلش اکبر در خون طپیده را آیا که غمگساری و انده بری نمود لیلای داغدیده و محنت کشیده را؟ بعد پسر، دل پدر آماج تیر شد آتش زدند لانه‌ی مرغ پریده را

### آتش خیام

سرگشته بانوان وسط آتش خیام چون در میان آب، نقوش ستاره‌ها اطفال خردسال، ز اطراف خیمه‌ها هر سو دوان چو از دل آتش، شراره‌ها [صفحه ۲۲۳] غیر از جگر که دسترس اشقیاء بود چیزی نماند در بر ایشان ز پاره‌ها! انگشت رفت در سر انگشتی به باد شد گوشها دریده پی گوشواره‌ها! سبط شهی که نام همایون او برند هر صبح و ظهر و شام، فراز مناره‌ها: در خاک و خون فتاده و، تازند بر تنش با نعلها، که ناله بر آرد ز خارها!

### عبدالعلی نگارنده (نگارنده)

#### سر آورده‌یی؟!؟

به خولی بگفت آن زن پارسا کرا باز از پا در آورده‌یی؟! که: در این دل شب چو غارتگران برایم زر و زیور آورده‌یی؟! به همراهت امشب چه بوی خوشیست! مگر بار مشک تر آورده‌یی؟! چنان کوفتی در، که پنداشتم ز میدان جنگی، سر آورده‌یی!! چو دانست آورده سر، گفت: آه! که مهمان بی‌پیکر آورده بیچو بشناخت سر را بگفت ای عجب سری باشکوه و فر آورده‌یی [صفحه ۲۲۴] بمیرم! درین نیمه‌شب از کجا سر سبط پیغمبر آورده‌یی؟! چه حقی شده در میان پایمال که تو رفته‌یی داور آورده

یی؟! گل آتشست این، که از کوه طور تو با خاک و خاکستر آورده یی (نگارنده)! با گفتن این رثا خروش از ملایک بر آورده یی

### رضا ثقفی

#### گویا سر می برد!

تکسواری در بیابانی مخوف اسب را چون باد صرصر می برد گشته صحرا غرق بوی خوش، مگر بار عود و مشک و عنبر می برد؟ نوری از خورجین اسبش می دمد گوئیا خورشید انور، می برد! می زند مهمیز بر پهلوی اسب می شتابد، گوئیا سر می برد! آری، او خولیست، بر مهمانیش رأس آواره ز پیکر می برد! همچو نمرودی، که ابراهیم را تا بسوزاند در آذر، می برد! [صفحه ۲۲۵] صد ره از نمرود هم بدتر، بلی چون ز ابراهیم بهتر، می برد! ناله ی آید به گوش جان، مگر همزه فرزند، مادر می برد!؟

#### علی اکبر خوشدل تهرانی (خوشدل)

#### سر شهادت

دلهای همه خداپرستان کانون محبت حسینستشد کشته، که عدل و دین نمیرد این سر شهادت حسینستبوسید غلام را چو فرزند این حد مروت حسینست

#### محمد علی گویا

#### یک مرد مانده بود

می سوخت در لهیب تبی آتشین، زمین می ساخت پایه های غروری نوین، زمانخورشید همچو کشتی آتش گرفته یی [۸]. آواره بود در دل دریای آسمانی ساخت خون و تیغ و شهادت، حماسه یی با عشق و با حقیقت و ایثار، توامان [صفحه ۲۲۶] مردی بپای

خاست، که افتد ز پا ستم جانی ز دست رفت، که ماند بجا جهاندر عرصه‌ی نبرد، تنی چند جان به کف چون کوه، در برابر دریای بیکرانیکسوی، اوج رایت و ایمان و افتخار یکسوی، موج لشکر خونخوار و جانستاندر نیمروز گرم، که هر لحظه می‌گداخت در زیر آفتاب گدازنده، جسم و جانیک مرد مانده بود و، کران تا کران عدو! یک تیر مانده بود و، جهان تا جهان نشان! از دست داده یار و برادر، پسر، سپاه از پا افتاده، پیر و جوان، خرد با کلاندر این چنین دمی، به سوی خیمه‌های او آنجا که داده بود به نوباوگان، امان: دشمن به پیش تاخت که یابد غنیمتی! جز این نبود مقصد آن لشکر گرانبر پای خاست، از دل دریای پر ز خون افراشت قامتی که قیامت شدی عیانفریاد زد: بهوش! اگر نیست دین ترا آزاده باش و توسن آزادگی بران! این آخرین پیام خداوند عشق بود آن دم که می‌گذشت ازین تیره خاکدان [ صفحه ۲۲۹ ]

### اشعار متفرقه

#### عباس شب خیز

#### هر پنج!

هر چند زده آه درون خیمه به گردون وز سوز عطش جام دلت گشته پر از خونلیک  
 آب همه عالم امکان به تو مرهون جیحون و فرات و ارس و دجله و کارونهند  
 عطشناک لب جوی تو هر پنج! ای کون و مکان بر کرم و لطف تو محتاجان را که  
 نهاده به سر از مکرمت، تاج از جور عدو گشت به تیر ستم، آماجمشگ و علم و جان و  
 دل و دیده، به تاراج رفت از سر شوق رخ نیکوی تو، هر پنج!

#### مهدی احمدی

#### نذر کربلا!

دل شکسته‌ام کجاست، نذر کربلا کنم و این گلوی تشنه را، اسیر نیزه‌ها کنم؟ بر آن شدم که بغض سرد این گلوی خسته را شبی دوباره وقف آن صدای آشنا کنم [صفحه ۲۳۰]

## نعمت آزر

### صحنه‌ی شگفت!

خورشید رفته است ولی ساحل افق می‌سوزد از شراره‌ی تاریخیش هنوزوز شعله‌های سرخ شفق، نقش یک نبرد تابیده روی آینه‌ی آسمان هنوز گرد غروب ریخته در پهنشت رزم پایان گرفته جنبش کارزار آنجا که برق نیزه و، فریاد حمله بود پیچیده بانگ شیبه‌ی اسبان بی‌سوارپایان گرفته رزم و به هر گوشه و کنار غلطید روی بستر خون، پیکر شهیدخاموش مانده صحنه و، گوئی ز کشتگان خیزد هنوز نغمه‌ی پیروزی و امیداین دشت غم گرفته که بنشسته سوگوار امروز بوده پهنه‌ی آن جاودانه رزماینک دو سوی صحنه، دو هنگامه، دیدنیست یک سو لهیب آتش و، یک سو غریو بزم! این دشت خون گرفته که آرام خفته است امروز بوده شاهد رزم دلاوراناین دشت، دیده است یکی صحنه‌ی شگفت این دشت، دیده است یکی رزم بی‌اماناین دشت، دیده است که مردان راه حق چون کوه، در برابر دشمن ستاده‌اند [صفحه ۲۳۱] این دشت، دیده است که پروردگان دین چنان بر سر شرافت و مردی نهاده‌انداین دشت، دیده است که هفتاد تن غیور بگذشته‌اند از سر و سامان زندگییگذشته‌اند از سر و سامان، که بگسلند از پای خلق، رشته‌ی زنجیر بندگیامروز، زیر شعله‌ی خورشید نمیروز برپا شده ست رایت بشکوه انقلاببالیده است قامت آزادگی و عشق تا بر فراز معبد زرین آفتاباز پرتو جهنده‌ی شمشیرهای تیز خورشیدها دمیابه هنگام کارزاربانگ حماسه‌های دلیران راه حق رفته ست تا کرانه‌ی آفاق روزگارخورشید رفته است و پایان رسیده، رزم اما نبرد

باطل و حق مانده ناتماموین صحنه‌ی شگفت به گوش جهانیان تا روز رستخیر، صلا  
می دهد: قیام!

## نصرا لله مردانی

### علمدار

آنچه در سوگ تو ای پاکتر از پاک گذشت نتوان گفت که هر لحظه چه غمناک،  
گذشتسر خورشید بر آن نیزه‌ی خونین می گفت که چها بر سر آن پیکر صد چاک،  
گذشت [ صفحه ۲۳۲ ] آب، شرمنده‌ی ایثار علمدار تو شد که چرا تشنه ازو اینهمه  
بیباک، گذشت؟!

## هفتاد و دو آذرخش

هفتاد و دو کوب فروزان تابنده در آسمان اسلامرفتند زلال عشق نوشند از چشمه‌ی  
تابناک الهامهفتاد و دو آذرخش سوزان از دامن ابر خاک رستندرفتند به سوی چشمه‌ی  
نور تا دور زمانه هست، هستند هفتاد و دو آفتاب تابان بر بام سپیده سر  
کشیدند قنوس صفت میان آتش در گلشن شعله پر کشیدند در سوگ حسینیان عاشق  
گل خیمه به وادی عدم زد بر طارم بیکران هستی منظومه‌ی ما درفش غم زد [ صفحه  
۲۳۳ ] بر بام بلند روشنائی خورشید، برهنه سر برآمد بر لشکریان شب خورشید خون از  
نفس سحر برآمد رفتند و به دشت تیره‌ی شب تخم گل آفتاب کشتند معنای چگونه  
زیستن را با سرخی خون خود نوشتند

## نیر تبریزی

### ز جای خیز!

زینب چو دید پیکر آن شه بروی خاک از دل کشید ناله به صد آه سوزناککای خفته  
خوش به بستر خون! دیده باز کن احوال ما بین و سپس خواب ناز کناز وارث سریر  
امامت! ز جای خیز بر کشتگان بی کفن خود نماز کن طفلان خود به ورطه‌ی بحر بلا نگر  
دستی به دستیگری ایشان، دراز کنسیرم ز زندگانی دنیا، یکی مرالب بر گلو رسان و  
زجان بی نیاز کن [ صفحه ۲۳۴ ] برخیز! صبح، شام شد ای میر کاروان ما را سوار بر شتر  
بی جهاز کنیا دست ما بگیر و ازین دشت پهراس بار دگر روانه بسوی حجاز کن

## راهی

### قبله‌ی قبیله

بیا به خلوت عشاق در قبیله‌ی اشک مگر وصال میسر کنی، به حيله‌ی اشک! به اقتدای  
ارادت، بند قامت عشق به سوی کرب و بلا، قبه‌ی قبیله‌ی اشک

## فریده بر ازجانی

### از کعبه تا کربلا!

بین از کجا تا کجا می‌گریزم من از کعبه تا کربلا، می‌گریزم! به پای تو ای اسوه‌ی  
عشق، زینب! بلی گفته‌ام، تا بلا می‌گریزم عمق شقاوت، به سوی حقیقت چو حر-مرد  
از خود رها- می‌گریزم

## هادی سعیدی کیاسری

### کو ادا فهمی؟

ای شبستانهای حیرت آستان کربلا! کو ادا فهمی که می‌داند زبان کربلا؟! [ صفحه  
۲۳۵ ] کهکشان در کهکشان چشم تماشا، چشم ما چون زمین گسترده زیر آسمان

کربلا کیست این ذات مشعشع؟ چیست این شرح شگفت چلچراغ مصطفی بر خیزران  
کربلا!

### حسین اسرافیلی

#### ای آب!

ای تیر! سوی مشگ من، اینسان بلا مریز بر من بیار، بهر خدا آب را مریز! هر چند مشگ  
و دلم را دریده است ای آب! همتی کن و، تا خیمه‌ها، مریز!

#### ای مشگ!

ای اشک! عقده‌های مرا در گیو مریز ای تیر! آب چشم منست این، فرو مریز در خیمه،  
کودکان به عذابند از عطش ای مشگ زخم‌دار! مرا آبرو مریز!

### جعفر رسول زاده (آشفته)

#### مهمان تنور

وقتی دلم در پیچ و تاب خسته حالیست اندیشه‌هایم همدم نازک خیالیستدریای چشمم،  
بستر اشک زلالیست قد بلند آرزوهایم، هلالیست آئینه‌ام، دل‌داده‌ی خورشید پاکم محو  
جمال آفتابم من که خاکم! [ صفحه ۲۳۶ ] آن شب که با سر آمدی در خانه‌ی من پر شد  
ز صهبای غمت پیمانه‌ی منجانم اسیرت بود ای جانانه‌ی من انگار گل می‌ریخت در  
گلخانه‌ی منبر خود نمی‌بردم گمان در زندگانی ناخوانده آئی در سرایم میهمانیان شب  
سرای من، صفای دیگری داشت مرغ دلم حال و هوای دیگری داشت آئینه‌ی اشکم  
جلای دیگری داشت نای تمنایم، نوای دیگری داشتکنج تنور خانه‌ام باغ خدا بود در  
سینه، دل هم‌ناله با شور و نوا بود دیدم سری کس در جهان چون او ندیده چون ماه از  
مهتاب، خاکستر دمیده‌ست ستم سرو چمن سر بریده آن پیکر چون گل به خاک و



خون کشیده‌پیشانی مهر نشان سنگ دیدم جان جهان را از غمت دلتنگ دیدمتو بودی  
و غم بود و زهرا بود آن شب در گریه، ذکر و احسینا داشت بر لبگه با سر خونین تو  
می گفت مطلب که در دلش یاد اسیران بود و زینبآشفته دیدم عالمی را از غم تو انگار  
هستی مویه زد در ماتم تو [ صفحه ۲۳۷ ]

### خلیل شفیع

#### آنچه خدا گفته بود، شد!

خون می چکید داغ، ز بالای آفتاب آئینه، مات گرم تماشای آفتابیشو حدیث سرخ  
شکفتن به فصل تیغ تفسیر سبز عشق، تمنای آفتاباینجا سخن ز خون مسیح و صلیب  
نیست بر نیزه خواند سوره‌ی خون، نای آفتاباز کوهسار عشق برون آمد و شکفت هفتاد  
و یک ستاره به شولای آفتابیا کوله‌بار شوق، سفر کرد تا هنوز! در کهکشان زخم،  
بلندای آفتابسیراب از سراب، به پابوسی فنا رفتند خیل شیپره تا پای آفتابطوفانیست آب  
و هوای تغزلم خون می چکد ز ابر سیاه تحملمانک شتاب کرد امام شهید عشق با در  
رکاب کرد اما شهید عشقدر نقطه‌ی تلاقی تیغ و نگاه مرد بر ذوالجناح، غیرت حیدر  
ظهور کرد [ صفحه ۲۳۸ ] خون خدا هزاره‌ی فریاد را گرفت از چنگ دیوهای قرون،  
داد را گرفتوقتی ز سجده گاه اناالحق قیام کرد آهنگ کوچ، تیغ علی از نیام کرددر  
شوره زار حنجره، شوری عجیب داشت کین سه زخم، حرمله‌ی نانجیب داشتاکبر،  
خروش دیده‌ی مست حسین بود عباس سبزپوش به دست حسین بود! من با خدای  
خویش، صفا می کنم حسین دل از دو دست خسته، رها می کنم حسینامروز در برابر  
چشمان منکران محشر ز شور عشق بپا می کنم حسینتا خانقاه خون، دل درویش کیش را  
در خلسه‌ی شگرف، رها می کنم حسینپا در رهی نهاده‌ام اینک، بهانه سوز! سر را فدای  
مقدم پا، می کنم حسین! با شاهبیت دست و، صناعات مشک و لب آغاز شعر ناب وفا

می کنم حسین! وقتی نشست تیر به چشمم به جرم عشق آرام مثل آه، صدا می کنم حسین! [ صفحه ۲۳۹ ] آنک دمید غیرت حق از دو چشم او زد خیمه بر ستیغ فلک برق خشم او از جوی تیغ، آب به تاک پلید داد پاداش فتنه های سپاه یزید داد! رودی عفن ز خون پلیدان روانه کرد کرکس به بام خاطرشان، آشیانه کرد و آنگه رسید مژده، که بی پرده یار شد قرآن به نیزه خواند که میعاد دار شد خون می چکید داغ: ز بالای آفتاب آئینه، مات گرم تماشای آفتابینک شتاب کرد امام شهید عشق پا در رکاب کرد امام شهید عشقبگسست قید تاری و در نور، پود شد آری حسین آنچه خدا گفته بود، شد

**محمد جواد غفورزاده (شفق)**

**به هنگام بازگشت به مدینه، زبان حال حضرت سجاد**

بشیر! اینجا که عقل و عشق ماتست مدینه، وادی صبر و ثباتست مدینه، شهر خون، شهر شهادت مدینه، ساحل عشق و نجاتست مدینه! دیده ام من کربلائی که چشمم تا ابد شط فراتست [ صفحه ۲۴۰ ] مدینه! با هزار اندوه و حسرت مرا یک سینه رنج و خاطراتستچه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟ مرا مادر نمی زاد از ازل کاش! مدینه! من که با غم همنشینم جهان سوزد ز آه آتشینمشمیم بوستان طا و هایم شکوه لاله زار یا وسینمبین شور حسینی در نگاهم بخوان شوق شهادت از جبینمفروغ دیده ی زهرای مظلوم پناه خلق، زین العابدینمچه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟ مرا مادر نمی زاد از ازل کاش! خلیل آسا به همت بت شکستم که فرزند منا و مکه هستمبه روز من چه آوردند این قوم! بجرم اینکه من یکتا پرستمفضا پوشیده از ابر ستم بود که روی ناقه ی عریان نشستمچه شبهائی که با من گریه کردند غل و زنجیرهای پا و دستمچه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟ مرا مادر نمی زاد از ازل کاش! [ صفحه ۲۴۱ ] کسی نگرفت غیر از غم، سراغم نشسته لاله ی صحرا به داغمن آن مرغ شباهنگم که باشد بلور اشک زینب

شبچراغماز آن روزی که گلچین غنچه را چید سیه پوش غم گلهای باغمشید زنده ام  
من، شاهد من شهادتنامه‌ی من، درد و داغچه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟ مرا  
مادر نمی‌زاد از ازل کاش! اگر چه لاله، خود را وقف غم کرد چو من کی در صبوری  
قد علم کرد؟ اگر از هجر یک فرزند، یعقوب فروغ دیده‌اش را گریه، کم کرد مرا هفناد  
و دو داغ جگرسوز پریشان روزگار و پشت خم کرده گلزار ولایت هر چه گل بود به  
شمشیر ستم، گلچین قلم کرد چه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟ مرا مادر نمی‌زاد از  
ازل کاش! کسی گل را به چشم تر نبوسید کسی گل را ز من بهتر نبوسید کسی چون من  
گلش نشکفت در خون کسی چون من گل پرپر نبوسید [صفحه ۲۴۲] کسی غیر از من  
و زینب در آن دشت به تنهایی تن بی سر نبوسیده عزم بوسه، لعل لب نهادم به آنجائی  
که پیغمبر نبوسید چه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟ مرا مادر نمی‌زاد از ازل کاش! چو  
گل در بستر خون دیدم او را چو برگ یاسمن بوسیدم او را گل حسرت به دست، آسان  
نیامد سحر از شاخه‌ی غم چیدم او را به سروستان سبز دل نشاندم کنار گلبن امیدم او  
را گل صد برگ زهرا بی کفن بود خودم در بوریا پیچیدم او را چه گویم از حدیث هجر  
و غمهاش؟ مرا مادر نمی‌زاد از ازل کاش! فلک، کوس وداع آخرین زد ملک بر صبر  
زینب آفرین زدن میدان، اسب بی‌صاحب که آمد به تصویر گمان، رنگ یقین زدسکینه  
گفت در گوشش چه رمزی که آتش در دل آن بیقرین زد؟ [صفحه ۲۴۳] خبر دارم  
که آن اسب وفادار کنار خیمه‌ها سر بر زمین زد چه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟  
مرا مادر نمی‌زاد از ازل کاش! مکن منعم، مدام ار گریه کردم غم خود را نهان در گریه  
کردم گلاب اشک من گلگون اگر بود به آن گلهای پرپر گریه کردم به باغ کربلا با  
همسرایان به داغ شش برادر گریه کردم شب تنهاییم در خلوت خویش بر آن تنهای  
بی‌سر گریه کردم چه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟ مرا مادر نمی‌زاد از ازل  
کاش! سعادت، منتهای راه ما بود شهادت، قصه‌ی دلخواه ما بود اگر کاخ ستم زیر و زبر  
شد اثر در ناله و در آه ما بود پی‌روشنگری از کوفه تا شام سر فرزند زهرا، ماه ما

بود گهی دیر نصاری، مجلس انس! گهی ویرانه، خلوتگاه ما بود! چه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟ مرا مادر نمی زاد از ازل کاش! [صفحه ۲۴۴] اگر خونین، دل غمباورم بود محبتهای زینب یاورم بود میان خیمه‌ی آتش گرفته به رأفت، سایه‌ی او بر سرم بود اگر چون شمع از تب سوختم من همین پروانه، دور بستم بود شهید زنده‌ی تاریخ، زینب نه تنها همسفر، همسنگرم بود چه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟ مرا مادر نمی زاد از ازل کاش! اگر با صد مصیبت روبرو بود پرستار من غمدیده، او بود نگاه روشن او، باغ امید حضور او بهشت آرزو بود بهارش را خزان کردند، اما مپنداری اسیر رنگ و بو بود گهی چون گل، ز گریه غرق شبنم گهی چون غنچه، عقده در گلو بود چه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟ مرا مادر نمی زاد از ازل کاش! نه تنها زینب از دین یاوری کرد به همت کاروان را رهبری کرد به دوران اسارت، با یتیمان نوازشها به مهر مادری کرد [صفحه ۲۴۵] چنان کوشید در ابلاغ پیغام که در هر راه، پیغام آوری کرد گل افشان کرد محمل را، که باید به روی ماه نو، نوآوری کرد! چه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟ مرا مادر نمی زاد از ازل کاش! نه سروستان بجا و نه چمن بود مصیبت پیش چشمش موج زن بود اگر چه از دیار کوفه تا شام به هر جا سر زدم رنج و محن بود پریشان خاطر از شام، از شام! که آنجا خون روان از چشم من بود دروازه‌ی ساعات، دیدم به شادی کار مردم کف زدن بود! چه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟ مرا مادر نمی زاد از ازل کاش! محبان را غم محبوب، سختست فراق مهربان خوب، سختست زهستی دل بریدن، نیست مشکل ولی دل کندن از محبوب، سختست اگر در سختی دوران شنیدی صبوری کردن ایوب سختست [صفحه ۲۴۶] خدا داند که پیش چشم زینب لب لعل حسین و چوب، سختست چه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟ مرا مادر نمی زاد از ازل کاش! از صحرا، ساربانها را بیارید درای کاروانها را بیارید من از یغماگران خواهش نکردم که خلخال جوانها را بیارید به تاراج آنچه را بردید، بردید امید خسته جانها را بیارید به غارت رفته از ما جامه‌هایی که زهرا رشته، آنها را بیارید چه گویم از

حدیث هجر و غمهاش؟ مرا مادر نمی زاد از ازل کاش! به خاک غم، جبین سودیم و رفتیم طریق عشق پیمودیم و رفتیمز تیغ خارها در سایه ی گل نسیم آسا، نیاسودیم و رفتیمبه باغ سبز هستی، تا قیامت به داغ لاله افزودیم و رفتیمبروی مرگ خندیدیم و گفتیم: اگر بار گران بودیم و رفتیمچه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟ مرا مادر نمی زاد از ازل کاش!

### پاورقی

[۱] از شاعر موفق رباعی سرای، آقای سید حسن حسینی: صد رشته قنات در قنوت تو گذشت.

[۲] شهربند: زندان.

[۳] در این مقام برای خواننده، این سوال مطرح می شود که: اگر در سفر کربلا، خیری نبوده است! آنهم برای سالار شهیدان، حسین بن علی علیه السلام!! پس از کدام سفر می توان چشم خیر داشت؟! با توجه به اینکه شاعر در این بیت، فرازی از نامه ی حضرت مسلم بن عقیل را به امام حسین علیه السلام، بصورتی بسته و فشرده و نه به تفصیل، آورده است، نمی توان به مفهوم واقعی این فراز از نامه پی برد مگر اینکه دقیقا مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد. وقتی که حضرت زینب سلام الله علیها بعد از مشاهده ی آنهمه پرده های درد آفرین، خطاب به یزید می فرماید که: «ما رایت الا جمیلا!» باید در ترجمه ی اینگونه فرازهای دست نیافتنی، دست بدامان ارباب معرفت زد. مسلم بن عقیل، از اصحاب خاص سالار شهیدان است و در گفتار و نوشتار این محرمان درگاه، راز و رمزی وجود دارد که اغلب در محدوده ی سخن نمی گنجد.

[۴] مصاریعی که داخل کمانک (مساوی است با پرائتز) قرار دارند، از لسان الغیب حافظ شیرازی است.

[۵] باء قسم باید حتما بدون حرف غیرملفوظ (ه) نوشته شود و به کلمه ی بعد از خود

متصل گردد، مانند همین مورد.

[۶] چهار بیت آخرین این اثر، از مرحوم جودی خراسانی است.

[۷] از لسان‌الغیب حافظ شیرازی است.

[۸] این تعبیر، وام گرفته شده از این بیت مرحوم استاد جلال‌الدین همائی (سنا)ست در خطاب به آفتاب در بعد از ظهر عاشورا: ز طوفان این لجه‌ی سهمگین سبگ بگذر ای کشتی آتشین!.

### ۳۱. آثار و برکات حضرت امام حسین علیه السلام

#### مشخصات کتاب

سرشناسه: باقی اصفهانی محمدرضا، - ۱۳۴۸

عنوان و نام پدیدآور: آثار و برکات حضرت امام حسین علیه السلام: عزاداری زیارت  
توسل حاجات شفا، غفران محمدرضا باقی اصفهانی مشخصات نشر: قم نصایح ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری: ص ۶۳۵

شابک: ۶۳۷۷-۹۶۴-۲۷-۱۹۰۰۰ ریال؛ ۶۳۷۷-۹۶۴-۲۷-۱۹۰۰۰ ریال؛ ۶۳۷۷-۹۶۴-

۲۷-۱۹۰۰۰ ریال؛ ۶۳۷۷-۹۶۴-۲۷-۱۹۰۰۰ ریال وضعیت فهرست نویسی:

فهرست‌نویسی قبلی یادداشت: چاپ دوم زمستان ۲۵۰۰۰: ۱۳۸۲ ریال یادداشت: کتابنامه

به صورت زیرنویس موضوع: حسین بن علی ع، امام سوم ۶۱ - ۴ق -- کرامتها

موضوع: عباس بن علی ع، ۲۶؟ - ۶۱ق -- کرامتها

رده بندی کنگره: BP/۴۱/۷۵/ب۲۲

رده بندی دیویی: ۹۵۳/۲۹۷

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۰-۲۸۴-۲۰

#### اهداء

السلام عليك يا بقیة الله فی ارضه! یابن المعجزات الموجودة! یابن الدلائل المشهودة! ایها الطالب بذحول الأنبياء و ابناء الانبياء! ایها الطالب بدم المقتول بكر بلاء! نفس زمین و زمینیان، در آرزوی دیدارتان، به شماره افتاده است! حاشا که این آرزو را به گور بریم؟! از ساحت قدس حضرتتان اجازه می خواهم، تا این صحیفه‌ی شرمساری را به پیشگاه با عظمت عمه و عمویتان اهداء کنم. عمه‌ای که در خرابه، سر بابا را در آغوش داشت و سر بر زمین نهاد! و عمویی که در برهوت بی آبی سر در آغوش پدر داشت و پرواز کرد! حضرت رقیه علیها السلام و حضرت علی اصغر علیه السلام ثواب این اهداء را نیز به پدر و مادر ارجمندم، که مرا با مکتب اشک و خون آشنا ساختند و دعای خیرشان همواره توشه‌ی راهم بوده است، نثار می کنم. [ صفحه ۷ ]

### گفتار نخست

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام على اشرف الانبياء و خاتم المرسلين، سيدنا و مولانا ابي القاسم المصطفى محمد صلى الله عليه و آله و سلم و على اهل بيته الاطهرين الانجيين، الهداة الغر الميامين لا سيما على باب حكمة رب العالمين و باب حطة الذي من دخله كان من الامنين، مولانا و مولی الكونين، ابا عبد الله الحسين عليه السلام و اللعن الدائم على اعدائهم و مخالفينهم و منكري فضائلهم و مناقبهم و مدعي شؤونهم و مخربي شريعتهم اجمعين، من اليوم الى قيام يوم الدين، اللهم الذين حملوا الناس على اکتاف آل محمد صلى الله عليه و آله و سلم آمين آمين. خداوند اهل بيت پیامبر صلى الله عليه و آله و سلم را کشتی نجات و چراغ هدایت قرار داده است، «ائمة الهدى و مصابيح الدجى و اعلام التقى» [۱] «انما مثل اهل بيتى فى هذه الامة مثل سفينة نوح فى لجة البحر، من ركبها نجى و من تخلف عنها غرق» [۲] ... «الفلك الجارية فى اللجج الغامرة» [ صفحه ۸ ] یا من من ركبها و يغرق من ترکها» [۳]. اما در این میان حضرت ابا عبد الله الحسين عليه السلام مشعلی فروزان تر و کشتی شتابان تر در اقیانوس

هراس‌ها و حیرت‌هاست. چراغی نور افشان که بر اصحاب خود چنان روشنایی داد که به مقام بلندی رسیدند و خود درباره‌ی آنها فرمود: «انی لا اعلم اصحابا اوفی و لا خیرا من اصحابی» [۴] آنان آنچنان درخشنده گشتند که شاه فرد عالم خلقت در قرون معاصر، حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا فداه بر آنان سلام می‌دهند. هدایت‌گری‌های حضرت زینب علیها السلام و امام سجاد علیه السلام در کوفه و شام و مدینه پرتوی از اشعه‌ی این مصباح هدایت بود. تا انقراض عالم هر کس راه سعادت و هدایت را پیدا کرد، وام‌دار این چراغ پرتو الهی است. این قیام از عاشورای سال شصت و یک هجری آغاز شد و در زمانی که خدای حکیم فرمان دهد، به دست با کفایت حسین زمان، حضرت مهدی صاحب الزمان علیه السلام به فرجام خواهد رسید. امام حسین علیه السلام خون خود را در راه خدا اهدا کرد، تا بندگان خدا را از بندگی غیر خدا نجات بخشد «و بذل مهجته فیک، لیستنقذ عبادک من الجهالة و حیره الضلالة» [۵] اما حکمت خدا بر آن قرار گرفته بود تا نتیجه‌ی آن قیام و شهادت و سلحشوری، در زمان ظهور حضرت امام زمان علیه السلام به بار بنشیند و بندگان خدا تحت لوای ایشان انقاد شوند. «بمهدینا تقطع الحجج، فهو خاتم الأئمة و منقذ الامه و منتهی النور». [۶]. هنگامی که لشکر سعادت‌مند پادشاه سریر عدالت، حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا فداه به دنبال لوای نصرتش به راه می‌افتند، با فریاد «یا لثارات الحسین علیه السلام» به [صفحه ۹] جهانیان اعلام می‌دارند که قیام حضرت مهدی علیه السلام نیز پرتوی از اشعه‌ی مصباح هدایت حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام است. از این رو به عنوان خاکساری و عرض توسل، به جمع آوری و دسته بندی قضایایی مستند، از آثار و برکات این مصباح هدایت الهی پرداختم و از دریای بیکران کرمشان تقاضا دارم که در دنیا و آخرت ما را مشمول عنایات بی انتهایشان قرار دهند. اکنون به چند نکته پیرامون این نوشتار توجه کنید: نکته‌ی اول: در این کتاب قضایای مختلف در موضوعهای جداگانه دسته بندی شده است و در پایان هر بخش، موضوع قضایایی که به آن بخش مرتبط بوده‌اند، به



صورت جدول تنظیم گشته است. هدف از این دسته بندی‌ها، دستیابی بهتر به قضایا برای سخنوران مذهبی - کثرالله امثالهم - بوده است؛ افرادی که قضایای مختلفی را درباره‌ی یک موضوع بخوانند یا بشنوند، اعتقاد و باور آنها درباره‌ی آن موضوع مستحکم‌تر خواهد شد. نکته‌ی دوم: با توجه به اینکه شیاطین انسی و جنی از دیرباز تاکنون، به بهانه‌های مختلف در دور ساختن مردم از درگاه رحمت و اسعه‌ی الهی، تمام تلاش خود را به کار گرفته‌اند و هر از گاهی اشک و سوگواری و شفا و شفاعت را مورد هجومه قرار می‌دهند و با شبهه‌های کودکانه‌ی خود، ایتم اهل بیت علیهم‌السلام را به بی‌راهه می‌کشاند، موضوعهای مهمی چون زنده بودن امام حسین علیه‌السلام و توجه به ایشان به عزاداران و زوارشان و توفیق هدایت و توبه برای افرادی که در راه امام حسین علیه‌السلام قدم گذاشته‌اند و بخشش آنان در عالم آخرت، بیشتر مورد توجه این نوشتار بوده است. نکته سوم: در جمع آوری مطالب کتاب، غالب اصل قضیه از یک کتاب انتخاب شده است و سند آن قضیه از کتابهای دیگر در پاورقی ذکر شده است، ولی به اختلاف [ صفحه ۱۰ ] اندک اسناد، تصریح نشده است. در پایان از همه کسانی که در مراحل جمع آوری و چاپ و نشر این کتاب همکاری می‌کنند، تشکر و قدرانی می‌نمایم، به ویژه از برادر بزرگوارم آقای محمد علی باقی که پژوهش در برخی از منابع این نوشتار را بر عهده داشته‌اند، سپاسگزاری می‌کنم. امید آنکه خداوند همه ما را تا آخرین لحظه‌ی زندگی در راه راستین حضرت امام حسین علیه‌السلام ثابت قدم بدارد و این نوشتار را مورد توجه فرزند برومندشان حضرت بقیه‌الله ارواحنا فداه قرار دهد. قم المقدسه محمد رضا باقی اصفهانی مهر ماه ۱۳۸۰ [ صفحه ۱۵ ]

### امداد های ائمه اطهار برای رونق عزای امام حسین (ع)

باز شدن درهای حرم امیرالمؤمنین به روی عزاداران امام حسین در شب عاشورا

این قضیه توسط شهید بزرگوار، آیت الله سید عبدالحسین دستغیب قدس سره نقل شده است: در اوقات مجاورت ما در نجف اشرف، در ماه محرم ۱۳۵۸ ه ق از طرف حکومت وقت عراق اکیدا از قمه زدن و سینه زدن و بیرون آمدن دسته جات منع شده بود. در شب عاشورا، برای اینکه در حرم مطهر و صحن شریف سینه زنی نشود؛ از طرف حکومت عراق در اول شب درهای حرم و رواق و همچنین درهای صحن را بستند. آخرین دری را که مشغول بستن آن بودند، در قبله بود که یک لنگه‌ی آن را بسته بودند و ناگهان جمعیت عزاداران سینه زن هجوم آوردند و وارد صحن شدند و رو به حرم مطهر آوردن و چون درها را بسته دیدند، در همان ایوان مشغول عزاداری و سینه [صفحه ۱۶] زنی شدند. ناگهان عده‌ای شرطی (پلیس) همراه با رئیس آنها آمدند و آن رئیس با چکمه‌ای که به پا داشت در ایوان آمد و بعضی را کتک زد و امر کرد آنها را بگیرند. سینه زن‌ها بر او هجوم آوردند و او را بلند کردند و در صحن انداختند و سخت او را مجروح و ناتوان ساختند و چون دیدند ممکن است قوای دولتی تلافی کنند و بالاخره مزاحمشان شوند؛ با کمال التجاء و شکستگی خاطر، همگی متوجهی در بسته‌ی حرم مطهر شدند و به سینه می‌زدند و می‌گفتند: (یا علی فک الباب) یا علی در را باز کن؛ ما عزاداران فرزند امام حسین علیه السلام هستیم. پس ناگهان در یک لحظه، درهای حرم و رواق و صحن گشوده شد و میله‌های آهنین که بین درها و دیوارها بود، وسط آن بریده شده بود! خلاصه همه‌ی سینه زنان وارد حرم مطهر شدند. سایر نجفی‌ها نیز که از این اعجاز با خبر می‌شوند، همگی در صحن و حرم جمع می‌شوند و شرطی‌ها پنهان می‌گردند و موضوع را به بغداد گزارش می‌دهند و از بغداد دستور داده می‌شود که مزاحم آنها نشوند. در آن سال در نجف و کربلا بیش از سالهای گذشته اقامه عزاداری شد و این معجزه‌ی باهره را شعراء در اشعار خود نقل نمودند و منتشر ساختند. یکی از فضیله‌ی عرب، اشعار یکی از شعرا را بر لوحی نوشته بود و به دیوار حرم مطهر چسباند و آن اشعار این است. [۷]. من لم یقر بمعجزات المرتضی علیه السلام صنو النبی صلی الله

علیه و آله و سلم فلیس بمسلم [ صفحه ۱۷ ] فتحت لنا الأبواب راحة كفه اكرم بتلك  
الراحتين و انعم اذ قد ارادوا منع ارباب العزاء بوقوع ما یجرى الدم بمحرم فاذا الوصی  
براحتیه ارخوا او ما ففك الباب حفظا للدم

### فریاد «یا خلیل» از ضریح مطهر امام حسین در هنگام عزاداری اهالی کرمانشاه

این قضیه را سید عطاء الله شمس دولت آبادی نقل فرموده‌اند: تقریباً شصت سال قبل که  
طفلی بودم، با مرحوم پدرم به عزم زیارت به کربلا مشرف شده بودیم. چون در آن  
زمان، هواپیما و ماشین مسافربری نبود، مردم با اسب و کجاوه به زیارت می‌رفتند. در آن  
زمان مرسوم بود که از هر شهری، مردم به صورت قافله‌ی دست جمعی به راه می‌افتادند  
و در شبهای جمعه که زوار و اهل هر شهر به کربلا می‌رسیدند، برای خود هیئتی  
جداگانه تشکیل می‌دادند و به سینه زنی و عزاداری مشغول می‌شدند. هر نقطه از حرم و  
رواق و ایوان، به یکی از شهرستانها اختصاص داشت و چون اهل کرمانشاه خیلی به  
کربلا نزدیکتر بودند و اغلب آنها با اهالی کربلا مربوط بودند و رفت و آمد داشتند،  
بهترین محل را (یعنی حرم مطهر و اطراف آن را) مخصوص اهل کرمانشاه معین کرده  
بودند. لذا از ساعت دوازده شب به بعد، سینه زدن و عزاداری کردن در حرم مطهر  
مخصوص زوار کرمانشاهی بود. در یکی از شبهای جمعه، در حدود دو ساعت بعد از  
نصف شب، جمعی از اهالی کرمانشاه که اتفاقاً عده‌ی زیادی از متدینین نیز با آنها به  
زیارت مشرف شده بودند، در حرم جمع گشته و مشغول عزاداری شدند. غیر از این  
عده، احدی در حرم مطهر رفت و آمد نمی‌کرد. وضع عجیبی بود! رجال [ صفحه ۱۸ ]  
و متدینین و بزرگان اطراف حرم نشسته و در میان آنها یعنی دور ضریح مقدس، عده‌ای  
مشغول سینه زدن بودند و سید پیرمرد بزرگواری هم - که خیلی مورد توجه مردم بود و  
صاحب نفس هم بود - مرثیه خوان آن دسته‌ی سینه زنی بود. ناگاه مرثیه خوان سکوت  
نمود و از سینه زنان فقط صدای زدن دستها به سینه، شنیده می‌شد. در همان حال که

سکوت محض حرم مطهر را فرا گرفته بود؛ ناگهان از ضریح مطهر صدایی حزین شنیده شد که فرمود: «یا خلیل!» یعنی ای دوست! جمعیت یک مرتبه دستهایشان سست شده و نفسها در سینه‌ها قطع گردید و زمزمه‌ها متوقف شد و همگی متوجه شدند که این صدا از کجا بلند شد. بار دیگر همین جمله‌ی «یا خلیل» شنیده شد و همگی فهمیدند که بدون تردید این صدا از ضریح مطهر آقا سیدالشهداء علیه‌السلام است. گویا همه سینه زنان انتظار داشتند که بار دیگر این صدا را که به منزله‌ی معجزه‌ای بود، بشنوند. ناگهان برای مرتبه‌ی سوم آن صدا از ضریح مطهر شنیده شده و جمعیت از هر سو خود را به طرف ضریح پرتاب نمودند. در همین بین سرپایی به شدت به پهلوئی من رسید و فوراً غش کردم. وقتی که به هوش آمدم، خود را روی دست پدر مشاهده کردم که با چشم‌های گریان به من می‌نگریست و چون دید من به هوش آمدم و سالم هستم، صدا زد: عزیزم! بگو ببینم تو چه دیدی؟ چرا به این حال افتادی؟ گفتم: من در حرم متوجه سینه زدن جمعیت و زمزمه‌ی گوشه و کنار حرم بودم، ناگاه صدائی از میان ضریح شنیدم که گفت: «یا خلیل!» بار دوم که این جمله را شنیدم، دیدم تمام این جمعیت متوجه ضریح طهر گردیدند. اما مرتبه‌ی سوم که آن صدا از ضریح مطهر بلند شد، یک مرتبه دیدم جمعیت از جای [صفحه ۱۹] خود کنده شدند و خود را به ضریح پرتاب نمودند، ولی ناگهان لگدی به پهلوئی من خورد و دیگر چیزی نفهمیدم. مرحوم پدرم گفت: عزیزم می‌دانی که گوینده‌ی آن جمله و صدا، چه کسی بود؟ گفتم: نه. گفت: او خود آقا اباعبدالله علیه‌السلام بودند که چون وضع اخلاص و عزاداری بی‌ریای آن جمع را به طور مخصوصی احساس کردند، ناگهان از شدت شوق، سه بار فرمودند: «ای دوست!» و این کلمه اظهار تشکری از عزاداران بود. [۸].

**شرکت کردن حضرت صدیقه در مجلس روضه‌ی پدر حاج شیخ محمد طاهر شوشتری**

عالم متقی، شمس المحدثین حسینی فرمود: معاصر جلیل حاج شیخ محمد طاهر روضه خوان شوشتری که از متدینین و موثقین در نجف اشرف است، این قضیه را برای ما نقل فرمود: من در هنگامی که در سن دوازده سالگی بودم، در شب دوشنبه‌ای ساعت شش از شب گذشته، به اتفاق پدرم به مجلسی از مجالس عزاداری امام حسین علیه السلام رفتیم تا پدرم روضه بخواند. چون وارد آن مجلس شدیم، صاحب مجلس که مشهدی رحیم نام داشت، به پدرم اعتراض کرد که چرا دیر آمدی؟ مردم در این وقت نمی آیند و باید آغاز مجلس را زودتر از این ساعت قرار دهیم. از اعتراض او دل پدرم شکست و گفت: ای مشهدی رحیم، بدان که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام حاضر هستند و سوگند یاد می کنم که بی بی فاطمه زهرا علیها السلام و فرزندان [ صفحه ۲۰ ] معصومان علیهم السلام حاضر هستند. شما غم نخورید! انشاء الله تا هفته‌ی آینده مجلس شما بهتر و مرتب تر از این خواهد شد. پس پدرم با دل شکسته (به خاطر سخنان صاحب مجلس) منبر رفت و مشغول به خواندن مصیبت شد. هنگامی که به خواندن مصیبت آغاز کرد و به خواندن اشعار دعبل بن علی خزاعی رسید، من در طرف راست منبر نشسته بودم. ناگاه پدرم به این بیت رسید: افاطم لو خلت الحسین مجدلا و قد مات عطشانا بشط فرات یک وقت ناله ضعیفی از طرف راست منبر بلند شد و به گوشم رسید که گویا زنی زمزمه می کند. چون گوش دادم، شنیدم که گریه می کرد و سخنانی می فرمود و از جمله‌ی سخنانش این بود که می فرمود: یا ولدی، یا حسین! یعنی ای فرزندم، ای حسین علیه السلام! چون من متوجه سمت چپ و راست شدم کسی را ندیدم و از این مسئله تعجب نمودم!! آنگاه یقین نمودم که این صدای بی بی دو عالم حضرت زهرا اطهر علیها السلام است. پس بی اختیار شدم و چنان بر سر و سینه‌ی خود زدم که پدرم از بالای منبر متوجه من شد و گفت: چرا چنین می کنی؟ من ساکت شدم، ولی صدای ناله پی در پی می آمد، تا اینکه پدرم از منبر فرود آمد و آن ناله قطع شد. چون از آن مجلس خارج شدیم، پدرم به من

فرمود: به تو چه رسیده بود که در وقت مصیبت خواندن من بی طاقت شدی و حال اینکه این گونه اشعار را تو می دانی؟! قصه را برای مرحوم پدرم نقل کردم. آن مرحوم بی طاقت شد و گریست و مرا دعا نمود که با محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آل او علیهم السلام محشور شوم. آنگاه فرمود: من هم با تو باشم و با آنها محشور شوم. [ صفحه ۲۱ ] چون هفته دیگر شد، در همان وقت هفته ی گذشته به آن مجلس رفتیم. ناگاه دیدم مجلس مملو از جمعیت است و من ایشان را نمی شناسم و نور از صورت های ایشان متصاعد بود! پس تعجب کردم و با خود گفتم: اینان مردمان نجف نیستند! و یقین نمودم که اینها انوار الله هستند که برای خوشنودی صاحب آن مجلس حاضر شده اند. و بعد از آن قضیه تمام هفته هایی که مشهدی رحیم روضه داشت، ازدحام کثیری می شد تا اینکه بانی مجلس فوت شد و مجلس تعطیل گردید. و من این سرگذشت را می گویم در حالی که خدا را شاهد می گیرم بر اینکه در گفتار خود صادق هستم. [ ۹ ] .

### به سر و سینه زدن حضرت بقیه الله با سر و پای برهنه، در میان عزاداران طویریج

این قضیه توسط آقای سید حسن ابطحی بیان شده است: شاید بعضی از بی خردان متوجه اهمیت عزاداری حضرت سیدالشهداء علیه السلام نشوند و ندانند که دهها حدیث در اهمیت عزاداری برای حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام رسیده است و حتی تمام علما و مراجع تقلید به آن مبادرت می کرده اند و یکی از وسائل تشریف به محضر حضرت بقیه الله روحی فداه را گریه ی بر حضرت سید الشهداء علیه السلام می دانسته اند. در سال هزار و سیصد و سی و سه که برای تحصیل به نجف اشرف مشرف بودم؛ با جمعی از علمای اعلام پیاده به کربلا می رفتیم. در بین راه به محلی به نام طویریج - [ صفحه ۲۲ ] که با کربلای معلا بیشتر از چهار فرسخ فاصله نداشت - رسیدیم. در آنجا یکی از علمای بزرگ به من گفت: روز عاشورا دسته های سینه زن از اینجا به کربلا حرکت می کنند و جمعی از علما و حتی بعضی از مراجع به آنها ملحق

می شوند و با آنها سینه می زنند. سپس آن عالم بزرگ به من گفت: روز عاشورایی بود که همراه با دسته‌ی طویریح به سوی کربلا می رفتیم، در میان سینه زنان یکی از مراجع تقلید فعلی که آن وقت از علمای بزرگ اهل معنی محسوب می شد؛ با کمال اخلاص و اشک جاری مشغول سینه زدن بود. من از آن عالم بزرگ سؤال کردم که شما به چه دلیل این کار را انجام می دهید؟ فرمود: مرحوم علامه سید بحر العلوم قدس سره روز عاشورائی با عده‌ای از طلاب از کربلا به استقبال دسته‌ی سینه زنی طویریح می روند، ناگهان طلاب می بینند مرحوم سید بحر العلوم با آن عظمت و مقام شامخ علمی، عمامه و عبا و قبا و عصا را کنار انداخت و مثل سایر سینه زنها لخت شده و خود را میان عزاداران و سینه زنان انداخت و به سر و سینه می زند. طلابی که با معظم له به استقبال آمده بودند؛ هر چه می کنند، که مانع از آن همه احساس پاک و ابراز محبت بشوند، مؤثر واقع نمی گردد. بالاخره عده‌ای از طلاب برای حفظ سید بحر العلوم ایشانرا می گیرند، که مبادا زیر دست و پا بیفتد و ناراحت شود، تا اینکه بعد از اتمام برنامه‌ی سینه زنی، بعضی از خواص از آن بزرگوار می پرسند: چگونه شد که شما بی اختیار وارد دسته‌ی سینه زنی شدید و آن گونه به عزاداری مشغول شدید؟ مرحوم سید فرمود: وقتی به دسته‌ی سینه زنی رسیدم، دیدم حضرت بقیه الله عجل الله تعالی فرجه الشریف با سر و پای برهنه میان سینه زنها به سر و سینه می زنند و گریه [صفحه ۲۳] می کنند! من نتوانستم طاقت بیاورم، لذا از خود بی خود شدم و در خدمت آن حضرت به سینه زنی و عزاداری مشغول شدم. [۱۰].

### گریه‌ی امام زمان در مصیبت حضرت ابوالفضل در تشریف حاج محمد علی فشندی

جناب حجه الاسلام آقای قاضی زاهدی گلپایگانی می فرماید: من در تهران از جناب آقای حاج محمد علی فشندی که یکی از اخیار تهران است، شنیدم که می گفت: من از اول جوانی مقید بودم که تا ممکن است گناه نکنم و آن قدر به حج، بروم تا به محضر

مولایم حضرت بقیه الله روحی فداه مشرف کردم! لذا سالها به همین آرزو به مکه معظمه مشرف می شدم. در یکی از این سالها که عهده دار پذیرائی جمعی از حجاج هم بودم، شب هشتم ماه ذیحجه با جمیع وسائل به صحرای عرفات رفتم تا بتوانم یک شب قبل از آنکه حجاج به عرفات می روند، برای زواری که با من بودند جای بهتری تهیه کنم. تقریباً عصر روز هفتم بارها را پیاده کردم و در یکی از آن چادرهایی که برای ما مهیا شده بود، مستقر شدم. ضمناً متوجه شدم که غیر از من هنوز کسی به عرفات نیامده است. در آن هنگام یکی از شرطه‌هایی که برای محافظت چادرها در آنجا بود، نزد من آمد و گفت: تو چرا امشب این همه وسائل را به اینجا آورده‌ای؟ مگر نمی‌دانی ممکن است سارقین در این بیابان بیابند و وسائل را ببرند؟ به هر حال حالا که آمده‌ای، باید تا صبح بیدار بمانی و خودت از اموالت محافظت بکنی. گفتم: مانعی ندارد، بیدار [ صفحه ۲۴ ] می‌مانم و خودم از اموالم محافظت می‌کنم. آن شب در آنجا مشغول عبادت و مناجات با خدا بودم و تا صبح بیدار ماندم تا آنکه نیمه‌های شب دیدم سید بزرگواری که شال سبز به سر دارد، به در خیمه‌ی من آمدند و مرا به اسم صدا زدند و فرمودند: حاج محمد علی، سلام علیکم. من جواب سلام را دادم و از جا برخاستم. ایشان وارد خیمه شدند و پس از چند لحظه جمعی از جوانها که تازه مو بر صورتشان رویده بود، مانند خدمتگزار به محضرش رسیدند. من ابتدا مقداری از آنها ترسیدم، ولی پس از چند جمله که با آن آقا حرف زدم، محبت او در دلم جای گرفت و به آنها اعتماد کردم. جوانها بیرون خیمه ایستاده بودند ولی آن سید داخل خیمه تشریف آورده بود. ایشان به من رو کرد و فرمود: حاج محمد علی خوشا به حالت! خوشا به حالت! گفتم: چرا؟ فرمودند: شبی در بیابان عرفات بیتوته کرده‌ای که جدم حضرت سیدالشهداء اباعبدالله الحسین علیه السلام هم در اینجا بیتوته کرده بود. من گفتم: در این شب چه باید بکنیم؟ فرمودند: دو رکعت نماز می‌خوانیم، در این نماز پس از حمد، یازده مرتبه قل هو الله بخوان. لذا بلند شدیم و این عمل را همراه با آن آقا انجام دادیم. پس از نماز



آن آقا یک دعایی خواندند. که من از نظر مضامین مانند آن دعا را نشنیده بودم! حال خوشی داشتند و اشک از دیدگانشان جاری بود. من سعی کردم که آن دعا را حفظ کنم ولی آقا فرمودند: این دعا مخصوص امام معصوم است و تو آن را فراموش خواهی کرد! سپس به آن آقا گفتم: ببینید آیا توحیدم خوب است؟ فرمود: بگو. من هم به آیات آفاقیه و انفسیه بر وجود خدا استدلال کردم و گفتم: من معتقدم که با این دلایل، خدایی هست. فرمودند: برای تو همین مقدار از خداشناسی کافی است. سپس اعتقادم را به [صفحه ۲۵] مسئله ولایت برای آن آقا عرض کردم. فرمودند: اعتقاد خوبی داری. بعد از آن سؤال کردم که: به نظر شما الان حضرت امام زمان علیه السلام در کجا هستند. حضرت فرمودند: الان امام زمان در خیمه است! سؤال کردم: روز عرفه، که می گویند حضرت ولی عصر علیه السلام در عرفات هستند، در کجای عرفات می باشند؟ فرمود: حدود جبل الرحمة. گفتم: اگر کسی آنجا برود آن حضرت را می بیند؟ فرمود: بله، او را می بیند ولی نمی شناسد! گفتم: آیا فردا شب که شب عرفه است، حضرت ولی عصر علیه السلام به خیمه های حجاج تشریف می آورند و به آنها توجهی دارند؟ فرمود: به خیمه ی شما می آید، زیرا شما فردا شب به عمویم حضرت ابوالفضل علیه السلام متوسل می شوید! در این موقع، آقا به من فرمودند: حاج محمد علی، چای داری؟ ناگهان متذکر شدم که من همه چیز آورده ام! ولی چای نیاورده ام! عرض کردم: آقا اتفاقا چای نیاورده ام و چقدر خوب شد که شما تذکر دادید! زیرا فردا می روم و برای مسافری چای تهیه می کنم. آقا فرمودند: حالا چای با من! از خیمه بیرون رفتند و مقداری که به صورت ظاهر چای بود، ولی وقتی دم کردیم، به قدری معطر و شیرین بود که من یقین کردم، آن چای از چای های دنیا نمی باشد، آوردند و به من دادند. من از آن چای دم کردم و خوردم. بعد فرمودند: غذایی داری، بخوریم؟ گفتم: بلی نان و پنیر هست. فرمودند: من پنیر نمی خورم. گفتم: ماست هم هست. فرمودند: بیاور، من مقداری نان و ماست خدمتشان گذاشتم و ایشان از نان و ماست میل فرمودند. سپس به من فرمودند:

حاج محمد علی، به تو صد ریال (سعودی) می دهم، تو برای [ صفحه ۲۶ ] پدر من یک عمره بجا بیاور؟ عرض کردم: اسم پدر شما چیست؟ فرمودند: اسم پدرم «سید حسن» است. گفتم: اسم خودتان چیست؟ فرمودند: سید مهدی! من پول را گرفتم و در این موقع، آقا از جا برخاستند که بروند. من بغل باز کردم و ایشان را به عنوان معانقه در بغل گرفتم. وقتی خواستم صورتشان را ببوسم، دیدم خال سیاه بسیار زیبایی روی گونه‌ی راستشان قرار گرفته است. لبهایم را روی آن خال گذاشتم و صورتشان را بوسیدم. پس از چند لحظه که ایشان از من جدا شدند، من در بیابان عرفات هر چه این طرف و آن را نگاه کردم کسی را ندیدم! یک مرتبه متوجه شدم که ایشان حضرت بقیه الله ارواحنا فداه بوده‌اند، بخصوص که اسم مرا می دانستند و فارسی حرف می زدند! نامشان مهدی علیه السلام بود و پسر امام حسن عسکری علیه السلام بودند! بالاخره نشستم و زار زار گریه کردم. شرطه‌ها فکر می کردند که من خوابم برده است و سارقین اثاثیه‌ی مرا برده‌اند، دور من جمع شدند، اما من به آنها گفتم: شب است و مشغول مناجات بودم و گریه‌ام شدید شد! فردای آن روز که اهل کاروان به عرفات آمدند، من برای روحانی کاروان قضیه را نقل کردم، او هم برای اهل کاروان جریان را شرح داد و در میان آنها شوری پیدا شد. اول غروب شب عرفه، نماز مغرب و عشا را خواندیم. بعد از نماز با آنکه من به آنها نگفته بودم که آقا فرموده‌اند: «فردا شب من به خیمه‌ی شما می آیم، زیرا شما به عمویم حضرت عباس علیه السلام متوسل می شوید» خود به خود روحانی کاروان روضه‌ی حضرت ابوالفضل علیه السلام را خواند و شوری برپا شد و اهل کاروان حال خوبی پیدا کرده بودند. ولی من دائما منتظر مقدم مقدس حضرت بقیه الله روحی و ارواح العالمین لثراب [ صفحه ۲۷ ] مقدمه الفدا بودم. بالاخره نزدیک بود روضه تمام شود که کاسه‌ی صبرم لبریز شد! از میان مجلس برخاستم و از خیمه بیرون آمدم، ناگهان دیدم حضرت ولی عصر علیه السلام بیرون خیمه ایستاده‌اند و به روضه گوش می دهند و گریه می کنند، خواستم داد بزنم و به مردم اعلام کنم که آقا اینجاست، ولی

ایشان با دست اشاره کردند که چیزی نگو و در زبان من تصرف فرمودند و من نتوانستم چیزی بگویم! من این طرف در خیمه ایستاده بودم و حضرت بقیه الله روحی فداه آن طرف خیمه ایستاده بودند و بر مصائب حضرت ابوالفضل علیه السلام گریه می کردم و من قدرت نداشتم که حتی یک قدم به طرف حضرت ولی عصر علیه السلام حرکت کنم. بالاخره وقتی روضه تمام شد، حضرت هم تشریف بردند. [۱۱].

### تشریف فرمایی حضرت امام زمان در مجلس روضه خوانی در کرمانشاه

مرحوم آیه الله حاج سید حسین حائری که در مشهد مقدس ساکن بودند و به قول مرحوم آیه الله حاج شیخ علی اکبر نهاوندی قدس سره در کتاب عبقری الحسان: «او افتخار علمای عاملین بوده است»، نقل می کرد: من در سال ۱۳۴۵ هجری قمری در کرمانشاه ساکن بودم و منزلی داشتم که اکثر زوار حضرت سیدالشهداء علیه السلام در وقت رفتن و برگشتن از کربلا، وارد آن منزل می شدند و هر چند روزی که می خواستند در آنجا می ماندند. در اوائل محرمی، سید غریبی که او را قبلاً نمی شناختم، در منزل ما وارد شد و چند روزی در آنجا ماند و ما هم طبق معمول، پذیرایی می کردیم. [صفحه ۲۸] در این بین، یکی از اهالی شهر نجف که به ایران آمده بود، به دیدن من آمد و وقتی چشمش به آن سید افتاد، به من با اشاره گفت: این سید را می شناسی؟ گفتم: نه، چون سابقه ای با ایشان ندارم. گفت: این سید یکی از کسانی است که سالها به تزکیه نفس و ریاضت مشغول بوده است و به ظاهر در کوچه ی مسجد هندی دکان عطاری داشته و غالباً در دکان نبوده است و هر چند یک بار مفقود می شود و وقتی کسانی از او تجسس می کنند، می بیند که او در مسجد کوفه در یکی از اطاقها مشغول ریاضت است. (بعدها معلوم شد که اسم این شخص سید محمد و اهل رشت است). من وقتی از حال او اطلاع پیدا کردم به او بیشتر محبت نمودم و گفتم: بعضی از مردم شما را از اولیاء خدا می دانند. سید محمد اول انکار کرد؛ ولی پس از

اصرار، به من گفت: بله، من دوازده سال در مسجد کوفه و غیره مشغول ریاضت بودم و این طور به من گفته بودند که شرایط تکمیل ریاضت دوازده سال است و در کمتر از آن، کسی به مقام کمالی نمی‌رسد. من از او خواستم که چیزی به من بگوید. سید محمد گفت: احضار جن می‌دانم، ولی چون آنها گاهی راست و گاهی دروغ می‌گویند به آنها اعتماد نیست. و نیز احضار ملائکه هم صلاح نیست، چون آنها مشغول عبادتند و از عبادتشان باز می‌مانند. ولی برای شما روح علمای بزرگ را احضار می‌کنم، که از آنها هر چیز که سؤال کنیم، به درستی جواب می‌دهند. ضمناً من در چند سال اخیر که دولت به جوانها و زنها، به اصطلاح آزادی داده بود و بی‌بند و باری و بی‌دینی زیاد گردیده بود (یعنی در دوران رضاشاه) و به مجالس سینه زنی و روضه خوانی توهین می‌کردند، مقید بودم که به خاطر تقویت اساس روضه خوانی، مجلس مفصل عزاداری در منزل اقامه نمایم و آن مجلس از اول طلوع فجر تا یک ساعت بعد از ظهر ادامه داشت. [صفحه ۲۹] در آن مجلس شصت نفر روضه خوان می‌آمدند که سی نفر از آنها منبر می‌رفتند و بقیه به نوبت در روزهای دیگر منبر می‌رفتند و به تمام آنها پول داده می‌شد، پنج نفر مداح هم تعزیه می‌خواندند و ساعتی هم سینه زنی می‌شد. طبیعی است که چنین مجلسی بسیار پر زحمت و پر خرج بود، ولی من نمی‌دانستم که آیا این مجلس در عین حال مورد قبول حضرت بقیة الله روحی فداه هست یا نه. لذا از آقای سید محمد خواستم که او از ارواح علما سؤال کند که آیا این مجلس مورد قبول اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام هست یا نه؟ او گفت: بسیار خوب، من امشب از چهار نفر از علمایی که از دنیا رفته‌اند، سؤال می‌کنم؛ تا بینم که آیا این مجلس مورد قبول آنها هست یا خیر؟ و آن چهار نفر عالم عبارتند از: مرحوم آیه الله میرزا حبیب الله رشتی و مرحوم میرزای شیرازی و مرحوم سید اسماعیل صدر و مرحوم سید علی داماد. فردا صبح که نزد او رفتم، گفت: دیشب روح این چهار نفر را احضار کردم و از آنها پریدم که آیا این مجلس مورد قبول اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام هست یا خیر؟

آنها به اتفاق آراء گفتند: بله، این مجلس مورد توجه و مقبول اهل بیت عصمت علیهم السلام می باشد و روز نهم (تاسوعا) یا دهم محرم (عاشورا) حضرت بقیه الله روحی فداه هم به این مجلس تشریف می آورند. من خیلی خوشحال شدم و به او گفتم: چرا روزش را تعیین فرموده اند؟ گفت: مانعی ندارد، باز امشب از آنها سؤال می کنم و تقاضا می کنم که روز و ساعتش را هم تعیین کنند. ضمنا وضع من در آن مجلس خلاف مجالسی که اکثر علما تشکیل می دهند بود، که در یک قسمت مجلس، در کنار علمای دیگر بنشینم و بقیه ی مردم در قسمتهای دیگر [ صفحه ۳۰ ] بنشینند. بلکه من غالبا دم در منزل ایستاده بودم و برای همه، احترام قائل بودم. لذا این مجلس مورد توجه عموم مردم بود و بلکه راه عبور و مرور بسته می شد و جمعی در کوچه های اطراف، منتظر می شدند تا جمعیتی که در داخل منزل هستند بیرون بروند و بعدا اینها در جای آنها بنشینند. بالاخره فردای آن روز، آقا سید محمد گفت: دیشب از همان علما، مطلب شما را سؤال کردم. آنها جواب دادند که حضرت ولی عصر علیه السلام در روز نهم (تاسوعا) و در فلان ساعت و فلان دقیقه، وقتی که شما کنار چاه که نزدیک در منزل است نشسته اید، به مجلس تشریف می آورند؛ در آن وقت یک مرتبه حال شما تغییر می کند و تمام بدنتان تکان می خورد! در آن وقت نگاه کنید، در این نقطه معین (اشاره به قسمتی از منزل کرد) می بینید که عده ای حدود دوازده نفر به هیئت خاص و لباس مخصوص نشسته اند! یکی از آنها حضرت بقی الله روحی له الفداء است. یک ساعت آنجا هستند و بعد با مردم بیرون می روند و شما با همه ی توجهی که خواهید کرد، متوجه رفتن آنها نمی شوید. شما مقید باشید که در آن وقت با وضو باشید و شما می روید که خدمتی بکنید مثل چای دادن و استکان برداشتن، آنها برای شما قیام نمی کنند و می گویند: اینجا خانه ی خودمان است، شما بروید دم در خانه و از مردم پذیرایی بکنید. در مدت یک ساعتی که حضرت ولی عصر علیه السلام و همراهانشان در مجلس تشریف دارند، دو نفر روضه خوان منبر می روند و آنها با آنکه مصیبت

نمی خوانند، مجلس بسیار با حال و پر شور می شود، به گونه ای ضجه ی مردم به گریه و ناله بلند می شود که با روزهای دیگر خیلی فرق دارد. و آقای اشرف الواعظین که هر روز منبرش یک ساعت طول می کشد و مجلس دو بعد از ظهر ختم می گردد، آن روز در این ساعت بر خلاف عادت می آید و منبر می رود و درباره ی حضرت بقیه الله علیه السلام صحبت می کند. [ صفحه ۳۱ ] به هر حال آقا سید محمد این مطلب را روز پنجم محرم برای من گفت: و من تا روز تاسوعا ساعت شماری می کردم. روز تاسوعا اتفاقا جمعیت عجیبی به مجلس آمده بود. من در اثر کثرت جمعیت، در آن ساعت معین کنار چاه نشسته بودم که ناگاه بدنم به لرزه افتاد و تکان عجیبی خوردم. فوراً به همان نقطه ی معین نگاه کردم، دیدم دوازده نفر حلقه وار دور یکدیگر نشسته اند! لباسشان متعارف بود و همه کلاه نمدی کرمانشاهی به سر داشتند، همه ی آنها گندمگون و قوی هیکل بودند، همه ی آنها در حدود سن چهل سالگی بودند، موهای ابرویشان و موهای سرشان سیاه بود. من فوراً جمعیت را شکافتم و خدمتشان رسیدم و با فریاد صدا زدم: برای آقایان چای بیاورید. آنها به روی من تبسم کردند، ولی احترامی که در آن مجلس حتی افراد حکومت و امراء و همه ی مردم از من می کردند آنها نسبت به من نمودند و به من گفتند: اینجا خانه ی خودمان است. برای ما همه چیز آورده اند، شما دم در خانه بروید و از مردم پذیرایی کنید. من بدون اختیار برگشتم و دم در خانه ایستادم و نمی دانستم که آنها از کجا وارد شدند؟ ولی احتمال دادم که از در اطاق بین بیرونی و اندرونی آمده باشند. به هر حال در آن ساعت، دو نفر از وعاظ به منبر رفتند و با آنکه رسم است که در روز تاسوعا باید از حالات حضرت ابوالفضل علیه السلام بخوانند، ناخود آگاه آنها خطاب به حضرت ولی عصر ارواحنا فداه مطالبی می گفتند و مردم در فراق آن حضرت گریه می کردند، آنها به آن حضرت تسلیت می گفتند و از آن حضرت در فشارهای دنیا استمداد می کردند. مجلس هم شور عجیبی داشت و از نظر گریه و زاری، هنگامه ای برپا بود. آقای اشرف الواعظین که باید بعد از ظهر بیاید و

مجلس را ختم کند. طبق گفته‌ی آقای سید، محمد در همان اول صبح آمد و بر خلاف عادت که باید به اطاق روضه خوانها [صفحه ۳۲] برود، کنار من دم درب خانه نشست و گفت: من امروز تعطیل کرده‌ام که رفع خستگی کنم، زیرا فردا که عاشورا است، مجالس زیادی دارم و باید خود را برای فردا مهیا کنم. ولی این مجلس را نتوانستم تعطیل کنم و بعد در همان ساعت منبر رفت و وقتی روی منبر نشست سکوت ممتدی کرد! مثل کسی که نمی‌داند چه باید بگوید، سپس با صدای بلند بدون مقدمه‌ی معمولی که اهل منبر به آن مقیدند؛ گفت: ای گمشده‌ی بیابانها روی سخن ما با تو است! مردم به قدری از این کلمه، بی‌تابانه به سر و صورت می‌زدند و اشک می‌ریختند که اکثر آنها بی‌حال شدند، من مرتب چشمم به آن دوازده نفر بود، ولی ناگهان دیدم آنها نیستند و از مجلس خارج شده‌اند [۱۲].

### امام زمان طریقه‌ی توسل به حضرت ابوالفضل را یاد دادند

حجّه الاسلام و المسلمین آقای حاج سید محمد تقی حشمت الواعظین طباطبائی قمی، داستانی را از آیت الله العظمی مرعشی نجفی «قدس سره» (متوفی ۷ صفر المظفر ۱۴۱۴ قمری) این چنین نقل کرده‌اند: یکی از علمای نجف اشرف، که مدتی به قم آمده بود، برای من چنین نقل کرد که: من مشکی داشتم. به مسجد جمکران رفتم و درد دل خود را به محضر حضرت بقیه الله حجّه بن الحسن العسکری امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - عرضه داشتم و از ایشان خواستم که نزد خدا شفاعت کنند تا مشکلم حل شود. برای این منظور چندین دفعه به مسجد جمکران رفتم، ولی نتیجه‌ای ندیدم. روزی هنگام نماز دلم شکست و عرض کردم: مولا جان، آیا جایز است که در [صفحه ۳۳] محضر شما و در منزل شما باشم و به دیگری متوسل شوم؟ شما امام من می‌باشید، آیا زشت نیست که با وجود امام، حتی به علمدار کربلا قمر بنی هاشم (ع) متوسل شوم و او را نزد خدا شفیع قرار دهم؟! از شدت تأثر بین خواب و بیداری قرار

گرفته بودم. ناگهان با چهره‌ی نورانی قطب عالم امکان حضرت حجت بن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف مواجه شدم. بدون تأمل به حضرتش سلام عرض کردم. حضرت با محبت و بزرگواری جوابم را دادند و فرمودند: نه تنها زشت نیست و نه تنها ناراحت نمی‌شوم که به علمدار کربلا متوسل شوی، بلکه شما را راهنمایی هم می‌کنم که به حضرتش چه بگویید. چون خواستی از حضرت ابوالفضل حاجت بخواهی، این چنین بگو: «یا أبا الغوث أدر کنی!» ای فریادرس، مرا دریاب. [۱۳].

### حضرت صدیقه مردی را که منکر فضیلت گریه بر امام حسین بود، توبیخ فرمودند

علامه‌ی بزرگوار و عالم جلیل القدر شیعه، محدث اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام مرحوم علامه‌ی مجلسی رضوان الله تعالی علیه از بعضی از اهل و ثوق از «سید علی حسینی» رحمه الله علیه این قضیه را نقل فرمود: من مجاور بر قبر مولایم حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام بودم، چون روز عاشورا شد مردی از دوستان ما، کتاب مقتل حضرت امام حسین علیه السلام را برای ما می‌خواند تا به این روایت رسید که حضرت باقر علیه السلام فرمودند: هر کس در مصائب [صفحه ۳۴] حضرت امام حسین علیه السلام اشک ریزد، حق تعالی گناهان او را می‌آمرزد، اگر چه بقدر کف دریا باشد. در آن مجلس مرد جاهلی که مدعی علم بود، حاضر بود و چون به عقل ناقص خود اعتماد تمام داشت گفت: گمان نمی‌کنم این حدیث صحیح باشد! زیرا چطور ممکن است که گریه کردن بر آن حضرت اینقدر ثواب داشته باشد؟ ما با او به بحث و مجادله زیادی پرداختیم ولی او دست از ضلالت خود برنداشت و برخاست و رفت. چون صبح شد دیدیم او با اضطراب و حالت خاصی آمد و نزد ما نشست و از ما معذرت خواست و از گفته‌های دیروز خود نادم و پشیمان بود! علت پشیمانی او را سؤال کردیم. گفت: وقتی از شما جدا شدم و شب شد، به بستر رفتم و خوابیدم. در عالم خواب دیدم قیامت برپا شده است و همه‌ی مردم را در یک صحرا جمع کرده‌اند و



ترازوهای اعمال را آویخته‌اند و صراط را بر روی جهنم کشیده‌اند و دیوانهای عمل را گشوده‌اند و آتش جهنم را برافروخته‌اند و قصرهای بهشت را به جلوه در آورده‌اند. در آن هنگام تشنگی شدیدی بر من غالب شد. چون به طرف راست خود نظر کردم، دیدم حوض کوثر است و بر لب حوض دو مرد و یک زن مجلله ایستاده‌اند که نور جمال ایشان صحرای محشر را روشن کرده است و آنها لباس‌های سیاه پوشیده‌اند و می‌گیرند. از مردی که نزدیکم بود، پرسیدم: اینها کیستند که کنار حوض کوثر ایستاده‌اند؟ گفت: حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و آن زن مجلله حضرت فاطمه‌ی زهرا علیها السلام هستند. گفتم: چرا لباسهای مشکی و سیاه پوشیده‌اند و می‌گیرند؟ گفت: مگر نمی‌دانی که امروز روز عاشورا است و روز شهادت آقا سید الشهداء اباعبدالله الحسین علیه السلام است؟ من جلو رفتم. وقتی به حضرت فاطمه‌ی زهرا [صفحه ۳۵] علیها السلام نزدیک شدم، گفتم: ای بی‌بی جان، دختر رسول الله، تشنه‌ام! آن حضرت از روی غضب به من نظر کرد و فرمود: «تو آن کس نیستی که فضیلت گریه کردن بر مصیبت فرزند دلبندم، نور دیده‌ی من، شهید مظلوم حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام را انکار کردی؟» از وحشت از خواب بیدار شدم و از گفته‌ی خود پشیمان شدم و حالا از شما معذرت می‌خواهم و تقاضا دارم که از تقصیر من بگذرید [۱۴].

### شهادای کربلای آرزومند شرکت در مجالس عزای امام حسین

یکی از علمای بزرگ حضرت حبیب ابن مظاهر علیه السلام را در خواب دید که در غرفه‌های بهشتی به انواع نعمتهای پروردگار متنعم هستند. پس از عرض ارادت، به ایشان عرض کرد: «ای حبیب، چگونه شکر این نعمت را ادا می‌کنی که در جوانی خدمت حضرت رسول خدا بودی و در پیری موی سفید خود را در راه یاری فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خون خود خضاب نمودی؟ آیا آرزوی دیگر هم

داری؟ حبیب ابن مظاهر علیه السلام فرمود: آرزو دارم به دنیا برگردم و در جمله‌ی عزاداران امام حسین علیه السلام داخل شوم! زیرا از سید دو عالم شنیدم که فرمودند: «هر کس در مجلس عزای فرزندان حسین علیه السلام از روی معرفت اشک بریزد، خداوند کریمه ثواب صد شهید به او عطا فرماید و درجات او را در بهشت بیفزاید» [۱۵]. [صفحه ۳۶]

### گلایه‌ی حضرت خاتم الانبیاء از کسی که زیارت امام حسین را ترک کرد

به سندی از ابی الحسن قاسمی، نقل شده است که گفت: من بسیار به زیارت امام حسین علیه السلام می‌رفتم، تا اینکه کم مال و پیر شدم و بالاخره ترک زیارت کردم. شبی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم و حسنین علیهما السلام همراهشان بودند. چون به آنها گذر کردم، امام حسین علیه السلام فرمود: یا رسول الله، این مرد بسیار مرا زیارت می‌کرد و اکنون از من بریده است. حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: از مثل حسین علیه السلام رویگردانی و زیارتش را ترک می‌کنی؟! گفتم: یا رسول الله، حاشا که آقام را ترک کنم! ولی ناتوان و پیر شدم و زیارت بر من سخت است و مالم کم شده است، به این خاطر زیارت را ترک کردم. حضرت فرمودند: هر صبح به پشت بام خانه‌ات برو (و زیارت مختصری نقل کرده) و فرمودند این زیارت را بخوان، آنگاه حاجت بخواه؛ که زیارتت از دور و نزدیک قبول است [۱۶].

### گلایه امیرالمؤمنین از عالمی که رفتن به کربلا را ترک کرد

مرحوم نوری در کتاب ارزشمند دار السلام، این قضیه را از مرحوم ملا فتحعلی سلطان آبادی نقل می‌کند: در سالی که مرحوم صاحب جواهر قدس سره مرجع تقلید شیعه شدند، من نیز به زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مشرف شدم و تمام هم و

همتم آن بود که مسائل متفرقه‌ی مورد نیاز را که در رساله‌ها نوشته نشده‌اند، فراگیرم. به همین جهت نهصد سؤال [صفحه ۳۷] نوشتم و مرحوم صاحب جواهر قدس سره جواب همه‌ی آنها را به خط مبارک خودشان نوشتند. هنگامی که ماه محرم شد، مرحوم صاحب جواهر به خاطر گرفتار بودن به تنظیم مسائل فقه، به کربلا مشرف نشدند. ما هم از ایشان پیروی کردیم و در نجف ماندیم. در شب تاسوعا و عاشورا حضرت علی علیه السلام را در عالم رؤیا دیدم که از من گلایه کردند و فرمودند: «آیا زیارت حسین در عاشورا ترک می‌شود؟!» [۱۷].

### امام حسین فرمود: ما خانواده را به مادیات و دنیا نفروشید

این قضیه توسط خطیب محترم، آقای حاج سید عبدالله تقوی نقل شده است: چندین سال است که در تهران در مجالس و محافل حسینی منبر می‌روم و افتخار نوکری جد مظلوم امام حسین علیه السلام را دارم. یکی از شبها که حدود ساعت نه، پس از تمام شدن منبر به منزل برگشتم، تلفن زنگ زد. گوشی را برداشتم، دیدم یکی از دوستان است. ایشان فرمود: فلان شخصی بازاری به رحمت خدا رفته است و فردا بعد از ظهر در فلان مسجد، مجلس ترحیم او برگزار می‌شود؛ من شما را جهت سخنرانی در مجلس ختم آن مرحوم، به فرزندانش معرفی کرده‌ام. سر ساعت سه بعد از ظهر در آنجا حاضر باشید. در همان حال به یادم آمدم که روز گذشته، در مجلسی، روضه‌ی ماهیانه‌ی خانگی خواندم و خانمی در آن مجلس با التماس به من گفتند: «فردا عصر، در همین ساعت به منزل ما تشریف بیاورید، من حاجتی دارم و نذر کرده‌ام سفره‌ی حضرت رقیه خاتون [صفحه ۳۸] سلام الله علیها بیندازم و شما باید روضه توسل به حضرت رقیه علیها السلام بخوانید.» من به آن خانم قول دادم که سر ساعت موعود به منزل آنها بروم. به هر حال به دوستم گفتم: «من برای فردا قول داده‌ام که در منزلی روضه‌ی حضرت رقیه سلام الله علیها بخوانم.» دوستم گفت: ای آقا! من خواستم به شما خدمتی

کرده باشم، شما چه فکر می کنید؟! در این هنگام، بنده با خود فکر کردم که باید چندین مجلس روزه حضرت رقیه و حضرت علی اصغر علیهما السلام بخوانم، تا سی تومان پول به من بدهند! اکنون این تاجر سرمایه دار فوت شده است و برای سخنرانی در مجلس او، پول زیادی می دهند. به هر حال از رفتن به منزل آن زن منصرف شدم و برای مجلس ختم قول دادم. هنگامی که به خواب رفتم، در عالم رؤیا دیدم، در خیابان، در سر نبش همان کوچه ای که دیروز در آنجا روزه خوانده بودم، یک سید نورانی ایستاده بود و دست یک دختر سه ساله ای را هم در دست داشت. با هم سلام و تعارف کردیم و من از ایشان پرسیدم: نام شریفتان چیست و در کجای تهران سکونت دارید؟ ایشان پاسخ داد: «من در همه ی مجالس سوگواری خودم حاضر می شوم و این دختر هم دختر سه ساله ی من رقیه است. شما، ما خانواده را به مادیات و دنیا نفرشید. چرا این زن را پس از آنکه به وی قول دادید که در منزلش روزه بخوانید، چشم انتظار گذاشتید؟ چرا به خاطر اینکه آن حاجی بازاری که فوت شد وراثت پول بیشتری به تو می دهند، می خواهی خلف وعده بکنی؟! و بنا کردند به شدت گریه کردن و با آن دختر به سمت همان خانه ای که آن زن منتظر من بود، رفتند. من بیدار شدم و به دوستم تلفن کردم. حدود ساعت ۲ بعد از نصف شب بود. با گریه به او گفتم: فلانی، فردا برای مجلس ترحیم آن حاجی، منتظر من نباشد، که به [صفحه ۳۹] هیچ وجهی نخواهم آمد. فردا نیز سر ساعت به منزل آن خانم رفتم و مصیبت حضرت رقیه خاتون علیها السلام را خواندم و این قضیه را هم روی منبر گفتم. هم خودم و هم مستمعین، شدیداً منقلب گشتیم و گریه ی بی سابقه ای بر ما حاکم شد، به طوری که بعد از ختم روزه هم، باز همگی به شدت گریه می کردیم و بوی عطر خوشی فضای خانه را فرا گرفته بود و من تا به حال چنین حالی در خود ندیده بودم. [۱۸].

**تویخ حضرت صدیقه به واعظی که مجلس عزاداری در منزل پیر زن را کوچک شمرده بود**

دانشمند محترم حاج شیخ محمد مهدی تاج لنگرودی فرمود: یکی از دوستانم - حجه الاسلام آقای امامی ثیلی - برای حقیر نقل کرد که در مسجد حضرت صاحب الزمان علیه السلام واقع در خیابان هلال احمر، چهار راه عباسی، پای منبر آقای حاج میرزا علی محدث زاده بودم، که ایشان بر فراز منبر فرمود: یکی از وعاظ مشهور تهران، عصر روز آخر ذی الحجه از منزل بیرون آمد که شب اول محرم به منبرهای دهه‌ی عاشورا که وعده داده بود، برسد. در وسطهای کوچه پیرزنی آمد و گفت: آقا من از امشب تا ده شب در منزل خودم روضه دارم؛ لطفا تمام شبها را تشریف بیاورید و برای ما روضه بخوانید. واعظ گفت: من وقت ندارم. پیرزن گفت: هر وقت از شب، که به منزل برگشتید، تشریف بیاورید اگر چه به اندازه‌ی چند دقیقه باشد! واعظ با کمال خونسردی و بی میلی جواب مثبت داد و گفت: می‌آیم. [صفحه ۴۰] شب اول محرم که دیر وقت از روضه برگشته بود، به همان منزل رفت. پرچم سیاه کوچکی دید که بالای در آویزان است و روی پرچم «سلام بر حسین شهید» نوشته شده بود. چون در باز بود، با گفتن یک «یا الله» وارد شد و وی را به درون اطاقی راهنمایی کردند، وقتی وارد شد دید سه یا چهار زن با چادر مشکی نشسته‌اند و چون صدلی نداشتند، خشت و آجر را بر روی هم گذاشته‌اند تا به عنوان منبر، از آن استفاده شود. آقای واعظ روی منبر نشست و بعد از خطبه، چند جمله از فضائل حضرت سید الشهداء علیه السلام گفت و روضه خواند و زندهای حاضر در مجلس، گریه کردند و با جمله‌ی «صلی الله علیک یا ابا عبدالله» و دعا کردن، به مجلس خاتمه داد. این کار تا چند شب ادامه داشت. ولی شب پنجم یا ششم، وقتی از مجالس مهم شهر برگشت، با خود گفت: خوب است امشب منزل پیرزن را نادیده انگاشته و نروم! او به منزل خود رفت و شام خورد و به درون بستر رفت که بخوابد. به محض آنکه خوابید، حضرت صدیقه‌ی طاهره فاطمه‌ی زهرا علیها السلام را در خواب دید و خدمت آن حضرت عرض ادب کرد. ولی بی‌بی نسبت به واعظ، بی‌اعتنا بودند! واعظ لرزید و گفت: مگر از من خطایی سر زده است که این گونه به من

بی مهر هستید؟ حضرت فرمودند: چرا آن پیر زن را منتظر نگهداشتی و نرفتی؟! واعظ از خواب برخاست و تند تند لباس پوشید و به مجلس پیرزن رفت. در آنجا دید، پیرزن دم در ایستاده است و به راه نگاه می کند و به محض آنکه آقا را دید، گفت: چرا اینقدر دیر کردی؟! واعظ که قلبش می طپید و از چشمانش اشک می بارید، چیزی نگفت و به درون منزل رفت و از هر شب بهتر روزه خواند و برگشت. او فهمید که هر جا روزه‌ی امام حسین علیه السلام هست، آنجا صاحب عزا، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام هم [ صفحه ۴۱ ] هستند. [ ۱۹ ] .

### پول روزه خوانی توسط حضرت سیدالشهداء مقرر می شود

این قضیه توسط عالم بزرگوار مرحوم حاج سید رضا سعادت مازندرانی، بیان شده است: آقای تاج نیشابوری از منبری های مشهور ایران بود و آنچنان از شهرت بهره مند بود، که هر سال محرم و صفر با دعوت مردم تهران، به تهران می آمد و مجالس مهمی را اداره می کرد و در آن مجالس اشکها از چشمها سرازیر می شد. سالی طبق معمول، با دعوت قبلی می بایست از خراسان به تهران می آمد، شب قبل از حرکت در عالم خواب دید حضرت سیدالشهداء علیه السلام در جایی نشسته اند و بزرگان در خدمت آن حضرت هستند. در این حال، شخصی آمد و دفتری آورد که در آن دفتر نام واعظ و مداحان و ذاکرین ثبت شده بود. دفتردار از حضرت امام علیه السلام خواست که سهمیه منبری ها را مقرر فرمایند، تا در دفتر نوشته شود. حضرت امام حسین علیه السلام فرمودند: نام یکایک منبری ها را بخوان! وقتی که نام هر یک از منبری ها گفته می شد، آن حضرت مقداری را که باید در طول محرم و صفر بگیرد، بیان می کردند و او هم می نوشت. تا آنکه به نام نیشابوری رسید، حضرت فرمودند: «بنویس: دو قران!». شایان ذکر است که «قران»، واحد پول آن زمان بود و هر واعظی در مقابل هر منبری چند قران می گرفت و تاج نیشابوری باید بیش از همه بگیرد و در طول محرم و [ صفحه ۴۲ ]

صفر، باید ده‌ها تومان درآمد داشته باشد. ولی حواله‌ی مولا علیه‌السلام دو قران است. پس از آنکه از خواب بیدار شد، نتوانست چنین خوابی را رؤیای صادقه به حساب آورد. لذا به خودش وعده‌های زیادی می‌داد، تا آنکه با وسیله‌ی نقلیه‌ی آن روز به طرف تهران حرکت کرد. ولی در بین راه، نزدیک تهران بیمار شد و به محض ورود به تهران بستری شد. او همچنان بیمار بود، تا اینکه آخر ماه صفر، قدری در خودش احساس بهبودی کرد. عصا به دست گرفت تا در کوچه قدری قدم بزند. وقتی که قدم می‌زد، خانمی که کارگر یک خانه بود، جلو آمد و گفت: خانم من. در منزل، سفره‌ی حضرت ابوالفضل علیه‌السلام دارد به من گفته است که یک روضه‌خوان دعوت کنم. اگر ممکن است شما قبول بفرمایید! آقای تاج به همان منزل رفت و بعد از منبر، دو قران به ایشان دادند و این تعبیر خوابش بود که باور نمی‌کرد. [۲۰].

### خرج مجلس روضه خوانی توسط حضرت ابوالفضل تأمین شد

سید اجل، آقای سید ولی الله طبسی این قضیه را نقل کرده‌اند: سالها قبل، کربلا در بلا غرق و مبتلا بود. اواخر دولت عثمانی بود و اهالی کربلا در مجادله به حکومت، گرفتار بودند. من در نهایت فقر و سختی با چند سر عائله به سر می‌بردم، ولی هر هفته عصر جمعه، مجلس روضه برگزار می‌کردم و هر چه میسر می‌شد - ولو خرما - در مجلس می‌آوردم. یک هفته قدری خرما زاهدی برای مجلس ذخیره کرده بودم. از قضا، چند نفر از اعراب «قصبه‌ی شفاتة از توابع کربلا» به عنوان میهمان، به منزل ما آمدند. آنان از ترس [صفحه ۴۳] جنگ به حضرت عباس علیه‌السلام پناه آورده بودند و چون منزل ما در جوار آن حضرت بود به خانه‌ی ما آمدند. چیزی در بساط نبود، و مجبور شدم با خرماهای مذکور از ایشان پذیرایی کنم. چند روزی گذشت. صبح جمعه شد و در فکر روضه و تهیه‌ی وسائل آن افتادم. به در خانه‌ی یکی از رفقا رفتم و می‌خواستم دو قران قرض بگیرم، ولی او پولی نداشت. در راه بازگشت، وارد صحن حضرت سیدالشهداء

علیه السلام شدم. گفتم: وقت غنیمت است و خوب است که زیارتی بکنم. بعد از بیرون آمدن، با هجوم مردم از سمت خیمه گاه به طرف صحن مواجه شدم! زیرا منزل سید علی مسئله گو که از صدمه‌ی توپ متزلزل گردیده بود، خراب شد و از صدای تخریب آن، مردم خیال کردند توپ دیگری زده‌اند و لذا در دالان صحن هجوم آوردند و در نتیجه پوست ساق پایم خراش برداشت. ناچار از طرف کوچه و بازار به منزل برگشتم، در آنجا با حال زار و نهایت انکسار با خود گفتم: بهتر آن است که به حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام مشرف شوم و عرض حال نمایم. محل جراحت را شستم و به حرم محترم حضرت باب الحوائج علیه السلام پناه جستیم، هیچ ذی حیاتی جز دو کبوتر، در حرم ندیدم. عرض کردم: مولای من، پایم مجروح شده است؛ تا مخارج خود را از آن عالی جناب نگیرم دست بردار نیستم و بیرون نخواهم رفت! مجلس روضه دارم و وسائل آن مهیا نیست. سپس با خود گفتم: دو کلمه روضه بخوانم، شاید فرجی شود. ایستادم و شروع به خواندن روضه کردم. در همان حال ملتفت شدم که اگر کسی بیاید و بگوید برای چه کسی روضه می‌خوانی؟ چه بگوییم؟! روضه را ترک کردم و مشغول نماز هدیه شدم. از نماز که فارغ گردیدم. دیدم متصل به من در کنار دیوار، مانند صراف که روی صندوق [صفحه ۴۴] خود، پول را مرتب می‌چیند، یک دسته دو قرانی گذارده‌اند! گفتم: به به! مولا ابوالفضل علیه السلام مرحمت فرمود؛ زیرا اگر از جیب کسی ریخته شده بود، به این وضع دسته کرده روی زمین قرار نمی‌گرفت. به هر حال آنها را برداشتم و به خانه آمدم و در میان صندوق گذاردم و به کسی هم ماجرا را نگفتم. تا یک سال هر وقت پول لازم می‌شد، برمی‌داشتم و خرج می‌کردم، و مخصوصاً روزهای جمعه، مجلس روضه‌ام خیلی معمولی و ساده بود که از صبح تا ظهر طول می‌کشید و غیر چای و نان و سیگار و قلیان، یک حقه شیر مصرف می‌شد. از او پرسیده شد: روزی چقدر صرف می‌کردی؟ گفت: نمی‌دانم، لیکن بعضی اوقات می‌شد که چهار عدد دو قرانی برمی‌داشتم، و معاش من نیز منحصر به همان وجه بود و خیلی



کم از جایی به من پولی می‌رسید. مدت یک سال هیچ التفاتی نداشتم، بعد یک روز گفتم: خوب است این پولها را بشمارم، بینم چقدر است؟! شمردم هفتاد «دو قرانی بود»، پس از آن صرف کردم و تمام شد. [۲۱].

### آورده شدن قند و چای برای مجلس سوگواری، در منزل حاج شیخ علی تاکی شهرضایی

همسر محترمه‌ی حاج شیخ علی تاکی شهرضایی که خانمی مؤمنه و صالحه هستند، این قضیه را در دهه‌ی محرم ۱۴۲۲ نقل نموده‌اند: در حدود پانزده سال قبل، پانزده روز مجلس روضه خوانی و سوگواری در منزلمان برگزار کردیم. روز پانزدهم این مجلس، مصادف با روز چهارشنبه بود. شب [صفحه ۴۵] چهارشنبه من به حاج آقا (حاج شیخ علی تاکی) گفتم: خوب است یک نفر برای جلسه‌ی پنجشنبه بانی شود، تا اینکه روز جمعه را من بانی مجلس شوم و سفره‌ی حضرت رقیه علیهاالسلام بیندازم. حاج آقا مخالفت کردند و فرمودند: همین پانزده روز کافی است. من از این مسئله ناراحت شدم و خیلی گریه کردم. در همان شب، در عالم رؤیا دیدم که سر مقدس حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام در طشت طلا بود و من و حاج آقا مرتب و دست به سینه در مقابل آن طشت نشسته بودیم و به آن سر مقدس نگاه می‌کردیم. موهای سر مبارک آن حضرت بلند و مشکی بود و محاسن شریفشان نیز مشکی بود. در این هنگام حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام به حاج آقا فرمودند: «چرا با خانمت دعوا می‌کنی؟!» سپس به طرف اتاق اشاره کردند و فرمودند: «اینها را نگاه کنید!» ما به آن طرف اتاق نگاه کردیم. در آن جا پر از گونی‌های قند و پلاستیک‌های بزرگ چای بود! در این حال از خواب بیدار شدم و تا صبح گریه کردم و با خود می‌گفتم: چرا از حضرت امام حسین علیه‌السلام حاجتی درخواست نکردم؟ در بامداد روز چهارشنبه در حدود ساعت نه صبح، زنگ منزل به صدا درآمد. چون شخص دیگری در منزل نبود، طبق معمول چادر بر سر انداختم و پشت در آمدم. شخصی با صدای هیبت داری، از پشت در فرمود:

«سلام علیکم، حاج خانم اینها را بردارید!» در را باز کردم و به داخل کوچه نگاه کردم. هیچ کس در کوچه نبود! فقط یک گونی بزرگ قند و یک پلاستیک پر از چای پشت در بود، آنها را به داخل منزل کشیدم و در دالان نشستم و شروع به گریه کردم. هنگامی که حاج آقا به منزل بازگشتند، به ایشان گفتم، آیا شما بانی برای روضه [صفحه ۴۶] خوانی پیدا کرده‌اید یا خودتان کسی را فرستادید تا قند و چای بیاورد؟ حاج آقا اظهار بی‌اطلاعی کردند و من دوباره گریه کردم. به هر حال، آن مجلس روضه را یک ماه و پنج روز ادامه دادیم و پس از آن تا حدود یک سال آن قندها را داشتیم.

### حضرت بقیه الله الاعظم مرثیه‌ی محتشم کاشانی را تکمیل فرمودند

محتشم کاشانی پسری داشت که از دنیا رفت، چند بیت شعر در رثای وی گفت. شبی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دید که به او فرمودند: «تو برای فرزند خود مرثیه می‌گویی، ولی برای فرزند من مرثیه نمی‌گویی!». محتشم می‌گوید: بیدار شدم، ولی چون در این رشته کار نکرده بودم، ندانستم چگونه مرثیه‌ی آن حضرت را شروع نمایم. شب دیگر، باز آن حضرت در عالم رؤیا فرمودند: «چرا در مصیبت فرزندم مرثیه نگفتی؟ عرض کردم: چون تاکنون در این وادی قدم نزده‌ام. آن حضرت فرمودند: بگو: «باز این چه شورش است که در خلق عالم است». بیدار شدم و همان مصرع را مطلع قرار دادم و آنچه را مقرر شده بود، سرودم. تا به این مصرع رسدم: «هست از ملال گرچه بری ذات ذوالجلال»، در این جا فرو ماندم که چگونه این مصراع را به آخر برسانم، که به مقام خداوند جسارتی نکرده باشم؟! شب حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا فداه را در خواب دیدم و فرمودند: «چرا مرثیه‌ی خود را به اتمام نمی‌رسانی؟ عرض کردم: در این مصرع فرو مانده‌ام. فرمودند بگو: «او در دل است و هیچ دلی نیست بی‌ملال» [صفحه ۴۷] بیدار شدم و این مصرع را ضمیمه نمودم و بیت را به پایان رساندم. [۲۲].

### محتشم کاشانی و مقبل اصفهانی در حضور خاتم الانبیاء مرثیه خواندند

مقبل (شاعر اصفهانی) در جوانی در نهایت ظرافت و لطافت بود، در ایام محرم به جمعی رسید که در عزای حضرت سیدالشهداء علیه السلام به سینه زنی مشغول بودند. وی از روی استهزاء چیزی خواند که عزاداران ناراحت شدند. مقبل پس از چندی به بیماری جذام مبتلا شد، به طوری که مردم از او متنفر شدند و وی در آتشیانه‌ی حمام قرار گرفت. سال دیگر، روزی با دلی شکسته در کنار خرابه‌ای نشسته بود، جمعی از سینه زنان این شعر را می‌خواندند: چه کربلاست امروز چه پر بلاست امروز سر حسین مظلوم از تن جداست امروز آتش در نهاد مقبل افتاد و با نظر حسرت به آنها نگاه کرد و گفت: روز عزاست امروز جان در بلاست امروز فغان و شور محشر در کربلاست امروز مقبل همان شب، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دید، ایشان وی را نوازش کردند و از تقصیرش درگذشتند. گویند: نام او «محمد شیخنا» بود و آن جناب او را «مقبل» لقب دادند. [صفحه ۴۸] لذا شروع به سرودن قضایای حضرت سیدالشهداء علیه السلام کرد. مقبل گوید: چون واقعه‌ی شهادت را تمام کردم، شب جمعه بود. چندان خواندم و گریستم تا آنکه در بستر به خواب رفتم. در عالم خواب، خود را در حرم منور حضرت سیدالشهداء علیه السلام دیدم که منبری گذارده و جناب خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم تشریف داشتند، در آن اثناء محتشم را حاضر کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: امشب شب جمعه است، بر منبر برو و در مصیبت فرزندانم چیزی بخوان. محتشم به امر آن حضرت بر منبر رفت. خواست در پله‌ی اول بنشیند، ولی حضرت فرمودند: بالا برو، چون به پله دوم رفت، باز فرمودند: بالا برو؛ و همچنان به او فرمودند، تا اینکه بر پله‌ی آخر منبر نشست و اشعاری خواند تا به این بند معروف رسید: پس با زبان پر گله آن بضعه‌ی بتول رو در مدینه کرد که یا ایها الرسول این کشته‌ی فتاده به هامون حسین تست وین صید دست و پا زده در خون حسین

تست این ماهی فتاده به دریای خون که هست زخم از ستاره بر تنش افزون حسین  
تست مقبل گوید: پس از پایان تعزیه داری و سوگواری، حضرت خاتم الانبیاء صلی الله  
علیه و آله و سلم خلعتی به محتشم عطا فرمودند. من با خود گفتم: البته اشعار من مورد  
قبول آن حضرت قرار نگرفته است، زیرا به من دستور خواندن ندادند. ناگاه حوریه‌ای  
به خدمت آن حضرت آمد و عرض کرد: حضرت فاطمه‌ی زهرا علیها السلام می‌گویند:  
دستور بفرمایید که مقبل واقعه‌ای در مرثیه‌ی سیدالشهداء علیه السلام بخواند. [ صفحه  
۴۹] پس آن حضرت به من امر فرمودند و بر منبر رفتم و بر پله‌ی اول ایستادم و چنین  
خواندم: روایت است که چون تنگ شد بر او میدان فتاد از حرکت ذوالجناح وز  
جولان نه سید الشهداء بر جدال طاقت داشت نه ذوالجناح دگر تاب استقامت داشت کشید  
پا ز رکاب آن خلاصه‌ی ایجاد به رنگ پرتو خورشید، بر زمین افتاده‌ها ز جور خالف،  
چو قیرگون گردید عزیز فاطمه از اسب سرنگون گردید بلند مرتبه شاهی ز صدر زین  
افتاد اگر غلط نکنم، عرش بر زمین افتاد ناگاه کسی اشاره کرد که فرود آی! دختر پیامبر  
خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیهوش گشته است! من از منبر فرود آمدم و منتظر عطای  
حضرت خیرالبرایا بودم. ناگاه دیدم ضریح مطهر حضرت سیدالشهداء علیه السلام باز شد  
و شخص جلیل القدری از آن بیرون آمد. اما زخم سینه‌اش از ستاره افزون و جراحات  
بدنش از شماره بیرون است. ایشان خلعت فاخری به من عطا فرمودند. عرض کردم:  
فدایت کردم، شما چه کسی هستید؟! فرمودند: من حسین علیه السلام هستم. [۲۳]. ]  
[ صفحه ۵۰ ]

### برداشته شدن عذاب از مردم تهران به خاطر عزاداری و گریه بر امام حسین در رؤیای

#### مرحوم لحسائی

حاج شیخ باقر ملبوبی رضی الله عنه از جناب ثقه‌ی لحسائی نقل می‌کند که فرمود: در  
خواب دیدم حضرت زهرا‌ی مرضیه علیها السلام پیراهنی از فرزندشان به دست دارند و

از ظلم امت شکایت می کنند. و نیز می فرمود: در خواب دیدم خداوند متعال می خواهد بر ساکنان تهران عذاب نازل فرماید. در این هنگام حضرت سید الشهداء علیه السلام عرضه داشتند: خدایا آنان را به من ببخشای! زیرا آنان برای من عزاداری و گریه می کنند. [۲۴]. [صفحه ۵۱]

### ملحقات بخش ۰۱ در این کتاب

- موضوع: ۱- رؤیای همسایه‌ی سلیمان اعمش و تشویق به زیارت قبر امام حسین علیه السلام، شماره قضیه: ۲۱ موضوع: ۲- علامه امینی در عالم برزخ درباره‌ی زیارت و عزاداری امام حسین علیه السلام سخن می گویند، شماره قضیه: ۳۰۰ موضوع: ۳- حضرت ابوالفضل علیه السلام کاروان زوار یزدی را نجات دادند، شماره قضیه: ۱۳۴ موضوع: ۴- حضرت ابوالفضل علیه السلام سپاه وهابی را عقب راندند، شماره قضیه: ۱۳۳ موضوع: ۵- حضرت ابوالفضل و حضرت علی اکبر علیهما السلام به استقبال زائر امام حسین علیه السلام می آیند، شماره قضیه: ۱۴۰ موضوع: ۶- نجات شیعیان کربلا از دست سربازان عثمانی توسط حضرت امام حسین علیه السلام، شماره قضیه: ۱۳۲ موضوع: ۷- الطاف امام زمان علیه السلام به زوار حضرت امام حسین علیه السلام، شماره قضیه: ۱۰۹ موضوع: ۸- حضرت زهرا علیها السلام به خانم روضه خوان مرثیه یاد دادند، شماره قضیه: ۱۱۷ موضوع: ۹- حضرت ابوالفضل برای مرحوم سبتی پیغام فرستادند که این روضه را بخوان، شماره قضیه: ۱۲۲ موضوع: ۱۰- عطای حافظه و ذکاوت و دقایق و اشاراتی در ذکر مصیبت به مرحوم شیخ جعفر شوشتی قدس سره، شماره قضیه: ۲۳۹ موضوع: ۱۱- پیام امام حسین علیه السلام به دوستان و امناء ما بگو در اقامه‌ی مصیبت ما اهتمام ورزند، شماره قضیه: ۲۲۰ موضوع: ۱۲- شرکت حضرت بقیه الله ارواحنا فداه در مجلس عزاداری، و دعا برای مردم و درخواست دعا برای فرج، شماره قضیه: ۱۱۰ موضوع: ۱۳- امام حسین علیه السلام فرزند مرد هندی را خریدند و جهت

اقامه‌ی عزای خود، پول دادند، شماره قضیه: ۱۲۶ موضوع: ۱۴- آورده شدن قند و شکر و چای برای کارگران بیت العباس گچساران توسط شخصی بزرگوار، شماره قضیه: ۱۴۳ موضوع: ۱۵- با معجزه‌ی امام حسین علیه‌السلام (کشتن دو قاتل و زنده کردن هندو) از طرف حکومت هند به عزاداری ماه محرم کمک شایان شد، شماره قضیه: ۱۴۸ موضوع: ۱۶- حضرت بقیه‌الله علیه‌السلام فرمودند: شیعیان، خدا را به حق عمه‌ام زینب علیها‌السلام قسم دهند که فرجم را نزدیک گرداند، شماره قضیه: ۲۵۸ موضوع: ۱۷- امام زمان علیه‌السلام به سید رشتی فرمودند، عاشورا، عاشورا، عاشورا، شماره قضیه: ۲۸۲ موضوع: ۱۸- سید جلیلی برای ملا علی کازورنی زیارت وارث خواند و به او عنایاتی فرمود، شماره قضیه: ۲۴۱ موضوع: ۱۹- احترام حضرت بقیه‌الله علیه‌السلام به تربتی که بر دیوار مالیده شده بود، شماره قضیه: ۲۸۰ [ صفحه ۵۵ ]

### احترام و عزاداری ارواح انبیاء و ائمه و ملائکه و اموات مؤمنین

#### عزاداری حضرت زهرا و حضرت خدیجه در منزل خولی و هبوط فرشتگان

ابن‌زیاد خولی را خواست و سر امام حسین علیه‌السلام را به او سپرد و او سر را به خانه‌اش برد و او دو زن داشت یکی از قبیله‌ی تغلب و دیگری از قبیله‌ی مضر. نزد زن مضریه رفت. آن زن گفت: این چیست؟ خولی گفت: این سر حسین است که ملک جهان در جایزه‌ی آن است. زن گفت: فردای قیامت دشمنت جد او محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است. به خدا دیگر نه تو شوهر منی و نه من زن تو هستم، و عمود آهن برداشت و بر سر خولی زد و او را از نزد خود بازگردانید. خولی نزد زن دیگرش رفت و او گفت: چه با خود داری؟ گفت سر یک خارجی که بر ابن‌زیاد خروج کرده است. نامش را پرسید. خولی نام او را نگفت و آن سر مقدس را روی خاک نهاد و طشت رختشویی رویش گذاشت! زن خولی شب بیرون رفت و دید نوری

از آن سر تا به آسمان بالا رفته است! او آمد و طشت را برداشت و ناله‌ای شنید که تا سپیده دم قرآن می‌خواند و پایانش این بود که [صفحه ۵۶] (و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون!) در اطراف آن سر بانگی چون بانگ رعد شنید و دانست که تسبیح فرشته‌ها است. نزد شوهرش آمد و گفت: چنین و چنان دیدم، سر چه کسی در زیر طشت است؟ گفت: سر یک خارجی که ابن زیاد او را کشته است و می‌خواهم آن را نزد یزید ببرم و جایزه کلانی بگیرم. گفت آن خارجی کیست؟ گفت: حسین بن علی علیه السلام. زن فریاد زد و از هوش رفت و روی آن سر افتاد. چون به هوش آمد، گفت: ای بدتر از گبر، محمد صلی الله علیه و آله و سلم را دربارهی خاندانش آزدی و از خدای زمین و آسمان نترسیدی؟ می‌خواهی در برابر سر پسر سیده زنان جهان جایزه بگیری؟ آن زن گریان بیرون رفت و سر را برداشت و بوسید و به سینه نهاد و او را می‌بوسید و می‌گفت: لعنت خدا بر کشنده‌ات، دشمنش جدت حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم است. سپس در تاریکی شب خوابش برد، در خواب دید که سقف خانه دو پاره شده و نوری آن را فراگرفت و ابر سفیدی آمد و از میان آن دو زن بیرون آمدند و سر را از دامن او گرفتند و گریستند. زن خولی از آنها پرسید: شما را به خدا، چه کسی هستید؟ یکی گفت: من خدیجه دختر خویلدیم و این دخترم فاطمه زهرا علیها السلام است ما از تو و از کار تو قدردان هستیم، تو در درجه‌ی قدس در بهشت رفیق ما هستی. او از خواب بیدار شد. هنگام صبح شوهرش آمد که سر را بگیرد، اما او نداد و گفت: وای بر تو، مرا طلاق بده! بخدا دیگر با تو در یک خانه نمی‌مانم. خولی گفت: سر را به من بده و هر کاری بخواهی بکن. زن گفت: نه به خدا آن را به تو نمی‌دهم. بالاخره خولی زن را کشت و [صفحه ۵۷] سر را گرفت و روح آن زن به جوار سیده‌ی نساء علیها السلام در بهشت شتافت. [۲۵].

**رقعه‌های امان برای زوار امام حسین در شب جمعه، در رؤیای همسایه‌ی سلیمان اعمش**

سلیمان اعمش گفت: من در کوفه هسمایه‌ای داشتم که گاهی شبها نزدش می‌رفتم و با هم صحبت و اختلاط می‌کردیم. یک شب، در میان صحبت‌ها اتفاقاً صحبت کربلا پیش آمد. الکلام یجر الکلام، حرف حرف را می‌آورد! من از او سؤال کردم که عقیده‌ی تو درباره‌ی زیارت حضرت سیدالشهداء ابی‌عبدالله‌الحسین‌علیه‌السلام چیست؟ او گفت: زیارت حسین‌علیه‌السلام بدعت است و هر بدعتی گمراهی و ضلالت است و فرجام گمراهی نیز آتش جهنم است. من خیلی ناراحت و خشمگین شدم و از نزد او برخاستم و با خود گفتم: وقتی که سحر شد نزدش می‌روم و شمه‌ای از فضائل حضرت سیدالشهداء‌علیه‌السلام را برای او نقل می‌کنم و اگر او بر عناد و انکارش اصرار ورزید، او را می‌کشم. سلیمان گفت: وقتی که سحر شد، پشت در خانه‌اش آمدم و دق الباب کردم. همسرش پشت در آمد. شوهرش را خواستم. زن گفت: از اول شب به زیارت حضرت سیدالشهداء‌علیه‌السلام رفته است. تعجب کنان از او خداحافظی کردم و به طرف کربلا رهسپار شدم. با خود گفتم: اولاً زیارتی کنم و ثانیاً دوستم را ببینم. وقتی که وارد حرم مطهر شدم، دیدم همسایه‌ام سر به سجده گذاشته است و پیوسته گریه می‌کند و ار خدا طلب استغفار و توبه می‌کند! بعد از مدت زیادی سر از سجده برداشت و مراد دید نزد او رفتم، دیدم حالش منقلب است. پس به او گفتم: ای مرد، تو [صفحه ۵۸]

دیروز می‌گفتی: زیارت حضرت امام حسین‌علیه‌السلام بدعت است و هر بدعتی گمراهی است و فرجام گمراهی آتش دوزخ است، اما امروز می‌بینم برای زیارت آمده‌ای؟! گفت: ای سلیمان، مرا سرزنش نکن! زیرا من قائل به امامت و ولایت اهل بیت‌علیهم‌السلام نبودم. تا اینکه امشب خوابم برد و خوابی دیدم که به وحشت افتادم! گفتم: چه خوابی دیدی؟ گفت: در عالم خواب دیدم مردی جلیل‌القدر که نمی‌توانم وصف جمال و جلال و کمالش را بیان کنم، اطراف او را جمعیتی احاطه کرده بودند و در جلوی او سواری بود و آن سوار تاجی بر سر داشت و آن تاج دارای چهار رکن بود و بر هر رکن گوهری درخشان نصب شده بود که تا مسافت‌ها راه را روشن می‌نمود! به



یکی از خدمتگزاران آن حضرت گفتم: این آقا کیست؟ گفت: حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هستند. گفتم: آنکه در پیش روی اوست کیست؟! گفت: آقا امیرالمؤمنین علی علیه السلام وصی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هستند. بعد نگاه کردم، دیدم ناچه‌ای از نور پیدا شد و بر آن ناچه هودجی از نور بود و ناچه در میان زمین و آسمان پرواز می‌کرد! پرسیدم این ناچه از کیست؟! گفت: از خدیجه‌ی کبری و حضرت فاطمه‌ی زهرا سلام الله علیهما است. پرسیدم: این جوان کیست؟! گفت: حضرت امام حسن علیه السلام هستند و همه‌ی آنها برای زیارت مظلوم کربلا حضرت سیدالشهداء علیه السلام می‌روند. در این هنگام متوجه هودج شدم و دیدم نوشته‌هایی از طرف آن بر زمین پخش می‌شود. پرسیدم: اینها چیست؟ گفت: در اینها نوشته شده «امان من النار لزوار الحسین علیه السلام لیلۃ الجمعة» کسانی که در شب جمعه به زیارت امام حسین علیه السلام می‌آیند از آتش جهنم در امان هستند. من خواستم یکی از آنها را بردارم اما او گفت: تو می‌گفتی: زیارت امام حسین علیه السلام بدعت است، این نوشته بدست تو نمی‌رسد! مگر آنکه با اعتقاد به فضیلت و شرافت [صفحه ۵۹] آن حضرت، ایشان را زیارت کنی. با حالت جزع و گریه و ترس و وحشت، از خواب بیدار شدم و در همان ساعت به زیارت حضرت سیدالشهداء اباعبدالله الحسین علیه السلام مشرف شدم و توبه کردم. ای سلیمان، به خدا قسم، من از قبر امام حسین علیه السلام جدا نمی‌شدم تا روح از بدنم جدا شود. [۲۶].

### عزاداری حضرت زهرا در شب اربعین در رؤیای همسر یحیی برمکی

فاضل برغانی در کتاب مخزن از مرحوم مقدس اردبیلی رحمه الله نقل کرده است که فرمود: در خزینه‌ی یکی از پادشاهان (که مقدس اردبیلی نخواسته است اسم آن پادشاه را بگوید) کتابی دیدم، که این قضیه را در آن کتاب با آب طلا نوشته بودند. یحیی برمکی گفت: با جابر بن عبدالله انصاری برای زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام

به کربلا رفتیم. شب نوزدهم ماه صفر، به یک منزلی کربلا رسیدیم و در آنجا فرمود آمدیم و منزل کردیم. همسرم خدیجه در آن سفر همراهم بود، لهذا برای او خیمه‌ای بر پا نمودیم و من با جابر در گوشه‌ای نشسته بودم و با هم درباره‌ی فردا که وارد کربلا می‌شویم و به زیارت آقا و مولای خود حضرت سید الشهداء علیه‌السلام فایز می‌گردیم، گفتگو می‌کردیم. [ صفحه ۶۰ ] در این صحبت‌ها بودیم که ناگهان صدای ناله و گریه‌ی همسرم را با صدای بلند شنیدم؛ پس مضطربانه به سوی خیمه‌ی او دویدم و خدیجه را سر برهنه و بر سینه کوبان و مو پریشان، مثل آدمهایی که مصیبتی به آنها وارد شده باشد، دیدم و به همین جهت پریشان خاطر شدم و سبب گریه را پرسیدم؟ خدیجه گفت: یحیی، بنشین تا برایت بگویم. وقتی نشستیم، گفت: ای یحیی، الان در عالم رؤیا حضرت فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام را دیدم که لباس سیاه پوشیده بودند و موهایشان پریشان بود و گریان و نالان با چهار هزار حوریه، وارد زمین کربلا شدند و چون چشم حضرت زهرا علیهاالسلام بر قبر فرزندشان امام حسین علیه‌السلام افتاد، خود را بر بالای قبر آن سرور انداختند و نوحه و گریه سر دادند و از سوز دل می‌فرمودند: ای نور دیده‌ی مادر، ای فرزند برگزیده‌ی مادر، ای شهید بی‌مادر، ای غریب بی‌مادر، ای لب تشنه‌ی مادر، فدای حلقوم بناحق بریده‌ات شوم. بعد از من این مردم بی‌وفا بر تو رحم نکردند و از جد بزرگوارت شرم نمودند، ای فرزندم ترا با فرزندان و برادران و برادرزادگان و یاورانت لب تشنه مانند گوسفندان سر بریدند؛ عزیز گرامی، بعد از تو فرزندان خردسالت را چه کسی غمخواری نمود و خواهرانت را چه بر سر آمد؟ ای فرزند، بدن بی‌سرت را در میان خاک و خون چگونه بینیم؟ ای یحیی، آن مظلومه پس از گریه و زاری بسیاری، پیش کسوت حوریان را که طیبه نام داشت احضار نمودند، و فرمودند: ای طیبه، برو سر قبر پدر بزرگوارم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بگو که فاطمه علیهاالسلام بر سر قبر فرزندش حسین علیه‌السلام آمده است تا فردا - روز اربعین - تعزیه داری و عزرداری کند و انتظار قدوم شما را می‌کشد. سپس

به حوریه‌ی دیگر فرمودند: برو نجف اشرف و حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را خبردار کن! چون آن حوریه‌ها رفتند، باز حضرت فاطمه زهرا علیها‌السلام خود را بر قبر فرزندشان امام حسین علیه‌السلام [صفحه ۶۱] انداختند و شروع به گریه و نوحه کردند. در این هنگام، ناگهان مرد محاسن سفیدی با سرعت تمام آمد و بعد از آن یک بزرگوار دیگر رسید. من از حوریه‌ای پرسیدم: آنها چه کسانی هستند؟ حوریه گفت: آنکه اول آمد، حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هستند و آن دیگری حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام هستند و آن مرد سبزپوش، حضرت امام حسن علیه‌السلام هستند. سپس دیدم که، حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم وقتی که فاطمه زهرا علیها‌السلام را دیدند که خود را بر روی قبر امام حسین علیه‌السلام انداخته‌اند و آنطور نوحه و زاری و بیقراری می‌کنند فرمودند: ای فاطمه، اینقدر گریه و زاری مکن! زیرا ساکنان ملاً اعلی را به گریه و نوحه و خروش آوردی. حضرت زهرا علیها‌السلام از شدت پریشانی خاطر، ملتفت کلام پدر بزرگوار خود نشدند، پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم متوجه فرزندش امام حسن علیه‌السلام شد و فرمود: ای فرزندانم، به مادرت بگو که از سر قبر برادرت برخیزد و کمتر گریه کند! پس امام حسن علیه‌السلام به خدمت مادر آمدند و عرض کردند: ای مادر: منم فرزندانم! حسن، که جگرم را پاره پاره کردند و از گلویم بیرون آمده. ای مادر، دیگر بس است! از روی قبر برادرم سر بردارید. حضرت صدیقه علیها‌السلام سر از قبر برداشتند و در حالی که شیشه‌ی پر از آبی در دست داشتند، فرمودند: ای فرزندانم، فدای جگر پاره پاره‌ات و حلقوم بنا حق بریده‌ی برادرت شوم! سپس آن شیشه را به دست امام حسن علیه‌السلام دادند و فرمودند: ای فرزندانم، این شیشه را نگهدار، که آب چشم عزاداران برادرت را در آن جمع کرده‌ام! در این وقت ارواح پیغمبران و رسولان و مؤمنان، گروه گروه با هودجها حاضر شدند و من از حوریه‌ای پرسیدم که اینها چه کسانی هستند؟ آن حوریه گفت: آنهایی [صفحه ۶۲] که جلو هستند، ارواح پیغمبران هستند و آنان که

پشت سر آنها هستند، ارواح مؤمنین هستند و آنها که در هودجها هستند، ارواح زنان مؤمنه هستند که به خاطر کمک و یاری به حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام در عزاداری فرزندان ایشان امام حسین علیهالسلام آمده‌اند. سپس زنان از هودجها بیرون آمدند و در برابر حضرت زهرا علیهاالسلام ایستادند و بر آن مظلومه سلام کردند و تسلیت و تعزیت گفتند و دور قبر آن مظلوم حلقه‌ی ماتم زدند و مشغول عزاداری شدند و من از خواب بیدار شدم [۲۷].

### زیارت حضرت موسی کلیم الله و ملائکه از قبر حضرت امام حسین به روایت ابو حمزه‌ی ثمالی

ابو حمزه‌ی ثمالی فرمود: در اواخر سلطنت بنی مروان، ارده‌ی زیارت آقا ابی عبدالله الحسین علیهالسلام را نمودم و پنهانی خود را به کربلا رساندم و در گوشه‌ای پنهان شدم و اینکه شب از نیمه گذشت. پس به سوی قبر شریف روانه شدم تا آنکه نزدیک قبر مقدس و شریف رسیدم. ناگهان مردی را دیدم که به سوی من می‌آید و گفت: خدا ترا اجر و پاداش دهد، برگرد! زیرا به قبر شریف نمی‌رسی. من وحشت زده و ترسان مراجعت کردم و دوباره خود را پنهان کردم، تا آنکه نزدیک طلوع صبح شد. باز به جانب قبر روانه شدم و چون دوباره نزدیک شدم، باز همان مرد آمد و ممانعت کرد و گفت: به آن قبر نمی‌توانی برسی. به او گفتم: عافاک الله، چرا من به آن قبر نمی‌رسم و حال اینکه از کوفه به قصد زیارت قبر آن حضرت آمده‌ام؟ بین من و آن قبر حائل نشو، زیرا من می‌ترسم که صبح شود و اهل شام مرا ببینند و مرا در اینجا به قتل برسانند! [صفحه ۶۳] وقتی این سخن را از من شنید، گفت: یک مقدار صبر کن، چون حضرت موسی بن عمران علیهالسلام از خدای خود اجازه گرفته است که به زیارت حضرت سیدالشهداء علیهالسلام بیاید و خدا به او اجازه داده و با هفتاد هزار ملائکه به زیارت آقا آمده‌اند و از اول شب تا به حال در خدمت قبر شریف هستند و تا طلوع صبح کنار قبر

هستند و بعد به آسمان عروج می کنند. ابو حمزه ثمالی گوید: از آن مرد پرسیدم که تو کیستی؟ گفت: من یکی از آن ملائکه هستم که مأمور پاسبانی و پاسداری قبر حضرت سیدالشهداء علیه السلام هستیم و برای و از آن حضرت، طلب مغفرت می کنیم. چون این سخن را شنیدم برگشتم و پنهان شدم. در هنگام طلوع صبح، سر قبر حضرت علیه السلام آمدم و دیگر کسی را ندیدم که مانع شود. پس زیارتم را انجام دادم و بر کشندگان آن حضرت لعن نمودم و نماز صبح را در آنجا اقامه کردم و از ترس مردم شام، سریعا به کوفه برگشتم [۲۸].

### مکاشفه ملا علی کازرونی در شب بیست و سوم ماه رمضان

این قضیه توسط مرحوم شهید دستغیب شیرازی نقل شده است: جناب حاج ملا علی کازرونی رحمه الله علیه که یکی از افراد با ایمان و با اخلاص بود، نقل فرمود: شب بیست و سوم ماه رمضان در بالای منزل به تنهایی احیاء داشتم و در هنگام سحر ناگاه حالت سستی و بی خودی به من دست داد. در آن حال متوجه شدم که تمام عالم اعلا مملو از جمعیت و غلغله است و سر و صدای فراوانی است! از صدایی که فصیحتر و به من نزدیکتر بود، پرسیدم: تو را به خدا کیستی؟ فرمود: من جبرائیل علیه السلام هستم! گفتم: امشب چه خبر است؟ فرمود: [صفحه ۶۴] حضرت فاطمه زهرا علیها السلام با مریم و آسیه و خدیجه و کلثوم برای زیارت قبر حضرت سیدالشهداء علیه السلام می روند. و این جمعیت نیز ارواح پیغمبران و ملائکه هستند. گفتم: برای خدا مرا هم با خود ببرید! فرمود: زیارت تو از همین جا قبول است و سعادتی داشتی که این منظره را بینی. حضرت آیه الله شهید دستغیب قدس سره فرمود: براستی حاجی مزبور علاقه‌ی شدیدی به حضرت سیدالشهداء علیه السلام نصیبش شده بود، که در همان مجلس دو ساعتی چند مرتبه که اسم مبارک حضرت امام حسین علیه السلام را می برد، بی اختیار

گریان و نالان می شد و تا چند دقیقه نمی توانست سخن بگوید و فرمود: من طاقت ذکر مصیبت آن حضرت را ندارم [۲۹].

### جنازه در سمت قبله‌ی امام حسین، رو به امام و پشت به قبله شده است

مرحوم حاج عبدالعلی معمار عالم فرد رضی الله عنه این قضیه را نقل کرد: در اوقاتی که موفق به زیارت کربلا بودم، روزی در صحن مقدس حضرت اباعبدالله علیه السلام نشسته بودم و یک نفر هم نزدیک من نشسته بود. اسم او را پرسیدم. گفت: خراسانی. از شغل او پرسیدم؟ گفت: سالهاست در این مکان شریف، سرگرم بنایی هستم. گفتم: در این مدت اگر عجائبی دیده‌ای، برایم نقل کن. بنای خراسانی گفت: متصل به صحن شریف در سمت قبله، قبری است که مشهور به قبر دده است. چون مشرف به خرابی بودم چند نفر حاضر شدند که آن را تعمیر کنند و به من مراجعه نمودند و من اقدام نمودم و برای محکم شدن شالوده‌ی قبر، به کارگرها دستور دادم که اطراف قبر، را بکنند. در اثناء حفر اطراف قبر جسد آشکار گردید و کارگران به من خبر دادند. چون مشاهده کردم، دیدم جسد تازه است و لکن به سمت چپ خوابیده است! [صفحه ۶۵] یعنی صورتش رو به قبر مطهر حضرت سیدالشهداء علیه السلام و پشت او به سمت قبله است و به همان حالت قبر را پوشاندم و تعمیر آن را به اتمام رساندم. بله، به احترام حضرت سیدالشهداء علیه السلام همه‌ی مردگان رو به حضرت بودن [۳۰].

### جنازه‌هایی که بالا سر حضرت امام حسین دفن شده بودند، سرشان به طرف ضریح برگشته است

عالم بزرگوار، حاج میرزا حسین نوری قدس سره نقل نموده‌اند که استاد ما علامه‌ی بزرگوار، شیخ عبدالحسین تهرانی قدس سره برای توسعه‌ی سمت غربی صحن مطهر حضرت سیدالشهداء علیه السلام خانه‌هایی خرید و جزء صحن شریف قرار داد و قریب

شصت سرداب برای دفن اموات، در همان قسمت قرار داد و روی آنها طاق زدند و مردم مردگان خود را در آن سردابها دفن کردند. چون مدتی گذشت، دانسته شد که طاق روی سردابها، در اثر کثرت عبور مردم، توان تحمل را ندارد و ممکن است فرو ریزد و سبب زحمت و هلاکت مردم شود. لذا شیخ عبدالحسین تهرانی امر فرمود که طاق سردابها را بردارند و از نو با استحکام بیشتری بنا کنند. چون جماعت بسیاری در سردابها دفن شده بودند، ایشان امر فرمود که یک سرداب را خراب کنند و بنا نمایند و سپس سرداب دیگر را خراب کنند و هر سردابی را خراب می کردند یک نفر پایین می رفت و خاک بر جسد مرده ها می ریخت به مقداری که کشف نشود و هتک حرمت اموات نگردد. پس مشغول تخریب و تعمیر شدند، تا اینکه به سردابی رسیدند که مقابل ضریح مقدس بود. چون برای پوشانیدن جسدها پایین رفتند، دیدند تمام جسدهایی که در [صفحه ۶۶] این قسمت هست، سرهایشان که در جهت غرب بوده است، به جای پایشان که رو به قبر شریف بوده، قرار گرفته است و پایشان به سمت غرب است! مردم با خبر شدند و جماعت بی شمار می آمدند و این منظره ی عجیب را مشاهده می کردند. آن جسدهایی که در این قسمت بوده و منقلب گردیده است، سه جسد بود که یکی از آنها جسد آقا میرزا اسماعیل اصفهانی نقاش بود که او در صحن مقدس مشغول نقاشی بوده است. پسرش وقتی که منظره ی جسد پدر را می بیند، گواهی می دهد که من هنگام دفن پدرم حاضر بودم و بدن پدرم را که دفن می کردند، پاهایش رو به ضریح مقدس بود و الحال می بینم که سرش رو به ضریح است! و مردم دانستند که این تغییر وضع جسد چند مرده، تأدیبی از طرف خداوند برای بندگان است تا راه ادب و طریقه ی معاشرت با ائمه علیهم السلام را بشناسند [۳۱].

**خواهر زن ملا ابوالحسن مازندرانی، در عالم رؤیا گفت: نمی توانم پایم را (به طرف ضریح)**

**دراز کنم**

فاضل صالح عالم متقی حاجی ملا ابوالحسن مازندرانی قدس سره نقل می فرمود: مدتی پیش از ظهور این معجزه (داستان قبل) خوابی دیدم که در تعبیر آن حیران بودم. تا آن روزی که این معجزه تغییر مردگان را دیدم، تعبیرش آشکار گردید. و آن خواب این بود: تقیه‌ی صالحه، خاله‌ی فرزندانم (خواهر خانم مرحوم مازندرانی) چون فوت شد؛ او را در همین قسمت از صحن مقدس (سرداب مورد اشاره‌ی داستان قبل) دفن کردم. [ صفحه ۶۷ ] شبی او را در خواب دیدم و از حالش پرسیدم و از آنچه برایش پیش آمده است، پرسش کردم. او گفت: در خیر و خوبی و سلامتی هستم، غیر از اینکه تو مرا در مکان تنگی دفن کردی که نمی‌توانم پایم را دراز کنم و دائما باید سرم را به زانو بگذارم! چون بیدار شدم علت آن را ندانستم؛ تا آن معجزه‌ی جابجا شدن جنازه‌ها را دیدم و فهمیدم پا را به سمت قبر مطهر دراز کردن، بی‌ادبی به ساحت قدس امام حسین علیه‌السلام است [ ۳۲ ] .

### عزاداری اموات در قبرستان شیخان قم برای امام حسین در روز عاشورا

در تهران کمتر کسی است که نام «مسجد مجد» را نشنیده باشد. مسجد نامبرده امام جماعتی داشت به نام «مرحوم حاج شیخ محمد تقی آملی قدس سره» که مجتهد جامع الشرائط بود. یاد دارم که شیخ ما «آیه الله خوشوقت» می فرمود: مرحوم حاج شیخ محمد تقی شایستگی مرجعیت داشت، ولی به عنوان آنکه در این رابطه مطرح نباشد، فقط به امامت مسجد مجد و تدریس می پرداخت. در بعضی از کتابهایی که حالات علمای بزرگ و عرفا را نوشته‌اند، آمده است که مرحوم آیه الله شیخ محمد تقی آملی از جمله کسانی است که به تشریف به خدمت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف مفتخر گردیده است. مجله‌ی حوزه شماره‌ی پنجاه و یک می نویسد: مرحوم آیه الله آملی می فرمود: حدود چهل سال از سن من می گذشت، روزی به قم مشرف شدم، روز عاشورا بود و در صحن مطهر حضرت معصومه علیهاالسلام عزاداری مفصلی بر گزار



بود. روضه می خواندند [ صفحه ۶۸ ] و من هم خیلی متأثر شدم و زیاد گریه کردم. سپس به قبرستان شیخان رفتم و زیارت اهل قبور خواندم: السلام علی اهل لا اله الا الله... در این هنگام دیدم تمام ارواح روی قبرهایشان نشسته‌اند و همگی می گفتند: علیکم السلام! آنگاه زمزمه‌هایی شنیدم مثل آنکه درباره‌ی امام حسین علیه السلام و عاشورا بود. آنها می گفتند: «ای حسین، ای حسین، ای حسین جان!» به این معنی که آنها هم برای امام حسین علیه السلام عزاداری می نمودند [ ۳۳ ] .

### مرحوم شیخ ذاکری در هنگام تلقین در قبر، به حضرت ابوالفضل العباس سلام داد

جناب حجه الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ عبدالله مبلغی آبادانی، این قضیه را نقل کرده‌اند: در سال ۱۳۵۵ شمسی، یکی از وعاظ شهر یزد به نام «شیخ ذاکری» به بندر عباس می آید و از آنجا جهت تبلیغ به دهکده‌ی «سیاهو» در اطراف این شهر، عازم می گردد و در روز نهم محرم الحرام در اثر سکتته‌ی قلبی درمی گذرد. جنازه‌ی آن مرحوم را به بندرعباس منتقل می کنند و در جوار یکی از امامزاده‌ها به خاک می سپارند. اینک بقیه‌ی ماجرا را از زبان حضرت حجه الاسلام و المسلمین آقای مبلغی بشنوید. ایشان می گوید: من موقع تلقین خواندن، قسمت دست راست مرحوم ذاکری را تکان می دادم که ناگاه چشمان خود را باز کرد و با صدای بلند، به گونه‌ای که همه شنیدند، گفت: «السلام علیک یا ابوالفضل العباس علیه السلام!» و سپس چشمانش را بست. [ صفحه ۶۹ ] همزمان با این حادثه‌ی شگفت، بوی عطر خوشی به مشام من و حضار رسید که بر اثر آن افراد حاضر شروع به فرستادن صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و خاندان معصوم وی (سلام الله علیهم اجمعین) نمودند. این بود مشاهدات این جانب که خودم در حال تلقین میت، ناظر آن بودم [ ۳۴ ] . [ صفحه ۷۰ ]

ملحقات بخش ۰۲ در این کتاب

موضوع: ۱- سیاه پوشیدن حضرت خاتم الانبیاء و امیرالمؤمنین و حضرت صدیقه  
 علیهم السلام در کنار حوض کوثر، شماره قضیه: ۸موضوع: ۲- پیامبر و حضرت صدیقه  
 علیهما السلام عزادار امام حسین علیه السلام در رؤیای مقبل اصفهانی، شماره قضیه:  
 ۱۸موضوع: ۳- گریه‌ی حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم با شنیدن اشعار  
 خزاعی در قبر او، شماره قضیه: ۳۰۷موضوع: ۴- صدای گریه‌ی حضرت صدیقه  
 علیها السلام در مجلس روضه‌ی پدر حاج شیخ محمد طاهر شوشتری، شماره قضیه:  
 ۳موضوع: ۵- پیراهن امام حسین علیه السلام در دست حضرت صدیقه علیها السلام در  
 رؤیای مرحوم لحسائی، شماره قضیه: ۱۹موضوع: ۶- حضرت صدیقه علیها السلام در  
 مجلس روضه خوانی شرکت می‌کنند، شماره قضیه: ۹۵موضوع: ۷- شب‌های جمعه  
 حضرت زهرا علیها السلام به کربلا می‌آیند، شماره قضیه: ۱۰۵موضوع: ۸- گریه‌ی  
 حضرت زهرا علیها السلام در کنار قبر امام حسین علیه السلام، شماره قضیه: ۱۱۷موضوع:  
 ۹- گریه و نوحه خوانی حضرت زهرا علیها السلام در میان جمعی از زنان، شماره قضیه:  
 ۱۱۸موضوع: ۱۰- گریه و نوحه خوانی ائمه اطهار علیهم السلام برای حضرت قاسم  
 علیه السلام، شماره قضیه: ۲۰۶موضوع: ۱۱- ارواح انبیا و ائمه علیهم السلام و مؤمنان و  
 صالحان و علما و شیعیان، به زیارت امام حسین علیه السلام می‌آیند، شماره قضیه:  
 ۲۲۰موضوع: ۱۲- دیدار با حضرت صدیقه علیها السلام و ارواح گذشتگان در محل  
 سرهای شهدا در شام، شماره قضیه: ۹۵موضوع: ۱۳- حضرت حبیب بن مظاهر  
 علیه السلام آرزومند شرکت در عزای امام حسین علیه السلام، شماره قضیه: ۹موضوع:  
 ۱۴- ارواح علما در حال قرآن خواندن در حرم امام حسین علیه السلام در تشریف آیه الله  
 العظمی مرعشی نجفی به حسین علیه السلام، شماره قضیه: ۲۴۰ [ صفحه ۷۳ ]

## احترام و عزاداری حیوانات و جمادات

### جمع شدن حیوانات و عزاداری آنها در کنار کوه الوند

عالم جلیل و کامل نبیل، صاحب کرامات باهره و مقامات ظاهره آخوند زین العابدین سلماسی (اعلی الله مقامه) فرمود: چون از سفر زیارت حضرت امام رضا علیه السلام مراجعت کردیم؛ عبور ما به کوه الوند افتاد که در نزدیکی همدان واقع شده است. پس در آنجا فرود آمدیم و موسم بهار بود. همراهان مشغول خیمه زدن شدند و من به دامنه‌ی کوه نظر می‌کردم. ناگاه چشمم به چیز سفیدی افتاد، چون تأمل کردم پیرمرد محاسن سفیدی را دیدم که عمامه‌ی کوچکی بر سر داشت و بر سکویی که قریب به چهار ذرع ارتفاع داشت، نشسته بود و بر دور آن سنگهای بزرگی چیده بود که به جز سرش چیزی نمایان نبود. پس نزدیک او رفتم و سلام کردم و مهربانی نمودم. با من انس گرفت و از جای خود فرود آمد و مرا خبر داد که از گروه ضاله (صوفیه) نیست که به جهت بیرون رفتن از عهده‌ی تکالیف، اسمهای مختلف بر خود گذاشته‌اند و با قیافه‌های عجیب بیرون [صفحه ۷۴] می‌آیند! بلکه برای او اهل و اولاد بوده است و پس از اصلاح امور ایشان، برای فراغت در عبادت، از آنها عزلت اختیار کرده است. و در نزد او رساله‌های علمیه از علمای آن عصر بود و می‌گفت هیجده سال است که در آنجا ساکن شده است. او می‌گفت: اول آمدن من به اینجا ماه رجب بود، چون پنج ماه و اندی گذشت؛ شبی مشغول نماز مغرب بودم، ناگاه صدای ولولهای عظیمی آمد و آوازه‌های غریبی شنیدم! پس ترسیدم و نماز را کوتاه کردم و در این دشت نگاه کردم. دیدم بیابان از حیوانات پر شده است و همه‌ی آنها رو به من می‌آیند! اضطراب و خوفم زیاد شد و از آن اجتماع حیوانات تعجب کردم. و چون دیدم در میان ایشان حیوانات مختلفی و متضاده چون شیر و آهو و گاو کوهی و پلنگ و گرگ با هم مختلط هستند و با صداهای عجیبی صیحه می‌زنند! سپس در این محل دور من جمع شدند و سرهای خود را به سوی من بلند کرده و فریاد می‌زدند! با خود گفتم: دور هم جمع شدن این وحوش و درندگانی که با هم دشمن هستند. برای دریدن من نیست. زیرا اگر برای دریدن من بود، باید همدیگر را می‌دریدند. پس این اجتماع برای امر بزرگی می‌باشد!

باید یک حادثه‌ی عجیبی در دنیا رخ داده باشد. وقتی خوب فکر کردم، فهمیدم امشب شب عاشورای حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام می‌باشد و این فریادها و سر و صداها و فغان و اجتماع و نوحه گری و گریه و ناله برای مصیبت حضرت سیدالشهداء علیه السلام است. وقتی مطمئن شدم، عمامه را از سر برداشتم و با دست بر سر خود زدم و خود را از این مکان انداختم و می‌گفتم: «حسین، حسین، شهید کربلا حسین» و امثال این کلمات را می‌گفتم. پس حیوانات در میان خود جایی برایم خالی کردند و دورم حلقه زدند. بعضی از حیوانات سر به زمین می‌زدند و بعضی خود را در خاک می‌انداختند و همین طور تا طلوع فجر عزاداری [صفحه ۷۵] می‌کردیم! سپس آنها که وحشی‌تر از همه بودند، رفتند و به همین ترتیب یک یک حیوانات رفتند و متفرق شدند. از آن سال تا به حال که مدت هیجده سال است، این عادت آنها است و هر وقت که من محرم را فراموش می‌کنم و یا بر من مشتبه می‌شود، آنها با جمع شدنشان به من توجه می‌دهند [۳۵].

### عزاداری شیر بر بام حسینه در دامنه‌ی کوهی در کشمیر

عالم بزرگوار جناب حاج سید محمد رضوی کشمیری، فرزند مرحوم آقا سید مرتضی کشمیری فرمود: در کشمیر در دامنه‌ی کوهی حسینه‌ای است و اطراف آن به گونه‌ای است که می‌توان از بیرون، داخل آن را دید و پشت بام آن نیز به جهت روشنایی و هو مقداری باز است. هر سال در ایام عاشورا، در آن حسینه اقامه‌ی عزای حضرت سیدالشهداء علیه السلام می‌شود و گروهی از شیعیان جمع می‌شوند و عزاداری می‌کنند. از شب اول محرم از پیشه‌ی نزدیک، شیری می‌آید و به پشت بام حسینه می‌رود و سرش را از همان روزنه، داخل می‌کند و عزاداری را می‌نگرد و قطرات اشک پشت سر هم فرومی‌ریزد و تا شب عاشورا، آن شیر به همین کیفیت بر پشت بام می‌آید و پس از پایان مجلس می‌رود. ایشان فرمود: در این قریه هیچ وقت شب اول محرم مشتبه و مورد

اختلاف نمی‌شود و با آمدن شیر معلوم می‌شود شب اول محرم، ماه عزاداری امام حسین است. [۳۶]. [ صفحه ۷۶ ]

### گرگها گوسفند نذری حضرت ابوالفضل را پس دادند

جناب حجه الاسلام آقای سید علی موسوی، یکی از ذاکرین حضرت اباعبدالله الحسین نقل می‌کند، که یکی از اهالی کرمجگان به نام آقای محمود بابایی گفت: در شب تاسوعای سال ۱۳۷۴ شمسی، گوسفندی که یکی از اهالی ده آن را نذر حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام کرده بود، فرار کرد. بنده و برادرم به دنبال گوسفند فراری حرکت کردیم تا او را بگیریم و ذبح کنیم. اما هر چه به دنبال آن رفتیم؛ موفق به گرفتنش نشدیم. ناگهان دو گرگ از سمت کوه پیدا شدند و به دنبال آن گوسفند رفتند. ما هم به دنبال آن بودیم تا مبادا آن دو گرگ، گوسفند را از بین ببرند. وقتی به حدود ده متری آن گوسفند رسیدیم آن دو گرگ گوسفند را گرفتند. یکی از آنها از گردن گوسفند گرفته بود و دیگری نگاه می‌کرد. وقتی که من به گوسفند نزدیک شدم، گرگ گردن گوسفند را رها کرد و من به طور معجزه آسایی دیدم که حتی یک خراش بر بدن گوسفند وارد نشده است و این در حالی بود که خودم مشاهده نمودم که جای چهار نیش گرگ بر گردن گوسفند پیدا بود، اما به هیچ عنوان فرو نرفته بود! [۳۷]

### خون گریستن درخت چنار زرآباد قزوین، در عزای امام حسین

آثار دگرگونی اجسام از زمان شهادت حضرت حسین علیه السلام تا کنون، پس از گذشت چهارده قرن، هنوز در گوشه و کنار به چشم می‌خورد، یکی از آنها جاری شدن خون از درخت چنار زرآباد است. زرآباد از قصبات قزوین در نزدیکی قلعه‌ی موت است. [ صفحه ۷۷ ] هر سال روز عاشورا هزاران نفر برای مشاهده‌ی چنار خونبار به

آنجا می‌روند و روان شدن خون را از آن درخت، به چشم خود می‌بینند. آیه الله فقید، سید موسی زرآبادی در کتاب «کرامات» به تفصیل از جاری شدن خون از درخت چنار در روز عاشورا، گفتگو کرده و از پدرش سید علی و از جدش سید مهدی نقل کرده است که در هیچ سالی این موضوع تعطیل نشده است. این کتاب چاپ شده و نسخه‌ی خطی آن نیز در کتابخانه‌ی پسرش سید جلیل زرآبادی در قزوین، موجود است. آیه الله مظفری خلاصه‌ی آن مطالب را در کتاب «ایضاح الحجۃ» آورده است. مرحوم آیه الله العظمی مرعشی نجفی قدس سره نیز در «حاشیه عروه» به هنگام بر شمردن خون‌های پاک می‌نویسند: «همچنین است خونی که از درخت موجود در قریه‌ی زرآباد از توابع قزوین خارج می‌شود». نویسنده‌ی مقدمه‌ی «خصائص الحسینیه» سال گذشته با جمعی از دوستان به زرآباد رفته و روان شدن خون را از این درخت با چشم خود دیده است و از خوانندگان کتاب دعوت می‌کند که روز عاشورا به زرآباد بروند و این درخت را با چشم خود ببینند. او می‌نویسد: این درخت در کنار قبر مطهر زاده‌ای مشهور به «علی بن موسی بن جعفر علیه السلام» قرار دارد و ظاهراً بیش از ششصد یا هفتصد سال از عمرش گذشته است. در سال گذشته که این ناچیز افتخار حضور در آنجا را داشتم، درست در لحظه‌ی اذان صبح خون جاری شد و بیش از چهار ساعت ادامه داشت. [۳۸]. [صفحه ۷۸]

### خون گریستن درخت سدر در فداغ لارستان، در روز عاشورا

جناب حجه الاسلام و المسلمین آقای شیخ علی موحد، این قضیه را نقل فرمود: در ایام عاشورا به قصد ترویج و نشر احکام دین، به سمت لارستان رفته بودم و در فداغ (پانزده فرسخی غرب شهر لار) اقامت داشتم. روز تاسوعا چند نفر خبر آوردند که شب گذشته، از درخت سدری که در چهار فرسخی اینجا است؛ نوری شبیه ماهتاب ظاهر شد. پس از انتشار این خبر، جمعی از اهالی محل، برای مشاهده‌ی آن درخت رفتند. فردا

یعنی روز عاشورا، خبر آوردند که شب گذشته (شب عاشورا) نوری ظاهر نشد؛ ولی در هنگام صبح، قطرات خون از آن درخت بر زمین می‌ریخت و قطعه کاغذی که چند قطره خون از آن درخت بر آن ریخته شده بود، همراه خود آورده بودند. جماعتی از سنی‌های آن محل، پس از مشاهده‌ی آن خون، مشغول لعن بر یزید (لعنة الله عليه) و قاتلین امام حسین علیه‌السلام شدند و با شیعیان در اقامه‌ی عزای آن بزرگوار شرکت نمودند. [۳۹].

### خون گریستن درختی در یکی از بلاد روم در روز عاشورا

این قضیه در کتاب «ریاض الشهاده» مسطور است: در یکی از بلاد روم، درختی بود که در روز عاشورا پیوسته از آن خون می‌ریخت و بنده از جمعیت کثیری از تجار و مترددین این گونه شنیده‌ام: در روز عاشورا نزدیک به زوال آفتاب، شاخه‌ای از آن درخت سرازیر می‌شود و از [صفحه ۷۹] برگهای آن قطرات خون می‌چکد و تا غروب آفتاب ادامه دارد. بعد از غروب روز عاشورا، درخت خشک می‌شود تا اینکه باز سال دیگر شاخه و برگ می‌دهد و دوباره روز عاشورا در همان وقت بهمان گونه درمی‌آید. هر سال جمع کثیری به زیارت آن درخت می‌روند و در آن روز، اطراف آن درخت تعزیه و عزاداری برای حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام اقامه می‌نمایند. [۴۰].

### اثر شاهرگهای امام حسین بر روی سنگی در مسجدالحسین شهر حماء، و خون گریستن آن در شب عاشورا

عالم جلیل، حجة الاسلام صدرالدین ابن ملا حسن قزوینی قدس سره در کتاب ریاض الاحزان، این قضیه را ذکر نموده است: در سفری که به مکه رفتم، عبورم به شهر «حماء» افتاد. در میان باغات و بستانهای آن شهر، مسجدی را مشاهده کردم که مسمی به مسجدالحسین علیه‌السلام بود. وارد آن مسجد شدم؛ در بعضی از عمارات آن مسجد،

پرده کشیده شده بود و آن رده را از سقف تا پایین آویخته بودند و چون کنار پرده را بالا زدیم، دیدیم سنگی به دیوار نصب شده است و اثر موضع گلوی بریده و شریان، در آن سنگ نقش بسته بود و خون خشکیده در موضع گلو بر آن سنگ موجود بود. از خادم مسجد پرسیدم: این سنگ چیست؟ و این خون چه می باشد؟ گفتند: چون لشکر ابن زیاد (علیه اللعنة والعذاب الالیم) از کوفه به دمشق می رفتند و سرهای شهیدان و اسیران را می بریدند، به این شهر وارد شدند و سر مطهر حضرت سید [صفحه ۸۰] الشهداء علیه السلام را روی این سنگ نهادند! فاطر فی هذا الحجر ما تراه، پس آن سر مقدس در این سنگی که می بینی اثر کرده است، یعنی اوداج (شاهرگهای) بریده در دل سنگ کارگر شده است. یکی از آن خدام گفت: من سالهاست خادم این مسجد هستم. پیوسته از میان عمارت مسجد، صدای قرائت قرآن می شنوم و کسی را نمی بینم و در هر سال که شب عاشورای حسینی علیه السلام می شود، وقتی شب از نیمه می گذرد، نوری از این سنگ ظاهر می شود که بدون چراغ، مردم در مسجد جمع می شوند و در اطراف این سنگ گریه و زاری و عزاداری می کنند و در اواخر شب عاشورا از موضع گردن، خون ترشح کردن آغاز می شود! و بقی کذلک و ینجمد و همین طور که می بینی آن خون ها می ماند و خشک می شود و احدی جرأت و جسارت ندارد که از آن خون بردارد. سپس آن خادم گفت: خدامی که قبل از من در این مسجد خدمت می کردند هم سالهای سال، این سنگ را به همین حالت، با این اثر، با این خون منجمد و با صورت قرآن و نور در نصف شب عاشورا، مشاهده می کرده اند. پس از مسجد بیرون آمدم و از اهالی آن شهر کیفیات آن مسجد و سنگ را سؤال نمودم، همه ی اهالی آنجا گفته های آن خادم را گفتند و تأیید کردند. [۴۱].

**خون گریستن شیر سنگی در روز عاشورا**



این قضیه در ریاض الشهاده نقل شده است: در بلدی از بلاد روم، سنگی است که صورت شیری بر آن کنده‌اند. هر سال در روز [ صفحه ۸۱ ] عاشورا، از چشمهای آن شیر خون جاری می‌گردد؛ تا اینکه آن روز، شب شود. مردم آن بلد بقدری گریه و زاری و ناله و بیقراری می‌کنند، که هر کس در آنجا حاضر شود و آن منظره را مشاهده نماید، از خود بی‌خود می‌گردد. [ ۴۲ ] .

### خون ریختن دست فلزی در بالای علم، در شهرک مسعودیه تهران و شفای دو نفر بوسیلهی آن

جناب حجة الاسلام آقای سید مصطفی مستجاب الدعوه، این قضیه را بازگو کرده‌اند: آقای نوبهاری ساکن تهران نقل می‌کرد که روزی در تهران نقل می‌کرد که روزی در تهران در حال قدم زدن بودم و دیدم دو جوان با هم دعوا می‌کنند. به عنوان میانجیگری وارد معرکه شدم، تا آنها را از هم جدا کنم. یکی از آنها از روی ناجوانمردای، تیغ بدست به من حمله کرد و زخمی به بازویم زد که آن را مقداری برید و خون جاری شد. بعد از مداوا، متوجه شدم مقداری از دستم قطع شده است، به حدی که دو انگشت کوچک دستم از کار افتاده بود. حدود شش ماه معالجه کردم و سرانجام همه‌ی دکترها از علاج آن اظهار عجز کردند. چون ایام محرم نزدیک شد، مادرم یک پنجه‌ی برنجی که بر سر علم نصب می‌کنند، نذر حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام کرد. پنجه را خرید و به هیئت محل به نام «تکیه‌ی جوانان بنی هاشم، متوسلین به حضرت علی اکبر علیه السلام» واقع در شهرک مسعودیه، برد و به متولیان آنجا داد و بر سر علم نصب کردند. [ صفحه ۸۲ ] آقای نوبهاری گفت: شب هشتم محرم یا شب نهم (البته شک از ناقل قضیه است) متوسل به حضرت ابوالفضل علیه السلام شدم، تا اینکه ناگهان یک نفر گفت: حسن آقا، حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام تو را شفا دادند، نگاه کن، از پنجه‌ی برنجی خون می‌چکد! مردم در کنار

علم ازدحام کردند و جناب آقای محمد اژدری، که از بزرگان و محترمین هیئت است، جلو آمد و به آن مایع قرمز انگشت زد و گفت: «خون است!» پس خود وی نیز که مبتلا به زخم اثنی عشر بود، به واسطه‌ی چشیدن اندکی از آن خون، شفا یافت. خلاصه، آن شب درد دست من خوب شد، ولی هنوز انگشت دستم را نمی‌توانستم حرکت دهم. تا اینکه در شب یازدهم محرم (شب شام غریبان)، در عالم رؤیا دیدم که دو نفر زن آمدند و در دست من حنا گذاشتند؛ یادم نمی‌رود که حنا شل بود و شره کرد. صبح که از خواب بیدار شدم، خواب را فراموش کرده بودم. اما در وقت وضو گرفتن، دیدم دستم چسبناک است، خوب که دقت کردم دیدم هنوز حنا به دستم هست! و تا چند وقت رنگ حنا در دستم بود و از آن لحظه به بعد، دستم بکلی خوب شد و تا به حال که تقریباً دو سال از آن زمان می‌گذرد؛ دیگر درد و اذیتی از آن ناحیه احساس نکرده‌ام و دستم کاملاً خوب شده است. جالب آن است که پنجه‌ی مزبور را (که روی علم است) به هر طرف بگذارند، به سمت قبله برمی‌گردد! افراد خانواده این مطلب را اقرار کردند و گفتند: چند روز پنجه‌ی برنجی در خانه‌ی ما بود و خود ما این امر را امتحان و مشاهده کردیم. [۴۳]. [صفحه ۸۳]

### نوری محیر العقول بر روی شبیه ضریح حضرت ابوالفضل در «مأتم العباس» واقع در شهر خابوره‌ی عمان

این قضیه توسط حضرت حجة الاسلام و المسلمین شیخ سعید سعیدی، نقل شده است: در مأتم العباس [واقع در شهر خابوره در کشور عمان] ضریح کوچکی به ابعاد یک متر در یک متر مربع ساخته و آن را به دیوار نصب کرده‌اند، و مردم با نگاه به آن، به یاد ضریح مقدس حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام می‌افتند، و گاهی هم با دست زدن به آن تبرک می‌جویند. در روز هفتم محرم الحرام ۱۴۱۸ ه. ق. پس از اتمام منبر و شروع مراسم سینه زنی، یک مرتبه تمام کسانی که در داخل مأتم العباس حضور

داشتند، با چشمان خود مشاهده کردند که یک نور قرمز رنگ بسیار قوی، روی دیوار نمایان شد! و همچنین روی آن ضریح کوچک نیز که بر دیوار نصب شده است، قبه‌ای نورانی ظاهر گشت، که آن ضریح کاملاً در تحت آن قبه قرار گرفت! نور قرمز رنگ روی دیوار، به قدری قوی و شدید بود که با وجود آنکه ظهور آن در روز بود نه در شب، آجرها و خطوط فاصل بین آجرها در پرتو آن ظاهر شدند. در خور ذکر است که روی آجرها، به اندازه‌ی یک سانت سیمان وجود دارد، و پس از آن هم ملون به دو رنگ شده است: اول سفید، بعد سیاه؛ قابل تصور نیست که از زیر این رنگها و سیمانها، آجرها ظهور و بروز پیدا کند. البته از این صحنه کلاً فیلمبرداری شد و فیلم آن در خابوره موجود است و به جاهای دیگر نیز برده شده است. یادآوری می‌شود که، هنگام ظهور این نور عجیب و تابش آن به دیوار، همه‌ی کسانی که حاضر بودند، دستمالها و لباسها و پارچه‌های خود را به آن موضع نور محیر العقول [صفحه ۸۴] می‌مالیدند و متبرک می‌کردند. [۴۴].

### سیاه شدن علم، در درگاه حضرت عباس در شهر لکهنو، در کشور هند

سید حسن اکمال واسطی، شاعر بزرگ و مشهور، مدیر مجله‌ی «الواعظ» این قضیه را نقل می‌کند: مطلع شدم که علمهای «درگاه حضرت عباس علیه السلام» در شهر لکهنو، در کشور هند» دفعتاً سیاه شده‌اند. با شنیدن این خبر، بلافاصله خود را به «درگاه» رساندم. وقتی به باب درگاه رسیدم، لرزه بر اندامم مستولی شد. با ترس و لرز، وارد صحن درگاه شدم و از فاصله‌ی شش متری نگاه کردم، دیدم همه‌ی علمها به حال خود می‌باشند ولی علم بزرگ، سیاه شده است. وقتی دقت کردم، متوجه شدم تمام علم سیاه شده است، و فقط در یک نقطه‌ی آن نور باقی مانده است! علمهای دیگر نیز هیچ گونه تغییری پیدا نکرده‌اند. در این اثنا، ناگهان دیدم در وسط علم بزرگ که سیاه شده بود، لفظ «محمد» نمودار شد که با حروف جلی نوشته شده بود. تمام حضار و زائرین نیز آن

لفظ را ملاحظه و مشاهده نمودند. این کیفیت تقریباً پانزده دقیقه طول کشید و همه نگاه می کردند. پس از آن به حال خود برگشت و علم بزرگ هم مثل علمهای دیگر صاف و تمیز شد. این هم یک نوع کرامتی است، که انواعی از آن در هند و پاکستان دیده می شود. [۴۵]. [صفحه ۸۵]

### آب در مقابل قبر حضرت ابوالفضل احترام می کند

«حضرت آیت الله العظمی حکیم قدس سره» از علمای بزرگ و پروا پیشه و از مراجع تقلید بودند، که سالها زعامت حوزهی کهنسال «نجف اشرف» را به عهده داشتند و در راه نگهبانی از دین خدا رنجها را به جان خریدند. آن بزرگوار دربارهی «حضرت ابوالفضل علیه السلام» و سرداب مقدس و قبر مطهر آن حضرت داستانی دارند، که شنیدنی است و آن را آیت الله «حاج سید عباس کاشانی حائری» در ماه ربیع الاول ۱۴۰۷ قمری، برای گروهی از فضیلابی حوزهی علمیهی قم، اینگونه نقل کرده اند: روزی در بیت «آیت الله العظمی آقای حکیم قدس سره بودم، که کلیدار آستان قدس حضرت ابوالفضل علیه السلام تلفن کرد و گفت: سرداب مقدس حضرت ابوالفضل علیه السلام را آب گرفته است و بیم آن می رود که ویران گردد و به حرم مطهر و گنبد و مناره ها نیز آسیب کلی وارد شود، بنابراین شما کاری بکنید و نسبت به تعمیر آن سرداب مطهر اقدام نمایید. آیت الله حکیم فرمودند: من جمعه به آنجا خواهم آمد و هر آنچه در توان دارم، انجام خواهم داد. آنگاه گروهی از علمای نجف از جمله اینجانب، همراه ایشان به کربلا و به حرم مطهر حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام رفتیم. آن مرجع بزرگ برای بازدید به طرف سرداب مقدس رفتند و ما نیز به دنبال ایشان بودیم. اما آیه الله حکیم همین که چند پله پایین رفتند، نشستند و با صدای بسیار بلندی که تا آن روز ندیده بودم، شروع به گریه کردند. همه ی ما شگفت زده و هراسان شدیم که چه شده است؟ من گردن کشیدم و در سرداب نگاه کردم، دیدم شگفتا، منظره ی عجیبی است که مرا

هم گریان ساخت. منظره این بود که، دیدم قبر شریف حضرت ابوالفضل علیه السلام در میان آب، مثل جایی [ صفحه ۸۶ ] که از هر سو به وسیله دیوار بتونی بسیار محکم حفاظت شود، در وسط آب قرار دارد. اما آب آن را نمی گیرد! درست همانند قبر سالارش، حضرت امام حسین علیه السلام که متوکل بر آن آب بست، اما آب به سوی قبر پیش روی نکرد و آنجا را حایر حسینی نامیدند. سلام خدا بر او و سالارش امام حسین علیه السلام. [۴۶].

### رفتن عزاداران حسینی در آتش در دکن از توابع حیدر آباد هند

مرحوم فاضل دربندی رضی الله عنه در کتاب اسرار الشهاده، از سید اجل و فاضل متقی «سید محمد علی مولوی هندی دکنی» که از اجله‌ی احباب و اوثق اصحاب ایشان بوده است و در اول عمر در شهر «دکن» و بعد در قریه «حیدرآباد هند» زندگی می کرده است، این قضیه را نقل کرده‌اند. در قریه‌ی دکن از توابع حیدرآباد هند، در شب هفتم ماه محرم گودال بزرگ و مدوری حفر می کنند، که عمق آن گودال تقریباً پنجاه متر می شود! سپس درختان بزرگی از اشجار تمر هندی، که استقامت در آتش و سوزندگی آن غیر قابل وصف است؛ از ریشه می کنند و آن را تکه تکه می کنند و در آن گودال می اندازند و آنها را در همان شب آتش می زنند و از شب هفتم تا شب دهم چوبها را در آن گودال می سوزانند؛ تا آنکه آن گودال مانند دریایی از آتش، شعله‌ور است و موج می زند! چون نیمه‌ی شب عاشورا نزدیک می شود، اهل آن قریه از پیر و جوان و بزرگ و کوچک از منزلهای خود بیرون می آیند و در چاهی که در آن نزدیکی است و بنام «بیت العاشورا» است، غسل می کنند سپس هر یک لنگی برای ستر عورت به کمر می بندند [ صفحه ۸۷ ] و با پای برهنه، فریاد زنان و نوحه کنان و «شاه حسین، شاه حسین» گویان بسوی آن گودال روانه می شوند و علمها و پرچمها در جلوی آنها برده می شود. در کنار گودال افرادی ایستاده و با بادبزنیایی که در دست دارند آتش را باد

می‌زنند تا خاکستر و غبار از روی آن برود و شعله‌های آن سوزان‌تر گردد و حرارت آن به گونه‌ای است که از ده متری پرنده‌ها را می‌سوزاند آتش آن چوبها هم در اصل طبیعت به گونه‌ای است که اگر ذره‌ای از آن بر بدن انسان افتد، تا استخوانش را می‌سوزاند! وقتی که جمعیت عزادار به کنار گودال می‌رسند، شاه حسین گویان بر آن آتش وارد می‌شوند، اول بزرگ ایشان با نیزه‌ی بلندی که در دست دارد، داخل گودال می‌شود و سایرین نیز «شاه حسین، شاه حسین گویان» همگی بر روی آتش مانند روی زمین راه می‌روند، بدون آنکه پاهای آنها در آتش فرورود یا آنکه بر بدن یا پای آنها آتشی افتد و بسوزاند! این عادت هر ساله در میانشان جاری است و من بارها با چشم خود دیده‌ام [۴۷]. [صفحه ۸۸]

### ملحقات بخش ۰۳ در این کتاب

موضوع: ۱- اسب، مأمور دولتی گستاخ را کشت!، شماره قضیه: ۵۶موضوع: ۲- احترام مرغان به گنبد حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، شماره قضیه: ۸۴موضوع: ۳- ساکن شدن طوفان به احترام روضه‌ی حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، شماره قضیه: ۴۴موضوع: ۴- آرامش دریا با ریختن تربت در آن، شماره قضیه: ۲۷۹موضوع: ۵- انگشت بریده شده، خونی بر ضریح مطهر نریخت!، شماره قضیه: ۵۳موضوع: ۶- آتش دست و سینه‌ی هندوی سینه زن را نسوزاند، شماره قضیه: ۲۹۵موضوع: ۷- خونین شدن تربت حضرت امام حسین علیه‌السلام در روز عاشورا، شماره قضیه: ۲۷۰موضوع: ۸- خونین شدن تربت حضرت امام حسین علیه‌السلام در روز عاشورا، شماره قضیه: ۲۷۱موضوع: ۹- خونین شدن تربت حضرت امام حسین علیه‌السلام در روز عاشورا، شماره قضیه: ۲۷۲ [صفحه ۹۱]

### احترام و توهین به امام حسین (ع) و آثار آن حضرت

## تویخ و نفرین حضرت فاطمه به این ثویره‌ی سوراوی، که یک زیارت کربلا را به نه حج و چهار مثقال طلا فروخت

علی بن عبدالحمید نجفی در کتاب انوار المصیئه فرموده است: در سال ۷۷۲ قمری «سید جعفر بن علی» از عموی پدرش (سید حسن) نقل کرد که گفت: با جماعتی به خانه‌ی خدا رفتیم و ابن ثویره‌ی سوراوی (فقیه)، متولی و معلم و راهنمای حج و احرام ما بود. در آنجا مردی به نام اسعد بن اسد که از اهل یمن بود، با ما دوست شد و پیشنهاد کرد که به منزل او در مکه برویم. ما هم پذیرفتیم و با او حرکت کردیم و به منزلش رفتیم. او غلامها و تجملات و ثروت زیادی داشت و برای ما غذایی حاضر کرد و از ما به گرمی پذیرایی نمود. بعد از صرف غذا، برای بازگشتن آماده شدیم، اما او فقیه را نگه داشت و گفت: با تو کاری دارم. ما حرکت کردیم و قبل از اینکه به منزل خود برسیم؛ فقیه نیز به ما ملحق شد و سپس همگی با هم به طرف ابطح به راه افتادیم. چون شب از [صفحه ۹۲] نیمه گذشت، ناگهان دیدیم فقیه از خواب بیدار شده است و گریه می‌کند و کلمه‌ی استرجاع می‌گوید! او ما را قسم می‌داد که برگردیم و در همان نیمه‌ی شب خود را به خانه‌ی «اسعد بن اسد» برسانیم. هر چه عذر آوردیم که این کار خطر جانی دارد، زیرا دزدان و راهزنان در آنجا زیاد هستند؛ فقیه قبول نکرد و به خاطر اصرار و التماس او، با او همراهی کردیم تا به سرای اسعد بن اسد رسیدیم و دق الباب کردیم. اسعد پشت در آمد و خود را معرفی کردیم. او گفت: در این وقت شب می‌ترسیم که در را به روی شما باز کنم. اما ما زیاد مبالغه نمودیم تا اینکه در را باز کرد و فقیه به صورت محرمانه با او به گفتگو پرداخت و او را قسم می‌داد. ولی اسعد می‌گفت: هرگز این کار را نخواهم کرد! من پرسیدم: قضیه چیست؟ اسعد گفت: روز قبل، من به ایشان گفتم: تو به کربلا نزدیک هستی و زیاد به زیارت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام می‌روی. ولی من از کربلا دور هستم و توفیق زیارت آن

حضرت را ندارم، ولی در عوض من زیاد به زیارت بیت الله الحرام و حج مشرف شده‌ام، بنابراین از تو تقاضا و خواهشی دارم و آن اینکه یکی از زیارتهایی را که به کربلا رفته‌ای، در مقابل یک حج بفروشی! اما فقیه قبول نکرد، تا بالاخره راضی شدم که نه حج و چهار مثقال طلای سرخ به او بدهم و او هم یک زیارت کربلا در مقابل آنها به من واگذارد. او در آن وقت راضی شد ولی اکنون به من می‌گوید: معامله را فسخ کن و سبب فسخ را هم نمی‌گوید و من حاضر نیستم این معامله را بهم بزنم! اما به فقیه گفتیم: چرا معامله را قبول نمی‌کنی؟ فقیه جوابی نداد، تا اینکه اصرار زیادی کردیم و او قضیه را به این نحو نقل کرد: امشب در عالم رؤیا دیدم که قیامت بر [صفحه ۹۳] پاشده است و مردم به طرف بهشت و جهنم روانه هستند. من هم به طرف بهشت روانه شدم، تا اینکه به حوض کوثر رسیدم و از مولا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تقاضای آب کردم. حضرت فرمودند: برو نزد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام. پس متوجه شدم که حضرت زهرا لب حوض کوثر نشسته‌اند. پس به ایشان سلام کردم، ولی ایشان صورت مبارک از من برگردانیدند و اعتنایی به من فرمودند! عرض کردم: «بی‌بی، من یکی از موالیان و دوستان و از شیعیان شما و فرزندان شما هستم.» حضرت فرمودند: تو به ساحت مقدس فرزندم امام حسین علیه السلام اهانت کردی و ارزش زیارت فرزندم حسین علیه السلام را پایین آوردی! خدا در آنچه گرفته‌ای، به تو برکت ندهد! با کمال ترس و وحشت از خواب برخاستم و حالا هر چه الحاح می‌کنم، این شخص نمی‌پذیرد. اسعد تا این قضیه را شنید، گفت: حالا که قضیه اینطور است، اگر تمام کوههای مکه را طلا کنی و به من بدهی؛ معامله را فسخ نخواهم کرد... دو سال از این داستان گذشت و فقر و بیچارگی به فقیه رو آورد و کارش به گدایی و سؤال از مردم کشید و می‌گفت: همه‌ی این بلاها به واسطه‌ی نفرین حضرت زهرا علیها السلام است. [۴۸].



## سزای تعال کردن معمار، در ساختن آب انبار برای زوار امام حسین و جسارت به ملا فتحعلی سلطان آبادی

این قضیه توسط مرحوم ملا فتحعلی سلطان آبادی قدس سره نقل شده است: چشمم درد سختی گرفتم و تا دو سال طول کشید و بیتاب شدم و اندوهم از اینکه نتوانم مطالعه کنم، زیاد شد و از درمان پزشک نومید شدم. شبی در هنگام خواب صدبار سورهی توحید را خواندم، به قصد اینکه یکی از اولیاء الله را که دادرس بیچاره‌ها هستند، در خواب ببینم. آن شب در خواب مجلسی دیدم که سه نفر در آن بودند؛ یکی ملا نصرالله بود و دیگری حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند و نفر سوم حضرت علی علیه السلام بودند. ملا نصر الله به من گفت: آنها را می‌شناسی؟ گفتم: آری. پس ملا نصر الله به یکی از آنها اشاره کرد و سه معجزه از او ذکر کرد و سپس برای دیگری هم سه معجزه ذکر کرد. سپس از خواب بیدار شدم، در حالی که فراموش کرده بودم که شفای چشمم را بخواهم و راضی بودم که کور شوم، ولی چشمم درد نکند و اصلاً به خاطر شدت درد، جلوی پایم را نمی‌دیدم. هنگام صبح، زن پرستارم گفت: فردا در این وقت چشم درد تو، شفا می‌یابد! من از سخن او تعجب کردم و گفتم: با نومیدی پزشک از درمان شدن من، از کجا شفا را دانستی که بی‌تردید گفتی؟ گفتم: به خاطر خوابی که دیشب دیدم و سپس خوابش را به من گفتم. بالاخره همان گونه که گفته بود، شفا یافتم. [صفحه ۹۶] پس از آن در دلم افتاد که به خاطر این لطف بزرگ، بر سر راه زوار آنجا، که از آب دور است؛ آب انباری بسازم و عجب اینکه چون رفتم که آجر بخرم، سواری از بیابان رسید و کیسه پولی به آجر فروش داد. آن پول به همان اندازه‌ای بود که آجر فروش می‌خواست و بالاخره از غم پول آن رها شدیم. و عجبت آنکه: چون معمار را خواستم و اندازه آب انبار و بهای ساختمان و مدت اتمام را با او قرار کردم، او قبول کرد؛ ولی در کارش سستی کرد و مدت قرار داد گذشت ولی او به قرار خود وفا

نکرد و جمعی کارشناس نزد او بردم، و همگی از کارش و تخلفش گله کردیم و میان ما گفتگو شد و سخن زشتی به من گفت. آن جمع می‌خواستند او را کیفر دهند، ولی من مانع شدم و گفتم: بار خدایا اگر می‌دانی که این آب انبار برای زائران امام حسین علیه‌السلام است و ما قصد دیگری نداریم او نزد تو مقامی پسندیده دارد، خودت سزای معمار را بده! فردا که تاسوعا بود، خاندان آن معمار شتابان و هراسان نزد آمدند و گفتند: وقتی که به خانه برگشته است، دلش به سختی درد گرفته است و درمانی جز دعای شما ندارد و یقیناً این کیفر کرداری است که نسبت به شما انجام داده است. من گفتم: خدایا اگر این حق از من است، من از او گذشتم. ولی معمار در همان شب مرد و گرفتار سطوت ملک جلیل شد. همچنین از کرامات امام حسین علیه‌السلام این بود که در روزی که بازدید آن محل رفتیم، خوراک هفت هشت نفر را با خود بردیم و بیش از شصت نفر در آنجا گرد آمدند و همه خوردند و آنها را بس بود. [۵۰]. [صفحه ۹۷]

### ساکن شدن باد و طوفان شدید در شهر ری به احترام روضه‌ی حضرت ابوالفضل در مجلس سخنرانی میرزا رضا همدانی

آقای عطاری نژاد در کتاب «اسجاد عالم به خاطر پنج تن آل عبا علیهم‌السلام» می‌نویسند: از قدما و معمرین شنیدم که اصناف محترم بازار شهر ری (حضرت [صفحه ۹۴] ابوالعظیم علیه‌السلام) در مدرسه‌ی عتیق آن شهر، که فعلاً به مدرسه برهانیه مشهور است، مجلس عزا و سوگواری برپا کرده و از مرحوم حاج میرزا رضا همدانی، پدر بزرگوار مرحوم حاج میرزا محمد که صاحب کتاب صلاه می‌باشد، دعوت نموده بودند که وعظ و خطابه‌ی آن مجلس را بر عهده گیرد. آن هنگام فصل بهار و مقتضی باد و باران بود و هوا گاه ابری و گاه آفتابی می‌شد و تغیر داشت. مشهور است که یک روز، هنگامی که ایشان بر فراز منبر مشغول سخنرانی بوده‌اند، ناگهان هوا طوفانی می‌شود و باد شدیدی می‌وزد که بر اثر آن دچار پوشش با دیرکهای آن به حرکت درمی‌آیند و

طناب دیرکها به طرف یسار و یمین حرکت می کنند و دقیقه به دقیقه، باد بر شدت خود می افزاید. این عالم ربانی با مشاهده ی آن صحنه دستهای مبارک را از آستین عبا در می آورد، دو زانو و مؤدب بر روی منبر قرار می گیرد و با انگشت سبابه اشاره به باد می کند و می فرماید: ای باد، حیا نداری و خجالت نمی کشی؟! اینقدر یاغی و سرکش هستی؟! مگر نمی بینی و نمی شنوی که من مشغول ذکر مصیبت حضرت عباس قمر بنی هاشم علیه السلام می باشم؟! می گویند: آن باد شدید که برخاسته بود و می خواست چادر با آن عظمت را از بیخ و بن بر کند، آرام آرام، ساکت شد، تا اینکه ایشان با کمال آرامش روضه ی خود را خواندند و مجلس را به پایان رساندند. پس از پایین آمدن ایشان از منبر، مجددا طوفان شدیدی برخاست و هنوز نصف جمعیت خارج نشده بودند که چادر در اثر شدت باد، پاره پاره گشت و همه ی پارچه های سیاهی را که بر در و دیوار نصب کرده بودند (جز کتیبه هایی که در آن [ صفحه ۹۵ ] ذکری از اهل بیت علیهم السلام و امام حسین علیه السلام رفته بود) از جا کند و پاره پاره نمود. [۴۹].

### دزدان سنی نیز از ترس حضرت ابوالفضل، به خادم او احترام می کنند

پدر شهید حجه الاسلام والمسلمین حضرت حاج شیخ عبدالرضا صافی که از روحانیون کربلای معلی و از خدمه ی حضرت ابوالفضل علیه السلام بود، این قضیه را نقل فرمود: یک روز در بیابان بودیم و داشتیم به طرف شهر می آمدیم! ناگهان دزدان سنی به ما حمله کردند. وقتی که خواستند اسباب و اثاثیه را از ما بگیرند، من گفتم: «انا من خادم عباس بن علی علیه السلام من از خادماهای حضرت عباس فرزند علی علیه السلام هستم». وقتی این حرف را زدم، آنها دست از من برداشتند و با من کاری نداشتند و تمام اسباب و اثاثیه را به من برگرداندند و به من مهربانی کردند و گفتند: «این حسابش با حضرت عباس علیه السلام است». [۵۱].

### رویای ابن رباح قاضی، که سیاهی لشکر ابن زیاد بود و پیامبر او را کور کردند

در بحار است که از «ابن رباح قاضی» پرسیدند: چرا کور شدی؟ گفت: در جبهه‌ی کربلا بودم و جنگ نکردم. پس از آن شخصی مهیبی را در خواب دیدم که گفت: حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را اجابت کن! گفتم: نمی‌توانم. اما او مرا کشید و نزد آن حضرت برد و دیدم که ایشان غمناک هستند. و حربه‌ای در دست دارند و جلو ایشان نطعی گسترده شده است و فرشته‌ای با شمشیری از آتش ایستاده است و گردن مردم را می‌زند و آنها آتش می‌گیرند و می‌سوزند و باز زنده می‌شوند و او باز آنها را می‌کشد. من گفتم: السلام علیک یا رسول الله! به خدا سوگند من نه شمشیر و نه نیزه و نه تیر [صفحه ۹۸] بکار نبردم. فرمودند: سیاهی لشکر شدی! پس مرا گرفتند و از خونی که در طشت بود، به چشمم کشیدند و چشمم سوخت و چون بیدار شدم، کور بودم! سید ابن طاوس قدس سره این قضیه را با اندک اختلافی در ملهوف آورده است. [۵۲].

### تنبیه عالمی که خود را بالاتر از حضرت ابوالفضل می‌دانست

یکی از موثقین این قضیه را نقل کرده است: یکی از طلاب در نجف اشرف، مدتی علم فقه و اصول تحصیل می‌نمود و لیکن از علم اخلاق بی‌بهره بوده است. وی در بعضی از مجالس اظهار می‌دارد که ابوالفضل العباس به واسطه‌ی نسب بر ما شرافت دارد، و الا مقام علم و اجتهاد ما بالاتر است و ما در علوم دینیه بیشتر زحمت کشیده‌ایم و از او بیشتر می‌فهمیم! گویند: شبی حضرت ابوالفضل علیه‌السلام را در خواب می‌بیند و حضرت قریب به این بیان به وی می‌فرماید: آنچه شما تحصیل کرده‌اید ظنیات است، و من از مقام علم و یقین، علوم یقینیه را تحصیل نموده‌ام. سپس یک سیلی به صورت او زده می‌شود و با حالت خوف و وحشت از خواب بیدار می‌شود و تب شدیدی بر او

عارض شده است! به او می گویند: ترا چه می شود؟! می گوید: مرا به حرم حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام ببرید! او در آنجا توبه و انابه و استغاثه می کند و شفا داده می شود. [۵۳]. [صفحه ۹۹]

### سیلی خوردن شیخ اسدالله سرپولکی به خاطر اینکه ادعا کرد از حضرت ابوالفضل برتر است

عالم متقی، فقیه بزرگوار، آیت الله العظمی سید محمد علی کاظمینی بروجردی دام ظلّه العالی، که صاحب تألیفات سودمند و از علمای تهران و مدافعین مکتب تشیع هستند، این قضیه را نقل کردند: شیخ اسدالله سرپولکی در نجف اشرف، از عرفا و سلسله‌ی تصوف بود. هر هفته دو شب جلسه داشتند و در آن جلسات، به همدیگر می گفتند: ما عیوب را از خود دور کرده و صاحب مقام و صفایی شده‌ایم! شیخ اسدالله در یکی از جلسات، می گوید: من در این ماه دو عیب از خودم دور کرده‌ام و حالا فهمیده‌ام که از حضرت ابوالفضل علیه السلام بالاتر هستم! عده‌ای به وی پرخاش کردند و گفتند: این چه حرفی است که شما می زنید؟! گفت: دلیل دارم؛ برای اینکه حضرت عباس علیه السلام مجتهد نبود، من مجتهد می باشم. ضمناً استادی هم مثل فلان عارف صوفی دارم و آن حضرت چنین استادی نداشت! رفقایش در آن مجلس، خیلی به او خندیده بودند. آن شب گذشت و فردا در مجمعی که بنا بود جمع بشوند همه آمدند، ولی از شیخ اسدالله خبری نشد. به همدیگر گفتند: شاید حضرت عباس علیه السلام او را چوبی زده است، به خانه‌اش برویم و حالش را جویا شویم. وقتی که آمدند و احوالش را پرسیدند، در جواب گفته شد: شیخ از دیشب تا حالا بی هوش بوده است، حالا که به هوش آمده، به حرم حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام [صفحه ۱۰۰] رفته است. رفقای او به طرف حرم حضرت علیه السلام رفتند و دیدند که او در آنجا در حال گریه و ناراحتی به سر می برد! به او گفتند: تو که دیشب می گفتی من از حضرت علیه السلام بالاترم، پس حالا چه شده است که متوسل به حضرت شده‌ای؟! در جواب گفت: رفقا،

غلط کردم! رفقاییش گفتند: تا مطلب را نگویی، تو را رها نخواهیم کرد. شیخ گفت: دیشب که خوابیدم، در عالم خواب دیدم مردم در باغی جمع شده‌اند. من هم رفتم. طولی نکشید که دیدم سیدی بلند بالا و قوی هیكل وارد شد. همه به آن آقا تعظیم کردند و من هم عرض ارادت کردم. آن بزرگوار بلادرنگ فرمود: شیخ اسد الله، بیا اینجا! من به خدمتش رفتم. ایشان فرمود: دیشب شما گفتی که من از حضرت ابوالفضل بالاترم و من مجتهدم! سپس سؤالی فرمود و من نتوانستم جواب بگویم. فرمود: استادت، فلان عیب و فلان عیب و فلان عیب را دارد، اما استاد من حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، و برادرم حضرت امام حسن علیه السلام و حضرت امام حسین علیه السلام بوده‌اند. سپس یک کشیده به من زد و افزود: دیگر از این جسارتها نکنی! و من از هوش رفتم. وقتی بیدار شدم، نزدیک ظهر بود (ناگفته نماند که شیخ، نماز صبح را هم نخوانده بود!) وضو گرفتم و به حرم حضرت علیه السلام وارد شدم و عرض کردم: آقا جان، فدایت شوم، شما شوخی هم سرت نمی‌شود؟! من غرضی نداشتم، بلکه شوخی کردم، شما با کشیده پدرم را درآوردی! اکنون آمده‌ام عرض کنم که غلط کردم و توبه می‌کنم! [۵۴]. [صفحه ۱۰۱]

### **مردی که گمان می‌کرد در ثواب مانند شهدای کربلا است، اما در عالم رؤیا اسب حضرت امام حسین را دزدیده و فرار کرد**

یک نفر از اهل علم می‌گفت: سالها در غرور و اشتباه بودم و خود را با شهدای کربلا، در ثواب شریک می‌دانستم! تا اینکه شبی در خواب، صحنه‌ی کربلا را به تفصیلی که در کتب مقاتل است، مشاهده کردم و خود را نزدیک حضرت امام حسین علیه السلام دیدم. پس حضرت قاسم بن الحسن علیه السلام را دیدم که به میدان رفتند و کشته شدند. در این هنگام به خاطرم گذشت که چون امام علیه السلام دیگر یاور ندارد، الان به من امر به جهاد می‌فرماید. بنابراین از ترس به عقب رفتم تا خود را پنهان نمایم. اسبی را

دیدم و بر آن سوار شدم و به سرعت فرار کردم. تا اینکه از شدت هول از خواب بیدار شدم و دانستم عمری در اشتباه بودم و تمنای کشته شدن در راه خدا که ورد زبانم بود، دروغ و خالی از حقیقت بوده است. [۵۵].

### حسن طفاسی که با حضرت ابوالفضل شوخی کرد و در حوض آب افتاد

شیخ حسن طفاسی، طلبه‌ای ساکن نجف بود و الان اولاد او نیز از طلاب نجف می‌باشند. وی سفری به کربلا کرد و به صحن حضرت عباس علیه‌السلام مشرف شد. در آن ایام، از حوض آب میان صحن برای وضو گرفتن استفاده می‌شد. شیخ در حالی که لباس مرتبی پوشیده بود و یک جفت نعلین «کار محمد نو» که بهترین کفش اهل علم بود، به پا داشت، لب حوض نشست و چون چشمش به حوض آب تازه و دستگاه و بارگاه حضرت ابوالفضل علیه‌السلام افتاد، به ایشان خطاب کرد: «یا [صفحه ۱۰۲] عباس انت هم من اهل السیاسة». ای عباس شما هم اهل سیاست هستید! خوب فکری کردید که نگذاشتید شما را به خیمه گاه ببرند، برای اینکه دستگاه مستقلی داشته باشید! اگر برده بودند، در زمره‌ی اصحاب حساب می‌شدید... هنوز حرفهایش تمام نشده بود، که ناگاه کسی گویی او را بلند کرد و در حوض آب انداخت! شیخ بی‌چاره بعد از چند مرتبه غوطه خوردن در آب، به زحمت بیرون آمد، در حالی که یک لنگه کفش وی گم شده بود و هر چه آن را جستجو کرد به دست نیاورد! سپس رو به حضرت کرد و گفت: «ابورأس الحار» (این عبارتی است که عربها به حضرت خطاب می‌کنند، یعنی آتشین مزاج) شما شوخی بردار هم نیستید، من ملاطفه و مزاح کردم. [۵۶].

### طلبه‌ای که نسبت به حضرت عباس شوخی جسارت آمیز کرد و در چاه دستشویی افتاد

حجّه الاسلام و المسلمین شیخ علی خوئینی زنجانی این قضیه را نقل کردند: ابوالزوجه‌ی این جانب، آیت الله آقای حاج شیخ میرزا محمد باقر زنجانی قدس سره، می‌گفتند: با

عده‌ای از نجف اشرف برای زیارت امام حسین علیه‌السلام وارد کربلا شدیم و در مدرسه‌ی بادکوبه‌ایها اقامت کردیم. به رفقا گفتیم: اکنون به زیارت حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام برویم. یکی از طلبه‌ها گفت: حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام که امام نیست! من خسته هستم و حرم حضرت نمی‌آیم، شما بروید و بیاید، بعدا با هم می‌رویم برای زیارت امام حسین علیه‌السلام [صفحه ۱۰۳] باری، او نیامد و ما رفتیم. وقتی برگشتیم، دیدیم مدرسه شلوغ است. پرسیدیم: چه شده است؟ گفتند: شیخی به مستراح رفته و در چاه افتاده است. وقتی که او را از مبرز در آوردند، دیدیم همان رفیق ماست! یکی از رفقا به وی گفت: دیگر از این غلطها نکنی‌ها! شیخ گفت: من با حضرت علیه‌السلام شوخی کردم. یکی از رفقا گفت: حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام هم با شما شوخی کردند و الا شما را هلاک می‌کردند! [۵۷].

### قطع انگشت کوچک دست، به خاطر اهانت به حضرت ابوالفضل

این قضیه توسط سید نصرالله مدرس حایری نقل شده است: با جمعی از خدام در صحن مطهر حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام نشسته بودم. ناگهان دیدم مردی از حرم مطهر بیرون آمده است و با شتاب می‌رود و یک دست خود را بر جای انگشت کوچک دست دیگرش گذاشته است. ما با عجله خود را به او رساندیم و دیدیم که انگشت او قطع شده است و خون از آن می‌ریزد. چون به حرم شریف برگشتیم، دیدم انگشت او میان شبکه‌های ضریح مطهر قرار دارد و هیچ خونی از آن ظاهر نیست، گویی از آدم مرده جدا شده است! سپس به فاصله‌ی یک شب، آن مرد از دنیا رفت و بعدا دانستیم که وی، به علت اهانتی که به آن حضرت کرده بود، مورد غضب حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام قرار گرفته است. [۵۸]. [صفحه ۱۰۴]

**تصادف کردن مردی که گفت: اگر حضرت عباس قدرت داشت، دست خودش را حفظ**

**می‌کرد**



جناب حجة الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ محصل یزدی، صاحب مجله‌ی معارف جعفری، چنین فرمودند: روزی چند نفر در مهریز یزد، برای تقسیم ارث پدرشان پیش من آمدند. یکی از این وراثت که زن بود به برادرها گفت: حضرت عباسی، به همدیگر خیانت نکنید! یکی از برادرها زبان به گستاخی گشود و با کمال بی‌شرمی گفت: اگر حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام قدرت داشت، دست خودش را حفظ می‌کرد! دیری نگذشت که این فرد گستاخ تصادف کرد و دست و پایش خرد شد، در نتیجه به وضع فلاکت باری افتاد و تمام زندگیش از بین رفت. [۵۹].

### کشته شدن ژاندرمی که به زوار قاجاقی کربلا گفت: ابوالفضل نیز مثل من، یک چکمه پوش بوده است

این قضیه توسط مرحوم حجة الاسلام حاج شیخ محمد تقی امینی اراکی انجذانی نقل شده است: چهل سال قبل که مردم مسلمان نوعاً به طور قاجاقی به عتبات عالیات می‌رفتند، یک ماشین اتوبوس پر از مسافر، به طور قاجاقی عازم کربلا می‌شود. در گردنه‌ی سر سرخ، که در نزدیکی صحنه‌ی کرمانشاه قرار دارد، ژاندرمی به نام «نریمان» جلوی ماشین را می‌گیرد و دستور می‌دهد که راننده، زوار را برگرداند. هر [صفحه ۱۰۵] چه زوار به او التماس می‌کنند که بگذارد آنها به زیارت امامان شیعه در عراق بروند، او اعتنایی نمی‌کند؛ تا اینکه زوار او را قسم می‌دهند و می‌گویند: به حق حضرت قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه‌السلام بگذار ما برویم. آن خبیث می‌گوید: عباس کیست؟ او هم مثل من یک چکمه پوش بوده است! (نعوذبالله). به محض اینکه این کلام زشت و کفرآمیز از زبان ژاندارم مزبور بیرون می‌آید، تیری می‌آید و او را سرنگون می‌کند. هرگز معلوم نشد آن تیر از کجا آمد و تیرانداز آن که بود؟ پس از این واقعه، زوار به سمت کربلا حرکت می‌کنند و از آن پس، آن گردنه به «گردنه‌ی نریمان کش» معروف می‌شود. حقیر این قضیه را از زبان یکی از موثقین شنیدم. [۶۰].

## مامور مالیات بگیر در تبریز، به حضرت ابوالفضل العباس اهانت کرد و زیر دستهای اسب خود جان داد

در زمان ناصرالدین شاه، در تبریز، یکی از مأمورین دولت از یک مغازه دار مالیات طلب می کند. اما مغازه دار امروز و فردا می کند. مأمور، یک روز صبح زود درب مغازه می آید و می گوید: امروز تا مالیات را از تو نگیرم از اینجا نمی روم. مرد کاسب می گوید: تو را به حضرت ابوالفضل علیه السلام، مرا معاف دار. مأمور گستاخ می گوید: اگر ابوالفضل علیه السلام قدرت دارد، شر مرا از سر تو کم کند کاسب آهی می کشد و می گوید: یا ابوالفضل علیه السلام، به دادم برس! فوراً اسب مأمور [ صفحه ۱۰۶ ] سرکشی می کند و آن قدر بالا و پایین می رود که مأمور را به زمین می زند. بعد از آن نیز با دستهایش شروع به کوبیدن بر سینه ی مأمور می کند. او هم صدای سگ (عو عو) می کند. وقتی می آیند، می بینند فک بالای وی پایین آمده و فک پایینش جلو رفته است و وضع بسیار زاری دارد. دیری نگذشت که با این وضع اسفبار، به درک واصل شد. [ ۶۱ ] .

## سزای پلیسی که در تبریز، چادر از سر زنی برداشت و به حضرت ابوالفضل جسارت کرد

آقای مهدی پور در یادداشتهای خویش نوشته اند که آقای حاج شیخ محمود وحدت، از وعاظ محترم آذربایجانیهای مقیم تهران این قضیه را نقل کردند: در عهد ستم شاهی رضا خان، که چادر از سر زنها به اجبار برمی داشتند، روزی خانمی در محله ی پل سنگی تبریز می رفته، که با پاسبانی مصادف می شود و چادرش را به زور از او می گیرد. آن زن به شدت التماس می کرده است که پاسبان چادر را از او نگیرد و وی را در معرض دید نامحرمان، بی ستر و حجاب نسازد ولی او اعتنایی نمی کرده است. در این موقع یکی از محترمین محل، به نام حاج فخر دوزدوزانی، از راه می رسد و با مشاهده ی این صحنه، به سوی پاسبان می رود تا از او خواهش کند که چادر را به زن پس بدهد در

همین لحظه می بیند زن داد زد: ترا به حضرت ابوالفضل علیه السلام، چادرم را به من بده؛ ولی آن پاسبان با کمال گستاخی گفت: بگو ابوالفضل علیه السلام بیاید و چادر را از من بگیرد! [صفحه ۱۰۷] در این هنگام حاج فخر راهش را کج می کند. به او می گویند: چرا جلو نرفتی تا وساطت کنی؟ او می گوید: او را به مرد بزرگی حواله کردند؛ اینجا دیگر جای من نیست، حضرت ابوالفضل علیه السلام خودش مشکل را حل می کند. پاسبان که به حال غرور ایستاده بود و بر تفنگ خویش تکیه داده بود، یک مرتبه پایش به ماشه تفنگ می خورد و در نتیجه تیری از آن شلیک می شود و به چانه اش اصابت می کند و نقش زمین می شود! زن نیز می دود و چادرش را از روی جسد آن پلید برمی دارد و بر سر می نهد. آری، افرادی که ناظر گستاخی آن بی ادب بودند، با چشم خود می بینند که حضرت ابوالفضل علیه السلام چگونه مشکل را حل کرد و بی ادب را به سزای خود رساند. [۶۲].

### سزای پلیس خبیثی که برای گرفتن اسب مردم، به حضرت ابوالفضل توهین کرد

این قضیه در وقایع الایام مرحوم خیابانی قدس سره در بخش مربوط به محرم الحرام به قلم یکی از شاهدان عینی آن، به نام سید حسین آقا از طلاب مدرسه ی ملا ابراهیم اردبیل، نگاشته شده است: روز هشتم شوال از سنه ی ۱۳۴۱ طرف عصر در بلده ی اردبیل، در مدرسه ی ملا ابراهیم نشسته بودم و ناگهان دیدم که اهل شهر با اضطراب از هر طرف می دونند. گفتم: چه چیزی واقع شده است؟! گفتند: حضرت ابوالفضل علیه السلام به شخصی غضب کرده اند! وقتی ماجرا را تحقیق کردم، چنین گفتند: در شهر مالگیری است و مرکبهای مردم را به زور می گیرند، دو نفر پلیس به حکم [صفحه ۱۰۸] نظمیه، به خانه ضعیفه ای رفته اند، که پنج، شش صغیر داشته و معاش آنها منحصر به یک اسب بوده است. اسب را از طویله بیرون کشیده اند تا ببرند، ضعیفه آمده و با کمال عجز التجا نموده و حضرت ابوالفضل علیه السلام را شفیع آورده است، و پلیس ها

دست از اسب او کشیده و خارج شده‌اند. در این حال پلیس خبیثی به نام احمد از راه رسیده است و به این دو نفر گفته است که اینجا چه کار می‌کنید؟ گفتند: در این خانه اسبی هست و ما خواستیم آن را بیاوریم، ولی ضعیفه حضرت ابوالفضل علیه‌السلام را شفیع آورد و ما دست کشیدیم. احمد به آن دو نفر تغییر کرده، داخل خانه‌ی ضعیفه شده و اسب را بیرون آورده است. ضعیفه باز آمده و عجز و التجا نموده، ولی آن شقی قبول نکرده است، بالاخره حضرت ابوالفضل علیه‌السلام را شفیع آورده و آن خبیث گفته است: «حضرت ابوالفضل علیه‌السلام مردی بود که در سابق مرده و در گذشته است! اگر می‌تواند، بیاید اسب را از من بگیرد و به تو بدهد!» ضعیفه گفته است: یا اباالفضل علیه‌السلام، خودت می‌دانی که این پلیس چه می‌گوید، دیگر چاره از دست من رفته است خودت حکم کن! در این حال، پسر مجید خان - همسایه‌ی آن ضعیفه - آمده است و چهار قران به احمد پلیس داده و گفته است: از اسب دست بکش؛ ولی احمد قبول نکرده است و اسب را از خانه بیرون آورده و تقریباً بیست قدم پیش رفته است مجید خان خودش با پلیس مصادف شده و چهار قران اضافه کرده و هشت قران داده است. ولی آن خبیث باز قبول نکرده و به یکی از آن دو پلیس گفته است: بیا سوار شو و اسب را ببر. وقتی آن شخص خواست سوار شود ناگهان، احمد به او گفت: چرا من این طور شدم؟! سپس عطسه نمود و دو مرتبه سرفه کرد و فی الفور روی او سیاه شد و بر روی زمین [صفحه ۱۰۹] افتاد و به درک واصل گردید. وقتی آن دو پلیس حال را بدین منوال دیدند، فرار کردند و به نظمی خبر دادند. نظمی حکم کرد قضیه را پنهان کنید و مخفیانه او را غسل دهید و دفن نمایید! پلیسها آمدند و خلق را، که برای تماشا ازدحام کرده بودند، کنار زدند و نعش آن خبیث را به خانه‌ی خود بردند تا غسل دهند. رئیس قزاق‌ها مطلع شد و حکم کرد که بروید جنازه‌ی او را بگیرید و بگذارید مردم بینند و تماشا کنند. قزاقها آمدند و در مقابل [مقبره‌ی] شیخ [صفی الدین اردبیلی] با پلیسها برخورد کردند و پلیسها می‌خواستند جنازه را در مقبره‌ی شیخ صفی دفن کنند!

قزاقها مانع شدند و نعش او را گرفتند و کفنش را پاره کردند تا مردم نگاه کنند. آقا سید حسین آقا گوید: بنده و آقا سید جواد و آقا سید ابراهیم در مدرسه بودیم و مردم گفتند: نعش او را قزاقها آورده‌اند و میدان عالی قاپو در مقابل مقبره‌ی شیخ انداخته‌اند که مردم تماشا کنند. ما هم رفتیم که جنازه را ببینیم. جمعیت زیادی در آنجا بود. با صعوبت و زحمت، خود را سر نعش آن خبیث رسانیدیم، دیدم صورت نحس او سیاه شده و به رنگ آلبالو بود و از کثرت تعفن و شدت رایحه کریه‌ی آن خبیث، زیاده از یک دقیقه نتوانستیم توقف بکنیم. او می گوید: بعضی از موثقین تجار گفتند که، دیدیم فک اسفل او عقب رفته و فک اعلا پایین آمده بود و دهنش مثل دهن سگ شده بود! در مکتوب دیگر نوشته بودند: تمام مرد و زن و بزرگ و کوچک آمدند و تماشا کردند و جنازه را با سنگ می زدند. جنازه تا عصر ماند، بعد به پایش ریسمان انداختند و در تمامی بازار و محلات گردانیدند، وقت غروب بدن نحس او را در صحرا بردند و در چاه انداختند و خاک ریختند. [صفحه ۱۱۰] تا حال کرامتی به این آشکاری ظاهر نشده بود. از دوشنبه هشتم شوال تا امروز، هفت شبانه روز است که بازار و دکان و کوچه‌ها چراغانی شده و شب و روز در بازار و محلات مجالس روضه خوانی برپا است. [۶۳].

### **جنازه‌ی ترک عثمانی را برای دفن به صحن حضرت ابوالفضل آوردند، اما ناگهان جسد از درون کفن ناپدید شد**

حجۀ الاسلام والمسلمین آقای حاج سید حسن فالی، اظهار داشتند که از جد مادری ایشان نقل شده است که گفت: در ابتدای جوانی، روزی در صحن حضرت ابوالفضل علیه السلام بودم، دیدم ترکهای عثمانی - که حکومت عراق در دستشان قرار داشت و مذهبشان نیز مذهب اهل سنت بود - جنازه‌ای از افراد خویش را آوردند تا در صحن حضرت ابوالفضل دفن کنند. من هم، همانند دیگر مردم ایستاده بودم و آنها را تماشا می کردم، که یک مرتبه صحنه‌ی عجیبی مشاهده شد: وقتی آنان جنازه را به طرف قبر

بردند و خواستند در خاک بسپارند، دیدند کفن خالی است و جنازه‌ای وجود ندارد! در نتیجه‌ی این امر، عثمانیها پریشان گشتند و به زبان ترکی عثمانی، چیزی به هم گفتند و تابوت را برداشتند و رفتند! پس از آن نیز دیگر هیچ وقت جنازه‌هایشان را برای خاکسپاری به صحن مطهر و اطراف آن نیاوردند. [۶۴]. [صفحه ۱۱۱]

### قبل از رسیدن جنازه به کربلا، سگی از تابوت خارج شد

جناب سلاله السادات آقا میرزا ابوالقاسم تفرشی که به زیور صلاح و سداد آراسته است فرمود: شخصی خواجه که همراه جنازه‌ی بعضی از اعزهی رجال دولت ناصریه، به طرف کربلا می‌آمد تا جنازه را در کربلا دفن کنند گفت: در بعضی از منازل با جمعی از همراهان، نزدیک آن تابوت نشسته بودیم؛ ناگاه دیدیم که تابوت حرکت و سگی بد صورت از میان تابوت بیرون آمد و برفت! همه‌ی ما تعجب کردیم، چون برخاستیم و تحقیق کردیم، چیزی در تابوت ندیدیم! ناچار به خاطر حفظ از رسوایی، چیزی از چوب تعبیه کردیم و در داخل کفن و مشمع گذاشتیم و محکم با ریسمان بستیم تا کسی بر آن اطلاع نیابد و آن جنازه‌ی مصنوعی را به کربلا حمل کردیم و دفن نمودیم و برگشتیم! مرحوم عراقی می‌فرماید: من آن صاحب جنازه را می‌شناختم و ظاهر حال او این سخنان را تأیید می‌کند. [۶۵].

### سر کرده‌ای که می‌خواست خزانه و موزه‌ی امام حسین را غارت کند، با شمشیر حضرت ابوالفضل دو نیم شد

این قضیه توسط حجه الاسلام مرحوم حاج شیخ محمد تقی امینی اراکی انجدانی نقل شده است: در جنگ بین المللی، یکی از سرکرده‌ها آمده بود که خزانه و موزه‌ی حرم حضرت سید الشهداء علیه السلام را به غارت ببرد. کلید دار از دادن کلید به وی خوداری می‌کند، و او هم اصرار می‌کند کلیدار ناگزیر متوسل به امام حسین علیه السلام

می شود. [صفحه ۱۱۲] شب کلیددار در عالم خواب امام حسین علیه السلام را می بیند که به وی می فرماید: فردا کلید را ببر و روی ضریح مطهر حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام بگذار! وقتی فردا سر کرده ی مزبور برای گرفتن کلید می آید، کلیددار می گوید: کلید روی ضریح مطهر حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام قرار دارد، برو و بردار! آن خبیث برای برداشتن کلید، با چکمه وارد حرم مطهر حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام می شود. ناگهان شمشیر او را دو قطعه می کند و جسد پلیدش را در صحن می افکند. [۶۶].

### **بریده شدن سر کسانی که می خواستند فرش گران قیمت را از حرم حضرت ابوالفضل بیرون ببرند**

یک قالی بسیار زیبا و عتیقه و قیمتی به حرم مطهر حضرت سیدالشهداء علیه السلام اهدا کرده بودند. سلطان عراق طمع به آن قالی کرد و می خواست آن را به جهت تماشا از حرم مطهر بیرون ببرد. خدام حرم جلوگیری کردند و مانع از بردن آن شدند، کشمکش ادامه داشت، تا اینکه متولی شب در خواب دید که حضرت سید الشهداء علیه السلام به وی فرمودند: «قالی را ببرید و در حرم برادرم حضرت عباس علیه السلام بیندازید». خدام دستور آقا را اجرا کردند و قالی را به حرم حضرت قمر بنی هاشم علیه السلام انتقال دادند. چند نفر از طرف شاه رفتند، تا قالی را ببرند. به مجرد نزدیک شدن به قالی سرهایشان بریده می شد، و هر کس نزدیک می رفت، فرجامی این چنین یافت! [۶۷]. [صفحه ۱۱۳]

### **زنی که در حرم حضرت ابوالفضل دزدی می کرد، به هوا بلند شد**

مرحوم حجة الاسلام و المسلمین آقای حاج جواد افضل هرنندی فرمودند: بیش از سی سال قبل، روزی در حرم مطهر حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام مشغول زیارت

بودم، که ناگاه دیدم غوغا و همهمه‌ای برپا شد. هر چه به اطراف نگاه کردم، علت این همهمه معلوم نشد. تا اینکه دیدم نزدیک ضریح مطهر، زنی از زمین به طرف هوا بلند شده و در هوا معلق مانده است و پیوسته وق وق می‌کند. کم‌کم بالا رفت تا به سقف گنبد رسید و در فضا معلق شد؛ گاهی بالا می‌رفت و گاهی تا نزدیک ضریح مطهر پایین می‌آمد. در اینجا بود که از زائرین حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام، فریاد تکبیر و تسبیح همراه با گریه بلند شد. خدمه‌ی حرم چهار پایه‌ی بلندی را که برای غبارروبی از آن استفاده می‌کردند آوردند و زن را گرفتند. و از حرم بیرون بردند. بعدها که سر ماجرا را پرسیدم، گفتند: این زن دو سه روزی بود که در حرم مطهر دزدی می‌کرد و ما او را پیدا نمی‌کردیم، تا اینکه پیمانه‌ی صبر حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام لبریز شد و چنانکه دیدی به او غضب کردند. وی را از حرم بیرون انداختند. سپس خبر از هلاکت آن زن دادند. [۶۸].

### خشم حضرت ابوالفضل، جیب بری را در حرم حضرت امام رضا فلج کرد

شنیده شده است که در شهر مشهد، به هنگام زیارت قبر امام رضا علیه‌السلام، یکنفر جیب بر، پول یکی از زائرین را با تردستی خاصی از جیب او می‌رباید و لحظه‌ای بعد، [صفحه ۱۱۴] این جیب بر فلج می‌شود. دزد بیچاره که از این پیشامد غیر مترقبه خودش را باخته بود، با حالتی پریشان به حرم امام رضا علیه‌السلام می‌رود و برای شفا یافتن، خودش را به ضریح امام علیه‌السلام می‌بندد. در شب بعد، حضرت امام علیه‌السلام به خوابش می‌آید. دزد با التماس می‌گوید: یا امام رضا علیه‌السلام، مجازات من به خاطر سرقت پول مختصری از یک زائر، بسیار سنگین است. برای این دزدی ناچیز، چرا باید بدین گونه مفلوج بشوم؟ امام رضا علیه‌السلام در پاسخش می‌فرمایند: چون پس از دزدی، به نام من به دروغ قسم خوردی، حضرت ابوالفضل علیه‌السلام از این امر غضبناک شده و ترا به این صورت درآورده‌اند! هنگامی که مرد جیب بر از غضب پسر



امیرالمؤمنین علی علیه السلام آگاه می‌شود، شفای خود را از حضرت باب الحوائج علیه السلام می‌خواهد و توبه می‌کند که از آن پس گرد کارهای ناروا نگردهد. حضرت ابوالفضل علیه السلام او را شفا می‌دهند. و بدین ترتیب مردی که عمر خود را با دزدی و جیب‌بری گذرانده بود، به راه راست هدایت می‌گردد. [۶۹].

### سیاه شدن چهره‌ی هارون معری، به سبب نبش قبر و آب بستن بر قبر امام حسین به دستور متوکل

ابی عبدالله باقطنی نقل کرد که پسر یحیی بن خاقان مرا جزء کادر «هارون معری» که یکی از افسران سلطان بود، قرار داد و من نویسنده‌ی او بودم. سراسر تن هارون معری و دست و پای او به شدت سفید بود ولی رویش چون قیر [صفحه ۱۱۵] سیاه بود و ماده‌ی گندوی قی می‌کرد. باقطنی گفت: چون هارون با من همدم و مأنوس شد، از سیاهی رویش پرسیدم، ولی جواب نگفت. تا اینکه به مرض مرگ دچار شد و به عیادت او رفتم و دوباره پرسیدم و او از من خواست که این قضیه را پنهان کنم و من هم قول دادم. او به من گفت: متوکل مرا با دیزج مأمور نبش قبر امام حسین علیه السلام و آب بستن بر آن کرد و چون آهنگ رفتن کردم، حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله، را در خواب دیدم که فرمود: با دیزج مرو و مأموریت قبر حسین علیه السلام را قبول مکن. اما صبح آمدند و مرا به رفتن تشویق کردند و من هم با آنها به کربلا رفتم و مأموریت را از طرف متوکل انجام دادیم. پس از آن، حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم که فرمود: مگر به تو نفرمودم: با آنها مرو و کار آنها را مکن، ولی تو نپذیرفتی و انجام دادی! پس یک سیلی به من زدند و آب دهن به رویم انداختند و صورتم چنان که می‌بینی سیاه شد و تنم بحال نخست سفید ماند. [۷۰].

**شخصی که در کنار قبر امام حسین کار قبیحی انجام داد، دیوانه و مجزوم و مبروص شد**

عالم کبیر و نویسنده متبع، مرحوم شیخ محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی (متوفای ۵۸۸ ق) می نویسد: «ابن بطه و نطنزی (از اهل سنت) هر دو از ابو عبدالرحمان فرزند احمد بن حنبل نقل کرده اند که اعمش گفت: مردی کنار قبر حضرت امام حسین علیه السلام عملی ناپسند که [ صفحه ۱۱۶ ] توهین محسوب می شد انجام داد. (نویسنده از ذکر آن معذور است) به واسطه ی این کار زشت دیوانگی و برص و جذام دامنگیر او و خانواده اش شد، تا جایی که به نسل و تبار او تا این زمان نیز سرایت کرده است.» [۷۱].

### فروش تربت امام حسین جایز نیست

عالم بزرگوار مرحوم میرزا هادی خراسانی - که از اصحاب خاص میرزای شیرازی بزرگ بود - از سید احمد بهبهانی، که او نیز عالمی بزرگوار بوده است، چنین نقل می کند: در کربلا شخصی بود به نام حاج حسن که در بازار زینبیه نزدیک صحن مطهر، مهر و تسبیح می فروخت؛ وی تربت مخصوصی داشت که هر مثقال آن را به یک اشرفی می فروخت. روزی در حرم مطهر امام حسین علیه السلام، هنگامی که یکی از زوار کنار ضریح مطهر مشغول دعا بود، متوجه شد که کیسه ی پول او را که چهل اشرفی در آن بود دزدیدند. فریادش بلند شد: یا ابا عبدالله، در حرم شما و در پناه شما خرجی مرا بدزدند؟! این شکایت را کجا برم و به که بگویم؟ مردم اجتماع کردند و بسیار متأثر شدند، ولی کاری از دستشان بر نمی آمد. حاج حسن مذکور آن شب در عالم رؤیا دید که حضور مبارک حضرت سیدالشهدا علیه السلام مشرف شده است، عرض کرد: ای آقای من، شما که از حال زائران خبر دارید، دزد او را رسوا کنید، تا پول را برگرداند. [ صفحه ۱۱۷ ] حضرت فرمودند: مگر من دزد بگیرم؟ اگر قرار باشد (دزد بگیرم)، اول باید تو را بگیرم! عرض کرد: ای سرور من، مگر من چه چیزی دزدیده ام؟ حضرت فرمودند: دزدی تو این است که خاک و تربت مرا می فروشی و پول

می گیری! اگر مال تو است چرا به اسم من به مردم می دهی؟ و اگر مال من، است چرا پول در عوض آن می گیری؟ حاج حسن عرض کرد: سیدی توبه می کنم، آیا قبول می فرمایید؟ حضرت فرمود: الان که توبه کردی، من نیز دزد آن زائر را به تو نشان می دهم. سپس آن حضرت مرد گدایی را که در زمستان با بدن عریان نزدیک سقاخانه می نشست و می لرزید و گدایی می کرد، معرفی کردند و فرمودند: کیسه را زیر پایش دفن کرده و چیزی از آن برنداشته است. حاج حسن گوید: هنگام سحر که به صحن مشرف شدم، دیدم آن گدا همان جا مشغول گدایی است. مردم را صدا کردم و خواب خود را برای آنها گفتم. مردم آن گدا را عقب زدند و کیسه‌ی اشرفی را از خاکهای زیر پای او درآوردند و به صاحبش رساندند. پس از آن حاج حسن مردم را صدا زد و وقتی آمدند، گفت: یک دزد دیگر هم هست! و پس از آن در مغازه را باز کرد و گفت: این اموال هم از من نیست و برای شما حلال است، و مردم تمام تربتها را بردند. او هم دکانداری را رها کرد و به دست فروشی مشغول شد. [۷۲]. [صفحه ۱۱۸]

### مرگ ذلت بار موسی بن عیسی هاشمی، به سبب بی احترامی به تربت امام حسین

موسی بن عبدالعزیز نقل نمود: در بغداد «یوحنا نصرانی» مرا دید و گفت: تو را به حق دین و پیغمبرت قسم می دهم که این شخص که در کربلا است و مردم او را زیارت می کنند، کیست؟ گفتم: پسر حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است و سبط پیامبر آخر الزمان حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می باشد و اسمش حضرت سیدالشهداء علیه السلام است. حالا چرا این سؤال را از من می پرسی؟! یوحنا گفت: قضیه‌ی عجیبی دارم. گفتم: بگو! گفت: خادم هارون الرشید نصف شبی درب خانه‌ی من آمد و مرا با عجله برد تا به خانه‌ی موسی بن عیسی هاشمی رسیدیم. [۷۳]. خادم هارون گفت: امر خلیفه این است که این مرد را که قوم و خویش او است، علاج کنی. وقتی که نشستیم و او را معاینه کردم، دیدم مداوا کردن بی فایده است و سودی

ندارد. پرسیدم: چه مرضی دارد و چگونه این طور گردید؟ در آن هنگام، دیدم طشتی حاضر کردند و هر آنچه درون شکمش بود، در طشت خالی شده بود. گفتم: چه امری واقع شده است؟ گفتند: ساعتی پیش از این، نشسته بود و با خانواده‌ی خود صحبت می‌کرد و الحال به این حال افتاده است! وقتی سبب آن را پرسیدم، گفتند: شخصی قبل از این در مجلس بود، که از قبیله‌ی بنی هاشم بود و در اثناء مجلس، صحبت از حضرت حسین بن علی علیه‌السلام و خاک قبر او به میان آمد. موسی بن عیسی گفت: شیعه‌ها در باب حسین بن علی علیه‌السلام تا حدی غلو دارند که [صفحه ۱۱۹] خاک قبر او را برای مداوا استفاده می‌کنند. آن شخص بنی هاشمی گفت: مداوا با تربت بر من واقع شده است. مرا فلان مرض بود، اما با تربت حضرت امام حسین علیه‌السلام آن درد به کلی از من زایل شد و حق تعالی مرا به وسیله‌ی آن تربت نفع کلی بخشید. موسی بن عیسی گفت: از آن تربت نزد تو چیزی هست؟ گفت: بلی. موسی گفت: بیاور. آن شخص رفت و بعد از چند لحظه آمد و اندکی از آن تربت را آورده بود و به موسی بن عیسی داد. موسی هم آن را برداشت و از روی استهزاء و تمسخر به آن شخص، تربت را در جایی گذاشت که زبان از بیانش شرم دارد. و لحظه‌ای نگذشت که فریاد و فغانش برآمد و می‌گفت: «النار، النار، الطست، الطست» و وقتی طشت را آوردند، از اندرون، این چیزها که می‌بینی بیرون آمده است. فرستاده‌ی هارون گفت: هیچ علاجی در آن می‌بینی؟ من چوبی را برداشتم و دل و جگر او را نشانش دادم و گفتم: مگر عیسی علیه‌السلام که مرده‌ها را زنده می‌کرد، این مرض را علاج کند! سپس از خانه بیرون آمدم و آن بدبخت بد عاقبت را در آن حال واگذاردم. چون سحر شد، صدای نوحه و شیون و زاری از آن خانه بلند گردید. بالاخره یوحنا به این سبب مسلمان گردید و اسلام را به عنوان دین خود قبول کرد و مکرر به زیارت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام می‌رفت و آمرزش گناهان خود را در آن بقعه‌ی شریف طلب می‌نمود. این سزای کسی است که به تربت امام حسین علیه‌السلام استهزاء نماید. [۷۴]. [صفحه ۱۲۰]

## مداوای مرد سنی با یک دانه تسبیح و بازگشت بیماری بواسطه‌ی توهین

مرحوم شیخ طوسی قدس سره نقل فرموده که حسین بن محمد از پدرش نقل نموده است که گفت: در مسجد جامع مدینه نماز می خواندم. مردان غریبی را دیدم که در یک طرف نشسته بودند و با هم صحبت می کردند. یکی از آنها به دیگری می گفت: هیچ می دانی که بر من چه واقع شده است؟ دیگری گفت: نه. گفت: مرا مرض داخلی بود که هیچ دکتری آن مرض را نتوانست تشخیص بدهد، تا اینکه ناامید شدم. روزی پیرزنی به نام سلمه که همسایه‌ی ما بود، به خانه‌ی من آمد و چون مرا مضطرب و ناراحت دید، گفت: اگر من تو را مداوا کنم، چه می گویی؟ گفتم: به غیر از این آرزویی ندارم. سپس پیرزن به خانه‌ی خود رفت و پیاله‌ای از آب پر کرد و آورد و گفت: این را بخور تا شفا یابی! من آب را خوردم و بعد از چند لحظه، خود را صحیح و سالم یافتم و دیگر آن درد و مرض در من وجود نداشت تا اینکه چند ماه از آن قضیه گذشت و مطلقاً اثری از آن مرض، در من نبود. روزی همان عجوزه به خانه‌ی من آمد، به او گفتم: ای سلمه، بگو بینم آن شربت چه بود که به من دادی و مرا خوب کرد و از آن روز تا به حال هیچ دردی احساس نمی کنم و آن مرض برطرف گردید؟ گفت، یک دانه از این تسبیح که در دست دارم! پرسیدم: این چه تسبیحی بود؟ گفت: این تسبیح از تربت امام حسین علیه السلام است [صفحه ۱۲۱] و من یک دانه از این تسبیح تربت را در آن آب حل کردم و به تو دادم. من به او پرخاش کردم و گفتم: ای رافضه (ای شیعه)، مرا به وسیله‌ی خاک قبر حسین علیه السلام مداوا کرده بودی؟! پیرزن غضبناک شد و از خانه بیرون رفت و هنوز او به خانه‌ی خود نرسیده بود، که آن مرض بر من برگشت و الحال به آن مرض گرفتار هستم و هیچ طبیبی آن را نمی تواند علاج بکند و من بر خود ایمن نیستم و نمی دانم که حال من چه خواهد شد. آن دو مرد در این سخن بودند که مؤذن اذان

گفت و ما به نماز مشغول شدیم و بعد از آن دیگر نمی‌دانم که حال آن مرد به کجا انجامید! [۷۵].

### خشک شدن پلیسی که در زمان رضا خان در بابل قصد تخریب پیر علم را داشت

در آن روزها، ظاهراً اوایل دهه‌ی ۱۳۱۰ شمسی، عمال رضاخان در مسیر اهانت و انهدام بسیاری از علمهای جلوی تکایا و همچنین تخریب حسینیه‌ها، به تکیه‌ای رسیدند که در اثر معجزه، بعدها آن تکیه به پیر علم مشهور گشت. جریان از این قرار بود که عده‌ای قزاق و سرباز به همراه مأموری خبیث که رذالت او زبانزد مردم شهر بابل بود، جلوی تکیه می‌رسند. رسم آنها این بود که ابتدا علم را شکسته و خرد می‌کردند! جمعیت مردم - حیران و پریشان - دیدند که سربازی کلنگ را به دست گرفت و برای تخریب علم جلو رفت، ولی بلافاصله به عقب برگشت! آن مأمور کثیف گفت: چرا عقب آمدی؟ سرباز جواب داد: به محض بلند کردن کلنگ، [صفحه ۱۲۲] لرزه بر اندام من افتاد و ترسیدم و من این کار را نمی‌کنم. مأمور پلید گفت: این حرفها چیست؟ الان من خرابش می‌کنم. کلنگ را برداشت، جلو رفت و بی‌شرمانه آن را بلند کرد تا ضربه‌ای کاری بر علم فرود آورد، که ناگاه در میان نگاه حسرت‌زده و ترسناک مردم و سربازان، دستش به همراه کلنگ، قبل از رسیدن به علم در هوا معلق ماند و خشک و فلج گردید و صورتش هم سیاه شد! با مشاهده‌ی این صحنه‌ی شگفت، جمعیت تماشاچی و سربازان از ترس غضب حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام پا به فرار گذاشتند و کلنگ از دست نحس این مأمور به زمین افتاد. سپس وی با دستی فلج و خشک شده و صورتی سیاه، در حالیکه نه او و نه احدی از عالمیان جرئت سوء قصد به آن علم را نداشتند، آرام آرام به طرف محل کار خود یعنی شهربانی حرکت کرد. به طور طبیعی، قبل از رسیدن مأمور پلید به شهربانی، خبر ظهور معجزه و انتقام حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام به گوش همکارا او و رئیس شهربانی نیز رسیده بود. لذا پس از اینکه این مأمور نگون

بخت به شهربانی رسید و خواست از پله‌ها بالا برود، ناگهان رئیس شهربانی جلو آمد و مدال خدمت و سر دوشی را از لباس او کند و گفت: وارد شهربانی نشو که ما از انتقام ابوالفضل علیه السلام می ترسیم! و بالاخره او را به شهربانی راه ندادند و اخراج کردند. نقل می شود که حتی زن و بچه‌ی این ملعون هم او را به خانه راه ندادند. بعدها این بدبخت با همان دست خشکیده در کوچه و خیابان گدایی می کرد و مردم هنگام عبور از کنار او، و بر او لعن و نفرین می کردند. چند سالی به این وضع نکبت بار زیست، تا جان به آتش جهنم برد. از آن تاریخ به بعد، چون این علم تنها علمی بود که در شهر بابل این طور اعجاز [صفحه ۱۲۳] علنی از آن به وقوع پیوست، به عنوان رمز پیروزی علمدار کربلا تا روز قیامت و سمبل صدق وعده‌ی خداوند در حفظ شعائر حسینی به «پیر علم» نام گذاری شد و نیز محله‌ای که شرافت جای داشتن این علم معجز نشان را دارد به «محله‌ی پیر علم» موسوم گشت. [۷۶].

### راننده‌ای که به تصویر حضرت ابوالفضل شراب پاشید و پس از چند دقیقه زیر چرخ ماشین، دو نیم شد

جناب آقای حاج ابوالحسن شریفی از کرج مرقوم داشته‌اند: حادثه‌ای چند سال قبل در تهران رخ داده است که شرح آن را ذیلا می خوانید: در تهران میدان قزوین، خیابان جمشید (که در آن زمان محل فساد بود) یک مغازه‌ی مشروب فروشی وجود داشت که صاحب آن یک نفر ارمنی بود و آن مغازه پاتوق راننده‌های تریلی (تریلر) و باری و غیره به شمار می رفت. مرد ارمنی، که صاحب مغازه بود، به خاطر ارادتی که به حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام داشت، عکسی که آن حضرت را سوار بر اسب نشان می داد، بالای سر خود نصب کرده بود و برای آن احترام خاصی قائل بود. روزی سه نفر راننده‌ی تریلی وارد مغازه می شوند و از فرد ارمنی مشروب می خواهند. فروشنده سه لیوان شراب برایشان می آورد. یکی از آنان یک لیوان دیگر درخواست می کند و

فروشنده‌ی ارمنی از دادن لیوان اضافه خودداری می‌ورزد. زیرا [ صفحه ۱۲۴ ] معتقد بود که نباید به هر راننده بیش از یک لیوان مشروب داد، چون مست می‌شود و مشکلاتی فراهم خواهد کرد. فرد راننده اظهار می‌دارد: برای خودم نمی‌خواهم! بالاخره وقتی لیوان شراب را می‌گیرد، (نعوذبالله) به روی عکس مبارک حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام می‌پاشد و می‌گوید: این هم سهم ایشان! شخص ارمنی وقتی که این جسارت فجیع را از راننده‌ی بی‌دین می‌بیند، خیلی ناراحت می‌شود و آنان را از مغازه بیرون می‌کند و مغازه را تعطیل اعلام می‌نماید. سپس از شدت ناراحتی، در داخل مغازه مشغول گریه می‌شود. آن سه نفر بعد از خارج شدن از مغازه، با یکدیگر مشاجره می‌کنند که چرا این عمل انجام شد؟ نهایتاً دو نفر از آنان، با هم تصمیم می‌گیرند که وقتی با تریلی‌هایشان از شهر خارج شدند؛ در بیابان، راننده‌ی جسور را بکشند و جسدش را نیز در بیابان بیندازند. این دو نفر قبل از آن مرد خبیث راه افتادند، تا با هم تصمیم لازم را بگیرند. وقتی که وارد خیابان قزوین شدند تا به طرف تریلی‌های خود بروند، نفر سوم (که همان فرد گستاخ بود و از آنان عقب مانده بود) وقتی خواست از جوی آب کار خیابان بگذرد، پایش به جدول کنار خیابان برخورد کرد و با صورت به وسط خیابان افتاد. در همین حال یک تریلی آهن کش، که با بار آهن در حال عبور بود، از روی شخص گذشت و او را از کمر دو نیم ساخت! مردم جمع شدند و راننده‌ی تریلی هم توقف کرد. پلیس نیز سر رسید و بزودی جمعیتی انبوه آمدند. آن دو نفر راننده‌ی دیگر، که فاصله‌ای از آن جمعیت داشتند، وقتی متوجه این حادثه شدند، جلو آمدند و شرح ماجرا را به پلیس گفتند و افزودند که تصمیم داشته‌اند به علت جسارتی که وی به حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام انجام داده بود در بیابان او را بکشند، و اظهار داشتند که [ صفحه ۱۲۵ ] حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام زحمت آنها را کم کرد. وقتی که پلیس این مطلب را از آنها شنید؛ برای روشن شدن قضیه همراه آن دو نفر و جمعی دیگر به خیابان جمشید، که محل شراب فروشی بود، رفتند. دیدند مغازه



تعطیل است! وقتی در زدند، صاحب مغازه که همان ارمنی بود در را باز کرد. پلیس و همراهان وارد شدند و دیدند مرد ارمنی مشغول گریه می‌باشد. وقتی چشمش به راننده‌ها افتاد، از آن دو نفر پرسید: آن مرد کافر چه شد؟! وقتی آنان گفتند: که وی به جزای خود رسیده و به جهنم وارد شده است، ارمنی صاحب مغازه مشغول شکر گزاری به درگاه خداوند متعال شد و عکس حضرت علیه‌السلام را نشان داد که هنوز خشک نشده بود. پلیس هم صورت جلسه‌ای تهیه کرد و راننده‌ها را مرخص نمود و گفت: بقیه‌ی مسئولیت این با خودم و خودم جوابگوی قانون خواهم بود. وقتی ماجرا را به اداره گزارش کرد، خود او مورد تشویق هم قرار گرفت و هیچ گونه مسئولیتی متوجهش نگردید. [۷۷].

### توهین و شرابخواری جوانی در شب تاسوعا در تهران و غیب شدن او در یک لحظه و صدای شگفت‌انگیز او

این قضیه توسط حجه الاسلام آقای حاج شیخ فضل الله شفیعی قمی نقل شده است: یکی دو سال به انقلاب مانده بود. در تهران، خیابان غیائی، در شب تاسوعا شخصی پس از دیدن سقاخانه‌ها، به مقام شامخ حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام جسارت [صفحه ۱۲۶] می‌کند. سپس به خانه می‌آید و می‌بیند مادرش مشغول خوردن شله‌زرد است و در آنجا نیز می‌گوید: مادر دست از خرافات بردار، امشب من می‌خواهم مشروب بخورم و کیف کنم! مادر او را از این کار منع می‌کند ولی او می‌گوید: من ابوالفضل را نمی‌شناسم. مادر از او جدا می‌شود و مشغول کار خود می‌گردد، که ناگهان صدای فرزندش بلند می‌شود: سوختم! سوختم! وقتی که مادرش می‌آید، می‌بیند بساط مشروب پهن است، ولی جوان نیست و فقط صدای او می‌آید، گویی به زمین فرورفته بود. تا یک ماه صدای جوان می‌آمد، ولی کسی او را پیدا نکرد. متأسفانه روزنامه‌های آن روز، قضیه را به عکس جلوه دادند. [۷۸].

**مردن یک سنی به خاطر استهزاء به عزداران سامرا**

یکی از علمای موثق اصفهان نقل کرد: در سر من رأی (سامرا) جمعی از دوستان آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم سینه می زدند و شخصی سنی به آنها استهزا می کرد. یکی از عزادارها به او می گوید: عباس یضربک، یعنی عباس ترا می زند. آن سنی نگون بخت کلمه ای توهین آمیز می گوید و جسارت می کند. سپس آن سنی منزل خود می رود و می گوید: عباس ضربنی و أموت، یعنی عباس مرا زد و من می میرم. و سپس می خوابد. چون به بالین او می روند، می بینند مرده است. بعد از آن بستگان او برایش مجلس ترحیمی می گذارند و از طلاب شیعه در سامرا نیز [صفحه ۱۲۷] برای شرکت در جلسه ی ختم وی دعوت می کنند، ولی آنها از رفتن ابا می کنند. [۷۹].

**خندیدن مردم با استماع مصیبت حضرت ابوالفضل، که توسط روضه خوان مبتدی انجام شد**

این قضیه توسط حضرت حجه الاسلام حاج شیخ عبدالواحد خورشیدی بخشایشی نقل شده است: جناب حجه الاسلام آقای حاج شیخ علی قاسمی غریب دوستی می فرمود: در تاریخ ۱۳۳۸ هجری شمسی، بنده در رکاب حضرت آیه الله آقای حاج شیخ هدایت غروی قدس سره به مناسبت برگزاری جلسه ی صلح بین یک نفر روحانی و مالک به گرمورد مسافرت نمودیم. بعد از برگشت از روستای جیران، چند روز در غریب دوست در منزل پدر آقای غروی ماندیم. علمای محترم روستای غریب دوست به دیدن مرحوم حاج شیخ آمدند و حاج شیخ نیز از ایشان بازدید نمودند. شبی از شبها، که پدران طلاب آن روستا در محضر حاج شیخ حضور داشتند، شخصی به نام مشهدی اسماعیل کمال به خدمت حاج شیخ آمد و به ایشان عرض کرد: ما در منزل روضه داریم. حاج شیخ به بنده و حجه الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ عمران عزیزاده فرمودند: در خانه ی ایشان منبر بروید! ما عرض کردیم: آقا جان ما تا به حال منبر نرفته ایم. فرمودند:

این سخنرانی، منبر اول شما می شود. طبعاً وظیفه‌ی ما اطاعت از فرمایش حاج شیخ بود. و لذا برای روضه خواندن به منزل آقای کمالی رفتیم. [ صفحه ۱۲۸ ] در بین راه، بنده به آقای عزیزاده گفتم: شما باید منبر بروید، زیرا من صلاحیت منبر ندارم. بعد از مذاکره، ایشان قبول کردند و قرار شد من هم به ایشان اجمالاً کمک کنم و البته منبر را ایشان تشریف ببرند. آقای مشهدی اسماعیل گفت: به حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام توسل پیدا کنید و آقای عزیزاده هم به حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام توسل پیدا کردند. پس از منبر ایشان، من هم چند قطعه شعر خواندم. ولی چون اولین منبر ما بود، خجالت می کشیدیم و در وقت ذکر مصیبت، چشمان را بسته بودیم. یکوقت متوجه شدیم که مردم عوض اینکه گریه بکنند، می خندند! در خاتمه نیز چند قران (ریال) به عنوان اجرت توسل، به ما دادند. با ناراحتی زیاد، نزد حاج شیخ برگشتیم. ولی حاج شیخ ما را تشویق کردند و مرتباً می گفتند: بارک الله پسرانم! ولی از ناراحتی درونی ما خبر نداشتند. آن شب را صبح کردیم و فردای آن روز دیدیم که صاحب منزل در اول صبح، وارد اطاق ما شده است و می گرید! حاج شیخ علت گریه‌ی وی را پرسید و وی توضیح داد که دیشب در خواب دیده است که آقا حضرت ابوالفضل العباس قمر بنی هاشم علیه السلام در حال غضب، به وی فرموده‌اند: عجب مجلس توسلی برپا می کنید؟! سپس افزود، من از ترس به پای آقا افتادم و به ایشان عرض کردم: «آقا جان اشتباه شده است! تا زنده هستم، هر سال یک گوسفند می کشم و مجلس توسل برپا می کنم، مرا ببخشید. حضرت فرمودند: بروید در مجالس توسل، مواظب خودتان باشید! وی گفت: وقتی از خواب بیدار شدم، دیدم مثل آدم بیدار گریه می کنم. بالاخره آن بنده‌ی خدا تا زنده بود، هر ساله یک گوسفند می کشت و برای حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام اطعام می داد. و بعد از او، فرزندانش نیز همان برنامه را ادامه می دهند. سپس مرحوم حاج شیخ به آن بنده‌ی خدا و حاضرین توصیه فرمودند که، همیشه. [ صفحه ۱۲۹ ] مواظب باشید که محبت اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به خودتان جلب

نمایید و این محبت به دست نمی آید، مگر اینکه انسان در مجالس سوگواری ایشان مؤدب داخل شود و مؤدب خارج گردد و همواره متوجه این باشد که این مجالس، نظاری دارد. مرحوم ملا حسینقلی تکمداشی نیز همیشه می فرمود: ای مردم، صاحب مجلس، یعنی حضرت مولا علیه السلام حضور دارند. ایشان، که از بنی اعمام مرحوم آیه الله حاج میرزا فتاح شهیدی بود، از این روستا به آن روستا مسافرت می کرد و در بیابان آب را بهانه خود قرار می داد و یک مسأله به آن دهاتیها یاد می داد. سپس به آنان می گفت که اگر تمایل دارید، در این بیابان یک توسل به حضرت مولا امام حسین علیه السلام پیدا کنیم. اگر آن باغبان یا زارع اظهار تمایل می کرد، وی در آن بیابان توسلی می جست. سپس عرض می کرد: «خدایا در این بیابان به یک نفر یک مسأله یاد دادم» و سپس در بین منازل راه، زمزمه می کرد و می گریست. روحانی نباید بیکار بنشیند، بلکه باید همیشه در حال انجام مأموریت ابلاغ باشد. واقعا آن مرحوم وصفا (نه اسما) روحانی بود. [۸۰].

### سقوط و مرگ هادی خان، که به زور عمامه‌ی آقا سید حبیب چاووشی را گرفت

زمان رضاخان، در ایام متحدالشکل نمودن لباس و ممنوعیت عزاداری، روزی در چهارسوق بازار قم، «هادی خان نایب» راه را بر آقا سید حبیب چاووشی که برای روضه خوانی می رفته است، می گیرد و از او می خواهد که عمامه‌ی خود را تحویل بدهد و متحدالشکل شود! [صفحه ۱۳۰] سید فوق الذکر، که مردی جلیل القدر بوده و در بین مردم محبوبیتی داشته است، از نایب می خواهد که از او درگذرد و این کار را نکند، ولی نایب با اصرار و قلدری در حضور مردم، عمامه را از سر سید برمی دارد. سید دلش شکسته شده و در حالیکه اشک از دیدگانش سرازیر بوده است، خطاب به نایب می گوید: برو نایب، ان شاء الله از جدم ابوالفضل علیه السلام عوضش را بگیری! همان شب هادی خان کشیشک بازار بوده است. او در حالی که از دریچه‌ی بام چهارسو به

بازار چشم دوخته بود، ناگهان از بالا به زیر افتاد و مغزش با زمین اصابت نمود و فوراً مرد. [۸۱].

## شکایت شیخ هادی حائری شیرازی به حضرت ابوالفضل به خاطر توهین عده‌ای از جوانان، و مرگ سه جوان در سه روز

مرحوم آیه الله آقای حاج شیخ هادی حائری شیرازی، فرزند مرحوم ملا امین شیرازی - یکی از عالمان وارسته و متقی کربلای معلی - در سال ۱۳۰۸ هجری قمری متولد شده بود. ایشان مدتها در حوزه‌ی علمیه‌ی نجف اشرف و کربلا به تحصیل و سپس به تدریس سطوح عالیّه اشتغال داشت و در جمع حضرات آیات عظام میرزا مهدی شیرازی، حاج شیخ یوسف بیارجمندی، حاج شیخ محمدرضا اصفهانی و دیگران، از مشاوران نزدیک و خواص اصحاب فقیه زاهد، مرحوم آیه الله العظمی حاج آقای حسین طباطبائی قمی قدس سره محسوب می‌شد. فرزند ایشان آقای حاج محمد حسن - که اکنون یکی از بازاریان تهران است - جریان زیر را به نقل از مادرشان بازگو نموده است: [صفحه ۱۳۱] منزل مرحوم والد سابقاً در «محلّه‌ی جیه» در کوچه‌ای پشت «مدرسه‌ی الخدیجه الکبری علیها السلام» در خیابان سر سدر قرار داشت. روزی جمعی از اشرار وابسته به یکی از خاندانهای معروف، که حرمت علم را نمی‌شناختند و از درک منزلت عالمان عاجز و بیگانه بودند، در راه خانه متعرض مرحوم والد می‌شوند و به ایشان جسارت و بی‌ادبی روا می‌دارند، تا آنجا که عمامه‌ی ایشان از سر مبارک بر زمین می‌افتد! پدرم با ناراحتی تمام به منزل می‌رود و دوباره عمامه را به سر می‌پیچد و از منزل خارج می‌شود. آنان به گمان اینکه او قصد شکایت به کلاتری دارد، دیگر بار راه را بر او سد می‌کنند و مقصدش را می‌پرسند. پدرم می‌گوید: خیر، من تنها به حرم حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام می‌روم. آن بی‌معرفت‌ها قضیه را سبک انگاشته و راه را باز می‌کنند و ایشان به طرف حرم مطهر، رهسپار می‌گردند و پس از عرض حال،

به منزل باز می‌گردند. در همان شب یکی از جوانان آنان خاندان، بدون آنکه سابقه‌ی بیماری داشته باشد، ناگهان گرفتار مرگ می‌شود. فردای آن روز، هنوز از کار تجهیز او کاملاً فارغ نشده بودند که باز هم مرگ سراغ جوانی دیگر از ایشان می‌آید، و روز سوم هم... بالاخره عاقلان قوم بالاتفاق جمع می‌شوند و به منزل مرحوم حاج شیخ هادی قدس سره می‌آیند، و ضمن گریه و زاری، به دست و پای ایشان می‌افتند و طلب حلالیت و کسب رضایت می‌کنند، و می‌گویند: «مگر شما می‌خواهید همه‌ی خانه‌های ما را تاریک کنید؟» ایشان در پاسخ می‌گویند: من فقط خدمت آقا عرض حال کردم و بس! و درخواست انجام کار معینی نکردم و آن را به خود آقا واگذار کردم. سرانجام با انجام عذرخواهی، جریان مرگ و میرها خاتمه می‌یابد. آن بزرگوار در سال ۱۳۶۴ هجری قمری دار فانی را وداع گفتند و در صحن مطهر [صفحه ۱۳۲] حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام مدفون شدند.

### **کشته شدن مرد عرب که ادعا داشت من با همسرم آمیزش نکرده‌ام و او آبستن شده است (در کنار ضریح حضرت ابوالفضل)**

مرحوم مبرور حاج میر باقر آقا صادقی که حائز مرتبه‌ی اجتهاد بود، این قضیه را نقل کرد: دو خانواده‌ی بزرگ در کربلا با هم وصلت می‌کنند، متأسفانه پس از اندک زمانی در میانشان اختلاف سلیقه رخ می‌دهد و دختر به خانه‌ی پدرش برمی‌گردد و هر چه دیگران وساطت می‌کنند، مؤثر واقع نمی‌شود. پس از گذشت یک سال از این قضیه، وقفه‌ی نجف اشرف پیش من می‌آید و تمام افراد خانواده‌ی دختر، به استثنای او به نجف اشرف مشرف می‌شوند. داماد این مطلب را می‌فهمد و به در خانه‌ی دختر می‌آید و به هر وسیله که هست، او را قانع می‌کند و وارد خانه می‌شود و با قسم‌های دروغ، به او وعده‌های پوچ می‌دهد، بالاخره با وی آمیزش می‌کند. سپس داماد به خانه‌ی خود برمی‌گردد ولی به وعده‌های خود وفا نمی‌کند و کسی را برای آوردن دختر

نمی فرستد! دختر بیچاره که حامله شده بود، آثار حمل در او نمایان می گردد. کسان دختر وی را تعقیب و تهدید می کنند و آن بیچاره قضیه را چنانکه بوده، نقل می کند. ولی پسر انکار می کند و بر اصرارش می افزاید. برادران دختر، قصد قتل او می کنند و آن بیچاره با ناله و زاری، اظهار مظلومیت می کند و می گوید: دستم را به دامن او برسانید تا من صدق گفتارم را به ثبوت برسانم. باز کسان دختر به نزد پسر می آیند و مطلب را اظهار می کنند، ولی [ صفحه ۱۳۳ ] پسر به عناد خود باقی می ماند. بالاخره می گویند: شما را با همدیگر روبرو می کنیم، تا حقیقت امر روشن گردد. برخیز تا پیش دختر برویم، پسر قبول نمی کند، ولی بزرگان هر دو طرف مجبورش می کنند و او را می آورند و داخل خانه ی دختر می کنند. در این حال دختر می آید پس از اعتذار از حضار، اول به او نصیحت می کند که از خدا بترس و آبروی ما مبر، اما داماد باز قبول نمی کند. یکدفعه آن دختر با حالت فوق العاده ناراحتی از جای خود بلند می شود و گریبان پسر را می گیرد و می گوید: برخیز! من در حضور حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام اثبات خواهم کرد! پسر از آمدن خودداری می کند، ولی طرفین اجبارش می نمایند. بالاخره به همان طریق که دختر او را گریبانگیر کرده است، کشان کشان به حالت زاری و تضرع و عصبانیت و ناراحتی تا حرم مبارک می برد و به محض ورود به حرم، یک دست به ضریح مقدس و یک دست به یقه ی پسر، فریادی می کشد و با حالتی غیر عادی می گوید: آقا اگر شما قبول دارید، آبروی من برود! والا حکم کن بین من مظلوم و این ظالم! ناگهان ضریح مقدس به حرکت آمد. پسر بدبخت به مقدار چند متر به طرف بالا رفت و به زمین زده شد. و مردم پا به فرار گذاشتند! بعد از مدتی، خدمه و دیگران وارد می شوند و می بینند بدن آن بدبخت خرد شده و آثار استخوان در او پیدا نیست و رنگش سیاه شده است. بالاخره دختر را با نهایت عزت و احترام برمی گردانند و او در موقع خروج از درب حرم مطهر می گوید: «آقا خانه ی احسانت آباد!» و بدن نحس پسر را نیز از حرم بیرون می برند. ولوله ای در شهر ایجاد می شود و

تمامی مردم به حرم مبارک می‌ریزند. اجتماع عجیبی رخ می‌دهد و به تمام روستاها و شهرستانها خبر می‌رسد و چراغانی‌های [ صفحه ۱۳۴ ] خیلی مفصل می‌کنند. بالای مأذنه‌ها بشارت‌ها داده و اشعاری خوانده می‌شود و کرامات و فضائلی نقل می‌شود. و مردم رو به سوی کربلا می‌نهند! این قضیه در زمان استیلای دولت ترکیه بر عراق واقع شده و بغداد مقرر قدرت و حکومت ایشان بوده و خبر به آنجا نیز می‌رسد. بزرگان ایشان می‌آیند و پس از تحقیق، قضیه را به دولت متبوع خود خبر می‌دهند و از آناطولی (نام شهری است در ترکیه) دستور می‌رسد که تمام قوای نظامی ایشان، لباس تازه بپوشند و به کربلا بیایند. قوای نظامی با ادب و نظم مخصوص، از درب ورودی می‌آمدند و مقابل حرم مطهر شعارهای مخصوص می‌دادند. [۸۲].

### **مردی که در کنار ضریح حضرت ابوالفضل نسبت ناروا به همسرش داد و سوگند یاد کرد و همان جا مرد**

آیت الله آقای حاج سید محمد فاطمی ابهری از قول پسر خاله‌شان، حضرت آیت الله آقای حاج شیخ ضیاءالدین، نقل کردند که گفت: شخصی نسبت خلاف عفت به زنش داده بود و گفته بود: حمله‌ای که تو داری از من نیست؛ تو زنا داده‌ای. بنا شد به حرم مطهر حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام بروند و حرفهایشان را بزنند و حضرت علیه‌السلام قضاوت کنند. وقتی کنار ضریح مطهر قرار می‌گیرند، ابتدا زن می‌گوید: یا ابوالفضل، این حمل من از شوهر من است. و حادثه‌ای پیش نمی‌آید. اما زمانی که نوبت شوهر رسیده و او [ صفحه ۱۳۵ ] مقابل ضریح مطهر می‌ایستد و قسم می‌خورد که «یا ابوالفضل، این حمل زنم از من نیست» یکدفعه می‌بینند صورتش سیاه شد و به زمین افتاد و جا به جا مرد! [۸۳].

### **قاتل در حرم ابوالفضل به دروغ قسم خورد و جنازه‌اش را بیرون آوردند**



این قضیه توسط حضرت حجه الاسلام والمسلمین حاج شیخ حسن بصیری نقل شده است: مرحوم محمد ابراهیم زرگر خوئی این قضیه را نقل کرد: در زمان رضاشاه، به مکه می‌مکرمه مشرف شدم و در هنگام برگشتن، موفق به زیارت عتبات عالیات گردیدم. طبق معمول، اول صبح به زیارت حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام شرفیاب و سپس به زیارت حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام نائل می‌شدم. در روز پنجشنبه‌ای بعد از خروج از حرم آن بزرگوار علیه السلام، به آقای حاج عباس تبریزی - که در نزدیکی باب العباس علیه السلام دکان عطاری داشت - برخورد کردم. وی در جلوی دکان خود صندلی گذاشت و مرا روی آن نشاند و در ضمن صحبت، مشغول اصلاحات دکانش شد. در این هنگام، ناگاه صدایی برخاست. از صدای مزبور، مردم به تکاپو درآمدند و به طرف حرم آن بزرگوار علیه السلام می‌دویدند. من که به زبان عربی آشنا نبودم و نمی‌دانستم چه خبر است، سر از دکان بیرون کردم و منتظر اخبار تازه بودم که باز صدا بلند شد و آقای حاج عباس نیز دکان را ترک کرد و با عجله‌ی زیاد به سوی حرم مطهر رهسپار شد و به من هم گفت: بیا که [صفحه ۱۳۶] حضرت علیه السلام کرامتی نشان داده است. من همراه ایشان با عجله داخل صحن مقدس شدم و در آنجا دیدم که جنازه‌ای را کشان کشان از حرم مبارک بیرون آوردند و مورد لعنت و نفرین قرار دادند. گویا آن بدبخت با دو نفر دیگر مرتکب قتلی شده بود و پس از گرفتار شدن، انکار کرده بود و نهایتاً، امر منجر به این شده بود که وی قسم بخورد. اینک، مأمورین دولت او را برای قسم خوردن آورده بودند و این بدبخت قبل از دیگران، ابتدا به سوگند کرده بود و مورد غضب الهی قرار گرفته و به جزایش رسیده بود. سپس آن دو نفر دیگر به جرم خود اقرار کردند. [۸۴].

**مردی که در حرم حضرت ابوالفضل سوگند به ناحق یاد کرد و مورد غضب قرار گرفت، به روایت حاج ملا آقا جان زنجانی**

این قضیه توسط عالم متقی حاج سید محمد علی میلانی نقل شده است: از مرحم ثقه المحدثین حاج شیخ محمود، معروف به حاج ملا آقا جان زنجانی قدس سره شنیدم که می گفت: در یک شب زمستان بسیار سردی، در ایوان مطهر حضرت سیدالشهداء علیه السلام سر به پاشنه‌ی درب حرم گذاشته بودم. در بسته بود. مرد عربی را دیدم که بی هوش آنجا افتاده و گویی تمام استخوانهای بدنش کوبیده شده بود. چنان بلند نفس می کشید که صدای آن به طرف دیگر ایوان می رسید. نزدیک سحر تکانی به خود داد و صدا زد: «اولاد عمی - اولاد عمی». برخاستم و جلو رفتم، حالتی در او دیدم که گویا از خواب بیدار شده است. چند نفر جوان که در اطراف بودند آمدند، آن [صفحه ۱۳۷] مرد به عربی به آنها گفت: ریسمان بیاورید. گفتند: این موقع شب از کجا ریسمان بیاوریم؟! گفت: «عگال» مرا به پایم ببندید و به طرف حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام بکشانید. آنها چنین کردند و او را به طرف آن حضرت کشیدند. من هم با آنها به راه افتادم. به درب صحن حضرت ابوالفضل علیه السلام که تازه باز شده بود، رسیدیم و وارد صحن شدیم. آن مرد بلند شد و جلوی ایوان ایستاد و از حضرت ابوالفضل علیه السلام عذرخواهی کرد. از همراهان و بستگانش سؤال کرد که قضیه چیست؟ آنها گفتند: این مرد شخصی را به دزدی متهم کرده بود. او هم گفته بود: می رویم خدمت حضرت ابوالفضل علیه السلام و قسم می خوریم. طرفین آمدند. متهم قسم خورد و طوری نشد، ولی وقتی این مرد قسم خورد، یک مرتبه نقش زمین گردید. معلوم شد که او به دروغ قسم خورده است. با خود گفتیم: چگونه او را به محل ببریم؟ بدنی را که فقط نفس می کشد و گویا تمام استخوانهایش شکسته شده است او را خدمت حضرت سیدالشهداء علیه السلام ببریم، تا شفایش را بگیریم. لذا او را به ایوان حضرت سیدالشهداء علیه السلام بردیم و آنجا گذاشتیم. از خود آن مرد پرسیدم: چه شد و چگونه شفا یافتی؟ گفت: من افتاده بودم، ناگهان دیدم شخصی از طرف حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام می آید، ولی گویا بر زمین راه نمی رود بلکه زمین زیر قدمهای او

می پیچد، وقتی به ایوان رسید، با سرپا به من زد و فرمود: اگر برادرم از خدا بخواهد که آسمان را زمین و زمین را آسمان کند، چیزی نیست! تو که... سپس ایشان وارد حرم شدند و من هم شفا یافتم. [۸۵]. [صفحه ۱۳۸]

### سه بار زمین خوردن در کنار ضریح حضرت ابوالفضل به خاطر قسم دروغ

مرحوم سید صالح، معروف به ابوسعید، از خدام حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام بود. فرزند سید صالح، از قول وی نقل می کند که گفت: روزی پدرم وارد خانه شد و با خوشحالی فراوان گفت: حضرت ابوالفضل علیه السلام معجزه کرده اند. گفتیم: چه شده است؟ او ماجرا را چنین تعریف کرد: شخصی را نزد ضریح مطهر حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام آوردند و گفتند: اگر راست می گویی، قسم بخور! و آن شخص دست به ضریح گذاشت و قسم خورد. به مجرد قسم خوردن، سه بار از زمین بلند شد و از ضریح بالاتر رفت و به زمین خورد! بار سوم، می گویم! و به آرامی روی زمین قرار گرفت. سپس اقرار کرد که قسم دروغ خورده است. همه خوشحال شدند و پول و نقل پخش کردند. [۸۶].

### سوگند دروغ شیعه در مقابل شخص سنی در درگاه حضرت ابوالفضل در شهر لکنهو، مرد شیعه را نابینا ساخت

شخصی از اهل سنت، از یک شیعه مبلغی طلبکار بود و هر چه طلب خود را از وی مطالبه می کرد، آن فرد شیعه بدهی خود را نمی پرداخت و حاشا می کرد. آن دو با هم مشاجره زیادی داشتند تا کار به اینجا کشیده شد که مرد سنی گفت: باید این آقای شیعه به درگاه حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام (در شهر لکنهو هند) برود و دست به علم مبارک حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام بگذارد و بگوید که من مقروض نیستم، تا من از طلب خود صرف نظر کنم. بدهکار حاضر شد به درگاه برود و قسم یاد

کند که به فرد سنی بدهکار نیست، و پیش خود می‌اندیشید که: من شیعه هستم، و او سنی است. بنابراین حضرت علیه‌السلام قضاوت را به سود من انجام خواهند داد! مرد سنی باز تکرار کرد که اگر او دست به علم بگذارد و بگوید من مقروض نیستم، من هم از تعقیب وی خودداری می‌کنم. همسر مرد بدهکار به شوهرش گفت: «خیر، این کار را نکن، صلاح نیست!» ولی او نپذیرفت و به زنش گفت: حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام هیچ وقت شیعه را در مقابل سنی سرافکنده نخواهد ساخت. بالأخره مرد شیعه به درگاه حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام رفت و دست به علم مبارک گذاشت و به دروغ گفت: من به این مرد سنی بدهکار نیستم و پولی از وی نگرفته‌ام. وقتی از آنجا برگشت هنوز به صحن مبارک درگاه و به کنار حوض نرسیده بود، که پسرش را صدا زد و دست خود را بر کتف او گذاشت و آهسته به راه افتاد بزودی معلوم شد که مورد غضب حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام قرار گرفته و نابینا شده است. این نتیجه‌ی قسم دروغ و نمونه‌ای از عدالت حضرت قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه‌السلام است. [۸۷].

### مسلمانی در دادگاه قفقاز به حضرت ابوالفضل قسم یاد کرد و در همان لحظه هلاک شد، و این نوع قسم در دادگاه ممنوع شد

مرحوم آقا میر اسد میر بابائی - از علمای عامل و سادات بزرگوار و از مهاجرین فی سبیل الله بعد از انقلاب لنین ملعون - نقل می‌کرد: بین دو نفر مسلمان اهل قفقاز، اختلافی رخ داد که شکایت آن را به دادگاه دولت [صفحه ۱۴۰] روسیه بردند. مدعی، ضمن محاکمه گفت: متهم باید هفت قدم به سمت قبله گام بردارد و به حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام قسم بخورد که «سخنانش از روی صداقت و راستی است و حق با او می‌باشد»؛ اگر چنین کند من رضایت می‌دهم. رئیس دادگاه مسلمان نبود و بنابر این قضیه را درست نمی‌فهمد، ولی می‌گوید: چون توافق دارند، از طرف ما بلامانع

است. «مدعی علیه» مراسم قسم را به جا می آورد و در اثنای آن، در قدم پنج به زمین می خورد و هلاک می شود. با این حادثه، وضع دادگاه به هم می خورد و دکتر قانونی می آید و شخص مزبور را معاینه می کند و برگ فوت وی را صادر می کند. پس از این پیشامد، از سوی اولیای امور، آگهی رسمی صادر می شود که بعد از این، در این دادگاه محاکمه‌ی حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام ممنوع است! [۸۸].

### روانی شدن کسی که به نام حضرت ابوالفضل العباس قسم ناحق یاد کرده بود

حضرت حجه الاسلام و المسلمین حاج آقا نمازی - منبری معروف اصفهان - از قول یکی از دوستانشان این دو قضیه را نقل فرمود: دو چیز در حرم حضرت عباس علیه السلام دیدم: یکی این که در صحن حضرت قمر بنی هاشم علیه السلام در شب جمعه‌ای که من و عده‌ی دیگری مشغول کار بودیم، دیدیم یک دسته پرنده که مثل مرغابی بودند، دور گنبد امام حسین علیه السلام آمدند و سپس دور گنبد حضرت ابوالفضل علیه السلام نیز دور زدند. مثل اینکه می خواستند تعظیم کنند! سر فرود آوردند و رفتند، ما دست از کار کشیدیم و به این [صفحه ۱۴۱] صحنه نگاه می کردیم. قضیه‌ی دوم اینکه: شب که به حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام آمدیم، جوانی را مشاهده کردیم که روانی بود و سه چهار نفر هم از عهده‌ی او بر نمی آمدند، و با زنجیر پایش را به ضریح بسته بودند. ما زیارت و کارهایمان را انجام دادیم و به منزل رفتیم و هنگام صبح که به حرم آمدیم، تا زیارت کنیم و به کار مشغول شویم، دیدیم این جوانی که هیچکس از عهده‌ی او بر نمی آمد، آرام شده است، ولی هنوز زنجیر به پایش بسته است؛ اما طرف دیگر زنجیر که به ضریح بسته بود، باز شده است. خادم حرم زنجیر را از پایش نیز باز کرد، و زوار به جوان پول می دادند. به پدرش گفتیم: «فرزند شما چه مرضی داشت؟!» پدرش گفت: «این فرزند به ناحق به حضرت ابوالفضل علیه السلام قسم خورده بود، و از آن ساعت حواس پرتی پیدا کرد! هر جا هم که او را بردیم نتیجه‌ای

نگرفتیم، بالاخره او را به اینجا آوردیم و متوسل به حضرت ابوالفضل علیه السلام شدیم و حضرت شفایش دادند.» فردا شب که آن جوان را دیدیم، داشت وضو می گرفت تا به حرم حضرت امام حسین علیه السلام برود. [۸۹].

### غاصب زمین، دست بر سر پسرش گذاشت و به حضرت ابوالفضل قسم یاد کرد و در همان روز پسرش مرد

در قریه‌ی علی نظر، از توابع ماکو، یک نفر فلاح یک قطعه از اراضی زراعتی خود را به یک نفر فقره رعیت، برای یک فقره زراعت بهاره تحویل می دهد، تا بعد از برداشت [صفحه ۱۴۲] محصول، زمین را به وی تحویل بدهد. چندی بعد مأمورین اصلاحات اراضی برای ثبت اراضی با اسامی زارعین وارده می شوند و آن بدبخت مدعی می شود که این قطعه زمین، از اول در اختیار من بوده و از آن من است. هر چه هم وی را توییح و تهدید می کنند، فایده‌ای نمی بخشد، تا بالاخره امر به قسم خوردن منجر می شود. به او می گویند: دستت را بر سر بچه‌ی دوازده ساله‌ای که در کنارت قرار دارد، بگذار و بگو: اگر این زمین ملک من نیست، چنانکه اینک زنده‌ی او را نگاه می کنم، به مرده‌ی او بنگرم. آن بدبخت، به روی پسرش نگاهی می کند و می گوید: «من، به حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام قسم می خورم که این زمین از ابتدا مال من بوده است.» مأمورین سخن او را قبول می کنند ولی پس از آن، تا وقت غروب آفتاب آن پسر می میرد. [۹۰].

### قطع شدن شصت آن کسی که انار را خورده بود و انکار می کرد

جناب آقای حاج ابوالحسن شکری این قضیه را نقل کرده‌اند: قریب شصت سال قبل، در چشمه علی - که یکی از روستاهای قم است - باغی را اجاره کرده بودیم و کارگزاری به نام حبیب نیز داشتیم. به کارگری به نام حبیب نیز داشتیم. به کارگزارها سفارش کرده

بودیم، به چند درختی که معمولاً صاحب باغ استثنا می‌کند و در اجازه قرار نمی‌دهد (تا خودش از آن استفاده کند) دست نزنند و تأکید کرده بودیم که از بقیه درختهای انجیر و انار استفاده نکنند، اما به این چند درخت، که صاحب باغ آن را منها کرده است، نزدیک نشوند، زیرا استفاد از آنها حرام است. خلاصه یک روز که مادرم برای سرکشی درختها رفته بود، مشاهده کرده بود که [صفحه ۱۴۳] چند عدد انار پای آن درختهای موجر ریخته شده است. یکی از آنها را برمی‌دارد و می‌بیند پوک است؛ کارگراها از آبش استفاده کرده و آن را در آنجا انداخته‌اند! پدرم پس از آگاهی از قضیه، به کارگراها می‌گوید: مگر من نگفتم به این درختها نزدیک نشوید و از انار آن نچینند؟! کارگری که اسمش حبیب بود، گفت: اگر شما نظرتان به من است، ابوالفضل علیه‌السلام شستم را بزنند، اگر من انار چیده باشم! فردا صبح، یک دفعه ناله حبیب بلند شد که می‌گفت: «وای شستم!» آری، دستش نظرک شده بود (نظرک نوعی زخم است) و آن زخم باعث گشت که انگشت شستش بیفتد و دیگر نتواند کارگری کند. لذا مزدش را دادیم و رفت. این بود کرامتی از حضرت قمر بنی هاشم، ابوالفضل العباس علیه‌السلام. [۹۱].

### مقرری گوشت برای طلبه‌ای که یک کبوتر حرم امام حسین را به جهت خوردن، کشته بود

مرحوم آخوند ملا علی محمد طالقانی قدس ستره از یکی از طلابی که ساکن در صحن مطهر حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام بود، این قضیه را نقل می‌فرمود: روزی از روزهای که در اوایل طلبگی، در حجره صحن بودیم و درس می‌خواندیم، امر معاش بر من تنگ شد. به گونه‌ای که تمکن بر خریدن قدری گوشت که یک شب بپزم و صرف کنم، نداشتم و بوی گوشت که از حجره همسایه به مشام می‌رسید، بدنم می‌لرزید! یک روز به این فکر افتادم که کبوترهای زیادی به صحن و حجره می‌آیند و اینها هم [صفحه ۱۴۴] که صاحب و مالکی ندارند. زیرا از صحراها می‌آیند و صید

کردن حیوان صحرايي هم جايز است. خوب است. ما از اين كبوترها بجاي گوشت استفاده كنيم و دلي از عزا در آوريم! پس تصميم گرفتم كه كبوترها را صيد كنم. به همين منظور ريسماني به در حجره بستم، سپس كبوتري به عادت سابقش وارد حجره شد و من ريسان را كشيدم و در بسته شد. كبوتر را گرفتم و سر آن را برديم و پرهايش را كندم و كبوتر را زير ظرفي گذاشتم. تا بعدا آن را بپزم و بخورم. نزديكيهاي ظهر با خود گفتم: با خيال راحت يك خواب قيلوله كنم و بعد آن را بپزم و بخورم و با همين خيال به خواب رفتم. يك وقت در عالم رويا، ديدم كه حضرت ابى عبدالله الحسين عليه السلام وارد حجره شده اند و با حالت خشم آلود و غضبناك به من نگاه مى كنند و فرمودند: چرا كبوتر را گرفتي و كشتي؟! (يعنى اين كبوترها در پناه من هستند و من صاحب آنها هستم.) من به خاطر كار زشتي كه كرده بودم، از خجالت سرم را زير انداختم و حرفي نزدم. دوباره حضرت عليه السلام فرمودند: مگر با تو نيستم؟ چرا كبوتر را گرفتي و كشتي؟! من باز سكوت كردم. حضرت فرمودند: دلت گوشت مى خواست كه اين كار را كردى؟ ديگر اين كار را مكن! من روزي يك وقيه گوشت به تو مى دهم. من از خواب بيدار شدم در حالي كه از زيادى خجالت، لرزان و هراسان بودم و از عمل خود نادم و پشيمان بودم. پس برخاستم و وضو گرفتم و به حرم مقدس حضرت ابى عبدالله الحسين عليه السلام رفتم، و فريضه ظهر و عصر را بعد از زيارت ادا كردم و از عمل خود توبه نمودم. بعد به قصد حرم شريف حضرت عباس عليه السلام، از حرم خارج شدم. از بازار كه مى رفتم، عبورم به دكان قصابى افتاد و ناگهان قصاب مرا صدا زد! اول اعتنايى نكردم. [ صفحه ۱۴۵ ] ولى او دوباره مرا صدا زد. گفتم: بله آقا، بفرماييد. با بنده كارى داشتيد؟ گفتم: بيا گوشت بگير! گفتم: نمى خواهم. گفتم: چرا؟ گفتم: پول ندارم. گفتم: از تو پول نمى خواهم. گوشت را در ترازو گذاشت و وزن كرد و گفتم: از امروز به بعد، روزي يك وقيه گوشت پيش من داري و مى تواني بيابي و ببرى و چند بار نيز تأكيد كرد. گوشت را گرفتم و به حجره آوردم و پختم و يكي از



همسایگان حجره را هم دعوت نمودم و با هم خوردیم. بعد، آن همسایه از من سؤال کرد: گوشت را از کجا آوردی؟ به او گفتم: یک نفر قرارداد بسته که روزی یک وقیه گوشت به من بدهد و این مقدار گوشت هم برای من زیاد است. دوستم گفت: ما که با هم همسایه هستیم. گوشت از تو و سایر چیزها مثل نان و مخلفات دیگر با من. و هر روز با هم سر یک سفره می‌نشینیم. گفتم: مانعی ندارد. و تا مدتها زندگی ما بر این منوال می‌چرخید. کم‌کم قضیه‌ی گوشت را همه‌ی دوستان و آشنایان فهمیدند. پس از مدتی هوای مسافرت به ایران به سرم افتاد و با خود گفتم که مقرری گوشت خود را تا یکسال بفروشم و پولش را خرج راه کنم! رفتم و یکی از طلبه‌ها را پیدا کردم و مقرری گوشت را به او فروختم. سیصد و شصت وقیه گوشت، که نود حقه‌ی کربلا می‌شد و هر حقه پنج چارک من تبریز می‌شد که مجموع آن یکصد و دوازده من تبریزی و نصف من می‌شود. این مقدار گوشت را به قیمت معین و معلوم فروختم. پس آن طلبه را، در مغازه آن قصاب بردم و به او گفتم: آن یک وقیه گوشت مقرری را تا مدت یکسال، به این مرد بده! قصاب وقتی این حرف را از من شنید خندید و گفت: آن کسی که مرا به این کار امر کرده بود، اکنون منع نموده است! وقتی این حرف را شنیدم، آه سردی از دل پر درد کشیدم و برگشتم. چون شب [صفحه ۱۴۶] شد، مهموم و متفکر خوابیدم و مولای خود حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام را در خواب دیدم که به من نظر می‌کردند و فرمودند: خیال رفتن به ایران را داری؟! از خجالت حرفی نزدم و سرم را زیر انداختم! سپس فرمودند: خوب، خوددانی! اگر خواستی بمانی، اینجا نان و ماستی پیدا می‌شود. این را فرمودند و من از خواب بیدار شدم و از عمل خود نادم و پشیمان شدم که چرا دست خود را از خوان و عطای آن بزرگوار بریدم. [۹۲].

**فلج شدن ساعت ساز تبریزی به خاطر خوردن کبوترهای حرم امام حسین**

حاج میرزا اسماعیل پسر حاج میرزا لطفعلی تبریزی فرمود: یکی از رفقای اهل تبریز - برادر مشهدی حسین ساعت ساز تبریزی - که در صحن و سرای حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام بود و در یکی از حجرات آن ساعت سازی می کرد و از اعتبار خوبی هم در این باب برخوردار بود، به طور اتفاقی به فلج مبتلا شد و مدتی هم معالجه کرد، ولی نتیجه ای نگرفت و پس از آن دیگر به دکترهای مراجعه نکرد و از عافیت مایوس گردید. مردم او را سرزنش کردند که چرا معالجه نمی کنی؟ با اینکه این مرض قابل معالجه است و امید بهبودی هست. وی گفت: من از شفا مأیوسم. وقتی سبب یأس را پرسیدند، گفت: من در این حجره ساعت سازی می کردم و این کبوترها خیلی به حجره می آمدند و اسباب و اثاثیه ی مرا می شکستند و مرا اذیت می کردند. یک روز با خود فکر کردم که این کبوترها بدون صاحب و صحرایی هستند و صید کردن آنها جایز است. بنابراین هر روز یک جفت [ صفحه ۱۴۷ ] از آنها را می گرفتم و با عیال و اهل بیت می خوردیم. این کار دو سود داشت. یکی اینکه گوشت رایگان می خوردیم و دوم اینکه اذیت آنها کمتر می شد. پس دامی برای آنها پهن کرده بودم و آنها را صید می کردم. مدتها از این کار گذشت تا اینکه یک شب در عالم خواب حضرت سیدالشهداء علیه السلام را زیارت نمودم و ایشان با ناراحتی به من نگاه کردند و فرمودند: این کبوترها از تو شکایت دارند، آنها را اذیت مکن! وقتی این سخن را شنیدم، ترسیدم و هراسان از خواب برخوادم و از کرده ی خود پشیمان و تائب گردیدم و مدتی این کار را رها کردم. تا آنکه نفس بار دیگر مرا اغوا نمود و با خود گفتم که به خواب اعتباری نیست و صید این کبوتران شرعا جایز است و باز شروع به صید کبوترها نمودم و آنها را می خوردیم، تا آنکه باز یک شب، حضرت سیدالشهداء علیه السلام را در خواب دیدم که تندتر از دفعه ی قبل به من نظر کردند و فرمودند: این کبوترها به من پناه آورده اند! مگر نگفتم آنها را اذیت مکن و الا تو را اذیت می کنم؟ باز ترسان و هراسان از خواب بیدار شدم و نادم و تائب گشتم. دوباره پس از مدتی باز نفس اماره در

مقام و سوسه برآمد که این عتاب، در خواب بوده است و معلوم نیست صحیح باشد و ما هم مجاورین خانه‌ی آن حضرت علیه‌السلام هستیم و پناه به او آورده‌ایم و چطور می‌شود که کبوتر صحرایی را از ما منع نمایند و ما را به جهت آنها اذیت کنند! باز به عمل سابق برگشتیم، دامی گذاشتم و دوباره مشغول صید شدم و پس از آن پس ناخوشی عارضم شد، که جزای آن کار زشت من است. [۹۳]. [صفحه ۱۴۸]

### ملحقات بخش ۰۴ در این کتاب

موضوع: ۱- مار راننده گستاخ را کشت، شماره قضیه: ۹۹ موضوع: ۲- روضه‌ی دروغ خواندن، خوار کردن امام حسین علیه‌السلام است، شماره قضیه: ۱۱۵ موضوع: ۳- قطع دست پسری که در کنار حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، دستش را روی دست خانمی گذاشت، شماره قضیه: ۲۲۷ موضوع: ۴- زلزله، جان افرادی که قصد زنده به گور کردن پیرمرد روضه خوان را داشتند؛ گرفت!، شماره قضیه: ۱۹۰ موضوع: ۵- نتیجه‌ی شکستن دو مهر تربت در رویای پدر مرحوم نوری قدس سره، شماره قضیه: ۲۸۱ موضوع: ۶- بیمار شدن مقبل اصفهانی، به خاطر استهزاء به عزاداری، شماره قضیه: ۱۸ موضوع: ۷- سرهنگ روسی به خاطر توهین به عزاداران، تأدیب شد، شماره قضیه: ۱۸۶ موضوع: ۸- تهدید حضرت ابوالفضل علیه‌السلام به مأموری که قصد منع عزاداری داشت، موجب هدایت او شد، شماره قضیه: ۱۸۷ [صفحه ۱۵۱]

### هشدار درباره‌ی عدم وفا به نذر

**بند آمدن زبان آقای سید عبدالرحیم اردبیلی که گفت: نذورات حضرت ابوالفضل را به**

**طلبه‌ها بدهید**

عالم گرانقدر و فقیه فرزانه، آیه الله حاج سید عبدالکریم موسوی اردبیلی این قضیه را از مرحوم پدرشان، حجة الاسلام والمسلمین آقای سید عبدالرحیم موسوی قدس سره نقل

کرده‌اند: مرحوم پدر، نسبت به خاندان عصمت و طهارت علیه‌السلام ارادت خاصی داشت. وی اکثراً به روزه‌خوانها بعد از خواندن روزه، تذکراتی می‌داد که مثلاً این خبر درست نیست یا چرا بدون مطالعه منبر می‌روید؟ به گونه‌ای که روزه‌خوانها وقتی وارد مجلسی می‌شدند، اگر می‌دیدند پدرم در آن مجلس تشریف دارد ناراحت می‌شدند، چون او گاهی طاقت نمی‌آورد که روزه‌های بی‌سند را بپذیرد، و لذا از همان پایین [صفحه ۱۵۲] منبر اعتراض می‌نمود و تذکر می‌داد. [۹۴]. خلاصه، بعضی از روزه‌خوانها از دست ایشان ذله شده بودند و می‌گفتند: خدا کند سید عبدالرحیم در مجلس نباشد! فی‌المثل، گاهی روزه‌خوانی می‌گفت: «جا داشت حضرت زینب علیها‌السلام چنین می‌گفت»، او از پایین منبر می‌گفت: «نه جا نداشت!» اولی عجیب آنکه درباره‌ی روزه‌ی حضرت قمر بنی‌هاشم، ابوالفضل‌العباس علیه‌السلام، چیزی نمی‌گفت و جرئت نداشت چیزی بگوید! آیه‌ی الله اردبیلی می‌فرماید: روزی به پدرم گفتم شما راجع به دیگران با جرئت می‌گویید که اینجا درست نیست یا صلاح نیست این طور روزه بخوانید؛ ولی هر وقت اسم مبارک حضرت قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام می‌آید، جرئت نمی‌کنید چیزی بگویید! سر آن چیست؟! پدرم فرمودند: برادری به نام سید علی اکبر داشتم، یک سال با هم برای زیارت عتبات رفتیم. مردم نذورات زیادی به ما داده بودند که داخل ضریح مطهر حضرت ابوالفضل علیه‌السلام بیندازیم. من در صحن مطهر حضرت عباس علیه‌السلام گفتم: شما پولها را در ضریح می‌اندازید و معلوم نیست که خدمه با آنها چه می‌کنند. اینها را توی جیب بگذارید و یک طوافی بکنید و بعد به طلبه‌ها بدهید. من پیش خود فکر می‌کردم که این راه، شرعی است. اما پس از آنکه این سخن را در صحن مطهر گفتم و سپس داخل حرم شدیم تا اذن دخول بخوانیم، دیدم زبانم بند آمده است و نمی‌توانم اذن دخول بخوانم! اخوی هم از وضع من خبر نداشت. [صفحه ۱۵۳] بالآخره قطع پیدا کردم که زبانم بند آمده است و نمی‌توانم صحبت بکنم. لذا آمدم و با اشاره به اخوی گفتم که جواهرات را داخل

ضریح بیندازد. وقتی همه‌ی نذورات را داخل ضریح ریخت، زبانم باز شد. من خودم این ماجرا را در حرم مطهر حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام مشاهده کردم، لذا پسر، مواظب باش با مطالب مربوط به آن حضرت کاری نداشته باشی! [۹۵].

### حضرت ابوالفضل اجازه ندادند که پول نذری برای حرم مطهر، به طلبه‌ها داده شود

سید سند، آقا سید جعفر نجفی آل بحر العلوم، از مرحوم آقا شیخ حسن نجل صاحب جواهر، از فقیه بزرگوار آقا شیخ محمد طه حکایت نمود که شیخ محمد طه می‌فرمود: در ایام طلبگی و افلاس، روزی از نجف به کربلا مشرف شدم و با رفیقی که از خودم مفلستر بود، در حرم مطهر حضرت عباس علیه‌السلام مشغول زیارت بودم. ناگاه دیدم مرد عربی یک مجیدی (سکه‌ی عثمانی که ربع مثقال طلا ارزش داشت) در دست دارد و می‌خواهد در ضریح مقدس بیندازد. من پیش از او رفتم و گفتم: من طلبه‌ای مستحق و در امور معیشت معطل هستم، مجاهده در راه علم ثوابش بیشتر است! عرب گفت: دلم می‌خواهد به شما بدهم، ولی از حضرت عباس علیه‌السلام می‌ترسم، چون نذر ایشان کرده‌ام و ایشان آن را می‌خواهند. من گفتم: حضرت عباس علیه‌السلام چه نیازی به این پول دارند؟! بالاخره هر چه اصرار [صفحه ۱۵۴] کردم، قبول نکرد. بنابراین فکر دیگری به خاطر رسید. نخ قندی در جیب داشتم، به مرد عرب گفتم: ما این مجیدی را با نخ می‌بندیم، تو سر نخ را در دست بگیر و مجیدی را به داخل ضریح بینداز و بگو: «نذرت را دادم؛ اگر می‌خواهی بگیر و اگر می‌خواهی به این طلبه بده!» او این پیشنهاد را قبول کرد. مجیدی را محکم با نخ بستم و به او دادم. آن را در ضریح رها کرد و در حالیکه سر نخ را در دست داشت، چند مرتبه کشید و ول کرد تا صدای سکه را شنید و مطمئن شد که به ته ضریح رسیده است. سپس کلام مزبور را گفت و آنگاه، همان گونه که قرار بود پول را بالا بکشد، نخ را کشید. نخ در نیمه‌ی راه گیر کرد و بالا نیامد! باز نخ را شل کرد و سکه به زمین رسید! مجدداً بالا کشید و باز وسط راه گیر

کرد! به همین ترتیب چند مرتبه پایین و بالا کرد، ولی فایده‌ای نبخشید و سکه از ضریح بیرون نیامد! مرد عرب گفت: بین، عباس علیه‌السلام مجیدی را می‌خواهد، بالا نمی‌آید! سپس سر نخ را به ما داد و ما آن قدر کشیدیم که نزدیک بود پاره شود! من رو به ضریح کردم و عرضه داشتم: مولانا، من یک سخن شرعی دارم! مجیدی مال شما است، ولی نخ ما را بدهید! مرد عرب نخ را گرفت و شل کرد و سکه به زمین خورد؛ اما این دفعه چون کشید، نخ خالی بالا آمد! نخ خودمان را گرفتیم و از حرم بیرون آمدیم. بالاخره در صحن مطهر آمدیم و یک گوشه‌ی صحن نشستیم و به چپ کشیدن مشغول شدیم. وقتی که چپ را آتش زدم، چوب کبریت روشن را به زمین انداختم. و باد آن آتش را به موضعی که مرد عربی در آنجا خوابیده بود برد. عرب بی‌نوا در اثر سوختن با آن آتش، از خواب پرید و با عصبانیت پیش ما آمد! [صفحه ۱۵۵] من پیش از آنکه اجازه‌ی اعتراض به او بدهم، گفتم: برادر عرب! ما گناهی نداشتیم، باد آتش را نزد شما آورد! عرب گفت: معلوم می‌شود حال و روز شما خراب است! من گفتم: بله، ما مفلس جامع الشرائط هستیم! عرب گفت: بسیار خوب، من یک مجیدی نذر دارم و آن را به شما می‌دهم تا از افلاس و بی‌پولی درآید! بله، بدین ترتیب مولا حضرت عباس علیه‌السلام ما را از بیچارگی، و بی‌پولی نجات دادند. [۹۶].

### **هشدار به شیخ نصرت الله میانجی که جاجیم نذری حضرت ابوالفضل را برای خود برداشت و قیمتش را به فقرا داد**

جناب مستطاب حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج سید محمد آل طه، از خطبای نامی و افتخار حوزہ‌ی علمیه و شهر مذهبی قم، به نقل از حجة الاسلام و المسلمین آیه الله شیخ نصرت الله میانجی قدس سره حکایتی را نقل فرموده‌اند که ذیلاً می‌خوانید. مرحوم یمانجی گفتند: یکی از سالها برای تبلیغ دین مقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم به آذربایجان رفته بودم. بعد از انجام وظیفه، وقتی که عازم شهر مقدس قم بودم، شخصی

آمد و یک جاجیم دست بافت محلی را به عنوان اینکه نذر حضرت ابوالفضل علیه السلام است، به من داد. جاجیم را با خود به قم آوردم. سپس به محضر مبارک مرحوم آیت الله العظمی سید محمد حجت کوه کمری قدس سره - متوفای جمادی الاول ۱۳۷۲ قمری، مطابق ۲۹ دیماه، ۱۳۳۱ شمسی - رفتم و گفتم: آقا، [صفحه ۱۵۶] جاجیمی را که نذر حضرت ابوالفضل علیه السلام کرده‌اند، از آذربایجان به قم آورده‌ام، اینک چه باید بکنم؟ فرمودند: آن را به نیت حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام به فقیری بده تا استفاده کند. من فکر کردم این جاجیم فرش نفیسی است و حیف است که آن را از دست بدهم! لذا آن را قیمت کردم و مبلغی را برابر قیمت آن، به فقیر دادم و جاجیم را خودم برداشتم. بعد از مدتی شب در عالم رؤیا دیدم که من به صورت گاو درآمده‌ام و مرا به خیش بسته‌اند و زمین را شخم می‌زنم! آن کسی که مرا می‌راند، چوبی در دست دارد که معمولاً گاورانان چنین چوبی به دست می‌گیرند و سر آن میخی هم می‌زنند. باری شخص مزبور، مرا با آن وسیله می‌راند تا خیشی که به من متصل بود زمین را بشکافد! به کسی که مرا می‌راند، گفتم: آخر من چه گناهی کرده‌ام که باید این جور در عذاب سخت گرفتار باشم، و این کار تا کی ادامه خواهد داشت؟ وی گفت: تا این زمین را تماماً بشکافی! به او التماس کردم که برای تخلص من چاره‌ای نماید تا از گرفتاری نجات پیدا کنم. شخصی که آن طرف زمین تشریف داشت، به من گفت: تکلیف شما را باید آن شخصی که در مقابل ما قرار دارد، روشن کند. وقتی که به خدمت آن بزرگوار رسیدم، عرض کردم: این بدبختی تا کی ادامه خواهد داشت؟ در جواب فرمود: جاجیمی را که مربوط به ما بود و مسئله‌اش را هم پرسیده بودی، چرا برای خودت برداشتی؟! در این گیرودار بودم که از خواب بیدار شدم، و دیدم غرق در عرق می‌باشم. بالاخره جاجیم را بردم و به فقیر دادم. پول من هم از بین رفت! آری این است نتیجه و فرجام خوردن مال غیر، بدون رضایت و اجازه‌ی

صاحب مال [ صفحه ۱۵۷ ] خداوند ان شاء الله تعالی به همه‌ی ما چشم بینا و دلی آگاه عنایت فرماید تا در یوم الحسرة گرفتار نباشیم. [۹۷].

### چسبیدن زنی به ضریح حضرت ابوالفضل به خاطر بی‌اعتنایی شوهرش به نذر

عالم بزرگوار آقای شیخ مهدی کرمانشاهی از پدر عالیقدرش حکایت کرد که گفت: در حرم مطهر حضرت ابی‌الفضل علیه‌السلام مشرف بودم. ایام زیارتی بود و ازدحام زوار در حرم خیلی زیاد بود. در این بین مردی عرب با زنش مشغول زیارت و طواف بودند، تا آنکه به بالای سر، پنجره‌ی اول از پیش رو رسیدند، یکمرتبه زن بلند شد و به ضریح چسبید! به طوری که تمام اعضایش از پیشانی و دماغ و شکم و دست و پا همه به ضریح چسبیده بود. از هول این حادثه، شیون از مرد و زن برخاست و هر چه خواستند او را حرکت دهند ممکن نشد، ناچار فریاد شوهرش بلند شد و گفت: یا ابوالفضل العباس! زن من نزد شما گرو باشد؛ الان می‌روم و گاو میش را می‌آروم! معلوم شد که او گاو میشی نذر کرده، اما بعدا پشیمان شده و نیاورده است! مرد عرب بیرون رفت. کم‌کم مردم جمع شدند، به طوری که حرم و رواق و ایوان طلا پر از جمعیت شد و راه رفت و آمد مسدود شد. همه منتظر بودند که آخر چه می‌شود؟ ما خیال می‌کردیم منزل این مرد عرب دو سه فرسخ از شهر دور است و رفتن و آمدنش چند ساعت طول خواهد کشید. ولی مثل اینکه منزل او نزدیک بود، چون بعد از ساعتی، دیدیم افسار یک گاو میش چاق را گرفته است و می‌آید. به مجرد وارد شدن او در صحن، زن از ضریح رها شد و با هلله و شادی و صلوات، و سلام از حرم [ صفحه ۱۵۸ ] بیرون آمد. [۹۸].

### خوب شدن بیمار، پس از ادای نذر حضرت ابوالفضل

مرحوم آیت الله آقای حاج سید محمود مجتهدی سیستانی قدس سره (متوفی ۱۶ رمضان سال ۱۴۱۴ هجری قمری) می‌فرمود: یکی از دوستان ما بشدت مریض شد، به



گونه‌ای که چند ماه گویی در حال جان‌کندن بود و همه دوستان از این امر ناراحت بودند. پیرمردی بود که گاهی برای ما خبرهایی می‌آورد، از او علت این وضع را استفسار نمودم. پیرمرد گفت: این شخص گوسفندی را برای حضرت ابوالفضل علیه‌السلام نذر کرده و سپس فراموش کرده است و باید آن را انجام دهد؛ اگر به نذرش عمل کند، خوب می‌شود. این قضیه را به برادر آن شخص گفتم. او گفت: شما می‌دانید که برادرم همه‌ی زندگی‌اش را در راه خاندان عصمت و طهارت علیه‌السلام خرج کرده است. گفتم: به هر حال این کار باید بشود! اگر برای سلامتی و بهبودی برادرتان ارج قائلید، باید این کار را انجام دهید. بالاخره او قانع شد و از منزل ما رفت. وقتی که گوسفندی خرید و به منزل برادرش برد تا در آنجا ذبح کند، مشاهده کرد که برادرش نشسته است و مشغول غذا خوردن است! معلوم شد که وقتی او گوسفند را خریداری کرده است، در همان لحظه بیمار بلند شده است و پس از گذشت چندین ماه، برای اولین بار سر سفره‌ی غذا نشسته و مشغول [صفحه ۱۵۹] غذا خوردن شده است! [۹۹].

### **مرد مسیحی برای بچه دار شدن، در حرم حضرت ابوالفضل قول داد که فرزندش را فاضل نام نهد**

آیة الله نور الدین میلانی فرمودند که حاج علی قنادی کربلایی برای من این قضیه را نقل کرد: زمانی که ساکن بغداد بودم، همسایه‌ای مسیحی داشتم که پسری به نام فاضل داشت. از او سؤال کردم به چه مناسبت اسم پسرش را فاضل گذاشته‌ای؟! همسایه گفت: من فرزند نداشتم. به کربلا رفتم و از حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام خواستم که نزد خدای بزرگ واسطه بشود، تا خدا پسری به من عنایت کند و در آنجا عهد کردم که اگر دارای پسری شدم، اسمش را فاضل بگذارم. خدا به من فرزند پسری عنایت کرد. طبق مراسم مسیحیان، او را به کلیسا نزد کشیش بردم، تا مراسم لازم را انجام دهد

و اسم وی را در دفتر ثبت نماید. به او گفتم اسمش را فاضل بگذارد. او قبول نکرد و گفت: این اسم از اسامی مسلمانهاست، و خودش یک نام دیگر برای فرزندم گذاشت و بالاخره بعد از مدتی آن بچه مرد! دوباره متوسل به حضرت ابوالفضل علیه السلام شدم و باز عهدهی بستم و خدا به من فرزندی داد و پس از تولد وی دوباره به کلیسا رفتم. این بار نیز قبول نکرد که وی را در لیست اسامی مسیحی با نام فاضل ثبت کنند، و مجدداً خود کشیش نامی روی او گذاشت و من هم چیزی نگفتم. ولی پس از مدتی باز آن بچه هم فوت شد! [صفحه ۱۶۰] بار سوم به حرم مطهر رفتم و ضمن توسل به حضرت عباس علیه السلام گفتم: این دفعه اگر پسری به من عنایت فرماید، قول می‌دهم که دیگر وی را به کلیسا نخواهم برد! این دفعه که خدا این فرزند را به من داد، دیگر به کلیسا مراجعه نکردم و خودم اسمش را فاضل گذاشتم. به برکت آن حضرت، این بار او زنده ماند و نمرد. [۱۰۰].

### حضرت صدیقه از وفا نکردن به نذر، خبر دادند

حاجیه خانم علویه‌ای که برای زیارت حضرت زینب علیها السلام و حضرت رقیه علیها السلام به شام مشرف شده بود، می‌گفت: محل رأس الشهداء علیهم السلام برای من حالت خاص روحی داشت، بنابراین همیشه آنجا می‌رفتم و زیارت می‌خواندم و با حال خوشی گریه می‌کردم. روزی در موقع زیارت، حال خاصی پیدا کردم و دریچه‌ای از عالم دیگر برای من گشوده شد! در آن حال که بیدار بودم، مثل خواب دیدن، این منظره و واقعه را دیدم. عده‌ای زن در آنجا بودند. مادرم نیز در میان آنها بود. او از من تشکر کرد به خاطر اینکه به نیابت از او، زیارت خوانده‌ام. در این اثناء خانم چهارشانه و بلندقامتی تشریف آوردند، زنها خدمت ایشان حاجت خود را عرض می‌کردند و من هم حاجت خود را عرض کردم، و سپس گفتم: ما مجلس روضه خوانی داریم و در آن زیارت عاشورا نیز می‌خوانیم، چرا شما در آن مجلس شرکت نمی‌کنید؟ آن بزرگوار

فرمودند: من می آیم و شرکت هم می کنم، به آن نشانی که پسر خاله‌ی شما [ صفحه ۱۶۱] با عیالش یک جعبه شیرینی در مجلس شما آوردند و برای رفع مشکل منزلشان نذر کردند که در مجلس زیارت عاشورای شما شرکت کنند. مشکل آنها به واسطه‌ی زیارت عاشورا رفع شد و منزل جدید را ساختند و در آن نشستند، اما بعد از آن، دیگر در جلسه زیارت عاشورا شرکت نکردند... حضرت حاج آقا ابطحی فرمودند: من صاحب نذر را می شناختم، وقتی این قضیه را به او گفتم، رنگش تغییر کرد و به گریه افتاد و همسرش را صدا کرد و گفت: بشنو از کجا خبر می دهند! و با تأسف و حزن گفت: مطلب دقیقا همین گونه است که شما گفتید. چه کنم؟ مشکلات زندگی نگذاشته است که به نذر خود وفا کنم. [۱۰۱].

### پیغام برای حاج ابوالحسن شکری، جهت ادای نذر

جناب آقای حاج ابوالحسن شکری، در ماه رمضان ۱۴۱۴ ق کرامت زیر را نقل کرده‌اند: چهل سال قبل، زخمی در پای چپم پیدا شد و پیوسته اذیتم می کرد. یکی دو سال بدین منوال گذشت. پس از معالجات زیاد، وقتی که از همه جا مأیوس شدم، گوسفندی برای حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام نذر کردم. الحمد لله بعد از مدتی زخم پایم درست شد و کسی هم از نذر من اطلاعی نداشت. دو الی سه ماه از ماجرا گذشت. همان زمانها بود که بنده در دکان حاج آقا مغازه‌ای کار می کردم. یک روز صبح آقای حاج آقا مغازه‌ای به دکان آمد، و ابتدا بساکن، خطاب به بنده گفت: آقا میرزا، مگر تو نذری برای حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام کرده‌ای؟ گفتم: [ صفحه ۱۶۲] چه طور؟ گفت: دیشب، سیدی را در خواب دیدم و فرمود: به ابوالحسن بگو: چرا نذرت را ادا نمی کنی؟ در جواب گفتم: بلی، نذری برای حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام کرده‌ام. فردای همان روز رفتم، گوسفندی را خریدم و کشتم و گوشتش را به نام حضرت ابوالفضل علیه السلام به فقرا دادم. [۱۰۲].

## جدا شدن دستبند از دست زنی و رفتن آن به داخل ضریح حضرت ابوالفضل

این قضیه توسط جناب آقای وحید لطفی نقل شده است؛ ایشان می‌فرماید: راوی این حکایت مادرم می‌باشد و خود ایشان از نزدیک شاهد آن بوده است. در زما اقامت در کربلا، روزی برای زیارت حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام، به سمت حرم حرکت کردیم. هنوز وارد صحن نشده بودیم که دیدم در داخل حرم، هلله و سر و صدا برپاست. جلوتر رفتیم و از جریان با خبر شدیم. دیدیم زنی دستبندی از طلا داشته است و در حین زیارت و گرفتن ضریح، ناگهان دستبند وی باز شده و به داخل ضریح رفته است. مردم نیز به علت اینکه این دستبند به صورت خود به خود و اتفاقی وارد ضریح شده است، به شادی و هلله پرداخته‌اند. از آن زن پرسیدم که به چه علت این اتفاق افتاده است؟ وی گفت: من حاجتی داشتم که از برآورده نشدن آن به تنگ آمده بودم؛ هر چه می‌کردم حاجتم روا نمی‌شد. تا اینکه به آقایم قمر بنی هاشم علیه‌السلام متوسل شدم و نذر کردم که اگر حاجتم روا شد، [صفحه ۱۶۳] همین دستبند را نذر ایشان کنم و آن را به داخل ضریح بیندازم. بحمد الله با عنایت آن حضرت حاجتم روا شد و مرادم را گرفتم. مدتی از این قضیه گذشت و نذرم را ادا نکردم. امروز نیز که برای زیارت حضرت آمده بودم، با خود گفتم: من حاجتم را از آقا گرفته‌ام و دیگر نیازی نیست که این دستبند را به درون ضریح بیندازم. ضمناً معلوم نیست که دستبند چه می‌شود و آن را به کجا می‌برند؟ در همین افکار بودم که وارد حرم شدم و پس از خواندن زیارتنامه، خود را به ضریح حضرت نزدیک کردم و پس از تشکر و قدردانی ضریح را گرفتم و بوسیدم. لیکن در همان هنگام که ضریح را گرفته بودم، دیدم دستبند خود بخود و به طور ناگهانی از دستم باز شد و دستبندی که باز کردن آن مشکل است و خود من هم برای باز کردن آن باید وقت صرف کنم، به صورت عجیبی حرکت کرد و به داخل ضریح رفت! خانمهایی که در اطراف من بودند با دیدن این منظره شروع به شادی

کردند. و سپس این هلهله و شادی به دیگران نیز سرایت کرد و همه‌ی زوار مشغول هلهله شدند. من هم از آقا به خاطر اینکه نمی‌خواستم به نذر خود وفا کنم، معذرت خواهی کردم. آقا حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام در حق من لطف و عنایت بسیار کرده بودند، این دستبند در مقابل لطف آن حضرت، هدیه‌ی ناچیزی بود که متأسفانه شیطان با وسوسه‌ی خویش از تقدیم آن به حضرت علیه‌السلام مانع شده بود. [۱۰۳]. [صفحه ۱۶۴]

### پرواز کردن پارچه‌ی نذری و رفتن به بالای حضرت ابوالفضل

حجّه الاسلام شیخ محمد رضا خورشیدی مازندرانی، این قضیه را از مرحوم حاج کریم جعفری بابلی نقل کرده‌اند: مرحوم حاج کریم جعفری می‌فرمود: روزی در حرم حضرت ابوالفضل علیه‌السلام مشرف شده بودم، ناگهان سر و صدای زوار مرا متوجه خود کرد، دقت کردم، دیدم زوار اطراف زائری ایرانی را گرفته‌اند و او هم مانند اشخاص دیوانه، در حالی که دستهای خود را بالا و پایین می‌برد، مرتب می‌گوید: ابوالفضل مال خودش را گرفت، ابوالفضل مال خودش را گرفت! همه از کار وی تعجب کردند و زمانی که علت این امر را پرسیدند، بالاخره جواب داد: هنگام عزیمت من به سمت کربلای معلی، شخصی نزد من آمد و ظاهراً دو تومان (تردید از حقیر است، مرحوم جعفری مبلغ را یادآور شد) به من داد و گفت: پس از تشریف به کربلا، یک تومان (یا نصف پول) را بده و پارچه‌ی مخمل خریداری کن و به نیابت از من بالای حضرت ابوالفضل علیه‌السلام بپرداز و یک تومان (یا نصف دیگر) را نیز برای خودت بردار. اکنون که مشرف شده بودم، قطعه‌ی پارچه‌ی مخملی را که به نیابت از او خریده بودم و نذری بود، آوردم که بالای ضریح بپردازم. اما هنگام زیارت، شیطان مرا گول زد و با خود گفتم: «حالا چه کسی متوجه می‌شود که تو پارچه‌ی نذری آن بنده‌ی خدا را به حضرت ابوالفضل علیه‌السلام نداده‌ای؟! او کجا از ایران

متوجه این عمل می‌شود؟! بنابراین بهتر است قطعه‌ی مخمل نیز مال خودت باشد» و لذا از انداختن مخمل بر روی ضریح منصرف شدم. ولی ناگهان پارچه‌ی مخمل نذری که در دستم بود (ظاهراً زیر بغل) مانند کبوتری به پرواز درآمد و مستقیماً به طرف بالای ضریح آقا رفت و روی ضریح قرار [صفحه ۱۶۵] گرفت...! [۱۰۴].

### راننده‌ای که جواهرات زن و مردی را که جهت کمک به ضریح حضرت ابوالفضل آورده بودند، ربود و هر دو نفر را در چاه انداخت

حجۀ الاسلام و المسلمین آقای سید فخرالدین عمادی، از حوزه‌ی علمیه قم مرقوم داشته‌اند: این جانب سید فخرالدین عمادی، در زمانی که ضریح حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام را در اصفهان می‌ساختند و مردم هر کدام به نوبه‌ی خود کمک می‌کردند، این قضیه را شنیدم: یک حاجی از اهل تهران با همسرش، به عنوان کمک به ضریح آن حضرت، ماشین سواری دربستی را کرایه می‌کنند تا به اصفهان بروند. در بین راه، راننده‌ی ماشین از توی آینه چشمش به جواهرات گردن زن حاجی، که بسیار گرانبها بوده است، می‌افتد. از حاجی می‌پرسد: شما برای چه به اصفهان می‌روید؟ می‌گوید: قصد ما دو نفر، کمک کردن به ضریح حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام می‌باشد و به این منظور به اصفهان می‌رویم. راننده می‌فهمد که حاجی و زن حاجی، هم پول فراوانی به همراه دارند و هم جواهرات گرانبهایی به دست و گردن زن آویخته است. با خود می‌گوید: چه خوب است که در بین راه اینها را از بین ببرم و هر چه دارند بردارم و از این رانندگی خلاص بشوم! وقتی که از دلیجان رد می‌شود در میان بیابان، به عنوان اینکه ماشین نقص فنی [صفحه ۱۶۶] پیدا کرده، ماشین را نگاه می‌دارد و زن و مرد را از ماشین پیاده می‌کند و سپس یقه‌ی حاجی را می‌گیرد از جاده کنار می‌کشد تا خفه‌اش بکند! زنش که ماجرا را می‌بیند، اظهار می‌کند: تو ما را نکش، هر چه بخواهی به تو می‌دهیم. ولی آن خبیث، هر چه داشته‌اند از آنها می‌گیرد و خود آنها را نیز در

چاهی که در صد قدمی جاده بوده است؛ می اندازد که شاید تا صبح بمیرند. سپس حرکت می کند و وارد اصفهان می شود و به خانه می رود. در اثر خستگی می خواهد بخوابد، ولی خوابش نمی برد و با خود می گوید: امکان دارد که آنها در میان چاه نمیرند و کسی آنها را نجات بدهد و در نتیجه من گرفتار شوم. خوب است به همان جا برگردم تا اگر زنده هستند، آنها را بکشم و اگر مرده اند، خیالم راحت باشد. نزدیکیهای صبح به طرف تهران حرکت می کند و ضمناً چند مسافر هم سوار می کند. چون به همان مکان می رسد ماشین را نگاه می دارد و به مسافری می گوید اینجا باشید، چند دقیقه دیگر من می آیم و حرکت می کنم. مقداری کار دارم و الان بر می گردم. زمانی که نزدیک چاه می رسد، می بیند ناله ای آنها بلند است می گویند: مردم به داد ما برسید، مردم مردیم؛ و ناله می زنند. راننده می گوید: شما که هستید؟ می گویند: ما را راننده لخت کرده و به چاه انداخته و خودش رفته است تا ما بمیریم. ای مسلمان! ما را نجات بده که ما برای کمک به ضریح حضرت ابوالفضل علیه السلام به اصفهان می رفتیم. راننده می گوید: الان شما را خلاص می کنم! این را می گوید و می رود تا سنگی را که نزدیک چاه بود، بلند کند و به چاه بیندازد و آنها را بکشد، که یکدفعه ماری از زیر سنگ بیرون می آید و نیش خود را فوراً در بدن وی فرومی کند! راننده فریاد می کشد و از اثر صدای او، مسافری که منتظر راننده بودند، به دنبال [ صفحه ۱۶۷ ] صدا حرکت می کنند و می بینند راننده افتاده است و فریاد می زند و می گوید: مردم، ما مرا کشت! در این حین، از طرفی دیگر نیز صدایی می شنوند و وقتی که به دنبال آن صدا می روند، می فهمند که صدای دوم از میان چاه می باشد. ریسمانی تهیه می کنند و حاجی و زنش را از میان چاه بیرون می آورند و آنها می پرسند چه شده است؟ حاجی جریان مسافرتش را بیان می کند و می گوید: چقدر به راننده التماس کردیم که ما را به حضرت ابوالفضل علیه السلام ببخش، اما او قبول نکرد و ما را به چاه انداخت. مسافری می گویند: راننده را می شناسی؟ می گویند: آری، و چون به نزد راننده می آیند، حاجی و زنش می گویند:

آن راننده، همین شخص است! در همین حال راننده از اثر سم مار می‌میرد و چون لباس وی را می‌گردند، می‌بینند که هنوز پول و جواهرات زن حاجی در جیب او است و جایی پنهان نکرده است! قربانت ای باب الحوائج! این موضوع را حتی یکی از آقایان اهل منبر نیز، که نامش را الان فراموش کرده‌ام روی منبر بیان کردند و من هم شنیدم. [۱۰۵].

### سیاه شدن و مرگ زرگری، که طلای ناخالص برای مناره‌ی حضرت ابوالفضل بکار برد

علامه‌ی ارومی می‌نویسد: دائی جدم، حاجی شکرالله افشار ارومی، ایوان حضرت ابوالفضل علیه‌السلام را طلا [صفحه ۱۶۸] گرفت و مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ زین العابدین مازندرانی (متوفی ذی القعدة ۱۳۰۹ ق) در این کار او را تشویق و کمک کردند و نام او در طرف غربی دیوار، با طلا نوشته شده است. وی همچنین می‌نویسد: نصیر الدوله، مناره حضرت ابوالفضل علیه‌السلام را طلا گرفت، ولی زرگری که متصدی این کار بود، طلای بد مصرف کرده بود و رنگ طلا به زودی سیاه شد. چون آن زرگر از بغداد به کربلا آمد و داخل صحن شد، ناگهان مضطرب گشت و رنگش پرید و رویش سیاه شد و مرد. [۱۰۶].

### ضامن قرار دادن حضرت ابوالفضل برای مادر و عمل نکردن به عهد خود درباره‌ی پنجاه سال نماز او

یکی از تلامذہ صاحب ریاض گفت: والده‌ی یکی از اهل علم (حاج میرزا خلیل تهرانی) در تهران فوت کرده بود و جنازه‌اش را به کربلا آوردند تا دفن کنند. هنگامی که وی جنازه مادر را دید متوجه شد که دماغ او شکسته است. چون از سبب آن سؤال کرد، گفتند: تابوت از بالای اسب بر زمین افتاد و دماغ او شکست. بالاخره فوراً جنازه را برای طواف به حرم حضرت ابوالفضل علیه‌السلام آورد و عرض کرد: آقا، نماز مادرم



صحیح نبود، شما شفاعت کنید که او را عذاب نکنند، من ضامن هستم که پول پنجاه سال نماز او را بدهم تا بخوانند. این را گفت و سپس جنازه را دفن نمود. مدتی گذشت، شبی در خواب دید مادرش را بر درختی آویخته‌اند و می‌زنند. [صفحه ۱۶۹] گفت: چرا مادر مرا می‌زنید؟! گفتند: ابوالفضل العباس علیه‌السلام حکم فرموده است. گفت: آخر برای چه؟! گفتند: اگر می‌خواهی وی نجات یابد، فلان مبلغ را بده تا او را نزنیم، چون از خواب بیدار شد و اجرت پنجاه سال نماز استیجاری را به قرار مرسوم آن زمان حساب کرد، دید مطابق با همان مبلغ است که در خواب گفته‌اند! لذا آن وجه را نزد صاحب ریاض، مرحوم آقا سید علی طباطبائی قدس سره برد که ایشان به افرادی بدهند، تا برای مادرش نماز بخوانند. در این خواب، عبرتی است برای توجه به حقوق الهی و ترک مسامحه در ادای آنها، برای هر کسی که به دیده‌ی اعتبار در آن نگردد. [۱۰۷]. [صفحه ۱۷۰]

### ملحقات بخش ۰۵ در این کتاب

موضوع: ۱- گرگ به گوسفند نذری آسیب نرساند!، شماره قضیه: ۳۲ موضوع: ۲- حضرت ابوالفضل علیه‌السلام گوساله‌ی نذری را به سنی بخشیدند و او توفیق هدایت یافت، شماره قضیه: ۱۸۵ موضوع: ۳- حضرت ابوالفضل علیه‌السلام صد دینار نذری را به شخصی حواله دادند، شماره قضیه: ۱۴۲ موضوع: ۴- گاو نذری را ذبح کردند، عبايه پیدا شد و جوان نیز شفا یافت!، شماره قضیه: ۲۲۸ موضوع: ۵- امام حسین علیه‌السلام فرمودند: خدا تو را شفا داد، اما ختم انعامی را که نذر کرده‌ای فراموش مکن!، شماره قضیه: ۱۹۶ موضوع: ۶- بیماری چشم حاج شیخ علی تاکی بر اثر عمل نکردن به عهد خود و شفای چشم ایشان در حرم حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، شماره قضیه: ۲۳۲ موضوع: ۷- نذر نوشتن کتابی درباره‌ی حضرت زینب علیها‌السلام و شفای مرحوم فیض الاسلام، شماره قضیه: ۲۶۰ موضوع: ۸- نذر ضریح جواهر نشان برای حضرت

زینب علیها السلام و شفای دختر هندی، شماره قضیه: ۲۶۳ موضوع: ۹- با نذر صد لیره  
 طلا برای روضه خوانی، دزد صندوقچه‌ی جواهرات فرانسوی را برگرداند، شماره قضیه:  
 ۲۴۷ موضوع: ۱۰- با نذر چهل گوسفند، سرطان حنجره‌ی فرزند راجه شفا یافت، شماره  
 قضیه: ۲۵۱ موضوع: ۱۱- شفای فرزند یهودی در اصفهان با نذر یک گوسفند برای  
 حضرت عباس علیه السلام، شماره قضیه: ۲۵۴ موضوع: ۱۲- طبیعی شدن زایمان زن  
 فرانسوی، با نذر دو قالیچه برای حضرت رقیه علیها السلام، شماره قضیه: ۲۶۷ ] صفحه  
 [۱۷۳

## احترام عزاداران و زائران

### سوء ظن سید محمود عطاران به جوان عزادار و کتک زدن او و تورم دستش

سید بزرگوار مرحوم سید محمود عطاران رضوان الله تعالی علیه فرمود: سالی در ایام  
 عاشورا در هیئت سینه زنان و عزاداران محله‌ی سردزک بودم. جوانی زیبا در اثناء  
 زنجیر زدن به زنان نگاه میکرد. بالاخره من طاقت نیاوردم و غیرت کردم و به او سیلی  
 زدم و از صف خارجش کردم. چند دقیقه بعد دستم درد گرفت و تدریجا شدت کرد تا  
 اینکه ناچار به دکتر مراجعه کردم. دکتر گفت: علت درد و جهت آن را نفهمیدم، ولی  
 روغنی تجویز کردم که دردش را ساکت می کند. آن روغن را به کار بردم ولی نفعی  
 نبخشید، بلکه دیدم هر لحظه دردش شدیدتر و ورم و آماسش بیشتر می شود! به خانه  
 آمدم و فریاد می زدم و آن شب خواب نرفتم. فقط در آخر شب لحظه‌ای خوابم برد.  
 حضرت شاهچراغ علیه السلام را در عالم رؤیا دیدم که فرمودند: باید آن جوان [ صفحه  
 ۱۷۴ ] را راضی کنی. چون به خود آمدم، دانستم که سبب درد چیست. رفتم و جوان را  
 پیدا کردم و معذرت خواستم و بالاخره راضیش کردم و در همان لحظه درد ساکت و

ورمها تمام شد و معلوم شد که من خطا کرده بودم و فقط سوءظن بوده است و من بدون علت به عزادار حضرت سیدالشهداء علیه السلام توهین کرده بود. [۱۰۸].

### سیلی به زائر حضرت ابوالفضل، صورت آن حضرت را کبود کرد

جناب سلاله السادات آقای سید مصطفی مستجاب الدعوه، به نقل از پدرشان، مرحوم سید تقی مستجاب الدعوه (کفشدار حرم حضرت عباس علیه السلام) این قضیه را نقل کرده‌اند: عربی بادیه نشین بچه‌اش مریض می‌شود. با پای برهنه، دوان دوان به کربلا می‌آید و خود را به حرم مطهر حضرت قمر بنی هاشم علیه السلام می‌رساند و در مقابل ضریح مطهر قرار می‌گیرد. یکی از خدام، آن عرب را با پای برهنه و خون آلود و کثیف در کنار ضریح می‌بیند، لذا سیلی محکمی به عرب می‌زند و می‌گوید: تو ادب را رعایت نکرده‌ای! اینجا جای بسیار حساس و با اهمیتی است و نباید این طور بی‌مبالاتی کرد. و خلاصه، به زائر عرب توهین بسیار می‌کند. عرب اشاره به ضریح می‌کند و می‌گوید: یا ابوالفضل علیه السلام، من خیال کردم اینجا خانه‌ی شماست، ولی حالا می‌بینم این شخص در اینجا امر و نهی می‌کند! این جمله را می‌گوید و با ناراحتی برمی‌گردد و در کاروانسرای منزل می‌کند. خادم مزبور، شب در عالم رؤیا می‌بیند که حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام به خادم، عطایا و هدایایی می‌دهند. او هم جلو می‌رود تا صله‌ای بگیرد. اما حضرت قمر بنی هاشم علیه السلام [صفحه ۱۷۵] از وی رو برمی‌گردانند! خادم عرض می‌کند: آقا جان چرا به من توجه ندارید؟ حضرت علیه السلام می‌فرماید: صورتم را ببین، کبود شده است! کبودی آن، در اثر آن سیلی است که تو به آن عرب زده‌ای، ولی در واقع به من خورده است! چرا او را از حرم بیرون کردی؟! تا او را راضی نکنی از تو راضی نخواهم شد! خادم می‌گوید: یا سیدی، من او را در کجا پیدا کنم؟! حضرت قمر بنی هاشم علیه السلام آدرس محل سکونت عرب را به او می‌دهند و می‌گویند: به او بگو بچه‌ات را شفا دادیم! خادم نیمه شب از

خواب بیدار شد و خود را به کاروانسرا رساند و عرب را بیدار کرد. عرب بیچاره دوباره ترسید! زیرا گمان کرد که دوباره آمده است تا او را تنبیه کند! ولی نمی دانست که آقای مهربان، خادم را فرستاده اند تا از او دلجویی کند. باری، خادم دست و صورت مرد عرب را می بوسد و جریان خواب را برای او تعریف می کند و از عرب پوزش می طلبد و پیام مسرت آمیز حضرت ابوالفضل علیه السلام را به او می رساند و می گوید: آقا فرمودند به شما بشارت بدهم که فرزندان را شفا می دهند. در این هنگام، عرب بسیار خوشحال می شود و خدا را شکر می کند که مورد لطف و عنایت آقا قمر بنی هاشم علیه السلام قرار گرفته است. [۱۰۹].

### امام حسین به خادم فرمودند: امشب عزیزترین میهمان مرا از حرم بیرون کردی

آقای حاج سید عبدالرسول خادم، این قضیه را از سید عبدالحسین، کلیددار حضرت سیدالشهداء علیه السلام و پدر کلیددار فعلی نقل فرمود: مرحوم سید عبدالحسین شبی در حرم مطهر می بیند که عربی با پای برهنه و خون [صفحه ۱۷۶] آلود، پای خونین و کثیف خود را به ضریح زده است و عرض حال می کند. آن مرحوم او را نهیب می دهد و بالاخره امر می کند که او را از حرم بیرون نمایند! در حال بیرون رفتن، آن عرب رو به ضریح حضرت امام حسین علیه السلام کرد و گفت: یا حسین، من گمان می کردم که اینجا خانه ی شما است، اما حالا معلوم شد که خانه ی شخص دیگری است، و سپس با حال منقلب از حرم بیرون رفت. در همان شب، آن مرحوم در خواب می بیند که حضرت امام حسین علیه السلام روی منبر در صحن مقدس تشریف دارند و ارواح مؤمنین در خدمت ایشان هستند و حضرت از خادم خود شکایت می کنند. کلیددار می ایستد و عرض می کند: یا جده! مگر چه خلاف ادبی از ما صادر شده است؟ حضرت علیه السلام می فرماید: امشب عزیزترین میهمان مرا از حرم من، با زجر بیرون کردی و من از تو راضی نیستم و خدا هم از تو راضی نیست! مگر اینکه او را

راضی کنی. عرض می کند: یا جداه، او را نمی شناسم و نمی دانم کجاست؟ حضرت فرمودند: الان در خان حسین پاشا (نزدیک خیمه گاه) خوابیده است و دیشب به حرم ما آمده بود، زیرا او را با ما کاری بود که برایش انجام دادیم! حاجت او شفای فرزند مفلوجش بود. او فردا همراه با قبیله اش می آید. پس تو از آنان استقبال کن. چون سید عبدالحسین بیدار می شود، با چند از خادمها به سوی «خان حسین پاشا» می رود و آن غریب را در همانجا که حضرت فرمودند، می یابد و دستش را می بوسد و او را با احترام به خانه ی خود می آورد و از او به خوبی پذیرایی می نماید. [صفحه ۱۷۷] فردا هم به اتفاق سی نفر از خدام به استقبال می رود، چون مقداری راه می رود، می بیند که جمعی هوسه کنان (شادی کنان) می آیند و آن بچه ی مفلوج را که شفا یافته بود، همراه خود آورده اند و به اتفاق به حرم مطهر آقا امام حسین علیه السلام مشرف می شوند. [۱۱۰].

### **امام حسین به بازدید ملا عباس مازندرانی و زوار می آیند و برای پیرمرد کفش جفت کن، سلام می فرستند**

واعظ شهیر، مرحوم حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ احمد کافی خراسانی رضوان الله تعالی علیه فرمود: مرحوم حاج شیخ مهدی مازندرانی رضوان الله تعالی علیه در کربلا بود، پنجاه سال صبحها در رواق حرم امام حسین علیه السلام منبر می رفت و آدم خوب و معروفی بود. چند جلد کتاب به نامهای کوكب دري، معالی السبطين، شجره ی طوبی و آثار الحسین علیه السلام نوشته است. وی در کتاب آثار الحسینش این قضیه را نقل کرده است: در مازندران، یک نفر به نام ملا عباس چاوش بود، او هر سال یک پرچم روی دوشش می گرفت و به طرف کربلا می رفت و یک عده از مردم نیز به دنبال این پرچم به کربلا می رفتند. مرحوم مازندرانی می گوید: یک سال ملا عباس تصمیم گرفت به کربلا نرود، چون یک گرفتاری برایش پیش آمده بود. در آن سال سی و دو نفر از جوانهای اطراف روستایش آمدند و گفتند: ملا عباس، بیا به کربلا

برویم! ملا عباس گفت: من امسال یک گرفتاری دارم که نمی توانم به کربلا بیایم. جوانها گرفتاریش را برطرف کردند. [صفحه ۱۷۸] ملا عباس چاوش، پرچم را برداشت و گفت: «هر که دارد هوس کربلا خودش باشد!» ملا عباس چاوش به راه افتاد و جمعیتی از مردم، از این ده و آن شهر نیز جمع شدند و شهر به شهر آمدند تا به نزدیکی های کربلا رسیدند و در منزلگاه منزل کردند. آنها در اول شب دور هم نشستند که ناگهان ملا عباس گفت: رفقا امشب چه شبی است؟! مردم گفتند: امشب شب جمعه است. ملا عباس گفت: رفقا آن چراغها را می بینید؟ گفتند: آری. گفت: آنها چراغهای گلدسته های حرم حضرت امام حسین علیه السلام است. یک منزل بیشتر مانده است. می دانم که خسته و مانده و ناراحتید، اما چون شب جمعه است، بیاید این منزل دیگر را هم برویم، تا اینکه در شب جمعه یک زیارتی از امام حسین علیه السلام بکنیم. رفقا گفتند: باشد، می رویم! همه راه افتادند و آمدند. در آن زمان مسافرخانه و هتل نبود، بله سراهایی بود. اینها چون به کربلا رسیدند، با اسبها و الاغها توی سرای رفتند. اسبهایشان را در طبقه پایین بستند و خودشان هم در اطاقهای بالا منزل کردند و آنها را گذاشتند. ملا عباس گفت: رفقا اکنون اثاثها را رها کنید! باید تا صبح نشده است، به حرم آقا امام حسین علیه السلام برویم. وقتی همه ی آنها در صحن امام حسین علیه السلام رسیدند، یک عده از جوانها آمدند و دورش را گرفتند و گفتند: ملا عباس آن شبهای جمعه ای که ما در مازندران بودیم، توی روستایمان دورت جمع می شدیم و تو یک نوحه می خواندی و ما برای امام حسین علیه السلام سینه می زدیم، حالا هم شب جمعه است و می خواهیم در صحن و حرمش عزاداری کنیم. ملا عباس گفت: چشم. امشب هم برایتان نوحه می خوانم. ملا عباس می گوید: با خودم گفتم: در حرم آقا امام حسین علیه السلام برایشان زیارت [صفحه ۱۷۹] می خوانم و بعد می رویم بالای سر امام حسین علیه السلام و دفترچه ی نوحه ام را درمی آورم و آن را باز می کنم و هر نوحه ای آمد، همان نوحه را می خوانم. وقتی آمدم بالای سر امام حسین علیه السلام دفترچه را در آوردم و آن را باز

کردم، دیدم سر صفحه نوحه‌ی حضرت علی اکبر علیه السلام آمد. فهمیدم که این اشاره‌ی خود ابی عبدالله علیه السلام است. نوحه‌ی حضرت علی اکبر علیه السلام را خواندم. حالا شما مناسبتها را ببینید. یک مشت جوان و سفر اول آنها و توی حرم امام حسین علیه السلام و شب جمعه و نوحه‌ی علی اکبر علیه السلام! یک حالی پیدا کرده بودند. بعد ملا عباس صدا زد: رفقا بس است! برویم استراحت کنیم. همه افراد را برداشت و به سرا بازگشت. همه خسته و مانده افتادند و خوابشان برد. ملا عباس می‌گوید: وقتی که خوابم برد، در عالم خواب دیدم که یک نفر در سرا را می‌زند. من بلند شدم و آمدم تا ببینم کیست؟ دیدم یک غلام سیاهی پشت در است. به من سلام کرد و گفت: ملا عباس چاوش شما هستید؟! گفتم: بله. گفت: آقا فرمودند: به رفقا بگویید مهیا بشوید، ما می‌خواهیم به دیدن شما بیاییم! گفتم: آقا کیست؟! گفت: آقا همان کسی است که این همه راه، به عشق و علاقه‌ی او آمدی. گفتم: آقا امام حسین علیه السلام را می‌گویی؟! گفت: آری! گفتم: کجا هستند؟ برای پابوسی ایشان می‌رویم. گفت: نه، آقا فرموده‌اند: خودم می‌آیم! ملا عباس می‌گوید: در عالم خواب آمدم و رفقا را خبر کردم و همه‌ی ما مؤدب نشستیم، به خاطر اینکه الان آقا می‌آیند. طولی نکشید که دیدم در سرا باز شد! مثل اینکه خورشید طلوع کند، نور خیر کننده‌ای ظاهر شد، ناگهان من و رفقایم می‌خواستیم بلند شویم اما آقا اشاره کردند و فرمودند: ملا عباس، تو را به جان [صفحه ۱۸۰] حسین، بنشینید! شما خسته‌اید و تازه رسیده‌اید، راحت باشید. سپس احوال یک یک ما را پرسیدند و بعد فرمودد: ملا عباس! گفتم: بله آقا جان. فرمودند: می‌دانی چرا من امشب به اینجا آمدم؟! گفتم: نه آقا جان. فرمودند: من با شما سه کار داشتم. گفتم: آن سه کار چیست آقا جانم؟ فرمودند: اولاً، بدان که هر کس زائر ما باشد، به دیدنش می‌رویم! ثانیاً، شبهای جمعه وقتی در مازندران هستی و جلسه دارید و دور هم می‌نشینید، یک پیرمردی دم در می‌نشیند و کفش‌ها را درست می‌کند، سلام حسین را به او برسان! سپس فرمودند: ملا عباس! کار سوم هم این است که آمدم به تو

بگویم که اگر دفعه‌ی دیگر رفقا را در شب جمعه به حرم آوردی،... گفتم بله آقا؟ یک وقت دیدم بغض راه گلویشان را گرفت. گفتم: آقا چی شده؟ فرمودند: ملا عباس اگر دو مرتبه رفقاییت را شب جمعه به حرم آوردی و خواستی نوحه بخوانی، دیگر نوحه‌ی علی اکبر را نخوانی! گفتم: چرا نخوانم؟ مگر بد خواندم؟ غلط خواندم؟! فرمودند: نه. گفتم پس چرا نخوانم؟! فرمودند: ملا عباس! مگر نمی‌دانی شبهای جمعه مادرم فاطمه زهرا علیهاالسلام به کربلا می‌آیند؟! [۱۱۱].

### آمدن حضرت ابوالفضل و حر و اصحاب به دیدن زوار، در رؤیای ملا عباس

این قضیه توسط حجه الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ محمد علی برهان نقل شده است: این حقیر، در سال ۱۳۳۶ یا ۳۷ شمسی، که جواز سفر به عتبات مقدسه به مبلغ [صفحه ۱۸۱] پانزده تومان بود، بعد از دهه‌ی محرم، به اتفاق یک نفر زائر، از طریق خرمشهر با موتور آبی به حله و از آنجا به نجف اشرف و سایر عتبات مقدسه (کربلا، کاظمین و سامرا) مشرف شدیم. مدتی به قصد زیارت، خصوصا در کربلای معلی، ماندیم و همیشه پس از زیارت امام حسین علیه السلام یا حضرت ابوالفضل علیه السلام، به نماز جماعت مرحوم آیت الله شیخ محمد علی سیبویه قدس سره حاضر می‌شدیم. یک روز کتابی را که تألیف مرحوم آقای سیبویه بود مطالعه می‌کردم، در آن کتاب دیدم که ایشان این قضیه را مرقوم فرموده‌اند: کاروانی از ایران به قصد زیارت به کربلا آمده بود و یک نفر روحانی به نام ملا عباس آن کاروان را همراهی می‌کرد. ملا عباس، که خیلی اهل ولاء و دارای خلوص نیت بود، نقل کرد: روز اول که به کربلا وارد شدیم، به زیارت حضرت امام حسین علیه السلام و حضرت ابوالفضل علیه السلام رفتیم. شب آن روز، در عالم رویا دیدم که آقایی با نوکر و نفرات دارند به اطاق ما تشریف می‌آورند. پرسیدم: این آقا که جلوی همه می‌آیند و اینقدر نورانی هستند، نامشان چیست؟ یکی از همراهانشان، که گویا از اصحاب امام حسین علیه السلام بود، گفت: این آقا، همه



کاره‌ی دربار امام حسین علیه‌السلام، یعنی حضرت ابوالفضل علیه‌السلام هستند که به دیدن شماها تشریف آورده‌اند! من از جا بلند شدم و به استقبالشان رفتم و عرض کردم: آقا، ما چه قابلیت‌هایی داریم که شخصیتی مثل شما بزرگوار و همراهان محترمتان به دیدن ما بیایید و زحمت بکشید؟! حضرت علیه‌السلام فرمودند: شما شیعیان و محبین ما هستید و خیلی در نزد ما احترام دارید. من و این اصحاب برادرم، به امر برادرم امام حسین علیه‌السلام به دیدن زوارمان [صفحه ۱۸۲] می‌آئیم و سر چهار فرسخی که می‌خواهند به سرزمین کربلا وارد بشوند، حر بن یزید ریاحی را به استقبالشان می‌فرستیم. در این هنگام، من از شدت خوشحالی و با گریه‌ی شوق از خواب بیدار شدم. [۱۱۲].

### شفای چشم آیت الله حاج میرزا مهدی بروجردی توسط گل پای زوار امام حسین در قطار باربری

آقای حاج میرزا مهدی بروجردی ساکن شهر قم، که از علما و بزرگان حوزه‌ی علمیه و صاحب تألیفات عدیده همچون کتاب «اسلام و مستمندان» هستند، این قضیه را در آن کتاب نقل فرموده‌اند: در سن بیست سالگی در اثر ضعف چشم محتاج به عینک شدم و بالنتیجه لازم دانستم که برای علاج آن اقدام عاجلی به عمل آورم. برای این منظور به پزشکان متخصص چشم مراجعه کردم، ولی بعد از مداوای زیاد نتیجه‌ی مثبتی به دست نیامد و برای خواندن خطوط و دیدن افراد عینک نیازمند بودم. بالاخره سالی بعد از مراجعت از مکه، از طرف کویت به کاظمین مشرف شدم. نزدیک اربعین، که شب زیارتی حضرت امام حسین علیه‌السلام است؛ مردم از اطراف به کربلا می‌رفتند تا از فیوضات آن شب و عنایات و الطاف الهی در حرم امام حسین علیه‌السلام بهره‌مند شوند. من هم به همین منظور، عازم کربلا شدم تا بتوانم شفای چشم خود را در کنار آن مرقد از خدای متعال بخواهم و با توسل به ذیل عنایت حضرت سید الشهداء علیه‌السلام اباعبدالله الحسین علیه‌السلام، خداوند حاجتم را برآورد. [صفحه ۱۸۳] عصر روز

نوزدهم صفر، به عزم کربلا، کاظمین را ترک گفتم: وسیله‌ی سفر ما قطار راه آهن بود و معلوم است که قطار برای پیاده کردن و سوار کردن مسافرین، ایستگاههای متعدد دارد. چون شب اربعین بود، جمعیت زیادی که از دهات مجاور می آمدند، برای سوار شدن در هر ایستگاهی ایستاده بودند. به هر حال جمعیت زیادی داخل قطار را پر کرده بودند، به گونه‌ای که داخل کوپه‌های مسافربری جای خالی نبود و ما در کوپه‌ای بودیم که محل چهار پایان بود و صندلی هم نداشت! مردم اکثرا سراپا ایستاده بودند و در راهرو و کوپه‌ها هیچ جای اضافی نبود! در عین حال، باز در هر ایستگاه بر جمعیت و تراکم افزوده می شد. خصوصا در یکی از ایستگاه‌ها بعضی از اعراب بدوی و کثیف، با پای برهنه و گل آلود سوار شدند و بعضی از آنها را در کوپه‌ای که ما بودیم، جا دادند. البته وضع لباس و اندام آنها به گونه‌ای بود که من واقعا از آنها متنفر بودم و با خود می گفتم: اینها کی هستند و با پای گل آلود کثیف می خواهد به کجا بروند؟! با این وضع چه زیارتی؟ آیا اینها هم از زوار محسوب می شوند؟! در این فکر بودم که ناگاه به فکرم رسید که لباس و صورت و تجملات ظاهری نشانه‌ی آدمیت نیست! از کجا معلوم که اینها زائر واقعی امام حسین علیه السلام نباشند؟ چه بسا مردم خوش ظاهری که به زیارت می روند، ولی در اثر خبث باطنی زائر نیستند! پس اینها را سبک نشمار! شاید تقربشان نزد حق زیادتر از دیگران باشد. با این اندیشه کمی آرام گرفتم. بعد به یاد آوردم که من در سن بیست سالگی و گل جوانی، به ضعف چشم گرفتار شده‌ام. خدایا می شود به من توجهی کنی و در اثر توسل به امام حسین علیه السلام سلامت چشم را به من باز گردانی؟ آیا توسل من در امشب نتیجه‌ای دارد؟ آیا امام حسین علیه السلام به من عنایتی می فرمایند؟ آیا خدا امشب حاجتم را برمی آورد؟ اجابت دعا که در [صفحه ۱۸۴] تحت قبه و بارگاه حضرت امام حسین علیه السلام از وعده‌های حق است! ناگاه با خود گفتم: به زیارت می روم تا عرض حاجت کنم! وه چه مقام بزرگی! وه چه حاجت کوچکی! مقام رفیع و بلند حضرت اباعبدالله علیه السلام جانباز کوی حق کجا و شفای

ضعف چشم من کجا؟! چه انتظار و خواسته‌ی کوچکی؟! برای نیل به این حاجت می‌توانم به خواست خدا، از زوار حضرتش استفاده کنم! در این حال با قلبی دور از شائبه و با صفای باطنی و معنوی و با توجه به مقام زائران آن حضرت، چشمم به پای یکی از مسافران کربلا که پایش گل آلود بود، افتاد. آهسته دست بردم و به مقدار عدسی از گل خشکیده‌ی پای او را برداشتم و آن را در دستم سرمه کردم و با دست چپ عینک از چشم برداشتم و با دست راستم آن خاک را به چشمم مالیدم. مالیدن آن خاک همان و خوب شدن و رفع ضعف چشم همان! دیگر هرگز نیازی به عینک پیدا نکردم. اللهم ارزقنا زیارة قبره و شفاعة جده آمین رب العالمین. [۱۱۳].

### توجه امام حسین به سید نورالدین نهاوندی که با حالت جنابت به صحن آمد، حمامها بسته بود و او برای فوت زیارت وداع اضطراب داشت

مرحوم حاج سید نورالدین نهاوندی از تجار معروف و متدین اراک بوده است. وی اگر چه سواد نداشته است، لکن بسیار با ایمان و خوش عقیده و صادق بوده است و مردم اراک به او عقیده داشته‌اند و کراماتی نیز به او منسوب است. عالم جلیل القدر حضرت حجة الاسلام جناب آقا علی میر یحیی این قضیه را از آن سید بزرگوار نقل [صفحه ۱۸۵] کرده‌اند: سید نورالدین گفت: قبل از اینکه متأهل شوم، به اتفاق مادرم همراه با قافله‌ای به عزم زیارت حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام به طرف کربلا حرکت کردیم و البته من در راه، خیلی به مادرم خدمت می‌کردم. مدتی در کربلا بودیم و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و سایر عتبات مقدسه را نیز زیارت کردیم و در پایان، برای آخرین مرتبه به عنوان زیارت وداع به کربلا بازگشتیم. از طرف رئیس قافله ابلاغ شد که فردا عازم حرکت باشیم و آن شب هم شب جمعه بود. به مادرم خبر دادم تا برای زیارت وداع برویم، لکن مادرم قبول نکرد و گفت: الان خسته هستیم. چند ساعتی استراحت می‌کنیم و سپس در هنگام سحر، به زیارت مشرف می‌شویم. من هم

رضایت مادرم را ترجیح دادم و خوابیدم. هنگام سحر از خواب بیدار شدم و متأسفانه دیدم کارم خراب شده و جنب شده‌ام! با عجله‌ی زیادی به عزم غسل کردن، به طرف حمام رفتم، اما در حمام بسته بود! به حمام دیگری رفتم و آن هم باز نبود! خلاصه به هر کجا رفتم، در حمام برویم باز نشد و بالاخره با ناراحتی فوق العاده‌ای به صحن مطهر روانه شدم و دیدم همراهان قافله‌ی ما، همه به زیارت وداع مشغول هستند. به اندازه‌ای غم و اندوه مرا فراگرفت که نمی‌توانم توصیف نمایم! از روی تأسف و ناراحتی، چندان به پشت دست خود زدم که دستم مجروح شد! سپس با حالت بیچارگی و اضطراب، پشت پنجره آمدم. ناگهان چشمم افتاد به جمال دل‌آرای حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام در حالی که ایشان از بالای ضریح مطهر، آهسته به طرف من می‌آمدند! نگاه محبت‌آمیزی به من فرمودند، و دست محبت به صورتم کشیدند و فرمودند: سید نورالدین! خیلی [صفحه ۱۸۶] ناراحتی؟! برو غسل کن! تا به حمام برسی، حمام باز می‌شود! ناگهان به خود آمدم و دیدم از آقا خبری نیست! با کمال عجله به طرف حمام روانه شدم و دیدم تازه حمامی می‌خواهد، درب حمام را باز کند. با کمال شوق غسل کردم و سپس به زیارت وداع موفق شدم. [۱۱۴].

### غسل و نماز بر بدن زائر امام حسین توسط حضرت امام زمان

مرحوم آیه الله حاج میرزا محمد علی گلستانه اصفهانی، در آن وقتی که ساکن مشهد بودند؛ برای یکی از علمای بزرگ مشهد نقل فرموده بودند که، عموی من مرحوم آقای سید محمد علی که از مردان صالح و بزرگوار بود، این قضیه را نقل می‌کرد. در اصفهان شخصی به نام «جعفر نعلبند» بود که حرفهای غیر متعارفی می‌زد. مثلاً می‌گفت: «من به خدمت حضرت امام زمان علیه‌السلام رسیده‌ام و طی الارض کرده‌ام» و طبعاً با مردم هم کمتر تماس می‌گرفت و حتی گاهی مردم پشت سر او حرف می‌زدند. روزی برای زیارت اهل قبور به تخت فولاد اصفهان می‌رفتم، در بین راه دیدم آقا جعفر نیز به

آن طرف می‌رود. من نزدیک او رفتم و به او گفتم: دوست داری با هم راه برویم؟  
گفت: مانعی ندارد. بالاخره در میان راه از او پرسیدم: مردم درباره شما حرفهایی  
می‌زنند! آیا راست می‌گویند که تو به خدمت حضرت امام زمان علیه‌السلام  
رسیده‌ای؟! آقا جعفر ابتدا نمی‌خواست جواب بدهد، لذا گفت: آقا، از این حرفها  
بگذریم [صفحه ۱۸۷] مسائل دیگری را با هم مطرح کنیم! اما من اصرار کردم و گفتم:  
انشاءالله اهل هستم. بالاخره آقا جعفر گفت: بیست و پنج بار به کربلا مشرف شده بودم؛  
تا آنکه در سفر بیست و پنجم، شخصی که اهل یزد بود، در راه با من رفیق شد. چند  
منزل با هم رفتیم و او مریض شد و کم‌کم مرضش شدت کرد تا به منزلی رسیدیم که  
قافله به خاطر ناامن بودن راه، دو روز در آن منزل ماند. تا اینکه قافله‌ی دیگری رسید و  
هر دو قافله با هم جمع شدند و حرکت کردند. حال مریض بزودی رو به سختی گذاشته  
بود وقتی قافله می‌خواست حرکت کند، من دیدم که به هیچ وجه نمی‌توان او را  
حرکت داد. لذا نزد او رفتم و به او گفتم: من می‌روم و برای تو دعا می‌کنم که خوب  
شوی. وقتی خواستم با او خداحافظی کنم، دیدم او گریه می‌کند! من متحیر شدم، از  
طرفی روز عرفه نزدیک بود و بیست و پنج سال، همه ساله در روز عرفه در کربلا  
بوده‌ام و از طرفی نیز نمی‌توانستم این رفیق را در این حال تنها بگذارم و بروم؟! به هر  
حال نمی‌دانستم چه کنم و همینطور که اشک می‌ریخت، به من گفت: فلانی من تا یک  
ساعت دیگر می‌میرم! این یک ساعت را هم صبر کن و وقتی من مردم، هر چه دارم از  
قبیل خورجین و الاغ و سایر اشیا، مال تو باشد. فقط جنازه‌ی مرا به کربلا برسان و مرا  
در آنجا دفن کن! من دلم سوخت و هر طور بود در کنار او ماندم، تا او از دنیا رفت. اما  
قافله برای من صبر نکرد و حرکت نمود. من جنازه‌ی او را به الاغش بستم و به طرف  
کربلا حرکت کردم. از قافله اثری جز گرد و غباری باقی نمانده بود. و من به آنها  
نرسیدم. حدود یک فرسخ که راه رفتم، هم خوف مرا گرفته بود و هم هر طور که آن [  
صفحه ۱۸۸] جازه را به الاغ می‌بستم، پس از یک مقدار راه پیمودن، باز جنازه می‌افتاد

و به هیچ وجه روی الاغ قرار نمی گرفت. بالاخره چون دیدم که نمی توانم او را ببرم، خیلی پریشان شدم و ایستادم و به حضرت سیدالشهداء علیه السلام سلامی عرض کردم و با چشم گریان گفتم: آقا، من با این زائر شما چه کنم؟! اگر او را در این بیابان بگذارم، مسئول هستم و اگر بخواهم به کربلا بیآورم، می بینید که نمی توانم و درمانده و بیچاره شده ام؟! ناگهان دیدم، چهار سوار که یکی از آنها شخصیت بیشتری داشت، پیدا شدند و آن بزرگوار به من فرمودند: جعفر! با زائر ما چه می کنی؟ عرض کردم: آقا چه کنم؟ درمانده شده ام و نمی دانم چه کنم؟ در این اثناء آن سه نفر پیاده شدند، یکی از آنها نیزه ای در دست داشت و با آن نیزه به زمین زد و چشمه ی آبی ظاهر شد! سپس آن میت را غسل دادند و آن آقا جلو ایستاده و بقیه کنار او ایستادند و بر جنازه نماز خواندند و بعد او را سه نفری برداشتند و محکم به الاغ بستند و ناپدید شدند! من حرکت کردم و با آنکه معمولی راه می رفتم، دیدم به قافله ای رسیدم که آنها قبل از ما حرکت کرده بودند! از آنها عبور کردم و پس از چند لحظه باز قافله ای را دیدم، که آنها قبل از این قافله حرکت کرده بودند! از آنها هم عبور کردم و بعد از چند لحظه ی دیگر به پل سفید که نزدیک کربلا است، رسیدم! سپس وارد کربلا شدم و خودم از این سرعت سیر تعجب می کردم! بالاخره او را بردم، و در وادی ایمن (قبرستان کربلا) دفن کردم و سپس من در کربلا [ صفحه ۱۸۹ ] ماندم. پس از بیست روز، رفقای که در قافله بودند به کربلا رسیدند! آنها از من سؤال می کردند: تو کی آمدی! و چگونه آمدی! من برای آنها به اجمال، مطالبی را گفتم و آنها تعجب کردند! بالاخره روز عرفه شد و وقتی به حرم سیدالشهداء ابا عبدالله الحسین علیه السلام رفتم، دیدم بعضی از مردم را به صورت حیوانات مختلف می بینم. [ ۱۱۵ ] از شدت وحشت به [ صفحه ۱۹۰ ] خانه برگشتم.

«دفعه ی دوم نیز در همان روز از خانه بیرون آمدم و باز هم آنها را به صورت حیوانات مختلف دیدم! عجیب تر این بود که بعد از آن سفر، چند سال دیگر هم در ایام عرفه به کربلا مشرف شده ام؛ ولی تنها در روز عرفه، بعضی از مردم را به صورت حیوانات

می بینم و در روزهای دیگر، آن حالت برایم پیدا نمی شود. لذا تصمیم گرفتم که دیگر در روز عرفه به کربلا مشرف نشوم. من وقتی این مطالب را برای مردم اصفهان می گفتم، آنها باور نمی کردند و یا پشت سر من حرف می زدند! بالاخره تصمیم گرفتم که دیگر با کسی از این مقوله حرف نزنم و مدتی هم چیزی برای کسی نگفتم. تا آنکه یک شب با همسرم غذا می خوردیم، که ناگهان صدای در حیاط بلند شد. من رفتم و در را باز کردم؛ دیدم شخصی می گوید: جعفر! حضرت صاحب الزمان علیه السلام تو را می خواهند! من لباس پوشیدم و در خدمت او رفتم و مرا به مسجد جمعه ی اصفهان برد، در آنجا دیدم که آن حضرت در مکانی که منبر بسیار بلندی در آن هست، نشسته اند و جمعیت زیادی هم در خدمتشان بودند. من با خود گفتم: در میان این جمعیت، [صفحه ۱۹۱] چگونه آقا را زیارت کنم و چگونه خدمتشان برسم؟ اما ناگهان دیدم که حضرت بقیه الله ارواحنا فداه به من توجه فرمودند و صدا زدند: جعفر، بیا! من به خدمتشان مشرف شدم و ایشان فرمودند: چرا آنچه در کربلا دیده ای، برای مردم نقل نمی کنی؟! عرض کردم: ای آقای من، آنها را برای مردم نقل کردم. ولی از بس مردم پشت سرم بدگویی کردند، گفتن آنها را ترک نمودم! حضرت بقیه الله علیه السلام فرمودند: تو کاری به حرف مردم نداشته باش! تو آن قضیه را برای آنها نقل کن، تا مردم بدانند که ما چه نظر لطفی به زوار جدمان حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام داریم! [۱۱۶]. [صفحه ۱۹۲]

### ملحقات بخش ۰۶ در این کتاب

موضوع: ۱- دل روزه خوان شکسته شد، ولی ائمه ی اطهار علیه السلام دل او را بدست آوردند، شماره قضیه: ۳ موضوع: ۲- احترام ملائکه به منبری امام حسین علیه السلام در شب اول قبر، شماره قضیه: ۳۰۲ موضوع: ۳- لبخند امام حسین و جواب سلام به جوانی که پدر و مادرش را به کربلا آورد، شماره قضیه: ۱۲۵ موضوع: ۴- حضرت ابوالفضل و

حضرت علی اکبر علیهما السلام به استقبال زائر امام حسین علیه السلام می آیند، شماره قضیه: ۱۴۰ موضوع: ۵- حضرت ابوالفضل علیه السلام کاروان زوار را نجات دادند، شماره قضیه: ۱۳۴ موضوع: ۶- حضرت امام حسین علیه السلام از گرفتاری خانم زائر می گیرند و حضرت ابوالفضل علیه السلام را به کمک می فرستند، شماره قضیه: ۱۳۶ موضوع: ۷- سیراب نمودن زائر امام حسین علیه السلام موجب هدایت یونس ارمنی شد، شماره قضیه: ۱۷۲ موضوع: ۸- غبار زوار امام حسین علیه السلام موجب هدایت جمال الدین خلیعی موصلی شد، شماره قضیه: ۱۷۱ موضوع: ۹- جوان نصرانی که به خاطر همراهی با دوستانش به کربلا وارد شده بود نیز به عنوان زائر محسوب شد، ۱۷۶ موضوع: ۱۰- ترسایی که در خانه‌ی امین الدوله بود نیز به عنوان زائر محسوب شد، شماره قضیه: ۱۷۷ موضوع: ۱۱- شیعه شدن حکیم غلامحسین هندی توسط حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سبب بذل مال در عزاداری، شماره قضیه: ۱۷۳ موضوع: ۱۲- امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: چون شخص غاصب، خادم عزاداران امام حسین علیه السلام است، از او در گذر!، شماره قضیه: ۱۸۴ موضوع: ۱۳- شفای چشم حضرت آیه الله العظمی حاج آقا حسین بروجردی به برکت گل عزادار امام حسین علیه السلام، شماره قضیه: ۲۰۴۱۴- حضرت ابوالفضل علیه السلام به خاطر گریه‌ی شخص سنی برای امام حسین، گوساله را به او بخشیدند و او شیعه شد، شماره قضیه: ۱۸۵ ] صفحه ۱۹۵

### اطعام در مجالس امام حسین (ع)

#### شرکت حضرت امام زمان در مسجدی در لبنان و خوردن از اطعام حضرت ابوالفضل و

#### نامه‌ی ایشان به شیعیان

در طول تاریخ غیبت کبری حضرت بقیه الله ارواحنا فداه، نامه‌های متعددی به علما و دوستان خود مرقوم فرموده‌اند. اما در سالهای اخیر یعنی در سال ۱۴۰۴ هجری قمری،



ایشان نامه‌ای با یک دنیا محبت به شیعیان خود فرستادند. شرح این نامه را از اینجا آغاز می‌کنیم که حدوداً سال ۱۴۱۰ هجری قمری بود که یکی از علما بزرگ اهل معنی قضیه‌ی زیر را برای من و جمعی از دوستان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام این چنین نقل فرمودند: یکی از دوستان امام عصر ارواحنا فداه، نامه‌ای از لبنان با قضیه‌ی مربوط به آن را برایمان به این شرح ارسال نموده‌اند: اما جماعت یکی از مساجد لبنان به نام «مسجد السیده نرجس علیهاالسلام» (یعنی مسجد [صفحه ۱۹۶] حضرت نرگس مادر بزرگوار حضرت امام عصر ارواحنا فداه) و افراد هیئت امنای مسجد، قسم مؤکد یاد نموده‌اند که در این مسجد در ماه محرم به نام حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام، مؤمنین را اطعام می‌نمودیم. برای این منظور و به عنوان شرکت مردم در ثواب این عمل، صندوقی در آن محل نصب کرده بودیم و چنانکه معمول است، صندوق دارای قفل بود و فقط روزنه‌ی باریکی داشت که بتوانند سکه یا اسکناسی تا داخل آن بیندازند. پس از مدتی که آن را باز نمودیم، با کمال تعجب نامه‌ای به همراه یک شکلات بزرگ لبنانی در آن یافتیم که به هر صورت بخواهیم محاسبه نماییم، محال است که آن دو را از روزنه‌ی باریک، در صندوق داخل نموده باشند و فقط باید با معجزه‌ای این کار انجام شده باشد، زیرا کلید آن نیز فقط در دست خودمان بود. وقتی نامه را باز نمودیم این جملات با ترتیب خاصی در آن نوشته شده بود: (لازم به تذکر است که آن خط مبارک، هیبت و عظمتی را در دل انسان ایجاد می‌کرد). بسم الله الرحمن الرحیم و قل اعملوا فیسیری الله عملکم و رسوله و المؤمنون» صدق الله العلی العظیم انا المهدی المنتظر» «اقت الصلاة فی مسجدکم» و اکتل مما اکتلم» و دعوت لکم» «فادعوا لی بالفرج» [صفحه ۱۹۷] ترجمه‌ی این جملات: «به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان» (ای پیامبر ما به مردم بگو): هر عملی را که می‌خواهید انجام دهید، اما بدانید عمل شما را خدا و رسول او و مؤمنون (ائمه هدی علیهم‌السلام) می‌بینند. راست فرموده است خداوند بلند مرتبه‌ی با عظمت. من مهدی منتظر هستم. در مسجد شما نماز را برپا

داشتم. و از آنچه شما خوردید، من هم خوردم. و برای شما دعا نمودم. پس شما هم برای فرج من دعا کنید. پس از نقل این نامه، دوستان آن حضرت، از این همه لطف، اشک شوق می ریختند و گریه می کردند. در تأیید این نامه، چند روز بعد یکی از روحانیون معظم در حرم مطهر حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام به طور اتفاقی، تشریف به محضر مقدس حضرت بقیه الله «عجل الله تعالی فرجه الشریف» پیدا نموده و از آن حضرت درباره‌ی نامه‌ی فوق سؤال کرده بود که آن حضرت در جواب فرموده بودند: بلی آن نامه از ما می باشد. و من خودم آن روحانی عزیز و متقی را دیدم و دوباره از ایشان همان تشریف را پرسیدم و ایشان آن را برایم همانگونه که در بالا ذکر شد، بازگو فرمودند. [۱۱۷]. [صفحه ۱۹۸]

### قند هفته‌ی گذشته «آب کوب» نبود

حجه الاسلام والمسلمین آقای صادقی واعظ از شیخ غلامرضا یزدی، که عالمی عارف و زاهد و متقی بود و در یزد می زیست، نقل کردند که گفت: من در شبهای جمعه در منزل شخصی قصابی روضه می خواندم. یک شب در عالم خواب دیدم که صحرای محشر برپا است. حضرت امام حسین علیه السلام در یک جا نشسته‌اند و حضرت ابوالفضل علیه السلام منشی ایشان هستند و صورت مجالس و محافل را که برای اهل بیت علیهم السلام برپا شده است، گرفته‌اند و حضرت ابوالفضل علیه السلام می نویسند. بالاخره به روضه قصاب رسیدند. حضرت ابوالفضل علیه السلام، طبق معمول هر هفته، نوشتند: کله قند سه شاهی. حضرت امام حسین علیه السلام فرمودند: نه برادر، این هفته قندش آب کوب نبود و به قیمت صد دینار خریده بود. سپس من از خواب بیدار شدم. هفته بعد که به منزل قصاب رفتم به او گفتم: قند هفته‌ی گذشته، آب کوب نبود؟ گفت: قند جلوی شما آب کوب بود. گفتم: قند روضه چگونه بود؟ قصاب گفت: روز قبلش آمدم که بخرم ولی قند آب کوب نیافتم، بنابراین قند ارزان خریدم. خوانندگان

توجه داشته باشند که تشکیلات امام حسین علیه السلام چقدر دقیق است! [۱۱۸].  
صفحه ۱۹۹]

### توجه امام حسین به مقدار اطعام حاج محمدرضا بقال در روز اربعین

مرحوم حاج محمدرضا بقال ساکن شیراز، کوی آستانه، هر ساله در روز اربعین، چهل من برنج طبخ می کرد و به مردم می داد. سالی که به کربلا مشرف می شود، همان مقدار چهل من را معین می کند و به فرزندش سفارش می کند که در روز اربعین، این چهل من برنج را طبخ کند و به مردم بدهد. شب بعد از اربعین، در کربلا در خواب حضرت سیدالشهداء علیه السلام را می بیند و آن حضرت می فرماید: محمدرضا، امسال که کربلا آمدی؛ اطعام را نصف کردی! چون بیدار می شود، معنای این سخن را نمی فهمد تا اینکه پس از مراجعت به شیراز و گذشتن سه روز از ورودش و اطعام در آن سه روز، از فرزندش می پرسد: امسال در روز اربعین چه کردی؟ گفت: به سفارش شما عمل کردم! بالاخره پس از اصرار زیاد، فرزندش اقرار کرد که بیست من بیشتر طبخ نشد و بیست من دیگر را گذاردم برای ولیمه دادن در هنگام مراجعت شما، که آنها در این سه روز طبخ شد. [۱۱۹]. [صفحه ۲۰۰]

### خانم سیاه پوشی فرمود: شما فقط در مجلس شرکت کرده‌اید، اما از اطعام آن مصرف نکرده‌اید

عالم متقی، سلاله السادات، علامه سید مرتضی برقی قدس سره از منبری های مشهور و پر مایه ی قم بودند و به لحاظ روحیات خاص ولایی و کثرت علم، جلسات سخنرانی ایشان غالباً مملو از طلاب و روحانیون بود. این بزرگوار در سالهای پایان عمرشان، در دهه ی دوم ماه صفر در منزل حاج غلامعلی فرجی واقع در قم، گذرخان، منبر می رفتند. قبل از منبر ایشان مرحوم حاج آقا مؤمن کربلایی (امام جماعت مسجد رضویه) منبر

می رفتند و مسائل شرعی را می فرمودند و پس از منبر حاج آقا برقعی، جناب آقای حاج علی کوچک زاده و جناب آقای حسین آقا شکروی (نقاش) به مرثیه خوانی می پرداختند و مراسم سینه زنی پر شوری انجام می شد و پس از آن با آبگوشت از مردم پذیرایی می شد. مرحوم آقای برقعی که پیرمردی در حدود نود ساله بودند، پس از اتمام منبرشان از مجلس خارج می شدند، زیرا در آن کهولت سن، توان نشستن در جلسه‌ی سینه زنی که گاهی ساعتها به طول می انجامید را نداشتند. در یکی از این شبها، مرحوم آقای برقعی رؤیای خود را بر فراز منبر فرمودند که به شرح زیر است: دیشب در عالم رؤیا دیدم که در همین منزل، یک حوض پر از آب زلال و یک پاتیل پر از شربت قرار گرفته است. خانم سیاه پوشی در کنار آن ایستاده‌اند و مردم یکی یکی می آیند و اظهار عطش می کنند و آن مخدره لیوانی را از پاتیل، پر از شربت می کنند و [صفحه ۲۰۱] به دست هر یک از آنها می دهند. در این هنگام من جلو رفتم و به آن خانم عرض کردم: خانم من هم تشنه هستم. آن خانم بزرگوار لیوان را برای اولین مرتبه، از آب حوض پر کردند و به دست من دادند. من عرض کردم: خانم چرا پارتی بازی می کنید؟! [۱۲۰] به همه شربت می دهید و به من آب می دهید؟ آن بزرگوار فرمودند: این مردم هم در مجلس عزاداری شرکت کرده‌اند و هم از اطعام آن خورده‌اند. بنابراین به آنها شربت می دهیم! اما شما فقط در مجلس شرکت کرده‌اید، اما از طعام آن مصرف نکرده‌اید! مرحوم آقای برقعی پس از نقل این رؤیا فرمود: من به واسطه‌ی کهولت سن نمی توانم تا پایان مجلس در اینجا بمانم. لذا از حاج غلامعلی فرجی خواهش می کنم که اگر ممکن است، لقمه‌ای از غذای امام حسین علیه السلام را، اگر چه مقداری نان و سبزی باشد، برای من مهیا کنند، تا در هنگام پایین آمدن از منبر، آن را بگیرم و همراه با خود ببرم.

**اطعامی با برکت در منزل جناب آقای سید علی شاهرودی**

این قضیه توسط آیه الله آقای سید علی شاهرودی بیان شده است: این جناب در مجلس سوگواری مدرسه‌ی بزرگ آخوند، به عنوان یکی از خدام بودم. [صفحه ۲۰۲] در شب هفتم محرم، نوعاً در عراق به نام حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام مجلس روضه گرفته می‌شود. در چنان شبی من چند نفری را که در چایخانه با هم مشغول اداره‌ی چای بودیم (که تعداد آنها با خودم هفت نفر می‌شد) برای شام به منزل خودم (که جاده‌ی دوم، یعنی میلان دوم بود) دعوت کردم. ضمناً روضه‌ی مختصری هم گذاشتم و به آقای شیخ عبدالحسین خراسانی گفتم که بیاید و ذکر مصیبتی کند. آن شب، مرحوم آیت الله العظمی حاج سید محمود قدس سره نیز همراه اخوی بزرگ حضرت آیت الله العظمی آقای سید محمد حسینی شاهرودی «دامت برکاته» و دو تن از دایه‌ها تشریف داشتند. آقای شیخ عبدالحسین، مجلس را تمام کرد و همه برای صرف شام نشستند. برخی از آقایان هم که برای شام دعوت نشده بودند، و در روضه شرکت کرده بودند، باقی ماندند، یکی از آنها جناب آقای روحانی بود که الان از علمای مشهد است. نمی‌دانم چه کسی به آنها خبر داده بود که سید علی امشب شام می‌دهد. به دایه‌ی ام، آقای محمد تقی نیشابوری، و به اخوی اشاره کردم و آنها از اطایقی که در آن روضه خوانده شده بود، بیرون آمدند و هر سه نفر به اطایقی که هم اطاق بود و هم آشپزخانه رفتیم. در آنجا دیگ برنج و خورش را به آنها نشان دادم: یک دیگ برنج که فقط غذای ده نفر را در خود داشت و مقداری خورش نیز متناسب با همان بود. به همسرم گفتم: غیر از این غذا چه داری؟ تعداد اینها زیاد است و بالغ بر ۲۴ نفر می‌شوند. خانم گفتند: همین برنج و خورش است و دایه نیز گفت: دیر وقت است و از [صفحه ۲۰۳] بازار هم نمی‌توان غذا تهیه کرد (در آن زمان، چلوکبابی و اینها، در نجف مرسوم نبود) سپس فرمود: حالا همین غذا را بکش، خدا کریم است! و بعد رفت و در مجلس نشست. بنده در وسط خیابان رفتم و عمامه را از سرم برداشتم و رو به طرف کربلا کردم و گفتم: یا اباالفضل، این مجلس شماست و من هم سمت نوکری شما را دارم. اگر

می خواهی آبروی من برود، به من مربوط نیست؛ آبروی خادم و مجلس شما می رود! البته، حالم هم منقلب شد. سپس به داخل منزل برگشتم و به خانواده گفتم: شما غذا را در ظرفها بریزید، خدا کریم است! در آن وقت کارد و چنگال مرسوم نبود و ظروف چینی هم نداشتیم؛ ظرفهایی بود فافونی (از جنس روی)، و دیس، هم مرسوم نبود؛ عوض دیس سینی بود و آن هم فافونی بود. آنها را پر می کردند و به وسیله ی بشقابها تقسیم می کردند. ناگهان مرحوم دایی و اخوی، از اطاق مهمانی صدا کردند: سید علی، بس است! ما هم التفات به اینکه چطور شد و چه قدر غذا کشیده ایم، پیدا نکردیم؛ نه من و نه اهل بیت من، نفهمیدیم که چه شد؟! آنها گفتند: دیگر بس است، تو هم بیا! من هم سر سفره رفتم و دیدم غذا زیاد است و حتی آن سینی هم که به عنوان دیس بود، پر بود! آمدم نشستم و مشغول خوردن شدم. قبلا مرحوم پدرم فرموده بودند: سید علی، اگر شامی داری بیاور، دیر شده است، نزدیک چهار بعد از مغرب است. و دیگران، که خبر نداشتند، گفتند: هان! [صفحه ۲۰۴] می خواهی به آقایان شام بدهی و ما را از شام محروم کنی؟! آنها بعد از دیدن شام گفتند: تو این همه شام داشتی و می خواستی ما را ادب کنی؟! من گفتم: بیاید دیگر را نگاه کنید! به خود حضرت ابوالفضل علیه السلام قسم که نظر خود ابوالفضل علیه السلام بوده است و الا دیگر همین است که می بینید و هنوز دیگر نصفه بود و خالی نشده بود! مرحوم پدرم آمدند و آقایان هم آمدند و گفتند: سبحان الله! نظر لطف حضرت ابوالفضل علیه السلام بوده است که این دیگر محدود، بتواند این همه جمعیت را غذا بدهد و باز نصفش باقی بماند! و هر یک نیز مختصری از آن غذا را به عنوان استشفاء، به منزل خود بردند. به خود آقا ابوالفضل علیه السلام قسم، که غذا زیاد آمد، به طوری که فردا مازاد آن را میان همسایه ها تقسیم کردیم و تقریبا تا دو سه روز هم خودمان از آن می خوردیم! همین قضیه سبب شد که هر سال شب هفتم محرم مردم را دعوت کنیم و تعداد مدعوین نیز تا آنجا افزایش یافت که سالی

چهارصد کیلو برنج می پختیم و تقریباً یک گوساله قیمة درست می کردیم و الان هم در شاهرود همین رویه را داریم. [۱۲۱]. [صفحه ۲۰۵]

### ملحقات بخش ۰۷ در این کتاب

موضوع: ۱- غذای هفت نفر به برکت آب انبار امام حسین، شصت نفر را سیر کرد، شماره قضیه: ۴۵ موضوع: ۲- از عالم غیب، قند و شکر و چای برای کارگران بیت العباس گچساران آورده شد، شماره قضیه: ۱۴۳ موضوع: ۳- از عالم غیب، قند و چای برای مجلس سوگواری در منزل حاج شیخ علی تاکی شهرضایی آورده شد، شماره قضیه: ۱۶ موضوع: ۴- هوس نوشیدن چای از مجلس سوگواری، باعث هدایت شد، شماره قضیه: ۱۶۲ موضوع: ۵- دود زیر دیگهای اطعام، موجب هدایت و توبه شد، شماره قضیه: ۱۶۴ [صفحه ۲۰۹]

### چگونه مصیبت بخوانیم

#### رویایی درباره‌ی حساب کشیدن از کسی که به دروغ روزه می‌خواند

یکی از سادات روزه خوان در خواب دید که قیامت برپا شده است و مردم هراسان و پریشان هستند، هر کس به کار خویش مشغول است و گماشته‌ها مردم را به پای حساب می‌رانند. وی می‌گوید: در این هنگام که در اندیشه‌ی فرجام کارم بودم، ناگهان دو نفر از آنها مرا به حضور حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم احضار کردند، من به خاطر ترس، از رفتن امتناع ورزیدم؛ اما آن دو به زور و اجبار مرا بردند. ناگاه هودج مجللی دیدم که جمعی خدمتکار در سمت راست راه، آن را به دوش می‌کشیدند. فهمیدم حضرت فاطمه‌ی زهرا علیها السلام در آن هودج هستند. چون به نزدیک هودج رسیدم، فرصتی به دست آوردم و زیر آن هودج گریختم. آنجا بست محکمی بود و گروه گناهکاری چون من به آن پناه آورده بودند. [صفحه ۲۱۰] همه‌ی

گماشته‌ها دور از هودج راه می‌رفتند و نیروی نزدیک شدن به ما را نداشتند، آنها دور از ما بودند و به ما اشاره می‌کردند که نزد آنها برویم و تهدید می‌کردند و ما نیز مقابله به مثل می‌کردیم! در این هنگام، فرستاده‌ای از طرف حضرت خاتم الانبیاء علیه‌السلام آمد و عرض کرد: «گروهی گناهکار به شما پناهنده شده‌اند، آنها را برای حساب بفرستید!» حضرت صدیقه علیها‌السلام به ما اشاره فرمودند که برویم. ناگهان گماشته‌ها از هر طرف ریختند و ما را به پای حساب کشیدند. در آنجا منبر بلند پر پله‌ای بود که حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم بر فراز آن نشسته بودند. بر پله‌ی اول آن نیز حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام مشغول حسابرسی مردم بودند و مردم در برابر آن حضرت صف بسته بودند. هنگامی که نوبت به من رسید؛ حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: «چرا فرزندم حسین را خوار شمردی؟!» در جواب گفتن متحیر شدم و این مطلب را انکار کردم. ناگهان بازویم به شدت درد گرفت! به پهلویم نگاه کردم، دیدم مردی طوماری در دست داشت و به من داد؛ آن طومار را باز کردم. صورت مجالس و محافل من بود و آنچه در هر محفل و در هر زمان گفته بودم در آن شرح داده شده بود، آن چیزی که انکار کرده بودم نیز در آن وجود داشت! در این هنگام حیل‌ی دیگری در دلم افتاد و برای فرار از جواب دادن به سؤال آن حضرت، عرض کردم: «مجلسی قدس سره این مطلب را در جلد دهم بحار ذکر کرده است!» حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به یکی از خدمتگزاران اشاره کردند و فرمودند: «برو کتاب را از مجلسی بگیر و بیاور!» در این هنگام به طرف راست منبر نگاه کردم. دیدم صفوف طولانی بسیاری از علما وجود دارد و کتابهای هر عالمی در جلو او چیده شده [صفحه ۲۱۱] بود. شخص اول در صف اول، علامه مجلسی قدس سره بودند. علامه‌ی مجلسی آن کتاب را به آن شخص داد و به فرمان امام علیه‌السلام کتاب را به دست من دادند (تا آن مطلب را پیدا کنم). کتاب را گرفتم و حیران شدم! زیرا می‌دانستم که به او دروغ بسته‌ام و این نیرنگ را فقط برای رهایی از پاسخ دادن به کار



بسته بودم. با حالت گیجی و بازیچه، به ورق زدن آن پرداختم! در این حال باز نیرنگ دیگری به ذهنم خطور کرد و گفتم: این مطلب در مقتل حاج ملا صالح برغانی، یعنی «منبع البکاء» ذکر شده است. باز آن حضرت به آن مأمور فرمودند که آن کتاب را نیز بیاورد. مرحوم برغانی در صف ششم یا هفتم، یا در ردیف ششم یا هفتم بود، آن مأمور، کتاب را از او گرفت و آورد و به دستم داد. ترس و پریشانی به دلم چنگ انداخت، کتاب را با دلهره و حواس پریشان ورق می‌زدم... ناگاه فرستاده‌ای از جانب خدای مهربان به سوی پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: «اگر حضرت علی علیه السلام با این دقت مردم را حسابرسی کند، یکی از آنها نجات نمی‌یابد» در این هنگام آن بزرگوار بر سر مهر و مسامحه آمدند و ترس من زایل شد و از خواب بیدار شدم. آن سید روضه خوان پس از دیدن این رؤیای ترسناک، همکاران خود را جمع کرد و به آنها گفت: من کار خود را ترک می‌کنم، زیرا تاب شرایط آن را ندارم! و روضه خوانی را به کلی ترک کرد، با اینکه هر سال مبلغ کلانی از این راه در آمد داشت. [۱۲۲]. [صفحه ۲۱۲]

### مصیبت دروغ خواندن مثل کندن گوشت بدن امام حسین با دندان است

شخص ناشناس نزد حضرت آیه الله آقا محمد علی فرزند آیه الله العظمی وحید بهبهانی قدس سرهما آمد و گفت: در خواب دیدم که گوشت بدن امام حسین علیه السلام را با نیش و دندان می‌کشم! مرحوم آقا محمد علی مدتی سر خود را پایین انداخت و سپس سر برداشت و فرمود: شاید روضه خوان هستی؟! آن شخص گفت: بله، روضه خوان هستم. آقا محمد علی فرمود: روضه خوانی را ترک کن، یا به همان مطالبی که در کتب معتبره است، اکتفا کن. زیرا این خواب نتیجه‌ی دروغ بستن به آن حضرت است. [۱۲۳]

**حضرت زهرا به یک خانم روضه خوان مرثیه آموختند**

خانم نوحه گری به نام زره، در مجالس زنانه شرکت می کرده و عزای حضرت سیدالشهداء اباعبدالله الحسین علیه السلام را برپا می نموده است. وی خانمی متقی و پرهیزگار و اهل ولاء بوده و مخدرات دیگر را تشویق به عزاداری و گریه می نموده و خلاصه برای عزاداری اهل بیت علیهم السلام هر کاری که از دستش برمی آمده، انجام می داده است. یک شب بعد از جلسات عزاداری به منزلش برمی گردد، با حال خسته به بستر می رود و به خواب می رود و در عالم خواب می بیند که به محضر مقدس حضرت فاطمه ی زهرا علیها السلام شرفیاب شده است. حضرت صدیقه علیها السلام نزد قبر مقدس حضرت [صفحه ۲۱۳] سیدالشهداء علیه السلام نشسته اند و گریه و زاری می کنند و بعد با چشم گریان رو به این مخدره کردند و فرمودند: ای زره! در مجالس عزای فرزند دلبندم سید الشهداء علیه السلام این اشعار را بخوان: ایها العینان فیضا و استهلا لا تغیضا و ابکیا بالطف میتا ترک الصدر رضیضالم امرضه قتیلا! لا و لا کان مریضایعنی: ای دو چشمان! اشک بسیار فروریزید! زیاد گریه کنید، و به اشک کم اکتفا نکنید! و گریه کنید بر آن شهیدی که در زمین کربلا افتاده است و سینه اش زیر سم اسبها شکسته شده است! مریض نبود و از دار دنیا رفته است و کسی برای او بیمار داری و زخم بندی نکرد! [۱۲۴].

**مرثیه سرایی حضرت صدیقه در سوگ امام حسین**

یکی از موثقین بحرین حضرت زهرا علیها السلام را در عالم رؤیا دید که حضرت در میان جمعی از زنان گریه و زاری و نوحه بر حضرت امام حسین علیه السلام می نمودند و این بیت را می خواندند: وا حسینا وا ذبیحا من قفا وا حسینا وا غسیلا بالدماء وای بر حسینم! وای بر کشته ای که از قفا، سر از بدنش جدا کردند! وای بر حسینم که با خون،

غسل داده شد! گوید از خواب بیدار شدم، در حالی که می گریستم و آن بیت شعر را بر زبان می راندم. [۱۲۵]. [صفحه ۲۱۴]

### حضرت صدیقه ذکر مصیبت وداع امام حسین را درخواست می کنند

میرزا یحیی ابهری در عالم رؤیا دید که علامه‌ی مجلسی رضوان الله تعالی علیه در صحن مطهر حضرت سیدالشهداء علیه السلام در طرف پایین پای حضرت، در اطاق روضه الصفا نشسته و مشغول تدریس است و سپس مشغول موعظه شد. چون خواست شروع به خواندن مصیبت کند. ناگهان کسی آمد و گفت: حضرت صدیقه‌ی طاهره علیها السلام فرمودند: «اذکر المصائب المشتمله علی وداع ولدی الشهید» یعنی ذکر کن مصائبی را که مشتمل بر وداع فرزند شهیدم باشد. میرزا یحیی گوید: مرحوم مجلسی مصیبت وداع را ذکر کرد و خلق زیادی جمع بودند و گریه شدیدی نمودند و من مثل آن مجلس را در عمرم ندیده بودم. [۱۲۶].

### حضرت زهرا به حاج شیخ علی اکبر ترک فرمود: مگر حسن پسر من نیست

حضرت حجه الاسلام و المسلمین حاج شیخ احمد کافی قدس سره فرمود: یکی از منبری‌های مهم تهران مرحوم حاج شیخ علی اکبر ترک بود و خیلی منبری خوبی بود او دو خوبی داشت: یکی اینکه آدم رشیدی بود و دوم اینکه آدم متدینی بود. حاج شیخ علی اکبر تبریزی در سالی که من در نجف بودم، در ایام فاطمیه به عراق آمد. او در ایام فاطمیه‌ی اول در کربلا، و در ایام فاطمیه دوم در نجف منبر می رفت. من این قضیه را از خود ایشان شنیدم. مرحوم حاج شیخ علی اکبر تبریزی می گفت: من در زمانی که جوان بودم، در تبریز منبر می رفتم. در ماه رمضان تا شب بیست و هفتم، پیش نیامد که شبی نامی از آقا امام [صفحه ۲۱۵] حسن علیه السلام ببرم. غرضی هم نداشتم! زمینه‌ی حرف جور نشده بود. ایشان گفت: در شب بیست و هفتم ماه رمضان به خانه رفتم و

خوابیدم و در عالم رؤیا به محضر مقدس حضرت فاطمه علیها السلام شرفیاب شدم وقتی که سلام کردم حضرت با ناراحتی جواب فرمودند! من گفتم: بی بی جان! من از آن نوکرهای بی ادب نیستم، خیال نمی کنم اسائهی ادبی از من سر زده باشد که شما از من ناراحت شده باشید. چرا این طور جواب مرا می دهید؟! حضرت فرمودند: حاج شیخ! مگر حسن پسر من نیست؟ فهمیدم که اشکال کار از کجاست! می فرمایند: چرا یادی از حسن نمی کنی؟ حسن غریب است، حسن مظلوم است. [۱۲۷].

### مصیبت حضرت ابوالفضل که خود آن حضرت برای سید ابراهیم قزوینی نقل کردند

مرحوم سید محمد ابراهیم قزوینی قدس سره در صحن حضرت ابوالفضل علیه السلام امام جماعت بودند و مرحوم شیخ محمد علی خراسانی قدس سره که از واعظان بی نظیری بود، بعد از نماز ایشان منبر می رفت. یک شب مرحوم خراسانی مصیبت حضرت ابوالفضل علیه السلام را می خوانند و از اصابت تیر به چشم مقدس آن حضرت، یادی می کنند. مرحوم قزوینی، که سخت متأثر شده و گریه ی زیادی کرده بود، به ایشان گفت: چنین مصیبت های سخت و جانسوزی را که سند خیلی قوی هم ندارد، چرا بر فراز منبر می خوانید؟! شب در عالم رؤیا، مرحوم سید ابراهیم قزوینی به محضر مقدس حضرت ابوالفضل [صفحه ۲۱۶] العباس علیه السلام مشرف می شود و حضرت قمر بنی هاشم علیه السلام خطاب به ایشان می فرمایند: «سید ابراهیم، آیا تو در کربلا بودی که بدانی روز عاشورا، با من چه کردند؟! پس از آنکه دو دستم را از بدن جدا کردند، سپاه دشمن مرا تیر باران نمود. در این میان تیری به چشم من رسید (شاید فرموده باشند به چشم راست من)، هر چه سر را تکان دادم که تیر بیرون بیاید، تیر بیرون نیامد و عمامه نیز از سرم افتاد! زانوهایم را بالا آوردم و خم شدم که به وسیله ی دو زانو، تیر را از چشمم بیرون بکشم، ولی دشمن با عمود آهنین بر سرم زد. [۱۲۸].

## حضرت ابوالفضل برای شیخ کاظم سبتی پیغام فرستادند که این مصیبت را بخوان

عالم بزرگوار، شیخ کاظم سبتی قدس سره فرمود که یکی از علمای بزرگ و معروف نزد من آمد و فرمود: من از طرف حضرت عباس علیه السلام برای شما پیغامی آورده‌ام. گفتم: بفرمایید چه پیغامی است؟ من در خدمت شما هستم. فرمود: من در عالم خواب به محضر حضرت ابوالفضل علیه السلام مشرف شدم و آن حضرت به من فرمودند: به شیخ کاظم سبتی بگو: چرا این مصیبت را نمی‌خوانی؟ از این به بعد این مصیبت را هم بخوان، و آن اینکه هر وقت سوار کاری از پشت اسب بر زمین می‌افتد، در وقت افتادن دستهای خود را مثل سپر قرار می‌دهد. و دستهایش را اول به زمین می‌رساند، تا در وقت افتادن دست او حائل شود و سوار کار [صفحه ۲۱۷] با صورت به زمین نیفتد. چه حالی خواهد داشت آن کسی که سینه‌اش هدف تیرها قرار گرفته باشد و دستهایش هم بریده و با گرز آهنین بر سرش زده باشند؟ و امیدش را از رساندن آب به خیام حرم قطع کرده باشند و با صورت به زمین افتد؟! [۱۲۹].

## چرا قبر حضرت ابوالفضل کوچک است

در زمان مرحوم علامه‌ی بحر العلوم قدس سره، قبر مقدس حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام خراب شد. به علامه‌ی بحر العلوم خبر دادند که قبر مقدس حضرت عباس علیه السلام دارد خراب می‌شود علامه بحر العلوم دستور داد تا قبر شریف آن حضرت، ترمیم و تعمیر شود. بنا بر این شد که در روز معینی مرحوم علامه به اتفاق استاد بنا، به سرداب مقدس بروند و قبر را تجدید بنا کنند. در روز مقرر، مرحوم علامه همراه با استاد بنا، در سرداب و زیرزمین مطهر وارد شدند، معمار نگاهی به قبر و نگاهی به علامه کرد و گفت: آقا اجازه می‌فرمایید که سؤالی بکنم؟ علامه فرمود: بپرس؟ استاد بنا گفت: «ما تا حالا خوانده و شنیده بودیم که حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام اندامی موزون و

رشید و قدی بلند و چهار شانه داشته‌اند. به گونه‌ای که وقتی سوار بر اسب می‌شده‌اند، زانوهایشان در برابر گوشه‌های اسب قرار می‌گرفته است. پس بنابراین باید قبر مقدس آن حضرت هم بزرگ و طولانی باشد! ولی من می‌بینم که صورت قبر ایشان کوچک است؟! [ صفحه ۲۱۸ ] آیا شنیده‌های من دروغ است؟ یا کوچکی قبر علت دیگری دارد؟! علامه بحر العلوم به جای جواب دادن، سر به دیوار گذاشتند و سخت گریه کردند. گریه‌ی طولانی علامه، معمار را نگران و ناراحت و مضطرب نمود و عرضه داشت: آقای من! چرا گریان و اندوهناک شدید و سرشک غم از دیدگان فرومی‌ریزید؟! مگر من چه گفتم؟ آیا از سؤالی که من کردم، تأثر در شما ایجاد شده است؟ علامه فرمودند: استاد بنا! پرسش تو دل مرا به درد آورد. چون شنیده‌های تو درست و صحیح است، اما من به یاد مصائب و دردهای وارد شده، بر عمویم عباس علیه السلام افتادم. آری حضرت عباس علیه السلام، اندامی رشید و قد و قامتی بلند داشتند. ولی به قدری ضربت شمشیر و تیرها و گرزها و نیزه‌ها، بر بدن نازنین او وارد کردند، که بدنش را قطعه قطعه نمودند و آن اندام رشید به قطعات خونین تبدیل شد. آیا انتظار داری که بدن پاره پاره‌ی حضرت عباس علیه السلام که توسط امام سجاد علیه السلام جمع آوری و دفن شد، قبر بزرگتر از این قبر داشته باشد؟ [ ۱۳۰ ] .

### فرازهای جانسوز، از زیارت ناحیه مقدسه

این زیارت را علامه سید محمود دهرخی در کتاب شریف «رمز المصیبه» به نقل از بحار الانوار ج ۱۰۱، ص ۳۱۷ و مزار کبیر ص ۳۲۸ نقل فرموده‌اند؛ در اینجا فرازهایی از این زیارت، که در حقیقت مصیبت سرایی حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا فداه برای جد مظلومشان حضرت امام حسین علیه السلام است، بازگو می‌شود: [ صفحه ۲۱۹ ] ...

السلام علی المقطوع الوتین، السلام علی المحامی بلا معین، السلام علی الشیب الخضیب، السلام علی الخد التریب، السلام علی البدن السلیب، السلام علی الثغر المقروع

بالقضیب،..... سلام بر آن کسی که رگ حیاتش قطع شده است؛ سلام بر آن مدافعی که یاور ندارد، سلام بر آن محاسنی که به خون خضاب شد، سلام بر آن گونه‌ای که خاک آلود است، سلام بر آن بدنی که برهنه گشت، سلام بر آن دندانهایی که با چوب بر آن زده شد..... فلئن اخرتنی الدهور، و عاقنی عن نصرک المقذور، و لم اکن لمن حاربک محاربا، و لمن نصب لک العداوة مناصبا، فلانذبک صباحا و مساء، و لابیکن لک بدل الدموع دما، حسرة علیک و تأسفا، علی مادهاک تلهفا، حتی اموت بلوعه المصاب، و غصه الاکتیاب..... پس اگر چه زمانه مرا به تأخیر انداخت، و مقدرات (الهی) مرا از یاری تو بازداشت؛ و نبودم تا با کسی که با تو جنگید، بجنگم؛ و با کسانی که با تو دشمنی کردند، دشمنی کنم؛ در عوض هر صبح و شام برای تو ندبه و نوحه سرایی می کنم، و بجای اشک برایت خون می گریم! از روی حسرت و افسوس بر تو و مصیبتهایی که بر تو وارد شد تا هنگامی که از فرط اندوه و مصیبت و غم و غصه جان بسپارم.... و انت مقدم فی الهبوات، و محتمل للاذیات، قد عجت من صبرک ملائکه السموات، فاحدقوا بک من کل الجهات، و اثخنوک بالجراح و حالوا بینک و بین الرواح..... و تو در گرد و غبار جنگ، پیش تاختی! و آزار و اذیتهای فراوان را تحمل نمودی، ملائکه آسمانها از صبر و شکیبائیت تعجب کردند؛ پس دشمنان از هر سو، تو را در میان گرفتند! و تو را به سبب زخمها ناتوان ساختند و راه گریز و رفتن را بر تو [ صفحه ۲۲۰] بستند..... و لم یبق لک ناصر، و انت محتسب صابر، تذب عن نسوتک و اولادک، حتی نکسوک عن جوادک، فهویت الی الارض جریحا، تطوک الخیول بحوافرها، و تعلقک الطغاة ببواترها، قد رشح للموت جبینک، و اختلفت بالانقباض والانبساط شمالک و یمینک، تدیر طرفا خفیا الی رحلک و بیتک، و قد شغلت بنفسک عن ولدک و اهالیک..... هیچ یآوری برای تو باقی نمانده بود، و تو برای خدا شکیبایی می کردی، از زنان و فرزندان دفاع می کردی، تا آنکه تو را از روی اسب، سرنگون ساختند! پس با بدن مجروح بر زمین افتادی، اسبها با سمهایشان تو را (زنده) پایمال

نمودند، و سرکشان با شمشیرهای تیزشان بر تو تسلط یافتند، عرق مرگ بر پیشانیت آشکار شد، و دست چپ و راست باز و بسته می شد؛ با گوشه‌ی چشم، نگران خیمه‌ها و خانواده‌ات بودی، در حالی که با حال خود مشغول بودی و این مشغولیت تو را از فرزندان و عیالت روی گردان می کرد..... و اسرع فرسک شارداء، الی خیامک قاصدا محمما باکیا، فلما رأین النساء جوادک مخزیا، و نظرن سرچک علیه ملویا، برزن من الخدور، ناشرات الشعور، علی الخدود لا طمات، الوجوه سافرات، و بالعویل داعیات، و بعد العز مذلات و الی مصرعک مبادرات..... و اسبت شتابان به سوی خیمه‌ها دوید و شیهه می کشید و گریان بود، پس چون زنان اسبت را در حال خواری دیدند، و زین تو را بر آن، واژگون نگریستند، از پس پرده‌های خیام به سوی صحرا دویدند و موها را پریشان کردند، و بر صورت‌هایشان سیلی می زدند و نقاب از چهره افکنده بودند، با صدای بلند شیون می زدند، و بعد از [ صفحه ۲۲۱ ] عزتشان ذلیل و خوار شدند، و بسوی قتلگاہت میشتافتند..... و الشمر جالس علی صدرک، و مولع سیفه علی نحرک، قابض علی شیتک بیده، ذابح لک بمهنده، قد سکت حواسک، و خفیت انفاسک، و رفع علی القنأه رأسک!... در آن حال، شمر بر سینه‌ات نشسته بود و شمشیر خود را بر گلویت می فشرد! با دستش محاسنت را گرفته بود، و با شمشیر هندی تو را ذبح می کرد! تمام اعضایت از حرکت افتاده بود، و نفس‌هایت پنهان شده بود، و سرت بر روی نیزه بالا رفت!..... و سبی اهلک کالعید! و صفدوا فی الحدید، فوق اقتاب المطیات، تلفح و جوههم حر الهاجرات، یساقون فی البراری و الفلوات، ایدیهم مغلوله الی الاعناق، یطاف بهم فی الاسواق!..... اهل و عیالت چون بردگان به اسیری گرفته شدند و بر بالای جهاز شتران در غل و زنجیر آهنین بسته شدند! گرمای نیمروز صورت آنها را می سوزاند، و در صحراها و بیابانها کشیده می شدند، دست‌هایشان به گردنها زنجیر شده بود، و آنها را در بازارها می گردانند!... [ ۱۳۱ ]. [ صفحه ۲۲۲ ]



## ملحقات بخش ۰۸ در این کتاب

موضوع: ۱- حضرت صدیقه علیها السلام با شنیدن اشعار دعبل خزاعی گریه کردند، شماره قضیه: ۳ موضوع: ۲- حضرت خاتم الانبیا با شنیدن شعرهای دعبل خزاعی گریستند، شماره قضیه: ۳۰۷ موضوع: ۳- اشعار محتشم کاشانی مورد عنایت حضرت بقیه الله ارواحنا فداه، شماره قضیه: ۱۷ موضوع: ۴- اشعار محتشم کاشانی و مقبل اصفهانی مورد توجه پیامبر و ائمه علیهم السلام، شماره قضیه: ۱۸ موضوع: ۵- امام زمان علیه السلام در مصیبت حضرت زینب علیها السلام خون می‌گیرند، شماره قضیه: ۲۵۶ موضوع: ۶- در روز رحلت حضرت زینب علیها السلام، اهل آسمانها چنان به خروش می‌آیند که حضرت مهدی علیه السلام آنها را ساکت می‌کند، شماره قضیه: ۲۵۷ موضوع: ۷- امام حسین علیه السلام فرمودند: چند جمله از مصیبت دخترم (حضرت رقیه علیها السلام) بخوان، شماره قضیه: ۲۶۹ موضوع: ۸- آب گرفتن قبر حضرت رقیه علیها السلام، شماره قضیه: ۲۶۴ [ صفحه ۲۲۵ ]

## زندگان جاوید

## نکته‌ای درباره‌ی بخش نهم

این بخش را با دقت بخوانید و در پیام آن اندیشه کنید. در حقیقت این بخش بیت الغزل این نوشتار است، ائمه‌ی اطهار علیهم السلام پیشوایانی هستند که در مقابل قبر آنها می‌ایستیم و می‌گوییم: شهادت میدهم که شما کلام مرا می‌شنوید و سلامم را پاسخ می‌دهید. ائمه‌ی اطهار علیهم السلام پس از شهادتشان، چه فرقی با بقیه‌ی اموات دارند؟ آیا آنها نیز فقط «حیات روحانی» دارند؟! مگر انسانی هست که پس از مرگ دارای حیات روحانی نباشد؟! برای اندیشه‌ی بیشتر درباره‌ی این نکته‌ی عقیدتی، باید در دو جهت تأمل و تعمق نمایید: جهت اول: ژرف اندیشی در آیاتی مانند: (۱) و لا تحسبن

الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء (آل عمران، آیه ی ۱۶۹) و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احياء و لكن لا تشعرون (بقره، آیه ی ۱۵۴) کل شیء هالک الا وجهه (قصص، آیه ۸۸) [صفحه ۲۲۶] ۴ کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذوالجلال والاکرام! (الرحمن، آیه ی ۲۶ و ۲۷) جهت دوم: ژرف اندیشی در روایاتی مانند: ۱) قسمتی از خطبه ی امیرالمؤمنین علیه السلام انا قیم القیامة، انا مقیم الساعه، انا الواجب له من الله الطاعة، انا حی لا اموت و اذامت لا (لم) امت، انا سر الاله المخزون، انا العالم بما کان و ما یكون... (اللوامع النورانیة ص ۱۰) ۲) امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، ایشان را در مسجد قبا به ابوبکر نشان دادند؛ شگفت انگیزتر آنکه سالها بعد از آن قضیه، امام حسین علیه السلام همان منظره را به اصبح ابن نباته نشان دادند. (اثبات الهداء، ج ۲ ص ۵۹۰) ۳) امام حسن علیه السلام، پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام، آن بزرگوار را به رشید هجری و دیگران نشان دادند، جالب توجه این است که در این معجزه ی بزرگ، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «یموت من مات منا و لیس بمیت! و یبقی من بقی منا حجة علیکم». (اثبات الهداء ج ۲، ص ۵۵۷، ص ۵۵۹، ص ۵۶۰) ۴) امام حسین علیه السلام نیز پس از شهادت برادرشان امام حسن مجتبی علیه السلام، امیرالمؤمنین علیه السلام را به عده ای نشان دادند! (اثبات الهداء، ج ۲، ص ۵۸۲ و ص ۵۸۳) ۵) امیرالمؤمنین علیه السلام در تشیع جنازه ی خود شرکت کردند و با صورتی نقاب زده به امام حسن علیه السلام فرمودند: انت الحسن بن علی، رضیع الوحی و التنزیل و فطیم العلم و الشرف الجلیل، خلیفه امیرالمؤمنین و سید الوصیین و با اشاره به امام حسین علیه السلام فرمودند: و هذا الحسن ابن امیرالمؤمنین و سید الوصیین، بسط الرحمة و رضیع العصمة و ربیب الحکمة و والد الائمة!... و در پایان این گفتار، نقاب از چهره برداشتند و سپس به امام حسن علیه السلام فرمودند: یا ابامحمد، انه لا تموت نفس الا و یشهداها، افما یشهد جسده؟! یعنی هر کس بمیرد، امیرالمؤمنین علیه السلام بر جنازه او حاضر می شود پس [صفحه ۲۲۷] آیا بر جنازه ی

خودش حاضر نشود؟! ۶) حضرت صدیقهٔ سلام الله علیها، پس از شهادتشان آه و ناله کشیدند و امام حسن و امام حسین علیهما السلام را در آغوش گرفتند: فقال امیر المؤمنین علی علیه السلام انی اشهد الله انها قد حنت و انت و مدت یدیها و ضمتها الی صدرها ملیا (فاطمه الزهراء بهجهٔ قلب المصطفی ص ۶۸ به نقل از بحار ج ۴۳ ص ۱۷۹) والحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله

### حضرت امام حسین هر شب جمعه، به جوانی که پدر و مادرش را به کربلا آورده، با لبخند جواب می دهند

عالم زاهد و وارسته، مرحوم شیخ حسین بن شیخ مشکور قدس سره فرمود: در عالم رؤیا دیدم در حرم مطهر حضرت اباعبدالله علیه السلام مشرف هستم و آن حضرت نیز در آنجا تشریف دارند. در این اثناء یک نفر جوان عرب معدی (دهاتی) وارد حرم شد و با لبخند به آن حضرت سلام کرد و حضرت نیز با لبخند جوابش دادند. فردای آن شب که شب جمعه بود، به حرم امام حسین علیه السلام مشرف شدم و در گوشه‌ی حرم توقف کردم. ناگهان آن جوان عرب معدی را که در خواب دیده بودم، وارد حرم شد و چون مقابل ضریح مقدس رسید، با لبخند به آن حضرت سلام کرد! ولی حضرت سیدالشهداء علیه السلام را ندیدم و مراقب آن جوان عرب بودم تا از حرم خارج شد. به دنبال او رفتم و سبب لبخندش را در هنگام سلام دادن به امام علیه السلام پرسیدم. و تفصیل خواب خود را نیز برایش نقل کردم و سپس گفتم: چه کرده‌ای که امام علیه السلام با لبخند به تو جواب می دهند؟ جوان گفت: من پدر و مادر پیری دارم و در چند فرسخی کربلا زندگی می کنیم. [صفحه ۲۲۸] شبهای جمعه که برای زیارت می آمدم، یک هفته پدرم را سوار بر الاغ می کردم و می آوردم و یک هفته هم مادرم را می آوردم. تا اینکه شب جمعه‌ای نوبت پدرم بود، چون او را بر الاغ سوار کردم؛ مادرم گریه کرد و گفت: مرا هم باید ببری! شاید تا هفته‌ی دیگر زنده نباشم! به مادرم گفتم: امشب باران می بارد و

هوا سرد است و بردن دو نفر مشکل است. اما نپذیرفت! ناچار پدرم را سوار کردم و مادرم را بر دوش کشیدم و با زحمت بسیار آنها را به حرم امام حسین علیه السلام رسانیدم. چون در آن حالت همراه با پدر و مادرم وارد حرم شدم، حضرت سیدالشهداء علیه السلام را دیدم و سلام کردم. آن بزرگوار نیز به من لبخند زدند و جوابم را دادند و از آن وقت تا به حال، هر شب جمعه که به کربلا مشرف می شوم، حضرت امام حسین علیه السلام را می بینم و ایشان با تبسم جوابم را می دهند. [۱۳۲].

### مردی که فرزندش را به غلامی فروخت و حضرت امام حسین او را آزاد کردند

مرحوم نوری در کتاب دارالسلام می نویسد: شیخ عبدالحسین اعثم نجفی - رحمه الله - این واقعه را در قصیده‌ی معروفه‌ی خود به نظم آورده، و فاضل دربندی آن را در کتاب اسرارالشهادة روایت نموده است، و آن واقعه این است: مردی صالح و دوستدار اهل بیت رسالت علیهم السلام، که در بعض بلاد هند زندگی [صفحه ۲۲۹] می کرد و از ارباب عزت و ثروت بود، چنین عادت داشت که هر سال در ایام محرم، مجلس عزای برای عزیز زهرا علیهما السلام اقامه می نمود و عامه‌ی شیعیان آن بلاد را در آن مجلس جمع می نمود و قراء و تعزیه خوانها و اهل مرثیه را دعوت می کرد. منبری معتبر نیز نصب می نمود و اموال بسیاری به صرف اطعام و احسان و انعام ایشان می رسانید. آن مجلس در آن ایام و در آن بلاد، مجمع عام و محل انتفاع فقرا و مساکین و خواص و عوام بود و از ماکول و مشروب ملوکانه و فروش نفیسه و آلات و ادوات معتبره مضایقه نمی نمود، و در تمام شب و روز تعزیه داری، به عزاداران انفاق و اطعام می نمود و این عادت و سجیه را در جمیع سنوات از امور حتمیه‌ی خود قرار داده بود و ترک نمی نمود. اتفاقاً در روزی از ایام تعزیه داری، حاکم بلد با جمعی از توابع و رجال دولت، بر در خانه‌ی آن مرد عبور کرد و اوضاعی غریب و هنگامه‌ای عجیب در آنجا مشاهده نمود. اجتماع خلق و آواز صیاح و نیاح و ازدحام رجال و نسوان و نحو آن به

گونه‌ای بود که گویا بنیان آن عرصه متحرک و زمین آن متزلزل شده است. حاکم مشوش و مضطرب گردید و از آن غوغا ترسید و سبب آن را پرسید. گفتند: این خانه‌ی شخصی رافضی مذهب است که هر سال در ایام عاشورا اقامه‌ی عزای شهید کربلا می‌نماید. چون این سخن شنید، به عبد و غلام خود امر کرد که او را دست بسته از خانه بیرون کشیدند، پس او را دشنام بی‌حد و شمار داد و امر به ضرب و اذیت و سلب و آزار او نمود، و آلات و اسباب و اموال و منقولات، او را به غارت و تاراج بردند و جمیع املاک و مستغلات و خانه و خانات و دکاکین و اموال غیر منقول او را تصرف نمودند، به طوری که او را در عداد احوج فقرا داخل نمودند. و آن بیچاره، جمیع آن واردات را در طول سال تحمل نمود، تا آنکه یک سال تمام [صفحه ۲۳۰] بر او گذشت و محرم سنه‌ی آتیه رخ نمود و آن مرد صالح متذکر اوقات گذشته و حالت تعزیه داری خود گردید. بنابراین مهموم و مغموم شد و سر به جیب تفکر فروبرد و آواز به گریه و ناله بلند کرد و قطرات اشک از دیده به دامن فروریخت. اتفاقاً او را زوجه‌ای عاقله و کامله و صالحه بود. چون این حالت را از او مشاهده نمود، سبب و باعث آن را پرسید و آن حالت را در او ناشی از مشاهده‌ی فقر و شدت و زوال عزت و نعمت و ثروت سابق دانست، و در مقام موعظه و دل‌داری و تسلی خاطر او برآمد. آن مرد گفت که باعث بر این حالت، نه آن است که تو گمان داری، بلکه ملاحظه‌ی فوات اسباب اقامه‌ی مجلس مصیبت، باعث آن شده است. چون آن صالحه این سخن بشنید، گفت: غم مخور که تدبیری به خاطر آمده و آن این است که، الحمد لله خداوند به ما فرزندی عطا فرموده است که اگر او را در بازار برده فروشان در آوریم، به قیمت بسیار می‌خرند. به هیچ وجه اندوه و ملال را در خاطر خود راه مده، برخیز و این پسر را با خود بردار و به بعض نواحی بعیده‌ی هند ببر و او را به قیمت عادلانه بفروش و ثمن او را بیاور و به مصارف مجلس مصیبت فرزند فاطمه و حیدر کرار و احمد مختار برسان. ان شاء الله خداوند غفار در روزی که «لا ینفع مال و لا بنون»، اجر و عوض بی‌حد و

شمار عطا خواهد نمود. آن مرد صالح، چون آن سخن را از زن صالحه‌ی خود شنید، بسیار شاد و مسرور گردید، و او را تحسین کرد و آفرین گفت، و رأی او را پسندید. پس هر دو آرمیدند تا آنکه فرزند دلبنده‌شان به خانه آمد و واقعه‌ی وارده را بر او اظهار نمودند. پسر هم اظهار فرح و سرور نمود و بر روی ایشان بخندید و رأی ایشان را پسندید و گفت: جان فدای عزیز زهرا علیها السلام! پس پدر و مادر، از سخن آن پسر، مسرور شدند و او را دعا کردند. بالاخره در صبح [ صفحه ۲۳۱ ] روز آینده، پدر دست پسر را گرفت و از آن شهر بیرون برد تا در شهر دیگری که او را نمی‌شناختند، در بازار برده‌فروشان برد و او را بفروشد! ناگاه در اثنای راه، جوانی جلیل و جمیل را با آثار بزرگی و مهابت و صباحت، که نور جمال عدیم المثال او آفاق را پر کرده بود، ملاقات نمود. آن بزرگوار از آن مرد صالح پرسید: کجا می‌روی و این پسر را چرا می‌بری؟ گفت: اراده‌ی رفتن به فلان شهر را دارم تا این غلام را بفروشم. آن بزرگوار گفت: به چه قیمتی اراده‌ی فروختن او را داری؟ گفت: به فلان قیمت. فرمود: من او را خریدم و از آن قیمت نیز امتناعی ندارم. پس زر را از کیسه یا بغل بیرون آورد و تسلیم آن مرد صالح نمود. چون آن مرد ثمن را گرفت و غلام را به او تسلیم کرد، به زودی مراجعت نمود و وارد خانه‌ی خود گردید و واقعه را از برای زوجه‌ی خود حکایت نمود. هر دو بر دریافت این نعمت و توفیق اقامه‌ی مجلس مصیبت امام حسین علیه السلام، حمد و ثنای حضرت احدیت به جا می‌آوردند، که ناگاه پسر را دیدند که به خانه داخل گردید! آنها گمان کردند که آن پسر از آقای خود گریخته، یا آنکه آن خریدار از معامله‌ی خود نادم گردیده، یا آنکه آن پسر را آزاد دانسته و از برای پس گرفتن ثمن، او را برگردانیده است. پس آنها افسرده خاطر شدند و از آن پسر سبب بازگشتش را پرسیدند. پسر جواب داد: ای پدر، چون تو پول را گرفتی و برگشتی، گریه گلوی مرا فشرد و اشک از چشمم به خاطر مفارقت تو جاری گردید. پس آن جوان بزرگوار سبب گریه‌ی من را پرسید. گفتم: از برای مفارقت مولا و آقای خود گریه کردم، زیرا

که بر من مشفق و مهربان بود و نیکی و احسان می نمود. آن جوان گفت: این چنین نیست که تو عبد و او آقای تو باشد! بلکه او پدر، و تو فرزند و پسر او هستی. من شما هر دو را خوب می شناسم! [صفحه ۲۳۲] گفتم: پس بفرما که شما کیستی ای آقا و مولای ما؟ فرمود: من همانم که پدرت تو را برای اقامه‌ی عزای او در این جا آورد! منم غریب! منم شهید! منم عطشان! منم عریان! منم عزیز زهرا علیها السلام! منم حسین، شهید کربلا! گریه مکن! من تو را به زودی به پدر و مادرت برمی گردانم. چون ایشان را دیدی، بگو که مهموم نباشند! زیرا که حاکم به زودی اموال شما را رد خواهد نمود و به علاوه، احسان نیز خواهد کرد، و بر آنها خواهد افزود. پس مرا امر به بستن چشم نمود! چون چشمم را گشودم، خود را در باب خانه‌ی خود دیدم! چون والدین این مطب را شنیدند، شادان و خندان گردیدند. در این هنگام ناگاه صدای حلقه‌ی در خانه بلند گردید، چون بیرون رفتند ملازم والی را در باب دیدند که می گفت: والی، مرد صالح را احضار نموده است. پس بر والی داخل شد و تعظیم نمود. والی از او عذر خواست و طلب عفو نمود و جمیع اموال او را رد کرد و هر چه تلف شده بود، عوض و قیمت آن را داد و تدارک نمود و او را مأمور به اقامه‌ی عزای عزیز زهرا علیهما السلام نمود، و بر وجه استمرار، سالی ده هزار درهم در حق او مقرر فرمود و او را بشارت داد به آنکه خود والی و عیال و اولاد و اقارب او شیعه گردیده‌اند! زیرا امام مظلوم علیه السلام را در خواب دیده بود که از او مؤاخذه نمود که، چرا کسی را که اقامه‌ی عزای من کرده، اذیت و آزار کردی و اموال او را گرفتی؟ البته باید بزودی اموال و املاک او را رد کنی و از او عذر بخواهی و طلب عفو نمایی و الا زمین را امر می فرمایم که تو را با اموال تو فروبرد! بعد از آن، والی گفت: من از خداوند طلب مغفرت می کنم و توبه کردم و خداوند را حمد می کنم که به برکت آن بزرگوار علیه السلام مرا هدایت فرمود و از تو هم انتظار عفو و گذشت دارم. پس آن مرد صالح والی را عفو نمود و اموال

خود را تحویل گرفت به [ صفحه ۲۳۳ ] منزل خود برگردید و این واقعه در آن بلد معروف و مشهور گردید. [۱۳۳].

### شفای مخیلف توسط حضرت ابوالفضل در مجلس عزای خرمشهر

عالم جلیل القدر شیخ حسن، فرزند علامه شیخ محسن، از نوادگان صاحب جواهر قدس سره از حاج منشید بن سلمان، از اهل فلاحه که شخصی عارف و بصیر و مورد اعتماد بود و خود این کرامت را مشاهده کرده بود، نقل می کند که گفت: مردی از طایفه‌ی برآجعه در خرمشهر، به نام «مخیلف» به مرضی در پا دچار شد که همه‌ی پاهایش را فراگرفت و آنها را از حرکت انداخت. سه سال بدین ترتیب گذشت و اکثر مردم خرمشهر او را مشاهده می کردند که در بازار و مجالس سوگواری سیدالشهداء علیه السلام در حالیکه خود را بر روی دست و پاهایش می کشید و از مردم در راه رفتن کمک می گرفت، در رفت و آمد بود. شیخ خزعل کعبی در خرمشهر حسینه‌ای داشت، که دهه‌ی اول محرم در آن مجلس عزاداری برپایه ساخت و جمع بسیاری - از جمله زنان که در طبقه‌ی بالای حسینه می نشستند - در آنجا حضور می یافتند. در آن منطقه رسم چنین بود که چون شخص مدیحه خوان در نوحه‌ی خود به ذکر شهادت می رسید، اهل مجلس به پا می خاستند و با لهجه‌های مختلف به سر و سینه می زدند. مخیلف در این مجلس شرکت می جست و چون نمی توانست پاهای خود را جمع کند، در پای منبر می نشست. در روز هفتم محرم، که رسم بود مصیبت حضرت ابوالفضل علیه السلام خوانده شود، [ صفحه ۲۳۴ ] زمانی که خطیب به ذکر سوگواری قمر بنی هاشم علیه السلام پرداخت، حضار مجلس از مرد و زن، برخاستند و به شیوه‌ی معمول، با شور و حرارت به عزاداری پرداختند. در آن حال، ناگهان مخیلف را هم مشاهده کردند که بر روی پا ایستاده است و بر سر و رو می زند و چنین نوحه می خواند: «انا مخیلف قیمنی العباس! منم مخیلف که عباس مرا بر سر پا داشت». مردم که این معجزه را از حضرت



ابوالفضل علیه السلام مشاهده نمودند، بر او هجوم آوردند و او را در آغوش گرفتند و بوسیدند و لباسهایش را هم برای تبرک پاره کردند. شیخ خزعل که چنین دید، به خدمتکارانش دستور داد که او را از میان مردم خارج کنند و به یکی از اطاقهای مجاور ببرند. آن روز در خرمشهر از روز عاشورا پر غوغا تر گشت و گریه و فریاد و فغان از زن و مرد، شهر را به لرزه درآورد! ملا عبدالکریم خطیب - یکی از اهل منبر خرمشهر - برایم تعریف کرد که شیخ خزعل هر روزه برای حضار مجلس طعامی فراهم می ساخت و آن روز، به سبب گریه و سوگواری مردم، افتادن سفره چند ساعت به تأخیر افتاد. سپس از مخیلف سؤال شد: که قضیه چگونه اتفاق افتاد؟ گفت: آن هنگام که مردم در عزای عباس علیه السلام بر سر و صورت می زدند، من در حالیکه پای منبر بودم، حالت خاصی پیدا کردم. در آن حال خاص، مردی نیکو و بلند قامت، و سوار بر اسبی سپید و درشت هیکل را در مجلس دیدم که به من فرمود: «مخیلف! لم لا تلطم علی العباس مع الناس؟ مخیلف، چرا در عزای حضرت عباس علیه السلام بر سر و صورت نمی زنی؟» گفتم: ای آقای من، در این حال توانایی ندارم. آن بزرگوار فرمود: «قم والطم علی العباس!» برخیز و برای عباس علیه السلام بر سر و [صفحه ۲۳۵] صورت بزن! گفتم: مولایم نمی توانم برخیزم. فرمود: «قم والطم!» برخیز و بر سر و صورت بزن! گفتم: «یا مولای، اعطنی یدک لا قوم!» سرورم دستت را به من بده تا برخیزم. فرمود: «انا ما عندی یدین» من دست ندارم. گفتم: چگونه برخیزم؟ فرمود: «الزم رکاب الفرس و قم» رکاب اسب را بگیر و برخیز. من رکاب اسب را گرفتم و اسب وی جهشی کرد و مرا از پای منبر خارج نمود و سپس غایب شدند و من دیدم که سلامت خود را بازیافته ام. [۱۳۴].

**حضرت عباس سوار بر اسب در کنار «درگاه» در لکنه نوجوان بیمار را شفا دادند**

این قضیه به قلم حضرت آیة الله حاج سید طیب جزائری مدظله نگاشته شده است: این قصه تقریباً در سال ۱۳۲۵ شمسی واقع شده است؛ وقتی که در هند (شهر لکهنو) اقامت داشتم و تازه در بهار جوانی قدم گذاشته بودم. ولی بهاری که برای من بدتر از خزان بود، زیرا که آن وقت انواع و اقسام مصائب و آلام بر وجودم هجوم آورده بودند، از جمله‌ی آنها این بود که، مرضی گرفته بودم که اطبا از علاج آن عاجز [صفحه ۲۳۶] بودند من از زندگی مأیوس بودم. آن وقت به خود گفتم که: چنانچه علاج این همه آلام و گرفتاریها را یکجا می‌خواهی، به کربلا برو و خودت را به زیر آن قبه‌ی انور برسان که خدا در آنجا وعده‌ی اجابت دعا داده است. بنابراین خود را بعد از طی مراحل و عبور از مشاکل، به کربلا معلی رساندم. آه! چگونه بگویم که لحظه‌ای که به کربلا رسیدم بر من چه گذشت؟! وقتی که آن گنبد طلا را دیدم، زیر لب زمزمه کردم: بی‌ادب پا منه اینجا که عجب درگاهست سجده گاه بشر و جن و ملک اینجا هست سپس خود را به سوی ضریح اقدس افکندم، و با چشم تر و دل مضطر عرض نمودم: ای قبه‌ی عالم و فرزند خاتم! ای منبع حیات و سفینه‌ی نجات! ای نور ثقلین و سید کونین! ای امام حسین! ای چشمه‌ی شفا! ای دل‌بند زهرا! من مسکین، با دل غمگین، از دیار دور رو به شما آورده‌ام، با مسائلی چون کوه گران و مشاکلی مانند دریا بیکران، ولی اگر شما بخواهید کوه گاه شود و دریا در کوزه درآید، یک نظر شما گل را گلاب، و ذره را آفتاب می‌کند. به ذره، گر نظر لطف بوتراب کند به آسمان رود و، کار آفتاب کند خلاصه، مدتی خود را به ضریح اقدس بستم و چند شبانه روز همان جا ماندم. کار من آه و زاری و شغل من گریه و بیقراری بود! ولی هر چه ریسمان خیال بافتم و هر قدر که عمارت امید ساختم، گوهر مقصود را نیافتم، تا اینکه نزدیک بود که پایه‌ی ایمانی مضمحل، و عقیده‌ی روحانی متزلزل گردد! [صفحه ۲۳۷] شیطان در دلم و سوسه انداخت که امام حسین علیه‌السلام چرا جواب نمی‌دهند؟ چرا مراد نمی‌دهند؟ چرا به خوابم نمی‌آیند؟ من که خزانه‌ی قارون یا قدرت هارون نخواسته بودم! از طرف من

همواره گریه و زاری، و از آن طرف پیوسته سهل انگاری! من شب و روز التماس و التجا، و از آن آقا مدام بی توجهی و عدم اعتنا! نکند این همه شایعات بی اساس باشند؟! اگر امام حسین علیه السلام همان شوکت و اقتداری را دارد که زبانزد خاص و عام است، پس چرا گوهر مراد به دستم نمی آید؟ چرا یک معجزه ظاهر نمی شود؟ از این قبیل چراهای زیاد در ذهنم آشکار شده بود و عقل را دچار انتشار، و عقیده را بیمار کرد! غافل از اینکه افعال اهل بیت طاهرین سلام الله علیهم اجمعیت تابع حکمتها و مصالحی است که عقل بشری از درک آنها عاجز و از فهمشان قاصر است. بعضی از اوقات، نیل فوری به مراد، انسان را دچار خطر و مبتلا به ضرر می سازد. مانند بچه ای که دستش به طاقچه نمی رسد و از کوتاهی دست خود آزرده می شود! غافل از اینکه اگر دستش برسد و چه بسا در آنجا شیشه و ابزاری گذاشته باشند و آن بچه آن را به پایین بیندازد، یا شاید تیزابی در آنجا گذاشته باشند و اگر دستش به آن برسد، روی خود می ریزد و می سوزد. ولی که عقلش زیاد شد، دستش هم می رسد و از آن طاقچه استفاده می کند. برای من هم همینطور شد، زیرا اگر چه مقصودم را در آن وقت نگرفتم - به علت اینکه هنوز سنم کم بود و خام بودم - ولی بعد از مدتی هر چه از مولایم امام حسین علیه السلام می خواستم، به مراتب بیشتر و بهتر از آن، به من دادند و دارند می دهند و له المنه علی و علی والدی سابقا و لاحقا. طبیعی است وقتی که از امام حسین علیه السلام مراد نگرفتم و کسی هم نبود که جواب قانع کننده ای به من بدهد، سخت حیران شدم و نزدیک بود که در چاه ضلالت بیفتم! [ صفحه ۲۳۸ ] در همین اثنا خدا کمک کرد و یک چراغ هدایت برایم فرستاد. وقتی که خود را به ضریح بسته بودم، به طرف راست خود نگاه کردم. در آنجا یک نفر دیگر هم خودش را بسته است و راز و نیاز می کند. نمی دانم تا کی ما هر دو خود را به ضریح بسته بودیم؟ تا اینکه برای تجدید وضو از حرم بیرون آمدیم. به آن شخص سلام کردم و پرسیدم: شما اهل کجا هستید؟ گفت: اهل لکهنو (هندوستان) یعنی همان جایی که من از آنجا آمده بودم. من

هم خود را معرفی کردم. او مرا کاملاً شناخت و احترام کرد. سن او از من بیشتر بود، لذا مانند یک برادر بزرگتر با من رفتار کرد و مرا با کمال مهربانی به قرارگاهش برد. گرسنه بودم و او برای من ناهار آماده کرد. از این جهت با او بسیار مأنوس شدم، تا اینکه جرأت پیدا کردم و از او پرسیدم که: برادر! شما برای چه به اینجا آمده‌اید و چرا خود را به ضریح اقدس بسته‌اید؟ گفت: مریضم و شفا می‌خواهم. گفتم: اگر مقصودتان را از امام علیه‌السلام نگرفتید، آن وقت چه می‌کنید؟ گفت، چه بکنم؟! گفتم: آیا در دل شما شکی یا تردیدی عارض نمی‌شود؟ گفت: ابدا. گفتم: چرا؟ گفت: کسی که روز روشن حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام را با چشم باز دیده و با او گفتگو کرده و از وی حاجت گرفته باشد، چطور ممکن است در دلش شک و تردیدی راه پیدا کند؟! گفتم: لطفاً برای من تفصیل ماجرا را بیان کنید. گفت: این قضیه در خردسالی من روی داد، ولی آن قدر هم کوچک نبودم که این قصه یادم نباشد، بلکه سنم آن قدر بود که این واقعه را با تمام جزئیات در حافظه‌ام [صفحه ۲۳۹] ثبت کنم. او گفت: در کودکی به مرض اسهال دچار شدم و هر چه مداوا کردند، فایده نبخشید. تا اینکه والدین از زندگی من مأیوس گشتند. وقتی که مشرف به موت شدم، مادرم مرا بغل کرد و به «درگاه حضرت عباس علیه‌السلام» آورد و چون بدنم نجس بود، دم در ورودی آن، مرا به زمین انداخت و خودش به داخل رفت و مشغول گریه و زاری شد. در شهر لکهنو زیارتگاهی به نام «درگاه حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام» وجود دارد که همیشه زیارتگاه خاص و عام است و افراد زیادی از آن کرامات دیده‌اند. اولین پنجشنبه در هر ماه عربی، آنجا بسیار شلوغ می‌شود و تعداد کثیری از دسته‌های عزاداری و سینه زنی به آنجا می‌آیند. من پهلوی در بزرگ آن مقام مقدس روی خاک افتاده بودم و می‌دیدم که دسته‌های عزا از پهلوی من سینه زنان و نوحه کنان می‌گذرند ولی کسی به حال من توجهی ندارد. از مشاهده‌ی آن صحنه، گاهی بر امام حسین علیه‌السلام و گاهی بر حال خود گریه می‌کردم. در هیمن اثنا یک اسب سوار

را دیدم که به طرف من می آید. سوار مزبور نزد من آمدند و ایستادند و مرا به اسم صدا کردند و فرمودند: تو اینجا چکار می کنی؟ چرا روی خاک افتاده ای؟ چرا گریه می کنی؟ گفتم: آقا! من مریضم و توان ایستادن ندارم. فرمودند: مادرت کجاست؟ گفتم: داخل بارگاه رفته تا برایم دعا کند. فرمودند: برخیز بایست! گفتم: نمی توانم آقا، من مریضم! فرمودند: من می گویم بلند شو! تو خوب شده ای! آن وقت من به فرمان ایشان بلند شدم! دیدم پاهایم قوت پیدا کرده و اثری از آن سستی و ناتوانی نمانده است. خوشحال شدم و گفتم: آقا! شما کیستی؟ فرمودند: این بارگاه مال کیست؟ گفتم: این درگاه حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام [صفحه ۲۴۰] است. فرمودند: من ابوالفضل العباس هستم! مادرت داخل این روضه فریاد می زند، برو او را صدا کن. زیرا تو خوب شده ای و دیگر بیمار نیستی! این را فرمودند و از من پنهان شدند. [۱۳۵].

### حضرت ابوالفضل پسر یازده ساله ی فلج را شفا دادند

سلالة السادات جناب آقای سید علی صفوی کاشانی، مدح اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام از جناب آقای هارونی نقل کرد که گفتند: یکی از عزیزان سقای هیئتی که در ایام محرم (عاشورا) دور می زد و آب به دست بچه ها می داد، نقل می کند که: خدا یک پسر به من داد که یازده سال فلج بود. یکی از شبها که مقارن با شب تاسوعا بود وقتی می خواستم از خانه بیرون بیایم، مشک آب روی دوشم بود؛ یکدفعه پسرم صدا زد: بابا کجا می روی؟ گفتم: عزیزم، امشب شب تاسوعاست و من در هیئت سمت سقایی دارم؛ باید بروم آب به دست هیئتها بدهم. گفت: بابا، در این مدت عمری که از خدا گرفتم، یک بار مرا با خودت به هیئت نبرده ای. بابا، مگر اربابت باب الحوائج نیست؟ امشب مرا با خودت بین هیئتها ببر و شفای مرا از خدا بخواه و شفای مرا از اربابت بگیر. وی می گوید: خیلی پریشان شدم. مشک آب را روی یک دوشم، و عزیز فلجم را هم روی دوش دیگرم گذاشتم و از خانه بیرون آمدم. زمانی که هیئت

می خواست حرکت کند، جلوی هیئت ایستادم و گفتم هیئتها بایستید! امشب پسر من جمله‌ای را به [ صفحه ۲۴۱ ] من گفته که دلم را سوزانده است. اگر امشب اربابم بچه‌ام را شفا داد که داد، والا فردا می‌آیم در وسط هیئتها، این مشک آب را پاره می‌کنم و سمت سقایی حضرت ابوالفضل علیه‌السلام را کنار می‌گذارم. این را گفتم و هیئت حرکت کرد. نیمه‌های شب عزاداری در هیئت تمام شد ولی از شفا خبری نشد! پریشان و منقلب بودم، با خود گفتم: خدایا، این چه حرفی بود که من زدم؟ شاید خودشان دوست دارند که بچه‌ام را به این حال بینم، شاید مصلحت خدا بر این است! سپس با خود گفتم: دیگر حرفی است که زده‌ام، اگر شفای او عملی نشد، فردا مشک را پاره می‌کنم! آمدم به منزل و وارد حجره شدیم و نشستیم. هم من گریه می‌کردم و هم پسر من گریه می‌کرد. وی می‌گوید: گریه‌ی بسیار کردم، یکدفعه پسر من صدا زد: بابا، بس است دیگر، بلند شو بابا! بابا، هر چه رضای خدا باشد، من هم راضی هستم! من بلند شدم و بیرون آمدم و به اتاق دیگر رفتم و نشستم. ولی مگر آرام داشتم؟! مستمرا گریه می‌کردم، تا اینکه خواب چشمان مرا فراگرفت. در آن هنگام ناگهان شنیدم که پسر من مرا صدا می‌زند و می‌گوید: بابا، بیا اربابت کمکم کرد! بابا، بیا اربابت مرا شفا داد! آمدم در را باز کردم، دیدم پسر من با پای خودش آمده است! گفتم: عزیزم، چه شد؟! صدا زد: بابا، وقتی تو از اتاق بیرون رفتی، داشتم گریه می‌کردم که ناگهان اتاق روشن شد! دیدم یک نفر کنار من ایستاده است و می‌گوید: بلند شو! گفتم: نمی‌توانم برخیزم. گفت یک بار بگو یا ابوالفضل و بلند شو! بابا، یک بار گفتم یا ابوالفضل و بلند شدم. بابا، بین اربابت ناامیدم نکرد و شفایم داد! ناقل داستان می‌گوید: پسر من را بلند کردم و به دوش گرفتم و از خانه بیرون آمدم، در حالیکه با صدای بلند می‌گفتم: ای هیئتها! بیاید ببینید عباس علیه‌السلام بی‌وفا نیست، [ صفحه ۲۴۲ ] بچه‌ام را شفا داد! [ ۱۳۶ ] .

**شفای کربلایی احد اردبیلی توسط حضرت عباس و رساندن او به کاروان**

مرحوم کربلایی احد - ساکن روستای تازه قشلاق یورتچی از توابع اردبیل - می گفت: من در سن هشت، نه سالگی کنار جاده‌ی سالکین کربلا، چند رأس گاو می چراندم و از صدای چاووشان، روحم به دیار عاشقان پرواز می کرد و خلاصه، از عشق زیارت کربلا بی قرار بودم. یک روز دیدم دسته‌های کاروان پشت سر هم در حرکت هستند و طبق معمول، هر کاروان چاووش مخصوصی دارد و در دست هر چاووشی پرچم حضرت ابوالفضل العباس قمر بنی هاشم علیه السلام است. اهالی تازه قشلاق به دنبال پرچم به راه افتادند و اشک ریزان آنان را بدرقه کردند و بعد از پیمودن مقداری از راه، بازگشتند. من نیز گاوها را به طرف ده رها کردم و به بدرقه‌ی زوار پرداختم، اما همچون دیگران بازنگشتم، و این در حالی بود که حتی یک لحظه طاقت هجران و دوری مادرم را نداشتم. باری، از خانواده و بستگان دل کندم و به عشق دیدار مرقد یار، با دو قطعه نان خشک، در التزام رکاب زائرین، راه کربلا را در پیش گرفتم و از همان آغاز، مثل یک خادم به خدمت کاروان کمر بستم. زائرین چند ماه در کربلا اقامت گزیدند و در این مدت، هر روز به زیارت حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام و زیارت سردار کربلا می رفتند و برای بوسیدن قبور و حرم آن عزیزان هیچ نظم و ترتیبی را رعایت [صفحه ۲۴۳] نمی کردند. روزی، من عاشق دلباخته و غریب بی کس با آن قد کوچک و جثه‌ی ریز، دل به دریا زدم و از میان ازدحام جمعیت، خود را به ضریح حضرت باب الحوائج علیه السلام رساندم و در اثر این امر، در زیر پا افتادم و از راه رفتن باز ماندم! در نتیجه، مردم مرا به گوشه‌ی ایوان بردند و در آن هنگام مرحمت آن حضرت را لمس نمودم و برای خود نیروی ابدی گرفتم. همچنین به زیارت نجف اشرف رفتیم و مرقد مطهر حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را زیارت نمودیم، سپس به زیارت حضرت امام موسی کاظم علیه السلام و بعدا هم به زیارت عسکریین علیهما السلام رفتیم و پس از زیارت سرداب مقدس، عراق را به مقصد ایران ترک کردیم. در طول راه، من همواره پیاده بودم و با وجود هوای گرم تابستان و گرد و غبار ناشی از سم ستوران همواره

می کوشیدم که قدمهای تندی بردارم و در میانه‌ی کاروان حرکت کنم. زیرا ترس داشتم که از کاروان عقب بمانم و به دست اعراب عزیزه - که داستان قساوتشان ما را سخت نگران ساخته بود - گرفتار بشوم. سرعت و فعالیت زیاد و نیز نامناسب بودن برنامه‌ی غذایی، سبب شد که در راه مسموم شوم. همراهان، مرا در حالی که دچار استفراغ و اسهال بودم، تا یک منزل با مشقت راه بردند و به همین علت آب بدنم کم شد! از آن پس، چون حالم خیلی خراب بود، مرا در یکی از کاروانسراهای قدیمی در بیابان گذاشتند و با قلب سوخته به سوی وطن حرکت کردند. اینک من در حال بیهوشی و به طور نیمه جان، در گوشه کاروانسرا روی خاک افتادم و نه غذایی دارم و نه آبی. بلکه هر لحظه منتظر ملک الموت هستم. [صفحه ۲۴۴] بیهوشی من از ظهر آن روز تا صبح روز بعد به طول انجامید. صبحگاهان که به هوش آمدم، با چشم گریان زبان به گلایه گشودم و این جملات را خطاب به امیر نجف اشرف و به سردار رشید کربلا علیه السلام گفتم: یا امیر المؤمنین علیه السلام و یا قمر بنی هاشم علیه السلام، عشق شما مرا وادار کرد که از پدر و مادر و برادر، و از تمام علایق منقطع شوم و به کوی شما بیایم. حال، در این بیابان و در گوشه‌ی این کاروانسرا، در حال مرگ هستم و می دانم که بیش از همه، مادرم چشم به انتظار من نشسته است و اگر من با چنین حالی بمیرم و بی نام و نشان به کام خاک بروم، داغ دل او هیچگاه پایان نخواهد پذیرفت. از رسم فتوت و مهمان نوازی شما دور است که آنها بیایند و من را این چنین در بیابان بیابند! سپس از شدت ضعف و ناتوانی، زبان گلایه را بستم و بیهوش بر بستر خاک افتادم در همان حال صدای دلنوازی به گوشم رسید که دوبار گفتم: «کربلایی احدا!» چشم باز کردم، دیدم شخص بزرگواری سوار بر اسب، بالای سرم قرار دارد. به من فرمود: چرا اینجا مانده‌ای؟! با حالت ضعف گفتم: «آقا، دارم می میرم». خیال کردم یکی از زوار آشناست، گفتم: خبر مرگ مرا، تو به مادرم برسان! سوار مزبور از روی زین خم شد، دست مرا گرفت و آرام فشرده و من جان تازه‌ای یافتم. سپس فرمود: کاروان از



اینجا چندان دور نشده است، برخیز! به آنان می‌رسیم. کیفیت حرکت را نفهمیدم، ولی چندان طول نکشید که همه‌ی آثار کسالت از من برطرف شد و پر نشاط و سر حال، خود را کنار همسفران، که در کنار چشمه‌ای اطراق کرده بودند، یافتیم! وقتی دوستان کاروان، مرا دیدند، همگی از شوق و شعف به گریه افتادند و کیفیت آمدنم را پرسیدند. من هم کیفیت مرض و غربت خویش و گلایه به محضر حضرت [صفحه ۲۴۵] مولا علیه‌السلام و فرزند رشیدش حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام را برای آنان بازگو کردم. آنان نجات من از آن وضعیت و رسیدن به کاروان را از کرامت حضرت ولی الله اعظم ارواحنا فداه و علمدار کربلا علیه‌السلام دانستند. من خیال می‌کردم یک روز تمام از کاروان جدا نشده‌ام، اما آنان گفتند: خیر، دور روز است که مرا ترک کرده‌اند! قرائن هم، صحت گفته‌ی آنها را تصدیق می‌کرد. زیرا من در خاک عراق افتادم و از حرکت باز ماندم ولی آنها را در نزدیکیهای همدان ملاقات کردم! از آن به بعد نیز کاروان به جهت بهبودی من آهسته حرکت کرد و رفقا به نوبت مرا بر مرکوب خویش سوار نمودند و دیگر نگذاشتند حتی یک قدم پیاده راه بروم، تا اینکه مرا صحیح و سالم، در وطن به پدر و مادرم تحویل دادند. و ماجرای شگفت انگیز فوق را نیز برای بستگانم حکایت کردند. از آن پس نیز تاکنون، همواره در تمامی مشکلات بدون تکلف حضرت باب الحوائج علیه‌السلام را به یاری طلبیده‌ام و ایشان نیز خواهش مرا اجابت فرموده‌اند. [۱۳۷].

### **حضرت عباس آسید حسین را در رفتن به کربلا و بازگشتن به وطن، بر ترک اسب خود سوار کردند**

این قضیه توسط حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ عباس الرئیس کرمانی نقل شده است: متوفی تکیه‌ی حضرت ابوالفضل علیه‌السلام در شهر راور (از شهرهای کوچک حومه‌ی کرمان) این قضیه را برای اینجانب عباس شیخ الرئیس نقل کرد: پدر مادرم به

نام آقا سید حسین، که در سن نود و دو سالگی از دنیا رفت، دو روز [ صفحه ۲۴۶ ] قبل از مردنش جریان جالب و شنیدنی زیر را تعریف کرد. وی گفت: در ایام جوانی، با عده‌ای از اهل راور عازم کربلا شدیم. بین انار و بیاض (طریق کرمان - یزد) منزل کردیم. یکی از همراهان قلم به دست گرفت و گفت: به آقا سید حسین، هر کس هر مقدار کمک می‌کند بگوید. هر کدام چیزی گفتند، یک نفر گفت: من فلان مبلغ را می‌دهم نه بیشتر! و بالاخره با آمارگیر نزاع کردند. گفتم: من اصلاً چنین پولی را نمی‌پذیرم و با شما هم به عراق نمی‌آیم! هر چه اصرار کردند، از رفتن با آنها امتناع کردم. بالاخره آنها رفتند و من در بیابان ماندم. دو زانو رو به قبله (عراق) نشستم و متوسل به امام حسین علیه‌السلام شدم و عرضه داشتم: «آقا، اگر مرا دعوت کرده‌اید، خرج راه را هم بدهید!» که ناگهان سواری را در کنار خود دیدم که فرمود: سوار شو! من نمی‌توانستم بر اسب سوار شوم، ایشان دفعه‌ی دوم و سوم نیز این سخن را تکرار فرمودند. من عرض کردم: دستم را بگیرید. فرمودند: مگر نمی‌بینی که دست در بدن ندارم! بالاخره سوار شدم و بعد از دقایقی خود را در قبرستانی دیدم. آن بزرگوار فرمودند: اینجا کربلاست! وقتی که همه‌ی کارهای خود را انجام دادی، به اینجا برگرد تا تو را به محل سکونت برسانم! من پس از زیارت اعتاب مقدسه به همان نقطه آمدم و دوباره حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام در آنجا پیدا شدند و مرا بعد از چند لحظه به قبرستان راور رساندند! ناگفته نماند که رفقای من پس از ۲۶ روز در کربلا به من ملحق شدند و هر چه علت را جویا شدند، چیزی نگفتم و تا این ساعت به هیچ شخص دیگری هم جریان این تشریف و زیارت را نگفته‌ام! والسلام علی العبد الصالح مولانا العباس و رحمه الله و برکاته. [ ۱۳۸ ]. [ صفحه ۲۴۷ ]

**بیرون آمدن شخص بلند قامت و شمشیر بدست، از حرم حضرت عباس و فرار سربازان**

**عثمانی**

آیة الله سید نور الدین میلانی، فرزند مرحوم آیة الله العظمی میلانی قدس سره این قضیه را نقل فرمودند: سابقاً عراق مستعمره‌ی دولت عثمانی بود. استاندار کربلا مالیات جدیدی را وضع کرد. رؤسای عرب به ملاقات او رفتند و از وی درخواست کردند که مالیات مزبور را از مردم نگیرد، ولی او قبول نکرد. عربها دستور دادند که بازارها بسته شود. مردم بازار را بستند و همه جا تعطیل شد. استاندار ناچار شد که از پادگان مسیب، که شش فرسخی کربلاست، کمک نظامی طلب کند! جمعی از لشگریان عثمانی برای مقابله با بازاریها وارد کربلا شدند تا به تعطیل عمومی خاتمه دهند. وقتی لشگر عثمانی وارد کربلا شد، استاندار آنان را در دو طرف خیابان حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام، که از درب قبله‌ی صحن مطهر تا آخر شهر امتداد دارد، ردیف نمود به آنها دستور آماده باش داد. اعراب هم پشت بام صحن حضرت ابوالفضل علیه السلام را برای خود سنگر قرار دادند. آنها مثل قطرات باران به طرف هوا شلیک می کردند و با این کار می خواستند بفهمانند که ما از لشگر عثمانی باکی نداریم. این مسئله یک هفته به طول انجامید. حرمین مطهرین بسته شده بود و مردم در منازل خود مانده بودند مگر عده‌ی کمی که از طریقهای مختلف به باغات یا خارج شهر رفتند. بالاخره روزی یک شخص بلند قامت که قد و قامتی موزن و جالب داشت و یک [صفحه ۲۴۸] پیراهن عربی پوشیده و دستمالی سفید بر سر بسته بود و شمشیر برهنه‌ای در دست داشت، از درب قبله‌ی صحن مطهر حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام خارج شد. وی شمشیر را به دیوار تکیه داد و سپس دست برد و آستین خود را بالا زد. با این عمل وی، لشگر خود بخود مرعوب شدند و در حالیکه با ترس و وحشت فریاد می زدند: «امام عباس گلدی!» به سمت پادگان مسیب گریختند. در نتیجه، دولت شکست خورد و مردم کربلا، حرم و بازار را باز کردند. [۱۳۹].

**یک سوار دارای پوشش آهنین از حرم حضرت عباس بیرون آمد به وهابیه حمله کرد**

سید حسون براقی در تاریخ کوفه آورده است که: ملک سعود (لع) با اسب خود داخل حرم شریف گردید و آنچه در بالای قبر حبیب علیه السلام بود بر کند! سپس دستور داد حرم را ویران کنند. اما در این هنگام از خبری که برای او آوردند متزلزل گردید و برگشت. ماجرا از این قرار بود که وی همراه قشون خود به سوی حرم حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام حرکت کرد، ولی ناگهان یک فرد اسب سوار که پوشش آهنین داشت به آنان حمله کرد و جمعی از آنها را کشت و بقیه پا به فرار گذاشتند! همین که ملک سعود این حادثه را دید، به سپاهش گفت: برگردید! و به حرم پسر خواهرمان آسیب نرسانید؟! لذا از آنجا به حرم امام حسین علیه السلام برگشتند و ملتجیان به حرم آن حضرت را، از [صفحه ۲۴۹] مرد و زن و صغیر و کبیر، کشتند! و دست به تخریب حرم زدند و برگشتند. در سال ۱۲۳۰ نیز دوباره وهابیه‌ها به نجف و کربلا حمله آوردند! ولی مایوس برگشتند. [۱۴۰].

### نجات کاروان زوار یزدی توسط حضرت ابوالفضل العباس

مرحوم آقا میرزا حسن یزدی قدس سره این قضیه را از مرحوم پدرش نقل کرد: یک سالی از یزد با اموال زیادی به همراه کاروان بزرگی به «کربلا» مشرف شدیم. قریب به نیمه‌های یک شب، به عده‌ای از دزدان و سارقان برخورد کردیم. من سکه‌های طلای زیادی داشتم، فوراً آنها را توی قنداقه‌ی کودک (که همین «میرزا حسن» باشد) گذاشتم و او را به مادرش دادم. در این هنگام دزدان بر سر اهل کاروان ریختند و همه را غارت کردند! چنان فریاد استغاثه‌ی زوار کربلا بلند شد، که دل هر بیننده‌ای را می‌سوزانید و گریانش می‌کرد. مردم صدا می‌زدند «یا ابوالفضل! یا قمر بنی هاشم یا حضرت عباس! یا باب الحوائج! بفریادمان برس!» و به شدت گریه می‌کردند. ناگهان در آن موقع شب، متوجه شدیم که سواری با اسب از دامنه‌ی کوهی که در نزدیکی ما بود، سرازیر شد! جمال دلربای او در زیر نقاب بود؛ ولی نور صورت انورش از زیر نقاب،

همه جا را منور و روشن کرده بود. شمشیرش مانند ذوالفقار پدرش حضرت امیرالمومنین علیه السلام بود. فریادی مانند صدای رعد و برق، تمام صحرا را پر کرد و آن سوار به سارقان و دزدان حمله نمود و فرمود «دست از این قافله بردارید و از اینجا بروید! دور شوید [صفحه ۲۵۰] و گرنه همه‌ی شما را هلاک می‌کنم و به جهنم می‌فرستم!» همه‌ی اهل کاروان و همه‌ی سارقان درخشندگی نور جمال آن ستاره‌ی آسمان ولایت و آن ماه بنی هاشم را مشاهده کردند و صدای دلربای آن حضرت را نیز شنیدند! دزدها و سارقان فوراً دست از قافله کشیدند و پا به فرار گذاشتند. سپس آن حضرت در همان محل که ایستاده بودند، غیب شدند! تمام اهل قافله وقتی که این معجزه را دیدند، در همان مکان تا صبح به توسل به ساحت حضرت عباس و دعا و زیارت و روضه خوانی و گریه و زاری پرداختند! بالاخره وقتی که اهل کاروان سر اثاثیه خودشان آمدند، دیدند همه چیز سر جایش باقی است، مگر آن چیزهایی که دزدها برده بودند و به کناری انداخته و فرار کرده بودند. سیدی نیز در قافله‌ی ما بود که سالها گنگ بود. او نیز وقتی که در آن گیر و دار، پرتوی از نور خدا و قامت زیبای پسر حضرت علی علیه السلام را دیده بود، زبانش باز شد! و پیوسته صلوات می‌فرستاد! [۱۴۱]

### ماشین بدون راننده به سوی نجف! حضرت ابوالفضل راننده‌ی خائن را کشته‌اند و خود به

#### جای او نشسته‌اند

مؤلف حیاة العباس این قضیه را نقل فرموده است: مادر و دختری زائر، از کربلا به قصد نجف، سوار ماشین سواری می‌شوند. راننده نگاهی به دختر می‌کند و بدون اینکه مسافر دیگری بگیرد حرکت می‌کند! [صفحه ۲۵۱] مادر به دخترش می‌گوید: او خیال سوئی درباره‌ی ما دارد؟! بالاخره راننده به کاروانسرای شور می‌رسد و در آنجا از راه شاهی خارج می‌شود و به داخل صحرا می‌رود؟ مادر به دختر می‌گوید: دیدی گفتم خیال سوء

دارد و ما را به بیراهه می‌برد؟! در این هنگام راننده سرش را بیرون می‌کند و چون می‌بیند بیابان از جاده خیلی دور است؛ پیاده می‌شود و می‌گوید: اگر سر و صدا کنید، کشتن هم در کار است و اگر ساکت باشید...! مادر بیچاره به دختر جوان می‌گوید: تو در ماشین باش! و خود پیرزن می‌آید و سر را بلند می‌کند و بیچاره‌وار و مضطر می‌گوید: «ای ابوالفضل علیه‌السلام تو ما را می‌بینی ولی ما تو را نمی‌بینیم!» ناگهان در آن لحظه یک نفر پیدا می‌شود و به آن راننده اشاره‌ای می‌کند و آن راننده بلند می‌شود و به زمین می‌خورد و شکمش پاره می‌شود! سپس آن بزرگوار به پیرزن می‌گوید: «اصعدی (سوار شو!)» پیرزن سوار می‌شود و آن بزرگوار خودشان به جای راننده می‌نشینند و ماشین را به نجف می‌آورند! بعداً در حرم، زنها از ماشین بی‌راننده و این قضیه‌ی عجیب صحبت می‌کنند! دختر به مادرش می‌گوید: شاید منظور آنها همان ماشین ماست! اجمالاً کلفت کلیددار که در حرم بوده است، این قضایا را برای کلیددار نقل می‌کند و کلیددار هم آن را به عرض مقامات دولتی می‌رساند. بعداً، چند تن از مقامات دولتی همراه مادر و دختر و کلیددار حرم به آنجا می‌روند [صفحه ۲۵۲] و جنازه‌ی راننده را متعفن و از هم پاشیده می‌بینند. [۱۴۲].

### نجات خانمی زائر، از دست اعراب توسط حضرت ابوالفضل

حجّه الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ علی اکبر قحطانی که عالمی متقی و از مروجین مکتب اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشند، این قضیه را از کتاب نجات الخائفین نقل کرده‌اند: گروهی از زوار به کربلا می‌رفتند. ضعیفه‌ای با چند تن از اطفال صغارش، همراه زوار بود. وقتی که از مسیب کوچ کردند، آن بیچاره از قافله عقب ماند و ناگاه جمعی از اعراب بر سر آن مظلومه ریختند و بنای هتک حرمت گذاردند. در این وقت آن بینوارو به طرف کربلا نمود و گفت: ای مولا و سرور من، از غیرت شما دور است که مرا اعانت نمایی و از دست این ظالمان نجات ندهی! در این گفتگو بود که ناگاه

سواری، در حالیکه نیزه‌ای در دست داشت، نمایان شد و بعد از متفرق کردن دزدان آن ضعیفه را به کربلا و به قافله‌ی زوار رسانید. آن مؤمنه چون این کرامت را دید، عرض کرد: ای آقا، شما از کجا دانستید که ما در این صحرای دور، در دست اعدا مانده‌ایم؟ آقا فرمودند: ای ضعیفه، من در خدمت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام ایستاده بودم، ناگهان دیدم که اشک چشم آن امام امم جاری شد. عرض کردم یابن رسول الله! چرا گریه می‌کنید؟! فرمودند: مگر نمی‌بینی که زوار من در دست اعراب بی‌حیا گرفتار شده‌اند؟! [صفحه ۲۵۳] پس به امر مولای خودم، شما را از چنگ آنها رهانیدم. سپس آن ضعیفه عرض کرد: اجازه دهید دستتان را ببوسم! فرمودند: معذورم دار! زیرا دست ندارم. آن زن گریست و گفت: مگر شما مولای من حضرت عباس هستید؟ فرمودند: بلی! و سپس غائب شدند. [۱۴۳].

### اسب سواری پیدا شد و هندوها را متفرق کرد تا جنازه‌ی مرد بوشهری دفن شود

جناب آقای حاج عباس جعفرزاده، از اهالی تنگستان از توابع بوشهر این قضیه را نقل کردند: عده‌ای از اهالی بندر بوشهر، با کشتی به طرف بمبئی هند حرکت می‌کنند و در بازگشت از هند به طرف ایران، شخصی در کشتی فوت می‌کند. در نزدیکی ساحل یک آبادی وجود داشت. آنها جنازه را می‌برند تا در آن آبادی دفن کنند. در راه، اهالی آن محل با شمشیر و نیزه و اسلحه‌های مختلف به ایشان حمله می‌کنند و می‌گویند: ما نمی‌گذاریم جنازه‌ی خود را در این محل دفن کنید، زیرا شما کافرید. این جمعیت به طور دسته جمعی، رو به طرف عراق و کربلای معلی کردند و پس از عرض ارادت به محضر مبارک حضرت ابوالفضل العباس قمر بنی هاشم علیه‌السلام چنین گفتند: یا اباالفضل العباس علیه‌السلام! آیا سزوار است که این مرد که از محبین شما اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشد، به دریا افکنده شود و ماهیهای دریا او را بخورند؟! راوی نقل می‌کند: پس از توسل به حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام ناگهان مشاهده [صفحه

۲۵۴] کردند که اسب سواری در آن بیابان پیدا شد و در حالیکه در دستش سر نیزه‌ای بود، به آن هندوها حمله کرد و آنان را متفرق کرد. سپس دستور داد: جنازه‌ی خود را دفن کنید! آنها دیگر برنخواهند گشت! جمعیت جنازه را دفن کردند و با خیال راحت به کشتی برگشتند. [۱۴۴].

### حضرت ابوالفضل به جوانی که در حال غرق شدن بود فرمودند: بگو یا صاحب الزمان

جناب حجه الاسلام آقای مکارمی می فرمودند: نقل شده است که در یکی از شهرهای شیراز، شخصی همراه عمویش برای ماهی گیری به کنار ساحل می رود و در آنجا یکدفعه غرق می شود. عموی وی، نگران از مرگ برادرزاده، ناگهان می بیند که وی روی آب آمد! باری، شخص غرق شده کنار ساحل می آید و عمویش از او می پرسید: چگونه نجات یافتی؟ می گوید: در حال غرق شدن، به یاد روضه‌ها افتادم، پس از آن عرض کردم: یا ابوالفضل! دیدم حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام تشریف آوردند و در گوشم فرمودند: بگو یا صاحب الزمان! من هم متوسل به حضرت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شدم و عرض کردم یا صاحب الزمان! آقا امام زمان (عجل الله فرجه الشریف) تشریف آوردند و مرا نجات دادند و به کنار ساحل آوردند. [۱۴۵]. [صفحه ۲۵۵]

### آقایی با چکمه و کلاهخود روی برفها ایستاده بود و با فرمایش خود ما را نجات داد

آقای حاج مهدی اشعری قمی این قضیه را نقل کردند: در یک شب سرد برفی، در فصل زمستان از شهر کرد به طرف قم حرکت کردیم. حدود دو ساعت بعد از نصف شب، در ماشین پیکان بار و به همراه اثاثیه‌ی یک خانواده و صاحب آن اثاثیه، مابین بروجرد و قم حرکت می کردیم. هوا یخبندان بود و برف زیادی در جاده و اطراف آن بر زمین نشسته بود، به طوری که در بعضی جاها اطراف جاده را تقریباً یک متر و نیم



برف پوشانده بود! از بس جاده خطرناک بود، کنترل ماشین از دست بنده خارج شد و اتومبیل در یک جای خیلی خطرناکی فرورفت! مرد خانواده از ماشین پایین آمده و چند لحظه بعد دوباره سوار شد و با تب و لرز، حیران و بهت زده، مرتباً می گفت: دیدی چه بلایی سر ما آمد؟ آن وقتها در آن جاده، ماشین خیلی کم رفت و آمد می کرد. گفتم: آقای مسافر، بیا بالا. سپس ناگزیر دست توصل به دامان حضرت قمر بنی هاشم علیه السلام زدم و عرض کردم: آقا جان، یهودیها در خانهات می آیند و آنها را ناامید بر نمی گردانی! من که نوکر برادر شما هستم! طولی نکشید که دیدم یک آقای با کلاهخود و زره و چکمه، روی برفها ایستاده است و به من فرمود: ماشین را بگذار دنده عقب! وقتی دستور آن آقا را اجرا کردم و ماشین را دنده عقب گذاشتم و مقداری عقب آمدم، تمام نگرانیها برطرف شد و یکدفعه دیدم ماشین روی جاده صاف ایستاده است. بعد به من فرمود: حرکت کن! من [ صفحه ۲۵۶ ] هم حرکت کردم و یکدفعه هر چه نگاه کردم کسی را در آنجا ندیدم! [ ۱۴۶ ] .

### حضرت ابوالفضل و حضرت علی اکبر به فرمان امام حسین به استقبال ملا عبدالحمید قزوینی می روند

مرحوم عراقی در کتاب دارالسلام ماجرای دیدار آخوند ملا عبدالحمید قدس سره با حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام و حضرت علی اکبر علیه السلام را اینگونه نقل کرده است: ملا عبدالحمید قزوینی که از ابتدای مجاورات در نجف اشرف، در همهی اوقات زیارتی مخصوصه حضرت امام حسین علیه السلام، با پای پیاده به کربلا رفته بود، فرمود: روزی به ارادهی زیارت کربلا از نجف اشرف بیرون رفتم. چون به بلندی وادی السلام رسیدم، جمعی از بزرگان و اعیان نجف را دیدم که برای بدرقهی آقازادهای بیرون آمده اند. آنها او را با کمال احترام بر کجاوه سوار کردند و دعای سفر در گوش او خواندند و مقداری از راه را با او همراه شدند. سپس با او وداع کردند و در

عقب او اذان گفتند و سایر آداب آقایی را برای او به جا آوردند، و او هم با نوکر و بنه و سایر لوازم سفر روانه‌ی کربلا گردید. چون این عزت را دیدم و ذلت خود را هم مشاهده کردم، ملول و خجل شدم و با خود گفتم: این دفعه هم که بیرون آمده‌ام، به کربلا می‌روم، لکن بعد از این اگر اسباب مساعدت کرد که رفتن به کربلا بر وجه ذلت نباشد می‌روم والا دیگر نمی‌روم و همان مقداری که تا به حال رفته‌ام، کفایت می‌کند. این دفعه به کربلا رفتم و برگشتم و بعد از آن قصد کردم که دیگر به طریق مذلت به زیارت نروم، و بر همان اراده بودم تا آنکه وقت زیارت مخصوصه‌ی دیگر رسید و چند [صفحه ۲۵۷] نفر از طلاب آمدند و پرسیدند: چه روزی اراده‌ی زیارت داری که ما هم با تو بیاییم؟ گفتم من اراده رفتن ندارم، زیرا که خرج منزل و کرایه ندارم و پیاده هم نمی‌روم! گفتند: تو که همیشه پیاده می‌رفتی! گفتم: دیگر نمی‌روم! گفتند: این دفعه که ما اراده‌ی پیاده رفتن داریم، با ما بیا تا ما هم از راه باز نماییم، بعد از آن را خودت می‌دانی! بالاخره، پس از اصرار و انکار، آنها رفتند و برای توشه‌ی راه چیزهایی خریداری کردند و مرا با اصرار برداشتند و از نجف بیرون آمدیم و با ایشان روانه شدیم. چون وقت رفتن برای زیارت تنگ شده بود و فردای آن روز، روز زیارت بود، در هنگام صبح بیرون رفتیم، که ظهر در کاروانسرای شور بخوابیم و شب به کربلا برسیم. پس با همراهان، که دو نفر بودند، روانه شدیم و در هنگام ظهر وارد کاروانسرا گردیدیم. زوار دیگر شب قبل بار کرده بودند، بنابراین در آن هنگام هیچ زائری در کاروانسرا نبود چون که آن اوقات کاروانسرا مخروبه بود و هوا هم گرم بود و خانواری هم در کاروانسرا نبود، بنابراین کسی در آنجا نمی‌ماند. به علاوه آنکه، کاروانسرا هم از خوف طراران عرب در امان نبود، بلکه گاه گاه در داخل کاروانسرا مردم را برهنه می‌کردند و احیانا اگر بعضی از طلاب و مجاورین در آنجا وارد می‌شدند و توان مبارزه با دزدان را نداشتند، از خوف عرب‌ها، اسباب و لباس خود را در زیر زباله‌ها مستور می‌کردند. ما بعد از ورود به کاروانسرا، چون اسباب مهمی نداشتیم، در صفه‌ی بزرگ

مسقفی که در آنجا بود، منزل کردیم و پس از صرف غذا خوابیدیم. اتفاقاً من زودتر از همراهان بیدار شدم و آفتابه را برداشتم و برای وضو گرفتن بیرون آمدم. بعد از انجام مقدمات وضو، بر صفه‌ای که در وسط کاروانسرا بود، بالا رفتم و بر لب آن صفه رو به در کاروانسرا نشستم و مشغول وضو شدم. در اثنای وضو [صفحه ۲۵۸] گرفتن که مشغول مسح پا بودم، که در زی لباس اعراب بود و پیاده از درب کاروانسرا داخل گردید! وی با سرعت تمام نزد من آمد به گونه‌ای که گمان کردم، او از اعراب بیابان است و اراده کرده که مرا برهنه کند، لکن چون چیز قابل‌ی با خود نداشتم، چندان خوف نکردم و مسح پا را تمام نمودم! چون نزدیک آمد، متوجه من گردید و گفت: ملا عبدالحمید قزوینی تو هستی؟! چون بدون سابقه‌ی آشنایی نام مرا ذکر نمود، تعجب کردم و گفتم: آری منم! گفت: تویی که می‌گفتی: من به این ذلت و خواری دیگر به کربلا نمی‌روم، مگر آنکه به طریق عزت متمکن و قادر شوم؟! قدری تأمل کردم و با خود گفتم: این شخص این واقعه را از کجا دانست؟ سپس در جواب گفتم: آری! آن عرب گفت: اینک آماده شو که مولای تو حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام و آقای تو حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام به استقبال تو آمده‌اند، تا قدر خود را بدانی و به خاطر اعتبارات بی‌اعتبار دنیا افسرده و مهموم نگردی! چون این سخن را شنیدم، متحیر ماندم و مبهوت گردیدم که این شخص چه می‌گوید؟! ناگاه دیدم که دو نفر سواره با شمایل آن دو بزرگوار، که شنیده و در کتب اخبار و مصیبت دیده و خوانده بودم، با آلات و اسلحه‌ی حرب - در حالی که حضرت ابوالفضل علیه‌السلام در جلو بودند و حضرت علی اکبر علیه‌السلام به دنبال آن بزرگوار بودند - از باب کاروانسرا داخل صحن آن گردیدند! چون این واقعه را دیدم، بی‌اختیار خود را از بالای آن صفه پایین انداختم و جلو دویدم و خود را به پای اسبهای ایشان انداختم و بوسیدم و به دور اسبهای ایشان گردیدم و زانو و رکاب و پایشان را نیز بوسیدم! بعد از آن با خود خیال کردم که خوب است که به رفقا هم خبر دهم و آنها را از خواب بیدار نمایم که به

خدمت آن دو فرزند حیدر کرار برسند. پس با سرعت به نزد [صفحه ۲۵۹] رفقا رفتیم و بر بالین یکی از آنها که ملا محمد جعفر نام داشت، نشستیم و با دست او را حرکت دادیم و گفتم: ملا محمد جعفر، برخیز که حضرت عباس علیه السلام و علی اکبر علیه السلام به استقبال آمده‌اند، بیا به خدمت ایشان شرفیاب شو! ملا محمد جعفر چون این سخن را شنید، گفت: آخوند چه می‌گویی؟ مزاح و شوخی می‌کنی؟! گفتم: نه والله، راست می‌گویم، بیا ببین هر دو تشریف دارند. چون این حالت و اصرار را از من دید، دانست که چیزی هست! برخاست و به زودی دوید. چون رفتیم، کسی را ندیدیم، و از در کاروانسرا هم بیرون رفتیم و اطراف صحرا را، که هموار بود و راه آن تا مسافت بسیار دیده می‌شود، مشاهده کردیم و اثری یا غباری از آن پیاده و آن دو سوار ندیدیم. پس متأسف و متحیر برگشتیم. پس از این ماجرا، از عزم و اراده‌ی سابق بازگشتم و تائب و نادم شدم و قصد کردم که زیارت آن مظلوم را ترک نکنم، اگر چه بر وجه ذلت و زحمت باشد. و اگر در اوقات زیارتی، عذر شرعی عارض شود تدارک و قضا کنم. از آن زمان تاکنون زیارت ترک نشده است و مادام الحیاة هم ترک نخواهد شد، ان شاء الله تعالی. [۱۴۷].

### دختر سه ساله، حضرت عباس را در ضریح مطهر دید و مادر مسیحی مسلمان شد

حجۀ الاسلام و المسلمین آقای شیخ علی صافی فرزند مرحوم آیة الله حاج شیخ حسن صافی اصفهانی قدس سره این قضیه را نوشته‌اند: [صفحه ۲۶۰] این کرامت را از پدر عیال خود، حضرت حجۀ الاسلام و المسلمین حاج سید علیرضا حیدری یزدی شنیدم. ایشان فرمودند: دکتر علیرضا میرجلیلی هنگامی که در خارج درس می‌خوانده، دوستی داشته‌اند که همسرش مسیحی و دارای دختری سه ساله بوده است. آنان، هنگام مراجعت از خارج، اول به عراق مشرف می‌شوند و بعد از زیارت مشاهد مقدسه و عتبات عالیات، به عنوان آخرین زیارت وارد حرم حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام

می شوند. ناگهان می بینند فرزند سه ساله‌ی آنان به داخل ضریح اشاره می کند و می گوید: مامان، مامان! این آقایی که داخل ضریح نشسته و دو دست او از بازو قطع شده است، کیست؟ مادرش سراسیمه به او می گوید: چه کسی را می گویی؟! کدام آقا؟! می گوید: این است، داخل ضریح نشسته است، من او را می بینم، دو دست ندارد! مادر مسیحی حالش دگرگون می شود و همانجا به دین اسلام مشرف می شود. [۱۴۸].

### حضرت عباس در ضریح مطهر ظاهر شدند و صد دینار به مرد عرب حواله دادند

این قضیه توسط حضرت حجه الاسلام جناب آقای حاج شیخ علیرضا گل محمدی ابهری زنجانی نقل شده است: یکی از اهالی کربلا، عربی را می بیند که در حرم حضرت قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام کنار ضریح مطهر ایستاده است و با حضرت سخن می گوید. [صفحه ۲۶۱] او می گفت: آقا جان، صد دینار از شما می خواهم؛ اگر می دهی که بده و اگر نمی دهی، در حرم حضرت سیدالشهداء امام حسین علیه السلام می روم و شکایت شما را به آن حضرت می کنم! سپس سرش را به طرف ضریح مطهر می برد و می گوید: فهمیدم، فهمیدم! و سپس از حرم بیرون می رود. پس از آن، عرب مزبور به بازار می رود و به یکی از مغازه داران می گوید: آقا فرموده است صد دینار به من بده! او می گوید: نشانی شما از آقا چیست؟ می گوید: به این نشان، که پسر شما مریض شده بود و شما صد دینار نذر حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام کردی؛ اکنون آن پول را بده! و او هم صد دینار را می دهد. ناقل می گوید: به مرد عرب گفتم: چطور شما با حضرت عباس علیه السلام صحبت کردی و نتیجه گرفتی؟ گفت: به حضرت گفتم اگر پول ندهی، می روم شکایت شما را به برادرت امام حسین علیه السلام می کنم. در این هنگام دیدم آن حضرت، داخل ضریح ظاهر شدند و در حالیکه روی

صندلی نشسته بودند، حواله‌ای به من دادند. من هم رفتم و پول را از بازار گرفتم. [۱۴۹]

## قند و چای برای کارگران بیت العباس گچساران، توسط شخص بزرگواری که ناگهان غایب شد

این قضیه توسط حاج حمزه‌ی برازنده - یکی از مؤسسان بیت العباس گچساران - نقل شده است: [صفحه ۲۶۲] در سال ۱۳۵۵ شمسی در بین عمله و کارگرانی که در ساختمان بیت العباس گچساران مشغول کار بودند، شخصی روستایی از سادات موسوی به علت صداقت و احتیاط و امین بودن و رفتار خوبش توجه ما را به خود جلب کرد. به همین جهت او را مسئول تهیه‌ی مواد غذایی و حراست از ااثیه و ابزار ساختمانی و نظارت در کار بناها و عمله‌ها کردیم و به او توصیه نمودیم که یک روز قبل از اتمام مواد غذایی و لوازم ساختمانی، ما را مطلع سازد تا برای تهیه‌ی آنها اقدام شود و در کار ساختمان توقف و رکودی پیش نیاید. بعد از ظهر یک روز تابستانی، که برای سرکشی و پرداخت حقوق کارگر و بنا به بیت العباس علیه‌السلام رفتم، کارگران را مشغول نوشیدن چای و عصرانه دیدم. ضمن سلام و خسته نباشید، جویای حال سید شدم. آنها گفتند: احتمالاً سید در آشپزخانه باشد. امروز برای نوشیدن چای نزد ما نیامده و آثار ناراحتی و خستگی از همان اول صبح در چهره‌ی او نمایان بود. گفتم مگر سید خودش برای شما صبحانه و عصرانه تهیه نکرد؟ گفتند: بلی. ولی سید امروز، با سید روزهای قبل بسیار تفاوت کرده است و به نظر می‌رسد که مریض است ولی به دکتر هم مراجعه نکرده است! من برای احوالپرسی و نیز برای جویا شدن از وضعیت پیشرفت کار در آن روز، به آشپزخانه نزد سید رفتم. در آنجا سید را دیدم که زانوی غم در بغل گرفته و در کنجی به دیوار تکیه داده است. سلام کردم. سید سر برداشت و جواب سلام داد. صورتش برافروخته بود، و چشمانش حالت عجیبی پیدا کرده بود. به او گفتم: برادر من،

شما اگر مریض هستی و ناراحتی داری، چرا انکار می کنی و خود را به این قیافه درآورده ای؟! فوراً همین الان به دکتر مراجعه کن و برو در منزل به [ صفحه ۲۶۳ ] استراحت پرداز. در این چند روز که شما استراحت کامل می نمایی، فرد دیگری را جایگزین شما می نمایم تا کمبودی احساس نشود. سید با شنیدن صحبت های من، از جا برخاست و دست مرا گرفت و به بیرون بیت العباس، چند قدمی درب ورودی در داخل کوچه، برد و گفت: صاحب بیت العباس همین جا بود، و من کور بودم، دیوانه بودم، نمی فهمیدم! گفتم: آقا سید این چه ربطی به مریضی شما دارد؟ چرا هذیان می گویی؟! شاید هم تب شما بالا رفته است! از شما خواهش می کنم برای استراحت به منزل برو و فردا هم نیا. سید گفت: من اکنون سالمم، اما آن موقع من کور بودم، لال بودم، کور بودم! من تب ندارم و هذیان نمی گویم، من فردا که می آیم هیچ، بلکه تا آخر عمر هم هر روز باید بیایم! گفتم: سید، ماجرا چیست؟! گفت: طبق برنامه ای که شما تنظیم کرده اید و من تا امروز بر اساس آن عمل کرده ام، دیروز باید از شما می خواستم که قند و شکر تهیه کنید ولی بکلی آن را فراموش کردم. صبح، ساعت ۹، که باید به کارگران صبحانه بدهم، متوجه شدم که چای تمام شده و مثقالی از آن باقی نمانده است. تصمیم گرفتم مقداری چای از منزل خودم، که زیاد هم با ساختمان فاصله ندارد، بیاورم و آنگاه بعد از صرف صبحانه، به بازار نزد شما بیایم و چای تهیه کنم. فوراً کتری را روی اجاق گاز گذاشتم و به قصد خانه، از درب بیت العباس خارج شدم. اما در همین نقطه، به شخصی برخوردیم که از روبرو می آمد. وقتی به من رسید، ایستاد و پرسید: بیت العباس همین است؟ گفتم: بله. آن آقای بزرگوار گفت: شما خادم او هستی؟ گفتم: آری، فرمایشی دارید؟ فرمودند: مقداری قند و شکر و چای برای بیت العباس آورده ام. [ صفحه ۲۶۴ ] این را فرمود و آنها را روی همین زمین گذاشت. من خم شدم و کیسه های محتوی قند و شکر و چای را از جلوی پای ایشان برداشتم. موقعی که بلند شدم، نگاه کردم که از ایشان تشکر کنم و بر ایشان دعای خیر نمایم، اما کسی را نزد خود ندیدم! به این سو و

آن سو نظر انداختم و تا آخر کوچه دویدم اما اثری از آن بزرگوار ندیدم! و تمام این قضیه، از اول تا آخر، حتی یک دقیقه هم طول نکشید. اینک من به حال خودم تأسف می‌خورم که چرا به پای او نیفتادم و بر آن بوسه نزدیم؟! چرا زیر قدمش را نشان نکردم تا خاک کف پایش را سرمه‌ی چشم خود و عموم رهروان مکتبش نمایم؟! آری، ای خواننده‌ی گرامی، من نمی‌دانم این آقا چه کسی بود؟ چون ممکن است که آقای ابوالفضل العباس علیه‌السلام و یا حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه بوده باشند. ولی همین قدر باید بگویم که ما از آن سال تا کنون، به برکت دست آن بزرگوار، با وجود داشتن مجالس سنگین و پر جمعیت حتی یک کیلو قند و شکر و صد گرم چای نخریده‌ایم! و همیشه مقادیر قابل توجهی در انبار ذخیره داریم. [۱۵۰].

### حضرت رقیه هم در خواب و هم در بیداری ظاهر شدند و برگ سبزی به زن بیمار عطا کردند

این قضیه توسط حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمد شریعت زاده‌ی خراسانی نقل شده است: این جانب روزی مشغول خواندن مصیبت حضرت رقیه علیهاالسلام در حرم مطهرشان بودم که در اثنای آن صدای غش کردن خانمی همراه با فریاد و گریه‌ی شدید اطرافیان به گوش رسید. خانم مذکور بعد از مجلس به هوش آمد. وی را نزد من آوردند و او به من گفت: من دارای سه فرزند هستم. مبتلا به مرض قلب شدم و همه‌ی دکترها جوابم کردند، به طوری که ناامید شدم. به شوهرم گفتم: مرا به حرم حضرت رقیه علیهاالسلام ببر و امروز روز سوم است که ما در اینجا هستیم. دیشب خواب دیدم که دختر بچه‌ای برگ سبزی را به من داد و گفت: «این را بخور! خوب خواهی شد.» گفتم: شما کی هستید؟ گفت: «من رقیه دختر امام حسین علیه‌السلام هستم.» از خواب بیدار شدم و به حرم آمدم. اکنون در لحظه‌ای که شما مشغول خواندن روضه بودید، همان دختر را در بیداری دیدم که همان برگ سبزی را به من داد و همه‌ی اطرافیان نیز



این صحنه را دیدند! در نتیجه من نتوانستم این ماجرا را تحمل کنم و بیهوش شدم! و الان بحمدالله حالم خیلی خوب است. [۱۵۲]. [صفحه ۲۶۷]

### ملحقات بخش ۰۹ در این کتاب

موضوع: ۱- حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی قدس سره، با حضرت امام حسین علیه السلام دیدار و گفتگو کردند، شماره قضیه: ۲۴۰ موضوع: ۲- حضرت امام حسین علیه السلام دست محبت به چهره‌ی سید نورالدین کشیدند، شماره قضیه: ۱۰۸ موضوع: ۳- حضرت ابوالفضل علیه السلام سوار بر اسب آمدند و سر دزدان را از تن جدا نمودند و عروس را به طرفه العینی در حرم مطهر خودشان حاضر ساختند، شماره قضیه: ۲۲۶ موضوع: ۴- علامه‌ی قزوینی قدس سره صدای رعب‌انگیزی از ضریح مطهر حضرت ابوالفضل علیه السلام شنیدند، شماره قضیه: ۲۲۹ موضوع: ۵- حضرت زینب علیها السلام بالای مچ فوزیه زیدان را گرفتند و فرمودند: قومی یا فوزیه!، شماره قضیه: ۲۶۲ موضوع: ۶- حضرت زینب علیها السلام دست بر چشم مرحوم اسماعیل بیک کشیدند و با او سخن گفتند و شفایش دادند، شماره قضیه: ۲۵۹ موضوع: ۷- شفای دختر مسیحی لبنانی با حضور حضرت رقیه علیها السلام، شماره قضیه: ۱۸۱ موضوع: ۸- حضرت رقیه علیها السلام در کنار تخت آقای اکبری آمدند و با او سخن گفتند و او را شفا دادند، شماره قضیه: ۲۶۸ [صفحه ۲۷۱]

### زنده شدن مردگان به برکت حضرت امام حسین و حضرت ابوالفضل

زنده شدن آقا شیخ محمد حسین قمش‌ای بواسطه‌ی توسل مادرش به امام حسین علیه السلام مرحوم آقا میرزا محمود قدس سره فرمود: مرحوم آقا شیخ حسین قمش‌ای - از فضلاء و تلامید و شاگردان مرحوم آقا سید مرتضی کشمیری - به نام «از گور گریخته» مشهور بود و سبب این شهرت، آن چنان که از خود آن مرحوم شنیدم، آن

بود که ایشان در سن هیجده سالگی در قمشه مبتلا به مرض حصبه می شود و هر روز مرضش سخت تر می گردد. اتفاقاً آن زمان، فصل انگور بوده و انگور زیادی در همان اطاقی که مریض بوده است می گذارند. ایشان بدون اطلاع دیگران به صورت پنهانی مقدار زیادی از آن انگورها را تناول می کند و پس از آن مرضش شدیدتر می شود، و بالاخره می میرد! وقتی حاضرین این صحنه را می بینند، گریان می شوند. در این لحظه مادرش وارد می شود و مشاهده می کند که فرزندش مرده است. مادر می گوید: کسی حق ندارد [ صفحه ۲۷۲ ] دست به جنازه فرزندم بزند تا من برگردم! مادر فوراً قرآن مجید را برمی دارد و به پشت بام منزل می رود و در آنجا شروع به تضرع به حضرت پروردگار و قرآن و علی الخصوص توسل به حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام می کند و وجود مقدس آن حضرت را شفیع قرار می دهد و می گوید: ای حسین جان! تا فرزندم را به من برنگردانی، دست از تو بر نمی دارم. چند دقیقه از این تضرع ها و دعاها نگذشته بود، که جان به کالبد آقا شیخ محمد حسین برمی گردد و به اطراف خود نظر می کند و چون مادرش را نمی بیند، می گوید: به والده بگویید بیاید، زیرا خداوند مرا به حضرت اباعبدالله علیه السلام بخشید! حاضرین به مادرش شیخ محمد حسین خبر دادند. سپس شیخ محمد حسین نحوه ی بازگشت مجدد خویش را به این دنیا، چنین نقل می کند: چون مرگ من رسید، دو شخص نورانی سفید پوش نزد من حاضر شدند و گفتند: چه باکی داری؟ گفتم: تمام اعضايم درد می کند! در این هنگام یکی از آنها دست بر پایم کشید، پایم راحت شد و هر چه دست را به سمت بالا می آورد، درد بدنم برطرف می شد. تا اینکه یکدفعه دیدم تمام اهل خانه گریان شدند. هر چه خواستم به آنها بفهمانم که من راحت شده ام، نتوانستم. تا بالاخره آن دو نفر مرا به سمت بالا حرکت دادند و از این حرکت بسیار خوشحال بودم. در بین راه شخص بزرگوار نورانی در جلوی من حاضر شد و به آن دو نفر فرمود: ما سی سال عمر به این شخص عطا کردیم و این عطای عمر در اثر توسل مادرش به ما بود. شما او را برگردانید! این دو نفر به

سرعت مرا برگرداندند و ناگهان چشم خود را باز کردم و اطرافیان را گریان دیدم. [ صفحه ۲۷۳ ] آنگاه به مادر خود گفتم: ای مادر، توسل شما به ابی عبدالله الحسین علیه السلام پذیرفته شد و به من سی سال عمر دادند. آیت الله شهید دستغیب قدس سره در پایان این مطلب را اضافه فرموده‌اند که اغلب آقایان نجف، این داستان را از خود آقا شیخ محمد حسین شنیده بودند و همه‌ی آنها منتظر مرگ او در رأس سی سال بودند. بالاخره حادثه ارتحال ایشان در همان رأس سی سال، در نجف اشرف اتفاق افتاد و ایشان مرحوم گردید. [ ۱۵۳ ] .

### زنده شدن پسر ملا عبدالحسین خوانساری به برکت امام حسین

ثقه عادل، ملا عبدالحسین خوانساری رحمه الله علیه در کربلای معلی معروف به «تربت پیچ» بود. زیرا تربت آقا ابی عبدالله الحسین علیه السلام را از مواضع شریفه و با آداب مأثوره برمی داشت و به زوار عطا می نمود. مرحوم عراقی قدس سره می فرماید: من او را در مجلسی ملاقات کردم و در چهره‌ی او حالت صلاح و تقوی را مشاهده کردم و متوجه شدم که سالهاست موفق به مجاورت حضرت آقا ابی عبدالله علیه السلام است و ملازم حرم مطهر بوده است. بنابراین از او خواستم که از عجایب و غرائب و کرامات و معجزاتی که خودش مشاهده نموده است، برایم نقل کند. از جمله غرائبی که ایشان نقل کرد، این بود که گفت: مسقط الرأس من خوانسار است. ولی مدتی در بعضی از قرای جابلق که از توابع شهر بروجرد است، توقف داشتم. تا آنکه عشق و علاقه و شوق مجاورت قبر مطهر آقا امام حسین علیه السلام به سرم [ صفحه ۲۷۴ ] افتاد. هوا سرد بود و مقدمات سفر هم مهیا نبود. اما عشق است! چه می شود کرد؟ خلاصه دو الاغ تهیه کردم و بارها و بچه‌ها را روی الاغ بتسم. همین که خواستم حرکت کنم، ملا محمد جعفر (که ملای آن ده بود و آدم خیلی مهربان و خوبی بود) اطلاع پیدا کرد! او آمد و سر راه مرا گرفت و گفت: کجا می خواهی بروی؟ در هوای به این سردی نرو! بالاخره از او

ممانعت و از من اصرار بود تا این که مأیوس شد و با دست خود روی زمین خطی کشید و گفت: «این خط و این نشان! می‌روی ولی بچه‌ها را به کشتن می‌دهی!» خلاصه ما هم حرکت کردیم و به فضل خدا و توجه عزیز زهراء علیهاالسلام همگی سالم به کربلا وارد شدیم. چند وقتی از آمدن ما به کربلا گذشت، تا اینکه موقع زیارتی حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام فرارسید. چند نفر از اهل همان ده که یکی از آنها همشیره زاده‌ی ملا محمد جعفر مذکور بود، به کربلا آمده بودند. من با خودم گفتم خوب است آنها را مهمان کنم و ببینند که بحمد الله همه سالم رسیدیم و زندگی خوبی داریم و خوف ملا محمد جعفر هم درست در نیامد که برای ما «خط و نشان» کشید. لہذا آنها را برای صبحانه به منزل دعوت نمودم. هنگامی که در حال حرف زدن و خوردن صبحانه بودیم، فرزند بزرگم بنام حسن که در میان حیاط بازی می‌کرد، از پله بالا می‌رود و از آنجا آویزان می‌شود تا ما را تماشا کند! در این هنگام، ناگهان از طبقه‌ی سوم سقوط می‌کند و روح از بدنش مفارقت می‌کند. من چون خلاف مطلوب خود را دیدم و عیش و سرورم مبدل بحزن و اندوه شد، به مجرد اینکه این حالت را دیدم، با سر و پای برهنه به سوی حرم حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام دویدم و به محض ورود به صحن و حرم مطهر، عرض کردم: «السلام علیک یا وارث عیسی روح الله». سپس خود را به باب ضریح مطهر چسباندم و شال را از کمرم باز کردم و یک سر آن [صفحه ۲۷۵] را به قفل ضریح و سر دیگرش را به گردنم بستم و با صدای بلند صیحه زدم و گریه کردم و گفتم: «نشدا! و بحق مادرت زهرا علیهاالسلام نخواهد شد که من خود را راضی کنم به آنکه خط و نشان ملا محمد جعفر بر من راست آید و سخن او بر کرسی نشیند! نشد و نخواهد شد!» خدام و زوار و اهل حرم اطراف من جمع شدند و از حالت من متعجب بودند و سبب این حال مرا از هم می‌پرسیدند و می‌گفتند: «چه چیزی باعث این کار شده است؟» بعضی نیز خیال می‌کردند که من دیوانه و مجنون شده‌ام... یکی از همسایه‌هایی که از اهل علم بود، برای تشییع جنازه به دنبال من آمد تا

مرا بلند کند و ببرد. او با زبان خوش مرا موعظه و نصیحت کرد و گفت: ای آخوند! تو مرد دانایی هستی و مردن برای همه هست و با این کارها مرده زنده نمی‌شود! بیا تا برویم و این طفل میت را برداریم، زیرا مادرش خود را هلاک کرد! هر قدر موعظه کرد در من مفید واقع نشد و آخر الامر زبان ملامت به سوی من گشود و مردم گفتند: بله، راست می‌گوید! بلند شو! من لجبازی می‌کردم و با حالت ناراحتی به آنها گفتم: به شماها ربطی ندارم! بروید دنبال کارت‌تان! بعضی‌ها مرا مسخره کردند! بعضی بر من خندیدند! من قلبم شکست و گریه‌ی زیادی کردم و آقا امام حسین علیه‌السلام را به مادرش قسم می‌دادم و می‌گفتم: بحق مادرت زهرا علیها‌السلام دست از ضریح نمی‌کشم و از حرمت خارج نمی‌شوم، تا آنکه از خدا بخواهی یا مرگ مرا برساند یا بچه را شفا دهد! این حرف را زدم و گریبانم را چاک زدم و داد و فریاد کردم و بسم می‌زدم و این کارها نصف روز طول کشید و من هنوز در ناله و گریه بودم. نزدیک ظهر، ناگهان شنیدم صدای هلهله و ضجه و سر و صدا می‌آید و مردم از [صفحه ۲۷۶] داخل حرم به سوی صحن دویدند و تجمع کردند و ازدحامی شد و من نمی‌دانستم چه شده است؟ سپس دیدم مردم داخل حرم می‌شدند و به طرف من می‌آمدند! خوب که نگاه کردم دیدم فرزندانم حسن که مرده بود و آن همسایه‌ی اهل علم و مادرش با جمعی از زنان به دنبال هم می‌آیند و صدای صلوات همه‌ی فضا را پر کرده است. وقتی که حسن را مشاهده کردم، به زمین افتادم و سجده‌ی شکر را بجا آوردم! بعد فرزندانم را به آغوش گرفتم و سر و چشمهایش را می‌بوسیدم! بعد چگونگی زنده شدن او را پرسیدم. آن همسایه‌ی اهل علم گفت: بعد از آنکه از تو مأیوس شدم، به منزلت برگشتم و مصلحت دیدم که او را برداریم و غسل دهیم و کفن کنیم و دفن نماییم! لهذا او را در خارج از شهر به غسلخانه بردیم و برهنه کردیم. همین که کاسه را پر از آب کردیم و بر بدنش ریختم، ناگهان دیدم پره‌های بینش حرکت می‌کند! گویا کسی آنها را مالش

می دهد! سپس سر خود را حرکت داد و عطسه کرد و مانند کسی که از خواب بیدار شود، بلند شد و نشست! ما هم لباسش را به تنش کردیم و او را به حرم آوردیم. [۱۵۴].

### امام حسین دو قاتل را کشتند و هندو را زنده کردند و او شیعه شد

جناب حاج محمد سوداگر که چندین سال در هند بوده است عجائبی را در ایام توقف در آنجا مشاهده کرده، که یکی از آن قضایا را اینچنین نقل فرمود: روزی در بمبئی یک نفر هندو (بت پرست) ملک خود را در دفترخانه‌ی رسمی [صفحه ۲۷۷] می فروشد و تمام پول آن را از مشتری می گیرد و از دفترخانه بیرون می آید. دو نفر شیاد منتسب به مذهب شیعه، در کمین او بودند که پولش را بدزدند! هندو می فهمد و به سرعت خودش را به خانه می رساند و فوراً از درختی که در وسط خانه بود، بالا می رود و پنهان می شود. آن دو نفر د شیاد وارد خانه می شوند و هر چه جستجو می کنند، او را نمی یابند. پس به زنش عتاب می کنند و می گویند: ما دیدیم که او وارد خانه شد، باید بگویی کجاست! زن می گوید: نمی دانم. پس او را شکنجه و آزار می نمایند تا اینکه مجبور می شود که بگوید: شما به حق حسین علیه السلام قسم بخورید که او را اذیت نکنید، تا جای او را بگویم. آن دو نفر بی حیا، به حق آن بزرگوار قسم یاد می کنند که کاری با او نداشته باشند، جز اینکه بدانند او کجاست. سپس زن به درخت اشاره می کند. آنها از درخت بالا می روند و هندو را پایین می آورند و پولهایش را برمی دارند و از ترس اینکه تعقیب و رسوا نشوند، سرش را می برند. زن بیچاره سر را بسوی آسمان بلند می کند و می گوید: ای حسین علیه السلام شیعه‌ها، من به سبب اطمینان قسم به حق شما، شوهرم را نشان دادم! ناگهان آقای ظاهر می شوند و با انگشت مبارک، به گردن آن دو نفر اشاره می کنند و فوراً سرهای آنها از بدن جدا می شود و می افتد. بعد سر هندو را به بدنش متصل می فرمایند و او زنده می شود و آنگاه آن بزرگوار از نظر غایب می شوند! مقامات دولتی نیز از این قضیه باخبر می شوند و پس از تحقیق، به اعجاز حضرت امام حسین

علیه السلام یقین می کنند و بالاخره از طرف حکومت در همان ماه محرم اطعام مفصلی می شود و قطار راه آهن برای عبور عزاداران امام حسین علیه السلام مجانی می شود [ صفحه ۲۷۸] و آن هندو و جمعی از بستگانش شیعه می شوند. [۱۵۵].

### **خانمی در جلسه‌ی شبیه خوانی در بحرین، سر شبیه حضرت عباس را به بدن او چسباند و غایب شد**

حجۀ الاسلام و المسلمین، جناب مستطاب آقای حاج سید احمد خاتمی، از قول حجۀ الاسلام و المسلمین، خطیب دانشمند و توانا، صاحب تألیفات عدیده، آقای حاج شیخ حمید مهاجر دامت افاضاته نقل کردند که ایشان فرمودند: در بحرین مجلس تعزیه خوانی (شبیه خوانی) برقرار بوده است. شخصی در نقش حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام و دیگری در نقش قاتل حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام نقش ایفا می کرده‌اند. در اثنای تعزیه، بازیگر نقش قاتل حضرت، شمشیر را اشتباها به گردن ایفا کننده‌ی نقش حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام می زند و گردن وی از بدن جدا می شود. در همان لحظه، خانمی از بین زنها می آید و سر را برمی دارد و به بدن می چسباند! و فرد مقتول حیاتش را بازمی یابد! و آنگاه آن خانم، یکدفعه غیبش می زند و تعزیه ادامه پیدا می کند...! [۱۵۶].

### **زنده شدن حاج میرزا خلیل تهرانی به برکت دعای امام حسین**

حاج ملا علی تهرانی از پدر مرحومش حاج میرزا خلیل تهرانی نقل کرد که او همیشه می گفت: من و فرزندانم همگی از برکت یک علویه که در کربلا بود، زنده هستیم. به او گفتم: چطور؟ گفت: پیش از زن گرفتنم در تهران بودم. شبی در خواب [ صفحه ۲۷۹] مردی خوش سیما و سفید پوش را دیدم که به من گفت: اگر قصد زیارت امام حسین علیه السلام داری، زودتر بشتاب! زیرا که دو ماه دیگر راه بسته می شود و پرنده

هم نمی‌پرد. و من از مدتی قبل، قصد زیارت داشتم. چون بیدار شدم، آماده‌ی سفر شدم به زیارت آمدم و از شب دیدن این رؤیا تاریخ برداشتم و دقیقاً سر دو ماه راه بسته شد و دانستم که این خواب راست بوده است و گوینده‌ی این خبر راستگو است. بالاخره چون صاحب ریاض قدس سره از من طبابت خوبی برای معالجه بیماران دید، مردم را به مراجعه کردن به من فرمان داد. روزی در محل طبابت خود نشسته بودم، که زنی با خدمتکارش آمدند و منتظر خلوت شدن مطب شدند. چون کسی در مطب نماند، آن زن دو دستش را درآورد. دیدم به سبب بیماری خوره، دستهای او به جز استخوان چیزی نداشت. من از دیدن او احساس نفرت پیدا کردم و به او گفتم: درمان این بیماری نزد من نیست! آن زن آهی کشید و افسوس خورد و دلم بحالش سوخت و به زنی که همراه او بود گفتم: این زن کیست؟ گفت: این زن از طرف پدر و مادر، علویه است و از هند آمده و نام او صاحبه بیگم و شوهرش هم علوی است. او مال بیشماری داشته است و همه را در راه امام حسین علیه‌السلام صرف کرده و اکنون تهی دست شده و به این بیماری هم دچار شده است! چون دانستم که او سیده است، گفتم: او را بخوان تا درمانش کنم! و بالاخره در درمانش تا شش ماه به وسیله‌ی قصد و حجامت و مسهل و معجون تلاش کردم و گوشت دستهای او شروع به رویدن کرد و بیماری به اندام دیگر او سرایت نکرد! و سال تمام نشده بود، که او خوب شد و اثری از بیماری نماند. ]

[صفحه ۲۸۰] بعد از مداوا شدن، آن زن نزد من رفت و آمد کرد و برای من مانند مادری مهربان بود. پس از مدتی باز در عالم رؤیا، همان مردی را که از بسته شدن راه در خواب به من خبر داد، دیدم و به من گفتم: فلانی! آماده‌ی سفر آخرت باش! بیش از ده روز از عمرت نمانده است. ترسان و هراسان بیدار شدم و لا حول و انا لله گفتم. دیدم آخر عمر من است و هیچ چاره‌ای ندارم. در آن روز تبی سخت به من عارض شد و به بستر افتادم و همان علویه پرستارم شد، تا روز دهم که دوستان در اطرافم جمع شدند و دیدم از عالمی به عالم دیگر رفتم و کسی را در آن عالم نمی‌بینم! ناگاه دیوار شکافت و دو



بزرگوار بیرون آمدند و یکی از آنها بالای سرم نشست و دیگری طرف پایم و با اینکه اصلا دست به من نمی زدند، ولی از آنها چیزی به رگهایم نفوذ کرد که نمی توانم وصف کنم! تا جان به گلویم رسید. ناگاه دوباره دیوار شکافت و شخصی بیرون آمد و به آنها گفت: دست از او بردارید! گفتند: ما مأموریم. او به آنها گفت: حسین علیه السلام نزد خدا واسطه شده اند که این شخص به دنیا باز گردد سپس هر سه نفر برخاستند و رفتند و من به دنیا برگشتم! و دیدم جمعی که در اطرافم بودند، آمادهی مرگم بودند و چون چشم گشودم همه ی آنها شاد شدند. در این هنگام علویه وارد خانه شد و گفت: مژده گیرید که جدم امام حسین علیه السلام پیش خدا برای درمان او واسطه شد! رفقا گفتند: چطور؟ علویه گفت: من به حرم رفتم و زاری کردم و جدم امام حسین علیه السلام را در خواب دیدم و گفتم: یا جداه! درمان فلانی را از تو می خواهم. حضرت فرمودند: عمرش به سر رسیده است! گفتم: اینها را نمی فهمم! من شفای او را می خواهم! فرمودند: من دعا می کنم و اگر حکمت خدا بر [صفحه ۲۸۱] آن باشد، خدا اجابت می کند. سپس دست به آسمان برداشتند و دعا کردند و آنگاه فرمودند: مژده گیر! خدا دعایم را برای شفای فلانی اجابت کرد! حاج ملا علی می گوید: پدرم گفت: پسر! علویه ها نزد خدا مقامی برتر از سادات دارند. و از آنها عجایبی دیده ام. ملا علی می گوید: عمر پدرم در زمان این حادثه بیست و هفت الی بیست و هشت سال بوده است و پس از آن تا نود سالگی زنده ماند و عمر بخشیده شده بیش از دو برابر عمر اصلی او بود. [۱۵۷].

### زنده شدن فرزند مرحوم نخودکی اصفهانی، به برکت تربت امام حسین

فرزند مرحوم حاج شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی قدس سره می گوید: حدود دو سال قبل از وفات پدرم، کسالت شدیدی بر من عارض شد و پزشکان از مداوای بیماری من عاجز شدند و از حیاتم قطع امید شد! پدرم که عجز طبیبان را دید، اندکی از تربت طاهر

حضرت سید الشهداء علیه السلام به کامم ریخت و خودش از کنار بسترم دور شد. در آن حالت بیخودی و بیهوشی دیدم که به سوی آسمانها می روم و کسی که نوری سپید از او می تافت، بدرقه ام می کرد. چون مسافتی اوج گرفتیم، ناگهان، دیگری از سوی بالا فرود آمد و به آن شخص نورانی سپید که همراه من می آمد، گفت: «دستور است که روح این شخص را به کالبدش باز گردانی! زیرا که به تربت حضرت [ صفحه ۲۸۲ ] سیدالشهداء علیه السلام استشفا کرده اند!». در آن هنگام دریافتم که مرده ام و این، روح من است که به جانب آسمان در حرکت است! به هر حال، همراه آن دو شخص نورانی به زمین باز گشتم و از حالت بی خودی، به خود آمدم و با شگفتی دیدم که اثری از بیماری در من نیست! لیکن همه ی اطرافیانم به شدت منقلب و پریشان هستند. [ ۱۵۸ ].

### زنده شدن نوجوانی که در اثر برق گرفتگی خشک شده بود، به برکت حضرت حضرت

#### ابوالفضل

جناب حجة الاسلام آقای شیخ محمد تقی نحوی - واعظ قمی - از مرحوم پدرشان، آقای حاج شیخ ابوالقاسم نحوی، ماجرای زیر را نقل کردند: مرحوم حاج شیخ ابوالقاسم نحوی، در آن زمانکه به امر حضرت آیه الله العظمی بروجردی قدس سره همراه پسرشان در نجف اشرف اقامت داشتند در ایام زیارتی مخصوصه ی حضرت سیدالشهدا اباعبدالله الحسین علیه السلام که مصادف با شب نیمه ی شعبان بوده است، به کربلا رفته اند. ایشان نخست به حرم حضرت امام حسین علیه السلام سپس به حرم سردار کربلا حضرت قمر بنی هاشم علیه السلام مشرف می شده اند. یک روز که برای عتبه بوسی به حرم حضرت ابوالفضل رفته بودند، مشاهده می کنند نوجوان سیزده، چهارده ساله ای را برق گرفته و خشک کرده است. ایشان می فرمود: پدر بچه داشت با حضرت قمر بنی هاشم علیه السلام حرف می زد و [ صفحه ۲۸۳ ] می گفت: آقا جان! تو می دانی که من می خواستم به پابوس شما بیایم اما مادر این بچه راضی نبود که او را با خود

بیاورم! حالا اگر بدون او به خانه برگردم، جواب مادرش را چه بگویم؟! امرحوم نحوی می فرود: یکدفعه دیدم که بچه‌ی مرده، به کرامت حضرت قمر بنی هاشم علیه السلام به حرکت آمد! آری، نوجوان زنده شد و همراه پدرش به منزل بازگشت. [۱۵۹].

### زنده شدن کودکی که روی سیمهای برق افتاده بود و خشک شده بود به برکت حضرت ابوالفضل

این قضیه توسط حجة الاسلام والمسلمین جناب آقای سید محمود حسنی طباطبایی بروجردی نقل شده است: پدرم مرحوم مغفور حاج سید ضیاء الدین حسنی طباطبائی قدس سره فرمودند: در دوران جوانی، که به قصد زیارت اعتاب متبرکات عراق به آن دیار رفته بودم، روزی به قصد زیارت حضرت قمر بنی هاشم علیه السلام همراه جمعی وارد صحن مطهر شدیم. ما عده‌ای زن و مرد بودیم که می خواستیم وارد حرم مطهر شویم. در آن روزها سیمهای قطور برق در کنار صحن مطهر قرار داشت و چند سیم لخت برق، با فاصله‌ای اندک از کنار هم می گذشت. آن روزها تازه بادبادک در عراق آمده بود. چند طفل عرب تعدادی بادبادک داشتند و با هم بازی می کردند. آنها دو عدد از این بادبادکها را به هوا کرده بودند و یک عدد آنها روی سیم برق گیر کرده بود. یکی از این بچه‌ها بالای بام می رود تا خم شود و [صفحه ۲۸۴] بادبادک خود را بردارد، ولی از بالای بام روی این سیمهای لخت می افتد و در آنجا خشک می شود! پدرم فرمودند: به چشم خود دیدم که زنی اعرابی سراسیمه خود را به جلوی ایوان حضرت عباس علیه السلام رسانید و در حالیکه انگشت خود را به حالت تهدید حرکت می داد و فریاد می زد و به ضریح حضرت قمر بنی هاشم علیه السلام اشاره می نمود، سخنانی گفت! سپس به سوی کودکش برگشت و جمعیت هم به دنبالش به راه افتاد. هنوز دو سه قدم فاصله بود تا به زیر جنازه‌ی فرزندش که بالای سیمهای برق بود برسد، ناگاه مثل اینکه کسی کودک را بردارد و جلوی مادر بر زمین بگذارد، آن

کودک از بالا جلوی مادرش افتاد و شروع به فرار کردن نمود! اما جمعیت به او مجال ندادند و بر او هجوم آوردند و در مدت کوتاهی تمام لباسهای این کودک تکه تکه گردید و آنها را به عنوان تبرک بردند. [۱۶۰].

### افزودن سی سال بر عمر او، به برکت حضرت ابوالفضل

حجّه الاسلام آقای حاج شیخ عبدالرحمن بخشایشی، از جناب آقای حاج نقی دباغی، این قضیه را نقل کرده‌اند: آقای دباغی گفتند: پدرم - حاج علی اکبر دباغی - گفت: در حرم مطهر حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام بودم، دیدم کسی می گوید: آقا، ابوالفضل علیه السلام، از عمر من بیست و هشت سال باقی مانده است، از خدا بخواهید که در این بیست و هشت سال معصیت نکنم! ما با او آشنایی نداشتیم و نفهمیدیم که قصدش چیست و چه می گوید؟ وقتی که از [صفحه ۲۸۵] حرم مطهر خارج شد، با او همراه شدیم و به او گفتیم: تو از کجا می دانی که ۲۸ سال از عمرت باقی مانده است؟! خیلی اصرار کردیم اما او می گفت: شما را چه به این کار؟ گفتیم: می خواهیم قصه‌ی تو را بدانیم. گفت: من مریض شدم، به طوری که دکترها جوابم کردند. روزی تمام اهل منزل در اطراف بسترم گریه می کردند و من می دیدم که در حال مرگ هستم. در همین وقت دیدم آقایی بالای سرم ایستاده است. ایشان به من فرمودند: بلند شو! گفتم: قادر نیستم که برخیزم. فرمودند: می توانی، حرکت کن! سپس من به دنبال آقا حرکت کردم! وقتی به راه افتادیم و از منزل خارج شدیم، یکوقت دیدم آن بزرگوار پاهایش از زمین کنده شد و به طرف آسمان بالا رفت و من هم پشت سرش به طرف بالا صعود کردم. بالاخره به یک جایی رسیدیم که دیدم تمام شخصیتها دور هم نشسته‌اند و در بالای مجلس نیز یک شخصیت با عظمتی قرار دارد. آن بزرگوار که مرا برده بود، به طرف آن شخصیت بزرگ رفت. تا آن زمان نمی دانستم آن بزرگوار چه کسی است؟ دیدم که وی با آن شخصیت صحبت می کند، و از صحبتشان همین

قدر فهمیدم که آن شخصیت بزرگ فرمودند: عمر او تمام شده است. اینجا بود که آن بزرگوار عبا را از دوش نازنیشان به کناری انداختند (و دیدم دست در بدن ندارند) و به آن شخصیت صدر نشین اظهار داشتند: شما می فرمایید عمرش تمام شده است، ولی مادرش در آشپزخانه صورت به زمین گذاشته است، جوابش را چه کسی خواهد داد و من به او چه بگویم؟! لذا حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: سی سال از خدا برایش عمر گرفته ام. از آن تاریخ دو سال گذشته است، پس نتیجه این [ صفحه ۲۸۶ ] است که بیست و هشت سال از عمرم باقی مانده است. [ ۱۶۱ ] .

### روح سید محمود محدث اشکوری، به برکت حضرت ابوالفضل به بدن برمی گردد

این قضیه توسط حجة الاسلام آقای محدث اشکوری نقل شده است: پدرم، مرحوم حجة الاسلام آقای سید محمود محدث اشکوری، از پدرش حضرت آیت الله سید ابوالحسن اشکوری نقل کرد که: در نجف اشرف فرزندش سید محمود خیلی سخت مریض می شود و در شرف مرگ قرار می گیرد. مادرش را برای غذا و غیره به آشپزخانه فرستاده بوده است، پس از مدت کمی که مادر می آید فرزندش را در حال مرگ مشاهده می کند و وقتی روپوش از صورتش برمی دارد او را مرده می بیند. مادر با مشاهده این صحنه سراسیمه می شود و رو به طرف کربلا می کند و ناله های جانسوزی از دل برمی کشد و می گوید: یا اباالفضل، فرزندم را از شما می خواهم! چند لحظه که از توسل ایشان به حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام می گذرد، به عنایات آن حضرت، روح به بدن فرزندش برمی گردد و حیات خویش را بازمی یابد. [ ۱۶۲ ] .

### یا اباالفضل، زود این بچه را زنده کن! الان شوهرم می آید و من هیچ کاری انجام نداده ام

حجة الاسلام سید مهدی امامی اصفهانی اظهار داشتند: مرحوم حاج شیخ مهدی سدهی اصفهانی، که یکی از خطبای معروف منطقه ی سدهی [ صفحه ۲۸۷ ] اصفهان بود،

کرامتی از حضرت ابوالفضل العباس را که خود شاهد آن بوده است چنین نقل کرده است. ایشان می گوید: روزی در حرم مطهر حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام مشغول خواندن زیارتنامه‌ی حضرت بودم که یکوقت دیدم یک زن عرب با عجله‌ی تمام آمد و در حالیکه بچه‌ی مرده‌ای را به دوش گرفته بود وارد حرم مطهر شد. سپس بچه را به ضریح زد و با لحن تندی به حضرت خطاب کرد: یا اباالفضل، این بچه مرده است. پدرش هم از صبح سر کار رفته و من هم خمیر آماده کرده بودم که برای بچه‌هایم نان بپزم و کارهای دیگرم نیز مانده است؛ زود این بچه را زنده کن که الان شوهرم می‌آید و من نه نان پخته‌ام و نه کاری در خانه انجام داده‌ام. عجله دارم و می‌خواهم بروم! مرحوم سده‌ی می گوید: یکوقت متوجه شدیم که آن بچه‌ی مرده شروع به سخن گفتن کرد و زنده شد و همراه مادر به منزل رفت. [۱۶۳].

### خانمی به آیت الله العظمی میرزا محمد حسن شیرازی گفت: یا خادم العباس

مرحوم آیت الله العظمی اراکی قدس سره از مرجع بزرگ حضرت آیت الله العظمی میرزا محمد حسن شیرازی قدس سره صاحب فتوای معروف تنباکو، نقل کردند که ایشان فرمودند: من برای زیارت مرقد منور حضرت امام حسین علیه السلام از سامرا به سوی کربلا روانه شدم، در مسیر راه به یکی از طوایفی که در آنجا سکونت داشتند، رسیدم و به ضیافتخانه‌ی آنها وارد شدم. [صفحه ۲۸۸] رئیس طایفه از من پذیرایی گرمی کرد. در این میان زنی نزد من آمد و گفت: «السلام علیک یا خادم العباس! سلام بر تو ای خادم عباس.» من از این طرز سلام کردن متعجب شدم و از رئیس طایفه پرسیدم: این زن کیست؟ او گفت: خواهر من است. گفتم: چرا اینطور به من سلام می‌کند؟! گفت: این نوع خطاب علتی دارد. گفتم: علتش چیست؟ گفت: زمانی من سخت بیمار بودم. به طوری که همه‌ی بستگانم از درمان و ادامه‌ی زندگیم ناامید شدند و مرگ هر لحظه به من نزدیک می‌شد. وقتی که در حال حاضر احتضار بودم، ناگهان

منظره‌ای در برابر چشمم آشکار شد، دیدم خواهرم بر بالای تپه‌ای که جلو محل طایفه‌ی ما قرار دارد رفت و رو به سوی بارگاه حضرت عباس علیه‌السلام کرد و با گیسوی پریشان و دیده‌ی گریان گفت: «یا اباالفضل! از خدا بخواه که به برادرم شفا عنایت کند.» ناگهان دیدم دو بزرگوار به بالین من آمدند، یکی از آنها به دیگری فرمود: برادرم حسین! این زن مرا وسیله‌ی برادرش نموده است. شما از خدا بخواهید که او را شفا دهد! حضرت امام حسین علیه‌السلام فرمودند: برادرم عباس! این شخص باید از دنیا برود، کار از کار گذشته است. باز خواهرم برای دومین بار و سومین بار از مولانا العباس علیه‌السلام تقاضای عنایت و لطف کرد، در این هنگام دیدم حضرت عباس علیه‌السلام با دیده‌ی اشکبار به حضرت امام حسین علیه‌السلام فرمود: برادرم، از خدا بخواهید که این بیمار شفا یابد و گرنه لقب «باب الحوائجی» را از من بردارید! [صفحه ۲۸۹]

حضرت امام حسین علیه‌السلام با توجهی کامل فرمودند: ای برادر! خدایت سلام می‌رساند و می‌فرماید: «این لقب برازنده‌ی وجود توست و تا قیامت پابرجاست و ما به احترام تو این بیمار را شفا دادیم!» در آن لحظه من سلامتی خود را باز یافتم! از آن زمان به بعد، خواهرم به هر کس که ارادت خاصی داشته باشد و مقام نورانی او در قلبش جای بگیرد، او را «خادم العباس» می‌خواند. [۱۶۴].

### طفل در کنار ضریح حضرت ابوالفضل جان داد و فریاد اعتراض مادر بلند شد

مرحوم شیخ محمد طه که یکی از علمای بزرگ متأخرین بوده‌اند، این قضیه را نقل فرموده‌اند: در سفری به قصد زیارت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام از نجف اشرف بیرون آمدم و با جمعی از علما و طلاب دینی به جهت احترام امام حسین علیه‌السلام، پیاده به جانب کربلا رهسپار شدیم. فقط چیزی که باعث تعجب و شگفتی ما شده بود، این بود که آن زن در بین تعارفات، به ما «خادم العباس» خطاب می‌کرد و همه‌ی ما از این عنوان شگفت‌زده بودیم که چرا این زن به یک عده از علما، «خادم العباس» خطاب

می‌نماید؟ [ صفحه ۲۹۰ ] وقتی که صاحب خانه یعنی شوهر آن زن به خانه آمد، خیلی گرم به ما خوش آمد گفت و از پذیرایی اهل خانه نسبت به ما سؤال کرد؟ بسیار اظهار سپاسگزاری و امتنان نمودند و فقط درباره‌ی این نکته سؤال کردیم که چرا خانواده‌ی شما ما را با عنوان خادم العباس صدا می‌زند، در حالیکه ما از خادم حضرت عباس علیه السلام نیستیم! صاحب خانه گفت: آقایان همسر بنده نهایت احترام را بری شما قائل شده‌اند! زیرا او یک داستان عجیبی راجع به حضرت ابوالفضل علیه السلام دارد و بنابر همین اصل، برای هر کس که بخواهد عنوان مهمی قائل شود، او را خادم العباس خطاب می‌کند. سپس او به شرح قضیه پرداخت و گفت: فرزند این جانب به مرض صعب العلاجی مبتلا گشته بود و همه‌ی دکترها از معالجه او عاجز ماندند. ما دسته جمعی به کربلا مشرف شدیم و فرزندم را که یکتا پسر و مورد علاقه‌ی ما بود، به ضریح مطهر حضرت ابوالفضل علیه السلام بستیم و برای او ناله و گریه و دعای بی‌سار نمودیم. ولی نتیجه نگرفتیم و به فاصله‌ی کمی فرزندم از دنیا رفت و جان تسلیم کرد! در این وقت، عیال من - مادر همان طفل - در حرم مطهر کاری کرد که تمام زوار بی‌اختیار به حالش گریان شدند، به گونه‌ای که صدای ضجه از میان جمعیت برخاست. همسرم فقط فریاد می‌زد: ای ابوالفضل، تو باب الحوائج بودی! من فرزندم را در پناه تو قرار دادم و برای شفای طفلم در خانه‌ی تو آمدم! عجب شفای دادی! به جای شفا، بچه‌ام را کشتی! در همین وقت جوانی وارد شد و بر ما سلام کرد و فوراً صاحب خانه متوجه ما شد و گفت: آقایان، این جوان همان طفل مریض مذکور است که مجدداً خدا او را زنده گردانده است! و البته بقیه احوال را از خودش سؤال کنید. سپس رو به جوان کرد و گفت: بقیه‌ی ماجرا را خودت بگو! جوان گفت: بلی من در کنار ضریح مطهر حضرت عباس علیه السلام قبض روح شدم و [ صفحه ۲۹۱ ] روح من داشت بالا می‌رفت! ناگهان در آسمان به انواری رسیدم که کسی گفت: اینها انوار محمد و آل محمد علیهم السلام هستند. یکی از آنها حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم



و یکی حضرت علی مرتضی علیه السلام دیگری حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و دیگری حضرت امام حسین مجتبی علیه السلام و پنجمی حضرت سیدالشهداء علیه السلام می باشند. سپس نور دیگری دیدم که گفتند: این حضرت قمر بنی هاشم علیه السلام است. آقا حضرت ابوالفضل علیه السلام نزد حضرت امام حسین علیه السلام آمدند و عرض کردند: «آقا! شما ببینید که این زن - مادر طفل - در حرم چه می کند و مرا چگونه رسوا نموده است؟! من استدعا می کنم که شما از خدا بخواهید که این لقب «باب الحوائجی» را از من بردارد. زیرا این زن آبروی مرا برده است! حضرت امام حسین سکوت نمودند! سپس حضرت ابوالفضل علیه السلام نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رفتند شکایت نمودند. حضرت علی علیه السلام نیز سکوت فرمودند! سپس ایشان نزد حضرت زهراء علیها السلام رفتند. خلاصه، همه ی آن انوار فرمودند: ما در برابر مشیت خدا هیچ گونه اقدامی نمی توانیم بکنیم. بالاخره حضرت ابوالفضل علیه السلام نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رفتند و با چشم گریان و التماس کنان تقاضا کردند که شما از خدا بخواهید لقب «باب الحوائجی» را از من بردارید، زیرا این زن مرا رسوا کرده است. حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم سکوت فرمودند و سپس همان جواب را دادند. در این وقت که حضرت ابوالفضل علیه السلام گریان و انوار مقدسه علیهم السلام محزون بودند یک مرتبه خطابی به ملک الموت رسید که روح این طفل را برگردان، به واسطه ی قرب و منزلت قمر بنی هاشم علیه السلام در درگاه ما! [ صفحه ۲۹۲ ] در آن حال روح من به بدنم برگشت و احساس کردم که هیچ گونه کسالتی ندارم. [ ۱۶۵ ].

### جلوگیری از مرگ جوان در حال احتضار، بواسطه ی لقب باب الحوائجی

عالم ربانی حاج شیخ مرتضی آشتیانی قدس سره فرمود که حجّه الاسلام حاج میرزا حسین خلیلی طهرانی قدس سره فرمود: «شیخ جلیل» که با همدیگر سر درس «صاحب

جواهر» رضوان الله تعالى علیه حاضر می شدیم، این قضیه را نقل کرد: یکی از تجار که رئیس خانواده «الکبه» بود، پسر جوان و خوش صورت و مؤدبی داشت. والده اش که علویه ی محترمه ای بود، فقط همین یک پسر را داشتند. این پسر هم مریض می شود و بقدری مرضش سخت می شود که به حال مرگ و احتضار می افتد. بالاخره چشم و پای او را می بندند و پدرش از اندرون خانه به بیرون می رود و به سر و سینه می زند. مادر علویه اش نیز به حرم مطهر حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام مشرف می شود و از کلیددار آن آستان خواهش و تمنا می کند که اجازه دهد شب را تا صبح درون حرم مطهر بماند. کلیددار اول قبول نمی کند، ولی آن علویه خودش را معرفی می کند و می گوید: «پسرم محتضر است و چاره ای جز توسل به ساحت مقدس حضرت باب الحوائج علیه السلام ندارم.» کلیددار قبول می کند و به مستخدمین دستور می دهد که اجازه دهند آن علویه در حرم بیتوته کند. «شیخ جلیل» فرمود: بنده در همان شب به کربلا مشرف شدم و اصلاً از تاجر و [صفحه ۲۹۳] مرض پسرش اطلاع نداشتم. وقتی به خواب رفتم، در عالم خواب به حرم مطهر حضرت سیدالشهداء علیه السلام مشرف شدم و از طرف مرقد مطهر حضرت حبیب بن مظاهر علیه السلام وارد شدم. دیدم در بالای سر حرم، زمین تا آسمان مملو از ملائکه است و در مسجد بالا سر حرم، حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام روی تخت نشسته اند. در همان موقع ملکی خدمت آن حضرت آمد و عرض کرد: «السلام علیک یا رسول الله» سپس گفت: «حضرت باب الحوائج ابوالفضل العباس علیه السلام فرمود: یا رسول الله پسر این علویه - عیال حاجی الکبه - مریض است و او به من متوسل شده است. شما به درگاه خدا دعا کنید تا پروردگار به او شفا عنایت فرماید.» حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم دستها را بلند کرد و بعد از چند لحظه فرمودند: مرگ این جوان رسیده و دیگر نمی توان کاری کرد! ملک رفت و بعد از چند لحظه ی دیگر آمد و پس از عرض سلام همان پیغام را آورد. حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم باز دستها را به دعا

بلند کردند و باز همان جواب را فرمودند و ملک برگشت. ناگهان دیدم ملائکه‌ای در حرم بودند، مضطرب شدند و لوله‌ای در بین آنها به وجود آمد. با خود گفتم: چه خبر شده است؟! خوب که نگاه کردم، دیدم حضرت باب الحوائج علیه السلام با همان حالی که در کربلا به شهادت رسیده‌اند، دارند تشریف می‌آورند! ایشان به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم سلام کردند و بعد فرمودند: «فلان علویه به من متوسل شده است و شفای جوانش را از من می‌خواهد. شما از حضرت حق سبحانه بخواهید که یا این جوان را شفا دهد و یا اینکه دیگر مرا باب الحوائج نگوید.» وقتی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این حرف را شنیدند، چشمان مبارکشان پر از اشک شد و رو به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نمودند و فرمودند: یا علی، تو هم با من دعا کن. هر [صفحه ۲۹۴] دو بزرگوار دست‌ها را رو به آسمان کردند و دعا فرمودند. بعد از لحظه‌ای ملکی از آسمان نازل شد و به محضر مقدس حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مشرف شد و سلام کرد و عرض کرد: حضرت حق سبحانه و تعالی سلام می‌رساند و می‌فرماید: «ما لقب باب الحوائجی را از عباس نمی‌گیریم و آن جوان را شفا دادیم!» من فوراً از خواب بیدار شدم و چون اصلاً خبری از این ماجرا نداشتم، خیلی تعجب کردم! ولی با خود گفتم: این خواب صادق است و در آن حتماً سری هست. وقتی که برخاستم دیدم سحر است و بیش از یک ساعت به صبح نمانده است. در همان وقت به طرف خانه‌ی «حاجی الکبه» براه افتادم. وقتی وارد خانه‌ی او شدم پدر آن جوان را در میان خانه دیدم که راه می‌رود و به سر و صورت می‌زند. به حاجی گفتم: چطور شده چرا ناراحت هستید؟! گفت: دیگر می‌خواهی چطور بشود؟ جوانم از دستم رفت! دست او را گرفتم و گفتم آرام باش و ناراحتی نکن! خدا پسرت را شفا داده است، ترس و واهمه‌ای هم نداشته باش، زیرا خطر رفع شده است! او تعجب کنان مرا به اطاق جوان مرده‌اش برد، وقتی که وارد اتاق شدیم، آن جوان نشست و چشم‌بند خود را باز کرد. حاجی تا این منظره را مشاهده کرد، دوید و جوانش را بغل کرد. جوان اظهار

گرسنگی کرد، برایش غذا آوردند و خورد! گویا اصلاً مریض نبوده است! [۱۶۶].  
[صفحه ۲۹۵]

### حضرت ابوالفضل «باب الحوائج»، طفل چهار ساله را از مرگ حتمی نجات دادند

سید جلیل، آقای حاج سید محمد علی ضوابطی این قضیه را نقل کرده‌اند به اتفاق خانواده و فرزند زاده‌ام به زیارت عتبات و عالیات مشرف شدم. نوهی چهار ساله‌ام، که با ما همراه بود، بیمار شد و به تدریج حال او وخیم شد و به حال بیهوشی افتاد. دکتر حافظه‌الصحه را به بالین وی آوردیم. او پس از معاینه نسخه‌ای نوشت و به دست ما داد و حرکت کرد و بیرون اطاق، در حال بدرقه، به من اظهار کرد حال این بچه بسیار بد است و امید بهبودی درباره‌ی او نمی‌رود، من نخواستم نزد خانم شما حرفی بزنم. همسر از اطاق دیگر سخن دکتر را شنید و بی‌درنگ چادر بر سر کرد و گفت: اکنون می‌روم و کار را درست می‌کنم! او رفت و پس از لحظاتی دیدم طفل بیمار سر از بستر برداشته است و می‌گوید: آقا جان مرا در آغوش بگیر! تعجب کردم که کودک بی‌هوش چگونه ناگهان به هوش آمد؟! او را در بر گرفتم. آب خواست و من به او آب دادم. سپس گفت: بی‌بی خانم (همسر) کجاست؟ گفتم: الان می‌آید. هنوز در حال تعجب بودم که خانم وارد شد و با دیدن کودک در آغوش من گفت: دیدی کار را به سامان آوردم و برای مریض در شرف مرگ شفا گرفتم؟! گفتم چه کردی و کجا رفتی؟ گفت: به حرم مطهر مولانا العباس علیه‌السلام رفتم و گفتم: یا اباالفضل! من زوار هستم، اگر باب الحوائج نبودید من بدین آستان روی نمی‌آوردم. اینک بچه‌ام در خطر مرگ است، شفای او را از شما می‌خواهم و گرنه من جواب پدر او را چه دهم؟! این سخن را گفتم و از حرم بیرون آمدم. اینک فهمیدم که [صفحه ۲۹۶] در اثر توجه خاص مولانا العباس علیه‌السلام، نوه بیمارم شفا یافته است. [۱۶۷].

## ملحقات بخش ۱۰ در این کتاب

موضوع ۱- زنده شدن حضرت آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری با توسل به حضرت امام حسین علیه السلام، شماره قضیه ۱۸۹. موضوع ۲- نجات از مرگ در رودخانه، با توسل به حضرت امام حسین علیه السلام، شماره قضیه ۱۹۱. موضوع ۳- بیرون آوردن عبدالخالق باقی از چاه و نجات او از مرگ حتمی، شماره قضیه ۱۹۳. موضوع ۴- زلزله در یک منطقه، ارزنده به گور شدن پیرمرد روضه خوان مانع شد، شماره قضیه ۱۹۰. موضوع ۵- زنده شدن جوانی که او را به ضریح حضرت ابوالفضل علیه السلام دخیل بسته بودند، شماره قضیه ۲۳۴. موضوع ۶- نجات آقای احمد اکبری از مرگ حتمی، توسط حضرت رقیه سلام الله علیه.، شماره قضیه: ۲۶۸ [ صفحه ۲۹۹ ]

## توفیق هدایت و توبه به برکت امام حسین (ع) و حضرت ابوالفضل و شهدای کربلا

### نجات حاج محمد رحیم ایزدی از احتضار و افزوده شدن ده سال به عمر او جهت انجام حج واجب

مرحوم حاج محمد رحیم ایزدی مشهور به حاج محمد رحیم آبگوشتی اخلاص و ارادت زیادی نسبت به حضرت سید الشهداء علیه السلام داشت و مواظب مداومت بر خواندن زیارت عاشورا بود. هر روز در مسجد گنج که به خانه حاج محمد رحیم متصل بود پس از نماز جماعت، یک یا دو نفر روضه می خواندند و پس از روضه خوانی سفره پهن می کردند و مقداری زیاد نان و آبگوشت در سفره می گذاشتند. هر کس مایل بود همانجا می خورد و هر که می خواست همراه خود به خانه می برد. و چون حاج محمد رحیم بانی این مجلس بود به آبگوشتی مشهور شده بود. فرزند او مرحوم حاج میرزا علی ایزدی می گوید: پدرم در اواخر سال ۱۳۲۹ قمری سخت مریض شد و بما امر نمود

که او را به مسجد ببریم. گفتیم: این کار برای شما [صفحه ۳۰۰] هتک است! چون و اشراف به عیادت شما می آیند و در مسجد مناسب نیست. میرزا محمد رحیم گفت: می خواهم در خانه خدا بمیرم!! او علاقه شدیدی به مسجد داشت و ناچار او را به مسجد بردیم. تا اینکه شبی مرضیش خیلی شدید شد در حال اغما بود و ما او را به منزل آوردیم و آن شب در حال سکرات مرگ بود و ما به مردنش یقین کردیم، پس در گوشه‌ای از حجره نشسته و گریان بودیم و درباره تجهیزات و محل دفن و مجلس ترحیمش مذاکره می کردیم. بالاخره در هنگام سحر، ناگاه پدرم من و برادرم را صدا زد. وقتی نزدش رفتیم، دیدیم عرق بسیاری کرده است و به ما گفت: آسوده باشید و بروید بخوابید و بدانید که من نمی میرم و از این مرض خوب می شوم! ما از شفا گرفتن او حیران شدیم! در هنگام صبح هیچ اثری از آن مرض در او نبود و بسترش را جمع کرد. سپس او را به حمام بردیم. این قضیه در شب اول ماه محرم سنه ۱۳۳۰ قمری اتفاق افتاد و حیاء مانع شد از اینکه از او پرسیم خوب شدن و نمردش چه بود؟! وقتی موسم حج نزدیک شد، پدرم به تصفیه حساب و اصلاح کارهایش پرداخت و مقدمات و لوازم سفر حج را تدارک دید و بالاخره با نخستین قافله حرکت کرد. ما به عنوان بدرقه‌اش، در باغ جنت واقع در یک فرسخی شیراز رفتیم و شب را با او در آنجا بودیم. وی ابتدا به ما گفت: از من نپرسیدید که چرا نمردم و خوب شدم؟ اینک خودم به شما خبر می دهم. آن شب مرگ من رسیده بود و من در حالت سکرات مرگ بودم. پس در آن حال خود را در محله یهودیها دیدم و از بوی گندم و هول منظره آنها سخت ناراحت شدم و دانستم که وقتی مردم یکی از آنها خواهم بود! [صفحه ۳۰۱] پس در آن حال به پروردگار خود نالیدم. سپس ندایی شنیدم که: «اینجا محل ترک کنندگان حج است.» گفتم: پس تو سالت و خدمات من نسبت به حضرت سید الشهداء علیه السلام چه شد؟ ناگاه آن منظره هول‌انگیز به منظره فرح بخش مبدل شد و به من گفتند: تمام خدمات تو پذیرفته شده است و به شفاعت آن حضرت ده سال بر عمر تو

افزوده شد! در مرگت تأخیر افتاد تا حج واجب را بجا آوری! و بالاخره اینک عازم حج شده‌ام حاج میرزا علی فرمود: پیش از محرم سال ۱۳۴۰ قمری مرض مختصری عارض پدرم شد و گفت: شب اول ماه، موعد مرگ من است و همان طور که خبر داده بود در شب اول محرم، هنگام سحر از دار دنیا رحلت فرمود. رحمه الله علیه. [۱۶۸].

### شفای بیماری آقای مهدی تعجبی و توفیق توبه او از معاصی، به برکت حضرت ابوالفضل

آقای مهدی تعجبی، مداح و شاعر اهل بیت علیهم السلام این قضیه را نوشته‌اند: این جانب مهدی تعجبی (آواره) در آغاز جوانی شخصی منحرف و گمراه بودم. رژیم شاهنشاهی و آن همه مظاهر فساد و انحراف، اکثر جوانان را به انواع تباهیها دچار کرده بود. به طور اختصار عرض کنم: به هر طرف که برای سرگرمی و تنوع روی می‌آوریم، چیزی جز مطالب ضد مذهب و ضد اخلاق نبود. من طبع شعر داشتم و شعر هم می‌گفتم و مدتی هم با روزنامه فکاهی «توفیق» همکاری داشتم، تا آنکه به یک بیماری غیر قابل علاج دچار شدم، و این ابتلا به حدی [صفحه ۳۰۲] بود که تمام دوستان و بستگان، حتی نزدیکان اقوام، از وجود من بیزار و خسته شده بودند و به طور خیلی ملموس می‌دیدم که به مردنم راضی هستند. در آن دوران فقر و درماندگی، یک روز با خود تصمیم گرفتم به یکی از بیابانهای اطراف تهران بروم و آنجا بمانم تا بمیرم. بعد از این تصمیم خواستم از مادرم درخواست چای کنم، ولی آن قدر آنها را اذیت کرده بودم که شرم کردم مادرم را صدا کنم. حدود صد متر بالاتر از خانه ما، یک قهوه‌خانه وجود داشت. با خود گفتم: هر طور شده دستم را به دیوار می‌گیرم و به آنجا می‌روم و چای می‌نوشم. حدود ۵۰ متر که از خانه دور شدم، به درب یک خانه که هیئت سقای کربلا حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام در آنجا تشکیل می‌شد و امروزه خیلی مشهور است، رسیدم. صدای برخورد استکانها را که در آبدارخانه شسته می‌شد شنیدیم، با خود گفتم، من که راه رفتن برایم مشکل است خوب است به این خانه که مردم در آن چای

می‌نوشتند بروم و من هم پذیرایی شوم، بالاخره به درون خانه رفتم. مداحی مشغول خواندن شعری بلند در مدح حضرت عباس علیه‌السلام بود. شعری بسیار زیبا و پر از ذکر معجزات و کرامات حضرت عباس علیه‌السلام بود. مردم گریه می‌کردند و من هم گریه کردم؛ چه گریه‌ای؟! بعد از اتمام مداحی، همه ساکت شدند و به نوشیدن چای مشغول شدند. ولی از شدت گریه لباسم خیس شده بود، ناچار چون همه به من نگاه می‌کردند؛ از آنجا بیرون آمدم و با خود گفتم که اگر حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام این همه کرامت دارد، خوب مرا هم شفا بدهد! خلاصه خیلی فشرده بگویم، آقا شفا داد! به طوری که اطبا و همه حیران ماندند و جشن بر پا کردند. [صفحه ۳۰۳] ولی من به خاطر حق‌شناسی، باز هم به دنبال انحراف رفتم و به جای شکرگزاری به درگاه خدای متعال، که به وسیله این بزرگوار مرا شفا داده بود، مع‌الأسف به خطاهای گذشته ادامه دادم تا اینکه شبی در عالم خواب دیدم محوطه‌ای به اندازه ورزشگاه امجدیه تهران وجود دارد و جمعیت بیشماری روی بام آن ایستاده‌اند و داخل محوطه را تماشا می‌کنند و از شدت وحشت همه می‌لرزند. من هم نگاه کردم. شیری به بزرگی یک اسب را دیدم که دور میدان راه می‌رفت و غرش می‌کرد و از صدای غرش او همه چیز می‌لرزید. ناگاه درب محوطه باز شد و مردی قوی هیکل، زیبا و پر صلابت وارد شد که یک دنیا وقار و شوکت در سیمایش موج می‌زد. حیوان خود را روی پای مرد انداخت و او نشست و با یک دست پشت شیر را نوازش می‌کرد و دست دیگرش را مردم به ترتیب می‌بوسیدند! من هم میان جمعیت جلو رفتم و وقتی خواستم دستش را ببوسم، او دستش را کشید و روی خود را از من برگرداند! من خیلی غمگین و شرمنده شدم. از جمعیت سؤال کردم چرا این آقا نمی‌گذارد من دستش را ببوسم؟ ناگاه شنیدم که گفته شد: خجالت نمی‌کشی؟ مگر این آقا تو را شفا نداده است؟! حیا کن! از خواب بیدار شدم. خواب یعنی چه؟! از دنیایی به دنیای دیگر برگشتم و همانجا به درگاه پروردگار مهربان از همه چیز توبه کردم. تمام اشعار فکاهی و هجویات و هزلیاتم را که



مشتری خوبی هم داشت آتش زدم و عهد کردم که دیگر بجز مدح آل رسول علیهم السلام شعر نگویم و به لطف پروردگار تا امروز که پنجاه و شش سال از عمرم می گذرد بر عهد خود پایدار مانده ام و به لطف خدا باز هم خواهم ماند. شعر زیر، سروده صاحب همین داستان است، که ذیلا می خوانید: [ صفحه ۳۰۴ ] ای ابوالفضل که محبوب خداوند جهانی مرتضی را تو فروغ بصر و راحت جانی آسمان شرفی، طارم اجلال و شکوهی مظهر کامل حریت و ایثار و توانی سالها بگذرد از کرب و بلا باز در عالم همه جا دادرس و یاور محنت زدگانی در شگفتند خلائق همگی از ادب تو به وفا مظهر و ضرب المثل پیر و جوانی از تو زبینه بود، ای سر و جانم به فدایت که علی رغم عطش، ز آب روان اسب برانی خون پاک تو و مولای تو احیاگر دین شد ورنه امروز نمی بود ز اسلام نشانی دشمنت خط امان دارد در آن معرکه، غافل که به مخلوق، تو خود کاتب سر خط امانی هست از قائم آل نبی و حجت برحق «بابی انت و امی» ز مقام تو بیانی [ صفحه ۳۰۵ ] سزد (آواره) که بر منزلت خویش بیالد اگر او را ز کرم، خادم در گاه بخوانی [ ۱۶۹ ] .

### توبه‌ی جوانی در مجلس ذکر مصیبت حضرت ابوالفضل

یکی از گویندگان مذهبی می گفت: به همراه عده‌ای از وعاظ به شهری می رفتیم. یکی از وعاظ به جوانی که راننده ماشین بود، پرخاش کرد. اما راننده جوان هیچ گونه عکس العملی از خود نشان نداد و به سکوت مؤدبانه گذراند. وقتی به مقصد رسیدیم، من به جای دوست واعظم از راننده عذرخواهی کردم. راننده گفت: من با خود عهد کرده‌ام که به آقایان علما، مخصوصا گویندگان مذهبی، احترام کنم. هر چند از ناحیه آنها ناراحتی ببینم! آنگاه سرگذشت خود را این طور تعریف کرد: من یک نوازنده و مطرب بودم و مرتکب هر گونه گناه و آلودگی می شدم و اصلا با دین و نماز و روزه رابطه‌ای نداشتم، تا اینکه ایام عاشورا و عزاداری امام حسین علیه السلام فرارسید. شب تاسوعا

خانواده من همگی به مسجد رفتند و من تنها ماندم. در خانه حوصله‌ام سر رفت، بلند شدم و بی اختیار به طرف مسجد آمدم. واعظی بر منبر موعظه می کرد و من در گوشه‌ای نشستم و گوش دادم. حرفهای او مرا منقلب کرد، مخصوصاً موقعی که به ذکر مصیبت حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام رسید و آن شعر عربی را از زبان حضرت نقل کرد، که در موقعی که دست راست آن بزرگوار را قطع کردند، فرمودند: [صفحه ۳۰۶] والله ان قطعتموا یمینی انی احمی ابدان دینی یعنی: به خدا قسم، اگر دست راست مرا هم قطع کنید، من تا ابد از دین خودم حمایت می کنم و دست از یاری دینم برنمی دارم. این کلام مرا تکان داد و منقلب شدم، اندکی فکر کردم و با خود گفتم: ابوالفضل العباس علیه السلام از دین خود آن قدر حمایت کرد که شهید شد. آیا من برای دین خود چه کرده‌ام؟ در حالیکه خود را علاقه مند به حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام می دانم، اما دین خود را ویران کرده‌ام! اینجا بود که به خود آمدم و در همان مجلس توبه کردم. سپس به منزل آمدم و تمامی وسایل و آلات و اسباب معصیت را - هر چه داشتم - خرد کردم و بیرون ریختم و به دنبال رانندگی رفتم. خداوند هم یاریم کرد و اکنون وضع زندگیم بسیار خوب است. اگر با آن شغل در میان مسلمانان احترامی و آبرویی نداشتم، اکنون در میان برادران و همسایگان خویش دارای احترام و عزت هستم و به مسائل دینی هم سخت پای بند هستم و این برکت ارشاد و هدایت و گفتار آن عالم است. من نوکر همه شما علما هستم. [۱۷۰].

### **توبه‌ی زن گناهکار به واسطه اشکی که به سبب دود آتش از زیر دیگ غذای عزاداران حسینی، از چشمش جاری شد**

در مدینه زن بدکاری زندگی می کرد که روزی خود را از راه خودفروشی به دست می آورد! در منزل همسایه او، مردم اغلب به عزاداری امام حسین علیه السلام مشغول بودند [صفحه ۳۰۷] و جمعی در آن خانه گرد هم جمع می شدند و برای مصایب

حضرت سیدالشهداء علیه السلام گریه می کردند و بعد از اتمام مجلس غذایی را که تهیه دیده بودند، به آنها اطعام می کردند. در همان خانه دیگی بر روی آتش نهاده بودند و طعام جهت جمعیت عزادار درست می کردند و اتفاقاً آتش زیر دیگ خاموش شده بود! زن بدکار برای برداشتن آتش از زیر اجاق به خانه‌ی آنها آمد و دید که آتش زیر دیگ خاموش شده است. او مشغول روشن کردن آتش زیر دیگ شد و در حالی که داشت آتش را روشن می کرد، دود به چشم او رفت و چند قطره اشک از چشمان او جاری شد. چون آتش روشن شد، آن زن مقداری از آن را برداشت و به خانه‌ی خود برد. بالاخره پس از ساعتی بواسطه گرمی هوا، استراحت نمود و به خواب رفت. در عالم رؤیا مشاهده کرد که قیامت برپا شده است! ناگهان آتش زبانه گرفت و با غلها و زنجیرهای آتشین، او را بستند و به سوی دوزخ کشاندند. در این وقت زن فریاد می زد ولی کسی به دادش نمی رسید. چون خواستند او را به آتش جهنم اندازند، ناگهان شخصی صدا زد: «از او دست بردارید.» ملائکه عرض کردند: یا بن رسول الله، این زن بدکار است و جمیع اوقات خود را به فسق و فجور می گذارند. حضرت امام حسین علیه السلام فرمودند: بلی، ولی امروز در همسایگی اش جمعی از شیعیان ما مشغول عزاداری من بودند، او رفته بود که آتش بردارد، چند قطره اشک از چشمانش جاری شد و قدری از دستش برای ما سوخته [صفحه ۳۰۸] شد؛ او را ببخشید! زن از خواب بیدار می شود. فوراً خود را به آن مجلس می رساند. و توبه و انابه می کند و بالاخره مؤمنه می شود. [۱۷۱].

### **توبه کردن «داش علی» به واسطه‌ی گوش دادن به روضه‌ی حضرت ابوالفضل، و نجات او در عالم برزخ**

این قضیه در کتاب معراج الاولیاء نقل شده است: یکی از جاهلهای محل ما «داش علی» بود، که چند سال پیش فوت شد. در زمان حیاتش یک روز من از توی بازار رد

می‌شدم، دیدم «داش علی» بازار را قرق کرده و چاقویش را هم به دستش گرفته است و یک نفس کش هم جرأت نطق کردن نداشت. آن روزها هنوز ماشین و اتومبیل نبود، من با قاطر به مجالس سوگواری حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام می‌رفتم. از سر گذر که رد شدم متوجه شدم که داش علی مرا دید و تا چشمش به من افتاد، گفت: «از قاطر پیاده شو!» من پیاده شدم. سپس گفت: کجا می‌روی؟ من دیدم داش علی مست مست است، و باید با او مدارا کنم. بنابراین گفتم: به مجلس روضه می‌روم. داش علی گفت: یک روضه‌ی ابوالفضل علیه‌السلام در همینجا برایم بخوان! چون چاره‌ای نداشتم، یک روضه‌ی حضرت ابوالفضل علیه‌السلام برایش خواندم و «داش علی» بنا کرد گریه کردن. اشکها روی گونه‌اش می‌غلطید و روی زمین می‌ریخت! چاقویش را غلاف کرد و قرق تمام شد. بعدها فهمیدم که همان روضه [صفحه ۳۰۹] کارش را درست کرده و باعث توبه‌اش شده بود. چند سال بعد داش علی مرد. چند شب بعد از فوتش او را در خواب دیدم و حال او را پرسیدم؛ گویا می‌دانست که می‌خواهم وضع شب اول قبرش را پرسم. داش علی گفت: راستش اینست که تا آمدند از من سؤالاتی بکنند، سقایی آمد (مقصودش حضرت ابوالفضل علیه‌السلام بود) و فرمود: «داش غلام ما است، کاری به کارش نداشته باشید!» [۱۷۲].

### توبه کردن «لوطی عظیم» به واسطه‌ی فتوت و جوانمردی حضرت ابوالفضل

«لوطی عظیم» به حرم مطهر حضرت ابوالفضل علیه‌السلام رفت و پنجه‌ی طلا را از ضریح دزدید و عرض کرد: «یا ابوالفضل، تو با فتوتی و دست و دل باز هستی! از تو نمی‌ترسم.» پنجه‌ی طلا را می‌خواست در بازار کربلا بفروشد، ولی ترسید او را دستگیر کنند، بنابراین برگشت و متحیر ماند که چه کند؟ بار دوم به بازار آمد، باز جرأت فروش پنجه را پیدا نکرد. بار سوم که به بازار رفت، مردی به او گفت: دنبال چه می‌گردی؟ «لوطی» جوابی نداد و داستان را مخفی و پوشیده نگه داشت. دوباره آن مرد

گفت: دنبال چه می گردی؟ باز جوابی نداد. آن مرد او را به مغازه‌ی خود دعوت کرد، و به او ناهار داد و از او پذیرایی کرد و بعد چنین گفت: «پنجه را به من بده! به من گفته‌اند که هر قدر پول لازم داری به تو بدهم!» و بعد در صندوقها را باز کرد و مبلغ زیادی پول، در اختیار لوطی عظیم گذاشت. [صفحه ۳۱۰] لوطی عظیم گفت: «چه خوب است که آدم با اهل فتوت و با جوانمرد سر و کار داشته باشد! سپس از کرده‌های خود پشیمان و نادم شد و توبه کرد. [۱۷۳].

### اتمام حجت حضرت ابوالفضل برای طلبه‌ای که می‌خواست بدون درس خواندن مجتهد شود

دانشجویی برای تحصیل علوم دینی به نجف اشرف رفت و پس از چند ماه فهمید که درس خواندن کار پرمشقتی است! با خود گفت: خوب است در حرم حضرت باب الحوائج ابوالفضل العباس علیه‌السلام بروم و از ایشان بخواهم که در حق من دعا کنند و من بدون زحمت درس خواندن، به درجه‌ی اجتهاد برسم! سپس چند شبی در حرم مطهر رفت و مشغول گریه و دعا و درخواست شد، به امید اینکه به نتیجه‌ی مطلوب برسد. یک شب پس از ساعتها گریه و زاری، به خواب رفت و در عالم رؤیا حضرت ابوالفضل علیه‌السلام را دید که به خادمان خود فرمودند: زود چوب و فلک بیاورید! می‌خواهم این جوان را شلاق بزنم! جوان با ترس و وحشت عرض کرد: چه گناهی کرده‌ام؟! حضرت فرمودند: «چه گناهی بالاتر از این که به جای درس خواندن و مطالعه و تحقیق، تنبلی و تن‌پروری را پیشه‌ی خود ساخته‌ای؟ اگر می‌خواهی مجتهد شوی، برو مثل دیگران درس بخوان تا ما هم کمکت کنیم!» از این داستان می‌فهمیم که باید درس خواند و در حد توان زحمت کشید و در [صفحه ۳۱۱] تحصیل علوم کوشش کرد. و در کنار آن نباید توسل به حضرات معصومین علیهم‌السلام و مقربان درگاهش را فراموش کرد، تا بتوانیم با مدد و یاری آنان بر مشکلات فائق آییم و به نتیجه‌ی مطلوب برسیم. [۱۷۴].

## نجات و هدایت افسر روسی بلشویک توسط حضرت ابوالفضل و فرستادن او نزد آیت الله

### سید ابوالحسن اصفهانی

صاحب کتاب گنجینه‌ی دانشمندان در جلد سوم، صفحه‌ی ۸۲، این قضیه را مرقوم فرموده‌اند: حکایت کرد برای ما عالم ربانی، محدث جلیل، مرحوم حاج ملا محمود زنجانی، مشهور و معروف به حاج ملا آقا جا، که پس از جنگ بین المللی اول پیاده به عراق برای زیارت عتبات عالیات مسافرت نمودم و در خانقین برای خواندن و ادای نماز به مسجد رفتم. در آنجا مرد بسیار سفیدپوست و فربه‌ی را دیدم که به طریق شیعه‌ی حقه نماز می‌خواند. تعجب کردم، زیرا دانستم او از اهالی شمال روسیه است. لذا صبر کردم تا از نمازش فارغ شود. آنگاه نزدش رفتم و سلام کردم و از لهجه‌اش دانستم که روسی است، از محل و از اسلام و تشیعیش پرسیدم. او جواب داد: من اهل لنینگراد هستم و در جنگ بین المللی افسر و فرمانده دو هزار سرباز روسی بودم و مأموریت گرفتن کربلا را داشتم. در خارج شهر کربلا اردو زده بودم و انتظار دستور حمله به شهر را داشتم، که ناگهان شبی در عالم خواب [صفحه ۳۱۲] شخصی روحانی و بزرگوار را دیدم که به زبان روسی با من تکلم نمود و گفت: دولت روس در این جبهه شکست خورده است و فردا همین خبر منتشر می‌شود و جمیع سربازان روسی که در عراق می‌باشند به دست عربها کشته می‌شوند! حیف است تو کشته شوی، بیا مسلمان شو تا تو را نجات دهم. گفتم: شما کیستید که مانند شما را در اخلاق و زیبایی و شجاعت ندیده‌ام؟ فرمود: من ابوالفضل العباس هستم که مسلمین به من قسم می‌خورند. سپس مجذوب و مرعوب بیاناتش گردیدم و به تلقین آن بزرگوار اسلام آوردم. آنگاه فرمود: برخیز و از میان اردو بیرون برو! گفتم: به کجا بروم؟ جایی را نمی‌دانم. فرمود: نزدیکی خیمه تو اسبی است، سوارش شو؛ او تو را به شهر پدرم - نجف - نزد وکیل ما سید ابوالحسن اصفهانی خواهد برد. گفتم: من ده نفر سرباز مراقب دارم! فرمود: آنها فعلا

مست و مخمور افتاده‌اند و رفتن تو را احساس نمی‌کنند. سپس برخاستم و خیمه‌ی خود را منور و معطر یافتم. با عجله لباس پوشیدم و بیرون آمدم، دیدم مراقبینم همگی با حالت مستی افتاده‌اند. از میان آنها بیرون رفتم و دیدم اسبی آماده می‌باشد. سوار شدم و آن اسب به شتاب حرکت کرد و پس از چند ساعت به شهری وارد شد و از کوچه‌ها گذشت و درب خانه ایستاد. متحیر بودم، که ناگهان دیدم درب منزل باز شد و سید پیر نورانی از منزل بیرون آمد. شیخی با او همراه بود، که با زبان روسی به من تعارف کرد و مرا به منزل بردند. گفتم: آقا کیست؟ آن شیخ جواب داد: همان کسی است که حضرت عباس علیه‌السلام فرموده‌اند و سفارش تو را به آقا نموده‌اند. [صفحه ۳۱۳] پس مجدداً به دست آقا اسلام آوردم و آقا به آن شخص - که زبان روسی می‌دانست - فرمود که احکام اسلام را به من تعلیم دهد. در روز بعد نیز خبر شکست دولت روس، به گوش عربها رسید. تمام سربازان روسی به دست عربها نابود شدند و جز من کسی جان به سلامت نبرد. گفتم: اینجا چه می‌کنی؟ جواب داد: هوای نجف گرم است، آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی در تابستان مرا به اینجا می‌فرستد که هوایش نسبتاً خنک است و در سایر اوقات، به خرج حضرت آیت الله، در نجف اشرف زندگی می‌کنم. [۱۷۵].

### اعتراف سفیر فرنگی به اینکه تربت امام حسین، خاک بهشت است و شیعه شدن او

در زمان شاه صفوی، سفیری که در علوم ریاضی و نجوم مهارتی تمام داشت و گاهی هم از ضمائر و اسرار و اخبار غیبیه خبر می‌داد، از طرف دولت استعمارگر فرنگ به ایران آمد. در آن زمان پایتخت ایران اصفهان بود، سفیر وارد اصفهان شد تا تحقیقی درباره‌ی اسلام کند و دلیلی برای آن پیدا نماید. سلطان وقتی او را دید و از منظور او آگاهی پیدا کرد، تمام علمای شهر اصفهان را برای ساکت کردن و محکوم کردن آن شخص خارجی دعوت نمود که از جمله آنها مرحوم آخوند ملا محسن فیض کاشانی

قدس سره معروف به فیض کاشانی نیز حضور پیدا کرد. [ صفحه ۳۱۴ ] مرحوم فیض کاشانی رو به آن سفیر فرنگی نمود و فرمود: قانون پادشاهان آن است که برای سفارت، مردان بزرگ و حکیم و دانا و فهمیده و با سواد را انتخاب می کنند. چطور شده است که پادشاه فرنگ، آدمی مثل تو را انتخاب کرده است؟! سفیر فرنگی خیلی ناراحت شد و بر آشت و گفت: من خودم دارای علوم و سرآمد تمام عالمها هستم، آن وقت تو به من می گویی که حکیم و دانا نیستم؟! مرحوم فیض کاشانی فرمود: اگر خود را آدم دانا و فهمیده و دارای اسرار غیبی و تحصیل کرده می دانی، بگو بینم در دست من چیست؟ سفیر مسیحی به فکر فرورفت و پس از چند دقیقه ای رنگ صورتش زرد شد و عرق انفعال بر جبینش پیدا شد. مرحوم کاشی لبخندی زد و فرمود: این بود کمالات تو، که از دانستن این امر جزئی عاجز شدی؟ تو که می گفتی از نهان و اسرار انسانها خبر می دهی! پس چه شد؟ سفیر گفت: قسم به مسیح بن مریم، که من متوجه شده ام که در دست تو چیست و آن خاکی از خاکهای بهشت است، لکن در حیرتم که تربت بهشت را از کجا بدست آورده ای؟! مرحوم آخوند فیض کاشانی فرمود: شاید در محاسبات اشتباه کرده ای و قواعدی را که در استکشاف این مسئله بکار برده ای، ناقص بوده است؟! سفیر مسیحی گفت: خیر اینطور نیست! لکن تو بگو تربت و خاک بهشت را از کجا آورده ای؟! مرحوم فیض فرمود: آیا اگر بگویم اقرار بحقیقت دین اسلام می کنی؟! آنچه در دست من هست تربت پاک حضرت سیدالشهداء علیه السلام است، سپس دست خود را باز کرد و تسبیحی را که از تربت کربلا ساخته شده بود به سفیر نشان داد و فرمود: پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند که کربلا قطعه ای از بهشت است. این روایت مطابق با سخن [ صفحه ۳۱۵ ] توست. تو خود اقرار کردی و گفتی قواعد و علوم من خطا نمی کند پس بنابراین به صدق حدیث حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اقرار و اعتراف کردی؟ پسر پیغمبر ما در این تربت که قطعه ای از بهشت است، مدفون هستند و اگر دارای حقانیت نبود، در بهشت و تربت آن



مدفون نمی شد! سفیر فرنگی چون قاطعیت این برهان و دلیل را مشاهده نمود، مسلمان شد. [۱۷۶].

### شفای چشم شریف مکه با تربت امام حسین در زمان ناصرالدین شاه قاجار و شیعه شدن شریف

یکی از اساتید بزرگوار از مرجع فقیه شیعه، علامه بزرگوار، حضرت آیة الله العظمی مرعشی نجفی قدس سره این قضیه را نقل کرده است: شریف مکه - که از سادات حسنی بود و مذهب اهل سنت داشت - در زمان ناصرالدین شاه قاجار به ایران سفر کرد. او مهمان امیر کبیر شد و امیر کبیر به احترام او جمعی از علما و بزرگان را دعوت کرد. هنگام صرف غذا، امیر کبیر شریف مکه را به حاضر شدن بر سر سفره دعوت کرد، اما شریف عذر خواست و گفت: در میان عرب مرسوم است که اگر مهمان از میزبان خواهشی داشته باشد از صرف غذا امتناع می کند، تا اینکه میزبان بر آوردن خواهش او را به عهده بگیرد! اکنون من از شما خواهشی دارم... امیر کبیر پرسید: چه خواهشی دارید؟ شریف گفت: از شما آشپزی می خواهم که [صفحه ۳۱۶] بتواند برایم چنین غذاهایی تهیه کند! امیر کبیر خواهش او را به عهده گرفت و پس از صرف غذا به خانمی که برای او آشپزی می کرد، این قضیه را اطلاع داد. وی بسیار متأثر شد و گفت: من شیعه هستم و چگونه می توانم در میان اهل سنت زندگی کنم؟! ولی کار از کار گذشته بود و بالاخره شریف او را با خود به حجاز برد. پس از مدتی شریف مکه به چشم درد شدیدی مبتلا شد و پزشکان از معالجه او ناتوان شدند. شریف به دعا و توسل روی آورد اما سودی نبخشید و بالاخره نابینا شد. در این هنگام به خاطرش رسید که از آشپز ایرانی نیز درباره‌ی مداوای چشمش سؤال کند. وقتی قضیه را با او در میان گذاشت، آشپز مقداری تربت امام حسین علیه السلام بر دیدگان شریف مالید و پس از آن، شریف بینایی خود را باز یافت! شریف پرسید: آیا تو جادوگری کردی؟! آشپز

گفت: به خدا پناه می‌برم. شریف پرسید: پس چه چیزی بود؟ آشپز گفت: از این مطلب بگذر! (لازم نیست بدانی) شریف در دانستن این راز اصرار زیادی کرد و آن بانوی شیعه‌ی ایرانی گفت: به من قول بده که در امان هستم، تا حقیقت مطلب را بگویم. شریف گفت: تو در امان هستی و هرگز از جانب من آزاری به تو نخواهد رسید. آشپز گفت: ما شیعیان هنگامی که خود را مضطر و ناچار بینیم، به تربت امام حسین علیه‌السلام استسفا می‌کنیم. و این هم تربت آن بزرگوار، از زمین کربلا بود. شریف پس از این قضیه، مذهب تشیع را اختیار کرد و به نزدیکان خویش خبر داد [صفحه ۳۱۷] و از آنها درخواست کرد که به مذهب شیعه در آیند. [۱۷۷].

### هدایت و توبه‌ی جمال الدین خلیعی موصلی به برکت غبار زوار امام حسین

مرحوم قاضی نورالله - رضوان الله تعالی علیه - در آخر کتاب مجالس المؤمنین در ذیل حالات شعراء می‌نویسد: پدر جمال الدین خلیعی موصلی، حاکم موصل و ناصبی و یکی از دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام بود. مادرش هم ناصبیه بود و چون پسری برایش متولد نمی‌شد؛ به مقتضای عقیده‌ی فاسد خویش، نذر کرد که اگر خدای به او پسری عطا کند؛ به شکرانه‌ی او، پسر را سر راه زوار حضرت اباعبدالله علیه‌السلام بفرستد، تا زواری را که از شام و جبل عامل می‌آیند و عبور آنها از موصل است به قتل برساند (و اموال آنها را غارت کند). بالاخره بعد از مدتی جمال الدین متولد می‌شود! چون جمال الدین به حد جوانی می‌رسد، مادرش او را از نذر خود خبردار می‌کند. لاجرم او همراه با مادرش، به دنبال زواری که از موصل عبور کرده بودند؛ رفت. هنگامی که به مسیب رسید، دید زوار از جسر عبور کرده‌اند. بنابراین در همان جا توقف کرد تا هنگامی که زوار مراجعت کردند، آنها را به قتل برساند. جمال الدین در کناری کمین کرده بود و در همان حال به خواب فرورفت. در عالم رؤیا دید قیامت برپا شده است و ملائکه آمدند و او را گرفتند و در آتش انداختند. اما آتش او را نسوزاند و به او اثر نکرد. ]

صفحه ۳۱۸] ملک موکل جهنم به آتش خطاب کرد: چرا او را نمی سوزانی؟! آتش گفت: غبار (زوار) کربلا بر او نشسته است! پس او را از جهنم بیرون آوردند و شستشو دادند و دوباره او را در آتش انداختند ولی باز هم آتش او را نسوزاند. ملک گفت: چرا حالا دیگر او را نمی سوزانی؟! آتش گفت: شما ظاهر بدن او را شستید، اما غبار داخل در جوف او شده است! جمال الدین از خواب بیدار شد و از آن عقیده‌ی فاسد برگشت و مذهب تشیع را اختیار کرد و مشغول مداحی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شد. بعضی می نویسند: او به کربلا آمد و بعضی شعرا این شعر را به او نسبت داده اند: اذا شئت النجاة فزر حسینا لکی تلقی الاله قریر عین فان النار لیس تمس جسمنا علیه غبار زوار الحسین یعنی اگر نجات از آتش می خواهی، پس حضرت امام حسین علیه السلام را زیارت کن! زیرا آتش به بدنی که غبار زوار حسین علیه السلام بر آن نشسته باشد، آسیب نمی رساند. [۱۷۸].

### مسلمان شدن یونس ارمنی توسط مرحوم بافقی به برکت حضرت ابوالفضل، در ازای سیراب نمودن زائر امام حسین

حجۃ الاسلام والمسلمین، جناب آقای حاج شیخ محمد شریف رازی، [۱۷۹] که از شاگردان درس اخلاق مرحوم آیه الله حاج شیخ محمد تقی بافقی می باشند و کتب [صفحه ۳۱۹] ارزشمندی چون آثار الحجۃ و گنجینه‌ی دانشمندان تألیف کرده اند، نقل می فرمودند که: استادمان مرحوم آقای بافقی، به خادمش - آقای حاج عباس یزدی - دستور داده بود که شبها در خانه را باز بگذارد و مواظب باشد که اگر ارباب حوائج مراجعه کردند، به آنها جواب مثبت بدهد. حتی اگر لازم شد، در هر موقع شب او را بیدار کند، تا کسی بدون دریافت جواب از در خانه‌ی او برنگردد. آقای حاج عباس یزدی نقل می کند که، نیمه شبی در اطاق خودم، که در کنار در حیاط منزل آقای حاج شیخ محمد تقی بافقی بود؛ خوابیده بودم. ناگهان صدای پایی در داخل حیاط، مرا از

خواب بیدار کرد. من فوراً از جا برخاستم. دیدم جوانی وارد منزل شده و در وسط حیاط ایستاده است! نزد او رفتم و گفتم: شما که هستید و چه می‌خواهید؟ مثل آنکه نتوانست فوراً جواب مرا بدهد. حالا یا زبانش از ترس گرفته بود و یا متوجه نشد که من به فارسی به او چه می‌گویم! (زیرا بعدها معلوم شد که او اهل بغداد است و عرب است) ولی مرحوم آقای بافقی قبل از آنکه او چیزی بگوید، از داخل اطاق صدا زد و فرمود: حاج عباس، او یونس ارمنی است و با من کار دارد! او را راهنمایی کن که نزد من بیاید. من او را راهنمایی کردم و او به اطاق آقای بافقی رفت. مرحوم آقای بافقی وقتی چشمش به او افتاد، بدون هیچ سؤالی به او فرمود: احسنت، می‌خواهی مسلمان شوی؟! او هم بدون هیچ گفتگویی به ایشان گفت: بلی، برای تشریف به اسلام آمده‌ام؟! مرحوم آقای بافقی، بدون معطلی، بلافاصله آداب و شرایط تشریف به اسلام را به ایشان عرضه نمود و او هم مشرف به دین مقدس اسلام شد! من که همه‌ی جریانات برایم غیرعادی بود، از یونس تازه مسلمان سؤال کردم که جریان تو چه بوده و چرا بدون مقدمه به [ صفحه ۳۲۰ ] دین مقدس اسلام مشرف گشتی و چرا این موقع شب را برای این عمل انتخاب نمودی؟! یونس گفت: من اهل بغداد هستم و ماشین باری دارم و غالباً از شهری به شهر دیگر بار می‌برم. یک روز از بغداد به سوی کربلا می‌رفتم، دیدم در کنار جاده پیرمردی افتاده و از تشنگی نزدیک به هلاکت است. فوراً ماشین را نگه داشتم و مقداری آب که در قمقمه داشتم، به او دادم. سپس او را سوار ماشین کردم و به طرف کربلا بردم. او نمی‌دانست که من مسیحی و ارمنی هستم، وقتی پیاده شد گفت: برو جوان، حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام اجر تو را بدهد! من از او خداحافظی کردم و جدا شدم. پس از چند روز باری به من دادند که به تهران بیاورم. امشب سر شب به تهران رسیدم و چون خسته بودم خوابیدم. در عالم رؤیا دیدم در منزلی هستم و شخصی در آن منزل را می‌کوبد. پشت در رفتم و در را باز کردم. دیدم شخصی سوار اسب است و می‌گوید: من ابوالفضل العباس علیه‌السلام هستم، آمده‌ام حقی را که بر ما پیدا

کرده‌ای، ادا کنم. گفتم: چه حقی؟! فرمود: حق زحمتی که برای آن پیرمرد کشیدی! سپس اضافه کرد و گفت: وقتی از خواب بیدار شدی، به شهر ری می‌روی و شخصی تو را، بدون آنکه تو سؤال کنی؛ به منزل آقای شیخ محمد تقی بافقی می‌برد. وقتی نزد ایشان رفتی، به دین مقدس اسلام مشرف می‌گردی! من گفتم: چشم قربان، و آن حضرت از من خداحافظی کرد و رفت. من از خواب بیدار شدم و شبانه به طرف حرم حضرت عبدالعظیم حسنی علیه‌السلام حرکت کردم. در بین راه آقای را دیدم که با من تشریف می‌آورند! ایشان بدون اینکه چیزی از وی سؤال کنم، مرا راهنمایی کردند و به اینجا آوردند و چنانکه دیدی من مسلمان شدم. حاج عباس می‌گوید: وقتی ما از مرحوم آقای حاج شیخ محمد تقی بافقی سؤال کردیم که شما چگونه او را می‌شناختید و می‌دانستید که او آمده است که مسلمان [صفحه ۳۲۱] بشود؟ ایشان فرمود: آن کسی که او را به اینجا راهنمایی کرد، یعنی حضرت حجه بن الحسن علیه‌السلام، به من هم فرمودند که او می‌آید و چه نام دارد و چه می‌خواهد. [۱۸۰].

### شیعه شدن حکیم غلامحسین هندی در عالم رؤیا توسط حضرت خاتم الانبیاء به خاطر بذل مال در عزای امام حسین

حکیم غلامحسین هندی، اهل ملتان که یکی از بلاد هند و نزدیک کشمیر است، بود و پس از بت پرستی، شیعه شده بود. وی بیش از هفتاد سال داشت و من برای درمان طبی به او مراجعه می‌کردم و مدتی رفیق من بود، ولی سبب مسلمان شدن او را نمی‌دانستم تا اینکه مردی سنی و متعصب برای مناظره مذهبی، به کربلا نزد ما آمد. روزی او در خانه‌ی من بود و آن حکیم هم در آنجا نشسته بود و مناظره شروع شد و سخن میان ما به طول انجامید و آن حکیم سخنان ما را گوش می‌داد. وقتی حکیم دید که آن مرد معاند است و برهان و دلیل را باور ندارد و بر سخن بیهوده‌ی خود اصرار دارد، سخت به خشم آمد و رگهایش برآمده شد و به آن مرد گفت: من بت پرست بودم و معنی سنی

و شیعی را نمی دانستم و نام علی و عمر را هم نشنیده بودم. آن کسی که مرا به مسلمانی راهنمایی کرد، او مرا به حسین علیه السلام و مذهب او و روش کسانی که برای او عزاداری می کنند، هدایت فرمود. چون خشم حکیم را در برابر ناباوری آن مرد دیدم، از او خواستیم که سبب مسلمان شدن خود و شرح رؤیایش را بگوید. حکیم غلامحسین گفت: من می خواستم خوابم را نگویم و سبب مسلمانیم را [صفحه ۳۲۲] پنهان دارم! ولی این مرد مرا واداشت که آنچه را در خواب دیدم و مسلمان شدم: بگویم. بدان که من بت و آتش را می پرستیدم و زاد و بومم شهر ملتان هند بود. من در آن شهر، از بزرگان و سروران و کارمندان پادشاه بودم و خانه ام در کوی مسلمانان بود و آن محله کسی والا تر و ثروتمندتر و آبرومندتر از من نبود. شیوهی اهل محل این بود که در ایام عاشورا پولی جمع می کردند و در مسجد خود صرف می کردند و عزای امام حسین علیه السلام را برپا می کردند. من به خاطر دشمنی با مسلمانها، با آنها کاری نداشتم و پرسشی از آن محل و از پیشوایان اسلام نمی کردم و گاهی نیز که به مجلس آنها گذر می کردم، رویم را برمی گرداندم، تا آنها نبینم! ولی من در هر سال برابر همه ی پولی که اهل محل برای مصارف عاشورا می دادند، به آنها می دادم تا در مجلس عاشورا مصرف کنند! چون مقام و اعتبارم مقتضی این بخشش بود. سی سال یا بیشتر به همین شیوه عمل می کردم تا اینکه فرنگیها بلاد ما را گرفتند و شاه را عزل کردند و کارکنان او پنهان شدند. چون من هم از آنها بودم، پس از چند روز از فرنگیها امان خواستم و آنها به من امان دادند و به کار تجارت پرداختم. این تجارت نه برای نیاز بود، بلکه به خاطر اینکه مال مرا به عنوان اینکه از پادشاه است نگیرند و مصادره نکنند. تجارت من این بود که از ملتان جنس مناسب فروش در بمبئی می خریدم و از راه دریا به بمبئی می بردم و آنجا شهر و بندر بزرگی است و از همه مذاهب و ملل در آن زندگی می کنند. در بمبئی به خانه ی یک پیرزن مسلمان وارد می شدم، که پس از مسلمانی دانستم که [صفحه ۳۲۳] او علویه است و پیش از آن تنها او را مسلمان می دانستم و اصلاً نمی دانستم که سنی است یا شیعه

و یا علویه؟ و هرگز درباره‌ی مذهب او چیزی نپرسیده بودم. خانه‌ی او یک بیرون داشت که آن را کرایه می‌کردم و چند روزی در آنجا می‌ماندم و سپس به شهر خود برمی‌گشتم. من در آخرین مسافرت، کالایم را در بمبئی فروختم و جنس جدید خریدم و به کشتی بردم و تنها در انتظار حرکت کشتی بودم. بیشتر مسافران کشتی مسلمان بودند. چون ماه روزه شد، آنها از کاپیتان کشتی خواستند که در بمبئی بماند تا ماه رمضان بگذرد و آنها روزه‌ی خود را بگیرند. کاپیتان هم پذیرفت و من هم در بمبئی ماندم، چون به تنهایی نمی‌توانستم سفر کنم. ولی از ماندن در آنجا دل‌تنگ بودم و در انتظار ماه نو بودم. دیگران هم گرچه در شهر بمبئی ماندند، ولی در کشتی منزل کردند و سراسر شب بیدار بودند و برای تفریح و انس تا صبح به شهر می‌رفتند و صبح به کشتی برمی‌گشتند و تا نزدیک شب می‌خوابیدند، چون روزه‌دار بودند. من هم با آنها جز در روزه گرفتن، در همه چیز دیگر همکاری می‌کردم. دلم از ماندن در بمبئی تنگ شده بود. بالاخره دو سوم ماه رمضان گذشت و کاپیتان دستور داد که کشتی را برای حرکت آماده کنند. من با خود گفتم: فرج نزدیک است و روزشماری و ساعت شماری می‌کردم. تا اینکه شب بیست و سوم ماه رمضان فرارسید و اهل کشتی قصد شهر کردند و مرا هم، دعوت کردند که با آنها همراه شوم. اما چون کسل بودم عذر خواستم و آنها مرا تنها گذاشتند و همگی به شهر رفتند و من به پشت بام کشتی رفتم و به چیزی (که او نام برد ولی من نام آن را فراموش کردم) تکیه زدم و دریا را تماشا می‌کردم و در حال خود و طول سفر و دوری از اهل و فرزند و وطن می‌اندیشیدم! [صفحه ۳۲۴] در این میان که ندانستم خوابم یا بیدار، شخصی آمد و مرا نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دعوت کرد! من گفتم: رسول الله کیست و از من چه می‌خواهد؟ او گفت: او پیغمبر مسلمانها است، دعوت او را پذیرا شو! من به هراس افتادم و نتوانستم رد کنم و بالاخره با او به راه افتادم تا به باغ بزرگی رسیدیم! و مرا بر در باغ متوقف ساخت و خودش رفت و برایم اجازه گرفت و سپس وارد آن باغ بزرگ

شدم. آن باغ پر از انواع درخت و کاخهای بیشمار بود و مانندش را ندیده بودم و هرگز در دنیا نظیر نداشت. عقلم پرید و مبهوت شدم و ندانستم که باید چه کنم؟ آن یارم نیز در کنارم بود و گفت: به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سلام کن! گفتم: او کجا است؟ آن شخص اشاره به ایوانهایی کرد که در برابر بود و تختی طلا و جواهر نشان در آن ایوان بود! پیش رفتم، شخصی زیبا منظر و سفید رنگ، که چهره اش چون ماه شب چهارده می درخشید و هیبت او مانع از تامل در رویش بود، بر آن تخت نشسته بود و در کنارش نیز شخصی با عمامه‌ی سبز نشسته بود. من به هراس افتادم و نتوانستم بایستم بلکه به رو در افتادم و طبق رسمی که با پادشاهان خود داشتیم به او سلام دادم! او جواب داد و فرمود: ای فلان پسر فلان! و نام من و پدرم را ذکر کرد! من با دلهره گفتم: لیبک یا رسول الله! فرمود: می دانی که تو را برای چه خواستیم؟ گفتم: نه! فرمود: برای اینکه احسانت را به ما، پاداش دهیم و جبران کنیم! گفتم: فرمان از تو است یا رسول الله! و با خود گفتم: چه احسانی به او کرده‌ام؟ با اینکه پیش از این هرگز او را ندیدم؟! حضرت پیامبر به من رو کردند و فرمود: می دانی احسانت به ما چیست؟ گفتم: نه یا رسول الله فرمود: هر ساله آن مبلغ را به مسلمانان محله‌ات می دادی و آنها در عزای [صفحه ۳۲۵] فرزندم حسین علیه السلام صرف می کردند [و مبلغ هر سال را نام برد]. با خود گفتم: حسین کیست؟ من او را نمی شناسم و نامش را نشنیده‌ام. سپس گفتم: آری یا رسول الله، هر چه فرمائی، اطاعت می کنم! فرمود: با این دینی که تو داری، نمی توانم به تو پاداش بدهم! گفتم: یا رسول الله چه کنم؟ فرمود: مسلمان شو و پاداش بگیر! گفتم: به چشم، یا رسول الله. سپس ایشان به شخصی که همراهش آمده بودم، فرمودند: اسلام را به او بیاموز و هر مشهدی (زیارتگاهی) که پس از مسلمانی باید زیارت کند، به او بنما! آن شخص گفت: با من بیا. سپس دوباره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا خواست و فرمود: فلانی مسلمانان دو دسته‌اند و تو به مذهبی باش که عزادار حسین علیه السلام باشی و او را امام دانند، به روش حسین علیه السلام بچسب! گفتم: به چشم، یا رسول الله



فرمانبردارم! سپس با آن شخص بیرون آمدم و او به من کلمه «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و ان الائمة عليهم السلام خلفاء رسول الله» را آموخت. سپس از همراهم پرسیدم: آن مردی که کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود، که بود! گفت: پدر حسین علیه السلام است که رسول خدا به او فرمود: به روش او باش. نام آن شخص علی علیه السلام است و او عموزاده و داماد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. و حسین علیه السلام دخترزاده‌ی رسول خدا است. سپس همراهم به من دستور سیر داد. و مرا به کاظمین برد و حرم دو امام علیهما السلام را در آنجا به من نشان داد و سپس به کربلا برد و حرم امام حسین علیه السلام را به من نشان داد و در میان راه، صحن حضرت عباس علیه السلام را دیدم ولی همراهم نگذاشت که وارد آنها بشوم و گفت: بعدها این مشاهد را زیارت خواهی کرد. سپس مرا به نجف برد و مرقد حضرت علی علیه السلام را به من نشان داد و از آنجا مرا به حرم عسکرین علیهما السلام برد و جای [صفحه ۳۲۶] غیبت امام عصر ارواحنا فداه را به من نمود و گفت: همه‌ی اینها را زیارت خواهی کرد! سپس رفتیم تا به کوه بزرگی رسیدیم که جمعی در آنجا آتش افروخته و اطراف آن نشسته بودند. به همراهم گفتم: این کوه چیست؟ گفت: اینجا نزدیک مشهد امام رضا علیه السلام است. و از دور گنبد مبارک آن حضرت را به من نمود. سپس با هم به همان کشتی برگشتیم و همراهم از دیدن من نمان شد و سپس هراسان و ترسان بیدار شدم و از هراس آنچه دیده بودم، بر خود می‌لرزیدم و در کار خود سرگردان شده بودم. تا اینکه بالاخره نتوانستم خود را نگاه دارم و از جای خود برخاستم و به انتظار سپیده دم در کشتی به قدم زدن پرداختم. هنگام صبح به شهر رفتم و در خانه‌ی همان پیرزن منزل گرفتم و به او گفتم: خوراکی از شیر برای من بپز و من در هنگام شب برای شام می‌آیم. پیرزن از گفته‌ی من متعجب شد. زیرا هنوز و بت پرستان ملتان، خوراک مسلمان را نمی‌خورند و چه بسا اگر مسلمانی به آشپزخانه‌ی آنها بگذرد، و سایه آن مسلمان روی دیگهایشان افتد، پندارند که همه‌ی ظرفها و غذاها

نجس شده است و غذاها را دور می ریزند و ظرفها را می شویند و یا آشپزخانه را ویران می کنند و از نو می سازند! آن پیرزن گفت: دست پخت مرا می خوری؟! گفتم: آری.

گفت: از دینت برگشتی؟! گفتم: این سئوالها چه ربطی به تو دارد؟ آنچه را گفتم، انجام بده. این نخستین چیزی از دینم بود که ترک کردم. سپس از خانه ی او بیرون آمدم و به دنبال کسی می گشتم که آداب مسلمانی را به من بیاموزد. مسجدی نزدیک آن منزل بود و شیخ مسلمانی در آن نماز می خواند و پس از نماز موعظه می کرد. من قصد داشتم که به آن مسجد گذر کنم و از آن شیخ معالم دینم را یاد بگیرم. [ صفحه ۳۲۷ ] در بین راه به آن مسجد گذر کردم و از کثرت خیال و اندیشه که از هراس آن خواب در دل داشتم، قصد خود را فراموش کردم و از آن مسجد گذشتم و به مسجد دیگری رسیدم. صبر کردم تا امام از مسجد بیرون آمد و او کور بود. با خود گفتم: نیاز مرا زبانش برمی آورد و نه چشمش، پس نابینا بودن او عیبی ندارد. بالاخره به دنبالش رفتم، تا به خانه اش رسیدیم. سپس گفتم: ای شیخ، من مردی ملتانی و هندو هستم و می خواهم مسلمان شوم! او مرا به خانه برد و در را بست و من نزد او نشستم. سپس گفت: چه می خواهی؟ گفتم: اسلام. گفت: اسلام دو طریقه دارد، کدام فرقه را می خواهی؟ گفتم: نمی دانم چه می گویی؟ من طریقه ی حسین علیه السلام را می خواهم و شیوه ی کسانی را که عزادار او هستند. شیخ گریست و پیشانی مرا بوسید و گفت: بر تو گوارا باد، ای برادر! سپس نشانی منزل را پرسید و من گفتم: در خانه فلان زن هستم. او گفت: آن پیرزن تو را به آمدن نزد من راهنمایی کرد؟ گفتم: نه! گفت: از کجا دانستی که من بر طریقه ی امام حسین علیه السلام هستم؟ گفتم: من نمی دانستم، بلکه، قصد داشتم به فلان مسجد بروم و از امام آن مسجد، مسلمانی را آموزم، ولی فراموش کردم و به مسجد شما رسیدم! شیخ سجده ی شکر کرد و گفت: امام آن مسجد یک سنی متعصب است و عزاداری امام حسین علیه السلام را حرام می داند و چه بسا به کفر عزاداران حسین علیه السلام فتوی می دهد! خدا رسیدن به آن مسجد را از یاد تو برد!

سپس به شیخ گفتم: آن کسی که مرا به سملمانی دلالت کرد، مرا به طریقه‌ی امام حسین علیه‌السلام رهنمایی نمود و سپس قضیه‌ی خوابم را به او گفتم و او گریست و من هم گریستم. سپس او سملمانی را به من آموخت و فرمود: این روز را روزه بدار! سپس از نزد او به طرف دریا آمدم و جامه‌ی خو را شستم و غسل کردم و جامه پوشیدم و به منزل [صفحه ۳۲۸] برگشتم و همه داستاتم را به آن پیرزن گفتم. پیرزن گریست و گفت: بدان که من شیعه و علویه و از فرزندان امام حسین علیه‌السلام هستم. من در آن روز در اندیشه کار خود بودم و به خاطر مسلمان شدنم شاد بودم. سپس با خود گفتم: مالم را در کفر به دست آورده‌ام و دیگر آن را نمی‌خواهم و همه اموال را نزد فرزندانم فرستادم و به آنها نوشتم: مالم از شما باشد و من مسلمان شده‌ام. تا نگویند مسلمانیم برای این بود که این مال را تنها بخورم. و جامه‌ام را هم در آوردم و با برخی از مالم که مانده بود، صدقه دادم تا اینکه چیزی از اموال زمان کفر نزد منماند. مسلمانان مالی جمع کردند و برایم جامه خریدند و سرمایه‌ای به من دادند تا کسب و کار کنم و زندگی کنم. مدتی بعد، نامه‌ای از فرزندانم رسید که نوشته بودند: تو کیش نیاکان ما را ترک کردی، اگر دوباره به دینمان برگردی قدر تو را می‌دانیم و اگر برنگردی می‌کوشیم تا به هر وسیله‌ای نابودت کنیم! پس چون از تهدید فرزندان و دیگر هنود بر جان خود ترسیدم، به عراق آمدم و چون به کربلا رسیدیم، جمعی از زوار هندی و ایرانی با من بودند و گفتند: یک نفر برود و منزل مناسبی کرایه کند. من گفتم: من شما را به منزل مناسب دلالت می‌کنم! آنها گفتند: تو غریبی و تاکنون به این شهر نیامده‌ای و کوجه‌هایش را نمی‌دانی. گفتم: آنکه مرا به سملمانی هدایت کرد، به منزل در کربلا نیز راهنمایی کرد. بالاخره از طرف دروازه‌ی بغداد وارد شهر کربلا شدیم و آن همان دروازه‌ای بود که در خواب با همراهم از آن به کربلا وارد شده بودم و با او از راهی به صحن حضرت عباس علیه‌السلام رسیده بودم و خانه‌ای را که در آن منزل کردیم در خواب دیده بودم! به همراهم گفتم: [صفحه ۳۲۹] این منزل، همان منزلی است که در

خواب دیده‌ام. سپس یک نفر در را زد و صاحبخانه آمد و از او منزل خواستیم. صاحبخانه گفت: قدم به چشم! پس در آنجا منزل کردیم و آن اتاق که در خواب دیده بودم، خاکی بود و من در آن اتاق جای گرفتم. بالاخره هر مشهدی را که زیارت کردم، مانند همان بود که در خواب دیده بودم. ناقل قضیه می‌گوید: خودم برخی همراهان او را در ورود به کربلا دیده‌ام و گفتند: مطلب همان گونه است که حکیم گفته است، به گونه‌ای او راههای کربلا را می‌دانست که ما دربارهی او شک کردیم و گفتیم: این سفر اول او به کربلا نیست! چون مانند کسی است که بارها به کربلا سفر کرده است و کوچه‌ها و خانه‌هایش را می‌داند و راه صحن را نیز می‌شناسد. زیرا چون می‌خواستیم به صحن برویم، به صاحبخانه گفتیم: ما را به راه صحن مطهر راهنمایی کن. حکیم گفت: من شما را راهنمایی می‌کنم! و سپس جلو ما رفت تا به درگاه حضرت قاضی الحاجات علیه‌السلام رسید، بدون آنکه از کسی بپرسد. مهمترین دلیل بر صدق گفته‌ی حکیم این است که ثروتمند و مستطیع شد و ما او را بر ترک حج سرزنش کردیم. او می‌گفت: آنکه در خواب همراهم بود، هر جایی را که زیارتش نصیبم بود، به من نشان داد و مکه و مدینه را به من نشان نداده است. گفتیم: این که عذر شرعی و مسقط تکلیف نیست! بالاخره او سه سال پی در پی آماده‌ی رفتن به حج شد ولی موفق نشد! بار اول در نجف سخت بیمار شد و از راه باز ماند چون به حالت مرگ رسید. سال دوم وقتی به نجف رفت، از طرف سفیر انگلیس او را به اتهام واهی برگرداندند و وقتی اشتباه رفع شد، [صفحه ۳۳۰] وقت سفر حج منقضی شده بود. در سال سوم نیز به فرمان سلطان، راه جبل بسته شد و وقت رفتن از راه دریا هم گذشته بود. و بالاخره او در سال چهارم مرد و به حج موفق نشد. آنچنان که خودش گفته بود. [۱۸۱].

**شفا و هدایت افتخارالدوله به برکت امام حسین**

مرحوم فاضل دربندی در کتاب اسرار الشهاده می نویسد: شخصیتی از طایفه‌ی هندو ملقب به افتخارالدوله - که قبلا در دولت هند منصب مستوفی الممالکی داشته - هر سال در ماه محرم مال زیادی در اقامه‌ی عزای حضرت امام حسین علیه‌السلام بذل می کرد. در یکی از سالها دو برابر سال قبل عطا نمود و اتفاقا به مرض شدیدی مبتلا گردید، به طوری که به حالت احتضار و اغما افتاد! ناگاه صحت و سلامتی برای او حاصل گردید و از جای برخاست و مسلمان شد. وقتی از او سبب شفا یافتن و مسلمان شدنش را پرسیدند، گفت: حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام را دیدم که فرمودند: «قم، قد عافاک الله تعالی ببرکة اقامتک تعزیتی» برخیز، که خداوند به خاطر برپاداشتن عزای من، تو را عافیت بخشید. وی در آموختن احکام الهی کوشش می کرد و با خانواده‌ی خود که آنها نیز مسلمان شده بودند، از هند به کربلا هجرت کرد، و اموال قیمتی خود را به آستان حضرت امام حسین علیه‌السلام هدیه کرد و اکنون از اابد و ازهد مردم آنجا می باشد. [۱۸۲]. [صفحه ۳۳۱]

### شیعه شدن زن روسی به برکت عزای امام حسین، و مرگ او و نقل جنازه‌ی او به کربلا توسط ملائکه‌ی نقاله

ملا محمد هزار جریبی - صاحب تصانیف کثیره - این قضیه را نقل فرموده است: من در مجلس درس استاد اکمل «مرحوم آیت الله وحید بهبهانی قدس سره» که در مسجد پایین پای صحن مقدس امام حسین علیه‌السلام تشکیل می شد، شرکت می کردم. روزی مرد زائر غریبی با لباس آذربایجانی وارد شد و به مرحوم استاد سلام کرد و دست ایشان را بوسید و بسته‌ای که زر و زیور زنانه در آن بود، نزد استاد گذاشت و گفت: «این طلاها را در هر جا که مصلحت می دانید صرف کنید!» حضرت استاد فرمود: «قضیه‌ی این زیورها چیست؟» آن مرد پاسخ داد: این زیورها داستان عجیبی دارد! من از حوالی شیروان و دربند هستم و به جهت تجارت به یکی از شهرهای روسیه سفر کردم و در

آنجا به داد و ستد مشغول شدم و صاحب ثروت و مکنتی بودم. روزی چشمم به دختری زیبا افتاد و تمام قلب مرا به خود مشغول ساخت. به ناچار نزد خانواده‌ی او که از اشراف نصاری بودند، رفتم و آن دختر را برای خود خواستگاری کردم. خانواده‌ی او گفتند: در تو هیچ عیبی نیست، مگر اینکه تو در مذهب ما نیستی! اگر به مذهب نصاری داخل شوی، این دختر را به تو تزویج می‌کنیم. من ناراحت و مغموم شدم و از نزد آنها مراجعت کردم. چند روز صبر نمودم، زیرا آنها مرا سر دو راهی و معلق قرار داده بودند و روز به روز، عشق و محبت آن دختر در دل من زیادتر می‌شد، تا به جایی رسید که دست از تجارت و شغل خود برداشتم! آخر الامر، دیدم نزدیک است که حواسم مختل گردد و مشرف به هلاکت شوم. با خود گفتم: باکی نیست که در ظاهر از اسلام اظهار تنفر بنمایم. بنابراین رفتم و [صفحه ۳۳۲] نزدیکان او را دیدم و گفتم: حاضرم از اسلام برائت بجویم و داخل دین مسیح گردم! آنها از من قبول نمودند و دختر را به من تزویج کردند. چون مدتی گذشت، پشیمان شدم و بر این فعل قبیح، خود را سرزنش کردم. دیگر نه قدرت داشتم که به وطن خود برگردم و نه ممکن بود که از دین نصرانیت عدول کنم. از شرایع اسلام چیزی در من یافت نمی‌شد جز گریه بر مصائب حضرت سیدالشهداء علیه السلام و در آن اوقات به آن حضرت خیلی علاقه‌مند گردیدم و تفکر در مصائب آن حضرت می‌نمودم و گریه و زاری می‌کردم. عیال من از دیدن این حالت، تعجب می‌کرد! چون علت آشکاری برای گریه‌ی من نمی‌دید. بنابراین حیرتش زیاد شد و از سبب گریه‌ی من سؤال کرد. من با توکل بر خدا به او گفتم که من هنوز به مذهب اسلام باقی هستم و گریه‌ی من بر مصائب حضرت اباعبدالله علیه السلام است. همین که همسر اسم آن بزرگوار را شنید، نور اسلام در قلبش ظاهر شد و در همان لحظه به شریعت اسلام داخل شد و با من در مصائب آن بزرگوار هم‌نوا و هم‌ناله شد. یک روز من به او گفتم: بیا مخفیانه از اینجا برویم و سر قبر مطهر حضرت سیدالشهداء علیه السلام اقامت کنیم تا بتوانی علنا اظهار مسلمانی بنمایی! آن زن قبول

نمود و شروع به تهیهی لوازم سفر کردیم. مدتی نگذشت که زوجهی من مریض شد و از دنیا رحلت کرد! پس اقارب و نزدیکانش جمع شدند و او را به طریق نصارا تجهیز نمودند و او را با جمیع زر و زیورهایی که داشت دفن کردند، به همان صورتی که مقتضای مذهبشان بود! من حزن و اندوهم بعد از مفارقت او زیادتر شد و با خود گفتم: شب که بشود، می‌روم و جسد او را از قبر بیرون می‌آورم و در بهترین شهرها [کربلا] دفن می‌کنم! [صفحه ۳۳۳] چون شب شد، رفتم و قبرش را نبش کردم. ولی با کمال تعجب دیدم مردی با شارب بلند و ریش تراشیده، در آنجا مدفون است. از این سانحه‌ی عجیب تبدیل جثه‌ی عیالم به این جثه‌ی خبیثه متحیر شدم. بالاخره در آن شب در عالم رؤیا دیدم که کسی می‌گوید: خوشحال باش و خوشحالی تو زیاد شود! زیرا جثه‌ی عیالت را ملائکه حمل کردند و در زمین کربلای معلی او را دفن کردند و قبر او در میان صحن مقدس حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام در طرف پایین پای آن حضرت، نزدیک مناره‌ی کاشی واقع شده است. نشانی قبر هم به من داده شد. سپس آن شخص گفت: این جثه‌ی فلان عشار (گمرکچی) است که امروز او را در کربلا دفن کردند ولی ملائکه او را به قبر عیال تو نقل کردند و زحمت حمل و نقل جنازه از تو برداشته شد! من خوشحال شدم و از خواب برخاستم و فوراً عازم حرکت به کربلا شدم و خداوند توفیق کرامت فرمود و به زیارت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام نایل و مشرف شدم. بالاخره از محافظین و خدام صحن مقدس حضرت امام حسین علیه‌السلام سؤال کردم که در فلان روز (همان روزی که عیالم را دفن کرده بودم) در پای منار سبز، چه کسی را دفن کردند؟ خدام گفتند: فلان عشار را دفن کرده‌اند. پس من قضیه‌ی نبش قبر و رؤیایم را برای آنها نقل کردم. آنها آمدند و قبر را شکافتند و من به جهت روشن شدن مطلب به قبر داخل شدم. دیدم عیالم به همان صورتی که او را در شهر خودش به خاک سپرده‌اند، در میان لحد خوابیده است. پس من زر و زیور او را که به گردن و دستش بود برداشتم و اینها طلاهای اوست که به خدمت شما آورده‌ام. مرحوم آیت الله

العظمی و حیدر بهبهانی طلاها را گرفتند و برای فقرای کربلا [ صفحه ۳۳۴ ] مصرف نمودند. [ ۱۸۳ ] .

### هدایت و توبه‌ی جوان نصرانی بواسطه‌ی همراه شدن با زوار عزادار و ورود به کربلا

در بصره یک جوان تاجر نصرانی بود که سرمایه‌ی زیادی داشت و از نظر معاملات تجارته‌ی، بصره گنجایش سرمایه‌ی او را نداشت! شریکهایش از بغداد نامه‌ای به او نوشتند که سزاوار نیست با این سرمایه هنگفت، شما در بصره باشید. بهتر است وسیله‌ی حرکت خود را به بغداد فراهم کنید، زیرا بغداد توسعه‌ی معاملاتش خیلی بیشتر است. مرد نصرانی مطالبات خود را نقد کرد و با همه‌ی سرمایه‌اش به طرف بغداد حرکت نمود. در بین راه دزدان به او برخورد کردند و تمام موجودیش را از او گرفتند. چون او خجالت می کشید با آن وضع فلاکت‌بار وارد بغداد شود، ناچار به اعراب بادیه نشین پناه برد و به عنوان مهمان در مهمانسرای اعراب - که در هر قبیله‌ای یک خیمه مخصوص مهمانان بود - به سر برد. بالاخره روزی به یک دسته از اعراب رسید، که در میان آنها جوانانی بودند و او بر اثر تناسب اخلاقی، کم کم با آنها انس گرفت و مدتی هم در مهمانسرای آن قبیله ماند. یک روز جوانان قبیله او را افسرده دیدند و علت افسردگی‌اش را سؤال نمودند. جوان نصرانی گفت: مدتی است که من در خوراک، بر شما تحمیل هستم و از این جهت غمگینم. بادیه نشینان گفتند: این مهمانسرا مخارج معینی دارد که با بودن و نبودن تو اضافه و [ صفحه ۳۳۵ ] کم نمی گردد. اگر فرضاً تو هم از اینجا بروی این مقدار از مخارج جزء مصرف همیشگی میهمانان قبیله‌ی ماست. تاجر وقتی فهمید که توقف او در آنجا، موجب مخارج زیادتر و تشریفات فوق العاده‌ای نیست، شادمان گشت و بر اقامت خود در آنجا افزود. روزی عده‌ای از قبایل اطراف به عنوان زیارت کربلا با پای برهنه، بر این قبیله وارد شدند. جوانهای این قبیله نیز با شوق تمام، به زوار پیوستند و مرد نصرانی هم با آنها حرکت کرد و در بین راه اسباب



آنها را نگهبانی می کرد و از خوراکشان می خورد. آنها ابتدا به نجف آمدند و پس از انجام مراسم زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در شب عاشورا وارد کربلا شدند و اسباب و اثاثیه خود را داخل صحن گذاشتند و به نصرانی گفتند: تو روی اسباب و اثاثیه ما بنشین، ما تا فردا بعد از ظهر نمی آییم و سپس برای زیارت به طرف حرم مطهر رفتند. تاجر در آن شب، وضع عجیبی مشاهده کرد! او می دید همراهانش با اشکهای جاری چنان ناله می زدند که گویا در و دیوار نیز با آنها هم آهنگ و همنا هستند. مرد نصرانی بواسطه ی خستگی راه، روی اسباب و اثاثیه به خواب فرورفت. چون پاسی از شب گذشت، در خواب دید که شخص بسیار جلیل و بزرگواری از حرم خارج شد و در دو طرف او دو نفر ایستاده اند. آن شخص بزرگوار به هر یک از آن دو نفر دفتری دادند و یکی را مأمور کردند که اطراف خارجی صحن را بررسی کند و نام هر زائر و مهمان را که در آن شب وارد شده اند، یادداشت نماید و دیگری را نیز برای داخل صحن مأموریت دادند. آنها رفتند و پس از مدتی کوتاهی بازگشتند و صورت اسامی را به آن بزرگوار عرضه داشتند. آنها به اسامی نگاه کردند و فرمودند: هنوز افرادی هستند که شما نامشان [ صفحه ۳۳۶ ] را نوشته اید! برای مرتبه ی دوم، آنها به جستجو شدند و باز برگشتند و اسامی را به عرض آن جناب رساندند. باز هم آن جناب فرمودند: کاملاً تفحص کنید! هنوز هم بعضی از اسامی زوار را نوشته اید. آن دو نفر پس از گردش و جستجو در مرتبه ی سوم، عرض کردند: زائر دیگری را نیافتیم مگر همین مرد نصرانی که بر روی اسباب و اثاثیه به خواب رفته است! و چون نصرانی بود، اسم او را نوشتیم! حضرت فرمودند: چرا نوشتید؟ «سبحان الله! ایس قد نزل بساحتنا؟!» آیا به در خانه ی ما نیامده است؟ نصرانی باشد! او وارد بر ما است! تاجر از مشاهده ی این خواب چنان شیفته ی توجه مخصوص حضرت اباعبدالله علیه السلام گردید؛ که پس از بیدار شدن، اشک از دیدگانش ریخت و بالاخره مسلمان شد. او سرمایه ی مادی خود را اگر چه از دست داد؛ ولی سرمایه ی بس گرانبها بدست آورد. [۱۸۴].

## حضرت امام حسین «ترسای» را که در طویله‌ی خانه‌ی امین الدوله بود، زائر خود محسوب کردند و او شیعه شد

سید جواد گلشادی اصفهانی گفت: روزی از حرم امام حسین علیه‌السلام بیرون آمدم و در اندیشه‌ی گناهان بزرگ و کوچک خود و بی‌وفایی به آداب و شروط زیارت و بی [صفحه ۳۳۷] اعتنایی به ولی نعمت خود بودم و دربارهی عاقبت خود و پذیرش یا عدم پذیرش زیارت فکر می‌کردم و در صحن گردش می‌کردم. تا به ایوانی که میرزا محمد جراح در آن می‌نشست، رسیدم. میرزا محمد مرد خوبی بود و من با او مأنوس بودم. او چون مرا دگرگون دید، سبب اندوه مرا پرسید و من از فکر و اندیشه‌ی خود به او خبر دادم. میرزا محمد گفت: خوشحال باش که خدا رثوف و مهربان است و من نیز برای تو مژده آرام بخشی دارم! شبی در خواب دیدم که حضرت امام حسین علیه‌السلام از حرم مطهر بیرون آمدند و به ایوان مبارک رسیدند و در برابر ضریح بر بالای منبر تشریف بردند. اطراف منبر آن حضرت گروهی زیادی از افراد نورانی، با هیئتی که قبلاً ندیده بودم؛ شرف حضور داشتند و برای من مشخص بود که آنها فرشته‌ها هستند. آنگاه امام حسین علیه‌السلام به آن فرشتگان نظر کردند و فرمودند: «بروید، نام زائران را بیاورید!» همه‌ی فرشتگان فوراً پراکنده و ناپدید شدند و پس از مدتی بازگشتند و دفترها را به خدمت آن حضرت آوردند. حضرت امام حسین علیه‌السلام فرمودند: «غیر از اینها هم هستند!» دوباره ملائکه رفتند و بازگشتند و گفتند: «همه‌ی اتاقها و مساجد و سراها و حمام‌ها و مانند آنها را گشتیم و زائر دیگری نیافتیم!» حضرت امام حسین علیه‌السلام فرمودند: «در ده‌ی درون طویله‌ی خانه‌ی امین الدوله یک ترسا هست، نام او را نیز در دفتر بنویسید.» فرشتگان گفتند: «او ترسا است!» حضرت امام حسین علیه‌السلام فرمودند: «آیا در آستان ما نیامده است؟!» فرشتگان رفتند و نام او را نوشتند و من با خوشحالی از خواب بیدار شدم. بامداد آن روز به خانه‌ی امین الدوله که منزل زوار بود رفتم و آن مرد

ترسا را به همان وضع و در همان مکانی که امام علیه السلام فرموده بودند، یافتم و از او پرسیدم: «کیستی و کارت چیست؟» او احوال خود را به همان صورت که در رؤیا دانسته بودم، بیان کرد. [صفحه ۳۳۸] سپس من رؤیای خود را برای او بازگفتم و او شاد شد و فوراً مسلمان گشت. [۱۸۵].

## یهودی طلا فروش بغدادی پس از زیارت امام حسین به نجف آمد و طلاهای خود را یافت و مسلمان شد

در یکی از روزنامه‌های کثیرالانتشار ایران (اطلاعات شماره ۱۱۲۷۹، دی ماه ۱۳۴۲، صفحه‌ی ۱۰) مسلمان شدن یک خانواده‌ی یهودی اینچنین اعلام شده بود: عده‌ی زیادی زن و مرد در حیاط مسجد صدر الامور آبادان، جمع شده بودند و درباره‌ی افراد یک خانواده‌ی یهودی که به دین اسلام مشرف شده و برای ادای نماز به مسجد آمده بودند؛ گفتگو می‌کردند. وقتی افراد این خانواده نماز گزار شدند و از مسجد خارج شدند، از آنها، در مورد علت و کیفیت تشرف به دین اسلام سؤال شد و یکی از آنها که معلوم بود بزرگ آن خانواده است، گفت: من و همسر من که دارای دو فرزند هستیم، قبل از آنکه به دین مبین اسلام مشرف شویم؛ در بغداد سکونت داشتیم. وقتی کاخ ریاست جمهوری عراق بمباران گردید و حکومت نظامی اعلام شد؛ من از شدت ترس، مغازه طلافروشی خود را که از مغازه‌های معتبر بغداد بود، تعطیل کردم و به امید خدا رها کردم و به خانه پناه بردم! ولی دو روز بعد وقتی که به مغازه رفتم، متوجه شدم که از طلا آلات و نقدینه‌ام هیچ اثری نیست! چند روزی من و همسر و فرزندانم در ناراحتی و اندوه بسر می‌بردیم. یک شب که از فرط ناراحتی، گریه‌ی زیادی کردم و با چشمهای اشک آلود خوابیدم، در عالم رؤیا به [صفحه ۳۳۹] من گفته شد که اگر به زیارت مرقد مطهر حضرت امام حسین علیه السلام بروم، طلا آلات و نقدینه‌ام را بدست خواهم آورد. پس از آنکه از خواب بیدار شدم، جریان رؤیایم را با همسر من در میان گذاشتم و فردای آن

روز بار سفر بستم و عازم کربلا شدیم و به زیارت مرقد مطهر حضرت امام حسین علیه السلام نایل آمدیم. سپس با اتومبیل به نجف اشرف مشرف شدیم و ضمن اقامت در آن شهر به سراغ یکی از دوستان قدیمی خود، که از زرگرهای معروف نجف است، رفتیم و ساعتی در مغازه‌ی او نشستیم. موقعی که قصد داشتم با او خداحافظی کنم و از مغازه بیرون آیم، زن و مرد شیک پوشی وارد مغازه شدند و از دوستم خواستند تا مقداری از جواهرات و طلاجات آنان را خریداری کند. چون دوستم قصد خرید نداشت، من با آنان وارد معامله شدم. ولی وقتی به طلاجات مذکور، که در یک جعبه‌ی بزرگ قرار داشت با دقت نگاه کردم، متوجه شدم که همان طلاجاتی است که از مغازه‌ام به سرقت برده‌اند! بلافاصله جعبه را برداشتم و از مغازه بیرون رفتم، تا پلیس را خبر کنم. ولی آن دو نفر قبل از آنکه به دام مأمورین بیفتند، فرار را بر قرار ترجیح دادند و متواری شدند. به این ترتیب همانطور که در خواب به ذهنم خطور کرده بود، جواهرات و طلاجات مسروقه را پیدا کردم و بالاخره پس از این قضیه، من و فرزندانم و همسرم به دین مقدس اسلام مشرف شدیم. این مرد اضافه کرد قبلاً نامم «سالم الیا هو» بود و همسرم «هیلا نام» نام داشت، ولی حالا نام من «محمد» و نام همسرم «زهرا» است.

[۱۸۶]. [صفحه ۳۴۰]

### شیعه شدن شخص مسیحی پس از شفا گرفتن از حضرت باب الحوائج ابی الفضل العباس

این قضیه توسط حجة الاسلام آقای حاج شیخ فضل الله نوری قمی نقل شده است: حقیر در سال ۱۳۵۵ در تهران منبر می‌رفتم. در آنجا یکی از گویندگان این قضیه را برایم نقل کرد: در محلی ده شب منبر می‌رفتم. در یکی از شبها، بعد از منبر، نوجوانی مرا به خانه‌ای دعوت کرد و گفت: پدرم با شما کار دارد. پس از ورود به خانه‌ی مزبور، شخصی را بر روی تخت مشاهده کردم که بیمار بود. وی مرا در کنار خود طلبید و گفت: آقای محترم، من شخصی مسیحی هستم و مسلمان نیستم؛ ولی به ابوالفضل شما

اعتقاد دارم! دکتر مرا جواب کرده است و این مرضی که دارم خوب شدنی نیست. پدرم با این مرض مرد، برادرم هم با این مرض مرد، من هم با همین مرض ساعت آخر عمر را سپری می‌کنم. اگر شما شفای مرا از حضرت ابوالفضل العباس بگیری، قول می‌دهم که مسلمان شوم! من بدنم لرزید! با این بیمار رو به موت چه کنم؟! بالأخره برای شفای او متوسل به حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام شدم. یکی دو شب از مجلس مانده بود، که همان نوجوان پیدا شد و بعد از منبر مرا به خانه دعوت کرد. پیش خود گفتم: حتما آن مرد مرده است و ما رسوا شدیم! متزلزل و نگران، همراه او رفتم. داخل خانه که شدم دیدم آن مرد از روی تخت پایین آمده است! وقتی که چشمش به من افتاد، بنا کرد گریه کردن و گفت: دیدی گفتم ابوالفضل شما باب الحوائج است! او به من عنایت کرد و من خوب شدم. الان شهادتین را بگو تا من مسلمان شوم. آری، از برکت حضرت ابوالفضل [صفحه ۳۴۱] العباس علیه‌السلام شفا یافتم و اکنون اسلام اختیار کرده‌ام و شیعه شده‌ام! [۱۸۷].

### شفای زن یهودی در عالم رویا توسط حضرت ابوالفضل و شیعه شدن او و شوهرش

یکی از بزرگان اهل منبر نقل کرد از واعظی شنیدم که می‌گفت: من در قوچان بودم، یک یهودی مرا برای روضه خواندن به خانه‌اش دعوت کرد! من شگفت زده به خانه‌اش رفتم و او گفت: می‌خواهم مسلمان شوم! علت اسلام آوردن وی را پرسیدم، گفت: همسر من بیمار بود. دیشب موقعی که از تجارتخانه‌ام وارد منزل شدم، دیدم بسیار گریان است. از علت گریه‌اش سؤال کردم. همسرم در پاسخ گفت: شوهرم، من از شما شرمنده‌ام؛ زیرا حدود هفده سال است که به مرض روماتیسم پا دچار هستم و به کلی از حرکت کردن عاجز می‌باشم و با آنکه شما هزینه‌ی فراوانی صرف نموده‌اید، از بهبودی ناامیدم. امشب می‌خواهم به حضرت ابی‌الفضل علیه‌السلام متوسل شوم، زیرا بعضی از اوقات می‌دیدم که زنان مسلمان یکدیگر را برای روضه خبر می‌کردند و چون

من از آنان پرسش می کردم چه خبر است؟ می گفتند: ما در مجلس عزاداری حاضر می شویم و در آنجا متوسل به حضرت عباس علیه السلام می گردیم و خداوند به واسطه‌ی این توسل بیماران ما را شفا می دهد و حاجاتمان را روا می سازد. من هم امشب می خواهم متوسل به آن سرور بشوم و برای مظلومیت او اشک بریزم. چنانچه شفا یافتم آیا حاضر هستی که مسلمان شوی؟! من گفتم: بلی. سپس دیدم که او با گریه می گفت: یا اباالفضل، یا اباالفضل! مدتی بعد [ صفحه ۳۴۲ ] مرا خواب در ربود و طولی نکشید که شنیدم همسرم می گوید: برخیز، نگاه کن! برخاستم و دیدم اطاقی که تاریک بود، روشن شده است و زوجه ام با حال سلامتی، در صورتیکه قبلاً نمی توانست بایستد، برپا ایستاده است و می گوید: الان حضرت ابی الفضل علیه السلام در اینجا بود. گفتم: ماجرا را باز گو کن. همسرم گفت: شما که خوابیدید، من آن قدر تضرع و زاری کردم تا به خواب رفتم. در عالم رؤیا دیدم که یک آقای جلیل القدری به من فرمود: بلند شو. عرض کردم: قدرت برخاستن ندارم، و افزودم دست خود را به من بدهید، شاید بتوانم حرکتی نمایم! ناگهان مشاهده نمودم که محزون شد. سپس ملاحظه کردم و دیدم دست در بدن ندارد! یهودی پس از نقل داستان فوق افزود: اکنون ما دو نفر به شرف اسلام مشرف می شویم و بعداً مجلس با شکوهی تشکیل می دهیم و این کرامت حضرت عباس علیه السلام را برای خویشان و دیگران باز گو می کنیم و جمعیت زیادی را به اسلام گرایش می دهیم. [ ۱۸۸ ].

### **توسل یک مادر مسیحی به حضرت رقیه و شفا گرفتن دختر او با حضور آن حضرت و شیعه شدن آنها**

جناب حجّه الاسلام و المسلمین آقای سید عسکر حیدری، از طلاب علوم دینی‌ی حوزه علمیه‌ی زینبیه‌ی شام چنین نقل کردند: [ صفحه ۳۴۳ ] روزی زنی مسیحی دختر فلجی را از لبنان به سوریه می آورد. زیرا دکترهای لبنان او را جواب کرده بودند. زن با

دختر مریضش نزدیک حرم با عظمت حضرت رقیه علیها السلام منزل می گیرد تا در آنجا برای معالجه‌ی فرزندش به دکترهای سوریه مراجعه کند، تا اینکه روز عاشورا فرامی‌رسد و او می‌بیند که مردم دسته دسته به طرف محلی که حرم مطهر حضرت رقیه علیها السلام است، می‌روند. از مردم شام می‌پرسید: اینجا چه خبر است؟ می‌گویند: اینجا حرم دختر امام حسین علیه السلام است. او نیز دختر مریضش را در منزل تنها می‌گذارد و درب اطاق را می‌بندد و به حرم حضرت رقیه علیها السلام می‌رود. آنجا متوسل به حضرت رقیه می‌شود و گریه می‌کند، به حدی که غش می‌کند و بیهوش می‌افتد. در آن حال کسی به او می‌گوید: بلند شو به منزل برو! دختر تنهاست و خدا او را شفا می‌افتد. در آن حال کسی به او می‌گوید: بلند شو به منزل برو! دخترت تنهاست و خدا او را شفا داده است. زن برمی‌خیزد به طرف منزل حرکت می‌کند و وقتی به منزل می‌رسد، می‌بیند که دخترش دارد بازی می‌کند! وقتی مادر جویای وضع دخترش می‌شود و احوال او را می‌پرسد، دختر در جواب مادر می‌گوید: وقتی شما رفتید، دختری به نام «رقیه» وارد اطاق شد و به من گفت: بلند شو با هم بازی کنیم! آن دختر به من گفت: بگو بسم الله الرحمن الرحیم تا بتوانی بلند شوی و سپس دستم را گرفت و من بلند شدم و ناگهان متوجه شدم که تمام بدنم سالم است. او داشت با من صحبت می‌کرد که شما به منزل رسیدید و او گفت: مادرت آمد! [صفحه ۳۴۴] سرانجام مادر مسیحی با دیدن این کرامت از دختر امام حسین علیه السلام مسلمان شد. [۱۸۹].

### نجات از مرگ و هدایت شدن راننده‌ی غیر مسلمان در اثر گفتن «یا ابا الفضل»

عده‌ای از موثقین و افرادی که سخنان مورد اطمینان است این قضیه را نقل کرده‌اند: راننده‌ای غیر مسلمان، در هنگام رانندگی و حرکت اتوبوس همراه با مسافری، متوجه می‌شود که ترمز ندارد و مرگ خود و مسافرینش را در دو قدمی می‌بیند. چون شنیده بود که مسلمانها در مواقع گرفتاری متوسل به حضرت عباس علیه السلام می‌شوند

او نیز بی اختیار فریاد می زند یا اباالفضل! وقتی که این کلمه را می گوید اتوبوس بجای خود می ایستد! آنچنان که لاستیک های اتوبوس از هم گسیخته و پاره پاره می شوند. چون راننده ی غیر مسلمان این کرامت روشن را از حضرت عباس علیه السلام مشاهده می کند، به دین مقدس اسلام مشرف می شود و سر بر آستان مقدس آن بزرگوار می ساید. [۱۹۰].

### شیعه شدن راننده ی ارمنی که با گفتن «یا اباالفضل» از سانحه ی رانندگی نجات یافت

یکی از رانندگان اتوبوس شهرستان قم نقل کرد در ایامی که راه عتبات عالیات باز بود، من مرتباً از قم به کاظمین علیهما السلام مسافر می بردم و از آنجا نیز مسافران را به قم می رسانیدم. در یک نوبت که از کاظمین علیهما السلام مسافر زده بودم و می آمدم، به گردنه ی پطاق، که نسبتاً گردنه ی سختی است؛ رسیدم. [صفحه ۳۴۵] در وسط گردنه دیدم ماشین نفت کشی از سر گردنه پیدا شد. قدری که آمد من متوجه شدم ترمز او بریده است و اکنون آن ماشین بر حسب عادت می آید و ماشین مرا زیر می گیرد و شصت مسافری را که همه زوار قبر امام حسین علیه السلام می باشند له و نابود می کند، و اصلاً راه فراری هم برای خود نمی دیدم. دستم به طرف در رفت تا آن در را که در پهلوی خود بود باز نمایم و خود را به بیرون پرتاب کنم تا اقلاً خودم کشته نشوم، که ناگاه ماشین نفت کش که به سرعت به طرف ما می آمد، سرش برگشت و به کوه خورد و متوقف شد! من اتوبوس را نگاه داشتم و به طرف نفتکش دویدم و دیدم درب ماشین به کوه گیر کرده و راننده صدمه ای ندیده است و لکن نمی تواند از ماشین بیرون آید. به زحمت درب ماشین را باز کردیم و راننده را بیرون کشیدیم. به مجرد آنکه راننده از ماشین بیرون آمد، سؤال کرد: شما چه مذهبی دارید؟ گفتیم: مسلمان و شیعه می باشیم. گفت: مرا به دیانت اسلام و مذهب شیعه دلالت نماید! زیرا من ارمنی هستم و به کیش نصرانیت معتقدم. گفتیم: بگو آشهد أن لا اله الا الله و أن محمدا رسول



الله. پس از آنکه شهادتین را بر زبان جاری ساخت، پرسید: حضرت عباس علیه السلام کیست؟ ما گفتیم: حضرت عباس فرزند اولین امام، حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است. سپس سؤال کردیم: چرا تو از حضرت عباس علیه السلام سؤال می کنی؟ وی گفت: در ایران که رانندگی می کردم، رفقای راننده‌ی شیعه می خواستند مرا به مرام تشیع دلالت و رهبری نمایند و لکن من قبول نمی کردم. آنان از راه دلسوزی و نصیحت به من فرمودند هرگاه در جایی بیچاره شدی و خواستی خود را از گرفتاری برهانی، بگو: یا اباالفضل العباس علیه السلام و او قطعاً از تو دادرسی خواهد نمود. این مطلب در ذهن من بود، تا اینکه اکنون چون ماشین من از بالای گردنه سرازیر [صفحه ۳۴۶] شد؛ ناگاه ترمز آن برید و من یقین کردم که ماشینم به ته دره سقوط می کند و بدنم قطعه قطعه می شود، لذا ناچار شدم و چند مرتبه گفتم: یا اباالفضل العباس. آری، ماشین مرا حضرت ابوالفضل علیه السلام حفظ نمود و جان مرا نیز او نگاهداری کرد و من ثلث درآمد ماشین خود را وقف او نمودم و تا زنده باشم در راه روضه خوانی او مصرف می نمایم و همانجا با انگشت خود و مرکب، در جلو ماشین نوشت: شرکت با اباالفضل العباس علیه السلام. [۱۹۱].

### هدایت شخصی غاصبی که امیرالمؤمنین درباره‌ی او فرمود: به خاطر اینکه خادم عزاداران امام حسین است، از او درگذر

مردی در بحرین ماده گاوی داشت و با استفاده از شیر آن زندگی می کرد. کلانتر شهر آن گاو را به زور گرفت. آن شخص ابتدا به حاکم شهر شکایت کرد و سپس به حرم امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و شکوه به خدمت آن بزرگوار آورد. بالاخره در حرم مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام به حال چرت فرورفت و امام علیه السلام را در خواب دید حضرت علی علیه السلام به او فرمودند: «از او بگذر و به خاطر من حقت را ساقط کن!» آن شخص شگفت زده شد و سبب این فرمایش را سؤال کرد. حضرت فرمودند:

«هر سال او خادم عزاداران امام حسین علیه السلام است.» آن شخص بحرینی گفت: «از او گذشتم» و سپس از خواب بیدار شد. در هنگام بازگشت به بحرین، به بندر ریگ رسید و با کمال تعجب دید که آن کلانتر غاصب همراه با گاو و بهای شیر آن از روز غصب، به پیشواز او آمده است! کلانتر [صفحه ۳۴۷] گفت: حضرت علی علیه السلام را در خواب دیدم، و به من فرمودند: «چرا به فلانی ستم کردی؟ برو و از او حلالیت بطلب!». کلانتر از مرد بحرینی خواهش کرد که ماده گاو را همراه با پول شیرش تحویل بگیرد. اما مرد بحرینی آنها را نگرفت بلکه هر دو توافق کردند که همه را در عزاداری امام حسین علیه السلام صرف کنند. [۱۹۲].

### شیعه شدن مردی از اهل تسنن که گوساله‌ی نذری را غصب کرد، به خاطر گریه بر امام

#### حسین

این قضیه توسط حجة الاسلام سید محمد علی جزائری آل غفور از جد اعلایشان مرحوم سید عبدالغفور نقل شده است. طویریج دهی است در سه فرسخی کربلا که همه ساله در روز عاشورا دستجات عزا و سینه زنی از آنجا پیاده به کربلا می‌روند و دسته‌ی طویریج مشهور است. باری، زنی از اهل طویریج، حاجتی داشته است، گوساله‌ای نذر حضرت عباس علیه السلام می‌کند و حاجتش برآورده می‌شود. برای زیارت اول ماه رجب که به کربلا مشرف می‌شود، گوساله را همراه خود می‌برد. در بین راه یکی از مأمورین ژاندرمری، که سنی بوده، او را می‌بیند و می‌پرسد گوساله را کجا می‌بری؟ می‌گوید: نذر حضرت عباس علیه السلام است و به کربلا می‌برم. آن را از او می‌گیرد و می‌گوید: نمی‌خواهد به کربلا ببری! هر چه زن اصرار و خواهش می‌کند، پس نمی‌دهد. زن به کربلا مشرف می‌شود و در حرم ابوالفضل علیه السلام جریان را [صفحه ۳۴۸] به محضر آقا عرض می‌کند و می‌گوید که من به نذر خود وفا کردم، ولی آن مرد سنی از من گرفت؛ و از آقا خواهش می‌کند که گوساله را از آن مأمور سنی بگیرد. شب

که آن زن می خوابد، در خواب به خدمت حضرت عباس علیه السلام می رسد و مجددا خواهش می کند که آن حضرت، گوساله را از او بگیرند و حضرت می فرماید: نذر تو رسید و قبول است! عرض می کند که من دلم می خواهد گوساله را از او بگیرد. باز حضرت می فرماید: من گوساله را به او بخشیدم و ما خانواده وقتی چیزی به کسی بخشیدیم، آن را پس نمی گیریم! باز زن اصرار می کند. حضرت می فرماید: آن مرد حقی به گردن من دارد و من به تلافی آن حق، گوساله را به او بخشیدم. زن می پرسد: آن مرد سنی چه حقی بر شما دارد؟! حضرت عباس علیه السلام می فرماید: مدتی پیش، آن مرد به جایی می رفت. هوا بسیار گرم بود، و تشنگی به حدی بر او غالب شد که نزدیک بود به هلاکت برسد. پس به کنار نهر آبی رسید و از آب آن آشامید. چون سیراب شد، به یاد تشنگی برادرم، امام حسین علیه السلام، افتاد و اشک از چشمش جاری شد و بر قاتلان آن حضرت لعنت فرستاد. به این سبب من گوساله را به او بخشیدم. وقتی زن به طویریج برگشت، باز آن مرد سنی را دید و جریان خوابش را برای او نقل کرد. مرد گفت: بیا گوساله را بگیر! گفت: نمی گیرم، حضرت عباس علیه السلام به تو بخشیده است. مرد سنی گفت: به خدا کسی از این موضوع خبر نداشت. لذا توبه کرد و گفت: این خانواده بر حق هستند. اشهد أن علیا ولی الله. وی شیعه شد و همان روز، در کربلا به زیارت حضرت ابوالفضل علیه السلام رفت و طوایف اعراب هم که این خبر را شنیدند، همه به زیارت آن حضرت مشرف شدند و [صفحه ۳۴۹] بعضی از بستگان آن مرد نیز به آیین تشیع درآمدند. [۱۹۳].

### مسلمان شدن سرهنگ روسی پس از تنبیه شدن به خاطر توهین به عزاداران حسینی

این قضیه توسط حجه الاسلام والمسلمین جناب آقای حاج شیخ اسدالله جوانمردی از گویندگان مشهور حوزه علمی قم بیان شده است: در اوائل سالهای طلبگی به جهت گذراندن تعطیلات تابستان به «غریب دوست»، که زادگاه من است، رفته بودم، بعد از

ظهر یکی از روزها، از منزل بیرون آمدم و مرد غریبه‌ای را دیدم که با چند نفر از ریش سفیدان، در زیر سایه‌ی درختی نشسته بودند. من هم پیش آنان آمدم، سلام کردم و در کنار آنان نشستم. مرد غریب در حدود شصت و پنج ساله می‌نمود؛ قوی هیکل و دارای چشمان زاغ بود، موهای سر و صورتش سفید بود. او مشغول صحبت بود و ضمناً بساطی هم باز کرده و بعضی از وسایل را روی آن چیده بود و دستفروشی می‌کرد. وقتی احساس کرد که من طلبه هستم، شرح تاریخ زندگی خویش را چنین شروع کرد: شاید آقایان فکر کنند که من یک دستفروش دوره گرد عادی هستم. خیر، من از کسانی هستم که از بالا به پایین آمده‌ام و در عین حال خدا را به این حال شکر گزارم. داستان زندگی من چنین است: در آن زمانی که کشور روسیه بلشویکی شد و لنین علمای اسلام و مسلمانان با نفوذ را، یا کشت و یا به دریا ریخت؛ جمع زیادی را نیز به قسمت «سیری» روسیه، که نزدیکیهای قطب و بسیار سرد است، تبعید نمود. [ صفحه ۳۵۰ ] من در آن زمان کماندوی شهربانی سیری بودم (به اصطلاح ما، سرهنگ شهربانی می‌شود). دایی من، مدعی العموم آن قسمت و در عین حال پدر خانم من بود و ما در آن سامان به نبوت حضرت داود علیه‌السلام معتقد بودیم و از لحاظ نسل و نژاد، روسی محسوب می‌شدیم. روزی به من خبر دادند که مسلمانان تبعیدی به صورت دسته‌جات فشرده بیرون ریخته‌اند و سر و پا برهنه راه می‌روند و به سر و سینه می‌زنند و شعر می‌خوانند و گریه می‌کنند. من هفت تیر خود را برداشتم، شلاق محکمی نیز به دست گرفتم و با جمعی از پاسبانان، جلوی آنان رفتم. یکی از آنان سرش را هم تراشیده بود و چنان که بعدها فهمیدم قمه زن بود و در جلوی صفها با جوش و خروش «شاه حسین»، «وا حسین» می‌گفت و دستجات را رهبری می‌کرد. من آمدم جلوی او را گرفتم و گفتم دیوانه‌ها چه می‌کنید؟! این وحشیگریها و دیوانه بازیها یعنی چه؟! گفت: امروز عاشورا، مصادف با روزی است که پسر دختر پیغمبر ما را با لب تشنه در کربلا کشته‌اند. ما هم روز شهادت او را گرامی می‌داریم و عزاداری می‌کنیم. گفتم: آقای

شما چند سال قبل، کشته شده است؟ گفت: بیش از هزار سال است! گفتم: دیگر او مرده است، برای او این کارها چه فایده‌ای دارد و او چه می‌داند شما به خودتان کتک می‌زنید؟! او در جواب گفت: ما اعتقاد داریم که پیشوایان ما، بعد از مردن هم، آن چنان آگاهند که در زنده بودنشان آگاه بوده‌اند، و مرده و زنده‌ی آنان یکی است! گفتم: اگر چنین است چرا آنان را به امدادتان فرامی‌خوانید که بیایند شما را از تبعید و یا حداقل از دست من نجات بدهند؟! او در جواب گفت: ما آقایمان را برای مثل تو «ساباخلاره» یعنی سگها فرامی‌خوانیم! من عصبانی شدم و با شلاق آنچنان به زدن وی پرداختم که پوست سر و [صفحه ۳۵۱] صورتش کنده می‌شد و به شلاق می‌چسبید! من او را می‌زدم و او بدون اینکه گریه کند می‌گفت: یا اباالفضل! (در این اثنا اشک چشمان ناقل داستان، سرازیر شد) و من هر شلاقی که می‌زدم، او همچنان می‌گفت: ایا اباالفضل! یکمرتبه دیدم از پشت سر یک کشیده‌ی محکم بر من زده شد. این سیلی آنچنان در من اثر کرد که دنیا در چشمان من تاریک شد و خیال کردم دنیا بر سر من فرود آمد. ناقل داستان باز گریه می‌کرد و می‌گفت: این سیلی را بظاهر دایم، که پدر خانم بود، زد ولی در معنا این سیلی را حضرت اباالفضل علیه‌السلام بر من زد. به پشت سر نگاه کردم و دیدم دایم بر من سیلی زده است. به من پرخاش کرد و گفت: چه می‌کنی، و چرا این بیچاره را می‌کشی؟! من به خانه برگشتم، ولی خیلی ناراحت و گیج شده بودم و سیلی کارش را کرده بود، باری، وارد خانه شدم و بدون اینکه چیزی بخورم خوابیدم. در عالم خواب، دیدم قیامت برپا شده و همه‌ی مردم، از اولین و آخرین، در یک صحرا جمع شده‌اند. مردم آنچنان به همدیگر فشار می‌آورند که همه غرق عرق شده‌اند. گویی که آفتاب روی سر مردم قرار دارد. گرما همه را بی‌طاقت کرده و زبانها از شدت تشنگی از دهانها بیرون آمده بود. همه به دنبال آب هستند و مردم به همدیگر می‌گویند: فقط، پیغمبر آخر زمان صلی الله علیه و آله و سلم به مردم آب می‌دهد. من با هر وضعی بود خود را کنار حوض رساندم، دیدم که حضرت

علی علیه السلام به فرمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به مردم آب می دهد. من عرض کردم: آقا، آقا، به من هم آب بدهید! حضرت علی علیه السلام فرمود: به تو آب دهم که امروز عزادار فرزندم، حسین، را کتک زده‌ای؟! گفتم: آقا، اشتباه کرده‌ام، جبران می کنم، بفرمایید چه بگویم که مسلمان شوم تا به من آب بدهید؟! [صفحه ۳۵۲] من، همچنان ناله و التماس می کردم که یکمرتبه دیدم همسرم مرا بیدار کرد و گفت: پاشو، آب آوردم! گفتم: من تشنه نیستم. گفت: پس چرا از رئیس مسلمانها، با آن همه التماس، آب می خواستی؟! برای اینکه او چیزی نفهمد، آب را از دستش گرفتم و تا برابر لبهایم آوردم ولی دیدم این آب مثل آبهای فاضلاب گندیده و بدبو است! گفتم: این چه آبی است که برای من آوردی؟! گفت: مگر چگونه است؟! گفتم: بوی بد می دهد، گندیده است. همسرم گفت: این آب ایرادی ندارد، تو مسلمان شده‌ای، اینها را بهانه می آوری! قانون مذهب ما این بود که اگر کسی از دین بیرون رود، باید کشته شود. من فکر کردم که این زن را بکشم تا مرا لو ندهد. هفت تیر را برداشتم تا بزنم ولی او فرار کرد و مستقیماً به خانه‌ی پدرش رفت و قضیه‌ی مرا برای پدرش بازگو کرد. چیزی نگذشت که به خانه‌ی من ریختند و درجه‌های مرا کردند و مرا دست بسته به زندان بردند. من هم یگانه فرزند پدر و مادرم بودم. من وارد زندان شدم و منتظر عواقب کار خود بودم و از طرفی ممنوع الملاقات شده بودم. در مدت توقف من در زندان، پدر و مادر تنها دو بار، از دور توانستند مرا ببینند. مادرم زار زار گریه می کرد و من شکی نداشتم که مرا اعدام خواهند کرد! من دو جرم داشتم: یکی اینکه از دینم بیرون رفته‌ام؛ و دیگری آنکه قصد کشتن همسرم را، که دختر مدعی العموم منطقه است، داشتم. ولی در زندان شب و روز گریه می کردم و به پیامبر خدا و حضرت علی و امام حسین و حضرت ابوالفضل علیه السلام متوسل می شدم و نجات خود را از آنان می خواستم. بیش از دو سه روز به محاکمه‌ی من باقی نمانده بود، که شبی خواب دیدم که یکی از آن بزرگواران (البته این قسمت از یاد من رفته است، و الا خود ناقل

می گفت: که چه کسی آمد و چه نام داشت؟ - جوانمردی) به خواب من آمد و به من فرمود: «چیزی به [ صفحه ۳۵۳ ] زمان محاکمه‌ی تو باقی نمانده است و اگر محاکمه شوی، کشته خواهی شد! فردا شب راه زیرزمین به پشت زندان باز خواهد بود و به پدر و مادرت گفته‌ایم که در پشت زندان منتظرت باشند. فردا شب از زندان فرار کن و همراه پدر و مادرت، به سوی ایران حرکت نما!» من، بی‌صبرانه، منتظر فردا شب شدم. سر موعد به طرف زیرزمین رفتم، دیدم روزنه‌ای به بیرون باز شده است. از آنجا بیرون رفتم، دیدم پدر و مادرم پشت زندان منتظر من هستند! با هم حرکت کردیم و خود را به ایستگاه قطار رساندیم و قطار به راه افتاد. پس از آنکه قطار یک شب و روز مسیر خود را ادامه داد، ناگهان بی‌موقع قطار ایستاد. من بسیار ناراحت شدم و سؤال کردم: چرا قطار را نگه داشتند؟ گفتند: یک نفر فراری می‌خواهد با قطار از روسیه فرار کند و مأموران دنبال او هستند! من باز متوسل به حضرت ابوالفضل علیه‌السلام شدم که ما را نجات بدهد. عجیب اینکه مأموران همه‌ی قطار را گشتند ولی ما را ندیدند! از کنار ما می‌گذشتند ولی ما را نمی‌دیدند، تا بالاخره به مرز ایران نزدیک شدیم. شب با پای پیاده کنار رود ارس، که در مرز ایران و شوروی قرار دارد آمدیم (در اینجا باز در یاد ناقل نمانده است که آنها چگونه از ارس گذشته‌اند - جوانمردی). از ارس گذشتیم و خود را به اردبیل رساندیم و در اردبیل به دست یک عالم شیعه، مسلمان شدیم. آنها نام من را غلامحسین، نام پدرم را شیرین علی، و نام مادرم را شیرین خانم گذاشتند. سپس به کربلا رفتیم. پدر و مادرم در نجف ماندند و در همانجا مردند و به خاک رفتند، ولی من دوباره به ایران برگشتم و مدتی در فرودگاه تهران در قسمت فنی هواپیما مشغول کار شدم، ولی بعد چون فهمیدند که من از روسیه آمده‌ام، بیرونم کردند. در این مدت جسمم معلول شد و الان به صورت دوره گرد دستفروشی می‌کنم و زندگی را می‌گذرانم، در عین حال خدا را شکر گزارم که مسلمان شده‌ام و جزو [ صفحه ۳۵۴ ] دوستان اهل بیت رسول خدا علیهم‌السلام هستم. [ ۱۹۴ ] .

**هدایت مأمور دولتی سنی که می‌خواست مانع عزاداری ایام محرم در شهر «درود» شود**

در ایام محرم ۱۳۴۶ شمسی، مردم قریه‌ای در نزدیکی شهر درود، آماده‌ی عزاداری برای امام حسین علیه‌السلام و شهدای کربلا بودند و مخارج و وسایل لازم نیز تهیه شده بود. لیکن یکی از مأموران دولتی، که نفوذی در محل داشت و گویا سنی مذهب بود، به هیئت عزاداران پیغام داد که آنها باید از این کار منصرف شوند و عزاداری نکنند! سکنه‌ی قریه، که از طرفی نمی‌توانستند مراسم همه‌ساله‌ی خود را برگزار نکنند و از طرف دیگر از نفوذ و خشم آن مأمور دولتی بیمناک بودند، سرگردان و بلاتلکیف می‌مانند! ولی بر خلاف انتظار آنها، فردا صبح مشاهده می‌کنند که آن مأمور، خودش لباس سیاه عزا پوشیده است و مشکی پر آب بر دوش انداخته و با سر و پای برهنه و ایمانی غیر قابل تصور، زودتر از دیگران به عزاداری مشغول شده است! پس از تحقیق، معلوم می‌شود که آن مأمور در شب گذشته حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام را در خواب زیارت کرده است و آن حضرت در حالی که به شدت غضبناک بوده‌اند، به آن مأمور می‌فرمایند: «اگر جلوی عزاداری دوستان ما را بگیری، با یک ضربت شمشیر دو نیمه‌ات خواهم کرد!» بر اثر این خواب، آن مأمور به مذهب شیعه روی آورد و بر خلاف تصمیم قبلیش، خودش نیز در مراسم عزاداری شرکت کرد. [صفحه ۳۵۵] در نتیجه‌ی این حادثه، مراسم عزاداری در آن سال با شکوه و حشمتی بیشتر از هر سال، در آن قریه برگزار شد. [۱۹۵].

**هدایت مردی از اهل تسنن که به حرم حضرت ابوالفضل بی‌اعتنایی کرد**

علامه‌ی متبحر، شیخ حسن دخیل، برای مرحوم سید عبدالرزاق مقرر ماجرای شگفتی را نقل می‌کند که خود شاهد آن بوده است. وی می‌گوید: در اواخر دولت عثمانی، حرم حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام را در غیر ایام زیارت، در فصل تابستان زیارت نمودم.



سپس نزدیک ظهر، متوجه حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام شدم. در حالی که به سبب گرمی هوا کسی در صحن و حرم مطهر نبود و تنها مردی از خدام که عمری نزدیک شصت سال داشت و گویی از حرم محافظت می کرد؛ کنار درب اول ایستاده بود. من بعد از زیارت، نماز ظهر و عصر را خواندم و سپس در بالای سر مقدس نشستم و دربارهی عظمت و ابهت قمر بنی هاشم علیه السلام، که آن را به سبب آن جانبازی و ایثارگری عظیم به دست آورده بود، به تفکر پرداختم. در این اثنا، زنی را دیدم که وارد حرم شد، و در حالی که سراپا محجوب، و آثار بزرگی از او آشکار بود و پسری حدود شانزده ساله با صورتی زیبا و لباس اشraf کرد به دنبالش حرکت می کرد، شروع به طواف در اطراف قبر نمود. سپس مردی بلند قد با صورتی سرخ و سفید و محاسن حنایی و هیبتی کردی وارد شد، اما رسومات شیعه یا اهل سنت را که فاتحه می خوانند، در مورد زیارت به جا [صفحه ۳۵۶] نیاورد. وی پشت به قبر مطهر کرد و به تماشای شمشیرها و خنجرها و زره هایی که بالای ضریح آویزان بود پرداخت، بدون اینکه هیچ گونه توجهی به عظمت و جلال صاحب حرم مقدس از خود بروز دهد! من از این رفتار او بسیار تعجب کردم و متوجه هم نشدم که از چه قوم و طایفه ای می باشد، جز اینکه حدس زدم از خانواده ی آن زن و پسر است، تعجب من آنگاه زیادت تر شد، که دیدم زن آنگونه در بالای سر مطهر ادب می ورزد و او اینگونه بی احترامی می نماید! در اندیشه ی گمراهی او و صبر حضرت ابوالفضل علیه السلام بودم که ناگهان مشاهده کردم آن مرد بلند قامت، از زمین بلند شد و ندیدم که چه کسی وی را بلند نمود! وی در حالی که به ضریح مطهر می خورد و فریاد می کشید، دور قبر با شدت تمام شروع به دویدن کرد! چرخ می زد و خیز برمی داشت، در حالی که نه به قبر چسبیده بود و نه از آن دور بود! گویی برق وی را گرفته و انگشتان دستش تشنج گرفته بود. در این حالت، صورتش ابتدا رو به سرخی رفت و سپس رنگ نیلی به خود گرفت. ساعتی داشت که زنجیر نقره ای آن را به گردن آویخته بود و هر گاه که خیز می گرفت، ساعت او به ضریح

شریف می خورد تا بالاخره شکست. همچنین از آن سو که دستش را از عبا بیرون می آورد تا حمایل کند و به زمین نخورد، به زمین نمی افتاد بلکه طرف دیگرش به زمین فرود می آمد و عبایش با این خیز گرفتن ها پاره شد! آن خانم چون این کرامت را از حضرت ابوالفضل علیه السلام مشاهده نمود، خود را به دیوار چسباند و پسر را در آغوش گرفت و شروع به تضرع و انابه کرد و پیایی می گفت: ابوالفضل، من و پسر من دخیل شماییم. من نیز که چنین دیدم، از این حال بیمناک شده و ایستادم؛ در حالی که نمی دانستم [صفحه ۳۵۷] چه کنم. آن مرد بدنی تنومند داشت و کسی هم در حرم نبود که مقابلش را بگیرد. دوبار دور حرم، چون عقربه‌ی ساعت که از خود اختیار ندارد، با شتاب چرخید. در آن هنگام خادم حرم وارد شد و با مشاهده‌ی آن وضعیت، بیرون رفت و یکی دیگر از خدام، به نام جعفر، را صدا زد و به کمک هم آن مرد را گرفتند و ریسمانی را که طولش سه ذراع بود به گردنش بستند. و او مطیع ایستاد اما هنوز فریاد می کشید و از حال عادی خارج بود. او را از حرم حضرت عباس علیه السلام بیرون بردند و به زن هم گفتند که همراه آنها به حرم حضرت سیدالشهداء علیه السلام بیاید. در میانه راه که از بازار می گذشتیم، صدای فریاد و اضطراب وی توجه مردم را به خود جمع کرده و آنها را به دنبال خود می کشید. چون او را وارد آن بارگاه قدسی مکان نمودند و به ضریح مطهر حضرت علی اکبر علیه السلام بستند، حالش آرام شد و خوابید، بعد از ربع ساعت، در حالی که عرق بسیاری بر چهره اش نشسته بود، بیدار شد و با حالتی مرعوب و ترسان شروع به شهادت به یگانگی خداوند و نبوت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و امامت علی بن ابی طالب علیه السلام تا حضرت حجت - عجل الله تعالی فرجه الشریف - نمود! موضوع را که از او پرسیدند، گفت: هم اکنون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم که به من فرمود به این حقایق اعتراف کن و آنها را برایم برشمرد و افزود که، اگر چنین نکنی عباس ترا هلاک می نماید! اینک من شهادت به ولایت آنان می دهم و از غیر آنان تبری

می جویم. سپس از آن افت و خیز عجیبش در حرم حضرت عباس علیه السلام پرسیدند، گفت: در حرم حضرت عباس علیه السلام بودم که مرد بلند قامتی مرا گرفت و گفت: ای سگ، هنوز دست از گمراهیت بر نمی داری؟! آنگاه مرا به قبر کوبید و با عصا از پشت سر مرا بزد و [صفحه ۳۵۸] آنچه می دیدید صحنه‌ی فرار من از دست او بود! از خانم، ماجرا را جو یا شدند، گفت: من شیعه و از اهل بغداد هستم، و این مرد شوهرم می باشد که از اهل سلیمانیه و ساکن بغداد است. وی سنی می باشد، اما در مذهب خود متدین است و گناه و معصیت انجام نمی دهد، صفات نیک را دوست دارد و از خصال زشت دوری می جوید. پیش از آنکه من زوجه‌ی او شوم به تجارت توتون مشغول بود و من نیز دو برادر داشتم که شغلشان خرید توتون از او و فروش آن به دیگران بود. زمانی دو بست لیره‌ی عثمانی به او بدهی پیدا کردند و چون از عهده‌ی آن بر نمی آمدند تصمیم گرفتند که خانه‌ی خود را به او بدهند و خود از بغداد مهاجرت کنند. به همین جهت او را هنگام ظهر به خانه‌ی خود فراخواندند و نظرشان را به او گفتند و اظهار داشتند که بدهکاری دیگری نیز ندارند. در آن هنگام ناگاه او شهادتی عجیب از خود نشان داد: اوراق بدهی آنان را بیرون آورد و ابتدا آنها را پاره نمود و سپس سوزاند و به آنان اطمینان داد که هر مقدار هم پول نیاز داشته باشند می توانند از او بگیرند. آنان چون چنین دیدند، بسیار خوشحال شدند و تصمیم گرفتند که در همانجا او را پاداش دهند. زن ادامه داد و گفت: برادرانم از من نظر خواهی کردند و چون رأی مرا، با توجه به این جوانمردی و با توجه به تدین و دوری او از گناه، با خود موافق دیدند، من را به عقد وی درآوردند. پس از مدتی از او خواستم که مرا به زیارت کاظمین، مرقد مطهر حضرت امام موسی کاظم علیه السلام و حضرت امام جواد علیه السلام ببرد، اما او نپذیرفت و مدعی خرافه بودن آن شد. چون آثار حمل در من پدیدار گشت از شوهرم درخواست کردم که نذر کند [صفحه ۳۵۹] اگر فرزندی نصیبش شد به زیارت رویم و او هم موافقت نمود. هنگامی که فرزند به دنیا آمد، وفای به نذر را از او طلب کردم، اما

وی از قبول آن سرباز زد و آن را موکول به زمان بلوغ فرزندش نمود. برخورد او مرا ناامید ساخت، تا اینکه پسر به سن تکلیف رسید و از من خواست که برای فرزندمان همسری بیابم! اما من به وی گفتم تا هنگامی که به نذرش وفا نکند، چنین نخواهم کرد! به همین خاطر، وی با اکراه قبول نمود و ما را به زیارت آورد. در هنگام زیارت آن دو امام همام علیهما السلام، از آن بزرگواران درخواست نمودم که وی را به تشیع هدایت نمایند، اما آثاری که خوشحالم کند مشاهده نمودم، بلکه از اسائهی ادب و استهزای همسرم بسیار مغموم و محزون شدم. سپس وی ما را به زیارت حضرت امام هادی و حضرت امام عسکری علیهما السلام در سامرا برد، و در آنجا هم دعا کردم ولی مستجاب نشد، و استهزا و اسائهی ادب شوهرم افزون گشت! چون به کربلا رسیدیم، گفتم: به زیارت حضرت ابوالفضل علیه السلام می‌روم، اگر او، که باب الحوائج است، حاجتم را نداد، دیگر برادرش حضرت سیدالشهداء علیه السلام و پدرش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را زیارت نمی‌کنم و به بغداد برمی‌گردم. چون به حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام رسیدیم، جریان را به عرض قمر بنی هاشم علیه السلام رساندم و قصه‌ی خود را اعلام داشتم، که ناگهان دریای خروشان کرم وجود حضرت عباس علیه السلام به جوش آمد و دعایم استجاب یافت و شوهرم به هدایت و سعادت ابدی نایل گشت. [۱۹۶]. [صفحه ۳۶۰]

### ملحقات بخش ۱۱ در این کتاب

موضوع: ۱- توبه دادن شیخ اسدالله سرپولکی که خود را انسان کامل می‌دانست، شماره قضیه: ۴۹ موضوع: ۲- توفیق توبه‌ی عالم مغرور، به برکت حضرت ابوالفضل علیه السلام، شماره قضیه: ۴۸ موضوع: ۳- توبه از تراشیدن ریش در حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام، شماره قضیه: ۱۴۴ موضوع: ۴- توبه و هدایت شدن سارقی که در حرم حضرت امام رضا علیه السلام جیب‌بری می‌کرد، شماره قضیه: ۶۴ موضوع: ۵- هدایت

شدن شخصی که منکر ثواب گریه کردن برای امام حسین علیه السلام بود، شماره قضیه: ۳ موضوع: ۶- شیعه شدن یوحنا (طیب) بواسطه‌ی دیدن معجزه از تربت مطهر، شماره قضیه: ۶۸ موضوع: ۷- شیعه شدن مادر مسیحی، که دختر سه ساله اش حضرت ابوالفضل را دید، شماره قضیه: ۱۴۱ [ صفحه ۳۶۳ ]

### گرفتن حاجات و شفا با توسل به امام حسین (ع) و حضرت ابوالفضل

#### حضرت آیه الله العظمی حائری به شفاعت امام حسین از مرگ نجات یافتند

مرحوم آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری قدس سره، در موقعی که سرپرستی حوزه‌ی علمیه اراک را به عهده داشتند؛ این قضیه را برای حضرت آیه الله حاج آقا مصطفی اراکی نقل فرموده بودند: هنگامی که من در کربلا بودم، شب سه شنبه‌ای، در خواب دیدم که شخصی به من گفت: شیخ عبدالکریم! کارهایت را انجام بده، سه روز دیگر خواهی مرد! من از خواب بیدار شدم و متحیر بودم و با خود گفتم: البته خواب است و ممکن است هیچ تعبیری نداشته باشد. روز سه شنبه و چهارشنبه مشغول درس و بحث بودم تا اینکه آن خواب از خاطر من رفت! روز پنجشنبه تعطیل بود، با بعضی از رفقا به طرف باغ مرحوم سید جواد رفتیم و در آنجا قدری گردش و مباحثه‌ی علمی نمودیم، تا ظهر شد. ناهار را نیز در آنجا [ صفحه ۳۶۴ ] صرف کردیم و پس از ناهار، ساعتی خوابیدیم. در همین موقع لرزه‌ی شدیدی مرا گرفت. رفقا عبا و رواندازهایی، روی من انداختند ولی همچنان بدنم لرزه داشت و در میان آتش تب افتاده بودم. چون حس کردم که حال بسیار وخیم است، به رفقا گفتم: «مرا به منزل برسانید.» آنها وسیله‌ای فراهم کردند و سریعا مرا به شهر کربلا آوردند و به منزل رساندند. در منزل بی حال و بی حس افتاده بودم و حال بسیار دگرگون شد. در این اثنا به یاد خواب سه شب پیش افتادم! علائم مرگ را مشاهده کردم و با در نظر گرفتن آن

خواب، آخر عمر خود را احساس کردم. ناگهان دیدم دو نفر ظاهر شدند و در طرف راست و چپ من نشستند و به همدیگر نگاه کردند و گفتند: «اجل این مرد رسیده است، مشغول قبض روحش شویم!». در همین حال با توجه عمیق قلبی، به ساحت مقدس حضرت اباعبدالله علیه السلام متوسل شدم و عرض کردم: «ای حسین عزیز! دستم خالی است و کاری نکرده و زادی تهیه ننموده‌ام. شما را به حق مادرتان حضرت زهرا علیها السلام، از من شفاعت کنید تا خدا مرگ مرا به تأخیر اندازد، تا فکری به حال خود نمایم! بلافاصله پس از این توسل، دیدم شخصی نزد آن دو نفر که می‌خواستند مرا قبض روح کنند؛ آمد و گفت: حضرت سیدالشهداء علیه السلام فرمودند: شیخ عبدالکریم به ما توسل پیدا کرده و ما هم در پیشگاه خدا از او شفاعت کردیم تا پایان عمرش را به تأخیر اندازد! خداوند این شفاعت را اجابت فرموده است. بنابراین شما روح او را قبض نکنید و در این موقع آن دو نفر به هم نگاه کردند و به آن شخص گفتند: «سمعا و طاعة!» سپس دیدم آن دو نفر و فرستاده‌ی امام حسین علیه السلام (سه نفری) صعود کردند و رفتند. [صفحه ۳۶۵] در این موقع احساس بهبودی و سلامتی کردم و از سوی دیگر صدای گریه و زاری شنیدم! بستگانم به سر و صورت خود می‌زدند و گریه می‌کردند. آهسته دستم را حرکت دادم و چشمم را گشودم، ولی دیدم چشمم را بسته‌اند و پارچه‌ای روی بدنم کشیده‌اند! خواستم پایم را جمع کنم، ولی ملتفت شدم که شسته‌ایم (انگشت بزرگ پا) را بسته‌اند. دستم را برای برداشتن چیزی بلند کردم! در این هنگام شنیدم که می‌گویند: «ساکت شوید! گریه نکنید! بدن او حرکت دارد.» آرام شدند و رواندازی را که بر روی من انداخته بودند، برداشتند و چشمم را گشودند و پایم را فوری باز کردند! با دست اشاره به دهانم کردم که به من آب بدهند. آنها آب به دهانم ریختند و کم‌کم از جا برخاستم و نشستم. تا پانزده روز ضعف و کسالت داشتم و بحمدالله پس از آن، به کلی خوب شدم. این موهبت به برکت مولایم حضرت سیدالشهداء علیه السلام بود. [۱۹۷].

## نجات پیرمرد روزه خوان از زنده به گور شدن به دست اهل تسنن در اطراف گناباد

قضیه‌ی زیر را نویسنده‌ی توانا جناب حجة الاسلام والمسلمین حاج سید ابوالفتح دعوتی از یکی از دوستان خودشان که ظاهراً اهل سبزوار بوده است نقل کرده‌اند، ضمناً جناب آقای دعوتی نام پیرمرد روحانی (صاحب قضیه) را فراموش کرده‌اند: فلان سید روحانی، (که من اسم او را به خاطر ندارم) در زمانهای قدیم، روزی از مشهد حرکت می‌کند و عازم دهکده‌ای در اطراف گناباد - که گویا سرودشت نام داشته - می‌شود، تا در دهه‌ی اول محرم در آنجا روزه بخواند. در آن ایام این راه را تکه تکه [صفحه ۳۶۶] می‌رفتند و ماشین مستقیم، برای آن مقصد وجود نداشت. آری، ایشان کوله بار سفرش را برمی‌دارد و به جانب گناباد حرکت می‌کند. در میانه‌ی راه، ماشین خراب می‌شود و این سید روحانی برای اینکه شب اول ماه به آن دهکده‌ی مورد نظر برسد، در میان راه یک گاری را می‌بیند که دو سه نفر بر آن سوار بوده‌اند، آن آقای روحانی هم از آنان تقاضا می‌کند و به همراه آنان روانه‌ی دهکده می‌شود. در طول راه صحبت‌های مختلف پیش می‌آید و این روحانی بی‌خبر از مسائل آن منطقه، در مورد خلیفه‌ی اول و دوم بحث می‌کند و به آنان دشنام و ناسزا می‌گوید. غافل از آنکه همراهان و صاحبان گاری از آن سنیهای بسیار متعصب و افراطی هستند! بنابراین صاحبان گاری با یکدیگر صحبت می‌کنند و اشاره می‌کنند که این مرد روحانی را به دهکده‌ی خودشان ببرند و او را در آنجا بکشند و به جزای دشنام‌هایش برسانند! در پی این تصمیم خطرناک، آنان در نیمه‌های راه وانمود می‌کنند که گاری خراب شد، و اسب هم احتیاج به استراحت دارد و پیشنهاد می‌کنند که آقای سید روحانی امشب را میهمان آنان در دهکده باشد، تا اینکه فردا صبح به دهکده سرودشت بروند. سید پیرمرد هم به ناچار می‌پذیرد و شب به منزل صاحبان گاری می‌رود. در آنجا آنان نزد سید می‌نشینند و از هر بابی صحبت می‌کنند و سید هم غافل از همه جا، با آنان همسخن می‌شود. بالاخره شام می‌آورند و

سید شام می خورد و مقداری از شب می گذرد. سپس آنان به سید می گویند: جای خواب شما در اطاق مجاور آماده است! شما می توانید برای استراحت به آن اطاق بروید. سپس صاحبان گاری که سه نفر بوده اند، برمی خیزند و سید را به اطاق دیگر راهنمایی می کنند. درب اطاق باز می شود و سید هم وارد اطاق می شود، اما ناگهان [ صفحه ۳۶۷ ] می بیند که قبری را در آنجا کنده اند! آنان به سید می گویند: امشب جای شما در داخل این قبر است، ای کافر مرتد و ای دشمن شیخین...! و بعد چند مشت و لگد به او می زنند و دست و پای او را می گیرند و داخل آن قبر می اندازند. حالا بقیه ی داستان را از زبان سید بشنویم. سید می گوید: وقتی که مرا به آن اطاق بردند و در برابر قبر قرار دادند و دست و پای مرا گرفتند تا به داخل قبر بیندازند، من اشک در چشمانم حلقه زد و با خود خطاب به حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام گفتم: یا اباالفضل العباس! به کرم و بزرگواری شما نمی آید، که من پیرمرد دلخسته، زن و بچه ی خودم را رها کنم تا بیایم برای شما روضه بخوانم و ذکر مصیبت کنم. آن وقت شما بگذاری که این جماعت، این گونه از من پذیرایی کنند و مرا زنده به گور کنند! حاشا و کلا از کرم شما خانواده! یا اباالفضل العباس، یا قمر بنی هاشم علیه السلام، خود دانی و خدای خود! آقای سید می گوید: آنها دست و پای مرا گرفتند و مستی هم به دهان من کوبیدند و مرا محکم به درون قبر انداختند و دیگر نفهمیدم چطور شد؟ تا اینکه یک وقت دیدم چشمهایم باز شد و مشاهده کردم که - خداوند! - روی یک تخت خوابیده ام. لباس سبز و یا آبی بر تن دارم، در درون اطاقی هستم و یکی دو نفر پرستار زن هم در کنار من هستند! از این وضع، بسیار بسیار تعجب کردم، و نمی دانستم زنده هستم و یا مرده ام؟ به یکی از آن پرستارها گفتم: اینجا کجاست، و چرا مرا به اینجا آورده اند؟! آن پرستار گفت: آقا سید، شما در آنجا چکار می کردید؟! در آن دهکده زلزله شده است و کل مردم آن دهکده، همه و همه تلف شده اند، مگر شما که به طور معجزه [ صفحه ۳۶۸ ] آسایی زنده مانده اید. بعد من، آهسته آهسته، داستان آن صاحبان گاری به یادم آمد و



ماجرای آنان نقل کردم و گفتم: آنان مرا در قبری که کنده بودند، انداختند و دیگر نمی دانم چطور شد! ولی فقط یادم هست که گفتم: یا ابوالفضل العباس علیه السلام! آنان که دور من جمع شده بودند، گفتند: در همان اطاق و در همان لحظه زلزله شده بود و سقف پایین آمده بود و اهل آن خانه و همه‌ی اهل آن دهکده هلاک شده بودند، مگر تو! ما تعجب کردیم که تو چطور زنده مانده‌ای؟! یقیناً حضرت ابوالفضل علیه السلام نجات داده‌اند و آن دهکده نیز با خاک یکسان شده است. آن آقاسید که متأسفانه من اسمش را فراموش کرده‌ام گفته بود: اهل آن بیمارستان از شنیدن این واقعه بسیار در شگفت شدند و همه از این داستان به گریه افتادند، و داستان من شهره‌ی آفاق شد. [۱۹۸].

### فرزند شیخ محمد انصاری به برکت امام حسین از غرق شدن نجات یافت

جناب حجه الاسلام آقای شیخ محمد انصاری رحمه الله علیه ساکن سر کوه داراب این قضیه را نقل فرموده‌اند: در سنه‌ی ۱۳۷۰ ه.ق. به کربلا مشرف شدم. پسر مریض بود و او را به قصد استشفای همراه خود بردم. روز اربعین شد. با فرزندم گوشه‌ای از شریعه‌ی فرات برای غسل زیارت، در آب رفتیم و مشغول غسل کردن بودم که ناگهان دیدم آب فرزندم را برد و بین من و او [صفحه ۳۶۹] فاصله‌ی زیادی ایجاد شد و من تنها سر او را می‌دیدم و توانایی شنا کردن نداشتم و کسی هم در آنجا نبود که بتواند شنا کند و او را نجات دهد! پس با کمال حضور قلب و خلوص و شکستگی دل، به پروردگار ملتجی شدم و خدا را به حق حضرت سیدالشهداء علیه السلام قسم دادم و فرزندم را از او طلب کردم. هنوز فرزندم را می‌دیدم. که ناگاه دیدم رو به سوی من برمی‌گردد تا اینکه نزدیک من رسید! دست او را گرفتم و از آب بیرون آوردم و از حالش پرسیدم. پسر گفت: من کسی را ندیدم، ولی مثل اینکه شخصی بازوی مرا گرفته بود و مرا به شما

رسانید! پس در آن هنگام سجده کردم و خدا را به خاطر اجابت دعایم شکر نمودم.  
[۱۹۹].

### امام حسین، حاج سید حسین خراسانی را از دریا نجات دادند و در حلقه‌ی عربها گذاشتند

سید بزرگوار و ثقه‌ی جلیل، حاج سید عبدالرحیم کهروردی عراقی حشره الله مع اجداده الطاهرین این قضیه را نقل فرمود: در سفر حج ما سوار کشتی شدیم و بعد از اعمال حج نیز با کشتی به طرف قریه‌ی کهرود برگشتیم در بین راه هوا طوفانی گشت و کشتی ما تا مدتی، از کار افتاد. چون سفر ما به طول انجامید، کسان ما از آمدنمان مأیوس شده بودند. آنها خیال می‌کردند که ما در دریا گرفتار گشته و از بین رفته‌ایم. بالاخره به خاطر طول سفر، ذخیره‌ی ما به آخر رسید و ما احساس ترس و گرسنگی و [صفحه ۳۷۰] تلف نمودیم تا اینکه فضل خداوند شامل اهل کشتی گردید و ما خود را به ساحل مخا، که شهری است که در جزیره‌ای واقع شده است، رسانیدیم و اهل کشتی برای تجدد ذخیره، از کشتی بیرون آمدند و به شهر مخا رفتند. توقف کشتی در آن مکان نیز سه روز طول کشید! بالاخره اهل کشتی نزد ناخدا آمدند و شکایت نمودند که ما مدتی است در دریا مانده‌ایم و سایر حجاج به خانه‌های خود رفته‌اند و خبر مرگ ما را برده‌اند! ناخدا قبول کرد و به دستور او از شهر مخا به ساحل آمدیم و بر قایق کوچک سوار شدیم و خود را به کشتی بزرگ رسانیدیم و خدمه‌ی کشتی ما را سوار می‌کردند تا آنکه از حجاج چند نفری باقی ماندند که یکی از آنها سیدی از اهل خراسان و مسمی به حاج حسین بود. او مردی عالم و عابد و بزرگوار بود. با او جمعی از بزرگان و ارحام و اهل خراسان همراه بودند و آن سید به سبب بزرگی و حسن اخلاق، سایر همراهان و اهل کشتی را نسبت به خود رؤوف و مهربان کرده بود! بعد از اهل کشتی آن جماعت آمدند و بر قایق سوار شدند و به سوی کشتی بزرگ روانه گردیدند. اتفاقاً وقتی آنها مسافت کمی از ساحل جدا شدند، طوفانی شدید وزیدن

گرفت و قایق کوچک آنها را آورد و به کشتی بزرگ زد. قایق واژگون شد و اهل آن جمیعا به دریا ریختند! ضجه و ناله‌ی آنها‌یی که در کشتی بزرگ بودند، برآمد؛ بلکه همه‌ی اهل کشتی به حال حاج سید حسین می‌گریستند. ناخدا غریق نجاتهایی داشت. او همه‌ی آنها را به دریا فرستاد تا مسافران قایق را نجات دهند، ولی آنها هر چه گشتند، چیزی نیافتند، بلکه فقط یک غرق‌ی را که مرده بود، بیرون آوردند! [صفحه ۳۷۱] اهل کشتی چون این منظره را دیدند، از حیات کسان خود مأیوس گردیدند! طبعاً اگر کسی را هم از دریا بیرون می‌آوردند، چون مرده بود باز باید او را تثقیل می‌کردند و دوباره در آب می‌انداختند! بنابراین دست از جستجو کشیدند و کشتی را براه انداختند. سپس هوا تاریک و صاف شد و کشتی با کمال ملایمت روانه گردید. لکن کسان سید حسین خراسانی و سایر همراهان، از غصه و اندوه مفارقت ایشان، گریان و نالان و سر در گریبان بودند. بالاخره صبح صادق از افق دریا طالع گردید و فریضه‌ی صبح را ادا نمودیم و سپس هوا روشن گردید و ناخدا بر عرشه‌ی کشتی برآمد و شادان و خندان و صلوات گویان، اهل کشتی را بشارت داد که افرادی از شما غرق شدند؛ لکن در عوض این مصیبت، خداوند منت گذاشته و هوا را موافق نموده است و در یک شب به اندازه هیجده روز راه را پیموده‌ایم! و اینک ساحل دریا نزدیک است و زمان خروج از کشتی نزدیک شده است! اهل کشتی از این بشارت خوشحال شدند و اندکی آرمیده تا آنکه آفتاب طلوع نمود. ناگاه در جلو راه ما، یک کشتی که در سواحل دریا کار می‌کرد، ظاهر شد و شخصی از آن کشتی، پارچه‌ای در بالای زده زده بود، و نشانه‌ی این بود که با کشتی ما کار دارد! ناخدای کشتی، قایق کوچکی به دریا انداخت و خود را به آن کشتی رسانید. وقتی ملاحظه کردیم دیدیم که سید جلیل حاج سید حسین خراسانی از آن کشتی برخاست! و اهل کشتی ما از مشاهده‌ی او مبهوت شدند و از گریه‌ی شوق ایشان، صدای ضجه از میان کشتی بلند شد! [صفحه ۳۷۲] از آن مردی که سید را آورده بود شرح حال او را پرسیدیم؟ او چون عرب بود و قادر به مکالمه با ما نبود، به

ناخدا گفت: دیشب در ساحل دریا با همراهان خود، دور هم حلقه انسی داشتیم و آتشی برافروخیم و ماهی کباب می کردیم. ناگهان صدایی شنیدیم که فرمود: «هذا ودیعه الحسین!» یعنی این امانت امام حسین علیه السلام است! و ناگهان این مرد در حلقه‌ی ما گذاشته شد و دیگر کسی را ندیدم! وقتی لباس او را مشاهده کردیم، فهمیدیم که او غریق بوده است! و ناگهان این مرد در حلقه‌ی ما گذاشته شد و دیگر کسی را ندیدیم! وقتی لباس او را مشاهده کردیم، فهمیدیم که او غریق بوده است. چون او را به حال آوردیم و از حال او پرسیدیم زبانش عربی نبود و همین قدر به ما فهمانید که اهل این کشتی بوده و دیشب در ساحل مخا غرق شده است! ما به او گفتیم که غم مخور! ما آن کشتی را می‌شناسیم و محل عبورش از اینجا خواهد بود و چون بیاید تو را به آن می‌رسانیم، تا آنکه روز برآمد و این کشتی نمایان گردید! اگر چه طی این مسافت در ظرف یکشب بعید بود لکن از مشاهده‌ی علامات و نشانه‌هایش دانستیم که همان کشتی است، لهذا او را سوار کردیم و به شما رسانیدیم. اهل کشتی حاج سید حسین را نزد خود آوردند و او را احسان و انعام نمودند و کشتی به راه خود ادامه داد. سپس اهل کشتی بعد از پایان یافتن گریه‌ی شوق و مصافحه و معانقه با سید، شرح حالش را پرسیدند؟ سید حسین فرمود: وقتی کشتی واژگون گردید، من شنا بلند بودم و دیدم که غریق نجاتها به کمک ما آمدند. من شنا می‌کردم تا خود را روی آب نگه دارم ولی دیدم آنها در محل دیگری جستجو می‌کنند تا هوا قدری تاریک شد و من هم صدا می‌زدم که مرا در اینجا دریابید! ناگاه موج دریا مرا فروبرد و دوباره با زحمت خود را از آب بیرون آوردم. این دفعه هوا تاریک تر شده بود و خود را از کشتی دورتر دیدم. [صفحه ۳۷۳] باز نفس تازه کردم و صدا زدم! ولی دوباره موج مرا فروبرد. تا آنکه در دفعه‌ی سوم از آب خارج شدم و مشاهده کردم که هوا تاریک شده است و کسی برای نجات ما نیامد. در این لحظه مأیوس گشتم و خود را به سمت کربلا و حرم عزیز زهرا حضرت سیدالشهداء علیه السلام متوجه کردم و عرض نمودم: یا جدا، یا ابا عبدالله!

ادر کنی! مرا دریاب، زیرا عیال و اطفالم چشم به راه من هستند! این جمله را گفتم و بار دیگر غرق گشتم و دیگر حالم را نفهمیدم تا آنکه خود را در میان حلقه‌ی عربها دیدم! [۲۰۰].

### بچه در چاه افتاد، اما او را در گوشه باغچه یافتند

دانشمند فرهیخته، استاد حوزه‌ی علمیه قم حضرت حجه الاسلام والمسلمین حاج شیخ علی زمانی قمشه‌ای این قضیه را از مرحوم آقای عبدالعلی باقی نقل فرمودند: حاج آقا زمانی فرمودند: اینجانب در مجلس سوگواری اباعبدالله الحسین علیه السلام در منزل مرحوم حاج آقا جلال چاوشی که تقریباً در روبروی مدرسه‌ی علمیه اقدمیه‌ی شهرضا واقع شده است، سخنرانی می‌کردم. پس از سخنرانی اینجانب، مرحوم آقای عبدالعلی باقی این قضیه را نقل کردند و صاحبان مجلس نیز آن را تأیید نمودند. آقای عبدالعلی باقی فرمود: حدود نود سال قبل پدرم عبدالخالق باقی که کودک‌کی چند ساله بود، همراه با مادرش به منزل حاج آقا جلال چاوشی جهت شرکت در عزای امام حسین علیه السلام می‌آیند. در هنگامی که روضه خوان مشغول مرثیه خوانی بوده است، ناگهان عبدالخالق باقی به سر چاه آب (که جهت برداشتن آب آشامیدنی، سر آن باز [صفحه ۳۷۴] بوده است) می‌رود و به درون چاه می‌افتد! صاحب مجلس و بقیه‌ی مردم مضطرب می‌شوند و مادر عبدالخالق فریاد می‌زند: «یا امام حسین، بچه‌ام در چاه افتاد» وقتی همه در کنار چاه می‌آیند، ناگاه می‌بینند «عبدالخالق» چند قدم آن طرف‌تر در گوشه‌ی باغچه گذاشته شده و سر تا پای او خیس است و آب از لباسهایش می‌چکد! هنگامی که از او سؤال می‌کنند که چگونه از چاه بیرون آمدی، پاسخ می‌دهد وقتی در آب چاه افتادم ناگهان دستی مرا گرفت و از چاه بیرون گذاشت!

### شفای چشم مرحوم عراقی در رؤیا، توسط حضرت امام حسین

مرحوم شیخ محمود عراقی قدس سره در کتاب دارالسلام می‌فرماید: در سال هزار و دویست و هفتاد و دوم هجری، که اوایل مجاورتم در نجف اشرف بود، این حقیر را رمد (درد چشم) شدیدی عارض شد و تا آن روز مثل آن درد چشم را ندیده بودم. این درد تقریباً شش روز طول کشید و شاید من در این مدت اصلاً نخوابیدم. روزهای زیارتی مخصوصه‌ی آقا ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام هم نزدیک بود، جمعی از طلاب به عیادت آمدند. یکی از آنها شمسیه‌ی حقیر را از برای رفتن به سفر خواست، ولی من گفتم: خودم به آن نیاز دارم. او گفت: تو با این حال، چگونه می‌توانی بیایی؟ گفتم: هنوز مایوس نشده‌ام! بعد از اینکه آنها رفتند، اتفاقاً منزل خالی بود و عیال هم در منزل نبود. تنهایی و طول چشم درد و تنگی وقت زیارت و رفتن رفقا به کربلا، باعث رقت قلبم شد، از جا برخاستم و به سوی کربلا متوجه شدم و عرض کردم: السلام علیک یا اباعبدالله! شنیده [صفحه ۳۷۵] بودم که در روز عاشورا، در وقت اشتغال به کارزار، سلطان قیس هندی در هندوستان به چنگال شیر مبتلا شد و استغاثه به شما کرد و شما او را دریافتی! من که اراده‌ی زیارتت را دارم... این جملات را گفتم و گریه گلویم را گرفت. پس سر خود را بر پشتی گذاشتم و خوابم برد. در اثنای خواب، دیدم حضرت سیدالشهداء اباعبدالله الحسین علیه‌السلام بر بالای تل بلندی تشریف دارند و این حقیر در وسط آن تل ایستاده‌ام. پس آن حضرت با صدای بلندی فرمودند: «بیا!» حقیر به زبان حال، گویا عرض کردم: «با این چشم رمد آلود چگونه بیایم؟!». ناگاه آن بزرگوار به سرعت از بالای آن تل، نزد من آمدند و انگشت مبارک را بر پشت چشم من نهادند، مانند کسی که بر شخص خفته دست گذاشته است که او بیدار شود! از خواب بیدار شدم و چشمم را باز کردم! هیچ دردی در آن احساس نکردم و عرصه‌ی اطاق و فضای خانه را روشن دیدم! شکر خدا را به جا آوردم و زود برخاستم و وضو گرفتم و خود را به حرم رساندم. آن طلابی را که به عیادت آمده بودند، در حرم مطهر دیدم! آنها برای وداع از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمده بودند، چون مرا دیدند تعجب کردند و

گفتند: تو یک ساعت پیش به آن حالت بودی! چطور شد که این طور شدی! گفتم: شنیدید که گفتم مایوس نیستم؟ الحمد لله خداوند به من عافیت داد! پس از حرم بیرون آمدم. آنها در همان روز از راه آب رفتند و حقیر فردای آن روز از راه خشکی رفتم و یک روز زودتر از آنها وارد کربلا شدم. [۲۰۱]. [صفحه ۳۷۶]

### شفای چشم با تکرار یک بیت شعر، که در عالم رؤیا به او یاد دادند

حجۀ الاسلام جناب آقای سید حسن صفحی قمی، از پسر صاحب داروخانه‌ی جوهرچی واقع در سرچشمه‌ی تهران نقل کرد که گفت: مرحوم پدر به درد چشمی مبتلا شد که در نتیجه‌ی آن بینایی خویش را از دست داد. وی پیش چند دکتر رفت و دو تن از دکترهای معالجش به وی گفتند: باید عمل کنید تا چشم شما بهبودی یابد. برایش نوبت زده بودند. شبی که فردایش باید عمل می‌شد، توسل پیدا می‌کند و در خواب به او می‌گویند: این شعر را تکرار کن! فرزندش می‌گفت: یکدفعه دیدیم نصف شب از خواب بیدار شده و می‌گوید: سقای دشت کربلا ابوالفضل دستهای تو از تن جدا ابوالفضل این ذکر را تکرار کرد تا صبح طالع شد. فردا که برای عمل نزد دکتر معالجش رفت و دکتر دوباره به معاینه‌ی او پرداخت و در باب بیماری وی بررسی دقیقی به عمل آورد، دید اثری از بیماری در چشم او نمی‌باشد! با شگفتی از وی پرسیده بود: چه کردی؟! گفته بود: هیچ، در خواب به من گفتند: این ذکر را بگو: سقای دشت کربلا ابوالفضل دستهای تو از تن جدا ابوالفضل بیدار که شدم، دیدم چشم من سالم می‌باشد! بلی این است کرامت حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام. بر منکرین این گونه کرامات لعنت. [۲۰۲]. [صفحه ۳۷۷]

### شفای آقای عباس جلالی توسط حضرت امام حسین در رؤیا

عالم بزرگوار حاج آقای تاج لنگرودی در کتاب توسلات می نویسند: در مجلسی که به عنوان عزاداری مولی الکونین، حضرت امام حسین علیه السلام برپا می شد؛ یکی از خدمتگزاران آن مجلس را بنام آقای عباس جمالی - که ضعف بدن و زردی صورتش نمایان گر ناراحتی درون او بود - می دیدم که گاهی آن بنده‌ی خدا از مرضش که هنوز اطباء تشخیص نداده بودند، نزد من درد دل می کرد و التماس دعا داشت و خیلی توسل می جست. بالاخره بعد از مدتی وضع مزاج و روحیه‌ی او عوض شد و در خود احساس بهبودی می کرد و رفته رفته از حالت اول درآمد و سلامتی کامل را باز یافت. اینجانب کیفیت بهبودیش را از او پرسیدم و او در جواب گفت: شدت مرض، مرا به ستوه آورده بود و ناراحتی من هر روز بیشتر می شد و چاره‌ای جز توجه به حضرت حق ندیدم و پیوسته متوسل بودم. سرانجام شبی در عالم رؤیا دیدم که در منزل قدیمی خودم، روی پله نشسته‌ام و بر وضع ناگوارم می نالم و به ائمه‌ی اطهار علیهم السلام گلابه می کنم که چرا این همه توسلات تا به حال نتیجه نداده است؟ مخصوصاً به امام حسین علیه السلام توجه می کردم و اشک می ریختم! در چنین حالی ناگهان دیدم که مولی الکونین حضرت امام حسین علیه السلام از در خانه وارد شدند. به محض آنکه چشمم به حضرتش افتاد، گفتم: آقا ترا بحق برادرت ابوالفضل علیه السلام قسم می دهم، درباره‌ی من توجهی بفرمایید و شفای مرا از خدا بخواهید. آقا فرمودند: «عباس، خدا ترا شفا داد، اما ختم انعامی را که نذر کرده بودی، فراموش نکن!» از خواب برخاستم. به یاد آمد که من قبلاً چنین نذری کرده بودم! به همین منظور [صفحه ۳۷۸] از هیئت‌های مذهبی دعوت کردم و در منزل خودم از آنان پذیرایی کردم و ختم انعام طبق دستور آن حضرت برگزار گردید. بالنتیجه از الطاف الهی بهره‌مند گردیدم و سلامتی کامل را یافتم. [۲۰۳].

**حل مشکل علمی (مسئله ارث) توسط حضرت عباس برای آیت الله مامقانی**



این قضیه توسط آیه الله سید نور الدین میلانی نقل شده است: مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ محمد حسن مامقانی قدس سره (متوفی سال ۱۳۲۳ هجری قمری)، در زمان خود مرجع بزرگ شیعه محسوب می شد. ایشان دوازده هزار نفر از طلاب علوم دینی را در نجف شهریه می داد و دوره ی اصول و فقه وی، و همچنین شرح مکاسب ایشان، چاپ شده است. ایشان در تجزیه و تحلیل یکی از مسائل ارث، توقف می کند و حل مسئله بر ایشان مشکل می شود! برای رفع این مشکل علمی، بناچار متوسل به حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام می گردد. شب در عالم رؤیا، حضرت عباس علیه السلام را می بیند. آن حضرت ابتدا مسئله ی مشکل او را حل می کند و سپس می فرماید: می دانی چرا در حل این مسئله فروماندی؟ عرض می کند: خیر. می فرماید: بدین علت که، تو را عجب فراگرفت و در دلت خطور کرد که ما حساب ریاضی می دانیم، علمای سابق که ریاضی نمی دانستند، چه می کردند؟! خدا خواست به این وسیله تو را تأدیب کند! [۲۰۴]

[ صفحه ۳۷۹ ]

### مهیا شدن سفر کربلا برای حاج شیخ محمد شفیع جمی توسط حضرت امام حسین

حضرت آیه الله شیخ عبدالحسین دستغیب، از حاج شیخ محمد شفیع جمی نقل کرده اند که او فرمود: سالی در عید غدیر، به نجف اشرف مشرف شدم و پس از زیارت به سمت شهر خود - جم - مراجعت کردم و ایام عاشورا در حسینیه، مجلس عزاداری حضرت سیدالشهداء علیه السلام نمودم. بالاخره در روز عاشورا سخت مشتاق زیارت آن بزرگوار شدم و از آن حضرت، در رسیدن به این آرزو استمداد نمودم. زیرا از حیث اسباب، عادتاً محال به نظر می آمد. همان شب در عالم رؤیا جمال مبارک حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت سیدالشهداء علیه السلام را زیارت کردم، حضرت امیر علیه السلام به فرزند خود فرمودند: چرا حواله ی محمد شفیع را نمی دهی؟! حضرت سیدالشهداء علیه السلام فرمودند: همراه خود آورده ام! پس ورقه ای به من مرحمت فرمودند که در

آن دو سطر، به خاطر نور نوشته شده بود و از هر دو طرف هم مساوی بود! چون نظر کردم، دیدم دو شعر است که نوشته شده است و با اینکه اهل شعر نبودم، با یک نظر هر دو بیت در خاطرمان ماند: از مخلصان در گه آن شاه لو کشف اسمش محمد است و شفیع از ره شرف توفیق شد رفیق، رود سوی کربلا با آنکه اندکی است که برگشته از نجف مرحوم حاج محمد شفیع فرمودند: چون بیدار شدم با کمال بهجت و یقین به روا شدن حاجت، منتظر بودم. بحمدالله در همان روز وسائل حرکت مهیا شد و به سمت کربلا [صفحه ۳۸۰] حرکت کردم و به آن آستان قدس مشرف شدم! [۲۰۵].

### توسل حاج شیخ علی تاکی شهرضایی، پرده‌ای در مقابل چشم مأمور کشیده بود

عالم پرهیزگار حاج شیخ علی تاکی شهرضایی در دهه‌ی محرم سال ۱۳۲۲ این قضیه را نقل فرمودند: سالی بنده در فصل زمستان، در مشهد مقدس بودم و به حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم که من خیلی به زیارت امام حسین علیه السلام مشتاق شده‌ام و فکر می‌کنم اگر به کربلا بروم مریض می‌شوم و از شما تقاضای گذرنامه دارم! در آن زمان فقد یکصد و هفده تومان پول داشتم و گذرنامه نیز نداشتم. و نمی‌دانستم چگونه باید به کربلا بروم. بالاخره به خرمشهر آمدم، سید رضا رضوانی برایم یک مکان در کشتی به مبلغ پانزده تومان کرایه کرد و نمی‌دانست که من می‌خواهم بدون گذرنامه و به صورت قاچاق به کربلا بروم! عده‌ی دیگری در کشتی بودند همه دارای گذرنامه بودند. جایی در وسط آب یک شرطی آمد و ما یک فلس در دست او گذاشتیم و رد شدیم. وقتی به بصره رسیدیم. برای گرفتن بلیط قطار اقدام کردم، اما چون نزدیک اربعین و موقع ازدحام زوار بود، نتوانستم بلیط تهیه کنم و مجبور شدم به مسافرخانه‌ی سید علی حکاک بروم. در مسافرخانه اتاقی گرفتم و در اتاق رفتم و خوابیدم. همین که به خواب رفتم، ناگهان بیدار شدم و دیدم شخصی بالای سرم ایستاده است و می‌گوید: شما بلیط می‌خواستید! بلند شوید و اثاثیه را جمع کنید. در این هنگام یک بلیط قطار به

من داد و ظاهرا پول آن را هم نگرفت و گفت: زود جمع کن و برو! [صفحه ۳۸۱] من اثاثیه را جمع کردم و به دوش گرفتم، لحاف و وسایل را در چادر خوابی پیچیده بودم و بر دوش گرفته بودم و یقینا هر کس مرا می دید، می فهمید که ایرانی هستم. هنگامی که می خواستیم به قطار وارد بشویم باید تک تک به اتاقی که مأمور کنترل گذرنامه در آن بود وارد می شدیم و از طرف دیگر اتاق خارج می شدیم و به طرف قطار می رفتیم. هنگامی که به اتاق رسیدم، متوجه شدم که هیچ مسافری در اتاق نیست و من باید به تنهایی وارد اتاق شوم و گذرنامه را به شرطه نشان دهم و سپس از اتاق خارج شوم. اما من چون گذرنامه نداشتم، متحیر شدم. ناگهان ملهم شدم که «یا امام حسین علیه السلام» و «یا ابا الفضل علیه السلام» بگویم و رد شوم. پس این دو اسم مبارک را پیوسته بر زبان می آوردم و در حالی که اثاثیه را بر دوش گرفته بودم، وارد اتاق شدم و از طرف دیگر خارج شدم! اما گویا در مقابل چشم آن مأمور پرده ای کشیده شده بود و مرا نمی دید! هیچ واکنشی نسبت به من نشان نداد و من رد شدم. تا کربلا نیز کسی از ما گذرنامه نخواست. بالاخره به کربلا رسیدیم و در کربلا نیز چون به نجاری و چوب بری وارد بودم، سقف خانه ی رئیس کنسولگری ایران را درست کردم و او با ما آشنا شد و فرمان داد که به من گذرنامه بدهند. و پس از آن، گذرنامه را به شیخ حسین شاهرودی دادم و برایم «کارت اقامت» گرفت، و از آن روز به بعد، ما در عراق اقامت کردیم.

### باز شدن در مسجد برائا برای شیخ غلامرضا طبسی، به برکت نام امام حسین

زاهد عابد و واعظ متعظ، مرحوم حاج شیخ غلامرضا طبسی قدس سره فرمود: با چند نفر از دوستان با قافله به عتبات عالیات مشرف شدیم. هنگام مراجعت برای ایران، شب آخری که در سحر آن باید حرکت می کردیم، به یاد آوردم که این سفر، [صفحه ۳۸۲] مشاهده مشرفه و مواضع متبرکه را زیارت کردم جز مسجد برائا که آن را فراموش کرده ام و حیف است از درک فیض آن مکان مقدس محروم باشیم. سپس به

رفقا گفتم: بیاید به مسجد بر اثا برویم. آنها گفتند: وقت نیست! خلاصه آنها نیامدند و خودم تنها، از کاظمین بیرون آمدم. وقتی به مسجد رسیدم، در را بسته دیدم و معلوم شد که در را از داخل بسته و رفته‌اند و کسی هم در آنجا نیست. حیران شدم که چه کنم؟ این همه راه را به امیدی آمده‌ام! سپس به دیوار مسجد نگریستم، دیدم می‌توانم از آن دیوار بالا بروم! بالاخره هر طوری بود از دیوار مسجد بر اثا بالا رفتم و داخل مسجد شدم و با فراغت مشغول نماز و دعا شدم! به گمان اینکه در مسجد را از داخل بسته‌اند و باز کردنش آسان است. در داخل مسجد هم کسی نبود. پس از فراغت از نماز و دعا، آمدم تا در را باز کنم ولی دیدم که قفل محکمی بر در زده‌اند و به وسیله‌ی نردبان یا چیز دیگری رفته‌اند! حیران شدم که چه کنم؟ دیوار داخل مسجد هر طوری بود که اصلا نمی‌شد از آن بالا رفت! با خود گفتم: عمری است دم از امام حسین علیه‌السلام می‌زنم و امیدوارم که به برکت آن بزرگوار، در بهشت بر ایم باز شود، با اینکه درب بهشت یقیناً مهمتر است! باز شدن این در هم به برکت حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام سهل است. پس با یقین تمام، دست به قفل گذاشتم و گفتم: «یا حسین علیه‌السلام» و سپس آن را کشیدم و فوراً در باز گردید! در را باز کردم و از مسجد بیرون آمدم و شکر خدا را بجای آوردم و به قافله هم رسیدم. [۲۰۶]. [صفحه ۳۸۳]

### باز شدن در کوچه، در شب تولد حضرت آیه‌الله حاج شیخ ابوالفضل خوانساری، با نام مقدس حضرت ابوالفضل

حضرت آیه‌الله حاج شیخ ابوالفضل خوانساری علت نامگذاری خودشان را اینگونه بیان فرموده‌اند: مادر بزرگم، که همسر فقید سعید، آیه‌الله حاج شیخ ابوتراب کلاردشتی بودند، نقل می‌کردند: زمانی که موقع وضع حمل صبیبه‌شان (که مادر من باشد) فرامی‌رسد، به دنبال قابله می‌روند. وقتی همراه قابله به منزل برمی‌گردند، نیمه‌های شب بوده و با در بسته‌ی کوچه روبرو می‌شوند (آن زمانها مرسوم بود که شبها در کوچه را

می‌بستند و تا اذان صبح، به هیچ وجه باز نمی‌کردند). ایشان فرمودند که چون وضع اضطراری بود و هیچ راه علاجی به نظرشان نمی‌رسید، به حضرت ابوالفضل علیه‌السلام توسل پیدا کرده و عهد بسته بودند که اگر این مانع برطرف شود، فرزندشان را به نام حضرت ابوالفضل علیه‌السلام نامگذاری کنند و از نوکران آن حضرت قرار دهند. با این توسل، ناگاه درب بسته، خود بخود باز می‌شود و آنها به منزل می‌آیند و نوزاد با سلامتی متولد می‌گردد. [۲۰۷].

### شمشیر حضرت عباس باعث پیروزی لشکر عرب بر لشکر انگلیس در کوت الاماره

دانشمند محقق و نویسنده‌ی توانا، محمد علی حومانی لبنانی، در جلد ۱، صفحه‌ی ۲۸۹ از کتاب دین و تمدن می‌نویسد: [صفحه ۳۸۴] احمد حلمی مجاهد، رئیس حکومت فلسطین در زمان عثمانی، می‌گوید: در جنگ جهانی اول، لشکر ما در عراق، از ارتش بریتانیا شکست خورد و ما عقب نشینی کردیم و به شهر سلمان پاک (مدائن) که نزدیک بغداد واقع شده است؛ پناه بردیم. لشکر انگلستان نیز در «کوت الاماره» پناه گرفتند سپس جماعتی از انگلیسیها مهیا شدند که ما را از بین ببرند. جمعیت ما بیش از چهار هزار نفر نبود، و ما در انتظار رسیدن نیروهای کمکی بودیم تا ما را نجات بدهند. زیرا قوای دشمن با سلاحهای جنگی جدید ما را می‌کوبیدند و ما از نظر تجهیزات جنگی، آمادگی رزم با آنان را نداشتیم. فرماندهی ما، نورالدین ترکی، از ترس هجوم ناگهانی دشمن خواب نداشت و من هم همانند او بودم. هر دو سخت‌ترین روزها را طی می‌کردیم و هر لحظه در انتظار حمله‌ی ناگهانی دشمن و تار و مار شدن قوای خود، به سر می‌بردیم. یک روز فرمانده (نورالدین ترکی) مرا نزد خود احضار کرد چون با وی ملاقات کردم، او صورت تلگرافی را به من نشان داد که او فرماندهی کربلا رسیده و مضمون آن چنین بود: مرجع اعلای اسلامی شیعه در عراق، حضرت آیت الله آقای سید اسماعیل صدر قدس سره (متوفی سال ۱۳۳۸ هجری قمری)، شهید بزرگوار حضرت

عباس بن علی بن ابی طالب علیه السلام پرچمدار برادرش امام حسین بن علی علیه السلام را در خواب دیده که خطاب به وی (یعنی خطاب به صدر) فرموده است: «این شمشیری که بالای ضریح من آویزان است بردار، و برای نورالدین فرمانده لشکر بفرست؛ تا با این شمشیر به دشمن حمله برد، زود است که لشکر شما پیروز بشود!» حلمی می گوید: نورالدین ترکی تلگراف را به دست من داد، و رأی مرا درخواست [صفحه ۳۸۵] کرد. در چهره‌ی او (نورالدین) خواندم که این امر را سبک گرفته است. زیرا عقیده‌اش این بود که اکنون، زمان جنگ است نه دعا و افسونگری! حلمی می گوید به وی گفتم: من معتقدم که این بزرگترین عامل معنوی پیروزی ما بر دشمن است که می خواهد همه‌ی اینها را از بین ببرد. این رؤیا سبب می شود که عشایر نیز در این جنگ قویا به ما کمک کنند. وقتی سخن من بدینجا رسید، او لبخندی زد و سپس گفت: بسیار خوب، آنچه را می خواهی انجام ده! با موافقت نورالدین، صورت تلگراف سید صدر را در میان عشایر پخش کردیم و فردای آن روز هجوم را آغاز نمودیم. شمشیر حضرت قمر بنی هاشم، ابوالفضل العباس علیه السلام را با احترامی خاص، در جلو لشکر قرار دادیم و ارتش و عشایر منطقه در پشت سر آن به حرکت درآمدند. لشکر انگلیس نیز، در حالی که تمام وسایل جنگی مانند توپ و تانک و تفنگ را همراه داشتند و از نهر دجله هم کشتیهای جنگی به آنها کمک می کردند؛ به ما حمله ور شدند. در عین حال به خدا قسم، هنگامی درگیری دیدیم، هر سربازی از ما در حمله به دشمن، همانند یک لشکر عمل می کند! فریادهای «الله اکبر، عز نصره» در فضا پیچیده بود، به گونه‌ای که خیال می کردیم آسمان به زمین آمده است! جنگ و درگیری چهار روز به طول انجامید و در نهایت، حتی یک سرباز از قشون بریتانیا نماند که به کوت برگردد تا خبر شکست را به آنها برساند! حمله را ادامه دادیم و پس از آن نیز به زودی نیروی کمکی به ما رسید و ما پیروز شدیم. پس از

آن تاریخ، همیشه در این فکر بوده‌ام که این فتح ناشی از عنایات حضرت قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه‌السلام شهید کربلا بوده است. [۲۰۸]. [صفحه ۳۸۶]

### حضرت عباس دو افسر مسلمان قفقازی را جهت همکاری برای کمک به مسلمانان افغانی، به یکدیگر معرفی فرمودند

یکی از افسران نظامی قفقاز، به نام سرهنگ علی ملایوف، در زمان اشغال افغانستان از سوی ارتش شوروی در سال ۱۹۷۹ میلادی مطابق ۱۳۵۸ شمسی، مأموریت می‌یابد که به مجاهدین مسلمان افغانی حمله‌ور شود. ولی چون این افسر قفقازی مسلمان و مسلمان‌زاده بوده است، نمی‌خواست در جنگ با مسلمانان شرکت کند. در عین حال، چون به اجرای دستورات دولت روسیه مجبور بوده، چاره‌ای جز حمله به مسلمین نداشته است. لذا در تمام مدتی که می‌بایست مقدمات حمله‌ی مزبور را فراهم می‌کرده است، متوسل به حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام شده و برای فرار از اجرای اوامر مافوق، چاره‌جویی می‌کرده است. درست یک شب قبل از زمان حمله به افغانستان، خواب می‌بیند که وارد حرم حضرت ابوالفضل العباس قمر بنی هاشم علیه‌السلام شده است و آن حضرت به استقبال او آمده‌اند. حضرت به او فرمودند: تو سرباز ما هستی، ما به تو کمک می‌کنیم! آنگاه کسی را به نام «احمد رحمانقلی اف» صدا زدند و خطاب به هر دو نفر آنان فرمودند: به یکدیگر اعتماد کنید و با هم کار کنید، و برای نجات مسلمانان افغانستان جهاد کنید! شخص مزبور، علی ملایوف، از خواب بیدار می‌شود و تا صبح نمی‌تواند بخوابد. فردا صبح به مقر ستاد خویش می‌رود و با کمال تعجب در دفتر آجودانی خود، همان افسری را می‌بیند که دیشب در عالم خواب، وی را در حضور حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام مشاهده کرده بود! لذا بی‌اختیار فریاد می‌زند: سروان احمد رحمانقلی اف تو هستی؟! این افسر، به حالت بهت زده، سکوت می‌کند و جوابی نمی‌دهد! و این در حالی بود که سرهنگ ملا یوف تا آن زمان، هرگز آن افسر

را ندیده و [ صفحه ۳۸۷ ] حتی اسم وی را هم نشنیده بود! پس از آنکه آن دو مدتی خیره خیره به هم نگاه می کنند، سرهنگ علی ملایوف بر خود مسلط می شود و می گوید: سروان احمد رحمان قلی اف، من هنوز صبحانه نخورده ام. آنگاه هر دو به رستوران پادگان می روند و هر کدام برای یکدیگر خواب دیشب خود را باز می گویند و معلوم می شود که حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام به همان ترتیب آن دو نفر را به همدیگر معرفی فرموده است. با این فرق که، سروان احمد رحمان قلی اف، با آنکه تا آن لحظه هرگز چهره ی سرهنگ علی ملایوف را ندیده بود، به علت اطلاعات نظامی سیاسی، نام وی را می دانسته و از مأموریت او خبر داشته است. باری، این دو افسر پس از معرفی حضرت ابوالفضل العباس قمر بنی هاشم علیه السلام، با طراحی و کمک یکدیگر، همواره از یک طرف به مجاهدین مسلمان افغانستان اسلحه ی فراوان و مهمات کامل می رساندند، و از طرف دیگر اطلاعات درست و مفیدی در اختیار آنان می دادند و کمکهای دیگری هم به آنها می کردند. آنها بعداً در روزنامه های رسمی پاکستان مقالاتی درج کردند و کرامت حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام در این زمینه را، همواره به عنوان بزرگترین سند افتخار خودشان بازگو کردند. آن دو افسر ارادت کیش به حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام، اینک در دانشگاه پاکستان تدریس می کنند.

[ ۲۰۹ ] . [ صفحه ۳۸۸ ]

### ملحقات بخش ۱۲ در این کتاب

موضوع: ۱- با توسل به امام حسین علیه السلام، آقا سید محمد حسین قمشه ای زنده شد، شماره قضیه: ۱۴۶ موضوع: ۲- امام حسین علیه السلام دو قاتل را کشتند و هندو را زنده ساختند، شماره قضیه: ۱۴۸ موضوع: ۳- رفتن سید حسین به کربلا با سوار شدن بر ترک اسب حضرت عباس علیه السلام، شماره قضیه: ۱۳۱ موضوع: ۴- قتل راننده به دست حضرت ابوالفضل علیه السلام و رساندن دو خانم به نجف اشرف، شماره قضیه:



۱۳۵ موضوع: ۵- نجات خانمی از دست دزدان توسط حضرت ابوالفضل علیه السلام، شماره قضیه: ۱۳۶ موضوع: ۶- حضرت ابوالفضل علیه السلام هندوها را دور ساختند تا جنازه‌ی شیعه دفن شود، شماره قضیه: ۱۳۷ موضوع: ۷- حضرت ابوالفضل علیه السلام به جوانی فرمودند: بگو «یا صاحب الزمان» و او از غرق نجات یافت، شماره قضیه: ۱۳۸ موضوع: ۸- با راهنمایی حضرت ابوالفضل علیه السلام، ماشین به راه افتاد، شماره قضیه: ۱۳۹ موضوع: ۹- حضرت ابوالفضل علیه السلام، مرد عرب را زنده ساختند!، شماره قضیه: ۱۵۷ موضوع: ۱۰- هدایت یونس ارمنی با عنایت حضرت ابوالفضل علیه السلام، شماره قضیه: ۱۷۲ موضوع: ۱۱- نجات و هدایت راننده‌ی ارمنی با گفتن «یا ابوالفضل!»، شماره قضیه: ۱۸۲ موضوع: ۱۲- نجات مسافران هواپیما، با توسل یک ارمنی به حضرت عباس علیه السلام، شماره قضیه: ۲۴۸ موضوع: ۱۳- اطعام با برکت با توسل سید علی شاهرودی به حضرت عباس علیه السلام، شماره قضیه: ۱۱۴ موضوع: ۱۴- راننده‌ی ارمنی با توسل به حضرت عباس علیه السلام، پدر شد، شماره قضیه: ۲۵۰ موضوع: ۱۵- شفای حنجره‌ی مرحوم محدث زاده با توسل به امام حسین علیه السلام و درخواست روضه‌ی حضرت رقیه علیها السلام، شماره قضیه: ۲۶۹ موضوع: ۱۶- شفای مقبل اصفهانی به وسیله‌ی سرودن شعر در سوگ امام حسین علیه السلام، شماره قضیه: ۱۸ موضوع: ۱۷- شفای نوجوان بیمار در کنار «درگاه» در لکنه‌و با حضور حضرت عباس علیه السلام، شماره قضیه: ۱۲۸ موضوع: ۱۸- شفای کربلایی احد اردبیلی و رساندن او به کاروان، شماره قضیه: ۱۳۰ موضوع: ۱۹- شفای سید گنگ، با عنایت حضرت عباس علیه السلام، شماره قضیه: ۱۳۴ [ صفحه ۳۹۱ ]

### گرفتن حاجات و شفا در مراسم عزاداری

شفای چشم مرحوم آیت الله العظمی بروجردی به برکت گل عزادار امام حسین

این قضیه توسط مرحوم آیت الله العظمی حاج آقا حسین بروجردی قدس سره نقل شده است: معظم له فرمودند: من در زمانی که در بروجرد بودم، به چشم درد سختی مبتلا شدم و هر چه معالجه نمودم، درد چشمم ساکت نمی شد و حتی اطبای آنجا، مرا از معالجه شدن مأیوس نمودند. روزی در ایام عاشورا که معمولاً دستجات عزاداری برای تسلیت به منزل ما می آمدند نشسته بودم. مرسوم عزاداری بروجرد در عاشورا چنین بود که خود را به گل آلوده می کردند و این مسئله، خودش موجب تأثر و ابکاء می شد. من در مجلس نشسته بودم و به هیئت عزاداران نگاه می کردم، اشک می ریختم از جهت درد چشم هم ناراحت بودم. در همان حال، گویا ملهم شدم که قدری از آن گل‌هایی را که به سر و صورت اهل عزا [صفحه ۳۹۲] مالیده شده است، به چشم خود بکشم! لذا مقداری از گل‌های سرشانه‌ی یک نفر از اهل عزا را به گونه‌ای که کسی متوجه نشد، برداشتم و به چشم مالیدم و فوراً در چشم خود، احساس کردم که درد آن سبک شد. و این گونه چشم من رو به بهبودی گذاشت. تا اینکه به کلی کسالت آن رفع شد و بعداً هم در چشم خود نور و جلایی دیدم که خط بسیار ریز را نیز می خواندم و ابداً محتاج به عینک نگشتم. در چشم معظه له تا سن هشتاد و نه سالگی ابداً اثر ضعف دیده نمی شد و پزشکان حاذق چشم، اظهار تعجب نمودند که ممکن نیست چشم شخصی که مادام العمر از چشم خود به این اندازه استفاده‌ی خواندن و نوشتن برده باشد، باز در سن هشتاد و نه سالگی محتاج به عینک نباشد. [۲۱۰].

### شفای بیست و هفت بیمار در هنگام خواندن روضه‌ی حضرت عباس توسط مرحوم دربندی

#### تبریز

داستان زیر را یکی از وعاظ تبریز، به نقل از افراد موثق، بر فراز منبر نقل کرده است: مرحوم دربندی، در ایام اقامتش در عتبات، به منظور زیارت حضرت ثامن الحجج علیه السلام، به ایران آمد و در هنگام مراجعت، از طریق آذربایجان عازم عتبات گردید.

پیش از مراجعت به عتبات، بنا به تقاضای مردم متدین تبریز، به مدت ده روز در آن شهر اقامت کرد و در مسجد جامع تبریز، بساط تبلیغ و ارشاد گسترده می‌گویند: جاذبه‌ی منبر ایشان به قدری قوی بوده که همه‌ی فضای مدرسه‌ی طالبیه و مساجد موجود در آن، از مردم متدین و عاشق دلسوخته‌ی سالار شهیدان پر می‌گشت، و [صفحه ۳۹۳] هر روز جمعی از عاشقان حسینی، در اثنای روضه‌ی ایشان غش می‌کردند و روی دستها از مسجد بیرون برده می‌شدند. در آذربایجان مرسوم است که در آخر هر مجلسی به قمر منیر بنی هاشم علیه‌السلام توسل می‌جویند. لذا مرحوم دربندی نیز روز نهم مجلس اعلام کرد: فردا، روضه‌ی حضرت ابوالفضل علیه‌السلام را می‌خوانم؛ هر کس مریضی صعب‌العلاج دارد، به اینجا بیاورد، که ان‌شاءالله شفای همه‌شان را از قمر منیر بنی هاشم علیه‌السلام خواهیم گرفت! روز بعد، هر چه مریض و مریضه در شهر تبریز بود، به مجلس ایشان آوردند؛ تعداد بیمارانی که با پای خود به مجلس آمدند بی‌شمار بود و تعداد کسانی که روی تخت و یا با وسایل دیگر به مجلس آورده شده بودند به بیست و هفت نفر می‌رسید. هنگامی که مرحوم دربندی وارد مسجد شد نزد بیماران رفت و از آنها تفقدی کرد و به آنان فرمود: چند لحظه‌ی دیگر صبر کنید، همگی با شفای کامل از این مجلس بیرون خواهید رفت! زمانی نیز که بر فراز منبر قرار گرفت، خطاب به قمر منیر بنی هاشم علیه‌السلام عرض کرد: ای مولای من، من به عنوان نوکر شما به اهالی این شهر وعده داده‌ام، که امروز همه‌ی بیمارانشان از این مجلس با تن سالم بیرون می‌روند؛ از کرم شما بسیار دور است که نوکر خود را در میان این همه مردم، بی‌اعتبار کنید. آنگاه روضه‌ی بسیار با حالی خواند که در نتیجه‌ی آن همه‌ی مردم با بی‌تابی گریه کردند و جمعی هم غش کردند و روی دست مردم به بیرون برده شدند. هنگامی که مجلس به پایان رسید، همه‌ی آن ۲۷ نفر با پای خود، با تن سالم و شفای کامل به منزل خود رفتند! و این یکی از برکات حضرت ابوالفضل علیه‌السلام است که در یک

مجلس دهها نفر مریض [ صفحه ۳۹۴ ] صعب العلاج با توسل به آن باب الحوائج الی الله شفا پیدا کنند. [ ۲۱۱ ] .

### شفای هفت حصبه‌ای در منزل آقای سرافراز به برکت مجلس عزاداری

این قضیه توسط جناب آقای سرافراز برای مرحوم آیت الله دستغیب نقل شده است: تقریباً بیست سال قبل، که اغلب مردم مبتلا به مرض حصبه می شدند؛ در خانه‌ی این حقیر، هفت نفر مبتلا به بیماری حصبه، در یک اطاق خوابیده بودند! شب هفتم ماه محرم الحرام برای شرکت در مجلس عزاداری، مریضها را در خانه به حال خود گذاشتم و پنج ساعت از شب گذشته بود که با خاطری پریشان به مجلس تعزیه داری خودمان، که مؤسس آن مرحوم حاج ملا علی سیف علیه الرحمه بود؛ رفتم. موقع تعزیه داری و سینه زنی، نوحه و مرثیه‌ی حضرت قاسم بن الحسن علیه السلام خوانده شد. پس از فراغت از تعزیه داری و ادای نماز صبح، با عجله به منزل می رفتم و در دل خود، شفای هفت نفر مریض را به وسیله‌ی حضرت امام حسین علیه السلام، از خدا می خواستم. وقتی به منزل رسیدم دیدم بچه‌ها اطراف منقل آتش نشسته‌اند و مختصر نانی را که از روز قبل و شب باقیمانده است، روی آتش گرم می کنند و با اشتهای کامل مشغول خوردن آن نانها هستند! از دیدن این منظره عصبانی شدم. زیرا خوردن نان، آن هم نانی که از روز و شب گذشته باقی مانده است برای شخص مبتلا به حصبه مضر است. دختر بزرگم که حالت عصبانیت مرا دید، گفت: ما همه خوب شدیم و از خواب [ صفحه ۳۹۵ ] برخاستیم! اکنون چون گرسنه‌ایم، نان و چای می خوریم! من گفتم: خوردن نان برای مرض حصبه خوب نیست! دخترم گفت: پدر، بنشین تا من خواب خودم را تعریف کنم! ما همه خوب شده‌ایم! گفتم: خوابت را بگو. گفت: در خواب دیدم که این اطاق، روشنی زیادی دارد، مردی در اطاق ما آمد و فرش سیاهی در این قسمت از اطاق پهن کرد و مؤدبانه پهلوی در اطاق ایستاد. سپس پنج نفر با نهایت

جلالت و بزرگواری وارد شدند که یک نفر آنها زن مجلله‌ای بود. آنها اول به طاقچه‌های اطاق و کتیبه‌هایی که به دیوار زده بود و اسم چهارده معصوم علیهم‌السلام روی آنها نوشته شده بود، با دقت نگاه کردند. پس از آن اطراف آن فرش سیاه نشستند و قرآنهای کوچکی از بغل بیرون آوردند و قدری خواندند. پس از آن یک نفر از آنها شروع کرد به خواندن روضه‌ی حضرت قاسم علیه‌السلام به زبان عربی. و من از اسم حضرت قاسم که مکرر می‌گفتند، فهمیدم روضه‌ی حضرت قاسم علیه‌السلام را می‌خوانند و همه‌ی آنها شدیداً گریه می‌کردند و مخصوصاً آن زن خیلی سوزناک گریه می‌کرد. پس از آن، مردی که قبل از همه آمده بود، در ظرفهای کوچکی چیزی مثل قهوه آورد و جلو آنها گذاشت! من تعجب کردم که اشخاصی با این جلالت چرا پاهایشان برهنه است؟! جلو رفتم و گفتم: شما را به خدا قسم می‌دهم، کدام یک از شما حضرت علی علیه‌السلام هستید؟ یکی از آنها جواب داد و فرمود: منم! ایشان خیلی با محبت بودند، من گفتم شما را به خدا، چرا پاهای شما برهنه است؟ پس با حالت گریه فرمود: ما در این ایام عزاداریم و پای ما برهنه است! فقط پای آن زن، در همان لباس سیاه پوشیده بود. گفتم: ما بچه‌ها همگی مریض هستیم، مادر ما هم مریض است، خاله‌ی ما هم مریض است. در این هنگام حضرت علی علیه‌السلام از جای خود برخاستند و دست مبارک خود را [صفحه ۳۹۶] بر سر و صورت یک‌یک ما کشیدند و نشستند و فرمودند: خوب شدید. فقط بر سر مادرم دست نکشیدند. من گفتم: مادرم هم مریض است. فرمودند: مادرت باید برود! از شنیدن این حرف گریه کردم و التماس نمودم. پس در اثر عجز و لابه‌ی من برخاستند و دستی هم روی لحاف مادرم کشیدند. سپس چون خواستند از اطاق بیرون روند، رو به من کردند و فرمودند: «بر شما باد به نماز، که تا شخص مژه‌ی چشمش بهم می‌خورد باید نماز بخواند!» من تا در خانه به دنبال آنها رفتم، دیدم مرکبهای سواری که برای آنان آورده‌اند، روپوشهای سیاه دارد! آنها رفتند و من برگشتم. در این وقت از خواب بیدار شدم و صدای اذان صبح را شنیدم. دست بر

دست خودم و برادران و خاله و مادرم گذاشتم، دیدم هیچکدام تب نداریم! همه برخاستیم و نماز صبح را خواندیم، چون احساس گرسنگی زیادی در خود می کردیم، لذا چای دم کردیم و با نانی که موجود بود، مشغول خوردن شدیم، تا شما بیایید و صبحانه تهیه کنید. خلاصه تمام هفت نفرشان سالم بودند و احتیاجی به دکتر و دوا پیدا نکردند. [۲۱۲].

### بچه‌ای که قوز داشت به منبر بسته شد و شفا گرفت

این قضیه توسط مرحوم آیه الله حاج آقا مولوی قندهاری، برای شهید دستغیب نقل شده است: در قندهار حسینی‌ای از اجداد ما است که در آنجا عزای حضرت سیدالشهداء علیه السلام برپا می شود. دختر عموی مادرم بنام «عالم تاب» که عمه‌ی مرحوم حاج شیخ محمد طاهر [صفحه ۳۹۷] قندهاری بود، با اینکه به مکتب نرفته بود و درسی هم نخوانده بود و نمی توانست خط بخواند، بواسطه‌ی صفای عقیده‌ای که داشت، وضو می گرفت و یک صلوات می فرستاد و دست روی سطر قرآن مجید می گذاشت و آن را تلاوت می کرد! و برای هر سطر صلوات می فرستاد و آن را می خواند و باین ترتیب قرآن را می خواند و الان هم چنین است! این زن پسری بنام عبدالرؤف دارد که در بچگی در سینه و پشت او کاملاً برآمدگی (قوز) داشت و من خودم بارها او را مشاهده کرده بودم. بالاخره عالم تاب شب عاشورا برای عزاداری، بچه چهار ساله‌ی خودش را به همان حسینی می آورد. پدر و مادر عبدالرؤف، آرزوی مرگش را داشتند. چون هم خودش و هم آنان ناراحت بودند. پس از پایان عزاداری گردن عبدالرؤف را به منبر می بندد و می گویند: یا حسین، از خدا بخواه که این بچه را تا فردا یا مرگ و یا شفا دهد. در آن شب ما خواب بودیم و ناگهان با صدای غرشی همه‌ی ما بیدار شدیم و دیدیم بدن بچه می لرزد و او بلند می شود و بر زمین می افتد و نعره می زند! ما با دیدن این منظره پریشان شدیم. مادر به عالم تاب گفت: بچه را به خانه برسان که در آنجا

بمیرد تا پدرش که عصبانی است، اعتراضی نکند، بالاخره مادر، بچه را در بر گرفت. از شدت لرزش بچه، مادر هم می لرزید تا اینکه به منزلش رفتیم. لرزش بچه تا سه چهار روز ادامه داشت! پس از این لرزشهای متوالی، گوشتهای زاید آب شد و پشت او صاف گردید بطوریکه هیچ اثری از برآمدگی باقی نماند! چندی قبل که عبدالرؤف به اتفاق مادرش برای زیارت به عراق آمده بود، او را [ صفحه ۳۹۸ ] ملاقات کردم. او جوان رشید و بلند قدی شده بود. [ ۲۱۳ ] .

### شفای بیماری دختر آقای سردار، بوسیله اشک عزای امام حسین

این قضیه توسط عالم بزرگوار جناب آقای لنگرودی، در کتاب توسلات ذکر شده است: در حدود ده سال قبل، شخصی ثقه و راستگو که معروف به سردار بود و حدود صد سال از عمرش می گذشت و فعلا به رحمت ایزدی پیوسته است، این کرامت را برای بنده نقل کرد: آقای سردار گفت: روزی دخترم به مرض سختی مبتلا شد. به گونه ای که تمام دکترهای حاذق تهران از معالجه اش مأیوس شدند و از دادن نسخه خودداری کردند. ولی من در اثر شدت علاقه، نتوانستم از او دل بگیرم. از طرفی چون محبت محمد و آل محمد علیهم السلام در نهادم بود، روزی با قلبی شکسته و پریشان، در اطاق خلوتی نشستم و یک استکان به دست گرفتم و یک یک مصائب حضرت سیدالشهداء اباعبدالله الحسین علیه السلام را به یاد می آوردم و متأثر می شدم و در حال تأثر، گاهی به یاد علی اکبر علیه السلام و ناکامی او، گاهی به یاد علی اصغر علیه السلام و تشنه کامی او، گاهی به یاد حضرت زینب علیها السلام و پریشانی او، گاهی به یاد ابوالفضل علیه السلام و ناامیدی او اشک می ریختم. بالاخره اشکم سیل آسا جاری گردید! آنگاه موقع را مغتنم شمردم و استکان را زیر چشمهایم قرار دادم و اشکها را در استکان جمع نمودم! [ صفحه ۳۹۹ ] بعد از این عمل، به بالین دختر مریضم آمدم و از همان اشک چشم که در راه مصائب حضرت امام حسین علیه السلام ریخته بودم، با

قاشق کوچکی، در دهان مریضه ریختم! طولی نکشید که او چشمش را باز کرد و به من سلام کرد! پرسیدم حالت چطور است؟ گفت: قلبم روشن شده است. از آن روز به بعد بحمدالله کم کم کسالت او مرتفع گردید و شفای کامل نصیبش شد. من هم شکرانه‌ی چنین موهبتی را بجای آوردم و از نگرانی و اندوه نجات یافتم. [۲۱۴].

## نجات مولف حیاة العباس و همراهانش در کشتی طوفان زده، به برکت عزاداری برای

### حضرت عباس

مؤلف کتاب «حیاة العباس» می‌نویسد: در سال ۱۳۳۷ هجری قمری به کربلا و کاظمین مشرف شدم. عید غدیر در کاظمین بودم و به شرف زیارت آن دو امام هم‌ام علیهماالسلام موفق شدم. بعد از آن نزد مرحوم آقا سید اسماعیل صدر رفتم و سپس با کشتی کوچک به بصره آمدم. در آنجا به انتظار کشتی دودی ماندم و انتظارم تا بیست و هشتم ذیحجه به طول انجامید زمانی که کشتی دودی وارد شد، آن را توقیف کردند و اجازه‌ی سوار شدن ندادند. برای سفر به خرمشهر، من تنها نبودم و چهل نفر دیگر از اهل فسا و نوبندگان و فدشکو نیز با من همراه بودند. وقتی که وضع را چنین دیدیم، ناچار به کشتی بادی نشستیم. روز اول محرم ۱۳۳۸ هجری قمری، سوار کشتی شدیم. از این چهل و یک نفر مسافر، چند نفر آنها زن و بچه بودند. بالاخره به سمت بوشهر حرکت کردیم. [صفحه ۴۰۰] روز دوم محرم، همراهانم از من تقاضا کردند که یک روضه بخوانم. من بر روی یک بلندی، قرار گرفتم و روضه‌ی ورود حضرت امام حسین علیه‌السلام به کربلا را خواندم. آنها دانستند که من از ذاکریه حضرت امام حسین علیه‌السلام هستم. شب چهاردهم محرم کشتی به گرداب افتاد و در اثر باد مخالف، تقریبا دو فرسخ از راه آمده را برگشت! ماه آسمان را می‌دیدم که دور سر ما دور می‌زد! باد سخت شده بود و بادبان پاره شد و کشتی سوراخ گردید! به گونه‌ای که می‌دیدم آب از زیر، به کشتی وارد می‌شود. کشتی بر روی آب، دو ساعت دور خود



حیران می گردید و اختیار آن به کلی از دست ملاح، گرفته شده بود. همه به جزع و فزع افتادند و دل بر مرگ نهادند. حتی شهادتین را نیز گفتیم، که ناگهان ملاح وحشزده، گفت: مگر نه این است که شما زوارید؟! مگر نه اینکه شما از خدمت امام علیه السلام آمده اید و روضه خوان هستید؟! یک چیزی بگویید، تا از این طوفان راحت شویم! حقیر سراپا تقصیر، مشغول خواندن روضه‌ی ابوالفضل العباس علیه السلام شدم و خدا را به شهادت می طلبم که غرضی جز نجات، در دلم نبود. بعد از روضه من نیز، یک نفر فسایی نوحه خوانی کرد و سینه زنی مفصلی نمودیم و خسته شدیم. سپس دست به دعا برداشتیم و حضرت عباس علیه السلام را شفیع قرار دادیم. در اثنای توسل، سوراخ کشتی را از زیر آن گرفتند و پرده‌ی (بادبان) دیگر نصب نمودند. با پایان یافتن توسل، صدای ملاح بلند شد که گفت: آسوده خاطر باشید، باد مراد آمد! با اینکه مسافت راه، زیاد بود، فردای آن شب وارد شهر شدیم. [۲۱۵]. [صفحه ۴۰۱]

### توسل به حضرت عباس برای نجات آذربایجان از توده‌ای‌ها و دموکراتها

این قضیه توسط حضرت آیه الله حاج سید محمد مفتی الشیعه نقل شده است: ماجرای زیر مربوط به زمانی است که دموکراتها بر آذربایجان مسلط شدند، آذربایجان ایران را از حکومت مرکزی جدا نمودند و دولت جمهوری آذربایجان را تشکیل دادند! تبریز مرکز آنان گشت، و پیشه‌وری - در صدر آن دولت - از تدریس و نوشتن لغت فارسی در مدارس و دوائر، جلوگیری کرد و زبان آذری را زبان رسمی حکومت جدید قرار داد. ولی البته هنوز مرزها و حدود آن معین نشده بود. آن زمان من در اردبیل محصل بودم. به قصد ادامه‌ی تحصیل در حوزه‌ی علمیه‌ی قم، تصمیم گرفتم از اردبیل خارج شوم و به تهران و سپس به قم بروم. ماشین گرفتم و به طرف تهران حرکت کردیم. بین شهرستان میانه و زنجان، راهها بسته بود و دموکراتها مانع عبور ماشینهایی که از اطراف آذربایجان به تهران می‌رفت، می‌شدند. فقط به بعضی از افراد مانند پیرزنها و مریضها

اجازه‌ی عبور داده می‌شد. ما خواستیم برگردیم، یک درجه‌دار ارتش آذربایجان، که همراه ما بود، مرا شناخت و نزدیک سروان آذری (که گویا او هم با ما همشهری بود) برد و به وی گفت: این آقا، فرزند مرحوم آقای سید تقی مجتهد است و می‌خواهد برای تحصیل برود، به او اجازه بدهید که از مرز حکومت آذربایجان عبور بکند. او گفت: صدور اجازه دست ما نیست. سپس اسم یک شخصی را ذکر کرد و ما را نزد او برد و گفت: این آقا، محصل علوم دینی است و می‌خواهد برای تحصیل به قم برود. آن شخص، که از قد و قامت و حتی لهجه‌اش معلوم بود که از افراد آذربایجان شوروی است، گفت: نمی‌شود اجازه داد، چون اینها جوانند و نمی‌فهمند و ایشان را در قم بر ضد ما پرورش می‌دهند. [صفحه ۴۰۲] من متأثر شدم و مایوسانه به زادگاه خویش - اردبیل - برگشتم و در مساجد آبا و اجدادی خودمان، مشغول اقامه‌ی نماز شدم، ولی هر روز، وضع شهرمان بدتر از روز قبل می‌شد. سربازها را لخت و عریان به حمام می‌بردند و مردم را از تعزیه داری و اطعام و احسان و کمک به مساجد و تکیه‌ها منع می‌کردند و پولهای جمع شده را برای تأمین مخارج جلسات و اجتماعات خودشان می‌خواستند! تصادفاً مسجد جمعه، که یکی از مساجد قدیمی و از جمله آثار باستانی شهر اردبیل می‌باشد، عالم نداشت و چند نفر از توده‌ایهای متنفذ نیز که در آن محله بودند از روضه خوانی و نماز در آن، ممانعت می‌کردند. لذا جمعی از ریش سفیدان محل، برای اقامه‌ی نماز، مرا به آن مسجد بردند و بعد از نماز صبح نیز در آن روضه گذاشته بودند. من برای نماز به آن مسجد می‌رفتم و چون تهدید می‌شدم، می‌خواستم نروم، ولی مؤمنین به من قوت قلب دادند و مانع انصراف من از اقامه‌ی جماعت در مسجد مزبور بودند. از سوی مخالفین انواع و اقسام اذیتها صورت می‌گرفت و البته، به ملاحظه‌ی موقعیت آباء و اجدادی و نفوذ عشیره‌ای ما، ممانعت علنی از رفتن ما به مسجد نمی‌شد. باری، یک روز بعد از نماز صبح، روضه خوان نیامد و بعداً معلوم شد که وی را تهدید کرده بوده‌اند. در مسجد مرحوم صاحب زمانی، بالای قسمتی که

طشتهای آب را در ایام محرم در آنجا قرار می دهند، عکس حضرت عباس علیه السلام و شمایل آن حضرت را که نمایانگر ضربه‌ی وارده به سر مبارک ایشان بود، زده‌اند. البته شمایل مزبور پشت پرده قرار دارد و پرده‌ی روی آن را فقط در شبهای عاشورا، زمانی که دسته‌های مهمی از محله‌های مختلف شهر با تشریفات خاص برای تعزیه داری به آن مسجد می آیند، کنار می زنند [ صفحه ۴۰۳ ] و شور و احساسات عزاداران با دیدن شمایل به حدی تشدید می شود که چندین نفر از کثرت گریه به حال غش و اغما می افتد! خلاصه چون روضه خوان در آن روز نیامد، مردم حدس زدند که توده‌ایها مانع آمدن وی شده‌اند. برخی از آنها رو به قبله نشستند و من هم در جلو آنها قرار گرفتم (مثل حالت نماز جماعت). یکی از پیرمردان به نام کربلایی ابراهیم علاف، که از معمرین شهر ولی فردی با نشاط بود و محاسن بلند و سفید و قیافه‌ای نورانی داشت و از مریدها و مقلدین مرحوم ابوی بود، مردم را دعوت نمود که برای نابودی دشمنان اسلام و شعائر مذهبی، و محو دشمنان استقلال مملکت متوسل به حضرت عباس علیه السلام شوند و آنگاه خودش به جای روضه خواندن، پرده را از روی شمایل حضرت عباس علیه السلام بالا زد. با ظهور شمایل منسوب به آن حضرت، و نگاه مردم به آن؛ دلها، یادآور مصائب آن حضرت گردید و جمعی از کثرت بکا از حال رفتند. من چون دیدم مردم دارند از حال می روند و شاید بعضی از مؤمنین، به علت گریه و ناله، دچار آسیبی گردند، برخاستم و پرده را پایین آوردم. به هر حال، مردم بعد از مدتی گریه، با التماس دعا از یکدیگر متفرق شدند. خوشبختانه، چون طرف صبح بود، مأموران توده‌ای نبودند و در نتیجه مشکلی پیش نیامد. روز بعد، بعد از اقامه‌ی نماز صبح، جماعتی از مؤمنین نتیجه‌ی توسل پر شور آن روز را، که در خواب دیده بودند، به من اظهار کردند. خوابها متعدد ولی شبیه هم بود! و همگی نوید نزدیکی فرج و نابودی توده‌ایها را می داد. دو نفر از حاضرین در توسل، که یکی شان همان پیرمرد - کربلایی ابراهیم علاف - بود و دیگری حاج مؤمن بقال نام داشت، گفتند: [ صفحه ۴۰۴ ] ما در خواب دیدیم قشون

دشمن شهرها را محاصره کرده‌اند و مردم شدیداً مضطرب و گریان و حیران هستند. در این وقت شخصی نورانی، که بر اسب سفیدی سوار بود و شمشیری بران در دست داشت، ظاهر شد! پرسیدیم این شخص کیست؟ گفتند: او قمر بنی هاشم علیه‌السلام است، و ما خوشحال شدیم. آن حضرت بر لشکر اعدا حمله بردند و آنها فرار کردند و ایشان هم به تعقیب آنها پرداختند تا اینکه آنها از کوه‌های نم‌ن (که تقریباً حدود مرزی آذربایجان است) به داخل شهر خودشان گریختند و آن حضرت پرچمی را که در دست دیگر داشتند، بر بالای کوه‌های آنجا نصب کردند و از چشمها غائب شدند! همه‌ی مردم از شنیدن این خوابها از آن چند نفر مؤمن امین، خوشحال شدند و اطمینان پیدا کردند که توسل آنها مورد توجه واقع شده است. پس از آن نیز در مدت زیادی طول نکشید، که پیشه‌وری و سران دمکرات به کشور شوروی سابق فرار کردند و مملکت ما از اشغال عوامل روسیه نجات یافت. [۲۱۶]. [صفحه ۴۰۵]

### ملحقات بخش ۱۳ در این کتاب

موضوع: ۱- شفای دو نفر به برکت دست فلزی در حسینیه شهرک مسعودیه، شماره قضیه: ۳۸ موضوع: ۲- شفای دستهای بچه‌ی ارمنی، با مالیدن به پرچم حضرت ابوالفضل علیه‌السلام در اصفهان، شماره قضیه: ۲۵۵ موضوع: ۳- شفای مخیلف در مجلس عزای خرمشهر، شماره قضیه: ۱۲۷ موضوع: ۴- شفای پسر یازده ساله، به برکت حضور حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، شماره قضیه: ۱۲۹ موضوع: ۵- شفای خانمی در مراسم عزای حضرت رقیه علیهاالسلام در حرم ایشان، شماره قضیه: ۱۴۵ موضوع: ۶- بینا شدن مرحوم محمد رحیم اسماعیل بیگ، در جلسه‌ی عزای حضرت زینب علیهاالسلام، شماره قضیه: ۲۵۹ موضوع: ۷- شفای فوزیه زیدان جبل عاملی، به برکت شرکت در مراسم عزاداری، شماره قضیه: ۲۶۲ موضوع: ۸- شفای آقای مهدی تعجبی در مجلس عزای حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، شماره قضیه: ۱۶۲ موضوع: ۹- شفای شخص

مسیحی به وسیله‌ی توسل به حضرت عباس علیه‌السلام و مسلمان شدن او، شماره قضیه: ۱۷۹ موضوع: ۱۰- شفای سرطان حنجره‌ی فرزند راجه‌ی گوالپور هند، در مراسم عزای حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، شماره قضیه: ۲۵۱ موضوع: ۱۱- شفای فرزند یهودی به برکت مراسم عزای حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، شماره قضیه: ۲۵۳ [صفحه ۴۰۹]

### گرفتن حاجات و شفا در حرم امام حسین (ع)

#### ادای قرض سید محمد جعفر سبحانی، به برکت دعا در حرم امام حسین

سید جلیل القدر جناب آقای سید محمد جعفر سبحانی (امام جماعت مسجد آقار) این قضیه را نقل فرمود: در سالی همراه با مادرم به کربلا مشرف شده بودم. آن مرحومه در آنجا مریض شد و مرضش بیش از چهل روز طول کشید و به این واسطه، به قرض بسیاری مبتلا شدم. در این مدت هم، نه از شیراز و نه از راه دیگر، هیچ پولی به من نرسید، بنابراین به مولای خود، حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام پناه بردم و به حرم مطهر مشرف شدم. همان بالای سر حضرت امام حسین علیه‌السلام عرض کردم: یا مولای، شما که می‌دانید چقدر ناراحت و گرفتار هستم! به فریاد من برسید. وقتی از حرم مطهر خارج شدم، پس از فاصله‌ی کمی، نماینده‌ی مرحوم آیه الله آقا میرزا محمد تقی شیرازی قدس سره به من رسید و گفت: از طرف میرزا سفارش شده است که هر چه لازم دارید، به شما بدهم! گفتم: تا چه اندازه؟ گفت: مقدار آن تعیین نشده است! [صفحه ۴۱۰] بلکه هر چه شما تعیین کنید. پس تمام قروض را ادا کردم و تا هنگامی که در کربلا مشرف بودم، تمام مخارج من تأمین گردید. [۲۱۷].

#### شاگرد شیخ انصاری متأهل و صاحب خانه شد

در بین طلاب و شاگردان مرحوم شیخ مرتضی انصاری قدس سره، یک شیخ طلبه‌ای بوده است که در زمانی از وضع طلبگی ناراحت شده بود و از فقر و ناداری به تنگ

آمده بود. او تصمیم می‌گیرد که نزد قبر حضرت امام حسین علیه‌السلام، در تحت قبه برای دو حاجتی که داشته است، دعا کند. رسم او این بوده است که در هر شب جمعه که درس‌ها تعطیل بود، از نجف به کربلا می‌آمده است. بالاخره در آن شب جمعه به کربلا آمد و تحت قبه‌ی استجابت، درخواست کرد که یا حسین! من از شما دو چیز می‌خواهم: یکی خانه و دیگری زن! زیرا شیخ مرتضی انصاری به غیر از خرج نان و پنیر، چیز دیگری به من نمی‌دهد. سپس پیش خود، مدتی را معین کرد که تا یک هفته‌ی دیگر باید حاجتم داده شود و چنانچه داده نشد، شکایت امام حسین علیه‌السلام را به پدرشان حضرت علی علیه‌السلام خواهم کرد. او گفت: شب جمعه دیگر موعد من است و چنانچه حاجت خود را نگرفتم، دیگر به زیارتتان نخواهم آمد! پس از مراجعت به نجف اشرف و گذشتن موعد مقرر، باز در هفته‌ی دیگر بنا به مرسوم خودش به جانب کربلا رهسپار گردید! وقتی که او به وادی ایمن کربلا رسید و [صفحه ۴۱۱] چشمش به گند مطهر افتاد، گفت: آقا! حالا که شما حاجت مرا روا نساختید و یک هفته هم منقضی شد، من هم به زیارتتان نمی‌آیم. سپس از همانجا برگشت و خسته و مانده وارد نجف شد و خواست به حرم حضرت علی علیه‌السلام برود. ولی چون خسته بود، قادر به رفتن نبود و با خود گفت: فردا صبح به حرم می‌روم! فردا صبح، اول آفتاب، طلبه‌ای از طرف مرحوم شیخ با عجله آمد و گفت: شیخ به شما پیغام داده است که حتما قبل از تشریف به حرم حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام نزد من بیا، زیرا امر واجبی در کار است! پس از این پیغام، آن طلبه به خدمت مرحوم شیخ قدس سره رفت. مرحوم شیخ فرمود: حضرت امام حسین علیه‌السلام به من امر کرده‌اند که وضع تو رسیدگی کنم و تو را راضی کنم، قبل از اینکه به حرم حضرت علی علیه‌السلام مشرف شوی! مبادا شکایت حسین را به پدرش بنمایی! سپس مرحوم شیخ خانه‌ای برای او خریداری نمود و یکی از تجار را طلبید و درخواست کرد که

دخترش را به آن طلبه تزویج نماید! خلاصه او با توسل به حضرت امام حسین علیه السلام، به هر دو حاجت خود رسید. [۲۱۸].

### امام زمان سید عزیزالله را پیاده از کربلا تا مکه در هفت روز بردند

در کتاب معجزات و کرامات نقل شده است که عالم جلیل و زاهد بی بدیل، جناب آقای حاج سید عزیزالله فرمودند: من در زمانی که در نجف اشرف مشرف بودم، برای زیارت حضرت سیدالشهداء علیه السلام در عید فطر به کربلا رفتم و در مدرسه‌ی صدر، میهمان یکی از دوستان بودم و بیشتر اوقاتم را در حرم مطهر امام حسین علیه السلام می گذارندم. [صفحه ۴۱۲] یک روز که به مدرسه وارد شدم، دیدم جمعی از رفقا دور هم جمع شده‌اند و می خواهند به نجف اشرف برگردند. ضمناً از من سؤال کردند که شما چه وقت به نجف برمی گردی؟ من گفتم: شما بروید. من می خواهم از همین جا به زیارت خانه‌ی خدا بروم! گفتند: چطور؟ گفتم: زیر قبه‌ی حضرت سیدالشهداء علیه السلام دعا کردم که پیاده، رو به سوی محبوب بروم و در ایام حج، در حرم خدا باشم. همراهان و دوستانم بالاتفاق مرا سرزنش کردند و گفتند: مثل اینکه در اثر کثرت عبادت و ریاضت، دماغت خشک شده و دیوانه شده‌ای! تو چگونه می خواهی با این ضعف مزاج و کسالت، پیاده در بیابانها سفر کنی؟ تو در همان منزل اول به دست عربهای بادیه نشین می افتی و تو را از بین می برند! من از سرزنش و گفتار آنها فوق العاده متأثر شدم و قلبم شکست و با اشک ریزان از اطاق بیرون آمدم و یکسره به حرم مطهر حضرت سیدالشهداء علیه السلام رفتم و زیارت مختصری کردم. سپس به طرف بالای سر مبارک رفتم و در گوشه‌ای نشستم و به دعا و توسل و گریه و ناله مشغول شدم. ناگهان دیدم دست یداللهی حضرت بقیه الله روحی فداه بر شانه‌ی من خورد و ایشان فرمودند: آیا میل داری با من پیاده به خانه‌ی خدا مشرف شوی؟! عرض کردم: بله آقا! حضرت فرمودند: پس قدری نان خشک که برای یک هفته‌ی تو کافی باشد و

لباس احرام خود را بردار و در فلان روز و فلان ساعت در همین جا حاضر باش و زیارت وداع را بخوان، تا با یکدیگر از همین مکان مقدس به طرف مقصدتان حرکت کنیم! عرض کردم: چشم، اطاعت می‌کنم. سپس آن حضرت از من جدا شدند و من از حرم بیرون آمدم. در روز موعود مقداری نان خشک به همان اندازه‌ای که حضرت مولا علیه‌السلام فرموده بودند، تهیه کردم [صفحه ۴۱۳] و لباس احرام را برداشتم و به حرم مطهر مشرف شدم و در همان مکان معین، مشغول زیارت وداع بودم، که ناگهان آن حضرت را ملاقات کردم و در خدمت ایشان از حرم بیرون آمدم و از صحن مطهر و سپس از شهر خارج شدیم و ساعتی راه پیمودیم. نه آن حضرت با من صحبت می‌کردند و نه من می‌توانستم با ایشان حرف بزنم و مصدع اوقات ایشان بشوم و خیلی با هم عادی بودیم. تا اینکه در همان بیابان به محلی که مقداری آب بود، رسیدیم. آن حضرت خطی به طرف قبله کشیدند و فرمودند: این قبله است! تو اینجا بمان، نمازت را بخوان و استراحت کن. من در هنگام عصر می‌آیم، تا با هم به طرف مکه برویم. من قبول کردم و آن حضرت تشریف بردند. هنگام عصر باز آن بزرگوار تشریف آوردند و فرمودند: برخیز تا برویم. من حرکت کردم و خورجین نان را برداشتم و مقداری راه رفتیم. هنگام غروب آفتاب، به جایی رسیدیم که قدری آب در محلی جمع شده بود. آن حضرت به من فرمودند: شب در اینجا باش! سپس خطی به طرف قبله کشیدند و فرمودند: این قبله! و من فردا صبح می‌آیم تا با هم بطرف مکه برویم. بالاخره، تا یک هفته به همین نحو گذشت. صبح روز هفتم آبی در بیابان پیدا شد. آن بزرگوار به من فرمودند: در این آب غسل کن و لباس احرام بپوش و هر کاری که من می‌کنم تو هم انجام بده و با من لبیک‌ها را بگو، زیرا که اینجا میقات است! من آنچه را حضرت فرمودند و عمل کردند، انجام دادم و بعد دوباره مختصری راه پیمودیم و به نزدیک کوهی رسیدیم. در آنجا صداهایی به گوشم رسید. عرض کردم: این صداها چیست؟ حضرت فرمودند: از کوه بالا برو، در آنجا شهری می‌بینی، داخل آن شهر شو! آن



حضرت این سخن را فرمودند و از من جدا شدند. [صفحه ۴۱۴] من از کوه بالا رفتم و سپس به طرف آن شهر رفتم و از کسی پرسیدم: اینجا کجاست؟ او گفت: این شهر مکه است و آن خانه‌ی خداست! یک مرتبه به خود آمدم و خود را ملامت می‌کردم که چرا هفت روز در خدمت آن حضرت بودم ولی از ایشان استفاده‌ای نکردم و چرا با این موضوع پراهمیت، اینقدر عادی برخورد نمودم؟ به هر حال ماه شوال و ذیقعه و چند روز از ماه ذیحجه را در مکه بودم. بعد از آن رفقای که با وسیله حرکت کرده بودند، پیدا شدند. من در تمام این مدت مشغول عبادت و زیارت و طواف بودم و با جمعی نیز آشنا شده بودم. وقتی آشنایان و دوستانم مرا در مکه دیدند، تعجب کردند. از آن زمان قضیه‌ی من در بین آنهایی که مرا می‌شناختند، معروف شد و این برکات از همان دعایی بود که تحت قبه‌ی حرم سیدالشهداء اباعبدالله الحسین علیه‌السلام کردم و خدا دعایم را به برکت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام مستجاب کرد. [۲۱۹].

### چهل شب جمعه زیارت امام حسین برای تشریف به محضر حضرت بقیه‌الله

مرحوم حاجی نوری در کتاب نجم الثاقب می‌فرماید: عالم جلیل، مجمع فضائل و فواضل، شیخ علی رشتی رضوان الله تعالی علیه این قضیه را نقل کردند: زمانی از زیارت حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام، از راه آب به طرف نجف برمی‌گشتم و در کشتی کوچکی که بین کربلا و طویریج، مسافرکشی می‌کرد، نشستم. مسافری آن کشتی که همه اهل حله بودند، مشغول لهو و لعب و مزاح و خنده بودند. فقط یک نفر در میان آنها خیلی باوقار و سنگین نشسته بود و با آنها در مزاح و [صفحه ۴۱۵] لهو و لعب مشغول نمی‌شد و گاهی آن جمعیت با او درباره‌ی مذهبش شوخی و استهزاء می‌کردند و به او طعن می‌زدند و او را اذیت می‌کردند! در عین حال آنها در غذا و طعام با او شریک و هم خرج بودند! من از این رفتارشان تعجب می‌کردم، ولی در کشتی نمی‌توانستم از او چیزی سؤال کنم. بالاخره به جایی رسیدیم که عمق آب کم

بود و چون کشتی سنگین بود و ممکن بود به گل بنشیند، ما را از کشتی پیاده کردند. وقتی که در کنار فرات راه می‌رفتیم، من از آن مرد با وقار پرسیدم: چرا شما با آنها اینطور با وقار و احترام رفتار می‌کنید و آنها شما را اینطور اذیت می‌کنند؟! آن شخص گفت: اینها اقوام من و همگی سنی هستند. پدرم هم سنی بود، ولی مادرم شیعه بود من خودم هم سنی بودم، ولی به برکت حضرت ولی عصر ارواحنا فداه به مذهب تشیع مشرف شدم! گفتم: شما چطور شیعه شدید؟ گفت: اسم من یاقوت و شغلم روغن فروشی در کنار جسر حله بود. چند سال قبل، برای خریدن روغن از حله همراه با جمعی، به قریه‌ها و مکان چادر نشینان اطراف حله رفتم و به اندازه‌ی مسافت چند منزل، از حله دور شدم. بالاخره در آنجا آنچه را می‌خواستم خریدم و با جمعی از اهل حله برگشتم. در یکی از منازل که استراحت کرده بودم، خوابم برد و وقتی بیدار شدم، دیدم رفقا رفته‌اند و من تنها در بیابان مانده‌ام! اتفاقاً راه ما تا حله راه بی‌آب و علفی بود و درندگان زیادی هم داشت و آبادی هم در آن نبود! به هر حال من برخاستم و آنچه داشتم بر مرکبم بار کردم و به دنبال آنها رفتم. ولی راه را گم کردم و در بیابان متحیر ماندم و کم‌کم از تشنگی و درندگان که ممکن بود به سراغم بیایند، فوق‌العاده به وحشت افتادم، پس به اولیاء خدا! که آن روز به آنها معتقد [صفحه ۴۱۶] بودم مثل ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و غیرهم متوسل شدم و استغاثه کردم، ولی خبری نشد! در آن هنگام یادم آمد که مادر به من می‌گفت: ما امام زمانی داریم که زنده است و هر وقت کار بر ما مشکل می‌شود و یا راه را گم می‌کنیم، او به فریادمان می‌رسد و کنیه‌اش «اباصالح علیه‌السلام» است. من با خدای تعالی عهد بستم که اگر او مرا از این گمشدگی نجات بدهد، به دین مادرم که مذهب شیعه است مشرف می‌گردم. بالاخره به آن حضرت استغاثه کردم و فریاد می‌زدم. «یا اباصالح ادر کنی!» ناگهان دیدم یک نفر کنار من راه می‌رود و بر سرش عمامه‌ی سبزی مانند اینها (به علفهایی که کنار نهر روئیده بود، اشاره کرد) است. او راه را به من نشان داد و فرمود: «به دین مادرت مشرف

شو! سپس فرمود: الان به قریه‌ای می‌رسی، که اهل آنجا همه شیعه‌اند. گفتم: ای آقای من! شما با من نمی‌آیی تا مرا به این قریه برسانی؟ فرمودند: «نه، زیرا در اطراف دنیا هزارها نفر به من استغاثه می‌کنند و من باید به فریادشان برسم و آنها را نجات بدهم!» و فوراً از نظر غائب شدند. چند قدمی که رفتم، به آن قریه رسیدم! با آنکه به قدری مسافت تا آنجا زیاد بود که رفقایم در روز بعد به آنجا رسیدند. وقتی به حله رسیدم، نزد سیدالفقهاء جناب سید مهدی قزوینی ساکن حله رفتم و قضیه‌ام را برای او نقل کردم و شیعه شدم و معارف تشیع را از او یاد گرفتم. سپس از او سؤال کردم که من چه بکنم تا یک مرتبه‌ی دیگر هم خدمت حضرت ولی عصر ارواحنا فداه برسم و آن حضرت را ملاقات کنم؟ سید قزوینی فرمود: چهل شب جمعه به کربلا برو و امام حسین علیه‌السلام را زیارت کن! پس از آن، به این کار مشغول شدم و هر شب جمعه از حله به کربلا می‌رفتم، تا آنکه شب جمعه‌ی آخری شد. تصادفاً دیدم که مأمورین برای ورود به شهر کربلا، جواز [صفحه ۴۱۷] می‌خواهند و آنها این دفعه سخت‌گیری می‌کنند. من هم نه جواز و تذکره‌ای داشتم و نه پولی داشتم که آن را تهیه کنم و متحیر ایستاده بودم! مردم صف کشیده بودند و جنجالی برپا بود. هر فکری کردم که از راهی، مخفیانه وارد شهر کربلا شوم، ممکن نشد. در این موقع از دور حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را در لباس اهل علم ایرانی که عمامه سفیدی بر سر داشتند، در داخل شهر کربلا دیدم! من پشت دروازه بودم و به ایشان استغاثه کردم. ایشان از دروازه خارج شدند و نزد من تشریف آوردند و دست مرا گرفتند و از دروازه داخل کردند. مثل اینکه کسی مرا ندید! وقتی که داخل شدم و قصد داشتم با ایشان مصاحبت کنم، ایشان ناگهان غایب شدند و دیگر ایشان را ندیدم. از این داستان متوجه می‌شویم که حضرت امام زمان علیه‌السلام همیشه به مرقد جد شریفشان حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام توجه خاص دارند و هر کسی که به زیارت جدشان برود، از او خوشنود می‌شوند و به کمکش می‌آیند. [۲۲۰].

### برای شفای امام هادی نیز باید در حائر امام حسین دعا کرد

در مزار بحار، از کامل الزیارات، از ابی هاشم جعفری روایت شده است که گفت: بر حضرت هادی علیه السلام وارد شدم در حالی که آن بزرگوار تبار و علیل بودند و به من فرمودند: یا اباهاشم، مردی از دوستان ما را بفرست که به حائر حضرت ابی عبدالله علیه السلام برود و برای شفای من دعا کند. [صفحه ۴۱۸] ابوهاشم گوید: حسب الامر، از خدمت آن حضرت مرخص شدم و در بین راه با «علی بن هلال» برخورد کردم و گفته‌های حضرت را به او گفتم و از او درخواست کردم که به حائر حضرت سیدالشهداء علیه السلام برود. او گفت: سمعا و طاعة، چشم! ولی من می‌گویم که حضرت هادی علیه السلام از حائر امام حسین علیه السلام افضل و برتر هستند. بنابراین از او جدا شدم و به خدمت حضرت امام هادی علیه السلام بازگشتم و ماجرا را برای آن حضرت عرض کردم و گفتم: علی بن هلال همچنین گفت: حضرت هادی علیه السلام از حائر امام حسین علیه السلام افضل هستند. حضرت فرمودند: به او بگو که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از خانه‌ی کعبه و از حجرالاسود بهتر بودند، اما در عین حال دور خانه‌ی کعبه طواف می‌کردند و استلام حجر می‌نمودند. بدان که برای خدا بقعه‌هایی است که خدا دوست دارد در آن بقعه‌ها دعا شود و او اجابت فرماید. و حائر حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام از آن بقعه‌هایی است که دعا در آن مستجاب می‌شود. [۲۲۱].

### شفای ضعف چشم مرحوم جزائری به برکت غبار حرم امام حسین

سید جلیل مرحوم سید نعمت الله جزائری رحمه الله علیه فرمود: مدت‌ها بود که چشم‌هایم ضعیف شده بود، روزی برای زیارت عرفه به کربلا مشرف شدم و تحت قبه‌ی حضرت سیدالشهداء علیه السلام نشسته بودم تا اینکه زوار بیرون رفتند. خادمان حرم در روز دوم

و سوم، روضه‌ی مطهر را جاروب می‌کردند و غباری از [صفحه ۴۱۹] زمین بلند شده بود که مردم در میان روضه، همدیگر را نمی‌دیدند! پس من و جمعی که در آنجا بودیم به یکدیگر گفتیم: از این غبارها استفاده کنیم. سپس میان غبارها آمدیم و چشمایمان را باز و بسته می‌کردیم که غبار به داخل چشم رود. هر کس که با من بود و ضعف چشم داشت، نیز چنین کرد. وقتی از روضه‌ی شریفه بیرون آمدیم، دیدم چشمهایم نورانی و شفاف و روشن شده است. وقتی از رفقا پرسیدم، آنها هم گفتند: ما هم چشمهایمان نورانی شده است و از آن رو تا به حال هرگز چشم درد نگرفته‌ام و همیشه از تربت امام حسین علیه‌السلام مانند سرمه بر چشمهایم می‌کشم. [۲۲۲].

### شفای چشم پدر سید محمد جعفر سبحانی

عالم متقی سید محمد جعفر سبحانی، امام جماعت مسجد آق‌آلر فرمود: در خواب محل اجابت دعا را در زیر قبه‌ی حضرت امام حسین علیه‌السلام به من نشان دادند و آن قسمت بالای سر مقدس بود تا جایی که با قبر جناب حبیب بن مظاهر اسدی (رحمه الله علیه) محاذی بود. در سفری که با مرحوم والد به کربلا مشرف شدیم، پدرم ناگهان چشم درد گرفت و از هر دو چشم نابینا شد! من سخت ناراحت شدم و در زحمت بودم. زیرا باید دائما مراقبش باشم و دستش را بگیرم و حوائجش را برآورده کنم. یک روز به حرم مطهر مشرف شدم و در همان جای اجابت دعا عرض کردم: «یا [صفحه ۴۲۰] سیدالشهدا، چشم پدرم را از شما می‌خواهم!» در همان شب وقتی به خواب رفتم، در عالم رؤیا دیدم که شخص بزرگواری به بالین پدرم آمد و دست مبارکش را بر چشم پدرم کشید و به من فرمود: این چشم! ولی اصل خراب است!؟ چون بیدار شدم، دیدم هر دو چشم پدرم خوب و بینا شده است. ولی معنی کلمه‌ی «اصل خراب است» را ندانستم، تا اینکه سه روز از این قضیه گذشت و پدرم از دنیا رفت؛ آنگاه معنی آن کلمه واضح شد. [۲۲۳].

**شفای شخصی که در چند فرسخی کربلا فلج شده بود**

شیخ ابو جعفر نیشابوری قدس سره فرمود: سالی با جمعی از رفقا برای زیارت حضرت سیدالشهدا علیه السلام از شهر و دیارمان بیرون آمدیم. چون به دو سه فرسخی شهر کربلا رسیدیم، یکی، از رفقای که با ما بود، ناگاه بدنش خشک و کم کم فلج شد و مثل یک قطعه گوشت گردید! او از این وضع ناراحت شده بود و به ما التماس می کرد و قسم به خدا می داد که او را وانگذاریم، بلکه با خود به کربلا ببریم. شخصی ایستادگی کرد و او را کمک و پرستاری و محافظت نمود و او را بر روی حیوانی گذاشت تا اینکه به کربلا رسیدیم. چون داخل حرم شدیم، او را در یک پارچه ای گذاشتند و دو نفر از رفقا، دو سر آن پارچه را گرفتند و او را به سوی قبر حضرت سیدالشهداء علیه السلام بلند کردند. آن مرد [صفحه ۴۲۱] افلیح دعا می کرد و گریه و تضرع و ناله می نمود و خدا را به حق امام حسین علیه السلام قسم می داد که او را شفا دهد. چون آن پارچه را به زمین گذاشتند آن مرد نشست و بعد برخاست و راه رفت! آنچنان که گویی از بند رهایی و نجات یافته است! [۲۲۴].

**شفای آقای ناصر رهبری با دعای سیدی بزرگوار و آمین امام حسین**

جناب آقای سید عبدالرسول، خادم حضرت ابوالفضل علیه السلام این قضیه را نقل فرمود: چند سال قبل، مرحوم حاج عبدالرسول رسالت شیرازی از تهران تلگرافا خبر داد که آقای ناصر رهبری (محاسب دانشکده ی کشاورزی تهران) جهت زیارت به کربلا مشرف می شود، از ایشان پذیرایی شود. پس از چند روز درب منزل خبر دادند که زوار ایرانی تو را می خواهند. چون نزد ماشین رفتم، دیدم آنها یک مرد و یک خانم هستند. خانم پیاده شد و آهسته به من فهمانید که ایشان آقای رهبری شوهر من است و مدتی است که مبتلا شده و استخوانهای فقرات پشت او خشکیده است و هشت ماه در

بیمارستان بوده و او را جواب کرده‌اند. بیمارستان لندن هم گفته که بیماری او علاج ندارد و به زودی تلف می‌شود و فعلا به قصد استشفاء به کربلا آمده‌ایم و او به تنهایی نمی‌تواند حرکت کند! دو نفر حامل آوردم، زیر بغل‌های او را گرفتند و رو به منزل آمدیم! سینه و پشت او را با فنرهای آهنی بسته بودند و او با نهایت سختی، هر چند دقیقه قدمی برمی‌داشت. وقتی که چشمش به گنبد مطهر افتاد پرسید: این گنبد امام حسین علیه‌السلام است یا [صفحه ۴۲۲] حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام؟ گفتم: گنبد قمر بنی هاشم علیه‌السلام است، او با دل شکسته و چشم گریان عرض کرد: آقا من آبرویی نزد امام حسین علیه‌السلام ندارم، شما از امام حسین علیه‌السلام بخواهید تا ایشان از خدا بخواهند که اگر عمر من تمام است، همین جا زیر سایه‌ی شما بمیرم و اگر از عمرم چیزی باقی هست، با این حالت برنگردم که دشمن شاد شوم! و بخواهید که مرا شفا دهند. پسر کوچک او که تقریباً هشت سال داشت و همراهش بود، با گریه و زاری می‌گفت: ای قمر بنی هاشم! زود است که من یتیم شوم! من در مجلس عزاداری شما خدمت می‌کردم و استکانها را جمع می‌نمودم! سپس آقای رهبری گفت: مرا ببرید تا حرم شریف را زیارت کنم. گفتم: با این حالت که نمی‌شود، اما او قبول نمی‌نمود. با همان حالت و به سختی او را به منزل بردیم و روی تخت خوابانیدیم و بدنش طوری بود که هیچ حرکتی نمی‌توانست بکند و باید دیگران او را حرکت دهند. فردا آقای رهبری اصرار کرد که مرا به نجف ببرید. با سختی او را به نجف اشرف منتقل کردیم، ولی ممکن نشد که در حرم مشرف شود، از همان بیرون زیارت نمود و دوباره او را به کربلا برگرداندیم. باز اصرار می‌کرد که مرا به کاظمین و سامرا ببرید! گفتم: تلف می‌شوی، گفت: می‌خواهم اگر مردم، این مشاهد را زیارت کرده باشم! بالاخره او را به کاظمین و سامرا فرستادم. در مراجعت از سامرا خانمش گفت: پس از بیرون آمدن از سامرا، راننده پرسید: آیا امام‌زاده سید محمد علیه‌السلام (فرزند حضرت امام هادی علیه‌السلام) را هم مایل هستید که زیارت کنید؟ [صفحه ۴۲۳] آقای رهبری گفت: بله

مرا ببرید! (در آن زمان، قبر حضرت سید محمد چند کیلومتر از جاده‌ی آسفالت دور بود و جاده هم خاکی و خراب بود) پس حضرت سید محمد علیه‌السلام را با کمال سختی زیارت کردیم. در مراجعت یک نفر عرب که عمامه‌ی سبز بر سر داشت، جلو ماشین ما را گرفت و به عربی با راننده سخن گفت و راننده جوابش داد. آقای رهبری پرسید: آقا، سید چه می‌گوید؟ آقای راننده گفت: می‌گوید: من را سوار کن و تا اول جاده‌ی آسفالت برسان، من گفتم: این ماشین در بست شما است و اجازه‌ی سوار کردن ندارم. آقای رهبری گفت: آقا را سوار کن! چون سید سوار شد، سلام کرد و نزد راننده نشست. در اثنای راه آقای رهبری ناله می‌کرد و می‌گفت: یا صاحب الزمان، سید فرمود: از آقا چه می‌خواهی؟! خانم رهبری گفت: جریان بیماری آقای رهبری را برای آن بزرگوار گفتم. سید پس از شنیدن ماجرا فرمود: نزدیک بیا! گفتم: نمی‌تواند! بالاخره آقای رهبری نزدیک شد، سید دست خود را دراز کرد و به ستون فقرات او کشید و فرمود: انشاءالله اگر خدا بخواهد شفا می‌یابی! خانم رهبری می‌گفت: از فرمایش سید امیدی در ما پیدا شد، به همین جهت گفتم: آقا ما برای شما نذر می‌کنیم! ایشان فرمود: خوب است! گفتم: اسم شما چیست؟ فرمود: عبدالله. آقای رهبری گفت: محل شما کجاست تا بوسیله پست برای شما بفرستیم؟ فرمود: به وسیله‌ی پست به ما نمی‌رسد! شما هر چه برای ما نذر کردید، هر سیدی را که دیدید به او بدهید و چون نزدیک جاده‌ی آسفالت رسیدیم، فرمود: نگه [صفحه ۴۲۴] دارید! موقعی که سید خواست پیاده شود، فرمود: آقای رهبری، امشب شب جمعه است و خداوند اجابت دعا را تحت قبه‌ی جدم حسین علیه‌السلام و شفا را در تربت او قرار داده است، امشب خود را به قبر او برسان و پیغام مرا به او برسان! گفتم: هر پیغامی که می‌فرمایید، به ایشان می‌رسانم. آن بزرگوار فرمود: بگو یا امام حسین علیه‌السلام، فرزندات برای من دعا کرده است و شما آمین بگویید! آن سید بزرگوار رفت و من به خود آمدم که این آقا که بود؟ به راننده گفتم: بین از کدام سمت رفت و او را پیدا کن، چون راننده نگاه کرد ابتدا اثری از آن



بزرگوار پیدا نبود! خلاصه آقای سید عبدالرسول خادم، در همان شب او را در حرم امام حسین علیه السلام برد. و آقای رهبری مکرر می گفت: «آقا من از شما یک «آمین» می خواهم! فرزندان چنین گفته است.» و حالش طوری بود که هر کس نزدیک او بود، همه را گریان می ساخت. سید عبدالرسول می گوید: سپس او را به منزل آوردم و روی تخت خواباندم. چون سختی مسافرت در او اثر کرده بود، حالش بدتر از قبل بود. بالاخره پیش از اذان صبح خوابیده بودم، خادمه‌ی منزل درب حجره آمد و مرا صدا زد. از اتاق بیرون آمدم و گفتم: چه خبر است؟ خادمه گفت: بیا تماشا کن که آقای رهبری نماز می خواند! تعجب کردم؟! از آئینه‌ی در اتاق، نظر کردم و دیدم ایشان روی سجاده ایستاده و مشغول نماز است. از خانمش جریان شفا گرفتنش را پرسیدم. خانمش گفت: هنگام سحر مرا صدا زد و من بلند شدم و او گفت: آب وضو بیاور! [صفحه ۴۲۵] گفتم: ناراحت هستی، نمی توانی وضو بگیری. آقای رهبری گفت: در خواب، حضرت امام حسین علیه السلام به من فرمود: خدا تو را شفا داد، برخیز و نماز بخوان و من اکنون می توانم برخیزم! پس آب وضو آوردم، او با کمال آسانی برخاست و وضو گرفت و گفت: سجاده بیاور! گفتم: نشسته نماز بخوان. گفت: چون امام علیه السلام فرموده اند، پس البته می توانم! فنرهای آهنی سینه و پشت مرا باز کن! بالاخره با اصرار او همه‌ی فنرها را باز کردم و حالا ایستاده مشغول نماز خواندن است! چنانکه می بینی. سپس وارد اتاق شدم و او را در بغل گرفتم و هر دو گریه‌ی شوق کردیم و حمد خدا را بجا آوردیم. سپس تلگراف بشارت به تهران مخابره کردیم. چند تن از بستگان ایشان آمدند و همگی با کمال عافیت به شام مشرف شدند و سپس به تهران برگشتند و تا این تاریخ، در کمال عافیت در تهران هستند و چند مرتبه به زیارت کربلا و یک مرتبه به حج مشرف شده اند. [۲۲۵].

**نفخ شکم میرزا یحیی ابهری و رفتن او به عتبات و رؤیا و شفای او در صحن امام حسین**

این قضیه را مرحوم حاجی نوری قدس سره در کتاب دارالسلام نقل فرموده‌اند: میرزا یحیی پسر حاج محمد ابراهیم ابهری از دهی میان خمسه و قزوین، در سال ۱۲۹۱ برای گردش به گیلان رفت. [صفحه ۴۲۶] نزدیک دو ماه در شهر رشت ماند و استخوان و پشت و پایش درد گرفت و به خوردن خوراکیهای گرم پرداخت. سپس به جزیره‌ی انزلی در دریای خزر رفت. چون در کشتی نشست، حالش دگرگون شد و استفراغ کرد و اندکی آرام شد و باز تغییر حالش برگشت و بلکه زیادتر شد تا با حال منقلبیه به انزلی رسید و تا پنج روز حال او بدتر می‌شد و دوباره خوب می‌شد. وی پنج روز دیگر نیز در آنجا ماند و سپس به رشت برگشت و از آنجا به وطن خود آمد. در بین راه ورمی در بالای سمت راست زهارش پدید آمد که مانند سنگ بود و کم‌کم بزرگ می‌شد! و نذر کرد که اگر آن ورم عافیت یابد، به زیارت حضرت امام حسین علیه‌السلام برود. چون به وطن خود رسید، تقریباً یک ماه به درمان پرداخت و ورم هر روز بیشتر می‌شد، تا با همان سختی، همه‌ی شکم را گرفت و از فشار انگشت در آن، احساس درد می‌کرد و به خاطر تنگی مجاری هوا، دچار نفس تنگی نیز شد! درد پشت و پای او هم هر روز زیادتر می‌شد تا اینکه از پشت تا پای او بی‌حس شد. باد شکم و تنگی نفس نیز فزود و هر روز تا سه ساعت دردی در روده‌هایش رخ می‌داد که بیهوش می‌افتاد و جز با مالش زیادی به هوش نمی‌آمد و بالاخره از زندگی نومید شد. در اواخر ماه رمضان، برادرش - معروف به نایب‌الصدری - از تهران آمد و با خویشان دیگر فرمود: میرزا یحیی باید به قزوین برود و نزد طبیب استاد و ماهر - معروف به میرزا ابوتراب - درمان کند. خود میرزا یحیی و خاندانش از زنده ماندن او نومید بودند ولی در دلش همیشه هوای زیارت امام حسین علیه‌السلام بود، با اینکه از رفتن به کربلا نومید بود، زیرا راه کربلا از طرف ناصرالدین شاه بسته بود. بالاخره میرزا یحیی در روز دوم شوال به قصد رفتن به قزوین از وطن بیرون آمد و [صفحه ۴۲۷] در منزل دوم بر سر چاهی در دو فرسخی قزوین، سخت تشنه شد و آب خواست و همراهانش او را فرود آوردند تا

از آن چاه به او آب دهند. در این میان کاروانی نزدیک آنها رسید، که به سوی همدان می‌رفتند. سه نفر از آنها بر سر چاه آمدند تا آب بردارند. آنها از مقصد او پرسیدند. میرزا یحیی گفت: به قزوین می‌روم. سپس او از مقصد آنها پرسید و آنها گفتند: به زیارت امام حسین علیه‌السلام می‌رویم، اگر از دست پاسبان راه رها شویم! میرزا یحیی گوید: چون نام آن حضرت را شنیدم، تنم لرزید و با خود گفتم: من که از این مرض می‌میرم، پس چرا در قزوین بمیرم؟ طیب مطلق او است. چرا بسوی کربلای او رو نکنم که اگر در راه هم مردم، به او توسل جسته باشم! سپس با گریه گفتم: ای ابا عبدالله، نظری به من فرما که با این حال رو به سوی تو کردم! پس برخاستم و آنها مرا بر مرکب سوار کردند و از راه قزوین دور شدم! همراهانم گفتند: کجا می‌روی؟ گفتم: به کربلا! گفتند: تو برای رفتن یک فرسخ نیز توانایی نداری! گفتم: چاره‌ای نیست! توانایی باشد یا نباشد. گفتند: پرستار نداری و راه هم بسته است، گفتم: با نظر امام علیه‌السلام به کسی نیاز ندارم، من از این بیماری خوب نمی‌شوم و نمی‌خواهم در قزوین بمیرم. بالاخره آنها از من نومید شدند و من با گریه و توسل، قصد کربلا کردم. در منزل دوم، آن سه نفر مرا دیدند و گفتند: تو به قزوین برای درمان می‌رفتی؟! گفتم: شنیدم طیبی در کربلا است که طب را از پدرانش به ارث برده و به پسرانش ارث داده است! آنها از نامش پرسیدند، گفتم: امام حسین علیه‌السلام. همه گریستند و به من نوید خدمت و پرستاری دادند. بالاخره تا کرمانشاه خودم در منزل جابجا می‌شدم، ولی نفخ شکم هر روز زیادتر می‌شد. [صفحه ۴۲۸] چون در کربلا منزل کردیم؛ هنگام شب، برف و باران فراوانی بارید و ورم زهار پدید آمد و پیوسته در حال زیاد شدن بود تا به بعقوبه رسیدیم و ورم همه‌ی زهار را فراگرفت و آزار و دردش سخت‌تر از همه جا بود. چون به کاظمین رسیدیم، به آن دو امام علیه‌السلام پناه بردم و هر روز و هر شب از آنها شفا خواستم. در شب جمعه حالم بسیار سخت شد و نفسم تنگ شد و نزدیک صبح با سختی و رنج به حرم رفتم و از آنها خواستم شفاعت کنند که زنده بمانم تا عسکرین و امام حسین و

حضرت علی علیه السلام را هم زیارت کنم. در هنگام برآمدن خورشید به خانه برگشتم و همراهانم قصد سامره داشتند. با خود گفتم: اگر با آنها به زیارت سامرا نروم، دیگر نمی توانم عسکرین علیهما السلام و حضرت حجت علیه السلام را زیارت کنم و شاید آنها مرا شفا دهند و اگر هم در کربلا یا نجف مردم افسوسی به خاطر زیارت آنها ندارم. بالاخره یک مرکب برایم گرفتند و با آنها رفتم و ملا احمد شاهرودی از طلبه های نجف هم با ما بود و جمع بسیاری از اهل شوشتر و یکی از بزرگان هند هم در کاروان بودند و همه تعجب می کردند که من با این مرض سخت چگونه مسافرت می کنم؟ پس از زیارت دو امام علیهما السلام، در صحن مطهر سامرا به خدمت «میرزای شیرازی بزرگ» - امام جماعت آنجا - رسیدم و سختی حال خود را به او گفتم و او در حق من دعا کرد که پیش از مردن به زیارت امام حسین علیه السلام و پدرش حضرت علی علیه السلام برسم. میرزا یحیی پس از شرح چگونگی بازگشت به کاظمین و سپس به کربلا، می گوید: در کربلا به کاروانسرای امین الدوله وارد شدیم، ولی رفقا مرا که توان رفتن به حرم نداشتیم در مدرسه شیخ عبدالحسین تهرانی - که در گوشه غربی صحن بود - منزل دادند و دو شب در آنجا بر بالای پشت بام مشرف به صحن می رفتم و زیارت [صفحه ۴۲۹] می خواندم و می گریستم و تا سپیده دم به حضرت امام حسین علیه السلام ملتجی می شدم. در روز چهارشنبه بیست و ششم ذی قعدة، سید حسین بهبهانی - مجاور نجف - به عیادتم آمد و چون بر امراضم مطلع شد، گفت: پسر مرا می فرستم که تو را نزد «حاج میرزا اسدالله طبیب شیرازی» ببرد و نام پزشکان دیگری را هم برد، ولی من جوابی ندادم! نیم ساعت به غروب روز پنج شنبه، حالم سخت شد و شکمم از اثر نفخ می خواست بترکد و جانم در آید و گویا کسی با کلبتین اعضاء و احشایم را از درون می کشید! پس به مرگ خود یقین کردم از زندگی نومید شدم و با خود گفتم: اگر خدا مهلتم دهد خود را به درون حرم می کشم، تا در آنجا بمیرم تا ذخیره ای برای آخرت من باشد و مردم پس از مرگ، برایم طلب رحمت و آمرزش

کنند و پس از آن، با تصمیم مردن، قصد حرم کردم! چون دیدم زوار بسیارند، به سمت پایین پا آمدم و به شبکه‌های ضریح چسبیدم و ضریح را بوسیدم. سپس چون از ازدحام مردم بی‌تاب شدم، کنار آمدم و به دیوار تکیه کردم ولی باز تاب نیاوردم و ساعتی برای استراحت در ایوان آمدم و نشستم. چون نماز جماعت برپا شد، مرا از آنجا راندند و آمدم در صحن سمت بالا سر و چون قدری دردم تخفیف یافته بود، حدود نیم ساعت استراحت کردم. وی پس از شرح مفصلی درباره‌ی رفت و آمدش در حرم و صحن و ایوان تا ساعت نه شب - که حرم خلوت شد - می‌گوید: در صحن، در کنار پنجره‌ی بالاسر، عبا به سر کشیدم و خوابیدم. در خواب دیدم که در اتاق هستم و شخصی می‌گوید: برخیز که وقت زیارت است. گفتم: حال ندارم! اکنون از زیارت برگشتم و نفسم تنگی دارد، شکم و پشتم درد دارند، نمی‌توانم گام بردارم، [صفحه ۴۳۰] زهارم درد می‌کند! باز آن شخص گفت: برخیز! وقت زیارت است. از جا برخاستم و در اتاق را باز کردم و به صحن مدرسه آمدم. دیدم دنیا روشن است! با خود گفتم: آنقدر خوابیدم تا روز شد و سپس از اینکه آن شخص مرا بیدار کرد، تشکر کردم و از مدرسه بیرون آمدم. وقتی که به باب سلطانی صحن رسیدم، دیدم جمعیت بسیار در صحن هستند که تعداد آنها را کسی جز خدا نداند. گفتم: سبحان الله، راه کربلا برای زوار آزاد شده است؟ اینها کی در کربلا جمع شدند؟ من که دیشب آنها را در هنگام خروج از حرم ندیدم! سپس به صحن وارد شدم و تعجب کردم! زیرا بزرگی صحن ده برابر صحن کنونی و پر از جمعیت بود. پشت بام صحن هم پر از جمعیت بود و نور از اطراف صحن به آسمان می‌تابید و همه جا مانند روز روشن بود. از این ازدحام جمعیت، تعجب کردم و از شخصی پرسیدم: شیخنا، منع زوار برداشته شده است؟ این همه خلق از کجا آمده‌اند؟! او گفت: منع زوار چیست؟! مگر تو اینها را نمی‌شناسی؟ گفتم: نه! بحق این امام بزرگ آنها را نمی‌شناسم. گفت: اینان ارواح انبیاء و اولیا و مؤمنان و صالحان و علما و شیعیان حضرت علی هستند که از وادی السلام به زیارت حضرت امام

حسین علیه السلام آمدند. چون این سخن را شنیدم، گفتم: بحق این امام بزرگوار به من راه دهید، زیرا مریضم و می خواهم امام علیه السلام را زیارت کنم، آنها برای من راه باز کردند و من با تکیه بر آنها، خود را زیر چهلچراغ رساندم و دیدم همه ی آنها گرد ضریح می گردند و طواف می کنند و در زیر چهلچراغ در صف می ایستند و زیارت می کنند و تعظیم می کنند و عقب [ صفحه ۴۳۱ ] عقب برمی گردند و سپس از در قبله می روند و وقتی که به یکدیگر می رسند، دست می دهند و یکدیگر را در آغوش می کشند! پرسیدم: اینها از در قبله به کجا می روند؟ گفتند: به زیارت حضرت امام رضا علیه السلام می روند! پریشانیم بیشتر شد و با خود گفتم: من هم می روم و زیارت می کنم و اصلا به کفشداران مراجعه نمی کنم. مستقیما به سمت ایوان آمدم و می خواستم به ایوان بروم، ولی نتوانستم. یکی از آنها مرا برداشت و در ایوان گذاشت. در آنجا جمعی را دیدم که از ایوان تا در رواق صف بسته اند و در میان خود کوچه داده اند و آثار بزرگواری از آنها نمایان است. آرام به رواق آمدم و دیدم پرده ی آویخته بر در میانه ی حرم، بالا زده شده و پرده دیگری برابر ضریح مطهر آویخته است و آن امام مظلوم علیه السلام در میان ضریح ایستاده اند و پرتو جلالشان مانع از دیدار جمال ایشان است. پیرمردی سپید موی نیز با جامه ی عربی تکیه به دیوار داده و چون بنده ذلیل در برابر آن حضرت ایستاده است. من با حال منقلب کم کم راه رفتم تا به حرم داخل شوم. چون خواستم وارد شوم، شخصی گفت: داخل حرم مرو! گفتم: نمی بینی که بیمارم و می خواهم امام علیه السلام را زیارت کنم؟ دوباره او گفت: الان داخل مرو! گفتم: چرا؟ گفت: حضرت زهرا علیها السلام و خدیجه ی کبری علیها السلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام در حرم هستند. و فهمیدم که پیغمبرانی که نیاکان ائمه علیهم السلام هستند، در حرم آمدند و پیغمبران دیگر در بیرون حرم هستند! چون این سخن را شنیدم، پریشان شدم و عقب عقب به در رواق برگشتم و پشت به دیوار دادم و خوار و متواضع و دست به سینه ایستادم و گفتم: السلام علیک یا

اباعبدالله و علی الارواح التی حلت بفنائک! در این هنگام دیدم شیخ سپید مویی از حرم بیرون آمد در برابرم ایستاد و گفت: تو [ صفحه ۴۳۲ ] بیمار هستی؟ گفتم: آری. گفت: با اینحال و با این بیماری به زیارت آمدی؟ گفتم: آری. دو ماه است که با این حال به زیارت آمده‌ام و اکنون کارم سخت و صبرم تمام شده است و هر چه از امام علیه‌السلام شفا خواستم، به من شفا نداده‌اند و از ایشان مرگ خواستم، این خواسته را هم عنایت نکردند. سه بار گفت: صبر کن! گفتم: شیخنا، تو از رنج بیماریم آگاه نیستی و گرنه نمی‌گفتی صبر کن! به حق رسول الله، نمی‌توانم صبر کنم! سپس او به جای خود در حرم مطهر برگشت. من با خود گفتم: در رواق پایین پا بروم و قبر آقا باقر و سید علی را زیارت کنم، سپس آمدم و آنها را زیارت کردم و رواق هم پر از جمعیت بود. آنگاه سر قبر ابراهیم پسر امام هفتم علیه‌السلام آمدم و او را هم زیارت کردم و دور زدم تا به ضریح حبیب بن مظاهر علیه‌السلام رسیدم. و در همان جای اول ایستادم و خواستم او را زیارت کنم، باز آن شیخ آمد و دو مرتبه گفت: صبر کن! گفتم: به حق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نمی‌توانم صبر کنم! مرضم یکی دو تا نیست و دیگر تاب ندارم. باز هم گفت: صبر کن برای تو بهتر است. باز امام علیه‌السلام را به حق عصمت مادرش، شهادت پدرش و به جوان مدفون در پایین پایش قسم دادم که مرا شفا دهد یا مرگم را بخواهد تا خلاص شوم، زیرا که دیگر تاب ندارم. آن شیخ گفت: تاب صبر نداری؟ گفتم: نه، ای شیخ! شیخ در این لحظه گفت: تو را شفا دادند! چون آن شیخ به حرم برگشت، با خود گفتم: شاید او متولی حرم باشد و سپس توجه کردم و شیخ بزرگوار سپید مویی را دیدم که در کنارم ایستاده بود. به او گفتم: شیخنا، این شیخ محاسن سپید، که از حرم بیرون آمد، متولی حرم است؟ گفت: او را نشناختی؟ گفتم: نه گفت بیش از یک ساعت به او متوسل شدم و او را نشناختی؟! گفتم: به حق این امام بزرگوار علیه‌السلام او را نشناختم! گفت: او حبیب بن مظاهر است. [ صفحه ۴۳۳ ] افسوس خوردم که کاش او را شناخته بودم و به دامن او چسبیده بودم! سپس دست در جیب

کردم، سه مجیدی در آن بود که هر کدام پنج قران ایرانی است و با افسوس گفتم: کاش او را شناخته بودم و اینها را به او داده بودم، تا بر امام حسین علیه السلام نثار کند. در این هنگام دیدم که امام علیه السلام می فرمود: آنها را به خدام حرم بده! گفتم: یا بن رسول الله، آنها را نمی شناسم! حضرت علیه السلام با انگشت اشاره کردند و فرمودند: به آن کلیددار بده، رو برگرداندم و در بیرون در قبله، مردی ریش سفید را دیدم که دست به سینه در برابر حرم ایستاده بود آنگاه امام علیه السلام فرمودند: «به دوستان و امنای ما بگو که در اقامه‌ی مصیبت ما اهتمام ورزند!» به آن شیخ که پهلویم بود گفتم: از کجا دانستی که من بیش از یک ساعت به حبیب بن مظاهر علیه السلام متوسل شدم؟ گفت: دیدم، شرم کردی که از نامش بپرسی! و سپس او از من جدا شد و از شخص دیگری نام او را پرسیدم. گفت: او هانی بن عروه علیه السلام بود! دوباره پریشان شدم و افسوس خوردم که چرا او را نشناختم و به دامن او نچسبیدم. آنگاه پشت به دیوار دادم و گفتم: السلام علیک یا ابا عبدالله. ناگاه آواز مؤذن بلند شد و من بیدار شدم و در پا و پشت و زهارم دردی نبود! و نفسم تنگ نبود و شکم نفخ نداشت! بر خود لرزیدم و نشستم و کمر بند روی رانم افتاد! چشمم را مالیدم و گفتم: شاید خوابم؟! چون چنین دیدم، داد زدم و گفتم: یا حسین! سپس برخاستم و وضو گرفتم و قضیه‌ی شفای من منتشر شد و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء. مرحوم نوری می فرماید: خود راوی، این بیمار را در کربلا دیده بود. بسیاری از مجاوران و زوار کربلا نیز او را دیده بودند. سید حسن (راوی این قضیه) گفت: من که او را روز شنبه دیدم، نمی پنداشتم که او همان بیماری است که روز چهارشنبه‌ی گذشته [صفحه ۴۳۴] دیده بودم. زیرا آن روز چهره‌اش تابان و سرخگون و شکمش معتدل بود با اینکه روز چهارشنبه چهره‌اش بی نهایت زرد و شکمش چون خیکی باد کرده بود. [۲۲۶].



موضوع: ۱- عطای حاجات آیه الله العظمی مرعشی نجفی قدس سره، شماره قضیه: ۲۴۰ موضوع: ۲- عطای پول با برکت به سید حسین، پدر یکی از خدام، شماره قضیه: ۲۴۲ موضوع: ۳- پیدا شدن کیسه‌ی پول شخص زائر به برکت امام حسین علیه السلام، شماره قضیه: ۶۷ موضوع: ۴- زنده شدن پسر ملا عبدالحسین خوانساری، به واسطه‌ی دعای پدرش در حرم مطهر، شماره قضیه: ۱۴۷ موضوع: ۵- زنده شدن حاج میرزا خلیل تهرانی به واسطه‌ی دعای امام حسین علیه السلام، شماره قضیه: ۱۵۰ موضوع: ۶- عطای قرائت قرآن و مفاتیح به ملا علی کازرونی، شماره قضیه: ۲۴۱ موضوع: ۷- شفای فرزند مردی، که خدام او را بیرون کردند، شماره قضیه: ۱۰۴ موضوع: ۸- شفای شخصی که مورد غضب حضرت ابوالفضل علیه السلام قرار گرفته بود، در حرم امام حسین علیه السلام، شماره قضیه: ۸۰ [ صفحه ۴۳۷ ]

### گرفتن حاجات و شفا در حرم حضرت ابوالفضل

#### عطای شدن حاجت شیخ عبدالرحیم شوشتری به دست مرحوم شیخ انصاری

علامه شیخ عبدالرحیم شوشتری (متوفی ۱۳۱۳) از شاگردان شیخ انصاری قدس سره فرمود: پس از زیارت حضرت اباعبدالله علیه السلام به زیارت حضرت ابوالفضل علیه السلام مشرف شدم. زائری را دیدم که پسر مسلول خود را به شبکه‌ی ضریح مقدس آن حضرت ارتباط داده و با توسل و تضرع شفای او را خواهان بود، یک مرتبه دیدم پسر بلند شد «و یصیح: شافانی العباس!» فریاد می زد: عباس مرا شفا داد! بی درنگ مردم ازدحام کردند و لباسش را برای تبرک قطعه قطعه نمودند. وقتی که این کرامت را به چشم خود دیدم، به ضریح مطهر چسبیدم و با عصبانیت عرض کردم: عرب جاهلی را شفا می دهید و مسرور می گردانید و من که با تحمل زحمات علم و معرفت را تحصیل کرده‌ام و با ادب در برابرتان تمنا می کنم، حاجتم را [ صفحه ۴۳۸ ] نمی دهید و محروم

برمی گردانید؟ اگر نیازمندی مرا رفع نکنید، ابداً به زیارتتان نخواهم آمد! وقتی از حال عصبانیت آرامش یافتم، از تجاسر و سوء ادب خودم، به ساحت پروردگار استغفار نمودم و از محضر آن حضرت، یقین و هدایت خواستم. بالاخره وقتی به نجف اشرف برگشتم شیخ مرتضی انصاری (قدس الله روحه) به ملاقات مفتخرم فرمود و دو کیسه پول به من داد و گفت: این آن چیزی است که از حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام مسئلت کردی (منزلی برای خود خریداری کن و به حج بیت الله مشرف شو!) و توسل من به آن حضرت برای همین دو حاجت بود. [۲۲۷].

### برداشتن مالیات از املاک سید هادی قزوینی

عالم مهذب و ثقه، آقای سید عباس بطاط البصراوی، به نقل از استادش، عالم جلیل و فقیه نبیل مرحوم آقا شیخ عباس مظفر نجفی قدس سره از قول مرحوم شیخ محسن السعدون، کرامت مهمی را به شرح زیر نقل کرد: مرحوم شیخ محسن السعدون می گوید: سید جلیل القدر مرحوم سید هادی قزوینی، نواده‌ی سید الفقهاء و المجتهدین آقا سید مهدی قزوینی حلی قدس سره، هر ساله در دهه‌ی اول محرم، مجلس با شکوهی به عنوان عزاداری حضرت سیدالشهداء علیه السلام برپا می کرد و همه‌ی طبقات مردم در آن مجلس شرکت می کردند. سید هادی قزوینی، در شهر طویریج و حومه آن (در سه فرسخی کربلا)، شخصیت [صفحه ۴۳۹] و نفوذ کاملی داشت و از حیث داشتن ثروت بسیار و زمین‌های وسیع زراعتی، ممتاز بود. از این روی، افراد زیادی در مجلس وی شرکت می جستند. من (شیخ محسن) نیز هر سال تمام ایام دهه را در مجلس وی حضور می یافتم و می دیدم آقا سید هادی در روز هفتم محرم الحرام، وقتی که منبری مصیبت حضرت قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام را می خواند، منقلب می شد و گریه‌ی عجیبی می کرد، تا از حال می رفت و حدود عصر، حالش به جا می آمد! این مطلب برای جمعی از مؤمنین موجب سؤال شده بود، ولی جرأت نمی کردیم سؤال

کنیم، چون سید دارای هیبت بود. تا این که در یکی از همین سال‌ها وقتی حالت سید را در روز هفتم محرم دیدم، تصمیم گرفتم سبب گریه‌ی زیاد و خلاف متعارف ایشان را در روز هفتم، در هنگام خواندن مصیبت حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام جویا شوم. وقتی از ایشان علت این امر را سؤال کردم، در جوابم گفت: چه کاری داری؟ و چرا از این مطلب سؤال می‌کنی؟ و اصرار زیاد نمودم که علت این امر را برایم توضیح دهد. و نهایتاً در جوابم فرمود: من هر چه دارم از حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام است. می‌دانی که من زمین کشاورزی دارم و کل مخارج سالانه‌ی خود و خانواده‌ام و نیز مهمانان زیادی که در طول سال دارم، همه از عایدات این زمین است. من سالها بود که به حکومت مالیات نمی‌پرداختم، تا این که حاکمی از طرف حکومت عثمانی بغداد، در کربلا منصوب گشت و از همان آغاز اعلام کرد که افراد باید مالیات زمین خویش و همچنین تمامی بدهی‌های سالهای گذشته‌شان را بدهند. وی ده روز برای این کار مهلت داد و تهدید کرد که اگر در ظرف این مدت، کسی مالیاتش را پرداخت نکند؛ زمینش مصادره می‌شود و به دیگری واگذار خواهد گشت. [صفحه ۴۴۰] من سخت در مشکل قرار گرفتم و مع‌الاسف هیچ راهی هم نبود که بتوان حاکم را از نظرش منصرف کرد، لذا تصمیم گرفتم برای رهایی از شر این حاکم، به نجف اشرف بروم و به جدم حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام متوسل گردم. از (طویرج) به نجف اشرف رفتم و به مدت سه شبانه روز خودم و همراهانم در حرم ماندیم و طی این مدت به حضرت متوسل شدم و نتیجه‌ای ندیدم. ناراحت شدم و از نجف به کربلا رفتم و آنجا در منزل حرم حضرت سیدالشهداء صلوات الله و سلامه علیه، سه شبانه روز، با همراهان در حرم ماندم و متوسل شدم و گریه کردم، ولی باز نتیجه‌ای ندیدم. لذا آنجا را نیز ترک کردم، و به حرم حضرت باب الحوائج، ابوالفضل العباس علیه‌السلام رفتم و یک شب خودم و همراهانم در حرم ماندیم و من ضریح حضرت را گرفتم و متوسل به ایشان شدم و گریه کردم. اواخر شب خوابم برد. در عالم خواب خود را در حرم

حضرت سیدالشهداء علیه السلام نزدیک قبر جناب حبیب بن مظاهر علیه السلام یافتیم، و دیدم حضرات خمس طیبه، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، حضرت امیر مؤمنان، حضرت فاطمه زهراء، امام حسن و امام حسین علیهم السلام نشستند: خواستم حرکت کنم، و خودم را به آنها برسانم، دیدم قادر به حرکت نیستم! خواستم فریاد بزنم، زبانم بسته شد. در این اثنا، دیدم اسب سواری وارد صحن حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام شد و از اسب به زیر آمد. سوار مزبور که قد رشیدی داشت و اوصافش همان طور بود که اهل منبر درباره‌ی شمائل حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام می گفتند، وارد حرم شدند و به خمس طیبه علیهم السلام سلام کردند و دست همه‌ی آنها را بوسیدند، سپس پشت سر امام حسین علیه السلام آمدند و نشستند و در گوش آن حضرت آهسته چیزی گفتند که من ملتفت نشدم و آنگاه رفتند و در مقابل آنان نشستند. [صفحه ۴۴۱] حضرت امام حسین علیه السلام رو به جدشان حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کردند و عرض نمودند: «یا جداه، ابوالفضل العباس می گوید امشب سید هادی آمده و به من متوسل شده است و حاجتش را می خواهد». رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جواب امام حسین علیه السلام عبارتی را فرمودند، که فهمیدم حاجتم روا نمی شود. مجدداً حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام نزد برادرشان امام حسین علیه السلام آمدند و در گوش آن حضرت آهسته چیزی گفتند. امام حسین علیه السلام این بار روی به حضرت عباس علیه السلام کردند و فرمودند: شما خودتان با جدم صحبت کنید. حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام آمدند و مجدداً دست مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را بوسیدند و دو زانو در مقابل آن حضرت نشستند (و قریب به این مضمون) عرض کردند: یا رسول الله، من در بین مردم به باب الحوائج معروف شده‌ام و شیعیان درباره‌ی حوائجشان به من رجوع می کنند. شما از خدا بخواهید که مردم فراموش کنند من باب الحوائج هستم، تا دیگر کسی به من رجوع نکند! در این هنگام پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم حضرت

ابوالفضل العباس علیه السلام را در بغل گرفتند و بوسیدند و ایشان ملاطفت کردند و این آیه شریفه را خواندند: «یمحو الله ما یشاء و یشاء و یشاء و یشاء». سید هادی می گوید: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را خواندند، در همان عالم خواب فهمیدم که حاجتم روا شده است! از خواب بیدار شدم و ضریح مقدس ابوالفضل العباس علیه السلام را در بغل گرفتم و گریه کردم و سپس به همراهانم گفتم: حاجتم روا شد! آنها تعجب کردند و من در همان سحر، به طویریج برگشتم. روز سوم، چنان که عادت بود، قبل از اذان صبح بیدار شدم و برای گرفتن وضو کنار حوض رفتم. در اثنای وضو، دیدم کالسکه‌ای آمد. نگاه کردم، دیدم حاکم کربلا است [صفحه ۴۴۲] و دو بچه همراه وی هستند و خیلی خسته به نظر می‌رسد! او را در مهمانخانه بردم و در آنجا حاکم رو به من کرد و گفت: شکایت مرا به حضرت عباس علیه السلام کردی؟! الان سه شب است حضرت عباس علیه السلام به خوابم می‌آیند و می‌فرمایند: «برو سید هادی را راضی کن، و الا این دو فرزندت را خفه می‌کنم!» لذا من تمام مالیات زمین را که مبلغ هزار لیره طلاست، به تو بخشیدم. سپس صد لیره هم هدیه به من داد و رفت. از آن تاریخ تا کنون دیگر کسی برای گرفتن مالیات، سراغم نیامده است، با این که حکومت عثمانی منقرض شد و حکومت انگلیس آمد و انگلیسی‌ها هم برای گرفتن مالیات، بعد از مدتی جای خود را به دیگران دادند. در اینجا سید هادی قزوینی رو به شیخ محسن می‌کند و می‌گوید: یک شب من نزد ضریح ابوالفضل العباس علیه السلام بودم و ایشان حاجت مرا روا کردند! لذا من هر چه دارم از برکت آن حضرت است. [۲۲۸].

### به برکت حضرت عباس مادری فرزند گمشده‌اش را یافت

مؤلف کتاب «گلستان معارف» آقای غلامرضا اسدی مقدم می‌نویسد: زمانی که در دزفول بودم، زنی در همسایگی ما می‌زیست که تنها یک پسر به نام «عنبر» داشت.

شوهرش آن زمان وفات کرده بود و مع الأسف به علت نامعلومی این تنها پسر نیز از خانه بیرون رفت و دیگر برنگشت. خانم مزبور، حدود بیست سال، تنها و با فقر و فلاکت و گریه و زاری سر کرد، تا اینکه یک سال، همراه با دو زن دیگر از آشنایانش، برای زیارت عتبات به عراق رفت. [صفحه ۴۴۳] روزی در کربلا بعد از زیارت امام حسین علیه السلام به زیارت ابوالفضل العباس علیه السلام می روند، مادر عنبر به شدت گریه می کند و در حالی که فرزند مفقود شده ی خود را از آن حضرت می خواهد، بیهوش می شود. آن دو زن او را از حرم خارج می کنند و در صدد برمی آیند که او را به دکتر برسانند. در کنار خیابان، یک تاکسی را صدا می زنند. راننده آنها را سوار می کند و می پرسد: کجا می روید؟ می گویند: این زن که پسرش گم شده است در حرم گریه ی زیادی کرده و از حال رفته است، می خواهیم او را به دکتر برسانیم. راننده می پرسد شما اهل کجائید؟ می گویند: اهل دزفول. می پرسد: کدام محله؟ پاسخ می دهند: محله ی مسجد. می پرسد: اسم این زن چیست؟ می گویند: فلان. می پرسد اسم پسر گمشده اش چیست؟ می گویند: عنبر. راننده که فردی غیر از عنبر نبوده است، در حالی که اشک در چشمانش حلقه زده بود، ماشین را کنار خیابان خاموش می کند و می گوید: من عنبر هستم، و این خانم هم مادر من است. هر دو پیاده می شوند و مادر، عنبر را می شناسد. آنها یکدیگر را در آغوش می کشند و سپس عنبر آنها را به منزلش می برد! [۲۲۹].

### طفل در رحم، به پاکی مادرش شهادت داد

مرحوم آیت الله فاطمی قمی، از پدرش سید اسحق، نقل می کرد که ایشان کرارا می فرمود: کرامت زیر را از حضرت ابوالفضل علیه السلام، اگر به دو چشم ندیده باشم، کور شوم! و [صفحه ۴۴۴] اگر به دو گوشم نشنیده باشم، کر شوم! روزی در حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام مشرف بودم ناگهان دیدم جمعیت زیادی از اعراب در عقب سر دختری، سراسیمه وارد حرم مطهر شدند و حرم مملو از جمعیت شد! آن دختر

به ضریح منور چسبیده بود و با صدای بلند کلماتی جسورانه می گفت و توجه زائرین را به خود جلب کرده بود. ناگاه دیدم اهل حرم ساکت شدند، به طوری که گویی نفسهای همگی قطع شد! یک مرتبه صدایی که همه آن را شنیدند برخاست که گفت: «پدرم، شوهر مادر من است!» صدا از همان طفلی بود که در رحم آن دختر بود! با شنیدن صدا، ناگهان صدای هوسه و هلله در حرم بلند شد و مردم به این دختر هجوم آور شدند. خدام حرم، دختر را به زحمت از دست مردم بیرون آوردند و نجات دادند و به بقعه‌ای که مرکز کلیددار آستانه مقدسه‌ی حضرت ابوالفضل علیه السلام بود، بردند. کلیددار آنجا، مرحوم سید حسن (پدر محرم آقا سید عباس) بود و من با ایشان سابقه‌ی دوستی داشتم. پس از آنکه آن دختر را بردند و بقعه خلوت شد، خدمت ایشان رفتم و قضیه‌ی آن دختر را از ایشان سؤال کردم. سید حسن فرمودند: این جماعت، طائفه‌ای از اعراب بادیه نشین اطراف کربلا هستند و این دختر معقوده‌ی پسر عمویش بود. در بین اعراب قضیه‌ی نامزد بازی خیلی زشت و ننگین است، و اگر کشف شود، چه بسا منجر به خونریزی می شود، به علت محروم بودن جوان از ملاقات با عیال خود، یا به علت اینکه با پدر زنش کدورتی پیدا کرده بود، می خواست او را ننگین کند. جوان مراقب دختر بوده است و یک موقع در مکان خلوتی، وی را ملاقات کرده و با او همبستر شده است و سپس از ترس اذیت پدر زن، فرار کرده و مدتی مخفی گشته تا حمل دختر ظاهر شده است. بستگان دختر وقتی از حمل دختر مطلع می شوند، در [صفحه ۴۴۵] مقام استفسار برمی آیند و او می گوید: از شوهرم حمل برداشته‌ام! آنها این موضوع را با جوان در میان می نهند و او از ترس یا به خاطر ایزدای عمویش، بکلی منکر قضیه می شود. بستگان دختر، اراده‌ی کشتن دختر را می نمایند و او هر قدر التماس می کند، نتیجه نمی بخشد. آخر الأمر می گوید: حضرت ابی الفضل علیه السلام را حکم قرار می دهیم، هر چه آن جناب حکم کند، آماده‌ام. لذا خدمت آن حضرت آمد تا بین او و

دیگران حکمیت کند و با عنایت حضرت، بچه‌ای که در رحم وی بود، اقرار به پاکی مادرش نمود. [۲۳۰].

### یاد دادن استخاره با تسبیح به خانمی که می‌خواست از راه حرام کسب معاش نکند

حجۀ الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ علی اسلامی، فرزند مرحوم آیت الله آقای حاج شیخ عباس علی اسلامی - بنیانگذار جامعه‌ی تعلیمات اسلامی در تهران - اظهار داشتند: داستانی را بعضی از دوستان، از جناب آیۀ الله سید عبدالکریم کشمیری نقل نمودند که مشتاق شدم آن را بدون واسطه از خود ایشان بشنوم. بدین منظور به محضرشان مشرف شدم. آقای کشمیری، که در نجف می‌زیستند، مورد مراجعه‌ی اقشار مختلف مردم بودند و اکثراً از ایشان طلب استخاره می‌شد. ضمناً استخاره‌ی ایشان با تسبیح صورت می‌گرفت [صفحه ۴۴۶] و مکنونات قلبی افرادی را که مراجعه می‌کردند و استخاره می‌خواستند، بیان می‌کردند! ایشان صبحها قریب دو ساعت به ظهر مانده، در یکی از ایوانهای صحن مطهر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام می‌نشستند و افراد مختلف در این موقع برای گرفتن استخاره به ایشان مراجعه می‌کردند. آقای کشمیری نقل کردند که: مدتی بود می‌دیدم زنی با عبای سیاه و حالت زنان معیدی (به زنانی که در چادرها و یا در روستاها زندگی می‌کنند، معیدی می‌گویند) زیر ناودان طلا می‌نشیند و زنها به او مراجعه می‌کنند و او نیز با تسبیحی که به دست دارد، بر ایشان استخاره می‌گیرد! این حالت نظرم را جلب کرد. روزی به یکی از خدام صحن مطهر گفتم: هنگام ظهر که کار این زن تمام می‌شود، او را نزد من بیاور، من از او سؤالاتی دارم. خادم مزبور، یک روز پس از اینکه کار استخاره‌ی آن زن تمام شد، او را نزد من آورد. از او سؤال کردم: تو چه می‌کنی؟ گفت: برای زنها استخاره می‌گیرم! گفتم: استخاره را از چه کسی آموختی؟ چه ذکری می‌خوانی؟ و چگونه مسائل را به مردم می‌گویی؟ گفت: من داستانی دارم، و شروع به تعریف آن داستان کرد و



گفت: من زنی بودم که با شوهر و فرزندانم زندگی عادی را می گذراندم. شوهرم در اثر حادثه‌ای از دنیا رفت و من با چهار فرزند یتیم، ماندم. خانواده‌ی شوهرم، به این عنوان که من بدشگون هستم و قدم من باعث مرگ پسرشان شده است، مرا از خود طرد کردند! خانواده‌ی خودم هم اعتنایی به مشکلات مادی من نداشتند، لذا زندگی را با زحمات زیاد و رنج فراوان می گذراندم. ضمناً از آنجا که زنی جوان بودم، طبعاً دامهایی نیز برای انحرافم گسترده می شد، و [صفحه ۴۴۷] چندین مرتبه بر اثر تنگناهای اقتصادی و احتیاجات مادی نزدیک بود که به دام بیفتم و به فساد کشیده شوم و تن به فحشا بدهم. ولی خداوند کمک نمود و از گناه خودداری کردم، تا اینکه روزی بر اثر شدت احتیاج و گرفتاری، تصمیم گرفتم که چون زندگی برایم طاقت فرسا شده بود و دیگر چاره‌ای نداشتم، تن به فحشا بدهم! من تصمیم خود را گرفته بودم! اما این بار نیز خدا به فریادم رسید و مرا نجات داد. در بین ما رسم است که اگر حاجتی داریم، به حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام می آییم و سه روز اعتصاب غذا می کنیم تا حاجتمان را بگیریم! و اکثراً هم حاجت خود را می گیرند. من نیز تصمیم گرفتم، به ساحت مقدس حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام متوسل شوم و اعتصاب غذا کنم! به حرم حضرت عباس علیه السلام رفتم و دست توصل به دامنش زدم و کنار ضریح آن حضرت اعتصاب غذا را شروع کردم. بالاخره روز سوم، در کنار ضریح خوابم برد و حضرت ابوالفضل علیه السلام به خوابم آمدند و حاجتم را برآوردند و فرمودند: «تو برای مردم استخاره بگیر!» عرض کردم: من که استخاره بلد نیستم. فرمودند: «تو تسبیح را به دست بگیر! ما حاضر هستیم و به تو می گوئیم که چه بگویی!» از خواب بیدار شدم و با خود گفتم: این چه خوابی است که دیده‌ام؟! آیا به راستی حاجت من روا شده است دیگر مشکلی نخواهم داشت؟! مردد بودم که چه کنم؟ بالاخره تصمیم گرفتم که اعتصابم را بشکنم و از حرم خارج شوم و بینم چه می شود؟ از حرم خارج شدم و داخل صحن گردیدم. از یکی از راهروهای خروجی که می گذشتم، زنی به من برخورد کرد و

گفت: خانم، استخاره می گیری؟! تعجب کردم، که این زن چه می گوید؟! معمول نیست که زن برای کسی استخاره بگیرد، آن هم زنی معیدی و چادرنشین و بیابانی! ارتباط این خانم با خوابی [ صفحه ۴۴۸ ] که دیدم و دستوری که حضرت به من دادند، چیست؟! آیا این خانم از خواب من مطلع است؟! آیا از طرف آن حضرت مأمور شده است؟! بالأخره، به او گفتم: من که تسبیح برای استخاره ندارم. فوراً تسبیحی به من داد و گفت: این تسبیح را بگیر و استخاره کن! دست بردم و با توجهی که به حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام داشتم، مثنی از دانه های تسبیح را گرفتم! دیدم که آن حضرت علیه السلام در مقابلم ظاهر شدند و فرمودند که به این زن چه بگویم؟! مطالب را گفتم و او رفت. از آن تاریخ، من هفته ای یک روز به این محل زیر ناودان طلا می آیم و زنانی که وضع استخاره ی مرا می دانند، نزد من می آیند و من برایشان استخاره می گیرم و بابت هر استخاره پولی به من می دهند. ظهر که می شود، با پول حاصله، وسایل معیشت خود و فرزندانم را تهیه می کنم و به منزل برمی گردم. داستان عجیب و کرامت بالایی بود. توجه حضرت ابوالفضل علیه السلام به یک زن بی سواد، بر اثر تقوا، آیا ترس از خدا و پرهیز از گناه، می تواند این همه اثر داشته باشد؟ اولیای ما این همه به تقوای انسانها توجه دارند و در پاداش آن، چه الطافی که نمی کنند! باری، داستان را که گفت، بلند شد و رفت. بعداً، به این فکر افتادم که باز از این زن سؤال کنم و بینم چه عنایت دیگری به او شده و چه چیزهای دیگری را دیده یا درک کرده است؟ با یکی از رفقا، در صدد برآمدیم که هفته ی دیگر که او کارش تمام می شود، به دنبالش برویم و محل سکناش را یاد بگیریم! هفته ی بعد، به دنبال او روان شدیم. او می رفت و ما هم به دنبال او حرکت می کردیم و مواظب بودیم که او را گم نکنیم. داخل بازاری شد که اکثر زنان، فروشنده و خریدار بودند. همگی، عباهای سیاه یک شکل و یک قواره بر تن داشتند، به نحوی که تشخیص او بر ما مشکل شد و ناچار شدیم که سعی کنیم از روبرو او را شناسایی [ صفحه ۴۴۹ ] نماییم و مواظبش باشیم! او نشست تا قدری بامیه سوا

کند و بخرد. قدری از عبایش هم از پایش کنار رفته بود. یکباره متوجه شد که ما او را نگاه می‌کنیم و مواظب او هستیم. عصبانی شد و با ناراحتی برخاست و بدون اینکه چیزی بخرد از آن محل خارج شد! ما تصمیم گرفتیم باز هم تعقیبش کنیم، ولی با کمال تعجب دیدیم که بر جا خشکیده‌ایم و اصلاً توان حرکت نداریم! بالاخره سعیمان بی‌حاصل بود. متوقف ماندیم ولی چشمانمان آن زن را تعقیب می‌کرد. او می‌رفت تا اینکه به پیچی رسید و از نظرمان غایب شد. آنگاه پاهای ما آزاد شد و توانستیم راه برویم، ولی دیگر او از تیررس نگاه ما دور شده بود و دسترسی به او نداشتیم! این‌ها، آثار معنوی دوری از گناه است که اگر انسان سعی کند در مقابل شداید، صبورانه مقاومت ورزد و گرد گناه نگردد، این چنین مورد توجه اولیائش قرار می‌گیرد که قدرت پیدا می‌کند با یک توجه، دو عالم جلیل‌القدر را این چنین بر زمین می‌خکوب کند! [۲۳۱].

### آزاد سازی عروس از دست حرامیان و رساندن او به حرم مطهر در هنگام حضور نادرشاه

خطیب بزرگوار و مدافع مکتب اهل بیت علیهم‌السلام، آقای سید حسین فالی اظهار داشتند: جد مادری این جانب، مرحوم حاج شیخ حسن حائری، که در کربلا معروف به شیخ حسن کوچک بود، از منبریه‌ها و خدمتگزاران با اخلاص حضرت اباعبدالله [صفحه ۴۵۰] الحسین علیه‌السلام بود، که مردم او را به تقوی و ایمان می‌شناختند. ایشان می‌فرمود: در کتاب اسرارالسلطین، که نسخه‌ی خطی آن در خزانه‌ی حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام موجود است، خواندم: نادرشاه وزیری شیعه به نام «میرزا مهدی» داشت. زمان که نادر هند را فتح کرد، میرزا مهدی از او اجازه خواست که از هند برای زیارت عتبات مقدسه به عراق مشرف گردد. نادرشاه او را به مسخره گرفت که، شما شیعیان مرده پرست هستید! شخصی را که صدها سال قبل از دنیا رفته است، بر سر قبرش می‌روید و به وی سلام می‌کنید...! میرزا مهدی وزیر گفت: اینها اگر چه در

ظاهر مرده‌اند، ولی کارهایی می‌کنند که از عهده‌ی زنده‌ها بر نمی‌آید و مردم آن را کرامت و معجزه می‌نامند. از جمله کرامات مولا امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام این است که سگ چون حیوانی نجس است به قبر مطهر ایشان نزدیک نمی‌شود و از آن عجیبت‌تر، (شراب) است که چون به آنجا می‌برند فاسد می‌گردد و اثر خمیریت و مستی از آن زایل می‌شود! نادرشاه پس از شنیدن این مطلب گفت: اگر چنین است که تو می‌گویی، من هم با تو می‌آیم تا از نزدیک این کرامت و معجزه را مشاهده نمایم! چند بعد نادر به طرف عراق حرکت کرد. چون به محدوده‌ی حرم مطهر مولا امیرالمؤمنین علیه‌السلام رسید، شرابی را که از قبل در ظرفی مخصوص گذاشته، و در آن را مهر کرده بودند، تا کسی نتواند در آن تصرف کند، طلب کرد. زمانی که آن را آوردند دید بوی تندی همچون بوی سرکه از آن متصاعد می‌شود و چون آن را چشید، دید سرکه شده است! سپس یک سگ طلب کرد. سگ را آوردند، ولی هر چه سعی و تلاش کردند تا آن حیوان را وارد محوطه و محدوده‌ی حرم مطهر کنند، نتوانستند. حیوان، دستهای خود را به زمین فشار می‌داد و هرچه، ریسمان وی را می‌کشیدند فایده‌ای نداشت، تا اینکه [صفحه ۴۵۱] ریسمان پاره شد و حیوان آزاد شد و به عقب برگشت. نادرشاه، که این صحنه را دید، در مقابل عظمت امیرالمؤمنین حضرت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام سر تعظیم فرود آورد و گفت: حال که چنین است، می‌خواهم به جای این حیوان، زنجیری به گردن خود من بیفکنید و به کنار قبر مطهر مولا امیرالمؤمنین حضرت علی علیه‌السلام ببرید. زنجیری از طلا تهیه شد. ولی کسی جرأت نمی‌کرد آن زنجیر را به گردن نادرشاه بیندازد و او را به سوی حرم ببرد، زیرا فکر می‌کردند او اکنون احساساتی شده و چنین می‌گوید. ولی بعد که به خود می‌آید و حالش آرام و طبیعی گردد، آن شخص را مجازات می‌کند! در این هنگام، ناگهان شخصی ناشناس، ولی بسیار با هیبت، نزدیک شد و زنجیر طلا را به گردن نادر انداخت و او را به طرف قبر امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام کشانید. وقتی نادرشاه به کنار قبر مطهر رسید، تاجی را که

از پادشاه هند گرفته و بسیار قیمتی بود، روی قبر مطهر نهاد و عرض کرد: شاه تویی و من یکی از بندگان تو هستم، بلکه من سگ در خانه‌ی تو می‌باشم. سپس در نجف اشرف ماند و دستور داد تا گنبد حضرت را که کاشی بود طلا کردند و بعد هم به کربلا و زیارت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام مشرف شد و چون حوادث عاشورا و صحنه‌های دلخراش کربلا و مصائب جانسوز حضرت اباعبدالله و یارانش را برایش گفتند، متأثر شد و بشدت گریست. در این میان، از علمدار کربلا، حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام، نیز سخن به میان آمد و گفته شد که آن بزرگوار در روز عاشورا با چه رنجها و مشقتها روبرو شد؟ نادرشاه گفت: قبر او در کجای حرم امام حسین علیه‌السلام است؟ [صفحه ۴۵۲] گفتند: وی قبری جداگانه دارد، و نادر را به حرم حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام هدایت کردند. وقتی که چشم نادرشاه به دستگاه با شکوه و حرم با صفای قمر بنی هاشم علیه‌السلام افتاد و دید دست کمی از حرم مولایش امام حسین علیه‌السلام ندارد، از حاضرین پرسید: علت و حکمت ایجاد این تشکیلات جداگانه چیست و چرا حضرتش را در حرم امام عظیم حسین بن علی علیه‌السلام دفن نکرده‌اند؟! گفتند: این امر به علت وصیت خود سردار کربلا، قمر بنی هاشم علیه‌السلام، بوده است که به حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام گفت: مولا جان، مرا به خیمه مبر، چون به بچه‌های حرم وعده‌ی آب داده‌ام و آنها انتظار آب می‌کشند؛ و اینک اگر با این وضع به خیمه برگردم، شرمنده‌ی آنان خواهم بود. اما هر چه علما و حاضرین برایش توضیح دادند، نادرشاه قانع نشد که باید برای حضرت عباس علیه‌السلام گنبد و بارگاه جدایی باشد. در این اثنا، ناگهان صدای فریادی همه را متوجه خود کرد. دیدند جوانی، با حالت آشفته و پریشان، کنار ضریح مطهر فرزند رشید مظلوم تاریخ امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام فریاد می‌زند و با لهجه‌ی محلی می‌گوید: ای برادر زینب، به فریادم برس. نادرشاه گفت: ببینید مطلب از چه قرار است و آن جوان چه می‌خواهد؟ جوان گفت: من از قبیله‌ی مسعود هستم و محل سکونت ما،

در همین دو سه فرسخی شهر کربلا می‌باشد. در میان ما رسم بر این است که یک روز قبل از عروسی، داماد همراه با عروس، به حرم حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام می‌آیند و سوگند می‌خورند که به یکدیگر خیانت نکنند و حضرت را حکم قرار می‌دهند که هر کس به دیگری خیانت کرد حضرتش او را مجازات کند! امشب هم، شب عروسی و زفاف من است. لذا با همسرم از منزل بیرون آمدیم تا به حرم حضرت بیاییم؛ ولی در بین راه هفت نفر سوار کار مسلح به ما حمله کردند و زخم [صفحه ۴۵۳] را از من گرفتند و بردند. اکنون آمده‌ام که از حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام کمک بگیرم. نادرشاه بسیار متأثر شد و گفت: من تا شب همسرت را به تو باز می‌گردانم، ولی جوان عرب، که گویا با نادرشاه و شکوه و هیبت وی آشنایی نداشت، گفت من از تو کمک نخواستم، من از برادر زینب کبری علیها‌السلام کمک می‌خواهم، و باید هر چه زودتر همسرم را به من برگرداند و آن دزدها را به کیفر برساند. نادرشاه از سخنان گستاخانه‌ی آن جوان و اینکه او را رد کرده بود برآشفته و گفت: بسیار خوب، اگر قمر بنی هاشم حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام قبل از امشب همسرت را به تو نرساند من ترا کیفر خواهم کرد و به حسابت خواهم رسید. جوان با مشکل دوم که همان تهدید نادرشاه بود روبرو شد و خود را به روی قبر مطهر حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام انداخت و در حالی که فریاد می‌زد، گفت: ای پناه بی‌پناهان، ای پسر امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام، به دادم برس. ناگهان صدای هلهله و فریاد زنی توجه همه را جلب کرد که صدا می‌زد: «رایتک عالیة یبو فاضل، مشکور، یخو زینب!» آن زن با لهجه‌ی محلی می‌گفت: پرچمت بلند است ای ابوالفضل علیه‌السلام، سپاسگزارم ای برادر زینب! نادرشاه دستور داد جوان و همسرش را نزد او آوردند و ماجرا را از زن پرسید. هم مانند شوهرش، رسم جاری قبیله و حمله‌ی دزدان را بیان کرد و اضافه نمود که، چون دزدان مرا با خود بردند و شوهرم از من جدا و دور شد، فریاد برآوردم و حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام را به حق خواهرش زینب کبری علیها‌السلام قسم

دادم تا مرا نجات دهد. ناگهان سواری از سوی کربلا نمایان شد و با عجله و شتاب بسیار نزدیک ما آمد و به دزدان دستور داد که مرا رها کنند، ولی آنها نپذیرفتند و حتی به آن سوار حمله بردند که [صفحه ۴۵۴] یکمرتبه دیدم برقی همانند برق شمشیر به طرف دزدان حرکت کرد و سرهایشان را از بدنها جدا کرد و اکنون جسدها و سرهای آنها در آن بیابان افتاده است، اینک نیز خودم را در اینجا می بینم! نادرشاه از دیدن این کرامت قانع شد که مقام والای حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام این مقدار هست که به پاداش وفا و ایثاری که در زندگی نشان داده است، چنین دستگامی در کنار برادر عزیزش امام حسین علیه السلام داشته باشد. لذا دستور به توسعهی حرم مطهر حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام داد و مسجد بالا سر حضرت و مسجد رواق پشت سر را احداث نمود و صحن و ایوان را تزیین و تعمیر اساسی کرد. [۲۳۲].

### دست پسر قطع شد و دختر به عقد او درآمد

این قضیه توسط حجه الاسلام آقای شیخ محمد سمایی حائری به نقل از مرحوم آیت الله حاج سید محمد کاظم قزوینی قدس سره بیان شده است: یکی از خانهای ایران با خانواده اش به زیارت عتبات مشرف گردید. خان دختر زیبایی داشت که در این سفر همراه او بود. دختر به حرم حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام مشرف شد و یکی از خدمه‌ی خان شیفته‌ی جمال او گشت. خادم، در کنار ضریح مطهر دستش را روی دست دختر گذاشت، دختر فوراً رو به قبر حضرت کرد و عرض کرد: آیا سزاوار است در کنار ضریح شما این چنین به من بی ادبی نمایند؟! یا ابوالفضل العباس علیه السلام، دستش را قطع کن! پس از چند روز قرار شد که خان حرکت کند. خادم مزبور هم هر چه داشت [صفحه ۴۵۵] فروخت و پنجاه لیره‌ی طلا را در کیسه‌ای قرار داد و همراه با قافله‌ی خان حرکت کرد. در بین راه، خان متوجه شد که پولش را به سرقت برده‌اند (مبلغ پولی را که همراه داشت، یکصد لیره بود). قرار شد که افراد قافله را تماماً واریسی

کنند. پس از واری، کیسه‌ای که پنجاه لیره‌ی خادم در آن بود کشف شد به خانه خبر دادند کیسه‌ی لیره نزد این شخص کشف شد. سپس معلوم شد که داخل کیسه پنجاه لیره است. خان تصور کرد که این پول، مال اوست و دستور داد پول را گرفتند، و دست آن خادم را به عنوان سارق قطع کردند! پس از مدتی، پول در میان اثاثیه‌ی خان پیدا گردید و خان از این بابت سخت ناراحت شد و در صدد عذرخواهی برآمد. خادم که دستش قطع شده بود، رضایت نداد. خان گفت: هر چه بخواهی در قبال این عمل، به تو می‌دهم! خادم گفت: اگر می‌خواهی راضی شوم، باید دختری را به عقد من درآوری، خان قبول کرد و دختر را به عقد آن شخص درآورد. پس از عقد، دختر به او گفت: چرا تو در حرم حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام، کنار ضریح مطهر، دستت را روی من گذاشتی؟! آن شخص گفت: زمانی که دستم را روی دست تو گذاشتم، از حضرت خواستم که تو را به عقد من درآورد و حضرت خواسته‌ی من را اجابت کرد. دختر گفت: من هم از آن حضرت خواستم که دستت را قطع کند و حضرت خواسته‌ی مرا نیز اجابت کرد! [۲۳۳]. [صفحه ۴۵۶]

### **مرد جوان به درستی سوگند یاد کرد و نابینا شد، چون گاو نذری ذبح شد، چشمهای جوان نیز شفا یافت**

خطیب توانا، جناب حجة الاسلام والمسلمین آقای سید جاسم طویریجی نقل کردند: عشیره‌ای در عراق وجود دارد که به نام «آل یسار» معروف است. یک روز دختری از آنها در کنار رودخانه چند گاو را می‌چرانده است. هوا گرم و در حدود ظهر بوده است. چون مسیر خلوت بوده و کسی از آنجا رد نمی‌شده است، دختر عبایه‌اش (چادر عربی) را کنار می‌گذارد و با پیراهن و بقیه‌ی لباسهایش داخل آب می‌رود. ولی یک دفعه متوجه می‌شود که جوانی از آنجا عبور می‌کند. دختر خودش را پشت درختی پنهان می‌کند تا جوان رد شود و سپس به آب تنی می‌پردازد. زمانی که از آب



بیرون می آید می بیند عبایه اش نیست، به منزل رفته و ماجرا را برای پدر و مادرش تعریف می کند و می گوید: احتمال دارد عبایه را آن جوان برداشته باشد، چون به غیر از او کسی از آن حوالی عبور نکرد. ممکن است از روی دشمنی عبایه را برداشته باشد. پدر و مادر دختر به سراغ جوان رفتند و قضیه را به او ابلاغ کردند و مادر دختر هم نذر کرد که اگر پاکی ساحت دخترش ثابت شد، گاوی را قربانی کند و در راه حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام احسان نماید. جوان در حرم حضرت العباس علیه السلام قسم خورد که من خبر ندارم. به مجرد قسم از دو چشم نابینا شد و مردم ریختند و او را کتک زیادی زدند. جوان گفته بود: «من از عبایه خبری ندارم» و ظاهراً حق با او بود. بنابراین، پیداست که حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام در این جریان کاری دارد. باری، مادر دختر ادای نذر کرد و گاو را سر برید و عبایه از شکم گاو نر بیرون آمد. سپس بلافاصله و بدون [صفحه ۴۵۷] معطلی چشمهای آن جوان نیز بینایی خود را باز یافت و بدینگونه، کرامتی بارز از قمر بنی هاشم علیه السلام ظاهر گردید. [۲۳۴].

### شفای بیماری مهلک آیه الله العظمی سید مهدی شیرازی با توسل علامه قزوینی

خطیب بزرگوار، مرحوم حجة الاسلام والمسلمین آیت الله آقای سید محمد کاظم قزوینی قدس سره (متوفی ۱۳ جمادی الثانیه ۱۴۱۵ هـ ق) داماد فقیه بزرگوار شیعه مرحوم میرزا مهدی شیرازی، (مؤلف کتاب «علی من المهد الی اللحد» و کتابهای دیگر)، در سال ۱۳۸۹ ق نقل کرد: مرحوم آیت الله میرزا مهدی شیرازی قدس سره (متوفی شعبان ۱۳۸۰ ق) حدود هشت سال قبل از فوتش به ناراحتی کبد مبتلا گردید. روی این امر ایشان هر چه آب می نوشید آبها از بدن او دفع نمی گردید، به حدی که بدنش سنگین شد و قدرت حرکت از او سلب گردید. ناراحتی مزبور شدت یافت تا اینکه حتی خوابیدن هم برایش دشوار شد. یکی از شبهای ماه رمضان که به عیادتش رفتم، ایشان را

خیلی ناراحت دیدم، ولی دائما صابر و شاکر بود. پس از آنکه از خدمت ایشان مرخص شدم، به حرم حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام مشرف گردیدم. حرم خیلی خلوت بود و شاید مجموع افرادی که در حرم بودند از عدد انگشتهای دست تجاوز نمی کرد، زیرا تمام مردم در آن وقت [ صفحه ۴۵۸ ] مشغول خوردن سحری بودند. کنار ضریح مطهر نشسته، ضریح را با دستانم گرفتم و متضرعانه، حضرت ابوالفضل علیه السلام را شفیع در گاه الهی قرار دادم. در این لحظه تداعی حاصل شد و قبر حضرت ابی الفضل العباس علیه السلام در نظرم مجسم گردید. در لحظه مزبور، که من از تمام جهات غافل بودم و عاجزانه در حال توسل و توجه قرار داشتم، ناگهان صدایی مانند صدای شیر در جنگل، که در میان دو کوه بیچد به گوشم رسید و لرزه بر اندامم انداخت! صدا مفهوم نبود. از جا حرکت کردم، متعاقبا صدای دوم به گوشم خورد. از شدت ترس و هراس پا به فرار گذاردم و خود را با عجله به منزل رسانیدم، ولی از شدت ترس و وحشت، سحری نخوردم! اذان صبح گفته شد، نماز خواندم، ولی پس از آن هر کاری کردم که بخوابم نتوانستم. بعد از مدتی، لحظه ای خوابم برد و در عالم خواب دیدم نامه ای کوچک به دستم دادند که دو سطر در آن نوشته بود. مضمون نوشته آن بود که: ما، برای میرزا مهدی شفاعت کردیم و خداوند او را شفا خواهد داد. از خواب بیدار شدم و مجددا لرزه بر اندامم مستولی گردید. خدمت مرحوم میرزا مهدی رفتم و بشارت شفای او را دادم و گریه کردم. خداوند وی را از آن مرض مهلک به واسطه ی داروی محمدی شفا داد و او یک سال بعد از این واقعه عمر کرد و دیگر هیچ گونه ناراحتی از این جهت نداشت. [۲۳۵]. [ صفحه ۴۵۹ ]

### شفای برادر مسلول جناب آقای مولوی

جناب حجة الاسلام والمسلمین آقای مولوی قدس سره نقل فرمود: برادرم محمد اسحاق در بچگی مسلول شد و از درمان او ناامید شدیم. پدرم او را به کربلا برد و در

حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام او را به ضریح مقدس بست و از آن بزرگوار خواست که از خداوند متعال شفا یا مرگ او را بخواهد! بچه را بست و خود در رواق، مشغول نماز شد. هنگامی که پدرم به کنار ضریح برگشت، بچه گفت: بابا گرسنه‌ام! پدرم می‌گفت: بصورتش نگاه کردم و دیدم رخسارش تغییر کرده و شفا یافته است. او را بیرون آوردم و فردای آن روز انار خواست و هشت دانه انار و یک قرص نان بزرگ خورد و اصلاً از آن مرض هیچ خبری نشد! [۲۳۶].

### شفای کاسب نابینای بازار بین الحرمین در حرم حضرت ابوالفضل

عالم جلیل القدر، آقا شیخ مهدی کرمانشاهی حکایت کرد: یک مرد کاسب کوری بود که در بازار بین الحرمین دکان داشت و همه او را می‌شناختند. تا یاد داشتیم، او را نابینا دیده بودیم. یک روز در مقبره‌ی وابسته به خودمان، که در رواق پایین پای بارگاه حسینی علیه السلام می‌باشد، خوابیده بودم و چون هوا کمی گرم بود، درب مقبره را کمی باز گذاشته بودم تا باد بیاید. در این حین، ناگهان صدای هیاهو شنیدم. نگاه کردم، دیدم از سمت صحن کوچک مردم زیادی به حرم داخل شدند و چون درب مقبره‌ی ما باز بود، جمعیت به سوی مقبره‌ی [صفحه ۴۶۰] ما هجوم آوردند. در آن میان، عده‌ای دور مردی را گرفته بودند و داخل مقبره نمودند و در را بستند. خوب که نگاه کردم دیدم آن مرد نابینای معروف و مشهور است که هر دو چشم او به درستی باز شده است و مثل کاسه‌ی خون سرخ می‌درخشد! مردم لباس‌های او را پاره پاره کرده‌اند و فوج فوج برای دیدن او هجوم می‌آورند. آنان انگشت جلو چشم او می‌گرفتند و می‌پرسیدند: این چندتا است؟ و او درست جواب می‌گفت. او مدتی به همان حال، در مقبره ماند تا فشار و ازدحام مردم آرام گرفت. از او سؤال کردم، معلوم شد حضرت ابوالفضل علیه السلام چشم او را بینا و روشن، و قلب مؤمنین را از سرور چون گلشن نموده‌اند. [۲۳۷].

## شفای چشم حاج شیخ علی تاکی شهرضایی در حرم حضرت ابوالفضل

این قضیه توسط عالم پرهیزگار، واعظ و نویسنده و موالی اهل بیت علیه السلام حاج شیخ علی تاکی شهرضایی نجفی صاحب کتاب شریف زادالمتقین در دهه‌ی محرم الحرام ۱۴۲۲ هـ ق بیان شده است: در زمان مجرد بودنم در عراق، با خود عهد کرده بودم که در دهه‌ی عاشورا کار (کار نجاری و چوب‌بری) انجام ندهم. بلکه فقط به شرکت در مجالس عزاداری و سینه زنی اباعبدالله الحسین علیه السلام اشتغال داشته باشم. یک رفیقی داشتیم که به من گفت: بیا کار کن، کار کردن اشکالی ندارد و هیچ کس نگفته است که باید کارها در دهه‌ی عاشورا تعطیل شود! [صفحه ۴۶۱] بالاخره در یک دهه‌ی عاشورا ما به کار مشغول بودیم ناگهان یک اره کشیدم و قطعه‌ای از چوب کنده شد و به سیاهی چشمم اصابت کرد و فرورفت، چشمم شروع به آبریزش کرد و دیگر قابل باز شدن نبود. به هر دکتری هم مراجعه کردم نتیجه‌ای نگرفتم. دکترها می‌گفتند: نباید نان بخوری و به همین جهت من تا چهل روز فقط شوربا و غذاهای مایع مصرف می‌کردم. بهر حال از طبابت پزشکان کربلا نتیجه‌ای نگرفتم و مرا به رفتن به بغداد تشویق نمودند. در این هنگام که مأیوس شده بودم و تنهایی و غربت از یک سو و درد چشم از سوی دیگر مرا مستأصل ساخته بود، به حرم حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام پناه بردم و گفتم: یا ابوالفضل! یابن امیرالمؤمنین! من در اینجا تنها هستم و کسی را ندارم [در آن زمان هنوز مجرد بودم] برای من رفتن به بغداد خیلی مشکل است. سپس گریه‌ی زیادی کردم و به حضرت ابوالفضل علیه السلام التماس کردم. پنبه‌ای روی چشمم گذاشته بودند و آن را بسته بودند، اما احساس می‌کردم که چشمم پر است و درد آن بسیار شدید بود. خلاصه همینطور که مشغول زاری و التماس بودم، ناگهان احساس کردم که چشمم خالی شده است! از حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام به طرف رواق حرکت کردم و چون به رواق رسیدم، چسب روی چشم را باز کردم و پنبه را برداشتم

و به پنبه نگاه کردم. دیدم چرکها و آن قطعه چوب همه از چشمم بیرون آمده است و روی پنبه است. پنبه را در سطل آشغال انداختم و چشمم شفا گرفته و سالم شده بود! البته کار ائمه اطهار علیهم السلام اینگونه است، معجزات آنها زیاد است، لطف آنها در حق ما هم خیلی زیاد بوده است، آنها در آنجا به ما توفیق ازدواج دادند و زندگی ما را سامان بخشیدند. آنها لطف زیادی دارند، امیدوارم که ما شیعه‌ی واقعی آنها باشیم. ] صفحه ۴۶۲

### بچه‌ی ناقص الخلقه را به طرف ضریح پرتاب کرد و سالم بازگشت

این قضیه توسط واعظ جلیل القدر جناب آقای حاج سید علی مدرسی یزدی بیان شده است: در سال ۱۳۴۲ شمسی به زیارت حضرت سیدالشهدا علیه السلام و برادر بزرگوارش، حضرت قمر بنی هاشم علیه السلام، موفق شدم. روزی پس از زیارت حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام به یکی از خدام حرم آن حضرت گفتم: یک کرامت را که به چشم خود دیده‌ای، برایم تعریف کن. خادم گفت: روزی یکی از شیوخ عرب را دیدم که سواره وارد صحن شد. وی که بچه‌ای را در بغل داشت، وقتی به ایوان حضرت رسید، آن بچه را به طرف قبر مطهر حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام پرتاب کرد و خطاب به آقا عرض کرد: من بچه‌ی ناقص از شما نخواسته‌ام! من نگاهم به بچه افتاد، دیدم از پا علیل است، ولی پس از مدتی سالم به طرف پدر برگشت! از آن پدر پرسیدم قضیه چه بوده است؟! گفت: من فرزند نداشتم. متوسل حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام شدم تا از خدا بخواهد که خدا فرزندی به ما عنایت فرماید. در نتیجه، خدا این پسر را به ما مرحمت کرد. ولی پسر معلول به دنیا آمده بود و همسرم آن را از من پنهان می‌داشت تا من به نقص عضو وی پی نبرم. بالاخره روزی چشمم به پای فرزندم افتاد و فهمیدم معلول است. علت آن را پرسیدم. همسرم گفت: از روز تولد به همین نحو بوده است، ولی من وقتی که او را

قنداق می کردم از شما پنهان می داشتم، تا امروز که این راز فاش شد. من هم بچه را از همسرم گرفته و به حرم مطهر قمر بنی هاشم علیه السلام آوردم و عرض کردم: آقا جان، من از شما فرزند ناقص نخواستم و او را به طرف حرم پرت کردم و [صفحه ۴۶۳] اکنون شما دیدید که حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام پسر را شفا داد. [۲۳۸].

### شفای جوانی که ظاهراً فوت کرده بود و به ضریح دخیل بسته شده بود

این قضیه توسط حضرت آیت الله حاج سید محمد مفتی الشیعه بیان شده است: ایامی که در نجف اشرف بودم، یک روز به کربلا مشرف شدم. کاری لازم داشتم و قرار بود با شخصی در حرم حضرت عباس علیه السلام دیدار کنم. پس از تشریف به حرم حضرت سیدالشهداء علیه السلام، به حرم حضرت عباس علیه السلام آمدم و بعد از زیارت در بالا سر حضرت علیه السلام، مشغول خواندن قرآن شدم تا شخص مزبور سر وعده‌ای که داده بود بیاید. در قسمت بالا سر حضرت، نزدیک ضریح، جوانی مریض (حدوداً سی ساله) را دیدم که گویا دکترها گفته بودند، کار او از معالجه گذشته و بهبودی پذیر نیست، و لذا اقوامش او را برای استشفای دخیل بسته بودند. باری، من مشغول قرآن خواندن بودم، که دیدم یک زن محجبه که عبای عربی سیاهی پوشیده و روبنده‌ای بر چهره داشت، نزد من آمد و به فارسی گفت: آقا، این جوان ظاهراً فوت کرده است و خادمها چند بار گفته‌اند: مریضتان را که به ضریح بسته‌اید، باز کنید و ببرید! ولی این عربها اعتنا نکرده‌اند، حتی خود خادمها خواسته‌اند که دخیل را باز کنند، عربها با آنها دعوا کرده و مانع شده‌اند و دیگر خادمها جرئت اقدامی را ندارند. شما تشریف بیاورید و این مریض را که مرده است باز کنید، زیرا شما سید هستید و از آنجا که عربها برای سادات احترام خاصی قائل هستند، مانع شما [صفحه ۴۶۴] نمی شوند. من در جواب گفتم: خانم، من زبان آنها را در موقع صحبت کردن درست نمی فهمم. خانم مزبور خیلی اصرار کرد، ولی من قبول نکردم و لذا رفت به خود آن عربها، به زبان خودشان،

سخنی گفت: که در نتیجه دیدم چند نفر از آنها به طرف من آمدند و یکی از آنها دست مرا بوسید و مطلبی را گفت که فهمیدم از من دعوت می کند شالی را که مریض خود را با آن به ضریح بسته بودند، باز کنم، زیرا از بهبودی وی مأیوس شده‌اند. من بلند شدم و نزد ضریح آمدم، جمعیت زیادی در اطراف ضریح و پیرامون شخص مریض بودند. دیدم ظاهراً آن مریض فوت شده و رنگش به زردی گراییده است. خواستم پارچه و شال را باز کنم، ولی شخصی از زائرین به من گفت: آقا شما باز نکنید! این گونه کارها، کار این خدمه است و آنان از شما گلایه خواهند کرد که چرا در امور آنان دخالت می کنید! من کنار رفتم و از رواق خارج شدم. ولی چون منتظر آن رفیقی بودم که با وی وعده‌ی دیدار داشتم، دوباره از در دیگری وارد رواق شدم و به قصد زیارت حضرت عباس علیه السلام (به عنوان نیابت از ارحام و گذشتگان خودم) داخل حرم شدم و زیارت کردم. سپس آمدم در کناری و مشغول نماز زیارت شدم. جمعیت در بالای سر زیاد شده بود. یکوقت دیدم سر و صدا بلند شد! خیال کردم آن جوان فوت کرده، و ارحام او سر و صدا به راه انداخته‌اند. ولی وقتی بلند شدم و آمدم، دیدم آن جوان شفا یافته و بلند شده است! زنها هلهله‌ی شادی می کردند و اشعار عربی می خواندند. لحظه‌ای نگذشت که مردم به سمت جوان هجوم آوردند و به بوسیدن دست و پیشانی وی مشغول شدند. [صفحه ۴۶۵] جماعتی هم که در صحن بودند فهمیدند کرامتی از حضرت ظاهر شده است و دویدند و آمدند و به پاره کردن لباسهای وی پرداختند تا برای تبرک ببرند! خدمه‌ی حرم نیز که در اثر کثرت جمعیت خوف از آن داشتند که جوان صدمه بیند مانع هجوم و حمله‌ی مردم می شدند. پس از آن، دیگر به علت ازدحام، اطلاع تفصیلی از جریان پیدا نکردم و به نجف برگشتم. [۲۳۹].

**شفای بیماری وسواس، با دیدن وضوی حضرت ابوالفضل**

صاحب کتاب حیاة العباس علیه السلام حاج شیخ محمد جعفر شاملی، در ص ۶۰ می نویسد: حاج سید موسی زیارت نیا، صاحبخانه‌ی ما، در مشهد حکایت کرد: شیخ محمد نامی از اهل تبت چین، بسیار شایق بود که موفق به تحصیل علم شود. وی ضمناً دچار مرض وسوسه بود و در هنگام وضو بسیار به زحمت می افتاد و از این مشکل به تنگ آمده بود. شیخ محمد به نجف اشرف مشرف گشت و برای روا شدن این دو حاجت، پای ضریح حضرت امیر علیه السلام به تضرع و زاری پرداخت و از حال طبیعی بیرون رفت. در آن وقت شنید که گوینده‌ای گفت: تو موفق به تحصیل علم می شوی، و برای رفع وسوسه نیز نزد حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام برو. شیخ محمد گفت: چون به حال آمدم، برخاستم و به کربلا آمدم و به زیارت قبر امام حسین علیه السلام و سپس به زیارت حضرت ابوالفضل علیه السلام پرداختم. آنگاه به مدرسه آمدم و شب را در حجره‌ای به سر بردم. چون خوابیدم، در عالم خواب مشاهده کردم که به حجره آمدم. دیدم پیغمبر [صفحه ۴۶۶] خدا صلی الله علیه و آله و حضرت امیر علیه السلام نشسته‌اند. سلام کردم، آنها به من جواب دادند و فرمودند: بنشین! همان طور که نشسته بودم، حضرت ابوالفضل علیه السلام آمدند و به حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سلام کردند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: بنشین! سپس حضرت امیر علیه السلام نزد حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به تعریف از حضرت عباس علیه السلام پرداختند. حضرت خاتم الانبیاء فرمودند: می دانم! حضرت امیر المؤمنین علیه السلام عرض کردند: یک انعام و هدیه‌ای به او بدهید. حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: بهترین هدیه این است حضرت عباس علیه السلام برخیزد، وضو بگیرد و به نماز بایستد و ما، به جماعت، به او اقتدا کنیم! حضرت عباس علیه السلام برخاستند و وضو گرفتند، آب کمی به صورت خود زدند و آن را شستند: سپس به شستن دست راست و دست چپ پرداختند و در پی آن مسح کشیدند و در



پایان وضو رو به من کردند و فرمودند: «ما این طور وضو می گیریم!» سپس من از خواب بیدار شدم، و پس از آن دیگر وسوسه‌ای هنگام وضو نداشتم. [۲۴۰].

### شفای دختر دیوانه‌ای که او را به ضریح بسته بودند

حجۀ الاسلام آقای حاج شیخ محمد معین الغربائی، فرزند آیۀ الله شیخ عمادالدین و نوه‌ی مرحوم آیۀ الله معین الغربائی خراسانی این قضیه را نقل فرمودند: تقریباً چهل سال قبل که هنوز ازدواج نکرده بودم، یک شب جمعه، از نجف اشرف پیاده به کربلای معلی رفتم و دعای کمیل را در حرم مطهر حضرت قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام خواندم. وسط دعا خوابم برد و دقایقی بعد سر و صدا و شیون فوق العاده‌ای مرا از خواب بیدار کرد. [صفحه ۴۶۷] دیدم دختر عربی را به ضریح مطهر حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام بسته‌اند و او که مرض جنون دارد، به مردم جسارت می‌کند. پدر و مادر و بستگانش اطراف او را گرفته بودند و برای شفای این دختر دیوانه به حضرت قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام متوسل شده بودند. یک نفر که در همان جا خود را دکتر روان پزشکی معرفی می‌کرد و ایرانی هم بود، به من گفت: بگو این دختر را بیاورند در فندق الحرمین، من در آنجا هستم و این مریض را معاینه می‌کنم. من گفتم: دکتر ایرانی را به پدر دختر تذکر دادم. پدر دختر به زبان عربی گفت: لعنت به پدر کسی که عقیده به حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام ندارد! بنده خجالت کشیدم و رفتم و در جای خود نشستم و مشغول خواندن بقیه‌ی دعای کمیل شدم، که دوباره در حال خواندن دعا خوابم برد! مجدداً به سبب سر و صدا بیدار شدم، این بار دیدم که اطراف آن دختر را گرفته‌اند و آن دختر مورد عنایت حضرت ابوالفضل علیه السلام قرار گرفته است و حضرت دختر دیوانه را شفا داده‌اند، مردم هم هجوم آورده‌اند و لباسهایش را پاره پاره می‌کنند و او از عبای پدرش برای پوشاندن خویش استفاده می‌کند. در آن حال، دکتر ایرانی را دیدم، که دو دست بر سر خود

می‌زند و گریه می‌کند و می‌گوید: بلی، غیر از ما، دکترهای دیگری نیز وجود دارد!.

[۲۴۱].

### شفای دختر هیجده ساله‌ی دیوانه

حجۀ الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ عبدالله مبلغی آبادانی، از حوزه‌ی علمیه‌ی قم، موردی از مشاهدات خویش را چنین بیان داشته‌اند: [صفحه ۴۶۸] در سال ۱۳۴۰ شمسی به اتفاق خانواده‌ام، به آبادان سفر کردیم. با اینکه در اولین شب ورود به آبادان، قصد زیارت کربلا نداشتیم، ولی در صبح فردا پس از انجام فریضه، همسرم گفت: دیشب من در خواب حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام را دیدم که به اتفاق ایشان همسفر بودیم و من به محضرشان عرض کردم: آقا، میل داریم که به حضورتان شرفیاب بشویم. چون سالهاست که آرزوی زیارت سرور شهیدان امام حسین علیه‌السلام و جناب شما را در سر می‌پرورانیم. من این خواب را به «سفر عتبات در آینده» تعبیر کردم. شب دیگر باز خوابی شبیه همین خواب دید و مشاهده کرد که گویا شب پانزدهم شعبان است و مادر صحن مطهر حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام ایستاده‌ایم. این خواب را نیز با بنده، در میان گذاشت. در باب تعبیر این خواب، دیگر حرفی نزدیم. فردای آن روز به مدرسه‌ی علمیه‌ی شهر آبادان، که به همت و سرپرستی حضرت آیت الله آقای حاج شیخ عبدالرسول قائمی تأسیس شده بود، وارد شدم. حاج شیخ فرمود: عبدالله، میل داری به عتبات بروی؟ من، که هر دو خواب را فراموش کرده بودم، عرض کردم: آقا سر به سرم می‌گذاری؟ ایشان فرمود: خیر، جدا عرض می‌کنم. بنده گفتم: من با خانواده آمده‌ام و تنها نیستم! ایشان فرمودند: دیشب در عالم خواب دیدم که شما را به عتبات فرستاده‌ام و مهمان حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام هستید! در خواب دیدم که ندایی به من داده شد و من به ایشان پاسخ مثبت دادم. پس حضرت آقای قائمی جواز عبور و مبلغ ده دینار عراقی نیز لطف فرمودند. آن روز نهار را مهمان حجۀ الاسلام آقای

حاج سید محمد هاشمی واعظ بودیم. نهار نخورده به طرف گاراژ قریه‌ی قسوه حرکت کردیم. شب را در قسوه ماندیم. پس [ صفحه ۴۶۹ ] از اذان صبح از طرف فاو به بصره، از بصره به کاظمین، و از آنجا به کربلا رفتیم و درست در شب پانزدهم شعبان وارد کربلا شدیم و شب را در حرم امام حسین علیه السلام بیتوته کردیم! صبح بعد از نماز صبح به حرم مطهر حضرت ابوالفضل علیه السلام مشرف شدیم و اول طلوع آفتاب از حرم خارج شدیم و در صحن مطهر مقداری استراحت نمودیم. در این موقع، خانم جوانی که در حدود هیجده سال از عمرش می گذشت و چند مرد و دو نفر خانم وی را همراهی می کردند و حالت جنون شدیدی در او مشاهده می شد، وارد صحن گردید. همراهانش عبای عربی بر بدن عریان او افکنده بودند. زمانی که او را نزدیک ایوان حضرت ابوالفضل علیه السلام بردند، یکی از زنان می گفت: یا قمر بنی هاشم، آبروی ما در میان قبیله رفت و دیگر حیثیتی نداریم. ترا به جان مادرت فاطمه‌ی زهرا، ما را یاری ده و آبروی رفته‌ی ما را به ما باز گردان! دختر را به حرم بردند، من و همسرم وارد حرم شدیم تا جریان را از نزدیک ببینیم؛ البته من چشمان خود را بسته بودم. دختر را نزدیک ضریح مطهر بردند. بیش از پنج دقیقه طول نکشید که ناگاه آن دختر ضجه زد و گفت: غطینی! غطینی! قد أعطانی ابن فاطمة ما أردت منه. یعنی: مرا بیوشانید، مرا بیوشانید، به خدا قسم پسر فاطمه‌ی زهرا علیها السلام آنچه از او می خواستم به من داد! «خدا حرم فورا عبا بر سرش انداختند و برای او لباس آوردند، ولی مردم با دیدن این منظره عبای او را پاره پاره کردند و دوباره عبا برایش آوردند و عبای دوم را نیز مردم به عنوان تبرک بردند. چنان ضجه و ناله در حرم مطهر آقا قمر بنی هاشم علیه السلام بلند شد که عموم مردم از زیارت باز ماندند. هر کجا آن دختر قدم می گذاشت زائرین جای پای او را می بوسیدند. یک هفته از [ صفحه ۴۷۰ ] این جریان گذشت. ما در باب وضع مزاجی وی از بعضی از اهالی کربلا سؤال کردیم. آنان جنون قلبی او را تأیید، و سلامتی او را بعد از عنایت حضرت قمر بنی هاشم علیه السلام مورد تأیید قرار دادند. آنها افزودند که

وی پس از شفا یافتن به قبیله‌ی خود برگشته است و چادر نشینان به استقبال او آمدند و برایش قربانی کردند. این بود مشاهدات حقیرت از کرامت حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام، که همسر من نیز شاهد آن بود. [۲۴۲].

### دختر دیوانه صدا زد: العباس شافانی

این قضیه توسط آیه الله حاج سید علی شاهرودی بیان شده است: یکی از کراماتی که این جانب حاج سید علی شاهرودی به چشم خودم شاهد آن بوده‌ام، یکی دو هفته قبل از خروجمان از عراق رخ داد. تقریباً هر هفته، شبهای جمعه من و همسر من دو نفری برای زیارت حضرت سیدالشهداء امام حسین علیه السلام به کربلا می‌رفتیم. ایامی بود که جوانها را می‌گرفتند و لذا ما تنها می‌رفتیم. بعد از پیاده شدن از اتوبوس نیز احتیاطاً کرایه‌ی برگشتن را به همسر من می‌پرداختم که احياناً اگر مرا گرفتند، او خودش به ایستگاه واقع در فلکه‌ی حضرت ابوالفضل علیه السلام برود و سوار ماشین شود و عازم نجف اشرف گردد، چون برای ایرانیها به هیچ وجه امنیتی وجود نداشت. در همین ایام، یک شب جمعه در حرم حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام مشغول دعا و زیارت بودیم که ناگهان دیدیم حرم شلوغ شد! دختری را آورده بودند که تقریباً هیجده یا نوزده ساله بود. پدر و مادر و عموها و داییها و عمه‌ها و خاله‌ها - همه - دور او [صفحه ۴۷۱] را گرفته و به حرم مطهر حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام آورده بودند و دخیل بسته بودند و شفایش را از آقا می‌خواستند. به طوری حرم شلوغ و پرسر و صدا شد که همه از زیارت کردن باز ماندند و دست به دامن حضرت شدند تا شفای دختر را از ایشان بگیرند، چون او سخت دیوانه می‌نمود و حالش بسیار رقت‌انگیز بود. حقیر نیز دست از دعا کشیده و عرض کردم: آقا جان، یا اباالفضل علیه السلام، مدتی است که از شما کرامتی ندیده‌ایم. امشب عوض زیارت، این دختر را شفا بده تا ما ببینیم و بفهمیم و برایمان آشکار باشد. ناگهان همراهان وی صلوات فرستادند و هلله کردند و دختر

ساکت شد. مادر دختر آمد و نگاهی به چشمهای او انداخت و گفت: هنوز خوب نشده است! رسم بود که خدام شال سبزی به گردن مریض می انداختند و آن را به عنوان دخیل به ضریح مقدس می بستند. چون مادر گفت: نه، هنوز خوب نشده! همه ی ما دو مرتبه به آقا ابوالفضل علیه السلام متوسل شدیم. چندی نگذشت که مجددا هلهله ی مردم بلند شد. باز مادر آمد، تأملی کرد و گفت: نه، هنوز خوب نشده است! سپس برای سومین بار هلهله بلند شد و این دفعه که مادر آمد، گفت: آری، به خدا این مرتبه درست است! این وقت بود که دخترک صدا زد: پوشیه ام کو؟ عبایم کو؟ اینجا کجاست؟ «العباس شافانی»! یعنی حضرت عباس علیه السلام مرا شفا داد! مردم هجوم آوردند که لباسهایش را به عنوان شفا و تبرک ببرند ولی خدام مانع پاره کردن لباسهایش شدند و گفتند: چون زن است، پاره کردن لباسهایش صحیح نیست. سپس اقوام دختر، وی را برداشته و گرد ضریح حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام طواف دادند. بنده عرض کردم: یا ابوالفضل، هنوز این معجزه درست برایم آشکار نشده است! موقعیت هم به گونه ای نبود که من داخل جمعیت بروم و مسئله را بپرسم. با خود [ صفحه ۴۷۲ ] گفتم: خودش می آید! بعد از لحظاتی آمدند که از کنارم رد بشوند، وی به من سلام کرد و گفت: «عمو جان، حالت چطور است؟» و سپس در رواق رفت و مشغول زیارت شد. باز هم من احتیاط کردم و برای اطمینان کامل به همسرم گفتم: برو بین زیارت را درست می خواند یا نه؟ همسرم رفت و سپس آمد و گفت: آری، صحیح می خواند! من خوشحال شدم و همراه عیال به نجف اشرف برگشتیم. [ ۲۴۳ ].

### ملحقات بخش ۱۵ در این کتاب

موضوع: ۱- هدایت مرد سنی که به حضرت ابوالفضل علیه السلام بی اعتنا بود!، شماره قضیه: ۱۸۸ موضوع: ۲- عطای پول با برکت به آقا سید ولی الله طبسی، شماره قضیه: ۱۵ موضوع: ۳- حضرت ابوالفضل علیه السلام، صد دینار به مرد عرب دادند، شماره

قضیه: ۱۴۲ موضوع: ۴- زنده شدن نوجوانی که در اثر برق گرفتگی خشک شده بود، شماره قضیه: ۱۵۲ موضوع: ۵- زنده شدن بچه‌ای که روی سیم‌های برق، خشک شده بود، شماره قضیه: ۱۵۳ موضوع: ۶- زنده کردن بچه‌ای که در آغوش زن عرب بود، شماره قضیه: ۱۵۶ موضوع: ۷- زنده کردن کودکی که در کنار ضریح حضرت ابوالفضل علیه السلام جان داده بود، شماره قضیه: ۱۵۸ موضوع: ۸- زنده کردن پسر رئیس خانواده‌ی «الکبه»، شماره قضیه: ۱۵۹ موضوع: ۹- نجات طفل چهار ساله از مرگ حتمی به برکت حضرت ابوالفضل علیه السلام، شماره قضیه: ۱۶۰ موضوع: ۱۰- شفای فرزند مردی که از خادم حرم، سیلی خورده بود، شماره قضیه: ۱۰۳ موضوع: ۱۱- شفای جوانی که قسم ناحق خورده، و روانی شده بود، شماره قضیه: ۸۴ موضوع: ۱۲- شفای عالمی که از حضرت ابوالفضل علیه السلام سیلی خورد و بیمار شد!، شماره قضیه: ۴۸ موضوع: ۱۳- دکتر یوسف ارمنی، نام فرزندانش را غلامحسین و غلام عباس گذاشت!، شماره قضیه: ۲۴۹ [ صفحه ۴۷۵ ]

## عطایای خاص

### چند لقمه از غذای خیمه‌ی امام حسین موجب حافظه و ذکاوت در مرحوم شیخ جعفر

#### شوشتری شد

مرحوم نوری در دارالسلام این قضیه را نقل فرموده‌اند: شیخ جعفر شوشتری همین امسال در نجف فرمود: چون از تحصیل علوم دینیه در نجف فارغ شدم و دوران نشر و تبلیغ و انداز فرارسید، به وطن برگشتم و به وظیفه‌ی خود که هدایت مردم با اختلاف مراتب آنها است، پرداختم و چون اطلاعات کافی از مواعظ و مصائب نداشتم، تفسیر صافی را با خود روی منبر می‌بردم و در ماه رمضان و روزهای جمعه آن را برای مردم می‌خواندم و در ایام عاشورا هم از روی روضه‌الشهدای ملا حسین کاشفی روضه می‌خواندم و نمی‌توانستم موعظه و مصیبت را از بر بخوانم. [۲۴۴]. [ صفحه ۴۷۶ ] یک سال گذشت و

دوباره ماه محرم نزدیک شد. شبی با خود گفتم: تا کی از روی کتاب بخوانم و از کتاب جدا نباشم؟ و در اندیشه‌ی بی‌نیازی از کتاب و خطبه خوانی و سخنرانی افتادم و به قدری درباره‌ی آن فکر کردم که خسته شدم و خوابم برد! در خواب دیدم که در سرزمین کربلا هستم و آن زمانی بود که خیمه‌های امام حسین علیه‌السلام را برپا کرده بودند و قشون دشمنان در برابرشان صف زده بودند، چنانکه در روایت آمده است. من به خیمه‌ی امام حسین علیه‌السلام رسیدم و بر ایشان سلام کردم، ایشان مرا به خود نزدیک کردند و به حبیب بن مظاهر علیه‌السلام فرمودند: «فلانی - به من اشاره کردند - مهمان ما است، آب که اصلاً نداریم! آرد و روغن داریم، برخیز و با آنها خوراکی بساز و نزد او بیاور!» حبیب ابن مظاهر علیه‌السلام برخاست و با آن غذایی درست کرد و سپس آن را با قاشقی نزد من نهاد و من چند لقمه از آن خوردم! سپس بیدار شدم و ناگاه به دقایق و اشاراتی در مصایب، و لطائفی در آثار ائمه اطهار علیهم‌السلام هدایت شدم که کسی در آن نکته‌ها بر من پیشی نگرفته بود! و هر روز این قریحه در من زیادتر شد تا ماه روزه فرارسید و من در وعظ و بیان، به مقصود خود رسیدم. مرحوم نوری می‌فرماید: مقام او در آنچه ذکر کرد به وصف نمی‌گنجد و او در این میدان، برتر از آن است که شناخته شود. در این سال که شیخ جعفر شوشتری به خاطر کثرت منکرات و ظلم در اهواز (که نتوانست جلو آنها را بگیرد) به نجف کوچید، همه‌ی [صفحه ۴۷۷] فضلا به او روی آوردند و بزرگان علما از پرتو تحقیقاتش بهره بردند و در ماه رمضان و عاشورا و روز جمعه و پنجشنبه پای منبر او انجمنی می‌شد که ملأ اعلی بر آن رشک می‌بردند! و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء. [۲۴۵].

**تشریف حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی به محضر امام حسین در کربلا، و رفع**

**مشکلات ایشان**

آیت الله مرعشی نجفی فرموده‌اند: «در سال ۱۳۳۹ قمری (یک سال پس از درگذشت پدرشان) هنگامی که در مدرسه‌ی قوام نجف اشرف، طلبه بودم و در آن زمان کتاب حاشیه‌ی ملا عبدالله یزدی، در منطق را تدریس می‌کردم، زندگیم به سختی و مشقت اداره می‌شد و هیچ راه فراری از دست فقر و تنگدستی نداشتم. هجوم ناراحتی‌ها عبارت بودند از: ۱- اخلاق ناپسند برخی از معممین که به بیوت مراجع رفت و آمد داشتند. از رفت و آمد آنها به منزل مراجع برای من سوء ظنی به همه‌ی مردم پیش آمده بود، چنان که با کسی ارتباط برقرار نمی‌کردم و حتی نماز جماعت را پشت سر افراد عادل نیز ترک کرده بودم. ۲- یکی از منسوبین من به شدت از تدریس من جلوگیری می‌کرد و به استادم نیز گفته بود مرا به درس خود راه ندهد! [صفحه ۴۷۸] ۳- مبتلا به بیماری حصبه شده بودم و بعد از شفا از آن بیماری حالت کند ذهنی و نسیان برایم پیش آمده بود. ۴- بینایی چشمهایم بسیار کم شده بود. ۵- از تند نوشتن عاجز شده بودم. ۶- گرفتار فقر شدید و تنگدستی بودم. ۷- در قلبم دائما نوعی بیماری روحی احساس می‌نمودم. ۸- تدریجا تزلزلی در عقیده‌ام نسبت به بعضی از امور معنوی، روی می‌داد. ۹- امید داشتم خداوند سفر حج بیت الله الحرام را نصیبم کند، به شرط آنکه در مکه یا مدینه بمیرم و در یکی از این دو شهر دفن شوم. ۱۰- خداوند توفیق علم و عمل صالح را با همه‌ی گستره‌ی آن به من عنایت کند. آن مشکلات و این آرزوها، لحظه‌ای مرا آرام نمی‌گذاشت، از این رو به فکر توسل به سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام افتادم و به کربلا رفتم؛ در حالی که از مال دنیا فقط یک روپیه داشتم و با آن، دو قرص نان و کوزه‌ای آب خریده بودم! وقتی وارد کربلا شدم به جانب نهر حسینی رفتم و غسل کردم و سپس به حرم شریف رفتم و پس از زیارت و دعا، نزدیک غروب بود که به غرفه‌ی کلیددار حرم، سید عبدالحسین، صاحب کتاب «بغیة النبلاء فی تاریخ کربلا»، رفتم. او از دوستان پدرم بود. و از او اجازه خواستم که یک شب در حجره‌ی وی بمانم. چون ممنوع بود که کسی شبها در حرم مطهر باقی بماند! ایشان



موافقت کرد و من آن شب در حرم ماندم و پس از تجدید وضو به حرم مشرف شدم فکر کردم که در کدام مکان از حرم شریف بنشینم. معمول این بود که مردم در طرف بالای سر می نشستند، ولی من فکر کردم که آن حضرت در دوران زندگی خود به فرزند خویش حضرت [ صفحه ۴۷۹ ] علی اکبر علیه السلام متوجه بوده اند. پس قطعا پس از شهادت نیز به سوی فرزند خود نظر دارند، از این رو در قسمت پایین پای آن هنگام پدرم را دیدم که نشسته بود و تعداد سیزده رحل قرآن در کنار وی بود. در جلو او حضرت و در کنار قبر حضرت علی اکبر علیه السلام نشستم. اندکی از جلوسم نگذشته بود که صدای حزین قرائت قرآن را از پشت روضه‌ی مقدسه شنیدم. به آن طرف متوجه شدم، در آن هنگام پدرم را دیدم که نشسته بود و تعداد سیزده رحل قرآن در کنار وی بود. در جلو او نیز رحلی بود و قرآنی بر آن قرار داشت و پدرم قرائت می کرد! نزد پدرم رفتم و دست ایشان را بوسیدم و از حال ایشان پرسیدم! با تبسم پاسخ داد که در بهترین حالت و برخوردار از نعمت‌های الهی است. پرسیدم: در اینجا چه می کنید؟ جواب داد: ما چهارده نفریم که در اینجا مشغول تلاوت قرآن مجید هستیم! پرسیدم: آنها کجا هستند؟ فرمود: به خارج حرم رفته اند. سپس با اشاره به رحلهای قرآن، آن سیزده نفر را معرفی کرد که عبارت بودند از علامه میرزا محمد تقی شیرازی، علامه زین العابدین مرندی، علامه زین العابدین مازندرانی و اسامی بقیه‌ی آنها را نیز گفت که به خاطر من مانده است. سپس پدرم از من پرسید که تو برای چه کاری به اینجا آمده‌ای، در حالی که الان ایام درسی است؟ علت آمدنم را برایش شرح دادم. سپس به من امر کرد که بروم و حاجتم را با امام حسین علیه السلام در میان بگذارم! پرسیدم: امام کجا هستند؟ گفت: در بالای ضریح هستند. تعجیل کن، زیرا امام علیه السلام قصد عیادت زائری را دارند که در بین راه بیمار شده است! بلند شدم و به طرف ضریح رفتم و آن حضرت را دیدم، اما برایم ممکن نبود که درست به صورت ایشان نگاه کنم. زیرا چهره‌ی مبارک آن حضرت در هاله‌ای از نور پنهان بود! [ صفحه ۴۸۰ ] به حضرت

علیه السلام سلام کردم. ایشان جوابم را دادند و فرمودند: به بالای ضریح بیا! عرض کردم: من شایستگی ندارم که به نزد شما بیایم! پس به من اجازه دادند که در مکانی که ایستاده‌ام، بمانم. آنگاه بار دیگر به آن حضرت نگاه کردم. در آن هنگام تبسمی ملیح بر لبانشان نقش بست و از من پرسیدند: چه می‌خواهی؟ من این شعر فارسی را قرائت کردم: آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است؟ آن حضرت قطعه‌ای نبات به من عنایت کردند و فرمودند: تو میهمان ما هستی. سپس فرمودند: «چه چیزی از بندگان خدا دیده‌ای که به آنها سوءظن پیدا کرده‌ای؟!» با این سؤال در من یک دگرگونی پیدا شد و احساس کردم که دیگر به کسی سوءظنی ندارم و با همه‌ی مردم ارتباط و نزدیکی بسیاری دارم و فردا صبح، موقع نماز به مرد ظاهر الصلاحی که نماز می‌خواند، اقتدا کردم و هیچ ناراحتی و بدگمانی در من نبود. سپس حضرت فرمودند: «به درس خود پرداز، زیرا آن شخص که مانع تدریس کردن تو بود، دیگر نمی‌تواند کاری بکند.» چون به نجف اشرف بازگشتم، همان شخصی که از نزدیکانم بود و مانع درس من می‌شد، خودش به دیدنم آمد و گفت من متوجه شدم که تو جز تدریس کردن، راه دیگری نداری! آن حضرت مرا شفا داد به طوری که بینایی‌ام قویتر شد و به حافظه‌ی عجیبی نیز دست یافتم. سپس آن حضرت قلمی را به من بخشیدند و فرمودند: «این قلم را بگیر و با سرعت بنویس!» پس از آن، ناراحتی قلبیم نیز برطرف شد. همچنین آن حضرت برایم دعا کردند که در عقیده‌ام نیز ثابت قدم بمانم. دیگر حاجاتم را نیز برآورده ساختند. غیر از مسأله‌ی حج که اصلاً متعرض آن نشدند! شاید به دلیل شرطی که در سفر کردن به حج گذارده بودم، آن حضرت اشاره‌ای به آن موضوع نکردند. [ صفحه ۴۸۱] سپس با آن حضرت وداع کردم و به نزد پدرم بازگشتم و از پدرم پرسیدم: آیا حاجتی و امری دارید یا خیر؟ پدرم گفت: برای تحصیل علوم اجداد خود، بیشتر کوشش کن و نسبت به پدر و خواهرانت مهربان باش و بدهکاری اندکی به عبدالرضا

بقال بهبهانی دارم، که آن را پرداخت کن! من به نجف اشرف بازگشتم، در حالی که همه‌ی آن ناراحتی‌ها و سوءظنها از بین رفته بود. [۲۴۶].

### عطای توانائی قرائت مفاتیح و قرآن به ملاعلی کازرونی توسط حضرت امام حسین

جناب حاج ملاعلی بن حسن کازرونی درباره‌ی مفاتیح و قرآن خود و توانایی قرائت آنها، فرمود: من در کودکی بی‌پدر و مادر شدم و کسی مرا به مکتب نفرستاد و تا سالی که به عزم درک زیارت عرفه به کربلا مشرف شدم، بی‌سواد بودم. در روز عرفه می‌خواستم به حرم حضرت امام حسین علیه‌السلام مشرف شوم، ولی به سبب کثرت جمعیت، راه عبور کردن مسدود بود، به طوری که نمی‌توانستم به حرم مشرف شوم هر چه تفحص کردم که یک نفر با سواد پیدا کنم که مرا زیارت دهد و با او زیارت وارده را بخوانم، کسی را نیافتم. بالاخره با دل شکسته و نالان به حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام خطاب کردم: آقا، آرزوی زیارتتان مرا به اینجا آورده است ولی سواد ندارم، کسی هم نیست که مرا زیارت دهد. ناگهان سید جلیلی دست مرا گرفت و فرمود: با من بیا! سپس از وسط انبوه جمعیت، راهی باز شد و پس از خواندن اذن دخول وارد حرم شدیم، او ابتدا زیارت [صفحه ۴۸۲] وارث را با من خواند و پس از اتمام زیارت، به من فرمود: بعد از این، زیارت وارث و زیارت امین الله را می‌توانی بخوانی و آنها را ترک مکن و کتاب مفاتیح تماما صحیح است و یک نسخه‌ی آن را از «کتاب فروشی شیخ مهدی» کنار درب صحن، بگیرید! در این حال لطف الهی و مرحمت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام را به یاد آوردم که چطور این آقا را برای من رسانید و در چنین ازدحامی به خواندن زیارت در حرم، موفق شدم؟ پس سجده شکری بجا آوردم و چون سر برداشتم، آن آقا را ندیدم و سپس هر طرف که رفتم او را نیافتم حتی از کفش داری نیز پرسیدم ولی او گفت: آقا، را نشناختم. خلاصه چون از صحن خارج شدم و «شیخ مهدی کتابفروش» را دیدم، قبل از آنکه از او کتاب را مطالبه کنم،

خودش این مفاتیح را به من داد و گفت: «نشانه‌ی صفحه‌ی زیارت وارث و زیارت امین الله را گذاشتم!» خواستم قیمت آن را بپردازم، ولی شیخ مهدی گفت: پرداخت شده است! و به من سفارش کرد: این مطلب را فاش نکن! چون به منزل رفتم متذکر شدم که ای کاش از شیخ مهدی پرسیده بودم که چه کسی حواله‌ی مفاتیح مرا به او داده است؟ از خانه بیرون آمدم که از او پرسیم، ولی فراموش کردم و به دنبال کار دیگری رفتم! مرتبه‌ی دیگر به قصد این پرسش از خانه بیرون آمدم ولی باز فراموش کردم! خلاصه تا وقتی که در کربلا بودم، به پرسیدن این سؤال موفق نشدم. در سفرهای دیگری که به کربلا مشرف می‌شدم، در نظر داشتم که این پرسش را از او پرسیم، ولی تا سه سال هرگز به پرسیدن موفق نشدم و پس از سه سال که دوباره به زیارت موفق شدم، شیخ مهدی مرحوم شده بود. پس از این که حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام به من عنایت کردند و خواندن مفاتیح را فراگرفتم، باز به آن حضرت متوسل شدم که چون چنین عنایتی را فرمودید، خوب است توانایی قرائت قرآن را نیز به من مرحمت فرمایید! [صفحه ۴۸۳] شبی آن حضرت را در خواب دیدم ایشان پنج دانه رطب را دانه دانه به من مرحمت فرمودند و بنده هم آنها را یکی یکی خوردم و طعم و عطر آنها قابل وصف نیست. سپس آن بزرگوار فرمودند: می‌توانی قرآن بخوانی! پس از آن، این قرآن مجید را شخصی از مصر برایم هدیه آورد و من مرتب از آن می‌خوانم. [۲۴۷].

### عطای دو کیسه پول با برکت به سید حسین پدر یکی از خدام، توسط حضرت امام حسین

آقا علیرضا اصفهانی گفت: روزی در حرم امام حسین علیه‌السلام بودم و می‌خواستم دعای سمات بخوانم و هنوز وقت وسیع بود. بنابراین چشم انداختم تا کسی را بیابم و از او استفاده کنم. سید مو سفیدی از خدام در بالای سر مطهر نشسته بود. نزد او رفتم و گفتم: بعضی از معجزه‌ها و کراماتی را که خودت فهمیدی و دیدی، برایم بگو تا دلم باز و روشن شود! گفت: بسیار خوب، پدرم - که گویا او را به نام سید حسین نام برد -

و برادرش سید حسن که بزرگتر بود با پدرشان در یک خانه زندگی می کردند و کار جدم از باغ و مستقالات می گذشت و خرج منزل به دست پدرم بود. روزی ستیزه‌ی خانوادگی برپا شد و به جدال میان دو برادر منجر شد! شب که جدم به خانه آمد عمویم سید حسن، پیشدستی کرد و شکایت نمود و او را به خشم آورد. جدم نزد پدرم آمد و گفت: «دست زنت را بگیر و از خانه‌ی من بیرون برو!» بالاخره آنها [صفحه ۴۸۴] را نیمه شب از خانه بیرون کرد و هر چه داشتند از آنها گرفت! شبی سرد بود و پدرم سرگردان از خانه بیرون آمد و با زنش در جایی به سختی و آزار، شب را به صبح رساندند. سحرگاه پدرم به حرم آمد و از حالش شکوه کرد و در دعا و تضرع اصرار کرد و از امام علیه السلام خواست که به او چیزی را بدهند که از سئوال دیگران بی نیاز شود و نیاز به پدرش هم نداشته باشد! چون پدرم از دعا فارغ شد، بگوشه‌ای از بالا سر آمد و آنجا نشست و خوابش برد. در خواب دید که امام حسین علیه السلام از ضریح بیرون آمدند و به او فرمودند: «ای سید حسین! تو را چه می شود و چه می خواهی؟» سید گفت: حالم را می دانید و گرفتاریم را می بینید. آن حضرت فرمودند: «برو نزد حاج احمد شوشتری، که او کار تو را درست می کند!» خادم پیر از قول پدرش می گوید: حاج احمد شوشتری مردی خیرخواه و صراف بود و دکه‌ای کنار در صحن داشت. چون سید حسین به دکه آمد، او را ندید و به سوی خانه اش رفت. اما ناگهان او را در بین راه دید که شتابان می آمد و وقتی سید حسین را دید، گفت: تو سید حسینی؟ گفت: آری! حاج احمد او را به خانه اش برد و گرده‌ی کوچکی نان جو با قهوه معمولی برایش آورد و سپس دو کیسه به او داد و گفت: شیوه‌ام این است که چون نماز بامداد کنم و از تعقیبات و اذکار وارده فراغت جویم، هر روز یک جزء قرآن می خوانم و آنگاه به دنبال کارم می روم. امروز در میان خواندن قرآن چرتم گرفت و آن را از خود دور کردم، ولی بالاخره خواب بر من غلبه کرد و پشت به بالش دادم و خوابیدم، فوراً حضرت امام حسین علیه السلام را در خواب دیدم و ایشان به من فرمودند که آنچه را

دیدی به تو بدهم. خادم پیر گوید: سید حسین دو کیسه را گرفت و خانه و اثاث خرید و هزینه نمود و [صفحه ۴۸۵] چند ماه بخوشی گذراند و باز پول در آن کیسه بود! تا اینکه روزی زنش تعجب کرد و گفت: ما امسال از آن دو کیسه مبلغ بسیاری برداشتیم که چند برابر گنجایش آنها است! سپس زن برخاست و آنها را بیرون ریخت و شمرد. تمام پولها چهل و چند تومان بود! خادم پیر گوید: سید حسین نزد «شیخ احمد احسائی» رفت و داستان را به او گفت و افسوس خورد و شیخ احمد او را سرزنش کرد و گفت: اگر زنت آنها را نشمرده بود، آن پولها تا هفت پشتت را کافی بود، ولی شمردن او، برکتش را برد و حقیقت چنان بود که او گفت. پدر و مادرم از آن پولها تا حدی توانستند فایده ببرند. [۲۴۸].

### ملحقات بخش ۱۶ در این کتاب

موضوع: ۱- یاد دادن اشعار توسط حضرت عباس علیه السلام و عطای نیروی خارق العاده به زنی که نمی خواست از راه حرام کسب معاش کند، شماره قضیه: ۲۲۵ موضوع: ۲- عطای پول با برکت به حاج سید ولی الله طبسی جهت انجام مراسم روضه خوانی در منزلش، شماره قضیه: ۱۵ [صفحه ۴۸۹]

### شراکت با حضرت ابوالفضل العباس

#### اخطار حضرت ابوالفضل به دزدان مغازه‌ی مردی که خدمت سقاخانه را به عهده گرفته بود

کاسبی در بازار «اصفهان» مغازه‌ای داشت و کناز مغازه‌اش سقاخانه‌ای به نام حضرت ابوالفضل علیه السلام بود، او چون علاقه‌ی زیادی به حضرت عباس علیه السلام داشت به ایشان می گفت: آقا جان، من به عشق شما این سقاخانه را تمیز می کنم و از آن بخوبی نگهداری می کنم و آن را آب می کنم که مردم جگر سوخته از آن بیاشامند و بیاد لب تشنه‌ی برادرت حسین علیه السلام و فداکاری و ایثار و وفای شما بیفتند! شما هم در

عوض، مغازه‌ی مرا نگهداری کنید، تا سارق و دزد به آن نزنند. هر روز کار او این بود که سقاخانه‌ی حضرت ابوالفضل علیه‌السلام را تمیز می‌کرد و آب در آن می‌ریخت و یخ می‌گذاشت و مردم لب تشنه از آن می‌آشامیدند و می‌رفتند. یک روز صبح به مغازه آمد و مشاهده کرد، که تمام لوازمات مغازه را دزدیده‌اند، کاسب خیلی ناراحت شد. صدا زد: یا ابوالفضل! من سقاخانه‌ی شما را تمیز می‌کردم، در [صفحه ۴۹۰] آن آب می‌ریختم و یخ می‌گذاشتم و اینقدر به شما علاقه داشتم و محبت می‌کردم و مردم را به یاد شما و برادرت امام حسین علیه‌السلام می‌انداختم، حالا باید دزد مغازه‌ی مرا بزند؟ اگر مال من برنگردد، دیگر نه من و نه شما...! بالاخره آن کاسب با عصبانیت به خانه برمی‌گردد. او روز بعد دوباره به مغازه می‌آید و مشاهده می‌کند تمام لوازم و اجناس مغازه‌اش به مغازه برگشته است و دو نفر دم در مغازه ایستاده‌اند و رنگ صورتشان زرد است و مضطرب هستند! وقتی چشمشان به صاحب مغازه می‌افتد، به دست و پای او می‌افتند و می‌گویند: «ای آقا، ما را ببخش! چون حضرت ابوالفضل علیه‌السلام رضایت شما را خواسته‌اند و الا ما هلاک خواهیم شد.» [۲۴۹].

### نجات راننده‌ی ارمنی در راه نیشابور به خاطر شراکت با حضرت ابوالفضل

جناب دکتر رجبعلی مظلومی (استاد دانشگاه و نویسنده‌ی معاصر) این قضیه را نقل کرده‌اند: سالها قبل، در دوران رژیم سابق، در مسیر نیشابور، در یکی از قهوه‌خانه‌های جاده‌ی شاهرود با تنی چند از یاران همسفر نشسته بودیم تا ساعتی از رنج راه بیاساییم و آنگاه به حرکت ادامه دهیم... که ناگهان حادثه‌ای جانگداز، همه‌ی ما و حاضرین و اهل محل را به کنار رودخانه کشانید. ماجرا از این قرار بود که در نزدیکیهای قهوه‌خانه، یک کامیون باری که کنترل آن از دست راننده‌اش خارج شده بود، از مسیر منحرف شد و در حالی که برخورد آن با [صفحه ۴۹۱] صخره‌های دره صداهای مهیبی تولید می‌کرد، به اعماق رودخانه رفت و... جز مشتی آهن پاره از آن باقی نماند. پیداست که

خود ماشین، چندان مهم نبود و اگر راننده سالم می ماند، همه چیز - با تلاش و کوشش مجدد - قابل جبران بود؛ اما با چنین سقوط و تصادف هولناکی، مسلم بود که راننده نیز در میان آهن پاره ها تکه تکه شده و به قول معروف: «تکه بزرگه اش، گوش اوست»! باری، ما، دریغا گویان، بر حال زار راننده ی کامیون افسوس می خوردیم و در اندیشه بودیم که چگونه قطعه قطعه شده ی او را از عمق دره و از میان آهن پاره ها به سطح جاده بالا آوریم که، ناگهان چشممان به راننده کامیون افتاد که صحیح و سالم بالا می آید: آری، اشتباه نکرده بودیم، او خود راننده بود! راننده ی کامیون، که بزودی معلوم شد یک فرد ارمنی است، در برابر چشمان از حدقه درآمده ی ما وارد قهوه خانه شد، ولی بر خلاف انتظار، راننده ی ارمنی، پیش از آنکه نفسی تازه کند دست در جیب کرد و یک دسته بزرگ اسکناس بیرون آورد و در حالی که روی میز می گذاشت، خطاب به ما چنین گفت: در این سقوط مهلک که شما شاهد آن بودید، حضرت عباس علیه السلام شما مسلمانها مرا نجات داد! من یک فرد ارمنیم، اما با او حسابی دارم و این بار نیز، زمانی که ماشین در عمق دره سقوط کرد، برای نجات خویش دست توسل به دامن او زدم و نام مبارک او را به زبان آوردم، و او جان مرا نجات داد! من در این محل کسی را نمی شناسم و با محیط اینجا آشنا نیستم، شما این پول را بگیرید و به مسجد یا هیئت محل بدهید که به [صفحه ۴۹۲] حساب و عنوان حضرت عباس علیه السلام و در راه وی خرج کنند...! [۲۵۰].

### روضه خوانی برای حضرت ابوالفضل العباس به مدت پنج روز در منزل یک ارمنی

ثقه الاسلام آقای شیخ رضا فاضل، که یکی از ثقات اهل منبر و نزیل تهران است، در مجمعی که متعلق به آقایان اهل منبر بود، فرمود: روزی از یکی از خیابانهای که آرامنه در آن مسکن دارند می گذشتم. در این حال زنی روسری به سر، کنار در خانه ی خود ایستاده بود و به من سلام داد و گفت: آقا، شما روضه می خوانید؟! بعد از آنکه جواب



مثبت دادم، گفت: بفرمایید. من به آن خانه رفتم. او مرا به اطای راهنمایی کرد و صندلی گذاشت و اظهار داشت که متوسل به حضرت ابوالفضل علیه السلام شوید! بنابراین روزهی حضرت ابوالفضل علیه السلام خوانده شد. در هنگام خداحافظی، برای چهل روز متوالی دعوتم کرد و در تمام روزها نیز متوسل به حضرت ابوالفضل علیه السلام بود. روز پنجم پاکتی به عنوان حق القدم به من داد. وقتی که به خانه آمدم و محتوای پاکت را شمردم، جمعا ۴۸۶ ریال بود! از اینکه او ۴۵۰ یا ۵۰۰ ریال نداد، تعجب کردم. فکر می کردم این پول خود چرا؟! روزی اتفاقا از همانجا می گذشتم، همان زن را در همانجا ایستاده دیدم. می خواستم از چگونگی آن پول پرسم، اما در عین حال شرم مانع من بود، ولی او از روحیه ام متوجه شد که با او حرفی دارم. نزدیک آمد، بعد از سلام گفت: آقا پول شما کم بود؟ گفتم: نه، ولی از شما [صفحه ۴۹۳] می پرسم چرا ۴۸۶ ریال دادید و ۴۵۰ یا ۵۰۰ ریال ندادید؟ زن گفت: ما ارمنی هستیم. شوهرم کاسب است و برای اینکه شکستی به کارمان وارد نیاید، به حضرت ابوالفضل علیه السلام متوسل شدیم و در منفعت کسب و کار با او شرکت داریم و هر سالی یک مرتبه حساب می کنیم، آنچه سهمیهی حضرت ابوالفضل علیه السلام می شود، با آن برای او پنج روز روزه خوانی می کنیم. حساب امسال حضرت ابوالفضل علیه السلام، همان بود که تقدیم شد! [۲۵۱].

### شراکت یک باطری ساز ارمنی با حضرت ابوالفضل به سبب نجات از سانحهی رانندگی

حجه الاسلام والمسلمین آقای شیخ محمدرضا خورشیدی این قضیه را از آقای رضا منتظری ساکن بابل نقل کرده اند: روزی همراه با خانواده، از شهر خود (بابل) به تهران می آمدیم. حدود ۶۰ کیلومتری بابل، جادهی هراز (که تونلهای متعدد شروع می شود) در داخل تونل اول، سیمهای برق ماشین اتصال پیدا کرد و آتش گرفت. فریاد و جیغ بچه ها بلند شد که، ماشین آتش گرفت! من دستم را در میان سیمها که شعله ای از آتش

شده بود، گذاشتم و سیمها را قطع کردم. دستم سوخت، ولی ماشین سالم ماند؛ اما با این کار از روشنایی چراغهای اتومبیل محروم ماندیم، و مهم این بود که اقلا حدود پانزده تا بیست تونل (که بعضی از آنها خیلی هم طولانی می‌باشند) در پیش داشتیم. پسر می‌گفت: بابا به بابل برگردیم و ماشین را تعمیر کنیم و بعد به سوی تهران حرکت کنیم. گفتم: من کارم این [صفحه ۴۹۴] است که برای قمر بنی هاشم علیه‌السلام گوشت به فقرا می‌دهم و حتی بعضی همسایه‌ها از من گله می‌کنند که چرا این گوشت نذری به ما نمی‌رسد؟ اینک دست تو سل به دامن ایشان می‌زنم؛ از ابوالفضل علیه‌السلام چه دیدی؟ بگو: «یا ابوالفضل!» و برویم. باری به طرف تهران حرکت کردیم. توجه دارید که اتومبیل ما دیگر حتی یکی از چراغهای کوچک آن هم قابل روشن شدن نبود، چون کلیه‌ی سیمهای چراغ را برای اینکه آتش نگیرد، از باطری ماشین قطع کرده بودم و خاموش بودن چراغ در داخل تونل نیز صد در صد مساوی با تصادف است، زیرا داخل تونل در آن زمان که چهل سال قبل بود؛ تاریک محض بود. با این حال، به محض اینکه وارد تونل دوم شدیم با کمال تعجب دیدیم چراغ جلوی ماشین، مثل نورافکن داخل تونل را روشن کرده است! از تونل که بیرون آمدیم، به پسر می‌گفتم: پیاده شو و چراغ را ببین! پیاده شد و گفت: چراغ خاموش است! دوباره حرکت کردیم و در تونل بعدی هم چراغ با روشنگری عجیب خود، به حیرت ما افزود! فهمیدم لطفی از جانب حضرت ابوالفضل علیه‌السلام شده است. بدون شک و تردید به راه خود ادامه دادیم و خلاصه، داخل هر تونلی که می‌رسیدیم، چراغ با نوری خیره کننده فضا را روشن می‌کرد، ولی به مجرد اینکه از تونل بیرون آمدیم تلاًؤ خود را از دست می‌داد، مثل اینکه ماشین چراغ ندارد! در اثر مشاهده‌ی این صحنه‌ی شگفت، حال عجیبی به من دست داده بود که نمی‌توانم توصیف کنم! ذوق زده شده بودم و مرتباً گریه می‌کردم، تا بالاخره به تهران رسیدیم. طبعاً می‌بایستی سیمهای سوخته را مرمت می‌کردم. با خود گفتم: اگر ماشین را نزد رفیقم که باطری ساز است ببرم، اول حرفی که می‌زند این است

که: «من که به شما گفته بودم، با این ماشین مسافرت نکن!!» و این باعث شرمندگی من می‌شود، لذا ماشین را در باطری سازی دیگری که مردی میان سال ولی غریبه بود (و بعدا فهمیدم که وی [صفحه ۴۹۵] فردی ارمنی است) بردم. به او گفتم: بیا یک نگاهی به ماشین بینداز! آمد و نگاهی انداخت و پس از دیدن ماشین، گفت: تمام سیمهای ماشین سوخته است، و یک قطعه هم سیم ندارد که بشود یکی از چراغهای آن را روشن کرد! گفتم: ما یک ابوالفضل علیه السلام داریم که چراغهای این ماشین را، بدون داشتن سیم، و خودبخود، روشن می‌کرد! ارمنی باطری ساز گفت: اگر ماشین ما موتور هم نداشته باشد، ابوالفضل علیه السلام آن را به راه می‌اندازد و ماشین خراب هم نمی‌شود! گفت: داخل تعمیرگاه من بیا و بین روی آن صندوق پول چه نوشته است؟ گفتم: سواد ندارم. بالأخره بچه‌ای را که آنجا بود، نزد صندوقی که در تعمیرگاه آن ارمنی بود بردم و او عبارت روی آن را خواند که نوشته بود: «شرکت با ابوالفضل علیه السلام!»! تعجب من بیشتر شد و سر قضیه را از وی پرسیدم. باطری ساز ارمنی گفت: من شوfer تریلی بودم، زمانی با زن و بچه‌ام از سرازیریهای پر پیچ و خم و بسیار خطرناک جاده‌ی کندوان چالوس (که بعضی از قسمتهای آن به جاده‌ی مرگ مشهور شده است) پایین می‌آمدم، که ناگاه پمپ باد ترمز، خالی کرد و ماشین، ترمز خود را از دست داد. مرگ را جلوی چشم خود دیدیم. برای نجات از مخمصه، مرتب فریاد زدیم یا عیسی بن مریم! فایده‌ای نبخشید. یکدفعه خانم من گفت: یگو یا ابوالفضل مسلمانها! و من هم که از همه جا ناامید شده بودم صدا زدم: یا ابوالفضل مسلمانها! به محض اینکه ابوالفضل را صدا زدم، تریلی در لب دره‌ای متوقف شد. این قضیه یعنی وضعیت توقف تریلی در کنار پرتگاه و عدم سقوط آن در دره، به قدری شگفت‌آور بود که ماشین‌های بعدی متوقف می‌شدند و راه بندان شد. راننده‌ها می‌گفتند: چون ماشین ترمز ندارد، لذا برای حرکت کردن باید آن را بکسل کنیم، اما [صفحه ۴۹۶] یکدفعه پسری دوازده ساله جلو آمد و گفت: من الان این ماشین را درست می‌کنم! دستی به چرخ ماشین زد

(با اینکه جواب کردن ترمز هیچ ربطی به چرخ ماشین ندارد) و به من گفت: ماشین را روشن کن و برو! و سپس به طور ناگهانی در پیش جمعیت ناپدید شد! من پشت فرمان نشستم و ترمز را امتحان کردم و دیدم سالم است! حرکت کردیم و به تهران آمدیم! از همان زمان با اینکه مسلمان نشده‌ام، اما بیمه‌ی شراکت با حضرت ابوالفضل علیه‌السلام هستم، پس از مدتی تریلی را فروختم و اکنون سالهاست که به باطری سازی ماشین اشتغال دارم و وضع اقتصادی خوب است. این صندوقی که در مغازه‌ام می‌بینی برای آن است که هر چه درآمد دارم، نصف می‌کنم! نصف آن را برای خود برمی‌دارم و نصف دیگر را در این صندوق می‌ریزم. وقتی ایام عاشورا فرامی‌رسد، این صندوق را خالی می‌کنم و همه‌ی پولها را به امامزاده زید علیه‌السلام که در شمیران است می‌برم و به متولی آن جا می‌دهم تا برای حضرت ابوالفضل علیه‌السلام خرج شود. [۲۵۲]. [ صفحه ۴۹۹ ]

### توجهات و عنایات به غیر مسلمانان

#### با نذر صد لیره طلا جهت روضه خوانی، دزد صندوقچه جواهرات فرانسوی را برگرداند

مرحوم مغفور حضرت حجه الاسلام شیخ محمدباقر واعظ این قضیه را نقل فرمود: در ماه محرمی از جانب تاجرهای ایرانی مقیم پاریس، برای خواندن روضه و اقامه عزاداری دعوت شدم و به فرانسه رفتم. شب اول محرم، یک نفر جواهر فروش فرانسوی با زوجه و پسر خود به مرکز ایرانیهایی که من در آنجا بودم، آمد و از ایرانیها تمنا و درخواست کرد که چون من نذری دارم، شیخ روضه خوان خود را هر شب، به این آدرس بیاورید تا برای ما روضه بخواند. حاضرین برای قبول درخواست او، از من اجازه گرفتند و من قبول کردم، چون از روضه‌ی ایرانیها فارغ شدم، حاضرین مرا برداشتند و همراه با فرانسوی به خانه‌ی او بردند. در آنجا، یک مجلس روضه خواندم هم هموطنان استفاده

نمودند و گریه کردند و هم فرانسوی و فامیلش، مغموم و مهموم نشستند و گوش می دادند. آنها زبان فارسی نمی فهمیدند و تقاضای ترجمه نیز نمی نمودند. بهر حال تا شب تاسوعا مجلس ما در [ صفحه ۵۰۰ ] منزل او به همین منوال بود. شب عاشورا به واسطه‌ی انجام اعمال مستحبه و خواندن دعا‌های وارده و زیارت ناحیه‌ی مقدسه به منزل فرانسوی نرفتیم. فردا فرانسوی آمد و ملول و ناراحت بود. برای او عذر آوردیم که ما در شب عاشورا اعمال ویژه مذهبی داشتیم. او قانع شد و تقاضا کرد که شب یازدهم محرم به جای شب عاشورا به منزل بیاید تا ده شب نذر من کامل شود! بالاخره وقتی که روضه تمام شد، یک صد لیره‌ی طلا برایم آورد! گفتم: تا سبب نذر خود را نگویند، این پول را قبول نمی کنم. فرانسوی گفت: در ماه محرم سال گذشته، در بمبئی صندوقچه‌ی جواهراتم را که تمام سرمایه‌ام بود، دزد برد. از غصه به حد مرگ رسیدم که بیم سگته کردن داشتم. در زیر غرفه‌ی من جاده‌ی وسیعی بود که مسلمانان ذوالجناحی درست کرده و بیرون آورده بودند و سر و پای برهنه، سینه و زنجیر می زدند و عبور می کردند. من هم از پله فرود آمدم و در بین عزاداران مشغول عزاداری شدم و با صاحب عزا نذر کردم که اگر به کرامت خود جواهرات سرقت شده‌ام را به من برساند؛ در سال آینده هر جا که باشم، صد لیره طلا برای روضه خوانی او می پردازم. وقتی که چند قدمی پیمودم، شخصی پهلویم آمد و با نفس تنگ و رنگ پریده، صندوقچه را به دستم داد و گریخت! حال خوش شد و مقداری راه رفتن در هیئت عزاداری را ادامه دادم و سپس به خانه‌ام وارد شدم. صندوقچه را باز کردم و شمردم، یک دانه از آنها را هم دزد تصرف [ صفحه ۵۰۱ ] نکرده بود. [ ۲۵۳ ] .

### نجات مسافران هواپیما، با توسل یک ارمنی به حضرت عباس

جناب آقای دکتر غلامرضا باهر، رئیس محترم بیمارستان آیت الله العظمی گلپایگانی قدس سره این قضیه را از یکی از دوستانشان نقل کرده‌اند: از مشهد با هواپیمایی عازم

تهران بودیم. در انتهای سفر، وقتی چراغهای «کمربندها را ببندید» روشن شد، همگان کمربندها را بستند و منتظر فرود هواپیما در فرودگاه شدند. اما لحظه‌ای بعد بلندگوی هواپیما، سرنشینان هواپیما را مخاطب قرار داد و گفت: ما در بالای باند فرودگاه در حال گشت زدن هستیم و چرخهای هواپیما به علت نقص فنی باز نمی‌شود، لطفاً آماده‌ی رویارویی با پیش آمد احتمالی سقوط و خروج از پنجره‌های اضطراری باشید! به فرودگاه نیز اعلام شده بود تا تدابیر لازم برای مبارزه با سقوط و انفجار احتمالی هواپیما را به کار گیرند. مردم مشغول گریه و زاری و خداحافظی با یکدیگر بودند که، ناگهان یک مسافر ارمنی با لهجه‌ی خاص خود گفت: «ای ابوالفضل مسلمانها! کرامت کن تا چرخهای هواپیما باز شود!» ناله‌ی این فرد دلسوخته کار خود را کرد و چرخها باز شد و هواپیما با سلامت کامل در فرودگاه بر زمین نشست! [۲۵۴]. [صفحه ۵۰۲]

### دکتر یوسف یهودی، نام فرزندانش را غلامحسین و غلام عباس گذاشت

نقل می‌کنند: در بروجرود فردی یهودی موسوم به یوسف و معروف به دکتر بود. و ثروت زیادی داشت، ولی فرزند نداشت. برای پیدا کردن فرزند، چند زن به همسری گرفت، اما از هیچ کدام فرزندی به دنیا نیامد. هر دعا و دارویی که خودش می‌دانست و هر چه دیگران گفتند، به کار بست و عمل کرد، ولی اینها نیز اثری نبخشید. روزی مایوس نشسته بود، مرد مسلمانی نزد او آمد و پرسید: چرا افسرده‌ای؟! گفت: چرا افسرده نباشم؟ چند میلیون ریال مال و ثروت جمع کرده‌ام برای دشمنان! زیرا فرزند ندارم که بعد از مرگم مالک آنها شود، اوقاف وارث ثروت من می‌شود. آن مسلمان پاک طینت گفت: من راه خوبی می‌دانم! اگر توفیق داشته باشی، می‌توانی از آن طریق به مقصودت نایل شوی. ما مسلمانها یک باب الحوائج داریم که نامش ابوالفضل العباس علیه السلام است. هر که به آن بزرگوار متوسل بشود، ناامید نمی‌شود. ما به آن حضرت

متوسل می شویم و حاجتمان را به وسیله‌ی او از خدا می گیریم. تو هم مخفیانه به خدمت آن حضرت برو و عرض حاجت کن، تا فرزنددار شوی. دکتر یوسف می گوید: حرف این مرد مسلمان را به گوش گرفتم و، مخفی از چشم زنها و همسایه‌ها و مردم، با قافله‌ای به سوی کربلا حرکت کردم. در آنجا وارد حرم حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام شدم و عرض کردم: آقا، دشمن تو و دشمن پدرت به خانه‌ات آمده است و عرض حاجت دارد، حاشا که شما مرا ناامید برگردانی! باری، حاجت خود را اظهار داشتم و از حرم بیرون آمدم و باز پنهانی، با قافله‌ی دیگری به بروجرد برگشتم پس از سه ماه، زخم حامله شد و چون فرزند پسری به دنیا [ صفحه ۵۰۳ ] آورد، من نامش را غلام عباس نهادم. چندی بعد نیز برای بار دوم حامله شد و چون باز پسری به دنیا آورد این بار نامش را غلام حسین گذاشتم. یهودیهای بروجرد مطلب را فهمیدند و به من اعتراض کردند که چرا اسم مسلمانان را روی پسرانت گذاشته‌ای؟! هر چه دلیل آوردم نشد. عاقبت، به آنها گفتم که قضیه از چه قرار است. به آنها گفتم که این دو پسر را از حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام گرفته‌ام و جریان را از اول تا آخر برایشان نقل کردم. نقل می کنند: آن یهودی تا زنده بود به علما و سادات احترام کامل می گذاشت، ولی همچنان در دین یهودی باقی بود. [ ۲۵۵ ].

### راننده‌ی مسیحی با توسل به حضرت عباس پدر شد

در سال ۱۳۸۰ قمری در تهران بودم، تصادفا در روز نهم محرم در مجلسی با گوینده‌ی داستان زیر آشنا شدم. ایشان از مداحان و ذاکران حضرت اباعبدالله علیه‌السلام بود. آن مداح گفت: یک روز سوار تاکسی شدم، تا به یکی از مجالس سوگواری حضرت اباعبدالله بروم. در طی راه فهمیدم که راننده‌ی تاکسی شخصی آشوری و عیسوی مذهب است، وقتی که به مقصد رسیدم، خواستم پول کرایه را از جیبم بیرون بیاورم. راننده گفت: پول را پیش خودت نگه دار. من از شما پول نمی گیرم! گفتم: چرا؟ گفت: من با

خودم، عهد و پیمان بسته‌ام که از خدمتگذاران حضرت [صفحه ۵۰۴] ابوالفضل علیه‌السلام، کرایه نگیرم. گفتم: برای چه؟ گفت: بخاطر اینکه من کرامتی دیده‌ام و یادگاری از آن حضرت دارم، که به پاس همان عنایت، از خادمان آن جناب کرایه‌ی تاکسی نمی‌گیرم. گفتم: داستان چیست؟ برای من تعریف کن! گفت: من از نعمت وجود فرزند بی‌بهره بودم، چند سال پس از ازدواج، درصدد معالجه‌های گوناگون برآمدم و نتیجه‌ای نگرفتم، به اولیاء دین متوسل شدم و باز بهره‌ای نبردم، در اثر معاشرت با رانندگان مسلمان، نام حضرت عباس علیه‌السلام و آبرومند بودن آن حضرت را نزد خدا شنیده بودم. پس از ناامیدی از اولیاء دینم، به خدا توجه نمودم و گفتم: «پروردگارا اگر حضرت عباس علیه‌السلام در درگاه تو آبرو دارد، من بواسطه‌ی او از تو فرزند می‌خواهم!» بعد از مدتی زخم حمله شد و فرزندمی برایم آورد و به واسطه‌ی حضرت عباس علیه‌السلام دارای فرزند شدم. از آن زمان تا حالا با خودم عهد کردم که از خادمان حضرتش کرایه نگیرم. [۲۵۶].

### شفای سرطان حنجره‌ی فرزند راجه‌ی گوالپور هند، توسط حضرت ابوالفضل

در یکی از شهرهای هندوستان، به نام گوالپور، پادشاه و به قول هندیها راجه‌ای زندگی می‌کرد که فرزندش مبتلا به مرض سرطان گلو بود و تمام اطبا از معالجه‌ی وی عاجز مانده و او را جواب کرده بودند. راجه، وزیری داشت که شیعه‌ی اثنی عشری و سید بود. وزیر سید به راجه گفت: اگر [صفحه ۵۰۵] جان و مال و ناموس من محفوظ باشد، برای بهبودی فرزند شما پیشنهادی دارم. راجه گفت: زود پیشنهادت را بگو، که بچه‌ی من دارد جان می‌دهد. سید گفت: امروز هشتم محرم الحرام است. و عزاداران شیعه به نام حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام از حسینیه بیرون می‌آیند، شما و همسرتان با هم بروید و چیزی نذر حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام کنید! راجه و همسرش نزدیک آن میعادگاه آمدند و به زبان خود نذری کردند. سید نیز آمد و با خلوص قلب برایشان



دعا کرد و گفت: یا ابوالفضل، این زن و شوهر مأیوس هستند. در این هنگام ناگهان مریض صدا زد: «مادر آب می‌خواهم» در حالی که چند ماه بود اصلا حرف نمی‌زد، برای اینکه سرطان گلو داشت. پدر و مادر وقتی که این صدا را از فرزند خود شنیدند، حیران شدند و خطاب به فرزندشان گفتند: «قضیه چیست؟ شما که مدتی حرف نمی‌زدی!» پسر در جواب گفت: «من خیلی خسته هستم، برایم آب بیاورید. بعدا قضیه را برایتان تعریف خواهم کرد. او پس از خوردن آب گفت: من خوابیده بودم که ناگهان جوان زیبایی را دیدم. به ایشان عرض کردم: شما که هستید؟ دستتان را بدهید تا ببوسم. اما او اشاره به طرف دستش کرد و عذر خواست! نگاه کردم، دیدم دست در بدن ندارد. پس از این گفتگو جوان مزبور از نظر من غایب شد! بعد از وقوع این قضیه، صبح روز نهم محرم الحرام، وزیر در دربار راجه حضور یافت و تمام داستانهای گذشته و داستان کربلا، خصوصا داستان حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام را، مفصلا برای راجه نقل کرد و افزود: جناب راجه نذر شما قبول شد. راجه پس از شنیدن سخنان وی، دستور داد چهل رأس گوسفند قربانی کنند تا شفای فرزندش کامل گردد. سال بعد نیز، یک ماه قبل از محرم، حکم صادر کرد که [صفحه ۵۰۶] چهل گوسفند را برای ادای نذر شفای فرزندم فراهم نمایید. مخالفین اسلام و پیروان متعصب مذهب هندو، با یکدیگر علیه نذر راجه مشورت کردند و گفتند که این طور قربانی کردن در آئین ما درست نیست و باید چاره‌ای اندیشید. زمانی که در اول محرم سال بعد، راجه از کارمندان خود پرسید: آیا چهل گوسفند برای عمل به نذر فراهم شد یا نه؟ پیروان مذهب هندو که با هم مشورت و تبانی کرده بودند، پاسخ دادند: نه امسال چهل گوسفند فراهم نشد. راجه دستور داد: چهل گاو میش فراهم کنید. آنان دوبار جواب دادند: گاو میش هم پیدا نشد. راجه امر کرد: از معبد خاص من چهل گاو بیاورید و برای حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام قربانی کنید! هندوها که دیدند کار بسیار بدتر شد، کوتاه آمدند و دست از عناد برداشتند. بعد از این، هر سال قبل از ماه محرم برای

ایفای نذر راجه، چهل عدد گوسفند مهیا می کردند. این برنامه سالهای سال ادامه داشت و جالب این است که راجه‌ی مزبور هندو مذهب بود. از آن زمان تاکنون عزاداری امام مظلوم علیه‌السلام در شهر گوالپور ادامه دارد. [۲۵۷].

### شفای مریض ارمنی، به خاطر ادب نسبت به صاحب تاسوعا و نهی پرستار از شرابخواری

محقق عالی مقام، حجه الاسلام والمسلمین شیخ علی ابوالحسنی (منذر) این قضیه را نقل کرده‌اند: [صفحه ۵۰۷] پدرم، مرحوم ابوالحسنی، نقل کرد که در زمان رژیم سابق، در یکی از بیمارستانهای تهران، شخصی ارمنی بستری بود که گرفتار مرضی سخت بود و رنج بیماری، او را در شدت و تعب افکنده بود. نیمه‌ی یکی از شبها - که با شب تاسوعا مقارن بود - فرد مزبور یکی از پرستاران (به اصطلاح مسلمان اما لابلالی) بیمارستان را دید، که با یک بطری عرق داخل اتاق وی آمده و نزدیک تخت او، روی زمین بساط عیش و نوش گسترده است! شخص ارمنی، در اثر معاشرتی که با جامعه‌ی اسلامی ایران داشت، نیک می‌دانست که شرابخواری از دیدگاه اسلام کاری بس سخت و نکوهیده قلمداد می‌شود و علاوه بر آن، جماعت شیعیان شب و روز تاسوعا را متعلق به یکی از چهره‌های مقدس مذهبی خویش (حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام) می‌دانند و بسیار محترم می‌شمرند و حتی افراد بی‌بند و بار و سست ایمان نیز در چنین اوقاتی می‌کوشند که از اعمال حرام و ناروا دوری جویند. بنابراین، بیمار ارمنی، از کار زشت آن پرستار مسلمان! و شیعه! - شرابخواری، آن هم در چنان شبی - سخت به شگفت آمد و بی‌اختیار زبان به ملامت او گشود و گفت: فلانی! من ارمنیم و مثل تو مسلمان نیستم که حرمت چنین شبی را بر خود واجب شمارم. اما تو، ناسلامتی، ملمان هستی و این شب هم، در آئین شما شیعیان شبی مقدس تلقی می‌شود. شرمت نمی‌آید که در برابر کسی چون من - که دینی دیگر دارم - مقدسات مذهب خویش را زیر پا می‌گذاری و حرمت این شب را نگه نمی‌داری؟! مع‌الأسف، این پند صادقانه، به جای

آن «مسلمان شناسنامه‌ای» را به خود آورد و به توبه و توبه وادارد، او را شدیداً خشمگین ساخت و واداشت که هر چه از فحش و فزیت در چنته دارد، نثار بیمار کند و بگوید: ساکت شو مردک ارمنی... [صفحه ۵۰۸] هذیان نگو... این فضولیه‌ها به تو نیامده است...! شخص ارمنی، که در آتش مرض می‌سوخت، از این که می‌دید به خاطر یک تذکر صادقانه، این چنین مورد توهین و هتاک قرار گرفته است، سخت غمگین و ناراحت شد و دلش شکست و در حالی که قطرات اشک از گوشه‌های چشمش سرازیر بود، پتو یا شمد را بر سر کشید و خود را از چشم آن «ننگ مسلمان» پنهان کرد و ساعتی بعد، خواب بر او مستولی شد... عالمی بود و اوضاعی! در عالم خواب، به گونه‌ای شگفت (که مرحوم پدرم آن را توضیح می‌داد، ولی مع‌الأسف جزئیات آن از خاطرم رفته است) به حضور سالار شهیدان علیه‌السلام و برادر گرامیش حضرت ابوالفضل علیه‌السلام رسید و آن بزرگوار، به پاس دفاع جانانه‌ای که وی از حرمت تاسوعا و صاحب آن کرده و در این راه توهین‌ها شنیده بود، او را مورد التفات و عنایتی خاص قرار داده و نوید شفا به وی داده بودند. زمانی که ارمنی مزبور از خواب بیدار شد، اثری از رنج و مرض در خود ندید و فردای آن روز نیز دکترها، پس از آزمونی دقیق، گواهی دادند که بیمار به نحوی معجزه‌آسا بهبود یافته است! اجرای پند ارمنی به پرستار مزبور و پاسخ توهین‌بار وی و دل شکستگی ارمنی و تشرفش در خواب به محضر سالار شهیدان علیه‌السلام، و پرچمدار کربلا علیه‌السلام و خبر بهبودیش به دست آن بزرگواران، همچون بمبی در بیمارستان و محیط اطراف صدا کرد و نقل محفل مؤمنین گردید. از همین روی، پس از انتقال شخصی ارمنی به منزل، جمع کثیری از مسلمین محل، به هیئت اجتماع، روانه‌ی منزل او شدند تا ضمن عرض تبریک شفا، از همت وی در دفاع از ساحت آل الله علیهم‌السلام تشکر کنند. پدرم، به اینجای داستان که رسید، در حالی که قطرات اشک از چشم وی و [صفحه ۵۰۹] مستمعان می‌ریخت، با لحنی سوزناک، آخرین پرده‌ی داستان را - که حاوی «پیام» آن نیز هست - چنین

نقل کرد: زمانی که مردم متدین در برابر خانه‌ی شخص ارمنی اجتماع کردند، او که در کنار پنجره‌ی طبقه‌ی بالا ایستاده بود و از اظهار لطف آن جماعت تشکر می‌کرد؛ ناگهان سخنی گفت که انبوه جمعیت را غرق در ضجه و ناله کرد. او فریاد کشید: ما ارمنیها، اگر دنیا مان، چنانکه باید، آباد و روبراه نیست و در زندگی با هزار و یک مشکل روبرو هستیم، عجیبی نیست. عجب از شما مسلمانها و شیعه‌هاست که چنین پیشوایان کریم و آقا و بزرگواری دارید و در عین حال در مشکلات دست و پا می‌زنید؟! مسلمانها، چرا شفای دردهایتان را از این بزرگواران نمی‌گیرید؟! [۲۵۸].

### **مرد یهودی گفت: این پول را به حاج آقا احمد امامی اصفهانی بدهید، تا روزه حضرت ابوالفضل بخواند**

حجۃ الاسلام والمسلمین آقای حاج سید علی موحد ابطحی اصفهانی این قضیه را نقل کردند: حدود بیست و پنج سال قبل، که مسجد الهادی (واقع در اصفهان خیابان سید علی خان، نزدیک چهار باغ) را ساختند، مسجد برنامه‌های گسترده‌ای داشت. بهترین گوینده‌ها و خطبای اصفهان، در این مراسم روزه خوانی داشتند و حتی محلی را برای پذیرایی یهودیها و نصرانیها نیز قرار داده بودند و با مراعات موازین شرعی از آنها پذیرایی می‌شد. [صفحه ۵۱۰] روزی یکی از یهودیهای شرکت کننده، پولی پیش متصدی امور مسجد می‌آورد و می‌گوید: این پول را به حجۃ الاسلام والمسلمین حاج احمد آقا امامی بدهید و بگویید یک روزه‌ی ابوالفضل علیه السلام برای من بخواند! متصدی مسجد می‌گوید: شما یهودیها، در هر کاری فتنه می‌کنید؛ در روزه خوانی هم فتنه؟! یهودی، به حالت گریه، می‌گوید: ما در هر چیزی فتنه بورزیم، نسبت به آقا ابوالفضل العباس علیه السلام فتنه نمی‌کنیم. متصدی سؤال می‌کند: پس چه شده است که پول می‌دهی و چنین تقاضایی را می‌نمایی؟ یهودی می‌گوید: دیروز آقای امامی روزه حضرت ابوالفضل علیه السلام را خواندند و در ضمن صحبت گفتند، هر کس پناه

به ایشان آورد او را محروم نمی کنند؛ خواه یهودی باشد، خواه نصرانی! با شنیدن این سخن ناگاه به یاد بچه‌ی پسرم افتادم، که در اثر نرمی استخوان و جواب یأس دکترها، ما را ناراحت کرده بود، و گریه کردم و عرض کردم: آقا، ابوالفضل، من شما را نمی شناسم، اما بنا به گفته‌ی این آقا برای شفای پسرم متوسل به شما می شوم، مرا محروم نکنید. گریان شدم و حالی پیدا کردم! وقتی به خانه آمدم، دیدم فرزندم راه می رود! از زخم پرسیدم: چه شد که به راه افتاد؟! گفت: نمی دانم؛ فقط دیدم دستش را به دیوار گرفت و شروع به راه رفتن کرد. گریه مرا گرفت. زخم پرسید: چرا گریه می کنی؟! باید خوشحال باشی! گفتم داستان از این قرار است و این گریه‌ی شوق است که چگونه حضرت ابوالفضل علیه السلام مرا مورد عنایت قرار دادند و واسطه شدند و خداوند بچه‌ی مرا شفا داد. [۲۵۹]. [صفحه ۵۱۱]

### شفای فرزند یهودی در اصفهان، با توسل به حضرت ابوالفضل و نذر یک گوسفند

حجۃ الاسلام والمسلمین آقای سید محمدرضا ابطحی اصفهانی فرمودند: روزی وارد اصفهان شدم. نزدیک غروب بود و هنوز نماز نخوانده بودم. می خواستم تا قضا نشده، نماز را بخوانم که یک دفعه درب منزل زده شد. پدرم مرحوم آیت الله سید مرتضی ابطحی «ره» پشت در رفتند و طولی نکشید که برگشتند و فرمودند: بیاید، این شخص یهودی راجع به توسل به قمر بنی هاشم علیه السلام سؤالی دارد! سپس گفتند: وی می گوید: فرزند من مریض شده بود و تمام دکترها جوابش کردند، یعنی از معالجه‌اش عاجز ماندند. آخرین دفعه که از نزد دکتر برمی گشتم، به سقاخانه‌ای که در بین راه بود، رسیدم و جمعی را دیدم که مقابل سقاخانه مشغول گریه، و متوسل به حضرت عباس علیه السلام شده‌اند. من هم بامشاهده‌ی این صحنه بدون اختیار عرض کردم: یا ابوالفضل مسلمانها، اگر شما تا صبح این مریضم را شفا دادی، یک گوسفند تقدیم آستانه‌ی شما خواهم کرد. حالا فرزندم خوب شده است و سؤال من این است که گوسفند را خودم

بکشم، یا آن را زنده به دست مسلمانها بدهم و دیگر خودشان هر چه می خواهند انجام دهند؟ زیرا اگر خودم انجام بدهم مسلمانها نمی خورند و اگر زنده به آنها بدهم، خودم ذبح نکرده‌ام؟ [۲۶۰]. [صفحه ۵۱۲]

### شفای دستهای بچه‌ی ارمنی با مالیدن به پرچم حضرت ابوالفضل در روز تاسوعا

روز تاسوعایی یکی از هیئت‌های اصفهانی به محل جلفای اصفهان، که ارمنی‌ها منزل دارند، می‌روند. یکی از عزادارها در کنار دیوار مشغول عزاداری و گریه و توسل به حضرت ابوالفضل علیه‌السلام بود. ناگاه می‌بیند در خانه‌ای باز شد و یک مرد ارمنی بیرون آمد. او که از وضع عزاداری و گریه‌ی مردم تعجب کرده بود، گفت: چه خبر است؟! آن مرد عزادار گفت: «امروز متعلق به باب الحوائج حضرت ابوالفضل علیه‌السلام است.» مرد ارمنی می‌گوید: من بچه‌پسری دارم، که دستهای او فلج است. مرا راهنمایی کن که از حضرت ابوالفضل علیه‌السلام شفای او را بگیرم! آن مرد می‌گوید: امروز روز حضرت ابوالفضل علیه‌السلام است، برو بچه‌ات را بیاور و دستهایش را به پرچم آن بزرگوار بمال! مرد ارمنی با عجله و با حال گریه دستهای بچه را به علم می‌مالد و توسل پیدا می‌کند و منقلب می‌شود. سپس نعره می‌زند و غش می‌کند! مردم منقلب می‌شوند و می‌گویند: چه شده است؟ آن شخص عزادار می‌گوید: به مردم گفتم: کاری به او نداشته باشید. سپس او را به حال آوردیم و سؤال کردیم: چه شده است؟ گفت: مگر نمی‌بینید بچه‌ام دستهایش را بالا و پایین می‌آورد و شفا پیدا کرده است؟! [۲۶۱]. [صفحه ۵۱۳]

### ملحقات بخش ۱۸ در این کتاب

- موضوع: ۱- شیعه شدن شریف مکه، پس از شفا با تربت مطهر، شماره قضیه:  
 ۱۷۰ موضوع: ۲- هدایت همسایه‌ی سلیمان اعمش، شماره قضیه: ۲۱ موضوع: ۳- شیعه

شدن جمال‌الدین خلیجی موصلی به برکت غبار زوار امام حسین علیه‌السلام، شماره قضیه: ۱۷۱ موضوع: ۴- شخص سنی به خاطر اشک در عزای امام حسین علیه‌السلام و لعن بر دشمنانشان، توفیق هدایت یافت، شماره قضیه: ۱۸۵ موضوع: ۵- مأمور سنی با تهدید حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، تأدیب شد و هدایت یافت، شماره قضیه: ۱۸۷ موضوع: ۶- هدایت خانم مسیحی، که دخترش حضرت عباس علیه‌السلام را دید، شماره قضیه: ۱۴۱ موضوع: ۷- نجات و هدایت افسر روسی توسط حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، شماره قضیه: ۱۶۸ موضوع: ۸- هدایت جوان نصرانی بواسطه‌ی همراه شدن با زوار و ورود به کربلا، شماره قضیه: ۱۷۶ موضوع: ۹- هدایت ترسایی به خاطر وارد شدن به کربلا، شماره قضیه: ۱۷۷ موضوع: ۱۰- یهودی طلا فروش بغدادی، پس از یافتن طلاهای خود مسلمان شد، شماره قضیه: ۱۷۸ موضوع: ۱۱- اعتراف سفیر فرنگی به خاک بهشت بودن تربت امام حسین علیه‌السلام، و هدایت شدن او، شماره قضیه: ۱۶۹ موضوع: ۱۲- مسلمان شدن یونس ارمنی، به برکت سیراب نمودن زائر کربلا، شماره قضیه: ۱۷۲ موضوع: ۱۳- شیعه شدن غلامحسین هندی به خاطر بذل مال در عزای امام حسین علیه‌السلام، شماره قضیه: ۱۷۳ موضوع: ۱۴- شفا و هدایت افتخارالدوله‌ی هندی، شماره قضیه: ۱۷۴ موضوع: ۱۵- شیعه شدن زن روسی به برکت عزای امام حسین علیه‌السلام، شماره قضیه: ۱۷۵ موضوع: ۱۶- شفا و هدایت مرد مسیحی به برکت توسل به حضرت عباس علیه‌السلام، شماره قضیه: ۱۷۹ موضوع: ۱۷- شفای زن یهودی در رؤیا توسط حضرت عباس علیه‌السلام و هدایت او و شوهرش، شماره قضیه: ۱۸۰ موضوع: ۱۸- شفای دختر مسیحی توسط حضرت رقیه علیها‌السلام و هدایت او و مادرش، شماره قضیه: ۱۸۱ موضوع: ۱۹- طبیعی شدن زایمان زن فرانسوی، به برکت حضرت رقیه علیها‌السلام، شماره قضیه: ۲۶۷ موضوع: ۲۰- سرهنگ روسی پس از تأدیب شدن، هدایت یافت، شماره قضیه: ۱۸۶ موضوع: ۲۱- نجات و هدایت راننده‌ی غیر مسلمان در اثر گفتن «یا ابوالفضل!»، شماره قضیه: ۱۸۲ موضوع: ۲۲- نجات راننده‌ی ارمنی در راه

نیشابور، به خاطر شراکت با حضرت عباس علیه السلام، شماره قضیه: ۲۴۴ موضوع: ۲۳-  
 نجات راننده‌ی ارمنی از سانحه‌ی رانندگی در جاده‌ی کندوان چالوس، شماره قضیه:  
 ۲۴۶ [صفحه ۵۱۷]

## آثار حضرت زینب و حضرت رقیه

### امام زمان در مصیبت حضرت زینب خون می‌گیرند

حاج ملا سلطانعلی، روضه خوان تبریز که از عباد و زهاد بوده است، می‌گوید: در عالم رؤیا به محضر والای حضرت امام زمان علیه السلام، مشرف شدم و عرض کردم: مولانا! آنچه در زیارت ناحیه‌ی مقدسه ذکر شده است که می‌فرمایید: «فلا تذبک صباحا و مساء و لا بکین علیک بدل الدموع دما» صحیح است؟ فرمودند: بلی! عرض کردم: آن مصیبتی که برای آن به جای اشک خون می‌گیرید، کدام مصیبت است؟ آیا مصیبت حضرت علی اکبر علیه السلام است؟ فرمودند: نه! اگر علی اکبر علیه السلام زنده بود، او هم در این مصیبت خون گریه می‌کرد! گفتم: آیا مقصود شما مصیبت حضرت عباس علیه السلام است؟ فرمودند: نه! بلکه اگر حضرت عباس علیه السلام هم در قید حیات بود، او نیز در این مصیبت خون گریه می‌کرد. گفتم: لابد مصیبت حضرت سیدالشهداء علیه السلام است؟ فرمودند: نه! حضرت سید الشهداء علیه السلام هم اگر در حیات بودند، در این مصیبت خون گریه می‌کردند. [صفحه ۵۱۸] پرسیدم: پس این کدام مصیبت است؟ فرمودند: آن مصیبت اسیری حضرت زینب علیها السلام است. [۲۶۲].

### در روز رحلت زینب کبری اهل آسمان چنان به خروش می‌آیند که حضرت مهدی آنها را

#### ساکت می‌کنند

سید عالم وثقه‌ی جلیل، حاج سید اسدالله اصفهانی - مجاور کربلای معلی - در سنه‌ی ۱۳۱۹ برای مؤلف کبریت احمر در کربلای معلی نقل کرد که حضرت حجت بن



الحسن امام زمان علیه السلام در عالم خواب به وی فرمودند: از روز وفات عمه شان حضرت زینب علیها السلام اهل آسمانها جمع می شوند و خطابه‌ی آن مخدره را که در کوفه خوانده است، می خوانند و گریه می کنند! و حضرت علیه السلام باید آنان را ساکت گردانند، که شیرازه‌ی عالم از یکدیگر گسسته نشود! [۲۶۳]. همچنین عالم بزرگوار مرحوم ملا علی خیابانی در کتاب وقایع الأيام فی تتمه محرم الحرام داستانی طولانی را نقل می کند، که آن مقدار از آن را که مربوط به جریان فوق می باشد، در اینجا می آوریم. راوی می گوید: در عالم رؤیا حضرت حجت بن الحسن العسکری علیه السلام را دیدم که در کمال آشفته حالی هستند! پیش رفتم و سلام کردم و از حال ایشان سؤال نمودم. فرمودند: بدان که، از روزی که عمه ام زینب علیها السلام وفات کرده اند، همه ساله در روز وفات آن مخدره ملائکه در آسمانها مجلس می گیرند و خطبه‌ی آن مخدره را در بازار [صفحه ۵۱۹] کوفه، می خوانند و گریه کنند، به طوری که من باید بروم و آنها را از گریه ساکت نمایم! امروز روز وفات عمه ام زینب علیها السلام بود و اکنون من از آن مجلس مراجعت نموده ام. [۲۶۴].

### فرمان امام زمان به اینکه خدا را به حق حضرت زینب سوگند دهید

آیت الله حاج میرزا احمد سیویه، ساکن تهران، از آقای شیخ حسین سامرایی که از اتقیای اهل منبر در عراق بودند، نقل کردند: در ایامی که در سامرا مشرف بودم، در روز جمعه‌ای، طرف عصر به سرداب مقدس رفتم. دیدم غیر از من احدی نیست. حالی پیدا کردم و متوجه مقام حضرت صاحب الأمر علیه السلام شدم. در آن حال صدایی از پشت سر شنیدم که به فارسی فرمود: به شیعیان و دوستان بگوئید که خدا را به حق عمه ام حضرت زینب علیها السلام قسم دهند، که فرج مرا نزدیک گرداند. [۲۶۵].

### بینا شدن مرحوم محمد رحیم اسماعیل بیک در اثر توسل به حضرت زینب

متقی صالح، مرحوم محمد رحیم اسماعیل بیگ، که در توسل به اهل بیت علیهم السلام و علاقه قلبی به حضرت سیدالشهداء علیه السلام کم نظیر بود و از این جهت، رحمت و برکات صوری و معنوی نصیبش شده بود و در ماه رمضان ۱۳۸۷ به رحمت ایزدی واصل شد، این قضیه را نقل فرمود: [صفحه ۵۲۰] من در سن شش سالگی به درد چشم مبتلا شدم و تا سه سال گرفتار آن بودم و عاقبت از هر دو چشم، کور گشتم. در ماه محرم و ایام عاشورا، در منزل دایی بزرگوارم - مرحوم حاج محمد تقی اسماعیل بیگ - روضه خوانی بود و من هم به آنجا رفته بودم. چون هوا گرم بود و مردم شربت می‌دانند. من از دایی خواهش کردم که اجازه دهد تا به مردم شربت دهم! گفت: تو چشم نداری و نمی‌توانی. گفتم: یک نفر چشم‌دار با من همراه کنید، تا مرا یاری کند. دایی قبول نمود و من با کمک خودش به مردم شربت دادم... در این اثناء مرحوم معین الشریعة اصطهباناتی منبر رفته بود و روضه‌ی حضرت زینب علیها السلام را می‌خواند و من سخت متأثر و گریان شدم تا اینکه از خود بی‌خود شدم، در آن حال، زن مجلله‌ای که دانستم حضرت زینب علیها السلام هستند، دست مبارک بر دو چشم من کشیدند و فرمودند: «خوب شدی و دیگر چشم درد نمی‌گیری!» پس چشم گشودم و اهل مجلس را دیدم! شاد و فرحناک به خدمت دایی خود دویدم. تمام اهل مجلس منقلب شدند و اطراف مرا گرفتند. سپس به امر دایی‌ام مرا در اطاقی بردند و مردم را متفرق نمودند. مرحوم اسماعیل بیگ نقل می‌کند که: چند سال قبل مشغول آزمایش بودم و غافل بودم از اینکه در نزدیکم ظرف پر از الکل است و کبریت را روشن نمودم! ناگاه الکل مشتعل شد و تمام بدنم را از سر تا پا آتش زد. فقط چشمانم نسوخته بود! چند ماه در مریضخانه مشغول معالجه بودم. در آنجا از من پرسیدند چه شده که چشمت سالم مانده است؟! من می‌گفتم: این عطای خانم حضرت زینب علیها السلام و برکت مجلس روضه‌ی حضرت امام حسین علیه السلام است و حضرت زینب علیها السلام به من وعده فرمودند که تا آخر عمر [صفحه ۵۲۱] چشم درد نگیرم. [۲۶۶].

## شفای مرحوم فیض الاسلام با توسل به حضرت زینب

مرحوم فیض الاسلام، از علماء وارسته و از نسل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هستند. ایشان تألیفات بسیاری دارند که بعضی از آنها «ترجمه و خلاصه‌ی تفسیر قرآن عظیم» و ترجمه و شرح نهج البلاغه» و «ترجمه و شرح صحیفه‌ی کامله‌ی سجادیه» و «ترجمه خاتون دو سرا» است. بیش از دوازده سال پیش، به درد شکم گرفتار شدم و معالجه‌ی اطباء سودی نبخشید. سرانجام برای استشفای، به اتفاق و همراهی اهل بیت و خانواده‌ام به کربلای معلی مشرف شدیم. و آنجا هم به سختی به همان درد مبتلا بودم. روزی دوستی از زائرین در نجف اشرف، من و گروهی را به منزلش دعوت نمود. با اینکه رنجور بودم، به منزل او رفتم. در بین گفتگوهای گوناگون، یکی از علما که در آن مجلس بود، فرمود: پدرم می‌گفت: هرگاه حاجت و خواسته‌ای داری، خدای تعالی را سه بار به نام حضرت زینب کبری علیها السلام بخوان! بدون شک، خدای عزوجل خواسته‌ات را روا می‌سازد! از این رو من چنین کردم و شفا و بهبودی بیماریم را از خدای تعالی خواستم، و علاوه بر آن نذر نمودم و با پروردگرم عهد و پیمان بستم که اگر از این بیماری بهبودی [صفحه ۵۲۲] یافتم کتابی در احوال آن سیده‌ی معظمه علیها السلام بنویسم تا همگان از آن بهره‌مند گردند. حمد و سپاس خدای جل شأنه را که پس از زمان کوتاهی شفا یافتم. به خاطر زیادی اشتغال و کارها و نوشتن و چاپ و نشر کتب «ترجمه و خلاصه تفسیر قرآن عظیم» به نذر خود وفا نمودم، تا اینکه چند روز پیش یکی از دخترانم مرا آگاه ساخت که به نذر خود وفا نموده‌ای! من هم از خدای عزاسمه توفیق و کمک خواستم و به نوشتن آن شروع نمودم و آن را کتاب «ترجمه‌ی خاتون دو سرا سیدتنا المعصومه زینب الکبری» ارواحنا لتراب اقدامها الفدا نامیدم. [۲۶۷].

**شفای چشم سید محمد باقر سلطان آبادی به برکت مقنعه‌ی حضرت زینب**

سید محمد باقر سلطان آبادی، که از بزرگان ارباب فضایل و راسخین در علم بود، این قضیه را فرموده است: در بروجرد به مرض درد چشم سختی مبتلا شدم، به حدی که علمای طب از معالجه عاجز آمدند! از آنجا مرا به سلطان آباد آوردند. مرض چشم شدت کرد و ورم بسیار نمود و دیگر سیاهی چشم راستم نمایان نبود! از شدت درد چشم، خواب و آرام از من رفت و تمامی اطبای شهر را برای من آوردند و همه‌ی آنها از معالجه‌ی چشم، اظهار عجز نمودند. بعضی از آنها می‌گفتند: تا شش ماه محتاج معالجه است و برخی می‌گفتند: تا چهل روز نیاز به مداوا دارد. این بیانات، روح مرا افسرده و خسته نموده و عرصه بر من تنگ شد و فوق‌العاده [صفحه ۵۲۳] نگران و مهموم شدم. تا اینکه یکی از دوستان به من گفت: بهتر است برای استشفای زیارت مشرف شوی، و من عازم سفر هستم، با من بیا! و چنانچه از خاک کربلا سرمه بکشی، شفا خواهی یافت. به او گفتم: با این حال، چگونه می‌توانم حرکت کنم؟ مگر اینکه طبیب اجازه بدهد! چون به طبیب رجوع کردم، گفت: هرگز مسافرت برای شما جایز نیست، و اگر حرکت کنی، یکسره نابینا خواهی شد و به منزل دوم نخواهی رسید مگر اینکه بکلی از دیده محروم خواهی شد! بالاخره رفیق من رفت و من به خانه برگشتم. سپس یکی دیگر از دوستان من آمد و گفت: مرض ترا، به جز خاک کربلا و مقتل شهدا و مریضخانه‌ی اولیای خدا شفا نبخشد! و ضمناً خودش شرح داد که نه سال مبتلا به طپش قلب بودم و همه‌ی اطبا از معالجه‌ام عاجز ماندند، تنها از تربت قبر امام حسین علیه‌السلام، شفا برایم حاصل شد؛ چنانچه میل داری، متوکلا علی الله حرکت کن! من با توکل بر خدا حرکت کردم و در منزل دوم مرض شدت کرد و چنان چشمم به درد آمد که از فشار درد، چشم چپ نیز به درد آمد. همه‌ی مصاحبین، مرا ملامت کردند و متفقا گفتند: بهتر است که به وطن مراجعت کنی. چون هنگام سحر شد و درد چشمم آرام گرفت، در خواب رفتم و حضرت علیا مکرمه صدیقه‌ی صغری، زینب کبری علیها‌السلام را در عالم رؤیا دیدم. بر آن حضرت وارد شدم و گوشه‌ی مقنعه‌ی

ایشان را گرفتم و بر چشم خود کشیدم و از خواب بیدار شدم! دیگر هیچ المی و دردی در چشم خود حس نکردم و سفر را به پایان رساندم و هیچ دردی در چشم خود ندیدم و با چشم سالم دیگرم هیچ فرقی نداشت. آن واقعه را به رفقا گفتم آنها به چشم من نگاه می کردند و می گفتند: ما آثار دردی نمی بینیم، و هیچ فرقی بین دو چشم شما نیست! من این کرامت را که از حضرت [صفحه ۵۲۴] زینب علیها السلام ظاهر گشته بود، برای همه‌ی رفقا از زوار و غیر زوار نقل کردم. [۲۶۸].

### شفای فوزیه زیدان جبل عاملی توسط حضرت زینب

حضرت حجه الاسلام «حاج شیخ محمد تقی صادق»، تحقیقاتی در مورد داستان ذیل کرده است و سپس آن را برای مرحوم آیه الله العظمی بروجردی قدس سره نوشته و فرستاده است که ترجمه‌ی آن نوشته این است که معظم له بعد از سلام و درود به مخاطب خود حضرت آیه الله بروجردی قدس سره، و به تمام مؤمنین و شیعه‌ی آل محمد علیهم السلام چنین می نویسد: و تقدیم می دارم بسوی تو کرامتی را که هیچ گونه شک و شبهه‌ای در او نباشد و آن کرامت از علیا مکرمه، حضرت زینب علیها السلام، بانوی بانوان عالم و برگزیده‌ی امت است و آن قضیه این است: زنی به نام «فوزیه زیدان» از خاندان مردمی صالح و متقی و پرهیزکار، در یکی از روستاهای جبل عامل به نام «جویه» مبتلا به درد پای بی درمانی شد، تا جایی که به عنوان عمل جراحی به بیمارستانهای متعددی متوسل گردید، ولی نتیجه این شد که سستی در رانها و ساق پای وی پدید آمد و اصلا قادر به حرکت نبود. فقط به صورت نشسته و به کمک دو دست راه می رفت و روی همین اصل، بیست و پنج سال خانه نشین شد و به همان حال صبر می کرد و مدام با این حال بود تا اینکه عاشورای حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام فرارسید. او دیگر از این مرض به ستوه آمده بود و عنان صبر را از دست داده بود. ناچار [صفحه ۵۲۵] برادران و خواهران خود را که از خوبان مؤمنین به شمار می روند،

خواست و از آنان تقاضا کرد که او را به حرم حضرت زینب علیها السلام در شام ببرند، تا در اثر توسل به ذیل عنایت دختر کبرای حضرت علی علیه السلام شفا گیرد و از گرفتاری مزبور بیرون آید. ولی برادرانش پیشنهاد وی را نپذیرفتند و گفتند: خوب نیست که تو را با این حال به شام ببریم و اگر بنابر این است که آن حضرت تو را شفا دهند، همینجا که در خانهات قرار داری، شفا دادن تو برای ایشان امکان دارد! فوزیه هر چه اصرار کرد، بر اعتذار آنان می افزود! بالاخره فوزیه خود را به خدا سپرد و صبر بیشتری پیشه کرد. تا اینکه در یکی از روزهای دهه‌ی عاشورا، در همسایگی او مجلس عزایی جهت حضرت سیدالشهداء علیه السلام برپا بود. فوزیه به حال نشسته و به کمک دو دست به خانه‌ی همسایه رفت و بیانات و اعاظ را استماع کرد و دعا کرد و توسل نمود و گریه‌ی زیادی کرد و بعد از پایان عزاداری، به همان حال به خانه برگشت. آن شب فوزیه با حال گریه و توسل، بعد از نماز می خوابد. وی نزدیک صبح بیدار می شود که نماز صبح را بخواند ولی می بیند هنوز فجر طالع نشده است و او به انتظار طلوع فجر می نشیند. در این اثنا متوجهی دستی می شود که بالای میچ او را گرفته و شخصی به او می گوید: «قومی با فوزیه! برخیز ای فوزیه» او با شنیدن این سخن و به کمک آن دست، فوری برمی خیزد و بر دو پای خود می ایستد و به خاطر عقاب و پای بندی که از او برداشته شده است، بی اندازه مسرور و خوشحال می شود. در آن هنگام نگاهی به راست و چپ می کند، ولی احدی را نمی بیند! سپس به مادرش که در همان اطاق خوابیده بود رو می کند و بنا می کند به گفتن: الله اکبر و لا اله الا الله. [صفحه ۵۲۶] وقتی که مادرش او را در آن حال دید مبهوت شد! سپس فوزیه از نزد مادرش بیرون دوید و به خارج از اتاق رفت و صدای خود را به الله اکبر و لا اله الا الله بلند کرد! برادرانش با شنیدن صدای خواهر به سوی او می آیند آنها وقتی او را به آن حال غیر مترقبه دیدند، صدا به صلوات بلند کردند و آنگاه همسایه‌ها خبردار شدند و آنها نیز صلوات و تکبیر و تهلیل بر زبان جاری کردند. این خبر کم کم به تمام شهر می رسد و سایر بلاد و روستاهای

مجاور نیز خبردار می‌شوند و مردم از هر جانب برای دیدن این واقعه می‌آیند و از آن خانه تبرک می‌جویند و خانه‌ی آنها مرکز رفت و آمد مردم دور و نزدیک می‌شود. پس سلام و درود بی‌پایان بر تربیت یافته‌ی مکتب وحی، حضرت زینب علیهاالسلام باد! [۲۶۹].

### شفای دختر هندی به برکت حضرت زینب، و نذر یک ضریح جواهر نشان

در یکی از کتب مسطور است: در زمانی که متولی حرم حضرت زینب علیهاالسلام، صحن و بقعه‌ی مطهر آن حضرت را در شام تعمیر می‌کرد؛ مردم از اطراف برای آن حضرت نذورات می‌آوردند او به آنها قبض می‌داد. روزی یک مرد هندی آمد و از حضرت زینب علیهاالسلام برای حل مشکل خود درخواست کمک کرد و گفت: من الان عهد می‌کنم که اگر به حاجت خود رسیدم، شخصا یک ضریح جواهر نشان تهیه نمایم که بهای آن از یک میلیون دینار تجاوز کند! زیرا من در بیست و چهار بانک هندوستان سهم دارم. سپس او به طرف شهر بیروت رفت. طولی نکشید که تلگرافی از او به این مضمون به متولی حرم رسید که نوشته بود: [صفحه ۵۲۷] دستور ساخت ضریح جواهرنشانی را صادر کرده‌ام، ضریح مزبور را در فلان روز با تشریفات خاصی به آنجا می‌آوریم و شما یک مجلس با شکوه و بی‌سابقه، به هزینه‌ی من از فلان بانک، فراهم کنید! چون روز موعود فرارسید، ضریح مقدس را با مراسم خاصی از هندوستان به آن محفل با اهمیت آوردند. آن مرد هندی شخصا نطق شگفت‌آوری نمود، که مفاد آن چنین بود: من دختری دارم، که سالیان درازی هر دو پایش فلج بود، با آنکه شاید فردی ثروتمندتر از من در هندوستان یافت نشود! در این مدت هر چه توانستم طبیب آوردم و دارو مصرف کردم، ولی هیچ سودی نکرد. تا آنکه به زیارت حضرت زینب علیهاالسلام آمدم و از وی درخواست کمک کردم و برای شفای صبیبه‌ی خود، یک ضریح جواهر نشان نذر کردم. در پی این توسل به بیروت رفتم و در آنجا تلگراف

بشارت سلامتی فرزندم به دست من داده شد. لذا خود را به وطن رساندم و از نزدیک، توجه خاص حضرت زینب علیها السلام به او را - که بکلی شفا یافته بود - مشاهده کردم و همین کرامت، سبب شیعه شدن عده‌ای بی‌شمار و باعث ازدیاد محبت در شیفتگان آن حضرت گردید. [۲۷۰].

### آب گرفتن قبر حضرت رقیه

مرحوم آیت الله حاج میرزا هاشم خراسانی (متوفای سال ۱۳۵۲) در منتخب التواریخ می‌نویسد: [صفحه ۵۲۸] عالم جلیل، شیخ محمد علی شامی که از جمله‌ی علما و محصلین نجف اشرف است، به این حقیر فرمود: جد امی بلا واسطه‌ی من، جناب آقای سید ابراهیم دمشقی، که نسبش منتهی می‌شود به سید مرتضی علم الهدی و سن شریفش از نود افزون بوده و بسیار شریف و محترم بودند، سه دختر داشتند و اولاد پسر نداشتند. شبی دختر بزرگ ایشان حضرت رقیه بنت الحسین علیهما السلام را در خواب دید که فرمودند: به پدرت بگو، به والی بگوید که میان قبر و لحد من آب افتاده و بدن من در اذیت است، بیاید و قبر و لحد مرا تعمیر کند! دختر این رؤیا را به سید ابراهیم عرض کرد، ولی سید از ترس اهل تسنن به این خواب ترتیب اثر نداد. شب دوم، دختر دوم سید همین خواب را دید و به پدرش گفت و باز پدرش ترتیب اثر نداد. شب سوم دختر کوچکتر همین خواب را دید و به پدر گفت و باز پدر ترتیب اثر نداد. در شب چهارم خود سید ابراهیم آن مخدره علیها السلام را در خواب دید که به طریق عتاب فرمودند: «چرا والی را خبردار نکردی؟!» صبح، سید ابراهیم نزد والی شام رفت و خوابش را برای او نقل کرد. والی امر کرد که علما و صلحای سنی و شیعه‌ی شام بروند و غسل کنند و لباسهای نظیف در بر کنند، آنگاه به دست هر کس که قفل درب حرم مقدس باز شد، همان شخص برود و قبر مقدس حضرت رقیه علیها السلام را نبش کند و جسد مطهرشان را برون بیاورد، تا قبر مطهر را تعمیر کنند. بزرگان و صلحای شیعه و



سنی، با کمال آداب، غسل نمودند و لباس نظیف در بر کردند. قفل به دست هیچ یک باز نشد مگر به دست مرحوم سید ابراهیم! بعد هم همه‌ی آنها به حرم مشرف شدند و هر کس کلنگ بر قبر می‌زد، کارگر نمی‌شد تا آنکه سید ابراهیم کلنگ را گرفت و بر زمین زد و قبر کنده شد! [صفحه ۵۲۹] بعد حرم را خلوت کردند و لحد را شکافتند، دیدند بدن نازنین آن مخدره در میان لحد قرار دارد، و کفن آن مخدره مکرمه، صحیح و سالم می‌باشد، لکن آب زیادی در میان لحد جمع شده است. سید بدن شریف مخدره را از میان لحد بیرون آورد و بر روی زانوی خود نهاد و سه روز به همان صورت، بالای زانوی خود نگه داشت و متصل گریه می‌کرد! تا آنکه لحد مخدره را از بنیاد تعمیر کردند. اوقات نماز که می‌شد، سید بدن مخدره را بر بالای شیء نظیفی می‌گذاشت و نماز می‌گزارد. بعد از فراغ از نماز، بدن مطهر را برمی‌داشت و بر زانو می‌نهاد و گریه می‌کرد، تا آنکه از تعمیر قبر و لحد فارغ شدند. سید بدن مخدره را دفن کرد و از کرامت این مخدره، سید ابراهیم در این سه روز نه محتاج به غذا شد و نه محتاج به آب و نه محتاج به تجدید وضو! بعد که او می‌خواست آن مخدره را دفن کند، برای پسر دار شدن خود دعا کرد و خداوند پسری - مسمی به سید مصطفی - به او مرحمت نمود. در پایان، والی شام تفصیل ماجرا را به سلطان عبدالحمید عثمانی نوشت، و او هم تولیت زینب و مرقد شریف حضرت رقیه علیهاالسلام و مرقد شریف حضرت ام کلثوم، و حضرت سکینه علیهاالسلام را به سید ابراهیم واگذار نمود و فعلا هم آقای حاج سید عباس، پسر آقا سید مصطفی، پسر سید ابراهیم سابق الذکر، متصدی تولیت این اماکن شریفه است. سپس آیه الله حاج میرزا هاشم خراسانی می‌گوید: گویا این قضیه در حدود سنه‌ی هزار و دویست و هشتاد اتفاق افتاده است. [۲۷۱]. [صفحه ۵۳۰]

**برطرف شدن سم مار و عقرب بوسیله‌ی سید ابراهیم دمشقی و نسل او**

مرحوم آیت الله سید هادی خراسانی، در کتاب معجزات و کرامات این قضیه را نقل می‌کند: روی پشت بام خوابیده بودیم، که ناگهان ماری دست یکی از خویشان ما را گزید! وی مدتی مداوا کرد ولی سود نبخشید. آخر الامر جوانی به نام سید عبدالامیر نزد ما آمد و گفت: کجای دست او را مار گزیده است. چون محل مارزدگی را به او نشان داد، بلافاصله دستی به آن موضع زد و بکلی محل درد خوب شد! سپس سید عبدالامیر گفت: من نه دعایی دارم و نه دوائی؛ فقط کرامتی است که از اجداد ما به ما رسیده است، هر سمی که از زنبور یا عقرب یا مار باشد، اگر ما آب دهان یا انگشت به آن بگذاریم خوب می‌شود! علت این کرامت این است که جد ما، موقعی که آب به قبر شریف حضرت رقیه افتاد، جسد حضرت رقیه علیها السلام را سه روز روی دست گرفت تا قبر شریف آن حضرت را تعمیر کردند، از آن جا، این اثر در او و اولادش نسلا بعد نسل باقی مانده است. [۲۷۲].

### بچه دار شدن در اثر توسل به حضرت رقیه در حرم ایشان

عالم متقی و پرهیزگار، حضرت حجه الاسلام والمسلمین جناب آقای مرتضی مجتهدی سیستانی از مدرسین حوزه علمیه قم این قضیه را نقل کردند: آقای حاج صادق متقیان، ساکن شهر مشهد مقدس، که از خدمتگزاران دربار امام [صفحه ۵۳۱] حسین علیه السلام است، در ماه محرم الحرام سال ۱۴۱۸ ه.ق برایم چنین نقل کرد: شش سال از ازدواج دخترم گذشت و در این مدت دارای فرزند نشده بود، مراجعه به دکترهای متعدد و عمل به نسخه‌های زیاد، سودی نبخشیده بود. تا اینکه در ماه صفر سال ۱۴۱۷ ه.ق عازم سوریه شدم. قبل از حرکت من، مادرش گهواره‌ی کوچکی درست کرد و به من گفت: آن را به ضریح مطهر حضرت رقیه علیها السلام ببند، تا از نگاه لطف آمیز آن بزرگوار بهره‌مند شویم و حاجتمان روا شود. من گهواره‌ی کوچک را با خود به شام بردم. در شام به زیارت حضرت رقیه علیها السلام، دختر سه ساله‌ی امام حسین

علیه السلام، رفتم و وارد دربار با عظمت و غم‌انگیز آن حضرت شدم. حرم آن مظلومه طوری است که همه‌ی زیارت کنندگان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. گهواره را نزدیک ضریح بردم، و با توجه و امید، آن را به ضریح نورانی آن حضرت بستم. شخصی که آنجا ایستاده و نظاره‌گر کارهای من بود، گفت: شما دیگر چرا به این گونه کارها اعتقاد دارید؟ گفتم: اعتقاد من به شخص حضرت رقیه علیها السلام است، نه به گهواره؛ و این گهواره را وسیله‌ی اظهار اعتقاد عقیده‌ی خود به آن بزرگوار قرار داده‌ام. تا از طریق آن، توجه حضرت رقیه علیها السلام را به خود جلب کنم. هر کسی به قدر معرفت خود کار می‌کند و معرفت من در این حد است، نه در حد عظمت آن بزرگوار. پس از زیارت مرقد اهل بیت علیهم السلام در شام، به ایران باز گشتم. هنوز چند روز بیشتر نگذشته بود که مادرش گفت: باید دخترمان به آزمایشگاه برود، تا یقین کنیم که آیا حضرت رقیه علیها السلام حاجت ما را از درگاه الهی گرفته است یا نه؟ پس از آزمایش، جواب مثبت بود؛ معلوم شد با یک گهواره‌ی کوچک، امید و اعتقاد خود را به آن بزرگوار نشان داده‌ایم و نظر لطف آن حضرت را به سوی خود جلب [صفحه ۵۳۲] کرده‌ایم. اینک، دخترم کودکی در گهواره دارد! [۲۷۳].

### طبیعی شدن زایمان زن فرانسوی به برکت حضرت رقیه

این قضیه توسط عالم بزرگوار، آقای حاج سید مهدی تاج لنگرودی (واعظ) نقل شده است: یکی از دوستان که اهل منبر و خطابه و گویندگی و از مشاهیر است و مکرر به شام و زیارت قبر حضرت رقیه علیها السلام رفته است، روزی بر فراز منبر نقل می‌کرد: در حرم حضرت رقیه علیها السلام، یک زن فرانسوی را دیدند که دو قالیچه‌ی گرانبیست به عنوان هدیه به آستانه‌ی مقدسه آورده است. مردم که می‌دانستند او فرانسوی و مسیحی است، از دیدن این عمل در تعجب شدند و با خود می‌گفتند: چه باعث شده است که یک زن نامسلمان به اینجا آمده و هدیه‌ی قیمتی آورده

است؟ بالاخره از او علت این کار را پرسیدند: او در جواب گفت: همان گونه که می دانید، من مسلمان نیستم. ولی وقتی که از فرانسه به عنوان مأموریت به اینجا آمده بودم، در منزلی که مجاور این آستانه مقدسه بود، مسکن کردم اولین شبی که می خواستم استراحت کنم، صدای گریه شنیدم و چون آن صداها ادامه داشت و قطع نمی شد، پرسیدم: این گریه و صدا از کجاست؟ در جواب گفتند: این گریه ها از جوار قبر دختری است که در این نزدیکی مدفون شده است. من خیال می کردم که آن دختر امروز مرده و امشب دفن شده است و پدر و مادر و سایر بازماندگان او نوحه سرایی می کنند، ولی به من گفتند: الان متجاوز از هزار سال است که از مرگ و دفن او می گذرد! بر شگفتی من افزوده شد که چرا مردم بعد از [صفحه ۵۳۳] صدها سال، اینگونه ارادت به خرج می دهند؟! بعد معلوم شد که این دختر با دختران عادی فرق دارد. او دختر امام علیه السلام است که مخالفین و دشمنان، پدرش را کشته اند فرزندان او را به اینجا که پایتخت یزید بوده است، به اسیری آورده اند و این دختر در همین جا از فراق پدر، جان سپرده و مدفون گشته است. بعد از این ماجرا روی به اینجا آوردم و دیدم که مردم از هر سو عاشقانه می آیند و نذرها می کنند و هدیه ها می آورند و متوسل می شوند. محبت او چنان در دلم جا گرفته بود که علاقه ی زیادی به او پیدا کردم. پس از مدتی برای زایمان مرا به بیمارستان (زایشگاه) بردند. پزشکان پس از معاینه به من گفتند کودک شما با زایمان غیر طبیعی به دنیا می آید و ناچار به عمل جراحی هستیم. من همین که نام عمل جراحی را شنیدم، دانستم که در دهان مرگ قرار گرفته ام، خدایا چه کنم؟ خدایا ناراحت و گرفتارم، چه کنم؟ چاره چیست؟ چاره ای جز توسل ندارم. باید متوسل شوم. به ناچار دستم را به سوی این دختر دراز کردم و گفتم: خدایا به حق این دختری که در اسارت کتک و تازیانه خورده است و به حق پدرش که امام بر حق و نماینده ی رسالت بوده است و او را ظالمانه کشته اند، تو را قسم می دهم که مرا از این ورطه ی هلاکت نجات بدهی! آنگاه خود این دختر را مخاطب

قرار دادم و گفتم: اگر من از این ورطه‌ی هلاکت نجات یابم، دو قالچه‌ی قیمتی به آستانه‌ات هدیه می‌کنم! خدا شاهد است که پس از نذر کردن و متوسل شدن، طولی نکشید که بر خلاف انتظار اطباء و متصدیان زایمان، ناگهان فرزندم به طور طبیعی متولد شد و از هلاکت [صفحه ۵۳۴] نجات یافتیم! من هم به عهد و نذر وفا کردم و اکنون قالچه‌ها را تقدیم می‌کنم. [۲۷۴].

### شفای آقای احمد اکبری در بیمارستان با توسل به حضرت رقیه

حجّه الاسلام آقای سید شهاب الدین حسینی قمی واعظ، مرقوم داشته‌اند که: آقای احمد اکبری، مداح تهرانی، برای ایشان جریان شفا گرفتن و آغاز زندگی دوباره‌ی خود را که از عنایات بی‌بی حضرت رقیه علیهاالسلام بود، این گونه تعریف کرده است: به دردی مبتلا شده بودم که اطبا ناامیدم کردند. خلاصه، کمیسیون پزشکی تشکیل دادند و بنا شد مرا عمل کنند. قبل از عمل، به من گفتند: ممکن است این عمل خوب باشد و ممکن است بد باشد. بالاخره عمل کردند و نتیجه‌ی مثبتی بعد از عمل حاصل نشد. آنها مرا معاینه می‌کردند و سرانجام روزی به من گفتند: که احتمال مردن تو حتمی است! وصیت کن و با زن و بچه‌ات دیدار و خداحافظی نما! من هم دست و پایم بسته بود و روی تخت افتاده بودم، به دنبال آنها فرستادم و همه آمدند. وصیت کردم و جریان را به آنها گفتم و با بچه‌ها دیدار و وداع کردم. از جمله، طفل کوچکی بغلی بود که او را خم کردند و من صورتش را بوسیدم. همه گریان و افسرده از اطاق بیمارستان بیرون رفتند تا برای تحویل گرفتن جسد من و جریان مرگ و دفن و ناله آماده شوند. با همان وضع دردناک، به حضرت رقیه علیهاالسلام متوسل شدم و اشعاری خواندم و ذکر توسلی داشتم. چند لحظه نگذشت که دیدم دختر خانمی مثل ماه پاره، جلوی تخت من حاضر شد و مرا با اسم و شهرت صدا زد و فرمود: برخیز! تعجب کردم. این کیست که مرا می‌شناسد و اسمم را می‌داند؟ با خود گفتم: لابد [صفحه ۵۳۵] دختری

یکی از هم اطاقیهای من است، که برای احوالپرسی آمده است. دوباره فرمود: پاشو! گفتم: نمی توانم، دست و پایم بسته است و حق حرکت ندارم. فرمود: کجا دست و پای تو بسته است؟ بلند شو! نگاه کردم، دیدم دست و پایم باز است! فرمود: چرا بلند نمی شوی؟ گفتم: عمل کرده ام و نباید از جا حرکت کنم. گفتم: کجا را عمل کرده ای؟ بینم. نگاه کردم، دیدم اصلا اثری از عمل در بدن من نیست و جای عمل جوش خورده است، کانه عملی واقع نشده است! تعجب کردم. پرسیدم شما کی هستید؟ فرمودند: مگر مرا صدا نکردی، و به من متوسل نشده بودی؟ و ناگهان از نظرم غایب شدند! با سلامت کامل از تخت برخاستم و لباسم را پوشیدم و بیرون آمدم و جریان کرامت و عنایت بی بی را به همه گفتم. من هم در خیلی از منابر و مجالس این معجزه ی تکان دهنده را نقل کرده ام. [۲۷۵].

### شفای حنجره ی مرحوم میرزا علی محدث زاده در عالم رؤیا بواسطه ی روضه حضرت رقیه

مرحوم حاج میرزا علی محدث زاده، فرزند محدث عالی مقام حاج شیخ عباس قمی قدس سره که از وعاظ و خطبای مشهور تهران بود، می فرمود: زمانی من به بیماری و ناراحتی حنجره و گرفتگی صدا مبتلا شده بودم، تا جایی که منبر رفتن و سخنرانی کردن برایم ممکن نبود. مسلما هر مریضی در چنین موقعیتی به فکر معالجه می افتد. من نیز با در نظر گرفتن طبیبی متخصص و با تجربه، به او مراجعه [ صفحه ۵۳۶ ] کردم و پس از معاینه معلوم شد که بیماری آنقدر شدید است که بعضی از تارهای صوتی از کار افتاده و فلج شده است و اگر لاعلاج نباشد لااقل صعب العلاج است. طبیب معالج در ضمن نوشتن نسخه، دستور استراحت دادند که تا چند ماه از منبر رفتن خودداری کنم و حتی با کسی حرف نزنم و اگر چیزی بخواهم و یا مطلبی را از زن و بچه ام انتظار داشته باشم، آنها را بنویسم. تا در نتیجه ی استراحت مداوم و استعمال دارو، شاید سلامتی از دست رفته مجددا به من برگردد. البته صبر در مقابل چنین بیماری و حرف

نزدن با مردم حتی با زن و بچه، خیلی سخت و طاقت فرساست، زیرا انسان از همه بیشتر احتیاج به گفت و شنود دارد، چطور می‌شود تا چند ماه هیچ نگویم و حرفی نزنم و پیوسته در استراحت باشم؟ در حالی که معلوم نیست نتیجه آن چه باشد! بر همه روشن است که با پیش آمد چنین بیماری خطرناکی چه حال اضطراری به بیمار دست می‌دهد. این اضطرار و ناراحتی شدید، آدمی را به یاد یک قدرت فوق‌العاده می‌اندازد. این حالت پریشانی باعث می‌شود که امید انسان، از تمام چاره‌های بشری قطع شود و به یاد مقربان درگاه الهی افتد تا بوسیله‌ی آنها به درگاه خداوند متعال، عرض حاجت کند و از دریای بی‌پایان لطف خداوند بهره‌ای بگیرد. من هم با چنین پیش‌آمدی، جز توسل به ذیل عنایت حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین علیه‌السلام چاره‌ای نداشتم. روزی بعد از نماز ظهر و عصر حال توسل به دست آمد و خیلی اشک ریختم و سالار شهیدان حضرت سید الشهداء علیه‌السلام را مخاطب قرار دادم و گفتم: یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، صبر در مقابل چنین بیماری برای من طاقت فرسا است! علاوه بر آن، من اهل منبر هستم و مردم از من انتظار دارند من از اول عمر تا به حال علی‌الدوام منبر می‌رفتم و از نوکران شما اهل بیت هستم. ولی حالا چه شده [صفحه ۵۳۷] است که یکباره باید از این پست حساس، بر اثر بیماری برکنار باشم؟ به علاوه ماه مبارک رمضان نیز نزدیک است دعوت‌ها را چه کنم؟ آقا عنایتی بفرما، تا خدا شفایم دهد! به دنبال این توسل، طبق معمول هر روز، خوابیدم. در عالم خواب خودم را در اطاق بزرگی که نیمی از اطاق منور و روشن بود و قسمت دیگر اطاق، کمی تاریک بود؛ دیدم. در آن قسمتی که روشن بود، حضرت مولی‌الکونین سیدالشهداء اباعبدالله‌الحسین علیه‌السلام را دیدم که نشسته‌اند. خیلی خوشحال و خوشوقت شدم و همان توسلی را که در حال بیداری داشتم، در حال رؤیا نیز پیدا کردم و به ایشان عرض حاجت نمودم! مخصوصاً اصرار داشتم که ماه مبارک نزدیک است و در مساجد متعددی دعوت شده‌ام، ولی با این حنجره‌ی از کار افتاده چطور می‌توانم منبر روم و سخنرانی نمایم؟ و حال آنکه

دکتر مرا منع کرده است که حتی با بچه‌های خودم نیز حرفی نزنم! چون خیلی الحاح و تضرع و زاری داشتم، حضرت علیه‌السلام اشاره به من کردند و فرمودند: به آن آقا سید که دم در نشسته، بگو چند جمله از مصیبت دخترم (حضرت رقیه علیها‌السلام) بخواند و شما کمی اشک بریزید، انشاءالله تعالی خوب می‌شوی! من به در اطاق نگاه کردم، دیدم شوهر خواهرم «آقا مصطفی طباطبائی قمی» که از علماء و خطباء و از ائمه‌ی جماعت تهران است، نشسته است. فرمان حضرت امام حسین علیه‌السلام را به او رساندم، ولی ایشان می‌خواست از ذکر مصیبت خودداری کند! حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام فرمودند: «بخوان روضه‌ی دخترم را» ایشان مشغول ذکر مصیبت حضرت رقیه علیها‌السلام شد و من هم گریه می‌کردم و اشک می‌ریختم. اما متأسفانه بچه‌ها مرا از خواب بیدار کردند و من با ناراحتی از خواب بیدار شدم و [صفحه ۵۳۸] متأسف و متأثر بودم که چرا از آن مجلس پر فیض محروم ماندم؟ ولی دوباره دیدن آن منظره عالی امکان نداشت! همان روز یا روز بعد، به همان پزشک متخصص مراجعه نمودم. خوشبختانه پس از معالجه، معلوم شد که اصلاً اثری از ناراحتی و بیماری قبلی نیست! پزشک که در تعجب بود از من پرسید: شما چه خوردید که به این زودی و سرعت نتیجه گرفتید؟ من چگونگی توسل و خواب خودم را بیان کردم. دکتر قلم در دست داشت و سرپا ایستاده بود، ولی بعد از شنیدن داستان توسل، بی‌اختیار قلم از دستش بر زمین افتاد و با یک حالت معنوی که بر اثر شنیدن نام مولی‌الکونین، امام حسین علیه‌السلام به او دست داده بود؛ پشت میز طبابت نشست و قطره قطره‌ی اشک بر رخسارش ریخت. او گریه کرد و سپس گفت: آقا، این ناراحتی شما جز توسل و عنایات و امداد غیبی، چاره و علاج دیگری نداشت. [۲۷۶].



موضوع: ۱- شفا و هدایت دختر مسیحی لبنانی با حضور جسمانی حضرت رقیه علیهاالسلام!، شماره قضیه: ۱۸۱ موضوع: ۲- امام حسین علیهالسلام روضه خوانی را که قصد داشت، جلسه‌ی سفره‌ی حضرت رقیه علیهاالسلام را ترک کند، توبیخ فرمودند، شماره قضیه: ۱۲ موضوع: ۳- حضرت رقیه علیهاالسلام در خواب و سپس در بیداری ظاهر شدند و با برگ سبزی، بیمار را شفا بخشیدند، شماره قضیه: ۱۴۵ [صفحه ۵۴۱]

### خواص و برکات تربت امام حسین

#### تربت خونین در کفن، به روایت حاجی مؤمن

مرحوم مغفور، حاجی مؤمن رحمه الله علیه فرمود: مخدره‌ی محترمه‌ای به من خبر داد که مقدار نخودی تربت اصلی حضرت امام حسین علیهالسلام به من رسیده است و آن را در کفن خود گذاشته‌ام. این تربت هر سال در روز عاشورا خونین می‌شود، به طوری که رطوبت خون‌ها به کفن سرایت می‌کند و بعد تدریجا خشک می‌شود. از آن مخدره خواهش کردم، که روز عاشورا به منزلش بروم و آن تربت را بینم. او قبول کرد. روز عاشورا به منزل او رفتم. او بقچه‌ی کفنش را آورد و باز کرد. حلقه‌ای از خون در کفن مشاهده نمودم و تربت مبارک را دیدم که همانطوری که آن مخدره گفته بود، تر و خونین و به علاوه لرزان است. از دیدن آن منظره و تصور بزرگی مصیبت حضرت [صفحه ۵۴۲] امام حسین علیهالسلام، سخت گریان و نالان و از خود بیخود شدم. [۲۷۷]

#### خونین شدن خاک قبر امام حسین در روز عاشورا به روایت ملا عبدالحسین خوانساری

ثقه‌ی عادل، مرحوم مغفور، ملا عبدالحسین خوانساری رحمه الله علیه این قضیه را نقل فرمود: در زمانی که مرحوم آقا سید مهدی پسر آقا سید علی - صاحب شرح کبیر - مریض شده بود، برای استشفاء، شیخ محمد حسین صاحب فصول و حاج ملا جعفر

استرآبادی را که هر دو از فحول و علمای عدول بودند، فرستادند که غسل کنند و با لباس احرام، داخل سرداب قبر مطهر حضرت ابی عبدالله علیه السلام شوند و از تربت قبر مطهر با آداب وارده بردارند و برای مرحوم سید بیاورند و هر دو شهادت دهند که آن تربت از قبر مطهر امام حسین علیه السلام است و جناب سید مقداری از آن تربت تناول نماید. آن دو بزرگوار حسب الامر رفتند و از خاک قبر مطهر برداشتند و بالا آمدند. سپس قدری از آن خاک مطهر را به بعضی از حضار و اخیار عطا کردند که از جمله‌ی ایشان شخصی از معتبرین بود. من آن شخص را در مرض موت عیادت کردم و باقی مانده‌ی آن تربت را از ترس اینکه بعد از او به دست نااهل افتد، به من عطا کرد. من آن بسته را آوردم و در میان کفن والده گذاشتم. اتفاقاً روز عاشورا نظرم به ساروق آن کفن افتاد و رطوبتی در آن احساس کردم! چون آن را برداشتم و گشودم، [صفحه ۵۴۳] دیدم کیسه‌ی تربت که در جوف کفن بوده است، مانند شکری که رطوبت ببیند حالت نمناکی در آن عارض شده و رنگ آن مانند خون تیره گشته و مانند خونابه شده است اثر آن رطوبت از درون کیسه به ظاهر آن و از آن به کفن و ساروق رسیده بود، با آنکه رطوبت و آبی در آن جا نبود! پس آن را در محل خود گذاشتم. سپس در روز یازدهم، ساروق را آوردم و گشودم و آن تربت را به حالت اول خشک و سفید دیدم، اگر چه آن رنگ زردی در کفن و ساروق کماکان باقیمانده بود و دیگر بعد از آن در سایر ایام عاشورا که آن را مشاهده می‌کردم، همینطور آن را متغیر به رنگ خون دیده‌ام و دانستم که خاک قبر مطهر در هر جا باشد، در روز عاشورا شبیه به خون می‌شود. [۲۷۸].

### تربت خون آلود در منزل آقای عبدالحمید حسانی

آقای عبدالحمید حسانی، فرزند عبدالشهید حسانی، ساکن فراشبند فارس که قبلاً داستانهای شگفت تألیف حضرت آیه الله آقای حاج سید عبدالحسین دستغیب شیرازی را خوانده بود، نقل می‌کند: من و خانواده‌ام که سواد فارسی داشتیم، این کتاب را

خواندیم و دانستیم که در روز عاشورا، تربت مطهر به رنگ خون درآمده است. در سال اخیر، قبل از محرم پدرم عازم کربلا شد و مقداری تربت خریداری کرد و آورد. خواهرم (بنام ساره) به ائمه علیهم السلام متوسل شد و مقدار کمی از تربتی را که پدرم آورده بود، با پارچه‌ای از حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام پیچیده بود و شب عاشورا را [صفحه ۵۴۴] احیا داشته بود و از ائمه علیهم السلام و فاطمه‌ی زهرا علیها السلام درخواست کرده بود که اگر ما یک ذره نزد شما قابلیت داریم، این تربت به همان حالتی که «آقا» در کتاب نوشته‌اند، تبدیل بشود! اتفاقاً روز عاشورا، بعد از نماز ظهر، ساعت یک و ده دقیقه بعد از ظهر، به آن تربت نگاه می‌کنند و خواهر و زن برادرم نیز آن را می‌بینند و یک مرتبه همه‌ی آنها به گریه و زاری می‌افتند. آنها می‌بینند، همان حالتی که «آقا» در کتاب نوشته‌اند، اتفاق افتاده است و تربت مزبور، حالت خون پیدا کرده است. حقیر که بعداً از مسجد آمدم، هم دیدم و مقداری از آن تربت را به خدمت حضرت آیة الله دستغیب دادم. تربت مزبور هنوز موجود است. در روز عاشورا رنگ تربت به طور کلی جگری شده و رطوبت کمی برداشته بود. بعد از آن به تدریج حالت خشکی پیدا کرده است و هنوز هم با همان رنگ جگری موجود است. مقداری از تربت مطهر امام حسین علیه السلام نیز، در سال ۹۸ قمری، در فراشبند فارس، کوی مسجد الزهراء، منزل مشهدی عبدالرضا نوشادی بود و در جلسه نشان دادند و آن تربت به خون مبدل شده بود و همه‌ی آن را مشاهده کردند. [۲۷۹].

### تربت حائر امام حسین، همراه با هدیه‌ی امام رضا

در کتاب مفاتیح الجنان به سند معتبر روایت شده است که شخصی گفت: حضرت امام رضا علیه السلام از خراسان برای من بسته‌ی متاعی فرستادند. چون بسته را باز [صفحه ۵۴۵] کردم، دیدم در میان آن خاکی بود! از آن مردی که بسته را آورده بود، پرسیدم که این خاک چیست؟ گفت: خاک حائر امام حسین علیه السلام است، تا به حال نشده

است که حضرت علیه السلام چیزی برای کسی بفرستند و در میان آن جامه و لباسها، یک مقدار از تربت حائر حسینی علیه السلام نگذارند. امام رضا علیه السلام می فرماید: این تربت امان از بلاها، به اذن و مشیت خداوند متعال است. [۲۸۰].

### شفای چشم سید نعمت الله جزائری، بوسیلهی تربت مطهر حضرت امام حسین

محدث خبیر، سید نعمت الله جزائری قدس سره در شرح حال خویش می نویسد: «... از کاظمین علیه السلام به کربلا رفتیم... از طرف پایین پای امام حسین علیه السلام قدری خاک برداشتم... آن را به چشم خود کشیدم. از آن روز چشمم قوت گرفت و قدرت بر مطالعه پیدا کرد، بلکه از اولش هم بهتر شد... تا حال هر گاه چشمم ناراحتی پیدا کند، قدری از آن خاک برمی دارم و به جای سرمه به چشم می کشم و این دواى من است». [۲۸۱]. ایشان در جای دیگر می نویسد: «مدتی پیش چشمانم ضعیف شده بود، و برای زیارت عرفه زیر گنبد و بارگاه حضرت سیدالشهداء علیه السلام بودم. عده‌ای از زائران بیرون رفتند و خادمان حرم مطهر مشغول جارو زدن شده بودند. گرد و غبار بلند شد، به گونه‌ای که مردمی که آنجا بودند یکدیگر را نمی دیدند! من و گروهی دیگر چشمان [صفحه ۵۴۶] خود را باز کردیم تا گرد و غبار داخل دیدگان ما رفت و هنوز از حرم بیرون نرفته بودم که هر دو چشمم روشن شد! و از آن زمان تاکنون چشمانم را معالجه نکرده‌ام مگر به سرمه کشیدن از تربت مطهر حضرت سیدالشهداء علیه السلام. [۲۸۲].»

### شفای دختر دکتر سید مصطفی بهشتی با آب تربت و ختم یا کاشف الکرب...

این قضیه توسط خطیب بزرگوار، حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمد علی رسولی اراکی نقل شده است: در تیر ماه سال ۱۳۶۸ شمسی مطابق با ذی‌قعدة الحرام سال ۱۴۰۹ ق، در بیمارستان فیروز آبادی بستری بودم. روزی دکتر سید مصطفی بهشتی،

پزشک معالج من، دیر به بیمارستان آمد و در عین حال ناراحت نیز بود. سؤال کردم: امروز وضع و حال شما، مثل همیشه نیست؟! دکتر گفت: دخترم را، که در یکی از بیمارستانهای تهران بستری است، عمل کرده‌اند و وضع ناراحت کننده‌ای دارد! همان شب بعضی از بستگانم از قم به بیمارستان فیروزآبادی آمدند و امانت حضرت آیه الله العظمی آقای گلپایگانی قدس سره را به من رساندند. ایشان شنیده بودند که من مریض شده و در بیمارستان بستری هستم، لذا شیشه‌ی آبی را که با تربت حضرت سیدالشهداء علیه السلام ممزوج شده بود، برای من فرستاده بودند. بنده مقداری از آن را خوردم و قطره‌ای را نیز به چشم خود مالیدم و فردای آن روز، دکتر را صدا زدم و از وضع دخترش سؤال کردم. او توضیح داد و سپس گفت: او احتیاج به دعا دارد! [ صفحه ۵۴۷ ] به دکتر گفتم: وقتی خواستید از بیمارستان بیرون بروی، هدیه‌ای به شما می‌دهم که آقا فرستاده است. او نزدیک ظهر آمد و من شیشه را به او دادم و گفتم: امشب، در فلان ساعت معین، من مشغول ختمی می‌شوم، شما ساعتی بعد از آن، مقداری از این آب را به او بدهید تا بخورد، ان شاء الله مؤثر است! آن شب، در ساعت مقرر، توسل به حضرت ابوالفضل علیه السلام را شروع کردم و بعد نیز ختم «یا کاشف الکرب عن وجه الحسین علیه السلام اکشف کربی بحق أخیک الحسین علیه السلام» را دو سه بار تکرار کردم. فردا دکتر آمد و شیشه را نیاورد، ولی خوشحال بود. گفتم: دکتر، حال مریضه چه طور است؟ گفت: طبق دستور شما عمل شد، یک ساعت بعد از آن مریضه چشم باز کرد، (با آنکه سه روز بی‌هوش افتاده بود) و گفت: تشنه‌ام. مادرش بقیه آب شیشه را به او داد. صبح گفت: غذا می‌خواهم! به دکترش گفتند: دوباره او را معاینه کند، وقتی که معاینه کرد، گفت: خیلی عجیب است، حال او بهبود یافته است، چه شده؟! جریان را به وی گفتیم. گفت: مقداری سوپ هم به وی بدهید. دادیم و هیچ ناراحتی پیش نیامد! دکتر گفت: وضع او بی‌اندازه رضایت بخش است! روز بعد دکتر آمد و به من گفت: اصل جریان را برایم بگو، چه کرده‌ای؟ جریان آب تربت و نیز ختم «یا کاشف

الکرب عن وجه الحسين عليه السلام اكشف كربى بحق أخيك الحسين عليه السلام» را برایش گفتم. او بی اندازه خوشحال شد و بعد به این و آن تذکر می داد. این است نتیجه توسل به حضرت باب الحوائج، قمر بنی هاشم، ابوالفضل العباس علیه السلام و تربت حضرت سیدالشهداء امام حسین ابن علی بن ابی طالب علیه السلام. [۲۸۳]. [صفحه ۵۴۸]

### شفای متولی حرم حضرت ابوالفضل به برکت تربت آن بزرگوار

حاج شیخ اسماعیل نائب، فاضل و عابد معاصر و دارای تالیفات فراوان، که اینجانب شیخ علی فلسفی افتخار شاگردی او را داشتم فرمود: متولی حرم «حضرت ابوالفضل علیه السلام» فرمود: من به گوش دردی مبتلا شدم و کم کم کارم به جایی رسید که تمام دکترهای بغداد از معالجه‌ی من عاجز شدند و به من توصیه کردند که به بیمارستانهای خارج بروم! بالاخره در یکی از بیمارستانهای خارج، طبق برنامه، بستری شدم و پس از معاینه و آزمایش، اعضای شورای پزشکی گفتند که باید عمل جراحی شوم. ولی گفتند: نود درصد امکان خطر وجود دارد. گفتم: امشب را به من مهلت بدهید، تا فکر کنم و جوابتان را بدهم. در آن شب خیلی ناراحت و غمگین شدم. اما یکمرتبه با خود گفتم: تمام مریضها از خاک کربلا شفا می گیرند، و من که خود متولی قبر مطهر هستم، از این فیض محروم باشم؟ خوشبختانه قدری از خاک قبر حضرت عباس علیه السلام را با خود داشتم. با حال و توجه خاصی، مقداری از آن خاک را در گوشم ریختم و خوابیدم و هنگام صبح، دیدم که دیگر چرک خارج نمی شود و درد آن ساکت شده است! دکترها برای گرفتن پاسخ پیش من آمدند. به آنها گفتم: باز گوش مرا مورد آزمایش قرار دهید! وقتی که آنها معاینه کردند، دیدند عارضه‌ی گوش کامل برطرف شده است! فوراً کمیسیون پزشکی تشکیل دادند و در باب این معجزه بحثهایی کردند، در طول بحث نظریاتی داده شد و قرار شد نظر خودم را نیز در این مسئله جویا شوند. من در جواب گفتم: من به وسیله‌ی خاک قبر حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام شفا پیدا

کردم. آنها با تعجب گفتند: آیا از خاک قبر حضرت عباس علیه السلام، چیزی باقی مانده [ صفحه ۵۴۹ ] است؟! گفتم: بله، و مقداری که همراه خود داشتم. به آنها دادم. آنها سه روز تربت آن حضرت را در آزمایشگاه قرار دادند و گفتند: خاک و خون است و اثر شفا در آن می باشد! مدتی که در آن کشور بودم، در همه ی مجالس و محافل درباره ی این معجزه و کرامت گفتگو می شد و عده ی زیادی از کافران، شیفته ی آن بزرگوار شده بودند و گروهی که از نزدیک، شاهد این قضیه بودند، به اسلام گرایش پیدا کردند. [ ۲۸۴ ] .

### چسبیدن دست زن اغفالگر به ضریح حضرت معصومه، و حل این مشکل با تربت مطهر

از جناب شیخ عبدالحسین رضوی نقل شده است که فرمود: در دوران طلبگی ما، زنی غیر منزله در حرم مطهر حضرت معصومه علیها السلام، در صدد اغفال بانوی پاکدامنی بود! چون دو دستش را به ضریح مطهر حضرت معصومه علیها السلام گرفته بود، هر دو دستش به ضریح مطهر چسبیده بود و به هیچ حيله ای نتوانسته بودند دستهایش را از ضریح جدا کنند. عده ای به محضر مقدس آیت الله حجت قدس سره مشرف شده و حل این مشکل را از ایشان خواسته بودند. آیه الله حجت فرموده بودند: مقداری از تربت حضرت سید الشهداء علیه السلام را در آب حل کنند و روی دستهای آن زن بدفرجام بریزند، چون تربت امام حسین علیه السلام مشکل گشای هر درد بی درمان است! [ صفحه ۵۵۰ ] هنگامی که آب محتوی تربت را روی دستهای او ریخته بودند، دستهایش از ضریح جدا شده بود! ولی چون این زن مورد غضب حضرت معصومه علیها السلام قرار گرفته بود، بعد از آن حادثه عقل خود را از دست داد و همواره در کوچه و بازار می گردید و مایه ی عبرت دیگران بود، تا روزی که زیر ماشین رفت و عمر نامیمونش به سر آمد. [ ۲۸۵ ] .

## تربت امام حسین همراه با جنازه‌ی زن بدکار، موجب پذیرفته شدن در قبر شد

در زمان حضرت صادق علیه السلام زن زانیه‌ای بود که هر وقت بچه‌ای از طریق نامشروع متولد می‌کرد، او را به تنوری می‌انداخت و می‌سوزاند! تا اینکه اجل آن زن رسید و او مرد. اقربا و خویشان او، زن را غسل و کفن کردند و برایش نماز خواندند و به خاکش سپردند. ولی یک وقت متوجه شدند که زمین جنازه این زن بدکاره را قبول نکرده و به بیرون انداخته است. آن عده که در جریان دفن این زن بدکاره شرکت داشتند، گمان کردند که شاید اشکال از زمین و خاک باشد، و بنابراین جنازه را بردند و در جای دیگر دفن کردند ولی دوباره صحنه‌ی قبل تکرار شد، یعنی زمین جسد را نپذیرفت و این عمل تا سه مرتبه تکرار شد! مادرش متعجب شد و به محضر مقدس حضرت امام صادق علیه السلام آمد و گفت: ای فرزند پیغمبر به فریادم برسید و جریان را برای حضرت بازگو کرد و متمسک و ملتجی به ایشان گردید. [صفحه ۵۵۱]

حضرت امام صادق علیه السلام وقتی این قضیه را از زبان مادرش شنیدند و متوجه شدند که کار آن زن زنا کردن و سوزاندن بچه‌های حرامزاده بوده است، فرمودند: هیچ مخلوقی حق ندارد که مخلوق دیگر را بسوزاند، و سوزاندن در آتش، فقط بدست خالق است! مادر آن زن بدکار به امام علیه السلام عرض کرد: حالا چه کنم؟ حضرت فرمودند: مقداری از تربت جدم حضرت سیدالشهداء ابی عبدالله الحسین علیه السلام را همراه جنازه‌اش، در قبر بگذارید. زیرا تربت جدم امام حسین علیه السلام، مشکل گشای همه‌ی امور است. مادر آن زن زانیه، مقداری تربت تهیه نمود و همراه جنازه گذاشت و دیگر آن ماجرا تکرار نشد! [۲۸۶].

**آرامش دریا با ریختن تربت در آن**



از مرحوم حاج کاظم بوشهری نقل می کنند که فرمود: با کشتی، از بندر کویت به طرف کراچی یا بمبئی (تردید از ناقل است) حرکت کردیم. در بین راه طوفان شدیدی شد و دریا متلاطم شد. بلافاصله بلندگوی کشتی اعلام کرد که ما این حادثه را پیش بینی نکرده بودیم و اگر کسی تربت کربلا همراه دارد، نزد ما بیاورد! با تعجب جلو رفتم و گفتم: تربت را برای چه می خواهید؟ گفت: می خواهیم در دریا بریزیم تا آرام شود. مهر تربت را از جیب خود در آوردم و به او دادم، در میان دریا [صفحه ۵۵۲] انداخت و همان لحظه دریا آرام شد. ناخدا که مسیحی بود، گفت: من نمی دانم چه سر و خاصیتی در این خاک نهفته است؟ ولی همانگونه که به ما خبر داده اند و ما هم تجربه کرده ایم، تربت کربلا باعث آرامش امواج متلاطم دریا می شود. از مرحوم فرهاد میرزا صاحب کتاب قمقام زخار نیز نقل شده است که: زمانی در سفر دریا گرفتار شده و دریا طوفانی شده است، قدری تربت در آب ریخته است و از هلاکت قطعی نجات پیدا کرده است. [۲۸۷]. نقل می کنند که در زمان عالم گرانقدر شیعه، مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری قدس سره، رودخانه‌ی قم طغیان کرد. مرحوم شیخ ابوالقاسم قمی قدری تربت در آن ریخت و رودخانه ساکن شد. شیخ کفعمی فرموده است: از جمله چیزهایی که برای آرامش دریا مؤثر است و به تجربه ثابت شده، این است که قدری تربت حضرت امام حسین علیه السلام، در آن ریخته شود. [۲۸۸].

### احترام حضرت بقیه الله به تربتی که بر دیوار مالیده شده بود

یکی از بانوان مؤمنه و پرهیزگار، به نام «خدیجه ظهوریان» فرزند عباسعلی که هم اکنون قریب نود سال از عمر با برکت خود را پشت سر گذاشته و با آنکه نزدیک ده سال است که بر اثر سکت، از پا افتاده و با کمک عصا خود را به این سو و آن سو می کشاند، نماز جماعتش ترک نمی شود، نقل می کند: [صفحه ۵۵۳] حدود سی سال قبر مهر تربتی که خودم از کربلا آورده بودم، کثیف شده بود. آن را بردم و در آب روان (آب

خیابان وسط شهر مشهد مقدس) شستشو دادم و در میان سطل گذاشتم و برگشتم. وقتی روبروی مسجد دوازده امامی‌ها رسیدم، با خود گفتم: خوب است مهر را برگردانم، تا وقتی که به منزل می‌رسم طرف دیگرش نیز خشک شود، مهر را که برگردانیدم، بر اثر خیس بودن طرف زیرین مهر، قدری تربت به انگشت بزرگم چسبیده بود. انگشتم را به دیوار روبروی مسجد مالیدم و رفتم. شب در خواب دیدم، آقای بزرگواری که به ذهنم رسید حضرت حجه بن الحسن امام زمان ارواحنا فداه هستند، سرشان را به همان جای دیوار که ذکر شد، گذاشته‌اند و به من می‌فرمایند: «اینجا تربت جدم حسین علیه‌السلام را مالیده‌ای!» [۲۸۹].

### نتیجه‌ی شکستن دو مهر تربت در رؤیای مرحوم نوری

مرحوم محدث نوری قدس سره می‌فرمایند: یکی از برادرانم، مهری از تربت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام داشت که بر آن نماز می‌خواند و سجده می‌کرد و بعد در جیب خود می‌گذاشت. چون قبا می‌پوشید و جیبهایش پشت رانش می‌افتاد، والدهام به او گوش زد می‌نمود و می‌گفت: چرا بی‌ادبی به تربت آقا سیدالشهداء علیه‌السلام می‌نمایی؟ شاید روی جیب بنشینی و این مهر بشکند و زیر پایت بماند! برادرم گفت: بلی تاکنون دو مهر را به این کیفیت شکسته‌ام، پس از آن متعهد شد که [صفحه ۵۵۴] دیگر تربت را در جیبهای پایین قبا نگذارد. چند روز از این قضیه گذشت، والددم در عالم خواب دید که حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام به دیدن او آمده و در کتابخانه‌اش نشسته‌اند و اظهار ملاحظت بیش از حد به او نمودند و فرمودند: بگو پسرهایت بیایند تا به آنها اکرام بنمایم و جایزه بدهم! پدرم پسرهایش را حاضر ساخت - همه‌ی ما پنج نفر بودیم - و ما در جلو در اطاق کتابخانه ایستادیم. در نزد حضرت امام حسین علیه‌السلام لباس‌های فاخر و اشیای نفیسی بود. حضرت یک یک فرزندان پدرم را صدا زدند و به اندرون اطاق طلبیدند و جایزه به او مرحمت می‌فرمودند و از اطاق بیرون می‌آمد. تا

آنکه نوبت به همان برادرم رسید که مهر تربت را پیش از این در جیش می گذاشت. آنگاه حضرت نگاه غضب آلودی به سوی او نمود و به پدرم فرمودند: این پسر تو تا به حال، دو مهر از تربت قبر مرا در جیش گذاشته و شکسته است! چون روی آنها نشسته است. سپس قاب شانهای از ترمه در بیرون اطاق انداختند، تا او بردارد و او را مثل سایرین به نزد خود نطلبیدند. چون پدر از خواب برخاست، خوابش را به مادرم نقل کرد و او پدرم را از این قضیه مطلع نمود. سپس پدرم از صدق این رؤیای عجیبه تعجب نمود و حمد خدای را به جای آورد که برادرم مورد غضب حضرت، واقع نشده است. [۲۹۰]. [صفحه ۵۵۵]

### ملحقات بخش ۲۰ در این کتاب

موضوع: ۱- فروشنده‌ی تربت امام حسین علیه السلام، دزد است!، شماره قضیه: ۶۷ موضوع: ۲- توهین موسی بن عیسی به تربت، موجب مرگ ذلت بار او شد، شماره قضیه: ۶۸ موضوع: ۳- شفای مرد سنی با یک دانه تسبیح و عود بیماری به واسطه‌ی توهین، شماره قضیه: ۶۹ موضوع: ۴- زنده شدن فرزند مرحوم نخود کی اصفهانی به برکت تربت امام حسین علیه السلام، شماره قضیه: ۱۵۱ موضوع: ۵- غبار زوار امام حسین علیه السلام موجب هدایت جمال الدین خلیعی موصلی، شماره قضیه: ۱۷۱ موضوع: ۶- شفای چشم شریف مکه با تربت امام حسین علیه السلام و شیعه شدن او، شماره قضیه: ۱۷۰ موضوع: ۷- اعتراف سفیر فرنگی به اینکه تربت امام حسین علیه السلام، خاک بهشت است، شماره قضیه: ۱۶۹ موضوع: ۸- شفای چشم مرحوم جزائری به برکت غبار حرم امام حسین علیه السلام، شماره قضیه: ۲۱۶ موضوع: ۹- شفای طپش قلب یکی از دوستان مرحوم سلطان آبادی به برکت تربت امام حسین علیه السلام، شماره قضیه: ۲۶۱ موضوع: ۱۰- امیرالمؤمنین علیه السلام به احترام غبار کربلا، جنازه‌ی مرد فاسق را به نجف راه دادند، شماره قضیه: ۳۱۰ [صفحه ۵۵۹]

## خواص و برکات زیارت عاشورا

## امام زمان به سید رشتی فرمودند: عاشورا، عاشورا، عاشورا

مرحوم حاج شیخ عباس قمی قدس سره، این قضیه را در مفاتیح الجنان، از نجم الثاقب محدث نوری قدس سره، نقل کرده‌اند: جناب مستطاب، تقی صالح «سید احمد بن سید هاشم بن سید حسن موسوی رشتی» تاجر ساکن رشت، ایدالله تعالی، این قضیه را برایم نقل کرد. او گفت: در سال هزار و دویست و هشتاد، به قصد حج از رشت به تبریز آمدم و در منزل «حاج صفر علی» - تاجر معروف تبریزی - وارد شدم و چون قافله‌ای برای رفتن به مکه نبود، متحیر بودم که چه باید بکنم؟ تا آنکه «حاجی جبار جلودار سدهی اصفهانی» قصد رفتن به طرابوزن را داشت، من هم از او، مرکبی کرایه کردم و با او رفتم. در منزل اول سه نفر دیگر هم به نام حاج ملا محمد باقر تبریزی و حاج سید حسین تاجر تبریزی و حاج علی به من ملحق شدند و همه با هم روانه‌ی راه شدیم، تا به ارزوم [صفحه ۵۶۰] رسیدیم و از آنجا عازم طرابوزن شدیم. در یکی از منازل بین راه، حاج جبار جلودار نزد ما آمد و گفت: این منزل که در پیش داریم، بسیار مخوف است. لطفا قدری زودتر حرکت کنید تا بتوانیم، همراه قافله باشیم. البته در سایر منزلها، غالبا ما از قافله فاصله داشتیم. ما فوراً حرکت کردیم، و حدود دو ساعت و نیم یا سه ساعت به صبح، با قافله حرکت کردیم حدود نیم فرسخ که از منزل دور شدیم، برف تندی باریدن گرفت و هوا تاریک شد. رفقا سرشانرا پوشانده بودند و با سرعت می‌رفتند، ولی من هر چه کوشش کردم که خودم را به آنها برسانم، ممکن نشد. تا آنکه آنها رفتند و من تنها ماندم! از اسب پیاده شدم و در کنار راه نشستم و فوق‌العاده ناراحت و مضطرب بودم، چون حدود ششصد تومان برای مخارج راه همراهم بود. بالاخره فکرم به اینجا رسید که تا صبح در همین جا بمانم و چون تازه از شهر بیرون آمده‌ایم، می‌توانم به جایی که از آنجا حرکت کرده‌ایم، برگردم و چند محافظ بردارم و خودم را به قافله

برسانم. ناگهان همان گونه که در این افکار بودم، در مقابل خود، در آن طرف جاده، باغی دیدم و در آن باغ باغبانی به نظرم رسید که بیلی در دست داشت و به درختها می زد که برف آنها بریزد! باغبان نزد من آمد و با فاصله ی کمی ایستاد و با زبان فارسی گفت: تو کی هستی؟ گفتم: رفقا رفته اند و من مانده ام و راه را نمی دانم! ایشان فرمود: نافله بخوان تا راه پیدا کنی! من مشغول نافله شدم و پس از پایان تهجدم، باز آمد و فرمود: نرفتی؟ گفتم: والله راه را نمی دانم. فرمود: زیارت جامعه بخوان! من با آنکه زیارت جامعه را حفظ نبودم و هنوز هم [صفحه ۵۶۱] حفظ نیستم، آنجا مشغول خواندن زیارت جامعه شدم و تمام آن را بدون غلط از حفظ خواندم. باز آمد و فرمود: هنوز نرفتی و اینجا هستی؟ من بی اختیار گریه ام گرفت، و گفتم: بله هنوز هستم، راه بلد نیستم که بروم! فرمود: زیارت عاشورا را بخوان! با آنکه زیارت عاشورا را حفظ نبودم و تا به حال هم حفظ نیستم، از اول تا به آخر با صعد لعن و صد سلام و دعای علقمه خواندم! پس از آنکه زیارت را تمام کردم، باز آمد و فرمود: نرفتی؟ هنوز اینجا هستی؟! من گفتم: تا صبح اینجا هستم! فرمود: من الان تو را به قافله می رسانم! سپس ایشان سوار الاغی شد و بیلش را به روی دوشش گذاشت و فرمود: ردیف من بر الاغ سوار شو! من سوار شدم و مهار اسبم را کشیدم، ولی اسب نیامد و از جا حرکت نکرد! آن بزرگوار فرمود: مهار اسب را به من بده! من مهار را به او دادم. ایشان بیل را به دوش چپ گذاشت و مهار اسب را گرفت و به راه افتاد، اسب فوراً حرکت کرد. در بین راه دست روی زانوی من گذاشت و فرمود: شما چرا نافله نمی خوانید؟ نافله، نافله، نافله! (این جمله را سه بار برای تأکید و اهمیت آن تکرار کرد). باز فرمود: شما چرا زیارت جامعه نمی خوانید؟! جامعه، جامعه، جامعه و با این تکرار بر اهمیت آن تأکید فرمود. بعد فرمود: شما چرا عاشورا را نمی خوانید؟ عاشورا، عاشورا، عاشورا! و با این تکرارها بر این سه موضوع تأکید زیادی فرمود. او راه را دایره وار می رفت و یک مرتبه برگشت و فرمود: آنها رفقای شما هستند، دیدم آنها لب جوی آبی پایین آمده اند و مشغول وضو

گرفتن برای نماز صبح هستند. من از الاغ پیاده شدم، که سوار اسب شوم و خود را به آنها برسانم. ولی نتوانستم به اسب سوار شوم. آن آقا از الاغ پیاده شد و مرا سوار اسب کرد و سر اسب را به طرف [ صفحه ۵۶۲ ] همسفرانم برگرداند! در آن حال به فکر افتادم که این شخص که بود؟ که اولاً فارسی حرف می‌زد، با آنکه در آن حدود فارسی زبان نیست و همه ترک هستند و مذهبی جز مسیحیت در آنجا نیست، این مرد به من دستور نافله و جامعه و زیارت عاشورا را می‌داد، و مرا پس از آن همه معطلی که در آنجا داشتم، به این سرعت به رفقایم رساند؟! و بالاخره متوجه شدم که ایشان حضرت بقیه الله ارواحنا فداه هستند! ولی وقتی به عقب سر خود نگاه کردم، احدی را ندیدم و از ایشان اثری نبود. [ ۲۹۱ ] .

### زیارت عاشورا هدیه به حضرت نرجس و با را دفع کرد

این قضیه توسط مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی قدس سره نقل شده است: اوقاتی که در سامرا مشغول تحصیل علوم دینی بودم، اهالی سامرا به بیماری وبا و طاعون مبتلا شدند و هر روز عده‌ای می‌مردند! روزی در منزل استاد مرحوم سید محمد فشارکی اعلی الله مقامه بودم و جمعی از اهل علم نیز در آنجا بودند، ناگاه مرحوم آقای میرزا محمد تقی شیرازی تشریف آوردند و صحبت از بیماری وبا شد و این که همه‌ی مردم در معرض خطر مرگ هستند. مرحوم میرزا فرمود: اگر من حکمی بدهم، آیا لازم است انجام شود یا نه؟ همه‌ی اهل مجلس تصدیق نمودند و گفتند: بلی. سپس فرمود: من حکم می‌کنم که شیعیان ساکن سامرا از امروز تا ده روز همگی [ صفحه ۵۶۳ ] مشغول خواندن زیارت عاشورا شوند و ثواب آن را به روح شریف حضرت نرجس خانم والده‌ی ماجده‌ی حضرت حجه بن الحسن علیه السلام هدیه نمایند، تا این بلا از آنها دور شود! اهل مجلس این حکم را به تمام شیعیان رساندند و همه‌ی شیعیان مشغول خواندن زیارت عاشورا شدند. از فردا تلف شدن شیعیان موقوف

شد و همه روزه عده‌ای از سنی‌ها می‌مردند. به طوری که بر همه آشکار گردیده بود. برخی از سنی‌ها از آشناهای شیعه پرسیدند: سبب اینکه دیگر، کسی از شما تلف نمی‌شود، چیست؟ شیعیان به آنها گفته بودند: زیارت عاشورا! آنها هم مشغول شدند و بلاء از آنها هم برطرف گردید. جناب آقای فرید سلمه الله تعالی فرمودند: زمانی گرفتاری سختی برایم پیش آمد فرمایش آن مرحوم به یادم آمد. پس از اول محرم سرگرم خواندن زیارت عاشورا شدم، روز هشتم بطور خارق‌العاده برایم فرج شد. [۲۹۲]

### زیارت عاشورا در آفتاب، و شفای بیماری فامیل آقا زین العابدین ابرقویی

یکی از فامیلیهای نزدیک آقا سید زین العابدین ابرقویی، سخت دچار دل درد می‌شود. تا حدی که خون از گلوی او بیرون می‌آید! دکترها مایوس شدند و دستور [صفحه ۵۶۴] حرکت به تهران و انجام عمل جراحی دادند. چون خبر را به آقا سید زین العابدین رساندند و درخواست دعا و توسل نمودند، ایشان به فرزندان خود دستور دادند که وضو بگیرند و در میان آفتاب مشغول زیارت عاشورا بشوند، و شفای او را بخواهند و خود ایشان هم مشغول می‌شوند، پس از ساعتی ناگهان از اطاق خود بیرون آمدند و گفتند: شفا حاصل شد، برخیزید و به مادرتان مژده دهید که خداوند برادرت را شفا داد. [۲۹۳]. یکی از علمای اصفهان، که از ملازمین ایشان بودند، گفتند: آقای سید زین العابدین ختم زیارت عاشورا برداشته بودند، برای رسیدن به کمالات نفسانی و رسیدن به درجه یقین. به این جهت، آن حالات برای ایشان پیدا شده بود. [۲۹۴].

### شفای پای کودک، با خواندن هشتاد زیارت عاشورا، هدیه به حضرت عباس

حجة الاسلام المسلمین آقای شیخ علی صافی اصفهانی، فرزند مرحوم آیه الله آقای حاج شیخ حسن اصفهانی رئیس حوزه علمیه اصفهان، این قضیه را

نوشته‌اند: کرامتی را که می‌نویسم مربوط به سید محمد مهدی حیدری، فرزند حضرت حجة الاسلام والمسلمین حاج سید علیرضا حیدری یزدی، عالم وارسته و با نفوذ استان یزد؛ است. بنده، که داماد ایشان هستم این قضیه را از زبان ایشان (حاج سید علیرضا حیدری) و همچنین از زبان مادر عیال خود، که علویه‌ای متقی و پرهیزگار است، [ صفحه ۵۶۵] شنیده‌ام. در نیمه‌ی شعبان، فرزند هفت ماهه‌ای برای ایشان متولد می‌شود، که وزنش با لباسهایی که بر تن داشت کمتر از یک کیلوگرم بود! نامش را به میمنت این روز خجسته، به نام مهدی می‌گذارند. متأسفانه زانوی چپ مهدی، در موقعی که متولد شد، کشکک نداشت و در نتیجه، بر عکس پاهای سالم، به سمت جلو تا می‌شد. وی را نزد دکترهای زیادی در عراق و ایران بردند، ولی همه گفتند: این کودک، قابل علاج نیست مگر آنکه بزرگ شود و بعد از سن بلوغ، کشکک مصنوعی به پایش پیوند زنیم تا شاید به حالت عادی برگردد (آن هم با قید احتمال)! سرانجام پدر دلسوخته‌ام، در یکی از شبهای جمعه به کربلا مشرف می‌گردد و در حرم حضرت ابوالفضل علیه‌السلام متوسل به باب الحوائج قمر بنی هاشم علیه‌السلام می‌شود و نذر می‌کند که چهل روز زیارت عاشورا را بخواند و ثوابش را به محضر حضرت ابوالفضل علیه‌السلام هدیه نماید. آنگاه چهل روز، زیارت عاشورا می‌خواند، ولی بعد از چهل روز می‌بیند که پای کودک هیچ فرقی نکرد. مجدداً چهل زیارت عاشورای دیگر را شروع می‌کند. چند شب که از چله‌ی دوم می‌گذرد، مادر کودک، در خواب می‌بیند که خانمی مجلله و نورانی او را بیدار می‌کنند و می‌فرمایند: بلند شو، بچها ت خوب شده است! از خواب بیدار می‌شود و به سراغ بچه می‌رود، می‌بیند بچه همچون یک دسته‌ی گل خوابیده است و با پای سالم، دارد دست و پا می‌زند! [۲۹۵]. [ صفحه ۵۶۶]

**هر روز صبح به نیابت از امام زمان، زیارت عاشورا بخوان**



مرحوم آیه الله شیخ علی اکبر نهاوندی نقل می کنند که سید جلیل، سید احمد اصفهانی معروف به خوشنویس این قضیه را برایم نوشته است: در روز جمعه در مسجد سهله، در حجره ای نشسته بودم، ناگاه سید بزرگوار و معممی وارد شد و به آنچه در زاویه ی حجره بود (یک فرش و تعدادی کتاب و ظرف) نظر کرد و فرمود: اینها حاجت دنیای تو را کفایت می کند، تو هر روز صبح به نیابت امام زمان علیه السلام زیارت عاشورا بخوان، و به قدر کفایت، معیشت هر ماه خود را از من بگیر که اصلاً به احدی محتاج نباشی! و سپس قدری پول به من داد و فرمود: «این برای یک ماه تو کفایت می کند» و به طرف در مسجد رفتند. من به زمین چسبیده بودم و زبانم بند آمده بود و هر چه خواستم سخن بگویم یا برخیزم، نتوانستم! تا اینکه آن سید خارج شد. همین که بیرون رفت، گویا قیودی از آهن که بر من بود، باز شد، پس برخاستم و از مسجد خارج شدم و هر چه جستجو کردم، اثری از آن آقا نیافتم. [۲۹۶].

### توسعه ی روزی بواسطه ی زیارت عاشورا

عالم جلیل و زاهد، حاج شیخ عبدالجواد حائری مازندرانی فرمود: روزی شخصی به خدمت مرحوم شیخ زین العابدین مازندرانی قدس سره آمد و از تنگی معاش خود شکایت کرد. شیخ به او فرمود: برو در حرم حضرت اباعبدالله علیه السلام و زیارت عاشورا بخوان. رزق و روزی به تو خواهد رسید! اگر نرسید، نزد من بیا من به تو پول خواهم داد. [صفحه ۵۶۷] آن بنده ی خدا رفت و بعد از زمانی خدمت آقا آمد. آقا فرمود: چه کار کردی؟ گفت: در حرم امام حسین علیه السلام مشغول خواندن زیارت عاشورا بودم. در آن هنگام شخصی آمد و وجهی به من داد و بعد از آن در توسعه ی معاش قرار گرفتم. [۲۹۷].

### بعد از چهلمین زیارت عاشورا، پول برای او حواله شد

یکی از علما در یادداشتهای خود چنین نوشته بود: شبی از طریقی، به من الهام شد که مبلغ چهل و پنج هزار تومان ببر، درب مغازه‌ی یکی از بندگان خدا که مرد محترمی از اهل اصفهان است. صبح متحیر بودم چه کنم؟ آیا آنچه فهمیدم، صحیح است یا نه؟ و اصلاً نمی‌دانستم چقدر پول دارم؟ وقتی مراجعه کردم، دیدم موجودی من چهل و پنج هزار تومان است. اول وقت درب مغازه آن آقا که از محترمین شهر بود رفتم. دیدم دو نفر در مغازه‌ی او ایستاده‌اند. به آن آقا گفتم: من با شما کاری دارم، می‌خواهم با هم به جایی برویم و برگردیم. او گفت: بسیار خوب. من ایشان را به مسجدالنبی، واقع در خیابان جی، بردم. در آنجا عمله و بنا کار می‌کردند. لب ایوان، طرف قبله نشستیم و من به ایشان گفتم: من مأمور هستم که گرفتاری شما را اصلاح کنم، اگر مشکلی داری بگو! هر چه اصرار کردم او چیزی نگفت. بالاخره آن مبلغ را به ایشان دادم، ولی نگفتم چقدر است. ایشان بی‌اختیار به گریه افتاد و گفت: من چهل و پنج هزار تومان قرض داشتم، چهل زیارت عاشورا نذر کردم [صفحه ۵۶۸] که بخوانم و امروز بعد از اذان، آخرین زیارت را خواندم و از حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام خواستم که گرفتاریم رفع شود که الان بحمدالله گره باز گردید. [۲۹۸].

### حضرت امام حسین در شب اول قبر، سه مرتبه همسر استاد اشرف حداد را زیارت کردند

صالح متقی «ملا حسن یزدی» که یکی از نیکان و مجاورین نجف اشرف است و پیوسته مشغول عبادت و زیارت است، از ثقه‌ی امین «حاج محمد علی یزدی» که مرد فاضل صالحی بود و در یزد زندگی می‌کرد و دائماً مشغول اصلاح امر آخرت خود بود، این قضیه را نقل کرده است. حاج محمد علی یزدی که شبها در قبرستان خارج از یزد - که به مزار معروف است و در آنجا جماعتی از صلحا مدفون هستند - به سر می‌برد، گفت: یکی از رفقای من از کوچکی با من همسایه بود و با هم نزد یک معلم می‌رفتیم و با هم بزرگ شدیم. پس از آن ما برای خودمان یک شغلی انتخاب کردیم و او هم

شغل «مأمور گمرک» را برای خود پیشه کرد و در همان شغل بود تا از دنیا رفت و در همان قبرستان، نزدیک محلی که من در آن بیتوته می کردم، به خاک سپرده شد. چند روز از فوتش گذشته بود که او را در خواب دیدم. او بسیار خوشحال بود و در جای خوبی زندگی می کرد. پس نزد او رفتم و گفتم: من می دانم که تو در دنیا کارهای خوبی نداشتی و این حالات در شأن تو نیست و شغل تو مقتضی این مکان نبود و تو باید در عذاب باشی! با کدام عمل به این مقام رسیدی؟ او گفت: همین طور است که می گویی! من از روزی که از دنیا رفتم، به بدترین [صفحه ۵۶۹] عذابها گرفتار بودم. تا دیروز که همسر استاد اشرف حداد فوت شد و در این مکان او را دفن کردند و اشاره به موضعی کرد که تقریباً پنجاه متر با او فاصله داشت. سپس رفیقم گفت: در شب وفات او حضرت اباعبدالله علیه السلام سه مرتبه او را زیارت کردند و در مرتبه سوم امر فرمودند که عذاب از این قبرستان برداشته شود. و اکنون الحمدلله حالم این گونه است که می بینی و در نعمت الهی قرار گرفته ایم. از خواب بیدار شدم و متحیر بودم و استاد اشرف حداد را نمی شناختم و محله ای او را هم نمی دانستم! پس به بازار آهنگرها رفتم و آدرس اشرف حداد را گرفتم و بالاخره او را پیدا کردم. از استاد اشرف پرسیدم: تو زوجه ای داشتی؟! گفت: بله، دو سه روز است که وفات کرده است و او را در فلان محل (همان موضع را اسم برد) دفن کرده ایم. به استاد اشرف گفتم: او به زیارت کربلای حضرت اباعبدالله رفته بود؟ گفت: نه، گفتم: ذکر مصائب حضرت امام حسین علیه السلام می کرد؟ گفت: نه. گفتم: مجلس عزادای داشت؟ گفت: نه. بالاخره او پرسید: چرا اینها را می پرسی؟! من خوابم را برایش نقل کردم. استاد اشرف گفت: این زن مواظبت بر زیارت عاشورا داشت. [۲۹۹].

**تشریف فرمایی امام حسین برای دیدار ما در قبرکن، در تخت فولاد اصفهان**

حضرت حجه الاسلام والمسلمین، حاج آقا حسین نظام الدینی اصفهانی قدس سره نوشته‌اند: روزی در منزل حاج عبدالغفور - یکی از حاجی‌های موجه اصفهانی و ملازم [ صفحه ۵۷۰ ] آیه الله حاج سید محمد تقی فقیه احمد آبادی صاحب کتاب شریف مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم علیه السلام - بودم. یکی از رفقای ایشان به نام «حاج سید یحیی پنبه کار» می گفت: برادرم را که مدتی قبل فوت کرده بود، در خواب دیدم. او وضع و لباس خوبی داشت که موجب تعجب و شگفتی بود. به او گفتم: داداش، در آن دنیا، کلاه چه کسی را برداشتی؟ گفت: من کلاه کسی را برنداشته‌ام؟! من گفتم: من تو را می شناسم! این لباس و این موقعیت از آن تو نیست. برادرم گفت: آری، دیشب، شب اول قبر «مادر قبر کن» بود، حضرت سیدالشهداء اباعبدالله الحسین علیه السلام به دیدن آن زن تشریف آوردند و فرمودند: «به کسانی که اطراف قبر بودند خلعت ببخشند!» من هم از آن عنایات بهره مند شدم و به این جهت، از دیشب وضع و حال ما خوب شد و این لباس فاخر را پوشیده‌ام. از خواب بیدار شدم، نزدیک اذان صبح بود، کارهای خود را انجام دادم و حرکت کردم و به سوی تخت فولاد (قبرستان تاریخی و با عظمت اصفهان) آمدم و برای تحقیق این مطلب، سر قبر برادرم رفتم بعضی قرآن خوانها در کنار قبر قرآن می خواندند. از آنها درباره‌ی قبرهای تازه پرسش کردم و آنها قبر «مادر قبر کن» را معرفی کردند. گفتم: کی دفن شده است؟ گفتند: دیشب شب اول قبر او بوده است! متوجه شدم تاریخ دفن او، با گفته‌ی برادرم در عالم خواب مطابق است. سرانجام نزد آقای قبر کن، در تکیه‌ی مرحوم آیه الله میرزا ابوالمعالی (استاد مرحوم آیه الله العظمی بروجردی و صاحب کرامات عجیبه)، که محاذی قبر آن زن بود، رفتم. ابتدا از او احوالپرسی نمودم و درباره‌ی فوت مادرش، سؤال کردم. او گفت: دیشب شب اول قبر او بود! [ صفحه ۵۷۱ ] گفتم: ایشان روضه خوانی می کرد؟ روضه خوان بود؟ کربلا مشرف شده بود؟ گفت: خیر. سپس سؤال

کرد: این پرسشها برای چیست؟ آنگاه خواب خود را گفتم. گفت: مادرم هر روز زیارت عاشورا می خواند. [۳۰۰].

### مقام بلند مرحوم میرزا ابراهیم محلاتی به خاطر زیارت عاشورا

فقیه زاهد، مرحوم شیخ جواد بن شیخ مشکور، که از اجله‌ی علما و فقهای نجف اشرف و مرجع تقلید جمعی از شیعیان عراق و از ائمه‌ی جماعت صحن مطهر بوده است و در سال ۱۳۳۷ در حدود نود سالگی وفات نمود و در جوار پدرش، در یکی از حجره‌های صحن مطهر مدفون گردید، نقل فرمود: در شب ۲۶ ماه صفر ۱۳۳۶ در نجف اشرف، در خواب حضرت عزرائیل ملک الموت علیه السلام را دیدم. پس از سلام پرسیدم: از کجا می آیی؟ فرمود: از شیراز می آیم و روح میرزا ابراهیم محلاتی را قبض کردم. گفتم: روح او در برزخ در چه حال است؟ فرمود: در بهترین حالات و در بهترین باغهای عالم برزخ است و خداوند هزار ملک را برای او موکل کرده است که فرمان او را می برند! گفتم: برای چه عملی، به چنین مقامی رسیده است؟ آیا برای مقام علمی و تدریس و تربیت شاگردان؟ فرمود: نه. گفتم: آیا برای نماز جماعت و رساندن احکام دین به مردم؟ فرمود: نه. گفتم: برای چه عملی؟ فرمود: برای زیارت عاشورا! مرحوم میرزای محلاتی سی سال آخر عمرش، زیارت عاشورا را ترک نکرد و هر روزی که بیماری یا مشکلی داشت و نمی توانست آن را بخواند، نایب می گرفت. [صفحه ۵۷۲] چون شیخ از خواب بیدار می شود، فردای آن روز، به منزل آیه الله میرزا محمد تقی شیرازی می رود و خواب خود را برای ایشان نقل می کند. مرحوم میرزا محمد تقی گریه می کند و چون از ایشان سبب گریه را می پرسند، می فرماید: میرزای محلاتی از دنیا رفت و استوانه‌ی فقه بود! به ایشان گفتند: شیخ خواب دیده است و واقعیت آن معلوم نیست. میرزا فرمود: بلی خواب است، اما خواب شیخ مشکور است نه خواب افراد

عادی! فردای آن روز، تلگراف فوت میرزای محلاتی از شیراز به نجف می‌رسد و تصدیق رؤیای شیخ مشکور آشکار می‌گردد. [۳۰۱].

### مقام سه نفر به خاطر مداومت بر زیارت عاشورا

یکی از بزرگان می‌فرمود: مرحوم آیه الله حاج آقا حسین خادمی و حاج شیخ عباس قمی و حاج شیخ عبدالجواد مداحیان (روضه خوان امام حسین علیه السلام) را در خواب دیدم، که در غرفه‌ای از غرفه‌های بهشت دور یکدیگر جمع بودند. از آیه الله خادمی احوال پرسیدم و گفتم: با هم بودن شما سه نفر (یک آیه الله، آقای حاج شیخ عباس قمی یک محدث، و حاج شیخ عبدالجواد روضه خوان امام حسین علیه السلام) چه مناسبتی دارد؟ چرا شما با یکدیگر در یک جا قرار گرفته‌اید؟ آیه الله خادمی جواب دادند: ما همگی مداومت بر زیارت عاشورا داشتیم و در مقدار خواندن زیارت عاشورا، مثل هم بودیم. [۳۰۲]. [صفحه ۵۷۳]

### تاسف در برزخ به خاطر مداومت نداشتن بر زیارت عاشورا

عالم جلیل القدر، شیخ عبدالهادی حائری مازندرانی از والد خود «مرحوم حاجی ملا ابوالحسن» نقل کردند که فرمود: من حاجی میرزا علی تقی طباطبایی را بعد از رحلتش در خواب دیدم. به او گفتم: آیا در آنجا آرزویی هم داری؟ گفتم: هیچ آرزویی ندارم جز یک چیز و آن اینکه چرا در دنیا هر روز زیارت عاشورای ابی عبدالله الحسین علیه السلام را نخواندم؟ رسم سید این بود که فقط در دهه‌ی محرم، زیارت عاشورا می‌خواند، نه در تمام سال! و لذا افسوس می‌خورد که چرا در تمام سال نمی‌خواندم. [۳۰۴]. [صفحه ۵۷۴]

ملحقات بخش ۲۱ در این کتاب

موضوع: ۱- حضرت صدیقه علیها السلام در جلسه‌ی زیارت عاشورا شرکت می‌کنند، شماره قضیه: ۹۵ موضوع: ۲- مرحوم علامه‌ی امینی در عالم برزخ فرمود: مداومت بر زیارت عاشورا را وظیفه‌ی خود بدان، شماره قضیه: ۳۰۰ [صفحه ۵۷۷]

## برزخ عزاداران و زوار

### دست و سینه‌ی هندوی سینه زن نسوخت

سید جلیل، مرحوم دکتر اسماعیل مجاب (دندان ساز)، عجائبی را که از ایام مجاورت در هندوستان مشاهده کرده بود، نقل می‌کرد. از آن جمله می‌گفت: عده‌ای از بازرگانان هندو (بت پرست) به حضرت سیدالشهداء علیه السلام معتقد و علاقه‌مند هستند و برای برکت مالشان، با آن حضرت شراکت می‌کنند. بعضی از آنها روز عاشورا به وسیله‌ی شیعیان شربت و فالوده و بستنی درست می‌کنند و خودشان به حال عزا می‌ایستند و آن چیزهای نذری را به عزاداران می‌دهند. بعضی از آنها نیز مبلغی را که مربوط به آن حضرت است، به شیعیان می‌دهند تا در مراکز عزاداری خود صرف نمایند. یکی از آنها عادتش این بود که همراه سینه زنها حرکت می‌کرد و با آنها سینه می‌زد. چون آن هندو مرد، بنا به رسم مذهبی خودشان، بدنش را با آتش سوزاندند و تمام بدنش خاکستر شد. فقط دست راست و قطعه‌ای از سینه‌اش در آتش نسوخته بود. [صفحه ۵۷۸] بستگانش آن دو عضو را نزد قبرستان شیعیان آوردند و گفتند: این دو قطعه از بدن او مربوط به حسین شما است! وقتی که آتش جهنم که قابل مقایسه با آتش دنیا نیست به وسیله‌ی حضرت امام حسین علیه السلام خاموش و برد و سلام می‌گردد، پس سوزاندن آتش ضعیف دنیوی به وسیله آن بزرگوار، جای تعجب نیست! [۳۰۵].

### در عالم آخرت مقام و سلطنت امام حسین را خواهی دید

مرحوم آقای سید محمد تقی گلستان (مدیر روزنامه گلستان) این قضیه را نقل نمود: در اوایل سن جوانی، چند جوان همسال و یک دل و یک جهت بودیم و با هم دورانی داشتیم. هر شبی در منزل یکی از دوستان می رفتیم و با هم بودیم. یکی از آنان پدرش حسینی بود! یعنی به حضرت سیدالشهداء علیه السلام سخت علاقمند بود و در تعزیه و گریه و زاری بر آن حضرت بی اختیار بود. شبی که نوبت میهمانی پسرش بود، می گفت: من راضی نیستم در منزل من بیایید، مگر اینکه آقای روضه خوانی هم بیاید و ذکری از حضرت سیدالشهداء علیه السلام کند. ولذا هر شبی که نوبت آن رفیق بود مجلس ما به تعزیه و روضه خوانی تبدیل می گشت. پس از چندی آن پیرمرد محترم مرحوم شد و مرگش همه‌ی ما را ناراحت کرد. تا اینکه شبی در عالم رؤیا، او را دیدم و در این اندیشه افتادم که مرده است و هر کس [صفحه ۵۷۹] انگشت ابهام (شست) مرده را بگیرد، هرچه از او پرسد، آن مرده جواب می گوید! لذا ابهام او را گرفتم و گفتم: تو را رها نمی کنم، تا برایم حالات خود را از ساعت مرگ تا کنون نقل کنی! حالت ترس و لرز شدیدی بر او دست داد و گفت: نپرس که گفتمی نیست! چون از گفتن حالش مأیوس شدم، گفتم: پس چیزی را که در آن عالم فهمیدی برایم بگو، تا من هم بدانم. گفت: برایت بگویم: امام حسین علیه السلام را که یادش می کردیم، در دنیا نشناختیم! اینجا که آمدم مقام و سلطنت و عزت او را مشاهده کردم و طوری است که آن را نمی توانم به تو بفهمانم. جز اینکه خودت بیایی و مقام او را در این عالم ببینی. [۳۰۶].

### امام حسین فرمود: من رحمت الله الواسع‌ام

مرحوم آیت الله علامه‌ی میرجهانی قدس الله نفسه الشریف فرمودند: در ابتدای منبری شدن، با خود فکر کردم که مؤمن باید خوف و رجائش مساوی باشد و امروز شیعیان چنان رجاء به رحمت خدا پیدا کرده‌اند، که گویا هیچ خوفی از احوال بعد از مرگ



ندارند! بنابراین وظیفه‌ی خود دیدم که در سخنرانی‌ها آیات عذاب را تفسیر کنم و عقبات پس از مرگ را تذکر دهم. در اکثر سخنرانیها همین بحثها را مطرح می‌کردم و مستمعین گریه‌ی زیادی می‌کردند! بالاخره روزی در منزل یکی از اخیار اصفهان (ایشان نام او را ذکر کردند) بر فراز منبر بودم و آیه‌ی عذاب‌ی را تفسیر می‌کردم، و اشکها رخسار مستمعین را [صفحه ۵۸۰] پوشانده بود. در این اثنا ناگهان برایم مکاشفه‌ای حاصل شد و حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام را در بین زمین و آسمان دیدم که مطالبی به این مضامین می‌فرمودند: «میر جهانی! تا کی مردم را می‌ترسانی! من رحمت الله الواسعه‌ام!». پس از این مکاشفه، سعی کردم که منبرهایم فقط در زمینه‌ی ایجاد خوف نباشد.

### سید محمد باقر درجه‌ای در عالم برزخ

آقای امیر محمدی، مداح اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام فرمودند: یکی از شبهای جمعه، مقارن ساعت یک نصف شب به تخت فولاد (قبرستان مؤمنین و علمای مشهور در اصفهان) آمدم. دیر وقت بود و مردم خواب بودند. ماشین را خاموش کردم و با اهل دادن، آن را به تکیه داخل کردم. چند زیلو روی هم گذاشته شده بود من آمدم و بر روی آنها نشستم و سیگاری روشن کردم، تا بعد از آن بروم و استراحت کنم. ناگهان چشمم به مقبره‌ی آقای سید محمد باقر درجه‌ای قدس سره - استاد مرحوم آیه الله بروجردی - افتاد. رو به آسمان کردم و صدا زدم: خدایا من می‌دانم آقا سید محمد باقر، در خانه‌ی تو آبرو دارد. این سید امشب به خواب من بیاید و یک خبری از آن دنیا به من بدهد! سیگارم تمام شد، سپس رفتم و خوابیدم. در عالم رؤیا، دیدم که جمعیتی دور تا دور یک مجلس، بعضی نشسته و برخی ایستاده بودند. در این هنگام، دیدم آقا سید محمد باقر درجه‌ای، یک پیراهن سفید پوشیده است و یک عرقچین بر سرش می‌باشد. او اشاره‌ای به من کرد و صدا زد: هر قدمی که برای [صفحه ۵۸۱] امام

حسین علیه السلام در دنیا برداشتم، در اینجا (عالم برزخ) دارند پایم حساب می کنند. [۳۰۷].

### باغ و قصری که حضرت امام حسین، به تاج الواعظین لنگرودی عطا فرمودند

«مرحوم مرتاضی لنگرودی» فرزند سلطان الواعظین لنگرودی می گفت: در عالم خواب، دیوار باغی را دیدم. آن قدر رفتم تا به در ورودی باغ رسیدم و چون در باز بود، وارد باغ شدم. آنچنان باغ پر گل و گیاهی دیدم که تا به حال ندیده بودم! در وسط باغ قصری دیدم که مرحوم تاج الواعظین لنگرودی، در ایوان یکی از غرفه هایش بود. گفتم: آقای تاج، این باغ و کاخ از کیست؟ گفت: از من! گفتم: خانه ات را دیده بودم، این چنین نبود. گفت: این باغ و کاخ را مولایم حضرت سیدالشهداء امام حسین علیه السلام به من عنایت فرموده است. خوشا به حال نوکران امام حسین علیه السلام! [۳۰۸].

### مرحوم علامه‌ی امینی در عالم برزخ، درباره‌ی زیارت و عزاداری امام حسین سخن می گویند

فرزند آیت الله امینی قدس سره آقای دکتر محمد هادی امینی می نویسد: پس از گذشت چهار سال از فوت مرحوم آیت الله العظمی علامه امینی نجفی، پدر بزرگوارم و مؤلف کتاب الغدیر، یعنی در سال ۱۳۹۴ هجری قمری، شب جمعه‌ای قبل از اذان فجر، وی را در خواب دیدم. او را شاد و خرسند یافتم! جلو رفتم و پس از سلام و دست بوسی عرض کردم: پدر جان! در آنجا چه عملی باعث سعادت و نجات [صفحه ۵۸۲] شما گردید؟ گفتند: چه می گویی؟ مجدداً عرض کردم: آقا جان! در آنجا که اقامت دارید، کدام عمل موجب نجات شما شد؟ کتاب الغدیر یا سایر تألیفات یا تأسیس و بنیاد کتابخانه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام؟ پاسخ دادند: نمی دانم چه می گویی؟ قدری واضح تر و روشن تر بگو! گفتم: آقا جان! شما اکنون از میان ما رخت بر بسته‌اید و به جهان دیگر

منتقل شده‌اید: در آنجا که هستید، کدامین عمل باعث نجات شما گردید؟ کدام عمل از میان صدها خدمات و کارهای بزرگ علمی و دینی و مذهبی؟ مرحوم علامه امینی درنگ و تأملی نمودند و سپس فرمودند: «فقط زیارت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام!». عرض کردم: شما می‌دانید که اکنون روابط بین ایران و عراق تیره و تاریک است و راه کربلا بسته شده است. چه کنم؟ فرمود: در مجالس و محافل که جهت عزاداری امام حسین علیه‌السلام برپا می‌شود، شرکت کن! که ثواب زیارت امام حسین علیه‌السلام را به تو می‌دهند. سپس فرمودند: پسر جان! در گذشته بارها تو را یادآور ساختم و اکنون نیز به تو توصیه می‌کنم که زیارت عاشورا را هیچ وقت و به هیچ عنوان ترک و فراموش مکن. مرتباً زیارت عاشورا را بخوان و بر خودت وظیفه بدان. این زیارت دارای آثار و برکات و فواید بسیاری است که موجب نجات و سعادت در دنیا و آخرت تو می‌باشد و امید دارم فرزندم! فرزند مرحوم آیت الله امینی می‌نویسد: علامه امینی قدس سره با کثرت مشاغل و تألیف و مطالعه و تنظیم و رسیدگی به ساختمان کتابخانه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نجف اشرف، [صفحه ۵۸۳] مواظبت کامل بر خواندن زیارت عاشورا داشتند و سفارش به زیارت عاشورا می‌نمودند و بدین جهت من خودم نیز حدود سی سال است که مواظب بر خواندن زیارت عاشورا می‌باشم. [۳۰۹].

### همه‌ی اعمال مربوط به امام حسین پذیرفته شد

مرحوم سید حسین شاهرودی قدس سره فرمود: با مرحوم شیخ علی زاهد قدس سره پیاده از مسجد سهله برمی‌گشتیم، مرد عربی از ایشان پرسید: چرا برای شب زیارتی امام حسین علیه‌السلام به کربلا می‌روید و به این ترتیب موفق به درک چهل شب در مسجد سهله نمی‌شوید؟ مرحوم شیخ علی زاهد فرمودند: برایت قضیه‌ای نقل می‌کنم تا بدانی که حق دارم زیارت امام حسین علیه‌السلام را ترک نکنم! قضیه آن است که شخص

متدین و محترمی ساکن نجف اشرف بود. وی در اواخر عمر، همه‌ی املاک خود را فروخت و به کربلا آمد و در آنجا مسکن گزید. مردم به او گفتند: همه دوست دارند در نجف اشرف بمیرند، اما تو به کربلا آمده‌ای؟! او جواب داد: دستگاه امیرالمؤمنین علیه‌السلام فقط مرد قبول می‌کند! (یعنی افراد پاک و صالح به بارگاه حضرت علی علیه‌السلام راه دارند.) ولی در دستگاه امام حسین علیه‌السلام، همه را می‌پذیرند! متقی و فاسق و حتی یهود و نصاری نیز در این باب اوسع الهی راه دارند. [صفحه ۵۸۴]

خلاصه، آن مرد در کربلا فوت کرد و در همان جا مدفون شد. در شب دفن او، عده‌ای او را به خواب دیدند و او گفته بود: چون مرا در قبر گذاشتند، نکیرین برای سؤال آمدند، سپس یکی از آنها اعمال مرا به دیگری عرضه می‌کرد. ابتدا نمازها را شروع کردند، ملک دیگر به نمازها اشکال کرد و نپذیرفت و خودم می‌فهمیدم که راست می‌گویند و آن نمازها برای خدا نبوده است! هنگامی که نمازهایم رد شد، مایوس شدم. بعد به همین صورت تمام اعمالم را خدشه‌دار کردند و نپذیرفتند! تا اینکه نوبت به اعمالی رسید که مربوط به امام حسین علیه‌السلام بود. آن ملک گفت: به زیارت کربلا رفته است، و هر دو قبول کردند! در مجلس روضه شرکت کرده است، هر دو قبول کردند! در فلان مجلس خدمتی به عزاداران کرده است، قبول کردند! و همینطور... من در قبر عصبانی شدم و گفتم: ای ملائکه‌ی خدا، این اعمال و آن اعمال همه برای من است، چطور از بقیه‌ی اعمال من چیزی قبول نشد؛ ولی در این اعمال، هیچ چیز رد نشد؟! به من گفتند: «خاموش باش! زیرا ما در دستگاه امام حسین علیه‌السلام، وظیفه تحقیق نداریم و مأمور به ظاهر هستیم! سپس شیخ علی زاهد از آن مرد عرب پرسید: حالا آیا من حق دارم که زیارت امام حسین علیه‌السلام را ترک نکنم؟! آن عرب پاسخ داد: بلی، حق با شما است. [۳۱۰]. [صفحه ۵۸۵]

**منبری امام حسین در شب اول قبر نجات یافت**

دو نفر از معمرین و بزرگان اهل منبر یزد، که فعلا هم یکی از آنها زنده و در قید حیات است، با یکدیگر قرار می‌گذارند و عهد می‌کنند که هر کدام از آنها زودتر از دنیا رفتند، به خواب دیگری بیایند و وضع خود را به او خبر دهند. یکی از آنها فوت می‌کند، دو شب بعد از فوتش به خواب دیگری می‌آید. او در باغ مصفایی، قدم زنان دوست خود را ملاقات می‌کند! پس از او می‌پرسد: با تو چه کردند؟ آن منبری گفت: وقتی مرا در قبر نهادند؛ آن دو ملک بنام نکیرین برای سؤال و جواب، وارد قبر شدند و از من هر چه سؤال کردند، زبانم بند آمده بود و نمی‌توانستم جواب بدهم! فقط یک کلمه به زبانم آمد و گفتم: «من روضه خوان امام حسین علیه‌السلام هستم!» آنها وقتی که این سخن را شنیدند، ساکت شدند و چیزی نگفتند و مرا به حال خودم، به این حال که می‌بینی، رها کردند و رفتند. [۳۱۱].

### برزخ یکی از منبری‌های امام حسین که دارای شغل غیر حلالی بود

حضرت آیه الله سید عبدالحسین دستغیب این قضیه را نقل کرده‌اند: بیش از سی سال قبل روضه خوانی، به نام «شیخ حسن» بود که چند سال آخر عمرش را به شغل حرامی سرگرم بود! پس از مردنش، یکی از خوبان او را در خواب می‌بیند در حالی که او برهنه و چهره‌اش سیاه است و شعله‌های آتش از دهان و زبان آویزان بالا می‌رود. این منظره آنقدر وحشتناک بود، که آن شخص فرار می‌کند! پس از گذشتن ساعتی و طی عوالمی، باز او را می‌بیند و لکن این مرتبه او در فضای [صفحه ۵۸۶] فرح‌بخش است و چهره‌ی سفید دارد و با لباس است و روی منبر نشسته و خوشحال است. بیننده‌ی خواب نزد آن روضه خوان می‌رود و می‌پرسد: شما «شیخ حسن» هستید؟ می‌گوید: بلی. می‌پرسد: شما همان شخصی هستید که در آن حالت عذاب و شکنجه بودید؟ می‌گوید: بله. آنگاه که سبب دگرگون شدن حالش را می‌پرسد: ایشان پاسخ می‌دهد: آن حالت اولی، در برابر ساعتی است که در دنیا به کار حرام سرگرم بودم و این حالت خوب،

در برابر ساعاتی است که از روی اخلاص، از حضرت سیدالشهداء اباعبدالله الحسین علیه السلام یاد می نمودم و مردم را می گریاندم و تا اینجا هستم در کمال خوشی و راحتی می باشم و چون آنجا می روم حال من همان گونه است که دیدی! به او گفت: حال که چنین است، از منبر پایین نیا و آنجا نرو! گفت: نمی توانم! آنها مرا می برند. [۳۱۲].

### سید جواد سدهی در عالم برزخ

آقای حاج شیخ مهدی حائری تهرانی - امام جماعت مسجد ارگ و مسجد الغدیر - برایم نقل نمود که شبی در خواب دیدم که برای استفاده، در این حسینیه آمدم. سید جواد سدهی بالای منبر روضه می خواند و شور و انقلاب عجیبی ایجاد کرده و همه ی حاضرین را تحت تأثیر روضه ی خود قرار داده بود و مردم به سر و صورت و سینه می زدند و گریه می کردند و بعضی هم بی هوش شدند. چون منبرش تمام شد و پایین آمد مردم با او مصافحه کردند و بعضی دستش را [صفحه ۵۸۷] می بوسیدند و من جلو رفتم و با او مصافحه کردم و متوجه شدم که از دنیا رفته است. گفتم: حاج آقا، حال شما چطور است؟ مرحوم سدهی گفت: الحمدلله، از برکات آقا سیدالشهداء علیه السلام، حال همه ی ما خوب است. روی که آقای سلطان الواعظین شیرازی «مؤلف کتاب شبهای پیشاور» آمدند. به هر یک از ما روضه خوانها یک درجه داده اند! [۳۱۳].

### مقام میرزا نبی خان به خاطر تأمین خرج روضه خوانی

مرحوم استاد، شیخ عبدالحسین تهرانی قدس سره این قضیه را نقل نمود: وقتی که میرزا نبی خان، که یکی از نزدیکان محمدشاه قاجار بود؛ وفات کرد (او در حیاتش به فسق و فجور در ظاهر معروف بود)، شبی در خواب دیدم که گویا در باغها و عمارت های بهشتی گردش می کنم و کسی نیز همراه من است که منازل و قصرها را می شناسد. پس به

جایی رسیدیم، که آن شخص گفت: اینجا منزل نبی خان است! اگر می‌خواهی خودش را ببینی، آنجا نشسته است. سپس به جایی اشاره کرد. من متوجه آنجا شدم که دیدم که او (میرزا نبی خان) در تالاری نشسته است. او چون مرا دید به من اشاره کرد و گفت: بیا بالا! من نزد او رفتم. پس نبی خان برخاست و سلام کرد و مرا در صدر مجلس نشانید و خودش به همان عادتی که در دنیا داشت نشست، و من در حال او متفکر بودم! او به من نگاه کرد و گفت: ای شیخ، گویا از مقام من تعجب می‌کنی؟ زیرا اعمال من در دنیا خوب نبود و نتیجه‌ای جز عذاب دردناک نداشتم. البته اینطور هم بود! [صفحه ۵۸۸] اما من در طالقان معدن نمکی داشتم و هر سال درآمد آن را به نجف اشرف می‌فرستادم، تا صرف برگزاری مراسم عزاداری حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام شود. خداوند این مکان و باغ را در عوض آن به من عطا کرد! مرحوم شیخ عبدالحسین تهرانی گفت: من از خواب بیدار شدم، در حالتی که متعجب بودم. فردای آن روز این رؤیا را در مجلسی بازگو نمودم، پس یکی از فرزندان ملا مطیع طالقانی گفت: این خواب رؤیای صادقانه است. او در طالقان معدن نمکی داشت و درآمد آن را که نزدیک صد تومان بود، هر ساله به نجف می‌فرستاد و پدر من مسئول خرج کردن آن در راه عزاداری امام حسین علیه‌السلام بود. مرحوم شیخ عبدالحسین تهرانی فرمود: تا آن وقت، من نمی‌دانستم که او در طالقان ملک دارد و هر سال در نجف مراسم عزاداری برپا می‌کند. [۳۱۴].

### یکی از اشعار صغیر اصفهانی برای حضرت ابوالفضل، پدر او را در عالم برزخ سرافراز کرد

حاج آقا هاشم زاده‌ی اصفهانی فرمود: «مرحوم جنانی» روح پدر «مرحوم صغیر» را احضار می‌کند، آقای صغیر می‌فرماید: «از روح پدرم سؤال کن که این شعرهایی که من برای خانواده‌ی عصمت و طهارت علیهم‌السلام گفتم: آیا در عالم برزخ برای شما نتیجه‌ای داشته یا نه؟» [صفحه ۵۸۹] روح پدر مرحوم صغیر گفته بود: «بله بابا. یک ماده

تاریخ برای حضرت ابوالفضل علیه السلام گفته بودی، که وقتی به این عالم آوردند، مرا توی تمام اموات سرفراز کردی». یک بیت شعر از آن شعرهای ماده تاریخ که بر در صحن و حرم حضرت قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام نوشته شده، این بیت است: «زد صغیر اصفهانی بهر تاریخش رقم دردها بر در گه ماه بنی هاشم دو است» [۳۱۵]

### دعبل خزاعی در برزخ مرثیه خواند و نجات یافت

از علی پسر دعبل خزاعی (که شاعر معروف اهل بیت علیهم السلام) نقل شده که گفت: با اینکه دعبل از شیعیان حضرت امام رضا علیه السلام بود و آن حضرت را بسیار دوست می داشت، ولی در وقت مرگ، رنگش تغییر یافت، زبانش بند آمد و صورتش سیاه شد. من از ترس ملامت دشمنان این مطلب را مخفی داشتم و در پنهانی او را غسل دادم و دفن نمودم و از این جریان بسیار اندوهگین بودم و نزدیک بود که از مذهب او برگردم! تا اینکه پس از سه روز او را در خواب دیدم و روی او نورانی و جامه‌ی سفید نیکویی در بر و کلاه سفیدی بر سر داشت. از او پرسیدم: پدر جان خداوند با تو چگونه رفتار کرد؟ پاسخ داد: فرزندم، سیاهی صورت و بند آمدن زبانت به جهت شرب خمر در دنیا بود و در همان حال بودم تا اینکه حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم با لباس و کلاه سفید [صفحه ۵۹۰] تشریف آوردند و به من خطاب کردند: «انت دعبل؟ تویی دعبل؟ (که برای شهیدان اهل بیت من مرثیه می گفتی و دوستان ما را در مصیبت آنها می گریاندی)؟ عرض کردم: بله، یا رسول الله. حضرت فرمودند: از آن مرثیه‌ای که در حق آنها گفته‌ای، چیزی بخوان! در این هنگام قبر من وسیع شد و صندلی گذاردند و حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر آن نشستند و ملائکه بسیاری در خدمت آن جناب بودند. من این ابیات را خواندم: لا اضحک الله سن الدهر ان ضحکت و آل احمد مظلومون قد قهر و امشردون نفوا عن عقر دارهم کانهم قد جنوا ما لیس



یغفر در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گریستند و جامه‌ی سفیدی را که پوشیده بودند به من عطا فرمودند و مرا شفاعت کردند. [۳۱۶].

### برزخ مأمور پست که در راه زیارت امام حسین وفات یافت

دانشمند محترم، آقای احمد امین نقل می‌کرد که شخص مورد اطمینانی برای من، این قضیه را نقل نمود: دو نفر مأمور پست به منظور زیارت قبر حضرت امام حسین علیه السلام تهران را ترک کردند و چون دولت اجازه‌ی مسافرت به عتبات مقدسه را به کسی نمی‌داد، ناچار از راه قاچاق رفتند. بالاخره در بیابان شوره‌زاری گرفتار شدند و به قدری تشنگی بر آنها فشار آورد، که یکی از آنها از تشنگی مرد و دیگری به فضل خدا از مهلکه خود را نجات داد و [صفحه ۵۹۱] تندرست نزد خانواده‌ی خود آمد. او پس از مدتی، دوست و همکار خود را در خواب دید که در باغ زیبایی با کمال راحتی به سر می‌برد! از حال او پرسید: گفت: خدا را شکر و ستایش می‌کنم که به برکت حضرت سیدالشهداء اباعبدالله الحسین علیه السلام کاملاً راحت هستم. ولی عقربی همه روزه پیش من می‌آید و انگشت ابهام پایم را نیش می‌زند و بقدری مرا رنج می‌دهد، که نزدیک است جان بدهم. گفتم: ناراحتی تو برای چیست؟ گفت: به من خبر داده‌اند که این ناراحتی برای این است که یک روز در خانه‌ی فلان دوستم مهمان شدم و ضمن اینکه با دوست خود باقلا می‌خوردم، چاقوی کوچکی از خانه‌ی او سرقت نمودم و آن را در گوشه‌ی سمت چپ فلان نقطه‌ی خانه‌ام، پنهان ساخته‌ام! از تو انتظار دارم که به خانه‌ی من بروی و سلام مرا به همسر و فرزندانم برسانی و از قول من به آنها بگویی که چاقو را به تو بدهند و تو آن را به صاحبش برگردانی و از او برای من طلب بخشش نمایی. شاید خداوند از خطای من درگذرد. این شخص می‌گوید طبق خوابی که دیده بودم، عمل نمودم. مرتبه‌ی دیگر، دوباره دوستم را در خواب دیدم که در منتهای راحتی و خوشی است و از من تشکر و سپاسگذاری نمود. [۳۱۷].

## کوزه را از نهر برزخ زوار امام حسین پر آب کرد

شیخ احمد معرفت، واعظ متقی اهل بیت عصمت علیهم السلام این قضیه را از قول یکی از مراجع تقلید نقل کرد. [ صفحه ۵۹۲ ] یکی از علمای نجف اشرف، که یک شخصیت علمی است، به زیارت هفتگی امام حسین علیه السلام مقید بود. وی هر هفته حرکت می کرد و به کربلا می رفت. روزهای پنجشنبه که حوزه تعطیل می شد، اول صبح نماز می خواند و سپس پیاده از «راه خانه» که یک راه کویری بود و تقریباً سیزده فرسخ می شود، به کربلا برای زیارت حضرت سیدالشهداء علیه السلام می آمد و بعد برمی گشت! به او گفتند: آقا شما دیگر پیر شده و ناتوان گشته اید. در سرما و گرما حرکت می کنید و به کربلا می روید آن هم با پای پیاده! لا اقل سواره بروید، زیرا پیمودن این همه راه برای شما زحمت است. ایشان فرمودند: آن وقتی که چیزی ندیده بودم، به کربلا می رفتم. حالا که چیزهایی هم دیده ام، نروم؟ گفتند: چه چیزی دیده اید؟ فرمود: یک سال در تابستان هوا خیلی گرم بود. نماز صبح را خواندم. رسم من این بود که یک مقدار غذا و یک کوزه ی آب و یک عصا با خود برمی داشتم. غذا را توی بسته ای می بستم و با کوزه ی آب، بر سر عصا می گذاشتم و عصا را بر شانهم می انداختم و راه می افتادم! آن روز قدری که از نجف بیرون آمدم، در آن هوای قلب الاسد، تشنه شدم! با خود گفتم: از این آبها بخورم اما حیفم آمد. دیدم یک کوزه آب بیشتر نیست. دوباره به راه افتادم و هوا خیلی گرم بود. یک مقدار دیگر راه آمدم و کم کم آفتاب بالای سرم آمد. دیدم دیگر نمی توانم تشنگی را تحمل کنم. گفتم: مقداری از این آبها را می خورم. عصا را برگرداندم و کوزه را از سر عصا برداشتم و در آن نگاه کردم. دیدم تمام آبها بخار شده و به هوا رفته است و یک قطره آب هم توی کوزه نیست! وای، من تشنه در وسط بیابان! دیگر نفهمیدم چه شد، چشمهایم سیاهی رفت و به زمین افتادم و از هوش رفتم! در چه حالی بودم؟ نمی دانم! یک وقت دیدم

نسیم خنکی به صورتم خورد. [ صفحه ۵۹۳ ] چشمهایم را باز کردم، دیدم باغ و گلستان و درختها و نهرهای جاری! چقدر عالی! اینجا کجاست؟ این درختها چیست؟ و این نهرهای جاری از کجاست؟ این آدمهای خوشرو و زیبا چه کسانی هستند؟! از جای خود بلند شدم و کوزه هم به دستم بود ولی یک قطره آب هم داخل آن نبود. آمدم و به یکی از آقایانی که تشریف داشتند، گفتم: آقا، اینجا کجاست؟ من بین نجف و کربلا، این تشکیلات را ندیده بودم؟ گفتند: حالا آب را بخور! چون تشنه هستی. کوزهات را هم پر کن، چون به دردت می خورد. بعد ما به شما می گوئیم که کجا هستی. وقتی از آب خوردم، دیدم عجب آبی است؟! این چه آبی است؟! چقدر لذیذ؟! چقدر عالی! کوزهام را پر کردم و سر حال شدم و جلو آمدم. باز گفتم: خوب، آقایان اینجا کجاست؟ گفتند: اینجا عالم برزخ زوار قبر امام حسین علیه السلام است. یعنی آنهایی که با امام حسین علیه السلام حساب باز کردند، عالم برزخ ایشان اینجا است! یک وقت دیدم باد گرمی به صورتم خورد چشمهایم را باز کردم، دیدم اینجا همان وسط صحرای نجف است و هیچ اثری از آن درختها و باغها نیست و فقط آنچه که باقی مانده است، کوزه‌ی پر از آب است، آن هم از آن آبها! سپس ایشان گفت: من که به چشم این چیزها را دیده‌ام، حالا دیگر چگونه زیارت آقایم امام حسین علیه السلام را ترک کنم؟ ای کسانی که با امام حسین علیه السلام حساب باز کردید، خیلی قدر خودتان را بدانید. [ ۳۱۸ ]. [ صفحه ۵۹۴ ]

### ملحقات بخش ۲۲ در این کتاب

موضوع: ۱- حبیب بن مظاهر علیه السلام در عالم برزخ، آرزومند شرکت در مجالس عزاداری شماره قضیه: ۹ موضوع: ۲- نجات داش علی در عالم برزخ به خاطر حضرت ابوالفضل علیه السلام، شماره قضیه: ۱۶۵ موضوع: ۳- به ضمانت حضرت ابوالفضل علیه السلام، مادر را در عالم برزخ رها کرده بود!، شماره قضیه: ۱۰۱ موضوع: ۴-

حضرت امام حسین علیه السلام در شب اول قبر، سه مرتبه همسر استاد اشرف را زیارت کردند، شماره قضیه: ۲۸۹ موضوع: ۵- تشریف فرمایی امام حسین علیه السلام برای دیدار مادر قبر کن در شب اول قبر، شماره قضیه: ۲۹۰ موضوع: ۶- مقام بلند مرحوم میرزا ابراهیم محلاتی در عالم برزخ، به خاطر زیارت عاشورا، شماره قضیه: ۲۹۱ موضوع: ۷- مقام سه نفر در عالم برزخ، به خاطر مداومت بر زیارت عاشورا، شماره قضیه: ۲۹۲ موضوع: ۸- آقا شیخ بزرگ انصاری فرمود: زیارت عاشورا برای آخرت نافع است، شماره قضیه: ۲۹۳ موضوع: ۹- تأسف حاج میرزا علی نقی طباطبایی در عالم برزخ، به خاطر مداومت نداشتن بر زیارت عاشورا، شماره قضیه: ۲۹۴ [ صفحه ۵۹۷ ]

### شفاعت امام حسین (ع)

#### امیرالمؤمنین به احترام غبار کربلا، جنازه‌ی مرد فاسق را به نجف راه دادند

مرحوم تاج الدین حسن سلطان محمد قدس سره در کتاب تحفه المجالس می نویسد: در بغداد مرد فاسقی بود، که در هنگام احتضار وصیت کرده بود که مرا به نجف اشرف ببرید و در آنجا دفن کنید. شاید خداوند مرا بیامرزد و به خاطر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ببخشد. چون وفات کرد، قوم و خویشان او حسب الوصیه، او را غسل دادند و کفن نمودند و در تابوتی گذاشتند و به سوی نجف حمل کردند. شب، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به خواب بعضی از خدام حرم خود آمدند و فرمودند: فردا صبح نعش فاسقی را از بغداد می آورند که در زمین نجف دفن کنند. شما بروید و مانع این کار شوید و نگذارید که او را در جوار من دفن کنند! فردای آن شب، خدام حرم مطهر، یکدیگر را خبر کردند و بیرون دروازه‌ی نجف رفتند و ایستادند تا نگذارند نعش آن فاسق را وارد کنند. ولی هر قدر انتظار کشیدند، [ صفحه ۵۹۸ ] جنازه‌ای نیاوردند! شب بعد، باز در خواب دیدند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آن مرد فاسق را -

که در شب گذشته گفتم، نگذارید او در نجف دفن شود - فردا می آورند. به استقبال او بروید و او را با عزت و احترام بیاورید و در بهترین جاها دفن کنید! گفتند: آقا، شب قبل فرمودید: نگذارید دفن شود! و حالا می فرمایید: در بهترین جاها دفن شود؟! حضرت فرمودند: آنهایی که آن نعش را می آوردند شب گذشته راه را گم کردند و عبورشان به زمین کربلا افتاد. باد وزیده است و خاک و غبار زمین کربلا را در تابوت او ریخته است. به برکت خاک کربلا و احترام فرزندم حسین علیه السلام، خداوند از جمیع تقصیرات او گذشت و او را آمرزید و رحمت خود را شامل حالش گردانید! [۳۱۹].

### امام زمان فرمودند: «هیچکس را از کربلا به جهنم نمی برند»

آخوند ملا محمد کاظم هزار جریبی قدس سره فرمود: از آقای میرزا محمد شهرستانی که عالم جلیل القدری بود و بر جنازه‌ی سید بحر العلوم نماز خواند، شنیدم که فرمود: من در اوایل جوانی، مجاورت زمین کربلا را اختیار کرده بودم. رفیق صالح و پرهیزگاری داشتم که مجاور نجف اشرف بود. او اهل خاتون آباد و اسمش حاج حسنعلی بود. وی پیوسته به من تکلیف می کرد که به نجف برویم و در آنجا مجاورت نمایم، زیرا سکونت در کربلا قساوت می آورد، و مجاورت در نجف اشرف به مراتب بهتر از کربلا است. بالاخره شبی خواب دیدم که در رواق حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هستم و همان رفیقمان - حاج حسنعلی - هم آنجا بود و مجاورت کربلا [صفحه ۵۹۹] را برای من، انکار می کرد! ناگاه دیدم حضرت امام زمان علیه السلام در رواق تشریف دارند! حاج حسنعلی خدمت آن حضرت آمد و عرض کرد: شما اینجا تشریف دارید و مردم برای زیارت شما، به سامرا می آیند؟! حضرت فرمودند: آنجا هم هستم! سپس با دست مبارک به ضریح اشاره کردند و فرمودند: «بحق امیرالمؤمنین لا یقودون احدا من کربلا الی جهنم!». یعنی: به امیرالمؤمنین علیه السلام قسم، که هیچ کس را از کربلا به سوی جهنم نمی برند! سپس فرمودند: «به شرط این که شبی را در آنجا مانده باشد!» من

گمان کردم که مقصود آن حضرت، از بیتوته در کربلا این است که در آنجا مشغول عبادت باشد. بنابراین عرض کردم: ما شبها، تا هنگام طلوع آفتاب، می خوابیم. حضرت فرمودند: «اگر چه تا هنگام طلوع آفتاب خوابیده باشد!» به همین جهت من مجاورت زمین کربلا را اختیار کردم. [۳۲۰].

### امام حسین فرمودند: کدام فرشته جرأت دارد که از مدفون در کربلا سؤال کند؟

مرحوم آیه الله العظمی وحید بهبهانی فرمود: من در خواب حضرت سیدالشهداء علیه السلام را دیدم و عرض کردم: «یا سیدی هل یسئل عن یدفن فی جوارکم؟» آیا از کسی که در جوار شما دفن می شود، (به توسط نکیر و منکر) سؤال می شود؟ حضرت سیدالشهداء علیه السلام فرمودند: کدام ملک جرأت دارد که از او سؤال کند؟ [۳۲۱]. [صفحه ۶۰۰]

### دفن در کربلا، امان از هول قیامت

عالم جلیل القدر مرحوم هزار جریبی قدس سره، از عالم بزرگ شیعه مرحوم سید علی طباطبائی قدس سره معروف به «صاحب ریاض» نقل کرده است که فرمود: در ایام تحصیل، روزهای پنج شنبه، طرف عصر برای زیارت اهل قبور، از کربلا خارج می شدم، و به طرف خیمه گاه می رفتم. شبی در عالم رؤیا دیدم که من به آنجا رفته ام و شهر کربلا رنگ دیگری به خود گرفته است! خبری از خانه ها و ساختمانها نیست و فقط قبوری پیدا بود که در مکان بلندی قرار گرفته بود. من از دیدن آن منظره وحشت کردم و به فکر فرورفتم و در این حال بود که شنیدم هاتفی به زبان فارسی گفت: خوشا به حال کسی که در این زمین مقدس (کربلا)، مدفون شود. اگر چه با هزاران گناه باشد، از هول قیامت سالم می ماند! و هیئات است که از هول قیامت، در سلامت باشد، کسی که در این زمین دفن نشود! [۳۲۲].

## شفاعت امام حسین پاداش زیارت

مرحوم سید بن طاووس قدس سره از محمد بن داود نقل کرده‌اند که می‌گفت: همسایه‌ای داشتم که معروف به «علی بن محمد» بود. ایشان برایم گفت که من از ایام جوانی، هر ماه به زیارت حضرت امام حسین علیه‌السلام می‌رفتم تا اینکه سن من بالا رفت و نیروی جسمم ضعیف شد و چند وقتی زیارت کربلا را ترک کردم. پس از مدتی به قصد زیارت کربلا، پیاده حرکت کردم. پس از چند روز به کربلا رسیدم و به زیارت حضرت امام حسین علیه‌السلام نائل شدم. سلام دادم و دو رکعت نماز بجا آوردم و [صفحه ۶۰۱] بعد از زیارت و نماز، از فرط خستگی راه، کنار حرم خوابم برد! در عالم خواب دیدم که به خدمت آقای خودم، حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام مشرف شده‌ام. حضرت رویشان را به بنده کردند و فرمودند: «ای علی، چرا به من جفا کردی با اینکه نسبت به من خوبی و نیکی می‌کردی؟!». عرض کردم: ای آقای من، بدنم ضعیف شده است و توانایی خود را از دست داده‌ام و توان آمدن ندارم. اکنون نیز چون فهمیده‌ام که آخر عمر من است، با آن حالی که داشتم، این چند روز راه را به عشق شما به زیارت آمدم. من روایتی از شما شنیده‌ام و دوست داشتم که آن را از خود شما بشنوم! حضرت فرمودند: آن روایت را بگو! گفتم: چنین نقل شده است که فرموده‌اید: من زارنی فی حیوته، زرته بعد وفاته! هر که مرا در حال حیاتش زیارت کند و به زیارت من نائل گردد، من هم بعد از وفاتش او را زیارت می‌کنم و به زیارت او می‌آیم. حضرت فرمودند: بله، من گفته‌ام! حتی اگر او را (زیارت کننده‌ام را) در آتش بینم، نجاتش خواهم داد. [۳۲۳].

**دو ملک نقاله می‌خواستند جوان گنهکار را از حرم خارج کنند، ولی امام حسین آنها را منع کردند**

عالم جلیل القدر «شیخ حسین جبعی قدس سره» پدر شیخ بهایی قدس سره می‌گوید: شبی در حرم مطهر امام حسین علیه‌السلام بودم، که جنازه‌ای را برای دفن آوردند. او جوان گنهکاری بود، که وصیت کرده بود تا او را در حرم دفن کنند، و به وصیت [صفحه ۶۰۲] او جامه‌ی عمل پوشیده شد. سحر گاهان دیدم، دو مرد با صورتی مهیب و زنجیر آتشین آمدند و او را از قبر در آوردند و می‌کشیدند! آن جوان رو به قبر مطهر کرد و گفت: «انی التجأت الیک و انی ضیفک! من به شما پناهنده شده‌ام، من مهمان شما هستم». ناگهان از ضریح مطهر صدایی بلند شد: «خلوه، خلوه، فانه استجار (بنا). او را رها کنید، او به ما پناه آورده است». آن دو ملک گفتند: سمعا و طاعة (و به روی چشم، اطاعت می‌شود) و او را برگرداندند. [۳۲۴].

### حضرت امام حسین ملائکه نقاله را منع کردند

مرحوم عراقی در کتاب دارالسلام می‌نویسد: حاج میرزا مهدی آشتیانی حکایت کرد که شخصی بنام محمود که خادم حرم امام حسین علیه‌السلام بود این قضیه را نقل کرد: شبی نوبت من بود که همراه با عده‌ای از رفقای کشیک، از حرم امام حسین علیه‌السلام محافظت کنیم. مردم بیرون رفتند و همه‌ی درها را قفل زدیم و خدام خوابیدند. شب به نیمه رسیده بود و من به صورت اتفاقی بیدار بودم! ناگهان دیدم دو نفر از باب معروف به «زینبیه»، به صحن داخل شدند و بالای قبر تازه‌ای که در همان روز، شخصی در آن دفن شده بود؛ آمدند. قبر را شکافتند و میت مدفون در آن قبر را بیرون آوردند! در این هنگام دیدم که آن میت به آن دو نفر استغاثه و التماس می‌کند و آنها به حرفش گوش نمی‌دهند و به او ترحم نمی‌کنند. سپس او را گرفتند و خواستند از همان [صفحه ۶۰۳] در «زینبیه» بیرون بروند. چون صاحب قبر از ترحم آنها مأیوس شد، روی خود را به طرف حرم مطهر نمود و عرض کرد: اهکذا یفعل بجارک یا ابا عبد الله؟! آیا چنین رفتاری با همسایه‌ی (پناه آورده) شما انجام می‌شود، ای



اباعبدالله؟! ناگهان صدایی از حرم مطهر شنیدم، که از هیبت آن دیوارها و قندیلها به لرزه درآمد و فرمود: «ردوه، ردوه! او را برگردانید، او را برگردانید!» آن دو نفر با عجله، جنازه را به جای خود برگرداندند و رفتند! صبح روز بعد، کنار آن قبر آمدم و دیدم اثر شکافتن و تغییر در آن ظاهر است! [۳۲۵].

### برزخ یکی از شیوخ عرب، که دوست داشت عزای امام حسین برپا گردد

شهید بزرگوار، استاد اخلاق، آیه الله دستغیب در یکی از کتابهای پربهای خود (گنجینه‌ای از قرآن) فرموده‌اند: یکی از علما در حدود بیست سال پیش، برای بنده نقل فرمود که یکی از شیوخ عرب در عراق مرده بود. در خواب دیدند که او معذب است و با غل‌های آتشین، او را در محضر حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام حاضر کردند. حضرت از او پرسیدند: در دنیا، چه عمل داشتی؟! شیخ عرب گفت: خرابکاری داشتم، ولی کارهای خوب هم داشتم! مثلاً مردم را به خیرات وامی داشتم و به مجالس روضه خوانی دعوت می‌کردم. حضرت فرمودند: آری، ولی مردم را با رودربایستی، وادار می‌کردی! عرض کرد: بلی، ولی بالاخره جلال شما را با این کار ظاهر می‌کردم. حضرت فرمودند: غرضت آن بود که ریاستت محفوظ بماند! عرض کرد: صحیح است که من یک عمل خالص [صفحه ۶۰۴] نداشتم، ولی شما خودتان شاهد هستید که در دلم خوش داشتم که نام شما بلند شود و عزای امام حسین علیه‌السلام برپا گردد! حضرت فرمودند: «پس حسابت با حسین علیه‌السلام است» یعنی باید از باب الحسین وارد شوی ورنه از طریق عدل، راهی برای نجات تو نیست. بیننده‌ی خواب گفت: در این هنگام، دیدم که حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام در گوشه‌ای قرار گرفته‌اند و این شیخ عرب را نزد آقا آوردند. حضرت امام حسین علیه‌السلام فرمودند: خلوه! او را رها کنید. [۳۲۶].

## آیه الله العظمی ملا علی کنی، روح فتحعلی شاه را در بیداری در حرم امام حسین دیدند

مرحوم عراقی در کتاب دارالسلام فرموده‌اند که این قضیه را فقیه بزرگوار حاج ملا علی کنی طهرانی به خط شریفشان مرقوم داشتند: اینجانب در سالهایی که در کربلای معلی به تحصیل علم اشتغال داشتم، هر گاه در مسئله‌ای دچار تحیر و اشکال می‌شدم، در هنگام خلوت بودن حرم سیدالشهداء علیه‌السلام مانند دو سه ساعت به ظهر، به آنجا مشرف می‌شدم و نزدیک ضریح مطهر می‌نشستم و پس از دعا کردن و طلب کمک از حضرت امام حسین علیه‌السلام، در آن مسئله‌ی مورد نظر، تأمل و تفکر زیادی می‌کردم و خداوند متعال به باطن آن حضرت و آل او علیهم‌السلام افاضه‌ی فیض می‌کرد و بر رفع اشکال راهنمایی می‌نمود. فحمدا ثم حمدا له. روزی اتفاقا در آن ساعت، حرم مطهر بسیار خلوت بود و اینجانب نزدیک بالای سر مقدس نشسته بودم. ناگهان دیدم خاقان مغفور فتحعلی شاه (البسه الله حلل النور) [صفحه ۶۰۶] از در کوچک که از کنار قبر حبیب بن مظاهر علیه‌السلام به حرم محترم باز می‌شود، وارد حرم شدند. مانند آن زمانی که من در مدرسه‌ی خان مروی بودم و مرحوم فتحعلی شاه برای دیدن مرحوم مبرور آخوند ملا عبدالله مدرس، به آن مدرسه تشریف می‌آوردند و من مکررا ایشان را دیده و شناخته بودم. لکن در آن زمان هر چه ایشان را دیده بودم، با لباس متعارفی بودند. ولی این بار که ایشان را در حرم دیدم، با همان لباسی که عکسهای بزرگ ایشان را می‌کشیدند، ملبس بودند. اطراف دامنه‌های قبای بلندشان مروارید دوزی شده بود و در هر دو بازو، بازوبندهای جواهر بر روی قبا بسته بودند! با این هیئت و با همان ریش بلند همیشگی، از آن در کوچک وارد حرم شدند و به طرف بالای سر مقدس آمدند و خود را به ضریح مقدس چسبانند و با دستها دعا و زیارتی خواندند و من نشنیدم که چه چیزی خواندند. سپس بلافاصله به سمت پشت سر مطهر آمدند، تا زیارت حضرت علی اکبر علیه‌السلام و سایر شهداء علیهم‌السلام را بخوانند، به گونه‌ای که از کنار اینجانب

گذشتند و گمان می‌کنم دامن قبایشان به زانوی من [که نشسته بودم] برخورد کرد. پس از آنکه فتحعلی شاه از جلو اینجانب گذشتند، من ملتفت شدم و به خود آمدم و باز خود گفتم: یعنی چه؟ این چه حکایتی است؟ پادشاه ایران بر خلاف همیشه بی‌خبر و بی‌سر و صدا به زیارت حضرت امام حسین علیه‌السلام آمده است؟ نه‌های و هویی! نه استقبالی! نه جمعیتی؟! من متعجب شدم و برخاستم و با خود گفتم: اکنون می‌روم و با ایشان سؤال و [صفحه ۶۰۷] جواب می‌کنم. هنوز لحظه‌ای نگذشته بود و به اندازه‌ی خواندن زیارت حضرت علی اکبر علیه‌السلام وقت نگذشته بود، که نزد پایین پای مقدس رفتم، اما فتحعلی شاه را ندیدم! در نزدیک پنجره‌ی مقام شهدا نیز ایشان را ندیدم. از حرم بیرون رفتم، در رواقی که از ایوان طلا بر آن وارد می‌شوند، دو سه نفر خادم را دیدم که آنها مرا می‌شناختند. ترسیدم که اگر از آنها سؤال کنم که فتحعلی شاه را دیدید که کجا رفت یا نه؟ فکرهای دیگری درباره‌ی من کنند. بنابراین از آنها سؤال کردم: شخصی ایرانی با ریش بلند و قبای بلند، که اکنون از حرم بیرون آمد، دیدید؟ خدام گفتند: ندیدیم! باز نزد کفشدارهای سمت شرقی آمدم و سؤال کردم. خلاصه از همه‌ی کفشدارهای دیگر نیز سؤال کردم، اما همه می‌گفتند: چنین شخصی را ندیده‌ایم. اینجانب زمان این واقعه را به خاطر ندارم، اما همین قدر می‌دانم که این واقعه پس از وفات ایشان واقع شده است! ولی هنوز خبر وفاتشان به کربلا نرسیده بود. هنگامی که به طهران آمدم، مرحوم حاج ملا محمد نوری که خیلی مقدس بود، نیز فتحعلی شاه را در عالم بیداری دیده بود و تاریخ آن را ثبت کرده بود، و آن تاریخ مطابق بود با تاریخ وفات مرحوم فتحعلی شاه. غفر الله له و لنا بالحسین و آبائه و ابنائه علیهم‌السلام. [۳۲۸]. [صفحه ۶۰۸]

**روح فتحعلی شاه قاجار پس از مرگ، به خاطر آب نوشیدن به یاد امام حسین، در حرم**

**مطهر دیده می‌شود**

محدث نوری این قضیه را از کلیددار حضرت امام حسین علیه السلام روایت کرده‌اند: در زمان مرحوم فتحعلی شاه قاجار، شبی او را در حرم امام علیه السلام دیدم. خیلی تعجب کردم که چطور شده است که شاه ایران بدون سر و صدا به کربلا آمده است و به زیارت حرم مطهر مشغول است؟ از حرم بیرون آمدم و از کفش‌داریها پرسیدم. آنها گفتند: چنین چیزی نیست و ما درباره‌ی آمدن او خبری نداریم. باز به حرم برگشتم و او را ندیدم! سه روز بعد خبر رسید که فتحعلی شاه مرحوم شده است! من در این فکر بودم که این، چه قضیه‌ای بود؟ تا آنکه شبی در عالم خواب دیدم فتحعلی شاه در حرم حضرت سیدالشهدا علیه السلام است، به ایشان گفتم: آقا، من چند شب پیش، شما را در حرم مطهر امام حسین علیه السلام دیدم! [صفحه ۶۰۵] فتحعلی شاه گفت: بلی من بودم! و علت این که مرا در حرم دیدید، این است که شبی در بستر در حال استراحت بودم. چون آن شب ماهی شوری خورده بودم؛ خیلی عطش بر من غالب شده بود، به قدری که نزدیک بود هلاک شوم و کسی هم به بالینم حاضر نبود! خودم برخاستم و ظرف آبی پیدا کردم و آب خوردم و یادی از لب تشنه‌ی امام حسین علیه السلام نمودم. حضرت امام علیه السلام به پاس آنکه من در آن شب و در آن حال به یادشان بودم، روح مرا به اینجا آوردند. [۳۲۷].

### گریه و آرزوی یاری به امام حسین، موجب نجات عمرو بن لیث شد

فقیه و محقق ربانی، دانشمند بزرگ شیعه و مربی زهد و تقوا، احمد بن محمد معروف به مقدس اردبیلی قدس سره این قضیه را نقل فرموده است: عمرو بن لیث امر نمود که لشکریانش از جلوی او به صف رژه روند. او مقرر نموده بود که هر سرداری با خود هزار نفر را مجهز نماید و در دست هر سردار لشکر، یک پرچم به عنوان علامت باشد (که این لشکر هزار نفر است) و آن تعداد از افراد را بر او عرضه نماید، یک گرز از طلا به عنوان جایزه بگیرد...! در این هنگام صد و بیست پرچم برپا شد و هر پرچمی علامت

هزار نفر بود! چون از مشاهده‌ی لشکر خود فارغ گردید، صد و بیست گرز طلا به آنها داد. وقتی که لفظ «صد و بیست گرز» که نشانه‌ی صد و بیست هزار مرد باشد، به او گوشزد شد، عمرولیث خود را از اسب به زمین انداخت و سر به سجده نهاد و روی خود را به خاک مالید و زار زار گریست و زمانی ممتد در آن گریه و زاری ماند و بی‌هوش گردید! بعد از آنکه عمرو به هوش آمد، هیچ کس قدرت نداشت که علت گریه و زاری را از او بپرسد. او یک ندیمی داشت که از او پروایی نداشت. آن ندیم پیش آمد و گفت: ای پادشاه، کسی که چنین لشکری دارد، باید خوشحال و خندان باشد و حالا که وقت گریه نبود، چرا شما اینچنین گریستید؟! عمرو بن لیث گفت: شنیدم که عدد لشکریان من صد و بیست هزار نفر بودند. ناگهان واقعه‌ی کربلا به خاطر افتاد و حسرت بردم و آرزو کردم که ای کاش آن روز در آن صحرا می‌بودم و دمار از کفار برمی‌آوردم! یا من نیز جانم را فدای حسین علیه‌السلام می‌کردم. چون عمرو بن لیث وفات نمود. او را در خواب دیدند که تاج بر سر دارد و در جای [صفحه ۶۰۹] بسیار رفیعی است و حوریان در خدمت او هستند! به او گفتند: از کجا به این مقام رسیدی؟ عمرو گفت: وقتی که مرا در قبر گذاشتند ملائکه برای سؤال از من آمدند، از عهده‌ی جواب برنیامدم. آنها خواستند مرا عذاب دهند که یک وقت سمت راست قبر شکافته شد و جوانی خوش‌رو، وارد قبرم گردید و فرمود: او را واگذارید! زیرا خدا او را به من بخشیده است! گفتند: «سمعا و طاعة یا سیدی و مولای!» و رفتند. من دست بر دامنش انداختم و گفتم: تو کیستی که در این وقت به فریادم رسیدی؟! آن بزرگوار فرمود: من حسین بن علی هستم. آمده‌ام تا آن قطره‌ی اشکی را که برای من ریختی و آرزوی کمک مرا نمودی، تلافی نمایم و اینک به فریاد تو رسیدم. [۳۲۹].

در رجال مرحوم مامقانی قدس سره درباره‌ی مختار، نقل می‌کند که حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمودند: در روز قیامت، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهما‌السلام از کنار جهنم عبور می‌کنند. از میان آتش جهنم، سه مرتبه صدایی بلند می‌شود که «یا رسول الله، به فریادم برس!!» اما حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او اعتنایی نمی‌کنند. پس آن صدا سه مرتبه می‌گوید: «یا امیرالمؤمنین به فریادم برس!!» اما حضرت علی علیه‌السلام جوابی به او نمی‌دهند! سپس آن صدا سه مرتبه ندا می‌دهد: «یا حسین! به [صفحه ۶۱۰] فریادم برس! زیرا من کشته‌ی دشمنان تو هستم.» در این موقع رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به امام حسین علیه‌السلام می‌فرمایند: جواب او را بده! و امام حسین علیه‌السلام او را از آتش بیرون می‌آورند! وقتی از امام صادق علیه‌السلام سبب دوزخ رفتن مختار را پرسیدند، امام علیه‌السلام فرمودند: چون مختار سلطنت را دوست داشت و خواستار دنیا و نقش و نگار آن بود. مجازات می‌شود زیرا دوستی دنیا سرچشمه‌ی همه‌ی گناهان است. [۳۳۰]. [صفحه ۶۱۱]

### شخص بزرگوار به منظور حسین پاکستانی فرمود: کدامیک از اینها ریش می‌تراشیدند

آقای منظور حسین جابر حسین الغاری میرپور خاص سند پاکستان، از حوزه‌ی علمیه قم، در نوشته‌ای چنین آورده‌اند: رئیس زندانهای استان سند پاکستان، در حرم مطهر حضرت معصومه علیها‌السلام نشسته [صفحه ۲۶۵] بودند. ایشان در استان سند به عدالت و وثاقت معروف بوده، به عنوان مؤمن کامل شناخته می‌شوند. مردی عابد و زاهد و پرهیزکار هستند، و حکم علی بن یقطین عصر خویش را دارند. مؤمنین بسیاری را از زندانهای دولتی آزاد کرده‌اند. ایشان، که از محضر آیه الله شیخ غلام مهدی نجفی (مؤسس دانشگاه جعفریه‌ی سند) و آیه الله سید ثمر حسن زیدی (مؤسس مدرسه‌ی مشارع العلوم حیدرآباد سند) بسیار مستفید و مستفیض شده‌اند، به من گفتند: در سال

۱۳۶۱ ه.ق. / ۱۹۷۱ میلادی، در حرم مطهر حضرت باب الحوائج ابوالفضل العباس علیه السلام نشسته بودم و مشغول عبادت و زیارت بودم. در آن زمان من محاسن خود را می تراشیدم. ناگاه شخصی نورانی که چهره اش مثل مهتاب روشن بود و هیبت و عظمت داشت جلوی من آمد. من جرئت نمی کردم که با او همکلام شوم. بالأخره به من گفتند: «ای منظور حسین! کلمه ی ایمان را ورد کن!» من روبروی آن جناب کلمه ی ایمان را ورود کردم. سپس از من پرسیدند: «چه کسی به تو گفته است که این، کلمه ی ایمان و اسلام است؟» گفتم: حضرت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم. پرسیدند: «آیا صاحب ولایت هستی و بر امیرالمؤمنین و امام حسین علیهما السلام و صاحب این مشهد (حضرت قمر بنی هاشم علیه السلام) ایمان داری؟ گفتم: بلی. الحمدلله. گفتند: «از اینها، کدام یک ریش می تراشیدند؟! من جوابی ندادم و پشیمان و نادام شدم. آن بزرگوار به طرف ضریح مقدس روانه شدند و از نظر من غایب گشتند! [۱۵۱]. [صفحه ۲۶۶]

### آقا شیخ بزرگ انصاری در رؤیا فرمود: زیارت عاشورا برای آخرت نافع است

شیخ محمد حسن انصاری، برادرزاده و داماد خاتم الفقهاء «شیخ مرتضی انصاری قدس سره» چند فرزند داشت، سومین فرزند ایشان شیخ مرتضی معروف به «آقا شیخ بزرگ» بود. او از اجله ی اهل فضل نجف اشرف بود که در سال هزار و دویست و هشتاد و نه در نجف اشرف تولد یافت و در سال هزار و سیصد و بیست و دو در سن سی و سه سالگی، در دزفول به سبب مار گزیدگی از دنیا رحلت نمود. ایشان به خواندن زیارت عاشورا عادت داشت و هر صبح و عصر به خواندن آن مقید بود. بعد از وفاتش او را در رؤیا دیدند، و از او پرسیدند: چه عملی بیشتر برای اینجا نافع است؟ در جواب، سه بار فرمود: عاشورا، عاشورا، عاشورا!! [۳۰۳].

## ملحقات بخش ۲۳ در این کتاب

موضوع: ۱- امام حسین علیه السلام فرمودند: من رحمت الله الواسعه ام!، شماره قضیه: ۲۹۷ موضوع: ۲- به خاطر دفن زن استاد اشرف که بر زیارت عاشورا مداومت داشت، امام حسین تشریف آوردند و عذاب از دیگران برداشته شد، شماره قضیه: ۲۸۹ موضوع: ۳- تشریف فرمایی امام حسین علیه السلام برای دیدار مادر قبر کن، باعث خلاصی همسایگانش از عذاب شد، شماره قضیه: ۲۹۰ موضوع: ۴- آتش بدن آلوده به غبار زوار امام حسین علیه السلام را نمی سوزاند، شماره قضیه: ۱۷۱ موضوع: ۵- زائران امام حسین علیه السلام در شب جمعه، از آتش دوزخ در امان هستند، شماره قضیه: ۲۱ موضوع: ۶- ثواب صد شهید برای کسی که در عزای امام حسین علیه السلام اشک بریزد، شماره قضیه: ۹ موضوع: ۷- نجات حاج محمد رحیم آبگوشی از عالم احتضار، به جهت انجام دادن حج واجب، شماره قضیه: ۱۶۱ موضوع: ۸- تربت امام حسین علیه السلام همراه با جنازه ی زن بدکار، موجب پذیرفته شدن در قبر شد، شماره قضیه: ۲۷۸

## پاورقی

- [۱] مفاتیح الجنان، زیارت جامعه ی کبیره.
- [۲] اثبات الهداه، ج ۱، ص ۶۴۰، حدیث ۷۶۵.
- [۳] مفاتیح الجنان، اعمال مشترک که شعبان، صلوات شعبانیه.
- [۴] اسرار الشهادات در بندی، ج ۲، ص ۱۷۸.
- [۵] مفاتیح الجنان، زیارت امام حسین علیه السلام در روز اربعین.
- [۶] میزان الحکمه، ج ۱، ص ۲۷۸، حدیث ۱۱۶۶.
- [۷] داستانهای شگفت ص ۱۳۶ - کرامات الحسینیه، ج ۱، ص ۴۹.
- [۸] کرامات الحسینیه، ج ۱، ص ۲۸۰ به نقل از کشکول شمس.



- [۹] کرامات الحسینیه، ج ۱، ص ۵۴، به نقل از کتاب مناقب و معجزات الائمه.
- [۱۰] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۲۱۴ - ملاقات با امام زمان ج ۲، ص ۳۱۸.
- [۱۱] کرامات الحسینیه، ج ۲، ص ۱۹۱ - شیفتگان حضرت مهدی علیه السلام ج ۱، ص ۱۴۹ - ملاقات امام زمان ج ۲، ص ۱۶۴.
- [۱۲] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۱۷۸، به نقل از ملاقات با امام زمان، ج ۲، ص ۲۷۰ - العبقری الحسان ج ۱، المسک الاذفر، ص ۱۰۱.
- [۱۳] چهره‌ی درخشان ج ۱ ص ۴۱۹ - کرامات العباسیه ص ۱۸۴.
- [۱۴] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۱۴۲ به نقل از تاریخ عشق ص ۱۹۹ - ترجمه‌ی دارالسلام نوری ج ۱، ص ۲۱۸ به نقل از منتخب طریحی - معالی السبطين ص ۱۰۳ به نقل از بحار - سحاب رحمت (شیخ عباس یزدی) ص ۸۷ به نقل از بحار ج ۴۴، ص ۲۹۳ و منتخب طریحی ج ۲، ص ۸۳.
- [۱۵] سحاب رحمت ص ۹۴ به نقل از زندگانی حبیب ابن مظاهر ص ۵۶.
- [۱۶] ترجمه‌ی دارالسلام نوری ج ۲، ص ۱۵۳، به نقل از بحار الانوار ج ۲۲.
- [۱۷] ترجمه‌ی دارالسلام مرحوم نوری، ج ۲، ص ۲۶۳.
- [۱۸] ستاره‌ی درخشان شام، ص ۲۷۷.
- [۱۹] کرامات الحسینیه، ج ۲، ص ۲۶۱، به نقل از دین ما، علمای ما ص، ۱۸۲.
- [۲۰] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۲۵۸ به نقل از دین ما، علمای ما ص ۱۶۹.
- [۲۱] چهره‌ی درخشان ج ۱ ص ۳۱۹ به نقل از معجزات و کرامات ص ۵۰ - کرامات العباسیه ص ۱۳۴.
- [۲۲] سحاب رحمت ص ۹۰ به نقل از الکلام بجر الکلام ج ۲، ص ۱۱۰ - ولی مرحوم خیابانی در وقایع الایام ص ۵۸ به جای حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می نویسد: محتشم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را در خواب دید.
- [۲۳] سحاب رحمت ص ۹۰ - وقایع الایام ج ۱، ص ۵۸.

- [۲۴] کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۱۸۴ به نقل از کتاب الوقایع و الحوادث.
- [۲۵].
- [۲۶] کرامات الحسینیه، ج ۲، ص ۱۵۲ به نقل از زندگانی عشق ص ۲۱۰ - ترجمه‌ی دار السلام نوری ج ۱، ص ۲۲۲ به نقل از منتخب طریحی - دارالسلام عراقی ص ۴۷۶ - معالی السبطين ص ۸۹ به نقل از بحار - تحفه الحسینیه ج ۱، ص ۲۵۲ - سحاب رحمت ص ۱۲۰ به نقل از دار السلام و النجم الثاقب و مزار ابن مشهدی و منتخب طریحی و بحار الانوار. لازم به ذکر است که در جریان تشریف حاج علی بغدادی قدس سره به محضر حضرت بقیه الله الاعظم علیه السلام این قضیه از حضرت سؤال شده است و حضرت فرموده‌اند: این قضیه صحیح است و سپس با اشکهای جاری فرموده‌اند: «آری والله» و با این سخن امان بودن زیارت امام حسین علیه السلام در شب جمعه را تأیید فرموده‌اند. رجوع کنید به: عنایات حضرت مهدی علیه السلام به علما و طلاب نوشته‌ی باقی اصفهانی ص ۱۰۱ به نقل از برکات حضرت ولی عصر علیه السلام ص ۱۶۲ و العبقری الحسان ج ۲، ص ۱۱۴ و النجم الثاقب ص ۴۸۴ و مفاتیح الجنان ص ۷۹۸ و عنایات حضرت مهدی موعود علیه السلام ص ۷۷.
- [۲۷] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۳۵، به نقل از دار السلام ص ۵۰۸.
- [۲۸] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۱۶۰ به نقل از زندگانی عشق ص ۲۱۶ و او به نقل از کامل زیارت ص ۱۱۱ - دارالسلام عراقی ص ۴۷۷.
- [۲۹] داستانهای شگفت ص ۳۵۱ - کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۱۱۵.
- [۳۰] داستانهای شگفت ص ۴۲۷ - کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۱۲۶.
- [۳۱] ترجمه‌ی دار السلام نوری ج ۲، ص ۱۶۳ - داستانهای شگفت ص ۴۲۸ - خاک بهشت ص ۱۲۹ - کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۱۳۰.
- [۳۲] ترجمه‌ی دارالسلام نوری ج ۲، ص ۱۶۳ - داستانهای شگفت ص ۴۲۹ - کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۱۳۲.

- [۳۳] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۲۵۴، به نقل از دین ما، علمای ما ص ۱۵۴.
- [۳۴] چهره‌ی درخشان، ج ۲، ص ۳۸۰.
- [۳۵] داستانهای شگفت ص ۲۸۵ - کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۱۲۷ - ترجمه‌ی دارالسلام نوری ج ۴، ص ۳۶۰ - دارالسلام مرحوم عراقی ص ۵۰۰ - منتهی الامال ج ۱، ص ۸۴۰، راحة الروح ص ۹۵.
- [۳۶] کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۱۰۱ - داستانهای شگفت ص ۲۸۴.
- [۳۷] چهره‌ی درخشان ج ۲، ص ۴۵۳.
- [۳۸] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۴۶ به نقل از ترجمه‌ی خصائص الحسینیه ص ۶۳ - معالی السبطين ص ۱۰۱ به نقل از اسرار الشهادة - راحة الروح ص ۹۳ به نقل از ریاض القدس؛ در راحة الروح ص ۱۶۸ می‌فرماید: کتاب جنتان مدهامتان قضیه‌ی چنار زرآباد را از نوشته‌ای نقل کرده، که احتمال می‌دهد از زمان سلطان حسین صفوی است. خون گریستن درخت چنار در زرآباد، تاکنون نیز به لطف امام حسین علیه‌السلام برقرار بوده است، بنا به گفته‌ی دوستان اینجان، در محرم ۱۴۲۱ ه. ق. نیز در شب عاشورا خون باریده است. خداوند این معجزه‌ی ملموس را تا روز ظهور حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا فداه برای شیعیان باقی بدارد.
- [۳۹] داستانهای شگفت ص ۱۸۱ - کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۳۵.
- [۴۰] کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۸۹ به نقل از ریاض الشهادة - راحة الروح ص ۹۳.
- [۴۱] کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۸۶ به نقل از ریاض الاحزان - راحة الروح ص ۹۱.
- [۴۲] کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۷۳ به نقل از ریاض الشهادة - راحة الروح ص ۹۲.
- [۴۳] چهره‌ی درخشان، ج ۲، ص ۳۶۵.
- [۴۴] چهره‌ی درخشان، ج ۲، ص ۵۸۲.
- [۴۵] چهره‌ی درخشان ج ۲، ص ۵۵۴ به نقل از کتاب «درگاه حضرت عباس علیه‌السلام» که به زبان اردو است. خصوصیات و تصویر این «درگاه مقدس» در کتاب

- چهره‌ی درخشان ج ۲، ص ۳۰۱ آمده است.
- [۴۶] کرامات العباسیه ص ۹۱ به نقل از کرامات الصالحین ص ۲۸۶.
- [۴۷] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۲۱، به نقل از دارالسلام ص ۵۳۶ - معالی السبطين ص ۹۹ به نقل از اسرار الشهادة - راحة الروح ص ۹۴.
- [۴۸] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۱۵۶ - ترجمه‌ی دارالسلام نوری ج ۲، ص ۳۱۱، به نقل از انوارالمضیئه ج ۱، باب ۳.
- [۴۹] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۵۱۱ - کرامات العباسیه ص ۱۵۷.
- [۵۰] ترجمه‌ی دارالسلام نوری ج ۲، ص ۲۶۴.
- [۵۱] کرامات العباسیه ص ۱۹۸ به نقل از داستانه‌ی جالب ص ۲۵۴.
- [۵۲] ترجمه‌ی دارالسلام نوری، ج ۱، ص ۲۲۳ - معالی السبطين ج ۲، ص ۱۴۵.
- [۵۳] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۵۶۵ از خصائص العباسیه کلباسی ص ۲۲۱.
- [۵۴] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۵۸۷.
- [۵۵] داستانه‌ی شگفت ص ۲۴۲.
- [۵۶] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۵۷۰ به نقل از معجزات و کرامات، نوشته‌ی آیت الله حاج میرزا هادی خراسانی ص ۴۷.
- [۵۷] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۵۷۰ - این قضیه توسط آقای غروی به نقل از آیت الله حاج شیخ مجتبی لنگرانی قدس سره با عباراتی دیگر نقل شده است و در چهره‌ی درخشان ج ۲، ص ۶۲۲ آمده است.
- [۵۸] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۵۶۸ به نقل از شخصیت حضرت ابوالفضل العباس ص ۵۷ و اسرار الشهادة ص ۳۲۵ - کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۲۴۶ به نقل از زندگانی حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام - کبریت احمر ص ۱۶۵ - معالی السبطين، ج ۱، ص ۲۷۷ - خصائص العباسیه مرحوم کلباسی ص ۲۱۶.
- [۵۹] چهره‌ی درخشان ج ۲، ص ۶۵۵.

- [۶۰] چهره‌ی درخشان ج ۲، ص ۶۵۰،
- [۶۱] چهره‌ی درخشان ج ۲، ص ۶۲۳.
- [۶۲] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۵۹۵.
- [۶۳] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۳۰۶، به نقل از وقایع الایام خیابانی و به نقل از الکلام یجر الکلام مرحوم آیت الله زنجانی - کرامات العباسیة ص ۱۳۰ - وقایع الایام ص ۴۸۵.
- [۶۴] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۵۹۱.
- [۶۵] دار السلام مرحوم عراقی ص ۴۶۸.
- [۶۶] چهره‌ی درخشان ج ۲، ص ۶۵۰.
- [۶۷] معجزات الرسول و الائمة من مرقد اولاد الائمة عليهم السلام تألیف ملا رضا ترک آبادی کاشانی.
- [۶۸] چهره‌ی درخشان ج ۲، ص ۶۲۴.
- [۶۹] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۵۷۵، به نقل از کتاب باب الحوائج، ص ۲۸۴.
- [۷۰] ترجمه‌ی دارالسلام نوری، ج ۱، ص ۲۲۱.
- [۷۱] خاک بهشت، ص ۱۱۲، به نقل از مناقب، ج ۴، ص ۶۴ و بحار ج ۴۵، ص ۴۰۱.
- [۷۲] خاک بهشت ص ۱۲۲، به نقل از معجزات و کرامات ص ۱۹۵.
- [۷۳] موسی بن عیسی حاکم و فرمانروای کوفه بوده است؛ خاک بهشت ص ۱۱۱ به نقل از عوالم ج ۱۷، ص ۷۲۰.
- [۷۴] کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۲۶۷ به نقل از تحفة المجالس. - خاک بهشت ص ۱۱۰ به نقل از بحار، ج ۴۵، ص ۳۹۹ و عوالم ج ۱۷ ص ۷۱۷ و هر دو به نقل از امالی شیخ طوسی قدس سره ج ۱، ص ۳۲۷ و خرائج ص ۸۷۳ و مناقب ج ۴، ص ۶۴ - وقایع الایام ص ۱۶۶ - معالی السبطين ص ۷۵ - راحة الروح ص ۱۰۴ - تحفة الحسینیه ج ۲، ص ۴۶۵.

- [۷۵] کرامات الحسینیة، ج ۱، ص ۲۷۰ به نقل از امالی شیخ طوسی - خاک بهشت ص ۱۱۵ به نقل از مناقب ج ۴، ص ۶۴ و خرائج ص ۸۷۳ و بحار ج ۴۵، ص ۳۹۹ و عوالم ج ۱۷، ص ۷۱۶ به نقل از امالی شیخ طوسی ج ۱، ص ۳۲۷ - وقایع الایام ص ۱۶۵ - معالی السبطين ص ۷۵ - تحفة الحسینیة ج ۲، ص ۴۶۵.
- [۷۶] چهره‌ی درخشان، ج ۲، ص ۳۶۰.
- [۷۷] چهره‌ی درخشان، ج ۲، ص ۶۴۰.
- [۷۸] چهره‌ی درخشان، ج ۲، ص ۵۸۷.
- [۷۹] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۵۶۵ حضانة العباسیة کلباسی ص ۲۳۲.
- [۸۰] چهره‌ی درخشان ج ۲، ص ۶۵۲.
- [۸۱] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۵۸۳ به نقل از تاریخ تکایا و عزاداری قم ص ۲۲۳.
- [۸۲] چهره‌ی درخشان ج ۲، ص ۶۴۴ به نقل از ارمغان مورج ۱۱، ص ۱۸۲ نوشته‌ی حاج شیخ حسن بصیری.
- [۸۳] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۵۷۴.
- [۸۴] چهره‌ی درخشان ج ۲، ص ۳۶۱.
- [۸۵] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۵۷۲.
- [۸۶] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۵۷۴.
- [۸۷] چهره‌ی درخشان ج ۲، ص ۶۶۵.
- [۸۸] چهره‌ی درخشان ج ۲، ص ۶۴۲.
- [۸۹] کرامات العباسیة، ص ۶۰.
- [۹۰] چهره‌ی درخشان ج ۲، ص ۳۶۲.
- [۹۱] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۵۷۶.
- [۹۲] کرامات الحسینیة ج ۲، ص ۲۷ - دار السلام عرافی، ص ۵۰۷.
- [۹۳] کرامات الحسینیة ج ۲، ص ۳۲ - دار السلام عراقی ص ۵۰۸.

- [۹۴] ای کاش در زمان حاضر نیز عده‌ای همچون آن بزرگوار بودند، تا بعضی از خوش صدایان به نام مداح و مرثیه خوان، تخیلات خود را به عنوان ذکر اهل بیت رضوان الله تعالی علیه نخوانند! و این گونه مجالس وبال گردن ذاکر و مستمع و بانی نگردد.
- [۹۵] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۴۹۴.
- [۹۶] کرامات العباسیه ص ۱۱۲ به نقل از معجزات و کرامات ص ۴۷ - الوقایع و الحوادث ج ۳، ص ۴۵ - قسمت اول این داستان در چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۵۶۹ ذکر شده است.
- [۹۷] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۵۹۸.
- [۹۸] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۵۶۷ به نقل از معجزات و کرامات آیت الله خراسانی ص ۴۴ و زندگانی پرچمدار کربلا ص ۹۴ - کرامات العباسیه ص ۱۰۸ به نقل از الوقایع و الحوادث ج ۳، ص ۴۴.
- [۹۹] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۴۹۲.
- [۱۰۰] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۵۵۱.
- [۱۰۱] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۲۴۰ به نقل از آثار ص ۴۱.
- [۱۰۲] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۴۶۳.
- [۱۰۳] چهره‌ی درخشان، ج ۲، ص ۳۸۴.
- [۱۰۴] چهره‌ی درخشان، ج ۲، ص ۶۴۹.
- [۱۰۵] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۵۷۷.
- [۱۰۶] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۵۶۸.
- [۱۰۷] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۳۲۸ به نقل از شخصیت حضرت ابوالفضل علیه السلام ص ۶۵ - ترجمه دار السلام نوری ج ۲، ص ۲۴۱ - کبریت احمر ص ۱۶۵ - خصائص العباسیه ص ۲۲۰.
- [۱۰۸] داستانهای شگفت ص ۲۳۰ - کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۷۷.

- [۱۰۹] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۵۸۴.
- [۱۱۰] داستانهای شگفت ص ۲۳۷ - کرامات الحسینیه، ج ۱، ص ۸۰.
- [۱۱۱] کرامات الحسینیه، ج ۲، ص ۱۱.
- [۱۱۲] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۳۷۳.
- [۱۱۳] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۶۲ به نقل از توسلات ص ۸۰ - استاد بزرگوار، حضرت آیه الله العظمی اسماعیل پور مد ظله، این قضیه را بدون واسطه از مرحوم میرزا مهدی بروجردی قدس سره نقل فرمودند.
- [۱۱۴] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۱۶۲ به نقل از زندگانی عشق ص ۲۲۶.
- [۱۱۵] توضیح مطلب آنکه: گاهی چشم انسان باز می شود و ملکوت بعضی از اشیاء را می بیند. اینکه شخصی بتواند بعضی از انسانها را با صورت باطنی و حیوانی آنها ببیند، نمونه‌های فراوانی در عالم داشته و دارد. ابوبصیر در هنگام طواف از امام صادق علیه السلام سؤال می کند: جعلت فداک یابن رسول الله (ص)! یغفر الله لهذا الخلق؟ ای پسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، فدایت گردم، آیا خدا همه‌ی این مردم را می آمرزد؟! حضرت فرمودند: یا ابابصیر! ان اکثر من تری قرده و خنازیر، ای ابابصیر، بیشتر افرادی که می بینی، میمون و خوک هستند! ابوبصیر گفت: ارنیهم؟ آنها را به من بنمایان! سپس ابوبصیر می گوید: فتکلم بکلمات ثم امریده علی بصری فرأیتهم قرده و خنازیر! فهالنی ذکل، ثم امریده علی بصری فرأیتهم کما کانوا... پس حضرت امام صادق علیه السلام کلماتی را بر زبان جاری ساختند و دست مبارکش را بر چشم کشیدند، پس مردم را به صورت میمون و خوک دیدم! پس این منظره مرا متوحش ساخت، سپس آن حضرت دست بر چشم کشیدند و دوباره آن مردم را به صورت خودشان دیدم. (میزان الحکمه، ج ۲، ص ۲۷۱، حدیث ۵، ص ۳۲۹ به نقل از بحار ج ۴۷ ص ۷۹) حضرت آیه الله حاج شیخ جواد کربلایی - صاحب کتاب شریف الانوار الساطعه - نقل می کردند که یکی از عرفا در پایان قنوت نمازش با صدای آهسته دعایی



می خواند و چون شاگردانش نزدیک رفتند و دقت کردند، متوجه شدند که می گوید:

«اللهم اجعل هذا الحمار انسانا، هنگامی که شاگردانش با اصرار از سر این دعا پرسیدند، گفت: مرحوم ملا حسینقلی همدانی در هنگام بیرون آمدن از حرم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با شتاب فراوان راه می رفت، وقتی سر آن را سؤال کردم، متوجه شدم که ایشان در آن لحظه، مردم را به صورت دیگری می بیند! پس ایشان را قسم دادم و اصرار کردم که در آن هنگام، مرا به چه صورتی می بینید؟ ایشان با معذرت خواهی فرمود: شما را به شکل الاغی می بینم. و از آن روز من در قنوت نمازم از خدا می خواهم که این الاغ را انسان کند! همچنین حضرت آیه الله علامه‌ی میرجهانی صاحب تألیفات عدیده که یکی از اعجوبه‌های قرن اخیر بودند، می فرمودند: در زمان طلبگی در اصفهان، به مدت چند روز پولی در بساط نبود و من و رفیق هم حجره‌ام فقط با زردک (هویج زرد) سد جوع می کردیم و از مدرسه خارج نمی شدیم، تا اینکه زردکها تمام شد و ما گرسنه‌تر از قبل مانده بودیم. در این هنگام از مدرسه خارج شدم تا برای طلب روزی فکری کنم. ولی ناگهان دیدم بازار اصفهان، مملو از حیوانات اهلی و وحشی است و بعضی از آنها به من سلام می کردند! فقط در دو مغازه دو انسان دیدم! پس از اینکه چند قدمی از مدرسه دور شده بودم، با کمال ترس و وحشت به مدرسه باز گشتم و نزد استاد رفتم و گفتم: چرا این همه حیوان در بازار هستند؟ استاد که حالت ترس و وحشت مرا دید، مرا نزد خود نشاند و از زیر تشک خود پولی برداشت و به خادم مدرسه داد تا سیراب شیردان پخته بخرد. خادم مدرسه یک کاسه سیراب، شیردان خرید و به اطاق استاد آورد. استاد به من فرمود: میرجهانی، سیراب شیردان بخور! من گفتم: نمی خورم، چون احتمال شبهه در آن می‌دهم و پزنده‌ی آن بی‌مبالا است و مردم آن را دیده‌اند و بوی آن را استشمام کرده‌اند و... حضرت استاد با تغییر گفت: من به تو امر می‌کنم، من حق استادی بر گردن تو دارم. زود باش بخور! علامه‌ی میرجهانی فرمودند: فقط سه چهار لقمه خوردم و سپس استاد گفت: اگر نمی‌خواهی بخوری،

نخور! اکنون برخیز به بازار برو! دیگر حیوانی در بازار نخواهی دید!، مرحوم میرجهانی فرمودند: این بار از در مدرسه خارج شدم و به بازار آمدم و همه‌ی مردم، انسان بودند! [۱۱۶] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۱۹۷ به نقل از ملاقات با امام زمان، ج ۱، ص ۲۹۱. [۱۱۷] چهره‌ی درخشان، ج ۲، ص ۵۴۲ به نقل از راهی به سوی نور نوشته‌ی علیرضا نعمتی ص ۸۱ چاپ اول.

[۱۱۸] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۴۰۰، در اینجا لازم است که دو نکته در مورد اطعام در مجالس امام حسین علیه‌السلام تذکر داده شود: نکته‌ی اول: حضرت آیه‌الله العظمی اسماعیلپور دام ظلّه الوارف می‌فرمودند: اگر افرادی که اهل فسق و فجور هستند و حتی تارک الصلوّه هستند، در مجلس امام حسین علیه‌السلام شرکت می‌کنند، آنها را آنچنان احترام کنید که مرجع تقلیدتان را احترام می‌کنید. سپس فرمودند: حتی افرادی هستند که اضافه بر فسق و فجور، حتی در عزاداریها و سینه زنی نیز شرکت نمی‌کنند، بلکه فقط برای خوردن ناهار یا چای به مجلس امام حسین علیه‌السلام می‌آیند، از آنها نیز چنان احترام کنید، که از مرجع تقلیدتان احترام می‌کنید، زیرا همین چای یا غذا باعث می‌شود که آنها در آینده، توفیق توبه پیدا کنند یا لااقل یک شیعه‌ی فاسق باقی بمانند و کمونیست نشوند. نکته‌ی دوم: علامه‌ی سید کاظم قزوینی قدس سره فرمودند: روزی نزد مرحوم آیت الله خاقانی (که در یکی از حجره‌های صحن بزرگ حضرت معصومه علیها‌السلام مدفون هستند) بودم. ایشان قرار بود در منزلشان برای امام حسین علیه‌السلام اطعام کنند، شخصی نمونه‌ی یک نوع برنج ارزان قیمت را نزد ایشان آورد تا ایشان بپسندند. آیت الله خاقانی برنج را کف دست خود ریختند و به آن نگاه کردند و بویدند و سپس با تغییر به آن شخص فرمودند: اگر بنا بود امام حسین علیه‌السلام را در منزل مهمان کنی، با این برنج از ایشان پذیرایی می‌کردی؟! سپس فرمودند: برای اطعام در جلسه‌ی امام حسین علیه‌السلام، باید بهترین چیزها را تهیه کرد، همان چیزهایی که با آن بتوان از خود امام حسین علیه‌السلام پذیرایی کرد. بنابراین، باید توجه داشته باشیم

که مرغوبترین قند و بهترین چای و بهترین غذایی را که در توان ما است، جهت مصرف در مجالس حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام در نظر بگیریم، مخارجی که در عزای امام حسین علیه السلام انجام می شود، مانند قربانی کردن هاییل و قابیل است: اذ قربا قربانا فتقبل من احدهما و لم يتقبل من الاخر....

[۱۱۹] داستانهای شگفت، ص ۳۶۱.

[۱۲۰] مرحوم آقای برقی شخصی شوخ و خوش مشرب بودند و این جمله نیز یکی از جلوه های خوش مشربی ایشان، در عالم رؤیا بوده است.

[۱۲۱] چهره ی درخشان ج ۱، ص ۴۵۷.

[۱۲۲] ترجمه ی دار السلام مرحوم نوری ج ۲، ص ۲۳۲ - وقایع الایام ص ۳۸ - در اینجا تذکر این نکته لازم است که افراد سخنور و منبری و مداح و روضه خوان باید در انتخاب مطالب دقت کنند و به بیان شنیده های خود اکتفا نکنند. وای بر کسانی که گوهر عمر خود و مردم را تزیین می کنند و تخیلات خود را به عنوان ذکر مصیبت اهل بیت علیهم السلام می خوانند، وای بر شعرائی که اشعاری می سرایند که مقام معصومین علیهم السلام در آن اشعار، زیر پا نهاده می شود. وای بر کسانی که در انتخاب شعرها، با علما و اهل خبره مشورت نمی کنند. وای بر صاحبان مجالس عزاء، که بدون هیچ گونه مشورت و دقتی، از هر کسی که هوس دارند دعوت می کنند و چه بسا پول خود و وقت مردم را تباه می سازند و ضربه های جبران ناپذیر بر عقاید مردم وارد می کنند!.

[۱۲۳] ترجمه ی دار السلام نوری ج ۲، ص ۲۳۱ - وقایع الایام ص ۳۷.

[۱۲۴] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۱۴۹ به نقل از زندگانی عشق ص ۲۰۹ و به او به نقل از دارالسلام مرحوم نوری ج ۱، ص ۲۱۴ از امالی مفید نیشابوری - معالی السبطين ص ۱۰۲ - منتهی الامال ج ۱، ص ۸۴۳ از مناقب ابن شهر آشوب و امالی مفید نیشابوری.

[۱۲۵] کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۴۳ به نقل از ظرافة الاحلام - معالی السبطين ص ۱۰۲ - منتهی الامال ج ۱، ص ۸۴۳ به نقل از دیوان سید نصرالله حائری.

- [۱۲۶] کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۲۷۸ به نقل از منتهی الامال - ترجمه‌ی دارالسلام نوری ج ۲، ص ۲۸۴.
- [۱۲۷] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۵۳ به نقل از نغمه‌هایی از بلبل بوستان حضرت مهدی، ج ۳، ص ۱۹۸.
- [۱۲۸] کرامات العباسیه ص ۵۷ به نقل از سردار کربلا ص ۲۸۹.
- [۱۲۹] کرامات العباسیه ص ۳۰، به نقل از مقتل الحسین علیه‌السلام.
- [۱۳۰] کرامات العباسیه ص ۷۸ به نقل از شخصیت حضرت ابوالفضل علیه‌السلام ص ۱۲۴.
- [۱۳۱] رمز المصیبه ج ۳، برگرفته از صفحات ۱۴ تا ۲۴.
- [۱۳۲] داستانهای شگفت ص ۲۵۵ - کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۹۷.
- [۱۳۳] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۲۷۶ به نقل از دارالسلام مرحوم نوری ص ۴۳۹ - کبریت احمر ص ۱۲۳ - کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۲۷ - دارالسلام مرحوم عراقی ص ۴۳۷ - معالی السبطين ج ۱، ص ۹۸ به نقل از اسرار الشهاده - سحاب رحمت ص ۹۴.
- [۱۳۴] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۳۱۱ به نقل از سردار کربلا ترجمه «العباس» مرحوم مقدم ص ۲۶۴ - کرامات العباسیه ص ۵۱ - کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۲۵۵ به نقل از زندگانی حضرت عباس علیه‌السلام - در بعضی اسناد گفته شده است که مخیلف به خواب رفت و این قضایا در عالم رؤیا روی داد، رجوع کنید به سحاب رحمت ص ۵۱۴ اما در بعضی از اسناد مانند «کرامات الحسینیه» حالتی بین خواب و بیداری ذکر شده است.
- [۱۳۵] چهره‌ی درخشان ج ۲، ص ۳۴۸.
- [۱۳۶] چهره‌ی درخشان ج ۲، ص ۳۸۹.
- [۱۳۷] چهره‌ی درخشان ج ۲، ص ۴۸۶.
- [۱۳۸] چهره‌ی درخشان ج ۲، ص ۵۵۱.

- [۱۳۹] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۵۸۶.
- [۱۴۰] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۲۸۲ به نقل از شهر حسین علیه‌السلام نوشته محمد باقر مدرس ص ۳۵۳-۳۶۷.
- [۱۴۱] کرامات العباسیه ص ۱۰۵ به نقل از الوقایع و الحوادث ج ۳ ص ۴۱ و معجزات و کرامات ص ۴۸ - چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۵۶۶.
- [۱۴۲] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۵۹۶ به نقل از حیاة العباس علیه‌السلام ص ۱۰۰.
- [۱۴۳] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۴۰۷.
- [۱۴۴] چهره‌ی درخشان ج ۲، ص ۶۳۸.
- [۱۴۵] چهره‌ی درخشان ج ۲، ص ۳۷۸.
- [۱۴۶] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۴۴۲.
- [۱۴۷] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۳۰۸ - دارالسلام عراقی ص ۴۰۵ - راحة الروح ص ۱۱۶ - سحاب رحمت ص ۱۲۲.
- [۱۴۸] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۵۵۴.
- [۱۴۹] چهره‌ی درخشان ج ۲، ص ۳۸۱.
- [۱۵۰] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۳۵۷.
- [۱۵۱] چهره‌ی درخشان ج ۲، ص ۴۷۰.
- [۱۵۲] ستاره‌ی درخشان ص ۲۸۲.
- [۱۵۳] داستانهای شگفت ص ۳۹ - کرامات الحسینیة ج ۲ ص ۱۱۰.
- [۱۵۴] دارالسلام عراقی ص ۵۳۹ - کرامات الحسینیة ج ۲ ص ۱۶ - در کتاب داستانهای شگفت ص ۴۰ - خلاصه‌ای از این داستان آمده است.
- [۱۵۵] داستانهای شگفت ص ۱۲۴ - کرامات الحسینیة ج ۱، ص ۴۴.
- [۱۵۶] چهره‌ی درخشان ج ۲ ص ۴۹۸.
- [۱۵۷] ترجمه‌ی دارالسلام نوری ج ۲، ص ۲۴۱ - کلمه‌ی طیبه ص ۴۴۴.

[۱۵۸] داستانهای شگفت انگیز ص ۱۳۳ به نقل از نشان از بی نشانها ص ۲۷ و تربت امام حسین ص ۹۶.

[۱۵۹] چهره‌ی درخشان ج ۲، ص ۳۷۷.

[۱۶۰] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۳۷۹.

[۱۶۱] چهره‌ی درخشان ج ۱ ص ۴۳۸.

[۱۶۲] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۴۳۸.

[۱۶۳] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۴۹۴.

[۱۶۴] کرامات العباسیه ص ۱۲۱ به نقل از الوقایع و الحوادث ج ۳، ص ۳۶ - چهره‌ی درخشان ج ۱ ص ۳۱۵ به نقل از قیام حق ص ۱۴۸ -.

[۱۶۵] کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۲۲۵ به نقل از کشکول شمس.

[۱۶۶] کرامات العباسیه ص ۹۴ به نقل از الوقایع و الحوادث ج ۳، ص ۴۲ - قضیه‌ای

شبهه به این داستان نیز در کرامات العباسیه ص ۸۴ به نقل از شخصیت حضرت ابوالفضل

علیه السلام ص ۵۳ آمده است - معالی السبطين ص ۲۷۶ - سحاب رحمت ص ۴۹۴.

[۱۶۷] چهره درخشان ج ۱ ص ۳۱۶ به نقل از قیام حق - کرامات العباسیه ص ۹۹ به نقل از الوقایع و الحوادث ج ۳ ص ۴۰.

[۱۶۸] داستانهای شگفت ص ۱۷۲ - کرامات الحسینیه ج ۱ ص ۵۹.

[۱۶۹] چهره درخشان ج ۲ ص ۴۳۸.

[۱۷۰] چهره درخشان ج ۲ ص ۵۰۶ به نقل از «درسی از مکتب حسین علیه السلام» نوشته‌ی آیت الله العظمی شیرازی.

[۱۷۱] کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۱۸۸ - معالی السبطين ص ۱۰۳ به نقل از منتخب - سحاب رحمت ص ۹۹ به نقل از ریاض الشهاده ج ۲، ص ۵۱.

[۱۷۲] کرامات العباسیه ص ۲۱ به نقل از معراج الاولیاء ص ۷۵.

[۱۷۳] کرامات العباسیه ص ۲۶ به نقل از معراج الاولیاء ص ۹۲.

- [۱۷۴] کرامات العباسیه ص ۳۸ به نقل از مردان علم در میدان عمل ج ۷ ص ۶۹.
- [۱۷۵] چهره‌ی درخشان ج ۱ ص ۳۲۲ به نقل از عدل گستر جهان ص ۳۳۴ - کرامات العباسیه ص ۸۷ به نقل از کرامات الصالحین ص ۲۳۱.
- [۱۷۶] کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۲۸۶ - خزینه الجواهر ص ۵۹۲ - خاک بهشت ص ۱۰۷ به نقل از اسرار الشهاده ص ۱۶۰-۱۵۹ و قصص العلماء ص ۳۲۲ - دارالسلام مرحوم عراقی ص ۵۱۸ - معالی السبطين ص ۷۱.
- [۱۷۷] خاک بهشت ص ۱۰۹.
- [۱۷۸] کرامات الحسینیه ج ۱ ص ۲۰۸ به نقل از مجالس المؤمنین - داستانه‌های شبیه به این داستان در ترجمه‌ی دارالسلام نوری ره ج ۲، ص ۹۳ و ص ۱۶۲ - و همچنین در کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۲۰۲ نقل شده است.
- [۱۷۹] این بزرگوار در شب تاسوعای ۱۳۲۱ دعوت حق را لبیک گفتند، روح پر فتوحشان بر سر خوان احسان امام حسین علیه السلام میهمان باد.
- [۱۸۰] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۵۴۲ به نقل از ملاقات با امام زمان علیه السلام، ج ۲، ص ۷۵ - کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۲۰۳.
- [۱۸۱] ترجمه‌ی دارالسلام مرحوم نوری ج ۲، ص ۲۸۵ - دارالسلام عراقی ص ۵۰۲ - وقایع الايام ج ۱ ص ۱۰.
- [۱۸۲] سحاب رحمت ص ۸۹ - وقایع الايام ص ۱۲ - معالی السبطين ص ۹۷ به نقل از اسرار الشهاده.
- [۱۸۳] کرامات الحسینیه (چاپ اول) ج ۱، ص ۱۰۸ به نقل از جامع الدرر - ترجمه‌ی دارالسلام مرحوم نوری ج ۲، ص ۱۷۳ - سحاب رحمت ص ۱۱۳ به نقل از دارالسلام مرحوم نوری ج ۲، ص ۱۶۲ و منتخب التواریخ ص ۷۵۵.
- [۱۸۴] کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۲۲۱ به نقل از «پند تاریخ» - ترجمه‌ی دارالسلام مرحوم حاجی نوری قدس سره ج ۲، ص ۱۵۸ - در دارالسلام مرحوم عراقی ص ۳۴۵ و

برخی اسناد دیگر این قضیه بصورت مبسوطتر بیان شده است و در آنجا می‌فرماید: او در عالم بیداری دید که امام حسین علیه‌السلام و دو نفر از حرم مطهر بیرون آمدند و در آخر ایوان شریف ایستادند و این مطلب را فرمودند. - کلمه‌ی طیبه ص ۱۳۴ - معالی السبطين ص ۸۸ به نقل از اسرار الشهادة - راحة الروح ص ۱۵۷ - سحاب رحمت ص ۱۱۷.

[۱۸۵] ترجمه‌ی دارالسلام نوری ج ۲، ص ۱۵۹.

[۱۸۶] کرامات الحسينيه ص ۵۹ به نقل از توسلات ص ۵۷.

[۱۸۷] چهره‌ی درخشان ج ۲، ص ۵۸۶.

[۱۸۸] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۵۵۸.

[۱۸۹] ستاره‌ی درخشان شام ص ۲۷۰ - سحاب رحمت ص ۷۷۷.

[۱۹۰] کرامات العباسیه ص ۱۴۴، به نقل از زندگانی حضرت ابوالفضل علیه‌السلام ص ۶۲.

[۱۹۱] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۵۳۲، به نقل از منهاج البیان علی نهج الاخبار و القرآن ص ۲۴ تألیف شیخ علی قرنی گلپایگانی.

[۱۹۲] ترجمه‌ی دارالسلام نوری ج ۲، ص ۹۹ - وقایع الايام خیابانی ج ۱، ص ۸.

[۱۹۳] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۵۱۳.

[۱۹۴] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۵۷۹.

[۱۹۵] کرامات العباسیه ص ۱۵۴، به نقل از باب الحوائج علیه‌السلام ص ۲۸۶ - چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۵۲۱.

[۱۹۶] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۵۱۹ به نقل از سردار کربلا ص ۲۶۰ - کرامات الحسينيه ج ۱، ص ۲۴۷ به نقل از زندگانی حضرت ابوالفضل علیه‌السلام.

[۱۹۷] کرامات الحسينيه، ج ۱، ص ۲۶۳، به نقل از پند جاوید.

[۱۹۸] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۳۵۷.



- [۱۹۹] داستانهای شگفت ص ۲۴۶ - کرامات الحسینیة ج ۱، ص ۸۳.
- [۲۰۰] کرامات الحسینیة ج ۱، ص ۹۱، به نقل از راحة الروح یا کشتی نجات.
- [۲۰۱] کرامات الحسینیة ج ۲، ص ۴۰ - دارالسلام عراقی ص ۴۸۸.
- [۲۰۲] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۴۶۸ - کرامات العباسیه ص ۲۰۰ به نقل از دستانهای جالب ص ۲۵۳.
- [۲۰۳] کرامات الحسینیة ج ۲، ص ۷۷، به نقل از توسلات ص ۱۳۳.
- [۲۰۴] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۴۲۱.
- [۲۰۵] داستانهای شگفت ص ۱۵۳ - کرامات الحسینیة ج ۲، ص ۱۲۲.
- [۲۰۶] داستانهای شگفت ص ۵۰، کرامات الحسینیة ج ۱، ص ۳۷.
- [۲۰۷] چهره‌ی درخشان، ج ۲، ص ۴۰۰.
- [۲۰۸] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۵۹۳.
- [۲۰۹] چهره‌ی درخشان، ج ۲، ص ۵۳۴.
- [۲۱۰] کرامات الحسینیة ج ۱، ص ۲۵۹ به نقل از پند جاوید.
- [۲۱۱] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۴۹۱.
- [۲۱۲] داستانهای شگفت ص ۹۲ - کرامات الحسینیة ج ۲، ص ۱۱۷.
- [۲۱۳] داستانهای شگفت ص ۲۹۰ - کرامات الحسینیة ج ۱، ص ۱۰۳.
- [۲۱۴] کرامات الحسینیة ج ۲، ص ۶۶ به نقل از توسلات ص ۱۱۴.
- [۲۱۵] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۴۹۷.
- [۲۱۶] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۴۷۴.
- [۲۱۷] داستانهای شگفت ص ۲۹۹ - کرامات الحسینیة ج ۱، ص ۷۵.
- [۲۱۸] کرامات الحسینیة ج ۱، ص ۱۸۱ به نقل از کشکول شمس - کبریت احمر ص ۱۶۵.
- [۲۱۹] کرامات الحسینیة ج ۲، ص ۱۶۵ به نقل از ملاقات با امام زمان ج ۲، ص ۲۲۹.

- [۲۲۰] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۱۶۹ به نقل از نجم الثاقب مرحوم نوری قدس سره.
- [۲۲۱] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۷۳ به نقل توسلات ص ۱۱۶.
- [۲۲۲] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۱۴۵ به نقل از زندگانی عشق ص ۲۱۰ - خزینة الجواهر ص ۵۹۳ به نقل از زهرالریع.
- [۲۲۳] داستانهای شگفت ص ۲۲۸ - کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۶۹.
- [۲۲۴] کراما الحسینیه ج ۱، ص ۵۲، به نقل از معجزات الائمة.
- [۲۲۵] داستانهای شگفت ص ۴۶۴ - کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۱۳۴.
- [۲۲۶] ترجمه دارالسلام مرحوم نوری ج ۲، ص ۲۷۷.
- [۲۲۷] کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۲۴۳، به نقل از زندگانی حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام - چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۳۰۴، به نقل از زندگانی و شخصیت شیخ انصاری ص ۹۲ (با تفاوت اندکی) - کبریت احمر ص ۴۱۱، ص ۱۶۵ - خصائص العباسیه مرحوم کلباسی ص ۲۱۵ - سحاب رحمت ص ۵۱۵ - دارالسلام عراقی ص ۵۴۹.
- [۲۲۸] چهره‌ی درخشان ج ۲، ص ۵۱۹.
- [۲۲۹] چهره‌ی درخشان ج ۲، ص ۵۰۵، به نقل از گلستان معارف ج ۲، ص ۱۷۶.
- [۲۳۰] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۳۲۱، به نقل از مفاتیح الجنة ص ۲۲۶ - کرامات العباسیه ص ۱۴۸ به نقل از منهاج السرور ج ۳، ص ۲۴۴ و جامع الدرر ج ۲، ص ۴۰۷ - در چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۳۳۲ قضیه‌ی دیگری از به زبان آمدن طفل در رحم مادر به اعجاز حضرت عباس علیه السلام بیان شده است.
- [۲۳۱] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۴۵۱، کرامات العباسیه ص ۱۷۱.
- [۲۳۲] چهره درخشان، ج ۱، ص ۳۲۴.
- [۲۳۳] چهره‌ی درخشان، ج ۲، ص ۶۳۹ - در همین کتاب ص ۶۴۶ نیز قضیه‌ی دیگری نظیر همین قضیه از ارمغان مور ج ۱۴، ص ۱۸۳ نقل شده است. که در آن قضیه، مرد به

عنوان صلح دهنده در زد و خوردی وارد می شود و دست او بوسیله ی خنجر یکی از آنها قطع می گردد، و پس از مدتی همان زن را به عقد او (به عنوان محلل) درمی آورند! و آن دو تصمیم می گیرند که با هم زندگی کنند.

[۲۳۴] چهره ی درخشان، ج ۱، ص ۴۸۸.

[۲۳۵] چهره ی درخشان، ج ۱، ص ۴۸۱ - کرامات العباسیه ص ۱۷۶.

[۲۳۶] داستانهای شگفت ص ۲۸۲ - کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۱۰۰.

[۲۳۷] چهره ی درخشان، ج ۱، ص ۳۱۷، به نقل از معجزات و کرامت ص ۴۴.

[۲۳۸] چهره ی درخشان، ج ۱، ص ۴۸۳.

[۲۳۹] چهره ی درخشان، ج ۱، ص ۴۷۷.

[۲۴۰] چهره ی درخشان، ج ۱، ص ۴۹۶.

[۲۴۱] چهره ی درخشان، ج ۲، ص ۳۷۸.

[۲۴۲] چهره ی درخشان، ج ۱، ص ۴۷۹.

[۲۴۳] چهره ی درخشان، ج ۱، ص ۴۵۵.

[۲۴۴] وای به حال کسانی که به خاطر کند ذهنی یا به سبب تنبلی، به جای اینکه مطالعه

کنند و دین مآثور را برای مردم بگویند، یا از روی کتاب مصیبت بخوانند، تخیلات

خود را برای مردم بیچاره و ایتم آل محمد علیهم السلام بیان می کنند! ای کاش هر

گوینده و مداحی از این سرگذشت شگفت انگیز درس گیرد و بداند که چون مرحوم

شوشتری، دین را از آبروی خود محترمتر می دانست! مورد توجه حضرات معصومین

علیهم السلام واقع شد.

[۲۴۵] ترجمه ی دارالسلام نوری ج ۲، ص ۲۹۶، - کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۴۳، به

نقل از آیات بینات فی حقیقه بعض المنامات نوشته ی علامه حاج شیخ محمد تقی

شوشتری و ترجمه ی خصائص الحسینیه ص ۲۰.

[۲۴۶] کرامات مرعشیه به نقل از «قبسات» ص ۱۰۲ و شهاب شریعت ص ۲۸۹ و «بر

ستیغ نور» ص ۸۰، این قضیه به اختصار و تفاوت در کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۲۱۸ آمده است.

[۲۴۷] داستانهای شگفت ص ۳۴۸ - کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۱۰۹ و ص ۱۱۷،

[۲۴۸] ترجمه‌ی دارالسلام مرحوم نوری ج ۲، ص ۱۵۶،

[۲۴۹] کرامات العباسیه ص ۴۲.

[۲۵۰] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۵۲۶.

[۲۵۱] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۵۴۴ - کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۸۲، به نقل از

توسلات ص ۱۳۵ - در چهره‌ی درخشان، ج ۲، ص ۵۹۲ نیز قضیه‌ی دیگری شبیه به این قضیه آمده است.

[۲۵۲] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۵۲۶.

[۲۵۳] داستانهای شگفت ص ۴۳۷ - کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۱۲۱.

[۲۵۴] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۵۳۱.

[۲۵۵] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۵۵۷، به نقل از یادداشتهای آقای قحطانی و او به

نقل از کتاب «فتح و فرج».

[۲۵۶] کرامات العباسیه ص ۱۱۸ به نقل از الوقایع والحوادث ج ۳، ص ۳۹.

[۲۵۷] چهره‌ی درخشان، ج ۲، ص ۵۶۳، به نقل از کتاب «معجزات هند» کتابخانه‌ی

ناصریه‌ی میرحامد حسین هندی قدس سره لکنهو.

[۲۵۸] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۵۲۷.

[۲۵۹] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۵۶۰.

[۲۶۰] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۵۵۶.

[۲۶۱] کرامات العباسیه ص ۲۲۹، به نقل از نماز شام غریبان ص ۹۳،

[۲۶۲] ستاره‌ی درخشان شام ص ۳۳۰، به نقل از شیفتگان حضرت مهدی علیه السلام

۱۴۵، و به نقل از العبقری الحسان.

- [۲۶۳] ستاره‌ی درخشان شام، ص ۳۳۵، به نقل از کبریت احمر ص ۸۵، چاپ اسلامیة.
- [۲۶۴] ستاره‌ی درخشان شام، ص ۳۳۵، به نقل از وقایع الایام خیابانی.
- [۲۶۵] ستاره‌ی درخشان شام ص ۳۳۰، به نقل از شیفتگان حضرت مهدی علیه‌السلام ج ۱، ص ۲۵۱.
- [۲۶۶] کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۴۰، داستانهای شگفت ص ۵۸.
- [۲۶۷] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۶۸، به نقل از خاتون دو سرا ص ۳.
- [۲۶۸] ترجمه‌ی دارالسلام مرحوم نوری ج ۲، ص ۱۶۸ - ستاره‌ی درخشان شام ص ۳۲۶، به نقل از ریاحین الشریعہ ج ۳، ص ۱۶۴ - سحاب رحمت ص ۸۳۱.
- [۲۶۹] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۵۵، به نقل از توسلات ص ۵۱ - ستاره‌ی درخشان شام ص ۳۲۷.
- [۲۷۰] ستاره درخشان شام ص ۳۲۹، به نقل از مجموعه‌ی انوار علمی معصومین علیهم‌السلام نوشته‌ی شیخ علی فلسفی ص ۶۵.
- [۲۷۱] ستاره‌ی درخشان شام ص ۱۱، به نقل از منتخب التواریخ (چاپ اسلامیة) ص ۳۸۸ - سحاب رحمت ص ۷۷۴ به نقل از منتخب التواریخ، در سحاب رحمت ص ۷۷۶، به نقل از معالی السبطين ج ۲، ص ۱۰۱ این قضیه را به اختصار نقل می‌کند: فنزل فی قبرها و وضع علیها ثوبا لفهافیه و اخرجها؛ فاذا هی بنت صغیره دون البلوغ و کان متنها مجروحہ من کثره الضرب! این جملات دلالت دارد که سید ابراهیم و دیگران، بدن شریف آن حضرت را دیده‌اند و هنوز جای تازیانه‌ها و... بر آن بدن مطهر بوده است.
- [۲۷۲] ستاره‌ی درخشان شام ص ۱۳، به نقل از کرامات و معجزات ص ۹ - سحاب رحمت ص ۷۷۶ به نقل از مقتل جامع مقرر ج ۲، ص ۲۰۸.
- [۲۷۳] ستاره درخشان شام ص ۲۷۶.
- [۲۷۴] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۸۴، به نقل از توسلات ص ۱۶۱ - ستاره‌ی درخشان شام ص ۲۶۷.

- [۲۷۵] ستاره‌ی درخشان شام ص ۲۷۲.
- [۲۷۶] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۸۸، به نقل از توسلات ص ۱۶۸ - ستاره‌ی درخشان شام ص ۲۶۱.
- [۲۷۷] داستانهای شگفت ص ۱۸۳ - کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۶۳.
- [۲۷۸] داستانهای شگفت ص ۱۸۳ - کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۶۵ - راحة الروح ص ۹۳.
- [۲۷۹] داستانهای شگفت ص ۴۷۰ - کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۱۶۶.
- [۲۸۰] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۷۵ به نقل از توسلات ص ۸۸.
- [۲۸۱] خاک بهشت ص ۱۱۶ به نقل از قصص العلماء ص ۴۴۷، و فوائد الرضویه ص ۶۹۵، داستانهای پراکنده ج ۱، ص ۲۷.
- [۲۸۲] خاک بهشت ص ۱۱۶ به نقل از خزانیة الجواهر ص ۵۹۳ - این قضیه به گونه‌ای مبسوطتر در کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۱۷۳، به نقل از «گنجینه‌های قرآن» ذکر شده است.
- [۲۸۳] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۴۷۰.
- [۲۸۴] کرامات العباسیه ص ۱۳۸، به نقل از مجموعه‌ی انوار ص ۲۳۰.
- [۲۸۵] خاک بهشت ص ۱۲۰ به نقل از کریمه‌ی اهل بیت علیه‌السلام ص ۲۸۸.
- [۲۸۶] خاک بهشت ص ۱۱۹ به نقل از منتهی‌المطلب ج ۱، ص ۴۶۱، و سائل ج ۲، ص ۷۴۲، بحار ج ۸۲، ص ۴۵ - کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۱۰۶ - خزینة الجواهر ص ۲۴۳ - وقایع الایام ص ۱۶۱ به نقل از تظلم الزهراء - علیهاالسلام - کبریت احمر ص ۳۴۷ و ص ۴۶۲.
- [۲۸۷] خاک بهشت ص ۱۱۷، به نقل از نجات الامه ص ۱۶۲.
- [۲۸۸] خاک بهشت ص ۱۱۸، به نقل از مستدرک الوسائل ج ۸ ص ۲۳۷.
- [۲۸۹] داستانهای شگفت انگیز ص ۱۴۰.

[۲۹۰] کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۲۴۰ - خاک بهشت ص ۱۱۴ به نقل از دارالسلام و به نقل از مفاتیح الجنان ص ۴۸۴ - خزینة الجواهر ص ۵۹۳ - ترجمه‌ی دارالسلام نوری ج ۲، ص ۲۷۲.

[۲۹۱] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۱۸۶ - مفاتیح الجنان ص ۷۶۳ به نقل از نجم الثاقب مرحوم نوری.  
[۲۹۲].

[۲۹۳] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۲۴۲ به نقل از آثار شگفت ص ۴۸.

[۲۹۴] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۲۴۲ به نقل از آثار شگفت ص ۳۰.

[۲۹۵] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۵۰۰.

[۲۹۶] العبقری الحسان ج ۱، المسک الاذفر ص ۱۱۳ سحاب رحمت ص ۱۲۰.

[۲۹۷] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۳۲۱، به نقل از آثار شگفت ص ۱۹.

[۲۹۸] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۲۳۸ به نقل از آثار شگفت ص ۳۸.

[۲۹۹] ترجمه‌ی دارالسلام مرحوم نوری ج ۲، ص ۲۶۸ - کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۲۱۰ - مفاتیح الجنان ص ۷۶۳.

[۳۰۰] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۲۲۹ به نقل از آثار شگفت ص ۶۰،

[۳۰۱] داستانهای شگفت ص ۳۳۴ - کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۱۰۶ - سحاب رحمت ص ۱۱۶،

[۳۰۲] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۲۳۲، به نقل از آثار شگفت ص ۶۷،

[۳۰۳] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۲۲۴ به نقل از آثار شگفت ص ۳۴،

[۳۰۴] کرامات الحسینیه ص ۲۲۳ به نقل از آثار شگفت ص ۱۹.

[۳۰۵] کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۴۷ - معالی السبطين ص ۹۸ به نقل از اسرار الشهادة.

[۳۰۶] داستانهای شگفت ص ۴۰۳ - کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۱۱۸.

[۳۰۷] کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۳۳.

- [۳۰۸] کرامات الحسینیة ج ۲، ص ۲۵۶ به نقل از دین ما، علمای ما ص ۱۵۸.
- [۳۰۹] داستانهای شگفت انگیز ص ۸۸ به نقل از حکایاتی از عنایات حسینی ص ۵۲ و زبده الحکایات ص ۲۲۷ - کرامات الحسینیة ج ۲، ص ۲۲۷، با اختصار.
- [۳۱۰] سحاب رحمت، ص ۱۲۵.
- [۳۱۱] کرامات الحسینیة ج ۱، ص ۱۸۶ به نقل از کشکول شمس.
- [۳۱۲] داستانهای شگفت ص ۴۰۸ - کرامات الحسینیة ج ۲، ص ۱۲۹.
- [۳۱۳] سحاب رحمت ص ۹۶ به نقل از اختر فروزان ص ۴۳۳ تألیف آقای شیخ محمد شریف رازی.
- [۳۱۴] ترجمه دارالسلام نوری ج ۲، ص ۲۳۱ - کرامات الحسینیة ج ۱، ص ۱۶۹ به نقل از داستانهای شگفت - وقایع الایام ص ۱۴ - سحاب رحمت ص ۸۸.
- [۳۱۵] کرامات العباسیه ص ۷۷.
- [۳۱۶] سحاب رحمت ص ۹۶ به نقل از عیون اخبار الرضا باب ۶۶ حدیث ۳۶ (خبر دعبل عند وفاته) و ریاض الشهادة ج ۲، ص ۳۱۲ مجلس ۱۶ - کبریت احمر ص ۴۴۳.
- [۳۱۷] کرامات الحسینیة ج ۲، ص ۱۴۷، به نقل از زندگانی عشق، او به نقل از راه تکامل ج ۳، ص ۱۵۰.
- [۳۱۸] کرامات الحسینیة ج ۱، ص ۲۷۴.
- [۳۱۹] کرامات الحسینیة ج ۱، ص ۲۰۰، به نقل از تحفة المجالس.
- [۳۲۰] ترجمه‌ی دارالسلام محدث نوری ج ۲، ص ۱۶۲ - کرامات الحسینیة ج ۱، ص ۱۹۳، به نقل از ثمرات الحیوة - کبریت احمر ص ۴۱۶ به نقل از تحفة المجالس - خاک بهشت ص ۱۲۴.
- [۳۲۱] کرامات الحسینیة ج ۱، ص ۱۹۶، به نقل از ثمرات الحیات - ترجمه‌ی دارالسلام محدث نوری ج ۲، ص ۱۶۱ - خاک بهشت ص ۱۲۸ - کلمه‌ی طیبه مرحوم نوری ص ۱۳۴.



- [۳۲۲] ترجمه‌ی دارالسلام مرحوم نوری ج ۲، ص ۱۶۲ - کرامات الحسینیة ج ۱، ص ۱۹۱ - خاک بهشت به نقل از کلمه‌ی طیبه ص ۱۳۴.
- [۳۲۳] کرامات الحسینیة ج ۲، ص ۱۴۰، به نقل از زندگانی عشق ص ۱۸۵ - ترجمه‌ی دارالسلام محدث نوری، ج ۲، ص ۱۵۳ به نقل از دروع الواقیه مرحوم سید بن طاووس.
- [۳۲۴] خاک بهشت ص ۱۲۳ - کبریت الاحمر ص ۴۹۱ به نقل از روضه الحسینیة - کرامات الحسینیة ج ۱، ص ۱۹۷.
- [۳۲۵] خزینة الجواهر (مرحوم نهاوندی) ص ۵۶۲، به نقل از دارالسلام عراقی - خاک بهشت ص ۱۲۷ - دارالسلام عراقی ص ۴۷۳.
- [۳۲۶] کرامات الحسینیة ج ۱، ص ۱۷۸.
- [۳۲۷] کرامات الحسینیة ج ۱، ص ۲۳۲، به نقل از دارالسلام - معالی السبطين ص ۱۰۳، به نقل از اسرار الشهادة.
- [۳۲۸].
- [۳۲۹] کرامات الحسینیة، ج ۱، ص ۲۳۴، به نقل از حدیقه الشیعه.
- [۳۳۰] کرامات الحسینیة ج ۱، ص ۱۷۱ به نقل از رجال مامقانی.

## ۳۲. سوگواری بر امام حسین علیه السلام

### مشخصات کتاب

زبان: فارسی

نویسنده: سید احمد موسوی

ناشر: سید احمد موسوی

نوع فایل: PDF

تعداد صفحات: ۲۵

حجم کتاب: ۳۵۶ کیلوبایت

## مقدمه

فاجعه خون بار و غم‌انگیز شهادت سرور شهیدان، حضرت امام حسین (ع) اثری عمیق و تألمی جبران‌ناپذیر بر دل‌های امت اسلامی و آزاداندیشان جهان نهاد. از روز دهم محرم سال ۶۱ ه.ق که این حادثه دل‌خراش روی داد تاکنون، امت اسلامی و دوست‌داران آن حضرت، در شهادت مظلومانه او و یارانش و اسارت اهل بیت گرامی پیامبر عزادار بوده و اشک ماتم ریخته‌اند. تشکیل مجالس سوگواری و خواندن مرثیه و نیز سرودن شعرهای جانگدازی که بیان‌کننده مظلومیت و حقانیت آن امام و منعکس‌کننده جنایت‌های بی‌نظیر و قساوت قلب دشمنان آن حضرت باشد، همواره از سوی مسلمانان مورد توجه بوده و اکنون به صورت، یکی از کهن‌ترین «سنت‌های تغییرناپذیر الهی در آمده است. بسیاری از حرکت‌های عظیم اجتماعی در تاریخ بشر (پس از شهادت امام حسین (ع)) از نهضت بزرگ امام حسین الهام گرفته و از همین مجالس آغاز شده است. سنت سوگواری بر امام حسین و یارانش از آغازین روزهای پس از شهادت آن امام هم‌پای گرفت و روز به روز بر غنای آن افزوده گشت. مرحوم شیخ مفید در کتاب «مجالس» و شیخ الطائفه محمد بن حسن طوسی در کتاب «امالی» در روایتی که سلسله سند آن به صورت پیوسته به ابراهیم بن راجه می‌رسد، می‌گویند: «نخستین کسی که در شهادت حسین بن علی (ع) مرثیه خواند، (مردی) از قبیله بنی‌سهم بن عود بن غالب بن عقبه بن عمرو السهمی بود. از سروده‌های او در «رثای» امام حسین این است: مررت علی قبر الحسین به کربلا ففاض علیه من دموعی غزیرهاو مازلت أرثیه و أبکی لشجوه و یُسعدُ عینی دمعها و زفیرهاو بکیت من بعد الحسین عصایا أطفات به من جانبها قبورها سلام علی اهل القبور به کربلا و قل لها منی سلام

یزورها سلام بآصال العشی و بالضحی تؤدیه نکباء الریاح و مورها...» در کربلا به آرام گاه حسین (ع) گذر کردم. پس از چشمانم آبی بسیار جاری شد. تا زنده‌ام، برای حزن و اندوه حسین مرثیه می‌خوانم و اشک چشم و ناله‌هایم مرا یاری می‌کند. پس از حسین (ع) بر یاران او می‌گیرم، آنانی که قبرهایشان به واسطه حسین از دو سمت طواف می‌شوند. سلام بر شهیدان گورستان سرزمین کربلا و بر اهل آن قبرستان، از من به آنان سلامی بازگو کن که آنان را زیارت کند. سلام به هنگام عصر، شب و روز در هنگامی که بادهایی از شمال شرقی می‌وزد و غباری که از باد برمی‌خیزد، آن را می‌رساند.» برخی از منابع، اشعار دیگری از شاعر یاد شده، نقل کرده که محتوای آن نشان می‌دهد در روزهای نخستین شهادت امام و پیش از به خاک سپرده شدن اجساد مطهر، آن را سروده بوده است. با گذشت زمان، برپایی مجالس سوگواری و سرودن شعر در رثای امام حسین (ع)، روز به روز قوت می‌گرفت. شاعران نام‌داری چون فرزدق، کمیت، دعبل خزاعی و... و اندیشه‌ورانی چون سیدرضی، سید مرتضی، سید بحر العلوم و دیگر صاحب نظران اسلامی چون اسماعیل بن عباد، خالد بن معدان، ابن حماد، ابومنصور بن علی القطیفی معروف به قطان، عبدالسلام بن محمد قزوینی بغدادی، صاحب بن عباد، عطیه کوفی، سفیان صوری، نقیب بغدادی، ابوالحسن علی بن احمد جرجانی و ده‌ها صاحب نظر دیگر که بیشتر آنان از اهل سنت و جماعت هستند، اشعار سودمندی در رثای امام حسین (ع) سروده‌اند. پیشوایان مذهب‌های فقهی چون امام ابوحنیفه، امام شافعی، امام مالک و امام احمد بن حنبل و شاگردان برجسته آنان، در عزای سرور شهیدان مرثیه خوانده‌اند. امام شافعی در سوگ امام حسین (ع) اشعاری سروده است که بخشی از آن را یاد می‌کنیم: «تأوه قلبی و الفواد کئیب و أرق نوعی و الشهاد عجیب و ممّا نضی جسمی و شیب لمتی تصاریف ایام لهن خطوب فمن مبلغ عنی الحسین رسالته و ان کرهتها انفس و قلوب ذبیح بلا جرم کأن قمیصه سبیغ بماء الأرجوان خضیب فللسیف إعوال و للرمح رنه و للخیل من بعد الصهیل نحب تزلزلت الدنیا لال

محمد و کادت لهم صم الجبال تذوب و غارت نجوم و اقشعرت کواکب و هتک استار  
و شق جیوب یصلی علی المبعوث من آل هاشم و یغزی نبوه ان ذا لعجیقلبم آه کشید و  
دلم اندوه گین گردید. خوابم به بیداری منجر گردید و بیداری من عجیب بود. آنچه  
بدنم را لاغر کرد و موی سفیدم را سفیدتر نمود، حوادث روزهایی بود که بسیار دشوار  
و ترس آور است. پس چه کسی از من به حسین (ع) درستی رسالت او را می‌رساند؟  
گرچه نفس‌ها و قلب‌ها (ی ناپاک) از آن کراهت دارد. کشته شده بی گناهی که  
پیراهنش با رنگ قرمز (خون بدنش) رنگین و خضاب گردید. پس برای شمشیر گریه‌ای  
با صدای بلند است و برای سر نیزه، نوحه و زاری و برای اسب‌ها ناله‌ای است. دنیا برای  
آل محمد به زلزله آمد، کوه‌ها برای آنان ندبه می‌کنند. ستاره‌های در ماتم و غوغا فرو  
رفته‌اند و موی بر تن کواکب راست شده و جامه بر تن دریده و گریبان چاک کرده‌اند.  
بر فرستاده شده‌ای از آل هاشم درودی می‌فرستند و با فرزندان او می‌جنگند. این عجیب  
است. اگر گناه من دوستی آل محمد است، پس هرگز از این گناه توبه نمی‌کنم. آنان  
شفیعان من در روز محشر هستند، هنگامی که برای نگاه کنندگان، دشواری من آوری  
باشد. سوگواری بر امام حسین (ع) تنها به آدمی زادگان اختصاص ندارد، بلکه جنیان نیز  
در ماتم آن شهید بزرگ عزاداری کرده و اشعاری سروده‌اند. متفکر شهید مرتضی  
مطهری در این باره گوید: «در قمقام، صفحات ۵۰۹ تا ۵۱۳، قسمت زیادی از مراثنی  
جنی‌ها به صورت شعر نقل شده است.» خاندان رسالت و پیشوایان معصوم شیعه نیز، بی  
تردید از ترویج کنندگان اصلی این سنت بوده‌اند. روضه‌های سوزناک حضرت زینب  
کبرا (س) و امام سجاد (ع) در دوران اسارت و پس از آن و نیز برگزاری مراسم  
سوگواری توسط امام باقر و امام صادق (ع) سند زنده این حقیقت است. از آنچه که  
بیان شد به خوبی فهمیده می‌شود، سنت سوگواری بر شهدای کربلا، از اولین روزهای  
بعد از حادثه آغاز شده و تا این زمان، لحظه به لحظه بر شور و حال آن اضافه گردیده  
است. بسیاری از بزرگان و صاحب نظران اسلامی - از فرق مختلف - در گسترش این

سنت تلاش ورزیده و همواره به آن اهتمام داشته‌اند. اما در عین حال، برخی از دشمنان آل پیامبر (ص) که همیشه در تلاش بوده‌اند تا انوار الهی را خاموش نمایند، در کنار بعضی دیگر از عقاید دینی مذهبی مسلمین، سنت سوگواری بر امام حسین (ع) را نیز زیر سؤال برده‌اند. در میان این دسته، احمد تقی الدین ابن تیمیه که پایه گذار مبانی فکری و اعتقادی وهابیت بود، بیشترین لجاجت را به خرج داده است. ما در این نوشتار، نگاهی گذرا به دیدگاه ابن تیمیه (به عنوان علم‌دار مخالفت با این سنت) و پیروان او می‌پردازیم. آن‌گاه به طرح مسئله سوگواری بر امام حسین می‌پردازیم و در آن از «جایگاه» سوگواری در کتاب و سنت، «سوگواری بر امام حسین در متون معتبر شیعه و سنی» سخن خواهیم گفت.

### دیدگاه مخالفان سوگواری

«احمد تقی الدین ابن تیمیه» از جمله کسانی است که بیشترین مخالفت را با برگزاری سوگواری بر امام حسین ابراز کرده است. او برای این که عزاداری بر امام حسین را بدعت نشان دهد و حکم به حرمت آن کند، اصل قیام امام را زیر سؤال برده است. ابن تیمیه معتقد است نهضت حسین (ع)، حرکتی فاسد و در جهت هوای نفس بوده است. همچنین ابن تیمیه دفاعیات سرسختانه و محکمی از یزید بن معاویه در خصوص به شهادت رساندن امام حسین (ع) انجام داده است. ابن تیمیه و پیروانش، برگزاری هرگونه جشن و سرور در ولادت‌های پیشوایان دینی و شخصیت‌های برجسته و نیز عزاداری برای ارتحال آنان (حتی شخص رسول اکرم (ص)) را حرام و بدعت در دین می‌پندارند. اما درباره برپایی مجالس عزاداری برای امام حسین و اهل بیت آن حضرت حساسیت بیشتری نشان داده‌اند. ابن تیمیه، عزاداری بر امام حسین (ع) را با دلایل زیر بدعت و حرام دانسته است: ۱- از آن‌جا که مطلق عزاداری‌ها برای شهید یا متوفا به منزله پرستش و عبادت آن شخص است، عزاداری برای امام حسین نیز همان حکم

حرام را دارد. ۲- چون عزاداری بر حسین از اعمال شیعه است و از طرفی تمام عقاید و کردار شیعیان باطل و خارج از تعلیمات دینی است، این عمل نیز هم چون سایر اعمال آنان بدعت و باطل است. ۳- چون قیام امام حسین در برابر یزید، امر مطلوب و شایسته‌ای نبود، بلکه مفاسدی را به همراه داشت؛ از این رو، عزاداری بر امام حسین جایز نیست. ۴- چون عزاداری بر حسین، همواره با لعن یزید همراه است و از طرفی یزید، خلیفه مسلط به بلاد اسلامی بود و لذا پیشوایان دین با اتفاق نظر، لعن او را حرام می‌دانند، پس عزاداری بر حسین بن علی صحیح نیست. ابن تیمیه پس از ذکر پاره‌ای از اظهارات الحادی پیرامون قیام، چنین اظهار نظر می‌کند: «فلیعلم المسلمون ان الکباء علی الحسین یعقیده أنه قتل مظلوماً و عدواناً لعلو بل کفر و یوجب الخروج عن الاسلام؛ مسلمانان باید بدانند که گریه کردن بر حسین به دلیل این که او مظلوم و از راه دشمنی کشته شد، لغو، بلکه کفر است و موجب خروج از دین اسلام می‌شود.» پس از ابن تیمیه، تعدادی از پیروان او نیز سیره و سلوک او را در پیش گرفتند. «محمد بن عبدالوهاب» مؤسس فرقه وهابیت در یکی از کتاب‌های خود به نام «الرد علی الرافضه» به مسئله سوگواری بر امام حسین پرداخته است. وی می‌گوید: «عزاداری برای امام حسین (ع) کفر و خارج شدن از دین است. عزاداری برای حسین (ع) بدعت است و باید از آن جلوگیری شود.» محمد بن عبدالوهاب در این باره به سخن استاد فکری خود ابن تیمیه استناد می‌کند و می‌گوید: «شیخ الاسلام ابوالعباس تقی الدین احمد ابن تیمیه می‌گوید: عزاداری برای حسین از بدعت‌ها و منکرات و اعمال قبیح و زشت و خلاف شرع است و برگزار کنندگان این مراسم‌ها باید توبه داده شوند و اگر توبه نکنند، باید کشته شوند.» «شیخ عبدالرحمن آل شیخ» (نوه محمد بن عبدالوهاب) در کتاب «فتح المجید» که بر ضد شیعه نوشته شده می‌گوید: «شیعه قائل به عصمت ائمه است. قائل به قاعده حسن و قبح عقلی است، قائل به استغاثه به ائمه است. قائل به جواز زیارت قبور ائمه است. قائل به جواز سوگواری در ایام وفات ائمه و مخصوصاً سوگواری برای امام

حسین است.» با توجه به آنچه ذکر شد، باید دید که آیا عزاداری بر امام حسین (ع) از سنت‌های شیعیان است؟ یا دیگر فرقه‌های اسلامی نیز به آن اهتمام دارند؟ هم‌چنین باید روشن شود که سوگواری بر امام حسین بر چه مبنای دینی استوار است؟ و آیا دلایل ابن تیمیه بررد سوگواری امام حسین (ع) از مبنای علمی، تحقیقی و غیر مغرضانه برخوردار است یا خیر؟ پیش از وارد شدن به اصل بحث، بی‌مناسبت نیست که نگاهی گذرا به اصل «عزاداری برای فقید» از منظر کتاب و سنت بیفکنیم.

### عزاداری بر فقید از منظر قرآن

آیاتی از قرآن کریم، سوگواری بر فقید را با صراحت تمام تأیید می‌کنند. در این آیات سوگواری بعضی از پیامبران در فقدان دوستان و عزیزانشان بازگو شده است. روشن‌ترین آیاتی که از سوگواری پیامبری در فقدان دیگری سخن می‌گوید، آیات ۸۴ تا ۸۶ سوره مبارکه یوسف است. این آیات در ضمن توصیف حالت یعقوب پس از فقدان یوسف، تأثر شدید و حزن زاید الوصف و گریه شدید یعقوب را با بیان زیر ترسیم می‌کند: (و تولى عنهم و قال یا أسفی علی یوسف و ابیضت عیناه من الحزن فَهُوَ كَظِيمٌ قَالُوا تَاللّٰهِ تَفْتَوٰا تَدَّكُرُ یُوسُفَ حَتّٰی تَكُونَ حَرَضًا اَوْ تَكُونَ مِنَ الْهٰلِكِیْنَ قَالَ اِنَّمَا اَشْكُو بَثّٰی و حزنٰی الٰی اللّٰهِ و اعلم من اللّٰهِ ما لا تعلمون). یعقوب از فرزندان خویش روی برگرداند و گفت: بر فراق یوسف متأسفم و چشمانش از اندوه سفید شد. و اندوه خود را فرو می‌خورد. فرزندان یعقوب گفتند: به خدا سوگند تو آن قدر به یاد او هستی تا این که بیمار شوی یا بمیری یعقوب گفت: شرح اندوه و پریشانی خود را تنها با خدای خویش، شکایت می‌برم و من از رحمت خدا می‌دانم، آنچه را شما نمی‌دانید. عمر عبدالسلام از محققان اهل سنت و جماعت مشروعیت گریه بر فقید را از دیدگاه قرآن کریم، آشکارا و روشن دانسته و برای اثبات آن به دو آیه یاد شده استدلال می‌کند. «ان فی القرآن الکریم و السنه المتواتره شواهد جلیه علی جواز البكاء علی الفقید و اوضح ما

ورد فی القرآن الکریم وضعه تعالیٰ حاله یعقوب (ع) - بعد ضیاع یوسف (ع) - منه  
 اخباره اذ یقول تعالیٰ...؛ در قرآن کریم و سنت متواتره بر جواز گریه کردن بر فقید،  
 شواهدی آشکار است و در قرآن کریم، واضح‌ترین چیزی که (بر جواز گریه بر فقید)  
 وارد شده است، این است که خدای تعالیٰ پس از فقدان یوسف و قطع شدن گزارشی  
 از اوضاع حالت یعقوب را با بیان زیر منعکس می‌کند... «آن‌گاه آیات یاد شده را ذکر  
 کرده است. آشنایان به کتاب و سنت می‌دانند که یعقوب در فراق فرزندش یوسف،  
 شب و روز می‌گریست. سوگواری او در فراق فرزندش به قدری شدید بود که بینایی  
 خود را از دست داد. بیماری و فقدان بینایی یعقوب مایه فراموشی یوسف نگردید،  
 هرچه وعده وصال نزدیکتر می‌شد، آتش عشق و محبت یعقوب به فرزند دل‌بندش  
 یوسف، شعله‌ورتر می‌گردد و لذا به نص قرآن کریم بوی یوسف را از فرسنگ‌ها راه،  
 استشمام می‌کرد. (انّی لاجد ریح یوسف لولا تُفندون)؛ «اگر به من نیرنگ نرسیده باشی،  
 من بوی یوسف را استشمام می‌کنم.» از این رو، به جای این که یوسف به دنبال پدرش  
 راه بیفتد، خورشید جمال یعقوب به دنبال ستاره گم شده خود: یوسف، به سرزمین مصر  
 حرکت می‌کند. قرآن کریم در حین بازگو کردن شرح حال یعقوب نه فقط انتقادی به  
 یعقوب نمی‌کند بلکه تاثر و اندوه او را، برای آگاهی انسان‌ها در همه نسل‌ها منعکس  
 می‌نماید. بی‌تردید، اگر این پیامبر بزرگوار در میان وهابی‌های امروز در سرزمین  
 عربستان می‌بود، درباره او چگونه داوری می‌کردند؟ یا اگر در زمان ابن تیمیه می‌بود،  
 یقیناً در باور و پندار او جزء مشرکان قرار می‌گرفت.

### عزاداری بر فقید از نگاه سنت

اخبار و احادیث متواتر نبوی که از فراسوی «وحی» تراویده و از سرچشمه زلال (ماینطق  
 عن الهوی ان هو الا وحی یوحی) جوشیده و از گفتار و رفتار آن بنی رحمت سخن  
 می‌گویند و نیز روایت‌هایی که از اهل بیت مطهر پیامبر خدا و صحابه مکرم آن



حضرت در زمینه «تشریح سوگواری برای متوفا و شهدای ارجم‌اند اسلام» به ما رسیده، بی‌شمارند. محدثان و راویان اخبار و احادیث، هر یک در «صحاح» و «سنن» و «موسوعات» روایی خویش، در این زمینه به صورت متواتر نقل حدیث کرده‌اند. عمر عبدالسلام، در کتاب خود به نام «مخالفة الوهابیه للقرآن و السنه» طیف بی‌شماری از این روایت‌ها را از منابع گوناگون، روایی از پیامبر و اهل بیت مطهر و صحابه آن حضرت گرد آورده است که خوانندگان می‌توانند به این منبع مراجعه کنند. ما نیز در حد گنجایش این نوشتار، دسته‌ای از روایت‌ها را در جهت اثبات «جواز سوگواری در وفات» که از منابع اهل سنت تحقیق کرده‌ایم، در این جا یاد می‌کنیم: مسلم در صحیح خود روایت می‌کند: «النبیء (ص) زار قبر امه و بکی و ابکی من حوله؛ پیامبر، مرقد مادر گرامی خود را زیارت کرد، آن‌گاه گریست و کسانی را که در اطراف آن حضرت بودند به گریه آورد.» در صحیح بخاری باب جنائز و سنن بیهقی جزء چهارم چنین آمده است: «ان رسول الله بکی فی موت ابراهیم فقالوا یا رسول الله تبکی و انت رسول الله؟ قال: انما انا بشر تدمع العین و یخشع القلب و لانقول ما یسخط الرب؛ همانا پیامبر خدا (ص) در مرگ پسرش ابراهیم گریه کرد. اصحاب گفتند: ای پیامبر خدا، آیا شما پیامبر خدا نیستید که گریه می‌کنید؟ حضرت فرمود: من هم مثل شما بشرم، چشم آدمی گریه می‌کند و قلب هر انسانی نرم می‌شود و من چیزی را که موجب غضب پروردگار گردد، نمی‌گویم.» جمعی از محدثان، چون «ابن شبه» در «تاریخ مدینه المنوره»، «سید نورالدین سمهودی» در «وفاء الوفا» و «ابن حجر» در «الاصابه» بیهقی در کتاب «الجنائز» از «سنن» خود و ابن ماجه نیز در کتاب «الجنائز» از «سنن» خود روایت کرده‌اند: «و ورد انه (ص) قال مخاطباً رقیه بعد موتها: الحقی بسافنا الخیر عثمان بن مظعون قال: و بکی النساء فجعل عمر یضربهن بسوطه فاخذ النبى (ص) بیده و قال دعهن یا عمرو قال: و ایا کن و نعیق الشیطان فانه مهما یکن من العین و القلب فمن الله و من الرحمة و مهما یکن من اللسان و من الید فمن الشیطان. قال: فبکت فاطمة علی شفیر القبر فجعل النبى (ص)

ی‌مسح الدموع عن عینها بطرف ثوبه؛ روایت شده است که پس از فوت رقیه، دختر گرامی پیامبر، در حالی که پیامبر او را مخاطب قرار داده بود، فرمود: به سلف نیک ما پیوستی. عثمان بن مظعون، روایت کرده است که زن‌ها گریه می‌کردند، آن‌گاه عمر بن خطاب با تازیانه خود، آنان را می‌زد (تا از گریه کردن باز دارد) پیامبر خدا با دست مبارک خود او را گرفت و فرمود: ای عمر! آنان را به حال خودشان واگذار. و فرمود: از فریادهای شیطان پرهیزید، همانا گریه کردن هر گاه از چشم و قلب نشئت بگیرد، پس از سوی خدا و رحمت است و هر گاه از زبان و دست سرچشمه گیرد از سوی شیطان است. عثمان بن مظعون گوید: فاطمه (س) در کنار قبر رقیه گریه کرد و پیامبر اشک‌های چشم فاطمه را با گوشه پیراهن خود پاک می‌کرد. از روایت‌های یاد شده، چنین استفاده می‌شود که پیامبر خدا در مرگ هر یک از نزدیکان خود، چون مادر گرامی و پسر و دختر خودش، شدیداً می‌گریسته و در مرگ پسرش ابراهیم، تصریح کرده است که هر بشری گریه می‌کند. پس اگر پیامبر خدا در زمان ابن تیمیه و یا وهابیان امروز زندگی می‌کرد قطعاً از سوی آنان به بدعت گذاری و شرک متهم می‌شد. «ابن سعد» در «طبقات» و «ابن اثیر» در «کامل» و «احمد بن حنبل» در «مسند»، مسند عبدالله بن عمر، از عبدالله بن عمر روایت کرده‌اند: «ان الرسول (ص) قال بعد استشهاد حمزة: فحمزة لابواکی له، فجاء نساء الانصارالی باب رسول الله فبکین علی حمزة فدعا لهن رسول الله (ص)؛ پس از شهادت حمزه (سیدالشهدا) پیامبر خدا فرمود: حمزه هیچ گریه کننده‌ای ندارد. پس زنان انصار به در خانه رسول خدا، آمدند و برای حمزه به سوگواری پرداختند و پیامبر خدا در حق آنان دعا کرد». از این روایت به روشنی استفاده می‌شود که پیامبر خدا، عزاداری برای شخصیتی چون حمزه را مهم و دارای فضیلت می‌شمرده و گرنه هیچ‌گاه از این که حمزه گریه کننده‌ای ندارد، افسوس نمی‌خورد و از سوی دیگر در حق زنان انصار که برای حمزه گریه کرده بودند، دعا نمی‌کرد. و نیز عبدالله بن عمر گوید: «ما رأینا رسول الله (ص) باکیاً اشد من بکائه علی

حمزه بن عبد المطلب؛ ما هیچ گاه ندیدیم که پیامبر خدا به اندازه‌ای که در شهادت حمزه گریه کرد، گریه کند.» ظاهراً در استحباب و فضیلت سوگواری و عزاداری برای شخص متوفا و شهید تردیدی باقی نمی‌ماند و بیش از این نیازی به ذکر روایت از پیامبر خدا نخواهد بود.» روایت دیگری در کتب حدیثی آمده است که پس از ارتحال جان‌گداز پیامبر، فاطمه زهرا دخت گرامی حضرت گریه می‌کرد و می‌گفت: «یا ابتاه اجاب رباً دعاه یا ابتاه جنه الفردوس مأواه یا ابتاه الی جبرئیل لعتاه یا ابتاه من ربه ما أدناه؛ ای پدر بزرگواری که خداوند دعوت او را اجابت کرد، ای پدری که جنه الفردوس جایگاه او قرار گرفت؛ ای پدر من، تو آن کسی هستی که به جبرئیل دیگر ملاقات نداری، ای پدر من، تو آن کسی هستی که به خدای خویش نزدیک شدی.» و نیز در صحیح مسلم آمده است: «ان عائشه ذکر لها ان عبدالله بن عمر يقول ان المیت لیعذب ببكاء الحی فقالت عائشه یغفر الله لابی عبدالرحمن، اما انه لم یکذب ولکنه نسی او أخطأ انما مرّ رسول الله (ص) علی یهودیه بیکی علیها فقال: انهم یبکون علیها و انہا لتعذب فی قبرها؛ به عایشه گفتند که عبدالله بن عمر می‌گوید: با گریه زنده‌ها، میت در قبر عذاب می‌شود. عایشه گفت: خداوند ابو عبدالرحمن (عبدالله ابن عمر) را ببخشد، او دروغ نمی‌گوید ولی او فراموش یا اشتباه کرده است (اشتباهاً از روایت پیامبر خدا سوء برداشت کرده است) روزی پیامبر خدا بر زن یهودیه متوفائی گذشت که دیگر یهودیان بر او گریه می‌کردند. پیامبر فرمود: این‌ها (یهودیان) برای او گریه می‌کنند در حالی که او در قبر خود عذاب می‌شود. یعنی او به کفر اعمال و اعتقاد خود، عذاب می‌شود و این‌ها از دوری او گریه می‌کنند.» مطالب فشرده‌ای که تاکنون عنوان شد، گذری اجمالی بر اصل فضیلت و استحباب «سوگواری» برای فقید بود. و اکنون مناسب است، در خصوص عزاداری برای سرور شهیدان و سید مظلومان حضرت امام حسین (ع) مطالبی مستند به کتاب‌های معتبر شیعه و سنی بیان گردد.

## دلالت سنت بر سوگواری بر امام حسین علیه السلام

از روزی که پیشوای آزادگان حضرت امام حسین (ع) با یاران و اهل بیت خود، در سرزمین کربلا و بالب تشنه در کنار آب فرات به صورت مظلومانه و به طرز فجیعی، به شهادت رسیدند، قاطبه امت اسلامی از سنی و شیعه عزادار بوده و از آن روز تاکنون که در حدود چهارده قرن، سپری می‌شود، نه تنها از تپش قلب امت اسلامی، چیزی کاهش نیافته و آتش این ماتم فرو ننشسته که هر چه از تاریخ آن بیشتر می‌گذرد، داغ عزای حسین بن علی (ع) گسترش بیشتر و آتش مصیبت آن حضرت، در دل‌ها مشتعل می‌شود، چنان که شاعر می‌گوید: زان تشنگان، هنوز به عیوق می‌رسد آواز العطش ز بیابان کربلاسر این حقیقت بر هیچ مسلمان مومن و متعهد پوشیده نیست. گذشته از این که امام حسین (ع) با قیام و شهادت مظلومانه خود، آیین تابناک اسلام را از فنا و نابودی مطلق، نجات داد با تبرئه شریعت توحیدی محمد (ص) از اعمال یزید و دیگر حکام اموی صف مسلمانان را از یزیدیان جدا کرد. گریه در عزاداری امام حسین (ع) جزء ایمان و اعتقادات امت اسلامی قرار گرفته است؛ زیرا، این امت در روایت‌های متواتر و پرشماری از پیامبر خدا (ص) چونان که وجوب حج و جهاد و روزه و... شنیده‌اند، گریه بر حسین را نیز از گفتار و رفتار آن گرامی شنیده‌اند، مسلمانان به خوبی می‌دانند که پیامبر خدا با «اخبار جبرئیل» هم خود بر «شهادت» و «مظلومیت» حسین گریه می‌کرد و هم مسلمانان را به گریه بر آن حضرت، فرا می‌خواند، پس گرچه بر امام حسین (ع) اطاعت از دستور «قولی» و «فعلی» رسول خدا است. این که به بعضی روایت‌هایی که از طریق شیعه و سنی در این زمینه، از پیامبر گرامی اسلام و نیز اهل بیت آن حضرت و دیگر پیشوایان اسلامی، رسیده در حدّ نیاز این نوشتار، به صورت اجمال و گذرا، اشاره خواهیم کرد. نخست به نقل دسته‌ای از روایت‌ها که از طریق اهل سنت، نقل می‌شود می‌پردازیم، سپس روایت‌هایی را از طریق شیعه یاد می‌کنیم

## روایت‌های اهل سنت در عزاداری امام حسین علیه السلام

عمر عبدالسلام از محققان معاصر اهل «سنت» و «جماعت»، پس از استدلال به آیاتی از قرآن در زمینه عزاداری برای امام حسین (ع) به وجود روایت‌های متواتر در این موضوع اشاره کرده است و گوید: «و هم چنین سزاوار است که اشاره کنیم به روایت‌های متواتری که بر خبر دادن «جبرئیل» از شهادت حسین (ع) از «اهل بیت و ذوی القربی» دلالت می‌کنند. من از این دسته از روایت‌ها در حدود دویست روایت را برشمردم. بعضی از این روایت‌ها در (کتاب) «اسد الغابه» ج ۱ ص ۳۴۹، نوشته ابن اثیر و بعضی دیگر در کتاب «الکامل» ج ۴ ص ۹۳ و نیز در کتاب «البدایه و النهایه» و بعضی دیگر در «المعجم الکبیر» ج ۳ ص ۱۱۳ و ج ۴ ص ۱۱۵ نوشته طبرانی و بعضی دیگر از آن روایت‌ها در «فوائد السمطین» نوشته جوینی و نیز در مسند «احمد ابن حنبل» مسند «علی ابن ابی طالب» ج ۱ ص ۸۵ و نیز منابع دیگر، ذکر شده است.» عمر عبدالسلام از باب نمونه، به بعضی از آن احادیث اشاره می‌کند و می‌گوید: «از جمله این روایت‌ها، روایت اسماء بنت عمیس است. اسماء گوید: رسول خدا فرمود: ای اسماء، گروه ستم‌گری که خداوند آنان را از شفاعت من بی نصیب می‌داند، فرزندم حسین را می‌کشد.» حدیث عایشه یکی دیگر از آن روایت‌ها است که گوید: «بِئنا رسول الله (ص) را قداذ جاء الحسین یحبوا الیه فنهیته عنه ثم قمت لبعض امری فدنا منه، فاستیقظ رسول الله و هو یبکی! فقلت: ما یبکیک؟ قال ان جبرئیل ارانی التربه التي یقتل علیها الحسین، فاشتد غضب الله علی من سفک دمه...» «روزی پیامبر خدا (ص) در خواب بود، هنگامی که حسین (ع) آمد به سمت آن حضرت رفت و من مانع از نزدیک شدن او به پیامبر گردیدم، سپس از جا بلند شدم تا کارم را انجام دهم، حسین نزد پیامبر رفت، سپس پیامبر (ص) از خواب بیدار شد، در حالی که گریه می‌کرد. گفتم: چه چیز شما را به گریه آورده است؟ پیامبر فرمود: جبرئیل، تربتی را به من نشان داد که حسین بر آن کشته

می‌شود پس غضب خداوند بر کسانی نازل خواهد بود که خون حسین رامی‌ریزند.» و نیز؛ «ابن اثیر در «اسد الغابه» از انس بن حارث بن «ایبه» و او از پدرش روایت کرده است که گوید من خود شنیدم که پیامبر خدا در حالی که حسین در دامنش بود، می‌فرمود: این پسر من در سرزمینی که به آن عراق گفته می‌شود، به قتل می‌رسد پس هر کس او را درک کند، باید به یاری‌اش بشتابد.» آنچه یاد شد، برخی از روایت‌هایی بود که عمر عبدالسلام در کتاب خود برای نمونه به آن اشاره کرده است و برای توضیح بیشتر باید به همان مدرک مراجعه شود. ابن اثیر این روایت را در کتاب دیگر خود به نام «البدایه و النهایه» از بغوی با اندکی تفاوت با روایت قبلی نقل کرده و آن این است: «قال الصحابی انس بن الحارث: سمعت رسول الله يقول: ان ابني هذا... یعنی الحسين - یقتل بارض یقال لها کربلا ضمن شهد منکم ذلک فلینصره؛ انس بن حارث صحابه پیامبر گفت: شنیدم که پیامبر خدا می‌فرمود: همانا این پسر من (یعنی حسین) به سرزمین که کربلا نام دارد کشته می‌شود پس هر کس از شما او را درک کند باید به یاری او بشتابد.» احمد ابن حنبل در مسند خود روایت کرده است که علی (ع) در راه خود به «صفین» از کربلا گذشت. پس صدا زد: «یا ابا عبدالله! (ای حسین) در کنار شط فرات، صبر کن! آن‌گاه فرمود: روزی در محضر رسول خدا، بودم، چشم‌های آن حضرت پر از اشک بود. گفتم ای پیامبر خدا چه چیز شما را به گریه آورده است؟ حضرت فرمود: لحظه‌هایی پیش جبرئیل در نزد من بود و به من گفت: حسین (ع) در کنار «شط فرات» کشته می‌شود و به من گفت: آیا تربت او را، استشمام می‌کنی؟ پیامبر فرمود: آن‌گاه جبرئیل دست خود را دراز کرد و مستی از خاک را به من داد و من هیچ اختیاری از چشم ندارم، جز این که اشک می‌بارد.» احمد ابن حنبل در مسند خود روایت می‌کند: «از ابن عباس روایت شده است که گفته است: روزی در محل شهادت حسین (ع) بودیم، پیامبر خدا را نصف روز در خواب دیدم در حالی که سر و صورتش پر از گرد و غبار بود، شیشه‌ای در دست آن حضرت بود که در آن شیشه خون جاسازی شده بود،

پس گفتم: ای پیامبر خدا، پدر و مادرم فدای شما این چیست؟ حضرت فرمود: این خون حسین و اصحاب حسین است که از امروز تا همیشه می جوشد.» ابن عباس گوید: ما آن روز را شمردیم و روز قتل امام را پیدا کردیم.» این قسمت از این فصل را با نقل روایتی از یکی از محدثان اهل سنت توسط مرحوم علامه امینی به پایان می بریم، پوشیده نیست که علامه امینی از فرهیختگان و صاحب نظران شیعه است ولی چون روایت مورد نظر را از منابع اهل سنت ذکر کرده، ما هم در این ردیف به نقل آن مبادرت می ورزیم. علامه امینی در کتاب خود به نام «راه ماراه و روش پیامبر ما ست» روایت های زیادی را از منابع معتبر اهل سنت در زمینه سوگواری بر امام حسین نقل می کند. علامه امینی صاحب الغدیر در کتاب خود به نام «راه ماراه و روش پیامبر ما ست» در ضمن انعکاس دیدگاه صاحب نظران اهل سنت در زمینه عزاداری امام حسین (ع) می گوید: «و شاید بتوان گفت که تجدید یاد بود در «میلاد» و «مرگ و میر» اعیاد بزرگ نهضت های دینی و ملی، حوادث اجتماعی جهانی، و وقایع مهمی که در بین ملت ها رخ می دهد، با عنایت به شماره سال هایی که از حدوث آن وقایع مهم تاریخی می گذرد و سال گرد آن را روز جشن و سرور یا خون و سوگواری قرار دادن، از شعائر و رسوم دیرینه ای است که طبع بشری و افکار شایسته آن را در ملل و امم گذشته پی ریزی کرده و قبل از جاهلیت و بعد از آن، هم چنان که تا این زمان، متداول ساخته است. این «اعیاد» یهود و نصاری و عرب قبل از اسلام و بعد از اسلام است که تاریخ در صفحاتش ضبط نموده و گویا این سنت، از تمایلات انسانی است، که از عوامل حب و عاطفه، ناشی می گردد و از سرچشمه حیاتی، آبیاری می شود و شاخ و برگی است، که از اصول احترام و تقدیر و تحسین و بزرگداشت رجال دین و دنیا و قهرمانان بی نظیر و بزرگان امت، منشعب می شود و منظور از آن، زنده داشتن خاطره و جاویدان ساختن نام چنین مردانی است که در آن، فوائد تایخی و اجتماعی بوده و برای نسل های آینده و عبرت و دستورالعمل مفید و موثر است و در آن تجارب و

آزمایش‌هایی است که موجب بیداری ملت هاست (و این سنت)، اختصاص به یک گروه و ملّتی ندارد. آری، روزهای تاریخی از حوادث مهم و پیشامدهای ناگواری که در آنها رخ داده، نورانیت و بهجتی کسب می‌کند که در میان سایر روزها به کرامت و عظمت نشان‌دار شده و از خوبی و بدی آن حوادث، کسب سعد و نحوست کرده و رنگ آن حوادث را به خود می‌گیرد. و تاریخ تاکنون روز را نشان نداده که حادثه واقع در آن، از حادثه محرّم (روز نهضت مبارک حسینی) - که هر مسلمان با غیرت شرافت‌مند آزاده به آن افتخار می‌کند - بزرگ‌تر و مهم‌تر و مصیبت‌بارتر باشد، و در آن درس‌های عالی است که در مدرسه توحید و عبادت، کلاس‌نهایی از حکمت عملی به حساب می‌آید، چنان‌که ترسیم‌ی که عاشورا از آزادگی و بلندی همّت، جان‌بازی در راه خدا کرده، زیباترین ترسیم و کامل‌ترین و روشن‌ترین تصویر است (عاشورا) اقدام مثبتی است در برانداختن و ریشه‌کن نمودن مشکلات فساد و تباهی از مسیر صحیح انسانیت. (عاشورا) اقدام مثبتی است در فاصله گرفتن و بیزاری جستن از رذائل و پستی‌ها. (عاشورا) اصل محکمی است در شکستن شوکت ستم‌گران و واژگون ساختن پرچم‌های شرک و نفاق، و درهم کوبیدن تجاوز ستم‌گران و رهایی بشر از اسارت نفس چیره. (عاشورا) مثبت‌ترین عملی است در برافراشتن کلمه توحید کلمه حقیقت و راستی، کلمه زندگی سعادت‌مند و مقام عالی انسانی (و تمّت کلمه ربّک صدقاً و عدلاً لامبدل لکلماته). پس سزاوارترین روزی که تا ابد الدهر - در جبین تاریخ - برای امت محمد (ص) زنده و تازه و درخشان باقی می‌ماند، روز حسین - بضعة رسول الله - و پاره‌ای از گوشت و خون پیامبر و جگر گوشه و نور چشم وی، و گل خوش‌بوی او در زندگانی دنیاست که حقّ‌بایستی آن روز را بزرگ‌ترین روز خدا - روزی که قبل از هر کس به خدا منصوب است - و روز پیامبر خدا و روز عید قربان رسول خدا و «ذبح عظیم» آن حضرت دانست. «ابوالمؤید موفق خوارزمی حنفی» که در سال ۵۶۸ ه. ق وفات یافته است - در جلد اول کتاب خود «مقتل الامام السبط الشهيد»



که معروف و متداول است، در صفحه ۱۶۳ آورده است: «بعد از آن یک سال تمام، از ولادت «حسین» گذشت، دوازده فرشته سرخ رو، بر رسول خدا نازل شدند و در حالی که پر و بال خود را گسترده بودند، چنین گفتند: ای محمد! بر سر فرزندان - حسین - آن خواهد آمد که از ناحیه قاییل بر سر هاییل آمد و خداوند نظیر پاداشی را که به هاییل داد به او خواهد آمد و نظیر کیفری را که به قاییل داد، به قاتل او می دهد. پس اضافه کرده است: هیچ فرشته‌ای در آسمان نماند، مگر این که بر رسول خدا نازل شد و او را سر سلامتی داده و به پاداشی که از طرف خدای تعالی به وی عطا می شود، آگاه می ساخت و تربت «حسین» را به آن حضرت عرضه می داشت و آن جناب می گفت: بارالها! دچار خذلان کن، آن کسی را که حسین مرا یاری نمی کند و بکش آن کسی را که او را می کشد و او را از آرزوهایش بهره مساز! بعد از آن که دو سال تمام از میلاد حسین گذشت، رسول خدا برای سفر بیرون رفت وقتی مقداری راه پیمود، ناگهان ایستاد و با چشم گریان گفت: «اَنَا لَلَّهِ وَ اَنَا لِیْهِ رَاجِعُونَ» سبب پرسیدند: فرمود: این جبرئیل است مرا از سرزمینی در کنار فرات خبر می دهد که اسمش «کربلا» است. فرزندم - حسین بن فاطمه - در آن جا کشته می شود. پرسیدند: چه کسی او را می کشد؟ فرمود: مردی به نام یزید - که خداوند وجود وی را بی برکت گرداند و گویا هم اکنون اقامت گاه و دفن او را در آن سرزمین می بینم، در حالی که سرش را به ارمغان می برند. به خدا سوگند! کسی از دیدن سر فرزندم حسین خوشحال نمی شود مگر آن که خداوند او را دچار نفاق نموده و میان قلب و زبانش مخالفت می افکند؛ یعنی، ایمانی را که به زبانش ادعا می کند، در دلش نمی ماند» و نیز ابوالمؤید اضافه می کند: «سپس رسول خدا از این سفر برگشت و در حالی که غمناک بود، به منبر رفت و در ضمن این که حسن و حسین در مقابلش قرار داشتند، برای مردم خطبه‌ای ایراد نمود و موعظه کرد، بعد از فراغت از خطبه، دست راست خود را بر سر حسین نهاده و سر را به سوی آسمان برداشت و عرض کرد: بارالها من بنده تو و پیامبر تو محمدم و این دو کودک پاکان

عترت منند و برگزیدگان ذریه من نسل منند که بعد از خود باقی می گذارم. بار الها! جبرئیل به من خبر آورده که این فرزندم - حسین - بی یار و یاور کشته خواهد شد، پروردگارا کشته شدن او را برای من مبارک گردان و او را از سادات شهیدان - قرار ده که تو بر هر چیز توانایی. پروردگارا در قاتل او و کسی که یاری اش کند، مبارکی و میمنت قرار مده.» آن گاه ابوالموید می گوید: «مردم در مسجد - وقتی این کلام را شنیدند - یک پارچه گریه سر دادند، حضرت فرمود: آیا گریه می کنید، ولی یاری اش نمی کنید؟ پروردگارا! تو خودت ولی و یار او باش.» سپس ابوالموید خطبه ای را که آن حضرت بعد از مراجعت از سفرش و چند روز قبل از وفاتش ایراد کرده بود از «ابن عباس» نقل می کند و شاید خطبه مزبور بعد از مراجعت از «حجّة الوداع» بوده است و به هر حال عبارات آن خطبه به آن چه ما نقل کردیم، نزدیک است.» و چه بسا این گمان به ذهن بیاید و گمان مردم تیز هوش، عین یقین است. که همان تکرار سوگواری هایی که رسول خدا (ص) در خانه همسرانش برپا می داشت، بر اثر فرار رسیدن سال روز میلاد و یا سال گرد شهادت سبط پیامبر - حسین سلام الله علیه - و یا بر اثر هر دو بوده است. (سنّه الله فی الذین خلوا من قبل ولن تجد لسنة الله تحویلا) روایت هایی که ذکر شده و صدها روایت دیگر که در این نوشتار نمی گنجد، از منابع معتبر و اعتماددشنی محدثان و صاحب نظران فرهیخته اهل سنت، نقل شده است. حال جای این پرسش باقی می ماند که در تعیین تکلیف مسلمانان در امر عزاداری برای سید آزادگان حضرت امام حسین (ع)، دستورهای پیامبر خدا که با تواتر نقل می شود، پذیرفتنی است و یا القای آن گمراه کننده ابن تیمیّه خبیث و ملحد؟ پاسخ بر کسی پوشیده نیست.

### دلالت روایت های شیعه به «سوگواری برای امام حسین علیه السلام»

روایت های شیعه که از پیامبر عظیم الشان اسلام و دیگر پیشوایان معصوم شیعیان و دودمان نبوت در باب «فضیلت سوگواری و عزاداری» برای سید شهیدان، پیشوای

آزادگان حضرت ابا عبدالله الحسین» نقل شده بی شمارند. و در این جا از باب نمونه به ذکر روایت‌های محدود و کوتاه بسنده می‌کنیم: در مناقب از ابن عباس نقل شده که رسول خدا (ص) را در عالم رؤیا، بعد از کشته شدن سید الشهداء دید، در حالی که گرد آلوده و پا برهنه و گریان بود. دامن پیراهن را بالا کرده و به دل مبارک چسبانیده، مثل کسی که چیزی در دامن گرفته باشد، و این آیه را تلاوت می‌نمود: (و لا تحسبن الله غافلاً عما يعمل الظالمون) و فرمود: رفتم به سوی کربلا و جمع کردم خون حسینم را از زمین و اکنون آن خون‌ها در دامن من است و من می‌روم برای آن که مخاصمه کنم با کشندگان او نزد پروردگار. و در روایتی آمده است که «داخل شدم بر ام سلمه (رضی الله عنها) در حالی که می‌گریست، پس پرسیدم از او که برای چه گریه می‌کنی؟ گفت: برای آن که دیدم رسول خدا (ص) را در خواب و بر سر و محاسن شریفش اثر خاک بود گفتم: یا رسول الله برای چه شما غبار آلود هستید، فرمود در نزد حسین بودم هنگام کشتن او و از نزد او می‌آیم.» و در روایت دیگر از مرحوم شیخ عباس قمی (ره) آمده است که: «صبح گاهی بود که ام سلمه می‌گریست، سبب گریه را پرسیده‌اند، خبر شهادت حسین (ع) را داد و گفت: ندیده بودم پیغمبر (ص) را در خواب، مگر دیشب که او را با صورت متغیر و با حالت اندوه ملاقات کردم سبب آن حال را از او پرسیدم فرمود امشب حفر قبور می‌کردم برای حسین و اصحابش.» شیخ عباس قمی می‌نویسد: «و از جامع ترمذی و فضایل سمعانی نقل شده که ام سلمه پیغمبر خدا (ص) را در خواب دید که خاک بر سر مبارک خود می‌ریخت، عرضه داشتم که این چه حالت است، فرمود: از کربلا می‌آیم.» و در جای دیگر است که آن حضرت گرد آلود بود و فرمود: از دفن حسین فارغ شدم. شیخ صدوق در کتاب امالی روایت را از ابو عماره المنشد از امام صادق (ع) نقل می‌کند و می‌گوید: «قال قال لی: یا ابا عماره انشدنی فی الحسین بن علی قال: فانشدتم فبکی، قال فوالله: ما ذلت انشده و یبکی حتی سمعت البكاء من الدار، قال فقال: یا ابا عماره! من انشدنی الحسین بن علی (ع) فابکی خمسین، فله الجنة، و من

انشد فی الحسین شعرا، فابکی عِشرین، فله الجنّه، و من انشد فی الحسین شعراً فابکی عشرة، فله الجنّه و من انشده فی الحسین شعرا، فابکی واحداً، فله الجنّه، و من اشد فی الحسین شعراً، فبکی فله الجنّه و من انشد فی الحسین شعراً، فبکی فله الجنّه، و من انشد فی الحسین شعراً فتباکی، فله الجنّه؛ ای ابو عماره شعری در مرثیه حسین (ع) اشاره کن، چون آغاز مرثیه نمودم، آن حضرت بگریست، سو گند به خدا چندان بگریست، که جدران خانه با گریه آن حضرت هم آواز گشت و بانگ گریه دار را نیک بشنیدم آنگاه فرمود: ای ابا عماره کسی که انشا کند از مرثی حسین و پنجاه تن را بگریاند، از برای او است بهشت خدای، و کسی که قرائت کند مرثیه حسین را و سی تن را بگریاند بر وی فرض افتد و کسی که مرثیه بگوید و ده تن را بگریاند بهشت از برای اوست و کسی که انشای شعری کند و یک تن را بگریاند، در بهشت جای کند و کسی که شعری گوید و خویشتن بگرید جزای خویش بهشت یابد و کسی که در مرثیه حسین انشای شعری کند و خویشتن را چون گریه کنندگان و نماید، هم بدان از سکنه بهشت گردد.» در رجال کشی روایتی است که سلسله سند آن به زید شحام می‌رسد، او می‌گوید: ما جماعتی از اهل کوفه در محضر امام صادق بودیم که جعفر بن عقیان بر آن حضرت وارد شد، حضرت او را پیش خود طلبید: «فقال: یا جعفر! قال لیبیک جعلنی الله فداک، قال بلغنی انک تقول الشعر فی الحسین و تجید، فقال: نعم جعلنی الله فداک، قال قل نانشدتم فبکی و من حوله حتی صارت الدموع عن وجهه و لحیته ثم قال: یا جعفر! و الله لقد شهد ملائکة الله المقربون ههنا یسمعون قولک فی الحسین و لقد بکوا کما بکینا و اکثر و لقد اوجب الله تعالی لک یا جعفر فی ساعته الجنّه بامرها و غفور الله لک، فقال یا جعفر! الا اریدک؟ قال: نعم یا سیدی قال: ما من احد قال فی الحسین شعرا فبکی و ابکی به الا اوجب الله له الجنّه و غفر له؛ صادق آل محمد فرمود: ای جعفر! عرض کرد جان من فدای تو باد فرمان چیست؟ فرمود به من رسیده است که تو در مرثیه حسین، انشاد شعر نیکو توانی کرد، عرض کرد چنین است. فرمود انشاد کن. لا جرم آغاز قرائت مرثی

کرد، آنحضرت چندان بگریست که آب چشم مبارکش از چهره و لویه در گذشت. آنگاه فرمود: ای جعفر! فرشتگان خدا کلمات تو را امضا نمودند و سخت بگریستند چنانکه ما می‌گرییم بلکه افزون گریستند و خداوند در این ساعت بهشت را بر تو واجب گردانید. و گناهان تو را معفو داشت آنگاه فرمود: ای جعفر هیچ خواهی این فضیلت بر زیادت از این باز گویم؟ عرض کرد. ای مولای من! اینک روا باشد، فرمود نیست کسی که شعری در مرثیه حسین گوید و بگرید یا بگریاند مگر آن که خداوند بهشت را بر وی واجب گرداند و گناهان او را به جمله در گذراند. و نیز در کامل الزیارة از عبدالله بن غالب روایت شده است که گفت: «روزی در محضر امام صادق شرف‌یاب شدم و شروع کردم به مرثیه سرایی برای حسین (ع) چون شعر به این جا رسید: لَبِيْئَةُ تَسْقُوا حَسِيْنَا بِمَسْقَاةِ الثَّرِي غَيْرِ التَّرَابِ از پشت پرده صدای ناله و فریاد بلند شد.» ابو هارون المكفوف گوید: «خدمت ابو عبدالله امام صادق شرف‌یاب شدم، به من فرمود: در مرثیه جدم حسین شعری قرائت کن. من شعری قرائت کردم، امام فرمود: اشعار را در مرثیه حسین به گونه‌ای قرائت کن که گویی بر سر قبر آن حضرت هستی، آن گاه این شعر را خواندم: «امور علی جدث الحسين بکربلا فقل لا عظمته الزکیة؛ در کربلا به قبر حسین گذر کن و با استخوان‌های پاکیزه او بگو.» آن حضرت سخت گریست و من خاموش شدم، سپس به من فرمود: «یکبار دیگر تکرار کن.» پس من تکرار کردم. آن گاه فرمود: «شعری دیگر بخوان» پس من این شعر را خواندم: «یا مریم قومی فاندبی مولاک و علی الحسین فاسعدی بیکاک؛ ای مریم برخیز و بر مولای خود گریه کن و با گریه ات بر حسین او را یاری نما.» امام صادق سخت گریه کرد و گریه زنان از پس پرده بالا گرفت، گاهی صدای گریه و ناله به شدت بالا رفت و به من فرمود: «یا ابا هارون! من انشد فی الحسین، فابکی عشرة، ثم جعل ینقص واحدا واحدا حتی بلغ الواحد، فقال: من انشد فی الحسین فابکی واحدا، فله الجنة، ثم قال: من ذکره فبکی، فله الجنة؛» ای ابا هارون، کسی که در مرثیه حسین شعری گوید و ده تن را بگریاند، آن گاه از این عدد

یک یک کم کرد و فرمود اگر کسی در عزای حسین شعری بخواند و یک تن را بگیراند، بهشت بر او واجب می شود. پس فرمود: کسی که یاد کند حسین را و خودش گریه کند جای او در بهشت است». حال این پرسش مطرح است، آیا در زمینه عزاداری برای سید شهیدان حسین بن علی (ع) امام صادق که وارث علم پیامبر بوده، آگاه تر است یا ابن تیمیه که خود در دفاع از یزید و آل امیه دامن همت به کمر زده است، نظریه پذیرفتنی تری دارد؟ آیا در زمینه عزاداری ها راه درست آن است که شخص پیامبر و وارثان به حق علم او چون امام باقر و امام صادق پیموده اند، یا راه و مشرب فرقه وهابیت که سر در آبشخور ابن تیمیه و آل امیه فرو برده اند؟ پاسخ این پرسش را به خوانندگان واگذار می کنیم. پایان